UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228638
UNIVERSAL
LIBRARY

Osmania University

Call No. ف ۹۰۱ ء ۲۹۷ Accession No.

Author ت ج جرجی زیدان

Title جوہر کلام، علی مترجم تاریخ تمدن اسلام، دورہ کامل

This book should be returned on or before the date last marked below.


مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

تاریخ تمدّن اسلام

جلد اول

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

شهریور ماه ۱۳۳۶

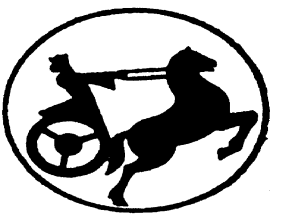

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ پیروز

راجع به :

پیدایش دولت اسلامی - وسعت ممالك اسلامی - آمار نفوس آن - تاریخ ادارات کشوری، لشکری، مالی . . . ممالك اسلامی

نفیس بعموم برادران و خواهران دینی بلکه بکلیهٔ حقیقت جویان وعلاقه مندان بتاریخ اسلام اهداء میگردد.

البته خدمات مؤلف ومترجم و ناشردرمقابل عظمت اسلام بسیار ناچیز بشمارمیآید چون وصف وشرح نهضت بزرگی که **مؤسس آن مربی عالم امکان و پشتیبان آن خدای جهانیان بوده** ازعهدهٔ بندگان ناتوان ساخته نیست ولی بازهم خدارا شکر که چنین توفیقی عنایت فرمود و بنام نامی اسلام حقایقی بزبان فارسی انتشاریافت ومورد قبول هموطنان عزیز قرارگرفت وامید است که درپرتو تعالیم مقدس اسلامی نه تنها عالم اسلام بلکه سراسر جهان ازاین بلایاورزایا رهائی یابد وهمانطور که خدای متعال وعده فرموده اسلام ومسلمانان را درظل عنایات خاص خود معزز ومحترم بدارد وچه خوب میفرماید مولانا:

مصطفی راوعده کرد الطاف حق — گر بمیری تو نمیرد این سبق
رونقت را روز روز افزون کنم — نام تو بر زرو بر نقره زنم
چاکرانت شهرها گیرند وجاه — دین تو گیرد ز ماهی تا بماه
تا قیامت باقیش داریم ما — تومترس از نسخ دین ای مصطفی
وعدالله حق و من اصدق من الله قیلا

تهران بهمن ماه ۱۳۳۶

علی جواهر کلام

قسمتی از نظریات جراید و مجلات در بارهٔ انتشار این کتاب

روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۳۴۶۱

سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۳

یک اثر بزرگ و مفید

یا

تاریخ تمدن اسلام

امروز وقتی باداره آمدم چندجلد کتاب بایک نامه بدستم دادند ، مجلات کتاب، تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان و نامهٔ مکتوبی بود که مترجم فاضل وخوش قریحه وشیرین قلم آن آقای جواهر کلام مرقوم داشته بود .

در آنروزهائیکه اشعهٔ تمدن فرنگ ازطریق مصر بایران میرسید یعنی قبل ازرستاخیز فرهنگی واجتماعی رضاشاه که محصلین ایرانی بفرنگ نرفته بودند ومعلمین فرنگی بایران کمتر آمده بودند واین همه مدرسه تأسیس نشده بود وایرانیها کمتر میتوانستند مستقیماً ازسرچشمه خورشید جهان افروز علم ودانش وتمدن فرنگ بهره ور شوند وعربی دانان بوسیلهٔ مطبوعات مصر بایران میرساندند جرجی زیدان وایران بسیارشهرت واهمیت داشت .

ولی امروزدیگر کمتر نام جرجی زیدان دردهنها میگردد ، لیکن نسل جدید باید بدانند که جرجی زیدان درتألیف وتلفیق وتنوع کتب ابتکارزیادی داشته وکتبی تألیف کرده که قبل ازوی درمشرق زمین سابقه نداشته وازجمله همین تاریخ تمدن اسلام است که هنوزهم درباب خود بی نظیر است وآقای جواهر کلام باترجمهٔ آن خدمت بزرگی بزبان فارسی و اسلام کرده است .

جرجی زیدان همانطوریکه از حیث تنوع درتألیف وابتکار بی نظیر بود از حیث شیرینی قلم وساده نویسی درعین بلاغت وفصاحت کم نظیر بود .

اتفاقاً آقای جواهر کلام نیز دراین هنر اخیر یعنی شیرینی بیان وروانی قلم وفصاحت وبلاغت سخن دارای همان صفت است واگر بتوان راجع باو اظهارتأسفی کرد اینست که نکبت فضل وادب ازاین دو نفر نصیب او شده است ، یعنی هرچه آن ازقلم وفضل خود کام دید این ناکامی دیده است

ولی ما امید داریم ترجمهٔ این کتاب کلیدی برای فتح باب سعادت و کامیابی بروی ایشان باشد .

نویسندگان فاضل وخوش قریحهٔ ما اغلب عمر خود را بابحث درجریان روز میگذرانند و کاری که هم برای مملکت و نسلهای بعد مفید باشد وهم ایشانرا جاویدان بگذارد نمیکنند. این کتاب از آن آثاری است که آدم را جاوید میگذارد وماخوشوقتیم که آقای جواهر کلام بااینکه قدرت داشتند کتاب مستقلی دراین باب تألیف کنند یك کتاب مهم موجودی را ترجمه کرده اند . ایران هنوز تامدت زیادی احتیاج بترجمه دارد و هـر کس یك کتاب خوب ومهمی را ترجمه کند بهتر ازاینست که کتابی را مستقل در آن باب تألیف کند ، زیرا آن کتاب نتیجهٔ یك عمر مطالعه وبحث وتحقیق ویادداشت است و آن شهرت طلبی که میخواهد بگوید من خودم تألیف کرده ام وترجمه نیست مطالبی از کتب متفرق ترجمه میکند و بطور ناجور وپرت از یکدیگر بهم تلفیق میدهد وانسان بعدازاینکه برای فهم آن خود را خسته کرد کتاب را که بهم گذاشت میبیند چیزی از آن نفهمیده است .

من یکوقتی عشقم گرفت که سه فیلسوف بزرگ یونان سقراط وافلاطون وارسطو را بدقت مطالعه کنم وشبهای دراز بامطالعهٔ کتبی که از تألیفات ، امروزدوستم بود گذراندم و چیزی که عاقبت فهمیدم این بود که سقراط مرد بدتر کیبی بوده. ارسطو جثهٔ لاغری داشته وافلاطون یك درویش فرنگی بوده که وقت خود و مردم را بشطحیات العرفا تلف میکرده است.

آنچه از اینها خواندم همه متناقض ویانامفهوم بود برای اینکه هریك ازاین مؤلفین مقداری ازمطالب راکه فهمیده ترجمه کرده وآنچه نفهمیده انداخته ویابدون فهم عبارت الفاظ ترجمه کرده ومعنی را بباد هوا سپرده است .

ولی این کتابی را که آقای جواهر کلام ترجمه کرده کتابی است بسیارجامع ومفید وچون مترجم مطلع برزبان عربی ومقتدردرانشای فارسی وعالم باصل موضوع بوده درست وروشن ترجمه کرده وهر کس آنرا داشته باشد کتاب مهم ومفید ولازمی را دارد وهر کس نداشته باشد کتابخانه اش از کتاب مهمی خالی است .

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان
ترجمهٔ علی جواهر کلام

تمدن عظیم اسلام نسبت به تمدن کلیه ملل عالم چه قدیم وچه جدید در نوع خود بینظیر میباشد زیرا هیچ تمدنی مانند تمدن اسلام نتوانست در مدتی کمتر از یك قرن بر تمدن وفرهنگ ملت‌های بزرگی مثل یونان وروم ، مصر ، ایران کلده وآشور وغیره فایق آمده وبازهم در مدت بالنسبهٔ کوتاهی تمدن جدیدی بوجود آورد که نخبه وزبده همان تمدن‌های کهنسال بوده است . اگر قرن اول هجری را قرن فتوحات اسلامی در نظر بگیریم قرن دوم آغاز بنیان گزاری تمدن اسلامی محسوب میشود ودرقرن سوم هجری از ماوراء جبال قفقاز تا کرانهٔ دریای چین وانتهای جبل‌طارق از پرتو تمدن اسلامی بهره مند بوده است، فیلسوف،حکیم ، مهندس ، ستاره‌شناس جراح، صنعتگر ، نویسنده ، شاعر !معمارو خلاصه آنچه برای اداره امور آن امپراطوری پهناور اسلامی ضرورت داشت درمدت کوتاهی از میان خود مسلمانان برخاست وهمه نوع لیاقت ونبوغ ازخود بروزداد وکدام تمدنی است که بتواند با این‌سرعت تأسیس وانتشاریابد . شرح تأسیس وپیدایش‌وانتشار تمدن عظیم اسلام تقریباً در نیم‌قرن پیش توسط یك محقق ونویسنده غیرمسلمان‌عرب‌یعنی جرجی‌زیدان درپنج‌جلد بااسلوب جالب‌توجهی تنظیم وتدوین شده بودواخیراً باهمت آقای تقی جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر توسط آقای علی جواهر کلام نویسندهٔ دانشمندمعروف ازعربی بفارسی ترجمه شده وبطبع رسیده‌است ناشر ومترجم‌حتی‌الامکان سعی کرده‌اند که ترجمه ازحیث‌تصاویر زیادی که در اصول عربی موجودنبوده و هم‌چنین بوسیله افزودن بعضی حواشی برای‌رفع ابهام وتوضیح به‌نشریه مزبور رونق وجلوه‌خاصی بدهند و الحق که تا حد زیادی توفیق یافته‌اند ومیتوان گفت که‌تألیف ونشریهٔ مزبوریکی ازبهترین نشریه‌های ایام اخیر میباشد . اهمیت اصل مطلب شیرینی وروانی انشای‌ترجمه فارسی ، جلد وصحافی مطبوع ، گراورها : ونقشه‌هائیکه علاوه برعکسهای معدود اصل کتاب برترجمه اضافه شده‌ومزایای‌مهم‌دیگر تاریخ‌تمدن اسلام‌را بصورت جالب ودلپسندی درآورده است و امیداست که اهل‌ذوق‌ومعرفت‌ازمطالب‌مفیدآن حداکثر استفاده‌را بنمایند.

روزنامه اطلاعات

دوشنبه ٦دی ماه ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان‌درایران معروفیت‌تام داردو بااینکه قریب‌نیم قرن ازمرگ اومیگذرد هنوز مردم ایران نام اورا بیاد دارند و نوشته‌هایش را بعربی و فارسی مطالعه می کنند زیرا جرجی زیدان نویسندهٔ محققی بوده ، قلمی شیواداشته و بیطرفانه مسائل تاریخی‌را تجزیه وتحلیل میکرده است . جرجی‌زیدان نخستین نویسندهٔ شرقی است که موضوع‌های تاریخی اسلامی‌را بصورت داستان درآورده و ازاین راه برای آشنا ساختن مسلمانان بحقایق تاریخی خدمت‌مهمی‌انجام داده است‌جرجی زیدان‌خود میگوید که مطالب‌تاریخی اسلام را بصورت رمان‌منتشر کردم تا ذهن خوانندگان رابرای مطالعه تاریخ تمدن‌اسلام آماده سازم .

تاریخ تمدن اسلام در ٥ جلدتألیف‌شده است ، جلد اول‌آن ازتاریخ‌پیدایش آئین مقدس اسلام تاپایان خلافت عباسیان وشرح مؤسسات لشکری و کشوری دورهٔ تمدن‌اسلام صحبت‌میدارد.

درجلددوم از ثروت‌دولت‌ها وجامعه‌های اسلامی گفتگومیکند .

درجلد سوم ازعلوم وادبیات‌تمدن اسلام‌بحث شده .

درجلد چهارم موضوع سیاست دولتهای اسلامی مطرح‌شده و درجلد پنجم مجالس بزم خلفا ، تشریفات درباری ، وضع حرمسرا ، مشغولیات و تفریحات وطرز زندگی وخوشگذرانی‌های مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی‌شرح داده‌شده است . جلداول‌ودوم‌این کتاب قریب چهل‌سال قبل‌توسط‌مرحوم ، میرزا ابراهیم قمی نمایندهٔ اسبق مجلس‌شورای ملی‌ترجمه‌ومنتشرشده‌بود واینك تمام پنج جلد بطرز مطبوعی باانشای روان ساده‌بوسیلهٔ **آقای علی جواهر کلام** بفارسی ترجمه و **بوسیله مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر** در ۱۵۰۰صفحه با ۲۲۰ تصویرمنتشرشده است .

انتشار تألیف مزبور که مشتمل برذکر مفاخر بزرگان اسلام وایران بزبان‌فارسی میباشد ازاقدامات ستوده‌ای‌است که البته مترجم و ناشر آن مورد تقدیرجامعه‌خواهندبود .

مجلهٔ فردوسی
شمارهٔ ۱۷۹ تاریخ ۱۰ر۱۲ر۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان **ترجمهٔ علی جواهر کلام**

از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر

مؤلف این کتاب (جرجی زیدان) از نویسندگان و تاریخ نویسان معروف ومؤسس مجلهٔ الهلال میباشد .

تاریخ تمدن اسلام مشتمل بر پنج مجلد ومتجاوز از هزار و پانصد صفحه ودارای گراورها و نقشه‌های متعدد ومتنوع میباشد وهر جلد کتاب از روی سلیقهٔ خاصی به مبحث مخصوصی اختصاص داده شده است از این قرار :

جلد اول : راجع به پیدایش دولت اسلام ـ وسعت ممالك اسلامی ـ ادارات لشکری و کشوری . جلد دوم : راجع بثروت دولتهای اسلام ـ ثروت عمومی مسلمانان علل وفور و نقصان آن . جلد سوم : راجع بانتشار علوم وادبیات درمیان مسلمانان وطرز انتقال آن. جلد چهارم : راجع بسیاست فرمانروایان اسلامی اززمان رسول اکرم تاسقوط بغداد به تفصیل . جلد پنجم : راجع بوضع زندگی فردی واجتماعی مسلمانان وعادات ورسوم آنان دردورهٔ تمدن اسلام کلیشه و نقشه‌های بسیاری برمحسنات کتاب افزوده است ، مطالب کتاب باسلوب تألیفات محققین غرب بفصلهای مستقل وجداگانه تقسیم یافته است .

مندرجات جلداول وسوم وچهارم بیشتر ازحسن سیاست فرمانروایان اسلامی ومزایای اجتماعی واخلاقی وسیاسی تعالیم مقدس اسلام صحبت میدارد وباذکر شواهد ومدارك ثابت میکند که اساس برعدالت اجتماعی وسوسیالیسم معتدل حقیقی استوار میباشد ومادام که مسلمانان از آن تعالیم پیروی داشتند فرمانروای حقیقی دنیای آنروز بوده‌اند مندرجات جلدسوم از نظر ذکر مفاخر ومآثر ایرانیان بسیار اهمیت دارد زیرا مؤلف درطی این مجلد بادلیل وبرهان ثابت کرده که پایه گزاران تمدن عظیم اسلام اکثراً ایرانی بوده‌اند ومعارف وعلوم و ادبیات اسلام از هرجهت مرهون نبوغ ایرانیان می باشد . درجلد دوم پس ازذکر ارقام ومبالغ ثروت دولتهای اسلامی مقایسه‌ای میان ثروت دولتهای اسلامی ودولتهای بزرگ امروز (امریکا ـ انگلیس ـ فرانسه) بعمل آمده وبارقم وعدد ثابت شده که دولتهای اسلامی آن ایام بواسطهٔ تعمیم آزادی وعدالت نسبت بدولتهای امروز ثروتمند بوده‌اند واحتیاجی بوام گرفتن ازداخل وخارج پیدا نمیکردند . جلد پنجم مخصوص بشرح عادات ورسوم زندگانی اجتماعی وفردی مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی میباشد بقسمی که

خواننده هنگام مطالعه این مجلد بمجالس عروسی- مهمانی - بزمهای شبانه-حرمسراها- دربارها - جشنهای مذهبی ورسمی وارد میشود وخودرا در بهترین کاخها وزیباترین باغها ووسیع ترین بازارهای دمشق و بغداد وطوس وری وبلخ و بخارا وغرناطه وقاهره آنروز تصورمیکند وتمام مناظر دلکش آن تمدن عظیم در پیش چشمش مجسم می گردد . این کتاب دارای فهرست الاعلام وفهرست مطالب جامعی میباشد بقسمی که خواننده میتواند عنوان هرمطلب ونام هرجا یاهر کس را که دراین پنج مجلد ذکر شده بآسانی دریابد . معذلك تألیف مزبور مختصر نقایصی هم دارد که امید است درچاپهای بعدی مرتفع گردد از آن جمله اینکه برای کتاب غلطنامه تهیه نشده است و پاره ای از عکسها درمحل مناسب خود قرار ندارند. دیگر آنکه مترجم برای رفع ابهام از خواننده بعضی از مطالب کتاب را در پای صفحه توضیح داده والبته این خود یکی از محسنات کتاب شده است اما چون مترجم شیعی مذهب است و کتاب مزبور درمحیط اهل تسنن تألیف یافته از پارهٔ توضیحات و پاورقیهای مترجم چنین استنباط میشود که نویسنده تحت تأثیر تعصبات مذهبی خودرفته باشد .

روزنامه پارس شیراز

۱۸ تیر ۱۳۳٤

تاریخ تمدن اسلام

خوانندگان پارس ، لامحاله «جرجی زیدان» را میشناسند و بآثار جاوید او آشنا هستند . این نویسنده نامی ، سالها مجلهٔ کهنسال «الهلال» را در مصر انتشار میداد واین مجله در زمان خود، از بهترین و سودمندترین مطبوعات شرق بشمار می‌رفت . جرجی زیدان ، اولین نویسنده مسیحی عرب زبان است که حقایق تمدن اسلام را با کمال امانت ودرستی وانصاف برشتهٔ تحریر درآورده و پرده‌های ابهام‌را ازچهرهٔ تابناك‌تاریخ اسلامی بیك‌سو زده‌است .

جرجی زیدان در مقدمهٔ کتاب خود نوشته است : من از مدتها پیش تصمیم گرفتم دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام مقالاتی در الهلال بنویسم‌وچون دریافتم که علوم‌وفلسفه‌وتاریخ در مصر هنوز دوره صباوت وایام کودکی را طی میکند وبحد رشد نرسیده ، ناچارشدم حقایق تاریخی را بصورت داستان بنگارم ، تا خشکی آن را بالطف داستانسرائی جبران نموده وخوانندگان را بمطالعه آن ، دلبسته‌تر ومشتاق‌تر سازم .

بهمین‌جهت داستانهای شیرین‌وتاریخی جرجی زیدان ، همه‌خواندنی ومفید ودرنوع خود کم‌نظیر میباشد . جرجی زیدان باخامه دلپذیر و شیرین خود ، بمدد دانش بسیار ، کتب مهمی نگاشته که بنظر ما از همه مهمتر ، همان تاریخ تمدن اسلام است که اخیراً در پنج جلد بفارسی یکدست ترجمه شده وازطرف کتابخانهٔ امیرکبیر انتشار یافته‌است .

این خود خدمتی است که هیچگاه درعالم فرهنگ فراموش شدنی نیست . مترجم دانشمند این کتاب ، یعنی آقای جواهر کلام نیز که از فضلاء بنام کشورند ، الحق‌بخوبی‌از عهدهٔ ترجمه برآمده وحق نویسندهٔ بزرگ را اداء کرده‌اند .

خواندن این کتاب برای همه مسلمان‌ها لازم است . زیرا این کتاب بقلم‌یك‌نویسندهٔ مسیحی نگاشته شده و در آن ، ظن طرفداری و تعصب خشك و بی‌مورد برده نمیشود وازآن گذشته چون نویسنده در ادبیات‌عربی نیرومندبوده وبزبان انگلیسی وفرانسه‌تسلط داشته ، موفق شده است که‌ازتمام‌منابع عربی وانگلیسی وفرانسوی ؛ اطلاعات‌عمیق کسب کرده و بمدد استعداد واستنباط شخصی خود کتابی تألیف نماید که از هرجهت موثق ومورد اعتماد باشد .

امیدواریم صاحبان‌فضل وارباب قلم ، بیش‌ازپیش بلزوم‌تألیف‌وترجمه کتب‌سودمند

توجه نموده وبآثاری از این‌قبیل ،گنجینهٔ فرهنگ پارسی را غنی‌وثروتمند سازند .

خدمات آقای تقی‌جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر که با بذل‌مال وصرف وقت پیوسته فضلاء را بنوشتن وترجمه کردن ترغیب وتشویق میکنند ، درخور کمال‌تقدیر است وکاش که دیگران از این شیوهٔ ستوده پیروی نموده وسرمشق میگرفتند .

ما شادی روان نویسنده ومؤلف این کتاب «جرجی‌زیدان»راازخداوند مسئلت نموده وتوفیق ادامه خدمت را بـرای آقای جعفری مدیـر مؤسسهٔ امیرکبیر ومترجم محترم را از خداوند خواستاریم .

روزنامه‌روئین ـ رشت

بقلم مرشد ـ ۲۰ آذر ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

کسانی که با تاریخ وقصص اسلامی سروکار دارند جرجی زیدان‌را بخوبی میشناسند و ازاندازه‌همت وپشتکار این‌مرد درشناساندن مفاخر اسلام باخبرند.

جرجی زیدان نزدیك به یك قرن پیش در یك خانوادهٔ مسیحی در بیروت پا بدنیای هستی گذاشت وسیل حوادث وتحولاتی که در مشرق زمین ایجاد شده بود او را دوش بدوش آزادیخواهانی که برای برانداختن حکومت پوسیده آل‌عثمان قیام کرده بودند قرار داده‌وباخود بمصر کشانید. درمصرجرجی‌زیدان پس‌ازشرکت دریك سلسله حوادث که تذکار آن ازحوصلهٔ این‌مختصرخارج است پس‌ازهمکاری با مجلهٔ معروف المقطف خود بتأسیس و ایجاد مجلهٔ معروف‌الهلال که هنوز هم توسط فرزندانش درمصر منتشر میشود ویکی ازمجلات آبرومند و قدیمی مشرق زمین بشمار میرود همت گماشت جرجی زیدان علاوه بر خدماتی که توسط مجلهٔ الهلال انجام میداد مبادرت به تألیف یك‌سلسله داستانها ازحوادث ورویدادهای‌اسلامی نمود که‌اکثر آن داستانها که بسیارشیرین‌وجذاب است و متضمن حقایق بسیاری از تاریخ اسلامی‌است بزبان پارسی ترجمه شده است وخود جرجی زیدان معتقد استکه خواندن این‌داستانها خواننده را برای قبول وهضم یك‌دوره تاریخ علمی‌وادبی مهمتری ازاسلام‌آماده خواهد ساخت وآن‌تاریخی که نویسندهٔ عالیقدر بخوانندگان خود وعده داده بود همین کتاب مورد بحث یعنی‌تاریخ‌تمدن اسلام است که‌از هرحیث‌کم‌نظیر بوده وحتی بمناسباتی که احاطهٔ مؤلف واهلیت‌خود ویرا بایستی‌جزء آن دانست براقران وامثال‌خود مزیت وبرتری خاصی‌را دارامیباشد.

کتاب حاضر که در۵جلد تألیف یافته است توسط نویسندهٔ دانشمند ومحترم‌آقای علی جواهرکلام‌که خوانندگان‌ما باآثار قلمی‌ایشان درروزنامهٔ هور وسایرجرایدکشور آشنائی دارند ترجمه شده است. درمقدمهٔ جلداول‌کتاب ذکرخیری نیز توسط مترجم محترم‌ازافرادی که درسی‌چهل‌سال پیش اقدام به‌ترجمهٔ فارسی مجلد اول ودوم کتاب‌مورد بحث نموده بودند (یعنی مرحومین ذکاءالملك فروغی وعبدالحسین قاجار که مجلد اول‌را ترجمه کرده‌اند ومیرزا ابراهیم قمی که مجلد دوم را بپارسی‌برگردانده) رفته است که بایستی‌آنرا ازلحاظ اینکه این قدردانی ایشان ازخدمات وزحمات کسانی که درهمین راه گام برداشته و بفحوای الفضل للمتقدم حقا شایسته این تذکر وتمجید بوده‌اند ومتأسفانه درمیان نویسندگان ومترجمین ماکمترسابقه داشته است قدم تازه‌ای درراه شهامت‌اخلاقی دانست. شهدالله که مترجم دانشمند با این تذکار خود درسی بزرگ وسرمشقی نیکو

بجوانان دانشمند و نویسنده مادادهاند ، همانطوری که قبلا متذکر شدیم کتاب حاضر بسلیقه مؤلف دانشمند درپنج قسمت تدوین یافته که جلداول آن از تمدن واوضاع مردم عرب پیش از اسلام تاظهور اسلام وجریان فتوحات اسلامی وخلفای اموی وعباسی و اندلس وفاطمی بحث میکند. درمجلددوم ثروت وتمدن ممالك اسلامی ووضع کاخها ودربارخلفا وپذیرائی‌ها ومجالس آنان تشریح شده است . درجلد سوم از علم وادب وصنعت وشعردرشام وعراق پیش ازاسلام وترقی آن درجلدچهارم حلاجی اوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان اسلام مطمح نظر نویسندهٔ دانشمند بوده درجلد پنجم یعنی آخرین مجلد کتاب درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت شده است . بهرحال نویسندهٔ فقید برای بوجودآوردن این اثر عالی متحمل زحمات بسیاری شده ومطالب کتاب را با استفادهٔ قریب به دویست جلد کتاب عربی واروپائی وفرهنگها وآنسکلوپدیها وازهمه مهمتر ازمطالعه عمیق وخاطرات خود ازآداب وعادات وفرهنگ اسلامی تألیف کرده است و اگرترجمه روان وفاضلانه مترجم محترم را نیز برآن اضافه کنیم بایستی تصدیق نمائیم که اثری سودمند وپربهادر دسترس طالبان وعاشقان کتاب خوب قرارگرفته است وازخداوند توفیق و تأئید مترجم دانشمند را برای بوجودآوردن آثارگرانبهاتری مسئلت مینمائیم .

فهرست مندرجات

	از صفحه	تا صفحه
مقدمهٔ مؤلف	۱	۷
چند مقدمهٔ لازم	۷	۹
عرب و تمدن	۱۰	۲۵
دعوت اسلامی	۲۶	۴۲
انتشار اسلام	۴۲	۵۲
خلفای راشدین	۵۳	۷۳
بازگشت بخلفای راشدین	۷۴	۸۲
دولت امویان	۸۲	۹۱
دولت عباسیان	۹۲	۹۷
دولت اموی در اندلس	۹۸	۱۰۰
دولت اموی و عباسی	۱۰۱	۱۱۱
ادارات دولتی اسلام	۱۱۲	۱۱۷
خلافت	۱۱۸	۱۴۰
استانداری یا ولایات	۱۴۱	۱۵۸
آرتش و توابع آن	۱۵۹	۲۱۱
بیت‌المال	۲۱۲	۲۳۵
برید	۲۳۵	۲۳۹
داوری	۲۳۹	۲۴۸
دیوان انشاء	۲۴۸	۲۶۱
دربانی	۲۶۱	۲۶۲
مشیخه	۲۶۲	۲۶۳

فهرست تصویرهای جلد اول

شرح	صفحه
مسجد سلطان محمد فاتح (استامبول)	۹
منبر مسجد علاءالدین (قونیه)	۳۷
گلدسته مسجد جامع (موصل)	٤۷
مسجد رستم پاشا (استامبول)	۷۵
مقبرهٔ مولانا (قونیه)	۷۹
مدرسه مستضریه (بغداد)	۸۹
شمعدان مسی (قرن هشتم)	۹٤
مدخل سرای سلطان (قیصریه)	۱۰۰
دختردهاتی مصری	۱۱۰
کاخ المسناة (سامرا)	۱۲۰
سکه ایرانی ـ سکه رومی	۱۳۰
سکه معاویه ـ سکه خالد	۱۳۱
سکه عبدالملك مروان	۱۳۳
سکه العزیز بالله	۱۳٤
مسکوکات عباسیه	۱۳۵
پارچه ای که نام سلطان روی آن بافته شده است	۱٤۰
نمای محراب مسجد جامع (موصل)	۱٤۳
داخل مسجد سلطان احمد (استامبول)	۱٤۷
دربقعه جرجیس (موصل)	۱۵۵

شرح	صفحه
داخل مسجد علو (بروسه)	۱۵۷
ظرف مسی که روی آن آب نقره داده اند	۱۶۵
ظرف آب که روی آن شعرعربی منقوش است	۱۷۶
مقبره مصطفی چلپی (بروسه)	۱۸۱
سپرغرناطه ـ زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس	۱۸۵
کلاه خود ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس	۱۸۶
کلاه‌خود یکی ازسلاطین مصر	۱۸۶
منجنیق رومی	۱۸۷
منجنیق سنگی	۱۸۸
قوچ رومی جنگی	۱۸۹
نفت اندازان	۱۹۱
مقبره مولانا (قونیه)	۲۰۰
مدخل مسجد سبز (بروسه)	۱۰۵
هاون برنجی دارای خط کوفی	۲۱۴
ظرف آب بانقش ونگار	۲۱۹
مسجد مرادیه (بروسه)	۲۲۴
محراب مسجد سبز (بروسه)	۲۲۹
مسجد سلطان (سنگاپور)	۲۳۴
نوشت افزار	۲۴۹
نمونه خط حمیری	۲۵۱
فرمان شاه اسمعیل روی سنگ سیاه (بغداد)	۲۵۳
مقبره سلطان بایزید ایلدرم (بروسه)	۲۵۷

مقدمهٔ مترجم

بنام خدای دانا و توانا

درقرن گذشته نویسندهٔ محقق ودانشمندی ازمیان مردم عرب زبان برخاست ، کمتر ازشصت سال عمر کرد و بیش ازصد تألیف علمی وادبی و تاریخی و سیاسی ویك مجله آبرومنداز خودباقی گذارد. این نویسندهٔ نابغه جرجی زیدان مؤسس مجلهٔ الهلال ومؤلف داستانهای تاریخی اسلامی وچندین کتاب علمی دیگراست . هموطنان عزیزما این مرد را بخوبی میشناسند . چون بسیاری از آثاراو بفارسی ترجمه شده ومورد پسند واقع گشته است .

جرجی زیدان با اینکه مسیحی بوده بیش از اغلب دانشمندان اسلام باوضاع واحوال اجتماعی مسلمانان علاقه‌مند بوده واکثر تألیفات اومربوط باسلام ومسلمانان میباشد . اونخستین نویسنده‌ای‌است که وقایع مهم عالم‌اسلام رابصورت‌رمان (داستان) درآورده وبدانوسیله مسلمانان را بحوادث عمدهٔ تاریخ اسلام آشنا ساخته است .

یکی‌ازتألیفات نفیس جرجی زیدان کتاب تاریخ تمدن اسلام میباشد که‌درپنج مجلد منتشر نموده‌است . البته بسیاری ازدانشمندان شرق وغرب‌مطالبی‌دربارهٔ‌اسلام وموضوع‌های تاریخی اسلام انتشار داده‌اند ، اما مزیت تاریخ تمدن جرجی‌زیدان از آن جهت است که :

۱ ـ کسی تاکنون‌مثل اومطالب اساسی‌تمدن اسلام را طبقه‌بندی نکرده‌است .

۲ ـ چون جرجی زیدان عرب زبان بوده بنحو اکمل از منابع عربی استفاده کرده است .

۳ ـ وچون بزبانهای انگلیسی و فرانسه آشنائی داشته ازمنابع اروپائی نیز بهره‌مند شده است .

٤ ـ جرجی‌زیدان اهل قلم بوده و توانسته است مشکل ترین مطالب علمی را بصورت سهل وساده بنگارد .

٥ ـ به تصدیق تمام کسانی که آثار اورا خوانده‌اند ، این مرد مسیحی با کمال انصاف مطالب تاریخی را بیان کرده وبیش از آنچه از یك فرد مسیحی انتظار میرفته محسنات غیرقابل‌انکارتعالیم مقدس اسلام را توصیف نموده است .

تاریخ تمدن اسلام توسط پرفسور مارگلیوث استاد عربی اکسفورد بانگلیسی وتوسط پرفسور افوکاتواسحق درتونس بفرانسه ودرامرتسرهند توسط شیخ‌غلام‌محمد مدیرروزنامهٔ‌وکیل‌بزبان اردو وتوسط استادزکی‌بك مفاخردراستامبول بترکی‌ترجمه شده است .

واما ترجمهٔ فارسی جرجی زیدان در مقدمهٔ جلددوم تاریخ تمدن مینویسد که فروغی‌خان ذکاءالملك (مقصود مرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملك است) ترجمهٔ جلد اول را در مجلهٔ تربیت شروع نموده ولی ظاهراً آن ترجمه با تمام نرسیده است .

تا آنکه در ۱۳۲۹ هجری قمری (چهل و چند سال پیش) ترجمهٔ جلد اول تاریخ مزبور توسط مرحوم عبدالحسین‌قاجار در۱۹۲ صفحه بقطع بزرگ‌درچاپخانهٔ حبل‌المتین تهران بطبع رسید وپس از آن درسال ۱۳٤۳ هجری قمری (۱۳۰٤شمسی) ترجمهٔ جلد دوم توسط مرحوم میرزا ابراهیم قمی ازنمایندگان اسبق مجلس شورای ملی انتشاریافت واز ترجمه وانتشاربقیهٔ مجلدات خبری نشد . خداوند روان هر دو مترجم را شاد بدارد که درسی چهل سال پیش با فقدان وسایل این خدمت فرهنگی را عهده‌دارگشتند .

ترجمهٔ کنونی دراواخرسال گذشته آقای تقی‌جعفری مدیرمؤسسه‌مطبوعاتی امیرکبیر که‌عشق وافری‌به‌نشر آثار مفید دارند ازمن‌خواستند

(البته دربرابرپرداخت حق‌الزحمه) که‌این‌اثرسودمند یعنی تمام پنج جلد تاریخ تمدن اسلام را ازعربی بفارسی ترجمه‌کنم . من این‌کتاب را از آغاز تا پایان خوانده بـودم و اهمیت آنرابخوبی‌میدانستم ودرضمن بردشواری ترجمهٔ‌صحیح وافزودن توضیحات وحواشی لازم آگاه بودم ، لذا در اجرای این پیشنهاد تـأمل داشتم وسرانجام اصرار ملاطفت آمیز آقای جعفری مرا تکان داد وباین عمل خطیردست زدم .

اهل اطلاع بخوبی میدانند که شهر تهران ومحیط آن برای انجـام خدمات فرهنگی هیچ نوع وسیله و استعداد ندارد . اولیای سازمانهای فـرهنگـی بین المللی میگویند تهران ازنظرپیشرفت فرهنگی نسبت به جمعیت خود بعد ازکابل فقیرترین وتاریکترین پایتخت های دنیا محسوب میشود ، وچـرا چنین نباشد تهران بیش از یك‌میلیون جمعیت دارد ودارای هیچ قرائت خانه ودوکتابخانهٔ عمومی و بیش ازچهل هزاراماکن تفریحی ؟ (مانند قهوه‌خانه ـ نوشابه فروشی ـ رستوران ـ شیره‌کش‌خانه وغیره وغیره) میباشد !

آری من درچنین محیط ظلمانی بچنین کارخطیری دست زدم و بیش از ۱۵۰ حاشیه‌وتعلیق‌وتوضیح‌برمطالب‌مؤلف‌نگاشتم، نیت من‌وناشرمحترم‌این‌بوده‌که ازطریق انتشارترجمهٔ این پنج مجلدتاریخ تمدن اسلام خدمت صادقانه‌ای بعموم فارسی زبانان انجام دهیم ، اگرموفق شده‌ایم زهی افتخار برای ما حاصل شده است واگر درانجام این خدمت قصوری شده امید عفوواغماض داریم .

ذکراین نکته هم لازم است که‌اصل عربی‌کتاب بیش ازده پانزده‌تصویر نداشت برای اینکه ترجمهٔ فارسی آن از هر جهت کامل و آراسته باشد در صدد بر آمدیم تصویرهائی از آثارگذشته وحال ممالك وملل اسلامی در ترجمه بگنجانیم و بفکـر افتادیم که ازسفارتخانه‌های‌ممالك‌اسلامی‌وشرقی مقیم تهران‌استمداد کنیم ، لذامؤسسه مطبوعاتی‌امیرکبیرطی‌نامهٔ‌شمارهٔ ۵۳مورخ۱۷خردادسال جاری شرحی‌بسفارتخانه‌های مصر ـ ترکیه ـ عـراق ـ مـاوراء اردن ـ عـربستان سعودی ـ افغـانستان ـ لبنـان اندونزی وهند وپاکستان نوشته تقاضا نمود که دربرابر دریافت قیمت هر قدر میسر

است تصویرهائی از آثار اسلامی ممالك متبوعهٔ خود برای چاپ و نشر در تاریخ تمدن اسلام بدین مؤسسه بفرستند .

جای بسی تأسف است که جز سفارت کبرای پاکستان هیچ یك از سفارت های فوق توجهی باین موضوع نکردند واین خود میرساند که کلیه ممالك شرقی واسلامی درحال حاضر بامور معارفی بی‌علاقه هستند و در موقعی که نمایندگان دولت های غیر اسلامی مبالغ هنگفتی برای معرفی آثار ممالك خویش مصرف میکنند مأمورین دول اسلامی حتی حاضر نیستند پول بگیرند و تصویر یك مسجد یا یك شاهکار مهم مسلمانان را در دسترس مطبوعات بگذارند .

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر خوشبختانه ازاین پیش آمد دلسرد نگشت و با صرف مبالغ هنگفت عکسهای مرغوب ومناسب ونقشه‌های مهم را از خارج و داخل تهیه نمود وچنانکه خوانندگان محترم مشاهده میفرمایند ترجمهٔ فارسی کتاب دارای این مزیت هم میباشد .

بهرحال برادران وخواهران مسلمان من (چه ایرانی وچه غیر ایرانی) نباید ازاین اوضاع درهم و برهم فعلی جهان اسلام نومید باشند . چراغ عالمتاب اسلام خاموش شدنی نیست .

مسلمانان بعد ازجمله مغول بروزهای سخت‌تری دچار شدند و خدای بزرگ اسلام مجدد ترقی وتعالی اسلام را تأیید فرمود و فتوحات اسلامی تا مرکز اروپا امتداد یافت .

این مسلم است که بشروجامعهٔ بشریت بدون مذهب نبوده وهیچوقت هم بی‌نیاز از آن نمیباشد واین هم قطعی است که تعالیم مقدسهٔ اسلام حد وسط سوسیالیزم افراطی و امپریالیزم تفریطی است و بقانون بقای اصلح ، اسلام تا ابد پایدار خواهد ماند وعالمگیر خواهد شد .

انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون

تا قیامت میکند قران ندا　　حافظ من هست الطاف خدا

بامید آیندهٔ درخشان اسلام ومسلمانان

علی جواهر کلام - شهریور ۱۳۳۳

شرح حال جرجی زیدان

مؤلف تاریخ تمدن اسلام ومؤسس مجلهٔ الهلال

جرجی زیدان درماه تشرین الاول (اکتبر) ۱۸۶۱ میلادی دریك خاندان مسیحی عرب درشهر بیروت بدنیا آمد ، در ایام کودکی به نقاشی علاقه داشت و چندی نقاشی آموخت وقدری بزبان انگلیسی آشنا شد سپس وارد مدرسهٔ داروسازی بیروت گشته به تحصیل آن علم پرداخت وچون لازمهٔ فراگرفتن داروسازی آموختن زبان لاتین بود آنزبان را نیز بحد کامل فراگرفت .

جرجی زیدان درهمان هنگام که داروسازی میآموخت بنوشتن و خواندن مقاله‌های سیاسی علاقه داشت ودر نتیجه توجه بمطبوعات مورد بی‌مهری مأمورین حکومت دیکتاتوری عثمانی واقع شد تاآنجاکه ماندن دربیروت برای وی دشوار گشت و خواه ناخواه بمصر آمد ، در آن روزها اساس سیاست‌های استعماری فرانسه و انگلیس برآن بودکه تا اندازه‌ای مصررا با فرهنگ دنیای جدید آشنا سازد وبر حکومت پوسیدهٔ آل عثمان مسلط کند لذا آزادیخواهان ممالك اسلامی از گوشه وکنار بمصر میآمدند . جرجی زیدان ابتداء میخواست درمدرسهٔ عالی طب قاهره مشغول تحصیل شود اما بآن کار موفق نگشت ودرسال ۱۸۸٤ که ژنرال گردون حاکم انگلیسی سودان بخرطوم میرفت بعنوان مترجم عربی وانگلیسی با وی بسودان رفت ودر جنگهای احمد مهدی سودانی حضور یافت ، پس از آنکه آشوب مهدی سودانی پایان پذیرفت جرجی زیدان سفری بلندن نمود وبعداز بازگشت بقاهره با مجله مشهور المقتطف که

ازمجله‌های مهم آنروزمصربود همکاری نمود ولی بزودی ازآن کارکنار رفته در سال

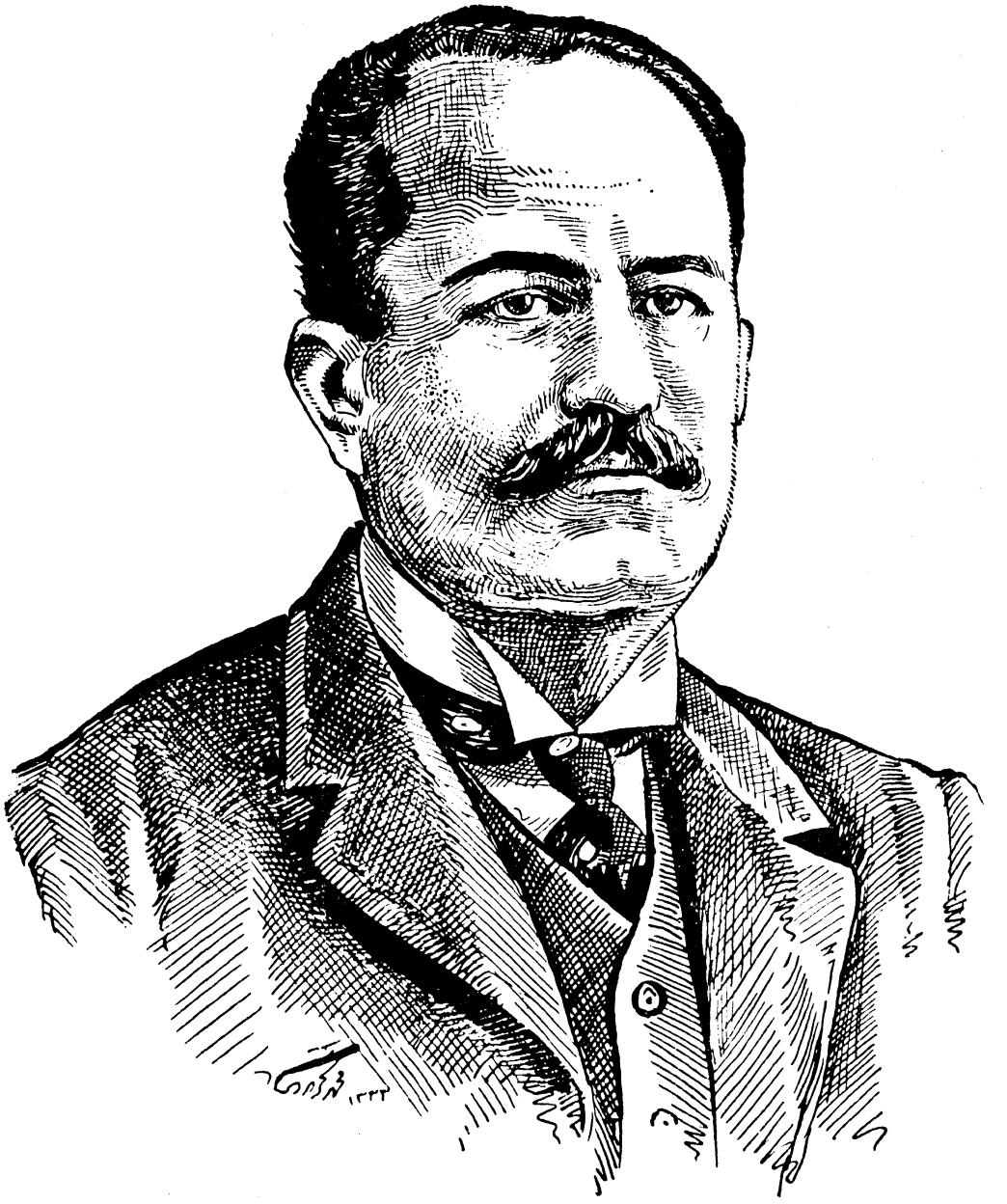

جرجی زیدان (۱۹۱٤ ـ ۱۸٦۱)

۱۸۸۹ کتابی‌بنام تاریخ‌الماسونیةالعام (تاریخ فراماسون‌ها) انتشارداد وضمناًدرمدرسهٔ داروسازی قبطی‌های قاهره هم داروسازی تدریس میکرد .

سرانجام درسال ۱۸۹۲ مجلهٔ ماهانهٔ‌الهلال‌را منتشر نمودکه تاکنون‌آن مجله

توسط فرزندانش (شکری زیدان ـ امیل زیدان) منتشر میشود وقدیمی‌ترین نشریات شرق بشمار میآید .

جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ عرب است که بسبك نویسندگان فرنگ مطالب علمی و تاریخی اسلامی را بصورت رمان (داستان) انتشارداد، داستانهای تاریخی جرجی زیدان به بیشتر زبانها مخصوصاً فارسی ترجمه شده ومورد پسند بوده است، جرجی زیدان خود میگوید آن داستانهای تاریخی اسلام را برای آن نوشتم که خوانندگان را برای مطالعهٔ یك دورهٔ تاریخی علمی ادبی مهم آماده سازم وآن ٥ جلد تاریخ تمدن اسلام بود که ترجمهٔ فارسی آن توسط مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر به پیوست این شرح حال انتشار مییابد .

راست است که پیش ازجرجی زیدان وبعدازجرجی زیدان مسیحیان ومسلمانان کتابهائی راجع بتاریخ تمدن اسلام ویا اسلام واوضاع اسلام منتشر نموده‌اند اما کتاب تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان سه مزیت بر کتابهای مشابه دارد و آن اینکه اولا تاکنون کسی مانند جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلام را ازحیث علم و ادب ـ سیاست ـ ارتش ـ ثروت ـ آداب ورسوم طبقه بندی نکرده است و این امتیاز فعلا مخصوص ومنحصر به جرجی زیدان میباشد .

ثانیاً جرجی زیدان احاطهٔ کاملی بزبان وادبیات عرب داشته ودرمحیط عرب بار آمده ومطالب را ازمنبع اصلی بدون واسطه اقتباس کرده است .

ثالثاً جرجی زیدان نویسندهٔ زبردستی بوده و تألیفات او عموماً (و این تألیف بخصوص) ازحیث جمله وعبارت یکنوع شاهکار محسوب میشود. دیگر ازتألیفات مهم جرجی زیدان کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه است که بفارسی ترجمه نشده است جرجی زیدان ده ها کتاب ورسالهٔ تاریخی وعلمی وادبی وصدها مقاله بزبان عربی در بارهٔ اسلام ومسلمانان منتشر نموده است و به تصدیق دانشمندان مسلمان با آنکه خود مسیحی بوده ذره ای ازشرح محسنات تعالیم مقدسهٔ اسلام فروگذار نکرده است .

جرجی زیدان درسال ١٩١٤ میلادی دراثر کثرت مطالعات وتحریر دچار سکتهٔ دماغی شده درقاهره وفات کرد .

فهرست اسامی کتابها

صورت اسامی کتابهائی که مطالب پنج جلد تاریخ تمدن اسلام از آن اقتباس شده (بترتیب حروف هجاء) با ذکر نام مؤلف و محل چاپ و سال چاپ بقرار زیر است :

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
۱ ـ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه	البیرونی	لایپزیك ۱۸۷۸ م
۲ ـ الآداب السلطانیه (الفخری)	ابن الطقطقی	مصر ۱۳۱۷ هجری قمری
۳ ـ ابجد العلوم سه جلد	الصدیق القنوجی	هند ۱۲۹۶ » »
٤ ـ ابن الاثیر	به الکامل رجوع شود	
٥ ـ ابن الجوزی	به کتاب الاذکیاء رجوع شود	
٦ ـ ابن حوقل	به المسالك والممالك رجوع شود	
۷ ـ ابن خرداذبه	» » » » »	
۸ ـ ابن خلدون	به العبر والمبتداء والخبر » »	
۹ ـ ابن خلکان	به وفیات الاعیان رجوع شود	
۱۰ ـ ابن الساعی	به مختصر اخبار الخلفاء رجوع شود	
۱۱ ـ ابن عساکر	بتاریخ دمشق رجوع شود	
۱۲ ـ ابن الفقیه	بکتاب البلدان رجوع شود	
۱۳ ـ ابن هشام	به السیرة النبویه رجوع شود	

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
١٤ ـ ابوالفرج الملطی		به‌مختصر الدول رجوع شود
١٥ ـ ابوالمحاسن		به‌النجوم الزاهره رجوع شود
١٦ ـ الاتلیدی		به‌اعلام الناس رجوع شود
١٧ ـ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم	المقدسی	لیدن ١٨٧٦ م
١٨ ـ الاحکام السلطانیه	الماوردی	مصر ١٢٩٨ هجری قمری
١٩ ـ اخبار الدول و آثار الاول	القرمانی	بغداد ١٢٨٢ »
٢٠ ـ ادب الدنیا والدین	الماوردی	به‌هامش الکشکول رجوع شود
٢١ ـ الاستقصاء فی المغرب الاقصی ٤ جلد	السلاوی	مصر ١٣١٢ هجری قمری
٢٢ ـ اسد الغابه فی اخبار الصحابه پنج جلد	ابن الاثیر	مصر ١٢٨٦ »
٢٣ ـ اعلام الناس	اتلیدی	مصر ١٣١٨ »
٢٤ ـ الاغانی بیست جلد	ابوالفرج اصفهانی	بولاق ١٢٨٥ »
٢٥ ـ الافادة والاعتبار	عبداللطیف بغدادی	مصر ١٢٨٦ »
٢٦ ـ الفباء دوجلد	یوسف البلوی	مصر ١٢٨٧ »
٢٧ ـ البخاری		(به‌صحیح البخاری رجوع شود)
٢٨ ـ بغیة الطالبین فی علوم وعوائد العربین	احمد بك کمال	بولاق ١٣٠٩ هجری قمری
٢٩ ـ البلاذری		(بفتوح البلدان رجوع شود)
٣٠ ـ بلوغ الارب فی احوال العرب ٣ جلد	آلوسی	بغداد ١٨٩٨ م
٣١ ـ البیان والتبیین دوجلد	الجاحظ	مصر ١٣١٣ هجری قمری
٣٢ ـ البیرونی		(به‌الآثار الباقیه رجوع شود)
٣٣ ـ تاریخ ابوالفداء چهارجلد	الملك المؤید	استامبول ١٢٨٦ »
٣٤ ـ تاریخ الامم والملوك یازده جلد	طبری	لیدن ١٨٨٥ میلادی
٣٥ ـ تاریخ دمشق	ابن عساکر	خطی
٣٦ ـ تاریخ المشارقه	صلیبا بن یوحنا	خطی
٣٧ ـ تاریخ الوزراء	الهلال الصابی	بیروت ١٩٠٤ میلادی

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۳۸ ـ تحذیر المسلمین	محمد ظافر	مصر ۱۹۰۴ میلادی
۳۹ ـ تراجم الحکماء	ابن القفطی	خطی
۴۰ ـ ترتیب الدول	حسن بن عبدالله	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۴۱ ـ تزیین الاسواق	داود الانطاکی	مصر ۱۳۰۸ »
۴۲ ـ تهذیب الاسماء	النووی	گوتنگن ۱۸۳۲ میلادی
۴۳ ـ الجبرتی	(به عجایب الآثار مراجعه شود)	
۴۴ ـ حسن المحاضره فی مصر والقاهره دوجلد	السیوطی	مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
۴۵ ـ حلبت الکمیت	شمس الدین النواجی	» » »
۴۶ ـ حیاة الحیوان الکبری ۲ جلد	الدمیری	مصر ۱۳۰۹ »
۴۷ ـ الخراج ـ کتاب	ابو یوسف	بولاق ۱۳۰۲ »
۴۸ ـ » ـ »	قدامة بن جعفر	لیدن ۱۳۰۶ »
۴۹ ـ الخطط التوفیقیه ۲۰ جلد	علی پاشا مبارک	بولاق ۱۳۰۶ »
۵۰ ـ خطط مصر دوجلد	المقریزی	بولاق ۱۲۷۰ »
۵۱ ـ الخمیس دوجلد	دیاربکری	مصر ۱۳۰۲ »
۵۲ ـ الدمیری ـ	(به حیوة الحیوان رجوع شود)	
۵۳ ـ دیوان ابی نواس	حسن بن هانی	مصر ۱۸۹۸ م
۵۴ ـ رحله ابن بطوطه دوجلد	ابن بطوطه	مصر ۱۲۸۷ هجری قمری
۵۵ ـ رحله ابن جبیر	ابن جبیر	لیدن ۱۸۵۲ م
۵۶ ـ رسائل الخوارزمی	ابو بکر الخوارزمی	استامبول ۱۲۹۷ »
۵۷ ـ سراج الملوك	طرطوشی	حاشیه برمقدمه ابن خلدون چاپ مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۵۸ ـ سلسلة التواریخ	سلیمان وابوزید	پاریس ۱۸۱۱ م
۵۹ ـ السیرة الحلبیه سه جلد	ابن برهان الدین	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۶۰ ـ سیر الملوك	عبدالرحمن الاربلی	بیروت ۱۸۸۵ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
٦١ ـ السیرة النبویه سه جلد	ابن هشام	بولاق ١٢٩٥ هجری قمری
٦٢ ـ السیوطی	(به حسن المحاضره رجوع شود)	
٦٣ ـ شعراء السریان	القرداحی	رم ١٨٧٥ م
٦٤ ـ الشعر والشعراء	ابن قتیبه	لیدن ١٩٠٢ م
٦٥ ـ الشقایق النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه	طاش کوپری زاده	حاشیه بر ابن خلکان
٦٦ ـ الشهرستانی	(به الملل والنحل رجوع شود)	
٦٧ ـ صحیح البخاری چهار جلد	الامام البخاری	مصر ١٣٠٤ هجری قمری
٦٨ ـ طبقات الاطباء دو جلد	ابن ابی اصیبعة	مصر ١٨٨٢ م
٦٩ ـ طبقات الادباء	عبدالرحمن الانباری	مصر ١٢٩٤ هجری قمری
٧٠ ـ طبقات ابن سعد	ابن سعد	خطی
٧١ ـ طغربردی	(به النجوم الزاهره رجوع شود)	
٧٢ ـ العبر والمبتداء والخبر ٧ جلد	ابن خلدون	بولاق ١٢٨٤ هجری قمری
٧٣ ـ عجایب الآثار سه جلد	الجبرتی	حاشیه بر ابن الاثیر
٧٤ ـ عجایب المخلوقات	القزوینی	حاشیه بر دمیری
٧٥ ـ العقد الفرید سه جلد	ابن عبدربه	مصر ١٣٠٥ هجری قمری
٧٦ ـ العقد الفرید	الملك السعید	مصر ١٢٨٣
٧٧ ـ فتوح البلدان	البلاذری	لیدن ١٨٦٦ م
٧٨ ـ الفخری	(بآداب السلطانیه رجوع شود)	
٧٩ ـ الفرج بعد الشده دو جلد	اتنوخی	مصر ١٩٠٣ م
٨٠ ـ الفلاحة النبطیه	ابن وحشیه	خطی
٨١ ـ الفهرست	ابن الندیم	لایپزیك ١٨٧٢ م
٨٢ ـ فوات الوفیات دو جلد	ابن شاکر الکتبی	مصر ٢ ـ ١٢٨ هجری قمری
٨٣ ـ قاموس الادارة والقضاء ٧ جلد	فیلیپ جلاد	مصر ١٨٩٠ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
۸٤ ـ القانون	ابن سینا	رم ۱۹۵۳ م
۸۵ ـ القبة الزرقاء	دکتر فاندیك	بیروت ۱۸۹۳ م
۸٦ ـ قدامه	(به کتاب الخراج رجوع شود)	
۸۷ ـ القرمانی	(باخبار الدول رجوع شود)	
۸۸ ـ القزوینی	(به عجایب المخلوقات رجوع شود)	
۸۹ ـ القوانین العقاریه	الحکومة المصریه	مصر ۱۸۹٤ م
۹۰ ـ الکامل دوازده جلد	ابن الاثیر	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۹۱ ـ کتاب الاذکیاء	ابن الجوزی	مصر ۱۳۰٦ »
۹۲ ـ کتاب الاعتبار	ابن منقذ	لیدن ۱۸٤٤ م
۹۳ ـ کتاب الجلاء	الجاحظ	مصر ۱۳۲٤ هجری قمری
۹٤ ـ کتاب البلدان	ابن الفقیه الهمدانی	لیدن ۱۸۸۵ م
۹۵ ـ » »	الیعقوبی	» » »
۹٦ ـ کتاب الحیوان سه جلد	الجاحظ	مصر ۱۳۲٤ هجری قمری
۹۷ ـ کشف المظنون دوجلد	کاتب چلپی	استامبول ۱۳۱۱ » »
۹۸ ـ الکشکول	العاملی	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۹۹ ـ لطائف المعارف	الثعالبی	لیدن ۱۸٦۷ م
۱۰۰ ـ اللمعة الشمیته فی اللغة السریانیه المطران	یوسف داود	موصل ۱۸۷۹ م
۱۰۱ ـ الماوردی	(باحکام السلطانیه رجوع شود)	
۱۰۲ ـ مجمع الامثال دوجلد	المیدانی	بیروت ۱۳۱۲ هجری قمری
۱۰۳ ـ مختصر اخبار الخلفاء	ابن الساعی	بولاق ۱۳۰۹ » »
۱۰٤ ـ مختصر الدول	ابو الفرج الملطی	بیروت ۱۸۹۰ م
۱۰۵ ـ مروج الذهب دوجلد	المسعودی	مصر ۱۳۰٤ هجری قمری
۱۰٦ ـ المزهر دوجلد	السیوطی	بولاق ۱۲۸۲ » »

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱۰۷- المسالك والممالك	ابن حوقل	لیدن ۱۸۷۳ میلادی
۱۰۸- » »	ابن خرداذبه	» ۱۳۰۶ هجری قمری
۱۰۹- » »	استخری	» ۱۸۷۰ م
۱۱۰- المستظرف دوجلد	الاشبهی	مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۱۱۱- المسعودی	(به مروج الذهب رجوع شود)	
۱۱۲- مشکاة المصابیح	ولی الدین العمری	دهلی ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۱۳- المعارف	ابن قتیبه	مصر ۳۰۰ هجری قمری
۱۱۴- معجم البلدان ۶ جلد	یاقوت الحموی	لایپزیك ۱۸۷۰ م
۱۱۵- مفتاح السعاده	طاش کوپری زاده	خطی
۱۱۶- المقدسی	(به احسن التقاسیم رجوع شود)	
۱۱۷- المقری	(به نفح الطیب رجوع شود)	
۱۱۸- المقریزی	(به خطط مصر رجوع شود)	
۱۱۹- الملل والنحل دوجلد	شهرستانی	لندن ۱۸۴۲ م
۱۲۰- الموطاء	الامام مالك	خطی
۱۲۱- المیدانی	(به مجمع الامثال رجوع شود)	
۱۲۲- منرانیه (بودجه) مصر سال ۱۹۰۲	الحکومة المصریه	بولاق ۱۹۰۳ م
۱۲۳- النجوم الزاهرة دوجلد	ابو المحاسن	لیدن ۱۸۵۱ م
۱۲۴- نفح الطیب ۴ جلد	المقری	بولاق ۱۲۹۷ م
۱۲۵- نهایت الارب فی قبایل العرب	القلقشندی	خطی
۱۲۶- الهدایه	برهان الدین الفرغانی	لکنهو ۱۳۱۴ هجری قمری
۱۲۷- الهمذانی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۲۸- وفیات الاعیان سه جلد	ابن خلکان	مصر ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۲۹- الیعقوبی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۳۰- رساله های شبلی نعمانی بزبان اردو	چاپ علیکده (هند) ۱۸۹۸ م	

کتب آلمانی و انگلیسی و فرانسه که از آنها نقل شده است

Gibboni' s Roman Empire.	London	,,,
Bretschneider's Knowledge Possessed by ancient chinese of the Arabs.	,,	
Poter's Constitutional History of turkey.	Ms.	
Lane Poole's Mohammadan Dyna ties	London	1894
Statesman's Year book	,,	1904
Williams' Sanskri Crammar.	Oxford	1876
Browne's Literary History of Persia.	London	1902
Frazer's ,, ,, ,, India.	,,	1898
Rawlinson' s Ancient Monarchies, 4 Vol.	,,	1862
Whitaker ' s Almanack.	,,	1901
Browne ' s Translation of Ibn Isfandiyar' s. History of Tabaristan.	Leyden	1905
Library of Universal History , 8 Vol.	New)York	1897
Clot Bey, Aperçu sur l, Egypte, 2Vol.	Paris	1840
Labourt, Christianisme dans l' Empire Perse	,,	1904
Revue Archéolgique	,,	1905
Van Vloten , La Domination Arabe etc. sous le khalifat des Omayades.	Amsterdam	1894
Von Kremer , Einnahmebudjet des abbass	Wien	1887
Culturgeschichte des Orients , 2Vol.	Wien	1875

علاوه بر کتب مذکور فوق از فرهنگ های (قاموسهای) تاریخی و جغرافیائی و ادبی السنهٔ عربی ، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، نیز مطالبی اقتباس شده است .

غلط نامهٔ جلد اول

صفحه	غلط	درست
۹	سلطا محمدن	سلطان محمد
۱۵	از آنروز	از آنرو
۲۲	یکنوغ	یکنوع
۳۹	نطوریان	نطوریان
٤۳	بریزند	بریدند
٥۸	حجرت	هجرت
٦٤	میگوئیم	بگوئیم
۷۲	یعطو	یعطوا
۷۲	ساغرون	صاغرون
۷۸	سیاهیان	سپاهیان
۸۳	شهر	مهر
۸۷	مرگ	ازمرگ
۱۰٤	ارمنسان	ارمنستان
۱۰۹	میلادی	میلادی)
۱۱۳	اقیمو	اقیموا
۱۱۳	ارکعو	ارکعوا
۱۲٥	اعتراص	اعتراض
۱۲۹	ذرع	ذراع
۱۳۲	مازندران	مازندران)
۱۳٤	العزیر	العزیز
۱۸۰	عربها	عربهای
۲۱٥	عنیمت	غنیمت
۲۱۸	مستحقاق	مستحقان
۲۳۱	صندلی	صندل
۲٥۰	سپاسیان	سپاهیان
۲٥۳	اشعت	اشعث

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ اسلام یکی از مهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت از تاریخ تمدن سراسر جهان در قرون وسطی است ویابهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. از تاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالهابود که ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم وهمینکه ازامورمجلهٔ الهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم و برحقایق تاریخی اسلام تعلیق و حاشیه مینگاشتیم و یاد داشت میکردیم باین امید که تاریخ مفصلی در آن باره بنویسیم. مکرر در مکرر نیت خودرا در آن خصوص اعلام داشتیم وهنوز هم با یاری‌خداوند بهمان عزم ونیت هستیم.

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك ومذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام‌نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام‌عبارت ازتاریخ زبان وملت وممالك آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جزتاریخ تمدن‌و آداب و عادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظربهمان عقیده، هرموقع که فرصتی بدست‌میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشر میساختیم واذهان عمومی را با درنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علم وفهم آنها برای شنیدن وخواندن تاریخ اسلام آماده میکردیم. نشریات مزبورعبارت ازداستانهائی بود که ازتاریخ‌اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلهٔ الهلال انتشارمییافت مخصوصاً ما حقایق‌تاریخی اسلام رابصورت داستان منتشرمیکردیم تا مطالعهٔ آن آسان باشد چون برای عامهٔ

مردم‌مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی آور میباشد ، بخصوص در ممالك عربی که علم و تمدن دوران کودکی خود را طی میکنند پس‌ناچار باید تدبیری بکار برد و مردم را وادار بمطالعه کردوالبته بهترین وسیله همان انتشار حقایق تاریخی بصورت‌داستان می باشد .

تاکنون شش داستان ازمهمترین وقایع‌تاریخ اسلام منتشر کرده‌ایم که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن‌زبیر وانتقال خلافت بعبد الملك مروان میباشد خوشبختانه‌خوانندگان باین‌نشریات توجه خاصی پیدا کردند وبرای درك‌حقایق‌تمدن اسلام ، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمندعرب‌زبان ارتباط‌تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند و متوالیاً دراین موضوع با ما مکاتبه کرده نظرما راخواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمه سال دهم الهلال راکتابی‌ترتیب دهیم که از تاریخ اسلام وارتباط آن با تمدن جدید غرب درآن بحث شود .

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها وپیروزیها و شکستهای آن ملت نیست ، بلکه تاریخ یك ملت ، عبارت از تـاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد . متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده اندکه علل وقایع وارتباط علت و معلول را ذکر کنند و فقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند با مطالعهٔ آن مطالب حقیقت تمدن ملل‌اسلامی را درنظر بگیرد وعلل وموجبات‌وقایع را درك کند ولی باید نویسندگان ومورخین عرب را معذور داشت زیرا ذکرعلل‌تاریخی مستلزم آنست که مورخ از یکطرف جانبداری کند ، تابتواند حقیقت قضیه را شرح دهد ومورخین مزبورنمیخواستند خودرا دچارطرفداری بکنند وشاید عذرهای دیگرهم داشته‌اند .

ولی اکنون ، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل وموجبات وقایع را تشریح کند . بسیاری از خاورشناسان از مدتهـا پیش بفکر آن بودندکـه مجموعه ای از تاریخ تمدن اسلام تألیف کنند ، اما بقدری حقایق وقایع اسلامـی را پراکنده‌وازهم گسیخته دیدندکه خواه ناخواه از آن اقدام منصرف شدند وبهمان‌نظر

موقعی که ما تصمیم خودرا در آن باره منتشر کردیم ، خاورشناسان ازاین اقدام دشوار ما درشگفت ماندند . براستی موقعی که ما تصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشر کردیم ، انتظار نداشتیم که بیش از(۱۶۰)صفحه مطالب مهم مربوط بدست آوریم ، ولی باکوشش بسیار موفق شدیم مطالب زیادی درکتب خطی وچاپی ، علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست آوریم .

قسمتی از کتابهائی که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن اثیر ـ ابن خلدون ـ ابن‌خلکان ـ مقریزی ـ بلاذری ـ ابوالفداء ـ خمیس ـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن‌خرداذبه ـ یاقوت ـ اصطخری ـ و غیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج‌الملوك وغیره .

۳ـ قسمت تفسیر وفقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیرزمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشکاة‌المصابیح ـ هدایه‌وغیره،

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب‌الخراج ابویوسف ـ کتاب‌الخراج وصنعة‌الکتابه تألیف قدامة‌بن جعفر ، احکام‌السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك‌سعید ـ مقدمه ابن‌خلدون .

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری از مردم مطالب آنرا مربوط بموضوع ما نمیدانند ولی ما توانستیم حقایق‌مهمی‌از آن کتب بدست آوریم . کتب مزبورعبارت است از:

حیوة‌الحیوان دمیری ـ عجایب‌المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین‌از کتب‌لغت وفهرست‌ها ، مانند کشف‌الظنون ـ کلیات‌ابی‌البقاء ـ کشاف اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی اقتباس کردیم .

باید یادآور شد که‌تمام تألیفات مزبوربزبان عربی‌بوده‌واما تألیفات دانشمندان غرب‌که مورد توجه ومطالعهٔ ما بوده عبارت است از :

١ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکتر گوستا و لوبون بزبان فرانسه
La Civilisation des Arabes, par Dr. Custave Le Bon
٢ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه
Hist. de Bas-Emqire, qar Lebeau 30 vols.
٣ـ دورهٔ مجلهٔ آسیائی بفرانسه . Journal Asiatique, Series
٤ـ تمدن و فرهنگ شرق در دورهٔ خلفاء تألیف فون کرمر بآلمانی
Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.
٥ ـ تاریخ اسلام تألیف مولر آلمانی
Der Islam im Morgen -und Abendland, von Dr Müller.
٦ـ دولت‌های اسلام تألیف ستانلی لین‌پول بانگلیسی
The Mohammadan Dynasties, by S. Lane-pool.
٧ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی
Roman Empire, by Gibbon, 2 vols
و غیره وغیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست کتاب بعربی وزبانهای اروپائی مطالعه کردیم . بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخودنیز ازسابق‌مطالعاتی در بارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس‌ازانجام این‌مطالعات مبسوط ومفصل‌ناگهان متوجه شدیم که خلاصهٔ مطالعات ما از نظر سیاسی واداری وعلمی وادبی واخلاقی، دربارهٔ تاریخ شگفت آور تمدن اسلام ، خیلی‌بیش‌از آن است که دریك کتاب جمع آوری گردد،لذا نتیجهٔ مطالعات خودرا بچند قسمت‌تقسیم کردیم واینك قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم‌وامیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیزهرساله بعنوان ضمیمهٔ‌الهلال منتشر سازیم انشاءالله .

اینك قسمت اول‌را شروع میکنیم. این قسمت اساس و پایهٔ قسمت‌های دیگر است . قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیر میباشد :

تمدن و اوضاع مردم عرب پیش از اسلام تا ظهور اسلام وکمی قبل از آن حکومت عرب در دورهٔ جاهلیت ـ اوضاع کعبه وقریش تا ظهور اسلام ـ چگونگی دعوت‌اسلام‌ـ انتشاراسلام‌ـ فتوحات‌اسلامی‌ـخلفای اموی‌ـ خلفای‌عباسی‌ـ خلفای‌اندلس

(اسپانی) خلفای فاطمی وغیره . نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق ، کاملا ازنظر انتقادی وتحقیقی بوده است وکلیهٔ وقایع مهم را با ذکر مدارك واسناد علت وقوع آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط آن واقعه باوقایع بعدی رابه‌تفصیل ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی اعراب را برایرانیان و رومی‌ها کاملا شرح داده‌ایم ، که‌چگونه باکمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم وایران را از میان بردارند . تا آنجاکه خود میدانیم کسی تاکنون غیر از ما این مبحث عالی فلسفی‌را به‌هیچ یك از زبانها متعرض نشده است ، فقط بعضی از دانشمندان غرب ، مختصری در این باب نگاشته‌اندکه نمیتوان ازآن استفادهٔ کامل برد . البته دانشمندان غرب برای‌کوتاه آمدن در تحریر تاریخ تمدن اسلام ، مورد ملامت نیستند چه که تمدن اسلام با دین و اخلاق وتاریخ وآداب و رسوم آنان چندان ارتباطی ندارد و اگر هم مربوط باشد ارتباط آن مختصر است و در هرحال اگرکسی باید ملامت بشود بیش ازهمه خود ما (عربها) باید مورد ملامت باشیم ، که آنقدر بزبان و تاریخ وآداب و اخلاق و رسوم خود بی‌علاقه ماندیم تا غربی‌ها پیشدستی کرده دراین مورد هم از ما جلو افتادند .

پس از ذکر این مقدمات بشرح اوضاع ممالك اسلامی در دورهٔ عظمت وترقی آن پرداختیم و یکایك آن ممالك را بتفصیل نگاشتیم ، سپس حکومتهای اسلامی و دستگاههای دولتی آنرا مانند خلافت ، وزارت ، استانداری ، خزانه داری ، ارتش و سایرمؤسسات را شرح دادیم وتاریخ تأسیس این دوائر وشعب وملحقات وچگونگی پیدایش آنرا ذکرکردیم و برای پیدا کردن و دریافتن حقایق مربوطه دشواری های بسیاری متحمل‌شدیم چه بساکه تمام یك کتاب ضخیم رابرای دریافت یك یا دوحقیقت تاریخی مطالعه کردیم وگاه هم میشدکه برای‌کشف یك حقیقت مجبور بمطالعهٔ دویا سه جلد کتاب میشدیم .

من باب مثال میگوئیم ، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة و استانداران را جمع‌آوری‌کردیم در صدد برآمدیم حقوق قضاة و استانداران را در زمان خلفای

راشدین تعیین نمائیم ، ناچار بچندین کتاب مراجعه کردیم، درفتوحات البلدان بلاذری این مطلب را یافتیم .

«عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی و دادگستری کرد وعثمان‌بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت . . »

از این چند جمله سمت مأمورین زمان عمر تعیین میشد ولی مقدارحقوق آنها معین نبود . سپس درکتاب سراج‌الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق او وسایرمأمورین را تعیین کرد و تا آنزمان حقوق مأمورین تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمار تعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد و هم از مبلغ مزبور حقوق اذان‌گوها ومنشی‌ها وفرمانداران زیر دست خود را بپردازد و ماهی صد درهم برای عبدالله‌بن مسعود مقررداشت . . .»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج‌الملوك سمت و منصب عمار و مسعود را تعیین نکرده فقط آنها راگفته ومؤلف فتوح‌البلدان تنها سمت راگفته و ازحقوق نام نبرده است. ولی‌ما بعد ازمطالعهٔ هردوکتاب دریافتیم که در زمان عمرحقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق قاضی ومأمور دارائی‌ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم از قرائن دریافتیم که هرکس سرپرست آرتش و امام جماعت بوده بنام عامل (استاندار یا فرماندار) خوانده میشده است .

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام ، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی ـ ثروت اهالی ـ تمدن و فرهنگ اهالی (۱) ـ روابط دولتهای اسلامی با دولتهای معاصر ومجاور ـ اوضاع واحوال خلفاء ـ مجالس آنان ـ تفریحات آنان ـ توجه آنان بعلم وعلما ـ بشعر و شعراء و ترتیب آمد وشد آنان نزد

---

۱ - منظور ازتمدن وفرهنگ همان‌سیوی لیزاسیون وکولتوززبانهای غربی است Civilizsation Culture

مترجم

خلیفه ـ کاخهای خلفاء ـ چگونگی پذیرائی آنان از مردم درمواقع رسمی ـ تجملات خلفاء ـ سوارشدن آنها ـ مهمانیهای آنان ـ بذل و بخشش آنها ـ ساختمانهای اسلامی ـ شهرهای اسلامی وغیره .

و اما مطالب جلد سوم از اینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعردرشام وعراق پیش‌ازاسلام وچگونگی‌وتاریخ پیشرفت آن در اسلام ومیزان ترقی آن .

درجلد چهارم ، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصردرخشان با رعایت‌تناسب مقام‌گفتگوخواهد شد .

جلد پنجم ، یعنی آخرین مجلد این کتاب ، درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت میشود ، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق ، موضوع مزبور کاملا روشن خواهد بود .

بنابراین ملاحظه میشودکه انجام این مهم تا چه اندازه سنگین و دشوار است بخصوص‌که در زبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده و ازهرجهت تازگی دارد . این مطالب را برای آن یادآورشدیم که اگرنقیصه‌ای در تألیف ما دیده شود عذر ما را بدانند وبپذیرند و در عین حال از دانشمندان و اهل تحقیق خواهشمندیم با ماهمراهی‌کنند ونظر وعقیدهٔ خودرا مرقوم دارند تا درمجلدات آینده مورداستفاده واقع گردد . انشاء الله .

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم ازتمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت وثروت آن ملت وفرهنگ آن ملت ونتایج و وسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه ناخواه تاریخ علم و ادب وصنعت ولوازم آن از قبیل آموزشگاهها وکتابخانه‌ها واجتماعات ومقامات دولتی و آسایش عمومی جزء مبحث ما خواهد آمد وهمچنین باید دانست که تأثیر آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن ملت تا چه اندازه بوده‌است ، از آنرو باید آداب و رسوم‌اجتماعی آن ملت راشرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب ورسوم را ذکر کنیم .

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالا موقعی کامل خواهد بود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم وهمچنین باید بدانیم که آن ملت چگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعوامل و وسایل آن چه‌بوده است این مطالعات درمورد هرتمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که در سایر تمدن ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناچارهستیم که مقدمات لازمی در ابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور دربارهٔ اوضاع عرب قبل ازاسلام گفتگومیکند وحالات‌اجتماعی آنانرا پیش ازاسلام‌شرح میدهد، همین‌قسم دربارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرةالعرب- مردم ایران - مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (باکمی عدد وناچیزی وسایل) برآن دوامپراطوری بیان میکند . درضمن

این مقدمات اوضاع سیاسی ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان وخلفای فاطمی شرح داده شده است . پس ازشرح این مقدمات لازم دربارهٔ وسعت ممالك اسلامی وتشکیلات مؤسسات آن گفتگو میداریم . اینك میگوئیم :

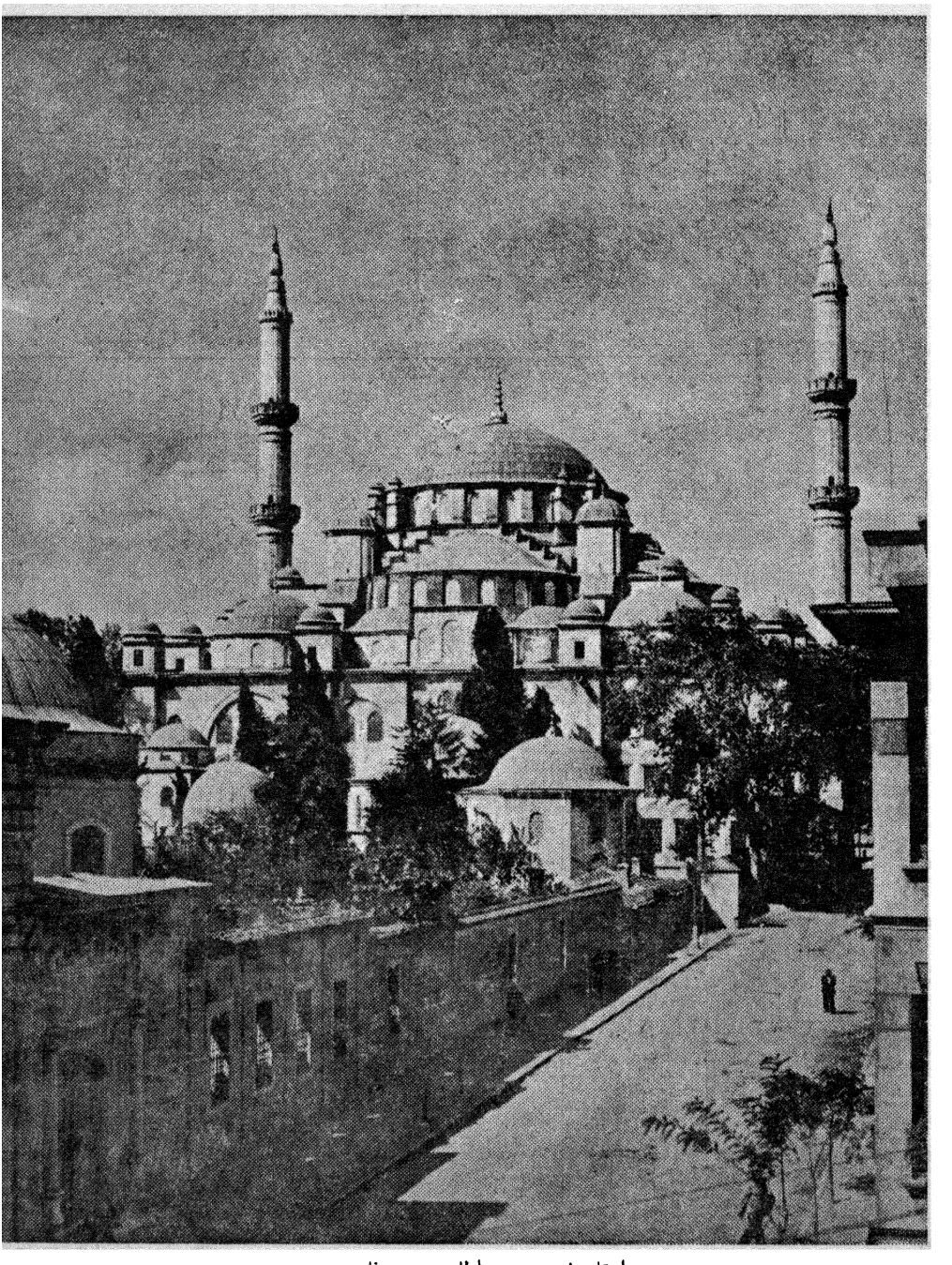

استانبول مسجد سلطانمحمدن فاتح

عرب وتمدن

پاره‌ای از تاریخ نویسان غرب تصور کرده‌اند که عربها درایجاد تمدن اسلامی عامل‌مؤثری نبوده‌اند وتمدن‌اسلامی برمبانی ازهم ریختهٔ تمدن‌روم وایران ایجادگشته وتعدیلاتی‌در آن شده است این دسته ازتاریخ نویسان معتقدندکه عربها طبعاً ازتمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش از اسلام وچه بعد از آن‌ازخود تمدن وفرهنگی نداشته‌اند اما بعقیدهٔ ما استعداد عرب برای ایجاد تمدن و ادارهٔ امور کشور ازملتهای متمدن قدیم وجدیدکمترنبوده وبرای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱ـ **قحطانی‌ها** که درخاك یمن وزمینهای مجاور آن سکونت داشته‌اند ونسب آنان به‌قحطان یا یقطان‌بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲ـ **اسماعیلی** یا **عدنانی** که در حجاز ونجد و اراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند و نژادشان بابراهیم وهاجر میرسد اینها را عدنانی ـ مضری ـ معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان آنان عدنان ـ مضرـ معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیز بوده قحطانی‌ها زودتر ازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیر ـ سبا ـ کهلان و غیره از میان اقوام قحطانی برخاسته و با فرعونهای مصروپادشاهان بابل و آشورهمزمان بوده‌اند. از شهرهای نامی آنان مارب ـ صنعاء ـ سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها دراطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین‌دولتهاملل و دول دیگری‌ازمیان اعراب پدیدآمده‌که فقطاسمشان باقی‌مانده است ومشهورترین آنان قوم عاد ـ ثمود ـ طسم ـ جدیس وعمالقه میباشد و

نژاد آنان به لاوذبن‌سام پایان مییابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن ملت عرب نبوده و پیش از تمدن اسلام مردم حمیر- کهلان - سبا واسطهٔ تجارتی شرق وغرب بودند زیرا کشوریمن در آنموقع میان چندکشور متمدن واقع شده بود ، بازرگانان هند کالای خود را ازدریای هند به یمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن آنرا به حبشه ومصروفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم و کشورمغرب حمل‌میکردند وعربهای اسماعیلی همان کالاها را ازراه خشکی تاآخرین نقطهٔ آباد دنیای آنروزمیرساندند .

علت عمده پیشرفت عرب دراموربازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافی آنان بود که میان چندکشورمتمدن قرارداشت ، بعلاوه زبان اعراب بازبان غالب ملل مجاور خودشان نزدیك بود وازیك اصل سامی ریشه میگرفت وچنانکه امروزمشاهده میشود درآنروزهم زبانهای عربی - کلدانی - آشوری - عبری - حبشی - فنیقی باهم شبیه هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی از حجازبعراق ویا حبشه وفنیقیه میرفت محتاج بمترجم نبود وزبان کلدانی و آشوری وحبشی را می‌فهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصرمیآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظرابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، از کشورکلده به کشورسوریه وفنیقیه وعربستان آمد وبا آنان آمیزش کرده واحتیاجی هم بمترجم نداشت . همینطور بنی‌اسرائیل درقرن پانزده قبل از میلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان بدون مترجم بسربردند .

بطورکلی علتی ندارد که عرب متمدن نباشد ، برادران هم نژادعرب یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقی‌ها ، دارای تمدن عالی بودند . عربها دارای همان استعداد و ممیزات میباشند واگرتمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن کلدانیها و آشوریها پیشرفت نکرده بودبرای آن بود که شبه‌جزیرهٔ عربستان بواسطهٔ کم آبی وهوای ناملایم استعداد ترقی وپیشرفت زیاد نداشت برعکس کلدانیها و آشوریها در بهترین نقاط خاورمیانه سکونت داشتند و ازحاصلخیزی زمین خود استفاده کرده تمدن عظیمی ایجادنمودند.

و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند ،تمدنی مانند تمدن آشور وکلده وبلکه بهتراز آن ایجادنمودند . شگفت اینکه عربها باوجودخشکی وبی آبی وبدی آب وهوای کشورخود ، موفق شدندتمدن بالنسبه مهمی تشکیل دهند،مثلااعراب یمن دارای تمدنی بوده‌اند که آثار آن ازخرابه‌های روی خـاك وزیرخاك در مهره ـ حضرموت ویمن پدیداراست واز مردم عادوثمود وسایرطوایفی که فقط اسمشان باقی مانده تمدن وفرهنگی نقل میشود که درعصرحاضر بیشتر آنرا افسانه می‌پندارند . مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهای آن چنین میگویند :

«شداد پسر عادشهری دراحقاف بناکرد که مساحت آن ده فرسخ در ده فرسخ بوده است ستونهای آن ازسنگهای سیاه وسفید یمن وروپوش ستونها از لوحهٔ هـای نقره زر اندود ساخته شد ، درمیان‌شهرصدهزار کاخ بنا شد وهر کاخی‌ستونهای‌زبرجد ویاقوت داشت درازی هرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیاردر آن کاخهاجاری میشد ریگ ته آن جویهادانه‌های طلا وجواهرویاقوت بوده است .»

البته این گزافه گوئیها مبتنی براساس بـوده و حداقلش آنست کـه پاره‌ای از عمارات قوم عادوثمود ، با جواهر گرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی و ریشه‌داری میباشد .

عربهای حمیروسبا (قحطانی) که بعد ازعاد وثمود بودند ، تمدن بزرگی‌داشتند واکنون پاره‌ای از آثار آن تمدن ازخرابه های عدن ـ صنعاء ، حضر مـوت ، کشف شده که از آن جمله الواح خط حمیری است و غـالب آن ادعیه دینی میباشد و البته اگر تحقیقات بیشتری بشود آثار مهم تری ازتمدن اقوام قحطانی بدست میآید ، علاوه براین آثار اخبار ومطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی ، زبان بزبان نقل شده‌و تا عصرحاضرنیز آمده وتمام این قرائن بر یـك تمدن ثابت ومهمی‌دلالت میکندکـه ازتمدن آشوریها ـ مصریها ـ فنیقی‌هادست کم ندارد . همین‌اقوام‌بودندکه آرتش‌های منظم‌ترتیب دادند . معدن استخراج کردند شهرهاو کاخها ساختند ، باغها آبادساختند مجسمه‌ها تراشیدند ، کشورهاگشودند ، بازرگانی راتوسعه‌دادند وچگونه‌است که‌با این‌همه آثار، متمدن‌نباشند ؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان درقرن‌پنجم‌میلادمیگوید:

کندرودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب که هنوزهم نام آن برسرزبانهاست ، از آثارتمدن عرب میباشدو آنرا درقرن دوم پیش ازمیلاد ساخته‌اند . سد مزبورمانند سدهای محمدعلی پاشای‌مصری موسوم به «قناطرخیریه» بوده است با این فرق که سد مارب پل نداشته وعبارت از دیواربلندی بوده که میان دو کوه کشیده شده بودو آبی‌را که ازقله آن‌دو کوه‌سرازیر میشده دروسط دو کوه جمع میکرده وتاارتفاع قلهٔ کوه بالامیآورده‌است . میگویند که درازی آن سد یك فرسخ‌دریك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودر یچه‌هائی بوده که هفتادسرزمین را مشروب میساخته است‌شکی‌نیست که‌سازندگان‌این سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع کامل داشتند و دارای همتی عالی بودندکه توانستند چنان سدی بسازند سد مزبورقرنها باقی بود وبالاخره دراثر مرور زمان محتاج بتعمیر شد ولی دولتهای وقت ازترمیم آن عاجزماندند وهمینکه خرابی آنرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند . عرب های غسان بشام ـ عربهای مندز ، بعراق ـ عربهای‌اوس بمدینه‌ـ عربهای ازد ، بمنا ـ عربهای خزاعه بمکه آمدند ، دراواسط‌قرن‌دوم‌میلادی سدمارب خراب شد و آب ازکوه بمنی‌سرازیرشده شهرها ودهها راویران ساخت‌وبقیهٔ‌مردم‌نیز ازسرزمین بومی خود رفتند واین همان واقعه‌ایست که به‌سیل عرم‌شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش آمد منقرض گشت .

سترابون جهانگرد نامی روم درقرن‌اول پیش‌ازمیلاد میگوید شهر مارب شهر عجیبی بوده زیرا سقف عمارات آن از عاج ساخته شده و با لوحه های زر اندود و جواهرات تزیین شده بود ظروف زیبائی در شهر مارب دیده می‌شدکه انسان را متحیر میساخت .

آری این گفته‌های‌سترابون میرساند که آنچه دربارهٔ تجملات عاد وثمودوشهر ارم وکاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر در خرابه‌های مارب ، صنعا وسایر پایتخت های اقوام حمیر و سبا حفاری‌بشود آثارمهمی بدست‌میآید وحقایق تاریخی تازه‌ای کشف‌میشود،همانطور که پس ازحفاری درمصر وعراق آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها و پادشاهان آشوروبابل

بدست آمد واین ازوظایف دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد.

دیگرازملت‌های متمدن عرب (قبل ازاسلام) ملت نبطی است که نژادش به نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهرپترا (Petra) واقع‌میان فلسطین‌وشبه جزیرهٔ‌سینا ازبناهای‌آن ملت است. کشورآنان ازشبه جزیرهٔ سینا تا حجاز امتداد می‌یافت و رابط بازرگانی شرق وغرب محسوب میشد. رومی های معاصرنبطی‌ها در جنگها ازآنان‌کمك میگرفتند وپیش ازآنکه دولت غسان درشام پدیدآید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت کوتاهی درقرن اول میلادی برشام فرمانروائی میکرد. دولت نبطی ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود وازآنموقع جزء امپراتوری روم درآمد وآثارتمدن آنان درپترا باقی است وخط نبطی که ازآنان برجا مانده مانند خط حمیری خوانده میشود.

عمالقه نیز از ملتهای متمدن عرب (پیش از اسلام) بشمار میآیند. این مردم سلحشور وسختگیربا اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند و مشهور است که مصررا فتح کرده قرنها درآنجا حکومت میکردند.

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام آمدندوشهرهای مهمی‌بنا کرده‌اندکه ازآن جمله: شهربصری درحوران وحیره درعراق‌ازآثارپادشاهان‌غسان‌و پادشاهان مندزمیباشد.

حال با چنین دلایل وآثارشایسته نیست‌گفته شودکه‌عربهاپیش ازاسلام دارای تمدن‌نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند.

با این همه ما منکرنیستیم که تمدن اسلام برآثاردرهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بنا شده است ولی‌اعراب هم درآن تمدن عامل مؤثری بودندهمانطورکه‌ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگراقتباس‌کرده وچیزهائی برآن‌افزودند مثلا یونانیها ازمصریها ورومی‌ها ازیونانیها و ایرانیان ازآشوریها وبابلی‌ها وکلدانیها تمدن خود راگرفته وبه تناسب اوضاع واحوال چیزهائی برآن افزوده آنرا جرح و تعدیل کردند،بااین‌فرق که‌اقوام‌مزبورپس‌ازمدتهای‌متمادی‌تمدن جدیدخودرا تشکیل دادند. برعکس‌اعراب که‌فوری‌دولت‌مهمی‌تأسیس‌کرده، تمدن تازه‌ای‌ایجاد نمودند.

ونتایج افکار خودرا بروز دادند ودر قرن دوم وسوم هجری سراسر جهان را ازعلوم و آداب خویش بهره مند ساختند، درصورتیکه ژرمن‌ها در مدت چندین‌قرن (قبل از اسلام وبعد ازاسلام)بممالك روم‌حمله آوردند وفتوحاتی کردنداما نتیجهٔ کشورگشائی آنان چیزی جزقتل‌وغارت نبود. همین‌قسم اقوام هون در قرن‌پنجم میلادی شمال و مشرق‌مملکت روم‌وکشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه را فتح کردند ودویست‌سال تمام‌دولتی بنام دولت خاقان‌در آن‌ممالك تشکیل دادندو با آنکه خیلی‌بیش‌از عربها بمراکز تمدن‌یونانی نزدیك‌بودند معذلك‌تمدن وفرهنگ جدیدی تأسیس نکردند. اقوام اسلاو در قرن‌شش میلاد،قسمت شرقی‌کشور روم راگشودند وتا نزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند.

ملتهای دیگرمانند تاتار و مغول‌کشورگشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند. مثلاسپاهیان تیمور لنگ ممالك عرب را فتح‌کردند وپادشاهان‌عرب رااز‌تخت‌بزیر آوردندولی‌نه‌تمدن‌جدیدی‌تشکیل‌دادندو نه‌تمدن‌اعراب‌رانگاهداشتند.

آیا این‌همه دلیل و برهان کافی‌نیست که بدانیم عربهااستعداد برای تشکیل‌هر نوع تمدن وفرهنگی را دارا هستند ؟ .

دورهٔ جاهلیت درحجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیره عربستان چنانکه گفته شد از خـود تمدنی داشته‌اند ولی مردم حجاز که در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین آنان خشک وبدآب‌وهوا بودو بواسطهٔ سختی وبدی راه با مردمان متمدن آنزمان مربوط نبودند. بقسمی‌که جهانگشایان بزرگ‌دنیا مانند رامسیس‌دوم‌درقرن ۱٤ پیش‌از میلادواسکندر مقدونی‌درقرن چهارم پیش‌ازمیلاد وایلیوس‌گالوس‌درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) از تسخیر حجاز عاجز ماندند . همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند از آنروز مردم حجاز با خاطری آسوده بزندگانی‌بدوی‌بی آلایش‌خویش‌ادامه دادند واین خودطبیعی است که‌تاانسان خود را در خطر نه‌بیند بفکر چاره نمیافتد واز طرف دیگر انسان طبعاً خودخواه‌و طالب‌نام وجاه‌ومقام میباشد وناچار بمبارزه می‌پردازد وچون عربهای حجاز که‌بامردم

دیگر مربوط نبودند بجان یکدیگر افتادند و کاری جزقتل وغارت داخلی نداشتندو در عین حال‌مردانگی، گذشت ، سخاوت، ازصفات برجستهٔ این مردم جنگجو بود و همین صفات برجسته آیندهٔ درخشانی برای آنان درپیش‌داشت.

عربهای حجاز سالهای بسیاری که شمارش آنرا خدا میداند بهمین حال‌بدویت زندگی‌میکردندوچیزی ازفرهنگ وتمدن‌نمیدانستند، تااینکه‌یهودیان از زمان‌موسی و بعد از آن بواسطهٔ تعدیات رومیها وپس ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت کردند وشایدنبطی‌هاهم‌دراین آمدوشد با یهودیان بودند ودر شهرهای مکه و مدینه وطائف اقامت‌کردند. بخصوص یهودیان بیشتربمدینه آمدند زیراهم کیشان آنان یعنی‌طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن‌یهود به‌حجازدروضع‌اجتماعی‌اعراب آن منطقه تأثیربسیار داشت. مراسم حج ، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید، انتخاب‌کاهن وامثال آن مطالبی بود که حجازیان ازیهودیان آموختند . همین قسم داستانهای توراة و تلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد و همینکه سد مارب خراب‌شد مردم یمن هم بحجاز آمدند وتدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه نشین وشهر نشین تقسیم‌گشتند وشهر نشینان حجاز همان مردم‌مکه ومدینه‌وطائف میباشند . مکه مهمترین شهرهای حجاز بود. زیرا از دور ترین نقاط عربستان برای زیارت کعبه بمکه میآمدند . مکه در عین حال‌که زیارتگاه بود، مرکز بازرگانی‌هم شد وطبعاً قبایل نیرومند عرب برای تسلط برشهر مکه بتکاپو افتادند . در ابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده دارکعبه وفرمانروای‌کعبه بودند . اما بزودی طایفه خزاعه ازیمن بمکه آمدند ودر قرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را از فرزندان اسماعیل‌گرفتند ولی ناموس طبیعت، کارآنها راساخت ودر مدت‌کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی)از پا درآمدند قبیلهٔ کنانه‌ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان‌پدیدآمد وفرمانروائی مکه در دست قریش باقی ماند.

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی بن کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش‌وعقل وفکرصائب خویش‌شهرت بسیاری‌داشت. درآنزمان فرمانروائی مکه با

طایفهٔ خزاعه بود قصی بن کلاب دختر فرماندار مکه را گرفت تا مگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. ازاین ازدواج پسری بدنیا آمد که بازرگان ثروتمند مشهوری شد دراین اثناء پرده دار کعبه وفرماندار کعبه درگذشت وپیش ازمرگ دختر خود (زن قصی) را جانشین خود ساخت، ولی آن زن ازقبول چنان منصب مهمی عذر خواسته اظهارداشت که : توانائی گشودن و بستن در کعبه را ندارد فرماندار مکه، سپس آن مقام را به پسر ناتوان خود موسوم به (محترش) واگذارد، اما محترش بقدری نادان و ناتوان بود که مقام خود را در مقابل دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خود واگذارد.

این پیش آمد برطایفهٔ خزاعه گران آمد و باطایفهٔ قریش بجنگ وستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذارشد و چون حکم آنها مردی از قریش بود لذا حق را به قصی بن کلاب داد وقصی بن کلاب و فرزندانش تا ظهور اسلام ، پرده دار کعبه وفرماندار مکه گشتند .

قصی بن کلاب ، اقوام خود رااز اطراف بمکه آورد و زمینهای بسیاری بآنان واگذاردتا در اطراف کعبه برای خودجا ومنزل بسازندجانشین قصی پسرش عبدمناف شد، عبدمناف چندین پسر داشت واز آن جمله هاشم وعبدشمس بودند. عبدمناف درموقع مرگ هاشم راجانشین خود قرارداد امیه پسرعبدشمس برعموی خودهاشم حسد ورزید ومطابق معمول آنزمان شرط بندی کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزد کاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان راگفتند. کاهن بحقانیت هاشم حکم داد و چون امیه شرط کرده بود که در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد و بیست سال تمام از حجاز هجرت کند ناچار بشرط خود عمل کرده شترها را داد واز حجاز بشام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بود که میان خاندان بنی هاشم و بنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیز ادامه داشت.

پس ازمرگ هاشم پسرعبدالمطلب جد پیغمبر (ص) اسلام جانشین پدر گشت در آنزمان طایفهٔ قریش نسبت بسایر طوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتندهمانطور که لاوی ها درمیان یهود، وکشیشها در میان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند .

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند و برمردم دیگر حکومت میکردند. کسی بر آنان حکومت نداشت از هر طایفه‌ای که میخواستند بدون قید وشرط دختر میگرفتند و بهرطایفه‌ای که دختر میدادند شرط میکردند که بدین قریش دربیاید. مراسم حج راطایفهٔ قریش مقررداشته ومردم حجازرا بپیروی از آن مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود ماازعرب دراین فصل، عرب حجازوبخصوص مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد.

حکومت سرزمین حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه‌نشین بودیعنی وظایفی راکه درممالك متمدن ده‌ها مردم انجام میدهند درمیان مردم بادیه نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیرمیگویند بنابر این امیر هم پادشاه، هم فرمانده قوا، وهم قاضی وهم رئیس دارائی بودوطبعاً بدون هیچگونه دسته‌بندی و زمینه‌چینی عاقلترین وهوشیارترین افراد قبیله امیر میشد وهرگاه افرادعاقل هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب میگشت وهرگاه چند قبیله برای جنگ با قبایل دیگرهمدست میشدند ازروی قرعه فرمانده کل را ازمیان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان وخواه پیر، همان کسیکه قرعه بنام اودر آمده بود فرمانده میشد.

این وضع حکومت بادیه‌نشینان حجاز بود که ذکرشد اما حجازی‌های شهرنشین یعنی مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند و همینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست آنها افتاد.

کعبه ـ قریش بازرگانی

همانطور که گفته شد طایفه قریش شهرنشین و بازرگان بودند، بازرگانی آنها در موقع آمد و رفت زوار کعبه انجام میبافت واز آنرو برای پیشرفت بازرگانی خویش راهها رابرای توسعهٔ بازرگانی از هرنظر هموار و آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیاد تری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب آمدن سایر قبیله ها بمکه میشد آن بود که هرقبیله ای در کعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بت ها

از سیصدبیش بود بعضی از این بتها شکل انسان بعضی شکل حیوان وپاره‌ای شکل گیاه داشتند .

علاوه بر مکه در نزدیکی شهر طایف بازار دیگری بود،که بنام‌عکاظ شهرت داشت . قبایل حجازدرماه‌های حرام (ماه‌هائی‌که در آن‌جنگ نمیشد) بآنجامیآمدند ودرنخلستانهای عکاظ چادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند . طایفهٔقریش برای اینکه مردم بیشتری را ببازار عکاظ بیاورندآنجا را نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودرنتیجه هرسال‌عدهٔزیادی از گویندگان وخطیبان عرب‌برای‌اظهار فضل وشهرت به‌عکاظ میآمدند واگرکسی‌اسیری داشت دربازار عکاظ اسیرخود را میخرید وهرکس داد خواهی‌پیدامیکرد برای‌دادرسی به‌عکاظ میآمد وپیش‌ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردندکه‌غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان مییافت ازآنجا بعرفه میآمدند وازعرفه بمکه‌کوچ‌کرده مراسم حج راانجام میدادند وبه‌قبایل خود بازمیگشتند .

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازار عکاظ ، سالی‌دومرتبه یعنی زمستانهابه یمن وتابستان‌ها به‌بصری (شام) میرفتند وازآنرو شهرمکه رابط تجارتی‌شام و یمن میشد وباآنکه درآن روزها راه‌های تجارتی پر خطربود کسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد ، زیرا قریش فرماندار مکه وپرده دار کعبه وطبعاً از هر تعرضی محفوظ بودند .

بازرگانان قریش تا ایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر وازشام خواربار وپارچه حمل میکردند .

کعبه سرچشمه وممرمعاش مردم مکه بود ودرغیرآنصورت زندگی‌درآنسرزمین‌خشک‌امکان‌نداشت. طایفهٔ قریش‌بواسطهٔ مسافرتهای‌دورونزدیک‌وآمیزش‌بامردم شام وعراق از سایر اعراب‌آگاه تر و آزموده‌تر بودند وچون‌کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمدآنان بود ، برای ادارهٔ امور کعبه نهایت اهتمام رابخرج میدادند وتسهیلاتی جهت آمدوشدزوارمقررمیداشتند، مثلابرای‌آب‌دادن وخوراک‌دادن بمسافران جاهای معینی‌درست‌کرده ومؤسساتی تشکیل داده بودند که شمارهٔ آن مؤسسات تا پیدایش

اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك از مؤسسات بـارئیس یکی از تیره هـای قریش بود ومهمترین تیره‌های قریش کـه شمارهٔ آن بده میرسید عبارت بودند از :

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـعدی ـ جمح ـ سهم ، وغیره که‌هریك سرپرست یك یادومؤسسه‌بودند واینك نام آن‌مؤسسات وتیره‌هائی که بر آن‌سرپرستی داشتند :

۱ـ **دربانی‌وپرده‌داری کعبه** ـ وظیفهٔ دربان وپرده دار آن بود که درکعبه را میگشوده‌ومی‌بسته‌است. عربهااین‌رسم را ازیهود آموختندچه‌که آنان برای‌گشودن وبستن هیکل(معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند.

مؤلف‌کتاب عقدالفرید پرده‌داری ودربانی کعبه را دومنصب‌شمرده‌است .

۲ـ **آب‌دادن به‌حجاج** ـچون آب درمکه‌کم بودلذا سرپرست آب یاباصطلاح امروز میر آبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (چرم) ساخته و درحیاط مکه میگذاردند وبا مشك ازچاه‌های دور ونزدیك آب‌گـوارا حمل کرده ، در آن حوض‌هامیریختند وهمینکه چاه زمزم‌راکندند از آنجا آب میآوردند ودرهـرصورت این‌کار دردست بنی‌هاشم بود .

۳ـ **رفاده یا مهمانداری** ـ باین قسم‌که طایفهٔ قریش در مواقع معین مبالغی پول ازمیان خودجمع‌میکردند وبرای‌اطعام‌فقراء بمتصدیان‌مهمانخانه (رفاده)میدادند. باید دانست‌که این رسم مهمانداری از ابتکارات قصی‌بن کـلاب بوده وابتداء توسط بنی نوفل وبعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است .

۴ـ **پرچم‌داری** ـ وتفصیل آن چنان است‌که طایفـهٔ قریش پرچمی‌بنام عقاب داشتند ودرموقع‌جنگ آنرا بیرون آورده بدست یکی‌ازسران‌سپاه ویابخودپرچم‌دار تحویل میدادند، اما اساساً پرچم‌داری با امویان بوده است .

۵ـ **ندوه ویاخانه شوری** ـ قصی بن کلاب در نزدیکی کعبه خانه ای بنام دارالندوه بناکرد وبزرگان قریش درمواقع مهم برای مشورت بدانجامیرفتندوکسی که‌کمترازچهل سال داشت نمیتوانست در آنخانه راه بیابد . مراسم زناشوئی، آماده

ساختن پرچم جنگ در آنخانه انجام میپافت . همین قسم انجام تشریفات برای تملك جاریه‌های (کنیزان) قریش درخانه شوری وقوع می‌یافت و برای دختران قریش که بحد بلوغ میرسیدند ، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد .

وادارهٔ این مؤسسه با تیرهٔ عبدالدار بوده است .

۶ـ سرداری یا (قیاده) ـ این منصب ، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان ـ های بازرگانی ویا نفرات جنگی بوده که بعهده بنی‌امیه واگذارمیشد ودراوایل اسلام ابوسفیان پدرمعاویه آنرا اداره میکرد .

۷ـ مؤسسه مشورتی ـ این مؤسسه در دست تیره بنی اسد بود وکارهای مهم قریش باصوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت .

۸ـ مؤسسه پرداخت دیه و غرامت ـ این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت ووظیفهٔ آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگر رئیس این مؤسسه پیشنهادی در آن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند .

۹ـ قبه یا اسلحه‌خانه ـ عبارت ازچادری بود که هنگام جنگ بر پا میگشت ومهمات ولوازم جنگی را در آن جمع میکردند .

۱۰ـ اعنه ـ یا اداره کردن ستوران قریش هنگام جنگ .

۱۱ـ سفارت ـ ومقصود از آن روانه کردن نماینده ای برای انجام مذاکرات صلح وجنگ ویا اظهار مفاخر قریش در برابر اقوام دیگر بوده است وآخرین سفیر قریش عمربوده است (قبل از آنکه مسلمان شود) .

۱۲ـ ایسار ـ یامؤسسه قمار وفالگیری که آنرا ازلام (۱) نیزمیگفتندو بوسیلهٔ

۱ـ ازلام جمع زلم است . بزبان عربی نوعی تیرراهیگویندکه پر ندارد . مردم قریش برای فال گرفتن ده تیرانتخاب میکردند. روی سه‌تیرمینوشتند بکن وروی سه تیر مینوشتند نکن وچهار تیررا ننوشته‌میگذاشتند وهمین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودرانجام آن دو دل بودند این ده تیررا در ظرفی گذارده برهم میزدند ویك‌یك‌درمیآوردند اگر قسمتهای مثبت (بکن) زودتر درمیآمد بآن امر اقدام میکردند و اگرمنفی(نکن) جلوتر بود از اقدام‌کار صرف‌نظر میکردند .

دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر ، اسمی تعیین میکردند وآن اسمرا روی تیر مینوشتند وتیرها را درکیسه یا ظرفی میریختند وده‌نفربا هم شریك شده شتری میخریدند وآنرا میکشتند سپس باسم هریك ازشرکاء یك‌تیرازظرف درمیآوردند ونام‌آن‌تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرهاسه‌سهم می‌بردوپاره‌ای یك‌سهم وپاره‌ای‌هیچ‌سهم نداشت واین‌یك‌نوع قماری بود که قرآن‌مجیدآنرانهی کرده فرمود یا ایهاالذین آمنوا انما الخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس‌من عمل‌الشیطان فاجتنبوه ـ سورهٔ مائده (مترجم) .

آن فال میگرفتند ویا چیزهائی را میان خودقسمت‌میکردندکه‌تقریباً شبیه به‌لاتاری وقرعه امروز بوده است واداره‌ٔ آن بدست تیره بنی جمح بوده است .

۱۳ـدادرسی یاحکومت که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد .

۱۴ـاموال‌مصادره شده ـ یعنی‌جمع آوری واداره‌کردن‌پولهاوزروزیورهای بتهای‌کعبه‌که بدست تیرهٔ بنی‌سهم اداره میشد .

۱۵ ـ نگاهبانی مسجدالحرام (عماره) ویا مراقبت باینکه‌کسی در آن محل مقدس یاوه‌سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزند .

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی از مؤسسات اسم بی مسمی بوده و ازهیچ نظراهمیت نداشته اما بزرگان قریش از دونظر آنرا ایجاد کرده بودند : اول‌برای اینکه تیره‌های قریش را به‌یک عنوان وسمتی راضی سازند . دوم اینکه مقام‌کعبه‌را عالی جلوه دهند واز آن راه برای خود استفاده ببرند .

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری وکشوری‌وسیاسی ومذهبی در آن‌گنجانیده میشدو باسازمانهای دولتی‌امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه‌آنرا نوعی حکومت جمهوری یامشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه ویا جمهوری باید پادشاه ویا رئیس جمهور داشته باشد ودرحکومت قریش‌چنان مقامی دیده نمیشد وفقط پرده دار ونگاهبان کعبه و رئیس مشورت خانه یکنوع ریاستی داشتند (۱) .

نهضت عرب پیش از اسلام

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) با تمام پیچیدگی وابهام آن مشتمل برمطالبی است‌که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد . از آن جمله اینکه تاقرن اول پیش‌ازهجرت،

۱ـ جرجی‌زیدان مؤلف کتاب ، مؤسسات پانزده‌گانه فوقرا بزبان عربی مصلحه خوانده است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان استکه ما بفارسی‌آنرا اداره میگوئیم .

مثلا ترجمه مصلحةالبرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی‌اطلاق میشود ومؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسه دولتی نبوده لذا ماآنرا به مؤسسه‌وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسه فال‌گیری (ایسار ـ ازلام) مناسب‌تر از ادارهٔفال‌گیری وقماربازی‌میباشد .

(مترجم)

میان قبایل وطوایف مختلف‌عرب، شاعروخطیب ویادانشمندنامداری‌پدید نیامده‌است واین پیش آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد .

شایدپاره‌ای‌تصور کنند که‌بواسطهٔ‌مدون‌نبودن‌تاریخ‌عرب‌اسامی‌شعراء وسخنوران ودانشمندان‌سابق عرب ازبین‌رفته باشدولی این‌تصور اشتباه است ، چه‌که افسانه‌های عاد وثمود وهود کاملا در میان عرب محفوظ مانده واگرشعراء ودانشمندانی‌میان آنها بوده ، البته نامشان باقی میمانده است .

و آنچه که‌ما در دیباچهٔ این مقال (نهضت‌عرب‌پیش‌ازاسلام) یادآورشدیم‌عبارت از دانشمندان وسخن وران مشهوری است که یك قرن قبل ازاسلام درمیان اعـراب پدید آمدند ومهم تر از همه آنکه نهضت مزبور محدود بشعر و ادب نبوده ، بلکه جنبهٔ دینی‌هم داشته است، بقسمی‌که درآن عصر، ازنظردین، یك‌نوع هیجان‌وتشویش خواطرمیان اعراب پیداشده بود ودرمیان یك قبیله ، عده‌ای بت وعده‌ای آتش‌وعده‌ای خدای یگانه پرستش میکردند وهمان کسی‌هم‌که میان آنان‌خداپرست بود درعین حال‌برای بت نیز قربانی میبرد ، گروهی شراب را تحریم میکردند ، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔ‌دیگرازپرستش بت بیزاری‌می‌جستند وهمین انقلاب فکری‌جامعهٔ عرب‌رامتوجه راه نجاتی میکردودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات‌دهنده‌ای میشد . درنتیجه‌اشخاصی ادعای نبوت کردند وهمان‌ادعای آنان مردم را متذکرساخت که راجع بدین ومذهب وپایان‌کارها تفکر کنند .

چه‌شد که این نهضت پدید آمد؟ ـ سابقاً اشاره‌شدکه عربهای‌عدنان ، مردم روشن‌فکر تیزهوشی بودند ولی چون روزگارخودرا بجنگ وجدال‌میگذراندندواز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش و فکر خویش را در راه ترقی وتعالی بکار برند .

آنچه مسلم است افراد عادی تادر فشار فقرواقع نشوند ، برای معاش تلاش نمیکنند وتاخواری‌نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس بامردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرارگرفته باشدبرای پیشرفت وترقی خود بکوشد . این وضع افراد مردم است و اما هیئتهای اجتماع غالباً بعـداز

جنگهای خارجی ویا انقلابات داخلی به هیجان میآیند وبرای ترقی و تعالی خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی دراین مورد مؤثرتراست زیرا در زمان جنگ ملتها با یکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات و معایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیایند. دلایل تاریخی برای‌صحت این گفتار بسیاراست.

اتفاقاً در دوقرن قبل از اسلام، همین وقایع برای اعراب پیش آمدو آنان را تکان داده بفکر ترقی و تعالی انداخت باین معنی‌که درآن اوقات سپاهیان حبشه‌بر یمن دست یافتند ودر اواسطقرن اول‌پیش ازهجرت حبشی‌ها بقصد تسخیرمکه‌وکعبه بحجاز آمدند .

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه وقریش تاآنروز چنان خطری را پیش‌بینی نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بوده‌است ولی‌همینکه عبدالمطلب‌جدپیغمبراکرم(ص)پرده‌دارونگاهبان‌کعبه‌ازآمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی خبردارشد خود وقومش(قریش)ناگهان دانستندکه چه خطربزرگی متوجه آنان گشته‌است ومطابق‌قانون طبیعت قوای روحی وجسمی خویش‌را جمع آوری‌کرده مهیای‌دفاع‌شدند وهشیاری وخردمندی نهانی‌خودرا آشکار ساختند وبقدری این پیش آمد در اوضاع مردم حجاز تأثیر داشت‌که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سال‌پیل(عام‌الفیل)خواندند . تأثیراین واقعه‌نه تنها موجب‌نهضت ادبی ودینی حجازیان‌گشت بلکه درنتیجهٔ آن سیاستمداران ونابغه‌هائی میان آنها ظهورکردکه درپیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد هم چنان‌که پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدیدآمدند و درپیشرفت سیاست فرانسه عامل مهمی بشمار آمدند .

باری واقعهٔ (عام‌الفیل) آغازنهضت اعراب حجازمحسوب نمیگردد، بلکه فتح یمن پیش‌درآمد وعام‌الفیل متمم آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب نهضت اعراب حجاز باشد وچه آمدن سپاهیان‌حبشه با فیل‌های‌جنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آن‌مردم‌گشته وچه موجبات دیگری برای‌آن‌نهضت

بوده درهرحال پیش ازظهور اسلام ، یك نوع غلیان فکری ازنظر دین و ادبیات میان اعراب پدید آمده بود که برای پیشرفت اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشد و غالباً دعوت های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد ، یعنی ابتداء یك نهضت دینی وادبی در اجتماع ایجاد میگردد و سپس زمینه ، برای انتشار وتأیید دیانت جدید فراهم میشود .

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص)صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که در صفحات پیش شرح دادیم . پیغمبر اسلام(ص) درسال ۶۰۹ میلادی درسن چهل‌سالگی دعوت خودرا آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم دراین مختصر نمیگنجد وفقط به مختصری از آنچه باموضوع ماارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشار اسلام و مساعد برای توسعهٔ آن بوده معلوم گردد .

پیغمبر اکرم(ص) هنگامی بدنیا آمد که پدرش در گذشته بودوهمینکه‌شش‌ساله شد مادرش‌نیز وفات کردوجدش‌عبدالمطلب اورا نگاهداری نمود . آنموقع‌مؤسسهٔ آب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد واز آنرو عبدالمطلب بسیار معزز ومحترم‌میزیست . پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بود که جدش رحلت کرد وعمویش ابوطالب که او نیزشخصیت محترمی بود برادرزاده رانزد خود برد واورا مانندسایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش‌به تجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخودمیبرد رسول‌اکرم(ص)ازهمان‌ایام جوانی که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق‌وکردارش طوری‌بود که اورا استوار(امین) می‌خواندند وهوش‌وعقلش راتمجید میکردند .

این‌نیکنامی حضرت‌رسول(ص) سبب شدکه‌خدیجه دخترخویلدازززنان‌ثروتمند قریش ، جنابش را بعنوان‌عامل خود انتخاب‌کند وامور بازرگانی خویش‌رابوی‌بسپارد وسرانجام بقدری‌ازامانت وصداقت این عامل (بزرگوار) خوشش آمدکه‌راضی‌شد باوی ازدواج‌کند . این‌زناشوئی‌برای پیغمبر اکرم(ص)موجب گشایش و آسایش گشت،

چه که از ثروت خدیجه بهره‌مند شد وطبعاً چنین شخص درستکار دست ودل باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد .

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل‌ساله شد ، بگوشه‌گیری ازمردم متمایل گشت ومانند مردان تارك دنیا (ناسکان) بکوه‌ها وغارها پناهنده شد ودرماه رمضان همان سال، با خدیجه بکوه موسوم به حراء واقع در سه‌میلی مکه مقیم شدوهمانموقع رؤیای نخستین بروی پدیدار گشت (۱) ونزد همسرخود خدیجه آمده باو خبردادکه جبرئیل بر من ظاهرشد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم .

«اقراء باسم ربك‌الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است .

من آنـرا خواندم و بمیان کـوه شتافتم . درآنجا از آسمان آوازی شنیدم که میگفت :

ای محمد ! توپیغمبرخدا هستی ومن جبرئیل هستم .

خدیجه عمو زاده‌ای بنام ورقةبن نوفل‌داشت . ورقه کتابهای بسیارخوانده بود وبا یهود و نصاری معاشرت داشت و مردم مکه اورا بدانشمندی شناخته ، درعلـوم دینی وغیبگوئی ممتازو برجسته میدانستند . خدیجه نزد ورقه رفت و آنچه راکه از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد .

ورقه گفت : ای خدیجه اگر آنچه میگوئی راست است ، بخدائی که جانم در دست اوست این مرد پیغمبر (ص) مردم خواهد شد و آنچه که با موسی بوده بااونیز خواهد بود .

خدیجه نزدپیغمبر(ص)باز آمد و آنچه‌ازورقه‌شنیده بودبرای‌شوهر گفت :پیغمبر اکرم(ص) بااطمینان‌خاطر بمکه‌بازگشت‌ولی‌ازاظهاردعوت‌علنی‌خودداری‌مینمود ، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش به‌بت‌های خودشان مطلع بودوبخوبی میدانست که دعوت بخدای یگانه و چشم پوشی ازبت‌ها برمردم قریش گران میآمد چه که با رفتن بت‌هـا سود بازرگانی وجاه‌ومقام‌وقریش نیزازمیان‌میرفت‌باین‌لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه‌سال

۱ ـ مقصود ازرؤیای نخستین که مؤلف مسیحی (جرجی زیدان) اظهارداشته همان وحی‌الهیست که در کوه حراء بر سید انبیاء نازل شد (مترجم)

بطور کج‌دار و مریز بنزدیکان خویش دعوت رسالت را ابراز میکرد و در ظرف آن مدت عدهٔ کمی باو ایمان آوردند که از آن جمله جوان نورسیده علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) پسرعموی پیغمبر (ص) بود و دیگر ابوبکر صدیق از بزرگان قریش و ابوعبیدهٔ جراح و چند نفر دیگر بودند .

از آن پس پیغمبر (ص) بدعوت آشکار پرداخت و از عموزاده خود علی (ع) خواست که میهمانی ترتیب دهد و عموها و نزدیکان پیغمبر (ص) را بطعام دعوت کند علی (ع) چنان کرد و نزدیك چهل مرد از فرزندان عبدالمطلب بخانه پدرش (ابوطالب) فرا خواند همینکه مهمانان از خوردن غذا فارغ شدند پیغمبر (ص) دعوت خود را شروع نمود و مهمانان که از دعوت پنهانی پیغمبر (ص) آگاهی داشتند ، دانستند که موضوع از چه قرار میباشد و در صدد خاموش کردن پیغمبر (ص) بر آمدند که مبادا به بت‌های آنان اهانتی وارد آید عموی پیغمبر (ص) ابولهب بیش از دیگران برای خاموش ساختن پیغمبر (ص) میکوشید و آنحضرت را تحقیر میکرد . پیغمبر (ص) در آن مجلس خاموش شد و مهمانان رفتند ولی این پیش آمد ذره‌ای از عزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست و دوباره همان عده را برای صرف غذا دعوت کرد و پس از صرف غذا بآنان چنین فرمود :

« حتم دارم که در تمام ملت عرب کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام نیاورده است . من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت کنم حال کدام یك از شما آمادهٔ همراهی با من هستید تا برادر و جانشین و وصی من میان مردم باشد» .

پس از این گفتار همهٔ مهمانان خاموش ماندند و بیشتر از آن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند فقط علی (ع) پیش آمده گفت: ای پیغمبر خدا من تورا یاری میکنم .

پیغمبر (ص) هم فرمود علی (ع) برادر و جانشین و وصی من است از او فرمانبرداری کنید.

مهمانان که این را شنیدند خنده کنان از جا برخاسته بابیطالب گفتند :

«محمد دستور میدهد که فرمانبردار پسرت باشی» و سپس از آنجا رفتند .

این توهین و تحقیر هم پیغمبر اکرم (ص) را از ارادهٔ خود باز نداشت و او را از کسانش دور نساخت و بجای آنکه از آنان کناره گیرد و از دعوت آنان باز ایستد ، آشکارا بت‌های آنان را بد گفت و خود قریش و پدران آنان را گمراه و کافر خواند . قوم قریش چاره‌ای

جز بردباری نداشتند زیرا پیغمبر اکرم (ص) درپناه ابوطالب بودوهمهٔ آنان بابوطالب احترام میگذاشتند. سرانجام جمعی از آنان که ابوسفیان (پدرمعاویه) نیز با آنان بود پیش ابوطالب آمده گفتند:

«برادرزادهٔ تو آئین ما را پست میشمارد و پندارهای ما را دیوانگی میخواند و خودمان را گمراه میستاید، اورا ازاین رفتار بازدار و یادست ازاو بردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه نوع مساعدت داد.

اما همینکه قوم قریش پیغمبر(ص) را دردعوت اسلام و بدگوئی ازخدایان خود پا برجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند:

«اگر برادرزاده‌ات را از این کار باز نداری باتو واو آنقدر ستیزه خواهیم کرد تا یکی ازدوطرف هلاك گردد».

پیغمبر اکرم (ص) که‌این‌سخن‌عمو راشنید، گمان کردعمو اورارهامیسازدوطبعاً این پیش آمد براو گران آمد اما باعزمی ثابت گفت:

«ای عمو! اگرقوم قریش آفتاب را دردست راست من و ماه را دردست چپم بگذارند، ازاین کاردست برنمیدارم».

سپس بگریه افتاده از جا برخاست که ازپیش عمو برود اما عمویش او را بازداشته گفت:

«هرچه میخواهی بگو بخدا تورا بآنان نمیسپارم».

در این میان دعوت پیغمبر آهسته آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی آئین اسلام را می پذیرفتند که از آن جمله ابوبکر وعثمان و زبیربن عوام وعبدالرحمن بن عوف وحمزه(عموی پیغمبرص)وعمر بودوالبته اسلام آوردن این‌مردان نامی که درتاریخ اسلام مقام‌بلندی‌دارندبرای پیغمبر (ص) پیشرفت بزرگی بودبخصوص اسلام آوردن عمروحمزه که درمیان قریش نیرومندومحترم بودند وپیغمبر(ص) آنان‌را بسیار گرامی میداشت.

سایرعموها واقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدندو بفکر افتادند که‌مگر پیغمبر(ص)رابخوشی ازدعوت‌بازدارند از آنرو بزرگان

قوم درمشورت‌خانه (ندوه) گرد آمده دنبال پیغمبر(ص) فرستادند ومقدم اورا بامهربانی واحترام پذیرفته گفتند :

«ای محمد ! ما آمده‌ایم تاباتو سخن گوئیم ، تو کاری باما کرده‌ای که‌هیچکس با قوم خود نکرده‌است . توپدران ما را بدگفتی ، تو آئین ما را پست شمردی ، تو بخدایان ما ناسزا گفتی ، توما را دیوانه خواندی ، تو جمع ما را پراکنده ساختی . خلاصه آنکه کاربدی نبودکه نکردی ، حال اگراین کار را برای پول میکنی ما از میان خود پول جمع میکنیم وبتومیدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگرخواهان جاه ومقام هستی ما تورا پادشاه وآقای خود قرار میدهیم واگر آنچه‌که میگوئی در اثر کسالت روحی است باز حاضریم پول جمع کنیم و تورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم اگرخوب شدی چه بهتر وگرنه عذر تو را میپذیریم ، پیغمبر (ص)اکرم بآنان فرمود :

« من هیچ کسالتی‌ندارم وبرای پول وجاه ومقام دعوت نمیکنم ، خداوندمرابه پیامبری برگزیده وکتاب برمن فرستاده ومرا فرموده‌که شما را مژده وبیم‌بدهم‌من پیغام خدا را بشما میرسانم و شما را پند و اندرز میدهم . اگرسخن مرا بپذیرید در هردوجهان نیك بخت خواهید شد واگرنپذیرید شکیبائی پیشه میکنم تا خدامیان من وشما داوری کند .»

همینکه قریش از آن اقدامات خود سودی ندیدند بآزارمسلمانان پرداختند ومسلمانان با بردباری رنج‌میکشیدند وهمینکه کارسخت‌شدومسلمانان‌بیش‌ازاندازه مورد عذاب‌وتوهین‌واقع گشتند ، پیغمبر(ص) دستورداد مسلمانانی که‌قوم‌وقبیله‌ندارند که درپناه آنان باشند ازمکه به‌حبشه بروند از آنروهشتاد وسه مرد با عده‌ای زن و بچه به حبشه رفتند واین هجرت ، هجرت نخستین اسلام بشمارمیآید . بدیهی است که این مسافرت در آنزمان بسیار دشواربوده چه‌که مهاجرین باید ازبیابان های خشك ودریا بگذرند وبا زن وبچه این‌سختی‌هارا بگذرانند وهمین‌اقدام آنان‌بهترین گواه است‌که پیروان پیغمبر (ص) به پیشوای‌خودایمان‌کامل‌داشتند وبدستور وامراو رنج سفررا برخود هموارمیساختند .

اینك شایسته است که آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس ازمطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای از نویسندگان غیر مسلمان ،گمان کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین کار مهم دست زد .

ولی ما معتقدیم که این گمان آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیراتاریخ دعوت‌اسلام گواهی میدهدکه پیغمبر (ص) از روی کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظر دنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبراسلام (ص) به‌نبوت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت ومسلم میدانست که از طرف خداوند برای دعوت مردم برانگیخته شده است و اگر این ایمان قطعی وکامل نبودآن همه رنج و آزار را تحمل نمیتوانست چه‌که حضرت رسول (ص) پیش‌ازدعوت بواسطهٔزناشوئی‌باخدیجه دارای جاه ومقام‌وثروت‌بود ومردم او را دوست داشته احترام میگذاشتند و زندگانی آسوده‌ای میگذراند و برعکس پس از دعوت دچار رنج بسیار شد ، تاآن اندازه‌که بخاطر اومردم مکه با بنی‌هاشم از در ستیزه تو آمدند و چون پیغمبر (ص) از بنی‌هاشم بود ، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون‌کعبه نهادند وبموجب آن پیمان برخودحتم کردند که بابنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) دادوستد نکنند و از آنان دخترنگیرند وبآنان دخترندهند ، بنی‌هاشم دراثر این پیمان ، مدت سه سال شهرمکه را ترك گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند واگرهم بمکه‌میآمدندپنهانی‌میآمدندوفقط کسانی آشکارا درمکه آمد وشد میکردند که مانند ابولهب (عموی پیغمبر) با محمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصورمیکنندکه استقامت پیغمبراسلام(ص) در دعوت خودبواسطهٔ پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است .

ولی این نیز اشتباه میباشد ، زیرا پیغمبر پس از مرگ ابوطالب بیش از پیش در دعوت خود پا برجا ماند . ابوطالب و خدیجه سه سال پیش از هجرت درگذشتند وپس ازمرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوار شد وقوم قریش ازهرسو بروی تاختند بخصوص‌ابولهب وحکم‌بن عاص وعتبةبن‌ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین

او را آزار میدادند و غالباً هنگام نماز شکمبه بر سر وروی پیغمبر اکرم (ص) خالی میکردند وخوراکش را آلوده میساختند . پیغمبر(ص) ازمکه بهطایف رفت ، تامگر درآنجا یار ویاوری بیابد . ولی درآنجا نیزچیزی جز دشنام و آزار ندید تاآنجاکه مردم طایف دستهای از نادانان و اراذل خود را بطرف حضرت رسول میفرستادند که با او ستیزه کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر (ص) از آنان کناره میگرفت و وبگوشهای پناه میبرد ، عدهای میآمدند وفرومایگان را میراندند . پیغمبر(ص) تمام این رنجها را تحمل میکرد و دعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه میکرد . بـاری حضرت رسول (ص) از طایف بمکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید بقسمی که هرکس از دور ونزدیك با او بستیزه برمیخاست و اورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت ومحکم بر این مصیبتها صبر میکرد ، در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با او همراهی ومهربانیخواهد شد . ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون بهنبوت خود ایمان کامل داشت ومیدانست ازطرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد .

همینکه پیغمبر(ص) از اسلام نزدیکان و اقوام خود نومید گشت ، هنگام حج بر سر راه مسافران آمده آنهـا را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض باز نمیماند ، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت :

« ای مسافران ! سخن برادر زاده مرا گوش ندهید ، اومیگوید از لات و عزی (نام دو بت) دست بکشید و گمراهیهای تازه اورا بپذیرید ، زنهار ازمحمدنشنوید» .

البتهاین اعتراضات ازتصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی کاست ومرتباً مسافران وحجاج را بدین اسلام میخواند . سرانجام چند مرد از اهل مـدینه دعوت او را پذیرفتند و همینکه بشهرخویش (مدینه) رفتند ، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام در مدینه ، بودن یهود در آنجا بود زیـرا یهودیان برعکس کفار مکه خدا شناس و اهل کتاب بودند و از وحی آسمانی و پیغامبری رسولان آگاهی داشتند. و دیگرآنکه میدانستند دیانت اسلام به بازرگانی آنها زیـانی نمیرساند ،

برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت های کعبه از اعتبار میافتد وتجارت مکه ساقط میشود. یهودیان واهل مدینه که با مردم مکه رقابت داشتند، طبعاً خواهان آن بودند که آئین تازه ، درمدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر باز آید تا عربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند ویهودیان که مردمان تاجرپیشه وپول طلب هستند ، بیشتر این فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ،که از نژاد قحطان (اعراب یمن) بودند با مردم مکه (اعراب عدنانی) همه جور رقابت میکردند ودر نتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبررا بشهرخود دعوت کردند و پیغمبردر ۶۲۲ میلادی ازمکه بمدینه رفت واهل مدینه مقدم اورا گرامی داشتند از آن هنگام پیروان پیغامبررا بدونام خواندندمهاجر یعنی آنکه با او ازمکه بمدینه آمد وانصاری یعنی آنکه در مدینه اورا یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد که تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت کرد ومردم مدینه به کمک مسلمانان برخاسته ودرصدد انتقام از اهل مکه بر آمدند وگاه و بیگاه بر کاروانهای مردم مکه که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند ، هجوم آورمیشدند واین حملات وهجوم‌ها، همان است که درتاریخ اسلام به (غزوه) شهرت دارد .

مهم‌ترین غزوه‌های اسلامی غزوه بدربود که سر آمد پیروزی‌های اسلام بشمار میآید واز آن به بعد مسلمانان درهمه‌جا جلورفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنها در آمد وشهر مکه‌را گشودند وطایفه قریش همگی خواه ناخواه اسلام آوردند وپیغمبر(ص) بکشورهای خارج عربستان توجه کرده بپادشاهان نامه نوشت و آنهارا باسلام دعوت کردواین وقایع درتاریخ اسلام ذکرشده ومانیزدر آن باره گفتگوخواهیم کرد .

روم وایران هنگام پیدایش اسلام

آنطورکه تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم درسال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد واز همان هنگام دولت روم پدید آمد ومدت ده قرن و نیم پایدار ماند و سراسر جهان آنروزراگشود وشهرروم درتمام آن وقایع پایتخت بود ودرسال ۳۳۰میلادی پایتخت از روم به شهر (بیزانس) انتقال یافت وقسطنطین بزرگ بآنشهردر آمده آنجاراقسطنطنیه

نامید ،که هنوزهم بآن نام خوانده میشود. (۱)

پس‌ازمرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه پسرش‌تقسیم شد وسرانجام یکی از آنان برتمام کشوردست یافت وهمینکه اودرسال ۳٦۰ درگذشت ، ژولین وپس‌اززولین‌ژوئین پادشاه شد واونیزبعدازچند ماه وفات‌کرد ورومی‌ها شخصی را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند .

والنتین بزودی برادرخود را امپراتورشهر روم قرارداد وازآن تاریخ ، کشور روم بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم‌گشت‌که پایتخت اولی ، شهرقسطنطنیه و پایتخت دومی ، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد .

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای‌آدریاتیك ، ازجنوب‌به‌حبشه ، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به سرزمین تاتار ، محدود بود . نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی پس‌ازقسطنطین بزرگ ژوستیان بودکه از۵۲۷ تا۵٦۵ میلادی (۳۹ سال) فرمانروائی‌کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خود را درجنگ با ساسانیان گذرانید واین جنگ با پیمانی مشهوربصلح‌جاویدان پایان پذیرفت ، اگرچه آن‌صلح جاویدان نماند .

ژوستین را بخت یارشد وسرداربزرگی درآرتش او بوجودآمد که‌ازسرداران نامی جهان بشمارمیآمد. این سردار بزرگ بلیزار نام داشت وبا دلیری و تدبیر او شمال افریقا بتصرف روم شرقی درآمد وپرچم‌امپراتوری آنان بر دروازه‌های شهر روم

۱ ـ مقصود ازقسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنرا کنستانتینوپول یعنی شهر قسطنطین می‌نامند Constantinopole

اما همینکه سلطان محمدفاتح در ۱٤۵۳ میلادی آنشهررا گشود ، آنجا را اسلامبول یا استامبول(شهراسلام وبا بندرگاه) نامید . اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان‌جنگ‌اول بین‌الملل ، دولت عثمانی ازمیان رفته ، حکومت جمهوری ترك ، جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت از اسلامبول بآنکارا انتقال یافت اکنون استامبول، شهردوم‌ترکیه محسوب‌میشود. امابواسطهٔ موقع نظامی(کناربسفر ومیان آسیاواروپا واقع شده‌است) موردتوجه ودارای اهمیت شایان نظامی وسیاسی وبازرگانی میباشد . (مترجم)

برافراشته‌شد بلیزاردرپیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده وازهرجهت درتقویت آن امپراتوری کمک‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران وروم (یونان) تازگی نداشت وشاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغاز شده بود علت عمدهٔ این کشمکش آن بود که دو دولت مزبور (ایران وروم) هر کدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند ودیگری را زیردست خود قراردهند .

این کشمکش تا زمان اسکندر کبیر ، میان ایران ویونان بود واز آن پس تا ظهوراسلام ، بین ایران وروم دوام یافت .

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان صلح جاویدان را نادیده گرفته ، برورمیان تاخت‌وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه‌را آتش‌زد وآسیای صغیررا بباد یغما داد . ژوستین سردارنامی خود بلیزارا بجنگ انوشیروان فرستاد وچندین بارطرفین غالب ومغلوب گشتند تا آنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه خسته وپیروفرسوده شدند وپیمان آشتی بستند ، بااین شرط که‌مرزهردو کشور مانند پیش باشد ودولت روم سالی سی هزاردیناربدولت ایران بدهد .

ژوستیان درتاریخ‌روم ، مقام بلندی را دارا شد زیراسنگرهاودژهاو کلیساهای زیادی بامر اوساخته شد و قوانین ونظاماتی‌وضع گردیدکه اکنون اساس وپایهٔ قوانین حقوقی دنیای جدید محسوب میشود . ژوستیان نخستین کسی‌بود که‌صنعت‌حریربافی را ازشرق بغرب منتقل‌کرد کلیسای مشهور ایاصوفیه که اکنون جامع ایا صوفیا میباشد ازبناهای این امپراتورمیباشد (۱) .

باری درممالك استبدادی‌اوضاع کشورومردم‌تابع خوبی وبدی‌پادشاهان‌میباشد. اگرپادشاه دادگرودرستکارباشدزندگانی‌مردم بخوبی‌میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد درمورد امپراطوری روم نیز همینطور بود تا ژوستیان حیات داشت. مردم‌روم آسوده بودند وپس‌ازمرگ اوچون جانشین‌های لایقی پیدا نشد واوضاع‌مملکت‌درهم

۱ ـ کلیسای ایا صوفی‌که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد ، در زمان‌آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت‌آل عثمان‌مبدل بموزه‌گشت واکنون‌نیز موزه است . (مترجم)

وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین و برادر زادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمند عمورا تعقیب کند . همین قسم تی‌باریوس کـه پس از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمی نداشت موریس یاموریگوس جانشین تی باریوس بامید اینکه‌جنگ باایران‌رونقی بکارش میدهد . ناگهان با انوشیروان درافتاد وهفت سال تمام این گیرودارادامه‌پیدا کرد ودر آن اثنا انوشیروان در گذشت و پسرش هرمزچهارم به تخت‌نشست. درزمان این پادشاه ، هیاطله ازشمال وشرق بایران حمله آوردند ورومی‌ها تا نزدیك پایتخت آمدند ، ولی «بهرام چوبین» سردارنامی ایران هردودشمن را عقب نشاندوایران را ازسقوط حتمی نجات داد پس ازاین‌پیروزیها بهرام چوبین ، برضد هرمزاسباب چینی کرد وبزرگان ایران هرمزراکورکرده بگوشه‌ای نشاندند وخسرو پرویزپسر هرمز را بپادشاهی برداشتند . بهرام چوبین کـه همهٔ اسباب چینی‌ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی‌خسروتسلیم‌نشده اورا مجبوربفرار کرد ، پرویز ازبیم‌بهرام به قسطنطنیه آمد و از موریس کمك خواست موریس سپاهیانی بهراهی پرویزفرستاد واورا مجدداً بایران برگردانید .

پرویزپیوسته ازموریس سپاسگزار بود وتاموریس حیات‌داشت پرویزباورمیان نجنگید درسال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی‌انقلابی ظهور کـرده موریس کشته شد وفوکاس بجای اوامپراتورگشت رومی‌هابسلطنت فوکاس تن نمیداند واز هرقل والـی روم در افریقا کمك خـواستند هرقل پسرخود را بـا ناوهـای جنگی به قسطنطنیه فرستاده ، فوکاس را مغلوب و مقتول کـرد و خودش (خود هرقل) امپراتورروم‌شد (۶۱۰میلادی)

خسرو پرویز که از مدتی پیش در صدد حمله بروم بود و از موریس ملاحظه میداشت ، پس ازاین پیش آمد ها بهانه ای بـدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود (موریس) برومی‌ها حمله آورد ودر سال ۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان مصروافریقا وشام وفلسطین را فتح کرد وسپاهیان خویش را بغارت اورشلیم‌فرمان‌داد سپاهیان ایران ، کلیسای قیامت‌ومزارمسیح را آتش زدند وشهرها را غارت کـردند و موجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس‌وکشیش‌بزرگ شهر اورشلیم

را باخود بایران آوردند و مطابق اظهار بعضی از مورخین نـود هزار مسیحی در این

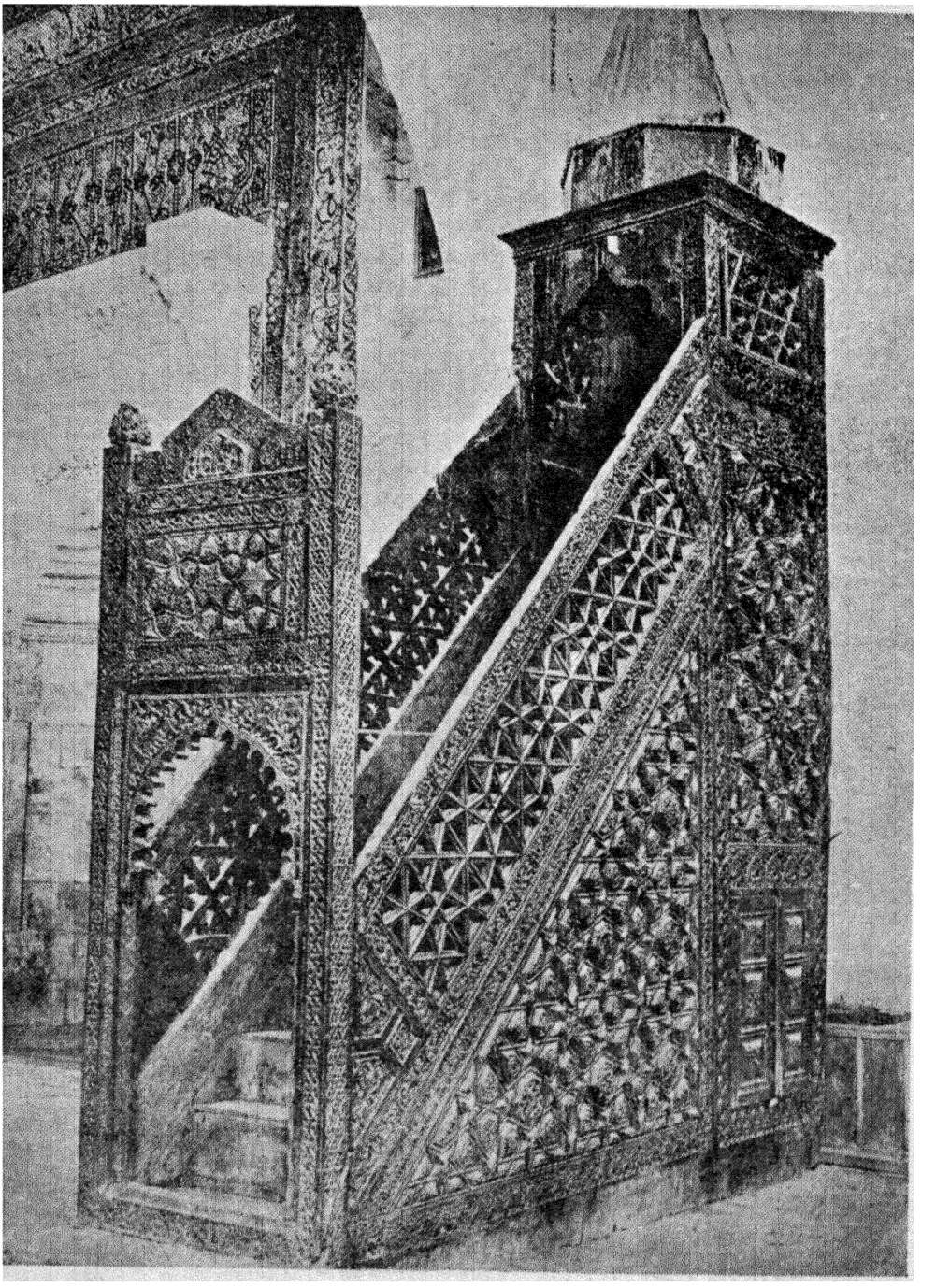

ت ـ قونیه ـ منبر مسجد علاءالدین

زد وخورد کشته شد خسرو پرویز از این پیروزی‌ها دلیر گشته بآسیای صغیر لشکر

کشید ، وتاکنار «بسفر» پیش رفت .

در تمام این جریان ، هرقل امپراطور روم ، آسوده وفارغ درکاخ خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت . اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت رسید ، هرقل خطر را حتم دانست وبرای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینه کافی در دست نداشت ازکلیساها وام گرفت و بآنان شرط نمود که پس از جنگ ، وام را باسود پس بدهد هرقل با دشواری بسیار پول وسپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد واز راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و بـا ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها راشکست داد ۶۲۲ میلادی ـ و این همان سالی است که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت کرد .

هرقل مجدد در سال ۶۲۷میلادی سپاهیانی گرد آورده، روبایران آمد و برای اولین مرتبه رومیها شهر نینوا پایتخت سابق آشور را گـرفتند و ایرانیان را مغلوب ساختند . در آنموقع خسرو پرویز پیر شده بود و کاری از دستش بر نمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضد پدرو برادر قیام کرده تمام برادران وبرادرزادگان خود راکه شمارهٔ آنان به هیجده‌میرسید پیش چشم پدرکشت وپدرخود خسرو پرویز رادر زندان افکند . خسرو در زندان وفات کردوپسرش شیرویه هشت‌ماه پس‌ازمرگ‌پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت ، بقسمی که در مدت چهار سال نه پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته وازتخت بزیر آمدند ودر چنین وضع‌هرج ومرج ودرهم وبرهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند(۱) .

اوضاع امپراتوری روم شرقی، درآنزمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران‌نبود، زیرا هیاطله ازطرف شرق ، وگوت ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم

۱ـ در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسرو پرویز باخسرو دوم درزندان نمرد بلکه بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومیها سران سپاه ایرانی برخسرو پرویز شوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو را گرفته در محلی موسوم « به تاریك خانه » زندانی کرد ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید . مترجم

پایتخت امپراتوری پیش میرفتند .

علاوه بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی روم وایران درآن ایام ، از هر جهت روباختلال می رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده است.

کمی پیش ازظهوراسلام، یعنی درقرن ششم میلادی، دهها مذهب ومسلك مختلف دینی درروم شیوع داشت و سرچشمه همه اختلافات را پارهای الفاظ پوچ وبی اساس تشکیل میداد . از آن جمله امپراتـوران روم و رجال سیاسی میگفتند : مسیح دو طبیعت ودو مشیت داشته ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر در شام ومصر میزیستند ، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت قائل بودند. در زمان هرقل اثناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم شهر (مونباك) در صدد برآمد تا حدی این اختلاف را برطرف سازد وبا پیروس اسقف قسطنطنیه که اصلا اهل شام بود قبلا مذاکره کرد واورا قانع ساخت که مسیح دارای یك مشیت ودوطبیعت بوده است. سپس موضوع را با هرقل در میان گذارد هرقل با خوشوقتی این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپارهای از اسقف های دولتی این فرمان را ردکردند. ودر نتیجه کشمکش شدت یافت . هرقل و اسقف قسطنطنیه و اسکندریه و انطاکیه معتقد بدو طبیعت ویك مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران وسوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان عراق (نطوریان) چیز دیگری میگفتند .

گذشته از این اختلاف، کشمکش های دیگری میان مسیحیان وجود داشت از آن جمله طایفهٔ خیالی ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت وکسی دیگر را بجای او دار زدند وطایفهٔ دیگر بنام (آکی فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می دانستند و هریـك از این طوایف بشعبه ها و دسته های متعـددی تقسیم میشدند .

چون درآن اوقات دین وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشدکه کشمکش های مهم سیاسی نیز واقع گردد . مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دو طبیعت را صادر نمود، ارمنی ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت، و

یک طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه ، مورد تعقیب هرقل و کلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه کار بر آنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به‌پناه دولت ایران در آمدند . همین قسم مسیحیان مصر که از مظالم پیشوایان سیاسی ومذهبی روم بتنگ آمده،با سپاهیان اسلام همدست شدند وعمروعاص راکمك کرده، آنکشور را بمسلمانان دادنـد .

در عین حال که خود مسیحیان با یکدیگر اختلاف داخلی داشتند ، یهودیان امپراطوری روم نیز شب و روز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکرد آنها هم در شهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاسته‌اسقف‌بزرگ شهر را بطور هولناکی مثله‌کردند (مثله کردن یعنی در آوردن چشم و بریدن‌دماغ وگوش ولب وغیره مترجم) هرقل ازاین رفتار ناهنجار بر آشفته‌یهود انطاکیه‌را قتل‌عام‌کرد. سپس‌یهودیان‌شهر«صور» (پایتخت فینیقیه) والی رومی‌خودراکشته، بایهود فلسطین‌همداستان شدندکه دریکشب تاریک بشهر«صور» بتازند وتمام مسیحیان آنشهررا بکشند. کشیش شهر ازاین‌توطئه باخبرشده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه ساخت و با این‌پیش بینی از حمله بشهر جلوگیری شد اما یهودیان،که ازتصرف شهر صور نومید شدند، دیرها وکلیساهای بیرون شهر وده‌های مجاور را بباد قتل وغارت‌گرفتند وپس ازاندکی سپاهیان روم بتعقیب‌یهودپرداخته، عدهٔ بسیاری از آنها راکشتند در شهر قیصریه فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقـل برادر خود تـادوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

در این ضمن ستاره شناسان برومیان‌گفتندکه بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت روم‌بدست‌مردمان مختون منقرض میشود. (۱) رومیان ازاین پیشگوئی بهراس افتاده ، بیش از پیش بآزار وکشتار یهودیان پرداختند ، یهودیان هم برای‌کینه جوئی هشتاد هزار اسیر مسیحی رومی را از ایرانیان خریده مثل‌گوسفند سر بریدند .

۱- مسیحیان یهودی ها و مسلمانان را ملت های مختون یعنی ختنه شده میخوانند عربهای صدر اسلام که کشور روم را: کشودند معتقد بودندکه پیشگوئی ستاره شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

کینه توزی یهود و نصاری ، منحصر به اهالی روم نبود ، بلکه در آن اوقات وپس از آن هرجادولت‌مسیحی‌تشکیل میبافت همین دشمنی بایهود را با شدت‌اجراء میکردگوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها با یهودیان رفتار نمیکردند و یهودیان ساکن اسپانی را در پرونده های رسمی دشمن ملک وملت ثبت میکردند وهر قانونی که وضع مینمودند مواد مخصوصی راجع بتحقیر یهودیان در آن میگنجاندند و بالاخره مقرر داشتند ، که دین یهود در اسپانی ملغی باشد و یهودیان ازبرگزار کردن مراسم دینی و اعیاد مذهبی محروم باشند تا خواه ناخواه مسیحی بشوند یهودیان ، بظاهر مسیحی میشدند اما در دل با مسیحیان‌کینه میورزیدندگوت‌های اسپانی هم‌که از این موضوع آگاه بودند وبا یهودیان (مسیحی شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند و بیش از پیش بآنها سخت میگرفتند تا حدی‌که یهودی نژاد اگرچه ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن ونوشتن نداشت واز خرید کنیز وغلام ممنوع بود.

آری در چنین وضعی‌سپاهیان اسلام باسپانی رسیدند و باکمک داخلی(یهود) بر حکمرانان مسیحی غالب آمدند .

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان پیش از اسلام بمنتهای فساد رسیده بود دین رسمی کشور، بچندین شعبه‌تقسیم شده وهر شعبه با شعبه دیگر ستیزه وجنگ‌داشت علاوه بر مذهب زرتشت ، مذهب های دیگری بنام‌آئین مانی و مزدك در ایران‌پیدا شده بود که آنهم مزید بر نفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود ، ازآن جمله پیروان مزدك میگفتند که همه چیزجتی زن باید میان مردم مساوی تقسیم شود، زیرا همه فرزند یك پدر میباشند عجب آنکه قباد پادشاه ساسانی آئین مزدك را پذیرفت وجمعی نیز از پادشاه پیروی‌کردند وهمینکه پادشاه دیگر پدید آمد آئین مزدك را تحریم نمود وپیروان مزدك راکشت و طبعاً خلاف و نفاق داخلی افزوده‌گشت وفساد عمومی رو بازدیادگزارد .

هنگامیکه ایران و روم ، در این وضع اسفناك بسرمیبردند ، واز هرجهت رو بزوال میرفتندنهضت اسلامی در عربستان، رو بتوسعه‌وترقی‌گذارد ومردمان‌ستمدیده

روم وایران، برای تحصیل آزادی و فرار از تعدیات فرمانروایان ایـران وروم بشبه جزیرهٔ عربستان پناه میآوردند .

انتشار اسلام تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . در آنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفار مکه بستوه آمده رو بمدینه آوردند و چون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند از خود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان راکمك میکردند. بیعت معروف ببیعت عقبه کـه موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد .

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس ازورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان اهل مکه و اهل مدینه رقابت وخصومت شدت داشت پیغمبر (ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود.

«ابن هشام» متن این پیمان رادر تاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن پیمان ، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده اند که هردو تابع یك فکر ویك عقیده میباشند . سپس پیغمبر میان مهاجر وانصار ، عقد برادری اجراء نمود و این نخستین شالوده اتحاد اسلام بود که بدست پیغمبر (ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها در آن روز از صد تجاوز نمیکرد و بلکه بصد نمیرسید، اما همان عدهٔ کم احکام مهم اسلام مانند نماز، روزه، زکوة وغیره رااجراء میکردند وبااین اقدام بآئین اسلام رسمیت واهمیت میدادند . کم کم عده‌ای ازبزرگان مدینه بدین اسلام در آمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطورکه اسلام آوردن حمزه و عمر درمکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت .

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان و مخالفان خود یعنی اهل مکه افتادند و درصدد جنگ با آنـان بر آمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشور گشائی مشغول شدند . اینجنگ های داخلی را غزوات میگویندومهمترین آن غزوه بدر کبری است که در آنجنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدر کبری

«بدر» نام چاههای منزلگاهی میان مکه ومدینه است و کاروانهای مکه وشام ناچار برای بدست آوردن آب دراین محل بار میانداختند در سال دوم هجرت مسلمانان خبر شدند ، که ابوسفیان باسی مرد دیگر ازشام بمکه میرود وکاروان بزرگی از کالا باخود میبرد . پیغمبر(ص) که این رادانست یاران خودرا برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت کرد ابوسفیان تاازین خبر آگاه گشت بکفارمکه پیام فرستاد . صد سوارو هشتصدوپنجاه پیاده ازمکه بیاری ابوسفیان آمدندومسلمانهانیز برای کارزار آماده گشتند.

شمارهٔ مسلمانان در آن غزوه ۳۱۳ نفرمیشدکه هفتاد نفرشان مهاجر وبقیه از انصاربودند تمام این عده فقط دواسب وهفتاد شترداشتند . مسلمانان با شتاب بسیاراز مدینه درآمدند وچاه های منزلگاه بدررا تصرف کرده درانتظارورود قریش نشستند وبرای پیغمبر(ص) سایه بانی «عریش» ساختند.پیغمبر(ص) باابوبکر، درآن سایه بان نشست وپیروان خود را برای مبارزه آماده فرمود :

دیری نپائیدکه قافلهٔ قریش سررسید بسیاری ازبزرگان قریش ودشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان آنان بودند . پیغمبر (ص) بخوبی میدانست که پیروزی یا شکست دراین جنگ ،کاررا یکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگر مسلمانان پیروز میشدند البته زود جلو می‌رفتند . پیغمبر (ص) همینکه ازشمارهٔ زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سربآسمان برآورده فرمود :

«خدایا اگراین گروه کوچك نابود شود کسی درجهان تورا پرستش نخواهد کرد»

مطابق مرسوم اعراب جنگ تن به‌تن شروع شد . مسلمانان ابوجهل راکشته سرش را بحضور پیغمبر (ص) آوردند . پیغمبر(ص) سجده شکر بجاآورده فرمان یورش داد ودرمدت کوتاهی کفار قریش شکست خورده گریختند . دراین جنگ ازمسلمانان شش مهاجروهشت انصاری کشته شد درصورتی که شمارهٔ کشتگان قریش به‌هفتادرسید وبیشترشان ازاشراف وتیره‌های بنی‌امیه ، مخزوم ، بنی‌اسد وغیره بودند . مسلمانان هفتاد نفرهم اسیر گرفتند که از آن جمله : عقبة‌بن ابی معیط از دشمنان سر سخت پیغمبر (ص) بود وچون پیغمبر (ص) ازعقبه آزار بسیاردیده بود ، فرمان داد سرش را بریزند . علی‌بن ابیطالب (ع) وحمزه عموی پیغمبر (ص) دراین جنگ بیش ازدیگران

رشادت بخرج دادند عده ای از بزرگان قریش مـانند ابوسفیان و عمروعاص بمکه گریختند واتفاقاً همانها که ازمیدان بدربمکه فرار کردند ، درآتیه ازسرداران نامی اسلام شدند .

باری نزدیك بود سرتقسیم اموال میان مسلمانها نزاع درگیرد ولی پیغمبر(ص) غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم کرد وچیزی برای خود برنداشت و با این تدبیر، ازکشمکش مسلمانان جلوگیری شد . پس از آن کفار قریش اموال زیادی به مدینه فرستاده ، بعادت آنزمان اسیران خود را خریدند وازاینراه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد .

دیگر از پیروزی هـای مسلمانان در آن روز ، اینکـه ابولهب عمو و دشمن خونین پیغمبر (ص) درواقعهٔ بدر ، شرکت نکردو بعادت معهود اعراب شخص دیگری را ازطرف خودمأمورجنگ کرد . ولی همینکه خبرشکست قـریش را شنید ، بسیار متأثرشد وچند روزی پس ازواقعهٔ بدر ، درشهرمکه درگذشت .

جنگ احد «قریش» یکسال بعد ازشکست بدر ، سه‌هزارسپاهی گردآورده ، بسرکردگی ابوسفیان برای جنگ با مسلمانان ازمکه بیرون آمدند . دراین لشکرکشی هفتصد شترسوار ودویست اسب سوار وبقیه پیاده بودند . زنهای قریش نیز بـا دایره همراه سپاهیان آمده و آواز میخواندند . دایره‌میزدند ومردان را بخونخواهی وتلافی شکست بدر ، تشویق می‌نمودند . خالدبن ولید ، که بعدها ازسرداران نامی اسلام شد ، جزء این سپاهیان بود .

همینکه پیغمبر (ص) ازلشکرکشی قریش آگاه گشت . با یاران شور نمودکـه آیا درمدینه بمانند ویا ازشهر بیرون آمده ، جلوی دشمن را بگیرند ، خود حضرت وعبدالله‌بن ابی‌بن سلول (ازیاران) نظرداشتند ، که درمدینه باشند وازشهردفاع کنند ، اما اکثریت یاران را عقیده آن بودکه ازشهرخارج شوند . پیغمبر (ص) از نظرخـود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و با هزار سوار وپیاده ازمدینه بیرون آمدند ، ولی دروسط راه ، عبدالله بن ابی بن سلول بایك سوم همراهان از پیروی پیغمبر(ص) دست کشیده برگشت وقریش این خبررا با خبر دروغین کشته‌شدن پیغمبر(ص)منتشر

کرده باعث ضعف روحیه مسلمانان شدند .

سپاهیان قریش ولشگر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند وشروع بمبارزه کـردند ، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ بـازگشت عبدالله ویـك سوم همراهان ضعیف شده بود ، کفار قریش پیروزشدند . حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد وسر پیغمبر (ص) شکسته خون از آن روان گشت .

کشته شدن حمزه ، شکست بزرگی برای مسلمانان بود همانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت . شمارهٔ کشتگان اسلام ، دراین جنگ به هفتاد رسید . کفار قریش بطرز وحشیانه کشته های اسلام را مثله کردند . هند دخترعتبه مادر معاویه وزن ابوسفیان ، شکم حمزه را پاره کرد وجگر اورا در آورد وبدهن گذارد ولی نتوانست آنرا فروبدهد .

گرچه شکست احد برای مسلمانان ، بسیار گران بـود اما چون مزهٔ پیروزی را چشیده بودند ازاین پیش آمد ناگوار نومید نشده شکست خودراخیانت ابن سلول دانستند و آماده پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش آمد .

جنگ خندق ـ قبیله های عرب که ازپیروزی قریش درجنگ احد آگاه گشتند ، دسته دسته باهل مکه پیوستند که از آن جمله قبیلهٔ غطفان وسایرین بودند . قبیلهٔ بنی نضیر وقبیله بنی قریظه یهود هم جزء آنان در آمدند ، زیرا مسلمانان بپاره ای جهات این دوطایفهٔ یهودی را که درنزدیك مدینه جا داشتند ازمحل خودشان کوچانده بودند. این عده مختلط یهود وعرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند در تاریخ اسلام بنام احزاب خوانده میشوند (حزب بمعنای دسته واحزاب جمع آن است) شماره احزاب ازپانزده هزار بیشتر بود ، که هزارشتر و چهارصد اسب همراه داشتند درصورتی که عدهٔ مسلمانان بسه هزارمیرسید وچون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این بار ، ازمدینه بیرون نیامدند .

میان یاران پیغمبر(ص) ، مردی بنام سلمان ازاهل ایران بود وهمینکه ازقصد هجوم کفار بمدینه خبریافت به پیغمبر (ص) یاد آورشد کـه خندق بکنند سلمان گفت کندن خندق ازتدابیر سودمند جنگی است ودرایران آن را بکارمیبرند. پیغمبر (ص)

گفتهٔ سلمان را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه خندق حفر کنند ولی چون عدهٔ کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه نفرات کرایه کردند وخود پیغمبر (ص)بازحمت ورنج یاران همراه شده بدوش خود خاك میکشید وزمین می کند ودرظرف‌پانزده ، شانزده روزخندق کنده شد .

احزاب که‌بمدینه‌رسیدندوخندق‌را دیدند درشگفت ماندند ، چون‌نمیتوانستند بمدینه هجوم آورند و آنرا تدبیرتازهٔ جنگی دانستند قریب یك ماه ، احـزاب پشت خندق ماندند وفقط با تیراندازی وپرتاب سنگ‌گاه‌گاه مبارزه میکردند یکی‌دوتن از آنان کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند ، اما اسبشان لغزیده‌افتادندو گردنشان‌خرد شد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت و بالاخره یکی از آنان بمیدان آمـده مبارز طلبید . علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)از مدینه خارج شده جنگ تن بـه تن کرد وحریف خود را ازپا در آورد .

دراین هنگام ، باد وباران تندی در گرفت . چادرهای احزاب را ازجادر آورد دیگ‌های آنانرا واژگون کرد . اما اهل‌مدینه که درمنزل‌ها وخانه های‌خویش‌بودند، از باد و باران زیانی ندیدند . احزاب ایـن سوء اتفاق را بفال بد گرفته روبمکه گریختند وبااین‌گریز کفار ، شکست مسلمانان درواقعهٔ بدرجبران شد .

این دوسه پیش آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفـاع می‌باشد ونخستین پیروزی (فتح)مسلمانان تصرف اراضی‌بنی‌نضیریهودمیباشد باینقسم که پیغمبر بنابه مصلحتی به یهود بنی نضیرفرمان داد از مسکن خودکـه در اطراف مدینه بود کوچ کنند . یهودیان این دستور را ردکردند . پیغمبر(ص)شش روز آنانرا محاصره کرد ، یهودیان حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر (ص) بـا آنان شرط نمودکـه تمام دارائی خود را بگذارندوفقط هر کس آنچه که یك‌شترمیتواند حمل کندبار گیرد وببرد (اسلحه‌ازاین قسمت مستثنی‌بود) وهمانطوررفتارشد پیغمبر(ص) پس ازکـوچ دادن یهود ، بقیه اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد (سال٦هجری)وهمین‌قسم با یهود بنی‌قریظه ویهود خیبررفتارشد وچون خیبرقلعه‌های مستحکمی داشت‌مسلمانان آن را باشمشیر گشودند .

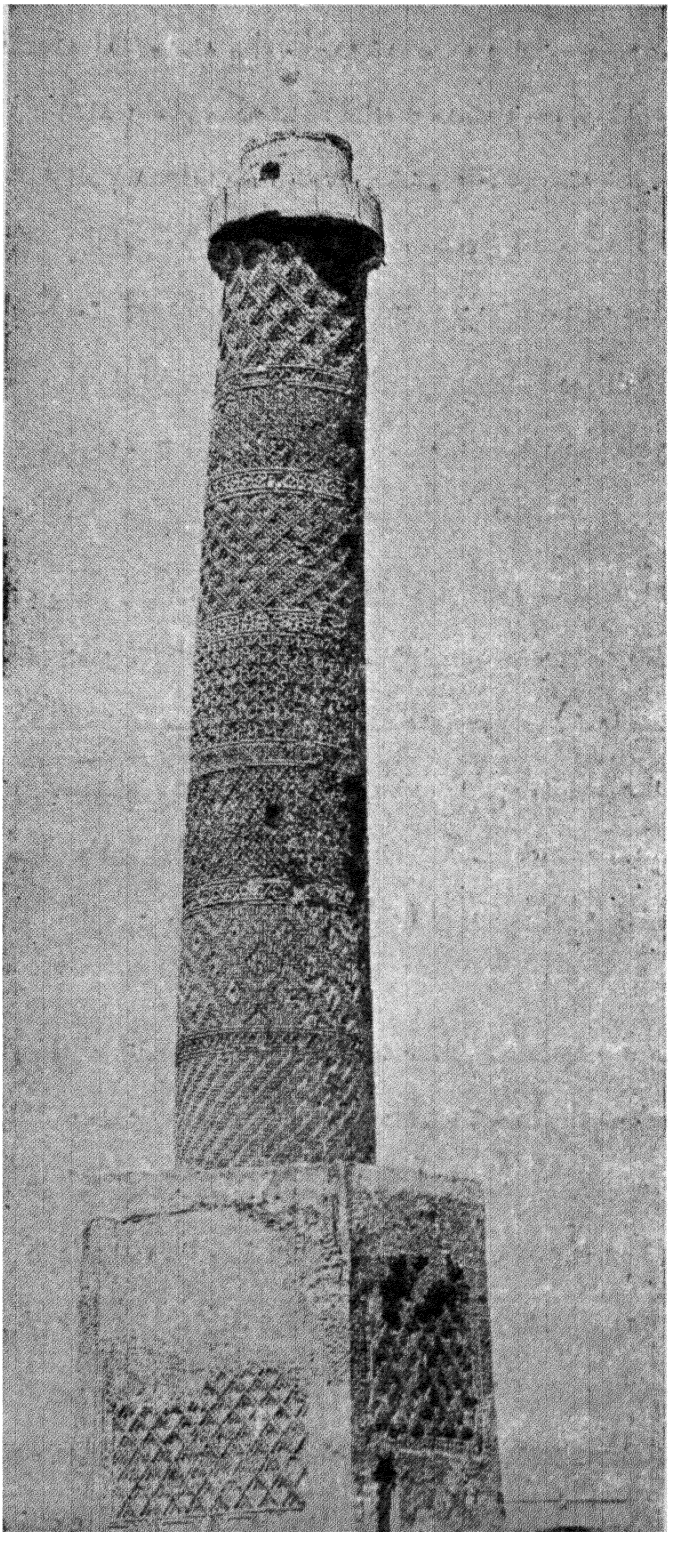

٤ - گلدسته مسجد جامع درشهر موصل

ابن مسجد را اتابك نورالدین زنگی در سال ٥٦٨ هجری بنا کرد

کفار قریش، پس ازجنگ خندق، خواه ناخواه بامسلمانان پیمان بسته آشتی کردند باین قسم که اهل مدینه برای آمدوشد بمکه و ادای حج وعمره و مسافرت بطایف ویمن آزادباشند واهل مکه نیز آزادانه ازمدینه و حوالی آن بگذرند وبشام وسایر ولایات شرقی بروند واین پیمان درسال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس ازاین معاهده بادل آسوده، مشغول تبلیغ شدند وچون کفار در جنگ خندق شکست خورده بودند عربها ازدور ونزدیك بمدینه میآمدند وخود را بمسلمانان می‌رساندند از آن‌جمله: خالدبن ولید وعمروعاص در آن ایام بمدینه آمده مسلمان شدند و این دومرد نامی جزء سران سپاهیان اسلام در آمدند، مسلمانان از این آمد وشدها دلگرمی پیدا کردند وروحیه آنان قوی شد.

سال بعد، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان نامه نگاشته آنها را بپذیرفتن آئین اسلام‌فرا خواند ودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ بارومیان بطرف شام رهسپارشدودردهکده‌ای‌موسوم به (موته) ازده های حوران (شام) باپیشقراولان روم نبرد دادند و این نخستین نبرد روم وعرب می‌باشد. ولی‌چون سپاهیان‌اسلام بجنگ با لشگریان منظم عادت نداشتند، از رومیان شکست خورده بمدیمه برگشتند، دراین نبرد چندتن از بهترین یاران پیغمبر (ص) از آن جمله: «جعفربن ابی‌طالب» کشته شدند.

فتح مکه در این اثناء اتفاقاتی رخ داد که پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد وابوسفیان که ازنیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای تجدید پیمان بمدینه آمد مسلمانان هم این ضعف آنهارا دانسته ظاهراً بابوسفیان روی خوش نشان دادند واورا بمکه بازگرداندند وتا ابوسفیان بازگشت باشتاب تمام آماده کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند ازمدینه بمکه روآوردند سپاهیان اسلام در آن موقع، مرکب از مهاجران و انصار وبسیاری از قبیله های هم پیمان بامسلمانان بود وشمارهٔ آنها بده هزار میرسید. ابوسفیان که ازنزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال ازمکه بیرون آمد ودر خارج شهرمکه، باعباس عموی

پیغمبر(ص) ملاقات کرد عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را بابوسفیان فهمانید واورا اندرز داد که نزد پیغمبر(ص) بیاید و امان بخواهد. ابوسفیان گفتهٔ عباس راتصدیق کرده گفت:

آری «کار برادر زاده‌ات بالاگرفته است».

آنگاه بهمراهی عباس خدمت پیغمبر (ص) آمد و امان خواست حضرت اورا امان‌داد ومسلمانان راکه قصدآزار ابوسفیان‌راداشتند ازآن‌کار منع فرمود واز این بالاتر درموقع فتح مکه خانهٔ ابوسفیان را پناهگاه قرار داد واین اظهارمحبت درآن موقع افتخار بزرگی بودکه نصیب ابوسفیان میشد. ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان بمکه‌آمده قوم قریش‌را ازآنچه دیده وشنیده بود، خبردارکردمردم مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخند کرده، اورا دشنام دادند. بخصوص زنش هند سبیل های او را گرفته میگفت:

«این مردك ناستودهٔ ناهنجار را بکشید، بدابحال قومی‌که پیشآهنگ آنان چنین‌کسی باشد» اما ابوسفیان بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت.

پیغمبر(ص)شهرمکه‌رافتح کردویکسر بکعبه‌رفته‌بت‌های درون‌وبیرون واطراف کعبه را شکست وتصویرفرشته ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای‌کعبه بود تماماً بزدود وازآن روزبت پرستی‌درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ‌کعبه تبدیل به‌مسجد گشت اهل‌مکه همه اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه سرخاندان بنی‌امیه نیز بادیگران اسلام آوردند.

مؤلفةقلوبهم (کسانی کـه دلشان را بدست آوردند) پیغمبر(ص) پس ازفتح مکه، بزرگان قوم راکه در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم می‌خواند واین گفته ،کنایه ازآن بودکه با آنان مهربانی شود ودلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکـان خود را باسلام در بیاورند، در سیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته انـد:

دسته ای‌که بآنان مهربانی میشد تا مسلمان شوند مانند صفوان بن امیه.

دسته ای که بآنان مهربانی میشد تا دراسلام پایدار باشند مانند ابوسفیان.

و دسته دیگری که برای جلوگیری از بدکاری آنها با آنان مهربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت وبآنان بیش ازدیگران مال میبخشید .

پس ازفتح مکه، پیغمبر(ص)کسانی را باطراف مکه فرستاد تامردم آن‌نواحی را باسلام بخوانند ، سپس حنین وطایف راگشود والبته ورود پیغمبر(ص) بطایف در این بار باورود بطایف پیش ازهجرت اختلاف بسیارداشت . آن‌بارپیغمبر(ص)بطایف رفت وازمردم آنجا یاری‌جست و آنان اورا آزار دادند ولی این‌بار، پیغمبر(ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجاراگشود غنیمت مسلمانان درفتح‌طایف عبارت ازچهل هزار گوسفند ، بیست‌وچهارهزار شتر وچهار هزاراوقیه نقره بود (۱) .

پیغمبر(ص)درموقع تقسیم این‌غنیمت‌ها سهم بیشتری«بمؤلفه» داداز آن‌جمله: صدشتر بمعاویه ، صدشتر به یزید برادر معاویه‌وصدشتر بابوسفیان‌پدرمعاویه بخشود ومقداری نقره نیزبر آن افزود بقسمی که سهم معاویه ودوپسرش از غنیمت های طایف‌سیصد شتروبیست اوقیه نقره شدابوسفیان‌که این بزرگواری را دید به پیغمبر(ص)گفت :

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ و آشتی شخص‌کریمی هستی» .

پیغمبر(ص) نسبت بصفوان‌بن امیه وحارث بن هشام برادر ابوجهل مشهورنیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری بآنان داد این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران وانصار،که هسته مرکزی اسلام بودند بسیارگران آمدچه‌که آنان‌ازروی دل‌وجان ایمان آورده بودند ولی اینان‌که سهم بیشتری دریافت میداشتند ، از روی ناچاری و پس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند : « از شمشیر های ما خون قریش می‌چکد ، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانان گشته است» .

۱- هراوقیه هفت مثقال است . مترجم

پیغمبر(ص)که این‌را دانست ،آنها را نزد خود خواسته‌چگونگی‌راجویاگشت وهمینکه آنان‌گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر(ص)بآنان فرمود :

« اینان تازه مسلمان‌هستند ، من بآنان بهرهٔ بیشتری‌میدهم تامسلمان بمانند ونزدیکان خودراباسلام‌درآورند . آیا این برای شما برتری نیست‌که با پیغمبرخدا بخانهٔ خود بازمیگردید وآنها باشتر وگوسفند بمنزل خود میروند» .

انصار ومهاجرین که این بیان پیغمبر(ص)را شنیدند ، بسهم‌خودراضی شدند .

درسال نهم‌هجری‌که (پیغمبر(ص) ومسلمانان ازاین‌پیروزی بـاز گشته بمدینه آمدند ، نام اسلام درسراسر عربستان بلندشد وعربها دسته دسته بـرای قبول‌اسلام بمدینه روآورشدند .

مسلمانان‌که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفکرافتادند که جاهای‌دیگر را نیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند ، لذا درهمانسال نهم هجرت‌پیغمبر(ص) فرمودکه : سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند وبا رومیان بجنگند و سی هزار لشکراز آن‌جمله : ده‌هزار سوار برای این‌حمله آماده شد وتاآنروز مسلمانان چنان نفراتی وچنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند . سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند وبدهکده‌ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند وگمانشان این بودکه رومیان‌با قبایل لخم وجذام ، بآن دهکده فرود میآیند ، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری درکنار دریای قرمز درنزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزد سپاهیان اسلام آمده باآنان‌صلح‌کرد وجزیه‌ای بآنها پرداخت .

در همان موقع بودکه خالدبن‌ولید ، برحکمران‌دومةالجندل‌واقع میان‌مدینه ودمشق (ودرهفت‌منزلی‌دمشق) تاختن آورد وبرادر اررا کشته ، قبای ابریشم زربافت مقتول‌را بمدینه آورد ومسلمانان‌که تا آنروزچنین‌لباس‌فاخری ندیده بودند ، ازدیدن آن‌قبا درشگفت ماندند . بایددانست حکمران دومةالجندل از اعراب مسیحی واز طایفه‌کنده بوده است ودرهرحال ، مسلمانان بدون اینکه دراین لشکرکشی شهری ازشهرهای ممالك روم را بگشایند ، بمدینه بازگشتند .

رحلت صاحب شریعت اسلام ، درسال یازدهم‌هجری واقع‌شد وکسانی که‌ظهور

اسلام بزیان آنان بوده ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود ، وفات حضرت پیغمبر(ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودر نتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف سایر قبایل عرب ازدین برگشتند(۱) ودیانت اسلام که تازه پدید آمده بوددرخطرافتادولی باحسن تدبیرابوبکراینخطرمرتفع شدچنانکه تفصیل آن بیاید:

۱ – مطابق روایات مذهب شیعه پس از رحلت حضرت رسول همه مسلمانان بجز سه تن (عمار – سلمان- ابادر) مرتد شدند وظاهراً مقصود ازاین ارتداد ردکردن جانشینی حضرت امیر مؤمنان بوده است . مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات‌فرمانده آرتش مسلمانان ـ پیشوای‌نماز ـ حکمران ودادرس آنها بود وپس از رحلت چون پسری نداشت وکسی راهم بجانشینی تعیین نکرده بود (۱) لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران وانصار پدید آمد مهاجران میگفتند ماکه ترك یار ودیار کردیم وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم‌سزاوارتر ازدیگران هستیم وباید جانشین پیغمبر ازما باشد وخود پیغمبر(ص) ازما بوده است. اظهار انصار این بود که اگر همراهی ویاری ما نبود اسلام پیشرفت‌نمیکرد دراین ضمن ابوبکر، حدیثی را که از پیغمبر(ص) شنیده بود برای انصار نقل کرد و آن حدیث این است که فرمانروای مسلمانان باید ازقریش باشد. انصار که این‌راشنیدند از ادعای خودچشم پوشیدند .

اما میان خود مهاجران‌اختلاف روی داد که کدام یك از آنان‌خلیفه(جانشین) باشد وتدریجاً کار دشوارترمیگشت . دراین موقع‌عمر، که ازرجال بزرگ‌اسلام بود باابو بکر بیعت کرد، مردم هم‌ازاو پیروی نمودندوباابوبکر بیعت کردند زیرا بیم‌داشتند مبادا عمر که مرد سخت‌گیر نیرومندی است بخلافت برسد وکار بر آنان دشوارشود ولی همینکه عمر با ابوبکر بیعت‌نمود ، مشکل آنان آسان‌گشت .

حال بایددید چرا بابودن علی وعباس وسایرنزدیکان پیغمبر (ص) ، با ابوبکر بیعت‌کردند ؟ پاسخ این پرسش را میتوان درنکات زیر دریافت :

---

۱ ـ مؤلف مسیحی کتاب که در جامعهٔ مسلمانان سنی میزیسته از موضوع غدیرخم و تعیین حضرت امیر بخلافت چشم‌پوشیده است والبته بی انصافی کرده است . عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح میکند که پیغمبر فرمود علی(ع)وصی وجانشین‌من‌است. به صفحهٔ ۲۸ همین کتاب‌رجوع شود . مترجم

۱ـ بطوری که عمر وسایرین اظهار میداشتند ، نظرمسلمانان براین بوده که منصب ومقام ظاهری خلافت را باجاه وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم را درهمان حدود نبوت معززداشته ، آلوده اموردنیوی نسازند وشاید در اجرای این نظر ازخود پیغمبر(ص) پیروی نمودندکه خواهش عموی خود عباس‌را برای اشغال مقام رسمی رد کرد بعلاوه موقعی که امام‌حسن(ع)با معاویه صلح کرد بیاران ودوستان گفت :

«خداوند مقدر نفرموده که خلافت ونبوت هردو درخاندان ماباشد » .

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت و مقدم داشتن وی برعمر وعثمان وطلحه وزبیر آن بوده که ابوبکر پیش‌ازهمهٔ آنان اسلام آورده بود (۱) .

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری‌است که درمیان اعراب چه پیش از اسلام وچه بعد از اسلام مورد توجه واحترام بسیار بوده است وکلمهٔ شیخ(پیر) در زبان عربی بمعنای آقا می‌باشد این رسم از دیرزمان میان اعراب بوده که‌اگر دو ویا چندنفر در همه چیز برابر می‌شدندآنکه سالش‌از دیگران فزونتر بوداز آنان برترمیشد . ابن‌اثیردرتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔ تیره‌های قریش گرد آمدند وحرب‌بن‌امیه را برخودپیشوا ساختندچه که حرب نزدیکترین افراد قوم به عبد مناف بود و درعین حال ازنظرسال بر آنان فزونی داشت.

درمورد ابوبکرنیز بایدتصدیق کردکه از نظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین بود .

٤ ـ جهت‌چهارم که ازتمام این‌جهات‌مهم‌تر است آنست‌که پیغمبر(ص) درمرض موت ابوبکررا بجای‌خود بمسجد فرستاد تا امام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداءکنند ودر واقع با این اقدام بابوبکرحق امامت‌را واگذارد .

ابوبکربعداز بیعت‌گرفتن این خطبه را اداء نمود واگر درمفاد این خطبه

---

۱ ـ در اینجا نیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت داشته رعایت محیط را کرده و حق تقدم حضرت امیردراسلام‌اغماض کرده است ، چه بتصدیق شیعه وسنی اولین مردی که بحضرت رسول گرویده اسلام‌آورد شاه مردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام‌بوده است . اتفاقاً خود جرجی‌زیدان درصفحهٔ ۲۸این کتاب اسلام ابوبکررا بعداز اسلام علی(ع)مینویسد . مترجم

دقت شود سرپیشرفت اسلام وسرعت انتشار وحقایق عالی برجسته آن آئین مکشوف میگردد واینك (ترجمه) آن خطبه :

« ای مردم گرچه من برشما فرمانروا شدم ولی نیکوترازشما نیستم اگرنیك رفتار شدم مرا یاری کنید واگررفتارم ناپسند بود مرا براه راست بیاورید ای مـردم راستی،درستی ودروغ نادرستی است نیرومند ترین شمابیش من ناتوان است تاحق مردم را ازاو بستانم وناتوان ترین شما نزد من تواناست تاحقش را ازدیگران بخواهم بیاری خداوند .

ای مردم هیچ یك ازشما نباید ازجهاد دست بردارد چه مردمانی که ازجهاددست بردارند خواروبیچاره میشوند تاآنجا که من فرمانبردار خدا وپیغامبر هستم ازمن فرمانبرداری کنید واگر خدا را نافرمان شدم از من پیروی نکنید » .

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطه مرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان اسلام سست شده بود وگذشته ازمرتد شدن جمعی ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل اعراب پس ازرحلت پیغمبر(ص) بخیال افتادند ازخودپیغمبری بیرون بیاورند آنها میگفتند چگونه است که تیره قریش پیغمبر(ص) داده وماکه بیشترونیرومند ترازقریش هستیم پیغمبری بیرون ندهیم از آن روچندین نفرادعای نبوت کردند ، از آنجمله طلیحه ازبنی‌اسد سجاح ازبنی تمیم مسیلمه ازبنی‌حنیفه در یمامه وغیره وغیره بودند وهریك از آنـان از طایفه و کسان خویش یاری میجست ، و در نتیجه وضع مسلمانـان پریشان گشت .

پاره ای از اسلام بازگشته دنبال آن پیغمبران دروغین را گرفتند پارهٔ دیگر فقط ازدادن زکوة خودداری کردند والبته این پیش آمدبرای اسلام زیان بسیارداشت چه که زکوة بمنزله مالیات بود ودولتی که درآمد ندارد پایدار نمی ماند دسته‌ای از عربها زکوة را مانند باج ایام جاهلیت تصور کردند وازادای آن عارداشتند .

بهرحال کار بالاگرفت ومرتدان نیرومند شدند بقسمی که بعضی ازآنها بمدینه پایتخت اسلام هجوم آوردند واگرابوبکرازمدینه دفاع نمیکرد مدینه بدست آنان می‌افتاد ولی خردمندی ودانائی ابوبکر سبب شد که مرتدان [illegible] ابوبکر

سرداران نامی باتدبیری مانند عمروعاص ـ عکرمة بن ابی‌جهل وخالد بن ولید را برگزید و آنهارا بدفاع مرتدان مأمورکرد و ده لشگر درزیر ده پرچم وهریك تحت نظریك سردار بزرگ کاردان آماده ساخت وبامرتدان سخت جنگید وپس ازدوسال سراسرعربستان مجددبزیرفرمان‌اسلام در آمدابوبکر که‌ازاصلاح اموردا‌خلی‌فارغ‌شد به پیروی از رفتار پیغمبرسپاهیانی بشام وعراق فرستاد تابارومیان وایرانیان بجنگند و در سال ۱۳ هجری مسلمانان در «یرموك» پیشرفت کرده روبشام‌رفتند. فتح‌یرموك مانند بدریکی از عوامل اصلی فتوحات اسلامی بشمار میآید.

ابوبکردرهمانسال درگذشت‌وعمررا که‌پس از خودش‌مسن‌ترین افرادمهاجرین بود بجانشینی تعیین‌کرد و در زمان خلافت عمر مهمترین فتوحات اسلامی درمصر وشام و عراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات‌اسلامی در آغاز اسلام

نویسندگان واهل انتقاد را در بارهٔ وسایل و جهات پیشرفت‌عرب درممالك‌ایران‌وروم گفته‌هاو نوشته‌های‌بسیاری است و در میان خود جدال ونزاعی برسراین موضوع برپا ساخته اند که چه باعث شد عربها توانستند شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم را شکست بدهنددر صورتی که‌تمام سپاهیان عرب کمتراز پادگان یك‌شهر ازشهرهای ایران‌وروم بوده است عربها علاوه بر اینکه‌عدهٔ آنان نسبت بایرانیان‌ورومیان‌ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی‌ونداشتن‌مهمات لازم وتنگدستی‌وکمی تجربه در امور جنگی بمراتب از دشمنان خود عقب تر بودندوشگفت تر آنکه عربها با این‌سادگی وتنگدستی بکشورهائی‌هجوم آوردندکه‌در آنجایارویاوری نداشتند وازاوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند، در صورتی که ایران‌و روم بزرگترین دولت‌های آنروز جهان بشمار می آمدند و مهمات و استحکامات ورجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است که عربها در مدت کوتاه یعنی کمتر از بیست سال‌این دو امپراتوری را در هم شکستند.

چه‌شد که این پیشرفتها برای اعراب بدست آمد ؟

مشهورترین حجت اهل انتقاد آنست که‌علت‌اساسی پیشرفت اعراب در ایران و روم برای آن بوده که این دو کشور در اثر زدو خوردبا یکدیگر (چنانکه در فصل‌سابق گفتیم) ناتوان شده‌بودند بقسمی‌که با حمله وهجوم اعراب از پادر آمدند . بعقیدهٔ ما موجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه اگر چنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق آید و فرصت ندهدکه‌یك ملت کوچك‌ناتوانی ازصحراهای‌خشك برآنان بتازد و کارشان رابسازد.

آری اختلال امور داخلی ایران‌و روم یکی از علل پیشرفت اعراب بودولی پیشرفت آنان جهات عمدهٔ دیگری داشت‌که آن را بیان خواهیم کرد .

چه چیز اعراب را بر فتح ایران وروم دلیر ساخت ؟این راهمه‌میدانند که اعراب‌چادر نشین‌صحراگرد قرنها با نظراحترام وبیم بایران وروم نگاه‌میکردند واز نام این دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی‌که عظمت و قدرت ایران وروم میان عربها ضرب‌المثل بود ، پس چگونه این گروه تنگدست با چند هزارتن ژنده پوش باین دو کشور بزرگ هجوم آور شدند ؟

در صورتی که خوراك آنان مخلوطی از جو و ذرت وآلات جنگی آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می‌یافت‌که برسر نی فروکرده‌بودند وشمشیرهای خودرا با کهنه و طناب بکمر میآویختند چه‌شد که چنین مردمی بچنان‌کار خطرناکی‌دست زدند ؟ و چرا پیش از اسلام بآن‌کار مبادرت نکردند ؟ .

پاسخ این پرسش آنست که‌عربهای‌بعد از اسلام با عربهای پیش از اسلام‌تفاوت زیادی داشتند .

عربهای‌پیش از اسلام دسته های پراکندهٔ پریشان حالی بودند و بعد ازاسلام چنان باهم متحد شدندکه همگی یکدل ویکزبان گشتند گرچه اتحاد اعراب تنها برای اقدام بآن کار بزرگ‌کافی نبود .

عربها بهتر از هر چیز بمبادی دینی خویش ایمان داشتند آنها از ته دل معتقد بودندکه بفرمان‌خدا برای پیشرفت دین اسلام‌بجنگ می‌روند اگر کشته‌شوند

شهید خواهند بود والبته نعمت‌های آخرت از لذات دنیا بهتر وپایدار تر است . همین ایمان محکم واعتقاد را سخت بود که عربها را برای واردشدن بآن میدان پرخطردلیر و بی باك ساخت و دیگر اینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی را چشیدند و دنبال آن راگرفتند واین خود طبیعی است که اگر بازرگانی یکی‌دوبار سود برد همه سرمایهٔ خویش را در آن راه بکار میبرد .

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است که از همهٔ گفتارها و کردارهای آنان پدیدار میباشد وچنانکه گفته‌شد پیغمبر اسلام در آغاز کار مسلمانان را باهم متحد ساخت و در سال اول حجرت آنان را باهم برادر نمود .

خلفاء و بزرگان اسلام در تمام خطبه‌ها و بیانات خود مسلمانان را باتحاد ووحدت‌دعوت کردند وبآنان یادآورشده اند که‌چگونه‌پیش‌ازظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتند واز آنرو پست وخوار بودند ، بعلاوه دین اسلام دین توحید است وقرآن واحادیث‌نبوی‌همه‌ازوحدت‌و توحید و اتحاد (یکی‌بودن‌ویکی شدن)حکایت دارد اجتماع مسلمانان روزی پنج مرتبه برای ادای‌نماز وپیروی‌آنها از یك پیشوادر یك محل (مسجد) نمونه‌ای ازتوجه‌وعلاقه‌مندی‌صاحب شریعت اسلام باتحاد مسلمین میباشد . علمای اجتماع بخوبی میدانند که در اثر همین تمرین و ممارست روزانه چه اتحاد بزرگی میان مسلمانان ایجاد میشد وچگونه حس اطاعت از پیشرو‌اوپیروی از «امام» میان آنان تقویت میگشت .

بلاذری‌میگوید : پیش از آنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه آمد ومسلمانان را درحال نماز دیدکه پیغمبر (ص) اقتداء نموده و با او برکوع و سجود وقیام وقعودمی‌پرداختند ، ابوسفیان بعد از مشاهدهٔ آن منظره گفت :

« بخدا تا کنون مردمی را ندیدم که این قسم از رفتار پیشوای خود پیروی کنند. نه شاهنشاهان‌بزرگ ایران‌و نه امپراتوران‌روم هیچ‌کدام چنین پیروانی‌مطیع ندارند .»

این‌نیز مسلم است که عربها بیشتر برای آخرت ونه برای دنیا کوشش‌وفداکاری

داشتند ورفتار وگفتار آنان گواه این ادعا است . مثلا همینکه رستم سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگوید که شماجان خود راسراین کار میگذارید وبمقصد نمیرسید مغیره باایمان واعتقاد کامل پاسخ میدهد که هر کس ازما کشته شود به بهشت میرود وکشتگان شما در آتش هستند واگر یکنفر از ما باقی بماند برشما چیره خواهد شد .

درجای دیگر موقعی که سردار رومی عبادة بن صامت فرمانده لشگریان عرب را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی میگوید :

«ای مرد بخودت ویارانت غره مشو ، ما را از فزونی سپاهیان خود وکمی لشگریان مابیم مده، بخداسوگند نه فزونی سپاهیان شماونه کمی لشگریان ماهیچکدام ازپیشرفت این کار نخواهد کاست اگرهم آنچه را میگوئی درست باشد وماکشته شویم بخدا سوگند برای ماچیزی بهتر ازکشته شدن در راه خدا نیست .

اگرهمهٔ ماکشته شویم همه درپرتوپروردگار خویش درجهان دیگر خشنود وشادمان خواهیم زیست .

ماکشته شدن در راه خدا را ازجان ودل دوست داریم واگرپیروزگردیم . در این جهان خوشبخت میشویم ، وهمه چیزشما ازآن ماخواهد بود واگر کشته شویم در آن جهان سعادتمند میباشیم . خدای بزرگ درکتاب خود بما میفرماید « چه بسا که یك گروه کمی باذن خدا برجمع انبوهی فایق می آیند و خداوند با برد باران می باشد» .

هرمردی ازمابامدادان وشامگاهان خدا را میخواند وازاومیخواهد که شهادت روزی او بگرداند واورازنده بسرزمین وخاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به بازماندگان خود دروطن نداریم تمام نیروتوجه ما روبه پیش است ماکسان وفرزندان خود را بخدا سپرده ایم باخاطری آسوده ازسرزمین خویش بیرون آمده ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی ونداری ماگفتی آنهم اشتباه است چه ماخود را از همه مردم بی نیاز میدانیم ، اگرسراسرجهان ازآن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب دراسلام فراوان است ، مرد مسلمان اگر پدر وبرادر خود را مشرك میدید با اومی‌جنگید وایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است. مسیحیان هم اینگونه فداکاری ها داشته اند وبسیاری از آنان وپیروان ادیان دیگر جان ومال وهمه چیزخود را روی عقاید دینی بخطر میانداختند .

عربهاکه میدانستد ممالك شام وعراق حاصلخیز وپرنعمت است پس از ظهور اسلام متوجه آنکشورها شدند بخصوص که سرزمین خودشان خشك وبی‌آب وعلف بود روی‌همین‌نظربسیاری ازطوایف عرب که پیرواسلام شده بودندبرای‌بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگ‌میآمدند وتنها نظرشان‌غارت‌وغنیمت‌بودچنانکه درجنگ حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

در این دوجنگ غنیمت های فراوانی بدست مسلمانان افتاد و همینکه‌جنگ پایان یافت واسیران رد وبدل شدند ، بنابگفتهٔ ابن هشام پیغمبر(ص) سوارشد ومردم دنبال آن حضرت را گرفته داد میزدند ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ ما را از شتر وگوسفند بده ـ آنقدرمردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کناردرختی‌متوقف‌شده ردای آنحضرت بدست مردم افتاد آنگاه فرمود :

«ای مردم ردای مرا بدهید اگر غنیمت های امروز باندازهٔ درختان تهامه باشد همه را میان شما تقسیم میکنم ، همه میدانید من ترسوودروغگوولئیم‌نیستم.»

چه‌عواملی‌درپیشرفت اسلام‌مؤثربود ؟

آنچه که گفتیم عوامل و جهاتی‌بودکه عرب رابرتسخیرممالك ایران وروم دلیرساخت . حال باید دیدچه عواملی درپیشرفت آنها مؤثر بود وبرای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت .

واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ ـ اعراب سبکبار و چابك بودند ـ عربهای صحرا گرد بزندگانی سخت وساده خوی‌گرفته‌بودنداز‌تشنگی‌وگرسنگی‌بیم نداشتنداگربجنگ میرفتندسبکبار میرفتند نه خودشان نه‌شترشان بارسنگینی نداشتند ، گاه میشد که خوراکی هم با خود نمی بردند وهرچه درراه می یافتند میخوردند.

شتر کمك زیادی به پیشرفت عرب میکرد ، این چهار پای بردبار برای عرب سودمندتر از اسب واستر رومیان وایرانیان بود عرب سوار شتر میشد زیرسایهٔ شتر استراحت میکرد از شیر آن مینوشید وبار خود را پشت شتر میگذاشت درصورتی که خود شتر جزخار خشك بیابان چیزی برای خوراك خود نمیخواست و روزها بدون آب سرمیبرد. برعکس ایرانیان ورومیان همینکه به میدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآوردند ، این بارها را درارابه‌ها میگذاردند وارابه هارا چارپا میکشید و چارپا (اسب واستر) آب وعلیق میخواست .

خودما درسال ۱۸۸٤ اختلاف این دونوع لشکرکشی را درموقع جنگ انگلیس واعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گردون پاشا بشهر خرطوم لشکر کشیدند (۱) ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را بر پشت چارپایان گذاردند . قند، چای، گوشت محتوی پخته ظرف های آب، شمع، چادر و سایه بان وبسیاری کالاها واوازم دیگر بارهای سنگینی بودکه انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمی که ۱۵۰۰ مرد چهارهزار شتربان وعده‌ای خدمتگزاراین بارها را میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتی که عرب سودانی انبانی از ذرت بوداده زیربغل خود میگذاشت وبمیدان کارزار میآمد .

۲ ـ ایمان بقضاء وقدر . عربها معتقد بودندکه انسان درموقع معین خواهد مرد اگرچه در بستر نرم غنوده باشد واگر اجلش نرسیده باشد زیر شمشیر و پیکان زنده می‌ماند واین اعتقاد آنان رادلیر میساخت ودرمیدان جنگ پایدارمینمود .

۳ ـ عربها در تیر اندازی و اسب سواری زبر دست بودند . گذشته از اینکه عربها در تیراندازی واسب‌سواری ماهرتراز ایرانیان ورومیان بودنداسب‌عربی بمراتب رونده تر وراهوارترازاسب دیگران بود عربهابجنگ تن به‌تن(سواره) عادت

---

۱ ـ درسال ۱۲۹۸ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خودگرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حمله آورد و ژنرال گردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنرمعروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت وبدن مهدی را ازگور در آورده سرش را جداکرد و بلندن فرستاد عجب آنکه اکنون یکی از فرزندان مهدی حزبی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا درآنکشور حمایت میکند. مترجم

داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دوسپاه روبرومیشدند ازهرسپاهی یك‌سوار به‌میدان میآمد ومبارزه دوبدو شروع میشد وسوار هرطرف که غالب میشدسپاهیان طرف دیگر ازمیدان میگریختند عربها دراین نوع مبارزه غالباًفایق میآمدند و چه بسیارکه یك تیر ازترکش یك تیر انداز بیرون میجست وفرمانده سپاه دیگر یارئیس قبیله دشمن را ازپا میانداخت و باهمین هنرنمائی تمام سپاهیان دشمن را از میدان می‌گریزاند .

ما درفصل اسلحه مفصلا دراین موضوع صحبت میداریم .

۴ ـ توجه‌کامل بانتخاب فرمانده سپاه ـ همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب کردن کعبه بمکه روی آوردند عربها متوجه خطر گشته واز روی غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروزدادند همانطورکه دردورهٔ ناپلئون سرداران بزرگی میان‌فرانسویان‌پدیدآمد همین قسم درآغازاسلام رجال‌لشکری وکشوری زبردستی در عربها ظهورکرد عربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت میدادند وتاکسی رااز هرجهت شایسته آن مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند و از آنروست که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالد بن ولید ـ خالدبن‌سعید ـ و ابوعبیده جراح وسعد وقاص‌ویزیدبن‌ابوسفیان وحمزه وعلی‌بن‌ابی‌طالب(ع)بفرماندهی سپاه اسلام تعیین‌میشدند وباندك مطالعه درشرح حال‌این‌مردان‌بزرگ‌مراتب‌شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این مردان بزرگ درآن موقع ازمیان اعراب برگزید.

علاوه براین سرداران بزرگ وعربها درآن موقع‌سیاستمداران و فرمانروایان پاکدامنی داشتندکه درپیشرفت آنان عامل مؤثری بودند مثلا عمروعاص ـ معاویه ـ مغیرةبن شعبه زیادبن ابیه (۱) ازسیاستمداران نامی و ابوبکر و عمردر تاریخ اسلام

۱ ـ زیادبن ابیه‌یعنی زیاد پسرپدرش وعلت نامیدن زیاد بآن عنوان‌این بودکه سمیه مادرزیاد زن‌بدکاری بود وهمینکه بزیاد آبستن شده او را زائید چندین مرد از آن جمله ابو سفیان را پدر آن فرزند میخواند ولی هیچ یك ازآنان زیر بار نمی‌رفتند لذا زیاد را پسرپدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتادکه این‌ننگ را از زیاد بردارد واز هوش وتدبیر او بنفع خود بهره‌مندگردد وازآنروز زیاد را پسر ابوسفیان وبرادر خود خواند وتازمان عمربن عبدالعزیز آل‌خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین آنها را از خاندان اموی ردکردبایددانست که‌عبدالله والی کوفه وعامل مؤثرشهادت حضرت‌سیدالشهداء فرزندهمان‌زیاد میباشد . مترجم

ازرجال کاردان و پاکدامن وبا اراده وبرجسته بشمارمیآیند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این مردان بزرگ درترقی وتعالی اسلام تأثیرزیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمودخدایا اسلام را با مسلمان شده حمزه مؤید فرما وهمینکه بعد از حمزه عمر مسلمان شد پیغمبر(ص) فرمود بااسلام عمروحمزه اسلام نیرو گرفت وهمانطورکه فرنگیان بوجود کرامول ـ بیسمارك ـ کلادستون با ناپارت ومانند آنان می بالند وترقی وعظمت خود را مرهون آنان میدانند اسلام هم درآغازکار بوجود علی و ابوبکر وعمروعاص ومعاویه وخالد وامثال آنان سربلند شدواز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد ، اگراسلام امروزهم چنان مردان پاکدامن فداکار با تدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خود را بدست میآورد .

باری درزمان خلفای اموی وعباسی نیزمردان بزرگی میان مسلمانان پدید آمده وموجب ترقی وتعالی اسلام شدند .

۵ ـ **بردباری وپایداری** . عربها درجنگ پایدارو بردبار بودند وهمین صبر وپایداری پیروزی را برای آنان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست خوردند وبرتری سپاهیان روم را دیدند ودانستند که جنگ باسپاهیان روم غیر از جنگ با قبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایداری را پیشه خود ساختند عربهامیتوانستندبردبارباشند چه که باخوراك ساده وپوشاك کم قناعت میکردند واگردرمیدان جنگ توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خود را میکشتند ومیخوردند ویا مشتی گندم بدست آورده سد جوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام وعراق از عربستان بیرون آمدند قصد جنگ وگریزداشتند واین رویه را تا پایان فتوحات خود ادامه دادند ، باینقسم که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع واحوال بخارج شهرها میفرستادند سپس دستهٔ دیگررامأمورغارت میکردند وهمینکه طرف را ناتوان می ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی بن نصیردرسال ۹۲ هجری طارق را برای چپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداءمشغول چپاول ویغماشد وسرانجام وارد اسپانیا شده آنجارامسخر

کرد و همینکه موسی این خبررا شنید ازپیشرفت طارق تعجب کرده بر اورشك برد وطارق را فرا خواند که این پیروزی بنام اونباشد (۱) وپیش ازاین هم مسلمانان در افریقا وسایر نقاط بهمین رویه پیش میرفتند .

٦ ـ برتری دادن عرب . اسلام نهضتی بود کـه از میان اعراب پدید آمد وعرب ومسلمان دو کلمه مترادف شدندو کمتر کسی میان عرب ومسلمان فرق میگذاشت عربها زودتر از سایر مـردم مسلمان شدند ، چون اسلام مزایـا و افتخاراتی بآنـان داده بود واین خود یکی از عوامل مؤثر بود که عربها را برای تـرقی وتوسعهٔ اسلام آماده هرنوع فداکاری میساخت بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غیر مسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن خویش دانستند اتفاقـاً تا امروزنیز غیر مسلمان در شبه جـزیرهٔ عربستان یافت نمیشود (۲) سپاهیان اسلام (ویا بهترمیگوئیم لشگریان اعراب) بـاکمك همزبانان و هم نژادان خویش برشام وعراق تاختند و آن نواحی‌را بباد قتل وغارت گرفتندطایفه غسان که درحدود شام (بصری ـ حوران) ازطرف رومیان فرمانروائـی داشتندگرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیلـه منذر کـه تحت نظر شاهنشاهان ایران درنواحی عراق حکومت میکردند با وجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر بستگی داشتند زیرا ازنژاد همان عربها بودند وزبانشان باهم تفاوت نداشت این طوایف عرب قلباً ازرومیان وایرانیان متنفر بودند وازروی ناچاری اطاعت آنها را میکردند .

خسروپرویز پادشاه ایران دراواسط سلطنت خود نعمان بن منذر ملقب بابوقابوس

---

۱ ـ طارق بن زیاد سردارنامی اسلام درسال ۹۲ هجری تنگهٔ واقع میان افریقا و اسپانیا را کشود واز آنس تا کنون آن تنگه بنام کوه جبل‌طارق خوانده میشود وفرنگیان آنرا **Cibraltar** میگویند

اکنون جبل‌طارق دارای ۲۰ هزارجمعیت است وسه هزارسرباز وششصد توپی انگلیس درآن اقامت دارند انگلیسها درسال۱۷۱۳ جبل‌طارق راتصرف کرده‌اندوهنوز در دست آنهاست ارتفاع صخره جبل‌طارق ازساحل‌افریقائی به ۱۳۹٦ پا میرسد مترجم

۲ ـ برخلاف گفته جرجی زیدان اکنون عدهٔ زیادی امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنها در مؤسسات شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیره عربستان اقامت دارند . مترجم

رئیس قبیله منذر را کشت وعربهای منذرازاین پیش آمد خشمگین شده با ایرانیان جنگیدند و آنها را درمحلی موسوم به (ذوقار) شکست دادند و اتفاقاً در همان‌موقع مسلمانان مدینه بر کفارقریش درواقعهٔ بدر غلبه کردند وبهرحال عربهای مقیم عراق ازایرانیان کینه داشتند و همینکه خالدبن ولید سردار نامی اسلام بآن حدود آمد وبآنان پیشنهادجنگ وجزیه نمود عربهای منذربروی هم نژادان خود تیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه‌راضی شدند همین قسم اعراب مسیحی که میان شام وعراق‌میزیستندبا عربهای مسلمان هم پیمان شده بپرداخت جزیه تن دادندکه از آن جمله طایفه کنده وطایفه ایاد مقیم عین‌التمر وضدوداء و طایفه بنی کلب (قراقر) بودند . همین قسم عربهای یمن از ایرانیان خوششان نمی‌آمد ، چون سپاهیان ایران یمن راگرفته مستعمرهٔ خود ساخته بودند وسپس ازیمن دورشده فقط دربحرین ماندندیکی‌ازقبایل دیگرعرب که دربلاد جزیره (اراضی واقع میان شام وعراق) اقامت داشتند ، طایفهٔ ربیعه بودندکه آنها نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش کرده برضد ایرانیان دست بکار شدند .

بعضی ازاین اعراب برای آنکه جزیه نپردازند با مسلمانان همدست میگشتند وعربهای مسلمان هم ازروی‌سیاست‌وحسن تدبیرپیشنهادآنان را می‌پذیرفتند چنانکه حبیب‌بن‌مسلمه فهری‌باطوایف مقیم کوهستان (لکام) همین قسم رفتار کردومقررداشت ازآنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب مزبور با مسلمانان هم پیمان وهمدست‌باشند وبرای‌آنان خبر بیاورند و نه تنها اهالی لکام مشمول این پیمان میشدند بلکه هر بازرگان ویا مزدور ویا دهاتی ازقبیله انباط و غیره‌که وارد نواحی لکام میشد از این دوستی مسلمانان بهره‌مند میگشت واین دسته اخیررا (روادیف) میگفتند چنانکه خود اهالی لکام به جراجمه یا مرده مشهوربودند .

۷ ـ خط بازگشت . عرب‌ها درتمام‌میدانهای جنگ خط بازگشت را ازدست نمیدادند یعنی برای خود راه گریز میگذاردند . باینقسم‌که بیابان پشت سر آنها وپناه‌گاه آنها بود وهیچگاه از آنحدود یعنی ازخط صحراتجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست‌میخوردند بصحرای خودپناه میآوردندرومیان وایرانیان

هم نمی‌توانستند آنها را دنبال کنند ویا اینکه به تعقیب آنها اهمیت نمیدادند ولی عرب‌ها ازاین عقب‌نشینی نومید نمی شدند ودوباره از پناهگاه بیرون جسته بقتل وغارت میپرداختند و آنقدرجنگ و گریزرا ادامه میدادند تا اورا خسته کنند همانطور که درجنگ بوئرجنگجویان غیر منظم افریقائی وغیره سپاهیان منظم انگلیسی را با جنگ و گریز مغلوب میساختند و گاه و بیگاه از کوهستانها بیرون آمده بر انگلیس‌ها می‌تاختند و مجدد بکوه پناه میبردند و از دستبرد انگلیس‌ها محفوظ میماندند (۱) .

سرداران مسلمان باین موضوع توجه کامل داشتند ویکدیگررا به‌پیروی‌ازاین رویه تشویق مینمودند چنانکه ثنی‌بن حارث شیبانی از سرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان وایرانیان درعراق بسپاهیان اسلام چنین دستورداد :

« با ایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران و عرب بجنگید وزنهار زنهارکه در درون‌خانه آنهاوارد کارزارشوید بکوشیدکه میدان‌جنگ درنزدیکترین‌نقطهٔ‌سرحدی باشد چه اگر پیروزشدید آنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن شما خواهد شد واگرشکست خوردید بآسانی‌بخانهٔ خود بازمیگردید وراه آمد وشد خود را بخوبی میدانید و جنگ و گریزخود را ادامه میدهید تا خداوند فرصت مناسبی بدهد وحمله خود را تجدید کنید» .

عمر نیز درتأیید این نظرپیوسته دستورمیداد که سپاهیان اسلام ازدریانگذرند وخط بازگشت را تا شهرمدینه که مرکزخلافت است محفوظ بدارندوهمینکه سعد و عمروعاص مصر و عراق را گشوده دراسکندریه و تیسفون (مداین) مقیم شدند عمراین وضع را برخلاف سنت باستانی عرب دید چون برخلاف مرسوم میان آنان ومدینه رود دجله ورود نیل فاصله بود لذا عمر بهردوسردارخود چنین نوشت :

«جائی نباشید که میان من وشماآب باشد درمحلی اقامت کنیدکه هرگاه

۱ ـ در سال ۱۸۹۹ عده‌ای از هلندیها (بوئرها) که در جنوب افریقا (ترانسوال) دو جمهوری مستقل تشکیل داده‌بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند وتا ۱۹۰۲ باآنها جنگ کردند سرانجام انگلیس‌هاآنها را شکست دادند ولی اکنون مجدد افریقای جنوبی برضد انگلیس قیام کرده وموفق شده است. مترجم

خواستم بتوانم سوارشترخود بشوم ونزد شما بیایم . » عمروعاص وسعدکه‌این‌نامه را دریافتندازاسکندریه‌ومداین درآمده درصحرای فسطاط وکوفه چادر زدند وآنجارا اردوگاه ساختند و بعداً این دومحل هردو شهر شد .

جنگ یرموك . یرموك ، نام محلی است در نزدیکی بصری (شام) که از کنار آن‌رودی‌میگذردو بدریاچه‌طبریه‌میریزد، نام‌یونانی‌این‌محل‌هیروماکس Hieromix بوده وعربها آنرا معرب کرده یرموك نامیدند . جنگ هولناك یرموك ، از مهمترین کارزار های اسلام است ، چه پس از آن جنگ خطرناك ، مسلمانان بنشاط آمده فتوحات خود را درشام دنبال کردند ورومیان از این شکست، نومید ودل سردگشته عقب نشستند .

حال اگر در جریان این پیروزی اعراب، دقیق شویم خواهیم دیدکه‌خردمندی وتدبیر عمر وعاص ودلیری خالدبن‌ولید عامل مؤثر درشکست رومیان‌بوده‌است.مثلا موقعیکه رومیان‌از هجوم وحملهٔ‌متوالی اعراب بمرزشام آگاه‌شدند،درصددبرآمدند نیروی مهمی‌تهیه‌کرده‌بیکبار کار عربها را بسازند، و باین منظور سپاهیان بسیاری در حدود شام متمرکز نمودند در صورتی‌که در آنموقع سپاهیان اسلام در اطراف شام وعراق پراکنده شده بودند وهمینکه وضع راچنین دیدند، سران سپاه اسلام‌بمشورت و مکاتبه مشغول شدند، عمروعاص‌که سردار خردمندی‌بود چنین اظهارکرد :

« دراین موقع مابابد همه در یك‌محل متمرکز شویم چه اگر همه جمع‌شدیم بواسطهٔ‌کمی عده مغلوب نمیشویم، ولی هرگاه جدابجنگیم دشمن‌که شماره‌اش‌افزون است بردسته‌های‌کوچك ما پیروز میگردد».

سپس بابوبکرنامه‌ای نوشته مشورت‌کردند اتفاقاً ابوبکرهم مانند عمروعاص نظر داد .

از آن‌رو سپاهیان‌که در حدود شام وعراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند .

ابن اثیر میگوید: رومیان ٢٤٠ هزارومسلمانان پنجاه هزار میشدند.خالدبن ولید، فرمانده‌کل قوای اسلام، برای سپاهیان اسلام خطبه خواند وآنان را به ثبات

وفداکاری تشویق کرد ولشکریان رابچند دسته تقسیم کرده وبرای هرقسمت فرماندهی معین نمود وازقرار معلوم، این رویه اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی آموخته بود، چه که تا آن هنگام عربها از تقسیم بندی سپاهیان خبر نداشتند.

خالد دانسته بود که مسلمانان از کمی عدهٔ خود وفزونی شمارهٔ دشمن بیمناك میباشند و حتی از زبان آنان این را میشنید لـذا سپاهیان را دلداری داده گفت: هر لشکری که پیروز گـردد طبعاً شماره‌اش افزون میگردد و برعکس، سپاهیانیکه شکست بخورند ناچیز خـواهند شد. سرداران اسلام در وسط کارزار. خبر مرگ ابوبکر را شنیدند ولی آن را فاش نکرده با خردمندی ودلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان با چوب بمیدان آمدند وبا مردان رومی جنگ کردندودرنتیجه سپاه بزرگ روم را درهم شکستند و همین پیروزی یرموك سبب شدکـه رومیان از میدان گریختند وسراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه کار ایرانیان را ساخت ودر اثربردباری ودلیری عربها شاهنشاهی ایراندرهم شکست.

۸ـ نفاق واختلاف داخلی مردم ایران وروم. اوضاع اجتماعی روم و ایران در موقع حمله اعراب بمنتهی درجه فسادوانحطاط رسیده بود و گذشته ازکشمکش‌های مذهبی و سیاسی کـه میان خود ایرانیان و رومیان شدت داشت، مردم ممالك مستعمره نیز از جور وتعدی مأمورین استعماری بستوه آمده بودند و طبعاً هر ملتی که برضد ایران وروم قیام میکردمورد تمایل ملل مستعمره در می آمد. مثلاقبطی‌های مصر یعنی اهالی بومی آن کشور از مدتی پیش تحت استیلای ایرانیان و رومیان درآمده بودند وباسارت وانتقال ازیك نوع استعمار بنوع دیگرخو گرفته بودند وبرای رهائی ازجور و ظلم واستعمار بهر وسیله‌ای متوسل میشدند. همین قسم مردم شام که مخلوطی ازنژاد آرامی وسریانی ونبطی ویهود بودند ومانند همسایگان مصری خویش، امیدی باستقلال نداشتند ومیان حکومتهای رومی یا عربی یا ایرانی از حیث ماهیت فرقی نمیدانستند و آنچه راکه میخواستند رهائی ازستم وتعدی حکمرانان خویش بود. وشاید در این میان عربهارا بر دیگران ترجیح میدادند، چون خون و زبانشان بآن ملت نزدیکتر بود.

بعلاوه این طبیعی انسان است که از آینده مجهول بیش از وضع معلوم امید دارد واز دور نمای ندیده بیش از منظرهٔ نزدیك دل خوش میدارد بخصوص که میان حال و آینده مانند روم وعرب، تفاوت محسوسی هم احساس بکند. در آن ایام حکومت وجامعه رومی بی‌اندازه فاسد شده بود، برعکس جامعه عرب که بواسطهٔ پیدایش اسلام، رو به ترقی و تعالی میرفت، رومیها ستمگری و تعدی پیشه داشتند، وعربها دادگستری و برابری ترویج میکردند. اختلافات مذهبی شدید، که میان رومیان ومصریان و شامیان وجود داشت، بیشتر مزید بر علت شده بود بقسمی، که مردمان مستعمره روم، برای اطاعت از هر دولتی غیر ازدولت روم کوشش داشتند.

۹ـ یهود ـ رومیها اگر در هرچیز اختلاف نظر داشتند در یك موضوع باهم متحد بودند و آن آزار یهودیان بود واین آزار وشکنجه باندازه‌ای یهودیان را بجان آورده بود که با وجود علاقهٔ شدید بپول وثروت حاضر میشدند، همه نوع کمك مالی با مسلمانان بکنند و بدست آنان از رومیان انتقام بکشند وعلاوه بر کمك مالی هر کمکی که ممکن باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند. مثلا سپاهیان اسلام، هفت سال تمام، شهر قیساریه را محاصره کردند وازتصرف آن عاجزماندند. زیرا هر شب، صد هزار سپاهی، برج و باروی آنشهر را نگاهداری میکرد. معاویه سردار سپاهیان اسلام از یهودیان کمك خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانهارا بداخل شهرهدایت کرد ودرازای این راهنمائی برای خود و کسان خودامان گرفت ودرواقع فتح قیساریه پس ازهفت سال محاصره، بکمك آن مرد یهودی صورت گرفت.

وهمین قسم ابوعبیده، سردار دیگر اسلام با اهالی سامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد و آنان را از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط بر اینکه راهنما و کمك مسلمانان باشند وبرای آنان خبر بیاورند.

خلاصه اینکه در نتیجه بیدادگری رومیان نسبت به یهود، قوم یهود برای کینه‌جوئی ازرومیان بمسلمانان کمك مؤثر میکردند.

۱۰ـ دادگستری و پرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان. چه کسی میتواند منکر تأثیر این صفات پسندیده باشد وچه کسی میتواند منکر شود که بزرگان اسلام در آغاز

کارداری این صفات نبودند. رعایای ایران وروم که تحت استیلای مسلمانان درمیآمدند، ازدوزخ جور وظلم به بهشت عدل وانصاف انتقال می یافتند وهر گاه که سپاهیان اسلام برای کشور گشائی ازپایتخت خود (مدینه) بیرون میآمدند ، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان در بارهٔ خوشرفتاری با زیر دستان بود واینك برای نمونه بخشی از پیام ابوبکررا مینگاریم که هنگام بیرون آمدن اسامه از مدینه برای گرفتن شامات بوی گفته بود :

« ای اسامه تو وسپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید . نباید نادرستی کنید ، نباید بیدادگر وستمگر باشید ، کشته‌ها راگوش وبینی نبرید . پیرمردان وزنان و کودکان را نکشید ، درخت خرما را ریشه کن نکنید ، نسوزانید ، درخت باردار را نکنید ،گاو وگوسفند و شتررا جز برای خدا سر نبرید ، در میان راه بمردمانی بر میخورید ، که از این جهان دست کشیده ، گوشه گرفته‌اند وبه پرستش خدا ، روز میگذرانند . زنهار زنهار آنها را میازارید وبگذارید بگوشه نشینی خود باشند ».

برابری درمقابل اجرای احکام ، ازاصول مسلم صدر اسلام بود که با هر کس ، ازهرطبقه بطور مساوات رفتارمیشد . از آن جمله : داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است ،که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد . این پادشاه درزمان عمر مسلمان شد و با خدم و حشم خویش بمدینه آمد ، اهل مدینه برای تماشای موکب جبله ، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت وسوارانی گرد وی بودند که گردن اسب هایشان ، طوق زرین بود ودم آنها را بهم بافته گره زده بودند .

جبله با این جاه وجلال برای ادای حج بمکه رفت ودرموقع طواف ، مردی از قبیلهٔ فزاری ردای اورالگدکرد. پادشاه ازاین رفتاررنجیده چنان به بینی فزاری مشت کوبید ،که بینی او در هم شکست . مرد فزاری نزد عمر شکوه آورد ، عمر پادشاه را احضار کرد وبدون اینکه حشمت وجلال اورادرنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود جبله گفت ، آری چون عمداً ردای مرا لگدکرد بینی اش را خرد کردم و اگر جائی جز کعبه بود اورا میکشتم . عمرسری تکان داده گفت :

« بسیارخوب خودت اقراراری که بینی اش راشکستی اکنون دو راه هست یا

اورا راضی میکنی ویا دستورمیدهم بیاید وبینی‌ات را بشکند.»

جبله از ایـن گفتار عمر پریشان گشته گفت : ای امیر مؤمنان چگونـه چنین میشود . من پادشاه هستم واو مردی بازاری است عمرپاسخ داد : که تو واو دراسلام برابرهستید واگرامتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیز کاری وسلامت‌نفس است .

جبله که میدانست سخن‌عمرتغییر نمی‌پذیرد ومساوات اسلام قابل‌تخلف‌نیست ، از مدینه بقسطنطنیه گریخت و بممالك اسلامی برنگشت .

همین قسم هنگامی که پسرعمروعاص والی مصرمردی‌قبطی (ازبومیان مصر) راکتك زد ومردك نزد عمر آمده ، دادخواست ، عمر دستور داد : عمروعاص وپسرش را حاضر کردند وهمینکه قضیه ثابت شد ، عمرتازیانه را بدست مردکتك خورده‌داد وگفت:انتقام بگیر . مرد خواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص بـاو یادآورشد که پسرش اورا زده وخودش بی‌تقصیراست .

گفتارعمردراین مورد خطاب بعمرو عاص دلیل محکمی در رعـایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد . عمر رو بعمروعاص کرده وپس ازملامت گفت :

«ای عمروعاص ازچه وقت مردم را بندهٔ خودتان قرارداده‌اید ؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی‌نیست که این دادگستری وپرهیزکاری ، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است . چه‌که مردم شام و عراق ، بیش ازهرچیز ازبیداد وجور عمال رومی وایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام را دیدند بکمك مسلمانان شتافتند .

۱۱ ـ مردم را بحال خود میگذاشتند. عربهاهمینکه کشوری‌رامیگشودند، متعرض دین ومعاملات وعادات ورسوم آنها نمیشدند وآنهارا بحال خودمیگذاشتند وهمینکه عمرو عاص مصرراگشودکارقبطی‌هارا بخودآنان واگذارد . بقسمی که قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانندگذشته حکومت میکردند ، رفتار عربهادربیشترممالکی که‌گشودند بهمین طرزبوده است .

درواقع سپاهیان اسلام ، کشوری راکه فتح میکردند فقط آنجا را تحت نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی‌بنام«جزیه» میگرفتند وکاری بکارهای

داخلی آنمردم نداشتند ، اتفاقاً رومی ها وایرانی‌ها بپرداخت ایـن نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که عربهای غسان مقیم شام ازرومیان وعربهای عراق ازایرانیان‌اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر ، کمك کنند و هم اکنون نیزدولتهای بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمی‌پردازند ، چنانکه دولت عثمانی نیز بنام (خوه) اعاناتی بطوایف مجاورمیدهد .

عربها علاوه‌بردریافت جزیه بموجب نص قرآن مجید ، اطاعت و تسلیم محض از آنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی یودوا الجزیه عن یدوهم صاغرون(۱) ـ تـا اینکه بـدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردارشما باشند .

ودرمقابل این توهین ، اعراب متعهد میشدند که جان ومال اهل جزیه‌راحفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگـذارند و منظور از ایـن تشویق آن بود که مردم با میل ورغبت و بـدون واهمه از زیر سلطهٔ روم و ایـران بیرون بیایند .

این موضوع ، ازاظهارات عبادة‌بن صامت آشکاراست . وی هنگامی که مقوقس فرمانروای‌مصروسایرقبطی‌هارا باسلام میخواند ، بآنان چنین‌میگفت : اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما « جزیه » بدهید وفرمانبردارما باشید وتا ما باشیم وشما باشید همه ساله رفتاری با شما خواهیم کرد که هم ما وهم شما خشنود بمانیم . مـا با شما هم‌پیمان میشویم ، جان ودارائی‌وزمین‌وخانه‌شما را نگاهبان میشویم ، هر کس باشما کارزار و ستیزه کند باآنان کارزاروستیزه‌جوئی میکنیم ...

نامه خالدبن ولید بابن نسطونا در عراق نیز دارای همین مطالب بوده‌است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان واهل ذمه بسته شده کـه همگی از همین روش حکایت دارد .

مثلا هنگامی که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدند آنچه بنام جزیه از

۱ ـ متن آیـه مبارکـه چنین‌است حتی یعطوالجزیة عـن یدوهـم صاغـرون سوره تـوبـه آیه سی‌ام . وظـاهراً مؤلف درنقل‌آن اشتباه کرده است . مترجم

مردم حمص (شام) گرفته بودند بآنان بازپس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید وما را از هم پیمانی خود آزاد سازید .

مردم حمص درپاسخ گفتند :

«هرگز از شما جدا نمیشویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است ما باشما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان درپاره‌ای جاها پناهندگان خودرا ازپرداخت جزیه معاف میداشتندواز آنان میخواستند که دربرابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند و بیشتر این رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد ، گرچه بامردم غیر عرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد . چنانکه شرح آن گفته شد .

با اینوصف ، حکومت اسلامی برای مردم بارسنگینی نبود بلکه دربیشترموارد مردم حکومت اسلامی رابرحکومت‌های دیگرترجیح میدادندوجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند ، خیلی کمتر از مالیاتهای سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند .

خلاصه کلام آنکه : دین وایمان واطمینان به‌پیروزی موجب پیشرفت ودلیری اعراب درجنگها وفتوحات بود بعلاوه عربها اسب‌سواری وتیراندازی نیك‌میدانستند، نیرومند وچابك بودند، زندگی‌ساده بیابان گردی آنهارا بانشاط میساخت. درجنگ وگریزمهارت داشتند.

سران‌لشگری وکشوری آنها خردمند. دلاور وبااراده بودند. بامردم باعدالت ومساوات رفتارمیکردند . پرهیزکاری را برتر ازهرچیز میدانستند . وبعلاوه،اوضاع داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم بود .

این موجبات سبب شدکه در مدتی کمتر ازبیست سال ، درزمان‌عمر ، شام وفلسطین ومصر وعراق‌وایران راگشودند ودرزمان عثمان وپس از آن فتوحات‌خودرا ادامه دادند .

بازگشت بخلفای راشدین

فتنه و آشوب در زمان خلافت عثمان ، آشوبی برپاشد که درسال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه درسال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کاردزد وهمینکه عمر مرگ خود را نزدیك دید، چند نفر از یاران پیغمبر (ص) (علی- عثمان- طلحه - زبیر وغیره) را خواسته گفت بروید درخانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) بنشینید ومشورت کنید ویکی را ازمیان خودتان پس ازمن بخلافت برگزینید. عمر در گذشت وعثمان که مسن‌ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید .

بنی‌امیه ، چنانکه میدانیم ازحیث نیرو وشماره برترین تیره‌های قریش بشمار می آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند وابوسفیان (پیشوای) آنان همانموقع اسلام آوردواز آنرودرهیچ یك ازغزوه‌ها (جنگهائی که باحضور پیغمبر (ص) می‌شد) که اساس اسلام بر آن استوارشد همکاری نداشتند . همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد وشاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت . بنی امیه ازابوبکر میخواستند که شغل ومقامی بآنان واگذارد ، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید ودرمیدان کارزار برادران خود را یاری کنیدو آنهارا برای جنگ بامرتدان روانه کرد وعمرهم آنها را بجنگ رومیان فرستاد (۱) بنی امیه ازاین جریان خشنود نبودند، زیرا خودشان را ازحیث جاه ومقام و شمارش برتر ازبنی هاشم میدانستند

---

۱ ـ مؤلف میگوید عمر و ابوبکر به بنی امیه مقام وشغل ندادند وآنهارا بجنگ رومیان فرستادند در صورتیکه یزید بن ابی‌سفیان ومعاویةبن ابی سفیان (برادر یزید بن ابی‌سفیان) ازطرف ابوبکر وعمروالی شام شدند وچه بسا که اگر آنهارا والی‌شام نمیکردند معاویه‌بخیال خلافت برنمی‌آمد وخلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی امیه تبدیل نمیشد. مترجم

وچنانکه گفته شد سرداری جنگ درزمان جاهلیت با آنان بود و پس ازمرگ ابوطالب

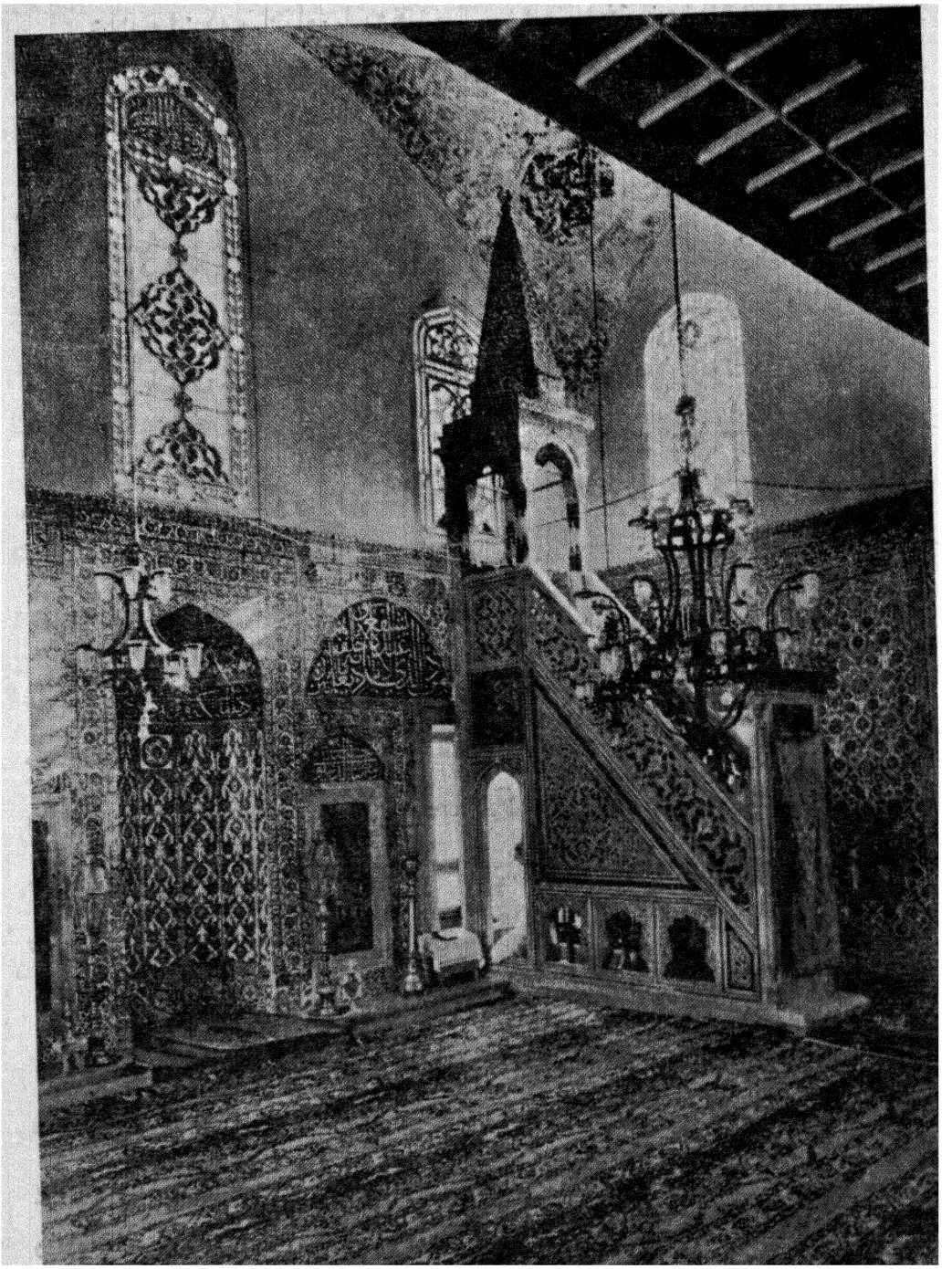

ت ـ استانبول : مسجد رستم پاشا

نفوذ بنی امیه درقریش افزایش یافت .

خلاصه اینکه میان امویان وهاشمیان ، رقابت سختی بود که ازدوران جاهلیت سرچشمه میگرفت همینکه عثمان خلیفه شدامویان نیرویافتند وعثمان بااینکه مرد نیکی بودتحت تأثیر کسان خودمیرفت و آنان رابردیگران برتری میداد وفرمانروائی ممالك اسلامی ومنصب های عالی دولتی رابآنها واگذارمیکرد. این پیش آمدبریاران پیغمبر(ص) گران می آمد وعلاوه براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که شرح آن مفصل است وخلاصه اینکه: مردم ازاطراف (اهل مصر واهل کوفه واهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستند که بر کنار برود، عثمان نپذیرفت وشورشیان عثمان را در موقعی که قرآن میخواند اوراکشتند وجامه اش بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین حال ثابت میکند که عربها مردمان آزادی خواه، بلند همت ودارای شخصیت میباشند .

بهرحال ، پس از قتل عثمان در بارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد . مصریان علی، مردم بصره طلحه ومردم کوفه زبیر رامیخواستند، ودرواقع این سه نفر بیش ازدیگران طالب مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشترمسلمانان شام ازبنی امیه بودندوخلافت را برای عثمان ویایکی دیگرازبنی امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدارخاندان رسالت بودندازعلی بن ابیطالب طرفداری میکردند . قبیله ربیعه ومردم یمن وغیره نیزدرهواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند .

گرچه هواداران علی(ع) بیش ازدیگران بودند ولی ازطوایف وقبایل مختلف تشکیل می یافتند وبیشترشان هم ازاهل مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه توزی دیرین بود چه که پس ازهجرت. مردم مدینه باپیغمبر(ص) یاری کردند و با کمك آنان مکه فتح شد ومدینه، مرکز و پایتخت اسلام گردید وبازرگانی و نفوذوقدرت درمدینه استوارگشت وشهرمکه ازهرحیث عقب افتادوهمینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت کردند، طلحه وزبیر نیزخواه ناخواه بیعت کردند، امابزودی از مدینه بمکه رفته، ازاهل مکه یاری جستند ومردم مکه برای کینه جوئی ازمردم

مدینه طلحه وزبیر راکمك کردند .طلحه و زبیر سپس بعراق شتافتند تا از عراقیان کمك بگیرند،علی(ع)سپاهیانی گرد آورده، بدنبال آنان رفت‌ودر نزدیکی بصره جنگ مشهور به‌جمل‌واقع شده‌طلحه‌وزبیر کشته شدند وخلافت برای‌علی(ع)هموار گشت(۱) علی(ع)پایتخت را ازمدینه بکوفه انتقال داد و این کار ، بزیان علی(ع)تمام شد چون از دوستان صمیمی خود(مردم مدینه) بازماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتماد کرد .

پس ازاین وقایع‌علی(ع)گمان کرد ، مدعیان خود را از میان برده وکارروبراه است ، غافل از اینکه مرد جاه طلب‌نیرومندی یعنی معاویه در شام نشسته وبرای‌خود خلافت میخواست(۲) این‌را میدانیم که ابوسفیان وپسرش تا از شکست قطعی کفار قریش نومید نشدند اسلام نیاوردند معاویه هم برای دنیا وجاه‌وجلال دنبال خلافت افتاده بود و عدهٔ زیادی از مردم نیرومنددنیا طلب (طایفهٔ بنی‌امیه) در شام ازمعاویه حمایت میکردندتا خلافت را درخاندان‌بنی‌امیه‌مستقر سازند . بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب‌مقام نبوت بودند ، حسدمیبردند . همینکه پیغبر اسلام‌ابابنی‌هاشم بمدینه آمد مکه بدست بنی امیه افتاد و باتمام قوا در جنگ بدر وسایرجنگ‌ها به پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان‌نبوت)جنگیدند . در زمان‌ابوبکر بنی‌امیه مأمورمیدان کارزار شدندویزید بن ابی‌سفیان‌بفرمانروائی‌شام منصوب‌شدوپس‌ازمرگ یزید ، برادرش معاویه جای‌اورا گرفت‌وعمر وعثمان اورا برآن منصب مستقر داشتند وبدین ترتیب‌ریاست وخلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان ومعاویه‌ازبنی امیه)منتقل گشت و مانند روزهای‌پیش از اسلام‌سرپرست‌قریش‌بنی‌امیه‌شدوبنی‌هاشم بامر نبوت‌و آخرت

---

۱ - این جنگ را از آنرو جنگ جمل (شتر) میگویندکه عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) برای دشمنی با حضرت امیر همراه خواهر زاده خود زبیر از مدینه بعراق آمد و در میدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج را بر پشت شترگزارد و میان هودج به تیر اندازی و جنگجوئی مشغول شد وهمینکه علی علیه‌السلام پیروزگشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید .

۲ - جرجی زیدان در یکی دو مورد برخلاف انصاف بمولای متقیان نسبت اشتباه داده غافل ازاینکه‌حضرت‌مولی ، حق وعدالت را بر سیاست ترجیح میداد چنانکه خود آن بزرگوار فرموده است :

لولاالتقی لکنت ادهی العرب (اگر پرهیز گاری در میان نبود ، از تمام مردم باهوش تر بودم .)

آری بایدحقیقت علی علیه‌السلام را درك کرد- تو بتاریکی‌علی‌رادیده‌ای - زین‌سبب غیری‌براوبگزیده‌ای .

مترجم

پرداخته ، از دنیا کنار رفتند .

پس از کشته شدن عثمان ، معاویه بهانه مناسبی برای خلیفه شدن بدست آورد وپیراهن خون آلود عثمان را در جامع دمشق برده ، مردم را بخونخواهی عثمان دعوت کرد وعلی(ع) را بقتل عثمان متهم ساخت ودر ضمن متوجه جنگ علی(ع) باطلحه وزبیر شد و امید داشت که مخالفت آن دو کار علی(ع) را یکسره میسازد ولی همینکه علی در آن جنگ پیروز گشت ، معاویه مجدد در صدد خونخواهی عثمان بر آمد و دسته‌ای از رجال کاردان دنیاطلب رادورخود جمع کرد که از آن جمله عمروعاص بود. این مرد زرنگ هشیار در زمان عمر ، بر کشور مصر حکومت میکرد اما عثمان اورا معزول نموده بود معاویه اورانزد خود خواسته وعدهٔ حکومت مصر بوی داد و باپشتیبانی بنی امیه و کاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع) آمدودرسال ۳۷ هجری میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهور به صفین(میان شام وعراق) واقع شد وسپاهیان علی(ع) ازهر جهت پیش میرفتند . عمروعاص که این را دید فوری بسپاهیان معاویه فرمان داد قرآنها را برسر نیزه کرده فریاد بزنند که ما و شما اهل قرآن هستیم ، بروی قرآن شمشیر نکشید . وبا قرآن درمیان ما حکومت کنید. سپاهیان علی(ع) که قرآنها را سر نیزه دیدند دست ازشمشیر بازداشتند وازپیشوای خود خواستند ،که دست ازجنگ بردارد علی(ع) ناچار خواهش آنان را پذیرفت و کار به حکم کشید . معاویه عمروعاص را حکم قرارداد و یاران علی(ع) ابوموسی اشعری را انتخاب کردند که اولی (عمروعاص) سرتا پا مکرو خدعه وزیرکی بود ودومی(ابوموسی) ازهوش عادی هم بهره‌ای نداشت. این دوحکم به مشاوره پرداختند وقرار شدکه در روز معینی نظر خودرا بطرفین بگویند و آنچه آنان گفتند علی(ع) ومعاویه بپذیرند عمروعاص بابوموسی فهماندکه علی(ع) ومعاویه هیچ کدام شایسته امر خلافت نیستند وچه بهتر که هردو را خلع کنیم ومسلمانان را بحال خود گذاریم ، تا هر کس رابخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی این نظر را پذیرفت ودر روز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن گفتهٔ آنان گرد آمدند . عمروعاص بابوموسی که از وی مسن‌تر بود پیشنهادکرد اول سخن بگوید ابو موسی هم فریب او را خورده گفت :

« ای مزدم من و عمروعاص مدتی در کار شما مطالعه کردیم وشایسته چنان دیدیم

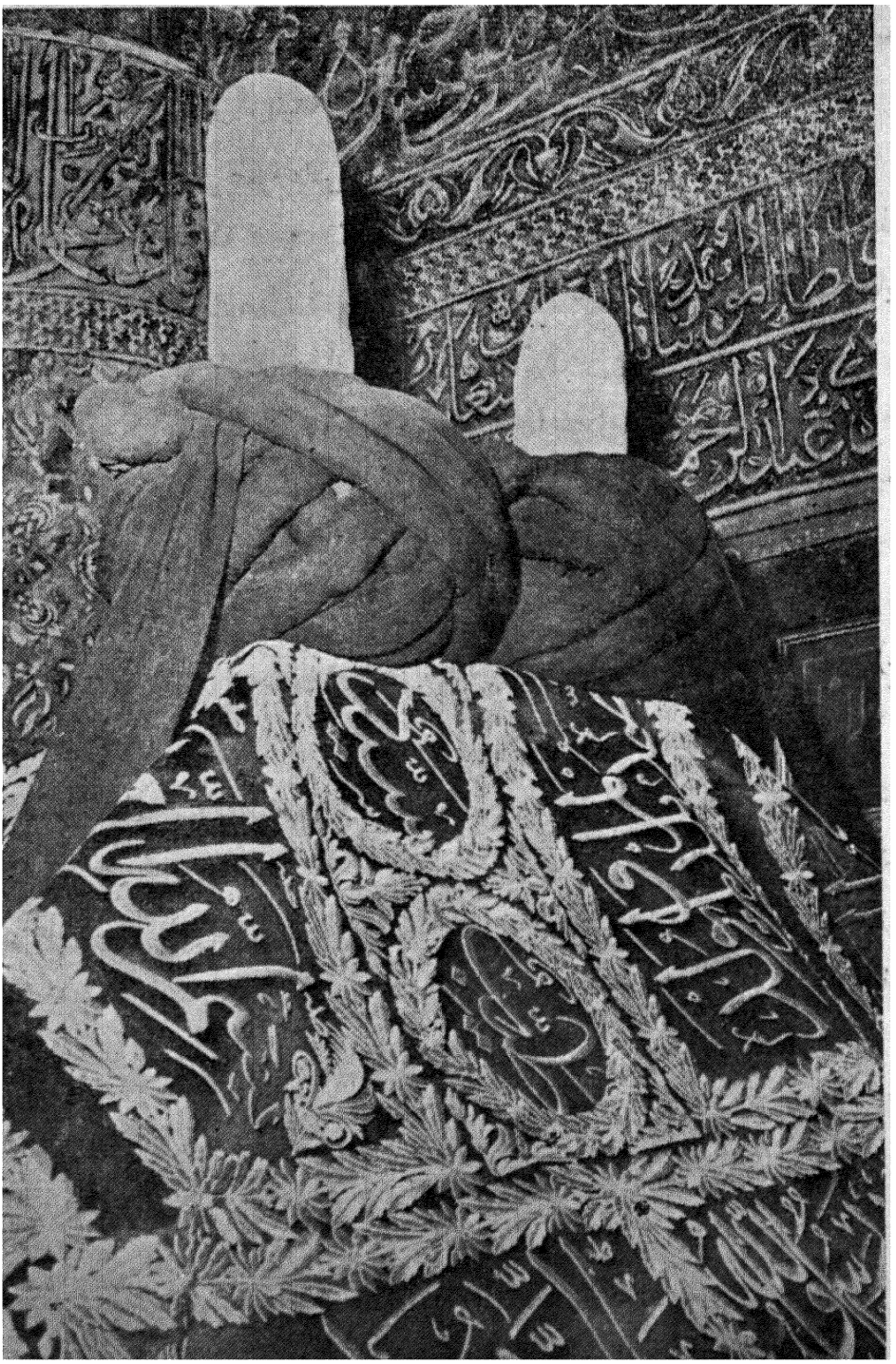

ت ـ قونیه: داخل مقبرهٔ مولانا

که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم و کاررا بدست خودشما بدهیم تاهرکس را بخواهید بخلافت انتخاب کنید ، اکنون من علی(ع) راخلع کردم ، هرکس رامیخواهید بجای او برگزینید» .

پس از ابوموسی عمروعاص آمده گفت :

«البته شنیدید که او چه گفت اوعلی(ع)را خلع کرد . من هم علی (ع) را خلع میکنم ومعاویه رابخلافت برقرارمیدارم ، معاویه ازهرکس بعثمان نزدیکتراست، باید خونخواهی اورا بکند وجانشین او باشد» .

گرچه هرکس میدانست، حیله‌ای بکاررفته است اما برای علی(ع) بدپیش آمد زیرا یاران او نیزدودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که چرا به حکمیت راضی شده است. این دسته‌را خوارج میگویند، زیرااز زیرفرمان علی(ع) خارج شدند ودرهرحال علی(ع) گرفتاردودشمن شدیکی معاویه ودیگری خوارج و این دومی ها خطرناکتربودند چه که یکی ازهمین خوارج درسال ٤٠ هجری درمسجد کوفه علی(ع) راشهید کرد (۱) .

پس ازقتل علی(ع) مردم باپسرش حسن(ع) بیعت کردنداما معاویه دست بر نمیداشت وخلافت را حق خود میدانست و امام حسن(ع) که ازنیرومندی معاویه اطلاع داشت ، برای جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح کرد وخلافت راباو واگذارد وبدین ترتیب معاویه در دمشق ازمردم بیعت گرفت وپایتخت از کوفه بدمشق رفت ودوران خلفای راشدین پایان یافت .

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیاد پرهیزکاری استوارگشت و بادادگستری بلند شد . خلفا بازندگانی ساده آمدند ورفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی

---

۱ ـ جرجی زیدان عمداً یا سهواً جنگ خوارج نهروان را ذکر نکرده است . مختصر این تفصیل آنکه پس ازپایان حکمیت جمعی از اصحاب حضرت امیر خروج کردند وبرمولای خود چیره گشتند وهرقدرشاه مردان آنان را نصیحت فرمود نتیجه نبخشید ناچار در محلی موسوم به نهروان در نزدیکی کوفه میان یاران حضرت و خوارج نهروان جنگ درگرفت وآن منافقان مغلوب شدند درجنگ نهروان سومین وآخرین جنگی است که در زمان خلافت حضرت امیر روی داد . مترجم

شبیه بود و کروفردولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می‌پوشید،نعلین پوست درخت خرما درپاداشت‌وبندشمشیرش‌ازپوست درخت خرمابود . ومثل‌مردم عادی در کوچه وبازار میگشت وباپست‌ترین مردم هم سخن میشد و سخت ترین حرف اورا می‌شنید. حکومت خلفاء ،ازروی پرهیزکاری و دادگستری و سرمشق نیك بود چه که آنهاخوشرفتاری بامردم رااز اصول مسلم دین میدانستند .

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بود والبته از ناداری وناتوانی آنطور گذران نمیکردند بلکه برای دلجوئی و برابری با مردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمدعلی بن‌ابیطالب(ع)ازعایدات املاك شخصی بالنسبه زیادبود و تمام آن را بمصرف فقراء میرسانید . (۱)

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایراصحاب پیغمبر(ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهدزندگی میکردند وشاید این برای آن بود که همزمان‌باپیغمبر(ص) میزیستندوهرقدر که‌اززمان سعادت دورمیشدند، بدنیانزدیکتر می‌گشتند و آن ملاحظه‌ای‌که ازمقام نبوت داشتند روبکاستن میرفت و ازقرارمعلوم در اواخردورهٔ خلفای راشدین کم کم دنیاخواهی‌یاران‌پیغمبر(ص)پدیدارگشت‌چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد :

«درزمان‌عثمان یاران پیغمبر(ص) ملك‌ومال‌جمع کردند وروزی‌که عثمان‌کشته شد یك‌میلیون درهم‌وصد وپنجاه هزار دینار پیش خزانه دارخود ذخیره داشت‌ودر حنین ووادی‌القری‌املاکی بهم‌زده بودکه‌صدهزار دینارمی‌ارزید وشتروگاووگوسفند زیادی متعلق بوی‌بود . همین قسم زبیر که‌پس‌ازمرگ هزار اسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات اوپنجاه هزاردینارمیشدوعایدی‌طلحه درعراق بروزی هزار دینارمیرسید ودرناحیهٔ سراة بیش از آن دریافت میکرد .

---

۱ — ای‌کاش جرجی زیدان سند روایت خود را ذکر میکرد که ازکجا نقل شده وچه‌کسی گفته است که مولای متقیان وامیرمؤمنان(ع) املاك زیادی داشت ، چون امیرمؤمنان مکرردرمکررفرمود : ای دنیابروهمسردیگری‌بیاب من ترا سه طلاق دادم .

آیاچنین سروری بدنیا واملاك دنیا اعتناء می‌فرمایدکه ملك زیاد جمع کند ؟ مترجم

دراصطبل عبدالرحمن بن عوف ، هزاراسب وهزارشتر وده هزار گوسفندیافت میشد وچهاریك دارائی اوپس ازمرگش هشتادوچهارهزاردینارشد. زیدبن ثابت بقدری طلا ونقره از خود باقی گذارد که پس از مرگش آنرا باتبر خرد میکردند، بعلاوه صدهزار دیناربهای املاك ومزرعه های اومیشد. زبیردرمصروبصره وکوفه واسکندریه خانه ها بناکرده بود. طلحه نیزدرکوفه خانه‌ای‌ساخت وخانه مدینه‌اش راباگچ‌وآجر وچوب گران بها بالا برد . سعد وقاص درعقیق خانه‌ای بناکردکه فضای وسیعی‌داشت سقفش بلند و دارای ایوانها بود . خانه مقداد ، درمدینه از بیرون وتو باگچ اندود شده بود. یعلی‌بن منبه پنجاه هزاردینار نقد ومقداری املاك باقی گذارد که بهای آن سیصد هزار درهم میشد» .

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی هم سی‌سال طول کشیده ودردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب‌تا افریقا واز شرق تا انتهای خراسان ادامه یافت واز رودجیحون گذشته بسمرقند رسید .

دولت امویان

درفصل پیش گفتیم: که چگونه خلافت‌ازخلفای راشدین باموبان انتقال یافت و نخستین خلیفهٔ آنان معاویه ، پسر ابوسفیان است . از ممیزات این خلافت آنکه برعکس دورهٔ خلفای راشدین اساسش برحکومت دنیوی بود و مرد باهوش وتدبیری آنرا اداره میکرد . از طرفی مردم را میترسانید وازطرف دیگر بذل و بخشش مینمود و شاید اگر آن همه ثروت ونعمت در شامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت‌اموی کاری بآخرت نداشت وهرچه میکرد برای دنیا بود وهمینکه برخلافت دست یافت شروع بانفاق کرد و بیش از هر کس به بنی هاشم می بخشید تا بدان وسیله از خشم آنان بکاهد ، چه بنی هاشم بواسطهٔ خلافت از دست رفتهٔ خود خشمگین بودند ، معاویه این را میدانست و اگرکسی از بنی‌هاشم براو وارد میشد دراکرام و احترام او میکوشید وحاجتش را روا میساخت وچه بسا که بنی‌هاشم درحضورخود معاویه ، راجع‌بخلافت تندی میکردند و آنرا حق خود دانسته بر معاویه اعتراض میکردند ولی معاویه ، چنانکه شیوهٔ او بود بـا برد باری و بذل و بخشش زبان آنـان را

کوتاه میساخت

معاویه ، از دستگاه سلطنتی رومیان تقلید کرده ، برای خود وسایل تجمل ونگاهبانان مسلح فراهم ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت وهرگاه که برای نماز یا کار دیگر بیرون میآمد نگاهبانان مسلح همراه او بودند ، معاویه برای خود کاخی بنا کرده وتختی ساخت ودربان در کاخ خویش قرارداد ودرمسجد مقصورهٔ (غرفه مخصوص) ترتیب داد که موقع نماز تنها در آنجا باشد وشاید این کار را برای آن کرد که مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت بزنند واتفاقاً برای معاویه هم همان پیش آمد روی داده بود ولی او جان دربرد (۱) دیگر از چیزهائی که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خزوحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست که برسم ایرانیان ورومیان پست دولتی وشهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن بزودی خواهد آمد .

معاویه نخستین خلیفه اسلامی است که خلافت را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت گرفت اگرچه بعدازعلی(ع) مردم با امام حسن پسراو بیعت کردند ولی آن بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه‌برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد که امویان برخلافت دست یافتند

این موضوع نیزشایان توجه است که چگونه خلافت از خاندان‌نبوت بامویان منتقل شد درصورتی که هم مردم وهم‌خود معاویه اعتراف‌داشتند که‌خاندان نبوت برای‌خلافت شایسته تر هستند . البته موجبات بسیاری برای این اتفاق بوده که قسمتی از آنرا

۱- مختصر تفصیل آنکه پس ازقضیه حکمیت (عمروعاص و ابوموسی) سه تن ازخوارج یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی برك بن عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکر تمیمی هم‌پیمان شدند که دریك شب معین (شب نوزدهم‌رمضان) به‌ترتیب علی علیه‌السلام ومعاویه وعمرو عاص را در کوفه و دمشق و مصر بقتل رسانند واختلاف میان‌مسلمانان‌را بدان وسیله برطرف سازند اتفاقاً درآن شب عمروعاص مبتلا بدل‌درد شده برای ادای فریضه صبح بمسجد نرفت وکسی دیگررا بجای خود فرستاد و آن شخص کشته شد . معاویه گرچه بمسجد آمد ولی شمشیر ضارب به تیرمحراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه رامجروح ساخت. می‌گویند پزشکان بمعاویه گفتند برای معالجه زخم باید آن محل را داغ کنیم وگرنه داروئی بتو میدهیم که آنرا بنوشی و زخمت بهبود یابد اما درآن صورت پس‌ازآن عقیم خواهی ماند معاویه گفت طاقت داغ ندارم ونور چشمی یزید مرا کافی‌است .

درهرحال فقط عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربتش کاری شد و حضرت امیر علی علیه‌السلام بدرجه شهادت رسید . مترجم

قبلاگفته‌ایم واینك قسمت دیگر آن را می‌گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان عرب‌را تطمیع کرده باخود همراه سازدکه از آن جمله عمروعاص میباشد و معاویه اورا باوعدهٔ حکومت مصر جلب کرده از فکرش استفاده کرد ودیگر زیاد بن‌ابیه مرد بی پدر ولی باهوش و کاردان وزیرك‌بود که معاویه اورا بدروغی برادر خویش خواند وزیادبن ابوسفیان بوی‌لقب داد . زیاد هم از جان ودل برای استقرار حکومت معاویه کوشش نمود و در عراق و سایر نقاط اقدامات مهمی بنفع معاویه انجام داد . عبیدالله پسر زیاد همان است که و سایل قتل حسین بن‌علی(ع)را فراهم ساخت . آل زیاد بواسطهٔ این خوش‌خدمتی ها مدتی‌خود را از قریش وبنی امیه میدانستند تا آنکه در سال۱۵۹ هجری خلیفه مهدی نسب آل زیاد را از قریش‌ردکرده به عبیدنامی از طایفهٔ ثقیف منتهی کرد دیگر ازکسانی که با معاویه همراهی کردند ومعاویه ازکاردانی آنان استفاده‌کرد یکی‌هم‌مغیرة‌بن‌شعبه‌است‌این شخص معاویه را برای انتخاب یزید بولایت عهد تشویق کردوزیاد‌بن‌ابیه را بدستگاه معاویه نزدیك‌ساخت .

تاریخ نویسان این‌چهار نفر را از بزرگترین‌رجال باهوش عرب میدانند ویکی از آن تاریخ نویسان در بارهٔ آن چهارتن چنین میگوید :

« بردبارتروصبورترازمعاویه وچابك ترو سخی تر از عمروعاص ویك دل‌ویك زبان تر از زیاد کسی‌را ندیده‌ام . درون و بیرون این مرد اخیر از هرجهت یکسان بود ، اما مغیره اگر شهرهشت دروازه ای باشد و از هیچ دروازهٔ آن بدون فریب وفسون کسی بیرون آمدن‌نتواندمغیره‌ازتمام آن هشت دروازه بآسانی بیرون می‌جهد».

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن بود که علی(ع) ازحیله بازی های سیاسی وافسون وفسانه‌های‌دنیوی برکنار بود ودرجمیع‌امور راستی‌و درستی‌پیشه‌داشت.مثلا همینکه مردم با اوبیعت کردند ، مغیره نزد علی(ع) آمده‌گفت : زبیر ومعاویه وطلحه وسایر حکام را همانطورکه‌عثمان‌تعیین کرده بود برسرکارهایشان باقی بدارتا اینکه کارت ثابت شودومردم‌دورت گرد آیند آنگاه‌هرچه خواهی‌بکن . البته ازنظرسیاسی وحیله بازی‌های عادی این‌نظر عاقلانه بود . اما علی(ع)که‌جز راه راستی نمی پیمود

این پیشنهادرا که نوعی مکاری بود رد کرد. عبدالله بن عباس ،پسرعموی علی(ع) نیز همین نظر راداشت اما علی(ع) حرف اورانپذیرفت. مغیره هم که اصرارعلی(ع)را در آن کاردید روز دیگر پیش او آمده نظرعلی(ع)را تمجید و تحسین کرده ، دنبال کار رفت . آری اگر علی (ع) بسیاست بازی وحیله گری تن در میدادنه یارانش از گردش پراکنده میشدند نه مغیره وغیره از نزدش میرفتند نه جنگ جمل وصفین درمیگرفت و نه خلافت باموبان میرسید .

با این همه عامل اصلی ومؤثری که معاویه وسایر امویان برای پیشرفت سیاست خود بکار بردند بذل وبخشش اموال واملاك بود که بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش غالب شدچون آل علی(ع) حق وحقیقت را بهترین پناه ویارخودمیدانستندو بذل و بخشش اموال عمومی را برای پیشرفت سیاست خویش پستی و نابکاری میشمردند. البته دراوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر ، میان مردم شدید بود ، این فکر ونظر بنی هاشم کاملادرست درمیآمدولی کم کم پس ازرحلت پیغمبر و درگذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند ، حب جاه ومال بر فضایل اخلاقی ، فایق آمد وافکار وآراء آل علی(ع) درمیان چنان مردمی بی اثرماندچنانکه مردم کوفه بخاطرجاه ومال بیعتی که باحسین بن علی(ع) کرده بودند درهم شکستند و با ین نیز اکتفا نکرده اورا کشتند وهمین عمل باعبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند وبه بنی امیه نمیرسید . عبدالملك از دشمنان سرسخت عبدالله ابن موضوع را صریحاً در موقع مرگ تصدیق کرده میگوید :

«هیچ کس در کارخلافت از من نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیادنماز میخواند و بسیار روزه میگرفت اماچون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله ،بسیارسخاوتمند بود برای خودوکسانش اموال زیادی مصرف میکرد. مثلادرعروسی سکینه(۱) دختر امام حسین(ع) یك میلیون

۱ ـ حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از بانوان نامی دانشمند و شاعرهٔ زمان خویش بوده است . شاعران معاصر ازاطراف بخدمتش می‌شتافتند وحضرت سکینه از پشت پرده اشعار آنان رامی‌شنید وبآنان جایزه میداد وپاره‌ای از اشعارآنهارا انتقاد میکرد .گویند موقعی دختر عثمان از روی مباهات بحضرت سکینه گفت من دختر خلیفه‌ام ، حضرت تأمل فرمود تا موقع ظهر مؤذن گفت اشهدان محمد رسول‌الله.حضرت سکینه بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این هم نام پدر من است .

وفات حضرت سکینه در سال۱۱۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. مترجم

درهم خرج کرد و همانموقع سپاهیان پول میخواستند و مصعب از پرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله‌بن همام بدان مناسبت این ابیات را برای عبدالله بن ـ زبیر فرستاد.

تر جمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان ازروی نصیحت میگویم سزاوار نیست که برادر تویك‌میلیون درهم برای مهریه زنی بدهد وسرداران وسپاهیان توشکم گرسنه بخوابند.»

عبدالملك سخی‌ترین پادشاهان بنی امیه بود ودر راه سیاست بازی‌وپیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری‌صرف‌میکرد. مثلاموقعی که عبدالله‌بن زبیر به‌خانهٔ کعبه پناه برد حجاج‌بن یوسف ثقفی عامل عبدالملك کعبه را محاصره کـرده و فرمان داد حرم‌کعبه‌را با منجنیق ویران سازند در ابتداء تیر اندازان از اجرای این دستور اباء داشتند ولی حجاج بآنان‌گفت: «ای یاران کعبه را تیرباران کنید و از هـدایای عبدالملك بهره‌مند شوید».

تیر اندازان‌که سخاوت عبدالملك را میدانستند فوری دست بکار شدند. و چه بسیار که عبدالملك با پول جمعیت ها را پراکنده میساخت و آزار آنان را از خود دفع‌میکرد از آنجمله موقعیکه عمروبن سعیدبن اشدق بر عبدالملك خروج کردوحکومت شام رابرای‌خودخواست عبدالملك‌با حیله ومکر عمرو را بدیوانخانه خود برده اوراکشت وسرش را میان یارانش‌که اطراف دیوانخانه اجتماع‌کرده‌بودند پرتاب‌کرد ودر عین حال‌کـه سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملك پول زیادی میان همان مردم پخش‌کرد، جمعیت که سرو پول را دیدند بخود مشغول شده درهم ودینار را جمع‌کردند وپراکنده شدند.

این سیاست‌بذل وبخشش در زمان عباسیان نیزرایج بود ودر ضعف‌وقوت آنان اثر بسیاری داشت و بـه نسبت پخش کردن پـول‌میان سپاهیان، کار عباسیان بالا وپائین می رفت.

بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هر خلیفه‌ای بنام حق‌بیعت‌مبالغی‌پول میگرفتند وگاه میشد که حقوق‌یکسال یا بیشتر را بنام حق‌بیعت

پیش‌پیش میگرفتند وهمکاری با خلیفه رادر مقابل دریافت پول‌بوی‌میفروختند .

بنی امیه ، علاوه بر پول از حیله و مکروسیاست بازی بانواع و اقسام استفاده میبردند ودر اجرای این سیاست بدین و آداب ورسوم دین واهل‌دین‌اعتناء و توجهی نداشتند، چنانکه پسردختر پیغمبر (ص) (امام حسین‌ع) را کشتند وکعبه‌را بامنجنیق ویران ساختند وداماد وپسر عموی‌پیغمبر (علی‌ع) را بر منبرها لعن‌کردندوهرکس از لعن علی(ع)سرباز میزد ببدترین طرزی اورا میکشتند و امثال این عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی امیه بسیار دیده میشود .

خلفای بنی امیه

گفتیم‌که معاویه خلافت را در خاندان خود ارثی نمود اماجز یزیدکه در زمان زندگی برای او بیعت گـرفته بـود. کسی دیگر از نسل معاویه بحکومت نرسید مدت خلافت یزید دو سه سال بیش نشد ودر ظرف آن مدت کارهای ناهنجاری ازاوسرزد که از آن جمله قتل حسین‌بن‌علی(ع) بود ، پس مرگ‌یزید، پسرش معاویه بخلافت‌رسید اما اوخلافت را حق خود ندانسته کنار رفت وپس از چندی درگذشت . بنی‌امیه پس از آنان با پیرمردی از امویان که از خاندان معاویه نبود بیعت‌کردند واین پیر مرد اموی همان مروان‌بن حکم است (٦٥هجری) مروان . بعد از چندماه خلافت مرد وحکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهور تریـن خلفای این خاندان عبدالملک پسراوست‌که از سال ٦٥تا٨٦هجری خلافت کرد .

عبدالملك در تاریخ‌تمدن اسلام نام‌نیکی داردچه که تا زمان او دفاتر اسلامی بخطوزبان مردمان محلی نوشته میشد،مثلامصری‌ها بقبطی وشامی‌هابیونانی‌و عراقیها بفارسی دفترهای دولتی‌را مینگاشتند و طبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی مسیحیان شام وقبطیان مصروایرانیان عراق بودند. عبدالملك این رسم را برانداخت ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی برگردانید و آن را بدست اعراب سپرد وبا این اقدام زبـان عربی را زبان رسمی‌دولتی قرار داد و طبعاً اهـالی کشور های اسلامی زبان‌خود رافراموش‌کرده عربی آموختند وزبان عرب‌که زبان دین بود زبان دولت هم‌شد ورفته رفته مسلمانان عرب مآب شده نژادوملیت خود را ازدست دادند

وجزء گروه اعراب در آمدند .

دیگر از اقدامات بر جستهٔ عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بود که برای مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت وشعار (طـراز) های رومی‌را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی ازسرداران نامی عبدالملك است وبا تدبیر وسیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملك مسلم گشت وهمین حجاج بود که کعبه را با منجنیق ویران ساخت وعبدالله راکه در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت.

عمربن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی امیه میباشد (۹۹ـ۱۰۱) نسب این خلیفه از مادر بعمربن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی و پـرهیز کاری وداد گستری شباهت زیادی‌بجد خود عمرداشت عمربن‌عبدالعزیز لعن‌علی(ع)را که نیاکان‌او(بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی‌کرد و کسان خود (بنی امیه) را بشیوه جدش عمر ازجمع آوری مال ومنال باز میداشت. بنی امیه طبعاً از این رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش از موقع کارش را ساختند .

پس از عمر، عمویش یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید وبکاری جز باده‌پیمائی و زن بـازی توجه نداشت شب و روز بزم عیش ونوش بر پا میساخت و با دو کنیزك ماهروی‌بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام‌حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خـویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد هر کس را میخواست بکار میگماشت‌و یا از کار میانداخت و خلیفه از همه جا بیخبر در کنار حبابه مینشست مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت :

بدبختانه پس‌ازعمربن عبدالعزیز که آنهمه دادگستر وپرهیز گار بود توخلیفه شدی‌که جز باده گساری وشهوترانی‌کار دیگری انجام نمیدهی وامورکشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریادمیکشند وجمعیت ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند وتو از همه جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق‌کرده از آمیزش با حبابه دست کشید وتصمیم گرفت از آن

پس بکارها برسد حبابه ازاین جدائی بر آشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود

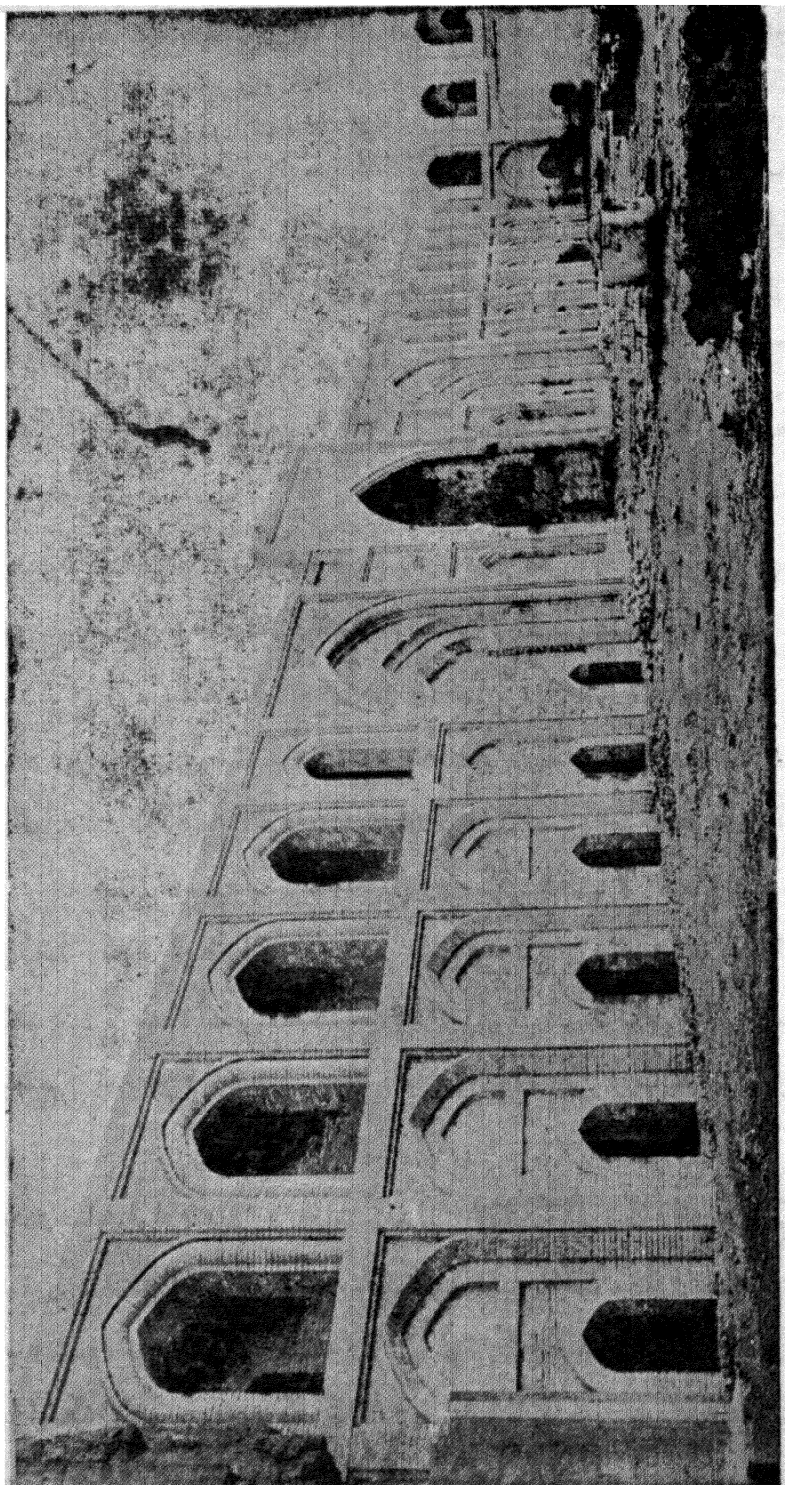

مدرسه مستنصریه در بغداد
ابن بناذرزمان المستنصر بالله خلیفه عباسی درسال ۶۳۰ هجری بنا شده

سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود اورا آگاه سازند . کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته در برابر خلیفه آمد و با آواز دلکش خویش این شعر را خواند :

ترجمه: «اگر عقل وهوش ازسر دلداده رفته اورا ملامت مکن ـ بیچاره ازشدت اندوه صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را بآن حال دید و آن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز و آواز خود ادامه داده این بیت را خواند ترجمه :

«زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست . ـ گرچه مردم تورا سرزنش وتوبیخ کنند» .

یزید بیش ازاین تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدانابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام بروببرادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد برود ونمازبخواند» .

حبابه ویزید فوری بعیش گاه خود رفتند وجریان سابق راادامه دادند وسرانجام هم یزید وحبابه در کنارهم جان دادند ، مختصر آن تفصیل اینکه هردوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت رأس (درنزدیکی دمشق) رفتند ویزید بملازمان خود چنین گفت :که مردم پنداشته اند هیچ عیش ونوشی بی رنج ونیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکارسازم واز اینرو به بیت رأس میروم وبا حبابه در آنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند .

یزید وحبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند و بعیش ونوش پرداختند امابناگاه دانه اناربگلوی حبابه جست واورا خفه کرد . یزید سه روز وسه شب ، تن بی جان حبابه را در آغوش گرفته ، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند وبا اینکه لاشهٔ حبابه بوگرفت وروبفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشه گندیده را با آب دیده تر میساخت وبومیکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار

وابرام جسدحبابه‌را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعدازمرگ معشوقه زنده ماند وکناراو بخاك رفت(۱۰۵ هجری) .

بعدازمرگ یزید برادرش هشام از۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد هشام ، مرد دانا و کاردانی بود اما گذشت وبخشش نیاکـان خود را نداشت ودولتی که روی بذل وبخشش استوارگشته بود ناچاربا امساك وبخل باقی نمی‌ماند ـ بعداز هشام ولیدبن یزیـد ، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پـدر ، باده پیما و عیاش وخوشگذران بودواز آن گذشته شعرهم میسرود ودرستایش باده پیمائی وخوشگذرانی اشعاربسیاری سروده است . این خلیفه عیاش درایام خلافت هم‌برویه دیرین ادامه‌داد وکارمملکت‌را رها کرده مجالس بزم وعیش وطرب را پی‌درپی مرتب ساخت‌وبقدری درعیاشی کوشید که کسانش بر وی تاخته کارش راساختند ویزیدبن‌ولیدبن‌عبدالملك را بخلافت برداشتند . یزید مردی بـا اراده وبا حزم بود و نظر داشت کـه کارهای پریشان را سروصورتی بدهد اما اوضاع بنی‌امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانی رسیده بود وتدبیروسیاست یزید سودی نداشت بخصوص کـه دعوت عباسیان روبـه پیشرفت داشت بقسمی که درزمان خلافت مروان‌بن‌محمدبن‌مروان (جانشین‌یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت ازخاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد .

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس . درمورد خلافت ابوبکر گفته شد که چون مسلمانان نمی‌خواستند خلافت و نبوت درخاندان هاشمی باشد ، لذا با ابوبکر که از قریش وغیر هاشمی بود بیعت کردند با این وصف ، ازهمانروز ، خلافت را حق خود میدانستند وباین نظروفکرتن درنداده برای بدست آوردن خلافت کوشش میکردند از آن‌جمله علویان که بدودسته تقسیم شدند دسته‌ای خلافت را برای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند ودستهٔ دیگر ، برای محمدبن حنفیه پسردیگرعلی‌بن ابی‌طالب (مادرش حنفیه‌بود) دعوت میکردند فرزندان عباس عموی پیغمبر (ص) هم برای خاندان خود میکوشیدند . مردم هم درپنهانی بااینان بیعت میکردند ، اماچون کارهیچکدام ازاین دودسته نیرو نمیگرفت ، بیعت مردم آشکار نمیشد ولی همینکه بنیاد بنی‌امیه رو بسستی گذارد . مردم‌بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه‌که پیروی آنان از بنی‌امیه فقط ازروی بیم وامید بود ودر باطن بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن ، عباسیان بمرد با همت کاردان توانائی دست یافتندکه بنام عباسیان دعوت میکرد ومردم را بطرف آنان میخواند . این نابغهٔ سیاسی نامش ابو مسلم و از مردم خراسان (ایران) بود ، ابومسلم درخراسان که دورازمرکزخلافت و اقتدارامویان بود دست بکارشد وبطورشگفت آوری باجرای نقشه های خویش توفیق یافت ابومسلم آنقدرجنگید و کوشید تا خلافت را بدست عباسیان سپرد و نخستین خلیفهٔ سفاح را در۱۳۲ هجری بخلافت رسانیدگرچه عمرو عاص هم برای خلافت معاویه بسیار کوشید ، ولی مزیت‌ابومسلم برعمروعاص آنستکه دومی فقط با رأی و تدبیر خویش معاویه را یاری‌کرد ، اما اولی با رأی وتدبیروجنگ‌وشمشیر وهمدستی اقوام‌وکسان

خود سفاح را بخلافت رسانید .

دولت عباسی . دولت بنی‌امیه هرچه بود ، عربی محض و خالص بود وبجز پزشکان وپاره‌ای نویسندگان همه کارگردانان کشور(حکام-قضاة - سردازان وغیره)همه ازمیان عربها انتخاب میشدند ، برعکس درزمان عباسیان عنصر ایرانی ازعربها جلو افتاد ، چه که ایرانیان عباسیان رابخلافت رساندند وطبعاً همه کارهٔ عباسیان گشتند . عباسیان نخستین خلفای اسلام هستند که تعیین منصب وزارت را از ایرانیان آموخته وبایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفهٔ عباسی ، ابوالعباس مشهوربسفاح ، ((خونریز) برادران وعموهای فراوان داشت ، که درموفق شدن سفاح مؤثر بودند ، سفاح از آغازخلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع درمغرب فرات اقامت داشت وپس ازمرگ سفاح برادرش ابوجعفرمنصور از۱۳۶ تا ۱۵۷خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمارمیآید در نزد یکی شهر کوفه ، شهری بنام هاشمیه ساخت ،اتفاقاً در آنشهر باجماعتی موسوم بر او ندیه جنگ کرد واز آنروهاشمیه را رهاکرده بغداد را بناگزارد وشاید بیشتر از آن جهت هاشمیه را ترك کرد که‌این محل نزدیك کوفه بود وکوفیان درقتل حسین بن‌علی (ع) نسبت به بنی هاشم ! خیانت کردند . منصور وجود ابومسلم را برای خلافت خویش خطرناك دانسته ، برای ازبین‌بردن وی‌تصمیم گرفت . چه که میدانست هیچکس مثل‌ابومسلم نمی‌تواند دستگاه خلافت‌را درهم بکوبد وهمانطورکه خلافت را بعباسیان‌واگذارده ازآنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی ساخته ابومسلم را باحیله ومکرکشت وعذرش این بود که با بودن وی خلافت عباسی برقرارنخواهد ماند .

این رفتارمنصورمانند رفتار محمد علی‌پاشا نخستین والی مستقل مصر ، نسبت به طایفهٔ ممالیك ورفتارسلطان محمود دوم پادشاه عثمانی به‌ینی چریها میباشد(۱) که درست بعد ازیازده قرن بهمان وضع خاص تکرارشده است .

---

۱ - ینی چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی ها بوده است که غالباً برضد سلاطین عثمانی شورش میکردند . مترجم

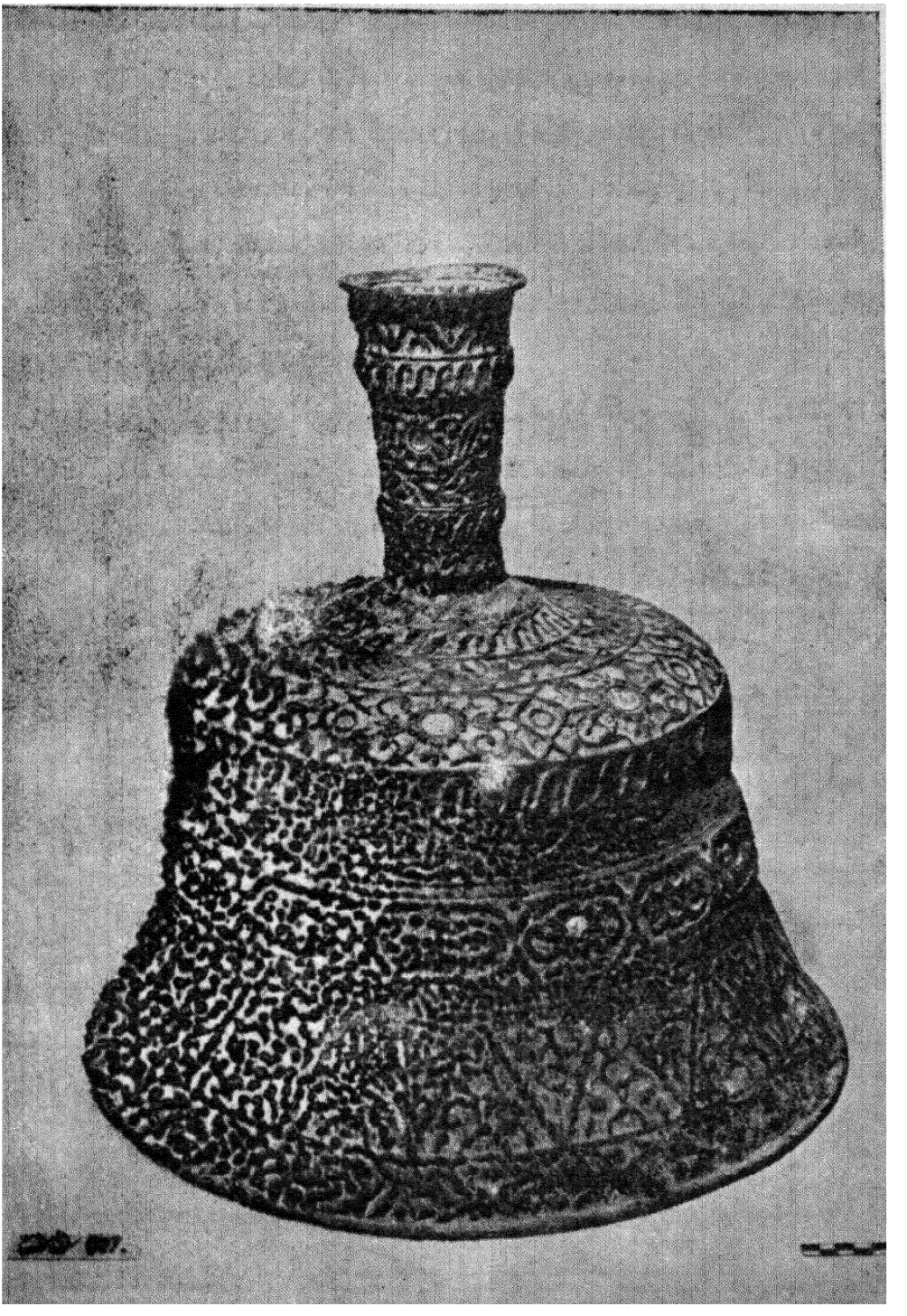

ع- شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود
از آثار مدرسه مرجانیه بغداد اواسط قرن هشتم هجری

روزگار منصور بجنگ وفتح گذشت . پس از وی فرزندان ونوادگانش محمد مهدی وموسی هادی وهرون الرشید وامین ومأمون بخلافت رسیدند . درزمان هرون ومأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت وفرهنگ وتمدن اسلامی بحد کمال رسید . کتابهای بسیاری بزبان عربی ترجمه شد وسرچشمه های بیکران ثروت برای مسلمانان پدید آمد نیرو و قدرت دولت اسلامی عباسیان بطور بی‌سابقه پیشرفت کرد .

گرچه ابومسلم ایرانی بدست منصور کشته شد ، اما هم منصور وهم جانشین‌های او ایرانیان را در کارهای مملکت جلو آورده ، امورمهمی را بدست آنان سپردند که از آن جمله : مقام وزارت ، عالی‌ترین منصب‌های دربار عباسی با ایرانیان بود ودر نتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی) در زمان هرون الرشید دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند هرون که این دانست برمکیان را سرکوب کرده ، ازمیان برداشت .

پس ازمأمون ، معتصم بالله در ۲۱۸ هجری خلیفه شد وترکان را مقرب درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت در آغاز خلافت عباسیان عمال خلیفه مقیم ترکستان کودکان ترک را برسم هدیه بدربار خلفاء میفرستادند خلفا هم قویترین وزیباترین آن کودکان را برای انجام امور درباری تربیت می کردند و آنها را مملوك (زرخرید) می گفتند .

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد وهرخلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسید دراز دیاد این زرخریدان برسلف خودسبقت میجست تااینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزار افزون گشت . ممالیك البته مسلمان میشدند وتربیت می‌یافتند وپارهٔ آنان درنتیجه حسن تربیت نبوغ خودرا بروز میدادند وبمنصب های عالی ارتقاء می‌یافتند وبدرجهٔ امارت وسرداری میرسیدند ورفته رفته قدرت وقوت دربار عباسیان درمیان ترك ها وایرانیها تقسیم وتجزیه میشد معتصم علاوه برملازمین ترك وایرانی ، عده‌ای سپاهیان مصر وفرغانی هم برای خود ترتیب داده بود که دسته اولی از اهالی خوف (شرقیه ودقهلیه مصر) ودسته دومی ازمردمان سمرقند واشروسنه و فرغانه بودند و آنان را فراغنه میگفتند والبته علاوه بر آنان سپاهیان عرب نیز درخدمت معتصم بودند پس ازمعتصم خلفای دیگر

هم همان رویه را داشتند بعلاوه ازجاهای دیگر سپاهیانی تشکیل دادند وهمینکه اقوام وطوایف مختلف بعنوان سپاهی دربارگاه خلفاء راه یافتند اختلافات سخت شدقدرت خلفاء روبضعف گذاشت وهرقسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تاآنکه قلمرو خلیفه ابتداء به سواد (زمین‌های میان دجله وفرات) وسپس به شهر بغدادمحدود گشت ودرپاره‌ای اوقات خلیفه دربغداد هم اقتداری نداشت .

اینك صورتی ازتقسیم ممالك اسلامی درزمان خلافت الراضی بالله درربع اول قرن چهارم هجری .

نام سرزمین	نام فرمانروایان خود مختار آن نواحی
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسله بریدی
کرمان	ابوعلی محمدبن الیاس
فارس	عمادالدوله دیلمی
ری ـ اصفهان وعراق عجم	رکن الدوله دیلمی و غیره
موصل ـ دیاربکر ومضروربیعه	آل حمدان
مصروشام	اخشید
خراسان و آنطرف جیحون	سامانیان
گرگان ومازندران	دیلمی ها
بحرین وتمامه	قرامطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتراز آن شدکه سپاهیان وملازمان درباری اختیارات بسیاری پیداکردند واز آنرو خلفاء راشکنجه داده همه نوع توهین وتحقیرمیکردند مثلا درسال ۲۵۵ هجری المعتزخلیفه عباسی ، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد . آنها هم بسرای خلیفه ریخته کت های اورا بستند وبا پاروی زمین کشیده بزندان انداختند ودرآنجا لباسهای خلیفه را درآورده چماق کوبش کردند . سپس اورا درآفتاب گرم سوزان سربرهنه وپابرهنه نگاهداشتند ، بقسمی که خلیفهٔ تیره روز یك پا رابزمین میگذاشت وپای دیگر را برمیداشت وباچنین حال وروزی از ترکان سیلی میخورد

و با دودست صورت خود را میگرفت سرانجام ترکان المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن ابی الشوارب قاضی بغداد را آوردند ودرحضور قاضی وعدهٔ دیگر اوراخلع کرده سه روزوسه شب بی آب و نان حبس کردند و آخر کاراورا بسردابی برده گچ گرفتندواز زندگی راحت ساختند.

باهمهٔ این بدبختی‌ها که برسر خلفاء میآمد، نه ترك ها نه ایرانی ها نه فراعنه ونه مغاربه ونه دیگران هیچکدام بفکر آن نمیشدند که خلافت را از عرب قریش (عباسیان) بازستانند. و باین ترتیب خلافت درخاندان عباسیان ماندتا آنکه مغول‌ها ازصحرا های چین رو بعراق آورده درسال ٦٥٦ هجری بغدادرا گرفتندوخلیفه (مستعصم) راکشتند بازماندگان آل عباس ازبغداد بمصر گریخته به مملوك‌ها که آنزمان در مصرحکومت داشتند پناه آوردند آنها هم بازماندگان خلیفهٔ عباسی را بامهربانی پذیرائی میکردند تا اینکه سلطان سلیم عثمانی درسال ۹۲۳ هجری بمصر آمد وخلافت را از عباسیان گرفت (۱) شمارهٔ خلفای عباسی پنجاه و چند نفر بود ۳۷ نفر آنها در عراق حکومت کردند که اولشان سفاح و آخرشان مستعصم است و بقیهٔ خلفای عباسی درمصراسماً خلیفه بودند.

---

۱ — موقعیکه سلطان سلیم عثمانی مصر را گشود، پسرك تیره روزی بنام متوکل عباسی به عنوان خلیفه درمصر اقامت داشت وتمام کارهای کشور بدست ممالیك اداره میشد سلطان سلیم پس ازسرکوب ساختن ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی را باخود بمصر برده و در آنجا کارش را ساخت و اسم بی مسمای خلافت عباسی از بین رفت.

مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین مرد مسلمانی که باندلس رفت ، طارق بن زیاد وپس‌ازوی موسی‌بن نصیر بود، این دوسردار درسال۹۲ هجری درزمان حکومت امویان قسمتی ازاسپانی را مسخر کرده وازطرف‌خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند . همینکه عباسیان بخلافت رسیدند ، بنی امیه را قتل عام کردند جوانی از آنان جان در برده‌بافریقارفت واز آنجاسوار کشتی‌شده دراندلس‌پیاده شدو برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن‌بن یوسف فهری فایق آمده حکومت اندلس را بدست آورد وابتدا بنام سفاح خلیفه عباسی خطبه خواند اماعباسیان این جوان را ازحکومت اندلس معزول‌ساختنداوهم بفرمان بنی عباس اعتناء نکرده دراندلس ماند وخود فرمانروا شد . این‌جوان اموی عبدالرحمن بن معاویةبن هشام بن عبدالملك‌است که قرطبه راپایتخت قراردادوخود را امیراندلس خواند ۱۳۸ هجری. پس از عبدالرحمن عده‌ای از جانشین های اونیز خودرا امیر میخواندند تاآنکه نوبت به عبدالرحمن سوم رسید این مردبزرگترین فرمانروای اموی‌اندلس‌میباشد . عبدالرحمن بجای‌امیرخودرا‌خلیفه گفت و بافرنگیان جنگهای بسیارکرده ، آنانرا شکست داد. پس‌ازاوچند تن دیگر دراندلس‌فرمانروا شدند ولی‌هیچیك‌بپای عبدالرحمن‌سوم‌نرسیدند در قرن پنجم هجری حکومت‌اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهور ترین آنان طایفه عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند . این دستهٔ اخیر پس ازچندی ناتوان گشتند و برای جلوگیری از هجوم فرنگیان بسلاطین‌شمال‌افریقا(مرابطین)پناه آوردند ولی‌اینان‌که بکمك آمده‌بودنداندلس‌رابرای‌خود گرفته‌دست‌فرنگیان‌و فرمانروایان (عبابده) عرب را ازاندلس کوتاه ساختندو بالاخره‌درسال۱۴۹۲میلادی‌فرنگیان‌باندلس‌هجوم آوردند

و آنکشور را بیکباره ازچنگ مسلمانان در آوردند .

اتفاقاً کشور اندلس سهم بزرگی در تاریخ تمدن اسلام دارا شد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپا گشت آموزشگاه‌های مهم تأسیس یافت و دانشمندان و سخنوران نامی از آن سرزمین اسلامی برخاستند .

دولت فاطمی درمصر این دولت درخاك مغرب (افریقا) تأسیس شدوچون فرمانروایان آن خودرا منتسب بحضرت فاطمهٔ زهرا (ع) دختر پیغمبر (ص) میدانند لذا آنها را فاطمیان میخوانند وچون نخستین فرمانروای آن سلسله عبیدالله مهدی بوده آنان راعبیدیان هم میگویند. دراواسط قرن چهارم هجری اینان از وسط افریقا بمصر آمدند وجوهرسردار آنان کشور مصررا که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را درسال ۳۶۰ هجری بنا کرده بنام المعزلدین الله خلیفه فاطمی قاهرهٔ معزیه نامید المعزلدین الله اولین خلیفهٔ فاطمی بخاك مصر پیاده شد . پس از آن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصر حکومت کردند و سرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك وغیره ازپادر آمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت فاطمیان آثار بزرگی ازخود درمصر باقی گذاردند که از آن جمله شهرقاهره وجامع ازهرمیباشد .

پس ازصلاح الدین پسران وبرادران اوحکومت کردند و آنگاه نوبت بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی مصر را گشوده حکومت مملوك ها را منقرض ساخت . قلعهٔ مشهور قاهره از بناهای صلاح الدین ایوبی میباشد .

شمارهٔ دولت های اسلامی و نام پادشاهان وفرمانروایان اسلام ، بسیار است ودرسال چهارم شمارهٔ دوم الهلال جدولی ازنام و نشان آن ممالك و پایتختها وفرمانروایان وسال‌های حکومت آنان انتشار دادیم . خلاصه اینکه از آغاز پیدایش اسلام تا کنون (یعنی تا موقع تألیف کتاب درسال ۱۹۰۲ میلادی مترجم) ۱۰۴ دولت اسلامی پدید آمده و ۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیرواتابك واخشید وخدیو وشریف وبیگ ودایه وغیره

(مسلمان) بر ممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که ازملت‌ها و نژادهای مختلف مانند

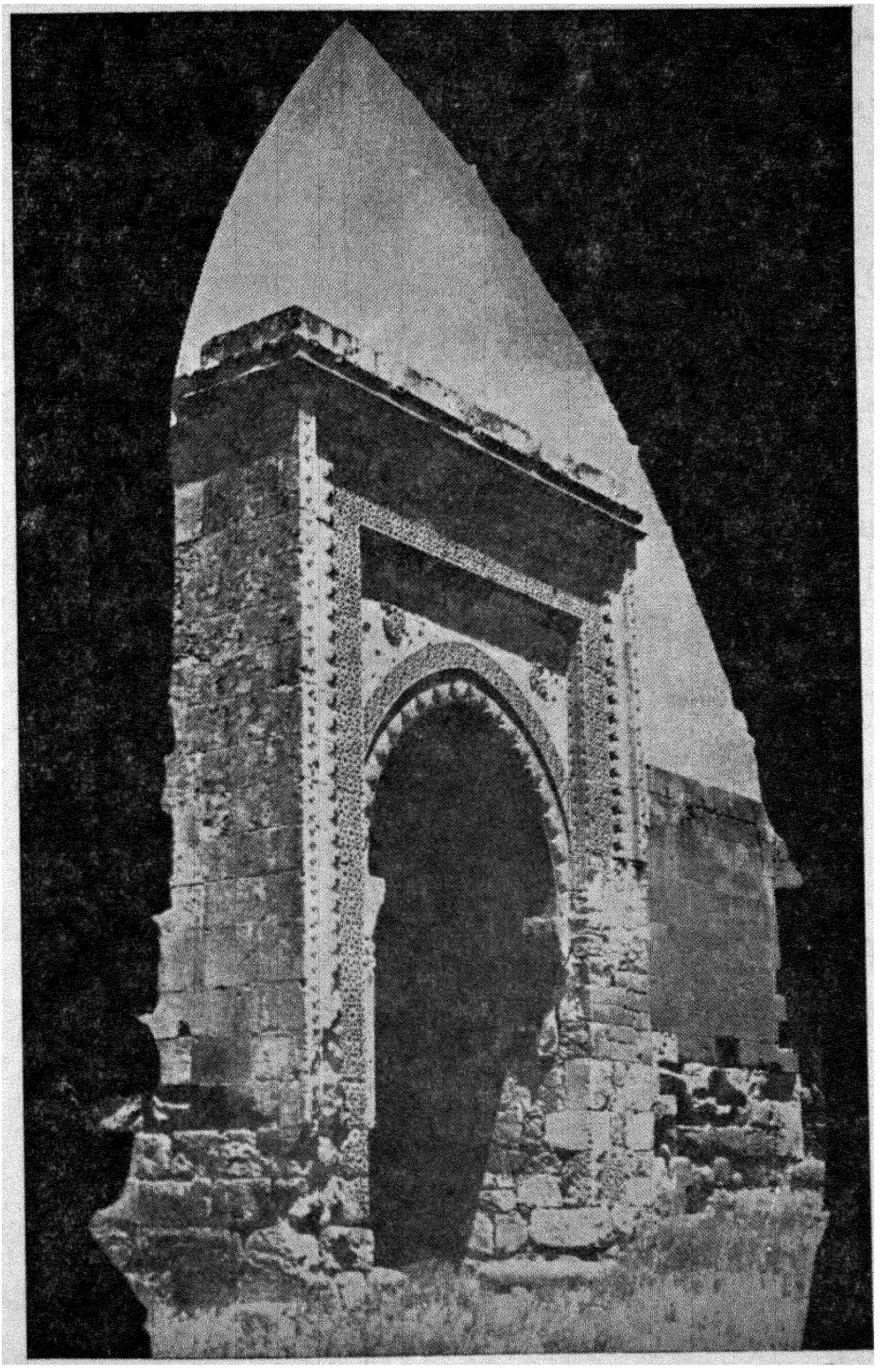

ت - قیصریه: مدخل سرای سلطان

ترك وعرب وایرانی‌وچرکس وکرد وهندی وتاتار ومغول و افغان وغیره برخاسته‌اند وپایتخت آنان مدینه وکوفه ودمشق وبغداد وقیروان وقرطبه و استامبول و صنعاء وعمان و دهلی وغیره بوده است .

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی وپیدایش تمدن اسلام که بطوراختصار نگاشته شد وبرای دانستن تاریخ تمدن‌اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت .

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان در این قسمت (تمدن اسلامی) از هرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر از تمدن اسلامی دورهٔ عباسی صحبت میداریم .

آمار کشور اسلام

کشوراسلامی درسال اول هجرت، درمدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان ،در آن روز ، ازده ها فزون نبود وحدود کشورشان از دروازه مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق‌داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر (ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی‌رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت .

در آن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان ، مسجد و یا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بود تاآنکه مسلمانان در سال چهارم هجری سرزمین بنی نضیر را باین کشورکوچك اسلامی اضافه کردند .

سپس مسلمانان خیبر ـ فدك ـ وادی القری ـ تیماء و سرانجام مکه وطائف وتباله وجرش راگشودند و ازشمال تا تبوك وایله وازجنوب تا نجران ویمن و عمان وبحرین ویمامه پیش رفتند .

همینکه درسال‌ده هجری پیغمبر(ص) درگذشت، سراسرشبه جزیره عربستان تحت نفوذمسلمانان بود وپیغمبر(ص)درزندگی‌خود مشاهده فرمودکه حکومت‌اسلام ازشمال به‌تبوك وایله وازجنوب بکرانه های یمن وازمشرق بخلیج فارس وازمغرب بدریای قرمز توسعه یافته است .

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبرهمینکه ازکار مرتدان فارغ شد ، بشام وعراق لشکر کشید ودر زمان عمر فتوحات شام وعراق ومصر پایان یافت و بیشتر فتوحات اسلام در زمان عمرواقع شد عثمان نیزممالکی را گشود وپس‌ازقتل عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی شدند وازکشور گشائی بازماندند تا اینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید و خلافت بمعاویه واگذارشد و در زمان او شامات و مصر و نوبه وقسمتی‌ازافریقای شمالی‌وعراق وفارس‌وارمنستان و آذربایجان وگرگان ومازندران وخوزستان وغیره بزیرپرچم اسلام درآمده بود .

خلیفه در مدینه یاکوفه می‌نشست و فرمانروایان خودرا باطراف میگماشت در آنموقع مهمترین کشور های اسلامی . شام بود سپاهیان در حمص ـ قنسرین ـ اردن ـ فلسطین وسرحدات این‌کشور میزیستند . پس از شام کشور عراق مهم بود واراضی‌سواد (میان دجله وفرات) جزء عراق محسوب میشد مرکز عراق شهرکوفه، کنار فرات بود شهرها و ایالت های دیگر مانند : بصره ، قرقیسیه ، ری ، اصفهان ، نهاوند ، آذربایجان ، حلوان ، همدان ، مازندران ، پس ازعراق بحساب میآمدند . در عربستان شهرهای مکه ، طایف ، بحرین ، عمان ، صنعاء و در افریقا مصر و نوبه وبلاد مغرب جزء متصرفات اسلامی بود .

حکام وفرمانداران جزء وکل این نقاط مستقیماً ازمدینه (کوفه) تعیین‌میشد فقط والی شام میتوانست حکام زیردست خویش را تعیین‌نماید وهمین قسم والی‌مصر غالباً فرمانروایان جزء نوبه وسایر ممالك افریقا را معین میکرد .

معاویه درزمان عمر والی شام شد وتا شهادت علی (ع) در آن مقام باقی ماند و پس از آن خلیفه گشته پـایتخت اسلام را بدمشق انتقال داد . اما جزیرة العرب ازاطاعت معاویه سرباز زده بعلی (ع) وفرزندان اووفادار ماند وپس ازقتل حسین‌بن علی (ع) شبه جزیرهٔ عربستان بدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیر درزمان عبدالملك بن مروان بدست‌حجاج کشته شد ، شبه‌جزیرهٔ عربستان هم ضمیمهٔ قلمرو بنی امیه گشت(۷۲ هجری.)

در زمان بنی‌امیه ، امپراتوری اسلام وسعت بیشتری‌یافت و اندلس نیز بتصرف آنان درآمد . سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه‌های پیرنه‌رسیدند واز آنجا بخاك فرانسه تاختند تا رود رن پیش رفتند ۱۱٤ هجری ـ فرنگیان‌که این رادیدند بلرزه درآمدند چه بیم آن داشتند‌که‌کشور آنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد.لذا باهم متحدگشته باتمام قوا در محلی میان تورس و بواکتیه بااعراب جنگیدند . این جنگ در زمان شارل مارتل سردار نامی فرانسه‌وجد شارلمان امپراتور نامی‌فرانسه مدت چند روز طول کشید مورخین‌فرنگ شرح مفصلی از این‌جنگ تاریخی‌نگاشته و در ضمن برای اهمیت دادن به پیشرفت خود از دلیری وجنگجوئی اعراب بسیار سخن گفته اند اما تاریخ نویسان عرب داستان این جنگ را بطور اختصار بیان کرده اند

مثلا فرنگیان میگویند : در سال ۷۳۲ میلادی رزم سختی میان شارل مارتل وعرب‌ها درگرفت عربها شکست‌خورده باسپانی گریختند وسردار آنان عبدالرحمن در این جنگ کشته شد .

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد:«که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیراندلس در سال ۱۱٤هجری(تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای کشور‌گشائی ببلاد فرنگ تاخت وخودش باگروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند.» وبایستی این جنگ ، همان جنگ شارل مارتل باشد .

نکته مهم‌اینکه اگر عربها فرانسه رامیگرفتند ، سراسر اروپابدست‌مسلمانان میافتاد زیرافرانسه قویترین کشورهای آنروز اروپا بود واگرآن کشور فتح می‌شد زبان ودین وآئین اروپائیان‌تغییر می‌یافت همه مسلمان میشدند وبعربی صحبت‌می‌کردند همانطورکه بیشتر مردم آسیاوافریقا چنان شدند و البته دراین‌شکست‌اسلام و فتح اروپا حکمتی‌بوده‌که ما از فهم آن عاجزیم بهر حال در زمان بنی‌امیه‌فتوحات اسلامی از فارس وخراسان تجاوزکرده تامرزهند رسید وتقسیمات‌کشورهای‌اسلامی در زمان امویان چنین بود :

۱ ـ شام که بچهار بخش تقسیم میشد .
۲ ـ کوفه .
۳ ـ بصره که فارس وسیستان وبحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود .
٤ ـ ارمنسان .
٥ ـ مکه .
٦ ـ مدینه .
۷ ـ قسمت افریقا .
۸ ـ مصر .
۹ ـ یمن .
۱۰ ـ خراسان .

و اما تقسیمات کشورهای اسلامی در زمان عباسیان چنین شد :

۱ ـ کوفه‌وسواد (اراضی میان دجله و فرات).
۲ ـ بصره ومهرگان قباد تا نواحی دجله تا بحرین وعمان .
۳ ـ حجازویمامه .
٤ ـ یمن .
٥ ـ اهواز (خوزستان وشوش) .
٦ ـ فارس .
۷ ـ خراسان .
۸ ـ موصل .
۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .
۱۰ ـ شام .
۱۱ ـ مصر وقسمتی از افریقا .
۱۲ ـ سند در حدود هند .
۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان‌وسعت‌ممالك اسلامی به‌منتهی درجه رسیدو گرچه‌درپاره‌ای‌از

این ممالك وسیع حکمرانان مختلفی مانند طاهریان ـ سامانیان ـ غالبیان خانوادهٔ طولون ـ امویان حکومت داشتند ولی همهٔ آنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفه عباسی میدانستند و بنام او خطبه میخواندند و در هر حال ممالك مزبور ازکشورهای اسلام بود وفرمانروایان آن ممالك همگی مسلمان بودند .

حدود ممالك اسلامی از شمال بانتهای ترکستان(در آسیا) و کوههای پیرنه وشمال‌اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واوقیانوس‌هند وصحرای‌افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سندوپنجاب محدود میشد وازمغرب تا اوقیانوس‌اطلس پیش میآمد ومساحت آن‌دو برابر تمام اروپا بود .

اینك‌برای پی بردن‌بوسعت آن ممالك‌اسامی استان‌های (اعمال) ممالك‌اسلامی را ذکر میکنیم .

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش‌فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین‌وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان‌فذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	ایغارین	تکریت		فلسطین
سیستان	قم‌وکاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	صامغان		مکه‌ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه‌وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت‌اختیار بنی عباس‌بود وبنی امیه در اندلس حکومت‌داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری‌در مدیترانه بدست مسلمانان فتح‌شد .

هریك از این استانها استاندار ویا فرمانداری داشت‌که خلیفه یاوزیر ویانایب‌خلیفه او را می‌گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل‌وچهار میرسید وهر استانی بیت‌المال

و دیوان محاسبات و قاضی و مأمورین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك وسیع که جزء اعظم متمدن آنزمان را تشکیل میدادند ، از اقوام مختلف ، فارس، عرب، ترك ، کرد ، مغول ، تاتار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قبطی ، نوبی ، بربری وغیره ترکیب شده بود و بزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی ، کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند بعضی ازاین مردم زبان بومی خود را (مردم شام، مصر، عراق ، افریقا) از دست داده از حیث زبان عرب شدند و بعضی دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندیها ، افغانها وغیره زبان عربی را با زبان خود مخلوط کردند و درهرحال، بیشتر ملتهای بزرگ آسیا وافریقا تاکنون با حروف عربی مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس . اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند وازآنرو آمار کامل وجامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی ازشمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم تابدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروز ممالك اسلامی معین گردد .

نام کشور	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شماره تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالك
افغانستان	»	۴۰۰۰۰۰۰	مزبور در سال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است وحالا
سند	» »	۳۰۰۰۰۰۰	بیشتر شده است .
ترکستان	» روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران و پاکستان
قفقاز	» »	۵۰۰۰۰۰۰	است .
ارمنستان و کردستان	» ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزء پاکستان است .
عراق و جزیره	» »	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران و ترکیه وشوروی است .
سوریه و فلسطین	» »	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است .
عربستان	» »	۵۰۰۰۰۰۰	سوریه و فلسطین هر دو مستقل شده‌اند .
مصر	» »	۱۰۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است .
نوبه و قدری از سودان	» سودان	۱۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است .
طرابلس	» ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است .
الجزایر	» فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است.
تونس	» »	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است .
اسپانی	»	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	» ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است .
	جمع کل	**۷۲۶۴۳۰۰۰**	

ممالك مزبور که آنروز جز نقاط آباد و پرجمعیت دنیا بوده ، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد و بصره و کوفه در آن ایام چندین برابر

امروز جمعیت داشته و آباد بوده است اصطخری راجع بآبادی شهربصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان‌را دچار حیرت میکندکه از آنجمله است :

« بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده وعربها آنـرا بصورت شهر در آورده‌اند آب اینشهر ازرودخانه است . پاره‌ای‌ازمورخین نوشته بودندکه‌دردوران بلال‌بن ابی برده شهربصره بیست هزار جوی قابل کرجی‌رانی وصدهزارجوی عادی داشت . من (اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان را قبول نداشتم ولی همینکه خودم ببصره آمدم و آبادی و بزرگی آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خودمن(اصطخری) درمسافت یك‌تیراندازچندین جوی‌کوچك و بزرگ‌میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن آمد وشد میکرد وهرجوی بزرگ یـاکوچك‌باسم کسی خوانده میشدکه آنرا حفر کرده بود» .

حال‌اگر گفته اصطخری را درنظر بگیریم ودرمساحت یك تیرپرتـاب چندین جوی مشاهده‌کنیم ، پس‌باید حدس‌بزنیم که صدو بیست هزار جوی در چـه مساحت زیادی‌کنده شده بود !

همین قسم‌راجع بآبادی بغداد «دارالسلام و پایتخت ممالك اسلامی » مطالب بسیاری گفته و نوشته‌اند .

از آنجمله اصطخری‌که درقرن چهارم هجری آنشهررا دیده چنین‌مینویسد :

«مسافت کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تا رود«بین» دوفرسخ است‌که بوسیلهٔ یك دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس عمارتهابدارالخلافه وصل شده ازدجله روبارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل امتدادمییابد وازروبروی شماسیه تا طرف غربی حربیه جلو میرود و از آنجا ساختمان ها پائین میآید وبکرخ می‌رسد ...»

سپس اصطخری میگویدکه آبادی میان بغداد و کوفه (یامیان دجله وفرات) بهم متصل است وفقط ازمیان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده‌که شبیه به‌پنجره‌های متعددمیباشد .

این آبادی بغداد و بصرهٔ آن روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰هزار جمعیت واستان بغداد دارای ۸۵۰هزارجمعیت میباشد وشاید بلکه حتماً تنها شهر بغداد آنروز بیش از دو استان امروز جمعیت داشته است وهمینقسم‌شهردمشق وسایر شهرهای‌اسلامی آنروز که اکنون‌رو‌بویرانی گذارده است . بلکه فقط اسمی از آن باقی مانده مانند کوفه در عراق‌فسطاط درمصر قیروان‌درشمال افریقا بصری در شام وغیره که‌درحال حاضردهکده‌ای بیش نمیباشند اینک مختصری از آبادی مصر آنروز واوضاع مصر فعلی بگوئیم آنچه از نوشتهٔ تاریخ‌نویسان‌اسلام‌برمیآید همینکه‌عربها مصررا گشودند شمارهٔ مردان‌جوان آنکشور (بضمیمهٔ جوانان چهارده پانزده‌ساله)بالغ برهشت‌میلیون میشده که تنها سیصدهزارمرد دراسکندریه بوده‌اند وهرگاه شمارهٔ پیرمردان وزنان و کودکان‌را نیز بهمان نسبت برشمارهٔ هشت میلیون مردجوان بیفزائیم ، شمارهٔ‌اهالی مصردر آنروزقریب‌سی‌میلیون میشده درصورتی که فعلا (موقع‌تألیف‌کتاب سال۱۹۰۲میلادی کشور مصربیش از ده میلیون نفوس ندارد .

شاید بعضی‌هابرای مصر آنروزسی‌میلیون نفوس‌را زیاد بدانند ولی اگر آسایش ورفاه آنروز مصررا درنظر بگیریم ، یقین خواهیم کرد که آن‌شمارش حقیقت داشته است واینک‌نمونه‌ای از شرح آبادی آنروز مصر :

مقریزی مینویسد که درسال۱۰۷هجری‌هشام‌بن‌عبدالملک ، بوالی‌مصرعبیدالله بن‌حبحاب فرمان‌داد زمین‌های زراعتی مصررا مساحی کند واز آن مساحی معلوم شدکه‌سی میلیون جریب درمصر زراعت‌می‌شود واز آب نیل مشروب میگرددودرحال حاضر باوجود سعی و کوشش دولت‌و کشاورزان مصری‌کمترازشش میلیون‌جریب از زمین‌های‌مصرقابل زراعت‌است‌حال‌یک نکته‌ای محتاج‌بتوضیح‌است‌که باید بدانوسیله رفع اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسر درهٔ نیل ازقسمت بحری وصعید (در دوطرف رود) کمی بیش‌ازشش میلیون جریب میباشد دراینصورت چگونه دراوایل حکومت اسلامی سی‌میلیون جریب درکشور مصرزراعت‌میشده‌است ؟

توضیح اینموضوع چنان است که مساحت تمامی کشور مصر (با صحرای لیبی- واحه های متعدد ـ زمین های واقع میان رود نیل ودریای قرمز و دریای مدیترانه وعریش) بیش ازچهارصد هزارمیل ۱۸۷میلیون جریب میشود ودر دوران حکومت



دختر دهاتی مصری

اسلامی ، اراضی زراعتی محدودبدرهٔ نیل نبوده است و از آن‌رو میتوان باور کرد که

از۱۸۷میلیون جریب اراضی‌سی‌میلیون‌جریب‌زراعت میشده ومردم مصرهم‌سی‌میلیون بوده‌اند .

گفته‌هاونوشته‌های دیگرمورخین عرب واسلام این نظررا تأیید میکند از آن جمله اینکه مقریزی راجع بآبادی آنروزهای مصرچنین مینگارد .

«آخرین مرتبه‌ایکه دربارهٔ مصرتحقیقات شده اوضاع واحوال زراعتی‌مصررا چنین شرح داده‌انـد مساحـت سراسر مصر ۱۸۰ میلیون جـریب است ودر دوران حکومت ابن مدبر (اواسط قرن سوم هجری) ۲٤ میلیون جـریب آن زراعت میشده ومدت دروکردن وتخم‌کاشتن دو ماه طول میکشیده و ٤۸۰ هزاربرزگرمرتب در آن مدت مشغول کاربوده‌اند ...

آبادی آنروز ممالك اسلامی را بایدبهمین نسبت مقایسه‌کرد شهرهای بزرگ وآبادی مانند غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله در اسپانی بوده ودرشام و عراق شهرهائی پدیدآمده‌بوده‌که‌اکنون یادهکده‌ویاشهرویرانه‌ای شده ویا بکلی ازمیان رفته‌است.

با درنظرگرفتن ایـن مراتب میتوان اطمینان داشت کـه شمارهٔ نفوس ممالك اسلامی از۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون میشده‌که مساوی باجمعیت تمام اروپای امروز(موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) میشود ما مجدد راجع باینموضوع درقسمت‌ثروت‌ممالك اسلامی گفتگوخواهیم کرد :

ادارات دولتی اسلام

دولت اسلام

دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چندده نبودند و از مهاجرین و انصار، تشکیل می‌یافتند. این عدهٔ معدود از همان آغاز، اساس کار خود را برهمکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هریك متعلق به همه وخیر ومصلحت فرد فرد آنها خیر ومصلحت دسته جمعی آنها بود. بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود: هریك از مادینی ازخود باقی گذارد ازما باشد واگر اموالی باقی بماند از ورثه است و همین وحدت نظر درسود وزیان آنها را باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات وادارات دولتی اسلام در آن روز در شخص پیغمبر (ص) محدود میشد وسیاست وادارهٔ امور اجتماعی ودین را شامل میگشت همانه وقع نماز و زکوة و سایر واجبات دین مقرر گردید و اینك از نظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگو میداریم :

اما نماز جماعت برای آن وضع شد که نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد و اطاعت پیشوا میباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود ، یعنی باوضع زکوة بیت‌المال پدید آمد که همان وزارت دارائی امروز است .

بدیهی است که هر دولتی رژیمی دارد. دولت‌ها یا مشروطه یا مستبد و یا جمهوری میباشند وهریك ازاین رژیم ها تابع قوانین ومقررات خاصی میباشند که شرحش در اینجا مورد ندارد. ولی هر رژیمی و هر دولتی خواه ناخواه باید دو مؤسسه داشته باشد این دو مؤسسه عبارت ازدارائی و آرتش است وهیچ دولتی بدون این دو مؤسسه باقی نمیماند یعنی بوجود نمیآید وچه بسا که نیازمندی باین دو مؤسسه وسازمان در ابتدای

کار ، بیش ازهرموقع دیگراست اما آرتش دردولت اسلام چنان بود که تمام مسلمانان سپاهی بودند و نظامات این آرتش بانماز ورکوع وبرادری تقویت میگشت و زکوة امور مالی این آرتش رااداره میکرد . درواقع اساس تشکیلات دولت اسلام ، درطی این آیه درج شده است :

«واقیموالصلوة و آتوا الزکوة وارکعومع الراکعین» سوره بقره آیه ۴۱

ترجمه : نماز بخوانید، زکوة بدهید وباآنانکه برکوع میروند برکوع بروید.

منظور دیگراز زکوة ، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاداساس تشکیلات اسلامی میباشد . زکوة را ازدولتمندان میگرفتند وبعنوان صدقه بفقراء میدادند . این موضوع از بیانات پیغمبر (ص) بخوبی آشکار است که هنگام فرستادن معاذبه یمن باو چنین میفرماید :

«توپیش مردمی میروی که دارای کتاب میباشند آنانرا دعوت کن که به یگانگی خدا وبه پیغمبری محمد (ص) ،گواهی بدهند اگراینراپذیرفتند بآنان بگو تابدانند که خداوند درشبانه روز ، پنج نماز برآنان فرض کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه ساز که باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای آنان داده شود اگر اینراهم پذیرفتند مبادا بدارائی آنان چشم بیندازی ازستمدیدگان پشتیبانی کن چه که میان ستمدیدگان وخداوند هیچ پرده وحجابی نیست .

گرفتن زکوة از دولتمندان ودادن بفقیران متضمن حکمتهای بسیاری است این کار فقیران را (که اکثریت مردم هستند) خشنود میسازد بخصوص در روزگار جاهلیت و دوران استبداد وسختی اثرات نیکومی بخشد . اسلام برای یاری ناتوانان وبرابری میان آنان وزورمندان پدید آمد .

ازاینرو دشمنان پیغمبر(ص)، بزرگان قوم بودندکه ازشرکت فقیران دردارائی خودشان وبرابرشدن باآنها بخشم میآمدند .

پس ازجنگ بدر کبری ، درسال دوم هجرت موضوع غنیمت وجزیه نیزاضافه شد وتفصیل آن بزودی خواهد آمد .

درزمان پیغمبر وابوبکر ، امورمالی دولت منحصر باین سه در آمد بود .

۱ ـ زکوة که از دولتمندان میگرفتند و بفقیران میدادند .
۲ـ غنیمت‌هائی که درجنگ بدست میآمد ومیان سپاهیان تقسیم میشد.
۳ـ جزیه که از یهود ونصارای عربستان دریافت میداشتند.

پیغمبر یا خلیفه پیغمبر این درآمدها را میگرفت و بطور تساوی میان‌مرد وزن‌وکوچك وبزرگ و بنده و آزاد تقسیم میکرد و اگرچیزی از خـارج بمدینه میرسید درمسجد بدست پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم میشد وچیزی ازآن باقی نمیماند .

همینکه در زمان‌عمر ، ممالك روم وایـران گشوده شد وکشور اسلام، توسعه یافت عربها ورومیان وایرانیان باهـم مخلوط گشتند. درآمد اسلام زیاد شد و ناچار برای ثبت وضبط آن وتعیین دخل وخرج محتاج بدفتر شدند عمر برای تنظیم امـور مالی، دفاتری تعیین کرد که درآن واردات ثبت میشدومیزان حقوق مستحقان درآن قید میگشت وبقیه درآمد نیزدرآن دفاتر نوشته میشدکه درموقع لزوم، از روی آن حساب موجودی را بمصرف‌معین میرساندند ، بروایتی‌درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری،این‌دفاتر، تأسیس گشت‌واین‌همان‌است که‌ایرانیان‌ورومیان آنرادیوان‌میخوانند.

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آن‌ها را از نظر تأثیر در تأسیس‌دولت اسلام وتوسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی‌کرد و برای پرداخت حقوق آنان،خدمات وسابقه آنهاراملاك عمل‌قرار دادبعلاوه‌نزدیکی آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر بود چنانکه تفصیل آن بیاید .

عمر از طرف خود مأموری تعیین‌کرد که این جریانات را در دفتر قید کند واوراکاتب یا مأمور دیوان میخواندند.

همینکه درآمد روبفزونـی گزارد عمر خزینه‌ای در مدینه دایر ساخته آن‌را بیت‌المال نامید ونخستین خلیفه‌ای‌که بیت‌المال تأسیس کرد عمر بود واگـر نامی از بیت‌المال اززمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه‌که درآن دوره چیزی ازواردات نمیماند تا در محلی موسوم به بیت‌المال باقی بماند .

درسال ۲۰ هجری، حکومت خلفای راشدین‌پایان‌یافت. در زمان آنان مأمورین

دولت اسلام عبارت بودند از :

۱ ـ خلیفه ۲ـ حکمرانان وعمال خلیفه در ممالك اسلامی. ۳ـ کاتب که دیوان یا دفاتر جمع وخرج مالی را اداره میکرد. ٤ـ گماشته مخصوصی که اورا حاجب میخواندند. ٥ـ خزانه‌دار یا متصدی بیت‌المال . ٦ـ قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلاف رسیدند ودولت اسلام، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کردو آمیزش مسلمانان عرب با سایر مسلمانان روبفزونی گزارد. طبعاً سازمانهای دولتی وتشکیلات آن توسعه یافت وشاخ وبرگ بسیاری برهم زدوبنا بقانون ارتقاء، سازمان ساده دولت اسلام تشکیلات جدیدی از رومیان وایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام، برای ازدیاد جاه وجلال خود وارعاب مردم، دربان و نگاهبان وملازمان وگماشتگان مخصوص، استخدام کردند. و علاوه بر آن دیوان خاتم (مهرداری) دیوان خراج (مالیات زمین وغیره) دیوان برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در در زمان بنی امیه، تأسیس یافت و بزودی شرح یکایك آن خواهد آمد .

در زمان عباسیان ، آمیزش اعراب با سایر ملل زیادتر شد و خلفای عباسی نیز بهمان نسبت بآسایش وخوشگذرانی متمایل گشتند و برای رفاه حال خودشان، اشخاصی را معین کردند که بجای آنان بکارها رسیدگی کنند و از آنرو منصب وزارت وحسبه یا شهرداری وغیره پدید آمد وتدریجاً مؤسسات ساده سابق دولت اسلام دارای شعبات وتوابعی شدودرهریکی ازدولتهای اسلامی مطابق مقتضیات محلی سازمانهای مختلفی ایجاد گشت. مثلا تشکیلات دولتی بغداد با قرطبه وقرطبه با قاهره اختلاف بسیار داشت.

سازمانهای دول اسلامی شاخ و برگ پیدا میکند

در اوایل ظهوراسلام خود خلیفه بهمه کارها میرسیددفتر اموال رانگاهداری میکردوچون عمال ومأمورین خلیفه مردم پرهیزگار و درستکاری بودند عملیات آنان تحت مراقبت نبود و چون خلیفه اموال واملاك شخصی نداشت برای حفظ دارائی خود به کسی نیازمند نبود ودفتر ومحاسباتی جداگانه برای اموال خلیفه ضرور نبود نامه‌هائیکه ازطرف او بمأمورین مینگاشتند شخصاً بآن مهر میزدوگاه هم خودش آن نامه را مینوشت. اما همینکه ممالك اسلامی توسعه یافت. خلفای اسلام بتقلید شاهنشاهان ایران وامپراتوران

روم درصدد آسایش وخوشگذرانی بر آمدند وبرای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند وبآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأموزین متعدد تقسیم کردند از آنروکسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند وکسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادندو آنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندندومؤسسه‌ای برای مهروامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش «دیوان توقع وخاتم) بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاك خودشان (خلفاء) مأمورساختند وآنرا دیوان ضیاع نامیدند وکسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند وآنانرا عمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی رو بکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام از خودسکه بزند و شعار و علائم مخصوص داشته باشد و طبعاً برای این دوقسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند ، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها وامثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای از تشکیلات آن به‌تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت .

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت و در عین‌حال، حسابداری‌هم بعهده او بود ودرآمد وهزینه رادر دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان ومأمورین کشوری وقضاة را میپرداخت، اما همینکه دولت‌های اسلام‌توسعه یافت، همان یك‌دیوان(مراسلات ومحاسبات) بچندین‌شعبه تقسیم شد از اینقرار :

۱ـ دیوان‌خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات‌زمین ومحصول.

۲ـ دیوان‌زمام، مخصوص محاسبات لشکری.

۳ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری .

٤ـ دیوان‌معادن واقطاع، مخصوص املاك دولتی‌ومعدنها .

٥ـ دیوان‌جند، مخصوص ثبت اسامی لشکریان ودرجات آن .

وازهمین مؤسسهٔ‌اخیر، دوسه‌مؤسسه دیگرمانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی وادارهٔ امورمرزی وغیره پدیدآمد ودفتر ومؤسسهٔ مخصوصی برای ارسال‌مراسلات

تعیین گردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند.

همین قسم بیت‌المال که در زمان خلفای راشدین خزانه داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف در آنجا گرد میآمد ولی درزمان امویان وعباسیان برای هر نوع درآمدیک خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم که مرکزی برای جمع آوری ونگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شدو باین ترتیب هریك ازمؤسسات دولتی چندین شعبه پیدا کرد. مثلا مؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای از امور حسبی ومظالم ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت.

حال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت از، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد و طبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه‌را شرح بدهیم تابدانیم که این شاخ وبرگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیداشد. لذا ابتدا ازمقام خلافت وتوابع وملحقات آن شروع میکنیم، سپس باستانداری‌ها ومأمورین درجه اول میپردازیم، آنگاه ازوزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمد سخن میگوئیم و برای هر یک از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم.

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چی است ؟ خلافت یك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود ، چون خلافت‌خلیفه‌در عین حال‌که یك نوع‌حکومت مطلقه‌است تنهادر امور دنیوی مردم از نظر فکرورأی پادشاه(خلیفه) حکومت‌نمیکند ، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع‌اسلام ،امور دینی و دنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که‌حکومت خلیفه هم مشروطه وهم‌مستبده است .

اگرچه‌بظاهر حکومت‌خلیفه وحکومت‌پادشاه (چه‌پادشاه‌مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق‌داردامادر واقع هردو از یك سرچشمه نیرومیگیردزیرا کسی‌که اموریك جامعه‌ای را در دست گرفته و بر آنان حکومت میکند اگر مطابق میل‌ونظرشخصی خود سلطنت‌دارد چنین کسی پادشاه حکومت‌مطلقه است‌واگرامور جامعه‌رااز روی‌قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه(یارئیس جمهور) حکومت مشروطه‌میخوانند واین طرز حکومت در ایران‌و روم و درممالك غرب امروز معمول‌میباشد،خلیفه نیزمانند پادشاه (یارئیس‌جمهور)حکومت‌مشروطه‌جامعهٔ مسلمانان را از روی قوانین‌ومقررات خاصی اداره میکند ، منتهی قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان‌ملت)وضع میشود و قوانین اسلامی که‌خلیفه مجری آن است‌ازروی‌مبانی دینی‌ومذهبی میباشد و در واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری با امامت‌که یکنوع ریاست‌مذهبی است ، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه‌را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت

خلافت چهار شرط دارد : علم ، عدالت ، لیاقت ، سلامت روحی وجسمی (۱) . عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده اند و مستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر (ص) انصار برای مهاجرین از قول پیغمبر(ص) نقل کرده‌اندکه فرمود خلافت باید در قریش باشد وبنا بر آن هر کس در قریش بوده‌است ولذا اگرچه‌در اواخرایام عباسیان دستگاه‌خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اما هیچ یك از زورمندان و سرکشان معاصر خود را خلیفه نخواندند بلکه باسم سلطان وملك و امثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و عنوان‌ومقام مذهبی خلیفه متعرض نشدندکه‌از آن‌جمله: دیلمیان وغزنویان وسلجوقیان وطاهریان وغیره میباشند ،که هرچند بر خودخلیفه نیز دست یافته اند ، ولی عنوان خلافت‌را نگاهداشته وخودرا از طرف اوفرمانروا میدانستند .

صلاح‌الدین ایوبی که در واقع‌صاحب اختیار مصر بود خودرا قائم مقام خلیفه فاطمی‌میخواندو بعداً نام‌خلیفه‌فاطمی راازخطبه انداخته باسم خلیفه‌عباسی‌خطبه‌خواند ولی در حقیقت پادشاه‌مطلق‌مصر بود . بااین حال نخستین کسی که‌از غیرقریش،خودرا خلیفه خواند ، سلطان سلیم عثمانی(۹۲۳ هجری) بود و پیشوایان مذهب حنفی (۲) راجع‌باثبات‌حقانیت سلطان سلیم باین چهارحق که وی دارابوده‌استدلال کردند:

۱ـ حق‌شمشیر، باین‌معنی که خلیفه باید برای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد ، چنانکه سلطان سلیم پس از فتح مصر، در سراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت (۳)

---

۱ ـ شیعیان اثناعشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند و معتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه(جانشین) خود را در روز غدیر و در موارد دیگر صریحاً تعیین نمودوآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن ع را خلیفه وامام‌قرارداد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء وپس ازوی نه فرزند امام حسین (ع) امام‌وخلیفه پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد . مترجم

۲ ـ اصل سنت ، چهار مذهب دارند مالکی ، شافعی ، حنبلی ، حنفی ، و مذهب رسمی اهل‌تسنن همان‌حنفی‌است که مؤسس آن ابوحنیفه از مردم امیران (کوفه) ومعاصرحضرت جعفر صادق‌میباشد . مترجم

۳ ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل‌با سلطان سلیم برای همین بوده‌که سلطان سلیم راخلیفه نمیدانسته است. مترجم

۲ ـ حق انتخاب ، یعنی پیشوایان مذهبی و بزرگان قوم ، بایدخلیفه راانتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان ابتداء درمدینه وسپس دردمشق و آنگاه دربغداد وقاهره انجام میبافت وچون قابل انتقال بود به قسطنطنیه نیزرسید وهمینکه سلطان

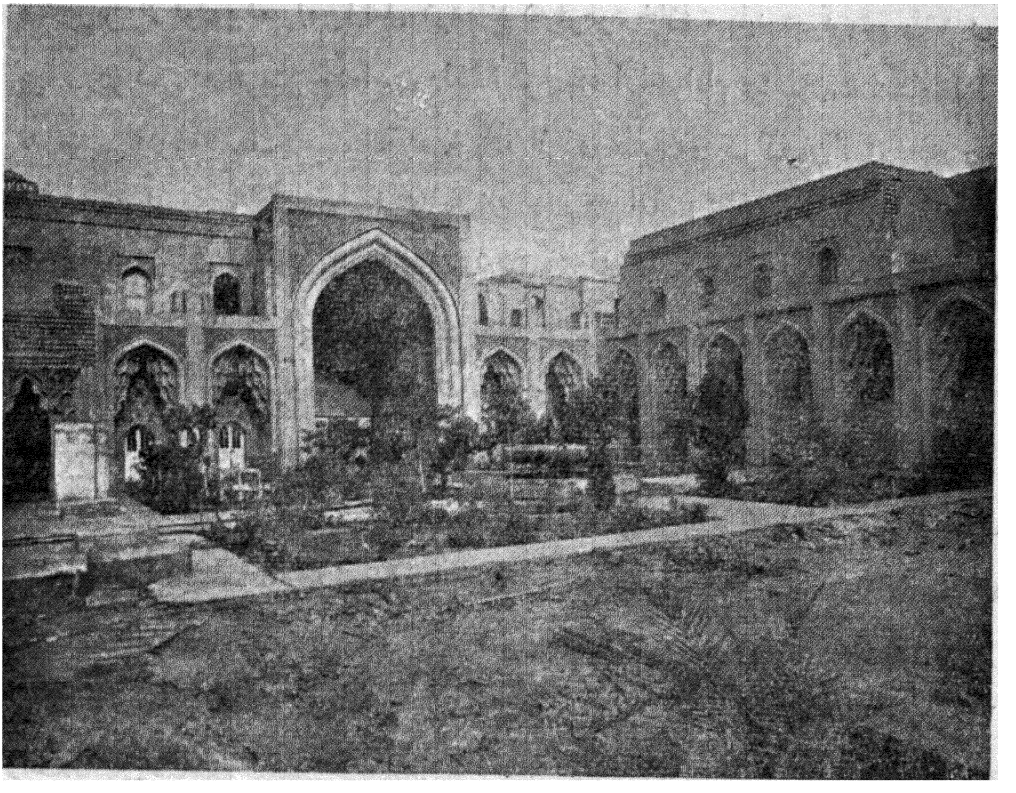

منظره کاخ المسناة در سامرا

که در سال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفه عباسی بنا شده و اکنون موزه است

سلیم ، مصر را گشود عده ای از علمای جـامع ازهر قاهره را با خود باستامبول آورد و آنان باموافقت علمای ترك مقیم استامبول سلطان سلیم رابخلافت انتخاب کردند وشمشیر خلافت را بگردن اوافکندند واین تشریفات بعداً نیز معمول شد که پیشوایان مذهبی پس ازمرگ یك خلیفه شمشیر را بگردن خلیفه میآویختندومعمولادرجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد . (۱)

۱ – جامع ایوب واقع درکنار بسفر (استامبول) میان ترك ها بایوب مزاری مشهور است . در اوایل سلطنت امویان، دسته‌ای ازسپاهیان اسلام بقصدتسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون آن‌هنگام مسلمانان نیروی دریائی کافی نداشتندکاری ازپیش نبردند وابو ایوب انصاری ازیاران پیغمبر (ص) که میان لشگریان اسلام بود درکنار بسفر

۳ ـ حق وصایت ، باین قسم که خلیفه پیشین پیش ازمرگ خود ، خلیفهٔ بعدی را تعیین میکند . چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصرحق خلافت‌را در موقع فتح مصر بسلطان سلیم واگذارد .

٤ ـ حمایت حرمین(مکه ومدینه) ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به‌بعد که خود را خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال ، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن ده هجری) وهفت سال دیگر را وهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند .

٥ ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند : پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده و خلفای عباسی آنرا (۱) باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنراازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای در« کهنه‌سرای» واقع درکنار بسفر محفوظ داشت .

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین ، موضوع خلافت بامشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم(مهاجروانصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمرقدری بیشتر ملاحظه کرده برای احترازازهراختلاف عده ای‌را نامزد آن مقام کرد تا بامشورت یکدیگرخلیفه را تعیین کنند وهیچ یك ازخلفای راشدین نظرنداشتند که خلافت را ارثی نمایند حتی عمر پسر خود عبدالله را جزء هیئت شوری قرارداد ولی مردم رااز انتخاب اوبخلافت منع نمود شوری‌هم عثمان انتخاب نمود وپس‌ازقتل عثمان علی(ع) بدون‌انجام آنمراسم بخلافت رسید(۲)چه بسیاری‌ازصحابه‌پیغمبر(ص)،در آنموقع درمدینه

---

۱ – ظاهراً در این مورد جرجی زیدان اشتباه کرده ، چه که اول استدلال علمای حنفی را درانبات خلافت سلطان سلیم بچهارحق مستند کرده واکنون به‌پنج حق رسانیده است. مترجم

۲ – موضوع شوری چنان است که برگزیدگان عمر ، دو سه روزی با یکدیگر مشورت نمودند و سرانجام علی علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت کردند ابتداء بعلی علیه‌السلام پیشنهاد نمودند که باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی ازرفتار ابوبکر وعمربرمردم حکومت کنی وچون علی علیه‌السلام فرمود که ازروی‌قرآن وسنت پیغمبر وفکرونظرخود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمر که ازمیان‌طرفداران عثمان، انتخاب‌شده‌بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهاد کردند واوفوری نظرآن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجا نکته مهم اساسی‌آنست که وقتی حضرت رسول اکرم علی علیه السلام رابخلافت انتخاب فرموده دیگرشوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیر می‌فرماید شوری برای چه و روی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت. مترجم

حضور نداشتندوعده‌ای از آنان باعلی(ع) بیعت کردند وعدهٔ دیگر بیعت نکردندومنتظر تصمیم اکثریت وشورای جامعهٔ مسلمانان شدند ودرنتیجه آن انقلابات پیش آمد.

پس ازقتل علی (ع) شیعیان اومیخواستند خلافت را در اولاد علی که فرزندان پیغمبر(ص) بودند ، برقراردارند لذا هنگامی که علی (ع) در بسترمرگ بود از وی پرسیدند آیا با پسرت حسن بیعت کنیم ؟ علی (ع) در جواب آنـان گفت نه میگویم بکنید ونه میگویم نکنید خودتان بهترمیدانید (۱) .

شیعیان با امام حسن (ع) بیعت کردند و امام حسن ، با معاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شده درمیان امویان برقرارماند .

بنابر آنچه که گذشت ، طریقهٔ انتخاب خلیفه دردورهٔ خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تا کنون هم دنیای متمدن امروزنتوانسته است بهتراز آن راهی بیابد ، زیـرا طریقه مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری راباهم‌جمع کرده بود .

طریقهٔمزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد ودرعین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم ونظربزرگان قوم انجام‌نمیگرفت وبا این‌حال‌حکومت مطلقه‌هم محسوب میگشت . چون خلیفه ، همه نوع اختیارات‌داشت. واین‌مسلم‌است که چنین خلیفه‌ای اگردارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکرشد) باشدوپرهیزگاری هم بر آن اضافه گردد وبا اختیارات تامی‌حکومت کند طبعاً بهتر از هرفرمانروائی باصلاح امور جامعه موفق میگردد . چنانکه‌خلفای راشدین هم‌همانطوربودند . پس ازخلفای‌راشدین ، دستگاه‌سلطنت‌بمیان آمدومعاویه ازدربارایران وروم چیزهائی اقتباس کردکه از آن جمله : سلطنت ارثی بود . معاویه ابتداء از مردم بیم داشت‌که سلطنت را ارثی نماید چه‌که میدانست ، این اقدام بـا رویهٔ خلفای راشدین مغایرت دارد ، از آنرو با محارم خود در این باب مشورت کرد

---

۱ ـ برعکس اظهارجرجی زیدان مطابق اسناد معتبری که ازخاصه وعامه روایت شده حضرت امیرفرزندارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود . مترجم

ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس ازمرگ وی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه برسرخلافت جنگ وجدال روی دهد و بنی‌امیه از خلافت دست نکشند و کار مملکت اسلام ازاین اختلاف و نفاق، روبخرابی گزارد. لذادرصدد بر آمد پسرخود یزید را ولیعهد سازد واز نظر استحکام سلطنت یزید، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تا عکس‌العمل آنرا در یابد، سایر خلفای اموی نیز باواقتداء کردند فقط عمربن عبدالعزیز بفکر آن افتادکه از رفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطهٔ مخالفت کسان خود موفق نگشت و مجدداً همان طریقه معاویه مرسوم گشت.

مأمون عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی‌بن‌موسی بن جعفر صادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد و در این مورد هم عباسیان براو شوریدند و بیعت‌مأمون را شکسته با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و اگر مأمون اقدام خود را جبران نمیکرد (۱) خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دومورد، خلافت دربنی‌امیه و بنی‌عباس وفاطمی‌های مصروغیره پس ازخلفای راشدین ارثی گشت.

بیعت و سوگند آن. بیعت‌پیمانی بود که میان‌فرمانروا وفرمانبردار بسته‌میشد ودومی تمام‌اختیارات زندگی خودرا باولی‌میدادو تعهدمیکردفرمان اوراچه‌بسودوچه بزیان‌او باشدبپذیرد و با او درنیاویزد، کلمهٔ بیعت‌مصدرفعل «باع» میباشدو بمعنای‌فروختن میآید وهمانطور که خریداروفروشنده‌برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم‌میگذارند دربیعت هم‌فرمانروا وفرمانبردار دست دردست هم‌میگذارند. نخستین‌بیعت‌دراسلام بیعت عقبه‌است که با پیغمبر انجام گرفت وسوگند آن‌تامدت زمانی برای بیعت گرفتن میان خلفاء معمول بود و آن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد.

متن سوگند بیعت، گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییرمیکرده ولی‌اساس آن‌همان سوگند بیعت عقبه است که انصاردرموقع بیعت با پیغمبر(ص) چنین گفتند:

«ای پیغمبر خدا! تاتو بخانهٔ مادرنیائی ازپیمانی که باتوداشتیم آزادهستیم‌ولی

۱ ـ مقصود ازجبران مافات، که جرجی زیدان ذکر کرده همان مسموم شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد. مترجم

همینکه بخانهٔ ما در آمدی تودرپناه ماهستی وهمانطور که ازجان خود و فرزندان وزنان خود دفاع میکنیم ازتونیزدفاع خواهیم کرد » .

ومتن دیگری نیز از سوگندبیعت‌عقبه در دست است که زنها در محل موسوم به عقبه بآن سوگند با پیغمبر بیعت کردند باینقسم :

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زناء ندهیم ، فرزندان خود را نکشیم ، بکسی بهتان و افتراء نزنیم ، از کارهای نیك سر نپیچیم » .

ابومسلم خراسانی ، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

« با شما بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم‌وخشنودی‌خاندان رسول صلی‌الله علیه و سلم بیعت میکنیم و اگر این پیمان را بشکنیم ، زن ما مطلقه وبنده‌های ما آزاد باشند ومجبورباشیم‌پای پیاده بخانه‌کعبه برویم ، سوگند میخوریم که پیش از فرمانروایان بمال وخوار بار دست نیازیم » .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش از دیگران با خلیفه بیعت میکردند . در زمان‌عباسیان امرای آرتش وقضاة بغداد قبل‌از سایرین بیعت می‌نمودند،باینقسم که دبیر آرتش (کاتب جیش) پیش میآمد و آرتشیان را بنام می‌خواند و سوگند میداد سپس وزیر یاقائم مقام‌وزیرجلومیرفت‌وعمامه‌بسرخلیفه مینهادو«برده» بروی‌میپوشانید وهمینکه‌بیعت‌تمام میشد القابی برخلیفه‌عرضه میشدو او یکی از آن القاب‌راانتخاب میکرد این القاب در اسلام تازگی دارد و تا زمان هرون ساده بود و به‌کلمات امین ومأمون‌ورشیدتمام‌میشد امااز زمان‌معتصم‌نام خدابر آن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله و غیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت ، سواران با لباسهای فاخر بر اسب های‌را هوار ، میآمدند وخلیفه‌راسوار کرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطرف‌راه، سپاهیان صف می‌کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد ، نمایندگان پایتخت وممالك‌دیگراسلامی‌دردارالخلافه یادارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می یافتند .

چنانکه گفته‌شد ، متن سوگند وطریق انجام بیعت ، در ممالك‌مختلف‌اسلامی تغییر میکرد . اما اساس آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی را بخلیفه می دادندتا ازروی کتاب وسنت رفتارکند در آغازکار بیعت زبانی انجام می گرفت و باکلمات مختصری آغاز گشته پایان میافت اما کم کم بنابمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب و ستایش وامثال آن متن بیعت مفصل گشت و تدریجاً از شفاهی به کتبی و آن هم مطالب طولانی وعبارات پر طمطراق تبدیل شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری ، صورت بیعتی که برای الحاکم بامرالله عباسی در مصر ترتیب دادند چهار صفحه بزرگ میشد .

بیعت گرفتن برای ولیعهد. همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد ، خلفاء در زمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم و تشریفات آن بیعت ها مانند مراسم بیعتی بود که برای خلیفه گرفته می شد و در بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی بر آمد از بزرگان خانواده نظر خواست وجعفر باین عمل اعتراض کرده آنراحق خود دانست، منصور، مجلسی از گویندگان وشاعران ترتیب داد وموضوع را مطرح کرد وچون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور، مهدی را ترجیح داد .

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغرسن یا جهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت و در ضمن با او شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعد از آنکه شایسته شد بخلافت برگزینند . مثلا یزیدبن عبدالملك، برادر خودهشام را ولیعهد کرد و با او شرط نمود که پس از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد وچه بساکه خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس ازمدتی) نظر بپاره‌ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی از فرزندان خود را ولیعهد مینمود و فرزند دیگر را ولیعهد آن ولیعهدقرارمیداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت و قاسم را ولیعهد امین نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواندقاسم را از ولایت عهدخلع کند یا بر قرار دارد .

پیمان ولایت عهد را خود خلیفه یامنشی مخصوص او مینگاشت و مهر میزد و پدر خانوادهٔ خلافت هم آنرا مهر کرده بولیعهد و یا نگاهبان ولیعهد میدادند تا

در موقع لزوم بکار ببرد و این پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یا خزانه و یا کعبه حفظ میشد ، چنانکه هرون پیمان ولایت عهد فرزندان خود امین ومأمون وقاسم را در کعبه محفوظ داشت .

علائم خلافت سه چیز علامت خلافت شمرده میشد : برده ، خاتم ، عصا .

برده ـ برده روپوشی بود که چندی پیغمبر(ص) آنرا برمیکرد تا اینکه کعب بن زهیر ابی‌سلمی، شاعرمشهور آن برده راازدوش پیغمبر برگرفت این شاعر درمکه پیغمبررا هجو میکرد و همینکه اسلام نیروگرفت، پیوسته فراری بود وپس ازفتح مکه برادرش جبیر باوچنین نوشت:

«پیغمبرخدا صلی‌الله علیه وسلم بسیاری ازمردانی که اورا آزار داده و یا هجو کرده بودند کشت وباقیمانده شعرای قریش فرارکردند ، اگر در دلت حاجتی داری پروازکن وخدمت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم برس . زیرا او کسی را که با توبه خدمتش برسد نمیکشد.»

کعب پس ازدریافت این نامه از روی ناچار بمدینه آمد و قصیده ای در مدح پیغمبر (ص) گفت که مطلعش این است :

بانت سعادفقلبی الیوم مبتول متیم اثر هالم یفدمکبول

پیغمبر(ص) کعب راگرامی داشت وپاره‌ای ازیاران که میخواستنداورا بکشند، آنها را منع کرد وبالاترازهمه اینکه برده را ازدوش مبارك گرفته بشاعرصله داد(۱) این برده نزدکسان کعب باقی ماند ومعاویه در موقع خلافت آنرا بچهل هزار درهم (قریب ۱۶۰۰لیره) خرید ودست بدست ازامویان به عباسیان رسید ابوالفداء درتاریخ خود میگوید : که برده ازعباسیان به تاتار منتقل شد اما چنانکه گفتیم ، برده باسایر متروکات نبوی درسرای کهنه در استامبول میباشد (۲) وشاید ابوالفداء چنین تصور

---

۱ – مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس سخنگو ودانشمند عالی مقام در این باره چنین گفته است:

بود شاعری لقمه‌ای بس بزرگ نه هر خرد این لقمه را خورده است
به بین قوت دست مرد سخن ز دوش نبی برد را برده است

۲ – درزمان خلافت آل‌عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفهٔ بسرای کهنه وبزیارت خرقه شریف میرفت که‌همان بوده است و البته اکنون چنین مراسمی درترکیه اجرا نمیشود . مترجم

کرده‌که مغولها پس از خرابی بغداد . برده را جزء سایر اموال ازکاخ خلیفه به یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان آنرا همراه خود بمصر آوردند وسلطان سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد .

خاتم ـ مهر

همینکه پیغمبر (ص) ، در صدد نامه نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم بر آمد بحضرتش یاد آور شدندکه اگر نامه بی مهرباشد ایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر(ص) مهری از نقره تهیه فرمود که روی آن جملهٔ محمد رسول‌الله نقش شده بود پس از رحلت پیغمبر(ص) ، ابوبکر وپس‌از وی عمروپس ازعمرعثمان آن مهررا دردست داشتند در زمان عثمان ، آن خاتم در چاه اریس افتاد وپیدا نشد عثمان دستورداد برای اوچنان مهری بسازند وبعد از آن نیز خلفای دیگراین رویه را پیروی کردند، وبالا یاپائین نامه راباگل ویامرکب‌مهر میزدندتاآنکه درزمان‌معاویه، برای‌محکم کاری‌نامه‌هارا تامیکردند وسرش را باموم مهر میزدند که درآن دست نبرند وموجب این احتیاط کاری آن‌بود که معاویه بعامل خود زیادبن ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت که صدهزاردرهم ، بعمربن زبیربدهد ونامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن‌زبیررقم صدرا دویست کردوپول رااز زیاد گرفت وهمینکه معاویه ازاین نیرنگ آگاه شد، مقرر داشت نامه هاراتاکرده‌باموم‌مهربزنند بلاذری میگوید اول کسی که ازعرب، دیوان زمام (ادارهٔ مهره داری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود و او آنرا از ایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چند جورمهر داشتند مهر محرمانه ـ مهرمربوط به املاك دولتی ، مهرمالیات،مهرنامه‌هاوغیره‌وکسی که همهٔ این مهرها را دردست داشت زمامدار خوانده میشد .

دیوان خاتم یادیوان زمام از زمان معاویه تا اواسط عباسی برقرار بود و در آنموقع ملغی شد . چون مهر ها را بوزیران و امیران وسلاطین و امثال آن تحویل میدادند وهمینکه‌هرون‌میخواست‌جعفربن یحیی رابجای‌برادرش‌فضل‌بن‌یحیی‌بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن خالد پدر آنان چنین گفت :

«پدرجان‌میخواهم این‌خاتم (مهر ـ انگشتر) رااز‌دست راست‌بدست‌چپ بدهم»

و با این کنایه وزارت را بخاتم تعبیر کرد .

درهرحال برای خاتم خلیفه احترامات وتشریفات بسیاری قائل بودندوهرگاه که وزیران خاتم را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظراحترام خلیفه بپا میخاستند ومعمولا موقع مهر کردن‌نامه‌موم یا گل یامرکبی‌را روی‌کاغذ میگذاردند و بر آن‌مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه دربالا و گاه درپائین نامه زده‌میشد . مهر خلفا ، غالباً از حمد وستایش پروردگار و درود بر پیغمبر (ص) ونام خلیفه و امثال آن تشکیل می‌یافت . خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند واگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت .

وقتی که‌سلطنت ازخلافت منشعب شد وفرمانروایانی بنام‌سلطان‌پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادندکه آنرا طغراء نامیدند . طغراء خطوط درشت وزیبائی بودکه القاب سلطان در آن درج میگشت وبجای امضای وی در فرمانها ونامه‌هابکارمیرفت . سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفترارسال‌مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند .

گفته میشودکه طغراء ازنام حسین‌طغرائی گویندهٔ قصیده‌مشهورلامیة‌العجم(۱) وزیرسلطان مسعودسلجوقی اقتباس شده‌است. این‌وزیر، خط نیکوئی‌داشت ونخستین کسی است‌که طغراء نوشته است . قتل این وزیر درسال ۵۵۱ هجری واقع شد .

درشماره ۱۱ الهلال سال‌دهم ازقول لامارتین‌وگوانین (خاورشناسان‌فرانسوی) نقل شده که طغرای آل عثمان ، تصویر کف دست سلطان‌مراد میباشد. اماحق آنست که طغرای عثمانی ازهمان کلمهٔ طغرا اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولا روی‌مهر نمی‌نگاشتند بلکه پاره‌ای پند واندرزدر آن درج میشد . روی خاتم‌ابوبکر چنین نوشته بودند :

---

۱ ـ دوقصیدهٔ اخلاقی بنام لامیه (چون‌آخراشعارآن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکی‌لامیة‌العرب از . شنفری ازدی‌که مطلعش چنین میباشد .

اقیموا بنی‌امی‌صدور مطیکم فانی‌الی قوم سواکم لامیل

ودیگرلامیة‌العجم از حسین طغرائی با این مطلع ـ اصالة‌الرأی صانتنی عن الخطل ـ وحلیة‌الفضل زانتنی لدی‌العطل. وبتصدیق اهل فن لامیه عجم ازلامیه عرب فصیح‌تر میباشد . مترجم

نعم القادر الله ـ خدا بهترین تواناست .

خاتم عمر چنین بود : کفی بالموت واعظاً یا عمر (ای عمر مرگ بهترین وشایسته‌ترین پند است برای تو.)

خاتم عثمان چنین بود: (لتصبرن او لتندمن) البته صبر کن و گرنه البته پشیمان میشوی.

خاتم علی (ع) چنین بود : (الملك لله) پادشاهی خدا را است .

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند وروی خاتمها مطالب مناسبی مینگاشتند گاهم میکوشیدند که مضمون خاتم بانام آنان متناسب باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کنده بودند :

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً ـ بندهٔ خدا بخدا ایمان خالص دارد .

مهر الواثق چنین بود :

الله ثقة الواثق ـ خدا تکیه گاه واثق است .

مهر متوکل : علی الله توکلت ـ بخدا توکل دارم .

مهر معتمد ـ اعتمادی علی الله وهو حسبی ـ تکیه من بخداست وهمین مرا بس.

متروکات پیغمبر (ص) که به مخلفات نبوی مشهوراست واکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به کهنه سرای محفوظ میباشد عبارت است از :

برده ـ دندانی از دندانهای پیغمبر (ص) ، تارموئی از موهای پیغمبر (ص) ، نعلین پیغمبر (ص) ، تکه‌ای از پرچم پیغمبر (ص) ، دو کاسهٔ آهنی که از قرار مشهور ابراهیم خلیل با آن آب زمزم میآشامید ، جبهٔ ابوحنیفه ، ذرع حضرت یحیی .

معمولا هرسال در نیمهٔ ماه رمضان اعلیحضرت سلطان با رجال وبزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین اشیاء متبرکه را زیارت میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این موقع هر خلیفه‌ای که به مسند خلافت جلوس میکند عصای خلافت را بدست اومیدهند و برده وخاتم برایش میآورند .

نشانه‌های (شارات) خلافت هم سه چیز است و آن خطبه و سکه وطراز میباشد

خطبه ـ یکی از نشانه‌های مهم خلافت، خطبه‌ایست که در طی آن خلیفه وقت را هنگام نماز روی‌منبر دعا میکند ودرابتدا رسم چنین بود که خلیفه، خودش امام جماعت میشده وپس از انجام نماز، پیغمبر و یاران او را دعا میکرده و بر آنان درود میفرستاده است وهمینکه ممالک بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد، عمال ووالیان خلیفه در سایر ممالک پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی که خلیفهٔ عصر را دعا کرد، عبدالله بن عباس، والی حضرت امیر در بصره بود که بر فراز منبر بصره رفته گفت: خدایا علی رایاری کن وپس از آن این رسم معمول‌شد که دعای به خلیفه یکی از نشانه‌های قدرت وقوت وی محسوب شود. در ایامیکه خلفای بغداد ضعیف شدند، سلاطین وامراء در این‌رسم خود را شریک کرده اسم خودشان را با اسم خلیفه بالای منبر ذکر میکردند وبعداً چنین شد که فقط نام سلاطین رامیبردند ودرهر حال تا امروز دعای خلیفه در موقع نمازمرسوم است. (۱)

سکه. دیگراز نشانه‌های خلافت یا سلطنت وپادشاهی، بطور مطلق‌سکه‌است

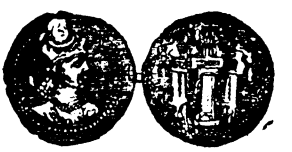

سکه ایرانی

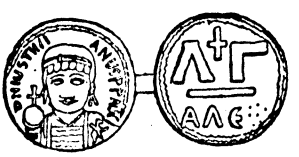

سکه رومی

باین معنی که هر دولتی نام‌پادشاه و یاخلیفه را روی‌فلزات، سکه میزند وهیچ دولتی بدون سکه نمیماند.

پول‌رایج عرب پیش ازاسلام

عرب‌های قبل‌از اسلام با درهم ودینارایران‌وروم معامله میکردند. دینار از طلا ودرهم ازنقره بودهمانطورکه فعلا در مصرلیره (جینه) طلا وریال نقره است عربها از پول‌طلا به «مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندند وپولهای مسی‌راحبه ودانق

۱ـ اکنون خلیفه‌ای‌نیست که اورا دعا کنند. مترجم

میگفتند . دینار،سکه‌ای بود که روی آن نام‌وصورت‌پادشاهی که آنرا سکه‌زده بود نقش میشد ویك مثقال وزن‌داشت. درهم‌را واقی‌نیز میگفتند و آن سکه‌ای بود که یك‌درهم نقره داشت یك دینار ، ده درهم بودوگاه هم بهای آن ازده درهم تا سیزده و پانزده درهم میرسید . یکدینار مساوی‌باده فرانک ویك درهم برابر یك فرانک است ودر واقع ، یکدرهم‌نقره تقریباً باچهارغروش مصری برابر میشود(۱).

مؤلف احکام‌السلطانیه میگوید: درهم‌ایرانی سه‌وزن داشت. یکی بیست‌قیراط (قیراط مثقالی) که آنرا درهم بغلی میگفتند. دیگردوازده قیراطی ودیگرده قیراطی. پاره‌ای‌مؤلفین نوشته‌اند که‌درهم‌های‌ایرانی‌شش مثقالی‌وپنج مثقالی بوده، اولی‌راسمری سنگین ودومی را سمری سبك میخواندند.

عربهای پیش از اسلام دونوع دینار داشتند: دینار هرقلی رومی ودینارکسروی ایرانی. همین قسم درهم آنان ایرانی و رومی بوده، اما بیشتر معاملات عربها با دینار رومی ودرهم ایرانی انجام میشد.از آنرو دینار رومی نزد آنان گرامی‌تر شمرده میشد و آنرامرغوب‌تر ازدینار فارسی میدانستند.تا آنجا که زیبائی ودرخشندگی دینارروی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دینار یک کلمهٔلاتینی است ومساوی‌با یک سکه نقره‌ای بوده که ده آس قیمت داشته و آس‌نام‌درهم‌رومی است. دیناراز کلمه Deni (ده) میآیدوزن دینارروی هفت اوقیه نقره یا یک صدم پوند (رطل ـ لیبر) بوده، باین قسم که از صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند وایرانیان دینار و درهم را از رومیها اقتباس کردند .

پول درممالك اسلامی. چنانکه گفتیم عربها با پول‌ایرانی ورومی معامله میکردند وهمینکه دولت اسلامی تأسیس وتوسعه یافت بفکرافتادندکه ازخودتمدنی



سکهٔ معاویه



سکهٔ خالد

۱ـ هر لیره یاجینهٔ مصری صدغروش میباشد . مترجم

ایجاد کنند واز آنجمله سکه زدن پول بود ودر ابتداء پولهائی سکه زدندکه میان رومیان‌و ایرانیان مشترك‌بود . خالدبن ولید در سال ۱۵ هجرت درطبریه‌دیناری‌سکه زد که عیناً مثل دینارورومی‌دارای صلیب وتاج وچوگان بود. فقط روی‌دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و (Bon) نقش بود و بعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی‌که تصویر مزبور از او نقل شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان ،کنیه خالد میباشد .

سکهٔ دیگری نیز موجود است‌که زمان معاویه ، بشکل دینار ایرانی‌تهیه‌شده ونام معاویه روی آن نقش است واین تصویر نیز ، از دکتر مولر نقل شده است .

دیمری میگویدکه رأس‌البغل سکه ای برای عمرزدکه شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بودکه‌روی تخت نشسته‌است‌وزیر تخت پادشاه،این عبارت فارسی نگاشته شده بود : (نوش‌خور)

جودت‌پاشامیگوید: سکه‌هائی‌را دیده‌ام که‌درزمان خلفای راشدین بامروالیان وحکام اسلامی زده‌شده وقدیمی‌ترین آن رادرسال۲۸هجری‌درقصبه‌هرتك(مازندران، سکه زده اند و دورادور آن سکه نوشته اند بسم‌الله ربی ـوهم چنین‌سکهٔ دیگری را با همین اوصاف دیده بوده‌که تاریخ ضرب آن۳۸ هجری است‌وسکهٔ‌سومی‌راکه جودت پادشا خوددیده درسال ٦۱ هجری در یزد ضرب‌کرده اند وبخط‌پهلوی‌اطراف آن نوشته بودند عبدالله، بن زبیر ، امیرالمؤمنین .

ولی در هرحال ، این سکه‌ها در ممالك اسلامی رسمیت نداشت ، و معاملات معمولی با دینار و درهم رومی و ایرانی انجام می یافت ، تاآنکه عبدالملك‌بن‌مروان (٦۵ـ۸٦هجری) در صددبر آمد«طراز» رومی رابعربی تبدیل‌کند . (تفصیل آن‌بیاید) امپراتور روم‌که این را شنید ، بسیار بر آشفت و عبدالملك را تهدید کرد که اگر چنان‌کنداو نیز فرمان‌میدهدروی دینارهای رومی ناسزا به حضرت‌پیغمبرسکه‌زنند. عبدالملك از این تهدید ،بهراس افتاد و از بزرگان اسلام چاره خواست:یکی‌از آنان گفت : از حضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد و اگرچه این پیشنهاد ، بر عبدالملك‌گران آمد .که از رقیب هاشمی خود استمداد کند ، اماخواه و ناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت‌کرد وبعامل خود درمدینه‌چنین‌نگاشت:

« محمدبن‌علی بن‌الحسین‌را باکمال احترام‌بدمشق روانه کن‌صد هزاردرهم برای‌خرج سفر وسیصد هزاردرهم‌برای‌مخارج‌خانوادگی‌او بپرداز ووسایل راحتی‌اووهمسفرانش را فراهم کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضوع راعرضه داشت‌حضرت فرمودند«اهمیتی‌ندارد ... همین‌الان‌استادان ماهررابخواه و دستوربده سکه‌های‌درهم‌ودینارتهیه کنندوروی آن کلمهٔ‌توحیدونام‌رسول‌صلی‌الله علیه‌وسلم‌رانقش نمایندودراطراف آن نام شهری‌که در آن‌سکه‌زده‌اندبا تاریخ‌سال‌بنگارند و برای تهیه سکه‌های درهم از سه نوع ، حاضر سازدکه ده تای‌آن ده مثقالی و ده تای آن‌شش مثقالی و ده تای آن پنج‌مثقالی‌باشد ، بقسمی‌که مجموع آن بیست ویك مثقال‌بشود و آنرابسه قسمت‌تقسیم‌کنند که هرقسمتی‌هفت مثقال شود . سپس قالب هائی ازشیشه بسازند و درهم ها رادهمثقالی و دینار ها را هفت مثقالی بسازند ».

عبدالملك دستور را اجراءکرد وبعمال‌خود فرمان دادکه بجای درهم‌ودینار رومی وایرانی درهم‌ودینار اسلامی رایج‌سازند وهرکس تخلف‌کند باید اعدام شود . درضمن درهم‌ودیناررومی و ایرانی را جمع‌آوری‌کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند » .

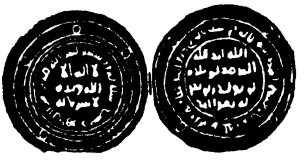

سکه عبدالملك مروان

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت‌میدهدومورخان‌دیگربدیگران منسوب میسازند، بهرحال دیناری‌های‌عبدالملك رادینار دمشقی‌میگویند عبدالملك بعامل خوددر عراق فرمان داد درهم‌هائی‌بوزن۱۵ قیراط ، از قیراط های نقره سکه بزنند و سایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده و رایج ساختند .

روی‌یك‌طرف ، سکه‌های اموی(چه‌درهم‌وچه دینار)لااله‌الاالله وحده‌لاشریك له و اطراف آن بسم‌الله بانام شهری‌که در آن سکه ضرب‌شده وتاریخ‌سال نقش‌بودودر طرف دیگردروسط‌الله‌احد،الله‌الصمدلم‌یلد و لم‌یولدولم‌یکن‌له کفواً احد »نوشته‌میشد.

و در اطراف آن چنین مینگاشتند :

«محمدرسول‌الله،ارسله‌بالهدی‌ودین‌الحق‌لیظهره‌علی‌الدین کله‌ولو کره‌المشرکون»

(محمد(ص) پیغمبر خدا است اورا برای راهنمائی و آئین درستی و راستی فرستاد تا بر همهٔ آئین‌ها پیروز آید اگر چه مشرکان آنرا نخواهند) .

از آنموقع که سکه های اسلامی رایج شد ، درهم ودینار رومی وایرانی درممالك اسلامی از اعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکه هبیری بوده که عمربن هبیره آنرا ضرب کرد ، ودیگری سکه‌های خالدی ، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب به یوسف بن عمر که هرسه از عمال اموی درعراق بودند و بقدری این سکه‌ها عالی بود که منصور خلیفهٔ عباسی دستور داد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول های رایج ممالك اسلام، تاریخ مفصلی دارد که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود(مصر تازه) بیشتر پولهای رایج ممالك اسلامی را نگاشته‌ایم و نام کسانی که آنرا سکه زده‌اند ، ذکر نموده‌ایم واینك بطور اختصار میگوئیم که سکه های اسلامی در پایتخت‌های اسلامی و در شهرهای مهم شام وعراق و اندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد و بمقتضیات زمان ومکان وسلاطین وامراء حجم وشکل آن تغییر می‌یافت .

در ابتداء سکه‌ها باحروف کوفی نقش میشد سپس در زمان العزیر محمدبن صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر بسال ٦٢١ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد .

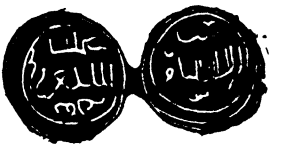

سکه العزیز بالله

ظاهراً تا اوایل قرن دوم هجری نام شهر راروی سکه نمی‌نگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) رامیگذاشتند، آنگاه کلمه (سنه) به (عام) تغییر یافت وغالباً چنین مینوشتند : شهور سنه (از ماه های سال فلان) ویا شهور عام (از ماه‌های سال فلان) در زمان سلطنت(خلافت) فلان .

تاریخ ضرب سکه ، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد ؛ سپس تاریخ‌را با رقم نگاشتند قدیمی‌ترین سکه‌ای که با تاریخ ارقام بدست آمده متعلق بسال ٦١٤ هجری میباشد .

ضرابخانه . در آن ایام هم مثل حالا هردولتی ضرابخانه‌ای داشت وهدولتهای

اسلامی در غالب شهرهای مهم مانند بغداد ـ دمشق ـ مصر ـقرطبه ـ قاهره وغیره

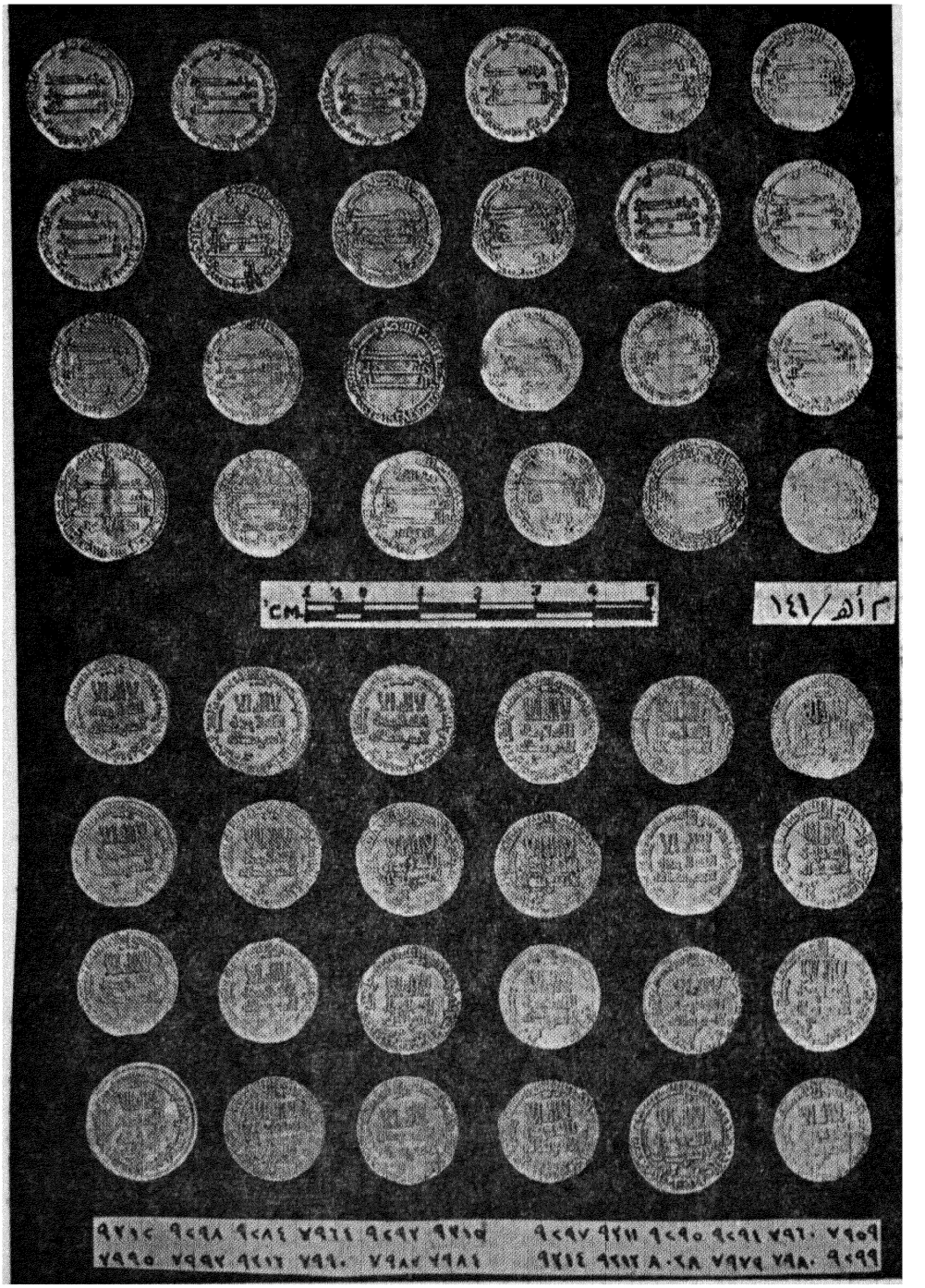

ع - مسکوکات عباسیه

ضراب خانه‌هائی دایر کرده بودند و از بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت میداشتند و آنرا بهای هیزم ومزد سکه زدن میگفتند . معمولا مالیات صد درهم یك درهم بود وگاه بیشتر یاکمتر دریافت میداشتند .

اگر چه میزان در آمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی در هر صورت در آمد مزبور کم نبوده است ، مثلا در کتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکور است که در قرن چهارم هجری درزمان بنی مروان در آمد سالانه ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد وهر دیناری هفده درهم صرف میگشت .

حال اگرمطابق حساب بالا . مالیات ضرابخانه را صد یك بگیریم تنهادراندلس که یکی از ممالك اسلامی بود سالی بیست میلیون دینار سکه میزده اندو این مبلغ مساوی باده میلیون لیره میشود، درصورتیکه دولت بریتانیا درحال حاضر (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) که به منتهای عظمت وقدرت رسیده سالی پنج میلیون لیره سکه میزند (۱) واگرمبلغ بیست میلیون دینار درضرابخانه‌های اندلس سکه میخورده، البته در بغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایر شهرهای بزرگ اسلامی نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی که سالانه در سراسر ممالك اسلامی سکه میخورده ، ازده‌هامیلیون دینار افزون میشده است که طبعاً از تمدن عظیم و باقدرتی حکایت داشته‌است. این‌را نیز بگوئیم که گاه میشددولتی دراسلام پدید میآمدومدتی بدون تأسیس ضرابخانه با پول دولتهای دیگر معامله میکرده وبعداً سکه میزده است وبعضی اوقات، در پایتخت پول سایرشهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده‌است ودر هرحال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی که در ممالك اسلامی سکه میخورده فعلامقدور نیست . عمل سکه زدن در آن اوقات ،خیلی بدوی وعادی انجام میگرفت، باینقسم که روی تیکه آهن، عبارات مطلوب را وارونه حك میکردند ، سپس طلا ونقره را بمدار معین (دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند و آهن را روی آن گذارده باچکش میکوفتند تانقش سکه برطلا ونقره معکوس شود، نام آن تیکه آهن بزبان

۱ـ جرجی زیدان ،فراموش کرده که درممالك بریتانیاوسایر ممالك متمدن‌دنیا ،بیشتر معاملات ،احواله و یااسکناس انجام می‌یابد وبه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست ـ مترجم

عربی سکه بوده سپس نقشی را که از سکه روی پول میافتاد ، بنام سکه خواندند و بعد از مدتی عمل ضرب سکه طلا و نقره و نظارت در انجام آن عمل و شرایط و لوازم آنرا نیز سکه گفتند و این عنوان برای آن عمل علم شد در ضرابخانه های اسلامی کارمندان و کارگران متعدد مشغول بودند که از آن جمله مأمورین وزن ، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب و امثال آنان بشمار میآمدند .

طراز یا علامت رسمی . یکی از نشانه‌های دیگر خلافت طراز بود که قبل از اسلام نیز در ایران و روم معمول میشد، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی و حریر و پشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه و یا علامت مخصوص آن دولت را می‌نگاشتند . یعنی تار و پود منسوجی را با رشته‌های طلا و یا نخ‌های رنگین (غیر از رنگ پارچه) بهم بافته و روی لباس مستخدمین میگذاردند تا معین شود که پوشندهٔ لباس ، مستخدم کدام دولت و پادشاه میباشد ، چنانکه امروزه هم این رسم در میان ممالك متمدن معمول است و کارمندان لشگری و کشوری هر دولتی بوسیله تاج ، ستاره ، شمشیر ، تکمه باند و امثال آن بخوبی شناخته میشوند بعلاوه درجات و مقام آنان نیز بدان وسیله مشخص میگردد .

در ایران و روم، غالباً این علامات (طراز) را با تصویر پادشاه و یا تصویرهای دیگر تعیین میکردند و همینکه خلفای اسلام بر تخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم بر آمدند بفکر افتادند که موضوع طراز را نیز از آنان تقلید کنند . اما چون نگاشتن تصویر مطابق پاره‌ای از احادیث نبوی حرام بود ، لذا بجای تصویر نام خود و یا بعضی کلمات دیگر را که دلالت بر دعا و یا فال نیك داشت بجای تصویر روی پارچه‌ها نگاشتند و آنرا طراز اسلامی نامیدند .

نخستین خلیفه‌ای که طراز اسلامی را معمول داشت ، عبدالملك بن مروان اموی بود ، چه که خلفای راشدین با سادگی آمدند و رفتند اما خلفای اموی که با رومیان و ایرانیان آمیزش داشتند بسیاری از رسوم درباری آنها را اقتباس کـردند ، کـه از آن جمله یکی هم طراز بود و با آن پرده‌ها و لباسها و ظرفها و امثال آنرا زینت میدادند . اتفاقاً مسلمانان طراز را تا مدتی با همان خطوط رومی استعمال میکردند و بیشتر طرازها بخصوص قرطاس (یك نوع کاغذ الوان پر نقش و نگار مصری که با آن ظرف‌ها و لباسها

را تزیین میکردند)درمصر ساخته میشد وچون غالب مردم مصر ، در آن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازها را بخط رومی وبا این عبارت مینگاشتند(بنام پدر وپسر وروح القدس)واین جریان همچنان دوام داشت تا آنکه روزی درمجلس عبدالملك قطعهٔ قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند وهمینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار بر آشفت که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعارمسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به برادرخود عبدالعزیز بن مروان والی مصر نگاشت که بکلیهٔ طرازنگاران دستور بدهد بجای طرازرومی مسیحی بزبان عربی (لااله‌الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن دستور را اجراء کرد وقرطاس های سایرممالك نیز بهمان ترتیب بکارافتاد ولی دراصل وماهیت آن تغییری داده نشد .

عبدالملك پس ازمعمول داشتن طرازاسلامی بتمام‌ممالك تابعه‌خود دستورداد ، که طرازهای رومی‌را باطل کنند و بجای آن طراز اسلامی بکاربرند و متخلفین‌را با زندانهای‌طولانی وتازیانه‌های دردناك کیفردهند .

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت وامپراطورروم ازترجمهٔ آن آگاه گشت بی‌اندازه در خشم شد و نامه‌ای بدین مضمون نگاشته بـا هدیه هـای فراوان ، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

«کارگاه های قرطاس سازی مصروسایرشهرها و ممالك تاکنون با طراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین بآن اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند ، پس توخطاکرده‌ای واگرتو خطا نکرده‌ای ، پس آنها خطاکرده‌اند . حال‌اختیارباتواست ، که هریك ازاین دوراه را برگزینی» .

فرستادهٔ امپراتور ، باهدیه‌ها ونامه نزدعبدالملك آمد ، وازوی‌درخواست کرد که اجازه دهد طرازها بحال سابق برگردد ، عبدالملك هدیه‌هـای امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه جواب ندارد و خواهش امپراتور پـذیرفته نمیشود امپراتور مجدداً نامه نگاشته وهدیه های بیشتری فرستاد اما خلیفه ازرأی خـود برنگشت وهدیه ها را پس فرستاده نامه‌ها رابی‌جواب میگذاشت . امپراتور روم که این‌دیدید،

خلیفه را بموضوع سکه‌های رومی و نگاشتن ناسزا بر روی آن سکه‌ها تهدید کرد وچنانکه گفته شد، خلیفهٔ امـوی بجای سکه های رومی سکه های اسلامی را ضرب کرده رایج ساخت .

ظاهراً پس ازمعمول شدن قرطاس های اسلامی خلفا بفکـر طرازافتادند و نام ولقب خود راروی لباس سپاهیان وکارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های‌رسمی خلافت قراردادند بقسمی که تا آن علامت های‌رسمی روی لباس مستخدمین‌وپرچمها باقی بود ، قدرت‌وحکومت خلیفه وقت رسمیت داشت و برانداختن آن علائم ، نشانهٔ زوال حکومت خلیفه ، یا نشانهٔ خروج بر خلیفه بود . چنانکه مأمون پس از اطلاع برنقض عهد برادرش امین دستور داد طرازخلافت وی را ازپرچمها و لباسهای رسمی (درخراسان) براندازند .

خلفاء ،ادارات‌مفصلی برای تهیهٔ طراز تأسیس‌کرده بودندکه‌آنرا « طرازخانه» و مدیر آن را « صاحب طراز » میگفتند صاحب طراز حقوق کارگران طرازخانه را می‌پرداخت و دربـافت و تهیه طراز و جـزئیات‌کار آن نظارت میکرد و در زمـان امویان و عباسیان طـراز خانه بـه منتهای عظمت و شکوه رسید و صاحبان طـراز (مدیران‌کارخانه طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب ودوستداران مخصوص خلیفه انتخاب‌میشدند. خلفای فـاطمی مصر ـ خلفای انـدلس ـ پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره که معاصرخلفای اسلام بودند طرازخانه های مفصل وبا شکوهـی برای خود ترتیب داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیه لباسهـای رسمی و خلعت هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه خانه‌ای تشکیل داده بودندکـه آنـرا دارکسوه میخواندند بهای لباسهائی‌که ازجامه خانه خارج میشد ، بسالی ششصد هـزار دینار میرسید، خلفای‌فاطمی معمولالباسهای حریروعمامه زربفت‌با طرازطلاکاری‌بکارمندان خویش خلعت میدادند وتنها بهای عمامه مزبورپانصد دینارمیشدگذشته ازخلعت‌های عادی خلفای فاطمی ، سالی دوبارلباس (زمستانی) بملازمان وخدمتگزاران دربـاری خود میدادند و این ملبوسات از عمامه شروع میشد و بـزیرجامه منتهی میگشت

وبطوریکه مورخین نوشته‌اند : درسال ٥١٦ هجری ١٤٣٠٥تیکه لباس ازجامه‌خانهٔ قاهره‌بیرون آمد. مقریزی فصل جداگانه‌ای راجع بلباس‌های جامه خانه و انواع آن نگاشته است تا دولت‌های اسلامی قدرت وعظمت داشته‌اند ، طرازخانه باوضع‌مجلل وباشکوهی اداره میشد وهمینکه ممالك اسلامی روبانحطاط گذارد ، طرازخانه از رونق‌افتادو بیشتر آن‌مؤسسات تعطیل‌شد ،اماتشریفات معموله طرازبرجا ماند ، منتهی بجای‌اینکه‌طرازرادرطرازخانه‌تهیه کنند،بکارخانه‌های‌بافندگی‌عمومی دستورمیدادند، نام ونشان سلطان یا امیررا با ابریشم ویا زر و سیم روی پارچه نقش کنندواین‌همان است‌که باسم پارچه مزرکش (از کلمه فارسی زر) خوانده میشد چنانکه سلاطین (ممالیك) مصرنیزاین رسم را داشتند وامنای دولت عثمانی نیزرسم طغراء و نوارهای مزرکش افسران وسایرکارمندان‌رسمی وعلامت‌های دولتی دیگررا درکارخانه‌های عمومی تهیه میکنند .

واما هلال دولت عثمانی تا آنجا که ما میدانیم ارتباطی با طراز خلفاء ندارد چون خلفای سابق اسلام‌علامتی‌بشکل‌هلال ویامانند آن‌نداشتند ، فقط پرچمهای رسمی آنان رنگهای مخصوصی داشت‌که تفصیل آن‌خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب خلیفه همانطورکه روی سکه‌ها نقش میشده ، روی پرچم واسلحه نیزنگاشته می شده است .



پارچه‌ای که نام‌سلطان روی‌آن‌بافته شده است

چنانکه ابن خلکان درشرح حال العزیزبالله خلیفه فاطمی میگویدکه کشوروی‌وسعت یافت وشهرهای‌حمص ، حماة ، شیزر ، حلب‌بتصرف‌اودرآمد ومقلدبن مسیب‌فرماندارموصل‌بنام العزیزخطبه‌خواند واسمش را روی سکه وپرچم‌ها (بنود) نگاشت .

ونیزابوالفداء ، راجع باستیلای بجکم بربغداد میگوید ، که وی‌بخدمت ابن رایق رسید وخود را بوی‌منصوب‌ساخت ، تاحدیکه روی‌پرچم‌خویش(رایقی) نگاشت ازآنرومیتوان‌گفت ،که‌دراوایل اسلام فقط روی‌پرچم خلفا نام مینگاشتند و سپس هرامیروصاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیداکرد .

وعلاوه برپرچم وبیرق‌منبروتخت وصندلی وحتی موسیقی‌نیزازنشانه‌های‌رسمی خلیفه شناخته میشد وبزودی تفصیل آن خواهدآمد .

استانداری یاولایت

استانداری پیش از اسلام

مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه برکشورهای تابعه بود . این نوع فرمانروائی ازدیر زمانی معمول بوده‌است.هنگامی‌که مسلمانان شام‌را گشودند آن‌کشور یکی از استانهای روم بود و باستان شرقی نامیده میشد وازیازده شهرستان (اقلیم) تشکیل میبافت وهرشهرستان چند شهرویك‌مرکز (قصبه) داشت . اینك نام استان‌شام وتقسیمات آن :

شام یااستان شرق

نام شهرستان	شمارهٔ شهرهای آن	نام‌حاکم‌نشین آن
۱ ـ سوریه اول	۹	انطاکیه
۲ ـ سوریه دوم	۷	حماة
۳ ـ سوریه سوم	۱۳	مونبوگ
٤ ـ فنیقیه‌اول یادریائی	۱۲	صور
٥ ـ » دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
٦ ـ عربیه : حوران	۱٤	بصری
۷ ـ جزیره یابین‌النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ـ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ـ فلسطین اول	»	قیساریه
۱۰ـ » دوم	»	بیساریه
۱۱ـ » سوم	»	پترای‌سنگی

هرشهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته‌که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته

بطریق غیر ازپاتری آرك (رئیس روحانی)است چون بطریق یا(پتریك) عنوان دسته‌ای از اشراف روم بوده که‌ازموقع تأسیس‌شهر(روم) دارای نفوذ وقدرت بوده‌اندوهمینکه کشور روم ، بدوقسمت‌تقسیم شد این دسته‌ازاشراف‌تقریباً بیکاره شدندو بعداز آنکه رومی ها درافریقا وشرق مستعمره هائی یافتند این اشراف قدیمی راکه دارای شأن وشوکت خانوادگی‌بودند، برای‌حکومت‌های مستعمرات‌بشام‌ومصر واطراف فرستادند استاندارشام برای هرشهرستانی یك فرماندار تعیین میکرد که باسپاهیان در سنگر ها میزیستند، ولی‌استاندارکل‌شامات درانطاکیه‌میزیست‌واختیارعزل‌ونصب‌فرمانداران باوی‌بودهمینقسم‌مالیات‌تمام‌شامات‌راازاستاندارجمع میکردواز آن‌عایدات،بکارمندان لشگری وکشوری قلمروخود حقوق میداد. مصر نیزمانند شام استاندارکل داشت که دراسکندریه اقامت میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد .

استان عراق‌وممالك فارس(ایران)نیزدارای همین‌تقسیمات بود . منتهی‌استاندار عراق وفارس‌که درنزدیکی پایتخت‌میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند .

استانداری در اسلام. مسلمانان که‌بکشورگشائی برخاستند،معمولافرماندهان سپاه‌را استانداران‌تعیین‌میکردند وبجنگ میفرستادند که اگر آن کشوررا گشودند، استاندار آنجا باشند . واززمان‌حضرت رسول (ص)این‌رسم معمول‌بود چنانکه‌درسال هشتم هجری‌حضرت رسول (ص) ابازیدانصاری وعمروعاص را بانامه ای برای‌دعوت وتبلیغ‌اسلام‌مأمور نموده فرمودند :

«بروید ومردم را براه راست وخدای یگانه وپیغمبر (ص) برحق دعوت کنید وهر کجا دعوت شماراپذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجاباشد وابازید بمردم آنجا احکام دین بیاموزدوپیشوای نمازباشد» وهمینطورهم شد. درزمان خلافت‌ابوبکرنیز مرسوم‌بودکه هرکس را برای‌فتح قسمتی‌ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادند فرمانروائی آن قسمت را نیز پیشاپیش باو واگذار میکردند که اگر آن ناحیه را گشود ، فرمانروای‌آن محل باشد ، باینقسم‌که درآغازکار ابوبکر ، سه دسته‌سپاهی روانهٔ شام ساخت ، اول بسرکردگی عمروعاص مأمورفتح فلسطین ازراه‌ایله .

دوم : بسرکردگی یزید بن ابی‌سفیان مأمور فتح دمشق ازراه تبوك .

سوم : بسرکردگی شرجیل بن حسنه مأمور اردن ازراه تبوك .

درعین حال، فرمانداری نواحی مزبور نیز بآنان واگذارشد وابوبکر بآنها گفت: هرجائی راکه گشودید فرماندار آنجاخواهید بود .

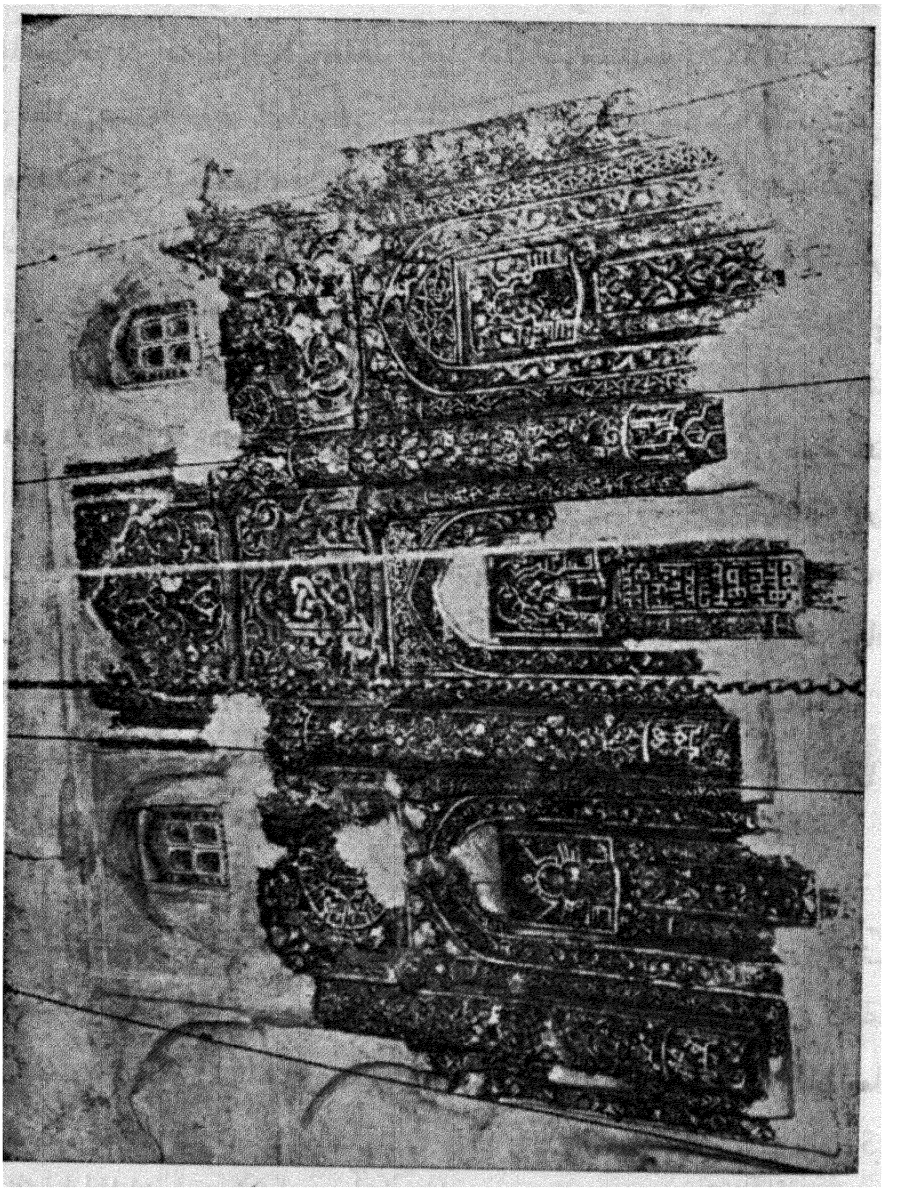

اما عمر استانداری تمام شامات را(مانندزمان رومیان) بابوعبیدهٔ جراح داد که درزمان صلح وجنگ فرمانروای کل باشد واختیارعزل ونصب حکام جزء نیزدردست

ابوعبیده بود با این فرق که استاندار کل رومی در انطاکیه میزیست واستاندار کل مسلمانان دردمشق ماند. چه که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی اقامت کنند که میان آنها ومدینه آب یادریاباشد.

درابتدای کارفرمانداران و استانداران اسلامی همان فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان خویش دراطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستندوچنانکه گفته شد،سپاهیان اسلام مطابق دستورخلیفه از آب نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای عربستان از راه خشکی متصل میشد. مسلمانان درشامات چهارلشگرداشتندکه دردمشق وحمص واردن وفلسطین اقامت میکردند و از آنرو آن شهرستانها بنام اجناد (لشگرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی عراق در بصره وکوفه اقامت میکردندوسپاهیان مصر درفسطاط واطراف اسکندریه میزیستند کلیهٔ این سپاهیان در اطراف شهرها میماندند وازسکونت درده هاوشهرهااحترازمیکردند وبامردم بومی آمیزش نداشتند چون عمربسختی آنهارامنع کرده بود که بشهرهاودههانروند وبامور زراعت نپردازند ازآنرو همینکه بهارمیرسید سپاهیان ، چارپایان خود را بامأمورین زیردست وچند سرکرده بچراگاه های نزدیك روانه میساختند زیرا بپرورش وفربه ساختن چارپایان اهمیت بسیارمیدادند ، ازآنجمله عمروعاص ، بسپاهیان خود درمصرمیگفت :

«بدانیدکه من اسبان را مانند سواران رژه میبینم واگرسواری اسبش لاغر وخودش(بدون جهت) فربه شده باشد ازحقوق ورتبه اش میکاهم» .

هرسال هنگام بهار عمروعاص بسپاهیان خود درمصر اجازه میداد در ده ها واطراف شهرهابچرای اسبان وگردش بپردازند اما با مردم آن نواحی آمیزش نکنند. درآن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی ورومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباًدر اطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس ـ طحا درحرکت میآمدند بامردم آن نقاط معاشرت نمیکردند ، چه که اکثریت با نامسلمانان بود و اگر اختلافی روی میداد ، قبطیان ورومیان بمسلمانان صدمه میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کارآسانی نبودوباین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی دوردور میزیستند وحتی تاقرن دوم هجری درده های مصرمسجد وجود نداشت. تاآنکه درسال۲۱۶هجری ، مأمون خلیفهٔ عباسی بآن

وضع خاتمه داد واسلام را در دهای مصر منتشر ساخت.

وضع اندلس نیزچنین بود که مسلمانان پس ازفتح آنکشور، در سال۹۲هجری متعرض اموراداری وسیاسی ودینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل‌قوا وفرمان‌روائی عمومی را برای‌خود حفظ کردند و باستثنای شام و عراق که در زمان امویان وعباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت، اوضاع کلیه ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته و از مداخله در اوضاع اجتماعی مردم خودداری میکردند.

درزمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان‌قوا بودند وبیشتر ازهر چیز مراقبت داشتند که مالیات جمع آوری شود ومسلمانان نماز جماعت را بپا دارند وچنانکه سابق گفته شد امور داخلی مصر وشام وعراق، پس از فتح اسلام تا اواسط امویان قبل از اسلام اداره میشد و تدریجاً از اواخر دورهٔ خلفای‌راشدین اموراداری این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت، تا آنکه در زمان عبدالملك بن مروان، کلیه ادارات و دفاتر ممالك اسلامی بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامی در تمام شئون اجتماعی مستقر گشت واز آن موقع فرمانروائی ممالك (استانداری‌ها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییر یافت. اما بطورکلی دو نوع استانداری (فرمانروائی یا امارت) معمول بود که یکی را امارت عامه و دیگری را امارت خاصه میخواندند.

وامارات‌عامه نیز بردوقسم بود که یکی را استکفاء و دیگری را امارت‌استیلا می گفتند.

امارت استکفاء چه‌بود ؟

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردی را شایستهٔ‌همه کار میدید واو رابا اختیارات تام وتمام بفرمانروائی‌میگماشت و این اختیارات تام عبارت بود از :

۱ـ ادارهٔ آرتش از نظر مالی وجنگی (مگراینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین کرده بود). ۲ـ تعیین‌قضاة وفرمانداران. ۳ـ نظارت در دخل‌وخرج وتعیین‌مأمورین لازم. ٤ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان. ٥ ـ اجرای احکام شرع

(حدود). ٦ـ پیشوائی در نماز. ۷ـ سرپرستی حجاج. واگر آنکشور با دشمن هم‌مرز بود فرمانروای کل، علاوه بر این هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد وغنائم جنگی را جمع آوری کرده، پنج یک را بمستحقان بدهد. (تفصیل این موضوع در قسمت آرتش و دارائی خواهد آمد) بیشتر ممالك اسلامی که (مانند شام در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان درهردودوره) از مرکز خلافت دور بودند بهمین ترتیب اداره می‌شدند .

مشهورترین این استانداران(امیران) در زمان امویان در عراق عبارتند از:

زیادبن ابیه ، پسرش عبیدالله‌بن زیاد ، بشربن مروان، حجاج‌بن یوسف، یزید بن مهلب،مسلمة بن‌عبدالملک، عمربن هبیرة ، خالدبن عبدالله قسری ، یوسف بن عمر ثقفی، عبدالله‌بن عمربن عبدالعزیز ، یزیدبن عمربن هبیره.

اینان را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیز میخواندند و اختیارات آنها نامحدود بوده ، مثل پادشاهان‌مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند . فرمانداران‌راعزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان لشگری و کشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانند ساختن پل‌ویاکندن ترعه) انجام میدادند و بقیهٔ درآمد را بشام برای خلیفه میفرستادند .

در مصر نیز چنین استاندارانی میفرستادندکه نامی‌ترین آنها عمروعاص‌میباشد و چه بساکه عامل(استاندار) مصر از سایر همرتبه‌های خود مستقل‌تر بود . چنانکه معاویه بعدازاستفاده ازتدبیر عمروعاص در شکست دادن علی(ع) اختیارات‌واستقلال زیادتری بعمروعاص داده او را امیر مصرکرد وهمین قسم زیادبن ابیه رابا اختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة بن شعبه رابا همان وضع بکوفه مأمورکرد تا بدانوسیله این مردان‌کاردان با تدبیر تطمیع بشوند و برای‌معاویه خوش خدمتی کنند .

عباسیان هم این رویه را ادامه دادند، منتهی استان عراق راکه نزدیک بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب اختیار) کل‌را باستانهای دوردست مانند شام، مصر ، خراسان وممالك ترك و ماوراءالنهر فرستادند .

در زمان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذ کلی یافتند، باینقسم‌که هرون

فرمانروائی نواحی غربی کشور را از شهر انبار تا افریقا) به جعفربن یحیی برمکی

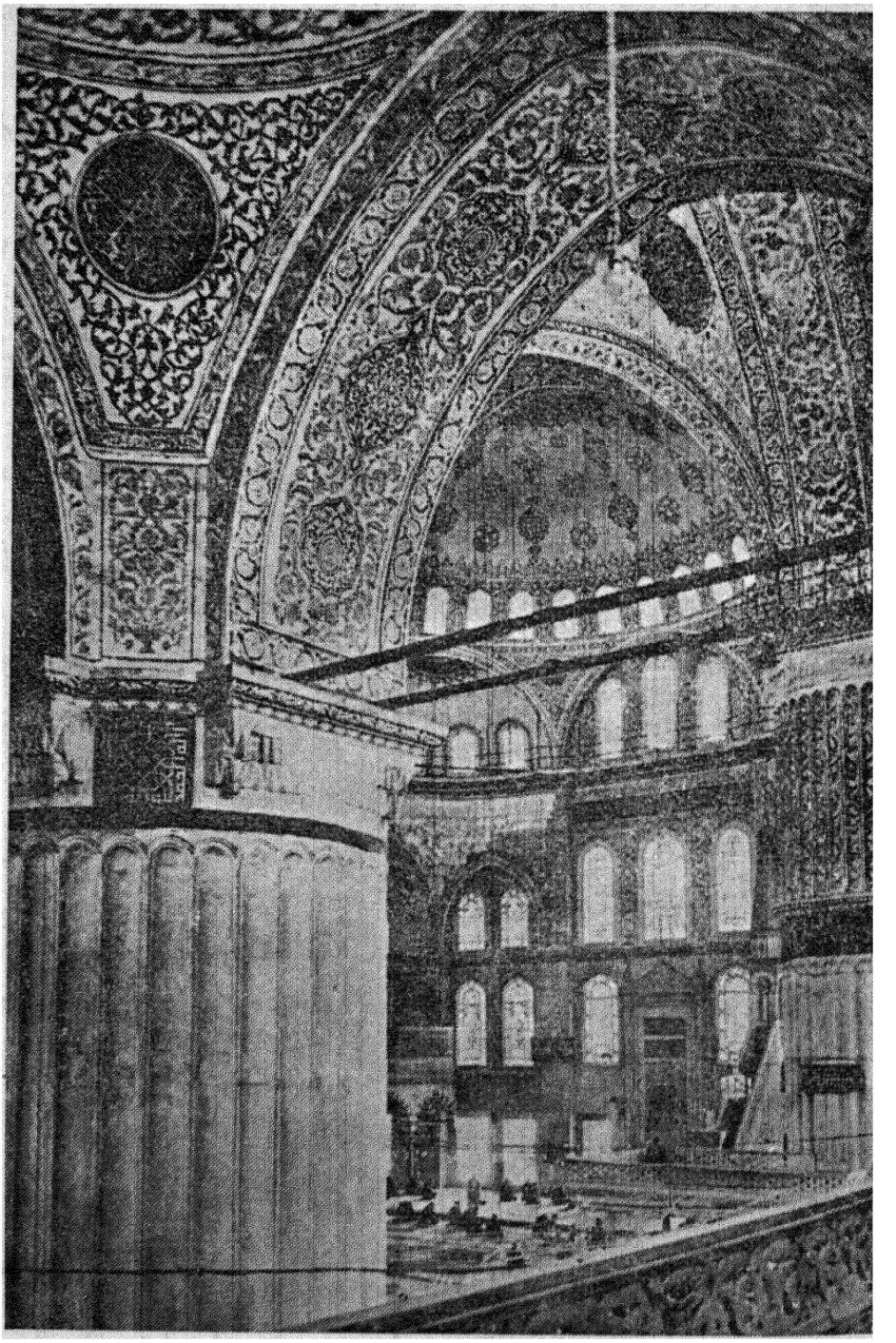

ت- استامبول : داخل مسجد سلطان احمد

واگذارد وفضل برادرجعفر را بفرمانروائی قسمت شرقی (از شیروان تا آخر بلادترك)

گماشت(۱۷۶هجری) جعفر در مصر میزیست و برای شام وافریقا وسایر نقاط عرب مأمور میفرستاد. اما برادرش فضل از بغداد بطرف خراسان عزیمت کرده و در سراسر قلمرو خویش فرمانداراتی معین کرده بعراق برگشت، گاه هم خلیفه یکی از خواص خود را باستانداری مملکتی میگماشت و آن شخص از طرف خود قائم‌مقام کل تعیین میکرد و بیشتر درزمان عباسیان ، این نوع مأموریت ها انجام میبافت و در هر حال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شد که رفته‌رفته ممالك اسلامی‌عباسیان بحال تجزیه افتد وهر قسمتی برای خود مستقل شود چه‌که والی یا امیر ، در قلمرو خود استقلال کامل داشت.

فقط برای خلیفه روی منبر خطبه میخواند و بنام اوسکه میزد واگر مختصر درآمدی باقی میماند به بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی‌مرد باهوشی‌میبود ونقاط ضعف خلیفه را در میبافت، استقلال خودراتحکیم میکرد و با فرستادن‌مختصر وجهی به‌بغداد ویا باشرایط آسان دیگر از هرجهت خود مختار میشد و بهمین‌ترتیب طاهریان درخراسان وخاندان طولون درمصر واغالبه درافریقا استقلال یافتند ودرهر صورت این نواحی‌را استانهای دولت عباسی‌میخواندند منتهی این نوع امارت‌بامارت استیلاء شهرت داشت .

امارت استیلاء چه بود ؟

گاه میشد که خلیفه از روی ناچاری ، کسی راامیر یك ناحیه میکرد . بدیهی‌است چنین امیری هیچ‌گونه شنوائی از خلیفه نداشت و فقط از نظر مذهب و دین ازخلیفه اطاعت میکرد ودرامور سیاسی واداری خود همه‌کاره بود . شرایطی‌که امیر مزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود :

۱ ـ خلیفه‌راپیشوای‌دین واموردینی وجانشین پیغمبرمیدانست . ۲ ـ ازخلیفه اطاعت مذهبی میکرد . ۳ ـ درپیشرفت اسلام با خلیفه همکاری داشت . ٤ ـ اوامر مذهبی درسراسرقلمرو امیرجاری و معاملات و عقود مذهبی نافذ بود . ٥ ـ حقوق شرعی ، مطابق شرع استیفاء میشد . ٦ ـ در تمام قلمرو امیر ، حدود شرعی اجراء میگشت . ۷ ـ امیرازدین اسلام ، با تمام قوا حمایت میکرد

امیرمیتوانست برای خود وزیر وامثال آن استخدام نماید وچنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به‌تجزیه کشانید ودولت‌های کوچکی مانند دولت‌های آل‌بویه ، طاهریان،غزنویان ، حمدانی ، طولونی ، اخشید و غیره در دولت بزرگ عباسی‌پدید آورد ، چه‌که این‌دولت‌هاهمه خود مختاربودند . فقط مبلغ معینی مطابق قرارداد سالانه 'برای خلیفه میفرستادند و بنام اوسکه میزدند و خطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل ، امارت را درخاندان خود ارثی میساختند چنانکه‌خدیوان مصر بادولت‌عثمانی‌این نوع‌رفتارمیکنند.(میکردندمترجم).

امارت خاصه . امیر خاص از خود استقلال چندانی نداشت وفقط درحدود معینی میتوانست در کارهای ارتش وسیاست محلی وحمایت ازاسلام ودفاع ازناموس مسلمانان‌اقدام‌کند ودرامورمالی وقضائی‌تابع خلیفه بودحتی درقسمت‌پیشوائی‌نمازهم ازخوداختیارنداشت وچه بساکه قاضی‌برچنان امیری مقدم‌بودمأمورین‌دارائی‌ازطرف خلیفه تعیین میشدند و مالیاتهای مربوط را جمع‌آوری کرده بخزانه داری مرکزی (بیت المال‌کل) میفرستادند و حقوق‌کارمندان لشگری و کشوری را خود مأمورین می پرداختند . دردورهٔ عباسیان امارت خاص چندان معمول نبود .

حقوق کارمندان همینکه عمر برای ثبت خرج و دخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس‌کرد وحقوق افراد ارتش را معین نمود برای کارمندان‌کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عماریاسررا بکوفه فرستاده، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش‌را بوی سپردو ماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد ، بعلاوه برای نویسندگان واذان‌گوها و همراهان عمار نیز ماهانه معین نمود . از آن جمله ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی وعبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی‌کوفه و شریح را برای امور قضائی‌بصره گماشت. حقوق وجیره دومی ماهی صد درهم ویك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح) ماهی صد درهم و ده جریب گندم میگرفت (۱) و چنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیره

۱ـهرجریب ۳۶۰۰ متر مربع است . و مقصود مقدار گندمی بوده که درآن مساحت‌کاشته میشده و بدست می آمده است . مترجم

عمار یاسر ازهمه بیشتربود چه‌که وی پیشوای نماز وفرمانده آرتش بوده ودر واقع امیر محسوب میشد . معاویه والی شام سالی هزاردرهم حقوق (در زمان عمر) داشت عمر در امور مالی بسیار سخت میگرفت و اگر میفهمید که مأمورین وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت وبه بیت المال میداد .

در زمان امویان ، حقوق و امتیازات استانداران (عمال) زیاد شد . مخصوصاً معاویه بآنها بذل و بخشش فراوان میکرد ، تـا در دوستی او پا برجا بمانند مثلا زیاد بن ابیه را استاندار بصره ـ خراسان و سیستان کرد و آنچه خواست بوی داد و همین قسم بـا عمروعاص رفتار کرد عباسیان هم مانند امویان امتیازات بسیاری بمأمورین خود میدادند و درهرحال مقرری استانداران تابع وسعت استانداری ونوع کار و اهمیت آنان بودچنانکه فضل بن‌سهل‌استانداراستانهای‌شرقی سالی سه میلیون درهم مقررش میگرفت .

وزارت . وزارت ، بالاترین مقامات دولتی است

مقام‌وزارت امیرالامراء سلطان عربها چیزی از این مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان‌این منصب را ازایرانیان اقتباس کردند ، ولی اگر مقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور و همدست فرمانروای کل باشد البته پیش ازعباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه های دولتی اسلام یافت میشدند ، چه که حضرت رسول در جزئی و کلی امور حتی در کارهای خصوصی خود بـا اصحاب مشورت میفرمود و مخصوصاً ابـوبکر را بامور معینی اختصاص میداد، تا آن درجه که عربهای معاشر بارومیان و ایرانیان ابوبکر را وزیر پیغمبرمیخواندند ، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمرمیگفتند منتهی کلمه وعنوان وزیردرابتدای اسلام معروفیت نداشت .

همینکه امویان بخلافت رسیدند و خلافت را بسلطنت تبدیل کردند ، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله ها ودسته بندی ها وبندو بست ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاًاشخاصی را مورد شور قرار دادندکه دارای شم سیاسی بودند و در واقع همان اشخاص‌وزیران بنی‌امیه محسوب میشدند ، بااین فرق که آنها عنوان ومقام وزارت

نداشتند ، فقط کار وزیران را انجام میدادند .

درزمان عباسیان ، امپراتوری اسلام وسعت گرفت واداره امور مملکتی اهمیت یافت ، از آنرو مقام وزیر بالا رفت بسیاری از وظایف خلیفه باو واگذار گشت که از آنجمله نظارت دیوان محاسبات ـ اجرای احکام خلیفه ـ نظارت درارسال مراسلات ازنظرحفظ اسرار خلیفه وامثال آن بود و در واقع مقام وزارت شمشیر و قلم را در دست داشت.

نخسین وزیر بنی عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی وزیر سفاح عباسی بود که برای اولین بار، بعنوان وزیر دردولت اسلامی معرفی شد(۱) ابن خلکان میگوید: پیش از ابوسلمه نه در زمان امویان ونه قبل از آن کسی بعنوان و زیر در دولتهای اسلامی معرفی نشده بود . ابوسلمه همدانی را وزیر آل محمد وابومسلم خراسانی را امیر آل محمد میگفتندو هردوی آنها ایرانی بودند ، عباسیان نخستین فرمانروایان اسلام هستند که وزارت راتأسیس کرده و آنرا بایرانیان واگذاردند. مهمترین وزیران ایران عباسی آل برمك بودند و اینان چنان درکارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابر انداخت بقسمی که بدبختی این خاندان کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت در دورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه در قرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیر افزوده شد . اسماعیل ابن ابی الحسن عباد بن عباس وزیر مؤیدالدوله دیلمی نخستین وزیری است که دارای آن عنوان (صاحب) شدوپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذوقدرت خلفاء بود. وهمینکه خلفاء ناتوان گشتندوزیران آنها نیز بیکاره ماندندو کسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند . که آنهارا امیرالامراء میگفتند .

---

۱ ـ ابوسلمه همدانی را خلال هم می گویند ، چون در محلهٔ خرما فروشان منزل داشته و یا از خاندان خرما فروشان بوده است و خلال بزبان عربی بمعنی خرما هم آمده است ، ماشرح حال مفصل این وزیرو سایر وزیران شیعه را درجلد دوم آثارالشیعه (فارسی) نگاشته ایم . طالبان بآن کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

امیر الامراء. از قرن چهارم هجری به بعدخلفای عباسی بفرمانروایان دولتهای کوچك مانند(آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا در واقع پادشاه ویا مثل پادشاه بود . اولین کسی که باین عنوان معروف شد ،ابن رائق از بنی حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲٤ هجری الراضی امورمملکت رابابن رائق واگذارده بوی خلعت داد وبنام او پرچم بست و دستور داد روی منبر باسم ابن رائق خطبه بخوانند و اورا امیرالامراء بگویند. ابن رائق را سلطان بغداد ویاملك بغدادهم میخواندند،پادشاهان آل بویه تا سال٤٤٩ نیز این لقب را داشتند و از آن پس این عنوان بطغرل بیك پادشاه سلجوقی وجانشینان او منتقل گشت والب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای آن لقب بوده است سرانجام در سال٤٤٧هجری دولت سلجوقیان در بغداد سقوط کرد ، سلاطین آل بویه در موقع اقتدار خود شخصی رابنام رئیس الرؤساء خوانده اورانایب خلیفه میگفتند وعنوان «امیرالامراء» راخودشان بهر کدام ازاعضای خانواده که شایسته میدیدند اعطاء میکردند. پس از سقوط آل بویه وپیدایش سلجوقیان دوباره تعیین امیرالامراء با خلفای عباسی شد اگر در اوضاع خلافت عباسیان مطالعاتی بعمل آید معلوم میگردد که یکی از موجبات سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد وخودکنار میرفت و بتدریج از ادارهٔ امور مملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیرالعزیز بالله میباشد۳٦۳هجری خلفای اموی ـ اندلس مانند خلفای اموی ـ شام در ابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری درامور مملکتی انتخاب میکردند و آنهارا حاجب میگفتند سپس همان حاجب را وزیرخواندند . وزارت امویان اندلس مانند وزارت عباسیان درخانواده های معینی بارث باقی میماند ، چنانکه بر مکیان در بغداد نیزهمان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض
وزارت تنفیذ

وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض وزارت تنفیذ .

وزیر ، تفویضی همه کارها را با فکر و نظر خویش تسویه

میکرد و جزسه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، درهمهٔ کارها ازخوداختیار تام داشت و آن سه موضوع چنین بود :

۱ ـ حق تعیین ولیعهد که وزیر در آن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ ـ خلیفه میتوانست هرکس راکه وزیر بکار گماشته ، برکنار سازد،ولی وزیر آن حق را نداشت .

۳ ـ خلیفه میتوانست پیش خود از امامت استعفاء دهد . اما وزیر آن حق را نداشت .

وزرای برامکه ـ یحیی بن اکثم ـ ابن فرات از وزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری ازفرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی، همین نوع اختیارات رادارا شدند،خلفای عباسی درپاره‌ای مواردمهر خلافت را بوزیران(تفویضی) میدادندوخودازهرجهت برکنار مینشستند موضوع مهر گرفتن هرون از جعفر وسپردن او ببرادرش فضل نمونه‌ای از نفوذ و اقتدار وزیران تفویضی میباشد.

ونیزحکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی جعفر برمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن صالح پسری عموی هرون بر وی ورود کرد جعفرازروی مستی وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگر حاجتی داری ازما بخواه تا بپاداش همراهی های پیشین آنرا انجام دهیم وازانواع نعمت‌ها که بدست ما افتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه‌ازمن رنجیده‌میل‌دارم ، آن رنجش برطرف‌شود.

جعفر ، بدون تأمل پاسخ داد که خلیفه ازتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملك گفت:ده‌هزاردینار وام دارم .

جعفرجواب‌داد ، که خودم ده‌هزاردینار وام تورا دادم وخلیفه‌هم ده‌هزاردینار داد دیگرچه ؟

عبدالملك گفت : دوست دارم که با دامادی خلیفه مقام وجاه من برتر گردد ودخترخلیفه را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفر بوی پاسخ داد که ازطرف خلیفه غالیه دختر خلیفه را بعقد پسرت در آوردم دیگر چه ؟

عبدالملك گفت : چه خوب است که استانداری (ولایت) هم بر این نعمت‌ها افزوده شود .

جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصررا باودادم .

عبدالملك رفت وبزم جعفر تاسحر گاهان ادامه داشت و همینکه جعفر فردای آنروز بخدمت خلیفه آمد ، خلیفه گفت : دیشب برتوچه گذشت ؟ جعفر داستان مجلس عیش را ازسرتا ته بیان کرد وهمینکه بموضوع عبدالملك رسید خلیفه که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفر تورا بجان پدرت ، بگو به بینم عبدالملك ازتوچه خواست ؟

جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست ـ توچه پاسخ دادی ؟ گفتم خلیفه ازتو راضی شد و آنگاه چه خواست ؟ ـ ده هزار دینار وام داشت ، آنرا ازمال خودم دادم وده هزار دینار از کیسهٔ خلیفه بر آن افزودم ـ سپس چی ؟ آرزو داشت که با دامادی وانتساب بخلیفه برجاه ومقامش افزوده شود ویکی ازدختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد ـ توچه کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را با اجازهٔ خلیفه برای پسرش ابراهیم نامزد کردم ـ آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه (ابراهیم پسر عبدالملك) دارای مقام استانداری هم باشد . توچه کردی ؟ من گفتیم که خلیفه حکومت مصررا باوداده است .

خلیفه پس ازشنیدن این اظهارات . فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء کرد، بسیاری ازخلفای عباسی بیك وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل ـ بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفیذ . وزیر تنفیذی، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامر خلیفه رااجراء میکرد ودر واقع رابط میان مردم وخلیفه محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل ونصب مأمورین عالی رتبه را ابلاغ میکرد درصورتی که وزیر تفویض هر کس را میخواست بهر کاری میگماشت یا از آن مقام برمیداشت خلیفه میتوانست . دووزیر تنفیذ داشته باشد که یکی درامور مالی ودیگری در امور

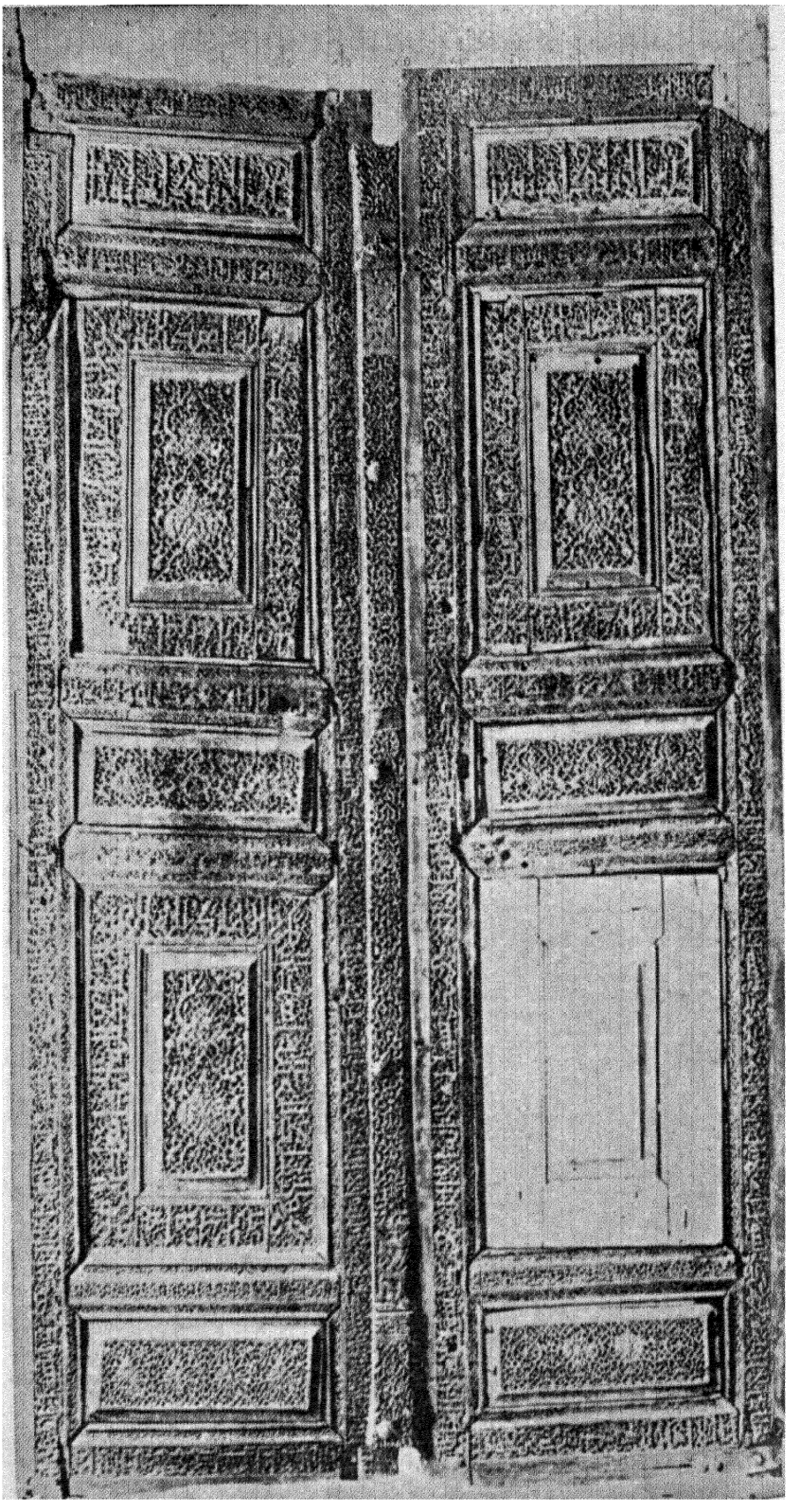

۴۵- درمنبت کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر درموصل
از آثار قرن ششم هجری

نظامی رابط باشد اماوزیرتفویض درهرحال یکی بود .

حقوق وزیر . حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکرد کسان واطراف ونزدیکان وزیر هم علاوه برخود وزیر ، حقوق هائی از خلیفه می‌گرفتند اینك نمونه‌ای ازمیزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:

وزیر ماهانه ۵۰۰۰ دینار

هریك ازپسران وبرادران وزیر، ماهانه ۲۰۰ـ۳۰۰دینار

هریك ازگماشتگان آنهاماهانه ۳۰۰ ـ ۵۰۰ دینار

گذشته از این حقوق ماهانه وزراء وکسان وبستگان آنان املاکی را تیول خود میکردند ودرمواقع‌معین عیدی وخلعت وهدیه دریافت میداشتند ، بطوری که یك وزیر در ظرف سال بیش از صد هزار دینار نقد و جنس برای خود و کسانش برداشت میکرد .

سلطان . در ابتداء وزیران عباسی را ازنظراحترام وتجلیل سلطان‌میخواندند. (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفربن یحیی را سلطان میگفتند و آنچه ازمطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس‌کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند وگاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتندوالبته‌این‌عنوان، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته وازروی مجاز اطلاق میشده است.تاآنکه‌برای اولین بار درتاریخ اسلام محمودبن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی‌سلطان‌ملقب شد ومثل اینکه دراواخرقرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکرشد) پس ازآن عنوان سلطان ، بفرمانروایان وپادشاهان ترك وکرد وچرکس وسلجوقی وایوبی ومماليك (یك‌سلسله ازپادشاهان مصر) وعثمانی نیزاطلاق شد .

مقام وزیرووزارتتا آنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اما همینکه عنوان‌سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت وهرسلطانی‌پیش‌از مرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان درشرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگویدکه سامانیان

پادشاه خود را سلطان السلاطین میگفتند وچون سامانیان پیش ازغزنویان میزیستند بنا بر این باید گفت که عنوان مزبور قبل ازسلطان محمود هم معروف بوده است واز آنرو

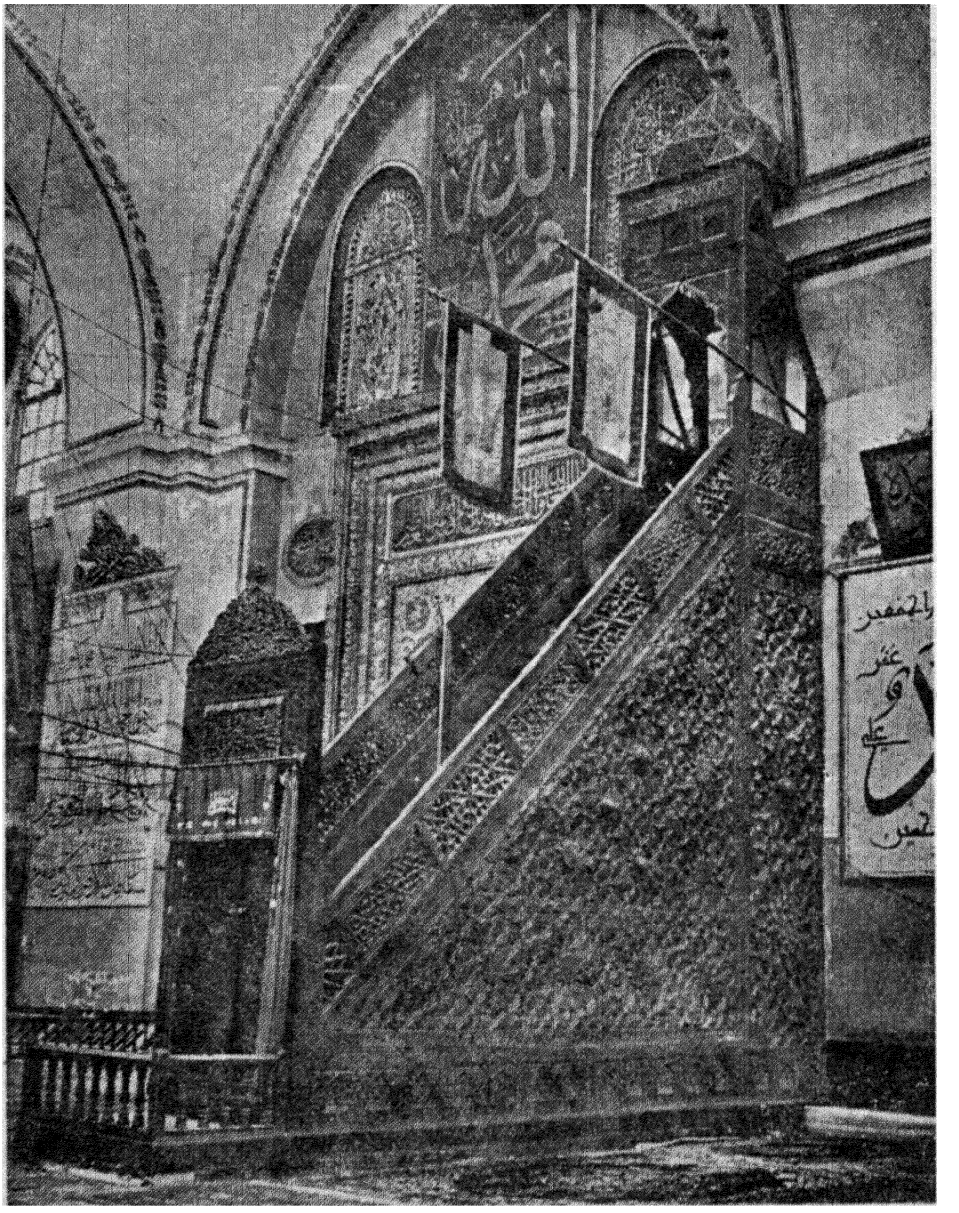

ت ـ بروسه : داخل مسجد علو

غزنویان ، این لقب را ازسامانیان گرفته اند بااین همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان دراولین بار برای سلطان محمود) درست ترمیآید ، غیر از

این باشد باید گفت که سامانیان پیش از قبول اسلام این لقب را داشته‌اند وسلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد .

عنوان سلطان ، ازطرف خلیفه اعطاء میشدو آنرا ازنظرمذهبی اهمیت میدادند چه کـه از نظـر سیاسی و اداری اشخاصی کـه ملقب بلقب سلطان ، همه نوع نفوذ وقدرت داشتند .

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیارمجلل بودباینقسم که خلیفه هفت‌خلعت بسلطان میپوشانید و گردن بند وتاج ودوبازوبند بوی می‌بخشید وبکمرش شمشیری می‌بست وبنام اوپرچم می‌بست وباسمش خطبه میخواند ویکی‌از آن مراسم با شکوه‌درزمان خلافت المستظهر بالله ، برای سلطان محمدبن‌ملکشاه ، با حضور سنجر برادر محمد دربغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه در تالارتاج ، روی تخت خود جلوس کرد ، برده مبارك حضرت رسول را بدوش انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامه خلافت برسرنهاد وچندین‌خلعت، بسلطان‌محمد پوشانیده، یك‌تاج ودوبازوبند ویک گردن‌بندبسروگردن وبازوی سلطان‌بست با دست خود دوشمشیر بکمروی آویخت وپنج اسب با زین وبرگ بوی داد وپرچم سلطنت اورا بادست خویش(خلیفه) آراست ودرجامع بغدادبنام‌سلطنت وی خطبه خواندند.

معمولا روزی که لقب سلطانی اعطاء میشد . القاب دیگری که حاکی ازتوجه مقام خلافت بسلاطین بود،مانند عضدالدوله ـ سیف الدوله ـ ناصرالدوله وامثال آن بسلطان داده میشد .

آرتش وتوابع آن

تاریخ آرتش

اساس ارتش . در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کارزار ، همهٔ مردان بجنگ رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم وترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر،متمدن (شهرنشین) شدو کارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش ازهرچیز درصدد بر آمد کاهن داشته باشدوسپاهی منظم راه بیندازد ونخستین دولتی که سپاهی منظم آراست . دولت فرعونی مصر بود . فراعنهٔ مصردرحدود دوهزارسال پیش ازمیلاد اززنگیان وحبشیان آرتشی فراهم ساختهنواحی کنار دریای قرمزرا بدست این سپاهیان برای خودگشودند سپس آشوریان ، بابلیان ، فنیقی‌ها ، یونانیان ، رومیان وبالاخره مسلمانان . سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم میایستادند درخرابه‌های مصرقدیم تصویراین نوع سپاهیان بسیاراست یونانی‌ها با جرح وتعدیل مقتضی این رویه را ازنظام مصرقدیم آموخته تشکیل(کتیبه) دادندکه بزبان یونانی آنرا جناح **Phalanx** میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرارمیگرفت وهرجناح یاکتیبه از چهارهزار سپاهی تشکیل می‌یافت وهر سپاهی بفاصله چند قدم پهلووپشت سرهم میایستادند.فیلیپ مقدونیه شمارهٔ کتیبه را دوبرابر کرد واسکندر پسرش آنرا چهار برابر ساخت و فاصله سپاهیان راکمترساخت ، بقسمی که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد ، اسکندر نیزه‌هائی برای سپاهیان تهیه کرد که درازی آن ۲۴ پا میشد نیزهٔ صف‌اول کوتاه ، ودومی بلندترمیشد

و همینطور طول آن افزوده میگشت تا بحدی که نیزه صف‌پنجم سه‌پاجلوتر ازصف اول ظاهر میشدفیلیپ رسته سوارنظام ترتیب داد وپسرش اسکندرپاره‌ای آلات‌جنگی از آن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد وبا این نظام جدید ، درقرن‌چهارم پیش ازمیلاد دنیا را مسخر ساخت .

آرتش روم . رومی ها قسمت کتیبه را ازیونان اقتباس کردند ،آرتش رومیان درموقع قدرت آنان ازلشگرها تشکیل‌میشد وشمارهٔ هرلشگر (فرقه) شش‌هزاربود که بسه دسته تقسیم میگشت :

۱ ـ جوانان درصف اول‌میایستادند. ۲ ـ میان سالان درصف دوم بودند.

۳ ـ مردان مجرب وکاردیده درصف سوم قرار داشتند باهرلشگری عده ای تیرانداز و نیزه دار وسنگ افکن بودکه دشمن رامشغول دارد وازجنگ‌باپیاده‌نظام باز دارد .

سپس رومیان ، بدون توجه بصف آرائی‌لشگرهای خود را بدسته‌های دهگانه تقسیم نمودند وهردسته‌باهنگ‌سه قسمت‌میشد وهرقسمتی دودسته بودودرهردسته‌ای صد مرد میایستادند . فرق این نظام جدیدبانظام سابق‌روم ویونان آن‌بودکه دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند . بلکه سپاهیان به لشگرهاوهنگ ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی تافتوحات اسلامی بهمان ترتیب باقی ماند .

درزمان پیدایش اسلام ، شمارهٔ سپاهیان روم ۱۲۰هزار بود وسر کرده هرده هزاریك‌فرمانده بودکه غالباًازبطریق‌هاانتخاب‌میشد وهربطریقی دوفرمانده زیردست داشت‌که آنرا طومرخان میگفتند وهریك از آنان برپنج هزار سپاهی‌فرمانروابودند وهریك ازطومر خانها پنج فرمانده را اداره میکردندکه آنرا درونگری Drungri میخواندند وهردرونگری هزار مرد زیر دست داشت، هردرونگری بنوبهٔ خود پنج افسرجزء رااداره میکردکه نام آنهاکومس Comes بودوهرکومس ۲۰۰سپاهی‌رازیر دست میگرفت. فرمانده زیردست‌کومس کیمطرخ Centuriones بود که‌صدمردرا اداره میکرد زیردست‌کیمطرخ دامرخ یعنی‌دهباشی‌بودکه ده‌سپاهی زیرنظرمیگرفت واین نظامات بانظامات آرتش‌امروزشباهت بسیاردارد .

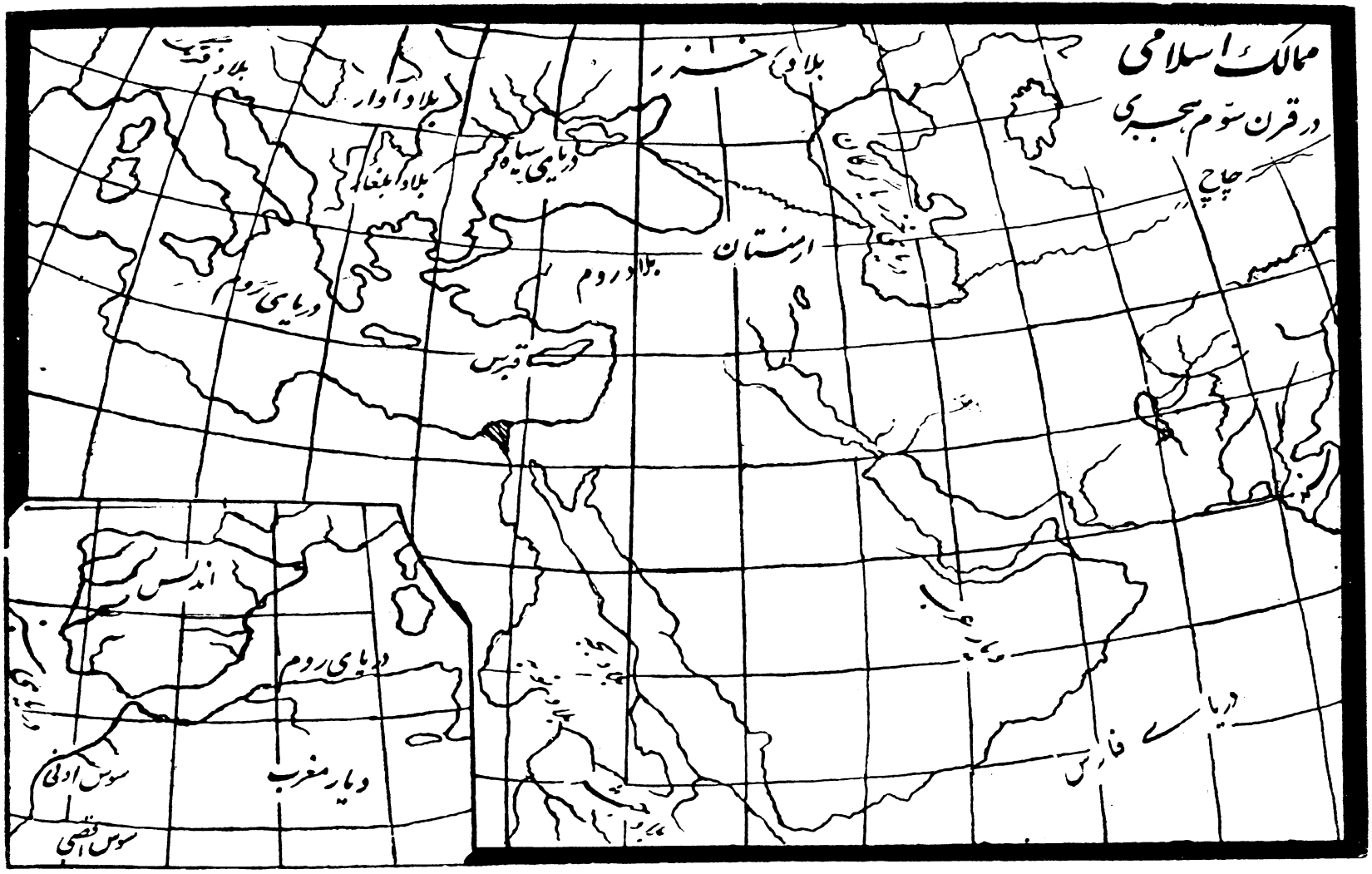
ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری
بلاد خزر
بلاد آوار
بلاد بلغار
دریای سیاه
چاچ
ارمنستان
بلاد روم
دریای روم
قبرس
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی
دریای فارس

آرتش ایرانیان . آرتش ایران، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت : فرماندهان کل که آنان را میر میران میخواندند وزیر نظر هرکدامشان چهار فرمانده بودکه آن را سپهبد میخواندند و هر سپهبدی چهار مرزبان در اختیار داشت وهرمرزبان چهار سالاررا اداره میکرد وهرسالاری فرمانده ده سوار وپنج پیاده بود .

آرتش عرب . عربها پیش از اسلام ، بدوی بودند و آرتش مرتبی نداشتند وهرگاه جنگی پیش میآمد عده‌ای سواره وپیاده بانیزه وتیروشمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی دوحکومت عرب مانند تبابعه پادشاهان حمیر، ومنذریان، پادشاهان حیره پیش ازظهور اسلام ، بواسطهٔ آمیزش باممالك متمدن دارای آرتش منظم بودند و ازقرار مذکور پادشاهان منذری دو کتیبه داشته‌اند که یکی رادوسرودیگری راشهباء میگفتند ولی عربهای حجاز چنانکه گفته شد بحال بدوی میزیستند .

پس از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب جدا شدند وزیر پرچم دین دارای یك هدف ویك مرام گشتند و ازآنرو در جنگها تمام افرادشان بصورت سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند وهمینکه مهاجرین بمدینه آمدند با انصار همدست شدند وهردو دسته یك سپاه تشکیل دادندکه رابط میان آنان برادری وبرابری بودو با آنکه شمارهٔ آنان بسیار کم بود از نیروی اتحادووحدت تقویت میشدند وفرمانده کل این جمع قلیل ، خود رسول اکرم (ص) بود .

بعداز آنکه درزمان پیغمبر (ص) وابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت، بسیاری ازقبایل عرب درحجاز ونجد ویمامه بمسلمانان پیوستند وپس از آنکه عدهٔ آنان زیادتر شد بشام وعراق ومصر حمله بردند وشهر های مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود رابچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی درمصروشام وعراق جادادند وهرقبیله وتیره‌ای جای مخصوصی را گرفتند مثلا استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود و در هرقسمت یکی ازپنج قبیله های اسلامی. ازد ، تمیم ، بکر، عبدالقیس واهل عالیه اقامت داشتند (قریش کنانه ـ ازد ، بجیله ، خثعم ، قیس عیلان ، مزینه) واهل عالیه وکوفه را اهل مدینه میگفتند وهریك از آن قبایل پنجگانه ازخودامیری داشتندسایرسپاهیان مسلمین درکوفه وفسطاط وسایرشهرهای عراق وشام ومصر بهمین

وضع متفرق شده دراطراف ونواحی منزل گزیدند .

ودر هرحال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجومیزیستند وبهیچ کاری جزجنگ نمی پرداختند وعمر، آنان رااززراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس از آن همه فتح وپیشرفت کم کم بفکر تن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمر این را دریافت بمنادی خود فرمان داد ، پیش فرماندهان سپاه برود وبآنان بگوید که حقوق ومقرری افراد سپاهی مرتب میرسد وخواربار وجیره ومواجب خانوادهٔ آنان نیز برقرارمیباشد ، بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشاید هم نظرعمر این بوده که سپاهیان در یك محلی پابند ودلبسته آب وخاك نشوند چه کهممکن بود در نقاط دیگری بوجوداین سپاهیان احتیاج مبرم پیدا میشد وحرکت دادن آنها درصورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود.

بهر حال تا زمان عمر ، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند ، ولی همینکه خلیفه دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب داد ، سپاهیان ازسایر افراد متمایز گشتند و این جریان تازمان امویان تکمیل شد و از قرار معلوم در اواسط حکومت بنی امیه موضوع نظام اجباری دراسلام شروع شد، چه تا آنموقع مسلمانان بنام جهادوفریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند وغنیمت هائی بدست می آوردند. تا آنکه پیش آمد قتل عثمان (۳۵هجری) وحوادث بعداز آن مسلمانان را بخود مشغول داشت وهردسته ای حق را بطرف خود دانسته با آندستهٔ دیگرمبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده یك حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم را آماده کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری را اجراء کردند و شاید نخستین کسی که باین عمل اقدام کرد حجاج بن یوسف عامل عبدالملك بن مروان میباشد .

در آنموقع دولت اموی به منتهای قدرت وشوکت رسیده بودند وبعمران وآبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی که حتی درزمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند ، اما معاویه با بذل و بخشش وسیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد ، پس از معاویه یزید ومعاویه دوم ومروان حکم خلیفه شدند وهیچ کدام از آنان نتوانستند سروصورتی بامور آرتش بدهند تا

آنجاکه درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام ، بکلی خودسر شده بدستور خلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه(عبدالملك) ازاین وضع برئیس گارد مخصوص(صاحب الشرطه) روح بن زنباع شکوه کرد که افرادسپاهی بامن فرود نمی آیند وبامن کوچ نمیکنند... رئیس گارد اظهارداشت که در میان نفرات ما مردی است که اوراحجاج بن یوسف میگویند . اگرخلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین سازدبخوبی این مشکل راآسان میکند عبدالملك حجاج را که مرد سر سخت بی باکی بود بآن کارگماشت . از همانموقع تمام سپاهیان باخلیفه سوارشده وباخلیفه پیاده میشدند فقط افرادونفرات روح بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی بودند تاآنکه یك روز خلیفه وهمراهان براه افتادندوافراد روح بن زنباع بخود مشغول بوده غذامیخوردند حجاج که اینراشنید سروقت آنان آمده ،گفت : چرا باخلیفه راه نیفتادید آنها هم باشوخی و بی اعتنائی گفتند: مادربخطا آرام باش توهم بیا وباماهم کاسه بشو، حجاج سری تکان داده ، در پاسخ گفت : که اشتباه کردید آنچه تصورمیکردیدگذشت سپس دستورداد ، تمام آن افراد نافرمان را بتازیانه بستند وچادر های روح بن زنباع رئیس آنان راآتش زدند. روح بن زنباع گریه کنان نزد عبدالملك رفته گفت :

کسی که دیروز فراش من بود مأمورین مرا تازیانه زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك حجاج راخواسته ماجرا را پرسید حجاج گفت من این نکردم بلکه خود خلیفه آنرا بجاآورد چه که دست من دست خلیفه وتازیانهٔ من تازیانهٔ خلیفه است هرگاه خلیفه بخواهد میتواند بجای هرچادر دو چادر وبجای یك فراش ، دوفراش بروح بن زنباع بدهد . اماشایسته نیست که قدرت مرا درهم بشکند .

خلیفه گفتهٔ اورا پسندیدوخسارات روح بن زنباع را جبران کرد اما کفایت ولیاقت حجاج را درك کرده، اورا مقرب ساخت وشایداز این تاریخ موضوع نظام اجباری دراسلام آغاز گردید و بتدریج رسمیت یافت بقسمی که از آن به بعد سپاهیان اسلام بدودسته داوطلب و اجباری تقسیم شدندوهردو دسته ازاعراب (قحطانی یمنی یاعدنانی مضری) بودند. اگرچه غیرعرب و بندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد .

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام .در زمان سلطنت عباسیان ، نیازمندی

بایرانیان شدت یافت ودسته‌هائی از سپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب واسلام در آمدند و نخستین دستهٔ آنان خراسانیان بودند چه که آنان بسر کردگی ابومسلم برای اولین بار بیاری عباسیان قیام کردند و آنانرا بخلافت رسانیدند از آنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود. یمنی ، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی بر آن سه دسته افزوده شد که آن گارد مخصوصی بود که مأموریتی جز حفظ وحراست خلیفه وجلوگیری از شورش های داخلی نداشتند وعجب اینکه همین دستهٔ اخیر، باعث ضعف و بیچارگی خلفای عباسی گشتند .

وهمینکه در سال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب در سپاهیان خلیفه فزونی یافت بقسمی که خلیفه از سپاهیان خود بیمناك شد و گارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ خود از اهل حوف (شرقیه ودقهلیه مصر) تشکیل داد که آنهارا مغربی هم میگفتند وشاید میان آنان از مغربی‌ها هم بوده‌اند ودستهٔ دیگری نیز از مردمان فرغانه وسمرقند و اشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔ فراغنه یا ترك‌ها بر دسته‌های سابق افزودند . این دستهٔ اخیر خطر ناکترین سپاهیان خلیفه شدند .چه که ذره‌ای از اهانت برجال دولتی وسپاهیان عرب فروگذار نمی کردند ومردم بغداد را همه جور آزار میرساندند . از آن جمله اینکه در کوچه ها و بازارهای بغداد اسب تازی کرده ، مردان وزنان و کودکان را زیر پا میگذاردند . مردم از بیداد آنان بخلیفه شکایت کردند وخلیفه ناچار شهر سامره را در سال ۲۲۱ ساخته، خود بااین دسته از سپاهیان بدانجا رفت واز آن زمان عربها از خلیفه خود متنفر شده نسبت بوی بدبین گشتند سپاهیان خلیفه در آن موقع همه پیاده بودند ودستهٔ اعراب را حربیه ودستهٔ غیرعرب راجند میخواندند .

اما سپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد درسر حدات میرفتند، تا مگر غنیمتی بدست آورند در هر صورت سپاهیان خلفاء بچند دسته تقسیم میشدند از این قرار :

نفت اندازان و آتش افروزان که سنگرهای دشمن را آتش میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند . سنگ اندازان که بافلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنها را عیار می‌خواندند . پزشکان وداروسازان بسیاری در

لشکریان اسلام خدمت میکردند، که چه در زمان جنگ وچه در زمان صلح با سپاهیان بودند ، همانطور که اکنون درممالك متمدن هم این رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود با دیگران زد وخورد داشتند اینان در زمان مهتدی بوجود آمده ودردوران مستعین کارشان بالا



ع- ظرف مسی که روی آن آب نقره داده‌اند ودارای گل و بوته ونوشته میباشد

گرفت وهمان اوقات ، دستهٔ تازه تری بنام غلامان سنگی در دربار خلیفهٔ راه یافتند وخلفای فاطمی مصر نیزچنین غلامانی برای دستگاه خویش فراهم ساختند. دیگر دستهٔ معروف بساجی که سرپرست آنان ابن ساج ازعمال مقتدر خلیفه عباسی بودودسته‌ای از لشکریان پیادهٔ عرب بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدندوهمین قسم دسته‌های معروف به بلالی ومسعودی وغیره وغیره که هریك برای پیشرفت خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند . این زد و خوردها و کشمکشها که در میان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی میداد، کم کم حکومت رااز دست عرب وقریش گرفته، آنانرا

بگوشه‌ای افکند و ترک ها درهر کار صاحب اختیار گشته دولت های مقتدری تشکیل دادند .

دیوان آرتش عمر، دیوانی(دفتری) برای ثبت اسامی سپاهیان ومقرری آنها تشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده نمیشد وتنها آن را دیوان میگفتند ولی چون همهٔ مسلمانان در آنروز سپاهی بودند، لذا دیوان مطلق هم دیوان آرتش بود. در آن دیوان نام مهاجرین وانصار وپیروان آنان ومقرری آنها بارعایت خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکر شده بود و برای هرمسلمان وخانواده وفرزندانش حقوقی معین شده بود. در آن موقع بیش از هرچیز حق تقدم اسلامی ونزدیکی با پیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس ازدرگذشت طبقات اولیه شجاعت ومیدان داری درجنگ موردتوجه شد .

البته پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت واز آن جمله اینکه داوطلب باید مسلمان وتندرست و آزاد و بالغ ودلیر باشد وهمینکه داوطلب بدیوان آرتش در خواست میداد ابتداء تحقیقاتی در بارهٔ وی انجام میگرفت و همینکه پذیرفته میشد، نام ونام خانوادگی ورنگ چهره وقدوسایر مشخصات برای رفع هرگونه اشتباه در دفتر قید میشد .

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی که عمر تعیین کرده بود پرداخت میگشت . مثلا اگر سپاهی عرب بودوازقبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول (ص) بود، بردیگران مزیت داشت، از آنرو سپاهی عرب قحطان برعرب عدنان وعرب مضر بر ربیعه وقریش برغیر قریش و بنی هاشم بربنی امیه مقدم میشدند. چه که آنان پیغمبر اکرم(ص) نزدیکتر بودند و باین ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت دوری و نزدیکی با هاشمیان درقسمت حقوق ومزایا مقدم ومؤخر میگشت. این ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی اگر داوطلب عرب نبود و افراد ترك. هند ، خراسانی یافرغانی یا مغربی داوطلب خدمت میشد در آنصورت سابقهٔ خدمات جنگی وسابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید ودر صورت تساوی این مراتب درجهٔ اطاعت آنان را رعایت میکردند برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات- فوق العاده

سربازان وافسران- هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودند که باقتضای زمان و مکان تغییر می یافت .

مقرری سپاهیان

مقصود از مقرری حقوقی بود که در موقع معین سال بآنان پر داخت میشد . در زمان حضرت رسول اکرم (ص) این مقرری مشخص نمیشد و بسته بغنائمی بود که بدست مسلمانان میافتاد که خمس آن را حضرت رسول برای خود بر میداشت و بقیه را بدون رعایت سابقه و نسب میان یاران تقسیم میفرمود. در زمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت ولی عمر، دیوان منظمی تشکیل داده با مراعات سابقه و نزدیکی به پیغمبر برای هریك از مسلمانان مقرری سالانه معلوم نمود که نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد:

۱- هریک ازمهاجرین وانصار که درواقعهٔ بدر کبری شرکت داشتند سالی ۵۰۰۰ درهم

۲ - هریك که شرکت نداشتند سالی ۴۰۰۰ »

۳ - هریك از زنان پیغمبر(ص) » ۱۲۰۰۰ »

۴- عباس عموی پیغمبر (ص) » ۱۲۰۰۰ »

۵ - حسن وحسین . » ۳۰۰۰ »

۶ - عبدالله پسر عمر » ۲۰۰۰ »

۷- هریك ازفرزندان(پسر) مهاجرین وانصار » ۸۰۰ »

۸ - هریک از اهالی مکه » ۸۰۰ »

۹ - سایر مسلمانان » ۳۰۰-۵۰۰ »

۱۰- زنان مهاجرین وانصار » ۲۰۰-۶۰۰ »

بطور کلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) در زمان عمر بهمان قرار بود و اگر هم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان کلی نیست حال اگر مقرری آن روز سپاهیان را با مقرری امروز آرتش ممالک متمدنه مقایسه کنیم خواهیم دید که در صدر اسلام حقوق و جیره افراد سپاهی بمراتب بیش از حقوق سربازان امروز بوده و برعکس افسران وفرماندهان آن روز اسلام کمتر از افسران دولتهای

متمدن امروز حقوق میگرفتند .

مثلا هرگاه یک درهم را بطور تخمین مساوی با یك فرانک بدانیم حقوق بزرگترین سرداراسلام (از آنجمله)خود عمر، ازسالی پنجهزازفرانک (یا دویست‌لیره) تجاوز نمیکرد ، اما مقرری نفرات(که از آنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم تعیین‌شده بود . علاوه بر آن، جیره وحقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشدکه از آن جمله ماهی‌دوجریب گندم بود (باید دانست‌که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع است ومنظور ازهرجریب گندم مقدار گندمی‌است‌که در آن مساحت از زمین بدست می آید) .

درزمان معاویه ، این مقرری دوبرابرشد چه‌که معاویه سپاهیان را باپول زیاد بخود جلب میکرد و از آنرو بشصت هزار سپاهی سالی‌شصت میلیون درهم حقوق می‌پرداخت‌که بطور متوسط هرکدام هزار درهم میگرفتند . چون قبایل یمن بیش‌از سایرقبایل بامعاویه همراهی‌میکردند ، معاویه یك هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنها مقرر داشت چه‌که بعد از خلفای راشدین شور جهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش‌شده بودوبیشتر برای‌پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها میافزود تا مردم بدور اوجمع آیند.بهرحال معاویه‌هنگ یمنی‌را مقرب ساخت‌وبآنان حقوق‌بیشتری پرداخت سران آنها را موردمشورت‌قراردادهنگ یمن‌ازاین نوازش خلیفه مغرورشد بادستهٔ‌سپاهیان مضر(بنی‌امیه جزء آنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این‌اختلاف‌هنگ‌تازه‌ای بنام قیسیه تشکیل داده وبا آنان نیزمثل یمنی‌ها رفتار کرد و آنان را بکار زارهای صحرائی‌فرستاد یمنی‌هارا مأمورجنگ دریائی کرد. اما مجدد میان یمنی‌ها وقیسی‌ها (که ازمضر وبنی امیه بودند) اختلاف درگرفت ومعاویه خواه وناخواه هردودسته‌را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد .

معاویه تنهاسپاهیان‌را باپول ومزایابخود جلب نمیکردبلکه دشمنان ومخالفین خود را نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی (ع) را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشدکه مأمورین‌معاویه هدف وی‌راتشخیص‌نداده دراجرای دستورش

قضاورمیکردند . مثلا معاویه به نعمان‌بن بشیر والی کوفه دستورداد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید چه‌که میدانست مردم کوفه ازدوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظوراصلی معاویه را درك نکرده ازاجرای دستور سر باز زد .

یزید ومروان‌وعبدالملك ، نیزروش معاویه را ادامه دادند . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه با مخالفین‌خویش ، مقرری وفوق‌العاده هنگفتی بسپاهیان‌میپرداخت از آن جمله ، حجاج والی کوفه ، با اجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به « رت‌بیل » مأمورساخته و گذشته ازمقرری وفوق‌العاده‌سرداران‌دومیلیون درهم‌میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن‌یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران و کجرفتاری بود رفته رفته ازحقوق سپاهیان کسرشد تا آنکه دراواخرامویان حقوق آنان به پانصددرهم تنزل‌یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی‌امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هر پیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) وبهرسواری ماهی‌صدوشصت‌درهم‌مقررداشتند که نصف آن مبلغ رابرای اسب خود مصرف‌کند ، پس ازچندی حقوق سپاهی کم‌شد ودرزمان مأمون به‌بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ، ثابت‌ماندودر سال ۲۰۱ هجری سپاهیان عیسی‌بن محمدکه ۲۵ هزار سواره و عده‌ای پیاده بودند بهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این‌را هم باید درنظرداشت‌که درزمان مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری‌که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابر آنچه گذشت ، معلوم میشودکه حقوق سپاهیان درزمان خلفای راشدین کمتراززمان بنی‌امیه بود ودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان امویان نقصان یافت زیرا بنی‌امیه برای مبارزه با مخالفین خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه درزمان آنان مردم غیر عرب نیزوارد خدمت نظام شدند وبا حقوق ومقرری‌کمتری راضی بودند بااین‌حال وبنا بگفتهٔ ابن‌خردادبه، کمترین حقوقی‌که خلفای عباسی بسپاهیان میدادند . ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشترمیشد چه‌که سپاهی رومی بیش‌از۱۲ ـ ۱۸ دینارحقوق (سالانه) نداشت واز آن گذشته سپاهیان اسلام بطورسالانه یا ماهانه یا سالی دوبار وسه‌باربطورمرتب حقوق

میگرفتند . برعکس سپاهیان روم که سه سال یا چهارسال یکمرتبه بحقوق خود می‌رسیدند دراواخردورهٔ عباسیان که دستگاه خلافت روبانقراض وانحطاط میرفت در آنجا نیزمانند همهٔ دستگاه‌های فاسد ، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد وهر خلیفه‌ای که میتوانست حقوق آنانرا بپردازد بیشتربرمسند خلافت می‌نشست .

تا زمان سلجوقیان ، حقوق سپاهیان ، نقداً پرداخت میشد . ولی نظام الملك طوسی(درسال ٤٨٥ هجری در گذشت) وزیرخردمند و کاردان سلجوقی برای‌اولین‌بار حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد ، وپارهٔ املاك را بجای حقوق برای سپاهیان‌معین نمود . نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام دادکه از آن جمله : تأسیس مدرسه مشهورنظامیه بغداد میباشد . این وزیرلایق ، مدت بیست سال وزارت الب ـ ارسلان وملکشاه سلجوقی‌را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب‌می‌شد چه‌که سلطان جزبشکاروخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی پرداخت . نظام الملك که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای سپاهیان منصرف شده‌وچنانکه گفتیم اراضی‌دولتی را بآنان تیول داد تا بدانوسیله‌قری‌وقصبات آباد گردد وصاحبان تیول برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ کشاورزی مشغول‌شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشوراختلال واردمی آمدپیش‌بینی نظام الملك عملی گشت ودر مدت‌کوتاهی محصول کشور افزایش یافت و از آنسرو سایرپادشاهان ووزیران همان رویه را تعقیب کردند و تاقرن گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی را رایج بود .

شمارهٔ سپاهیان

گفتیم که در آغازاسلام همهٔ مسلمانان سپاهی بودند وشمارهٔ مسلمانان‌با سپاهیان برابرمینمود.درسال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها وسپاهیان ازصد تجاوزنمی‌کرد وهمهٔ آنها در مدینه اقامت داشتند . تدریجاً پاره‌ای‌ازقبایل عرب مسلمان شدند وبرشمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در صحاح خود نقل میکند : که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید وهمینکه نوشتند هزاروپانصدنفرمیشد اما درسال نهم هجرت هنگام جنگ تبوك که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار

سوار و بیست هزار پیاده رسید ودر زمان ابوبکر وعمر این عده بصد و پنجاه هزار بالغ شد ودر اواخر ایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید ودر اوایل بنی‌امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار وسپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هزار زن وبچه همراه داشتند شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر در آنموقع بدون زن و بچه چهل هزار بود البته درشام وممالك ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند حضرت رسول(ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سرشماری می‌فرمود و درزمان خلفای راشدین نیز این رسم جریان داشت بقسمی که هر روز صبح مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند ومی‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یادختر) برای شما پیدا شده است؟ ویامهمانی برای شما رسیده واگر رسیده چندنفر بوده‌اند ؟

سپس نام ونشان نوزادان و مهمانان را با دقت یادداشت کرده دردفتر کل ثبت میکردند . این ترتیب درعربستان بود ودرسایر ممالك نیز هرچندوقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت . مثلا عمروعاص برای اولین مرتبه در مصر سرشماری کرد وعبدالعزیز بن مروان (از ۶۵ تا ۸۶ هجری درمصر حکومت کرد) وقرة بن شریك (از ۹۰ تا ۹۶) و بشر بن صفوان (۱۰۱) به ترتیب در مصر سرشماری انجام دادند و آخرین سرشماری (اعراب) درزمان هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری‌ها مانند سایر آثار امویان درنتیجهٔ شورش‌های داخلی ازمیان رفت و اکنون در دست نیست بنی‌عباس آنقدر ها باعراب اهمیت نمیدادند و بیشتر مأمورین آنها (لشکری و کشوری) از ایرانیان وترکان وغیره بودند وهمینکه معتصم در ۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان دادنام عربهارا ازدفتر بیندازند و حقوق آنهارا حذف کنند واگرچه عربها در برابر این بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی کاری ازپیش نبردند واز آنهنگام دولت عرب سقوط کرد وسپاهیان اسلام ازایرانیان وموالی(۱) شدند وچون معتصم مرد وواثق جای اونشست.

۱ — موالی که جمع مولی است در زبان عرب چند معنی دارد که از آنجمله بمعنای زرخرید و بنده میباشد خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمانان غیر عرب و بخصوص ایرانیان را از روی تعصب نژادی مولی یعنی بنده میخواندند . مترجم

دعبل خزاعی شاعرمشهور(۱) که آن موقع درصمیره میزیست بمناسبت‌مرگ معتصم وجلوس واثق این‌اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر : سپاس خدا راکه اندوهی نداریم خلیفه مردوخلیفه‌ای آمد . نه از مردن‌او کسی‌غمگین شد نه از آمدن این کسی شادکشت درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطوردقیق درزمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما ازقرائن موجود چنان برمیآیدکه عدهٔ آنان زیاد بوده‌است مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان‌ومازندران ۱۲۰هزارسپاهیان منظم‌وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت‌وشمارهٔ نظامیان‌مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان‌باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵هزارنفربود وسپاهیان محمدبن‌طغج مؤسس‌سلسلهٔ‌اخشیدی مصر(۳۲۳ـ۳۳٤) بچهارصدهزارمیرسید بعلاوه هشت‌هزار زرخرید جزوگارد مخصوص او بودندکه‌هرشب دوهزارنفر آنان در کاخ سلطنتی کشیك میدادند ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصدهزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست‌که این‌ارقام درست باشدچه که مسلمانان سپاهیان بسیاری درمرکزخلافت ودرمشرق ومغرب ومرزهای دور ونزدیك نگاه می‌داشتند وعلاوه بر آنان هنگام‌جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیرنظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری‌که مورخین نوشته‌اند : شمارهٔ ملازمین وگماشتگان مأمون (ازبنی‌عباس) بسی‌وسه‌هزار میرسید .

درجات آرتش اسلام پیش ازاسلام عربها بادرجات نظامی آشنا نبودند فقط هر قبیله‌ای امیری داشت واگر خودامیر بجنگ نمیرفت کسی‌را بفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیردست منکب و نفیر یا نفر تحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود .

درآغازاسلام نیز همین رویه ادامه داشت وشخصی با سابقه بفرماندهی سپاه

---

۱ ـ دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده در مدح آن امام بزرگوار ورثاء حضرت سیدالشهداء(ع)اشعار بسیاری سروده که ازآنجمله مرثیه مشهور میباشد و مطلعش چنین است :

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات مترجم

انتخاب میگشت و چندین عریف نیز زیردست او بودند وهرعریفی برده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصدفزونی یافت وزیر نظر هرعریفی بنا بمقتضیات وسابقه از بیست تاچهل سپاهی قرار گرفت بعلاوه مأموری بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد وعریف آنرا میان افراد تقسیم میکرد واین ترتیب تا دوران بنی امیه نیز دوام یافت ولی در زمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد :

عریف فرمانده ده سپاهی بود .

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود .

سپس آن ترتیب تغییر کرده هرصدسپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب وهرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرمانده کل) سپرده شد وگاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد .

اما دربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش ، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط این مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ ازسایر ستوران مشخص میشدند وستوران دولتی بنی امیه را باکلمه (عده) داغ میزدند و ترتیب داغ زدن ستوران پیش ازاسلام هم میان اعراب مرسوم بوده و هر قبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش ازاسلام درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش و اسلحه ومهمات وستوران آنها را رژه میگرفت ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم که سواران درجه دار با اسب وگماشته‌ای که یدك میکشید با زره وکلاه خود وسپر ونیزه وشمشیر وگرزوزانوبند وبازوبند وزره اسب (برکستوان) وکارد وطناب وتوبره وزنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقیچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب ودوکمان بازه ودو زه یدکی (که مبادادر میدان یافت نشود) ودوجعبه تیر یکی باخودش ویکی باگماشته‌اش ازجلوی پادشاه

رژه میرفتند همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این رسم‌را ازایرانیان گرفتندومعمول داشتند . گرچه از قراری‌که مورخین نوشته‌اند پیش‌ازفتوحات‌اسلامی نیز حضرت‌رسول (ص) سپاهیان معدود خودرا شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدر کبری (سال دوم‌هجرت) حضرت‌رسول(ص) تیری بدون‌پردردست گرفته سپاهیان اسلام را باآن مرتب مینمودند وصف آنها را میآراستند وهمان هنگام بمردی‌سواد نام برخوردندکه صف را برهم‌زده بود پیغمبر(ص) مشتی بشکم‌وی نواخته فرمودند راست بایست ای‌سواد پسرغزیه وهمینکه ازصف آرائی فارغ شدند بسایبانی‌که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند .

خلفای راشدین وخلفای اموی نیز آرتش را سان میدیدند حجاج والی‌کوفه از هرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد .

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم که خلیفه یا وزیر خلیفه برای دیدن رژه‌جلوس‌می کرد ومانندسرداری‌که آمادهٔ جنگ‌است کلاه خود وزره‌میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند و آنـان مسلح و مکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند واگر همه چیزشان مرتب بود جایزه می گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث رابسپهسالاری سپاهیان خودگماشت و آنرا مأمور آرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یا نایب او در موقع معین برای سان جلوس میکرد وکیسه های زر و سیم آماده میشد و تمام سپاهیان را احضار میکردند و اول ازهمه جـارچی مخصوص نام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب‌ازبرابر آن مأمور (که خود خلیفه‌یاجانشین اوبود)می گذشت وپس‌از آنکه خودش واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می آوردند عمرو آنرا درچکمه خود نهاده می گفت سپاس‌خدایرا که‌مرا بفرمانبرداری‌خلیفه‌یاری‌نمودتا آنجاکه‌موردمرحمت اوقرار گرفته‌ام ـ آنگاه گماشته‌ای که چکمهٔ عمرورا در می آورد آن مبلغ‌رابعنوان‌انعام برمیداشت . سپس‌سپاهیان‌پیاده

وسواره جلومی آمدندوهمه چیز آنان بادقت بازرسی میشد واگر کم وکسری داشتند از دریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی از آنروزهاعمرولیث اسب سربازی رابسیارلاغردیدوازروی اعتراض بوی گفت : چرا چنین است پول ما را میگیری وبجای اینکه اسبت رانگاه داری کنی زنت را فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب باید بجنگ بروی وپیروزی بیابی. برو که چیزی بتو نمیرسد ـ مردسوار درپاسخ عمرو گفت: ـ قربانت گردم اگراجازه بدهی زنم را برای رزه بیاورم تابچشم خود به بینی که این اسب لاغرچقدر اززن بی نوای من فربه تراست .

عمروُ ازاین حاضرجوابی خندید و جایزهٔ وی راداده گفت چارپایت راعوض کن.

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنابدستورعمردر کنارشهرها میماندند وجائی را اردوگاه نمیساختند که میان آنان و شهر «مدینه» دریاویارودخانه باشدوهمینکه مصرراگشودند بجای اینکه دراسکندریه پایتخت مصربمانند در چادر های خویش نزدیك قلعهٔ بابل اردو زدند وبعداً آن محل به فسطاط موسوم گشت همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت کسری اقامت نکردند ودرکرانه فرات که بصحرای شام وکوفه وبصره متصل میشد چادر زدند وچنانکه گفته شد همه جا همین رسم را رعایت میکردند اما چون زنان وفرزندان خویش را نیزباخود بمیدان جنگ می آوردند وبا آنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه های اسلام شهرمیشد.

پس ازچندی که عربها متمدن شدندازبردن زن وبچه بمیدان جنگ خودداری کردند اماهمچنان دربیرون شهرها اردومیزدند واین اردوگاهها کم کم شهر میشد چنانکه بصره وکوفه وفسطاط بهمین صورت درآمدفسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصر بود سپس شهر آبادی شدکه نام اوفسطاط بود وپس ازصد وچند سال که عباسیان دعوی خلافت کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی ازشام بمصر گریخت. عباسیان صالح بن علی را باسپاهی انبوه به تعقیب مروان فرستادند صالح دراطراف فسطاط اردو زد ونام آن محل به عسکر یامعسکر مشهور شد و تدریجاً شهری بهمان نام درآن



ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف به«باربوتن»

روئ این ظرف علاوه بر گل وبوته دوشعر عربی نیز دیده میشود

محل ایجاد گشت و بعد ازصد وچند سال دیگر درسال ۲۵۷ هجری احمدبن طولون بر مصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان وملازمان وی کوچك مینمود احمد درکنار کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد وهمانجا برای خود کاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند وکم کم آبادی این اردوگاه به فسطاط پیوست وشهر تازه به قطایع موسوم شد وهمینکه صدوچند سال دیگری ازاین واقعه گذشت «جوهر» سردارخلفای فاطمی مصررا فتح کرددردامنهٔ کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد که بعداً شهر قاهره شدواکنون هم باقی مانده است وهمین قسم سایرفرمانروایان اسلام که هریك بمناسبتی برای خود شهری ساختنداز آن جمله منصور برای خود ولشگریانش قلعهٔ بغداد راساخت که بعداً شهر شد وپسرش مهدی درخارج آنشهر اردو زد وبطورکلی اردوگاه های اسلامی درکنار شهرها بوده است وهمینکه حجاج بعد ازواقعهٔ (دیرجماجم) سپاهیان خودرا بشهر کوفه درآورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج را بیدادگری وناروا دانستند بخصوص که پس ازحجاج نیز جانشینهای اوهمان رویه راتعقیب کردند وبیشتر نسبت بایرانیان این ستم را روا میداشتند .

پرچم و بیرق

تاریخ پرچم . لواء ورایت (علم وپرچم وبیرق) درواقع یك مفهوم دارد وشاید یکی ازدیگری کوچك‌تر باشد و یا اینکه لواء همان رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم وبیرق و نظایر آن مینامند درهرحال پرچم از روزگار باستان معمول بوده ومصریان درجنگ و صلح پرچم‌داشته‌اند ودیگران‌از آنها گرفته‌اند(۱) عربهای پیش ازاسلام نیزپرچمهائی داشته اند وهرپرچمی مخصوص به‌یك‌قبیله‌ای بوده‌است .

اهمیت پرچم درمیدان کارزارمسلم است. چه‌اگرپرچم بیفتد سپاهیان ازمیدان میگریزند در قسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب های معمول میان قریش پرچمداری بود و آنروز پرچم خودرا عقاب‌میگفتندوهنگام جنگ آنرا

۱ — درفش کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده و در جنگها پیشاپیش برده میشد و سرانجام در شکست نهاوند بدست عربها افتاد. مترجم

بیرون آورده به پرچمدار تازه یاپرچمدار دائمی میدادند. معمولا پرچم قریش گاه در دست تیرهٔ اموی و گاه دردست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش نام عقاب را ازرومیان گرفته بودند، چه که علامت رسمی دولت روم عقاب بودو آنرا روی پرچم‌هاوساختمانها می‌نگاشتند وعربهااز آنان گرفتند درسیرهٔ حلبیه روایت شده که درجنگ بدر کبری سه پرچم داشتند یکی سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص) پرچم سفید را بهمصعب بن عمیر دادند ویکی ازپرچمهای سیاه رابمردی از انصار واگذار کردند واماپرچم سوم سیاه که نامش عقاب وازمرط عایشه تهیه شده بودبعلی بن ابی طالب(ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یا تیکهٔ خزی است که زنان بسر میاندازند و یا بخود می‌پیچند. مترجم) ابوسفیان هم پرچم رؤسا را که عقاب نام داشت در صف مخالفین بدست گرفته بود وظاهراً عقاب نام یك نوع ازپرچمها بود که یکی از آنها را بدست رؤسا میدادند.

پس ازظهور اسلام و آمیزش عرب بامردم مصروشام وایران، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی وتیره ها وشعبه های مختلف متنوع ومتعددشدوازحیث رنگ وشکل ودرازی وغیره جوربجور در آمدمثلاهنگامی که ابومسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی عباسی پرچمی بنام ظل (سایه) برای وی فرستادکه نیزهٔ آن ۱۴ ذرع بود ونیزپرچم دیگری ازطرف مهدی برای ابومسلم ارسال شدکه نامش سحاب (ابر) بود ودرازی آن ۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند وهمینکه متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهرکدامشان دو پرچم یکی سیاه بنام ولایت عهدودیگری سفیدبنام فرمانروائی اهداء میکرد مأمون نیزموقعی که فرمانروائی تمام شرق (قسمت شرقی امپراتوری اسلام) را بفضل بن سهل داد پرچمی برای او بست که روی نیزه دو شاخه بود وفضل بن سهل را ذوالریاستین لقب داده امورلشگری وکشوری شرق رابدست اوسپردخلاصه اینکه رفته رفته خلفاء وسلاطین اسلام فزونی پرچم رانشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جوربجورترتیب دادند وهمینکه العزیزبالله فاطمی برای فتح شام حرکت کردپانصد پرچم وپانصدبوق(شیپور) همراه داشت وچه بساکه خلفاء وسلاطین واشخاصی که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان را روی پرچم می‌نگاشتند. چنانکه روی پرچم ابن بجکم کلمهٔ رایقی نگاشته

شده بود وخود را بابن رایق نسبت میداد .

رنگ پرچم . معلوم نیست که درجاهلیت رنگ پرچمها چه بوده فقط این مسلم است که پرچم عقاب سیاه رنگ و پرچم حضرت رسول نیز رنگ سیاه داشته است صاحب آثار الاول می‌نویسد که پاره‌ای از پرچمهای پیغمبر(ص) سفید رنگ بوده است پس از آن پرچم امویان سرخ شد و کسانی که بنام علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی عباس پرچم سیاه دست میگرفتند وبطور کلی شعار عباسیان رنگ سیاه بوده و آنرا نشانهٔ سوگواری شهیدان بنی هاشم واعلام قتل عام امویان میدانستند ودرهرحال عباسیان را سیاه پوشان میخواندند وپس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم تیرهٔ اخیر سفید بود واز آنرو آنان را سفید پوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبز رنگ داشته‌اند چه که مأمون پس از بیعت با امام رضا(ع) سپاهیان خودرا فرمان داد که لباس سیاه را کنده لباس سبز بپوشند وپس از برهم زدن آن بیعت ، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه شد.

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی ترتیب داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین ترك، منگوله‌ای ازمو داشت که آنرا بترکی چتر و یاشالش می‌خواندند و آن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته وآنرا «سنجق» خواندند .

پرچم بستن . در آغاز ظهور اسلام هرگاه که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم آماده میساختند وهرپرچمی رابفرمانده یا امیر قبیله میدادند و برای آنان دعا میکردند و آنهارا به بردباری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند عمر هرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت :

«بنام خدا وبرای خدا وبیاری خدا برویددست خدا با شما پیروزی منوط بیاری خدا وشکیبائی و درستکاری شماست در راه خدا باکافران بجنگید وزیاده روی نکنید که خدازیاده روان را دوست نداردوهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و درپیروزی تندرو نباشید . پیران سالخورده وزنان وکودکان را نکشید وقتی که دولشکر بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور

را بقتل نرسانید .

هریك از خلفا به نحوی سپاهیان را دعا میکردند وپند میدادند ولی هدف ومنظور همه‌شان یکی بود

همینطور موقعی که استانداری را بکشور میفرستادند برای اونیز پرچم‌می‌بستند چه‌که استانداران‌اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم بستن ساعت‌وموقع معینی داشت وبنا بگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعدبرای این کار انتخاب میشدخلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها بسته آنهارابا شکوه‌وجلال‌از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش با تشریفات خود خلیفه شبیه بودبا این فرق که پرچمها وطبل‌های موکب خلیفه بیشتر بود وشاید رنگ پرچمهای استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته است .

خلفای فاطمی مصر ، ادارهٔ مخصوصی برای تهیهٔ پرچم و بیرق وامثال آن‌داشتند و مدت‌صدسال‌سالی ۸۰ هزاردینار هزینهٔ آن‌اداره‌بود وعلاوه‌برپرچم همه‌نوع اسلحه وزین وبرگ طلا کاری ونقره‌کاری وغیره در آن اداره روی‌هم ریخته بودندسرانجام این مخزن آتش گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن سوخته شد و فقط مقدارکمی ازذخایر آن مخزن سالم ماند که از آن جمله پرچم موسوم بلواءالحمد بود .

موسیقی

از روزگار باستان موسیقی در میان سپاهیان معمول بود تا بدانواسطه احساسات جنگجویان را بر انگیزند و فکرشان را از مخاطرات احتمالی منصرف سازند آواز و رجزخوانی در میدان نیز نوعی موسیقی بشمار می‌آمده است . عربها جاهلیت جزطبل چیزی از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که از این تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق گذرانیدند ولی بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییریافت وعربها باایرانیان و رومیان (موالی) آمیزش یافتند وآنان وسایل تجمل و زندگانی پر نعمت را بمسلمانان نشان دادندکه از آن جمله یکی هم استفاده از موسیقی‌بود. کم کم خلفای اسلام‌با موسیقی آشنا شده و بمأمورین لشکری‌و کشوری دستوردادند

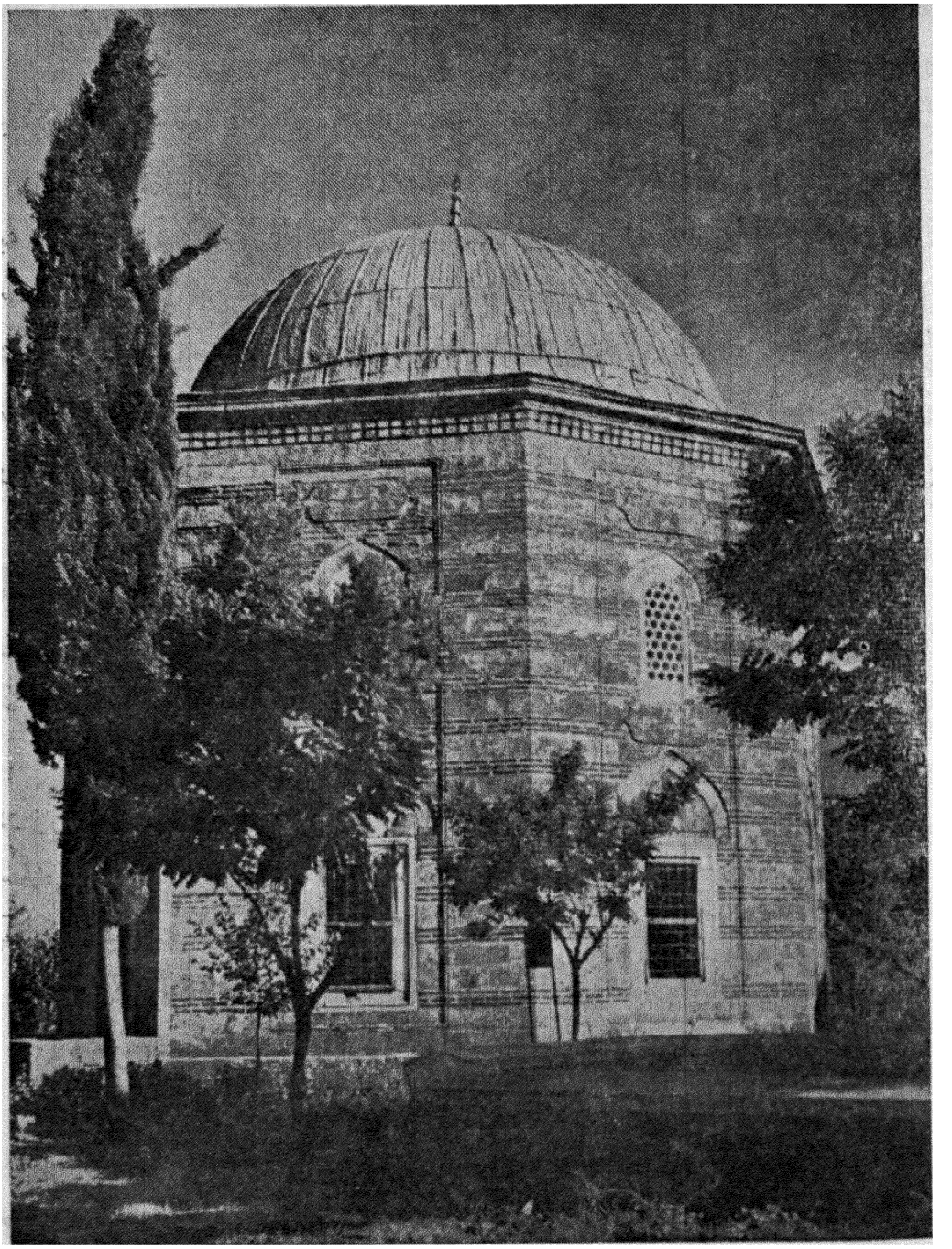

ت- بروسه : مرادیه ، مقبره مصطفی چلبی

که از موسیقی استفاده کنند وچه‌بسا که در یکدسته از سپاهیان صدهابوق(شیپور) وطبل دیده میشد که جزاین دو ، چیزی از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه عربهای جاهلیت از مهمات و اسلحه فقط با شمشیر و نیزه وتیر کمان و سپر آشنا بودند وآنرا خوب بکار میبردند چه‌که با این اسلحه ها روزی خود را درمی‌یافتند و از خودشان دفاع میکردند.

تیرو کمان. عربهاتیر اندازی را نیکو می‌دانستندچه‌که بیش از سایر اسلحه‌ها به تیر وکمان نیازمندی داشتند و دیگر آنکه چشمان تیزبین عربها مانند تمام مردم صحراگرد برای این‌کار مناسب بود عربهاگذشته از موقع جنگ تیروکمان‌رابرای شکار آهو و غیره نیزبکار می زدند وبطوری در تیر اندازی مهارت یافته بودندکه میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا نشان‌کرده تیربزنندوچشم‌دیگرش‌راآسیب‌نرسانند و ازآنرو آنها راتیر اندازان حدقه چشم میخواندند .

بعضی از آنان باندازه‌ای درتیر اندازی چابك بودندکه سوسماری‌را بدرختی آویخته هر عضوی‌راکه نشان میکردند تیر میزدند و این نشان‌گیری و تیر اندازی طوری دقیق بودکه مهره‌های پشت‌سوسمار را دانه دانه نشان‌کرده تیر میزدندویکی از آن تیرها خطا نمیرفت .

یکی از موجبات غلبه لشگریان اسلام (اعراب) بر رومیان همین مهارت آنان در تیراندازی‌بود.چه‌که رومیان‌ازتیر اندازی عاجز بودند و این موضوع‌درفتوحات اسلامی‌ذکر شد . سرداران اسلام با همیت تیراندازی واقف بودند ومردان‌خود را بآن‌کار تشویق میکردندحضرت‌رسول(ص) میفرمودند .

«سواری‌وتیراندازی‌بیاموزیداماامن‌بیشتردوست‌دارم‌تیرانداز‌باشیدتاسوارکاربشوید.»

و نیز آنحضرت فرموده اند :

«تفریح و خوشی‌مردبا ایمان درسه چیز است.تیمار اسب ـ تیر اندازی‌وشوخی بازنش، بدرستی که‌خداوندبایك‌تیر دو نفر را به‌بهشت میبرد اول‌کسی‌که تیررابه‌نیت جهاد میتراشد و دوم آنکه در راه خدا تیر میاندازد، در جای دیگر نیز فرموده‌اند هرچه میتوانید نیرو آماده سازید وآگاه باشید که نیرو درتیراندازی است ـ آگاه باشید نیرودرتیراندازی است .آگاه‌باشیدنیرودرتیراندازی است»

پس از رحلت رسول‌اکرم‌خلفاء وسر داران اسلام‌مردان خود را به تیراندازی

وتیمار اسبان سفارش میکردند، چه که عرب سوار کاراست واسبان تازی بچابکی وتیز-هوشی و آرامی بنام میباشد وچنانکه سابقاً گفتیم سرداران اسلام بمردان خود توصیه میکردند که ازاسبان خویش مانند همسران خود پرستاری وسر پرستی کنند.

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی درتیراندازی پدید آوردند واز کمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا از ایرانیان آموخته‌اند، چه که ایرانیان در موقع جنگ با تاتار به‌مجراة آشناشدند (۱) و این اسلحه عبارت از لولهٔ آهن ویا چوبی است که در آن سوراخی تعبیه کرده اند وبا آن تیرمی‌اندازند و البته تیرهای آن کوتاه است اما مانند گلولهٔ امروزاز کمان میجهد وباشدت به‌نشانه‌میخورد ودر هرصورت عربها کمتر آنرا بکار میبردند.

شمشیر

شمشیر، گرامی‌ترین اسلحهٔ عرب بودعربهاشمشیرهای خود رااز ممالك خارج مانندیمن، هند، شام، خراسان وارد میکردند وآنرا شمشیرعتیق میخواندند وهر یك از این شمشیرها علامت ومزیت جداگانه ای داشت، مثلاشمشیر یمن که درزمان جاهلیت ساخته میشددوسوراخ دردستهٔ شمشیر داشت ویکی‌ازسوراخ‌ها وسیع‌تر ازدیگری بود ویا اینکه هر دو سوراخ یك اندازه بوداما وسط سوراخ‌تنگترمیشد. بعضی ازشمشیرهای یمن‌را «محفوره» می گفتند که درتیغهٔ آن مانند جوی آب‌کنده کاری شده بود وآنرا باسوهان گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی‌لبه دار بودند و بطور کلی شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است.

گاه هم روی شمشیرتصاویری مینگاشتند یا چیزهائی مینوشتند. اما این‌نوع شمشیرها چندان‌برندگی نداشت واگر به آهن یا چیزسختی بر میخورد خردمیشد بر عکس شمشیرهای رومی که‌از شمشیرهای دیگرمحکم تر بود زیرا رومیان آهن شمشیر را آب میدادند وطرز محکم ساختن آنرا میدانستند. این بودکه اگر عربها شمشیز برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنراگوش بگوش وزبان بزبان نقل میکردند.

۱- فارسی سادهٔ مجراة، فونك است.

از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی بن ابی‌طالب (۱) ودیگر شمشیر (صمصامه) عمرومعدی‌کرب میباشد وشاید این دو شمشیر رومی بوده‌است. ذوالفقار علی (ع) درتاریخ اسلام مقام‌مهمی را داردومدتی‌درخاندان آل‌علی دیده میشدتااینکه مهدی عباسی آنرا گرفت وازمهدی بدست هادی وهرون رسید. میگویندابن‌شمشیر هجده دندانه (فقره) داشته ازآنروبذوالفقارمشهورشده بود.

نیزه. عربها بیش ازهرموقع درسواری نیزه بکارمیبردند اگرچه‌بیم شکستن آن نیززیاد بود. عربها دستور زیادی دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اندکه از آن جمله گفتهٔ صاحب آثارالدول میباشد. اومیگوید:

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ باید بدشمن حمله‌کنی، نیزه را زیربغل بگیری و سرآن را از میان دوگوش اسب بگذرانی و مستقیماً رو بدشمن بروی تا باو نزدیك شوی اگر او بطرف راست نیزه افکندتوبطرف چپ نیزه‌بیندازوبرعکس بگوش‌که توحمله‌ورشوی ونیزه را راست وچپ بگردانی تا دشمن بهراس افتد ونداند ازچه سمتی بطرف او میروی وهمینکه‌باورسیدی ازآنطرف جلوبرو که نیزهٔ اومتوجه تونیست‌آنگاه‌تیزه را بدست راست بگیروسرنیزه را روبهوا نگاهداروآنرا بطرف شانه‌راست‌بالابر وبا قوت هرچه تمامترحمله کن بقسمی‌که نداندازچه طرف با اوروبرومیشوی ...

اگردشمن دونفربودند وازهم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله‌کن اگر هردونزدیك بودند بیکی‌ازآنان‌چنان وانمودکن‌که برفیقش حمله میکنی‌ولی‌بخودش حمله‌کن اگرهردو ازهم جدا شده بتوحمله‌کردند بآنکه نزدیکتراست حمله‌کن اگر هر دو یك جا بودند بآنکه ضعیف‌تر است حمله نکن او را بترسان و بدیگری حمله کن‌اگردشمن‌متعدد بود جلوی آنان‌حرکت کن‌تادنبال‌توبیایندوهرکدام‌نزدیکتر شدند باونیزه بزن اگربه‌تنگنائی افتادی و سوار نیزه‌دار بتو حمله‌کرد مبادا سواره باوحمله‌کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی اگر به تنگنائی رسیدی و دو سوار

۱ – باستاد معتبر از حضرت رسول اکرم روایت شده‌که فرمودند لافتی‌الاعلی لاسیف الاذوالفقار– درمیان تمام مردان اسلام مردی بجوانمردی علی (ع) وشمشیری به برندگی ذوالفقارنیست صدق رسول‌الله (ص). مترجم

نیزه‌دار بتو حمله کردند از اسب پیاده شو اسبت را سپر کن و بآنکه نزدیکتر است حمله‌آور ...

نوك نیزه‌گاه سه شعبه‌گاه پهن‌گاه کج‌وگاه‌راست بودوسر پاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان‌گود شده بود .

سپر . عربها چندین نوع سپر داشتندکه هریك برای دفاع از یك نوع اسلحه بکار میرفت ازآن جمله سپرمسطح دراز اندامی که میانش‌گود بود و دیگر سپری کـه اطرافش منحنی ووسطش بـرجسته است . ایـن نوع سپر برای دفاع در مقابل تیرتهیه میشد امـا نیزه بآن سپر کاری بود و در آن جا میگرفت سپر دراز اندام (مستطیل) درموقع تیرباران شدن استعمال میشد ومرد سوارکار سرخودرا باآن می‌پوشانید و بادو چشم از میـان سپر بدشمن نگریسته‌مواظب حرکات او بوداماسپرمسطح ازضربهٔ‌نیزه‌جلوگیری میکردوگاه میشد که دونفر درمبارزه شرکت میکردند و یکی‌ازآنها باسپر همرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپردوق بکار میبردند وروی سپرهـای خود آیـات قرآن مجید وشعرهـای مناسب و کلمات پند و انـدرز مربوط بجنگ مینگاشتند وکنده‌کاری میکردند ، سپرهرکشوری از طرز ساخت آن‌مشخص میشد مثلا سپردمشق ازسپرساخت عراق وسپرعراق ازسپرساخت غرناطه (ازشهرهای‌اندلس-اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد .



سپر غرناطه

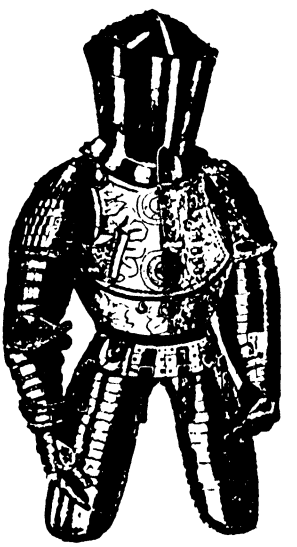

زره‌ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

زره . عربها زره های‌آهنی، فولادی‌وکتانی بکارمیبردند و زره کتان را (دلاص) میگفتند معمولا سواران عرب زره می‌پوشیدند . زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویا ایران بود . بعضی از زره‌های عرب

بقدری مشهور بود که نام مخصوصی داشت مانند زره خالد بن جعفر که آن را زره تکمه‌دار (ذات الازمه) میگفتند چه که آن زره تکمه وجا تکمه داشت وهروقت میخواستند دامان زره را بالا زده تکمه‌هایش را می‌بستند . زره چندین قسمت بود و هرقسمت نامی داشت از آن جمله زره تن را جوشن وزره سررا (بیضه - خوذه - مغفر) میخواندند. پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازوو کف دست وساق پا بود .

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بود که گفتیم سپس خنجر و تبرزین وچکش رااز ایرانیان گرفته براسلحه‌های خود افزودند ودر شکل اسلحه تغییراتی دادند و با مقتضیات زمان و مکان آنرا جور بجورساختند . مثلا شمشیر دمشقی با شمشیرعراقی وزره مصری با زره اندلسی یك‌جور نبودوچنانکه در تصویر مشاهده میشود کلاه خود

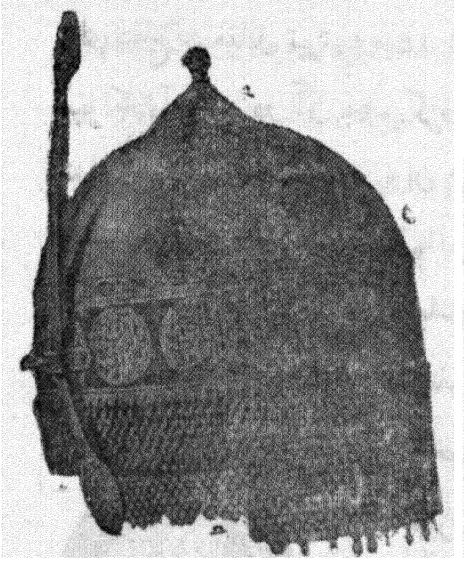

کلاه‌خود یکی ازسلاطین مصر

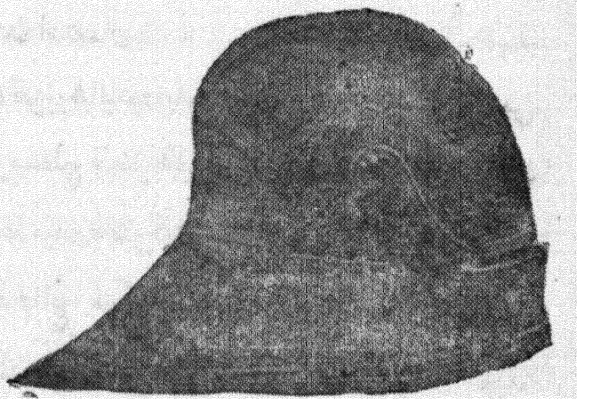

کلاه‌خود ابوعبدالله آخربن پادشاه اندلس

مصری با کلاه خود اندلسی اختلاف دارد وهمینقسم سایراسلحه‌ها که یك‌جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد .

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی از محاصره ووسایل و لوازم آن نمیدانستند زیرا شهرهای آنان درودروازه نداشت وهمگی در چادرمیزیستند . نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم با نظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده است ، پس از آنکه عربها با ایرانیان آمیزش پیدا کردند وچیزهائی از آنان گرفتند که از آن جمله

آلات مخصوص محاصره بوده و مهمترین آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی و آتش یونانی میباشد .

منجنیق . منجنیق آلتی‌است که با آن سنگ وچیزهای دیگر بسنگر دشمن پرتاب میکنند . نخستین بارفینیقی‌ها آن‌را بکاربردند سپس یونانی ها ویهودی‌ها نیز استعمال آن را آموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق نام برده‌اند ولی سایردولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره استعمال منجنیق را از یونانیان یاد گرفتند وعربهاازایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست که عربها فقط دراواسط قرن اول هجری پس از آمیزش با رومیان و ایرانیان با منجنیق آشنا گشتند ، اما درکتاب سیرهٔ حلبیه‌ذکرشده که بااشارهٔسلمان فارسی درموقع محاصرهٔطایف منجنیق‌استعمال شد وحتی‌مذکوراست که سلمان‌بدست‌خودمنجنیقی‌برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف بکاربرد وبنا بقول مورخ‌مذکورهنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق و دبابه (نوعی تانك) همراه داشتند .

منجنیق چندقسم‌است: بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك.بعضی‌باقلاب و بعضی‌با کمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب کردن سنگ ، ظرف نفت ، عقرب یاسایرمواد زیان‌آور بکار میرفت ودر هرحال اگر چیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بودآنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیزهایی بود (مثل نفت وغیره) آنرا درظرفی ریخته بازنجیر می‌بستند .



منجنیق رومی

در تصویر رو برو منجنیق رومی را می بینیم کـه با دو ستون (ب ـ ج) بطرف دشمن بسته شده و دو مـرد ایستاده قرقرهٔ (د) بزرگ را میگردانند و آن قرقرهٔ بزرگ قرقرهٔ دندانه دار(ن) را میگرداند و طنابـی که از ستون(۱) کشیده شده بقرقره (س) ودوقرقره (ف) می پیچند بقسمی‌که ستون بطرف عقب برمیگردد . این ستون ازقطعات چرم و آهن

بهم وصل شده ومانند کمان نرم و کش‌داراست بقسمی که اگر بعد از بستن و کشیدن آنرا بگشایند به ته‌تیرها خورده باشدت هرچه تمام‌تر تامسافت زیادی‌پرتاب‌میکند.

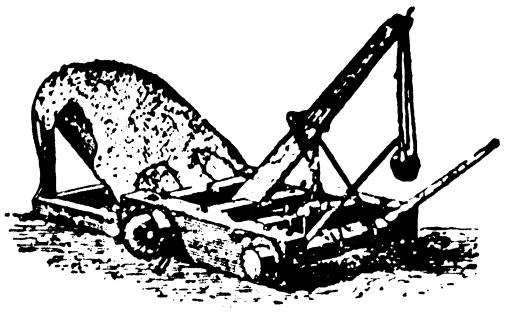

منجنیق سنگی

درشکل‌روبرومنجنیقی است که مخصوص پرتاب سنگ میباشد و آن عبارت ازستونی‌است‌که چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته اند و این ستون را با طناب بطرف عقب وصل کرده‌اند وته آنرا باکمان نرم‌محکم ساخته‌اند وهمینکه‌اورامحکم به بندند و ناگهان بگشایند ستون بسطح مایل‌تصادف میکند و سنگ را تا مسافت دوری پرتاب مینماید .

معمولا منجنیق را برای خراب کردن قلعه ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی درآن‌گذارده با قوت وشدت‌به برج وباروی دشمن میانداختند ویا اینکه با منجنیق دشمن را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفط کرده مشتعل میساختند وبا منجنیق بطرف دشمن میفکندند. منجنیق از حیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای موارد نامی برای منجنیق انتخاب میکردند که‌پاره‌ای از اوصاف آن‌را برساند همانطور که برای کشتی ها و توپهای بزرگ در عصرحاضر نام‌گذاری میکنند . حجاج بن یوسف والی کوفه منجنیقی‌داشته که آن‌را (عروس) میخواندند وپانصد مرد آن را میگردانید . محمد بن قاسم درسال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه های آنان را ویران ساخت .

دبابه یاتانك . دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآنرا بانمد یا چرمی که درسرکه خوابانده شده بود مستورمیکردند واین برای‌آن بود که دربرابر آتش تاب بیاورد وسپس آنرا روی چرخهای‌گردگذارده میکشیدندگاه هم دبابه‌را بشکل

برجی ساخته بآن قرقره ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ آن قرقره ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهد آمد) دبابه یاتانك از منجنیق قدیمی تراست. مصریها و آسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب از دبابه یا (تانك چوبی) استفاده میکردند ودر واقع دبابه قلعه ای بوده که باگردونه های مخصوصی حرکت میکرده وبوسیلهٔ آن بربارو وبرج دشمن میتاختند وبامردمانی که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب کردن باروها بکارمیبردند باینقسم که مردانی توی دبابه رفته در پناه دیوار های آن پنهان میشدند و سرتیز دبابـه را بدیوار های برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی. قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده با این فرق کـه چیزی مانند سرقوچ داشته ومردان جنگی در داخل آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین‌قسم که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی



قوچ رومی جنگی

که بسقف آویخته بود محکم بسته میشد و مردانی که توی قوچ جنگی جا داشتند وآنهاکه دربشت بودند سرقوچ را جلووعقب برده بدیوار برج میزدند تا آنرا خراب کنند تصویر بالا قوچ جنگی رومی‌ها را نشان میدهدکه برج وباروی برتن‌هارا هدف قرار داده اند و مردم برتن(۱) با پرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان قوچ جنگی و دبابه (تانك‌چوبی) دربسیاری‌از جنگهای بکارمیبردند

---

۱ - برتن **Bretons** مردمانی بودند که در شبه جزیره ای بهمان نام واقع در شمال و مغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

وبا آن برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی سوار دبابه (تانك چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویا برج میغلطاندند و اگر سر راهشان خندقی بود روی آن‌را ازچوب پل میساختند و اگر خندق پهن بود باخاك وخاشاك وهیزم وچیزهائی که برای همین کار در دبابه نهاده بودند خندق‌را پرمیکردند ودر عین حال مردان جنگی که در درون دبابه بودند باتیر و کمان کارگران را حمایت میکردند تا از حملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند.

سپس تانك‌را بطرف برج وبارو برده حملهٔ خودرا شروع میکردند و سوراخ‌هائی در دیوار ایجادکرده با چوب آنراوسیعتر میکردند واگر ممکن میشدبانردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی. ازجمله چیزهائی که عربها از رومیان فراگرفتند یکی هم آتش یونانی است وظاهراً از اختراع اینان ترکیباتی رابهم آمیخته و در موقع جنگ آن‌را مشتعل کرده بسمت دشمن می‌افکندند. اروپائیان فقطدرقرن‌هفتم‌میلادی‌ازاین‌اختراع بهره‌مند شدند. در آنموقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی واروپائی روم حمله میبردند وشهر قسطنطنیه‌را مکرر محاصره‌کردند اما نتوانستند آن‌رابگشایند چون رومی ها در مقابل اعراب آتش یونانی بکار میبردند وآنان را عقب‌میزدندواز قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود رومیان تا مدتی‌اسرار این اختراع را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها برآن دست‌یافته و دانستند که آتش‌یونانی‌ازگوگردوپاره‌ای‌ملاح شیمیائی ومواد‌روغنی‌است که آنرا بشکل مایع درآورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختندودرجلوکشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آنمواد را آتش زده بشکل‌کره‌های نورانی پرتاب میکردندویا اینکه پارچه‌های‌کتانی را درنفت فرو برده آتش میزدندوبخانه‌ها وکشتی‌های‌دشمن میانداختند. ظاهراً حصین‌بن‌نمیر که‌درسال ٦٤ هجری برای‌دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش‌زد ازهمین آتش یونانی بکار برده بود.

درکتابخانه ملی پاریس تصویری از مردان سواره وپیاده عرب‌دیده میشود که پارچه‌هائی‌را با آتش‌یونانی آلوده‌ساخته مشغول آتش‌افروزی شده‌اند.

(شکل زیر)عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند .



اختراع باروت . فرنگی ها اختراع مهمی را بخود نسبت میدهند درصورتیکه این اختراع از عربها بوده است .

بنا بگفتهٔ فرنگیان شخصی بنام شوارتز در سال ۱۳۲۰ میلادی(۷۱۹ هجری) باروت را اختراع کرده است . اما یك راهب انگلیسی موسوم به راجر باکن که درقرن ۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که در زمان وی معمول بوده وبه باروت شباهت داشته است . حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت را میدانستند و اگر آنها باروت را اختراع نکرده باشند ، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است . کوندی خاورشناس اسپانیولی که درسال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند از آن گذشته مورخین عرب نیز درضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا)ازاسلحهٔ آتشین نام برده اند ، چنانکه ابن خلدون راجع بجنگ ابو یوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید :

«همینکه سلطان ابویوسف بلاد مغرب(افریقا) را گشود شهرها ودژهای آنرا بزیر فرمان درآورد و بر مرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آنهارا بر انداخت وشهرهای طنجه وسبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده ،مصمم شد سجلماسه (۱) را از فرمانروایان عبدالواد بستاند و دعوت آنان را بر انداخته بنام خود دعوت کند ، لذا در ماه رجب ۶۷۲ لشگر بدانجا کشید وسپاهیانی از عرب وبربر وزناته گرد آورد و منجنیق وتانك چوبی و گردونه های نفت

۱ – سجلماسه شهری بوده در نزدیکی فاس بندر معتبر مراکش و اکنون وجود ندارد . مترجم

جهنده (آتش یونانی) باریک‌های آهنین واندام(۱) نفت انداز همراه برد وازانباری که با آتش و باروت بطور شگفت آوری مشتعل‌شده بود بدشمن آتش میافکند وقدرت خداوند از این عملیات هولناك ظاهر میگشت .

خلاصه یکسال تمام شب وروز آنجارا حصار داده جنگید تا اینکه روزی دیوار های برج بر اثر سنگباران کردن از منجیق فرو ریخت وسوراخی در آن پدید آمد وسپاهیان از آن سوراخ بشهر هجوم آوردند ».

این گفته ابن خلدون گواهی میدهد که پیش از شوارتز عربها باروت داشتند ، چه که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها) درسال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته وعربها در سال ۱۲۷۳ در جنگ مذکور فوق باروت استعمال کرده اند . از آن گذشته عربها در قرن سیزده میلادی در کتب مربوطه توصیفی از باروت کرده اند که کاملا شبیه باروت کنونی میباشد .

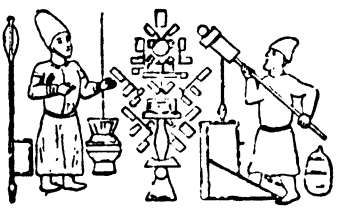

در کتابخانه پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دو مرد عرب است (شکل بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند و آنکه در سمت راست است چیزی مانند تفنگ در دست گرفته آنرا نزدیك آتش میبرد تا گلوله آن منفجر شود .

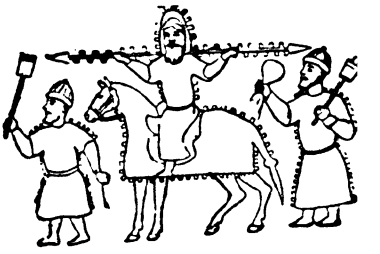

شکل روبروصورت اسب سواری رانشان میدهد که نیزه ای بدست دارد ونیزه را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به نفط کرده‌اند که هنگام لزوم بدشمن بیندازند . در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده میشوند لباس آن دو پیاده وجل مرد سواره ازپارچهٔ ریشه‌داری است که درموقع مقتضی به نفط آلوده میشود.

نظامات لشگریان اسلام هنگام جنگ

در فصل تاریخ آرتش گفته شد که آرتش کشورهای متمدن به صفها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت از این نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت کروفر (جنگ وگریز) بود . یعنی بدشمن هجوم می آوردند واگر ناتوان میشدند میگریختند

۱ – اندام یا هندام یك نوع اسباب جنگی بوده است . مترجم

و دو باره حمله میآوردند و هیچ قانون و قاعده‌ای در کارشان نبود . پس از ظهور اسلام قوانین ومقرراتی برای جنگ ایجاد شدکه از آن جمله صف بندی لشگریان میباشد ، چنانکه در سوره «صف» راجع بآنموضوع میفرماید : «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص» خداوند آنکسانی را دوست داردکه در راه اوصف بسته مانند پایه‌های از سرب ریخته شده می‌جنگند ، یعنی‌بیگدیگرپیوند خورده وبسته شده اند ، بنا بر این در زمان‌رسول اکرم (ص) لشگریان اسلام‌باصف بجنگ میرفتند وهمانطور که برای نماز صف آرائی میشد یك پا و یك جا بطرف دشمن‌میتاختند وچون‌عربهای بدوی جز جنگ وگریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته‌برآنها چیره میگشتند . اتفاقاً فاتحین بزرگ‌جهان مانند : اسکندر،سلطان سلیم ، بنا پارت و غیره بواسطهٔ نظامات تازه و اسلحه‌های تازه توانستند بر دشمنان خود غلبه کنند .

عربهای جاهلیت شترها وزنان وفرزندان وبارها را پشت سرخود قرارمیدادند وبدانوسیله از فرار جنگجویان جلوگیری میکردند . مسلمانها با آنکه صف آرائی داشتند و کمتر ازصف خارج میشدند ، معذلك برای مزید پایداری وفداکاری‌افراد زنان و بچه‌ها وشتران و بارها را عقب صف‌ها میگذاردند .

در زمان پیغمبر اکرم(ص) سپاهیان اسلام یك صف یا دوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی‌افراد) وهمینکه زمان خلفای‌راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صف‌ها هم افزوده‌گشت وبمناسبت اسلحه و اوضاع و احوال صف های نظامیان جلو وعقب‌میایستادند چنانکه حضرت‌امیر(ع) درروزصفین(۳۷هجری) بسپاهیان‌خودچنین دستورمیدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته شدهٔ ازسرب مرتب ومحکم سازید،زره پوشان جلو وبی‌زره ها پشت سر آنان بایستند ، دندانهارا بهم بفشارید‌که‌اگرشمشیر بربدن شماوارد آیدکندی میگیرد ، سرهای نیزه راباز گردانیدکه سنان‌آن محفوظ بماند، دیده هم گذارید که خاطرتان آسوده گردد ، آهسته صدابرآرید‌که‌ازشکست دور می‌شوید ...

دسته ها . (کرادیس) - پس از آنکه در زمان امویان عربها با غیر عرب ها مخلوط شدند ، سپاهیان اسلام رابصورت دسته وهنگ قراردادند (چنانکه درتاریخ آرتش گفته شد) چه که رومیان هنگام جنگ سپاهیان خویش را بهنگ ها تقسیم میکردند و آنرا کورتیس Kortis میخواندند وهرهنگ ودسته‌ای رابه صفهای منظم ترتیب میدادند . مثلاشاه ، یافرمانده کل را باپرچمها و ملازمان دروسط قرار داده ، آن را قلب لشکرمیگفتند . جلوی این دسته دستهٔ دیگری بود که غالباً از سواران تشکیل می‌یافت و آنرامقدمةالجیش یاپیشآهنگ مینامیدند . طرف دست راست پادشاه میمنه وطرف چپ میسره وپشت سرساقه نام داشت باین ترتیب:

مقدمه

میمنه ——— قلب ——— میسره

ساقه

وباین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت . ایرانیان علاوه بر این پنج دسته ، تعداد زیادی فیل درپشت میدان جا میدادند، پشت این فیل هابرجهای چوبی بار کرده ودراین برجها همه‌نوع‌اسلحه و پرچم ریخته بودند و چنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند .

گاه هم سرا پردهٔ پادشاه‌را پناهگاه میساختند باین قسم که‌پشت‌میدان‌جنگ برای شاه‌تخت میگذاردند وشاه وفدائیان وی‌باملازمان خاص دورتخت‌رامیگرفتند واطراف آن پرچم می‌افراشتند وتیراندازان وپیاده هاگرداگرد تخت حلقه میزدند وبا این تشکیلات تقریباً سنگری درپشت جبهه ترتیب میدادند وچه بساکه‌ایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز می‌پرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه های فوق ، درپشت میدان تهیه میکردند .

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند ، مانند آنان لشکریان را بدسته ها وصف هامرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید درسال۱۳هجری درواقعهٔ یرموك سپاهیان اسلام‌را مانندایرانیان به۴۰-۳۶ دسته تقسیم کرد وابوعبیده رادرقلب

وعمروعاص وشرجیل بن حسنه‌را درمیمنه‌ویزید بن ابی‌سفیان را درمیسره‌قراردادو برای اولین مرتبه عربها را باآن‌ترتیب آشنا ساخت وپس‌ازوی‌سعدوقاص‌درسال ۱۴هجری همان نظامات را اجراء کرد.

ازقرار معلوم «خالدبن ولید» و«سعدوقاص» درعین‌حال که‌برای‌جنگ‌بارومیان وایرانیان سپاهیان خود را مانندآنان بدسته ها تقسیم کردند ازصف بندی و صف‌آرائی دست برنداشتند و نظام صف بندی تاسال۱۲۸هجری برقرارماند ودرآن‌تاریخ مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف بندی را بکلی برهم زده باضحاك خارجی وخبیری ازروی اصول دسته بندی جنگ کرد. ازآنمونع‌به‌بعد اصول قدیمه جنگجوئی عرب‌فراموش شد وچون سپاهیان عرب باتجملات روم وایران آشناشدند، ازبردن زن وبچه به‌میدان جنگ منصرف گشتند.

پاره‌ای‌ازسران‌اهل‌بیت رسول(ص) که‌برای‌خوددعوت‌میکردندمانندزمان‌پیغمبر اکرم (ص)بصف‌بندی درجنگ‌ادامه دادند وترك آنرا بدعت‌میدانستندوگاه‌هم‌بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست‌میخوردند. مثلا: «ابراهیم بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌علی بن ابی‌طالب» درزمان خلافت «منصورعباسی» قیام‌کرد ودرمحلی موسوم به «اخمرا» درشانزده فرسخی کوفه با«عیسی‌بن‌موسی» سردار خلیفهٔ‌عباسی جنگید. پیش‌ازشروع بکارزار یاران ابراهیم بوی‌گفتند: بهتر آنست که سپاهیان خود رابچند دسته تقسیم کنیم که اگر یك‌دسته گریخت دستهٔ دیگربماند ولی اگرصف بندی کنیم وپاره‌ای‌از افراد صف بگریزند طبعاً صف بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند.

ابراهیم گفت: اهل اسلام فقط درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان‌صف بستهٔ ابراهیم با اصول قدیم بمیدان آمدند، در برابرنظامیان مرتب عیسی مقاومت نیاورده شکست خوردند. بهر حال از مسلمانان (عربها) کم‌کم شهر نشین شده با اصول ومقررات‌نظامیان ممالك متمدن آشناگشتندوکتب علمی‌وفنی‌سایرین را ترجمه کرده، مطالب تازه‌ای‌آموختند. از آن جمله اینکه برای سپاهیان خویش هفت نوع نقشهٔ جنگی طرح کردند واگرچه تمام‌آن‌هفت نقشه را بکار نمی‌بردند اما در نظامات جنگی خودآنرا حفظ کردند وشرح مختصرآن نقشه‌ها وسازمانها چنین بود.

ظاهراً این دونقشه را از ایرانیان گرفتند .

۱ ـ سپاهیان را بشکل هلال (ماه نو) منظم میساختند .

۲ ـ » » » دوماه‌نو (مانند دو کمان) بمیدان می آوردند .

۳ ـ » » » مربع مستطیل

٤ ـ » » » هلال وارونه

٥ ـ » » » مربع منحرف

٦ ـ » » » مثلث

۷ ـ » » » دو دائره یکی در درون دیگری

این طرح اخیررا موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان آنان خیلی کمتر ازسپاهیان دشمن بود . اتفاقاً بناپارت نیز باهمین نقشه می‌جنگید وازآنروابن نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای کاملتر از آن تهیه نشده است .

بنابر آنچه گفته شد : سپاهیان اسلام پس از آشنائی با فنون جنگی سایر ملل با مراعات اوضاع زمان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یا مثلث بمیدان میرفتند .

اردوگاه . درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده‌ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی ماند باینقسم‌که چادر امیردروسط وچادر سایربزرگان در اطراف چادر امیر قرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که ازبردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف‌شدند ، مانند رومیان وایرانیان بمقتضای روزاردو میزدند . تدریجاًدستگاه تجمل مسلمانان توسعه یافت وعلاوه بردسته های مختلف سپاهی پزشکان و نویسندگان و قاضیان وشیپورچیان وطبالان وپرچمداران وغیره نیزجزء سپاهیان‌در آمدند ودر آنموقع بود که اردوگاه مسلمانان بصورت یك‌شهری‌در آمد چنانکه تصویرضمیمه اردوی‌اسلام‌را درعالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد .

فرمان جنگ و شعار جنگجویان

فرمان جنگ. دراوایل اسلام ، فرمان جنگ چنین بود(النفیر النفیر) (آماده- حمله - هجوم) چنانکه درمصر درایام حاضر فرمان جنگ راچنین میگویند: - (هجوم حاضر-ال- هجوم) فرمان بازگشت نیز باهمان کلمهٔ رجعت (بـازگشت) اجراء میشد . فـرمان سواری (الخیل - الخیل) بود (خیل بزبان عربی بمعنای ستوراست) درآرتش مصر برای بازگشت (جزیه) وبرای سواری (بین مایه حاضر- ال) میگویند واین کلمات ترکیبی ازترکی وعربی میباشد. برای پیاده شدن عربها کلمه - الارض - الارض (زمین) بکار میبردند ومصریها چنین میگویند :

این مایه حاضر ال - این (۱)

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل اسلام اجراء میشد وپس ازاینکه مسلمانان متمدن شدند برای هرحرکتی ازحرکات سپاه فرمان مخصوصی ترتیب دادند ازاینقرار :

۱ - میل یعنی بطرفی برگشتن

۲ - انقلاب یعنی برهم خوردن صف

۳ - انفتال یعنی جداشدن

٤ - تسویه انفتال یعنی راست نمودن صف جدا شده

٥ - استدارهٔ صغری قلعهٔ کوچك درست کردن .

٦ - استدارهٔ کبری یعنی قلعهٔ بزرگ درست کردن

۷ - تقاطر یعنی قطارشدن

۸ - اقران یعنی بهم پیوستن

۹ - رجوع الی الاستقبال یعنی دوباره روی آوردن

۱۰ - استدارهٔ مطلق یعنی بحال دایره مانند مرتب شدن .

۱۱ - اصفاف یعنی دوچندان شدن

۱۲ - اتباع میمنه یعنی براست .

---

۱ - این اصطلاحات ترکی موقعی در مصر معمول بودکه آنکشور تحت الحمایه عثمانی بود و اکنون چنان نیست . مترجم

۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ

۱٤ ـ جیش منحرف یعنی منحرف شدن .

۱۵ ـ جیش مستقیم یعنی مرتب شدن

۱٦ ـ جیش مورب یعنی اریب شدن .

۱۷ ـ رض یعنی مشق کنید

۱۸ ـ تقدم یعنی قدم به پیش .

۱۹ ـ حشو یعنی بهم در آئید

۲۰ ـ رادفه یعنی پشت سرهم .

۲۱ ـ ترتیب بعد ترتیب مرتب بایستید .

فرمانده سپاه با ادای این کلمات فوری سپاهیان را بترتیب مطلوب منظم میساخت والبته لشگریان کاملا مشق کرده و مجرب بودند و بمحض شنیدن این فرمانها مطابق دستورعمل میکردند .

درپاره‌ای مواردفرماندهان دستورهای خود راباختصار اداء میکردند وسپاهیان که بدهان وچشم فرمانده توجه داشتند ، ازهمان کلمات مختصرواشارات مفادفرمان را درك میکردند و آنرا انجام میدادند از آنجمله : دو کلمه (هوجوا) و(هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت به‌پشت بود و باختصارتمام اداء میشد .

شعارمیدان‌جنگ . عربهای زمان جاهلیت در میدان کارزار شعارهائی میدادند که مناسب با اوضاع روزبود مثلا درجنگ احد سپاهیان مخالف اسلام بنام دوبت خود ، عزی ـ هبل فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یا آل عبادالله) میگفتند پیغمبراکرم شعارمهاجرین را (یابنی‌عبدالله) وشعاراوس وخزرج (انصار) را یابنی‌عبدالله ویابنی‌عبیدالله قراردادوسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز بمقتضیات روزشعارهائی ساخته بکارمی‌بردند.

شهرهای مرزی ودژهای آن

(ثغور ـ عواصم) مقصود از ثغور و عواصم حدود دریائی و صحرائی ممالك اسلامی ودژها ومراکز آن نقاط می‌باشد .

مسلمانان چنانکه قبلااشاره شد ابتداء فتوحات خود را ازقسمت صحرائی‌شام ازطرف حوران شروع کردند . زیرا بیشتر نیروی رومیان در کرانه‌ها وشهرهای‌مجاور آن بود وعربها ابتداء قسمت‌های‌صحرای شام‌که مسکن اعراب‌بودفتح کردندوبطرف دریاورومیان رو آوردند وهنگامیکه ابوعبیده‌دردمشق اقامت‌داشت ، معاویه‌وبرادرش یزید با عده‌ای ازسپاهیان شهرهای ساحلی بیروت ، صیدا ، جبیل را بآسانی‌فتح کرد ولی‌رومیان آنرا بازگرفتند چه‌که نیروی دریائی آنان زیادبود. آنگاه درزمان عثمان معاویه والی شام ازخلیفه اجازه خواست‌که برای‌گشودن شهرهای ساحلی‌بطرف دریا عزیمت‌کند عثمان کـه گفتهٔ عمر را در نظر داشت نمیخواست چنین اجازه‌ای بدهد ولی دراثر اصرارمعاویه اجازه صادرگشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام راتاطرابلس وبالاترازآنرا برای مسلمانان‌گشود ودرزمان خلفای راشدین مرز دریائـی مسلمانان درشام‌شهرانطاکیه شد و هرون‌الرشید این‌شهرهای مرزی‌ساحلی‌را بنام عاصمه موسوم ساخت . مسلمانان‌کم‌کم رو بساحل جلومیرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالا آنشهرمتعلق به ترکهاست وآنرا هاتای میگویند. مترجم) وطرسوس عقب میزدند . تاآنکه درزمان امویان تمام‌آن نقاط فتح شد ودر ایام عباسیان دژها و پادگان های نیرومند درآن نقاط قرار دادند تا از هجوم گاه وبیگاه رومیـان جلـوگیری کنند . مسلمانان هرشهر مرزی را که میگشودند دژ های سابق آنرا ترمیم کرده ودژهای

تازه‌ای در آن نواحی میساختند و مردم آن نقاط را مجهز کرده آمادهٔ دفاع میکردند وهمین قسم در نقاط و سرحدات صحرائی اقدامات لازم بجا میآوردند .

ممالك اسلام از طرف دریا وصحرا یا فقط از راه دریا و یا صحرا بخاك وآب

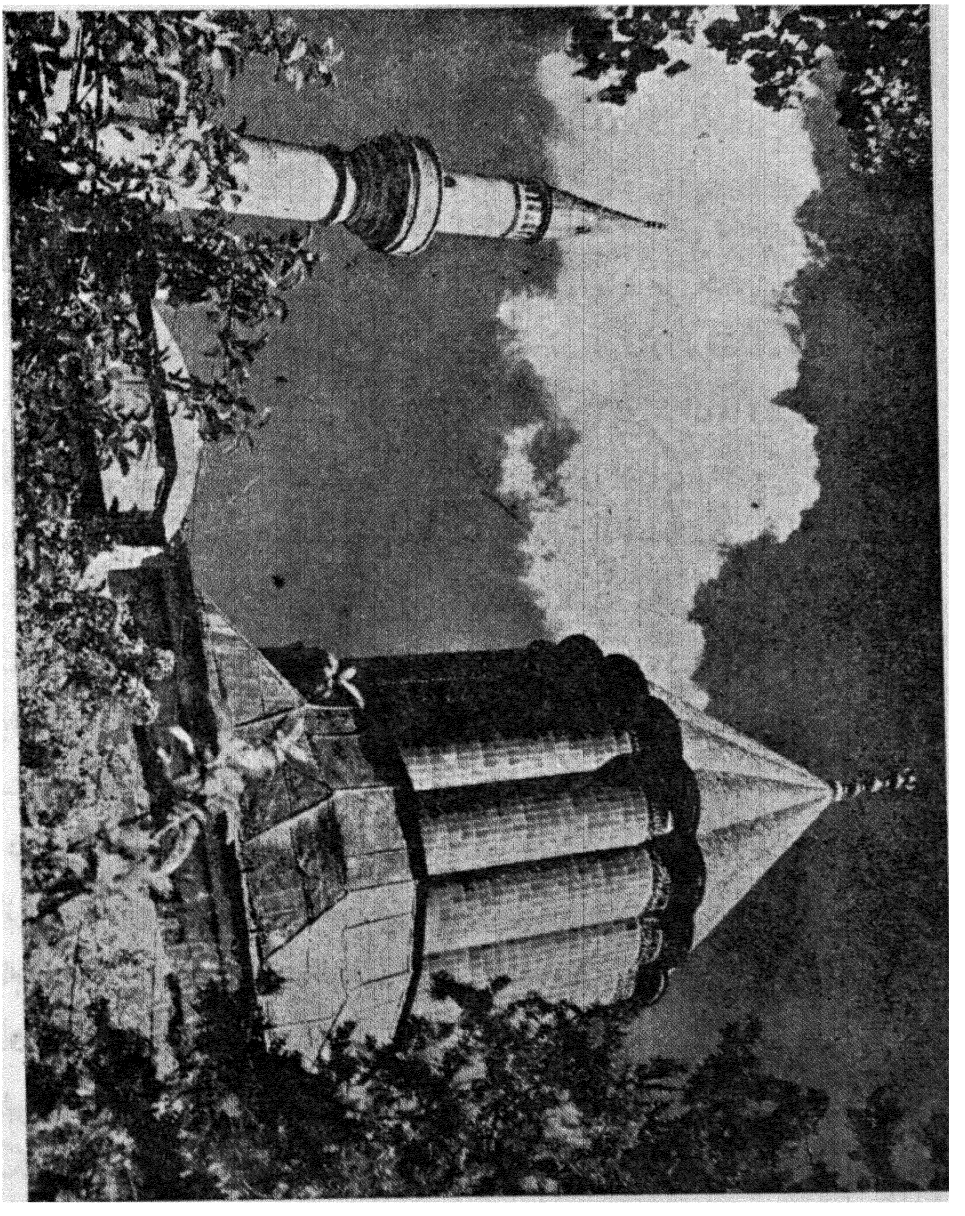

ت = قونیه : مقبرهٔ مولانا

رومیان وایرانیان اتصال مییافت واینك نام مرزهای دریائی شام ومصر ومرزهای دریائی

وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم آن :

آ ـ مصر .

ا ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح .

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس ، اذنه ، مصیصه ، عین زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . در آمد این نقاط سالی صد هزار دینار بود که تمام آن بمصرف استحکامات محلی میرسید و بلکه از بیت‌المال نیز مبالغی باین نقاط می‌آمد و برای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .

۲ـ مرزهای مجاور شام

عراق که بواسطهٔ مجاورت با جزیرةالعراق (زمین‌های میان دجله وفرات را جزیره میگویند) به جزریه موسوم بود از این قرار :

مرعش ـ حوث و از این دو نقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط وملطیه ادامه مییافت . درآمد این نقاط ، بسالی ۷۰ هزار دینار میرسید که چهل هزار دینار آن مخصوص نگاهداری استحکامات بود وصد هزار دیناراز بیت‌المال مرکزی بسی‌هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی‌هزاردینار حقوق پادگان‌ها وافراد پرداخته‌میشد و بطورکلی هزینهٔ نگاهداری این نواحی سالی دویست هزار دینار بود این مصارف مربوط بایام عادی بود ودر اوقات جنگ البته مبالغ بیشتری بمصرف میرسید .

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از : دلوك، رعبان، مونبوگ .

علاوه بر این نقاط مرزی دولت های اسلامی در نواحی هند نیز استحکامات مرزی داشتند .

غزوات یاحمله های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون‌الرشید» نقاط مذکور فوق را از جزیره وقنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی کرسی نشین) نامیده وهر ساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از این استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته برومیان حمله میآوردند

واین حملات در اصطلاح اسلامی غزوه (۱) نام دارد جهادیکی از پایه‌های مهم دین اسلام است پیغمبر اکرم و خلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند وهمانروزی که ابوبکر برمسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت :

« از جهاد دست بر ندارید قومی که جهاد را فراموش کنند خوارمیشوند».

نیروهای دریائی اسلام که از ۸۰ـ۱۰۰ کشتی تشکیل‌میبافت‌از کرانه‌های شام ومصرتا جزیره قبرس‌لنگر میانداخت وفرمانده کل‌نیروی‌دریائی درمرزهای ساحلی شام‌اقامت میکرد ومجموع ناوگان‌جنگی را اسطول‌میخواندند وهرگاه که‌نیروهای دریائی‌بجنگ میرفتند صدهزار دینار (سالانه) هزینهٔ آنان میشد .

حمله های مسلمانان درسه موقع بهار، تابستان، زمستان‌انجام میگرفت . روز دهم ماه مه(۲)حمله‌های بهاری آغازمیشدوتادهم ژوئیه (یك‌ماه)دوام داشت در آنموقع چارپایان آنها ازچراگاه بهاری باز آمده بودند وچون اراضی شام در ماه ژوئیه نیز قابل‌چرا بودسپاهیان اسلام‌دردهم ژوئیه ازمیدان باز آمده چندی استراحت میکردند وستوران‌را مجدد بچرا میفرستادند حمله‌های تابستانی‌ازپنجم ژوئیه تااواخر آن ماه ادامه‌می‌یافت ودرپاره‌ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ می‌پرداختندو آنراحملهٔ تابستانی راست وچپ میگفتند .

حمله های زمستانی بیست روز بیشتر نبود و از اواخر فوریه تا اوایل مارس طول میکشید وبمناسبت پیش‌آمد بهار وفصل چرا از میدان بسنگرها برمیگشتند .

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنها درحفظ مملکت خود کوشش داشتند بلکه از جهاد دست برنمیداشتند و مرتب ممالك مجاور را فتح میکردند ، عباسیان بیش‌ازسایرخلفاباین‌نوع‌رزم‌هااهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرارفرمانروائی خود فارغ‌شدندبجنگ وجهاد دست زدند وهمانطورکه هرساله درموقع معین‌مردمی

---

۱ ـ در ایام سعادت یعنی زمانیکه حضرت رسول اکرم در میان مسلمانان بودند جنگ‌هائی که‌بفرماندهی‌خودشان واقع میشد غزوه نام داشت و اگر خود حضرت حضور نمییافتند آن جنگ را سریه میگفتند مترجم

۲ ـ ماه مه میلادی مطابق است با ماه اردیبهشت خورشیدی و ژوئیه با تیر و فوریه بابهمن و مارس با فروردین مترجم

به حج‌میرفتند ، دسته های جنگی نیزدرموقع‌مخصوص بممالك مجاورحمله‌میآوردند گاه هم خود خلفا شخصاً دراین جنگهاشرکت می‌جستند چنانکه درسال۱٦۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاًبجنگ رومی‌ها رفت و درسال۱٦۵هجری پسرخودهرون را بانودوپنجهزارو نهصدوسی‌سواره‌وپیاده‌مأمورسرحدات‌روم‌ساخت. هرون‌ازسنگرها و استحکامات رومیان گذشته تا خلیج قسطنطنیه رسید و فرماندهان رومی نقاط میان راه با هرون صلح کرده یکصد و نود وسه هزارو چهارصد و پنجاه دینار و بیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه یا مال المصالحه پرداختند .

همینکه هرون به‌قسطنطنیه نزدیك شد ، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح کرده متعهد شد سالی‌هفتاد هزاردینار بدولت اسلام‌باج بدهد وسرراه هرون اردو بازاروراهنما آماده سازد این مصالحه‌سه سال تمام طول‌کشید ومسلمانان علاوه بر آنچه گفته شد صد هزار گوسفند و گاو و بیست هزار اسب و پنجهزار وششصد وچهل وسه اسیر گرفتند وپنجاه وچهارهزارروی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشد که مسلمانان بیشتربجهاد بروند .

ناوگان جنگی

دریا پیمائی . عربهای حجاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیروسبادرزمان تبابعه با کشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون درصحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهوراسلام وفتح مصر وشام مسلمانان کشتی‌های رومی‌را دیدند ومعنی جنگهای دریائی‌را دریافتند وبفکردریا نوردی افتادند نخستین کسی‌که ازسرداران عرب باین کار دست زد علاء بن حضرمی والی بحرین در زمان عمر بود که بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس‌بدریانوردی پرداخت اما کاری ازپیش‌نبرد . عمر که‌از آن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را از آن سمت(امارت بحرین) عزل‌کرد و بپاداش این خطا اورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی‌شام که‌مردجاه طلب ودوراندیشی‌بود، مکررازعمردرخواست میکرد بوی اجازه دهدکه بارومیان دردریادست وپنجه نرم‌کند اما عمرسخن اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرارمعاویه ازحدگذشت ، عمر ، بعمروعاص والی مصر شرحی نوشت وازوی تقاضا

کرد دریا را برای عمر توصیف کند عمروعاص درجواب عمرچنین نگاشت : «ای خلیفه دریا مخلوق بزرگی است که مردمان کوچکی بر آن سوارمیشوند وجز آب و آسمان چیزی نمی بینند اگر دریا آرام باشد دلها را غمگین میسازد واگرطوفانی شود عقل وهوش را می رباید ، یقین انسان در روی دریا کم و شکش زیاد است ، کسانی که دریا نوردی میکنند مانند کرم هائی هستند که روی شاخه چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند» .

عمر عین این نامه‌را برای معاویه فرستاده گفت : « سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم» .

پس ازقتل عمر، معاویه که آن‌موقع نیز والی شام بود ازعثمان اجازهٔ دریانوردی خواست وپس از اصرار زیاد موفق باجازه شد . بااین شرط که دریا نوردی اجباری نباشد وهر کس ازمسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود . معاویه درسال ۲۸ هجری به قبرس رفت ومردم آنجارا مجبور کرد که سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهندواین نخستین پیروزی مسلمانان دردریابود پس ازاین پیروزی مسلمانان دلیرشده در تابستان وزمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند . (سابقاً اشاره شد)

ناوگان جنگی اسلام مسلمانان (عربها) که از کشتی سازی و کشتی رانی اطلاعی نداشتند در ابتداء از رومیان مقیم ممالك اسلامی برای این عمل کمك گرفتند وباکمك آنها ناوگان جنگی ساخته اسلحه و مهمات در آن ریختند وبا سربازان دریا نورد مجهز کردند و مجموع این کشتی را اسطول نامیدند(اسطول کلمهٔ یونانی است وبمعنای ناوگان می آید) مرکز کشتی رانی اسلام دریای مدیترانه بود و اهالی شام وافریقای شمالی واندلس جزء دریا نوردان اسلام در آمدند نخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان در زمان عبدالملك بن مروان در افریقا تأسیس یافت وحسان بن نعمان والی افریقا بدستور خلیفه (عبدالملك) کشتی هائی ساخته با مهمات وتجهیزات و افراد جنگی به سیسیل فرستاد اما کاری از پیش نبرد تا آنکه اسدبن فرات در زمان زیادةالله بن ابراهیم بن اغلب از فرمانروایان اغالبه سیسیل را فتح کردجزیرهٔ قوصره نیز بدست اسدبن فرات گشوده شد ومسلمانان از این فتوحات

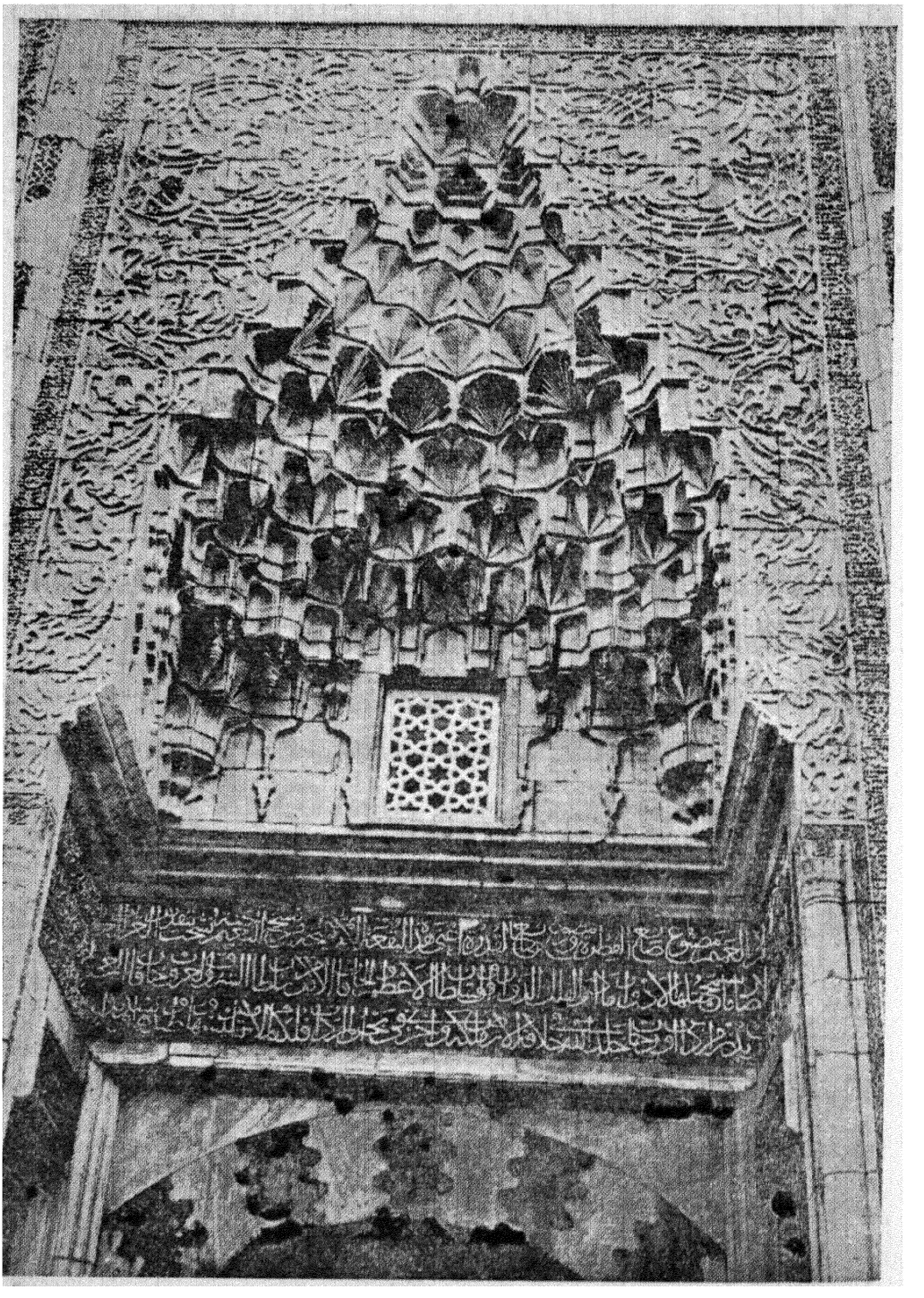

ت: بروسه: مدخل مسجد سبز

بشوق آمده درشهرهای ساحلی افریقا و انداس ومصر وشام دارالصناعه تأسیس کردند

و کشتی های بسیار بآب انداختند بقسمی که در زمان عبدالرحمن ناصر در اواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس از دویست کشتی تشکیل می‌یافت و فرمانروایان اسلامی افریقا نیز بهمان مقدار کشتی داشتند هر کشتی خانه (دارالصناعه) دوسرپرست داشت یکی قائد که لوازم و مهمات و افراد جنگی را فراهم میساخت و دیگری بعنوان رئیس که وسایل حرکت و بادبان و پاروزنی را تهیه میدید و همینکه یك کشتی یا چند کشتی آماده کارزار میشد یك فرمانده کل که ازرجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی دریائی تعیین میگشت و عازم دریا میشد مهمترین بنادر اندلس یکی بجایه و دیگری مریه بود که در این دو نقطه کشتی خانه‌های متعدد تأسیس کرده بودند .

نخستین دارالصناعه (کشتی‌سازی) مصر در اواخر قرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه تفصیل آن بیاید واول کسی که ناوگان (اسطول) در مصر دایر ساخت عنبة بن اسحق والی مصر از طرف متوکل عباسی بود، چه در سال ۲۳۸ هجری رومیان ازراه دریا به دمیاط (ازبندرهای مصر) فرود آمده آنجارا گرفتند . وعده‌ای از مسلمانان را کشته، عده‌ای را اسیر گرفتند ، ولی مصر ازاین پیش آمد نگران گشت وناوگان دایر کرد ومسلمانان فرزندان خویش را تیراندازی و فنون جنگی آموختند و فرماندهان زبردستی برای ناوگان مصری تعیین کرده همه نوع تجهیزات ومهمات فراهم آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند وتا مدتی رومیان ومسلمانان باهم جنگ داشتند و از یکدیگر اسیر میگرفتند ودر نتیجه خلفا مجبور شدند اسیران اسلام را با پول بخرند و این عمل را باصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند .

اولین خلیفه‌ای که اسیران اسلام را با پول آزاد ساخت هرون الرشید بود، که درسال ۱۸۹ بآن عمل اقدام کرد وپیش از آن اسیران مبادله میشدند ، خریداری اسیران بطور کلی درزمان عباسیان اتفاق افتاد و بیش از سیزده مرتبه باین کار مبادرت شد که آخرین آن بروزگار المطیع لله خلیفهٔ عباسی در سال ۳۳۵ هجری واقع شد. خلفای عباسی قریب پنجاه هزار اسیر را درظرف آنمدت باپول خریدند معمولا در بندر لامش در نزدیکی طراسوس از بنادر مدیترانه خریداری اسیران انجام میپذیرفت وبیش از دوسه هفته طول میکشید ودر مرتبه اول نیم میلیون از سپاهیان وبزرگان اسلام که با بهترین اسلحه

ولوازم جنگی مجهز بودند درمحل حاضرشدند . عدهٔ آنان وخیل وحشم آنها بقدری زیادبود که کوه وصحراودره و بالاوپستی مملوشد. درهمانموقع کشتی‌های جنگی رومیان باسازوبرگ کامل به کنار آمدند واسیران مسلمان راباخود آوردند وسه‌هزاروهفتصد اسیر مسلمان در آن واقعه خریداری شده آزاد گشت .

مروان بن ابی حفصه در آنمورد چنین میگوید: ترجمهٔ شعر:

تواسیرانی را آزاد کردی که درزندان بیکس بودند .

ومسلمانان از آزادی آنان نومید بودند ومیگفتند زندان .

کافران گور آنها خواهد شد.

همینکه مصر بتصرف خلفای فاطمی در آمددراسکندریه ودمیاط ناوگان ساختند وشمارهٔ ناویان به پنجهزار رسید که هریك حقوق مرتبی داشتند. ده فرمانده نیروی دریائی میان آنان بود که هرکدام ازده تا بیست دینارحقوق دریافت میکردند ومیزان حد اقل حقوق آنها دودینار میشد و علاوه برحقوق ، املاکی بعنوان تیول در اختیار داشتند که آنرا ابواب الغزاة میگفتند . هنگام عزیمت بجنگ یکی از آن فرماند هان دریاسالارمیشد وامرو نهی ناوگان رابدست اومی‌سپردند ویکی ازامرای مهم دولت نیز باآنان بجنگ میرفت و برای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظورشودشخص خلیفه با وزیر اعظم حقوق ناوی‌هاراتأدیه میکردند . درزمان المعز الدین الله اولین خلیفهٔ فاطمی (مصر) شمارهٔ کشتی ها به‌ششصد رسید وتدریجاً کم شده بصدکشتی تنزل کرد.

موقعی که ناوگان برای جنگ عزیمت میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی کنار رود نیل درمحل موسوم به‌مقس (بیرون قاهره) جلوس مینمود، فرماندهان نیروی دریائی باجهازات جنگی مسلح از برابرخلیفه میگذشتند ، کشتی ها با پرچم های گوناگون تزیین شده‌بود، قبل ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق‌ها وسایر آلات جنگی بکار میافتاد وعیناً موقع جنگ نمایش میدادند. آنگاه مقدم ورئیس ناوگان بحضورخلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت میخواستند، خلیفه صددینار بمقدم و بیست دینار برئیس جایزه میدادو آنهارامرخص میکرد. هنگام بازگشت نیزچنین مراسمی اجراء میشد. درزمان صلاح الدین اداره‌ای بنام دیوان اسطول برای رسیدگی بامور نیروی دریائی تأسیس

شد وبودجهٔ هنگفتی برای آن اداره تخصیص داده شد . نیروی دریائی برای توسعه ممالك اسلامی عامل مهمی بود. جزایرسیسیل ، ساردنی، کرت ، مالت وغیره بوسیلهٔ نیروی دریائی فتح شدوعلاوه بر آن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف مسلمانان در آمد وناوگان آنان از سیسیل تاشبه‌جزیرهٔ ایتالی آمدوشد میکرد وکار را بر پادشاهان فرنگ دشوار میساخت . خاندان بنی‌حسن که ازطرف فاطمیان درسیسیل حکومت داشتند مرتب برشهرهای ساحلی اروپامیتاختند وناوگان دول اروپا راتعقیب کرده بطرف شمال شرقی مدیترانه میراندند وسیادت حکومت‌های اسلامی را دردریا مانندصحرا مستقرمیساختند. حکومت‌های اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تا مدتی برمدیترانه‌واطراف‌مسلط بودندتا آنکه‌مطابق نوامیس تاریخی دوربرگشت.مسلمانان روبانحطاط رفتند ، فرنگیان بر آنان چیره شدند ونه تنهاشهرهای خود راپس گرفتند بلکه درجنگ های صلیبی بسیاری از ممالك اسلامی بتصرف فرنگیان در آمد.

مسلمانان رفته رفته از ادارهٔ نیروی دریائی بازماندند و آنرا نادیده انگاشتند وناویانی که بفداکاران دین‌وسلحشوران راه‌خداودشمنان دشمن‌خدامعروف‌شده‌بودند از اهمیت و اعتبار افتادند تا آنجا که‌کلمهٔ ناوی (اسطولی) درمصر ناسزاشمرده شد ومردم ازخدمت درناوگان عارداشتند. درزمان‌ملك‌ظاهر بیبرس‌قنداری که‌بنام‌سلطان‌ـ الممالك معروف بود اقداماتی جهت تقویت ناوی وناوگان بعمل آمد ولی البته بجاه ومقام سابق خود برنگشت .

ناوگان شام نیزمانند ناوگان مصربحال تباه افتاد ، ولی دراندلس و افریقا تا مدتی‌بعد ناوگان نیرومند ماند.بخصوص دولت های مغرب (مراکش والجزایروغیره) یکی دوقرن‌ناوگان آبرومندی‌داشتندو آنطورکه ابن خلدون می‌نویسدشمارهٔ کشتی‌ـ های آنان بصد میرسید . درقرن ششم هجری‌احمد صقلی که ازدریا داران نامی‌جهان بشمار میرود فرمانده نیروی دریائی ناوگان غرب (دولتهای اسلامی افریقا) شد وبا اقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی رسیدکه پیش ازآن وبعدازآن‌تاریخ چنان مقامی را پیدا نکرد . اماپس از انحلال وانحطاط حکومت های اسلامی در افریقا واندلس ناوگان اسلامی بکلی ازبین رفت .

دارالصناعه . امروزه دارالصناعه را بزبان عربی ترسانه وترسخانه‌میگویند وریشهٔ اصلی این دو کلمهٔ اخیر همان کلمهٔ دار الصناعه است زیرا پس از فتح ممالك اسلامی بدست‌فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف‌اروپائیان در آمد وهمانطور که‌مسلمانان فن کشتی سازی وتأسیس دارالصناعه را ازنیاکان فرنگیان (رومیان) آموخته بودند فرنگیان آنرا ازعربهایاد گرفتندو کلمهٔ‌دارالصناعه‌بزبان‌اسپانیولی‌دارسینا Darcinah شد ودارسیناازاسپانیولی‌بسایر زبانهای‌فرنگی‌منتقل‌گشته بآرسنال Arsenal تبدیل یافت وعربها آنرا ازطریق ترك ها ازفرنگیان اقتباس‌کرده ترسانه یا ترسخانه‌گفتند وگمان کردند که این دو کلمه اصلاتر کی‌است درصورتیکه‌اصل آن همان دارالصناعه عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال Amiral دریا سالارکه تحریف شده امیرالبحر عربی میباشد .

چنانکه‌گفته شد دارالصناعه درممالك اسلامی شام ، مصر ، افریقا ، اندلس ، زیاد بود ، نخستین دارالصناعه مصر درقرن اول هجری درجزیره روضه‌مقابل‌فسطاط تأسیس شد واحمدبن طولون‌بروسعت آن افزود ودرزمان‌حکومت‌اخشیدیان‌دراوایل قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تا میان دارالصناعه وفسطاط دریا فاصله نشود ، خلفـای فاطمی‌درمحل موسوم به (مقس)نزدیك‌شهرقاهره دارالصناعه جدیدی بناکردندکه در آن‌کشتی جنگی وکشتی‌های‌بارکشی‌میساختند. کشتی‌های بارکشی ازبالای سعیدیه‌تامصب رود نیل آمدوشد میکردندوگندم‌وسایر چیزها حمل مینمودند اماکشتی‌های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آن‌هارا اسطول میخواندند .

شکل کشتیها و تجهیزات آنان

کشتی‌های جنگی را باشکال وترتیبات مختلف‌میساختند از آنجمله‌کشتی‌های‌بزرگی‌که در آن برج‌وباروتهیه میکردند و آن نوع کشتی را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که منجنیق‌های نفتی‌در آن میگذاردند و کشتی‌های‌دشمن رابا آن آتش میزدند . طراده نام‌کشتی‌های تند رو کوچك‌بود ، عشاریات کشتی های کوچکی بودکه فقط درنیل آمد وشد میکرد ، شلندات ومسطحات وغیره نیز نوعی‌ازکشتیهای باربری‌وجنگی

بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطور کلی عربها کشتی سازی را ازیونانیان ورومیان آموخته پاره‌ای اصلاحات در آن انجام دادند .

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از : عراده (منجنیق) ، زره ، سپر بزرگ، سپر کوچك، کلاه خود ، نیزه قلاب و باسلیق. این حربهٔ اخیر اززنجیری تشکیل میبافت که سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند وعلاوه براین اسلحه ها دربالای دکل کشتی صندوقهای درگشاده‌ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند و پیش از آنکه بادشمن روبروشوند ، مردانی درون صندوق میرفتند ودردیوارهٔ صندوق مقداری سنگ‌های کوچك وفلاخن قرارداشت که با آن دشمن را سنگباران میکردند وخودشان از تعرض محفوظ میماندند چون توی صندوق جاداشتند گاه هم ظرفهای نفت سوزان (مشتعل) رااز آنجا بیرون میانداختند ویاظرفهای پرازنوره (آهك وزرنیخ نرم کوبیده) را پرتاب مینمودند تاباغبار آن چشم دشمن راکورسازند ودرپاره‌ای موارد گرد نوره ایجاد حریق میکرد. بعضی اوقات ظرفهای پرازمار وعقرب بدشمن میافکندندویا آب صابون می‌پاشیدند تادشمن پایش بلغزد .

برای جلوگیری از حریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) با پوست و یانمدی که درسرکه ، آب ، زاج ، نیتریك خیسانیده بودند مستور میداشتند وگاه هم برای احتیاط دیواره های کشتی را باگل مخلوط به بوراکس ونیتریك وخطمی و سرکه اندود میکردند تادربرابر آتش نفت مقاومت ورزد .

دیگر از اقدامات احتیاطی آنان این بودکه شب هنگام درکشتی آتش نمی‌افروختند وخروس نگاه نمیداشتند و باز هم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند تا از چشم دشمن محفوظ بماند .

درجلوی کشتی های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختندکه با آن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن درازنوك تیزی بودکه تهٔ آن را (مجوف) میکردند وبچوبی مانندچوب نیزه متصل میشدواین قسمت را (اسطام) می نامیدند. لجام واسطام مانند نیزه درجلوی کشتی بود وهمین که کشتی دشمن نزدیك میآمداین آلت نیزه مانند را بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب درآن میریخت

وسرنشینان کشتی ازبیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب ها این بود که آنرا مانند کمند با طناب های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند و کشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته‌هائی میان کشتی خودشان و کشتی دشمن میگزاردند وازروی آن تخته‌ها(مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند ودر آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند مییافتند ازقلاب چشم پوشیده باتیشه وتبرسنگین فولادی طناب رامی بریدند که مبادا کشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد .

بیت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیه عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود و ایـن عایدات عبارت است از :

صدقه ـ اعشار (ده‌یك)اخماس (پنج یك) جزیه وچیزهای دیگر ـ اما بیت‌المال، محلی بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امورمسلمانان مصرف شوداز آنجا پرداخت میشده است. اموالی که مسلمانان استحقاق دریافت آنرا داشته‌اند یعنی آنرامیگرفتند بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی وتفصیل هریك از این سه‌قسمت گفته خـواهد شد . هزینه ای کـه بیت‌المال می پرداخته دو قسم بوده است : یکی حقوق سپاهیان‌ودیگر بهای اسلحه و امثال آن که برای ادارهٔامور مسلمین خریداری میشده است .

صدقه

صدقه و زکوة دو اسمی‌است که یك معنی دارد وچنانکه گفتیم از مسلمانان متمول گرفته میشد و بفقرای اسلام داده میشد. صدقه یا زکوة در مـرکز (دارالخلافه) دیوان مخصوص داشته وشعبات آن در تمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایربوده است ومأمورین مخصوص آنرا جمع‌وتفریق‌میکردند.

آنچه که زکوة بآن تعلق میگیرد چهار چیز است: چارپایان ، زر وسیم،میوه، محصول‌کشت وکار . زکوة چارپایان بشتر وگـاو وگوسفند تعلق میگیرد و حضرت رسول اکرم (بامر خدا) میزان آن را تعیین فرموده‌اند واینك (ترجمه) متن نـامه‌ای که ابوبکر در مورد زکوة بانس‌بن مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته است

بنام‌خدای بخشایندهٔ‌مهربان. این صدقه فریضه‌ایست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه (و آله)وسلم‌بفرمان خدا بر مسلمین فرض فرموده وچیزی از آن‌نبایدکم وزیاد بشود و آن فریضه چنین است :

تا۲٤ شتروکمتراز آن برای هر پنج شتر یك‌گوسفند ـ از۲۵ شتر تا ۳۵ شتر یك شتر مادهٔ دو ساله‌ـاز ۳٦ تا ٤۵ شتر، یك‌شتر سه‌سالهٔ ماده ـاز٤٦ تا ٦۰ شتر،یك شترنر پنج ساله ـ از٦۱تا ۷۵شتر، یك‌شتر پنج ساله‌ـ از ۷٦ تا۹۰ دوکره شتر ماده‌ـ از ۱۲۰ ببالااز هر چهل‌شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه‌شتریك شتر نرپنجساله، هرکس چهار شتر دارد زکوة نمیدهد وهمینکه پنج شتر پیداکرد باید یك‌گوسفند زکوة‌بدهد. امازکوة گوسفند چنین است: اگر در صحرا میچرد و آب‌صحرا میخورد از ٤۰ ازتا۱۲۰ گوسفند یك‌گوسفند. از۱۲۰ تا ۲۰۰گوسفند دو گوسفند. از۲۰۰ تا ۳۰۰ سه‌گوسفند از ۳۰۰گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی‌کم بود زکوة ندارد و اگرگوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هر دویست گوسفند یك گوسفند و صد ونود گوسفند زکوة ندارد .

فقیهان راجع بزکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب و استر و الاغ زکوة ندارد. زکوة نقره ، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم ونیم در سال (۱ـ۴۰) واز دویست درهم بپائین زکوة ندارد(۱) .

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هر چه مقدار بالا برود زکوتش همان نیم مثقال دربیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایرکالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد . زکوة میوه بسته بطریق آبیاری‌آن است باین قسم‌که اگربا آب رودخانه یا باران (بدون زحمت آب کشی) آبیاری شده زکوتش ده‌یک است ودر غیر آن ده نیم‌میباشد ودر هر حال باید مقدارمحصول میوه بپنج وسق‌برسد تازکوة واجب بشود هروسقی‌شصت‌صاع‌است

۱ـجرجی زیدان بطور کلی مأخذ زکوة را از فقه اهالی تسنن‌گرفته که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیه اختلاف دارد . مترجم

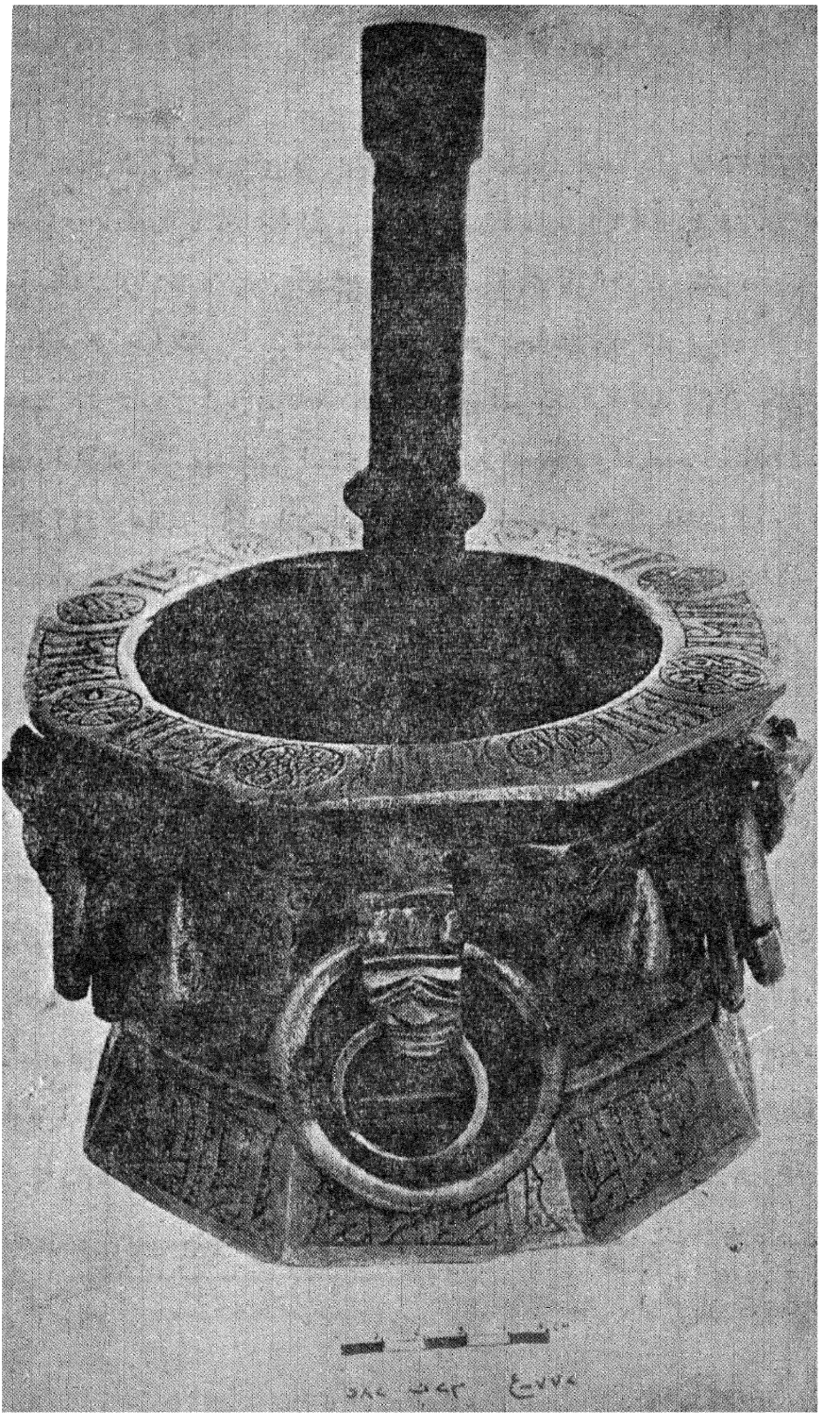

ع - هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته هائی بخط کوفی دارد

وهر صاع پنج رطل وثلث (۱) رطل عراق است خرما وانگور نیز مانند سایر میوه‌ها مشمول همین احکام میشود.

حکم زکوة جـو و گندم و بـرنج و نخود و لوبیا عیناً مانند احـکام زکوة میوه می باشد.

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده چنانکه در سورهٔ توبه میفرماید:

صدقه برای فقیران، مسکینان و مأمورین جمع آوری آن ودل بدست آوردگان وبرای آزادکردن بندگان و بدهکاران ودر راه خدا و آوارگان است (۲).

بنابراین زکوة به هشت سهم تقسیم میشود از اینقرار:

۱ـ سهم فقیران یعنی کسانیکه هیچ ندارند.

۲ ـ سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش از درآمدشان است.

سهم این دو طایفه با رعایت اوضاع و احوال نباید از ۲۰۰ درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة بدهند و مستحق الزکوة نمیشوند و بنا بروایت قاضی ابو یوسف درکتاب موسوم به (خراج) فقرای اهل ذمه (یهود ونصاری) بگفتهٔ عمرجزء مساکین بشمار میآمدند اما کلمهٔ فقرا فقط مشمول فقرای اسلام میشده است.

۳ ـ حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت و استحقاق آنان واگر سهم هریک از آنان بیش ازمیزان حقوق واستحقاق آنان بود مازاد را بسهم دیگران می افزایند.

٤ ـ سهم دل بدست آوردگان ـ اینان کسانی بودند که حضرت رسول وخلفا سهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان را آزار نرسانند و یا در اسلام خودپایدار بمانند ویاکسان خود را بمسلمان شدن تشویق کنند واگراین دسته خودشان مسلمان نبودند اززکوة مسلمانان سهم نمی بردند بلکه ازغنیمت وفیئی سهم میگرفتند.

٥ ـ سهم مخصوص برای خریدن بندگان وآزاد کردن آنها.

---

۱ ـ رطل ازیك کیلو کمتر است. مترجم

۲ ـ متن آیهٔ مبارکه چنین است: انماالصدقات للفقراء و للمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل. مترجم

۶ ـ سهم مخصوص بـرای پرداخت وام وامدارانی کـه توانائی پرداخت آن راندارند .

۷ ـ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی درراه خدا .

۸ ـ سهم مخصوص هزینهٔ راه آوارگانی کـه از وطن دور مانده اند و وسیلهٔ بازگشت ندارند .

مأمورین صدقه (زکوة) ازخود اختیاراتی‌داشتند که مطابق احکام فوق‌زکوة‌را جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگر اینکه دستور مخالف آن از طرف خلیفه صادر شده باشد ، ولی مأمورین اموال‌غنیمت وفیئی‌فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین‌او میتوانستند در آن نوع اموال تصرف کنند .

غنیمت

غنیمت : یعنی آنچه که مسلمانان با جنگ بدست می آوردند وآن برچهارقسم بود :

۱ ـ مردانی که در میدان جنگ اسیر میشدند وباگرفتن فدیـه آزادمیشدند . فدیه یعنی‌پولی که‌درمقابل آزادی اسیر گرفته میشد وجزء غنیمت درمیآمد .

۲ ـ زنان وکودکانی که پس ازجنگ اسیرمیشوند وممکن است با دادن فدیه مثل مردان آزاد شوند .

۳ ـ زمینی که بدست مسلمانان میافتاد و آن نیزسه‌نوع بود بدین ترتیب :

آ ـ زمینی که با قوهٔ جنگ بتصرف در آمده است ومردمانش اخراج شده‌اند

ب ـ زمینی که اهالی آن‌ازترس گریخته باشند .

پ ـ زمینی که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان در آمده است .

وهر کدام ازاین‌انواع مالیاتهای مخصوصی دارد .

۴ ـ اموال منقول مانند : چارپا و غیره کـه ابتداء بـرای تقسیم آن مقرراتی نبود وحضرت رسول‌مطابق نظرخودشان تقسیم‌میفرمود چنانکه درسال دوم‌هجری‌پس ازپیروزی درجنگ بدرحضرت رسول (ص) غنیمت ها را بطور تساوی میان مهاجر اونصارتقسیم فرمودند وخود نیزمانند یك فرد عادی سهم گرفتند سپس این آیهٔ شریفه نازل شد .

«واعلموا انما غنمتم من شیئی فان‌الله خمسه وللرسول و لذی القربی و الیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔ انفال) یعنی هروقت که غنیمتی بدست آوردید به پنج قسمت تقسیم کنید : چهارقسمت آن مخصوص امور جنگی است ویك قسمت آن پنج قسمت میشودومیان پیغمبر وکسان او ویتیمان ومسکینان و آوارگان تقسیم میشود .

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی‌قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبرا کرم برداشتند تابمصرف خودشان وهمسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند .

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان ، خاندان عبدالمطلب ، خاندان عبد مناف وکسی جزقریش سهمی از آن نمیبرد .) سهم سوم مخصوص یتیمان (پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت آوارگان میرسید .

لباس و اسلحهٔ کشته شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان آنها تقسیم‌میشد .

درصدر اسلام نظرفاتحین برآن بودکه اراضی متصرفی را نیزمانندسایراموال میان خودشان تقسیم کنند ولی عمر این نظر را ردکرد و در نامه‌ای که راجع بآن موضوع بعد ازفتح‌عراق بسعدوقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی را تعیین کرده است واینك (ترجمه) نامه عمر :

«اما بعد نامه تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین های متصرفی مانند سایراموال میان آنان قسمت شود بمحض اینکه نامهٔ من بتو رسید تمام اموال منقولی که بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم کن اما زمین‌ها و رودخانه ها را بدست کشاورزان‌وکارکنان مزارع بسپار،چه‌اگر آنرا میان حاضران قسمت کنی برای آیندگان چیزی نمی‌ماند .»

سرداران و جنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمر آنهارا مجبورباطاعت کرده گفت : مااززمین ومردم مالیات میگیریم وبشما میدهیم‌اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی‌بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج(مالیات زمین) مقررگردیدومسلمانان مانند ایرانیان ورومیان دفاتر مخصوص

جمع وخرج پیداکردند .

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی بودکه در بیت المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که ازکفاربدون جنگ ولشگرکشی (مانند جزیه ، ده‌یك وغیره) بدست بیاید ، حضرت رسول از فیئی نیز سهمی‌میگرفتند وپس ازرحلت آن حضرت‌سهم‌رسول‌جزء بیت المال شد (۱) چهار سهم دیگرفیئی درصدر اسلام میان مهاجران و انصار توزیع میشد اما همینکه عمر دیوان خرج ودخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقررنمود فیئی را به بیت‌المال میداد و حقوق را از بیت‌المال می‌پرداخت ، بنابراین مستحقاق صدقه غیر ازگیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه‌که فیئی و غنیمت به جنگجویان و مهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت .

معمولا کسانیکه صدقه میگرفتند نه مهاجر و نـه مرد جنگی بودند ، مهاجـر بکسی گفته میشدکه ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد . اگریك قبیله‌ای‌سراسر مسلمان میشدند ، آنان را برده میگفتند واگرقسمتی ازآنان مسلمان میشدندآنان را خیره میخواندند ، ازآنرو مهاجران خیره وبرده بودند . پس از فتح مکه احکام هجرت طبعاً ملغی شد ، کسانیکه غنیمت (فیئی) میگرفتند به‌مهاجر معروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند . چنانکه شاعردراین مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست »

خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هم متمایز باشند وهرکدام سهم خودشان را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند . حکایات بسیاری ازدقت عمردراین موضوع گفته شده که‌ازآن جمله یکی هم این است .

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی‌خواند : (ترجمه)

---

۱ ـ فتوای علمای شیعه برآنست که سهم حضرت رسول اکرم پس از رحلت آن بزرگوارباید بسادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنندکه سهم مزبورپس ازرحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید . مترجم

ای عمرخدا بتودربهشت پاداش بدهد ، ما را نگاهداری کن .

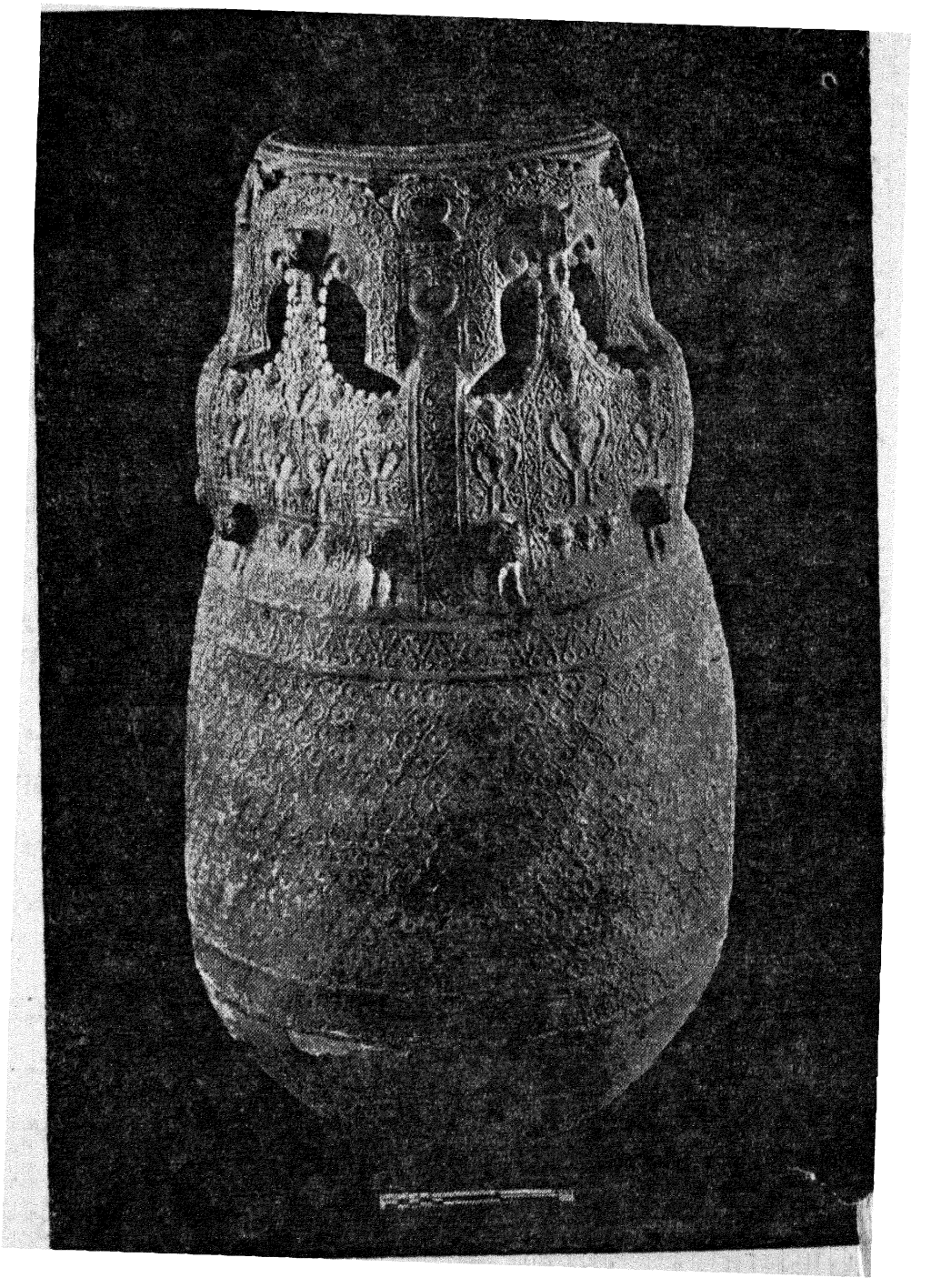

ع - ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف (باربوتین) .
که روی‌آن‌سرآدم و سر شیر و نقش نگار است

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشانرا جامه بده .

عمر گفت : اگرنکنم‌چه میشود؟ اعرابی گفت‌هیچ میروم، عمر گفت: اگر بروی چه میشود ؟

اعرابی گفت :

در روزبازپرس (قیامت)که تو را برای محاسبه بیاورند از توبازخواست‌میکنم آنروز هدیه وبخشش درکار نیست، نیکوکاران‌به بهشت و بدکاران بدوزخ‌می‌روند.

عمر که این را شنید طوری گـریست کـه ریشش تر شد ، سپس بغلام خود گفت : آن جامهٔ مرا باو بده ، نه برای شعرش بلکه بخاطر آن روز ـ بخدا چیزی جز آن جامه ندارم .

عمر با این اظهارات خود تأکید میکرد که صلهٔ شاعر آن‌هم برای شعری که‌در بارهٔ خلیفه گفته شده نباید ازاموال عمومی پرداخت شود .

یکی از اعتراضاتیکه مردم بعثمان داشتندآن بودکه وی آن دقت را نداشت واز اموال عمومی بشاعران صله میبخشید، همینکه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعاً آن مراقبت ودقت سابق از میان رفت واز هر نوع درآمد بهر مصرفی که میخواستند میرساندند والبته با توسعهٔ ممالک اسلامی برمیزان ومقدار و نوع غنیمت (درآمد) افزوده شد. ده یک وپنج‌یک کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها وضرابخانه‌ها ومستغلات وجزیه ومالیات‌وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی‌وارد میشد. بهر حال گفتگوی‌مادربارهٔ صدقه تمام شد واینک ببقیهٔ موارد عایدات میپردازیم:

جزیه

جزیه وخراج هردو باهم شبیه است، چه‌که هردو مالیات را از نامسلمانان سالی یکبار در مـوقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افرادگرفته میشود وبا اسلام آوردن افراد ساقط میگردد امـا خراج همان‌مالیات ارضی است‌که با قبول‌اسلام‌نیز باقی‌میماند.

تاریخ جزیه . جزیه از قدیم درمیان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن‌را پدیدآورده باشد. همینکه مردم آتن (یونـان) بکرانهٔ آسیای صـ رسیدند وآن نواحی را گشودند مالیاتی بر اهالی آن نواحی مقرر داشتندتاآنها

هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن مالیات در مقابل حفظ جان چندان گران نمیآمد. رومیها هرجا را که میگشودند بر مردم آن نقاط مالیات وضع میکردند و میزان مالیات آنان خیلی بیشتر از مالیات (جزیه) اسلام بود مثلاهمینکه رومیان کشور گل(فرانسه) را مسخر کردند برای هریك از اهالی سالی‌نه تا پانزده لیره‌معین کردند که هفت‌برابر جزیه مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان‌در همه‌جا باین سنگینی نبود ودر مورد فرانسه‌چنین میگفتند: که این مالیات بلا استثناء ازتمام طبقات اشراف ومتوسط وزر خریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه میگرفتند. دوست دانشمند هندی ماشبلی نعمانی (۱) در رساله‌ای که بزبان انگلیسی در سال ۱۸۹٤ تألیف و منتشر ساخته چنین اظهار نظر کرده است که کلمهٔ جزیه از گزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن اثیر است که در بارهٔ مالیات و آرتش ایران چنین مینویسد:

«کسری انوشیروان بر مردم ایران پرداخت «جزیه» را مقرر داشت. میزان این جزیه دوازده ـ هشت ـ شش وچهاربود وباستثنای کارمندان دولتی ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف وسپاهیان سایر مردم آنرامی پرداختند».

از اینرومعلوم می‌شود که عربها لفظ ومعنای جزیه را از ایرانیان گرفتند وهمان طور که در ایران اشراف و سپاهیان و نویسندگان از پرداخت جزیه معاف بودند عرب‌ها نیز جزیه را از مسلمانان (که تقریباً جزء طبقات فوق بحساب می‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه دراسلام. در زمان حضرت رسول (ص) میزان جزیه با رعایت زمان ومکان‌بامر خود پیغمبر تعیین میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجران صلح نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین کرد که دوهزار آن‌را درماه صفر

---

۱ ـ شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهور هند در ۱۸۵۷ در اعظم گرهند متولد شد ودر ۱۹۱٤ وفات کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگر بوده است. قریب بیست تألیف از اوباقی‌است. مترجم

وهزار آن را درماه رجب بدهند . بهای هرحله یك اوقیه وهر اوقیه چهل درهم بود وجزیه اهل اذرح سالی صد دینار معین شد وجزیه اهل فقنایك چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشم هاو کالاهای آنان شد .

ابوبکر نیزجزیه را بطور مختلف دریافت میکرد تا اینکه در زمان عمر فتوحات اسلامی فزونی یافت و خلیفهٔ دوم بعمال خوددستور داد که از هرمردی که موی زنخش در آمدچهل درهم از نقره‌داران وچهاردینار از دارندگان طلا درسال دریافت دارند بعلاوه برای کمك بخوار بار مسلمانان از هریك از اهل ذمهٔ مقیم شام وعراق ماهی دومد گندم وسه قسط روغن گرفته شود .

سپس این وضع تغییر یافته مقرر شد : مردم ثروتمند سالی ٤٨ درهم از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط سالی ٢٤ درهم ماهی دو درهم ومردم فقیر ماهی یك درهم سالی دوازده درهم جزیه بدهند والبته زنان و کودکان ورهبانان ومردم ناقص الاعضاء جزیه نمیدادند . این مقررات کلی استثناء هم داشت چنانکه عمروعاص ترتیب جزیهٔ مردم مصر را چنین مقرر داشت :

هرمرد بالغ قبطی سالی دو دیناربدهد و اگر مسلمانی بمصر واردشودسه روز مهمان قبطی باشد .

زنان وسالخوردگان وکودکان از جزیه معاف میشدند .

در بسیاری از مواردجزیه‌را از روی در آمد اشخاص معین میکردند باینقسم که‌در آمد وهزینهٔ سالانهٔ آنها رامشخص میساختند و مازاد عایدی آنها رابعنوان جزیه میگرفتند . مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح شد سالی یك دینار برای هر نفراز اهل ذمه جزیه قراردادند . اما عبدالملك بعامل خود دستور داد آن ترتیب رابرهم بزند . ابتداء اهل ذمه را سرشماری کند سپس خرج ودخل آنها را بسنجد و اعیاد و تعطیلات آنان را محسوب دارد و آنچه بقیه است بنام جزیه بگیرد وباآنقراربهر نفر سالی چهار دینار جزیه تعلق گرفت .

چنانکه گفته شد جزیه پس از اسلام ملغی میگشت، فقط حجاج والی عبدالملك برخلاف مقررات اسلام ازتازه مسلمانها نیز جزیه میستاند ، عبدالملك که اینراشنید

به برادرخود عبدالعزیز والی‌مصرشرحی‌در این باره‌نوشته‌از وی خواست‌مانندحجاج رفتار کند او باعبدالعزیز بن حجیره‌مستشار خود راجع بآنموضوع شور کرد واودر پاسخ اظهار داشت که این‌کار ناپسند است ونباید بآن دست یازید چه‌که اهل ذمه جزیهٔ راهبان خود را میدهند چگونه ما بر تازه مسلمانهای مصر جزیه تحمیل کنیم والی مصر گفته مستشار خود را پسندید و ازتازه مسلمانان مصرجزیه‌نگرفت‌ولی‌تازه مسلمانان‌عراق‌هم‌چنان‌جزیه میدادند تا اینکه عمربن‌عبدالعزیز یعنی آنمردپرهیزکار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان را موقوف ساخت و از آن به بعد کسی‌بآن عنوان از تازه مسلمانان چیزی نگرفت . ازعربهای‌مشرك و مرتد جز اسلام‌ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی پذیرفتند ولی نصاری ویهود وزرتشتیان میان جزیه وجنگ واسلام مخیر میشدند .

منظور از این عمل آن بودکه تمام اعراب در ظل کلمهٔ اسلام متحد شوند . چنانکه پیغمبر در زمان حیات خود بت‌پرستی را از شبه‌جزیره عربستان بر انداخت وعمرعربهای غیر مسلمان(یهود ونصاری) را از شبه جزیره اخراج کردبطوری که گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ گرفته میشد ومفهومش این بودکه‌چنین‌شخصی‌نه بدست مسلمانان کشته‌میشودو نه برای‌مسلمانان می‌جنگدودرعین حال آزادی مذهبی دارد چنانکه این ایام(زمان مؤلف کتاب)مسیحیان‌مقیم امپرا توری عثمانی‌برای‌معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند

خراج

تاریخ خراج. قدیم‌ترین‌مالیاتهامالیات‌زمین‌ومحصول زمین است‌که آنرابعربی خراج‌مینامند واصل پیدایش آن ازاین روست‌که در روزگار پیشین‌زمین را ملك پادشاه‌میدانستند و در توراة باین موضوع تصریح شده چنانکه در فصل ٤٧ سفر تکوین میگوید :

«هنگام‌خشکسالی‌که مصریان‌گرسنه ماندندزر وسیم وچارپا وآنچه‌داشتند بیوسف فروختند ، تنها چیزی که مانده بود ، زمین بود آن را نیز بیوسف فروخته نان گرفتند . »

درتمام ممالك قدیم وضع چنین بودکه زمین‌ملك پادشاه بود ومردم‌ازمحصول

آن بهره‌مند میشدند ودولت بنام مالیات سهمی از آن سود میگرفت . تاتارمعتقدند

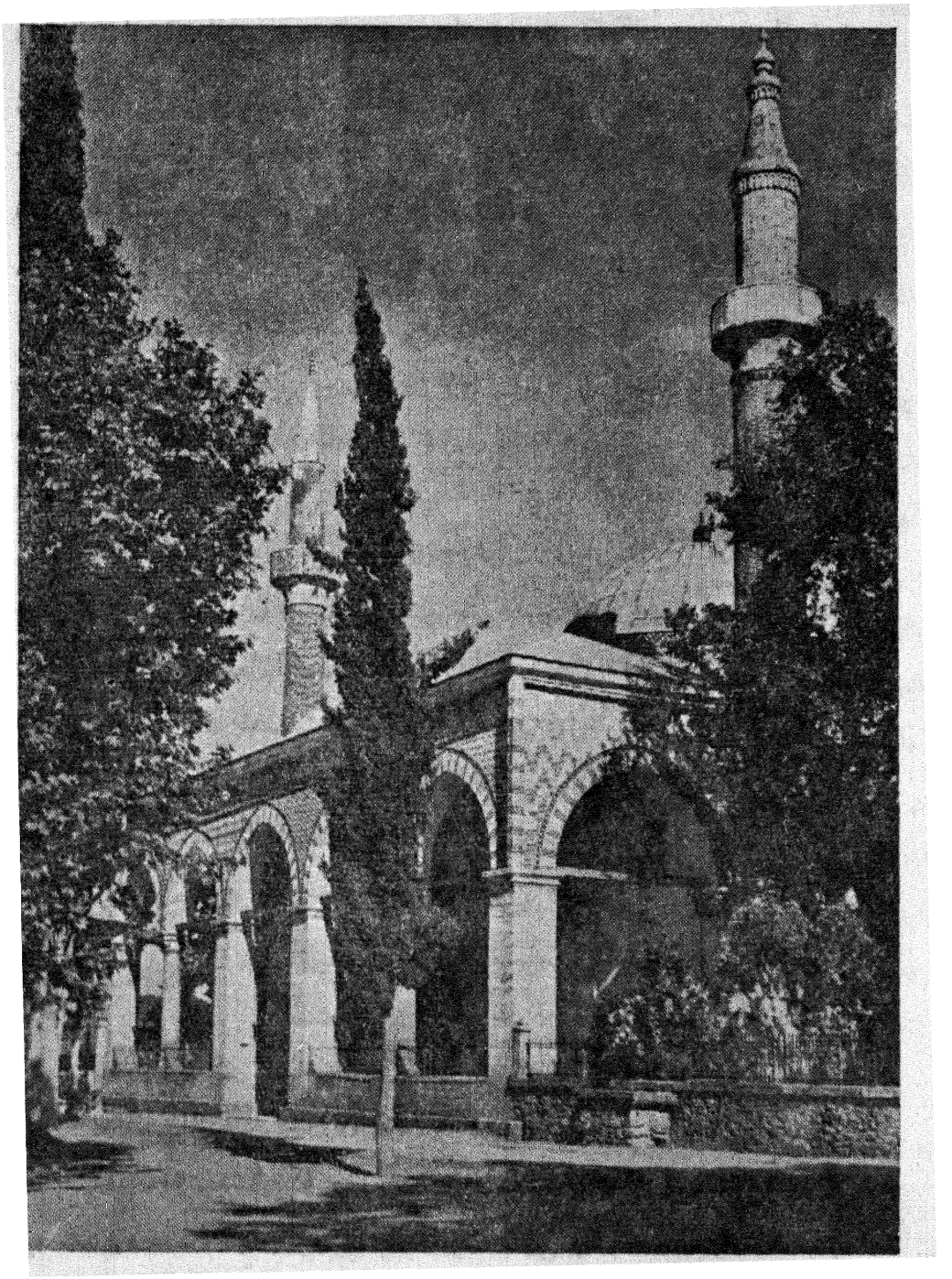

ت۳ـ بروسه : مسجد مرادیه

که چارپا ملك انسان میشود ولی انسان مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قـدیم

سالی یکمرتبه قطعهٔ زمینی از رئیس قبیله میگرفتند ودر آن زراعت میکردند و هر سال آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست‌بدست بگردد وهنوز این رسم میان بعضی ازطوایف، بلغارمعمول‌میباشد.

رومیان نیز از روی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند ودرهرشهر ومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند و ایرانیان نیز بهمان قسم رفتارمیکردند چه‌که بیشتراین تشکیلات را از یونانیان ورومیان آموخته‌بودند.

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودند دفاتر و مؤسسات مزبور را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان‌باقی گذاردند، بقسمی‌که دفاتر مصر به قبطی ودفاترشام برومی ودفاتر ایران بفارسی تدوین ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها)که در آن ایام بامور دنیا توجهی نداشتند، فقط سرپرست کلیات‌بودند و وارد جزئیات‌نمیشدند، اما همینکه مسلمانان (عربها) از حال بدوی بصورت شهری (متمدن) در آمدند واز میان خودشان‌نویسندگان وحسابداران ماهر پدید آمد دفاتر را بعربی منتقل‌کردند و ابتداء درسال۸۱ هجری بفرمان عبدالملك این تغییرانجام‌گرفت و ازقرارمعلوم این این عمل تدریجاً تکمیل شد، چه‌که دفاترمصر تاسال ۸۷ هجری‌ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد.

اما دیوان حجاز چنانکه گفتیم در زمان عمرتأسیس شد و در آن نام صحابه پیغمبر و مقرری آنان وسایرین ثبت میشد. وهمچنین هرچه ازدرآمد مصروشام وعراق پس ازوضع‌مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفتر ضبط‌میشد. و در واقع دفتر مزبور دفتر ثبت اسامی سپاهیان ومقرری وحقوق آنان بود.

تا زمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند، اما سفاح اولین‌خلیفهٔ عباسی یك دیوان‌کل درمرکز خلافت تأسیس‌کرد وشعبات آنرا در شهرستانها دایر نمود وخالدبن برمك‌جدبرمکی‌ها را در رأس‌امور مالی قراردادواین‌نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی بود. برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه رابفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی‌بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند. چنانکه‌یحیی‌بن‌برمك مالیات فارس را بمقاطعه‌برداشت ومبلغی باقی دارشد. خلاصه

اینکه امورمالی مانند سایر امور کشور در زمان عباسیان از تحت نظر مستقیم خلفا درآمده بدست وزیران آنها افتاد. وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراء بجای وزیران متصدی امورمالی شدند و بهمان مناسبت در زمان الراضی بالله دیوان مالی درسراسر کشور برهم خورد.

میزان مالیات ارضی

گفتیم که عرب‌ها (مسلمانان) مانند ایرانیان ورومیان اززمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند و آنطور که مقریزی[۱] مینویسد رعایت خرابی و آبادی ده میشده است. باینقسم که اگرده یامزرعه روبآبادی میرفت بر مالیات آن می‌افزودند و برعکس - و این نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند.

در ایران وشام پیش از اسلام همین ترتیب مقاسمه تامدتی معمول بود تااینکه قباد پسرفیروز پادشاه ساسانی ترتیب مقاسمه را برهم زد ومقررداشت که: ازهرجریب درهرمورد یك درهم ویك قفیز مالیات بگیرند (جریب ۳۶۰۰ذرع مربع و قفیزعشر جریب یا ۳۶۰ذرع مربع میباشد) ولی مسلمانان که بایران آمدند ترتیب مساحی را ملغی داشته، مقررات ذیل را بطور کلی اجراء کردند.

۱- از زمینهای بایری که خود مسلمانان آنرا دایر کرده‌اند یك‌دهم.

۲- از زمینهائی که مردم آن اسلام آورده‌اندیك‌دهم.

۳- از زمینهائی که با شمشیر آنرا گرفته‌اندیك‌دهم.

٤- از زمینهائی که مردم آن طبق پیمان بامسلمانان صلح کرده‌اند، طبق پیمان مالیات میدادواگرمردم آن سرزمین مسلمان هم میشدند درمیزان مالیات زمین تغییری حاصل نمیشد. ودرهرصورت خرابی و آبادی ده و کمی وزیادی محصول درتعیین مالیات مراعات میشد. وهمینکه در زمان عمر عراق فتح شد، میزان مالیات بهمان میزان مقررقباد (برای هرجریب یکدرهم ویك قفیزدرسال) باقی ماند.

ولی درپاره‌ای نقاط میزان مالیات تابع محصول آن قرار گرفت، چنانکه عمر به

۱- تقی‌الدین مقریزی از مشاهیر علمای قرن نهم هجری در مصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی است. مترجم.

عثمان‌بن حنیف دستورداد باغ‌ها ومزرعه‌ها را مساحی کند ومالیات مناسب بامحصول آن ترتیب‌دهد ، عثمان پس ازمساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهاد کرد وعمر آن را پذیرفت بدینقرار :

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم ـ ازهرجریب نخلستان‌هشت درهم ـ ازهرجریب نیشکر شش درهم ـ ازهرجریب یونجه پنج درهم ـ ازهرجریب گندم چهار درهم ـ ازهرجریب‌جو دو درهم .

این‌ترتیب تازمان عباسیان‌دوام داشت ودربعضی‌نقاط بمیزان محصول‌ودرپاره‌ای نواحی از روی مساحت زمین مالیات‌میگرفتند . اما چون درآنموقع نرخ ها تنزل کردوپاره‌ای‌ازمزارع ویران‌شد. میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید و موکول بنظر خلیفه شد . ولی درهرحال‌حداکثر آن نصف وحداقل آن خمس‌محصول‌بود .

مالکیت‌زمین

اما مالکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی‌مزروع‌متعلق بامام(خلیفه) بود و کشاورزان با اجازهٔ دولت در آن‌زراعت میکردند، وسهمی‌ازمحصول بدولت میدادند ، ولی پاره‌ای‌اززمین‌ها بنام اراضی‌اواسی یا رزقه تابع مقررات دیگری میشد که فعلامورد گفتگوی مانیست .

بالاخره درقرن نوزدهم میلادی‌اصلاحاتی دراین مواردبعمل آمد . واز آنجمله درمصر که‌جزء امپراتوری عثمانی‌بود مقررات تازه‌ای‌راجع‌باراضی وضع‌شد. بخصوص محمد علی‌پاشا(۱) مؤسس خاندان سلطنتی مصر که مرددور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید ، چه‌که باآن وضع کشاورز مالك زمین نمیشد و چون مالك نمیشد توجهی‌بامر زراعت نداشت ومردمان بانفوذ ومتمول از این جریان سوء استفاده‌کرده مبلغی‌بدولت مالیات میدادند وکشاورزان‌رابدترین طرزی استثمارمیکردند.محمد‌علی‌پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان‌کشاورزانی‌که توانائی زراعت داشتند تقسیم کرد وکشور مصررا ازنظرمالیات وکشاورزی بقطعات کوچك وبزرگ تقسیم نموده

۱ـ محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی سابق مصر در۱۷۶۹ در شهر کوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیا آمد ، سپس وارد خدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد و در نتیجهٔ لیاقت وکاردانی در ۱۸۰۵ ازطرف باب عالی والی‌مصرشد وحکومت مصر بالارث درخاندان اوماند . محمد علی در ۱۸۴۹ وفات کرد . مترجم

برای جمع آوری مالیات مأمورین دولتی گماشت ، وتعهدات‌سابق را لغو کرد واراضی را میان‌کشاورزان تقسیم نمود . بقسمی‌که هر کشاورزی بقدرتوانائی کار خوددارای زمین‌باشد .

وهمینکه سعید پاشا والی‌مصر شد(۱) بموجب فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) را میان کشاورزان تقسیم کرد ، بقسمی‌که اختیار خرید وفروش آن‌راداشته باشند وپس‌ازمرگ بورثهٔ قانونی آنها منتقل‌شود باب‌عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این‌اقدام سعید را پسندیده در تمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود .

مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی در آمد کلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است ، چه‌باختلاف زمان ومکان مقدار ومبلغ آن تغییر میکرده ، بعلاوه مورخین عرب درآمدهای مختلف‌را تحت عنوان مالیات ذکر نموده‌اند ، در صورتی که مقدار جزیه چندان ثابت نبود وهر قدر که اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه کم میشد ولی مالیات در آمد ثابتی بوده است . اشکال دیگر اینکه مورخین اسلام ده یك گمرك وغیره را نیز مالیات میدانستند .

با این همه اینك صورتی ازمالیات ارضی نقاط مختلف ممالك اسلامی :

۱ـ عراق در زمان عمر (۲۰هجری) ۱۲۰میلیون‌درهم مالیات میپرداخته‌است.

۲ـ در زمان‌عبیدالله بن‌زیاد (۶۲هجری) ۱۳۵میلیون‌درهم .

۳ـ در زمان حجاج (۸۵هجری) ۱۸۸ میلیون درهم .

۴ـ در زمان عمربن عبدالعزیز (۱۰۰هجری) ۱۲ میلیون درهم .

۵ـ درزمان ابن هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خواربار سپاهیان‌وهزینهٔ ایام جنگ .

۶ـ در زمان یوسف بن‌عمر ۶۰ـ۷۰ میلیون درهم. بعلاوه۱۶میلیون‌درهم‌بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف بن‌عمر بعلاوه۴ میلیون

۱ ـ محمد سعید پسرمحمدعلی درسال۱۸۲۲ درقاهره بدنیا آمد ، پس ازمرگ برادرش ابراهیم و برادر زاده‌اش عباس‌والی مصرشد(۱۸۵۴)ودر۱۸۶۳در اسکندریه درگذشت . مترجم

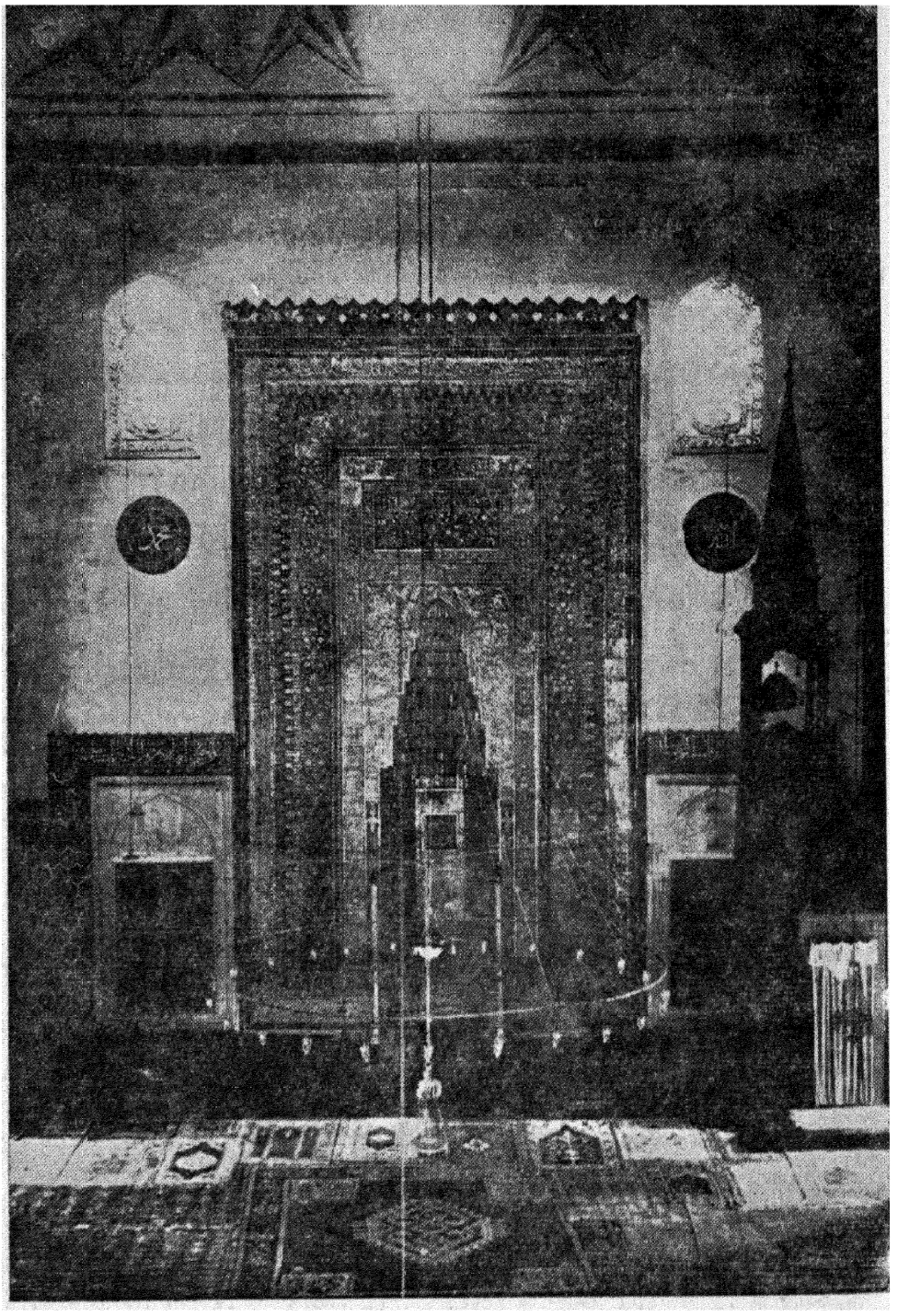

ت‌ـ بروسه: محراب مسجد سبز

درهم ، بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهد آمد) بعلاوه دو میلیون برای اتفاقات

وحوادث بعلاوه‌برای هزینهٔ خانواده‌های جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه در زمان‌عمر بن‌یوسف سالی صد میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند.

وامامصر در زمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد .ولی از گفتهٔ مقریزی چنان بر می‌آید که مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید :

«پس از عمروعاص عبدالله‌بن سعد به ابی‌سرح ۱۴ میلیون دینار مالیات ازمصر میگرفت ،این‌مبلغ‌تدریجاً کم‌شد تا آنکه‌هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷هجری)متوجه این موضوع شده بوالی خود دستور دادزمین‌های مزروع مصر را مساحی کندو نتیجهٔ آن چنین بود : زمین‌هائی که آب نیل بر آن سوار میشد ، باستثنای زمین‌های‌بلند وشن زارسی‌میلیون فدان شد و بر آن سی میلیون فدان در موقع ارزانی‌سالی‌چهار میلیون دینارمالیات بستند . اسامة بن‌زید در زمان سلیمان بن عبدالملك(۹۷هجری) ۱۲میلیون درهم از مصر مالیات‌میگرفت ، ولی بتدریج این مبلغ کم شد . ودر دورهٔ عباسیان ،که‌مصراز مرکز خلافت دور بود . میزان مالیات تا ۸۰۰هزار دینار تنزل کرد ، وهمینکه ابن‌طولون فرمانروای مصر شد در آبادی مزارع کوشید . و با آنکه نرخ ارزان بود مالیات مصر به‌چهار میلیون و سیصد هزار دینار بالغ شد و در آن تاریخ ده اردب گندم به یك دینار معامعله میشد وتا مدتی میزان مالیات بهمین‌ترتیب مقرر بود .

مالیات شام‌در زمان عبدالملك‌بن‌مروان ۱۲۰۰۰۰۰ دینارمیشد که ۱۸۰۰۰۰ دینار از اردن و۳۵۰۰۰۰ دینار از فلسطین و۴۰۰۰۰۰دیناراز دمشق وبقیه راازحمص وقنسرین وشهرهای‌ساحلی میگرفتند .

مقاطعه دادن مالیات . و آن بردوقسم بود :

۱ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمرو خود را بطور مقاطعه می‌پرداختند و آنچه‌میخواستند ازمردم میگرفتند واین‌برخلاف شریعت‌اسلام‌است چه‌که استاندار یافرماندار وکیل وامین خلیفه است و آنچه دریافت میدارد بایدبی‌کم وزیاد بپردازد. درصدراسلام این‌نوع مقاطعه بکلی‌ممنوع بود وهرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت

مجازات میشد .

مثلاشخصی نزد ابن عباس آمده پیشنهاد داد که مالیات ابله را بصد هزاردرهم مقاطعه کند . ابن عباس اورا صد تازیانه زد وبرای عبرت دیگران زنده بدار آویخت، اماهمینکه دورهٔ خلافت پایان یافت، مقاطعه کاری مالیات معمول شد . ونه تنها مالیات بلکه ادارات قضائی وحسبی وانتظامی را نیزمقاطعه میدادند . چنانکه یحیی بن برمك ودیگران بآن عمل مبادرت کردند .

۲ـ نوع دوم مقاطعه کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده بامأمورین جمع آوری مالیات قراردادمی بستند ومبلغ مقرر رانقدمی پرداختند . سپس آنچه میخواستند ازاهالی آنشهر یا ده یا استان میگرفتند .

این نوع مقاطعه کاری برای جمع آوری مالیات دریونان قدیم معمول بوده واز یونان بروم وازروم بعربها انتقال یافت .

سایر مالیاتها . مسلمانان علاوه برجزیه و مالیات زمین و زکوة درآمد های دیگری داشتند . از آن جمله ده یك از کشتی ها ـ پنج یك از معدنها و چراگاه ها و ضرابخانه وراه ها . وآب بها واملاك وبیشه ها وجنگل ها وکشتی رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد .

مالیات کشتی چنان بود که :

ازکالای هر کشتی که ازسرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یا جنس) عوارض میگرفتند ، مثلاکشتی های هندی که ازکرانه های یمن میگذشت ومشك وعنبر وکافور وصندلی ودارچین وامثال آن می آورد بمقدار ده یك ازعین جنس عوارض میداد ودرزمان الواثق بالله این عوارض بمبلغ و مقدارهنگفتی رسیده بود .

مسلمانان اندلس نیز ازکشتی های فرنگیان و غیر آنان عوارض میگرفتند ، اتفاقاًعوارض مزبوردرشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای کشور اندلس تأدیه میگشت . و تاکنون نام آن شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنا بعقیدهٔ محققین اروپاکلمهٔ تاریف کنونی که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض گمرکی) استعمال میشود مخفف کلمهٔ عوارض طریف (شهر طریف) میباشد . وکلمهٔ تعرفه معمول

درزبان عربی هم تحریف همان کلمات میباشد .

واما عوارض معدن چنین بوده است :که ازمعدنهای روی زمین مانند نمك ـ سرمه ـ قیر ـ نفت هیچ‌نوع‌مالیات و عوارضی نمیگرفتند . چون مطابق‌قوانین‌اسلامی محصول این نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمانان مباح میباشد و هرکس بآن دست یابد از آن استفاده میکند ، اما معادن زیرزمینی مانند : مس ـ آهن ـ سرب ـ طلا ـ نقره‌که باسعی وعمل‌محصول آن بدست میآمدازطرف دولت باشخاص واگذار میشدکه محصول آنرا استخراج‌کند وعوارض آنرا پنج یك به بیت المال بپردازند .

عوارض ضرابخانه صد یك بوده. وچنانکه سابقاً اشاره شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس درزمان آل مروان تاسالی دویست هزار دینارمیرسید .

دیگر از مالیاتهای غیر مستقیم عوارض گمرکی بوده که در خشکی از تجار میگرفتند و آنرا بزبان عربی مکس یا مقس میگفتند وپیش‌ازاسلام نیز معمول بوده واز بازرگانان قبطی وایرانی‌درمدینه ده یك دریافت میشد . عمراین‌مالیات را تصویب کرده بسه درجه تقسیم نمود ازاینقرار :

مسلمانان دو ونیم درصد، اهل ذمه پنج درصد ، سایرین ده درصد .

اما این نوع مالیات چندان رواج نیافت زیرا مردمان پرهیزکار آنرا مکروه میداشتند ودرهرحال‌مالیات گمرك هنگامی دریافت میشدکه مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك‌کشوردیگرمنتقل میشد. مثلابازرگان شام درسراسر شام‌گمرك نمیداد ، ولی‌اگربمصر یا عراق میرفت ناچارگمرك می‌پرداخت .

تیول وخالصه

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء درآمدهای‌دولتی بوده است ، موضوع تیول وخالصه درممالك قدیم نیز معمول بوده، باین قسم که پس‌ازگشودن ممالك جدید پاره‌ای‌املاك ومستغلات آن از طرف پادشاه‌فاتح‌بسرداران واگذار میشدودرواقع پاداش ومزدی بوده‌که در نتیجهٔ‌فداکاری آنان در تسخیرممالك تازه‌اعطاء میگشت . دلیل براین‌مطلب آنکه درزبانهای‌اروپائی کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزدآمده است (۱) . بهرحال سرداران نیز بنوبهٔ خود

۱ ـ ظاهراً مقصود جرجی زیدان کلمهٔ **Recompensation** میباشد . مترجم

اراضی خالصه وتیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند . درضمن پادشاهان حق داشتند که درصورت بروز خیانت املاك تیول وخالصه را از سرداران خودپس بگیرند ، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك خالصهٔ آنان بسردار وافسرمافوق منتقل میگشت باین معنی که اراضی واملاك خالصه همیشه تحت نظر پادشاه بود وشرایطی برای واگذاری آن مقرر میشد که ذکرش دراینجا مورد ندارد . وخلاصه اینکه شاه وسپاهیان وسرداران ورعایا برای نگاهداری و آبادی کشور بموجب آن شرایط اشتراك مساعی میکردند ، موضوع تیول وخالصه درمیان حکومت‌های کوچك اروپا معمول شد ، وبدانوسیله رومی ها را از خود راندند .

موضوع تیول وخالصه دراسلام طوردیگری انجام میگرفت . اما ابویوسف در کتاب خراج میگوید : زمینهای بی‌صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی که در جنگ کشته شده‌اند ویا اراضی که از زیر آب بیرون آمده بود .)که بدست مسلمانان میافتاد اختیارش با خلیفه بود ، وخلفای راشدین این زمینها را بطور خالصه باشخاص میدادند و ازمحصول آن ده یك یاکم وبیش برای بیت‌المال برداشت میکردند . و درزمان عمر هفت میلیون درهم از این بابت از اراضی عراق عاید بیت‌المال میشد ، ودر زمان عثمان به‌پنج میلیون درهم تنزل یافت ، وسرانجام درسال ۸۳هجری که فتنهٔ عبدالرحمن بن اشعث(عام‌الجماجم) (۱)درگرفت تمام دفاتر بسوخت وهرکس هرچه در دستش بود مالك‌شد .

امویان وعباسیان نیز املاکی‌را بعنوان خالصه وتیول واگذارمیکردند وده‌یك وده نیم از آنها نمیگرفتند . حقوق سپاهیان وغیره، از مالیات های معمولی پرداخت میشد ، واگر چیزی باقی میماند به بیت‌المال میرسید ، وخالصه‌ها وتیول‌ها دردست متصدیان باقی بود .

---

۱ — مختصر این تفصیل آنکه در سال ۸۳ هجری عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر عبدالملك خلیفه اموی شورید حجاج والی عراق مأمور سرکوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش‌از سه‌ماه با لشگریان حجاج مقاومت کرد وبالاخره روز ۱٤ جمادی‌الثانیه سال ۸۳ هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی کوفه) شکست‌خورده به سیستان گریخت . مترجم

همینکه قدرت خلفا کم‌شد وسلاطین (غیرعرب) نیرومندشدند، املاك خالصه و تیول را چنانکه گفتیم‌عمومیت دادند. برای اولین بارخواجه‌نظام الملك طوسی‌مقرر داشت که بجای‌حقوق املاك خالصه بکارمندان‌دولتی بدهند، پس‌ازوی سایرین نیز باو اقتداء کردند. از

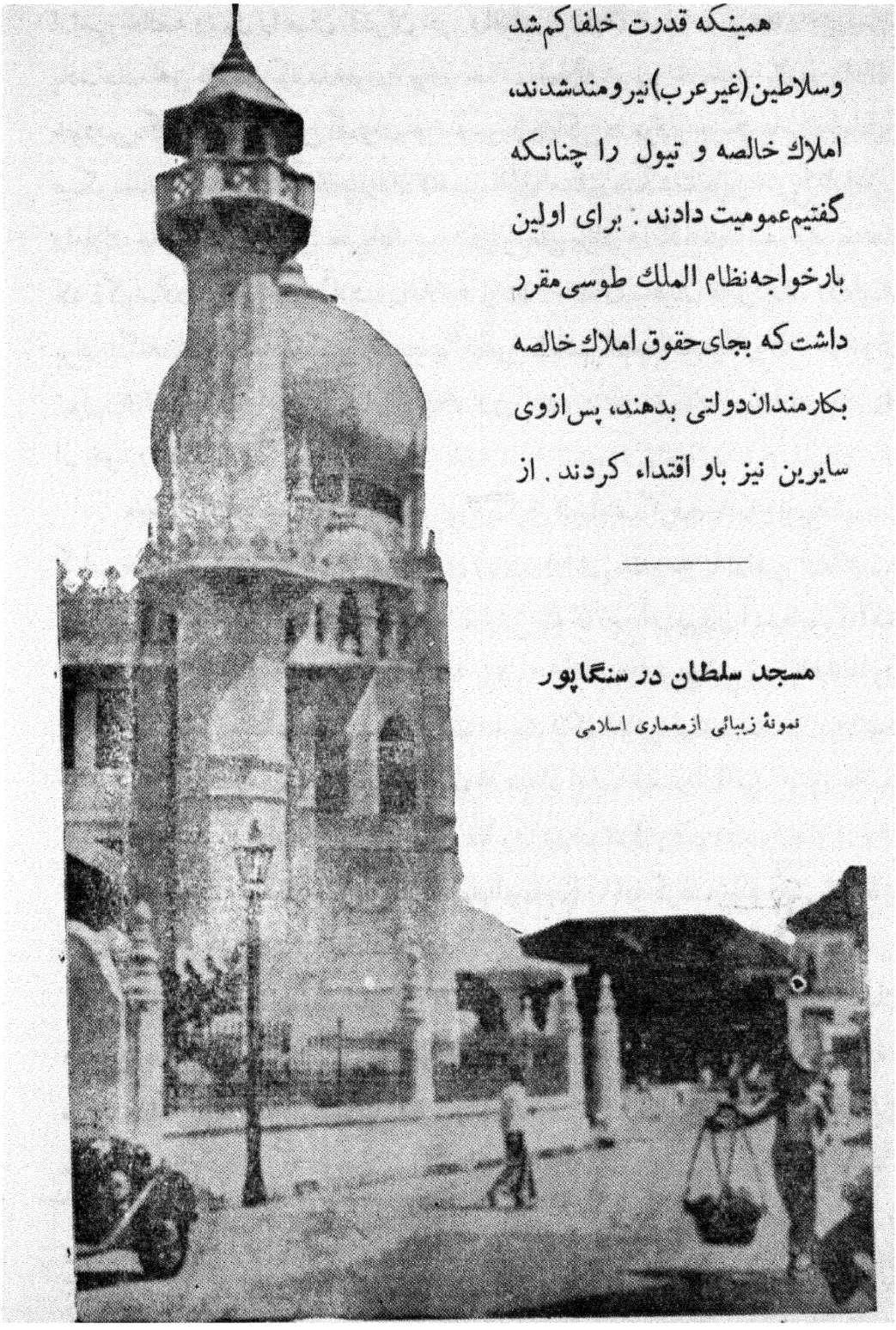

مسجد سلطان در سنگاپور

نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

آنجمله صلاح‌الدین ایوبی(۱) کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان‌قرارداد، سپس‌این‌موضوع تعدیل شده پاره‌ای‌از املاك خالصه تبدیل بوقف وبعضی تبدیل‌بملك (قابل خریدوفروش)شد . وپاره‌ای‌بحال خالصه ماند. مقریزی‌که درقرن نهم هجری‌در مصر میزیسته املاك واراضی آن‌کشوررا بهفت نوع تقسیم میکند :

۱ـ تیول سپاهیان وامیران .

۲ـ وقف مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف .

۳ـ حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره .

٤ـ ملکی‌که ازبیت‌المال خریده بودند وقابل هرنوع انتقال بود .

٥ـ بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن .

٦ـ بایرچون آب رودنیل برآن سوارنمیشود .

۷ـ املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بر دوقسم بوده : قسمت اول‌که فقط ازمنافع و محصول‌آن استفاده میشده . وقسمت دوم‌که عین‌آن نیز بملکیت متصرف درنیامده‌است، وبطور کلی نظر خلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ‌وصلح دراتخاذهرگونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعایت میشده است .

بخواست خداوند درجلددوم‌کتاب ، درقسمت جمع‌آوری مـالیات ، در دورهٔ عباسیان وارتباط‌آن بانروت عمومی ملل‌اسلامی بطور تفصیل‌درموضوع خالصه وتیول وانواع آن نیزصحبت میداریم .

---

۱ — صلاح الدین ایوبی اصلا اهل کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین، مصرآمد، ابتداء وزیراو بود سپس خود بسلطنت مصررسید وازسلاطین‌نامی قرن‌ششم اسلامی میباشد . مترجم

برید

ادارهٔ جاسوسی وخبرنگاری وکارآگاهی

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند (۱). ولی در سابق برید مفهوم دیگری داشته است. ورئیس برید درآن ایام رئیس کارآگاهی، یارئیس کل بازرسی خلیفه محسوب میشده‌است، و اخبار و مطالب لازم رابشخص خلیفه گزارش میداده است و اگر بهتربگوئیم ادارهٔ برید بمنزله ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمار میآمده است، ازآنروادارهٔ برید در زمان‌خلفا باشخاص بسیارمطمئن، با فکرو تدبیر واگذارمیشد چه‌که روابط خلفاباماًمورین‌عالی‌رتبه دوستان ودشمنان آنها در دست ادارهٔ مزبور بوده است. وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خود رابریاست آن اداره می گماشتند.

ادارهٔ برید. ادارهٔ برید از زمان قدیم میان ایرانیان ورومیان معمول بوده وبرای‌نخستین‌مرتبه معاویه آنرا درمیان مسلمانان‌رایج‌ساخت. واین‌اقدام‌بنا به‌پیشنهاد مأمورین وی در عراق ومشاورین او درشام انجام‌پذیرفت. وابتداء برای آن بود که دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه بیشتر ازجریان کارهای عراق وفارس ومصر مطلع شود، سپس آن اداره توسعه یافته ومراقبت درکارهای مأمورین وملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد وهمینکه طاهرنام مأمون‌را در منبرهای خراسان جزءخطبه گذارد، رئیس‌ادارهٔ برید محل بوی(بطاهر) اعتراض کرد. طاهر عذرآورد که اشتباه شده وخواهش کرد که خلیفه‌را آگاه نسازد واین‌جریان سه‌بار تکرارشد، در مرتبه سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغداد مکاتبه دارند و اگر

---

۱ – مشهور است که چون ایرانیان برای چابکی دم اسب چاپاری را میبریدند، لذا آن را بریده‌دم میخواندند. عربها که بایران آمدند کلمهٔ بریدرابجای بریده دم برای‌قاصدراهوار(پست) استعمال کردند. مترجم

آنها این خبررا بخلیفه برسانند نان من قطع میشود ، آنگاه طاهر باواجازه دادکه بوظیفهٔ خود عمل کند .

از وظایف مهم ادارهٔ برید آنکه اخبار محرمانهٔ خلیفه را بمأمورین عالی رتبه میرساند.وازوضع آنان خبرمیآورد ودربارهٔ اوضاع مالی ـ لشگری ـ کشوری وغیره گزارش‌های مرتب بخلیفه میداد . ویکی ازعلامات تیرگی روابط خلیفه وعمال وی آن بودکه روابط (برید) قطع میشد ، مثلا موقعی که امین برخلاف بیعت سابق‌پسر خود موسی را ولیعهدکرد وبرای اوبیعت گرفت ، مأمون که آن‌هنگام والی‌خراسان بود ، از این پیمان شکنی برادر رنجیده ونام او (امین) را ازطراز برداشته ورابطهٔ (برید) را قطع کرد. عباسیان بموضوع برید علاقهٔ بسیار داشتند وبآن اهمیت‌میدادند تاآنجا که‌درپاره‌ای‌مواردخودشان‌جزء ادارهٔ برید درمیآمدند ، واوضاع واحوال‌افراد ومملکت را شخصاً تفتیش میکردند .

گاه هم این بازرسی‌علنی بودباین قسم که خلیفه مأمور مخصوصی برای‌مراقبت وزیر یاقاضی یا استاندار وامثال آن تعیین میکرد تابدون حضور اوهیچ کاری انجام نیابد . وآنچه واقع میشود توسط آن کارآگاه بخلیفه گزارش شود .

منصور خلیفهٔ عباسی میگفت‌بیش ازهرکس بچهار مأمور نیازمندم: اول‌قاضی بی پروا وبی‌باکی که جزخدا وعدالت چیزی درنظرنیاورد. دوم رئیس پلیسی که داد ستمدیده‌ازستمگر بستاند، سوم‌تحصیلداری که مالیات‌عادلانه‌بگیردوبمردم آزارنرساند

سپس منصور سه مرتبه سبابه خود را گزیده گفت: آه ـ آه ـ آه .

وهمینکه سبب را پرسیدندگفت: چهارم‌کارآگاه وبازرسی که اخبار وعملیات این سه نفررابدرستی گزارش دهد .

آری اینها ارکان مملکت هستند وبدون اینان‌کشورمنظم نخواهد شد .

بااین‌وصف معلوم میشود که‌کارمندان‌بریدجاسوسان وکارآگاهان‌خلیفه بودند وبلا واسطه باخلیفه ارتباط داشتند ، وهمینکه رئیس آن اداره بخدمت خلیفه میآمد همهٔ حضار متفرق میشدند ، ورئیس برید گزارش خود را میگفت وراجع بکتمان‌یا انتشار آن ازخلیفه دستورمیگرفت.

دربسیاری ازمواردپادشاهان وامراء بامأمورین برید علامات ورموزی را میان میگذاردند که کسی جز خودشان برکشف آن قادر نبود ، چه بسا کـه فرمان یا گزارشی به مهر وامضای مربوط میرسید اما رمزوعلامت آن مخالف مفهوم بود، زیرا پاره‌ای مطالب بایدبنابمقتضیات نوشته شود. ولی برخلاف آن عمل گردد . مثلا هنگامی که منصور ابومسلم را به بغداد احضار کرد ، ابومسلم مالك بن هیثم را بجای خود بسرپرستی سپاه گماشته بدوگفت : اگر نامه های من با مهر نیمه بتو رسید بدان که از من است واگر مهرش تمام بود از من نیست .

پس از قتل ابومسلم درمداین منصور نامه‌ای ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت که هرچه از ابومسلم باقی مانده برای خلیفه بفرستد . وخودش هم بمداین بیاید . مالك که مهرنامه را تمام دید دانست که نامه ساختگی است .

ادارهٔ بریدبودجهٔ هنگفت ومأمورین متعددو کار آزموده داشت، ویکی ازوظایف مهم این اداره (ادارهٔ برید) امن کردن راه‌هاوعملیات ضدجاسوسی ودفع شرراهزنان ومراقبت وترمیم وتوسعهٔ راه های دریائی وصحرائی بود. از آنرو نامه هاو گزارش‌های مهم استانداران ومأمورین مرزی بادارهٔ برید سپرده میشدتاهرچه‌زودتراز کوتاه‌ترین ویابهترین وسایل بخلیفه برسانند .

راه های برید

مأمورین برید از راه های مخصوصی آمد و شد میکردند این راه هاازمرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی اتصال می‌یافت، درمیان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه در آنجااسب یاشتر برید عوض میشد . عربها بیشتر باشتر میرفتند وایرانیان اسب واسترسوارمی‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰جادهٔ مخصوص چارپااحداث شده بودوسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف مأمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دو برابر مبلغ فوق برای تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین موضوع درشرح مالیات ومخارج کشورعراق درزمان امویان ذکرشد . درهرصورت گفتهٔ ما راتأییدمیکند که خلفای بنی‌امیه برای استحکام مبانی سلطنت خود بیش ازخلفای دیگرپول خرج میکردند .

کاروان برید ازیك تاپنجاه چارپاتشکیل میبافت وبیشتر اوقات کسانی را که

بایدخدمت خلیفه برسند بااین کاروان حرکت میدادندکه هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان ومکان ونوع چارپا تغییر میکرد معمولا زنگوله‌ها وزنجیرهائی بگردن آن ستوران میبستندکه صدای مخصوصی داشت و آنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاهم برید باکشتی حرکت میکرد، گاهم اخبار را باپیک پیاده میفرستادند که سه منزل یکی میرفتند و آنراساعی میگفتند، و بیشترساعیان مردم صحرا نشین بودند. چه که آنان راهوارتر هستند. نخستین کسیکه پیک پیاده بکار انداخت معزالدوله دیلمی بودتا بدانوسیله هرچه زودتراخبار بغدادرا ببرادرش رکن الدوله دیلمی برساند، درزمان معزالدوله دوساعی فوق العاده بنام فضل ومرعوش پدید آمدندکه روزی چهل وچند فرسخ یاقریب ۱۴۰ میل پیاده میرفتند.

کبوتر نامه‌رسان که پیش ازاسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، در میان مسلمانان بیش ازدیگران مرسوم گشت ودرشمارهٔ هفتم سال دهم الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگر از وسایل رسانیدن اخبار این بودکه: نامه رادر نی نهاده میان گیاه می‌گذاردند و آنراروی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده که منتظر وصول آن نامه بود نامه‌راازآب میگرفت. گاهم نامه رابوسیله تیرپرتاب میکردند، والبته این عمل بیشتر در موقع جنگ وهنگام محاصره انجام میپافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگررا کوهبانی میگفتندکه دستهٔ اول پیام امیران را بادارهٔ برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند، عده‌ای مأمورگشودن کیسه‌ها بودند، چون معمولا نامه‌ها را درانبان چرمی گذارده، سر آنرا مهر وموم میکردند و مهر کیسه در حضور گیرنده نامه‌ها و یا جانشین اوتوسط مأمورین مخصوص گشوده میشد.

داوری (قضاء)

داوری پیش از اسلام. منظور از داوری قطع منازعات میباشدواین کار سوابق بسیار قدیمی دارد ودر روزگارپیشین ریش سفیدان وعقلای قوم داور بودند، وعربهای زمان جاهلیت نیز چنان رفتارمیکردند، وداوری‌های خودرا بسران قوم وپیرمردان قبیله ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یک یاچند

داورداشت، مشهورترین آنان حاجب بن ذراره ـ اقرع بن حابس ـ ربیعة بن مخاشن در قبیلهٔ تمیم ـ غیلان بن مسلمه در ثقیف ـ هاشم بن عبدمناف ـ عبدالمطلب بن هاشم ـ ابوطالب بن عبدالمطلب ـ عاص بن وائل در قریش ـ ربیعة بن حذار در بنی اسد ـ سلمی بن نوفل در کنانه، بداوری مشهور بودند. وعدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب واکثم بن صیفی بقدری شهرت داشتند که در تمام قبایل حق داوری داشتند.

عربها نزد کاهنان (غیب گویان) وعرافان نیز داوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داور اسلام حضرت رسول اکرم بود وپس ازوی خلفا داوری میکردند. وچون این کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس از اینکه اسلام توسعه یافت وکارها فزونی گرفت، خلفاء مجبور شدند داوری بجای خود برگزینند واول خلیفه‌ای که باین عمل مبادرت نمود عمر بودچه که وی ابودرداء را درداوری میان مردم مدینه با خود شریک ساخت. وشریح را ببصره و ابو موسی را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین خصوص بابوموسی نوشت که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) بر آن استوار گشت. وبسیار مشهور میباشد. و اما درمصر ابتدا چنان شدکه عمردرصدد برآمد قاضی مصررا نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره ازطرف خودبرگزیند. لذابعمروعاص دستورداد که کعب بن یسار بن فنه قاضی ایام جاهلیت راکه آنموقع مسلمان شده بودبرای داوری مصربگمارد. ولی کعب آنرا نپذیرفته گفت: من پیش از اسلام داوری کرده ودیگر بآن کار رغبت ندارم، عمروعاص، عثمان بن قیس بن ابی العاص را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی مصر معین میشد، خلفای عباسی برای استقرار نفوذ خود درمصر مقرر داشتند تعیین قاضی آنکشور با شخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی در سال ۱۵۵ هجری عبدالله بن لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتاکنون (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی مصر از طرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یک قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهریک یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تا آنکه در زمان

هرون ابو یوسف قاضی که از فقهاء ودانشمندان نامی اسلام است ، در بغداد پدید آمد وهرون ویرا قاضی القضاة (سردادور) تعیین کرد . ابتداء عزل و نصب قضاة بغداد و بعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باو واگذارد . وپس از آن خلفای اموی اندلس وخلفای فاطمی مصر نیز همان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی است که در اسلام بنام قاضی القضاة مشهور شد ، وی خدمات بزرگی در اصلاح امور قضائی انجام داد . واو اول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت ،چه که پیش از او قاضیان مانند سایر مردم لباس میپوشیدند.

در آغاز کار قضاة اسلامی فقط بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس که تمدن اسلام رواج گرفت ودایرهٔ امور توسعه یافت رسیدگی بسایر کارها که ازوظایف خلیفه ودیگران بود به قضاة واگذارشد ، از آن جمله اینکه سرپرستی دارائی دیوانگان، یتیمان ، مفلسان ، محجوران ، رسیدگی بمصرف موقوفات واجرای وصیت‌هاوازدواج دختران یتیم بی سرپرست برعهدهٔ آنان بود .کم کم وظایف قضاة روبفزونی گزارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راه‌ها ، جرح وتعدیل شود و تحقیق در بارهٔ اطلاعات ومهارت آنان بقضاة واگذارشد ، پاره‌ای ازخلفا قضاة را درموقع جهاد بمیدان میبردند ، چنانکه در زمان مأمون یحیی بن اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزار رومیان رفت . ومنذر بن سعید قاضی اندلس درزمان عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی جزو سپاهیان اسلام عازم کارزار شد . العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی علی بن نعمان را نه تنها قاضی القضاة مصر ساخت بلکه امور قضائی شام ومکه و مدینه وبلاد مغرب(ممالك اسلامی درافریقا) ونظارت در عیار زر وسیم وکیل وپیمانه و امامت جماعت را نیز بدست اوسپرد .در سال ٤٤۱ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصر ابومحمد بازوری را قاضی مصر نمود . ووزارت را نیز بوی داد ، واو نخستین قاضی اسلام بود که وزارت راهم بعهده داشت . و پس از او دیگران هم چنان کردند .

بطوری که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، و البته بمقتضیات زمان ومکان بالاوپائین میرفته است ، درصدر اسلام خلفاء مقید بودند که منصب مزبور

را فقط بعرب ها یا بندگان عرب یا دست پروردگان عرب ویا هم پیمان های عرب واگذارند.

اما همینکه خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) از میان رفت، ویا بسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیز قاضی گشت، وبتدریج اهمیت قاضی کم شدتا آنجا که مثل امروز وظایف قاضی شرعی فقط در مطالعهٔ اوضاع و احوال شخصی ومنازعات مربوط بآن محدود است.

در ابتدای اسلام قاضی در مسجد می‌نشست وبشکایات مردم گوش داده حکم صادر میکرد.

وچون مسلمانان در آنموقع پابند دیانت بودند حتی الامکان از قاضی شدن میگریختند. چه که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسؤل خدا واقع شوند، واز این نظر پرهیزکاران ودانشمندان زیر بار آن منصب نمیرفتند، وهمینکه منصور خلیفه عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه آن شغل را رد کرده گفت:

« ازخدا بپرهیز و امانت خدارا بدست پرهیزکاران بسپار بخدا سوگندمن در حال طبیعی قابل اعتماد نیستم، چه رسد در حال خشم، که ابداً بخوداطمینان ندارم. این را بدان که اگرحکمی برضرر تو از من بخواهند وحق با آنان باشد من آن حکم را صادر میکنم اگر چه تو مرا بغرق کردن در رود فرات تهدید کنی ومرا واقعاً در فرات غرق کنی. من شایستهٔ این منصب نیستم، میان ملازمان تو که این کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند ».

وچنانکه گفتیم کعب بن یسار نیز فرمان عمر را نپذیرفت وقاضی مصر نشد.

بهر حال معمولا فرمان انتصاب قاضی را در مسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند.

از وقتی که مذهب شافعی پدید آمد، قاضی القضاة مصر شافعی بود، ولی همین قاضی شافعی قضاتی را (ازسایر مذاهب اربعه اهل تسنن) انتخاب میکرد تامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری کنند. و در سال ۵۲۵ هجری ابواحمد بن افضل چهار قاضی از چهارمذهب مختلف (شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب

کردتا هریك برای پیروان خود قاضی باشد وتازمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود .

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را با ماهی صد درهم حقوق ومقداری گندم ببصره فرستاده قاضی آنجانمود،در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغ‌ها ومقدارها بود ، و در زمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگرافزایش یافت . درزمان‌بنی‌عباس حقوق قاضی‌بماهی‌سی‌دینارتثبیت شدواولین‌قاضی‌که‌آن حقوق راگرفت‌ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس‌کم‌کم بر مبلغ حقوق قاضی افزوده شد ، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰دینار) بالغ شد . و البته این حقوق نسبتاً بسیارگزاف بوده است وشاید بپاره‌ای‌جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص‌که علاوه بر ماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش‌دادند ، از آن تاریخ‌به‌بعد تا مدت بیست وچندسال حقوق‌قاضی مصر سالی هزاردینار بود . ونخستین‌کسی‌که چنان حقوقی دریافت‌کرد ، بکاربن‌قتیبه در زمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . در زمان فاطمیان حقوق قاضی‌افزایش یافت چون‌قضاة آندوره سالی ۱۲هزار دینار حقوق ومقداری جیره ومبالغی هدیه و جایزه میگرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آن‌ها ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . و آنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم‌کرده دستگاه قضائی را باجاره برمیداشتند . و برای‌نخستین بار عبدالله بن‌حسن مشهوربابوالشوارب درسال۳۵۰هجری در ایام معزالدوله دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شدوسالی دویست‌هزار درهم از آن‌بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌از آن نه تنها قاضیان منصب خود را از دولت اجاره میکردند بلکه امور احتساب وشرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم

دیوان مظالم آن ایام مانند دادگاه پژوهش (استیناف) در این روزها بشکایت‌های وارده از قضاة رسیدگی میکرد، اعراب جاهلیت واز آنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند. چون تیره‌های قبایل متعدد شده بود وغالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمییافت و دادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذا سران قبایل در مکه جمع شده هم قسم شدند که هر کس بمکه بیاید وازهر دادرسی شکایت کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند واین پیمان مشترك درتاریخ جاهلیت بنام حلف الفضول شهرت دارد. ودر آنموقع ۲۵ سال از عمر شریف پیغمبر (ص) گذشته بود. درصدر اسلام که مسلمانان درستکار ازظلم وجور احتراز داشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود وکسی ازخلفای راشدین باین کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود. ولی روزوساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد، نخستین خلیفه‌ای که درروز معین بدیوان مظالم جلوس کرد عبدالملك بن مروان بود، باینقسم که خلیفه باابن ادریس قاضی شام بشکایات مردم میرسید، قاضی حکم میداد وخلیفه اجراء می‌کرد. ونخستین خلیفه‌ای که هم خودش قاضی وهم مجری احکام شد عمر بن عبدالعزیز بود. پس ازمرگ عمر بن عبدالعزیز آن ترتیب برهم خورد وتا زمان بنی عباس مختل ماند. ازخلفای عباسی اول مهدی سپس هادی آنگاه هرون ومأمون برای استماع شکایات مردم روز معینی جلوس میکردند. والمهتدی بالله محمد بن واثق آخرین خلیفهٔ عباسی بود که باینکارها رسیدگی میکرد. دیوان مظالم خلفا بمراتب ازدادگاه استیناف امروز مؤثرتر وبانفوذتر وسودمندتر بود چه که اول شخص مملکت (خلیفه) با کمال دقت بشکایات مظلومین میرسید. و هر ستمدیده ای بدون واهمه وهراس میتوانست از فرزندان خلیفه، بزرگترین قاضی‌ها، محترم‌ترین رجال کشوری ولشکری در هرباره وهرمورد شکایت کند. و درضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند، وهر قدر طرفش نیرومند باشد درمقابل حرف حق مجبوربه تسلیم میباشد. موارد بسیاری درتاریخ اسلام ذکرشده که ازعدالتخواهی خلفاء وتسریع آنان در احقاق حق حکایت میکند. از آنجمله روزی عمر بن عبدالعزیز برای نماز بیرون میرفت مردی ازاهل یمن میان راه باو برخورده داد خواهی کرد، عمر پرسید چه ظلمی بتوشده. مرد گفت ولیدبن-

عبدالملك، ملك‌مرا ضبط کرده‌است، عمرهمانطورسرپافرمان دادد‌فترخالصه‌را بیاورند وچون آوردند نوشته‌شده بود که ولیدبن‌عبدالملك‌ملك فلان‌شخص‌را باسم‌خالصه‌ضبط کرده است . عمر گفت این‌ملك راازدفترخالصه حذف کنید و بصاحبش رد کنید و دو مقابل هزینهٔ شاکی ازولید بگیرید و بشاکی بدهید .

مأمون روزهای‌یکشنبه هرهفته دردیوان‌مظالم می‌نشست و بشکایات‌مردم می‌رسید ، دریکی‌از آن‌روزها پس ازپایان رسیدگی ازجا برخاست، و بطرف کاخ سلطنتی عزیمت کرد. وسط راه زن ژنده‌پوش ژولیده‌ای‌سرراه رابراو گرفته‌ازعباس‌پسرمأمون شکایت کرد، مأمون همان آن پسرخود را احضارکرد . وپس از رسیدگی‌بنفع آنزن ستمدیده حکم داد ، مهتدی‌عباسی‌چنانکه گفته‌شد آخرین خلیفهٔ عباسی‌بود که‌شخصاً بدیوان مظالم میآمد. وپس‌ازوی خلفاء رسیدگی‌بشکایات رابدست‌وزیران‌میسپردند، چنانکه مأمون‌نیز گاهی یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن کارمیگماشت.ومعتصم عباسی احمدبن داود را مأمور آن عمل نمود .

اول کسی که درمصر بدیوان مظالم توجه کرد احمدبن طولون بود . و همینکه درسال۲۵۷حکمران مستقل مصرشد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس از احمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی پس‌ازفتح مصر وبنای قاهره بدیوان‌مظالم‌توجه کردند وجوهر فاتح مصر و سردار نامی آنان بجای خلیفه در دیوان مظالم جلوس میکردواحکام رابدست خود امضاء مینمود . پس از آن خلفای فاطمی‌قاضی‌القضاة مصر یایکی ازامرای عالیقدرکشور را برای مظالم تعیین میکردند، همینکه‌قدرت خلفای فاطمی‌رو بضعف گذاشت وامیران‌ووزیران همه کاره‌شدند خود آنها(وزیران) بشکایات مردم میرسیدند و مشهور ترین آنها امیرالجیوش است . این وزیر (امیرلشگران) دادگر روزهای معینی بدیوان مظالم می آمد و جارچیان در دیوانخانه فریاد میزدند: ای ستمدیدگان‌بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم از اطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

(دارالعدل) . در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس

شد ودر روزهای معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمده داد خواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی که اصلاترك بود ، پیش ازایوبیان درشهردمشق دارالعدل تشکیل داد، پس از ایوبیان سلاطین ممالیك بدارالعدل می آمدند و بااحترام ومهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند . سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی ازتخت فرود می آمدند و پهلو به پهلوی مردم روی نیمکت هامی نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس قاضی القضاة مذاهب چهارگانه اهل تسنن درطرف راست سلطان می نشستند. ونمایندهٔ بیت المال ونگاهبانان وکارمندان ومأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند، ویکی از آنان شکایت ها را میخواند ، وسلطان مطابق دستورو نظر قضاة دستور اجرای حکم راصادرمیکرد.

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیارداشتند وهر کس ازهر کس ولوفرزندان ونزدیکان آنهاشکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند . موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است کـه صحت این گفته را تأیید میکند ، وطوری اینموضوع عادی بودکه فرمانروایان اسلام آنرا جزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگرخلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضورنمی یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردندکه خلیفه یك روز یاچند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره‌ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچند شعبه تقسیم کرده بودند،مانند شعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشگریان یامأمورین کشوری وغیره .

امورحسبی و محتسب

اجرای امورحسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم راازانجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبروزیادبارکردن بار برها و کشتی ها وغیره جلوگیری میکرد ، ومتخلفین رادرحدود مقررات شرع کیفرمیداد، ومتصدی این امورراامحتسب میگفتند، دیگرازوظایف محتسب تذکر بصاحبان ابنیهٔ نیمه خراب برای جلوگیری ازخرابی ومجبورساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه از آموزگارانی بودکه کودکان رابی جهت ویابشدت کتك میزدند، همچنین محتسب اوزان ومقادیرراتحت نظر میگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم فروشی ممانعت میکرد ، ودرواقع محتسب وظایف شهردار امروزرا عهده

داشت واگرچه این نوع کارها از تکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی‌چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لذا محتسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد . ولی‌خلفای فاطمی مصروخلفای‌اموی اندلس بیشتر این وظایف رابقضاة ارجاع میکردند . تا اینکه سلاطین‌اختیارات بیشتری پیداکردند وخلفاء را از امور سیاسی واداری بر کنارساختند وبرای توسعهٔ اختیارات خودامورحسبی‌رابه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدودکردند .

بهرحال متصدی امورحسبی پیوسته ازمیان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد ، ومحتسب‌کل نمایندگانی از طرف خود تعیین میکرد . محتسب معمولا هر روز در جامع شهر می نشست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستادتااوضاع عمومی را بررسی کند. مثلا محتسب قاهره یك روزدرجامع قاهره ویك روز بنوبت درجامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه وبازارشهر سرزده قصابی‌ها، آشپزخانه‌های‌عمومی ومؤسسات بارگیری رابازدید میکردند . واز اضافه بار کردن چارپایان ممانعت مینمودند. همینقسم سقاهارا مجبورمیساختندکه آبگیرها را با پارچه ای بپوشانند و هر آبگیری را ۲۴ دلو آب بریزند (هر دلو ۴۰ رطل یاپوند است) وشلوار های کوتاه آبی پاکنند وبدون شلوار بیرون نیایند.دیگر آنکه آموزگاران‌راازآزاررساندن بکودکان‌منع میکردند، وازفریب‌خوردن‌جوانان بدست آموزگاران شنا ممانعت میکردند ، وضرابخانه را تحت نظر داشتندکه مبادا عیارمعمول‌کم وبیش‌گردد ، ترازووپیمانهٔ کاسب ها را بدقت بازرسی میکردند که کم‌فروشی نکنند ومردم راگول نزنند .

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطةالاحتساب) میخواندند ، ومتصدی آن‌معمولا یك نفرقاضی‌بود، قاضی‌مزبورباهمراهان خویش سواره دربازارها میگشت وترازوئی همراه داشت تاباآن نان وگوشت وغیره را میکشیدند ونرخ گوشت راروی‌کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند . علاوه برآن همه روزه‌کودکان ویاکنیزکانی بطور پنهانی برای خرید خواربار ببازارمی‌آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگرازکاسب کاری تخلفی دیده‌میشدبسختی اوراکیفرمیدادند. اموراحتساب‌دراندلس

تابع مقررات ومرسوماتی بود که مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت .

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود . و در واقع ازتوابع ادارهٔ قضائی بشمارمیآمد ، ادارهٔ شرطه یاشهربانی موظف بود کسانی راکه ازمقررات سر بازمیزدند تاحدودی کیفردهد وبیش ازاثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آوردتاازطرفی وظیفهٔ قاضی دررسیدگی بجرایم آسان گردد وازطرف دیگرحکم قاضی مجری شود، بسیاری ازحدوداسلامی مانند حد زنا ویامیگساری وامثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرامیشد وقاضی فقط حکم آنرا صادرمیکرد . کم کم عباسیان وفاطمیان (مصر) وامویان (اندلس) رسیدگی بجرم ها واجرای حدود راازدست قاضی گرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی رااز آن آلودگی هامنزه دانسته امورشرطه رابه بندگان خاص خودسپردند. دراندلس دونوع شرطه بود، شرطهٔ بزرگ که بامورعامهٔ مردم میرسید ، وشرطهٔ کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبه دولت ونزدیکان آنهامیرسید، ودستشان رااز تعدی وتجاوز بحقوق مردم کوتاه میساخت، رئیس شرطه معمولا روی تختی درجلوی بارگاه سلطان جلوس میکرد ومأمورین او اطرافش مینشستند واوامراورا اجرا میکردند .

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یامیرشب میخواندند، در افریقیه (تونس) نام اوحاکم بود . ودرقلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند. درواقع ادارهٔ شرطه ازادارات تابعهٔ قضاة بود ولی اززمان امویان ادارهٔ مستقلی شد ودرهرحال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی خلیفه) میگشت .

دیوان انشاء یادفتر ارسال مراسلات

اشخاص باسواددرمیان اعراب جاهلیت بسیارکم بود، والبته با حروف عربی امروزنمینوشتند، حروف آنان عبرانی بود، وخط عبری رامانند سایر چیزها از یهود گرفته بودند وازکسانی که عربی رابخط عبری نوشته اند یکی هم ورقة بن نوفل پسر دائی حضرت خدیجهٔ کبری میباشد. وچون درقرن اول میلادعده‌ای ازنبطی ها بواسطهٔ تعدی رومیان بعربستان آمده بودنداعراب قبل ازاسلام خط نبطی رانیز آموختندو باسوادان آنها بخط نبطی چیز مینوشتند. بنظر ماخط عربی کنونی ازخط نبطی گرفته شد ونمونه‌ای از خط مزبور

را در آغاز کتاب نگاشته‌ایم ، اما خط کوفی از خط سرانجیل سریانی ها وکلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده وعربها در آغازاسلام با آن خط کتابت میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه از شهرهای نوساز اسلام (درعراق) میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام در آن نواحی معمول گشت .

در آغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن و نوشتن میدانستند وهمهٔ آنان از صحابه بودند که از آن جمله علی(حضرت امیرع)- عمربن خطاب - عثمان- ابوسفیان و دوپسرش یزید و معاویه - طلحه ودیگران میباشند . علی و عثمان و زیدبن ثابت وعبدالله بن ارقم نامه نویس حضرت رسول اکرم بودند، چه که وجود مبارکش خواندن ونوشتن نمیدانست . اینان آیات قرآن را مینگاشتند و نامه های پیغمبر اکرم (ص) بپادشاهان و هم چنین نامه‌های دیگر حضرت رسول بخط آنان بود . بعضی از این نویسندگان در شهر (مدینه) بعضی در خانه مهاجرین وانصار ، بعضی درمیان قبیله ها وافراد اززن ومرد آمدوشد کرده وبرای انجام امورمربوط کتابت میکردند . همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان کاتب او بود ، ودستورهای خلیفه را وی می‌نگاشت ، وبرای مأمورین میفرستاد . کاتب عمر درزمان خلافت زیدبن ثابت ودیگران بودندوهمینکه ممالك مهمی بدست مسلمانان گشوده شد نویسندگی موردلزوم وتوجه شد . وپس از تأسیس دیوان یا دفتر بدستورعمردرهرشهری یك کاتب مأمور نگاهداری دیوان گشت.



نوشت افزار

در ابتداء نویسندگان فقط در دفترهای مالی ولشکری کار میکردند . تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب ازیك یادو بیش نبود وبامور مالی وسپاهی میرسید . امادردوران امویان دیوان انشاء وکتابت به پنج شعبه تقسیم شد ازاینقرار:

۱ - دفترمراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان ، امیران و استانداران .

امورمالی ورسیدگی بحساب آن .

۳ ـ دفتر مراسلات مخصوص امور لشکری و ثبت اسامی و ممیزات سپاسیان وهزینهٔ آرتش .

٤ ـ دفترمراسلات مخصوص امورشهربانی و گزارش جریانات مربوط به معاملات ودیات وغیره .

٥ ـ دفترمراسلات مخصوص امور قضائی مخصوص ثبت احکام و شرایـط قرار دادها وغیره .

دیوان انشاء مهمترین نویسندگان دفتری کسی بود که نامه های خلیفه را مینگاشت و گاه اورا رازدار (کاتم السر) میخواندند . چنین شخصی دست خلیفه ومرکز اسرار وی بود. همانطور که عمر برای ابوبکر و عثمان برای عمر این کاررا انجام میدادند . دراوایل اسلام این شغل بنزدیکترین ویا محرم ترین افراد نسبت بخلیفه واگذارمیشد ، چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد ، وجریان تا زمان عباسیان چنان بود و از آنموقع کاتبان خودشان هم در کارها دخل و تصرف میکردند. سپس این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد . وزیران عباسی خودشان نامه‌ها را نمی نوشتند بلکه آنرا امضاءمیکردند ، همانطور که امروزباش کاتب (منشی مخصوص) نامه‌ها را مینگارد ووزیر آنرا امضاء میکند . همینکه هرون یحیی برمکی را درتمام کارهای مملکت فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیز باوواگذارد . نخستین وزیری که بجای خلیفه فرمانها راامضاء مینمود یحیی برمکی بود . واگر کسی چیزی میخواست یا شکایتی داشت یحیی فرمان مربوط باو را امضاء میکـرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احرازکردند . ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات مهم خلفاء تنها دردست یك وزیر باقی میماند .

دراواخردورهٔ عباسیان دفترمراسلات خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی برای آن تعیین گشت که اورارئیس دیوان انشاء ـ رئیس دیوان عزیز ـ کاتب السر ـ ویاصاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگر پادشاهان ممالك دیگر بـا خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت نظر رئیس دیوان در آنجاخدمت میکردند . ودر حقیقت آنچه راکه در دولت عثمانی بنام

باب عالی و وزارت امور خارجه می نامند (مینامیدند مترجم) در آنروز ها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع

در اصطلاح امروز توقیع بمعنای امضاست اما در آن ایام توقیع عبارت ازجمله های کوتاهی بود که بعنوان دستور یا جواب یاهرچه ازطرف خلفا زیرنامه های رسیده ویاعرض حال ارباب رجوع نوشته

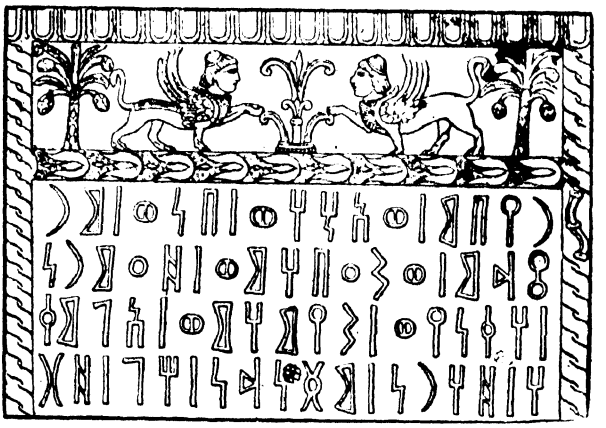

نمونه خط حمیری

میشد . معمولا توقیع با تقریر خلیفه و خط منشی مخصوص (رئیس دیوان ویا مأمور دیگری) انجام می یافت ،گاه هم توقیع انشای همان مأمور بود باینقسم که مأموری کنار خلیفه یا سلطان می نشست ومراسلات را میخواند سپس بانظرخلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان ونویسندگان زبردستی بودند و جملاتی که مشتمل بربهترین مطالب وکوتاه ترین عبارات بود در طی آن مراسلات مینگاشتند ، میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی که هرقطعه ای از منشئات وتوقیع های اورا از نظر ادبی در آنزمان بـه یك دینار می خریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را مینگاشتند ویاآنرا بمنشیان مخصوص خویش دیکته میکردند وبآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتر اقتباس از آیات قرآن ویا احادیث نبوی و یا اشعار ویا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می یافت ، مثلا موقعی که سعد وقاص والی عراق بود شرحی بعمر نگاشته اجازه خواست خانه ای برای خود

بسازد . عمردرزیر نامهٔ اوچنین توقیع کرد : «جائی بسازکه تورا ازگزند باران وگرما وسرما نگاهدارد» . و نیز عمر یکی از نامه هـای عمروعاص والی مصر را چنین توقیع کرد :

«برای فرمانبرداران چنان باش که آرزوداری فرمان روایان تو برای توچنان باشند».

غده ای نامه بعثمان نگاشته ازمروان شکایت کردند که مارا پس گردنی میزند. عثمان درزیر نامهٔ آنهااین آیه رانوشت :

فان عصوك فانی بری مما تعملون ـ اگر نافرمانی تورا می کنند من از کرده آنان بیزارم .

سپس نامه را برای مروان فرستاد. علی (حضرت امیر) درپاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن (ع) چنین توقیع کرد :

«رأی و فکر پیر ازچابکی جوان بهتر است» . سلمان فارسی نامه‌ای بحضرت امیر نگاشته پرسید که روزبازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود علی (حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

«ازروی روزی روزانه حساب آنانرا میرسند» . عبدالله بن عامر نامه‌ای بمعاویه نگاشته خواهش کرد ملکی رادرطایف بوی تیول بدهد معاویه زیرتقاضا نامهٔ وی چنین توقیع کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید» .

زیاد بن ابیه شرحی بمعاویه نوشت که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض میکند. معاویه زیرنامه اینطور نوشت :

« در زمان جاهلیت پدرمن وپدر عبدالله یك روح دردوقالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی را بداندیشی تو برهم نمیزند». حجاج نامه‌ای بعبدالملك بن مروان نگاشت که مردم عراق برضد اودسته بندی میکنند واورا آرام نمیگذارند وچاره‌ای جز کشتن بزرگان عراق بنظر نمیرسد . عبدالملك درزیرنامه او نوشت :

« ازخوش بختی وزرنگی سیاستمدار یکی اینکه ناسازگاران سازگار میشود وبدبختی وندانم کاری اواینکه سازگاران را ناسازگار میسازد .»

اشعت نـامهٔ تعرض آمیزی بعبدالملك نگاشت و عبدالملـك ذیل آن این شعررا نگاشت :

ترجمه :

«شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای او را التیام دهم و او از دیوانگـی میکوشد استخوان مرا بشکند» .

قتیبة بن مسلم نامه‌ای بعبدـ الملك نوشته اوراتهدید بخلع خلافت کرد ، عبدالملك این شعررا زیر نامه‌اش نـگاشت .

ترجمه :

« فرزدق پیش خود گمـان کرده که بزودی مربع را میکشد وهمین گمان او گواهی میدهد که مربع عمرزیادی خواهد کرد» .

قتیبه مجدد همان مضمون سابق‌را تکرار کرد عبدالملك این آیه‌را توقیع نمود :

«وان تصبرا وتتقوالایضرکم کیدهم شیئاً ـ گرشکیباو پرهیز کار باشیدفریب آنان شمارازیان نمیدهد».

یکی از استانداران نامه‌ای بعمر بن عبد العزیز نوشته اجازه

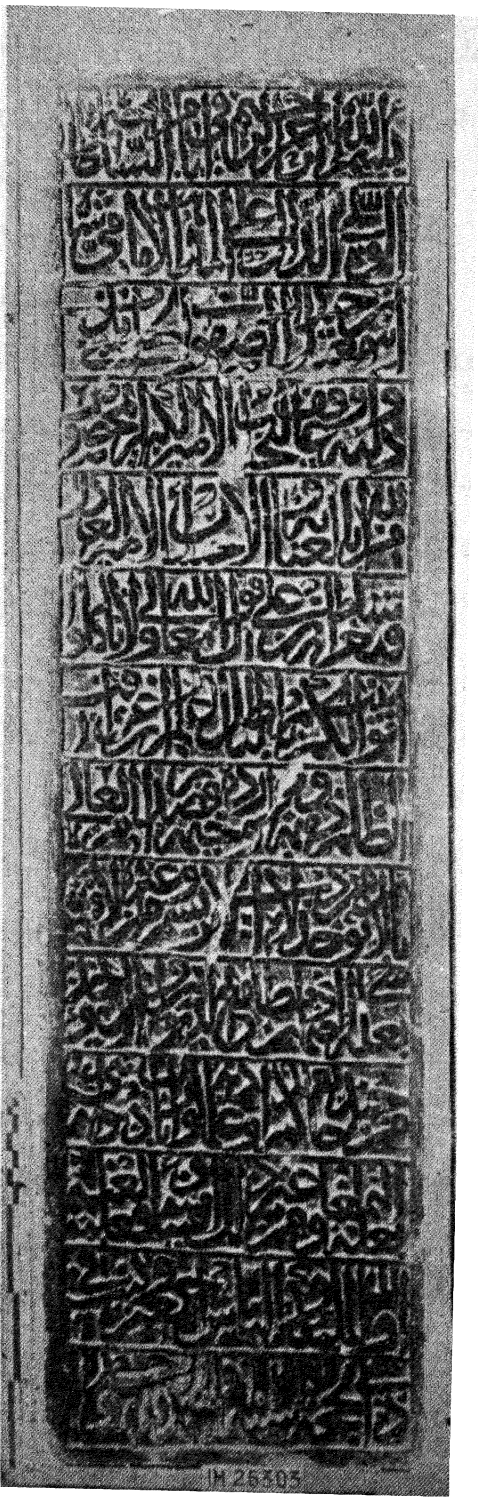

ع - سنگ سیاهی که فرمان فتحعلیشاه حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بزمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۳۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

تعمیر شهری را خواست . عمر درجوابش چنین توقیع کرد :

«آنشهر را باداد بساز وراهش را از بیداد بزدای» .

والی عراق نامه‌ای بعمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم آنجا شکایت کرد. عمردرپاسخ نامه چنین توقیع کرد :

« نخست آنچه که برای خود می پسندی برای آنان به پسند ، آنگاه گناهان آنانرا بشمار» .

ازعمر بن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است .

شخصی به یزید بن عبدالملک نامه‌ای نگاشته از بیداد استانداری شکایت کرد،یزیداین آیه‌را درزیر نامه توقیع کرد : «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش ها و نگرانی ها خواهند شد » .

مردم انبار(۱) شرحی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردند که مأمورین وی خانه های آنها راگرفته وجزء ساختمانهای دولتی کرده وبهای آنرا هم نداده‌اند ، سفاح درپاسخ نوشت :

«این بنائی است که بربنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است » .

سپس فرمان داد بهای خانه های آنان را بپردازند .

مردم کوفه نامه ای بمنصور نوشته از بدرفتاری والی کوفه شکایت کردند . منصور درذیل آن نگاشت : «همانطور که هستید برشما فرمانروائی میکنند» .

شخصی بمنصور نامه نوشته ازتنگدستی شکایت کرد . منصور درپاسخ نگاشت : «از خدا روزی بخواه» نامه ای ازفرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت « یا کاتب را عوض کن یا تو را عوض می کنم » :

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته ازنافرمانی مردم آنجا شکایت کرد . مهدی نامهٔ اورا با این آیه توقیع کرد : « خذالعفو وأمر بالمعروف

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق درکنار فرات بوده است . مترجم

و اعرض عن الجاهلین . بخشودن بکار به نیکوکاری فرمان ده واز نادانان کناره گیر».

بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان به مهدی شرحی نگاشتند مهدی پاسخ نوشت:

«تو خوابی ومن بیدار» . وعین آنرا برای والی فرستاد» .

هرون الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :

«زخمت را معالجه کن وگرنه فزونی می‌یابد» .

وبوالی مصر چنین نوشت :

« مبادا خزانهٔ من خزانهٔ برادرم یوسف را برباد بدهی واز طرف خدا و خلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .

ابن هشام شرحی بمأمون نگاشت و ازستمی که بروی رفته بود شکایت کرد . مأمون درپاسخ وی چنین توقیع کرد :

«نشانهٔ مرد شریف آنست که از زورمندان ستم نکشندوستم زیردستان را تحمل کنند . تو ازکدام آنان هستی» . و امثال این توقیعات فراوان است .

علاوه بر خلفاء امیران ووزیران وبزرگان نیز زیر نامه‌ها توقیع مینگاشتند ، زیادبن ابیه ، ابو مسلم خراسانی ، جعفر برمکی ودیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفر که توقیع های ادبی وی چنانکه گفتیم دست بدست میگشت . جعفر موقعی زیر نامهٔ یك زندانی این آیه‌را نگاشت : «ولکل اجل کتاب- هرمدتی دفترمعین داردکه در آن ثبت است».

موقع دیگری عده‌ای بوی شرحی نگاشته از یکی از مأمورین او شکایت کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت :

« شکرکنندگان تو نایاب ، شکوه کنندگان توبی حساب یا رسم عدالت آموز یا از مسند حکومت بر خیز».

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازه مکه رفتن خواست ، جعفر چنین توقیع کرد :

«هرکه راه خدا رود بی گمان رستگار شود».

مردی بوی نامه نگاشته در خواست حکومت محلی را کرد ، جعفر بوی نوشت:

« که ستمگران را حکومت نشاید »

مرددیگری که مکرر از جعفر کمك مالی خواسته بود و از وی کمك گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمك کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت :«بگذارازاین پستان گاوی که مکرر دوشیده‌ای دیگران هم بدوشند » .

فضل بن سهل وطاهربن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتند که نامه‌های خود راکوتاه و پر معنی بنویسند، تا نمونه‌ای ازبلاغت کلام باشد، مثلا هنگامی در مدینه قحطی شد وعمر بعمروعاص این نامه را نگاشته از وی غله خواست :

« از بندهٔ خدا ، امیر مؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمهٔ عاص نام پدر عمروعاص است . مترجم) اما بعد چنان فکر میکنم که اگر من و همراهان من از گرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهدشد ، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص در پاسخ عمر چنین نگاشت :

« از بندهٔ خداعمروعاص لبیك لبیك ای امیر مؤمنان ، کاروانی از غله برای تو فرستادم که یکسرش نزد تو در مدینه وسر دیگرش نزد من در مصراست والسلام».

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است که از طرف خلفا ومأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه تنها با عمال خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً با پادشاهان و بزرگان نیز همین طور کاغذ مینوشتند .

مثلا هنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدید کرد که باید باجی راکه ازامپراتریس روم گرفته پس بدهی . هرون که آن نامه را خواند بخشم در آمد وقلم دوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

« از هرون امیر مؤمنان به نیسفور سگ روم من نامه تورا خواندم ای پسر زن بی‌ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد ، یوسف پشت نامه او نوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید»

نامه نگاری خلفاء . یکی از مقررات حتمی نامه نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم بر هر نامی نوشته شود. واگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد . و نمونهٔ آن فوقاً در مکاتبه عمر ، عمر وعاص مشاهده شد . ویکی از گناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که : موقعی نام خود را مقدم بر

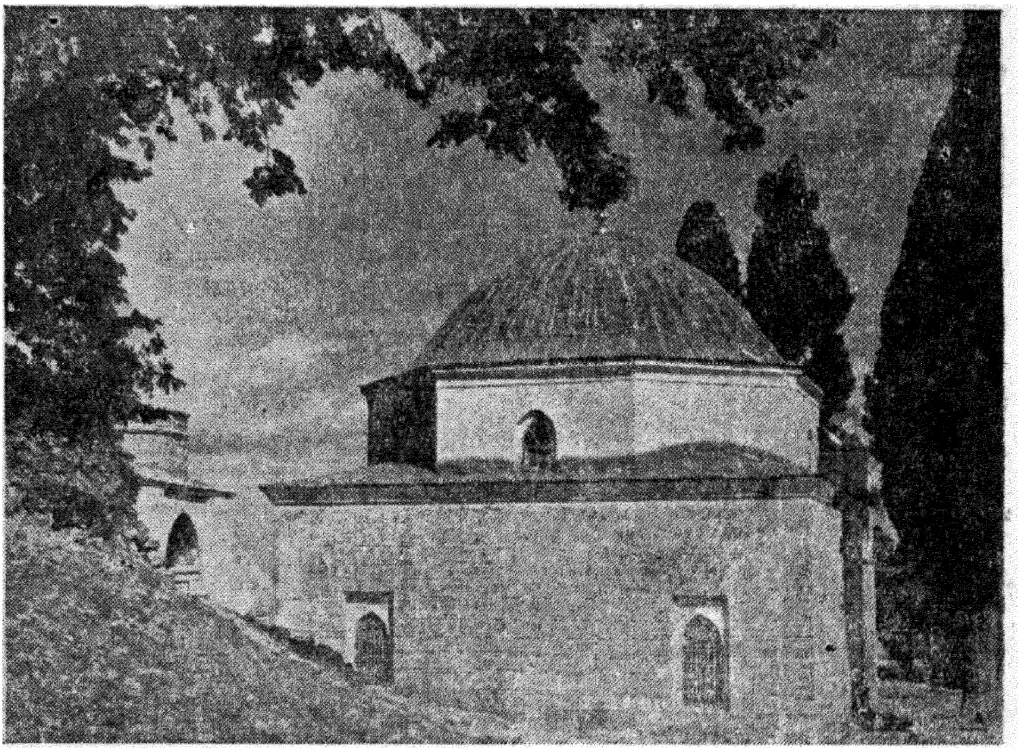

ت ـ بروسه : مقبرهٔ سلطان ایلدریم بایزید

نام منصور در یکی از نامه‌ها نگاشته بود و اگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ وکاتب سهو کرده است .

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء راازبیشتر کارها بر کنارساختند. و موضوع نامه‌نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه گاهی ببعضی از حکام خود مطالبی مینوشتند ، ودستگاه نامه نگاری بدست وزیران افتاد . و اگر در نامه‌های آنان بنا بمقتضیات ذکر نام خلیفه لازم میشد بطور کنایه با عبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه

دارالعزیزه ـ محل ممجد ـ وامثال آن باسم خلفا اشاره میکردند . البته منظورشان از جای اقامت خلیفه خود خلیفه بوده است ، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات : مجلس عالی ـ حضرت سامی ومانند آن مینگاشتند .

اشاره یا رمز . دیگر از تفنن‌های آنان اینکه با رمز واشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی را با یك حرف ودوحرف ادا مینمودند. مثلا بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی خواست که بنامش خطبه بخوانند ، وسکه بزنند، وهمینکه خلیفه این خواهش را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین مضمون نوشت :

« اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی پشت پیلان بغزنه بیاورم » .

خلیفه نامهٔ سر بمهری در پاسخ محمود فرستاد، محمود نامه را گشود وچیزی درنامه ندید . جز اینکه در آغاز نامه بسم‌الله ودر پایان درود و ستایش بر پیغمبر نوشته بودند . اما سرصفحه یك الف (آ) مد داروسط آن یك لام (ل) و آخر نامه حرف میم (م) بود ، سلطان و مجلسیان او در شگفت ماندند که معنای این رمز چی است ، وهمانطور متحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن روز بر سلطان وارد شد ونامه را دیده لختی بفکر فرورفت وسپس گفت: دانستم چه نوشته‌اند ، سلطان گفت آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان کن ابوبکر گفت: تو خلیفه را به پیلان تهدید کردی او در پاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسورهٔ فیل (الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال بدگرفت و ازکردهٔ خود پشیمان گشته با خلیفه مهربان شد .

حکایت دیگری باین مضمون از سدیدالملك نقل میکنند ، باین تفصیل که سدیدالملك بن علی فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی باك اواسط قرن پنجم هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم خورد وسدیدالملك از بیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك بن عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت ، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك

به منشی خود ابـونصر محمدبن حسین دستور داد نامه‌ای بسدید الملک بنویسد واورا بآمدن‌حلب تشویق کند. ابونصر که از دوستان سدیدالملك بود ونمیخواست او را بدام بیندازد مطابق دستور تاج‌الملوك نامهٔ‌تملق آمیزی بسدیدالملک نوشت. ولی همینکه بعبارت انشاء الله تعـالی رسید بجای (اِن) (اَن) نوشت و برای سدید‌ـ الملک فرستاد. جلال الملک و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تـاج ـ الملوك به سدید الملک ابراز مسرت کردند، اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهمینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می بینم که شما نمی بینید، آنگاه قلم و کاغذ خواست وپاسخ نامهٔ تاج الملوك را با ادب نگاشت ودر پایان نامه چنین نوشت: (اناالخادم‌المقر بالانعام). من بنده‌ای‌هستم‌که مراحم‌عالی را در نظر دارم اما کلمهٔ انادر جملهٔ‌فوق مشدد ومکسور (انا) بود جواب نامه بدست تاج الملوك رسید وآنراحسب‌المعمول بابونصر کاتب خود داد. ابونصرپس‌ازمطالعهٔ نامه بیاران نزدیک گفت خوشوقتم‌که سدیدالملک اشارهٔ مرا درك‌کرده است، چون من با نوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه‌کرده بودم:

«ان‌الملاء یأتمرون بک لیقتلوك ـ جماعت توطئه میکنندکه ترا بکشند».

و سدیدالملک با نگاشتن‌کلمهٔ ِانابااین‌آیه اشاره‌کرده است: «انا لن‌ندخلها بداً ماداموافیها ـ تاآنهادرآنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگر از لطیفه‌های ادبی در فن نامه نگاری سلاطین و امراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی بابی منصور افتکین والی دمشق است، باین تفصیل‌که والی دمشق نامهٔ ذیل‌را بعضدالدوله نوشت:

«شـام بدست من افتاده و پادشاه مصر را در اینجا نفوذ و قدرتی نمانده اگر مرا با مال واسلحه یاری کنی آنان را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله در پاسخ اونامهٔ زیر راکه شبیه برمز است. مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار فصار، دلک دلک، فعلک فعلک بهدا . . . ».

چنانکه ملاحظه میشود. جملات آن کـلمات متشابهی است‌که تا نقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس ازنقطه‌گذاری چنین میگردد:

«غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش‌فاحش‌فعلك فعلك تهدأ ... » .

« جاه تو تو را فریب داده وکوتاه بینی تو برای تو خواری می‌آورد و از کار بدت بهراس شاید آرام بگیری ...»

ومنظور عضدالدوله آن بوده که کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست کسی افتاد چیزی از آن نفهمد ، اتفاقاً چنان شد و افتکین مراد عضدالدوله را دریافت و آرام نشست .

لوازم‌التحریر، نوشت‌افزار قلم را از نی میساختند ومرکب که آن را مداد میگفتند ازگرد دغال ویا گرد سیاه دیگر تهیه کرده مایع لزجی مثل صمغ ومانند آن بآن میافزودند .

اما کاغذ اعراب در ابتداء پوست بود که آنرا رق‌میگفتند. گاه هم روی پارچه مینوشتند . و مشهورترین آن پارچهٔ بافت مصر بنام قباطی بود ومعلقات سبع(۱)پیش از اسلام بر روی همان پارچه نوشته شده بود . و هرگاه پارچه یا پوست بدست نمیآوردند روی چوب یا استخوان یا سنگ یا سفال ومانند آن مینوشتند .

همینکه مصرفتح شد پاپیروس یا بردی معمول گشت و بیشترمراسلات بنی‌امیه روی بردی یا قباطی بوده است . ودر کتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست که‌روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند . وگرچه قدری پوسیده است ، اما نوشته های آن هنوز

---

۱ ـ پیش از اسلام عادت عربها براین بوده که بهترین اشعار خود را با آب زرنگاشته بر دیوار خانهٔ کعبه می آویختند و تا شعر نیکوتری نمی یافتند آن دیگری را بر نمیداشتند وتا نزول قرآن مجید مدت زمانی هفت قصیده بنام معلقات یا مذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینك نام گویندگان آن هفت قصیده وشعراول قصیدهٔ آنان :

۱ ـ امروءالقیس قفانبك من‌ذکری حبیب ومنزل — بسقط‌اللوی بین‌الدخول فحوملی .
۲ ـ طرفةبن عبد ـ اخولةاطلال ببرقة ثهمد ـ تلوح کباقی‌الوشم فی ظاهر الید
۳ ـ زهیربن ابی‌سلمی — امن ام اوفی دمنة لم تکلم—بحومانةالدراج فالمتثلم
٤ـ لبیدبن ربیعه — عفت‌الدیار محلها فمقامها — بمناتابدغولها فرجامها
٥ ـ عمروبن کلثوم — الاهبی بصحنك فاصبحینا — ولاتبقی خمورالاندرینا
٦ ـ عنترةبن شداد عیسی ـ هل‌غادرالشعراء من متردم — ام هل‌عرفت‌الدار بعد ترمم
۷ ـ حرثبن حلزه یشکر— آذنتنا ببینها اسماء — رب‌ثاویمل منه‌الثواء

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی ابوعبدالله حسین‌بن احمدزوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

نمایان میباشد .

همینقسم تیکه های سفالی بنظرما رسیده که روی آن عربی نوشته‌اند . وقدیمی‌ترین آن آنرا ازاواخرقرن اول هجری تجاوز نمیکند وتمام آن نوشته‌ها در کتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است .

درموزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است که بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند . وتصور میرود که مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

درزمان عباسیان بدستور واشارهٔ فضل‌بن یحیی برمکی کاغذ ساختند و برای نوشتن بکار بردند. وچنانکه‌میدانیم چینی‌ها پیش‌ازمیلادبا کاغذ آشنابودند وهمانموقع کاغذمیساختندوهمینکه سمرقندبدست لشگر اسلام گشوده‌شدعر بهادر آنجابرای‌نخستین بارباکاغذ آشنا شدند ، تا زمان عباسیان استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت ، درآن هنگام که مکاتبات زیاد شده بود و پوست کفاف نمیداد ناچار فضل برمکی دستور کاغذ سازی داد . ودربغداد ودمشق وشهرهای بزرگ‌دیگر اسلامی کارخانه‌های کاغذ سازی تأسیس گشت . واین صنعت مهم ازدست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت . وهمینکه غربی‌ها درقرون وسطی‌ازخواب غفلت برخاستند ، ابتداء کاغذشامی بکاربردند و آنرا نامه دمشق نامیدند .

Charta Damascena

وتدریجاً سایرممالك اروپا کاغذ سازی را ازاعراب اندلس فراگرفتند ، چه‌که عربها درشهرهای (شاطبه ـ بلنسیه ـ طلیطله) کارخانه‌های کاغذ سازی‌داشتندوهمینکه اندلس بدست فرنگیان افتادآن کارخانه‌ها را نگاهداشتند وسایرممالك اروپا از آنان کاغذ سازی آموختند ، قدیمی‌ترین مکتوب عربی که روی کاغذ نوشته شده نسخه ای ازکتاب غریب‌الحدیث است که فعلا درکتابخانهٔ دانشگاه لیدن(هلند) دیده میشود . وتصورمیرود درقرن سوم هجری نوشته شده است ، دیگر کتاب دیوان‌الادب متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانی ازآناراوایل قرن چهارم میباشد .

دربانی ـ حجابه آنچه راکه امروزادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان‌حجابه میگفتند . و رئیس آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات

مردم ازسلطان یاامیریاوزیر بود ومنظوراز آن حفظ ابهت‌وجلال‌پادشاه یاامیرمیباشد.

وهرقدرکه تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصله میان پادشاه و مردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادترشد ، خلفای راشدین دربـان ورئیس تشریفـات نداشتند وهر کس ازگدا وپولداربدون مانع آنها را ملاقات میکرد .

پس از آنان که‌دستگاه سلطنت پدید آمد ، برای ملاقات خلفا مقرراتی وضع شدکه بموجب آن مقام و حسب و نسب اشخاص رعایت میشد . وبرای اولین مرتبه زیادبن‌ابیه معاویه راباین موضوع متوجه ساخت . باین‌قسم که‌برای ملاقات خلفاءبیش از هرچیز نسب مورد نظر بود واگر دونفر در نسب برابر میشدند سن آنان مقیاس تقدم وتأخربود . واگر درسن هم‌مساوی بودند علم‌وادب مقیاس میشد. ولی‌چهاردسته ازمأمورین گاه وبیگاه میتوانستند خلیفه‌را ملاقات کنند و آن‌چهار نفرعبارت بودند از : مؤذن ـ قاصد سرحد ـ خوانسالار ـ پیکی که شب ازجائـی میرسید . وبهمین مناسبت زیادبن‌ابیه بحاجب خود چنین میگوید :

«تودرهرموقع وبرای هر کس‌حاجب من هستی. اما دربارهٔچهارنفرحق‌مداخله نداری اول‌جارچی خدابرای‌نماز، دوم دهقان‌که هرگاه خواست باید مرا ببیند ، سوم پیك سرحدی‌که اگرساعتی کارش دیر شود یکسال زیان دارد ، چهارم خوانسالارکه اگر خوراك را دوباره‌گرم‌کنند فاسدمیشود .»

در زمان عباسیان‌که تجملات افزون شد ودستگاه توسعه یافت ملاقات‌خلیفه دشوارشد . وجز درموارد مهم دیدار آنان میسر نمیشد ، واین همان است که ابن ـ خلدون آنرا حجاب دوم مینامد . درآنموقع‌میان مردم و خلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شدکه یکی را دارالعامه ودیگری را دارالخاصه میگفتند . وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته از مردم دریکی ازاین‌دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات‌میکردند ودر روزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان‌آمدکه ازآن‌دو حجاب‌سخت‌تر بود ، والبته این سخت گیری ازآنرو میشدکه خلفا راپشت‌پرده‌نگاه‌داشته ازجریان امور برکناردارند . و بآنان (بخلفا) میگفتندکه برای حفظ عظمت

مقام بهتر آنکه پشت‌پرده بمانید. وکمترمردم را ببینید، در صورتیکه منظوراصلی کنارگذاردن خلفا بوده است. والبته این اوضاع مقارن با انقراض و انحطاط دولتها پیش میآید.

نقابت یامقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبررا شریف میدانند بخصوص درقرن اول اسلام که احترام زیادی بآنان‌میگذاردند. وبرای‌اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افراد آن‌مصون بماند، معمولا شخصی‌را باسم‌نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب‌میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاینقراربود:

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره‌ای گناهان ویااشتغال‌بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق آنان، دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر ازغنیمت‌وفیئی وتقسیم آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان ودختران خانواده که فقط باهم شأن خودشان همسرشوند، و در واقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خانـدان بشمار میآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعدازمقام خلافت اول مقام بود وازآنـرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادرعباسی خلیفهٔ‌خود در طی قصیده‌چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر

«توجه داشته‌باش ای‌امیرمؤمنان، چه که مادراصل‌و نسب‌عالی‌ازهم‌جدانیستیم»

«هنگام فخرآزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

«فقط امتیاز شما آنست‌که خلیفه هستید ومن نیستیم دیگـر هیچ مزیتی بر-من نداری».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکـردند و گاه گاه فـرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج و امثال‌آنراکه از مقامات مهـم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند، و هنوزهم (هنگام تألیف کتاب۱۹۰۲ میلادی مترجم) دولت عثمانی آن مراتب را رعایت میکند بقسمی‌که درسلام‌های رسمی‌نقیب‌الاشراف جلوترازهمهٔ‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضور خلیفه میآید. (میآمدچون دیگردولت عثمانـی

باقی نمانده است مترجم) .

مشیخه طریقه صوفیه دیگر ازمنصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است . که پس ازپیدایش مسلك صوفیه پدید آمد . و متصدی آن مقام میتواندراجع بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهار نظر کند . باینقسم که مریدان بدست خلفاء اداره میشوند وخلفای صوفیه ازطرف شیخ جماعت تعیین میگردد وریاست تمام شیوخ صوفیه باشیخ المشایخ میباشدارشادمدیران ومراقبت حال آنان واجرای امر بمعروف ونهی ازمنکر وتربیت افراد با خلفای شیخ طریقت است، وشیخ طریقت بنوبهٔ خود از شیخ المشایخ شنوائی داردوتازمان سلطان صلاح الدین ایوبی صوفیان مصر شیخ المشایخ نداشتندوهردسته‌ای از آنان خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند. والبته این تفرقه موجب پاره‌ای مفاسد میگشت، وهمینکه سلطان صلاح الدین خانقاه سعیدالسعداء را درقاهره بناکرد آن را (دویرة الصوفیه) سرای درویشان نامید . ورئیس آن خانقاه را پیوسته ازبزرگان وصاحبمنصبان ارشد دولتی انتخاب مینمود. چنانکه مدتی ریاست آن محل را بفرزندان شیخ الشیوخ ابن حمویه واگذارد ، و چنانکه میدانیم این خاندان دارای مقام وزارت وامارت وفرماندهی سپاه بودند وهمه از آنان حساب میبردند، چندی هم تقی الدین عبدالرحمن بن بنت الاعز را بریاست آن خانقاه گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیر صاحب مشهور بود ودرمیان مردم مصر مقام بلندی داشت، خلاصه اینکه صلاح الدین با این حسن تدبیر (انتخاب مردان بزرگ برای ریاست خانقاه سعیدالسعداء) عملا مقامی بنام وعنوان شیخ المشایخ صوفیه تأسیس نمود ، ودرقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصر بسید محمد شمس الدین بکری مسلم گشت، واین مرد ازداناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است ، چنانه شعرانی دربارهٔ او گفته است . «اگرسیدرا داناترین مردم هم عصر او بدانیم خطا نرفته‌ایم » .

پس از شمس الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان گشت واو از مفسران نامی نیزمیباشد . تاکنون منصب مزبور در خاندان صدیقی بکری (درمصر) برقرار است .

پایان جلداول تمدن اسلام

فهرست اعلام واماکن

حرف الف

آتن ۲۲۰
آثارالدول ۱۷۹-۱۸٤
آدرياتيك ۳٤
آذربايجان ۱۰۲-۱۰٤-۱۰۵
آلفونس ۲۵٦
ابراهيم ۱۱-۱۲۹-۱۵۳-۱۵۹
ابازيد ۱٤۲
ابن ابی الشوارب ۹۷
ابن اثير ۲-۵٤-٦۷-۱۰۳-۱۳۳-۲۲۱
ابن ادريس ۲٤٤
ابن بجكم ۱۷۸
ابن حمديه ۲٦٤
ابن خلدون ۳-۱۷۲-۱۹۱-۱۹۲-۲٦۲
ابن خرداذبه ۳-۱٦۹
ابن خلكان ۱٤۰-۱۵٦
ابن رايق ۹۷-۱٤۰-۱۵۲-۱۷۹
ابن زبير ۲
ابن سلول ٤۵
ابن ساج ۱٦۵
ابن عباس ۲۳۱
ابن عبدربه ۳
ابن فرات ۱۵۳
ابن مدبر ۱۱۱
ابن جبيره ۲۳۸
ابن هشام ٦۰
ابوابقاء
ابوالسرور ۲٦٤-۳
ابوالعباس ۹۳
ابوالفداء ۳-۱۲٦
ابوبكر ۲۸-۲۹-۴۳-٤٤-۵۲-۵۳-۵٤
۵۵-۵٦-٦۲-٦۳-٦۷-٦۸-۷۰
۷٤-۷۷-۹۲-۱۰۲-۱۱۳-۱۱٤
۱۲۱ - ۱۲۷-۱۲۸-۱۴۳-۱۵۰
۱٦۱-۱٦۷-۱۷۱- ۲۱۲ - ۲۲۲
۲۵۰
ابوجهل ۴۳-۵۰
ابوطيفه ۲٤۲
ابودرداء ۲٤۰
ابوسفيان ۲۱-۲۹-٤٤-٤۵-٤۸-۵۰-۵۸
۷٤-۲٤۹
ابوجعفر ۷۷-۸۲-۹۳-۱۸۷
ابوسلمه ۱۵۱
ابوطالب ۲٤-۲۸-۲۹-۳۱-۷۵-۱۷۹-۲٤۰
ابوعبيده ٦۲-٦۹-۱۹٤-۱۹۹
ابوعين ۹۷
ابوقابوس ٦٤
ابولهب ۲۸-۳۱-۳۲-۳٤
ابولؤلؤ ۷٤
ابومسلم ۹۲-۹۳-۹٦ - ۱۲٤-۱۵۱-۱٦٤
۲۳۸-۲۵۵-۲۵۷

ابومحمد ۲۴۱-۲۴۲
ابوموسی ۲۴۰
ابویوسف ۳-۱۹۱-۲۱۵-۲۳۳
ابی‌سرح ۲۳۰
اثناسیوس ۳۹
احد ۴۴ ـ ۴۵
احکام‌السلطانیه ۳
احمد ۷۷
احقاف ۱۲
احزاب ۱۸۶
اخشید ۹۷
ادوم ۱۱
ارمنستان ۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۲۵۴
ارفخشاد ۱۰
اروپا ۱۰۵
اردن ۱۰۵
ازهر ۹۹-۱۲۰
ارزن ۱۰۵
اسامه ۷۰
ارس ۱۲۷
اسپانی ۱۰۳-۶۰-۱۱۱-۱۰۷-۱۸۵
استخری ۳
استامبول ۲۰-۷۵-۱۰۱-۱۲۵
اسکندر ۳۵-۱۶۰-۱۷۳-۱۹۳
اسکندرونه ۱۹۹
اسکندریه ۳۹-۶۶-۶۷-۸۳-۱۳۴-۲۰۱
۱۷۵-۲۰۷-۱۷۳
اسمعیل ۱۵۱-۲۵۷
اشعث ۲۵۷
اشروسنه ۹۶
اصفهان ۹۷-۱۰۲-۱۰۵
اصطخری ۱۰۸
افتکین ۲۵۹-۲۶۰
اغانی ۳
افریقا ۱۰۹-۱۷۹-۱۹۱-۲۰۶-۲۰۵-۱۰۵
۱۰۲-۸۲-۹۸-۹۹-۵۶-۳۶-۳۴
۱۰۴
افریقیه ۲۴۸
افغانستان ۱۰۷
امیه ۱۷
الب‌ارسلان ۱۷۰-۱۵۲
اکثم ۲۴۰
امین ۲۳۷-۹۶-۱۲۴
انبار ۱۴۷
اندلس ۹۸-۲۳۱-۲۰۹-۲۰۵-۲۰۸-۱۸۵
۱۴۵-۱۵۲-۲۰۶-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۹
انطاکیه ۳۵-۳۹-۴۰-۱۴۱-۱۴۲
انگلیس ۶۱
انوشیروان ۳۵-۳۶-۲۲۱
انصار ۲۱۶
اهناس ۱۴۴
اورشلیم ۳۶-۳۹
ایاصوفیه ۳۵
ایتالی ۲۰۸
ایران ۸-۳۵-۳۶-۹-۴۱-۴۲-۴۵-۵۶
۵۷-۶۰-۱۰-۳۳-۶۵-۶۴-۶۸-۷۰-۷۳
۵۶-۵۷-۵۸-۴۱-۴۲-۴۵-۳۶-۳۸
۶۴-۶۵-۶۸-۷۰-۷۳-۹۲-۳۳-۱۰
۸-۱۱۴-۱۱۸-۱۳۰-۱۳۷-۱۳۹
۱۴۲-۱۸۵-۲۲۶-۲۲۱-۳۹
ایرینی ۲۰۳
ایلیوس ۱۵
ایسوس ۳۸
ایله ۵۱
اورشلیم ۳۶-۳۹

حرف ب

بابل ۱۷۵

بجکم ۲۰
بدر ۳۳-۴۲-۴۴-۴۶-۱۷۴-۷۷-۶۵-۲۱۶
۱۱۲-۶۵-۱۱۳-۴۳
بروسه ۲۲۴-۱۵۷-۱۸۱-۲۰۵
بخاری ۳
بحرین ۲۰۳-۲۱۲-۶۵-۹۷-۱۰۴-۱۰۵
بیبرس ۲۰۸
بجایه ۲۰۶
بشر ۱۷۱
بصره ۱۴۶-۱۶۱-۱۷۱-۷۶-۷۷-۱۴۹
۱۰۵-۱۰۹-۸۲-۷۷-۱۳۰-۱۰۴
بغداد ۲۵۸-۲۴۳-۲۵۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۷
۱۳۰-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۶-۱۷۷-۲۴۱
۱۱۵-۸۹-۱۰۹-۹۴-۹۵-۹۷
بکار ۲۴۳
بلاذری ۳
بصری ۶۷-۶۴-۱۰۹
بناپارت ۶۳-۱۹۳
بلنسیه ۲۶۱
بهرام ۳۶
بوئر ۶۶
بین‌النهرین ۱۴۱
بیزانس ۳۳
بیسمارک ۶۳
بیت‌راس ۹۰

حرف پ

پاکستان ۱۰۷
پاریس ۱۹۰
پیرنه ۱۰۳-۱۰۷
پترا ۱۴-۱۴۱
پنجاب ۱۰۵

حرف ت

ترکستان ۱۰۵-۱۰۷
تکریت ۱۰۵
تونس ۱۰۷-۲۴۸
ترکیه ۱۰۷
توراة ۱۶-۱۸۷
تمامه ۶۰
تیسفون ۶۶
تبوك ۱۰۱-۱۷۰-۱۴۲-۱۴۳
تیماء ۱۰۱
تباله ۱۰۱
تلمود ۱۶
تاج‌الملوك ۲۵۹

حرف ث

ثمود ۱۰-۱۲

حرف ج

جزیرة‌العرب ۸-۳۳-۵۶-۱۰۲
جبله ۷۰-۷۱
جبرائیل ۲۷
جلال‌الملك ۲۵۸
جیحون ۹۷
جوهر ۹۹
جزایر ۱۰۷-۲۰۸
جعفر ۴۸-۲۵۱-۱۵۶-۱۵۴-۱۵۳-۱۴۸
۱۴۷-۱۲۷-۲۵۶-۱۲۵-۲۵۵
جبیر ۱۲۶
جمل ۸۵-۸۷
جودت ۱۳۲
جرجیس ۱۵۷
جدیس ۱۰

حرف ح

حراء ۲۷
حبابه ۸۹-۹۰
حجاز ۱۶۱

حسین ۸۷-۱۶۷-۱۰۲-۸۵-۹۳-۱۲۸
حسن ۲۲-۸۰-۱۶۷-۲۵۳
حصین ۱۹۰
حبشه ۲۴-۱۹-۶۲-۱۱-۳۰
حمزه ۶۲-۲۹-۶۳-۴۲-۴۳-۶۴
حبیب ۶۵
حجاج ۲۲۲-۲۲۳- ۸۸-۱۰۲-۱۷۷-۱۸۸
۱۶۳-۲۵۲-۱۴۶-۱۶۹
حاکم ۱۲۵- ۲۴۱
حنین ۸۱
حارث ۱۴-۵۰
حیوة الحیوان ۳
حمص ۷۳-۱۴۰-۱۴۴-۱۰۵-۲۵۴
حماة ۱۴۰-۱۴۱
حوران ۱۴۱
حجاز ۱۶۱-۱۰۴-۱۰-۱۱-۲۴-۱۴-۱۵
۱۶-۱۷-۲۴۱-۲۵۵-۱۳۴
حضرموت ۱۱-۱۲
حیره ۱۴
حوران ۱۴
حلوان ۱۰۲-۱۰۵

حرف خ

خالد ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۱-۴۴-۱۸۶-۱۹۴
۵۶-۱۹۵-۵۱-۴۸-۶۸-۶۷-۶۵-۶۳
۶۲
خدیجه ۲۴۸-۲۶-۲۷-۳۱
خراسان ۱۵۰-۱۴۸-۱۴۶-۱۳۹-۱۰۳-۹۲
۹۷-۱۰۴-۱۰۵-۸۲-۱۸۳
خسرو - ۳۶-۶۴-۳۷-۳۸
خندق ۴۵
خوزستان ۹۷-۱۰۴
خزاعه ۱۳
خیبر ۱۰۱
خوطوم ۶۱
خویلد ۲۶

حرف د

دارالندوه ۲۰
دمشق ۲۶۰-۲۵۹-۱۳۵-۱۰۱-۱۴۴-۱۴۲
۱۴۱-۱۲۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۹-۹۰-۲۶۱
۲۴۶-۱۹۹-۸۰-۸۷
دجله ۲۰۱-۶۶-۳۴-۱۰۴
دمیاط ۲۰۱-۳۰۷
دقهلیه ۱۶۴
دموك ۲۰۱
دمیری ۱۳۳-۱۳۲-۲
دهلی ۱۰۱
دیار بکر ۱۴۱
دیاربیعه ۱۰۵
دیوان الادب ۲۶۱
دومة الجندل ۵۱

حرف ذ

ذوقار ۶۵

حرف ر

رازی ۳-۱۶۵
راجر باکن ۱۹۱
ربیعه ۹۷
رستم ۷۵-۵۹
رت بیل ۱۶۹
راضی ۹۶
رکن الدوله ۹۶
رضی ۲۶۳
روح ۱۶۳
رن ۱۰۳
رفح ۲۰۱
رعبان ۲۰۱

رضا ۱۷۹
روسیه ۱۰۷
روم ۱۳۸-۱۴۱-۱۴۲-۱۳۲-۱۳۰-۱۵-۱۳
۱۸۵-۶۰-۴۱-۱۴-۸-۱۱۸
۳۹-۴۰-۱۱۴-۵۸-۵۹-۵۷
۵۶-۵۱-۴۸-۱۳۷-۷۳-۷۰
۶۸-۶۳-۴۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶
روضه ۲۰۹
ری ۱۰۲-۹۷

حرف ژ

ژوستین ۳۵-۳۴
ژولین ۳۴

حرف ز

زبیر ۲۹-۸۴-۸۲-۸۱-۷۸-۷۶-۵۴-۱۹۰
زمزم ۳۰
زمخشری ۲
زهراء ۹۲
زیاد ۸۴-۲۶۲-۲۵۲
زیارةالله ۲۰۴

حرف س

سام ۱۰
سامراء ۱۳۰-۱۶۴
سفاح ۹۷-۹۲-۹۸-۲۵۴
سبته ۱۹۱
سجلماسه ۱۹۱
سرقدسه ۱۹۱
سلیم ۱۲۱-۱۹-۳۰-۱۹۳-۱۱۹-۱۲۰
سلمان ۲۵۲-۱۸۷-۱۸۶-۴۵
سترابون ۱۳
سینا ۱۴
سنجر ۱۵۸
سیف‌الدوله ۱۵۸
سند ۱۰۷-۱۰۴
سلامه ۸۸
سکینه ۸۵
سودان ۶۱-۱۰۷
سواد ۱۷۴
سیستان ۱۰۴-۱۵۰-۱۰۵
سباء ۱۱-۱۰-۱۲
سوریه ۱۰۷ ۱۴۱
سلطان‌الممالك ۰۸
سعد ۱۹۵-۲۰۲-۸۲
سیسیل ۲۱۴-۲۰۸-۱۰۵
سراة ۸۱
سیره حلبیه ۱۸۷-۴۹

حرف ش

شاطبه ۲۶۱
شام ۵۱-۵۶-۱۷۵-۲۰۹-۹۷-۲۰۵-۳۹
۲۰۸-۳۶-۱۱۱-۶۳-۳۳-۲۴۱-۲۴۴
۶۵-۱۹-۷۳-۶۴-۶۰-۶۷-۴۸-۱۰۲
۱۴۱-۱۴۲-۱۳ -۱۴۵-۱۴۸-۲۰۲
۲۲۲-۱۹۹-۱۸۳-۷۱-۲۵۸
شبلی ۲۲۱
شداد ۱۲
شرقیه ۹۸۶
شارلمان ۱۰۳
شارل مارتل ۱۰۳
شریح ۲۴۳-۱۴۹
شمس‌الدین ۲۶۴
شیزر ۲۵۹
شیروان ۱۴۷
شیرویه ۳۸

حرف ص

صامغان ۱۰۵
صلاح الدین ۹۹-۱۱۹-۲۶۴-۲۰۷
صنعاء ۱۰۲-۱۰۱-۱۲
صور ۱۴۱-۴۰
صفوان ۴۹-۵۰
صنعة الکتابه ۳
صفین ۸۵-۸۷

حرف ض

ضحاك ۱۹۵

حرف ط

طاهر ۲۵۶
طارق ۶۴-۹۸
طایف ۵۲-۵۰-۴۸-۳۲-۱۰۱-۱۹-۱۸۷
۱۰۲
طرابلس ۱۰۷
طغرل ۱۵۲
طلسم ۱۰
طرون ۱۰۵
طلیطله ۱۱۱-۲۶۱
طرسوس ۱۹۹-۲۰۱
طلحه ۵۴- ۵۵-۸۴-۷۶-۷۴
طبریه ۱۳۲-۶۷

حرف ع

عایشه ۷۴-۱۷۸
عاد ۱۲
عبدالملك ۲۰۴-۲۲۲-۱۵۴-۱۳۳-۲۵۷-۲
۱۳۲-۱۳۷-۱۳۸-۱۶۳-۱۰۲۸۷-
۲۵۲- ۸۸-۲۴۴-۸۵-۲۴۵۸۶-
۱۵۳
عبدالمطلب ۳۸-۲۴-۲۶
عبدمناف ۲۱۷
عبدالرحمن ۲۴۱-۸۲-۱۰۳-۹۸-۲۴۱-
۲۰۶-۸۳
عبدالله ۱۳۰-۲۴۹-۱۶۷-۱۰۹-۱۵۳-۱۱۰
۱۰۲-۱۰۳-۱۴۹-۱۹۰-۴۴-۱۳۲-
۱۳۴-۱۰۲-۱۴۹-۸۵-۱۲۱-۸۶-۶
۱۰۳
عباده ۷۲-۵۹
عباس ۱۶۷-۹۲-۵۴-۵۳-۴۸-۲۴۵
عبدشمس ۱۷
عثمان ۱۰۲-۱۵۰-۲۵۰-۲۴۹-۷۸-۷۷-۷۶
۷۴-۲۹-۵۴-۱۶۲-۱۲۷-۷۳-۸۴
۱۹۹- ۲۹-۲۲۰-۸۰-۱۲۱-۶-۸۱
عبدالعزیز ۸۶-۲۳۲-۱۴۶-۱۳۸-۱۳۴
عبدالواد ۱۹۱
عبدالمؤمن ۱۹۱
عبدالله ۱۴۶-۹۹-۱۰۹
عبید ۸۴
عجایب المخلوقات ۳
عراق ۲۵۷-۲۴۹-۷۲-۶۶-۹۷-۱۴۴-
۲۵۲-۱۶۱-۱۰۴-۱۰۶-۱۶۱-۱۴۸
۱۰۳-۱۰۷-۱۴۵-۴۲-۱۳-۸۱-۶۴
۲۲۳-۱۱۱-۱۹-۵۶-۱۴۶-۹۷-۶۳
۶۵-۷۳-۶۰-۱۴-۲۰۱-۸۴-۲۲۲
۱۲۳-۷۱-۲۱۷-۷
عربستان ۶۴-۱۸۳-۱۱۴-۵۱-۴۱-۴۳-۵۶
۱۰۷-۱۴۴-۱۱-۱۵-۱۶-۲۴۸
عریش ۱۱۰-۲۰۱
عرم ۱۳
عدنان ۱۰
عدن ۱۲
عزی ۱۹۸

عزیز ۱۵۲-۱۲۰-۱۳۴
عقبه ۱۲۳-۵۱-۴۳
عقیق ۸۲
عکرمه ۵۶
عکاظ ۱۹
علاءالدین ۳۷
علی ۸۳-۵۳-۴۶-۱۲۲-۶۲-۱۲۳-۱۸۴
۶۳-۱۶۹-۸۴-۱۶۸-۱۴۶-۱۷۸
۱۳۰-۲۴۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۴-۸۷
۱۰۲-۵۰-۲۵۲-۸۸-۱۳۱-۴۳-۸۵
۸۱-۱۳۰-۲۴۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۴
۲۸-۸۰-۲۴۱
عمر ۲۴۲-۱۰۲-۱۵۰-۱۴۹-۲۵۲-۱۷۵
۲۵۴-۱۴۴-۸۸-۱۲۱-۲۴۴-۶-۲۵۷
۲۵۰-۲۴۹-۶۶-۲۰۱-۷۷-۷۴-۱۶۷
۲۵۷-۲۱۹-۲۱۸-۲۲۰-۶۴-۲۹-۵۳
۶۲-۱۶۲-۱۲۷-۶۳-۱۱۴-۱۷۱-۵
۷۰-۱۳۲-۱۷۹-۲۵۶-۴۲-۱۶۶-۱۴۳
۲۰۴-۱۹۹-۲۰۳-۷۱-۲۱۷-۱۲۹
عمرو ۲۰۴-۲۰۳-۴۰-۱۹۵-۷۱-۶۷-۸۶
۷۸-۲۵۷-۶۶-۶۳-۴۴-۱۸۴-۵۶
۶۳-۴۸-۸۴-۱۷۱-۲۵۶-۱۴۶-۱۷۵
۱۷۴-۹۲-۱۴۲-۱۵۰-۲۵۲-۱۴۴
۲۵۲-۸۰
عضدالدوله ۱۸۵-۲۵۹
عقدالفرید ۳
عیسی ۲۴۳-۱۹۵

حرف غ

غالیه ۱۵۴
غرناطه ۱۸۵
غریب‌الحدیث ۲۶۱
غزنه ۲۵۸

حرف ف

فارس ۱۰۴-۱۴۲-۱۰۳-۱۰۲-۲۴-۹۷
فاطمه ۹۹
فتوحات‌البلدان ۶
فدك ۱۰۱
فرات ۱۷۵-۱۰۴-۱۰۲-۲۴۲
فرانسه ۲۲۱-۱۰۳-۲۴
فرزدق ۲۵۷
فسطاط ۱۷۵-۱۰۹-۲۰۹-۲۴۷-۶۷-۱۶۱
فضل ۲۶۱-۱۵۴-۱۴۷-۱۵۳-۱۲۷-۲۵۶
فلسطین ۱۴۱-۱۱-۱۴۲-۱۰۲-۱۰-۱۴-
۳۶-۷۳
فرغانه ۱۶۴-۹۶
فنیقیه ۱۴۱-۲۲۱-۱۱

حرف ق

قادسیه ۶۸
قاسم ۱۲۵-۱۲۶
قادر ۲۶۳
قبرس ۲۰۲-۱۰۷
قاهره ۲۴۷-۹۹-۱۷۷-۱۲۰-۲۶۴-۱۳۶
۱۳۵-۲۰۷-۲۴۵
قباد ۴۱
قدامه ۳
قرآن ۷۶-۷۲-۲۱۵
قرطبه ۱۰۱-۱۱۱-۹۸-۱۳۵
قرمز(دریا) ۱۱۰-۱۰۱
قحطان ۳۳
قیروان ۱۰۱-۱۰۹
قفقاز ۱۰۷
قسطنطنیه ۷۱-۴۰-۲۰۳-۱۲۰-۱۹۰-۳۹
۳۴-۳۳
قسطنطین ۳۳-۳۴

قیصریه ۱۰۰
قم ۱۰۵
قنسرین ۱۰۱-۲۰۱
قزوین ۱۰۵
قصی ۱۶-۲۰
قونیه ۲۰۰-۷۹
قزوینی ۳

حرف ك

کاشان ۱۰۵
کرمان ۹۶، ۱۰۵
کرت ۲۰۸
کشف الظنون ۳
کشکول ۳
کشاف ۳
کوندی ۱۹۱
کرامول ۶۳
کلده ۱۲
کردستان ۱۰۷
کعب ۱۲۶، ۲۴۲
کعبه ۱۸، ۸۷، ۱۷، ۶۲، ۴، ۱۲۴، ۴۹، ۸۶، ۳۱
۲۴، ۱۳۰، ۱۶، ۲۰، ۳۳، ۱۲۶، ۱۹۰، ۸۸
کوفه ۸۵، ۲۴۹، ۱۴۶، ۱۴۴، ۸۲، ۹۳، ۱۹۵
۸۰، ۶۷، ۶، ۱۷۵، ۱۶۱، ۱۰۲، ۲۰۲، ۷۶
۱۰۱
کویت ۱۰۷

حرف گ

گرگان ۱۰۵، ۹۷
گردون ۴۱
گوانین ۱۲۸
گلادستون ۶۳
گیلان ۴

حرف ل

لامش ۲۰۶
لامارتین ۱۲۸
لوبون ۴
لین بول ۴
لیدن ۲۶۱
له بو ۴

حرف م

ماوردی ۳
مافی ۴۱
مازندران ۱۳۲، ۹۷
مارب ۱۳، ۱۰، ۱۴
مالت ۱۰۵، ۲۰۸
متوکل ۱۰۱، ۲۰، ۱۷۸، ۱۲۹
مدیترانه ۲۰۶، ۱۰۵
مزدك ۴۱
مؤیدالدوله ۱۵۱
مغزالدوله ۲۴۳
معتز ۹۷
مداین ۶۶، ۶۷
مجارستان ۱۵، ۳۸
مستعصم ۹۷
ممتدی ۲۴۴، ۱۶۵، ۲۴۵
مقداد ۸۲
مکران ۱۰۵
مستعین ۱۶۵
معتصم ۹۶، ۱۶۴، ۱۲۴، ۱۷۱، ۱۷۲
مغیره ۸۴، ۵۹، ۱۲۳
ملکشاه ۱۷۰
مونه ۴۸، ۶۳
مولر ۴، ۱۳۲
معز ۹۹، ۲۰۷
مطیع ۲۰۶
مسیلمه ۸۸
مستظهر ۱۵۸

معد ۱۰
مضر ۱۰
مقطم ۱۷۷
مهدی ۱۲۵، ۱۷۷، ۹۶، ۲۵۵، ۲۴۴، ۸۴، ۲۰۳
۱۲۵، ۱۷۸
مسعود ۱۲۸—۶
مقتدر ۱۶۵
مستهضر ۸۹
محمد علی ۱۳، ۹۳
منذر ۱۳، ۱۴، ۲۴۱
معتمد ۱۷۴، ۱۲۹
مقریزی ۱۲۰، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۴۰، ۳
موسی ۶۴، ۲۷، ۹۶، ۱۹۵
معاذ ۱۱۳
مرادیه ۲۲۴، ۱۸۱
مصطفی ۱۸۱
محمد ۱۸۸، ۳۰، ۲۶۴، ۹۶، ۱۱۳، ۲۷، ۱۳۳
۲۵۹، ۹۲، ۳۲، ۱۷۲، ۱۵۸، ۳۱
محمدباقر ۱۳۲
محمود ۱۵۸، ۱۵۷، ۲۵۸، ۱۵۶، ۹۳
مأمون ۱۲۵، ۱۲۳، ۹۶، ۲۴۱، ۱۷۸، ۲۴۴، ۱۳۹
۱۷۹، ۲۴۵، ۱۶۹، ۱۴۴، ۱۲۴، ۱۲۶
مروان ۱۶۲، ۱۹۵، ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۵۲، ۹۱،
۱۹۵
منصور ۱۲۵، ۲۵۷، ۹۶، ۲۵۴، ۱۳۴، ۱۷۵
مدینه ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۲۱۸، ۱۲، ۲۵۶، ۷۰
۱۰۴، ۱۱۲، ۳۸، ۱۲۱، ۳۲، ۴۸، ۶۵، ۵۱
۱۱۴، ۴۳، ۲۴۹، ۱۴۴، ۸۲، ۱۷۵، ۱۰۲
۱۶، ۷۶، ۱۰۱، ۳۳، ۱۰۵
مصر ۱۱۱، ۲۰۲، ۱۵۹، ۷۸، ۲۶۰، ۱۴۸، ۲۶۴
۱۲۰، ۴۰، ۷۱، ۱۷۷، ۹۹، ۱۰۹، ۲۴۷، ۶۸
۷۳، ۳۶، ۲۰۹، ۱۴، ۱۱، ۱۰۴، ۱۴۲، ۲۲۳
۱۱۹، ۲۵۹، ۱۷۸، ۳۲۲، ۵۶، ۱۴۶، ۱۲۱
۱۰۶، ۹۷، ۱۳۰، ۲۴۸، ۲۰۸، ۶۶، ۱۱۰
۲۴، ۹۷، ۳۵۵، ۱۳۴، ۸۲، ۱۴۰، ۹۳
۱۳۹، ۱۷۵، ۲۴۵، ۱۰۲، ۲۰۷، ۱۶۱، ۳۹
۱۵۴، ۲۰۳، ۱۶۴، ۷۶، ۱۳۸، ۱۰۷، ۱۷۱
۲۴۲، ۸۴، ۱۸۰
معاویه ۱۲۵، ۷۷، ۲۱، ۷۸، ۱۲۳، ۱۶۲، ۱۲۲
۲۹، ۵۰، ۱۵۰، ۱۲۷، ۲۶۲، ۲۰۴، ۴۵
۱۹۹، ۱۳۱، ۲۵۹، ۹۲، ۶۹، ۱۶۸، ۸۳
۸۴، ۱۶۹، ۸۷، ۸۲، ۶۲، ۴۹، ۸۰، ۱۰۲
۶۳
مکه ۴۲، ۴۴، ۳۰، ۲۹، ۵۰، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۲۱۸
۱۳، ۱۰۴، ۲۷، ۳۸، ۱۲۱، ۲۴۴، ۲۵۵، ۳۲
۴۸، ۴۳، ۱۷، ۴۹، ۳۲، ۲۴، ۱۶، ۲۰، ۱۰۱
۳۳، ۱۲۶، ۱۰۵
موصل ۴۸، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۵۵، ۱۴۳، ۹۷
مونبوك ۱۴۱، ۳۹
موریس ۳۶
میافارقین ۱۰۵
مهرگان فندق ۱۰۵
محترش ۱۷
مندف ۱۴۴
مشکاة المصابیح ۳
ملك سعید ۳
مقری ۳
مستطرف ۳
مراکش ۱۹۱، ۱۰۷

حرف ن

ناصر ۱۲۰-۲۰
ناصر الدوله ۱۵۸
ناپلیون ۶۲
نجران ۱۰۱—۲۲۱
نجد ۱۶۱
نورالدین ۴۷-۲۴۶
نیسفور ۲۵۶
نفح الطیب ۱۳۶
نیل ۲۰۹—۶۶—۱۱۰

حرف و

وائق ۱۲۹
والنتین ۳٤
وادی القری ۸۱
ورقه۸ ۲٤
ولید ۱٦۹–۹۱

حرف ه

هاجر ۱۰
هادی۱۸٤–۹٦
هرون ۱۵۱–۲۵٦–۱۲۷–۹٦–۲٤٤–۲۵۰–
۲۰٦–۲۰۱–۱۲٤–۱۹۹–۱۵۳–۲۵۱–۱۸٤
هرونیه ۲۰۱
هبل ۹۸
هرقل ٤۰–۳٦–۷۳
هشام ۱۲۵–۱۰۹
همدان ۱۰۵–۱۰۲
هرمز ۳۸–۳٦
هلند ۱٦۱
هلال- (الهلال) ۹۹–۱۲۸–۲–۱
هنگری ۳۸
هند ٤۵–۱۰٤–۱۱–۱۰۳–۱۸۳–۱۸۸–۳٤
۲۰۱–۴۹

حرف ی

یحیی ۲٤۵–۲۷–۲۵۰
یرموك ٦۷–۵٦–۱۹٤–۷۲–٦۸
یزید ۱۲۳–۷۷–۵۰–۱٦۲–٦۲–۱۷۲–۸۳
۱٦۹–۸۷–۱٤٦–۲۵٤–۱۳۳–۹۰–٤۲
۱۹۵–۸۸
یعقوب ۱۵۲
یقطان ۱۰
یمامه ۱۰۵–۱۰٤–۵۵
یمن ۱۰۵–۱۸۳–۱۹–٦۵–۱۲۱–۱٦۸–٤۸
۱۰،۱۱۳–۱۰٤–۱۱
یونان ۲۲۰–۳۵
یوسف ۱۳٤–٦۹–۲۲۳



تاریخ تمدّن اسلام

راجع به

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالک اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی وصنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالک و ملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد دوم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام



دیماه ۱۳۳۶

چاپخانه سپهر

مشتمل بر تاریخ

ثروت دولتهای اسلامی ـ ثروت رجال دولتی
وخلفای اسلام ـ موجبات پیدایش آن ثروت
و از دست رفتن آن ثروت ـ ثروت اهالی
شهرها و ده ها

فهرست تصویرهای جلد دوم

شرح	شمارهٔ صفحه
۱ـ قونیه مقبره مولانا	۹
۲ـ نمونه‌ای ازاسلحه‌وپرچم ترکان	۱۶
۳ـ افسر ترك وزیردستان‌او	۲۱
٤ـ آفتابه برنجی قرن‌دوم‌هجری	۳۲
٥ـ ملك حسین پادشاه سابق حجاز	٥۱
٦ـ سینی مسی آب نقره	٥٥
۷ـ محراب‌مرمر(موصل)	٦٥
۸ـ شمعدان‌مطلا	۷۱
۹ـ دورنمای جامع سامراء	۸۳
۱۰ـ پنجره مسجد جامع موصل	۹۲
۱۱ـ نمونه گچ کاری قرن‌سوم درسامراء	۱۱۳
۱۲ـ تنگ سفالین قرن چهارم	۱۲۲
۱۳ـ یکی ازنوازندگان قرن سوم	۱۲٥
۱٤ـ تاق‌نمای گچ‌بری قرن‌سوم	۱٤۳
۱٥ـ قطعه‌ای ازمحراب کاشی کاری	۱٥۰
۱٦ـ کوزه سفالی قرن دوم	۱٥۷
۱۷ـ مسجد سلطان احمد (استامبول)	۱٥۹
۱۸ـ قونیه مسجد صاحب عطا	۱٦۱
۱۹ـ تنگ نقره‌کوب	۱٦۷
۲۰ـ شمعدان مسی ساخت شیراز قرن هفتم	۱۷۲
۲۱ـ قسمتی ازمسجدجامع اصفهان (قرن پنجم)	۱۹۱

فهرست تصویرهای جلددوم

شرح	شماره‌صفحه
۲۲ـ ظروف برنجی (قرن چهارم)	۱۹٤
۲۳ـ ظرف‌طلاکاری ساخت ایران	۱۹۹
۲٤ـ ادرنه‌مسجد سلیمیه	۲۰٦
۲۵ـ نمونه نقاشی دیواری قرن ششم	۲۰۸
۲٦ـ مجسمه سفالین قرن پنجم	۲۱۷
۲۷ـ ظرف سفالین قرن ششم	۲۲۱

فهرست مندرجات جلد دوم

شرح	از صفحه	تا صفحه
مقدمهٔ مؤلف	۱	۷
حقیقت تمدن وظاهر آن	۸	٤۱
ثروت عباسیان	٤۲	٤٦
اوضاع جغرافیائی ممالك اسلام	٤۷	٦۰
مالیات زمان عباسیان	٦۱	۸۰
خلاصه مالیات	۸۱	۸۲
هزینه دولت عباسی	۸۲	۹۰
موجبات ثروت عباسیان	۹۱	۹۳
مساحت ممالك عباسیان	۹۳	۹٤
توجه مردم بامور کشاورزی	۹٥	۱۰۳
مالیاتها سنگین بوده است	۱۰٤	۱۱۳
درستکاری وامانت مأمورین	۱۱٤	۱۱٥
موجبات کمی هزینه	۱۱٦	۱۱۷
شمارهٔ کارمندان دفتری	۱۱۸	۱۱۹
وام :	۱۲۰	۱۲۲
حسن تدبیر خلفاء	۱۲۳	۱۲٦
ثروت عباسی دردورهٔ انحطاط	۱۲۷	۱۳۲
مالیاتها	۱۳۳	۱۳۸
درآمد املاك خالصه	۱۳۹	۱٤۰
مقایسه درآمدها	۱٤۱	۱٤۳
پائین آمدن میزان مالیات	۱٤٤	۱٤٦

فهرست مندرجات جلد دوم

	از صفحه	تا صفحه
عدم امنیت	۱۴۷	۱۴۷
بیشتر ده ها تبدیل به ضیاع شد	۱۴۸	۱۵۳
موجبات زیادی هزینه	۱۵۴	۱۶۰
آیا این بذل و بخشش ها میشده است	۱۶۱	۱۶۴
تنوع وفزونی هزینه‌ها	۱۶۵	۱۶۶
فزونی حقوق کارمندان	۱۶۶	۱۷۴
حقوق و مستمری	۱۷۵	۱۸۴
شماره ماهها	۱۸۵	۱۸۶
مخارج بیعت گرفتن	۱۸۷	۱۸۹
سوء استفاده	۱۹۰	۲۰۴
خلاصه مطلب	۲۰۵	۲۰۹
ثروت عمومی	۲۱۰	۲۱۳
شهرهای اسلامی	۲۱۴	۲۱۷
بصره	۲۱۸	۲۱۹
کوفه	۲۲۰	۲۲۱
فسطاط	۲۲۲	۲۲۳
بغداد	۲۲۴	۲۲۶

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

سال گذشته درچنین روزی جلد اول تاریخ تمدن اسلام منتشرشد و شور وغوغائی درمطبوعات بپا کرد ، چون مباحثه دراین قسم مطالب در زبان عربی سابقه نداشت وبعلاوه موضوع مهم بود ، روزنامه ها تقریظ و انتقاد بسیار بر آن نگاشتند وازمصروسوریه وایران وهند واروپاوامریکادانشمندان نامه هائی فرستاده‌ماراباادامهٔ این کارومجاهده ومبارزه‌درتکمیل‌این‌موضوع تشویق کردند. وحتی پاره‌ای‌ازاین‌فضلا اظهارداشتندکه تصور نمیرفت راجع‌بموضوع تاریخ تمدن اسلام‌کتاب مخصوص‌انتشار یابدچه‌که مدارك ومستندات لازم‌برای جمع آوری مطالب مربوط بقدر کافی موجود نمیبود وخلاصه‌آنکه این نامه ها وآنمقاله ها ما را بیش از پیش بانجام این منظور پسندیده ترغیب کرد .

ازاتفاقات عجیب آنکه هنگام تألیف این‌کتاب واعلام مقصود ، خود انتظار نداشتیم‌که مواد موجود بیش ازمندرجات یك جلد بشود . اما پس ازشروع بتحقیق وتتبع بپاره‌ای مسائل‌فلسفی وتاریخی مربوط‌بعوامل‌تمدن اسلام بر خوردیم ومطالب بسیاری برما کشف شدکه بخاطر کسی خطور نمیکرد ودر نتیجه میدان وسیعی‌برای نگاشتن بدست آمد تا حدی‌که چهاربرابر تخمین‌وتصورسابق مطالب‌لازم جمع آوری شد ودردسترس ما قرار گرفت . لذا جلد اول تاریخ تمدن اسلام را انتشار دادیم ومطالب مهم آن عبارت‌بود از :

مقدمهٔ لازم راجع بشرح حال عرب پیش ازاسلام تا نهضت اخیراعراب ـ ظهور اسلام ـ انتشاراسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات‌ومؤسسات آن ـ آرتش ـ بیت‌المال یا دارائی .

درمقدمهٔ جلد اول گفتیم :که بقیهٔ مطالب را درسه جلد دیگر به حجم جلد اول مینگاریم .

اما همینکه بنوشتن جلد دوم دست زدیم میدان عمل رابقدری وسیع‌دیدیم که چهار جلد وپنج‌جلد را نیز برای اتمام مطلب کافی نمیدانیم وتصورمیرود که این‌تاریخ در شش‌یا هفت‌جلد پایان یابد . ودر هرحال‌تاازتألیف مطالب فارغ‌نشویم‌تعیین‌شمارهٔ مجلدات عملی نخواهد بود .

اما موضوع این جلد عبارت است از : ثروت‌ممالك‌اسلامی که رکن مهمی از ارکان تمدن مزبور بشمارمیآید. موضوع مزبور بدو قسمت تقسیم میشود ، ثروت دولت ورجال دولت . ثروت ممالك اسلام یعنی ثروت شهر ها ومردم آن ، درقسمت ثروت دولتی اسلام از نظر فلسفی و تاریخی وارد موضوع شدیم واز زمان‌پیغمبر اکرم شروع کرده تاعباسیان پایان‌دادیم . وموجبات‌کم‌و زیاد شدن آن ثروت‌راشرح‌دادیم و ارتباط این تغییرات را با وضع دولت‌ها ومقررات جاریهٔ آن ذکر نمودیم وهمینکه بثروت عباسیان رسیدیم آنرا بدو زمان ودوره تقسیم کردیم ، دورهٔ ترقی‌ودورهٔ تنزل در دورهٔ اول که‌ثروت‌به‌منتهی‌درجه رسیده بود ، شرح مفصلی در آنموضوع نوشتیم . وپیش ازذکر آن‌تفصیل مقدمه‌ای دربارهٔ‌چگونگی پیدایش دولت عباسیان و موجبات پیشرفت آن نگاشتیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسیان پرداختیم و پیش از ذکر موضوع ، مختصری ازجغرافیای کشوراسلام‌درقرن‌سوم‌رابانقشهٔ مربوط مرقوم داشتیم . در طی آن‌نقشه ارتباطو تناسب‌شهرستانهای اسلامی‌را نسبت‌به‌یکدیگر بیان کردیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسی آغاز کردیم . و ابتداءازسفاح یعنی‌اوایل‌سلطنت عباسی شروع کردیم‌وبایام‌هرون‌ومأمون‌رسانیدیم که‌در آن‌هنگام‌دولت‌عباسی به‌منتهای عظمت و کمال رسیده بود . سپس سه صورت مفصل ازاوضاع مالی‌زمان مأمون‌وپس از مأمون درج کردیم و آن سه‌صورت‌راباهم مقایسه‌نمودیم وچنین نتیجه گرفتیم که : در آنزمان‌سالانه‌سیصد میلیون درهم در آمد زیاد بر هزینه‌در بیت‌المال‌باقی‌میماند . و این وضع مساعد مالی تاکنون‌برای‌هیچ دولتی‌فراهم نشده است‌وبرای کشف‌موجبات پیدایش این‌ثروت‌هنگفت ناچار در اطراف منابع در آمد وارقام هزینه و علل زیادی رقم اول‌و کمی رقم دوم مطالعاتی‌انجام دادیم ودانستیم که موجب زیادی‌در آمد در آن

ایام چهارچیز بوده است . اول وسعت ممالك اسلامی ـ دوم آبادی ده ها و شهرها واشتغال‌مردم بامور کشاورزی ـ سوم سنگینی‌وزیادی‌مالیات‌ها ـ چهارم‌امانت‌مأمورین دروصول وایصال درآمدها . واما کمی هزینه مربوط بسه‌چیز میباشد:اول کمی کارمند دوم نداشتن‌وام دولتی ـ سوم اقتصاد خلفای راشدین . وپس‌از آنکه‌ثروت‌عباسی‌رادر زمان ترقی آن دولت شرح دادیم باوضاع مالی درعصر تنزل و انحطاط پرداختیم . وابتداء علل‌انحطاط راشرح داده‌مبلغ‌درآمد آن دوره را ذکر نمودیم .وپس‌ازمطالعهٔ کامل دراوضاع مالی‌دورهٔ انحطاط‌باین‌نتیجه رسیدیم که خرابی اوضاع‌مالی‌بواسطه زیادی مخارج وکمی عایدات بوده وعلت نقصان درآمد را درپنج چیزدانستیم . اول ازدست رفتن قسمتی‌ازممالك ـ دوم‌کم شدن‌میزان‌مالیات نسبت‌بسابق ـسوم‌نادرستی مأمورین درجمع آوری عایدات ـ چهارم باز ماندن مردم از کار بواسطه آشوبهای داخلی‌ـ پنجم ویران شدن ده ها وشهرها .

اما فزونی هزینه نیزپنج سبب‌داشته . اول ولخرجی خلفاء وزنان آنها ودراین قسمت اخیرفصلی راجع بثروت زنان‌خلفاء اختصاص دادیم ـ دوم تنوع وازدیادهزینه دولت ـ سوم فزونی مقرری ومستمری کارمندان ، برای اینقسمت نیز شرح وتفصیل قائل‌شده مقرری‌استانداران ، وزیران ، نویسندگان ، قاضیان، اطرافیان‌خلیفه، آرتش وغیره را با ذکرتاریخ درج کردیم ـ چهارم‌هزینه بیعت گرفتن ـ پنجم پول طلبی ومال اندوزی رجال دولتی وبرای توضیح اینقسمت مبحثی دربارهٔ احوال وزیران دورهٔ انحطاط ذکرکردیم که چگونه درد رشوه خواری میان آنان شیوع یافته بود . ودر عین حال‌که خلیفه تهی دست مانده خزانه (بیت‌المال) تهی شده بود ، وزیران‌ثروت‌های هنگفتی گرد آورده بودند . و چگونه در اثراین جریانات موضوع مصادره و ضبط دارائی وزیران درآن زمان معمول گشت . دربارهٔ استانداران و فرمانداران ونویسندگان ودربانان نیزمطالعاتی‌انجام داده مطالبی نگاشتیم . وخلاصه‌ای از این موضوع را بعنوان خاتمه (فصل ثروت های دولتی) درج نمودیم .

آنگاه‌بقسمت‌اساسی‌دیگریعنی‌ثروت ممالك‌اسلامی‌که عبارت ازثروت شهر ها و اهالی شهرهاست توجه نمودیم و بطوراختصار ازاوضاع شهرهای اسلامی مطالبی

نگاشتیم . که چگونه در دورهٔ انحطاط وتنزل ثروت عمومی در میان هیئت حاکمه واتباع آنان ومردم با نفوذ وباقدرت جمع شده بود وتودهٔ مردم درفقر ومسکنت وحشت آور بسر میبردند . وخاتمهٔ اینقسمت را درشرح نامی ترین شهرهای اسلام درمصر، شام عراق ، مغرب مانند بصره ، کوفه ، بسطاط ، بغداد و غیره اختصاص دادیم . و ثروت و آبادی آن بلادرا در آن دوره‌ای از تمدن اسلامی ذکر کردیم . همینکه جلداول کتاب منتشر شد دانشمندان اهمیت موضوع ودشواری کارما را دریافتند و نویسندگان در روزنامه‌ها ومجله‌ها از تألیف ما تقریظ و انتقاد کردند. وعلاوه بر آن دوستان دانشمند مانامه‌هائی فرستادند وبطور کلی موجب تشویق ما شدند ، درضمن پاره‌ای از انتقادات بعنوان اشتباه وخطای ما عنوان شده بود وعلت این اشتباه آنان که برما خطا گرفتند آن بود که ازمدارك ومستندات تاریخی ما خبر نداشتند وبر آن دست نیافته بودند، از آنرو مامدارك موجود خودرا برای آنان شرح دادیم وثابت کردیم که آنچه درجلداول نگاشته‌ایم عبارت ازمطالبی است که کلیهٔ تاریخ نویسان درصحبت آن متفق هستند. (به شماره های ۳۷۵۷ و۳۷۵۸ المؤید مراجعه شود .) پاره‌ای ازاین مقالات هم درجراید دیگرمنتشر شده بود . و نویسندگان پیش از آنکه در موضوع دقیق شوند ازما خطا گرفته بودند . درواقع عجله وشتاب آنان خطا بوده است . زیرا آنچه راکه مانگاشتیم ازقول مورخین مورد اعتماد نقل کرده‌ایم واسامی غالب آنان را درمقدمهٔ جلد اول نوشتیم . واگر نویسندگان مزبور بآن مدارك مراجعه میکردند از زحمت انتقاد آسوده میشدند . هنگامیکه جلد اول کتاب را مینوشتیم درصدد بودیم که درپائین هرصفحه مدارك مربوط را نام ببریم ولی چون مطالب ما ازکتب ورسالات متعدد نقل میشدلذا جای زیادی برای ذکر اسامی تمام آنمدارك لزوم داشت ، از آن جهت از ذکر اسامی مستندات درپای صفحه خودداری کردیم ، درصورتی که اگر صفحه بصفحه مدارك را نام می بردیم خود ودیگران را از انتقاد بی مورد وجواب آن انتقادات راحت می ساختیم .

بهرحال ازمطالعهٔ تقریظ ها وانتقاد ها چنان دریافتیم که نویسندگان مایل هستند نام مدارك واسناد را درپای هرصفحه‌ای بخوانند ، بسیاری از دانشمندان

وعلاقمندان بمسائل علمی درطی نامه های خویش این‌موضوع را تذکر داده انجام آنرا جداً خواستار شدند ، که از آن جمله بعضی ازدانشمندان‌هند وایران‌میباشند . بخصوص نامهٔ دانشمند بزرگی از دانشمندان هند برای مارسید که مراتب فضلی او در میان‌خوانندگان‌عرب‌زبان‌معروف است. زیرا پاره‌ای‌از آثارعلمی آن‌مردبزبان عربی منتشرشده‌است ، آن دانشمند عالی‌قدردوست گرام ماشمس‌العلماء ، شیخ شبلی نعمانی ناظر علوم وفنون حیدرآباد دکن میباشد این شخص محترم راجع بتاریخ اسلام وآداب ورسوم آن احاطه واطلاع کامل دارد و همینکه جلداول تاریخ ما ازنظرش گذشت نامه‌ای برای ما نگاشته وآنطورکه شایسته بود ازما تقدیر کرد . ولی از عدم‌ذکر مدارك درپای هرصفحه خرده گیری نموده چنین نوشت :

« با نهایت اشتیاق جلد اول تاریخ تمدن اسلام را دریافت داشتم چه که این موضوع فوق‌العاده در نظرمن مهم می آید وبهرکس آنرا نشان دادم بی‌نهایت تقدیر کرد ، گمانم آنست‌که این‌کتاب بزبان اردو(هندی) ترجمه میشود وشکی نیست که کتاب‌مزبوردرسراسر کشورهای اسلامی مورد تقدیر وتحسین واقع‌میشوداما نکته‌ای هست‌که نمیتوانم آنرا کتمان‌کنم وآن اینکه شما عادت‌کرده‌اید‌که مدارك تألیفات خودتان‌را در ابتدای کتاب بطور اختصار نام ببرید در صورتیکه این عمل متضمن مفاسد بسیاری میباشد از آنجمله اینکه بسیاری ازخاور شناسان فرنگ‌اختراعات مهم و مسائل علمی عمده‌ای را بعربها نسبت می‌دهندو مارا مغرورمیسازندتا آن‌حد که به‌مطالب‌مزبور افتخارومباحات‌کنیم ، اماچون باصل‌مطلب رجوع نموده‌موضوع را بررسی میکنیم معلوم میشود خاورشناسان از کاهی‌کوهی ساخته اند ، وحقیقت آنکه چیز قابل توجه ومهمی درمیان‌نبوده است .

ما نمیگوئیم که آنهاعمداًدروغ پردازی‌میکنندبلکه استنباط غلط آنها اینطور نتیجه میدهد ، حال اگر آن‌خاورشناسان مأخذ روایت رامینگاشتند مراجعه باصل موضوع درصورت‌لزوم آسان مینمود. بعلاوه کتب‌تاریخی‌یکسان‌نیست،پاره‌ای‌روایات تاریخی معتبرو پاره‌ای‌دیگر نا معتبروضعیف است‌ومادام‌که نام‌کتب‌و مدارك بتفصیل نگاشته نشود تمیزصحت‌وسقم روایات‌مشکل مینماید» پایان .

در نتیجهٔ این تذکرات ما بعقیدهٔ اول خود باز گشتیم که از آغاز جلد دوم مدارك کتاب را در پای هر صفحه بنگاریم و برای جلو گیری از بزرگ شدن کتاب تا ممکن بود باختصار کوشیدیم و بدیهی است که اینکار چقدر دقت و مراجعه لازم دارد. و برای درك مساعی و مشقت مادر انجام این منظور کافی است که همین جلد دوم را پیش از مطالعه ورق بزنند و یادداشت‌های پای صفحهٔ آنرا بشمارند و چون کتاب ما نخستین کتابی است که در چنین موضوعی باین طرز تألیف میشود لذا زحمت و مشقت آن بسیار است. (۱)

این را هم بگوئیم که تاریخ تمدن اسلام برای مشغولیات عامهٔ مردم تألیف نشده و نظیر رمانها و داستانهای فکاهی تهیه نگشته است بلکه عبارت از یك موضوع مهم تاریخی اجتماعی میباشد که با اصول علمی علل و موجبات پیدایش و پیشرفت تمدن اسلام و موجبات انحطاط آن تمدن ذکر شده است و در ضمن شرح مطالب مربوط به مقالات و بحث‌های فلسفی به‌میان آمده که رابطهٔ علل و معلول و قایع را روشن میسازد و برای خوانندگان بهترین پند و اندرز میباشد بنابراین تألیف مزبور چیزی است که دانشمندان و علاقمندان به‌مباحث علمی و فلسفی از آن بهره‌مند میگردند.

تألیف این مجلدات را موقعی آغاز کردیم که از چندسال پیش با تألیف و انتشار داستان‌های تاریخی (اسلامی) ذهن مردم را برای مطالعهٔ این تألیف حاضر ساختیم و در واقع ابتداء حقایق تاریخی را ضمن رمانهای عشقی که مطلوب خاص و عام است گنجانیدیم، سپس بتألیف این مجلدات پرداختیم، چون خوانندگان را آمادهٔ درك مطالعهٔ این نوع تألیفات دانستیم در واقع تاریخ حقیقی اسلام همین تاریخ است و بنا بقول اهل فن و تحقیق تاریخ یك ملتی ذکر و درج جنگ‌ها و فتوحات آن ملت نمی‌باشد بلکه

۱- جرجی زیدان چنانچه خود تذکر داده بنا بسفارش شبلی نعمانی هندی از جلد دوم به بعد مدارك و مآخذ را یادداشت کرده است ولی چون کلیه مدارك مزبور کتابهای خطی و چاپی عربی میباشد و فارسی زبانان از استفاده آن معذور میباشند. لذا مادر ترجمهٔ فارسی از ذکر مدارك پای صفحه که زحمت بیهوده‌ای است خودداری کردیم و لی کلیه مدارك را در مقدمه کتاب نگاشتیم تا کسانی که بزبان عربی آشنا هستند در صورت لزوم بدان کتاب مراجعه کنند و برای تسهیل مراجعه ممکن است به نسخه‌های اصل عربی نیز رجوع نموده شمارهٔ صفحات کتب مربوطه را بیابند. مترجم

تاریخ حقیقی یك ملت عبارت است از : تاریخ پیدایش وپیشرفت تـمدن آن ملت ، طرزتشکیلات دولتی آن ملت ، تاریخ ثروت ، تاریخ علوم و آداب ، تاریخ مقررات اجتماعی وجریان آن . . .

باری آنچه راکه‌ازدشواری کارخویش یادآورشدیم برای‌آن بودکه اگر کم و کاستی در کارما دیده میشود پیشاپیش پوزش بخواهیم وهرکس میداند گل بی عیب خداست .

حقیقت تمدن وظاهر آن

درجلد اول این کتاب برای درك حقیقت تمدن اسلام ،تاریخ اداری و سیاسی ومالی دولتهای اسلامی را از آغاز تاپایان عباسیان شرح دادیم ، واینك میگوئیم که هر تمدنی حقیقت وظاهری دارد ، ظاهر تمدن را بچشم می بینیم و آن عبارت از ثروت ، قدرت ، صنعت ، تجارت ، وقوانین وعادات ورسوم اجتماعی و علم وادب میباشد ،اما حقیقت تمدن که در نتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع استنباط میشود عبارت از: خوبی یا بدی،خوشبختی ویا بدبختی کسانی است که درپرتو آن تمدن زندگی میکنند .

پس چنانکه گفته شد ، ثروت و علم وادب وصنعت و تجارت وعادات و رسوم ومقررات اجتماعی جزء ، ظواهر تمدن اسلام بشمار میآید. واینك بحث خود را دراین مجلد (جلد دوم) بثروت ممالك اسلامی منحصر میسازیم .

برای درك موضوع ثروت باید ازمصادر ثروت وموجبات پیدایش ثروت ازنظر زمان ومکان دولت ها گفتگو بشود ، بعلاوه باید معلوم شود که ثروت میان عدهٔ معدودی ازطبقهٔ حاکمه ورجال با نفوذ محدود مانده ، یا اینکه میان مردم متفرق میباشد . وطبعاً دانستن این مطالب موکول بآن میشود که اوضاع واحوال شهرها وساختمانها وامثال آنرا نیزدانسته باشیم .

این هم مسلم است که ثروت دولت های اسلامی در زمان عباسیان بحد کمال رسید ، حال اگرمنظورما آن بود که ثروت زمان عباسیان را بطورمطلق وکلی ذکر کنیم کافی بود که مقدارمالیات ها وموجودیهای بیت‌المال را بگوئیم ، ضمناً از تلف کاریهاوبذل وبخشش خلفاء واتباع آنان نیزمطالبی اظهاربداریم وبسرچشمهٔ آن درآمد ها نیز اشاره‌ای بکنیم .ولی از آغاز شروع بتألیف این کتاب نظر براین بود که موجبات هر پیش آمدی را با ذکرعلت حقیقی ذکر نمائیم و ارتباط آن پیش آمد را با اوضاع

و احوال زمان ومکان بطور کلی وجزئی شرح دهیم و در آن موارد بشرح و تفصیل بپردازیم .

نکتهٔ جالب توجه دیگر اینکه دولت‌های اسلامی غیر ازممالك اسلامی میباشند، چه که اولی ازهیئت دولت ورجال آن تشکیل می‌یابد، ودومی عبارت ازشهرهاوده‌ها ومردم آن نواحی میباشد . و بهمان نظر ثروت اسلامی را بثروت دولت و مملکت تقسیم کردیم وراجع بهریك ازآن دو ، دردوره های مختلف تحقیقاتی بعمل آوردیم.

و اینك که ابتداء از ثروت دولتهای اسلامی صحبت میداریم آنرا به پنج دوره تقسیم میکنیم .

۱ـ عصر پیغمبر اکرم ـ عصر خلفای راشدین ـ عصر اموی ـ عصر عباسی ـ دورهٔ ترقی ـ عصر

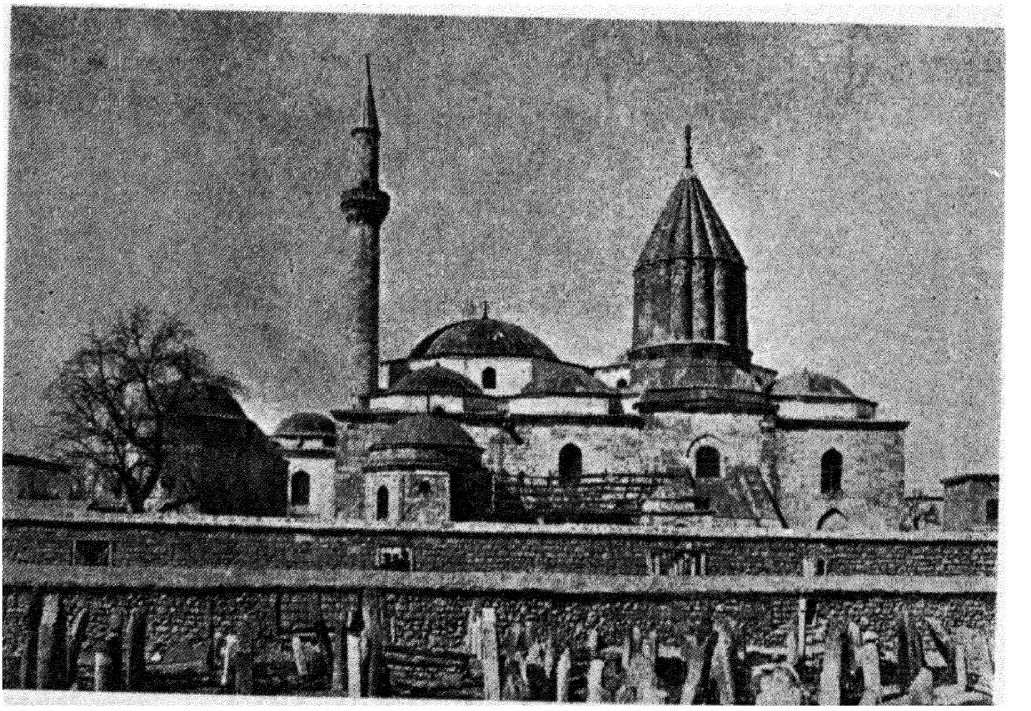

ت ـ قونیه : درگاه مولانا ومقبرهٔ او

عباسی، دورهٔ انحطاط ـ و درهریك ازاین پنج دوره راجع بمواد مخصوصی از قبیل

ثروت دولت ، بیت‌المال ، ثروت رجال دولت صحبت میداریم و گفتگو دراین مواد مستلزم آن است که موجبات پیدایش آن ثروت و علت کمی وزیادی آن ، تاریخ خراج ، وتاریخ جزیه وانواع هزینه هارا نیز شرح دهیم .

البته غیراز دولت عباسی دولت‌های دیگراسلامی در مصر و اندلس وغیره نیز بوده است که درضمن شرح ثروت دولت های عباسی از آنان نیز من باب مثال صحبت میداریم ، اما مواد اصلی ما از تمدن اسلامی همان تمدن اسلامی دورهٔ عباسی میباشد .

ثروت دولت اسلام

۱- عصر پیغمبر اکرم از ۱ - تا ۱۱ هجری

اگر مقصود ازثروت مقدار مالی است که پس ازوضع مخارج باقی میماند ودرخزانه میرود ، درزمان پیغمبر اکرم دولت اسلام ثروتی نداشته ، چه که دارای مالی نبوده و بیت‌المالی دایر نشده بود واگرغنیمتی بدست مسلمانان میرسید فوری میان خودشان تقسیم میشد ، زکوتی که درزمان پیغمبر جمع میشد، مثل سایر غنیمت‌ها قسمت میشدواگر چیزی باقی میماندبرای هنگام حاجت آنرانگاه میداشتند وحضرت رسول خودشان آن باقی‌مانده را حفظ میکردند ، بیشتراموال زکوة وغیره شتروستوران دیگر بود که بامرپیغمبر آنرا داغ میزدند تا ازسایر اموال جداباشد .

پس ثروت دولت اسلام درزمان پیغمبرعبارت از باقی ماندهٔ زکوة (شترواسب چارپایان دیگر) بود وآنرا درچراگاه های مخصوصی نزدیك بقیع (مدینه) درمحلی موسوم به‌حمی (پناهگاه) نگاه میداشتند . و پیغمبراکرم خودشان آنرا داغ میزدند این اموال درزمان پیغمبر به‌چهل‌هزارشترو گاو واسب وغیره رسیده و بااموال‌نقدینه دیگر بمصرف جنگ‌ها میرسید و یابابت حقوق مأمورین وصول زکوة پرداخت‌میشد ویا بمصرف نگاهداری فقراء ومانند آن میرسید .

۲ـ عصر خلفای راشدین از ۱۱ـ تا ۴۱ هجری

این دوره دورهٔ طلائی اسلام است ، چه که تنها عدل وتقوی ودینداری دراین دوره حکومت میکرد ،کسی بدنیا توجه نداشت ، وهر کس هرعملی انجام میداد ازروی حقیقت بود، مسلمانان این دوره رانمونهٔ بهترین حکومت‌های اسلامی میدانند وهر گاه که دولت های اسلامی ازجادهٔ حقیقت منحرف میشوند از آنان میخواهند که بدورهٔ خلفای راشدین بر گردند واز آنان پیروی کنند . پس ازخلفای راشدین حکومت عادلانهٔ دینی بسلطنت ظالمانهٔ سیاسی بر گشت وخلفاء وعمال آنان هدفی جز کسب مال و آنهم بهر وسیله مشروع یا نامشروع)نداشتند.

بیت المال . موقعیکه پیغمبر اکرم رحلت کرد مسلمانان چنانکه گفتیم هم افراد آرتش وهم عمال دولت بودند،بیت المالی هم نداشتند . واگرمالی بدست میآوردند برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند ، وبیشتردارائی آنان غله وچارپا واسب واستروامثال آن بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد ودر هرحال پول نقد کم داشتند ، اما پس از آنکه شام وایران ومصر گشوده شد بقدری زر وسیم بدست مسلمانان افتاد که اززیادی آن بوحشت افتاده نگران گشتند . میگویند ابا هریره که ازبحرین آمد پول زیادی برای عمر آورد ، عمر پرسید چقدر پول آوردی؟ اباهریره گفت پانصد هزاردرهم. عمر که نام پانصدهزار را شنید با تعجب پرسید آیامیفهمی چه میگوئی؟ اباهریره پاسخ داد :آری،آری، میگویم صدتاهزارتاپنجدفعه آنگاه عمر منبر رفته گفت :ایمردم مال زیادی برای ما رسیده اگرمیخواهید بشمریم و اگرمیخواهید، با پیمانه پیمان کنیم، همین پیش آمد ها ودرآمد های زیاد سبب شد که عمردیوان تأسیس کرد و برای هریك از مسلمانان مقرری معلوم داشت . و سابقهٔ اسلام وخویشاوندی با پیغمبر اکرم را مقیاس قرارداد . ولی از جمع کردن مال نهی نمود وهمینکه باو گفتند مالی برای روزمبادا وپیش آمدها ذخیره کن فریادش بلند شد وبشخصی که آن حرف را زده بود چنین گفت : «این سخن را شیطان در دهان تو انداخت وخدا مرا از گزند آن رهائی بخشود ولی برای آیندگان البته اسباب زحمت وآزمایش میشود ، فعلا ذخیرهٔ ما فرمانبرداری ازخدا ورسول خداست وتاکنون با

همان ذخیره باین مقام رسیده‌ام » .

همینکه اموال زیاد شد عمر دیوان تشکیل داد و برای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد و گرد آوردن مال را نهی کرد ومسلمانان را ازخرید مزرعه وملك‌وزراعت ومزارعه نهی نمود، وامورزندگانی‌مسلمانان وکسانشان وبندگان وگماشتگان آنها ازبیت‌المال پرداخت میشد ، عمربا این اقدامات خود در نظرداشت که مسلمانان را پیوسته آماده کارزاروسربازچابك‌سوار نگاهدارد بقسمی که کشاورزی وخوشگذرانی آنان را ازسلحشوری بازندارد ، و اگر کسی ازاهل‌ذمه اسلام میآورد اموال منقول وچارپای خود را تحویل میگرفت ومثل سایرمسلمانهاازبیت المال حقوق دریافت میداشت واگرملك وزراعتی داشت بکسانش وامیگذاشت که در آن زراعت کنند ومالیاتش را بپردازند.

منظورعمرازآن اقدامات این بود که اراضی و املاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایهٔ جاویدانی باشد . درصورتیکه اگر مسلمانان زمین دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند و بمروورایام مالك ملك و مزرعه شده از سلحشوری بازمیماندند . ولی همینکه املاك بدست اهل ذمه بود مسلمانان از مالیات آن بهره مند گشته‌مهمات جنگ راآماده میساختند ، عمربن عبدالعزیزاموی قدم به قدم کردارعمربن خطاب را پیروی کرده میگفت : «هرذمی که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد و هرقومی که با شما برای دادن جزیه صلح کردند با آنان همین طور رفتار کنید یعنی اگر کسی از آنان مسلمان شد خانه وزمینش بدست کسان ذمیش باقی میماند» و بهمین ترتیب مسلمانان ازتجارت و صنعت‌و غیره مالیات میگرفتند ،

ثروت خلفاء وعمال آنان

گفتیم که خلفای راشدین بثروت توجه نداشتندوبرای خود چیزی جمع نمیکردند وهمینکه ابوبکر درگذشت چیزی ازمال دنیا نداشت جزیک دینار.

زیرا هرچه ازاموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد وابداً بفکرخود نبود . ابوبکرپیش از اسلام وبعد از اسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت‌وهمینکه مسلمان شدچهل‌هزاردرهم سرمایهٔ خویش را درراه پیشرفت

اسلام مصرف کرد وموقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تا از بازرگانی دست بکشد وبکار خلافت برسد ، ابوبکر پیش از مرگ وصیت کرد قطعهٔ زمینی که متعلق بوی بوده بفروشند وبهای آنرا بابت حقوقیکه در مدت خلافت از بیت المال گرفته مسترد دارند، ابوبکر دوجامه ازمال دنیا داشت که وصیت کرد اورا در آن دوجامه کفن کنند .

تقوی وپاکدامنی وزهد عمر مشهورتر از آنست که محتاج بتذکر باشد ، بطور خلاصه باید دانست که عمر مؤسس دولت اسلامی بودو آنرا بر محکمترین پایه‌ای استوار ساخت ، یعنی اساس دولت اسلام رابر پایهٔ عدل، تقوی، زهد، فناشدن در راه حقیقت مستحکم نمود وکمتر درتاریخ چنین کسی یافت میشود که ازهرجهت جامع باشد وشاید درابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه آمیز تصور شود،اما همینکه بنتایج عملیات او توجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمر در تاریخ سابقه ندارد کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمر طوری بود که اموال از هر طرف مانند آب ناودان به بیت المال مدینه فرو میریخت وعمر کمترین توجهی به آن نداشت.و جز آن حقوقی که خودش بمقدار حقوق سایر صحابهٔ باسابقه تعین کرده بود چیزی از آن همه درآمد بر نمیداشت. واگر احتیاجی بپول پیدامیکرد ازمتصدی بیت المال وام میگرفت و در اولین فرصت آنرا می‌پرداخت. وهمینکه اورا ضربت زدندومرگ خودرا احساس کرد به پسرش گفت : من هشتاد هزار درهم از بیت المال مساعده گرفته‌ام همینکه مردم از حقوق فرزندانم بدهید واگر همهٔ حقوق آنان کفاف این وام رانداد از آل خطاب (اقوام نزدیك عمر) بقیه رابستانید .

زهدعمر دربارهٔ خوراك وپوشاك مشهور خاص وعام میباشد ودرعین همین اوصاف و مناقب دربارهٔ زهدوعدل علی (ع) میگویند به‌قسمی که حضرتش در عدل و تقوی و زهد غلو میفرمود و از کلمات آن بزرگوار است که میفرماید :«همینکه با حضرت زهرا (ع) ازدواج کردم بسترما پوست قوچی بود که شب روی آن میخوابیدیم وروزها شتر آب کش خود را روی آن علوفه میدادیم و غیر از صدیقه کبری کسی نبود که کارخانه را انجام دهد» .

درزمان خلافت آن‌حضرت اموالی ازاصفهان بمدینه‌رسید،حضرت آنرا به‌هفت قسمت تقسیم کردو پس ازانجام تقسیم، گردهٔ نانی‌در آن‌میان باقی ماند حضرت آنرا نیز هفت‌قسمت نمود امیران‌هفتگانه راحضار کردومیان آنان قرعه‌انداخت تامعلوم دارد که اولین سهم را بکدام یك واگذارد . علی (ع) در تمام عمر آجری روی آجر و خشتی روی‌خشت و نی‌روی نی نگذارد و خودش شخصاً قوت‌وغذای روزانه را در انبان ریخته روی دوش به‌منزل می آورد ، می گویندروزی شمشیرخودرابرای فروش ببازار آورده فرمود اگر چهاردرهم برای‌خریدجامه داشتم آنرا نمی‌فروختم ، مناقب‌علی(ع) بی‌شماراست . (۱)

مأمورین خلفای راشدین غالباً مردم درستکار وباتقوی‌و عدالت‌خواه بودند . وهمین طرز رفتار آنها خلفای‌راشدین را درتأیید حق و عدالت مساعدت می‌نمود وهر گاه عمرمیشنید یکی ازمأمورین وی علاوه برمقرری معهود ازراه تجارت‌یاغیره سودی برده بدون‌تأمل‌قسمتی‌ازسود آنان رابنفع بیت‌المال‌ضبط میکردچنانکه‌باسعد وقاص‌والی کوفه‌وعمروعاص‌والی‌مصروابوهریره‌والی‌بحرین‌ودیگران‌همینطورعمل کرد.

این طبیعی است‌که مأمور بآمرخودنظرمیکندوهمینکه‌خلیفه‌شخصاً درستکار و پرهیزکار بود وهمه چیزخود را درراه صلح عمومی‌فداکرده بود والیان و عمال اوهم باو اقتداء میکنند اگرچه قلباًمایل‌به‌آن‌عمل نباشندبخصوص‌اگرخلیفه‌مراقب جریان باشد و تاکسی‌را ازهرنظر مانند خودفداکاروپرهیزکارنداندبکاری نگمارد و انصافاًعمرچنین بود،و گاه‌بیگاه‌رفتارمأمورین‌خودراتفتیش می کرد وباکوچکترین تهمتی آنهارا معزول میساخت.میگویند وی شخصی را بنام عمیدبن‌سعد والی حمص کرد وهمینکه سرسال شد بوی‌نگاشت فوری بیا.عمر ناگهانی والی‌خود را دید که پای برهنه وپیاده بنزد وی رسید انبانش و کاسه اش را بپشت بسته و چوب دستی و آفتابه‌اش‌دردستش میباشد. تاعمر اورا دیدبوی گفت:آیادعوت مارااجابت‌کردی یا اینکه آنجابتوخوش‌نمی گذشت؟ عمید گفت: ای‌عمرمگر خداوند تو را ازجرو بحث و بدگمانی‌منع نفرموده؟ من‌تمام دنیارا درجیب‌خود گذارده به‌پیش تو آمدم .

۱ -جرجی زیدان درجلد اول این‌کتاب‌اظهارداشته‌که حضرت‌مولی‌الموالی دارای املاك‌زیادی بوده است ومادرپای صفحه‌آن اظهار مؤلف رابی مدرك وغیرمعتبر تذکردادیم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظرما را در این صفحه تأییدکرده‌است .مترجم

عمر پرسید از مال دنیا چه داری؟ والی گفت عصائی دارم که بآن تکیه میکنم و اگر دشمنی حمله کند با آن عصا از خود دفاع مینمایم و انبانی که خوراکم را توی آن میگذارم.

آنگاه عمر پرسید در آنجا چطور کار میکردی؟ والی گفت: از شترداران شتر واز اهل ذمه جزیه میگرفتم و بگدایان و آوارگان میدادم، بخدا سوگند اگر چیزی مانده بود میآوردم.

عمر که این را شنید بوی گفت، بروسر کار سابقت.

اینك باید مختصر توضیحی داده شود و آن اینکه گفتیم عمر مالی جمع نمیکرد و مردم را از جمع کردن مال باز میداشت، بنابراین اگر او هم مانند پیغمبر اکرم و ابوبکر هرچه دستش میآمد میان مردم تقسیم میکرد پس چگونه بیت المال تأسیس شده و اموال در آن ذخیره میگشت؟ در اینجا باید توضیح داده شود که در زمان عمر بواسطهٔ فتوحات مهمی که انجام گرفت مبالغ زیادی اموال از اطراف بمدینه میرسید و عمر بجای اینکه همهٔ آن اموال را یکجا تقسیم کند برای مسلمانان مقرری تعیین نمود و اموال و غنایم را طبق همان مقرری تقسیم میکرد، و بقیه را نگاه میداشت که در موقع لزوم به نیازمندان بدهد. وچنین برمیآید که عمر گرد آوردن مال را برای امور جنگی ناپسند میدانست ولی جمع آوری اموال را برای رفع حاجت نیازمندان درموقع لزوم جایز میشمرد.

چگونه مسلمانان بجمع اموال پرداختند؟

این را هم بگوئیم که رأی عمر در باب پخش اموال با مبادی سیاسی (مربوط بحفظ ملك واستقرار دولت) جور در نمیآمد، چه که مملکت بدون مال پایدار نخواهد ماند. ولی مسلمانان صدر اسلام خلافت را حکومت دینی میدانستند و نظر سیاسی بآن نداشتند اما همینکه چندی از رحلت رسول اکرم گذشت و بیم و هراس مردم از امور اخروی کم شد طبعاً بفطرت دیرین باز گشتند و بجمع آوری مال و تقویت نفوذ و اقتدار خود پرداختند. این وضع در زمان عثمان (۲۳-۳۵ هجری) پیش آمد زیرا این خلیفه اموی مانند عمر سخت گیر نبود و بنی امیه از سهل انگاری او سوء استفاده کرده درصدد بر آمدند بزرگی و برتری خود را که در زمان جاهلیت داشتند و بواسطهٔ اسلام از دست داده بودند دوباره دریابند چه که پیغمبر اکرم از بنی هاشم بود و با ظهور آنوجود مبارك بنی هاشم از بنی امیه برتر

شدند . عثمان ازروی محبت بخویشان وکسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت ، درصورتیکه پاره‌ای از آنان ازروی ناچاری پس ازشکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند . اتفاقاً درزمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد واموال بسیاری بدست مسلمانان افتاد وعثمان سهم کسان خودرا بیش ازسهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود .چنان که درسال ۲۷ هجری مسلمانان بسر کردگی عبدالله بن سعد برادر رضاعی عثمان افریقیه‌را فتح کردند ودومیلیون ونیم دینارغنیمت آوردند ، عثمان خمس آن غنیمت‌را بمروان حکم داده ودخترخود رابرای اوعقدکرد ، درصورتی که خمس مزبورمتعلق به بیت‌المال بوده است ، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت . زیرا آنان اقوام وی بودند آنها هم بیش ازپیش برحرص وطمع خود افزودند ، بخصوص معاویه والی شام که ازدیگران با هوشتروطمع کار تر بود واین همان کسی است که قبل ازسایرین دستورعمررا دربارهٔ اشتغال بزراعت وتملك آب وخاك برهم زد .

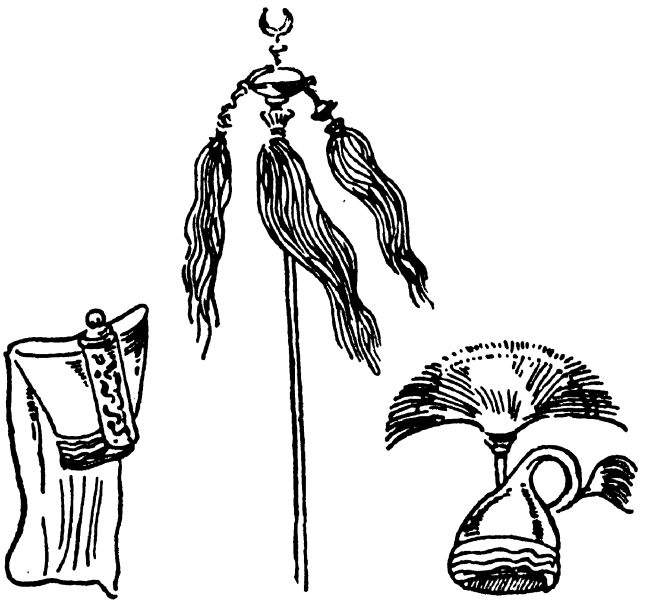

نمونه‌ای ازپرچم واسلحهٔ ترکان

وتفصیل آن چنان است که‌مسلمانان پس ازفتح شام مطابق معمول خودشان آب وخاك را در دست مالکین اولیه باقی گزاردند وقسمت عمدهٔ املاك شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی)بود وچون بطریق ها ازشام گریختند و یا کشته شدند املاك آنان بیصاحب ماند ومسلمانان کلیهٔ آن دارائی را وقف بیت‌المال ساختند ، وامورآنرا با کمك مباشرین اداره کرده درآمدش را به بیت المال میدادند ، وقتیکه معاویه درشام مستقرشد به تقلید رومیان برای خود دستگاه وگماشته وملازم فراهم ساخت . چون نقطهٔ ضعف عثمان‌را میدانست شرحی بوی نگاشت که‌مرتب ازطرف‌دولت‌روم ومأمورین‌عالی‌رتبه

اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد و حقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد، هر گاه عثمان اجازه دهد ممکن است از درآمد این املاك بی‌صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی از آن مخارج تأمین شود. و هر گاه خلیفه موافقت کند آن املاك را تیول معاویه قرار دهند، درصورتیکه حقوق معاویه مطابق فرمان عمر سالی هزار دینار بود و این مبلغ نسبت به آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار میآمد.

بهرحال عثمان با این پیشنهاد موافقت کرد، معاویه آن املاك را حبس مؤبد نموده عایدات آنرا با فراد فقیر خانوادهٔ خویش اختصاص داد و همین یك پیش آمد کافی بود که در زمان خلافت عثمان سایرین نیز بمعاویه اقتداء کنند، و بهر اسم و رسمی که شده برای خود ملك و مزرعه فراهم سازند.

این عمل معاویه سبب شد که طلحه و زبیر و سعد و یعلی و غیره (از بزرگان صحابه) حتی خود عثمان بفکر جمع آوری مال و ملك باشند و دارائی فراهم سازند. مثلا موقعی که عثمان کشته شد اموال او بقرار زیر بود:

۱ ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه یك میلیون درهم.

۲ ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه ۱۵۰ هزار دینار.

۳ ـ بهای املاك وی در وادی القری و حنین ۱۰۰ هزار دینار و اسبان بسیار علاوه بر این نقدینه جزء ترکه عثمان بشمار آمد. و این خود میرساند که عثمان در نتیجهٔ تشویق و ترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال و ملك پرداخته مسلمانان نیز در این کار بخلیفهٔ خویش اقتداء کردند.

دیگر از موجبات رواج ملك‌داری میان مسلمانان اینکه عثمان و جانشین‌های او بسیاری از املاك را درمقابل پرداخت مال‌الاجاره وغیره بمردم تیول دادند و همینکه درزمان اشعث درسال ۸۲ هجری فتنهٔ جماجم واقع شد ودفترها آتش گرفت هر کس هرچه دردست داشت برای همیشه تصرف کرد.

بدیهی است که مسلمانان ازاین نوع کارها بخصوص رفتار معاویه رضایت نداشته و براو خرده میگرفتند که چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پازده است. فقها و مردمان پرهیزگار بیش ازدیگران برمعاویه می‌تاختند، از آن جمله اباذر غفاری

ازصحابهٔ پیغمبر اکرم بدستورعمر در بی‌اعتنائی بمال‌دنیااهمیت بسیارمیدادو بامعاویه مبارزه مینمود . اباذر میگفت : مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه روز خود ذخیره‌داشته‌باشد واگر بیش‌ازقوت یکشب‌ویك روزچیزی‌بدستش آمدبایددرراه‌خدا بدهدو بمصرف کارهای نیك برساند،اباذردر کوچه‌و بازارشام‌چنین‌فریادمیزد:ای‌توانگران بانادارانبطورمساوات‌رفتار کنید،کسانیکه‌زروسیم‌میاندوزندودرراه‌خدامصرف‌نمیکنند درروز بازپسین باهمان‌زروسیم گداخته‌پیشانی‌وپشت‌وپهلوی‌توانگران‌راداغ میزنند.

اباذر بقدری این‌سخنان را بازگوکردکه بینوایان بجوش آمده بر توانگران تاختند،آنان‌نیز بمعاویه شکوه‌بردند، اتفاقاً معاویه‌خود نیز از اباذردل خونی داشت چه‌که اباذر بیش‌از همه معاویه‌را برای حرص و آزش سرزنش میداد . از آن جمله هنگامیکه معاویه کاخی بنام الخضراء (کاخ‌سبز) در دمشق ساخت از اباذرپرسید: این کاخ را چگونه می‌بینی ؟ اباذر گفت : اگرازدارائی‌دیگران ساختی‌خیانت کردی واگر ازدارائی خودت‌ساختی اسراف کردی .

معاویه‌ازاین گفتاررنجیده بفکرانتقام افتادوشبانه‌هزاردینار برای اباذرفرستاد تا مگراو بستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد .اما اباذرکه‌حساب کار دستش بودهمان‌شب تمام هزاردینارررا میان بینوایان پخش کرد . بامدادان فرستادهٔ معاویه نزداباذرآمده گفت: دیشب‌آن پول را اشتباهاً برای توآوردم پس‌بده . اباذر گفت همان‌شب میان بینوایان‌پخش‌کردم .

معاویه‌که ازاین نقشهٔ خود بهره‌ای‌نبردناچاراباذررابفتنه انگیزی‌متهم‌ساخته بعثمان چنین نوشت :«از بودن اباذر درشام ،کشور شام بر توشوریده است » عثمان بمعاویه‌پاسخ‌داد:«اباذررارویشتر بی‌جهاز بنشان‌و بر گردان»همینکه‌اباذر بمدینه‌رسید عثمان اورا محاکمه‌کرد ، ولی اباذر ازجاه‌و جلال‌عثمان نهراسیده هم چنان وی را ازبیدادگری امویان نکوهش‌کرد عثمان هم اباذر را بربذه تبعیدکرد (۱)و او در

۱ - همینکه اباذر بمدینه رسید ومانندگذشته با عثمان درآویخت عثمان ازروی‌فریب ازاباذر پرسید کدام‌سرزمین‌را بیشتر دوست‌داری‌و کدام‌سرزمین‌رادشمن میداری؟ اباذر که براستگوئی‌زبانزدهمگان بود آشکارا پاسخ‌دادمدینه‌راازهمه بیشتر دوست‌دارم‌چه که بهترین‌روزهارا با پیغمبراکرم‌درمدینه گذرانیدم وربذه رانمی‌پسندم‌چون‌روزگارخدانشناسی‌رادرآنجاگذرانده‌ام‌عثمان برای‌کینه‌جوئی‌اباذررا بربذه که سرزمینی‌بی‌آب‌و گیاه دورافتاده‌ای بود کوچ داد . مترجم .

همانجا مرد . ویکی ازموجبات شورش مسلمانان برعثمان و پیش آمد قتل او همین تبعید اباذر بود .

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری کشته شد وبرای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خودرا نامزد آن مقام کرد وچون نامزدهای دیگری را رقیب خود می‌دید که ازحیث سابقه ونسب وغیره براومقدم بودند در صدد برآمد باپول دسته‌بندی کند ورقیبان را زمین بزند . این تدبیروفکرمعاویه نتیجهٔ مطلوب بخشید، زیرا ازابتداء تاکنون پول نیرومندترین وسایل بوده وباآن هر کاری از پیش رفته است ، چنانکه درحال حاضر نیز گردش سیاست جهان متمدن روی پول است ، وهرجنگ وصلح ومحاصره وپیروزی وپیمانی که پیش آمده یابرای بدست آوردن پول ویاازدست رفتن پول بوده است .

ازآنرومعاویه بسیاری از دلیران ونابغه های عرب را بازر و سیم خرید و از شمشیر وتدبیر آنان استفاده کرد . تا آنکه پس از جنگ صفین تا حدی بمرام خود رسید و سرانجام در سال ٤٠ هجری پس از قتل علی (ع) امام حسن از خلافت کنار رفت ومعاویه مستقلا خلیفه شد. مردم اینرا میدانستند که معاویه باپول بررقیبان فایق آمد تا آنجا که حضرت زین‌العابدین (ع) میفرمود: « معاویه با طلا به جنگ جدم علی (ع) آمده پیش برد » بنی‌امیه مانند معاویه با پول بجنگ رقیبان خویش (بنی هاشم و خوارج و غیره) رفتند و آنانرا شکست دادند و چون پول را اساس کار خود میدیدند برای تحصیل پول با تمام قوا میکوشیدند ، چنانکه تفصیل آن بیاید .

بطوری که ملاحظه میشود در زمان خلفای راشدین ثروت و جمع آوری آن میان مسلمانان ممنوع بود، امااین وضع قابل دوام نمینمود ، چه که اولا بایستی کسی مانندعمر با آن پرهیز کاری وسخت گیری باقی باشد تا مردم را ازجمع ثروت بازدارد ثانیاً تازمان عمر مسلمانان(عربها) تقریباً بهمان حال صحرانشینی باقی بودند ولی همین که بارومیان وایرانیان آمیزش کردند از صحراگردی بشهرنشینی گرائیدند و طبعاً شهرنشینی مستلزم تهیهٔ پول وجمع آوری مال میباشد والبته اقدامات بنی‌امیه در تحصیل

ثروت شوق و رغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت . دورهٔ خلفای راشدین که عصر طلائی اسلام بود بزودی گذشت ومسلمانان مانند آنرا بعدها ندیدند وپیوسته در آرزوی آن بودند . قرنها نام ابوبکروعمر از نظر عدل و تقوی زبانزد مسلمانان میشد وهر گاه که از بیداد خلفا ومأمورین ستمکار آنان بستوه میآمدند از آنان میخواستند که ابوبکروعمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند ومانند آنها باشند آنها هم میکوشیدند که خودرا به ابوبکروعمر شبیه سازند. حتی ظالم ترین وباهوش ترین امرای بنی امیه بفکر این افتادند که مانند عمر وابوبکر رفتار کنند . أمانتوانستند وبدکرداری آنان بیش از پیش موجب بدبختی وخرابی شد ، مثلا زیاد بن ابیه در صدد بر آمد که ازحیث سخت گیری و مراقبت وحزم و احتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست وتندروی اوخرابکاری بیشتری فراهم ساخت . حجاج بن یوسف میخواست مانند زیاد باشد اما اوهم خرابی وبدبختی بار آورد .

۳ـ دورهٔ بنی امیه از ۴۱ ـ تا ۱۳۲ هجری

اختلاف برجستهٔ دورهٔ امویان با دورهٔ خلفای راشدین آنستکه در زمان خلفای راشدین حکومت اسلامی حکومت کاملا مذهبی بوده و در زمان بنی امیه بسلطنت سیاسی تبدیل یافت وفرق دولت بنی امیه باحکومت عباسیان آنکه امویان یك حکومت عربی متعصب (در عربیت) تشکیل دادند و غیر عرب را از هر جهت پست و زبون ساختند . درنتیجه چه اهل ذمه و چه تازه مسلمانان از امویان ومأمورین آنان ستم فراوان کشیدند ، چه که با آنان مانند بندگان رفتار میکردند و آنهارا موالی میخواندند(۱) و خود را نجات دهندهٔ آنان میدانستند (از کفر نجاتشان داده اند ومسلمان ساخته اند) و اگر درمسجد باتازه مسلمانان نماز میخواندند این عمل را تواضع نسبت باحکام الهی محسوب میداشتند و هر گاه بعضی از اعراب بجنازه بر میخوردند میپرسیدند این مرده که بوده است؟ اگر گفته میشد ازقریش بوده میگفتند: (واقوماه ـ آه خویشانم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند(وابلداه ـ

۱ ـ مولی که جمع آن موالی است درزبان عرب چندین معنی دارد ، یکی از آنها سرور و دیگری بنده است . والبته درمورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. مترجم

هم شهری مارفت) اما اگرخبرمی‌رسید که از موالی بوده میگفتند باکی نیست جزء اموال الهی است هرچه را میخواهد می‌بردوهرچه‌رامیخواهد میگذارد .

این موالی در زمان بنی‌امیه کنیه(۱) نداشتند و بنام یا لقب خوانده میشدند وعربها باآنان‌دریك ردیف راه نمی‌رفتند وآنان راعلوج (جمع علج‌یعنی خدانشناس ونادان. مترجم)میگفتند .

جاحظ در کتاب خود موسوم بموالی میگوید : همینکه حجاج ابن اشعث را شکست دادآندسته ازموالی‌راکه پای رکاب ابن‌اشعث می‌جنگیدند دستگیرساخت وبرای آنکه آنان‌را باطراف پراکنده‌سازد و ازاجتماع مجددآنها جلوگیری کند دستورداد بدست‌هریك ازآنان نام سرزمینی که بآنجا تبعید میشود خال کوبی کرده



افسر ترك وزیردستان او

داغ بزنند ویکی از قبایل بنی‌عجل متصدی‌این‌پیکر نگاری‌شد. از این‌رو شاعر عرب

۱ــ کنیه آن‌عنوانی‌است که باکلمه پدر(اب) یا(ام) مادر آغاز گردد، مانندابوطالب وام‌کلثوم‌وخودیك نوع احترامی‌است که‌عربها اشخاص‌را بنام پسران یادختران آنهاخوانندو نام خودشان را بزبان نیاورند وبرای اینکه تازه مسلمانان‌را پست‌دارندآنهارا ازداشتن کنیه منع میساختند. مترجم .

درهجو آن موالیان میگوید :

«تو کسی هستی که عجلی کف دست ترا نقش و نگار کرد ، و پیشوای تو از میدان گریخت .»

درجلد آخر این کتاب که صحبت ازاوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بمیان میآید مفصلا دراین باب سخن می گوئیم واینك برای نشان دادن مقدار تعصب اعراب در زمان امویان نسبت بتازه مسلمانان(غیرعرب) اشاره‌ای کردیم .

دیگر ازتعصب امویان نسبت بعربها و پست و زبون داشتن سایر ملتها آنکه هر کجا گشوده میشد آنسر زمین ومردم آن وهرچه داشتند روزی پاك وپاکیزه فرمانروایان عرب بشمار میآمد و دلیل بر آن گفته سعیدبن عاص والی عراق است که میگوید : «سراسر عراق بوستان مامردم قریش است،هرچه بخواهیم میگیریم و هرچه بخواهیم وامیگذاریم» .

دیگر گفته عمروعاص بفرماندار اخناست که چون ازوی(ازعمروعاص) مقدار جزیه‌را پرسید درپاسخ گفت:« شما انبارما هستید اگر هزینه ما فزونی یافت از شما بیشتر و گرنه کمتر میستانیم ».

آری برای بدست آوردن پول همین وسائل را بکار میبردند هر چه میخواستند باسامی وعنوانهای مختلف ازمردم میگرفتند.والبته معاویه آنان را در این بیدادگری بی باك (جری)ساخت،چه که پاره‌ای شهرستانها را رایگان بیاران خود واگذارد واز پاره‌ای شهرستانها بتقدیمی کمی راضی شده اختیار آن را بدست دوستان خود میسپرد،تااز وی پشتیبانی کنند وبا او دمسازشوند !. پس ازمعاویه نیز این وضع دوام یافت چه که عده‌ای از بنی هاشم وخوارج وغیره بابنی امیه سرجنگ وستیز داشتند و خلفای بنی امیه ازهمان سیاست معاویه پیروی کرده باپول و ملك ومال و منصب برای خود پشتیبان وکمك جمع میکردند وطبعاً پول ازراه مالیات و جزیه و امثال آن بدست می آید ، وخلفای اموی برای اجرای این منظور کسانی را بر کار میگماشتند که از قدرت و لیاقت آنان درتحصیل وجمع آوری مال اطمینان داشتند و بدترین و ظالم ترین این عمال حجاج بن یوسف است که در زمان عبدالملك بن مروان والی عراق بوددر آن موقع

مروان درشام، عبدالله زبیردرمکه ومختاربن ابوعبید در عراق و دیگران مدعی خلافت بودند، عبدالملك هم حجاج و امثال آن بیدادگران را مأمور ساخت تابحق و ناحق از مردم بستانند و با آن اموال لشکر و مهمات تهیه کرده بجنگ مخالفین بشتابند.

بیداد مأمورین بنی‌امیه - مأمورین بنی‌امیه برای دریافت مالیات زمین از اهل ذمه بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه چیزی برای زمین‌دار میماند یا نمی‌ماند، در آنروزگار زمین رامی‌پیمودند(مساحی میکردند). واز آنرو باج میستاندند، خواه در آن زمین کشت انجام یافته یا نیافته باشد ویکی از شرایط باج ستانی آن بود که مبلغی برای زمین داران مساعده میگذاردند که صرف حوائج لازم واتفاقات غیرمترقبه بکنند، عجب آنکه حجاج نامه‌ای بعبدالملك نگاشته اجازه خواست همان مختصر مساعدهٔ باقی مانده را از زمین‌داران بستاند. ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملك آنرا رد کرده به حجاج چنین نوشت: « بآنچه گرفته‌ای قانع باش وبه باقیمانده چشم مدوز، برای این بینوایان گوشت واستخوانی باقی بگذارتا اطراف آن چربی جمع شود ».

ظاهرا همین فشارها پاره‌ای از زمین داران وروستائیان را بر آن داشت که اسلام آورند ودرپناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم آنانرا از پرداخت جزیه وخراج آزاد نساخت. وباآنکه ازده‌ها گریختند وکشت زارهای خودرا بکسان خویش واگذارده بشهرها روآوردند بازهم آسوده نماندند. چه که حجاج دستور داد آنانرا بروستا بازآورند وازآنان خراج بستانند!. درآن هنگام مسلمانان درشهرهائی که خود ساخته بودند « مانند کوفه، بصره، فسطاط » میزیستند ومردم بومی کشورهای تازه گشوده بده ها میرفتند و بکشت و کار می‌پرداختند واگر کسی از آنان اسلام میآورد کشتزار وبستان خودرا بکسان نامسلمان خود میداد وخود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تا ازپرداخت باج وجزیه رها شود. ولی چنانکه گفته شد حجاج این تازه مسلمانهارا دنبال میکرد وبفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هر تازه مسلمانی که در ده کشت وکاردارد باید بروستا برگردد وجزیه وخراج را بپردازد، تازه مسلمانان که

این راشنیدند با آه و ناله ، گریه ، فریاد یا محمدا میزدندو نمیدانستندبکجاروآورند وناچاربابن اشعث پیوسته برحجاج شوریدند .

این بیداد گریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت . یزیدبن ابی‌مسلم والی یزیدبن عبدالملك درافریقیه وجراح در خراسان ودیگران در بلاد ماوراء النهر نیز چنان وبد تراز آن میکردند تا آنجا که مردم سمرقند برای گریزازپرداخت جزیه اسلام آوردند وچون دیدند اسلامشان‌سودی ندارد وجزیه آنان گرفته میشوددوباره بدین پیشین خود بر گشتند .

اگربخواهیم ازحال وروزمسیحیان وسایرین که اسلام نیاوردند خبردارشویم باید حال وروزهم کیشان آنانرا (که در بالاذکرشد) که اسلام آوردند درنظر بیاوریم وبدانیم بر آنان چه میگذشته است ، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند وشکنجه میکردند وهمینکه دانستند اسلام آوردن‌هم آنها را ازرنج وآزار رها نمیسازد بلباس رهبانان در آمدند، چه که‌راهبان‌جزیه‌نمیدادند مأمورین خلفاء که اینرا دانستند برراهبان نیزجزیه تحمیل کردند ونخستین کسی که بآن کار ناپسند دست زد عبدالعزیزبن مروان والی‌مصربود که ابتداء راهب ها را سرشماری کرد وبرای هریك سالی یك دینارجزیه مقررداشت . این نخستین‌جزیه‌ای بود که از راهب ها گرفتند . وامثال‌این ستمگری ها درتاریخ بنی‌امیه بسیارمیباشد .

بنی‌امیه تنها ازاین‌راه پول جمع نمیکردند بلکه بـرای تحصیل مال مقدار مالیات را نیزافزودند ، باینقسم که‌ابتداء معاویه‌بوردان گماشتهٔ‌عمروعاص‌نامه‌نگاشته دستورداد یك قیراط بر مالیات قبطی های مصر بیافزایند ، اما عمروعاص در پاسخ معاویه نوشت که : اجرای این دستورامکان ندارد زیرا برخلاف عهد وپیمانی‌است که با آنها بسته‌ایم(۲) وشاید عمروعاص برای آن ازاین دستور سرباززدکه مصر طعمهٔ اوبوده ونمیخواسته است چیزی ازطعمهٔ خودش کسرشود . درهرحال‌پس‌ازعمروعاص خلفای اموی آنچه خواستند برمالیات‌مصرافزودند ، نامی‌ترین آن‌بیداد گران‌عبیدالله

---

۱ ـ قیراط یك بیستم دیناراست . مترجم

بن حبحاب مأمور ستاندن خراج درزمان هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵ هجری) بود که بر هریك دینار مالیات قبطی یك قیراط افزود. قبطیان زیر بار این بیداد گری نمیرفتند وچون شمارهٔ آنان بسیار بود برمسلمانان شوریدند و مسلمانان گروه بسیاری ازقبطیان را کشتند. اسامة بن زید تنوخی نیز چنان کرد و برمسیحیان بیداد بسیار روا داشته، دارائی آنانرا گرفت ، ناچاردرروزگاروی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند . اسامه که این رادید ازکم و کاست باج وخراج هراسیده دستورداد از دیرها و راهب ها شمارش کنند ودست هرراهبی را با حلقه آهن داغ کنند وروی آن حلقه نام راهب ونام دیروتاریخ آنرا بنگارند وهرراهبی که چنان داغی نداشت دستش را ببرند . و نیز مسیحیان را ملزم نمود که قبض رسید مالیات دردست داشته باشند وبمأمورین نشان بدهند واگر قبض دردست نداشتند بدستوراسامه ده دیناراز آنان جریمه میگرفتند ، سپس دیرها وراهب ها را بدقت بازرسی کردند وهرراهبی که حلقه دردست نداشت فوری توقیف شده بعضی از آنانرا سر بریدند وبعضی دیگررا زیرچوب هلاك کردند .

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید وهمینکه از رفتار اسامه خبرشد دستورداد با مسیحیان مصرمطابق عهد نامه سابق مالیات بگیرند . ولی این وضع دیری نپائید وعاملان ستمگردوباره دست بآزارویغما زدند . حنظلة بن صفوان نیزیکی ازغلامان ستمگرمصراست ، بدستوروی مردم وچارپایان راشمردند ومبلغی برمالیات آنان افزودند . وبرمسیحیانیکه جزیه خود را پرداخته بودند نشانی که نقش شیربر آن بود بیاویخت وهرکس که آن نشانرا همراه نداشت دستش قطع میشد .

خلاصه اینکه عاملان اموی براهل ذمه وموالی ومسلمانان غیرعرب جوروستم بیحدروامیداشتند . دیگر از نمونه های ستمگری امویان آنکه تا زمان عبدالملك مروان جزیه ذمیان عراق سالی یك دینار نقد، دومد گندم، دوقسط روغن، دوقسط سرکه بود، عبدالملك این مبلغ ومقداررا اندك دانست ودستورداد آنانرا سرشماری کنند ودرآمد وهزینه آنانرا مانند یك کارگرحساب کنندوروز های تعطیل عیدوجمعه را کسر نمایند وآنچه که برای آنان درآخرسال باقی میماندبعنوان جزیه دریافت دارند . مطابق آن حساب برای هرکارگری سالی چهاردینار باقی میماند ، لذا بامر خلیفه همه ذمیان را یکسان دانسته ازهرکدام سالی چهاردینار بگیرند .

ستمگری بنی امیه بامسلمانان عرب نیز دامنه پیدا کرد، وهمینکه محمد برادر حجاج بن یوسف والی یمن شد بر اعراب مسلمان یمن ستمگری آغاز کرد واملاك آنانرا بدون حق گرفت ومالیاتی علاوه برده یك بنام وظیفه بر آنها تحمیل نمود و این مالیات تا زمان عمر بن عبدالعزیز باقی ماند تا آن خلیفه دستور ابطال آنرا صادر کرد ومقرر داشت همان ده یك سابق را بگیرند.

عاملان بنی امیه درفارس میوهٔ باغ ها را ببهای زیاد ترازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانهٔ خود از آنان مالیات میگرفتند.

دیگر ازبیدادگری آنان برای افزایش درآمد آنکه برزمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، وازایرانیان هرسال عید نوروز مالیاتی بنام عیدی میگرفتند ودرزمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد و هر کس زن میگرفت و یا میخواست عرضحال بنویسد باید مالیات فوق العاده بپردازد.

پیمانهٔ آنان درموقع تحویل گرفتن جنس غیرازپیمانهٔ دیگران بود وموقع جنس تحویل دادن پیمانهٔ دیگری بکارمیبردندو بهای کاغذ ودفترواجرت باربری خواربار را ازاهالی میستاندند. وخواربار (عامل) را نقداً یا جنساً علاوه برمالیات دریافت می‌داشتند وکسانیکه مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود راازروستائیان میستاندند. وهمینکه دهاتیان وجه نقد برای پرداخت مالیات میآوردند مقداری از آن درهم ها را بعنوان صرف وغیره برایگان میگرفتند.

عاملان بنی امیه غالباً بدستورو با رضایت خلفاء برای تحصیل پول بمردم ستم میکردند وچنانکه ملاحظه شد معاویه نامه‌ای بوردان گماشته عمروعاص نگاشت که بر مالیات قبطان بیفزاید وچون معاویه برای مبارزه با مخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری مال بهر کاری دست میزد ومأمورین وی نیز اختراعات وابتکاراتی در آنراه بخرج میدادند. پس ازمعاویه سایر خلفای اموی نیز بهمان روش اقدام کردند. بخصوص عبدالملك که مانند معاویه برای غلبه برمخالفان بمال احتیاج بسیارداشت واتفاقاً عامل بیدادگری مانند حجاج در دستگاه او پیدا شد که در راه تحصیل مال ازهیچ گناهی چشم نمیپوشاند.

البته اگرخلفاء میخواستند فرمان جلوگیری ازاین ستم ها میدادند وبآسانی

مردم را آسوده میساختند ، چنانکه در زمان عمر اگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد ، همان ایام عمال خوزستان (اهواز) ازحد اعتدال تجاوز کردند و باموال مردم دست انداختند .

یزیدبن قیس قصیده‌ای در آن موضوع سروده نام عاملان را برشمرده وستم‌های آنان را شرح داده وسود هائی که بناحق برده بودند ذکر کرده از عمر خواست که اموال آنانرا مصادره نماید و اینك (ترجمهٔ قسمتی از آن اشعار :

« کسانم فدای تو ، دارائی آنان را قسمت کن ، آنها آنقدر جمع کرده‌اند که بقسمت راضی هستند .

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی مخوان ، من منتظرم که احکام عادلانه تورا بدانم » .

عمر که این را دانست تمام دارائی آن عمال را دوقسمت کرده یك قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی یك تای کفش را بآنها داده تای دیگررا برای بیت‌المال برداشت وباین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی از برادران آن مأمورین را نصف ونیمه کرد وهمینکه یکی از آنان اعتراض نموده گفت من مأموردولت نبودم ، عمر پاسخ داد که :« برادرت متصدی بیت‌المال وعشریه، ابله بودو تو باپول بیت‌المال تجارت کرده ای وسود برده‌ای ناچار باید ده هزاردرهم بدهی » و این مبلغ از اوبستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد ونصف آنرا میگرفت حتی اگر عاملی میمرد نصف ارثش راضبط میکرد وعذرش این بود که عمر نیز چنان میکرد تدریجاً معاویه از گرفتن نیمهٔ دارائی عمال تجاوز کرده دارائی افراد عادی را نیز تمام وکمال میگرفت وعمال وی نیز رفتار اورا تقلید میکردند ، واین مسلم است که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی میکنند ، از آنرو همینکه خلفای بنی‌امیه دست به یغما وغارت اموال مردم زدند عمال ومأمورین آنها نیز بدتر ازخود آنان بجان مردم افتاده هرچه خواستند گرفتند ، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگان وتحصیلداران وامثال آنان بقدر توانائی خویش برمردم ستم میکردند وبحدی تندرفتند که زمین داران بجان آمده ازعاملان خواستند مباشرین وتحصیلداران را ازمیان موالی (غیرعرب) انتخاب کنند وازجمله موالی دهقانان ایرانی

بودند که درعراق آب وملك داشتند . ابن زیادوالی عراق درسال ٦٤ هجری این خواهش روستائیان را پذیرفت وچون اورا برای این عمل نکوهش کردند ابن زیاد گفت: « پیش ازاین که عربهارا برتحصیلداری میگماشتم کسرمیآوردندواگر کسری راازقوم وقبیله آنان مطالبه میکردم با من دشمن میشدند واگر رها مینمودم مال خدا هدرمیرفت ولی اکنون که دهقانان را مأمورساخته‌ام آن اندیشه‌را ندارم چه کـه اینان مردمان هشیارودرستکاری میباشند وبهترازعربها مالیات را وصول میکنند وبااینهمه اعراب‌را برآنان مراقب ساخته‌ام که برکسی ستم نرود » .

از گفتهٔ قاضی ابویوسف درضمن صحبت با هرون معلوم میشود که تحصیلداران جزء ازچه راه‌هائی پول درمیآوردند، ابویوسف میگوید «بقرارمسموع دراطراف والیان وعاملان دسته‌ای ازاقوام وآشنایان گردمیآیند که هیچکدام مردمان نیك ودرستکاری نیستند . والی ازآنان کمك میگیرد وآنها را برای وصول باج وخراج مأمورمیسازد آنها هم جزجمع آوری مال برای خود فکری ندارند وآنچه بتوانندازمردم میستانند چه باج وخراج باشد چه اموال خودمردم، وآنچه‌را که میستانندبرای بیت المال نگاه نمیدارند ، ونیزاطلاع یافته‌ام که مالیات‌را باظلم وزورمیستانند ، باینقسم که مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند وبسختی کتك میزنندوخمره‌های سنگین برآنان میآویزند ودست وپایشان راکنند وزنجیرمیبندندبقسمی که ازادای نمازبازمیمانند، والبته این ستمگری گناهی بزرگ است ومخالف آئین اسلام میباشد» .

بنی امیه وعاملان آنها بهمین نحو ستم میکردند تا آنکه درسال ۹۹ عمربن عبدالعزیز خلیفه شد ، وچون مردپرهیزکاربا انصافی بود درصددبرآمد برویه هم نام وجد مادری خود عمربن خطاب کارهارا بدرستی بازگرداند . ازآنرو بتمام عاملان فرمان داد که از ستم کاری دست بکشند وستمگری آنها را یکایك برشمرد وآنانرا ازآن اعمال برحذر داشت . و دشنام دادن بعلی (ع) راکه تا آن ایام برفراز منبرها معمول بودموقوف ساخت . تا آنزمان بنی امیه که از اقوام عمربن عبدالعزیز بودند املاك واموال بسیاری از ذمیان بناحق گرفته وانبوخته بودند عمردر دادخواهی بروی ستمدیدگان بگشود واعلام داد که برهرکس ستمی رفته بدادخواهی بیاید تا داد اورا بستانم . ستمدیدگان

که این شنیدید از هر کرانه بدرگاه عمر روی آوردند و میان آنان ذمیان (یهود و مسیحی) و موالی و طوایف دیگر بودند . یکی از غصب ملکش ناله داشت و دیگری از توقیف اموالش شکوه میکرد، عمر بدادخواهی آنان گوش میداد و از روی حق و انصاف دادشان را میداد و اموالشان را باز میگرفت، اگرچه در دست فرزندان یا عموها و یا عموزاده های خود او بود . درهمان گیرودار کسی بوی گفت تو که مالی اندوخته نمیکنی فرزندانت پس از تو چگونه زندگی خواهند کرد؟ عمر از این سخن متأثر شده بگریست و در پاسخ آنمرد گفت : «فرزندان خود را بخدا میسپارم».

عمر حق مردم و بیت المال را همچنان از عموها و عموزاده ها میستاند و بصاحبان اصلی میرساند و آنرا اموال مظالم مینامید .

بنی امیه (اقوام عثمان) که وضع را چنین دیدند بر زوال سلطنت خویش بیمناك گشتند ، چه که سلطنت آنان بر پول و مال استوار بود ، و آنطور که اموال امویان به فرمان عمر از دست میرفت خواه و ناخواه سلطنت آنان نیز تباه میگشت .ازاینرو نزد عمهٔ خلیفه(فاطمه دختر مروان) رفته از کردار عمر شکایت کردند ، فاطمه پیش عمر آمد و شکایت بنی امیه را باز گفت . عمر بعمه اش گفت: «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان بپیغمبری فرستاد !» . این دادخواهی و انصاف طلبی عمر بگوش مردم رسید و از هر کرانه بخدمت وی آمده ،از خواری ها و ستم ها که بآنان وارد شده بود شکایت همی کردند . همان روزها جراح بن عبدالله والی خراسان هیئتی مرکب از دو عرب و یك غیرعرب (از موالی) نزد عمر بدمشق فرستاد ،آن دو که عرب بودند سخنان خود را گفتند و آن دیگری خاموش ماند . عمر ازوی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی و اگر هستی چرا سخن نمیگوئی ؟ آنمرد بزبان آمده گفت : ای خلیفه بیست هزار نفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بجنگ میروند ، اینان ذمی بودند و مسلمان شدند و هم اکنون جزیه میپردازند وجای تأسف است که والی ما با شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد .

عمر گفت نیکو گفتی و کسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه ای بجراح نگاشت «که هر کس باتو نماز میخواند ازپرداخت جزیه معاف است »

این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آوردند وحاشیه‌نشینان بوالی یاد آور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنها را با ختنه آزمایش کنی . جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدارجزیه روبکمی گزارده وبیم آن میرود که بازهم جمعی مسلمان شوند وجزیه ازاین هم کمتر گردد ، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم . عمردرپاسخ‌وی نوشت «که خداوند محمد (ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه کردن آنها» .

همین جریان درمصر پیش آمد وحیان‌بن شریح والی مصر بعمر گزارش داد که عدهٔ زیادی برای گریز از پرداخت جزیه مسلمان شده‌اند واز آنرو مقدارجزیه تنزل کرده تا آنجا که من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست هزاردینار ازحارث بن ثابته وام ستاندم ، اگراجازه دهی ازتازه مسلمانان جزیه بگیرم واین وام راپس دهم . عمردرپاسخ اوچنین نگاشت : « ای حیان نامهٔ تورسید همان هنگام که‌تورا به مصرمیفرستادم ازناتوانی توآگاه بودم هم اکنون بفرستاده خوددستورداده‌ام بیست تازیانه برفرق توبنوازد ، اینرا بدانکه‌هرکس اسلام آورد ازپرداخت‌جزیه معاف‌می‌شود، لعنت براین فکرپست توباد ، مگرندانستی که خدا پیغمبررا برای راهنمائی فرستاده واورامأمورجمع آوری مالیات نفرمود، بجان‌خودم سوگند ، من درخود آن سعادت را نمیبینم که همهٔ مردم بدست من مسلمان شوند » .

عاملان دیگرنیزدست کمی ازاین دوعامل نداشتند وعمردسته‌دسته آنانرا تغییر میداد ومعزول میکرد.ودرنتیجه همهٔ دولتیان با اومخالف‌شدند چه‌که وی‌میخواست بناگاه همهٔ کارها را اصلاح کند ولی اجرای این فکرمحال مینمود .

همین مخالفتها سبب شدکه عمال دولتی وخویشان وکسان عمربیش ازسه‌سال تاب نیاوردند واورا مسموم ساخته هلاك کردند . تاریخ اسلام عمربن عبدالعزیزرا مانند خلفای راشدین میشمارد وهرگاه‌که نام عمرین درتاریخ ذکر میشود منظور خلیفه دوم وعمربن‌عبدالعزیزمیباشد . بنابرآنچه گذشت مسلم‌میگرددکه اساس‌اسلام برعدل وانصاف و مدارابوده ، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگررفتار میکردند .

اگر عمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت را بدورهٔ عمر بن خطاب برگرداند جور وستم امویان برطرف میشد ، ولی عمر توفیق اینعمل را نیافت چه که موقع گذشته بود وخواه ناخواه کوشش وی هدر رفت ، زیرا پس ازمرگ عمر نه تنها کارها روبراه نشد بلکه همان دادخواهی دوسه سالهٔ عمر عکس العمل شدیدی ایجاد کرد وبرظلم وجور خلیفه وعمال وی بیش ازپیش افزود وبقدری درجمع آوری مالیات سخت گیری شد که بعضی ازملاکین مجبور بالجاء شدند . الجاء یعنی پناه آوردن ودراصطلاح آنروزعبارت ازاین بود که مالك زمین ملك خود را بیکی ازخویشاوندان خلیفه یا عامل یامتنفذ دیگروا میگذارد تا ازشر تحصیل داران محفوظ بماند و تفصیل این موضوع بزودی خواهد آمد .

هرقدر که بیداد وجورعمال افزوده میگشت عیش ونوش وخوشگذرانی خلفاء نیزفزونی مییافت، ونخستین کسی که بیش ازدیگران بمیگساری وشهوترانی پرداخت یزیدبن عبدالملك خلیفه اموی بود که امورخلافت وسلطنت را بعمال ستم پیشه واگذار کرده با دو کنیزك ماهروی بنام سلامه و حبابه تا پایان زندگی خوش میگذرانـد وداستان عشقبازی او با کنیزکان مشهور میباشد.

پس ازیزید برادرش هشام خلیفه شد وی مردی بخیل وستم پیشه بود ،چنانکه درزمان وی مالیات مصر بدست ابن حب حاب افزوده شد . پس ازهشام ولیدبن یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید ، او نیز مانند پدر بمیگساری وشهوترانی پرداخت وبقدری افراط کرد که کسانش اورا کشته پسرش یزیدرا بخلافت نشاندند .(۱۲٦ هجری) یزیدهنگام بیعت گرفتن خطبه‌ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خود را ضمن آنخطبه بیان کرد وسپس درصدد برآمد که مثل عمر بن عبدالعزیز اوضاع کشوررا سرانجام دهد . ولی او هم مانند عمر بن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط واوضاع داخلی با اصلاحات نمی‌ساخت ،پس ازیزید مروان بن محمد مشهور بمروان حمارخلیفه شد ودرزمان خلافت وی عباسیان قیام کرده دولت اموی را منقرض ساختند .

بطوری که ملاحظه شد بنی امیه غالباً ببادهٔ پیمائی وزن بازی و شهوت رانـی پرداخته بامور کشور نمی‌رسیدند ، وحتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه



آفتابه برنجی مربوط بدورهٔ مروان دوم آخرین خلیفه اموی
قرن دوم هجری (موزهٔ قاهره)

نداشتندو در تعیین و انتخاب والیان ومأمورین عالی رتبهٔ دولتی دقت نمیکردند و چه بسا که بخواهش کنیز کی یا در نتیجهٔ دریافت پولی بزرگترین ایالت را باشخاص نالایق و یا ستمکار میسپردند، مثلادرزمان خلافت هشام بن عبدالملك ،جنیدبن عبدالرحمن برای همسر هشام گردن بندجواهر نشانی هدیه بردهشام از آن گردن بندخوشش آمد،جنید گردن بند دیگری برای هشام فرستاد وهشام درازای این تقدیمی ها سراسر خراسان را بهجنید واگذارد (۱۱۱ هجری) هم درایام خلافت امویان بهای کنیز کی بنام دلفا تا ده میلیون درهم رسید . عاملان که این اوضاع هرج ومرج را مشاهده میکردندتمام مساعی خودرا برای تحصیل مال و گرد آوردن غلام بچه و کنیز صرف میکردندواشخاص درستکار باایمان ازقبول مشاغل مهم دولتی امتناع میجستندچه که میدانستند خلیفه بهر عنوان که باشد از آنان پول میخواهدمثلا سلیمان بن عبدالملك فرمانروائی سراسر عراق را به یزیدبن مهلب واگذارد یزید ازقبول آن منصب بزرگ امتناع کرده پیش خود گفت عراق از بیداد حجاج ویران گشته وامیدعراقیان بمن است، اگر بعراق بروم و مانند حجاج بغارت مردم بپردازم و زندانهای حجاج را از نو بازکنم روا نباشد ، چه که تازه خداوند، عراقیان را از بلای حجاج آسوده ساخته است واگر کمتر از عمل کرد حجاج پول بفرستم سلیمان بر من خشم میگیرد .

بیشتر والیان که مـردم خداترس پرهیز گاری بودنـد مانند یزید از قبول شغل عذر میخواستند وفقط طمع کاران وستمگران دنبال مقام ومنصب میرفتند. خلفاء که این را میدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی برای آنها منظور میکردند بقسمی که مستمری و حقوق یزیدبن عمربن عبیره والی عراق در اواخر دورهٔ امویان بسالی ششصدهزار در هم رسیده بود . ازطرف دیگر عاملان که میدانستندمقام و منصب آنان موقت و ناپایداراست تامیتوانستند در روزهای حکومت پول وملك ودارائی بهم میزدند بقسمی که در آمدخالدبن عبدالله قسری والی عراق (درزمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی یك میلیون دینار رسید . در مقابل خلفاء هم پس ازمعزول ساختن عاملان بحساب آنها میرسیدند ودارائی آنان راتوقیف میکردند . وچنانکه گفته شد معاویه این عمل را معمول ساخت وبقول خود ازعمر پیروی کرد . پس از معاویه سایر خلفای

بنی‌امیه هم قسمتی ازاموال عاملان را میگرفتند و آنرا استخراج میخواندند و غالباً استخراج بانهایت شدت اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطور رفتار شد، باین معنی که منشی وی‌موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش داد که خالد قریب سی‌وشش میلیون درهم نفله کاری کرده است ، هشام فرمان داد بهر قیمتی کـه شده معادل آن مبلغ را ازخالد ومأمورین او بازبستانند . این نوع سخت گیری ها طبعاً مأمورین مهم دولتی و صاحب‌منصبان‌ارشد را ازخلیفه میرنجاند و بارنجش آنان‌طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد .

مقدار ومبلغ درآمد خلفای اموی (از جزیه و خراج و مالیـات و غیره) فعلامعلوم نیست کلیه دفترها وفرمان‌هاوصورت حساب‌های آنزمان درنتیجهٔشورش‌ها وانقلابات ازمیان رفته است همانطورکه آثار و اخبار دیگرآنان نایاب گشته است ولی این مسلم است که امپراتوری اسلام در زمان آنان بسیار وسعت یافت . (تقریبا درحدود وسعت ممالك عباسیان) . اما تکیه گاه عمدهٔ خلفای اموی بیش از هرجـا عراق و جزیره و مصر و شام بـود و درآمد سایر ممالك و ایالات غالبا بمصـرف مأمورین محلی (والی ، کاتب ، سپاهی و غـیره) میرسید و کمتر چیـزی بدمشق میآمد بخصوص که خلفـای اموی در آن ممالك دور دست چندان نفوذ و اقتدار نداشتند .

درآمد سالانهٔ مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان و طرز رفتارعمال فرق میکرد ، چنانکه تفصیل آنرا درجلداول نگاشتیم ، خلاصهٔ کلام اینکه مجموع‌مالیات ممالك مزبور بطور متوسط ازاینقرارمیشد :

۱ـ عراق سالی ۱۳۰ میلیون درهم .

۲ـ مصرسالی ۳ میلیون دینار .

۳ـ شام سالی یك‌میلیون وهفتصدهزار دینار .

مجموع کل عمل‌کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ میلیون درهم بودکه البته مبالغی هم ازدرآمد سایرممالك‌بآن افزوده میشد ومقدار آن معلوم نیست .

بنابرآنچه گذشت درزمان بنی‌امیه‌اموال بسیاری بدست میآمد . اماآن‌اموال

ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشتر آن در آمدها برای مبارزه با مخالفین خلفا مصرف میشد وچیزی درخزانه باقی نمی‌ماند وچنانکه گفتیم خلفای اموی باحضرت امیر وحضرت امام حسین ومختار وعبدالله زبیر وبسیاری ازسران خوارج جنگیدند و از آن گذشته میان اعراب و موالی و اعراب یمنی و حضرمی زدوخورد بود که البته اسباب زحمت ومخارج برای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء و اعیان دولت مبالغ هنگفتی ازدر آمد عمومی صرف تجمل وخوشگذرانی وهوی وهوس خویش می کردند .

۴ـ عصر عباسی

دورهٔ خلافت عباسیان بدوقسمت مختلف تقسیم میشودوهریك ازاین دو قسمت اختلاف بسیاری با یکدیگر دارد . دورهٔ نخستین که آنرا عصرطلائی عباسیان میگویند از آغاز پیدایش دولت عباسی (۱۳۲) تا مرگ مأمون(۲۱۸) ادامه مییابد . در این‌مدت‌دولت عباسیان به‌منتهی‌درجهٔ‌عظمت رسید وتمدنی که در آن گفتگو داریم در آن دوره ایجاد گشت ، ثروت دولت اسلام بحدی رسیدکه پیش از آن و پس از آن بآن میزان بالغ نگشت واساس گفتگوی ما دراین‌کتاب مربوط بهمان دورهٔ طلائی است .

اما دورهٔ دوم که روزگارانحطاط وتنزل بشمارمیآید ازخلافت معتصم (۲۱۸) آغازمیگردد و با سقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود . درظرف این دوره ثروت اسلام اندك گشت و دولت اسلام روبضعف گذارد و سرانجام دورانش پایان یافته از میان رفت .

الف ـ عصر نخستین عباسی از۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری .

موجبات تشکیل دولت عباسی

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت خلفـای راشدین با حکومت امویان آن بودکه دردورهٔ امویان حکومت دینی و مذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و عمال این دولت از خلیفه تا مأمورین جزء بگردآوردن مال ومنال اشتغال داشتند و امـا وجه اختلاف حکومت امویان با عباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند وغیرعرب را ازهرجهت‌پست وزبون‌میداشتند. و بامردمی (غیرعرب)که تحت‌استیلای

آنان در آمده بودند بسختی وبدی رفتارمیکردند . مثلا درممالك مصروشام وعراق وایران و خراسان که مردمی مانند ایرانیان ، ترکان ، قبطیان ، نبطیان ، رومیان ، کلدانیان ، سودانیان وامثال آنان میزیستند همه نوع ستم وبیداد نسبت باین ملل غیر عرب روامیداشتند . حتی آنهائی که از این اقوام مسلمان میشدند از گزند و آسیب محفوظ نمی‌ماندند وبیش ازهرمورد در گرفتن باج وخراج بآنان اجحاف میکردند و مسلم است که چنین مردمی ازخلفای بنی‌امیه متنفر بودند ومیکوشیدند که از تحت استیلای آنان در آیند وازهر کجا که نهضتی برضد امویان پدید میگشت این مردمان ستمدیده بکمك آنان میشتافتند وبیش ازهر کس موالی برای سقوط بنی‌امیه تلاش میکردند ، چه که اینان پس ازمسلمان شدن آب و ملك خودرا از دست داده بودند وباجبارجزء سپاهیان اسلام (عربها) در آمده پای پیاده بدون مقرری ومستمری وحتی بدون خوراك مناسب بادشمنان بنی‌امیه مجبور بجنگ میشدند . از آنرو مخالفان بنی‌امیه درهرموقع ازاین فرصت استفاده کرده موالی رامقرری وخوراك وپوشاك داده برضد بنی‌امیه بسیج میکردند . ونخستین کسی که ازاین جریان استفاده نمودمختاربن ابوعبیده ثقفی بود که درسال ٦٦ بعزم خونخواهی (حضرت سیدالشهداء) حسین بکوفه آمد وگروهی از موالیان را باخود همراه آورد ، عربها از این پیش آمد برآشفته بمختار اعتراض کردندکه چرا موالی را بر چارپایان سوار کرده ومثل عربها بدانها مرسوم ومقرری داده است ؟ مختارباعراب گفت: اگرقول بدهیدکه درجنگ باامویان مرا یاری نمائید باشمانیز همین رفتارکنم . اعراب میان خود بمشورت برخاستند ویکی ازآنان گفت اگرسخن مرا میشنوید با مختار همراه نشوید چه درآن هنگام میان شما اعراب اختلاف روی میدهد و مجبور میشوید با خود جنگ کنید و البته شکست خواهید خورد . چه ازطرفی با دلیران وسواران عرب (که طرفداران بنی‌امیه هستند) می‌جنگید وازطرف دیگر موالی که دشمن تراز اعراب مخالف هستند برضد شما قیام میکنند وگرفتار دشمن عجم وشجاعت عرب خواهید شد .

خلاصه اینکه (موالی) باهرجنبشی که برضد امویان راه میافتاد همراه‌میشدند وازآن‌جهت نهضت های بسیاری (بنام خوارج) برپا گشت تا آنجاکه عربهاراچنان بخاطر

رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی گشت ودر آن روزگار بیشتر مدعیان خلافت از خاندان پیغمبر برمیخاستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیر پسر عموی پیغمبر و عباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیه خلافت داشتند. و بجهاتی که گفته شد خراسانیان بیش از همه از بنی امیه متنفر بودند از آنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمك عباسیان شتافتند ومسلمانان غیرعرب نیز با آنان همراه شدند والبته نامسلمانان مقیم ممالك اسلام هم دراین جنبش شرکت کردند وبنی امیه را شکست داده از پادر آوردند. عباسیان پای تخت را ازدمشق بعراق منتقل کردند تا بدوستان ویاران خود (ایرانیان) نزدیك باشند. وچون دانسته بودند که علت عمدهٔ شکست امویان ستیزه جوئی و آزار ایرانیان بوده لذا آنان (عباسیان) سپاهیان وهمکاران نزدیك خودرا ازمیان ایرانیان برگزیدند و درعین حال دولشگر از قبیلهٔ ربیعه ومضر (اعراب) باقی گذاردند وکوشش بسیار نمودند که میان عرب وعجم سازشی دهند، اماسعی آنان بجائی نرسید ناچار ازعربها کناره گیری کرده بایرانیان مایل گشتند ومانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) برسر گزارده سپاهیان خودرا مجبور کردند کلاه سربگذارند. عربها ازاین پیش آمد خشنود نبودند و ابرازکراهت میکردند. اما مخالفت آنان نتیجه نداشت. در سال ۱۵۳ هجری منصور عباسی فرمان داد گماشتگان وملازمان وی کلاه های بلند ایرانی سربگذارند وابودلامهٔ شاعر اشعاری در نکوهش آن کلاه ها سرود ولی چنانکه گفتیم حرفش بجائی نرسید. ترجمهٔ قسمتی ازاشعار ابودلامه.

« ماازپیشوای خود (منصور) امید فزونی ها داشتیم. ولی او کلاه بلند برای ما آورد. واقعاً کلاه های عجیبی است. مثل اینکه خمره های یهود را باسرپوش های سیاه مسیحیان پوشانیده بسرمردم نهاده اند ».

خلفای عباسی نه تنها گماشتگان نزدیك خویش را ازمیان ایرانیان برگزیدند بلکه بادختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند. وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان وغیره ایرانی بودند وازهرجهت طرف مشورت واقع میشدند و آنان هم ذره ای از خدمتگزاری و صمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه که میدانستند با بودن عباسیان کشور آنان (ایران) آباد

واصلاح خواهدشد .

عرب و بیعت

با این همه عباسیان نمیتوانستند یکباره از عربستان چشم بپوشندچه که خانهٔ کعبه درمکه‌وقبر حضرت‌رسول درمدینه بودواین‌دومکان مقدس نزدتمام مسلمانان‌محترم بوده وهست‌واساس‌خلافت عباسی نیز برهمین‌مبانی‌اسلامی‌بوده‌است. خلفای‌عباسی‌بیم‌داشتند که‌مبادا اهل‌مکه ومدینه ازبی اعتنائی آنان‌باعراب‌رنجیده‌خاطر گشته با آل‌علی بیعت کنند، از آن گذشته‌فقهای‌بزرگ اسلام درمدینه اقامت داشتند وجلب رضایت آنان نیزضروری بود وبسیاری ازخلفای پرهیزکار عباسی درهرامری ازامور مهم مملکتی با فقهای مزبور مشورت مینمودند ونظر آنان را میخواستند . ایرانیان ازاین‌جریانات اندیشناك میشدندکه مبادادوباره عربها پیش بیایند و از آنان انتقام جویند از اینرو کوشش داشتند عربها را تاحدود امکان برکنار سازند . وچون حج کعبه ازارکان مهم اسلام بود وخواه ناخواه‌خلفاء هم می‌بایستی بمکه وکعبه و حجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان بفکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی در مقابل کعبه درعراق بناکنند و مسلمانان را بزیارت آن محل مجبورنمایند ، منصورعباسی این‌فکر آنان را عملی ساخت وبنائی بنام قبةالخضراء (گنبدسبز) درعراق ایجادکرد تا بدان وسیله از قدرومنزلت کعبه بکاهد و ازآن گذشته منصورخواربارى را که از راه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد . اعراب که این وضع را دیدند عباسیان راکافر وملحددانسته بیعت آنانراباطل ساختند و با محمدبن عبدالله‌بن حسن نوادهٔ امیرالمؤمنین علی (ع) بیعت کردند ومالك‌بن‌انس‌ازفقهای بزرگ آنزمان باین معنی فتوی‌داد، ازطرف دیگربازماندگان اموی که‌باندلس رفته‌بودند درابتداء بنام عباسیان دعوت‌میکردند وکم کم نام‌عباسیان را ازمیان برده باسم خویش خطبه خواندند وچون ازمرکزخلافت عباسی دوربودند کسی متعرض آنان نشد و چنانکه در جلد اول این کتاب گفته شد عبدالرحمن‌بن معاویه اموی باندلس رفته تدریجا در آنجا استقلال یافت . خلاصه اینکه منصور از پیشرفت محمدبن عبدالله بهراس افتاده و بازحمت و مشقت بسیار بروی دست یافته اورا بقتل رسانید .

این گرفتاریهای منصور که از بی اعتنائی بحرمین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمد کرد باعث عبرت جانشین‌های اوشد و پس‌ازمرگ منصور پسرش‌مهدی برعکس پدر متوجه احترام و اهمیت حرمین شد . و همینکه بخلافت‌رسیدجامهٔ نوینی تقدیم کعبه نمود وخود بمکه‌و مدینه رفت وموقعیکه درمدینه بود۳۰۰ هزار دینار ازمصر و ۲۰۰ هزاردیناراز یمن برای‌او آوردند وتمام آنرا میان مردم‌مدینه تقسیم کرد، بعلاوه سی‌میلیون درهم ازمالیات عراق باخودبرده بااهل مکه ومردم مدینه بخشود . ویك صدو پنجاه‌هزارجامه‌بآنان‌خلعت دادومسجدحضرت‌رسول‌راوسعت‌داد وپانصد قراول ویساول ازخاندان انصار انتخاب کرده وباخودبعراق آوردواملاك‌بسیاری‌بآنان‌تیول داد و نیزفرمان داد نهری بنام(صله)در اراضی واسط‌کندند تامزارعی از آن مشروب گردد ومحصول آن املاك تازه راوقف مخارج حرمین نمود . جانشینان مهدی نیز مانند وی نسبت بحرمین اکرام واحترام فراوان مبذول میداشتند وهروقت‌که به‌حج میرفتندویابرای‌فرزندان‌خود بیعت‌میخواستندهدایای‌بسیارتقدیم حرمین کرده،بمردم مکه و مدینه احسان فراوان مینمودند .

چنانکه درسال ۱۸۶ هرون بادو پسر خودامین ومأمون بحج‌رفت‌و سه مرتبه بنام خود و دوفرزندش باهل مدینه بذل وبخشش کرد. وباهل مکه نیزاحسان‌بسیار نمود بقسمی‌که بخشش‌های وی بیك میلیون وپنجاه هزار دینار بالغ شد . سپس دو فرمان ولایت‌عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته در حرم‌کعبه نهادو از آن پس مخارج‌حرمین جزء بودجهٔ دولت درآمد. وخلفای عباسی متوجه‌اعراب‌شده باآنان مدارا و ملایمت میکردند .چون نیرومندی اعراب را یکی از موجبات بقای سلطنت خودمیدانستندودرعین‌حال‌نمی‌توانستند ازایرانیان‌چشم‌بپوشندچه‌که‌وزیران ومشیران آنان ایرانی بودندودر نتیجهٔ این جریان روز بروز رقابت عرب‌وعجم‌فزونی می‌یافت تابالاخره میان امین ومأمون اختلاف‌درگرفت وچون مادر مأمون ایرانی واهل خراسان بودازخراسانیان که‌دائی‌های‌اومحسوب‌میشدندکمك گرفت‌وسپاهیان عرب بطرف امین‌رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه(زبیده‌دخترعموی‌هرون)وعرب بود . خلاصه اینکه میان دولشکر عرب‌وعجم جنگ‌شروع‌شد وایرانیان بعربهاپیروز گشته

مأمون بخلافت رسیدو طبعاً نفوذ و قدرت ایرانیان فزونی یافت . عربهااز این‌و قایع بخشم آمده از گوشه‌وکنار بمخالفت مأمون برخاستندتامگر اوراخلع کرده‌دیگری را خلیفه‌سازند . مأمون‌طبعاً ازاین جریانات آگاه میشدو بیش‌ازپیش‌در تحقیر و کنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون بشام آمد و یکی ازاعراب ویرا درتحقیر اعراب ملامت نموده گفت‌ای خلیفه عربهای شام را نیز مانند عجم‌های خراسان بنواز مأمون درپاسخ چنین اظهارداشت :

«بخدا سوگند بگزافه گفتی چه اگر من قبیلهٔ قیس را از اسب بزیر آوردم برای‌آن بودکه می‌دانستم اگربمانند یك درهم در خزانهٔ من باقی نمیگذارند واما مردم یمن نه آنان مرا دوست دارند ونه من آنها رادوست دارم بزرگان‌قبیلهٔ قضاعه نیزدرانتظارسفیانی‌هستند تابدو پیوندند وازموقعی که‌خداوند پیغمبرخودرا ازقبیلهٔ مضر برانگیخت قبیلهٔ ربیعه برخدای‌خود خشمناك شده‌اند» .

وچون در سال ۲۱۸ معتصم‌خلیفه شد ترکان و فرغانیان را تربیت‌کرده مقرب درگاه ساخت و اعراب را بیش ازپیش خوار وزبون نمودو دست آنان بکلی از کارها کوتاه‌شده نزد دولتیان‌ناچیزو حقیرشدند.حتی امارت‌مصر که‌تاآنزمان بدست عربها بود تدریجاً از اعراب سلب‌شدو آخرین‌والی‌عرب‌مصرعنبسةبن‌اسحق‌میباشدکه درسال ۲۳۸ واپسین والی عرب آنکشور بود .معتصم برای‌اینکه کاملااز اعراب دور شود شهر بغداد را رهاکرده،شهر تازه‌ای‌بنام سامرا،بناکردوسپاهیان خودرا بدانجا انتقال‌داد. درهمان اوقات پاره‌ای ازامیران عرب از معتصم اجازه حج‌رفتن خواستند وچون معتصم از مسافرت آنان بحجاز بیمناك بودلذا در شهر سامرا مقدماتی شبیه کعبه ومنی وعرفات ایجادکرد وامیران راکه میخواستند بمکه بروند فرمان داد در همان‌نقاط‌اعمال حج بجاآرندوباین ترتیب‌نام عرب بیش ازپیش‌پست گشت، چنانکه درامثال آنزمان چنین مشهورشدکه عرب مانند سگ است لقمهٔ نانی جلویش بینداز ومغزش‌را بکوب‌ویااین‌مثل که‌میگفتندتاپیغمبری‌مانندمحمد(ص)نباشدوسبب‌پیروزی اعراب نگردد یك عرب در دنیا بخودی خود رستگار نمی گردد وزیران و بزرگان لشکری وکشوری عموماً غیرعرب(ایرانی، ترك، دیلم و غیره) بودند و خلفاء توجهی

باعراب نکرده باپول و شمشیر برقدرت خود میافزودند .

عربهاهم آشکارا برضد اینجریانات اعتراض داشتند وهرکس بایرانیان ومانند آنان (ترك ودیلم وغیره) اظهارمحبت میکرد مورد کینه و حملهٔ اعراب واقع میشد اگرچه خود خلیفه بود ، چنانکه پس ازمرگ معتصم و جلوس برادرش واثق دعبل خزاعی شاعر نامی آنزمان که درصمیره اقامت‌داشت راجع بمرگ آن خلیفه و آمدن این خلیفه اشعاری سرود ودرجلد اول کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکر نمودیم و اینك ترجمهٔ پاره‌ای ازآن اشعار :

« سپاس خدایراکه برای مردن اهل بدعت عزادار نیستیم و صبرشکیبائی لازم نداریم .

نه ازمردن آن خلیفه کسی غم خورد ونه ازآمدن این‌خلیفه کسی شادگشت.»

خلاصه اینکه جامعهٔ اسلامی درزمان خلفای راشدین کاملا عربی بود وهدفی جزانتشار دیانت اسلام نداشت واین هدف را ازآنرو با صمیمیت تعقیب میکردندکه برسالت حضرت رسول‌اکرم حقیقتاً مؤمن بودند و دعوت باسلام را امرمحکم خدای تعالی میدانستند ولی درزمان امویان اگرچه جامعهٔ اسلام بعربیت سابق استوارماند ولی حکومت دینی و خلافت مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل یافت و هدف اصلی‌جمع آوری مال‌بود ودرزمان عباسیان جامعهٔ عربیت ازبین رفت وخلفای‌عباسی برای بدست آوردن مال بملازمان ومأمورین غیر عرب متوجه شدند و آنانرا مقرب ساخته بکارها گماشتند وعلاوه براین باغیرعرب مزاوجت کردند ودرنتیجه خلفائی‌از عباسیان پدیدآمدکه ازطرف مادر عرب نبودند . ملل‌غیرعرب (ترك ، فارس ، دیلمی فرغانی ، سندی وغیره) برای تحصیل مقام وقدرت ونفوذ (چنانکه‌خواهیم‌شرح‌داد) بنای مسابقه راگزارده بجان یکدیگرافتادند .

ثروت عباسیان

در دورهٔ نخست

اکنون باصل موضوع میرسیم ، زیرا ثروت دولت اسلام تا آنزمان بحدکمال نرسیده بود واساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. بایددانست که ثروت هردولتی عبارت ازمقدار مالی است که پس ازوضع مخارج باقی میماند و گرنه‌فزونی‌درآمد، ثروت حساب‌نمیشود. چه که‌ممکن است هزینه‌بیش ازدرآمد باشد وچیزی برای دولت باقی نماند، با اینوصف میگوئیم که عبـاسیان در دورهٔ نخستین ثروت بسیاری بهم رساندند و اگرچه میزان درآمد وهزینهٔ عباسی درزمان پنج خلیفهٔاول آن دوره بدست نیامده ولی میـزان ثروت آنان ازاموالیکه ذخیره نموده بودندآشکارمیگردد. واما علت معلوم نبودن‌میزان درآمد و هزینهٔ دوران آن پنج خلیفه این است کـه بواسطهٔ کشمکش امین ومأمون (پسران هرون) تمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمهٔ حریق گشت همانطور که در واقعهٔ جماجم سال ۸۲ هجری اوراق واسناد بنی‌امیه آتش گرفت .

ثروت در اوایل دورهٔ عباسی

اولین خلیفهٔ عباسی ابوالعباس سفاح است که از۱۳۲ـ۱۳۶ مدت چهارسال فرمانروا بود ، وتمام آن مدت را درمیدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت وپس‌ازمرگش درجامه‌خانهٔ وی، نه‌جبه، چهارپیراهن ، پنج شلوار، چهارطیلسان ، سه‌بالاپوش یافتند . پس‌از سفاح منصور از۱۳۶تا۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت‌کرد . وی مرد باحزم واحتیاطی‌بود وبرای مبارزه باحوادث واتفاقات (نه ازروی لئامت) اموال فراوان گرد آورد وپس‌از مرگش ششصد میلیون درهم وچهارده میلیون دینار در خزانه یافتند و اگر بحساب آنروز هردیناری را پانزده درهم حساب‌کنیم ذخیرهٔ منصور هشتصدوده میلیون‌درهم بوده است (هردرهم مساوی بایك فرانك فرانسه است) . منصور هنگام مردن‌بفرزند خود مهدی چنین وصیت‌نموده گفت: بقدری برای تومال ذخیره‌کرده‌ام‌که اگرده‌سال

تمام مالیات وصول نشود هزینهٔ لشکری و کشوری و مقرری اولاد پیغمبر و مصارف مرزی ازاین اموال پرداخت خواهدشد ، این اموال را بخوبی نگاهدار چه تاخزانه معمورو پرپول باشد تومحترم و گرامی خواهی‌بود .»

همین سفارش ووصیت منصور به پسر میرسانـدکه وی مردی با فکر و تدبیر بوده وپیوسته فکر روزهای سخت و پیش‌آمد ها را داشته است . بطور کلی تمـام عملیات منصور بر خردمندی و هوشیاری او گواه میدهد ودر واقع سلطنت عباسیان با تدبیر ونقشه ومبارزات منصور استقرار یافت چه که وی برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت کرد و مبالغ هنگفت مصرف نمود . ازآنجمله در سال ۱۵٤ ششصدو سی میلیون‌درهم درجنگ باخوارج افریقیه خرج کرد وازهمین یك‌رقم بایدبمصارف عظیم سایر جنگهای وی پی‌ببریم . چه‌که وی غالب اوقات خودرا بجنگ بامخالفان اشتغال داشته است . منصورعلاوه برمصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان و نزدیکان خویش بخشش میکرد وچنانکه‌درظرف یك روز ده میلیون درهم میان خویشاوندان خود پخش نمود . تنها برای ساختمان بغـداد ٤۸۳۳۰۰۰ درهم مصرف کرد و البته این مبلغ غیر ازمبالغ دیگری است‌که صرف آبیاری و ساختن پلها وسدها شده‌است با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت‌که در زمان منصور هزارمیلیون (یك میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است وهرگاه‌آن مبلغ را به‌بیست ودو(سالهای حکمرانی منصور)تقسیم کنیم بطور متوسط سالی٤۵ میلیون درهم میشود وعلاوه‌براین‌مالیاتهای معمولی البته منصورمبالغی هم ازدارائی‌عاملان پس‌ازعزل آنان بنام استخراج‌برداشت میکرد . منصور اموالی راکه بآن عنوان ازعمال خود میگرفت جدا جدا درخـزانهٔ مخصوص میگذارد و آن خـزانه را بیت‌المال مظالم مینامید . اما همینکه اجلش نزدیك شد بپسرش مهدی گفت اموالی که باینطریق از عمال گرفته و جمع نموده‌ام پس‌از مرگ من بآنان باز گردان تاتو درنزد آنان محبوب ومحترم باشی. مهدی هم به وصیت پدرعمل کرد و اموال را بصاحبانش پس‌داد ، شاید تصور شود قسمت عمدهٔ ثروت منصور ازاموال امویان بوده چه‌که آنان نیزثروت بسیاری بهم زده بودند. اما این تصوراشتباه است ، چه‌که منصورثروت بنی‌امیه را درخزانهٔ مخصوصی جمع کرده

و آنرا خزانهٔ اموال خانوادهٔ لعنت میخواند . با این‌همه ثروت منصور دربرابر ثروت هرون ناچیز واندك مینمود چه‌که پس‌ازمرگ هرون نهصدمیلیون وکسری درهم در خزانهٔ وی یافتند درصورتیکه وی مانند منصور بیست ودوسال خلافت‌کرد وبواسطهٔ جود وسخائی که داشت مبالغ زیادی‌درایام خلافت بذل وبخشش نمود، معذالك‌نهصد میلیون موجودی اوبود ، ممکن است این توهم پیش آید که ثروت هنگفت هرون باقیماندهٔ ثروت مهدی و هادی میباشد در صورتیکه چنان نبوده است . زیرا مهدی بواسطهٔ بلندهمتی‌ودست ودل بازی که‌داشت تمام موجودی خودرا مصرف‌کرد وهادی نیزبیش ازیکسال واندی خلیفه نبود . مهدی از۱۵۸ـ۱٦۹ خلافت کرد و آنچه را درآنمدت گرد آورد بضمیمهٔ موجودی پدر خود منصور بذل و بخشش‌کرد . مثلا عبدالله‌بن مالك را در یکموقع چهارصد بار استر درهم بخشید و با این جود وکرم طبعاً چیزی درخزانهٔ آن خلیفه‌باقی نمانده بود که‌برشید برسد و آنچه ازرشیدباقی مانده بود قطعاً عمل‌کرد خود او بوده است . نکتهٔ دیگراینکه اگرچه مدت‌خلافت هرون و منصور یکسان بوده ولی منصور مانند هرون بذل و بخشش نداشته است همینکه بخل منصور و بذل و بخشش هرون بامیزان موجودی هردو مورد دقت‌واقع شود معلوم میگرددکه در آمد زمان هرون خیلی زیادتر از در آمددورهٔ‌منصورمی‌باشد واز نتایج جود وسخای هرون یکی میزان درآمد واموال‌واملاك‌برمکیان‌است که در نتیجهٔ سخا وتمندی هرون دارای آنهمه ثروت ومال شدند .

پس‌ازمرگ هرون امین ومأمون‌پسران‌وی‌بایکدیگر جنگیدند ، امین‌در بغداد بود ومادرش زبیده‌خزانه هرون‌را باختیار وی گذاشت جنگ امین ومأمون چندسال ادامه یافت امین در ظرف آنمدت قسمتی از اموال را بمصرف جنگ رسانید وقسمت دیگررا میان خواجه سرایان وکنیزکان و ندیمان و ملازمان خود تقسیم نمود . چه که وی تمام اوقات خود را بعیش و عشرت میگذراند و از دیدار و ملاقات برادران واقوام‌کناره میگرفت . اما مأمون درخراسان اقامت داشت وبالاخره در۱۹۸ هجری امین‌کشته شد وتمام ممالك اسلامی بتصرف مأمون در آمدوالبته خراسانیان بیش‌از پیش اقتدار ونفوذ یافتند چه باکمك آنان مأمون بر امین غلبه کرد . خلاصه آنکه

پس از استقرار امنیت مأمون بترجمهٔ کتابهای علمی و نقل وانتقال علوم‌وفنون‌ازدیگر زبانها بزبان عربی پرداخت وشرح این‌مطالب درجلد آخر کتاب که به‌علوم و ادبیات اختصاص داده‌شده خواهد آمد .

دردورهٔ خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه‌بواسطهٔ پایان‌جنگ‌های داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت وتجارت پرداختند. مدت خلافت‌مأمون مانند مدت خلافت پدرش هرون و جدش منصور بیست و دو سال شد اما میزان موجودی خزانهٔ مأمون‌درهنگام مرگ معلوم نیست وشاید این‌موضوع هم مثل سایرمطالب‌از میان رفته است چه که‌تاریخ نویسان آن‌ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند .

بهرحال اندوختن مال پس ازخلفای راشدین(حتی‌در زمان عثمان . مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است واز قرار مذکور عبدالرحمن‌ناصر خلیفهٔ اموی‌که از۳۰۰ تا ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تاسال ۳۴۰ مبلغ بیست‌میلیون‌دینار پس‌انداز داشت ، در صورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیر بوده است :

۱ ـ مالیات معمولی	۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ ـ مالیات بازار وخالصه	۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل	۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه براین درآمدها ناصرمبالغ زیادی ازبابت خمس غنایم نیزمیگرفت‌وفقط یك سوم کلیهٔ‌درآمد خودرابمصرف سپاهیان میرسانید ابن‌خلدون‌میگوید : « پس‌از مرگ ناصر پنج‌هزارمیلیون‌دینار درخزانهٔ‌وی موجودبود. گرچه‌این‌مبلغ‌بسیار گزاف مینماید اما ابن‌خلدون علاوه برآنکه مبلغ مزبور را برقم ذکر نموده از روی وزن نیز تأکید میکند ومقدار آنرا پانصد قنطار مینویسد .ودرهرحال‌اظهارچنین‌موضوع مبالغه‌آمیزی‌ازفیلسوفی مثل‌ابن خلدون دور ازرسم وعادت‌معمول‌بنظر میآیدودلیل برگزافه گوئی ابن‌خلدون آنکه ابن‌حوقل ازنویسندگان معاصر آن‌خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد وپسرش حکم‌بخلافت رسید مقداری ازاموال ودارائی‌بزرگان را مصادره کرده بخزانه فرستاد و مجموع موجودی پدراوباآنچه که‌خود حکم مصادره

کرده‌بود بچهل میلیون دینار بالغ میشد وبنابگفتهٔ ابن‌حرقل آن‌مبلغ (چهل‌میلیون دینار)بسیار زیاد بوده وهیچ دولتی در آنزمان چنین موجودی مهمی نداشته است . و این گفته ابن‌حرقل از آن‌است که در آن ایام دولت عباسی‌رو بانحطاط گذارده بود و خلفا وامرای عباسی برای بدست‌آوردن مال‌کشمکش‌داشته اموال یکدیگر را مصادره مینمودند .

بهرحال درزمان مأمون بیش ازهرموقع دیگر موجودی نقدی خزانهٔ دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت ، بقسمی‌که پیش ازآن موجودی نقدی خزانه دولتهای‌اسلامی وغیراسلامی‌بآن‌میزان‌نرسیده بود . ومقدار این مالیات‌های هنگفت را از مقدمه ابن خلدون نقل میکنیم که او آنرا ازدفاتر دولتی‌نقل‌کرده‌است‌وقدیمی ترین صورت حسابی است‌که از دولت‌های اسلامی بدست ما رسیده است و سپس دوصورت حساب دیگر مینگاریم که یکی‌از قدامة‌بن جعفر ودیگری ازابن‌خردادبه میباشد و تاریخ هیچیك از این صورت حسابها ازاواسط قرن سوم هجری تجاوز نمیکند واینك هر سه صورت را مینگاریم وبا یکدیگر مقایسه‌میکنیم‌تامیزان‌ثروت معلوم گردد .

امالازم میدانیم‌که پیش از درج آن‌صورت ها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام را در زمان مأمون بنگاریم تا تناسب شهرستانها نسبت بیکدیگر وتناسب آنان با پای‌تخت عباسیان(بغداد) معلوم گردد .

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام

درزمان مأمون

حدود . از طرف مشرق هندوستان و کمی ازچین و خلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم و باصطلاح امروز دریای سیاه ، آسیای صغیر ، مدیترانه ، روسیه وبلغارستان. ازشمال بلادسریر، خزر، لان (درآسیا) جبال‌پیرنه(دراروپا) وباصطلاح امروز سیبریه ، دریای خزر ، مدیترانه ـ از جنوب خلیج فارس و ممالك مجاور مصر و نوبه .

مساحت این مملکت وعدهٔ نفوس آن در جلد اول این کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده و مساحت آن ایالت ها و روابط و نسبت آن ایالات بایکدیگر بحسب زمان وحکومت‌ها تغییرمیکرده‌است‌وشرح ذیل عبارت از وضع جغرافیائی مملکت‌اسلام‌درزمان‌مأمون است که ازکتب جغرافیائی آن زمان بخصوص تألیفات استخری‌وابن حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به‌بیست اقلیم(استان)شرقی‌وهفت اقلیم‌غربی تقسیم میشده . از اینقرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان‌غربی :

دیار عرب(عربستان) جزایر ونواحی خلیج‌فارس ، دیار مغرب(ممالك شمالی افریقا)، مصر ، شام ، جزایرمدیترانه وسواحل آن‌جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان(اهواز)، فارس، کرمان،مکران، وبلادجبل(عراق‌عجم)، دیلم (گیلان) طبرستان (مازندران) ، جرجان (گرگان) ، قومس(سمنان و دامغان) ،

طوران (۱) سند ، آذربایجان ، بلاد آران(قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراء النهر(آنطرف رود جیحون)خوارزم .

و اینك مختصری راجع بآن ممالك .

عربستان . یاجزیرةالعرب که‌ازجنوب بخلیج فارس و آبادان میپیوندد ورود دجله درآنجا بدریا میریزد وبحرین نیز جزء آنست(۲)و ازآنجا بعمان محدودمیشود و از کرانه مهره وحضر موت و عدن گذشته بسواحل یمن وجده میرسد .آنگاه ازمدین گذشته تا ایله منتهی‌میگردد وهر گاه نام‌خلیج فارس برده میشودمنظور آبهائی‌است که بلاد عرب را احاطه‌کرده است و آن‌قسمت که ازباب‌المندب تاایله امتداددارد به دریای قرمز یاقلزم مشهور است .واما حدودخشکی آن ازشمال‌غربی بشام‌وفلسطین امتداد میابد وبخط منحنی ازایله تابحرالمیت (دریاچه‌بدبو)، شراة، بلقاء ، اذرعات ، سلمیه ، خناصره‌ممتدشده بفرات‌میرسد.وازورقه‌بقرقیسیاورحبه گذشته‌بکوفه وبطایح وواسط رسیده تاآبادان می آید :

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ ـ حجاز مشتمل برمکه وطایف ومدینه ویمامه و توابع آن .

۲ ـ نجد ، حجازکه به‌بحرین میرسد .

۳ ـ عراق وجزیره وشام‌و یمن (تهامه‌و نجدیمن‌و عمان و مهره و حضر موت وبلاد صنعاء و عدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

بحرفارس،خلیج‌فارس مقصود از خلیج فارس درجغرافی اسلام آن‌قسمت از آبهائی است‌که برممالك عرب‌نشین‌احاطه دارد وازمصب‌رود دجله درعراق آغازمی گردد وبایله‌میرسد ، سپس خلیج فارس، دریای عرب ، خلیج عدن ، دریای قرمز ، خلیج عقبه نیز جزء آن است وشرح آن‌قسمت‌ها فعلا موردبحث‌نیست

---

۱ ـ مقصود ازطوران خاك بلوچستان میباشدکه فعلاقسمتی ازآن جزء ایران وقسمت بیشترش‌جزء پاکستان است . مترجم .

۲ ـ تاظهوراسلام‌بحرین‌وقسمت‌عمدهٔ عربستان (یمن‌وغیره)جزءامپراطوری ایران‌بوده‌و اندکی‌پس ازخلافت‌مأمون درزمان‌آل‌بویه فارس ومتعلقات‌آن‌ازجمله بحرین‌مجدداً بایران برگشت‌واکنون‌نیز جزایر بحرین بموجب مدارك واسناد مهم تاریخی جزء لاینفك ایران میباشد .مترجم .

دیار مغرب دراصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع در حدود غربی مصر است و مشتمل برچهار قسمت میباشد :

۱ ـ برقه ۲ ـ افریقیه یا تونس ۳ـ تاهرت یاالجزایر ٤ـ طنجه، سوس، زویله یا مراکش واینك تفصیل مختصر هریك از آن :

برقه شهری است که درسرزمین هموار حاصلخیز واقع شده و درصحاری آن طوایف بربر اقامت دارند. طرابلس غرب واقع میان برقه وافریقیه ازسنگ بناشده است سپس مهدیه و آنگاه تونس که شهر بزرگ وپرنعمتی است .

آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع درقسمت خشکی میباشدو پایتخت ومرکز تونس است .تاهرت که کرسی نشین آن تاهرت وسایر شهرهای آن سجلماسه که از صحرا دورتر واقع شده است.

جغرافی نویسان اسلام اندلس رانیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارند چه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیار مغرب بوده است. بهرحال اندلس یااسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است وحدود آن نیز مشهور میباشد. ازشهرهای مهم آن: جیان، طلیطله، سر قسطه، لارده ، وادی الحجاره ، ترجاله، قوریه ، مارده ، باجه ، غافق، لبله، قرمونه، استجه، ریه است. وبنادر آن شنترین، مالقه و جبل طارق وغیره میباشد .

مصر . حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی در آنزمان بجه ـ نوبه تا دریـای قرمز عقبه نیز جزء مصرمحسوب میشده است .

شام . که آنرا سوریه می گفتند وبه هفت قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ ـ اردو گاه فلسطین ۲ ـ اردو گاه اردن ۳ ـ اردو گاه حمص ٤ ـ اردو گاه دمشق٥ـ اردو گاه قنسرین ٦ـ کرسی نشین ها (عواصم)۷ـ شهرهای سرحدی (ثغور).

اردو گاه فلسطین اولین اردو گاه شام میباشد،ازطرف مغرب بمصر ورفح محدود میشود. ازطرف شمال به «لجون» مشتمل بریافا ـ اریحا ـ بیت لحم ـ غزه ـ شراة ـ بحر المیت (دریاچه بدبو) گوربیسان ـ نابلس منتهی میگردد . شهرهای عمدهٔ آن رمله که حاکم نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت المقدس است .

اردوگاه دمشق : شهرعمده‌اش دمشق بزرگترین شهرهای شام ومشهوراست .

اردوگاه حمص . کرسی‌نشین آن‌حمص ، ازشهرهای مشهور می‌باشد . سپس انطرطوس ، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، جاه ، که آنموقع از شهرهای کـوچك شام بودند .

اردوگاه قنسرین ، حاکم نشین آن حلب که تاکنون بشهرت خود باقی است وچون درسرراه عراق و شهرهای سرحدی واقع شده بسیار مهم بوده است . قنسرین ومعرةالنعمان(۱) ازشهرهای کوچك این اردوگاه میباشد مقصود از عواصم یاکرسی‌نشین‌ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده وتا اسکندرونه(۲) امتدادمی‌یافته‌است، شهرعمدهٔ آن انطاکیه‌که پس از دمشق از شهرهای باصفای شام بشمار می‌آید و در زمان رومیان حاکم نشین شامـات بوده است . اصطخری میگوید : انطاکیه باروی عظیمی داشته بقسمی‌که یك‌سوار بایستی دوروز راه بپیماید تا اطراف آن باروراطی کند . دیگراز شهرهای عواصم یکی باش درکنار فرات ودیگر بینج ودرصحرای شام واقع است .

اما ثغوریاشهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تاکوه هـای طورس در آسیای صغیر امتداد می‌یافت وازشهرهـای مهم آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه بزرگترین‌شهرمرزی وحصن منصور ، حدث ، مرعش ، زبطره، هارونیه، مصیصه، اذنه، طرطوس میباشد .

پاره‌ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور وعواصم را یکجا عواصم میخواندند وچون منظورآنان ازثغور شهرهای مرزی است لذاآنرا بدوقسمت‌تقسیم‌کرده، ثغور

۱ـ معرةالنعمان موطن‌ابوالعلاء معری است . ابوالعلاء فیلسوف بزرگ‌عرب و اسلام درسال ۳۶۳ هجری در معره دنیا آمد و درسال ٤٤٩ در همانجا درگـذشته بخاك رفت ، مهمترین تألیفات او سقط‌الزند ـ لزومیات ورسالات‌الغفران میباشد . وی از فلاسفهٔ متشائم (بدبین) وبقول فرنگی‌ها **Pessimist** محسوب میشد. مترجم

۲ـ اسکندرونه‌که اکنون ترکهاآنرا هاتای‌میگویند ازبنادرمشهورشام درکنارمدیترانه وتا۱۹۱۸ جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعیکه فرانسه ازطرف سازمان ملل قیم سوریه بود بندر مزبور را درژوئن ۱۹۳۹ به‌ترکیه بخشید وفعلا جزء ترکیه میباشد وقریب‌سیصد هزارجمعیت دارد وازآن عده قریب چهل‌درصد ترك وبقیه عرب وارمنی وغیره میباشند . مترجم

امی (شهرهای مرزی شام) ثغور جزریه (شهرهای مرزی جزیرة العراق میگفتند.)

دریای مدیترانه

مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا گشودند واکنون جزء موضوع ما نمیباشد.



ملك حسین پادشاه سابق حجاز از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام

جزیره ـ قسمت شمالی بین النهرین (اراضی میان دجله وفرات) را جزیره سمت جنوبی آنرا عراق میگفتند. بکریت واقع در کنار دجله و انبار یا (هیت)

واقع در کنارفرات میان این‌دوقسمت قرارداشته است .

پاره‌ای‌جغرافی نویسان شهرهای‌واقع در آنطرف دجله وفرات رانیزجزء جزیره قرارمیدهند ودرهرحال جزیره ازطرف شمال محدود است بمیافارقین و توابع آن ازطرف مغرب برود فرات تا نزدیکی ملطیه ، ازطرف جنوب بشهرهیت درکنار فرات وتکریت‌درکرانهٔ دجله وازجنوب غربی بصحرای جزیره وازشرق بجبال‌وآذربایجان منتهی میشود .

جزیره مانند عراق شهرحاصل خیز پرنعمتی است ، مشهورترین شهرهای آن موصل درکرانهٔ غربی دجله سنجار دروسط صحرا (دردیارسبله) بواسطهٔ نخلستانهای ممتاز معروف میباشد. نصیبین باصفاترین شهرهای‌جزیره میباشد . دارا شهرکوچکی میباشد رأس‌عین درزمین هموار دردیار مصر واقع شده . آمد درقسمت بالای دجله جزیرهٔ ابن عمردرکنار دجله ـ رقه ـ قرقیسیا ـ حدیثه ـ هیت درکرانهٔ فرات ـ حران شهرصابئی‌ها(صبی‌ها)(۱) دروسط جزیره واقع است . رها درزمان‌سریانی‌ها مدارس عالی ودانشمندان نامی داشته است . سروج شهر حاصل‌خیزی است و تاکستانهای فراوان دارد .

قبیلهٔ ربیعه درصحراهای خرم وسرسبز شمال شرقی و قبیلهٔ مضر در قسمتهای حاصل‌خیز جنوب غربی اقامت دارند وقبل از اسلام نیز درهمان نواحی بوده‌اند، هر دوقبیله بگله‌داری وتربیت اسب وشتر مشهورند وبحال شهری وایلاتی در ده و شهر وصحرا زندگی میکنند . تکریت که بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع درکنار دجله است.

عراق . عبارت ازقسمت جنوبی بین‌النهرین و توابع آن است و ازتکریت در کناردجله بطورشمالی ـ جنوبی تا آبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن ازقادسیه (کوفه) تاحلوان امتداد می‌یابد وامامحیط آن اگرتکریت رامبدأ قراردهیم ازمشرق بشهرزور وازجنوب شرقی بحلوان وسیروان وصمیرة وحدود شوش تاآبادان میرسد

۱ـ صبی‌ها یا صابئین که اکنون نیزدرعراق وخوزستان اقامت دارند بقول مشهور ازپیروان‌یحیای معمدان هستند ومانندیهود انتظار ظهورمسیح رامیکشند. مترجم

آنگاه بطرف بصره متمایل میشود ، از آنجا بطرف شمال غربی به بادیه وسواد بصره وبطائح (۱) تاکوفه میرسد ، سپس ازشهرانبار در کنار فرات میگذرد و از شمال به تکریت میرسد وقسمت واقع میان دجله وفرات راسواد میگویند .

حدودی که گفته شد مربوط بدوران تمدن اسلام بود والبته باحدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییریافته است و درهرحال بزودی مفصلا دراین باره صحبت میداریم . مشهور ترین شهر هـای عراق بغداد است که در دورهٔ باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالك مسلمانان بوده . وبدست منصور عباسی احداث شد . بصره ازشهرهای عربی واسلامی است که درزمان عمر بناشد . بصره بطایحی دارد که دربارهٔ آن صحبت میداریم . واسط نیز ازشهرهای عربی است وحجاج آنرادر وسط سوادبنا نهاد . کوفه در کرانهٔ غربی فرات از شهرهای عربی میباشد . دیگراز شهرهای عراق نهروان درمشرق دجله کنار نهری بهمین اسم بوده که اکنون خشك شده است حلوان در انتهای حدود شرقی عراق شهر بزرگی درنزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگرحیره نزدیك کوفه وابله نزدیك بصره است .

خوزستان . واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس وعراق از طرف شمال بعراق عجم (جبال) ازمشرق بفارس و اصفهان و ازطرف مغرب بعراق عرب و ازجنوب به خلیج فارس محدود است . شهر بزرگ آن اهواز است و گاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهوازمیگویند وبچندین شهرستان تقسیم میشود ازاینقرار :

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر ، رامهرمز ، سرق ، عسکر ـ مکرم و هریك ازآن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس . ازطرف مشرق بکرمان ، مغرب به خوزستان ، شمال به اصفهان و دشت خراسان و جنوب و جنوب غربی بخلیج فـارس محدود میباشد . این استان بـه پنج شهرستان تقسیم میشود که بزرگترین آن شهرستان استخر و کرسی آن استخرمیباشد سپس شهرستان اردشیرخوره که حاکم نشین آن گور میباشد. شهرشیراز بزرگترین شهرفارس دراین شهرستان است . امیر فارس دراین شهر اقامت میکرده دفاتر دولتی

۱ـ بطائح جمع بطیحه بمعنای مرداب و باتلاق میباشد . مترجم

در آنجا بوده‌است . دیگر شهرستان داراب گرد وشهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن‌شهرارگان(بهبهان) میباشدوشهرستان شاهپورحاکم نشین آن کازرون کوچکترین شهرستان فارس است . بیش از صدایل کرد در صحاری وچراگاه های فارس اقامت دارندو محل‌اقامت آنانرارسوم میگویند ومجموع آنان بیش‌از پانصد هزار خانوار میباشند که‌مانند عربهاتابستان‌و زمستان ازمحل خودکوچ میکنند . (ییلاق‌وقشلاق میروند) وگاه دریك خانواده ده‌مرد یافت میشود که بعضی از آنان مزدورو بعضی چوپان وبقیه صاحب گله هستندو اگر معدل مردان‌هر خانواده‌ای راپنج نفر حساب کنیم جمعیت مردان‌ایل‌دومیلیون ونیم‌میشود باافزایش شمارهٔ زنان‌و کودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش‌از ده‌میلیون میگردد .

کرمان . واقع درمغرب‌فارس ومشرق‌مکران‌وسجستان (سیستان) ازطرف شمال بصحاری خراسان . واز جنوب به‌خلیج فارس محدود است . مساحت‌این‌استان از فارس بیشتر است . مشهور ترین شهر های آن سیر جان ، بم ، جیرفت و هرمز میباشد .

مکران . در مشرق کرمان واقع شده است ـ طوران‌وقسمتی از سند نیزدر مشرق مکران میباشد . از طرف شمال به‌سیستان وهند ، از طرف‌جنوب‌بخلیج فارس محدود است . این استان ازکرمان بزرگتر است شهرهای نامی آن تیز ،کیز، درك، رسك است .

طوران . از فارس کوچکتر است ، در مغرب مکران و شمال شرقی سند واز جنوب‌بخلیج فارس محدود میباشد. مشهور ترین شهرهای آن‌محالی،کیزکانان، قصدار است .

سند (۱) . آخرین‌حدودمملکت اسلامی‌درمشرق‌میباشد.مشهورترین‌شهر-های آن منصوره در خلیج رود مهران ودر شبه جزیره واقع شده ، مردم آن‌مسلمان

۱ـ فعلا ایالت سند جزء پنج ایالت کشور پاکستان میباشد ازاینقرار

آ ـ پاکستان غربی: سند جلوچ بلوچستان ـ پنجاب‌غربی

ب ـ پاکستان شرقی : بنگال شرقی وقسمتی ازاسام (ناحیه‌کیسلت) مترجم

هستند و بزبان هندی آنجا را برهمن آباد میگویند ، دیگر از شهرهای مشهـور آن

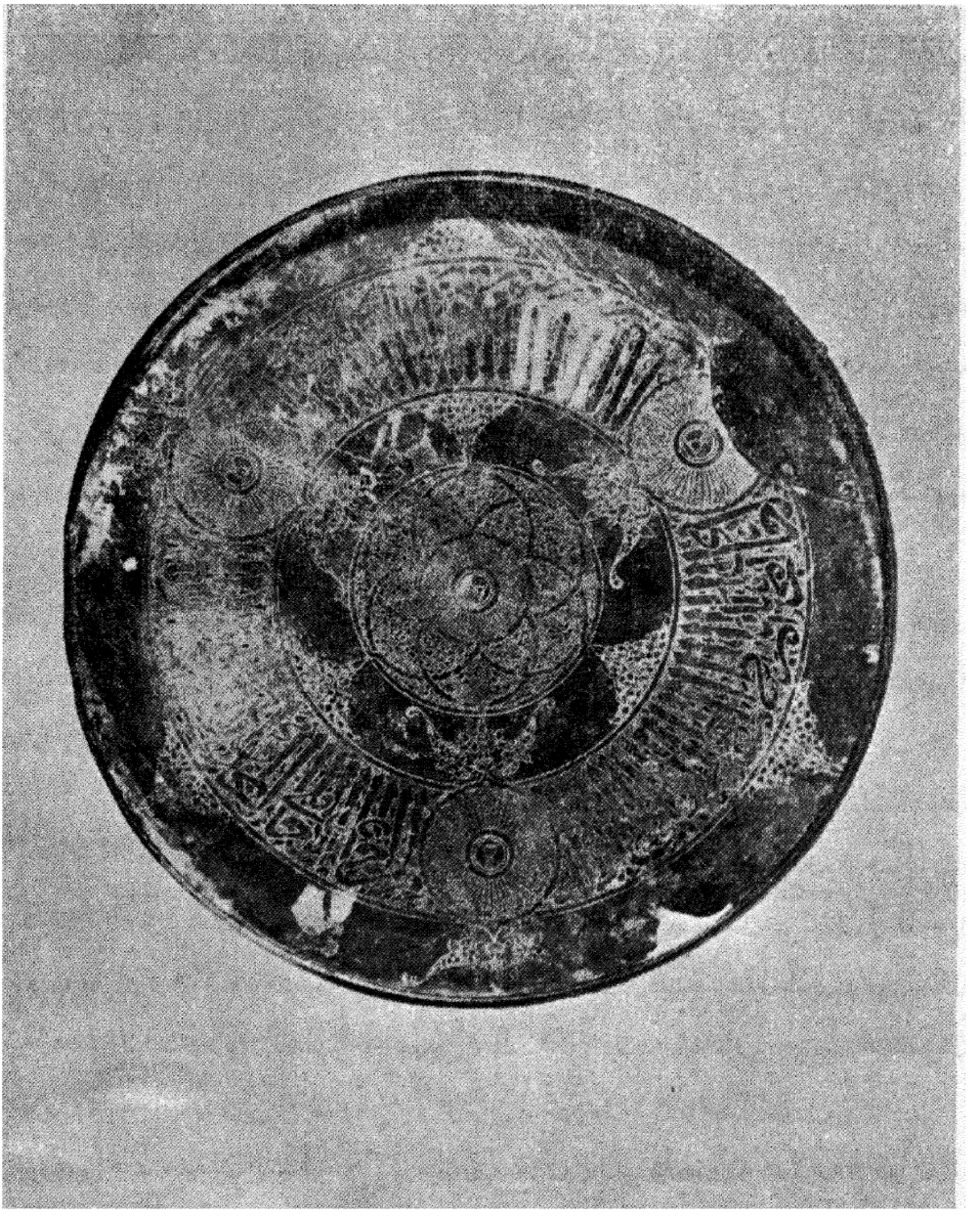

ع- سینی بزرگ مس دارای گل و بوته و نوشته وروی آن آب نقره داده شده درزمان ملوك الطوایف

دیبل در کنـاردریا ومیلتان میباشد ، استخری ایالت مکران وطوران و سند راجمعاً سند میخواند .

ارمنستان . واقع در بالای جزیره ازطرف مشرق بآذربایجان و آران ، ازطرف

مغرب بممالک روم (آسیای صغیر) ، از طرف شمال بجبال قبق (کوههای قفقاز) واز طرف جنوب بجزیره محدود میشود .

حاکم نشین آن دبیل وبیشترمردم آنجا مسیحی هستند. اخلاط، قالیقلا، ارزن، میافارقین ازشهرهای نامی ارمنستان میباشد وعده‌ای این شهراخیر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند وما نیزچنان کردیم .

آذربایجان. درمشرق جزیره ازطرف مغرب بجزیره وارمنستان از طرف مشرق بدریای خزروبلاد دیلم (گیلان) واز طرف شمال به اردن واز جنوب به جبال (عراق عجم) محدود است . حاکم نشین آن اردبیل . طول آن دومیل در دومیل است ومرکزحکمرانی وفرماندهی سپاه میباشد . مراغه شهردوم آذربایجان و قبلا حاکم نشین آن استان بوده است. ارومیه (رضائیه) درکنار دریاچه (شراة ـ رضائیه) سلماس، مرند ، شیزازشهرهای مهم آذربایجان است .

آران · شمال آذربایجان ازمشرق بدریای خزر، ازمغرب بارمنستان ، ازشمال بکوههای قفقاز، ازجنوب بآذربایجان محدود میشود ، بردعه ، تفلیس، باب ، (دربند) بیلقان ، شاوران وغیره ازشهرهای نامی آن استان است .

جبال ـ عراق عجم مقصود ازجبال قسمت کوهستانی فارس استکه بچند استان تقسیم میشود. مشهورترین آن ماه کوفه که آنرا دینور میگویند وماه بصره که آنرا نهاوند میخوانند . بلاد جبال ازمشرق بصحرای خراسان و فارس؛ ازمغرب بعراق وجزیره ، ازشمال بآذربایجان ودیلم وری وقزوین وازجنوب بخوزستان وعراق محدود است ودارای شهرهای مهمی است که از آنجمله همدان ، دینور ،ماسبذان اصفهان ، قم ، کاشان ، لرستان ، کرج ، قزوین . شهرزوروحلوان است .

مساحت همدان یك فرسخ دریك فرسخ وباروئی داشته که دروازه‌های آن از آهن بوده است .

دینوریا ماه (۱) کوفه دوثلث همدان است ، اصفهان دوشهر بوده که دومیل میان

۱ـ ادواردبراون درجلد اول تاریخ ادبیات ایران میگوید کلمهٔ ماه که درکتب جغرافیائی اعراب آمده وبماهات جمع بسته شده معرب کلمه ماد است وچون شهرهای مزبور (دینوروغیره) درماد قدیم بوده جغرافی نویسان عرب آنرا بماه کوفه وغیره تعبیر کرده‌اند . مترجم

آن دو شهر مسافت داشته است .

نهاوند یا ماه بصره دردامنهٔ کوه واقعشده واز گل بنا گشته است .حلوان نیزدر دامنهٔ کوهی است که مشرف برعراق میباشد . شهرزور نزدیک عراق است . قزوین بر فرازفارس وازشهرهای سرحدی دیلم است . قم برج وباروئی دارد وشهرحاصلخیزی است ، کاشان شهر کوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) . کوهستان مشرف بردریای خزراست ، از جنوب به قزوین وقسمتی از آذربایجان. وازشمال بدریای خزروازمشرق به قومس وازمغرب بآذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی درکوهستان و بعضی در دشت اقامت دارند. ری ، البرز ، زنجان ، طالقان ،قزوین ، رویان از توابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) . در مشرق دیلم درکناردریای خزراز مشرق بگرگان و ازمغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهر آن آمل ، سپس ساری ازشهرهای پر آب و دیگر دماوند یا دنباوند است .

گرگان . درمشرق وشمال مازندران ازشمال بترکستان و ازجنوب بقومس واز مشرق بخراسان وازمغرب بدریای خزر محدود میشود،بزرگترین شهر آن گرگان از آمل بزرگتراست . سپس استراباد در جنوب ودهستان درکنار دریا قرار دارد .

قومس(سمنان ودامغان) درجنوب گرگان وطبرستان(مازندران)ازطرف شمال بآن دو استان محدود میشودوازجنوب ومشرق بخراسان واز مغرب بهری محدود میگردد . حاکم نشین آن دامغان است .

دشت خراسان . دروسط بلاد مشرق واقع شده است ازشمال بقومس،ازجنوب بفارس وسیستان، از مشرق بهسیستان وخراسان ، از مغرب بجبال وری محدود میباشد جمعیت آن از بادیةالعرب کمتر است ، بعضی از دشت های خراسان تابع فارس وکرمان و بعضی تابع خراسان است و چون بی آب است عبور از آن دشتها(کویر) دشوار مینماید :

سیستان . واقع در شمال مکران از مشرق بدشتی منتهی میشود که میان مکران و سندواقع است.ازجنوب بمکران ازشمال بهند وازمغرب بدشت(کویر)خراسان محدود

است . بزرگترین شهر آن زرند. بست ، طاق وغیره است .

خراسان . بزرگترین وحاصل خیز ترین اقلیم های (استانها) مشرق میباشد، از شمال شرقی بماوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان)، ازجنوب بکویر خراسان وفارس و از مغرب بقومس محدود می باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشابور، مرو ، هرات ، بلخ ، کوهستان، طوس، نسا ، ابیورد ، سرخس ، اسفراین ، بوشنك ، بادغیس، گنج رستاق، مرورود ، گوزگان ، طخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین آن نیشابور بزرگترین شهر خراسان است و آنرا ابرشهر هم مینامند در جلگهٔ هموارى از گل بناشده ، مساحت آن یك فرسخ دریك فرسخ میباشد . شهر مرو مشهور بمروشاه جهان از شهر های باستانی خراسان است . خلاصه اینکه خراسان شهرهای آباد پرجمعیت و زمین حاصل خیز دارد و در آمد مسلمانان از خراسان بسیار است .

ماوراءالنهر. آخرین استان شمال شرقی اسلامی است. از شمال به ترکستان و هند، ازجنوب غربی بخراسان ، از شمال غربی بخوارزم ، و ازجنوب به طخارستان محدود است . رود جیحون میان خراسان وماوراءالنهر جاری می باشد. شهرهای مهم آن عبارت است ازبخارا، سمرقند ، کش ، نخشب ، بیکند، ساغانیان ، فرغانه ، سغد ، شاش (چاچ)، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم . استخری خوارزم را جزء ماوراءالنهر میشمارد چه که آن کشور تیکه خاك درازاندامی است و در کرانهٔ شمالی جیحون قرار گرفته است. ازطرف شمال بدریاچه (اورال)، از جنوب بخراسان وسند، واز مشرق و مغرب بکویرهای وسیعی محدود میشود . حاکم نشین آن خوارزم است .

این بود خلاصه‌ای از جغرافیای ممالك اسلامی درزمان مأمون وارتباط وتناسب پاره‌ای ازاستانهای آن بایکدیگر که برای احاطهٔ کامل بروضع مالیاتی دورهٔ عباسی دانستن آن لازم مینمود . و تنها کشور اندلس که جزء ممالك اسلامی بوده در قسمت مالیات مستثنی میشده چه که مالیات آن کشور درزمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکتهٔ قابل‌ذکر اینکه مالیات‌هریك ازاین ممالك باسم آن مملکت یا استان پرداخت نمیشده زیرا بعضی از آن استانهاجزء استانهای دیگر درمیآمدندودردوره‌های مختلف این وضع تغییر میکرده است. وچه بساکه درصورت مالیات‌نام‌یك‌اقلیم ذکر شده و مقصود دویا سه اقلیم بوده‌که جمعاً تحت نظر یك‌والی‌اداره‌میشده‌است و در غالب موارد خلفاء بجهاتی‌که تعیین وشمارهٔ آن امکان نداردیك‌عامل (والی)را برچند اقلیم حکومت میدادند.

اکنون پیش ازآنکه راجع بمالیات این ممالك و درآمد آن صحبت بداریم لازم است ازارتباط آن‌کشورها با بغدادپای‌تخت مملکت اسلامی‌ازنظروصول‌وایصال مالیات بدان‌مرکز سیاسی ومالی مطالبی بنگاریم.

روابط ممالك‌عباسی با پایتخت

در جلد اول این‌کتاب هنگام گفتگو ازاستان وممالك‌اسلامی گفتیم‌که وضع حکومت مسلمانان در این ممالك بیشتر به اشغال نظامی شباهت داشته است و درزمان خلفای راشدین والیان(استانداران)درعین‌حال فرماندهان‌نظامی همان ممالکی‌بودندکه خودشان آن نواحی راگشوده بودند فقط ازمردم آنجا مالیات‌های مربوط رادریافت‌میداشتند وبرای مسلمانان نماز جماعت بپا میکردند و سایر امور داخلی آن ممالك مانند گذشته (پیش از اسلام) اداره میشد. منتهی‌حکام اسلام نیز درآن نظارت داشتند. مأمورین وصول و ایصال مالیات نیز خود بومیان بودند واگر مالیات و جزیه باهم جمع میشد از مجموع آن درآمد هزینهٔ تحصیل داری و غیره را برداشت میکردند وبقیه را بوالی مسلمان میپرداختند. والی‌مسلمان مقرری سپاهیان و سرداران را می‌پرداخت ومبالغی هم برای ساختن و اصلاح پل‌ها و سدها وغیره مصرف میکرد وهرچه‌میماندبپایتخت (مدینه) میفرستاد.

پس ازخلفای راشدین همینکه نوبت بمعاویه رسیداین‌وضع تغییرکرد. چه‌که وی برای سرکوبی مخالفان و دسته بندی احتیاج بپول و همراهی اشخاص داشت وخواه وناخواه ممالك‌اسلامی را طعمهٔ عمال (والیان)قرار داده‌دست آنان‌رادر کارها بازگذارد، سپس مسلمانان درصدد برآمدند که امور دفتری ومالی ممالك اسلامی

را خوداداره کنندواز آن رواز زمان عبدالملک دفترها بزبان عربی انتقال یافت ومأمورین دولتی هم ازخود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند. ولی تحصیلداران مالیه ازخوداهالی بومی بودند، یعنی قبطی‌ها درمصر ودهقانان درایران وعراق مالیاتهای مربوط راجمع‌آوری میکردند، باین ترتیب که مأمورین بومی مالیات وجزیه وهرچه بودجمع کرده هزینهٔ وصول آن را برمیداشتند وبقیه را بحاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان هم پس از برداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی میماند بدمشق میفرستاد واگر کسری داشت ازدمشق میگرفت.

درزمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه کار شدند، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هر سال از والی یك یاچند ایالت میستاند واورا در جمع آوری درآمدو پرداخت هزینهٔ آن ناحیه آزادمیگذارد واین حکومت را امارت استیلاء می‌خواندند.

چنانکه هـرون‌الرشید با ابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله را کرد وآنکشور رابعد بسالی چهل هزار دینار بابراهیم واگذارد. درصورتیکه پیش از آن سالی صدهزار دینار بابت کسردرآمد افریقیه از مصر بافریقیه حواله‌میشد وهمینقسم هرون یکی از بندگان خودرا مأمور برقه نمود ودرآمد آنجارا ۲۴ هزار دینار تثبیت کرد. مأمون نیز مالیات خراسان وتوابع رادرسالهای ۲۱۲ - ۲۱۱ درمقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله بن طاهر واگذارد (تفصیل آن بیاید) همینطور فضل بن مروان درفارس و اهواز و عمران بن موسی درسند رفتار کردند ورفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال والیان درنقاط حکمرانی خودشان شد.

درهرصورت مراد از درآمد دولت (در زمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطورمقاطعه یاغیر آن همه ساله پس ازوضع کلیه مخارج بخزانهٔ بغداد میآمده وبمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد وخود خلیفه وملازمان و گماشتگان اومیرسیده است وتفصیل آن بزودی خواهد آمد، ابن خلدون نیز این موضوع را تصریح کرده میگوید:

«آنچه که من نقل کرده‌ام درآمد خالصی است که زمان مأمون ازاطراف ممالك اسلامی به‌بغداد میرسیده است.»

در این صورت شکی نیست که منظور ازعایدات دولتی همان پولهائی است که پس ازوضع کلیه مخارج به‌بغداد میرسیده است.

مالیات زمان عباسیان

دورهٔ اول

حال بشرح واردات یعنی مالیاتهای خالصی که زمان مأمون ببغداد میرسیده میپردازیم و البته تحقیق این موضوع کار آسانی نبود چه که تاریخ نویسان اسلام غالباً با مسائل مربوط بجنگ و فتح و کشتار را جزء تاریخ مینگاشتند و بمسائل مالی و امثال آن توجهی نمیکردند، ولی ما در ضمن مطالعهٔ کتب تاریخی بسه صورت جامع از مالیات های عصر عباسی برخوردیم که یکی ازابن‌خلدون ودیگری از قدامه وسومی‌از ابن‌خرداد به میباشد.

۱ـ صورت حساب‌ودر آمدوهزینه که ازابن خلدون نقل‌شده‌است

این صورت ازدوصورت دیگرقدیمی‌تراست وابن‌خلدون آن را در «مقدمه» خود ذکر نموده‌میگوید: «آثارهردولتی‌بنسبت اصل‌و اساس آن نیرومندمیباشد» سپس گفته که‌این‌صورت را از «جراب‌الدوله» نقل‌نموده ومقدارخراج (مالیات)سالانه‌ای که برای مأمون میرسیده درآن مذکور میباشد «اینك پیش از نگاشتن این صورت حساب اشتباهاتی راکه بمرور زمان دراستنساخ آن رخ داده تذکر میدهیم، چون از مطالعهٔ نسخه‌های چاپی مقدمهٔ ابن‌خلدون (چاپ‌مصرو شام)چنین مفهوم شدکه‌در پاره‌ای کلمات‌متشابه اشتباهات خطی‌واقع‌شده که طبعا باشتباهات‌معنوی منجرمیشود و باید تصحیح شود واینك اصلاح آن اشتباهات:

۱ ـ کنگره که درست آن کسکریکی ازنواحی سواد میباشد.

۲ ـ طبرستان، روبان نهاوند، اما درست آن رویان‌یکی ازنواحی دیلم است. و درجای خود آنرا ذکرنمودیم و نهاوند قصبه‌ای ازایالت ماه (۱)بصره ازایالات جبال (عراق عجم) میباشد، اما چون‌روبان درطبرستان (مازندران) واقع شده و با نهاوند فاصلهٔ زیادی دارد احتمال قوی‌میرود که آن‌نام آخری دماوند باشدو چنانکه‌میدانیم

---

۲ ـ تعبیرو تفسیر کلمهٔ ماه بعقیدهٔ براون ذکرشد. مترجم

دماوند یکی از شهرهای مازندران است .

۳ ـ مابین کوفه وبصره ـ چون در هیچ یك ازصورت حسابهای دیگر ایالتی باین نام (مابین کوفه وبصره) ندیدیم تصور میرود این نیز اشتباه باشدو بعقیدهٔ بارون کرمر مستشرق آلمانی (مابین کوفه وبصره) یکی از نواحی سواد واقع درماوراءالنهرفرات میان کوفه است . ودر صورت های دیگر بنام دیگری ذکر شده است .

اما عقیدهٔ مابر آن است که کلمهٔ مابین تحریف کلمهٔ ماهین (تثنیه ماه) بوده واصلش ما هاالبصره والکوفه (دو ماه بصره و کوفه است)واین دو ناحیه از نواحی جبال است . وچنانکه گفتیم کرسی نشین یکی از آن نهاوندومرکز دیگری دینور بوده است ودلیل بر درستی گفتار ما اینکه در صورت ابن خلدون نامی از این دو ناحیه ذکر نشده است .

٤ ـ ما سبذان ودینار ـ ما سبذان چنانکه گفته شد یکی از نواحی عراق عجم (جبال)میباشد. ولی دینار تصور میرود تحریف شدهٔ کلمهٔ دینار حاکم نشین ماه کوفه است . ولی چون در صورت حساب ابن خلدون نام (ماهین) با هم دیده شده ممکن است دینار در اصل ریان بوده و آن ناحیه‌ای در نزدیکی کسکر واقع درعراق است.

دیگر آنکه درمالیات پاره‌ای اشتباهات هست که تصحیح آن آسان بنظر میرسد ، مثلادرقسمت مالیات ناحیهٔ دجله چنین نوشته‌اند «مالیات ناحیهٔ دجله یك میلیون وهشت در هم بوده ، درصورتی که معمولا هشت درهم درصورت حساب ذکر نمیشده وصحیح آن باید یك میلیون وهشتصدهزار درهم باشد. » همینقسم راجع بمالیات اهواز رقم ۲۵ هزار در هم ذکر شده ودرست آن بیست وپنج میلیون درهم است. وعین این رقم دردوصورت حساب دیگر ذکر شده است ، مورد دیگر راجع بمالیات قومس است که درنسخهٔ چاپ بولاق میگوید هزار هزار دومرتبه در هم وپانصدهزار شمش نقره .امادرست آن چنین میباشد یك میلیون وپانصد هزار در هم وهزارشمش نقره ونیز در بارهٔ مالیات موصل نوشته شده بیست میلیون رطل عسل ودرست آن ظاهراً بیست هزار رطل عسل میباشد. وهمینقسم مالیات مصر راهزار هزار . . . و درست آن دو هزارهزار است که با مالیات آنروز مصر تطبیق میکند . وطبعاً این اشتباهات درموقع کتابت رخ داده است .

دیگر آنکه ابن خلدون سال معینی برای صورت مالیات خود ذکر نکرده وفقط گفته است که مربوط بسالهای خلافت مأمون میباشد . وچنانکه میدانیم مأمون ازسال۱۹۶تا۲۱۸ مدت ۲۲سال خلیفه بوده ودرجنگ امین ومأمون کلیهٔ دفاتردولتی دربغداد آتش گرفت وازسال ۲۰۴ دفاترتازه تهیه شد . ازآنرومیتوان گفت که صورت حساب منقول ابن خلدون مربوط بیکی ازسالهای میان ۲۰۴ تا ۲۱۹ میباشد . وچون مالیات خراسان باآنچه که مأمون برای آن ایالت درسالهای ۲۱۱ و۲۱۲ تعیین کرده وبعبدالله بن طاهر واگذارده اختلاف دارد لذا صورت منقول ابن خلدون بایدراجع به یکی ازسالهای میان ۲۰۴و۲۱۰ باشد .

ضمناً اینراهم بگوئیم که فون کرمرخاورشناس آلمانی(۱) ازصورت منقول ابن خلدون انتقاداتی کرده ، میگوید صورت مزبورمتعلق بزمان مأمون نیست وبایدآنرا ازدورهٔ مهدی یا هادی (سالهای ۱۵۸ـ تا ۱۷۰) دانست ؛ دلیل کرمر بر گفتهٔ خود آنست که درصورت ابن خلدون ازسند وافریقیه نام برده شده درصورتیکه ایندو کشور درزمان مأمون ازتحت استیلای بغداد درآمده ومستقل شده بودند وقدامه وابن خرداذبه هم درصورتهای خود ازاین دو کشور(سند ـ افریقیه) اسمی نبرده اند حال میگوئیم فون کرمرازخاورشناسان نامی آلمان میباشد و در تاریخ اسلام تحقیق ومطالعه بسیار نموده است معذلک دراین مورد انتقاد اورا ازصورت منقول ابن خلدون واهی میدانیم زیرا :

۱ـ مستقل شدن سند وافریقیه ازبغداد دلیل برآن نیست که هیچ نوع باج وخراجی ازآن دوناحیه ببغداد نمیرسیده است ، درست است که خاندان اغلبی از۱۸۴ تا ۲۹۶ مستقلا درافریقیه حکومت میکردند ولی خود مختاری آنان مانع فرستادن مالیات وباج وخراج نمیشده است . چنانکه مصروخراسان وغیره نیزازخوداستقلالی

---

۱ – Alfred Freiherr von Kremer

الفرد فرایهرفون کرمر ۱۳ ماه‌مه ۱۸۲۸ درووین متولدشد ودر۲۷ دسامبر ۱۸۸۹ درگذشت . ازخاورشناسان نامی ، زبان های عربی ، عبری ، و فارسی را بخوبی میدانسته است . مدتی در قاهره وبیروت کنسول وسرکنسول بوده ودرتاریخ تمدن اسلام به خصوص قسمت مالی تتبعات وتألیفات مهمی دارد . مترجم

داشتند و باج وخراج هم ببغداد میدادند و بنام خلیفهٔ بغداد خطبه خوانده اورا پیشوای دینی خود میشمردند (مانند امرای طاهری خراسان وخاندان طولون درمصر) منتهی اموالی که از آن نواحی ببغداد میرسیده گاه باسم هدیه و گاه بنام خراج و غیره بوده است ، ازاین گذشته تا سال ۱۸۱ پولی ازافریقیه به بغداد نمیآمده و فقط از آن سال ابراهیم بن اغلب آن کشوررا بسالی ٤٠ هزار دینار مقاطعه کرده وحکمران آنجا گشت وبعید نیست که خاندان اغلب همان مبلغ (٤٠ هزار دینار) را هرساله تا زمان مأمون ببغداد میفرستادند و خلفای عباسی پیوسته افریقیه را جزء ممالك خود میدانستند وبرای آنجاحکمران تعیین میکردند وخاندان اغلب را تحت نظر آن حکمران محسوب میداشتند .

همینقسم راجع بهسند گفتهٔ ابن خلدون درست تردرمیآید چه که مأمون درسال ۲۱٦ حکمرانی بنام عمران بن موسی عتکی برای سند معین کرده بااوشرط نمود که پس ازوضع کلیهٔ مخارج سالی یك میلیون درهم ازسند ببغداد بفرستد واین خود دلیل استیلای مأمون برسند میباشد ، اگرچه مبلغ یك میلیون درهم خیلی کمتر ازمبلغ مالیاتی است که ابن خلدون برای سند نقل میکند وشاید این اختلاف مبلغ بواسطهٔ اختلاف حدود سند بوده که غالباً کوچك وبزرگ میشده است .

اما اینکه اسم سند وافریقیه درصورت قدامه وابن خرداد به ذکر نشده شایداز آنروست که درزمان آنان مالیات ایندو کشور قطع شده بود وممکن است جهات دیگری داشته که فعلا معلوم نیست .

درهرحال چون ابن خلدون مرد دانشمند با احتیاط محققی بوده اتهام بروی چندان آسان نیست واولی اینکه اورابا در نظر گرفتن جهات فوق حمل برصحبت کنیم .

۲ـ ابن خلدون چنانکه خود گفته برپاره‌ای ازپرونده‌های رسمی دولتی زمان مأمون دست یافته بوده وصورت مالیات ومطالب دیگری را از آن پرونده ها در آورده است .

۳ـ چنانکه گفتیم دفاتردولتی درجنگ امین ومأمون بکلی سوخته ونابود گشته است وفقط ازسال ۲۰٤ هجری دفاتر رسمی تازه مرتب شده است وبا اینوصف چگونه

صورت حساب ومالیات سالهای خلافت هادی ومهدی محفوظ مانده بوده است .



ع- محراب مرمر آبی که روی آن گل و بوته و نوشته‌های دیده میشود ودرمحلی موسوم به پنجه‌علی در موصل یافت شد ومتعلق بقرن هشتم هجری است

بنابراین تصورمیرود انتقادکرمر واهی و گفته ابن خلدون درست‌باشد والبته داناتر از داناهم یافت میشود .

۲ ـ صورت منقول از قدامه

این‌صورت‌ازکتاب‌خراج تألیف قدامةبن جعفر کاتب بغدادی نقل شده است . پدر قدامه‌مسیحی بوده ودرزمان المکتفی (۲۸۹ـ۲۹۵) اسلام آورده ودر دستگاه عباسیان جاه ومقام یافته منصب‌های عالی داشته است وکتابهای بسیاری تألیف کرده که از آن جمله کتاب خراج‌می‌باشد وظاهراً این کتاب درحدود سال ۳۱٦تألیف‌شده‌واز پاره‌ای‌اوراق رسمی که در دسترس وی بوده استنساخ شده است واز متن‌کتاب چنین برمیآید که صورت مزبور متعلق بمالیات سال ۲۲۵ هجری میباشد ، در هر حال قدامه در ۳۳۷ هجری درگذشته‌است ومختصری ازکتاب وی‌که در لیدن (هلند) توسط دی‌کویه از خاور شناسان نامی هلندچاپ شده بدست ماآمده است .

۳ ـ صورت منقول از ابن خرداد به ـ مؤلف‌کتاب فهرست میگویدابن‌خردادبه رئیس ادارهٔ برید در ایالت جبال (عراق عجم) بوده است ودرهمان اوقات‌که رئیس برید بوده‌کتاب مشهور خود موسوم به (المسالك والممالك) را نگاشته است واین صورت نیز در آن‌کتاب ذکر شده است .

بعقیدهٔ دی‌کویه‌هلندی (ناشرکتاب‌المسالك‌والممالك)کتاب‌مزبوردرسال۲۳۲ نوشته شده واز آن پس مؤلف (عبدالله بن خرداد به) مطالبی بر آن افزوده که‌درهر حال تاریخ نگارش آن از ۲۵۰ نمیگذرد . این بود شرح مختصری از سه صورتی‌که بدست ما آمده واینك هریك از آن‌را بارعایت‌تقدم‌درتاریخ‌مینگاریم که‌ابتداء صورت ابن خلدون ، سپس صورت منقول قدامه و آنگاه از ابن خرداد به میباشد .

صورت مالیات دورهٔ عباسی (زمان مأمون)
نقل از مقدمهٔ ابن‌خلدون

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
سواد	۲۷/۸۰۰/۰۰۰	دویست جامهٔ نجرانی و دویست و چهل رطل گل مهروموم (۱)
کسکر	۱۱/۶۰۰/۰۰۰	
شهرستان دجله	۲۰/۸۰۰/۰۰۰	
حلوان	۴/۸۰۰/۰۰۰	
اهواز	۲۵/۰۰۰/۰۰۰	سی هزار رطل شکر
فارس	۲۷/۰۰۰/۰۰۰	سی هزار شیشهٔ گلاب، بیست هزار رطل روغن سیاه (۲)
کرمان	۴/۰۰۰/۰۰۰	پانصد جامهٔ یمن، بیست هزار رطل خرما
مکران	۴۰۰/۰۰۰	
سند و توابع	۱۱/۵۰۰/۰۰۰	صد و پنجاه رطل عود هندی
سیستان	۴۰/۰۰۰/۰۰۰	سیصد جامه مخصوص و بیست رطل فانید (۳)
خراسان	۲۸/۰۰۰/۰۰۰	دو هزار شمش نقره، چهار هزار یابو، هزار برده، بیست هزار جامه، سی هزار رطل هلیله
گرگان	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	هزار کلاف ابریشم

۱- گل مهروموم شبیه بلاک امروز بوده است.
۲- ظاهراً روغن سیاه نفت است.
۳- فانید یا پانید نوعی حلوای سفید یا قند میباشد.

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
قومس (سمنان و دامغان)	۱/۵۰۰/۰۰۰	هزار شمش نقره
طبرستان ـ رویان و دماوند	۶/۳۰۰/۰۰۰	ششصد فرش مازندرانی (طبری) دویست عبا، پانصد جامه، سیصد جام، سیصد دستمال
ری	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	بیست هزار رطل عسل
همدان	۱۱/۳۰۰/۰۰۰	هزار رطل رب انار، دوازده هزار رطل عسل
ماه بصره و ماه کوفه	۱۰/۷۰۰/۰۰۰	
ماسبذان و رویان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
شهر زور	۶/۷۰۰/۰۰۰	
موصل و توابع	۲۴/۰۰۰/۰۰۰	بیست هزار رطل عسل
آذربایجان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
جزیره و توابع آن از شهرستان کرانه فرات	۳۴/۰۰۰/۰۰۰	هزار برده، دوازده هزار خیک عسل، ده باز شکاری، بیست عبا،
ارمنستان	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	بیست قطعه چوب منبت کاری، و پانصد و سی رطل پارچه پشم و ابریشم و خز
برقه	۱/۰۰۰/۰۰۰	ده هزار رطل پارچه (یا جامه) پشمی سورمه‌ای رنگ، ده هزار رطل تخته یا چادر شب «رخت خواب» دویست استر، سی کره اسب.

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
افریقیه	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	صدو بیست تکه فرش
جمع کل	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
قنسرین	۴۰۰/۰۰ دینار	هزار بار زیت (روغن)
دمشق	۴۲۰/۰۰۰ «	
اردن	۹۷/۰۰۰ «	
فلسطین	۳۱۰/۰۰۰ «	سیصد هزار رطل زیت
مصر	۲/۹۲۰/۰۰۰ «	
یمن	۳۷۰/۰۰۰ «	
حجاز	۳۰۰/۰۰۰ «	جنس آن ذکر نشده است
جمع کل بدینار ویا درهم	**۷۲/۲۵۵/۰۰۰**	اگر بحساب آنزمان هر پانزده درهم را یك دینار حساب کنیم مجموع دینارهای این ستون ۷۲۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشود .
جمع کل مالیات شهرستان های شرقی بدرهم	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
جمع کل مالیات ممالك شرقی وغربی بدرهم	**۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰**	

بطوری که ملاحظه شد ، مالیات ممالك شرق ، بدرهم و مالیات ممالك غرب (باستثنای برقه‌وافریقیه) بدینار نوشته‌شده وظاهراً برای آنست که معدن نقره در شرق زیاد ودرمغرب معدن زرافزون بوده است .

درهرحال مجموع مالیات‌ممالك مشرق (بضمیمه برقه وافریقیه) ۳۱/۶۰۰/۰۰۰ درهم ومجموع مالیات‌سایرممالك مغرب ٤/۸۱۷/۰۰۰ دیناربوده که ازقرار هردیناری پانزده درهم (بنرخ آن ایام) ۷۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشد و مجموع ایندو رقم ۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰ درهم میشده است .

نکتهٔ قابل توجه اینکه‌در نسخه‌ای که فون کرمرصورت منقول ازابن خلدون را درج کرده نام دوشهرستان گیلان (جیلان) و کرج ذکر شده است و مالیات شهرستان اولی‌را پنج‌میلیون درهم ودومی را سیصدهزاردرهم نگاشته است .ولی‌درنسخه هائی که دردسترس ما قرار گرفته نام این دوشهرستان نیست وشاید فون کرمر آنرا از نسخهٔ فون همر نقل کرده باشد ودرهرحال تحقیق آن موضوع دراینجامورد ندارد .

بنابر آنچه گفته شد مالیات یعنی وصولی خزانهٔ مأمون قریب چهارصدمیلیون درهم نقد ومقداری هم جنس بوده که بهای تحقیقی آن معلوم نیست . ولی معمولا بهای اجناس راهم درصورتحسابها تسعیروتعیین میکرده‌اند .

چنانکه مؤلف کتاب جراب‌الدوله محصول سواد (حومهٔ بغداد) را که بیشتر آن گندم بوده بنقد تسعیر نموده وبهای آنرا مقابل مالیات نقدی قرار داده است . در صورت حساب قدامه‌وابن‌خرداد به (بزودی ملاحظه خواهد شد) بهای اجناس جریب های سواد مقابل‌مالیات نقدی ذکر شده‌است وباین وصف آنچه ببغداد میرسیده‌مبالغی هنگفت بوده است .

باری چنانکه قبلا نیز گفته شد ، مالیاتیکه بخزانهٔ بغداد میرسیده پس ازوضع کلیهٔ مخارج محلی بوده است وبمصرف هزینهٔ ادارات بغداد ودربار خلافت وعمال واعضای مرکزی میرسیده است .

ممکن است خوانندگان درصحت صورت منقول ابن خلدون تردید پیداکنند چه‌که آن مبالغ با مبالغ مالیاتهای معمول این ایام اختلاف بسیاردارد ، بقسمی که

ده یك آن مبالغ اکنون در خزانهٔ دولت‌های فعلی باقی نمی‌ماند از آنرو دو صورت



شمعدان مطلای مخصوص دربار خلفاء

حساب قدامه وابن‌خردادبه رابرای مقایسه باصورت منقول ابن‌خلدون ذیلامینگاریم.

۲ـ مالیات دورهٔ عباسیان

در ایام معتصم
مطابق صورت منقول قدامة بن جعفر

درزمان معتصم مالیات نواحی «سواد» بیشترجوو گندم بوده و قدامة بن جعفر درصورتحساب خودآنرا بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم کرده است .

صورت مالیات نواحی (طساسیج) سواد قسمت غربی

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد به درهم
انبارو نهرعیسی	۱۱/۸۰۰	٦/٤۰۰	٤۰۰/۰۰۰
طسوج مسکن	۳/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱٥۰/۰۰۰
» قطربل	۲/۰۰۰	۱/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
» بادوریا	۳/٥۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰
بهرسیر	۱/۷۰۰	۱/۷۰۰	۱٥۰/۰۰۰
رومقان	۳/۳۰۰	۳/۳۰۰	۲٥۰/۰۰۰
کوثی	۳/۰۰۰	۳/۰۰۰	۳٥۰/۰۰۰
نهردرقیط	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰	۱٥۰/۰۰۰
نهرجوبر	۱/٥۰۰	٦/۰۰۰	۱٥۰/۰۰۰
باروسما و نهرملک	۳/٥۰۰	٤/۰۰۰	۱۲۲/۰۰۰
زوابی سه گانه	۱/٤۰۰	۷/۲۰۰	۲٥۰/۰۰۰
بابل وخطرنیه	۳/۰۰۰	٥/۰۰۰	۳٥۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد به درهم
فلوجه علیا	۵۰۰	۵۰۰	۷۰/۰۰۰
فلوجه سفلی	۲/۰۰۰	۳/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰
طسوج نهرین	۳۰۰	٤۰۰	٤۵/۰۰۰
» عین تمر	۳۰۰	٤۰۰	٤۵/۰۰۰
» جبه و بداة	۱/۵۰۰	۱/٦۰۰	۱۵۰/۰۰۰
» سورا و برنسیما	۱/۵۰۰	٤/۵۰۰	۲۵۰/۰۰۰
برس بالا و پائین	۵۰۰	۵/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
فرات با دقلی	۲/۰۰۰	۲/۵۰۰	٦۲/۰۰۰
طسوج سیلحین	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱٤۰/۰۰۰
رودستان و هرمز گرد	۵۰۰	۵۰۰	۲۰/۰۰۰
تستر	۲/۲۰۰	۲/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
ایقاریقطین	۱/۲۰۰	۲/۰۰۰	۲۰٤/۸۰۰
کسکر	۳۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰	۲۷۰/۰۰۰

مالیات نواحی شرقی سواد

طسوج بزرجسابور	۲۵۰۰	۲/۲۰۰	۳۰۰/۰۰۰
» راذانین	٤۸۰۰	٤/۸۰۰	۱۲۰/۰۰۰
» نهربوق	۲۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
کلواذی و نهربین	۱٦۰۰	۱/۵۰۰	۳۳۰/۰۰۰
جازروشهر کهنه	۱۰۰۰	۱/۵۰۰	۲٤۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد بدرهم
روستاد باد	۱/۰۰۰	۱/٤۰۰	۲٤٦/۰۰۰
سلسل ومهرود	۲/۰۰۰	۱/٥۰۰	۱٥۰/۰۰۰
جلولا وجلتا	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
ذیبن	۱/۹۰۰	۱/۳۰۰	٤۰/۰۰۰
دسکره	۱/۸۰۰	۱/٤۰۰	٦۰/۰۰۰
بند نجین	٦۰۰	٥۰۰	۳٥/۰۰۰
طسوج برازرود	۳/۰۰۰	٥/۱۰۰	۱۲۰/۰۰۰
نهروان بالا	۱/۷۰۰	۱/۸۰۰	۳٥۰/۰۰۰
نهروان وسط	۱/۰۰۰	٥۰۰	۱۰۰/۰۰۰
بادرایا وباکسایا	٤/۷۰۰	٥/۰۰۰	۳۳۰/۰۰۰
ناحیهٔ دجله	۹۰۰	٤/۰۰۰	٤۳۰/۰۰۰
نهرصله	۱/۰۰۰	۳/۱۲۱	٥۹/۰۰۰
نهروان پائین	۱/۷۰۰	۱/۳۰۰	٥۳/۰۰۰
جمع کل هر دو ناحیه	**۱۱٥/٦۰۰**	**۱۲۳/۹۲۱**	**۸/۸۲۱/۸۰۰**

بنابراین جمع کل مالیات نواحی شرقی وغربی بقرارزیراست :

۱ـ گندم۱۱٥/٦۰۰کر

۲ـ جو۱۲۳/۹۲۱کر

۳ـ وجه ۸/۸۲۱/۸۰۰ درهم

ولی جمع این ارقام با جمع ارقامی که بطورتفصیل در صورت حساب قدامه

ذکر شده اختلاف دارد چه که قدامه در آن صورت تفصیل مجموع ارقام مالیات سواد را چنین مینویسد :

۱ـ گندم ۱۷۷/۲۰۰ کر .

۲ـ جو ۹۹/۷۲۱ کر.

۳ـ نقد ۸/۰۹۵/۸۰۰ ـ درهم (باستثنای مالیات بصره) .

وشاید این اختلاف در نتیجهٔ اشتباه کاتب واقع شده ودرهرصورت بـرای اصل موضوع که مورد نظرماست این اختلاف چندان اهمیت ندارد .

اینك گندم وجورا مطابق میزان جعفر بپول نقد تبدیل میکنیم .

جعفر دو کر گندم وجوراشصت دیناروهر دیناررا پانزده درهم تسعیر کرده وبهای کلیهٔ غلات را ۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم دانسته ومـالیـات بصره را شش میلیـون درهم گفته است .

وبنابر آن مجموع مالیات سواد وبصره چنین میشود :

۱ـ مالیات نقد	۸/۰۹۰/۸۰۰ درهم .
۲ـ بهای جوو گندم	۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم .
۳ـ مالیات بصره	۶/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم

صورت مالیات ممالك شرقی بروایت قدامه بضمیمهٔ جمع مالیات سواد

نام مملکت	مبلغ نقد بدرهم
سواد	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰
اهواز	۲۳/۰۰۰/۰۰
فارس	۲۴/۰۰۰/۰۰

نام مملکت	مبلغ نقد بدرهم
کرمان	۶/۰۰۰/۰۰۰
مکران	۱/۰۰۰/۰۰۰
اصفهان	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
سیستان	۱/۰۰۰/۰۰۰
خراسان	۳۷/۰۰۰/۰۰۰
حلوان	۹۰۰/۰۰۰
ماه کوفه	۵/۰۰۰/۰۰۰
ماه بصره	۴/۸۰۰/۰۰۰
همدان	۱/۷۰۰/۰۰۰
ماسبذان	۱/۲۰۰/۰۰۰
مهرگان‌قذق	۱/۱۰۰/۰۰۰
ایقارین	۲/۱۰۰/۰۰۰
قم و کاشان	۳/۰۰۰/۰۰۰
آذربایجان	۴/۵۰۰/۰۰۰
ری و دماوند	۲۰/۰۸۰/۰۰۰
قزوین و زنجان و ابهر	۱/۸۲۸/۰۰۰
قومس	۱/۱۵۰/۰۰۰
گرگان	۴/۰۰۰/۰۰۰
طبرستان	۴/۲۸۰/۷۰۰
تکریت و تیرهان	۹۰۰/۰۰۰
شهر زوروصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
موصل و توابع	۶/۳۰۰/۰۰۰

نام مملکت	مبلغ نقد بدرهم
قردی و بفیدی	۳/۲۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۹/۶۲۵/۰۰۰
ارزن و میافارقین	۴/۳۰۰/۰۰۰
طرون	۱۰۰/۰۰۰
آمد	۲/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۶/۰۰۰/۰۰۰
نواحی فرات	۲/۹۰۰/۰۰۰
جمع کل مالیات ممالك شرقی	۳۱۱/۵۸۱/۳۵۰ درهم

صورت مالیات ممالك غربی بدینار

نام مملکت	مبلغ بدینار
قنسرین و عاصمه‌ها	۳۶۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۲۱۸/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۱۱۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۱۰۹/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۲۹۵/۰۰۰
مصر و اسکندریه	۲/۵۰۰/۰۰۰
مکه و مدینه (حرمین)	۱۰۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
یمامه و بحرین	۵۱۰/۰۰۰
عمان	۳۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۵/۱۰۲/۰۰۰ دینار**

و اگر دینارهای فوق راازقرارهر دیناری پانزده درهم بدرهم تبدیل کنیم ، رقم زیر بدست میآید، ۷۶/۷۱۰/۰۰۰ درهم وچون این مبلغ‌را به‌مجموع مالیات‌ممالك شرقی اضافه کنیم جمع کل ، ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم میشود .

۳ـ مالیات‌دولت عباسی

دراواسط‌قرن‌سوم‌هجری‌بروایت‌ابن‌خرداذبه.صورت حساب قدامه وابن‌خرداذبه درقسمت مالیات سواد یکسان میباشد ، جزاینکه ابن‌خرداذبه‌شمارهٔ خرمن‌هارا نیز ذکر نموده‌که مورد احتیاج ما نیست و فقط گندم وجو ونقدینهٔ آنرا باختصار مینگاریم که ازاین قرار میباشد :

۱ ـ گندم ۶۳/۴۰۰ کر

۲ ـ جو ۹۱/۸۵۰ کر

۳ ـ نقد ۸/۴۵۶/۸۴۰ درهم

و اگردو کر گندم و جورابشصت دیناو وهر دیناری‌را مانندسابق‌بپانزده‌درهم تسعیر کنیم قیمت گندم وجو ۶۹/۸۶۲/۵۰۰ درهم میشودوچون این مبلغ را بمالیات نقدی اضافه نمائیم رقم زیر :

۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم بدست میآید .

سپس‌ابن‌خرداذبه مالیات‌خراسان‌وتوابع آنرا ذکر میکند .و چنانکه‌میدانیم ازسال ۳۱۲ مالیات خراسان بطور مقاطعه بخاندان‌طاهریان واگذارشدودرهرحال مالیات خراسان وتوابع مطابق صورت ابن‌خرداذبه چنین است :

۱ ـ نقد ۴۴/۸۴۶/۰۰۰ درهم

۲ ـ اسب سواری ۱۳ رأس

۳ ـ گوسفند ۲/۰۰۰ رأس

۴ ـ بردهٔ غز ، به‌قیمت ششصد هزاردرهم ۲/۰۰۰

۵ ـ کرباس‌کندچی ۱/۱۸۷ قواره

۶ ـ آهن تخته ۱/۳۰۰ قطعهٔ دوتائی

در آن ایام پنجاه شهرستان مانندری، قومس، گرگان، کرمان، سیستان، نیشابور، طخارستان، طالقان، ماوراءالنهر، بخارا، سند و غیره جزء خراسان بوده است و طاهریان در آن ممالك مستقلا حکمرانی داشته و مالیاتی بطور مقاطعه به بغداد میفرستادند در هرحال برای اطلاع از صورت ریز مالیات سواد و توابع خراسان بکتاب المسالك و الممالك ابن‌خردادبه مراجعه شود.

اینك بطور اختصار صورت مالیات ممالك دیگررا بروایت ابن‌خردادبه ذکر میکنیم:

ممالك مشرق

نام	مالیات نقد بدرهم
سواد	۷۸/۳۱۹/۳٤۰
خراسان‌وتوابع	٤٤/۸٤٦/۰۰۰
شهرزور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
ماسبذان‌ومهرگان‌قذق	۳/۵۰۰/۰۰۰
قم	۲/۰۰۰/۰۰۰
اهواز	۳۰/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
قزوین	۱/۲۰۰/۰۰۰
ماه‌کوفه	۳/۸۰۰/۰۰۰
اصفهان	۷/۰۰۰/۰۰۰
دیارمضر	۵/٦۰۰/۰۰۰

نام	مالیات نقد بدرهم
موصل	٤/٠٠٠/٠٠٠
دیار ربیعه	٧/٧٠٠/٠٠٠
ارمنستان	٤/٠٠٠/٠٠٠
جمع کل	**۲۷۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم**

ممالك مغرب	بدینار
قنسرین و عاصمه‌ها	٤٠٠/٠٠٠
اردوگاه حمص	٣٤٠/٠٠٠
اردوگاه دمشق	٤٠٠/٠٠٠
اردوگاه اردن	٣٥٠/٠٠٠
اردوگاه فلسطین	٥٠٠/٠٠٠
مصر	٢/١٨٠/٠٠٠
یمن	٦٠٠/٠٠٠
جمع کل	**۴/۷۷۰/۰۰۰ بدینار**

وهر گاه مجموع دینارهارا ازقراردیناری پانزده‌درهم تسعیر کنیم ۷/۱۵۵/۰۰۰ درهم بدست میآید و مجموع کل آن چنین میشود :

۱ـ مالیات ممالك شرق ۲۲۷/۷۱۵/۳٤۰ درهم

۲ـ » » غرب ۷۱/۵۵۰/۰۰۰ »

جمع کل مالیات ممالك شرق وغرب ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم

صورت خلاصهٔ مالیات دورهٔ عباسی

بنا بر آنچه گذشت در تمام دورهٔ خلفای عباسی زمان مأمون ازحیث فزونی درآمد مهمتر از هر دوره و پس از مأمون بتدریج درآمد کم شده و در اواسط قرن سوم هجری چنانکه تفصیل آن بیاید این کسری آشکار گشته است و تا پیش از آن چندان محسوس نبوده است والبته موجباتی داشته که بزودی شرح میدهیم. اینك صورت خلاصه درآمد عباسی از روی سه فهرستی که نگاشته شد:

۱ـ درزمان مأمون درحدود سالهای ۲۰۴ و ۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم.

۲ـ درزمان معتصم یا کمی پس از او تاسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم.

۳ـ در اواسط قرن سوم هجری ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم(۱)

از مقایسهٔ این سه فهرست معلوم میشود که در نیمهٔ اول قرن سوم کسری درآمد شروع شده است، بخصوص اگر مقدار مالیات جنسی فهرست ابن خلدون را نیز در نظر بگیریم که در آنصورت کسری درآمد بسیار میشود.

ودرهرحال بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم عایدی خالص بخزانه (بیت المال) بغداد وارد میشده است. و تابحال شنیده نشده است که هیچ دولتی (چه قدیم و چه جدید) چنین عایدی خالصی داشته باشد فقط بطور ضمنی چیزهائی راجع بمالیات ایران وروم میخوانیم که اگر قابل قبول بدانیم آن دودولت نیز درآمدهای سرشاری داشته‌اند مثلا گیبون در تاریخ رم (۲) مینگارد که مالیات دولت روم سالی چهارصد میلیون درهم بوده وصد وسی وپنج میلیون آنرا از آسیای صغیر میگرفته‌اند. وبنابنوشتهٔ ابن خرداذبه مالیات ایران درزمان انوشیروان بچهارصد و بیست میلیون مثقال و یا هفتصد و بیست میلیون درهم بالغ میشده است. و برفرض که صحت این ارقام را بپذیریم بازهم باید بدانیم که هزینهٔ روم و ایران چه مبالغی بوده است و پس ازوضع مخارج که مبالغی برای آن دو دولت باقی مانده است، چه که مالیات بیت المال بغداد چنانکه مکرر یاد آوری شده عایدی خالص پس ازوضع مخارج کلیهٔ نقاط کشور (باستثنای خود بغداد) بوده

۱ـ باید در نظر داشت که تاریخهای فوق تقریبی است چه که مالیات پاره‌ای از ممالك. بهمینه‌ها نطور که در فهرست ابن خلدون ذکر شده در فهرست قدامه و یا ابن خرداذبه و یا بالعکس دیده میشود مؤلف

۲ـ Gibbon's Roman Empire - 110

است . والبته چنان درآمدخالصی بسیارزیادمیباشد وتقریباً بی‌سابقه‌است . مثلادولت عثمانی درزمان سلطان سلیمان قانونی در اواسط قرن دهم هجری به منتهای عظمت خود رسیده بود معذلك مالیات آن دولت از هشتصد میلیون دوك یـاششصد وپنجاه میلیون‌فرانك‌تجاوز نکرد(۱) واین‌مبلغ خیلی کمترازدرآمد خالص عباسیان میباشد. واز میان دولتهای عصر حاضرهم هیچ‌دولتی تاآن‌مقدار درآمدخالص ندارد . واینك مصارف آن همه درآمد راشرح میدهیم :

هزینهٔ دولتهای‌عباسی از تاریخ نویسان قدیم عرب کسی را نمیشناسیم که راجع ببودجه‌ودرآمد و هـزینه چیزی مستقلا نوشته باشد وشاید هم نوشتهٔ آنان ازمیان‌رفته است واکنون‌چیزی از آنموضوع در دست نیست، تاریخ نویسان اسلام نیزتحت‌عنوان (ویاهمبنـای) تمدن اسلام راجع بمقداردخل وخرج ویا اوضاع علمی واجتماعی ویاثروت عمومی‌مطالب مستقلی ننوشته‌اند مگراینکه‌درضمن شرح وقایع رزمی ویا بزمی اشاره‌ای‌بآن موضوعات‌کرده باشند، فقط ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود ضمن صحبت از تجمل وجلال دستگاه دولت‌عباسی صورت‌درآمد آن‌دولت را ذکر کرده است قدامه و ابن‌خردادبه هم ضمن گفتگو از (برید) آن دو صورت رانقل نموده‌اندوپاره‌ای ازجغرافی نویسان نیزصورت هائی ازمالیات ودرآمد دولتهانوشته اندولی‌هیچ یك از آنان صورت هزینهٔ آن ایام رابتفصیل ذکرنکرده‌اند .

فقط از روی قیاس میتوان گفت که از مالیاتهای رسیده به بغداد ابتداء حقوق مأمورین لشکری وکشوری وقضاة و جیره خواران پـایتخت داده میشده . همینقسم حقوق‌مأمورینی که بامرخلیفهٔ بغداددرخارج‌پایتخت مثل‌مأمورین برید انجام وظیفه میکردند مقرری پرداخت میشد (۲) وآنچه‌باقی‌میماند تحت‌نظر خلیفه دربیت‌المال نگاهداری میشد (۳)

ودر هـرحـال میزان قطعی این هزینه ها معین نیست چه‌که با تغییر خلیفه وتغییراوضاع میزان ومبلغ پرداختی تغییر میکرده است وتاکنون مدرکی راجع‌بآن

۱- Porter,s Conse. Hest. of Turkey Ms.
۲- ابن‌خردادبه ص۱۵۳
۳- ماوردی ص۱۷۹

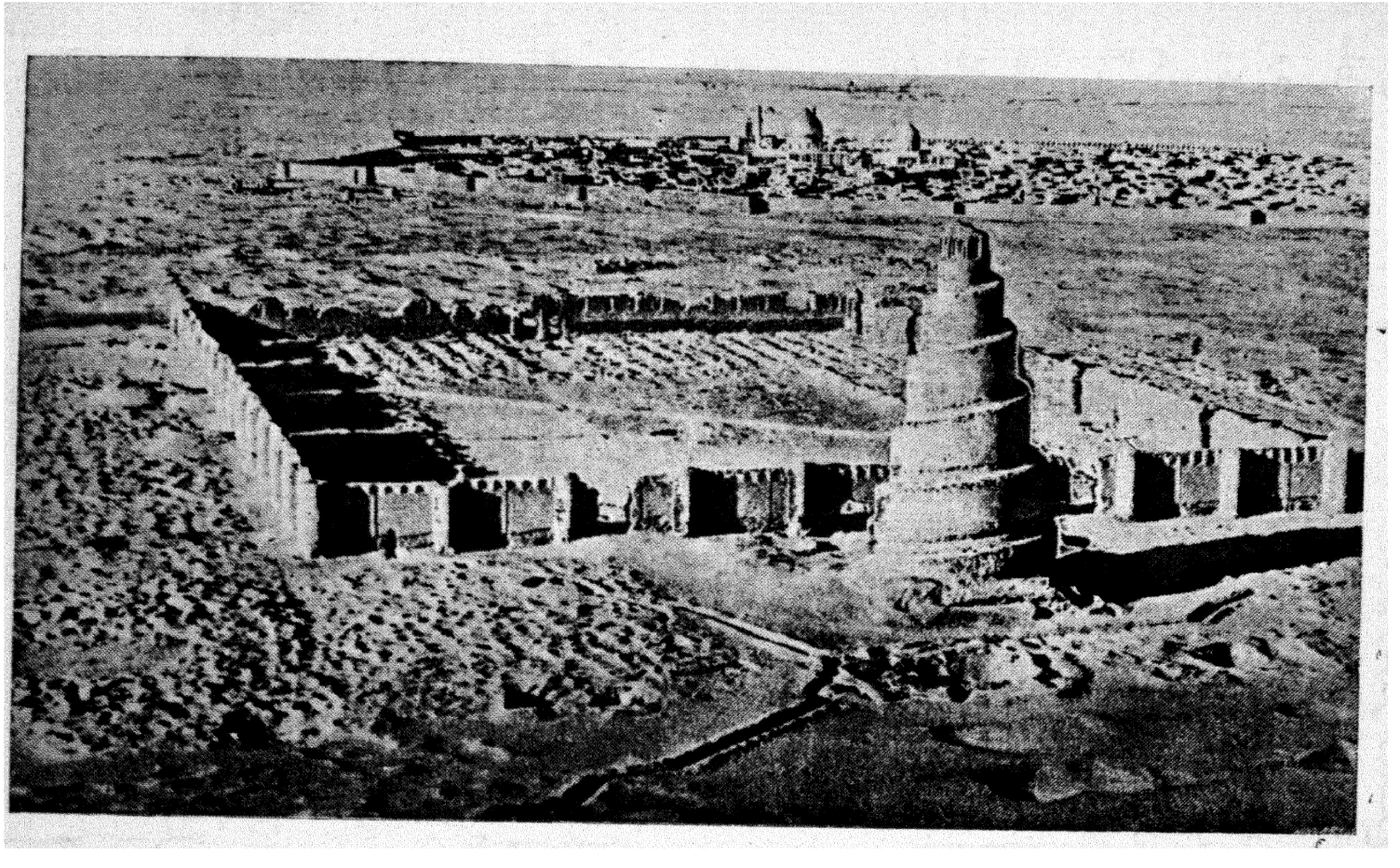

ع ــ دورنمای هوائی جامع قدیمی سامره و گلدستهٔ آن که بنام ملویه مشهور است
منظرهٔ شهر سامره و گنبد و بارگاه حضرت امام علی‌النقی و حضرت امام‌حسن عسکری و سرداب حضرت قائم نیز در این عکس نمایان میباشد

نوع پرداخت ها بدست نیامده ، فقط باهمت فون کـرمر صورتی از مخـارج سالهای اول دورهٔ معتضد عباسی(۲۷۹هجری) یافتیم که ذیلا مینگاریم: این صورت حساب بالغ بر دو میلیون و نیم دینار است که در ظرف سال از قرار روزی هفت هزار دینار بمأمورین لشکری و کشوری پرداخت میشده واحمد بن محمد طائی مأمور پرداخت آنروز ، تأدیه آنرا از خزانه(بیت المال)بغداد تعهد کـرده است و سمت وشغل مأمـورین ومیزان مقرری آنان در صورت ذکر شده است(۱)

۱- Einnahmebudjet des Abbasiden Reiches

صورت هزینهٔ دولت عباسی

در ایام المعتضد بالله بسال ۲۷۹ هجری بطور روزانه

دینار در روز

۱/۰۰۰ مقرری روزانه کشیك‌چیان و نظایر آنان مانند دربانان سفیدپوست ازمردم پای تخت ویابصره وسپاهیان مأموردربار وامثال آنان ودربانان سیاه پوست و غلامان ناصر.

۱/۰۰۰ مقرری غلامان آزادکرده ناصر معروف بغلامان خاصه

۱/۵۰۰ مقرری سواران ممتاز مشهور باحرار

۶۰۰ مقرری سپاهیان برگزیده که بدلیری ورشادت شهرت داشتند.

۵۰۰ مقرری سوارانی که از زمان ناصر باقی مانده بودند.

۱۱۰ مقرری هفده دسته از ملازمان مأمور در خانه و نامه‌رسانان و قاریان و خبرگزاران و اذان گویان و ستاره شناسان و فنجامیان و علمداران و شیپورچیان و دلقکان و طبالان و مانند آنان.

۵۰ مقرری پلیس‌های بغداد وغیره.

۳۰۰ بهای خوراك بردگان وغیره.

۳۳۳-۱/۲ هزینهٔ آشپزخانهٔ خصوصی و عمومی و نانواخانه و آشپزخانه حرم و گماشتگان و نانواخانه سیاهان.

۱۰۰ بهای اشیاء و لوازم آبدارخانهٔ عمومی و خصوصی و جامه خانه وعطریات و حوایج وضو و اسلحه‌خانه وغیره.

۴ مقرری سقاهای اطراف قصر و انبارها و نانواخانه‌ها و خانه‌های ملازمان.

دینار در روز

۱۶۷	مقرری غلام‌پیشخدمت‌هائی که فروتر ازاحرار وبزرگان میباشند و مقرری ملازمان بازنشسته.
۱۰۰ ۱/۴	مقرری ملازمان آبدارخانهٔ عمومی وصندوق خانه و صنعتگران مانند زرگران، خیاطان، تکمه بندان، کفشگران، و آهنگران، ورفوگران‌وپوست‌دوزان ونواردوزان وغلاف‌سازان وصحافان وعطاران و جارچیان و نجاران و خراطان و سبدبافان و امثال آنان.
۱۰۰	مقرری اهل حرم.
۴۰۰	بهای علیق چهارپایان پنج اسطبل.
۶۶ ۲/۴	مصرف خرید چهارپایان مانند اسب وشتر وغیره.
۳۰	مقرری آشپزان.
۳۰	مقرری فراشان، دوشندگان شیر، انبارداران فرش و باربران.
۵	مقرری رکابداران، یدك کشان، زین داران و خدمتگزاران چارپایان (برید).
۴۴	مقرری ندیمان و مغنیان و امثال آنان.
۲۳ ۱/۴	مقرری دسته‌ای از پزشکان و شاگردانشان.
۷۰	مقرری شکارچیان مانند بازداران، یوزبانان، تولهداران، ومانندآنان.
۱۶ ۲/۴	مقرری‌ناوچیان وناویان جنگی وکشتی‌های آتش اندازوکشتی‌های دیگر.
۴	مقرری‌بهای نفت، نفت‌اندازان ومشعل‌چیان واجرت مشعل‌چیان.
۱۵	مقرری پول صدقه که همه‌روزه هنگام نماز بامداد درپارچهٔ سیاه آماده میکردند.
۳۳ ۱/۴	مستمری فرزندان متوکل.
۱۶ ۲/۴	مستمری فرزندان واثق.

دینار در روز

۱۶-۲/۴	مستمری فرزندان ناصر
۲۰	مقرری سران بنی هاشم و صاحبان رتبه و خطیبان مسجدها.
۳۳-۱/۴	» عموم افراد خاندان هاشمی (طالبی ـ عباسی).
۳۳-۱/۴	» عبیدالله‌بن‌سلیمان باضافه مابقی پانصد دینار مستمری فرزندش قاسم‌ـ در هرماه.
۱۵۶	» رؤسای نویسندگان ودفترداران ودربانان ومدیران ومعاونها وسایر کارمندان‌دفتری وبهای دفترهاو کاغذهای آنان باستثنای نویسندگان دفاتر مقرری وعطایا و جانشینان آنان در مجالس پرداخت مقرری ومعاونان آنها وخزانه‌داران، زیرا این‌جماعت اخیرمقرری‌خودرااز محل مقرریهای قطع‌شده‌وغرامت وجریمهٔ‌سوارانیکه بچارپایان‌خود رسیدگی نمیکنند باید دریافت دارند.
۱۶-۲/۴	مستمری اسحق بن ابراهیم قاضی و جانشین او یوسف بن‌یعقوب پدر ابوعمرو و فرزندان‌آن دو و۱۰ فقیه دیگر.
۳-۱/۴	مستمری اذان گویان مسجدالحرام ومسجد حضرت رسول ومکبران واقامه گویان وپیشنمازان و بهای روغن چراغ های مساجد و حصیر وبوریا و آب و بهای پرده برای تابستان و تجیر و ظروف سفالین وادارهٔ مساجد در ماه‌رمضان.
۵۰-۱/۴	هزینهٔ زندان و خوراك زندانیان.
۱۰	هزینهٔ دوپل وبهای کشتیهای آن که‌عوض وبدل میشود ومزد پاسبانان دو جسر
۱۵	هزینهٔ بیمارستان‌صاعدی (غیراز آن‌درآن‌ایام بیمارستانی نبوده‌است) و مقرری پزشکان و پرستاران وچشم پزشکان و نگاهبانان دیوانه‌ها ودربانهاومرده کشهاوغیره بضمیمهٔ بهای‌خوراك وداروو شربت‌بیماران.

جمع کل ۶/۹۷۴ دینار

بطوریکه ملاحظه میشود جمع این ارقام قریب هفت هزار دینار بوده که روزانه درایام خلافت معتضد (۲۷۹) مصرف میشده وجمع سالانهٔ آن دومیلیون و نیم (دینار) میباشد. حالا اگر هزینهٔ ایام خلافت مأمون ومعتصم را نیز بهمین مبلغ فرض کنیم بعقیدهٔ ما هزینهٔ آنان کمتر بوده چه دراواخر قرن سوم شمارهٔ بردگان و زرخریدان بیش ازاوایل قرن سوم بوده است، واگر دینار آنرا بحداکثر بیست درهم تبدیل نمائیم جمع میزان سالانهٔ آن پنجاه میلیون درهم میشود وهرگاه آنرا ازمعدل مالیات سالانه (سالی ۳۶۰ میلیون درهم) کسر کنیم بقیه ۳۱۰ میلیون درهم اضافه برخرج باقی میماند ویا دست کم سیصد میلیون درهم خالص عاید خزانه میشده است ودولتی که هرساله چنین پس انداز بزرگی داشته باثروت‌ترین دولتهای روی‌زمین میباشد، چه که تاکنون جز آنچه راجع بایران وروم گفته شد، نشنیده‌ایم که هیچ دولتی نصف این مبلغ ویا چهاریك ویا ده یك آنرا پس اندازداشته باشد. وعلاوه براین هزینهٔ مزبورقسمت کمی ازمجموع مالیات دولت عباسی بوده چه که این مقدار معادل اموالی است که احمدبن محمد طائی ازبابت مالیات نواحی ذیل تعهدکرده بود: زمینهای آب خور دجله ـ فرات ـ جوفی ـ واسط ـ کسکر ـ جریب های نهر بوق ـ ذی بین ـ کلوازی ـ نهربین ـ ذانین ـ راه خراسان.

وتمام این نواحی ازکشورعراق است وخود جزئی ازامپراطوری بزرگ اسلامی شمرده میشود. چنانکه ازمراجعهٔ بصورت حساب قدامه این موضوع بخوبی روشن میگردد. درهرحال شکی نیست که هزینهٔ دولت عباسی ازبابت یکقسمت ازمالیاتهای ممالك اسلامی تأمین میشده است.

تطبیق ومقایسهٔ آن ثروت با پول امروز

برای روشن شدن میزان ثروت آنروزبا تمدن فعلی بایدآن اموال رابپول امروزتبدیل کنیم. ازآنرومیگوئیم که یك دینار درنیمهٔ اول قرن سوم هجری پانزده درهم خردمیشده وثروتی که سالانه بطورخالص بخزانه (بیت‌المال) میرسیده بیست میلیون دینار بوده است

و بحساب امروز بهای هر لیره (جینه مصری۱) دودیناراست واز آنرو هرساله ده میلیون لیره (جینه مصری) پس اندازخالص خلفای عباسی میشده است .

نکتهٔ دیگر اینکه ارزش پول برحسب اختلاف کالائی که با آن مبادله میشود ویا مردمی که بوسیلهٔ آن استخدام میشوند تفاوت‌میابد. مثلافرض کنیم‌دریک کشور، اردب (۲) گندم‌پنجاه قروش (۳) ودر کشوردیگرصد قروش میباشد البته در کشوراول ارزش هزارلیره باندازهٔ دوهزارلیره در کشوردوم است .

همینقسم دریك کشورارزش‌پول باختلاف زمان تغییرمیکند . مثلا کسانی که‌در اوایل قرن گذشته چند هزارقروش‌دارائی‌داشتند ازتوانگران (مصر) بشمارمیآمدند، چه‌که بهای همه چیزارزان بود ولی رفته رفته جمعیت زیاد شد و تجملات زندگی افزون گشت وموجبات دیگر نیزپیش آمدکه در نتیجه طبقهٔ متوسط همان چند هزار قروش سابق را فعلا دریك ماه مصرف میکنند و چنانکه می بینیم بهای زردر کشور مصردراین سالهای اخیرتفاوت بسیار کرده ، حکومت مصر باید متوجه این موضوع باشد زیراکه بهای طلا در حقوق کارمندان دولت تأثیرکلی دارد و بهای خوراکی وکرایهٔ خانه قریب یک ربع ازپنج شش سال پیش زیاد ترشده است . مثلا کارمندی که در آنموقع ماهی هزارقروش خرج زندگی خود و خانواده‌اش میکرده اکنون بزحمت با ماهی هزارودویست وپنجاه یا ماهی هزاروسیصد قروش زندگی میکند . درصورتی که حقوق اوهمان بوده که آنموقع میگرفته است واین تفاوت را ناشی از تنزل بهای طلا میدانند. وازآن رو لازم است که بمقدار گرانی نرخ کالاها حقوق کارمندان نیزاضافه شود .

حال برای اینکه ازنظرارزش پول مقدارثروت دورهٔ عباسی با ثروت امروز تطبیق شود باید بهای کالاهای آنروزودستمزد کارگران آنروز را با بهای کالاهای امروزودستمزد مزدوران امروزتطبیق‌ومقایسه کنیم، اینك میگوئیم که درصورتحساب

۱- جینه مصری برابر با پنج دلاراست (تقریباً) . مترجم
۲- یك اردب گندم فعلا مساوی با ۱۵۰ کیلوگندم میباشد . مترجم
۳- صد قروش یک‌جینه مصری است . مترجم

قدامه یك کر، جوو گندم مخلوط آنزمان سی دینارمیارزیده است و کرعراقی مساوی چهل اردب است وبهای یك اردب گندم وجودرعصرحاضر(موقع تـألیف کـتاب سال ۱۹۰۲ میلادی درمصر) تخمیناً یـك لیره است وچهل اردب هشتاد لیره یعنی سه‌برابر قیمت آن ایام ارزش دارد .

اما مزد بنادرزمان منصوریك قیراط نقره وروزکاری یعنی کارگرروزانه دو حبه مزد داشته است . ودرعراق آنروزقیراط $\frac{1}{20}$ دیناروحبه $\frac{1}{40}$ آن بوده است و از آن قرارمزد بنا با پول‌امروزمصرسه قروش‌ومزد کارگر(عمله) یك قروش میشد که تقریباً یك سوم یا یك چهارم دستمزدکنونی میباشد و ازاین مقایسه وتحقیق چنان برمیآید که ارزش پول درعصرعباسی سه برابربوده و باآن حساب ده میلیون دینارپس انداز آنان ، سی میلیون دینارارزش داشته‌است . واین مبلغ هنگفت درتحت اختیارخلیفه بوده‌که هرنوع صلاح خود ویا مملکت را میدیدآن پول را مصرف میکرد .

با این وصف اگرشنیده شودکه خلیفه برای فلان قصیده صد هزار درهم یا ده هزاردینارجایزه داده نباید موجب تعجب گردد، چوندرعصرحاضربچشم خودمیبینیم فلان توانگرهم برای خرید یك تابلوی نقاشی صد هزارلیره وبرای یك قطعه آثار عتیقه نیم میلیون ، یا یك‌میلیون لیره پول میپردازد ، زیرا این نوع بذل و بخشش ها وخرید و فروش‌ها نتیجهٔ مستقیم زیادی ثروت است. بهرحال با اینکه منابع درآمد دولت‌های فعلی بمراتب زیاد تراز منابع دولت عباسی میباشد معذلك کمتر دولتی در حال حاضرسالی‌یك‌میلیون لیره‌پس‌ازانداز‌پیدامیکند . مثلا درآمد دولتهای‌بریتانیای کبیرکه ازدولتهای بزرگ دنیا محسوب میشود وبما (بمصر) از دیـگـران نزدیکتر است درسال ۱۹۰۰ میلادی قریب صد وبیست میلیون لیره میشده وپاره‌ای ازارقام در آمدآن اقلام ذیل است .

۱ـ رسومات مشروبات الکلی وچای ودخانیات	۲۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره
۲ـ بهای پروانهٔ فروش این کالاها	۳۲/۰۰۰/۰۰۰ «
۳ـ مالیات بردرآمد	۱۸/۵۰۰/۰۰۰ «

٤ـ تمبر پست	۱۳/۰۰۰/۰۰۰ لیره
٥ـ بهای تلگراف	۳/۰۰۰/۰۰۰ «
٦ـ بهای تمبر اسناد	۸/٥۰۰/۰۰۰ «
جمع کل	**۹۷/۰۰۰/۰۰۰ لیره**

بقسمی که ملاحظه میشود قریب چهارپنجم این درآمد درزمان عباسیان وجود نداشته است، ومعذلك درآمد آنان بآن مبلغ عظیم میرسیده است.

دولت‌های امروز چنانکه می‌بینیم خرجشان بدخلشان نمیرسد وبااینکه دخل وخرجشان برابر میگردد وکمتردولتی است که پس‌انداز مختصری (در حدود سالی یك‌میلیون لیره وکمتر) پیدا کنند بلکه اگر پیش‌آمد های غیرمنتظره‌ای روی‌دهد خزانهٔ‌دولتهای بزرگ امروز ازپرداخت مخارج آن پیش آمدها عاجز میمانند، مثلا درسالهای اخیر دولت‌بریتانیا بواسطهٔ‌جنگ افریقای جنوبی دچاربحران مالی گشت وبنابقول مشهور مجبوربوام گرفتن شد. پس‌فرق میان بودجهٔ دولتهای فعلی وبودجهٔ دولتهای عباسی چیست؟ برای پاسخ باین پرسش باید دانست که چگونه و از چه راه‌هائی این‌ثروت درزمان‌عباسیان جمع میشده است.

موجبات ثروت عباسیان

بدیهی است که‌پیدایش این‌ثروت دراثر کمی‌هزینه وفراوانی درآمد است وآنچه در خزانه(بیت‌المال) میمانده دخل اضافه برخرج بوده است. بنابراین ابتداء از منابع عایدات آنزمان‌وسپس ازاقلام هزینه صحبت میداریم واختلاف‌درآمد وهزینه راشرح‌میدهیم وعلل زیادی‌دخل و کمی خرج رابیان میکنیم.

منابع درآمد

دراوایل‌هجرت منابع درآمد منحصربزکوة بود. سپس در واقعهٔ‌بدرکبری‌موضوع‌غنایم نیزبرآن‌افزوده‌شد. پیغمبراکرم باعده‌ای از یهودو نصارای مقیم عربستان صلح کرده ازآنان‌جزیه میگرفت از آنرو هنگام وفات حضرت رسول منابع درآمد مسلمانان زکوة وغنایم وجزیه بود.

بعد ازفتح شام‌و مصروعراق خراج و ده یك زمین و گمرك تجارت نیز اضافه گشت وتاپایان دورهٔ خلفای راشدین بهمین قرار رفتارمیشد. در زمان بنی‌امیه علاوه

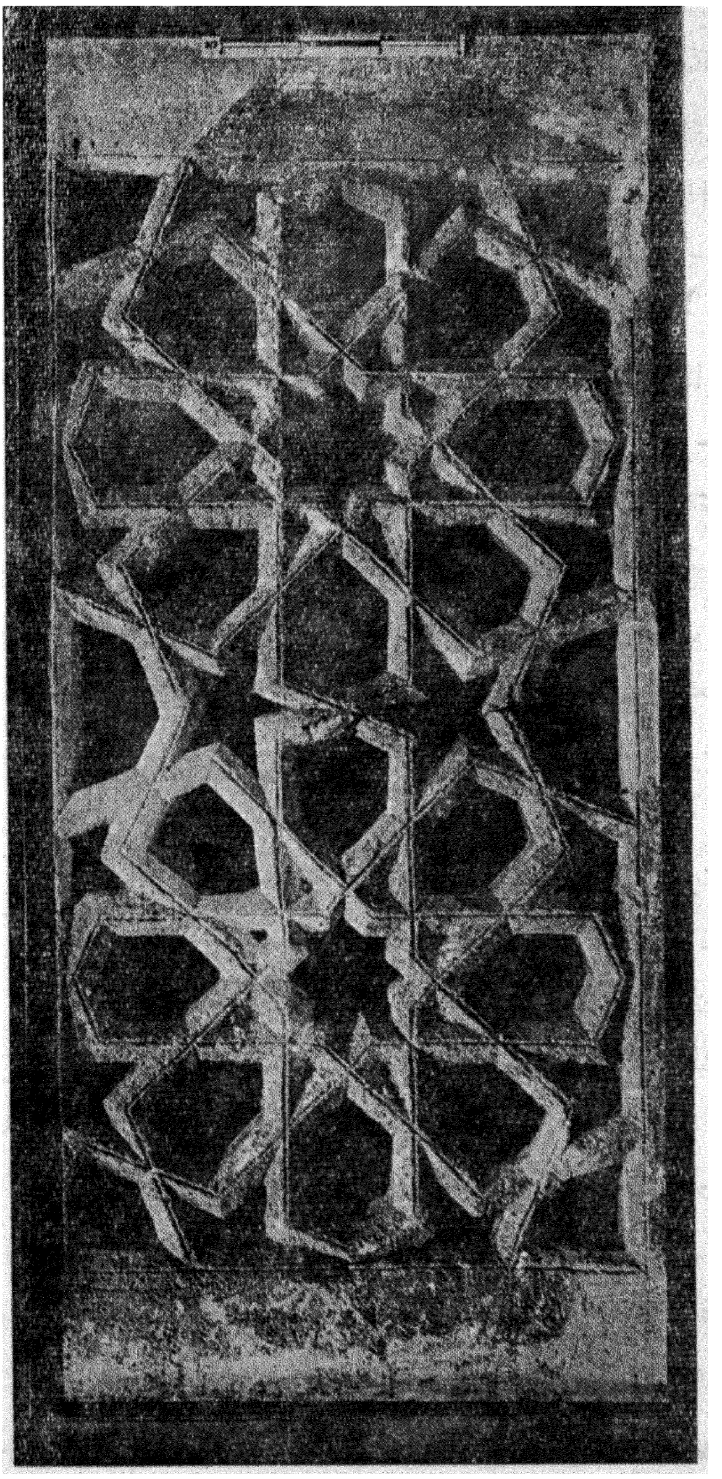

ع- پنجره سنگی مسجد جامع موصل قرن ششم هجری

بردرآمدهای قانونی فوق‌پاره‌ای مالیات‌های غیرقانونی نیز ازمردم میگرفتند چنانکه شرح آن داده‌شد. ازجمله مالیات‌های مخصوص دورهٔ بنی‌امیه یکی مالیات ماهی‌است که محمدبن‌مروان(سال۷۲)موقع حکمرانی‌در ارمنستان برقرارساخت و گمان‌میرود ده‌یك کشتیرانی نیزاز مالیات دورهٔ بنی‌امیه‌باشد، همچنین مالیات‌پنج یك که ازمعدن‌ها دریافت میشد از در آمدهای دورهٔ امویان بشمار میآید وبهمین ترتیب مبلغ عایدات متنوع ومتعدد گشت وتازمان عباسی بیازده فقره رسید ازاینقرار :

۱ـصدقه یازکوة ۲ـجزیه ۳ـخراج ٤ـ گمرك داخلی ٥ـ باج ماهیگیری ٦ـ ده‌یك کشتیرانی ۷ـ پنج یك معدنها ۸ـ گمرك خارجی ۹ـ عایدات ضرابخانه ۱۰ـ مستغلات ۱۱ـ مالیات صنعتگران و غیره

موجبات زیادی مالیات اراضی(خراج) چه بود ؟ خراج مالیاتی‌است که برزمین و یامحصولات زمین‌وضع‌میشود و موجبات زیادی آن متعدد بوده که‌مهمترین آن بدینقرار میباشد :

۱ـ وسعت مملکت عباسیان

چون مهمترین اقلام‌مالیات همان خراج است والبته فزونی خراج کشور بسته بوسعت حاصلخیزی اراضی آن میباشد. وچنانکه‌میدانیم‌ممالك اسلام درزمان عباسیان بسیاروسیع و بلکه وسیع‌ترین ممالك دنیای قدیم بوده است . (بویژه اگراسپانی‌را نیز جزء آن حساب کنیم) . وفقط ممالك اسکندرکبیر شاید بوسعت آن امپراطوری بزرگ میرسیده است .

برای پی‌بردن بوسعت ممالك اسلامی درزمان عباسی کافی است که وسعت آن ممالك‌را درحال حاضرذکر کنیم .

مساحت ممالك عباسی درقرن سوم هجری

نام کشور	دولت فعلی که در آن حکومت میکند	مساحت بمیل مربع	ملاحظات مترجم
ایران تماماً	دولت ایران	٦۲۸/۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱٥/۰۰۰	
بلوچستان	انگلیس	۱۳۰/۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی متعلق بایران است

سند	انگلیس	٤٨/٠٠٠	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	٢٥٧/٠٠٠	
قفقاز (تفلیس)	»	١٥/٠٠٠	
ارمنستان و ترکیه	ترکیه	٢٧/٥٠٠	میان روسیه و ترکیه و ایران و عراق تقسیم شده است
عراق	ترکیه	١٠٠/٢٠٥	فعلا مستقل هستند
جزیره		١٠٩/٥٠٩	
سوریه			
فلسطین			
عربستان	ترکیه	٢٠٠/٠٠٠	مستقل است
مصر	»	٤٠٠/٠٠٠	» »
نوبه و سودان	سودان	٣٠٠/٠٠٠	سودان مستقل است
طرابلس غرب	ترکیه	٣٩٨/٠٠٠	مستقل است
الجزایر	فرانسه	١٨٤/٥٠٠	درحال شورش است
تونس	»	٥١/٠٠٠	مستقل است
مراکش	»	٢٩٩/٠٠٠	مستقل است

جمع کل ۳/۳۲۸/۰۱۴ میل مربع

وبنابراین مساحت ممالك درزمان عباسیان (بدون اسپانی) برابرمساحت تمام اروپا بوده است. واگرمسلمانان مالیات اراضی تمام اروپا راجمع میکردند از مالیات ممالك خودشان بیشتر نمیشد. حال باید درنظر گرفت که اکنون چه ممالك بزرگی دراروپا وجود دارد و اگردولتهای اروپائی فقط بمالیات ارضی اکتفا میکردند طبعاً کارشان راست نمیآمد ازآنرو است که مالیاتهای غیرمستقیم مثل مالیات توتون و مشروب و غیره وضع کرده‌اند.

این‌را هم باید گفت که تنها وسعت مملکت موجب ازدیاد ثروت نمیباشد زیرا

در زمان سلطان سلیمان قانونی وسعت مملکت عثمانی تقریباً باندازهٔ وسعت ممالك عباسی بود، معذلك درآمد آن از ۶۵ میلیون فرانك تجاوز نکرد (چنانکه گفته شد) و بنابر آن علاوه بروسعت ممالك عباسی کوشش در امر کشاورزی، سنگینی مالیات، حاصلخیزی زمین وامثال آن موجب ازدیاد درآمد دردورهٔ عباسیان میباشد.

۲ ـ توجه مردم بامور کشاورزی

درفصل مربوط ببیت‌المال اشاره شدکه خلفای بنی‌امیه و عمال آنان برای وصول مالیات ارضی (خراج) همه نوع جوروستم روامیداشتند وخواه وناخواه مردم‌ازکشاورزی دست‌کشیدند و زمین‌ها را بایر گذاردند بعلاوه شورش و انقلابات داخلی نیز در عراق و ایران وعدم رضایت مردم از اولیای امور موجب شدکه امور کشاورزی مختل گردد ومردم برای زیان رساندن بدولت دست از زراعت بردارند ودرنتیجه ده‌ها و مزرعه ها را بی سرپرست رهاکنند. اما درزمان عباسیان قضیه بر عکس شد. چون خلفای عباسی با اهل ذمه وموالی خوشرفتاری نمودند وجان آنانرا محفوظ ومحترم داشتند ومردم هم روبده ها ومزرعه ها برگشته وبکشت وکارپرداختند.

خلفای دورهٔ اول عباسی برای آبادی شهرها وده ها وحفظ جان ومال مردم مساعی زیاد بکاربردند، مثلامنصورعمال ستمگررا بشدت تعقیب میکرد واموال آنان را ضبط مینمود وآنرادرخزانهٔمخصوصی بنام بیت‌المال مظالم جمع میکردومأمورین مخصوصی باطراف‌روانه‌کرده بهای غله را تحقیق مینمود تا ازآنراه بمردم‌تعدی‌نشود. همین‌قسم عملیات والیان وقاضیان ومأمورین مالیات‌را بادقت رسیدگی میکرد واگر بهای غلات‌کم وزیاد میشد علت را میپرسید واگردرحکم قاضی تردید میشد قاضی‌را سرزنش نموده بازپرسی میکرد. موالی‌که درزمان بنی امیه مثل برده وزر خرید بودند، درزمان عباسیان جزء ارکان‌دولت درآمدند ومورد توجه خلفاء واقع گشتند بقسمی‌که هرخلیفه بخلیفهٔ دیگراز آنان سفارش مینمودند بخصوص مردم خراسان که بیش ازدیگران نوازش میشدند ازآنجمله منصوربه پسرخود مهدی در بارهٔ آنان چنین میگوید:

«باموالی خودت (ساده تربگوئیم با بندگانت. مترجم) به نیکوئی رفتارکن،

مواظب حال آنان باش ، آنها رامقرب درگاه بنماکه اگردشواری تورا بپیش آید آنان کمك کارتوهستند ، مخصوصاً مردم خراسان راسفارش میکنم ، آنان یاران وشیعیان‌تو هستند ودرراه‌استقراردولت تومال وجان فداکردند » .

همینقسم مأمون وسایرخلفاء ، باموالی بمهربانی رفتارمینمودند. منصورتمام اوقات خود را صرف اصلاح امورملك وملت میکرد وبآسایش وراهنمائی مردم‌توجه بسیارداشت وامورمالی را ازحیث درآمد وهزینه ازروی عدالت رسیدگی مینمود .

همین منصوربپسرخود دربارهٔ مدارا وعدالت چنین وصیت میکند :

« پسرجان پادشاه بپرهیزگاری ، ورعیت باطاعت ، و مملکت بعدالت اصلاح میگردد » .

دلایل‌بسیاری موجود است که‌پرهیزگاری ومهربانی وعدالت خواهی خلفای اول دورهٔ عباسی را ثابت مینماید . مهدی مرتب در دیوان مظالم جلوس میکرد وبشکایت‌مردم ازقضاة ومأمورین‌عالی‌رتبهٔدولت رسیدگی میکرد. داستانهای بسیاری ازعدالت خواهی‌هرون زبانزد عام وخاص میباشد. و هرگاه‌که درحضوروی ازبیداد صحبت میشد بگریه میافتاد، از آنجمله هنگامیکه ابوالعتاهیه‌را بزندان افکندکسی رامأمور نمود تاگفتار وکردارآن زندانی‌را برای‌وی گزارش داده ودرضمن گزارش روزانه بهرون گفته‌شد که‌ابوالعتاهیه این اشعاررا روی دیوار زندان نگاشته است .

ترجمهٔ اشعار :

« بخداسوگند ستمگری زشت است وستمگرهمیشه سرزنش میشود »

« بزودی پیش کردگار خواهیم رفت وآنجادادرسی‌میشود »

هرون‌که اینرا دانست بسیار گریست وزندانی را آزادساخت وازاو حلالیت طلبید وهزار دینار باوبخشید. موقع دیگر هرون‌خوان پرنعمتی گسترده بزم مجللی آراست وبزرگان رابه مهمانی فراخواند وابوالعتاهیه را احضارکرد که‌دروصف‌آن بزم اشعاری بگوید ابوالعتاهیه این ابیات را سرود .

ترجمهٔاشعار :

« اکنون باپریرویان درکاخ های آراسته وپیراسته خوش باش »

« ولی آن هنگام که جان بسینه‌ات میرسد خواهی دانست که خودپسند بوده‌ای »

هرون از شنیدن آن شعرها گریست. فضل بن یحیی بابوالعتاهیه پرخاش نموده گفت خلیفه ازتوخواسته که اورا شادمان سازی ولی تواورا گریانیدی.

هرون گفت: ابوالعتاهیه راواگذارید، اومارادرکوری و نابینائی دیدودلش نیامد که گمراهی ما افزون گردد.

این داستان ومانند آن ازهرون ومأمون بسیار است، بطوری که بیش ازیک جلد کتاب خواهد شد و بنابراین در زیر سایهٔ چنین حکمرانی البته امنیت برقرار میگرددوزراعت وتجارت پیش‌میرود ومردم‌درخدمتگذاری حکمرانان آمادهٔ هر گونه فداکاری میشوندو البته مملکت در پرتو عدالت آباد میگردد، چه عدالت ترازوی آسمانی درمیان‌مردم است. آبادی بدون عدالت میسر نمیشود وزندگی حقیقی بدون عدالت محقق نمیشود وبرای پادشاهان، جزباعدالت عزت وجلال فراهم نمیآید. چون از قدیم گفته‌اند عظمت کشور بسته برجال‌است وپایداری امور رجال برمال‌است، ومال با آبادی بدست‌میآید، وآبادی درپرتوعدالت انجام‌میپابد، پس عدل‌اساس‌ملك میباشد. دیگر از موجبات آبادی کشور عباسی آنکه خلفای این سلسله علاوه براینکه خود سدها و پلها میساختند و نهر میشکافتند باتمام قوا میکوشیدندکه خرابی‌های دورهٔ بنی‌امیه‌را ترمیم نمایند. ووسایل آبیاری و زراعت را رواج دهند.

سواد. از آنرو مملکت رو بآبادی گذارد بخصوص قطعهٔ سواد (عراق) که‌ازنقاط‌حاصلخیز جهان‌میباشد وچنانکه درفصل‌مربوط بخراج گفتیم مالیات‌ارضی این کشور(عراق) صدوبیست میلیون درهم ویاقریب یك‌ثلث خراج تمام‌ممالك‌اسلامی بوده است، در زمان سلاطین ساسانی نیز مالیات سواد بیش‌از نقاط دیگر بوده، چه که درزمان‌قبادبن‌فیروز صدوپنجاه‌میلیون درهم ودرزمان انوشیروان دویست‌وهشتاد وهفت میلیون‌درهم ودرزمان سایرپادشاهان‌ایران یکصدوبیست میلیون‌درهم‌ازعراق مالیات میگرفتند. وعلاوه برآن سالی‌سه‌میلیون درهم‌بابت خرج مطبخ پادشاه ایران ازآنکشور برداشت میشد وصول این‌مالیاتهای سنگین بزور وظلم وبیداد نبوده‌بلکه بواسطهٔ‌اهتمام‌پادشاهان ایران وخلفای عباسی‌درترویج‌زراعت‌وتسهیل وسایل آبیاری

واجرای عدالت محصول زیاد میشده است. و چنانکه میدانیم کشور عراق مانند درهٔ نیل (مصر) کشور پر نعمت و حاصلخیزی میباشد ودورود دجله وفرات زمین حاصلخیز عراق را ازهرجهت مثل اراضی مصر بارور میسازند. با این فرق که چون جریان نیل از جنوب بشمال میباشد در ایام تابستان لبریز میگردد. برعکس دجله وفرات که از شمال بجنوب جاری است ودرزمستان سرشار میشود واز آنرو همه‌ساله پل‌ها وسدهائی که درنتیجهٔ طغیان زمستانی رود خراب شده محتاج به‌تعمیر میگردد.

مجرای رودد جله درسابق غیرازمجرای امروز آن بوده‌است بقسمتی که‌ازبغداد تا مداین بطرف‌جنوب میآمد واز آنجا بدیرعاقول و گرگرومازاریا میگذشت. سپس روبمغرب گزارده بشکل عمودی تافم‌الصلح وواسط سیرمیکرد واز آن پس‌درمرداب وباطلاق (بطایح) میافتاد ، وبفرات می‌پیوست و در نـزدیکی بصره بنجلة‌العوراء بر میخورد و کنار آبادان بخلیج فارس میریخت. امااکنون‌ازمازاریا بمشرق میرودوبعد بجنوب شرقی برمیگردد. درآن‌ایام فرات دوشاخه داشت یکی‌از کنار کوفه ودیگری ازشرق جاری بود و هردوشاخه از بطایح عبور میکرد .

بطایح . زمین‌های گودی که درجنوب عراق میان بصره وکوفه زیر آب مانده بود بطایح یا مرداب خوانده میشد و علت پیدایش آن این بود که درزمان قباد پسر فیروز رود دجله درنزدیکی کسکرطغیان کرد وچون از پیشرفت آن جلوگیری نشد زمین‌های‌پهناوری‌رافرا گرفته‌زیر آب برددرزمان انوشیروان‌اقداماتی برای‌خشکانیدن آن اراضی بعمل آمد ، اما پس‌ازانوشیروان درایام سلطنت پرویزدرسال ششم هجری فرات‌ودجله‌هردوطغیان کردبقسمی که‌نظیر آن‌تا آن‌روزدیده‌نشده‌بود،پرویز برای‌بستن آب کوشش بسیارنمود ودریك‌روزبدستور وی‌چهل بند برروده‌ا بستند ولی ازطغیان آب محافظت نتوانستند ومرداب‌ها بهمان حال ماند تـامسلمانان برای تسخیر عراق هجوم آوردند وایرانیان مشغول جنگ شدند وطبعاً ازترمیم سدها غفلت کردندوالبته ازدهقانان نیز کاری‌بر نمیآمد ورفته رفته مرداب‌ها وباتلاقها فزونی یافت وبا این همه خراج آن‌اراضی‌هنگفت‌بود، چه‌که عبدالله‌بن دراج درزمان معاویه پنج میلیون‌درهم ازآنجا خراج گرفت ، ودرعین حال باصلاح آن توجهی نکرد درزمان حجاج (والی

عراق) نیز جنگ‌های داخلی مجالی برای اصلاح سدها و پل‌ها نگذارد و در نتیجهٔ همان غفلت‌ها و طغیان‌های متوالی دجله و فرات، مرداب‌ها وسعت یافت سرانجام حجاج شرحی بولیدبن عبدالملك نگاشته هزینهٔ سدبندی و خشکانیدن باتلاقها را سه میلیون درهم برآورد کرد، و این مبلغ در نظر ولیدبسیار بود، امامسلمه برادر ولیدبوی گفت: من این پول را میدهم تا بوسیلهٔ مأمورین مورد اعتماد خلیفه مصرف گردد و در مقابل خراج زمین های پستی که آب در آن میماند برای من باشد.

ولید این پیشنهاد را پذیرفت و مسلمه مبلغ معهود را مصرف کرد و در نتیجه مزارع آبادی پدید آمد. مسلمه دو نهر در آن نواحی کنده آنرا سیبین نامید و کارگران و کشاورزان بسیاری را برای آبادی آن اراضی مأمور نمود و در اثر آن اقدامات سود بسیاری عایدوی و برادرش ولید گردید و پس از آنان هشام نیز استفادهٔ زیادی از آن اراضی برد و تا اواخر بنی امیه آن بهره برداری ادامه داشت.

وهمینکه خلافت به عباسیان رسید و سواد (عراق) مقر خلافت گشت در احیای اراضی آنکشور همت گماشتند و نهرها کنده و سدها بستند بقسمیکه سدها و نهرها و ترعه‌ها بیکدیگر پیوسته میشد و میان دجله و فرات باغها و مزرعه ها چنان متصل شد که از یکدیگر متمایز نمیبود و نهرهای فرات آن نواحی را سیراب میساخت و سایر قسمتهای خاك عراق نیز بهمین وصف معمور و آباد گشت بطوریکه هیچ موقع آبادی و حاصل‌خیزی عراق مانند دورهٔ عباسیان نشد چه حاصلخیزی زمین و علاقهٔ خلفای عباسی به آبادی کشور و توجه مردم بامور زراعت دست بهم داده آنهمه نعمت و برکت را فراهم می‌ساخت.

خراسان. دیگر از ممالکی که مالیات زیاد میداد خراسان بود، چون سر زمین آن حاصلخیز و مردمش بواسطهٔ همراهی بـا بنی عباس مورد توجه بودند لذا خراسان بسیار آباد گردید و خراج آن به چهل میلیون درهم رسید که بضمیمهٔ خراج عراق نصف کل مالیات ممالك اسلامی میشد. درزمان عباسیان سه کشور بیش از سایر ممالك اسلامی مورد توجه بود اول عراق که خاك حاصلخیز پر نعمت و برکتی داشت. دوم خراسان که هم خاکش حاصلخیز وهـم مردمانش سلحشور و پشتیبان بنی عباس

بودند . سوم حجاز که از نظر احترام مذهبی وتثبیت بیعت برای خلفاء مهم بود .اما آبادی‌خراسان در آن موقع طوری بود که‌ازهمهٔ ممالك اسلام برترمینمود . مقدسی درضمن گفتگو ازشهرهای‌عراق‌شرح مبسوطی‌ازآبادی آن بلادمیگویدولی همینکه بخراسان میرسد اظهارنظر میکند : «گرچه شهرهای عراق بسیارآباد و پرجمعیت است اما ده‌های خراسان خیلی مجلل تر از همین شهر های پر نعمت عراق میباشد و بسیاری ازخلفای عباسی اصلا خراسان را مملکت میدانستند.»

بلاد ماوراءالنهر نیزجزء خراسان‌محسوب‌میشود وآن‌محل‌نیزپر نعمت وبرکت است ابن حوقل میگوید : «در هیچ‌یك ازکشورهای‌اسلامی‌جائی نیکوترودلکش‌تر ازبیرون شهر بخارا ندیده‌ام همینکه برفرازکهن دژ(قهندز)بخارا میروی تاچشم کار میکند بساط زمردین گسترده است .آسمان مانند گنبد نیلگون برروی آن‌درختها وگل‌ها وگیاهها پرتو افکنده است وازمیان آنهمه سبزی‌وخرمی کاخهای مجلل‌مثل ستاره‌های آسمانی ویاکلاه‌خودهای پولادین برروی‌سطح آبگون نور میفشانند».

ابن حوقل میگوید : باصفاترین گردشگاههای روی زمین سندوسمرقند ورود ابله وغوطه‌دمشق‌است.

والبته‌بسیاری‌ازممالك‌اسلامی درآن‌عصردرخشان‌مانندخراسان‌وماوراءالنهر وغیره خرم و سر سبز و آباد بوده است (بنقشهٔ کتابهای اسلامی ضمیمهٔ این کتاب مراجعه شود) .

مصر . این آبادی وشادابی شهرهاوده‌ها طبعا بواسطه عدالت گستری خلفای عباسی‌بود چه‌اگرفرمانروایان عدالت‌پیشه‌ومهربان‌باشندآبادی‌وشادابی کشورتعجب ندارد زیرا مردم اگرامنیت وآزادی داشته باشند و حقوق حقهٔ آنان تأمین بشود خود بخود باصلاح آبادی میپردازند و همینکه مملکت آباد شد خراج افزون میگردد مثلا کشورمصر بنابگفتهٔمورخین عرب‌دردورهٔ مسلمانان بیست‌میلیون جمعیت داشته است . امامردم امروز این‌عدد را مبالغه‌میدانند ودراوایل قرن گذشته هرگز این‌عددراباور نمیتوانستند مثلادکتر کلوت بیك میگوید بیست میلیون جمعیت برای کشوری مثل‌مصر دور از احتمال است چه که زمین مصر توانائی اداره‌کردن بیش از

یک سوم آن‌عددرا ندارد ، این گفتهٔ دکتر کلوت بیک(درقرن نوزدهم میلادی) بود ولی حالاجمعیت مصر ازده‌میلیون هم تجاوز کرده است(۱) ومرتب‌رو بافزایش‌میرود ولی‌چون کتاب دکتر کلوت‌بیک درسال ۱۸٤۰ نوشته شده ودر آنموقع جمعیت مصر سه‌میلیون بوده است لذا تصور بیست میلیون نفوس زیادتر ازرقم معمول مینموده‌است وسه‌ملیون جمعیت زمان‌محمد علی پاشا که‌نسبت به جمعیت زمان ممالیك(۲)بسیار بوده درنظر دکتر کلوت بیک عادی میآمده است .

اما درزمان‌ممالیک جمعیت مصرازدو میلیون تجاوز نمیکرده‌شایدزمین‌های زراعتی‌یک‌میلیون فدان‌ویا یکمیلیون‌وکسری بیش نبود، زیرا فرمانروایان‌ممالیک مردم ستم پیشه‌ای بودند و همینکه آنها رفتند ومحمد علی آمد و آن‌جور و بیداد برطرف شدو جانشین های محمدعلی مانند خود او برفاه‌حال مردم اهتمام ورزیدند مساحت اراضی‌مزروع تاپنج میلیون و نیم فدان(۳) رسید وعدهٔ‌نفوس از ده میلیون‌بالا زده طبعاً میزان درآمد دولت فزونی یافت چه که‌عدالت‌آبادی میآورد و آبادی بر ثروت‌میافزاید واگر میزان‌افزایش وکسری‌مالیات مصررا در نظر بگیریم این قاعده کلی بخوبی‌ثابت میشود که چگونه دردورهٔ‌بیداد گری‌درآمددولت کم‌بوده وعکس آن عکس شده است .

مثلا دردورهٔ خلفای راشدین بیش ازهر موقع دیگرمالیات مصر افزایش‌داشته است زیرا عمروعـاص در زمان عمر دوازده میلیون دینار از مصر مالیات میگرفت ومساحت اراضی‌زراعتی به‌سی‌میلیون فدان‌میرسید وعبدالله‌سعد درزمان‌عثمان‌چهارده میلیون دینار (قدری‌بزور واجبار) ازمصرمالیات گرفت اماهمینکه‌نوبت به بنی امیه

۱ـ بموجب سالنامهٔ اخیرمصرجمعیت آن کشوربیش از ۲۱ یکمیلیون بوده است. مترجم

۲ـ مملوك یعنی‌زرخرید وجمع آن ممالیك است. نجم الدین ایوبی ازپادشاهان مصر معمولاغلامانی میخریدودر جزیره‌الروضه‌کنار نیل‌گرد میآورد وازآنروآنان‌راممالیك بحری (زرخریدان‌دریائی) میگفتندو بالاخره‌یکی ازآن‌ممالیك‌برایوبیان‌تاخته خودفرمانروای‌مصرشدویکی ازپادشاهان‌ممالیك بحری بنام‌منصور قلاوون مثل‌نجم‌الدین ایوبی‌کارد مخصوصی اززرخریدان خودتهیه‌کردو آنانرا محافظ قلعه‌هاو برجها قرار داد واز آنروایندسته ازغلامان به ممالیك برجیه مشهور شدند وسر انجام ممالیك برجیه برممالیك بحری شورش کردند و قریب دوقرن فرمانروای‌مصر شدند برای اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم مراجعه شود. مترجم

۳ـ یك فدان مساوی با ۲٤۰۰ مترمربع میباشد. مترجم

رسید جور و بیداد پیش آمد مالیات مصر بسه میلیون دینار رسید وفقط ابن حبحاب درزمان هشام بن عبدالملك آنرا بهچهارمیلیون دینار بالا برد .

وچون کشور مصر درزمان عباسیان از مرکز خلافت دور افتاده و کسی بآن توجه نداشت میزان مالیات مثل زمان بنی‌امیه باقی ماندو همینکه دولت عباسی رو بانحطاط گزارد، میزان مالیات‌مصر بیش ازپیش کسری یافت و درپاره‌ای سالها (قرن سوم هجری)به‌هشتصدهـزار دینار تنزل یافت ودرزمان ابن‌طولون که بآبادی کشور توجه‌میکرد ناگهان بچهارمیلیون دینار تجاوز کرد،درصورتیکه آنموقع نرخ گندم بسیار ارزان بود (ده‌اردب یك‌دینار)پس ازسپری شدن‌دوران ابن‌طولون واخشیدیها درسال ۳۶۳ دردورهٔ حکومت فاطمیان جوهر سردار خلفای فاطمی مالیات مصر به هفت‌میلیون‌دینار بالغ شداما باید گفت که‌جوهر بوسیله بالابردن‌میزان‌مالیات آن‌مبلغ را بدست آورد ، از آن‌پس باز مالیات مصر بواسطه آمدن ورفتن پاره‌ای‌دولتها بالا وپائین رفت (شرح آن دراینجا مورد ندارد) .

درزمان ممالیك یعنی در اواخر قرن ۱۸ میلادی‌میزان مالیات مصر با وجود سخت گیری آنان دروصول خراج به منتهی درجه تنزل رسید .

واینك بودجهٔ حکومت مصر درسال۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ میلادی)

درآمد

میده یانصف	
۸۰/٤٦۰/۰٦۸	مالیات‌ده‌هاوموقوفه‌ها .
۱۰/۸۷۰/۷۷۳	مالیات برواردات .
۲۲/۸۱۱/۸۰٥	مالیات خوراکی ومصنوعات .
۲٥/۰۰۹/۰۸۱	مالیات سرانه .
۱۱٦/٥٦۱/۷۲۷	**جمع کل**

هزینه

میده یا نصف	
۲/۹۳۹/۲۴۷	حقوق افسران ارشد .
۲۹/۸۷۲/۶۵۷	حقوق سپاهیان .
۲/۶۵۳/۵۸۵	مخارج متفرقه.
۸/۴۳۸/۹۹۴	مستمری ملایان و هزینهٔ تعلیمات و اوقاف
۱۳/۸۹۲/۱۲۹	مستمری مبلغین و وعاظ وهزینهٔ مسجد هاو مانند آن .
۴۲/۰۷۰/۶۵۴	هزینهٔ حج .
جمع کل ۹۹/۸۶۸/۲۷۶	

جمع کل درآمد	**۱۱۶/۶۵۱/۷۲۷**
جمع کل هزینه	**۹۹/۸۶۸/۲۷۶**
باقی مانده	**۱۶/۷۸۳/۴۵۱**

این مبلغ باقی‌مانده باصطلاح آنروز خزانه نام داشت که همه ساله باستانبول حمل میشد اما پس از چندی حکومت مصربا دولت عثمانی درافتاد و تصمیم گرفت که اصلا پولی باستانبول نفرستد وپس ازشورومشورت مقررداشتندکه بیش‌ازنیم آن مبلغ باقی‌مانده را بدین شرح درخود مصرخرج کنند.

میده یا نصف	
۳/۰۰۰/۰۰۰	مرمت قلعه‌های قاهره .
۱/۵۰۰/۰۰۰	مرمت سایر ابنیهٔ مصر.
۲/۰۰۰/۰۰۰	هزینهٔ جلوگیری ازسیل وبازکردن سد.
۲/۷۸۳/۴۵۱	هزینه‌های دیگربا تصویب شهرداری .
جمع کل ۹/۲۸۳/۴۵۱	

وهمینکه این نه‌میلیون وکسری را از باقی مانده منهاکنیم هفت میلیون ونیم میده بقیه را باسلامبول میفرستادند.

ودرهرحال آنچه برای مامهم‌است آنست که جمع کل در آمد مصر در زمان

ممالیك۱۶/۶۵۱/۷۲۷ نصف یا میده بوده ومیده در آن ایام چارسنت (تقریباً) میشده یعنی هر۲۸ نصف مساوی با یك فرانك بوده است. واز آنرو در آمد مصر در آن سالها سالیانه به ۴/۱۵۰/۰۰۰ فرانك بالغ میشده است بااین فرق که بهای پول در آن ایام با بهای پول این ایام تفاوت داشته است واین موضوع از نرخ خوراکی ها بخوبی آشکار میگردد مثلا بهای یك رطل گوشت آنموقع هفت نصف و بهای یك اردب گندم ۲۴۰ نصف بوده واکنون میده یا نصف مساوی با نیم قروش مصری میباشد(تقریباً) ودر آن صورت در آمد مصر درزمان ممالیك ۵۸میلیون قروش یا ۵۸۰ هزارلیره میبوده است. ولی همینکه خاندان خدیوی فرمانروا گشتند و بآبادی مصر کوشیدند رفته رفته مالیات فزونی یافت تااینکه درسال۱۱/۸۵۰/۰۰۰لیره یا بیش از بیست برابر مالیات زمان ممالیك بوده است درصورتی که خاك مصر همان خاك، ورود نیل همان نیل و آب وهوا به همان وضع سابق میباشد و فقط عدالت و امنیت فرق کرده که درپرتو آن آبادی و ثروت اضافه میشده است، این سنت دیرین الهی است که هیچگاه تغییر نمی یابد

۳- مالیاتها سنگین بوده است

درزمان عباسیان خراج (مالیات ارضی) مختلف بوددر بعضی جاها ازروی مساحت ودرپاره‌ای نقاط دیگر ازروی محصول میگرفتند. در صورت اول چه زمین زراعت میشد و چه نمیشد پرداخت مالیات حتمی بود. ودر شق دوم وصول مالیات موکول بزراعت بودوهر یك ازاین دونوع مالیات مراتب ودرجاتی داشت که بزودی تفصیل آن بیاید.

اینك چون سواد (عراق) مهمترین کشور های عباسی محسوب میگشت لذا ابتداء ازخراج آن کشور صحبت میداریم:

سواد. هنگامیکه مسلمانان سواد را گشودند مالیات آنجا ازروی مساحی پرداخت میشد یعنی ازهرجریب زمین دولت ایران یك قفیز ویك درهم مالیات میگرفت جریب عبارت ازمساحت شصت ذرع درشصت ذرع ویا ۳/۶۰۰ ذرع مربع بوده است واما قفیز ازحیث مساحت یك دهم جریب وازحیث وزن هشت رطل و ازحیث قیمت سه درهم محسوب میشد، مالیات قفیز درزمان جاهلیت نیز معمول بوده چنانکه زهیر بن ابی سلمی میگوید:

ترجمهٔ شعر: «دردهای عراق از قفیز ودرهم برای شما چیزهائی میگیرند که

برای اهالی آنجا مقدور نیست».

حال اگر قفیز را سه درهم حساب کنیم جریب سی درهم میشود و ایرانیان از هر جریبی چهاردرهم یعنی ۱۳ ۱/۳ درصد مالیات میگرفتند که البته چندان سنگین نیست منتهی زمین هائی هم که زراعت نمیشده است بهمان میزان مالیات می‌پرداخته‌است.

همینکه در زمان عمر سواد فتح شد و مسلمانان طرز مالیات گرفتن ایران را دانستند بدستور عمر زمین های مزروع را مساحت کردند و برای هر نوع محصول یك نوع مالیات مقرر داشتند. و مالیات گندم مانند زمان ایرانیان بهمان یك قفیز و یك درهم و یا چهاردرهم باقی ماند و مالیات تاکستان از قرار هر جریبی ده درهم و نخلستان هشت درهم و نی شکر شش درهم و یونجه پنج درهم و جودو درهم و هر انسان ۱۲ یا ۲۴ یا ۴۸ درهم (باستثنای زنان و کودکان) تعیین شد. وجمع کل مالیات سواد در آن دوره صد و بیست میلیون درهم میشد باعتبار اینکه اراضی مزروع آنجارا سی میلیون جریب تخمین میزدند، درزمان خلفای راشدین زمین های سواد بسیار آباد شد ولی پس از قتل عثمان مسلمانان بجنگهای داخلی مشغول شدند و تا زمان معاویه و حجاج چنانکه سابق نیز اشاره کردیم بامور کشاورزی عراق توجهی نمیشد و با این حال حجاج مالیات عراق را بهمان میزان مالیات زمان عمر میگرفت والبته بمردم اجحاف و تعدی میکرد یعنی اگر زمینی درظرف سال زراعت نمیشد مالیات آن معاف نمیگشت و اگر صاحب زمین نمیتوانست آن مالیات را بدهد قرض دولتی بگردن وی میماند و سال بسال سنگین ترمیشد از آنرو بیشتر روستائیان ازده خود میگریختند و املاك را بایر میگذاردند تا آنکه ناچار مردم بوسیلهٔ الجاء خود را ازشر مأمورین دولت نجات میدادند و تفصیل الجاء را قبلا شرح دادیم دیگر از موجبات خرابی عراق آنکه مردم آنجا ازبنی امیه تنفر داشتند چون خلفای اموی آنان (مردم غیرعرب) را حقیر و ذلیل میداشتند و همین پیش آمدهای نا مطلوب سبب ویرانی کشور عراق و اختلال امور زراعت آنجا شد. ولی همینکه درسال ۱۳۲ عباسیان بخلافت رسیدند توجه خاصی نسبت بعراق و آبادی عراق مبذول داشتند و نخستین خلیفهٔ عباسی که بآبادی عراق همت گماشت منصور بود چه که وی طرز مالیات گیری مساحی را ظالمانه دید و مالیات جو و گندم را (بیشتر

محصول عراق جو و گندم است) بطرز مقاسمه (مالیات از نوع محصول بمیزان معین گرفته میشد و اگر زمین زراعت نمیشدازمالیات معاف میگشت) تعیین نمود و فقط مالیات قسمت مختصر باقی مانده (حبوبات و خرما و میوه) محصول را بطرز مساحی معین کرد . و گرچه میزان مالیات اخیرمعلوم نیست اما همینقدر مسلم است که مهدی پسرمنصور (۱۵۶-۱۶۹) برای دریافت مالیات مقاسمه درجات ذیل را تعیین کرد :

۱- زمینهای دیمی نصف محصول۲- زمینهائی که با دلو آبیاری میشوندیك‌سوم وباچرخ‌یك‌چهارم محصول را مالیات بدهند . واماماليات خرماوانگوروسایر میوه‌ها ازروی نزدیکی باغ ببازاروبهای آن میوه هاکم وزیاد میگشت واین ترتیب باشارهٔ معاویةبن یساروزیرمهدی‌انجام یافت ودرنتیجه نصف محصولات‌عراق‌بابت‌مالیات‌عاید دولت شد ، چه‌که بیشترمحصول عراق جو و گندم بود و آن هم بطریق دیمی بدست میآمد وبا اینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظر میرسد ، اما در آن زمان مردم عراق با شادی فراوان آن را استقبال کردند ، زیرا از امویان جور زیاد تحمل کرده بودند .

ظاهراً رشید یـ هدی ده یك‌نیز بر آن مقدارافزودند . مالیات عراق‌شش‌درهم یعنی نصف بعلاوه یک شد وتا سال ۱۹۲ بدین ترتیب ماند ودر آنسال رشید عشر را بخشوده همان نصف ونیمه را تثبیت‌کرد و درسال ۲۰۴ مأمون مالیات نصف را به بیست درصدتقلیل داد ودرسال۲۱۰ که به ری آمد چندی در آنجا ماند ومالیات آنجا را نیزسبک‌کرد وهمینکه این خبربمردم قم رسیدآنها هم تقاضای تخفیف نمودند ولی مأمون تقاضای آنان را نپذیرفت ، مردم قم بشورش برخاستند و مأمون آنان‌را سرکوب ساخته بجای دو میلیون درهم مالیات معمول سالانه هفت میلیون درهم از مردم قم مالیات گرفت .

بنابر آنچه گفته‌شد مالیات عراق‌نسبت بآنچه درزمان خلفای راشدین ازروی مساحی گرفته میشد . بسی سنگین مینمود چه‌که درزمان راشدین ازهرجریب‌زمین چهاردرهم مالیات‌میگرفتند ونسبت جریب به‌فدان‌مانند نسبت۴/۲۰۰ تقسیم‌بر۱/۲۶۰

یا نسبت $\frac{1}{2}$ ۳۳۳ تقسیم بر ۱۰۰ میباشد، باین‌معنی که اگر مالیات جریب چهار درهم بوده مالیات فدان $\frac{1}{2}$ ۱۳ درهم میشده‌است. واین میزان مالیات نسبت باراضی مزروع بسیار کم است اما اگر اراضی بایر را نیز بر آن بیفزائیم میزان مالیات مزبور سنگین میشود وشاید معدل هردونوع مالیات یکی بشود ودلیل این مطلب آنکه تفاوت مقدار ومبلغ مالیات زمان خلفای راشدین (ازروی مساحی) وبعد از آنکه بطور مقاسمه بوده چندان زیاد نمیباشد، ولی اگر مالیات آنروز عراق را بامیزان مالیات امروزی مقایسه کنیم میزان آنروز سنگین بوده است ، زیرا حداکثر مالیات ارضی عراق فعلا پنج یك است وقسمت عمده‌ای ازاراضی مزروع بطورده یك مالیات میدهد . درلبنان اگرچه ظاهراً ازروی مساحت مالیات میگیرند ولی اساس آن برمقاسمه است چه هرچند در لبنان اراضی مساحت شده ولی با رعایت نوع محصول مالیات فرق کرده است. مثلا زمینی که محصول آن یک کیل زیتون یایک بار برگ توت یا یک مد گندم تخم افشان دارد ویابهای آن زمین ۳۶۰ قروش باشد آنرا سهم میخوانند و مالیات هرسهمی بیست قروش و $\frac{3}{4}$ قروش ویا شش درصد میگردد .

مصر ـ پس ازعراق از نظر حاصل خیزی مصردرجه دوم است وخراج آنرا از روی مساحت تعیین میکردند باین‌قسم: که زمین ها را بفدان تقسیم مینمودند وهر فدان را چهارصد قصبه میدانستند وقصبه‌عبارت‌ازپنج ذرع نجاری ویا شش ذرع و $\frac{2}{4}$ ذرع بزازی بوده‌است ودراصطلاح حکومتی امروزه مصر (زمان جرجی زیدان ۱۹۰۲ میلادی) فدان $\frac{1}{2}$ ۳۳۳ قصبه است . قصبه ۳۵۵ مترمربع میباشد وچون آنرا بمترمربع تبدیل کنیم هرفدان ۴/۲۰۰ مترمربع میشود وگاه ازاین‌مقدار کمتریا زیاد ترمیگردد وسابقاً گفتیم که دردورهٔ امویان بمردم مصرجور وظلم بسیار میشد و در نتیجه ده ها ومزرعه ها بحال خرابی افتاده بود ، مشهورترین والیان ستمگر بنی امیه عبدالله بن حب حاب است که درایام هشام بن عبدالملک والی مصر شد و بر هر دینار جزیهٔ قبطیان یک‌قیراط افزوده بطوری که اشاره شد دراثراین تعدی قبطیان شورش کردند وفتنهٔ عظیمی برپا شد . اگرچه درزمان بنی‌امیه بواسطهٔ ظلم وتعدی والیان بنی امیه همه روزه مردم شورش میکردند وهمینکه عباسیان بخلافت رسیدند آبادیهای مصر

بیشتر ویرانه وبایر بود ولی عمال بنی عباس درمصر نتوانستند مثل عمال عراق نسبت بمردم خوشرفتار و مهربان باشند و رعایت حال آنانرا بنمایند چه که مصر ازمرکز خلافت (بغداد) دور افتاده بود و مأمورین دولتی هرچه میخواستند ازمردم مصر میگرفتند وبر آنان تحمیل مینمودند ، چنانکه موسی بن علی درسال ۱۵۶ هجری دراواخر ایام منصور وموسی بن صعب درزمان مهدی مالیات مصررا فزودند وبرای دریافت آنهمه نوع بمردم تعدی کردند و شاید این اقدام بدستور خود خلیفه بود چه که وی آنطور که گفتیم مالیات مردم عراق را افزود .

اما درزمان مأمون یعنی درروزگار عظمت وثروتمندی دولت اسلام مالیات مصر ازقرار هرفدانی ده دینار تعیین شد . وهرگاه ارزش پول امروز وآنروزرا درنظر بگیریم مالیات آنروز نسبت بمالیات امروز سنگین بوده است، چه مالیاتی که اکنون اززمین های مالیات بده (اکثر اراضی مصر مالیات بده است .) مصر گرفته میشود ازروی حاصل خیزی زمین تعیین میگردد واگرچه اسماً اساس آن بر مساحی است ولی معناً از روی مقاسمه انجام میابد زیرا کشور مصر ازنظر حاصل خیزی بچندین ناحیه تقسیم شده ومالیات آن با رعایت حاصلخیزی کم وبیش میگردد ومالیات حاصلخیز ترین اراضی ازهرفدان ۱۸۰ قروش بیشتر نمیشود درصورتیکه این قبیل اراضی درمصر آنقدرها زیاد نیست وبقیهٔ اراضی (اکثریت اراضی) ازده قروش تا صد قروش مالیات میپردازد . هرگاه میزان محصول زمین را مقیاس قراردهیم معلوم میگردد که مالیات بیش ازیك پنجم نخواهد بود چه فدانی که صد قروش مالیات آن باشد به شش لیره یا پنج لیره اجاره میرود .

واگرمعدل مالیات مصررا بحساب بیاوریم برای هرفدان بیش از ۸۵ قروش نخواهد شد زیرا درکشور مصر پنج میلیون ونیم فدان مزروع میباشد و مالیات سال گذشتهٔ آن اراضی ۴/۶۵۲/۵۷۰ لیره شد که بهرفدان ۸۵ قروش تعلق میگیرد ودر جای دیگر این کتاب اشاره شد که یك قروش امروز مساوی با یك سوم قروش ایام مأمون میباشد واز آنرو دودینار مالیات زمان مأمون برابر با شش دینار امروز است که مساوی با سه لیره میشود وباآن حساب میزان مالیات مصر درزمان مأمون سه برابر امروز بوده است.

ظاهراً پس از مأمون مالیات مصر افزایش یافت و همینکه در اواسط قرن چهارم هجری جوهر سردار خلفای فاطمی کشور مصر را گشود میزان مالیات سه دینار و نیم بود و جوهر آنرا به هفت دینار بالا برد والبته آن مالیات بسیار سنگین بوده است .

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم مینویسد : « اساساً در مصر مالیات نبوده است بلکه کشاورز زمین را از دولت میگیرد و در آن زراعت میکند و همینکه محصول بدست آمد آنرا خرمن کرده مهر میزند سپس نمایندهٔ دولت میآید و کرایه زمین را از برزگر دریافت داشته باقی را بخود او میدهد » اما باید دانست که این نوع رفتار مربوط به زمینهائی بوده که مالك معین نداشته است و کشاورزان آنرا از دولت میگرفتند وصاحبان آن اراضی که از مأمورین دولت روم بوده اند یا کشته و یا فراری شده بودند وزمین آنان بتصرف بیت المال در آمده بوده و در نتیجه والی (حاکم شرع آنروز) آن اراضی دولتی را کرایه میداد و مال الاجاره آنرا جنس یا نقد میگرفت !

سایر ممالك . در پاره‌ای از ممالك اسلامی ازروی مساحی و در پارهٔ دیگر ازروی مقاسمه و یا طور دیگر مالیات میگرفتند . مثلا در نقاط مختلف مملکت فارس سه نوع مالیات دریافت میشد یکی مساحی و دیگری مقاسمه و سومی بطور مقاطعه . اما قسمت عمدهٔ اراضی فارس ازروی مساحی مالیات میداد و میزان مالیات در شهر های مختلف فارس تغییر میکرد ، مثلا سنگین ترین مالیاتها را از شهر شیراز میگرفتند بدین ترتیب :

۱ ـ جو و گندم هر جریبی ۱۹۰ درهم ۲ ـ بوستان کاری ½ ۲۳۷ درهم ۳ ـ پنبه ۲۵۶ درهم وچهاردانگ ٤ ـ تاك ۱٤۲۵ درهم ـ واگرچه جریب فارس هفتاد ذرع وهر ذرعی نه قصبه بوده و دوبرابر جریب عراق میشده ، معذلك میزان مالیات آن بسیار سنگین بوده است . بهرحال این مالیات دراواسط قرن چهارم از شیراز گرفته میشد ولی میزان مالیات آن درزمان مأمون بدست نیامده است .

مالیات دیار مغرب (شمال افریقا) نیز درهمین حدودها سنگین بوده است، مثلا عباس بن ابراهیم بن اغلب ازهرفدان ۱۸ دینار مالیات میگرفت ولی تصور نمیرود که پرداخت چنین مالیاتی مدتی طول کشیده است بلکه بمقتضیات اوضاع تغییر کرده است.

خلاصهٔ کلام آنکه درزمان عباسیان مالیات سنگین بوده اما مقتضیات زمان واوضاع اجتماعی طوری بوده که سنگینی آن احساس نمیشد ومردم هم چندان شکایتی از سنگینی آن نداشتند و چه بسا که یك عامل درظرف چندروزه بآسانی چندین میلیون (درهم) مالیات جمع میکرد ، چنانکه معتصم این عمل را انجام داد و هنگامی که مأمون از دمشق میگذشت نزد برادر خود معتصم (والی شام) ازبی پولی شکایت کرد معتصم گفت تاهفتهٔ آینده هرچه بخواهی پول تقدیم میدارم ـ وبعد از چند روز سی میلیون درهم برای مأمون گردآورد ومأمون هم همانطور که ایستاده بود قسمت عمدهٔ آن پولها را تقسیم کرد .

مالیات‌های متنوعه

اینك برای تکمیل موضوع مختصری هم از مالیاتهای متنوعه دورهٔ عباسی میگوئیم و آن عبارت بود از:

۱ـ ده یك کشتی ـ میزان و مشخصات این مالیات معلوم نیست همینقدر معین استکه مبالغ بسیاری از این بابت عاید میشده است. زیرا بازرگانی عراق تـا سایر کشورهای جهان حتی هندوچین دامنه داشته است و کشتی های بسیار با کالا های گرانبها بممالك اسلامی آمدوشد میکرده است .

چنانکه در پاره‌ای از کتب تاریخی نام بازرگانی را بنام حسن بن عباسی از اهالی بصره ذکر میکنند که کشتی‌های متعددی داشته و کشتیهایش بدور ترین نقاط هندوچین میرفته است . وسالی صدهزار دینار (در قرن ششم هجری) مالیات کشتی میداده است . حال اگر یك بازرگان دربصره صد هزار دینار مالیات کشتی میداده سایر بازرگانان در سایر بنادر اسلامی البته مبالغ گزافی از آن بابت میپرداخته‌اند چنانکه مالیات کشتی دربندر عدن در قرن چهارم سالی دویست هزار دینار و در قرن ششم صدوچهارده هزار دینار بوده است. ظاهراً در زمان عباسیان این مالیات آنقدرها زیاد نبوده و تدریجاً افزایش یافته است چه که در صورت حساب علی بن عیسی (سال ۳۰۶ هجری) که برای مقتدر خلیفهٔ عباسی تنظیم شده مالیات کشتیهای بصره فقط ۲۲/۵۷۵ دینار است ، درصورتیکه دویست سال بعدیك تاجر اهل بصره چند برابر آن مبلغ مالیات کشتی میداده است .

۲- پنج یك معدنها . در آن ایام معدنها را دوقسمت میکردند روی زمینی مانند معدن نمك ، سرمه ، قیر، نفت ، معدن‌زیر زمینی مثل‌فیروزه ، طلا ، نقره، مس ومانند آن که استخراج مواد چنان معدنی بعملیات فوق العاده احتیاج داشته است عمال‌اسلامی برای‌معادن قسمت اول هیچ نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب وهوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند وهر کس میتوانست بآزادی از معادن‌قسمت اول بهره بردارد اما از معادن قسمت‌دوم‌که بهره‌برداری از آن‌مستلزم انجام‌عملیاتی بود پنج یك محصول‌را دولت میگرفت و چون‌امپراتوری عباسی وسعت بسیار داشت معادن متنوع در نقاط مختلف مملکت مثل معدن طلا ونقره و مس و زیبق وفیروزه وزبرجد و غیره‌یافت میشد و اینك نمونه‌ای از آن معادن ونواحی آن :

درخراسان طلاونقره و فیروزه و سنگ مرمر و گل مهر وموم ونشادر وزیبق وجودداشت در ماوراءالنهر معادن طلاونقره وزیبقی بوده‌که مانندآن‌ازحیث‌فراوانی مواد درجای دیگر یافت نمیشد ، درفارس معدن نقره وآهن وسرب وگوگرد ونفت ومس وزیبق و در مغرب اصفهان معدن سرمه بود . درکرمان شهری بنام‌دمندان‌بوده که معدنهای‌طلاو نقره وآهن ومس ونوشادر آن مشهور بوده است و همین قسم در سواحل افریقای شمالی نقاط‌معینی برای‌صید مرجان بودکه ازیکی ازنقاط آن‌پنجاه کرجی مرجان حمل میشد ، ودرهر کرجی بیست رطل مرجان بود : در سوریه ودر نزدیکی بیروت و مقرةالجیده درحلب‌وکوههای سرخ در اطراف شام معدنهای آهن فراوان بود ، درفلسطین معدن سنگ مرمر و دراغوار معدن گوگرد ودر صعید مصر معدن سنگ شب (۱) موجود بود اعراب آن‌سنگها را از معدن بسواحل اخمیم و اسیوط و بهنسا میبردند و از آنجا در موقع سرشاری رود نیل باسکندریه حمل میکردند وبه‌بازرگانان رومی ازقرارهرقنطاری‌چهار تاشش دینارمیفروختندومیزان محصول آن معدن تاسالی دوازده هزار قنطار میرسید (۲).

در صحرای غربی درهٔ نیل و درنقاط دیگر مصر نیترون یافت‌میشدو سالی ده

۱- نوعی سنگ معدنی سرخ وسفیداست . مترجم .

۲- هر قنطاری ٤٥ کیلو گرام‌است (تقریباً) . مترجم.

هزار قنطار از آن معادن استخراج میشد و گاهم آن معادن رااز قرارسالی ۱۵/۵۰۰ دیناراجاره میدادند. درنوبه‌موازی اصوان معدن طلای مهمی بوده است، ابن حوقل در آن باب چنین میگوید« معدن از اراضی مصر نیست ودرزمین های بجده شروع شده تاعیذاب میرسد ، خود معدن زمین همواری است که پست وبلندی ندارد و سطح آن نرم وشن‌زار است و تجار در محلی موسوم به (علاقی) واقع در آن نواحی جمع میشوند .

در بلاد مغرب در نزدیکی سجلماسه و هم چنین در ماورای آن بلاددرسودان معدنهای طلا و نقره بوده است . ودرصعید مصر و درجنوب درهٔ نیل (اینطور؟)ودر صحراهای دور از آبادی معدن زبرجد وجود داشته است .

در بحرین مروارید صید میشده در صنعاء معدن عقیق بوده و میان‌ینبع ومروه معادن طلا یافت میشده ودرکرانهٔ عدن ومکا عنبر زیاد بوده است .

اینها نمونه ای بود ازمعدنهای ممالك اسلامی دردورهٔ عباسیان که از آن‌نقاط مالیات پنج یك گرفته میشد و به‌بیت‌المال میرسید گاهم این معدنهارا کرایه میدادند ویا بمقاطعه واگذار مینمودند وپول زیادی میگرفتند از آنجمله در اواسط قرن چهارم‌هجری معادن فیروزه نیشابور را بمبلغ ۷۵۸/۷۲۰ درهم اجاره داده‌بودند.

۳ - **جزیه وزکوة** . در آغاز پیدایش اسلام‌مبلغ جزیه زیاد بودولی‌تدریجاً کم شد . زکوة نیز عایدی مهمی بود اما رفته ، رفته از اهمیت افتاد و تفصیل آن خواهد آمد :

۴ - **حقوق گمرك داخلی‌وخارجی** . در آن ایام چیزی‌شبیه‌بحقوق گمرکی ازکالاهای رسیده میگرفتند خواه از دریا و خواه ازخشکی آمده بود ، این حقوق گمرکی از انواع محصولات،مصنوعات، منسوجات وحتی‌ازبردگان نیزدریافت‌میشده است وعایدی زیادی از آنراه بدست میآمد ولی مقدار مشخص آن فعلا معلوم‌نیست وآنچه مسلم است آنست که‌بحسب زمان و مکان‌تغییر میکرده وشاید در یك شهر در مواقع مختلف بچند نوع‌پرداخت میشده است . و البته درهرشهری جریان‌خاصی داشته است‌و اینك‌برای نمونه گفته شمس‌الدین مقدسی را در بارهٔ حقوق گمرکی

بسیار سنگین است ، من درکرانهٔ بندر تنیس باج ستانی را دیدم که میگفت روزی هزاردیناراز هرمین محل باج میگیرم ودرکرانهٔ صعید واسکندریه وغیره مانند آن باج خانه بسیار میباشد در اسکندریه ازکشتی های مغرب ودرفرما از کشتی های شام باج میگرفتند . باج کشتی ها دردریای سرخ (قلزم)ازقرار باری یك درهم بود .

ابن حوقل میگوید: «هرسالی یك میلیون درهم از کالاهای صادره از آذربایجان بنواحی ری باج میگرفتند و این کالاها بیشتر برده وچهار پا و گاوو گوسفندواجناس دیگر بود .

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن مقدار این باج ها چندان زیاد نبود ولی درعصر انحطاط روبفزونی گزارد :

۵ ـ **مستغلات وعایدات ضرابخانه** . منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی است که زمین آن متعلق بدولت بوده و مردم در آن اماکن عمارت ساخته اند مانندبازار وخانه و آسیاب وغیره . ابن‌خرداد به‌میگوید: « تنها درآمد شهر بغداد از این بابت سالی یك میلیون و نیم درهم میشد و مستغلات وعایدی ضرابخانه سامرا بسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود. »

عباسیان دردورهٔ اقتدار وعظمت خویش از این نوع مالیاتها استفاده‌میبردند ، اما درآمد عمدهٔ آنان از مالیات زمینی (خراج) بود و تفصیل آن در فصل سابق گذشت .

۴ـ درستکاری وامانت مأمورین در وصول وایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته‌شددرزمان امویان ازهرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول و ایصال ویا با اجازهٔ خلیفه ویابدون اجازهٔ خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند. مثلا معاویه برای استفاده ازسیاست وتدبیرعمرو عاص در مقابل رقیبش علی (امیرالمؤمنین) سراسر مصر راطعمهٔ عمر وعاص قرار داد واورا در تمام امور صاحب‌اختیار کرد گاه‌هم‌عمال‌خلفاء بعنوان‌نیازمندی به‌پول‌برای جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند . چنانکه حجاج والی عراق‌همان کاررا کرد ویابه‌بهانهٔ ساکت کردن شخص متمردی پول زیادی جمع میکردند. ودر

بسیار سنگین است ، من درکرانهٔ بندر تنیس باج ستانی را دیدم که میگفت روزی هزار دینار ازهمین محل باج میگیرم ودرکرانهٔ صعید واسکندریه وغیره مانند آن باج خانه بسیار میباشد در اسکندریه ازکشتی های مغرب ودرفرما از کشتی های شام باج میگرفتند . باج کشتی ها دردریای سرخ (قلزم)ازقرار باری یك درهم بود .

ابن حوقل میگوید: «هرسالی یك میلیون درهم ازکالاهای صادره از آذربایجان بنواحی ری باج میگرفتند و این کالاها بیشتر برده وچهار پا و گاو و گوسفندواجناس دیگر بود .

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن مقدار این باج ها چندان زیاد نبود ولی درعصر انحطاط روبفزونی گزارد :

۵ ـ **مستغلات وعایدات ضرابخانه** . منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی است که زمین آن متعلق بدولت بوده و مردم در آن اماکن عمارت ساخته اند مانندبازار وخانه و آسیاب وغیره . ابن خرداد بهمیگوید: « تنها درآمد شهر بغداد از این بابت سالی یك میلیون ونیم درهم میشد و مستغلات وعایدی ضرابخانه سامرا بسالی ده میلیون درهم رسیده بود. »

عباسیان دردورهٔ اقتدار وعظمت خویش از این نوع مالیاتها استفاده میبردند ، اما درآمد عمدهٔ آنان از مالیات زمینی (خراج) بود و تفصیل آن در فصل سابق گذشت .

۴ـ درستکاری وامانت مأمورین در وصول وایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته شد درزمان امویان ازهرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول و ایصال ویا با اجازهٔ خلیفه ویابدون اجازهٔ خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند. مثلا معاویه برای استفاده ازسیاست وتدبیرعمرو عاص در مقابل رقیبش علی (امیرالمؤمنین) سراسر مصر راطعمهٔ عمر وعاص قرار داد واورا در تمام امور صاحب اختیار کرد گاه هم عمال خلفاء بعنوان نیازمندی به پول برای جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند . چنانکه حجاج والی عراق همان کاررا کرد ویابه بهانهٔ ساکت کردن شخص متمردی پول زیادی جمع میکردند. ودر

بعضی اوقات والی یا عامل خلیفه پولهائی گرد میآورد وخودش ضبط میکردو بخلیفه نمیداد. از آن جمله مسلمة بن عبدالملک والی عراق برادر یزید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی تمام مالیات عراق رایکجا برای خود برداشت و برادرش از ترس شورش وطغیان مسلمه چیزی ازاو نخواست ویااینکه شرم کرد ازوی مالیات رامطالبه کند.

گاه هم مأمورین عمل کرد (مالیات غنیمت وامثال آن)خودراپنهان مینمودند وبخلیفه خبر نمیدادند ، گاه هم خبرش رابسمع خلیفه میرساندنداما پولش رانمیفرستادند چنانکه یزیدبن مهلب پس ازفتح گرگان درسال۹۸هجری اموال بسیاری غنیمت گرفت وشش میلیون درهم سهمیهٔ بیت المال را نزد خود نگاهداشته خبرش را برای خلیفهٔ بغداد فرستادوهمین پیش آمدها سبب میشد که خلفاء اموال عمال رامصادره کنند.(شرح آن گفته شد).

عمال ومأمورین عباسیان ابتدا ازکسان خودشان بودند وسپس ایرانیانرا بآن سمتها برگماشتند و آنان(ایرانیان که خود دولت عباسی رابرپاساخته بودند)از جان ودل باکمال دوستی بعباسیان خدمت میکردند ،عباسیان هم حقوقهای گزافی بآنان میدادند . مثلا همینکه مأمون سهل رابفرمانروائی کلیهٔ ممالك مشرق تعیین کردسالی سه میلیون درهم حقوق بوی داددرصورتیکه بزرگترین رقم حقوق عمال بنی امیه ۶۰۰ هزاردرهم بود که به یزیدبن عمربن بصیره والی عراق پرداخت میشد .

هوش و کار دانی وخردمندی وزیران عباسی بخصوص برمکیان یکی ازموجبات وپیشرفت کار خلفای عباسی بود . چه که با حسن تدبیر آنها کار های دولت مرتب میگذشت مأمورین بدرستی وصداقت انجام وظیفه میکردند ، خلاصه اینکه صمیمیت ودرستکاری ایرانیان سبب شد که دولت عباسی به منتهای عظمت وجلال برسد وصمیمیت ایرانیان طبیعی بود. زیرا امویان (مخالفان عباسیان) ایرانیانرا بسیار پست و حقیر میشمردند. وآنانرا آزار میدادند،موجبات دیگری هم برای ازدیاد در آمدعباسیان بوده که از آنجمله امنیت داخلی و نبودن جنگها خارجی در زمان مأمون میباشد و هر کس میداند که جنگ و نا امنی مردم راازززراعت وتجارت بازمیدارد ودرآمدمردم را درمیدانهای کارزار بهدرمیدهد .

موجبات کمی هزینه

در بخش اول این فصل موجبات ازدیاد درآمد عباسیان نسبت بامویان را شرح دادیم و اینك ببخش دوم یعنی موجبات کمی هزینه پرداخته میگوئیم که مهمترین آن موجبات سه چیز بوده است از اینقرار :

۱ـ کمی کار مندان

شمارهٔ کارمندان هر دولتی با رژیم آن دولت ارتباط دارد و بهمان نسبت کم و زیاد میشود . در رژیم های استبدادی شمارهٔ کار مندان زیاد نمیشود، چون حکمرانان مستبد احتیاجی بمراجعه بپرونده ومقررات ندارند و آنچه را که بخواهند بمیل و نظر خود انجام میدهند، برای نمونه محاکم قضائی دورهٔ استبداد و مشروطه رادر نظر میگیریم وشمارهٔ کارمندان آن دو محکمه رامقیاس قرا رمیدهیم همینطور سایر مؤسسات دولتی که نظیر محاکم قضائی میباشد وبرای نمونه کارمندان دولتی مصررا در زمان سابق ودروضع فعلی مقایسه میکنیم.

تااواخرقرن ۱۸ میلادی یعنی پیش از آنکه نا پلئون بمصر بیاید اوضاع اداری مصر بهمان سیستم معمولی که سلطان سلیم و پسرش سلطان سلیمان مقرر داشته بود اداره میشدبدین معنی که فرمانروائی بنام پاشا ازاستامبول بمصر میآمدو ۲٤ بیك (طبلبه خانه) همراه وی بود ودوازده نفر آنان مقامات مهمی را عهده‌دار میشدند ازاینقرار:

۱ـ کخیا قائم‌مقام پاشا ومنشی مخصوص او .

۲ـ دفتردار یاوزیردارائی .

۳ـ امیر خزانه یامأمور ایصال سهم باب عالی باستامبول .

٤ـ امیرالحاج که حاجیانرا بمکه‌میبرد .

۵ ـ سه افسر برای ادارهٔ امورمرزی سویس (محل سابق کانال سویز . مترجم) ودمیاط واسکندریه .

٦ـ پنج فرماندارپنج شهرستان جرجا ، بحیره ، منوفیه ، غربیه ، شرقیه .

وچهارفرماندار شهرستان قلیوبیه ، منصوره ، جیزه ، فیوم که آنانرا مدیر میگفتند. بعلاوه ادارهٔ قضاة وامین ضرب و احتساب از ادارات دولتی آنروز بشمار میآمد .

سپاهیان شش هنگ بودند وهرهنگی را وجاق میگفتند ازاینقرار :

۱ـ وجاق متفرقه مرکب از گارد مخصوص سلطان .

۲ـ وجاق‌چاووشان مرکب ازافسران هنگ سلطان سلیم که مأمور وصول مالیاتها میشدند.

۳ـ وجاق شترسواران.

٤ وجاق‌تفنگچیان.

٥ـ و جاق ینی چری مرکب از افراد طوایف‌مختلف که تحت استیلای دولت عثمانی درآمده بودند وآنانرامأمورین امنیت(مستحفظین) نیزمیگفتند چه که حفظ امنیت شهرها بآنان واگذارمیشده است.

٦ـ وجاق‌عرب.

افراد این‌هنگهاراوجاقلی میخواندند. هروجاقی‌فرماندهی‌داشت که آنرا آغا میگفتند وچندین مأمور بنام کخیا، باش‌اختیار، خزانه‌دار، روزنامه‌چی، تحت نظر آغا انجام وظیفه میکردند. پاشای بزرگ، مجلسی بنام پاشا ازافسران وجاقها تشکیل میداد وتمام اموربانظر آن شوری‌حل وفصل میشد.

این بودهیئت مدیره و حاکمیت مصر در زمان سابق که شمارهٔ کارمندان‌آن باستثنای سپاهیان ازدویست تاچهارصد میشد وامورمربوط به هیئت وزیران، وزارت خانه‌ها، ادارات بهداری، شهربانی، زندان وغیره را انجام میداد. در صورتیکه کارمندان و مأمورین‌آن ادارات فعلا بهزاران میرسد.

واینك وضع ادارات و مؤسسات‌فعلی دولت مصر را از نظرتعداد کارمندان‌هم شرح میدهیم اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) در نوع مستخدم در ادارات‌دولتی مصرهست یکی کارمندعالی‌رتبه‌مانندوزیر (ناظر) مدیرکل‌دفتر دار، محاسب وغیره ودیگرمستخدمین جزء مانند دربان وفراش و امثال‌آن وارقام ذیل مربوط بکارمندان قسمت اول است.

شمارهٔ کارمندان دفتری حکومت مصر در سال ۱۹۰۳

تعداد نفرات	
۱/۱۳۱	کارمندان دربار.
۱۸	هیئت وزیران.
۲۶	مجلس شوری.
۲۴	نظارت (وزارت) امور خارجه.
۴۱۹	دارائی.
۴۲۴	فرهنگ.
۱۸۶	کشور.
۲/۷۶۰	دادگستری
۶۲۹	مشاغل عمومی.
۳/۳۰۶	جنگ.
۱/۷۱۵	ادارهٔ امور شهرستانها ومالیه آن.
۶/۶۴۴	شهربانی.
۵۲۶	بهداری.
۱۰۵	زندان.
۱۵	جلوگیری از برده‌فروشی.
۳۶	دفترخانه.
۲۱۸	مأمورین مرزی برای جلوگیری از قاچاق.
۱۴۰	ادارهٔ پروانه ورود (تذکره).

تعداد نفرات	
۵۱۰	گمرک.
۲۱۸	مأمورین بندری.
۱۴	ماهیگیری.
۱۳	حمل و نقل.
۱/۹۳۸	راه آهن.
۳۲۷	تلگراف.
۲۹	بندر اسکندریه.
۵۵۰	پست.
۱۰۳	فانوس دریائی.
۶	لنگرگاه های کشتی.
۱۵	مأمورین رسیدگی عیار زر و سیم
۳۰۱	آموزشگاههای دولتی.
۱۱	کتابخانهٔ خدیوی.
۴	آنتیک خانه (موزه).
۱۴	چاپخانهٔ ملی.
۹۰	املاک خالصه مشترک و مخصوص
۲۲۷	کمسیون شهرداری.

جمع کل ۲۲/۴۵۴ نفر

پس شمارهٔ مجموع کار مندان دولتی مصر/۲۲۴۵۴ میباشد ازاین عده کارمند بعضی‌ها فقط متصدی دریافت پاره‌ای در آمدها میباشندو درادارهٔ امور مملکت مداخله ندارند مانند :

تعداد نفرات		تعداد نفرات	
۱/۹۳۸	مأمورین راه آهن.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳۲۷	تلگراف.	٦	مأمور بندر.
۲۹	بندر اسکندریه.	۱۵	مهردار.
۵۵۰	پست.		
		جمع کل ۲/۹٦۸ نفر	

باضافه ۱/۷۱۵ نفر کارمندان ادارات شهرستانها که جمعاً ٤/٦۸۳ نفر میباشند. وهر گاه این عدد را از عدد اصلی کسر کنیم ۱۷/۷۷۱ نفر باقی میماند یعنی باستثنای سپاهیان متجاوز از هفده هزار کارمند فقط وفقط مأمور انجام مصالح عمومی کشور میباشند والبته باشمارهٔ کارمندان دولتی در زمان عثمانیان اختلاف فاحش دارد وازاینرو میتوان شمارهٔ ناچیز کارمندان دولتی عباسیان را در نظر آورد وبامراجعه بصورت مندرج در این کتاب بخوبی شمارهٔ کارمندان آن ایام معین میشود، چه بیشتر کارمندان مرقوم در آن صورت افسران سپاه و ملازمان دربار و گارد مخصوص وغلام و پیشخدمت‌ها وفراشان وشکارچیان و امثال آنان میباشند وفقط عدهٔ کمی از آنها مأمورین واقعی ادارات دولتی هستند باین شرح: (سردفتران ومنشیان درجهٔ اول وخزانه داران و دربانان و . . . و عبدالله بن سلیمان وزیر واسحق بن ابراهیم قاضی وسواران و متصدیان زندان واسطبل).

وتصور نمیرود که جمع هزینهٔ ادارات واقعی دولتی آنزمان بیش از نصف مبلغ مذکور در آن صورت یعنی یکمیلیون ودویست و پنجاه هزار دینار میشده است، درصورتیکه هزینهٔ ادارات دولتی امروزه مصر از سه میلیون ودویست پنجاه هزار لیره افزون است. وچنانکه میدانیم مصر یکی از ممالك بالنسبه کوچك امپراطوری عباسی بشمار میرود ولی نظامات ومقررات کنونی ایجاب میکند که شمارهٔ کارمندان دولتی مصر تا این اندازه افزون گردد.

این راهم بگوئیم که کم خرجی دولت عباسی تنها بواسطهٔ کمی عدهٔ کارمندان نبوده بلکه سبب مهم دیگری هم داشته و آن اینکه مقرری پاره‌ای از کارمندان دولتی از بودجهٔ دولتی پرداخته نمیشده بلکه از محل درآمدهای اتفاقی تأدیه میگشته است. مثلا در این کتاب ضمن صورت هزینهٔ کارمندان نوشته شده که:

حقوق روزانهٔ متصدیان دفاتر و منشیان درجهٔ اول و خزانه‌داران از قرار روزی ۱۵۶ ۳/۴ دینار میباشد و این مسلم است که حقوق کارمندان دفترها و مؤسسات دیگر جزء این رقم نبوده چه که درهمان صورت باین عبارات بر میخوریم :

«باستثنای مأمورین دیوان عطایا و نواب آنان درمجالس تقسیم عطایا و همراهان و کمك دستهای آنها و خزانه‌داران بیت‌المال که حقوقشان از دو محل ذیل تأدیه میشود : »

آ ـ اموال مصادره .

ب ـ جریمهٔ کسانی که ستوران خودرا مرتب نگاه نمیدارند .

نکتهٔ دیگر آنکه تنظیم چنین صورت حساب مجمل و مبهمی حتی درمیان بازاریان امروز معمول نیست . چه رسد بادارات دولتی که ناچار صورت حساب دقیق و منظم تهیه می کنند و اگر مأمورین دولت عباسی واقعاً درصدد تنظیم صورت حساب دقیق بودند میبایستی مقدار حقوق همان مأمورین درجه دوم را درصورت هزینه ذکر کنند و مبلغ اموال مصادره و جریمهٔ ستوران را نیز جزء درآمد بیاورند . وشاید هم بهمین نحوه عمل میکرده‌اند و صورت مزبور را از نظر اختصار و یا جهات دیگر باین اجمال تهیه شده است.

۳ـ دولت عباسی وام نداشت

از نتایج تمدن جدید آنکه حکومت‌های اروپائی امروز هریك مبالغی وام‌دار هستند و هرساله مبلغی از بودجهٔ خود را صرف پرداخت اصل و فرع آن دیون میکنند و ناچار مالیاتهای متنوعی که دردورهٔ عباسیان نبوده برمردم تحمیل مینمایند وبا وجود آن چیزی پس انداز ندارند ، و یا پس انداز آنان نا چیز می‌باشد ، زیرا قسمتی از پس انداز باید بابت پرداخت اصل وفرع وام مصرف شود ، قبلاً گفته شد که درآمد دولت بریتانیا سالی ۱۲۰ میلیون لیره میشود ۴/۵ این درآمد بابت مالیاتهائی است که تازه معمول شده معذلك دولت تمام این درآمدها را مصرف میکند زیرا ۱/۴ کل بودجه باید بمصرف پرداخت وام برسد واگر دولت بریتانیا آن وام را نداشت سالی سی میلیون لیره پس انداز میکرد. یعنی ثروت دولت بریتانیا معادل ثروت دولتی عباسیان بود ، وام دولتی منحصر به بریتانیا نیست و تمام دولتهای اروپائی کم و بیش وام دار هستند و اینك صورتی از

وام‌دولتهای بزرگ اروپا در ربع اخیرقرن‌نوزدهم باحذف مبالغ کمترازمیلیون ·

صورت‌وام‌دولتهای بزرگ اروپا(۱)

نام	مبلغ‌وام بلیره
فرانسه	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰
انگلیس	۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روسیه	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
اتازونی	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
عثمانی	۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰
اتریش	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰
مصر	۱۰۳/۰۰۰/۰۰۰
آلمان	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
هلند	۹۳/۰۰۰/۰۰۰
چین	٥٤/۰۰۰/۰۰۰
ژاپون	٤٨/۰۰۰/۰۰۰
ایتالی	۲۲/۰۰۰/۰۰۰
اسپانی	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۳/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰لیره**

این وام ها بتدریج برای دولتهای اروپائی پیداشده وپول آنرابمصرف جنگ و یاتأسیس مؤسسات عمومی رسانده‌اند . و البته عباسیان نیز چنین مخارجی پیدا میکردندومحل پرداخت آنرا در دورهٔ ترقی وعظمت خود از پس اندازهای‌بیت المال تأمین میکردند. ودرروز های بدبختی وتنزل که مالیات و درآمدکم شده بود برای این قبیل مخارج دارائی بزرگانو دولتمندان و و زیران را بنام مصادره برمیداشتند

1–Statesman,s year book

وآنان نیز البته بوسیلهٔ اختلاس آنهمه مال رااندوخته بودند .

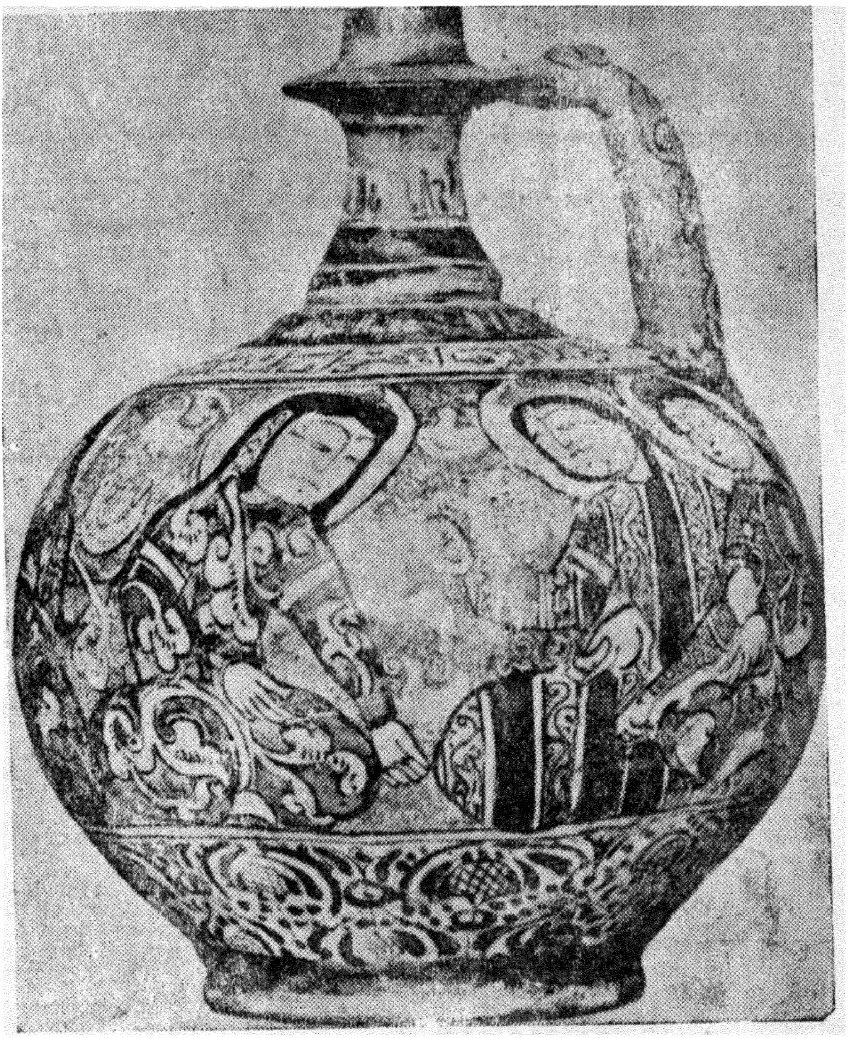

تنگ سفالین ازساخته های قرن چهارم هجری

گاهم دولتهای عباسی با تجار بخصوص یهودیان سفته بازی میکردند وحواله هائی وعده دار بآنها داده پول نقد میگرفتند واصل وفرع را درسر مدت می‌پرداختند والبته یهودیان که در رباخواری شهره جهان هستند بیش از دیگران مورد معامله بودند ومیزان سود این معاملات تا بیست در صد میرسید .

مثلا علی بن عیسی وزیر المقتدر عباسی در اوایل قرن چهارم هجری سفته هائی

به تجار میداد که وعدهٔ آن نرسیده بود ودرمقابل دریافت پول نقد برای هردینارماهی یك دانگ و نیم سود میداد وباین ترتیب سود ده هزاردینارماهی ۲/۵۰۰درهم میشد، مشهورترین سفته بازهای یهودی آنزمان یوسف بن فنحاس بغدادی است که ازبازرگانان اهوازی بوده است . ودیگر هرون بن عمران وجانشین های آن دو یهودی که شانزده سال تمام باین کار اشتغال داشتند ، بدیهی است که آن وامها غیراز قرضهٔ ملی این ایام بوده است .

۳- حسن تدبیر خلفاء و اقتصاد آنان

از مطالعهٔ تاریخ سیاسی چنین بر میآید که پایه گذاران دولت ها وامرای آنان مردم صرفه جو وباتدبیر ومیانه روی هستند . اگرغیر ازاین باشد اساس دولت های تازه استوار نمیگردد . فلاسفه تاریخ این رانوعی امساك میدانند که عبارت از تمایل به ذخیره کردن میباشد وهردولتی خواه ناخواه دورهٔ کودکی وجوانی دارد وسپس بسالخوردگی وپیری برمیگردد . مثلا دولت عباسیان در دامان سفاح نوزاد بود و منصور عباسی آنرا مانند کودك پرورش داد و بسن جوانی رسانیده . بهرون و مأمون واگذارد وپس از این دوخلیفه دورهٔ پیری وعقب افتادگی آن پیش آمد .

سفاح پس از چهارسال خلافت مرد وجز چند دست لباس چیزی باقی نگذارد و البته اگر طمع کار بود اموال زیادی جمع میکرد ، چه علاوه برمالیاتهای معموله تمام دارائی امویان بدست اورسید .

منصورجانشین سفاح بیست و چند سال حکومت کرد و چنانکه گفتیم ۸۱۰ میلیون درهم در آن مدت ذخیره کرد وبقدری درجمع آوری وذخیرهٔ مال حریص بود که او را بخیل میخواندند، اما او بخیل نبود و فقط درموقعی بذل و بخشش بسیار میکرد که برای استحکام کار خلافت آنرا لازم میدید و همانطور که عمر در ابتدای اسلام با فکر وتدبیر واحتیاط وسخت گیری وعدالت اساس خلافت را مستحکم ساخت منصورعباسی نیز با همان رویه پایهٔ دولت عباسی رااستوارساخت واین مراتب از گفته‌های او در موقع مرگ به پسرش مهدی کاملا آشکار میگردد و از آن جمله چنین گفت :

«پسرجان بقدری برای توذخیره گزارده‌ام که اگرده سال تمام مالیات توکسر بیاید و وصول نشود هزینهٔ سپاه و مقرری افراد خانواده و حقوق مأمورین از همین ذخایرپرداخت میشود ، مبادا زنان را در کار مملکت مداخله دهی . از خود پسندی واسراف اموال مردم پرهیز کن، درمرزها مأمورین و سپاهیان لازم نگاهدار،اطراف مملکت وراه ها را امن کن، با مردم به مهربانی ومدارارفتارنماومشکل آنانرا آسان ساز، تا بتوانی مال‌ذخیره کن که کسی ازپیش آمدها آگاهی ندارد وراه ورسم‌روزگار ستیزه جوئی وناسازگاری میباشد، اسب وسوار وپیاده برای مبارزه‌با دشمنان آماده دار، کار امروز را بفردا میندازکه چاره‌ات ناچار میگردد ، مأمورین مخصوص‌بکار بگمارتا وقایع روزانه وشبانه را مرتب بتو اطلاع دهند ، هر کاری را خودت‌شخصاً رسیدگی کن،هیچگاه‌ازکارخسته‌ودلتنگ نشو، هیچگاه‌بدبین مباش،فقط‌ازمأمورین وعمال خویش بدگمانی‌داشته باش ومراقب آنها بشو».

درتمام دورهٔ خلافت منصور چیزی از سازوآواز درسرای وی یافت نشد . گویند روزی جار وجنجالی‌بگوشش رسید وحماد ترك ملازم خودرا مأمور تحقیق نمود . حماد رفته وبازآمد گفت : یکی ازغلامان طنبور مینوازد وکنیزکان دور او جمع شده‌اند . منصورپرسید طنبور، چی‌است ؟ حماد شرح آنرا داد ، منصوردوباره سؤال کرد توازکجاآنرا میشناسی ؟ حماد پاسخ داد :که درخراسان دیده‌ام. آنموقع منصور برخاسته بطرف کنیزان رفت کنیزان تا اورا دیدند از ترس گریختند،منصور بدست خود طنبوررا برسر نوازندهٔ طنبور شکست و فرمان داد آن غلام را اخراج کرده بفروشند .

منصوربقدری‌صرفه‌جوئی‌داشت که حتی‌جامه‌نیکو نمیپوشید وجزیك‌جبهٔ هراتی چیزی تن نمیکرد و آنرا نیز پینه‌میزد وهرکس از او چیزی میخواست نمیداد مگر اینکه بخشش را برای تقویت دستگاه خلافت لازم میدید که آن هنگام سخاوتمند میشد ، چه بسا که سائل را نیم درهم ندادی کسانیکه از وی چیزی نمیخواستند مال‌فراوان‌بخشیدی، گویندروزی‌مردی‌بینوااز آشنایان‌قدیمی منصورهنگام‌خلافت نزد



یکی از نویسندگان قرن سوم هجری

وی آمد تا مگر بنوائی برسد . منصور از وی پرسید چندسر نانخور داری ، آشنای بینوا گفت: یکزن و سه دختر دارم، منصور با شادی و شگفتی بوی اظهار داشت که تو از توانگران عرب هستی چه که چهار دوك پشم ریسی در خانه‌ات بکار است ، و البته چیزی بآن بینوا نداد . ولی چون عیسی بن نهیك مرد منصور از ملازم وی پرسید عیسی چه باقی گزارد ؟ ملازم جواب داد : شش دختر وهزار دینار که زنش برای ایام سوگواری مصرف

کرد . منصور بهر دختری سی هزار دینار بخشید و آنهارا شوهر داد همچنین در ظرف یکروزده‌میلیون درهم میان افرادخانوادهٔخودتقسیم کرد . پس ازمنصور پسرش مهدی‌خلیفه‌شدواز پاره‌ای جهات بخصوص‌ازحیث‌مراقبت درامور کشورمانند پدر بود ، درزمان‌مهدی‌دیوان‌دولتی مرتب گشت‌وباکمك معاویةبن یساروزیر مهدی مقرراتی‌وضع واجراء شد مهدی شخصاً بدیوان‌مظالم میآمد و بشکایات مردم میرسید وباپرهیز کاری ودرستی‌حکومت مینمود ولی‌مانندپدرمقتصد نبود. پس از وی‌هادی مدت کوتاهی‌خلیفه شد ، آنگاه‌نوبت به هرون رسید وامروزارت بدست برمکیان افتاد ودر آن دوران اموال‌فزونی‌یافت وازهرجهت گشایش‌حاصل گشت.

برمکیان‌خودمردمان‌با جودوسخاوت بودند،خلفاء نیزدرجودوکرم بآنان‌تأسی کردندو برسخاوت‌خویش‌افزودندبرمکیان‌اززمان‌خردسالی، خلفای‌عباسی‌را بسخاوت وکرم‌تشویق میکردند.

گویند روزی‌یحیی و رشید با هم راه میرفتند مردی نزد هرون آمده گفت ای خلیفه چهارپای من سقط شد، رشید گفت پانصددرهم باوبدهند،یحیی‌چشمکی‌بهرون زد وهمینکه آنمرد گذشت هرون‌سبب چشمك زدن راپرسید یحیی گفت‌مثل تو نباید پانصد درهم بزبان آورد بلکه باید از پنج میلیون و ده میلیون‌سخن بگوید . هرون گفت:اگر باردیگرچنین‌خواهشی ازمن‌شدچه‌کنم. یحیی گفت‌دستور میدهی برایش چار پابخرند ومانندهمکارانش‌باوی رفتار کنند.

هرون‌طبعاًسخاوتمندبود وبرمکیان اورادر آن کارتشویق‌نمودند او هم‌بقدری دربذل وبخشش افراط کرد که‌ناچار او را محدود ساختند، پس‌ازهرون خلفای‌دیگر عباسی دربذل وبخشش وتجمل افراط نمودند وهمین دوکار ازموجبات سقوط آنان بودچنانکه تفصیلش بیاید .

خلاصهٔ مطلب اینکه زیادی درآمد وکمی‌هزینهٔ دولت‌عباسی‌را ثروتمند نمود اما موجبات زیادی درآمدچهارچیز بود ۱ـ وسعت ممالك۲ـ پیشرفت‌تجارت‌وزراعت بواسطهٔ امنیت ۳ـ سنگینی مالیات ارضی ٤ـ درستکاری مأمورین در وصول وایصال مالیاتها. ـ اماکمی هزینه‌سه سبب داشت ۱ـ کمی‌کارمندان ۲ـ نداشتن وام دولتی ۳ـ اقتصاد خلفای نخستین.

ثروت دولت عباسی

دردورهٔ انحطاط

مقدمه در تشریح موجبات انحطاط

هر دولتی مانند هر موجودزنده‌ای دوران کودکی راتاپیری میگذارند ، دولت عباسی جوانی خودرا درروزگار هرون و مأمون گذراند وآن اوقات عصر طلائی عباسیان بود وسپس رو به پستی و ناتوانی رفت . همینقسم روزگار جوانی امویان درعهدعبدالملك بن مروان و فرزندش ولید بود ، خلفای اموی اسپانی درزمان خلافت ناصرو پسرش دوران جوانی داشتند ودولت عثمانی درزمان سلطان‌سلیمان قانونی بآنمرحله رسید و همینطور سایر دولت‌ها .

ابن‌خلدون دوران دولت‌هارا به‌پنج قسمت کرده است ۱ـ پیروزی ۲ـ [illegible] ۳ـ آسایش وراحتی ٤ـ قناعت ومسالمت٥ ـ اسراف و تبذیر. ولی این تقسیم بندی‌با اوضاع تمام دولت‌ها تطبیق نمیکند مگر اینکه آنرا تأویل نمایند. اما تقسیم بندی و تشبیه ازنظر دوران زندگی کاملا صریح وآشکارمیباشد. درهرحال پیش‌از شروع بشرح ثروت عباسیان در دورهٔ انحطاط لازم است موجبات انحطاط را ذکر کنیم از آنرومیگوئیم .

عربهاو ایرانیان

گفتیم که دولت عباسی با کمك ایرانیان بخصوص مردم خراسان پدیدآمد و ایرانیان فقط برای انتقام کشیدن‌ازبنی امیه با عباسیان همراه شدند ، چون بنی‌امیه نسبت بعرب تعصب شدیدی‌داشتندوسایر ملل راا گرچه‌مسلمان‌میشدندپست‌وزبون‌میشماردند،عباسیان‌مزایای‌ایرانیان‌رادانسته آنهارامقرب‌ساختندوبرای‌ادارهٔ امورکشور از آنهاکمك گرفتند ، وزیران و والیان ونویسندگان‌ومأمورین‌عالی‌رتبه‌ازمیان‌آنهابرگزیدند، طبعاًعرب‌هاعقب‌افتادندونسبت به‌عباسیان اندیشناك گشتند و چاره‌ای هم نداشتند ، در زمان برمکیان‌قدرت‌ونفوذ ایرانیان دردستگاه عباسی‌به منتهی درجه رسید و آنان برای جلب محبت اعراب

دست ببذل و بخشش گشودند و شاید بیش از آن چه که میلشان بود سخاوت بخرج میدادند تا مگر از آنراه عربهارا رام سازند. اما عربها باآنکه از نعمتهای برمکیان بهره مندمیشدند کینهٔ آنانرا بر دل داشتند و برای سقوط آنان تلاش میکردندوسرانجام عربها ویاران آنان دربارهٔ برمکیان سعایت را بحدکمال رساندند و برمکیان را بداعیهٔ خلافت متهم ساختند ودر نتیجهٔ آن فتنه انگیزی ها رشید آل برامکه را از پادر آورد فضل بن ربیع باآنکه عرب نبود خودرا از نژاد غلام عثمان میدانست و از آنرو نسبت به برمکیان بدخواهی میکرد وبیش ازدیگران برای آنان طوطئه میچید.

پس ازسقوط برمکیان عربها گمان بردند که نفوذ ازدست رفته را بازمییابند ولی در آن اثنا هرون مرد و دوپسرش امین ومأمون برای خلافت بجان هم افتادند، مادر امین زبیده نوادهٔ منصور عرب و هاشمی بود. درصورتیکه مادر مأمون ایرانی وازمردم خراسان بودوخراسانیان دائیهای مأمون محسوب میشدند و در نتیجه مردم بغداد باکمك سپاهیان عرب (حربیه) طرفدار امین شدند و ایرانیان (مردم خراسان) بیاری مأمون که آن موقع درخراسان میزیست برخاستند، همانطور که نیاکان مأمون را نیز خراسانیان کمك کردند. سرانجام ایرانیان پیروز شدند و امین را کشتندوطبعاً بااستقرار خلافت مأمون نفوذ ایرانیان و ناتوانی اعراب باز گشت. بخصوص موقعی که حسن بن سهل از ایرانیان زرتشتی تازه مسلمان بوزارت رسید، عربها بیش از پیش ناراضی شدند و از گوشه وکنار اعتراض داشتند که باین مجوسی مجوسی زاده تن درنمیدهیم ولی بزودی سرجای خود نشستند چه که مأمون ببغداد آمد وباکمال قدرت زمام امور را در دست گرفت وبه ترویج علوم وفلسفه پرداخت ودر نتیجه باین عقیده رسید که قرآن مخلوق است گرچه عربها ازاین بابت نیز بدشمنی وی برخاستند، اما کاری ازپیش نبردند.

ترکان. مأمون در سال ۲۱۸ مرد و خلافت ببرادرش معتصم رسید. مادر معتصم زنی ترك ازسغدترکستان بودوطبعاً این خلیفه متمایل به ترکان گشت بخصوص که بعد از قتل برادرش امین بدست ایرانیان از آنها بدگمان بود زیرا نهضت ایرانیان درهمراهی مأمون وقتل امین نخستین قیام علنی آنان برضد خلفاء محسوب میشد، ازطرفی دیگر معتصم بسپاهیان عرب اعتماد نمیتوانست چون آنان در نتیجهٔ خواری دیدن ازخلفای

اول عباسی ناتوان و پست شده بودند و از آن گذشته برادرش مأمون هنگام مرگ او را بمبارزه با اعراب سفارش کرده بود لذا چاره‌ای جز آن نداشت که یارانی غیر از اعراب و ایرانیان بر گزیند. در آن هنگام فتوحات اسلامی بماوراءالنهر (آنطرف رودجیحون) رسیده بود و والیان اسلام هدیه‌های فراوانی از بلاد ترک ببغداد میفرستادند که از آن جمله غلامان ترک و فرغانی بود. معتصم گمشدهٔ خودرا در آنان دید بویژه که از طرف مادر نژادش به آنها می‌پیوست، لذا هزاران غلام ترک گرد آورد و بعضی از آنان را خرید و بعضی هم جزء هدیه‌های ارسالی بود و در مدت کوتاهی هیجده هزار سپاهی ترک در دربار معتصم جمع شد بقسمی که در شهر بغداد برای آنان جا نماند و بغدادیان از خلاف‌کاری آنها بتنگ آمدند. معتصم شهر سامره را ساخته ترکان را بآنجا فرستاد و برای آنان مقرری تعیین نموده از آنها افواجی (سپاهی) تشکیل داد، البته این سپاهیان ترک معتصم را درمقابل حملات دشمنان رومی و ترک حمایت کردند و سبب پیروزی وی گشتند اما چون مردمان حریص، طماع، جاه‌طلبی بودند، موجبات انحطاط و سقوط عباسیان نیز هم آنان شدند زیرا بیت‌المال و خلیفه و دستگاههای دولتی یك‌جا طعمهٔ طمع کاری آنان گشته بود.

مأمون مرد دانشمند خردمندی بود و ندیمان وی نیز از همان سنخ بودند و با این همه، از ملایمت و مهربانی مأمون حکایت‌هائی درمیان مردم ضرب‌المثل شده است. از آنجمله یحیی بن اکثم میگوید: روزی با مأمون پیاده در باغ مونسه دختر مهدی قدم میزدیم طرفی که من بودم سایه و طرف مأمون آفتاب بود و من طوری میرفتم که مأمون از پرتو آفتاب محفوظ میماند و همینکه بآخر خیابان رسیدیم برگشتیم من (یحیی بن اکثم) می‌خواستم طوری قرار گیرم که مجدداً سایه‌بان مأمون باشم ولی مأمون مرا قانع کرد و گفت: حالا من باید سایه‌بان تو باشم، من اظهار داشتم وظیفهٔ من است که در برابر آتش جان خود را پناهگاه خلیفه قرار دهم، اکنون هم اجازه میخواهم مثل آن مرتبه سایه‌بان بشوم مأمون گفت: نه شرط رفاقت همین است که آن بار تو سایه بان من شدی و این مرتبه من سایه بان تو باشم.

و نیز یحیی نقل میکند که شبی درمحلی با مأمون خوابیده بودم نیمه‌شب مأمون

رادیدم از بستر برخاسته و با نوك پـا بطرف کوزه آب میرود ، تا آب بیا شامد . مأمون آن‌مسافت را که بیش از سیصد گام بود طی کرد و آب نوشیده بهمان طرز بر گشت تامبادا من(یحیی)و دیگران بیدار شویم وبا اینکه‌غلامان اطراف‌ماخوابیده بودند هیچ‌یك‌از آنانرا آواز نداد که آب‌بیاورند.

مهربانی‌و مدارای مأمون تاحدی‌بود که‌ملازمانش براو جری‌میشدند وحرفش رانمی‌شنیدند ، عبدالله‌بن طاهرمیگوید هنگامی نزدمأمون بودم‌غلامی راصدازد غلام نیامد دفعهٔ دوم صدازد، غلام‌ترکی توآمده گفت چه خبر است مگرغلام نباید چیزی بخورد ویا آب‌بیاشامد . مرتب غلام را احضار میکنی ؟ مأمون مدتی‌سر بزیر افکند من گمان کردم الآن فرمان‌میدهد سرغلام را ازتن جدا سازم ولی‌مأمون‌سربرآورده گفت:ای‌عبدالله اگر اخلاق ما بدباشد رفتار ملازمان خوب میشود وعکسش عکس است. ولی‌بعقیدهٔ ماهمان‌به که‌اخلاق مانیك بماند وبرای خوشرفتاری‌بندگان خود رابد اخلاق نسازیم .

آری‌این بودصفات بر جستهٔ مأمون که ازعلم وحلم و مدارا و مهربانی‌و بلند همتی‌و فضل‌و ادب و کمال حکایت میکرد. اما جانشین او معتصم مـردی بـی خرد و بیدانش بود، چنانکه‌بزحمت خواندن میتوانست . کینه‌جوئی وتند خوئی را ازحد میگذراند،بیش‌ازهرچیز بسواری وچوگان بازی وپهلوانی‌می پرداخت چه‌که‌نیرومند وقوی‌هیکل بود وهزار رطل رابردوش گرفته‌چند گام پیاده میرفت .

اطرافیان دولت که اوراچنین دیدند بخدمتش‌همت‌نگماشتند، اوهم بیش ازپیش بسپاهیان ترك وفرغانی خودنزدیك شد.بااین همه ازرأی برادر خود مأمون‌بمخلوق بودن قرآن پیروی میکردو درترویج این‌فکرخشونت وشدت‌بخرج میداد تاآنجاکه احد بن‌حنبل‌پیشوای بزرگ‌مذهبی را خـواسته نظر او را در بارهٔ قـرآن‌خـواست و همینکه‌احمد بر خلاف رأی مأمون راجع بقرآن اظهار نظر کرد اورا زیر تازیانه انداخت وآنقدرتازیانه زدکه پیر مردبینوا، از شدت‌درداز‌خودبیخود گشت وپوست تنش کنده شد، سپس اورابـزندان افکند. مسلمانان وبخصوص عربها از ایـن رفتار ناهنجار معتصم بسیار رنجیدند ولی او برنجش‌مردم اهمیت‌نمیداد و باپشتیبانی ترکان

هرچه‌میخواست میکرد .درصورتیکه ترکان مردمی تازه مسلمان ونیم وحشی بودند وازجائی میآمدند که‌مانند عربستان پیش ازاسلام درجهالت فرومانده بود ودرنتیجه برای‌پیشرفت‌تمدن اسلام مانع بزرگی گشته واز آغازپیدایش آنان‌دردستگاه خلافت ترقی‌و پیشرفت خلفای‌عباسی‌متوقف گشته‌ودولتشان‌رو بانحطاط گذارد واخلاق‌وافکار روبفساد نهاد واوضاع ملك‌وملت پریشان شد .

مال . دردورهٔ خلفای راشدین‌هدف‌مسلمانان‌ترویج اسلام و بالا بردن مقام عرب بود. خلفای اموی که‌احتیاج مبرمی‌بمال داشتند هدف اساسی‌خودرا گردآوردن مال قرار دادند . و در عین حال نسبت بعرب متعصب مانده ، سایر ملل را تحقیر میکردند و بترویج احکام دین‌اهمیت نمیدادند. اما عباسیان ازهوا خواهی اعراب چشم پوشیده ترویج اسلام را بطور مطلق هدف قرار دادند ودرپیشرفت فرهنگ وبازرگانی وکشاورزی‌و غیره که‌ازعوامل توسعهٔ تمدن‌است کوشش‌بسیار نمودندو از ایرانیان‌برای‌اجرای‌این‌نقشه‌های‌سودمندیاری‌جستندو آنان نیز بهترین کمك آنها بودند چه که‌ایرانیان‌پیش‌ازاسلام دارای‌تمدن‌درخشانی بودندو طبعا نیزمستعدهر گونه‌تعلیم وتربیت میبودند . از آن گذشته چون مرکز خلافت عباسی در ایران (عراق) بود ، ایرانیان از جان و دل‌در تقویت دستگاه خلافت میکوشیدند ، چه که‌تقویت خلافت راموجب آبادی میهن خویش میدانستند ودر اثر خدمتگزاری صمیمی ایران شهر ها آباد شد ، ثروت فزونی یافت ، و از اطراف واکناف‌اموال‌بیکران‌جمع آمد و خزانهٔ خلفاء ازپول لبریز شد . خلیفه و اطرافیان‌و ملازمان خلیفه دستگاه با شکوهی برهم زدند وبه تجمل وعیاشی‌و خوشگذرانی پرداختند ، ودر زمان هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت رسید اما همینکه معتصم ترکان را مقرب نمود و کار ها رابآنان وا گذارد کشور رو بخرابی نهاد ، چه که مملکت‌مملکت‌ترکان‌نبود وامرای ترك جز گردآوردن مال برای خودشان فکر دیگری نداشتند وبآبادی کشور اعتناء نمیکردند وشب و روز سعی‌داشتند پولهای بیشتری فراهم ساخته بترکستان بفرستند رفته رفته خلفاء زیردست ترکان افتاده ازجلوگیری آنها عاجز شدند ، وعمال دولتی بغارت ویغمادست زده‌ازتوجه‌بمصالح عمومی‌چشم پوشیدند ودرنتیجه ثروت بیت‌المال بخانهٔ‌وزیران‌وامیران‌وسرداران‌وبزرگان‌دولتی‌منتقل شد.خلفاء برای‌حفظ‌مقام خویش

بسپاهیان پناه بردند وسپاهیان از آنان پول میخواستند و آنان که پولی نداشتند ، اموال بزرگان رامصادره میکردند ومصادره وضبط اموال محتاج به نیرو بود و نیروجز باپول فراهم نمیگشت ودر اثر این وضع ، محور نیرومندی خلفاء مال بود . تا حدی که خلفاء نه تنها برای بیعت گرفتن ازبزرگان ومبارزهٔ با دشمنان، احتیاج بپول داشتند بلکه درداخل کاخهای سلطنتی جان خودرا باپول میخریدند، و آن مردانگی وجوانمردی معروف قریش از خاندان خلفاء رخت بربست وهرجا وهمه جاصحبت از پول بمیان آمد . دراینجا بی مناسبت نیست که برای نمونه داستانی ازجوانمردی ومردانگی قریش نقل کنیم :

درسال ۷۱ هجری عیسی پسر مصعب بن زبیر در خدمت پدر برای خلافت عموی خود عبدالله بن زبیر بابنی امیه جنگ میکرد ، سرانجام مصعب وپسرش عیسی درمقابل سپاهیان بنی امیه مقاومت نتوانسته مغلوب شدند ، محمد بن مروان سردار بنی امیه وبرادرعبدالملك مروان خلیفهٔ اموی به مصعب پیشنهاد کرد که خودرا تسلیم نموده در امان بماند ، مصعب این پیشنهاد را رد کرد ولی به پسرش عیسی گفت توتسلیم شو و درامان بمان .

عیسی گفت این کار نکنم چون زنان قریش ازاین پس گویند که عیسی ناجوانمرد بود ، خود زنده ماند وپدر را بکشتن داد. پدر گفت پس بقیهٔ سپاه رابرداشته بمکه بگریز وعمویت عبدالله را ازبیدفاعی مردم عراق آگاه ساز عیسی گفت: من خبرخواری ترا بقریش نمیرسانم. اما تو از این میدان فرارکرده به بصره برو زیرا اهل بصره ازیاران توهستند . مصعب گفت : من اهل فرار نیستم واین ننگ را برخود نمی پسندم که قریش مرا مرد فراری بنامند .

خلاصه پس ازمدتی گفتگو پدر وپسردست بدست هم داده آنقدرجنگیدند که هر دو درکناریکدیگر کشته شدند .

باری این خود طبیعی است که اگردستگاه دولتی ناتوان وبی نظم گردد مالیات ودرآمد رو بکاهش میرود وعکسش عکس است ، چنانکه از زمان معتصم بآنطرف دولت عباسی رو بضعف واختلال گزارد وبهمان میزان درآمد دولت تنزل کرد چنانکه

ازسه صورت حساب زیراین مطلب بخوبی پیداست :

۱ـ صورت ابن خلدون مربوط بسنوات بین ۲۰۴ تا ۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم .

۲ـ صورت قدامه مربوط بسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم.

۳ـ صورت ابن خرداذبه مربوط بسال ۲۵۰ هجری ۲۹۹/۲۵۶/۳۴۰ درهم.

بنا براین درآمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی در آغاز قرن سوم هجری قریب چهارصد میلیون بوده و در ربع اول قرن مزبور مالیات دولت منحصر بپول نقد شده ومالیات جنسی نداشته ، معذلك مبلغ نقدی آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافته ودر اواسط آن قرن از آن مبلغ هم کمترشده ودرحدود سیصد میلیون نقد تنزل کرده است وبهمین میزان تا پایان دورهٔ عباسیان سال بسال کسر شده است. گرچه تعیین این جریان بطور دقیق فعلا میسر نیست، چه مدارکی ازدرآمد وهزینهٔ آن سنوات موجود نمیباشد وشاید دولت‌هـای وقت اصلا بودجهٔ منظمی تدوین نمیکرده‌اند ویا اینکه در نتیجهٔ انقلابات آن اسناد نابود شده است .

مقدار مالیات در دورهٔ انحطاط

هر گاه مقدار پس انداز (ذخیرهٔ) خلفاء را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دید که در آغاز تأسیس هر سلسله خلفای اولیه بسیار مقتصد بودند و اموال زیادی ذخیره میکردند وبعد از آنها ناگهان ذخیره ها ببادمیرفت ودرهرصورت میزان پس انداز خلفای نخستین با خلفای بعدی اختلاف بسیار دارد واگر هم در میان خلفای بعدی (بعدازخلفای مؤسس سلسله) یکی دوخلیفهٔ بافکر وبا تدبیر پیدامیشده ومالی ذخیره میگشته اتفاقاً جانشین آنان کسی میبوده که در مدت کوتاهی پس‌انداز آنانرا بر باد میداده است .

و بهمین مناسبت مورخین اسلام گفته‌اند آنچه راکه سفاح و منصور و مهدی وهادی ورشیداندوخته‌اندامین ازسال ۱۹۳ تا ۱۹۸ برباددادو آنچه راکه مأمون ومعتصم وواثق گرد آوردند ، متوکل از ۲۳۲ تا ۲۴۷ پراکند وآنچه راکه منتصر و مستعین ومعتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ذخیره نهادندمقتدراز ۲۹۵ تا ۳۲۰ دورریخت.

چنانکه گفته‌شد صورت جامعی از درآمد دورهٔ انحطاط عباسی بدست ما نیامد جز صورتیکه مربوط بسال ۳۰٦ ایام خلافت مقتدر میباشدو آنصورت‌راعلی بن‌عیسی برای رفع مسؤلیت خودو نمایاندن کسری درآمد تنظیم کرده بخلیفه تقدیم داشت. نسخهٔ مزبور پس اززحمات بسیار بدست‌فون کرمر رسید و آنرا درکتاب‌خودموسوم ببودجهٔ دولت عباسی درج کرد (۱)

صورت‌مزبوربخط عربی‌غیرمألوف بوده وبارون کرمر برای خواندن آن‌زحمات بسیار کشیده است ودرمقدمه‌ای که بزبان آلمانی بر کتاب‌خودنوشته کلیهٔ این‌جریانات را شرح داده و ملازمات شخصی خویش‌را نسبت ببودجهٔ مزبور اضافه کرده است والبته ذکر تمام آن مطالب بطول‌میانجامد از آنرو بنگارش بودجهٔ تنها اکتفاء میکنیم.

این بودجه یا صورت عایدات مشتمل برچهار قسمت‌است‌ازاینقرار :

۱ـ درآمدسواد ونواحی آن.

۲ـ » » ممالك واقع در مشرق سواد.

۳ـ » » » در مغرب سواد.

٤ـ مالیات‌املاك خالصه وموقوفه.

۱ ـ مالیات ودرآمد سواد

جمع درآمد قطعهٔ سواد ونواحی آن و صدقات اراضی غربی واقع در بصره وکشتی‌ها وسایر ملحقات ۱/٥٤۷/۷۳٤ دینار.

واینك شرح جزئیات آن :

دینار	شرح
۱٦٦/۲۸۳	باذوریا ـ کلواذی ـ نهربین
۱۹۸/۳۱۳	انبار ـ قطر ـ بل ـ سد
۷٥/٥۷٦	نهرسیر ـ رومقان ـ ایقاربقطین ـ جازر ـ شهرکهنه
۲٥/۰۰۰	کوثی ـ نهردر قیط

1 – Einuhmebudcet des Abbasiden Reiches

دینار	شرح
۹/۵۲۶	زاب اعلی ـ نهر گشتاسب.
۱۶/۱۳۶	فلوجهٔ علیاء ـ ارحاء .
۱۳/۵۸۵	فلوجهٔ سفلی ـ نهرین ـ عین التمر.
۱۴۰/۲۵۹	سیب اعلی ـ سورا ـ بابل خطرینه ـ باروسمای اعلی .
۳۸/۳۵۰	نهر الملك مورجا ـ نهرجوبر ـ اساسان ـ مالکیات .
۴۶/۳۳۶	باروسمای اسفل .
۱۱۰/۱۵۴	جریب‌های کوفه ومخزن‌ها .
۵۰/۲۱۹	عمارت درسامراء .
۴۰/۵۹۰	نهر بوق ودیر اسفل .
۲۴/۳۰۰	بزرگ شاپور .
۳۰/۰۳۵	راذانان .
۱۳/۶۶۶	روستاباد .
۴۶/۴۸۰	نهروان اعلی وسمنطای .
۴۰/۳۲۷	نهروان وسط .
۶۰/۵۳۲	نهروان اسفل.
۱۵۹/۰۸۹	صلح ومنازل .
۴۲/۴۹۹	بادرایا ـ باکسایا .
۳۱۰/۷۲۰	واسط بااملاك خالصه وجدید وعباسیه پس از وضع مخارج معمولی.
۱۲۱/۰۹۵	بصره وشهرهای دجله.
۲۲/۵۷۵	کشتیهای بصره.
۴۲/۷۵۰	مال الاجاره ها ودرآمد نهرها بموجب ریز جداگانه.
۸۰/۲۵۰	پل هیت .

دینار	شرح
۱۶/۹۷۵	بازار گوسفند ـ بغداد، بصره، سامرا، واسط، بصره کوفه.
۱۶/۰۰۰	ضرابخانه ـ » » » » » » جزیه بغداد.
۱۳/۸۷۴	آنچه بخلیفه از بابت مالیات درخت و تیول وحق ارتفاق عاید میشود .

جمع کل ۱/۸۴۶/۱۸۱ دینار (۱)

۲ـ درآمد ممالک مشرق (فرات)

دینار	شرح
۱/۲۶۰/۹۲۲	مالیات استان اهواز که درمقاطعه ابراهیم بن عبدالله مسمع ودیگران میباشد .
۱/۶۳۴/۵۲۰	مالیات فارس باضافهٔ آنچه که مونس خادم برای خود تجویز میکند و با آنچه که مالکین اطراف بعنوان تقدیمی میپردازند.
۲۵۸/۰۴۰	املاك امراء در آن نواحی باضافه درآمد کشتی های سیراف.
۳۶۴/۳۸۰	مالیات کرمان باضافه املاك امراء باستثنای اموال عهد ـ درح و ده های کویر و آنچه که مونس خادم برای خود از اموال خزانه وغیره برداشت میکند.
۸۰/۰۰۰	بابت مقاطعه عمان باستثنای هدیه هائی که برای خلیفه میفرستند .
۱/۵۷۰/۵۲۵	بابت مالیات وعایدی املاك عمومی (مشرق) بموجب قرارداد ویا اجاره ویا بطور امانت.
۴۵۶/۰۷۸	ده یك وپنج یك ری و دماوند، بضمیمهٔ آنچه که ابن داودان واحمد بن علی استخراج کرده اند .
۱۲۲/۶۴۴	ده های آن نواحی.

۱ ـ جمع کلی که درذیل ارقام نگاشته شده با جمع کل بالای ارقام تفاوت داردوشاید بواسطهٔ اشتباه درارقام ریز این اختلاف پیش آمده است ودرهرصورت ماجمع بالای صورت رامدرك قرارمیدهیم. مؤلف

دینار	شرح
	قم -
۱۱۵/۷۱۰	مالیات.
۸۰/۲۰۹	عایدی خالصه.
	اصفهان .
۴۱۰/۱۷۸	مالیات طبق قرار داد تازه بضمیمهٔ باج کرد ها و عایدات ایغاروده‌های دولتی .
۱۸۹/۳۳۴	املاك اصفهان .
	ماه بصره و ایغارین.
۱۸۵/۳۶۳	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده ها.
	همدان.
۱۵۰/۴۸۰	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	ماسبذان
۵۷/۷۴۶	مالیات
۱۶/۷۵۰	ده‌ها
۱۷/۶۲۵	ساوه وضرابخانه آن .
۱۰۵/۶۷۸	ماه کوفه بابت مالیات ده‌های تازه وچراگاه.
۸۹/۵۰۰	املاك خالصه دولتی کوفه.
۲۲۶/۳۷۰	حلوان عایدی ده‌های خالصه ومالیات.

۳- مالیات مغرب (فرات)

بابت عایدات خالصه ومالیات عمومی مغرب واردو گاه ها ، بعداز وضع مخارج که از اصل مالیات کسر میشود (مطابق معمول) باستثنای مقاطعه‌ها و بهای غنیمت‌ها بانضمام آنچه که بمردم قبرس باید هرسال بپردازند واموال ومالیات نقاطی که بعداً ذکرمیشود .

دینار	شرح
٤/٧٤٦/٤٩٢	عایدی ممالك غربی واردو گاههای آن.
٢٩٠/٧٧٣	مصر واسکندریه پس ازوضع مصارف قدیم .
١/٠٨٠/٠٠٠	باستثنای مصادره ماذرائیان ودر آمدهای متفرقه و بازرگانی وغنیمت‌ها .
٨٠/٧٥٠	اردو گاه فلسطین پس ازوضع مخارج .
٢٣٠/٦٤٧	نقد
٤٠/٤٦٠	اردو گاه اردن پس از وضع مخارج .
١٠٢/٠٦٢	نقد .
	اردو گاه دمشق پس از وضع مخارج .
١١٣/٠٥٧	نقد .
٣١٥/٣٠٠	اردو گاه حمص پس از وضع مخارج .
٢٠٠/٤٦٠	نقد .
١١٥/١١٤	اردو گاه قنسرین وعاصمه‌ها پس از وضع مخارج .
١٣٣/٠٩٧	نقد .
٣٥٢/٥٧٠	دلوك ورعبان .
١٥/٧٦٥	سرحدات شام باستثنای صلح احمدبن حسین کاتب .
٥٢/٩٨٥	شمشاط وقلعهٔ منصور وکیسوم پس از وضع مخارج .
٥/٣٩٧	نقد .
	سمیساط وملطیه پس ازوضع مخارج.
١٤/٥٠١	نقد .
٣٤/١٢٠	آمد باستثنای آنچه از تیول‌ها و کاسه جمع میشود پس ازوضع مخارج.
٥/٤٧٨	نقد .

دینار	شرح
۸۲/٤۲۲	ارزن ومیافارقین پس‌ازوضع مخارج
٥٦/۷٥۰	نقد .
۸۲/٤۲۲	
۲٥۷/۲۲٥	دیارمضر.
	دیار ربیعه پس‌از وضع مخارج .
۲۲/۷۹۷	
۳۰٤/۰۹۳	نقد .
۱۷/۷٥۰	موصل‌ومردین و بهذراوده‌های کوهستانی پس‌ازوضع‌مخارج .
٤۹۲/٤۳۰	نقد .
۹٦/٥۸٤	راه فرات .

جمع کل ۴/٦٥۹/۳۴۱ دینار (۱)

٤ ـ درآمد خالصه املاك

مقصود املاك خالصه و موقوفه و غیر آن است

دینار	شرح
۲۸۹/۰۳٦	درآمد ده‌های تازه پس‌از آنکه جزء اجاره واسطدرآمده وجزء اموال خالصه‌بحساب‌آمده .

۱ـ این جمع کل نیز باآن جمعی که دربالای صورت نوشته شده‌اختلاف‌دارد و بنظرما همان‌جمع بالای صورت درست است . مؤلف

دینار	شرح
۵۱۶/۴۴۷	درآمد خالصه باستثنای آنچه در نواحی واسط است که بر درآمد عمومی اضافه شده و با آنها جمع شده است و جزء بارگیری مخارج آن نواحی درآمده است .
۱۸۵/۴۱۱	عبر (درآمد ساحل‌ها).
۱۱۶/۱۲۰	هور یا خلیج‌ها.
۷۲/۶۶۶	مشرق .
۱۰۴/۷۰۰	مغرب .
۱۸/۷۷۸	هیت و توابع آن باستثنای ده‌های سکر .
۸/۲۴۰	مالیات ساحل‌ها . مغرب ۵۸/۴۵۰
۵/۲۶۲	مالیات هورها (خور یا خلیج کوچك) : مشرق ۶۲/۲۰
۱۴۴/۷۶۰	درآمد ده‌های عباسیه باستثنای نواحی واسط
۱۴/۷۳۲	درآمد ساحل‌ها .
۱۴/۲۴۶	درآمد هورها (خور یا خلیج کوچك) .
۳۰/۶۷۲	مشرق .
۷۵/۱۱۶	مغرب .
۴/۵۷۰	درآمد موقوفات مسجدها باستثنای نواحی واسط .
۲۴/۸۶۹	مشرق .
۱۲/۷۶۰	مغرب .
۶۱۷/۱۲۶	درآمد املاك فرات
۱۷۰/۳۲۶	ساحل‌ها.
۱۲۹/۷۲۴	خورها
۹۷/۳۳۶	فارس .
۹۴/۲۷۸	مشرق .
۱۱۴/۲۲۵	مغرب .
۱۰۰/۳۱۸	درآمد املاك متفرقه درسال سیصد وسه .

دینار	شرح
۷٦/۹۸۰	درآمد خزن و جهبذه باستثنای آنچه در اجاره واسطاست و باستثنای آنچه مونس خادم برای املاك خود درفارس تصویب کرده و باستثنای آنچه مأمورین با اصل واردات جمع کنند.

جمع کل = ۱/۷٦۸/۰۱۵ دینار

صورت خلاصه

مالیات سواد	۱/٥٤۷/۷۳٤
« مشرق	٦/٤۳۹/٦٦۳
« مغرب	٤/۷٤٦/٤۹۲
« املاك خالصه	۱/۷٦۸/۰۱٥
جمع کل بدینار	**۱۴/٥۰۱/۹۰۴**

مقایسهٔ این درآمد با درآمد دورهٔ نخستین عباسی

جمع درآمد دورهٔ انحطاط چنانچه ملاحظه میشود بیش از ۱٤ میلیون و نیم دیناراست واگر بدرهم تبدیل شود چیزی از درآمد دورهٔ عباسیان کمی ندارد، معذلك اوضاع مملکت ودولت دراین دورهٔ اخیر روبانحطاط بوده‌است، چه که در دورهٔ اول آن درآمد تکافوء تمام هزینه‌هارا میداد ومبالغی هم از آن باقی میماند اما درآمد دورهٔ انحطاط نه تنهاذخیره نمیشود بلکه مبالغی‌هم برای‌پرداخت هزینه‌های لازم کسرمیآورد واین ازدیاد هزینه موجباتی داشته‌که شرح آن بزودی خواهدآمد. ینك نمونه‌ای ازهزینه‌های تازه که درزمان معتضد نبوده ودر بودجهٔ آن ایام ذکر شده بود.

شرح	دینار
۱ـ هزینهٔ مکه ومدینه وجاده‌های آن	۳۱٥/٤۲٦ ½
۱ـ « مرزی	٤۹۱/٤٥٦
۱ـ حقوق قضاة کشور	٥٦/٥٦۹

۴ـ حقوق مأمورین احتساب و دیوان مظالم	۳۴/۴۳۹
۵ـ « مأمورین (برید)	۷۹/۴۰۲

جمع کل $\frac{1}{2}$ ۹۷۷/۲۹۳ دینار

صورت بالا را فون کرمر در کتاب خود موسوم ببودجهٔ دولت عباسی از کتاب عنوان‌السیر نقل کرده است . وچنانکه مؤلف عنوان السیر شرح داده : این هزینه های خصوصی غیر ازهزینه‌های عمومی بوده ودر زمان علی بن عیسی وزیر مقتدر مصرف میشده‌است .

علاوه بر این قبیل مخارج حقوق لشکریان و عدهٔ آنان افزوه شده بود، و در نتیجه درایام وزارت علی بن عیسی بودجهٔ دولت عباسی ۲/۰۸۹/۸۹۴ دینار کسری داشته است.(۱)

ازهمین ملاحظات میتوان باوضاع خراب بیت‌المال درزمان مقتدر و پس‌ازوی پی برد چه که باآمد ورفت خلفاء ووزراء وعمال اوضاع تغییر میکرده‌است و بطور کلی باید گفت که پس ازمأمون اوضاع مالی سیاسی خلفای عباسی رو بپستی گذاردوثروتی که‌عبارت ازپس اندازدولتی باشد در کار نبودو اگرهم چیزی میماند بسیار اندك بود مثلاپس ازمعتصم فقط هشت‌میلیون درهم وپس ازمستعین (۲۵۱ هجری) نیم‌میلیون دینار وپس ازمکتفی پانزده‌میلیون دینارموجودی بودوظاهرا مبلغ اخیرپس از آمد ورفت چندین خلیفه گرد آمده‌بود . وهمینکه مقتدر بخلافت رسید تمام آن پانزده‌میلیون رامصرف کردوعلاوه بردرآمدهای عادی مبالغی هم ازاموال بزرگان رامصادره کردوتمام آن اموال را باتلف کاری بربادادو بطوری که تخمین میزنند خلیفهٔ مذکور علاوه برتأدیهٔ هزینهٔ معمول دولتی بیش ازهفتاد میلیون دینار را صرف هوی و هوس نموده دور ریخت و در نتیجهٔ این ول‌خرجیها چنان تنگدست گشت که برای پرداخت حقوق سپاهیان و غلام‌بچه‌ها و جلب رضایت آنان، املاك و فرش و ظروف طلای خویش را فروخته پولش را بآنان داد .

۱ـ ازعنوان‌السیر در کتاب کرمر (بودجهٔ دولت عباسی). مؤلف

درزمان خلافت المطیع لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی و بی‌پولی خلیفه بآنجا رسید که برای پرداخت چهارصد هزار درهم حقوق آرتش در موقع شورش بغداد لباس خلیفه ودر و پنجره خانهٔ اوراحراج کردند. رفته رفته بقدری اوضاع خلفاء بدشد که در زمان

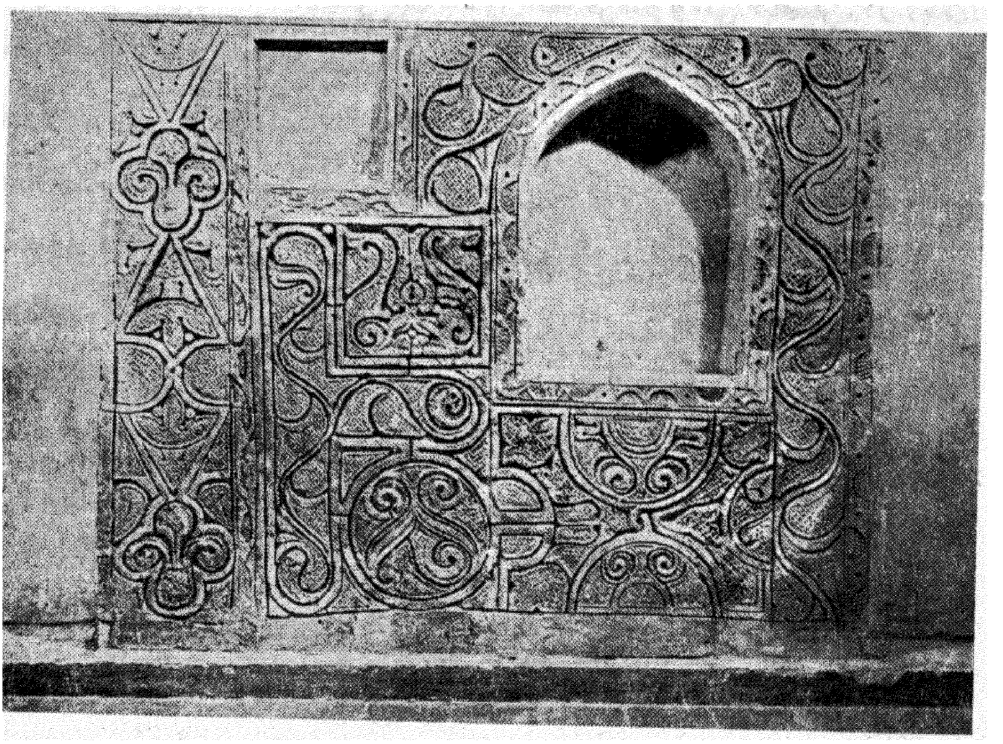

ع ـ تاق نمای گچ ری مربوط بقرن سوم هجری در یکی ازخانه‌های سامره یافت شد

الراضی بالله جزخطبه و سکه اثری از نفوذ وقدرت خلفاء باقی نماند. (۳۲۲ هجری)

موجبات انحطاط خلافت عباسیان وکم وکاست ثروت آنان بسیاراست، قسمت عمده‌ای از آن موجبات را میتوانیم ازصورت درآمد علی بن عیسی درك کنیم، چه که در صورت مزبور به یك نوع مالیاتهای غیرعادی برمیخوریم.

موجبات انحطاط (کمی وکاستی) ثروت عباسیان

عصر دوم عباسی. در فصل مربوط بموجبات ثروت فراوان دورهٔ اول عباسی، گفته شد که موجب عمدهٔ آن، زیادی درآمد وکمی هزینه بوده است. و شرح مبسوطی درآنباره صحبت داشتیم، بنابراین طبعاً اگردرآمدکم و هزینه زیاد

باشد ثروتی باقی نمیماند و هریك از این دو قسمت (کمی درآمد وزیادی خرج) بقسمتهای فرعی تقسیم میشود وهر کدام از آن موجباتی دارد که تفصیل آن ازاین قرار است :

موجبات کمی درآمد

۱ـ کوچك شدن خطهٔ فرمانروائی عباسیان. در زمان هرون ومأمون ممالك عباسی به منتهای وسعت خود رسید واز آن پس نظر به پیش آمد هائی که شرح آن مفصل است ممالك مزبور رو بتجزیه رفت، چنانکه قبلا اشاره کردیم پیش ازهمه افریقیه درزمان هرون خودمختار گشت سپس درزمان مأمون خراسان مستقل شده، آنگاه دراواسط قرن سوم هجری در زمان معتمد مصرازدست رفت . سپس فارس وماوراءالنهروسایرممالك مجزی شدند بقسمی که درربع اول قرن چهارم هجری ممالك وسیع عباسی به هفده، هیجده تکه تقسیم شد و درهریك از آن نواحی یك دولت اسلامی پدید آمد. بااین حال غالب این حکومتهای اسلامی خلیفه را رئیس مذهبی خود میدانستند و بنام هدیه یا اجاره یا مصالحه یا امثال آن چیزی به بغداد میفرستادند ولی بیشتر این اموال هرچند سال یك مرتبه به بغداد میرسید پرواضح است که با چنین جریانی اوضاع مالی مملکت خراب میشود .

پائین آمدن میزان مالیات

گفتیم که دردورهٔ اول عباسی یکی ازموجبات زیادی ثروت سنگینی میزان مالیات بود بخصوص در عراق که تا زمان مأمون بطورمقاسمه ونصف ونیمه دریافت میشد ، ولی این خلیفهٔ خردمندهمینکه خزانه را لبریز از اموال دید وسنگینی میزان مالیات رابنظر آورد دستورداد که مالیات عراق را بطور دوپنجم بگیرند ، یعنی ازنصفه به بیست در صد پائین بیاورند والبته این تخفیف بزرگی بود که بمردم عراق داده شد وفورا در پائین آمدن مبلغ مالیات عراق اثر کرد ، چه بموجب صورت قدامه مالیات کشور عراق ۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم است ودر صورت ابن خرداد به یعنی بعد از تخفیف ۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم شده است.

خلفای بعد ازمأمون نیزدرکم کردن میزان مالیات بوی تأسی کردند، چنانکه

واثق مالیات ده کشتی را که مبالغ هنگفتی بود بکلی معاف کرد (۲۳۲ هجری) و پس از واثق متوکل دوماه موعد پرداخت مالیات را عقب انداخت . مختصر آن تفصیل اینکه ایرانیان در آغاز نوروز مالیات میپرداختند و آنموقع نوروز آنان در پنجم حزیران (ژوئن - تیرماه)(۱) واقع میشد ودرهرصد و بیست سال یکماه آنرا عقب میانداختند تا به پنجم حزیران میرسید وهمینکه ماه حزیران فرامیآمد پنجم حزیران (تیر) را به پنجم ایار (خرداد) تبدیل میکردند ومالیات آنسال را بجای اینکه در پنجم خرداد بگیرند در پنجم تیر دریافت میداشتند وباین ترتیب مالیات یکماه از بین میرفت، همینکه مسلمانان عراق را گشودند موضوع مالیات بهمان ترتیب سابق یعنی درپنجم تیرماه پرداخت میشد تا اینکه درزمان حکومت خالد قسری والی عراق وخلافت هشام بن عبدالملك اموی موعد صد وبیست سال رسید و ایرانیان تقاضا داشتند که یکماه تخفیف معمولی آنان ملحوظ شود . خالد تقاضای آنانرا نپذیرفته گفت این همان (نسیئی)(۲) است که خداوند در قرآن از آن نهی کرده است . هشام هم بانظر خالد موافقت نمود و ایرانیان بدون تخفیف مالیات راادادند . پس ازسقوط بنی امیه وپیدایش دولت عباسیان درزمان خلافت هرون ایرانیان به یحیی برمکی متوسل شدند که کبیسه یا تخفیف سالانه رعایت شود ، یحیی هم مقدمات کاررا فراهم نمود اما عربها ومخالفین یحیی جاروجنجال راه انداختند که کبیسه عادت زرتشتیان است و خلیفهٔ اسلام نباید آنرا مجری دارد . تا اینکه نوبت خلافت بمتوکل عباسی رسید وی روزی باندیمان در اردی بهشت ماه از مزرعه‌ای میگذشت ودشت و بیابان را سبز و خرم دید واز یکی ازهمراهان پرسید اکنون که محصول دست نیامده ومزرعه سبز است چگونه مأمورین مالیات جمع میکنند ، ندیم خلیفه داستان

۱- نوروز ایرانیان سیار بود و درزمان ساسانیان اول تابستان یعنی موقع برداشت خرمن نوروز میگرفتند ودرسال ۴۷۱ هجری قمری سلطان جلال الدین ملکشاه نوروز را در اول فروردین تثبیت کرد واز آنرو بنوروز سلطانی مشهور شد. برای اطلاع بیشتر بکتاب شماری آقای تقی زاده مراجعه شود. مترجم

۲- نسیئی بمعنای فراموشی است وعربها پیش از اسلام رارسم برآن بود که برای رواج بازرگانی وتأسیس بازار مکاره هرسه سال یکبار حساب ماه‌هارا عمداً فراموش میکردند ویکماه کم وزیاد میکردند تاماه ذی الحجه همیشه بفصل پائیز بیفتد وبرای آمدن تجار و زوارو ایجاد بازار مکاره در مکه فصل مناسبی پیداشود ولی اسلام آنرا نهی فرمود، چنانکه در سورهٔ توبه میفرماید انما النسیئی زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا الی آخر . مترجم .

کبیسه و عادت و رسم ایرانیان‌را از آغاز تا پایان شرح داد ، خلیفه بحال ایرانیان ترحم نموده گفت : ازاین‌پس مالیات در همان نوروز معمول جمع شود ودر آنموقع دوماه وچند روز بنوروز مانده بود ایرانیان ازاین بخشش خلیفه‌بسیار شاد شدندچه بیش‌ازهفتادروز ازپرداخت مالیات معاف گشتند (۲۴۳هجری) بحتری شاعر آنزمان اشعاری در آن‌مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«خوشبختانه‌نوروز بهمان‌مرسوم اردشیر باز گشته‌است».

چیزی ازاین پیش آمد نگذشت که متوکل را کشتند و اوضاع آشفته گشت‌تا بالاخره در سال۲۸۱ هجری معتضد خلیفهٔ عباسی دستورداد موقع پرداخت مالیات‌را دو ماه عقب ببرند و با آن دستور نوروزی که در اوایل محرم ۲۸۱ واقع شد به۱۳ ربیع الاول ۲۸۲ برابر با ۱۱ حزیران (ژوییه ـتیر) باز گشت و نیز از نظر رفاه ایرانیان‌مقرر گردید درظرف چهارسال‌ازسالهای ایرانی یك روز را کبیسه بشمارند.

مهتدی(۲۵۵ هجری) خلیفهٔ عباسی کسور مساحت را بخشید باین‌قسم که از زمان‌منصور مالیات‌عراق بطورمقاسمه (نصف وتیمه) تعیین گردید ولی پارهٔ اراضی‌از روی‌مساحت‌مالیات‌میدادندو بتدریج‌مساحت آن‌زمین هاکم وکسر میشدولی‌مأمورین دولت‌همان‌مالیات‌های اول رامیخواستند مهتدی دستورداد کسری‌هارا دریافت‌ندارند واز آنراه سالی‌دوازده میلیون درهم ازمالیات عمومی کسرشد.

آری‌این‌تخفیف های مالیاتی نیز عامل مؤثری در کم شدن مبلغ مالیات بود

جزیه و زکوة · مسلمان‌شدن مردم‌نیزازمقدارجزیه کاست‌ودرآمددولت‌های اسلام‌راکسر کرد ، مثلادر اواسط قرن‌سوم هجری از شهر بغداد فقطصدوسی میلیون درهم جزیه میگرفتند ، در صورتیکه مطابق صورت تنظیمی علی بن‌عیسی جزیهٔ‌بغداد شانزده هزار دینار یعنی د وبرابر صورت تنظیمی ابن خردابه بوده است . حال اگر حدوسط میزان‌جزیه را ازقرار هر مردی ۲۴ درهم‌حساب کنیم درآن‌هنگام نه هزار مردغیر مسلمان دربغداد بوده و هر گاه بطور متوسط سی هزار زن و کودك بر آن بیفزائیم درشهر بغدادی‌که آنروز بیش ازیك میلیون جمعیت داشته فقط چهل هزارزن

و مرد و کودک غیر مسلمان میزیسته‌اند والبته سایر شهرها هم بدینقرار بوده‌اند.

موضوع زکوة هم بهمین ترتیب روبکاستن گذاشت تا آنجا که پرداخت زکوة کاردشواری مینمود وهر کس زکوة میخواست بدمیشنید ودر کشور مصر بکلی موقوف شد گرچه صلاح الدین ایوبی برای مدتی آنرا بر قرار داشت اما دراثر نارضایتی مردم درزمان منصور قلاون درسال ۶۷۸ هجری تأدیهٔ زکوة رسماً درمصر ملغی شد.

۳ـ نادرستی مأمورین در وصول و ایصال مالیات

گفتیم که در دورهٔ استبداد بنی امیه مأمورین دولت دروصول وایصال مالیات بیداد میکردند ودردورهٔ عباسیان آنوضع بهبود یافت، امااین ترتیب چندان دوام نیافت و فرمانروایان (عمال) ازضعف دستگاه خلافت استفاده کرده بفکر استقلال افتادند؛ خلفای ناتوان هم خواه ناخواه با آنان مدارا وسازش کردند وموضوع پرداخت مالیات بمقاطعه واجاره بر گذار شد.

مثلا مأمون درسال ۲۰۵ هجری مالیات سندرا بمبلغ یك میلیون درهم به بشیر بن داود مقاطعه داد. درصورتی که مالیات حقیقی آن کشور سالی یازده میلیون و نیم درهم بود ودرزمان راضی خلیفهٔ عباسی، بریدی مالیات اهوازرا به ۳۶۰ هزار دینار بطور مقاطعه اجاره کرد که سالی چندقسط بپردازد، درصورتی که مالیات حقیقی آن استان در آنموقع یك میلیون و نیم دینار میشد. عجب اینکه غالب این اجاره داران ومقاطعه کاران از پرداخت همان مال الاجاره ومقاطعه هم سرمی پیچیدند وهمینکه خلیفه بآنان سخت میگرفت اعلام استقلال میدادند ودرآنصورت میان طرفین جنگ درمیگرفت وچون خلیفه بی پول بود خواه ناخواه شکست میخورد.

۴ـ عدم امنیت مردم را از کسب و کار باز میداشت

در دورهٔ انحطاط دستگاه خلافت سران سپاه با یکدیگر وسران سپاه با والیان وعمال با خلیفه مرتب در زدوخورد بودندودرنتیجهٔ این جنگ وجدالها مردم اززراعت وتجارت دست میکشیدند و طبعاً پول کم میشد. مأمورین وعمال دولت هم بواسطهٔ ادامهٔ زدوخورد داخلی محتاج به پول بیشتری میشدند و از آنرو فشارزیادتری وارد میآوردند تا از تاجر وزارع پول بستانند ونتیجهٔ آن این بود که

روز بروز بر خرابی و پریشانی افزوده شود وده ها ویران گردد وشهرها تهی بماند وچه عامل مخربی از ظلم هولناکتر که دست مردم را می بندد وسعی و کوشش را بی‌اثر میسازد و دهقان و بازرگان و صنعتگر را بگوشه‌ای دور از کار و زندگی میاندازد ودولت را ناتوان وزبون میسازد، چه‌که دولت محتاج بپول است وپول با عدل وامنیت بدست میآید. میگویند ستمگری گرفتن مال دیگری است بدون اینکه چیزی درازای آن بمالك بدهد ویا موجبی (قانونی) برای آن موجود باشد، در صورتی که دایرهٔ ستم و تعدی ازاین نیز وسیعتر میباشد، بلکه گرفتن مال دیگران بزور و یا تحمیل حق نامشروع برمردم وبازداشتن آنان از کارشان از انواع ستمگری میباشد، کسانی که مالیات ناحق میستانند ستمگرند. کسانی که بیش از میزان مقرر مالیات میگیرند ستمگرند، کسانی که همان مالیات را به یغما میبرند ستمگرند، کسانی که حق مردم را نمی‌دهند ستمگرند، وکسانی که اموال مردم رابدون حق میستانند ستمگرند.

وهمینکه بیداد حکمروا گردد خرابی وپریشانی حتمی وقطعی است.

سد هاوپل ها و نهرها وترعه‌هائی که دردورهٔ اول عباسی ایجاد شده بود بدبختانه بواسطهٔ همین انقلابات داخلی وعدم توجه از کارافتاده خراب شد وچه بسا که درموقع جنگ سپاهیان یکطرف دستی دستی آنها را ویران میساختند تا کشتی وسپاه دشمن از آن استفاده نکنند و بدیهی است که این اقدامات چه زیان عمده‌ای به تجارت وزراعت وارد میآورد.

۵ـ بیشتر ده ها و املاك تبدیل به «ضیاع» شد

باصطلاح آنروز مزرعه ها را ضیاع (مفرد آن ضیعه است. مترجم) میگفتند چنانکه امروز در مصر بآن اراضی عزبه وابعادیه میگویندوغالباً ضباع آن ایام متعلق بخلفاء، وزراء، امراء ومردم با نفوذ بود.

قبلا گفته شد که عمر مسلمانان رااز اشتغال بکشاورزی وزمین داری منع کرد. چه که میخواست آنان پیوسته آمادهٔ میدان کارزار باشند و گرفتار و آلوده ملك داری نگردند و بهمان جهات از گرد آوردن مال درخزانهٔ دولتی جلوگیری میکرد و آنرا نوعی تجمل میدانست، امااین وضع دیری نپائید وهمینکه خلافت روحانی بسلطنت ظالمانه

تبدیل شد و بنی امیه روی کار آمدند خود صحابهٔ پیغمبر دست بکار جمع آوری ملك و مال شدند (تفصیل آن گذشت) و تابعین (پیروان صحابه) و تابعین تابعین و طبقات دیگر که بعد آمدند همان رویه را ادامه دادند و بیش از همه خلفای اموی در این کار افراط نمودند، چه که آنان نه تنها املاك و اموال میخریدند و از راه معمول گردمیآوردند بلکه دارائی سایرین را نیز بجور و ستم میگرفتند و کسی هم زور شان بآنان نمیرسید، بخصوص که بنی امیه غیر عرب را بنده و زرخرید خود میدانستند اگرچه آن اشخاص مسلمان باشند و همینکه جائی را فتح میکردند هرچه میل داشتند برای خود میگرفتند و هرچه میخواستند بصاحبان اصلی میدادند تا آنکه نوبت خلافت بعمر بن عبدالعزیز اموی رسید و چون او مرد پرهیز کاری بود بفکر اصلاحات افتاد و رفتار عمر (جد مادری خود) را سرمشق قرار داده املاك مغضوبهٔ یهود و نصاری و مجوس را بصاحبان اولیه برگردانید و در سایر موارد نیز بعدل و احسان عمل کرد. کسان وی که این عملیات را مخالف منافع خود میدیدند پیش از وقت کارش را ساختند و پس از در گذشت وی کارها بدتر شد.

در سال ۱۳۲ که عباسیان بخلافت رسیدند آنچه توانستند از امویان کشتند و باقی ماندهٔ بنی امیه که جان در بردند اموال و املاك خود را رها کرده باطراف گریختند و بنی عباس تمام دارائی آنان را ضبط کردند، چه که مجوزی مخالف آن نمیدیدند، و برعکس تصرف آن اموال و املاك بیصاحب را ترکه حلالی فرض میکردند که تملك آن برای ادارهٔ امور کشور ضروری مینمود و این طبیعی انسان است که تا بتواند بر مال و جاه خود میافزاید.

با این حال بنی عباس نسبت بمردم ستم نمیکردند و مثل بنی امیه اموال و املاك را غصب نمیگرفتند و مخصوصاً در این نوع رفتار اصرار داشتند تا مردم بدانند که آنان مانند بنی امیه نیستند، ولی از طرف دیگر وزیران و امیران و نزدیکان طمع کار آنان از دست اندازی باملاك و اموال مردم اباء نداشتند ولی هر گاه صاحبان اموال مغصوبه نزد خلیفه شکایت میبردند تا آنجا که زور خلیفه میرسید دفع شکایت میکرد و املاك و اموال را به صاحبانش میداد و اگر در زمان زندگی غاصبین (وزیران ـ بزرگان ـ امیران و غیره) کاری از پیش نمیرفت اموال و املاك آنان پس از مرگ مصادره میگشت، چنانکه هرون

دارائی محمدبن سلیمان عامل بصره پس ازمرگ او مصادره کرد واز آن بابت پنجاه میلیون درهم نقدوخانه‌هاو دکانها و املاك زیادیکه اجارهٔ آن روزی صدهزار درهم بود بتصرف خلیفه درآمد .

وامثال اینگونه مصادره‌ها فراوان میباشد (تفصیل آن خواهد آمد) که در نتیجه خلفاء دارای املاك بسیار شدند .

امااین املاك بیشتر بدست نزدیکان و کسان خلیفه میافتاد وخود خلیفه کمتر از آن بهره میبرد و برسم حکومتهای استبدادی املاك منتسب بخلیفه مثل سایر سلاطین مستبداز آن حاشیه نشینان میگشت، بخصوص اگرخلیفه شخص باسخاوت ویاضعیف‌الرأی بود. که ربودن املاك وی اشکالی نداشت ، روی همین جریانات اطرافیان خلیفه املاك زیادی بهم زدند. بقسمی که املاك را میان خود هدیه میدادند ویادربرابر یك قصیده یایك لطیفهٔ ادبی یایك درخواست تملق آمیز ملك واملاکی می بخشیدند و از برمکیان و دیگران در این باره داستانها درمیان است .

از آنجمله هنگامیکه مأمون دختر حسن بن سهل را گرفت پدر عروس نام بسیاری از املاك ومزرعه‌های متصرفی خود را در تکه های کاغذ

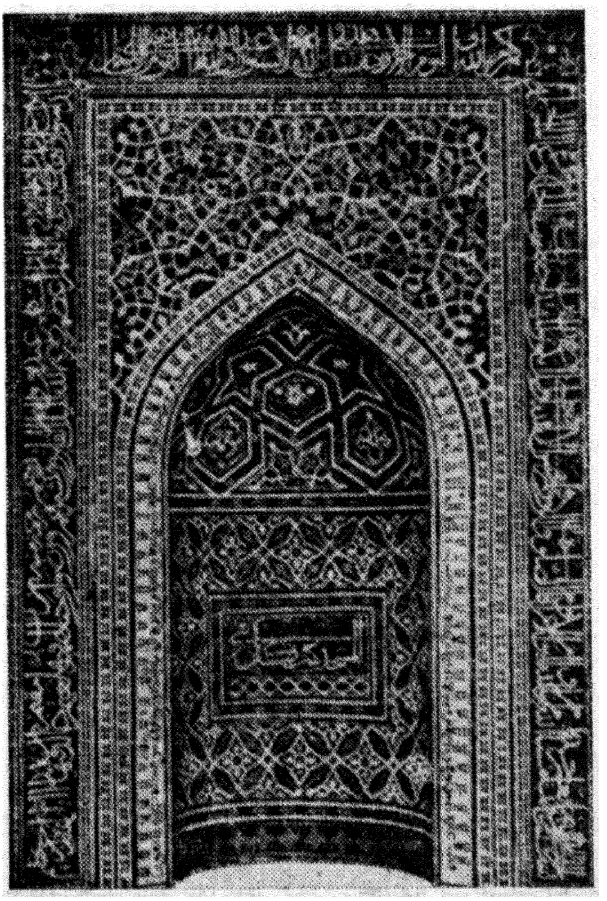

قطعه‌ای از یك محراب کاشی کاری که فعلا درموزهٔ متروپولیتان نیویورك است

کوچکی نگاشت و آن کاغذ ها را میان سران سپاه و بزرگان نثار کرد و هریك از آن رقعه‌ها بدست هر کس میافتاد ملك و مزرعه‌ای که نامش در آن بود نصیبش میگشت دیگر از موجبات ملاکی اطرافیان خلیفه آنکه در زمان بنی امیه بسیاری از اراضی واملاك حاصلخیز بایر مانده بود و خلیفه احیاء آن املاك را باطرافیان خود واگذار میکرد و مطابق قانون اسلام هر کس ویرانه‌ای را آباد سازد در آن زمین حق مالکیت پیدا میکند چنانکه منصور املاك بایر خوزستان را به پسرش صالح واگذارد واو آن املاك را دایر کرده ملاك بزرگی شد.

الجاء . دیگر از موجبات ملاك شدن بزرگان دورهٔ عباسی یکی هم الجاء بود، الجاء یعنی پناه بردن و موضوع آن چنان است که مالکین اصلی از بیداد و تعدی باج گیران ، املاك و مزارع و باغهای خود را بمردم با نفوذ واگذار میکردند وچیزی در عوض از آنان میگرفتند باین قسم که با اجازهٔ شخص متنفذ ملك را باسم او قباله مینمودند واز تعدی باجگیران بنفوذ آن شخص پناه میبردند ، طبعاً آن ملك در دفاتر دولتی بنام مالك جدید ثبت میشد و رفته رفته مالك قدیم از آن بی بهره می ماند، هم اکنون در ممالك دیکتاتوری و استبدادی موضوع الجاء رواج دارد .

الجاء در آغاز از زمان بنی امیه معمول شد چه که عمال آن سلسله بمالکین اجحاف میکردند واول مرتبه در زمان خلافت ولیدعده‌ای از مالکان عراق املاك خود را از بیم تعدی باج گیران بنام مسلمة بن عبدالملك والی عراق و برادر خلیفه ثبت دادند وچنانکه تصور میرفت املاك مزبور ملك خاندان مسلمه شد و تا زمان عباسیان از آن بهره میبردند و در آنزمان املاك مسلمه تیول داود بن علی بن عبدالله بن عباس در آمده سپس خالصه سلطانی شد.

همینقسم مالکین مراغه املاك خود را بهمان جهات بنام مروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان ثبت کردند و املاك مزبور در خاندان مروان باقی ماند و سرانجام عباسیان آن املاك را مانند دیگر املاك بنی امیه ضبط کردند.

موضوع الجاء در دوران عباسی نیز دوام یافت چنانکه ملاکین زنجان برای دفع شر راهزنان املاك خود را بنام قاسم پسر هرون ثبت کردند تا مگر نزد او تقرب هم بیابند و قباله‌ها باسم قاسم تنظیم نموده خود کشاورزی گشتند و پس از چندی آن املاك تیول سلطان شد.

ملاکین فارس هم بدیگران تأسی جسته املاك خود را بملازمان سلطان مقیم

عراق واگذاردندو با این تدبیر ازپرداخت یك‌ربع مالیات معاف‌شدند و مدت زمانی املاك مزبور بنام آن بزرگان‌بوده آنرا خرید وفروش میکردند واز یکدیگر ارث میبردندومالکین واقعی آن املاك شدند(۱)

خلاصهٔ کلام اینکه‌هنوز دورهٔ‌طلائی عباسیان پایان نیافته‌بود که خلیفه‌و نزدیکان و ملازمان وی از آن راه که گفتیم املاك‌بسیاری‌بدست آوردندودولت‌دفتر مخصوصی برای‌رسیدگی‌باموراین‌املاك‌دایرساخته‌آنرا دیوان ضیاع نامیدکه البته غیر ازدیوان خراج بوده‌است.

در صورتی که علی بن عیسی‌درسال ۳۰۶ تنظیم کرده مبلغ‌درآمدخراج‌ملاحظه شد و اتفاقاً کلیهٔ ضیاع در ممالك شرقی(ری، دماوند، قزوین، زنجان، قم، اصفهان همدان، ماسبذان وغیره) بوده‌است. ودرپارهٔ نواحی درآمد ضیاع از مالیات معمولی زیادتر میشده‌است. مثلا درآمد ضیاع درماه بصره و ایغارین ۲۶۷/۵۲۰ دینار بوده، درصورتیکه مالیات‌سایر اراضی آن نقاط ۱۸۵/۶۳۶ دینار میشده است. واگرمالیات درآمد ضیاع را مثل سایر اراضی وصول میکردند البته چندین برابر آن میشدکه صورت داده‌اند چه‌که مالیات ودرآمد ضیاع غالباً خفیف بوده و گاه‌هم همان مالیات کم بواسطهٔ نفوذ مالکان اسمی‌وصول نمیشده‌و چه بسا که سالها عقب میافتاد و همین که سیاست‌واوضاع تغییر میکرده مالیات ودرآمد عقب‌افتاده چندساله مطالبه‌میشده و بیك ترتیبی وصول و ایصال میگشته‌است.

ضیاع سلطانی

حال‌که مفهوم ضیاع را دانستیم میگوئیم که ضیاع بر دوقسم بوده ضیاع عمومی یعنی املاك رجال دولت ومردمان‌با نفوذ.

ضیاع سلطانی که‌آن نیز چهارقسم بوده‌است:

۱ ـ ضیاع خاصه یعنی املاك‌شخصی خلیفه که‌هیچ‌کس با اوشریك نبوده‌است.

---

۱ ـ پیش از تأسیس ادارهٔ ثبت اسنادپاره‌ای از املاك‌ومزارع ایران نیزبهمین وضع بودیعنی مالکین اسمی درعین حال که‌همه نوع تصرف مالکانه‌دراراضی‌خودداشتند، ملزم بودندکه‌آن املاك‌را بکشاورزان‌محلی‌مزارعه دهندباین‌ترتیب که‌سهم‌مالك‌وزارع پس ازوضع‌مخارج نصف و نصف میشد واگرچه این املاك خریدوفروش میشد اما بواسطهٔ همین الزام‌قیمت آن املاك ازاملاك‌مشابه‌کمتر بود، پس از تأسیس ادارهٔ‌ثبت آن‌وضع برهم خورد. مترجم.

درصورت تنظیمی علی‌بن عیسی مالیات این املاک ۱۶/۴۴۷ه دینار بوده (باستثنای املاک نواحی واسط که جزء املاک عمومی درآمده بود).

۲ ـ ضیاع عباسی که غالباً متعلق بافراد خاندان عباسی بود وشمارهٔ آنان در زمان مأمون به‌سی‌وسه هزار میرسید ودرسال ۳۰۶ مالیات آن املاک ۱۴۴/۷۶۰ دینار بوده (باستثنای ضیاع عباسی واقع در واسط .)

۳ـ ضیاع مستحدثه (نوبنیاد) که مالیات آن ۲۸۹٫۰۳۶ دینارمیشده‌است.

٤ـ ضیاع فرات ، درکنار رود فرات‌ودرسال ۳۰۶ هجری مبلغ ۶۱۷/۱۲۶ دینار مالیات میداده است .

این املاک در سواد (بغداد ،کوفه ، بصره ، واسط) و خوزستان و اصفهان وغیره بوده ومالیات ودرآمد آن بطوراجاره یا مقاطعه تعیین میشده ودفترمخصوصی برای ضیاع تأسیس شده بود .

املاک مزبور گرچه بسیارحاصلخیزوآباد بوده اما بجهاتیکه گفته شدکمتراز هرجا مالیات میداده ودرآمد داشته است وگاه هم هیچ مالیات و درآمدی نمیداده است . با اینوصف ضیاع‌سلطانی‌باستثنای آنچه‌درواسط بوده متجاوزازیك‌میلیون‌ونیم مالیات میداده است و این میرساند که املاک مزبور تا چه اندازه آباد و حاصلخیز بوده است .

معمولا درممالك دیکتاتوری واستبدادی بهترین وحاصلخیزترین‌املاك متعلق بشخص دیکتاتور و بستگان نزدیك او میباشد (۱) و قبلا گفته شدکه مالیات دولت عثمانی‌درزمان‌سلیمان‌هشت میلیون دوك بوده‌که ازآن‌جمله‌پنج میلیون‌فقط ازاملاك سلطانی دریافت میشده است .

ایغار . ایغاربزبان عربی بمعنای دریافت داشتن تمام مطالبات و استیفای آن است‌وهمینکه میگویند مأمورمالیات‌مطالبات خودرا ایغارکرد مقصود آنست‌که‌تمام آنرا دریافت نمود ودراصطلاح آنروز(زمان عباسیان) ایغاربدان معنی بودکه مالك

۱ـ درسالهای اخیر دیکتاتوری مردم ایران بخوبی صحت این گفتار را دانستندکه بهترین‌املاك مازندران وخراسان وغیره درتصرف دیکتاتور وکسان وی درآمد . مترجم

زمین مبلغی نقداً بدولت میداد و برای همیشه ازپرداخت مالیات معاف (۱) میشد و یا اینکه‌مالك‌مستقیماًمبلغی بسلطان میپرداخت وازتعرض‌مأمورین‌مالیات وتحصیلداران معاف میگشت. ازایغارهای مشهور زمان عباسیان ایغار یقطین است که شخصی بنام (یقطین) املاك بسیاری را بطور ایغار تصرف کرده بود و سپس آن املاك خالصهٔ دولت شد.

موجبات زیادی‌هزینه **۱ـ ولخرجی خلفاء و زنان آنها**. این طبیعی است که اگر پول در دستگاههای دولتی فراوان باشد بذل و بخشش وولخرجی هم زیادمیشود، بخصوص در دولت‌های‌استبدادی ودیکتاتوری مانند دولت عباسی که خلیفه دیکتاتور و صاحب اختیار تمام اموال و املاك بوده است و برای دفع شر مخالفان و گردنکشان بوسیلهٔ پول با آنان مبارزه میکرده باینقسم که یا پول بسپاهیان داده آنها را بجنگ با مدعیان میفرستاد و یا زبان و دهان خود مدعیان رابا پول می‌بست. والبته این وسیلهٔ دومی سهل ترومؤثرتربوده‌بخصوص‌اگر پول فراوانی دردسترس خلیفه بود چنانکه درزمان هرون ومأمون همانطوربود اما خلفای عباسی‌علاوه بر آنکه پول راوسیلهٔ دفع‌شرمخالفان خودقراردادند برای‌فراهم ساختن بساط عیش ونوش وتجمل همه نوع ول خرجی‌میکردند ،کنیزان وغلامان به قیمت های گزاف میخریدند ، فرش واثاث ازخز و دیبا و حریر تهیه میکردند ، حتی میخ‌های دیواررااز نقره میساختند، باغ هاو کاخ‌ها و گردش گاه‌ها وشهرهای‌مخصوص بخود بنا مینمودند ، مجالس خوشگذرانی باتجمل فراوان ترتیب میدادند ، ندیمان و حاشیه نشینان استخدام میکردند . و ازحیث‌خوراك‌و پوشاك‌و تفنن‌و تنقل‌همه‌نوع تجمل‌فراهم میکردند ، و انجام‌این خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود ، چون در عراق‌و ایران میزیستند و ازعیش‌و نوش‌و تجمل‌و خوشگذرانی بزرگان‌ایران بخوبی اقتباس میکردند وبدتر ازهمه آنکه‌دست زنان‌و مادران و کنیزان‌و نزدیکان خویش

۱ـ خدیو اسماعیل فرمانروای تلف‌کار مصر نیز در نتیجهٔ میلیونها لیره‌اسراف وتبذیر مجبور شد سیستم «ایغار» را در مصراجراء کند . اسماعیل از۱۸۶۳ تا ۱۸۷۱ میلادی فرمانروای مصر بود وی‌پنجمین‌فرمانروا ازخاندان محمد علی میباشد. برای تفصیل بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم این‌کتاب مراجعه شود . مترجم.

رادرچپاول اموال عمومی بازمیگذاردند.

تجمل و ثروت زنان خلفاء

سفاح مؤسس سلسلهٔ عباسی فقط یك زن داشت منصور پیش ازمرگ پسر خودمهدی راسفارش کرد که زنان رادر کارمملکت مداخله ندهد بااین همه خیزران مادر هرون در ایام خلافت هادی وهرون همه کارهٔ دولت بودو یحیی وزیر هرون فرمانبردار خیزران گشته بدستور آن زن رفتار میکرد ، خیزران در نتیجهٔ این اختیارات املاك و اموال زیادی گردآورد بقسمی که در آمد املاك او بسالی صدو شصت میلیون درهم یا نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد ، درصورتیکه در آمد متمول ترین اشخاص امروز (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) منتهی دوسوم در آمد خیزران میشود . مثلا در آمد رکفلر میلیونر مشهور آمریکائی سالی ده میلیون و نیم لیره است و در آمد خیزران ده میلیون و نیم دینار بوده است. و در چند جای این کتاب تذکر دادیم که ارزش پول در آن روزها سه برابر امروز میباشد، پس اگر هر دیناری را نیم لیره حساب کنیم در آمد رکفلر دوسوم در آمد خیزران میشود.

این زن طمع کار جاه طلب (خیزران) بقدری شقاوت داشت که بمحض احساس تمرد در فرزندش هادی (خلیفه) کسانی را مأمور نمود تا اورا کشتند و بیخود نبود که هرون پس از مرگ چنین مادری نفس راحت کشیده اموال اورا تصرف کرد و بسیاری از املاکش رابدیگران تیول داد.

بااین همه خیزران زنی کاردان و باتدبیر و دانشمند بوده و در دورهٔ طلائی عباسیان میزیسته است . و بنابر آن اگر آنهمه مال گرد میآورد چندان شگفتی نداشت و شگفتی در آنست که در دورهٔ پستی عباسی مادران پاره‌ای ازخلفاء که زنان عادی بودند باتهی بودن خزانه اموال زیادی میاندوختند . مثلادر سوراخ و پستوی دالانهای عمارت قبیحه مادر (خلیفهٔ عباسی) دومیلیون دینار ومقدار زیادی جواهرات و اشیاء نفیس یافتند ، از آنجمله مقدارزیادی زمرد قیمتی ، مروارید درشت ، یاقوت سرخ که بهای آنرادومیلیون دینارتخمین زدندوعجب تر آنکه پسر همین مادر برای پنجاه هزار دینار کشته شدومادر بحال وی ترحم نکردواز آن همه دارائی این مبلغ بالنسبه مختصر را نداد وجان پسر را نخرید .

در آمد مادر محمدبن واثق سالی ده میلیون دینار یعنی معادل در آمد خیزران مادر هرون بوده و این خود بسیار عجیب است که در دورهٔ انحطاط و بی پولی خلفاء در آمد یکی از زنهای آن خاندان سالی ده میلیون دینار بوده است و همینکه مادر مقتدر مرد وخواستند او را در گور بگذارند ششصد هزار دینار از گورش در آوردند که پیش از مرگ در آنجا نهفته بود و کسی از آن خبری نداشت وعجب آنکه مقتدر در آنموقع بی اندازه تنگدست بود و در خزانه چیزی یافت نمیشد. البته وضع مادران سایر خلفاء در سایر ممالك اسلامی نیز بهمین منوال میگذشت باینقسم که مادران خلیفه معمولا با سران سپاه و بزرگان همدست شده اموال دولتی را میان خود قسمت میکردند و گاه هم خود خلفاء این زمینه را فراهم میساختند. مثلا مستعین عباسی (۲۴۹ هجری) با مادر خود و دوسردار ترك: اتامش و شاهك اختیارات تام داد و آنان آنچه را که از هرجا میرسید سه قسمت کرده هر کدام سهمی برمیداشتند.

در نتیجه اموال عمومی میان زنان و سرداران و ملازمان قسمت میشد و آنان از این پولهای گزاف انواع و اقسام تجملات فراهم میساختند مثلا مادر همان مستعین فرشی برای خود فراهم کرده بود که شکل حیوانات و پرندگان با تارهای زر بر آن بافته بودند وچشمان آن پرندگان و جانوران از جواهر بود و بهای آن به صدو سی هزار دینار (شاید درهم) بالغ میشد و یا مادر فلان خلیفه دهان فلان شاعر را پر از گوهر و مروارید میکرد و شاعر آن جواهر را به بیست هزار دینار میفروخت و یا قطر الندی و زنان دیگر خلفاء اموال بسیار و جواهرات زیاد بشاعران و متملقان بذل و بخشش میکردند. البته این اخبار حقیقت دارد و جای تعجب هم نیست چون در نتیجهٔ ضعف خلفاء زنان دست اندر کار میشدند و هرچه میخواستند از مردم میگرفتند و بهر کس میل داشتند بذل و بخشش مینمودند.

دستهٔ دیگر از زنان حرمسرا که آفت زر و سیم محسوب می‌شدند بنام گیس سفید (قهرمانه) امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست داشتند و با همدستی وزیران و جانشینان آنان هرچه میخواستند میگرفتند و میاندوختند و در تمام مملکت مداخله مینمودند، ام موسی قهرمانه مشهور اوایل قرن چهارم هجری در ایام خلافت مقتدر همه کارهٔ مملکت بود و بدون اجازه و نظر او هیچ مهمی انجام نمیگرفت و اگر

در سرای خلفاء کنیزکان و ملازمان و غلامان نبودند قهرمانه هاراهی برای مصرف کردن پولهای خود نداشتند.

کنیزان و غلامان.

قبلا ضمن گفتگو از اخلاق منصور گفته شد که وی طنبوررا بر سر نوازنده طنبور فروکوفت اما هنوز چهل سال از مرگ وی نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه سازو رقص و آواز شد بقسمی که از قرار مذکور سیصد کنیز در کاخ هرون فقط بساز و آواز می پرداختند ودایره وچنگ وعود ونای و قانون و سنطور مینواختند ویامیرقصیدند و آواز میخواندند واضافه بر آن عده ای ندیم ودلقك مسخره چی درقصر اقامت



کوزهٔ سفالی با نقش و نگار ساخت خوزستان قرن دوم و یاسوم هجری

داشتند که مشهور ترین آنها شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومریم مدنی میباشد. بهای کنیزکان قصر از هزار دینار تا صد هزار دینار بوده است وطبعاً نگاهداری آنان هزینهٔ گزافی بر میداشته ولباس و جواهر و لوازم دیگرشان گران تمام میشده است، مثلا موقعی هرون انگشتری را به بهای صد هزار دینار خرید و به یکی از کنیزکان بخشید.

گذشته از کنیزان غلام بچه‌ها و پیشخدمت‌ها و خواجه‌های بیشماری در کاخ خلفاء بوده‌اند، از آنجمله در کاخ مقتدر یازده هزار خواجه رومی و سودانی و غلام بچه و پیشخدمت کار میکرده است و البته کاخها و عمارتها متعدد بوده که آنقدر خدمتگزار ضرورت داشته است و برای هر عمارت و دستگاهی فرش واثاث ولوازم زیادی تهیه میشده است. مثلا ساختمان کاخ خصوصی معز در بغداد سیزده میلیون درهم تمام شد وامین در خیزرانیه عمارتی بنا کرد که بیست میلیون درهم خرج داشت و همین قسم پنج کرجی (زورق) بشکل شیر و فیل و عقاب ومار و اسب برای امین ساختند که مبالغ هنگفتی مصرف آن شد وهمینکه آن (زورق)ها را در دجله بآب انداختند ابو نواس(۱) شاعر مشهور دربار این شعرها را بدان مناسبت سرود.

ترجمهٔ اشعار :

«خداوند برای امین مرکب‌های راهواری فراهم ساخت که سلیمان مانند آنرا ندارد».

«اگر مرکب سلیمان در خشکی میرفت این مرکبها روی آب مثل شیر غرش میکنند»

« مردم در شگفت ماندند همینکه دیدند خلیفه سوار شیر شده ومثل ابر شناوراست »

« آن ها که ترا روی شیر دیدند از تعجب سبحان‌الله گفتند پس چگونه است »

«اگر ترا به‌پشت عقاب ببینند».

« عقابی که چنگال ومنقار ودوبال دارد وموج وطوفان می‌شکافد».

---

۱ - ابو نواس نامش حسن فرزند هانی حکمی درسال ۱۳۹ هجری دراهواز بدنیا آمد. مادرش ایرانی و پدرش مردی سپاهی ازاهالی دمشق بود. ابو نواس از شعرای بزرگ عرب ومعاصر هرون ومأمون میباشد : اشعار خمریات او وضع زندگانی اشراف بغداد آنروز را توصیف میکند وی مدح و هجو وقصیده وغیره سروده است وفاتش بسال ۱۹۵ هجری واقع شد. مترجم

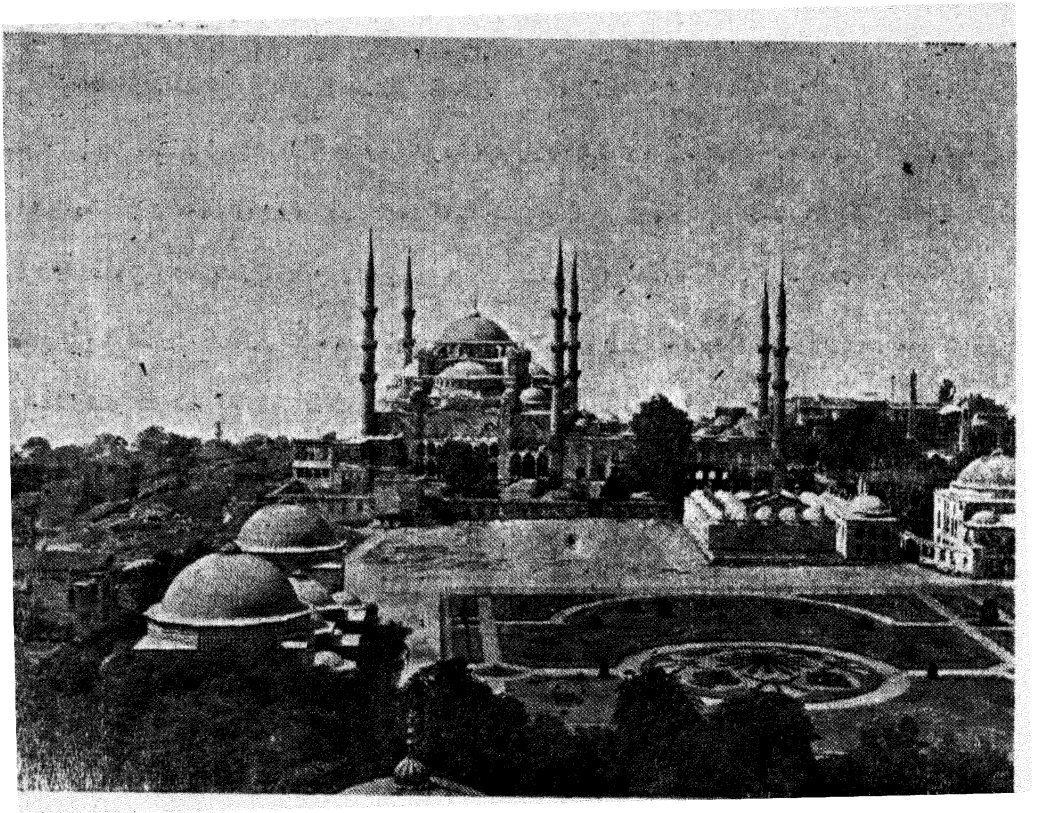

ت- استانبول : مسجد سلمان احمر

« ازمرغان هوا پیشی می گیرد، وقتی که روی آب شناورمیشود ».

برای نمونه داستان زیر را که حاکی ازتجمل وعیش وخوشگذرانی دستگاه خلفاست ذیلا می نویسیم :

«می گویند روزی امین در کاخ خلد فراز تختی جلوس کرده دستورداد بساط حریر ودیبا بگسترند وظرفهای طلا ونقره وبلوربا انواع خوراکیها ومشروبات فراهم سازند سپس به قهرمانه (سرپرست کنیزان ورقاصه‌ها) گفت صدکنیزسازنده وخواننده ببساط عیش حاضرسازد باین قسم که درهر نوبت ده کنیز باساز و آوازدربزم حاضرشوند وآهنگ مخصوصی بنوازند وبروند ، آنگاه دستهٔ دوم که می آیند به آهنگ دیگری بپردازند و همینقسم تا صدکنیزده مرتبه ده آهنگ نو بنو بسرایند.

بزودی شرح تجمل وعیش واسراف خلفاء را درضمن گفتگوازاوضاع اجتماعی

آن ایام ذکر میکنیم.

سخاوتمندی . بذل و بخشش خلفاء گاه ازروی لزوم و گاه هم فقط در نتیجهٔ سخاوتمندی طبیعی بود . مثلا هرون روزی هزاردرهم ازمال شخصی خود بغیراز زکوة صدقه میداد و مأمون روزی شش هزار درهم بملازمان خود می بخشیدواین مبلغ در سال دومیلیون درهم میشود والبته این مبالغ در مقابل هدیه ها وجایزه های بزرگ بسیار ناچیز است بقرار نوشتهٔ مورخین مأمون دریك روز یك ملیون و نیم درهم بسه نفر بخشیدوقبلا درهمین جلد گفتیم که وی پا دررکاب ۲٤ میلیون درهم بذل و بخشش کرد . وهرون وصیت کرد صدمیلیون درهم بمأمون بدهند. معتصم دردورهٔ خلافت خود صدمیلیون درهم صدقه داد. مقتدر علاوه برپرداخت مقرری مأمورین دولتی هفتاد میلیون دینار تلف کاری داشت. قسمتی از بذل و بخشش ها بعنوان صلهٔ شعر وجایزه ویا بخشش وانعام تقاضا کنندگان پرداخت میشد ،که البته مبلغ آن بسیار هنگفت بوده است . ابن خلکان میگوید سالم شاعر معروف بخاسر قصیده‌ای درمدح مهدی خلیفهٔ عباسی سرودوسوگند خورد که صلهٔ آنرا کمتر ازصدمیلیون درهم نستاند وهمینکه قصیده را برای مهدی خواند مهدی صد میلیون درهم بوی داد ـ اگرچه ازاین روایات مبالغه کاری نمایان است اما میزان بذل و بخشش خلفاء را میرساند وچه بسیار که شاعران علاوه برپول نقد ملك ومزرعه هم صله میگرفتند .

آیا واقعاً این بذل و بخشش ها میشده است ؟

مطالبی کـه در بالا از بذل و بخشش خلفاء گفتیم در نظر مردم این زمان جزء موهومات درمیآید چه که آنرا با اصول اقتصادی امروزه مطابق نمی بینند، اما اگر مقدار ثروت خلفاوجانشینان آنهارا (وزیران ،نویسندگان ، امراء وغیره) بطوری که در فصول سابق گفتیم در نظر بیاورند و اختیارات غیر محدود آنها را نیز درك کنند تصور نمیرود که در صحت مراتب فوق تردید نمایند مگر اینکه در مقدار آن اموال ومیزان ثروت خلفاء شك داشته باشند والبته این نیز معقول نیست زیرا آنچه که ما در آن خصوص نوشتیم از مهمترین کتب معتبر تاریخ نقل کرده‌ایم و انکار آن مطالب انکار مسائل حقیقی تاریخ میباشد .

از آن گذشته اگر بدرجهٔ نفوذ شاعران در آن روزها و تأثیر گفتار آنها در اوضاع

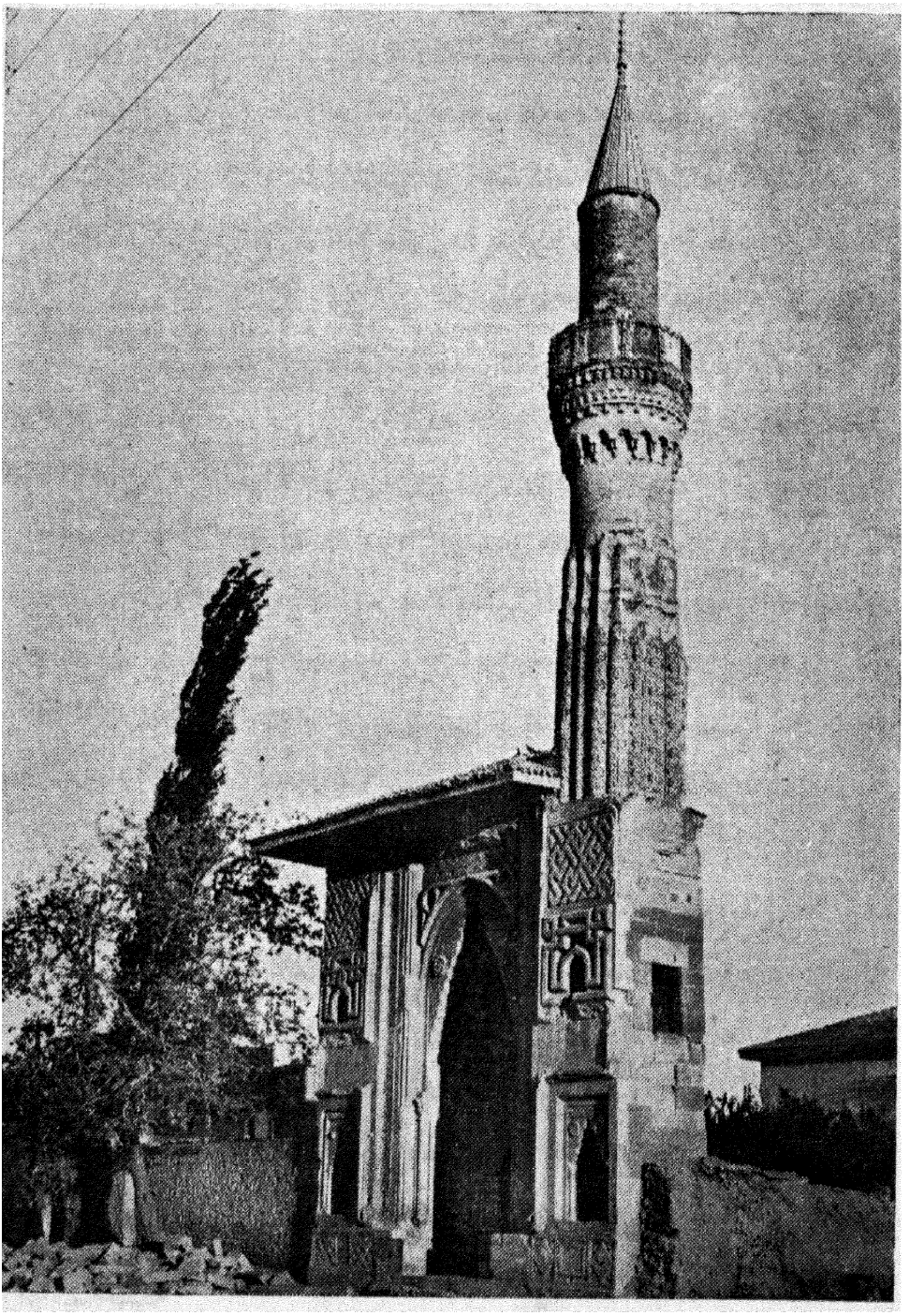

ت ـ قونیه : مسجد صاحب عطا

اجتماعی واقف شویم (بزودی در آن باب صحبت میداریم) قبول این مطالب برما آسان میشود . درهمین امروز نیز ثروتمندان غرب پنجاه هزار وصد هزار لیره برای خرید یك تابلو یا یکی از آثار باستانی میپردازند و کوچکترین سود وزیانی از آن اشیاء تصور نمیرود . همین دیروز این خبر را خواندیم که مرگان میلیونر امریکا چندین تابلو را به یك میلیون لیره خریده تا به بعضی ازموزه‌ها اهداء کند .(سال ۱۹۰۳ میلادی)

علاوه برهمه درضمن مطالعه مطالب تاریخی بپاره‌ای وقایع برمیخوریم که صحت مطالب مذکور را تأیید میکند واز آنجمله داستان مأمل شاعر ومهدی ولیعهد خلیفه عباسی است مأمل میگوید هنگامی که مهدی ولیعهد منصور دررى اقامت داشت نزد وی رفتم و قصیده‌ای درمدحش سرودم مهدی بیست هزار درهم بمن جایزه داد پدرش منصور که این را دانست نامه‌ای بمهدی نوشته اورا ملامت کرد که اگر شاعری یك سال درآستانه تو بماند و مدیحه بسراید مستحق چهار هزار درهم میشود نه اینکه یکباره بیست هزار درهم به یك شاعر صله بدهی . ـ سپس منصور مرا احضار کرد وچون پیش او رسیدم بمن گفت جوان بی تجربه‌ای را فریب دادی و پول زیاد گرفتی من گفتم آری ای خلیفه ، جوان سخاوتمند بی تجربه‌ای را دیدم وفریبش دادم منصور گفت شعرها را بخوان من شروع بخواندن قصیده کردم و مطلع آن چنین بود :

ترجمهٔ اشعار

«این همان مهدی است جز اینکه چهره‌اش ماه درخشان میباشد ...»

منصور گفت به به راست گفتی اما پولها کجاست گفتم همراه آورده ام آنگاه منصور ربیع خادم را گفت با من بیاید ، چهار هزار درهم از بیست هزار درهم را بمن بدهد وشانزده هزار درهم را نزد منصور بیاورد واوچنان کرد .

همین داستان خود دلیل روشنی است که صلهٔ شعراء غالباً هزارها بوده است .

آیا این بذل و بخشش‌ها از کیسهٔ خلیفه بوده است ؟

حال دانستن این نکته نیز بی فایده نیست که آیا خلفاء از کیسه خود می بخشیدند ویا ازاموال عمومی (بیت المال) حواله میدادند ؟ پاسخ قاطعی برای این پرسش نیست زیرا مدرك کاملی بدست نیاورده‌ایم ولی سکوت تاریخ نویسان میرساند

که بخشش ها از بیت المال بوده است بخصوص که خلیفه خود را صاحب اختیار مسلمانان میدانسته وهرچه میخواسته ازاموال عمومی (برای صلاح مسلمانان) بشاعری صله میداده ویا بدیگری هبه میکرده است .

اما درضمن مطالعه احوالات هادی خلیفهٔ عباسی باین موضوع برمیخوریم که وی خزانهٔ مخصوص بخود داشته است ، وچنین مفهوم میشود که خلفاء بذل وبخشش‌ها را از بیت المال حواله میدادند واگر باعتراض و مسامحه وزیران برمیخوردند آنرا ازخزانهٔ خاص خود می‌پرداختند وازآنجمله است حکایت هادی وعیسی بن‌داب سخنورنامی حجاز که بواسطهٔ شیرین‌زبانی وخوش صحبتی مقرب آستان هادی بوده است ودریکی ازمواردهادی سی هزاردینارپول حواله‌داد عیسی گماشتهٔ خودرا نزدحاجب فرستادکه پول را بستاند حاجب گفت باید ازدیوان ومأمورتوقیع مطالبه شود عیسی که اینرا دانست بملازم خود گفت فعلا صرف نظرکن وجائی نرو، این گذشت تا آنکه روزی هادی از ایوان کاخ شهر بغداد را تماشا میکرد وچشمش بعیسی افتادکه فقط یك غلام دنبال اوست، هادی عیسی را احضارکرده پرسید چرالباست شسته است وبرای زمستان لباس تازه نخریده‌ای عیسی گفت دستم کوتاه است هادی گفت،همین چهارروز پیش سی هزاردینار حواله دادیم عیسی اظهارداشت که حواله‌رانداده‌اند هادی خزانه‌دار مخصوص خود را احضارکرده دستور داد ازخزانهٔ خودش همانساعت سی هزاردینار آوردند وبعیسی دادند .

بنا براین معلوم میشود که اینگونه بذل وبخشش‌ها ابتداء به بیت المال حواله میشده واگر درآنجا بمانعی برمیخورده ازکیسهٔ خلیفه تأدیه میگشته است.

چیزی شبیه باین داستان از هرون ویحیی برمکی نقل میشود که موقعی هرون صدهزار دینار به یحیی حواله کرد تابرای خریدکنیزکی بپردازد این قیمت در نظر یحیی گزاف آمد وازپرداخت آن عذرخواست، هرون بی‌اندازه بخشم رفت ویحیی برای آنکه زیادی آن پول را مجسم کند دینارها را تبدیل بدرهم نموده ویك میلیون ونیم درهم در حوضخانه ای که هرون درآنجا وضو میگرفت روی هم انباشت و همینکه هرون برای وضو ازآن محل گذشت و آن خرمن پول را دید بنظرش بسیار رسید

وچون دانست بهای یك کنیز کی بوده البته متأثر شد اما درضمن کینهٔ یحیی را دردل گرفت که چگونه روی حرف اوحرف میزند وفرمانش را نمی‌پذیرد و ازقرار مذکوریکی از موجبات تعرض هرون به برمکیان همین پیش آمد شده است . موقعی هم واثق (خلیفهٔ عباسی) بوزیرخود ابن زیات حواله کرد که مبلغ هنگفتی بابت بهای کنیز ک بدهد وچون ابن زیات قدری تعلل ورزید خلیفه اورا مجبورساخت که دومقابل آن مبلغ را تأدیه کند .

داستان مکاتبهٔ هرون وسفیان ثوری نیزدلیل بر آن است که خلیفه‌ازبیت‌المال مسلمین همه نوع بذل وبخشش میکرده وصله وهدیه وجایزه میداده است . مختصر آن تفصیل اینکه هرون نامه به سفیان ثوری (مقیم کرفه) نوشته ویرا خبرداد که من (هرون) دربیت‌المال راگشوده‌ام وخاص وعام را ازهدایا وعطایا بهره‌مند ساخته‌ام

سفیان نامه‌ای درپاسخ هرون نوشته اورا بسختی ازاین اسراف کاری ملامت نموده گفت :

«این نامه را بتومینویسم ویادآورمیشوم که ازاین‌پس رشته دوستی تورا برید چه‌که خودت درنامه‌ای که بمن نوشته‌ای‌اقرار کرده‌ای که بربیت‌المال‌مسلمانان‌هجوم آوردی و آنچه خواستی‌بدون‌حق‌وعدالت داده‌ای وبخشیده‌ای تو آنرا نوشتی‌وخودت را برخودت گـواه گرفتی من وکسانی که نزد من بودند وآن را نامه را خواندند وشنیدند نیز گواه هستندوروز بازپرس‌پیش خدای‌دادستان گواهی‌میدهند. ای‌هرون چرا بخزانهٔ مسلمانان حمله ورشدی ، کی بتواین اجازه را داده است ..؟

آیا آوارگان اجازه داده‌اند؟ آیا مردانی که‌درراه خدا شمشیر میزنند اجازه داده‌اند؟ آیا بیوه‌زنان‌ویتیمان اجازه داده‌اند ؟ آیا قاریان قرآن و کسانی که بقرآن عمل میکنند اجازه داده‌اند؟ آیا مأمورین جمع آوری مالیات اجازه داده‌اند؟ آیـا کسانی که باید از این‌امـوال دلشان بدست آورده شود بتو چنین اجازه داده‌اند آیامردمی که‌رعیت توهستند اجازه داده‌اند ؟»

این نامه‌میرسانند که‌خلفاء ازموجودی بیت‌المال‌همه‌نوع ول‌خرجی و بذل‌و بخشش واسراف کاری‌میکرده‌اند ودرهرحال گفته های سفیان ثوری بهرون مانند گفته‌های

اباذرغفاری بعثمان‌میباشد

۲-تنوع و فزونی هزینه‌های دولتی

درجلداول این کتاب گفته شد که‌چگونه تأسیسات دولت های‌اسلامی بتدریج توسعه‌یافت و درآغاز کار، خودپیغمبر، امیروزیرو قاضی وفرمانده بود، ودرزمان خلفای راشدین شمارهٔمأمورین دولت اسلام‌بشش نفررسید . ودرزمان‌بنی‌امیه و بنی‌عباس که‌مملکت توسعه یافت ومردم‌متمدن شدند تأسیسات دولتی اسلام نیز وسیع گشت‌و کارمندان طبعاًزیادشدند وهرقدر که‌ثروت خلفاء فزونی یافت ودستگاه تجمل آنان بیشترشد خدم وحشم ومأمورین‌نیزاضافه‌شدند، بقسمی که‌عدهٔ آنان درزمان‌هرون بیش‌اززمان منصور و زمان مأمون افزونتر از زمان هرون گشت . و همینقسم بمیزان افزایش تجملات، مأمورین‌و کارمندان‌دولتی‌ودرباری‌زیادشدند،چنانکه‌درصورت‌تنظیمی‌دورهٔ معتضد (قبلا درج شد)نام کارمندانی مانند آشپـزان و ندیمان و رکابداران و غلام پیشخدمتان و بندگان ذکر شد که درآغازدولت عباسی‌نامی ازآنان نبوده است ، همینقسم عده‌ای‌ازخدمتگزاران‌مخصوص مانند پزشکان و سازندگان و مسخرگان درآنصورت ذکرشده که‌بنابمقتضیات تجمل‌طلبی و خوشگذرانی واردخدمت دولتی شده‌اند .

یکی‌دیگرازموجبات‌افزونی‌هزینه وتهی‌ماندن بیت‌المال‌اینکه‌پاره‌ای‌ازمخارج در سابق از محل های دیگری غیـر ازمحل بیت‌المال پـرداخت میشد . ودر اواسط دورهٔ عباسی‌بربیت‌المال تحمیل‌شده بود ، حال چرا این وضع پیش آمد؟جهتش‌معلوم نیست ، فقط در ضمن رسیدگی بمدارك تاریخی مسلم میشود که چنین وضعی پیش آمـده بود ، مثلا از تطبیق صورت هزینه ایام خلافت معتضد در سال ۲۹۷ و صورت هزینهٔ علی بن عیسی‌درسال ۳۰۶ مسلم میگرددکه پاره‌ای‌مخارج مانند هزینهٔ حرمین (مکه و مدینه) و مستمری قضاة و متصدیان امورحسبی وبرید در سراسر کشور ، هزینهٔ شهرهای مرزی تماماً در دورهٔ علی بن عیسی ازبیت‌المال تأدیه میشده است ، در صورتیـکه ارقام مزبور درصورت هزینـهٔ دورهٔ معتضد دیده نمیشود . در اوایل دورهٔ عباسی که‌خلفاء قدرت داشتند مخارج مزبوراز بابت مالیات محل تأدیه‌میگشت

ولی همینکه خلفاء ضعیف شدند عمال سایر نقاط از پرداخت آن خود داری کـردند وخلیفه ناچار ازبیت‌المال مرکزی آنرا تأدیه میکرد .

در جلد اول این کتاب گفته شدکه : مالیات سرحدات بمرکز خلافت نمیآمد وبمصرف امور محلی میرسید ، درعوض غنیمت های زیادی که ازجنگ‌های سرحدی عاید میشد برای خلیفه ارسال‌میگشت ، اما در دورهٔ انحطاط که مرکزخلافت‌ناتوان وزبون گشت فتوحات سرحدی‌ازبین‌رفت ومخارج‌شهرهای مرزی بربیت‌المال‌تحمیل شد وبرمبالغ آن افزوده گشت ، مثلا در اوایل دورهٔ عباسی هزینهٔ امورمرزی سالی صد هزار دینار بود وازمحل درآمد همان شهرهابمصرف میرسید. امادرزمان‌مقتدر هزینهٔ مزبور به‌نیم میلیون دینار رسید وعلاوه برآن مخارج ، حقوق سپاهیان‌وامثال آنـان نیز فزونی‌یافت .

۳- فزونی حقوق کارمندان

نه تنها مؤسسات جدیدی در دولت عباسی پدید آمدبلکه بودجهٔ مؤسسات سابق نیزاضافه گشت واین طبیعی است که چون ثروت فزونی یابد حقوق کارمندان دولتی نیز افزود گردد . حال اگروضع سیاسی آن دولت متزلزل باشد و محل ثابتی برای پرداخت آن حقوق های گزاف‌پیدا نشودثروت دولت روبه نقصان میگذارد و بحران‌اقتصادی شدت میـکند و بـرای رفع ایـن بحران مالیات های جدیـدی وضع میشود و د وصول مالیاتها شدت بکار میرود و درنتیجه کشور رو بویرانی میگذارد ومردم دست ازکار و کاسبی برمیدارند .

درزمان‌پیغمبر (ص) وابوبکرمسلمانان‌ازراه‌تحصیل‌غنیمت‌هازندگی میکردند ومیزان درآمدآنان‌بسته بمقدارغنیمت‌هائی بودکه بچنگ‌میآوردند، عمراین ترتیب رابرهم زدودیوان ودفتر تنظیم کرده برای‌هرکس حقوقی معین نمود ولی‌میزان‌حقوق آنان بکارشان مربوط‌نبود بلکه‌سابقهٔ اسلام وانتساب‌به پیغمبران میزان کمی‌وزیادی حقوق محسوب شد و چه بساکه‌یك نویسنده یا قاضی یا والی‌با وجوداختلاف‌مشاغل حقوق مساوی میگرفتند اماهمینکه مؤسسات دولتی توسعه یافت ناچار آن‌وضع تغییرداده برحسب مشاغل حقوق برقرار شد و طبعاً حقوق قاضی و حاجب و نویسند

ووالی وغیره باهم‌فرق پیدا کردودرزمان عباسیان که منصب جدیدی‌بنام وزارت‌پدید

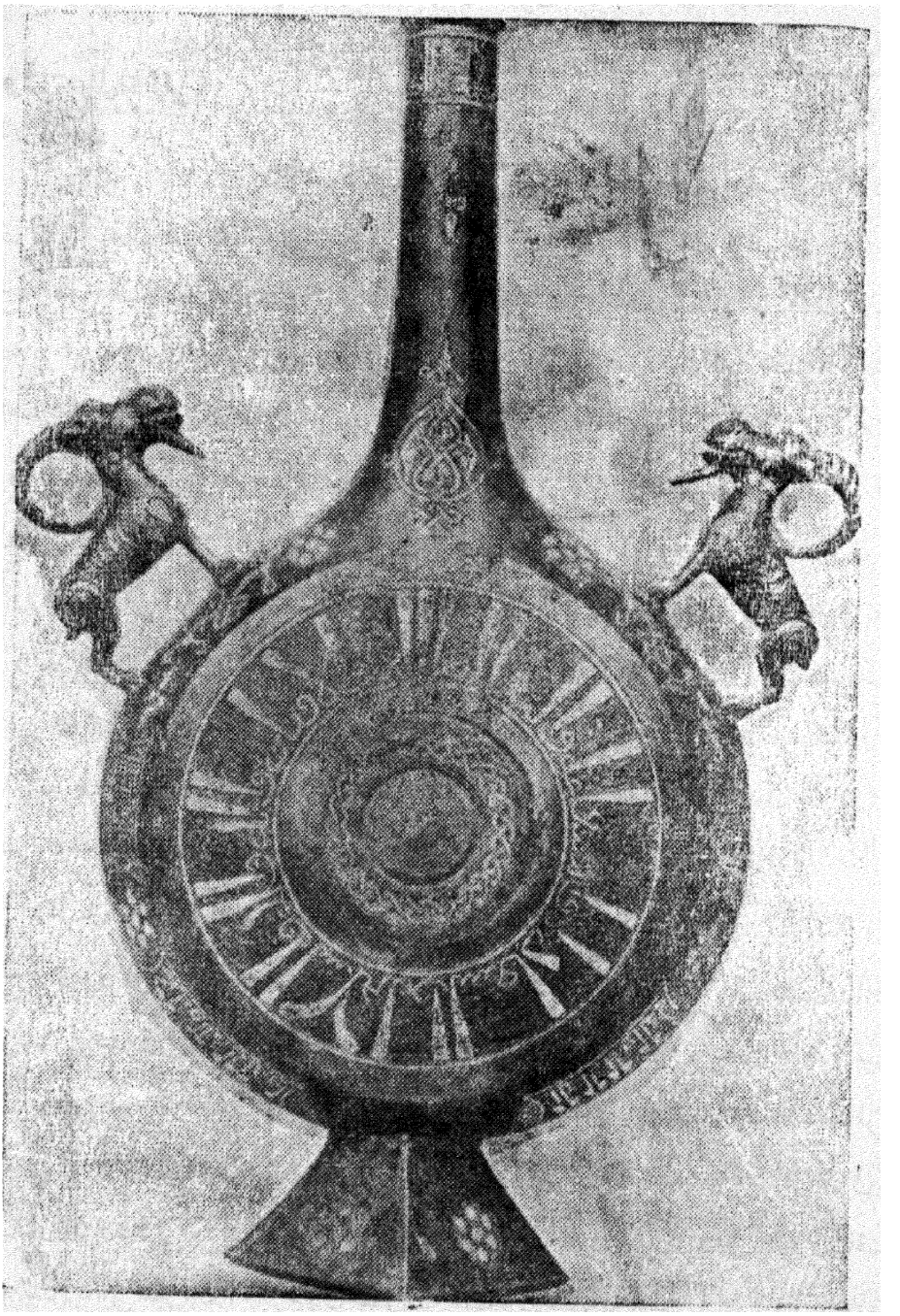

تنگ نقره کوب متعلق بقرن ششم هجری

آمد حقوق مخصوص هم برای وزیر معین شد والبته باتغییر زمان و اوضاع واحوال

حقوق این مقامات نیز بالا و پائین میرفت و اینك از نظر بررسی موضوع خودمان مشهور ترین مقامات دولتی آن ایام و میزان حقوق آنرا بررسی میکنیم .

حقوق عمال(والی) در زمان عمر

حقوق‌والی ماهی‌ششصددرهم بودوپس ازوی باهمیت‌شخص والی و محل فرمانروائی او حقوق والی کم وزیادمیگشت، مثلاخود عمرهمینکه معاویه رابشام‌فرستاد سالی‌هزاردینار برای او حقوق تعیین‌کرد ، درزمان بنی امیه آن میزان و مقیاس برهم خورد و کار بهرج و مرج کشید و حقوق والیان از روی نظر شخص خلیفه تعیین میگشت وعمدهٔ توجه بر این بودکه والی درجنگ با علویان و خارجی‌ها (مخالفین خلیفه)چه‌نوع اقدام می‌کرد و چه‌کارهائی از نظر مساعدت با خلیفه انجام میداد و بهمان میزان حقوق او بالا و پائین میرفت و چه بسا‌که مملکتی را دربست باختیار یك والی میگذاردند و از او درآمد ومالیاتی نمی‌خواستند وباین ترتیب‌والی راتحت نفوذ در می‌آوردند ولی این وضع مخصوص بممالك مهمی مانند مصر و عراق عرب و عراق عجم و خراسان بود ودرولایتهای‌کوچك اعمال نمیشد ، مثلا درزمان بنی امیه‌حقوق یزیدبن عمروبن‌هبیره والی عراق‌بهمان جهات بسالی ششصدهزار درهم رسیدودرآمد خالد قسری درهمان سال سیزده میلیون درهم می شد . ولی این قسمت غیردر آمد شخصی بوده وجزء حقوق قلمداد نمیشود .

والیان بزرگ (استانداران) فرمانداران کوچکی تحت اختیار داشتند ، مثلا حجاج والی عراق و عمروعاص والی مصر طبعاً عدهٔ زیادی مأمور زیردست رااداره میکردند و حقوق اینان معمولاازماهی سیصد درهم‌بیش نبود وتازمان مأمون‌میزان حقوق بهمین قسم بود، درآن موقع فضل‌بن سهل وزیر مأمون بمناسبت ازدیاد ثروت ودلجوئی ازمأمورین‌مقیم‌خراسان‌که با مأمون‌همراهی کرده‌بودند برمیزان‌حقوق‌کلیهٔ کارمندان افزود.ولی‌این‌افزایش حقوق‌بمیزان اهمیت کارواهمیت محل کارورضامندی خلیفه بالاوپائین میرفت ، مثلاچون فضل بن سهل درجنگ امین و مأمون با مأمون همراهی بسیار کرده بود و عامل مؤثری درشکست امین محسوب میشد مأمون برای قدر دانی‌ازخدمات سابق‌سهل فرمانروائی تمام ممالك شرق رابوی واگذارد. حدود

این ممالك ازحیث طول از کوه‌های همدان تاتبت ، وازحیث عرض ازخلیج فارس تادریای خزر و گرگان امتداد می‌یافت . وازطرف مشرق ازممالك ماورای عراق تاهندوستان میرسید. حقوق این فرماندار کل سالی سه‌میلیون درهم شد و بدستور مأمون پرچمی بر روی نیزهٔ دو شعبه برای او بستند واورا ذوالریاستین لقب دادند و روی یکطرف شمشیر با نقره کلمهٔ فرمانده جنگ ودر طرف دیگر فرمانده سیاست نگاشتند وقریب بیست عامل کوچك تحت‌نظراو گماشتند . ولی‌این مورد استثنائی بوده ومیزان کلی نخواهد بود . بهر حال حقوق مأمورین زیر دست فضل ازهزار تا سیصد درهم درماه بوده چون‌ابن‌حوقل نیزحقوق مأمورین ایام‌منصوربن نوح‌را بهمین‌میزان‌نوشته‌است .

حقوق والیان مهم‌بسته بنظر خلیفه بوده‌است وپاره‌ای‌از آنان حقوقهای گزافی میگرفته‌اند ، مثلاحقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصردراواخر قرن‌چهارم هجری ماهی‌سه‌هزار دینار (یاشصت‌هزاردرهم)بود که‌سالی۷۲۰هزار درهم میشده وهمینقسم حقوق‌دیگران‌بهمین میزانها بوده‌است .

حال‌اگر حقوق عمال آنروزراباحقوق مأمورین‌عالی رتبه امروز مقایسه‌کنیم خواهیم‌دید که‌حقوق‌مأمورین آنروز خیلی‌زیادتر بوده‌است . مثلاحقوق‌والیان(استان داران)امپراتوری‌عثمانی‌بسه‌درجه تقسیم‌میشوداز اینقرار :

درجهٔ‌اول ماهی ۲۵۰لیرهٔ عثمانی . درجهٔ دوم ماهی ۲۰۰ لیرهٔ عثمانی . درجهٔ سوم۱۵۰لیرهٔ عثمانی .

و حقوق نایب السلطنه هند (حکمدار هند)ماهی ۲۰/۸۳۳روپیه ، یاسالی‌نیم میلیون فرانك‌میگردد. وبزرگترین رقم‌حقوق‌مأمورین عالی‌رتبه‌این‌ایام‌محسوب می‌شود ، درصورتیکه‌بمراتب‌ازحقوق‌حسین‌بن‌علی ماذرانی‌والی‌مصر (درآن‌زمان) کمتر است . مضافاً براینکه والیان آنروز مبلغ هنگفتی ازتجارت شخصی‌و غیره استفاده می‌بردند .

حقوق‌نویسندگان (مأمورین دفتری)ـحقوق نویسندگان تازمان‌مأمون‌مانند حقوق فرمانداران‌کوچك از ماهی۳۰۰ درهم بیش نبود چنانکه گفتیم فضل بن‌سهل حقوق‌آنان‌را نیز اضافه کرد ولی میزان افزایش آن معلوم نیست فقط ازروی قیاس

میتوان دانست که مبلغ کلی بحقوق آنها اضافه‌شده بود . وعلاوه برحقوق‌جیره‌های جنسی نیز بنویسندگان میداده اند مقریزی صورت جیره‌جنسی نویسندگان دفتری مصر رادردوسه صفحه بقطع این کتاب شرح‌داده که‌بنابرعایت اختصار از نقل آن‌خود داری‌می‌شود و ممکن است درصورت‌لزوم به‌عین کتاب مقریزی مراجعه‌شود. خلاصه اینکه بطور روزانه و ماهانه مقداری سبزی، ادویه، میوه ، شیرینی ، عطر ، لباس ، فرش ، بنویسندگان میداده‌اند .

حقوق وزیران. منصب وزارت در زمان عباسیان ایجادشد و مهمترین وزیران آن‌دوره برمکیان‌بودند.و گرچه‌میزان‌حقوق آنان‌معلوم نیست، اماظاهراً بایدمقدار زیادی باشد.واز آن گذشته‌وزیران‌مزبورهمه‌نوع دراموال‌عمومی دخل‌وتصرف میکردند،ضمناً درصورت‌حساب‌دوران‌معتضدمی بینیم که‌حقوق‌وزیر روزی $33\frac{1}{2}$ دیناریاماهی هزاردینار میباشد . وهرگاه آن مبلغ‌رابا رعایت میزان‌ارزحساب کنیم‌بپول امروز هزاروپانصدلیره میشود که هیچ وزیری درحال حاضر چنین حقوق گزافی‌نمیگیرد ، چه‌حقوق صدراعظم عثمانی ماهی هزار لیره و حقوق سایر وزیران ماهی‌سیصدلیره‌است . ونخست‌وزیر انگلستان‌سالی دوهزار لیره حقوق داردو حقوق وزیرمصری ماهی۲۵۰لیره میباشد .

حقوق وزیران دول اسلام یکسان نبوده وکم و زیاد میشده است ، مثلاحقوق وزیردرزمان ناصر اموی دراسپانیاسالی ۸۰هزار دینار باضافهٔمقداری‌هدیه‌بوده است و حقوق‌یحیی‌بن‌هبیره وزیر مقتفی عباسی دراواسط قرن‌ششم هجری سالی صد هزار دینار پرداخت میشده است . وزیران دول اسلامی بخصوص وزیران مصری آنزمان علاوه برحقوق‌خودشان‌حقوق‌های گزافی برای‌فرزندان‌وبرادران‌وکسان‌واتباع‌خود مقرر میداشتند ،مثلا حقوق‌وزیران‌دولت فاطمی‌مصرماهی پنجهزاردیناربوده، بعلاوه فرزندان وبرادران وزیراز۳۰۰ تا ۲۰۰دیناروا‌تباع وزیراز ۵۰۰ تا۳۰۰ دینارحقوق ماهانه می گرفتند وعلاوه براین حقوق نقدی املاك خالصه وتیول‌هم‌درتصرف‌داشتند وروزانه مقداری جنس(میوه وسبزی و ادویه وغیره) جیره میستاندند . مثلا ابن‌عمار وزیرالعزیز بالله فاطمی برای حرمسرای خودش وکسانش بمیزان ماهی ۵۰۰ دینار

گوشت ویك سبد میوه بقیمت یك دینار وده رطل شمع بقیمت یکدینارونیم بارخرما جیره میگرفت .

حقوق قضات

درزمان خلفای راشدین حقوق قضات ماهی صد درهم نقد و مقداری گندم جیره بوده است .در زمان بنی امیه حقوق آنان مثل حقوق دیگران اضافه شد و حقوق قاضی مصردرسال۸۸ هجری بسالی هزار دینار رسید یعنی ده برابر حقوق دورهٔ راشدین شد . درزمان عباسیان حقوق قاضیان کسرشد چنانکه درزمان منصور حقوق قاضی ماهی سی دینار بوده سپس حقوق آنها افزایش یافته درزمان مأمون(۲۱۳ هجری) بماهی ٤ هزار درهم یا ۲۷۰ دینار رسید،درزمان ابن طولون بسالی هزار دینار بالغ شد .

ازحقوق قضاة بغداد دراوایل حکومت عباسی مدرکی موجود نیست . اما در صورت حساب معتضد حقوق قاضی روزی ۱٦ دینار تعیین شده که ماهی پانصددینار میشود وحقوق فقهاء و دستیاران قاضی هم جزء آن بوده است و نسبت بحقوق قضاة امروز مبلغ زیادی بوده چون حقوق شیخ الاسلام آستانه ازماهی ۵۰۰ لیره بیش نمیباشد و بارعایت قیمت ارزامروز و آنروز حقوق آن ایام زیادبوده است .

حقوق خلفاء واعضای خاندان خلافت

حال که دانستیم خلیفه برای همهٔ کارمندان دولتی حقوق تعیین میکرده طبعاً برای خودش هم که صاحب اختیار بیت‌المال بوده حقوقی مقرر میداشته ولی مدرك صریحی دراین باب بدست نیامده همینقدر میدانیم که خلفاء بکسان و نزدیکان خویش اموال واملاکی می بخشیدند و بیشتر در آغاز تأسیس هر سلسله این بذل و بخشش ها انجام میگرفت تا بدانوا سطه ازشورش وعصیان اقوام جلوگیری کنند وباپول وملك بیعت را بخرند، چنانکه منصور بیعت عیسی بن موسی را برای پسرس مهدی بمبلغ یازده میلیون درهم خریده بخودش وپسرانش اعطاء کرد. گاه هم این بذل و بخشش ها برای آن میشد که ازکسان خود کمك بگیرند چنانکه منصور برای اولین مرتبه بهریك ازعموهایك میلیون درهم داد و آنانرا بخودجلب نمودو همینکه مهدی را اجل فرارسید بموجب وصیت نامه برای هر یك از کسانش سالی ششهزار درهم مستمری قرارداد که ظاهراً مدتهای متمادی دریافت

میداشتند و اضافه بر آن مقرری املاك و اموال بسیاری بعنوان بخشش میگرفتند، پسران خلیفه و ولیعهدان خلیفه نیز مبالغ بسیاری هدیه و حقوق میگرفتند. مثلا همینکه هادی



شمعدان مسی ساخت شیراز قرن هفتم هجری

درسال ۱۷۰ درصدد برآمد هرون را ازولیعهدی برکنار کند یك میلیون دینار و نصف مالیات یکساله مملکت راباو بخشید.

ظاهراً هرون هم مبلغی برحقوق کسان خویش اضافه کرد، همینقسم مأمون هم تصور می‌رود حقوق کسان خود رامثل حقوق کارمندان دولتی زیاد کرده در آنموقع اعضای خاندان عباسی بسی هزار بالغ شده بودوهمین که مستعین درسال ۲٤۸ خلیفه شد تمام مستمری و مقرری معتز را بسالی بیست هزار دینار و از آن مؤید را به پنج هزار دینار خریدو هردورا بزندان انداخت .

درزمان ابن رائق امیرالامرای بغداد دراوایل قرن چهارم هجری دست خلفاء ازبیت المال قطع شدو بزرگان دولت همه کاره شدندو نخستین خلیفه‌ای که باین بدبختی دچار گشت الراضی بالله بود که درسال ۳۲۹ درگذشته است . از آنموقع سران سپاه ورجال کشوری امورمالی رادردست گرفته وخلفاء رابکناری انداخته حقوق مختصری برای آنان تعیین میکردند .

ظاهراً خلفای صدر اسلام حقوق معینی دریافت نمیداشته اندودر آمد آنان عبارت از سهمیهٔ غنیمت‌هائی بود که بدست مسلمانان میرسید ، فقط برای ابوبکر حقوقی بمبلغ ششهزار درهم معین گشت که بافراغ بال بکار مسلمانان رسیدگی کند. از آن پس تازمان ابن رائق ازحقوق خلیفه چیزی نمیشنویم وهمینکه معزالدوله دیلمی در ۳۳٤ هجری بر بغداد دست یافت برای مستکفی خلیفه روزی پنجهزار درهم مقرری تعیین کرد. ولی مرتب باو نمی‌داد و از آن به‌بعد خلفاء بحال تباه گدائی افتادند ، چنانکه درموقع شرحش بیاید .

در عصر حاضر میزان حقوق پادشاهان وخانوادهٔ آنان غالباً معین ومعلوم است ودرممالك متمدن دنیاحقوق مزبور دربودجهٔ سالانه منظور میشودواینك حقوق سالانهٔ خاندان سلطنتی انگلستان درسال گذشته (۱۹۰۲)

شرح	لیره انگلیسی
حقوق ادوارد پادشاه انگلیس	۱۱۰/۰۰۰
« کارمندان کاخ سلطنتی	۱۲۵/۸۰۰
هزینهٔ کاخ سلطنتی	۱۹۳/۰۰۰

شرح	لیره انگلیسی
سایر مخارج متفرقه ومقرری‌ها	٤١/٢٠٠
جمع حقوق شاه‌ودربار	٤٧٠/٠٠٠
حقوق افراد خاندان سلطنتی	١٦٠/٠٠٠

جمع کل ٦٣٠/٠٠٠ لیره انگلیسی

حقوق سال گذشته خاندان خدیوی مصر

شرح	لیره (گینه) مصر
حقوق خدیو مصر	١٠٠/٠٠٠
» افراد خانواده خدیو	٩٧/٩٢٧
حقوق افراد کابینه خدیو	٥٧/٤٣٤

جمع کل ٢/٥٥/٣٦١ گینه مصری

اعلیحضرت سلطان عثمانی باستثنای هزینه‌ها ومزایای دیگر ماهی ٧٥ هزار یا سالی نهصدهزار لیره حقوق می گیرد (میگرفته است . مترجم)

مقرری اطرافیان خلیفه

مقصود از اطرافیان خلیفه کارمندانی هستند که مانند پزشك ودربان و گارد مخصوص مراقب شخص خلیفه بودند و بکارهای دولتی نمیرسیدند و از بیت المال خصوصی خلیفه حقوق داشتند و گاه از بیت‌المال عمومی نیز حقوق دریافت میداشتند مثلا جبرئیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید مستمری ومقرری نقد و جنس داشته که از بیت‌المال عمومی و بیت‌المال خصوصی میگرفته‌است واینك صورت مقرری پزشك مزبور که بخط منشی جبرائیل تنظیم شده بود .

(حقوق و مستمری سالانه از نقد و جنس)

جبرائیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید

از بیت‌المال عمومی

	درهم
حقوق نقد	۱۲۰/۰۰۰
جیره	۶۰/۰۰۰

جمع کل ۱۸۰/۰۰۰ درهم

از بیت‌المال خلیفه

	درهم
حقوق نقد	۵۰/۰۰۰
لباسی که بهای آن تعیین شده بود	۵۰/۰۰۰
هدیهٔ عید روزهٔ مسیحیان	۵۰/۰۰۰
خلعت روز شعانین(۱) بقیمت	۱۰/۰۰۰
انعام عید فطر نقد	۵۰/۰۰۰
خلعت بها	۱۰/۰۰۰

انعام برای فصد هرون از قرار هر مرتبه پنجاه هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

انعام برای دوا دادن بهرون هر مرتبه پنجاه هزار درهم سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

آنچه از کسان خلیفه میگرفته است
نقد و خلعت و عطریات

از عیسی بن جعفر	نقد	۵۰/۰۰۰
از زبیده‌ام جعفر		۵۰/۰۰۰

۱ــ توضیح راجع به این کلمه سابقاً گفته شد. مترجم.

	درهم
از عباسه	۵۰/۰۰۰
از ابراهیم بن عثمان	۳۰/۰۰۰
از فضل بن ربیع	۵۰/۰۰۰
از فاطمه ام محمد	۷۰/۰۰۰
چهارپا و عطریات و خلعت	۱۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴۰۰/۰۰۰**

از برامکه

از یحیی بن خالد	۶۰۰/۰۰۰
از جعفر بن یحیی وزیر	۱/۲۰۰/۰۰۰
از فضل بن یحیی	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲/۴۰۰/۰۰۰**
عایدی املاك شخص جبرائیل	۸۰۰/۰۰۰
عایدی املاك خالصه جبرائیل	۷۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۱/۵۰۰/۰۰۰**

جمع کل عایدات سالانهٔ جبرائیل پزشك مخصوص هرون ۴/۹۰۰/۰۰۰ درهم .

پس اگر طبیب مزبور سالی چهار میلیون و نهصدهزار درهم از دستگاه خلیفه برداشت می کرده در مدت بیست و سه سال که دورهٔ خدمت او بوده ۱۱۲/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی داشته است .

از مبلغ مزبور بیست و چهار میلیون درهم بابت پرداختی خاندان برمکیان در مدت ده سال اخیر که آنان از بین رفتند طبعاً کسر میشود و بقیه مبلغ ۸۸/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی خالص برای وی باقی مانده است . و علاوه بر آن مبلغ البته فوق العاده ها و انعام های کلانی نیز از بیت المال گرفته بوده است .

اما مخارج جبرائیل مطابق صورت حساب منشی مخصوص او بقرار زیر است :

۱ـ بابت خرج خود و افراد خانواده‌اش ازقرارسالی ۱/۲۰۰/۰۰۰ درهم در۲۳سال	۲۷/۶۰۰/۰۰۰
۲ـبهای خرید خانه‌وباغ و گردش گاه وچارپاو کنیز و غلام در ۲۳ سال	۷۰/۰۰۰/۰۰۰
۳ـمزد کارگران(پزشکی)وتهیه‌دارووغیره‌در۲۳سال	۸/۰۰۰/۰۰۰
٤ـ بهای‌خرید املاك برای‌ملازمان وخواص‌خودش	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
٥ـ بهای جواهرات ومقدارپس انداز	٥/۰۰۰/۰۰۰
٦ـ بذل وبخشش و نیکوکاری	۳/۰۰۰/۰۰۰
۷ـ آنچه‌امانت داران بالاکشیدندوباونداد‌ند	۳/۰۰۰/۰۰۰

جمع کل ۱۲۸/٦۰۰/۰۰۰درهم

(در اصل جمع کل مخارج ۹۰۰/۰۰۰ دینار و ۹۰/٦۰۰/۰۰۰ درهم ذکر شده است)

حقوق سایر اطرافیان خلیفه را در آن روزها میتوان از همین میزان دانست چون‌درآمد رئیس گاردمخصوص هرون‌سالی سیصدهزاردرهم ودرآمدرئیس‌پاسبانان پانصد هزار درهم و رئیس دربانان یك میلیون درهم بوده است .

حقوق سپاهیان

درجلد اول این‌کتاب در قسمت مربوط بسپاهیان گفته شد که آنموقع همهٔ مسلمانها سپاهی بودند و نیز گفته شدکه عمربا رعایت سابقهٔاسلام وخویشاوندی‌باپیغمبر برای هرکس‌حقوقی مقررداشت. ودر اوایل‌حکومت بنی‌امیه آن حقوق افزون گشت‌ودراواخر حکومت آنان‌کم شد، سپس در اوایل عباسی‌فزونی‌یافت‌ومجدداً کم شدتا آنکه‌درزمان‌مأمون‌حقوق‌هرسپاهی پیاده بسالی۲٤۰درهم‌تثبیت گشت‌ولی‌هر گاه‌جنگی‌واقع میشدغنیمت‌سپاهی‌بخودش‌میرسید. ظاهراًدراوایل‌دورهٔعباسیان‌غنیمت‌های‌جنگی‌رابسپاهیان‌نمیدادندتا آنکه‌درسال ۱۹۸ سپاهیان غنایم را مطالبه‌کردند . غنایم مزبوربشرط اینکه‌سپاهیان بجنگ‌بروندمیان آنها تقسیم گشت وبهرکدام‌شش دینار رسید و همینکه امین‌و مأمون‌بایکدیگرنزاع

میکردند هر کدام پول بیشتری بسپاهیان میدادند وچون درسال ۱۹۵ سپاهیان طاهر بن حسین برسپاهیان علی بن عیسی بن ماهان پیروز شدند مأمون حقوق سپاهیان را افزوده ماهی ۸۰ درهم (سالی ۹۶۰ درهم) قرار داد . یعنی بهمان میزان زمان سفاح ثبت کردولی پس از استقرار امنیت حقوق سپاهی بسالی ۲۴۰ درهم باز گشت .

افشین و بابك

درسال ۲۱۸ که معتصم خلیفه شدچنانکه گفتیم دستگاه خلافت نظر بجهات مذکوردر آن قسمت رو بضعف گزاردو معتصم ترکان و فرغانی ها ومغربی هارادورخود جمع کرد ودر نتیجه نفوذو قدرت بدست لشکریان افتاد و آغاز استیلای لشکریان بواسطهٔ ظهور بابك خرمی در آذربایجان وارمنستان پدید آمد .

بابك خرم دین درزمان مأمون خروج کرده آئین تازه‌ای براساس اباجه آورد(۱) مأمون مکرر سپاهیانی بجنگ او فرستادولی همگی شکست خورده باز آمدند، معتصم که بخلافت رسید کار بابك را بسیار خطرناك دید وبسر کوبی او همت گماشت وسپاهیان ترك خودرا بسر کردگی ترکی موسوم به حیدر بن کاوس افشین بجنگ وی فرستاد .(۲۲۰ هجری) وپس ازوی سردار ترك دیگری را بنام بغای بزرگ مأمور آن مهم نمود بعداز آن جعفر خیاط وسپس ایتاخ را باسی میلیون درهم برای مخارج قشون کشی روانه داشت افشین پس ازدوسال کارزار باپول وحیله بر بابك دست یافت واورا بسامراء آورد، واثق بن معتصم وسایر افرادخاندان خلافت به پیشواز افشین آمدند و باور نمیکردند که ازخطر بابك نجات یافته اند ، زیرا بابك سراسر امپراطوری اسلام را بوحشت انداخته بود و در ظرف بیست سال شورش ۲۵۵/۵۰۰ نفر کشته اموال بسیاری را بغارت ویغما برده بسیاری از سرداران مأمون ومعتصم راشکست داده بود، از آنرو گرفتاری بابك برای معتصم پیروزی بزرگی بشمار میرفت ودستور داد بابك را که مردتنومندی بود سوارفیل کنندودرشهر گردانیده نزداو بیاورند وهمینکه بابك فیل سوار بر معتصم واردشد بامر معتصم شمشیر دار دست وپای بابك رابرید ، پس از آن بابك ازفیل بزمین افتاد معتصم بشمشیر دار فرمان داد تا سر بابك را ببرد وشکمش را پاره کند ، آنگاه سرش را بخراسان

۱ــ بابك خرم اصلا اهل مداین بوده وباپدرش بآذربایجان رفته در محلی موسوم به بلال آباد اقامت گزیدند. سپس درخراسان قیام کرده ادعای نبوت نمود وتعلیماتی حاکی از تناسخ حلول ورجعت انتشار داد و درزمان معتصم عباسی با حیله ومکر افشین سردار ترك عباسیان کارش ساخته شد. مترجم

فرستاده تنش را در سامرا بدار آویخت . معتصم آنروز را جشن گرفت و بافشین وهمراهان اومحبت ها کرد وازروزی که افشین ازسامرا رفت تا روزی که بسامرا بر گشت هرروزیک دست خلعت ویک اسب برای افشین میفرستاد و علاوه بر انعام وخواربارو جیره هرروزی که افشین دربرابر بابک سواره جنگ میکرد،ده‌هزاردرهم وروزیکه سوار نمیشد پنجهزاردرهم فوق‌العاده میپرداخت وهمینکه افشین بسامراء رسید معتصم بدست خود دونشان جواهربوی آویخت و بیست میلیون درهم باوانعام داد تا نصف آنرا برای خود بردارد ونصف دیگررا میان سپاهیان خود تقسیم کند ، همچنین فرمان حکومت سند را برای وی امضاء کرد وشاعران را وادارساخت بخدمت افشین بروند واورا مدح بگویند .

البته افشین هم برای این همه پول وخلعت وجاه ومقام بجنگ بابک رفت وآنچه را هم که از نقدینه وجنس درمیدان کارزار با فشین میرسید مرتباً بشهرخودمیفرستاد . ابن طاهر والی خراسان بخوبی ازاین جریان آگاه بود وهرموقع پولها و هدیه های افشین ازراه خراسان بطورمحرمانه بشهراشروسنه موطن افشین درماوراءالنهرحمل میشد جاسوسان چگونگی آنرا بوالی خبرمیدادند والی خراسان هم مراتب را بمعتصم گزارش میداد ، معتصم هم ازوالی تقاضا داشت که با کمال دقت مراقب این ارسال ومرسول باشد تاآنکه موقعی افشین اموال بسیاری توسط دوستان خود در انبانها انباشته بمقصد اشروسنه حمل کرد ، والی خراسان عبدالله بن طاهر که مراقب کاربود مأمورینی فرستاده آن اموال را ضبط کردند وهمینکه مأمورین اظهارداشتند این اموال متعلق با فشین میباشد ابن طاهر گفتهٔ آنها را ردکرده گفت افشین بچنین عملی مبادرت نمیکند شما باوتهمت میزنید واین اموال را بذردی میبرید ازهمان موقع میان ابن طاهروافشین کدورت سختی پدیدآمدکه بالاخره بحبس افشین منتهی گشت ودرمحاکمهٔ وی (بنا بگفتهٔ ابن اثیر) محقق گشت که افشین بدروغی وبرای پول درآوردن ازخلیفه مسلمان شده وباطناً بدین مجوس باقی است .

وضع سایرسرداران وافراد برجستهٔ سپاهیان معتصم را باید ازهمین جادرک کردکه هیچکدام آنان جزانباشتن پول وفرستادن آن بشرق دورهدفی نداشته‌اند وپر واضح استکه اگرروحیه سران سپاه چنین باشد اوضاع آندولتی که بچنین سپاهی

متکی است تا چه اندازه مختل و در هم برهم میشود .

آری خلفای آن دوره جز زور سپاهیان وسیله‌ای برای نگاهداری خود نداشتند و آنان‌هم چنانکه گفته‌شد هدفی غیراز پول نمیدانستند وازهرجا که تصورمیرفت پول بدست می آوردند وبنام حقوق و انعام وهدیه تسلیم سران سپاه میکردند . چنان که بعداز معتصم نیز سایر خلفاء برویه اوادامه دادند .

اما معتصم شهر سامراء رامخصوص سپاهیان بنا کرد واملاك ومزارعی دراطراف سامراء بآنان واگذارد و کنیزکانی خریده بعقدسپاهیان درآورد و آنان رااز مزاوجت با بیگانگان منع کرده مقرر داشت میان خودازدواج کنند و نام کنیزکان ترك را در دفاتر دولتی ثبت‌نموده برای هر کدام حقوق معین ترتیب‌داد و ترکان رااز طلاق‌دادن همسران و یا جداشدن از آنان بشدت منع نمود . والبته پرداخت ایـن همه حقوق و مقرری زنانه ومردانه سپاهیان ترك تحمیل بزرگی بر بودجهٔ مملکتی بود. طبری در ضمن وقایع سال ۲۵۲ راجع بفزونی هزینهٔ سپاهیان چنین می نویسد: «دراین سال حقوق سپاهیان ترك و مغربی وشاکری را تخمین زدند ومعلوم شد که بالغ بر سالی دویست میلیون دینار می‌شودو این مبلغ مساوی بادرآمد دو سالهٔ تمام مملکت می باشد» .

ولی احتمال قوی میرود که منظور دویست میلیون درهم (نه دینار) بوده است چه اگر ما آن مبلغ را ازقرار دیناری بیست درهم بنرخ امروز تبدیل بدرهم کنیم در آمد کشور سالی دوبلیون درهم می‌شود ، درصورتی که حداکثر درآمد (مالیات) ممالك اسلامی دردورهٔ عظمت وقدرت آن ازچهارصد میلیون درهم تجاوز نمی کرد ، در هر حال پرداخت سالی دویست میلیون درهم برای سپاهی مبلغ هنگفتی میباشد بخصوص اگر ارزش پول آنروز رانیز بحساب بیاوریم . اما درعصر حاضر مقتضیات تمدن جدید چنین ایجاب کرده که مبالغ گزافی بمصرف آرتش می رسد، بخصوص که هزینهٔ ناوهای جنگی نیز بر آن افزوده گردد وهر ساله ازبودجهٔ دولت‌ها پول فراوانی صرف تجهیزات وتسلیحات میگردد ، مثلا دولت بریتانیا سالی چهل میلیون لیره یا یك بلیون فرانك به مصرف آرتش می‌رساند. وبودجهٔ جنگی فرانسه و روسیه هم بهمین مقدارها میرسید البته این مبالغ بامحسوب داشتن تفاوت پول آنروز وامروز بازهم دوبرابر بودجهٔ سپاهیان

دولت عباسی می باشد و اینکه هزینهٔ سپاهیان عباسی در نظر ما زیاد آمده برای آنستکه سپاهیان مزبور علاوه برحقوق معمولی غارتگری‌های بسیار داشتند و از راه‌های مختلف استفاده‌های کلانی میبردند مثلا سپاهیان دولت عباسی درغالب موارد با کمترین بهانه‌ای اموال واشیاء مردم را از خانه‌ها و دکانهایشان بغارت می گرفتند و خلفای عباسی هم بجای تنبیه سپاهیان و استرداد اموال غارت شده صاحبان مال را ملامت می کردند که چرا کالاهای خودرا درجای امن نگاه نداشتند که از دستبرد سپاهیان محفوظ بماند !

خلفای عباسی باوسایل مختلف حرص و طمع سپاهیان را تحریک میکردند و حتی در میدان جنگ به آنان می گفتند : که اگر فلان عمل را انجام دهید فلان مبلغ بشما جایزه میدهیم ! و هر موقع که خلیفه یا امیر از ناتوانی بیقرار می شد جارچی او میان سپاه جار میزد که هر کس اسیری بیاورد ده دینار و هر کس سری آورد پنج دینار جایزه میگیرد!. چنانکه : مقتدر درسال ۳۲۰ هجری چنین کرد . حقوق معمولی و رسمی سپاهیان عباسی مطابق صورت تنظیمی ایام معتضد قریب سی میلیون درهم و یایك میلیون و نیم دینار درسال بوده است .سپس کار ترکان بالا گرفت و عدهٔ آنان افزون گشته حقوقشان اضافه شد . بقسمی که تعیین ارقام دقیق آن مقدور نیست زیرا با تغییر اوضاع و احوال حقوقها تغییر میکرده است و گذشته از آن مورخین در این باره سکوت کرده‌اند . فقط در طی پاره‌ای مطالب تاریخی ارقامی از آن بابت بدست می آید .

مثلا درسال ۳۱۷ هجری شمارهٔ گارد پیاده سرای خلیفه (مقتدر) به بیست هزار رسیده بود وحقوق تمام آنها ماهی دوازده هزار دینار بوده که بهر نفری شش دینار میرسید. و گاردسوارهٔ سرای خلیفه دوازده هزار نفر میشد وحقوق ماهانهٔ کلیهٔ آنان ماهی نیم میلیون دینار بوده که بهر یك ماهی ۴۲ دینار میرسید و از آنقرار هر سپاهی پیاده سالی ۱۴۴۰ درهم و سواره دوازده هزار درهم حقوق داشته است، اما سپاهیان باین حقوق اکتفاء نمیکردند و هرچند روز یکبار شورش کرده پول بیشتری می خواستند و اگر پول نمی رسید خلیفه را بکشتن تهدید میکردند، گاهی هم بخانهٔ خلیفه ریخته او را بر کنار میساختند و هر کس را که میل داشتند بجای او مینشاندند و اگر از جائی پول می رسید به لبا را برای خود برداشته مبلغ ناچیزی بخلیفه یا بیت المال میدادند، چنانکه شاهك

و آتامش درزمان مستعین کارشان چنین بود ـ ۲۴۹ هجری .

همانطور که سران سپاه برخلیفه شوریده ازوی پول میخواستند افراد سپاهیان برسران خودیاغی شده پولهائی که بنام آنها گرفته میشد مطالبه میکردند واگر بحرفشان گوش نمیدادند آنهارا میکشتند . مثلا در سال ۲۵۳ هجری سپاهیان ترك وفرغانی واشروسنه برسرداران خود شوریده حقوق چهار ماههٔ خودرا مطالبه کردند وسه تن ازسرداران بنام : بغا، وصیف، سیما ، باشورشیان روبرو شدند واز آن میان وصیف بشورشیان تندی کرده گفت : «پول نداریم، برویدخاك بخورید» هنو زاین سخن در دهان وصیف بود که یکی ازشورشیان بیرون جسته ویرا کشت. گاه هم سپاهیان شکایت پیش خلیفه میآوردند که بسیاری ازاملاك خالصه وتیول بواسطهٔ زیادی مالیات ویران گشته و سران سپاه نسبت بحقوق سابق خود اضافات وکمك خرجهای فراوانی گرفته اند وبرای زنان خود مقرری ها وضع کرده اند و بیگانگان را درمیان سپاهیان آورده اند ودرنتیجه بیشتر اموال دولتی رار بوده اند ودرپایان ازخلیفه میخواستند که برادر خود رابسرداری آنان بگمارد .

حقوق سپاهیان فعلی

اگرحقوق سپاهیان اسلامی را بطور متوسط از زمان خلفای راشدین تااواخر عباسی با حقوق سپاهیان امروزمقایسه کنیم خواهیم دید که حقوق سپاهیان اسلام بمراتب زیادتر بوده است، چه که حقوق سپاهی در زمان راشدین سالی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم بوده ودرزمان بنی امیه هزار درهم شده است ودردورهٔ عباسیان کم وزیاد شده، درزمان مقتدر چنان شد که سواره سالی دوازده هزار درهم وپیاده سالی ۱۴۴۰ درهم میگرفت ، این حقوق افراد سپاهی درآنزمان بود ، ولی اکنون دولت انگلستان بسرباز پیاده روزی یك شلینك، بسواره روزی یك شلینك و نه پنس میدهد . یعنی حقوق سالانهٔ پیاده سالی ۴۵۵ فرانك یا درهم وسواره ۸۰۰ فرانك یا درهم میباشد. چیزی که هست آرتش انگلیس هنگهای مختلفی دارد که حقوق هریك از آن هنگها بادیگری متفاوت است ولی درهرحال نسبت بحقوق آرتش سایر دول زیادتر است اما نسبت بحقوق سپاهیان دولت عباسی کم و ناچیز است بخصوص اگرارزش پول امروز وآنروزرادرنظر بیاوریم .

واما ازدیاد مبلغ بودجهٔ آرتش امروز برای آنست که در آرتش فعلی ممالك متمدن دنیا، تعداد افسران زیاد و حقوق آنان بالنسبه بسیار است اگر چه میزان حقوق افسران آنروز آرتش اسلام برما معلوم نیست.

اینك صورت حقوق و درجات آرتش انگلیس و مصر و عثمانی از افراد عادی تا درجهٔ سپهبدی که عالی ترین مقام نظامی است.

حقوق آرتش انگلیس به لیره و شلینك و پنس در روز (۱)

پیاده	سواره	درجات نظامیان
پ ـ ش ـ ل	پ ـ ش ـ ل	
ـ ـ ۸	ـ ـ ۸	سپهبد
۵ـ۱۰	۵ـ۱۰ـ	سرلشکر
ـ ـ ۳	ـ ـ ۳	سرتیپ اول
ـ ۱۸ ـ	۶ـ۱ـ۱	سرتیپ دوم
ـ۱۸ ـ	۶ـ۱ـ۱	سرتیپ سوم
۷ـ۱۳ـ	ـ۱۵ ـ	سرهنگ
۷ـ۱۱	۱۳	سروان
۶ـ۶	۶ـ۷	ستوان یك
۳ـ۵	۶ـ۸	ستوان دو
ـ۱	۹ـ۱	سپاهی

حقوق آرتش عثمانی در ماه

سپهبد	۲۵/۰۰۰ قروش	سرگرد	۸۰۰ قروش
سرلشکر	۱۰/۰۰۰ «	سروان	۵۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۰۰۰ «	ستوان یك	۲۵۰ «
سرتیپ دوم	۲/۵۰۰ «	ستوان دو	۲۰۰ «
سرتیپ سوم	۱/۸۰۰ «	سرباز	۲۰ «
سرهنگ	۱/۲۰۰ «		

۱ـ حاشیه در صفحهٔ بعد

حقوق آرتش مصر در ماه

سپهبد	ندارد	سرگرد	۱/۵۰۰ قروش
سرلشکر	۷/۵۰۰ قروش	سروان	۹۰۰ «
سرتیپ اول	٦/۵۰۰ «	ستوان یک	٦۰۰ «
سرتیپ دوم	٤/۷۰۰ «	ستوان دو	۵۰۰ «
سرتیپ سوم	۳/۰۰۰ «	سرباز	۳۰ «
سرهنگ	۲/۵۰۰ «		

مقرری ها و مستمری های دیگر

سیاست آنروزها چنان بود که زبان وقلم وقدم مخالفین (خلفا) را با پول بنفع خود برگردانند ، چه که عده‌ای ازعلویان وخوارج ومانند آنان پیوسته از گوشه وکنار بمخالفت برمیخاستند ومانند همیشه کسانی بودند که بمقام خلافت حسد میورزیدند ومنتظر فرصت میشدند تا حملهٔ خود آغاز کنند ، در آن دوره رجزخوانی و خطابه سرائی بیش ازمطبوعات امروز در افکار عمومی مؤثر بوده وخلفای خردمند میدانستند که این مدعیان را با مستمری‌های سالانه وماهانه وجایزه های موقت خاموش سازند. چنانکه پادشاهان وسیاستمداران امروز با نامه نگاران همین معامله را مجری میدارند وبا پرداخت مقرری سالانه آنها را آرام وخاموش میکنند و یا آنانرا وادار میسازند که بوسیلهٔ نگارش افکار عمومی را برانگیزند ودسته های مختلف را متحد سازند ، شاعران وخطیبان آنروز مانند نامه نگاران امروز بودند واز آنروعجب نیست که خلفاء برای جلب رضایت آنان پول خرج کنند .

نخستین کسی که دراسلام این رسم را معمول داشت معاویه بود که فحش وناسزا بگوش خود میشنید وکیف آنرا پول میداد وازاین جهت در اصطلاح آنروزها

۱ــ یک لیره بیست شلینگ ویک شلینگ دوازده پنس است . مترجم

۲ــ صد قروش یک لیره یا گینه . مترجم

۳ــ تطبیق درجات آرتش درترجمهٔ فارسی بطورتقریب میباشد . مترجم

جایزهٔ شاعررا زبان بری میگفتند ، همینقسم نسبت بمردمان آبرومند با نفوذ رفتار میکردند ، خلفای بعد ازمعاویه نیزاین روش را تعقیب کردند وبرای سران خاندان هاشم وابوطالب مقرری تعیین نمودند وازکسانی که بیم داشتند بیشترملاحظه کرده پولهای زیادتری میدادند وغالب بخششهای خلفا بشعراء واشخاصی که بدیدن آنها میرفتند روی همین نظرها بوده است .

بعضی اوقات باشخاص بانفوذ پولهائی میدادند تاآنان نفوذ خود را برای یاری خلیفه ومخالفت با رقیبان خلیفه بکاربرند ، مثلا درسال ۳۸۱ علی بن حسین مغربی که مرد بانفوذی بود ازبغداد (ازپیش خلفای عباسی) بمصر نزد عزیزفاطمی آمدعزیز بالله سالی شش هزاردینار برای اومستمری برقرارکرد واورا جزء شیوخ مملکت (مثلا سناتور) معرفی نمود ، گاه هم این بذل وبخششها برای دستگیری از ناتوانان بود چنانکه دراوایل دورهٔ چهارم هجری برای بینوایان آبرومند حقوقی ماهانه تعیین شد که درزمان کافوراخشیدی،مبلغ آن بسالی نیم میلیون دینار رسیده بود والبته سپاهیان وکارمندان دولت ودرباریان از آن محروم بودند واحتمال کلی میرود که عباسیان نیز چنین بخشش هائی داشته‌اند .

علاوه براین مستمری ها عدهٔ زیادی که شمارهٔ آنان بچند هزار میرسید بنام اطرافیان وهواخواهان و«ارادتمندان» گرد خلیفه‌وامیران ووزیران وبزرگان جمع میشدند ومقرری های گزافی ازآنان میگرفتندکه البته محل پرداخت آن از بودجهٔ دولتی بوده است .

شمارهٔ ماه‌ها دولت عباسی در دورهٔ قدرت وثروت، حقوقهای گزافی برای طبقات مختلف واطرافیان ومأمورین مقرر داشت بدون اینکه بسنگینی این بار توجه کند وهمین که درآمد دولت روبه تنزل رفت وکسر بودجه پیش آمد خلفاء دچارمحظور بزرگی شدند ، چه قطع آنمقرریها ویاکم وکسر کردن آن مقدور نبود، زیرا مستمری‌خواران مانندخودخلفاء بزندگی پرتجمل عادت کرده‌دست ازآن برنمیداشتند و اگرحقوق آنان کم وکسر میشد زندگی آنها برهم میخورد

واسباب زحمت خلیفه میشدند ، از آنرو وزیران بفکر چاره جوئی بر آمده تعداد روز های ماه رازیاد کردند مثلا بجای اینکه ماهانه هزار دینار را هشتصد دینار بپردازند همان هزار دینار را پس از چهل یا پنجاه روز میدادند وتدریجاً برای هر گروهی ازجیره خواران ماه معینی تنظیم شد .

درصورت تنظیمی معتضد مندرج دراین جلد هر دسته‌ای از مستمری بگیرها ماه مخصوصی دارند . مثلا غلامان که آزاد کردهٔ ناصر بودند ماه چهل روزه داشتند و چون درمطالبهٔ حقوق خودبی ادبی نمودند ماهاشان ابتداء پنجاه روز و آنگاه نود روز شدو آنانرا از آنرو نودی میگفتند . ودستهٔ دیگر ۱۲۰ روز یکبار حقوق میگرفتند .

ماه دستهٔ مختارین هفتاد روز ودستهٔ سواران مثبت صدو بیست روزو همینقسم سقاهاومأمورین شهربانی بغداد و فراشان ماهشان ۱۲۰ روز بودو کلیهٔ افرادی که در صورت مزبور نامشان ذکر شده ماه‌های مخصوصی داشتند که از سی روز بیش بودو با این ترتیب حقوق ماهانه هزاردینار بربع آن مبلغ میرسیدو چه بسا که برای پرداخت همین مبالغ هم پول نبود وسپاهیان شورش کرده خلیفه رابرمیداشتند و یا میکشتند و آنکه پول داشت خلیفه میشد .

مخارج بیعت گرفتن

سابقاً گفته شد که خلفای نخستین عباسی برای تحکیم مراسم بیعت مجبور بجلب رضایت اهالی حرمین (مکه و مدینه) بودند ودر آنمواقع هدیه و پولهای فراوانی در مکه ومدینه خرج میکردند اما همینکه نفوذ عرب ازمیان رفت ودرزمان معتصم ترکها همه کاره شدند جریان امور بدست سپاهیان ترك افتاد در واقع همهٔ کارها بپول موکول شد، چه که سپاهیان ترك جز پول هدفی نداشتند و موضوع بیعت گرفتن هم باختیار ترکان در آمد وهر کس پولدارتر بود زودتر بیعت میگرفت، گرچه پیش از آن هم خلفای عباسی درموقع بیعت گرفتن از سپاهیان دلجوئی مینمودند و پولهائی بنام حق بیعت میان آنان پخش میکردند و آنرا حق بیعت میگفتند ، چنانکه محمد امین در آغاز خلافت ، حقوق دوسال سپاهیان را انعام داد و اگر غیر ازاین میکرد یك ماه هم خلیفه نبود و هنگامیکه مأمون برای حضرت امام رضا بولیعهدی بیعت میخواست یك ماه حقوق سپاهیان را انعام داد ، بااین وعده که

پس از برداشت محصول بازهم بدهد ، اماسپاهیان نپذیرفته وشایداگرمأمون همهٔ پولها رایکجامیداد برای هر کس که دلش میخواست بیعت میگرفت. خلفای اموی بجای پول حکمرانی یك کشور را برای مدت مدیدی حق بیعت قرارمیدادند، چنانکه درسال ۷۲ عبدالملك با عبدالله بن خازم آنطور رفتار نمود باینقسم که عبدالملك با عبدالله زبیر می‌جنگید واز مخالفت ابن خازم بیمناك بود، لذا شخصی رانزد عبدالله فرستاده اورابهمراهی خویش خواند باین ترتیب که اگر باعبدالملك بیعت کند هفت سال والی خراسان باشد .

پس از معتصم «بیعت» یکنوع دادو ستد بازرگانی بود وهر کس پول داشت یا سپاهیان بااوبودند خلیفه میگشت والبته پول وسپاهی هردویك معنی داشتند. درنتیجه سپاهیان خلع خلفاءرا نعمتی میدانستند وهرچندگاه یکبارخلیفه راخلع کرده ازخلیفهٔ تازه حقوق ششماه یایکسال یاکمتر یابیشتررا (بسته بحرص وطمع آنها بود) مطالبه میکردند این پیش آمدها در تاریخ خلفای عباسی بسیار بوده ممکن است علاقه‌مندان، بتاریخ خلفای عباسی مراجعه کنند. خلاصه اینکه خلفاء بجای سیاستمداری ورسیدگی بکارهای مملکت بفکر حفظ مقام خویش وراضی داشتن سپاهیان و نگاهداری املاك شخصی برآمدند وامور کشوررو باختلال گزارده زراعت و تجارت و صنعت کساد شد وکارهای مملکت باختیارسپاهیان درآمد ، بدبختی دیگر مردم اینکه هروقت سران سپاه محتاج پول میشدندودرخزانه چیزی نمییافتند آنچه میخواستندبزوراز مردم میستاندند وبیشتر این پیش آمدنا گوارموقعی بود که سران سپاه برای انتخاب خلیفه میان خود کشمکش داشتند، مثلادرسال ۳۳٤ هجری که میان ناصرالدوله ومعزالدوله دیلمی برسر خلافت المطیع الله زدوخورددر گرفت سپاهیان دیلم شهر بغدادراغارت کردند ده میلیون دینار ازاموال مردمان نامی آن شهررا بیغما بردند ودرهمان سال مستکفی خلیفه عباسی شیرزادراامیرالامراء بغدادقرارداد وشیرزادمطابق معمول بعنوان حق بیعت مبالغ زیادی برای انعام سپاهیان تعیین کرد وچون پولی درخزانه نبود آن مبلغ رامیان بازرگانان ونویسندگان و بزرگان کشور تقسیم بندی کرد و هرج و مرج بزرگی در بغداد ایجادشده دزدان بغارت ویغماپرداختند و بازرگانان و متمولین از بغداد گریختند .

این بدبختیها وهرج ومرجها مردم شهررااز کاروزندگی بازداشته ودهقانان را ازادامهٔ کشاورزی محروم ساخت ، گرسنگی وقحطی رایج شد، قتل و غارت در بغداد وسایر شهرها زیادشد، راهزنانی بنام عیار وشطار و غیره پدید آمدند و کاری جز ایجاد بلواو آشوب وقتل و غارت انجام نمیدادند خلفاء هم پولی نداشتند که بسپاهیان بدهند و آنانرا باستقرار امنیت وادار سازند واگرهم پولی میداشتند نمیدادند چون اختیار کارها رادردست دیگران میدیدند ،مثلا درسال ۳۲۰ مقتدر و مادرش پول زیادی داشتند اما بهمان جهاتی که گفته شداز پرداخت آن امتناع میکردند ودر نتیجه باسعایت مونس خادم، شورشیان خلیفه راکشتنداین بی باکی مونس درفراهم ساختن وسایل قتل خلیفه باعث شد که سران سپاه و دیگران بفکر غارت اموال خلفاء برآمدند ، چنانکه درسال ۳۶۱ سپاهیان روم از اطراف جزیره (عراق) آمده تانصیبین رسیدند و آنچه خواستند آتش زدندواسیر بردند ومردم آن نقاط ببغداد گریخته ازخلیفه وسپاهیان خلیفه و مردم بغداد کمك خواستند ، مردم بغداد نیز بوحشت افتاده بیمناك شدند و بختیار که آنموقع امیرالامرای سپاه بودازخلیفه پول خواست تا سپاهیانرا تجهیز کند و بجنگ رومیان بفرستد، خلیفه درپاسخ آنها چنین گفت :

«البته جنگجویان وهزینهٔ آنها از اموری است که مربوط بمسلمانان میباشد»
«واگر کار ملك بدست من بودی لازم میآمدی که پول فراهم سازم ولی اکنون حال من»
«چنین است که میبینید وجز خطبه نام ونشانی از خلافت ندارم ، هرگاه هم بخواهید»
«ازاین هم می گذرم و کنارمیروم وهرکس که اختیاردارهمهٔ کارهاست طبعاً باید پول»
«فراهم آورد . . .»

این آه و زاری خلیفه بگوش بختیار فرو نرفت و او را مجبور ساخت تاجامه و اثاث ودروپنجره کاخ رابفروشد و چهار صد هزار درهم به بختیار بدهد ، بختیار هم چیزی از آن بسپاهیان نداد وتمام آن پولها راصرف کارهای خصوصی خود کرد ودرشهر شایع شد که خلیفه راهم مصادره نمودند .

در واقع اوضاع خلفای عباسی و سران سپاه مانند وضع سلاطین عثمانی درقرن هیجدهم میلادی باسران ینی چریها بود ومعلوم نیست اگرسلطان محمود دوم در ۱۸۲۶

آنان را سرکوب نمیساخت عاقبت کار چه میشد ؟.

باری در نتیجهٔ این گرفتاریها و بدبختیها شهرها وده ها ویران گشت و پولی باقی نماند که بخرج مؤسسات دولتی (عباسی) وسپاهیان برسد، چه که آشوب و غوغا مجال کار بمردم نمیداد ، با این همه فرمانروایان برای حفظ مقام خود محتاج بسپاهیان بودند وهمینکه معز الدوله درزمان مطیع بر بغداد دست یافت سپاهیان شوریدند وباو ناسزا گفته پول خواستند ، معز الدوله ناچار ضمانت کرد حقوق آنها را بدهد وچون نتوانست ازرا ه مشروع آن پول را فراهم سازد در صدد مصادرهٔ اموال مردم بر آمد و از آنراه نیز مخارج لازم تأمین نگشت، لذا ده ها و املاك خلیفه و دیگران را بسرداران و بزرگان تیول داد ودفتر های مالیات را برهم زده مأمورین را از کار باز داشت ، سران سپاه بده‌های آبادرو آوردند وبا قدرت ونفوذ خویش آنرا اداره کردند و بردرآمد آن املاك افزودند، امارجال وسپاهیان که نفوذ کمتری داشتند جز املاك خراب وده های ویران چیزی نیافتند وهمینکه سهم خود را نامطلوب دیدند آن املاك را بمعز الدوله پس داده املاك بهتری مطالبه کردند وخواه و ناخواه مجاری آب وراه آمد و شد بده ها ویران گشت ومأمورین مقاطعه و تحصیل مالیات بر رعایا تاخته باظلم وزور از آنان پول گرفته واملاك راویران ترساختند خلاصه اینکه معز الدوله از آن اقدام هم سودی نبرد و موفق نشد برای پیش آمدها ذخیره فراهم سازد بخصوص که سپاهیان دیلمی سهم سپاهیان ترك را بهتر و بیشتر دیده شورش نمودند وترك و دیلم بجان هم افتادند و کارها بد از بدتر شد.

۵ـ سوء استفاده رجال دولت از اموال عمومی

همینکه دولتها به منتهای عظمت و ثروت میرسند پادشاهان طبعاً از ادارهٔ امور کشور کناره گیری کرده بعیش وعشرت می پردازند و کارها را باطرافیان وزیردستان خود مانند وزیران وامیران ودربانان وسرداران وامثال آنها واگذارند که میان آنان ومردم واسطه باشند ودرحقیقت فرمانروائی را بآنان میسپارند، آنان هم از این نفوذ

و قدرت سوء استفاده مینمایند تا پول و ملك و ثروت گرد آورده قسمتی را پس انداز کنند و قسمتی را صرف خوشگذرانی نمایند، یا اینکه هرچه در آورند با اسراف و تبذیر هدر دهند و البته این وضع در ممالك دیکتاتوری و استبدادی پیش میآید که مردم در کار کشور مداخله‌ای ندارند و از هیچ طریق حساب و کتابی در کار نیست، در چنان کشور هائی وزیران و نویسندگان و حاجبان که در واقع قائم‌مقام پادشاه هستند دارای نفوذ و قدرت سلطنتی میشوند و این وضع در حکومت عباسیان بیشتر و بهتر صدق مینماید، چه وزیران آنان (ایرانیان) از ملتی بودند که دولت عباسی با کمك آن ملت پدید آمده بود و تمدن دورهٔ عباسی با فکر و رأی آن ملت نشو و نما کرده بود، لذا وزیران ایرانی حتی در دورهٔ تمدن و ترقی عباسیان صاحب اختیار مطلق بودند و حرف آنان مانند شمشیر برنده همهٔ کارها را قطع و فصل میکرد بقسمی که برمکیان بر همه چیز کشور دست یافتند و اموال و املاك هنگفتی اندوختند تا آنجا که اگر هرون به پول مختصری احتیاج پیدا میکرد بدون موافقت برمکیان بدست نمیآورد و بالاخره خود سری و استبداد هرون وی را تحریك کرد که برمکیان را براندازد و در همهٔ کارها خود مختار باشد، همانطور که مهدی نیز وزیر خود یعقوب بن داود را از پادر آورد، چه که مهدی در ابتداء بعیش و عشرت و ساز و آواز پرداخته تمام کارها را بوزیر خود یعقوب واگذارد. مردم بخصوص عربها از این وضع برآشفته و زبان باعتراض گشودند از آن جمله: بشار بن برد، اشعاری گفت که یکی دو بیت آن نقل میشود:

ترجمهٔ اشعار:

«ای بنی امیه بر خیزید، چرا بخواب رفته‌اید؟ خلیفه یعقوب است.»

«ای مردم خلافت از دست رفت آنرا دریابید خلافت بدست چنگ و عود گرفتار شده است.»

این سخنان که بگوش مهدی رسید یعقوب را فرا خوانده بزندان افکند و چند سال او را در زندان نگاه داشت.

مأمون نیز یحیی بن اکثم را مانند بـر مکیان مقرب درگاه ساخت و کار های

مملکت را بدو سپرد ولی سرانجام از او ناراضی شد وهنگام مرگ به برادرش معتصم گفت ، از من بتو سفارش :هیچ کس را بنام وزیر صاحب اختیار مساز،من یحیی بن اکثم را

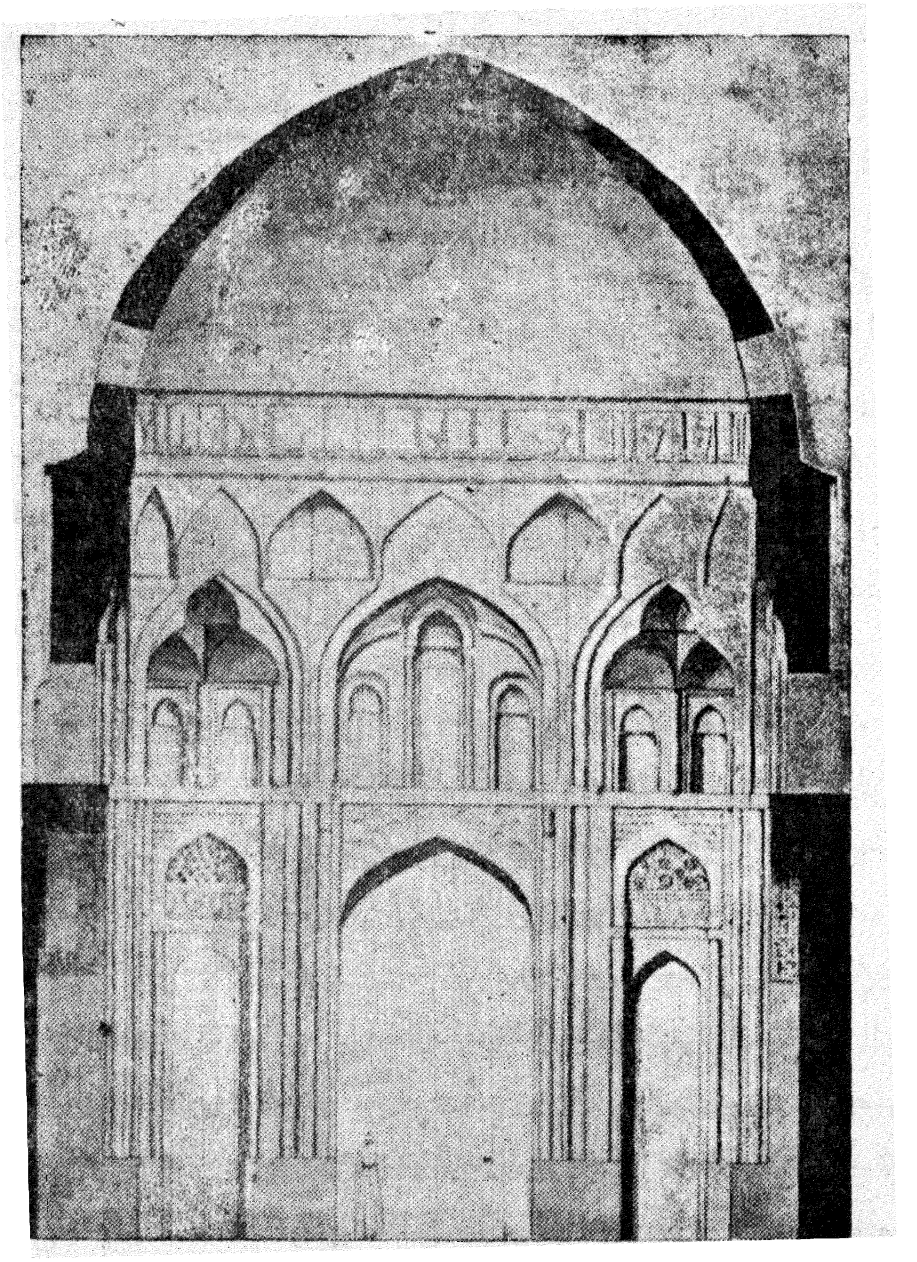

قسمتی از مسجد جامع اصفهان ، نمونهٔ معماری قرن پنجم هجری

همه کاره کردم اما آنمرد بدطینت مردم را بامن بستیزه جوئی افکند .

عربها از وزیران بدمیگفتند، چه که بیشتر وزیران ایرانی بودندو میان عرب وایرانی چنانکه میدانیم صفائی نبود . شعرای عرب وزیران رابه بزدلی و رشوه خواری وبخل توصیف میکردند از آن جمله شاعر عرب میگوید:

ترجمهٔ شعر

« برخلاف سیرت بصورت زاهد مینماید ولی مکار و ترسو و بخیل »

«ورشوه خوار است. و ازهمین صفات او معلوم میشود وزیر است».

بااین همه بیشتر اوقات وزیران از نظر صرفهٔ جوئی و حفظ اموال عمومی (نه از روی طمع) خلفاء را ازول خرجی بازمیداشتند، مثلا موقعی واثق خلیفهٔ عباسی از آواز کنیزکی خوشش آمد ودستور داد پنجهزار دینار بصاحب کنیز انعام بدهند ! ابن زیات وزیر خلیفه این بخشش رابی جا دانسته درپرداخت آن تعلل ورزید ، خلیفه خشمگین گشته او رامجبور ساخت بجای پنجهزار دینار ده هزار دینار بپردازد.

بطور کلی هرقدر خلیفه ناتوان میشد وزیرانش زورمندتر میگشتندو بیشتر دست به یغما میبردند .

وزیران

ثروت وزیران بقدری زیادشد که باندازهٔ ثروت خلفاء و بیت المال در دوران ترقی و تعالی عصر عباسی رسید، مثل اینکه سرای آنان بیت المال شده بودو مردمان طمع کارجاه طلب با رشوه ها و هدیه ها و پیش کش ها برای گرفتن مقام ومنصب وزارت دنبال این و آن افتادند، اماغالباً مقام وزارت از آن شخصی بود که حقوق سپاهی رامی پرداخت ودر هرحال پول تقدیمی رایا بخلیفه یابخواص خلیفه میدادند و منصب وزارت را میگرفتند، مثلا ابن مقله نیم میلیون دینار به الراضی خلیفهٔ عباسی تقدیم کرده در اوایل قرن چهارم هجری بوزارت رسید وابن جبیر مقام وزارت را ازقائم بامرالله بمبلغ سی هزار دینار خرید والبته وزیران اطمینان داشتند که چند برابر مبلغ تقدیمی ازمردم رشوه وپیشکشی میگیرند و نویسندگان و ناظران و والیان تازه برسر کار آورده بوسیلهٔ آنان جبران خسارت میکنند.

ازرشوه خواری عجیب وزیران آنزمان یکی این بود که خاقانی وزیر مقتدر درظرف یك روز نوزده ناظر برای کوفه تعیین کرد واز هریك پولی گرفته حکم آنهارا

امضاء نمود و هـریـك پس از دیگری روانهٔ کوفه ساخت وطبعاً همهٔ آنان میان راه بیکدیگر برخوردنـد و از یکدیگرچاره جوئی نمودند ، یکی از آنان گفت اگر طرفدارعدالت باشید باید آخرین کسی که‌ازپیش‌وزیر آمده است‌بنظارت کوفه‌بپذیرید چون فرمان اوفعلا ناسخ ندارد ، هیجده ناظردیگراین‌پیشنهـاد راپذیرفته آخری را بکوفه فرستادندو خود ببغدادنزد وزیر آمـدند. وزیرازآمدن آنان اندیشه نکرده بهریـك کار دیگری واگذارد ، بعضی از شاعران آنروز خاقانی را باین اشعارهجو کرده‌اند .

ترجمهٔ شعر :

« وزیری که ازفرمان نویسی خسته نمیشود

درظرف یکساعت حاکم راعزل و نصب‌میکند

« هرکس توصیه کاغذی ببرد نومیدبرمیگردد

وهرکس پول نقد داشته‌باشد حکم میگیرد»

واگرچندنفرپول‌نقدببرند البته آنکه بیشتر بدهد جلوتراست .

والیان‌وسایرمأمورین‌ناچاربطورسالانه‌مبالغ معینی خدمت وزیر میفرستادند وگرنه‌فوری‌معزول‌میشدند.(۱)

این‌رانیزبگوئیم که بندرت وزیران‌پاکدامن نیزدر آن‌دورهٔ انحطاط بوده‌اند مثلا فخری مینویسد که والی‌مصر بعادت معمول دویست هزار دینار وسی‌بسته پارچه مصری‌برای عبدالله‌بن یحیی بن خاقان وزیر مقتدر فرستاده ، چون هرسال باوزیران سابق نیز چنان میکرد ، اما همینکه فرستاده والی با هدایای نقدو جنس پیش وزیر آمدوزیر گفت : بخداسوگند نمی‌پذیرم و باراورا سنگین نمیکنم آنگاه بسته‌هارا گشوده‌یکدستمال برداشته زیرپای‌خود گذارد وپولها را بخزانه فرستاده از آن پول خانه‌های مناسبی‌جهت والی‌مصر خریداری کرد .

دیگر ازوزیران‌پاکدامن درست کارعلی‌بن عیسی‌وزیر مقتدر است که‌صورت بودجهٔ‌تنظیمی‌اورادرهمین‌جلد منتشر کردیم والبته جزاین‌دو ،پاره‌ای‌وزیران‌درستکار

۱ ــ بشنوید ای‌دوستان‌این داستان‌ــ درحقیقت نقدحال‌ماست آن. مترجم

نیز در آن ایام بوده‌اند. اما اصولا در دورهٔ انحطاط اکثریت با وزیرانی بوده که جز اندوختن مال هدف دیگری نداشتند. مثلا ابوالحسن بن فرات سه بار وزیر مقتدر شد دفعهٔ اول

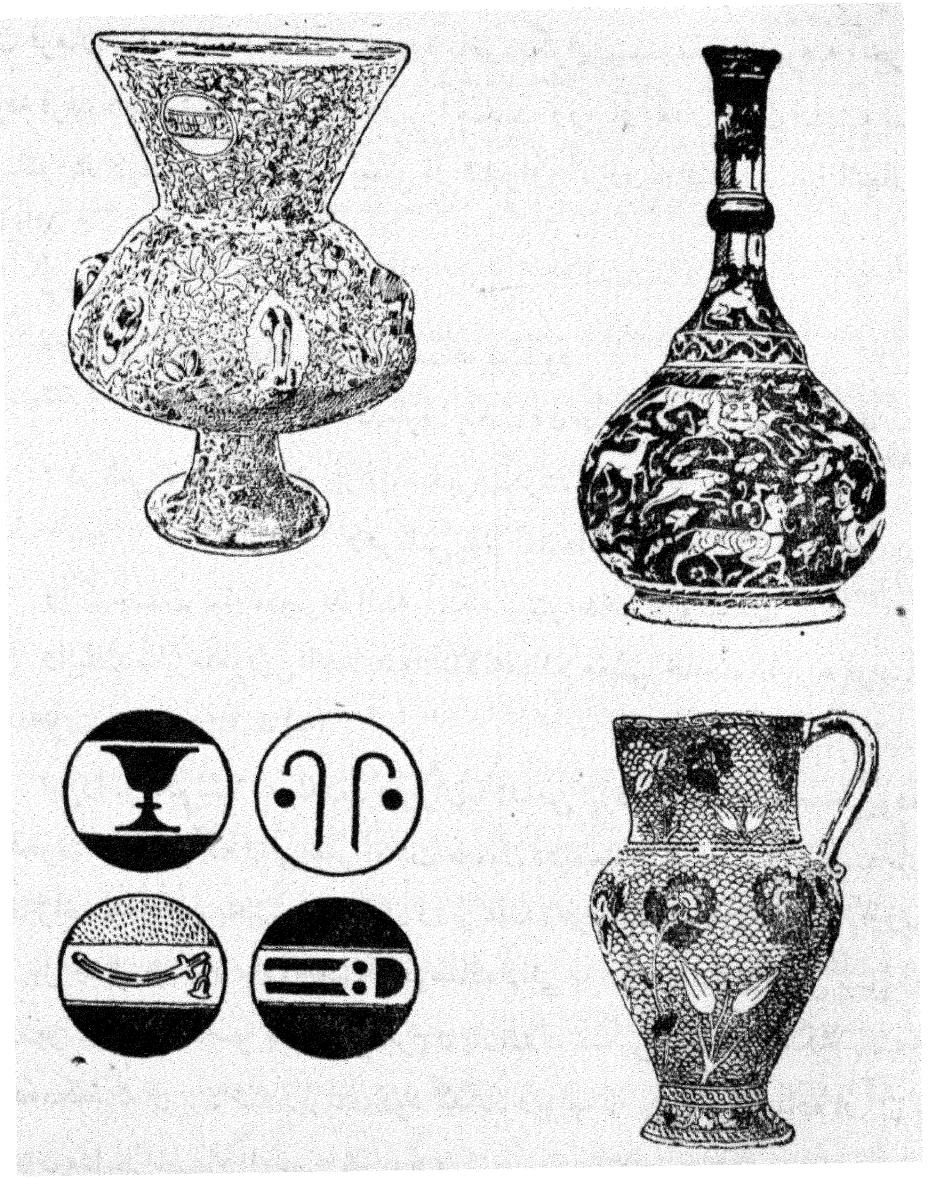

ظروف برنجی ساخت قرن چهارم هجری

از ۲۹٦ تا ۲۹۸ و در ظرف آن سه سال وزارت معادل هفت میلیون دینار اختلاس کرد که تمامش مصادره شد، سپس در سال ۳۰٤ وزیر شده در ۳۰٦ معزول گشت و در ۳۱۱

مجدد وزیر شده ۳۱۲ خلع شد . خلاصه اینکه در مرتبهٔ دوم و سوم سه سال وزیر بود و در ظرف این سه سال ده میلیون دینار پول نقد و مقداری املاك اختلاس کرد و در آمد املاك مزبور سالی دو میلیون دینار می بود و عجب آنکه هیچ یك از شاعران و تاریخ نویسان نام او را ببدی نبرده‌اند زیرا بذل و بخشش فوق العاده میکرد و همانطور که برمکیان با بذل و بخشش قلم تاریخ نویسان را شکسته و زبان شاعران را بستند. ابن فرات نیز با همان وسایل خود را نجات داد مثلا هر موقع که ابن فرات وزیر میشد نرخ برف (یخ) و شمع و کاغذ گران میگشت چون هر کس در هر موقع (سه فصل بهار ـ تابستان ـ پائیز) سال بخانهٔ این وزیر میرفت آب یخ مینوشید و هر کس موقع شب از خانه وزیر بیرون میآمد شمع پاکیزه بزرگی در دست داشت . در سرای این وزیر اطاقی بنام کاغذ خانه بود و هر کس هروقت بکاغذ احتیاج داشت بآن حجره میرفت و هرچه کاغذ میخواست برمیداشت .وزیر مزبور مقرری های ذیل را در دورهٔ وزارت خود مرتب می پرداخت

۱ ـ راویان حدیث بیست هزار درهم

۲ ـ شاعران » » »

۳ ـ ادیبان » » »

٤ ـ فقیهان » » »

٥ ـ صوفیان » » »

علاوه براین به پنج هزار نفر از مردمان آبرومند دیندار اهل علم ماهانه‌ای میداد که حداکثر آن ماهی صد دینار و حد اقل آن ماهی پنج درهم بود .

آری با اینوسایل ابن فرات زبان و قلم را تحت اختیار خود در آورده همه نوع سوء استفاده میکرد ، بسیاری از وزیران (در مصر و عراق و اندلس و غیره) پولهائی اندوخته میکردند و بی پروا صرف عیش و نوش و تجمل و خوشگذرانی مینمودند و این کار در حکومت های پوسیدهٔ استبدادی جزو امور عادی میباشد و اینك اسامی پاره‌ای از آن وزیران و مختصری از شرح زندگانی آنان .

۱ ـ ماردانی وزیر خاندان طولان در مصر املاکی بهم زد که کمتر کسی تا آنزمان چنان املاکی دارا بود و در آمد سالانهٔ آنها پس از وضع مالیات سالی چهارصد هزار دینار

میشد این وزیر ۲۷ بار که رفت و هر مرتبه ۱۵۰ هزار دینار خرج کرد و علاوه بر آن مبالغ زیادی صرف بذل و بخشش و خوشگذرانی نمود.

۲ـ امادارائی یعقوب بن کلس نخست وزیر فاطمیان مصر چنین بود :

الف ـ املاك واقع درشام باسالی ۳۰۰ هزار دینار درآمد

ب ـ املاك ومستغلات و اموال منقول وغیرمنقول و اسب واستر و شتر بقیمت چهار میلیون دینار .

پ ـ مخارج جهاز دختر وزیر ۲۰۰ هزار دینار

ت ـ هم خوابه ۸۰۰ نفر

ث ـ غلام و غلام بچه چهار هزار (باستثنای غلامان و کنیزان و خدمتگاران) که آنانرا طایفه وزیری میگفتند .

۳ ـ افضل سردار و وزیر مستنصر فاطمی نیز ثروتی داشته که مانند آن شنیده نشده است ازاینقرار :

الف ـ نقدشصت میلیون دینار (۱)

ب ـ درهم نقد ضرب مصر ۲۵۰ اردب .

پ ـ لباس حریر ۷۵ هزار دست .

ت ـ سی بار شتر طلای عراقی .

ث ـ دوات مرصع بقیمت ۱۲ هزار دینار

ج ـ صدمیخ طلا که وزن هر میخ صدمثقال بود و در هر اطاقی ده میخ بدیوار کوبیده وروی هر میخ طلایك دستمال ظریف برنگی که خود میخواسته آویخته بود .

ح ـ پانصد صندوق لباس

وعدهٔ بیشماری کنیز وغلام واسب و استر و غیره .

وزیران اندلس نیز بهتر از وزیران دیگر نبودند ، چون مقریزی و ابن خلدون

---

۱ ـ مقریزی نقدینه افضل راششصد میلیون دینار نوشته ، اماتصور میرود شصت میلیون باشدچه که ششصد میلیون دینار معادل مالیات صدسالهٔ مصر است و بعید مینماید که چنین مبلغی نقداً نزد کسی جمع شود والبته درهم نیز نخواهد بود زیرا پول رایج مصر بیشتر دینار بوده است . مؤلف

درصورت هدایای تقدیمی ابن‌شهید وزیر عبدالرحمن ناصر (۳۲۷) خلیفهٔ اموی را که بهمان خلیفه داده درسه صفحه بزرگ نوشته‌اند و این خود نمونه‌ای از ثروت وزیران اندلس میباشد .

وزیران دولت عثمانی در روزگار ترقی و تعالی آن دولت نیز ثروت بسیاری بهم میزدند و برای اینکه از باج و خراج معاف بمانند املاك بیحد و حساب خویش را وقف مساجد مینمودند و تولیت آنرا باخاندان خود وامیگذاشتند تاسهم مهم عایدت را بمیل خویش برداشت کنند .

امامنابع ثروت وزیران دورهٔ عباسی چنین بوده است :

۱ـ رشوه درموقع واگذار کردن کار .

۲ـ رشوه برای باقی گذاردن مأمورین برسر کارخودشان .

۳ـ دست اندازی بی حد و حساب باملاك مردم .

٤ـ اختلاس ازاموال دولتی ومالیاتها ، چه که دفاتر این ایام هرنوع دزدی را تسهیل میکرده است و قبلا نیز باین موضوع اشاره شد .

٥ ـ خریداری حوالهٔ حقوق مأمورین درماندهٔ دولتی توسط دلالان به نصف و نیمه ودر یافت تمام آن ازخزانهٔ دولت وهمینقسم خریداری مستمری و مقرری فقیهان وخانواده های فقیر آبرومند .

٦ ـ تجارت با ارزاق عمومی .

۷ ـ دریافت مبالغی سرانه از کسانی که املاك دولتی را اجاره میکردند و یا مالیات شهری را بمقاطعه میگرفتند .

۸ـ غصب اموال تجار بااستفاده ازپشتیبانی خلفاء واین قسمت اخیر بنام موافق وزیران درمیان مردم مشهور بوده است

۹ـ سوء استفاده از عیارسکه وضرب سکه های کم عیار که سود زیادی ببار میآورده است .

آری چنین بودوضع وحال وزیران که همهٔ کارهارا اداره میکردند ولی سپاهیان حقوق خود را ازخلیفه مطالبه مینمودند . چنانکه گفته شد سردران ترك با کمال خشونت و سختی از خلیفه پول میخواستند ، خلیفه هم از وزیران پول میخواست

واگر نمیدادند بزور از آنان میگرفتند واین همان عملی است که مصادره خوانده میشود. دردورهٔ تنزل عباسی مصادره بسیار معمول شدچون راهی برای پرداخت مخارج جز بمصادرهٔ اموال وزیران و بزرگان بنظر نمیرسید و غالباً دوران وزارت وزیران بمصادره یاقتل وزیر یاقتل ومصادره هردو پایان مییافت.

مصادره در اسلام مصادره سابقه دارد واز زمان راشدین شروع شده است، باین قسم که اگر والیان (عمال) از راه تجارت یاطریق دیگر اضافه بر حقوق سودی بدست میآوردند خلفاء نصف آنسودرا بنفع بیت المال مصادره میکردند، چنانکه عمر باوالیان خود در کوفه وبصره و بحرین چنان کرد واین عمل رادر آنزمان مقاسمه یا مشاطره میگفتند، درزمان بنی امیه که مأمورین عالی رتبه دولت باظلم و زورواستبداد مردم راغارت میکردند مصادره بنام استخراج صورت میگرفت تا آن درجه که دراواخر حکومت بنی امیه عاملی (والی) که از کار بر کنار میشد دارائی او را حساب میکردند و آنچه دستشان میآمد ازدارائی والی ضبط مینمودند.

دراوایل دولت عباسی مأمورین عالی رتبه ازمیان برادران وعموهای خلیفه انتخاب میشدند واز آنروصحبت مصادره بمیان نمیآمد گرچه پاره‌ای ازمأمورین واقعاً نیك سیرت نبودند، سپس کار بدست سایرین افتاد وجور وبیدادوطمع ورزی آغاز گشت وخلفاء هم دست بمصادره وضبط اموال گشودند، منصور محلی رابنام «بیت المال مظالم» تأسیس کرد وآنچه ازمأمورین خودمصادره میگرفت در آن محل جمع میکرد واز زمان مهدی آتش بیدادمأمورین بحدی مشتعل شد که مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هجری) وپس از آن هادی وهرون ومأمون تامهتدی (اواسط قرن سوم) مرتب برای رسیدگی به مظالم وشکایات در روزهای معین جلوس میکردند والبته تمام شکایات ازدست عمال ومأمورین بود.

وزیران که خود ازطرف خلیفه بامور کشور میرسیدند بیش ازهر کس خلفاء را بمظالم عمال متوجه میساختند بخصوص برمکیان که دراین قسمت مراقب بودندوهرموقع که خلیفه برای انتصاب عمال با آنان مشورت میکرد آنچه بنظرشان میرسید ازروی درستی واخلاص بیان میکردند، موقعی هرون ازوزیر خود یحیی برمکی راجع بعلی بن عیسی مشورت کرد که اورابفرمانروائی خراسان بفرستد یانفرستد؟

یحیی نظر مخالف داد ، اما هرون بمخالفت وزیر توجه نکرده علی بن عیسی را بخراسان فرستاد. علی بن عیسی در خراسان بیداد کرد و آنچه توانست اموال مردم را گرفت و هدیه‌های بسیاری از جامه و پارچه و مشك و برده و اسب و استر برای هرون فرستاد



ظرف طلا کاری ساخت ایران

هرون که آن هدیه‌های بی نظیر را دید به یحیی گفت : ای ابوعلی (کنیه یحیی ابوعلی بود. مترجم) این همان والی است که با انتصاب او مخالف بودی و ما بر خلاف نظر تو او را فرستادیم

واکنون می بینی که مأموریت او چقدر پر برکت میباشد ، یحیی گفت: «ای خلیفه خداجان مرا فدای تو کند اگرچه طبعاً میل دارم رأیم درست در بیاید و در مشورت موفق باشم ولی بیشتر میخواهم که رأی خلیفه والاتر و علمش بیشتر و نظرش صائب تر باشد و آنچه که او میخواهد ناپسند نباشد... اما آنچه را که این عامل ستمگر برای خلیفه فرستاده بیشترش را با زور و تعدی از مردمان شریف گرفته است و اگر خلیفه اجازه دهد همین الآن دو مقابل آنرا از بازرگانان کرخ میستانم » .

هرون گفت چطور ؟ یحیی گفت باعون جواهر فروش راجع بخرید جعبهٔ جواهری صحبت کردیم من تا هفت میلیون درهم حاضر شدم، او راضی نشد. اکنون دنبال او میفرستیم که جعبهٔ جواهر را برای تجدید نظر بیاورد و همینکه آورد منکر میشویم و باو رد نمیکنیم و فورا هفت ملیون درهم استفاده می بریم و همینطور با یکی دو تاجر دیگر رفتار میکنیم.

این گفتهٔ یحیی میرساند که وزیران و عمال میتوانستند بدون حساب و کتاب همه جور مال گرد آورند و نیز معلوم میدارد که حتی در عصر ترقی عباسیان طمع ورزی عمال معمول بوده ولی برمکیان در مشورت خیانت نمیکردند و تا آنجا که مقدور بود دست عمال را از ستمگری کوتاه میساختند. پس از سقوط برامکه پاره ای وزیران درست کار و عده ای از آنان دغلباز بودند و نتیجه آن شد که عمال برشوه آنها را نگاه داشتند و خودشان برجان و مال مردم تاختند و برای خود و وزیران گنج های بیکران فراهم آوردند .

عمال (والیان استانداران فرمانداران) واضح است که عمال بخصوص عمال موسوم باستیلاء (۱) باکمال آسانی ثروتمند میشدند، چون راه سوء استفاده آنان بسیار بود از آنجمله :

همینکه عامل بمحل مأموریت خود میرسید اول چیزی که متوقع بود هدیه ورود (چشم روشنی) بود که باید پول و پارچه و برده و اسب و استر وغیره بمقدار زیادی تقدیم شود و گاه هم این هدیه های ورودی را منظور نظر نمیداشتند زیرا عین آن یا مثل آنرا برای اطرافیان خلیفه (وزیران ، قهرمانه ها ، نویسندگان، دربانان ، امثال آنها) میفرستادند .

---

۱ ــ در جلد اول این کتاب موضوع امارت استیلاء شرح داده شد . مترجم

منبع دیگر درآمد آنان این بود که تجارت چوب و کالاهای دیگر در دست آنان اداره میشدو یا اینکه برای ذخیره روزهای معزولی یا برای خشنودی وزیران باج‌های گوناگونی از پیش خود وضع کرده و سالی چند مرتبه مالیات‌های مختلف فوق‌العاده از مردم دریافت میداشتندو مهمترین انواع این مالیات‌ها باجی بود که بنام مکس (حقوق گمرکی) از کالاها دریافت میداشتند. مقدسی میگوید: «یك سوم اموال تجارتی یمن بآن اسم مأخوذ میشدو از هر بار گندم نیم دینار میستاندند.»

دیگر از راه‌های اختلاس عمال اینکه خانه‌ای یا پلی میساختندو یا نهری حفر میکردند وهزار دینار مصرف واقعی را بادولت ده هزار وصد هزار دینار حساب میکردندو بیداد گری آنان نسبت باختلاس اموال عمومی چنان بود که ده دینار خرج را شصت هزار دینار بادولت حساب میکردند. (۱)

دیگر از راه‌های دزدی عمال صرف گرفتن از پولهای طلا و نقره‌ای بود که بنام مالیات جمع میشدو دیگر دست اندازی باملاك مردم و مانند آن.

بااین وضع عجب نیست که بدانیم دارائی محمدبن سلیمان والی بصره در زمان رشید پنجاه میلیون درهم نقدو املاك زیادی بود که روزی صدهزار درهم درآمد آن املاك میشدو نقدینه علی بن عیسی بن ماهان به هشتاد میلیون درهم رسید و هرون چاره‌ای جز مصادرهٔ آن همه دارائی بخاطرش نیامده و همه را ضبط کرد.

این مصادره گاه پس از مرگ عامل (مانندمصادرهٔ اموال محمدبن سلیمان) و گاه پیش ازمرگ او و مانند (مصادره اموال علی‌بن عیسی) انجام میگرفت چنانکه هرون عیسی را ازخراسان برداشته نقدینه و اموال منقول اورا بر ۱۵۰ شتر بارکرده به بیت‌المال برد باستثنای سی میلیون درهم نقد که عیسی پسر علی‌بن عیسی درباغ عمارت خود واقع در بلخ پنهان کرده بود.

مصادره اموال وزیران

ضبط اموال عمال چندان دوام نیافت چه بزودی عمال استقلالی برهم زده درقلمرو خود فرمانروای مطلق گشتند و سالانه مبلغ معینی به بغداد میفرستادند (و غالبا نمیفرستادند) در

۱ــ چه نیکو گفته‌اند که تاریخ تکرار میشود. مترجم

عوض مصادرهٔ اموال وزیران شیوع یافت زیرا تمام غارتی های ولایات در بغداد نزد وزیران جمع میشد و خلفاء آنرا مصادره میکردند تا بدانوسیله کسری بیت‌المال را جبران نمایند و این عمل را نوعی‌عدالت اجتماعی میدانستندکه اموال عمومی را از وزیران گرفته بخزانهٔ عمومی(بیت‌المال) برسانند.

خلفای نخستین عباسی در آغاز اموال وزیران رانه از روی احتیاج‌بلکه‌برای مجازات وزیران در مقابل گناهان سیاسی و امثال آن‌مصادره‌میکردند، مثلاابوسلمه خلال(مشهور بوزیر آل‌محمد) نخستین‌وزیر سفاح‌پول زیادی درراه‌استقرارخلافت عباسیان‌مصرف‌میکرد وهمانطورکه ابومسلم آنانرا باشمشیر خود کمك کردابوسلمه پول میدادو چون بسفاح خبر دادندکه ابوسلمه میخواهد خلافت را از عباسیان باز ستاند سفاح بابومسلم اشاره کردکه کارش را بسازد ، ابومسلم ابوسلمه را بکشت وخلیفه دارائی ابوسلمه‌راضبط کرد وپس‌از چندی‌منصور همان‌کاررا با ابومسلم‌انجام داد ؛ همینقسم هرون بابرمکیان ومعتصم بافضل‌بن مروان رفتارنمود ولی‌معتصم‌بیشتر ازنظر ضبط اموال فضل‌را از پا درآورد ، چه ازخانهٔ فضل یك‌میلیون دینارومقداری ظروف و اسباب خانه‌که‌آنهم یك‌میلیون‌دینارمیارزید بدست‌معتصم‌افتاد.از آن‌پس‌که دورهٔ‌انحطاط فرارسید منظور ازمصادره وزیران‌فقط رفع احتیاج وتصرف‌دارائی آنان بوده است.

مصادرهٔ اموال وزیران بیش‌از هرموقع در زمان مقتدر (۲۹۵ ـ ۳۲۰) انجام گرفت، چون‌مقتدر در خردسالی وجوانی بخلافت‌رسید و امور مملکت‌دردست‌مادر خلیفه وزنان خلیفه‌و گماشتگان خلیفه اداره‌میشد، وزیران‌نیز فرصت مناسبی‌بدست آورده‌بهمه‌جادست‌انداختندوالبته حکومتی که‌سرپرست آن پیرزنهاو کنیزان‌و کلفتها باشند اساسش بربادمیرودو همانطورکه‌انتظار میرفت‌درزمان مقتدر خزانه‌تهی گشت و مملکت‌ویران‌شد ومقتدر ازخلافت خلع شده دوباره بخلافت‌رسیدوسرانجام کشته شد، در زمان‌خلافت مقتدر وزیران زودبزود تغییر میکردند و اموال آنان مصادره میشد و اول آنان ابن فرات بود که سه مرتبه‌بوزارت رسید و چنانکه گفتیم اموال زیادی گردآوردکه تمام آن بمصادره‌رفت، پس‌از او خاقانی که مرد بد سیرتی بود

بوزارت رسید، آنگاه علی بن عیسی آمد. این وزیر پاکدامن خوش نیت پرهیز کار بفکر اصلاحات افتادولی چون خرابی و فساد ریشه دوانیده بود هیچگونه توفیق نیافت بعداز او حامد بن عباس وزیر شد ودر یغماو غارت اموال مردم شدت و قساوت زیادی بخرج داد، بعداز حامد بن عباس این وزیران: عبدالله بن محمد، احمد بن عبیدالله بن خصیب، محمد بن علی بن مقله خطاط مشهور، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قسم یکی پس از دیگری بوزارت رسیدند. بطور کلی اموال تمام وزیران مقتدر مصادره شد و خودشان یا زندانی میشدند، ویابقتل میرسیدند، علاوه بر اموال وزیران اموال قاضیان وملازمان وزنان حرم سراو غیره نیز درایام مقتدر مصادره میشد بقسمی که میزان اموال مصادره تا چهل میلیون دینار رسید وخود مقتدر علاوه بر پرداخت حقوق و مقرری معمولی هفتاد میلیون دینار صرف خوشگذرانی و عیاشی و تجملات کرد وازهمین رفتار خلیفه عملیات وزیران را میتوان درك کرد.

خلاصه اینکه مصادره منبع درآمد عمومی وخصوصی شد. والی مردم را مصادره میکرد، وزیر والی را وخلیفه وزراء وطبقات مختلف مردم یکدیگر را. اما خلفاء تا برای پرداخت سپاهیان وسایر هزینه‌های لازم بپول احتیاج نداشتند اموال وزیران را مصادره نمیکردند، چنانکه امروز دولت‌های اروپا برای پرداخت هزینهٔ جنگ و یاهزینهٔ تأسیسات عام المنفعه بجای مصادره قرض میستانند.

خلفاء اموال وزیران را چنانکه گفتیم متعلق به بیت المال میدانستند و عقیده داشتند که استرداد اموالی که بازور و ظلم ازمردم گرفته شده برای رفع حوائج عمومی امر مشروعی میباشد و همین نظریه آنهارا ازسنگینی قرضه‌های ملی که امروز بار دولت‌های اروپا را سنگین ساخته بآسانی رها ساخته بود، در صورتی که دولت های اروپا اکنون یك چهارم بلکه یك سوم درآمد خود را صرف استهلاك دیون عمومی مینمایند و برهرچیز وهرکس مالیات می بندند تا قرضهٔ ملی را اداء نمایند، مخصوصاً انگلستان که برای هر نوع کسب و کاری مالیات مخصوصی وضع کرده است.

نویسندگان (۱). غیرازوزیران وعمال مأمورین دیگردولت هم ازاختلاس اموال

۱ ــ این دسته از نویسندگان که بعربی آنهارا کتاب میگویندهم رتبه مستوفیان قدیم ومأمورین امور مالی ایران در عصر حاضر میباشند. مترجم

عمومی ثروتهای میاندوختند که از آن جمله نویسندگان دفاتر مالیات بودند، چه که آنها دررأس امورمالی قرار داشتند وبآسانی اقلام درآمد رازیرورومیساختند. گاهم (در زمان بنی امیه و بعد از آن)تمام درآمدرا میخوردند اما کاررسوائی وغارتگری این دسته از مأمورین دردورهٔ انحطاط عباسی بالا گرفت واز آنروا موالشان مصادره میشد ، مثلا درسال ۲۲۹ واثق خلیفهٔ عباسی بسیاری از آنان را بزندان افکنده با شدت هر چه تمامتر اموالشان را مصادره کردو همینطور معتز درسال ۲۵۵ هجری اموال نویسندگان رامصادره نمود. خاندان ماردانی مصراز نویسندگانی بودند که بجمع آوری و اختلاس اموال عمومی شهرت یافتند .

نه تنها نویسندگان دیوان میتوانستند اموال عمومی را زیر وروکنند ، بلکه نویسندگانو منشیان خلفاء ووزیران وغیره نیز توانائی این کار را داشتندو بیشتراز راه رشوه و اختلاس ثروتمند شدند وبقدری در آن فجایع رسوائی بار آوردند که بیدادگری آنان مانند بیدادگری وزیران ورد زبانها شد وشاعران آنان را باین بیدادگری نکوهش میکردند وکسی راکه از بیداد آنان جلوگیری میکردبنیکوئی میستودند از آن جمله شاعری چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر : « این امیر بقدری کاردان است که درزمان اوسپاهی گرسنه نمی‌ماند وکاتب دولتمند نمیشود . » شاعر دیگری بنام ابن‌جیبات کوفی وزیروکاتب رااینطور هجو میکند :

« چه‌خوب‌شد که‌خالدبن برمك خود را امیرخوانده ازننگ‌وزارت آسوده‌شد، زیرا بدترین خلق‌خداوزیران وکاتبان آنهاهستند » .

یکی از راههای سوء استفادهٔ کاتبان این بود که نزد خلفاء واسطه‌شده، فرمان حکومت برای اشخاص میگرفتندودر عوض از آنان رشوه میستاندند . مثلا احمدبن ابی‌خالد احول دبیر مخصوص مأمون فرمان حکومت‌خراسان رادرمقابل سه‌میلیون درهم رشوه برای طاهر بن حسین از خلیفه گرفت.

عمال ولایات نیز کاتبانی داشتند وهدیه‌ها ورشوه‌ها راگاه تا نصف و نیمه با آن کاتبان‌قسمت‌میکردند .

دربانان

هر کس کوچکترین وسیله‌ای برای راهنمائی یاراه‌دادن مردم بدستگاه خلافت داشت ازمقام خودسوءاستفاده کرده و برای انجام کارپول ورشوه میگرفت، بخصوص حاجبان بیش ازسایرین استفاده میبردند ،زیرا آنها پرده‌دارودربان خلیفه بودندو برای تحصیل اجازه «شرفیابی» یاعدم تحصیل اجازه یاپس وپیش راه‌دادن مردم به نزد خلفاء پولها ورشوه‌های هنگفتی میستاندندوحتی درزمان خلفای راشدین نیز این بدبختی گردنگیر مردم بود، چنانکه مغیرة بن شعبه (نقل از کتاب اعلاق النفسیه تألیف ابن رسته صفحه ۱۹۵ ج۷) میگوید: «درهم رادردستم میگرفتم و بالاو پائین میبردم تایرفا (دربان عمر) آنرا ببیند وبمن اجازهٔ شرفیابی نزدعمر بدهد و آنقدر این کاررا تکرارمیکردم که پول دردستم خیس عرق میشد» .

حاجبان غالباً برای صدور فرمان حکومت ویاوزارت نیز نزد خلفاء توسط کرده رشوه کلانی میستاندند،چنانکه ربیع حاجب منصور صد هزار دینار از یعقوب بن داود رشوه گرفت واورا بمقام وزارت رسانید. مختصر آنکه هر کس میتوانست پیش خلیفه یاامیر یاوزیر وسیلهٔ راهنمائی باشداز شغل خود سوء استفاده کرده رشوه میگرفت ، اگرچه نوکر عادی معمولی بود .

خلاصه مطلب

خلاصهٔ مطالب سابق آنکه پس ازاستیلای سپاهیان برحکومت عباسی سرداران ترک اقتدار خلفا را تصاحب کردند ، ثروت دولت از بیت المال بدست بزرگان افتاد. یعنی وزیران وعاملان و کاتبان وحاجبان وسرداران که واسطهٔ میان مردم وخلفاء بودند پول وقدرت ونفوذ رادردست داشتندوخلفاء جز غصب ومصادره اموال وزیران ومأمورین عالی رتبه وسیلهٔ دیگری برای حفظ دولت نداشتند ودرواقع با گوشت بدن خود تغذیه میکردند، از آنرو بتدریج دستگاه خلافت رو بضعف رفته وسرانجام متلاشی شد .

ممکن است تصور شود که سنگینی مالیات‌ها موجب انقراض دولت عباسی بود، اماچنانکه در فصول سابق ملاحظه شد درعصر طلائی عباسیان که علم وثروت به منتهای کمال رسید مالیاتهای سنگین ازمردم میگرفتند وکسی ازپرداخت آن شکایت نداشت

بلکه پس از سبك شدن بار مالیات اوضاع اجتماعی و اقتصادی مختل گشت. البته مردم از

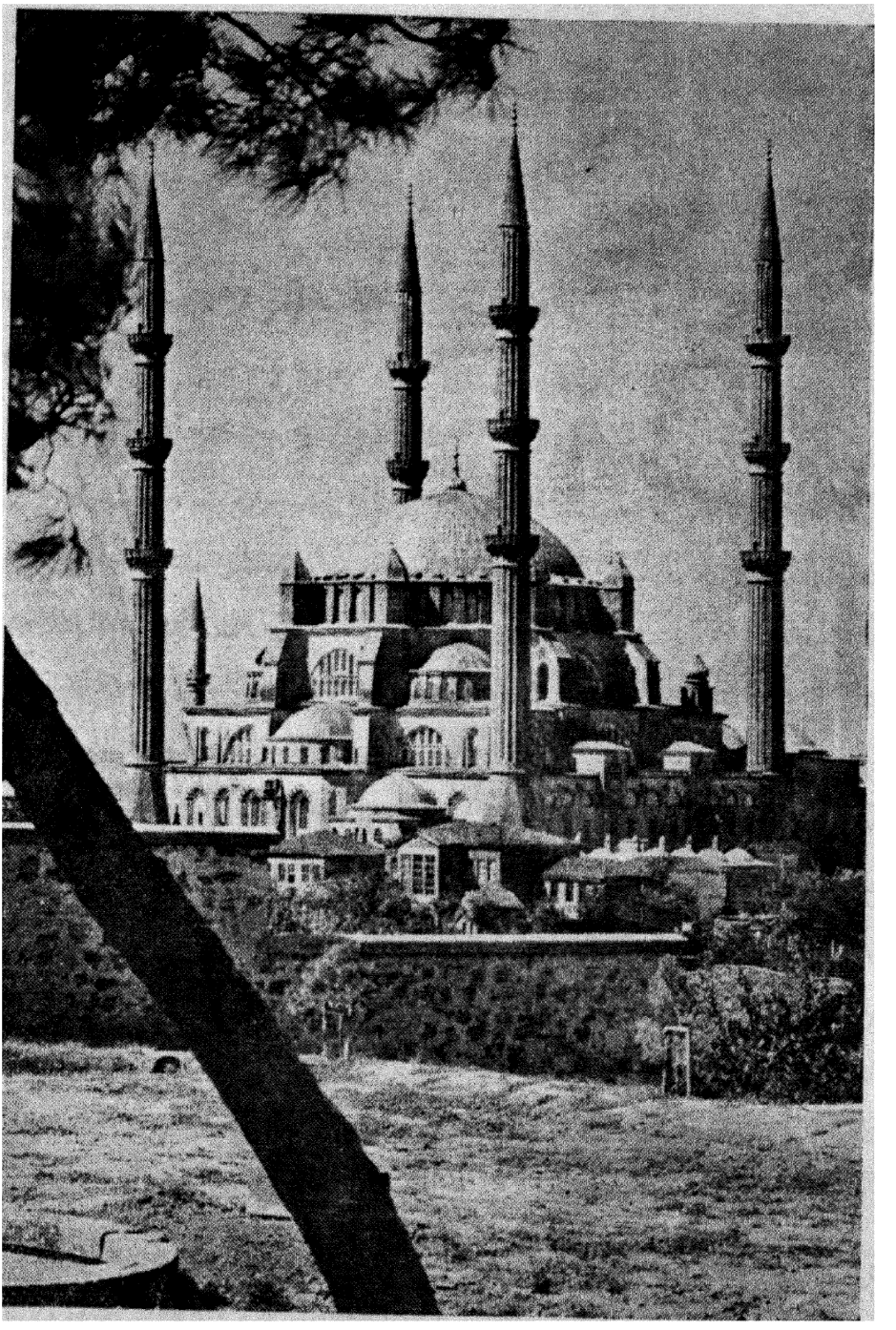

ت ــ ادرنه : مسجد سلیمیه

سبك شدن بارمالیات خشنود بودند ولی عیب از آنجا پدید آمد که در اثر تخفیف مالیاتها درآمد دولت کم شد ودرمقابل طمع رجال دولتی بواسطهٔ زندگانی تجملی روبفزونی گذارد. طبعاً فساد غلبه کرد وا وضاع اجتماعی روبتباهی گذارده ، امنیت برطرف گشت ونظربجهاتی که قبلا گفتیم مردم دست از کار کشیدند وثروت عمومی مملکت روز بروز کاسته شد تاحدی که برای تأمین منافع رجال سود پرست طمع کارمنابعی باقی نماند . مأمورین دولتی دروضول وایصال مالیاتها بزور وجبروقهرمتوسل گشتند وروزگار مردم را پریشان ساختند ، بقسمی که از جان خودسیر شدند، چون درپرتوتوجهات حکومتی بودند که جان ومال آنان همه نوع درمخاطره واقع شده بود.

اگرواقعاً سنگینی مالیات موجب پریشانی اوضاع میشد بایستی اوضاع دولت بریتانیا ازهردولت دیگری پریشانتر باشد، زیرا دولت بریتانیا ازمردم خود مالیاتهائی میگیرد که عرب آنرا بخواب ندیده است . چون علاوه برمالیات انواع محصولات وصادرات وواردات درانگلستان مالیات بردرآمد نیزمعمول است که ازسود دسترنج مردم مالیات میگیرد ، و هرکس بخواهد بحرفتی یا صنعتی مشغول شود باید از دولت پروانه بگیرد و برای آن پروانه مالیات بدهد . حتی پزشك یا وکیل داد گستری نیز از پرداخت چنین مالیاتی معاف نیست ! بعلاوه پس از دریافت پروانه اشتغال بکار سال بسال نیزصاحبان حرفه ومشاغل باید مالیات مخصوصی بپردازند ، این مالیاتها بالنسبه سنگین است ودرجات مختلف دارد ، مثلا مالیات قاضی از سالی بیست تا پنجاه لیره میباشد. همینقسم پزشك، داروساز، وکیل، حتی ناطق و واعظ نیز ازمالیات معاف نمیشوند، بانکها ومؤسسات تجارتی، چاپ اسکناس ، معاملات عادی، حتی طلاق ونکاح و امثال این امورمشمول مالیات است واز آن منابع مبالغ زیادی درسال جمع میشود .

مالیات بردرآمد انگلستان طوری است که علاوه بر تاجر و صنعتگر وصراف وغیره شامل خطیب وواعظ نیزمیگردد بعلاوه هروقت برای دولت مخارج فوق العاده ای مانند جنگ وغیره پیش آید مالیاتهای جدیدی وضع میکند ویا آنکه برمقدارمالیات های سابق میافزاید ، چنانکه در سال ۱۹۰۱ موقع جنگ ترانسوال برای تعدیل بودجه مالیاتهای جدیدی وضع شد، در سال مزبور درآمد دولت بریتانیا صد وهفده میلیون

لیره، ولی هزینهٔ سالانه به صدو پنجاه و چهار میلیون لیره رسید و کسری ۳۷ میلیون لیره باوضع مالیاتهای جدید بدینطریق تأمین گشت.

۱ـ مالیات بر درآمد از هشت پنس بر یك لیره بیك شیلینگ بر لیره ترقی کرد و در واقع صدی پنج شد و از اینراه نه میلیون بدست آمد.



نمونه نقاشی دیواری قرن ششم هجری

۲ـ از افزایش مالیات آبجو یك میلیون و هفتصد و پنجاه و دو هزار لیره عاید شد.

۳ـ یك میلیون و صد هزار لیره از اضافه مالیات توتون حاصل گشت.

٤ـ یك میلیون و پانزده هزار لیره از اضافه مالیات مشروبات الکلی تهیه شد.

٥ـ قریب دو میلیون از اضافه مالیات چای تأمین گشت.

پس از پایان جنگ مالیات بر درآمد بمیزان پیش از جنگ تثبیت شد و از آنرو ۸ میلیون و نیم از عایدات دولت کسر شد، همینقسم مقداری از مالیات گندم برای رفاه حال مردم کسر شد.

مخلص کلام آنکه با وجود سنگینی بار مالیات و قرض اوضاع اقتصادی دولت

ومردم بریتانیا بسیار ثابت ومنظم است . (در ۱۹۰۱ چنین بوده حالا آنطور نیست وازهر جهت خراب است. مترجم) البته تخفیف مالیات کمك بحال مردم میکند ولی سنگینی مالیات هم اوضاع اقتصادی ملت و دولت را مختل نمیسازد ، بلکه آنچه باعث اختلال اوضاع میشود ظلم است ، ظلم است، که دست مردم را از کار بازمیدارد و ارکان دولت را درهم میشکند ، کشاورز از کشاورزی و بازرگان از بازرگانی و صنعتگر از صنعت خود بازمیماند، این خود طبیعی است که تا مردم کار نکنند ثروت بدست نمیآید و تا عدالت وامنیت نباشد کارها روبراه نخواهد بود واز آن جهت گفته‌اند «اساس هر مملکتی بر عدالت استوار میباشد»

دولت عباسی پس از معتصم در دست عده‌ای سپاهیان ترك اداره میشد که جز غارت مردم وارسال غنیمتها بترکستان هـدفی نداشتند ، وزیران و والیان و مأمورین دیگر نیز فقط و فقط درپی اندوختن مال بودند وخلفاء بقدری ناتوان شدند که حتی در کاخهای خود برغلامان و کنیزان خویش حکمفرمائی نداشتند . سنگینی تمام بارها بدوش کشاورزان وسایر طبقات مالیات بده افتاد، مأمورین دولت بدون اینکه کمترین مساعدتی درتولید محصولات وعایدات بکنند با کمال سختی ازمردم مالیات میخواستند ونتیجه آن شد که دولت ومملکت روبتباهی وانقراض رفت. امادرعصر حاضر اساس اجتماع بر آزادی فردی و مبادی اقتصادی است، بازور چیزی از کسی مطالبه نمیشود واگر مطالبه شود مؤدی مالیات میتواند حق شکایت داشته باشد و بطور حتم بشکایتش رسیدگی میشود واگر ستمی براورفته جبران میگردد ، مادرمجلدات آینده راجع باین موضوعها صحبت خواهیم داشت .

ثروت عمومی کشور عباسی

یعنی ثروت شهرها وده‌ها ومردم آن

اکنون که موضوع ثروت دولت عباسی و رجال آن دولت فارغ شدیم راجع بثروت مملکت یعنی شهرها وده‌ها ومردمان مختلف آنجا از کشاورزان و بازرگانان وصنعتگران وغیره صحبت میداریم.

طبعاً در ممالك اسلامی هم شهر بوده و هم ده و اینك ثروت هر یك از این دوقسمت:

شهرها

در آن ایام تمدن منحصر بشهرها بود، یعنی نقاطیکه فرمانروایان واتباع آنان در آن زندگی میکردند والبته پایتخت بر سایر شهرها مقدم بود، از آنرو در آن دوره شهرهای بغداد، بصره، دمشق، فسطاط، قاهره، قیروان، قرطبه، غرناطه وامثال آن بسیار آباد گشت وده‌ها محل زراعت ودرخت کاری باقی ماند عمارت واساس در آن ایجاد نشد، بعبارت دیگر اثری از تمدن آن روز درده موجود نبود.

سرچشمه های ثروت درشهرها بجوش آمد وشهرنشینان درپناه خلفاء ورجال دولت بعیش ونوش پرداختند، کالاهای گوناگون بآنان میفروختند وجایزه ها وخلعتها وانعامها از آنان میگرفتند، سازندگان ونوازندگان وشاعران وسخنوران ودانشمندان بشهرها روآورده ریزه خوار خوان نعمت بزرگان شدند.

اختلاف طبقاتی مردم آنروز را میتوان از گفتهٔ فضل بن یحیی دریافت که گفته است:

مردم چهار طبقه اند: اول پادشاهان که بواسطه شایستگی خدا داد برهمه مقدم هستند.

دوم ـ وزیران که دراثرهوش وزرنگی برتری یافته‌اند.

سوم ـ بزرگان واشراف که پیشرفت آنان درنتیجه متمول بودن است.

چهارم ـ طبقه متوسط که با سخنوری وفضل ودانش خود را به‌بزرگان نزدیك ساخته اند .

بقیه مردم که از این چهارطبقه نیستندمانند کف دریاو آب سیل گل آلود احمق ونادان وبی‌همه چیز وبی‌فکرهستندوجزخوردن وخفتن چیزی ندانند.

ابن خلدون معتقد است که بخشش پادشاهان ریشه ثروت مملکت و موجب افزایش مالیات است. زیرا پادشاه مانند بازاربزرگ دنیا میباشد ومادهٔ عمران و آبادی از پادشاه است چه اگر سلطان اموال و مالیات را توقیف کند و یا اموال و مالیات نداشته باشد که در مملکت مصرف کند ، کارمندان دولت و سپاهیان بینوا شوند ، بقسمی که از عهدهٔ اداره کردن زیردستان خویش عاجز میمانند، واین عده که توده واقعی میباشند وبیش از سایرطبقات مصرف میکنند ازخرید مصارف خود بازمیایستند وبازارها کساد وسودتجارت ازبین میرود ومالیات اندك می گردد، زیرا فزونی مالیات مربوط برواج بازار ومعاملات وآبادی املاك است ومردم در طلب سود برمیآیند ، برعکس اگرمالیات نقصان یابددست سلطان تهی مانده ووبال آن عایددولت گردد چه که دولت عبارت از بازار بزرگ یا خود تمام بازارها دولت است و اساس در آمد وهزینهٔ مملکت همان بازارمیباشدوهرگاه که بازاربزرگ کساد گردد دیگربازارها کسادترشود وحال روبسختی گراید.

بهرحال مردم شهر های اسلامی عبارت بودند از سلاطین و رجال که بواسطه زیرکی وهوش خود را بسلاطین نزدیك میساختند ، سپس توانگران و آنگاه طبقه متوسط یعنی سایر مردم که وضع زندگی آنان سته بزندگی آن سه طبقه بوده است. این وضع اجتماعی آنروز درممالك اسلامی بود که بکلی مخالف وضع اجتماعی امروز میباشدچون امروز آزادی فردی ازهرحیث تأمین شده وهرکس درکار خود استقلال تام دارد وخود راعضو جامعه‌ای میداند که بوجود وی نیازمند است(۱)صنعتگر یاتاجر

۱ ـ البته درممالك غربی (نه‌درممالك شرقی) وضع چنان است. مترجم

یا نویسنده یا کارمند دولت یا زارع یا هر کس دیگر در جامعه مقام مشخص معینی دارد .

ولی در شهرهای دورهٔ عباسی سایر طبقات ریزه خوار احسان بزرگان بودند و چشمشان بدست خلفاء امراء ورجال بود و آنان نیز بمالیاتها چشم دوخته بودند اگر مالیات افزوده میشد عطا و بخشش بزرگان افزون میشد وعکسش عکس بود ، مالیات رااز زارع میگرفتند وزارع در مرزعه کار میکرد و همانجا میزیست پس سر چشمهٔ درآمد خلفای عباسی قریه‌ها و مزرعه‌ها بود و از دسترنج کشاورزان بهره میبردند ، چنانکه امروز نیز چنین است ودرغالب ممالك فلاحتی اساس اقتصاد کشور بدست زارعین میباشد ولی غالباً در چنین ممالکی بهرهٔ خود زارع از سایر طبقات کمتر است بخصوص در ممالك قدیم ویا ممالکی که امروز بطرز قدیم اداره میشودچه در این ممالك (قدیم ویا امروزه که بسبك قدیم است) گروهی از زورمندان و همکاران آنان بر همه چیز دست انداخته‌اند واکثریت توده خدمتگزاران این عده میباشند ووسایل آسایش آنانرا فراهم میسازند وخدمتگزار وبنده وپیرو آنان هستند، اگر صنعتگرند برای آن عدهٔ معدود خانه وجامه واثاث خانه وجواهر وغیره فراهم میسازند، اگر دانشمند وهنرمندند در کاخهای بزرگان بطبابت وکتابت وغیره اشتغال دارند وبانمایش مناظر نیکو وسازو آواز وسرودن شعر وخواندن کتاب ومقاله ومانند آن گوش وچشم بزرگان رالذت می بخشند واگر برزگرهستند در باغها ومزرعه‌های بزرگان شب وروز کار میکنند تا برای آنان محصولات گرد آورند ودرهر دوره برزگر قسمت عمده اجتماع راتشکیل داده ومیدهد راجع بزارع وزراعت در جلد مربوط باوضاع اجتماعی ممالك اسلامی طور مفصل گفتگو میداریم .

پس بنا بر آنچه که گفتیم ثروت مردم شهرستانها تابع ثروت دولت ورجال دولت بود، مثلا چون در بار هرون الرشید قبلهٔ حاجات مردم میگشت وبیت المال از زر و سیم لبریز میشد برمکیان صدها وهزارها بذل و بخشش میکردند، بازرگانان وصنعتگران بخصوص جواهر فروشان وجواهر سازان بیش از دیگران غرق تنعم میشدند ، چون جواهر وزینت آلات از لوازم زندگانی تجملی میباشد ودر فصل سابق ملاحظه شد که

یحیی برمکی جعبهٔ جواهری ازجواهرفروش کرخ(بغداد) به هفت میلیون درهم میخرید وجواهر فروش بآن قیمت نمیداد ، درصورتی که آن جعبه جواهر قسمتی ازجواهرات آن مرد بوده وجواهرات بیشتری غیر از آن در مغازه خود داشته است ، جواهرات دیگری بنام ابن الجصاص (پسر گچ کار) دربغدادبوده که اموال وی درسال۳۰۲ بامر مقتدرمصادره گشت ومعادل بیست میلیون دینار پول وجواهر واشیاء دیگر ازسرای او بدست آمد یکی از ملاکین بغداد موسوم به محمدبن عمر سالی دومیلیون ونیم درهم بدولت مالیات اراضی واملاک می پرداخته است ، ثروت سایر شهرها رامیتوان از همین مقیاس بغداد مقایسه کرد .

درشهر استخر(فارس)خاندان متمولی بوده که آنانرا آل حنظله میگفتندوتمول آنان باندازه‌ای بود که سالی ده میلیون درهم مالیات میدادند، یکی ازافراداین خاندان بنام عمرو بن عینیه یك میلیون درهم به بهای چندین مصحف داده و آنرا درشهرهای اسلام پخش کرد ، دو تن دیگر از آن خاندان بنام مرداس بن عمر ، ومحمدبن واصل(دوپسر عمو) هر کدام سالی سه میلیون درهم مالیات میدادند .

تجار شهر سیراف نیز تمول زیادی پیدا کرده بودند بقسمی که سرمایه هریك از آنان ازشصت میلیون درهم میگذشت وثلث دارائی یکی از آن تجار که برای مصرف درامرخیری وصیت کرده بود به یك میلیون دینار می رسید ویکی دیگر از آن تجار خانه‌ای بنا کرد که سی هزار دینار مصرف آن شدوتمام این ثروت آنان از تجارت دریاوخریدوفروش عود و عنبر وخیزران وکافور وجواهر و عاج وآبنوس وفلفل ومانند آن بدست آمده بود .

و شهرهای نظیر سیراف از حیث ثروت در ممالك شرقی آنروزکم نبوده است .

علاوه بروزیران ووالیان وکاتبان که از نزدیکان خلیفه وکارمندان عالی رتبه دولت بودندسایر مردمانی که ازدوروونزدیك بدستگاه خلافت راه می یافتندثروت‌های هنگفت بدست میآوردند ، مثلا شاعران وساززنها وآوازه خوانها نیز هر کدام ثروت زیادی پیدا میکردند ، ابراهیم موصلی آوازه‌خوان هرون بیست وچهارمیلیون درهم از خود باقی گذارد وترکه جبرئیل بن بختیشوع پزشك هرون نود میلیون درهم بود.

همینقسم درسایرشهرهای اسلامی هر یك ازاین طبقات بواسطهٔ تقرب به بزرگان ثروت ومالی فراهم میآوردند ، حتی بازرگانان غالباً در پناه نفوذ و قدرت بزرگان آسوده میزیستند .

ده‌ها ده‌مسکن برزگر بودومردم بومی کشورهادر آنجامیزیستندوعربها آنرااهل خراج میگفتند اینان یا برای مالکین مزدوری میکردندویا باخلفاءورجال ومالکین بزرگ شرکت داشتند.در ممالك فارس وعراق روستائیان پیش ازاسلام غالباً خود مالك بودند وپس ازاسلام بواسطه همین مالك بودن دردستگاه خلفاءراه یافتند و با آنان شریك شدند ، امانظر بجهاتی که گفته شد کمتر روستائی بود که ازخودملك ومزرعهٔ مستقلی داشت .

بنا براین ده‌نشینان همینقدر خوش بودند که میتوانستند باکشت وکار زندگی بخورونمیری داشته باشند ، گرچه بیشتر آنان درمنتهای بی‌نوائی میزیستندو چه بسیار از روستائیان که در همه دورهٔ زندگی خویش پول‌زر (دینار) نمیدیدند ودولتیان در شهرها نشسته از دسترنج آنان هزاران دینار بیهوده میبخشیدند . بدبختی و گدائی روستائی چنان بود که اگر دیناری اتفاقاً بدستش میرسید آنرا سجده میکردودوبار وسه بار آنرا میبوسید واگر ده یا بیست دینار میدید از شدت خوشحالی میمردو یا دیوانه میشد،مثلادرقرن سوم هجری احمدبن طولون که مرد باجودو کرمی بودفرمانروای مصر گشت و کاخها وباغها و اصطبلهای بسیار برای تجمل و خوشگذرانی خویش بنا کردوهرماه هزار دینار بفقیران صدقه میداد . روزی یکی از گماشتگان نزداحمد آمده گفت زنانی باجامه نیکوو انگشتری طلا نزدمن میآیند وصدقه میطلبندبا آنان چه کنم . احمد گفت هرکس دست سؤال دراز کرد باید باو چیزی داد . آری چنین فرمانروای با سخاوتی در یکی ازروزهای سرد زمستان برای گردش سوار شده با همراهان از (مقس) بطرف فسطاط میرفت،صیادی ژنده‌پوش را دید که تقریباً تمام بدنش بیرون است وکودکی باهمان بدبختی همراه وی است و هردو دام بدریا افکنده ماهی صید میکنند ، احمد را دل برآن پدروپسر بسوخت وبگماشته خود نسیم گفت بیست دینار باین صیادبده، مونس،چنان کرد ، احمد ساعتی بگردش رفته مجدد از آنراه باز

آمد صیاد را مرده‌دید وپسرش را گریان بر کناروی یافت ، احمد گفت گمانم کسی از غلامان وسپاهیان این مرد را کشته ودینارهایش را ربوده است . سپس خود نزدیك آمده از پسرپرسید که پدرت را چه شد ؟

پسر اشاره به نسیم کرده جواب‌داد که این مرد پدرم راکشت چه‌خوددیدم که وی چیزهائی در کف او نهادواو آنها را گردانیده لختی نگریست سپس فریادی‌زده جان‌داد.احمد به نسیم گفت تا آن مرده را بازرسی کرد وتمام بیست دینار را نزدوی یافت وهرچه‌اصرار کرد که‌پسر آن طلاهارا بر دارد نپذیرفت‌وهمی گفت که‌این‌چیزها قاتل پدر من بوده وقاتل‌من نیز خواهد شد ، احمدقاضی وپیر مردان قریه مقس را حاضر کرده فرمان‌داد تا در آنجاازبهر کودك‌ملکی به پانصد دینار بخرند ومحصول آنرا برای آن‌کودك محفوظ دارند ونام‌کودك رادر دفتر جیره‌خواران ثبت‌کنند تا از مقرری دولت نیز بهره‌مند گردد . احمد میگفت چون من باعث قتل پدر او شدم باید با پسرش تلافی کنم چه اگر من بیکباره بیست دینار بوی نمیدادم البته‌نمی‌مرد و اولی آن بود که دینار دینار باو میبخشیدم تا از شدت شوق جان ندهد .

آری صیادی که درمجاورت‌پایتخت میزیسته بچنین وضعی گرفتار بوده‌والبته روستائیان و برزگرانیکه دور از بساط عیش و نوش وتجمل امراء وخلفاء درده‌های گوشه وکنار زندگی‌میکردند قطعاً حال وروزشان تباه‌تر بوده است .

شهر های اسلامی

منظور از شهرهای‌اسلامی آن شهرهائی است که‌مسلمانان خود بنا کرده اند و شهرهائیکه پیش از فتوحات اسلامی در ممالك روم و ایران ومصر بوده و بعداً بدست مسلمانان افتاده جزء این صورت در نمیآید،درهر حال‌شهرهای‌اسلامی‌درمصرو عراق و شام و افریقا و اندلس وایران وغیره‌متعدداست‌وبعضی ازآن مانند‌بصره بغدادوقاهره هم امروز پا بر جاست وپارهٔ دیگر مانندفسطاط وزهراء و غیره ویران گشته اشت و اینك‌بشرح تاریخ شهرهائی میپردازیم که‌درایام‌تمدن اسلامی ایجادشده‌واین‌مختصررامتمم جلد دوم قرار میدهیم و پیش از شروع بمقصود چند کلمه ازعلل وموجبات‌پیدایش‌این شهرها بدست اعراب ومسلمانان بازمیگوئیم.

مسلمانان در آغاز اسلام صحرا گرد وچادر نشین بودند واز اقامت در شهرها وکنار برج وبارو بیزاری داشتند و نمیخواستند در شهرهای محصور بمانند ودر ابتدا که بممالک مصر و عراق و شام حمله آوردند زنان و کودکان را نیز باخود میبردند وهمینکه شهری را میگشودند در بیرون شهر چادر میزدند ودرهمان چادرها که در واقع اردوگاه بود بازن وفرزند اقامت میکردند، عمر مخصوصاً اصراری داشت که لشکریان اسلام در جائی که میان آنان ومدینه رود یادریا باشد فرود نیایند تاعمر بتواند برمرکب خودسوارشده بدون مانع سروقت آنها برود وبه‌همین نظر عمروعاص در فسطاط وسعد وقاص در کوفه وبصره اردو زد و این اراضی را رابط یا اردوگاه ولشکرگاه میخواندند ولی چون مدتی دراین اردوگاه ها ماندند خواه‌ناخواه مجبور گشتند خانه‌ها وبازارها وعمارات دیگری در آن نقاط بسازند وبتدریج شهرهای کوفه وبصره وفسطاط از آن اردوگاه‌ها پدید آمد.

اما همینکه تدریجاً ممالک اسلامی وسعت یافت ودولتهای اسلامی متعدد گشت، مسلمانان برای حفظ خودشان ازتعرض مخالفان یا بیادگار فتوحات خویش شهرهائی بنا کردند، چنانکه منصور وخلفای فاطمی مصر شهر بغداد وقاهره را برای محافظت خود وخاندان سلطنتی خود ساختند، گاه‌هم خلفاء برای تفریح وتعیش ودور بودن از مردم شهرهائی میساختند، مانند سامراء ومتوکلیه وزهراء وغیره که بجهات اخیر بناشد وذکر همهٔ آنان موجب طول کلام خواهد بود.

اینک بشرح معروفترین شهرهای اسلامی در عصر ترقی و ثروتمندی اسلام می‌پردازیم.

بایددانست که مورخین اسلام مانند سیاحان امروز اوصاف بسیاری از شهرها رانگاشته‌اند ولی هیچیک از آنان مثل جهانگردان امروز مساحت اراضی شهر وجمعیت آنرا ذکر ننموده‌اند، بلکه آنچه راجع بشهرهای اسلامی نوشته اند ازتعداد حمامها و مسجدها و مانند آن بوده و غالباً آن اعداد را نیز مبالغه آمیز گفته‌اند. بقسمی که تصدیق آن چنانکه ملاحظه خواهد شد دشوار مینماید.

اکنون شهرهای معروف اسلامی را مطابق نوشته و گفته قدما شرح میدهیم .



مجسمه سفالین ساخت قرن پنجم هجری

بصره

یکی ازقدیمی ترین و آبادترین شهرهای اسلامی است که هنوز باقی میباشد. درابتداء اردو گاه عرب بود و میان آن لشکر گاه تامدینه بدستور عمر آبی وجود نداشت، چه که از کرانه غربی فرات تامکه زمین ریگزار و کوه وصحراست ورودی فاصله نمیشود درسال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان کلبه هائی از نی در آنجا ترتیب داد و سپس از بیم آنکه مبادا آتش سوزی شود با اجازه عمر، نی را بخشت تبدیل کردند و شهر کوفه که بعداً راجع بآن صحبت میداریم نیز چنین بوده است. شهر بصره در آغاز چند کوی بود و هر قبیله‌ای در کوی خود میزیستند وسیعترین خیابان بصره شصت ذراع بود و آنرا مربد نامیدند، سایر خیابانها بیست ذراع و کوچه‌ها هفت ذراع عرض داشته است، درمیان هر کوی میدانی برای بستن اسب‌ها و گورستان ترتیب دادند و بنای خانه ها را متصل بیکدیگر ساختند ، چون بصره دارای موقعیت تجارتی و رابط ایران و شام بود لذا بسرعت رو به آبادی گذاردو درزمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد و بروسعت و آبادیش افزوده گشت بقسمی که در زمان خالدبن عبدالله قسری مساحت آن تا دو فرسخ دردو فرسخ رسیدو درواقع تاسی وشش میل مربع بدون پستی و بلندی درزمین هموار بصره خانه و مغازه وسایر ابنیه دیده میشد و این مساحت ازمساحت شهر فعلی قاهره با آبادی و وسعت کم نظیر آن افزون‌تر میباشد .

در زمان عباسیان بصره مرکز مهم تجارتی اسلام گشت و خط کشتیرانی و کاروان تجارتی از مشرق بصره تاهند وچین واز مغرب تاانتهای بلادمغرب و از جنوب تاجبشه امتداد یافت و در لنگر گاه آن همه روزه کشتی های بسیار لنگر میافکند وانواع کالاهااز قبیل پارچه وعطر و چوب وغیره حمل میکرد. بیشتر آبادی بصره بواسطهٔ مردمی بود که برای کسب و تجارت بآنشهر میآمدند و در آنجا خانه وباغ و دریاچه و کاخ و میدان میساختند . ابن حوقل در وصف بصره چنین میگوید :

« این شهر دارای منظره های زیبا، میدانهای وسیع مجلل ، دریاچه‌های وسیع و خانه های عالی و میوه های نغز خوش میباشد و هیچگاه روی آب بصره از مردم خوشگذران خالی نیست و پیوسته آیندگان و روندگان درفراز و نشیب حرکت میکنند » .

آبهای بصره مرتباً لنگرگاه صدها کشتی بوده‌است و در جای دیگر این کتاب گفته شد که یك تاجر اهل بصره سالی صدهزار دینار مالیات میداد و میزان ثروت سایر تجار آنشهر را میتوان از این رود دانست، چون در آنشهر بازرگان خرد و کلان بسیار بوده است.

مردم بصره از همان ایام بجهانگردی از نظر تجارت معروف بودند تا حدی که سود طلبی و کوشش آنان در راه تجارت ضرب‌المثل شده در بارهٔ آن میگفتند: اهل بصره و خوزستان برای بازرگانی تا دورترین نقاط دنیا میروند و هر کس از مشرق بفرغانه و از مغرب به‌سوس اقصی (در افریقا) رود در آن نواحی یکی از اهل بصره یا خوزستان یا حیره را خواهد دید و در واقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریه امروز بودند که اینان هم چون نیاکان خود (فینیقیان) بمنظور تجارت تا همه‌جا میروند.

در جلد اول تاریخ تمدن در ضمن صحبت از وسعت شهر بصره گفته شد که بنا بقول استخری در زمان بلال بن ابی برده در سال ۱۱۸ هجری ۱۲۰ هزار نهر در زمینهای بصره جاری بودو برروی همهٔ آن نهرها کرجی حرکت میکرد اتفاقاً استخری در صحت این موضوع شك یافته شخصاً در قرن چهارم هجری ببصره رفته است و آنچه را که بچشم خود دیده چنین نقل میکند:

«من شمارهٔ نهر های بصره را آنطور که شنیده بودم باور نمیتوانستم، تا اینکه خود به بصره آمدم و اراضی وسیعی در بصره دیدم که در مساحت یك تیرپر تاب نهرهای کوچکی در آن حفر کرده بودند و کرجیهای بسیاری روی آن نهرها حرکت میکرد و هر نهری بنام شخصی که آنرا حفر کرده و یا محلی که از آنجا میگذشت منتسب شده است و چون این بدیدم باور کردم که در مساحت بصره صدو بیست هزار نهر جاری میباشد. بعلاوه ابن حوقل نیز شماره نهرهای بصره را صدو بیست هزار ذکر نموده‌است.

با همهٔ این احوال از زیادی نهرهای بصره در تعجب بودم تا اینکه بمرد دانشمندی از مردم بصره برخوردم که سالیان دراز در آنشهر بوده و از جزئیات آنشهر اطلاع داشته است و همینکه تردید خود را در بارهٔ شمارهٔ نهرها بیان کردم آنمرد گفت که نهرها نزدیك بهم کنده میشود و بمجرای کوتاهی منتهی میگردد بقسمی که هر شاخه از

آن رانهر همیخوانند . پس ازشنیدن این تفصیل باور کردن آن شماره برمن (استخری) آسان گشت . «نکتهٔ دیگر اینکه مساحت خود شهر بصره به تنهائی سی وشش میل مربع نبوده بلکه باغها ومزرعه‌ها و نخلستانهای توابع آن که تا آبادان در کنار خلیج فارس امتداد داشته جزء این مساحت درمیآمده است والبته بارعایت آبادی وحاصلخیزی اراضی مجاور بصره میتوان تصدیق کرد که مساحت شهر بصره وتوابع آن به سی وشش میل مربع میرسیده است. مؤید این گفتار نوشته‌های ابن حوقل و استخری درباره بصره است که چنین مینویسند :

« نخلستانهای بصره از عبدسی تا آبادان بطول پنجاه وچند فرسخ بهم پیوسته است وهرجا که انسان در طول وعرض این مساحت فرود بیاید کنار نخلستان یاباغ یا نهر آب است . »

حال اگر عرض این مساحت را نصف طول آن فرض کنیم هفتادو پنج میل در صد وپنجاه میل ویا ۱۱/۲۵۰ میل مربع مساحت بدست میآید وبودن ده نهر کوچك در هر میل مربع چیزی نیست که قابل تردید باشد

کوفه

این شهر چند ماه پس از بصره بدست سعد وقاص بنا گشت و در علت پیدایش آن چنین گفته اند : که پس از شکست ایرانیان وتسخیر شهر مداین (تیسفون) بدست اعراب سعد وقاص فرمانده سپاهیان اسلام چند صحابی نزد عمر فرستاده تا مژده فتح را بدو ابلاغ کند ، عمر فرستادگان سعد را زرد وزار ونزار دید وهمینکه سبب را پرسید گفتند : بدی آب وهوای عراق ماراچنین کرده عمر فرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که بامزاج آنان سازگار باشد واتفاقاً درهرجائی که شتران اعراب خوش و سالم باشند خود آنان نیز در آنجا سلامت خواهند زیست، باری سعدوقاص بدستور عمر باکمك سلیمان وحذیفه زمینی در کنار فرات (میان حیره وفرات) برای اردوگاه انتخاب کرد که هوای آن مطابق فرمان عمر بری وبحری است و تا شهر مدینه رود ودریاچه‌ای فاصله ندارد ودر آغاز خانه‌ها را ازنی ساخت که شبیه بچادر بود ، اما پس از اندی آتش سوزی در گرفت و مقداری از خانه های نیین سوخت .

مسلمانان با اجازه عمر خانه‌های خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنرا بلند نکردند و هیچ کس حق نداشت بیش از سه اطاق مالك شود .



نمونه‌ای از ظروف سفالین قرن ششم هجری

شهر کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد چه که حضرت امیر (علی علیه السلام) آنرا پای تخت قرار داده و در همانجا بدرجه شهادت رسید .

فسطاط

نخستین شهر مسلمانان درمصر فسطاط است و آنرا عمرو عاص در سال ۱۸ هجری در محلی که اکنون قاهره و مصر قدیم است بنا نمود واکنون چیزی از آن بجانمانده جزخرابه‌های مسجد عمرو وپاره‌ای تل‌ها وویرانه‌ها که تا کوه مقطم امتداد می‌یابد ، سپاهیان اسلام

برای تسخیر قلعهٔ بابل باین محل آمده اردو زدند و همینکه آن قلعه را گشودند عازم اسکندریه شدند . قلعهٔ بابل در این ایام بدیر نصاری یادیرمار جرجس شهرت دارد باری همینکه عمروعاص عزیمت اسکندریه‌نمود فرمان دادسرا پرده (فسطاط) او رابر کنند ومأمورین که برای بر کندن‌فسطاط رفتند دو کبوتر را درون آن دیدند که تخم گذارده‌اند و روی آن نشسته‌اند ، مأمورین این جریان راباطلاع عمروعاص رساندند ، عمر وعاص را بر آن کبوتران‌رحم آمده فرمودسراپرده او را باقی گزارند وچندقبطی‌رابمواظبت‌سراپرده‌و کبوتران گماشته‌خودباسکندریه‌رفت‌وهمینکه آنجارا گشودنامه‌ای‌به‌عمر نگاشت‌وازوی‌اجازه‌خواست که سپاهیان‌اسلام‌رادراسکندریه‌نگاه دارداماچون میان‌اسکندریه ومدینه‌رودنیل‌فاصله‌بود عمر مطابق‌معمول با آن‌پیشنهاد موافقت‌نکردو در جواب عمرو عاص مرقوم داشت که‌این‌پیشنهاد مرا خوش نیامدزیرا دوست ندارم در تابستان‌وزمستان‌میان‌من‌ومسلمانان آبی فاصله‌باشدبلکه‌مایلم‌جانی مسلمانان اقامت‌کنندکه هر گاه بخواهم برمرکب خود سوار شده بلا مانع نزد آنها بیایم ، عمر و عاص پس از دریافت این پاسخ‌عده‌ای‌ازسپاهیان رادراسکندریه ساخلو قرار داده و بابقیه‌لشکر بقلعهٔبابل باز آمدوچون‌بدانجارسیدکبوتران بسیاری دیدکه در سرا پرده وی تخم گذارده و جوجه در آورده بودند ،عمرودرشمال‌قلعه‌بابل‌شهری بنا کرده بمناسبت سراپردهٔ خود فسطاط آن شهر را نیز فسطاط نامید و از آن پس قبیله‌ها بیکدیگر پیوسته ، لشکریان درآن نواحی برای خود خانه‌ها ساختندوچهار نفر از بزرگان لشکر بدستور عمرو عاص مأموریت یافتندکه‌هرطایفه و قبیله‌ای‌رادر محلی قراردهند وهرقدر دامنهٔ فتوحات اسلامی در مصرو اطراف آن توسعه پیداکرد بهمان نسبت هم بر آبادی و وسعت شهرفسطاط‌افزوده شدتاحدی‌که‌طول آن بر کرانه رود نیل تاسه میل رسید . تاریخ نویسان عرب مطالبی در بارهٔوسعت‌و آبادی‌فسطاط نوشته‌اندکه تاحدی خالی‌ازاغراق نمیباشد ،از آنجمله برای فسطاط ۳۶ هزارمسجد ۱۱۷۰حمام وهشت هزار کوچه ذکر نموده‌اندکه درتمام‌آن کوچه‌ها مرتب‌آمد وشد بوده است ، گرچه این ارقام قدری‌مبالغه‌دارد ولی‌درهرحال‌از آبادی‌وعظمت فسطاط حکایت‌میکند . شریف عقیلی از شعرای‌آنروز فسطاط اشعار ذیل را دروصف فسطاط

سروده است :

ترجمهٔ اشعار :

« از برای دیدن فسطاط بآتش شوق و اشتیاق میسوزم ، فسطاط بباران نیاز ندارد چه‌که نیل بهتر از هربارانی‌است وازکنار آن میگذرد وباغ‌های آنرا شاداب و خرم میدارد ، فسطاط عروسی است که کوه مقطم تاج آن و رود نیل گردن بند مرواریدآن میباشد. »

بزودی جمعیت فسطاط روبفزونی گزارد و ناچار خانه ها راپنج طبقه و هفت طبقه بناکردند و هزینهٔ ساختمان بعضی‌ازخانه‌هاتا۷۰۰ هزاردینارمیرسیدوچه بساکه در یك عمارت چند طبقه بیش از دویست نفر منزل داشتند و از جمله عمارات مجلل فسطاط حرم سرای خمارویه بودکه هزینهٔ بنای آن هفتصد هزار دینار شد ، دیگراز خانه‌های زیبا و باعظمت فسطاط سرای عبدالعزیز بوده‌است‌که روزی چهارصد مشك (راویه) آب در آن خانه مصرف میشدوبنا بنوشتهٔیکی‌ازمورخین‌شانزده‌هزارسطل باقرقره‌وطناب از پنجره‌های این عمارت برود نیل‌آویخته‌بود و هرروزه باآن‌سطل‌ها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب بالا میکشیدند . مسافری‌که در اواخر قرن سوم هجری (در زمان خمارویه پسر احمدبن طولون)به‌فسطاط آمده ازعظمت وآبادی آنشهر چنین میگوید :

«اتفاقاًمرابصنعت گری‌احتیاج افتادوهرچه‌جستجو کردم در آنشهرصنعتگربیکاری نیافتم در صورتیکه هفتاد هزار صنعتگر درآن شهر کارمیکنند وهر صنعتگری دوسه شاگرددارداین‌شاگردان غیرازخدمتگارانی‌هستندکه کارصنعتگران را انجام داده مرخص میشوند دیگر از داستانهای مربوط بعظمت و توانگری شهرفسطاط و مردم فسطاط موضوع تعدادبسترهاوفزونی‌اثاث خانه‌هاست وچه‌بساکه‌یکنفر ازاهل‌فسطاط هزار یا ده‌هزار بستر داشته است» و بنابگفته یکی‌از مورخین مردی ازاهل فسطاط سیصد بستر داشته‌که هربستری‌مخصوص به‌یك‌هم خوابه وی بوده است .

قضاعی مورخ میگوید : « درضمن جهیزیه قطرالندی دخترخمارویه هزاربند شلواربودکه‌هربندی‌ده دینار میارزید » وبااین‌وصف تنهابهای‌بندشلوارهای این‌بانوی مصری بده‌هزار دینار بالغ میشد.

مقریزی و سایر تاریخ نویسان مطالب مفصلی از خوراکیها و نوشابه‌ها و سایر تجملات گوناگون مردم فسطاط نگاشته‌اند که نقل همهٔ آن در این کتاب موجب طول کلام خواهد شد.

بغداد

ابوجعفر منصور عباسی در سال ۱۴۵ هجری آن را بنا کرده، پای تخت خود ساخت و تاکنون آن شهر باقی است ولی محل شهر تابحال چند مرتبه تغییر کرده است و موجب ایجاد آن شهر چنان بود که سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی و برادرش منصور کوفه را برای اقامت خود برگزیدند، چه که آن شهر بعراق و ایران که محل و مرکز یاران آنها محسوب میشد نزدیك بود، سپس منصور در نزدیکی شهر انبار شهری بنام هاشمیه بنا کرد و اقوام و کسان خود را از علوی و عباسی که هاشمی نژاد بودند بدان شهر کوچ داد و برادرش سفاح نیز بهاشمیه آمد و همانجا در گذشته بخاك رفت و قبرش هم اکنون در آنجاست، منصور چندسال دیگر در آن شهر ماند ولی اجتماعی بنام راوندیه در هاشمیه بر منصور شوریدند و منصور از شهر هاشمیه متنفر شده درصدد برآمد شهر تازه‌ای بنا کند و از هاشمیه برود و پس از جستجوی فراوان سرزمین بغداد را پسندیده آنجا را شهر کرد که بمدینه منصور و یا شهر بغداد معروف شد.

ساختمان شهر بغداد در ساحل غربی دجله بشکل مدور آغاز گردید و در اطراف آن خانه‌هائی برای غلامان و ملازمان ساختند و چون نوبت خلافت بمهدی رسید لشکرگاه خود را در کرانه شرقی دجله قرار داد و آن محل به عسکر مهدی موسوم شد و تدریجاً اعیان و اشراف دولت بدان محل منتقل شده خانه‌ها و عمارتهای عالی برای خود بنا کردند و دربار خلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت و در دو طرف مشرق و مغرب دجله باغها و عمارت‌ها احداث گشته طرف شرقی را رصافه و طرف غربی را کرخ نامیدند

در زمان مأمون شهر بغداد به منتها درجهٔ وسعت و عظمت رسید و مساحت آن به پنجاه و سه هزار و هفتصد و پنجاه جریب بالغ شد که بیست و شش هزار و پنجاه جریب آن در طرف مشرق دجله و بیست و هفت هزار جریب در طرف مغرب بوده است و اگر

هر جریبی را ۳۶۰۰ ذرع فرض کنیم مساحت شهر بغداد آنروز بالغ بر ۱۶ هزار فدان میشد که البته مساحت بسیار بزرگی میباشد ودر تمام این مساحت باغها و عمارتهای نیکو ایجاد شده بود. خطیب بغدادی مورخ میگوید: «شهر بغداد از چهل شهر تشکیل میبافت که بهم متصل بوده است و ۶۵ هزار حمام داشته است» مؤلف سیر الملوك در توصیف آبادی بغداد میگوید: «که این شهر شصت هزار گرمابه داشته و در هر گرمابه لااقل ۵ نفر کار میکردند و با این حساب سیصد هزار تون تاب ودلاك وزباله کش فقط در حمامهای بغداد مشغول بوده اند. مؤلف مزبور در مقابل هر گرمابه پنج مسجد ذکر نموده و شمارهٔ مساجد بغداد را سیصد هزار دانسته است و بطور متوسط برای هر مسجد پنج نماز گزار فرض کرده و از آنرو نماز گزاران شهر بغداد را یك میلیون و نیم دانسته است.



کاسهٔ سفالین ساخت قرن ششم هجری

ولی بطور کلی این ارقام با موازین علمی و ریاضی درست در نمیآید وفقط از عظمت و آبادی بغداد آنروز نموداری میباشد و از تمدن عالی آن روز مسلمانان حکایت میکند.

طبری میگوید: «درسال ۲۵۵ شورشی در بغداد واقع شد و هنگام شورش صدهزار

نفراز روی دجله عبور کردند» . این گفتهٔ طبری خود دلیل دیگری بعظمت و آبادی بغداد آنروز است، چه اگرصدهزار نفر ازدجله عبور کرده‌اند لااقل ده برابراین عده ازدجله نگذشته‌اند واز آنرومیتوان جمعیت‌شهررا دومیلیون یایك‌میلیون ونیم تصور کرد و طبعاً در اطراف شهر نیز ده‌ها و آبادیهائی بوده که جمعیت آن بر آن تعداد افزوده میشود .

ابن‌حوقل که درقرن چهارم هجری بغداد را دیده در وصف آن چنین‌میگوید:

«آبادی بغداد وکوفه بهم پیوسته است‌ونهرهای فراوانی‌ازرود دجله‌جداشده باطراف جاری میشود» .

مسلمانان بجزبصره وکوفه و بغداد شهرهای دیگری نیز بناکرده‌اندکه ازآن جمله قیروان (درافریقا) واسط (درعراق) میباشد وازآن گذشته مسلمانان شهرهای بسیاری رادرمصر وعراق وشام وایران وغیره فتح کرده‌بروسعت و آبادی آن افزودند وشهرهای دمشق (درشام) اسکندریه (درمصر) قرطبه وغرناطه‌وطلیطله (دراندلس) از جملهٔ آنشهرها میباشد وامیداست که درضمن‌تشریح‌اوضاع اجتماعی مسلمانان آنروز مطالبی‌دربارهٔ تمدن و آبادی آنشهرها ومردم آن بنگاریم .

پایان جلد دوم

فهرست اسامی

حروف الف

آبادان ۴۸-۹۸- ۲۲۰
آذربایجان ۲۸ ، ۵۲، ۵۶-۵۷، ۶۸
۱۱۴، ۱۵۱، ۱۷۸
آران ۴۸
اردبیل ۵۶
آلمان ۱۲۱
آمل ۵۷، ۵۸
آسیا ۴۷، ۵۰
آلبانی ۱۲۱
اباذر ۱۸، ۱۹، ۱۷، ۱۶۵
اباهریره ۱۱
ابن اشعث ۱۷، ۲۱، ۲۴
ابن اثیر ۷۹
ابن حوقل ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳
۱۶۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
ابن خردادبه ۴۶، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶
۷۰ ، ۷۱ ، ۷۸ ، ۸۲ ، ۱۱۳ ، ۱۴۴
۱۴۶
ابن‌خلدون ۴۶ ، ۶۰، ۶۱ ، ۶۲، ۶۳
۶۴ ، ۶۶ ، ۷۰، ۷۱، ۸۱ ، ۱۲۱ ،
۱۳۳، ۱۹۶، ۲۱۱
ابن حبحاب ۱۰۳
ابن زیاد ۲۷
ابن فرات ۱۹۵، ۲۰۲
ابن جبیر ۱۹۲
ابن مقله ۱۹۲
ابن خلکان ۶۰
ابن زیات ۱۶۴، ۱۹۲
ابن عمار ۱۷۰
ابن رائق ۱۷۳
ابن الجصاص ۲۲۳
ابوبکر ۱۲، ۱۳، ۱۶۵، ۱۷۳
ابوالحسن ۱۵۸، ۱۹۳
ابومسلمه ۲۰۲
ابومسلم ۳۷، ۲۰۲
ابودلامه ۳۷
ابن طولون ۱۰۲، ۱۷۱
ابن طاهر ۱۷۹
ابن ابومریم ۱۵۸
ابویوسف ۲۸
ابونواس ۱۵۸
ابوالعتاهیه ۹۷
ابوطالب ۱۸۵
ابراهیم ۱۳۶
اتامش۱۵۶
اتازونی ۱۲۱
اتریش ۱۲۱
احسن التقاسیم ۱۰۹، ۱۱۶
احمد۱۳۰، ۱۳۶، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۸۴
اخنا ۲۲
ادوارد ۱۷۳
استامبول ۱۰۳، ۱۵۹
اسپانی ۴۹، ۱۲۱، ۱۲۷
اسامه ۳۵
استخری ۴۷، ۵۰
اصفهان ۵۳، ۵۶، ۷۶، ۱۱۱، ۱۳۷،
۱۹۱

اسکندریه ۱۳۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۲
اسکندرونه ۵۰
اروپا ۱، ۴۷، ۱۲۱
ادرنه ۲۰۶
اردن ۵۶، ۶۹، ۸۰
ارمنستان ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۷۸
۹۴
ارزن ۵۶، ۷۷
ارگان ۵۴
ارومیه ۵۶
اردشیر ۵۳، ۱۴۶
استراباد ۵۷
اسفراین ۵۸
انگلیس ۹۳، ۹۴، ۱۲۱، ۱۷۰
۱۷۳ ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۷
ابرشهر ۵۸
اشروسنه ۵۸، ۱۸۲
افشین ۱۷۹
البرز ۵۷
انطاکیه ۵۰
انبار ۲۲۴
اخلاط ۵۶
امریکا ۱
اندلس ۱۰، ۴۹، ۲۱۵، ۳۸، ۴۵،
۱۹۶، ۱۹۷
انوشیروان ۹۷
افریقیه ۱۶، ۲۴، ۴۳، ۴۹، ۶۰،
۶۳، ۶۴، ۹۱، ۱۴۴، ۳۱۵، ۳۱۹
اهواز ۲۷، ۴۷، ۵۳، ۶۰، ۶۲، ۶۷،
۷۵، ۷۹، ۱۳۶
امین ۳۹، ۴۲، ۲۴، ۶۴، ۱۲۸،
۱۵۸
ایتالی ۱۲۱
ایران ۵، ۱، ۳۶، ۳۷، ۶۰، ۸۱
۹۵، ۹۷، ۱۰۵، ۱۵۴، ۹۳، ۲۱۵
۲۱۸، ۲۲۴

ب

بابل ۷۲
بابك ۱۷۸
بخارا ۵۸، ۱۰۰
مبرهن آباد ۵۵
بردعه ۵۶
برقه ۴۹
بقیع ۱۰
بحرین ۱۱، ۱۴، ۱۱۲، ۱۹۸
بشیر ۱۴۷
بریتانیا ۹۰، ۹۱، ۱۲۰، ۲۰۹
بصره ۴، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۶، ۸۴
۹۸، ۲۱۰، ۲۰۱، ۱۱۰، ۱۳۴
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۹۸، ۱۵۲
۱۵۳
بغداد ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۹، ۶۱
۶۳، ۶۴، ۷۰، ۱۵۳، ۱۹۳، ۲۱۰
۲۱۳، ۱۴۳، ۸۱، ۸۴، ۹۸، ۱۰۸
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۶۳
۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۸۵
۱۸۷، ۲۰۲، ۶۸، ۷۰، ۳۱
بهبهان ۵۴
بین‌النهرین ۵۱، ۵۳

پ

پاکستان ۹۳
پرویز ۹۸
پنجه علی ۶۵

ت

ترکستان ۵۸، ۲۰۹، ۹۴، ۱۳۱
ترکیه ۹۴
ترانسوال ۲۰۷

تفلیس ۵۶، ۶۵
تونس ۴۹
تکریت ۷۶

ج

جاحظ ۲۱
جبرائیل ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۳
جراح ۲۹
جرجیس ۲۲۲
جزیره ۵۱، ۵۲
جزایر ۹۴
جبل طارق ۴۹
جیرفت ۵۴
جراب الدوله ۶۱
جنید ۳۳
جعفر ۱۷۶
جیحون ۵۸
جوهر ۱۰۹

چ

چین ۲۱۸، ۱۲۱، ۱۱۰

ح

حامد ۲۰۳
حارث ۳۰
حجاج ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶
۲۹، ۳۳، ۱۱۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵
حجاز ۱۶۳، ۹۰، ۶۹
حسن ۸۳، ۱۵۰، ۱۱۰
حسین ۲۰۳، ۱۶۹
حنین ۱۷، ۳۵
حلوان ۷۶، ۶۷
حمص ۳۸، ۷۷، ۴۹، ۵۰
حماد ۱۲۴
حکم ۴۵
حیان ۳۰، ۳۴
حیره ۲۲۰
حیدر آباد ۵

خ

خالد ۲۰۴، ۲۱۸، ۳۳، ۱۴۵
خاقانی ۱۹۳، ۲۰۲، ۱۹۲
خراسان ۵۸، ۶۷، ۷۹، ۷۶، ۵۷
۲۹ ۱۹۸، ۲۰۴، ۱۷۸، ۳۶، ۸۸
۱۷۶، ۳۳، ۴۰، ۴۴، ۱۲۴، ۱۲۷
۱۲۸، ۱۶۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۱
خزر (دریا) ۵۷، ۱۶۹
خلیج فارس ۹۸، ۱۶۴
خارویه ۲۲۳
خوارزم ۵۸
خوزستان ۲۱۹، ۲۷، ۵۶، ۱۰۳
۱۵۷
خیزران ۱۵۵، ۱۵۶

د

دامغان ۸۷
داود ۱۵۱
دجله ۶۲، ۵۲، ۹۹، ۹۸، ۸۸، ۲۲۴
دماوند ۱۵۲، ۱۳۶، ۶۱
دعبل ۴۱
دمشق ۳۷، ۱۰۰، ۱۱۰، ۵۰، ۶۰
۸۰، ۶۹
دنیور ۶۲

ر

رامهرمز ۵۳
راضی ۱۷۳، ۱۴۳
ربنده ۱۸
ربه ۴۹
رضائیه ۵۶
ربیع ۱۶۲، ۲۰۵
رصافه ۲۲۴
روسیه ۱۸۰، ۹۴، ۱۲۱
روم ۲۱۵
رویان ۵۷
ری ۱۵۲، ۱۶۲ ۵۶، ۶۸، ۷۶

ز

زبیده ۴۴، ۱۲۸ ۱۷۵
زبیر ۱۷
زنجان، ۱۵۲
زهراء ۱۳ ۲۱۶
زهیر ۱۰۴
زیاد ۲۰
زویله ۴۹

س

سامره ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۶، ۲۱۶، ۱۸۰
ساوه ۱۳۷
سالم ۱۶
سعد ۱۴، ۲۳۰
سلیم ۱۱۶، ۱۱۸
سغد ۵۸، ۱۲۸
سفاح ۲، ۴۲، ۱۷۸، ۱۵۵، ۱۲۳
۱۳۲، ۲۲۴
سفیان ۱۶۴
سرخس ۵۸
سمرقند ۵۸
سند ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۹۴
سهل ۱۱۵
سلیمان ۳۳، ۹۵، ۲۰۳، ۲۲۰، ۱۵۳
۱۱۶
سودان ۹۴، ۱۱۲
سوریه ۱، ۱۱۱، ۹۴، ۲۱۹
سیراف ۲۱۳
سیرجان ۵۴
سیستان ۶۷، ۷۶، ۵۴، ۵۷، ۵۸

ش

شام ۱۱، ۱۸، ۲۳، ۴، ۱۱۰، ۱۱۱
۵۰، ۵۱، ۱۶۸، ۱۱۴، ۳۴، ۳۶
۹۱
شاهك ۱۸۱، ۱۵۶
شبلی ۵
شاهپور ۵۴
شریف ۲۲۲
شهرزور ۵۲، ۵۶، ۷۹، ۷۶
شیراز ۵۳، ۱۰۹
شیرزاد ۱۸۷
شوش ۵۳

ص

صلاح الدین ۱۴۷
صنعاد ۱۱۲

ط

طاهر ۱۷۸، ۲۰۴
طبری ۱۸۰
طبرستان ۶۸، ۷۶، ۵۷
طوران ۵۴، ۵۵
طسوج ۷۲، ۷۳
طرابلس ۹۴

ع

عباس ۳۷
عباسه ۱۷۶
عبدالله ۲۳ ، ۳۵ ، ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۷
۶۶ ، ۱۶ ، ۱۹۳ ، ۱۸۷ ، ۱۳۲ ، ۱۷۹
۲۲ ، ۲۰۳
عبدالملك ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۶۰ ، ۱۳۲
۱۸۷
عبدالعزیز ۲۴ ، ۲۲۳
عتبه ۳۱۸
عدن ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۲۰۰
عثمان ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۹
۴۵ ، ۱۰۱ ، ۱۶۵
عثمانی ۱۲۱
عرفات ۴۰
عراق ۴ ، ۱۰۵ ، ۲۲ ، ۲۱۴ ، ۱۰۶
۲۳ ، ۲۱۵ ، ۱۰۷ ، ۲۸ ، ۲۱۶ ، ۱۰۸
۳۳ ، ۲۱۸ ، ۱۰۹ ، ۳۴ ، ۲۲۰ ، ۱۱۰
۳۶ ، ۲۲۴ ، ۱۱۴ ، ۳۷ ، ۵۲ ، ۵۳
۳۹ ، ۱۱۵ ، ۱۳۱ ، ۸۸ ، ۵۶ ، ۱۴۴
۹۰ ، ۵۷ ، ۱۴۵ ، ۱۹ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۹۴
۹۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۹۷ ، ۱۶۸ ، ۹۸
۱۶۹ ، ۹۹ ، ۱۸۸ ، ۱۰۰ ، ۱۹۵
۱۰۴
عربستان ۹۱ ، ۹۴ ، ۱۳۱
عمرو ۲۲ ، ۲۴ ، ۱۰۱ ، ۱۱۴ ، ۱۶۸
۲۱۳ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲
عمر ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹
۳۰ ، ۳۱ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵ ، ۱۴۹ ، ۱۶۶
۱۶۸ ، ۱۹۸ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱
۲۲۲ ، ۵۴
علی ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۸ ، ۳۸ ، ۸۳ ، ۱۱۰
۱۱۴ ، ۱۲۲ ، ۱۳۴ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۸ ، ۱۸۵
۱۹۳ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳
۲۱۶ ، ۲۲۱
عمان ۱۳۶
عتبه ۴۰
عنوان السیر ۱۴۲
عیسی ۱۷۱ ، ۱۲۵ ، ۱۳۲ ، ۱۶۳ ، ۱۷۵

غ

غرناطه ۲۱۰

ف

فارس ۲۶ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۷ ، ۷۵ ، ۲۱۴
۳۱۳ ، ۱۴۴ ، ۷۹
فاطمه ۱۷۶
فرات ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۱ ، ۹۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۳
۲۱۸ ، ۲۲۰
فرانسه ۱۸۰
فرغانه ۲۱۹
فسطاط ۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶
۲۳ ، ۲۱۰ ، ۲۲۳
فضل ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۲۰۲ ، ۲۱۰
فلسطین ۶۹ ، ۸۰ ، ۹۴ ، ۱۳۸

ق

قائم ۱۹۲
قاهره ۳ ، ۱۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱
قباد ۹۸
قبرس ۱۳۷
قبیحه ۱۵۵
قدامه ۴۶ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۶۴
قرآن ۱۳۰ ، ۱۶۴
قرطبه ۲۱۰

قزوین ۱۵۲، ۷۹، ۷۶، ۵۶، ۵۷
قطرالندی ۲۲۳
قم ۱۵۲
قنسرین ۵۰، ۷۷، ۸۰
قفقاز ۵۶، ۹۴
قونیه ۱۶۱
قیروان ۲۱۰

ك

کافور ۱۸۵
کرمان ۱۱۱، ۵۴
کرخ ۲۲۴
کسکر ۹۸، ۶۱
کرومر ۱۳۴، ۱۴۲، ۶۳
کعبه ۳۸، ۳۹، ۴۰
کلوت ۱۰۱، ۱۰۰
کوفه ۴، ۹۸، ۲۲۴، ۶۲، ۱۳۰، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۲۱

گ

گرگان ۱۱۵، ۵۷
گیلان ۵۷

ل

لبنان ۱۰۷

م

ماردانی ۱۹۵
ماوراء النهر ۵۸، ۲۴، ۱۲۹، ۱۷۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۳۴
مأمون ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۱۱۰، ۴۴، ۱۸۷، ۴۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۴۶، ۱۱۸، ۸۱، ۱۲۹، ۸۸، ۱۳۰، ۹۶، ۱۳۳، ۱۰۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۵۴
متوکل ۸۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶
مختار ۲۳، ۳۵، ۳۶
مداین ۲۲۰، ۹۸
مرکان ۱۶۲
مراکش ۹۴
مرواس ۲۱۳
مروان ۲۳، ۲۹، ۳۳، ۱۵۱
محمد ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۴۰، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳
محمدعلی ۱۰۱
محمود ۱۸۸
مدینه ۱۸، ۳۹، ۱۴۱، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۲۰، ۷۷
مسلمه ۹۹، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۸۶
مستعین ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۸۲
مستنصر ۱۹۷
مصر ۱، ۴، ۱۰، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۱۷، ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۴۹، ۹۴، ۷۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۶۹
مطیع ۱۴۳، ۱۸۹
معاویه ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۸۵
معتز ۲۰۴، ۱۳۳، ۱۷۳
معتضد ۱۸۶، ۱۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۷۱
معزالدوله ۱۸۳، ۱۸۹

معتصم ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۸۱ ، ۸۸
۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰
۱۳۱ ، ۱۳۲
مغیره ۲۰۵
مصعب ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۶۰ ، ۱۷۸
۱۷۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۹ ، ۱۹۱ ، ۱۸۷
۱۸۶ ، ۱۸۰
مقتدر ۱۵۸ ، ۱۶۶ ، ۱۸۲ ، ۱۲۲
۱۸۱ ، ۱۳۳ ، ۱۴۲ ، ۱۵۶ ، ۱۹۲
۱۹۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
۲۱۳
مقتفی ۱۷۰
منی ۴۰
مقریزی ۱۷۰ ، ۱۹۶ ، ۲۱۴
مقطم ۲۲۱
مقدسی ۱۰۰ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲
مکتفی ۱۳۳
مکه ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۲۱۸ ، ۷۷ ، ۲۳
۳۹ ، ۴۰ ، ۱۴۱
مکران ۵۴
منصور ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵
۹۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴
۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۳ ، ۱۵۱
۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۷۱
۱۹۸ ، ۲۰۵ ، ۲۲۴
مونس ۱۳۶
مونسه ۱۲۹
موصل ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۳۹ ، ۶۸ ، ۷۶
مؤید ۴
موسی ۱۰۸
مهتدی ۱۳۳ ، ۱۴۶ ، ۱۹۸
مهدی ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۰۶
۱۰۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۵۵
۱۶۲ ، ۱۷۱ ، ۱۹۰ ، ۶۵ ، ۲۲۴

ن

ناصر ۱۲۷
ناپلئون ۱۱۶
نهروان ۱۳۵
نسیم ۲۱۴ ، ۲۱۵
نیل ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۹۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲
۱۱۳
نیشابور ۱۱۴
نیویورك ۱۵

و

واثق ۱۴ ، ۸۶ ، ۱۹۲ ، ۱۷۸ ، ۱۴۵
۱۶۴ ، ۱۰۴
وادی القری ۱۷
واسط ۱۵۳
وردان ۲۴
ولید ۳۱ ، ۹۹

ه

هادی ۴۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۳ ، ۱۵۵
۱۶۳ ، ۱۹۸ ، ۱۷۲
هاشمیه ۲۴۴
هاشم ۱۸۵
هرون ۲ ، ۴۲ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۹۶
۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۲۸ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۹
۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳
۱۶۴ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹
۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳
هشام ۲۵ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۹۹
۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۴۵
همدان ۱۳۷ ، ۱۵۲ ، ۶۸ ، ۵۶
هلند ۱۲۱
هند ۵ ، ۱۶۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۸

ی

یحیی ۱۲٦ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱٤٥
۱٦۳ ، ۱٦٤ ، ۱۷۰ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱
۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۱۳
یزید ۲٤ ، ۱۷ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ٦٦ ۱۱٥
۲۱٥

یعقوب ۱۹٦ ، ۲۰٥
یعلی ۱۷
یقطین ۱٥٤
یمن ۲٦ ، ۳۹ ، ۸۰ ، ۷۷ ، ٦۹ ، ۲۰۱
ینبع ۱۱۲
یوسف ۱۲۳

تاریخ تمدّن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام-تاریخ مؤسسات اداری
وسیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالك
اسلامی وتاریخ علوم وادبیات و بازرگانی
وصنعت ونظامات اجتماعی وآداب ورسوم
ممالك وملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد سوم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه ونگارش

علی جواهرکلام



چاپ دوم دیماه ۱۳۳۶

راجع به:

علوم و ادبیات عرب پیش از اسلام ـ علوم و ادبیات عرب بعد از اسلام ـ علوم و ادبیات اسلامی ـ علوم و ادبیات بیگانه در میان مسلمانان علوم پزشکی ـ ستاره شناسی ـ ریاضیات و طبیعیات و غیره در اسلام ـ مدرسه ها و کتابخانه‌های اسلامی

فهرست مندرجات

شرح	ازصفحه	فاصفحه
۱ ـ مقدمه	۱	۸
۲ ـ علوم عرب پیش ازاسلام	۸	۵۱
۳ ـ مقدمات لازم	۵۲	۸٤
٤ ـ علوم اسلامی	۸۵	۱۰٦
۵ ـ مقام‌علماء نزد خلفا	۱۰۷	۱۰۸
٦ ـ علم نحو	۱۰۹	۱۱۹
۷ ـ بلاغت درانشاد	۱۲۰	۱۳۰
۸ ـ تاریخ وجغرافی	۱۳۰	۱۵۰
۹ ـ ادبیات	۱۵۱	۱۵٦
۱۰ ـ شعر بعدازاسلام	۱۵۷	۱۷۷
۱۱ ـ علوم دخیل	۱۷۸	۲۰۵
۱۲ ـ عرب‌وعلوم بیگانه	۲۰٦	۲۵۸
۱۳ ـ خلفاء وامراء وعلم	۲۵۹	۲٦۷
۱٤ ـ تأثیر تمدن اسلام‌درعلوم بیگانه	۲٦۸	۲۹٤
۱۵ ـ حساب‌وجبروهندسه	۲۹۵	۳۰۱
۱٦ ـ مدارس‌دراسلام	۳۰۲	۳۲۱

فهرست تصویرها

شرح	شماره صفحه
۱ ـ چشمه سلطان احمد در استامبول	۱۱
۲ ـ مسجد سلیمانیه استامبول	۲۶
۳ ـ قلم ودوات باگل وبوته	۳۰
٤ ـ کلاه خود ساخت دمشق	۳٦
٥ ـ مدرسه کوك	٥۰
٦ ـ نقشه مصر	٥۷
۷ ـ ظرف لعابی ساخت قرن‌هفتم	٦۱
۸ ـ شمعدان ساخت قرن‌ششم	۷۳
۹ ـ مسجد سلیمیه ادرنه	۷۸
۱۰ـ کنده کاری آفتابه برنجی قرن دوم	۸٦
۱۱ـ مناره جفت	۹۱
۱۲ـ ظروف برنجی ساخت مصر	۱۲۱
۱۳ـ سپر آهنین ساخت دمشق	۱۲٦
۱٤ـ شمعدان ساخت اصفهان	۱۳٦
۱٥ـ مسجد ادرنه	۱۳۹
۱٦ـ فواره حوض مسجد سبز	۱٦۳
۱۷ـ قیصریه گنبد گردان	۱۸۳
۱۸ـ مسجد سلطان احمد استامبول	۱۹۷
۱۹ـ مسجد سلیمانیه استامبول	۲۱۹
۲۰ـ پیشوایان مذهبی یهود ـ نصاری ـ اسلام	۲۲٤

شرح	شماره صفحه
۲۱ـطریقه عرق گیری اعراب	۲۲۹
۲۲ـاسطرلاب عربی	۲۳۶
۲۳ ـ جامع ازهر قاهره	۲۴۳
۲۴ـسربازعرب وسربازیهود	۲۴۵
۲۵ـفورمول شیمیائی از کتاب عربی	۲۴۶
۲۶ـشهر بیت المقدس	۲۴۹
۲۷ـداخل مسجدسلطان احمد استامبول	۲۵۶
۲۸ـنمونه معماری اسلامی عربی	۲۶۲
۲۹ـنمونه گچ بری قرن سوم اسلامی درسامره	۲۶۶
۳۰ـدخترعرب دهاتی	۲۷۵
۳۱ـابوالقاسم جراح بزرگ اسلام	۲۸۳
۳۲ـمقایسه منارها	۲۸۵
۳۳ـمزارسلطان ولی درقندهار	۲۸۹
۳۴ـطریقهٔ بنائی درممالك اسلامی	۲۹۱
۳۵ـکعبه	۲۹۹
۳۶ـهولاکو پشت دروازه بغداد	۲۹۹
۳۷ـزن ومرد مسلمان قفقازی	۳۱۶

غلطنامه

صفحه	غلط	درست
۱۸	ابو کیشه	ابو کبشه
۷۱	موضوغ	موضوع
۷۵	خلطان	خلکان
۸۱	این	ابن
۹۱	مباشد	میباشد
۱۱۱	شرخ	شرح
۱۱۵	شانسکریت	سانسکریت
۱۲۵	نقاق	نفاق
۱۳۷	بجبوبه	بجبوحه
۱٦٤	جمل	جمیل
۱۷۳	عمر بن معدی	عمرو بن معدی
۱۷۳	ابن یامین	ابن یمین
۱۷٦	ملك	مالك
۲۰٤	که‌دادیم	که‌شرح‌دادیم
۲۱۲	قلسفه	فلسفه
۲۲۷	عیر	غیر
۲۵۱	همه	همه‌نوع
۲۷۵	این	ابن
۲۷۵	هندی	هندی‌را
۲۹۱	دا	دارا
۲۹۳	آبار	آثار
۳۰۱	قسمت‌ها	قسمت‌ها که
۳۱۳	الغزیز	العزیز
۳۱٤	مشید	میشد
۳۱٤	طن	ظن
۳۱۵	الحکم	الحکمه

اغلاط سرصفحه

علوم عرب بجای عرب وعلوم سرصفحه ۲٤۳ – علوم بجای علم سرصفحه۱۰۹

بنام خداوند مهربان

مقدمه

علم مهمترین و بزرگترین رکن فرهنگ و تمدن است و مذاکره و مطالعه در موضوع علم و دانش ملل و آداب و رسوم آنان از مهمترین وظایف مورخین میباشد، بخصوص در تاریخ اسلام این وظیفه مهمتر مینماید، چون علوم اسلامی با سیاست حکومت‌های اسلامی و اوضاع و احوال آن کاملا مربوط میشود ، و از آن جهت اهمیت بیشتر دارد که تاریخ علوم اسلامی با تاریخ علوم قبل از اسلام مربوط میشود. زیرا مسلمانان کلیهٔ علوم پیشینیان یا نتایج افکار ملل عظیم باستانی را بزبان خود نقل و ترجمه کردند و درواقع وارث علوم و فلسفه و حکمت و آداب ایرانیان و مصریان و یونانیان و هندیان و کلدانیان و فنیقیان شدند . بنابر این مطالب این مجلد خلاصه‌ای از تاریخ علم و فلسفه و ادبیات ملل باستانی از آغاز تمدن بشر تا ظهور اسلام میباشد و باضافه مختصری از تاریخ ملل گذشته نیز، درطی آن ذکر شده است.

پاره‌ای از نویسندگان فرنگی چنان پنداشته‌اند که اعراب یا مسلمانان چیزی بر علم نیفزودند و فقط آنرا از زبان یونانی ترجمه کرده‌اند ، واتفاقاً در این پندار خود تعصب میورزند ، پارهٔ دیگر از آن نویسندگان معتقدند که عربها علم را ببدی ترجمه و نقل کرده و از آن راه زیانی بعالم دانش و فرهنگ وارد آورده‌اند . این افکار و عقاید در دورهٔ تعصب پدید آمده و تاکنون کسی از مسلمانان یا عربها بانتقاد این عقیده برنخاسته است. فقط بعضی از خاور شناسان با انصاف فرنگی بطور مختصر اشاره کرده‌اند که مسلمانان نه تنها علم را ترجمه کرده‌اند بلکه چیزهائی هم بر آن افزوده‌اند این اظهارات خاور شناسان بقدری مختصر است که اگر عرب زبانان آن را بخوانند

البته خشنود میشوند،ولی هرگاه بخواهنددراطراف آن مطالب تحقیقاتی بعمل آورند سعیشان هدر میرود، درصورتی که یگانه راه تحقیق این مسائل مراجعه بکتب عربی پیشینیان میباشد که تنهامنبع تاریخ تمدن اسلام و آداب ورسوم مسلمانان در آنجا بدست میآیدوالبته مستندغالب نوشته‌های فرنگیان نیزهمان منابع است،بنابراین اگرچیزی راجع بمآثر عرب درکتب فرنگیان بیابیم ودر کتب اعراب ذکری ازآن نبینیم طبعاً درصحت آن اطمینان نخواهیم کرد. چه ممکن است مطالب مزبوراز سیاحت نامهٔ جهانگردان فرنگی در قرون وسطی نقل شده باشد . وگفتهٔ آن جهانگردان بهر حال محل تأمل است ، ازآنجمله سفرنامهٔ بنیامین تودلی یهودی جهانگرد که در قرن۱۲ میلادی بمصر وسوریه وایران وقسطنطنیه تاحدودچین سفر کرده ومطالبی راجع بآن ممالك نگاشته که با تاریخ وفق نمیدهد بعلاوه خالی از اغراق ومبالغه نیست، سفرنامهٔ این یهودی ابتداء بزبان عبری تألیف شده سپس در قرن ۱٦ بلاتین ودر قرن ۱۸ بزبان فرانسه و در قرن ۱۹ بانگلیسی ترجمه شده است .

جهانگرد مزبور میگوید در زمان فاطمیان در اسکندریه بیست مدرسه علمی ودر قاهره مدارس بسیاری موجود بوده است، درصورتیکه بزودی ضمن شرح تاریخ مدارس ثابت خواهیم کرد که مدارس مزبور بعد ازفاطمیان در مصر بناشدو در ایام آنان اصلاچنان مدارسی درمصر تأسیس نگشت، ولی نویسندگان ما (عربها) این مطالب بی اساس را جزء مفاخر عرب در مطبوعات خود نقل کرده بآن میبالند، اگر بحقیقت قضیه پی ببرند بی‌جهت نمیبالند وبمطالب واهی افتخار نمیکنند واین همان نکته‌ای است که دوست مانعمانی دانشمند هنددرنامهٔ خودبآن اشاره کرده وخلاصهٔ آنرا در مقدمهٔ جلد دوم نگاشتیم. یعنی نعمانی بماتذکر دادکه برای رفع اینگونه توهمات مدارك هرمطلبی رادرپائین صفحه ذکر کنیم. مانیزدستور اورااطاعت کرده همان قسم رفتار نمودیم وچون باغلاط زیادی از منقولات مورخین برخوردیم ناچار آنچه راکه مستند بمدارك مسلم بوده درکتاب خودنقل کردیم ویا مطالبی رانگاشتیم که بر صحت آن قرائن محکمی شبیه بمدارك مسلم موجودبوده است.

اما درقسمت‌هائیکه مربوط بفرنگیان میباشد پاره‌ای ازگفته‌های آنان رابایدبپذیریم

مثلا موضوع هدیه‌دادن ساعت‌ازطرف هرون‌بشارلمان ویاموضوع ساختن‌پاندول که بقول فرنگیان ازعربها باروپائیان رسیده و یا تهیهٔ بعضی ترکیبات شیمیائی و کشف یکی ازمواد آن که ازعرب باروپا منتقل شده ، البته قول فرنگیان حجت‌است ودر غیر این مطالب یگانه راه تحقیق مراجعه بکتب تاریخ و ادبیات عرب میباشدکه در صورت مطالعه ودقت مسائل مهمی کشف‌خواهدشد. درضمن‌بایدمساعی خاورشناسان را درطبع ونشرکتب مزبور نیزقدردانی نمود . چه اگرسعی وکوشش آنان‌نبودکتب مزبورازمیان میرفت وازآنجمله کتاب بسیارسودمند موسوم بفهرست تألیف ابن‌ندیم میباشد کـه باهمت گوستاو فلوگل طبع و انتشار یافتهٔ است و تعلیقات و حواشی مهمی برآن نگاشته‌که همان حواشی وتعلیقات خود یك جلدکامل است .

بنای‌ما، درکشف حقایق تاریخی‌مندرج‌دراین جلد کتابهای عربی بوده‌که پس از تحقیق و بررسی مطالب آنرا نقل‌کرده ایم وبرای تکمیل تحقیقات خود بتألیفات و نشریات دانشمندان فرنگ نیزمراجعه‌کرده‌کتب خاورشناسان انگلیسی وفرانسه وآلمانی وغیره‌را نیززیرورو کردیم و اضافه برآن بکتاب سودمندی دست یافتیم‌که موسوم برسائل نعمانی‌ازتألیفات‌شبلی‌نعمانی میباشد وبزبان اردو تألیف‌شده وشرح مفیدی راجع بمدارس و مریضخانه ها وکتاب خانه ها وکتابهای عرب درآن مندرج است وپس ازآنکه آراء وافکار دانشمندان رادر بارهٔ تمدن اسلام دریافتیم بمدارك وکتب عربی مراجعه کردیم ودرمطالب آن دقت وبررسی نمودیم ، ازعظمت آن‌تمدن وبخصوص علم وادب درشگفت ماندیم واین همان است‌که بطورتفصیل دراین‌مجلد ازآن صحبت میداریم .

موضوع این مجلد موضوع این مجلد دردوقسمت است‌که یکی‌مربوط بعلوم عرب پیش‌ازاسلام وقسمت دیگرراجع به‌بعدازاسلام است .

باین‌ترتیب که‌ابتداء بطوراختصارمطالبی راجع بعلوم وادبیات عرب‌پیش ازاسلام ذکر نمودیم وآن عبارت است از :

علم نجوم ـ هواشناسی (انواء) ـ پتولوژی یا خواص و تأثیر اقتران ، کواکب بطور افسانه، کهانت وعرافه یا اخبارازآینده وگذشته، پزشکی، شعر، خطابه‌مجالس

ادبی، علم انساب، تاریخ .

وراجع بمنابع ومدارك این علوم نظر فلسفی بحث وتحقیق نمودیم .

اما علوم عرب پس ازاسلام نیزبسه قسمت بوده است ازاینقرار :

١ ـ علومی که بااسلام توأم بوده و آنرا علوم اسلامی نامیدیم .

٢ ـ علومیکه درزمان جاهلیت بوده ودر اسلام پیشرفت کرده و آن را آداب جاهلیت عرب میخوانیم .

٣ ـ علومی که از زبانهای دیگر نقل وترجمه شده و آنراعلوم دخیله میگوئیم.

وپیش از شروع بمطلب مقدماتی ذکرمیکنیم که مشتمل است بر :

١ ـ اسلام وعلوم اسلامی واینکه چگونه عرب در ایجاد آن علوم پیشرفت کرد وملازمه آن علوم بایکدیگرچه بوده است .

٢ ـ عرب وقرآن واسلام وتأثیرقرآن درروحیهٔ عرب واکتفای بآن وروگردانیدن ازچیزهای دیگر .

٣ ـ نتیجهٔ این طرز فکر که منجر بسوزانیدن کتابهای پیشینیان شدبخصوص کتابهای کتابخانهٔ اسکندریه .

٤ ـ مقایسه رومیان ومسلمانان درعلوم واینکه مقایسه میان روم وعرب درتمدن ظاهری خالی از انصاف میباشد وباید میان رومیان ومسلمانان مقایسه بشود .

٥ ـ دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند وجهت آن چه بوده است ؟

٦ ـ تدوین علوم در اسلام و علت اینکه عربها تا اواخر قرن اول هجرت از تدوین آن امساك نمودند .

٧ ـ خط عربی ، تاریخ آن ، حرکات آن ، نقطه گزاری آن و موجبات این جریانات .

وپس از ذکر این مقدمات به علوم اسلامی پرداخته آنرا بچند قسمت کردیم :

علوم شرعی اسلامی (دینی) ، علوم لسانی یالغوی ، علوم تاریخی .

ودرقسمت علوم شرعی از قرآن، وتاریخ جمع آوری قرآن و تدوین وقرائت

وتفسیر آن شروع نمودیم وتأثیر آنرا درروحیهٔ مردم ذکر کردیم .

سپس باحادیث واسناد وشمارش وپیدایش آن پرداختیم .

آنگاه به علم فقه ومأخذ آن پرداخته ازفقهاء ورأی وقیاس ومقام فقهاء درنزد خلفاء سخن گفتیم وچگونگی ارتباط آن علوم را بایکدیگر شرح دادیم .

بعداز آن بعلوم لسانی متوجه شدیم ومقتضیات پیدایش آن علوم وارتباط آنرا با اسلام بیان کردیم وعلت پیدایش علم نحو را شرح دادیم و درهمان فصل شرحی از ادبیات ولغت عرب در بصره و کوفه و بغداد نگاشتیم و ارتباط آنرا با سیاست ذکر نمودیم و فصل جداگانه ای دربارهٔ انشای زبان عربی و بلاغت و تاریخ و جریان آن تدوین کردیم وموجبات فلسفی آن را توضیح دادیم .

و درپیرو آن ازتاریخ وجغرافی وپیدایش آن دراسلام وبرتری تاریخ وجغرافی در زبان عرب نسبت بزبانهای دیگر گفتگو نمودیم .

بعد بادبیات زبان عرب درزمان جاهلیت (که عبارت ازخطابه وشعر بوده است) توجه کردیم و تأثیر اسلام را درشعر و خطابه توضیح دادیم و خطابه مسلمانان را با خطابهٔ مللدیگر مقایسه کردیم ودرپایان این مبحث ازشعروانواع واسلوب وراویان شعر وتأثیر شعردرحکومت های اسلام وشمارهٔ شاعران واشعار آنها گفتگو نمودیم .

بعدازعلومی صحبت کرده ایم که درمیان عربها سابقه نداشته ودورهٔ تمدن اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است وبرای درك آنموضوع ابتداء ازادبیات وعلوم مللی که از زبان آنها علوم جدید ترجمه شده سخن گفتیم و مهمترین آن ملل یونانیان ، ایرانیان ، هندیان وکلدانیان بوده اند . ازآنرو ابتداء ازادبیات وزبان یونانی صحبت داشتیم وتاریخ نقل وانتقال علوم مزبور را شرح دادیم که یونانیان ازکلدانیان ومصریان وفنیقیان تاریخ وفلسفه و نجوم را اقتباس کردند وبتدریج آن علوم بمسلمانان رسید و مخصوصاً در بارهٔ فلسفه مفصل صحبت داشتیم که چگونه ازسقراط بافلاطون و از افلاطون بارسطو منتقل گشت وتاریخ تألیفات ارسطو را نیز شرح دادیم سپس تاریخ مدرسه اسکندریه را در دورهٔ یونانی ورومی تا فتوحات اسلامی ذکر کردیم ، آنگاه دربارهٔ ادبیات وزبان فارسی وتأثیرادبیات یونانی در زبان فارسی در مدرسهٔ گندی

شاپوروغیره شرحی نگاشتیم ودرضمن شرح زبان وادبیات هندی وسریانی و موجبات ارتباط آنرا با یکدیگر بیان کردیم .

آنگاه ازعلل توجه اعراب بعلوم جدیده صحبت نمودیم و از نخستین کسیکه دربارهٔ عباسیان بآن عمل مبادرت کرد نام بردیم ، سپس ازاقدامات منصورعباسی بترجمهٔ علوم پزشکی وستاره شناسی از زبان هندی و فارسی سخن راندیم و موجبات اقدام اورا بآن کار شرح دادیم و بعد از مهدی وهرون صحبت داشیم وفصل جداگانه در شرح حال مترجمین علوم جدیده در دورهٔ عباسی اختصاص دادیم ویادآور شدیم که همهٔ آن مترجمان نامسلمان (مسیحی ، یهودی ، صائبی ، زرتشتی و سامری) بودند واز زبانهای یونانی ، فارسی ، هندی ونبطی آن علوم را بعربی ترجمه کردند . فصل جداگانه‌ای‌نیز راجع بمردم سوریه اختصاص دادیم ومتذکرشدیم که اینان ازروزگار باستان وسیلهٔ نقل وانتقال علوم در میان ملتها بوده اند .

سپس از یکایك کتابهائیکه در آن نهضت علمی بعربی ترجمه شده با ذکر موضوع ومؤلف ومترجم کتاب نام بردیم و کتابهائیرا که از یونانی ، فارسی ، هندی، نبطی ، عبری ، قبطی بعربی ترجمه شده ذکر کردیم وشمارهٔ آنان را یادآورشدیم که ازصدها میگذرد . ونیز متذکر شدیم که هیچ ملتی مانند عرب موفق نشده است که باچنان سرعتی آن همه کتاب را ترجمه کند وچگونگی وموجبات این سرعت عمل‌را بیان کرده ، گفتیم که نیکوکاری ومدارای خلفای‌اسلام با مترجمان غیرمسلمان یکی ازموجبات عمدهٔ این پیشرفت بوده‌است . آنگاه شرحی‌ازسرعت انتشار علوم جدیده درممالك اسلامی نگاشتیم که چگونه پس‌ازانتشار آن علوم درنقاط مختلف دوردست ممالك اسلامی‌فیلسوفان وپزشکان‌بزرگ ظهور کردند وچگونه خلفاء وامراء شخصاً بتحصیل علوم اشتغال داشتند وعلماء ومؤلفین را در ترویج علم و تألیف کتب تشویق میکردند واز بذل مال در راه انجام آن دریغ نداشتند وچگونه این تشویق موجب ازدیاد دانشمندان وکثرت تألیفات آنان گردید .

سپس تأثیر این علوم جدیده رادرتمدن اسلامی شرح دادیم وابتداء از فلسفه شروع کردیم ویادآورشدیم که چگونه علم کلام ازفلسفه پدید آمد ودرممالك شرق

انتشاریافت وچگونه پاره‌ای ازخلفافیلسوفان‌را تعقیب میکردند و آزارمیداندوچسان در نتیجهٔ این سخت گیریها (پس از نهضت علمی آزاد دورهٔ اول عباسیان) انجمنهای سری مانند انجمن اخوان الصفا وغیره در ممالك اسلامی تأسیس شد و رساله های فلسفی‌ازممالك شرقی باندلس منتقل گشت و بعداً تاریخ‌فلسفه را درممالك اندلس‌بیان کردیم ، آنگاه ازتاریخ طب اسلام واختلاف آن باطب یونانی وایرانی وهندی شرح دادیم ومتذکر شدیم که‌طب اسلامی جامع تمام قسمتها بوده‌است .

همین قسم پزشکان مسلمان‌رانام‌برده بیمارستانهای اسلامی را توصیف کردیم سپس آنچه را که مسلمانان برعلم طب افزوده اند شرح دادیم و فروعی را (مانند شیمی ، دارو سازی ، گیاه شناسی) که دانشمندان اسلام به طب اضافه کرده اند بیان نمودیم .

پس از آن بتاریخ علم نجوم یاهیئت دراسلام پرداختیم ورصد خانه‌های‌اسلامی را شرح دادیم وفرق میان هیئت و ستاره شناسی را بیان کردیم(۱) وهیئت شناسان اسلام را نام برده آراء وافکار تازهٔ آنانرا درعلم‌هیئت ذکرنمودیم و آلات جدیدی که ازاختراعات هیئت شناسان اسلام بوده بتفصیل شرح دادیم وازعلوم ریاضی (حساب ، هندسه ، جبر) که جزء توابع هیئت میباشد سخن گفتیم . و بعد از هنرهای زیبا صحبت داشته ثابت کردیم که برخلاف تصور دیگران مسلمانها درترویج این قسمت نیز قصورنکردند ودرپایان از مدارس اسلامی وتاریخ تأسیس وموجبات پیدایش آن سخن گفتیم .

بعد ازکتابخانه‌های اسلامی وشمارهٔ کتابهای آن صحبت‌داشتیم ویادآور شدیم که فزونی تعداد کتابها وکتابخانه ها بهترین گواه پیشرفت وترقی علوم در این تمدن شگفت انگیزمیباشد وتا آنجاکه توانائی‌داشیم واوراق کتاب‌گنجایش داشت مطالب را بررسی کرده راجع بهرموضوعی بقدرکافی شرح وبسط قائل شدیم .

اینك فرصت را غنیمت شمرده از دانشمندانی که خدمات ما را پسندیده اند

۱ـ مقصود از هیئت یا نجوم دانستن وضع ستاره ها و حرکات و سکنات آنهاست و منظور از ستاره شناسی یا تنجیم دانستن آثارحرکات ستارگان درزندگانی اهل زمین میباشد . مترجم

واز آن به نیکوئی یاد کرده‌اند بدینوسیله تشکر میکنیم ومخصوصاً ازخاور شناسان بزرگ اروپاکه پس ازمطالعه و دریافت کتاب ازما قدردانی کرده اند سپاسگزاریم .

چون نامه ها و رساله هائی برای ما فرستاده اندکه مملو از تقدیر وتشویق میباشد وپاره‌ای از آنان درمجله‌های فرنگی ازکتاب ما تمجید کرده بر آن تقریظ نوشته اند . همین قدردانی‌ها مارا وادارساخت که از آن خاورشناسان پیروی کرده درخدمتگزاری زبانی بکوشیم که آنان (خاورشناسان) درزنده ساختن علوم وادبیات وآثار آنزمان برما پیشی گرفتند وراه را برای تحقیقات ما هموار ساختند .

اینك اجازه میخواهیم اسامی کسانی که با نامهٔ خود مارا سرافراز نموده اند در دیباچهٔ این جلد به ترتیب حروف تهجی بنویسیم : (۱)

استاد دکویه ازلیدن (هلند).استاددیرنبرگ ازپاریس.استادروزن‌ازپترزبورگ (لنین گرادفعلی). استادگولدتزیزازبوداپست . استادگویدی ازروم . استادمرگلیوث ازاکسفرد .

امید است که فرصتی بدست آورده از آنچه قریحهٔ خاورشناسان در این باب نسبت بما فیض بخشی کرده اند مجدداً سپاسگزاری کنیم و امیدواریم که این مجلد نیز مطبوع طبع آنان واقع گردد .

اماجلد چهارم این کتاب انشاء الله سال آینده منتشرمیشود وموضوع آن‌طبقات مختلف مردم آنزمان و آداب ورسوم اجتماعی ممالك اسلامی میباشد (۲) ودرهرحال توفیق ازخداست .

(این مجلد مرتبه سوم درسال ۱۹۲۰ بچاپ رسیده است .)

---

۱ ـ البته ترتیب حروف تهجی اصل عربی باترجمهٔ فارسی تطبیق نمیکند . مترجم

۲ ـ ولی در موضوع جلد چهارم مربوط بتاریخ سیاسی تمدن اسلام و موضوع جلد پنجم مربوط بآداب و رسوم اجتماعی شده است و البته موقع تألیف تغییر فکری برای مؤلف پدید آمده است . مترجم

علوم عرب پیش از اسلام

مقدمه راجع بجزیرة العرب ومردم آن

جزیرةالعرب سرزمین کم آبی است که صحرا وکوه آن زیاد است ، مردمش زراعت نمیدانند ، چون زمینش بایر میباشد و هر بشری طبعاً پرورده و تابع محیط است عربها هم مطابق مقتضیات محیط خشك وبایر خویش زندگی خود را بغارتگری وکوچ نشینی برای پیدا کردن چراگاه بسر میبردند . از آنرو زندگی صحرا نشینی درمیان آنان برشهرنشینی فایق آمد وبیش ازهرچیز بدام پروری مشغول شدند و چون دام آنان نسبت باحتیاجات آنها کم بود برسردام با یکدیگر بزد وخورد پرداختند واین زد وخورد بجنگ داخلی منتهی گشت وجنگ داخلی آنان را بکوچ کردن ازاین بیابان بآن بیابان وازاین سرزمین بآن سرزمین مجبور ساخت ، بقسمی که شب وروز آرام نگرفته درحرکت افتادندوچون هوای آنان صاف وآسمانشان روشن بود ازستاره‌ها وحرکات ستاره‌ها برای راهنمائی خود استفاده کردندو برای دنبال کردن دشمنان خویش به پیدا کردن وسیله جهت یافتن آنان وبیرون آوردن آنها از جاهای پنهانی محتاج شدند وازآنرو در شناختن جای پا مهارت یافتند ونیز وضع زندگی صحراگردی آنانرا وادار میساخت که خود را ازگزند باد وباران نگاهدارند وبآن جهت بهواشناسی پرداختند تا ریزش باران و وزش باد را پیشاپیش بدانند واین همان است که درمیان عربها به (انواء ـ یا هواشناسی) شهرت یافته بود .

جنگجوئی آنانرا بدسته بندی وادارمیساخت و لازمهٔ دسته بندی آن بود که نسب وتیرهٔ یکدیگررا تمیزبدهند وچون اسب واسلحه برای جنگجوئی وکوچ نشینی ضروری است لذا درپرورش اسب و نگاهداری آن و معالجه بیماری آن ماهر شدند .

اما چون شهرنشین نبودند دراسلحه سازی کاری ازپیش نبردند .

عربها برادران کلدانیان و بابلیان وفنیقیان و سایر ملل متمدن قدیم هستند ومانند آنان خردمند وهوشیارند واگر دردرهٔ فرات یادرهٔ نیل جاداشتند مانند آنان یا مانند همسایگان خودشان (تتابعه) متمدن میشدند ، اما آنها (عربها) در صحرای خشکی اقامت داشتند که هوای آن صاف و آسمان آن درخشان بود ، لذا ذهن روشن پیدا کردند وقریحهٔ آنان بسرائیدن شعر گرائید وبوسیلهٔ شعر احساسات وعواطف خود را شرح دادند و یاتبارونژاد خود را ذکر کردند ویاوقایع مهم زندگی خویش را بیان نمودند . قوهٔ بیان آنان محکم شد ودرسرائیدن خطبه ماهر گشتند و بوسیلهٔ خطبه همت مردان را برانگیختند ویاآنان را بجنگ ، آشتی ، افتخاربریکدیگرو یا تنفر ازیکدیگردعوت کردند . اگرعربها هوش وخرد خداداد نداشتند از همسایگان خود که درگوشهٔ غربی کرانهٔ دریای سرخ هستند جلو نمی‌افتادند ، چه آنان ازصد هاسال پیش تاکنون یکنواخت مانده اند .

عربهای پیش ازاسلام مانند یونانیان دردورهٔ نادانی وروزهای هومرمیباشندچه همینکه عربها شهرنشین شدند مانند یونانیان‌درهمه چیزپیش‌رفتند .

ولی‌عرب‌نیزمثل‌ملت‌های بزرگ معاصرخود ازاعتقادبیاره‌ای موهومات مانند: کهانه وعرافه (غیب گوئی ازگذشته و آینده) فال گیری وخوب و بددانستن آهنگ وپروازپرندگان وتعبیرخواب‌رهائی نیافتند، چه انسان طبعاً اشتیاق دارد جهات وعلل وقایع را بداند وچون از وسایل عادی برای کشف آن محروم میماند باوهام متوسل میگردد وبهمین جهات کاهن وعراف ومانندآن درمیان عرب زیاد شد .

بنابر آنچه گفته شد علومی که پیش از اسلام در جزیرة العرب شیوع یافت . مطابق با مقتضیات محیط واوضاع زندگانی آنروز آنان بود اینکه آنرا علوم میخوانیم البته ازروی مقایسه آن معلومات با علوم واقعی ملل دیگردرآنزمان میباشد وگرنه عربهائی که خواندن ونوشتن نمیدانستند البته نمیتوانستند علمی را ازروی کتاب در مدرسه بیاموزند و آنچه که ما بآن «علوم عرب پیش از اسلام» میگوئیم همانا مطلبی بوده است که بمرورزمان سینه بسینه و دهن بدهن میان آنان منتقل وشایع شده‌است

ویا موضوعاتی بوده که آنان استنباط کرده بودند و بتدریج بر آن می‌افزودند تا اینکه در زمان

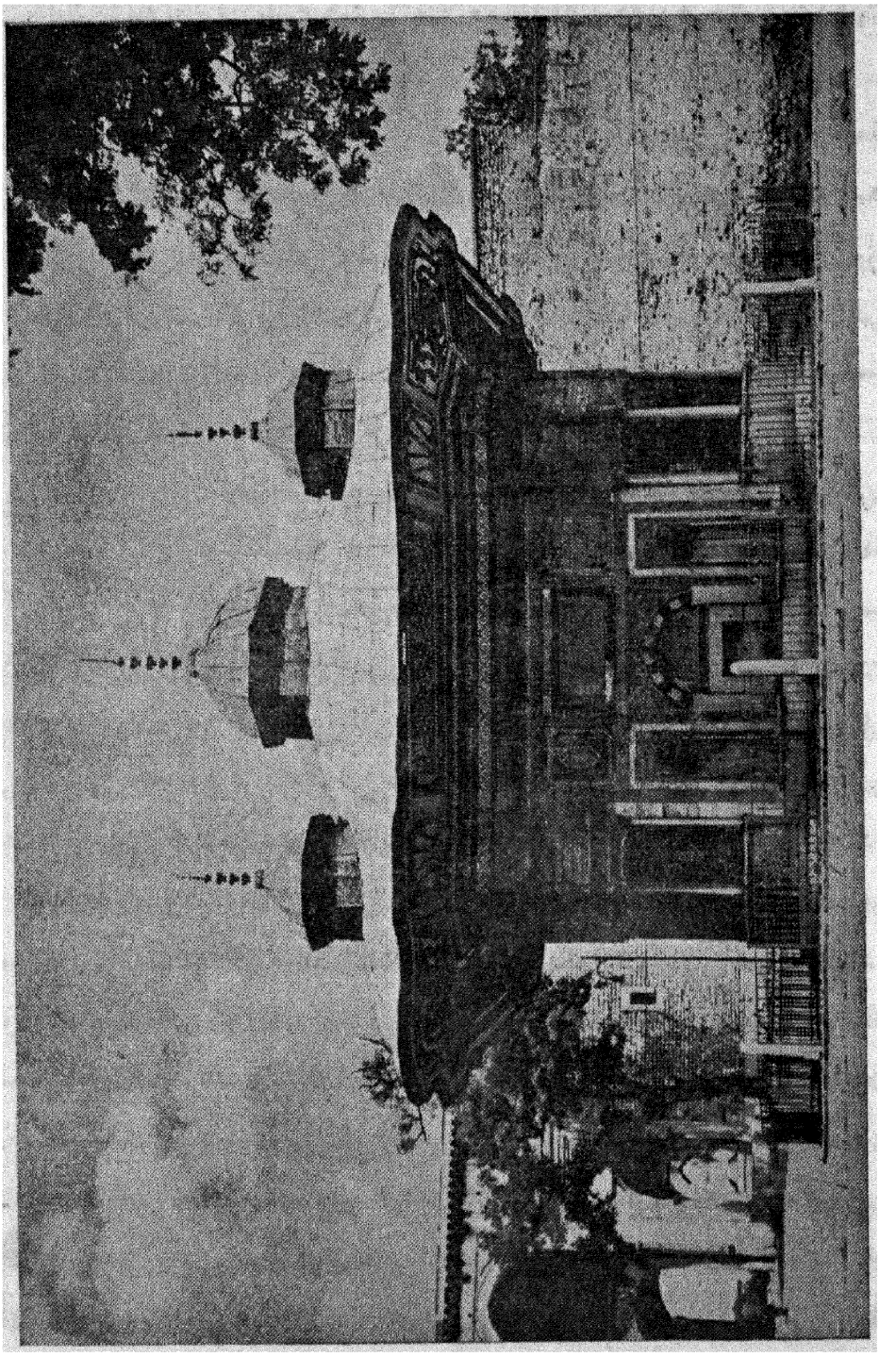

ت ـ استامبول : چشمه سلطان احمد

پیدایش اسلام قریب بیست موضوع شد . پاره‌ای از آن مانند علوم طبیعی، پاره‌ای مانند ریاضی ، بعضی شبیه بادبیات یا پیشگوئی کاهنان ومانند آن بودودرهرحال برای رعایت اختصاراز هر کدام چند سطری مینگاریم .

نکتهٔ دیگر آنکه پس از بررسی همان معلومات یا علـوم پیش از اسلام مسلم میگردد که پاره‌ای از آن مخصوص عرب بوده واز میان خود آنان پدید آمـده است وپارهٔ دیگررااز سایر ملت‌هااقتباس کرده‌اند. مثلا آنچه مربوط بشعروخطابه وتباروتیره است ازخود اعراب میباشد و آنچه راجع به پزشکی وستاره شناسی و هـوا شناسی ودام پروری ووزش بادوافسانه سرائی وکاهنی وعرافی وقیافه شناسی ومانند آن است ازدیگران اقتباس شده است چنانکه بزودی شرح آن را خواهیم گفت .

۱ - ستاره‌شناسی نزد عرب

کلدانیان در سراسر جهان استاد علـم نجوم (ستاره شناسی) میباشندچه که آنان اساس علم راگزارده ومبانی آنرابالا بردند ، آسمان صاف و هوای خشك وافق هموار کلده آنها را بایـن عمل کمك کرد واز آنروبرای ستارگان رصد قرارداده محل هرستاره را معین ساختند وبرجها ترتیب دادند وبرای ماه و آفتاب منزلگاه تعیین کردند ، با آلات و افزارستاره شناسی در چهل وچند قرن پیش گرفتن ماه و آفتاب (خسوف وکسوف) را پیش گوئـی نمودند. مردم متمدن قدیم مانند هندی‌ها ویونانی‌ها ومصریها این علم راازکلدانیان گرفتند .

کلدانیان یا بابلیان تا اوایل قرن هشتم قبل از میلاد سلطنت وقدرت داشتند . درآنموقع آشوریان برآنان مسلط شدند ولی چون دین وزبان آنان با هم شبیه بود ، عادات ورسوم اجتماعی کلدانیان تغییری نیافت ، اما درقرن پنجم قبل ازمیلاد ایرانیان برکلده مسلط شدند ، شهرهای آنرا مسخر کردند ، خدایان کلده را عوض وبدل نموده باآنان بسختی رفتارکردند وچون این وضع برای مردم کلده قابل تحمل نبود بسیاری از آنان بکشور های همسایه بخصوص شبه جـزیرهٔ عربستان پناه بردند ، چه کـه این شبه جزیره ازدیرزمانی پناهـگاه مهاجرین شام و مصروعراق بوده است . زیـرا زبان مردم آن ممالك بزبان عرب شبیه بود، بعلاوه صحرای سوزان عربستان مهاجریـن را از تعقیب دشمنان محفوظ میداشت .

در میان کلدانیان مهاجرعده‌ای ستاره شناس و کاهن بودند که عربها احکام نجوم واسامی ستاره‌ها و برجها ومنطقه‌ها ومنزلگاههای ماه و آفتاب رااز آنان آموختند،شاید هم‌عربها مطالبی راجع باحکام نجوم ازهندی‌ها فراگرفته بودند ویا خود چیزی‌از آن میدانستند ولی بطور کلی‌عرب درقسمت ستاره شناسی مدیون کلدانیان است و آنرا در اصطلاح خودصائبه‌میگفتند. گرچه کلدانیان غیرازصائبه (صبیها)هستند بلکه‌صائبی ها شاگردان وجانشینان کلدانیان بشمار میآیند. آن ایام صائبی در عربستان زیاد بود و مانند یهود ونصاری باعربها میزیستند. باری عربها ستاره‌شناسی ونام ستاره‌ها واصطلاحات آنرا ازکلدانیان گرفتند ، گر چه فعلا نام عربی بیشتر سیاره‌هـا با نام کلدانی آن تطبیق نمیکند وممکن است بجهاتی‌که معلوم‌نیست این تغییرواقع شده باشد ولی تشابه نام‌کلدانی ونام عربی هنوز باقی‌مانده است. مثلا مریخ همان مرداخ کلدانی‌است‌که لفظ ومعنای او باعربی یکسان میباشد ولـی قسمت بیشتر این تشابه لفظی از میان رفته وتشابه معنوی آن برجاست . مثلا زحل در عربی بمعنای بلندی آمده ونام ستارهٔ زحل درکلدانی کاون است‌که آن کلمه نیز بمعنای بلندی میباشد اما نام برجها در عربی و کلدانی بهمان شباهت لفظی ومعنوی سابق باقی‌است.

واینك اسامی برجها بعربی وکلدانی :

عربی	کلدانی	عربی	کلدانی
حمل یا کبش	امرار	میزان	ماساتا
ثور	ثورا	عقرب	عقربا
جوزایاتوامان	تامی	قوس‌یارامی	قشتا
سرطان	سرطان	جدی	کدیا
اسد	اریا	دلو	دولا
سنبله	شبلتا	حوت یاسمکه	نونا

اسامی منازل ماه و آفتاب مانند اسامی سیاره‌ها در عربی وکلدانی فرق کرده است، اما تعجب در آنست‌که اصطلاحات وقواعد علم نجوم درزبان عربـی و کلدانی غـالباً یکسان مانده و همانطور که اعراب جایگاه ماه و آفتاب را منازل شمس وقمر

میگویند کلدانیها نیز آنرا منازل‌شمس وقمر میخوانند و باستثنای یهود و عرب که این اصطلاح را تغییر نداده اند هر ملت دیگری کـه علم نجوم را از کلده گرفته این اصطلاح را عوض کرده است .

ستاره شناسی عرب در همه‌جا بنام است. آنان از دیرگاه سیاره‌ها و برجهارا می شناختند و بسیاری از ثوابت‌را میدانستند و آراء وافکاری‌در ستاره شناسی‌داشتند که باآراء وافکار دیگران مخالف بود و نام عربی آن ستاره‌ها گواه بر آن است که از دیر زمانی عرب آن را میشناخته مانند نـام های عربی ذیل که برای ستاره‌ها وضع کرده‌اند :

بنات نعش کبری ـ بنات‌نعش صغری ـ سما ـ ظبا ـ ربع ـ رابض ـ عوائد ـ ذئبین ـ نثره ـ فرقد ـ قدر ـراعـی (چوپان) ـ کلب‌الراعی (سگ‌چوپان) اغنام (گوسفندان) ـ رامح ـ سماك ـ عصای ضیاع ـ اولاد ضیاع ـ حارس‌السماء ـ اظفار ـ فوارس ـ کف مخضب (دست حنائی) ـ خباء ـ عیوق ـ عنز ـ جدیین وغیره .

عربها برخلاف‌هندی‌هامنازل قمر را۲۸منزل‌تعیین کردند و هندی‌ها آنرا ۲۷ دانسته‌اند، چه عربهاکه مردم بی سوادی بودند از تعیین منازل قمر ، شناختن‌اوضاع واحوال جوی را در چهارفصل سال میخواستند، برعکس‌هندی‌هاکه منظور دیگری داشتند و ازآنرو اعراب منازل قمر را با کواکب معین کردند ، چنانکه بزودی در موضوع انواء (هواشناسی) تفصیل این مطلب را خواهی دانست .

اینك اسامی منازل بیست وهشت‌گانه قمر در زبان عربی :

ثریا	جبهه	اکلیل	سعد سعود
دبران	زبره	قلب	سعد اخبیه
هقعه	صرفه	شوله	فرغ مقدم
هنعه	عواء	نعایم	فرغ مؤخر
ذراع	سماك	بلده	بطن حوت
نثره	غفر	سعد ذابح	شرطان
طرف	زبانیان	سعد بلع	بطین

عربها منازل قمر را بمناسبت اوضاع محیط و آب و هوای خـود از شرطان شروع میکردند.

در آغاز دولت عباسی هوا خواهان عرب آنـان را برترین‌ستاره شناسان دنیا میدانستند، از آن‌جمله ابن‌قتیبه‌درکتاب خود موسوم به (تفضیل‌عرب‌برعجم)میـگوید: «عربها از هر ملت دیگر باوضاع ستاره‌ها آگاه تر بودند وطلوع وغـروب آنرا بهتر از هرکس میشناختند».

با اینکه بیانات فوق را اغراق ومبالغه میدانیم از مفهوم آن برای احاطهٔ عرب بعلم نجوم استدلال میکنیم.

این‌خود شگفت‌آورنیست‌که عربها ستاره شناس خوبی بودند،چه‌که مسافرتها وزندگانی آنان با اوضاع جوی وستارگان و حرکات آن مربوط‌بوده است‌واگرکسی راجع براه‌شهری ازآنان چیزی‌میپرسید در پاسخ میگفتند بفلان ستاره وحرکات آن مراجعه‌کن ویا اورا بمسیر بادها حواله میدادند وازحرکات ستارگـان ووزش بادها بنقاط مقصود راه میبردند.

مثلا سلیک‌بـن سعدبه‌قیس‌بن مکشوح مـرادی‌گفت: بیاتا سرزمین خـود را براستی از روی حـرکت ستارگان بـرای یکدیـگر شرح دهیم و پس از سوگند خوردن که جز راستی چیزی نگویند قیس برای سلیک سر زمین خـود را چنین توصیف کرد:

میان وزیدن‌گاه باد جنوب وصبا حدودی قرار بده وازآنجا تا نقطه‌ای بروکه سایهٔ درخت را نشناسی‌آنگاه چهارم را بپیما تا بریگزار برسی، درآنجا بایست‌که منزلگاه قبایل من (مراد وفثلم) درآنجاست».

آنگاه سلیک برای سعدگفت:

«میان مطلع ستارهٔ سهیل ودست چپ ستارهٔ جوزا که از افق آسمان بستارهٔ سهیل‌کشیده شده است، درست‌بالای‌چادرهای قبیلهٔ‌من، بنی سعدبن‌زید بن‌فاةمیباشد» گروهی‌از اعراب‌جاهلیت‌بستاره‌شناسی معروف بودند که ازآنجمله بنی‌ماریةبن‌کلب وبنی مرة بن همام شیبانی میباشند.

۲ـ انواء(هوا شناسی از روی حرکت ستارگان)ومسیر بادها

عربها از انواء همان هوا شناسی امروزه ما را منظورداشتند یعنی تغییرات مربوط بباران و باد را انواء میگفتند منتهی آن تغییرات رادر اثر طلوع ویاغروب ستاره‌ها میدانستند واز آنروعلم انواءنزد آنهاشاخه‌ای‌ازستاره شناسی بودوچون کلمهٔ نوء در زبان‌عربی بمعنای برخاستن میباشد. طلوع‌ستاره را نوء میگفتند ، تأثیر طلوع رابارح وتأثیر سقوط یعنی غروب ستاره رانیزنوء میخواندند وازطلوع‌هرستاره تا طلوع ستارهٔ دیگر سیزده‌روز بوده جزجبهه که ازطلوع آن تاطلوع ستارهٔ‌پشت سر آن(زبره)چهارده‌روزبود واشعاری‌نیزدر آن‌باره گفته‌اندکه ترجمه‌اش چنین است:

«بدان که دوران چرخ وفلك (دهر) بچهارقسمت است و هریك ازآن چهار بهفت قسمت تقسیم میشود و در هریك از آن هفت قسمت ستاره ای طلوع میکند وستاره‌ای درمغرب فرومیرود، واز طلوع هرستاره تاستارهٔ دیگرچهار روز و نه روز فاصله است ».

عربها در مدت تأثیر تغییرات جوی نسبت بطلوع و غروب ستاره‌هـا اختلاف داشتند بعضی میگفتنداین تغییرات جوی‌ممکن است درضمن تمام‌مدت طلوع‌وغروب (سیزده‌روز) باشد بعضی‌معتقد بودندکه تغییرات درظرف چندروزی از آن سیزده روز واقع‌میشود وهرگاه تمام آن‌مدت‌ویاقسمت محدودومعین آنمدت میگذشت‌وتغییراتی رخ نمیداد میگفتند ستاره یا منزلگاه آن بی اثرماند (خوی‌النجم) یا (خوت‌المنزله) و باد وبارانی نیامد وهواگرم وسردنشد وبهمین نظر مثلی‌میان عربها مشهوراست‌که اگر کسی‌دنبال حاجتی برود ومحروم‌برگردد باومیگویند (اخطاء نوءك) یعنی‌طلوع ستاره‌ات بی‌اثرماند.

هرگاه‌که باران میآمد آنرا از اثرستاره‌ای میدانستندکه در آن‌هنگام طلوع یاغروب‌کرده بود وازآن رو میگفتند ستارهٔ مجره(کهکشان) ویا (شعری) بما باران داده است .

و چنانکه‌گفته شد طلوع یك ستاره وغروب ستارهٔ دیگر را نوء میخواندند وآن رااز روی ۲۸ستاره تعیین میکردندکه بعقیدهٔ آنان طلوع وغروب هریك‌موجب

آمدن باد و باران وسرما و گرمامیگردد . بسیاری از اشعارعرب نیز باین‌معنی‌دلالت داردکه تغییرات سال مربوط بطلوع وغروب ستارها میباشد ومخصوصاً آنرابشعردر آورده اند که از برکردن آن آسان باشد .

از آنجمله ترجمهٔ شعر :

«همینکه سه روز از نزدیك شدن ماه(قمر) به ثریا گذشت زمستان میرود »

«همینکه ماه (بدر) با ثریا بانتها رسید زمستان آغاز میشود »

ودیگر :

«هرگاه ستاره دبران بماه شب چهارده‌نزدیك شد »

«زمستان در هر سر زمین میرسد وستاره خوارس‌میدرخشد»

«وهمینکه بدر در آسمان حلقه زد سایهٔ ستونهای خیمه‌برطرف میشود »

«واین در نیمهٔ شب واقع میشود که ابرها پراکنده میگردند »

« ودیگر :

« همینکه هلال باستارهٔ نعائم نزدیك میشود »

«باد سرد از هرطرف میآید وسحرگاهان خنك میگردد »

ودیگر:

« آفتاب وستارهٔ عواء بهم رسیدند وهوا سرد شد »

ونیز برای طلوع وغروب هرستاره‌صفتی ذکر میکردندکه آن خاصیت‌یاصفت رادر تغییر هوامؤثر میدانستند وهم‌چنین‌عربها مانند کلدانیان معتقدبودندکه‌حرکت ستارگان در وضع زندگانی مردم اثر دارد .

عربها از رنگ ابر ، آمدن باران ومقدار آن پیش بینی میکردند . از آنِ جمله ابر سفید را بی باران و یا کم باران وابر سیاه را پرباران و ابر قرمز را کم باران میدانستند .

و برای‌کوچ نشینی خود بشناختن‌مسیر بادها احتیاج داشتند واز آنرو عده‌ای اسامی‌ومیسر بادها را چهار وبعضی شش دانسته اند از اینقرار :

۱ ـ باد صبا از شمال میوزد ۲ ـ باد شمال از مغرب میوزد ۳ ـ باد دبور از

جنوب میوزد ٤ ـ باد جنوب از مشرق میوزد .

و بقول عدهٔ دیگر :

٥ ـ باد نکباء بطرف شمال میوزد ٦ ـ باد محوه بطرف جنوب میوزد .

وذی‌الرمه شاعر مشهور عرب آنرا بشعر در آورده است .

میتولوژی(افسانه) عربها پاره‌ای از ستارگان را بجای خدایان می پرستیدند ومانند یونانیان‌معتقد بودندکه میان این خدایان مثل بنی نوع‌انسان‌پاره‌ای‌حوادث مثل‌جنگ‌و آشتی‌وازدواج وغیره اتفاق میافتد واین‌معلومات راشعبه‌ای‌ازستاره‌شناسی تعبیر میکردند ، که امروز در نزد فرنگیان به میتولوژی‌یا افسون مشهور است . داستان ستاره پرستی عربها فعلا معلوم نیست ولی میدانیم که آنهاستاره می‌پرستیدند. چون نام پاره‌ای‌بت‌ها ومردمانی‌که آنرا می‌پرستیدند بر آن معنی گواه است . مثلالات ، نام زهره بوده و بسیاری از عربها بت لات را ستایش میکردند. پاره‌ای‌دیگر بآفتاب‌پرستی وماه‌پرستی وپرستش ستارهٔ شعری شهرت‌داشتند وهر دسته‌ای یکی از این کواکب را بر دیگری برتری میداده است . مثلا ابوکیشه که ستارهٔ شعری را پرستش میکرده در بارهٔ آن چنین میگوید :

«ستارهٔ شعری‌تمام پهنای آسمان را می‌پیماید . در صورتیکه هیچ ستارهٔ‌دیگر حتی آفتاب و ماه نیز نمیتوانند پهنای آسمان را به پیمایند » .

عربها‌بستارگان‌شخصیت‌انسانی‌میدادند و برای آنان‌پاره‌ای‌اتفاقات‌نقل‌میکردند، از آن‌جمله میگفتند : ستارهٔ دبران وماه هردو بخواستگاری ستارهٔ ثریا آمدند،ثریا (پروین) بماه گفت من‌از همسری باستارهٔ دبران امتناع دارم چه‌که او تهی‌دست است دبران‌که این را شنید شتر خود را بدنبال کشید واکنون هرجاکه‌میرودجهازخودرا همراه دارد .

دیگر اینکه ستارهٔ جدی ستارهٔ نعش‌راکشت و اکنون دختران‌وی(بنات‌نعش) دراطراف‌نعش جمع شده‌اند . و ستارهٔ سهیل بستارهٔ جوزاء لگد زد ،جوزاء هم اورا لگد زده پرت کرد و ستارهٔ سهیل با شمشیر جوزاراضربت‌زده دونیم ساخت‌وستارهٔ شعرای یمانی با شعرای شامی همراه بود ، شعرای شامی از شعرای‌یمانی‌جدا شده از

ستارهٔ مجره گذشت وبشعرای عبدر مشهور شد . اما شعرای یمانی از دوری شعرای شامی آنقدر گریست که چشمش نابینا گشت وبشعری نابینا(غمیصاء) معروف گشت .

عربها پاره‌ای ازفرمانروایان و بزرگان وسرداران خودرا بمقام خدائی میرساندند و دربارهٔ بعضی دیگر از آنان معتقدبودندکه از نژاد ملك یافرشته‌هستنداز آنجمله معتقد بودندمادر بلقیس جن بوده وپدرجرهم فرشته ومادرش آدمیزاد است‌وهمینقسم اسکندر از پدری فرشته ومادری آدمیزاد بدنیا آمده بود .

این‌عقیده‌هاظاهراً از هند ویا مصر ویونان‌بعربستان آمده بود ،چه‌که کلدانیان کمتر باین‌چیزها معتقد بودند .

۴ ـ کهانه وعرافه کهانه‌وعرافه‌دولفظ است‌ویك معنی‌دارد که‌غیب گوئی میباشد ولی بعضی‌ها غیب‌گوئی از آینده راکهانه و غیب گوئی از گذشته را عرافه میگویند ودرهر حال معنی یکی میشودکه همان غیب گوئی است ، عربها معتقد بودند که‌کاهن ، هر کاری میتواند لذا برای مشورت ورواشدن‌حاجات وداوری ومعالجه‌وحل مشکلات‌واطلاع از آینده و گذشته بکاهن مراجعه میکردند وخلاصه اینکه عربها مانند همهٔ ملت های باستانی (مردم مصر ،فنیقیه، بابل و غیره) کاهن را مرد علم فلسفه وطب وحقوق ودین میدانستند .

کهانه از علومی بوده‌که از همسایه‌ها بعربستان آمده وبنظر ما کلدانیان آنرا با ستاره‌شناسی بعربستان آوردند. مؤید این نظر آنکه عربهای‌کاهن را حازی‌یاحزاء میگویند و حازی و حزاء کلمهٔ کلدانـی است و بمعنای خردمند و دانشمند وپیشگو می آید.

اما کلمه‌کاهن را عربهاازیهود گرفتند ، چه پس از آنکه‌بدبختی‌به‌یهوداورشلیم رو آورد، یهودیان بعربستان مهاجرت‌کردند، خصوصاً بعد از خرابی‌اورشلیم بدست تیتوس درسال۷۰ میلادی هجرت یهود بعربستان‌زیاد تر شد وعربها بسیاری از آداب وعادات یهود را فراگرفتندکه شرح آن در اینجا مورد ندارد .

ولی کهانه اصلا از کلدانیان بوده وشاید کاهنان کلدانی کهانه رامانندستاره

شناسی وغیره باخود بعربستان آوردند ومؤید این نظر آنکه عربها کاهن‌ومنجم‌را نیزحزاء میگویند ودیگر اینکه مردم بابل‌بعد از اسلام نیز بعربستان‌میآمدندوعربها آنانرا بواسطهٔ عقل وفکرشان احترام میگزاردند .

عربها معتقد بودند که کاهن همه چیز میداند وارواح (اجنه) بآنها همه نوع اطلاع میدهند منتهی عربهای بت پرست میگفتند که اجنه به بت‌ها حلول میکنند وکاهن از بت خبر میگیرد ویا اینکه خودجن‌ها مستقیماً به کاهن خبر میدهند و از چنان جنی که از آسمان بکاهن خبر میرساند به کلمه (هاتف) تعبیر مینمودند . اما عربهای خدا پرست (موحد) میگفتندکه:فرشتهٔ خداوند کاهن را از همه چیز آگاه میسازد و در میان عربها مشهور است که‌اگر مسیحیان راهب ویهودیان حبر دارند کاهن عرب نیز مانند آنان است .

ودر هرحال کاهن‌را باعالم غیب‌مربوط میدانستند ، اگر برای معالجه‌پیش کاهن میرفتند بآنان طلسم ودعامیداد واگر برای‌حل مشکلی مراجعه میکردند برای‌آنان فال میگرفت یا درریسمان گره زده میدمید واگراز وی داوری‌میخواستندباتیروکاسه (رمی قداح) میان آنان حکم میکرده . اگر برای پیدا شدن مال دزدی‌کمك میخواستند ودرقمقمه فوت میکرد واگرتعبیر خواب‌می‌پرسیدند چیزهای نامفهومی‌بر زبان میراندوخلاصه اینکه گفتارها وکردارهای نامربوط‌غیرمفهومی‌داشت‌وبدانوسیله خود را غیب دان معرفی میکرد .

گفتیم‌که کهانه از بین‌النهرین بعربستان آمد و بیشتر کاهنان کلدانی(یابقول عربها صابئی) بودند واز همه چیز خبرداشتند . کم‌کم علاوه برکاهن کلدانی‌کاهن یهودی وغیره در عربستان پیدا شد و خود عربها نیز کاهن شدند . اماکاهن‌های‌عرب هرکدام دریك فن (مثلاپزشکی یاقیافه شناسی‌یا تعبیرخواب یاداوری)تخصص‌داشتند.

کاهنان . مردان‌کاهن و زنان کاهن در عربستان زیاد بوده و داستان آنان بیشتر شبیه بخرافات میباشد . از آن جمله داستان دوکاهن بزرگ عرب بنام شق وسطیح که میگویند : شق نیم‌انسان بوده یعنی یك پاویك‌چشم داشته‌است‌وتمام

بدن سطیح بجز سرش یك پارچه گوشت بی استخوان بوده و مانند پارچه تامیشده است و هر دوی آنها چندین قرن زنده بوده‌اند. دیگر از کاهنان نامی عرب خنافر بن توام حمیری وسواد بن قارب دوس است که درزمان نهضت عرب پیش از اسلام میزیسته‌اند. معمولا کاهنان بقبیله یا شهری که از آنجا برخاسته بودند نسبت میدادند مانند کاهن قریش، کاهن یمن، کاهن حضر موت وغیره.

باعرافان نیز چنان کرده میگفتند: عراف هذیل، عراف نجد وغیره. مشهورترین عرافان، عراف یمامه بوده که عروة بن حزام بایك شعر خود اورا مشهور ساخت. آری شاعران اینطور باشعر خود مردم را بدنام یا خوشنام میساختند.

ترجمهٔ شعر عروة:

«بعراف یمامه میگویم اکر درد مرا دارو دادی تو پزشکی».

زنان کاهن در عرب زیاد بودند، قدیمی ترین آنان طریفه، کاهنه یمن است که خرابی سد مارب و سیل عرم را به پیشگوئی او نسبت میدهند. دیگر کاهنهٔ زبراء میان شحر و حضر موت وسلمی همدانیه حمیریه، وعفیراء حمیریه، وفاطمه خنعیه مکیه، وزرقاء یمامه وسایر آنها.

گاه کاهنه را به قبیلهٔ خودش نسبت میدادند، مانند کاهنهٔ بنی سعد که بگمان عربها پیش ازشق وسطیح بوده و آن دوجانشین وی شدند.

کهانه مدتها درمیان اعراب معمول بود تا اینکه پیغمبر فرمود: پس از نبوت کهانه باطل گشت واز آن موقع کهانه منسوخ گردید.

کاهنان عرب بطرز خاصی سخن میگفتند که آنرا سجع کاهن مینامیدند والبته پیچیده ومبهم بود وشاید مخصوصاً آنطور سخن میگفتند که اگر پیشگوئی آنان درست در نیامد عذری برای آنان باشد که بگویند منظور ما از آن سخنان پیچیده چنین بوده وچنان نبوده است. چنانکه امروز هم منجمان چنان میکنند، ازنمونهٔ سخنان کاهن یکی گفتهٔ طریفه کاهنه یمن است که میگویند مردم مارب از سیل عرم بیمناك شده نزد طریفه آمده ازوی چاره خواستند.

وطریفه درپاسخ آنان چنین گفت:

ترجمه:

تامن نگویم طرف مکه نرویدو آنچه من میگویم خدای همه مردم از عرب وعجم با حکم محکم بمن آموخته است».

سپس ازوی پرسیدند چه باید کرد؟ وی گفت :

ترجمه :

«شترشذقم را بگیرید باخون رنگین سازید ، زمین جرهم همسایهٔ خانهٔ کعبه از آن شماخواهد شد».

قیافه . قیافه نیز مانندکهانه علمی بوده بـا این فرق که از روی قیافه بپاره‌ای مطالب پی میبردند . قیافه بودوقسم بوده است: قیافهٔ اثرو قیافهٔ بشر. اولی یعنی قیافهٔ اثرعبارت بوده‌است ازشناختن جای پا،یاسم یاکفش روی خاك‌وریگ و پی بردن از آن اثر بمؤثر آن وبدانواسطه اشخاص فراری ودام های گم شده رامییافتند . عربها بقدری درقیافه مهارت داشتند که جای پای جوان و پیروزن ومردودوشیزه وبیوه را ازیکدیگرتمیز میدادند .

واما قیافهٔ بشری عبارت از آن بوده که ازشکل وشمایل اشخاص خویشاوندی آنها را به‌یکدیگرتشخیص میدادند وعلم فراست نیزجزء همین قیافه‌شناسی‌میباشد .

درهرحال قیافهٔ اثری وقیافهٔ بشری هردومیان عربها معمول بوده ومشهورترین قبیله های عرب درقیافهٔ اثری طایفهٔ بنی لهب وبنی مدلج‌بشمار میآمدند. قیافهٔ‌بشری هنوز هم درمیان عربها شایع‌است وازقرارمشهور طایفهٔ بنی مره از اهالی‌نجددرقیافه شناسی بقدری ماهرهستندکه ازجای‌پای شترمیتوانند شترسواررا بشناسندوهمینطور میان عراقی وشامی ومصری ومدنی ازروی قیافه تشخیص بدهند .

علم فراست یعنی‌علمی که‌ازشکل ورنگ وچهره وشمایل‌انسان‌بحالات‌واخلاق اوپی ببرند . عربها دراین علم نیز مهارت داشتند ولی فراست تقریباً یك نوع موهبت طبیعی خدا داد وهشیاری وسرعت انتقال میباشد .

تعبیرخواب نیزنزدعربها معمول بوده که گاه کاهنان وگاه غیرآنان‌خواب‌راتعبیر میکردند. ابوبکر خلیفهٔ اول با آنکه کاهن نبوده‌خواب ها را تعبیرمیکرده است .

فال‌گرفتن باپرنده وامثال‌آن نیز در ردیف‌کهانه بوده وبواسطهٔ‌کمی جا از

شرح آن چشم میپوشیم.

۵ - پزشکی پیش از اسلام

پزشکی یکی ازعلومی است که کاهنان بابل (کلدانیان) اساس آنرا وضع کردند، چه که آنان نخستین مردمی هستند که در بارهٔ معالجهٔ بیماریها مطالعه نمودند ومعمولشان چنان بود که بیماران را در سرراه ها و گذرها میگذاردند تامگر رهگذری از آنجا بگذرد وهر کس بآن بیماری دچار گشته و درمان او را پیدا کرده ، اطلاعات خود را بازگوید، سپس آن اطلاعات را روی لوحه هائی نگاشته درمعبدها میآویختند و از آنرو کاهنان کلدانی کارپزشك را نیز انجام میدادند. سایر ملتها پزشکی را ازکلدانیان گرفتند واز آنجمله عربها بودند.

آشوریان ومصریان وفنیقیان نیزچنان میکردند ، یونانیها همان مطالب را جمع آوری کرده چیزهائی بر آن افزودند و آنرامرتب ساختند. وایرانیان ورومیان طب را ازیونانی ها فراگرفتند. عربها که با ایران وروم هم مرز وهم زبان بودند مطالب تازه‌ای از آنان گرفته بر آنچه که ازکلدانیان آموخته بودند افزودندوخودنیز تجربیاتی برهم زدند ومجموعهٔ آن معلومات همانست که ما به پزشکی عرب پیش از اسلام تعبیر میکنیم که هنوز هم مقدار مهمی از آن پزشکی میان عربهای صحرا نشین معمول میباشد. عربها برای معالجه بیمار دوراه داشتندیکی ازراه کاهن وعراف ودیگر از راه دارو ومعالجه واقعی. اما کاهنان بیمار را باجادو وطلسم (چنانکه گفته شد) معالجه میکردند ودر کعبه برای آنان قربانی مینمودند وعزایم ودعا میخواندند.

معالجه باطلسم ودعا ، درملت های قدیم شایع بوده است و در آثار باستانی مصر طلسم های بسیاری دیده شده که برای معالجهٔ بیماریهای گوناگون بکار میرفته است.

کاهن مصری که برای معالجه مریض میرفت دوگماشته همراه وی بودند،یکی از آنان کتاب عزایم (طلسم ودعا) ودیگری صندوق دارو برمیداشت و با هر دو بیمار را علاج میکرد وهمینکه عزائم (ورددعا) میخواندند به یکی ازخدایان (مخصوصاً

ایزیس، اوزیرس ، رع)متوسل‌میشدند وهنگام دواء دادن آن دعاها رامیخواندندکه یکی از آن دعاها چنین بوده است :

«این کتاب شفا برای هر بیماراست، ای ایزیس مرا شفا بده همانطورکه‌اوریس را شفا دادی»

«از هر دردی که از برادرش‌ست رسیده بود موقعی کـه پدرش اوزیریس را کشته بود» .

«ای ایزیس توجادوگربزرگی هستی، مراشفاده‌وازهردردورنج کثیف‌شیطانی»

«خلاص کن وازبیماریهای‌های درونی وکشنده وناپاکی‌که بمن روآورده رهائی ده»

«همانطورکه پسرت جوریس را رهائی دادی...»

عربها اورادی داشتندکه برای بیرون‌کردن‌ارواح خبیث‌بکارمیبردندوامراضی که بگمان آنها ازحلول ارواح خبیثه حاصل‌شده بود بااخراج آنهاشفا میدادومعمولا برای‌تب ها عزایم میخواندند وبرای اخراج جن‌وشیطان طلسم بکارمیبردند. دیگراز معتقدات عرب آنکه موقع ترس مانندالاغ نعره‌میزدند تاازخود رفع شرکنند ودیگر آنکه‌گمان میکردند خون پادشاهان دیوانگی را برطرف میسازد .

اما دارو دادن آنان‌شبیه‌بمعالجهٔ مصریان وسایر ملل قدیمه بوده است.باینقسم که ازگیاه ها وشربت ها استفاده میکردند وبخصوص عسل رابرای‌بیماریهای شکم خیلی سودمند میدانستند. ولی بیشتر معالجات آنان روی اساس خون گرفتن و داغ کردن بوده است و در امثال عرب گفته شده کـه بهترین علاج برای هر درد داغ کردن است وهردرد دشواری باداغ درمان میشود و برای ضد عفونی (گند زدائی) ودرمان زخمها آتش بکار میبردند . یعنی محل زخم را میبریدند . باینقسم‌که تیغ را درآتش‌گداخته وباآن عضوفاسد را قطع‌کرده وداغ میزدند. چنانکه صخربن‌عمرو برادر خنساء راهمینطور معالجه نمودند . چون قسمتی ازاعضای درونی‌اودراثرضربت شمشیر (مثل جگرسیاه) گندیده بود ، لذا آنرا باتیغ گداخته بریدند و جایش را داغ‌کردند .

چشم چپ را با ادامه نظر بسنگ‌آسیاب معالجه میکردند ومعتقدبودند که

این عمل چپ‌بودن‌چشم راعلاج میکند .دیگرازعقاید طبی آنان این‌بوده‌که اگر شخص زخمی آب‌بنوشد میمیرد وهرگاه زنی تاآن‌حد بترسد که قلبش سردشودباید آب‌گرم بنوشد . والبته این عقاید اکنون درنظرما جزء خرافات است .

پزشکان . درآغازکاهن کار پزشك را انجام میداد ، سپس گروهی ازعربهابا ایرانیان و رومیان آمیزش کرده پزشکی آموختند و درعربستان بپزشکی پرداخته نام بلندی بهم زدند و بیشتر آنان در دورهٔ نهضت پیش از اسلام در قرن ٦ میلادی پدید آمدند . ولی‌پیش‌ازآن تاریخ‌نیزپزشکانی درمیان عربها بوده اندکه قدیمیترین و نامی‌ترین آنها لقمان میباشدکه هم پزشك وهم‌فیلسوف‌عرب‌بوده است وراجع بزبان واصل وتبار اواختلافات زیادی هست. پس‌ازلقمان مشهورترین‌پزشکان عرب‌ابن‌حزیم ازقبیلهٔ تیم‌الرباب است‌که مهارت او در پزشکی میان عربها ضرب‌المثل میباشدوهر پزشك‌کارشناسی را با این‌حزیم برابر میدارند . ازآنجمله اوس‌بن حجردربارهٔ او چنین‌میگوید :

ترجمهٔ شعر. « اورا نزدمن آرید من ازابن حزیم ماهرترم وآنچه‌راکه‌پزشکان نتوانند من میتوانم» .

حرث‌بن‌کلده از پزشکان‌عصر اخیرجاهلیت است ، وی از قبیلهٔ بنی‌ثقیف واز مردم طایف میباشد وعلم پزشکی را در ایران درشهرگندی‌شاپور آموخته درآنجابه طبابت اشتغال داشته وثروت‌فراوانی بهم زده است، آنگاه ازایران بشهرخودبرگشته ودرطایف مشغول طبابت شده وشهرت بسیاری پیداکرده است . حرث معاصرپیغمبر بوده است‌وهرکسی درآن‌زمان‌بیمارمیشدآنحضرت اورا نزدحرث میفرستادندوحرث بمعالجهٔ بیمارمیپرداخت . حرث درسال۱۳هجری درگذشت .

دیگرازپزشکان نامی عرب درآن‌زمان ابن ابی‌رومیه تمیمی ونضربن‌حرث‌بن‌کلده بوده است . بیشتراینان در ایران وروم طب میآموختند ،بعضی هم دردیرراهب ویامعبدکاهن‌یهود و کلدانی‌این علم‌را فرامیگرفتند ، پاره‌ای‌ازآنان مثل‌نضربن‌حرث‌بن‌کلده هم‌پزشك وهم‌فیلسوف‌بودند . عده‌ای ازآنان بیشتر درجراحی‌تخصص‌داشتند وبنام جراح مشهور میشدند مانندابن‌ابی رومیه تمیمی‌که ازنامی‌ترین‌جراحان‌دورهٔ



ت ـ استانبول : مسجد سلیمانیه

جاهلیت است ودرعملیات جراحی مهارت داشته است .

چون عربها باسب و شتر خویش علاقمند بودند بعضی از پزشکان عرب تنها بمعالجه اسب و شتر مشغول میشدند و این همان است که امروز بیطاری (دام پزشکی) نام دارد. عاص بن وائل از دام پزشکان نامی دورهٔ جاهلیت است.

۶- شعر پیش از اسلام در اصطلاح عرب هر کلام موزون باقافیه شعر است. ولی این تعریف برای شعر جامع نیست بلکه اصطلاح و تعریف مزبور بیشتر بکلام منظوم تطبیق میکند و البته شعر و نظم از یکدیگر جداست. چه بسا شاعری که از نظم بی بهره است و چه بسا اشخاصی که در تنظیم نظم مهارت دارند ولی شعر گفتن نمیتوانند و درواقع نظم بمنزلهٔ قالبی است که شعر در آن قالب گیری میشود اگرچه نظم، رونق و اثر شعر را میافزاید درهرحال تعریف شعر از نظر کلی محتاج به تفصیل است و اختصار در آن مورد بی مناسبت است. چه که در تحت عنوان شعر تعبیرهای مختلف و متنوعی گنجانیده میشود. بعلاوه تأثیری که شعر در اشخاص دارد البته کلام مرسل چنان تأثیری ندارد و اما فرق میان شعر و کلام مرسل آنست که اشعار در خاطر انسانی یکنوع انفعالاتی ایجاد میکند که محتاج بقیاس و برهان نیست. درصورتیکه کلام مرسل عبارت از تعبیراتی است که با مشهودات انسان و یا استنتاج انسان باقیاس و برهان حاصل شده باشد، بنابراین کلام مرسل زبان عقل و شعر زبان روح و دل است و بعضی ها شعر را چنین تعریف کرده اند:

«تصویرات ظاهری از حقایق پنهانی شعر است».

شعر از قدیم الایام بوده است، هیچ ملتی (چه در زمان قدیم و چه در زمان جدید) بدون شعر نبوده است، شعر آینهٔ تمام نمای عادات و رسوم مردم است، شعر دفتر چه اخلاق ملت هاست، شعر دفتر اخبار اقوام و کتاب مقدس ادیان میباشد، چه که قلب انسان زودتر از عقلش بحرکت آمده و نفسش پیش از فکرش بکار افتاده است و از آنرو پیش از آنکه از علم و عقل سخن بگوید، از شعر دم زده است. لذا قدیمی ترین اخبار مربوط باقوام که تقریباً نوعی خیال میباشد درضمن شعر گفته شده و کهنه ترین محفوظات بشری درشعر جمع شده است. شعایر دینی و ادبی و حماسه سرائی (رزم جوئی) و سایر انفعالات نفسانی اقوام در شعر نهفته است. شاهنامهٔ ایرانیان، ایلیاد، و اودیسی یونانیان،

اودیس رومیان ، مهابهاراته و دراماپانه هندیان ، وتوراة یهودیان ، تمام اشعاری است که عادات واخلاق ورسوم واخبار وادبیات آن ملل را (بخصوص از نظر پرستش خدایان) بصورت منظم نگاهداری کرده ونمایان میدارد واین خود طبیعی است ، زیرا شعر زبان روح وجان است وازانفعالات ومشتهیات نفسانی بشر حکایت میکند ودلیل وبرهانی هم نمی طلبد وچنانکه میدانیم بیشتر افعال دینی محتاج به تسلیم در برابر حوادث وغوطه وری درعالم خیال میباشد .

شعر عبری . اقوام سامی بیش ازهرقوم دیگر در عالم خیال فرومیروند وبهمین جهت بدیانت توحید متمایل هستند. چون عقیدهٔ بتوحید عبارت ازایمان به مبدئی است که تحت کنترل حواس درنمیآید وبهمین نظر اقوام سامی بیش ازدیگران به تصورات شاعرانه علاقه مند بودند واین خود از آثار شاعرانهٔ آنان پدیداراست ، قدیم ترین آثار شاعرانه سامی ها توراة است ودرقدیم ترین اسفار توراة تصورات شاعرانه بسیاراست. مثلا سخنان لامك بدوزنش (عاده) و(صله) درسفرتکوین قسمتی ازسرودی است که ازدست رفته وفقط مطلعش مانده است واگر باصل عبری آن رجوع شود معلوم میگردد که شعرقافیه دار موزونی بوده است (۱) ودرواقع قدیم ترین منظومهٔ عبرانیان همان است ، بلکه بطورمطلق قدیمی ترین اشعارجهان میباشد .

در توراة تصورات شاعرانه کم نیست از آنجمله گفته یشوع بموسی (سفرخروج باب ۳۲ آیهٔ ۱۷) هنگامی که موسی با الواح از کوه طورفرود میآمد صدای های وهوی بنی اسرائیل راشنید ، بیشوع گفت : آیادر کوی ما غوغای جنگ برپاشده ؟ موسی پاسخ داد. نه آهنگ پیروزی است ، نوای گریز نیست ، بلکه آوازدلنواز میباشد که بگوشم میرسد ، تصورمیرود این گفتار قدیمی ترین بیتی است که موسی در آنحال گفته است وهمینطورسایر مطالب توراة .

کتاب ایوب که میگویند اصلش عربی بوده کتاب اشعیا ، مزامیرداود وغیره نیز

۱- ترجمهٔ فارسی آیهٔ ۲۳-۲۴ باب چهارم سفرخروج چنین است :

لامك بزبان خودعاده وصله گفت قول مرا بشنوید ای زنان ، سخن مرا گوش گیرید زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود وجوانی را بسبب ضرب خویش ، اگر برای قاین هفت چندان انتقام گرفته شود برای لامك هفتاد وهفت چندان . مترجم

جزء اشعارعبری محسوب‌میشود . ولی اشعارعبری درزمان‌سلیمان‌حکیم به‌منتهی‌درجهٔ ترقی‌رسید چون‌درزمان وی سلطنت یهود درکمال قدرت بود ویهودیان امنیت‌وثروت داشتند و آن دوره حقاً دورهٔ طلائی یهود میباشد و در حقیقت اوضاع یهود در زمان سلیمان مانند اوضاع عرب درزمان مأمون است ، چه‌که این خلیفه نیز مانند سلیمان شاعر وحکیم بوده است ،

شعر عرب . عربها که مانند عبرانی ها از نژاد سامی هستند مانند آنان درعالم خیال و تصورات شاعرانه مستغرق میباشند و چون زبان عربی بیش از عبری کلمات مترادف دارد و معانی بیان آن نیز وسیع میباشد ، لذا استعداد شعری عربی بیش ازعبری است واگر اوضاع محیط وآب وهوا رانیز درنظر بگیریم خواهیم دید که‌افکار شاعرانه عرب وسیع ترازافکار عبری است ، چه عرب درهوای آزاد بیابان اقامت داردودراحکام وافکار خویش استقلال ذاتی‌پیداکرده است وبهمین جهت بیشتر اشعار عرب راجع بمسائل سلحشوری و رزم آوری است . اما یهودیان برعکس عربها آنچه درشعر گفته اند از خواری وبدبختی وتسلیم باموردینی حکایت میکنند .

عقیدهٔ اکثریت برآن است که شعر باید موزون باشد اگر چه در چگونگی نظم آن نیزاختلاف کرده اند ، بعضی معتقدندکه شعر یعنی عبارات موزون وباقیافه ، دیگران میگویند درشعرقافیه شرط است و وزن مهم نیست وعده‌ای برعکس وزن را مهم دانسته بقافیه اهمیت نمیدهند . عربها برعکس برادران سریانی وعبری خود وزن وقافیه هردورا شرط لازم شعر میدانند اماسریانی‌ها دراشعارقدیم خود التزامی‌بقافیه نداشتند ، افرام سریانی واسحق انطاکی‌ازشاعرانی هستندکه‌آن قسم شعر گفته اند . عبرانیان به هیچ‌کدام‌مقید نبودند واگرهم الزامی‌داشتند بقافیه بوده است نه بموزون وهمینکه آیات قرآن‌راباآن معانی‌وافکارعالی‌بارعایت قافیه شنیدندآنرا بزبان عبری خود قیاس‌کرده گفتند : «این هم شعراست ! .»

گرچه شعر با قافیه و وزن درست نمیشود ، یعنی ممکن‌است شعری گفته شود

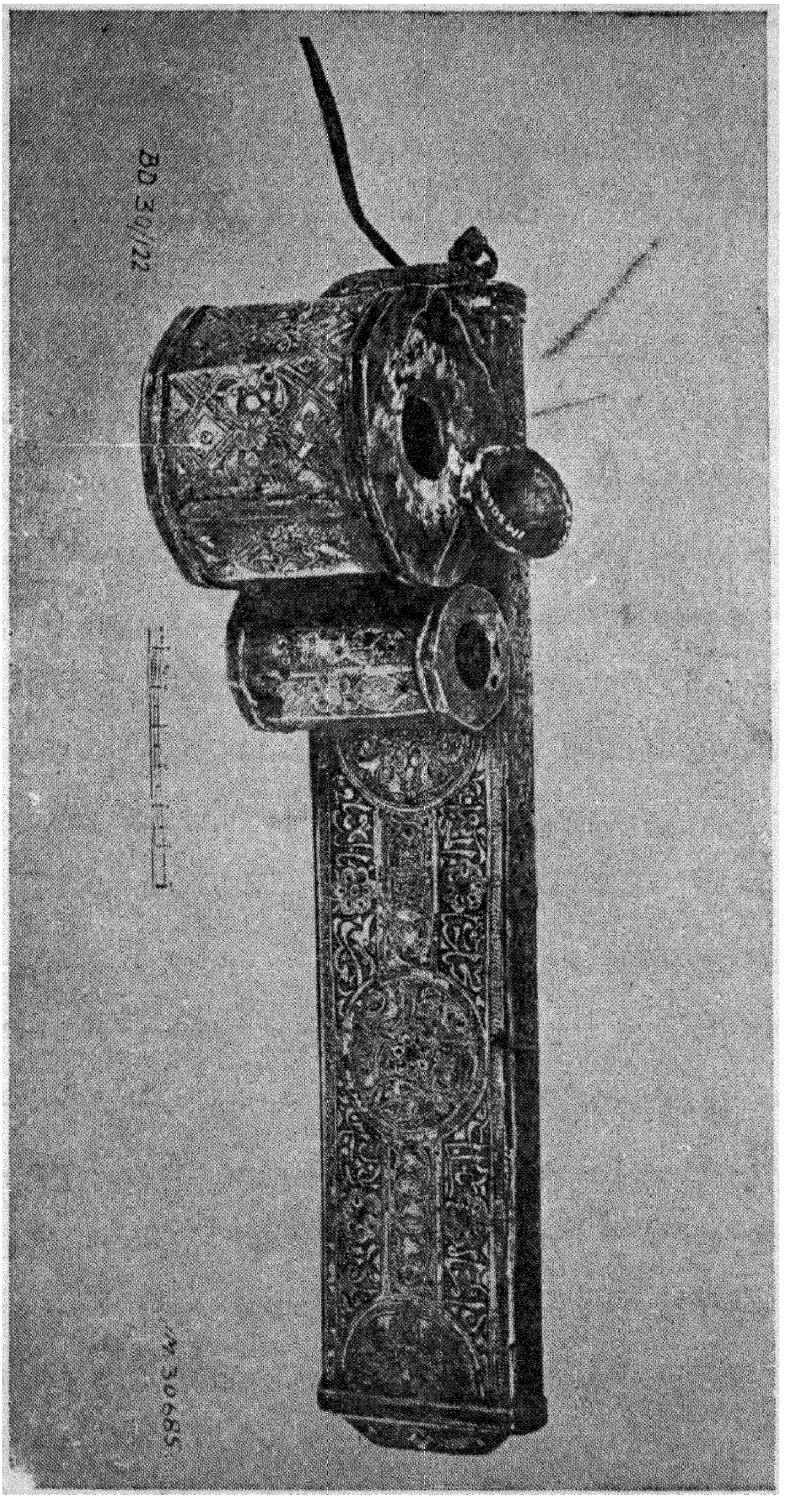

ع ـ قلم ودواتی که روی آن گل و بوته ونوشته هائی درج شده است

که شعرباشد وقافیه و وزن هم درآن‌رعایت نشده باشد ولی‌هرچه هست وزن وقافیه اثرشعررا میافزاید ، درهرحال وزن وقافیه شرط شعرنیست، چه‌که خطابه بدون وزن و قافیه است اما افکار واحساسات را تهییج میکند و ازآنرونوعی شعر بشمار میآید چنانکه بزودی درآن باب سخن میگوئیم .

چگونه کلمات منظوم درعرب پدید آمد؟

افکار شاعرانه ازقدیم درعرب بوده ، اماکلمات منظوم در میان آنها تازگی دارد و چه بسا که در ابتدا ، شعر را با جمله های کوتاه مانند مثل نقل میکردند تا از بر کردن آن آسان باشد ، تا اینکه تدریجاً مثل ها را نیز با سجع وقافیه تنظیم نمودندکه بگوش شنوندگان خوش‌آیند شد لذا همان مثل های منظوم را بجای آوازبرای راندن شترها بکاربردند والبته غناء (آواز) یك زبان کاملاطبیعی میباشد وهمینکه آهنگ یکی دوقافیه بگوش آنان خوش‌آمد قافیه های دیگری نیز برآن افزودند واین خود نوعی از«رجز» ساده بوده است و تا مدت زمانی هرگاه‌که قریحه شاعران عرب گل میکرد ، در موقع بدگوئی ازیکدیگر یا اظهار تنفر یاابراز فخریه دو سه بیتی میسرودند وهمینکه نابغه‌ای میان‌آنان پدید میآمدکلمات منظوم رو ببهبودمیگذارد و اصلاحاتی در آن میشد او از قرار مشهور عجاج واغلب عجلی اصلاحاتی درکلمات منظوم نمودند ، گرچه زمان آنها معین نیست .

نخستین‌قصیده سرای نامی عرب امرؤالقیس وجدش مهلهل است‌که ازسخنوران قرن پنجم پیش از میلاد میباشد ، میگویند مهلهل اولین قصیدهٔ عربی را سرود و امرؤالقیس آن را طولانی ساخت ودر شعر تفنن پدید آورد و باب شعررا گشوده آنرا توصیف کرد ودر اثر شعربگریه درآمد.او اول‌کسی‌است‌که ستوران را به‌آهو و مانند آن تشبیه نمود و شاید بواسطهٔ مسافرت بشهرهای روم و شنیدن اشعار رومی ویونانی این فکربرای او پیش آمدکه شعر عرب را متنوع سازد چون شخص باهوش همینکه بامردم بااطلاع آمیزش‌کند براطلاعات اوافزوده میشود، چنانکه امرؤالقیس همانطور بود . بطور کلی شاعران عصر جاهلیت کمتر بداخله شهر های روم میرفتند

وباستثنای عدهٔ معدودی بقیهٔ شاعران یادربلقاء نزد بنی‌غسان ویا درحیره پیش بنی‌لخم منذری میماندند.

پس عرب طبعاً شاعراست چون :

۱ـ عرب سامی‌است وسامی طبعاً اهل‌فکر وخیال است .

۲ـ آنهابادیه نشین بودند ومردم بادیه نشین باستقلال وآزادی خوگرفته‌اند.

۳ـ مردم صحرا نشین‌عادتاًبا یکدیگر مفاخره میکنند ویا به یکدیگردشنام داده ابراز تنفر مینمایند وهمین کشمکش ومنازعه ذهن آنان را روشن میسازد وقوهٔ بدیهه گوئی آنها را تقویت مینماید .

٤ ـ زبان عرب باکلمات منظوم تناسب دارد . عرب یك ملت قدیمی است وناچار ازقدیم الایام شعر میگفته ،ولی قدیمی ترین شعری‌که از عرب باقی مانده از قرن دوم پیش از هجرت میباشد . در اینصورت آیا پیش از آن تاریخ عرب شعر نمیگفته است؟ بنظرما البته شعر میگفته وشایدسفر ایوب‌مجموعه‌ای‌از اشعارباستانی عرب بوده‌که اصل آن مفقود شده وترجمهٔ عبری آن مانده‌است هیچ بعیدنیست‌که اگر ترجمهٔ عبری سفر ایوب مانند اصل عربی آن مفقود میشد این قسمت از اشعار عرب‌هم‌بدست‌نمیآمد ، همانطورکه‌قسمتهای دیگراشعارآنان بواسطهٔدوری‌آن ازملل متمدن بکلی مفقودگشته است .

اشعار عرب‌زیاداست

نکتهٔ قابل توجه‌آنکه‌اشعار عرب متعلق بزمان نهضت پیش از اسلام‌که فعلا باقی مانده بسیار است وهمین میرساندکه عرب زیاد شعر میگفته است ، چه عرب در مدت یك قرن یا دو قرن (ایام جاهلیت) بقدری شعرگفته که هیچ ملت متمدنی در ظرف چندین قرن بآن مقدار شعرنگفته مثلا ایلیاد، وادیسی‌که مهمترین اشعار زمان جاهلیت یونانی است ۳۰ هزار بیت بیش نیست !. همینطور اشعار هندی موسوم به مهابهاراتای هندی ۲۰هزار بیت ورامایانات فقط ٤۸هزاربیت میشود ، درصورتی که‌طبق‌گفته‌ونوشتهٔ تاریخ‌نویسان عرب درنهضت اخیر پیش از اسلام چندین‌برابر آن شعرگفته شده‌است . بعلاوه اعراب بیشترقصیده (ونه شعر) میسرائیدند وابته قصیده از شعرطولانی تراست واز قرار مذکور ابوتمام

مؤلف کتاب حماسه گذشته از قصیده ومقطوعات۱٤ هزار رجز عربی حفظداشته‌است وحماد راویه ۲۷ هزار قصیده محفوظ بوده که هر قصیده‌ای بایکی از حرف‌هجا آغاز میشده است . اصمعی ۱٦هزار رجز حفظ داشته‌است وابوضمضم ازصد شاعر اشعاری حفظ بوده که نام تمام آن صد شاعر عمروبوده است گرچه دراین گفته‌ها تصورمبالغه میرود اما درهرحال دلیلی روشن برزیادی اشعارعرب میباشد ، بخصوص اگراین نکته را در نظر بگیریم که بسیاری‌از راویان اشعار جاهلیت در جنگ‌های اسلامی کشته شدند واخبار واشعار آنان با خودشان از میان رفته است . ابوعمربن علاء در آن خصوص چنین میگوید : قسمت بسیارکمی از اشعار جاهلیت بدست ما رسیده واگر همهٔ آنها را میدانستیم علم وشعر زیادتری داشتیم .

این را نیز باید اضافه‌کرد که هندیها ویونانی‌ها وملل دیگر دولت و جامعه ودین وتشکیلات داشتند ومنظومات آنان در نتیجهٔ آن تشکیلات پدیدآمده وترقی کرده بود . امااشعار عرب بدون آن وسایل‌از روی عوامل طبیعی وفطری پدیدآمده بود واگرغیر از این بود شعر عرب تازمان تأسیس جامعه و دولت عرب بتأخیرمی‌افتاد ، همانطورکه اشعار رومیان چند قرن پس‌از تأسیس دولت آنان پدیدآمده‌بود واشعارلاتینی(دورهٔطلائی آن)درایام اوگوست وتیباریوس درقرن هشتم‌هنگام‌تأسیس دولت روم (قرن اول میلاد)نهایت ترقی ورونق را پیداکرد ، سپس رو بقهقرا رفت . همینقسم اشعار اروپائیان‌که پس از تأسیس دولتهای اروپائی و پیشرفت علم‌وادب در میان آنان رو به ترقی گزارده پیشرفت‌کرد .

اقسام شعر

اساساً شعر بدوقسمت مهم تقسیم میشود :

۱ـاشعاری‌که‌در آن‌احساسات شاعروکسان‌اوتوصیف‌میشود.

۲ ـ اشعاری‌که شرح حال دیگران درآن توصیف میشود .

قسمت‌اول را فرنگیان اشعار لیریك(Lyric)بزمی میگویند و لیریك ازکلمهٔ لیرLyre (عود) میآید ، اشعاری که درآن‌احساسات‌عاشقانه ، اشتیاق ،وجدان،مرثیه، رجز خوانی ، مباهات ، انتقام‌سرائیده شده یا مشتمل بر پند ونصیحت‌وحکمت‌است جزواشعار غنائی (لیریك) درمیآید .

قسمت دوم سایر انواع شعر است که داستان سرائی جزء آن میباشد و فرنگیان آنرا اشعار اپیک Epic رزمی میگویند ، یعنی اشعاری که حوادث ووقایع در آن ذکر شده ویا شعرهای تمثیلی و توصیفی که باصطلاح فرنگیان درام Drama میباشد .

اشعار سامیان بیشتر شعر غنائی (لیریك) است . بخصوص اشعار یهودیان از مشهور-ترین شعر های احساساتی است . چون یهودیان بیش ازهر ملت دیگر دنیا آه وناله وگریه وزاری دارند. مزامیر داود ومرثیه خوانی های یهود وامثال وحکم سلیمان نبی وغیره نمونه‌ای از همان احساسات میباشد ، خلاصه اینکه افکار شاعرانه یهود (عبریان) ازهر جهت حاکی ازشکوه وگریه و تمسك بدین وتسلیم درمقابل قضا وقدر است .

عربها هم دارای همان افکار شاعرانه میباشند با این فرق که مقتضیات محیط وزندگانی اعراب بیش ازهرچیز متوجه رجزخوانی وعشق بازی واظهار افتخار وصحبت شمشیر واسب میباشد. بطور کلی اشعار عرب قریب بیست قسم است از آن جمله اشعار غنائی (موسیقی) که عاطفه واحساسات را میرساند، مانند غزل ، مباهات ، مدح، هجو، عتاب، عذرخواهی ، زهد ، مرثیه ، تبریك ، وعید ، حذردادن ، رجزخوانی .

وقسم دیگر توصیف شاعرانه ازگل وشراب وغیره ویا پند واندرزوحکمت .

وخلاصهٔ کلام اینکه در تمام اقسام فوق احساسات شاعر ویا قبیلهٔ شاعر ابرازشده است.

نمیتوان گفت که عربها شعر افسانه وداستان سرائی نداشته‌اند ، امانسبت بسایر اشعار آنان این قسمت (داستان سرائی) بخصوص درایام جاهلیت کم بوده‌است و همان اشعار مختصرهم راجع بتوصیف پاره‌ای حیوانات ویا ادوات بوده ویا وقایع کوتاهی را توصیف کرده است .

اما اشعار طولانی (داستان سرائی) مانند ایلیاد هومر وشاهنامه فردوسی اساساً در زبان عربی وجود ندارد . معذلك نمیتوان گفت که عربها اصلا چنان اشعاری نگفته‌اند بلکه تصور میرود اعراب نیز بواسطهٔ جنگهای داخلی خود چنان اتفاقاتی داشته واشعاری در آن خصوص سروده‌اند ، منتهی قسمت عمدهٔ آن مفقود شده وفقط قسمتهای کوتاهی ازیك چنان قصیده‌ای تازمان اسلام بدست آمده‌است که پاره‌ای وقایع جنگی ومانند آنرا توصیف میکند ودر هرحال بیش ازاین مجال گفتگو دراین مبحث برای

ما مقدور نیست .

عربها فطرتاً شاعر بودند ، حتی دزدان ودیوانگان عرب شعر میگفتند ، زنان شاعردرعرب بسیارند وجمعی از آنان جزء نابغه‌ها میباشند وهر کس‌هم که طبع‌شعر نداشته درمجالس شعراء میآمده وشعر راگوش میداده حفظ میکرده وراجع به آن اظهارعقیده مینموده است. زنها نیزبرای بررسی اشعاروتحقیق دربارهٔ برتری‌شاعران مجالس ادبی تشکیل میدادند . درآن‌مجالس ازهرنوع‌شعری سخن‌میگفتند کودکان عرب که کمترین اطلاعی ازشعروادب نداشتند درزمان کودکی شعر میسرائیدندوهر کس بسن‌جوانی میرسید وشعر نمیگفت وقریحهٔ خود را نشان نمیداد اورا معیوب وناقص میدانستند .

مقام ومنزلهٔ شعر

عربها جوانان خودرا ترغیب میکردند که شعرنیکوبسرایند چه شاعر درمیان عربها پناه شرف و ناموس وراوی آثار واخبار آنان بود وچه بساکه شاعررا بر پهلوان (شوالیه) ترجیح میدادند و همینکه در قبیله‌ای شاعری پیدا میشد قبایل‌دیگر بمبارکباد آن‌قبیله‌رفته وقبیلهٔشاعرراتبریك میگفتند ، سپس مجالس مهمانی وجشن ترتیب‌میدادند وخوانها میگستردند وزنان‌با سازو آواز پذیرائی میکردند وجوانان مشغول‌خدمتگذاری میشدند چه‌معتقدبودند که شاعر ازشرف وناموس قبیله دفاع میکند ، نام آنان‌را بلندمیسازد وآثارآنهارا جاویدان میدارد ، درواقع آنچه که ازاخبار وآداب و علوم واخلاق زمان جاهلیت باقی مانده همانا بوسیلهٔ اشعار است .

از اشعار عرب جنگهای آنان ووقایع تاریخی آنها بدست آمده وسیستانی (سجستانی) کتاب‌معمرین (سالخوردگان) را ازآنشعرها تألیف کرده است .

حالات شعرای گذشته عرب از همان اشعار جمع آوری شده وازآن کتابهائی مانندکتاب ابن قتیبه ودیگران تألیف شده است . توصیف شهرها (قبیله ها)کوه‌ها ، دره‌ها ، حیوانات ، گیاهان وامثال آن‌بوسیلهٔ اشعار شاعران محفوظ مانده ودرنتیجه کسانی مثل جاحظ وابوحنیفه‌دینوری توانسته‌اندکتاب حیوان وکتاب گیاه تألیف

کنند . خلاصه اینکه اخبار واطلاعات مربوط بدین ، عادات ، آداب ورسوم عروسی ، مهمانی، ماتم ، اسب سواری وامثال آنان که از زمان جاهلیت باقی مانده بواسطهٔ همان اشعار بوده است .

پاره‌ای‌ازشاعران عرب بواسطهٔ‌اشعاری‌که درحمایت از قبیلهٔ خود سروده اند بسیارمشهور شده اند ونام آنان باقی‌مانده‌است. مانند زیاداعجم که‌قبیلهٔ‌قیس‌راتمجید کرده‌وفرزدق، ازوی نام برده است وعتبة بن ربیعه قبیلهٔ قصی را ستوده است وامثال آنان بسیارند .

عربها بقدری شعروشاعری را احترام میگذاردندکه هفت قصیده ازاشعارقدیم شعرای‌خودرا با آب‌طلا روی‌پارچهٔ مصری نگاشته وآنرا در پردهای کعبه آویختند واین‌همان است‌که آنرا معلقات یا مذهبات میگفتند، مانند معلقه یا مذهبهٔ امرؤالقیس ومعلقهٔ زهیروبعقیدهٔ بعضی‌معلقات غیر ازمذهبات است .



کلاه خود فولادین ازساخته های دمشق

زبدهٔ‌اشعارجاهلیت۴۹قصیده است که‌از۴۹شاعرباقی‌مانده است وبه هفت مجموعه‌تقسیم میشود که هرقصیده ای لقب مخصوصی دارد از اینقرار :

معلقات-مجمهرات- منتقیات مذهبات-مراثی-مشوبات- ملحمات.

و تمام این مجموعه ها در کتاب جمهرة اشعار العرب تألیف ابوزید انصاری یافت میشود .

تأثیر شعر

اما تأثیر اشعار عرب درحمایت شرق وناموس آنان ازاین رو بوده که عربها فطرتاً خیال پرورواهل حماسه هستند و چنین مردمی طبعاً ازسخنان بلیغ متأثر میشوند و چه بسا که یك فرد شعر آنانرا بجنگ بر میانگیخته یا ازجنگ بازمیداشته است، از آنروعربها ازهجوشاعران بیم داشتند وبمدح آنان فخر میکردند، حتی‌عمر نیز تحت همین تأثیربوده است و هر گاه‌که به حکمیت‌میان دو شاعر گرفتار میشد ازمداخلهٔ درکارشاعران‌امتناع میداشت وکسانی را مثل حسان بن ثابت ومانند اورا برای حل وفصل قضیه مأمور مینمود وموقعی با سه هزار درهم زبان حطیهٔ شاعررا خریداری کردکه برضد مسلمانان چیزی نگوید وبقدری‌عربها ازهجوشاعر بیم داشتند که‌ازوی‌برای‌عدم تعرض‌عهد وپیمان‌میستاندند. گاه هم زبان‌شاعر را با تسمه میبستند، چنانکه قبیلهٔ بنی‌تیم پس از اسیر کردن عبد یغوث بن وقاص چنان‌کردند وشاعرمزبور درآن خصوص چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«ای قبیلهٔ تیم زبان مرابگشائید چه با آنکه زبان مرا باتسمه بسته ایدباز- هم‌میگویم».

«پیرزن نادان از حال وروز من میخندد مثل اینکه پیش از من اسیر یمانی ندیده‌است».

عربها میکوشیدندکه شاعران آنهارا مدح‌گویند، چه هرکس‌که مدح میشد قدر ومنزلتش بالامیرفت واگردخترانی‌درخانه داشت‌پس‌ازمدح شاعربشوهرمیرفتند چنانکه دختران‌محلق‌پس ازمدیحه گفتن‌اعشی‌اکبر ازوی درسوق عکاظ فوری‌بشوهر رفتند،زیراقصیدهٔ‌اعشی که‌درمدح‌محلق گفته‌شده‌بود باعث‌شهرت‌وی گشته‌خواستگاران دنبال دخترانش آمدند.

موقع دیگر شخصی مقداری روسری سیاه خریده ودرفروش آن در مانده بود مسکین دارمی‌ازشعرای‌مشهورعرب‌اشعاری دروصف‌زن زیبائی‌سرود که روسری سیاه برسرداشته است وهمین اشعار دارمی سبب شدکه زنان عرب روسری سیاه‌تاجررا خریدند واو ازکسادی بوسیلهٔ شعرشاعر رهائی یافت.

ترجمهٔ شعر مسکین :

«بگو بآن زن زیبای نمکین با این روسری سیاه چو بلائی بر سر زاهد آورده‌ای»

«بیچاره زاهد جامهٔ خودرا بالا زده آمادهٔ نماز بود ، اما همینکه روسری سیاه تورا دید . نتوانست ازدرمسجد تو برود»

وبزودی دربارهٔ تأثیر شعر در دورهٔ اسلام صحبت خواهیم داشت .

القاب شاعران شاعران غالباً بمناسبت الفاظی که درشعرخود میگفتند بالقابی ملقب میشدند ، مثلا عوف بن سعد را بواسطهٔ یك شعر مرقش (نگارین) میخواندند .

جریر بن عبدالمسیح ضبعی را متلمس میگفتند چون در شعر وی کلمهٔ متلمس (دردناك) آمده بود.

زیادبن معاویه ذبیانی را نابغه میخواندند، چون درشعرش کلمهٔ نبوغ بوده‌است.

وهمینقسم سایر القاب شاعران مانند :

مخرق، افنون ، تابط شرا ، اعصر، مستوعر ، اعسر، طرفه، ذی الرمه، مزرد ، عویق ، جران العود ، عجاج ، موسی الشهوات ، رقیات ، صریع الغوانی ، غبارالعسکر، مقبل الریح وغیره که بمناسبت اشعار خود دارای القابی بودند .

البته تمام قبیله‌های عرب درشعروشاعری یکسان نبودند وشاعرترین قبیلهٔ عرب طایفه ربیعه بودند که این شاعران ازمیان آنان برخاسته‌اند :

مهلهل، مرقشان (بزرگ وکوچك) ، طرفة بن عبد ، عمربن قمیمه، حارث بن حلزه ، متلمس ، اعشی ، مسیب .

پس از ربیعه ، قیس شاعرترین قبیلهٔ عرب بشمارمیآمد و شاعران ذیل از آن قبیله اند .

نابغهٔ اول نابغهٔ دوم ـ زهیر بن ابی سلمی، ربیعه، لبیه ، خطیئه، شماخ وغیره .

بعد از قبیلهٔ قیس قبیلهٔ تمیم است که اوس بن حجر شاعر مضر از آنان بوده‌است آنگاه قبیلهٔ هذیل وغیره .

طایفهٔ حمیر نیز شاعرانی ازخود داشته‌اند.

شگفت آنکه عربها همه نوع برتری برای قریش قائل بودند ، جزشعروشاعری که قریش را در آن قسمت بی بهره میدانستندوشاید آمیزش با ایرانیان افکارشاعرانهٔ اعراب را برمیانگیخته است، چون شاعرانی که با ایرانیان ورومیان آمیزش داشتند بهتر از دیگران شعر میگفتند و قبایلی که درمجاورت عراق (ایران) میزیستند بیش از دیگران شاعر بوجود آوردند .

باری،شعر در عرب رایج بوده و هر قبیله افراد شاعر و غیر شاعرداشته یعنی کسانی که شعرمیگفتند و یا اشعار دیگران را از برمیداشتند و بوسیلهٔ شعر شرف وناموس خود را حفظ میکردند واحساسات خویش را ابراز میداشتند. درواقع شعر گنجینهٔ علم و اخلاق و ادبیات آن بوده‌است ، همینقسم عربها بامثال علاقه داشتند و مثل های بسیار میان آنان رایج بود چه مثل آینه تمام نمای عادات و اخلاق وآداب بوده است و بسیاری ا زآداب ورسوم عرب را بوسیلهٔ اشعار آنان استخراج کرده‌اند .

۷ـخطابه‌در جاهلیت

خطابه محتاج بلاغت وتصورات شاعرانه است وازآنرومیتوان آنرا نوعی شعر(نثر) غیرمنظوم دانست .گرچه خطابه و شعر باهم فرق دارد ، ازآنجمله اینکه خطابه نیازمند رجزخوانی (حماسه) است ودرمردم دلیر آزادیخواه واستقلال‌طلب‌تأثیربسیارمیکند،درصورتیکه چنین شرایطی برای شعرلازم نیست ، ازآنرو ایام جاهلیت یونان وعرب از این حیث باهم شبیه است زیرا هردوملت اهل شعر و خطابه واستقلال طلب وبا مناعت بودند وبهمین جهات‌خطابه درمیان رومیان رایج بوده وبهمان لحاظ یهودیان پیش ازخطابه شعرمیگفتند، درصورتی که رومیان‌پیش‌ازشعربخطابه‌پرداختندچون یهودیان برعکس رومیان‌ذلیل وضعیف وناتوان بودند ومردم ضعیف و ذلیل طبعاً بیشتر شعر میسرایند وبیشتر اشعارپرآه وناله وسوزوگداز می‌گویند وقریحهٔ آنان بمرثیه وحکمت وپند واندرز متوجه می‌شود .

اما عربها بواسطهٔ مقتضیات محیط خود بآزادی و حماسه علاقه داشته و مثل سایرمردمان خیال باف احساساتی‌دارای‌عواطف سرشاری‌بودندوسخنان بلیغ درآنان

مؤثر بوده است. بقسمیکه یك‌احساسات‌بلیغ غرور آمیز آنان را تحریك‌کرده آنها را بجنگ‌میبرد ویا از جنگ باز میداشت وچون عربها با یکدیگر زد وخورد داشتند برای مباهات وابراز تنفر بخطابه سرائی احتیاج داشتندتا بدان وسیله طرف رامجاب سازند ویا دسته بندی‌کنند ولی بیشتر خطابه ها برای مباهات به ایل وتبار و یا برای اظهار فضل وادب بوده ودر مجالس عمومی وخصوصی القاء میشده است.خطیب معمولا عمامه برسر و عصا در دست‌گرفته ایستاده‌خطابه میخواند وبا عصا ونیزه‌افکار خود را مجسم میساخت،گاه‌هم روی بار ویا شترخود نشسته خطبه میخواند ازجمله دلایل برتشابه خطبه وشعر اینکه‌بیشتر شاعران خطیب وبیشتر خطیبان شاعر بودند وازعهدهٔ‌خطابه وشعر بر میآمدند. منتهی‌اگرشعر بهتر میگفتند شاعر میشدند وگرنه به خطیب شهرت مییافتند . اتفاقاً هر قبیله‌ای که شاعرش زیاد بود خطیبش هم زیاد بوده است .

از جمله مطالب مربوط بشاعران وخطیبان عرب اینکه طایفهٔ عبدالقیس پس‌از جنگ باطایفهٔ ایادبدوقسمت تقسیم شدند،قسمتی از آنان‌بعمان واطراف‌عمان‌وقسمت دیگر به‌بحرین واطراف‌بحرین کوچ کردند. درمیان‌عمانیها خطیب‌ودر میان‌مهاجرین بحرین‌شاعر زیاد بود وعجب آنکه مهاجرین بحرین موقعیکه در بادیةالعرب وکانون فصاحت‌مقیم‌بودند چنان‌شاعران وسخنورانی پدید نیاوردند، واین گفتهٔ پیشین ما را ثابت میکند که آمیزش با ایرانیان قریحهٔ شعری مهاجرین را تقویت کرده ظاهر ساخت. همین‌قسم عربهائی که‌در یمن میزیستند بواسطهٔ‌مجاورت وآمیزش با ایرانیان در خطابه سرائی پیشرفت کردند چون ایرانیان‌نیز مردم سخنور و خطیبی بودند.

موضوع خطبه‌ها

عربها با اینکه خواندن‌ونوشتن نمیدانستند خطبه‌های فصیح وبلیغی میگفتند. زیرا خطابه سرائی مانند شعر گوئی‌فطری آنان شده بود وپیران، جوانان‌خود را از آغاز جوانی بخطابه سرائی‌عادت میدادند وتمرین مینمودند. چون همانطورکه شعر وشاعری رابرای حفظ نسب‌ودفاع‌ازناموس خودلازم میدانستند خطبه سرائی را نیز برای اعزام هیئتها ضروری میشمردند ، زیرا اعزام مأمورین مخصوص بنقاط مختلف از لوازم اجتماعی زندگانی آنان بود وبهمین

جهت درجاهلیت‌شاعر برخطیب مقدم بوده وپس‌ازظهور اسلام خطیب جلوافتاده،زیرا در ایام جاهلیت وجود شاعر برای حفظ نجات وتبار و دفاع ازشرافت وناموس قبیله ضرور بودودر اسلام‌اعزام‌مأمورین‌وهیئت‌های‌مختلف‌که از لوازم اوضاع اجتماعی‌بود وجودخطیب‌را ایجاب میکرد تابدانوسیله جمعیت‌هائی تشکیل‌یابد وطرف‌را مجاب وقانع کند، قبایل‌عرب‌که غالباً باعزام هیئت‌ها(وفود) محتاج بودند، بخطابه سرااهمیت میدادندچون خطیب زبان اهل‌قبیله ونمایندهٔ تمام مردم قبیله محسوب میشد.

اعزام هیئت‌ها در آن ایام خیلی شیوع داشت ، ایرانیان ، رومیان ، هندیان ، چینی‌هانزدیکدیگرمأمورینی‌میفرستادندتا بدان‌وسیله‌روابط‌ایجادنمایند ویاافتخارات خودرا عرضه بدارند، گرچه‌عربها ازخود دولتی نداشتندکه هیئت‌هائی روانه‌سازند ویا هیئت های دیگران را بپذیرند ولی چون پادشاهان عرب در عراق‌نزد پادشاهان ایران از زبان آوری‌عربها مطالبی میگفتند پادشاهان ایران بی‌میل‌نبودند که‌هیئتهای عرب را بپذیرند تاآنکه‌موقعی نعمان باکسری انوشیروان در این باب صحبت داشت ومقرر گردید هیئتی ازقبایل‌مختلف عرب نزد انوشیروان بیایند واز هرقبیله دویا سه مرد دانشمندوآبرومند برای این‌کار تعیین‌شدندکه ازآنجمله اکثم‌بن‌صیفی وحاجب بن زراره از قبیلهٔ تمیم وحرث‌بن‌ظالم وقیس‌بن سعود از قبیلهٔ بکر و خالدبن جعفر و علقمة بن غلاثه وعامربن طفیل از طایفه عامر و غیره انتخاب شدند . اینان نزد انوشیروان آمدند وهر کدام خطابه‌ای خواندندکه ابن عبدر به‌آن خطابه‌ها را در جلد سوم عقدالفرید ذکر کرده است .

عربهای یمن وشرق شبه جزیره عربستان معمولا هیئتهائی نزدپادشاهان‌ایران میفرستادند و از بیداد مأمورین ایرانی شکایت میکردند، گاه هم هیئت‌های دیگری با هدایای چندی مانند اسب و غیره بمنظور گرفتن کمك مالی نزد پادشاهان ایران می‌آمدند ، چنانکه ابوسفیان پدر معاویه آنطور کرد .

بعضی اوقات هیئت‌های عرب برای مقاصد مختلف بخدمت امیران میآمدند . مثلا حسان‌بن ثابت‌با عده‌ای برای‌دریافت جایزه وصله نزد نعمان بن منذر امیر حیره وآل جفنه‌امرای بلقاء رفتند وهیئتی‌از بزرگان قریش پس از استیلای سیف‌بن‌ذی‌یزن

امیریمن برحبشیان بمنظورمبارکباد بخدمت وی‌شتافتندوعبدالمطلب‌جد پیغمبر(ص) از جمله خطیبانی بودکه در حضورسیف خطابه خواند وهمینکه کار اسلام پیش‌رفت از قبایل مختلف عرب هیئتهائی نزد پیغمبر(ص) میآمدند که از حقیقت اسلام آگاه شوند ویا اینکه خود اسلام‌بیاورند وپس از پیغمبر(ص) نیز آمدن این‌هیئت‌ها ادامه، داشت. چنانکه جبلة ابن ایهم و عمروبن معدی‌کرب با همراهان نزد عمر آمدند واهل یمامه هیئتی‌نزدابوبکر روانه داشتند وهیئتهای‌دیگر که شرحش طولانی‌میباشد مرتب درآمد ورفت بودند.

خطیبان. خلاصه اینکه در نهضت‌قبل از اسلام خطیبان مانند شاعران زیاد بودند وغالباًامیران وخردمندان و آبرومندان هرقبیله خطیب‌میشدند. هرقبیله‌خطیب وغیرخطیب داشت، همانطورکه پاره‌ای قبایل شاعر متعدد داشتند و پاره‌ای نداشتند. مشهورترین خطبای جاهلیت‌قس بن‌ساعده از طایفه ایاد میباشد. حضرت رسول اورا موقعی دربازارعکاظ دیدکه برشترسرخی نشسته ومیگفت:

«ای‌مردم‌گردهم آئید، گوش فرا دهیدوپند بگیرید، هرزنده‌ای‌میمیرد وهرکس مرد از میان میرود وآنچه آمدنی است‌میآید...»

دیگر ازخطیبان عرب سحبان وائل‌است که‌زبان‌آوری او میان عربهامثل‌شده میگویند فلانی از سحبان هم‌سخن آورتربود، هرگاه‌که سحبان خطابه میخواندمانند باران‌عرق می‌ریخت ویکحرف دوبار تکرار نمیکرد ازخطابه باز نمیایستاد و نمی‌نشست تاخطابه بپایان میرسید.

خطیبان دیگر عرب از این قرارند:

دوید بن‌زید وزهیربن خباب ومرثدالخیر وغیره ازقبیله حمیر.

حارث‌بن‌کعب مذحجی، قیس‌بن زهیر عبسی، ربیع ضبیع خزاری، ذوالاسبع عدوانی، اکثم‌بن‌صیفی تمیمی، عمروبن‌کلثوم ثعلبی‌وغیره ازسایرقبیله‌ها.

خطیبان‌میکوشیدندکه‌عبارت‌های‌پسندیده و آشنابر زبان برانند، خطبه‌معمولا کوتاه ویا بلند بوده است.

خطبه هـای‌کوتاه را بیشتر دوست داشتند چون از برکردن‌آن آسان بود

والبته خطبه‌های کوتاه بیش از خطبه‌های بلند بکار می‌رفت ، هر خطابه‌ای بمناسبتی اسم مخصوصی پیدا میکرد مانند خطابهٔ عجوز آل رقیه وخطبه عذرا ازقیس بن خارجه وخطبه‌شوهاء از سحبان وائل وغیره. عربها بقدری توجه بخطابه داشتند که آنرا سینه بسینه ودهن بدهن نقل میکردند .

۸- مجالس ادب وسوق عکاظ

عربها غالباً محفل‌های ادبی تشکیل میدادند ودر آن محفل مشاعره وسخنوری میکردند ودر این زمینه شب نشینی ها داشتند و دربارهٔ مسائل اجتماعی وادبی صحبت مینمودند .

این محفل‌های ادبی‌را باصطلاح آنروز (نادی-باشگاه) میگفتند ، مثلاقریش باشگاه مخصوصی‌داشتند که به‌نادی قریش مشهور بودودیگردارالندوه باشگاهی در مجاورت کعبه بوده است وهرگاه‌وبیگاه‌که ازکار روزانه فارغ‌میشدند بآن باشگاهامیرفتند ودرآنجابسخنوری وشعرخوانی‌وگفتگومیپرداختندوعلاوه براین باشگاههای دائمی، بازارهائی دایرمیکردندکه بمناسبت فصل‌تشکیل میشد .

بازار. مراد از بازار محلی است که اهالی‌شهرها موقع معین درآنجا جمع شده بخرید وفروش وداد وستد وکارپردازی مشغول‌میشدند وهم اکنون نیز درده‌ها وشهرهای دورافتاده از دنیای‌متمدن چنین بازارهائی دایر می‌شود ودر بعضی ازشهر های بزرگ مثل قاهره درروزهای معین مثل‌شنبه یا سه شنبه یا چهارشنبه بازارهائی دایر میشود ومردم از نواحی واطراف برای دادوستد بآن محل‌می‌آیند .

پاره‌ای از این بازارها هفته ای یکبار، بعضی ماهی یکمرتبه یا سالی یکمرتبه وگاه هم چند سال یکبار تشکیل میابد مثلا هندوها سالی یکبار در (هروار) کنار رودگانژ بازاری تشکیل میدهندکه سیصد هزار جمعیت در آنجا گردمی‌آیند وهر دوازده سال یکمرتبه درآن محل مراسم حج انجام میدهند وقریب یك میلیون زوار بدان نقطه رومی‌آورند وبهمین جهت بازار مزبور بزرگترین بازارهای دنیا میباشد ، درروسیه وانگلستان وفرانسه وآمریکا وآلمان وعثمانی هم ازاین قبیل بازارها دایر میشود ، مثلا در شهرنوگورود روسیه سالی دومرتبه بازار مکاره تشکیل می‌یابد واز شرق‌اروپا وشهرهای دیگرروسیه قریب دوازده هزارنفر ؛ (دراصل عربی دوازده‌هزار

نوشته شده ولی ظاهراً صد وبیست‌هزاراست . مترجم) درآنجا جمع میشوند ومعادل دوازده میلیون منات درآنجا خرید وفروش میشود . همین قسم‌سایرشهرهای بزرگ دنیاکه چنین بازارهائی دایر میکنند .

درروزگار باستان اینگونه بازار ها مکرر تشکیل می‌یافت ولی هدف اساسی از تشکیل آن‌انجام مراسم دینی بود وخرید و فروش خوراکی ونوشابه وغیره جزء متفرعات آن بشمار می‌آمد . بازارهای عرب در زمان جاهلیت مانند بازار عکاظ وغیره نیزبهمان منظورها دایره می‌شده‌است .

بازارهای‌عرب

عربها در زمان جاهلیت سالی چند بار بازار هائی دایر میکردند و درفصل های معین مردم از دور و نزدیك بآن‌جا میآمدند وهمینکه ازاین بازار فارغ می‌شدند ببازار دیگری میرفتند ، باین ترتیب که از روز اول ماه ربیع‌الاول در دومة الجندل از نواحی مرتفع نجد برای خرید وفروش وداد وستد بازارهائی ترتیب میدادند و سپس‌از آنجا به هجرمی‌رفتند ویك ماه در آن بازار بودند آنگاه از هجر به عمان منتقل میشدند واز عمان بحضرموت وعدن‌کوچ میکردند وبعضی‌به صنعاء عزیمت مینمودند ودرآنجا بازار دایرمیکردند. بعد در ماه‌های حرام بازار عکاظ که از بازارهای مشهورعرب بوده‌دایرمیشد ، علاوه بر آن بازار هائی در نواحی موسوم به شحر،صحار ، مخنه ، حباشه ،مشقر و غیره دایر میکردند .

بازارعکاظ

مشهورترین بازارهای عرب درزمان جاهلیت بازارعکاظ واقع میان طایف و نخله بوده است وموقعی‌که اعراب قصد حج‌داشتندازاول‌ذی‌القعده تابیستم‌دربازارعکاظ اقامت میکردند سپس ازعکاظ بمکه رفته مراسم‌حج بجا میآوردند وبخانه‌های خودبازمیگشتند، معمولابزرگ هرقبیله‌ای ببازارقبیلهٔ‌خودمیرفت ولی‌تمام‌بزرگان عرب‌بلااستثناء ببازارعکاظ می‌آمدند،هرکس اسیری داشت برای فدیه دادن وآزاد کردن اسیر خود بعکاظ می‌آمد ، هرکس محاکمه داشت برای دادرسی بعکاظ میآمد ونزد داوران‌که از قبیلهٔ بنی‌تمیم بودند دادخواهی میکرد وهرکس خونخواهی میخواست وطرف خود را نمی‌شناخت برای

پیدا کردن گمشدهٔ خود بعکاظ می آمد ، هر کس شهرت طلب بود و در پی تحصیل شهرت میگشت برای نیل بمقصود بعکاظ میآمد . هر کس میخواست باکسی مباهات کند ومفاخر خودرا بگوید درفصل عکاظ بآن محل می‌شتافت وعربها دراین‌قسمت بقدری مقید بودند که دربزرگی وسنگینی مصیبت ها بریکدیگرمباهات میکردند ویکی از آن موارد مفاخره خنساء وهنداست ازاینقرار :

خنساء شاعرهٔ نامی‌عرب پس ازکشتن‌شدن کسانش‌اعلام داشت‌که مصیبت او در میان عرب سابقه ندارد و از این‌حیث برتمام مردم‌عرب مقدم است وهمینکه هندزن ابوسفیان دخترعتبه از اعلامیه خنساء خبر شد برای مبارزه باوی آماده گشت چون هند خودرادرمصیبت کسانش برترازهمه میدانست،ازآنروهمینکه موعد بازارعکاظ رسید درهودجی‌نشسته بطرف‌عکاظ شتافت وهمینکه واردبازارشد دستوردادپرچمی روی‌هودج بگذارندوشترش‌را نزدیك خنساء ببرند وچون دوشتر بهم رسیدند خنساء گفت خواهرجان تو کیستی ؟ هند گفت من نامم هند دختر عتبه و از حیث مصیبت بزرگترین مردم عرب هستم ولی شنیده ام که تو خود را بزرگترین مصیبت زدگان عرب میدانی آیا ممکن‌است مصیبت خود را بگوئی تا بدانم برای‌که عزادارهستی؟ خنساء گفت : من درمصیبت عمرو بن شرید و صخر ومعاویه پسران عمرومصیبت زده‌ام توچه مصیتی داری که آنرا آنقدر بزرگ میشماری ؟ هندگفت من در مصیبت پدرم عتبه بن ابی ربیعه وعمویم شیبة بن ربیعه وبرادرم ولید ماتم زده ام .

خنساء گفت: آیا همهٔ آنان نزد توبرابر بوده اند ؟ سپس این‌اشعاررا درمصیبت پدر وبرادران خود سرود :

ترجمهٔ شعر :

«همینکه همه خواب هستند چشمانم برای ابوعمروپر آب است .

« وبرای دوبرادرم می‌گریم ، هرگز معاویه را فراموش نمیکنم که ازاطراف بخدمت او می آمدند »

«برای صخر میگریم ، چه‌کسی مانند صخر میتوانست سرکردهٔ دلیران باشد»

«ای هند بدان مصیبت این است، هنگامی که آتش‌جنگ برافروخته میشود».

وهند درپاسخ وی این شعرها را خواند .

ترجمهٔ شعر :

«برای خداوندان نجد وحجاز گریه میکنم، برای پشت وپناه همه ازستمکاران می گریم» .

« وای برتوای خنساء بدان برای ابی عتبهٔ نیکوکار وشیبه و ولید پشت وپناه مردم می گریم» .

«آنها بزرگان آل غالب بودند وهمینکه بزرگان قوم‌را بشمرند آنان ازسران قوم می‌باشند» .

حال باید دانست که اگر عربها در بزرگی مصیبت بریکدیگر رشك میبردند وبه یکدیگر فخر وشرف میفروختند طبعاً دربارهٔ حسب و نسب و شجاعت وفضیلت بیش ازاین مبارزه مینمودند ودرنتیجه روی همین مبارزه ها میان آنان زدوخوردها وجنگهائی روی میدادکه ذکرش در اینجا مورد ندارد .

آنچه ذکرش دراینجا مهم‌است آنست که عربها ازتأسیس بازارمکاره واجتماع قبیله ها استفاده میکردند و مجلس مناظره و مباحثه و سخنوری و مشاعره تشکیل میدادند . شعراء شعر میخواندند ، خطیبان خطابه سرائی میکردند ودانشمندانی‌از آنمیان‌انتخاب‌میشدند که‌بهترین‌وبرترین گفتارهاراتشخیص‌داده اعلام نمایند و هرگاه که نابغهٔ ذبیانی‌ببازار عکاظ میآمد سرا پرده ای از چرم قرمز برای او می‌افراشتند وشاعران اشعار خود را درمحضر او میخواندند و هرشعری‌که ازهمه بهتر بود آنرا باآب طلا نوشته در عکاظ ویا در کعبه می آویختند که معلقات سبع نیز ازآن اشعار میباشد .

اتفاقاً این‌کار عرب ها بکاریونانیان قدیم شبیه است ، چه‌که آنها نیزدرمحل موسوم به گیمنازیوم برای ورزش های بدنی و بازی های پهلوانی حاضر میشدند وفیلسوفان ودانشمندان‌ازآن اجتماع استفاده‌کرده بمباحثه ومناظره مشغول میشدند وعیناً عملیات عربها دربازارعکاظ درآنجا معمول میشد بدیهی‌است که درنتیجهٔ چنین اجتماعاتی حقایق بسیاری کشف میشد وقریحهٔ هوشمندان مردم باذوق بکارمی‌افتاد

بعلاوه زبان آنان رشد و نمو میکرد و از پاره‌ای معایب تصفیه میشد. مثلا قریش که ببازار عکاظ میآمدند لغات سایر قبایل را نیز می‌شنیدند و آنچه را که نیکو بود برمیگزیدند و در لغت خود بکار میبردند و در نتیجه لغت قریش فصیح ترین لغت های عرب شد و از پاره‌ای عیوب و کلمات رکیك ناپسند تصفیه شد و چیزهائی مانند کشکشه و کسکسه و عنعنه و فخفخه و وکم و وهم و عجعجه و استنطاء و شنشنه و عیوب دیگر که در سایر لهجه‌ها یافت میشد از آن لهجه خارج گشت (۱).

۹- نسب در جاهلیت نسب ، ملتهای قدیم اهمیت زیادی به نسب میدادند . چه بوسیلهٔ نسب مباهات کرده بر مخالفان چیره میشدند و از آنرو در حفظ نسب میکوشیدند . یونانیان نه تنها برای خود نسب‌نامه درست میکردند بلکه برای خدایان خویش نسب‌نامه‌هائی داشتند و سرانجام بزرگان خود را به نژاد و نسب خدایان منتسب میساختند . بقسمی که در یونان قدیم نسب هریك از اشراف و بزرگان بخدائی منتهی میشد و چندین قرن پیش از میلاد مسیح شعرای یونان اشعاری دراین باب سروده و نسب بزرگان خودرا به خدایان رسانده‌اند ، همین قسم رومیان نسب بزرگان خویش را بخدایان میرساندند و پتریقهای خودرا از نژاد مافوق بشر میدانستند ، یهودیان نسب خویش را بانبیای بزرگ منتهی میکنند و از آنرو خودرا برتر ازسایر مردم میدانند، با این فرق که نسب یهود سرانجام به یك پدر (آدم) منتهی میشود و شاید این وضع نسب‌نامهٔ یهود از آنست که ملت‌های سامی به یگانگی (توحید) علاقمند هستند .

نسب عرب . نسب عرب به یکی از شاخه‌های عبری میرسد. چه که طایفهٔ عدنان خودرا از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم میدانند و نسب نامهٔ قحطانیان را به یقطان بن عابر میرسانند . عربها از آنرو به نسب‌نامه و حفظ آن اهمیت میدادند تا بدانوسیله

---

۱ - پاره‌ای از قبایل عرب لهجه‌های مخصوصی داشتند (چنانکه امروزهم دارند) از آن جمله اینکه بعضی‌ها کاف خطاب را شین تلفظ میکردند و بجای لك‌لش میگفتند و این اصطلاح کشکشه نام داشت همینطور کسکسه و امثال آن که بجای سین بکار میبردند وعنعنه وغیره ولی زبان عربی قریش از این قبیل اصطلاحات منزه بوده است . مترجم

بربیگانگان غلبه‌کنند ویا تیره‌ای از خودشان برتیرهٔ دیگر برتری بیابند .

عرب ها برای شناسائی‌خود انساب را به شش مرتبه (درجه) قسمت‌میکردند ازاینقرار :

١ـ شعب که دورترین تیره را میرساند مثل عدنان وقحطان .

٢ ـ قبیله یعنی آنچه ازشعب جدا میشد مانند ربیعه و مضر

٣ ـ عمارة که ازقبیله پدید میآمد مانند قریش وکنانه .

٤ ـ بطن که ازعماره نزدیکتر بود مانند بنی‌عبد مناف ویا بنی مخزوم .

٥ ـ فخذ که ازبطن میآمد مثل بنی‌هاشم وبنی‌امیه .

٦ ـ فصیله مـانند خانوادهٔ علـوی ویا عباسی (اولاد علی بن ابی طالب (ع) وفرزندان عباس) .

عربها درنسب سازی بقدری مبالغه میکردندکه کشورها را نیز به پدران خود نسبت میدادند وغالباً نام‌آن شهراسم جد یکی ازانبیای مذکوردر توراة درمیآمد. مثلا اگر گفته میشد چرا اندلس را اندلس میگویند جواب این بودکه چون‌اندلس را اندلس بن یافث بن نوح ساخته است .

کسانی که نسب اشخاص واقوام را حفظ داشتندآنها را نسابه میگفتند . نسابه باندازه‌ای درحفظ نسب‌اشخاص ماهرودقیق بودکه تا چندین پشت اشخاص را مرتب میشمرد ، مثلا اگر کسی میگفت که من ازبنی‌تمیم هستم ونسب خود رامیخواهم‌نسابه ازقبیلهٔ بنی‌تمیم وشاخه‌هاوشعبه ها وفروعات وتیرهای آن میگفت تا به پدرآن شخص میرسیدوشایداسم خودآن‌شخص را نیزبزبان میآورد .

نسابه درجاهلیت بسیاربود وهرتیره ودسته ای ازخود نسابه داشتند ، نامی‌ترین آنان دغفل‌سدوسی‌ازبنی شیبان و عمیرهٔ ابوضمضم و ابن لسان حمره از بنی تیم لات وزیدبن‌کیس نمری ونخاربن اوس قضاعی وصعصعةبن صوحان وعبدالله‌بن عبدالحجر- بن عبدالمدان وغیره میباشند .

درصدراسلام‌نیزنسابه بوده‌است ولی‌همینکه موالی‌ودست پروردگان‌درکارهای دولتی وارد شدند نسب سازی‌کم‌کم منسوخ شد و اشخاص را بسر پرست هـایشان

نسبت میدادند .

۱۰ ـ تاریخ

حقیقت آنست که عربها تاریخی بمعنی امروز نداشتندیعنی آنچه که فعلا ازعلم تاریخ بفکرمردم میآید درمیان اعراب‌جاهلیت وجود نداشته است . اما پارهٔ وقایعی که برای خودشان اتفاق افتاده و یـا در ممالك مجاورروی داده بود زبان بزبان نقل میکردند ومهمترین آنان ازاینقراراست :

جنگ های قبایل عرب مشهور بروزهای عرب ، داستان سدمآرب ، استیلای‌ابی کرب بریمن وداستان بعضی ازجانشینهای او ، داستان سلطنت ذی‌نواس ، قصهٔ‌اصحاب اخدود ، فتح حبشه‌بدست فرمانروای یمـن ، قصهٔ اصحاب فیل‌و آمدن بکعبه ، جنگ ذی یزن وحمله ایرانیان به یمن ، قصهٔ عمرو بن لحی و بت‌های عرب ، حکایت جرهم ودفن زمزم ، داستان قصی بن کلاب و فرمانروائی برحاج، داستان عـامر بـن ظرب ، غلبه قصی در مورد فرمانروائـی مکه ، داستان حلف فضول . داستان حلف مطیبین ، جنگ فجار ،کندن زمزم ، ساختمان کعبه ، اخبارعاد وثمود وغیره ازاعرابی که نابود شدند ، داستان بلقیس وسلیمان ومانندآن ازتوراة وسایرمطالبی که مانند قصه زبان بزبان نقل میشد .

خلاصه

خلاصه مطلب اینکه چیزهائی موسوم به«علم» که شمارهٔ آن به بیست‌نمیرسیده درمیان‌اعراب‌جاهلیت مرسوم بوده‌وچون اسلام آمدپاره‌ای از آن‌مانند کهانه،قیافه،عیافه(۱) منسوخ‌شد وبعضی‌از آن‌مطالب‌مانند ستاره شناسی ، هواشناسی ، وزیدنگاه باد،پزشکی ، دام پروری بصورت تازه ومطابق مقتضیات‌عصرتمدن در آمد و بقیه مثل شعروخطابه و بلاغه در اسلام توسعه واهمیت یـافت و البته قـرآن مجید در انتشار بلاغت میان مسلمانان عـامل بسیار مساعدی بوده است .

علوم عرب بعداز اسلام

مقصود ازعلوم‌عرب‌بعد ازاسلام علومی است‌که از آغازاسلام تادورهٔ طلائی میان مسلمانان معمول‌بوده‌است . علوم مزبور بسیاراست ومیتوان آنرا بسه قسمت تقسیم‌کرد ازاینقرار :

---

۱ ـ عیافه بازجرالطیر عبارت ازیك نوع فال بوده‌که پرنده را بدست‌گرفته می پراندند اگر طرف راست میرفت فال خوب بود واگرطرف چپ میرفت فال بد میآمد . مترجم

۱ ـ علوم اسلامی یا آداب اسلامی که بواسطهٔ اسلام پدید آمده و آن عبارت است

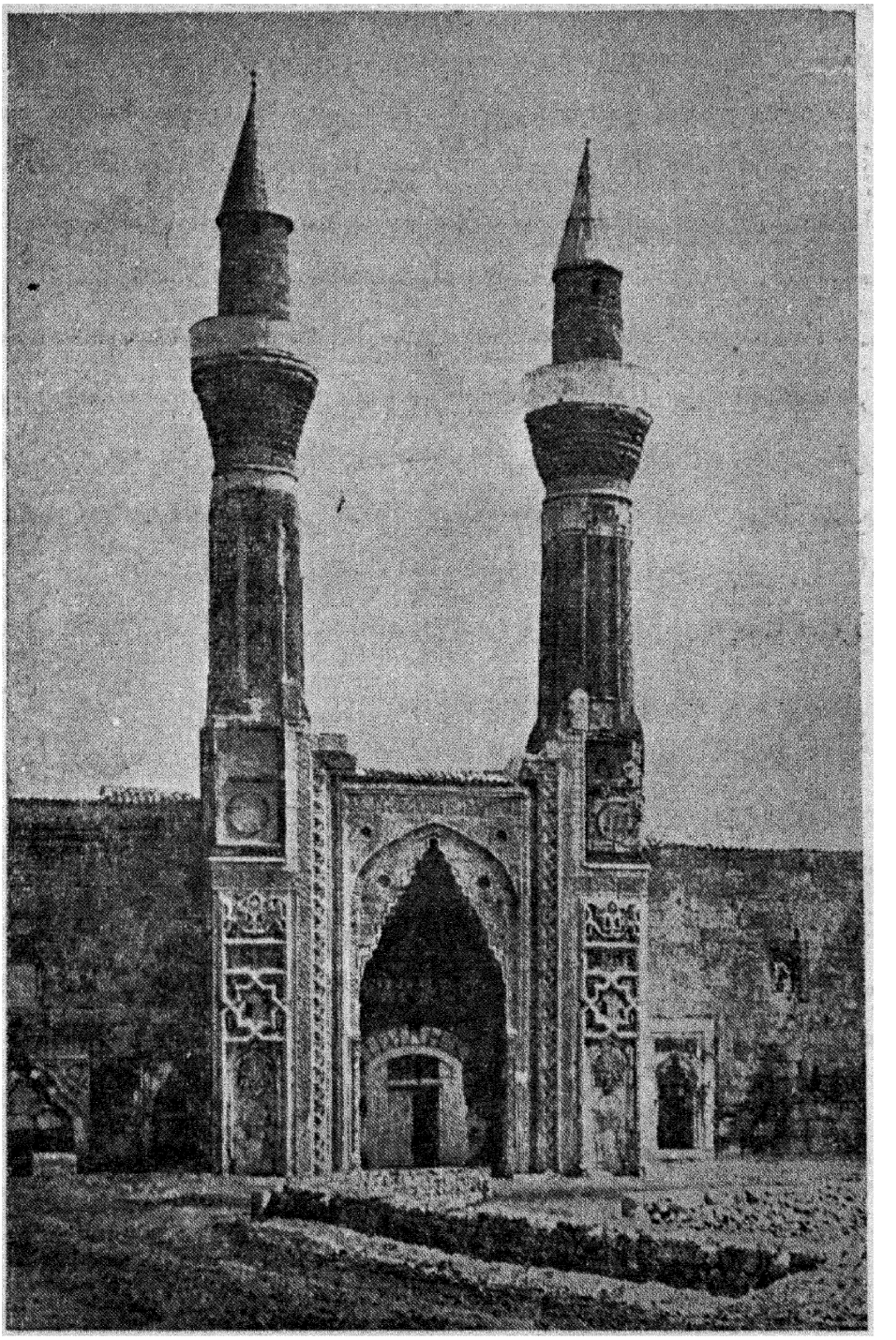

ت ـ مدرسه گوک

ازعلم قرآن ، علم حدیث ، علم فقه ، علم لغت وعلم تاریخ .

۲ـ علومی که درجاهلیت بوده ودر اسلام ترقی کرده مانند شعر وخطابه که آنرا آداب ویاعلوم جاهلیت ویاعربیت میخوانیم .

۳ ـ علومی که از زبانی دیگر بعربی نقل شده است مانند: طب،هندسه، فلسفه، هیئت وسایر علوم طبی وریاضی که آن را علوم بیگانه یادخیل میگوئیم.

پیش ازآنکه راجع بآن علوم و روابط آن با تمدن اسلامی صحبت بداریم مقدماتی چندبیان میکنیم که ذکر آن برای فهم موضوع ضرورت دارد.

مقدمات لازم

۱ـ اسلام وعلوم اسلامی

اوضاع اجتماعی عرب از حیث علم وادب و اطلاعات واخلاق آنطوربود که مختصراًشرح دادیم ودر چنان محیط و وضعی قرآن نازل شد واعراب که بلاغت وفصاحت قرآن‌را دیدند مات ومبهوت شدند. چون تاآنموقع کلامی مانند قرآن ندیده ونشنیده بودند، قرآن نه مانند شعرباوزن وقافیهٔ شاعران بود ونه مثل کلمات کاهنان کوتاه ومسجع (باسجع) نازل‌شده بود بلکه آیاتی بانثرعالی بود که‌قافیه‌های‌منظم‌داشت‌ودرعین‌حال‌سجع ونثروقافیهٔ آن به‌کلمات نثر ونظم‌سابق‌عربها شبیه بود وازحیث بلاغت واسلوب‌تعبیر مثل ومانندی برای قرآن تصور نمیرفت و بخاطرهانمیآمد. پس طبعاً عربها مسحور ومفتون ومجذوب کلام فصیح قرآن شدند، بعلاوه اخبار واحکام وقوانینی درقرآن بود که‌ازآنجهت نیز اعراب راجلب‌میکرد وازآنرو بمحض اینکه اعراب معنی‌اسلام را درك کردند ووارد حوزهٔ اسلامی‌شدند تمام سعی‌خودرا درفهمیدن احکام قرآن وتلاوت آیات آن مصروف داشتند زیرا قرآن دین ودنیای آنان‌را تأمین میکرد و بوسیلهٔقرآن سلطنت وخلافت اسلام‌مستحکم میشد، آنگاه درفهم‌پاره‌ای‌ازمطالب قرآن باشکالات برخوردند ودر تفسیرآن اختلاف پیداکردند، لذا باخبار ماثوره‌از پیغمبر (ص) یعنی احادیث متوجه شدند تا بدانواسیله مشکلات خودرا در فهم‌قرآن آسان سازند وناچار به جمع احادیث پرداختند وچون احادیث بوسیلهٔ راویان نقل و انتقال می‌یافت و در مفهوم احادیث نیز اختلافاتی وجود داشت به تصحیح اخبار واحادیث‌پرداختند وسلسلهٔ رواة را بدقت بررسی نمودند و در نتیجه علم رجال یعنی دانستن شرح‌حال راویان حدیث وطرزروایت احادیث در میان اعراب متداول گشت.

پس از اینکه دولت اسلام نیرومند گشت وممالکی بتصرف آنان در آمد انواع واقسام مالیاتها و باج وخراجها وضع کردند ولی این مالیاتها یکسان نبود چه که پاره‌ای ممالك را باجنگ و پاره‌ای را باصلح و پاره‌ای را بطور موقت و بعضی را بامعاهده وغیره تصرف میکردند وطبعاً مالیات و باج وخراج آن فرق میکرد و بدین جهات مجبور شدند در اخبار واحادیث مربوط بفتوحات و بلاد متصرفی خود تحقیق بیشتری بکنند وخبرهای مربوط بآنرا جمع آوری نمایند ودر دورهٔ بنی‌امیه که خلفاء فاسد شدند دانشمندان برای موعظه ونصیحت اخبار و احادیث مربوط بزندگانی حضرت رسول(ص) وخلفای راشدین را برای مردم نقل میکردند وازمجموعهٔ آن تاریخ زندگانی پیغمبر وصحابه (یاران) وتابعین (پیروان) صحابه پدید آمد .

مطالعهٔ احکام قرآن واحادیث طبعاً محتاج بفهمیدن عبارات ودرك مطالب بود بخصوص که قراء بطرق مختلف قرآن را قرائت میکردند ودراثر این جریانات علم تفسیر وعلم قرائت بوجود آمد ونیز برای تعیین صحت وسقم احادیث وشرح حال راویان واسناد مربوطه باحادیث علم حدیث پیدا شد ، پس از فهم عبارات قرآن و احادیث وتشخیص اخبار درست ونادرست برای استنباط احکام ازروی اصول علمی ناچار علم دیگری پدید آمد که همان علم فقه است وبادانستن آن علم طریقهٔ استنباط احکام بدست میآمد ، پس از آن علم کلام وعقاید ایمانی ایجاد شد .

مسلمانان غیرعرب که درصدد تلاوت قرآن واحادیث وتفسیر معانی آن بر آمدند چون عرب زبان نبودند مجبور شدند لغت عرب وقواعد ومعانی الفاظ را دریابند وبه همین نظر علم لغت بروز کرد وبجهات مزبور بیشتر علمای لغت غیرعرب بودند ، اشکال دیگر آنکه چون قرآن بلغت قریش نازل شده بود محققین لغت برای فهم معانی الفاظ وتلفظ صحیح لغت بمسافرت درعربستان پرداختند چه که مرجع ومستند لغات صحیح اشعار وامثال عرب است وجمع امثال واشعار جز بوسیلهٔ مسافرت در میان قبایل عرب از راه دیگر مقدور نمیشد . بآن جهت دسته دسته طی طریق کرده میان قبیله‌های عرب آمد وشد کردند . دراینجا نیز اشکال تازه‌ای پیش آمد و آن اینکه لازمهٔ فهم معانی کامل اشعار وامثال عرب احاطه واطلاع ازانساب واخبار وآداب آنان بود وناچار محققین

به تحقیق مراتب اخیر پرداختند و نتیجهٔ تحقیقات مزبور همان است که بادبیات و یا علم ادب موسوم میباشد و نیز برای فهم اشعار و درجهٔ بلاغت آن اشعار و راویان اشعار مجبور شدند از محل و مسکن شاعران و قبایل آنان خبر بگیرند و خود شاعران را نیز از حیث فصاحت و بلاغت طبقه بندی کنند.

مسافرینی که برای تحقیق و ضبط لغات و اشعار میان قبایل میرفتند علاوه بر منظور اصلی خود معلوماتی از سایر «علوم» قبایل عرب بدست میآوردند یعنی از موضوع هواشناسی - دام پروری - ستاره شناسی و نسب آنان مطلع میشدند و همینکه از سفر برمیگشتند علاوه بر علم لغت و شعر مطالبی در هواشناسی - ستاره شناسی و امثال آن تألیف و جمع آوری میکردند و چون پاره‌ای الفاظ و اشعار نادر بوده مجموعه‌ای در نوادر اشعار و الفاظ تهیه نمودند.

خلاصهٔ کلام اینکه در صدر اسلام مسلمانان بعلومی دست زدند که مرجع آن قرآن بود، چون علاوه بر علوم دینی علوم ادبی و لغوی اسلام بر محور قرآن دور میزد و باین جهت است که ما علوم مزبور را علوم اسلامی نامیدیم.

۲ - عرب - قرآن - اسلام

اسلام در ابتداء یك نهضت عربی بود و مسلمان و عرب دو لفظ مترادف بودند و هر کس عرب میگفت قصدش مسلمان بود و اگر مسلمان میگفت منظورش عرب بود و بهمین جهت عمر نامسلمانان را از جزیرة العرب اخراج کرد و تمام سکنهٔ شبه جزیره عربستان از مسلمانان تشکیل یافت.

اساس و قوام اسلام قرآن بود و تقویت از قرآن طبعاً تأیید و تقویت عرب بشمار میرفت و همینکه صحابهٔ پیغمبر موفق به تسخیر و فتح ممالك شدند و بر ایران و روم غلبه کردند این اعتقاد در آنان پدید آمد که سیادت مخصوص عرب است و غیر از قرآن نباید کتابی خوانده شود. در زمان بنی امیه این نظریه خیلی شایع گشت و بقدری در این عقیده تند رفتند که نسبت و بسایر ملتها همه نوع ظلم و تعدی را جایز میدانستند.

در صدر اسلام نظر عمومی بر این بود که «اسلام گذشته را نابود میسازد» و در نتیجه مسلمانان معتقد بودند که نباید کتابی جز قرآن بخوانند زیرا قرآن ناسخ همهٔ

کتابهاست، شرع اسلام نیز برای اتحاد کلمه ، مسلمانان را ازمطالعهٔ کتب آسمانی غیر قرآن نهی میکرد تابدانوسیله تمسك اسلامیان منحصراً بقرآن باشد وازجمله احادیثی که در این باب وارد شده یکی همین است :

«گفتهٔ اهل کتاب را نه تصدیق ونه تکذیب کنید و بآنان بگوئید ما بآنچه برشما وبرخودمان نازل شده ایمان داریم وخدای ما وشما یکی است» .

دیگر آنکه حضرت رسول چون ورقی از توراة در دست عمر دیدند بقدری خشمگین شدند که آثار خشم ازچهرهٔ ایشان آشکارشد آنگاه فرمودند :

آیابرای شماقرآن پاك وپاکیزه و روشن را نیاورده‌ام ؟ بخداسوگند اگرموسی زنده بود جزپیروی از من راهی نمی‌پیمود .

ودیگر ازاحادیثی که آن ایام شایع شده بود حدیث زیر است :

درکتاب خدا خبر گذشتگان و آیندگان موجود است ومیان شماحکم میکند.

درنتیجه تصمیم قطعی مسلمانان بر آن شدکه ازهر کتاب دیگرچشم پوشانیده آنرا محوسازند وفقط متمسك بقرآن شوند و آنچه ازکتابهای روم وایران باقی مانده ازبین ببرند ، همانطورکه بعدها در صدد خراب کردن ایوان کسری وهرم‌های مصر وسایر آثاردیگران بر آمدند، دراینصورت عجب نیست اگرعربها کتابخانهٔ اسکندریه یاسایر گنجینه‌های علوم قدیمه راسوزانیده باشند .

۳- سوزانیدن کتابخانه اسکندریه و غیره

خاندان بطلیموس در قرن سوم پیش ازاسلام در اسکندریه کتابخانه‌ای تأسیس کردند وبسیاری از کتب علمی دنیای متمدن آنروزرا در آنجا جمع کردند (تفصیل آنرا خواهیم نگاشت) اززمان رومیان تا فتح اسلامی حوادث بسیاری برای این کتابخانه روی‌داد ودرنتیجهٔ آتش‌سوزی وغارت کتابهای آن ازبین رفت . تاریخ نویسان عرب وغیرعرب درچگونگی نابودی این کتابخانه اختلاف دارند، بعضی میگویند که عمروعاص بامرعمر آنراسوزانیدواز اقوال واسنادعرب باین گفته استدلال میکنند ومشهورترین مدرك آنان دراین باره نوشته‌های ابوالفرج مالطی- عبداللطیف بغدادی- مقریزی وحاجی خلیفه است.

نقشه کشور مصر

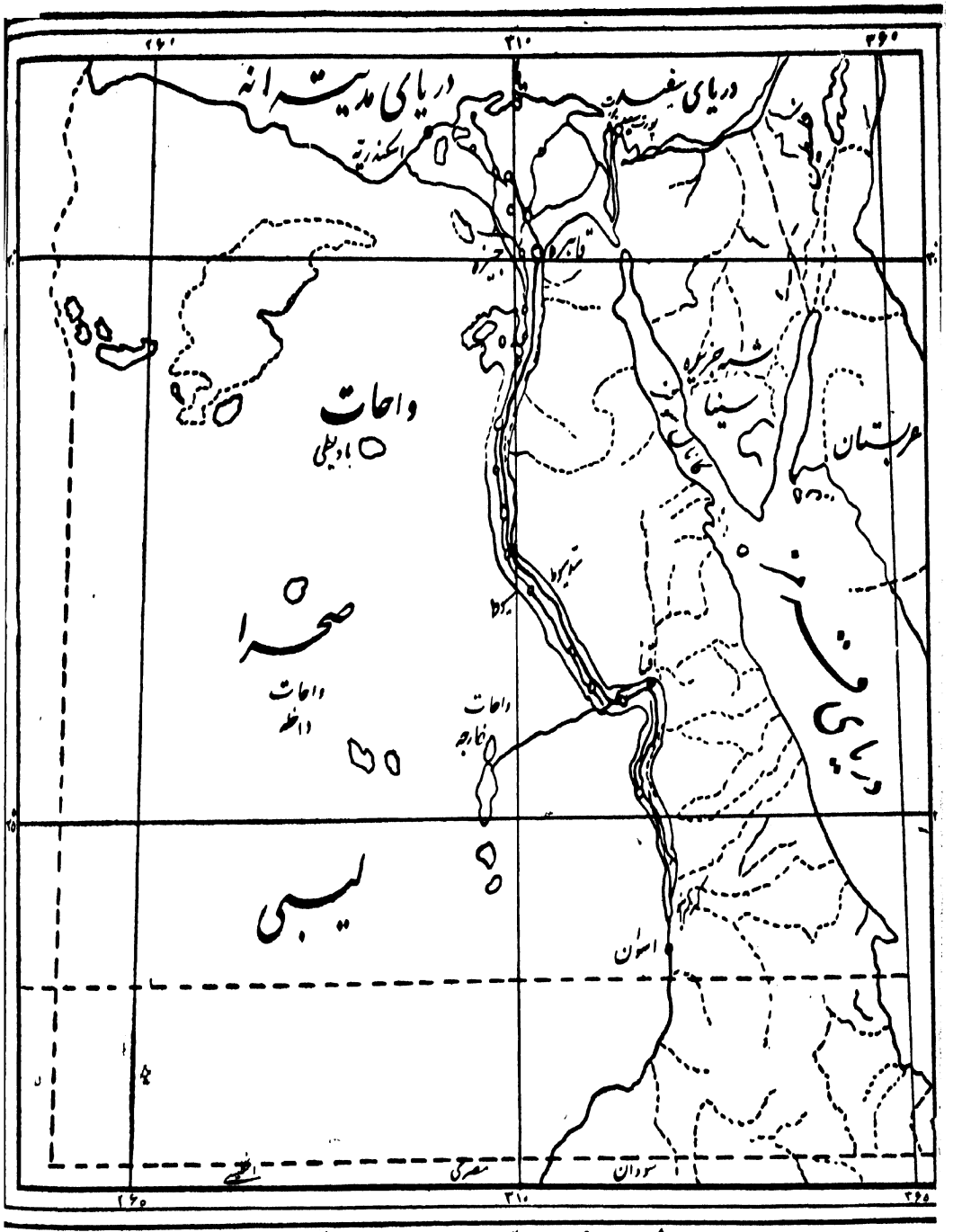

مقیاس ۱: ۷/۵۰۰/۰۰۰

کیلومتر ۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰

میل ۰ ۵۰ ۱۰۰ ۲۰۰

زمین زراعتی

صحرا

عدهٔ دیگر از تاریخ نویسان مقام عرب را بالاتر از آن میدانند که کتابخانه‌را بسوزانند واز آنرو گفتهٔ اشخاص مذکور را نادرست وناروامیشمارند، مانیز چندین سال پیش که کتاب تاریخ نوین مصر (تاریخ مصرالحدیث) را نوشتیم بامورخین اخیر هم عقیده بودیم ولی در نتیجهٔ مطالعات بیشتر در تاریخ اسلام وتمدن اسلام نظردستهٔ اول را مرجح دانستیم و دلایل ما برای عقیدهٔ اخیر بقراری است که ذیلا برای کشف حقیقت مینگاریم :

۱ ـ چنانکه ملاحظه شد مسلمانان صدر اسلام باستناد احادیث نبوی وتصریح صحابه اشتیاق وافر داشتند که غیر از قرآن سایر کتابها را محو کنند .

۲ ـ ابوالفرج مالطی درکتاب مختصر تاریخ الدول راجع به فتح مصر بدست عمروعاص چنین مینویسد :

«یحیی گراماتیکی تا زمان فتح اسکندریه بدست عمروعاص زنده بود. در آن هنگام یحیی نزد عمرو آمد عمرو مقام علمی یحیی را میدانست از آنرو ویرا گرامی داشت . عمر ومطالب فلسفی شیرینی که تا آن روز بگوش عرب نخورده بود ازیحیی شنیدوچون مردخردمند خوش‌فکری بودو برای آن‌قسم‌مطالب گوش‌شنوا داشت دست ازیحیی نکشید و اورا نزدخود نگاه‌داشت‌تا آنکه روزی یحیی بعمرو گفت‌تمام گوشه وکنار اسکندریه در دست شماست‌وهمه جا را مهر وموم کرده‌ای البته آنچه برای‌شما سودمند است در دست شما باشد ولی‌چیزی که‌بدرد شمانمیخورد بماواگذار کنید، عمروپرسید‌بچه‌احتیاج دارید؟ یحیی گفت گنجینه‌های‌حکمت که‌درخزانهٔ‌شاهانه است ، عمرو گفت در این مورد بی اجازهٔ خلیفه (عمر) کاری نمیتوانم ، سپس نامه‌ای بعمر نوشته گفتهٔ یحیی را باو مرقوم داشت ، عمر در پاسخ این نامه را بعمرو نوشت :

«راجع بکتابها اگر مندرجات آن با کتاب خدا موافق است که بآن احتیاج نداریم واگر مخالف کتاب‌خداست بازهم بودنش سودی ندارد ودرهردوصورت‌بنابود کردن آن اقدام کن » .

پس از رسیدن این نامه‌عمروعاص کتابها را میان حمامی‌های اسکندریه‌پخش

کرد تا بجای سوخت در تون بسوزانند و در نتیجه ششماه تمام حمامهای اسکندریه با آن کتابها گرم شد. این داستان را بشنو و تعجب کن(۱)

پس در متن عبارت هیچگونه اشتباه و پیچیدگی یافت نمیشود ولی آنان که مقام عرب را بالاتر از این میدانند این روایت را ناشی از تعصب دینی دانسته نا درست میشمارند وعده‌ای از تاریخ نویسان فرنگ هم با آنان موافق هستند و رساله‌ها و کتابهائی بر رد آن روایت نوشته اند که خلاصهٔ گفتار آنان چنین است:

«ابوالفرج نخستین کسی است که از روی تعصب مسیحیت و بمنظور حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن بعمرو عاص داده است. ابوالفرج در قرن هفتم هجری میزیسته پدرش یهودی بوده خودش مسیحی شده و درمیان مسیحیان پیشرفت کرده از مقام شاگرد کشیشی بمقام کشیشی رسیده و تاریخی بسریانی نوشته که اقتباس از کتابهای یونانی، فارسی، عربی و سریانی است و از آن کتاب سریانی خلاصه ای بعربی تألیف کرده که همان مختصر الدول باشد، کتاب مختصر الدول نخستین کتابی است که آن داستان را نوشته و فرنگیان برای همان منظور از آن کتاب نقل کرده‌اند و اما آنچه که عبداللطیف بغدادی و مقریزی و حاجی خلیفه (از تاریخ نویسان مسلمان) در آن خصوص نوشته اند مدرك مستقلی محسوب نمیشود. زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است و حاجی خلیفه از شهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها در صدر اسلام جز بلغت و شریعت خود بچیز دیگری اهمیت نمیدادند تا آنجا که میگویند عربها هرجا را که میگشودند کتابهای آنرا میسوزاندند. و عبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق در ضمن گفتگو از عمود سوار حریق کتابخانهٔ اسکندریه را ذکر کرده است، بنظر اهل تحقیق کتابخانهٔ اسکندریه پیش از اسلام در زمان رومیان سوزانده شده و اگر عرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام در کتابهای مربوط بفتوحات و جنگها آنرا مینوشتند».

این بود خلاصهٔ گفتار مخالفین اینك ما میگوئیم که پاره‌ای از این کتابها البته

۱ — نقل از کتاب مختصر الدول صفحهٔ ۱۸۰ چاپ بوکوك (اوکسونی) ۱۶۶۳ میلادی. اما در نسخهٔ چاپ آباء یسوعیان (بیروت) تمام این جمله بجهتی که برما معلوم نیست حذف شده است. مؤلف

پیش از اسلام سوزانده شد ولی مانعی هم نداشته که بقیهٔ آن در زمان مسلمانان سوخته باشد و بر خلاف آنچه که پاره‌ای توهم کرده اندتنها ابوالفرج این داستان را نیاورده بلکه سایرین هم نوشته اند. مثلاعبداللطیف بغدادی تمام مصر راگردش کرده و آنچه در مصر دیده نوشته و موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را بیست وچندسال پیش از ولادت ابوالفرج نوشته است، چه ابوالفرج در سال ۱۲۲۶ میلادی (۶۲۲ هجری) متولد شده وعبداللطیف در اواخر قرن ششم هجری بمصر آمده واینك متن عبارت عبداللطیف در آن خصوص: «ستونهائی در اطراف عمودسواریه دیدیم که بعضی درست وبعضی شکسته بوده وظاهراً روی این ستونهاسقف بوده وستونهاسقف را نگاه میداشتند چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشود وتصور میکنم این همان رواقی است که ارسطوطالیس وپیروان او پس از مرگ او در آنجا درس میگفتندواین همان دارالعلمی بوده که اسکندر موقع بنای اسکندریه ساخته است وکتابخانه‌ای که عمرو عاص بفرمان عمر رضی‌الله عنه آنرا سوزانید در همین محل بوده است».

آری گفتهٔ بغدادی کوتاه است ودرضمن صحبت از عمود سواریه گفته شده اما چنان محکم گفته شده که از اطمینان گوینده بدرستی گفتار او گواه میباشد و مثل آنست که از یك منبع قابل اطمینان و موثقی این خبر را نقل کرده و شاید منبع او وابوالفرج یکی بوده است.

اما ابوالفرج کتاب مختصرالدول (عربی) را در روزهای آخر زندگانی خود نوشته‌است، چه که وی در سال ۶۸۴ هجری مرده است وکتاب مختصرالدول خلاصهٔ کتاب سریانی او نیست زیرا باستثنای مطالب مربوط بفتوحات مطالب بسیاری از اسلام ومغول وتاریخ علوم روم وعرب وآداب ورسوم آنان در این نسخهٔ عربی هست که در نسخه سریانی دیده نمیشود واز آنرو نسخهٔ عربی خیلی زیاد تر از نسخهٔ سریانی مطلب دارد. درقسمت سریانی فقط فتوحات را نوشته است وشاید موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را از آنرو در قسمت عربی آورده که مربوط بعلوم وآداب ورسوم عرب است وبا سایر مطالب ارتباط دارد ودر هرحال نباید مانند بعضی ها توهم کرد که موضوع

سوزانیدن کتابخانه رابعد ازابوالفرج در آن وارد کرده‌اند یااینکه خود بی‌مدرك آنرا ذکر نموده است .

گذشته از آن درنتیجهٔ بررسی های عمیقی که ماخود انجام داده ایم معلوم شد که ابوالفرج موضوع سوزاندن کتابخانهٔ اسکندریه راازیك تاریخ نویس مسلمان یعنی جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی وزیرحلب معروف بقاضی اکرم نقل کرده است ، مورخ مزبور تقریباً چهل سال پیش ازابوالفرج مرده‌است زیراجمال‌الدین بتاریخ ۵۶۵ درقفط ازنواحی صعید مصر بدنیا آمده ودرسال ۶۴۶ هجری درحلب مرده‌است . همین جمال‌الدین کتابی دارد که بنام تراجم الحکماء موسوم است ومایك نسخهٔ خطی آنرا که درسال ۱۱۹۷ هجری نوشته شده درکتابخانهٔ سلطانی دیدیم .

جمال الدین ضمن شرح حال یحیی نحوی مطالبی نوشته که مانند نوشته های ابوالفرج است وقدری هم از آن مفصل‌تراست، چون شرح مبسوطی ازتاریخ کتابخانهٔ اسکندریه از آغاز تأسیس آن درکتاب مزبور دیده میشود واینك عین (ترجمه) گفتهٔ جمال الدین :

«یحیی نحوی تاموقع فتح مصر واسکندریه بدست عمروعاص زنده بود وروزی نزد عمرو آمد وچون عمرومقام علمی یحیی را میدانست وازماجرای او با نصاری واعتقادات وی آگاهی داشت اورا احترام گذارد ومنزلتی برای وی تعیین کرد وسخنان او را درباطل بودن تثلیث (اعتقاد باینکه خدا ومسیح وروح القدس یکی است) شنید همین قسم عقیده اورا دربارهٔ دهرداشت. ازگفته های یحیی تعجب کرده مجذوب اوگشت ومطالبی از فلسفه ودلایل وبرهان عقلی از یحیی استماع کردکه تا آنموقع بگوش عرب نخورده بود وچون مرد خوش عقیده روشن فکر خردمندی بود ملازم یحیی شد واورا نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمرو گفت: توبرهمه‌چیزاسکندریه دست یافتی وتمام موجودی آنرا ازهرنوع مهر و موم کردی ،البته آنچه که بدردت میخورد از آن تو باشد ولی چیزیکه برای شما سود ندارد بما واگذارکنید که ما مستحق‌تریم .

عمرو گفت چه چیز لازم داری؟ یحیی پاسخ داد کتابهای حکمت درگنجینه های

شاهانه که آنرا حبس کرده‌اید وما بآن نیازمندیم وسودی از آن برای شما نیست عمرو پرسید که قصهٔ آن کتابها چی‌است ؟ یحیی گفت :

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه بسلطنت رسید دانشمندان را بخود نزدیك ساخت و آنانرا بجمع آوری کتابهای علمی فرمان داد و گنجینه هائی



ظرف لعابی از آثار قرن هفتم هجری

برای کتابها مرتب ساخته شخصی را بنام ابن مرة (زمیره) متصدی کتابخانه کرد واورا دستور فرمود که در جمع آوری کتاب و بدست آوردن آن بهر قیمتی که باشد کوشش کند و بازرگانانرا بخرید کتاب وادارد . زمیره آن خدمت را انجام داد و در نتیجهٔ اقدامات وی پنجاه هزار وصدو بیست کتاب جمع شد وهمینکه شمارهٔ آنرا بپادشاه

خبر دادند از زمیره پرسید آیا بازهم دردنیا کتابی هست که ما بدست نیاورده‌ایم؟ زمیره پاسخ داد که البته درسند وهند وفارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل وروم کتاب فراوان است.شاه ازاین‌مطلب تعجب کرده گفت بازهم کوشش کن تاکتابهای بیشتری‌بدست آوریم،زمیره بکوشش خودادامه‌دادوتا آن‌پادشاه زنده‌بود کتاب‌میخرید، پس ازمرگ آن پادشاه جانشین های اوازآن کتابها نگاهداری میکردند و تااین موقع درجمع آوری وحفظ آن کوشش دارند.

عمروازگفته های یحیی متعجب شده موضوع را مهم دانست و به یحیی گفت باید ازخلیفه (عمر) اجازه بگیرم ، سپس نامه بعمر نوشته جریان راگزارش داد عمر درپاسخ عمرو چنین نگاشت :

«راجع بکتابها نوشته بودی اگرمطلب آن کتابها موافق مطالب کتاب خداست که بآن محتاج نیستیم . »

«واگر مخالف آن است که بازهم بآن محتاج نیستیم ، پس‌درهرصورت کتابها را نابودکن» .

عمروعاص پس از دریافت آن نامه دستور داد تمام کتابها را برای سوزانیدن درتون حمام میان حمامیان قسمت کنند و تناسب حمام های آنروز ومیزان سوخت چنان بودکه ششماه حمامهای اسکندریه با آن کتابها گرم شدند . پس این داستان‌را گوش بدارو تعجب کن» . پایان کلام ابن‌قفطی.

پس اگر نوشتهٔ ابوالفرج رابانوشتهٔ ابن‌قفطی تطبیق کنیم معلوم میشود که‌ابوالفرج گفتهٔ ابن‌قفطی‌را بطوراختصار نقل کرده‌است وهرگاه کتاب ابن‌قفطی‌وکتاب ابوالفرج هردوخوانده شود معلوم‌خواهد شدکه ابوالفرج بسیاری ازمطالب کتاب عربی خودرا ازکتاب ابن‌قفطی گرفته از آن جمله داستان ثیادوك پزشك حجاج که عیناً از کتاب ابن قفطی نقل شده است .

حال بایدبدانیم که ابن‌قفطی ازکجا آنمطالب را نقل کرده است ، ظن غالب برآنست که منبع ابن‌قفطی بامنبع عبداللطیف بغدادی یکی‌بوده‌است . چه که هردو هم عصر بودند وعبداللطیف کمی پیش ازابن قفطی میزیسته چون وی در ۵۵۷ بدنیا

آمده ودر ۶۲۹ درگذشته است . بدبختانه منبع هردوتألیف مانند بسیاری ازتألیفات عرب از دست رفته است ولی اگر درمندرجات فهرست ابن‌ندیم راجع باخبارفلاسفه طبیعی وتأسیس کتابخانهٔ اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی ازمنابعی که این روایت از آنجا نقل شده کتاب تاریخی است که مردی بنام اسحق راهب دربارهٔ اخبار وعادات ورسوم یونان وروم تألیف نموده است واز جمله مطالبی که ازاسحق راهب نقل شده یکی هم خبر تأسیس کتابخانهٔ اسکندریه بدست زمیره است که چنین مینویسد :

«بطولوماوس‌فیلادلفوس‌ازپادشاهان‌اسکندریه‌همینکه‌بسلطنت‌رسیددرجستجوی کتاب های علمی برآمد و این کار را بمردی موسوم بزمیره وا گذارد و بطوریکه میگویند زمیره پنجاه وچهار هزار وصد وبیست کتاب جمع کرده و بپادشاه گفت که در سند و هند و فارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل و روم کتاب‌های بسیاری است» .

بطوریکه ملاحظه میشوداین‌مطلب عین همان مطلبی‌است که ابن قفطی ذکر نموده و معلوم میشود ابن‌قفطی‌خبرتأسیس کتابخانه‌را ازاسحق راهب گرفته وموضوع آتش زدن کتابهارا ازجای دیگر نقل کرده است پس اگر ابن‌ندیم نام اسحق راهب وکتاب اورا نمی برد اصلاازوجود اسحق راهب بی خبر میماندیم وتصور نمیکردیم چیزی دراین خصوص گفته باشد ، همانطورکه سابقاً تصور میکردیم مسلمانان راجع بسوزاندن‌کتابها چیزی نگفته‌اند ، درصورتیکه گفته بودند . نتیجه آنکه ابوالفرج از روی تعصب دینی‌داستان سوزانیدن‌کتابخانهٔ اسکندریه را نساخته‌است وکسی هم بعد از اواین‌مطلب را جانزده است بلکه ابوالفرج‌ازابن‌قفطی روایت‌کرده وچنانکه میدانیم وی ازقضاة نامی‌اسلام بوده وبرعلوم فقه وحدیث وقرآن ولغت ونحو واصول ومنطق وهیئت وهندسه وتاریخ احاطه داشته وبرجرح وتعدیل آن قادر بوده است ، بعلاوه صدراعظم باعظمتی بوده وعلاقهٔ زیادی بکتاب داشته بقسمیکه کتاب را ازهر چیزبیشترمیخواسته است ودرآن زمان‌کتابخانهٔ وی پنجاه هزار دینارمیارزیده‌است

وچون فرزندی نداشته کتابخانهٔ خود را بموجب وصیت بناصرالدوله فرمانروای حلب بخشیده است . ابن قفطی در تاریخ و نحو و لغت تألیفاتی داشته است ، از آن جمله کتاب اخبار مصر از ابتداء تا زمان صلاح‌الدین در شش مجلد و کتاب تراجم‌الحکماء که ما آن را ذکر نمودیم ونکتهٔ مهم اینکه ابن قفطی و عبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را از منبعی نقل کرده‌اند که فعلا در دسترس نیست واز میان رفته است .

و اما اینکه مؤلفین کتب مربوط بفتوحات اسلامی متعرض این موضوع نشده‌اند البته علتی داشته است ولی احتمال کلی میرود که درکتب مزبور این خبر بوده است وهمینکه تمدن اسلام ترقی و پیشرفت کرد و مسلمانان ارزش علم وکتاب رادانستند وقوع این حادثه را در زمان خلفای راشدین بعید دانستند واز آنرو خبر مذکور را ازکتاب فتوحات انداختند وشاید هم غیر از این علت دیگری داشته است و در هر صورت بنظر ما گفتهٔ ابوالفرج راست است .

۳ـ درکتب تاریخی مسلمانان خبر سوزانیدن کتابخانه‌های ایران وغیره موارد بسیاری دارد و مؤلف کشف‌الظنون در ضمن صحبت از علوم پیشینیان آن اخبار را چنین تلخیص میکند :

« همینکه مسلمانان ممالک ایران را گشودند وبرکتب ایرانیان دست یافتند سعد وقاص نامه بعمر نگاشته اجازه خواست آن کتابها را بمسلمانان انتقال دهد عمر رضی‌الله عنه در پاسخ سعد اینطور نوشت :

«همهٔ آنها را درآب بریزید چه اگر درآن رستگاری هست خدا ما را به » بهتر ازآن راهنمائی فرموده واگر گمراهی درآن بوده خدا ما را از آن گمراهی» «رهائی داده است».

سعد آن کتابها رادرآب انداخت‌ویاسوزانید وباین طریق علوم‌ایرانیان ازبین‌رفت.

جای دیگر درضمن گفتگو ازمسلمانان وعلوم اسلامی چنین میگوید :

«مسلمانان هرجائی‌راکه گشودند کتابهای آنجا را سوزاندند ».

ابن خلدون نیز باین موضوع اشاره کرده میگوید :

« پس علوم ایرانیان که عمر در موقع فتح ایران به محو آن دستور داده بود چه شد ؟ »

٤ ـ در آن دوره سوزانیدن کتاب از نظر دشمنی باصاحبان کتاب یا بواسطهٔ تنفر ازمطالب کتاب معمول بوده است وهرملت وگروهی کتب مخالفان خودرا میسوزانید ، چنانکه در سال ۲۱۳ هجری بعبدالله بن طاهر خبر دادند مقداری از کتب ایرانیان بدست آمده است . عبدالله گفت تمام آنرا درآب بریزید وشرحی باطراف نگاشت که هر کجا کتاب «مجوس» می بینند آنرا نابود سازند وهمینکه هولاکوی مغول در سال ٦٥٦ هجری بغداد را فتح کرد دستور داد تمام کتابهائیکه درکتابخانه های بغداد موجود بود در رودخانهٔ دجله بریزند والبته تصور نمیرود که این عمل هولاکو تلافی از عملیات مسلمانان صدر اسلام در قسمت نابود ساختن کتب وعلوم ایرانیان انجام یافته بود. عده‌ای از مورخین معتقدند که هولاکو دستور داد ازکتابهای بغداد آخور و اسطبل چارپایان بسازند وکتابها را بجای خشت بکار برند اما ارجح آنست که هولاکو برای کینه جوئی از سنیان کتابهای بغداد را در دجله ریخت .

موقعیکه فرنگیان در زمان جنگ صلیبی ـ طرابلس شام راگشودند بفرمان کنت برترام سان ژیل کتابخانهٔ شهر را آتش زدند باینقسم که کنت وارد اتاقی شد ودر آن نسخه‌های زیادی از قرآن دید وتاچشمش بقرآنها افتاد فرمان داد تمام کتابخانه را آتش بزنند وآنطور که نقل میکنند سه میلیون کتاب در آن کتابخانه بوده است. اسپانیولی‌ها که در اواخر قرن پانزدهم مسلمانان را از اسپانی بیرون کردند کتابخانه‌های آنرا آتش زدند .

٥ـ دینداران آن ایام تصور میکردند خراب نمودن معبدادیان قدیمه وسوزانیدن کتابهای آن یك نوع کمکی به پیشرفت دین جدید میباشد ، مثلا امپراتوران روم پس از مسیحی شدن دستور دادند بتخانه‌های مصر را ویران سازند و کتابهای آنرا بسوزانند. خلفای اسلام نیز کتب فلسفه ومعتزله را میسوزاندند تا بعقیدهٔ خود از پیشرفت آن افکار ممانعت کنند ، اتفاقاً فرقهٔ معتزله تا پای جان با این سخت گیری مقاومت

مینمودند و پنهانی جلسه تشکیل میدادند و به ترویج افکار خویش میپرداختند و خلفاء با مراقبت کامل آنانرا تعقیب میکردند و کتابهایشان را میسوزاندند و مشهورترین وقایع مربوط باین قضایا داستان سلطان محمود غزنوی است که پس از تسخیر شهرری در سال ٤٢٠ هجری طایفهٔ باطنیه را کشت و معتزله را تبعید کرد و کتابهای فلاسفه ومعتزله وعلمای هیئت را سوزانید .

٦ـ درتواریخ اسلام مذکور است که بسیاری از بزرگان (مسلمانان) کتابهای خودراسوزانیدند از آن جمله احمدبن ابوالحواری پس ازتعلیم وتعلم طولانی بخاطرش رسید که حق و حقیقت بوی ظاهر گشته است لذا کتابهای خود را کنار دجله برده ساعتی گریه کرد و گفت :

« این کتابها بهترین دلیل (راهنما) برای پی بردن بحق و حقیقت بودند ولی» «اکنون که بمقصود رسیدم باید بمدلول (مقصود) بپردازم و از دلیل چشم بپوشم .»

وپس ازادای این کلمات کتابهای خود را در آب شست .

همینقسم ابا عمرو بن علاء یك خانه پر از کتاب داشت و همینکه گوشه گیری اختیار کرد همهٔ آن کتابها را سوزانید .

بنابر آنچه گذشت محقق گردید عربها درصدراسلام برای تأیید مسلمانی آنچه کتاب غیر اسلامی (قدیمی) یافتند آتش زدند وهمینکه متمدن وهوا خواه علم گشتند چندین برابر آنچه سوزاندند بدنیای متمدن کتاب دادند .

۴ ـ رومیان اعلام علم

دیگر ازجمله هائی که بعرب میشود این است که :

« عربها حتی در روزگار ترقی و تمدن خودشان بامور علمی اشتغال نداشتند بلکه ایرانیان و سایر مللی که تحت حکومت اعراب بودند درتوسعهٔ علوم ومعارف کوشیدند. برعکس یونانیان ورومیان وسایر ملل قدیم که خود آنان مستقلا ناشر علوم و آداب شدند و سایرین از آنان اقتباس کردند ولی علومی که درمیان عرب شایع شد ازخودشان نبود بلکه ازدیگران گرفتند » .

این بود خلاصهٔ ایراد وا عتراض وحمله‌ای که مخالفین بعربها وارد میآوردند

ولی اشتباه در این است که معترضین مزبور دولت عرب را با دولت روم مقایسه مینمایند وحق آنست که دولت روم با دولت اسلام مقایسه شود زیرا عربها دولتی بنام دولت اسلام تأسیس کردند وملل مختلفی در پرتو آن دولت (اسلام) جمع شدند که مجموع آنرا دولت اسلام نامیدند، همین قسم رومی ها در شهر روم دولتی تشکیل دادند وملتهای مختلفی بآنان ملحق گشت که عموم آنان را دولت روم میگفتند.

حال همانطور که مسلمانان (از عرب وغیرعرب) علوم و آدابی از دیگران نقل کردند، رومیان (اعم از رومی وغیر رومی) نیز علوم و آدابی از سایرین اقتباس کردند ولی آنچه مسلمانان اقتباس نمودند بمراتب بیش از آنست که رومیان (اعم از رومی وغیر رومی) برای خود نقل وتألیف کرده اند. با توجه باین نکته که ملل زیردست رومی اگرچه رومی نبودند باسم رومی خوانده میشدند، اما عربها دولتی بنام عرب تأسیس نکردند بلکه ملل تابعه آنان مسلمان خوانده میشدند وهیچگاه آن ملتها را عرب نمیگفتند. زیرا ملل مزبور دارای تمدن وشخصیت برجسته‌ای بودند که در عرب مستهلك نمیشد و ممکن نبود آنها را یکباره عرب بدانند. مضافاً بر اینکه عربها خودشان را از ملتهای زیر دست برتر وبالا تر میدانستند و دیگر آنکه مذاهب مختلفه مانع از این میشد که دولتی بنام دولت عرب تشکیل شود.

اینك قدری هم از یونان صحبت بداریم، شکی نیست که آنان (یونانیان) واضع پاره‌ای علوم ومسائل فلسفی بودند چون طبعاً توانائی آنرا داشتند وبا این همه اساس علم وفلسفهٔ خود را تا حدی از مصریان وکلدانیان اقتباس کردند ودر هر حال آنها را واضع علم وفلسفه میدانیم والبته در این قسمت از رومیان واعراب برترند ولی در قسمت تأسیس حکومت در تدوین قوانین یونانی ها از اعراب ورومیان ضعیف ترمیباشند، چه که دولت یونان چندان دوام نیافت وبیشتر ایام خود را بحال ملوك الطوایفی یعنی (حکومت های کوچك) درجنگ‌ها وکشمکش‌های داخلی ونزاع بایکدیگر بر گزار کرد.

رومی ها علم وفلسفه را از یونانی‌ها اقتباس کردند وچیز کمی بر آن افزودند ولی آنان دولت مقتدری تأسیس کرده قوانین ومقرراتی وضع نمودند، درصورتیکه یونانیان نتوانستند بچنان اقداماتی مبادرت ورزند، عربها هر دو صفت را داراشدند

یعنی هم مثل یونانیان دارای فکر وخیال وتصور بودند وهم مانند رومیان فتوحات زیادی نموده ودولت بزرگی تشکیل دادند وقوانین و مقرراتی (فقه) برای ادارهٔ امور اجتماعی وضع کردند ونه تنهاعلوم وفلسفه رااز یونان گرفتند بلکه از معقولات خود واز منقولات‌علوم ایران وهندو کلده‌وغیره که بعربی‌نقل شده بودمطالب بسیاری برعلوم وفلسفهٔ یونان‌افزودندوعلاوه بر آن عربها واضع‌پاره‌ای‌علوم‌مانند علوم اسلامی وصرف ونحو عربی‌میباشندکه‌پیش‌از آن وجودنداشته استوگذشته‌از آن‌درسرائیدن اشعار (ادبیات) قریحهٔ بی‌نظیری ازخود نشان دادند که شرح همهٔ آن در اینجا مورد ندارد .

وخلاصه اینکه یونانیان‌مردمان فکور وخیالی‌بودند ، رومیان جنگجووفاتح بودندوپس از فتوحات دولت مقتدری‌تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی وضع‌نمودند. اما عربها جامع هر دو کمال محسوب میشوند ، چه هم در فکر وخیال وفلسفه مانند یونانیان شدند و هم در تشکیل دولت وانجام فتوحات و وضع قوانین بمقام رومیان رسیدند .

بیشتر دانشمندان اسلام‌ایرانی بودند

پیش گفتیم‌علومی که در تمدن اسلام پدید آمده بود دوقسم است . علوم‌اسلامی وعلوم‌بیگانه . (دخیل) اما علوم‌اسلامی در غیر عرب بیشتر منتشر شد زیرا اعراب مردم بادیه نشین بی سوادی‌بودند وتمام همشان صرف انتشار دین اسلام و کشورگیری وتأسیس دولت اسلامی بود و مسلم است که این عملیات احتیاجی بعلم ندارد و فقط نیازمندی آنان بفهم قرآن‌بود که معانی آنرا درك کنند ومردم‌را بوسیلهٔ قرآن باسلام بخوانند هنوز سی سال از ظهور اسلام نگذشته بود که عربها شام و عراق و مصر و فارس (ایران) وقسمتی از افریقا وجاهای دیگر راگشودند وچنان ممالك و سیعی دردست عده بالنسبه قلیلی (اعراب) افتادبخصوص که بسیاری‌ازاعراب‌درهمان جنگها وشورش های داخلی از میان رفته بودند و با آنکه جمعیت آنها نسبت بملل زیردستشان کم بود نگاهداری‌و ادارهٔ آن ممالك راحق خود میدانستند ازآنرو بفرماندهی سپاه وتشکیل‌حکومت همت گماشته‌وچون طبعاً مردم خیال پرستی‌بودند فکرشان متوجه

شعر وخطابه و امثال آن میشد .ـ چیزیکه در زمان جاهلیت وپیش از اسلام‌نیز بآن متوجه بودند ـ وفرزندان خودرا ازطرفی باسب سواری وتیراندازی وورزش‌های بدنی تمرین میدادند و از طرف دیگر شعر و خطابه و ادبیات بآنان میآموختند و بوسیلهٔ همان تعلیمات جسمی وورزش‌های بدنی موفق بفتوحات شدندو در عین حال‌ازشهر-نشینی و آمیزش بامردم شهری بیم داشتند که‌مباداشهرنشینی آنان‌را از نشاط واتحاد وحرکت باز دارد مثل اینکه مرد بزرگ عرب(عمربن‌خطاب) باچشم تیز بین خویش آیندهٔ اسلام را میدید ولذا عربها را از کشاورزی‌وشهر نشینی منع میکرد و بهمین جهت چون عربها خواه‌ناخواه از صحرا ودریاگذشته نقاط دوردست را فتح کردند بآنان دستور داد شناگری هم بیاموزند و اینك متن (ترجمه) نامهٔ عمر درآن‌باب :

«اما بعد فرزندان خود را شنا و سواری بیاموزید و مثل های برجسته وشعر نیکو یاد بدهید».

همینکه زبان عرب رو بفسادگذارد وقرائت‌ها مختلف شد خلفا بجمع آوری وتدوین قرآن برخاستند وبیشتر کسانیکه با این عملیات همراه شدند ملل غیرعرب (موالی) بخصوص ایرانیان بودندکه درآنروز تمدن وفرهنگ مهمی‌داشتندوعربهاهم اینرا میدانستند واین از احادیث نبوی است‌که میفرماید :

«اگر دانش بآسمان آویخته باشد مردمی‌از ایران بآن دست می‌یابند».

ایرانیان چون عربهارا ازنظر حکومت ونبوت بر تر ازخود میدیدند کوشش داشتند باعلم وتمدن خودبآنان نزدیك شوند ومعلومات خود را وسیلهٔ تقرب‌باعراب قرار دهند وآنچه‌راکه جامعهٔ آنروز اسلام بآن محتاج بود بافضل ودانش خویش برطرف ساخته رفع احتیاج کنند.

احتیاجات آنروز جامعهٔ اسلامی بقرائت(صحیح)قرآن ، حفظ قرآن ، تفسیر قرآن ، جمع آوری احادیث واسناد احادیث ونگاهداری آن محدودمی گشت‌وطبعاً بیشتر حافظان قرآن وراویان احادیث ومفسران وفقیهان ایرانی بودند واگرهم یکی از آنان عرب در میآمد غالباً از قبیله‌ها و تیره‌های پست عرب بود . مثلا اصمعی از راویان ومحدثین اسلام گرچه عرب بود ولی به قبیلهٔ باهلی انتساب داشت که‌بواسطهٔ

خست ولئامت افراد آن ازقبایل پست محسوب میشد وبعضی ازشاعران عرب دربارهٔ پستی آن قبیله چنان گفته اند .

ترجمهٔ شعر:

«اگر بسگ گفته‌شودتو ازقبیلهٔ باهل هستی سگ زوزه میکشد وازآن نژاد» «وتبار بیزاری میجوید» .

چنانکه گفتیم بیشترمفسران ودانشمندان مانندوهب‌بن منبه ازراویان باسابقهٔ اسلام ومفسران نامی‌ازنژاد وتبارایرانیان بوده‌است ونافع قاری ازمردم دیلم میباشد، حسن بن ابوالحسن و محمد بن سیرین ازبزرگان فقهاء اهل‌بصره وایرانی میباشند، عطاء بن ابـی ریاح ، مجاهد و سعید پسران جبیر و سلیمان بن یسار از دانشمندان مکه ، زید بن‌اسلم محمدبن منکدر نافع بن‌ابی‌نجیح درمدینه ، ربیعه رای، ابن‌ابی زناد درقبا ، طاوس وپسرش وابن منبه دریمن ، مکحول درشام وغیره درنقاط مختلف ممالك اسلامی و بسیاری دیگر از فقیهان و مفسران تماماً از مسلمانان غیر عرب بوده اند .

سپس برای تلفظ صحیح وحفظ زبان ازخطا بصرف ونحو (ضبط وجمع آوری قواعد) محتاج شدند، دراینجاهم ایرانیان‌پیشقدم بودند، چه عربهابواسطهٔ‌ملکه‌فطری به پیروی ازقواعد صرف‌ونحواحتیاج نداشتند لذا ایرانیان به تعلیم وتعلم صرف ونحو عربی پرداختند و دانشمندانی در علوم مزبور ازمیان آنها برخاست که حماد راویه دیلمی، خلیل، سیبویه، اخفش ، زجاج وغیره از نامی ترین آنان میباشند وهمهٔ آنها ایرانی ویاشبه ایرانی بودند .

درقسمت علوم خارجی (دخیل) مانند فلسفه وغیره متصدیان وناقلان آن نه‌تنها غیرعرب‌بودندبلکه‌بیشترشان‌مسلمان هم نبودند زیراموقعی که عباسیان درصددترجمهٔ کتب علمی و فلسفی یونان و ایران وهند برآمدند از مردم آن زبان یعنی ایرانیان وسریانیان وکلدانیان کمك جستند واغلب آنها چنانکه خواهیم گفت مسیحی‌بوده‌اند.

خلاصهٔ کلام اینکه عربها در اوایل حکومت خود (بنا بجهاتی که گفتیم) از

تحصیل علم چشم پوشیده بریاست وسیاست وحکومت مشغول شدند وتااوایل حکومت عباسیان بعلم وادب توجهی نداشتند وتدریجاً در آنان این فکر پیداشد که تحصیل علم جزء صنایع وحرف میباشد وسیادت وبرتری آنان بااشتغال بحرفه وصنعت منافات دارد واین فکر تا آنجادر آنان رسوخ کرد که اگر یکنفر از آنها (ازاعراب) به تحصیل صرف ونحومی پرداخت اوراسرزنش کرده میگفتند «کاربندگان (موالی) راپیش گرفته است»

وازجمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بود که میگفتند:

«قرشی جزعلم خبروحدیث بعلم دیگری نباید بپردازد چه که هرچه غیرازعلم حدیث وخبرباشد سخنان پوچ بیهوده بی مصرف است».

میگویند روزی مردی ازقریش بیکی از فرزندان عتاب بن اسید برخورده ملاحظه کرد که وی کتاب سیبویه میخواند قرشی ازاین وضع برآشفته گفت:

«وای برتو که همت خود را پست کردی وبآداب ورسوم محتاجان پرداخته ای».

بااین همه «موالی» مسلمان هم که درزمان عباسیان به نشروترویج علم پرداختند بواسطهٔ زناشوئی ومعاشرت وهم منزل بودن جزء اعراب در آمدندودرواقع عرب شهرنشین خالص بتمام معنی درزمان عباسیان یافت نمیشد حتی خلفای عباسی نیزازطرف مادر غیرعرب بوده اند. چنانکه تفصیل آن درجلد دیگرخواهد آمد.

۶ - تدوین علم در اسلام

سابقاً گفتیم که خلفای راشدین ازشهری شدن عربها بیم داشتند ازآنرو که بعقیدهٔ آنان پس ازشهری شدن نشاط وسادگی آنان باقی نخواهدماندولذاعربهارا ازتدوین وتألیف کتاب بازمیداشتند بعلاوه اوضاع سادهٔ اجتماعی مسلمانان درصدراسلام نیزاحتیاج زیادی بکتاب نداشت چه که معلومات موردنیاز آنان درقرآن وتفسیر وروایت احادیث محدود میماندواختلافات چندانی درتعبیروتفسیر موجود نبود واگرهم اختلافی پدید میآمد حل آن بامراجعه واستفتاء بوسیلهٔ صحابه وتابعان آسان مینمود، زیرا آنان باصاحب شریعت اسلام قریب العهد بودند ومیتوانستند مشکلات مراجعین راتسویه کنند ودرنتیجه احتیاج زیادی بکتاب پیدا نمیشدوازحدیث اباسعید خدری وابن عباس چنین برمیآید که پیغمبر (ص) ازنوشتن علوم نهی فرموده بود. مثلا ابن عباس ازقول پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمودند:

« گمراهی پیشینیان بواسطهٔ نوشتن بوده است . » ابا سعید میگوید من از پیغمبر(ص)اجازه خواستم پاره‌ای از علوم را برشتهٔ تحریر درآورم وایشان اجازه ندادند (۱).

میگویند مردی نزد ابن‌عباس آمده گفت من کتابی نوشته‌ام ومیخواهم بتوعرضه بدارم . همینکه ابن‌عباس کتاب‌را دید تمام آن‌را با آب‌شست وچون پرسیدند چرا چنین کردی ؟ پاسخ داد که نوشتن حافظه را کم میکند ومسلمانان را از حفظ علوم بازمیدارد درصورتیکه علوم مدون ومکتوب ازبین‌میرود اما علوم محفوظ‌باقی‌میماند کتاب‌کم وزیاد میشوداما حافظه بدون تغییر برقرار است .

صحابه وتابعین آشکارا این‌عقیده را ابراز میکردند وبآن تمسك داشتندواگر از آنان میخواستند علوم خودرا تدوین کنند ازانجام آن امتناع میجستند وشایدبرای آن امتناع داشتندکه مردم همیشه محتاج آنان باشند .

سعیدبن جبیرازبزرگان تابعین بود وهمینکه از وی خواستند کتابی در تفسیر بنویسد سعید خشمناك شده گفت :

«اگر بدنم دوپاره‌شود خوشترم میآید تا اینکه چنان‌کاری‌کنم .»

دورهٔ امویان‌سراسربابدویت گذشت زیرادولت بنی‌امیه دولت عربی‌بدوی‌بوده مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری بجهاتی‌که خواهیم‌گفت جز قرآن کتاب دیگری تدوین نکردند وبه‌محفوظات وتلقین شفاهی برگزارنمودند ، حتی ابوبکر ازتدوین وجمع‌آوری قرآن خودداری‌نموده‌گفت :

«کاری که‌پیغمبرخدانکرده من نمیکنم» .

ازآنرو اخبار واحادیث و تفسیر واشعار را مانند دورهٔ جاهلیت در سینه های خودحفظ کرده و سینه بسینه نقل وانتقال میدادند واکثر راویان اسلام مانند شعراء و خطیبان عصر جاهلیت خواندن ونوشتن نمیدانستند .

۱- اخباری که جرجی زیدان در بارهٔ نهی ازکتابت نقل کرده جزء اخبار ضعاف و قیاساً مردود است چه پیغمبر بزرگی‌که طلب علم‌را مانند نماز برزن ومرد مسلمان واجب‌فرموده (طلب‌العلم فریضة...) طبعاً از کتابت‌که نوعی ازعلم ووسیلهٔ‌آموختن علم است نهی نمیفرماید . مترجم

اما کم کم اسلام انتشار یافت وممالک اسلامی وسیع شد و صحابه در اطراف متفرق گشتند وفتنه و آشوب برپاخاست و آراء وعقایدمختلف گشت ومراجعه واستفتاء فزونی یافت ، ناچار مسلمانان بتدوین حدیث وفقه وعلوم قرآن پرداختند وباستدلال واجتهاد واستنباط تمسك جستند و اصول وقواعدی تنظیم کرده ابواب وفصول تعیین نمودند واز آنرو نه تنها کتابت رامکروه نشمردند بلکه آنرا مستحب دانستند وبه احادیث زیر که انس بن مالك ازپیغمبر (ص) روایت کرده رجوع نمودند :

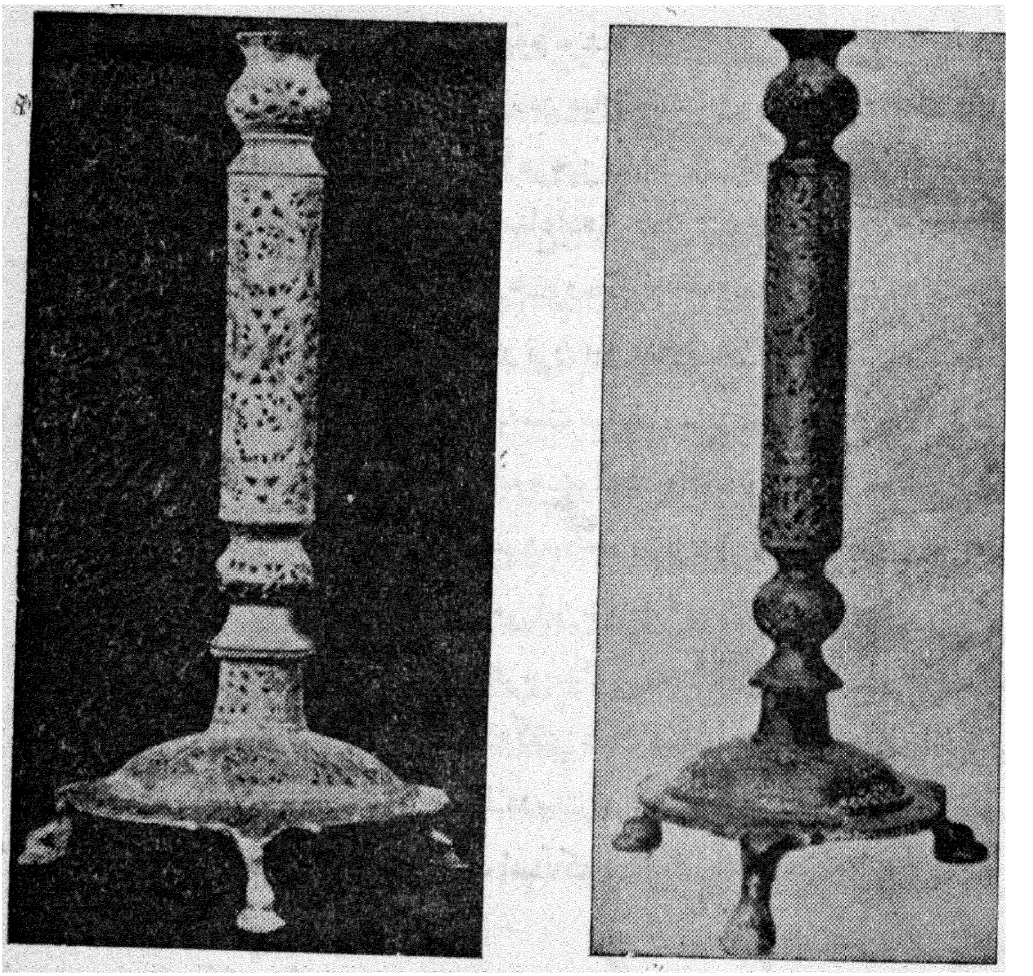

دوشمعدان برنجی متعلق بقرن ششم هجری

«علم را باکتابت مقید سازید ـ علم شکاری است که فقط باکتابت مقیدمیشود».

بااین همه بزرگان اسلام خودشان ازنوشتن استنکاف داشتندومطالب رابشاگردان

دیکته میکردند ویا محرر استخدام مینمودند باینقسم کـه فقیه یا محـدث میگفت وشاگرد مینوشت واین طریقه را املاء میخواندند ، معمولا شاگردان در اول صفحه یادداشت میکردند که این مطالب را فلان شیخ در فلان جامع درچنین روز املاء نمود سپس گفته‌های استادروی پوست یا کاغذومانند آن نگاشته میشد واسناد حدیث وخبر ازطرف استاد ذکر میشد و اگر شعر یاموضوع مهم لغوی پیش میآمد آن را نیز بـا ذکر سند یابدون سند (بسته بنظر شیخ بود) املاء میکرد ومجموعهٔ آن گفته‌ها و نوشته‌ها بنام (امالی) فلان محدث یافلان لغوی مشهور میشد .

وبا آنکه تدریجاً تألیف کتاب در میان مسلمانان رایج میشد معذلك عشق وعلاقه‌ای بحفظ مطالب داشتند وبیش ازهرچیز بمطالب سماعی اعتماد میکردند والبته علوم دینی واشعار بیش ازمطالب دیگر بسماع (دهن بدهن شنیدن) محتاج بود، چه که در آن نام‌های عجیب وغیرمأنوس از گیاه ودرخت ومحل وچاه وغیره یافت میشد واصطلاحات غیرمأنوسی درعبارات آن بود وچون در قرن اول اسلام خط عربی رابی نقطه مینوشتند تلفظ صحیح کلمات فقط ازروی سماع بدست میآمد . مثلا درشعر هذلیین کلمهٔ «شابه» بوده وچون شابه نقطه نداشته آنرا سابه میخواندند وشابه وسابه هردو نام یك مکانی بوده است وفقط از روی سماع معلوم میشد که منظور شاعر سابه یاشابه است .

میگویند روزی درمجلس اصمعی این شعر ابن ذویب را خواندند .

«باسفل ذات الدیر افردجحشها » عربی بیابانی که آنجا بود بانگ برآورد که‌ای خواننده گمراهی توازاین بیش باد آنکه گفتی ذات الدبر (با، باء) است نه ذات الدیر بایاء وبمعنای مرد پست میآید واصمعی تلفظ درست آنرا ضبط کرد .

همینقسم درشعر معذل دروصف اسب که میگوید :

«من السحج والاکان غلامه یصرف سبداً فی العنان عمرداً»

منظور آنکه کلمهٔ سبد وسید اگر نقطه نداشته باشد میان سبد وسید (شخص داهیه وگرگ) اشتباه میشود .

باری مسلمانان یك قرن تمام جزقرآن کتاب دیگری نداشتند ، در صورتیکـه نوشتن تاحدی میان آنان معمول شده بود ومفسرین وراویـان و نحویان و شاعران

ولغویان بزرگی در آن قرن ازمیان مسلمانان برخاسته بود معذلك بتألیف کتاب آشنا نبودند و کتابت فقط برای نوشتن قرآن و نامه نوشتن بفرماندهان سپاه بکارمیرفت وپس از اینکه دفاتر دولتی بزبان عربی منتقل شد علاوه برقرآن و نامه‌های رسمی دفاترحساب‌را هم بعربی مینوشتند وسایرعلوم را سینه بسینه انتقال میدادند واگرهم پاره‌ای‌مطالب علمی‌را مینوشتند درجزوه‌ها وصفحه‌های نامرتب تهیه‌میکردند و درهر حال بصورت کتاب چیزی نداشتند .

تاریخ نویسان اسلام دربارهٔ اولین کتاب واولین مؤلف اسلامی اختلاف دارند بعضی‌ها آنرا از ابن جریح‌بصری میدانند که وی درسال۱۵۵وفات کرده است‌و بعضی هاکسی‌را جز ابن‌جریح‌معرفی میکنند ودرهرحال بعقیدهٔ مورخین اسلام تانیمهٔ دوم قرن‌دوم هجری کتابی‌دراسلام‌تألیف‌نشده واولین کتابی‌هم که‌تألیف‌شده راجع بحدیث بوده است ولی درنتیجهٔ‌تحقیقاتی که مابجا آوردیم معلوم شدکه پنجاه سال‌قبل ازتاریخ مزبور (۱۵۵) مسلمانان‌کتاب تألیف‌کرده‌اند وکتاب مزبور راجع به‌تفسیر بوده‌است، باین‌معنی‌که برای نخستین بارمجاهدبن‌جبیر کتـاب تفسیری از قـرآن تألیف نمود وچنانکه میدانیم ابن‌جبیردرسال۱۰۴ هجری‌وفات کرده است . پس‌ازتفسیرمسلمانان بتألیف‌کتب تاریخی پرداختند وطبعاً ازفتوحات وجنگها شروع کردند وتا آنجا که اطلاع یافته‌ایم وازکتابهای تاریخی آن دوره باقی مانده‌کتاب اخبار وقصص وهب‌بن‌منبه متوفی بسال۱۱۶هجری میباشد ومؤلف مزبور اصلا ایرانی وازمهاجرین‌مقیم‌یمن بوده است وهب‌کتابی راجع باخبار واشعار وداستانهای پادشاهان یمن تألیف کـرده وابن‌خلطان مدعی است‌که‌کتاب مزبوررا دیده وشرحی ازآن‌کتاب تمجید و تعریف کرده‌است ، سپس‌کتاب اخبار ومغازی تألیف محمدبن مسلم زهری متوفی بسال۱۴۱ هجری میباشد .

پس‌ازآن تألیف‌کتاب شیوع پیداکرد وازاواسط قرن‌دوم هجرت راجع به فقه وحدیث‌کتابهائی تالیف شدونامی‌ترین مؤلفین آن‌زمان‌عبارتند از :

ابن‌جریح مقیم‌مکه،سعیدبن ابوعروبه وحمادبن‌سلمه وغیره دربصره، اوزاعی درشام،ابوحنیفه مؤلف فقه واصول درکوفه ومالك درمدینه وغیره .

و تدریجاً تألیفات رو بفزونی گزارد چنانکه تفصیل آن خواهد آمد.

خط عربی و تاریخ آن در آثار باقیمانده از اعراب حجاز چیزی در دست نیست که برخط وسواد داشتن آنان دلالت کند، درصورتیکه از عربهای مقیم شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار موجود میباشد، مشهورترین آن اعراب مردم یمن هستند که با حروف مسند مینوشتند و دیگر نبطی‌های شمال که خطشان نبطی بود وهنوز آثار کتبی آنان در نواحی حوران و بلقاء موجود میباشد وعلت بیسوادبودن آنان این بوده که مردم حجاز یا اعراب مصرزندگانی صحرانشینی داشتند وخواندن و نوشتن از عادات مردم شهری میباشد از آنروتا کمی پیش از اسلام کتابت در میان اعراب وحجاز معمول نبوده است.

اما بعضی از مردم حجاز که (کمی) پیش از اسلام بعراق وشام میرفتند با اخلاق شهرنشینی آشنا میگشتند و بطوراستعاره نوشتن را ازعراقیان وشامیان فرا میگرفتند و همینکه بحجاز میآمدند عربی را با حروف نبطی یا سریانی و یا عبرانی مینوشتند وخط سریانی و نبطی پس از فتوحات اسلام نیز میان اعراب باقی‌ماند وتدریجاً ازخط نبطی خط نسخ (دارج) پدید آمد واز سریانی خط کوفی پیدا شد. خط کوفی درابتداء بخط حیری مشهور بود و آنرا بشهرحیره از شهرهای عربی عراق نسبت میدادندو بعدها که مسلمانان در نزدیکی حیره شهر کوفه را ساختند شهرت خط حیری بخط کوفی تبدیل یافت واین میرساند که سریانی های مقیم عراق خط خود را باچند قلم مینوشتند که از آن جمله خط مشهور به (سطرنجیلی) مخصوص کتابت توراة وانجیل بوده است عربها در قرن اول پیش از اسلام این خط (سطرنجیلی) را از سریانی‌ها اقتباس کردند ویکی از وسایل نهضت آنان همین خط بوده است و بعداً خط کوفی ازهمان خط پدید آمد وهر دوخط از هرجهت بهم شبیه هستند.

مورخین در بارهٔ شهری که آن خط از آنجا بحجاز آمده اختلاف نظر دارند وبقول مشهورخط سریانی ازشهرقدیمی انبار بحجاز آمده است باینقرار که مردی بنام بشربن عبدالملک کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه آمده صهباء دختر حرب بن امیه یعنی

خواهر ابوسفیان(پدر معاویه) را تزویج کرد وعده‌ای ازمردم قریش نوشتن خط سریانی را از دامادخود (بشر بن عبدالملك) آموختند و هنگامیکه اسلام پدید آمد بسیاری ازطایفهٔ قریش مقیم مکه خواندن و نوشتن میدانستند تا آنجا که پاره‌ای گمان کردند سفیان بن امیه اول کسی بود که خط سریانی را بحجاز آورد .

ودر هر حال آنچه مسلم است آنست که عربها در سفرهای بازرگانی که بشام میرفتند خط نبطی را از مردم حوران آموختند و کمی پیش از هجرت خط کوفی را از عراق فراگرفتند وهر دو خط بعدازاسلام میان آنان شایع بودواحتمال کلی میرود که بعدازاسلام نیزهردوخط رابکارمیبردند یعنی همانطورکه سریانی‌ها خط سطرنجیلی را درتحریرتوراة وانجیل استعمال میکردند، مسلمانان هم خط کوفی رابرای نوشتن قرآن ومسائل دینی تخصیص دادند و خط نبطی را درنوشتن نامه‌های رسمی وعادی معمول میداشتند وعلاوه براینکه خط کوفی وخط سطرنجیلی ازحیث شکل باهم شبیه هستند درخط سریانی وکوفی هردو چنین معمول است که اگر الف ممدود در وسط کلمه واقع شود درکتابت میافتد، چنانکه دراوایل اسلام مخصوصاً در تحریر قرآن این قاعده کاملا مراعات میشده و بجای کتاب کتب وبجای ظالمین ظلمین مینوشتند .

باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز با نوشتن آشنا بودند ولی عدهٔ کمی از آنان نوشتن میتوانستند وآنان نیز از بزرگان صحابه بودند از اینقرار :

علی بن ابیطالب، عمر بن خطاب، طلحة بن عبیدالله، عثمان وابان فرزندان سعید بن خالدبن حذیفه ، یزیدبن ابی سفیان، حاطب بن عمرو بن عبدشمس ، علاء بن حضرمی ، ابوسلمة بن عبدالاشهل ، عبدالله بن سعدبن ابی صرح، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب، پسرش معاویه ، جهیم بن صلت بن مخرمه ، پس از آن عدهٔ دیگری از اینان نوشتن آموختندودر زمان خلفای راشدین متصدی دفترشدند ونامه‌های خلفارانوشتند وقرآن راکتابت کردند، درزمان خلفای راشدین وبنی امیه قرآن را بخط کوفی می‌نوشتند مشهورترین قرآن نویس زمان بنی امیه مردی بوده که قطبه نام داشته وخیلی خوش خط بوده است، بعلاوه خط کوفی رابچهار قلم مینگاشته است. پس از قطبه که قرآن نویس بنی امیه بوده در اوایل حکومت عباسیان خطاط دیگری بنام ضحاك

بن عجلان پیداشد وچیزی برچهار خط قطبه افزود پس از او اسحق بن حماد ودیگران

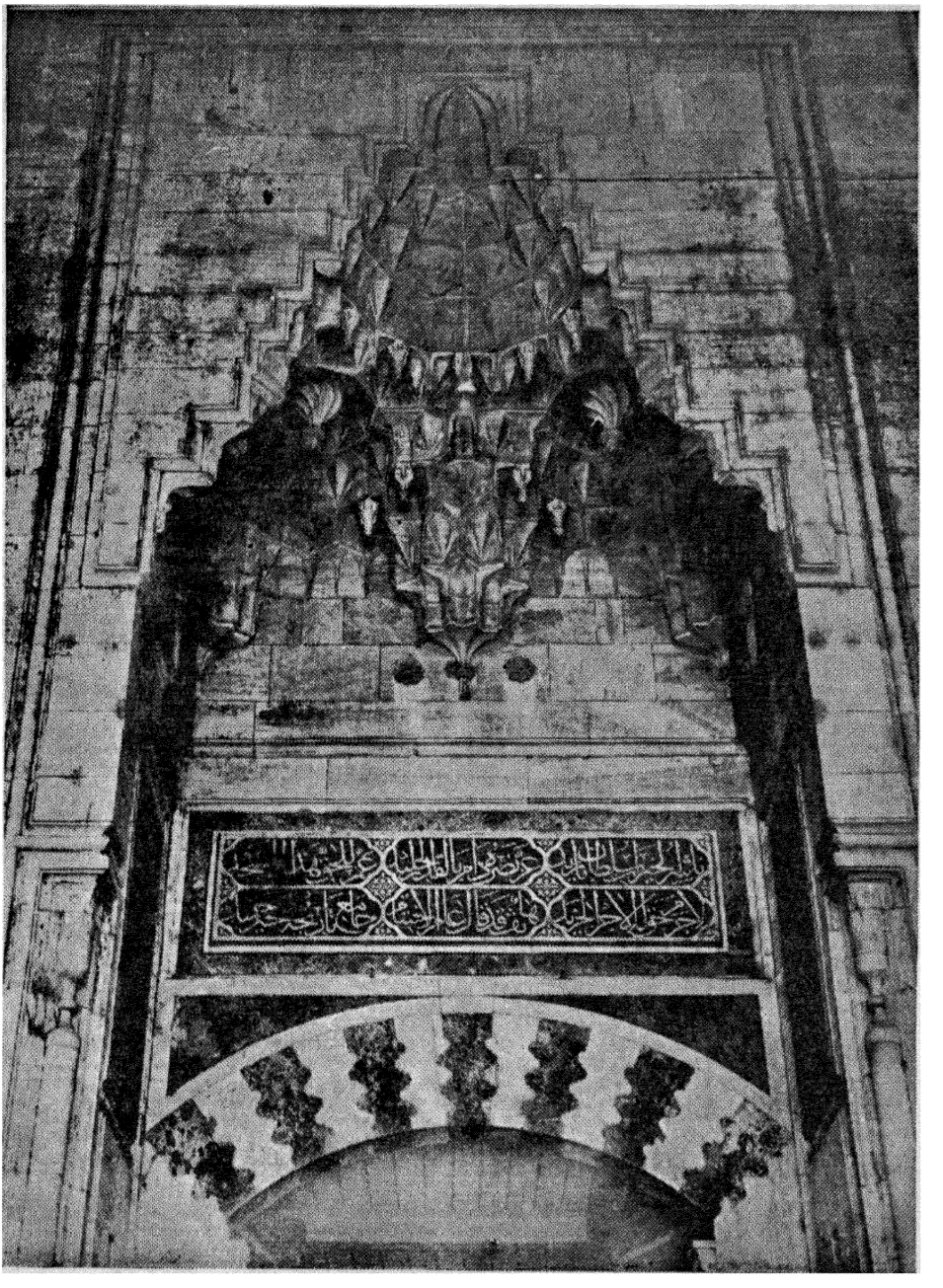

ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

یز چیزهائی اضافه کـردند تا آنکه در اوایل دولت عباسی دوازده رقم خط معمول شد از اینقرار :

۱ـ قلم جلیل ۲ـ قلم سجلات ۳ـ قلم دیباج ٤ ـ قلم اسطور مارکبیر ٥ـ ثلاثین ٦ ـ قلم زنبد ۷ ـقلم مفتح ۸ـ قلم حرم ۹ ـ قلم مـدمرات ۱۰ ـ قلم عمود ۱۱ـ قلم قصص ۱۲ ـ قلم حرفاج .

سپس در زمان مأمون نویسندگان در نیکو ساختن خط بمسابقه پـرداختند وچندین قلم دیگر بنام‌قلم مرصع،قلم نساخ، قلم رقاع، قلم غبارالحلیه وقلم ریاسی‌پدید آمد وقلم اخیر را از آنرو ریاسی میگفتند که مخترع آن فضل بن سهل ذوالریاستین بوده ودر نتیجه خط کوفی به بیست شکل‌درآمد .

اما خط نبطی یا نسخ بهمان شکل سابق در میان مردم و برای تحریرات غیر رسمی معمول بود تا آنکه ابن مقله خطاط مشهور متوفی بسال ۳۲۸ هجری با نبوغ خود خط نسخ را بصورت نیکوئی‌درآورد و آنرا جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد وخطی‌که امروز معمول‌است همان خط اصلی ابن‌مقله میباشد، مشهور است‌که ابن ـ مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی ما معتقدیم که خط‌کوفی و نبطی هردو از اوایل اسلام معمول بوده وچنانکه گفتیم‌کوفی را برای‌کتابت قرآن وامثال‌آن بکار میبردند ونبطی درمکاتبات رسمی استعمال میشد وابن مقله‌اصلاحاتی در خط نسخ نمود و آنرا برای نوشتن قرآن شایسته ومناسب ساخت ، خود ما در نمایشگاه خطهای قدیمی‌عربی درکتابخانهٔ سلطنتی قبالهٔ نکاحی دیدیم‌که بتاریخ۲٦٤ (قرن سوم هجری) روی پوست‌دراز اندامی تحریر شده بود، صورت عقدنامه را بخط کوفی مرتبی نوشته بودند وگواهان باخط‌نسخ بسیار مغشوش زیر عقدنامه‌را امضاء کرده بودند و همین دلیل است‌که ابن مقله در خط نسخ اصلاحاتی نمود بقسمیکه برای تحریر مصحف شایسته شد.

سپس بمرور زمان خط‌نسخی فروعی پیداکرد و بطورکلی دوخط نسخ‌وکوفی درکتابت عربی‌معمول‌گشت وهرکدام ازآن شاخه‌هائی‌داشت‌که درقرن هفتم هجری مشهورترین‌آن بقرار زیر بوده است :

ثلث ـ نسخ ـ ریحانی ـ تعلیقی ـ رقاع .

همینقسم خطاطان بسیاری بوجود آمدند و کتابها و رساله هائی دربارهٔ خط وخطاطی نگاشتند و انواع خط و وسایل خط نویسی را (قلم ـ دوات ـ مرکب قلمتراش ـ طریقهٔ تراشیدن قلم ـ فاق زدن قلم ـ قطع زدن قلم ـ کاغذ و غیره) تشریح کردند و از آنروزتا بحال نیز در بارهٔ اصلاح خط و وسایل خط نویسی اقداماتی بعمل میآید ومطابق قانون ارتقاء روزبروز پیشرفت بیشتری درخط ووسایل خط نویسی انجام خواهد یافت .

حرکات

قرآن در آغاز پیدایش اسلام سینه بسینه و دهان بدهان نقل میشد وبدین ترتیب درقرائت آن اختلاف مهمی روی نمیداد تااینکه قرآن را جمع آوری کردند وعدهٔ مسلمانان زیاد شده قرآن مدون نیز بهمان تناسب افزونی یافت وتا نیمهٔ دوم قرن اول هجرت مسلمانان قرآن را بدون حرکت ونقطه گزاری میخواندند ومینوشتند واول کسیکه حرکات را درتحریر عربی معمول داشت ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۹٦ هجری واضع علم نحو زبان عرب است که بوسیلهٔ نقطه گزاری برای کلمات عربی حرکاتی تعیین نمود واز آنرو پاره‌ای ازمورخین گمان کرده‌اند که ابوالاسود نقطه گزاری را اختراع کرد . درصورتیکه وی نقطه را برای تشخیص اسم وفعل وحرف ازیکدیگر مقررداشت نه برای اینکه بوسیلهٔ نقطهٔ باء وتاوجیم وحاء را ازیکدیگر تمیز بدهند ، ارجح آنست که ابوالاسود حرکات را از کلدانی‌ها یا سریانی‌ها همسایه کلدانی‌های عراق گرفته است . چه کسانان برای تشخیص اسم وفعل وحرف ازیکدیگر بالا یا پائین کلمات نقطه‌هائی میگذاردند ، مثلا کلمهٔ (کتب) که معلوم نبود جمع کتاب و یا فعل ماضی و یا مجهول است بوسیلهٔ نقطه گزاری اسم یا فعل بودن آن مشخص میشد وکمی پیش از آن یعقوب رهاوی نقاطی دروسط کلمه مینگاشت که بجای حرکات استعمال میشد وکم کم آن نقطه‌ها بشکل دونقطه درآمد وحرکات سه گانه بوسیلهٔ آن تعیین میشد و هنوزهم کلدانیان آن طرزنقطه گزاری را معمول میدارند . بنابراین احتمال قوی میرود که ابوالاسود

هم این نقطه گزاری را از کلدانیان گرفته باشد بخصوص که داستان زیر نیز این احتمال را تأیید میکند :

«هنگامی که ابوالاسود بفکر نقطه گزاری کلمات برآمد محرر خود را گفت موقع نوشتن کلمات بدهان من نگاه کن اگر دهانم را گشودم نقطه را بالای حرف بگذار واگر دهانم را جمع کردم نقطه را میان حرف بگذار وهرگاه دهانم را بطرف پائین متوجه ساختم نقطه را زیر حرف بنویس» وازقرار معلوم عربها پس از ابوالاسود بهمان ترتیب نقطه گزاری میکردند . یعنی حرکات را بوسیلهٔ نقطه تعیین مینمودند وظاهراً نقطه را با رنگ دیگر مینوشتند ، ما در کتابخانهٔ سلطنتی قرآن بسیار قدیمی دیدیم که بهمان طریق روی تکه های بزرگ پوست نوشته شده باین قسم که متن قرآن را با مرکب سیاه ونقطه ها را با قرمز نگاشته اند وهمانطور که ابوالاسود گفته نقطهٔ بالا فتحه و نقطهٔ پائین کسره ونقطهٔ میان حرف ضمه میباشد قرآن مزبور که بخط کوفی نوشته شده در جامع عمروعاص نزدیك شهر قاهره بدست آمده و از قدیمی ترین قرآن های جهان میباشد .

نقطه گزاری

خطی راکه عربها ازسریانی ها ونبطی ها گرفتند بدون نقطه بوده است و تا کنون خط سریانی نقطه ندارد و یکی از اصلاحاتی که عربها درخط اقتباسی انجام دادند همین نقطه گزاری بود . باین معنی که پس ازتعیین حرکات (بوسیلهٔ نقطه) بازهم درقرائت قرآن وغیره مشکلاتی پیش میآمد چون مسلمانان غیر عرب نمیتوانستند حروف متشابه را (ج ـ ح ـ س ـ ش ب ـ ث) تشخیص بدهند و لذا در صدد رفع اشکال برآمدند ، این خلکان میگوید اول کسی که بفکر این کار افتاد حجاج والی عراق بود اینك گفتهٔ ابن خلکان :

«حجاج که این آشفتگی را دید بکاتبان خود گفت روی حروف متشابه علاماتی بگذارید که خواندن آن آسان شود وازقرار مذکور شخصی بنام نصربن عاصم ابتداء نقطه ها را برای تشخیص حرکات در نوشتن نامه های رسمی معمول نمود ولی چون باز هم اشتباهات رخ میداد نقطه گزاری حروف بر نقطه گزاری حرکات افزوده شد» .

گرچه در عبارت ابن خلکان هم یك نوع پیچیدگی دیده میشود که فرق میان نقطه‌گزاری برای حرکات و نقطه‌گزاری حروف را تعیین نکرده‌است وتصور نمیرود که نقطه‌گزاری برای حرکات مقصودبوده زیرا آن نقطه‌گزاری رفع اشکال نمیکرده است وازقرارمعلوم نقطه‌گزاری زمان حجاج برای تشخیص حروف متشابه‌بوده است ونصربن‌عاصم‌درابتداء پاره‌ای‌ازحروف متشابه را نقطه میگذارده‌است‌وتدریجاً حروف متشابه را نقطه گذاردند . چنانکه تاکنون هم معمول میباشدواین‌همان‌نقطه‌گزاری است که‌آنرا اعجام مینامند .

ما خود درنمایشگاه خط درکتابخانهٔ سلطنتی‌مکتوبی بزبان عربی دیدیم که روی تکهٔ پاپیروس (بردی) بتاریخ ۹۱ هجری نگاشته شده و دارای نقطه‌گزاری (از نظر اعجام نه حرکات) میباشد . ولی فقط باء و یاء وتاء را نقطه گزارده‌اند ونقطهٔ‌روی‌شین‌سه نقطه روی یك خط مساوی باینقسم ∴ نوشته شده است وسایر حروف نقطه ندارد همین قسم در نمایشگاه مزبور اوراقی از قرآن دیدیم که روی تیکه های‌کوچکی از پوست نگاشته شده و نقطه های (حرکات) را بامرکب قرمز ونقطه های (اعجام) را با مرکب سیاه‌نوشته‌اند وعجب اینکه درآن نمایشگاه خطوط کهنه دیده شد که با نقطه وحرکات تحریریافته وخطوط تازه‌ای بود که بدون نقطه وحرکات نوشته بوده اند .

ازمطالعهٔ این مطالب چنین برمیآیدکه عربها ازاواسط قرن اول هجری هم نقطه‌گزاری وهم حرکات را درنوشته های خود بکار میبردند ولی تا ممکن بود از نقطه‌گزاری وتحریرحرکات اکراه داشتند وفقط درموارد خاصی مانندکتابت قرآن وامثال آن‌که دقت وتوجه خاصی ضرورت داشت به‌نقطه‌گزاری وتحریر حرکات دست میزدند ودرغیرآنصورت اقدام نمیکردند . بخصوص اگر نامه را برای دانشمندی مینوشتند واطمینان داشتندکه خواننده به‌نقطه وحرکت احتیاجی ندارد ودرهرحال ازنقطه‌گزاری ونوشتن‌حرکات خودشان نمیآمد چنانکه مشهوراست هنگامی خط خوبی را بعبدالله‌بن طاهرنشان دادند ، عبدالله‌گفت : واقعاً نیکونوشته اما حیف که زیاد نقطه‌گزارده است .

ازجمله گفتارهای مشهورعرب دربارهٔ خط یکی هم این است که میگویند نقطه گزاری زیاد علامت بدگمانی نویسنده ازمخاطب (گیرنده نامه) میباشد.

گاه هم نقطه گزاری موجب زیان کلی میشده است. از آنجمله موقعی متوکل بیکی ازمأمورین خود چنین نگاشته بود:

(ان احص من قبلك من الذميين وعرفنا بمبلغ عددهم).

ترجمه (ذمیانی که در قلمرو تو هستند بشمار (احصاء کن) و شمارهٔ آنان را بما بنویس).

اما نویسندهٔ نامه اشتباهاً نقطه‌ای بالای کلمهٔ احص اضافه کرده آنرا (اخص) نوشت ومعنای کلمه بجای سرشماری کن (اخته کن) از آب درآمد، فرماندارپس از دریافت نامه تمام ذمی های منطقهٔ خود را اخته کرد وهمهٔ آنان جزدو نفرشان درنتیجهٔ آن شکنجه هلاك شدند ویك اشتباه نویسنده در نقطه گزاری حاء و خاء سبب قتل عده‌ای بی گناه گشت،

چون در دورهٔ تمدن اسلام نویسندگان گاه با نقطه وگاه بی نقطه مینوشتند وغالباً نقطه نمیگذاردند لذا در نام بسیاری از اماکن وکلمات غیرمأنوس ومانند آن اشتباهاتی روی داده است، معمولا مردان ادیب درنامه نگاری نقطه‌ها را حذف میکردند ودرکتابهای علمی مقید به نقطه بودند، فقط خوشنویسی را در مکاتبات می‌پسندیدند ومقید بودند مطالب را سربسته و بطور اشاره با خط نیکو بنویسند وتوضیح کلمات وحروف را یك نوع قصورادبی فرض میکردند.

لوازم تحریر ووسایل آن

درجلد اول این کتاب شرح مبسوطی راجع بلوازم تحریر در دورهٔ تمدن اسلامی نگاشتیم، خلاصه اینکه تااواخر امویان روی پوست نازك وچرم مطلب را نگاشته طومار میکردند ودفترهای دولتی عبارت از بسته های چرمی بوده است و همینکه ابوالعباس سفاح بخلافت رسید خالدبن برمك را بوزارت خود برگزید وخالد دفترهای دولتی

را ازصورت بسته‌بندی بصورت کتاب در آورد وتا زمـان جعفر برمکی دفانـردولتی بشکل کتاب چرمی جمع آوری میشد ولی جعفروزیرهرون کاغذ را معمول کردواز آن به‌بعد هم روی کاغذ وهم روی پوست مینوشتند وتا مدتی پوست و چرم و کاغذ چینی وتهامی‌وخراسانی‌وغیره درمیان مسلمانان بکارمیرفت ونوشته‌ها غالباً بشکل دفتر ویا کتابچه بود وپاره ای از نویسندگان مانند فارابی روی تکه های کوچك کاغذ (رقعه) تحریرمیکردند وتمام تحریرات فارابی روی رقعه بوده است .

علوم اسلامی

علوم اسلامی چنانکه گفتیم عبارت از علومی بود که اسلام وتمدن اسلامی آنرا بوجود آورد وبطور کلی بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ ـ علوم شرعی ، یعنی علوم دینی اسلامی .

۲ ـ علوم لسانی که تدریجاً برای فهم قرآن وحدیث وتفسیر و فهمانیدن آن مطالب ضرورت پیدا کرد .

۳ ـ تاریخ وجغرافی .

۱ـ علوم شرعی اسلامی

قرآن وطرز جمع آوری وتدوین آن ـ عجبی نیست اگر مسلمانان بجمع آوری و تدوین قرآن همت گماشتند ، چون دین ودنیای آنان باقرآن بوده‌است ونخستین و سیلهٔ حفظ قرآن جمع آوری وتدوین آن بود وچنانکه میدانیم قرآن یکبار ظاهر (نازل . مترجم) نشد بلکه در مدت بیست سال از آغاز دعوت اسلام تارحلت حضرت رسول برطبق مقتضیات آیه بآیه وسوره بسوره درمکه ومدینه ظاهرشد (بوسیله وحی الهی برپیغمبر اکرم «ص» نازل شد. مترجم) وهر آیه یاسورهٔ آنرا صحابه وکاتبان (وحی) روی تکه‌های پوست یااستخوانهای پهن مانند کتف ودندها یاروی لیف خرما ویا روی سنگ های پهن سفید مینوشتند پیغمبر اکرم (ص) درسال ۱۱ هجری رحلت فرمود وقرآن یا بترتیبی که گفتیم نوشته شده بود ، ویا اینکه عده‌ای از مسلمانان بنام قراء آنرا در سینه حفظ داشتند .

وکسانیکه بیش از دیگران در تدوین قرآن کوشش نمودند اول از همه

علی‌بن‌ابیطالب(علیه‌السلام) وسعد بن‌عبید بن‌نعمان ، وابودردا ومعاذ بن‌جبل وزیدبن ثابت وابی‌بن کعب ودیگران بودند .

اما پس از رحلت پیغمبر(ص) موضوع ارتداد پیش آمد وابوبکر (خلیفه‌اول) با مرتدان‌جنگ کرد وعدهٔ زیادی‌از مسلمانان‌در جنگ بامرتدان کشته‌شدند،بقسمی که تنها در غزوهٔ یمامه ۱۲۰۰ مسلمان بشهادت‌رسید واز آن‌جمله ۷۰۰ نفرشان‌قراء

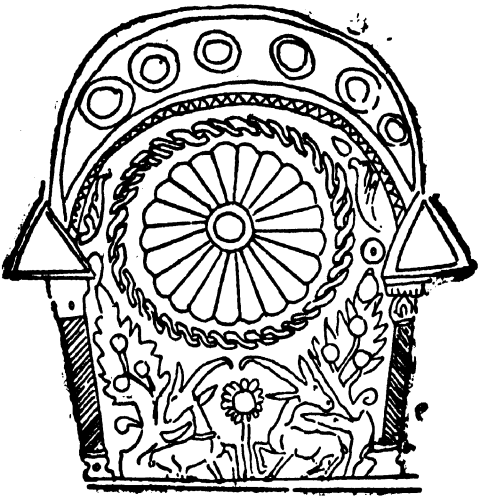

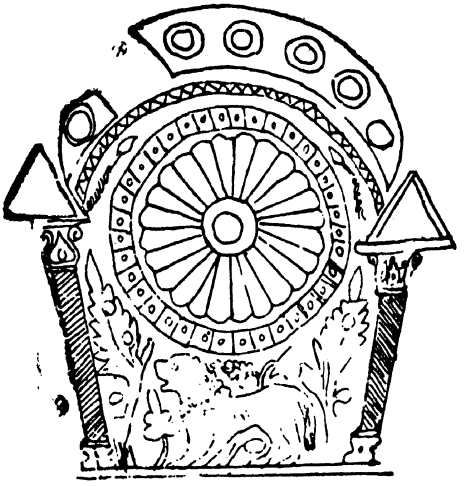

کنده‌کاری آفتابه برنجی متعلق بمروان دوم اموی مربوط باوایل (قرن دوم هجری)

(حافظ قرآن)بودند وهمینکه خبرشهادت قراء بمدینه آمد مردم مدینه سخت دلتنگ شدند بخصوص عمربن خطاب مردبزرگ اسلام و مسلمین بسیار نگران گشت واز ابوبکرخواست که بجمع آوری‌وتدوین‌قرآن فرمان دهد تامبادابواسطهٔ‌مرگ‌صحابه چیزی از قرآن کم و کسر گردد . ولی‌ابوبکر در اجرای این پیشنهاد تأمل‌نموده گفت کاری راکه‌پیغمبر خدا نکرده چگونه انجام دهم بخصوص که حضرت‌رسول‌در این باب چیزی نفرمودند ـ اما عمر بقدری اصرار ورزیدکه بالاخره ابوبکر تسلیم شد وبجمع آوری قرآن‌فرمان داد . زیدبن ثابت راکه ازکاتبان وحی‌بوداحضار کرد وبا نظر او سوره‌هاو آیات را که در نزد صحابه متفرق بود جمع آوری کرد، بعضی‌از سوره‌هادو نسخه‌وسه‌نسخه بیشتر نزداشخاص‌مربوط(صحابه‌وکاتبان)بدست‌میآمدولی‌از سورهٔ توبه فقط یك‌نسخه نزد ابی خزیمه انصاری موجود بود .

بهرحال بدستور ابوبکر نسخه های موجوده جمع آوری شد وبا محفوظات دیگران توسط زید بن ثابت دقیقاً تطبیق‌شده بابوبکر تسلیم گشت واین‌قرآن‌مدون منظم نزد ابوبکر ماند تااینکه وی درسال۱۳هجری درگذشت وقرآن مزبورازوی بجانشینش عمر منتقل شد وپس از قتل عمر آن مصحف شریف‌بدست‌حفصه‌دخترعمر ازهمسران پیغمبر اکرم افتاد .

درسال۲۳هجری عثمان بخلافت رسید ودر زمان اوممالك اسلامی توسعه یافته مسلمانان درمصر وشام وعراق و ایران و افریقیه (ممالك شمال افریقا) متفرق شدند وبعضی‌از آنان نسخه‌هائی ازقرآن همراه داشتند که بمیل خود آنرا تنظیم کرده‌بودند وازآنرو اهل هرشهرو کشوری به نسخهٔ مخصوص خوداعتماد نمودند.مثلااهل‌دمشق وحمص نسخهٔ‌مکتوب‌مقداد بن‌اسودرامیخواندند و نسخهٔ‌ابن‌مسعود نزداهل کوفه‌رواج داشت واهل بصره نسخهٔ ابوموسی اشعری را معتبردانسته آنرا لباب‌القلوب (مغزدل) میخواندند وباآنکه قراء درضبط وحفظ قرآن نهایت درجه کوشش داشتند معذلك درقرائت پاره‌ای ازسوره ها اختلاف پیدا میشد .

در این اثناء غزوه (جنگ) ارمنستان و آذربایجان پیش آمد وحذیفه یمانی با دیگران بآن صفحات رفت وهمینکه‌ازجنگ‌برگشت شرحی‌ازاختلاف‌قراء درممالك اسلامی‌برای عثمان نقل کرده گفت :

«مسلمانان را دریاب وازاین‌اختلاف رهائی‌ده وپیش‌از آنکه‌مانندیهودو نصاری دربارهٔ‌کتاب خود اختلاف پیداکنند چاره‌ای بیندیش» .

چه درآن‌ایام‌معمول‌بودکه هریك ازقراء نسخهٔ خودرامعتبرتروبهترمیدانست والبته این‌کار عواقب‌بدی‌داشت، لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب‌شده کسی‌نزدحفصه فرستاده‌که آن نسخهٔ معهود را نزد من‌بفرست تا از روی آن استنساخ کنم و دوباره پس بدهم .

حفصه نسخهٔ معهود را نزد عثمان فرستاد . وی زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر وسعیدبن‌عاص‌وعبدالرحمن‌بن‌حارث بن‌هشام را دعوت کرد وبآنان گفت که‌نسخه‌های موجود را بانسخهٔ حفصه و محفوظات خود وقراء دیگر تطبیق‌کنند وپس از تطبیق

ومطالعه نسخهٔ کاملی تهیه نمایند ودرهرجاکه بانسخهٔ زیدبن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند ، چه که قرآن بزبان قریش نازل شده .

آنان درسال ۳۰هجری این مهم راانجام دادند و چهار قرآن نوشتند که بچهار شهرمهم اسلامی یعنی مکه وبصره و کوفه وشام ارسال شد ودو نسخه هم بعداً تهیه شد که یکی را برای اهل مدینه نگاهداشتند ویك نسخه را خودعثمان برداشت واین همان است که آنرا (امام) مینامند ، سپس عثمان سایرمصاحف وصحف راجمع آوری کرد وفرمان داد آنرا بسوزانند .

ازآن به بعد نسخهٔ عثمان یعنی نسخه‌ای که بامر ودستور عثمان جمع آوری شده بود مورد اعتماد تمام مسلمانان قرار گرفت و درمدت کوتاهی نسخه‌های زیادی ازآن استنساخ کردند .

مسعودی مورخ مشهور درضمن شرح جنگ صفین میگوید: که چون سپاهیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برمعاویه غلبه یافتند لشکریان معاویه برای جلوگیری ازشکست معاویه بدستور عمروعاص قریب پانصد قرآن سرنیزه کرده گفتند کتاب خدا میان ماوشماحکم باشد. مقصود ازذکرجملات فوق آنکه ازموقع تنظیم نسخهٔ مربوط بعثمان تا اینواقعه بیش ازهفت سال طول نکشیده بودولی بقدری استنساخ نسخه‌های قرآن بسرعت پیشرفت کرده بود که درچنان مدت کوتاهی تنها درمیان سپاهیان معاویه پانصد نسخهٔ قرآن یافت میشد وبهمین نسبت درمیان سایر مسلمانان نسخه‌های متعدد قرآن موجود بود .

گرچه ازطرف عثمان وسایرصحابه کوشش بسیاری میشد که تمام مصاحف موجود منحصراً مطابق نسخهٔ تنظیمی عثمان باشد معذلك نسخه‌های دیگری نیز پیدا میشد که با آن نسخه تطبیق نمیکرد ومشهورترین آن نسخه‌ها نسخهٔ (حضرت امیرالمومنین) علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد ،

بعقیدهٔ شیعیان حضرت امیر نخستین کسی است که پس از رحلت پیغمبر اکرم بجمع آوری سوره‌های قرآن پرداخت و آن نسخه درخاندان ولایت باقی بودو بحضرت

جعفر صادق و اهل بیت منتقل گشت (۱) ابن ندیم در کتاب فهرست میگوید که مصحفی بخط حضرت امیر(ع) نزد ابی‌یعلی حمزه حسینی دیدم که در خانوادهٔ امام‌حسن دست بدست گشته بود .

دیگر از مصاحفیکه با مصحف عثمان در ترتیب سوره ها اختلاف داشته نسخهٔ ابی‌بن کعب وعبدالله‌بن مسعود میباشد .

در هر حال خلفاء و امراء اصراری داشتند که بمنظور اتحاد کلمه وجلوگیری‌از تفرقه فقط مصحف عثمان مورد استناد باشد وسایر نسخه‌ها از میان برود و برای‌انجام واجرای نقشهٔ خود غالب امرای اسلام نسخه‌هائی از روی‌نسخهٔ عثمان مینوشتندودر مسجدها میگذاردندتا مسلمانان‌بدان مراجعه‌کرده نسخه‌های خود را تصحیح نمایند وچه بساکه بفرمان امیری ده‌هاوصدها مصحف مینوشتند ودر شهرها وممالك‌اسلامی پخش میکردند واین عمل را یکنوع وسیلهٔ بسط نفوذ وقدرت میدانستند.

مثلا حجاج والی کوفه نخستین امیری بود که نسخه‌هائی ازقرآن(نسخهٔ‌عثمان) تهیه کرده‌و بشهرها وممالك اسلامی فرستادواز آنجمله نسخه‌هائی بمصر ارسال‌داشت. عبدالعزیز بن مروان والی مصر این اقدام حجاج را مخالف خود مختاری خود دانسته خشمناك گشت وچنین گفت :

«کار حجاج بجائی رسیده که در قلمرومن قرآن میفرستد ؟».

سپس فرمان داد نسخهٔ کاملی از قرآن در مصر تهیه کنند وهمینکه کتابت آن نسخه پایان یافت اعلام نمود هرکس درآن نسخه اشتباهی پیدا کند سی دینار ویک رأس احمر باو جایزه میدهم (۲) اتفاقاً یکی از قراء کوفه این اشتباه را درآن نسخه

---

۱ ـ مرحوم حاج میرزا حسین نوری از محدثین و رواة و علماء و مؤلفین بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارده هجری درکتاب خود موسوم به فصل‌الخطاب فی تحریف‌الکتاب شرح مشبع و مفیدی دربارهٔ نسخهٔ حضرت امیر نگاشته است ونسخهٔ مزبور همان‌طور که جرجی‌زیدان‌هم اشاره کرده در خاندان ولایت باقی‌میباشد وبانسخه‌ای که عثمان جمع‌آوری کرده اختلاف‌دارد ولی بسند معتبر ازحضرت جعفر صادق در اصول‌کافی روایت شده که شیعیان تا ظهور قائم آل محمد باید از همین‌نسخه مبارکه موجود بوده تبعیت کنند . مترجم

۲ـ رأس احمر ظاهراً یك‌نوع سکهٔ قیمتی بوده که تا این اواخر هم در میان ترکان عثمانی رواج داشته و آن را بترکی باش بوزاق ، و بفارسی کلمهٔ برهنه میگفتند . مترجم

پیدا کرد که کلمهٔ نعجه را اشتباهاً نجعه نوشته بودند و جایزه را از عبدالعزیز دریافت کرد .

قرائت قرآن

در اوایل اسلام قرائت قرآن بسیار مهم بود ، چون شمار با سوادان بچند صحابی محدود میشد، بقیه خواندن نمی . توانستند و بطوریکه قبلاً گفتیم اختلاف قرائت قرآن عثمان را وا داشت که نسخ معینی از قرآن تهیه کند ودر دسترس مسلمانان بگذارد ولی با وجود این اقدام باز هم اختلاف در قرائت ادامه یافت وهمینکه قرآنهای عثمان بشهرها و ممالك اسلامی رسید عده‌ای از قراء (قاریان قرآن) پدید آمدند که هر کدام یکنوع مخصوصی قرآن میخواندند ومردم آن شهر یا مملکت از قاریان مخصوص خود پیروی میکردند واز میان آن قاریان هفت یا ده قاری شهرت بسیار یافتند واغلب مسلمانان از قرائت آن تبعیت مینمودند واسامی قراء مزبور از اینقرار میباشد :

۱ ـ درمدینه نافع بن ابی رؤیم ـ یزیدبن قعقاع .
۲ـ در مکه عبدالله بن کثیر .
۳ ـ در بصره ابو عمروبن علاء ویعقوب حضرمی.
٤ـ درشام عبدالله بن عامر .
٥ـ درکوفه عاصم بن ابی النجود ـ حمزة بن حبیب زیات ـ علی کسائی ـ خلف بزاز.

علاوه برقاریان مزبور عدهٔ دیگری نیز بقرائت قرآن شهرت یافتند وبعضی از آنها قرائت های عجیب و غریبی داشتند . بخصوص بعد از تعدد فرقه های اسلامی واختلاف آراء پیشوایان اسلام درمسائل فقهی واخبار واحادیث وتفسیر این اختلاف شدت یافت واز طرفی خلفای اسلام مانند پیشوایان دن مسیح پیروان این آراء و افکار را تعقیب میکردند ولی البته آزادی فکر وعقیده در اسلام خیلی بیشتر از آزادی جامعه مسیحی بود بخصوص دراوایل ظهور اسلام که هرکس آنچه بخاطرش میرسید آزادانه اظهار میکرد اگرچه مخالف رأی خلیفه بود ، از آنرو فرقه‌های اسلامی تعدد یافت ومذهب‌های مختلفی درتفسیر وفقه وسایرعلوم پدید آمد تا آنجا که طایفه‌ای ازمسلمانان بنام عجارده اظهار داشتند که سورهٔ یوسف جزء قرآن نیست بلکه قصه‌ای از قصه‌ها

مباشد. دستهٔ دیگری معتقد شدند که حضرت مسیح دارای مقامی نظیر مقام الوهیت

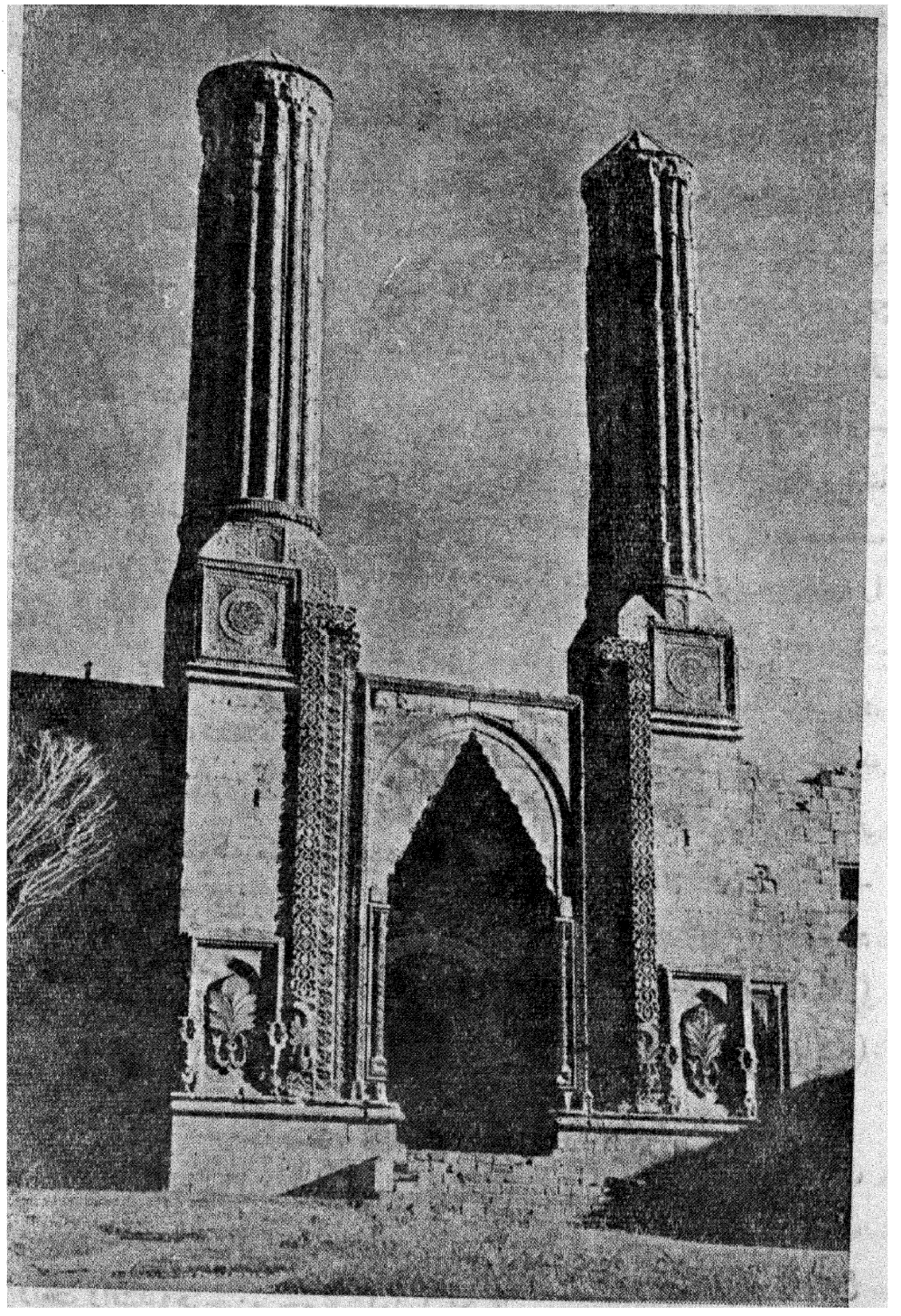

ت ـ مناره جفت

است واوبحساب خلق رسیدگی میکند . دراواسط دولت عباسی عدهٔاین قاریان عجیب وغریب زیاد شد ، یکی از آنان مشهور به یعقوب عطار متوفی بسال ۳۵٤ هجری کارش بالاگرفت ، وموجب اختلافات بسیار گشت ، لذا خلیفه اورا احضار کرده و باحضور فقهاء وقاریان اورا توبه داد وتوبه نامهٔ اورا نوشته همگی امضاء کردند .

دیگر از آنان ابن شنبوذ بغدادی متوفی بسال ۳۲۸ هجری میباشد که طرز مخصوصی درقرائت قرآن اختیار کرده بودوعده‌ای هم دوراوجمع شده بودند.ابن شنبوذ درمحراب مسجد می‌نشست وبطورعجیب وغریب آیات قرآن راتلاوت میکردومردم را به پیروی ازقرائت خود فرامیخواند وداستان‌وی را ابن خلکان وابن‌ندیم بتفصیل ذکر کرده‌اند . درهرحال ابن مقله وزیر که این را دانست درسال ۳۲۳ هجری ابن‌شنبوذ را بزندان انداخت ولی اودست برنمیداشت، لذا دستورداد اوراتازیانه بزنند، سپس ازوی خواست که توبه کند اوهم توبه کرده تعهد نمود فقط از روی مصحف عثمان و مطابق قرائت معمولی قرآن بخواند و شهود متعددی این توبـه نامـه را امضاء کردند .

بهرحال قرائت هر یك از قاریان دهگانه مورد تأیید تمام مسلمانان میباشد وچه بساکه مردم‌یك کشوریایك شهر ازقرائت‌یکی یادوتا از آن قاریان‌پیروی‌میکنند ویاآنکه تابع هرده قاری میشوند وبرای اثبات صحت قرائت معمولا بروایات‌متواتر مراجعه میشود باینقسم که مثلا میگویند این نوع قرائت درست است، چون یعقوب‌ابن اسحق این طرزقرائت را درحضور سلام آموخته واو نزدعاصم خوانده وعاصم‌نزد ابو عبدالرحمن‌قرائت کرده‌است وابوعبدالرحمن نزد(حضرت‌امیر) علی‌بن‌ابیطالب (ع) آموخته است و(حضرت‌امیر) علی این‌طرزقرائت را درحضور(حضرت) رسول (اکرم) آموخته است .

تأثیرقرآن

قرائت وحفظ قرآن بخصوص دراول‌اسلام از نخستین فرایض مسلمانان محسوب میشد ازآنرو اوامر ونواحی قرآن در دل آنان جایگیرشد وعبارات قرآن زبانزد ادبای اسلامی گشت واین کتاب مبین درشرع ودین ولغت وانشاء وهرچیزمرجع کلی اهل اسلام گردید .

اسلوب قرآن را در خطبه‌ها و کتابهای خود سرمشق قرار دادند و بآیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند و آداب و تعلیم قرآن در اخلاق و اطوار و زندگانی روزانهٔ مسلمانان پدید آمد. درصورتیکه بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند و در کشورهائی میزیستند که از قرآن دور بود. مسلمانان گذشته از علوم شرعی و در علوم لسانی (صرف و نحو) بآیات و معانی قرآن استشهاد و استدلال میکردند مثلا تنها در کتاب سیبویه (از دستور نویسان زبان عرب) سیصد آیه قرآن ذکر شده است، ادبیان و نویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها و نوشته‌های خود بودند حتماً از آیات قرآن استمداد میجستند و چنانکه در فصل مربوط بخطابه و بلاغه (اسلامی) گفته خواهد شد خطبه‌ها و رساله‌ها و توقیعات و نامه‌های بزرگان اسلام با آیات قرآنی مزین میشده است.

مسلمانان بقدری در حفظ و قرائت و فهم قرآن سعی میکردند که اگر حرفی از قرآن بگوش کسی میرسید فوری متوجه تمام آیه میشد و از آن رو بایك کلمه از قرآن مطالب مهمی فهمیده میشد و شنونده یا خواننده دانا مقصود کلی را درك میکرد و بآن عمل مینمود در صورتیکه مردم عادی از فهم آن عاجز میماندند و داستانهای بسیار در این باب نقل شده است.

از جملهٔ آن داستانها یکی هم داستان مربوط بسلطان محمود غزنوی است که نامه‌ای بخلیفه نگاشته از وی خواست نام او را (سلطان را) در خطبه بگنجاند و باسمش بر زر و سیم سکه زند و چون خلیفه امتناع نمود نامهٔ دیگری فرستاده خلیفه را تهدید کرد که اگر بخواهم میتوانم سنگ های بغداد را برپشت پیلان تا غزنین بیاورم.

خلیفه در پاسخ این نامه، مکتوب سربمهری برای سلطان محمود فرستاد که چون او را گشودند در آن نامه بعد از بسم‌الله یك الف ممدار و در وسط آن لام و در آخرش میم دیدند، سپس حمد و صلوة در آن نامه مرقوم رفته بود سلطان و مجلسیان از دیدن آن نامه حیران شدند زیرا چیزی از آن نمی فهمیدند تا اینکه ابوبکر قهستانی بر آنان وارد شد و نامه را دید قدری بفکر رفت و بسلطان گفت من معنای آنرا میدانم. سلطان گفت بگو هرچه بخواهی میدهم. ابوبکر برای سلطان شرح داد که چون توخلیفه

را به‌پیلان تهدید کردی خلیفه هم‌درپاسخ ا ـ ل ـ م نوشته واین‌اشاره بسورهٔ فیل‌است که میفرماید الم تر کیف فعل‌ربك باصحاب‌الفیل ... (یعنی ندیدی کـه خداوند چه بلائی برسر صاحبان پیل آورد ...) .

سلطان از این معنی بیمناك گشته باخلیفه بمدارا واحترام رفتار کرد .

وهمین قسم‌مشهوراست که وقتی مأمون برعبدالله‌بن طاهر خشم گرفت‌وبایاران مشورت‌کرد که چگونه او را از میان بردارد، یکی ازدوستان عبدالله‌که در آن‌مجلس بود نامه بدین مضمون بعبدالله نوشت(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یا موسی) وچون عبدالله نامه را گشود از عبارات آن متعجب گشت چه که معنای آنرا نمیدانست و بـالاخره دانست‌که مقصود نویسنده از یاموسی اشاره‌بآن آیهٔ قرآن است که‌میفرماید:یاموسی ان‌الملاتاتمرون بك‌لیقتلوك (ای موسی دشمنان بفکر قتل توهستند) . وبلیغ‌تر ازآن دوحکایت داستان سدیدالملك وتشدید گذاردن نون (ان) است که چون در جلد اول گفته شده تکرار مورد ندارد (۱).

مسلمانان درنوشتن ونگاهداری قرآن‌دقت واهتمامی کردندکه نظیر آنسابقه نداردباین‌قسم که قرآن راروی صفحه‌های‌طلاونقره وعاج‌نگاشتندویا پارچه‌های‌حریر وابریشم بسیارعالی انتخاب‌کرده آیات قرآن‌را باآب طلا ونقره برآن‌نوشتند ومنزل ومحفل‌خودرابا آن آراستندودیوارمسجدها وکتابخانه‌هاومجلس‌های عمومی‌را باآیات قرآن تزیین‌نمودندوخطوط بسیار زیبـا درنوشتن آن بکار بردند، انواع پوست‌ها ، چرمها، کاغذها در تحریرقرآن استعمال میشدوآنرا بطور لوله ودفتر وجزوه و رقعه وغیره‌بامرکب‌های رنگارنگ‌نوشته میان‌خطها را تذهیب میکردند. خلفاء وسلاطین برای تبرك بخط‌خود قرآن مینوشتندوآنرا درمسجدها وجاهای مقدس میگذاردند، درکتابخانهٔ خدیوی مصر قرآن‌های بسیاری است‌که با قلم درشت کوفی با حرکت ونقطه وبدون‌حرکات ونقطه‌گزاری با تزیینات‌عالی تحریرشده است.

---

۱ ـ اتفاقاً مؤلف کتاب داستان سلطـان محمود غزنوی و فیل را هم مثل حکایت سدید الملك در جلد اول نوشته ودر این‌جلد هم مکرر ذکر نموده بود وما برای امانت در ترجمه عین‌آن‌حکایت مکرر (سلطان محمود) را نیز ترجمه کردیم. مترجم

مسلمانان شمارهٔ سورهای قرآن، آیات قرآن ، کلمات قرآن را یکایك ضبط کرده‌اند وحتی شمارهٔ حروف راجداجدا ضبط کرده‌اندکه در قرآن چند الف‌چندب چندت‌وغیره یافت میشود .

تفسیر قرآن

درآغازظهوراسلام‌فهم آیات قرآن‌برای عربها دشوارنبود چه قرآن بزبان آنان بود ومفردات وترکیبات آنرا بخوبی درك میکردند وبخصوص‌که قرائن موجوده‌نیز برفهم آیات قرآنی که مطابق اوضاع زمان ومکان (نازل میشد)کارآنهـا راآسان میساخت ، با این همه‌اگرمشکلی پیش میآمد ازحضرت پیغمبر (ص) میپرسیدندوآن بزرگوارناسخ ومنسوخ‌آیات و تفصیل اجمـال را بیان میفرمود . بـاینطریق اصحاب پیغمبر (ص) آن مطالب را حفظ میکردند وبدیگران میگفتند وتابعان ازآنان نقل میکردند وکسانیکه بعد از تابعان بودنـد ازتابعان اقتباس مینمودند .

همینکه دولت اسلامی تشکیل یافت ومسلمانان بقوانین واحکام محتاج‌شدند طبعاً مراجعه بقرآن میکردند تا احکام لازم را ازآیات قرآنی استنباط کنند والبته قاریان ومفسران میتوانستند بطورلازم استنباط‌کنند واینان (قاریان ومفسران) همان فقهای دورهٔ اول اسلام میباشند ، تاآخرقرن اول هجری تفسیرقرآن زبان بزبان نقل میشد ونخستین‌کسی‌که تفسیرقرآن را بصورت‌کتاب درآورد مجاهد بـود (در سال ۱۰۴ هجری) سپس بسیاری ازدانشمندان تفسیرنوشتندکه ازآن جمله واقدی‌متوفی در۲۰۷ هجری وطبری متوفی در۳۱۰ هجری میباشد .

بطوریکه‌گفته شداساس تفسیردرابتداء بطورشفاهی‌وزبان بزبان استوارگشت چه عربهای آنروزخواندن و نوشتن نمیدانستند وهرگاه‌که مطابق احساسات و فطرت عادی خود میخواستند چیزی ازآفرینش ورازهای‌آن بدانند از یهود و نصاری (اهل کتاب)که درمیان عربها بودند سؤال میکردند ، اینان (اهـل‌کتاب) بیشتر از طایفهٔ حمیرمقیم یمن بودندکه دین یهود داشتند و پس از ظهوراسلام‌گرچه مسلمان شدند وباحکام اسلام عمل میکردند ولی افکار و اخباری راکه کتبی وشفاهی ازیهود گرفته هم چنان نگاه میداشتند و هرگاه‌که عربها ازآنـان چیزی میپرسیدند بدون تحقیق

ازروی مندرجات تلمود وتوراة پاسخ میدادند وباین ترتیب کتب تفسیر ازهمان منقولات انباشته شد (۱)

مشهورترین این اشخاص (مفسرین یهود تازه مسلمان) یکی کعب بن مانع معروف بکعب الاحبار است که درزمان خلافت عمر مسلمان شد، دیگر عبدالله بن سلام- بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر بمدینه اسلام آورد. گذشته ازمفسرین یهود تازه مسلمان ازمسیحیان وصابئیان وزرتشتیان نیزعده‌ای مفسر برخاستند که پاره‌ای از آنان درمیان مسلمانان مقام بلندی پیدا کردند و آنچه راکه مسلمانان از آنها میپرسیدند مطابق اطلاعات ومعلومات خود پاسخ میدادند ، معروفترین آنان وهب بن منبه است که اصلش ایرانی ومذهبش زرتشتی بوده است و باهیئتی از طرف پادشاه ایران برای همرامی فرمانروای یمن برضد حبشه به یمن آمد. این دسته از ایرانیان در یمن ماندند وتوالدوتناسل کردند وعربها آنان را ابناء (فرزندان) یعنی ابنای فارس میخواندند وطاوس بن کیسان از تابعین مشهور از آنان میباشد ، پدران وهب بن منبه زرتشتی بودند وهمینکه به یمن آمدند بایهود یمن آمیزش کردند وازعادات ورسوم یهود مطالبی فراگرفتند سپس باحبشیان مسیحی مخلوط ومعاشرشدند واز آنها هم چیزی فراگرفتند وهب بن منبه علاوه براین معلومات زبان یونانی هم میدانست وطبعاً از آداب ورسوم یونانی‌ها مطلع بود درنتیجه اطلاعات وسیعی ازاوضاع دنیا وتاریخ سلاطین و انبیاء وغیره بدست آورده بود وچنانکه خود او مدعی بوده ۷۲ کتاب آسمانی را مطالعه کرده است .

بدیهی است که عربها به چنین کسی اعتماد بسیار داشتند وهرچه میخواستند از او می‌پرسیدند واوهم بواسطهٔ معلومات وسیع خودجوابهای مناسبی بآنان میداد .

از آنرو تفاسیری که درقرن اول هجری گفته شد مطالب درست ونادرست بسیار دارد و آنچه راکه میان یهود ونصاری ومجوس وسایرادیان درجزیرة العرب شایع بوده جزء آن تفاسیر درآمده است، همانطورکه در آغاز پیدایش مسیحیت بسیاری ازعادات ورسوم بت‌پرستی جزومسیحیت درآمد گرچه رهبران اولیه نصاری برای رهائی ازاین گرفتاری کوشش بسیار کردند .

باری همینکه علوم لسانی (صرف و نحو) در میان مسلمانان پیدا شد و کتب فلسفه ومنطق بزبان عربی انتقال یافت مسلمانان باستدلال و قیاس آشنا گشتند و برای هر مطلبی دلیل و برهان خواستند و خواه ناخواه درمندرجات تفاسیر تجدید نظر شده و آنچه که مخالف عقل ومنطق بود حذف شد. ابن عطیه وقرطبی وجارالله زمخشری صاحب تفسیر کشاف از مفسران بزرگی هستند که مطالب مخالف منطق وعقل را از تفاسیر اولیه حذف کردند.

حدیث

همینکه مسلمانان در صدد فهم معانی قرآن بر آمدند طبعاً بدرك معانی گفته‌های حضرت رسول (ص) احتیاج یافتند تا با فهم احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درك کنند والبته احادیث نبوی از صحابه روایت میشد چه که آنان از پیغمبر اکرم (ص) آنرا شنیده وحفظ کرده بودند ومسلمانان برای فهم احادیث ابتداء بصحابه رجوع میکردند ولی چون مسلمانان بکشور گشائی مشغول شدند صحابهٔ پیغمبر (ص) که از سران مجاهدین بودند درممالك مختلف متفرق گشتند از آنروهر کس که میخواست حدیث یا احادیثی از پیغمبر اکرم بداند ناچار بدنبال صحابه بممالك ونقاط مختلف میرفت وچه بسا که یك حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود ودیگران آنرا نمیدانستند. پس کسی که دنبال جمع آوری وفراگرفتن احادیث برمیآمد ناچار بمکه ومدینه وبصره وکوفه ومصر وری وسایر شهرها میرفت ودر هر نقطه‌ای علم و حدیثی میآموخت و این همان است که مسلمانان آنرا رحلة در طلب علم (کوچیدن برای بدست آوردن دانش) می‌نامند.

بدیهی است که این اقدامات از ابتکارات مسلمانان نبوده وپیش ازمسلمانان هم هر دانشمند ومحققی برای کسب معلومات محتاج به سفر میشد چه که آنروزها وسایل نشر وانتشار اطلاعات محدود بود.

مثلا هیرودوت وسترابون برای جمع آوری مطالب تاریخی وجغرافیائی خود باطراف جهان مسافرت کردند، همینطور مسیحیان در دورهٔ اسلامی برای فراگرفتن احکام دینی واستحکام مبانی مذهبی به ممالك روم سفر میکردند، خودمسلمانان نیز

برای تحصیل علوم دیگر غیر از حدیث باطراف دنیا میرفتند .

جعل حدیث

پس از قتل عثمان بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب خلافت شدند وهر دسته بطرفداری سردستهٔ خود دنبال دلیل- تراشی رفت ودلایل خود را باحادیث تحکیم میکردند وهر کدام که باستدلال محتاج میشدند فوری حدیثی جعل نموده واز آن استفاده میکردند ودر نتیجه جعل حدیث معمول شد وهرج ومرج راه یافت . مثلامهلب بن ابی صفره که از پرهیزکاران ونجیبان زمان خودبود برای تقویت مسلمانان وضعیف ساختن خوارج حدیث جعل میکرد. بسیاری هم میدانستند که احادیث مهلب جعل است ولی معتقد بودند که جنگ نیرنگ است وباید ازهر نیرنگی درپیشرفت جنگ استفاده شود و البته امثال مهلب بسیاری ازرجال بهمان جهات احادیث دروغین میساختند .

جعل حدیث بیشتر درموضوع خلافت معمول شده بود وهردسته‌ای بنفع خود راجع بشرایط خلافت احادیثی جعل میکردند ، پس ازرحلت حضرت رسول مهاجران وانصار برای خلافت کشمکش داشتند وهر کدام آنرا حق خود میدانستند تااینکه ابوبکر گفت من ازپیغمبر شنیدم که فرمودپیشوای مسلمانان از قریش باشد و همین حدیث کاررا بسود مهاجران(قریش)یکسره ساخت . همینقسم سایر دسته‌های اسلامی در بارهٔ خلافت یااثبات حقانیت عقاید خویش ویا راجع بامور اداری وقضائی ویادر خصوص ظهور مهدی وشرایط آن ودربارهٔ تقسیم غنیمت‌های جنگی و سایر مطالب حقوقی و غیره متوسل بحدیث میشدند وبا حدیث کار خود را از پیش میبردندتا آنجا که مأمون درصدد برآمد متعه (نکاح موقت) را رایج سازد ، اما روایت یکحدیث او را از آن کار باز داشت .

بنابر آنچه گفتیم شگفت نیست که طمع کاران برای جلب منافع خصوصی از خود حدیث بسازند وبآنان استدلال کنند ومطابق گفته ونوشتهٔ اهل تحقیق مشهور- ترین حدیث سازان چهار نفر بودند :

۱- ابن ابی یحیی درمدینه .

۲- واقدی دربغداد .

۳ـ مقاتل‌بن سلیمان در خراسان .

٤ـ محمدبن سعید در شام .

حدیث سازان درپاره‌ای‌موارد بگناه خویش اعتراف میکردند ، مثلا همینکه محمدبن سلیمان والی کوفه درسال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن‌ابوالعوجای حدیث سازراصادر کردوی گفت‌حال که مرا حتماً میکشید بدانید که چهارهزار حدیث‌ساخته وپرداخته‌ام وبدانوسیله حرام شمارا حلال وحلال شمارا حرام‌کردم وباآن احادیث روزهٔ خود راگشودید و بی‌جهت روزه گرفتید . دیگر ازحدیث‌سازان مشهوراحمد جوبیاری‌ـابن‌عکاشه کرمانی‌ـ ابن‌تمیم فریابی‌است . وبطوریکه ابن‌سهل‌سری‌میگوید اینان ده هزارحدیث ازپیش‌خود جعل‌کردند .

آری‌همین‌حدیث‌سازی‌آن فتنه‌ها وجنگهای سنی وشیعی رابرپاساخت.

ولی همینکه ازشدت فتنه‌ها کاسته شد مسلمانان در صدد تحقیق برآمدند وبا دقت کامل احادیث را بررسی‌کرده درست ونادرست‌آن را تشخیص دادند و کتابهای زیادی درآن‌خصوص منتشر نمودند و ازآنجا اصطلاحات مربوط باحادیث پیداشده آنرا به صحیح ومعتبروموثق وضعیف وحسن ومرسل ومنقطع ومفصل وشاذ وغریب ومانندآن تقسیم کردند ودرضمن رسیدگی‌بصحت وسقم احادیث چگونگی‌نقل‌آنرا تعیین نمودندکه آیا از راه‌کتابت ویاشفاهی ویا مقاوله (دست بدست) و یا اجازه بوده است .

اسنادومدارك‌حدیث چون حدیث در دین و دنیای مسلمانان مدخلیت داشت‌لذا تحقیق در صحت و سقم آن نیزبسیار مهم مینمود ودرآغاز کار این تحقیق‌به محفوظات برمیگشت چه‌که هرحدیثی سینه بسینه وزبان بزبان از شخصی‌بشخص‌دیگرمیرسیدباینقسم که‌میگفتندفلانی برای‌ماچنین گفت یا فلان‌حدیث را برای‌مااملاء (دیکته) کرد واین‌همان‌است که‌باصطلاح محدثین‌باسنادومدارك‌حدیث موسوم‌است. ازنظرصحت‌وسقم‌حدیث وضع‌راویان‌دردرجهٔ‌اول‌اهمیت‌است که‌کدام‌یك ازآنان راستگوومورداعتماد بوده‌اند وچگونه احادیث را جمع‌آوری کرده‌اند ودر نتیجه راویان احادیث بطبقات متعددی تقسیم میشوند از اینقرار :

صحابه- تابعان-تابع تابعان- مجتهدان - محدثان که کارشان جمع آوری وحفظ حدیث بوده است . ناقدان یعنی کسانی که میتوانستند خوب وبد آنرا جدا سازند . شارحان وغیره که درکتب مربوط باحادیث ذکر آنان مفصل آمده وتألیفات زیادی در آن باره منتشر شده است .

اسناد ومدارك حدیث در ممالك اسلامی یکسان نبود ، مثلا اسناد اهل مدینه ازمدارك سایر بلاد اسلامی محکم‌تر وعالی‌تر مینمود چه که اهل مدینه برای نقل حدیث عدالت وضبط را شرط لازم میدانستند ، سنداهل حجاز بعدازصحابه بمالك دانشمند مشهور اسلامی متوفی بسال۱۷۹هجری منتهی میشود ، سپس شافعی و ابن- حنبل که از اصحاب‌مالك بودند . مالك نخستین کسی‌است که احادیث را بطرزابواب فقه درکتاب خود موسوم به‌موطأجمع کردوپاره‌ای معتقدندکه اول ازهمه ابن‌جریح کتاب‌حدیث اِ تألیف‌نمود . محمدبن اسماعیل‌بخاری مشهور بامام‌المحدثین درجمع احادیث مرد نامی زمان خویش بوده است وکتاب صحیح بخاری درمیان اهـل‌تسنن مشهور میباشد ، سپس مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری کتاب صحیح‌خودرا تألیف‌نمود واین دوکتاب‌که مشتمل براحادیث صحیح است به‌صحیحین شهرت دارد پس از آن جمع دیگراز رواة ومحدثین آمدند و ازموطأ ومالك وصحاح بخاری ونیشابوری احادیثی جمع‌کرده وکتابهائی در آن‌باره تألیف نمودندوازمجموع تألیفات آن‌کتب ششگانه (اهل تسنن) احادیث پدید آمدکه مؤلفان آن‌کتب بدینقرارمیباشند :

۱-بخاری متوفی‌درسال ۲۵۶ . ۲- مسلم‌متوفی درنیشابور ۲۶۱ . ۳- ابوداود متوفی‌دربصره۲۷۵ . ٤- ترمذی متوفی‌درترمذ بسال۲۷۹ . ۵ -نسائی متوفی‌بسال۳۰۳ ٦- دارقطنی متوفی دربغداد بسال ۳۸۵(۱)

---

۱ - جای تأسف است‌که جرجی زیدان از محدثین‌کتب احادیث شیعهٔ اثنا عشریه‌که از مشهورترین فرق اسلامی هستندنام نبرده است ولی‌بایددانست‌که پیروان مذهب‌حقهٔ اثناعشری در قسمت احادیث بچهارکتاب وسه مؤلف (محدث)بزرگ استناد مینمایند وباصطلاح آنان‌کتب مزبور به‌کتب‌اربعه ومحدثین آن به محمدین ثلاث شهرت دارند ازاین‌قرار :

۱- ابوجعفر محمدبن‌یعقوب‌بن اسحق‌کلینی (کلین‌ازتوابع ری) رازی ملقب به ثقةالاسلام مؤلف (اصول کافی) بسال ۳۲۹ هجری دربغدادرحلت کرد .

۲- ابوجعفر محمدبن‌علی‌بن‌حسین‌بابویه قمی ملقب‌بصدوق وابن بابویه مؤلف‌کتاب (من‌لایحضره‌الفقیه) در ۳۸۱ هجری در ری وفات‌کرد .

۳- ابوجعفرمحمدبن‌حسن‌بن علی‌طوسی مؤلف (تهذیب استبصار) بسال٤٦۰هجری‌وفات‌کرد . مترجم

همینکه حدیث علم مدونی شد علمای حدیث درصدد تحقیق سلسله روایات بر آمدند وطرز فراگرفتن حدیث را ازروی تمام یاقسمتی از کتاب بطور تسلسل شرح دادند که مثلا چه حدیثی را بوسیلهٔ چه اشخاصی مانند بخاری وغیره فراگرفته‌اند واینك برای نمونه سلسله حدیثی را کـه ابن خلکان از بخاری نقل میکند ذیلا می نگاریم :

«صحیح بخاری رادرشهر اربل درماه های سال ششصد وبیست ویك ازشیخ صالح ابوجعفر محمدبن هبة‌الله بن مکرم بن عبدالله صوفی شنیدم واودرمدرسهٔ نظامیهٔ بغداددرماه ربیع الاول درسال پانصدوپنجاه وسه ازشیخ ابوالوقت شنیده بودواودرذیقعده چهارصد وشصت وپنج ازابومحمدبن مظفر داودی شنیده بود واو درماه صفر سیصدوهشتادویك ازابومحمد عبد الله بن احمد بن حمویه سرخسی شنیده بود واو درسال سیصدوشانزده ازابوعبدالله محمد بن ابویوسف بن مطرفریری شنیده بود واو دومرتبه یکی در سال دویست وچهل وهشت ودیگر درسال دویست وپنجاه ودو ازمؤلف صحاح حافظ ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری شنیده بود خدا همهٔ آنها را بیامرزد»

دانشمندان اسلامی نه تنها علم حدیث را با ذکر سلسلهٔ راوی بیان میکردند بلکه سایر علوم نقلی مانند تاریخ وادبیات وغیره را نیز باهمین دقت با اسنادمسلسل شرح میدادند و بسیاری ازعلوم اسلامی دارای همین مبانی متین ومحکم میباشد در صورتیکه در هیچ کشوری ومیان هیچ ملتی غیر از مسلمانان این نوع دقت درشرح ودرج مطالب علمی بیش از آن معمول نبوده است .

مثلا ابن خلکان ضمن شرح حال فخرالدین بن خطیب میگوید : وی علم اصول را نزد پدرخود ضیاء الدین واونزد قاسم سلیمان بن ناصر انصاری واو نزد امام الحرمین ابوالمعالی واو نزداستاد ابواسحق اسفراینی واونزد شیخ ابوالحسن باهلی واونزدشیخ سنت ابوالحسن اشعری واو نزد ابوعلی جبائی در آغاز کارفراگرفت سپس از مذهب خود برگشته جزء اهل سنت وجماعت در آمد .

پس اینطور که ملاحظه میشود اگرعلماء اسلام نام دانشمندی را ذکرمیکردند سلسلهٔ استادان اورا تاواضع آن علم نقل مینمودند .

شمارهٔ احادیث

بنا بمقتضیاتی که گفته شد رفته رفته شمارهٔ احادیث بصدها هزار رسید ، از آن جمله بقرار مشهور احمد بن حنبل یك میلیون حدیث روایت کرده است ویکصدوپنجاه هزار آن باذکر سند ومتن حدیث بوده است ویحیی بن معین مری مدعی است که ششصد هزار حدیث بدست خود نوشته است.

راوی این خبر میگوید که از قرار معلوم (گمان میرود) محررین یحیی نیز بامر او دوششصد هزار حدیث مرقوم داشته‌اند بعلاوه صدصندوق پر از حدیث از یحیی باقی ماند .

ومسلم صاحب کتاب صحاح تألیف خودرا از سیصدهزار حدیثی که شنیده استخراج کرده است و بخاری میگوید کتاب خودرا از ششصدهزار حدیث تألیف کرده‌ام. همینقسم گفته ها و نوشته‌های بسیاری که زیادی احادیث رابطور شگفت آوری میرساند . اما آنچه که ازاین احادیث صحیح ومعتبر تلقی شده بسیار کم است وپاره‌ای ازمردمان بافکر ومنطق که دررأس آن ابوحنیفه است بحد افراط احادیث صحیح راکم شمرده اند . مثلا خودابوحنیفه فقط هفده حدیث را صحیح میداند. مالك سیصد حدیث را درست میشمارد ، بخاری نه هزارودویست را صحیح دانسته . اما سه هزار آنرا مکرشمرده است. احمدبن حنبل درکتاب مسند خود پنجاه هزار حدیث را درست میداند .

فقه و منبع آن

پس ازتشکیل دولت اسلامی مسلمانان برای ادارهٔ امورشخصی وحقوقی و اجتماعی بمقرراتی نیازمند شدند و بمنظور رفع احتیاج بقرآن وحدیث مراجعه کردند تا از روی آن مقرراتی وضع کنند تا روابط فرمانروا وفرمانبردار وهم چنین روابط مسلمانان در میان خودشان تعیین شود واین درحکومت های بزرگ دنیا سابقه داشته که پس ازتشکیل دولت درصدد وضع قوانین برآمدند . اما پس ازده پانزده قرن بانجام آن عمل موفق گشتند یعنی در سال ۵۳۳ میلادی درزمان یوستینیان امپراتورروم که تمدن رومیان نضج وقوام یافته بود کلیهٔ عادات ورسوم وعقاید واعتباریاتی که درظرف قرنها از ملل لاتینی وساکسونی و غیره میان رومیان گردآمده بود بصورت مجموعهٔ قوانین کامل تدوین شد .

ولی مسلمانان احکام خود را ازقرآن وحدیث استخراج کردند وچنانکه گفته

شد درجمع آوری وحفظ آن از آغازاسلام کوشش بسیارنمودند بقسمی که پس‌ازدوسه قرن شریعت اسلامی نضج کامل یافت و فقه و قوانین آنان‌که از بالاترین وبرترین شریعتهای جهان محسوب میشودبطورجامعی تدوین یافت (۱) یعنی باهمان سرعتی که مسلمانان دین خود را انتشار دادند و دولت خود را تأسیس کردند با همان سرعت هم احکام ومقررات وضع نمودند.

گفتیم که اساس فقه اسلام قرآن است ودر زمان حیات پیغمبر اکرم مسلمانان مشکلات احکام‌راازآن حضرت‌میپرسیدند وتوضیح لازم میشنیدندوطبعاً برأی وقیاس محتاج نبودند، پس‌ازرحلت حضرت رسول(ص) مرجع‌احکام قرآنی صحابه بودند که آیات قرآن وسنت پیغمبر را تفسیر وتعبیرمیکردند وازآنرو صحابه نخستین فقهای اسلامی و یا حاملین شریعت بشمار میآیند و چون در صدر اسلام مسلمانان خواندن ونوشتن کمتر میدانستند، احکام دینی را از قاریان قرآن جویا میشدند ولی پس‌از انتشار علم وسوادددرمیان مسلمانان وعربهاعلم فقه‌تکمیل شده، حرفهٔ مخصوصی شد وازآنرو نام فقهاء بعلماء تبدیل یافت.

فقهاء

پس‌نخستین فقهای‌اسلامی صحابه اولی‌میباشند ومقدم برهمهٔ آنان خلفای راشدین هستند سپس ازمیان صحابهٔ اشخاص ذیل جزء فقهاء نامی صدر اسلام محسوب میشوند:

عبدالـرحمن بن عوف ـ ابی بن کعب ـ عبدالله بن مسعود ـ معاذبن جبل ـ عماربن یاسر ـ حذیفه ـ زیدبن ثابت ـ سلمان ـ ابودرداء ـ ابوموسی‌اشعری.

سپس‌موضوع فقاهت ازصحابه‌به تابعین انتقال یافت ومشهورترین آنان‌درمدینه هفت نفرند بدینقرار:

سعیدبن مسیب ـ ابوبکربن عبدالرحمن ـ قاسم ـ عبدالله ـ عروه ـ سیلمان ـ خارجه.

و یکی‌از شاعران برای سهولت در حفظ کردن اسامی نام آنان را در این

۱ ـ جای بسی افتخار و خوشوقتی برای مسلمانان است که یك مسیحی دانشمند، شریعت مقدسه اسلام را از برترین و بالاترین شریعت های جهان معرفی میکند. مترجم

بیت آورده است :

«فخذهم عبیدالله عروة قاسم ـ سعید سلیمان ابو بکر خارجه» .

بعضی از موزخان تابعین مشهوررا ده نفرذکر نموده وسه اسم دیگر باتغییراتی بر آن افزوده اند ودرهرحال فقه اسلامی وفتوی ها واحکام اسلام ازصحابه و تابعان مذکورنقل شده است . (۱)

در آغازاسلام فقه وقرائت قرآن وتفسیرقرآن وحدیث یك علم محسوب میشد سپس مطابق قانون تکامل هر کدام ازاین علوم مستقل گشت بخصوص فقه که استقلال کاملی پیدا کردوعلمای آن علم به فقهاء معروف شدند که فتوای آنان در عزل ونصب و قتل و عفو اشخاص تأثیر زیادی داشت و از آنرو در تشکیلات دولتی مقام مهمی پیدا کردند .

درزمان بنی امیه مرجع فقه وفتوی فقهای مدینه بودند وهیچ کارمهمی در دستگاه خلافت بی نظیر آنان انجام نمی یافت . دردوجلد اول و دوم گفته شدکه امویان تعصب زیادی نسبت باعراب داشتند وملل غیرعرب را حقیرمیشمردند با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق اهل بیت رسالت میدانستند و بنی امیه را غاصب میشمردند لذا خلفای بنی امیه قلباً ازفقهای مدینه متنفر بودند ولی ازروی ناچاری آنانرا گرامی شمرده درراضی کردن آنها میکوشیدند بخصوص خلفای پرهیز کاراموی مانندعمرعبدالعزیز که بدون نظرفقهای مدینه بهیچ کار مهمی دست نمیزدند . پس ازبنی امیه کاربدست عباسیان افتادومنصورعباسی درصدد کوچك کردن عربها و بزرگ ساختن ایرانیان بر آمد چه بدست ایرانیان وباکمك آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات منصوربرای اجرای نقشه خودش این بودکه نظرمسلمانانرا ازمکه ومدینه برگرداند

---

۱ ـ جرجی زیدان در اینجا هم از روی بی انصافی و بی اطلاعی از فقه مذهب شیعه نام نبرده و اینك ما بطور اختصار میگوئیم که بعقیدهٔ شیعیان خلافت وامامت ازطرف خدا و رسول تعیین میگردد وحضرت پیغمبر اکرم درغدیر خم وموارد دیگرصریحاً حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه وجانشین خود معین فرمود وپس ازحضرت امیربازده فرزند آن بزرگوارهر کدام به نص صریح سلف خودشان امام وجانشین پیغمبر(ص) معرفی شدند ودرایام غیبت امام دوازدهم طبق توقیع مبارك امام غایب دانشمندانی که واجد شرایط اجتهاد بشوند و قدرت استنباط احکام شرع را داشته باشند مرجع تقلید شیعیان میباشند . مترجم

لذا بنائی بنام قبة الخضراء (سبز گنبد) ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج بجا آورند ومقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. وفقیه آنروز مدینه که امام مالك بود پس از استفتای مردم مدینه درخلع بیعت منصور بخلع اوفتوی داد، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمد بن عبدالله ازخاندان علی (علیه السلام) بیعت کردند. رفته رفته کار محمد بالا گرفت و منصور باوی جنگیده بازحمت بسیار بروی غلبه کرد واهل مدینه دوباره بامنصور بیعت کردند، بااینهمه مالك خلفای عباسی راخلیفه نمیدانست وچون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور اینرا فهمید خشمگین گشت ومالك را احضار نموده وشانهٔ اورا برهنه کرده بر آن تازیانه زد.

رأی وقیاس

تدریجاً علوم قرآن در ایران وعراق منتشر شد و اشخاص زیرکی ازاین دو کشور برخاستند که فقه وفتوی را بخوبی فرا گرفته بودند ولی مجبور به پیروی ازفقهای مدینه بودند، چه که مردم مدینه بحفظ احادیث صحیح و قرائت صحیح قرآن شهرت داشتند بخصوص که درعراق حدیث واهل حدیث کم بود ومسلمانان این نقاط غیرعرب وبیشتر ایرانی بودند وایرانیان طبعاً مردمان دانشمند وبافکری میباشند از آنرو این مردم برای استخراج احکام فقه ازقرآن وحدیث بقیاسات عقلی متوسل شدند. برخلاف اهل مدینه که بیش ازهرچیز به تقلید پابند بودند. دیگر ازاقدامات منصور برای کوچك کردن مدینه وفقهای آن این بود که فقهای عراق را (که قائل برأی وقیاس عقلی بودند) بزرگ سازد ودربرابر فقهای مدینه جلو بیندازد.

پیشوای فقهای آنروز عراق ابوحنیفه نعمانی مقیم کوفه بود که منصور اورا ببغداد آورده گرامی ومحترم داشت، ابوحنیفه نه عرب بود ونه اعراب را دوست داشت حتی جمله‌های عربی را با اعراب نادرست میخواند واهمیتی نمیداد. ربیع حاجب منصور که منتسب بعربها بود با ابوحنیفه مخالفت میکرد زیرا ابوحنیفه را مخالف عربها می‌دید وفضل پسر همین ربیع است که برای برمکیان توطئه چیدودرقتل وسقوط آنان بسیار کوشید.

باری منصور خلیفه ابوحنیفه وپیروان اورا که اهل رأی وقیاس بودند تقویت کرد ومالك که این را دید بیش ازپیش بحدیث متوسل شد وپیروانش نیز چنان کردند و در نتیجه فقهای مدینه اهل حدیث وفقهای عراق اهل قیاس گشتند.

پیشوای اهل حدیث چنانکه گفتیم مالك و یاران حجازی او بودند ، همچنین اصحاب شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل از پیروان حدیث هستند و جز خبر چیز دیگری را معتبر و مستند نمیدانند و بهیچ نوع قیاس (چه قیاس جلی و چه قیاس خفی) عمل نمیکنند و بنای احکام را بر احادیث و اخبار وارده استوار میخواهند . مثلا شافعی یکی از پیشوایان آنها میگوید که اگر فتوای من بگوش شما رسید و سپس خبری را یافتید که مخالف فتوای من بود بدانید که فتوای من همان خبری است که یافته اید .

و همین اظهار شافعی تمسك آنانرا به تقلید و پیروی از اخبار میرساند .

اما ابوحنیفه از سران اهل قیاس بود و فقهای عراق مانند محمد بن حسن و ابو یوسف قاضی و زفر بن هذیل و حسن بن زیاد و ابن سماعه و ابو مطیع بلخی و عافیة قاضی و غیره از ابوحنیفه پیروی میکردند . اینان را اهل رأی هم می گفتند چه احکام فقهی را اصولا از روی قیاس عقلی و استنباط معانی استخراج میکردند و قیاس جلی را بر آحاد اخبار ترجیح میدادند.

پس از مالك یکی از پیروان او بنام محمد بن ادریس مطلبی شافعی از حجاز بعراق آمد و با پیروان ابوحنیفه آمیزش کرده مطلبی از آنان فرا گرفت ، سپس مذهبی مخلوط از نظریات مالك و ابوحنیفه پدید آورد که بنام مذهب شافعی شهرت دارد و در بسیاری از موارد با طریقهٔ مالك مخالف است، پس از مالك احمد بن حنبل که از بزرگان محدثین بود پدید آمد و شاگردان او با آنکه احادیث بسیاری میدانستند نزد شاگردان ابوحنیفه فقه آموختند و در نتیجه مذهب چهارمی بنام مذهب حنبلی ایجاد شد و در تمام ممالك اسلامی پیروی از این چهار مذهب (حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی) رواج یافت(۱).

فقه اسلامی شرح و تفصیل بسیاری دارد که محل آن اینجا نیست لذا گفتگوی مربوط بعلم فقه و سایر فروع آنرا در تاریخ آداب اللغة العربیه بطور مشروح آغاز میکنیم .

۱- این گفتهٔ جرجی زیدان اشتباه است . زیرا ملل اسلامی شیعی (اعم از اثنا عشری وغیره) هیچگاه از چهار مذهب فوق تبعیت ندارند . مترجم

مقام علماء نزد خلفاء

همینکه ضمن علوم اسلامی نام علماء برده میشود منظورعلمای حدیث وقرآن وفقه‌است ، سابق گفته‌شد که علوم مزبور نزدخلفاء بسیار مهم بودبنا برآن‌اگرخلفاء زاهدان وفقیهان ومحدثین وعلمای‌اسلامی راگرامی ومحترم میشمردند جای شگفتی نخواهدبود وحتی‌خلفای ستمگر بنی‌امیه نیز درکارهای مهم ازفقیهان مدینه مشورت میکردند وخلفای‌پرهیزکاردرغالب‌موارد شرایط عدالت‌را ازعلماء می‌پرسیدندتابدان عمل کنند ، چنانکه عمربن‌عبدالعزیز شرحی‌بحسن‌بصری نوشته صفات امام عادل‌رااز اوجویاگشت‌وحسن‌پاسخ‌کاملی برای عمرفرستادکه پیوسته مدنظروی بوده مانند پند واندزآنرا درگوش ودل‌میگرفت .

این‌اکرام واحترام ازعلماء منحصر بخلفای پرهیزکارنبود بلکه منصور عباسی که از خلفای سخت‌گیر باهوش وخردمند محسوب میشود با علماء همانطور رفتار میکرد، مثلاموقعی‌عمرو بن‌عبیدنزدمنصور آمد ومنصورکه درآن‌هنگام برای‌پسرخود مهدی از مردم بیعت‌گرفته بود بعمروگفت :

ای اباعثمان این‌شخص (مهدی) پسرامیرمؤمنان وولیعهد مسلمانان است .

عمرو بی‌پروا پاسخ داد آری توراه خلافت را برای وی‌هموارساختی و البته مسؤل‌کارهای او توهستی .

منصورازاین‌سخن‌پندگرفت وبعمروگفت مرا اندرز دهوعمرو اورا موعظه کرد وهمینکه عمرو مرد منصور برای‌اومرثیه‌گفت :

داستان عجیب تر اینکه موقعی‌شب هنگام منصور دور کعبه طواف می‌کرد وصدای مردی را شنیدکه ازظلم وجور وفساد شکوه داشت . منصورنزدآن‌عابدرفته

مقصود را جویا شد ، عابد باکمال صراحت اظهار داشت که منظور من تو وعمال وهمکاران وحکومت تواست. منصور از این حرف نرنجید وموعظه تند او را بدقت گوش کرد ، همین قسم موعظه‌های اوزاعی - ابن سماع - سفیان ثوری شبیب بن شیبه بمنصور ومهدی وهرون وغیره که با وجود تندی وسختی موردقبول آنان واقع می‌شد (در جلد دوم این کتاب نامهٔ سفیان ثوری درج شد).

چه‌بسا که وعظ علماء خلفاء رابگریه میانداخت . زیرا خلفاء احترام فوق العاده دربارهٔ علماء منظور میداشتند وکاررا بجائی میرساندندکه مانند نوکرفرمانبرداردر خدمتگزاری علماء مبادرت میکردند . مثلا هرون الرشید بدست خود آب روی دست ابومعاویهٔ نابینا میریخت و او دستانش را می‌شست .

در ابتدای کار احترام وتکریم مخصوص فقهاومحدثین بود اما بعداً مشمول تمام دانشمندان علوم اسلامی شد وعلمای علم لغت ونحو نیز مورد احترام واقع می‌شدند. مثلاهرون کسائی ومحمدبن حسن راروی دوصندلی می‌نشاند واز آنان خواهش میکرد که برای برخاستن ونشستن وی (هرون) ازجا برنخیزند وهمینکه این دوعالم دریك روز دررری درگذشتند هرون از روی تأسف گفت : حیف که فقه وزبان عربی دررری بخاك رفت

امین ومأمون پسران هرون برای بردن نعلین فراء باهم نزاع میکردندوسرانجام قرار گذاردندکه هرکدام یك تای نعلین استاد را ببرد .

مردم که این تعظیم واکرام خلفاء نسبت بعلماء میدیدند طبعاً آنان هم نهایت احترام رادر بارهٔ دانشمندان مبذول میداشتند ،چنانکه هشتصدهزار مردوشصت‌هزار زن در تشییع جنازهٔ ابن‌حنبل شرکت نمودند و این خودبزرگترین احترامی بود که نسبت به یکی ازعلماء اجراء شده بود وهنگامی که ابواسحق شیرازی از طرف مقتدی خلیفهٔ عباسی نزد سلطان ملکشاه میرفت مردم شهرها در بوسیدن و دست مالیدن وبرکت خواستن ازلباس وچارپای وی بریکدیگر سبقت میگرفتند .

۴ - علوم لسانی - نحو نحو در واقع علمی است که گویندهٔ هرزبانی آنرا ازشیر خوارگی (از مادریادایه) میآموزد زیرا نطق ونحو در یك

موقع بانسان تلقین میشود چون بدون فراگرفتن نحو هیچ کس نمیتواند افکارخودرا بخوبی بیان کند. این درمورد زبان مادری اشخاص است ولی اگر کسی بخواهدزبان غیر مادری خودبیاموزدالبته قواعدنحو کار او را آسان میسازد ، از آنروملتهاچندین قرن سخن میگویند ، خطابه وشعرمیسرایند ولی علم نحوزبان خودرا تدوین نکرده‌اند مثلا یونانی ها تاقرن پنجم پیش از میلاد علم نحو زبان خود را مدون نکرده بودند و اول کسی که از یونانیان بتدوین علم نحو اقدام کرد پروتوگوراس بود که در ۴۱۱ پیش از میلاد مرد ، وی مختصری در بارهٔ مذکر ومؤنث و سایر اسماء مطالبی تنظیم کرد و قواعدی ذکر نمود ، پس از او پرودیکوس معاصر پروتوگوراس راجع بکلمات مترادف سخن گفت و آنگاه ارسطو ودیگران مطالبی بر آن افزودند. خلاصه اینکه پیدایش وتدوین علم نحو زبان یونانی مانند علم نحوعربی تاریخی داردکه باهم شبیه است، همینطور رومی‌هاتا مدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتندودرقرن اول پیش از میلاد در زمان پوپیوس دانشمندی بنام دیونیسوس تراکس از یونانی ها پیروی کرده برای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد.

از آنرومی بینیم که پیش از تدوین علم نحوشاعران وخطیبان وفیلسوفان وادیبان بزرگی دریونان پدید آمدند . هومرایلیاد وادیسی را پیش از آنکه علم نحو بیاموزد سرائیدوندانستن علم نحوزیانی بوی نرساند، زیرا زبان مادری درذهن او ملکه‌را سخ شده‌بود، اشیلوس نمایشنامه‌های خود را بدون یادگرفتن نحو تألیف کرد و سراسر یونان‌را مجذوب خویش ساخت . تالیس وفریسیدیس و آناکسیمندر از فلاسفهٔ بزرگ یونان پیش ازتدوین علم نحو پدید آمدند وهرودت جهانگرد نامی پیش از تدوین علم نحو تاریخ وسفرنامهٔ خود را نگاشت ، همین قسم عدهٔ زیادی شاعر وخطیب وادیب پیش از تدوین علم نحو در میان رومی‌ها پیداشد .

نحو عربی چگونه پدید آمدو که آنرا پدید آورد؟

عربها مانند یونانیها شعر وخطابه وسخنوری ونامه نویسی داشتند و علم نحو زبان عربی را تدوین نکرده بودند ، زیرا ملکه لغت در طبیعت آنان رسوخ داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی قرآن احتیاج یافتند زودتر از

یونانی‌ها و رومیها بتدوین قواعد نحو خود پرداختند و هنوز پنجاه سال از تأسیس دولت عرب نگذشته بود که احتیاج بتدوین قواعد نحو در میان آنها احساس شد. گمان ما بر آن است که قواعد نحو زبان عرب مانند قواعد زبان سریانی تدوین شده باشد، چه که جماعت اخیر در قرن پنجم میلادی قواعد زبان خود را مدون کردند و کشیشی بنام یعقوب رهاوی ملقب به مفسر کتابها (متوفی در ٤٦٠ میلادی) برای اولین بار قواعد نحو زبان سریانی را تدوین کرد، در همان مواقع عربها در نتیجهٔ آمد و شد بعراق با سریانی ها معاشرت کردند و از قواعد نحو سریانیها اطلاع یافته آنرا نیکو دانستند و همینکه خود بتدوین قواعد نحو محتاج شدند از قواعد سریانی استمداد کردند چون هر دو زبان مانند دو خواهر باهم شبیه است. دلیل این مدعا آنکه عربها موقعیکه در عراق میان سریانی ها و کلدانیها میزیستند علم نحو خود را وضع کردند و تقسیمات کلام در عربی و سریانی یکی است. اما شتاب عرب برای تدوین قواعد نحو برای آن است که عربها با شتاب بسیار دین اسلام را منتشر ساخته ممالك وسیعی را گشودند و با ملل غیر عرب آشنا شدند و چون این ملت‌ها زبان عربی را بخوبی نمیدانستند در مکالمه خطا میرفتند و رفته رفته زبان عربی رو بتباهی میگذارد حتی پیش از فتوحات اسلامی این جریان بوده که عربها بدون توجه بقواعد نحوی بیغلط صحبت میکردند و اعراب کلمات و جملات آنان مانند اعراب قرآن بود، اما مسلمانان غیر عرب بخطا میرفتند و مـوقعی یکی از همان مسلمانان غیر عرب در حضور حضرت رسول بخطا تکلم کرد حضرت بصحابه فرمودند: برادر خود را راهنمائی کنید اشتباه میرود. و از گفته‌های ابوبکر است که اگر موقع قرائت سقوط کنم بهتر از آنست که کلمه‌ای را بخطا بخوانم. ولی اشتباهات کلی چنانکه گفتیم بعد از فتوحات اسلامی روی داد و در آن موقع بود که مسلمانان غیر عرب در تکلم عربی و بخصوص در قرائت قرآن بخطا میرفتند و عمال و والیان عرب این را دیده بفکر ضبط قواعد نحوی بر آمدند.

مورخان عموماً اتفاق دارند که ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ٦٩ هجری علم نحو عرب را وضع کرده است وی از بزرگان تابعین و از صحابه حضرت امیر بوده و در جنگ صفین التزام رکاب آنحضرت را داشته است. پس از آن ببصره آمد و در آنجا زبان سریانی

آموخته و قواعد نحو آنرا فرا گرفت و چون آن را نیکو دید بفکر افتاد که برای زبان عربی نیز قواعدی وضع کند و این نظر خود رابا زیادبن ابیه والی عراق در میان نهاد ولی زیاد بجهاتی که گفته شد با آن پیشنهاد موافقت نکرده است اما چندی بعد مردی نزد زیاد آمده وچنین اظهار کرده است : اصلح‌الله‌الامیر توفی ابانا و خلف لنابنون (۱) .

زیاد که خطای آن مرد راشنیددنبال ابوالاسود فرستاد وازاوخواست که قواعدی برای نحووضع کندو آنچه را که سابق نهی کرده بود در نتیجهٔ آن پیش آمدبوی فرمان دادکه اجراء نماید .

بعضی دیگر میگویندکه موقعی دختر خویلد اسدی نزد معاویه آمده گفت:

ان ابوی ماتا وترکالی مالاً (بطور اماله) (۲) و چون علی (علیه‌السلام) این را دانست باب ان و باب اضافه و باب اماله را برای ابوالاسوددوئلی شرح دادو ترسیم کردو بدین طریق علم نحو وضع شد ، سپس ابوالاسود مردی را شنید که این آیه را (ازسورهٔ برائه)چنین میخواند«ان‌الله بریء من‌المشرکین ورسوله» یعنی کلمهٔ رسول را که باید در اینجابرفع باشدبجر میخواند وابوالاسود باب عطف و باب نعت را وضع کرده تاچنان خطائی روی ندهد .

هم چنین روزی دختر ابوالاسود بطور پرسش گفت : « یا ابت ما احسن السماء ؟» (چه چیز نیکو کرده است آسمان را) پدرش گفت نجومها ـ (ستاره‌های آن) دختر گفت نه مقصودم خود آسمان است، ابوالاسود گفت: در آن صورت دهانت را بازکن و بگو یا ابت ما احسن السماء ! ـ چه نیکوست آسمان و روز دیگر دخترك گفت ما اشدالحر؟ چقدرهواگرم است ولی آنجمله را بطور استفهام بیان کرد، پدرش (ابوالاسود) اشتباه او را بطریقی که گفته شد اصلاح کرد و باب تعجب را در

۱ـ ترجمهٔ آن جمله چنین است: خدا فرماندار رانیکو بدارد پدر مامرده و برای ما فرزندانی (پسرانی) گذارده است.

وموضوع اشتباه و خطا آن است که مطابق قواعد نحوی در این جمله بنون باید بنین گفته شود. مترجم

۲ـ اماله درقرائت چنان است که خواننده (قاری) فتحه‌را مانند کسره و الف را مانند یاء بخواند ودر علم صرف باب مخصوصی راجع باین موضوع میباشد. مترجم

علم نحو وضع نمود.

گرچه تاریخ نویسان در چگونگی وضع علم نحو اختلاف دارند اما همهٔ آنان براین عقیده‌اند که ابوالاسود دوئلی در اثر پیش آمد هائیکه گفتیم علم نحو را وضع کرد وخود ابوالاسود میگوید که اصول علم نحو را از علی (حضرت امیر) فرا گرفته است، پس مسلم شد که ابوالاسود علم نحو را وضع کرده و یا شروع بآن کار کرده است. و در تأیید این ادعا گفتهٔ ابن ندیم را نقل می کنیم که در کتاب فهرست خود چنین اظهار میدارد:

« یکی از اشخاصی که علاقه بجمع آوری کتاب داشت مرا بانبار و کتابخانه‌ای برد که در آنجا کتاب های بسیاری دیدم از آن جمله صندوقیکه سیصد رطل پوست وچرم و کاغذ مصری وچینی وتهامی، خراسانی ریخته بودند ودر میان آن اوراق چهار ورق دیدم که گمان میکنم ازاوراق چینی بود که در آن چهار ورق مطالبی راجع بفاعل ومفعول دیده شد ویحیی بن همیر بخط خود نوشته که این مطالب از ابوالاسود رحمة الله علیه میباشد وزیر آن خط نوشتهٔ دیگری بخط قدیمی از علان نحوی دیده میشد وزیر آن خط نصر بن شمیل بود وهمینکه آنمرد مرد آن صندوق از دست رفت».

در هر حال چون تألیفات مختصر ابو الاسود رفع حاجت آنی را نمیکرد واشتباهات رفع نمی شد لذا ابوالاسود علامات و حرکات را تعیین نمود تا بدان وسیله اعراب کلمات معلوم شود واقسام اسم وفعل وحرف مشخص گردد و این همان علامات و حرکاتی بود که سریانی ها معمول میداشتند ودو قسمت خط عربی راجع بآن سخن گفتیم.

بنا براین عرب‌ها پیش از تدوین علم نحو اعراب کلمات را میدانستند، همانطور که قبل از تدوین علم عروض شعر میگفتند، چون درست سخن گفتن وشعر سرائیدن ملکه آنان بود.

اما همینکه ملت‌های غیرعرب مسلمان شدند و با عربها آمیزش کردند طبعاً از فهم معانی قرآن عاجز ماندند، زیرا زبان عربی ملکه آنان نبود ولذا در صدد تدوین قواعد نحو برآمدند و چنانکه مشاهده میشود بیشتر این اشخاص (کسانیکه مشغول

تنظیم وتدوین نحو بودند) ازمیان مردم غیرعرب برخاستند.

ابوالاسود ابتداء علم نحورا وضع کرد ، پس ازاو مردمانی از کوفه و بصره کار او را تعقیب کردند ، نخستین کسی که‌ازابوالاسود علم نحو را فرا گرفته به تکمیل آن پرداخت عنبسة بن معدان مهری بود ، سپس‌میمون‌اقرن وعبدالله حضرمی‌وعیسی‌بن‌عمر وخلیل بن احمد (امام علم عروض ولغت) وسیبویه (امام علم نحو) بترتیب علم نحورا ازیکدیگراقتباس کرده آنرا کامل ساختند ومطابق قانون طبیعی تکامل‌علم‌نحو ترقی کرد وکتابهای مفصلی درآن موضوع تألیف شد. اما سیبویه (متوفی بسال ۱۸۰) آنرا کامل‌ساخت وکتاب مشهور خودرا درعلم نحو تألیف نمود بقسمی که سایر کتب نحوی که بعداً تألیف شد بطورکلی‌اقتباس ازکتاب سیبویه وکتاب‌العین‌بود (شرح این کتاب اخیر بزودی خواهد آمد) شهرت واهمیت کتاب سیبویه‌تا آنجارسید که‌هروقت مردم‌کتاب میگفتند مقصودشان کتاب نحو سیبویه بود وآنرا مانند بهترین تحفه به یکدیگرهدیه میدادند .

ادب ولغت

همینکه مسلمانان به تفسیر قرآن مشغول شدند طبعاً بضبط لغات وفهم‌اسلوب عبارات قرآن محتاج گشتند وبرای رفع این نیازمندی بفهم اشعار وامثال وگفته های عرب احتیاج پیداکردند وبرای آنکه‌بدون اشتباه وخطا وطرزجمله بندی وعبارات‌فصیح زبان عربی رابدانندبمعاشرت‌وگفتگو باعربهای بادیه نشین محتاج شدند . چه‌که قرآن بزبان قریش ظاهر(نازل) شده بود وقریش درزمان جاهلیت الفاظ ولغات واسلوب جمله بندی را از عربهای صحرانشین فرا میگرفتند . ازآنروگروه انبوهی از مسلمانان نزد اعراب بادیه رفتند تا ازآنان مثلها وشعرها وکلمات عرب‌را دهن‌بدهن فراگیرند وازاسلوب‌جمله بندی زبان عربی اطلاع بیابند و اشتغال باین قسم علوم (صرف ونحو وبلاغه وامثال آن) را علم ادب نامیدند.

اما قبیله هائی که ازآنان مطالب مورد احتیاج را فرامیگرفتند سه قبیله قیس وتمیم واسد بودند ، باین‌معنی که‌کلمات غیرمأنوس واعراب وتصریف راازاین‌سه قبیله میآموختند وپس‌ازآن‌سه قبایل هذیل وطی وقسمتی ازکنانه نیزمورد استفاده‌بودند،

برعکس سایر قبایل دیگر بخصوص آنانی که درمجاورت مردمان غیرعرب میزیستند وهمچنین عربهای شهرنشین مورد مراجعه اهل فن نبودند . مثلابه‌قبیلهٔ لخم وجذام برای همسایگی بامصریان و به‌قبیله‌قضاعه وقسان واياد برای‌همسایگی باشامیان(برای اینکه بیشترشان مسیحی بودند وسریانی وعبرانی میخواندند) و به قبیلهٔ بکر برای مجاورت بانبطی ها وایرانیان وبه‌قبیلهٔ عبد قیس وازد وعمان برای اقامت دربحرین وآمیزش باهندیان وایرانیان وبه‌قبیلهٔ بنی حنیفه واهل یمامه و به‌قبیله ثقیف و مردم طایف بواسطهٔ آمیزش باتجار یمن وبه‌مردم یمن بواسطه آمیزش باهندی‌هاوحبشی‌ها بمنظورفهم لغات و غیره مراجعه نمیشد ، همینقسم از مردم حجاز چیزی نمیپرسیدند زیرا درآنموقع (موقعیکه جمع آوری وضبط لغات وکلمات معمول شده بود) زبان عربی حجازیها بواسطهٔ آمیزش باسایر ملتهافاسد شده بود ،

بهرحال کسانیکه دست باینکار زدندودنبال جمع آوری آن مطالب رفتندو آنرا تدوین‌وتنظیم کرده‌بصورت‌علم درآوردند عموماًازبصره وکوفه برخاستند وبیشترشان ایرانی بودند چه که آنان بیش ازعربها باین کاراحتیاج داشتند .

علمای ادب در بصره وکوفه

کسی که پیش ازدیگران وبیش ازهمه در جمع آوری لغات و تدوین علم ادب فعالیت بخرج داد و روایات واخبار آنرا زیادتر ازهر کس گردآورد ابوعمروبن علاء تمیمی است که درمکه دنیا آمده ودرسال ۱٥٤ درکوفه مرد وی اتاقی‌پراز کتاب داشته که تانزدیك سقف آن اتاق از کتاب انباشته بود وتمام آن کتابها راجع بسخنوران عرب بود ، با این همه خود او میگفته است آنچه ازعرب بمارسید اندکی ازبسیاراست واگرهمهٔ آن میرسید دانش وشعربسیاری داشتیم .

درقرن دوم هجری دانشجویان ودانشمندان بسیاری(درعلم ادب‌ولغت) ازعراق برخاستندکه مشهورترین آنان ابوزید وابوعبیده واصمعی‌وخلیل میباشند که‌هرچهار نفردریك‌زمان میزیستند وتمام‌علوم‌مزبور نزد آنان ضبط شده بود . سه‌تای اولی لغت ونحو وشعروقرائت‌را ازابوعمروبن‌علاء تمیمی فراگرفته بودند. ابوزیدانصاری‌متوفی درسال۲۱٤هجری درقسمت لغت مورد اعتمادکامل است وسیبویه ازاوعلم لغت‌را فرا

گرفته است. وی (ابوزید) درروایت حدیث نیزشهرت داشته است .

ابوعبیده درقسمت اخبارمربوط بعرب وجنگهای آنها ومعلومات واطلاعات آنان تخصص داشته واز گفته‌های اوست: «هردواسبی که درجاهلیت واسلام بهم نزدیك شده‌اند هم آن اسبان وهم سواران آنرا بخوبی میشناسم».

ابوعبیده درسال۲۰۹هجری وفات کرد ، اصمعی که درسال۲۱۳درگذشته بیشتر درشعر ولغت تتبع داشته است .

خلیل بن احمد متوفی بسال۱۷۰سید (بزرگ) علم ادب لقب داشته ومقدم بر دیگران میباشد. چه که‌وی‌در کتاب‌خودمشهوربه «العین» لغات عربی را ازنظرمخرج آن مرتب ساخته باینقسم تنظیم نمودکه ابتداء ازحروفی آغاز کردکه ازحلق بیرون میآید سپس حروفی‌که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا ازحروف عین‌که از حروف حلقی است شروع نمود . وترتیب کتاب عین چنین است .

ع ـ ح ـ ه ـ خ ـغ ـق ـك ـ ج ـش ـ ص ـ ض ـ س ـ ر ـ ط ـ د ـ ث ـ ت ظ ـ ذ ـ ث ـ ز ـ ل ـ ن ـ ف ـ م ـ و ـ ا ـ ی .

مثل اینکه خلیل این ترتیب وطبقه‌بندی حروف را از هندیها آموخت چه‌که آنان نیزلغات شانسکریت را از حروف حلق شروع نموده بحروفی پایان میدهندکه بالب تلفظ میشود .

اما اینکه چراکتاب خلیل را کتاب العین نـامیدند جهتش آنست کـه عربها کتاب لغت را عادتاً بنام اولین حرفـی‌که کتاب باآن آغاز میشده موسوم میساختند مانندکتاب الجیم تألیف هروی وآن نیزکتاب لغتی بوده‌که ازحرف جیم آغاز میشده است وکتاب الجیم تـألیف ابو عمرو شیبانـی و همین قسم‌کتاب الغین وکتاب المیم وامثال آن .

نکتهٔ دیگری که از مطالعهٔ کتاب العین وطبقه بندی‌حروف آن مستفاد میشود آن است‌که عربهادر آنموقع جیم راماننـدگاف فارسی تلفظ میکردند . همینقسم‌تلفظ بسیاری ازحروف با تلفظ امروزی فرق داشته است .

حافظان وراویـان اشعار و امثال ولغات و الفاظ عرب سعی داشتند کـه آنچه

از عربها میشنوندلفظ ومفهوم آنرا بدرستی فراگیرند وبا امانت کامل نقل کنند. چه که فهم معنای صحیح قرآن متوقف بفهم مسائل آن بوده است از آنروهمانطور که برای نقل روایات سلسله اسناد ترتیب میدادند و در رواة احادیث عدالت و تقوی را شرط لازم میشمردند، درنقل اخبارواشعاروغیره نیزهمین شرایط رارعایت میکردند چه که تفسیروتأویل صحیح آیات قرآن واحادیث منوط بفهم و تعبیر کامل آن اشعار واخبار واصطلاحات بوده است ولی آنطورکه در رعایت شرایط فوق نسبت به نقل احادیث موفق شدند در قسمت علم و ادب یعنی ضبط ومعنی وتأویل و امثال و اشعار وغیره توفیق نیافتند.

باری درقرن دوم وسوم هجری علمای بزرگی‌در نحو و ادبیات وشعر وروایت وحفظ احادیث وغیره ازکوفه و بصره برخاستند، اما بصره ازکوفه جلوتربود و مردم کوفه ازمردم بصره اقتباس میکردند. بر عکس مردم بصره چیزی ازکوفیان اقتباس نمیکردند چون گفتهٔ آنان را محقق نمیدانستند فقط ابوزید انصاری که ازعلمای‌بصره بود مطالبتی چند از کوفیان فراگرفت، درقسمت شعرمردم کوفه ازمردم بصره‌جلوتر افتادند، چه در آنجا (درکوفه) اشعاربیشترومنظم‌تر بودگرچه اهل فن بیشتر اشعار کوفیان را ساختگی میدانند.

نامی‌ترین‌علمای کوفه کسائی‌است که‌در۱۸۲ درگذشته‌پس‌ازاوشاگردش(درنحو) فراء است‌که درسال ۲۰۷ وفات‌کرده است ودیگرعلی‌احمرلحیانی‌وغیره.

اما مشهورترین علمای بصره سیبویه و پس از او سایرین هستند که نامشان را ذکرنمودیم.

علمای‌ادب در بغداد

مدتی بصره و کوفه مرکز علم و ادب بود، اما همینکه بغداد بنا شدآنجا مرکز علم‌گشت وعلمای‌کوفه‌که درنزدیکی‌بغداد میزیستند به بغدادآمدند. عباسیان هم آنان راگرامی‌داشتند زیرا درتأسیس دولت عباسی کمك‌کرده بودند، ازآنرو خلفا دانشمندان‌کوفه را بر بصره برتری دادند ودست وبال آنها راگشودند وکم‌کم مردم بشنیدن‌روایات عجیب وغریب واخبار (نادر)کم نظیر مشتاق شدند وبه توصیفات مباهات‌کردند و در واقع

اصل را رها کرده بفروع مشغول شدند . نامی ترین علمای آنروز بغداد که بافراهم زمان بودند عبارتند از :

عبدالله بن سعید اموی ـ ابوالحسن اخفش کوفی ـ ابو عکرمه ضبی ـ ابوعمرو شیبانی وغیره .

خلاصه اینکه دردورهٔ ترقی و تکامل علم وادب (درزمان عباسیان) چهار نویسندهٔ بزرگ پدید آمدند که چهار کتاب در آنموضوع تألیف نمودند واساس و پایهٔ علم وادب درزبان عربی تاکنون همان چهار کتاب است و تألیفات دیگری که بعداً در آنموضوع پیدا شد بیشترش اقتباس از آن چهار کتاب است و اینک نام آن چهار کتاب ومؤلفان آن .

۱ ـ ادب الکاتب ابن قتیبه ۲ ـ کامل مبرد ۳ ـ بیان و تبیین جاحظ ٤ ـ نوادر قالی .

همینکه خلفای عباسی دانشمندان کوفه را جلو آوردند آنان نیز ازاین موقع خود مغرور شده با دانشمندان بصره بمجادله و مناظره پرداختند و میان آنان در بسیاری از مسائل مربوط به نحو و ادب ولغت و غیره کشمکش هائی درگرفت که مشهور ترین آن داستان زنبور و نحله و اختلاف میان کسائی کوفی و سیبویه بصری است وچون کسائی معلم نحوامین پسرهرون بود البته دربارخلافت از کسائی طرفداری میکرد و طبعاً پیروزی هریك از این دو دانشمند به پیروزی همشهری های آنان منتهی میشد .

اینك برای نشان دادن نمونه‌ای از توجه خلفای اسلام بعلم و ادب بی مناسبت نیست که خلاصه‌ای از آن داستان را بنویسیم :

«کسائی دربغداد میزیست وبامین فرزند هرون نحو(دستورزبان) میآموخت ، همانروزها سیبویه ازبصره به بغداد آمد ، امین انجمنی بیاراست و کسائی وسیبویه را درآن انجمن آورد. این دوعالم در بسیاری ازمسائل بایکدیگر گفتگوداشتند از آن جمله مسئله زنبوربود که کسائی مثلی از زبان عرب بدین مضمون گفت : «کنت اظن-

الزنبور اشدلسعا من النحلة فاذا هو اياها» (ترجمه: گمان میبردم نیش زنبور از نیش مگس عسل تیزتر است ولی این درست همان بود) . سیبویه گفت : مثل را اشتباه گفتی چه که آخرش چنین است (فاذا هوهی) . کسائی اصرار داشت که همان گفتهٔ او درست است وسرانجام موافقت کردند که گفتهٔ یك عرب صحرانشین را بپذیرند و آنچه او بگوید قبول کنند . امین اصرار داشت که معلمش (کسائی) پیروز شود، لذا فرمان داد عربی بیابان گرد را آوردند وپنهانی مسئله را ازاو پرسید، عرب حق به سیبویه داد ، امین بعرب گفت میل دارم گفتهٔ کسائی را تصدیق کنی ـ عرب گفتهٔ امین را نپذیرفته گفت زبانم یارائی آنرا نمیدهد که برخلاف حقیقت سخن بگویم . لذا تدبیری بنظرشان رسید عرب را گفتند که ما میگوئیم شخصی بنام سیبویه چنین و شخص دیگری باسم کسائی چنان میگوید آیا حرف کدام درست است ؟ وتودرپاسخ ما بگو حرف کسائی درست است . عرب این پیشنهاد را پذیرفت و انجمنی از بزرگان علم لغت باحضور کسائی و سیبویه تشکیل یافت وازعرب بیابان گرد همان سؤال شد عرب چنانکه باو آموخته بودند گفت کسائی درست گفته وسخن اوعرب است .

سیبویه دانست که نیرنگ بکار رفته وبرای کسائی زمینه سازی شده از آنرو بغداد را رها کرده بایران رفت .

این میرساند که گرچه اغراض ومقاصد سیاسی نیزدر کار بوده ولی رجال رسمی وبزرگان اسلام بمسائل علمی وادبی توجه داشتند وحتی درزمان بنی امیه نیز این جریان بوده است و چنانکه مذکور است عبدالملك بن مروان غالباً برای مذاکرات ادبی جلسه هائی ترتیب میداد وموقعی دریکی از آن جلسه ها بحاضرین گفت کدام یك از شما میتواند اسامی اعضای بدن خودرا بترتیب حروف هجاء بگوید، ومقصودش این بود که مثلا اول ازحرف الف شروع کرده اسم عضوی را بگویند که باالف شروع میشود وهمینطور تا حرف یاء که آخرین حرف هجاء میباشد . ـ هنوزسخن خلیفه پایان نیافته بود سویدبن غفله برخاست و آنطور که خلیفه طرح (اقتراح) کرده بوداعضاء رابرشمرد وهمینکه سوید نشست شخص دیگری ازحاضران برخاسته برای هرعضوی دونام بهمان

ترتیب شمارش کرد وخلیفه بهردوجایزه داد .

علم لغت درابتداء مختصر ومستقل بود وسایرشعبات آن نیز بالغت مشترك ومخلوط میشد ولی کم کم جدا جدا و شاخه شاخه گشت وعلوم زیر از آن در آمد :

نحو- صرف - لغت - معانی - بیان - اشتغال - عروض - قافیه - اخبار عرب - امثال عرب -عرب - جدل وغیره که هر کدام از آن شرح وتفصیل جداگانه‌ای دارد ودر کتاب تاریخ آداب اللغه به تفصیل آنرا ذکر میکنیم .

*

بلاغت در انشاء

بلاغت در انشای زبان عرب از نتایج و مقتضیات آشنائی مسلمانان باقرآن میباشد چون قرآن نزد مسلمانان نمونهٔ کامل بلاغت وفصاحت است واز آنرو آیات قرآن را درضمن خطبه‌ها ورساله‌ها (نامه‌ها) وسایر منشئات بکار میبردند و اگر هم عمداً از آیات قرآن استمداد نمی‌جستند حفظ کردن قرآن در آنان ملکه بلاغت ایجادمینمود بخصوص که در آیات قرآنی نمونه‌های مهمی ازحماسه خوانی وعزت‌نفس وغرور موجود میباشد والبته این معانی درایام قدرت و عظمت دولتهای اسلام مورد استفاده بوده است. خلاصه اینکه پس‌ازظهور اسلام زبان عربی‌وارد مرحله‌جدیدی ازفصاحت وبلاغت‌شدبقسمی که درعبارات زبان عربی(بعدازاسلام) آثار آن بخوبی‌نمایان است ، منتهی طرزاستعمال آن درخطابه‌ها بامنشئات کتبی فرق‌دارد ، قسمت اولی‌را بزودی تشریح خواهیم نمود اما در قسمت دوم یعنی منشئات کتبی آنرا بدو بخش نموده میگوئیم منشئات مزبور یانامه‌نویسی ویا تألیف کتاب بوده‌است .

نامه‌نویسی یامنشئات رسائل

عبارات نامه نویسی آنان مانندعبارات خطبه‌ها متنوع بوده است باین معنی که در نامه ها نیز مانند خطبه های‌خود پند و اندرز ـ تهدید ـ وعده ـ وعید ـ جلب‌همت ـ جلب‌مودت وسایر افکار شاعرانه بکار میبردند ، ودراوایل اسلام بقدر امکان در اختصارالفاظ پرمعنی سعی‌داشتند چه‌که ازحضرت پیغمبر(ص) روایت است : « جامع ترین سخنان بمن داده شده وکلمات را بحدامکان مختصر نموده‌ام» ازآنرو پیروان حضرت‌رسول نیز کوشش‌میکردندکه کوتاه وپرمعنی بنویسند ، بقسمی که تقریباً معانی بسیار با الفاظ کوتاه درك‌میشدوالبته‌چنین منشئات بلیغی اثرات مهمی‌داشت ومثل‌این بود که‌بعد

از اسلام فن خطابه تبدیل بفن انشاء شده بود و آن هنر نمائی‌های خطابه را در منشئات بکار میزدند .

ازنمونه‌های آن منشئات یکی نامه عمر بعمروعاص والی مصراست که درسال قحطی در حجاز معروف بعام الرماده ازمدینه بمصر نگاشته شد .

ترجمهٔ نامه :

« ازبنده خدا عمر امیرمؤمنان بعمروعاص . سلام برتو ، اما بعد ای عمرو بجان



ظروف برنجی ساخت مصر

خودم سوگند اگر من وهمراهانم ازگرسنگی بمیریم تووهمراهانت که سیر هستید هیچ نگران نمیشوید . بداد برس ، بدادبرس» .

وعمرو درپاسخ عمرچنین نوشت .

ترجمه :

« به بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان از بندهٔ خدا عمروعاص . اما بعد لبیك ، لبیك کاروانی (ازخواربار) برایت فرستادم که آغازش نزد تو وپایانش نزد من است . درود فراوان بر تو» .

واما نمونهٔ تأثیر نامه‌های بلیغ هم این است که عبدالملك بن مروان فرمان داد دری بنام وی دربیت المقدس بسازند وحجاج نیز چنان کرد ، اتفاقاً صاعقه‌ای آمد ودر عبدالملك را سوزانید . ولی در متعلق به حجاج باقی ماند . عبدالملك آنرا بفال بد گرفت واین پیش آمد بروی دشوار نمود ، حجاج که این را شنید نامهٔ زیر را بعبدالملك نوشت .

ترجمهٔ نامه :

« شنیده شد آتشی از آسمان فرود آمد ، درمتعلق بامیرمؤمنان راسوزانید ودر متعلق به حجاج را واگذارد ، این مانند سرگذشت دوپسران آدم است (هابیل وقابیل) که برای خدا قربانی کردند وقربانی آن یك پذیرفته شده بود بآتش آسمانی سوخت وازدیگری که پذیرفته نشده بود نسوخت ...»

عبدالملك ازتأثیر این نامه بسیار شادگشت .

خلفای اسلام دبیران خود را از بهترین نویسندگان (بلیغ) انتخاب میکردند وکوشش داشتند که مراسلات آنان کوتاه وپرمعنی (بلیغ) باشد ویکی دیگر از نمونه‌های آن گونه نامه‌ها این است که هنگامی مأمون بدبیرخود عمرو بن سعده فرمان داد بیکی از عمال سفارشنامه‌ای دربارهٔ خود آن دبیر بنویسد دبیرچنین نوشت :

«نامهٔ من بتو نامهٔ کسی است که بگیرندهٔ نامه اطمینان دارد وبکسیکه سفارش او شده علاقه مند است والبته نامه‌ای که مورد علاقه و اطمینان است بهدر نخواهد رفت » .

غالباً پاسخ نامه‌ها را بکوتاه ترین ورساترین (بلیغ ترین) عبارات مینوشتند ، بخصوص اگر میخواستند کسی را تهدید کنند نامه را مختصر مینگاشتند . مثلانگفور پادشاه روم بهرون نامه‌ای نوشت واخطار کرد که ازاین به بعد نه تنها روم به بغداد

باج نمیدهد بلکه آنچه راکه بغداد تا کنون گرفته باید پس بدهـد وگرنه شمشیر بمیان خواهد آمد . همینکه هرون آن نامه راخواند خشمگین شده دوات وقلم خواست وبعداز بسم الله درپشت نامه چنین پاسخ نگاشت :

«ای پسر زن بی ایمان ، نامهٔ تورا خواندم ، جواب آنست که می بینی نه آنکه بشنوی » .

و همینقسم یوسف بن تاشفین پاسخ نامهٔ تهدید آمیز پادشاه فرنگ را درپشت کاغذ چنین نوشت :

«پاسخ را بزودی خواهی دید» .

توقیعات

دیگراز نمونهٔ بلاغت انشاء جملات کوتاهی بود که خلفاء در پای عریضه‌ها ویا گزارش‌ها مینوشتند واین همان است که در حال حاضر بنام زیر نویس (تأشیر) خوانده میشود . توقیع خلفاء درپائین مراسلات متنوع بوده و شاهکارهای مهمی در آن بکار میبردند وغالباً آیه‌ای ازقرآن یاحدیث یـاشعر مشهوری رااستعمال میکردند. مثلاسعد وقاص نامه‌ای بعمر نوشته اجازهٔ ساختن مسکن خواست ، عمر درپائین نامه اینطور توقیع کرد .

« جائی بساز که فقط تورا از رنج گرما و آزار باران پناه دهد» .

میگویند جماعتی نزدعثمان آمده ازمروان بن حکم شکوه آوردند که وی دستور داده بآنان پس گردنی بزنند . عثمان درپائین نامه آنان این آیهٔ شریفه رانگاشت :

فان عصوك فقل انی بری‌ء مماتعملون ـ اگر آنان تورا نافرمانی کردند بگو من از کارهای آنها بیزاری میجویم (آیه۲۱۷ سوره شعراء)

سلمان فارسی شرحی بعلی بن ابی طالب (علیه السلام) نوشته پرسید کـه روز رستاخیر چگونه از مردم حساب میگیرند . (حضرت امیر) در زیر نامهٔ او چنین توقیع فرمود :

«همانطور که روزی میخورند حساب پس میدهند .»

عبدالله بن عامر شرح مفصلی بمعاویه نگاشته اورا عتاب و خطاب کرد ، معاویه

درپائین نامهٔ عبدالله چنین نوشت :

«توخود میدانی که خاندان بنی امیه درجاهلیت شریفتر از خانـدان حبیب در اسلام بودند . »

ربیعة بن عسل یربوعی شرحی بمعاویه نگاشت واز وی دوازده هزارتیرخواست تا دربصره خانه‌ای بسازد ، معاویه درپائین این نامه چنین نوشت :

« آیا خانهٔ تو در بصره است یا بصره درخانه تو است» .

حجاج بعبدالملك نامه نگاشته از نافرمانی مردم عراق شکایت کرد واجازه خواست بزرگان عراق را بقتل برساند ، عبدالملك زیر نامهٔ او اینطور نوشت :

« ازتدابیروخوشبختی سیاستمدار یکی هم این است که پراکندگان را گرد خود جمع کند و از نادانی و بدبختی وی اینکه جمعیت از دورش پراکنده شود ».

عبدالملك زیر نامهٔ ابن‌اشعث این شعررانوشت :

ترجمهٔشعر :

« من‌میکوشم استخوان شکستهٔ اورا به‌بندم وجوش بـدهم چرا او میکوشد استخوان مرا بشکند »

موقعی اهالی‌شهری‌ازستم فرماندارخود پیش عمربن عبدالعزیزشکایت آوردند عمرزیر نامهٔ آنان خطاب بفرماندار چنین نوشت :

«شکوه کنندگان‌تو بی‌حساب ، شکرگویان تو نایاب،یا ازمسند حکومت برخیز ویا رسم عدالت آموز والسلام » .

همینطورتوقیع‌های خلفای‌اموی وعباسی که هریك‌نمونه‌ای‌ازانشای‌بلیغ آنزمان بوده وشماره‌اش بسیارمیباشد . از آنجمله توقیع مهدی بوالی‌خراسان‌دربارهٔ گزارشی که ازاورسیده بود باین‌مضمون :

«توخوابی ومن‌بیدار»

ونامه هرون بوالی مصربدین مضمون :

« زنهارخزانهٔمن وبرادرم یوسف رابرباد مده ودرغیر آن صورت‌چیزی وکسی راکه انتظارنداری میرسد واز طرف‌خدا نیزبیش‌ازآن برتوفرودمیآید » .

موقعی ابن‌هشام نزد مأمون‌شکایت نوشت‌ومأمون در زیرنامهٔ‌اوچنین‌نگاشت:

«نشانهٔ شخص شریف آنست بر زبردستان ستم‌کند و اززیردستان ستم‌بکشد توازکدام آنان هستی»

امیران ووزیران نیزمانند خلفا جمله‌های‌کوتاه ورسا درزیرنامه‌ها مینگاشتند مثلاشخصی ازمأمورین زیادبن ابیه نزد وی شکوه کرده زیاد زیرآن نامه‌نگاشت :

«من باتوهستم» .

فرماندارکوفه شرحی به‌حجاج نوشت وازنفاق وشقاق اهل‌کوفه‌شکوه نمود ، حجاج زیرنامهٔ وی نگاشت :

«ازمردمی‌که خداوندگار خودرا کشتندچه توقع داری؟» .

جعفربن یحیی درپای نامهٔ زندانی چنین‌نگاشت :

«هرجریانی دوره‌ای دارد» .

وبرای زندانی دیگری اینطورنوشت :

«جنایت تورا حبس کرد وتوبه آزادت میکند .»

این طرز کوتاه نویسی(توقیع) را عربها ازایرانیان آموختند ، چه‌آنان دراین کار سابقه داشته‌اند ، ولی بعدازآنکه اعراب شهرنشین شدند وبا ایرانیان آمیزش کردند ازکوتاه نویسی چشم پوشیده مبالغه و اغراق و تجلیل را از آنان یادگرفتند واین ازاوایل‌قرن دوم هجرت آغاز شد و نخستین‌کسی‌که نامه‌هارا طولانی نگاشته تمجید وتحسین درآن بکار برد وبلاغت را از اختصاربه‌طول مقال‌کشانیدعبدالحمید کاتب مشهوراست‌که درسال۱۳۲هجری وفات‌کرده‌است‌وچنانکه‌میدانیم اواصلاشامی بوده وعرب‌نژادنمیباشد، پس‌ازوی بسیاری ازنویسندگان‌که وزیران وامیران نیزجزء آنان بودند ازروش عبدالحمید پیروی‌کرده‌نامه‌ها راباطول وتفصیل‌زیادمرقوم‌داشتند واتفاقاً غالب آنان‌عرب نبودند ومشهورترین آنها اینانند :

یحیی‌بن خالدبرمکی ایرانی ـ فضل‌بن‌ربیع ازموالی (بندگان)ـ فضل‌بن‌سهل ایرانی . ـ صاحب‌بن عبادطالقانی ـ ابن‌عمید متوفی بسال۳۶۰ خراسانی. عمادالدین

کاتب متوفی بسال ٦٧٥ که‌ازهمه آنان طولانی تر مینوشته اصفهانی بوده است . (۱)

انشای کتاب

گفتیم که‌انشاء عبارات طی‌نامه ویاطی کتاب بکارمیرفت.قسمت مربوط به نامه نگاری ذکر شد واینك قسمت مربوط بکتاب

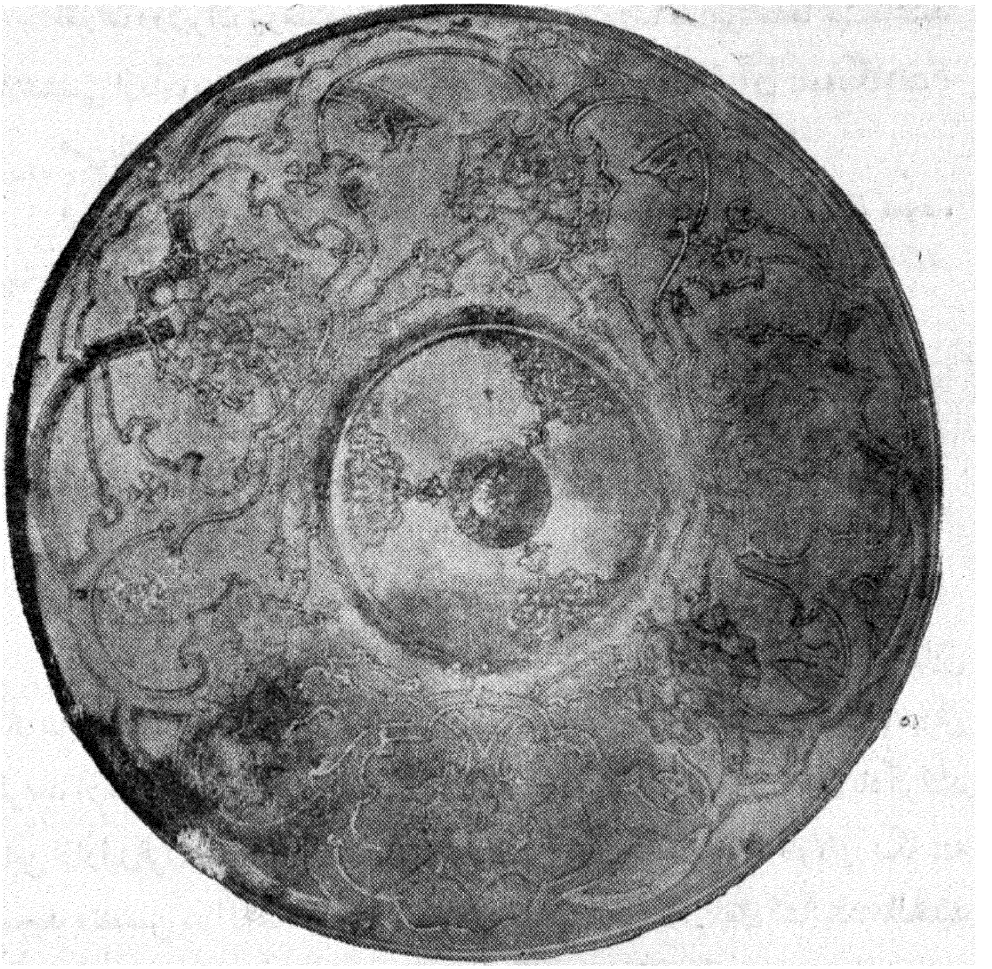

سپر آهنین بانقش ونگارسیم وزرساخت‌دمشق

را شرح‌میدهیم ومنظور ازکتاب دراینجاتألیفات ادبی وعلمی‌وتاریخی‌میباشدکه طرز عبارت‌پردازی آن ازنظرفصاحت و بلاغت فرق‌داردوالبته کتاب‌های‌ادبی بواسطهٔ‌خیالات شاعرانه‌کنایات‌وبیش‌ازسایرتألیفات بفصاحت‌وبلاغت محتاج‌میباشدعموماًمؤلفین کتب

۱ ـ غالب توقیعاتی که در این فصل ذکرشده در جلد اول هم گفته شده و در اینجا مکرر است و فقط برای امانت در ترجمه تکرار شده است . مترجم

ادبی با عرب‌ها آمیزش داشتند ، اشعار وگفته‌ها و مثل‌های آنانرا حفظ میکردند ، طرز عبارت پردازی آنانرا میآموختند و از هرجهت آداب عربی را یاد میگرفتند تاحدی که بلاغت در زبان عربی ملکهٔ آنها میگشت . برعکس فقهاء وعلمای علوم طبیعی که آن ممارست را نداشتنداهل بلاغت نبودند وتألیفات آنها خشك وبی‌روح ازآب در میآمد واگر میخواستندشعر بگویندویا نظم بنویسند از عهده برنمیآمدند وگفته‌ها ونوشته هایشان بی‌مزه میشد .

از آنرو پیش از انتشار علم فقه وترجمهٔ علوم طبیعی قلم و زبان نویسندگان وگویندگان عرب بلیغ تر بود و پس از آن رو به پستی گذارد ، زیرا نویسندگان وگویندگان درابتدای ظهور اسلام ازروی‌اسلوب قرآن‌سخن‌میگفتند وچیزمینوشتند وچنانکه میدانیم‌قرآن (مجید) نمونهٔ کاملی از بلاغت میباشد ولطایف ادبی شاعرانهٔ آن بالاتر ازکلام مرسل است ولذاخطبه‌ها ونامه‌های صدر اسلام که از روی‌اسلوب قرآن تهیه شده‌بسیار عالی بوده‌چه که‌درخواننده وشنونده‌تأثیر فوق‌العاده‌داشته‌است. همینکه مسلمانان بتألیف‌کتاب پرداختند آن بلاغت سادهٔ نخستین را ازدست‌دادند زیرابیشتر مؤلفین ایرانی بودند و در نوشته‌های‌خود اسلوب فارسی بکار میبردندکه نوعی ازکلمات‌مرسل ونظم‌منثور بود واز بلاغت پیشین‌عربی چندان بهره‌ای نمی‌برد وبهترین نمونهٔ آن ترجمهٔ‌کلیله و دمنه ابن‌مقفع است که تا امروز نمونه‌ای‌ازبلاغت اوایل اسلام میباشد .

ابن مقفع

ابن مقفع زبان و ادبیات فارسی و اسلوب تحریر و تقریر آنرا میدانست چه که‌فارسی‌زبان او وزبان نیاکانش بود . ابن مقفع بزبانهای پهلوی و یونانی آشنائی‌داشت و در نیمهٔ اول قرن دوم هجری در شهر بصره نشو و نموکرد و چنانکه گفتیم شهر بصره در آن تاریخ مرکز شاعران ونویسندگان بشمار میآمد ، ابن مقفع که طبعاً نویسندهٔ بااستعدادی بود زبان‌وادبیات عرب را بخوبی در بصره فراگرفت وترجمهٔ عربی کلیه ودمنه‌که توسط چنین‌نویسندهٔ کاملی‌انجام‌پذیرفت‌نمونهٔ‌کاملی ازبلاغت وروانی گردید وسایرین ازاوپیروی کردند . زیرا او نخسین مترجمی است‌که انشاء فارسی (خود)را درزبان عربی محفوظ نگاه

داشته است . وی در سال ۱۴۳ هجری وفات کرد . (۱)

سایر نویسندگان کتب ادبی آن دوره کمتر از پیش خود چیزی می‌نگاشتند و بیشتر تألیفات آنان همان گفته ها وخطبه های پیشینیان ومردم بادیه‌نشین بوده‌است. منتهی آن موضوعات ادبی را باجمله های کوتاهی ازاین قبیل:

«فلانی ازفلانی نقل کرد ویافلانی خبرداد ویافلانی برای ما روایت کرد» .

که البته این عبارات جزء قطعات ادبی محسوب نمیشود .

حتی نویسندگان بزرگ کتب ادبی درنیمهٔ قرن سوم هجری مانند جاحظ ـ مبرد ـ ابن قتیبه وغیره نیز همان روش را داشتند و تألیفات آنان چیزی جز روایات واخبار واقوال اعراب پیشین نیست وفقط اسنادومدارکی برای نقل آن ازخود ذکر نموده اند.

نویسندگان کتب تاریخی،جنگی واخبار واشعار وغیره مثل حماد ـ اصمعی ـ ابوعبیده ـ محمدبن اسحق، مانند نویسندگان کتب ادبی مطالب خودرا براویان نسبت میدادند وغالب آن راویان ازبادیه نشین‌ها بودند .

اشخاصی مثل ابن‌عبدربه مؤلف کتاب عقدالفرید ویا ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب آغانی وغیره که هم مطالب ادبی وهم مطالب تاریخی نوشته‌اند از آن قاعدهٔ کلی مستثنی نشدندوهرچه درکتب آنان دیده میشوداخباری‌است که ازراویان نقل کرده‌اند وکمترازطرف خود مؤلف کلام مرسلی درآن موجود است .

---

۱ — جرجی زیدان شاید بواسطهٔ تعصب عربیت‌نخواسته است فاجعهٔ خونین ابن‌مقفع را شرح دهد وستمگری عربها را نسبت باین نویسندهٔ بزرگ بازگوید . ازآنرو قتل اورا نادیده گرفته بطورساده میگوید ابن مقفع وفات کرد (توفی :) درصورتیکه عربها وی را بطورهولناکی قطعه قطعه کرده اند ، مختصر تفصیل آنکه عبدالله بن مقفع یا روزبه پسر دادویه ازمردم‌گور (فیروزآباد) از نواحی فارس واز دانشمندان نامی ایران در قرن دوم هجری میباشد وکاتب (منشی مخصوص) عیسی بن‌علی عموی منصور خلیفهٔ عباسی مقیم بصره بوده است . اتفاقاً برادر عیسی بن‌علی عبدالله بن‌علی برمنصور یاغی شد و پس از آنکه در جنگ شکست خورد نزد برادر خود عیسی به‌بصره پناه برد عیسی نزد منصور از برادر شفاعت کرد وقرار شد امان نامه‌ای برای عبدالله بنویسند واین کار بابن مقفع واگذار گشت وی امان نامه را طوری نوشت که منصور نتواند آنرا بشکند ولی خلیفه که خیال پیمان شکستن داشت از محکم‌کاری ابن مقفع برآشفت وبسفیان والی بصره نوشت که ابن مقفع را بکشد ، سفیان ویراکنار تنوری پر از آتش آورده یکایك اعضای بدنش را قطع کرد ودر تنور انداخت ، این بیدادگری اعراب نسبت بآن دانشمند ایرانی درسال ۱۴۲یا۱۴۳ هجری واقع شد . مترجم

بنا براین قدیمی ترین انشائی که ازطرف یك مؤلف در زبان عربی دیده شده همان ترجمهٔ کتاب کلیه‌ودمنه ابن‌مقفع میباشد وچنانکه گفتیم وی یکی از دانشمندان بزرگ ایران بوده است وچون ترجمهٔ کلیه‌ودمنه (ابن‌مقفع) ازحیث روانی و آسانی انشاء وجمله‌بندی ازسایرتألیفات معاصرخودش وحتی بعدازآن نیزعالی‌تراست تصور میکنیم که مترجم کتاب بواسطهٔ احاطه زبانهای دیگر غیر از عربی و فارسی توانسته است اسلوب آن زبانها را نیز در ترجمه وارد کند وکتاب خویش را باینقسم کامل وممتازنماید ویا اینکه مترجم ازپیش خود قدرت ابتکار چنان اسلوبی را داشته است تاآنجا که باوجود ترقی وتکامل علم در دورهٔ عباسیان و ظهور نویسندگان بزرگ درآنزمان کسی بهتر از ابن‌مقفع کتابی ننوشته و کمتر کسی توانسته مانند او کتابی بنویسد واین میرساندکه قریحهٔ نویسندگی مانند قریحهٔ شعر تحت‌تأثیرزمان ومکان درنمیآید واگرهم درآید تأثیر آن ناچیزاست .

سجع

همینکه تمدن اسلامی نضج گرفت وشعراء و نویسندگان زیاد شدندشعردرمیان تمام طبقات شایع گشت وزبانزد خاص وعام گردید وجزء امثال درمجالس ومحافل رواج یافت همه شعرخوان شدند وشعر ازبر کردند وکم کم صدای قافیه درگوشها دلنواز آمد، لذا درکلمات غیرمنظوم هم بقافیه پردازی دست زدند و این همان است که به سجع معروف شده است . سجع نویسی وسجع‌پردازی در ابتداء کم ومطلوب بود اما پس از چندی در تألیف کتاب هم بسجع پردازی مشغول شدند ونخستین کسیکه آنرا شروع نمود بدیع‌الزمان همدانی مؤلف مقامات ، متوفی درسال ۳۹۸ هجری میباشد و شاید بدیع الزمان سجع نویسی را از احمد بن‌فارس رازی متوفی بسال ۳۹۰ هجری اقتباس کرده است .

مقامات حریری هم مانند مقامات بدیع‌الزمان نوشته شده ، با این تفاوت که انشای وی (حریری) به روانی ورونق مقامات بدیع‌الزمان‌نیست سبك مقامات‌تدریجاً رواج یافته شیوع پیداکرد ودرقرون وسطای اسلامی ازحدگذشت بقسمی که گوشها

از شنیدن آن خسته شد و سجع آن دوره مانند کلمات کاهنان پیش از اسلام نامربوط ونامفهوم جلوه کرد .

این نکته قابل تذکر است که اگر سجع نویسی درنامه‌ها مطلوب باشد در تألیف کتاب (مانند تاریخ ویا علوم دیگر) که احتیاج بعبارت پردازی و قافیه سازی ندارد البته نا مطلوب میشود و بگوش‌ها سنگین میآید: مثلا کتاب قلائدالعقیان تألیف فتح بن خاقان متوفی بسال ۵۳۵ هجری ویا کتاب فتح القسی فی الفتح القدسی تألیف عمادالدین اصفهانی (سابقاً نام او برده شد) یا تاریخ آل سلجوق تألیف همان عمادالدین که تماماً باسجع وقافیه تدوین شده طبعاً دل چسب وپسندیده نمیباشد . چه اگر در خطابه ویانامه‌های کوتاه قافیه وسجع تاحدی خوش آهنگ مینماید ، در عبارات طولانی کتاب بالعکس گوش خراش میگردد .

خوشبختانه بزرگان مؤلفین و نویسندگان عرب مانند ابن خلدون ـ ابن اثیر ـ مسعودی وغیره باهمان بلاغت معهود و بطور مرسل کتاب نوشته اند و بسیاری از آنان درمذمت سجع نویسی مقالات ومطالبی نگاشته از آن انتقاد کرده‌اند و آنرا دلیل برضعف ملکه انشاء دانسته‌اند .

۳ـ تاریخ و جغرافی قرنها بر انسان گذشت و از تدوین تاریخ بی بهره بود ، چه انسان آن دوران خواندن و نوشتن نمیدانست و تمام سعیش صرف آن میگشت که لوازم ضروری زندگی خود را فراهم سازد بعلاوه وضع ساده بدوی انسان آنروز به تدوین تاریخ احتیاج نداشت ، فقط چیزهائی که در زندگی سادهٔ انسان مؤثر میشد در خاطرش باقی میماند ، یعنی اگر مردم بدوی آن روزگار گرفتار قحطی وجنگ یا طوفانی میشدند شرح آن حوادث در نظرشان میماند و برای آیندگان نقل میکردند وچون بشر طبعاً از شنیدن اخبار عجیب وغریب لذت میبرد حوادث مزبور بتدریج با افسانه واغراق آمیخته میگشت و همینکه مدتی از وقوع آن حوادث باشاخ و برگ‌های زیادی نقل میشد و از آنرو می‌بینیم که داستانهای باستانی غالباً بصورت اوهام وخرافات در آمده است ودر اثر مقتضیات زمان و مکان

پاره‌ای رنگ‌دینی بخود گرفته بعضی بصورت افسانه‌های رزمی در آمده وقسمتی هم مانند خیالات شاعرانه ظهور کرده‌است . نمونهٔ این افسانه های تاریخی یکی ایلیاد یونانی و دیگر روایات شاهنامه‌ایرانی ومهابهاراتهٔ هندی‌وداستانهای‌اعراب بائده(ناپدیدشده) میباشد که در اصطلاح امروز آن را میتولوژی یاافسانه و افسون میخوانند . مثلا داستانهائی که عربها از عاد وثمود و طسم وجدیس و وسیل عرم‌وملکهٔ بلقیس ومانند آن میگویندیك‌سلسله‌حقایق‌تاریخی‌است که‌بمرورزمان افسانه‌هائی بر آن‌افزوده‌اند.

بعد از این اخبار مطالب دیگری مانند جنگ‌های قدیم‌عرب‌ها ومهاجرت آنان وهم چنین داستان عام‌الفیل و امثال آن در ضمن تاریخ عرب مذکور است که جنبهٔ حقیقت آن‌بر افسانه‌های کهن می‌چربد وماقسمتی از آنرا ضمن علوم‌جاهلیت اعراب یادآور شدیم . بهرحال هنگامی که اسلام ظهور کرد از علم تاریخ جز آن اخبار وافسانه‌هائی که گفتیم‌چیزی درمیان اعراب نبود جزاینکه نسب های خود را تاحدی میدانستند وازملت‌های مجاور آنان تاحدی که مربوط بخودشان بود مختصر اطلاعی داشتند وازپیشوایان دینی یهود ونصاری نیزمطالب‌کوتاهی از حوادث توراة وتلمود شنیده بودندکه البته صورت تاریخی نداشت بلکه اطلاعات‌کوتاهی بود که ازپاره‌ای حوادث ووقایع حکایت میکرد .

از اینرو باید گفت که‌عربهای جاهلیت از حیث دانستن تاریخ ناتوان ترین‌مردم دنیا بودند ، اما همینکه اسلام آمد مسلمانان بجنگ رفتند وممالك دیگران‌رافتح کردند وهمینکه ازکشورگشائی فارغ شدند به مملکت‌داری پرداختند ودرعلم‌تاریخ مانند سایر علوم اسلامی پیشرفت نمودند و اینکه تاریخ را جزء علوم اسلامی گفتیم‌نه برای آنست که‌مسلمانان واضع علم تاریخ شدند بلکه از آن نظرکه‌اسلام تاریخ را برای اعراب (مسلمانان) آورد .

پیش گفتیم(ضمن گفتگو از اینکه دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند)که عربها بیش از هر علمی بشنیدن اخبار گذشتگان علاقه داشتندوهمینکه آن‌اخبار را می‌شنیدند با دقت حفظ کرده برای دیگران میگفتند وبیش از هرچیز بسر گذشت دلیران ، سخنوران ، شاعران وگویندگان علاقه مند بودند . چه که شنیدن اخبار

آنان همت بر میانگیزد وروح انسانی را نیرومیبخشد .

اتفاقاًهریك‌از خلفاء که هشیارتر وسیاسی‌تر بودندبیش ازخلفای دیگر بشنیدن اخبار ابراز علاقه میکردند. مثلامعاویةبن ابوسفیان نابغه بنی امیه هر شب بعدازشام تاپاسی ازنیمه‌شب گذشته (دوسوم شب) با داستان سرایان واشخاص مطلع‌شب‌نشینی داشت واز آنان داستان جنگ عربها ـ ایرانیان ورومیان وغیره را میشنید واز شرح حال پادشاهان وطرز مملکت‌داری و سیاست آنان خبر میگرفت واز حیله‌ها و تدبیر های‌آنان در ادارهٔ امور کشور آگاهی مییافت ، آنگاه یك سوم شب را در بستر میگذراند و همینکه صبح‌نزدیك میشد عده‌ای‌ازکتاب خوانها که در موقع خواب او مشغول‌مطالعه‌کتب تاریخی‌بودند کنار بستر معاویه میآمدند وخلاصه آنچه راکه راجع بجنگها وسیاستمداریها وغیره درکتاب خوانده بودند برای‌معاویه باز میگفتند.تصور میرود کـه کتب مزبور بزبان یونانی ولاتینی بوده و اخبار مربوط بتاریخ قهرمانان یونان وروم مانند اسکندر، ژولی سزار ، هانیبال و غیره در آن کتب دیـده میشده وکتاب خوانها(غلامان) آنرا بعربی برای‌معاویه ترجمه‌میکرده‌اند وجز این‌هم‌نمیتواند بود ، چه‌که اعراب پس ازمعاویه بتألیف‌کتاب دست زدند .

شکی‌نیست‌که شنیدن وخواندن اخبار وسرگذشت بزرگان همت اشخاص را برمیانگیزدو آنانرابکارهای‌مهم وادارمیکندوازهمین‌جهت‌سرکردگان‌وسیاستمداران بزرگ‌دنیا(چه‌عرب وچه‌غیر عرب) اخبار وسرگذشت پیشینیان را بااشتیاق تمام‌گوش میکردند واگر بمشکلی دچار می‌شدند با شنیدن و خواندن سرگذشت گذشتگان راه چاره پیداکرده رفع محظور میساختند .

میگویند منصور عباسی چندی در قتل ابومسلم خراسانی مردد بود ، ازطرفی اورارقیب‌بزرگ خود میدید وازوی‌بیم داشت وازطرف دیگر نمیخواست مساعدتهای فوق‌العادهٔ ابومسلم‌را در تأسیس‌دولت باقتل‌آن رادمرد پاداش دهد وبقدری در ایـن اندیشه فرومانده بود که غالب شبها تا صبح بیدار میماند تا آنکه روزی از آن شب زنده داری‌ها خسته وناتوان سر برآورد واسحق‌بن مسلم عقیلی راخواسته‌گفت داستان‌آن پادشاه وقصه حیرهٔ رابرای من بازگو .

اسحق گفت :

«شاپور پادشاه وزیر خودرا بخراسان فرستاد تامردم آنجا را باطاعت او(شاپور) دعوت کند، وزیر بخراسان رفت و بامردم خراسان بقدری خوشرفتاری کرد که اهالی اورا(وزیررا) بیش ازشاپور خواستار شدند، سپس بااعیان وبزرگان خراسان نزدشاپور بازگشت. شاپورکه از ماجراخبردار بود بطور ناگهان سر وزیر رابریده پیش پای بزرگان خراسان افکندو آنان از بیم جان مطیع شاپور گشتند.» منصور تا این داستان را شنید قدری بفکر فرورفت ووضع خود وشاپوررا با وزیر و ابومسلم یکسان دیده سر برآورد واین شعر را خواند .

لذی الحلم قبل الیوم ان تقرع العصا .

وماعلم الانسان الالیعلمها

وبا خواندن آن شعر فایده شنیدن تجربیات گذشتگان را متذکر شد و سپس به قتل ابومسلم تصمیم گرفت ودر مدت کوتاهی فکر خود را عملی ساخت.

بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل تمام شب‌های ماه رمضان را بشنیدن داستانهای تاریخی میگذرانید وهمینقسم سایرفرمانروایان وپادشاهان اسلام علاقهٔ بسیاری بتاریخ پیدا کردند بقسمیکه در همان اوایل اسلام این مثل میان مسلمانان شایع بود:

« پادشاهان علم تاریخ میخواهند ، جنگجویان داستانهای رزمی میپسندند وبازرگانان کتاب وحساب دوست دارند.»

همینکه خلفاء ناتوان شدندوقدرت بدست وزیران افتاد خلفاء را از مطالعهٔ کتب تاریخی وسرگذشت پیشنیان منع کردند که مبادا ازخواندن آن مطالب چیزی بفهمند وفهم آنان بضرر وزیران تمام شود .

میگویند مکتفی از وزیرش کتابهائی خواست تاخودرا بدان مشغول داردوزیر هم بملازمان خودگفت کتاب‌های لازم را تهیه کرده بنظر او برسانند و سپس بخلیفه بدهند. اتفاقاً کتابهائی از تاریخ وشرح حال وزیران وطریقهٔ جمع آوری مالیات ومانند آن برای خلیفه انتخاب شد وتا چشم وزیر بآن کتابها افتاد فریادش برخاست که «واقعاً شمادشمن من هستید» من گفتم کتابهائی باو بدهیدتا ازمن ودیگران دست بردارد وبا آن

سرگرم شود. شما برعکس کتابهائی آورده‌اید که طریقه جمع آوری اموال و آزار وزیران را باومیآموزد و کشور را از این خراب‌تر ساخته کار اورا بسامان میرساند. فوری این کتابها را بردارید وچیزی باو بدهید که‌سرگرم باشد، آنهاهم مطابق‌دستور وزیر عمل کردند .

منابع تاریخی اسلامی

منابع تاریخ اسلام متعدد است که برحسب مقتضیات زمان وپیش آمدها تهیه شده است مثلا :

موقعیکه مسلمانان بجمع آوری‌قرآن وتفسیروجمع آوری احادیث‌پرداختندمحتاج‌بآن‌شدند که‌ازمحل(نزول)قران(مکه‌ومدینه) وصدور احادیث واوضاع‌واحوال آنروز نیز اطلاعاتی بدست آورند، لذابتدوین‌شرح حالات حضرت رسول (اکرم)(ص)پرداختند. چه‌که باجمع آوری آن‌مطالب‌تمام‌احتیاجات آنان برطرف‌میشد. نخستین کسیکه‌سیرهٔ‌نبوی‌راجع نمود بقول‌مشهور محمدبن اسحق‌متوفی بسال۱۵۱هجری میباشد وکتاب مزبور برای منصورخلیفهٔ عباسی تألیف شدولی بطوریکه مادرکشف‌الظنون دیدیم محمدبن مسلم زهری متوفی بسال۱۲٤ نخستین‌کسی است‌که در باب غزوه‌های نبوی‌کتابی تألیف کرده است واین مؤلف تقریباً بیست وپنجسال‌قبل ازابن اسحق مرده است. اما ازشرح حال آنانکه در وفیات‌الاعیان درج شده چنین برمیآید که این‌دومؤلف همزمان بوده اند وبقول دیگر عروةبن زبیر متوفی بسال ۹۳ هجری ویا وهب‌بن منبه متوفی بسال ۱۱٤ هجری نخستین‌کتاب سیرهٔ نبوی وشرح غزوات‌را تألیف‌کرده‌اند ودر هرحال هیچیك‌از آن‌کتابها فعلا موجود نمیباشد وقدیمترین‌کتابی راجع بآنموضوعات که اکنون دردست مانده سیره عبدالملك بن هشام متوفی بسال ۲۱۳است وبسیرهٔ ابن‌هشام مشهورشده است وابن هشام‌هم‌کتاب‌خودرا از ابن‌اسحق نقل‌کرده ودر هرحال سیرهٔ ابن‌هشام چندین بار بطبع رسیده است.

چون مسلمانان بوضع‌مالیات (برممالك مسخرشده) مبادرت نمودنددر طریقهٔ تسخیر آن‌ممالك اختلاف پیدا کردندکه آیا آن مملکت را بزور یا با مذاکره ویا با عهد و پیمان و یابعنوان تحت‌الحمایه فتح کرده‌اند. (چه‌که مالیات هریك از آن

چند طریقه‌در شریعت اسلام‌متفاوت است)واز آنرو خواه ناخواه برای‌فتح‌هر کشوری کتابی تألیف کردند تادر آینده وضع مالیات گزاری بر آن مملکت معین باشد وبدان جهت کتاب فتوحات‌شام تألیف واقدی متوفی بسال ۲۰۷ هجری وکتاب فتوحات مصر ومغرب تألیف ابن عبدالحکم متوفی بسال ۲۵۷ هجری وکتاب فتوحات بیت‌المقدس وغیره پدید آمد آنگاه از مجموع آن کتابها کتابی بنام فتوح‌البلدان یا فتح‌الامصار بلاذری‌متوفی بسال۲۷۹ پیداشد که‌ازمعتبرترین‌وجامع‌ترین‌وقدیمترین کتب مربوط‌بآن موضوع‌میباشد وفقط تاریخ واقدی‌بر آن مقدم است ولی این نکته راهم باید در نظر داشت که کتاب واقدی بیشتر بافسانه شبیه است‌ومبالغات زیادی دارد .

طبقات و غزوه‌ها

پیش گفتیم که مسلمانان برای فهم‌قرآن وحدیث ونحووادب وتحقیق در آن مسائل محتاج بدست آوردن سند ومدرک بودند تا میان روایات صحیح وسقیم وضعیف ومعتبر فرق بگذارند واین موضوع محتاج باطلاع از حالات راویان وناقلان اخبار بود وخواه ناخواه یکی از شرایط اجتهاد در فقه این شد که‌مجتهد از حال راویان باخبر باشد و اوضاع واحوال زمان آنها را بداند تا بتواند اخبار راست ودروغ را ازهم تشخیص بدهد ، در نتیجه این پیش آمد دانشمندان مجبور شدند راویان رابطبقات‌مختلف‌ادیبان ، فقیهان، نحودانها علمای علوم طبیعی وغیره تقسیم‌بندی کنند ولذا طبقات شعراء ، ادباء ، فقهاء ،پهلوانان، حدیث گویان،نحودان‌ها، لغت‌دانها،مفسران،متکلمان،قرآن خوانها، حفاظ،پزشکان، نسب شناسان حتی ندیمان ومغنیان پدید آمد ودر بارهٔ هریك از این طبقات کتابهای متعددی تألیف شد واز آنرو کتب مربوط بشرح حال اشخاص درمیان مسلمانان بیش از هر ملت دیگر پیدا شد .

قدیمترین کتاب طبقات که فعلا دردست‌است کتاب صحابه تألیف محمدبن سعید معروف‌بواقدی متوفی بسال۲۳۰هجری است که بیش ازپانزده مجلدمیشود وشرح‌حال صحابه‌وتابعین خلفاء تازمان مؤلف در آن درج است. این کتاب در کتابخانه‌های مهم دنیا متفرق بود، از آنجمله جلد دوم آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر دیده میشدواکنون که ما این کتاب خودرا مینویسیم عده‌ای از خاور شناسان آلمان شروع بجمع آوری

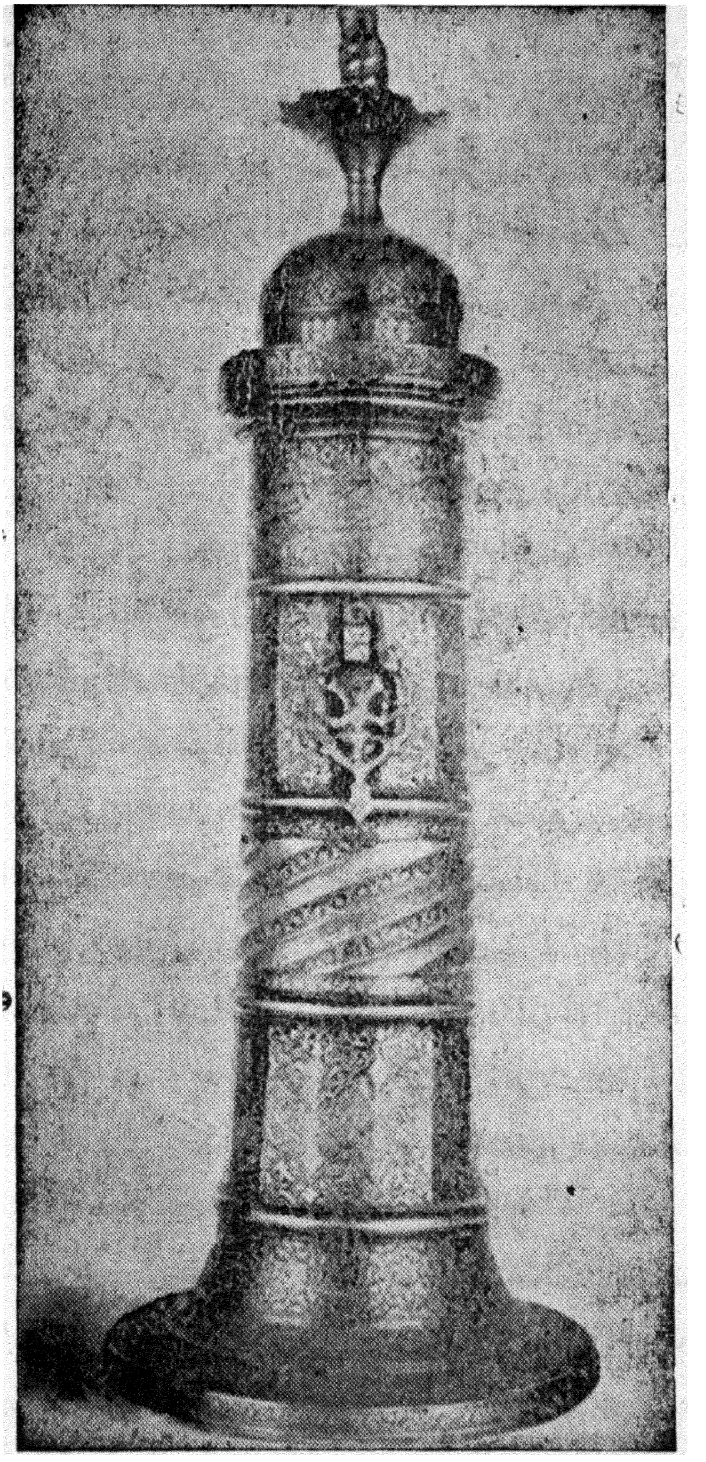

شمعدانهای برنجی ازساخته‌های اصفهان قرن‌چهارم‌هجری

وچاپ تمام مجلدات آن کتاب (واقدی) کرده‌اند و جلد اول آن ازچاپ در آمده‌است.

سپس کتاب طبقات الشعراء تألیف ابن قتیبه متوفی بسال ۲۷۶ هجری است که درسال ۱۹۰۴ میلادی باتوجه پرفسور دیکویه خاورشناس نامی هلند درلیدن چاپ شده‌است، پس ازاین دو کتاب تألیفات بسیاری درطبقات رجال پدید آمد وازمجموعهٔ آن کتابهای مبسوط تازه‌ای وفیات الاعیان ، وافی فی الوفیات- فوات الوفیات وغیره پیدا شد که تفصیل آن خواهد آمد. علاوه بر کتب مربوط بطبقات ، کتابهای دیگری راجع بتاریخ شهرها نیز تألیف شد مثل تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر در هشتاد جلد و تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی وغیره که درضمن آن کتب نیز شرح حال رجال مربوط ذکر شده است وهم چنین طالبان علم وادب برای جمع آوری اشعار ولغات عرب بصحرای عربستان مسافرت میکردند واز زبان صحرانشینان مطالبی میشنیدند و چنانکه گفتیم مجموع آن معلومات را بنام کتاب‌های ادبی تألیف مینمودند والبته مطالب مهم تاریخی از آن تألیف بدست می آمد چنانکه ابن یونس میگوید: «اگر شعر فرزدق نبود نصف اخبار واطلاعات از بین میرفت.»

پس از اینکه امویان دست بیداد زدند مردم بیاد خلفاء راشدین ونیکوکاری آنها افتادند واین خود بدیهی است که در بحبوبهٔ ظلم بیشتر ازعدل وداد یاد میشود از آن رو در آن دوره کتاب‌هائی درحالات خلفاء راشدین ویا بطور کلی در حالات خلفاء تألیف شد وقدیم ترین آن تاریخ دینوری متوفی بسال ۲۸۱ میباشد. همین قسم کتابهائی مخصوص حالات وزیران ـ رؤسای شهربانی ـ مردمان با هوش ـ عاشقان ـ بخیلان وغیره تألیف شد.

تاریخ عمومی

تانیمهٔ قرن سوم هجری کتب تاریخی مسلمانان وطبقات وتاریخ جنگها وفتح‌ها محدود بود از آن زمان ببعد بتدوین تاریخ عمومی ممالك و ملل قدیم وجدید مشغول شدند و قدیم ترین تاریخ عمومی اسلامی ابن واضح معروف بیعقوبی در دومجلد است که یك مجلد آن مربوط بتاریخ یهود وهند ویونان وروم و ایران وغیره وجلد دیگر راجع بتاریخ اسلام از آغاز تا زمان معتمد

عباسی است که درسال۲۵۶ بخلافت رسید . پس از یعقوبی تاریخ ابن‌جریرطبری‌مفسر مشهور متوفی بسال ۳۱۰ میباشد . تاریخ طبری تاریخ بزرگی است که بترتیب سال تنظیم شده وتاسال ۳۰۲ میآید ، فرغانی‌تکمله‌ای بر آن نگاشته‌که تاسال۳۱۲میباشد وهردو کتاب بچاپ رسیده است .

سپس تاریخ مسعودی متوفی بسال ۳٤٦هجری موسوم بمروج الذهب است که علاوه برتاریخ ، وضع شهرهاودریاهاوحیوانات‌وغیره‌بترتیب در آن‌نگاشته‌شده وبرای هردولت وملتی ابوابی جداگانه تدوین گشته است . مسعودی کتابی دیگر بنام اخبار- الزمان داشته‌که دردست نیست وازقراریکه درمروج الذهب‌اشاره کرده کتاب‌مزبور نیزمفصل بوده است وبعد کتاب تاریخ سنی ملوك‌الارض تألیف حمزهٔ اصفهانی‌است که درسال ۳۵۰ هجری تألیف آنرا باتمام رسانیده است .

تاقرن هفتم هجری‌تاریخ‌عمومی وخصوصی‌مسلمانان کم وبیش درهمین زمینه‌ها بوده است، در آن هنگام دولتهای عربی اسلامی (عباسیان‌عراق، فاطمیان مصر، امویان اندلس) منقرض شدند وحکومت های ترك و کردو بربر پدید آمدند ومردم درصدد تألیف تاریخ گذشته شدند . لذا مختصر آن را مفصل ساختند و پراکنده هـا را گرد آورده‌مرتب‌نمودندوچیزهائی بر آن‌افزودندو تاریخ‌های‌مبسوطی‌نگاشتند که‌جامع‌ترین و دقیق ترین وکامل ترین آن تاریخ کامل ابن اثیر متوفی بسال ٦۳۰ هجری است ، ابن اثیر تمام تاریخ طبری را بطور اختصارباحذف اسناد ذکر نموده و آنچه درزمان طبری دراندلس روی داده وطبری ننوشته درکتاب کامل آورده و آنچه بعد از طبری واقع شده نیزدرکامل ابن اثیرموجود است ، ابن اثیرهم مثل‌طبری‌کتاب خود را از روی تاریخ سال‌مرتب‌کرده است. کتاب مزبوردوازده جلدبزرگ وبطبع رسیده‌است پس از ابن اثیر ابوالفداء فرمانروای حماة متوفی بسال ۷۳۲ تاریخ دیگری نوشته‌که عبارت ازمختصر کامل است واضافاتی ازشرح حال ادباء وعلماء واخبار جاهلیت دارد وبترتیب سال مرتب شده درسه جلد بطبع رسیده‌است . دیگر تاریخ عمروبن وردی متوفی بسال ۷٤۹هجری‌است‌که تاریخ ابوالفداء را مختصر کرده است .

بعداز آنان‌ابن‌خلدون‌نابغه درموقعی‌پدید آمدکه‌عرب ودولت عرب‌بکلی‌ازبین

رفته وتاریخ آنان عبرت اهل تاریخ شده بود . ابن خلدون که دانشمند بافکر ومنطقی

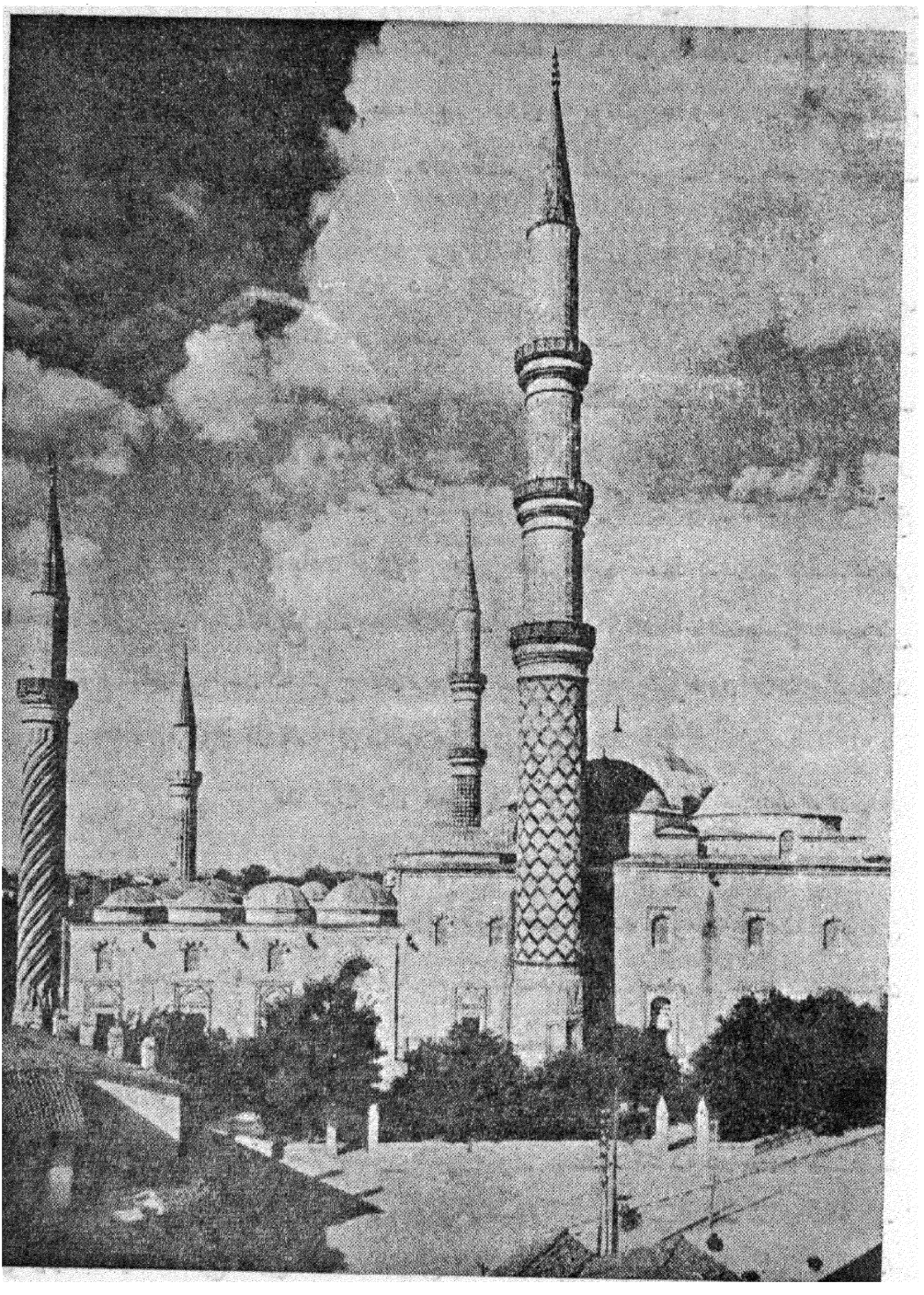

ت ـ ادرنه: مسجد بامناره سه طبقه

بود در آنموقع تاریخ مشهور خودرا تألیف کرد و بجای اینکه آنرا ازروی سال مرتب

سازد بترتیب دولتها مرتب نمود ومطالب بسیاری که تا آنموقع تألیف نشده بود از تاریخ اندلس ومغرب در کتاب خود آورد . مزیت عمدهٔ تاریخ ابن خلدون ازمقدمه‌ای است که براساس فسلفهٔ تاریخ نوشته شده وپیش ازوی نه یونانی ها ونه رومی‌ها هیچکدام چنان کتابی درفلسفهٔ تاریخ ننگاشته بودند بقسمی که فعلا شهرت آنان محتاج بتوصیف ما نمیباشد .

پاره‌ای ازتاریخ نویسان روش دیگری در تاریخ نویسی پیش گرفتند باین معنی که‌راجع بشهرها تاریخ نوشتند و درضمن شرح وتوصیف آن شهرها احوالات مردمان مهم آن بلاد را نیز نگاشتند . مفصل ترین این نوع کتابها کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغداد متوفی بسال ٤٦٣ هجری میباشد ودیگر تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر درهشتاد جلد متوفی بسال ٥٧١ هجری میباشد . این هردو کتاب بچاپ رسیده ولی تاریخ دمشق بیش ازتاریخ بغداد یافت میشود . همین قسم کتاب خطط کندی ـ خطط قضاعی وخطط مقریزی در بارهٔ تاریخ مصر و اخبار مصر القاهره تألیف ابوالمحاسن وسیوطی از آن نوع کتابهائی است که شرح حال رجال را ضمن شرح حال شهرها در آن گنجانیده‌اند و کتاب خطط مقریزی از همهٔ آن کتابها مشهور تر میباشد .

شرح حال رجال وقاموس اعلام

در قرن اول هجری شرح حال رجال را چنانکه گفتیم از روی طبقات و بمناسبت حرفه ودانش آنان مینوشتند وهمینکه معارف اسلامی پیشرفت کرده توسعه یافت . مؤلفین بطبقه‌بندی تألیفات پرداختند وپاره‌ای تاریخ نویسان زبردست ظهور کرده از کتب طبقات وغیره بترتیب حرف هجاء شرح حال رجال را استخراج وتألیف نمودند .

مشهور ترین آن کتابها (وفیات الاعیان) ابن خلکان متوفی بسال ٦٨١ میباشد. دیگر فوات الوفیات تألیف صلاح الدین کتبی متوفی بسال ٧٦٤ که در واقع مستدرك ابن خلکان است وهردوی این کتاب بچاپ رسیده است . پس از آن کتاب الوافی ـ فی الوفیات تألیف صلاح الدین صفدی متوفی بسال ٧٦٤ هجری میباشد ، این کتاب که در چندین مجلد تألیف شده تاکنون بچاپ نرسیده وتمام مجلدات آن دریکجا دیده نشده بلکه درکتابخانه‌های اروپا پراکنده است . همینقسم کتاب مرآة الزمان تألیف

سبط بن جوزی متوفی بسال ٦٥٤ در چهل مجلد پراکنده است وطبع هم نشده است. راجع برجال اندلس کتابهای بسیاری نوشته اند که مشهور ترین آن کتاب (الصله) تألیف ابن بشکوال متوفی بسال ٥٧٨ هجری و کتاب (المعجم) تألیف ابن آبار و غیره است .

پاره‌ای ازاین تألیفات که بترتیب حروف هجاء جمع آوری شده (معجم‌ها) مخصوص به یك گروه ویا طبقه میباشد مانند اسدالغابه در اخبار صحابه تألیف ابن اثیر مؤلف تاریخ کامل در پنج جلد بچاپ رسیده است و دیگر تراجم الحکماء ابن قفطی که بچاپ نرسیده است .

اما بسیاری از مطالب تاریخی وشرح حال رجال در کتابهای ادبی درج شده مانند اغانی ـ عقدالفرید ـ کشکول ـ مستظرف ـ بیان والتبین وغیره که ضمن مطالب ادبی شرح حال وتاریخ هم در آن دیده میشود . گاه هم در کتابهای مربوط بعلوم طبیعی مطالب تاریخی یافت میشود مانند حیوة الحیوان دمیری که دارای مطالب مهم تاریخی میباشد بقسمیکه در سایر کتب تاریخی چنان مطالبی یافت نمیشود .

یکی ازمزایای علم تاریخ عرب آنکه در تواریخ آنها شرح حال رجال، آن هم به ترتیب قاموس (فرهنگ) نگاشته شده وپیش از عربها کسی مانند آنها فرهنگ تاریخی تألیف نکرده واین ترتیب را سایرین ازعربها اقتباس نمودند و عده‌ای از این قاموس‌ها (فرهنگ‌های منظم) واقعاً گنجینه‌ای از علوم تاریخ و جغرافیا وادبیات و سایر علوم محسوب میگردد . مثلادر وفیات الاعیان بیش از ۸۲۰ شرح حال بترتیب حروف هجاء ذکر شده است . بعلاوه درطی صحبت از شرح حال عده‌ای از رجال شرح حال اشخاص جدیدی نوشته شده است . دیگر از مزیت‌های این کتاب آنکه نام اشخاص، تاریخ ولادت ووفات آنها وهم چنین نام بلاد را بترتیب حروف هجاء ذکر کرده ودارای پارهٔ فواید علمی و ادبی است که درسایر کتابهای مانند آن موجود نیست . همین قسم در فوات الوافیات بیش از ٤٥٠ شرح حال ذکر شده که ابن خلکان هیچ یك از آنانرا شرح نداده است. کتاب الوافی فی الوفیات ـ اسدالغابه فی اخبار الصحابه ـ کتاب تراجم الحکما از همان قاموسهای فرهنگ بسیار سودمند بشمار می آید . علاوه برقاموسهای مزبور

کتابهای دیگری درشرح حال رجال تدوین شده که بترتیب الفبا نمیباشد مانند طبقات الاطباء - طبقات الفقهاء - طبقات الشعراء وغیره که نیکوترین آن کتاب طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه متوفی بسال ۶۶۸ هجری است چه در کتاب مزبور تاریخ علم طب وشرح حال اطباء وعلم و علماء وفلسفه وفلاسفه یونان و ایران وهند وکلده وعرب و مسلمان بترتیب شهرها و قرنها ذکر شده است .

بعلاوه تألیفات آن دانشمندان و اوضاع اجتماعی زمان آنان و آداب ورسوم آن ایام تماماً در این کتاب درج است . کتاب مزبور بطبع رسیده و در دسترس عموم میباشد .

شمارهٔ کتب تاریخی مسلمانان

مسلمانان بیش ازهرملت دیگر (باستثنای ملل عصرجدید) در تاریخ پیشرفت کرده و کتاب نوشتند بقسمیکه در کشف الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است واین عدد بجز کتابهائی است که درشرح آن تواریخ نوشته شده ویا کتابهائی که درتلخیص آن تواریخ تألیف شده ویا کتبی که درتاریخ تدوین شده بوده وازدست رفته که نام هیچ یك از آنها در کشف الظنون نیست و با رعایت این مراتب مسلم میگردد که کتابهای تاریخی مسلمانان بسیار بوده وقسمتی از آن مفقود گشته است . مثلا مسعودی در مقدمهٔ کتاب مروج الذهب خود نام ده‌ها کتب تاریخی را برده که درزمان او موجود بوده وازآن کتابها مطالب زیادی نقل کرده ولی درکشف الظنون فقط نام عدهٔ معدودی ازآن کتابها ذکر شده است . با اینوصف اگر تمام کتابهای تاریخی عرب در دست بود ازچندین هزار بیش میشد وقاعدتاً پاره‌ای از آن کتب درهشتاد وپنجاه وچهل ویالااقل پنج وده جلد ویا بیش وکم بوده است .

پاره‌ای از این کتابهای تاریخی با بهترین طرزی بترتیب سنوات (مثل تاریخ طبری - ابن اثیر وابوالفداء وغیره) و پاره‌ای بترتیب اسامی ملت ها ودولت‌ها (مثل تاریخ مسعودی - ابن خلدون - فخری) وپاره‌ای بترتیب اسامی شهرها و پادشاهان تدوین شده است وغالب آنان با انشای عالی تألیف گشته و علاوه بر مطالب تاریخی دارای نکات مهم سودمند میباشد و بیشتر مطالب آن کتب با حقیقت وفق میدهد . چه

مورخین عرب بذکر سند و تحقیق در صحت اسناد تاریخی عادت داشتند . فقط در قرن اول هجری از روی طمع کاری ویا هوسهای سیاسی وغیره ، دسته‌ای از تاریخ نویسان ازسادگی عربها سوء استفاده کرده مطالب نادرستی در جزء تاریخ حقیقی قالب زده‌اند .

عیوب مورخین اسلام چه بوده است ؟

با این حال ناچار باید برای کشف حقیقت پاره‌ای از عیوب مورخین اسلام را نیز یادآورشویم وآن اینکه آنان بذکر سند اکتفاء کرده مطالب تاریخی را بدون قیاس ومنطق وبررسی علمی ذکرنموده‌اند وازیك یاچند راوی شرح حال وجریان وقایع را همانطورکه گفته شده درج کرده‌اند . درصورتیکه بنابر آنچه ذکر شد درقرن اول‌اسلام نظربپاره‌ای‌جهات بعضی احادیث واخبار نامربوط درآن زمینه‌ها جعل شده است .

دیگر ازانتقادات و ایرادات وارد بر مورخین اسلام آنکه بذکر اخبار مربوط بجنگ وفتح وعزل ونصب وولادت اکتفا نموده وازشرح تاریخ علوم وادبیات‌واوضاع اجتماعی وپیشرفت تمدن وموجبات آن ونتایج آن ومقایسهٔ اوضاع سیاسی خودداری نموده‌اند مگردربعضی موارد که ضمن گفتگواز سایر مطالب (نه مستقلا) بآن مسائل نیزاشاره‌ای نموده‌اند وکمتردیده شده که یك مورخ مسلمان نظرخود را دربارهٔ یك حادثه‌ای اظهارکند ویا ملاحظاتی‌راجع به‌یك موضوع تاریخی ذکرنماید ویاازخلیفه وامیری انتقاد نماید ، اگرچه حتم داشته باشدکه انتقاد اونه فقط خلیفهٔ وقت‌رابخشم نمی آورد بلکه خلیفه را خشنود میسازد ، مثلا پس از امویان ، عباسیان بخلافت رسیدند و ریشهٔ بنی‌امیه را درآوردند اما بجز پارهٔ موارد استثنائی (وآنهم در ضمن سایرمطالب) دیده نشده است که مورخین دورهٔ عباسی از خلفای اموی بد بنویسند وشاید این سکوت تاریخ نویسان مسلمانان مربوط بمسائل شرعی ودینی است که نخواسته‌اند ازهم کیشان خویش انتقادکنند . درنتیجه همینکه میان دوخلیفه یا امیر مسلمان جنگ وکشمکش روی میداده است تاریخ نویسان مسلمان بپاس احترام مذهب به هیچکدام بد نمیگفته‌اند و جریان قضایا را بسادگی نوشته اظهار نظر را

بخواننده واگذارمیکردند و همین رویهٔ بیطرفانه و عدم نظر باعث شدکه ما برای کشف حقایق ازتواریخ اسلامی دچاررنج بسیارشده‌ایم .

وشاید علت دیگر سکوت مورخین از انتقاد آن بوده که از امیران و بزرگان استفاده کنند و بآنان نزدیك شوند ، زیرا در غالب موارد خلفاء وسلاطین و امراء از دانشمندان میخواستند بنام آنها کتاب تألیف کنند و آنان هم برای گـرفتن جایزه از انتقاد چشم پوشیده مطالبی بر خلاف حقیقت مینوشتند . از بـرجسته‌ترین نمونهٔ این جریان یکی موضوع تاریخ نویسی ابواسحق صابی نویسندهٔ مشهوراست که‌بخواهش عضدالدولهٔ دیلمی تاریخی بنام (تاجی) راجع بآل‌بویه نگاشت وبطوریکه ابن‌خلکان میگوید یکی‌ازدوستان صابی‌درموقع‌تألیف کتاب بروی‌وارد شده پرسیدچه‌مینویسی؟ صابی گفت :

«یك مشت دروغ وچرند وپرند بهم میبافم» .

گاه هم نویسنده بواسطهٔ دشمنی بـا شخصی شرح حال او را برخلاف واقـع مینگاشت چنانکه فتح‌بن خاقان درنگاشتن شرح حال ابن بـاجه فیلسوف اندلسی همان رویه راگرفته است .

درهرحال مورخین اسلام بندرت چیزبدی ازامیران ووزیران وسلاطین‌وخلفاء درتواریخ خود نگاشته‌اند باستثنای ابن خلدون وفخری مؤلف آداب السلطانیه که تا حدی حق انتقاد را اداء نموده‌اند . اما فخری چون‌شیعی مذهب بوده ازخلفای‌عباسی بدگوئی کرده است . مثلا مورخ مزبورداستانی ازهرون وابونواس ذکرمیکندآنگاه یکی ازاشعارابونواس را برای نمونه میگوید .

ترجمهٔ شعرابونواس :

«ای خلیفه تومرا ترساندی ، سپس ازترس خدا مرا ازترس رها ساختی» .

فخری پس ازذکراین شعرمیگوید واقعاً ابونواس بی‌جـا گفته چه‌کـه هرون ابداً از خدا ترس نداشت واگرداشت به‌آل علی (ع) فرزندان دخترپیغمبر (ص) آن ستمهارا روا نمیداشت ...

اینگونه‌آشکارگوئی وانتقاد درتاریخهای اسلامی یافت نمیشود مگر درموارد

مخصوص که سنی‌هاازشیعه‌ها وشیعه‌هاازسنی‌ها انتقادهای تندی‌میکنندولی‌ابن‌خلدون ازهردولت ویا فرمانروائی که انتقادکرده با ادله منطقی ومقیاس فلسفی آن را تطبیق نموده است .

دیگرازعیوب تواریخ اسلامی آنکه درذکرمطالب رعایت عفت قلم رانکرده‌اند وکلمات زشت ورکیك ویا حوادث و اتفاقات شرم‌آور را عیناً نوشته وآنرا یکنوع شیرین کاری وخوشمزگی (احماض) خوانده‌اند وازآن جمله اشعار بی‌معنی‌هرزه‌ای است که درتواریخ اسلامی عیناً نقل شده است وشاید هم که در زمان آنان ذکرآن قبیل مطالب برخلاف ادب نبوده ومقتضیات زمان ذکرآنرا ایجاد میکرده است . اما باید انصاف‌داد که بعضی‌ازآنان (تاریخ‌نویسان) مانند ابن‌خلکان‌ازاین‌عیب‌منزه‌هستند، مثلا مورخ مزبورشرح حال حسین بن‌محمد متخلص به بارع یکی ازشعرای‌مشهوروا مینویسد ، سپس درضمن حالات آن شاعرمینویسدکه شخصی قصیده‌ای برای‌بارع گفته وبارع هم‌قصیده‌ای درپاسخ اوسروده‌است وبیت اول آن قصیده‌را نیزذکرنموده آنگاه میگوید اگردرآن قصیده فحش وکلمات رکیك نبود همهٔ آنرا مینوشتیم .

جغرافیا

یاشرح و توصیف کشورها و شهرها

تنها لفظ جغرافی میرساند که این علم را عرب وضع نکرده ، اما چون جغرافی با تاریخ مربوط است وچون عربها بواسطهٔ مقتضیات شریعت اسلام پیش از ترجمه جغرافی بزبان عربی کتابهائی در توصیف راه ها وشهرها نگاشته اند ، لذا در اینجا از جغرافی اسلامی هم اسمی میبریم .

میگویند حاجت ما در اختراع است واقعاً هم همینطور است . بشر هیچ علم وفنی را ایجاد نکرده مگر آنکه بآن نیازمند بوده‌است. احتیاج بشر بجغرافی ناگهانی نبوده بلکه بتدریج بآن نیازمند شده ومطابق قانون تکامل آن علم پیشرفت کرده‌است، در آغاز کار مردم برای تجارت ویا تسخیر ممالك به پیدا کردن راه ها ونشانی شهرها محتاج شدند وکم کم اطلاعات مربوطه بازرگانان وفاتحین را جمع آوری کرده آنرا علم جغرافی نامیدند .

نخستین بار فنیقی‌ها که اولین تجاروجهانگرد دنیاهستند باین کاردست زدند یعنی در سی وچند قرن پیش کرانه های مدیترانه را پیموده مستعمرهٔ خود ساختند وشهر صور در آن روزها مرکز بازرگانی جهان بشمار میآمد و محصولات فلاحتی وصنعتی دنیای قدیم در آن شهر جمع وپراکنده میشد .

مثلا از هند عاج وعطر ومیمون و غیره بصور میآوردند واز آنجا بنقاط دیگر میبردند و تاکنون نام این کالا ها بزبانی هندی در آثار عبری وفنیقی باقی میباشد . فنیقی‌ها درنتیجهٔ این مسافرتها براوضاع واحوال بسیاری ازشهرها آگاه شدند و مسافت میان آن بلاد را دانستند .

همینکه اسکندر به جهانگیری پرداخت و تا هندوستان از راه دریا وصحرا پیش رفت همراهان وی با اوضاع آسیای میانه وقسمت های دیگر آن قاره آشنا گشتند و چون مشهودات خود را غریب و عجیب میدیدند اطلاعات و معلومات خود را تنظیم میکردند وبعدها آن معلومات بطورپراکنده در میان مردم منتشرشد وعده‌ای درصدد جمع وتألیف آن بر آمدند واول کسی که اطلاعات مزبور رامدون نمود آراتستین یونانی بود که درسال ۱۹٦ قبل از میلاد درگذشته است . مجموعهٔ آراتستین در زمان سلطنت بطلمیوس ها تألیف شد واز مجموعهٔ معلومات فنیقی ها و همراهان اسکندر تشکیل می‌یافت ، سپس سترابون جهانگرد نامی روم وبلنیوس جغرافی دان مشهور یونان پدید آمدند ،آنگاه بطلمیوس قلوذی دراواسط قرن دوم میلادی کتاب مبسوطی درعلم جغرافی تنظیم کرد وی درآن کتاب از روی علم ریاضی وهیئت مواقع جغرافی اماکن را تعیین کرده ونقشه های بالنسبه منظمی ترسیم نموده و ٤۳۵۰ شهررا یکایك برشمرده و ۲۰۰ کوه را نام برده ومعدنهای موجود درآن کوه ها را شرح داده وآنچه از حالات مردم آنروز میدانسته درکتاب مزبور ذکر نموده است کتاب مزبوردر آن زمان مهمترین کتب جغرافیائی محسوب میشده است و همینکه اسلام آمد کتاب بطلمیوس مدرك ومستند علم جغرافی آن ایام بود . درزمان عباسیان کتاب جغرافی آن دانشمند بعربی ترجمه شد و همینطور کتاب دیگر وی در هیئت باسم مجسطی ازیونانی بعربی منتقل شد واساس جغرافیای اسلامی همان دوکتاب بود .

علم جغرافی در میان مسلمانان

پیش گفتیم که فنیقی ها و یونانی ها بواسطهٔ جهانگیری وبازرگانی با جغرافی آشنا شدند ولی مسلمانان بسه جهت قبل از ترجمه کتاب بطلمیوس با علم جغرافی مربوط گشتند بعلاوه مردم حجاز پیش از اسلام به تجارت اشتغال داشتند و همینکه اسلام ظهور کرد عربها واز آن جمله مردم حجاز بکشورگشائی پرداختند وبیش ازهرملت دیگر باسرعت هرچه تمامتر ممالك وسیعی را گشودند و طبعاً تجارت عربها رونق گرفت . بنابر این مسلمانان ازنظر جهانگیری و بازرگانی نیز بجغرافی توجه داشتند اما آن سه جهت مخصوصی که عربها را بیشتر بجغرافی علاقمند می ساخت عبارت است از:

۱ ـ زیارت مکه ـ مسلمانان درهرجا که میزیستند طبق دستورمذهبی خود می بایستی(درصورت توانائی) حج بروند وهمین دستوروسیلهٔمهمی برای اطلاع ازشهرها وراههای مبدأ (هندوچین وغیره) تامقصد یعنی مکه بود .

۲ ـ مسافرت برای کسب علم ـ قبلا گفته‌شد که مسلمانان برای کسب اطلاعات ومعلومات لازم دیار بدیارمیگشتند واین مسافرت با جغرافیا ارتباط دارد وازآنرو مشاهده میشود که نخستین کتاب جغرافیای عرب ازمنزل‌هاومسکن‌های قبایل چادرنشین صحبت میدارد واولین مردمی که درآن باره تألیف نمودند راویان ادب مانند اصمعی وسکونی میباشند و پس ازآن بجغرافیای جزیرة العرب پرداختند و همدانی کتابی راجع بعربستان تألیف نمود وابو الاشعث کندی مجموعه ای دربارهٔ کوه های تهامه تنظیم کرد .

۳ ـ واما جهت سوم آنکه مسلمانان پس ازگشودن ممالك روم وایران ومصر وغیره درطرز تسخیر آن بلاد اختلاف نظرداشتند واین از آنرو برای آنان مهم بود که طرز فتح باطرزوضع مالیات وجزیه ارتباط دارد وکشورهائیکه بصلح یا بجنگ یا بمعاهده وامثال آن مسخرشده درپرداخت باج وخراج بموجب قوانین اسلامی متفاوت میشود . همین قسم موضوع تقسیم غنیمت ها وواگذاری املاك خالصه وتیول واجرای مواد پیمان وبرداشت مطالبات مطالبی بود که علاوه برامیران، فقهانیزدر آن دخالت داشتند و درنتیجهٔ دانستن وضع شهرها وده ها و راه ها وغیره ازمسائل واجب دینی مسلمانان درمیآمد وطبعاً جغرافی وتاریخ می آموختند تامجهولات آنان در آن موارد روشن گردد .

همینکه جغرافی بعربی ترجمه شد مسلمانان آنرا توسعه دادند و کتابهائی در آنموضوع نگاشته معلوماتی برمعلومات پیشینیان افزودند وبگفته ها ونوشته‌ها اکتفاء نکرده ازراه خشکی ودریا شرق وغرب وشمال وجنوب عالم را پیمودند ومشاهدات خود را نگاشته با اصول دقیق علمی بررسی نمودند و بسیاری ازاغلاط بطلمیوس را تصحیح کردند .

ظاهراً علم جغرافی درقرن چهارم هجری درمیان ملل اسلامی(اعراب) بحد کمال

رسید وهمانطور که در آنقرن کتب تاریخی آنان فزونی یافت کتب جغرافیائی اسلامی نیز زیاد شد ، نخستین کسیکه مانند یونانی ها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت ابوزید بلخی مؤلف کتاب (صورالاقالیم) است وی دراوایل قرن چهارم آن کتاب را در بیست قسمت تألیف کرد ومثال هائی ازاقالیم معروف آن زمان در کتاب خود ذکر نموده پاره‌ای از آن نمونه‌ها را شرح وتفصیل داد ولی قسمت عمدهٔ مثال ها را بطور مختصر ذکر نموده بسیاری ازشهرهای مهم را ننوشت . دیگر از جغرافیا دانان اسلام ابو اسحق فارسی استخری معاصر بلخی است که علاقه بمسافرت داشته و بسیاری ازشهرها را دیده ودر آن باب تحقیقاتی نموده است. کتاب مسالك الممالك استخری مختصری ازصورالاقالیم بلخی ومجموعه‌ای ازمشهودات خود استخری میباشد. این کتاب بطبع رسیده ودردسترس عموم قراردارد . اما کتاب بلخی ازمیان رفته است .

استخری مانند بلخی ممالك اسلامی را به بیست قسمت تقسیم کرده، ازعربستان شروع نموده وبماوراء النهر (ترکستان) خاتمه داده وشهرهای اسلامی ومشاغل مردم آن بلاد وتجارت وسایر متعلقات آنرا ذکر کرده است . دیگر از جغرافیا دانهای آنزمان ابن حوقل است که اونیز مسافرت هائی نموده وکتابی بنام المسالك والممالك نگاشته است . وی درمقدمهٔ کتاب خود چنین مینویسد :

«روز پنجشنبه هفتم رمضان ۳۳۱ مسافرت خود را ازشهر بغداد آغاز کردم»

تقسیمات کتاب وی مثل تقسیمات کتاب استخری ودرپاره‌ای موارد عبارت هردو کتاب تقریباً یکنواخت درمیآید . استخری پس ازپایان مسافرت کتاب خودراتألیف کرده برای پاره‌ای ازاقلیم های اسلامی نقشه کشیده وشهرها ورودها وکوهها و دریاها وجزیره ها را ترسیم نموده است .

ابن فقیه همدانی ـ مقدسی ـ مسعودی وغیره نیز کتابهائی درجغرافی تألیف کرده‌اند. مسعودی تا آخرین نقطهٔ هند رفته و آنچه دیده وشنیده درکتاب خود آورده است . این دانشمندان همه در قرن چهارم هجری میزیستند و تألیفات آنان بچاپ رسیده منتشرشده است . فقط نقشه های کتب مذکور ازبین رفته تنها نامشان مانده وگاه هم بآن نقشه‌ها اشاره‌ای شده است .

تامدتی تألیفات جغرافیائی اسلام درهمین حدود ماند تا آنکه دانشمندان اسلام درصدد تألیف کتابهای تاریخی بر آمدند ودرهمان اوقات کتابهائی نیز درعلم جغرافی تألیف کردند واین دفعه تألیفات جغرافیائی آنان بطورقاموس (انسیکلوپدی) وبترتیب حروف تهجی بود، مشهورترین این تألیفات معجم البلدان یاقوت حموی متوفی بسال ٦٢٦ میباشد که شرح و وصف شهرها ـ کوه ها ـ دره ها ـ ده‌ها ـ محال ها ـ دریا ها ـ رودها ـ نهرها ـ بت‌ها ونیز شرح حال رجال ومردمیکه در آن نقاط میزیسته‌اند در کتاب مذکور مندرج میباشد ودرواقع کتاب یاقوت یك قاموس تاریخی وادبی و جغرافیائی است . ابوالفداء فرمانروای حماة نیز کتابی بنام تقویم البلدان در علم جغرافی تألیف کرده است وغیر از اوهم دیگران کتابهای دیگری درجغرافیا تألیف کرده‌اند. بعلاوه عده‌ای ازاعراب بجهانگردی مشغول شدند واز آنراه بجغرافی خدمت کردندوتفصیل تمام این مطالب در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه خواهد آمد و در اینجا باشاره اکتفا میشود .

*

ادبیات زمان جاهلیت

خطابه بعد از اسلام

خطابه وشعر از ادبیات دورهٔ جاهلیت بوده‌است ودر اسلام رونق وپیشرفت زیادی پیدا کرد. اماخطابه دراسلام بیش‌از شعر ترقی کرد، چه‌که مسلمانان درفتح ها وجنگها بیشتر بخطابه احتیاج داشته اند، عربهای امروزنیز بشدت درتحت‌تأثیر شعروخطابه درمیآیند وعلت‌اینکه شعرازخطابه عقب ترمانده‌یکی آنکه درقرآن ازشعروشاعران بدگوئی شده ولی ازخطابه‌انتقادی نشده است. همانطور که در زمان جاهلیت شعر بر خطابه مقدم بود و مردم آنروز بوسیلهٔ شعرمآثرخود را ضبط میکردند ومقام خویش را بالا میبردند و دشمنان خود را بیم میدادند ودلیران خویش‌راتشجیع میکردند. دراسلام بوسیلهٔ خطابه آن‌مقاصد انجام می‌یافت و مسلمانان باخطابه تهییج شده دشمنان خود را مرعوب میساختند. فرق‌خطابه‌اسلام‌وجاهلیت آن‌شد که‌رونق‌وبلاغت‌خطابه‌های‌اسلامی بیش ازخطابه های جاهلیت بود، چه‌که مسلمانان خطابه های خود را ازآیات قرآن اقتباس میکردند، واگرچه قرآن دراشعاراسلامی نیزهمان اثر را داشته اما اثرآیات قرآنی درخطابه زیادتربوده‌است. زیرا میدان خطابه ازنظرتأثیردرشنونده وسیعتراست. خطیبان‌اسلام غالباًخطابه‌های خود را باآیات قرآن‌تزیین میکردند، ازآیات‌قرآن‌گواه میآوردند، بآن مثل میزدند، بآن اشاره میکردند وگاه هم تمام خطبه آنان ازقرآن بود. مثلا موقعی‌که مصعب بن زبیربعراق آمدبرای تشویق مردم به‌پیروی‌ازبرادرش عبدالله‌بالای منبررفته‌گفت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم طسم تلك آیات‌الکتاب‌المبین‌نتلوا علیك من نباء موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون‌ان‌فرعون علافی‌الارض‌وجعل‌اهلهاشیعایستضعف‌طائفةمنهم

یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه کان من المفسدین ـ آنگاه بادست بطرف شام اشاره کرده گفت :

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ـ سپس بطرف حجاز بادست اشاره کرده گفت ـ ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما مما کانوا یحذرون ودرپایان بادست بطرف عراق اشاره نمود .

ترجمهٔ آیات مبارکه :

«اینها آیه هائی از کتاب مبین (قرآن) است . فرعون در زمین پیشرفت نمود ومردم را دسته‌دسته ساخت . گروهی از آنان را ناتوان کرد ، کودکانشان را سربرید زنانشان‌را به رنج‌ودرد دچارنمود. اینك میخواهیم برناتوانان منت بگذاریم و آنانرا پیشوا سازیم وآنهارا وارث قراردهیم وزمین‌را بدست آنان بسپاریم وبفرعون وهامان وسپاهیانش از آنچه‌که بیم داشتند چیزهائی نشان بدهیم» .

نیروی خطابه دراسلام بیش ازپیش شد واثر آن در برانگیختن اعراب بجنگ و پیروزی زیادتر از روزهای پیش از اسلام گشت . از آنرو غرور ملی عرب با خطابه افزایش‌یافت وهمت مردانگی آن‌فزونی گرفت وبدان جهات ذوق آنان دربلاغت‌تقویت شد وپس ازدیدن شهرهای تازه وزبانهای تازه قریحه خطابه سرائی آنها قویتر گشت وبلاغت آنان درخطابه بجائی رسید که کمترملتی پیش ازآنها بآن درجه رسیده بود. حتی عربها از حیث خطابه های مؤثر و بلیغ از یونان و روم هم جلوتر افتادند . البته روم ویونان خطابه سرایانی مانند دیموستن ـ اشنیس ـ هیبریدیس (یونانی) وسیسرون ژولی سزار ـ سالوستس ولوکیرس (رومی) داشتند ونمیتوان درتأثیرخطابه های آنان وبلاغت خطبه هایشان تردیدکرد .

اما خطابه‌ها وخطیبان عرب کمتر از آنها نبودند بخصوص که شمارهٔ خطیبان عرب بیشتر وشمارهٔ خطابه‌های آنان زیادتر وبلاغت خطبه‌های آنان عالی‌تر ازرومیان ویونانیان بوده‌است ، درصورتی که‌ازحیث زبان واخلاق وآداب ورسوم‌اختلاف زیادی میان عربها ورومیان ویونانیان وجود دارد .

مثلا تمام خطبه های دیموستن خطیب نامی یونان را بیش از شصت ویك خطابه

ذکر نکرده‌اند ، درصورتیکه نصف آن‌هم ازخود دیمستون نیست . اما (حضرت امیر) علی(ع) صدها خطابه القاء فرموده‌است ودرصدر اسلام‌نه تنها خلفاء وامراء وسرداران بلکه عابدان وزهدان خطابه سرائی‌میدانستند وخطیب بودندواین هم‌ازملتی‌مثل‌عرب شگفت نیست چه‌که اعراب مردم احساساتی وشاعرمشرب هستند وخطبه های بلیغ درآنان اثرکلی دارد وچه بساکه یك خطبه آنانرا برخیزانده ویك خطبه آنهارا فرو نشانده است ویکی از عوامل مؤثر پیشرفت اسلام نیز همین خطابه سرائی مسلمانان بوده است وغالباً فتح یك شهریایك قلعه بایك خطبه انجام می‌پذیرفت وسپاهیانی‌که مدتی‌پشت دروازهٔ شهری مانده بودند پس‌ازشنیدن خطابه پیشوای خودچنان‌به‌هیجان می‌آمدند که برای‌دفاع یاهجوم همه نوع‌جان بازی میکردند . درضمن مطالعه تاریخ فتوحات دلایل بسیاری برنیروی خطابه و تأثیر آن مشاهده میشود که شرح همهٔ آن دراینجا مورد ندارد .

چه بسا ازسرداران‌اسلام‌که خطابه‌سرائی‌ونیروی سخنوری آنان سبب پیشرفت کارشان شده آنها را بالاآورده است .

حجاج‌بن‌یوسف‌که ازطبقات پست بوده بواسطهٔ خطابه‌سرائی‌وقوهٔ بیان برجاه ومقام خویش‌افزوده‌است، درزمان عبدالملك مردم عراق‌بروی شورش کردند وهمینکه خلیفه از ادارهٔ عراق عاجز ماند حجاج را بعراق فرستاد ، حجاج تا بکوفه رسید باسروروی بسته ،کمان‌وتیربدوش‌گرفت وانگشت ابهام‌برلبان‌گذارده ازمنبربالارفت. عراقیان او را ناچیز شمردند و خواستند او را سنگباران کنند ، همانطور که سایر والیان را تحقیر میکردند ، اما حجاج‌اعتنائی‌بآنان نکرده روی خودراگشود وشروع بخطابه سرائی نموده‌گفت :

انا ابن جلا وطلاع الثنایا متی اضع العمامة تعرفونی

« من پسر مردی بزرگ هستم .کسی‌که بکارهای بزرگ دست زده و همینکه عمامه را بردارم مرا میشناسید» تا آنکه بدینجا رسید .

« من سنگینی بدی را تحمل نمیکنم بلکه آنرا پاداش میدهم ، بخدا سوگند می‌بینم‌سرهامانند خوشه های گندم رسیده وهنگام‌درو آن سر آمده ، بچشم‌خود ریشها

و عمامه‌های خون آلود را مشاهده میکنم . »

«موقع سختی رسیده آگاه باشید که شبان سرسختی درپی شما میآید . »

«هان ایمردم امیرمؤمنان عبدالملک بن مروان تیرهای خودرا ازترکش بیرون کشیده آزمود ومرا ازهمه سخت تر دید و برای شما فرستاد، شمامردمان منافق، خلاف کار، فاسد ، آشوب طلبی هستید . مدتهاست که در آن راه ها قدم برمیدارید ، بخدا سوگند پوست شما را مانند پوست درخت میکنم ومانند سنگ شما را میکوبم و درهم میشکنم وخردمیسازم همانطور که شترهای نافرمان را میزنند شمارا میزنم ، بخدا سوگند بوعدهٔ خود وفا میکنم و آنچه را بگویم خواهم کرد ..»

همینکه ازخطبه فارغ شد ترسش در دلها جای گرفت و آنچه خواست بر سر مردم عراق آورد چنانکه داستان بیدادگری او بنام است ، با اینهمه هر گاه که پس از آن منبر میرفت و باقوت بیانی که داشت نیکی های خود و بدی های مردم عراق و گذشت واغماض خویش راشرح میداد شنونده می پنداشت که اهل عراق بوی ستم کرده اند و او راست میگوید .

این بود که خلفاء وامراء از خطیبان مانند شاعران ملاحظه داشتند چه میدانستند گفتهٔ آنان درمردم احساساتی (عرب) تأثیر زیاد دارد .

تأثیر خطبه درجنگ ها ، پیروزی ها ، خاموش ساختن شورش ها ، جمع آوری دسته ها وپراکندن جمعیت ها بقدری مهم بوده که شخص را دچار تعجب میسازد .

نخستین شورشیکه دراسلام پدید آمد پس ازوفات حضرت رسول (ص) بود که مردم مدینه از شنیدن آن به هیجان آمدند وصحابه کاررا زار دیدند ابوبکر که این پیش آمدرا مشاهده کرد میان مردم برخاسته چنین خطبه خواند :

«ای مردم اگر محمد(ص) درگذشت خدا زنده وجاویداست (محمد (ص) مانند سایر پیغمبران پیغمبری بیش نبود اگر او بمیرد یا کشته شود نباید بعقب بازگردید از آیات قرآن) میدانید که تجربیات من ازهمهٔ شما بیشتر است . پس ازفرمانروای خود پیروی کنید ، من ضمانت میدهم که اگر کاررا سرانجام دهم برکنار میروم» .

وهمین کلمات کوتاه پرمعنی کافی بود که آن شورش بزرگ را بخواباند.

همینقسم خطبه ابو بکر در سقیفه بنی ساعده (موقع تعیین خلیفه) تأثیر زیادی داشت خلفای راشدین همه خطیب و خطبه سرا بودند و بدون تردید فصیح ترین و خطیب ترین همهٔ آنها (حضرت) علی بن ابی طالب (ع) است و کتاب نهج البلاغه علی (ع) که اکنون میان ما موجود است بزرگترین گواه این مدعاست و اگرچه در انتساب تمام آن گفته ها بحضرت علی (ع) تردید و اختلاف میباشد اما قطعاً غالب آن اقوال از آن جناب میباشد و چنانکه ملاحظه میشود مطالب علمی، ادبی، دینی، رزمی و غیره (مفاخره و مانند آن) در آن خطبه ها دیده میشود.

پس از خلفای راشدین عدهٔ دیگر از خلفاء نیز خطیب و ناطق بودند گرچه در سخنوری و بلاغت تفاوت داشتند، اما همین که رفته رفته فتوحات و جنگجوئی پایان یافت و خلفاء بعیاشی و بزم آرائی پرداختند قوهٔ بیان و حماسه سرائی آنان ضعیف گشت و از آن بیانات مردانه و رزم جوئی بشکایت و وعظ و نصیحت پرداختند. خلاصه اینکه پس از ضعف و فساد دولت های عرب در مشرق خطابه سرائی آنان از بین رفت، برعکس خلفای بنی امیه در غرب (اندلس) که تازه نفس بودند خطبه و خطابه را رونق دادند و خطیبان را مانند شاعران مقرب درگاه ساختند ولی آنها هم خطابه را برای حماسه و سلحشوری و امثال آن بکار نمیبردند، چه بواسطهٔ زندگانی آسوده شهر نشینی آن- جوش و حرارت اولیه بدوی را از دست داده بودند. فقط موقعی که خلیفه تازه بتخت مینشست یا مسافر محترمی از سفر میآمد و یا بر دشمنی پیروز میشدند خطیبان برای مبارکباد پیش میآمدند و بمنظور بزرگ ساختن آنان و یا استحکام مبانی خلافت خطبه هائی میسرودند

امیران و سرداران نیز خطبه میخواندند و پیش از حمله بدشمن بخطابه سرائی می پرداختند و سپاهیان را باستقامت در مقابل دشمن تشویق مینمودند و چه بسا که خطبهٔ آنان عامل مؤثر پیروزی میشد مانند خطبهٔ خالد بن ولید در جنگ یرموك و خطابهٔ مغیره در واقعهٔ قادسیه و خطبهٔ خلید بن منذر در جنگ فارس و خطبهٔ طارق بن زیاد در فتح اندلس که شمارهٔ آن خطابه ها بسیار است و مجلداتی برای درج آن لازم میباشد

همینطور قبایل مختلف خطبای متعدد داشتند که مانند ایام جاهلیت در مواقع لازم خطبه میخواندند، غالباً هیئت های مخصوصی از مدینه و بغداد و دمشق و سایر شهرهای بزرگ اسلام برای مبارکباد خلیفه یا برای دادخواهی یا برای کمك خواستن

وامثال آن به پایتخت میآمدند ویك یاچند نفر آنان بخطابه‌سرائی می‌پرداختندوجوانان تازه کار که میخواستند خطابه‌سرائی ونامه‌نگاری بیاموزند بااشتیاق تمام در آن‌مجالس حاضرمیشدند تا ازاسلوب خطابه آنان استفاده واقتباس کنند .

عربها بلاغت درنامه‌نگاری رامانندبلاغت‌درخطابه مهم میشمردندوخلفای‌اسلام بخصوص‌درصدراسلام‌همینکه با امیری یا بزرگی‌مکاتبه‌میکردند سعی مینمودند که مکاتبات آنان به منتهی درجه بلیغ ورساباشد ونامه را طوری‌مینوشتندکه مانندخطبهٔ بالای‌منبربود (شرح‌لازم دراین‌مورد گفته‌شده است) .

شعر بعد از اسلام

پس از ظهور اسلام عربها از اسلوب فصیح قرآن (مجید) و پیدایش مقام نبوت و وحی (الهی) به هیجان و ذوق در آمدند و تمام هم خود را بانتشار دین اسلام و فتح ممالك مبذول داشتند از آنرو قریحهٔ شاعرانهٔ آنها بقریحهٔ خطابه سرائی تبدیل یافت ، چه برای برانگیختن مردم بجهاد و تحریك احساسات و تشویق و ترغیب نفوس به بندگی خدا خطابه از شعر مؤثرتر بود و درنتیجه از آغاز پیدایش اسلام تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شعر وشاعری آنقدرها درمیان مسلمانان پیش نرفت ولی همینکه امویان بخلافت رسیدند برای مبارزه بامخالفان و رقیبان (ازخاندان پیغمبر ص) بوسایل تازه‌ای دست زدند چنانکه گفته‌شد عامل مؤثر پیشرفت آنان بذل و بخشش و تطمیع مردم بود وعلاوه بر آن ازشعروشاعری نیز استفاده کردند . چه که شاعری نیزمیان احزاب وجماعات مؤثرواقع میشد، بدان جهت خلفای بنی‌امیه شاعران راگرامی میداشتند تا باشعر آنان مردم را بخود جلب کنند و یاازشرزبان شاعران آسوده بمانند و باصطلاح خودشان با صله وجایزه زبان شاعررا قطع میکردند .

خلفای بنی‌امیه نه‌فقط شاعران راگرامی میداشتند بلکه خود هم شعر حفظ میکردند و بفرزندان خود شعرمیآموختند و از آنان میخواستند که شعرحفظ کنند . بعلاوه صله‌ها وجایزه‌های بزرگ بشاعران میدادند وحتی در زمان عمرهم مرسوم بوده که بجوانان شعر بیاموزند(چنانکه گذشت) ولی البته در زمان بنی‌امیه بیش ازهروقت بشعروشاعری اهمیت میدادند ، معاویه مؤسس دولت اموی چنین میگوید :

«شعررا بالاترین وظیفه وهدف اخلاقی وادبی خود قراردهید»

معاویه شاعران را محبت میکرد اگرچه او را هجومیکردند ، خلفای دیگر بنی‌امیه نیزمانند او نسبت بشاعران مهربان بودند . حتی‌حجاج که از والیان ستمگر بنی امیه بود نسبت بشاعران‌احترام مخصوصی مبذول میداشت ، ازحالات‌واشعار آنان تحقیق میکرد و برترین آنان راگرامی‌تر میداشت واگر تحقیقات شفاهی او بجائی نمیرسید ازدانشمندان‌معاصر کتباً تحقیق میکرد تا بهترین‌شعروبالاترین‌شاعررابخوبی بشناسد ، چنانکه وی (حجاج) دراین باب باقتبة بن‌مسلم مکاتباتی داردواگرشاعران نزد آنها نمیآمدنددنبال آنان میفرستادند وباپول‌وانعام وبخشش آنها راجلب‌میکردند عبدالملك بن‌مروان بیش از سایر خلفای بنی‌امیه بشعر و شاعری علاقه‌مند بود ودر زمان خلافت وی مردم دسته دسته‌دورهم جمع شده از شعروشاعری سخن‌میگفتند .

شاید اینطور تصورشودکه چون دولت بنی امیه یك دولت عرب خالص بوده وعربهای بدوی طبعاً بشعروشاعری علاقه‌مند هستند لـذا خلفای بنی‌امیه بدان جهت دنبال شعروشاعری‌برمیخاستند وبشاعران محبت میکردند . اما علت عمدهٔ‌توجه آنان بشعروشاعری ازروی خلوص نیت وعلاقهٔ بادبیات نبوده بلکـه هدف عمدهٔ بنی امیه ازاحترام شاعران همانا مبارزه با مخالفان ورقیبان ـ اهل بیت پیغمبر (ص) بوده چه بخوبی میدانستند که مردم خلافت را حق اهل بیت میدانند وآنانرا غاصب‌میشمارند بقسمی که شاعران زمان بنی‌امیه با وجود بهره‌مندی ازبذل‌وبخشش امویان غالباً آن حقایق راآشکارا میگفتند ودرهرحال اگرهم علاقه‌مندی طبیعی بنی‌امیه‌درآنموضوع مدخلیت داشته آن علاقه‌مندی عامل‌مؤثرکلی نبوده بلکه روی اغراض‌سیاسی‌شاعران را مقرب میساختند .

باری‌چنانکه گفته‌شد بسیاری ازشاعران باآنکه از بنی امیه پول میگرفتنددر طرفداری ازاهل بیت‌پیغمبر (ص) هم پایدارمیماندند . مثلا فرزدق پول ومال بسیاری ازبنی‌امیه میگرفت ودرباطن طرفداربنی‌هاشم بود وبنی‌امیه هـم این را میدانستند ، موقعی همین فرزدق مطالبی برضد بنی‌امیه گفت ومروان بن‌حکم‌والی‌معاویه‌درمدینه درصدد مجازات وتنبیه فرزدق‌برآمد . فرزدق که آنرا دانست ازمدینه‌به‌بصره گریخت مردم بمروان گفتند بدکردی که چنین‌کردی زیرا ناموس وشرافت خود را بـدست

شاعر مضرسپردی ـ مروان گفتهٔ مردم را پسندیده توشهٔ راه وصد دینار زر برای فرزدق فرستاد تا ازهجواورهائی یابد با این همه مهربانی موقعی که هشام بن عبدالملك خلیفه اموی مناسك حج بجا میآورد حضرت علی بن الحسین (امام زین العابدین ع) رادرطواف دید واورا ناشناس گرفته هویتش را جویاشد فرزدق که آنجا حضورداشت فوراً قصیده‌ای درمدح اهل بیت سرود که بسیارمشهوراست ومطلع آن این شعراست .

هذاالذی تعرف البطحاء وطأته ـ والبیت یعرفه والحل والحرم

ترجمه :

«کسی را که توناشناس گرفته‌ای سراسرمردم حجاز اورا میشناسند» .

«خانه خدا ومردمی که در احرام هستند و مردمی که دراحرام نیستند او را می شناسند» .

یکی ازدلایل دیگر براستفادهٔ سیاسی خلفای بنی امیه از شعر و شاعری آنکه عمربن عبدالعزیز ازرویهٔ پیشینان خود عدول کرد وچون مردپرهیزکار پاکدامنی بود ومیخواست مانند خلفای راشدین رفتارکند از شعروشاعری چشم پوشیدواعلام داشت که نه شاعرمیپذیرد ونه شعرگوش میدهد،اما چنانکه میدانیم دیری نپائید وکسانی که پس ازاو آمدند مانند پیشینان خود شاعران را مقرب ساخته زبانشان را با پول وجایزه قطع کردند .

شعرو بنی عباس

پس ازبنی امیه عباسیان بخلافت رسیدند . منصور برعکس خلفای اموی ازگرامی داشتن شاعرانی که بجایزه گرفتن ازخلفاء وملازمت درگاه آنان خوگرفته بودند مانند سابق بدرگاه منصور عباسی رو آوردند ولی منصور آنان را بآسانی نمیپذیرفت وهرچه حاجب منصور برای شاعران اجازهٔ ورود میخواست خواهش آنها را رد میکرد وهمین که توشه وخرجی شاعران پایان می‌یافت ومدتی درانتظاربسرمیبردند آنان را بارمیداد و ازآنها میخواست که اورا مدح نگویند ، سپس جایزهٔ مختصری بشاعران داده مرخصشان میکرد.درنتیجه این رفتارشاعران ازاورنجیدند وبعلویان متوجه شدند ورفته رفته کار محمدبن عبدالله علوی درمدینه بالاگرفت وشاعران در مدح او شعرها گفتند . منصور ناگاه باشتباه خود

پی بردودرمغلوب‌ساختن رقیب خود محمدرنج بسیار برد. جانشینان‌منصوراز این‌پیش آمدپند گرفتندوشاعران‌رامقرب‌درگاه‌ساخته گرامی‌داشتندو آنها هم برای خوش آیند خلفای عباسی به هجوخاندان علوی پرداختند . هرون بیش از سایرخلفای عباسی به هجوعلویان‌علاقه‌مندبود ومروان‌بن‌ابی حفصه‌فقط‌باهجو اهل بیت‌خود رانزدهرون مقرب‌ساخت،وزیران عباسی مانند خلفای عباسی شاعران را عزیز ومکرم میداشتند جعفر برمکی وزیر هرون شاعران‌را زوارلقب داد وپیش ازوی شاعر راسائل (گدا) میخواندند .هرون بیش‌ازتمام‌خلفای عباسی بشاعران محبت میکردوحتی‌ازهجو آنان چشم‌می‌پوشاند.موقعی‌ابراهیم بن مهدی عباسی نزد مأمون آمده گفت: دعبل خزاعی مراهجو کرده،مأمون گفت : این‌شاعرمراهم هجو کرده ، توهم مثل‌من اورا به بخش سپس این‌اشعار راکه دعبل درهجومأمون گفته‌بود خود مأمون برای ابراهیم‌خواند .

ترجمه شعرها :

«آیا مأمون مرانادیده می‌انگارد. مگر یادش رفته‌که دیروزسر برادرش‌بالای نیزه‌رفت ».

«مأمون بداند که قوم‌من برادر او را کشتند واورا بخلافت رساندند »

«قوم من مأمون را از پستی برآورده نام نیك دادند و بلند مرتبه ساختند ».

ابراهیم که‌این اشعار راشنیدگفت: « ای امیرالمؤمنین خداحلمت را بیفزاید».

در بارگاه مهدی وهرون ومأمون شاعران بسیار گرد آمدند وکسانی مانند بشار بن‌برد عقیلی وابو نواس وابوالعتاهیه از میان آنان برخاستند .

شعر و دولت های عرب

همانطورکه گفتیم شعر از علوم عرب بود و همینکه عربها ضعیف شدند و کار بدست ترکها افتاد شعر وشاعری نیز بی رونق شد تا آنکه دولت بنی حمدان (در شام)پدید آمد وچون اینان عرب خالص بودند مجدد بشعر و شاعری اهمیت دادند تا آنجا که بقرار مذکور شاعرانی که ببارگاه‌سیف‌الدوله(از ملوك آل حمدان) روی‌آوردند از هرحیث بیشتر وبهتر ازشاعران در بارهای دیگر بوده‌اند، بعلاوه‌خودسیف‌الدوله

شاعر و ادیب بود و باهل سخن احترام میگذارد .

ابوفراس ـ متنبی ـ سری ـ رفاء ـ نامی ـ ببغاء ـ واواء ، وغیره ازشعرای مشهور دربار این پادشاه میباشند .

پس از انقراض دولت آل حمدان مجدد شعر وشاعری در شرق بی‌رونق شد ودرممالك غرب(اندلس) رو بترقی گذاشت. خلفای اندلس بشعروشاعری توجه خاصی داشتند، در زمان آنان شاعران مهمی در اندلس ظهور کردند .

دولتهای دیگر اسلامی که عرب نبودندکم وبیش بشعر وشاعرتوجه داشتنداما این توجه آنان (بیشتر) یکنوع تقلید ازپیشینیان بود ، چه خود آنان(پادشاهان غیر عرب)از شعر و شاعری چیزی نمیدانستند . از مطالب خنده آور مربوط باین موضوع یکی آنکه دسته‌ای ازشاعران ببارگاه یوسف بن تاشفین رو آوردند،وی ازپادشاهان بربر بود و در قسمتی از افریقای شمالی حکومت داشت و البته شعر و شاعری را درك نمیکرد .

اما شاعران برای گرفتن جایزه قصیده‌های بلیغی در مدح وی سرودند وتوسط معتمد بن عبادتقدیم کردند . معتمدبن عباد تمام قصیده‌ها را برای پادشاه خواندودر پایان پرسید آیا امیر مسلمانان فهمیدکه اینها چه گفتند؟ پادشاه بربربسادگی تمام جواب دادکه ندانستم چه گفتند ، اما میدانم که پول میخواهند .

وهمینکه معتمد از پیش یوسف رفت نامه‌ای در مدح اوفرستاد و در ضمن نامه این دوبیت رانوشت :

ترجمهٔ دوبیت .

همینکه از شما جدا شدیم چشمان ما از گریه خشك نشد و وقتی با شما بودیم شب‌ما مانند روز سپید بود واکنون که ازشما دورهستیم روزما مانندشب‌سیاه است » .

دبیر پادشاه که آن نامه و اشعار را خواند شاه بربربسری تکان داده گفت : گمان میکنم از ما کنیزان سفید وسیاه میخواهند .

دبیرجسارت نموده معنای واقعی اشعاررا عرضه داشت، آنموقع ذوق ادبی پادشاه

بربر تحریك شده بدبیر گفت : «در پاسخ معتمد بنویس که آری از فراق توسر من درد میکند ! »

جمع آوری شعر و راویان شعر

همینکه مسلمانان بتفسیر قرآن پرداختند محتاج بفهم معانی الفاظ گشتند وطبعاً بجمع آوری اشعار مشغول شدند و آنرا از راویان شعر فرا گرفتند واین کار ازقرن اول هجرت شروع شد. مردم عراق بیش از دیگران باین کار مشغول بودند واهالی بصره و کوفه که نزدیکتر بدیار عرب بودند از سایر مردم عراق بیشتر شعر جمع کردند و کوفیان از از بصریان در این قسمت جلو افتادند ، نخستین کسیکه اشعار عرب واخبار مربوط بآنرا جمع آوری کرد حماد راویهٔ دیلمی کوفی متوفی بسال۱۵۵ هجری میباشد. پس از اوخلف بن حیان احمر فرغانی بنده (مولی) ابی برده وابی عمرو بن علاء و ابو - عبیده واصمعی ودیگران بآن کار مبادرت نمودند وچنانکه در قسمت ادبیات اشاره شد بیشتر اینان مردمان ادیب وسخنور بوده‌اند .

در نتیجهٔ اقدامات اینان هزاران قصیده وشعر جاهلیت بدست آمد بقسمی که در هیچ ملتی چنان مجموعه‌ای وجود نداشته است. اما پاره‌ای ازاین اشخاص بمناسباتی اشعاری جعل کرده جزء اشعار جاهلیت جامیزدند ولی شمارهٔ آن اشعار جعلی زیاد نیست. مثلا خلف احمر میگوید: «من در طلب شعر بکوفه آمدم وچون مردم کوفه از مساعدت من دریغ نمودند اشعارساختگی بآنان تحویل میدادم واشعار درست از آنان میگرفتم وهمینکه بیمار شدم بآنان یاد آوری نمودم که این شعرها از خودم بوده ولی آنان نپذیرفتند وشعرهای من جزء شعرهای عرب در آمد».

ابوعمر بن علاء میگوید : من فقط یك شعر از خود ساختم وجزء اشعار عرب جازدم وآن شعر این است: که در جزء اشعار اعشی در آوردم :

«وانکرتنی وما کان الذی نکرت من الحوادث الاالشیب والصلعا»

ترجمه :

«مرا ناشناس گرفت و آنچه ناشناس گرفت از پیری وریختن موی سر بود».

حماد راویه نیز چنان کرد، اما عربها بزودی خوب وبدرا بواسطهٔ تحقیق در

سلسلهٔ روایات شعر تشخیص دادند و مانند حدیث درست و نادرست آنرا درک کردند.

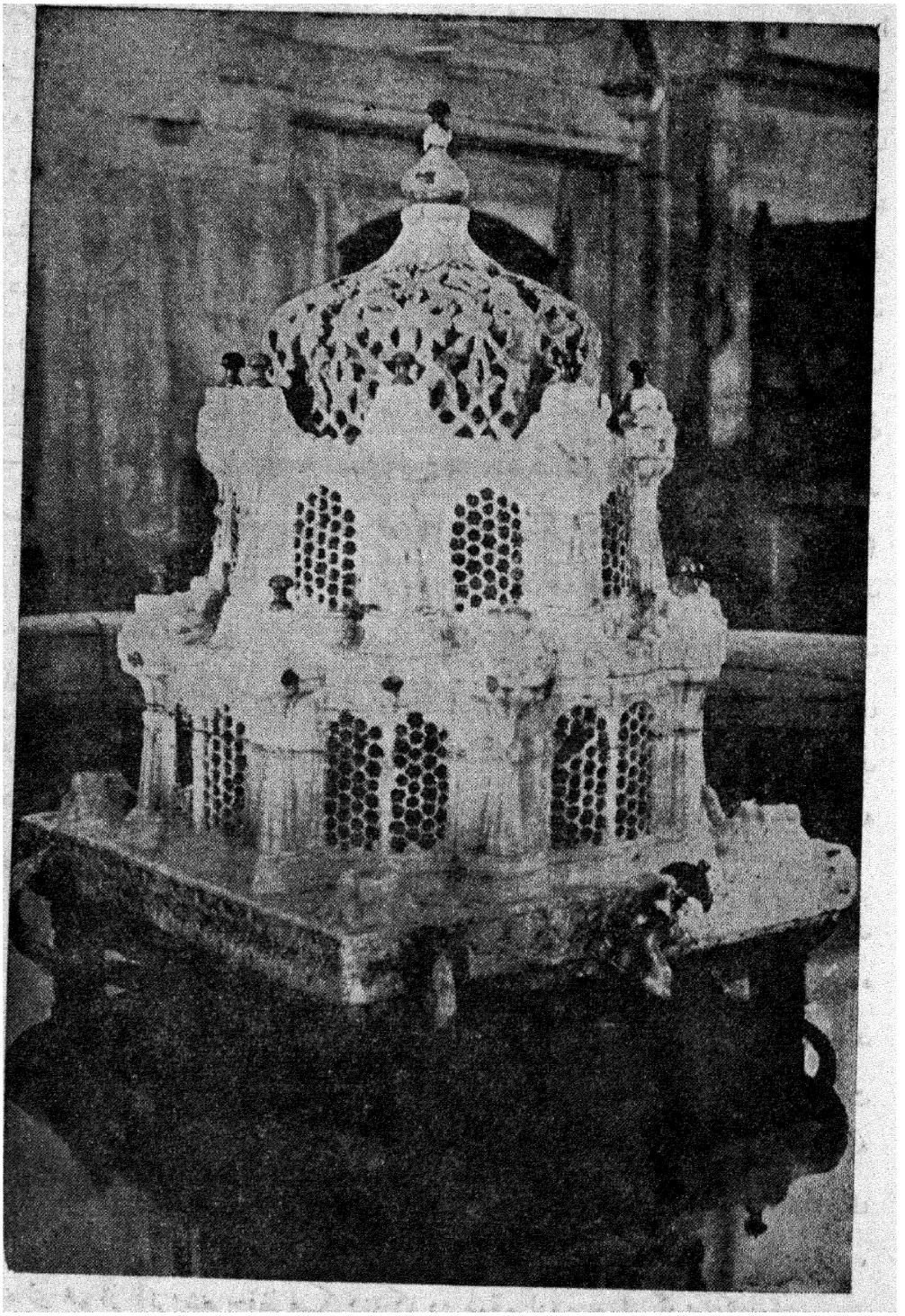

ت ـ فواره حوض مسجد سبز

یکی ازعادات عرب درحفظ شعراین بوده که اززمان جاهلیت مردی ملازم شعرای نامی میشد واشعاراورا برای دیگران درحضور شاعران میخواند ویا شعردیگران را برای شاعرمیسرائید و کسانی که داوطلب شاعری بودند باین خدمت مشغول میشدند ومثل شاگرد درملازمت استاد میماندند تا از اوشعروشاعری بیاموزند وچون در آن روزها خواندن ونوشتن نمیدانستنداشعارشعراء زبان بزبان توسط همان ملازمان نقل میشد . مثلاکثیرعزه راوی وملازم جمل بثینه خود ملازمت هدبةبن خشرم را داشت وهدبة راوی حطیئه وحطیئه راوی اشعارزهیر وپسرش بوده است . درزمان جاهلیت و در اوایل اسلام هر شاعری یك راوی وشاگرد مخصوصی داشت که فقط اشعار آن شاعر را روایت میکرد و از او دفاع مینمود و استاد خودرا برتراز دیگران معرفی میکرد. اماهمینکه عربها بجمع آوری اشعار نیازمند شدند، راویان متعدد گشتند وهر دسته‌ای برای منظوربخصوصی اشعارمعینی را جمع میکردند. مثلانحویان برای تنظیم قواعد نحوی اشعارمخصوصی راجمع کردند وشاعران اشعاری را جمع آوری میکردند که کلمات عجیب وغریب در آن بود ، وتاریخ نویسان اشعاری میخواستند که در آن شاهد مثالی بود ، وحتی پاره‌ای از آنان اشعاردیوانگان وراهزنان ویهودیان وشعرهای کوتاه (ارجوزه) عرب را جمع مینمودند. اما اینان جزء راویان شعربشمار نمیآمدند و دستهٔ دیگر از راویان تمام انواع اشعار را جمع آوری میکردند واینان بنام راویه معروف بودند. مانند حماد وخلف وغیره .

عربها چنانکه گفتیم ازنوشتن مطالب (چه شعروچه غیر آن) خوششان نمیآمد وازآنرو همه چیزرا حفظ میکردند ودر نتیجه حافظهٔ آنان بسیار قوی بود ، علاوه برحفظ تمام قرآن واحادیث ، اشعارزیادی ازبرمیکردند تاآنجاکه یکنفر بیست وچند هزارقصیده باذکر سلسلهٔ سند ومعانی مشکل آن ازحفظ داشت . شاعران برای تقویت ملکهٔ شاعری اشعار زیادی از گذشتگان حفظ داشتند و معتقد بودند هرشاعری که اشعار شعرای نامی را حفظ کند میتواند مانند آنان شعربسراید وچون خلفا وامرای دولت اموی واوایل عباسی به تحقیق حال شعرای عرب واشعار آنان علاقه‌مند بودند ، عده ای هم از آنروشعرحفظ میکردندکه در موقع لزوم جواب گوئی کنند .

طبقات شاعران

عربها طبعاً شاعرپیشه هستند اما احساسات وافکار شاعرانهٔ آنها بمقتضیات زمان ومکان فرق‌میکرده است، مثلاشاعر بدوی درصحراء شتر خودرا میچرانید ودراطراف خود جزریگ زار وشن‌زارچیزی نمیدید وهمینکه ازسوزش آفتاب ویا تاریکی شب بستوه می‌آمد بچادری پناه میبرد که ازپشم‌موبافته شده بود. هم‌نشین اوشترواسب وخوراکش‌شیروخرما وهم‌بسترش شمشیر ونیزه بود ، پیوسته ازدشمن بیم داشت‌که ناگاه بروی بتازدیاجانوری‌که اورا آزار برساند . واگر بادوست خود قرار و مداری میگذارد محل ملاقات آنان دره یا تپه یابیشه بوده‌است . خدایان خودرا ازسنگ وچوب وخرما میساخت وهمینکه گرسنه میشد خدای خرمائی خود را میخورد ، اما شاعر شهرنشین در باغهای باصفا و کاخهای عالی اقامت داشت . جامهٔ حریرمی‌پوشید وبربالش‌های ابریشم تکیه میزد باخلفاء ووزراء وامراء معاشرت داشت، ازانواع‌تجمل‌وخوشگذرانی وعیش‌ونوش بهره میبرد. البته‌طرزفکراین‌شاعرباآن شاعرتفاوت داشت ازآنرو شعرهای دورهٔ جاهلیت خشن ومتین درمیآمد وکنایه ومجازکمترداشت .

همینکه قرآن(نازل) شد ومردم‌قرآن‌وحدیث حفظ کردند وبجمع آوری‌اشعار وامثال ومسائل ادبی پرداختند ونیك و بدکلمات را دریافتند ذوق آنان تلطیف شد وطبع آنان عالی‌گشت، طبعاً بلاغت وفصاحت آنان‌کامل شد وتصورات وافکار آنان درشعروخطابه ترقی‌کرد ونظم ونثر آنها عالی‌تروروشن ترازگذشته‌گشت وازایرانیان طول و تفصیل در شعر و نثر را فراگرفتند و ازآنرو شاعران دورهٔ اسلامی باذوق‌تر وفصیح ترازشاعران جاهلیت شدند . مثلااشعار حسان بن‌ثابت ـ عمروبن ابی‌ربیعه‌ـ حطیئه ـ جریر ـ فرزدق ـ نصیب ـ ذی‌الرمة ـ احوص از نظر بلاغت و ذوق وتفنن درتعبیرازاشعارنابغه‌وعنتره وابن کلثوم وزهیروعلقمه وطرفه عالی‌ترمیباشد، همانطور که‌خطابهٔ خطیبان اسلامی‌ازخطبه های خطیبان دورهٔ جاهلیت فصیح ترومؤثرتراست.

اینك طبقات شعرای عرب را میشماریم که ازاینقراراست .

۱ ـ شعرای جاهلیت

۲ـ شعرای مخضرمین ازظهور اسلام تا آخر بنی‌امیه .

۳ـ مولدین در زمان عباسیان .

٤ـ محدثین .

ولی نمیتوان حد فاصلی میان این چهارطبقه تعیین کرد ، چه بعضی ازشاعران جاهلیت در دورهٔ اسلام هم بودندوپاره‌ای ازشعرای مخضرم در دورهٔ مولدین هم حیات داشتند ودر هرحال ازنظرهمان تقسیم اجمالی میگوئیم .

الفـ شعرای دورهٔ جاهلیت کسانی هستندکه تمام عمرخود یاقسمت بیشتر آن را درایام جاهلیت گذرانده‌اند . ازممیزات اشعار این دوره آنکه سادگی و خشونت ازآن نمایان‌است که اگرمثلا دروصف کسی سخن گفته‌اند آنرا بشیر یـا آهو تشبیه میکنند ودر گفته‌های آنان تکلف ومبالغه وعبارت‌پردازی دیده نمیشود . مشهورترین این شاعران گویندگـان سبعه معلقه هستند .

ب ـ مخضرمین مانند شاعران دورهٔ جاهلیت ساده شعر گفته‌انـد ، اما مختصر نمونه‌ای‌ازتمدن دراشعار آنان دیده‌میشودوازاشعار جاهلیت بلیغ‌تراست، مشهورترین شعرای این دسته حسان‌بن‌ثابت ـ کعب بن‌زهیر ـ جریر ـ اخطل‌وفرزدق‌است .

پ ـ مولدین که با هرون ومأمون معاصر بودند و عصرطلائی دورهٔ عباسی را درك کرده‌اند واز انواع تفنن وتجمل وخوشگذرانی وعیش ونوش بهره‌مند شده‌اند. ازآنروطبع‌شاعرانهٔ آنها بسیارلطیف شده ودر نتیجهٔ معاشرت و آمیزش باطبقات عالی ذوق وسلیقه مخصوص بهم رساندند ودر وصف شراب وباغ وگل وکاخ وبزم ومانند آن‌شعرسرودند . شعرمولدین طبعاً از اشعار آن دوطبقهٔ دیگرلطیف‌تراست وتاحدی شهوت انگیز میباشد . مشهورترین این‌طبقه بشارعقیلی ـ ابو العتاهیه ـ ابونواس ـ ابوتمام وبحتری است .

ت ـ محدثین ایندسته ازشاعران پس‌ازانتشار وانتقال فلسفه وکلام وعلوم‌یونان پدید آمدند ودراشعارشان رنگ آمیزی فلسفی وجدلی ورموز حکمت دیده‌میشود ونمونهٔ آن اشعار متنبی ـ معری ـ شریف رضی ـ وصفی‌حلی‌است .

شعرای اسلام واشعار آنان

چون بازار شعر در قرن اول هجرت رواج داشت شاعران اسلامی درهمان تاریخ بیش‌ازشعرای دوران جاهلیت بودند با این همه چون بیشتر اسامی و اشعار آن شاعران مفقود شده شمارش تمام آنشاعران مقدورنیست ، همینقدرازپاره‌ای‌مطالب معلوم میشودکه عدهٔ آنان زیاد بوده است . مثلا ابن‌خلکان میگوید :

«هرون‌بن علی منجم بغدادی‌کتابی بنام بارع درشرح حال شعرای مولدین تألیف کرده و۱۶۱ شاعررا درآن کتاب نام برده که اولشان بشار عقیلی وآخرشان محمدبن عبدالملک بن صالح میباشد» . درصورتی‌که فاصلهٔ میان ایندو شاعربسیار کم است . بعلاوه مؤلف آن کتاب یادآورشده که‌فقط شرح‌حال برجسته‌ترین ونیکو-ترین‌شاعران راجمع آوری‌کرده است‌وازهمین میزان میتوان بشمارهٔ شعرای طبقات دیگر پی‌برد واین را نیزباید درنظرداشت‌که عدهٔ زیادی‌از شعرای اندلس جزء آن چهارطبقه منظورنشده‌اند .

همین قسم تعیین شماره اشعار شعرای عرب فعلا ازآن‌جهت امکان نداردکه نام وآثاربسیاری ازآنان بواسطهٔ جنگهای داخلی قرون وسطی ازمیان رفته است ، بنابراین فقط بگفته‌هاونوشته‌های‌کشف الظنون دراینمورد اکتفاء میشود . وی‌ششصد دیوان ازششصدشاعر درکتاب خودنام برده واسامی وکنیه‌ها والقاب وسال‌وفات آنها را نوشته‌است .

این‌شاعران ازعراق وشام وفارس وخراسان ومصرواندلس وغیره‌برخاسته‌اند وهرکدام دیوان اشعاری دارند که صفحات آن از دو هزار تا صد صفحه و یا کمتر میباشد . میزان برآورد اشعار این دیوان‌ها چنان است که هرورقی رادوصفحه‌وهر صفحه‌ای را بیست خط یابیست شعرتخمین میزنند . مثلا دیوان بشارعقیلی که‌دوهزار صفحه است چهل‌هزارشعر دارد ودیوان ابن هرمه‌که هزار صفحه است بیست هزار شعردارد وبهمین‌میزان‌دیوان‌دوهزارصفحه‌ای‌ابونواس وچهارصد صفحه‌ای‌مسلم‌بن‌ولید را باید حساب‌کرد . حال اگردیوان‌های‌گم شده را هم بآن اضافه کنیم و دیوانهائی

که کشف‌الظنون از آن اسمی نبرده برمجموع آن بیفزائیم عدد اشعارعربی و شعرای عرب مافوق تصور خواهد شد ، بقسمی که‌هیچ زبانی وهیچ‌ملتی در گذشته وحال‌بآن اندازه شعر وشاعر نداشته و ندارند .

علم عروض

مشهوراست که‌خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ هجری‌برای اولین مرتبه شعر عربی را وضع کرده ، آنرا به پنج دایره تقسیم نمود واز آن پانزده بحر شعر را بیرون آورد . سپس اخفش بحر دیگری بنام بحر خبب بر آن افزود . اما احتمال‌کلی میرودکه عربها پیش‌از آن بعلم عروض آشنا بودند وگرنه نمیتوانستند اشعار خود را مطابق بحرهای عروض تنظیم کنند وگواه این‌گفتار قول ولیدبن‌مغیره است‌که میگوید: «قرآن را با تمام بحرهای شعر تطبیق کردم و آنرا با هیچ‌کدام از آن‌بحرها مطابق ندیدم ، پس مسلم است‌که قرآن شعر نمی باشد .»

والبته تا ولیدبن مغیره عروض نمیدانسته این‌حرف رانمیگفته‌است . پس‌تصور میرودکه خلیل برای اولین مرتبه عروض را مانند سایر علوم اسلامی تدوین کرده وبحرهای تازه علاوه بر بحر عرب بر آن افزوده است وسپس از بحراشعار یونان نیز بر بحر اشعار عرب اضافه شده چه‌آنانی‌که بازبان یونانی آشنا بودند میان‌شعرهای عربی وشعرهای‌یونانی مقایسه‌می کردند . وابن‌هیثم‌در اوایل‌قرن‌پنجم هجری‌رساله‌ای دربارهٔ شعر عرب‌ویونان‌تألیف نموده‌که مابآن‌دست نیافتیم . ابن‌شرشیر شاعرمعروف به ناشئ‌اکبر متوفی بسال ۲۹۳ در علم عروض اصلاحاتی نموده شواهد وامثالی‌جز شواهد و امثال خلیل در رسالهٔ خود ذکر نموده است .

در این‌هم شك و تردید نیست که علم عروض مانند موجودات زنده بمرور زمان رو به تکامل رفته است وتدریجاً فن قصیده سرائی متنوع شده وطرزاصمعی وبدوی وحورانی وامثال آن در قصیده سرائی معمول شده است .

امامردم اندلس تاریخ مخصوصی درشعر تنظیم‌کردند ، چه‌که آنان بعد از دیگران بشعر وشاعری پرداختند واسلوب وروش آنرا متنوع نموده به منتهی درجهٔ

کمال رساندند ، چنانکه تنظیم شعر موشح ازمبتکرات آنان میباشد (۱) ومقدم بـن معافر فریری اندلسی دراواخر قرن سوم هجری شعر موشح را ابتکار کرد وموشحات اندلسی از آن به بعد رواج یافت . همینطور نوعی از ابیات دراندلس تنظیم شد که آنرا (زجل) میگفتند ومبتکران آن ابوبکر بن قرمان قرطبی مشهور بامام الزجالین میباشد ودر آن نوع شعر مقید به اعراب نیستند .

پس از آن شعرای مغرب (افریقا) بزبان محلی خود اشعاری سرودند که آنرا عروض البلد میگویند وابن عمیر اندلسی این طریقه را ابتکار کرد وبعداً درفارس عروض البلد شایع شده بنام مزدوج ـ کاری ـ ملعبه ـ غزل وغیره تنوع یافت ، چنانکه اکنون در مصر زجل مصری ودرلبنان قریض لبنانی ودرشام معن شامی رایج است .

در بغداد یك نوع شعر محلی موسوم به (الموالیا) رایج بوده وبانواع مختلف تقسیم میشده که مشهورترین آن نوع (القوما) و(کان وکان) میباشد وپاره‌ای از آنان دو بیتی ویك بیتی بوده است ، سپس این طرز شعر گوئی درسایر ممالك شایع شده چنانکه اکنون درسوریه وعراق ومصرهم رایج است .

شعر و دولت

درضمن گفتگو از شعر وجاهلیت اشاره شد که عربها بواسطهٔ طبع شاعرانه واحساساتی خود بطور عجیبی تحت تأثیر شعر قرار میگرفتند وطبعاً پس از آنکه متمدن شدند ودولتی از خود پیدا کردند احساسات آنان لطیفتر گردید وبیش از پیش تحت تأثیر شعر در آمدند وهرقدر که دولت اسلامی توسعه یافت وحکام اسلامی خود مختاری پیدا کردند اثر شعر درمیان آنان افزوده شد بخصوص درزمان بنی امیه ودر دولتهای عربی که خلفاء بشعر وشاعر اهمیت زیادی میدادند وچنانکه دیدیم خلفای اموی شاعر انرا گرامی میداشتند ومقرب درگاه میساختند واین جریان تا اوایل دولت عباسی وسایر حکومتهای عربی دوام داشت باین قسم که شاعر ببارگاه خلیفه یا امیر میرسید واذن دخول میخواست ، سپس وارد مجلس میشد وقصیدهٔ خود را بلند بلند میخواند. خلیفه ویاامیر و حاضرین مجلس آنرا میشنیدند وپاره‌ای از ابیات آنرا زیر لب زمزمه میکردند.

۱ـ شعر موشح چنان است که ابیاتی درمدح کسی میسرایند وحرف اول هربیت از آن ابیات باحرف اول نام وکنیه ولقب ممدوح تطبیق میکرده است . مترجم

سپس امیریا خلیفه جایزه بشاعرمیدادکه گاه میزان آن تایك میلیون درهم میرسید گاه هم برای شاعرماهانه مقرر میشد ویا منصبی باو تفویض میگشت وخلعت هم میگرفت سخی‌ترین خلفای عباسی نسبت بشاعران مهدی ورشید وسخی‌ترین‌خلفای اموی اندلس ناصرومنصوروسخی‌ترین‌امیران خالد قسری امیرعراقین درزمان‌امویان و سیف‌الدوله حمدانی بوده‌اند .

وبطورکلی همهٔ خلفا وامراء باستثنای عدهٔ کمی شاعران راگرامی داشته پول زیادی بآنها میدادند . درهفته یا ماه یا سال روزی را برای پذیرائی شاعران تعیین میکردند ودر آنروزجزشاعران کسی را نمی‌پذیرفتند . مثل اینکه میخواستنددر آن روزجز بشعروادبیات بکاردیگری نپردازند ، شاعران دسته دسته بحضور میآمدند ودربارهٔ مسائل ادبی‌مناظره ومباحثه میکردند وشکی نیست که درنتیجهٔ آن‌مناظرات افکارروشن میشد وقریحهٔ سخنوران نیرومییافت و همتشان نیرومیگرفت . خلفای اندلس بیش‌ازخلفای دیگر باین‌موضوع توجه داشتند . معتضد عباسی‌متوفی‌بسال ٤٦١ هجری خانهٔ مخصوصی برای پذیرائی شاعران ترتیب داده بود وهرهفته روزهای دوشنبه در آن خانه می‌نشست وجزشاعران کسی را نمی پذیرفت و از آنان بخوشی ومهربانی پذیرائی میکرد . معتضد شاعران را طبقه‌بندی کرده رئیسی برای آنان تعیین نموده بود واسامی شاعران مانندکارمندان رسمی دولت دردفترهای دولتی‌ثبت بود . هرگاه که امیران‌اندلس‌ازمیدان پیروزی بازمی آمدند، سلام‌عام ترتیب‌میدادند. ودر آن مجلس ابتداء قاریان‌قرآن میخواندند ، سپس شاعران شعرمی‌سرودندوگمان میرود که خلفاء وامرای اندلس به‌تقلید خلفای بغداددرتجلیل شاعران مبالغه‌میکردند چنانکه دربسیاری ازنظامات و آداب ورسوم از آنان پیروی داشتند .

شعر خلفاء امراء یکی‌ازعوامل‌مؤثردرپیشرفت وترقی‌شعر آن بود که‌خودخلفاء شعرمیگفتند وبشعرعلاقه داشتند وپاره‌ای از آنان قصیده ها واشعارنیکوسروده‌اند. مشهورترین‌خلفای‌شاعریزیدبن معاویه است که مجموعهٔ‌اشعار اودرسه دفترجمع شده است ، ابن خلکان میگوید که من آن اشعاررا دیدم وخواندم وازبس نیکوبود آنرا حفظ کردم واین عجیب نیست ، چه‌که مادر یزید میسون دختر

بجدل کلبیه ازعربهای چادرنشین بوده ویزید خود درصحرانشو ونمو کرده بود ومادرش نیزاززندگی درکاخهای معاویه دردمشق به تنگ آمده هوای صحرانشینی بسرش زده بود وابیاتی در آن باب گفته که ترجمهٔ آن چنین است .

«کلبهٔ تنگ وتاریك صحرا ازکاخهای عالی شهرپیش من خوشتراست .»

«چه خوشاکه عبای پشمینه درصحرا بپوشم وازاین جامه های حریرشهرنشینان دورباشم .»

میسون موقعی که آن ابیات را سرود به یزید حامله بود ، شوهرش معاویه بمحض شنیدن این ابیات اورا طلاق داده بایل خودش برگردانید . یزید درمیان ایل مادرش درصحرا بدنیا آمد وتا دوسالگی درمیان ایلات بود .

دیگرازخلفای شاعرولیدبن یزیدبن عبدالملك وهرون الرشیداست . بیشتز خلفای عباسی شعر میگفتند و شاعرترین آنها ابن معتزاست که فقط یك شبانه روز خلیفه بود ودرسال ۲۹۶ درگذشت . ابن معتزمرد دانشمندی بوده ودیوانی دارد که در مصرچاپ ومنتشرشده است . الراضی بالله آخرین خلیفه‌ای است که دیوان اشعار او تنظیم شده و آخرین خلیفه‌ایست که از روی منبرخطبه خوانده وبا بزرگان اهل علم معاشربوده وندیمانی داشته است .

امراءوخلفای اندلس نیزشعرمیگفتند ومشهورترین خلفای شاعر آنها عبدالرحمن اوسط ومستعین بالله است . صولی کتاب مستقلی دراشعارخلفای عباسی تنظیم کرده بود و چون خلفای اموی (اندلس) آنرا دانستند برعباسیان رشك بردند و حکم خلیفهٔ اموی اندلس تصمیم گرفت کسی را وادارد تا برای اشعار خلفای اموی نیز دیوانی ترتیب بدهد .

با ملاحظهٔ این مراتب.معلوم میشود که چون بیشترخلفاء وامراء با شعروشاعری آشنا بودند لذا بشعروشاعری توجه داشتند ودرحکومتهای استبدادی رسم چنان است که اگرپادشاه بعلم وصنعت وادبیات راغب باشد درترویج آن میکوشدو آنچه راکه بهتربه پسندد رایج ترمیشود . مثلا ولیدبن یزید بن عبدالملك قصیدهٔ یزیدبن منبه را

یك یك شمرد و برای هر بیتی هزار درهم داد و او نخستین خلیفه‌ای است که چنان اقدامی کرده است .

همین قسم سایر خلفاء و امرائی که شعردوست بودند شعر را ترویج میکردند مانند سیف‌الدوله آل حمدان که خود شعر میگفت و از آنروشعر را دوست داشت .

گرچه در آغاز کار امویان شعر دوستی خلفا ازروی سیاست بود اما کم کم جنبهٔ ادبی بخود گرفت و خلفاء ازشنیدن شعرواقعاً لذت میبردند ، لذا خلفا مخصوصاً برای بررسی اشعار انجمن تشکیل میدادند و شعر شاعران را میشنیدند و اگر شعری را فراموش کرده بودند ازشاعرمیپرسیدند ، ومشکلات شعری خود را مستقیماً از شاعر سؤال میکردند ، در صورتیکه میان خلیفه و شاعر فاصلهٔ زیادی بوده است . مثلا هشام‌بن‌عبدالملك خلیفهٔ اموی مقیم‌دمشق‌نامه‌ای بوالی‌خود درعراق یوسف‌بن‌عمر ثقفی نوشت وازاوخواست که حمادراویه را ازعراق بفرستد وپانصد دینارویك شتر راهوار باوبدهد ، حماد درظرف دوازده شبانه روزازعراق بدمشق آمد وچون سبب احضار خود راجویا شد ، خلیفه گفت : خواستم بدانم‌این شعراز کی است ؟ وبقیهٔ آن چیست سپس این شعررا خواند :

«دعوا بالصبوح یوماً فجائت ـ قینة یمینها ابریق»

ترجمه : چون برای صبوحی‌دعوت شد کنیزکی آمدکه دردست‌راست اوتنگ بلوری بود .

حماد فوری پاسخ دادکه شعرازعدی بن زیدعبادی است وبقیهٔ قصیده راخواند وغالباً خلفاء در بزم عیش ونوش که مخالف شرع اسلام‌تشکیل می‌یافت بمشکل‌شعری برمیخوردند ودنبال شاعران میفرستادندکه مشکل آنان را آسان سازد ، از آن جمله یزیدبن عبدالملك عاشق بیقرار حبابه که درراه عشقبازی وی جان داد ، شبی‌باحبابه دربزم عیش خوش ، بود حبابه این بیت را خواند .

«اذارمت عنها سلوة قال شافع من الحسن میعاد السلو المقابر»

یزید پرسید این شعر از کی است ؟ حبابه گفت ، نمیدانم یـزید دنبال زهری

فرستادکه ازاو بپرسید و چون دیرگاه بود زهری برجان خود ترسیده لرزان‌لرزان بخدمت خلیفه رسید و همینکه موضوع را فهمید خوشحال شده مشکل خلیفه را حل کرد.

بیشتراوقات خلفاء برای استفادهٔ ادبی مجلسی ازشاعران تشکیل میدادند و از آنان میخواستندکه در وصف منظره ویا چیزی شعربگویند وآنموضوع را بمسابقه میگذاردند. مثل مهدی شمشیر عمربن مهدی‌کرب را برای هادی هدیه داد، هادی شاعران را جمع‌کرد وازآنان خواست‌که راجع بآن شمشیر شعربگویند و در این مسابقه ابن یامین مصری جایزه را برد.

هرون بیش‌ازسایرخلفاء برای‌این کارانجمن میآراست وبیش ازدیگران در بارهٔ شعر وشاعری تحقیق مینمود و موقعی ازهم نشینان خود پرسید مصرع اول این بیت چی است:

«ومن یسئل‌الصعلوك این مذاهبه»

وکسی ازحاضران‌پاسخ این پرسش را نتوانست وچون اصمعی بیماربودخلیفه اسحق موصلی رابا هزاردینارنزد اصمعی فرستاد ومشکل‌را جویا شد. اصمعی گفت: شعرازابونشناش نهشلی است ومصرع اول‌آن چنین است:

«وسائلة این‌الرحیل وسائل ومن یسئل‌الصعلوك این مذاهبه»

ترجمه:

«کسی می پرسد که کاروان و راه کدام است و شگفت آنکه ازدزد را می‌پرسند.»

هرون غالباً برای معنای یك شعر مجلس بحث تشکیل میداد تا معنای واقعی آنرا بداند، ازآنجمله روزی با حضور کسائی واصمعی انجمنی آراست تامعنای این شعررا بداند.

«قتلوا ابن عفان الخلیفة محرما ورعاً فلم ارمثله مخذولا»

ومدتی کسائی واصمعی راجع بمعنای این شعر با یکدیگر کشمکش داشتند.

موقعی هرون ازبهترین شعر عرب در بارهٔ گرگ جویا شدوچون فضل مشکل او را حل کرد خلیفه انگشتری بوی دادکه بهای آن ۱۶۰۰ دینار بود . مأمون بولی بن جهم گفت که اگر فلان شعر را پیداکنی حکومت فلان محل را بتو میدهم وچون ولی بن جهم توانست شعررا بیابد بحکومت رسید وهمین قسم هم سیف الدوله آل حمدان برای پیشرفت شعر و شاعری اقدام میکرد .

تأثیر شعر در دولت

خلاصهٔ کلام آنکه نه تنها خلفاء و امراء و بزرگان بلکه زن ومرد عرب باشعر وشاعری آشنا بودند چه کهشعر جزء آداب آنان بود ، شعر میخواندند و با شعر داستان سرائی میکردندوسخنوری مینمودند، و بقدری شعر حفظ داشتند که با ذکر نام شاعربه مشهورترین شعراو اشاره میکردند ومطالب یکدیگر را بدین طریق با رمزبیان می نمودند مثلا روزی مردی کنار پل بغداد نشسته بود وچشمش بزن ماهروئی افتاد که از طرف رصافه می آمد وهمان موقع جوانی باستقبال آنزن آمده گفت :

خدا علی بن جهم را بیامرزد . زن گفت :خدا ابوالعلاء معری را بیامرزد.جوان تا اینرا شنید از طرفی رفت وزن از طرف دیگر گذشت ، مردی که ناظراین جریان بود دنبال زن راگرفته گفت : راز این واقعه را بگو وگرنه تو را رسوا میکنم . زن گفت : مقصود از ذکر نام علی بن جهم این شعر بود .

«عیون المهابین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولاادری»

ترجمه :

« چشمان گیرنده بطریقی که میدانم ونمی دانم در میان رصافه وجسر عقلم را ربود .»

ومن درمقابل نام ابوالعلاء رابردم ومنظورم این دو بیت ابوالعلاء بود که میگوید:

«فیادارها بالخیف ان مزارها قریب ولکن دون ذلك اهوال»

ترجمه :

« اگر چه سر منزل معشوقه نزدیك است اما خطرهای بسیاری در راه است».

حال که دانستیم نفوذ وتأثیر شعر درمیان اعراب تا این حد بوده تعجب نمیکنیم

که بدانیم با یك شعر جنگی برپا شده وعده ای کشته شده اند ویا از مرگ نجات یافته اند .

مثلا ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی پس از استقرار برمسند خلافت امویان را تعقیب کرد وهرقدر از آنان یافت کشت‌ولی‌عده‌ای از بزرگان بنی امیه‌از وی امان خواستند اوهم آنان‌را امان داد ، اتفاقاً روزی‌سلیمان‌بن‌هشام‌بن عبدالملك به مجلس سفاح آمد ، سفاح او را احترام‌گزارد ودر همان موقع سدیف بن میمون شاعر سر رسید واین اشعار را خواند :

ترجمه :

«ازاطاعت ظاهری اینان فریب مخور ، اینها کینهٔ تورا دردل گرفته‌اند، باشمشیر وتازیانه کار آنانرا بساز و یك نفر از بنی امیه باقی مگذار . »

همینکه شعر تمام شد سلیمان بسدیف گفت ای‌شیخ مرا بکشتن دادی،اتفاقاً سفاح در اثر همان اشعار دستور داد سلیمان راکشتند .

موقع دیگر سفاح باهفتاد نفر از بنی امیه سرخوان نشسته بودند که شاعری سر رسیده این اشعار را خواند .

ترجمه :

«آری کشور بدست بزرگان بنی‌عباس آرام شد ...»

«حالاای بنی‌عباس‌شهادت حضرت‌حسین‌وزیدوسایر بنی‌هاشم رادر نظر بیاورید»

«که باکمال ذلت وخواری بدست ستمگران بنی‌امیه شهید شدند .. »

سفاح چنان تحت تأثیر شعر رفت که فرمان داد تمام آن هفتاد نفر را کشتند و روی لاشهٔ آنان خوان گستردندوخود ویارانش روی‌آن خوان نشسته غذاخوردند میگویند همانطورکه سفاح ویارانش روی آن مردان نیمه جان نشسته بودند وغذا می‌خوردند صدای نالهٔ‌جان‌کندن آنها از زیر خوان بگوش حضار میرسید وسرانجام همهٔ آنان در زیرپای سفاح ویارانش مردند .

همین قسم شعریك قصیده هرون را بجنگ بارومیان بر انگیخت ومطلع آن قصیده این است :

ترجمه :

« فغفور پادشاه روم تورا فریب داد ولی سرانجام او ازاین فریب دادن بهلاکت میرسد . »

چه بساکه مردی با یك شعر از قتل نجات می‌یافت وداستان مالك بن‌طوق با هرون مشهوراست ، بدینطریق‌که هرون فرمان قتل مالك را داد وهمینکه اورا در برابرخلیفه روی‌بساط چرمی‌نشاندندوجلادباشمشیربرهنه‌بالای سرش‌ایستاد ملك زیر شمشیراین قصیده را بالبداهه سرود :

ترجمه :

« من ازمرگ بیم ندارم، چه میدانم مرگ یك چیززود گذراست »

« من برای کودکان بیکسم نگرانم وجگرم‌ازرنج آنان میسوزد .»

« مثل‌اینکه آنان را بچشم خود می‌بینم ، چگونه پس ازمن‌مینالندومیگریند»

«اگرمن زنده باشم آنان چنان نخواهند شد و اگـر من بمیرم مرگ آنـان » حتمی است» .

«پس ازکشته شدن جمعی از من به نیکی یاد می کنند و جمعی دیگرکسان» مرا شماتت می‌نمایند » .

هرون‌که این اشعاررا شنید بگریه درآمدگفت : ای مرد از روی بلند همتی ساکت شدی و از روی علم و حکمت سخن‌گفتی ، من هم تورا از روی جـوانمردی بخشیدم وبکودکانت سپردم ، برویش فرزندانت ودیگربرنگرد .

مالك بچشم‌گفته از زیرشمشیربرخاست ورفت .

وچه بساکه سرداریك سپاهی با یك شعرازفرارصرف نظرکرده آمادهٔفداکاری میشد وبا جانبازی به پیروزی میرسید .

موقعی‌که معاویه مردم رابشعروشاعری ترغیب میکرد واقعهٔ ذیل‌را برای آنان شرح داد :

«شعربیاموزید . آثار پرافتخارنیاکـان شما درشعراست ، شعرشما را راهنمائی

میکند . من موقعی درمیدان جنگ مصمم بگریز بودم و این یك شعر ابن اطنابه انصاری مرا از گریز بازداشت :

ترجمهٔ شعر :

«شرف و افتخار مرا از کارهای زشت بازداشت و نخواستم آنرا ارزان بفروشم».

امثال این وقایع که از تأثیر عظیم شعر حکایت دارد در زمان جاهلیت و اسلام بسیار می‌باشد .

علوم دخیل (بیگانه)

اکنون از شرح علومی که با مقتضیات اسلام شیوع یافت فارغ شدیم و تفصیل آن‌را گفتیم که چگونه این‌علوم بااسلام پدید آمد وهمینقسم‌از آداب جاهلیت شرحی نگاشتیم وسیر ترقی علوم و آداب اسلامی وجاهلیت را بتفصیل مرقوم داشتیم . اینك میخواهیم ازعلوم دخیل (بیگانه) صحبت بداریم و مقصود از علوم دخیل علومی است که در زمان ظهور اسلام شایع بوده ومسلمانان آنرا از زبانهای بیگانه بعربی نقل وترجمه کرده‌اند . این‌علوم خلاصه‌ای‌ازمطالعات دانشمندان وفیلسوفان وادبای‌ممالك متمدن دنیای قدیم بوده است که درقرنهای متمادی در نقاط مختلف دنیای آنروز از آغاز تاریخ تازمان ظهور اسلام جمع آوری شده بود . بعبارت دیگرخلاصهٔ معلومات آشوریان ـ کلدانیان ـ بابلی‌ها ـ فنیقی‌ها ـ مصریها ـ هندیها ـ ایرانیان ـ یونانیان ـ رومیان‌را مسلمانان بزبان عربی‌ترجمه ونقل کردند . البته مقصودآن نیست که‌عربها این علوم واطلاعات‌را جدا جدا ازملت های فوق اقتباس نمودند . بلکه منظور آنست که بمرورایام‌این‌علوم‌دست بدست‌گشته وبیشتر آن درمیان‌یونانیان جمع شده وآنان این علوم را مرتب ومدون‌کرده چیزهائی بر آن افزوده بودندوپس‌ازظهوردین مسیح علوم مزبور تا حدی تحت تأثیر آن دین در آمد ودرعین حال قسمتی‌از آن علوم میان ایرانیان و هندیان و کلدانیان و غیره باقی ماند وهمینکه ملتهای اخیر تحت اطاعت مسلمانان در آمدند جزء کارمندان دولتهای اسلامی‌شدند ودرنتیجه مسلمانان ازهمهٔ آنان استفاده کردند، بهمین جهت یکی‌ازمزایای تمدن‌اسلام آنست که علوم پراکنده یونان و ایران وهند و کلده را بعربی نقل‌کرد و چیزهائی بر آن افزود وآنرا ترقی داده کامل‌کرد ، چنانکه بزودی شرح آنرا میگوئیم .

اینك پیش از شروع باصل مقصود بطور مقدمه مختصری از اوضاع و احوال علمی وادبی ممالك مزبور (ممالکی که علوم آنان بعربی نقل شده) صحبت میداریم یعنی تا آنجا که با موضوع ما مربوط است، از وضع علمی وادبی یونان وایران وهند وکلده سخن میگوئیم، سپس آنچه راکه عرب از آنان گرفته وموجباتیکه برای اینکار بوده شرح میدهیم.

ادبیات زبان یونانی

یونانیان از تیرهٔ آریـا هستند و در روزگار پیش از تاریخ از شمال هند فرود آمده در مجمع الجزایر یـونان و کرانه های مقابل آن در آسیای صغیر واطراف دریای اژه اقامت کردند.

یونانیان عقاید وافکار برادران آریائی خود مقیم هند را با خـود باین نواحی آوردند، چه که آنان از روزگارهـای پیش آن عقاید وافکار و آداب را در کتابهای دینی برهمائی خود بزبان سانسکریت ضبط وثبت کرده بودند.

یونانیان هلاس یا هلین خوانده میشدند وجمعاً سه طایفه بودند از اینقرار:

۱ـ یونانیها که در کرانهٔ آسیای صغیر ماندند.

۲ـ ایولیان که در لسبس ونواحی آن اقامت کردند.

۳ ـ دوریان که در موره وسیسیل قرار گرفتند.

در آنموقع تمدن قدیم در کرانهٔ نیل وفرات نوشکفته بودوفنیقیها (همسایگان یونانیان ازراه خشکی) ودوریان (همسایه‌های یونانیان ازراه دریا) در آنروزها کرانه آسیای صغیر را مستعمرهٔ خود نموده بودند ودر آن نواحی میزیستند، از آنرو یونانیان بسیاری از آداب و رسوم و تمدن فنیقیها را اقتباس کردند و آنان هم بسهم خود تمدن خویش را از بابلیها و آشوریها ومصریها گرفته بودند و یونانیان آنچه را کـه از علوم وادبیات مانند هیئت وطب ومراسم دینی فرا گرفتند به برادران دوری خویش مقیم کرانه غربی دریای اژه انتقال دادند. یونانیان که مردم بانشاط باذوقی بودند بزودی شاعری وخطابه سرائی آغاز کردند چه کـه شعر و خطابه از ممیزات وصفات طبیعی آنان بود ودر نتیجه شاعران و خطیبان ازمیان آنان برخاست وپس از آن فلاسفه و پزشکان

ودانشمندان بزرگی دریونان پدید آمد ومردم یونان قواعد واصولی برای علم وفلسفه وضع نمودند که بیشتر آن تا این زمان بقوت خود برقرار میباشد .

ادبیات وعلوم زبان یونانی بسه دوره تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ ـ دورهٔ قدیم که از آغاز تاریخ شروع میشود وبسال ۵۲۹ میلادی منتهی میگردد واین همان سالی است که ژوستینین قیصر روم مدارس بت پرستان را در کشور روم بست .

۲ـ دورهٔ بیزانس یا قسطنطین که از ۵۲۹ شروع شده وبسال ۱۴۵۳ منتهی میشود و دراین سال ترکهای عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند .

۳ـ عصر جدید که ازفتح قسطنطنیه شروع میشود وتا این تاریخ ادامه دارد .

البته آنچهٔ مورد توجه میباشد همان عصر اول ودوم است .

ادبیات وعلوم دریونان قدیم

این دوره نیز بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ـ دورهٔ شعر که بسال ۴۷۵ پیش از میلاد منتهی میشود .

۲ـ دورهٔ نمایش وتاریخ وفلسفه از ۴۷۵ تا ۳۰۰ پیش از میلاد .

۳ـ دورهٔ علم وتمدن یا دورهٔ اسکندر که بدو قسمت یونانی ورومی تقسیم میشود.

۱ـ شعر یونانی

ملت یونان ازملتهائی است که افکار خیالی شاعرانهٔ خودرا ازکسی تقلید واقتباس نکرده و آنچه دراین قسمت دارا بوده نتیجهٔ استنباط خود یونانیهاست ، همانطور که عربها علوم اسلامی وادبیات عربی را خودشان بوجود آورده‌اند وازکسی نگرفته‌اند . قدیم‌ترین ادبیات یونان شعر است که ازدیرزمانی شعر میگفته‌اند وبتدریج آنرا کامل نموده ترقی داده‌اند و هرقبیله‌ای از آنان بترقی وتکمیل یکرشته ازاشعار کوشش نمودند . مثلا تیره یونان شعرهای داستانی وایولیان شعرهای موسیقی ساده ودوریان نیزمانند ایولیان شعرهای موسیقی رانکمیل کردند وتیرهٔ اتیان که شاخه‌ای ازیونانیان میباشند بشعرهای نمایشی (مانند اپرا) وسایر فنون خیالی پرداختند و ازآن طریق وارد رشته نثر شده بتاریخ وفلسفه و امثال آن مشغول گشتند .

گرچه زبان این اقوام یکی بوده امالهجه آنها مانند لهجه قبایل‌عرب درزمان جاهلیت اختلاف داشته است .

باحتمال قوی پیش ازاینکه قبایل واقوام یونان متفرق شوند بگفتن شعر پرداخته‌اند وقدیمترین‌اشعار آنان‌اشعار موسوم به(سرودفصلها) میباشد . سپس‌اشعاری دروصف خدایان ویاجنگهاسروده‌اندکه بطور داستانهای کوچك بوده و آنرا باموزیك میسروده‌اند وهمینکه اقوام مزبور ازهم‌جداشدند یونانیها باشعار «استانی پرداختند وازآن داستانهای رزمی درست کردند وقدیمترین داستانهای رزمی ایلیاد وادیسی‌از گفته‌های هومردرقرن‌نهم پیش ازمیلاد میباشد و درآن‌شرح محاصره ده‌روزه اخیر «تروا» بیان‌شده‌است .

شعرهای داستانی بیش ازسایراقسام شعر میان یونانیان ترقی کردچه‌که درطی آن‌اشعار جنگهای خودرا شرح‌میدهند ، یونانیها در ابتداءمانند عربها بودند وامیران یونانی بشنیدن اخبارنیاکان وپهلوانان ونیمه خدایان علاقه داشتند و ازآنرو مردم خوش‌قریحه را تشویق‌میکردندکه‌وقایع ایام جنگ‌را بشعردرآورند ودراواسط قرن هشتم پیش‌ازمیلادحکومت استبدادی یونان رو بزوال‌گزارد وآزادی فردی تا حدی رواج یافته مردم برای حکومت جمهوری آماده گشتند ، ازآنروحس استقلال‌خواهی وغرور درآنان‌ایجادشد ودرنتیجه بوصف احساسات وعاطفه متمایل‌گشتند وبسرودن اشعار موسیقی مشغول‌شدند وتیره‌های ایولیان ودوریان بیش‌ازدیگران بشعرموسیقی توجه‌کردند . ازآنرومشهورترین شعرای موسیقی یونان درآن‌دوره دونفرشدندیکی سیمونیدکه اصلا یونانی است ولی‌بزبان و لهجه دوری اشعار خود را سروده است وبیشترآن اشعارراجع بجنگهای ایران ویونان میباشد ودیگربندارکه دوری بوده واشعار او بلهجه واسلوب دوری میباشد .

۲ - ادبیات و علم وفلسفه‌یونان

از۷۷۵تا۳۰۰قبل‌ازمیلاد

ادبیات و تاریخ - این دوره را بمناسبت انتساب بجزیره اتیکا ازجزایریونان دورهٔ اتیك میگویند . مردم‌این‌جزیره مخلوطی از یونانی ودوری بوده‌اند وبعد ازاینکه تمام‌اقوام یونان بشعروشاعری پرداختند تاریخ واخبار مربوط‌بجنگها

وغیره راضمن شعر گنجاندند وعواطف واحساسات خودرا طی آن اشعارابرازداشتند ، سپس طبع سرشار وقریحه روشن آنان درصدد بر آمدکه آن احساسات وعواطف را بوسیلهٔ نمایش مجسم سازند تامردم آن رادیده احساس کنندواز نزدیك آشناشوند . از آنرو فن نمایش (درام) درمیان آنان پدید آمد وتراژدی و کومدی ه نبال آن پیداشدودر تمام این قسمتها پیشرفت کامل نصیبشان شدوهنر پیشگان بزرگی ازیونان برخاست که شرح وتفصیل مربوط بآن دراینمورد مناسبت ندارد. بطور کلی باید گفت که یونانیها درتمام اقسام شعر پیشرفت کردند وپیش از آنکه به نثر مرسل بپردازند شعرخودرا تکمیل نمودندوچون اشعار داستانی داشتند بداستانهای نثری توجه نکردند ومدتی بعدازتکمیل شعرسروقت نثر رفتند .

قدیمترین نثر یونانی همان داستانهای هیرودوت جهانگرد مشهور متوفی بسال ٤٠٦ قبل ازمیلاد است وتقریباً ازنظرمطلب مانند اشعار ایلیاد هومرمیباشد .

گرچه هیرودوت اولین نویسندهٔ نثریونانی نبوده وپیش از او دانشمندانی از یونان برخاسته‌اند که افکار فلسفی وتاریخی ومیتولوژی (افسانه) وغیره را بـه نثر نگاشته‌اند ولی چون موضوع نوشته‌های هیرودوت وانشای آن بهتر ومهمتر ازهمگران بوده لذا نثروی اینطور مشهورمانده است . هیرودوت در ٤٣٩ پیش ازمیلاد سفرنامهٔ خودرا نوشته وجنگهای ایران ویونان مربوط بقرن ششم واوایل پنجم پیش ازمیلاد رادر آن شرح داده است وبقدری عالی نوشته که هنوزهم کتاب او بی نظیراست وخودش هم پدر تاریخ لقب دارد . کمی بعدازهیرودوت جنگ داخلی میان مردم آتن وموره آغاز شدکه بجنگ های پیلوپونسی نیز مشهور است و از ٤٣١ تا ٤٠٤ قبل ازمیلاد ادامه یافته است .

توسیه که از معاصرین هرودوت وجوانتراز او بوده تاریخ آن جنگ‌های هولناك را نگاشته است . پس ازتوسیه مورخین دیگری ازیونان برخاستند که مشهورترین آن کزنفون میباشد . آنگاه خطابه سرائی در یونان پدید آمد و خطیبان بزرگی مثل دیموستون ـ اشینس ـ هیپریدس وغیره از آنجا ظهورکرد . سپس یونانی‌ها بوضع قوانین پرداخته ومشهورترین قانون گزاران آنها سولون قوانینی وضع کردوپس ازوی عده‌ای

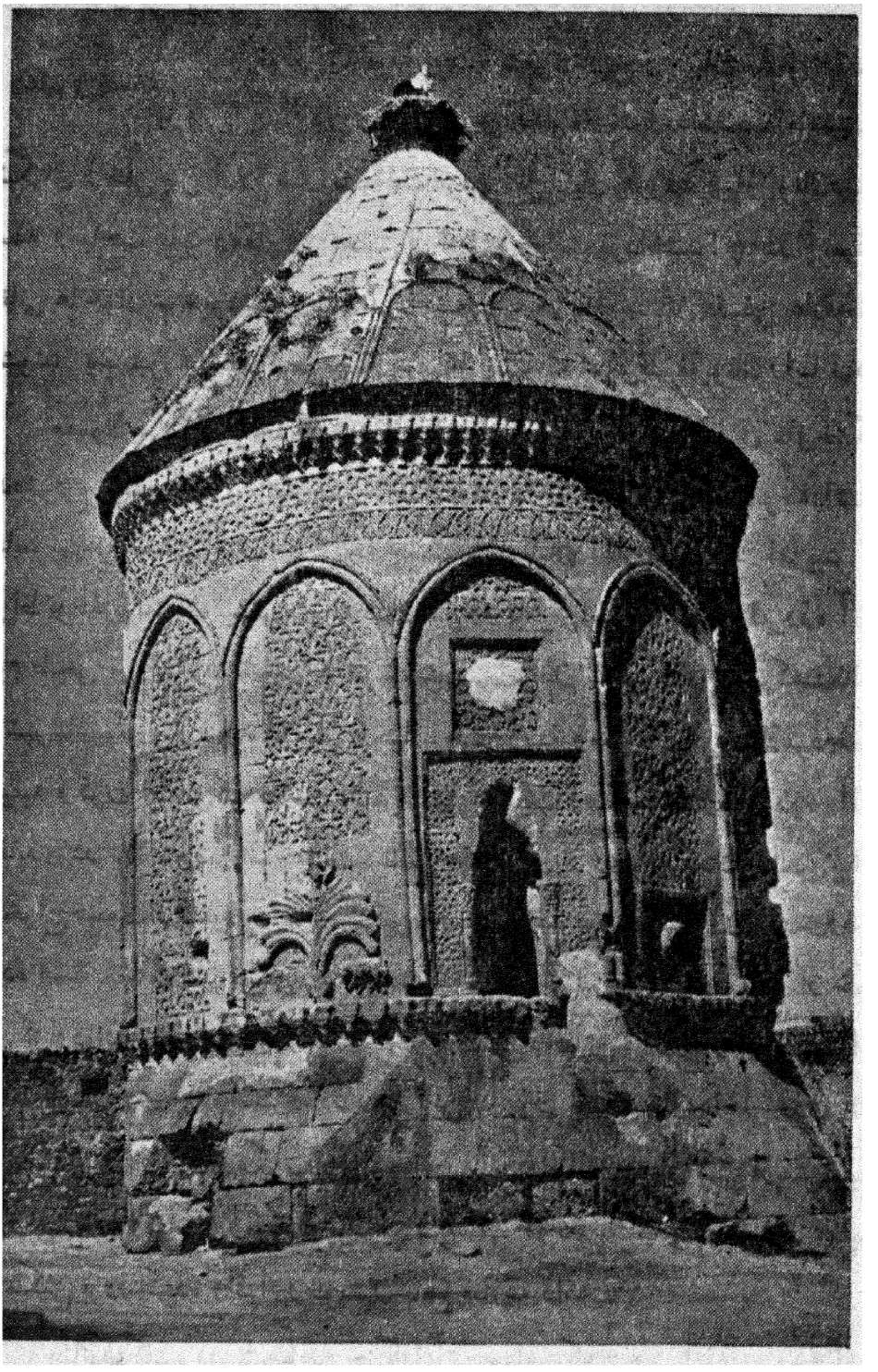

ت ـ قیصریه :گنبد گردان

از دانشمندان یونانی قواعد صرف و نحو زبان وغیره تدوین کردند .

علم و فلسفه

موقعی که قبیلهٔ یونان بشعر وتاریخ و ادبیات مشغول بودند قبیله دوری بعلوم طبیعی و فلسفه اشتغال داشتند . اماهمینکه جنگهای داخلی پس از ۲۷ سال بشکست مردم آتن پایان پذیرفت قبیلهٔ یونان دنبال فلسفه ومباحث علت ومعلول و تحقیق از اوضاع خلقت پرداختند ، چه در آنموقع یونانی ها خوار شده بودند و طبعاً مردم شکست خورده بمسائل فلسفی علاقه‌مند میشوند . نخستین فیلسوف نامی یونان سقراط است که اساس فلسفهٔ یونان رابنا نهاد .

معمولا پس از هر جنگ یك نوع نهضت ادبی یاعلمی یاسیاسی میان ملل جنگ دیده شروع میشود ولی یونانیان پیش ازجنگ‌های داخلی نیز بامورفلسفه توجه داشتند وشاید نهضت فلسفی آنان در نتیجهٔ جنگ با ایرانیان آغاز شده بود . اما پیش از سقراط توجه یونانی‌ها بیشتر متوجه درك اسرارو ناموس طبیعت بود که امروزه آنرا علوم طبیعی می‌خوانند. نخستین دانشمندمشهور آنزمان تالیس مالتی است که درمالت از شهرهای یونان در سال ٦٤۰ پیش از میلاد بدنیا آمده ومعلومات خودرا ازمردم مصر وفنیقیه وکرت اقتباس کرده است. تالیس بیشتر درهیئت وهندسه مطالعه کرده و آراء وعقایدی در بارهٔ وجود وموجودات وعنصر های مادی از وی باقی است. تالیس برای استخراج خسوف وکسوف واندازه گرفتن اجسام مرتفع بوسیلهٔ سایه آن قواعدی وضع کرده است . شاگردان تالیس وشاگردان شاگردان او نیز هر کدام آثاری از خود باقی گزارده‌اند ، از آنجمله آرکیلاو که علوم طبیعی را بآتن انتقال داده است وسقراط از شاگردان وی بوده است . در زمان این فیلسوف جنگ های داخلی روی داد ومردم جزایر یونان بایکدیگر تصادم کرده احساسات وعواطف آنان بیش ازپیش تهییج شد و بمناظره ومباحثه ومجادله پرداختند بقسمی که در یك خانوادهٔ چندنفری این کشمکش بروز کرده واقوام وخویشان باهم منازعه داشتند .

چنانکه گفتیم در نتیجهٔ این جنگها آتن مغلوب گشت وپس ازعزت دچارذلت شد و مانند همهٔ مردم دل‌شکسته مردم آتن دنبال فلسفه رفتند تا علل شکست خودرا

دریابند و بافهم علت ومعلول خویشتن راتسلی دهند . مردم آنروز آتن جز مطالعات فلسفی برای تسکین خاطر پریشان خودچاره‌ای نمیدیدند چه که برگذشتهٔ خودحسرت میخوردند واز آینده بیم داشتند،وعزت سر بلندی خویش را ازدست داده بودندوحکومت تازهٔ آنان تشکیل نیافته بود . لذا فکرشان دنبال فلسفهٔ خلقت انسانی ووضع زندگانی اجتماعات رفت تا مگر با آنمطالعات وضع تأسف آور خود راتشخیص داده چاره جوئی کنند . این بود که از آغاز قرن چهارم قبل از میلاد مردم یونان اصول وافکارفلسفی پیشینیان را زبان بزبان نقل میکردند وچیزهای بیشتری میخواستند .

سقراط

سقراط در سال ٤٦٩ متولد شد وموقعی وارد جامعه گشت که یونانیان بافکارفلسفی آنهم فلسفه طبیعی وکشف اسرار طبیعت مشغول بودند. سقراط آن فلسفه را بحال مردم آن روز مناسب ندید ومتوجه فلسفهٔ ادبی شدو آنموضوع را بادقت بررسی کرده بسیاری ازمشکلات آنراحل نمودو بااحتیاجات آنروز مردم آتن تطبیق کرد و قوانین فلسفی مربوط بانسان را بسه طبقه تقسیم نمود ، باین معنی که برای انسان بعنوان پدر ویا مدیر اداره و یا فرد اجتماع مقرراتی در نظر گرفت وبقای روح را تأیید نمود .

یونانی ها سقراط را واضع فلسفه ادبی وعلمی میدانند ویا معتقدند که لااقل سقراط برای نخستین بارفلسفه قدیمی نظری را بفلسفهٔ عملی تبدیل نمود . سیسرون میگوید : سقراط فلسفه را از زمین بآسمان آورد .

باری کمتر اتفاق افتاده که نابغه یا فیلسوف وصاحب نظری از تعرض حسودان و آزار آنان محفوظ بماندوچون سقراط نیزفکر تازه‌ای آورده بود که باافکار بت پرستان یونان مخالف بود لذا مخالفان برضد او برخاسته ویرا کشتند .

افلاطون

سقراط کتابی تألیف نکرد وافکاراوپس از مرگش بوسیلهٔ شاگردانش تدوین شد ، آنهاهم درتفسیر آراء استاداختلاف پیداکردند و بهسه دسته شدند ـ کلبی ـ کیرینی ـ اشراقی . دستهٔ اخیر را افلاطونی هم میگویند ، چه سر دستهٔ آنها افلاطون متولد بسال ٤٢٨ قبل از میلاداست . فلسفهٔ افلاطون از سه فیلسوف اقتباس شده، باین معنی که آراء طبیعی را از هیروقلیط و آراء

ماوراء طبیعت را از فیثاغورس و افکار فلسفی ادبی و اخلاقی را از سقراط اقتباس کرده است. افلاطون بخدا و ماده وادراکات معتقد بوده والوهیت را به طبقهٔ عالی ومتوسط ودانی تقسیم نموده و به‌تناسخ ارواح عقیده داشته است. کتابهای افلاطون بطورمکالمه تدوین شده وهمینکه از ترجمه فلسفه بزبان عربی سخن بگوئیم راجع بکتابهای افلاطون نیز صحبت میداریم.

ارسطو

شاگردان افلاطون نیز چنددسته شدند، مشهور ترین آنان طبقه مشایین وسر دستهٔ آنها ارسطویا ارسطاطالیس است که بعقیدهٔ عموم فلاسفه‌وی توانا ترین فیلسوف قدیم میباشد وعربها اورا معلم اول میخوانند ارسطودر ۳۸٤ق.م به دنیا آمد ودر ۳۲۲ق. م مرد. بیشترمنقولات فلسفی ومنطقی عرب از کتب ارسطوست، چه کتابهای ارسطو مجموعه‌ای ازخلاصهٔ افکارفلسفی وعلمی یونان قدیم محسوب میشود. ارسطو فلسفه را ازاستاد خود افلاطون گرفته است وفلسفه ارسطو عبارت ازمباحث منطقی ـ عقلی ـ روحی وسیاسی میباشد و اما اصول علمی یعنی حقایقی را که ارسطو با مشاهده وتجربه بدست آورده (مانند ریاضیات،طبیعیات ومانند آن) از علمای قدیم یونان اقتباس کرده است وخودش نیز چیزهائی با تجربه بر آن معلومات افزوده است. ارسطو بعبارت پردازی و جمله سازی اهمیت نمیداده ودر کلیهٔ تألیفات‌خود کوشش‌داشته که فلسفه رابا علم تطبیق کند. یعنی هر موضوع فکری ونظری را با اصول طبیعی وفق دهد وبرعکس افلاطون که افکار فلسفی خود را با تفکرات شاعرانه آمیخته عقاید ارسطو خشك، وخالی از تخیلات میباشد.

ارسطو معمولا در رواق معبد آپولو نزدیك آکادمی افلاطون درس میگفت وهمانطور که درمعبد قدم میزد(مشی میکرد) مطالب‌فلسفی را تقریر مینمود،از آنرو شاگردان ارسطورا مشائیان یارواقیان نیزمیخوانند. ازخوش‌بختی ارسطویکی اینکه اسکندردرزمان اوپیدا شد وشاگرد وی بود وارسطوبرای‌بررسی‌علم طب‌وحیوان‌شناسی باکمك‌های‌نقدی یاری نمود. ارسطودر آتن ماند واسکندر برای‌جهانگیری عزیمت کرد وهمینکه خبرمرگ اسکندر بآتن رسید حزب اسکندر و از آن جمله سقراط ازاهمیت واعتبار افتادند. اماشکی نیست که فتوحات اسکندروقریحهٔ یونانیان

را فزونی بخشید، همانطور که جنگهای داخلی در آن نهضتی ایجاد کرد ولی این نهضت اخیر قوی تر و تواناتر از نهضت سابق بود وشاید هم اسکندر پاره‌ای علوم را از فنیقیه وبابل وایران (چنانکه خواهیم گفت) بآتن انتقال داد و ارسطو با مطالعهٔ آن علوم فلسفهٔ خود را تألیف کرده راجع بطبیعیات و مسائل عقلی و روحی ومنطقی و لغوی مطالبی نگاشت.

تألیفات ارسطو بسیاراست ولی قسمتی از آن منسوب باوست وازخوداونیست وآنچه مسلم است نوزده کتاب متعلق بخود ارسطوست وچنانکه خواهیم دانست عربها بیشتر آنرا ترجمه کرده اند.

تألیفاتی درعلوم ادبی وریاضی وبلاغت ومکانیك بارسطو نسبت میدهند که ازاو نیست ولزومی ندارد که آنهارا نام ببریم، فقط دوتای آنرا ذکر میکنیم: اول کتاب (مقولات یا کاتیگوری) درمنطق ودیگر کتاب تفسیر.

ارسطودر زمانی پدید آمد که تمدن وفرهنگ یونان به منتهی درجهٔ تکامل رسیده بود. ارسطوتمام معلومات راکه خلاصهٔ افکاردانشمندان پیشین ومجموعه‌ای از تجربیات ومشاهدات و افکار بود جمع آوری کرد و آنرا بقسمتهای منظم تقسیم نمود وباعباراتی ساده وروشن مطالب علمی وفلسفی را شرح داد، از آنرو تألیفات او دیرپائید چه تا امروز بسیاری از آن تعلیمات مورد توجه است وملل متمدن معاصر یونان وپس ازیونان رومی ها ـ عربها ـ ایرانیان وغیره که جزوملل متمدن درآمدند خود را ازتعلیمات ارسطو بی نیازندیدند.

تألیفات ارسطو

تألیفات ارسطو داستان عجیبی دارد که ذکر آن بی تناسب نیست.

همینکه ارسطومرگ خودرانزدیك دید کتابهای خودرا ببزرگترین شاگردخود تیوفراستوس واگذارد، شاگردش ۳۵سال پس ازارسطومرد وکتابهای ارسطورا بشاگرد خود نیلوس سپرد. نیلوس کتابها را برداشته بشهر خود سبیس واقع درآسیای صغیر رفت وهمانجا مرد. ورثه وی از ترس پرگامیس پادشاه سبیس کتابها رادرغاری برده پنهان کردند ومدت ۱۸۷سال کتابها درغارماند تا آنکه درقرن اول پیش از میلاد آنرا

ازغاردر آوردند. پاره‌ای از آن کتابها را کرم خورده بود و پارهٔ دیگر ازرطوبت پوسیده بود ودرهرحال تمام آنرا بکتابفروشی یونانی موسوم به آپلیکون فروختند اوهم آنرا بآتن برگردانید وهمینکه سولای رومی درسال ۸۶ قبل از میلاد آتن را گرفت کتابهای ارسطو را جزء سایر عنیمت ها بروم برد ویونانیان مقیم روم آنرا استنساخ کردند ونخستین کسی که بآن کار پرداخت تیرانیون همکارسیسرون بود . پس ازاو آندرونیك ازاهالی رود وس آنرا تصحیح کردو آنچه که ازاواسط قرن اول میلادتا کنون ازتألیفات ارسطو میان مردم بوده ازهمان نسخه هائی است که آندرونیك آن راضبط وتصحیح کرده است . از آنموقع (از اواسط قرن اول میلادی) تا کنون دانشمندان بشرح وترجمه وانتقاد و تلخیص مؤلفات ارسطو مشغول بوده و هستند ابتداء یونانیان بآن پرداختند ، سپس ایرانیان وعربها مشغول شدند ، آنگاه در قرون وسطی اروپائیان بآن توجه نمودند و از اوایل عصر جدید تاکنون عده‌ای بمطالعه آن کتابها مشغول هستند.

عجب آنکه در همانموقع که کتابهای ارسطو در غار پنهان بود درمکتب اسکندریه (شرح آن بیاید) ازروی کتابهای منتسب بارسطو فلسفه درس میدادند. همینکه رومیها اسکندریه را فتح کردند فلسفهٔ ارسطو را ازروی نسخه‌های آندرونیکوس درمکتب اسکندریه ترویج کردند چه که میدانستند تعلیمات حقیقی ارسطو در آن نسخه‌ها میباشد و از آنموقع برنامه تدریس فلسفه در اسکندریه و روم یکنواخت شد پس از ظهور دین مسیح تدریس فلسفه ارسطو درروم تعطیل شد. فقط در اسکندریه ماندو پس از آمدن اسلام در زمان عمر بن عبدالعزیز دراسکندریه نیز فلسفهٔ ارسطو موقوف شده بانطاکیه انتقال ودر آنجاهم جز یهودیان و حرانیان کسی فلسفهٔ ارسطو نمیخواند و آنها هم برای آن فلسفه ارسطومیخواندند که بتوانند با مسیحیان مجادله کنند. عجب آنکه قیصرهای روم پس از مسیحی شدن بعنوان نابود ساختن آثار بت پرستی کتب ارسطورا نابودمیساختند وکلیهٔ علوم قدیمه وکتب آنرا ازقلمرو خارج میکردند وفقط بعضی از کتابهای منطقی ارسطواز آن قاعده مستثنی بود.

طب وستاره شناسی

این دو علم نیز در نتیجهٔ نهضت مهمی بود که پس ازجنگهای داخلی دریونان پدید آمد. تا پیش از آن مردم یونان بیماریها

را با دعاهای کاهنان معالجه میکردند ، چه مرض را از شیاطین و شفارا از خدایان میدانستند و فلاسفه یونـان طب را شعبه ای از علوم طبیعی میخواندنـد و مبحث مستقلی در بـارهٔ طب نداشتند . نخستین کسی کـه اساس طب را بـر بنای علمی استوار ساخت بقراط متوفـی بسال ۳۵۷ قبل ازمیلاد میباشد و ازآنرو پدر علم طب خوانده میشود . علم طب در اثنای جنگهای داخلی پدید آمد وبعد از جنگ پیشرفت کرد. بقراط (واضع علم طب) سفری بسوریه نمود و شاید از طب مردم مصر وبابل نیز اطلاع یافته چیزهائی بر طب یونان افزود وکتابهائی درآنخصوص تألیف کرد واساس معالجه را بر قوانین طبیعت نهاد. بقراط بیماران را رگ میزد،حجامت میکرد ، اماله میکرد ، داغ میکرد و با گوش مریض را معاینه میکرد و مسهل های نباتی(گیاه‌ها) ومعدنی تعیین مینمود . تألیفات‌طبی بقراط زیاداست بقسمیکه۸۷ کتاب‌طبی باو نسبت میدهند ولی بیست کتاب‌طبی‌مسلماً از بقراطاست ودر فصل‌مربوط بترجمه طب ازیونانی بعربی اسامی آن‌کتابها راشرح میدهیم. عجب‌آنکه تاکنون‌هم کتابهای طبی بقراط مورد استناد واعتماد پزشکان است و بر آن شرح وتعلیق می ـ نویسند وآنرا ترجمه و تفسیر میکنند . بعضی ازفلاسفه بزرگ یونان مانند ارسطو وغیره‌پس‌ازبقراط مطالبی‌برطب افزودند وبطوریکه خواهیم گفت مدرسهٔ‌اسکندریه بطلمیوس‌ها در پیشرفت علم طب کمک مهمی انجام داد .

علم‌ستاره شناسی‌ازقدیم میان‌ملت‌های باستانی بوده‌وضمن‌صحبت ازعلوم عرب (در جاهلیت) بآن موضوع اشاره کردیم. یونانیها بوسیله فنیقیها مبادی ستاره شناسی راآموختند وچیزهائی بر آن افزدند وپیش از همه تالیس‌درآن مطالعاتی نمود وپس از وی نیز غالب فـلاسفه یونان در ستاره شناسی مطالعاتی داشتند و آنرا شاخه از از فلسفه میدانستند. آنکسیمندر ـ انکسیمنیس‌وانکساهوراس مشهورترین‌فیلسوف ستاره شناس یونانی‌میباشند . یونانیان مقیم قسمت ایتالیائی نیز بستاره شناسی اهمیت میدادند، فیثاغورث متوفی بسال ۵۰۰ قبل از میلاد از حکمای ستاره شناس آنقسمت میباشد. فیثاغورس ستاره شناسی را از مصریها آموخت ومطالبی بر آن افزود. پس از وی‌دیگران آن‌علم راتوسعه دادند بقسمیکه کمتر فیلسوف یونانی راجع بستاره‌شناسی

واحکام آن صحبت نداشته وذکر آنهمه مطالب در اینجا موردندارد. همینقسم فلاسفه یونان در علوم ریاضی مانند حساب وهندسه مطالعات مفصلی داشتند، اما مطالعات آنها در مدرسهٔ اسکندریه بدست اوقلیدس تکمیل شد .

۳ ـ دورهٔ اسکندر
مدرسه اسکندریه و کتابخانه آن

یونانی‌ها تازه ازجنگهای داخلی فراغت یافتند که مرد بزرگی (اسکندر) ازمیان آنها برخاست وبدنیای متمدن آنروزحمله آورده مصررا گشود ومدرسهٔ اسکندریه را در مصر تأسیس نمود وشام وعراق وایران را گرفته تا هند رفت و در نتیجهٔ این کشور گشائی عالم آن روز تکان خورد . ملتها با یکدیگر تماس گرفتند. یونانی ومصری وایرانی وفنیقی و کلدانی وهندی بهم رسیدند و افکار یکدیگررا شناختند ومنافع و مصالح آنان باهم تصادم کرد وکمترین نتیجه این پیش آمدها آن شد که :

۱ـ علم وادب یونان میان مردم روی زمین انتشار یافت .

۲ ـ علوم ایران و کلده وغیره بمصر ویونان آمد .

میگویند اسکندر عمارات شهر استخر پایتخت ایران راویران ساخت ونقش ونگار او را درهم ریخت وخزانه‌هاودفترهای ایرانی را بزبان یونانی ومصری ترجمه کرد ، سپس آنچه راکه لازم نمیدید آتش زد و آنچه‌راکه ازطب وستاره‌شناسی و غیره شایسته میدانست همراه علمای آن فن با اموال وخزانه‌ها بمصر فرستاد .

همینکه اسکندر در۳۲۳ قبل‌ازمیلاد مرد امپراتوری وسیع اومیان سردارانش تقسیم شد ودانشمندان یونان ازکشورخود به مستعمرات جدید آمدند ودرمصر وشام وعراق اقامت کرده در اسکندریه ـ بیروت ـ انطاکیه وغیره مدارسی تأسیس کردند وبیش ازدیگران بطلمیوس‌ها(بطالسه)درپیشرفت علم وفلسفه وادبیات در شرق موفق شدند . سوتراول ازپادشاهان بطالسه مصر (۳۰۶ ـ ۲۸۵ قبل از میلاد پادشاه بود) دادگرودانش پروربود ، دانشمندان وفیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربارا و آمدند. سوتر مقدم آنان را باگرمی پذیرائی میکرد و برای تحقیقات علمی بآنها کمک مالی میداد وبدان سبب دانشمندان اورا محترم میشمردند ودرنتیجهٔ تشویق سوتر تحقیقات خودرا افزون میداشتند .

خطیب مشهور یونانی دیمتریوس فلمیروس از مقربان درگاه ایـن پادشاه بود و بدستور سوتر کتابهای بسیاری از اطراف جهان جمع کـرده کتابخانهٔ اسکندریه را تأسیس کرد واین همان کتابخانه‌ای است که در فصل های سابق راجع بآتش زدن آن سخن گفتیم و ظاهراً کتابهائی که اسکندر از لستخرفرستاده بود دراین کتابخانه جمع شد واین دیمتریوس همان است که ابـن قفطی او را زمیره گفته است و البته اشتباه مزبور دراثر استنساخ کتابهاست . سوتر باشاره دیمتریوس موزه و یـا بـاشگاه و یـا دانشگاهی ترتیب داد که علماء و ادباء و فلاسفه برای بحث و تدریس بآنجا بیایند واین محل همان مدرسه نامی اسکندریه است که بشکل مدارس عالی امروزاروپادر آن زمان دایرشد .

پادشاهان دیگر بطالسه پس از سوتر رویه اورا در ترویج علـوم تعقیب کردند، بخصوص فیلادلفوس (۲۸۵ ـ ۲۴۷ ـ پیش ازمیلاد) بسیاری از کتابهای یهود ومصری‌ها وهمچنین کتابهائی راکه نزد ارسطو بود خرید و بکتابخانهٔ اسکندریه آوردودرهر کجا، چه یونان و چه جای دیگر ، که کتاب سراغ میگرفت آنرا میخرید و باسکندریه میآورد تاکتابخانهٔ اسکندریه از هرجهت کامل گردد . جانشین او اورجنیس (۲۴۷ ۳۲۲ قبل ازمیلاد) نیز ازپادشاهان دانش پرور بطالسه میباشد . چه که او هم مقداری کتابهای شعرونمایش وادبیات را از آتن باسکندریه آورد ومقررداشت هر دانشمندی که ازاسکندریه میگذرد ویادر آنجا میماند یك نسخه ازکتابهای خود رابکتابخانه اسکندریه بدهد ، ازآنروباسکندریه دارالعلم شد و دانشمندان بزرگـی از آن شهر برخاستند بقسمی که تاآنروزچنان دارالعلم مهمی دردنیای قدیم پدید نیامده بودواین جـریان یعنی تمرکـزعلم دراسکندریه بیش ازنـه قرن طـول کشید به دو دورهٔ مهم تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ ـ دورهٔ یونانی ازهمان سوتر تلسال ۳۰ پیش ازمیلاد که رومی‌هامصررا گرفتند.

۲ ـ دورهٔ رومی ازسی قبل ازمیلاد تا ۶۴ میلادی که عمروعاص مصررا گشود.

در دورهٔ اول هدف دانشمندان اسکندریه پیشرفت علوم و آداب و آنهم علوم وادبیات یونان وتوسعهٔ آن بود، ازآنروباسکندریه یگانه مرکزعلمی جهان محسوب

میگشت ولی دراواخرقرن دوم میلادی مدرسهٔ اسکندریه روبه تنزل رفت وعلت عمد آن فساددستگاه دولتی وپیداشدن مدارس دیگری درسوریه ورودس بود که دانشمندان از استبداد فرمانروایان مصر بستوه آمده بممالـك آزاد عدالت خواه پناه بردند ، در زمان رومیان بیشتر توجه دولتیان بشهرروم بود وکوشش رجـال رسمی بیشتر برای روم مصرف میشد . معذلك مدرسهٔ اسکندریه نیزاهمیتی داشت تاآنکه دین مسیح پدیدآمد و طوایف مختلف مذهبی (مسیحی) مانند معمول برسرمسائل دینی اختلاف نظرپیداکردند وچون شهراسکندریه بمیدان جنگ این طوایف نزدیك بـود تدریجاً مطالعات ومباحثات مدرسهٔ اسکندریه جنبهٔ فلسفه دینی بخـود گـرفت و از آن نظر مدرسهٔ اسکندریه دو دوره داشته است . اول یونانی : « علمی ، ادبی » دوم «رومی : فلسفی ، دینی . »

دورهٔ یونانی اسکندریه از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل ازمیلاد

همینکه یونانیان استقلال خودرا ازدست داده گرفتاربدبختی شدندکتابهای علمی وفلسفی وادبی (طبی- تاریخی - اشعار وغیره) خود را بر داشته باسکندریه آوردندوالبته این کتابها غیر ازآن کتابهائی است که بطلمیوس ها جمع آوری نمودند کلنی یونانی بآزادی و آسایش باحفظ آداب ورسوم ملی خود دراسکندریه اقامت کردند ولی آن روح آزادی واستقلال وغرور سابق را نداشتند. زیرا درپرتو حکومت‌های دیکتاتوری میزیستند وطبعاً برای تقرب بدستگاه های دولتی متملق و بی‌شخصیت میشدند واحساسات وعاطفه را زیرپاگذارده بنرخ روزنان میخوردند . نتیجه آن بود که قریحه آنان فاسدگشت ، عقل وفکر آنان به‌تنگنا افتاد واز فلسفه ومنطق آزاد منصرف شده بشعر وافسانه سازی و تاریخ و خطابه مشغول گشتند وبهمان جهـات دراین قسمت نیزمانندیونانی های آتن وموره وساکس در دوره های سابق ترقی نکردند ودرضمن بمسائل طبیعی وریاضی متوجه شدند ودرنتیجه علمای بزرگی درطبیعیات وریاضیات وجغرافی وهیئت وهندسه ازمدرسه اسکندریه برخاست ولی بازهم بهمان جهات تألیفات وتحقیقات این دانشمندان غالباً روی تحقیقات قدماست و فقط شرح وتفسیری ازافکارگذشتگان میباشد .

ریاضیات

اقلیدس ازمردم «صور» متولد سال ۳۲۳ قبل‌ازمیلاد ازعلمای ریاضی آنزمان میباشد وی تحصیلات خودرا دررشتهٔ ریاضیات دریونان تکمیل کردو بدعوت فیلادلفوس از پادشاهان بطالسه باسکندریه آمد .

قبلادلفوس امورزندگانی اقلیدس رامرتب ساخته،تدریس هندسه مدرسهٔ اسکندریه را باووا گذار کرد و برای اولین بار فیلادلفوس هندسه را ازاقلیدس فرا گرفت. اصول اقلیدس درهمانموقع توسط اقلیدس تألیف شد که تاکنون مورد استناد علمای هندسه میباشد و به‌زبانهای زنده ترجمه‌شده است .

دیگر آرشمید ازاهالی سیسیل متولد بسال ۲۸۷ قبل‌ازمیلاد. ازعلمای ریاضی مدرسهٔ اسکندریه‌میباشد وی علم ریاضی رادر آن‌مدرسه آموخت‌وسپس به‌سیسیل‌رفت وپادشاه سیسیل اورا گرامی داشت ودرجنگ سیسیل وروم از نظر علمی کمك هائی بمردم سیسیل کردکه سرداران وپهلوانان از انجام آن عاجز مانده بودند وسرانجام بطور ناشناس بدست سپاهیان روم کشته شد و جـان خود را در راه وطن خویش فداکرد .

آرشمید اکتشافات مهمی کرده وبسیاری ازاسرارطبیعت را آشکارنموده است ودرهندسه وحساب قواعد مهمی‌پدیدآورده است .کتابهای‌عمده‌ای باو نسبت‌میدهند که از آنجمله کتب زیرمیباشد :

« کتاب راجع بکره واستوانه ـ راجع به‌تربیع دایره وتسبیح آن(چهارقسمت وهفت‌قسمت کردن دایره) ـ راجع بدوایری‌که باهم‌تماس میبابند ـ راجع به‌مثلثات‌ـ خطوطی متوازیه ـ مأخوذات ـ مفروضات وغیره .

دیگر از آن دانشمندان آپولونیوس متولد سال ۲۵۰ قبل از میلاد است کـه تألیفاتی درمخروطات داردودیگرهیپارگوس متولد ۱۲۵ قبل‌ازمیلادکه عقایدمربوط بافلاك و آسمان ها ازوی میباشد .

سپس علمای‌مدرسهٔ‌اسکندریه به‌تحصیل‌جغرافیای ریاضی‌دست‌زدندو آراتستین متوفی بسال۱۹۵ قبل‌ازمیلاد اول عالمی است‌که برای زمین مقیاس‌تعیین کردواسامی فرعونهای مصررا جدول بندی نمود .

آنگاه در اواسط قرن دوم میلادی بطلمیوس کلودی پیداشدوازافکارهیپاگوس پیروی کرده وبرروی آن افکار کتاب مجسطی را تألیف نمود که تا چندی پیش مورد استناد علمای زمان بوده است. از آنرو گفته اندکه از روزگار پیش کتابی مانند این سه کتاب تألیف نشده که از هر جهت درقسمت مربوط بخودش کامل باشد و آن سه کتاب این است :

۱ ـ کتاب مجسطی درهیئت . ۲ ـ کتاب ارسطو درمنطق .

۳ ـ کتاب سیبویه درنحو .

دیگرازتألیفات بطلمیوس کتاب جنگ، کتاب جغرافی و کتب چهارگانه است دانشمندان اسکندریه زیج های منظمی داشتندوازروی آن اوضاع ستاره‌هارا تشخیص میدادند وتاظهور اسلام این زیجها یگانه مرجع دانشمندان جهان بوده‌است.

طب

ابتداء طب درمدرسهٔ پرگامیس تدریس میشد وبعدباسکندریه انتقال یافت ، درمدرسهٔ اسکندریه تألیفات بقراط مورداستنا وبحث بود باضافه درآنجا کالبد شکافی هم میآموختند وبدان جهت مدرسهٔ پزشکی اسکندریه ازتمام مدارس پزشکی دنیا برتر آمد. دو پزشک یونانی ازاین مدرسه برخاستند که تاقرن دوم میلادی نظریات طبی آنان مورد اعتماد اطبای جهان بوده و هریك ا این دوطبیب نظروعقیدهٔ مخصوصی درتشخیص ومعالجه امراض داشتند. اولی آنها هیروفیلوس از اهالی خالکیدون بود وتحصیلات طبی خود رادریونان تکمیل کرد درعلم تشریح (کالبد شناسی) تخصص داشت. این پزشك کتابهای بسیاری تألیف کرد که غالباً باتألیفات بقراط شباهت داردو با آراء بقراط موافق است و بدان نظرهیروفیلوس را بقراط دوم میخوانند .

واما پزشك دوم ، آراستراتس اول معاصرهیروفیلوس از اهالی انطاکیه است وبرای تکمیل علم تشریح بمدرسهٔ اسکندریه وارد شده است. او هم تألیفاتی دارد و آراء طبی او کاملا برخلاف آراء هیروفیلوس می‌باشد .

شاگردان این دو پزشك هر کدام نظر استاد خود را ترویج میکردند وبرخ

یکدیگر بر میخاستند و سر انجام سفسطهٔ پیروان آراستراتس زمینه را برای موهومات قرون وسطی آماده ساخت.

دورهٔ یونانی مدرسهٔ اسکندریه سر آمد و مدتی هم از دورهٔ رومی آن مدرسه گذشت. پزشکان آن مدرسه دو دسته بودند و بایکدیگر اختلاف نظر داشتند تا آنکه جالینوس کلودی درسال ۱۳۰ پیش از میلاد در شهر پرگاموس بدنیا آمد و مقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته مختصری از طب فرا گرفت. سپس درسال ۱۵۸ میلادی بازمیر آمد واز ازمیر برای تکمیل علم تشریح باسکندریه و نقاط دیگر سفر کرد و درسال ۱۵۸ میلادی به پرگاموس باز گشت واز آنجا در سال ۱٦٤ بروم رفت که آنموقع مرکز دانشمندان بود. اتفاقاً جالینوس در شهر روم موفق به معالجهٔ عده ای از بزرگان شد ونامش در روم به نیکی شهرت یافت بقسمی که اورا خطیب عجیب لقب دادند ولی همکارانش بروی حسد بردند، جالینوس در سال ۱٦۸ بوطن خود باز گشت و پس از چندی بروم باز آمد و چندین امپراتور را خدمت کرد و در سال ۲۰۰ میلادی مرد. تألیفات جالینوس در علم طب متعدد است، مشهورترین آن کتب شانزده گانه است و پاره‌ای از آن تألیفات بنام موضوع کتاب شهرت دارد و بزودی درضمن شرح کتابهای طبی که بعربی ترجمه شده بآن قسمت اشاره میشود. گرچه جالینوس از پزشکان مدرسهٔ اسکندریه یونانی نبوده اما برای تکمیل تاریخ طب از او نام بردیم.

دورهٔ مدرسه رومی اسکندریه

از ۳۰ قبل از میلاد تا ٦٤۰ میلادی

این دوره، دورهٔ دوم مدرسهٔ اسکندریه است که در واقع نیم قرن پس از فتح رومیان و تصرف شهر آتن یعنی درقرن اول پیش از میلاد آغاز میگردد، چه در آنموقع سولاسردار رومی آتن را مسخر کرد وچنانکه گفته شد مقداری کتب علمی و فلسفی جزء سایر غنیمت‌ها باخود بروم برد ومرکز علم وادب از آتن بروم منتقل شد وهمینکه او گوست کتابخانهٔ مشهور روم را تشکیل داد آنرا بدوقسمت لاتینی ویونانی تقسیم کرد وروم نه تنها وارث کتابهای علمی وفلسفی آتن گشت بلکه وارث علماء وفلاسفه آتن هم شد، چه هرگاه که دانشمندان آتن درصدد تحقیق موضوعی بر میآمدند ناچار بروم میرفتند وفعلا آن موضوع جزء بحث مانیست.

مدرسهٔ اسکندریه پیش از آنکه بدست رومیان بیفتد رو بانحطاط گذاردو پس از رومی شدن باسرعت‌رو به تنزل رفت وموضوعات علمی آنمدرسه منحصراً درفلسفه محدود ماندزیرا ازهمان موقع که اسکندریه بناگشت عده‌ای یهودی در آن محل گرد آمدند وبتدریج یهودیان دیگری‌در تلاش‌معاش یااز بیداد فرمانروایان باسکندریه پناه آوردندو در آنجا اقامت کردند وبا یونانی هامحشور شدند و اتفاقاً هم ذوق وهم سلیقه در آمدند، یونانی ها مردمی خرافاتی‌شده بودند وبیش از هرچیز بمسائل فلسفی و دینی علاقه داشتند ، یهودیان‌موحد ومذهبی‌نیز مانند یونانیان آنروز فکر میکردند ، این هم فکری و هم ذوقی با پیدایش مسیحیت افزایش یافت و همینکه یونانی‌ها مسیحی شدند بفکر افتادند که‌دین وفلسفه را باهم مربوط سازند ودر نتیجه فلسفهٔ جدید افلاطونی وفلسفهٔ جدید فیثاغورثی پدید آمد .

Neo - platonic - neo - Pyitha goric

خلاصه کلام آنکه مدرسهٔ اسکندریه در دورهٔ دوم آنقدرها خدمتگزارعلم نبود و بیشتر بامور فلسفی و دینی توجه داشت .

وبایددانست که دوعامل مؤثر در پیشرفت‌وترقی علوم در مدرسهٔ اسکندریه کمك میکردند .

۱ - مصریان که مرده‌هارا مومیامیکردند ،ازکالبد شناسی اطلاع کامل‌داشتند وهمین موضوع به پیشرفت علم تشریح در آنمدرسه کمك مهمی بود .

۲ - مصریان پیش ازآمدن اسکندر بیونان از شیمی باخبر بودند و همینکه مدرسهٔ اسکندریه بازشد اطلاعات‌مصریان در قسمت شیمی بآنان کمك کردواطلاعات مصر ویونان در تشریح وشیمی وغیره دریکجا جمع شد .

مدرسهٔ اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری مرکز علمی شرق بود تا آنکه عمربن‌عبدالعزیز آنمرکز را بمدرسهٔ‌انطاکیه ومدرسهٔ‌حران ونقاط دیگرانتقال‌داد .

دورهٔ بیزانتی از۵۲۹ تا ۱۴۵۳میلادی

این دوره را بمناسبت بیزانس یا قسطنطنیه دورهٔ بیزانتی میگویندوچون‌زبان‌وادبیات‌یونانی‌در آنشهرمزیت‌مخصوصی داشت لذا به آن نیز اشاره ای میکنیم . بطور خلاصه

باید دانست که گرچه گنجینه های علمی یونان در شهر قسطنطنیه مانند شهر

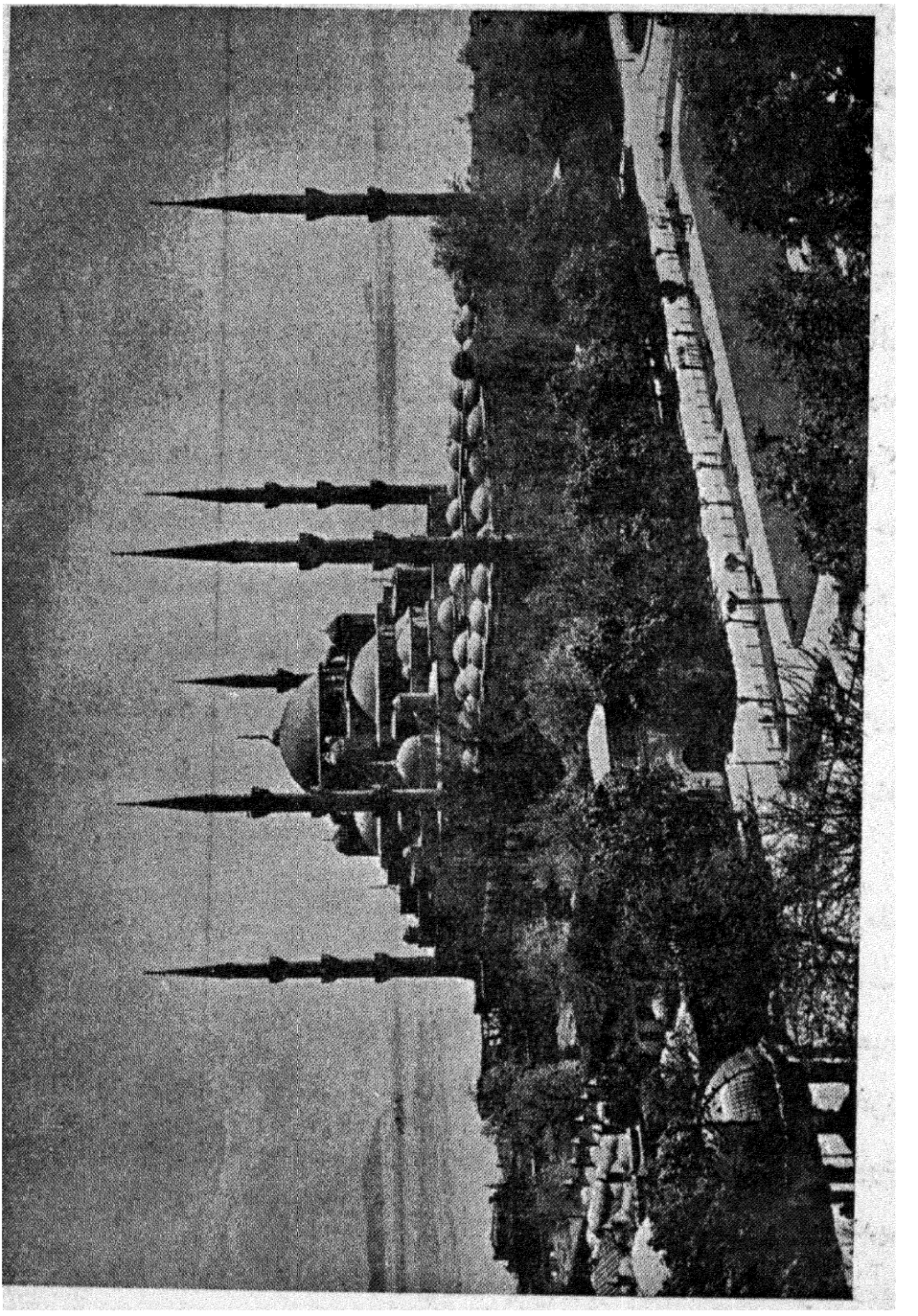

ت ـ استانبول : مسجد سلطان احمد

اسکندریه گرد آمده بود ولی با این همه علم وادب (یونانی) کمتر در این پای تخت ترقی

کرد بخصوص بعدازمرگ ژوستینیان وضع علمی آنشهر بدترشد وهمینکه میان پیشوایان مذهبی جنگ درگرفت مخالفان کتابهای یکدیگررا ازمیان بردند وازعلم وادب کنار ماندند واگرهم توجهی بعلم وادب میشد بیشترسطحی بود بقسمی که هروقت قیصرهای قسطنطنیه به تقلید از اسلاف خودبفکر ترویج وتشویق فرهنگ برمی آمدند ومردم را بمطالعه وتألیف تشویق مینمودند چیزی جز شرح وتفسیر تألیفات قدیمه بدست نمیآمد وگاه‌هم خودقیصرها باین عمل مبادرت میکردند. چنانکه قسطنطین هفتم(۹۰۵-۹۵۹ میلادی) ازقیصرهای معارف دوست چندین کتاب در تاریخ ومقررات حکومتی تألیف نمود، همینطور عده‌ای ازمؤلفان آنزمان کتابهائی درتاریخ وشعر ولغت تألیف نمودند، اما تألیفات آنان مانند تألیفات قسطنطین جنبهٔ تحقیقاتی نداشت. اتفاقاً عربهاهم که بآنروز رومی‌ها افتادند ازهمان نوع کتابها تألیف نمودند، فلسفه‌هم درآن ایام جنبهٔ لاهوتی بخود گرفت. چه‌فلاسفهٔ آنروز فلسفه رابرای مناظرهٔ دینی واثبات عقایدمذهبی میخواستند وباآن افکار تطبیق میکردند واین‌همان‌است که بفلسفهٔ جدید افلاطونی مشهورشده‌است. مشهورترین‌فلاسفه آن طبقه یوحنای‌دمشقی‌است (۷۱۸-۷۴۱میلادی) یوحنا در موضوعهای دینی و فلسفی وغیره تألیفات زیادی دارد که ذکرآن‌دراینجا بیمورداست.

ادبیات وعلوم‌ایرانیان پیش‌ازاسلام

پارس‌هاازتیرهٔ آریاوبرادران‌هندیهاویونانیهامیباشند. این‌ملت کهنسال چندین قرن پیش ازمسیح بایونان جنگیده است ودر بیست‌وچندقرن پیش، ازوسط آسیا تا مدیترانه‌سپاهیان ومهمات وخواربار بجنگ یونانیان فرستادند (عملی که امروزبزرگترین دولتهای‌غرب از انجام آن تاحدی عاجزمیمانند) وطبعاً چنین دولت نیرومندی بی‌علم و ادب نبوده است بخصوص که پارسیان مردم باهوش وبا استعدادی میباشند و طبعاً مانند هندیها شعرمیگفتند ومثل مهابهاراته (اشعارقدیمی‌هند) اشعاری داشته‌اندکه مختصری ازآن بدست ما رسیده‌است. ایرانیان قسمتی ازعلوم طبیعی وریاضی مثل ستاره‌شناسی‌وغیره را از آشوریان وبابلیان فراگرفتندودربحبوحهٔ تمدن یونان بایونانیان معاشرشدندوبا

هندیها آمیزش پیدا کردند. ایرانیان خواندن و نوشتن میدانستند و بزبان پهلوی بر روی تخته سنگها مطالبی حجاری میکردند و چنانکه گفتیم اسکندر پس از تسخیر استخر پایتخت ایران قسمتی از کتابهای آنانرا سوزاند وقسمتی را ترجمه کرده باسکندریه فرستاد. در آنموقع ایرانیان گنجینه‌هائی از علوم هند و چین وغیره در پای تخت خود گرد آورده بودند.

البته تمام علوم و ادبیات ایران منحصر بکتابهای موجود در استخر نبود چه در اوایل قرن چهارم هجری در محال جی از نواحی فارس سردابی یافتند که در آن با سنگ بسته بود ودر آن سرداب کتابهائی یافتند که بزبان پهلوی روی پوست درخت علوم باستانی را نگاشته بودند وازمطالعه وترجمهٔ آن کتابها چنین بر آمد که تهمورث پادشاه دانش پرور ایران برای حفظ کتب علمی تهیهٔ آن خزانهٔ سنگی را دستور فرموده بود ودر آن کتابها مطالب بسیاری از حرکات ستاره‌ها وغیره یافت شد و همانموقع سرداب دیگری مملو از کتب یافتند ولی خواندن آنرا ندانستند وظاهراً حبس کردن کتاب در آن ایام معمول ومتداول بوده‌است. ابن ندیم میگوید من بچشم خود دیدم که ابن عمید در سال سیصد وچهل وچند هجری تکه‌هائی از کتب مختلفه از اطراف برج وباروی اصفهان بدست آورد که در صندوقی گذارده بودند و همین که علمای فن مانند یوحنا وغیره آنرا بعربی ترجمه کردند معلوم شد صورت افراد سپاهیان ومقرری آنها در آن الواح بیونانی نوشته شده است ...

ولی تا زمان شاپور پسر اردشیر پادشاه ساسانی در اواسط قرن سوم میلادی جز پارهٔ کتابهای مذهبی واشعار واخبار چیزی از علم وادب در ایران رایج نبوده است. در زمان این پادشاه مانی ظهور کرد ومیان ایران وروم جنگ در گرفت. شاپور بر رومیان پیروز شد وبسیاری از رومیان را اسیر آورده بخوزستان فرستاد ودر آنجا شهری برای اسیران ساخت که به گندی شاپور موسوم شد.

شاپور با اسیران مهربانی بسیار کرد و آنان نیز بشاپور تذکر دادند که بیش از پیش به نشر علم وتمدن توجه کند. شاپور این گفتهٔ آنانرا پذیرفت وعده‌ای را از ایران

بیونان فرستاد تاکتابهای علمی وفلسفی را از یونانی بفارسی انتقال دهند ، این کتابها در شهر گندی شاپور جمع آوری شد و مردم ایران آنرا استنساخ کـرده مورد استفاده قرار دادند .

در زمان انوشیروان دادگر (۵۳۱ـ۵۷۸ میلادی) فرصت بهتری برای ایرانیان پیش آمد که ازعلماء وفلاسفه روم استفاده کنند. چه در آنموقع ژوستینیان قیصر روم معبدها ومدرسه های بت پرستان روم را بست وفلاسفهٔ بت پرست را تعقیب کـرده آزار داد و آنان نیز از روم باطراف جهان گریختند وهفت فیلسوف بت پـرست نزد انوشیروان بایران رو آوردند. انوشیروان آنها راگرامی داشت وازآنان خواست که پاره‌ای مطالب فلسفی رابصورت کتاب درآورندویا از رومی بفارسی ترجمه نمایند . آنان منطق وطب را بفارسی ترجمه کردند وکتابهائی نیز درآن دو موضوع تـألیف نمودند . انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد ومردم را بمطالعهٔ آن ترغیب نمود وهمانطور که دویست سیصد سال بعد از او دربارگـاه خویش مجلس مباحثات علمی ترتیب میداد انوشیروان بیش از مأمون بآن عمل مبادرت ورزید و خود نیز بتحقیق مسائل فلسفی پرداخت تاآنجاکه یونانیها او را از شاگردان افلاطون می پنداشتند وتصور میرودطریقهٔ صوفیه که بعد در ایران پدیدآمـد بر اساس همان کتب فلسفی زمان انوشیروان بوده است .

انوشیروان علاوه بر علوم یونان علوم هند را نیزازسانسکریت بفارسی ترجمه کرد ودرگندی شاپور برای معالجهٔ بیماران وآموزش طب بیمارستان دایرکرد و از هند و یونان پزشکان استخدام نمود که درآنجا طب هندی وطب بقراطی (یونانی) تدریس کنند ودرنتیجه ایرانیان دارای دو رشته طب شدند . بیمارستان گندی شاپور شهرت بی نظیری دردنیای آنروز پیدا کرد وچنانکه خواهیم گفت در دورهٔ اسلام نیز آن بیمارستان بسیار مهم شد .

خـلاصهٔ کلام اینکه ایرانیان پیش از اسلام بفلسفه و طب اشتغال داشتند واز آنرو فکری عالی پیداکردند ونامشان در سراسر جهان بلند شد، همینقسم ازهیئت اطلاعات مهمی داشتند وآن اطلاعات را از همسایگان گرفته ویا ازنیاکان ارث برده

بودند ودر زمان انوشیروان عادل علم وادب در ایران بمقامی بلند رسید و این خود طبیعی است علم وادب در پرتو عدالت و آزادی بمقام بلند میرسد .

علوم و ادبیات سریانی پیش از اسلام

سریانیها بقیهٔ کلدانیان و بابلیان قدیم میباشند و چنانکه میدانیم کلدانیان و بابلیان تمدن وفرهنگ عظیمی داشتند ، ستاره شناسی میدانستند وساعت آفتابی اختراع کردند . وچند قرن پیش ازمیلادمسیح اساس طب را پایه گزار بودند ولی همینکه ایرانیان کشور کلده را مسخر کردند کلدانیان علم و تمدن را با آزادی واستقلال از دست دادند وپس از ظهور آئین مسیح وانتشار آن در ممالك مختلف سریانی‌ها (کلدانیها و بابلی ها) مسیحی شدند و در تاریخ آئین مسیح عنصر وعامل مؤثر و مهمی بشمار آمدند .

آنچه که در اینجا مورد بحث ماست علوم وفلسفه آنان میباشد که در هردو قسمت (فلسفه وعلم طب) سریانیها شاگرد یونانی‌ها میباشند ، همانطور که رومیان نیز پیش از کلدانیان در این قسمتها شاگرد یونانیان بوده اند و چنانکه ایرانیان نیز از آنان گرفتند و مسلمانان بعداً از آن‌ها اقتباس کردند ، سریانیها مردم باذوق و بانشاطی میباشند وهرموقع که ازبیداد ستمگران وغوغای جهانگیران آسوده میشدند بتحصیل وترویج علم می‌پرداز ندو بهمان نظر توانستند درایام آسودگی مدارس لاهوت وفلسفه وادبیات تأسیس کنند وپاره‌ای علوم را ازیونانی بسریانی ترجمه نمایند و بر آن شرح وتفسیر بنگارند ویا آن راخلاصه کنند وفارغ التحصیل‌های همین مدارس بودند که در زمان عباسیان علوم وفلسفه را بعربی ترجمه کردند وچنانکه خواهیم‌دید بیشتر آنان ازنسطوریان بودند و اما دراینجا فقط راجع بمعلومات و اطلاعات خود آنها صحبت میداریم .

سریانیها قریب پنجاه مدرسه در بین النهرین تأسیس نمودند و در آن مدارس انواع مختلف علوم وادبیات رابسریانی ویونانی تدریس میکردند ، مشهورترین مدارس آنان مدرسه «رها» میباشد که در قرن پنجم میلادی مرکز تعلیم فلسفهٔ ارسطو محسوب میشود ودر اواسط همان قرن پنجم منطق را بزبان خودترجمه کردند وسرکیس رأس

عین از استادان مشهور منطق در آن زمان میباشد. این استاد منطق پزشك عالی قدری هم بوده است ودر کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌های خطی از ترجمه های وی موجود است که یکی ترجمهٔ ایساغوجی بسریانی ودیگر ترجمهٔ مقولات ارسطو تألیف فرفوریوس و دیگر کتاب نفس وغیره است و بعضی از آن کتاب‌ها اخیراً چاپ وانتشار یافته است.

در اوایل قرن هفتم میلادی مدرسهٔ قنسرین واقع در کرانه فرات ترقی کرده توسعه یافت‌چه در آن مدرسه فلسفه یونان رابزبان یونانی تدریس میکردند و بسیاری از دانشمندان سریانی از آنمدرسه فارغ‌التحصیل شدند که از آن جمله اسقف سویرس میباشد که مدتی از عمر خود را بتحصیل فلسفه وریاضیات ولاهوت گذراند وهمانکه در آنمدرسه از علوم مزبور فارغ‌التحصیل شد قسمتی از آنرا بسریانی ترجمه کرد وهنوز هم قسمتی از ترجمه‌های او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. پس از سویرس شاگردش یعقوب رهاوی واضع علم نجوم سریانی از دانشمندان مشهور سریان است و دیگر اثناسیوس بلد شاگرد سویرس که اوهم دانشمندبزرگی بوده است. اثناسیوس جورجیوس معروف باسقف عرب (٦٨٦ میلادی) هم از شاگردان یعقوب رهاوی میباشد.

اسقف اخیر پاره‌ای از کتابهای ارسطو را بسریانی ترجمه کرده است، عدهٔ دیگری از سریانی‌ها کتب افلاطون و ارسطو و سایر حکمای یونان را ترجمه نمودند که شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد. دیگر از مدارس مشهور آنان مدرسهٔ نصیبین است که هشتصد دانشجو در آن مدرسه علوم عقلی ونقلی تحصیل میکردند.

سریانی‌ها در علم طب نیز سرآمد بودند و بیمارستان گندی شاپور بیشتر با کمك آنان (از آنجمله سرجیس رأس عینی که نامش گذشت) اداره میشد، آتاتوس امدی سمعان ـ طیبوتی ـ اسقف گریگوریوس کشیش (بطریرك) سیودوسیوس وغیره از پزشکان نامی سریانی هستند وزمان عباسیان را درك کرده و در خدمت خلفای عباسی میزیستند.

پزشکان سریانی درهمانموقع که کتب طب یونانی را بعربی ترجمه میکردند بترجمه همان کتب از یونانی بسریانی مشغول بودند وعده‌ای فقط مشغول ترجمهٔ عربی

وعده‌ای بترجمه عربی وسریانی اشتغال داشتند .

مثلا سرکیس بعضی از کتابهای جالینوس را بسریانی ترجمه کرد وموسی‌بن‌خالد آنرا از سریانی بعربی ترجمه نمود. طیبوتی در اواخر قرن هفتم‌میلادی کتابی درطب وکتابهای دیگری نیز ترجمه نمود . خاندان بختیشوع وخاندان‌حنین‌وغیره‌نیز از دانشمندان سریانی هستند که‌کتب مهمی از سریانی بعربی ترجمه‌کرده اند .

سریانی‌ها علم نجوم را ازکلدانیان (نیاکان خود) ارث برده‌اند وکتابهائی در ستاره شناسی دارند .

بردیصانی از علمای سریانی‌کتابی در نجوم داشته که اکنون نامش باقی‌مانده است ورأس عینی کتابی در تأثیر ماه و حرکت آفتاب تألیف نموده است ، سبکتی راجع به برج‌ها کتاب نوشته است ، یعقوب رهاوی (نامش گذشت) .داودبیت‌ربانی‌ـ موسی‌بن‌کیفا ـ عموئیل برشهاری وغیره نیز تألیفاتی درستاره شناسی دارند .

دانشمندان‌سریانی‌از شیمی وریاضیات‌نیزبهره مند بودند وصرف‌ونحووادبیات زبان خویش را نیز بخوبی میدانستند .معروف است که سریانی‌ها قواعد نحو را از یونان آموختند و ازآنرو حروف سریانی را باحروف کوچك‌یونانی‌اعراب‌میگذارند وبالا یا پائین حروف سریانی مینویسند ، سریانی‌ها بقدری در زبان و ادبیات یونانی ترقی‌کردندکه ایلیاد وادیسی را (بخوبی)بسریانی ترجمه نمودند ومترجم آن ابیات ثیوفیل رهاوی ازدانشمندان‌مشهورسریان‌است۸۷۵ میلادی . ولی ترجمهٔ مزبور (جز دوبیت آن) از میان‌رفته است . گفته میشود همینکه سریانی‌ها بفکر ترجمهٔ ایلیاد برآمدند برای تلفظ صحیح اسامی (اعلام)حروف یونانی را بجای حرکات‌استعمال کردند . موقع گفتگو از حرکات خط عربی متذکر شدیم که سریانیها نقطه را بجای حرکات‌بکار میبردند ولی‌موضوع‌استعمال حروف یونانی بجای حرکات غیراز آن‌است که درآنجا گفته شد و تا امروز سریانی‌های‌شرقی‌بجای‌حرکات نقطه‌استعمال‌میکنند وسریانیهای غربی حروف یونانی را بجای حرکات بکار میبرند .

علوم وادبیات هند پیش از اسلام

هندیهاملت عظیم باستانی هستند ، سکنهٔ قسمت شمالی‌هند برادران ایرانیان ویونانیان میباشند .

این ملت از روزگارهای باستان اشعار رزمی وبزمی سروده‌اندو بطوریکه از مطالعهٔ تاریخ آنان برمیآید هندیها از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ وادبیات وعلوم وعادات‌ورسوم مخصوصی بوده‌اند، تاآنجاکه‌پادشاهان‌ایران ازپزشکان‌هندی استمداد میکردند وچنانکه گفتیم انوشیروان برای‌بیمارستان خود(گندی شاپور)ازآنان کمك خواست . همین قسم خلفای عباسی درآغازکار اطبای‌هندی را برای معالجهٔ امراض خود استخدام میکردند و همینکه از معالجهٔ اطبای ایرانی وسریانی‌نومیدمیشدند دست بدامن پزشکان هندی میزدند چه طریقهٔ معالجات هندی غیر ازطریقه ایرانی ویونانی میباشد . کنکه ـ سنگ‌هال ـ شاناك وغیره از پزشکان نامی هندی هستند که‌پاره‌ای‌ازکتب طب هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند .

هندی ها ستاره شناسی میدانستند وبزبان هندی اسامی مخصوصی برای‌برجها ومواضع ستارگان وضع کرده بودند . هندی ها سه طریقه داشتند کـه درآن آراء وعقاید خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده بودند، سه طریقه مزبورعبارت بوده‌است ازطریقهٔ آرگ هیر ـ طریقهٔ آرکند ـ وطریقهٔ دیگری که بزبان سانسکریت آن را سیدهانتا Siddhanta میگفتند وآن عبارت اززیجی‌است که درآن نظریات‌خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده بودند . زیج مزبوربدست عربهاافتاد وبزبان‌عربی‌ترجمه شد وآنرا سند هند نامیدند .

هندی‌ها ارقام هندسی‌رااختراع کردند وطریقهٔ خاصی درحساب ایجادنمودند. عربها ارقام هندسی وطریقهٔ حساب هندی را ازآنان گرفتند هندی ها ازموسیقی نیز بهرهٔ وافری‌داشتند وپاره‌ای‌ازکتابهای موسیقی‌هندی‌رامسلمانان بعربی ترجمه‌کردند (شرحش خواهدآمد) .

خلاصه آری همینکه مسلمانان بفکر ترجمه ونقل علوم بزبان عربی برآمدند اوضاع ممالك اسلامی آنطوربود که دادیم وچنانکه ملاحظه شد بیشترآن علوم ، یونانی بوده و یونانیها در موقع بت پرستی آنرا وضع کرده بودند ، ویا ازملل متمدن دیگر اقتباس‌کرده بودند وچون آن علوم بفارسی وسریانی نقل شد مطابق اوضاع واحوال آن ملل تصرفاتی درآن بعمل‌آمد وپس از

ظهور مذهب مسیح آن آئین نیز تأثیراتی درعلوم مزبور نمود .

درآنموقع عراق مرکز دانشمندان بود ، پزشکان ، ستاره شناسان ، فیلسوفان وحساب دانهای بسیاری ازایرانی ورومی وهندی وسریانی درعراق گردآمده بودند وموقعیکه خلفای عباسی درصدد نقل علوم برآمدند کسانی رایافتند که بانجام مقصود آنان همه نوع لیاقت واستعداد داشتند .

عرب وعلوم بیگانه

چه شدکه عربها بفکر نقل و ترجمهٔ علوم بیگانه برآمدند ؟

در قسمت مربوط بعرب و قرآن و اسلام گفته شدکه بعقیده مسلمانان صدراسلام ، اسلام هرچه ازپیش بوده ازمیان میبرد وجزقرآن چیزدیگری نباید خوانده شود ، ازآنروسوزانیدن کتابهای یونانی و فارسی دراسکندریه و فارس برآنان آسان مینمود لذا توجهی بسایر علوم نکرده متوجه قرآن و احکام قرآن شدندوفقط بعلوم اسلامی ازقبیل فقه و نحووتاریخ فتوحات وامثال آن پرداختند .

مردمان بومی ممالك اسلامی مانند ایرانیان ورومیان سعی داشتندکه خلفاء را بعلوم پیشینیان بخصوص طب و فلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفتهٔ آنان گوش نمیدادند وحرفشان را نمیپذیرفتند .

تردید وممانعت خلفاء ازترویج علوم (غیراسلامی) پیشینیان را میتوان ازواقعهٔ ذیل دانست :

«یکی ازکشیشان سریانی بنام هرون بن امین از علم طب اطلاع کامل داشت وکتابی بزبان سریانی درآن علم تألیف نموده بود . در زمان خلافت مروان بن حکم مرد دانشمندی بنام ماسرجویه سریانی نژاد و یهودی مذهب که درطب متبحر بود کتاب هرون را از سریانی بعربی ترجمه کرد ، کتاب مزبور همچنان در خزانهٔ خلفای بنی امیه باقیماند تا خلافت بعمربن عبدالعزیز رسید و عده‌ای از علاقمندان بخلیفه مراجعه کردند وخواهش نمودند آن کتاب را دراختیار آنان بگذارد ، عمرمدت چهل روز با خدا راز و نیازداشت واستخاره واستشاره میکرد که آیا با تقاضای آنان موافقت کند ویا نکند وسرانجام کتاب را دردسترس مردم قرارداد حال اگر نسبت بانتشار کتاب طب

تا آن درجه سخت‌گیری میشده طبعاً راجع بفلسفه وعلوم دیگر بیشتر ممانعت میشد.

اما همانکه مملکت اسلام توسعه یافت ومسلمانان ازانشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفکر علوم وصنایع افتادند وبرای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند وطبعاً درصدد تحصیل علم وصنعت بر آمدند وچون از کشیشان مسیحی مطالبی ازفلسفه شنیده بودند بیش از سایر علوم بفلسفه علاقه‌مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (ص) آنان را به تحصیل علم و بخصوص فلسفه تشویق مینمود که از آنجمله فرموده است:

«علم بیاموزید اگرچه علم درچین باشد، حکمت (فلسفه) گمشدهٔ مؤمن است از هر که بشنود فرا میگیرد واهمیت نمیدهد که از کی است و کی آنرا گفته است - آموختن علم بر هر زن ومرد مسلمان واجب است. از گهواره تا گور علم بیاموزید».

ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام علوم متوجه نشدند بلکه بنا بمقتضیات زمان تدریجاً علوم پیشینیان را فرا گرفتند.

نخستین کسی که بآن کار دست زد

نخستین کسیکه ازمیان عربها بتحصیل علوم بیگانه (دخیل) مبادرت نمود نضر بن حارث بن کلده ثقفی پسرخاله پیغمبر اکرم میباشد، حارث پدر نضر از طبیبان نامی عرب معاصر حضرت رسول بود، نضر مثل پدر بایران وسایر ممالک مجاور سفر کرد وازعلمای یهود ونصاری مطالبی ازحکمت و فلسفه آموخت و علم طب را ازپدر فرا گرفت. نضر در دشمنی با پیغمبر (ص) همکار ابوسفیان بود، چه که وی ازطایفهٔ ثقیف بوده وثقیف هم پیمان بنی امیه بودند، نضر مطالب نامربوط ناسزائی دربارهٔ حضرت رسول (ص) میگفت ومیکوشید از عظمت ومنزلت پیغمبر (ص) نزد مردم مکه بکاهد، از آنروهمینکه درجنگ بدر اسیر مسلمانان شد بامر حضرت رسول (ص) کشته شد ونامش از بین رفت.

نضر فقط در فلسفه و حکمت مطالعات داشت ولی چیزی از آن مطالب بعربی ترجمه نکرد و اولین ترجمه‌ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالد بن یزید بن معاویه است که او را حکیم آل مروان میگویند، خالد پس از مرگ

برادرش معاویهٔ دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان بن حکم اورا مغلوب ساخت و خلافت ازخاندان ابوسفیان بخاندان مروان منتقل گشت وهمینکه خالد ازخلافت نومید شد دنبال تحصیل رفت . در آنزمان علم کیمیا (شیمی) درمدرسهٔ اسکندریه بسیار رایج بود. خالد عده‌ای ازفارغ التحصیل‌های آنمدرسه رابشام آورد تاباو شیمی درس بدهند واز آن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بخالد شیمی یاد میداد و چون خالد از آن صنعت بهره مند گشت درصدد ترجمهٔ کتاب شیمی بعربی بر آمد و مردی بنام استیفان قدیم بامرخالد شیمی را برای نخستین بار بعربی ترجمه نمود .

خالد بعلم نجوم نیزعلاقمند بود ومقداری لوازم ستاره شناسی برای خود فراهم ساخت وشاید هم کتابی درآن علم بامروی ترجمه شده که ما اطلاع نداریم . اما کسانیکه درقرن چهارم هجری کتابخانهٔ قاهره را دیده اند در آنجا یك کره مسی از کارهای بطلمیوس مشاهده کرده اند که روی آن نوشته شده بود :

«این کره بفرمان خالد بن یزید بن معاویه حمل شده است».

پس از کتاب خالد دومین کتابی که از علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شده همان کتاب هرون بن اعین است که ماسرجویه (نامش گذشت) آنرا ازسریانی بعربی منتقل نمود ، اصل کتاب مزبور سی مقاله بوده ومترجم دو مقاله بر آن افزوده است.

نقل و ترجمه علوم درزمان عباسیان

منصور ـ ستاره‌شناسی ـ پزشکی

منصور ـ سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی توجهی بعلوم نداشت، چه که دیری نپائید پس ازاو برادرش منصور (۱۳۶ـ۱۵۸) بخلافت رسید ، منصورمرد سخت گیر باتدبیر بود وچون در زمان وی شورشهای داخلی زیاد شد بیشتراوقات منصور بجنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی گشت قسمت عمده آن بساختن بغداد و زد و خوردهای داخلی بر گذار گردید .

ستاره‌شناسی

منصور از علم فقه بهرهٔ بسیاری داشت ولی بستاره شناسی وعمل باحکام ستاره عقیده مند بود و بدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیبرد ، وی اول خلیفه‌ایست که ستاره شناسان را ببارگاه خود آورد وپس ازوی سایر خلفاء ازاو پیروی کردند. ایرانیان در آنروز ازستاره‌شناسی

اطلاع داشتند ولذا منصور جمعی ازستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش‌خواند ومشهورترین آنان نوبخت زرتشتی است‌که بدست منصور اسلام آورد . نوبخت از حرکات ستارگان ونتایج آن حرکات باخبربوده وچون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه جا نوبخت را باخود میبرد . سرانجام نوبخت بواسطهٔ پیری از ملازمت خلیفه در سفر وحضرعاجز گشت و بفرمان خلیفه پسرخود ابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرار داد . خاندان نوبخت‌مدت‌هادرخدمت عباسیان‌باقی ماندند وکتابهائی در حرکات‌کواکب‌واحکام آن برای‌عباسیان‌ترجمه‌کردند وچون‌مردمان دانشمندی‌بودند درعلوم گذشتگان تحقیقات انجام داده ورأی ونظر خویش را بر آن میافزودند .

ابراهیم فزاری وپسرش محمد وعلی بن‌عیسی اسطرلابی ازستاره شناسان‌نامی زمان منصورمیباشند وچون‌منصور بستاره‌شناسی واوضاع کواکب علاقه‌مند بودعده‌ای ستاره شناس ازهند وروم وایران بخدمتش رسیدند ، از آنجمله مردی درسال۱۵۶ از هند به بغداد رسیدکه اززیج سید هنتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافی داشت. این‌مرد کتابی درعلم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد ، منصور دستور داد کتاب مزبوررا بعربی ترجمه‌کنند وازروی آن‌کتابی بزبان عربی در ستاره شناسی تألیف نمایندکه برای عربها مأخذ اطلاعات نجومی‌باشد . محمد بن‌ابراهیم فزاری‌این‌کاررا انجام داد وستاره شناسان آن‌را سند هندکبیر نامیدند تازمان مأمون‌مطابق آن کتاب عمل میکردند .

ازآن ایام مسلمانان بستاره شناسی ومتعلقات آن علاقه‌مند شدند و ازستاره شناسی به هندسه متوجه گشتند . منصورشرحی بپادشاه روم نگاشته از وی خواست ترجمهٔ عربی‌پاره‌ای‌از کتب علمی‌را (علم‌نجوم وهندسه) برای اوبفرستد . پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی‌کتب علوم طبیعی را نزد منصور فرستاد وشایدکتاب مجسطی هم جزء آن بوده زیراکتاب مزبورنیز ازعلم نجوم گفتگومیدارد .

ولی ظاهراً ترجمهٔاین کتابها مرتب نبود ، چه اقلیدس‌ومجسطی درزمان‌هرون ومأمون بعربی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقهٔ منصوربستاره شناسی سبب‌شدپاره‌ای

از کتب مربوط بستاره شناسی ومتعلقات آن (هندسه وغیره) بامر آن خلیفه بعربی ترجمه شود .

طب ـ پزشکی

طب یکی دیگر ازعلومی بود که زمان منصور به‌نقل وترجمه آن دست زدند، چون منصوردراواخرعمردچار مرض معده شده اشتهایش ازدست رفت وپزشکان درباری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آنان‌را خواسته پرسید آیاپزشک‌حاذقی نمیشناسید که بمعالجهٔ من کمك کند؟ همه گفتند کسی بهتر ازجورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپوروجودندارد ، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود ودرعلم طب تألیفات‌مهمی‌دارد وبواسطهٔ حذاقت وکاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آنزمان شده بود .

منصور کسی نزداوفرستاده احضارش کرد، جورجیس‌میخواست تأخیر کند ولی فرستاده منصوراورا بکشتن تهدیدکرد ، جورجیس بیمارستان را به‌پسرش‌بختیشوع سپرد وخود بادوشاگردش ابراهیم وعیسی بن‌شهلا عازم بغداد شد وپس از ورود به بغداد نزد خلیفه آمده اورابفارسی وعربی دعاکرد. جورجیس مرد باوقار زبان‌آور باهیبتی‌بود وبدان جهت منصوروی را نیکوپذیرفت وازاو پرسشهائی کرد.جورجیس پاسخ پرسشهای اورا بخوبی داد وبیشتر دردل منصور جای گرفت . پس از آن‌منصور شرح بیماری خویش‌راگفت ، جورجیس بادقت آنرا شنید اظهارداشت که‌تورابزودی معالجه میکنم . منصور طبیب را خلعت پوشانید و در کاخ مخصوصی جاداده گرامی داشت. جورجیس روزدیگر نزد خلیفه آمد وادرار اورا ملاحظه کرده داروی‌مناسبی داد وخلیفه بهبود یافته حالش خوب شد وجورجیس را ازبازگشت‌بگندی‌شاپورمنع کرد . منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن باایمانی (دردین خودش) دیدبیشتر مجذوب‌اوشد، منصور که میدانست‌جورجیس بی‌زن وبچه به‌بغداد آمده‌سه کنیزرومی وسه هزار دینار برای اوفرستاد ، طبیب پولهارا گرفته کنیزان را پس‌فرستادوهمین که منصور اورا مؤاخذه نمود جورجیس گفت ما مسیحیان یك زن اختیار میکنیم و تا او زنده است زن دیگر نمیگیریم. منصور این پاکدامنی جورج را پسندید واورابیش‌از

پیش مقرب درگاه ساخت واجازه داد که وی بحرمسرا بیاید وهم خوابه هـای منصور را علاج کند .

چنانکه گفتیم جرج بتألیف علاقه داشت وزبانهای عـربی ، سریانی ، فارسی ، یونانی رابخوبی میدانست وهمینکه نزد منصورمقرب شد علاوه برکتابهائیکه بسریانی تألیف کرده بودپاره‌ای کتب طبی راازیونانی برای منصور بعربی ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده‌ای ازاطباء که در خـدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی بعربی تألیف کرده بودند . معمولا در زمـان بنی‌امیه اطبای در باری ودولتی موظف بودند کتابی در فن خودشان بنام فرزندشان یا یکی ازشاگردانشان یا بنام خودشان تألیف کنند وغالباً بجای کتاب ، جونگ تألیف میکردند، مانند جونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال ۹۰ برای پسرش تهیه کرد ونیز کتابی دربارهٔ داروها وطریقهٔ استعمال آن تألیف نمود . بهرحال خاندان بختیشوع مدتی در پرتـو توجه عباسیان به طب وسایرعلوم بهترین خدمتها را انجام دادند .

بنابر آن منصور نخستین خلیفه‌ایست که به نقل وترجمه کتاب های قدیم تـوجه کرد ولی تنها به نجوم وهندسه وطب اکتفاء نمود ودر زمان وی ابن مقفع کلیله‌ودمنه را بعربی ترجمه کرد . درزمان مأمون عباسی فلسفه ومنطق وسایرعلوم بعربی ترجمه شد . مؤلف الفهرست میگوید : ابن‌مقفع بعضی ازکتابهای منطق وطب راکه ایرانیان ازیونانی ترجمه کرده بودند ازفارسی بعربی ترجمه کرد و شاید هم ابن مقفع آن را برای خودش ترجمه کرده باشد .

مهدی ورشید

درزمان مهدی (۱۵۸ ـ ۱۶۹) اختلافات مذهبی و نزاع‌های دینی روبفزونی گذارد چه‌که ابن مقفع و دیگـران پاره‌ای ازتألیفات مانی وابن‌دمیان ومرقیون وغیره را ازفارسی وپهلوی و بعربی ترجمه کرده بودند و عده‌ای هم کتابهائی در تأیید آن مـذاهب تـألیف کردنـد و طبعاً اختلافات و کشمکش های مذهبی درگرفت وزندیق ها افزون گشته آراء و عقایدشان انتشار یافت . مهدی متکلمین (علمای علم کلام) را بر آن داشت که کتابهائی در رد زندیقها تألیف کنند ودرهرحال مهدی مجال بیش ازآن بدست نیاورد وهادی جانشین مهدی

دوام نیافت و کارمهمی انجام نداد .

اما هرون‌الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) موقعی بخلافت رسید که بواسطهٔ آمد و شد دانشمندان و پزشکان هندی و ایرانی‌وسریانی به بغداد افکارمردم تا حدی‌پخته شده‌بود وتوجهات عمومی بعلوم و کتب پیشینیان توسعه یافته بود . دانشمندان غیرمسلمان که زبان عربی آموخته‌بودند و با مسلمانان معاشرت داشتند آنانرا بفراگرفتن‌علوم گذشته تشویق میکردند ، ولی باز هم مسلمانان از توجه بعلوم بیگانه ، جز علم پزشکی بیم داشتند ، چه بفکرشان رفته بود که جزطب هرعلم بیگانهٔ دیگرمخالف اسلام است . با این همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند وغالب آنان دوستدارمنطق و فلسفه بودند واز آن علم بهره‌ای داشتند ، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب منطقی وفلسفی مشغول میداشتند . رفته رفته خلفاء با فلسفه ومنطق آشنا شدند و با آن خو گرفتند تاآنجاکه اگر کشوری یاشهری را فتح میکردند کتابهای آنجا را آتش نمیزدند ونابود نمیساختند بلکه دستورمیدادند کتابها را به بغداد بیاورند و بزبان عربی‌ترجمه کنند چنانکه هرون پس ازفتح انقره وعموریه وسایرشهرهای روم کتابهای بسیاری‌در آن بلاد بدست آورد و آنرا به بغداد حمل کرد و طبیب خود یوحنا ابن ماسویه را دستورداد آن کتابها را بعربی ترجمه کند . اما کتابهای مزبور راجع به طب یونانی بود وچیزی ازفسلفه در آن یافت نمیشد .

درزمان هرون کتاب‌اقلیدس برای مرتبه اول توسط حجاج‌بن‌مطر بعربی ترجمه شد واین ترجمه را هرونیه میگویند وباردیگردرزمان مأمون آن کتاب بعربی‌ترجمه شد و این دومی را مأمونیه میخوانند . یحیی بن‌خالد برمکی در زمان هرون کتاب مجسطی رابعربی ترجمه کرد وعده‌ای آن کتاب را تفسیر کردند وچون بخوبی از عهده برنیامدند هرون‌اباحسان وسلما مدیر بیت‌الحکمه را بآن کارگماشت و آنان‌مجسطی را با دقت تصحیح وتفسیرنمودند .

مأمون و فلسفه‌منطق

کتابهای فلسفی در زمان مأمون ترجمه شد و آنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی‌خود مأمون‌بآن کار بود. از آغاز اسلام مسلمانان

آزادی گفتار وفکر و مساوات معتاد بودند واگر هر یك از آنان در بارهٔ امور سیاسی

وغیره فکری بخاطرش میرسید بی پروا آنرا بخلیفه ویا امیر ابراز میکرد و ابهت مقام فرمانروائی او را از این کار باز نمیداشت ، همین قسم در امور دینی نیزدونوع آزادی عقیده داشتند و اگر کسی چیزی از معنای آیه ویاحدیث درك میکرد و آنرا مخالف نظر دیگران میدید نظر خود را آشکار میگفت وبا مخالفان مناظره ومجادله میکردوهمین آزادی فکر وعقیده سبب پیدایش مذاهب مختلف گشت بقسمی که پس ازانقضای دورهٔ صحابه و آغاز قرن دوم هجری فرقه‌های متعددی در آئین اسلام پدید آمدکه از جملهٔ آنها فرقهٔ معتزله بود . معتزله گروه بسیاری هستند واساس مذهب آنان تطبیق دین وعقل میباشد واگر بادقت در افکار وعقاید آنان مطالعه شودمعلوم میگرددکه بعضی از افکار و آراء آنان با جدید ترین آراء انتقادی مذهبی امروز موافق در بیاید . اگر چه چندین قرن از پیدایش وتحقیق آن افکار (افکار معتزله) میگذرد واز آنرو معتزله را اصحاب عدل وتوحید میخوانند (۱)

مأمون واعتزال مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجری پدید آمدوچون اصول این مذهب پیروی ازاحکام عدل ومنطق بودلذا پیروان زیادی درمدت کوتاهی پیدا کرد. در فصل مربوط به فقه گفتیم که منصور عباسی با پیراون طریقهٔ رأی وقیاس موافق بود وابا حنیفه را پیش آورده بانظر او همراه شد ، این فکر ونظر منصور پس از وی درمیان عباسیان باقی ماند . اتفاقاً مذهب معتزله با این طریقه (پیروی از رأی و قیاس) بسیار نزدیك است ، چون طایفه مزبور کوشش دارندعقاید خود رابا ادلهٔ عقلی ثابت کنند وبدانواسطه هرکس راکه مطلع از منطق وگفته های ارسطو میدیدند دنبال او را میگرفتند واز او برای تأیید نظر خودشان و جدال با مخالفان استمداد میکردند وچنانکه گفته شد در زمان خلافت مهدی بواسطهٔ کثرت

۱ - مؤسس فرقهٔ معتزله و اصل بن عطاء غزالی (فارسی) از شاگردان حسن بصری مشهور و از رجال متکلم اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری میباشد . میگویند واصل بااستادش حسن بصری راجع بگناه وگناهکاراختلاف نظر پیدا کرد واز حلقهٔ درس حسن خارج شده بکناری رفت وازهمان گوشه مردم را به پیروی از افکار و عقاید خویش دعوت کرد ، حسن که این را دید بیاران خود گفت :

اعتزل عنا - واصل از ما کناره گرفت و از آنرو پیروان واصل بمعتزله یعنی گوشه گیران مشهور شدند . مترجم

زنادقه این فکر (پیروی از منطق) بیشتر شایع شد و با احتمال قوی در نتیجهٔ نیازمندی بمنطق وفلسفهٔ یونانی ویا احساس احتیاج بآن ، علم کلام درمیان مسلمانان پدید آمد .

طایفهٔ برامکه نیز ازپیروان رأی وقیاس بودندوطبعاً بعلم توجه واشتیاق داشتند. وبدان جهت پیش از مأمون به ترجمهٔ کتاب‌های علمی مشغول شدند و در خانه های خویش انجمن مباحثه ومناظره تشکیل میدادند . ظاهراً هرون بااین کار آنان موافق نبود و برامکه از بیم هرون تظاهر بآن عمل نمیکردند .

همین که مأمون خلیفه شد (۱۹۸ ـ ۲۱۸) اوضاع تغییر یافت ، چه که مأمون مرد باهوش مطلعی بود وبطریقهٔ قیاس میل وافر داشت وبسیاری از کتب قدیمه را که قبل ازوی ترجمه شده بود مطالعه وبررسی کرده بود ودر نتیجه بیش ازپیش بطریقهٔ قیاس متمایل گشت وسرانجام مذهب معتزله راپذیرفته بزرگان آن طایفه را(ابی الهذیل علاف ابراهیم بن سیار وغیره)بخود نزدیك ساخت ومجالس مناظره باعلمای علم کلام تشکیل میداد و در مذهب اعتزال پا برجا ماند وپیروان آن طریقه را همراهی کردودراثر این توجه مأمون حرفهائی که اظهار آن (بواسطه بیم از فقهاء) ممکن نبود بی‌پرده درمیان مردم شایع شدواز آن جمله صحبت ازمخلوق بودن قرآن که یکی از دعاوی معتزله میباشد .

اتفاقاً مأمون پیش از رسیدن بمقام خلافت بآن موضوع (خلق قرآن) معتقد بود ومسلمانان میترسیدند که مبادا مأمون خلیفه شود و آن عقیده راترویج کند تاحدی که فضیل بن عیاض علناً میگفت من ازخدا برای هرون طول عمر میخواهم تاازشر خلافت مأمون راحت باشم .

اما بالاخره مأمون خلیفه شد و به پیروی از معتزله تظاهر کرد . فقهای عامه که این را دیدند جار وجنجال برپا کردند واکثریت مسلمانان نیز بر خلاف معتزله بودند و در نتیجه برای مأمون تولید زحمت کردند. مأمون که نمیتوانست ازنظر خود برگردد از راه مناظره ومباحثه علمی وارد شد ومجالس بحث وگفتگو تشکیل داد تاباعقل ومنطق گفته‌های طرفین سنجیده شود وبرای تأیید مباحث منطقی دستور ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی صادر نمود تاهرچه زودتر از یونانی بعربی ترجمه شود وخود نیز

آن ترجمه‌ها رامطالعه میکرد وعقیده‌اش دربارهٔ معتزله بواسطهٔ مطالعه کتب مزبور محکم‌ترمیگشت ولی عامهٔ مردم چنانکه مسلم است زیر بار حرف حساب و منطق نمیرفتند ، مأمون که این را دانست واز مماشاة نومید شد بقوای قهریه دست زدودر اواخرخلافت خویش بامخالفان اعتزال بخشونت رفتار کرد وهنگامی که خارج بغداد بود باسحق بن ابراهیم والی بغداد دستورداد قضاة وشهود واهل علم را امتحان کند وهر کدام آنان که به مخلوق بودن قرآن اقراردارد آزاد گردد و کسانی که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود .

با مطالعهٔ این مراتب چنان بنظر میرسد که مأمون بواسطهٔ کثرت اطلاعات وآزادی عقیده وتمایل بقیاس عقلی از ترجمهٔ علوم یونانی بعربی باك نداشت وابتداء برای تأیید مذهب معتزله بترجمهٔ کتب منطق و فلسفه دست زد سپس به ترجمهٔ کلیه تألیفات ارسطوازفلسفه وغیره پرداخت ودراوایل قرن سوم هجری ترجمهٔ آن کتابها آغاز گشت.معتزله مانند تشنه‌ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطورا دریافته و آن راکاملا بررسی ومطالعه کردند ودرنتیجه برای مبارزه با مخالفان نیروی تازه‌ای بدست آوردند وهمانطورکه مسیحیان پس ازمطالعه کتب منطقی یونان ، فلسفهٔ جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم پس از آن مطالعات دارای علم کلام شدند .

مأمون وترجمه کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مأمون بترجمهٔ کتاب های یونانی مطالب بسیاری گفته‌اند، از آنجمله ابن ندیم مؤلف الفهرست چنین میگوید :

«مأمون شبی ارسطوطالیس حکیم را درخواب دید وازاومسائلی پرسید وچون ازخواب برخاست بفکر ترجمهٔ کتابهای حکیم افتاد ونامه‌ای بپادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که دربلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد ، پادشاه روم پس ازگفتگوی بسیاراین خواهش را پذیرفت ، مأمون عده‌ای را (مانند حجاج بن مطر وابن بطریق و سلما صاحب بیت الحکمه) مأمور انجام آن مهم نمود ، آنان نیز آنچه راکه دربلاد روم یافتندوپسندیدند جمع آوری کرده نزدمأمون فرستادند ومأمون دستورترجمهٔ آنرا داد» .

ابن ابی اصیبعه مؤلف طبقات الاطباء و ابو الفرج مؤلف مختصر الدول و دیگران نیز این داستان را نقل کرده اند و تصور میرود که آنها هم از مؤلف الفهرست اقتباس کرده باشند . درهرصورت علت هرچه باشد شکی نیست که مأمون در ترجمهٔ کتاب های یونانی کوشش بسیار نمود و پول زیادی در آنراه صرف کرد بقسمی که درمقابل وزن کتابها طلا میداد و بقدری در ترجمهٔ کتابها توجه داشت که وی روی هر کتابی که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذارد و مردم را بخواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق میکرد و با حکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آن ها لذت می برد .

ثروتمندان و بزرگان و اعیان دولت نیز بمأمون تأسی میکردند و ارباب منطق وفلسفه راگرامی میداشتند ودر نتیجه مترجمین بسیاری ازعراق وشام وایران به بغداد آمدندوچه بساکه نسطوریان ـ یعقوبیان ـ صابئه ـ زرتشتیان ـ رومیان ـ برهمن های هندی میان آنان بودند واز زبانهای یونانی وفارسی وسریانی وهندی (سانسکریت) و نبطی ولاتینی وغیره کتاب ترجمه میکردند .

تعداد کتاب فروش و کاغذ فروش در بغداد فزونی یافت وانجمن های علمی وادبی متعدد گشت ، مردم بیش ازهر کار بمباحثات علمی و مطالعه پرداختند وپس از مأمون نیز این نهضت دوام یافت وعده ای ازخلفای عباسی رویهٔ مأمون را ادامه دادندومهمترین کتب قدماء بعربی ترجمه شد .

مترجمین (ناقلان) علوم درزمان عباسیان

سابقاً گفته شد که کمی پیش ازاسلام میان سریانی ها یك نوع نهضت علمی موجود بود وکتابهای یونانی را بسریانی ترجمه کرده بسیاری از آن کتب را مطالعه و بررسی میکردند وبخصوص درطب وفلسفه پیشرفت هائی نمودند تا آنجاکه بعضی از آنها بریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند و زبان یونانی رادر مدارس خود تدریس میکردند و همینکه مرکز خلافت به بلاد آنان (عراق) منتقل شد وبغداد بواسطهٔ آمد ورفت اقوام وملل مختلف اسلامی روبآبادی گزارد سریانی ها نیز برای امرارمعاش به بغداد آمدند و همانطورکه امروز عربها برای گذران روز

انگلیسی میآموزند سریانی‌های آنروزبه تحصیل زبان عربی مشغول شدنـد و چون عدالت ومساوات عباسیان (دراوایل کار آنان) را دیدند آمیزش با مسلمانان واعراب‌را پسندیدند ، چه‌که عباسیان در آغازامر بقدری نسبت برعایای خود آزادی داده بودند که مسیحیان بـرای رفع اختلافات مذهبی و اوضاع و احـوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند وحکمیت آنان را میپذیرفتند وهمین خوشرفتاری وعدالت خواهی عباسیان سبب شدکه عده‌ای ازایرانیان لایق وکاردان بـه بغداد آمدند ودر دستگاه خلافت راه یافته درادارهٔ امورکشور با آنان کمك کردند . اتفاقاً عده‌ای از آن‌ایرانیان که دردستگاههای دولتی بودنـد از علـم و ادب نیز بهره داشتند وبه پیشرفت علـم مساعدت مینمودند .

خلفای عباسی گروهی ازپزشکان هندی را برای استفاده ازمعلومات طبی آنان استخدام کردند ودرنتیجه بغداد مرکزدانشمندان گردید .

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمهٔ کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق وشام وایران وهند استفاده کردند وچون خلفاء همه نوع مساعدت مالی و غیره با این دانشمندان میکردند طبعاً عدهٔ آنان روزافزون میشد بیشترایـن مترجمین از نسطوریان انتخاب میشدند . چه آنان درترجمه تواناتر از سایرین بودند وبر فلسفه و علوم یونانی احاطه بیشتری داشتند وگروهی از ایـرانیان و هندیان نیز کتب هندی وفارسی را ترجمه میکردند وغالباًاین شغل (ترجمه) درخاندان مترجمین باقی‌میبود، بقسمی‌که از یك خانواده تا چندین پشت مترجم و ناقل بـرمیخاست و اینك اسامـی نامی‌ترین ناقلین ومترجمین زمان عباسیان .

۱ ـ خاندان بختیشوع : سردستهٔ اینان جورجیس بن بختیشیوع پزشك منصور است (شرحش گذشت) که از نسطوریان سریانی میباشد ، پس از مرگ جورجیس هرون پسراوبختیشوع را از بیمارستان گندی شاپور احضارکرد (همانطورکه منصور خود جورجیس را احضارکـرده بود) وچون بختیشوع به بغداد آمـد هرون پزشکان خود (ابوقریش عیسی ـ عبدالله طیفوری ـ داود بن سرابیون و غیره) را گفت : که بختیشوع راامتحان کنند ، و چون آنان بختیشوع رادیدند بهرون گفتند: که‌ای‌خلیفه

کسی ازما یارای سخن بااین مرد ندارد ! چه که اوخودجان کلام است وخـود و پدر وقومش ازفلاسفه‌اند .

این گفتهٔ آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع را در علم فلسفه میرساند . باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکان قرارداد . بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل بآنمقام رسید وازخلفاءاموال وانعام بسیاردریافت داشت . پس ازمرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن جبرائیل رئیس اطباء و پزشك مخصوص خلفاء شد و چنان ثـروت وجـاه ومقامی بهمرساند که هیچ یك ازپزشکان آنجاه ومال ومنصب را نداشتند. جبرائیل بن عبدالله بن ـ بختیشوع پزشك مخصوص مقتدرعباسی وپسرش عبیدالله بن جبرائیل نیز از پزشکان نامی ودانشمندان معروف این خاندان میباشند . این شش پزشك درعلم طب سر آمد عصرخویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچ کـدام آنـان کتابی ترجمه نکردند واینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان درعلم طب کتابهای مفیدی تألیف نمودند وبعضی از آنان مترجم هائی برای ترجمهٔ کتب طب یونانی بسریانی استخدام کرده‌اند .

۲ ـ خاندان حنین : سرخاندان آنان حنین بن اسحق عبادی معروف به شیخ ـ المترجمین ازمسیحیان حیره درسال ۱۹٤ متولد شد ، پدرش سوداگر بود ، خودش به بصره آمده زبان عربی آموخت ، آنگاه به بغداد رفت تا طب بیاموزد ولی بااشکالات بسیارمواجه شد ، چه در آنروزها پزشکان بخصوص پزشکان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسله اطباء بشوند ، موقع آمدن حنین به بغداد مهمترین مدرس طبی ، مدرس یوحنا ابن ماسویه بود که ازفارغ التحصیلان نامی بیمارستان گندی ـ شاپور میباشد . حنین بمجلس درس اوحاضرشد ، اتفاقاً روزی از آنچه که نزد وی میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت :

«مردم حیره را بهطب چه کار ، برو نزدیکی ازاقوامت وپنجاه درهم ازاوبستان یك درهم انگشتوانه کوچك وسه درهم زرنیخ وبقیه را پول کوفی وفارسی بخرو آنهارا باهم مخلوط کن وسرراه مردم بنشین وفریاد بزن پول برای صدقه ، پول برای مخارج

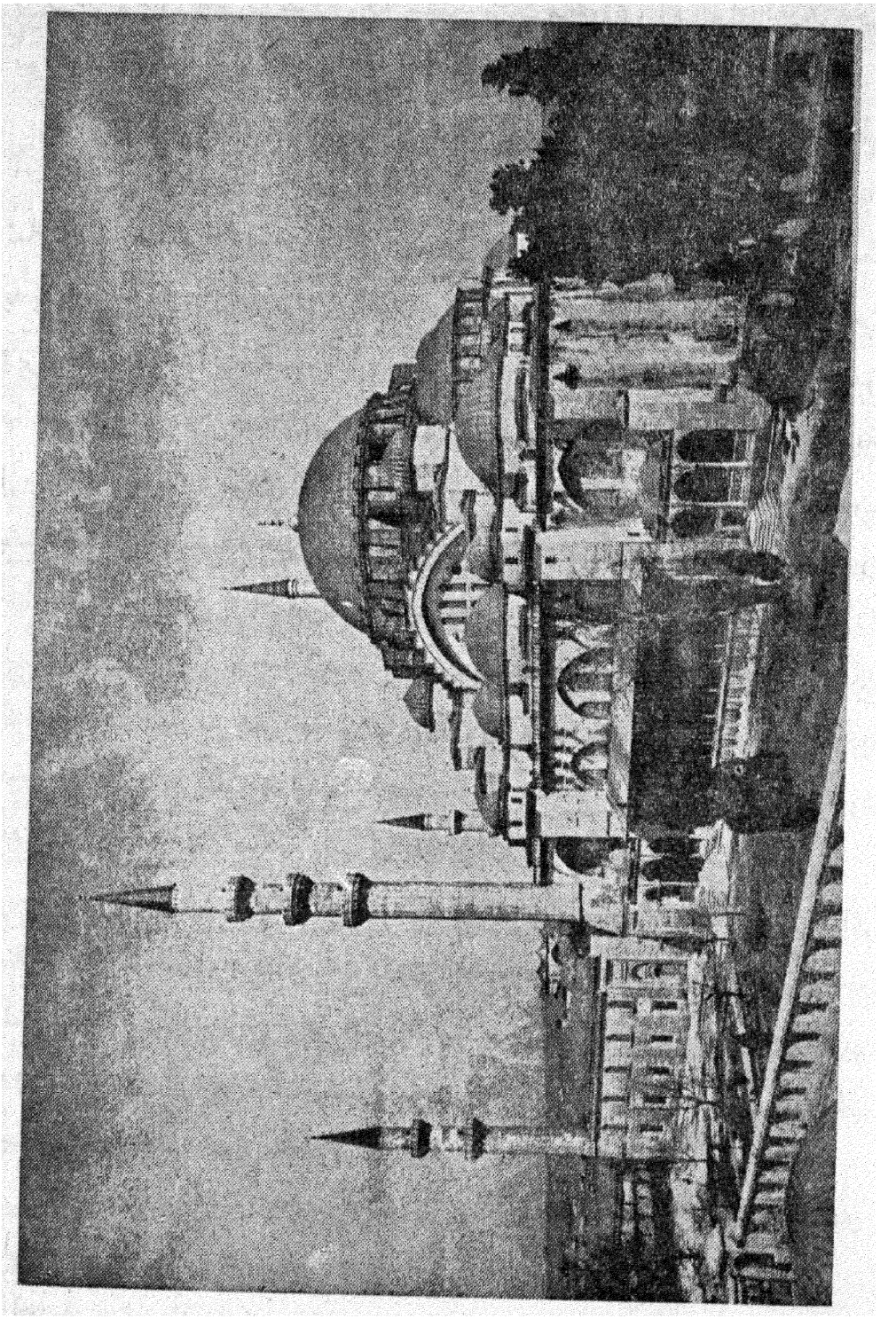

ت- استانبول: مسجد سلیمانیه

و آن درهم های تقلبی را بفروش که بیشتر بدردت میخورد ، آنگاه اورا ازخانهٔ خود بیرون کرد : (۱)

حنین گریه کنان وپریشان ازخانهٔ یوحنا در آمد ولی شوقش به تحصیل علم طب آن هم بزبان یونانی بیش ازپیش شد واز آنرو از بغداد باسکندریه رفت و دو سال تمام در آنجا زبان و ادبیات یونانی آموخت و اشعار هومر را حفظ کرد و همینکه به بغداد باز آمد علاوه برعربی زبانهای یونانی ، سریانی وفارسی را بخوبی میدانست وپزشکان بغداد از آنجمله یوحنا ابن ماسویه بوی نیازمند بودند تا آنجاکه یوحنا حنین را استخدام نمود وترجمهٔ کتابهای جالینوس را بعربی وسریانی باووا گذاردودراینکار ازمکتب اسکندریه پیروی کرد . حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن بختیشوع ترجمه نمود و جبرئیل بقدری اورا احترام میگذارد که بوی ، رین حنین خطاب میکرد ورین بزبان سریانی یعنی ای معلم، میباشد وچون مأمون بفکر افتاد که فلسفهٔ یونان را بعربی ترجمه کند ، کسی را بهتر از حنین نیافت . چه وی با آنکه جوان بود سر آمد مترجمین محسوب میشد ، لذا مأمون عده ای از مترجمین مانند حجاج بن مطروابن بطریق ومسلم صاحب بیت الحکمه وغیره را مأمور آن کار نمود وحنین را برهمهٔ آنان ریاست داد تاترجمهٔ آنها را اصلاح کند .

مأمون درمقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به حنین میداد وحنین برای استفاده خود کلمات راباحروف درشت وروی کاغذ ضخیم وباسطرهای پراکنده مینگاشت تاکتاب ضخیم ترگردد . میگویند حنین شخصاً برای بدست آوردن کتابهای مطلوب بروم رفت وعلاوه برترجمه کتابهای مأمون برای خاندان شاکر ودیگران نیز کتاب ترجمه میکرد .

حنین دوپسر داشت : یکی داودودیگری اسحق وبنام آنان کتابهای طبی درمبادی وتعلیم، طب تألیف کرد وهم چنین از تألیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود .

۱- آن موقع صرافی وپول خردکردن شغل پستی بوده است وبیشتر صرافان پول را لای انگشتان خود پنهان میکردند وبمشتریان کم میدادند وزیاد میگرفتند ومنظور یوحنا آن بوده که چون حنین از خاندان بازاری است، لذا نباید دنبال علم طب برود والبته این در موقعی بوده که دموکراسی اسلام بدست خلفای اشرافی پایمال شده بود . مترجم

اسحق درترجمه مهارت یافت ومانند پدرکتابهائی ازیونانی بعربی‌ترجمه‌کرد وبیشتر کتابهای حکمت (مانندکتابهای ارسطو طالیس وغیره) را ترجمه مینمود ولی‌پدرش غالباً به ترجمهٔ کتابهای طبی و بخصوص کتابهای جالینوس مشغول بود وکمترکتابی ازجالینوس ترجمه شده‌که یادست‌کارحنین نبوده ویا لااقل حنین آنرا اصلاح نکرده است واگر غیرازاین میبودکسی بآن ترجمه توجه نداشت . چه که حنین علاوه بر مهارت درزبان عربی ویونانی در علم طب‌نیزماهربود . حنین در زمان متوکل رئیس مترجمان گشت وعده‌ای‌ازمترجمان‌مانندداستفان بن باسیل وموسی‌بن‌خالدترجمه‌های خود را برای اصلاح به‌حنین میدادند .

حنین بعادت آنروز مسیحیان زنار بکردن میآویخت . وفات حنین در۲٦٤ واقع شد . اسحق پسرحنین نیز درترجمه شهرت یافت و بیشترکتابهای فلسفه وآنهم فلسفهٔ ارسطو وشرح‌های آنرا بعربی ترجمه‌کرده است. اسحق غالباً باپدرش‌همکاری داشت سپس جزء محارم قاسم‌بن‌عبیدالله وزیرالمعتضد درآمد. اسحق علاوه برترجمه تألیفاتی درطب وداروسازی ازخود باقی گذارده‌است

۳ ـ حبیش اعصم دمشقی ـ حبیش‌بن‌حسن دمشقی خواهر زادهٔ حنین‌بن‌اسحق است . طب را نزد دائی خودآموخته ودر ترجمه از اوپیروی‌کرده است . میگویند: یکی ازخوشبختی های حبیش آن بوده‌که ملازمت حنین را داشته است وآنچه‌راکه حبیش ترجمه میکرده به‌حنین‌نسبت میدادند وچه بسا ازترجمه های قدیمی که‌متعلق به‌حبیش بوده وصاحبان آن برای رواج بازار نام حبیش‌را محوکرده‌بجای آن‌نام‌حنین راگذاردند .

٤ ـ قسطاابن‌لوقای بعلبکی‌ـ ازمسیحیان شام، طبیب‌وفیلسوف‌عالی‌قدری‌بوده است وبرای تحصیل علم بروم سفر کرده . یونانی وعربی وسریانی را میدانسته‌است، کتابهای زیادی بعربی ترجمه‌کرده‌است وچون درترجمه دقیق بوده‌بسیاری‌ازترجمه‌های دیگران را تصحیح نموده ، ورساله های متعددی درعلم‌طب تألیف کرده است . انشای وی سلیس وقریحه‌اش عالی بود . درطب وتاریخ وفلسفه وهیئت و جبرومقابله وهندسه و منطق وادبیات و دیانت بیش از صد کتاب تألیف نموده ، ابوالفرج مالتی

در بارهٔ وی چنین میگوید :

«راستش را بخواهید کسی بهتر از قسطا کتاب تألیف نکرده چون جملاتش مختصر ومطالبش پر معنی وبامغز است».

۵ ـ خاندان ماسرجویه ـ سر خاندان آنها ماسرجویه پزشك یهودی مذهب سریانی زبان‌مقیم بصره است، واز سریانی بعربی‌ترجمه میکرده‌است.(نامش گذشت) پسرش عیسی‌بن ماسرجویه نیز مترجم بوده و تألیفات مهمی در طب‌دارد .

٦ ـ خاندان کرخی ـ سرخاندان آنها شهدی کرخی است ، سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته وهر دو در این‌فن متوسط بودند ولی پسر دراواخرعمر از پدر برتر شد .

۷ ـ خاندان ثابت سرخاندان آنها ثابت بن قره حرانی از صابئی های مقیم حران بوده است ، ابتداء صرافی میکرد ، سپس طب وفلسفه ونجوم آموخته وزبان سریانی را بخوبی میدانسته وکتابهائی بعربی ترجمه نموده است ، در ریاضی وطب ومنطق تألیفاتی دارد و کتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته است . از مقربان دستگاه معتضد بوده تاآنجا که باوی‌می‌نشست و او را میخنداندومدتهابااو سخن میگفت وهیچ یك از وزیران وملازمان تا آنحد نزد معتضد تقرب نداشتند . پسرش سنان بن ثابت از مقربان القاهر بالله‌شد ، تألیفات زیادی از اوهست . ثابت‌بن سنان پسرسنان نیز تألیفاتی داردولی این پدر وپسر چیزی ترجمه نکردند .

۸ ـ حجاج بن‌مطر ـ از مترجمین مأمون است کتاب مجسطی و اقلیدس را را بعربی ترجمه کرده وثابت بن قره حرانی بعداً آن ترجمه را اصلاح کرده است .

۹ ـ ابن ناعمه حمصی ـ نامش عبدالمسیح بن‌عبدالله حمصی ناعمی‌است ، در ترجمه متوسط بوده وقدری از متوسط برتر محسوب میشده‌است . دیگرازمترجمین این خاندان زروبا ابن مانحوه‌که از ابن ناعمه در ترجمه ضعیف تر است .

۱۰ـ استفان بن باسیل ـ در ترجمه تقریباً بپای حنین بن اسحق میرسید ولی عبارات حنین فصیح تر و نیکوتر است.

۱۱ ـ موسی بن خالد معروف به ترجمان ـ از شانزده کتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده و در ترجمه از حنین پست تر است.

۱۲ ـ سرجیس رأسی ـ از شهر رأس العین از جزیرة العراق است. کتاب های بسیاری ترجمه کرده ، مترجم متوسطی بوده ، حنین ترجمه های او را اصلاح میکرده است.

۱۳ ـ یوحنا ابن بختیشوع ـ وی از خاندان بختیشوع طبیب نمیباشد وفقط از یونانی بسریانی ترجمه میکرده است.

۱٤ ـ بطریق ـ از مترجمان زمان منصور است ، بامر او کتابهائی ترجمه کرده وترجمه اش عالی است. اما بدرجه ترجمهٔ حنین نمیرسد.

۱۵ ـ یحیی بن بطریق ـ ازملازمان حسن بن سهل است ، یونانی نمیدانسته وعربی را هم به نیکی نیاموخته بود ، فقط لاتینی میدانسته است.

۱٦ـ ابوعثمان دمشقی ـ بعربی نیکو ترجمه میکرده است.

۱۷ ـ ابوبشر متی ابن یونس ـ از اهالی دیرقنی است. درمدرسهٔ مارماری نزد استادان بزرگ تحصیل کرده وریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود.

۱۸ ـ یحیی بن عدی ـ از علمای منطق درقرن چهارم هجری است ، برخلاف سایر مترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده ، سرعت قلم داشته ، درشبانه روز صدورقه مینوشته است. نزدمتی بن یونس وابونصر فارابی تحصیل علم کرده است.

این بود اسامی ونام ونشان مشهورترین ناقلان ومترجمان آن دوره که بطور مختصر بآن اشاره کردیم.

اما مترجمان وناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن مقفع وخاندان نوبخت که از عربی بفارسی ترجمه میکردند. نام نوبخت بزرگ برده شد ، پسر اوفضل بن نوبخت کتابهائی درنجوم وغیره از فارسی بعربی ترجمه کرده است. موسی ویوسف پسران خالد نیز از فارسی بعربی ترجمه میکرده اند و در خدمت داودبن عبدالله بن

حمید بن قحطبه مشغول بودند . علی بن زیاد تمیمی کنیه‌اش ابوالحسن ، کتاب زیج شهریار را از فارسی بعربی ترجمه کرده است .

حسن بن سهل از ستاره شناسان آنزمان است ، احمد بن یحیی بلاذری ،جبلة بن سالم منشی هشام ، اسحق بن یزید از مترجمین فارسی هستند . اسحق کتاب اختیار نامه را بنام سیرةالفرس ازعربی بفارسی ترجمه نمود . دیگراز مترجمین عربی بفارسی محمد بن جهم برمکی ، هشام بن قاسم ، موسی بن عیسی کردی وعمر بن فرخان وغیره میباشند .

منکهٔ هندی و ابن دهن هندی از مترجمین زبان هندی هستند . اولی درخدمت



پیشوایان مذهبی یهود و نصارا و اسلام در خاورمیانه

اسحق بن سلیمان بن علی هاشمی میزیسته است ودومی ریاست بیمارستان برمکیان را داشته است .

ابن وحشیه از مترجمین نبطی(کلدانی) است ، کتابهای بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید .

مردم سوریه و نقل و ترجمه علوم

اگر در شرح حال و ملیت و موطن مترجمان و ناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگرددکه بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی شام وجزیره و عراق بودند . این مردم از دیرزمانی کارشان این بوده که علوم و آداب را اززبانی بزبانی

دیگر واز کشوری بکشور دیگر انتقال میدادند . زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطه ارتباط شرق وغرب) وهوش و استعداد فطری آنها برای این کارمساعدبود .

ازآنرو مردم‌سوریه یافنیقی‌ها چندین قرن پیش از میلاد حروف هجاء (الفباء) را در ضمن سفرهای تجارتی بشهرهای دوردست (یونان‌وکلدان وغیره) برده منتشر ساختند ونام وشکل‌الفبای‌امروزی ملل متمدن‌گواه این مطلب میباشد. آنان‌واسطه نقل علوم و ادبیات میان مصریان و کلدانیان بودند و چنانکه گفته شد همین‌مردم علوم وادبیات را ازمصر بیونان انتقال دادند وهمانطورکه‌دراین ایام مردم‌برای‌تجارت یا ترجمه یا استخدام در ادارات دولتی زبان‌های انگلیسی و فرانسه میآموزند مردم سوریه آنروز برای همان مقاصد زبان یونانی وقبطی وبابلی وغیره میآموختند .

همینکه تمدن در یونان‌توسعه وترقی‌یافت فلسفه ومنطق‌وسایر علوم‌بافتوحات اسکندر از یونان بعراق وشام آمد ومردم سوریه آنرا فراگرفته بزبان خودترجمه کردند وپس‌ازظهور آئین مسیح‌چیزهائی از مسیحیت‌برآن افزودند وادبیات‌یونانی، مسیحی را پدید آوردند و آنرا فلسفهٔ یونانی قدیم در دیرهای خود محفوظداشتند سپس علم وفلسفه را به هند و ایران وغیره انتقال دادند .

این مردم درزمان ساسانیان و اسطهٔ علوم یونانی بفارسی بوده اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب وفلسفه بیمارستان گندی شاپور را تأسیس کرد(چنانکه گفته شد) اساس‌کار بدست مسیحیان عراق وجزیره استوارگشت وهمین‌هابودندکه بسیاری ازآداب ورسوم سامی را در حران با همان رنگ (صبغه) بت‌پرستی محفوظ داشتند . زیرا مردم حران بآئین سابق خویش تامدتی باقی مانده بودند .

همینقسم مردم عراق‌که ازهمان ملت سوریه میباشند آداب وعلوم‌کلدان قدیم را نگاهداری کردند وپس از ظهور اسلام وتصمیم خلفاء برای ترجمه و انتقال علوم بزبان عربی مردم سوریه دست راست آنان شدند وآن مهم را بخوبی انجام دادند وچنانکه میدانیم مترجمین‌آن علوم ازاهالی حمص ، دمشق . بعلبك ، حیره ، حران وبصری وغیره برخاستند . این مسلم‌است‌که برای ترجمه مطالب علمی‌اززبانی‌بزبان دیگر باید مترجم ازآن بهره‌مند باشد والا مطلب نامفهوم وغیرقابل ترجمه میشود.

وبهمین جهات می‌بینیم که مترجمین دورهٔ عباسیان (مردم سوریه) درعلومی که ترجمه میکردند متبحر بودند وعلاوه بر ترجمه درعلوم مزبور (طب ـ فلسفه ـ منطق وغیره) تألیفات داشتند وشرح وتعلیق بر آن مینگاشتند .

اکنون نیز میبینیم که مردم سوریه در ترجمهٔ علوم وادبیات غربی بزبان عربی از هرملت دیگری ساعی‌تر میباشند .

نقل و ترجمه علم برای مردم دیگر غیر از خلفاء

چنانکه ملاحظه شد خلفاء بیش از دیگران بترجمهٔ علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند وچون بعضی از این ترجمه‌ها میان مردم منتشر شد ومردم بغداد بر آن آگهی یافتند عده‌ای از بزرگان آن شهر برای پیروی ازمنظور خلفاء مترجم استخدام کردند وباپول وسرمایه خود به‌نقل وترجمه کتب علمی پرداختند .

مشهورترین این گروه سه‌نفر بنام احمد ـ محمد ـ حسن که هرسه فرزندان موسی پسر شاکر بودند وبهمان جهت آنان را بنی موسی ویا بنی شاکر هم میگفتند و بعداً فرزندان آنها به بنی‌منجم شهرت یافتند . موسی پدر آنان از دوستان مأمون بود ومأمون بملاحظهٔ دوستی باموسی بفرزندانش کمك میکرده است .

موسی اهل علم وادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود ، چه که در جوانی لباس سیاهی دربرمیکرد وشبها راه میزده است وچون مرد دلیر بی‌باکی بوده دست‌خالی برنمیگشته‌است . بطوریکه میگویند وی شبها نماز خفتن راباهمسایگان درمسجد میخواند ، پس از آن بخانه میآمد ولباس دیگری می‌پوشید ودرجادهٔ خراسان چندین فرسخ راه می‌پیمود وپای اسب کهرخودرا پارچه سفید می‌بست که بنظر ابلق بیاید ضمناً موسی جاسوسانی داشت که بوی خبر میدادند چه کسانی با چه اموالی از جاده‌عبور کرده‌یا میکنند ، لذا موسی بااطلاع کامل بر آنان میتاخت واموال‌ودارائی آنان‌راگرفته پس ازپیمودن‌چندین فرسخ راه صبحگاهان بشهر برمیگشت ونمازصبح را باهمان همسایه‌های شبانه اداء میکرد وهرگاه که درصدد دستگیری‌او برمیآمدند همسایگان گواهی‌میدادند که وی نمازخفتن ونماز بامداد را با آنان درمسجدخوانده

است واز آنرو تعقیب اودشوار مینمود سرانجام موسی توبه کرد وپس ازچندی در گذشت. سه پسر کوچك از خود باقی گزارد . مأمون بواسطهٔ دوستی با پدرشان آنان را باسحق بن ابراهیم مصعبی سپرد ودر بیت‌الحکمه نزد یحیی بن ابی منصور برای آنان جا تعیین کرد وهرگاه که مأمون بسفر میرفت اسحق را میخواست وسفارش فرزندان موسی را میکرد تا حدی که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت : مأمون مرا دایهٔ فرزندان موسی قرار داده است . با این حال مقرری آنان غیرمکفی بود وزندگانی خوبی نداشتند ولی سرانجام تحصیلات عالی خودرا به‌پایان رسانیده هرکدام دررشته‌ای متخصص شدند . محمد ازسایر برادران عالمتر بود وازهندسه ونجوم اطلاع کافی داشت اقلیدس ومجسطی و کتابهای دیگری از هیئت وریاضی وطبیعی مطالعه کرده بود . احمد درقسمت علمی بپای محمد نمیرسید ولی در قسمت مکانیك مهارت بی‌نظیری پیدا کرده بود. حسن بیش ازهرچیز در هندسه متبحر شدوبا آنکه غیر از شش مقاله اقلیدس را نخوانده بود ونزدمعلمی هندسه نیاموخته بود معذلك در رشتهٔ هندسه بالا ترین علمای معاصر خویش گشت .

فرزندان شاکردرنقل وترجمهٔ علوم قدیمه فداکاری بسیار کردند و خودراهمه نوع بزحمت انداختند واموال بسیاری در آن راه مصرف نمودند . عده‌ای را بروم روانه کردند تا کتابهای مطلوب را بدست آورند ومترجمین زبردست را با حقوقهای گزاف ازاطراف واکناف استخدام نمودند واز جمله اشخاصی که برای تحصیل کتاب بروم فرستادند حنین بن اسحق ودیگران بودند ، سپس حنین وحبیش وثابت بن قره را به ترجمه واداشتند وماهی پانصد دینار برای آنان حقوق تعیین کردند . بنی موسی در هیئت ومکانیك وهندسه تألیفات بسیاری دارند وازخوداستنباطهائی در آن علوم کرده‌اند که بکلی بیسابقه است . اینان برای مأمون بادلایل محسوسی ثابت کردند که محیط زمین بیست وچهار هزار میل است . مهارت آنان در زیج وسایر مطالب علمی نیز فوق‌العاده بود .

محمدبن عبدالملك زیات نیز از کسانی است که ماهانه قریب دو هزار دینار برای ترجمهٔ کتاب مصرف میکرده است وکتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده‌است.

علی‌بن یحیی معروف بابن المنجم از دبیران مأمون ، چند کتاب طبی برای محمد ترجمه کرده است وهمین قسم محمدبـن موسی بن عبدالملک کتاب هائـی ترجمه نموده است .

ابراهیم‌بن‌محمدبن‌موسی‌معروف بکاتب کتاب های یونانی‌را باهزینهٔ خودبعربی ترجمه‌کرده است.تادری اسقف (کشیش) کـرخ درجمع آوری وترجمهٔ کتابهـا سعی فراوان داشت وپزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای اوتألیف کردند . دیگر عیسی‌بن یونس معروف بکاتب وحاسب از اهالی عراق بسیاری ازکتب قدیمه وعلوم‌یونانی را جمع آوری و نقل کرده‌است همینقسم‌شیرشوع؛ بن قطرب‌ازمردم گندی‌شاپورمترجمان را پول میداد و آنان‌را بترجمه وجمع آوری‌کتب قدیمه تشویق میکرد ولـی نسبت بترجمهٔ یونانی بسریانی بیش‌ازعربی توجه داشت .

یوحنا بن ماسویه ، جبرائیل بن بختیشوع ، داود بن سرابیون ، سلمویه ابن طیفوری وسایراطبای خلفاء هرکدام تا حدی درراه ترجمه و نقل‌علوم قدیمه اقداماتی کرده‌اند .

بسیاری از امیران مستقل اسلامی به پیروی از خلفاءکتاب های قدیمی را به عربی ترجمه‌میکردند . مثلا سیف‌الدوله آل حمدان طبیبی بنام عیسی رقی‌داشت که کتاب‌های سریانی را بامر سیف‌الدوله وبنام اوبزبان عربی ترجمه میکرد .

و اماکتابهائی‌که در نهضت‌عباسی ترجمه‌شد

حال‌که موجبات اقدام خلفای عباسی را برای ترجمه علـوم قدیمه دانستیم واسامی مترجمان و ناقلان را شناختیم اینك نام‌کتاب‌های ترجمه شده را ذکرمیکنیم . چون همین‌کتاب ها بعداً مدرك و مأخذ تألیف اسلامی‌شد . البته ذکر اسامی تمام آن‌کتابها دشوار است ، زیرا تعداد آن‌بسیار بوده وبسیاری از آن مفقودشده است ، فقط تا آنجاکـه ممکن‌بوده پاره‌ای‌از آن‌کتب‌را نام‌میبریم وبرای آسان شدن‌کار کتابهای مزبور را از نظرزبان اصلی طبقه‌بندی میکنیم .

کتاب هائی که بعربی در آنزمان ترجمه شده از زبان های اصلی ذیـل نقل گشته است :

یونانی ، فارسی ، هندی (سانسکریت) ، نبطی، عبرانی ، لاتینی ، قبطی والبته



طریقه عرق گیری نزد اعراب

موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود .

۱ـ کتابهای ترجمه شدهٔ از یونانی

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی تـرجمه شده وبیشتر کتابهای یونانی فلسفه وطب وریاضیات وهیئت وفروع علم طبیعی بوده است . اینك نـام آن کتاب هـا و مؤلفین ومترجمین آن وموضوع کتاب هائی که ازیونانی ترجمه شده است .

آ ـ فلسفه وادبیات

(کتابهای افلاطون)

نام کتاب	نام مترجم
۱ـ سیاست	حنین بن اسحق
۲ـ مناسبات	یحیی بن عدی
۳ـ نوامیس	حنین ویحیی

نام کتاب	نام مترجم
٤ ـ تیماوس	ابن بطریق بااصلاحات حنین
٥ ـ نامه افلاطون باقرطنی	یحیی بن عدی
٦ ـ توحید	. . . . .
۷ ـ حسن ولذت	. . . . .
۸ ـ اصول هندسه	قسطابن لوقا

کتابهای ارسطوطالیس

۱ ـ کاتگوری یا مقولات	حنین بن اسحق
۲ ـ عبارات	حنین بسریان واسحق بعربی ترجمه کرد
۳ ـ تجلیل القیاس	تئودور بااصلاحات حنین
٤ ـ البرهان	اسحق بسریانی ومتی بعربی ترجمه کرد
٥ ـ الجدل	» » ویحیی » » »
٦ ـ مغالطات یا حکومت	ابن ناعمه وابو بشر بسریانی ویحیی بعربی ترجمه کردند
۷ ـ خطابه	اسحق وابراهیم بن عبدالله
۸ ـ شعر	ابو بشر ازسریانی بعربی ترجمه کرد
۹ ـ سماع طبیعی	ابوروح صابی وحنین ویحیی وقسطا وابن ناعمه
۱۰ـ السماء والعالم	بن بطریق با اصلاحات حنین
۱۱ـ الکون والفساد	حنین بسریانی واسحق ودمشقی بعربی
۱۲ـ الآثار العلویه	ابو بشر یحیی
۱۳ـ النفس	حنین بسریانی واسحق بعربی
۱٤ـ الحس والمحسوس	ابو بشر متی بن یونس
۱٥ـ الحیوان	ابن بطریق

نام کتاب	نام مترجم
۱۶ـ حروف یا الهیات	اسحق ـ یحیی ـ حنین ومتی
۱۷ـ اخلاق	اسحق
۱۸ـ مرآة	حجاج بن مطر
۱۹ـ اتولوجی	» » »

شاگردان و پیروان ارسطو بر بسیاری از کتب او شرح و تعلیق نگاشته اند. مانند تموذ سطس، وید وخس برقلس، اسکندر، افرودیسی، فرفوریس، امونیوس تامسطیوس، نیقولاوس، فلوطرخس، یحیی نحوی وغیره که پاره‌ای از آنان شارح کتب ارسطو میباشند وعدهٔ دیگر در آن زمینه‌ها ازخود تألیفات دارند وبسیاری ازاین کتابها توسط اشخاصی که نامشان معلوم نیست بعربی ترجمه شده و مؤلف الفهرست آن کتابها را اسم برده ولی ما ازذکر آن چشم پوشیدیم.

کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتابهای طبی وی مذکور شده از ینقراست :

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ آنچه راکه جالینوس معتقد بوده است	ثابت
۲ ـ شناختن مرد عیب خودش را	توما با اصلاحات حنین
۳ ـ کتاب اخلاق	حبیش
٤ ـ محرك اول بیحرکت است	حبیش وعیسی
٥ ـ بهره مندی از دشمنان (۱)	

ب ـ طب وفروع آن
(کتابهای بقراط)

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ عهد بقراط	حنین بسریابی وحبیش وعیسی بعربی ترجمه کردند.

۱ـ نام عربی آن کتابها بقرار ذیل است :
ما یعتقده رأیا ـ تعریف المرء عیوب نفسه ـ المحرك الاول لما یتحرك ـ انتقاع الاخیار باعدائهم.

نام کتاب	نام مترجم
۲ ـ فصول	حنین برای محمد بن موسی ترجمه کرد
۳ ـ الکسر	» » » »
٤ ـ تقدمة المعرفه	حنین وعیسی بن محمد
٥ ـ امراض حاده	عیسی بن یحیی
٦ ـ اپیدمی (بیمارهای واگیر)	» » »
۷ ـ اخلاط	» » » برای احمد بن موسی
۸ ـ کاتی تیون	حنین برای محمد بن موسی
۹ ـ آب وهواء	حنین وحبیش
۱۰ ـ طبیعت انسان	حنین وعیسی

کتابهای جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده گانه اوست از اینقرار :

الفرق ـ الصناعه ـ النبض ـ شفاء الامراض ـ مقالات پنجگانه ـ استقسات ـ کتاب المزاج ـ قوای طبیعی ـ علت ها ومرض ها ـ شناسائی بیماری اعضای درونی ـ نبض کبیر ـ تب ها ـ بحران ـ حفظ الصحه ـ چارهٔ درد .

کتابهای مزبور باستثنای علل باطنیه ـ نبض کبیر و حفظ الصحه و چارهٔ درد (حیلة البرء) توسط حنین بن اسحق بعربی ترجمه شده است . ولی کتابهای مذکور بعداً بوسیله حبیش بعربی ترجمه شد .

اما نام بقیهٔ کتابهای طبی جالینوس ونام مترجمین آن چنین است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ تشریح کبیر	حنین اعسم
۲ ـ اختلاف تشریح	»
۳ ـ تشریح حیوان زنده	»
٤ ـ تشریح حوان مرده	»
٥ ـ علم بقراط در تشریح	»
٦ ـ احتیاج به نبض	»

نام کتاب	نام مترجم
۷ـ علوم‌ارسطو	حبیش اعسم
۸ـ تشریح رحم	«
۹ـ آراء بقراط و افلاطون	«
۱۰ـ عادات	«
۱۱ـ خصب البدن	«
۱۲ـ منی	«
۱۳ـ ترکیب دواها	«
۱۴ـ ورزش باکرهٔ کوچك	«
۱۵ـ « « « بزرگ	«
۱۶ـ طریقهٔ تعلیم طب	«
۱۷ـ منافع الاعضاء	«
۱۸ـ قوای نفس و مزاج بدن	«
۱۹ـ حرکات سینه	ترجمه استیفان با اصلاح حنین
۲۰ـ علل‌النفس	« « « « «
۲۱ـ حرکت عضله	« « « « «
۲۲ـ احتیاج به نفس	« « « « «
۲۳ـ امتلاء	ترجمه استیفان
۲۴ـ تلخی وسوداء	« « « «
۲۵ـ علل الصوت	ترجمه حنین
۲۶ـ حرکات مجهوله	« «
۲۷ـ افضل‌الهیئات	« «
۲۸ـ سوءالمزاج المختلف	« «
۲۹ـ دواهای مفرد	« «

نام کتاب	نام مترجمین
۳۰ـ نوزاد هفت‌ماهه	ترجمه حنین
۳۱ـ تنگ نفس	« «
۳۲ـ پژمردگی	« «
۳۳ـ قوای اغذیه	« «
۳٤ـ التدبیر الملطف	« «
۳۵ـ مداوای امراض	« «
۳٦ـ بقراط و امراض حاد	« «
۳۷ـ نامه به تراسوبولفوس	« «
۳۸ـ پزشك وفیلسوف	« «
۳۹ـ حفظ الصحه بقراط	« «
٤۰ـ محنت طبیب	« «
٤۱ـ افلاطون درتیماوس	حنین واسحق
٤۲ـ تقدمة‌المعرفه	عیسی
٤۳ـ فصد	عیسی واستفان
٤٤ـ توصیف کودکی که فریاد میزند	ابن‌الصلت
٤۵ـ ورمها	«
٤٦ـ الکیموس	ثابت وحبیش
٤۷ـ الادویة والادواء	عیسی
٤۸ـ تریاق	ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست و چندکتاب درطب وفروع طب بدون ذکـرنام مترجم اسم برده است . کتـابهای مزبور تألیف روفس ازاهالی افسس میباشدکه پیش ازجالینوس میزیسته وشاید تمام آن کتابها بعربی ترجمه نشده است .

ونیز مؤلف مزبور (صاحب‌الفهرست) کتاب‌های ذیل را باذکر مؤلف و مترجم

سم برده که همهٔ آن در طب وفروع طب میباشد :

۱ـ کتاب الادویة المستعمله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ استیفان بن باسیل .

۲ ـ کتاب هفتاد مقالـه تـألیف اوریباسیوس تـرجمهٔ حنین و عیسی بن ـ حیی بسریانی .

۳ـ نامه اوریباسیوس بپسرش ستاث ترجمه حنین .

٤ ـ نامه اوریباسیوس بپدرش اونافیس » »

٥ ـ کتاب گیاهها (الحشایش) تألیف دیسقوریدس عین زربی مشهور بجهانگرد چون برای پیدا کردن گیاههای طبی باطـراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح رجمه ونقل اینکتاب را خواهیم گفت .

٦ ـ کتاب البرسام (ورم حجاب حاجز) تألیف اسکندروس ترجمه ابن بطریق بسیاری از کتابهای دیگر که مترجم آن معلوم نیست .

پ ـ کتاب های ریاضی وهیئت وسایر علوم

کتب مزبور شامل هیئت وحساب وموسیقی ومیکانیك وهندسه میباشد از اینقرار:

۱ ـ کتابهای اقلیدس: اصول هندسه ترجمه حجاج بن مطر . این کتاب یکمرتبه ان هرون توسط حجاج بن مطر بنام هرونی ترجمه شد وبار دیگر در زمان مأمون سط اسحق بن حنین ترجمه شد وثابت بن قره آنرا اصلاح کرد و ابوعثمان دمشقی آنرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلا نیز موجود است.

کتاب الظاهرات ـ اختلاف مناظـر ـ کتاب الموسیقی ـ کتاب القسمة ـ کتاب ـ انون ـ کتاب سنگینی و سبکی (الثقل والخفه) از تألیفات اقلیدس بعربـی ترجمه ی نام مترجم آن معلوم نیست .

۲ـ کتابهای ارشمیدس : شرح آن قبلا داده شده مجموع آن ده کتاب است که یونانی بعربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست.

۳ ـ کتابهای ابلونیوس: کتاب المخروطات ـ قطع السطوح ـ قطع الخطوط ـ سبة المحدوده ـ الدوائر الماسه بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

٤ ـ کتاب‌های منالاوس: کتاب الاشکال الکرویه ـ کتاب اصول هندسه را ثابت‌ـ بن قره بعربی ترجمه کرده است.

٥ـ کتاب های بطلمیوس قلوذی: کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برمکی آنرا تفسیر کرده است.

کتابهای چهارگانه که ابراهیم بن صلت آنرا ترجمه کرد وحنین آنرا اصلاح نمود کتاب جغرافیای بلاد معمور وتوصیف زمین که ثابت بن قره آنرا بعربی فصیح ترجمه کرد. پانزده کتاب دیگر بطلمیوس در جغرافی وغیره که بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست .

٦ ـ کتاب جبر معروف بحدود و کتاب قسمة الاعداد از تألیفات ابرخس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

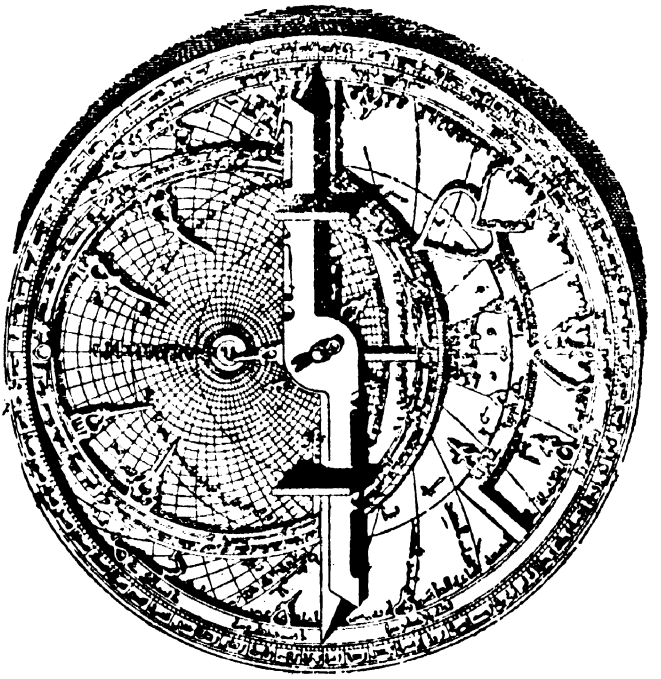

اسطرلاب عربی

کتاب جبر تألیف ذیوفنطس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

ابن ندیم در کتاب فهرست خود کتب ذیل راکه بعربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم نام برده است :

کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح تألیف ابیون بطریق .
کتاب جرم الشمس والقمر تألیف ارسطرفس .
کتاب العمل بذات الحلق .
کتاب جداول زیج بطلمیوس المعروف بالقانون المسیر تألیف ثاون اسکندری.
کتاب العمل بالاسطرلاب .

بطوریکه ملاحظه میشود علاوه بر کتابهای فوق که در ریاضیات وزیج وهیئت تألیف وترجمه شده کتابهای دیگری در این موضوعات بعربی ترجمه شده که ضمن کتابهای فلسفه از آن نام بردیم.

این کتابهای موسیقی ازیونانی در دورهٔ نهضت عباسیان بعربی ترجمه شده است.

کتاب الموسیقی الکبیر تألیف نیقوماخس جهراسینی .
کتاب موسیقی منتسب باقلیدس
کتاب ریموس وکتاب الایقاع تألیف ارسطکاس .
مقالات موسیقی تألیف فیثاغورس

کتاب لآلات مصوته موسوم بارغن بوقی
کتاب ارغن زمری
} تألیف مورطس

علاوه بر کتابهای ارشمیدس این کتابها در علم مکانیك از یونانی بعربی ترجمه شده است .

کتاب الحیل الروحانیه
کتاب شیل الاثقال
} تألیف ایرن

کتاب استخراج المیاه تألیف پادرو گرگی
کتاب الآلات المصوته علی ستین میلا تألیف مورطیس

۲ ـ کتابهائی که ازفارسی ترجمه شده است

بیشتر کتابهائیکه در دورهٔ نهضت عباسیان از فارسی بعربی ترجمه شده راجع بتاریخ وشرح حال و اشعار و قسمتی هم درعلوم نجوم است که خاندان نوبخت وعلی بن زیاد تمیمی

وغیره آنرا ترجمه‌کرده‌اند

اما کتابهائی‌که اکنون موجود است و از فارسی بعربی ترجمه شده از این قرار است :

۱ـ کتاب رستم‌واسفندیار ترجمه جبلة‌بن‌سالم
۲ـ کتاب بهرام شوس » » »
۳ ـ خدای نامه » ابن‌مقفع
٤ ـ آمین‌نامه » » »
٥ ـ کلیله و دمنه » » »
٦ ـ خردك » » »
۷ـ تاج‌درسیرت‌انوشیروان » » »
۸ ـ الآداب‌الکبیر » » »
۹ ـ الآداب‌الصغیر » » »
۱۰ ـ کتاب الیتیمه » » »
۱۱ـ هزار افسانه مترجم‌معلوم‌نیست
۱۲ـ شهرزاد وپرویز » »
۱۳ـ کارنامك‌انوشیروان » »
۱٤ ـ دارا وبت‌طلا » »
۱٥ ـ بهرام ونرسی » »
۱٦ ـ هزار دستان » »
۱۷ ـ خرس و روباه » »
۱۸ ـ کتاب سیرملوك‌الفرس(غیراز آنکه محمدبن جهم‌برمکی ترجمه کرده‌است)
۱۹ ـ » » ترجمه زادویه‌بن شاهویه اصفهانی
۲۰ ـ » » » محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی .

در اینجالازم است از یك کتاب مهم دیگری نام‌ببریم که‌بعد از قوام‌تمدن‌اسلامی بزبان فارسی تنظیم شد وسپس آنرا بعربی ترجمه‌کردند . این کتاب‌شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است‌که بسبك‌الیادهومر راجع بتاریخ ایران باستان بنام سلطان محمود غزنوی در ۳۸٤ هجری گفته شد و مشتمل برشصت هزار بیت میباشد وفتح بن علی پنداری اصفهانی آنرا به نثر بنام ملك المعظم عیسی‌ایوبی در سال٦۹۷ ترجمه‌کرده است . و البته غیر از کتابهای مذکور کتابهای تاریخی و ادبی دیگری بخصوص کتابهای مربوط بمذاهب قدیمه‌از فارسی بعربی ترجمه شده است .

۳ـ کتابهائی که ازهندی بعربی ترجمه شده است

کتابهای بسیاری ازطب ونجوم وریاضیات وحساب وداستان وتاریخ اززبان هندی (سانسکریت) بعربی ترجمه شده است والبته کتب طبی آن زیادتر بوده ، گرچه کمتر از آنموضوع اطلاعاتی بدست آمده است. درزمان نهضت عباسیان شهر بغداد مرکز آمدوشد بازرگانان وجهانگردان ودانشمندان تمام ملل بوده وخاندان برمکی پزشکانی ازهنداستخدام کرده به بغداد آورده بودند . یحیی بن خالد برمکی چندین پزشك هندی را به بغداد آورد که مشهورترین آنان اینانند:

کمنکه ـ بازیکر ـ قلیرفل ـ سندبازوغیره .

وازتألیفات اسلامی بعد ازعباسی چنین فهمیده میشود که بیشترموضوعهای ادبی، طبی، داروشناسی ، وشرح حال ورفتار وکردار بزرگان را از کتاب های هندی اقتباس کرده اند . مثلا پس ازمراجعه بقانون ابن سینا یا الملکی رازی وسایر کتابهای طبی مهم اسلامی در موقع ذکر اسامی پاره ای ازبیماریها اشاره شده که نام آنرا به هندی چنین میگویند : ویا درهند آنرا اینطور معالجه میکنند .

همینقسم پس ازمطالعه عقدالفرید ابن عبدربه ویاسراج الملوك طرطوشی وسایر کتب ادبی معتبر بعباراتی ازاین قبیل برمیخوریم :

«ودر کتاب هند چنین وچنان...»

کتابهای پزشکی وشاخه های آن

بنابمندرجات کتاب طبقات الاطباء در زمان عباسیان عده ای پزشکان هندی دربغداد وجاهای دیگر بوده ومشهورترین آنان ازاینقرارند :

۱ ـ منکه هندی که باشارهٔ یحیی بن خالد برمکی ازهند به بغداد آمد و هرون را ازبیماری شفاداد وهرون مقرری شایسته ای برای اومعین کرد . منکه فارسی نیز میدانست وازهندی وفارسی بعربی ترجمه میکرد . وی علاوه برطب هیئت نیز میدانسته است وتألیفات بسیاری دارد. از آنجمله کتاب نمودار در عمر ـ کتاب اسرارموالیه ـ کتاب قرانات کبیر وصغیر ـ کتابی دراحداث عالم ودور درقران .

منکه ازمشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات الاطباء شرح مفصلی راجع

باوذ کرشده است .

۲ ـ شاناق که پنج مقاله‌ای دربارهٔ سموم (زهرها) تألیف کرده است . وکتاب مزبوررا منکه ازهندی بفارسی ترجمه کرده است وشخصی بنام ابوحاتم بلخی باشارهٔ یحیی بن خالد برمکی آنرا بعربی ترجمه نمود . سپس عباس بن سعید جوهری غلام مأمون بامرمأمون آنرا مجدد بعربی ترجمه کرد .

۳ ـ سنگ‌هال (سنجهل) وباکهر وغیره که تألیفات مهمی درطب وهیئت دارند وتألیفات آنان یامستقیماً ازهندی (ویا ازهندی بفارسی) بعربی ترجمه شده است .

اینك صورت کتابهای پزشکی که درزمان عباسیان بعربی ترجمه شده است

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ کتاب سسرد درپزشکی	منکه
۲ ـ نام گیاه های هند (اسماء عقاقیرالهند)	« برای اسحق ابن سلیمان
۳ ـ استانکرالجامع	ابن دهن
٤ ـ صفوةالنجح	«
٥ ـ مختصرالهندفی العقاقیر (گیاه شناسی)	معلوم نیست
٦ ـ علاجات الحبالی للهند (مداوای زنان باردار)	«
۷ ـ رؤساالهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان ومعالجهٔ آن)	«
۸ ـ السکرللهند	«
۹ ـ التوهم فی الامراض والعلل	«
۱۰ ـ رأی الهند فی اجناس الحیاة وسمومها	«

۱۱ ـ کتاب سیرك الهندی عبدالله بن علی ازفارسی بعربی ترجمه کرده است .

۱۲ ـ تشخیص بیماریها وطرز معالجهٔ آن باهر یحیی بن خالد برمکی ترجمه شده است

۱۳ ـ کتاب ما اختلف فیه الروم والهند فی الحار والبارد وقوی الادویه (آنچه که روم و هند در بارهٔ گرمی وسردی و نیروی داروها باهم اختلاف دارند) .

وپاره‌ای کتابهای دیگر در شاخه های پزشکی

صالح بن‌بهله هندی نیز ازپزشکان نامی است و در زمان هرون بعراق آمده وشهرت زیادی پیدا کرد و با پزشکان همزمان خویش آمیزش نمود واگرچه تألیف وترجمه ای از اوذکر نشده ولی شك نیست که از نظروی استفادهٔ علمی شده است

کتابهای هیئت و ریاضیات

مسلمانان درقسمت هیئت وریاضیات ازدانشمندان ومؤلفات هندی بسیاربهره مند شدند و درفصل های گذشته موضوع سند را یادآورشدیم ونقل وترجمه‌این زیج تأثیرمهمی میان مسلمانان داشت وآنان را بیش ازپیش بعلم هیئت آشناساخت وبسیاری‌ازدانشمندان اسلام از آن کتاب تقلید کرده وبرمبانی آن کتابهائی تألیف نمودند.

محمد بن‌ابراهیم فزاری ـ حبیش بن‌عبدالله بغدادی ـ محمد بن‌موسی‌خوارزمی و غیره کتابهای خود را از روی سند هند تألیف نمودند. فزاری مزبور اول ستاره شناسی‌است که دراسلام اسطرلاب ساخت وازسند هند استفاده نمود وبطورکلی‌هریك ازدانشمندان مسلمان که میخواستند درهیئت تخصص یابند ناچارتألیفات هندی را یا بزبان سانسکریت مطالعه میکردند ویاترجمهٔ عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال ۴۴۰ بیش ازسایر علمای اسلام درعلوم وادبیات هند مطالعه داشته‌است، وی ده ها تألیف دارد که پاره‌ای‌از آنان ترجمه ویاتصحیح ویا انتقاد میباشد وبیشتر آن راجع بعلوم وادبیات هندی است ومهمترین آن کتاب‌مشهور (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) میباشد. بیرونی پس از گردش در ممالك هند کتاب مزبور را تألیف نموده است.

بیرونی راجع بتألیفات ونگارش‌های خود چنین مینویسد:

«درسند کتابی‌درهیئت‌باین اسم در ۵۵۰ برگ نوشتم»

«جوامع‌الموجود لخواطرالهنود»

زیج‌ارکند رادیدم باکلمات نامفهومی‌ترجمه شده بود وپاره‌ای‌ازالفاظ آن‌بهمان زبان هندی باقی مانده ـ من ترجمهٔ مزبوررا کاملا تصحیح کردم.

همینقسم کتابی درمدارین متحدین ومتساویین تألیف کردم وآنرا بنام:

خیال الکسوفین عندالهند موسوم ساختم .

این موضوع درتمام زیجهای هندی ذکر شده ولی تا کنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است .

رسالهٔ دیگری در ۳۰ برگ راجع بحساب و شمارش برقم سندی و هندی تألیف نمودم .

رسالهٔ دیگری درچگونگی آموزش حساب نزد هندیان تألیف کردم .

تذکره دیگری راجع بموضوع زیرنگاشتم :

رأی رب درمراتب عدد درست‌تر ازرأی هند درمراتب عدد میباشد .

تذکره‌ای درباب راسکیات هند وترجمه ابرهم‌سدهاند ازراه‌حساب تألیف نمودم .

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاشتم .

مقاله درپاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تألیف کردم .

مقاله راجع بطریقهٔ استخراج عمر ، نزد هندیان تألیف کردم .

رساله کلب باره را ترجمه کردم و آن عبارت ازبحث دربارهٔ امراضی است که در مجرای عفونت جاری میشود » .

این گفته‌های بیرونی میرساند که هندیها در هیئت وتوابع آن اطلاعات وسیعی داشتند ودارای عقاید وافکاری در آن موضوعات بوده‌اند ومسلمانان ازمعلومات آنان استفاده بسیاری نموده‌اند .

کتابهای ادبی

کتابهای زیردر ادبیات و تاریخ ومنطق وداستان و افسانه وموسیقی ازهندی بعربی ترجمه شده است .

۱ ـ کلیله و دمنه ابتداء از هندی بفارسی (نظم و نثر) و سپس بعربی نظم ونثر ترجمه شد (شرحش گذشت) ابان بن عبدالحمیدبن‌لاحق بن‌عفیررقاشی وعلی‌بن‌داود آنرا بشعرعربی ترجمه کردند .

۲ ـ کتاب سندباد کبیر. ۳ ـ کتاب سندباد صغیر. ٤ ـ کتاب ابد. ٥ ـ کتاب یوذاسف. ٦ ـ یوزاسف مفرد. ۷ـ کتاب ادبیات هندوچین. ۸ـ کتاب هایل‌درحکمت. ۹ ـ کتاب هند دربارهٔ هبوط آدم. ۱۰ ـ کتاب طرق. ۱۱ ـ کتاب دبك هندی در بارهٔ

مردوزن. ۱۲ ـ کتاب حـدود منطق هند.۱۳ ـ کتاب سـادیرم. ۱٤ ـ کتاب پادشاه آدم‌کش وشناگرهند ۱۵ ـ کتاب بیدپای درحکمت. ۱٦ ـ کتاب بیافر یا میوه های

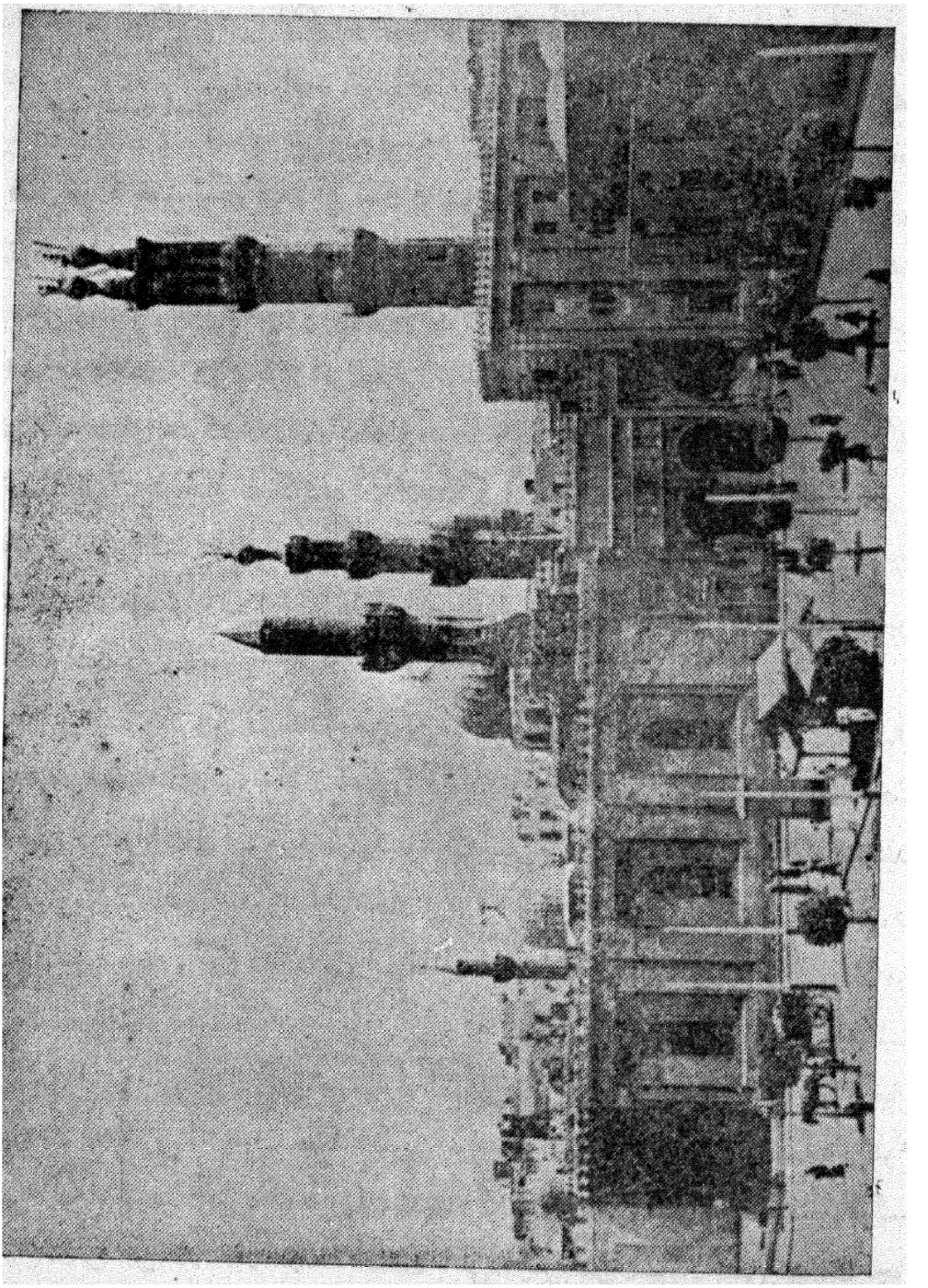

جامع ازهر

خرد درموسیقی راجع بآهنگها ونغمه‌ها .

۴ ـ کتابهائی که از زبان نبطی ترجمه شده است

درفصل های گذشته بسیاری ازکتابهای پزشکی و فلسفی را ذکر نمودیم که یا مستقیماً از یونانی بعربی ترجمه شده و یا ازسریانی (خواهرزبان نبطی‌ها یا همان زبان نبطی) بعربی درآمده است و اکنون آنرا تکرارنمیکنیم وآنچه در این فصل مورد بحث است کتابهائی است که مستقیماً ازکلدانی ویا نبطی بزبان عربی ترجمه شده واگرترجمه نمیشده البته ازبین میرفته است و مهمترین آن کتاب فلاحت نبطی است که درنوع خود بی‌نظیرمیباشد واحمدبن علی‌بن مختارنبطی معروف بابن وحشیه درسال ۲۹۱ هجری آنرا بعربی ترجمه کرده است وتا چندی‌پیش مورداستناد وتوجه علمای علم‌کشاورزی بوده وازآنروبزبانهای غربی نیزترجمه شده است واگر مسلمانان آنراترجمه نمیکردند آن گنجینهٔ گرانبها ازدست میرفت . اتفاقاً ابن‌وحشیه مترجم عربی کتاب مزبوردرمقدمهٔ کتاب باین مطلب اشاره کرده است و همینکه در سال ۳۱۸ هجری آنرا برای علی بن محمد زیات دیکته (املاء) میکرده چنین گفته است :

« پسرجان این را بدان ، من این کتاب را درضمن کتابهای کسوانیان(کلدانیان یا نبطی‌ها) یافتم و ترجمهٔ آن بعربی کتاب کشاورزی زمین واصلاح زراعت و درخت ومیوه ودفع آفات ازآن میباشد . کسوانیان این کتاب سودمند را پنهان میداشتند وکمتربکسی نشان میدادند ولی‌خداوند مرا با زبان آنان آشنا ساخت و این کتاب را توانستم بدست بیاورم وبخوانم ، این کتاب نزد مرد دانشمندی بود واوآنرا از من پنهان میداشت وهمینکه من ازبودن آن آگاه شدم اورا سرزنش کردم وباو گفتم که پنهان داشتن این کتاب سبب میشود که آن فراموش گردد ونام نیك نیاکان تو ازمیان برود . چه کتابی که پنهان بماند وکسی آنرا نخواند و نداند ، مانند سنگ وکلوخ بی‌فایده میشود . آنمرد گفتهٔ مرا پسندید وگذشته از این کتاب کتابهای دیگری که داشت نزد من آورد وازآنجمله دوانای بابلی‌راجع باسرارفلك‌واحکام حوادث نجوم که‌ازکتابهای مهم میباشد ودیگرهمین کتاب کشاورزی که همهٔ آنراترجمه کردم ...»

واماسایر کتابهائیکه اززبان نبطی بعربی ترجمه شده ازاینقراراست :

۱ ـ کتاب طرد الشیاطین معروف باسرار. ۲ ـ کتاب سحر الکبیر. ۳ ـ کتاب سحرالصغیر. ٤ ـ کتاب دواربعقیدهٔ نبطی‌ها. ٥ ـ کتاب بت‌پرستی کلدانیان.٦ـ کتاب اشاره درسحر.۷ ـ کتاب اسرارکواکب. ۸ ـ کتاب فلاحت صغیر. ۹ ـ کتاب طلسم‌ها. ۱۰ـ کتاب زندگی ومرگ درمعالجهٔ امراض. ۱۱ـ کتاب بت ها. ۱۲ ـ کتاب قوانین. ۱۳ـ کتاب طبیعت.۱٤ ـ کتاب اسماء.

علاوه بر آن کتابهای دیگری راجع بمذهب واخبار کلدانیان قدیم نیز اززبان نبطی بعربی‌ترجمه شده است وغالب کتابهای نبطی را ابن‌وحشیه ترجمه‌نموده‌است.

٥ـ کتابهائی که‌از عبری و لاتینی و نبطی‌ترجمه‌شده‌است

چنانکه قبلااشاره شد بسیاری ازتعالیم یهود وآداب‌ورسوم آنان که درتلمود وسایرکتابهای یهود بوده بعربی نقل‌شده است واگرترجمهٔ‌مدون آن‌امروزدردست‌نیست برای آنست که یهودیان آنرا شفاهی برای صحابه میگفتند وشاید هم ترجمهٔ‌مدون آن‌بوده واکنون‌ازبین رفته‌است واماترجمه‌هائیکه اکنون دردست است



سرباز عرب وسرباز یهود

همان ترجمهٔ‌اسفارتوراة است که برای‌اولین مرتبه توسط سعید فیومی‌متوفی‌بسال۳۳۰ هجری ازعبری بعربی ترجمه شده است . فیومی‌علاوه برترجمهٔ توراة، شرح وتفسیری نیز برآن نگاشته است .

درقسمت لاتینی نیز تصور میرود ترجمه هائی انجام یافته است ، چه بزبان لاتینی کتب علمی ـ فلسفی ـ تاریخی ـ قانونی وغیره یافت میشده وشاید نام مترجمین یا ترجمه آنان ازبین رفته باشد ولی نام یحیی بن بطریق جزء مترجمین دورهٔ عباسی دیده میشود که غیر ازلاتینی زبان خارجی دیگری نمیدانسته وظاهراً کتابهائی ازلاتین بعربی ترجمه کرده است .

اما در قسمت زبان قبطی میتوان گفت که اگرهم چیزی مستقیماً ازقبطی بعربی ترجمه نشده حتماً از کتب قبطی بوسیلهٔ زبان یونانی استفاده شده است. چه که مصریان دربسیاری ازعلوم بخصوص شیمی (کیمیا) تألیفاتی داشته اند وچنانکه ابن ندیم مؤلف فهرست میگوید : علم کیمیا بامر خالد بن یزید ازقبطی ویونانی برای اولین بار بعربی ترجمه شد .

خلاصه خلاصه مطلب آنکه مسلمانان قسمت عمدهٔ علوم فلسفی وریاضی وهیئت وطب وادبیات ملل متمدن را بزبان عربی ترجمه ونقل کردند واز تمام زبانهای مشهور آنروز و بیشتر ازیونانی وهندی وفارسی کتابهائی ترجمه کردند و درواقع بهترین معلومات هرملتی رااز آن ملت گرفتند . مثلا درقسمت فلسفه وطب وهندسه و موسیقی ومنطق وهیئت ازیونان استفاده نمودند واز ایرانیان تاریخ وموسیقی وستاره‌شناسی وادبیات وپند واندرز وشرح حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی وداستان وگیاه شناسی آموختند و از کلدانیان ونبطی‌ها کشاورزی و باغبانی و سحر وستاره شناسی وطلسم فراگرفتند وشیمی وتشریح ازمصریان بآنان رسید ودرواقع

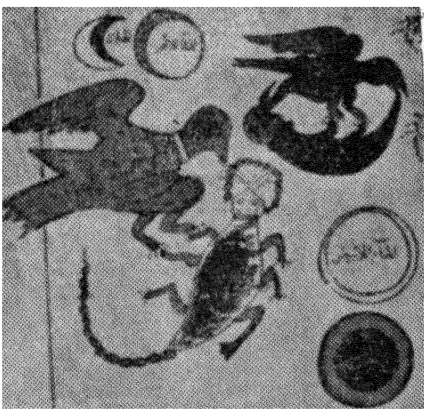

فورمول شیمیائی ازیك کتاب شیمی عربی

عربها علوم آشوریان وبابلیان ومصریان وایرانیان وهندیان ویونانیان راگرفته و از خود چیزهائی برآن افزودند وازمجموع آن علوم وصنایع وآداب تمدن اسلام را پدیدآوردند .

از ملاحظه ترجمه ها و علوم وادبیات منقوله مسلمانان چنین میفهمیم که آنان چیزی ازکتابهای تاریخی وادبی واشعاریونان ترجمه نکرده اند ولی برعکس شاهنامه فارسی و تاریخ سلاطین ایران را ترجمه نموده اند و ازترجمهٔ تاریخ هرودت وایلیاد واودیسی هومروجغرافی سترابون خودداری نموده‌اند .

اما سبب علاقه مندی خلفای اسلام به فلسفه وطب وهیئت در فصل های پیش گفته شد ودر قسمت ترجمه‌ادبیات وتاریخ ازفارسی وهندی وغیره چنین تصورمیرود که ایرانیان وکلدانیان ومصریان وهندیان مقیم ممالك‌اسلامی برای‌احیای نام نیاکان خویش از پیش خود بترجمهٔ آن موضوع ها مبادرت کرده اند و شاید اگر یونانیها هم میان مسلمانان میزیستند اشعار وتاریخ نیاکان خود را بعربی ترجمه میکردند. ممکن است علت دیگر ترجمه نکردن ایلیاد بعربی آن بوده‌که دراشعار مزبورنام خدایان وبت های یونان برده شده است . اما این هم دلیل نمیشود چه در شاهنامه فردوسی نیزمطالب بسیاری راجع به بت وغیره هست. معذلك مسلمانان شاهنامه را بعربی ترجمه کردند .

نکتهٔ قابل توجه آنکه عربها در مدت یکقرن و اندی مطالب و علومی بزبان خود ترجمه کردندکه رومیان درمدت چندین قرن ازانجام آن عاجزبودند .

آری مسلمانان درایجاد تمدن شگفت آور خود در غالب مواردبهمین‌سرعت پیش رفته اند .

نیکوکاری خلفا با دانشمندان نامسلمان

یکی ازعوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام وترقی وتعالی علوم وادبیات درنهضت عباسیان این‌بودکه خلفاء در راه ترجمه ونقل علوم از بذل هر چیز گران و ارزان دریغ نداشتند وبدون‌توجه بملیت ومذهب‌ونژاددانشمندان ومترجمین رااحترام‌میگزاردند وهمه‌نوع باآنان‌مساعدت میکردندواز آنرودانشمندان مسیحی ـ یهودی ـ زرتشتی ـ

صابی- سامری در بارگاه خلفاء گرد میآمدند وخلفا طوری با آنان به مهربانی رفتار میکردند که باید طرزرفتار آنان برای فرمانروایان هرملت ومذهبی سرمشق آزادی- خواهی وعدالت گستری باشد.

مثلا منصورعباسی تاآن اندازه پزشك مسیحی خود جورجیس بن بختیشوع را محبت میکرد که دستورفرمود نوشابه برای وی آماده سازند درصورتیکه نوشابه در آئین اسلام حرام است، باینقسم که منصور متوجه شد روزبروز رنگ وروی جرجیس پس از آمدن به بغداد زرد وزار میگردد از آن جهت بحاجب خود ربیع گفت: چرا رنگ این مرد زردشده مبادا اورا ازنوشیدن شراب که بآن عادت داشته منع میکنی؟

ربیع پاسخ داد که باواجازه ندادیم دراینجاشراب بیاورد.

منصورحاجب را پرخاش کرده گفت:

«همین الآن خودت برو وهرشرابی را که جرجیس میخواهد آماده ساز.»

« ربیع از بغداد به قطربل رفت و مقدار زیادی از بهترین شرابها را با خود آورد.»

منصور نه فقط با جورجیس اینقسم مهربان بود بلکه با همهٔ پزشکان خویش محبت وخصوصیت داشت وموقعیکه درصدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی بر آمد باپزشك یهودی خود -- فرات بن شحاتا - در آن خصوص مشورت کرد، فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصوربیان کرد.

مأمون بقدری باجبرئیل بن بختیشوع محبت داشت که موقع ادای فریضه حج درمکه جبرئیل را بسیار دعاکرد وبنی هاشم که آنجا بودند ویرا املامت کرده گفتند: ایمولای ما چگونه درحق این کافرذمی چنین دعا میکنی؟ مأمون گفت : آری جبرئیل ذمی است ولی تندرستی من بدست اوست وتندرستی من بخیر وصلاح مسلمانان میباشد بنی هاشم که این را شنیدند گفتهٔ اوراتصدیق کردند، محبت وخوشرفتاری مأمون نسبت بدانشمندان مشهورتر از آنستکه بازگوشود.

پاره‌ای ازخلفاء، اطباء را در کارهای مهم مملکتی وامورخانوادگی خود مداخله میدادند واز آنان مشورت میکردند وچه بسا که اطباء بجای آنان نامه ها را توقیع

(امضاء)مینمودند، از آنجمله معتصم سلمویه بن بنان نصرانی را بطبابت شخصی خود برگزید وهرگاه که او درحضور خلیفه بود ونامه برای توقیع میرسید خلیفه نامه را پیش سلمویه می‌انداخت تابجای اوتوقیع کند. ابراهیم بن‌بنان برادر سلمویه‌خزانه‌دار کل ممالك اسلامی بود و مهر او با مهر خود معتصم از حیث ارزش برابر می‌نمود وکسی مانند سلمویه وبرادرش دردستگاه خلیفه (معتصم) مقرب ومورد اعتماد

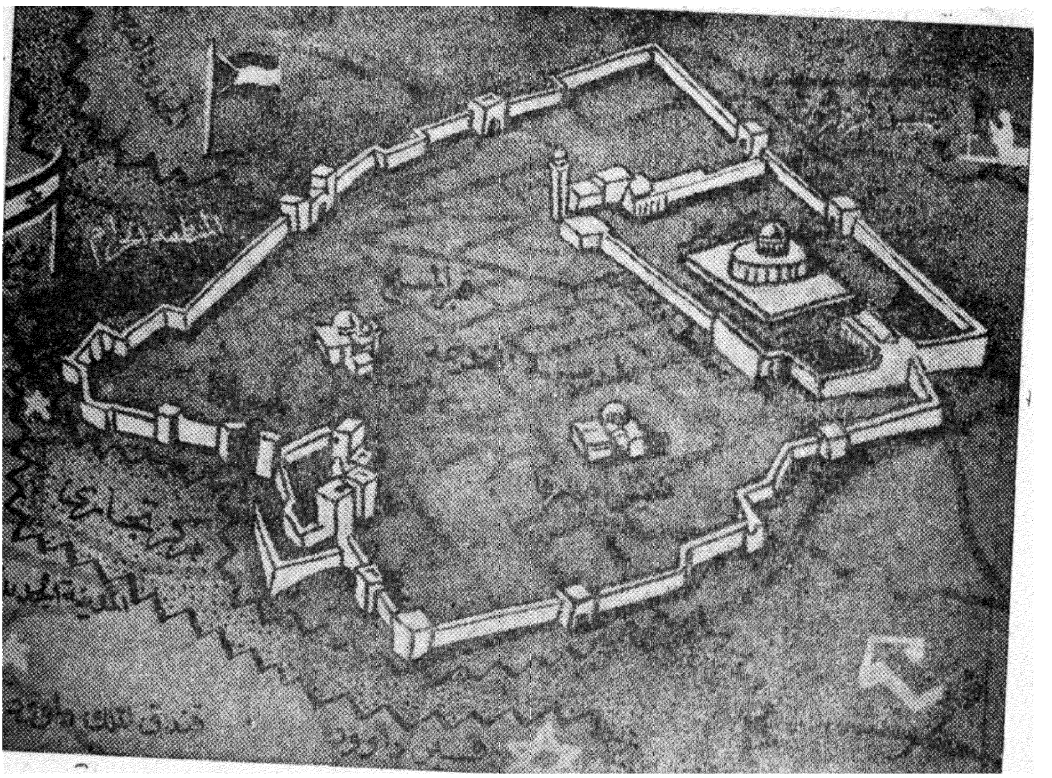

شهر بیت المقدس

نبودندوهرگاه که عید پاك (فصح) نزدیك میشد سلمویه را اجازه میدادبموطن خود قادسیه برود ودر کلیسای قادسیه مراسم عیدرااجراء کند وموقع حرکت مشك وعود وجامه باومیدادوچون سلمویه بیمارشد معتصم بعیادت‌اورفت و بربالینش گریه کرده گفت:

بعد از توکی طبیب من بشود ؟ سلمویه در پاسخ خلیفه یوحنا بن ماسویه را معرفی کرد سلمویه از آن بیماری جان درنبرد ، معتصم در روز مـرگ وی از شدت اندوه غذا نخوردوخود بخانه سلمویه رفته در تشییع جنازهٔ او حضوریافت‌ومسیحیان

باشمع وبخور و سایر مراسم مسیحیت جنازه را حرکت دادند ، خلیفه در تمام این جریان ناظر بود وباین‌جریان (مهربانی وهمراهی با مسیحیان) مباهات میکرد .

متوکل ومهتدی ودیگران نیز درمهربانی و گرامی‌داشتن پزشکان(غیرمسلمان) ونیکوئی بآنان مانند هرون ومأمون ومنصور بودند و آنان را روی تخت‌کنار خود می‌نشاندند وچه بساکه پزشکان نشسته وامیران ووزیران ایستاده بودند . ثابت‌بن قره‌طبیب معتضدبالله ازهمان اطبائی بودکه در حضور خلیفه‌می‌نشست وسایر بزرگان حق جلوس نداشتند. پزشکان موقع حرکت‌مانند وزیران وامیران باتشخص وتجمل رفتارمیکردندوغلامان وسواران دنبال‌خود می‌انداختند ، خلفاء با آنان‌شوخی‌وخوش احوالی میکردند و آنان را قبل‌ازهر کس‌می‌پذیرفتند وراجع بخوراك‌وبهداشت‌خود با آنهامشورت مینمودند . خلیفه بدون‌اجازهٔ طبیب مخصوص خود هیچ‌دوائی نمیخورد و اگر میخورد طبیب بروی خشمناك‌میشد وخلیفه خواه‌ناخواه درصدد رضایت‌طبیب برمی‌آمد .

موقعی متوکل‌بدون اجازهٔ پزشك خود اسرائیل طیفوری‌حجامت کرد اسرائیل که این را دانست غضبناك شد ، متوکل سه‌هزار دینار ویك مزرعه‌ای‌که سالی پنجاه هزار درهم درآمد داشت باسرائیل داد تا دوباره بـا خلیفه سرمهر بیاید . جبرائیل کحال‌هر روز صبح بعدازآنکه مأمون نماز میخواند پیش ازدیگران نزد وی‌میآمد، چشمانش را می‌شست وسرمه میکرد .

این خود طبیعی‌است‌که هرکسی پزشك خود مهربان می‌شود و با او انس می‌گیرد بخصوص درآن‌زمان‌که خلفاء مدعیان و دشمنان بسیار داشتند و هیچکس بهترازطبیب(خائن)نمی‌توانست خلیفه‌را زهر بدهد وازمیان ببرد . خلفاء بیش ازهمه ازپادشاهان روم بیم داشتندکه مبادا با اطبای غیرمسلمان سازش‌کنند و آنان را زهر بدهند ، ازآنرو هرخلیفه‌ای سعی داشت‌که طبیب خودرا ازهرجهت بـی‌نیاز سازد وچشم ودل‌اورا پر کند غالباً خلفاء پیش‌ازآنکه طبیبی‌را انتخاب‌کنند اورا ازهرجهت آزمایش‌میکردند تا راستی‌ودرستی آنان رابدانند وجان خودرا بدست‌آنها بسپارند.

مثلا موقعی که متوکل درصدد استخدام حنین بن اسحق (ازاطبای مشهور آن زمان) بر آمد ابتداء املاکی باو واگذارد ومبلغی پول نقد بوی داد واورا خلعت پوشانید ، سپس پنهانی اوراخواسته گفت از تومیخواهم زهری برای من بیاوری که دشمن خود را بکشم، حنین گفت من درس آدمکشی نخوانده‌ام ! اگر خلیفه طبیب آدمکش میخواهد اجازه بدهد بروم آن درس را بخوانم وبر گردم ؛ خلیفه گفت : آنکار بطول میانجامد بایدهمین اکنون زهر را آماده سازی . حنین بسختی پاسخ داد که این کار ازمن ساخته نیست . خلیفه حنین را بیکی ازقلعه‌های دوردست فرستاده یکسال حبس کرد، آنگاه اورا احضار نموده جلاد وسفره چرمی خواست تا همانجا سرش را ببرد ، با تمام این سختگیری‌ها حنین گفتهٔ پیشین خود را تکرار میکرد که درس آدمکشی نمیدانم . خلیفه بعد از آن جریانات حنین را پزشک مخصوص خود ساخته بوی گفت : که برای آزمایش وی این سختگیریها را مینموده است .

بهمین جهات خلفاء اصرارداشتند که پزشکان نامسلمان دراجرای مراسم دینی خود آزاد باشند وکسی متعرض آنان نگردد ، حتی هم مذهبان آنها را نیز بخاطر آنان محبت میکردند تاآنان نسبت بخلیفه وفادار بمانند . مثلا موقعی که ثابت بن قره صابئی (صبئی) طبیب معتضد شد صابئیان درپای تخت اسلام دارای همه نفوذوقدرت شدند وکمتر اتفاق می‌افتاد که خلیفه طبیب نامسلمان خودرا وادار بمسلمان شدن کند، فقط القاهر خلیفه عباسی سنان بن ثابت بن قره مجبور کرد مسلمان بشود سنان ابتداء از پایتخت گریخت ولی بعد ببغداد آمده مسلمان شد .

صابئیان گاه هم برای دلجوئی مسلمانان ماه رمضان روزه می گرفتند ولی همچنان بردین خود باقی بودند . ابواسحق کاتب ، منشی عزالدوله دیلمی ازصابئی‌هائی بود که برای مماشاة با مسلمانان رمضان را روزه میگرفت ، ولی همینکه عزالدوله از وی خواست مسلمان شود ابواسحق باشدت هرچه تمامتر آن پیشنهاد را رد کرد و تا آخرعمر بدین خود باقی ماند، معذلك همینکه ابواسحق مردسید رضی (از بزرگان علمای شیعه ونقیب الاشراف بغداد) قصیده‌ای بنام قصیدهٔ دالیه در مرثیهٔ ابو اسحق گفت که

مطلبش چنین است :

ترجمهٔ شعر :

« دیدی چگونه اورا روی چوب بردند وشمع انجمن علم‌و ادب‌خاموش‌شد. »

آزادی فکروعقیده وهماشاة با دانشمندان چنان بودکه آنمرد بزرگ روحانی باکمال آزادگی آن‌دانشمند صابئی را مرثیه گفت.

این میرساندکه مردم درتعصب ویاعدم تعصب از بزرگان خویش‌پیروی‌میکنند و اگر بزرگان وفرمانروایان آزادمنش باشند سایرین‌نیزازآنان تبعیت دارندوعکسش هم عکس است وبهمین جهت دردورهٔ نهضت عباسی بزرگان واشراف مانند خودخلفاء از آزار نامسلمانان احتراز داشتند وباآنان به نیکوئی رفتار میکردند ، تا آنجاکه علمای اسلام با کمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی وغیر مسیحی میشتافتند . چنانکه ابونصرفارابی نزدیکی‌ازمسیحیان حران پاره‌ای‌علوم می‌آموخت ومسیحیان هم نزدفقهای اسلام توراة و انجیل می‌آموختند .

موضوع بذل وبخشش خلفاء باطباء (غیرمسلمان) محتاج بشرح وتفصیل‌نیست وهمینقدرکفایت می‌کندکه برای پی بردن بآن موضوع بجلد دوم این‌کتاب مراجعه کنند وثروت هنگفت جبرائیل بن بختیشوع را درنظربگیرند خلفاء نه تنها خودشان مقرری و انعام وتیول و خالصه وخلعت باطباء میدادند بلکه سایربزرگان‌رانیزوادار می‌کردند باطباء پول بدهند . مثلا مأمون دستورداده بود هرکس بمقام مهمی میرسد ویا شغل بزرگی‌می‌گیرد ، باید نزد جبرائیل طبیب برود وباو احسانی بکند .

مأمون اشعارمزاح آمیزی با جبرائیل داشته‌که برای نمونه یکی ازآن ذیلا نقل میشود.

ترجمهٔ شعر :

« ای جبریل عزیز آیا درعلم طب تودارویی برای عاشق یافت میشود ؟»

« آیا میتوانی درد عشق را معالجه‌کنی ؟ یك آهوی خوش خال»

«وخط بدون‌گناه مرا اسیرکرده وعقلم را ربوده است .»

آری درپرتوچنین عدالت خواهی و آزادی طلبی علم‌وادب ترقی میکندواگر

غیر ازاین باشد البته دانش وفرهنگ ازمیان مردم رخت برمی بندد .

تنها خلفای عباسی (دردورهٔ نهضت) دارای این روش پسندیده نبودند بلکه هر دولت اسلامی که هواخواه علم وادب بود طبعاً آزادی فکروعقیده را ترویج میکرد . پزشکان درباری خلفای فاطمی مصر نیز غالباً یهودی ومسیحی وسامری بودندوازتمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند ، منصب های عالی میگرفتند ، حقوقهای گزاف دریافت میداشتند ، درامورمهم مملکتی مورد مشورت بودند، خلفاء بآنان القاب عالی (سلطان الحکماء ، امین الدوله ،معتمدالملك) میدادند وعنوان آن را با عنوان وزیران و امیران برابرمیداشتند .

موقعی منصور بن مقشر طبیب مسیحی العزیز خلیفهٔ فاطمی بیمارشد، خلیفه از بیماری وی نگران گشت وپس ازچندی که بهبودیافت خلیفه بخط خوداین نامه را بوی نگاشت .

ترجمهٔ نامه :

« بنام خدای مهربان ، درود فراوان برپزشك گرامی ما خداونداورانگاهدارد»
«و نعمت را براوتمام کند . مژدهٔ سلامتی شما بما رسید . بخدای بزرگ سوگند از »
« بیماری شما ، تندرستی ما از دست رفته بود ، ازخدا میخواهیم خداوند تندرستی
« بیشتری بشما بدهد ولغزش هارا جبران نماید وزندگانی خوش و آسوده بشماارزانی»
«دارد . بحول وقوه الهی.»

خلفای اموی اندلس نیز مانند عباسیان وفاطمان همین نوع رفتارمیکردند . بخصوص درایام الحکم که مثل مأمون دوستدارعلم وادب بود وشرح آنراخواهیم گفت ولی باید دانست که این وضع بمقتضیات زمان و مقتضیات روحیه و اخلاق خلفاء ودانشمندان تغییروتبدیل میکرده است .

انتشار علوم بیگانه درممالك اسلامی

بمحض اینکه علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شد کلیه مسلمانان به تحصیل ومطالعهٔ آن علوم مشغول شدند،درابتداء مطالعات آنان بـر اساس شرح و تعلیق و تلخیص (خلاصه کردن) بود و همینکه تمدن آنان نضج گرفت وعلوم و آداب توسعه و انتشار یافت ، مسلمانان مشغول تألیف کتب علمی شدند وپس از دو قرن که فقط به نقل و ترجمه

اشتغال داشتند کم کم درصدد تحقیق بر آمدند وبجای اینکه معلومات دیگران رادر حافظهٔ خود بسپارند از روی تتبع وقیاس معلوماتی بر معلومات سابقین افزودند وبه تحلیل وترکیب قضایا پرداختند .

بغداد در دورهٔ نهضت عباسی بخصوص در زمان عباسیان قبلهٔ اهل علم ومرکز دانشمندان ومنبع علم وفضل شد تا آنکه معتصم ترکان را بخدمت خود برگزید وبد رفتاری ترکان مردم را رنجانید وموجب تنفر عموم گشت ولی چون مأمون مانند برادرش از مذهب معتزله پیروی داشت وبا شیعیان خوشرفتاری میکرد آزادی فکر وعقیده هم چنان باقی ماند . واثق نیز مانند مأمون علماء را گرامی میداشت و انجمن هائی از فقهاء وفلسفه ترتیب میداد وخود در آن انجمن ها شرکت میکرد وسخنان آنانرا گوش میداد .

پس از مرگ واثق(۲۳۳هجری) برادرش جعفر متوکل خلیفه شدوی ازشیعیان ومعتزله متنفر بود تا آنجاکه دستور داد مرقد (حضرت سیدالشهداء علیه السلام)حسین بن علی و خانه‌های اطراف آنرا خراب کنند و مردم را از زیارت کربلا منع کرد دشمنان علی(ع)را نزد خود مقرب ساخت و آن (بزرگوار)را استهزاء مینمود و برخلاف افکار مأمون ومعتصم و واثق از مناظره و مجادله جلوگیری مینمود و انتشار عقیدهٔ معتزله(در باب مخلوق بودن قرآن وغیره)بسختی ممانعت کرد ومردم را از آزادی فکر وعقیده باز داشته به پیروی از فقهاء مجبور ساخت و هر کس تخلف میورزید بشدت مجازات میدید وحدیث گویان را بذکر اخبار واحادیث تشویق وترغیب نمود از آنرو فلسفه وعلم وکلام که درزمان مأمون به منتهای ترقی رسیده بود دردورهٔ متوکل رو به تنزل گزارد . چه متوکل با کلیهٔ علوم بیگانه بخصوص فلسفه مخالفت میورزید و ازروزی که بخلافت رسید تا آخرین نفس در آزار و شکنجه فیلسوفان وطرفداران رأی وقیاس ومنطق کوشش داشت .

چه بسیاری از دانشمندان که بدست او هلاك شدند و آنان که زنده ماندند خوار وبیچاره شدند ، همینقسم یهود و نصاری واهل ذمه از متوکل یکی اینکه وی بر بختیشوع طبیب خشمناك شده اموالش را مصاده کردوخودش را به بحرین تبعید

نمود وابویوسف یعقوب معروف بابن‌سکیت راکشت وبرعمربن مصرح را جحی (از دانشمندان و نویسندگان نامی) غضب کرده دارائی اورا ضبط کرد و دستور داد روزی چند بار او را پس‌گردنی بزنند تا آنجاکه شمارهٔ این پس گردنی ها بشش هزار رسید.

سرانجام پسرمتوکل بابزرگان همدست گشته ویرادرسال ۲۴۷ کشت وکم کم دستگاه خلافت روبه پریشانی گزارد ترکان بیش از پیش بر کارها مسلط شدند وازآن‌پس یعنی قرن چهارم هجری بآنطرف دانشمند مشهوری از بغداد برنخاست برعکس فیلسوفان وپزشکان وستاره شناسان ومهندسان وفقیهان وعلمای منطق ولغت وغیره از سایر نقاط اسلامی (غیر از بغداد) پدید آمدند.

موقع ظهور اسلام شهراسکندریه مرکزطب وفلسفه وعلوم طبیعی بود ودرزمان عمربن عبدالعزیز در آخر قرن اول‌هجرت بانطاکیه منتقل شد و اما علوم اسلامی ابتداء در شهر مدینه‌مرکزیت داشت‌سپس به بصره واز آنجا بکوفه انتقال‌یافت‌وپس از بنای بغداد علوم اسلامی ازکوفه به بغداد آمد وعلوم بیگانه نیز درآنشهر بعلوم اسلامی ضمیمه شد وپای تخت عباسی سرآمد شهرهای عالم اسلام و مرکز مهم‌علوم اسلامی وعلوم بیگانه گردید. یعنی علم وادب وفلسفه وطب ومنقول ومعقول در آنجا جمع شد وچون‌درایام متوکل دستگاه خلافت رو بانحطاط گذارد در سایرممالك اسلامی دولت های تازه ای ایجاد شد و مطابق قانون طبیعی ارتقاء شاخه‌های چندی ازحکومت‌های اسلامی‌بوجود آمد و دانشمندان بنقاط مختلف آن ممالك پراکنده گشتند وعلم و ادب مراکز بسیاری پیدا کرد که گاه بگاه یکی از آن مرکزها بردیگری برتری مییافت ودر واقع انتقال علوم و آداب از بغداد، ابتداء بعراق عجم سپس خراسان وماوراء النهر (آنطرف رودجیحون) از طرف مشرق بقاهره و اندلس ازطرف مغرب انجام پذیرفت.

ولی اندلس از حیث شعر و ادبیات پیشتر وبیشتر از سایر ممالك مرکزیت یافت زیرا تمام میراث ادبی شرق بآنجا رفت و در زمان حکومت مروانیان شهر قرطبه قبة الاسلام و محفل علماء گشت و شاعران و سخنگویان برای

مناظره ومشاعره بآن‌شهر رو میآوردند والبته در این‌قسمت‌وهمینطور درقسمت علوم

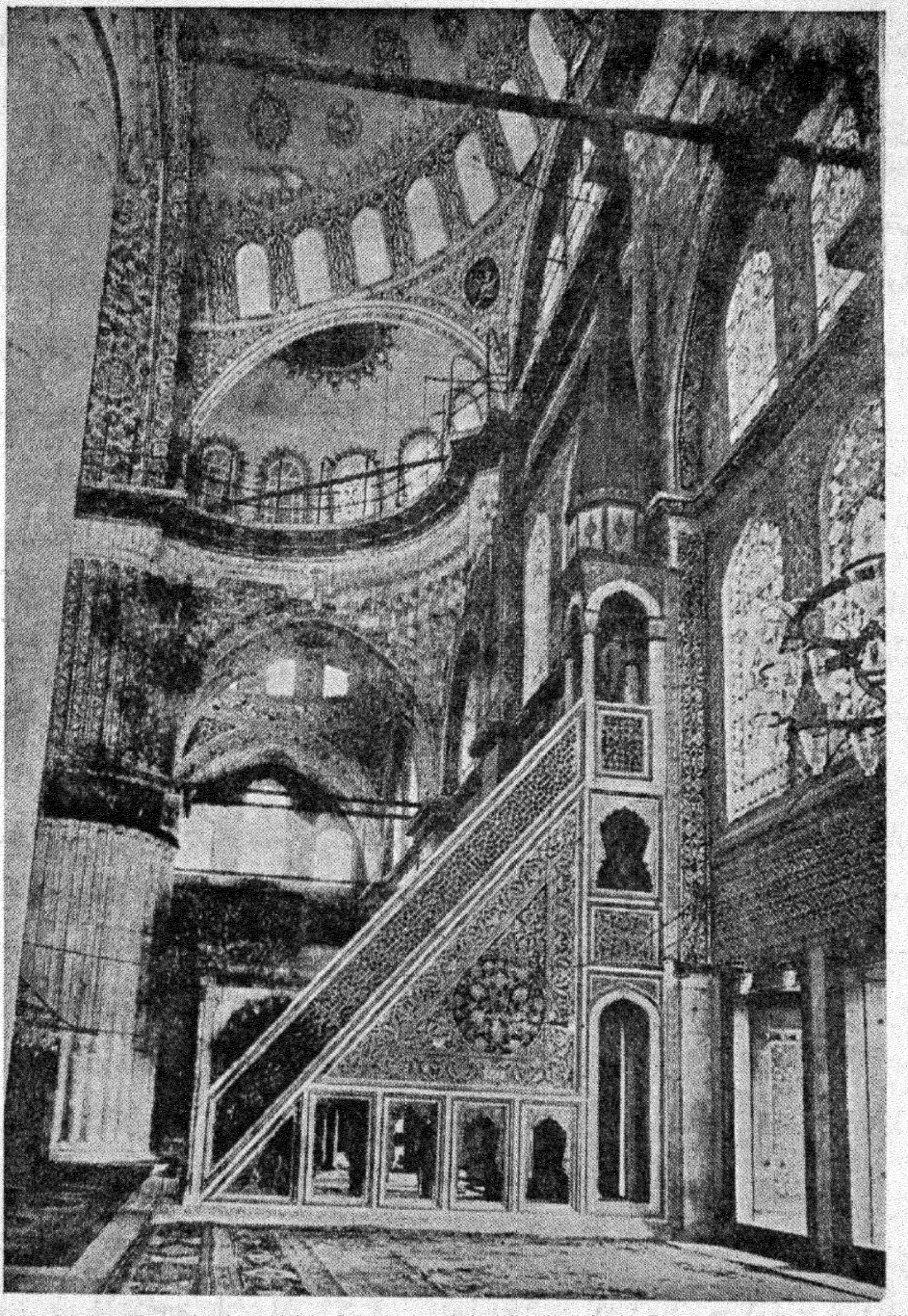

ت ـ استامبول : داخل‌مسجد سلطان‌احمد

بیگانه شهر قرطبه مدیون بغداد میباشد .

مثلا موسیقی توسط دوهنرپیشه بنام زرقون وعلون در زمـان حکم بن هشام از بغداد بقرطبه انتقال یافت وفلسفه در زمان خلافت مأمون معاصر عبدالرحمن اوسط فرمانروای اموی اسپانی باندلس آمد ودر روزگار حکم بن ناصر پیشرفت کامل نمود و طبیبی بغدادی بنام اسحق بن عمران در اوایـل قرن سوم هجری از بغداد باندلس رفت وعلم طب را در آنجا ترویج کرد. اطباء وسایر دانشمندان اندلس برای تکمیل تحصیلات خویش از اندلس ببغداد می آمدند، حتی فقهـای یهود (اندلس) برای فرا گرفتن فقه اسرائیل ازاندلس ببغداد می آمدند وسایرممالك اسلامی نیز مانند اندلس از حیث تکمیل علوم ببغداد توجه داشتند .

خلاصه کلام اینکه خلفای عباسی در دورهٔ نهضت تخم علم وادب را در بغداد افشاندند ومیوه ومحصول آن بتدریج درخراسان وری و آذربایجان وماوراءالنهر ومصر وشام واندلس وغیره بدست آمدودر عین حال بغداد که مرکز خلافت وثروت اسلامی بود بقوهٔ استمرار تا مدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که درخدمت خلفاء بترجمه وطبابت مشغول بودند عده‌ای ازدانشمندان مسلمان نیز از بغداد برخاستند ولی بطورکلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشترمسیحیان بودند که از عراق وسایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفاء ببغداد مـی آ مدند ودانشمندان مسلمان غالباً درخارج بغداد ظهورکردند، بخصوص موقعیکه مملکت‌های کوچك اسلامی پدید آمد و فرمانروایان آن ممالك بتقلید خلفاء در ترویج علم وادب کوشش نمودنـد و دانشمندان را بمراکز فرمانروائی خود (قاهره ـ غزنین ـ دمشق ـ نیشابور ـ استخر وغیره) دعوت کـردند . نتیجه این شد که رازی از ری ، ابن‌سینا از بخارا (ترکستان) ، بیرونی از بیرون (سند) ، ابن جلجل (گیاه شناس) ، ابن باجه فیلسوف، ابن زهر پزشك و خاندان وی و ابن رشد فیلسوف و ابـن رومیه گیاه شناس از اندلس بر خاستند .

در مصر بیشتر پزشکـان یهودی و نصرانی وسامری بودند و در عین حال این دانشمندان بزرگ نیزاز مصر برخاستند :

ابن هیثم فیلسوف وطبیعی دان ، علی بن رضوان طبیب مشهور ، شیخ السدید رئیس الاطباء ، رشیدالدین ابو حلیقه طبیب وفیلسوف ، ضیاءالدین بیطار گیاه شناس نامی ازشام، فارابی فیلسوف،ابومجدبن ابوالحکم،شهاب الدین سهروردی وموفق الدین بغداد (جهانگرد بزرگ) وبسیاری ازدانشمندان (فیلسوف وطبیب وغیره) که درخدمت خلفای بغداد میزیستند اصلا اهل شام بودند .

در قسمت علوم اسلامی نیز همین جریان موجود بود. یعنی در عین حال که دانشمندان بزرگی (در قسمت علوم اسلامی) در بغداد بودند فقیهان و شاعران ومحدثین مهمی ازسایر شهرهای اسلامی ظهور کردند که عنوان آنان ازموطنشان خبر میدهد مانند:

بخاری ـ شیرازی ـ نیشابوری ـ سیستانی ـ فرغانی ـ بلخی ـ خوارزمی ـ فیروزآبادی ـ حموی ـ دمشقی ـ فیومی ـ سیوطی ـ قرطبی ـ اشبیلی وغیره .

خلفاء وامراء وعلم

خلفاء وامراء خود بتحصیل علم مشغول می شدند

درکشوریکه خلیفه وپادشاه وامیروزیرخودطالب علم باشد بتحصیل علم مشغول گردد، طبعاً علم وفرهنگ پیشرفت میکند ودانشمندان سعادتمند میشوند . تحصیل علم برای خلفاء شرط حتمی خلافت بودزیرا مطابق مقررات مذهب اسلام خلیفه باید احکام فقهی اسلامی را بخوبی بداند و بهمین جهت خلفاء علم فقه تحصیل میکردند و نزد فقهاء درس میخواندند و برای تبحر در علم فقه خواه ناخواه صرف ونحو ولغت وتاریخ را نیز فرامیگرفتند وچنانکه میدانیم هر علمی بعلم دیگر ارتباط دارد وطبعاً خلیفه ایکه باید فقیه باشدادیب وتاریخ دان هم میشود . همین که مرکز خلافت ببغداد انتقال یافت خلفای اسلام بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان وسریانیان بعلوم طبیعی و فلسفه وستاره شناسی آشنا گشتند وبا اشتیاق زیاد درپی تحصیل آن علوم برآمدند والبته با آموختن آن علوم فکرشان بازشد ودر نتیجه خلفائی پدید آمد که علاوه بر احراز مقام عالی ادبی در علوم طبیعی نیز مقام مهمی احراز کردند .

مأمون اعلم خلفای بنی عباس بود. چه از علوم شرعی وفلسفی ونجوم ومنطق اطلاع کامل داشت حکم بن ناصر اموی فرمانروای اندلس (۳٦٦ هجری درگذشت) ازاین حیث مانند مأمون بود. همینقسم، حاکم فاطمی (٤١١ هجری درگذشت) خلیفهٔ دانشمندی بود، حکم بن ناصر علاوه براینکه فرمانروای دانشمندی بود، بجمع آوری کتاب علاقهٔ زیادی داشت و برای خرید کتاب پول فراوانی خرج میکرد ، حاکم بامرالله فاطمی بعلم نجوم علاقه مند بود وچنانکه خواهیم گفت درقاهره کتابخانه وزیجی ایجاد کرد ، همین قسم عبدالرحمن اوسط فرمانروای اندلس (۲۳۸ هجری درگذشت) که تقریباً هم عصر بامأمون

میشد، بتقلید مأمون نسبت بعلوم فلسفی اظهار علاقه میکرد .

در زمان امیر (عبدالرحمن) برای اولین مرتبه کتابهای فلسفی باندلس آمد وعبدالرحمن آن علم‌را ترویج کرد . پیش از مأمون وعبدالرحمن هیچیك از خلفای اسلامی فلسفه نمیدانستند واگر هم میدانستند جرئت بتظاهر فلسفه نداشتندولی از علم نجوم مطلع بودند ، چنانکه رشید و منصور هر دو علم نجوم را میدانستند. اما پس ازنهضت عباسی عده‌ای از خلفاء بتحصیل علوم طبیعی وفلسفه تظاهرمیکردند.

خلفاء از شعر وادبیات بهرهٔ کامل داشتند ودر فصل مربوط بشعر ، خلفای شعر دوست وشعر گو رامعرفی کردیم، اما در قسمت ادبیات سفاح از مناظره ادبی‌خوشش میآمد وبرای شنیدن افتخارات عرب (نزار ویمن) مجالس ادبی‌تشکیل میداد، منصور در ادبیات کتابی تألیف کرده‌است، هادی ادباء وسخنوران را گرد میآورد تا برای او سخن بگویندوقصه بخوانند، ابن‌معتز نخستین کسی است که درعلم بدیع کتاب تألیف کرده است، ابراهیم‌بن مهدی از نویسندگان‌وگویندگان معتبر محسوب میشودهمین قسم عده‌ای از فرمانروایان آل حمدان وآل بویه وآل عباد (اندلس) اشخاص ادیب سخنوری بوده‌اند .

این‌فرمانروایان (خلفاء وامراء)دانشمندان رابوزارت وکارهای مهم میگماشتند. از آنجمله یحیی‌بن خالد برمکی وزیر هرون ، یعقوب بن‌کلس وزیر العزیز بالله فاطمی (مصر). از وزیران دانشمند میباشند و بیشتر وزیران دورهٔ عباسیان مردم با اطلاع بامعلوماتی‌بوده‌اند .

در دولت‌های استبدادی (وگاه هم در غیر استبدادی) مردم از رویه پادشاه و بزرگان‌سرمشق میگیرند واگر درکشوری فرمانروا خود دانشمند ودانش دوست باشد طبعاًمردم آن‌کشور ازپادشاه وفرمانروای خویش سرمشق میگیرند .

اسامة بن معقل میگوید :

«چون سفاح‌ازخطبه‌های‌فصیح‌ونامه‌های بلیغ‌خوشش میآمد ، خطیبان‌ومنشیان را معزز میداشت وبآنان پول میداد، من برای تقرب بدستگاه وی هزار خطبه‌وهزار نامه حفظ‌کردم و ازآن راه بخلیفه نزدیك شدم، پس‌از سفاح منصور آمد ، وی

داستانها واخبارعرب را میپسندید،من بخاطراوقصه وتاریخ مطالعه کردم وپیش‌منصور مقرب گشتم.موسی‌هادی‌بشعر توجه داشت. من‌بسیاری‌ازاشعارنادروداستانهای‌منظوم‌را حفظ کردم: حقیقت آنست که بهترین وسیله برای ترویج‌علم وادب‌همان آرزوی تقرب بدستگاه بزرگان و بدست آوردن ثروت میباشد که آنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی‌بزرگان بعلم وادب حاصل‌میشود.»

تألیف کتاب برای خلفاء وامراء

آنچه که اسامه گفته واقعاً در هر دوره ای همانطور بوده وخواهدبود. اگرمأمون خودش دانشمند نبود بترجمهٔ کتاب های علمی اقدام نمیکرد ودانشمندان را گرامی نمیداشت تا آنجاکه قسمتی از اوقات خود راصرف مناظره ادبی بکند. مأمون که خلیفهٔ دانش پروری بود بمنظور ترویج دانش برای فراء (از علمای بزرگ علم‌نحو) خانهٔ مناسبی ساخته پول زیادی بوی داد وفرمودش که در علم‌نحو کتاب تألیف کند ودر نتیجهٔ این اقدامات علوم طبیعی وغیر طبیعی در زمان مأمون پیشرفت کرد. پس از مأمون نیز غالب امراء وخلفاء و پادشاهان ووزیران مسلمان که دانشمند ودانش پرور بودند دانشمندان را جمع‌میکردند و بآنان پول وجایزه میدادند تابهترین کتابها را تألیف کنند. مثلامحمدبن‌اسحق (راویه‌نامی) در حیره کتاب‌المغازی رابرای منصور نگاشت وابن بکارکتاب اخبار معروف بالموفقیات‌را برای الموفق بالله‌تألیف کرد ورازی‌کتاب منصوری‌راباسم‌منصور بن‌اسحق‌جمع آوری‌نمودوهمینکه عضدالدوله دیلمی‌فرمانروای دارالسلام گشت دانشمندان‌ازاطراف بخدمت‌او آمدند وکتاب‌التاجی (درتاریخ دیلم) کتاب‌الحجه(در قرائت)وکتاب الایضاح (درنحو) وکتاب الملکی (درطب) رابرای وی تألیف کردند.سعیدبن‌هبة‌الله‌ازپزشکان‌مشهور،کتاب(المغنی)رادرعلم طب برای‌المقتدی بامرالله‌تألیف کرد، پاره‌ای‌ازدانشمندان بنام وزیران وامیران کتاب مینوشتند.

مثلا حریری مقامات خودرابنام انوشیروان‌وزیر المسترشد نوشت وجبرائیل‌بن عبدالله‌بن بختیشوع کتاب‌الکافی را بپاس‌محبت‌های صاحب‌بن عباد نگاشت. بسیاری از مؤلفین برای پول و مقام و انعام وخلعت بنام امیران ووزیران و بزرگان کتاب مینوشتند وغالباً جایزه‌های مهم میگرفتند. مثلامنصور اندلسی برای کتاب‌الفصوص

پنج هزار دینار جایزه داد و سلطان محمود غزنوی بفردوسی وعده داده بود که برای هر شعری از کتاب شاهنامه یك دینار بدهد و از آنرو فردوسی شاهنامه را در شصت هزار بیت تنظیم کرد.

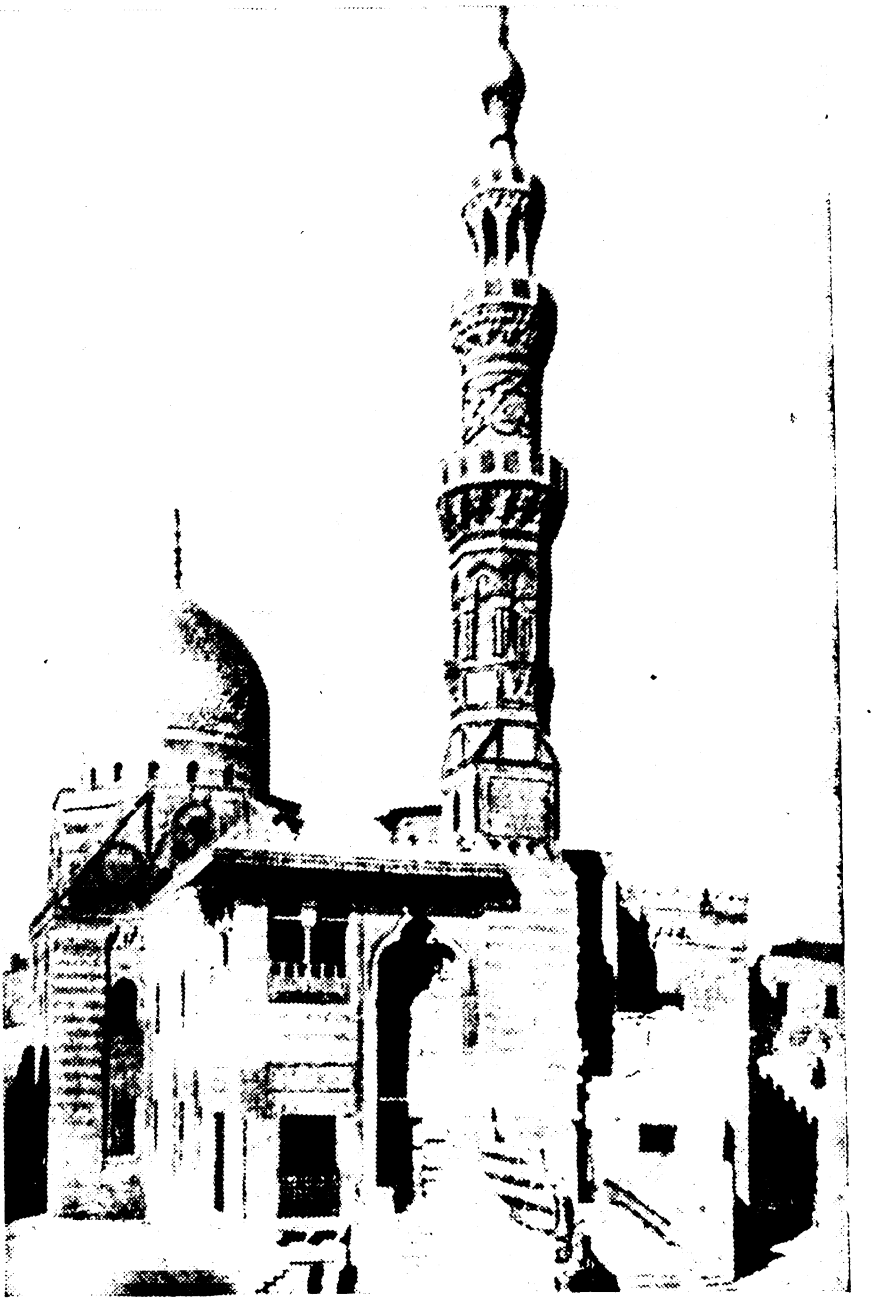

نمونه‌ای معماری اسلامی عربی

سخنوران و دانشمندان که وضع را چنین میدیدند بآسانی تسلیم نمیشدند تا پول

زیاد (آن‌هم پیشاپیش) دریافت نمیداشتند درمدح آنـان شعر نمیگفتند و بنام آنان کتاب نمی نوشتند وگاه هم بهیچ نوع تسلیم زروسیم نمیشدند، مثلا ابوغالب تمام‌بن غالب از دانشمندان قرطبه‌متوفی بسال ٤٣٦ کتابی درعلم لغت تألیف‌کرد و همینکه از تألیف آن فارغ‌شد ابوالجیش مجاهد عامری فرمانروای دانیه هزار دینار وخلعت ومرکوبی نزد مؤلف فرستاده خواهش کرد درآخر کتاب فقط این‌جمله را بیفزاید:

«این کتاب‌ازجمله تألیفاتی‌است‌که ابوغالب‌برای ابوالجیش مجاهد جمع آوری کرده است.»

مؤلف پول را پس داده گفت:

«من از آنرو کتاب تألیف‌کردم‌که مردم ازآن سود ببرند و بر همت بلند من آفرین‌گویند و البته این افتخار را بپول نمیفروشم.»

ابوالجیش این رفتار ابوغالب را پسندیده بر مردانگی او آفرین‌خواند وجایزه را دو برابر کرده نزد وی فرستاده گفت:

«من ترا مجبور بآن‌کار نمیکنم‌این‌جایزه ازآن توباشد وهرچه خواهی‌بکن.»

عده‌ای ازدانشمندان بدون توقع جایزه، بنام فرزندان وبرادران وکسان خود کتاب مینوشتند وگاه‌هم باسم خودشان تألیف میکردند وخـوش مزه اینکه دمیری مؤلف حیوةالحیوان در مقدمهٔ کتاب خود مینویسد هیچکس از من نخواست‌که این‌کتاب را تألیف‌کنم وازپیش خود باینکار دست زدم.

خلاصه اینکه تمدن اسلامی طوری درپیشرفت علم وادب مؤثر بود که ازکاخ خلیفه‌تامسجد، تاخانهٔوزیروامیروحتی‌دربساطهای‌عیش‌ونوش دانشمندان‌ونویسندگان وگویندگان بوجودآورد و در هرجـا و همه جا برای تحقیقات علمی وادبی انجمن ومحفل تشکیل میبافت وتحصیل علم را بر نوجوانان و پیران وکنیزان و غـلامان وهمسران(زنها)فرض‌وواجب می‌نمود مخصوصاً کنیزان راشعر وتاریخ ونحو وعروض میآموختند وآنان‌را وامیداشتند قرآن وحـدیث وخبر حفظ‌کنند و همینکه در علم وادب پیشرفت میکردندآنان‌را بجای بهترین تحفه هدیه‌میدادند. زبیده همسر نامی

هرون الرشید صدکنیز داشت که تمام قرآن را حفظ داشتند وهمینکه سحرگاهان آنان درکاخ زیبده باآواز خوش قرآن میخواندند مثل آن بود که زنبوران عسل در کندوی خویش زمزمه میکنند، خواجکان حرم سرانیز مثل مردان وزنان خدمتگزاران دیگر علم وادب تحصیل میکردند. دراندلس عده‌ای ازخواجه‌های دانشمند پدید آمدند که دارای تألیفات مهم بودند .

عجب اینکه فرمانروایان دانش پرور اسلام نه تنها بمؤلفین ودانشمندان پول وجایزه میدادند بلکه برای ترویج علم وادب محصلین را نیز باانواع محبت‌ها مینواختند. مثلا ملك المعظم شرف الدین عیسی ایوبی فرمانروای دمشق اعلام کرده بود که هرکس کتاب المفصل زمخشری را ازبر کند صد دینار نقد ویکدست لباس باو میدهد ودر نتیجه عدهٔ زیادی آن کتاب را حفظ کردند وجایزه گرفتند واین نوع مجاهدت در راه ترویج علم تا آنزمان سابقه نداشت .

مؤلفان وتألیفات آنان

آری این دانش پروری وعلم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز بروز مؤلف وکتاب درقلمرو اسلام فزونی یابد ودائرهٔ تحقیق وسعت پیدا کند. پادشاه ووزیر وامیر ودارا ونادار وعرب وایرانی ورومی وهندی وترك ویهود ومصری ومسیحی ودیلمی وسریانی درشام ومصر وعراق وفارس وخراسان وماوراء النهر وسندوافریقا واندلس وغیره درتمام شبانه‌روز بتألیف مشغول شدند وخلاصه آنکه هرجا اسلام حکومت میکرد علم وادب بسرعت پیشرفت مینمود. دراین تألیفات گرانبها خلاصه ای ازتحقیقات بنی نوع انسان ازروزگار پیشین تاآنزمان دیده میشد ومباحث مهمی از علوم طبیعی- الهی - نقلی - ریاضی - ادبی - عقلی در آن کتب جمع شده بود ودرنتیجهٔ تحقیقات علمای اسلام علوم مزبور دارای شعب متعدد گشت تا آنجا که بنا بقول طاش کبری زاده درکتاب مفاتیح العلوم علمای اسلام علوم معاصر خود را تا پانصد شعبه رساندند و چیزهائی مانند علم اقتصادی سیاسی وفلسفه تاریخ و فرهنگ های تاریخی و جغرافیائی و علوم مخصوص اسلامی توسط علمای اسلام ابداع شد .

شمارهٔ تألیفات دانشمندان مسلمان به هزارها رسید و از آنچه که درقرن یازده

هجری در کتاب کشف‌الظنون‌راجع بتألیفات اسلامی ذکرشده فزونی تعداد آن‌معلوم میگردد چه درکتاب مزبور شمارهٔ تألیفات‌باستثنای کتب مربوط بشرح وتعلیق بالغ بر ۱۴۵۰۱ جلد بوده است والبته بسیاری ازتألیفات هم درطی‌جنگهای داخلی بکلی از بین رفته ونام ونشانش گم شده است. بعلاوه مقدار زیادی ازتألیفات فلسفی‌وامثال آن بامرفرمانروایان متعصب درآتش سوخته است (شرح آن خواهد آمد) وآنچه که باقیمانده قسمت بسیار مختصری میباشد .

در هر حال مسلم است‌که بسیاری از تألیفات اسلامی مفقود گشته ، زیرا در مقدمهٔ تألیفات دانشمندان قدیم مانند مسعودی ـ طبری ـ ابن اثیروغیره نام‌کتابهائی دیده میشود که آنان ازآن‌کتابها مطالبی نقل‌کرده اند ولی اکنون‌حتی اسم آنها هم درکتب فهرست موجود نیست .

ازمؤلفین معتبراسلامی یکی ابوعبیده است‌که دویست جلد تألیف داشته‌است وتألیفات ابن حزم به۴۰۰ جلد وتألیفات‌کندی به ۲۳۱ وتألیفات قاضی فاضل به ۱۰۰ جلد بالغ میشده است وغالباً دانشمندان اسلام مانند رازی ـ سیوطی ـ ابن‌سینا در موضوع های مختلف‌کتاب مینوشتند. تألیفات عبدالملك‌بن‌حبیب دانشمند نامی‌اندلس به هزار رسیده بود وهمینکه تألیفات جمال الدین‌الحافظ را باروزهای عمرش‌تطبیق کردند بطورمتوسط روزی نه دفتر نوشته بود ونکتهٔ مهم تر آنکه غالب این تألیفات درچندین مجلد بوده‌است. مثلاکتاب مرآة الزمان‌سبط بن‌الجوزی چهل‌جلدوتاریخ دمشق ابن عساکر هشتاد جلد وتاریخ خطیب بغدادی چهارده جلد وکتاب اغانی بیست جلد وتاریخ ابن‌اثیردوازده جلد وکتاب گیاه شناسی (النبات)ابوحنیفه دینوری شصت جلد میشده است ، ومجلدات مزبورکوچك و بزرگ‌بوده‌است، مثلا مجلدات اغانی وابن اثیر بطورمتوسط جلدی دویست صفحه یابیشتر میشود ولی معمولا هرده ورق را یك جلد حساب میکنند .

شیوهٔ مؤلفین اسلامی برآن بوده‌که علاوه برموضوع کتاب مطالب متناسب علمی دیگر نیزدرطی آن تألیف مینگاشتند، مثلا فرهنگ یاقوت حموی اساسش بر علم جغرافیاست. اماشرح حال بسیاری از دانشمندان وادبای اسلام بمناسبت مقام در

طی جغرافیا ذکرشده است ، کتاب اغانی گرچه راجع بغناء (آواز) صحبت میدارد اما مطالب مهمی ازتاریخ واشعارعرب درجاهلیت وصدراسلام نیزدر آن مندرج است

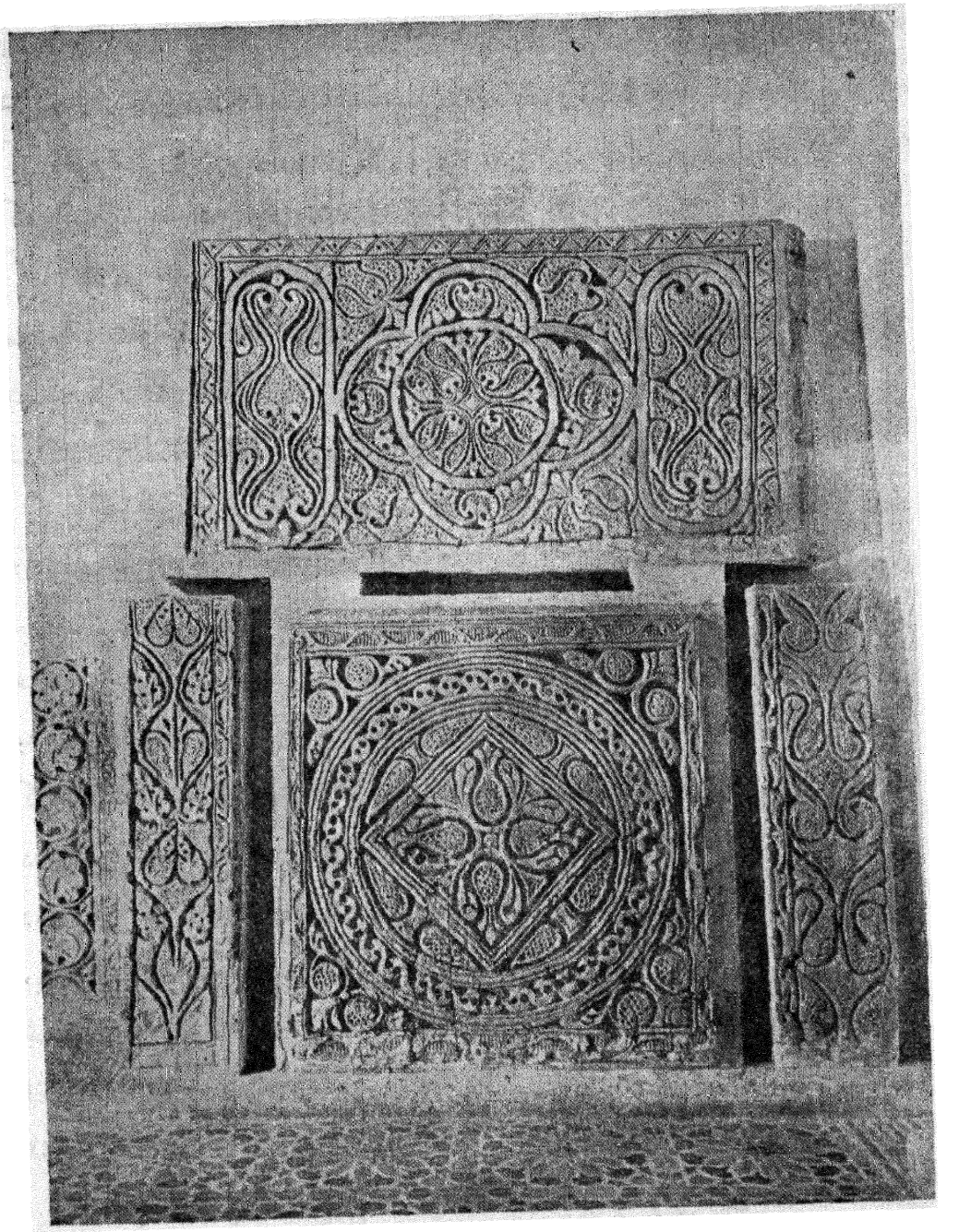

ع-نمونه‌ای ازگچ بریهای‌قرن سوم هجری درسامره

کتاب عقدالفرید اساسش دربارهٔ ادبیات است ولی ازشعر وعروض واخلاق و تاریخ

وغیره نیزمطالب سودمندی نوشته است وهمینقسم سایرکتابهائی که درتاریخ وشرح حال نوشته‌اند دارای مطالب متنوع میباشد . کتاب قانون ابن‌سینا فرهنگ جامعی است که از کلیه مباحث مهم طبی مانند تشریح و حیوان شناسی و معالجه و تشخیص امراض وداروسازی و گیاه‌شناسی وغیره گفتگومیدارد . درکتاب‌طب رازی نیزهمانقسم ازهرجهت جامع است . گاه هم کتابی درموضوع معین ومشخصی تألیف شده‌ومطالب دیگری که با موضوع کتاب ارتباط نداشته‌در آن کتاب‌مندرج است مانندحیوةالحیوان دمیری که موضوعش حیوان شناسی‌است ولی از تاریخ و ادبیات و اخلاق و طب وداروشناسی و گیاه‌شناسی نیز گفتگومیدارد . کتاب کشکول در ادبیات و پند واندرز تألیف شده ولی مقالات مفصلی ازجبروهندسه ومنطق ونجوم وفلسفه وتاریخ‌ولاهوت وفقه وحدیث وغیره (که با هم اختلاف دارند) درطی کتاب دیده میشود .

تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه (دخیل)

همینکه تمدن اسلام نضج گرفت و علوم تازه میان مسلمانان منتشر شد دانشمندانی ازمیان مسلمانان برخاستند که افکار و عقاید شان ازصاحبان اصلی علوم درپاره‌ای موارد عالی‌تر بود و درواقع علوم مزبور با تحقیقات جدید علمای اسلام رنگ تازه بخود گرفته مطابق مقتضیات محیط ومناسب با تمدن اسلام پیشرفت کرد وهمینکه فرنگیان برای اقتباس علوم یونان قیام کردند ناچار قسمت عمدهٔ آنرا اززبان عربی با رنگ و بوی (صبغه) اسلامی ترجمه واقتباس نمودند واینك مختصری ازتأثیر تمدن اسلام درپیشرفت علوم قدیم صحبت میداریم .

۱ ـ فلسفه در اسلام

مسلمانان تألیفات فلسفی افلاطون و ارسطو را با شرح و تعلیقات آن مطالعه کردند ومطالب جدیدی ازمنطق وطبیعیات واخلاق والهیات بر آن اضافه نمودند باین قسم که ابتداء آن کتابها را خواندند سپس بشرح وتلخیص آن کتب پرداختند آنگاه تألیفاتی در آن موضوعها نگاشتند و غالباً تألیفات آنان درطب وفلسفه ونجوم باهم توأم بوده است چنانکه حنین بن اسحق میگوید:

«پزشك باید فیلسوف هم باشد.»

ولی معمولا عالم بکسی میگفتند که دریك رشته ازآن علوم تخصص داشت .

فیلسوفان اسلام درشرق

بزرگترین و مشهور ترین فیلسوف مسلمان شرقی یعقوب بن صباح کندی یگانه فیلسوف مسلمان عرب نژاد میباشد ونسبش بپادشاهان کنده میرسد وازآنرو به فیلسوف

عرب مشهور است وعربهائی که در آغاز اسلام حتی از اشتغال بعلوم اسلامی امتناع داشتند و آنچه راکه از علوم بیگانه در مصر و ایران میبافتند نابود میساختند در اندك زمانی چنان علم دوست وعلم پرور شدندکه‌شاهزادهٔ آنان فیلسوف شد. کندی بامأمون ومعتصم ومتوکل هم عصر بوده است ونزد آنان گرامی میزیسته‌است کندی در طب وفلسفه وحساب منطق و هندسه و آهنگ سازی (الحان) و نجوم و شمارش خواص اعداد تتبع داشته است وموقعی پیداشده‌که در اسلام جز وی فیلسوفی نبوده است. کندی درتألیفات خودروش ارسطوطالیس راداشته‌وکتابهای‌مهمی(برای‌خودش) به نیکوئی اززبانهای‌دیگر ترجمه کرده است‌واینکه نامش جزء مترجمین در نیامده برای آنست‌که از راه ترجمه زندگی نمیکرده است. کندی‌در بسیاری از علوم دخیل (بیگانه)تألیفاتی‌دارد واینك اسامی آن ازروی‌کتاب الفهرست نسبت به‌تناسب‌موضوع‌های علمی آن :

«در فلسفه ۲۲کتاب ، در حساب ۱۱ کتاب ، در نجوم ۱۹ ، درهندسه ۲۳ ، در فلکیات ۱۶ ، در طب ۲۲ ، در جدل ۱۷ ، در سیاست ۱۲ ، در احداث ۱۴ ، در طبیعیات۳۳،درکرویات ۸، درمنطق۹ ، درموسیقی۷ ، دراحکام ۱۰ ، درعلم‌النفس۵ ، درابعاد۸ ، درتقدمةالمعرفة ۵ ، که مجموع آن ۲۳۱کتاب میشود .»

متاسفاً بیشتر این تألیفات از بین رفته است ولی از مراجعه باسامی آن‌معلوم میشودکه‌آنمرد بزرگ دربسیاری از علوم‌متبحر بوده است. کندی شاگردانی‌تربیت کرد که از وی پیروی میکردند.

پس ازکندی ابونصر فارابی اصلا ایرانی و از اهالی فاراب است. فارابی در شام به تحصیل پرداخت وفیلسوف کاملی شد، آنچه را که‌کندی خوانده‌ونوشته‌بود مطالعه کرد و درپاره‌ای موارد ازکندی برترشد بخصوص در منطق‌ازکندی‌جلوافتاد ودرفلسفه بسیار عمیق شد ، در تحلیل وتجزیه علوم وطریقهٔ تعلیم و استفادهٔ از علوم تحقیقات‌سودمندی بجا آورد و در موضوع‌هائی کتاب نوشت‌که پیش از وی کسی‌از آن خبر نداشت از آنجمله کتاب موسوم به :

(فی‌احصاءالعلوم والتعریف‌باغراضها)

این کتاب مانند یك فرهنگ جامع علمی است که تا آنزمان کسی بآن ترتیب راجع بتاریخ علوم تألیفی نیاورده بود و دیگر کتاب موسوم به :

«السیاسة المدنیه»

راجع باقتصادسیاسی ـ شگفت آنکه فرنگیان تصور میکنند آنان علم سیاست اقتصادی را وضع کرده اند درصورتی که هزار سال پیش فارابی در آن باب کتاب نوشته وپس از وی ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود در آن باره بحث کرده است .فارابی از موسیقی اطلاعات دقیقی داشته وساز (قانون) را وی اختراع کرده است (شرح آن خواهد آمد) وترجمه‌هائی که تازمان او اصلاح نشده بود بدست او اصلاح شد از آنرو فارابی را معلم ثانی لقب دادند . وفات فارابی در سال ۳۳۹ واقع شد .

دیگراز دانشمندانی که جنبهٔ فلسفی او غالب بوده شیخ الرئیس ابن سیناست که قریب صد جلد تألیفات دارد و۲۶ جلد آن در فلسفه میباشد . ابن سینا در سال۴۲۸ درگذشت .

ودیگرابوحامدغزالی ملقب به حجةالاسلام پیشوای اهل تصوف در ۵۰۵ وفات کرده است . اینها فیلسوفان اسلام در شرق بودند و شرح حال فیلسوفان مسلمان غرب را نیز خواهیم گفت ، ولی بطور کلی صحبت در شرح حال فلاسفه اسلام و آراء وافکار آن مفصلا در آداب اللغةالعربیه خواهد آمد و در اینجا فقط از تاریخ فلسفه در اسلام وتأثیر آن درعلم ودین گفتگومیکنیم.

مهم ترین تأثیر فلسفه در اسلام آن بود که علمای اسلام از فلسفه علم کلام را در آوردند و برای تأیید مسلك های مختلف دینی خویش بآن استدلال نمودند .علم کلام در میان مسلمانان رواج یافت وبسیاری ازبزرگان قوم بآن استناد نمودند که از آن جمله سید مرتضی زمخشری و باقلانی وغیره میباشند . طایفهٔ معتزله بیش ازسایر طوایف اسلامی بعلم کلام توجه داشتند .

ولی کسانیکه صرفاً بفلسفه پرداختند در جامع اسلامی متهم بکفر والحادشدند و در بارهٔ آنان چنین گفته میشد :

« خدا اورا بیامرزد و از گناهانش بگذرد . متهم بودکه بعلوم عقلی بیشتر توجه دارد. »

والبته مردم عوام بیش از دیگران از فلسفه تنفر داشتند ومأمون را بواسطهٔ توجه به فلسفه امیرالکافرین میخواندند . تازمان مأمون هیچ یك ازمسلمانان جرئت تظاهر به‌فلسفه نداشتند وچندی درزمان‌مأمون ومعتصم ووائق هواخواهان‌فلسفه آزاد شدند، اما باروی کار آمدن متوکل تحت تعقیب قرار گرفتند . ولی چون علاقه مندان به فلسفه دست بردار نبودند درپنهانی جمعیت هائی تشکیل داده افکار خودرامنتشر میساختندکه یکی از آن جمعیت‌ها جمعیت اخوان‌الصفا میباشد .

جمعیت اخوان‌الصفا

یکی ازجمعیت‌های سری هواخواهان فلسفه‌جمعیت‌اخوان‌الصفاست‌که دراواسط قرن چهارم هجری در بغداد تشکیل شد وسران عمدهٔ این جمعیت پنج نفرند ازاینقرار:

ابوسلیمان‌محمدبن‌معشر بستی‌معروف‌بمقدسی ـ ابوالحسن‌علی‌بن‌هرون‌زنجانی ـ ابواحمد مهرجانی ـ عوضی ـ زیدبن رفاعه .

اخوان‌الصفا پنهانی دورهم‌جمع میشدند ودربارهٔ آراء فلسفی مباحثه میکردند تاآنکه برای خود طریقهٔ مخصوصی (درفلسفه) پدید آوردند. این طریقهٔ آنان نتیجه مطالعهٔ افکار فلسفی هند ویونان و ایران بودکه بامقتضیات اسلامی نیز وفق میداد باینطریق‌که آنان میگفتند دیانت (مقدس) اسلام باپاره‌ای‌اوهام ونادانی مخلوط شده ویگانه‌راه تصفیهٔ آن ازطریق فلسفه است زیرا حکمت اعتقادی و مصلحت اجتهادی درفلسفه تکوین شده وهمینکه فلسفه یونانی وشریعت اسلامی با هم آمیخته گردد کمال مطلوب بدست میآید .

اخوان الصفا اصول عقاید خود را طی پنجاه رساله جمع کرده بودند که بنام رسائل اخوان الصفا موسوم است وتامدتی نام آنان مکتوم ماند. رسائل اخوان‌الصفا مشتمل برفلسفه تکمیل شده اسلامی دربهترین ادوار میباشد و در مسائل ذیل اظهار نظر میکنند :

هیولا ـ صورت ـ ماهیت طبیعت ـ زمین‌وآسمان ـ سطح زمین وتغییرات آن ـ

عالم کون وفساد ـ آثارعلویه ـ السماء والعالم ـ علم نجوم ـ تکوین معادن ـ علم نباتات ـ اوصاف حیوانات ـ مسقط نطفه ـ چگونگی ارتباط نفس بانطفه ـ ترکیب جسد ـ حواس و محسوسات ـ عقل و معقولات ـ صنایع علمی وعملی ـ عدد وخواص عدد ـ هندسه ـ موسیقی ـ منطق ـ فروع منطق ـ اختلاف اخلاق ـ طبیعت اعداد ـ مبحث اینکه عالم انسان کبیر ، وانسان عالم صغیر است ـ اکوار وادوار وماهیت .

خلاصه اینکه رسائل مزبور مشتمل برکلیه علوم ریاضی وفلسفی وعقلی والهی بود واکنون خلاصه‌ای از آن رسائل نزد ماست که به‌همت دکتر دیتریش در ۶۵۰ صفحهٔ بزرگ در لایپزیك چاپ شده است واز مطالعهٔ آن چنین مفهوم میشود که بعد از دقت ومطالعهٔ کامل دررشته‌های مختلف باین نحو تکمیل شده است و پارهٔ افکار وآراء در آن مندرج است که مردم این زمان هم بهتر از آن نیاورده‌اند. در ذیل کتاب فصل مخصوصی راجع بچگونگی معاشرت اخوان الصفا وهمکاری وفدا کاری وراستی و درستی آنها مذکور است که شرط پذیرفته شدن در آن جمعیت واجد بودن صفات مزبور میباشد .

معتزله وهم مسلکان آنها رسائل اخوان الصفا را پنهانی دست بدست درشهرهای اسلام می گرداندند و بمطالعهٔ آن اشتغال داشتند وهنوز یك قرن ازتألیف آن نگذشته بود که بوسیلهٔ ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی از اهالی قرطبه واردا ندلس شد باین قسم که ابوالحکم مانند سایر دانش طلبان اندلس برای تکمیل مطالعات خود از غرب بشرق آمد و همینکه باندلس بر گشت رسائل مذکور را برای نخستین بار باندلس آورد .رسائل اخوان الصفا درمدت کوتاهی مورد توجه خردمندان اندلس واقع گشته بمطالعه ومباحثهٔ آن مشغول شدند .

فلاسفهٔ اندلس

سابقاً گفتیم که فلسفه در زمان عبدالرحمن اوسط باندلس آمد وعده‌ای از دانشمندان اندلس به تحصیل علوم فلسفی پرداختند وپاره‌ای از آنان در فلسفه ونجوم وسایر علوم پیشینیان مقام ارجمندی پیدا کردند که اولین آنان ابوعبیده مسلم بن احمد معروف بصاحب قبله است و در اواخر قرن سوم هجری درگذشته است . سپس یحیی بن یحیی قرطبی معروف بابن السمینه

که در سال ۳۱۵ درگذشته است و ابوالقاسم سلمة‌بن احمد معروف بمرحیطی یا مجریطی ازاهالی قرطبه که سر آمد ریاضی‌دانان اندلس بوده ودر۳۹۸ هجری درگذشته است مرحیطی شاگردانی تربیت نمودکه مشهورترین آنان ابن‌السمح مهندس غرناطی و ابن الصفار استاد ریاضیات در قرطبه و زهراوی مؤلف کتاب الارکان فی المعاملات علی طریق‌البرهان میباشد و دیگرابوالحکم عمروکرمانی که نامش برده شد، وی ازمغرب بمشرق آمد ودرحران هندسه وطب آموخت وبا رسائل اخوان‌الصفا باندلس رفته بسال ٤٥٨ هجری درسرقسطه وفات کرد.

دانشمندانی که نام بردیم بیشتر در ریاضیات ونجوم وهندسه و مانند آن دست داشتند وفلسفهٔ واقعی بعدازانتشاررسایل اخوان الصفا دراندلس ترویج شد واگرچه حکم‌بن‌ناصرپاره‌ای کتب فلسفی رااز شرق باندلس آورده میان مردم انتشار داد ولی توجه مردم بآن کتابهای فلسفی پس از انتشاررسایل اخوان الصفا عمومیت پیداکرد ودرنتیجه فیلسوفانی‌مانند ابوبکربن باجه معروف بابن الصائغ از اندلس برخاست (سال وفات۵۳۳ هجری)قاضی ابوالولیدبن‌رشد فیلسوف‌قرطبی متوفی‌بسال ۵۹۵ یکی ازشاگردان ابن‌باجه میباشدابن‌طفیل وابن هود هم ازفلیسوفان نامی‌اندلس میباشند وکتاب‌های مفصلی درفروع فلسفه‌تألیف نمودند وفرنگیان درآغازرستاخیزعلمی‌خود از آن تألیفات استفاده واقتباس کردند.

این فیلسوفان در آن ایام مثل همیشه مورد حمله و تحقیر مردم عوام بودند و پادشاهان نیزبرای خشنودی عوام و پیشرفت کار خود فیلسوفان راآزار میرساندند وتعقیب میکردند ومشهورترین این‌وقایع تأسف آورداستان منصوربن‌عامرفرمانروای اندلس‌دراواخرقرن‌ششم‌هجری میباشدکه‌بفرمان وی عده‌ای ازفلاسفه مانندابن‌رشد ـ ابو جعفرذهبی ـ ابو عبدالله قاضی بجایه و غیره نفی بلد شدند و برای نابود ساختن کتب‌فلسفی‌بامراو کتابهای‌بسیاری سوختەشد عامهٔ مردم برضد فیلسوفان‌وهواخواهان آنان قیام‌کردند وهرکس تمایلی بفلسفه ونجوم ابراز میداشت زندیق خوانده میشد وخودش هم تحت‌نظرقرارمیگرفت وباکوچکترین لغزش سنگسارمیشد ویازنده‌زنده در آتش میسوخت. با تمام این احوال عده‌ای از خواص پنهانی بمطالعهٔ علوم فلسفی

مشغول بودند وچه بسا که پادشاهی برای رضایت مردم حکم قتل فیلسوفی را میداد ودرباطن فلسفه را دوست داشت .

۴ ـ طب دراسلام

طب اسلامی

طب اسلامی خلاصه‌ای‌است ازطبی که تاظهوراسلام درمیان ملل متمدن شایع بوده است زیـرا مسلمانـان کتابهای طبی بقراط وجالینوس وسایر پزشکان یونانی را تـرجمه نمودند وبرطب اطبای سریانی که مخلوطی‌ازطب قدیم کلدانی وطب یونانی بود احاطه‌یافتند و بوسیلهٔ اطبای ایرانی (گندی شاپور) آنچه اطبای ایرانی از یونان گرفته بـودند بعربـی انتقال دادند وبا استخدام اطبای هند ازمعلـومات طبی هندیها آگـاه شدند وعلاوه براین خود چیزهائی از دورهٔ جاهلیت در بـارهٔ طب میدانستند و از اختلاط وامتزاج این معلومات طب اسلامی پدید آمدکه بهتریـن نمونـهٔ آن کتاب‌الملکی یا الملوکـی تألیف ابـوبکر رازی ملقب بـه جالینوس عرب است و بنام عضدالدولـه دیلمی‌تألیف شده است (۱) کتاب مزبوردر دورهٔ تکمیل وتکامل‌تمدن‌اسلامی(دراواسط قرن چهارم) نگاشته شده . وآنچه‌که راجع بمعالجهٔ‌امراض وتشخیص آن‌درکتابهای قدیم پراکنده بوده درآن جمع شده است رازی علاوه بر این تـألیف نفیس کتابهای دیگری درطب وفلسفه دارد و تاپیدایش قانون ابن سینا کتاب ملوکـی یگانه سند ومرجع دانشمندان طب محسوب میشده است قانون ابن‌سیناکه اکنون دردست‌است یك فرهنگ‌جامع طب وداروسازی بشمار میآید و خلاصهٔ مطالعات یـونان وکلدان وهند وایران وعرب دربارهٔ تشخیص امراض ومعالجه آن‌وگیاهها وخواص آن‌درقانون مذکوراست .

بعضی‌ها تصور کرده‌اند قانون ابن‌سینامنحصراًازطب یونان بحث میکند ولـی این تصوراشتباه است زیرا درکتاب مزبوردرموارد متعدد ابن سینا نظراطبای هند را متذکرشده وآنرا انتقاد یاتمجیدکرده است . مثلاابن‌سینا زلوهای متنوع هندواشکال وخواص آنرا درقانون اسم میبرد ودیگرآنکه میگویـد بعقیدهٔ اطبای هند خـوردن

۱ ـ عجب آنکه جرجی زیدان ، دانشمند ایرانی (ابوبکررازی) و نابغه شهر ری راکه برای یك پادشاه ایرانی عضدالدوله دیلمی‌کتاب نوشته ازروی تعصب ملی «جالینوس عرب» میخواند . مترجم

شیروترشی و ماهی با هم موجب ابتلاء بمرض خوره میگـردد و همچنین بنا بگفتهٔ ابن‌سینا درقانون خوردن ماست با ترب و گوشت پرنده ویا خوردن آرد وبرنج وشیر ضررمیرساند بعلاوه ابن‌سینا بسیاری‌ازگیاههای هندی درقانون نام برده است . دیگر ازکتب طبی اسلامی کـه در رستاخیز اروپـا مورد استفاده شدکتاب التصریف لمن عجزعن‌التألیف نگارش‌وتصنیف ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی اندلسی از اطبای قرن پنجم هجری است‌که علاوه برسایر مزایا قسمت جراحی هم‌در آن‌ذکرشده است ودیگر کتاب التیسیرتألیف عبدالملك‌بن زهراندلسی‌است‌که برای ابن رشد فیلسوف دراواسط قرن ششم هجری نگاشته شده است طبیبان اسلام وتألیفات آنان زیاداست وذکرنام همهٔ آنان بطول میانجامد .

پزشکان مسلمان

پس ازترجمهٔ کتب طبی یونانی وبعد ازانقضای نهضت عباسی تاآغازدورهٔ انحطاط عباسیان یعنی در ظـرف سه چهارقرن صدهاپزشك درمیان مسلمانان پدید آمد کـه غالباً در طب وسایـر علـوم بیگانـه کتاب نوشته‌اند وشرح وحال‌وتألیف آنان درتراجم الحکماء تألیف ابن القفطی و طبقـات الاطباء تـألیف ابن ابـی اصیبعه و در کشف الظنون و غیره مندرج است ولـی تعیین آمـار دقیق آنان بواسطهٔ حوادث داخلی و از بین رفتن مـدارك میسر نیست اما ازقراین معلوم است که زیاد بوده‌اند مثلا در زمان المقتدر بالله در اوایـل قرن چهـارم هجری بموجب سرشماری ۸۶۰ پزشك در بغداد بوده که میبایستی برای دریافت پروانه پزشکی



یك دخترعرب دهاتی

امتحان بدهند والبته عده‌ای نیز بواسطه حسن شهرت یا بـواسطه اشغال در خدمت خلیفه علاوه براین عدد بوده‌اندکه جزء سرشماری برای امتحان دادن ذکر نشده‌اند وخلاصه اینکه حداقل آنموقع دربغداد هزارپزشك میزیسته است . دراواسط قـرن سوم هجری درزمان متوکل ٥٦ پزشك مسیحی دردستگاه دولتی کارمیکرده‌اند وهر وقت که سیف‌الدوله سرخوان مینشست ٢٤ پزشك حضورمییافتند و بعضی‌از آنان دو یا سه مقرری میگرفتند چه‌که علاوه برطبابت درعلوم دیگر نیز تخصص داشتند .

برای طبابت مقررات سختی بوده‌که توسط رئیس الاطباء اجراء میشد وپس‌از گذرانیدن امتحان پروانه طبابت داده‌میشد . مشهورترین رؤسای اطباء سنان‌بن‌ثابت دربغداد ومهذب‌الدین داخوری در مصرمیباشد وچون در دارو سازی و داروفروشی تقلباتی‌پدید آمد برای‌داروسازان نیزرئیس مناسبی تعیین گردید وداروسازان وداروـ فروشان مجبوربگذرانیدن‌امتحان‌شدند و کسانی‌که درامتحان شکست میخوردنداز کارخود ممنوع میشدند واین امتحان داروسازی اولین‌بار بامر افشین در بغدادتوسط زکریابن طیفوری اجراء شدوداستان مفصلی دارد ، اطباء دو دسته بودند دسته‌ای‌که برای سپاهیان و خلفاء ودولتیان طبابت میکردند وازدولت حقوق میگرفتندودسته‌ای که اشخاص عادی را معالجه مینمودند .

پزشکان بچند طبقه تقسیم میشدند ازاینقرار :

پزشك بطور کلی ـ چشم پزشك ـ دندانساز ـ جراح ـ ماما ـ پزشك زنان پزشك ویژهٔ دیوانگان وخون‌گیر (کسی‌که درر گ زدن وحجامت تخصص دارد) ودرواقع مثل‌امروزپزشکان آن‌ایام هر کدام درقسمتی‌تخصص داشتند درمصربواسطهٔ بدی‌آب وهوا چشم پزشك بیشتر پیدا میشد و آب سیاه را با داغ‌کردن چشم معالجه مینمودند همانطورکه امروز آن بیماری بوسیلهٔ الکتر کتا علاج میشود .

زنان پزشك‌میان‌مسلمان کم‌نبودنداز آنجمله اخت‌الحفیداندلسی ودخترش که ازعلم طب بخصوص دربخش بیماری‌های‌زنانه‌سررشته کامل‌داشتند و کسی‌جز آن مادر ودخترزنان حرم سرای منصورخلیفه اندلس را معاینه‌ومعالجه نمیکردندزینب پزشك نـ اود اززنان نامـ دورهٔ امویان‌است‌که درشام‌طبابت میکرده است بخصوص درعمل

جراحی چشم ماهر بوده است پاره‌ای از آنان بعلم ادب نیز شهرت داشته‌اند مانند شهده دینوری و بنت دهین اللوزد مشقی وغیره که نابغهٔ زمان خود بشمار میآیند. تحقیقات اطبای اسلام برای تشخیص بیماری منحصر بمعاینه و آزمایش ادرار و گرفتن نبض بود باین قسم که بیمار با شیشه ادرار نزد پزشك میآمد پزشك ادرار را میدید بعد برای تحقیق بیشتر آنرا می‌چشید که بداند قند یا ترشی یا مواد زیادی دیگری در آن هست یا نیست سپس حرکت نبض مریض را بدقت رسیدگی میکرد چه که بعقیدهٔ اطبای اسلام از حرکت نبض وضع قلب مریض واز چشیدن و دیدن ادرار وضع کبد و اخلاط وی معلوم میگردد وعجب آنکه تا کنون آن آزمایش در دنیای متمدن بحال خود باقی است و از نبض و ادرار بیماری را تشخیص میدهند.

مسلمانان چه چیز تازه‌ای در پزشکی پدید آوردند

اینك باید بدانیم عرب چه اختراعات و ابتکارات تازه‌ای در طب داشته است والبته مطالعه و تحقیق این موضوع مجال بسیاری لازم دارد که اینجا محل آن نیست فقط بطور مختصر میگوئیم که مسلمانان، طب یونان، ایران، هند، کلده و عرب را جمع کردند و چیزهائی از خود بر آن افزودند و این مطلب از مراجعه بکتب طبی اسلامی بخوبی آشکار میگردد، مثلاچه بسیار که در کتب طبی اسلامی از نظر جالینوس و بقراط وغیره ذکر شده واز آن انتقاد شده و یا آنرا توضیح داده‌اند و درست و نادرستش را بیان نموده‌اند بعلاوه کتابهائیکه ترجمه کرده اند بفصل ها و بخش‌ها مرتب ساخته اند از آن جمله ابن اشعث کتابهای جالینوس را برای آسان کردن کار بچندین بخش مرتب کرده است و بسیاری از دانشمندان اسلام بر کتب قدماء شرح و تفصیل نگاشته‌اند مثلا ابن جلجل در ذیل کتاب دیسقوریدس گیاه هائی را شرح داده که قدماء آنرا نمیدانسته اند ولی تعیین آراء وافکاری که اطبای اسلام مستقلا در طب ابراز داشته اند دشوار است وفقط آنچه که مسلماً نزد ما ثابت شده بطور نمونه در اینجا مینگاریم از آنجمله اینکه نظریات تازه‌ای مخالف نظر اطبای قدیم داشته‌اند مثلا بیماری های (باصطلاح) سردرا (مانند لقوه وفلج وسستی) که قدماء با دارو های (باصطلاح) گرم مداوا میکردند اطبای اسلام باداروهای سرد علاج مینمودند و نخستین پزشکی که آنطور معالجه را مرسوم

نمود . ابومنصورصاعد بن بشرطبیب بغداد بود . وی بیماران فالج ومانند آنرا بافصد وتبرید وممانعت ازغذا معالجه کرد وبیماران بهبود یافتند ودر نتیجه این پیشرفت‌هم ابومنصوررئیس بیمارستان عضدی‌شد وداروهاومعجونهای گرم‌را منسوخ نموده‌بیماران را باماء الشعیر (آب‌جو) وشیره تخم‌گیاه معالجه نمود وپیشرفتهای عجیبی درمعالجه ملاحظه شد وبعد از آن پزشکان بوی اقتدا کردند .

عربهابرای نخستین باربنگ‌را درمعالجات طبی‌استعمال کردند وازقرارمذکور ابتداء تلخهٔ گندم را برای آن مقصود استعمال میکردند وخلال معروف اطباء نیز از اختراع پزشکان مسلمان میباشد .

بنابا‌ظهارمحققین فرنگ ، عربها برای‌نخستین‌بارداغ کردن موضوع زخم رادر طب بکار بردند وچنانکه اکنون نیز آنطریقه معمول می‌باشد همین قسم برای اولین مرتبه تشخیص بیماری سل‌را از راه ناخن مریض درك کردند ومعالجه یرقان وزردی را توصیف نمودند وبرای معالجهٔ دیوانگان مقدارزیادی افیون تجویزنمودند وبرای جلوگیری‌ازخونریزی آب‌سرد استعمال کردندودر آوردن سنگریزه وشن ومیل زدن چشم وطریقه معالجه خلع کتف باردمقاومت ناگهانی هم ازپزشکان مسلمان‌بدیگران رسیده است .

عربها کتابهائی درطب تألیف نمودند که پیش از آن سابقه نداشته است مثلا یوحنابن‌ماسویه نخستین کسی‌است که کتابی‌راجع به‌جذام(خوره)نوشته است‌وابوبکر رازی نخستین‌پزشکی‌است که‌راجع به‌حصبه و آبله کتاب مخصوصی‌تألیف‌نموده است وعلاوه براین اطبای عرب(مسلمان) فرهنگ‌های جامعی درعلم طب‌تألیف کرده اند .

داروسازی ـ شیمی گیاه شناسی

داروسازی از فروع پزشکی است و اعراب در این قسمت خدمات زیادی انجام داده‌اند وگیاه های طبی ازهند وسایر نقاط آورده اند . این اقدام ابتداء در زمان یحیی بن خالد برمکی انجام یافت وبعد داروسازان وپزشکانی نابغه از میان مسلمانان برخاستند وکتابهای گیاه‌شناسی وداروسازی را ازهندی ویونانی ترجمه کردند وازخود کتابهائی درآنموضوع نگاشتند و فرنگیان که درودستاخیز علمی‌اخیر خود درفن داروسازی

مطالعه و تحقیق نمودند، دریافتند که عربها این علم را پایه گزار بودند و برای نخستین بار طریقهٔ داروسازی را ترتیب داده و داروهای تازه‌ای پیدا کردند. عربها نخستین مردمی بودند که قرابادین را بشکلی که اکنون بدست ما رسیده مرتب ساختند، اعراب در نهضت دورهٔ عباسیان در بیمارستانها و داروخانه‌ها بقرابادین شاپور بن سهل (۲۵۵ هجری در گذشت) مراجعه میکردند. پس از آن قرابادین امین الدولة بن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ هجری) مورد توجه و اعتماد شد. عربها نخستین مردمی هستند که بطرز امروز داروخانه باز کردند و دلیل بر این مطلب آنکه تاکنون اسامی پارمای داروها و گیاهها که فرنگیان دارند همان اسامی عربی و یا فارسی و هندی است که عربها وضع کرده‌اند.

البته پیشرفت عربها در داروسازی بواسطه پیشرفت آنان در شیمی و گیاه‌شناسی بوده و شکی نیست که عربها با تجربیات و عملیات خویش علم جدید شیمی را پایه گزاری کردند و قبلا گفتیم که خالد بن یزید برای اولین مرتبه کتاب شیمی را از مدرسهٔ اسکندریه گرفته بعربی ترجمه نمود و (حضرت امام) جعفر صادق (متوفی بسال ۱۴۰ هجری) از خالد آنرا فرا گرفت.(۱) سپس جابر بن حیان و پس از او کندی و پس از او ابوبکر رازی و غیره آن علم را توسعه دادند و بسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند و بر اساس آن اکتشافات شیمی جدید استوار شد. دانشمندان فرنگ اقرار دارند که عربها اسید نتریك - اسید سولفوریك - اسید نیترو - هیدرو کلوریك - پوتاس - جوهر نشادر - نمك نشادر - نیترات - دارژان - کلوریدسولفوریك - اسیدسولفوریك - نیترات - پوتاس - نمك طرطر - زاج سبز الکل - قلیا - زرنیخ - بوریك وغیره را کشف کرده‌اند.

علاوه بر این علمای شیمی اسلام چیزهائی کشف و اختراع کرده‌اند که خبرش بما نرسیده، اما از چگونگی آن اطلاع نداریم و تاحال حاضر (مقصود موقع تألیف کتاب نیم قرن پیش است. مترجم) نیز علماء باکتشاف آن ترکیبات موفق نشده‌اند مثلا ابن اثیر در ضمن شرح واقعهٔ زنگیان (سال ۲۶۹ هجری) میگوید عربها موادی داشتند که اگر آنرا بچوب میمالیدند چوب نمیسوخت ولی ابن اثیر نام آن مواد را نبرده است، احتمال قوی میرود که عربها باروت را اختراع کردند و نخستین مردمی هستند که موضوع تفطیر،

۱ — این ادعا مورد تصدیق شیعیان نیست بخصوص که مدرك هم ذکر نشده است. مترجم

ذوب‌شدن، متبلورشدن، تبدیل‌مایعات وجوشانیدن (تصعید) را دانستند و کیمیای قدیم راباآن‌معنی که قدماء تصور میکردند موهوم‌وبی اساس اعلام داشتند و نخستین کسیکه در آن باب کتاب نوشت یعقوب‌کندی از فلاسفه و حکمای عرب در اواسط قرن سوم هجری می‌باشد .

درقسمت گیاه‌شناسی،عربهاعملیات درخشانی انجام داده‌اند،در دورهٔ‌نهضت‌عباسی ابتداء باترجمه‌تألیفات‌دیسقوریدس‌وجالینوس و کتابهای هندی‌بآن کاراقدام نمودندودر زمان متوکل استفان‌بن باسیل،کتاب گیاه شناسی دیسقوریدس از یونانی بعربی ترجمه شد وچون استفان‌نام عربی پاره‌ای ازگیاهها را نمیدانست، آن اسامی را بهمان زبان یونانی در ترجمه نگاشت تا مگرخدا کسیرا پس ازوی‌برگزیند و آن نامها را بعربی درآورد. این ترجمه‌ها بهمان وضع‌ناقص‌در اواسط قرن چهارم هجری در ایام‌الناصر بالله باندلس‌برده شد ومردم از آن‌تاحدی‌استفاده میکردند تا آنکه‌درسال۳۳۷هجری پادشاه قسطنطنیه‌با ناصرمکاتبه کرد و کتابهائی برای وی فرستاد که از آنجمله‌کتاب گیاه‌شناسی‌دیسقوریدس بزبان‌یونانی‌بود، بااین‌مزیت که درنسخهٔ مزبور شکل گیاهها با تصویرهای‌عجیب‌رومی نیز ترسیم شده‌بود وچون دراندلس‌کسی یونانی نمیدانست ناصر ازپادشاه روم‌کسیرا خواست‌که یونانی‌ولاتین بداند (در اندلس بسیاری ازمردم زبان لاتین میدانستند) پادشاه روم‌راهبی را بنام نیکلانزد ناصرفرستاد، راهب‌درسال ۳٤۰هجری بقرطبه رسید وباکمك‌عده‌ایکه‌لاتین وعربی میدانستند نقیصه‌های ترجمه استیفان‌رابرطرف‌نمودند واسامی‌یونانی گیاهارا بعربی‌ترجمه کردند. سپس‌ابن‌جلجل در اواخر قرن چهارم هجری شرحی برکتاب دیسقوریدس نوشت و آنچه راکه وی (دیسقوریدس) ازگیاههای طبی‌ودواها ننوشته بودابن‌جلجل برآن افزود .

در اواسط قرن هفتم هجری‌ابن بیطارگیاه شناس نامی پس از مطالعه دوکتاب مذکوربیونان وسراسر روم سفرکردوباگیاه شناسان وداروسازان آن نواحی آمیزش نموده بسیاری ازگیاههای طبی‌رادرمحل‌رویدن آن‌مشاهده‌نمود وازآنجا ببلادمغرب رفته همین تحقیقات را انجام داد ، آنگاه بشام رفته گیاههای طبی آن جا را مورد مطالعه قرار داد وازآنجا بمصر آمده در خدمت ملك الکامل ایوبی مشغول شد واز

طرف آن پادشاه بریاست کلیه گیاه فروشی‌هاوداروسازی‌ها تعیین گشته است و برای تهیه داروهای‌مفرد و گیاههای طبی مورد اعتماد کامل پادشاه مزبور بوده است . ابن بیطار پس‌ازاین همه مطالعه وتجربه آموزی کتاب مهمی در گیاه شناسی تألیف نمود که در نهضت علمی اروپا مورد کمال اعتماد و استناد علمای مربوط میباشد .

دیگر از گیاه‌شناسان نامی رشیدالدین بن صوری متوفی بسال ۶۳۹ هجری میباشد و کتابی در آن فن تألیف کرده که موسوم به. کتاب الادویة المفرده میباشد. رشیدالدین بقدری در گیاه شناسی دقیق بوده که نقاشی با تمام لوازم همراه خود بر میداشته ودر صحراها وچمن‌های لبنان وسوریه بمطالعه وتحقیق می‌پرداخته‌است وهر گیاهی را که‌میدیده‌رنگ، برگ، ریشه ، ساقه وتمام جزئیات آنرا یادداشت می‌نموده وصورت آنراتوسط نقاش‌ترسیم میکرده‌است واین‌رویه‌ای است که گیاه شناسان امروزنیز بهتر از آن را انجام نمیدهند .

بیمارستانهای اسلام (مارستانات)

مارستان یا بیمارستان کلمهٔ فارسی است و بمعنای محل مریضان‌می‌باشد ، در دورهٔ تمدن اسلامی بیمارستان‌مشتمل بر مدارس طب هم بوده و همانجا درس طب می‌خواندند وعملا نیز از مریضان معاینه می‌نمودند ، ، عربها بیمارستان را از ایرانیان آموختند ومانند بیمارستان گندی شاپور ، بیمارستان دایر کردند .

نخستین بیمارستان‌اسلامی درسال ۸۸ هجری در دمشق‌بامرولید بن‌عبدالملك اموی تأسیس شد ، عبدالملك اطبائی را درآن بیمارستان بکار گماشت ودیوانگان را در آنجاگرد آورد وبرای ادارهٔ آن بودجه‌ای تعیین کرد ، تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام ، همین بیمارستان دمشق بود . منصور نخستین خلیفه عباسی از بیمارستان گندی شاپور اطبائی به بغداد آورد ، اما بیمارستانی تأسیس نکرد فقط نوانخانه‌هائی برای کوران وپیرزنان دایر نمود و شاید منصوریاجانشین‌او تیمارستانی در بغداد تأسیس کرد .

نخستین بیمارستان دورهٔ عباسی بامر هرون دایر شد که چون مهارت پزشکان بیمارستان گندی‌شاپور مقیم بغدادرا مشاهده کرد، به‌پزشک‌خود جبرائیل بن‌بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان گندی شاپور در بغداد تأسیس کند، در آنموقع رئیس بیمارستان گندی شاپور پزشکی هندی بود که دهشتك نام داشت، هرون‌ازوی خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، ولی دهشتك آنرا نپذیرفت و ماسویه را بآن کارمعرفی کردوپس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد. برمکیان که مردمی‌دانش پرور ومعارف‌خواه بودند وبه طب هندی‌واطبای هندی‌علاقه‌داشتند بیمارستانی بنام خود در بغداد دایر نمودند وابن دهن پزشك هندی را بریاست آن گماشتند، ابن دهن زبان عربی را نیکو میدانست وکتابهای طبی هندی رامستقیماً از هندی بعربی ترجمه کرده است.

همینکه نام بیمارستان بغداد در سایر شهرها مشهور شد درغالب نقاط‌هم به تقلید از بغداد بیمارستان دایر کردند همانطورکه سایر وسایل تمدن را نیز ازبغداد میگرفتند. فتح‌بن خاقان وزیر متوکل‌در مصر بیمارستانی بنام «مغافر» تأسیس‌نمود و ابن طولون در سال۲۵۹ هجری بیمارستان دیگری بنام خودتأسیس کرد وشصت هزاردینارصرف ساختمان آن نمود وملکی رابرای تأمین مصارف آن‌بیمارستان‌وقف کرد و در و قفنامهٔ بیمارستان شرط شدکه در آنجا سپاهی و مملوك معالجه نشود بلکه بیمارستان مخصوص معالجهٔ بیماران عمومی و دیوانگان باشد. ابن‌طولون هر روز جمعه به بیمارستان می آمدواز بیماران سرکشی‌میکرد تااینکه‌در یکی از آن جمعه‌ها دیوانه‌ای‌با او بدرفتاری کرد واز آن به بعد به بیمارستان‌نرفت.

هنوز قرن‌سوم بپایان نرسیده بود که درمکه ومدینه و سایر شهرهای اسلامی بیمارستان دایرشد ودر آغازقرن چهارم مقتدرعباسی‌ووزیرانش درساختن بیمارستان و دایر کردن آن در بغدادو اطراف بغداد باهم‌مسابقه گذاردند. ابتدااعلی‌بن‌عیسی وزیرمقتدر در سال ۳۰۲ هجری از پول خود درحربیه بیمارستانی دایر کردوپزشك خود ابوعثمان دمشقی را بریاست آن گماشت، سپس سنان بن‌ثابت در سال ۳۰۶ هجری در بازاریحیی بیمارستان سیده را گشود واز کیسهٔ خودماهی ۶۰۰ دینارو برای

ادارهٔ آن بیمارستان اختصاص داد در همان سال باشارهٔ سنان بن ثابت در باب الشام (دروازهٔ شام) از محله‌های خارج بغداد بیمارستان مقتدری بامر المقتدر دایر شد و خلیفه ماهی

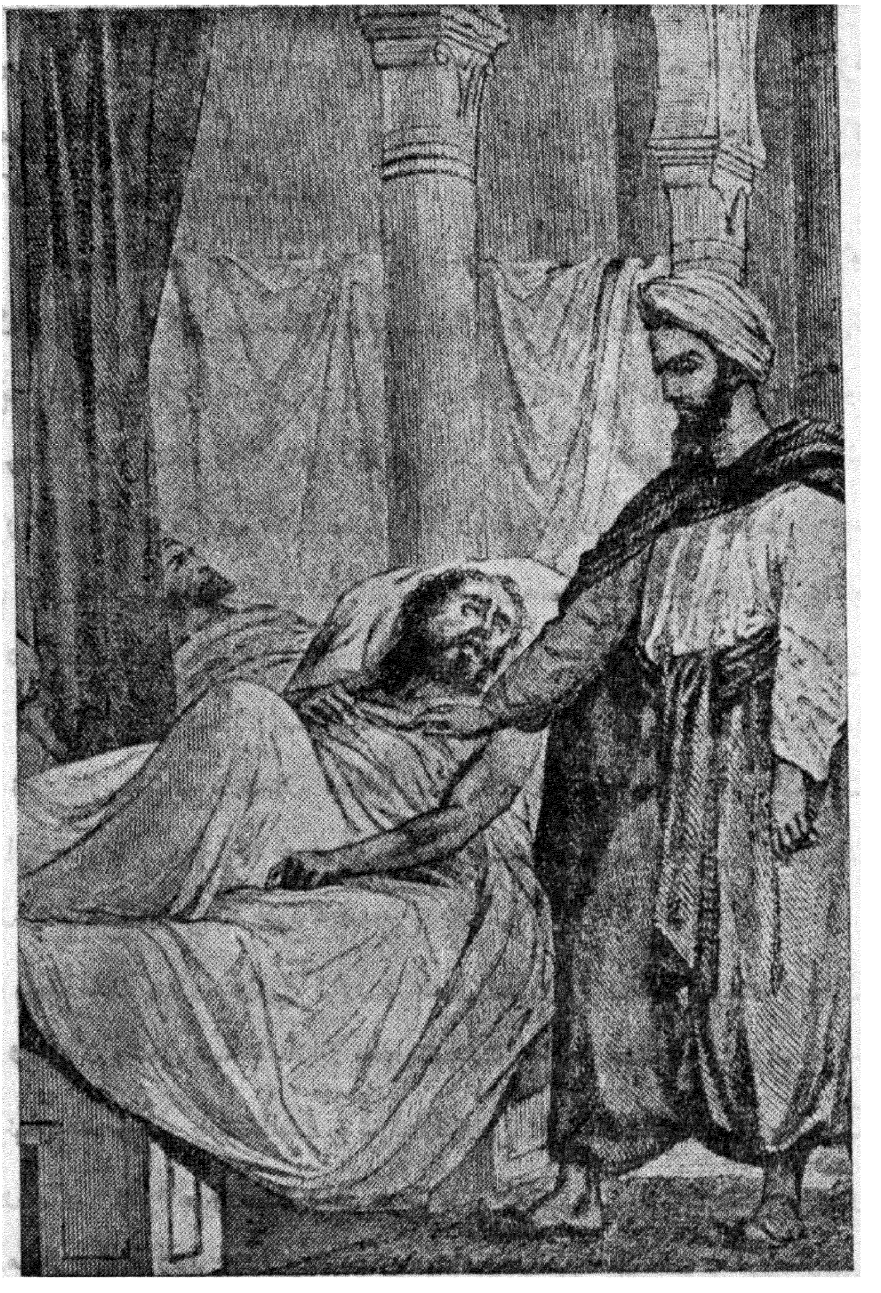

ابوالقاسم طبیبی دان وجراح بزرگ اسلام

دویست دینار از مال خود برای آن بیمارستان معین کرد و درهمان ایام ابن فرات وزیر

درنزدیکی باب‌الفضل بیمارستانی بنام خود بناکرد وهمینطور در ری ونیشابور وغیره بیمارستان هائی دایرشد ودراواسط قرن‌چهارم هجری بیمارستان کافوری‌مصر تأسیس گشت‌ودرسال۳٦۸هجری‌درطرف‌جسر،درقسمت‌غربی بغدادعضدالدوله‌دیلمی بیمارستان عضدی‌را دایرنمودو۲٤پزشك (جراح-شکسته‌بند - چشم‌پزشک- خون‌گیر- پزشکان متخصص درعلوم طبیعی) برای آن بیمارستان تعیین گردید . آن بیمارستان رئیسی داشت‌که اورا الساعور میگفتند .

بیمارستان‌عضدی‌بواسطهٔ این‌مزایاتامدتی‌سر آمدتمام بیمارستانهای اسلامی‌بود تا آنکه‌نورالدین‌زنگی‌بیمارستان‌مهم‌تری دراواسط قرن ششم هجری دردمشق‌تأسیس کردوپس ازوی صلاح‌الدین ایوبی بیمارستان‌عتیق قاهره را دایرنمود وچون‌ممالیک در مصرحکومت یافتند ملك منصورقلاوون در سال ٦۸۳ هجری بیمارستان منصوری قاهره را ازروی نقشهٔ بیمارستان دمشق بناکرد. مقریزی‌درجلددوم خطط شرح‌مفصلی از آن بیمارستان نگاشته است . آثار بیمارستان منصوری تاکنون درشارع‌النحاسین قاهره دیده‌میشود ودرسال۸۲۱ هجری ملك المؤید بیمارستان مؤیدی رادایرنمود .

البته در سایر ممالك اسلامی مانند خراسان - فارس - موصل - شام - اندلس وغیره نیزبیمارستانهائی درهمان ایام تأسیس شد که شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد ابن‌جبیرضمن‌سفرنامهٔ خود که درقرن ششم‌هجری نگاشته ، مطالب مشروحی ازبیمارستانهای اسلامی‌که خود دیده می‌نگارد .

بیمارستان های اسلامی آنروز درکمال نظم وترتیب اداره میشد وبدون توجه بملیت ومذهب وشغل همهٔ بیماران بانهایت دقت معالجه میشدند و هرمرضی سالون یاسالونهای مخصوصی داشته‌است پزشکیاران‌وپرستاران وبیماران را معاینه‌میکردند ودواء وغذای آنانرا تعیین مینمودند، هرمریضی که‌بهبودمی‌یافت‌مرخص میشدوهرکه میمرد مخارج‌کفن ودفن‌اورا بیمارستان میداد ودرعین حال طب وداروسازی؛ نیز در همان محل تدریس می‌شد وشاگردان علاوه برتحصیل علمی، تمرین علمی‌نیزداشتند.

مسلمانان بیمارستان های سیار(مثل امروز) نیزدایرکرده بودند وباشتروقاطر

آنرا باینطرف و آنطرف میبردند از آن جمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی بیمارستانی بود که چهل شتر آنرا میکشید و با اردو بهرطرف میرفت .

۳ - تنجیم - نجوم یاهیئت

ستاره شناسی در قدیم دو علم بوده ، اول علمی که درحرکات وموضع های ستارگان واحکام آن ازنظر خسوف وکسوف گفتگو میداشت . دوم آنکه ارتباط وضع کواکب را باحوادث زمین ازقبیل جنگ، صلح، سعد ، نحس، مرگ، تولد، باران، آفتاب ومانند

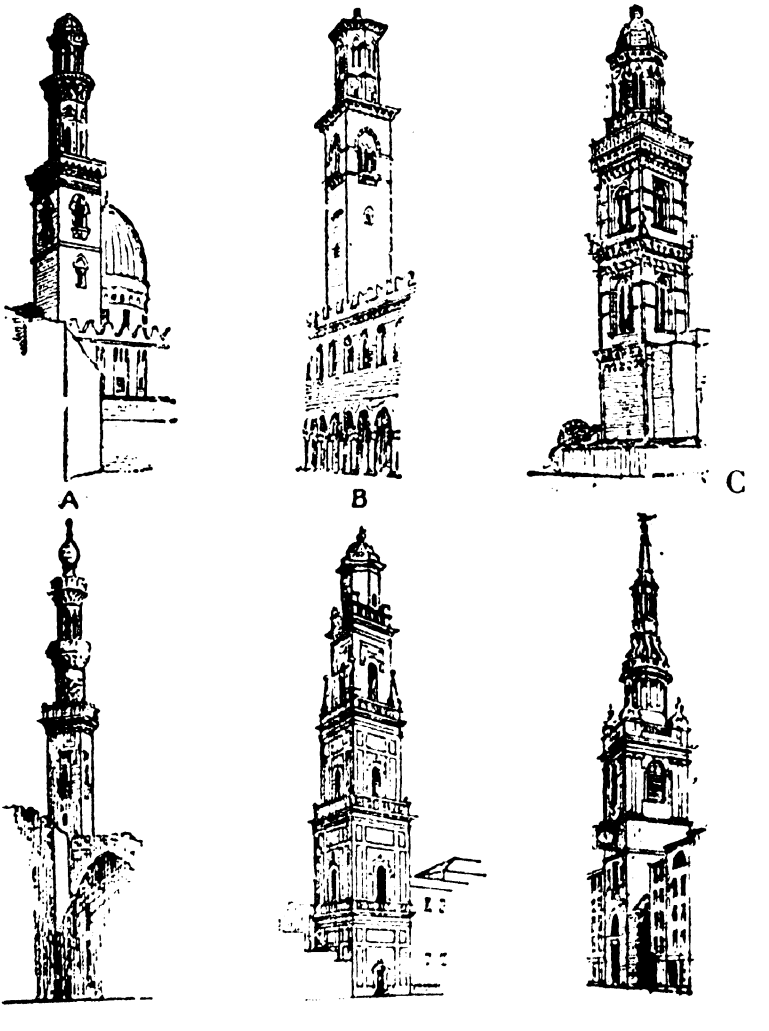

مقایسه مناره‌ها

A- مدرسهٔ سنجارالجولی، قاهره
B- توردل کمون، ورونا ایتالی
C- دوومو، سولتو، ایتالیا
D- مسجد برکوك، نزدیك قاهره
E- دوومو، لسی، ایتالیا
F- سنت ماری لوبو، لندن

آن شرح میداد. بطوریکه گفته شد، عربها این هردوعلم را میدانستند وهمینکه متمدن شدند وعلوم دیگران را نیز ترجمه کردند، ازیونان، ایران، کلده ، هند وغیره چیزهائی اقتباس نمودند درقسمت ستاره شناسی دونوع معلومات یافتند که بمنظور آسان شدن آنرا باسم تنجیم و نجوم می‌خوانیم .

تنجیم

اول خلیفه ای که درنهضت عباسی به تنجیم ونجوم علاقه‌مند شدابوجعفرمنصور بود، وی دستورداد زیج سند هندرا بعربی ترجمه کنند وپس ازاوسایر خلفاء نیز بمنصورتأسی کردندوتنجیم دردستگاه خلافت مقام مهمی یافت، ستاره شناسان مانند پزشکان و نویسندگان وحسابداران جزء کارمندان رسمی دولت درآمدند، خلفاء درکارهای مهم اداری وسیاسی با آنان مشورت میکردند و اگر از عاقبت کاری اندیشناك بودند با منجمان شور مینمودند و آنان در اوضاع کواکب واقتران ، ستاره‌ها نظر کرده ازروی آن بخلفاء میگفتند که اقدام بفلان عمل نتیجه داردیا ندارد . نظر ستاره شناسان بقدری مهم بود که خلفاء در غذا خوردن وملاقات‌ها نیز با آنان مشورت میکردند ، اما علماء شریعت اسلام علناً برضد منجمان تبلیغ می‌نمودند و گفتهٔ آنان را بی‌اساس میخواندند درصورتیکه مردم چه خلفاء وچه غیر آنان کاملا بصحت گفتار منجمان ایمان داشتند وتاکنون نیز بعضی‌ها باهمان ایمان وعقیده هستند .

هیئت یا نجوم

چون مسلمانان علم نجوم را مانند سایرعلوم از یونان وهند وایران وکلده وعرب جمع آوری کرده مدون نمودند طبعاً درآن‌قسمت معلومات مهمی بدست آوردندوچنانکه گفتیم محمد فزاری زیج سندهند را برای منصور بعربی ترجمه کرد وتازمان مأمون زیج مزبور مستند مسلمانان بود ، درآن‌هنگام محمد بن موسی خوارزمی ستاره شناس نابغه پدیدآمد و در بیت‌الحکمه مأمون مقیم شده زیجی تنظیم کردکه مشتمل بر آراء ستاره شناسان هند، روم وایران بود اساس این زیج ازسند هند تشکیل می‌یافت ولی در میل و تعادیل با آن اختلاف داشت باینقسم که تعادیل این زیج مطابق نظرایرانیان ومیل شمس موافق عقیده بطلمیوس بود ، خوارزمی زیج خود را به‌بخش‌های مناسب تقسیم کردو آنراچنان نیکو نوشت

که مورد پسند همه شد و نام آن زیج درسراسرجهان اسلام پراکنده گشت و چون تاریخ زیج خوارزمی بحساب فارسی بود ، مسلمة بن احمد مرحیطی اندلسی متوفی بسال ۳۹۸ هجری حساب زیج خوارزمی را بعربی تبدیل کرد واواسط کواکب را با تاریخ آغاز هجرت تطبیق نمود ، زیج کتابی است که حرکات کواکب در آن جدول بندی شده و از آنروگاه شماری (تقویم) تنظیم میگردد .

سه فرزند شاکر (بنوشاکرالثلاثه) چنانکه گفته‌شد درعلم نجوم شهرت زیاد یافتند واز کارهای مهم آنان یکی این که درجه خط نصف النهاررا برای مأمون مقیاس گرفتند و آنرا درمحیط زمین بکار بردند (ابن خلکان وغیره این موضوع رابه‌تفصیل نگاشته اند) فرزندان شاکر کتابهای معتبری درهندسه و هیئت تألیف کردند ، نابغه دیگری که معاصر آنان بود ابومعشر بلخی متوفی بسال۲۷۲ میباشد . ابومعشر درابتداء مردم را برضد کندی فیلسوف معاصر خود میشوراند و از فلسفه خواهی وی تقبیح می کرد، کندی کسی رانزدابومعشر فرستاد تاعلوم ریاضی را درنظروی نیکوجلوه‌دهد واین تدبیر مؤثر گشته ابومشعر به علوم ریاضی مشغول شد و بیش از همه به هیئت پرداخت وکتابهائی در آن باره تألیف کرد. دیگر ازعلمای نامی هیئت در آنزمان حنین ابن اسحق مترجم مشهوروثابت بن قره حرانی متوفی بسال۲۸۸ هجری واحمدبن کثیر فرغانی وسهل بن بشر خدمتگزار طاهربن حسین می‌باشند. محمد بن عیسی ماهانی ومحمد بن جابر معروف به بتانی نیز ازدانشمندان نامی (هیئت) در آن عصر ند. بتانی مذهب صابئی داشت وزیجی تنظیم کرد که آنرا زیج صابی میخوانند ، زیج صابی دردو نسخه است ونسخهٔ دوم آن درست ترمیباشد، صابی ازسال۲٦٤ تا۳۰٦ هجری مشغول تنظیم رصد خود بود ودرسال ۲۹۹ هجری کواکب رادر آن تثبیت کرد صابی درهیئت یگانهٔ دوران بود و در۳۱۷ هجری وفات کرد درقرن چهارم وپنجم هجری ابوالوفای بوزجانی وبیرونی ودیگران پدید آمدند که هر کدام درهیئت تحقیقات مهمی انجام دادند. پیشوای علم هیئت درقرن هفتم هجری خواجه نصیرطوسی است . مؤید عرضی ، پسرش محمد عرضی ـ فخرمراغه‌ای مقیم موصل ـ فخراخلاطی مقیم تفلیس ـ نجم‌الدین قزوینی وغیره درزمان خواجه نصیر و پس از وی از علمای مشهور هیئت هستند ، تفصیل حالات آنان

وتألیفات آنها از مختصات کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیه» میباشد و در اینجا فقط از ابتکارات مسلمین در علم هیئت بحث میشود.

نخستین موضوعی که تمدن اسلام در علم نجوم پدید آورد آن بود که عرب‌ها (یا بهتر بگوئیم مسلمانان) موهومات مربوط به تنجیم را (تأثیر اوضاع کواکب در احوال مردم روی زمین ازحیث سعد ونحس) ردکردند وبی اساس بودن آنرا اعلام داشتند معذلك آنرا باطل نساختند و در هرحال ستاره شناسان مسلمان پایهٔ معلومات هیئت را مانند علم شیمی براساس تجربه ومشاهده یعنی حقایقی مسلم استوارساختند علمای اسلام به هیئت بسیار علاقه‌مند بودند، رصد میساختند زیج تنظیم میکردند، مراقب حرکات سیارات بودند، مقیاس میگرفتند، برای تحصیل علم هیئت به هند و ایران میرفتند، کتابهای پیشینیان را بادقت زیرورو میکردند، نقیصه‌ها را برطرف میساختند، عقاید مختلف‌را جمع کرده وجرح وتعدیل مینمودند علم هیئت در اسلام تاریخ مفصلی داردکه شرح تمام آن در اینجا بیمورد است فقط بطوراختصار مطالبی از رصد میگوئیم وپاره‌ای ازنتایج تحقیقات علمای اسلام را بعنوان نمونه ذکرمیکنیم

رصد

اساس هیئت بر رصد است، مواضع نجوم وحرکات آن از روی رصد تعیین میشود، رصد پیش یونانی ها بسیار مهم بودو آلاتی برای رصدساخته بودند. درقرن سوم پیش از میلاد یونانی ها در اسکندریه رصدخانه‌ای ساختند که دردورهٔ بطلمیوس قلوذی مؤلف کتاب مجسطی به منتهای عظمت رسید. رصدخانهٔ اسکندریه تا نهضت اسلام یگانهٔ دوران خود بود آنگاه مسلمانان در دمشق وبغداد ومصر واندلس ومراغه وسمرقند و غیره رصد خانه بناکردند (شرح آن بیاید).

آلات رصد

در دورهٔ تمدن اسلام آلات رصد از ده بیست آلات تشکیل می‌یافت که هرکدام برای غرض مخصوصی بکار میرفت ومهم ترین آن بقرار زیر است.

۱ ـ لبنه: جسم مربع مسطحی است که ابعاد ستارگان وعرض شهرها و میل کلی باآن تعیین میشود.

۲ ـ حلقهٔ اعتدالی : حلقه ایست که در سطح دایره معدل نصب میشود تا تحویل اعتدالی بدان وسیله تعیین گردد .

۳ ـ ذات الاوتار : چهار استوانهٔ چهار گوشه است که با آن تحویل میل معلوم میشود ومنجم را از حلقهٔ اعتدالی بی نیاز میسازد .

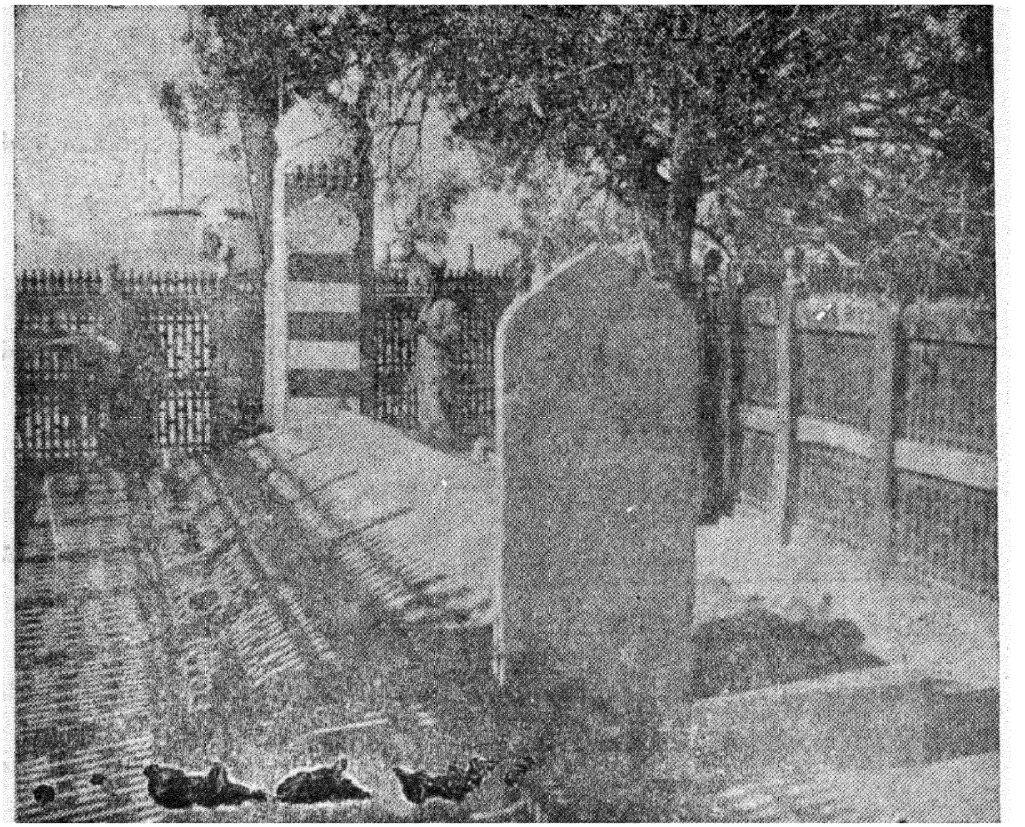

مزار سلطان ولی درقندهار

٤ ـ ذات الحلق : این آلت از حیث تشکیل وفایده بزرگترین ومهم ترین آلات رصد محسوب میشود وعبارت از حلقه‌ای است که بجای منطقهٔ فلك البروج بکار میرود وحلقهٔ دیگری که بجای دارة الاقطاب استعمال میشود . این دو حلقه را به نسبت تقطیع وتنصیف بریکدیگر سوار می کنند ودیگر حلقهٔ طول کبری وحلقهٔ طول صغری که اولی درمحدب منطقه ودومی در مقعر منطقه سوار می شود . آنگاه حلقهٔ نصف النهار که قطر مقعر آن مساوی باقطر محدب حلقهٔ طول کبری می باشد وحدقة الارض قطری دارد که

قطرمحدب آن باندازهٔ قطر مقعرحلقهٔ طول صغری است واین آلت را برروی‌چهارپایه (گرسی) می‌گذارند .

۵ ـ ذات‌السمت والارتفاع : نیم حلقه ایست که قطر آن سطحی از سطح های متوازی‌السطوح‌میباشد و با آن‌سمت‌وارتفاع‌تعیین‌میگردد ورصد شناسان مسلمان آنرا اختراع کرده‌اند .

٦ ـ ذات‌الشبتین : سه مسطرهٔ برروی یك چهارپایه است‌که بدان‌وسیله‌ارتفاع تعیین میشود .

۷ ـ ذات‌الجیب : دومسطرهٔ منطمی است‌که دوشعبه دارد .

۸ ـ المشتبهة بالمناطق: آلتی‌است دارای سه مسطره وبا آن بعد ستارگـان تعیین میشود .

۹ ـ اسطرلاب : برچندین نوع است واسامی مختلف دارد :

تام ـ مسطح ـ طوماری ـ هلالی ـ زورقی ـ عقربی ـ آسی‌ـقوسی‌ـجنوبی‌ـ شمالی ـ مبطع ـ سرطق ـ حق‌القمر ـ مغنی‌ـ جامعه‌ـ عصاموسی .

بعلاوه بسیاری‌از آلات رصدکه به‌تناسب شکل‌هایشان مربع ، مستطیل‌وغیره نامیده میشوند وشمارهٔ آن ازحد افزون است (برای اطلاع جامع ودقیق اصطلاحات رصد و آلات آن بکتاب ابجدالعلوم مراجعه شود .)

رصدخانه دراسلام

همینکه مأمون بترجمه وانتقال علوم پیشینیان بزبان عربی فرمان داد ودانشمندان ازکتاب مجسطی بطلمیوس آگهـی یافتند واز آلات‌رصد مطلع شدند خلیفه درصددبر آمد رصد خانه ای مانندبطلمیوس رصد خانه‌بناکند ودرسال ۲۱٤ هجری‌در کوه قیسون دمشق ودرشماسیه بغدادتأسیس رصدخانه راآغازکردند ، اما چون مأمون در۲۱۸ مرد ، رصدخانه ناتمام ماند ولی دانشمندان‌نتایجی‌راکه ازدوسه‌سال کارخودبرده‌بودندمدون‌ساختندو آنرا رصدمأمون نامیدند . متصدیان‌این عملیات عبارت‌بودند ازیحیی‌بن منصورسر آمد ستاره‌شناسان آنزمان‌ـخالد مروزی‌ـ سندبن‌علی ـ عباس بن‌سفید جوهری‌که هریك زیجی تنظیم

کردند وزیج آنان بنام خودشان مشهور میباشد واین نخستین رصدی بود که دراسلام تأسیس شد .

سپس فرزندان شاکر دراطراف جسر بغداد متصل بطاق کسری رصدی بنا کردند وحساب عروض اکبررا ازحساب عروض قمر استخراج نمودند . بعداً در اواسط قرن چهارم هجری در اطراف بستان دالمملکه (بغداد) بامرشرف الدوله پسرعضدالدولهٔ



طریقهٔ بنائی درممالك اسلامی

دیلمی ابوسهل کوهی رصد خانه‌ای بنا کرد ودر بارهٔ ستاره های هفتگانه تحقیقاتی انجام داد .

پس ازانحطاط دورهٔ عباسی وپیدایش ممالك مستقل اسلامی بغدادازنظرعلمی

طبعاً عقب افتاد و برعکس علم و ادب بمالك دیگر اسلام انتقال یافت که مهمترین آن مملکت مصر درزمان فاطمیان محسوب میشد . آنان در کوه المقطم (نزدیك قاهره) در زمان الحاکم بامرالله متوفی بسال ٤١١ هجری رصدخانه‌ای ساختند که بنام رصدخانهٔ حاکمی شهرت یافت و ابن یونس ستاره شناس مصری زیج حاکمی را در آن رصدخانه تنظیم کرد ، سپس درزمان افضل بن امیرالجیوش متوفی بسال ٥١٥ هجری بنای آن رصدخانه تجدید شد و مقریزی در کتاب خطط شرح مفصلی از آن رصدخانه نگاشته است . بنواعلم نیز در سال ٤٢٥ هجری در بغداد رصدخانه‌ای ساختند که بنام آنان مشهور است . مؤلف فوات الوفیات میگوید در اطراف شام رصدخانه‌ای بنام بنیانی ها بناشده بود.

رصدخانهٔ حاکمی تا دیر زمانی یگانه مرجع علمای هیئت بود ، ولی همینکه خواجه نصیرطوسی درزمان هولاکوی مغول در مراغه از شهرهای ترکستان (١) در سال ٦٥٧ هجری رصدخانه تازهٔ بناکرد . رصدخانه حاکمی از اعتبار افتاد زیرا رصدخانه مراغه از هر جهت کاملتر بود و پول زیادی برای تکمیل آن مصرف شد بقسمی که در کتابخانهٔ آن چهارصدهزار جلد کتاب جمع شده بود. بعداز آن تیمورلنگ در سمرقند رصدخانه‌ای بناکرد و در اصفهان ومصر و اندلس رصدخانه های دولتی وخصوصی وغیره تأسیس شد که شرح وتفصیل آن بما نرسیده وفقط اسمشان در پارهٔ کتب ذکر شده است .

علم نجوم و اسلام

در رصدخانه های مذکورستاره شناسان اسلام زیج تنظیم میکردند وحرکت ستاره ها را تشخیص میدادند . مفصل ترین زیجهای آنزمان زیج الحاکم (ذکرش گذشت) بوده که بگفتهٔ ابن یونس چهار جلد میشده است ومسلمانان پس اززیجهای بغدادبآن زیج استناد میکردند . زیج فزاری ، زیج خوارزمی ، زیج ابوحنیفه دینوری (اصفهان) ، زیج ابومعشر بلخی که بطرز زیج ایرانیان تنظیم شده بود ، زیج ابوسمح غرناطی متوفی بسال ٤٢٦ هجری ، زیج ابوحماد اندلسی ، زیج ایلخانی خواجه نصیرطوسی ، زیج ابن شاطر انصاری سال

(١) مراغه ازشهرهای مشهورآذربایجان ایران است و ارتباطی باترکستان ندارد . مترجم .

۷۷۷ هجری وغیره اززیجهای مشهوراسلامی وغالب اشتباهات یونانیان بوسیلهٔ زیجهای مزبور تصحیح شده است .

مسلمانان راه‌های تازه برای رصد پیدا کردند و آلت‌های بسیار اختراع نمودند که از آن جمله ذات‌السمت وارتفاع (ذکرش گذشت) وذات‌الاوتار ـ والشمبهة بالمناطق است که تقی‌الدین رصدشناس آنرا اختراع کرد . بدیع اسطرلابی بغدادی متوفی در اوایل قرن ششم هجری ذات‌الکرسی را درکره افزود وپس ازسالها آن نقصیه مرتفع شدوهمچنین رساله‌ای در آن خصوص تألیف کرد و آلت‌موسوم به شامله راکه خجندی اختراع کرده بود تکمیل نمود ، باین قسم که خجندی آن آلت را دارای یك عرض میدانست ولی بدیع اسطرلابی پس ازمطالعات طولانی برای آن آلت چندین عرض ثابت کرد ونقیصه خجندی را مرتفع ساخت ، همین قسم بدیع اسطرلابی مسطره‌ها و پرگارها و آلات علمی دیگر اختراع کرده است .

شیخ شرف‌الدین طوسی اصلاحات نیکوئی دراسطرلاب کرد ، باین‌قسم که کره واسطرلاب رادریك‌خط ترسیم‌نموده آنرا عصا نامید ورسالهٔ بدیعی در آن باب تألیف کرد،او نخستین کسی‌است که این‌موضوع را بوجود آورد واز آن پس هیئت در کره بصورت جسم‌در آمدودر سطح‌وخط نیزموجودشد وچیزی‌جز نقطه‌باقی نماند . دیگراز علمای نامی هیئت دراسلام تبانی است که نقطهٔ ذیب را برای زمین شرح دادوسبادرت اعتدالین ومیل دائرةالبروج بردایرهٔ خط استواء رااصلاح، کرد او نخستین کسی‌است که برای اندازه‌گرفتن مثلثات وزوایا «وتر ، وجیب» را بکاربرد .

بیرونی نخستین کسی است که تسطیح کره را استنباط نمود و درکتاب خود آپارالباقیه ـ آنرا شرح داد وهرکس‌فهرست تألیفات بیرونی رادرمقدمهٔ کتاب آثارالباقیه مطالعه کرده باشدوخود آثارالباقیه‌راخوانده‌باشد تصدیق‌خواهد کرد که بیرونی درهیئت وریاضیات مطالب عمده استنباط کرده است و همین مزیت برای بیرونی کافی است که علوم یونانی را به هندی وحکمت هندی را بعربی انتقال داده است . بیرونی به هند رفته سالها در آنجا اقامت کرد ودرظل توجه سلطان محمود غزنوی موفق شده که با حکماء وعلمای هندی مربوط شود وفلسفه وحکمت یونانی را بآنان تلقین‌نماید ،

همانطور که خواجه نصیرطوسی هم علم نحوم رادرپرتوهولاکومیان مغولها وعمرخیام هیئت را درمیان سلجوقیان رواج داد والبته همهٔ این عملیات درخشان ازبرکت اسلام بوده است .

پس از آنکه مسلمانان رصدخانه‌های عالی تأسیس کردند وزیج‌های منظم ترتیب دادند نام بلند هیئت شناسان اسلام جهان پراکنده گشت وازدور و نزدیك بعلمای اسلام مراجعه شد، پادشاهان فرنگ نه تنها بعلمای مسلمان اندلس (که نزدیکشان بودند) مراجعه میکردند بلکه برای حل مشکلات علمی خود بممالك شرقی اسلام نمایندگان میفرستادند ، از آن جمله ابن ابی اصیبعه میگوید آبرور پادشاه فرنگی فرستادهٔ نزد بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل فرستاد تامشکلاتی را ازعلم نجوم برای پادشاه حل کند وبدرالدین فرستاده را بکمال الدین بن یونس ستاره شناس مشهور معرفی کرد.

مردم اسپانی اعتراف دارند که پاندول (رقاصه) تعیین وقت را عربها بآنان آموختند ومسلم است که همین پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربوط بعلم نجوم میباشد، عربها مدت زمانی پیش از آن اختراع ساعت را میدانستند مشهور است که هرون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد وخودفرنگی‌ها این خبررا نقل کرده‌اند .

اگرعربها کتابهای یونانی را بعربی ترجمه نمیکردند ، اصولا علم هیئت ونجوم ازمیان میرفت، چه اکنون میبینیم نسخهٔ اصل یونانی آن کتاب‌ها موجود نیست وفرنگیان درنهضت علمی خود از ترجمه‌های عربی استفاده کردند والبته این برای مسلمانان افتخار بزرگی است که بااقدامات مفیدخود نگذاردند علوم پیشینیان نابود گردد مثلا اکنون ترجمهٔ عربی کتابهای توخارس ـ ارستلوس ـ کرویات میلاوس ـ کرویات نادون ـ شرح نادون برمجسطی موجودمیباشد واصل یونانی آن مفقودشده است نه تنها درمورد علم نجوم وهیئت چنین پیش آمدی شده که اصل کتاب ازبین رفته و ترجمه‌اش باقی مانده باشد بلکه درقسمت‌های ادبی نیز چنان بوده ، از آن جمله کلیله ودمنه که اصل فارسی (باستانی) آن مفقودشده وفرنگیان از ترجمهٔ عربی آن استفاده کردند .

حساب و جبر و هندسه

عربها در صدر اسلام حساب نمی‌آموختند و آن را کار پستی می‌دانستند چه حسابداری وظیفهٔ باجگیران بود و باجگیران از میان موالی (بندگان) و اهل ذمه انتخاب می‌شدند مسلمانان بوصیت عمر رفتار کرده بفرزندان خود اسب سواری، شنا و شعر و مثل می‌آموختند. اما همینکه شهر نشین گشتند نیازمندی بحساب را احساس نمودند و بآموختن حساب مشتاق شدند و گفتهٔ ابن توام را کار بستند که میگوید: «حساب را پیش از کتاب بیاموزید».

وچون علوم بیگانه بعربی ترجمه شد حساب هم جزء آن علوم ترجمه ورایج گشت ومهندسان وهیئت شناسان خواه ناخواه حساب آموختند، ولی متخصص حساب میان مسلمانان کم بود.

از بزرگترین مآثر تمدن اسلام آنکه حساب هندی و ارقام هندی را در دنیای متمدن انتشار دادند. عربها این ارقام را هندی میگویند زیرا از هندیها آموخته‌اند و فرنگیان آنرا عربی مینامند چون از عربها گرفته‌اند. نخستین کسیکه این ارقام را از هندی بعربی انتقال داده ابو جعفر محمد بن موسی الخوارزمی است و از همان کلمه الخوارزم فرنگیان لفظ آلگوریزم را ساخته اند. (۱)

عربها در وضع و شرح علم جبر حق تقدم دارند و در ضمن صحبت از ترجمهٔ علوم یونانی اشاره شد که مسلمانان دو کتاب در علم جبر از یونانی بعربی ترجمه کردند که یکی تألیف ذیوفانتس ودیگری تألیف ابرخس بود، ولی اکنون علمای فن تشخیص داده‌اند که دو کتاب مزبور چیز مهمی نبوده واساس علم جبر را عربها (مسلمانان) وضع کرده‌اند و آنچه مسلم است آنستکه مسلمانان پس از اقتباس اعداد هندی علم جبر

۱- Algorism

راوضع کرده‌اند. مشهورترین تألیفات اسلامی علم جبر کتاب جبر ومقابلهٔ خوارزمی است که ظاهراً پس ازاطلاع ازعلم جبردر یونان و ایران وهندجبرعربی را استخراج کرد همانطور که زیج خوارزمی جامع افکار و آراء علمای هند و ایران و یونان در آنموضوع میباشد،عربها کتاب‌خوارزمی رامکررشرح کرده‌اند، ابو کامل شجاع بن اسلم- ابوالوفاء بوزجانی نیز درجبر تألیفاتی دارندولی بیشتر تألیفات بوزجانی درحساب است ابوحنیفه‌دینوری متوفی بسال ۲۸۱ وابوالعباس سرخسی متوفی بسال ۲۸۶ هجری وغیره نیز درعلم جبر کتابهائی نوشته اند و فرنگیان علم جبر را از اینان (مسلمانان) استفاده

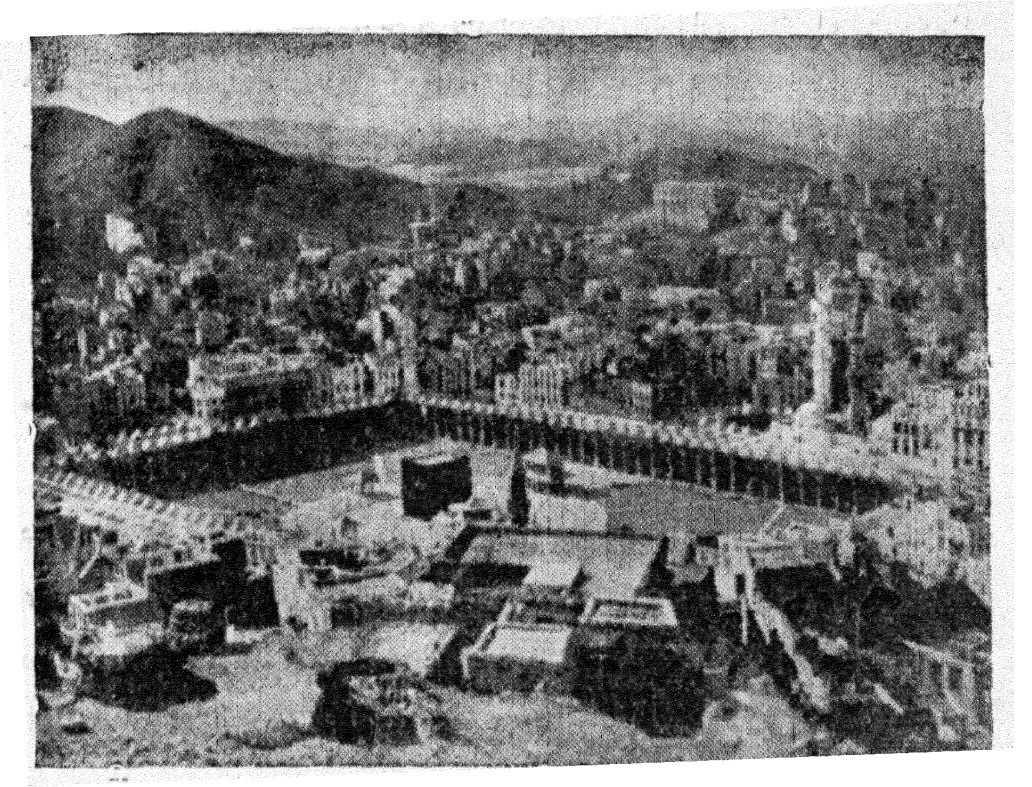

کعبه معظمه

کردند.دیگر ازاقدامات قابل تحقیق مسلمانان آنکه هندسه‌را با منطق تطبیق کردند، ودر اوایل قرن پنجم هجری ابن‌هیثم کتابی تألیف کرده‌برای نخستین باراصول هندسی وعددی اقلیدس و آبلونیوس‌را درآن‌جمع نموده‌وآنرا بچندین باب مرتب تقسیم کرد وبابرهان ودلیل صحت آنرا ثابت نمودبقسمی که موضوع‌مزبورجزء امورحسی منطقی

تعلیمی در آمده است و نقیصه های اقلیدس و آبلنوس از آن مرتفع شده‌است. ابن‌هثیم الفاظ واصطلاحات علمای جبری را تعدیل کرده و برای حل مسائل حسابی و جبری اسلوبهای جدید وضع کرده است .

حسن بن‌موسی بن‌شاکر نخستین کسی است که زاویه را بسه قسمت متساوی تقسیم کرده است ودوخط را میان دوخط متوالی به‌نسبت (اینطورها) طرح کرده وتا (غیرالنهایه) برده است .

هنرهای زیبا (فنون‌جمیله)

هنرهای‌زیبایافنون جمیله اصطلاح تازه‌برای نوعی ازمعلومات میباشد، این نوع معلومات (هنرهای زیبا) دو قسم است : اول آن قسمت که اشکال محسوس دارد ، مثل سنگتراشی ـ کنده کاری ـ نقاشی ـ مجسمه سازی ـ نمایش .

دوم آنچه که صورت محسوس ندارد مثل شعروموسیقی و آواز.

بطور کلی مقصود ازهنرهای زیبا معلومات‌ویامحسوساتی است که بشر بمتانت وفایدهٔ مادی او کاری ندارد بلکه آنرا برای انبساط خاطرواستفاده ازجمال وزیبائی میطلبد ودرهرحال‌هنرهای زیبا تصویروتصور است، یعنی قسمتی از آن‌مثل‌شعرتصویر خیالی داردوقسمت‌دیگرمانندنقاشی دارای‌تصویرمحسوسی‌است. ملت‌های‌متمدن‌پیش ازاسلام‌کم و بیش‌هنرهای زیباداشته‌اند، یونانیان (رومیان) مجسمه سازی ـ نمایش‌ـ شعرـ آهنگ سازی ـ نقاشی ومانند آن را میدانستند .

شایع است که مسلمانان (ویاتمدن اسلام) در ترویج هنرهای زیبا مقصر و یا قاصر میباشند وبرعکس رومیهاساختمانهاوتصویرهاومجسمه‌هائی دارند که‌ازمسلمانان چنان چیزهائی باقی نمانده است، اما اگرمختصردقتی شودمعلوم میگردد که‌استعداد عربها یامسلمانان در این قسمتها (هنرهای زیبا) از بسیاری دیگر بیشتر است ونه تنها ازیونان و روم عقب‌ترنیستند بلکه درپاره‌ای مواردازآنان جلوتررفته اند،مثلابا مشاهدهٔ‌جامع دمشق،جامع‌قاهره، جامع‌دهلی، جامع‌اصفهان، کاخ‌الحمراء وکاشی کاریها وهندسه‌وطرزساختمان آن‌مسلم‌میگردد که‌مسلمانان‌دراین‌راه‌ترقی‌بسیارکرده‌اندهمین قسم درزرگری، نساجی وامثال آن ذوق سلیم بیسابقه‌ای‌نشان داده‌اند واما درقسمت

نقاشی چون اسلام آنرا تحریم کرده آنقدرها پیشرفت نداشته اند (۱) در بارهٔ شعر به‌تفصیل صحبت شد که عربها بیش ازهرملت دیگر بشعر وشاعری علاقه دارندوطبعاً شاعر میباشندواشعار عربی از حیث وسعت دایرهٔ خیال وتصور بی نظیر است .

موسیقی

عربها در قسمت موسیقی ازدیگران برتر شدند ، چه آنان آهنگهائی از خود ساختند و آلات جدید موسیقی اختراع نمودند و بموسیقی اهمیتی بسیار میدادند ، مشهور است عربها پیش‌از اسلام آهنگها وسازهائی داشتند که با محیط ساده صحرانشین آنان‌مناسب بود ولی‌پس‌ازظهوراسلام و آمیزش باایرانیان ورومیان‌چیزهائی‌ازموسیقی آنان آموختند واین‌اقتباس که‌محتاج بتجربه‌نبود زودتراز سایر اقتباس‌های‌علمی عملی شد واول کسی که‌بآن کاردست زدیك زرخریدمکی بود که‌سعیدبن مسجع نام داشت ، سعید نیکو آواز میخواند وعلاقه مند بموسیقی بودودرثلث اخیر قرن‌اول هجرت درمکه میزیست‌وموقعیکه‌امویان‌مکه را درزمان‌عبدالله‌بن‌زبیر محاصره کرده‌بودند،سعیدجزء بناها کارمیکرد، باینقسم که عبدالله دسته‌ای‌ازبناهای ایرانی‌رابرای ترمیم کعبه‌بکار گماشته بود ، بناهای مزبور موقع کار بعادت‌معمول زیرلب زمزمه‌میکردند سعیداز آوازدلنواز آنان بنشاط آمدوتصنیف‌های ایرانی را از آنان فراگرفت وسپس بشام و ایران رفت و آهنگ‌های رومی وایرانی آموخته بعربستان باز آمد و آن آهنگ هائی‌راکه مطابق ذوق عرب نبود ازبین برده‌الحانی مطابق ذوق عربها تنظیم کرد ، پس از آن علمای موسیقی اسلام‌در تکمیل آن‌فن کوشیدندوهرقدر که دراواخردولت اموی واواسط عباسی تجمل‌وخوشگذرانی میان مسلمانان شایع تر میشد بهمان اندازه موسیقی آنان نیز (طبعاً) جلو میرفت، مشهورترین آواز خوانها و آهنگ سازان آن عصر بدینقرارند :

ابن‌سریج- غریض- معبد - حکم‌الوادی- خلیج‌بن‌ابی‌العوراء -سیاط - نشیط -

---

۱- جرجی زیدان درقسمت اخیر نیز تعصب مسیحیت بخرج داده ومسلمانان را به عقب‌ماندگی درنقاشی‌متهم ساخته ونقاشی را جزء محرمات اسلامی‌آورده است،درصورتیکه تحریم‌نقاشی‌متفق علیه عموم‌مسلمانان‌نیست‌ومعذلك‌مسلمانان بخصوص ایرانیان درقسمت نقاشی پیشرفت های مهمی کرده‌اند و برای اطلاع کامل از آنموضوع خوانندگان را بکتاب الفنون الجمیلةالایرانیه تألیف دکتر زکی محمد حسن مصری مراجعه میدهیم . مترجم

عمرالوادی ـ ابراهیم موصلی ـ اسحق پسر ابراهیم وغیره .

ونامی‌ترین زنان آوازه خوان آن عصر عبارتند از :

جمیله ـ حبابه ـ سلامه ـ عقیله وغیرها :

مسلمانان در ضمن ترجمهٔ علوم بیگانه کتابهای موسیقی یونان و هند را نیز ترجمه کردندو آنرا تحت مطالعه قرارداده مطابق ذوق خویش تکمیل نمودندواز آهنگ‌های ایرانی ویونانی وهندی وعرب آهنگ تازه‌ای پدید آوردند وعلم مخصوصی در بارهٔ موسیقی تدوین کردند که جزء مآثر تمدن اسلامی میباشد . موسیقی دانهای مسلمان علاوه



هولاکو پشت دروازه‌های بغداد

برختراع آلات موسیقی جدیدوساختن آهنگ‌های تازه و کتابهای سودمندی درموسیقی تألیف نمودند. خلفای اسلام در ترویج و تکمیل موسیقی کوشش داشتند وهمه‌قسم برای رسیدن بآن مقصود کمك میکردند. خلفای اسلام سعی داشتند که آوازه‌خوانها ادیب ودرس‌خوانده باشندتااشعار رادرست بخوانند، ابراهیم بن اسحق موصلی آوازه‌خوان مشهوردورهٔ عباسی علاوه بر اطلاع ازموسیقی از علم فقه وصرف ونحو ولغت نیز مطلع بود

وزریاب آوازه خوان‌از هیئت اطلاع کامل داشت ، خلفاء غالباً آهنگ سازان‌را برای مناظره وتحقیق جمع میکردند وبه بهترین آنان جایزه ومقرری میدادندو کنیز وغلام واستر میبخشیدند، مثلاموصلی علاوه برانعام وصلهٔ وتیول‌ماهی ده هزاردرهم ازهادی عباسی حقوق میگرفت و همینکه زریاب آوازه خوان از عراق باندلس رفت امیر عبدالرحمن‌شخصاً باستقبال‌او بیرون آمد. آهنگ سازان مسلمان آهنگهائی‌میساختند که درفن خود بی‌سابقه بوده‌است.ازجمله آهنگی که‌شخص‌سیر(غذاخورده)نمیتوانست آنرا بخواند وآهنگی که اگر سقا مشك آب بدوش داشت از خواندن آن آهنگ عاجزبود وآهنگ دیگری که فقط ایستاده خوانده میشد وآهنگ مخصوصی که‌در موقع تکیه دادن خواندن‌آن مقدور نبود وباید خواننده درست بنشیند تا خواندن آنرا بتواند .

آلات موسیقی

مسلمانان آلات موسیقی را از ایرانیان ونبطی ها و رومی ها وهندی‌هافراگرفتند، چون‌هر کدام‌ازاین‌مردم اسباب‌موسیقی مخصوص داشتند، مثلاایرانیان عددوسنج وخراسانیان زنگ هفت‌پرده (صدایش‌شبیه سنج بود)ومازندرانیهاطنبورو نبطی‌ها وجرمقی‌ها عیرواره (نوعی طنبور) ورومیان‌تار شانزده پرده (اوعر) وتاربیست‌وچهارپرده (سلمبان) مینواختند، رومیان سازدیگری‌هم داشتندکه نامش‌لوزامیباشدومانند رباب آنرا ازچوب میسازند وپنج پرده دارد. گیتار (غیثاره) که دوازده پرده دارد وسیلح که آنراازپوست گوساله‌میساختندوارگان (ارغن) که باپوست ساخته میشد ودر آن‌میدمیدند، هندیان کیلکه داشتندو آن عبارت ازساز یك‌پرده‌ای بود که روی کدومیکشیدندوبجای‌سنج وعدد بکارمیرفت، عربهاسازی بنام دف ومزمر داشتند ، مسلمانان همهٔ این‌ها را گرد آورده بهترین آنرا برگزیدند وچیزهائی‌بر آن افزودندکه از آن جمله‌سازمعروف‌بقانون از مخترعات‌فارابی‌فیلسوف بزرگ اسلام است وتاکنون بهمان ترکیبات فارابی باقی مانده است .

فارابی ساز دیگری نیز اختراع کرده که از چند چوب و سیم تشکیل مییافت وهمینکه ترکیبات آنرا تغییر میدادند صدایش عوض میشد وچیزعجیبی‌بود میگویند فارابی بطور ناشناس دربزم سیف‌الدوله واردشده‌ازسازندگان ونوازندگان

عیب جوئی کرد، سیف الدوله ازوی پرسید مگرازموسیقی اطلاعی داری ؟ فارابی ساز مشهورخودراازانبان در آورده سوار کردوقسمی نواخت که همه بخنده در آمدندسپس آن سازرا پیاده کرده طوردیگرسوار کرد وقسمی نواخت که همه گریستند. آنگاه بشکل سوم آنرا ترکیب کرده نوای تازه ای نواخت که همه حتی دربان بخواب رفتندوفارابی آنرا رهاکرده رفت . عود سابقاً چهارپرده داشت و زریاب آهنگ ساز همینکه به اندلس رفت پردهٔ پنجم را بر آن افزود و آن چهارپردهٔ سابق مطابق طبایع چهارگانه ترتیب داده‌شده بود. زریاب پنجمی‌را برنگ قرمزدر آورده وباطبایع تطبیق کرد،سابقاً مضراب عود ازچوب بود وزریاب آنرا بپای کرکس تبدیل نمود. عباس بن فرناس (در اندلس) آلت مثقال را اختراع کرد که باآن وقت میشناختند .

خلاصه اینکه عربها درپیشرفت هنرهای زیباقصورو تقصیر نکردندودرقسمت‌های مهم آن ازدیگران جلو افتادند واگرهم دربعضی قسمتها عقب ماندند بواسطهٔ قیود مذهبی بوده است .

*

مدارس در اسلام

تعلیم

سابقاً گفته‌شد که قرآن اساس علوم اسلامی بود و تعلیم قرآن اساس تعلیمات اسلامی بشمار میآمد و نخستین درس قرآن قرائت صحیح آن می‌بود. در نتیجه پیغمبر (اکرم) اولین معلم عالم اسلام است. چه آن بزرگوار قرآن را بصحابه (یاران) آموخت و آنان قرآن و علوم تابعهٔ آن را بدیگران آموخته واز آنرو همانطور که مدارس مسیحیان دیر و کلیسا بود، مدارس مسلمانان هم مسجد آنان شد و شاگردانی که در مسجد دور استاد جمع میشدند به حلقه موسوم گشتند وچون تدریجاً علوم توسعه یافت حلقه‌ها هم متعدد گشت و غالباً حلقه‌ها باستادان منتسب میشد، مانند حلقهٔ ابواسحق شیرازی درمسجد منصور وغیره. هرمسجدی کتابخانه‌ای داشت ومقداری کتاب برای مطالعه واستنساخ در آنجا گرد می آمد.

تنها مسجد حلقه درس نبود، در بیمارستانها ـ خانقاهها ـ رباط ها ـ منزلها نیز حلقهٔ درس تشکیل می‌یافت. خلفاء و ثروتمندان (چنانکه امروز هم معمول است) برای تعلیم فرزندان خویش معلم سرخانه میآوردند.

بطور مطلق مشهورترین مسجدها (از نظر تدریس) جامع ازهر قاهره بود، این جامع دراواسط قرن چهارم هجری باشهر قاهره بناشد و ازهمانموقع قرآن وفقه در آنجا تدریس میشد، عده‌ای ازطلاب بنام مجاور در ازهر میماندند واز دورترین نقاط ممالك اسلامی حتی (ترکستان ـ زیلع ـ سنار) به ازهر رومیآوردندوهردسته‌ای رواق مخصوصی داشتند، مثل رواق شامیان ـ مغربیان ـ ایرانیان ـ مردم زیلع ـ مردم سنار ـ مردم یمن ـ مردم هند ـ مردم صعید مصر. دراوایل قرن نهم هجری شمارهٔ شاگردان ازهر به ۷۵۰

رسید که از ممالك مختلف اسلام بودند وهر کدام صندوقی داشتند که کتابهای مخصوص خودرادر آن مینهادند. دانشجویان بیشتر فقه وحدیث وتفسیر ونحو ومنطق میآموختند وحلقه ذکرو مجلس وعظ داشتند وچه بساکه غیر از طلاب هم عده ای برای تبرك یا هرچه درجامع اقامت میکردند. جامع ازهر تاریخ مفصلی دارد که درخطط مقریزی و خطط توفیقی درج شده است وبطورکلی اوضاع و احوال جامع ازهربا اوضاع و احوال مصر وفرمانروایان مصر تغییر میکرد ، درزمان فرمانروائی خاندان محمدعلی پاشا شمارهٔ مجاورین ازهر بچند هزار رسید وپارهٔ علوم جدید نیز جزء برنامه آن در آمـد .

مدارس

از مطالعهٔ فصول سابق دانسته میشود که علم و تمدن در ممالك اسلامی بدون مدرسه رواج و توسعه یافت، فقهاء و اطباء وفیلسوفان و دانشمندانی بدون رفتن بمدرسه پدید آمدند . مورخین مسلمان متفق هستند که نخستین مدرسهٔ اسلامی بامر خواجه نظام الملك طوسی وزیرملکشاه سلجوقی دراواسط قرن پنجم هجری تأسیس شد . عجب آنکه دردورهٔ نهضت عباسی کتب علمی ترجمه شد وعلوم قدیم بعربی انتقال یافت ولی درآن دوره مدرسه دایر نشد ویا اینکه دایرشدونامش نماند . پارهٔ ازمورخین فرنگی اظهارداشته اندکه مأمون موقع ولیعهدی درخراسان مدرسه ای دایرکرد ولی معلوم نیست فرنگیان این خبر را ازکجا آورده‌اند ، چون مورخین مسلمان اسمی ازآن نبـرده اند، اما مـورخین اسلام ازمدارس ذیل نام برده اندکه پیش ازمدرسهٔ نظام الملك در نیشابورپای تخت خراسان تأسیس شده بود

۱ ـ مدرسهٔ ابن فورك متوفی بسال ٤٠٦ هجری

۲ ـ مدرسهٔ بیهقیه منتسب به بیهقی متوفی بسال ٤٥٠ هجری

۳ ـ مدرسهٔ سعیدیه ازآثار نصربن سبکتکین برادر سلطان محمودغزنوی

٤ ـ مدرسهٔ اسماعیل استرابادی واعظ وصوفی

٥ ـ مدرسهٔ استاد ابواسحق

٦ ـ مدرسهٔ خواجه نظام‌الملك در نیشابور که برای امام‌الحرمین در زمان سلطنت آلب ارسلان تأسیس گشت.

تمام این مدارس پیش ازمدرسهٔ نظامیه بغداد دایر شد و شاید سبب اشتهار مدرسه نظامیه بغداد از آنروست که خواجه نظام‌الملك برای اولین بار تدریس را در آنمدرسه مجانی ساخت و برای شاگردان مقرری معین کرد.

ودرهرحال نخستین مردمی که دراسلام مدارس تأسیس کردند امراء (بزرگان) ایران بودند و اگر هم روایت فرنگیان مربوط بمأمون درست باشد بازهم نخستین مدرسهٔ اسلامی درایران (خراسان ویا نیشابور) وبا نظر ایرانیان بنا شده است واگر جزاین بود مأمون میبایستی پس ازخلیفه شدن در بغداد مدرسه دایر کند و نکرد.

چرا امیران مدرسه تأسیس میکردند

درفصل های سابق گفتیم که خلفای اسلام وامراء نسبت بعلماء توجه خاصی داشتند زیرا دین و سیاست با هم مربوط بود وعلماء نگاهبانان دین محسوب میشدندوطبعاً باخلفاء درادارهٔ امور کشورشرکت داشتند ونزدمردم محترم ومعززمیزیستند همینکه خلفاء ضعیف شدندکار مملکت بدست سلاطین و امرای ترك و فارس وکرد وغیره افتاد و اینان برای تقویت نفوذ خود وتقرب نزد مردم وسیله‌ای میخواستند و بهترین وسیله نیکوئی بفقیران و گرامی داشتن عالمان وفقیهان بود از آنرو اگر سلطان یا امیریك شهریا یك کشورمرد خردمندکاردانی بود علماء راگرامی میداشت وبرای خشنودی آنان ومردم، مسجد وبیمارستان ورباط (مهمانسرا) وغیره بنامیکرد وبرای عالمان وفقیهان مقرری تعیین مینمود تا علاوه بر ثواب آخرت مردم را بخود جلب کند چنانکه احمدبن طولون درمصر وعضدالدوله دربغداد و نورالدین در شام وصلاح‌الدین درمصر چنان کردند وآخرین کسی که ازفرمانروایان مصر بآن عمل مبادرت ورزید محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی (سابق) مصر میباشدکه در نتیجهٔ اقدامات اویك نوع نهضت علمی درمصروشام پدیدآمد. باری همین جهات سبب شد که نظام‌الملك هم بساختن مدرسه اقدام کرد وی ده سال وزیر آلب ارسلان بود وبجای پدراومحسوب میگشت ونزد او مقام مهمی داشت همینکه آلب‌ارسلان مرد

فرزندانش برسر سلطنت بجان هم افتادند ، نظام الملک سلطان ملکشاه یکی از پسران آلب ارسلان را کمک کرده بسلطنت رسانید ودر واقع خود نظام الملک شاه گشت چه که آلب ارسلان بیشتر بشکار وتفریح مشغول بود . مدت بیست سال تمام نظام الملک فرمانروای مطلق شد .

در آنروزها طایفه باطنیه (اسماعیلیان) نیرومند شده بودند و تولید زحمت میکردند ، نظام الملک که مرد خردمند باکفایتی بود با نیکوکاری واحسان به عالمان وفقیهان ودلجوئی ازمردم کارها را روبراه میکرد ویکی ازاقدامات عاقلانه وی همین تأسیس مدارس وخانقاهها ومهمانسراها ومسجدها وبیمارستانها بود ، نظام الملک برای کلیه طلاب علوم وغیر آنان مقرری وانعام تعیین کرده بود وازشام و دیاربکر وعراق عجم وعراق عرب وخراسان تاسمرقند عدهٔ کثیری ازخوان احسان این وزیر با تدبیر نیکوکار (ایرانی) بهره مند میگشتند وجمع مقرری های اوسالی ششصد هزار دینار میشد . فتنه انگیزان از روی رشك بسلطان گفتند که با این پولها میتوان لشکری آراست که قسطنطنیه را بگشاید ، سلطان نظام الملک را مؤاخذه کرده از وی بازخواست نمود که چرا آنقدر مقرری می پردازد خواجه نظام الملک بسلطان گفت :

«پسرجان ، من یك پیرد مرد ایرانی هستم اگر برضد من بشورند پنج دینار هم از خود نخواهم داشت وتو یك جوانك ترکی هستی که اگر برتو بشورند شاید سی دینار برای خود داشته باشی ، توشب وروز بشهوت رانی مشغول هستی ، نافرمانی تو نزد خدا خیلی بیش ازفرمانروائی تواست ، سپاهیانی که توبآنان پشت گرم هستی تیر پرتاب آنها سیصد ذرع است وشمشیرشان بدرازی دوذرع میباشد ومانند تو غرق عیش وعشرت میباشند وبا ساز و آواز سرگرم شده اند . من برای توسپاهیانی گرد آورده ام که آنرا سپاهیان شب میگویند همینکه تو وسپاهیانت شب بخواب میروید این لشکریان بشب زنده داری برمیخزند ، دست رازونیاز بدرگاه خدای چاره ساز برمیدارند ، تو را ازجان ودل دعا میگویند ، تو وسپاهیانت از برکت دعای آنان خوش وخرم مانده اید» .

ملکشاه این حرف نظام الملک را پسندیده خاموش شد .

خواجه نظام الملک در ۴۸۵ کشته شد .

یکی دیگر ازجهاتی که امرای (غیرعرب) را بساختن مدارس وامثال آنان وامیداشت این بود که آنان بیشتر ازبندگان ودست پروردگان خلفاء وسلاطین بودند ودرپرتو آنان مال فراوانی بهم میزدند وهمینکه میمردند سلاطین اموال آنان رامانند اموال سایر بندگان خود مصادره میکردند ، اینها پیشدستی نموده از اموال خود مسجد ومدرسه وموقوفات میساختند وتولیت آنرا بفرزندان خودمیدادند تا باین حیله شرعی اموالشان تا حدی ازمصادره محفوظ بماند .

هواخواهی ازمذهب و مسلك هم موجب تأسیس مدارس میشد وهرپادشاه یا امیر یافرمانروائی از نظر ترویج مذهب خود مدرسه‌ای بنامیکرد ، مثلا خلفای فاطمی شیعی مذهب جامع ازهر رابرای تأیید مذهب شیعه بناکردند وهمینکه صلاح الدین ایوبی (سنی مذهب) برمصر دست یافت مذهب شیعه را منسوخ ساخته مذهب مالکی وشافعی را ترویج کرد وبرای تأمین نظرخود درسال ٥٦٦ مدرسه ناصریه‌را دایر ساخت همینقسم کردهاو ترك‌ها برای تقویت مذهبی که بآن متمایل بودندمدارسی دایر کردند.

در هرحال سبب هرچه بودنظام الملك اولین کسی بود که دراواسط قرن پنجم هجری بواسطهٔ تأسیس مدارس در ممالك اسلامی شهرت یافت و در بغداد و اصفهان و نیشابور وهرات وغیره مدارس ساخت وهمه این مدارس بخصوص مدرسهٔ بغداد بنام وی مدرسهٔ نظامیه خوانده میشد . مدرسهٔ نظامیه بغداد در سال ٤٥٧ هجری بامر نظام الملك وبدست ابوسعید صوفی در کنار دجله بنا شد ونام نظام الملك را بر سر در مدرسه نگاشتندوبازارها وکاروانسراها وگرمابه‌ها وده‌ها در اطراف ودور و نزدیك مدرسه خریداری ووقف مدرسه شد وهزینهٔ آن به شصت هزاردینار رسید. این مدرسه ازمراکز مهم علمای اسلام گشت ورجال بزرگی از آنمدرسه بیرون آمدند اولین استاد این مدرسه شیخ ابو اسحق شیرازی سپس ابو نصر صباغ صاحب کتاب اشامل ، ابوالقاسم دبوس ، ابوحامد غزالی ، شاشی ، کیاالهراسی ، سهروردی ، کمال الدین انباری وغیره که همه ازبزرگان اهل علم میباشند . دراین مدرسه علوم دینی وفقه وصرف ونحو تدریس میشد .

سایر سلاطین و امراء نیز بنظام الملك اقتداء کرده در اطراف و اکناف ممالك اسلامی مدارس مجانی دایر کردند که مشهورترین آن بترتیب عبارت است از :

۱ـ مدارس نورالدین زنگی (ترك) فرمانروای شام متوفی بسال ۵۷۷ در دمشق ـ حلب ـ حمص ـ حماه ـ بعلبك ـ منبوگ ـ رحبه .

و نیز نورالدین مهمانسراها و مسجدها و خانقاهها و موعظه خانه‌های بسیاری در شام بنا کرد .

۲ـ مدارس سلطان صلاح الدین ایوبی (کرد) متوفی بسال ۵۸۹ در مصر و اسکندریه و بیت المقدس وغیره .

۳ـ مدارس و یتیم خانه‌ها و نوانخانه‌ها و تیمارستانهای ملك المعظم مظفرالدین فرمانروای اربل متوفی بسال ۶۳۰ هجری .

٤ـ مدارس جانشینان صلاح الدین درمصر که قریب ۲۵ مدرسه میشد .

۵ ـ مدارس فرمانروایان ممالیك درمصر که تا ٤۵ مدرسه میشد و مجموعاً تا اواسط قرن نهم هجری شمارهٔ مدارس مصر به هفتاد بالغ شد .

و همینقسم در سایر ممالك اسلامی که بهمان نسبت مدارس دایر گشت .

نخستین کسی که از سلاطین عثمانی بتأسیس مدارس اقدام کرد سلطان اورخان عثمانی متوفی بسال ۷۶۱ میباشد . پس ازوی نیز سایر سلاطین مدارسی دایر کردند که مشهورترین آن مدارس هشتگانهٔ سلطان سلیمان میباشد .

ابن جبیر که درقرن ششم هجری ممالك مشرق اسلامی را دیده طی سفر نامهٔ خود مینویسد که بیست مدرسه در دمشق وسی مدرسه در بغداد موجود بود. امیر علی مؤلف تاریخ اسلام بزبان انگلیسی میگوید عربها در قرطبه ـ اشبیلیه ـ طلیطله ـ غرناطه مالقه وغیره مدارسی دایر کردند و در غرناطه تنها هفده مدرسه بزرگ و دوازده مدرسه کوچك بود ولی ظاهراً مدارس اندلس مانند مدارس نظامیه نبوده است . مقری مؤلف نفح الطیب (در تاریخ اندلس) میگوید مردم اندلس مدارسی ندارند که آنان را برای تعلیم علم کمك کند بلکه درمساجد درس میخوانند و پول هم بابت حق التعلیم

میدهند در واقع اینان درس میخوانند که چیز یاد بگیرند نه برای اینکه مقرری دریافت دارند.

ظاهراً امیرعلی گفتهٔ خودرا از فرنگیان گرفته و آنان میان مسجد و مدرسه فرق نمیگذارند. مدارس اسلام متنوع بود پاره‌ای بشکل حلقه درمسجدها وخانقاه ها وتکیه ها وخانه‌ها تشکیل می‌یافت، بعضی ازمدارس بزرگ مخصوص علوم اسلامی بود. دربیمارستانهاطب وفلسفه تدریس میشد. هرقدر استاد مشهورتر بود شاگردانش زیادتر بودند مثلا در حلقه فارابی صدها نفرجمع میشدند وگاه هم شاگردان استاد درهمان حلقه شاگردانی داشتند. میگویند ابوبکر رازی پزشك نامی هرگاه برای درس می‌نشست شاگردانی دوراومی‌نشستند وشاگردانی دور شاگردان‌می‌نشستند. مردی که مشکلی داشت به ترتیب ازشاگردان حلقه اول می‌پرسید واگرمشکلش‌حل نمیشدبحلقه دوم میرفت واگر آنجاهم‌حل‌نمیشدخدمت‌استاد میرسید. شهرت استادان بیشتر اززیادی شاگردان معلوم میشد، گاه استاد سواره حرکت میکرد وشاگردان پیاده دنبال او راه میافتادند مثلا هرموقع که فخرالدین بن خطیب رازی سوار می‌شد سیصد شاگرد (از فقیهان) پای‌رکاب اوراه میافتادند. هرگاه کتابی نزد استاد خوانده میشد شیخ آنرا امضاء می‌کرد وتصدیق‌مینمود که همهٔ آن‌کتاب در خدمت اوخوانده شده است. ابواسحق شیرازی- فارابی- رازی - ابن خطیب رازی - ابن‌سینا -غزالی ازحیث زیادی‌شاگردسر آمد استادان بودند. تمام طبقات (مسلمانان) ازسیاه وسفید وزن ومرد وخواجه وکنیز وغلام وبنده وآزاد میتوانستند تا آنجاکه میلشان باشد تحصیل کنند وتحصیل‌هم می‌کردند.

کتابخانه ها یا گنجینه‌های کتاب

از آن‌روزی که بشر علم وعمل خود را مدون ومرتب کرد برای حفظ آن کوشش داشت واگرعلاقه بحفظ آن نداشت مرتبش‌نمیساخت. مرتب کردن‌معلومات‌واخباروومدون کردن آن بوسیلهٔ کتاب انجام می‌گرفت وجائی که کتاب درآنجا میماند کتابخانه یاگنجینه کتاب نام داشت (واکنون هم بهمان‌اسم‌است) قدیمی‌ترین کتابخانه‌های دنیا دربابل

بسال ۱۷۰۰ پیش ازمیلاد دایرشد ودانشمندان قرن گذشته در خرابه‌های بابل کتاب‌خانه‌ای یافتند که کتابهای آن از آجرهای پخته بود وروی آن آجرها با خط اسفینی مطالبی نگاشته بودند . پس از آن مصریان کتابخانه دایر کردند، دیودوروس میگوید درمقبرهٔ پادشاه مصر (اوسی‌مندیاس) کتابخانه‌ای مشاهده کردم. پس از مصریان یونانی ها نخستین مردمی بودند که برای استفاده مردم کتابخانه عمومی دایر کردند سبتراتوس دانشمند یونانی در اواسط قرن ششم پیش ازمیلاد نخستین کتابخانه عمومی را در یونان دایرساخت. پلوتارك از کتابخانه‌ای نام میبرد که در پرگامـوس بوده ودویست هزار کتاب داشته‌است، بطلمیوس‌ها در اسکندریه کتابخانهٔ مهمی دایر کردند، پس‌ازیونانیها رومیان کتابهای مقدونیه‌را درسال ۱۶۷ پیش‌از میلاد بروم آوردند ودر سال ۱۳۳ قبل ازمیلاد کتابخانه پرواموس رابروم بردند و در سال ۸۶ پیش از میلاد کتابخانه آتن را بروم آوردند . قسطنطین کبیر در ۳۳۵ میلادی در قسطنطنیه کتاب‌خانه مهمی تأسیس کرد وچنانکه گفتیم ایرانیان در زیر زمین‌ها کتاب‌خانه‌هائی دایـر نمودند . آنگاه تأسیس کتابخانه تا مدتی تعطیل بود تا مسلمانان متمدن شدند و کتابخانه‌های مهمی دایر کردند .

کتابخانه‌های اسلامی

پس از ظهور اسلام مسلمانان بکشور گشائی برخاستند وبجهاتی که‌ذکر شد هر جـا کتاب دیدند آتش زدند . ولی بمحض اینکه متمدن شدند ومزهٔ دانش وفرهنگ را چشیدند ازهر کس بیشتردنبال کتاب رفتند وبیش از همه در راه جمع آوری کتاب ونگاهـداری وخریداری وتهیه آن کوشیدند ، در قرن اول ونیمهٔ قرن دوم عربها بی کتاب بودند و در اواخـر قرن دوم هجری فقط علوم اسلامی را مدون کردند، کتابهای آنروز مسلمانان عبارت بود از شعر ـ قصه ـ مثل ومانند آن که بر روی پوست وچـرم وپارچه وغیره مینوشتند ، میگویند کتابهای ابی‌عمرو بن علاء تا سقف اتاق را میگرفت، همینقسم‌راجع بکتاب‌های اصمعی ـ حماد وابوعبیده مطالبی میگویند (اینها ازراویان اشعار واخبار بودند).

البته این کتاب‌خانه‌ها کتابخانهٔ عمومی نبوده و جزء کتاب خانه‌های خصوصی محسوب می‌شود .

معمولا پادشاهان وفرمانروایان برای استفادهٔ مردم کتابخانه عمومی تأسیس می‌کنند ونخستین فرمانروایان مسلمان که باین کار پسندیده مبادرت نمودند خلفای عباسی بودند گرچه در زمان بنی امیه نیز کتابخانه‌هائی بوده ودر فصلهای سابق گفته شد که عمر بن عبدالعزیز کتاب طبی هرون را از کتابخانه در آورد ودر دسترس مردم قرارداد ولی آن کتابخانه‌ها بیشتر توسط پزشکان وفیلسوفانی که در خدمت دولت بودند تأسیس میشد وخودشان وفرزندانشان از آن استفاده میکردند .

کتابخانه‌های بغداد خلفای عباسی در دورهٔ نهضت که بترجمه و نقل علوم پرداختند طبعاً بتأسیس کتابخانهٔ عمومی مبادرت نمودند ونخستین کتابخانهٔ عمومی را در بغداد دایر کرده (بیت‌الحکمه) نامیدند. احتمال قوی میرود که هرون مؤسس آن کتابخانهٔ بود وترجمه‌های عربی کتب طبی وعلمی وتألیفات اسلامی رادر آنجا جمع کرد ویحیی بن خالد برمکی ازهند کتابهائی آورده بآن افزود سپس که هرون انقره وسایر شهرهای روم را گشود مقداری کتاب از نقاط به بیت‌الحکمه فرستاد. در زمان مأمون که دارالترجمه متعدد دایر گشت کتابهای یونانی - سریانی - فارسی - هندی - قبطی بر کتابهای عربی بیت‌الحکمه افزوده شد. مردم که علاقهٔ مأمون رابکتاب دانستند کتابهای متنوع ومختلف به بیت‌الحکمه تقدیم داشتند. اگرچه پاره‌ای از این کتابها ارزش علمی نداشت. مثلا ابن‌الندیم در فهرست مینویسد ضمن کتابهای غیر علمی که بمأمون اهداء شد مکتوبی بخط عبدالمطلب بن هاشم جد حضرت رسول بود که برروی پوست نوشته شده بود که عبدالمطلب ازفلان پسر فلان حمیری ازاهل صنعاء هزار درهم نقره بوزن (حدیده) طلب دارد وهروقت بخواهد بایدبدهد خدا ودوملك بر او گواهند در بیت‌الحکمه شعبه مخصوصی برای ترجمه واستنساخ کتاب وتألیف یافت میشد، عده‌ای درگوشه‌ای مینشستند وبرای خود یابرای دیگران کتاب استنساخ میکردند. دسته‌ای دیگر مشغول مطالعه ویا ترجمه میشدند. علان شعوبی (ایرانی) از کسانی است که در بیت - الحکمه کتاب استنساخ میکرد وی انساب واخبار عرب را نیکو میدانست ودر مقابل دریافت مزد برای هرون ومأمون وبرمکیان کتاب استنساخ میکرد. علان کتابی در بدی های عرب تألیف کرده است وصفات نکوهیده آنان راشرح داده است، دیگر از کسانی

که برای مطالعه و تألیف به بیت‌الحکمه میآمدند، محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نامی و یحیی‌بن ابی منصور موصلی (یکی ازدارندگان رصد درزمان مأمون) فضل‌بن نوبخت و بنی‌شاکروغیره بودندبیت‌الحکمه مدیری داشت که آنرا صاحب بیت‌الحکمه میگفتند مشهورترین مدیران بیت‌الحکمه سهل ابن هرون شعوبی فارسی است که از عرب بدش می آمد و کتابهائی در آن باره تألیف کرده است. دیگر سلم که مطالبی از فارسی بعربی ترجمه کرده است ، بطوریکه ملاحظه میشود بیت‌الحکمه بدست ایرانیان تأسیس‌شد و بدست آنان اداره می‌شد وکسانیکه بآنجا آمد وشد داشتند بیشترشان ایرانی بودند وبیشترشان شعوبی بودند وبا عربها عداوت داشتند و بهمان جهات خراسانیان بامأمون‌همراه‌شده امین راشکست دادند (در دوجلد سابق جهات این جریان به تفصیل ذکر شده است .)

پس‌ازتأسیس بیت‌الحکمه دیگران‌هم در بغداد کتابخانه دایر کردند از آنجمله کتابخانه شاپوربن اردشیروزیر بهاءالدوله دیلمی درمحله بین‌السورین کرخ است که درسال ۳۸۱ هجری آنرا وقف کرد و بیش ازده هزار کتاب در آنجاگزارد و بیشتر کتابهای آن بخط دانشمندان مهم بود وغالباً مؤلفین یك نسخه ازتألیفات خودراوقف آن کتابخانه میکردند اما در سال ٤٤٧ هجری موقعی که طغرل بك اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد محله کرخ آتش‌گرفت و آن کتابخانه بکلی سوخت . عبدالسلام بصری لغوی متوفی بسال ٤٠٥ هجری ازمدیران این کتابخانه بوده‌است. الناصربن مستضیئی متوفی بسال ٦٢٢ هجری از خلفائی است که بجمع آوری کتاب علاقه داشت .

کتابخانه‌های اندلس مأمون از نظرتأسیس کتابخانهٔ عمومی و نهضت علمی برای سایر فرمانروایان اسلام سرمشق شد بخصوص خلفای اموی اندلس دراین کارها از مأمون تقلید کردند وبیش از همهٔ آنان حکم‌بن‌ناصر (در سال ۳۵۰ هجری خلیفه شد ودر۳٦٦ مرد) از آن جهات بمأمون شبیه بود . وی‌دانشمندان راگرامی میداشت واز اطراف جهان‌کتاب میخرید وباندلس میآورد و برای اینکار تجارمخصوصی‌استخدام میکرد وهمه نوع بآنان اعتبارمیداد ونظرش آن بود که‌دراین

قسمت با عباسیان رقابت کند . ابوالفرج اصفهانی که مثل حکم از امویان بود طبعاً بخاندان خود علاقه بیشتری داشت . حکم ازاین احساسات وی استفاده کرده هزار دینارطلابرایش فرستادوخواهش کرد پیش‌ازاینکه کتاب اغانی خود را بدست‌عباسیان بدهدبرای وی (حکم) ارسال‌دارد وهمینقسم باقاضی‌ابو بکرابهری رفتار کرده کتاب‌اورا (شرح‌مختصرابن‌عبدالحکیم) پیش‌خرید کرد ودر نتیجه کتابهای‌معتبری‌در کتابخانه‌های اندلس جمع شد . این کتابها را درسالونهای متعددی در کاخ سلطنتی قرطبه گذاردند وفهرست‌های جامعی برای آن تهیه کردند و مدیران ودفترداراني جهت ادارهٔ آن کتابخانه تعیین نمودند .

میگویند تنها فهرست دیوان اشعار ٤٤ فهرست و هر فهرستی بیست برگ بود واگردر هرصفحه فرضاً نام ۲۵ کتاب نوشته شده بود بآن حساب چهل و چهار هزار دیوان شعردر آن کتابخانه بود وازهمین میزان شماره سایر کتابها را میتوان حدس‌زد از آنرو اگرما باابن خلدون ومقری‌هم عقیده شده وشمارهٔ کتابهای آن کتابخانه را چهارصدهزارجلد بدانیم‌راه‌دوری نرفته‌ایم. بزرگان‌مملکت ورجال‌دولت بحکم‌اقتداء کرده در سایر شهرهای اندلس کتابخانه دایر کردند تا آنجاکه بقرار مذکور تنها در غرناطه هفتاد کتابخانه عمومی بوده است و کتاب دوستی جزء صفات اهل اندلس محسوب میشد وجمع آوری کتاب مظهر ریاست و برتری بشمار میآمد وچه بساکه بزرگی درعین نادانی کتاب جمع میکرد و در خانهٔ خود برای شهرت کتابخانه دایر میکرد تامردم بگویند کتابخانهٔ فلانی بسیار مهم است و کتابهائی که اوجمع کرده هیچ جای دیگر یافت نمیشود . داستان زیر صحت این گفتار را تأیید میکند :

«حضری‌میگوید روزی در بازار کتابفروشی قرطبه میگشتم و کتابی راکه‌در طلبش بودم باخطی خوانا وتفسیری کامل پیدا کردم و بی اندازه از این پیش آمد خوشحال شدم وبرای خرید آن قیمت را بمزایده گزاردم اتفاقاً جارچی کتابفروشی هم شروع به مزایده‌کرد من و او آنقدر قیمت را بالا بردیم تا جائی که‌پرداخت آن برای‌من‌مقدور نمیشد لذا بجارچی گفتم مشتری کتاب کی است که آنقدرقیمت را بالا

میبرد جارچی مرد محترمی را بمن نشان داد که لباس فاخری در برداشت ، من نزد او رفته گفتم خداوند عمر جناب آقای فقیه را زیاد کند واقعاً در مزایده قیمت کتاب خیلی تندرفتند چون این کتاب آنقدر نمیارزد هرگاه شما طالب هستید مال شما باشد، مرد گفت من فقیه نیستم واصلا نمیدانم توی کتاب چه نوشته‌اند فقط چون دیدم این کتاب جلد قشنگی دارد و خطش نیکوست خواستم برای تجمل آنرا بخرم و به همسران خود مباهات کنم زیرا بهمین زودی جشن تأسیس کتابخانه خود را بر پا میسازم ولذا بقیمت آن اهمیت نمیدهم خداوند بقدری مرا توانگر ساخته که خرید این کتاب بهرقیمتی باشد برای من ارزان است .

حضرمی میگوید بقدری ازاین حرف بر آشفتم که بی اختیار گفتم آری رسم روزگار چنین است بکسی که دندان ندارد گردو میدهد منکه قدر این کتاب را میدانم ومطلبش را می فهمم بواسطهٔ تنگدستی از خرید آن محروم میمانم .»

در هرحال مردم قرطبه طبعاً کتاب دوست بودند همانطور که مردم اشبیلیه به خوشگذرانی وسازو آواز علاقه داشتند بقسمیکه اگر مطربی در قرطبه میمرد اسباب کارش را دراشبیله میفروختند واگر عالمی در اشبیله وفات میکرد کتابهایش را در قرطبه میفروختند ،کتابخانه قرطبه تا موقع محاصره بربرها باقی ماند ودر آن هنگام بیشتر کتابها فروخته شد وسپس فرنگی‌ها کار کتابخانه را یکسره کردند .

کتابخانه های مصر العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی مصر نخستین خلیفه مصر است که در تأسیس کتابخانه وجمع آوری کتاب بخلفای بغداد و اندلس تأسی کرد وی در اوایل جوانی بسال ۳۶۵ هجری خلیفه شد ، خوشبختانه وزیر او یعقوب بن کلس مردی دانش پرور وکتاب دوست بود و خلیفه را بعلم دوستی ومعاشرت علماء تشویق میکرد دانشمندان را بخدمت او میآورد تا او را (خلیفه را) بترویج علم و ادب تشویق کنند این تدبیر یعقوب مؤثر واقع شده والعزیز بالله درصدد تأسیس کتابخانه وجمع آوری کتاب بر آمد ودر کاخ اختصاصی خود کتابخانهٔ بزرگی دایر کرده آنرا خزانة الکتب نامید و برای خرید کتابهای مهم تاریخی ،ادبی، علمی اعتبار

بسیاری تخصیص داد و اگر از یك کتاب صد نسخه یا بیشتر فراهم میشد تمام آنرا میخریدمیگویندازکتاب العین خلیل بن احمد،سی وچندنسخه در آن کتابخانه دیده میشد که از آن جمله نسخه‌ای بخط خود خلیل بود . بیست نسخه از تاریخ طبری ازقرار نسخه‌ای صددینار برای آن کتابخانه خریده بودند ونیز صدنسخه از کتاب الجمهره ابن درید در آنجا یافت میشد وبتدریج نسخه‌های مکرر کتابها افزایش یافت تا آنجا که در موقع استیلای صلاح الدین ایوبی بر مصر ۱۲۰۰ نسخه تاریخ طبری و ۳٤۰۰ قرآن در آن کتابخانه بود و تمام قرآنها را با آب طلا بخط زیبا نگاشته بودند. بنا براین میتوان باور کرد که شمارهٔ کتابهای آن مخزن ۱٬٦۰۰٬۰۰۰ جلد بوده است از آن جمله ۱۸٬۰۰۰ جلد در علوم قدیمه که ٦٬۵۰۰ جلد آن کتاب نجوم و هندسه وفلسفه بوده وعلاوه بر کتاب مقدار زیادی اسباب و افزار مربوط به هندسه وهیئت در آن یافت میشده است وبقیهٔ کتابهاازکتب علمی اسلامی مانند فقه ونحو ولغت وحدیث و تاریخ و شیمی و نجوم تشکیل میشده است .

در هرحال تصور میرود که عدد یك میلیون ونیم کتاب منحصر بکتابخانهٔ شخصی العزیز نمیباشد بلکه مجموع کتابهای کاخ العزیز وسایر خاندان (امراء ومنتسبین العزیز) فاطمی بآن شماره میرسیده است .چه که عده‌ای از بزرگان آن خاندان ازالعزیز پیروی کرده و در کاخ‌های خود کتابخانه‌هائی تأسیس نمودند . از طرف دیگر شمارهٔ کتابهای العزیز را دویست هزار و صد وبیست هزارهم ذکر نموده اند و ظن غالب آنست که حد اقل تخمین عبارت از کتابهای کتابخانهٔ شخصی العزیز وحد اکثر تخمین شامل کلیهٔ کتابهای کتابخانه‌های العزیز و کسان العزیز میباشد و بهر صورت عدد کلیهٔ کتابهای العزیز و خانواده‌اش از یك میلیون جلد کمتر نمیشده است .

العزیز توجه زیادی بکتاب و کتابخانه داشت و با آنکه برای کتابخانه مدیر ومباشر تعیین کرد خودش گاه‌گاه بکتابخانه میآمد و کتابها را بررسی میکرد بامدیر کتابخانه صحبت میداشت و برایش کتاب میخواندند . ابوالحسن شابشتی نویسنده معروف متوفی بسال ۳۹۰ یکی از مدیران آن کتابخانه است .

این کتابخانهٔ مهم مثل کتابخانهٔ اسکندریه از سر نوشت شوم روزگار محفوظ

نماند چه بعضی از کتابهایش را در آتش سوزاندند و بعضی دیگر را در نیل افکندند و بعضی را در صحراء ریختند و بادوباران تلی از آن ساخت که به تل کتاب مشهور شد وغلامان و بردگان از جلد آن کتابهای خود کفش میساختند و دراواسط قرن ششم که کردها بقاهره آمدند بقیهٔ کتابها را فروختند وصلاح الدین ایوبی صد و بیست هزار جلد آنرا بفاضل عبدالرحیم البیسانی بخشید

دارالحکمه دارالحکمه یادارالعلم برعکس تصور دیگران کتابخانه العزیز نیست و مؤسسهٔ مستقل دیگری میباشد. این مؤسسه را الحاکم بامرالله بن العزیز بالله در سال ۳۹۵ هجری در نزدیك قصر غربی تأسیس کرد و کتابهای موجود در کاخها را بآنجا آورد و املاکی برای ادارهٔ آن وقف کرد واین عمارت به بهترین طرز آراسته و پیراسته بود، فرشها و پرده های عالی داشت ومدیران واعضای متعدی بادارهٔ آن مشغول بودند منظور ازتأسیس آن این بود که در آنجا مثل بیت الحکمه عباسیان عامه مردم مجاناً بمطالعه ومباحثه واستنساخ کتاب بپردازند وچون در زمان قدیم قیمت کتاب گران بوده وغالب مردم از عهدهٔ خرید کتاب عاجز بودند لذا دولتهای معارفخواه اینطور مؤسسات عام المنفعه تأسیس میکردند ونمونهٔ آن یکی بیت الحکمه بغداد، دیگر کتابخانهٔ اسکندریه وهمین دارالحکمه قاهره میباشد. بعضی از مورخان این دارالحکمه را مدرسه پنداشته اند زیرا الحاکم در آنجا قاریان و ستاره شناسان و پزشکان ومعلمین نحو ولغت و غیره گماشته بود وبآنان حقوق میداد که باشخاص درس بدهند. بعلاوه دوات و قلم و کاغذ مجانی بواردین داده میشد که هرچه میخواهند بنویسند وهر کتابی را مایل باشند استنساخ کنند ،الحاکم گاه بگاه علمای دارالحکمه را پیش خود میخواند و آنانرا به مناظره ومباحثه وادار میکرد ومثل مأمون بآنان خلعت میداد. الحاکم اجازه داده بود که در دارالحکم نیز مناظره ومباحثه انجام یابد و بعضی اوقات این مناظره علمی بزدوخورد میکشید و بعضی هامباحثهٔ آنجارا وسیلهٔ تبلیغ عقاید دینی خود قرار دادند واز آنرو در اوایل قرن ششم هجری افضل ابن امیرالجیوش مناظره را منع کرد پس از مرگ افضل در سال ۵۱۷ بفرمان الآمر باحکام الله (خلیفه فاطمی) مأمون بن بطایحی وزیر خلیفه بمردم اجازه داد در دارالحکمه

فقط به مناظره علمی وشرعی بپردازند و شخص متدینی را برای نظارت در مناظره تعیین نمودومقرر گردید مناظره با تلاوت آیاتی چند از قرآن آغاز شود و تصور نمیرود که شمارهٔ کتابهای آن کمتر ازصد هزار بوده است ودرهرحال صلاح الدین ایوبی دارالحکمه را خراب کردو بجای آن مدرسه ای برای شافعیان ساخت .



یك زن و مرد مسلمان در قفقاز

کتابخانه‌های شام چون خلفای اموی با کتاب سروکاری نداشتندو خلفای عباسی هم درشام نبودند تامدتی شام از کتابخانه بی بهره بود تا آنکه خلفای فاطمی درطرابلس شام کتابخانه ای دایر کردندو فرنگیان درسال ۵۰۲ هجری پس از فتح طرابلس آنرا غارت نمودند . گیبون مؤلف تاریخ امپراتوری روم میگوید سه میلیون کتاب آن کتابخانه را فرنگیان سوزاندند . نورالدین زنگی والی شام مدارس و کتابخانه هائی درشام دایر کرد که بگنجینهٔ نوریه مشهور بود. صلاح الدین نیز در آنجا کتابخانه‌هائی تأسیس نمود

اما درایران چنانکه گفته شدپیش از اسلام کتابخانه‌هائی درسرداب‌هاو پستوها داشته اند و کتابهایشان از پوست وبخط پهلوی بوده است و پس از پیدایش تمدن

اسلام ایرانیان چنانکه ذکر شد ازبزرگترین عوامل تأسیس کتابخانه ومدارس در بغداد وغیره بشمار میآمدند .

اما خراسان بیش از تمام ممالك اسلامی دارای مدرسه و کتابخانه شدواز آنرو بدیار علم و ادب معروف گشت. با اینوصف اطلاعات مهمی از کتابخانه‌های خراسان در دست نیست ، فقط یاقوت حموی میگوید در سال ٦١٦ هجری در مروشاه‌جهان از شهرهای نامی خراسان،ده کتابخانهٔ عمومی دیدم که مانند آن در هیچ جای دنیا یافت نمیشد کتابهای بسیار عالی درآنجا بود وتنها در یکی ازآن کتابخانه‌هادوازده هزار جلد کتاب موجود بود . یاقوت مطالب مفصلی در بارهٔ آن کتابخانه‌ها وواقفان آن ذکر نموده است یاقوت درپایان میگوید من معلومات خود را ازآن کتابها اقتباس کردم

در ماوراءالنهر نیز کتابخانه‌هائی بوده است ، از آنجمله کتابخانه بخاری که از قرار مشهور ابن‌سینا علم خود را از آنجا اقتباس نمود ونوح بن منصور آنرا تأسیس کردشیخ‌الرئیس میگوید کتابهائی در آن کتابخانه دیدم که مردم نامش راهم نشنیده‌اند ومانند آنرا من ندیده بودم..

هولاکو برای خواجه‌نصیر طوسی در مراغه کتابخانه‌ای دایر کرد که چهارصد هزار جلد کتاب درآن بوده وبیشترش را ازشام و بغدادوجزیره بغارت آورده بودند.

آری تا آنجا که ما تحقیق کرده‌ایم کتابخانه‌های عمومی اسلامی همین‌ها بود که ذکر شد والبته مسجدهاو بیمارستان‌ها ومدرسه‌ها کتابخانه‌هائی داشتند که بعضی از آنان از حیث شمارهٔ کتاب مهمتراز کتابخانه های عمومی بوده است و از خود مدیران و کتابدارهائی داشته است وفهرست ها وصورت‌هائی برای کتابهای آن تهیه کرده بودند ، بعلاوه بزرگان ودانشمندان نیز کتابخانه‌های مهم خصوصی داشته‌اند، از آنجمله کتابخانهٔ مشهور صاحب بن عباد که چهارصدشتر آنرا حمل میکرد وپس ازمرگ افرایم طبیب مصری بیست هزار جلد کتاب ازوی باقی ماند . موفق‌الدین بن مطران ده هزارجلد کتاب ازخود باقی گذارد، بعلاوه سه کاتب برای او کتاب استنساخ میکردند، در کتابخانهٔ امین‌الدوله بیست هزار جلد کتاب بوده‌است . همینقسم در کتابخانه فتح بن

ساقان وابن قفطی وغیره کتابهای بسیار بوده است .

برای درك عظمت واهمیت کتابخانه های اسلامی بی‌تناسب نیست که کتابخانه‌های مزبور را با کتابخانه های مهم دنیای امروز مقایسه کنیم و میزان برتری نسبی کتابخانه های اسلام‌را بر کتابخانه های فعلی تشخیص بدهیم ، چه در آنروزها صنعت چاپ اختراع نشده بود و کاغذ باین‌ارزانی وفراوانی دردسترس‌همه‌کس قرارنداشت، با اینهمه بزرگان اسلام آن کتابخانه های معتبر و معظم را از نظر معارف خواهی و فرهنگ دوستی تأسیس کرده بودند واینك شمارهٔ کتابخانه‌های مهم‌اسلامی را باذکر تعداد کتابهای آن با شمارهٔ کتابخانه های مهم دنیای اروپا و تعداد کتابهای آنان مقایسه میکنیم :

مشهورترین کتابخانه‌های دورهٔ تمدن اسلام

نام کتابخانه	شمارهٔ کتابها
بیت‌الحکمه بغداد	٤٬۰۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ شاپور در بغداد	۱۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ الحکمه درقرطبه	٤۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ سلطنتی وخاندان سلطنتی در قاهره	۱٬۰۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ دارالحکمه درقاهره	۱۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ طرابلس شام	۳٬۰۰۰٬۰۰۰؟
کتابخانهٔ‌مراغه	٤۰۰٬۰۰۰

کتابخانه‌های‌مهم‌اروپا وامریکا

نام‌کتابخانه	شمارهٔ کتاب
۱ـ کتابخانهٔ ملی پاریس	۲٬۷۰۰٬۰۰۰
۲ـ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا درلندن	۱٬٦٤۸٬۰۰۰
۳ـ کتابخانهٔ سلطنتی پتربورگ (لنین گراد)	۱٬۳٦۰٬۰۰۰

نام کتابخانه	شمارهٔ کتاب
٤ـ کتابخانهٔ ملی برلین	۱٬۲۳۰٬۰۰۰
٥ـ کتابخانهٔ سلطنتی وین	۹۲٤٬۰۰۰
٦ـ کتابخانهٔ ملی رم	٦۷۷٬۰۰۰
در اتازونی جمعاً ٤۰۲٦ کتابخانه است	۳۳٬۰٥۱٬۸۷۲ (۱)

خلاصه اینکه مسلمانان باکمی وسایل آنروز میلیون ها کتاب تألیف و جمع آوری کرده درصدها کتابخانهٔ عمومی وخصوصی نگاهداشته بودند که قسمت عمدهٔ آن درگیر ودارحوادث قرون وسطی از بین رفت وبا انقراض تمدن اسلامی نابود شد وهرچه از دستبرد حوادث محفوظ ماند بیشترش درقسطنطنیه (اسلامبول) جمع شد .

خاورشناس مشهور گوستافلوگل که کتاب فهرست ابن ندیم وکشف الظنون را منتشر کرده صورت هائی از کتب عربی (قبل از انتشار صنعت چاپ در مشرق) بدست آورده ودرذیل کتاب کشف الظنون باذکر موضوع آن کتابها منتشر کرده است ومطابق آن صورت مجموع کتابخانه های اسلامی در آنزمان (پیش از انتشار صنعت چاپ در

۱ـ صورت کتابها وکتابخانه هائی که جرجی زیدان راجع باروپاوامریکا انتشار داده متعلق به نیم قرن قبل میباشد واکنون صورت کتابخانه های مهم اروپا و امریکا بدینقرار است :

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب خطی وچاپی
۱ ـ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیای لندن	٥٬۰۰۰٬۰۰۰
۲ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بانضمام سکه‌هاوگراورها وغیره	٥٬۰۰۰٬۰۰۰
۳ ـ کتابخانهٔ دولتی برلین	۲٬۸٥۰٬۰۰۰
٤ ـ کتابخانهٔ ملی وین	۱٬۰۰۰٬۰۰۰
٥ـ کتابخانهٔ واتیکان	۷٥٦٬۰۰۰
٦ـ کتابخانهٔ سلطنتی بروکسل	۲٬۰۰۰٬۰۰۰
۷ ـ کتابخانهٔ ملی مادرید	۱٬٥۰۰٬۰۰۰
۸ ـ کتابخانهٔ دانشگاه آمستردام	۱٬٥۰۰٬۰۰۰
۹ـ کتابخانهٔ لنین درمسکو	۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ (چنین میگویند)
۱۰ـ کتابخانهٔ ملی لنین گراد	٦٬۰۰۰٬۰۰۰ (« «)
۱۱ـ کتابخانهٔ آکادمی علوم لنینگراد	٤٬۰۰۰٬۰۰۰ (« «)
۱۲ـ کتابخانهٔ کنگره واشنگتن	۸٬۹۸۷٬۳۸٥
۱۳ـ کتابخانهٔ عمومی نیویورك	٥٬۷۰۰٬۰۰۰
۱٤ـ سایر کتابخانه های اتازونی بالغ برششهزاراست ومجموع کتب آن	۱٤٤٬٦۷٥٬۰۰۰

واما تهران عزیز هزارها اماکن فساد وفقط دوکتابخانهٔ عمومی دارد با این جریان هنوز مردم از رونق ملك ناامیدند . مترجم

مشرق) بیست وچند کتابخانه بوده واز آن جمله ۲۱ کتابخانه در قسطنطنیه موجود بوده ومجموع کتابهای موجود در کتابخانه‌های قسطنطنیه ۲۷۴۴۵ جلد میشده است و در مصر ودمشق وحلب ورودوس قریب ۲۴۰۰ جلد کتاب یافت میشده‌است وبااین وصف کلیهٔ کتابهائی که ازدورهٔ تمدن اسلامی باقی مانده بوده بسی هزار جلد میرسیده‌است. واینك اسامی آن کتابخانه‌ها ومحل آن:

نام کتابخانه و محل آن	شمارهٔ کتاب
۱ـ کتابخانهٔ سلطان محمد فاتح در قسطنطنیه (استامبول)	۱۵۳۷ جلد
۲ـ » » سلیمان » »	۸۰۳ »
۳ـ » قلیچ علی پاشا درطب خانهٔ استامبول	۷۵۲ »
٤ـ » حافظ احمد پاشا درقسطنطنیه (استامبول)	٤۱۲ »
٥ـ » شهیدعلی پاشا » »	۲۹۰٦ »
٦ـ » کپو بریلی اوغلو » »	۱٤٤۸ »
۷ـ » ابراهیم پاشا	۸۳۱ »
۸ـ » والده سلطان	۷۳۲ »
۹ـ » بشیر آغا	٥٥۲ »
۱۰ـ » عاطف افندی	۱۳۳٦ »
۱۱ـ کتابخانهٔ ایاصوفیه درقسطنطنیه (استامبول)	۱٤٤٥ »
۱۲ـ » غالاته سرای درقسطنطنیه (استامبول)	٥٥٦ »
۱۳ـ » سلطان عثمان سوم »	۲٤۲۱ »
۱٤ـ » محمد راغب پاشا »	۱۰۷۷ »
۱٥ـ » لعله لی دفتر اول »	۹۸۰ »
۱٦ـ » لعله لی دفتر دوم »	۱۹٤۷ »
۱۷ـ » سرای همایون »	۹۱٦ »
۱۸ـ » ولی الدین افندی »	۱۷٦۹ »

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب
۱۹ ـ کتابخانهٔ عاشر افندی در قسطنطنیه (استامبول)	۱۸۷۷ جلد
۲۰ ـ » دامادزاده‌محمدمرادافندی‌درقسطنطنیه(استامبول)	۱۱۰۹ »
۲۱ ـ » سلطان عبدالحمید درقسطنطنیه	۱۳۸۳ »
۲۲ ـ » حالت افندی دراستامبول	
جمع کتابهای موجود در استامبول	**۲۷۴۴۵ جلد**
۲۳ ـ کتابخانهٔ جامع ازهردرقاهره	۱۰۹۹ جلد
۲۴ ـ » عبدالله پاشا عظیم دردمشق	۴۲۲ »
۲۵ ـ » مدرسهٔ‌احمدیهٔ‌حلب	۲۶۹ »
۲۶ ـ » رودس	۶۰۹(۱) »
جمع کل	**۲۹۸۴۴**

مسلم است که تمام کتابهای(خطی)عربی منحصر باین‌مجلدات نبوده ومقداری از آن درکتابخانه‌های شخصی باقی مانده که دراینجا ذکر نشده است معذلك نباید آن هم‌چیزمهمی باشدوالبته با درنظر گرفتن کثرت تألیفات بزبان‌عربی‌دردورهٔ تمدن اسلام ودرقرون وسطی هرقدرهم که موجودمانده‌بازهم بسیارکم‌است وچنانکه گفته شدقسمت عمدهٔ کتابهای مزبور با انحطاط وانقراض تمدن اسلام نابودگشته است چه که هرقومی‌وهرملتی دوره ای (اجل معینی) دارد وباانقراض وانحطاط آن‌قوم وتمدن آن قوم آثارش نیز ازمیان میرود . سنت ازلی الهی براین بوده وبراین خواهد بود وتغییر پذیرهم نیست .

پایان جلد سوم

۱- جرجی زیدان وفلوگل از ذکر کتابخانه های مهم ایران مانندکتابخانهٔ حضرت رضا وغیره غفلت کرده‌اند . خوانندگان محترم برای اطلاع ازکتابخانه‌های مهم ایران بفهرست کتابخانه‌های ایران تألیف آقای عبدالعزیز جواهرکلام چاپ تهران سال ۱۳۰۸مراجعه کنند . مترجم

فهرست أعلام

حرف الف

آدم - ۴۷-۱۲۲
آلمان - ۴۳
آذربایجان - ۸۷-۲۵۷
آکسفورد - ۸
ارمنستان - ۶۳
ابی - ۸۶-۱۰۳
آتن - ۱۸۴-۱۸۶-۱۹۱
ابن اثیر - ۱۳۰-۲۶۵-۱۴۲
ابن اشعث - ۱۲۴-۲۷۷-۱۳۸
ابن ابی‌العوجاء - ۹۹
ابن تمیم - ۹۹
ابن ابی‌یحی - ۹۸
ابن‌اخطابه - ۱۷۷
ابن‌حنبل - ۱۰۰
ابن اسحق - ۱۳۴
ابن باجه - ۱۴۴
ابن خلدون - ۱۱۰-۱۴۵-۱۳۰-۳۱۲-۲۷۰-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۴-۱۴۲
ابن خلکان - ۲۴۴-۲۸۷-۷۵-۸۱-۱۴۰-۱۴۱-۹۲-۱۷۰-۱۶۷
ابن جوزی - ۱۴۰
ابن بیطار ۲۸۱
ابن فقیه - ۱۴۹
ابن عساکر - ۲۶۵-۳۷-۱۴۰
ابن ندیم - ۲۳۶-۱۹۹-۳-۶۳-۹۲-۲۱۵-۸۹
ابن شرشیر - ۱۶۸
ابن ابی‌اصیبعه - ۲۹۴-۲۷۵-۲۱۶-۱۴۲
ابن حوقل - ۱۴۹
ابن قتیبه - ۱۲۸-۱۳۷
ابن هشام - ۱۲۵-۱۳۴
ابن ناعمه - ۲۲۲
ابن مقفع - ۱۲۷-۱۲۹
ابن مقله ۹۲
ابن عبدربه - ۱۲۸-۲۳۹
ابن قفطی -۳۱۸-۲۷۵-۱۹۱-۶۲-۶۴-۱۴۱
ابن عطیه - ۹۷
ابن سیریج - ۲۹۸
ابن‌سهل - ۹۹
ابن ابی‌العوراء - ۲۹۸
ابن عکاشه - ۹۹
ابن فرات - ۲۸۳
ابن یونس - ۲۹۲-۱۳۷
ابن سینا - ۳۰۸-۲۶۵-۲۶۷-۲۳۹-۲۷۰-۲۷۴-۲۷۵
ابن ورید - ۳۱۴
ابن باجه - ۲۵۷
ابن جلجل - ۲۵۷-۲۷۷-۲۸۰
ابن زهر -۲۵۷
ابن رشد- ۲۵۷-۷۳-۲۷۵
ابن رومیه - ۲۵۷
ابن هثیم - ۲۵۸
ابن بکار - ۲۶۱
ابن جوزی - ۲۶۵
ابن وحشیه - ۲۴۴-۲۴۵-۲۲۴
ابن وهن - ۲۴۰
ابن بطریق - ۲۳۰-۲۳۴-۲۳۵-۲۲۴

ابن احصفاء ـ ۲۷۳
ابن احصائن ـ ۲۷۳
ابن کلثوم ـ ۱۶۵
ابن هود ـ ۲۷۳
ابن طفیل ـ ۲۷۳
ابن مکفر ـ ۱۷۱
ابن عمید ـ ۱۹۹
ابن ذویب ـ ۷۴
ابن جریح ـ ۷۵
ابن ابی رومیه ـ ۲۵
ابن یمین ـ ۱۷۳
ابوبکر ـ ۲۲ـ۸۶ـ۸۷ـ۹۳ـ۹۸ ۱۰۳ـ۱۰۴ـ۱۵۴ـ۱۵۵ـ۷۲ـ۱۶۹ ۳۰۸ـ۳۱۲ـ۴۲
ابوالاسود ـ ۱۱۰ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ۱۱۳ ۸۰
ابوالفداء ـ ۱۵۰ـ۱۴۲
ابوحنیفه ـ ۲۹۶ـ۳۵ـ۱۰۶ـ۲۹۲ ۱۰۲ـ۱۰۵
ابواسحق ـ ۳۰۲ـ۳۰۳
ابوالوفاء ـ ۲۹۶
ابوداود ـ ۱۰۰
ابودرداء ـ ۸۶
ابومعشر ـ ۲۹۲
ابوزید ـ ۱۴۹ـ۱۱۶ـ۳۶ـ۱۱۵
ابونواس ـ ۱۶۱
ابوسفیان ـ ۷۷ـ۲۰۷ـ۴۵ـ۴۱
ابوسمل ـ ۲۰۹
ابوعمرو ـ ۳۳ـ۱۶۲ـ۱۱۴ـ۱۱۵ ۱۱۷
ابوالفرج ـ ۲۱۶ـ۱۲۸ـ۵۵ـ۵۷ ۵۹ـ۶۲ـ۶۳ـ۳۱۲
ابوموسی ـ ۸۷
ابوقریش ـ ۲۱۷
ابونواس ـ ۱۶۰
ابوالعتاهیه ـ ۱۶۰
ابو عبیده ـ ۱۶۲ـ۱۱۴
ابونشناش ـ ۱۷۳
ابوحاتم ـ ۲۴۰
ابو حامد ـ ۳۰۶
ابوجلیقه ـ ۲۵۸
ابوالجیش ـ ۲۶۳
ابو کیشه ـ ۱۸
ابوسعید ـ ۷۱ـ۳۰۶
ابوسلما ـ ۷۷
ابوعکرمه ـ ۱۱۷
ابوالوقت ـ ۱۰۱
ابراهیم ـ ۱۶۰ـ۲۱۴ـ۲۹۹ـ۳۲۰
ابوبشیر ـ ۲۳۰
ابوحماله ـ ۲۹۲
ابوعثمان ـ ۲۳۵ـ۲۸۲
ابوکامل ـ ۲۹۶
ابونصر ـ ۳۰۶
ابوالقاسم ـ ۲۸۳
ابوسلم ـ ۱۳۲ـ۱۳۳
ابوالمعالی ۱۰۱
ابواسحق ـ ۱۰۸
ابوضمضم ـ ۳۳
ابویوسف ـ ۱۰۶
افطل ـ ۱۶۶
احوص ـ ۱۶۵
ادرنه ـ ۷۸
اسحق ـ ۱۷۳ـ۲۱۴ـ۲۲۰ـ۲۲۱ ۱۹۹ـ۲۳۱ـ۲۵۷ـ۷۸
اصمعی ـ ۱۷۳ـ۱۶۸ـ۱۶۲ـ۶۹
ارسطوطالیس ـ ۲۳۹ـ۲۲۱ـ۲۱۵
استانبول ـ ۲۱۹ـ۲۶ـ۲۵۶ـ۱۱ ۳۲۱

اسکندر- ۵۹-۱٤۷-۱۸۰-۱۸٦-۱۹۰
۱۹۱-۱۹۹-۲۷۹
استیفان - ۲۲۳-۲۳۳-۲۳۵-۲۲۱
۲۸۰
اصفهان- ۱۳٦-۳۰٦-۲۹۷-۲۹۳
اسکندریه -۲۵۵-۲-۵-۱۸۸-۱۹۱
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹٦-۱۹۷-۱۹۹
۲۰٦-۲۰۸-۳۰۷-۳۰۹-۳۱٤-۳۱۵
۲۸۸-۲۲۰-۵۵-۵۷-۵۸-٦۰-٦۳-
٤-٦۱-٦٤-۱۸۹-۱۷۹
اسپانی - ۲۹٤-٦۵-۲۵۷
اندلس - ۷-٤۸-۱۳۷-۱٤۰-۱۵۵
۱٦۱-۱٦۷-۱۷۱-۲۵۷-۲٦۰-۳۱۱
۳۱۲-۳۱۳-۲۹۲-۲۷۲-۲۷٦-۲۸۰
۲۵۵-۲٦٤-۲۵۹
انوشیروان - ٤۱-۲۰۰-۲۳۸-۳۰۰
افلاطون - ۵-۲۰۰-۱۸۵-۲٦۸
ارسطو - ۲۰۱-۲۰۲-۲٦۸-۱۸٦
۱۸۷-۱۸۸
انگلستان - ٤۳
اسفندیار -۲۳۸
افشین - ۲۷٦
انجیل - ۷٦-۷۷
اورخان - ۳۰۷
اودیسی -۲۷-۱۰۹-۱۰۳-۱۸۱
اوگوست - ۳۳
ایلیاد - ۲۷-۳٤-۱۰۹-۲۰۳-۱۸۱
۱۸۲-۲۳۸-۱۳۱
ایران - ۲۳-۲۵-۳۹-۵۵-٦٤-٦۵
٦۸-٦۹-۷۰-۹٦-۱۳۷-۱٤۲-۱٤۸
۱۰٤-۲۱٦-۲۱۷-۲۲۵-۱۹۹-۲۰۷
۲۰۹-۱۷۸-۱۸۲-۱۸۷-۱۹۰-۲۰٤
۲٤۷-۲٦۹-۲۷۱-۲۷٤-۲۹٦-۲۹۸
۳۰٤-۳۱٦-۲۸٦-۱۱۸-۱۲۹

حرف ب

بابل- ۲۳-۱۹-٦۳-٦۲-۱۵۵-۱۷۰
۱۸۹-۱۸۷
بختیشوع- ۲۰۳-۲۵٤-۲۱۰
بازیگر - ۲۳۹
بریتانیا - ۳۱۸
بحرین - ٤۰-۱۱٤
بغداد - ٦۵-۹۳-۹۸-۱۱٦-۱۱۷
۱۱۸-۱۲۲-۱۰۰-۱۰۱-۲۱۵-۲۱٦
۲۱۸-۱۷٤-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۵۵
۲۵۷-۲۳۹-۲٤۱-۲۷۱-۲۷۵-۲۸۱
۲۸۲-۲۸۳-۲۸۸-۲۹۰-۳۰۷-۳۱۰
۳۰٤-۳۰۵-۳۱۸-۲۵٤-۲۲۰-۲۵۸
۳۱۱-۳۱۵
بصره - ۷۰-۸۷-۹۷-۱۱٦-۱۲۷-
۱۵۸-۱٦۲-۲۵۵-۱۲٤
بطلمیوس - ۵۵-۱٤۷-۱٤۸-۱۹۰-
۱۹٤-۲۳۵-۲۹۰
بوداپست - ۸
بهرام - ۲۳۸
بیرون - ۲۵۷
بیرونی - ۲۵۷
بلیت‌المقدس -۳۰۷

حرف پ

پاریس -۳۱۸-۸
پتربورك - ۸
پرویز - ۲۳۸
پلوتارك -۳۰۹
پرکاموس - ۳۰۹

حرف ت

ترکستان - ۱٤۹-۲۹۲-۳۰۲
توراة - ۲۸-٤۸-۷٦-۷۷-۹٦-۲٤۵
۱۳۱

تلمود - ۹۶-۱۳۱
ترمذی - ۱۰۰
تباریوس - ۳۳
تقی‌الدین - ۲۹۳

حرف ث

ثابت - ۲۲۷-۲۳۱-۲۸۷
ثیادوك - ۶۲

حرف ج

جاحظ - ۳۵
جالینوس - ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
جبله - ۴۲-۲۲۴
جزیرةالعرب - ۱۰-۹
جورجیس - ۲۱۷-۲۴۸
جبرائیل - ۲۱۸-۲۲۰-۲۶۱-۲۴۸

حرف چ

چین - ۲۶۸

حرف ح

حارث - ۲۰۷-۳۸
حاجب - ۴۱
حاطب - ۷۷
حاکم - ۲۵۹-۲۹۲-۳۱۵
حاجی خلیفه - ۵۸-۵۵
حبابه - ۱۷۲
حبشه - ۴۹
حکم - ۲۵۷-۲۵۹-۳۱۱-۳۱۲-۲۹۸
حرث - ۲۵-۴۱
حضرموت - ۲۱
حجاج-۶۲-۸۱-۸۲-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۵
۱۵۳-۱۵۸-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۵
۸۹
حسن ۷۰-۸۹-۱۰۶-۲۹۷
حسین - ۱۷۵-۲۵۴
حنین- ۲۰۳-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱
۲۳۴-۲۶۸-۲۸۷
حماد- ۳۳-۷۵-۱۲۸
حسان - ۴۱
حجاز - ۷۷-۱۴۷-۱۰۰-۱۰۶-۱۱۴
۱۲۱-۱۵۹-۷۶-۴۶
حفصه - ۸۷
حذیفه - ۸۷-۱۰۳
حریری - ۱۲۹-۲۶۱

حرف خ

خالد - ۸۳-۱۲۵-۲۲۴-۱۵۵-۱۷۰
۲۴۶-۲۷۹
خارجه - ۱۰۳
خراسان - ۹۹-۱۳۳-۲۵۵-۲۵۷
۲۸۴-۳۰۳-۳۱۷
خطیب -۱۳۷-۲۶۵
خجندی - ۲۹۳
خنساء - ۲۴
خلف - ۱۶۲-۱۶۴
خلیل - ۱۱۳-۱۱۴-۳۱۴
خوزستان - ۱۹۹
خواجه نصیر - ۲۸۷-۲۹۲-۲۹۴
۳۱۷
خیام - ۲۹۴
خوارزمی - ۲۹۵

حرف د

داود - ۲۸-۱۰۱-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲
۳۴
دارالندوه - ۴۳
دجله - ۶۶-۶۴
دیکویه - ۸-۱۳۷
دمشق - ۱۲۶-۲۲۵-۱۵۵-۱۷۱
۱۷۲-۲۵۱-۲۶۴-۲۸۸-۲۹۰-۳۰۷-۳۶
دیرنبرك -۸
دومة الجندل- ۴۴
دیلم - ۷۰

دانیه - ۲۶۳
دمیری - ۲۶۳-۲۶۷
دعبل - ۱۶۰

حرف ذ

ذی‌الرمه -۱۸-۱۶۵
ذوالاصبع - ۴۲
ذی‌نواس - ۴۹

حرف ر

رازی - ۲۵۷-۲۶۷-۳۰۸
رامایانات - ۳۲
ربیعه - ۷۰-۳۸
رصافه - ۱۷۴
روزن - ۸
روم - ۴-۸-۲۳-۶۲-۶۳-۶۵-۳۳-
۳۱-۹۷-۱۳۷-۱۴۷-۱۴۸-۱۲۲ -
۱۳۲-۱۰۲-۱۷۶-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۱
۱۹۳-۱۹۵-۱۹۹-۲۰۹-۲۲۱-۲۱۵
۲۵۰-۲۸۰-۲۲۷-۳۰۹-۲۸۶-۳۱۰
۲۹۵-۳۱۹-۵۵-۶۷
ری - ۶۶-۲۵۷-۲۸۴-۹۷
رها - ۲۰۱
رضی - ۲۵۱
روسیه - ۴۳
رودوس - ۳۲۰-۳۲۱

حرف ز

زرقاء - ۲۱
زجاج - ۷۰
زیلد - ۸ -۳۶-۱۲۵
زید - ۴۸-۸۶-۸۷-۸۸-۱۰۳-۲۷۱
زمزم - ۴۹
زهیره -۶۱-۶۲-۶۳
زهیر - ۳۸
زهری - ۱۷۲
زرقون - ۲۵۷
زمخشری - ۲۷۰
زنجانی - ۲۷۱
زهراوی - ۲۷۳-۲۷۵
زینب - ۲۷۶

حرف ژ

ژوستینین -۱۸۰

حرف س

سانسکریت- ۱۱۵
سقراط - ۵- ۱۸۴
سواد - ۲۱
سیف - ۴۱
سطیح -۲۱
سلیمان- ۲۹-۳۴-۷۰-۱۰۳-۱۷۵
۳۲۰
سوریه - ۶-۲۲۴-۲۲۵-۱۶۹
سند - ۶۳-۲۳۹
سعید- ۷۰-۷۲-۷۵-۸۷-۱۰۳-۱۰۴
۱۱۶-۲۶۱-۲۹۸
سیعویه - ۷۰-۷۱-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۳
۱۱۴
سفاح - ۸۳-۱۷۵-۲۰۸
سوید - ۱۱۸
سعد - ۱۲۳
سفیاره - ۱۰۶
سدیف - ۱۷۵
سیسیل -۱۷۹
سولون - ۱۸۲
سیسرون- ۸۵
سرکیس - ۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۲۲
سلی‌الدوله - ۱۷۰-۲۷۶-۳۰۰-۳۰۱
سیستانی- ۲۵۸
سهروردی - ۲۵۸
سیوطی - ۲۵۸
سامره - ۲۶۶
سنان - ۲۷۵

سمل - ۳۱۱
سمرقند - ۲۹۲-۳۰۵
سیاط - ۲۹۸
سلامه - ۱۹۹
سوئز - ٥٦

حرف ش

شام - ۱۲-٦۸-۷۰-۸۷-۹۰-۲۰۸
۱۹۰-۱٦۰-۱٦۷-۱٦۹-۲۱٦-۲۱۷
۲۲٤-۲٥۷-۳۰۷-۲۹۸-۳۰٥-۳۱۷
۳۱٦-۳۱۸-۹۹
شاپور - ٥-۱۳۳-۲۰۰-۲۰۲-۲۰٤
۲۷۹-۲۸٤
شارلمان -۳-۲۹٤
شاهنامه -۳٤-۲٥۲-۲٤۷-۲۳۸
شافعی-۱۰۰-۱۰٦
شبلی -۳
شاکر-۲۲٦-۲۸۷
شق -۲۱
شیبه -٤٥-٤٦
شاناك - ۲۰٤
شیرازی -۲٥۸
شهرزاد -۲۳۸
شرف‌الدوله -۲۹۱

حرف ص

صاحب - ۱۲٥-۲٦۱
صعصعه - ٤۸
صهباء - ۷٦
صدر - ۱۹۳
صلاح‌الدین - ٦٤-۲۸٤-۳۱٦
صفین - ۸۸
صفدی -۱٤۰
صوفی - ۱۰۱

حرف ض

ضحاك - ۷۷

حرف ط

طاوس - ۷۰
طارق -۱٥٥
طرفه - ۳۸
طریفه - ۲۱

حرف ع

عاص - ۲۷
عاده - ۲۸
عباس -٤۸-۲۹۰-۳۰۱
عامر -٤۱
عرم- ۲۱-۱۳۱
عاصم - ۹۰
عراق - ۱۲-۳۹-٤۱-۷٦-۷۷-۸۰
٤۱-٦۸-۸۷-۱٥۱-۱۰٥-۱۱۰-۱۱۱
۱۲٤-۱۹۰-۲۰٥-۲۱٦-۲۲٤-۲۲٥
۱٥۳-۱٥٤-۱٦۷-۱٦۲-۱٦۹-۱۷۲
۲٥۷
عربستان - ۱۲-۱۳-۱۹-۲۰-٤۱
٥٤-۱۳۷-۱٤۸
عبسه- ۱۱۳
عبدیغوث - ۳۷
عمر - ۷-۳۸-۷۷-٥٤-٥٥-٥۷-٥۹
٦۲-٦٤-٦٥-٦۹-۸٦-۸۷-۱۰٤-
۱۲۱-۱۲۲-۲۰٦-۲۲٤-۱٥۷-۱٥۹
۲٤۲-۳۱۰
علقمه -٤۱
عوف - ۳۸
عمرو -٤۲-٤٥-٤۹-٥۹-٦۲-۱۰۷
۱۲۱-۱۲۲-۱۹۱-۱٦٥-۱۷۳-۲۷۲
عبدالمطلب - ٤۲-۳۱۰
عکاظ - ٤۳-٤٦-٤۷-٤٤-٤۷
عتبه - ٤٥-۳٦
علی - ٤۸-۷۷-۸٦-۸۸-۹۰-۹۲
۱۰٥-۱۱۲-۱۱٦-۱۲۳-۲۲٤-۲٥۳
۲٥٥-۲٥۹-۲٤۲-۲٤٤-۳٥٤-۳۲۸
۲۸۲

عبدالله - ۴۸-۷۷-۸۲-۶۵-۸۷-۸۹
-۹۰-۹۴-۹۶-۱۰۳-۱۱۳-۱۱۷-
۱۲۳-۱۲۴-۲۱۷-۳۲۱
عطاء - ۷۰
عتاب - ۸۱
عثمان -۷۷-۸۷-۸۸-۹۰-۹۲-۹۸
۱۲۳-۳۲۰
عبد شمس -۷۷
عماره - ۴۰
عبداللطیف - ۵۵-۵۸-۵۹-۶۲-۶۴
عبدالرحمن - ۸۷-۱۰۳-۲۵۷-۲۶۰
۲۷۲
عبدالعزیز - ۸۹
عبدالملك- ۱۳۴-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۴
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۸
عروه - ۱۳۴-۱۰۳
عمار - ۱۰۴-۱۰۳
عبیدالله - ۱۰۴-۲۱۸
عیسی - ۱۱۳-۲۱۰-۲۱۷-۲۲۲-
۲۶۴-۲۲۸-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۸
عبدالحمید - ۱۲۵-۳۲۱
عمادالدین - ۱۲۵-۱۳۰

حرف(غ)

غزنین - ۲۵۷-۹۳
غرناطه - ۳۰۷-۳۱۲
غزالی - ۳۰۸

حرف ف

فارابی- ۲۷۰-۳۰۸-۳۰۱-۸۴-۲۲۳
۲۵۸-۳۰۰
فارس - ۶۲-۶۸-۱۵۵-۱۶۷-۲۰۶
۲۸۴
فردوسی -۳۴-۲۳۸
فرزدق-۳۶-۱۳۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۵
۱۶۶
فرغانی - ۱۳۸-۲۸۷
فیلادلفوس -۶۱-۶۳-۱۹۳
فاطمه - ۲۱
فخری - ۱۴۴
فخرالدین - ۱۰۱-۳۰۸
فرعون - ۱۵۱
فضل - ۱۷۴-۳۱۱-۱۲۵-۲۱۳
فرات - ۱۷۹-۲۰۲-۲۴۸-۱۰
فرغانی - ۲۵۸
فیروزآبادی - ۲۵۸
فراء - ۲۶۱

حرف (ق)

قاضی -۶۰
قالی - ۱۱۷
قاهره - ۲-۴۳-۲۵۵-۳۱۵-۲۹۲-
۲۹۷-۳۰۲-۳۱۸-۳۲۱
قابیل ۱۲۳
قرآن - ۴-۲۹-۴۹-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴
۵۵-۵۷-۶۵-۶۹-۷۱-۷۳-۷۷-۷۹
۹۰-۹۲-۹۳-۹۵-۱۳۴-۱۳۵-۱۵۱
۱۱۶-۱۲۰-۱۲۷-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷
۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۲
۱۶۴-۱۶۸-۲۱۳-۲۲۵-۲۰۶-۱۹۷
۲۶۴-۳۱۴-۲۸۴-۳۰۲-۳۱۶
قس -۴۱
قیس -۴۳
قضاعی -۱۴۰
قبةالخضراء - ۱۰۵
قطا - ۲۲۱-۲۲۲-۲۳۰
قتیبه - ۱۵۸
قسطنطین - ۱۹۸-۲۸۰-۳۰۹
قسطنطنیه - ۱۹۸-۱۸۰-۱۹۶-۱۹۷
۳۰۹-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱
قنسرین - ۲۰۲
قیصریه - ۱۸۳

قرطبه-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۳-۳۰۷-۳۱۲
۳۱۸
قندهار - ۲۸۹

حرف (ك)

کعبه -۲۲-۴۲-۴۹-۱۰۶
کندی - ۲۸۷
کوفه - ۸۹-۹۰-۹۷-۱۱۳-۱۱۶
۱۵۳-۱۶۲-۱۱۷
کتبی- ۱۴۰
کندی -۱۴۰
کسائی - ۱۱۶-۱۱۷-۱۷۳
کعب - ۹۶
کثیر-۱۱۴
کرت - ۱۸۴
کرخ - ۲۲۸
کیا - ۳۰۶

حرف گ

گانو - ۴۳
گرگان - ۶۲
گندی‌شاپور - ۲۵-۵-۲۱۷-۲۱۶-
۲۱۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۴-۲۱۰-۲۲۴
۲۷۴-۲۸۱
گوستا وفلوگل-۳-۳۱۹
گولدتزیز- ۸
گویدی - ۸
گیمنازیوم - ۴۶

حرف ل

لامك - ۲۸
لاپیزیك - ۲۷۲
لیبی - ۵۶
لندن- ۳۱۸
لیدن -۱۳۷

حرف م

ماسویة - ۲۸۱
ماوراءالنهر- ۲۵۷
مالسقه - ۳۰۷
مارب - ۲۱-۴۹
مالك - ۷۵-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶
مالن -
مأمون - ۲۹-۷۹-۱۲۲-۱۲۵-۱۰۸
۹۴-۱۶۰-۱۶۶-۲۱۳-۲۱۴-۳۱۵
۲۱۶-۲۲۲-۱۷۴-۲۰۰-۲۱۲-۲۵۰
۲۵۳-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۹-۲۷۱
۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۵-۳۱۱-۳۱۵
۲۸۶-۲۸۷-۲۹۰
مصر - ۲-۱۹-۵۶-۵۹-۶۰-۶۵-
۶۸-۱۲۱-۱۳۴-۸۹-۱۶۷-۳۰۷
۳۰۹-۲۸۴-۲۹۲-۳۰۴-۱۶۹-۱۸۴
۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱ ۲۵۷-۲۶۰-۲۶۹
۲۸۰-۳۱۹
ماسیرجویه - ۲۲۲-۲۰۸
معتصم - ۲۴۹-۲۵۴-۲۶۹-۲۷۱
مجاهد - ۷۰-۷۵
محمد- ۷۰-۷۵-۱۲۸-۱۰۵-۱۰۶-
۱۰۸-۱۳۴-۹۸-۱۵۴-۱۵۹-۱۶۷
۱۵۰-۳۰۹-۲۴۰-۲۶۱-۲۲۷-۲۳۲
۲۸۶-۲۸۷-۳۰۳-۳۰۴-۳۲۱
مقدس - ۲۸-۱۵۱-۹۴-۲۲۱-۲۲۳
۲۹۳-۲۶۱-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۲
منصور- ۶-۱۳۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷
۱۰۸-۱۵۹-۱۶۰-۲۱۳-۲۱۷-۲۰۸
۲۰۹-۲۱۰-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۳-۲۶۰
۲۶۱-۲۷۶-۲۸۱-۲۸۴-۳۰۲
مهدی - ۶-۱۰۷-۱۰۸-۹۸-۱۷۰
۱۷۳-۲۱۳-۲۱۱-۲۴۸
مرکلیوث- ۸
مروان - ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰

مهابهاراته -۲۸-۳۲-۱۳۱
مسکین - ۳۶
مرقشان - ۳۸
متجلس - ۳۸
مهلهل - ۳۸
مرشد - ۴۲
مکه- ۴۴-۷۰-۷۵-۷۶-۱۰۴-۱۳۴
۹۰-۹۷-۲۴۸-۲۸۲
مقریزی- ۵۵-۵۸-۱۴۰-۲۸۴-۲۹۲
۳۰۳
مدیترانه - ۵۶-۱۹۸
مسیح - ۶۰-۹۱-۱۷۸-۱۸۸-۱۹۲
۲۰۱-۲۰۵
مسلم - ۱۰۰-۱۰۲-۱۶۷-۲۲۰
موصل - ۶۲-۱۳۳-۲۸۴
مدینه - ۷۰-۷۵-۱۲۱-۱۰۰-۱۰۴
۱۳۴-۸۶-۸۷-۹۰-۹۷-۹۸-۱۵۵
۱۵۸-۱۵۹-۲۵۰-۲۸۲
مکحول - ۷۰
معاویه - ۷۷-۱۲۳-۱۳۲-۸۸-۱۵۷
۱۵۸-۱۷۶-۲۰۸
متوکل - ۸۳-۲۲۱-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۰
۲۶۹-۲۷۱-۲۷۶-۲۸۲
مسعودی - ۱۳۰-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۹
۸۸-۲۶۵
مکتفی - ۱۳۳
ملکشاه - ۱۰۸
مقتدی - ۱۰۸
مروان - ۱۲۳-۲۰۶-۲۰۸
مدیترانه ۱۴۶
مقدسی - ۱۴۹
مصعب - ۱۵۱
معاذ - ۸۶
محمود - ۹۳-۲۶۲-۲۳۸-۲۸۵-۶۶
۲۹۳
مهلب -۹۸
مغیره -۱۵۴
مقدم - ۱۶۹
مستعین - ۱۷۱
میسون - ۱۷۱
مقتدر - ۲۱۸-۲۷۵-۲۸۲-۳۸۳
معتضد - ۲۲۱-۲۵۰-۲۵۱
مولی -۱۷۴
مرقیون - ۲۱۱
مکه - ۲۴۰
موفق‌الدین - ۲۵۸-۲۶۱-۳۱۷
مقتدی - ۲۶۱
مرتضی - ۲۷۰
مقدسی - ۲۷۱
مهرجانی ۲۷۱
مهذب‌الدین -۲۷۶
ملک‌الکامل - ۲۸۰
مظفرالدین - ۳۰۷
مقدونیه - ۳۰۹
مراغه - ۲۸۸-۳۱۸
مروزی - ۲۹۰-
مرو - ۳۱۷
منیوك -۳۰۷

حرف ن

ناصر - ۶۴
نافع - ۷۰-۹۰
نابغه - ۳۸
نعمانی - ۲
نجد - ۲۲-۴۶
نصر - ۲۵
نیل - ۱۰-۱۷۹-۳۱۵
نصر - ۸۱-۸۲-۳۰۳
نوگورود - ۴۳
نوح - ۴۸
نیشابور - ۱۰۰-۲۵۷-۳۰۳-۳۰۶

۳۰٤
نیشابوری ـ ۲۵۸
نسائی ـ ۱۰۰
نصیبین ـ ۲۰۲
نوبخت ـ ۲۰۹
نظام‌الملك ـ ۳۰۷ـ۳۰۳ـ۳۰٤ـ۳۰۵
۳۰٦ـ۳۰٤
نورالدین ـ ۳۰۷ـ۳۱٦ـ۲۸٤ـ۳۰٤

حرف و

واثق ـ ۲۵٤ـ۲۷۱
واقدی ـ ۹۸ـ۱۳۵ـ۱۳۷
وهب ـ ۷۰ـ۷۵
ولید ـ ٤٦ـ۱٦۸ـ۲۸۱

حرف ه

هرون ـ ۳ـ٦ـ۱۰۸ـ۱۱۷ـ۱۲۳ـ۱۲٤
۱٤۳ـ۱٤۷ـ۱٤۸ـ۱۳۹ـ۸٤ـ۱۳۷
۱٤٤ـ۱٦٤ـ۲۱٤ـ۲۱۸ـ۱٦٦ـ۱۷۰
۱۷۳ـ۱۲۹ـ۲۰۳ـ۲۰۹ـ۱۷٤ـ۱۷٦
۲۰٦ـ۲۱۱ـ۲٤۱ـ۲۵۰ـ۲٦٤ـ۲۳۵
۲۷۲ـ۲۰٤
هابیل ـ ۱۲۲ـ۳۱۰
هند ـ ۲ـ۱۹ـ٦۲ـ٦۸ـ۷۰ـ ۱۷۸
۱۷۹ـ۱۹۰ـ۲۳۹ـ۲۷۱ـ۲۷٤ـ۲۷۵
۲۷۷ـ۲۷۸ـ۲۹۳ـ۲۹٦ـ۲۹۹
هانیبال ـ ۱۳۲
هلند ـ ۸
هادی ـ ۱۷۳ـ۲۱۱ـ۲٦۱
هومر ـ ۳٤ـ۱۰۹ـ۱۸۱ـ۱۸۸ـ۲٤۷
هولاکو ـ ٦۵ـ۲۹۲ـ۲۹٤ـ۳۱۷
هرودوت ـ ۱۰۹ـ۹۷ـ۱۸۲ـ۲٤۷
همدانی ـ ۱٤۹
هرات ـ ۲۹۲

حرف ی

یاقوت ـ ۱۵۰ـ۲٦۵ـ۳۱۷
یوحنا ـ ۱۹۹ـ۲۱۲ـ۲٤۹ـ۲۲۸
یمن ـ ۷۰ـ۷۵ـ٤۲ـ٤۹ـ۹۵ـ۹٦
یحیی ـ ۱٦۰ـ۱۰۲ـ۱۱۲ـ۱۲۵ـ۲۲۳
۲٦۰ـ۲۲۹ـ۲۳۰ـ۲۳٦ـ۲۷۲ـ۲۸۲
۳۱۰ـ۲۹۰
یونان ـ ۱۹ـ۷۰ـ۳۹ـ٤۷ـ٦۳ـ٦۷
٦۸ـ۱۰۹ـ۱۳۷ـ۱۷۸ـ۱۷۹ـ۱۸۰
۱۷۱ـ۱۸۲ـ۱۸٤ـ۱۸۵ـ۱۸٦ـ۱۸۸
۱۸۹ـ۱۹٤ـ۱۹۸ـ۲۰۲ـ۲٤٦ـ۲۷۱
۲۷٤ـ۲۷۷ـ۲۸۰ـ۲۸٦ـ۳۰۹ـ۲۹٦
۲۹۹
یزید ـ ۷۷ـ۹۰ـ۱۷۰
یعقوب ـ ۸۰ـ۱۱۰ـ۹۰ـ۹۳ـ۲٦۰ـ
۲٦۸ـ۳۱۳
یوسف ـ ۱۲۳ـ۱۲٤ـ۲۲۳
یشوع ـ ۲۸

تاریخ تمدّن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام- تاریخ مؤسسات اداری
و سیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالك
اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی
و صنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم
ممالك و ملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد چهارم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهر کلام



چاپ دوم دی ماه ۱۳۳۶

چاپ سپهر

راجع به:

سیاست دولتهای اسلامی و کشمکش رجال سیاسی برای فرمانروائی ـ وضع حکومت خلفای راشدین ـ امویان ـ عباسیان ـ امویان اندلس ـ فاطمیان و سیاست هریك ازاین حکومتها برای استحکام مبانی فرمانروائی و رفتار آنان با مردم بخصوص خلفای عباسی و روابط آنان باایران و سلاطین غیرعرب معاصر خودشان

فهرست مندرجات

عنوان	از صفحه	تا صفحه
مقدمه مؤلف	۱	۸
دورهٔ اول استیلای عرب	۸	۳۳
سیاست خلفای راشدین	۳۳	۵۹
سیاست امویان	۵۹	۱۲۸
نفوذ و استیلای ایرانیان	۱۲۸	۱۴۶
سیاست عباسیان	۱۴۶	۱۸۲
بدبختی وزیران ایرانی	۱۸۳	۲۱۰
دورهٔ اول حکومت ترکان	۲۱۰	۲۲۸
طریقه پول در آوردن	۲۲۸	۲۳۲
دولت‌های کوچک ایرانی	۲۳۲	۲۳۳
دولت‌های کوچک ترک	۲۳۳	۲۳۸
دولت‌های کوچک کرد	۲۳۸	۲۴۰
خلافت و سلطنت	۲۴۰	۲۴۴
خلفاء و فقها	۲۴۵	۲۵۱
دورهٔ دوم عربی	۲۵۲	۲۶۵
دولت فاطیمان	۲۶۶	۲۷۵
دوره مغول و تاتار	۲۷۶	۲۸۶
دورهٔ عثمانیان تا امروز	۲۸۷	

فهرست تصویرها

شماره ترتیب	شرح	صفحه
۱	ـ شب‌نشینی در کاخ خلیفه	۷
۲	ـ قونیه مدرسه سیرچالی	۱۶
۳	ـ مقبره‌مرادیه	۱۸
٤	ـ زن عرب مراکش با کودکش	۳۵
٥	ـ دمشق داخل مسجداموی	٤۰
٦	ـ قونیه مدرسه کاراتای	٥۸
۷	ـ آق سرای مدخل سرای خان	٦۹
۸	ـ ابن‌سینا درحضور فرمانداراصفهان	۷۷
۹	ـ محمدبن زکریای رازی	۸۲
۱۰	ـ ابن رشد فیلسوف	۸٦
۱۱	ـ دروازه‌وقلعه‌دهلی	۹۰
۱۲	ـ استامبول مسجد شاهزاده	۹۳
۱۳	ـ مسجدابوالذهب قاهره	۹۸
۱٤	ـ مسجد شاه‌لاهور	۱۱۱
۱٥	ـ دخترمسلمان قفقازی	۱۱۷
۱٦	ـ عرب شترسوار	۱۲۲
۱۷	ـ مرد عرب	۱۲۷
۱۸	ـ دو ظرف ساخت سوریه متعلق‌بقرن دوم	۱۳۳
۱۹	ـ کلاه خود و زرهی که نام شاه عباس بر آن نقش است	۱٥۲

فهرست تصویرها

شماره ترتیب	شرح	صفحه
۲۰	مسلمان بنگالی	۱۵۵
۲۱	پشت جلد کتاب ناصرالدین شاه	۱۶۰
۲۲	دروازه قلعه آگره	۱۶۲
۲۳	فقیر هندی	۱۶۴
۲۴	زن سلحشور عرب	۱۶۶
۲۵	نمونه خط اکبر شاه و جهانگیر وشاه جهان	۱۷۰
۲۶	دوظرف لعابی ساخت سلطان آباد اراك	۱۷۶
۲۷	مسجد سلطان حسن در قاهره	۱۷۹
۲۸	مسجدحضرت زینب درقاهره	۱۸۹
۲۹	مناره هرات	۱۹۹
۳۰	بلوچ مسلمان	۲۰۵
۳۱	پشت جلد قرآن	۲۳۱
۳۲	صحن دانشگاه الازهر	۲۳۵
۳۳	ابن سینا	۲۳۸
۳۴	استرلاب شاه سلطان‌حسین	۲۴۳
۳۵	مقبرهٔ خواجه‌پارسادر بلخ	۲۴۸
۳۶	مسجد جامع دهلی	۲۵۴
۳۷	مسجد مروارید دهلی	۲۶۲
۳۸	رواق مسجد مروارید	۲۶۸
۳۹	طلبه مسلمان چین	۲۸۱
۴۰	هولاکودراطراف‌بغداد	۲۸۵

غلطنامه

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۳	٦	ارمیا	ارنیا
۱۵	۱٦	سلمی	سلیمی
۲۱	۱۳	محرمانه	محرهانه
۲۳	۲۳	Libeztins	Libestines
۲٦	٦	قبطی	قطبی
٤۱	۳	قحطانی	قحطاتی
٤۱	٥	مباهات	مباحات
٤۲	٥	درهم	
٤۹	۱٥	چادر	دچار
٤۹	۱٥	منظور	منطور
٥۳	۳	(ویا	و(یا
٥٥	۱۷	دارد	وارد
٥۷	٥	سمره	ثمره
٥۷	٦	فارس	فارسی
٦۰	۲۲	بن	بنی
٦٦	۹	پادشاهان	پادشان
٦۷	۸	خالد	خاند
۷۰	۲	عرب‌را	عربها
۷۰	۸	—	گفتندهر گزهر گز
۷۲	۱٥	بنظرش‌رسید	بنظرش
۷۳	۱۳	نمیباشد	نباشد
۷۷	٥	مردم	ومردم
۷۸	٤	عین	این
۷۹	۱۷	امیه	میه
۸۱	٤	میبینم	که میبینم
۸٤	۱۸	عمرو	عمر
۸٤	۲٦	رو	در
۸۸	۸	بعبدالله بن‌جعفر	بجعفر
۸۹	۱۹	شهر	مدینه
۹۲	۹	—	(۱)
۱۰٤	۱۲	خلاف	خلافت
۱۰٦	آخر	بود	نبود
۱۰۷	۱۲	عمرو	عمر
۱۰۸	۱۲	مصعب	مصب
۱۰۹	۲	زخمها	زخمهای
۱۱۱	۲	گریز	گیریز
۱۱۱	۱۲	موالی	اموالی
۱۱٤	۱۲	حارثه	حادثه
۱۲۸	٤	دور	دوره
۱٦٥	۲۱	آب‌جورا	آب‌جووا
۱۹۳	۲۰	محمد	محد
۱۹٤	۲	فضل	فصل
۲۰۱	۱۸	قبلا با	قبلا
۲۱۷	۲۱	خواجگان	جواجگان
۲۲۲	۱۲	مهدی	هادی
۲۲۳	۲۰	خود	خور
۲٥۷	۱۸	سعود	مسعود
۲٥۸	۱۸	که	و
۲٥۹	۸	خلیفه	خیلفه
۲٥۹	۹	عبدالرحمن	عبدالمرحمن
۲٥۹	۱۸	رد	رده
۲۸۷	۱٥	مفول‌ها	مغلولها

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

موقعی که تألیف کتاب را شروع کردیم اهمیت آنرا از نظر موضوع درك میکردیم و احتیاج زبان عربی را بچنین تألیفی احساس مینمودیم ولی انتظار نداشتیم که ملتهای دیگر (غیرعرب) اسلامی آنقدر باین تألیف توجه کنند و همینقسم منتظر نبودیم که خاورشناسان نامی جهان تا این حد عمل ما را قدر بشناسند، از روزی که جلد سوم این تألیف منتشر شد تا کنون علاوه بر تقدیر نامه‌های کتبی و مراسلات تبریك، بسیاری از مجله‌های (غیرعرب) تقریظهای مفصلی به تألیفات ما (تاریخ تمدن اسلام) نگاشته‌اند و هنوز تألیف تمام مجلدات بپایان نرسیده که ترجمهٔ آن سه جلد شروع شده است وحتی پاره‌ای از ترجمه‌ها منتشر شده و پاره‌ای تحت طبع است و پارهٔ دیگر در دست ترجمه میباشد، از آن جمله شیخ محمد غلام مدیر روزنامه وکیل در امرتسار هند ترجمه جلد اول را (بزبان اردو) باچاپ سنگی منتشر کرده است و بزودی ترجمهٔ فارسی جلد اول بقلم میرزا ذکاءالملك (۱) مدیر روزنامه تربیت تهران منتشر میشود. پرفسور مارگلیوث استاد زبان عربی دانشگاه اکسفرد بما نوشته که ترجمهٔ انگلیسی جلد اول تا آخر تابستان انتشار می‌یابد. پرفسور دانیلوف استاد زبان روسی دانشگاه مسکو اطلاع میدهد که ترجمهٔ جلد اول تمام شده و مشغول ترجمهٔ جلد دوم است و عده‌ای از خاورشناسان فرانسوی برای ترجمهٔ این کتاب بامامکاتبه دارند.

---

۱ ــ مقصود از میرزا ذکاءالملك مرحوم میرزا محمدحسین خان فروغی متخلص بذکاءالملك است که ظاهراً قسمتی از جلد اول تاریخ تمدن اسلام را در مجلهٔ تربیت منتشر کرده بود ولی تا آنجاکه ما میدانیم فقط ترجمهٔ جلد اول تاریخ تمدن اسلام بنام مرحوم عبدالحسین میرزای قاجار و ترجمهٔ جلد دوم بنام مرحوم میرزا ابراهیم قمی در تهران طبع شده وجز ترجمهٔ این دو جلد ترجمهٔ فارسی پنج جلد کتاب تمدن اسلام بفارسی سابقه ندارد مترجم

این تقدیرها و تقریظها مارا برای کشف اسرار تمدن اسلامی و بررسی حقایق تادرجه‌ای امکان تشویق مینماید که هرچه بهتر موجبات حوادث مربوط بتاریخ تمدن اسلامی را شرح دهیم و ارتباط وقایع را با یکدیگر ذکر نمائیم و باقوانین و اصول منطق و فلسفه تاریخ تطبیق کنیم و بایدیادآور شویم که تاکنون تاریخ نویسان عرب باچنین اسلوبی کتاب ننوشته‌اند ودر تحقیق علل حوادث و موجبات آن و بررسی اسناد و مدارك برای کشف علل پیش آمدها خودداری داشته‌اند واز تعلیل وقایع بکلی چشم پوشیده‌اند، مطالب را بطور ساده نقل کرده‌اند و شرح و تفسیری بر آن نیفزوده‌اند، بخصوص در تواریخ مربوط به نقل و انتقال یك حکومت از طایفه‌ای بطایفه‌ای و ازملتی بملتی جنبهٔ داستان سرائی را پیش گرفته‌اند و شاید این برای آن بوده که ذکر و تعلیل حوادث طبعاً موجب اهانت بخلفاء یا پیشوایان مذهبی میشده و آنرا مخالف دین و احترام مذهب میدانستند . بهمین جهت مطالعهٔ تاریخ تمدن اسلام از آن نظری که ما تعقیب میکنیم بسیار دشوار است، ما باید کتابهای عادی تاریخ ادبیات اسلام را بدقت مطالعه کنیم ودر مطالب آن غور و بررسی نمائیم و بوسیلهٔ فکر و تعمق علل حوادث را استنباط نمائیم وازروی قیاسات عقلی نتیجه و مقدمه را تطبیق دهیم و فلسفه تاریخ تمدن اسلام را بخوانندگان یادآور شویم

موضوع این جلد در جلد اول از پیدایش دولت اسلام، وسعت ممالك اسلامی تاریخ اداری، سیاسی، مالی، آرتش و قضائی صحبت داشتیم ودرجلد دوم موضوع ثروت دولتهای اسلامی و ثروت رجال بزرگ اسلام و موجبات پیدایش آن ثروت وازدست رفتن آنرا شرح دادیم ودر جلد سوم از علم و ادب گفتگو نموده تذکر دادیم که اعراب درجاهلیت چه علم و ادبی داشتند واسلام چه علوم و ادبیاتی ابتکار ویا نقل کرده و تحویل مسلمانان داده‌است واین ابتکارات و نقل و ترجمه‌ها چه تأثیرات مهمی دربروز قریحه‌های فوق‌العاده ونبوغ رجال دانشمند اسلامی داشته‌است وچگونه بدان وسیله تمدن عظیم اسلام تشکیل یافته‌است.

واما جلد چهارم را بامور سیاسی دردورهٔ تمدن اسلامی اختصاص میدهیم وشاید اینقسمت از تمام قسمتهای دیگر دشوارتر باشد زیرا دراینقسمت باید علل پیدایش

دولتها وسقوط دولتها را شرح دهیم و چگونگی انتقال قدرت وتأثیراختلافات نژادی ومذهبی رادروقوع آن نقل وانتقالهابیان کنیم واین موجبات وعلل درکتابهای موجود مفقود است ، بقسمی که تاریخ نویسان اسلامی ازذکر آن علل کاملا تحاشی داشته اند. معذلك ما در نتیجهٔ مطالعات عمیق ازاین تاریکی بیرون آمدیم وراهی بروشنائی یافتیم وتوانستیم با ذکرعلل وموجبات نتایج فلسفی ومنطقی آنرا نشان بدهیم وحقایق راکشف کنیم وهمینکه درصدد طبقه بندی مطالب کتاب بر آمدیم بمشکل دیگری برخوردیم که دردشواری کمترازمطلب اولی نبوده چه علل و موجبات وقایع غالباً بهم تصادف میکنند ونتایج مشترك بارمیآورد وقضیه وجوه متعدد پیدا میکند وازنظردین ـ نژاد ـ مکان وزمان علل وموجبات اصطکاك مییابد ، لذا بعد ازمطالعه بسیارچنان مناسب دیدیم که موضوع سیاست اسلامی را ازنظراختلافات عناصر (ملیت) هیئت حاکمه و منازعات آنان برسر حکومت طبقه بندی کنیم و اختلاف تمدن اسلامی را بااختلاف آن عناصر در نظر بگیریم بدین جهت تاریخ تمدن اسلام رااز نظرجریان سیاسی بدودوره (بزرگ) تقسیم کردیم از اینقرار:

۱ ـ ازظهور اسلام تاسقوط عباسیان در بغدادواستیلای مغول برممالك اسلامی.

۲ ـ نهضت سیاسی اسلام، پس از آن سقوط و انحطاط که باجتماع مسلمانان سنی در تحت حکومت آل عثمان و احیای خلافت اسلامی واجتماع مسلمانان شیعه در تحت حکومت صفویان منجر شده است.

واما دورهٔ اول به پنج دوره تقسیم میشود و این طبقه بندی از نظر تفوق و غلبه یکی از ملل اسلامی بر دیگری میباشدواتفاقاً خط فاصل معینی میان این ادواریافت نمیشودوغالباً آخرهردوره بدورهٔ پیشین متصل میگرددوبا این همه درنتیجه مطالعات دقیق دوره های پنجگانهٔ فوق رااینطورطبقه بندی نمودیم:

۱ ـ دوره ای که سیادت منحصراً باعربها بودو آن ازظهور اسلام تاانقراض بنی امیه درسال ۱۳۲ هجری میباشد.

۲ ـ دوره ای که ایرانیان برممالك اسلامی استیلاء و نفوذ داشتندو آن ازانقراض امویان (۱۳۲) شروع میشود و بخلافت متوکل در ۲۳۳ پایان مییابد .

۳ ـ دوره‌ای که ترکها بر ممالك اسلامی نفوذ و استیلاء داشته‌اند و آن از خلافت متوکل ۲۳۳ شروع میشود و بحکومت آل بویه (دیلمی‌ها) ۳۳٤ پایان میپابد.

٤ ـ عصر عربی دوم که عربها مجدد برتری یافته‌اند و آن از تأسیس خلافت فاطمیان تاپایان حکومت آنها میباشد.

٥ ـ عصر مغول که‌از ظهورچنگیز تا مرگ تیمور است.

و اما نهضت اخیر اسلامی که‌راجع بظهور آل عثمان و خاندان صفوی است‌از موضوع بحث این کتاب خارج میباشد.

پنج دورهٔ کوچك فوق که‌مربوط بدورهٔ بزرگ اول میباشد و از نظر مطالب وموضوع بچند فصل و باب تقسیم شده‌است. ازاینقرار:

عرب پیش‌از اسلام از نظر اموراجتماعی ـ اعراب شهری‌و بیابانی‌ـ نسب عرب قبیله‌ها وطایفه‌ها ـ تعصب نسبی عربها ازطرف پدرومادر ـ نتایج آن تعصب‌در نسب‌ـ حلف ـ استلحاق ـ خلع ـ عبیدوموالی در جاهلیت ـ انواع آن‌و احکام آن‌ـ آمدن بیگانگان بعربستان پیش از اسلام ـ مهاجرت ایرانیان بعربستان‌ـ خاتمهٔ‌این‌مقدمه‌ـ سیاست‌دولت‌های‌عرب و صفات‌برجستهٔ عرب

پس از ذکر این مقدمه و خاتمه پنج دورهٔ فرعی راباین ترتیب‌شرح داده‌ایم :

۱ ـ دورهٔ عربی اول :

الف ـ خلفای راشدین ودر آن‌مورد چنین میگوئیم :

اسلام تمام قبایل مختلف عرب را زیر یك پرچم جمع کرده ، برتری نسبی را ملغی ساخت، دین‌و ایمان‌وجهادوسابقه اسلام فضیلت شد وطبقات مسلمانان ازروی سوابق دینداری(نه از حیث نسب) درجه‌بندی شدند ، باینقسم که طبقهٔ مهاجران ـ طبقهٔ انصار ـ اهل بدر ، اهل قادسیه پدیدآمدند . در تمام این‌مدت که پیغمبر اکرم و خلفای راشدین‌زمام‌امورسیاسی رادردست‌داشتندمبنای سیاستشان برعدالت‌وتقوی وحق وحقیقت بود وهریك از خلفای راشدین مزایای‌مخصوصی‌داشتندوسیاست‌عمر در ابتداء بر آن بود که اسلام‌منحصراً درعربستان و شام‌و عراق‌محدود گردد ولی بعداً بموجب قانون طبیعی ارتقاءوسیر تکامل خودعمر بفرماندهان اسلام‌اجازه‌دادقدم‌فراتر

بنهند و در نتیجه عربها بافتح ومهاجرت باطراف پراکنده شدندو تولیدو تناسل کردند و طبقهٔ تازه‌ای بنام عبید و موالی در اسلام پدید آمد که دارای احکام واوضاع واموال مخصوصی گشتند.

ب ـ عصر امویان و در آن خصوص صحبت‌ما بدینقرار است:

چه شدکه امویان بخلافت رسیدند؟ ـ اختلافات هاشمیان‌وامویان‌اززمان‌قبل از اسلام ـ کینه توزی امویان نسبت بهاشمیان‌وحسادت آنان که‌چرا‌ازمیان هاشمیان با وجودکمی عده‌ونیرو پیغمبر برخاست ـ جنگ‌هاشمیان واموبان (علی‌ومعاویه) غلبه معاویه بواسطهٔ هوش و کاردانی و تطمیع مردم ـ سیاست امویان در تأیید حکومت خودشان و اینکه هدف آنان‌استیلای کامل(بهر نحو) بوده است یقین‌داشتن‌امویان به اولویت‌هاشمیان‌برای‌خلافت ـ تعصب‌قومی‌اعراب‌درزمان‌بنی‌امیه ـ آزارو خوار شمردن مسلمانان غیر عرب ـ فراموش کردن‌احکام‌اسلام‌از نظر مساوات و غیره ـ بازگشت به تعصب قومی حتی میان خود عربها ـ کشمکش عربهای‌یمن‌ومضر از همان نظر ـ آزار و تحقیر ایرانیان در زمان بنی‌امیه ـ شهری شدن عربها ـ پیدایش تعصب وطنی میان عربها ـ چشم و هم چشمی عربهای مقیم بصره‌وکوفه و شام‌وغیره بایکدیگر ـ خریدن افکار و عقاید و شمشیر قبایل عرب باپول‌بتوسط امویان ـ شکنجه و آزار اهل‌ذمه‌در زمان امویان ـ درهم شکستن احکام اسلامی توسط خلفای بنی‌امیه ـ آزار موالی ـ احکام و اوضاع و اهل ذمه از زمان عمر تاآخر امویان.

۲ـ دورهٔ اول نفوذ و استیلای ایران و در آن مورد چنین گفتگو میشود:

انتقال‌خلافت باکمك‌ایرانیان(موالی) که‌دشمن‌بنی‌امیه‌بودند ـ چگونه ایرانیان که شیعهٔ‌علی و آل‌علی‌بودنددور عباسیان جمع‌شدند ـ فریب‌خوردن‌ایرانیان‌ازعباسیان وتصور اینکه عباسیان و علویان‌باهم‌هستند ـ شاهکار ابومسلم‌ازشیعیان آل‌علی‌در انتقال خلافت بعباسیان ـ متوجه شدن ابو مسلم بفریب کاری عباسیان در قسمت خیانت بآل علی ـ پیشدستی عباسیان در کشتن ابو مسلم و سر کوب شیعیان علی ـ سیاست عباسیان در تحکیم مبانی سلطنت خودشان و اعمال هر گونه حیله و مکر و نفاق ـ

سیاست عباسیان نسبت بمردم و اعمال‌همه‌نوع‌احسان و مدارا و عدالت و مساوات ـ کتمان نمودن ایرانیان‌کینه توزی خودرا نسبت بعباسیان‌پس از قتل‌ابومسلم‌ـ برتری و نفوذ ایرانیان در تمام امور ممالك اسلامی بواسطهٔ همان حسن‌تدبیرواظهاراطاعت کامل نسبت بعباسیان ـ پیدایش برمکیان در نتیجهٔ سیاست عاقلانه‌و توجه برمکیان بآل‌علی وهمراهی باآنان ـ احساس خطراز برمکیان توسط‌هرون‌ـ سقوط برمکیان بدست‌هرون‌بواسطهٔ همان‌خطر احتمالی ـمرگ‌هرون‌و نزاع مأمون‌وامین ـ همراهی ایرانیان‌بامأمون که‌مادرش‌ایرانی‌بود‌ـ کشته‌شدن امین‌وغلبهٔ مأمون‌بواسطهٔ‌ایرانیان ـ بیعت گرفتن برای امام رضا بعنوان‌ولایت عهد توسط‌مأمون دراثر اقدامات ایرانیان ـ حیله بازی مأمون و موافقت ظاهری‌با ایرانیان ـ باز گشت مأمون از مساعدت با ایرانیان پس از استحکام مبانی خلافت .

نیکوکاری و عدالتخواهی خلفای‌عباسی‌باتمام زیردستان (چه مسلمان‌وچه‌غیر مسلمان) ـ اوضاع‌واحوال اهل‌ذمه‌در آن‌دوره‌ـ تحقیر و آزاراهل‌ذمه‌بدست حکمرانان مسلمان تااین‌اواخر ـ آزادی عقیده دردورهٔ‌عباسیان‌ـ اختلافات مذهبی‌از نظر تعصبات ملی و نژادی ـ پایان استیلای عنصر عرب پس از کشته شدن امین ـ موجبات اختلاط و امتزاج عرب باسایر ملل ـ نابود شدن نژاد خالص عرب (مگر در صحرا)

۳ ـ دورهٔ نفوذ و استیلای ترکان در ممالك اسلامی و در آن مورد چنین میگوئیم :

موجبات مداخلهٔ ترکان در امور ممالك اسلامی ـ چه شدکه‌معتصم از ترکان سپاهی ترتیب دادوسامرا را برای آنهاساخت؟ـچگونه‌ترکان برهمه‌چیز دست یافتند و حتی خلفاء را ازکار برکنار کردند ؟ ـ چه‌شدکه‌خلفاءپرده‌نشین‌شده با خواجگان حرمسرا و زنها معاشر شدند ؟ـ چه شدکه خواجه‌ها و درباریان متملق امیرالامراء وسردار گشتند ؟ ـچه‌شدکه کارهای‌دولتی بدست زنهاافتاد؟ـ نتایج حاصله‌ازاین‌فساد وخرابکاری ـ تزلزل ارکان خلافت ـ استقلال امیران در سایر ممالك اسلامی‌وتقسیم و تجزیهٔ امپراتوری‌عباسی به حکومت‌های‌ایرانی ـ کردـعرب ـ تبعیت‌ظاهری حکام

مستقل از خلیفه ـ معنی خلافت‌ازصدر اسلام تاکنون.

٤ـدورهٔ دوم نفوذ و استیلای عرب ودرآ نمورد چنین بحث میشود :

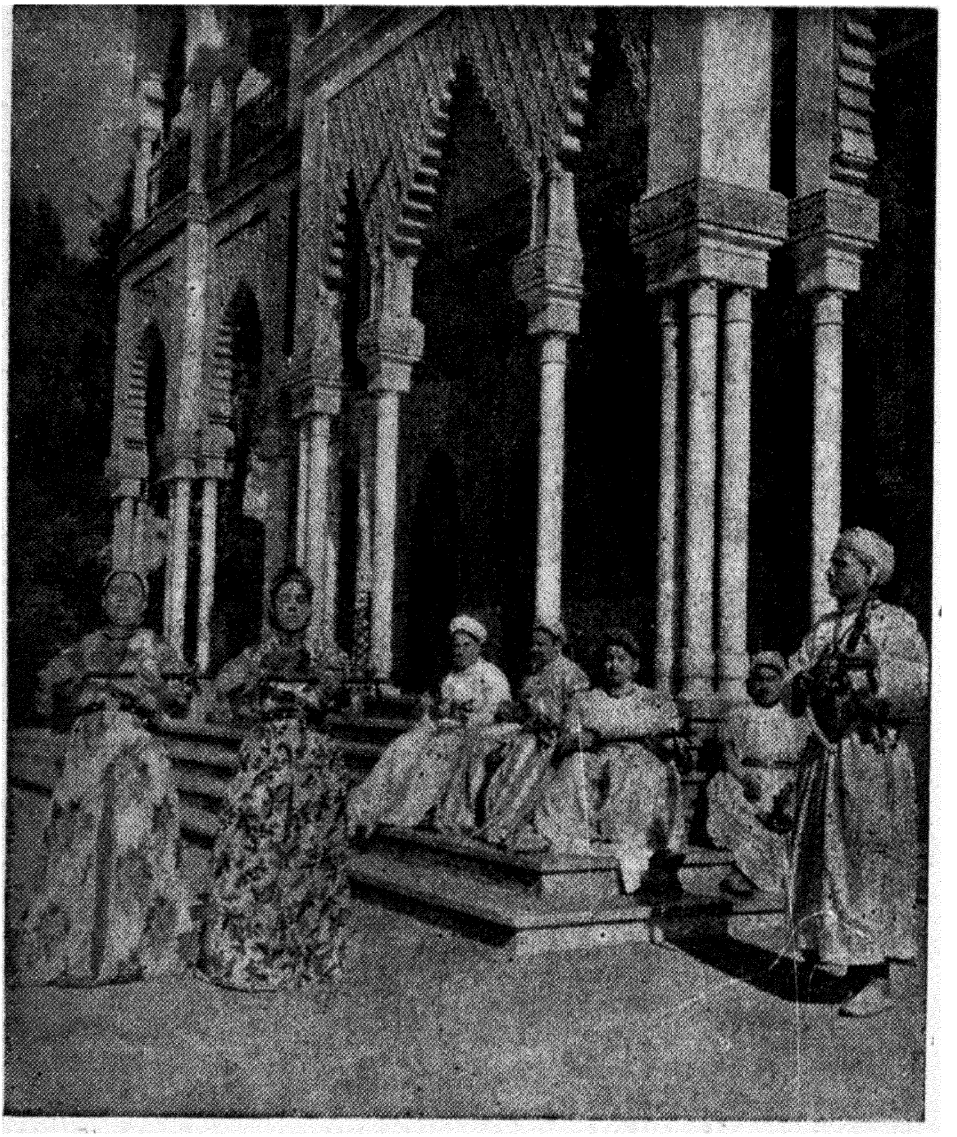

شب نشینی در کاخ خلیفه

کینهٔ اعراب‌نسبت بعباسیان چه که‌درزمان عباسیان اعراب برکنار شدندـقیام علویان و امویان برضد عباسیان ـ ظهور امویان در اندلس وعلویان‌فاطمی‌درمصرـ پیدایش‌سلجوقیان ترك ـ جلو گیری ازسقوط عباسیان بدست فاطمیان ـ غلبه کردها

برفاطمیان ـ استیلای صلاح‌الدین کرد سنی بر مصر و بیعت گرفتن برای عباسیان ـ تجزیه ممالك اسلامی واحاطهٔ مغول.

۵ ـ ظهور مغول و سقوط خلافت اسلامی و انقراض تمدن اسلام.

در تمام این موارد کوشش ما بر آن بوده که ازروی مدارك معتبر مطالب را نقل واستنباط کنیم وازروی درستی واخلاص وانصاف حقایق را شرح دهیم و خدای بزرگ را پشتیبان خود بدانیم.

موضوع جلد پنجم کتاب تمدن ممالك اسلامی، عظمت دولت‌های اسلامی وشرح آداب ورسوم اجتماعی مسلمانان در آن ادوار میباشدو بآنجا تألیف تاریخ تمدن اسلام پایان مییابد.

دورهٔ اول استیلای عرب

ازظهور اسلام تا ۱۳۲ هجری

درتمام این‌دوره امورممالك اسلامی بدست‌اعراب اداره میشد مردان سیاسی ، سرداران لشکری ، استانداران و کارمندان عمدهٔ دولت همه عرب بودند و عـرب بر تمـام ملل غیر عرب (درممالك اسلام) برتری داشت این دوره ازظهور اسلام تا آخرحکومت بنی‌امیه ادامه داشته است واین دورهٔ بدوقسمت خلفای راشدین وخلفای اموی تقسیم‌میگردد کـه هریك از این دو دسته درسیاست روش مخصوصی داشته اند وبـرای اطلاع بر جزئیات امورناچارمختصری از اوضاع اجتماعی‌عرب پیش‌از اسلام گفتگو میداریم.

عرب پیش‌از اسلام (از نظر امور اجتماعی)

بیابان‌گرد(بـدو) شهرنشین (حضر)

عربهای پیش‌ازاسلام بیشتر بیابان گرد بودند، چه‌که انسان در آغاز دارای جامعهٔ بدوی (بیابانی است) و برای ادارهٔ امور زندگی‌خود بزراعت، دام‌پروری، تربیت‌کرم ابریشم و زنبور عسل می‌پردازد وبرای انجام این‌کارها فضای زیاد لازم دارد لذا در بیابان می‌نشیند وباین‌کارهامشغول‌میشود. هدف چنین مردمی آنست‌که خوراك وپوشاك سادهٔ خود- را با زراعت ودام‌پروری آماده سازند همینکه تدریجاً دستگاه انسان بدوی توسعه می‌یابد کسانی را جای خود درصحرا میگذارد وخود شهرنشین میشود

صحرا نشینان دو دسته‌اند، یك دسته‌که باغدار وکشاورزند ودستهٔ دیگری‌که دام تربیت میکنند .

دستهٔ اول‌درباغها ومزرعه‌های‌خودمیمانند ومحصول خود را برداشت میکنند مانند بربرهای شمال‌افریقا وایالات مجاورشهرهای مصروایران وشام .

دستهٔ دوم که دام‌پرور هستند، برای یافتن چراگاه‌های مناسب اینطرف و آنطرف کوچ میکنند.

اینها هم دو دسته‌اند یکی آنانی که گاو و گوسفند دارند، اینها خیلی از آبادیها دور نیستند و چراگاه های مناسبی در نزدیکی ده ها و شهرها میابند مانند ایلات شمال افریقا، ترکها، ترکمنها، ایلات خراسان، ترکستان، بالکان (صقالبه) وغیره.

دسته دوم آنهائی هستند که فقط شتر میچرانند، اینها مجبورند بجاهای دور دستی بروند که خار و بوته و علف بیابانی زیاد باشد، بعلاوه شتر از سرما میگریزد، بخصوص هنگام زائیدن و بچه آوردن که باید جایش گرم باشد. اتفاقاً بیشتر بیابان گردهای عربستان شترچرانند، اینها بواسطهٔ شغلی که دارند (شترچرانی) همیشه از اجتماع و آبادی دورهستند و ناچار برای حفظ خود مسلح میشوند و چون دور از مردم هستند خوی حیوانی و درندگی پیدا میکنند و چون بزندگانی پرمشقت معتاد شده‌اند طبعاً بردبار و صبور میباشند، به بدبختی و سختی زندگانی خودخو گرفته‌اند و بوضع خویش کاملا آشنا شده‌اند، به تنهائی عادت دارند، پیوسته خطر را نزدیك میبینند و بحال خبردار میمانند.

در شبه جزیرهٔ عربستان شهر کم بود، فقط در وسط شبه جزیره شهرهای مکه و مدینه و طایف (در حجاز) و مارب و صنعاء (در یمن) دیده میشد و بیشتر مردم یمن یهودی و ایرانی بودند و با ایلات صحرا گرد عرب که اکثریت مردم شبه جزیرهٔ عربستان را تشکیل میداد، خرید و فروش میکردند.

تعصب عربها از نظر نسب پیش از اسلام

تعصب از نظر نسب یکی از نتایج زندگانی بدوی میباشد چه بشر طبعاً طمع کاراست و طمع ورزی کشمکش وزد وخورد به بار میآورد. میان مردم قوانین و مقرراتی هست که بوسیلهٔ حکام و فرمانروایان اجراء میشود و از کشمکشهای داخلی جلوگیری میکند و اگر دشمن خارجی بمردم شهری حمله کند آرتش منظم آمادهٔ دفاع است، اما در میان صحرا نشینان چنان نیست، زیرا قوانین و مقرراتی ندارند و سپاهیان منظمی نیاراسته‌اند اگر نزاعی میان خودشان در گیرد پیرمردان که مورد احترام هستند بطور کدخدا منشی

رفع اختلاف میکنند و اگر دشمن خارجی برآنان بتازد جوانان قبیله مأمور دفاع هستند. تا جوانان نسبت بایل وتبار خود متعصب نباشند برای فداکاری و جانبازی در راه قبیله آماده نمیشوند واز آنروست که ایلات وبخصوص ایلات عرب درتعصب قومی (نسب) افراط میکردند .

هرجامعه‌ای‌هدف ومصلحتی‌دارد که تمام افراد جامعه بآن‌هدف متوجه هستند وازآن دفاع میکنند .

این‌هدف‌واحددرمیان‌شهرنشین‌ها، گاه‌وطن، گاه‌زبان، گاه‌دین‌است.وچون‌عرب صحرانشین‌پیش‌ازاسلام هیچیك ازاین هدفها را نداشت‌ناچارهدف ومصلحت‌اجتماعی خودرا درتعصب قومی‌دید وروی غریزه دنبال‌آنرا گرفت، باینقسم که تعصب نسبی در میان‌آنان بقرار ذیل مجری شد :

خانواده (پدر،برادر، عمو) یا عائله واسره . سپس‌فصیله که ازاسره پدید آمد مثل آل‌ابی طالب و آل عباس که ازیك فصیله ولی ازچند اسره هستندوازفصیله‌تالاتر فخذ بود مثل‌بنی‌هاشم‌وبنی‌امیه که‌ازفخذ عبدمناف بودند، ازفخذ بالاتربطن‌بود مانند عبدمناف وبنی‌مخزون که هردوازبطن قریش میباشند، ازبطن عماره پیدا میشد مانند قریش وکنانه که هردو ازمضرهستند .

ازعماره قبیله پیدا میشود مانند ربیعه ومضر که هردوازعدنان هستند ازقبیلهٔ شعب (دورترین شاخه‌های نسب) تشکیل می‌یابد، مانند عدنان و قحطان که هردو ازشعب عرب هستند .

نسب عربها

علمای علم نسب میگویند : اهالی‌شبه جزیرهٔ عربستان(پیش‌از اسلام) بدو دسته تقسیم میشوند .

بایده - یعنی‌عربهائی که‌نامشان‌مانده‌وخودشان‌ازبین‌رفته‌اندمثل‌قوم‌عاد، ثمود، طسم ، جدیس، عملیق ، جرهم ، جاسم . ما در شمارهٔ بیستم سال پنجم الهلال راجع باینان مفصل گفتگو کردیم واکنون آنرا تکرارنمیکنیم .

باقیه - که اسلام از میان آنها پدید آمد ودولت اسلام بدست آنان تشکیل یافت، اینهاهم بدو دسته تقسیم میشوند وهردوازیك تیره‌اند:

۱ـ قحطانی یا یقطانی مقیم یمن که توراة نسب آنها را به ارفکشاد میرساند.

۲ـ عدنانی از اولاد اسماعیل بن ابراهیم هستند و بیشتر در حجاز و نجد سکونت دارند و هریک از این دو تیره بشاخه‌های متعدد تقسیم میشوند که شرح آن در اینجا مورد ندارد و در هر حال باید دانست که تاریخ قحطانی‌ها مقدم بر عدنانی هاست و یا لااقل قحطانی‌ها زودتر از عدنانی‌ها بشهر آمده‌اند. پادشاهان تبع یمن از قحطانی‌ها میباشند، آثار تمدن آنها زیر ریگ های نواحی یمن و حضرموت پنهان است و پاره‌ای از آن آثار که به خط مسند بوده اخیراً کشف شده‌است.

خاورشناسان برای کشف این آثار رنج بسیار کشیده‌اند ولی چون اقامت در آن صحراها دشوار است، نتیجهٔ تحقیقات آنان زیاد نشده است یکی از خاورشناسان کتابی دربارهٔ تمدن اعراب یمن نگاشته و بر آن عقیده است که مصری‌ها از آنان تمدن آموخته‌اند ملکهٔ سبا (بلقیس) از همان فرمانروایان یمن است که با سلیمان حکیم همسر شده‌است.

اعراب مقیم یمن تا موقعی که سد مارب باقی بود بآسودگی در سرزمین خویش زندگی میکردند، سد مارب دیوار محکمی بود که میان دو کوه ساخته بودند و بوسیلهٔ آن آب باران را در آن جمع کرده بمصرف زراعت و باغبانی میرساندند. تا مدت زمانی این سد محکم باقی ماند ولی در قرن دوم میلادی دولت یمن که روبانحطاط میرفت از تعمیر و ترمیم سد مارب عاجز ماند، عربهای یمن که خطر را احساس کردند متفرق شدند و هر قبیله‌ای بجائی پناه بردند، بنی غسان بشام، بنی لخم بعراق، اوس و خزرج بمدینه، ازد به‌منا، خزاعه باطراف مکه روآوردند. کمی بعد سد شکست و بقیهٔ عربها نیز از یمن کوچ کردند و عدهٔ کمی در آنجا ماندند، در قرن پنجم میلادی پادشاه حبشه یمن را گرفت و مردم یمن از تعدی آنان بایران پناهنده شدند. ایرانیان به یمن آمده حبشی‌ها را اخراج کردند و خودشان در آنجا ماندند و آنجارا مستعمره خود ساخته پس از ظهور اسلام یمن و ایران هردو مستعمرهٔ عربها شد.

هنگام ظهور اسلام عرب‌های قحطان هم شهرنشین و هم بیابان گرد بودند و از خود حکومت هـائی داشتند، مشهور ترین قبیله های عدنانی در آن موقع عبارت است از :

سبا - حمیر - کهلان - ازد - مازن . غسان - اوس - خزرج - خزاعه - بجیله خثعم- همدان - طی - نحم- کنده- قضاعه - کلب - تنوخ - مراد - اشعروغیره .

اماعرب‌های عدنان‌پیش‌از اسلام قدرت‌واهمیتی نداشتندو بیشترشان‌بیابان گرد بودند جز قریش که‌در شهرمکه وطایف میزیستند وبقیه درصحراهای حجاز- نجد- عراق - تمامه - چادرنشین‌بودند.مهمترین‌قبیله‌های‌عدنانی‌ازاینقرار است:

معدکه سر سلسلهٔ قبایل عدنان است و معاصر ارنیای نبی بوده است . ایادکه از معد درآمد و در عراق اقامت داشت - نزارکه قوی تراز معد بود وپیغمبر اسلام از نزاراست. نزار دو تیره داشت: ربیعه - مضر -ربیعه درعراق‌اقامت داشت و شعبه‌های آن‌عبارتست از:

ضبیعه - اسد - عنزه - جدیله - نمر - تغلب - بکربن وایل وغیره .

مضربن نزار ازسایرقبیله ها نیرومندتربود و درحجازمیزیست و ریاست کعبه و شهرمکه بااین‌قبیله بود. ازمضرچندین قبیله پدیدآمدکه یکی از آن‌تیره هاقریش است. قریش نیزچند شعبه داشت‌که از آنجمله تیره عبدمناف و بنی هاشم‌است.بطور کلی‌اعراب مضر بواسطهٔ پیدایش پیغمبراسلام ازمیان آنان برعربهای قحطان و سایر قبایل عدنان تفوق یافتند . مشهورترین قبیله‌های عدنانی علاوه برآنچه گفتیم عبارت است از :

خزیمه - کنانه - نضر - شیبان - قیس - هوازن - سلیم - غطفان - ذیب ثقیف - کلاب - عقیل - تمیم - هلال - باهله - مخزوم - امیه - عبدالقیس وغیره که بعضی از آنان شاخهٔ دیگری بودند .

هرقبیله عادات ورسوم و حکومت وپرچم و نشان مخصوصی داشت‌که با آن نشان شترهای خود را داغ میزدند و هرقبیله به یکی از صفات برجستهٔ خود افتخار داشته است . مثلامضربه فصاحت‌خود میبالید وربیعه بسواری ودلیری مینازیدوهدله بعزت‌نفس‌ومناعت- وچنانکه مشهوراست مناعت وقوت و قدرت از معدبه نزاروهضر وخندف وتمیم وکعب و عوف بهدله رسید.

تعصب در نسب تعصب در نسب میان عربها بحد افراط بود و نزدیک‌ترها بدور‌ترها میتاختند و از نزدیکان دفاع میکردند. مثلا دو برادر با پسرعمو می‌جنگیدند و دو پسرعمو برقوم وخویش دورتر حمله میآوردند و دورترین مناسبات نسبی میان قحطانی وعدنانی بود مثلا طالبیان وعلویان که هردو هاشمی بودند بریکدیگر میتاختند و هاشمیان با امویان جنگ داشتند در صورتی که هر دو از تیرهٔ عبدمناف بودند.

هردسته‌ای ازقوم خودخوبی وازقوم دیگر بدی میگفت و آنرا تفاخر میخواندند، این موضوع شرح وتفصیل بسیاردارد ومشهورترین آن تفاخر قحطان وعدنان میباشد. گاه درتاریخ عرب جنگ وزدوخوردباین دو تیره باسم قبیله های فرعی ذکرشده اما ریشه‌اش همان قحطان و عدنان است. مثلا میگویند: طایفهٔ قیس و کلب با هم جنگ داشتند ولی نگفته‌اند که قیس یعنی عدنان و کلب یعنی قحطان زیرا حدس میزند که خواننده از نسب آنان باخبر است. همینقسم موضوع مبارزه و مناظره قحطان، نزار معد - یمن - مضر - حمیر - هوازن - کهلان - قیس وغیره.

روابط عرب وعجم پیش از اسلام عرب (چه عدنان و چه قحطان) باغیر عرب (چه ترک وچه فارس) جنگ داشتند و آنهارا عجم یعنی بی‌نژادو بی زبان میخواندند. کلمهٔ عجم از اعجم میآید که بزبان عربی معنای گنگ‌را میدهد. عرب‌ها غیر عرب‌رااخزر (چشم تنگ) هم‌میگفتند واگر بعرب اخزر میگفتند بدش میآمد. چه تصور میکرد او را غیر عرب میدانند، عجم مطلق‌در نظر عرب‌ها ایرانیان بودند چون زودتر از هربیگانه‌ای باایرانی‌ها آشنا شدند، سپس که اقوام بیگانه دیگر را دیدند آنها را هم عجم گفتند.

از روزگارهای پیش از اسلام میان عرب و عجم جنگ وکشمکش بوده است. مخصوصا شاپور ساسانی بعربها (طایفه ایاد بخصوص) خیلی اذیت کرد ولی قوم ایاد در مقابل تعدیات شاپور مقاومت بخرج دادند چنانکه شاعر آنان میگوید:

ترجمهٔ شعر:

« علی رغم شاپور پسر شاپور، قوم ایاد بااغنام واحشام خویش باقی‌ماندند. »

شاپور مجدداً بطایفهٔ ایاد تاخت آورده بسیاری از آنان را کشت و بقیه بروم گریختند ، همینقسم شاپور بقبیلهٔ بنی‌تمیم‌مقیم بحرین صدمهٔزیاد وارد آوردسرانجام عربهای یمن از ناچاری بایران پناه آوردند و برای بیرون کردن‌حبشیها از ایرانیان کمك خواستند ،کسری‌حبشیهارا از یمن اخراج کرد ، اماخودش یمن را تصرف نمود تا آنکه دولت اسلام یمن و ایران تسخیر نمود . ایرانیان از استیلای اعراب خشمگین بودند بخصوص که بنی‌امیه آنها را پست میشمردنداز آنرو تیرهٔ شعوبی (دشمن‌عرب) پیش آمد و تفصیل آن بزودی بیاید .

مادر ودائی

تعصب نژادی اعراب بیشتراز طرف پدربوده است‌وهمهٔ مردم متمـدن دنیا نیز نژاد پدری‌رابرمادر مقدم میدارند در عین حال عربها به‌نژاد مادری هم تعصب داشتند عربها زن‌راتامادرنشده‌بودخوار میداشتند ولی همینکه زن مادر میشد احترام زیادی پیدا میکرد و از آنجهت مادران خویش را بیش از زنان (همسران) خود احترام میگذاردندو میگفتندزن قابل‌تعویض است ولی مادر عوض شدنی نیست . مثلا صخربن عمر وبن شرید برادر خنساء شاعره نامی عرب موقعی که بجنگ بنی‌اسدرفت از ربیعةبن‌ثور ضربت سختی خورد ،ربیعه طوری به‌صخر نیزه زدکه حلقه های زره به پهلویش فرو رفت و بحال بدی در بستر بیماری افتاد. مادرش وزنش‌سلیمی مدتی‌بپرستاری او مشغول بودند، روزی‌زنی بدیدن آنها آمده از سلیمی (زن صخر) حال بیمار را پرسید سلیمی گفت :

نه میمیرد نه خوب میشود ـ صخر این را شنید و قصیده ای در شکایت از زن خود گفت که ترجمهٔپاره‌ای‌ازاشعار اوچنین‌است :

« زنم از دست من به تنگ آمده! اما مادرم هم چنان مرا پرستاری میکند و ای وای بحال مردی‌که زن و مادر را برابر بداند . »

عربها مثل یونانیها بزن بی فرزند اعتناء نداشتند . در یونان هم رسم بود که دختران و زنان بی فرزند خدمتکار خانه بودند وجز پرستاری و بافندگی و پخت وپز کاری‌نداشتنداما همینکه زن مادرمیشدحکمران خانه بود و ایلات عرب‌تاکنون همین رویه را دارند . باری از این احترام و توجه بمادرموضوع خویشاوندی مادری

وتعصب دائی وخواهر زاده پیدا شد بقسمی که پسر برای خویشان مادری تعصب زیاد

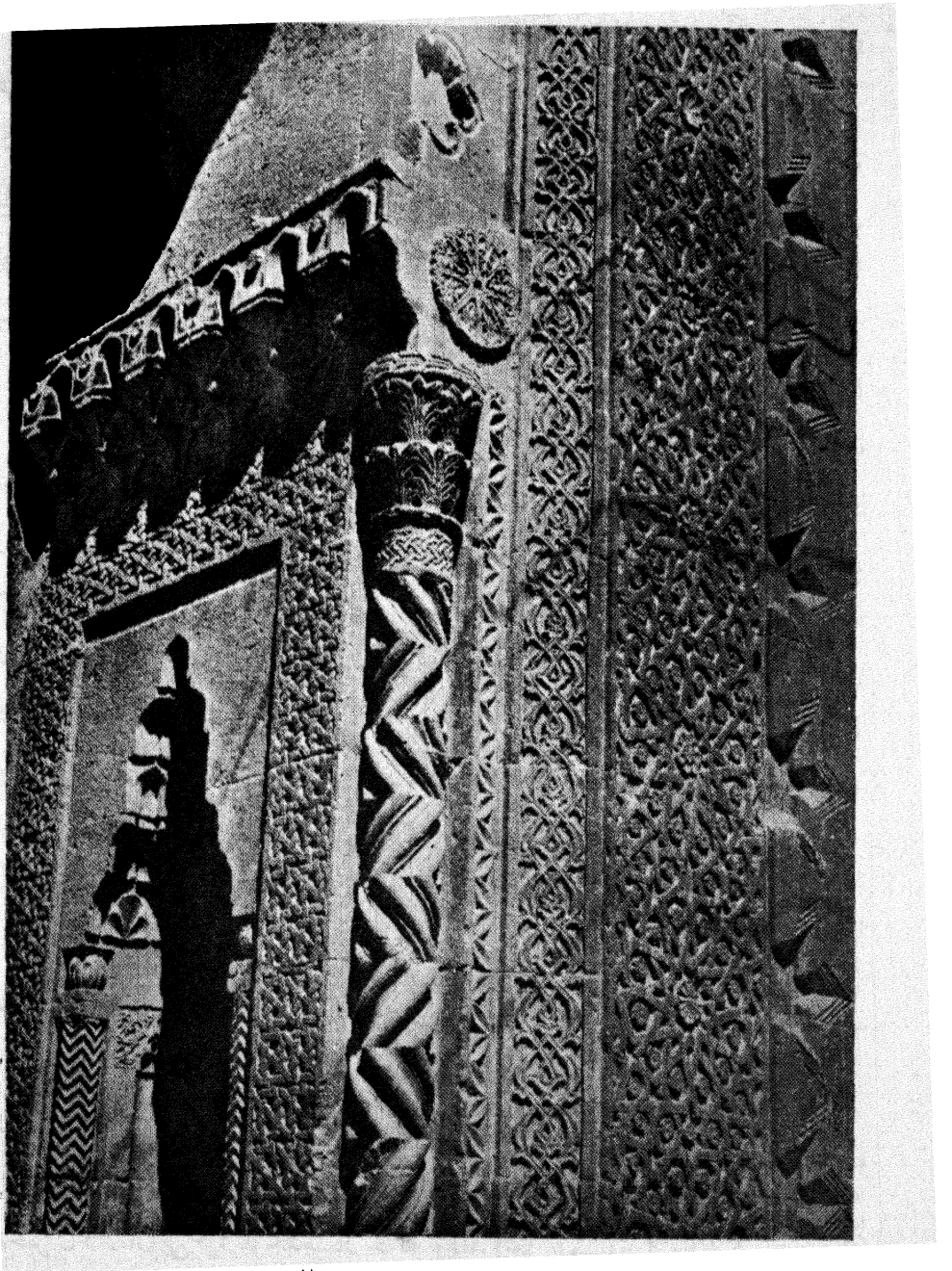

ت ـ قونیه : مدرسه سیرچالی

. بخرج میداد اگر چه خویشان مادری از قبیلهٔ پدری او نبودند .

کمکهای فوق‌العادهٔ مردم‌مدینه بحضرت رسول(ص)بیشتر برای آن‌بود که آمنه والدهٔ پیغمبر از طایفهٔ بنی نجار از قبیله خزرج و از اعراب قحطانی (مدینه) بودند و والد آن بزرگوار از قریش بود که از اعراب مضری عدنانی (اهل مکه)میباشند. همینکه والد حضرت رسول وفات کرد والده‌اش آنحضرت راکه خردسال بود بمدینه برد تا پیش خانواده مادری(بنی نجار) زندگی کند . دائیهای حضرت رسول‌همه‌مردم خداشناس بودند ویکی از آنان متمایل بمسیحیت شده بلاس راهبان میپوشیدوغسل جنابت میکرد وازبت پرستی احتراز داشت ، سرانجام از مسیحیت دست کشیده‌خانه خودرامسجد ساخت . آمنه چندی میان اقوام‌خودبآسودگی ماند ، سپس برای‌دیدار اقوام شوهر خود با فرزند عازم‌مکه شد ولی درمیان راه درگذشت . حضرت رسول چون ازعموها و اقوام پدری زجر بسیاردید ازمکه بمدینه‌آمد و اقوام مادری مقدم اورا گرامی داشتند .

مردم مدینه بخصوص بنی نجار(دائیان حضرت رسول) همه نوع برای پیشرفت اسلام‌مساعدت کردند وشاعران قریش در هجواهل مدینه بخصوص بنی نجار شعر ها سروده‌اند از آن جمله عمروعاص پیش ازمسلمان‌شدن درروزاحد چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر :

«ماسحرگاهان برآنان هجوم‌آوردیم ، بنی نجار نادان را غافل گیرساخته،بر آنان تاختیم.»...

این‌تعصب‌مادری وحمایت ازخواهر زاده در اسلام هم باقی‌ماند ودرسیاست دولتهای اسلام تأثیرات مهمی داشت . از آنجمله موقعی که معاویه بخونخواهی‌عثمان برخاست‌طایفه بنی‌کلب ازاعراب یمن با او کمك کردند ، زیرا نایله‌زن عثمان‌ازطایفهٔ بنی‌کلب بودوانگشتانش هنگام قتل عثمان قطع‌شده بود همین طایفه بنی کلب بایزید هم کمك کردندزیرامادریزیدازطایفهٔبنی‌کلب‌بود . ایرانیان‌درکشمکش امین ومأمون با مأمون همراه شدند چون مادرمأمون ایرانی بود .

ترکها برضد ایرانیان با معتصم همراه شدند زیرا مادرمعتصم‌ترك‌بودوخلاصه اینکه ازدواج با ملتها وقبیله های دیگرسبب میشدکه ازمساعدت آن ملت ویا آن

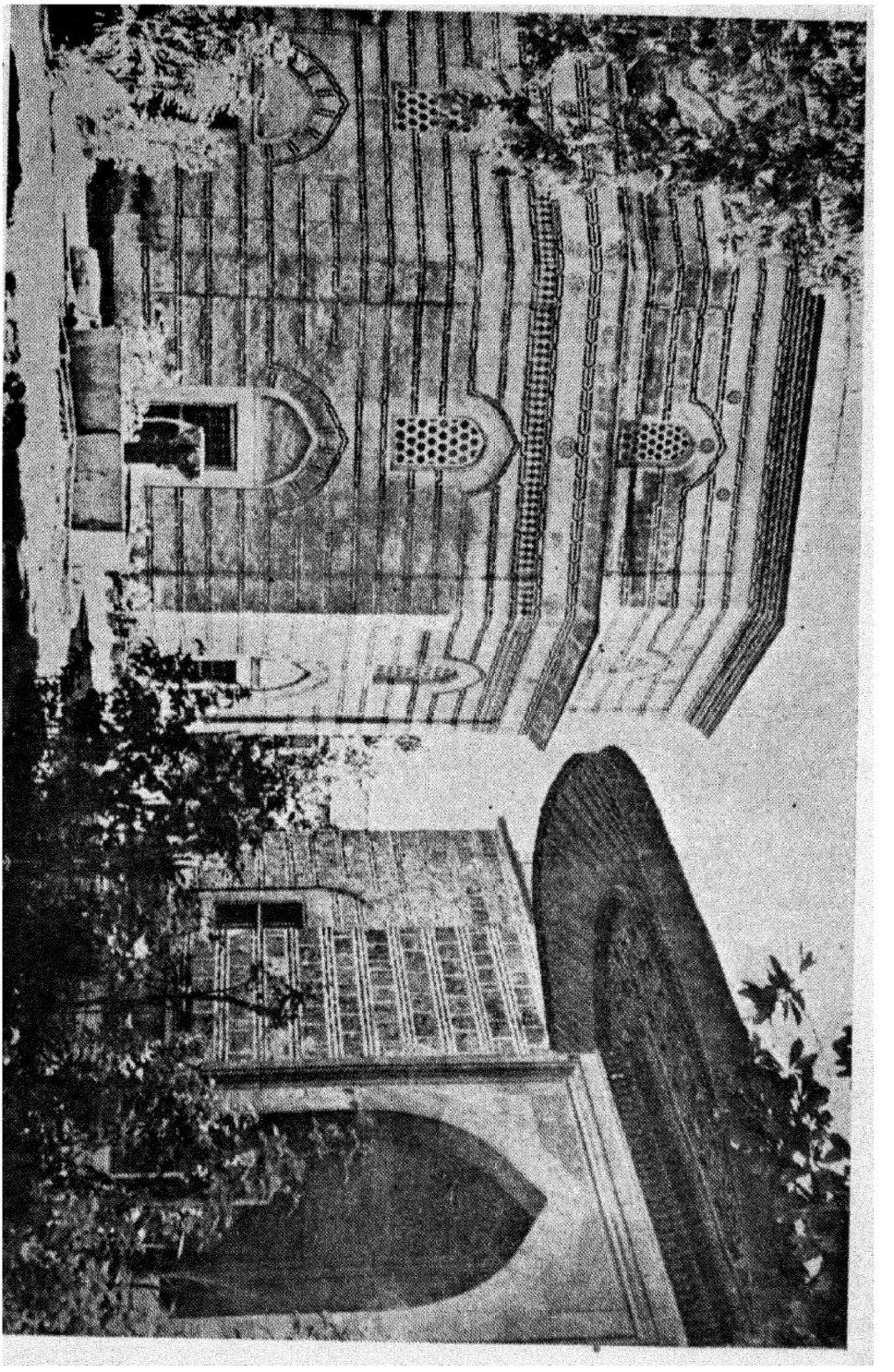

ت ـ مقبرهٔ مرادیه

قبیله بهره مند شوند .

توابع عصبیت خویشاوندی حلف

عربها علاوه برتعصب خویشاوندی (پدری ومادری) بوسیلهٔ قسم نیزهوا خواه یکدیگرمیشدند وتعصب بهم‌میزدند.همین‌طور که فعلا ملتی ودولتی باملت‌ودولت دیگرهم پیمان میشوند وازیکدیگردفاع‌میکنند عربها این‌نوع‌پیمان‌راحلف(سوگند) میگفتند و مشهورترین آن حلف مطیبین وحلف فضول است که درجاهلیت واقعشد .

حلف قبیله های دوررا بهم نزدیك میساخت ، عدنانی وقحطانی را دوست‌وهم پیمان میکرد . گاه هم عربهابا مردم غیرعرب که بعربستان میآمدند هم‌پیمان‌میشدند. چنانکه با یهودیان مقیم اطراف مدینه (یهود بنی نضیرویهود بنی قینقاع) حلف اتحاد داشتند.اوس وخزرج وبنی هاشم واهالی وادی‌القری وغیره نیزبا هم پیمان (حلف) بسته بودند .

حلف شرایط وموارد مخصوص ومقررات معینی داشت ، مثلا اگرکسی را اسیر میگرفتند واقوام اوبرای آزادی اسیرجزیه (پول) نمیدادند . اسیربااربابان خود هم‌پیمان میشد وجزء قبیله آن بحساب میآمد . با اینوصف اگرچنان کسی (حلیف) در جنگ کشته میشد دیه‌اش نصف دیه سایرافراد قبیله بود .

استلحاق

دیگرازفروع وتوابع عصبیت خویشاوندی موضوع استلحاق است باینقسم که طایفه‌ای اجازه میدادند شخصی بنام آنان خوانده شود واین عمل را استلحاق میگفتند وآنشخص را مولی میخواندند .

مثلا شخصی بنام اباعمروازغلامان‌خاندان اموی بود وامویان اجازه دادندکه آن غلام را اموی بخوانند وبعداً خاندان این غلام اموی خوانده میشدند . ولیدبن عقبه اموی برادرمادری عثمان‌بن‌عفان ازبزرگان صحابه ازفرزندان همان غلام اموی بوده است .

استلحاق دراسلام هم باقی ماند ومشهورترین آن داستان زیادبن ابیه میباشد. مادرزیادکنیزك بدکاری بودکه اورا سمیه میگفتند ، سمیه ازغلامی رومی بنام عبید

باربرداشت وچون آن غلام گمنام بود لذا فرزند سمیه زیاد را زیادبن ابیه (پسرپدرش میگفتند) زیاد مرد بسیارزیرك با تدبیری بود . معاویه هنگام کشمکش با علی بفکر آن افتاد که ازتدبیروهوش زیاد استفاده کند ولذا اورا بپدرخود بسته بزیادبن ابی ـ سفیان مشهورساخت ومردی ازاهل طایف بنام ابومریم سلولی باشارهٔ معاویه گواهی داد که موقعی ابوسفیان ازمن زن خواست ومن سمیه را برای او آوردم وسمیه از ابوسفیان باربرداشته همین زیاد رازائید .

مورخین معتبرطبعاً این گواهی ابومریم را ردکرده آنرا مجهول میدانند بااین حال تا زمان مهدی خلیفهٔ عباسی (۱۶۰هجری) خاندان زیاد خود را ازقریش(بنی‌ـ امیه) میخواندند . مهدی نسب آنانرا ردکرد وبجد حقیقی آنان عبید غلام بنی ثقیف برگردانید . همینقسم مهدی نسب آل ابوبکره را که از موالی حضرت پیغمبر بودند برگردانیدو باصلشان یعنی طایفهٔ ثقیف ملحق ساخت. کسی که بخاندانی ملحق میشد اورا دعی میگفتند وگاه هم دعی بطایفه‌ای ازدعی‌ها (ادعیا) میپیوست . مثلا ابن‌هرمه درطایفهٔ خلج دعی بود وخود خلج ها هم دعی قریش بودند، درپاره‌ای‌موارد یك‌قبیله وقومی بقوم دیگرپیوسته همهٔ آنان دعی میشدند .

مثلا درزمان عمر اهل بصره بکمك بنی تمیم آمده با آنان بجنگ رفتندبنی تمیم آنها را بخود بسته گفتند شما پسرعموهای ما شدید . دعی مثل صریح (غیردعی) از کسان خویش ارث میبرد گاه میشدکه قبیله وطایفه‌ای اشخاص پول داررا برای‌جلب ثروت بخود می پیوستند ، مثلامردی بنام نصیب که آوازه خوان متمولی بود ازشرافت خانوادگی بهره‌ای نداشت عده‌ای ازمحترمین بوی پیشنهاد کردندکه از خاندان آنان باشد ولی نصیب پیشنهاد آنهارا ردکرده گفت پولدار بی‌نام‌ونشان‌راحت‌تر ازبی پول نامـدار است ، من میدانم این پیشنهاد برای ربودن ثروت من است و لـذا با آن موافقت ندارم .

دیگر ازتوابع عصبیت‌خویشاوندی برادرخواندگی‌مواخاة است که‌دو نفر باهم برادر ویارویاور میشدند .

خلع

خلع ضد استلحاق است، یعنی همانطورکه بیگانه را بخویشاوندی می‌پذیرفتند گـاه هم فردی را ازقبیلـه رانده شرافت نسبی او را خـلع میکردند و این در موقعی بود که ازشخصی کار بـدی سر میزد و کسان او برای تبرئه خود ویرا می راندند، گاه‌گـاه خلع با مـراسم و تشریفات زیاد انجام میگرفت باین شرح که در سوق عکاظ جارچی مـیان قبایل فریاد میزدکه فلان پسر فلان از انتساب بفلان قبیله خلع شده‌است و دیگرقبیله از اوحمایت ندارد وعده‌ای رابرای این کار گواه‌میگرفتند وقبیله‌خزاعه با همین‌ترتیبات قیس‌بن حدادیه شاعر جاهلیت راازانتساب بخود راندند ودرپاره‌ای‌مواردمراسم‌خلع کتبی‌بود.

دیگراز حوادث مشهورخلع‌داستان‌عمروعاص است. باین تفصیل که‌عمروعاص باعمارةبن ولید مخزومی درزمان جاهلیت برای تجارت بسفررفتند ودربین راه‌با هم زدوخوردکردند، عمرو بفکر آن افتادکه عماره را بکشد و برای اینکه پدرخودرا از آن گرفتاری نجات دهد محرهانه باو نوشت‌که‌هر چه زودتراو را(عمروعاص را) خلع کند ودچار مسئولیت نشود، پدرعمروهم با تشریفات معموله عمرو راازانتساب به قبیلهٔ خودخلع نمود.

درزمان جاهلیت معمول بودکه‌خلیع‌ها (کسانی‌که ازقبیله رانده شده‌بودند) دورهم جمع میشدند و براهزنی میپرداختند. خلع دراسلام هم معمول بود وخلیع‌های اسلام غالباً متحد شده برضد حکومت های وقت شورش میکردند، از آنجمله یحیی‌بن احول شاعر بنی‌امیه‌که جزء خلع شدگان بود،عده‌ای‌ازخلع‌شدگان‌را دور خودجمع‌کرد وبردولت شورید وبراهزنی پرداخت. معمولا برده فروشان اشخاص رانده شده رامیربودند ومانندغلام برومیان میفروختند.

استرقاق(بردگی) در جاهلیت

بردگی تاریخ مفصل بسیار قدیمی‌دارد. تابشر بوده بردگی هم بوده است. بشر طبعاً مستبد ودیکتاتور است،هربشر زورمندی به هم نوع ناتوان خود زورگوئی‌کرده ومیکند ابتداء مردم زورمندکه بردشمنان خود چیره میشدند مردان آنهارا میکشتندوزنان

را برای بهره‌مندی از آنان نگاه میداشتند، بعدامردان مغلوب را برای خدمتگزاری بعنوان برده بکار میگماشتند ، بردگان زمین شخم میزدند ، گله میچراندند و مثل کالا خرید و فروش میشدند . مصریان ، آشوریان ، بابلیان قدیم همه برده‌داشتند. در کشور روم بازار برده فروشی زیاد بود ، اسیران راهزار هزار و صد صدمانند گوسفند ببازار می‌بردند و میفروختند . پس ازچندی رومیان زنان‌ومردان اسیر را درخانه‌هابکارمیگماشتند. آقایاخانم‌میتوانست کنیزوغلام‌خودرابکشد،تازیانه‌بزند وهر چه بخواهد بااو بکند، فقط درپاره‌ای‌مواردقاضیان‌دخالت کرده از بردگان‌دفاع می‌کردند.امارومیان‌به‌بردگان کاروصنعت می آموختند وسپس آنان‌رابه‌بهای‌بیشتری میفروختند . بهای برده از ۲۰ تا ٤۰۰۰ ریال رومی میشد . ایرانیان ترکها را اسیر میگرفتندوشاهزادگان‌ترك‌را هدیه‌میفرستادند. خسرو پرویزصداسیرازشاهزاده‌های ترك وبیست‌کنیز از شاهزاده خانم‌های ممالك مجاور ایران‌اسیر گرفته بموریکوس پادشاه روم هدیه داد وتمام آن شاهزاده خانم ها تاجهای مرصع بسرداشتند .

بردگی در میان عرب

عربها اسیران جنگی رابرده میساختند ویااز حبشه و اطراف عربستان برده‌میخریدند. تجاربرده‌بردگان‌را ببازارهای‌مکاره (عرب) آورده آنانرامیفروختندوقریش نیز به‌تجارت‌برده‌اشتغال داشتند.عبدالله‌جدعان‌تمیمی‌ازبرده فروشان‌نامی قریش در جنگ فجار رئیس جنگ بود ، کسی که برده را میخرید ریسمانی بگردنش میانداخت و مانند چارپا او را به منزل میبرد . اسیران جنگی را معمولا پیش خود نگاه میداشتند تا پول بیاورند و او را آزاد سازند و اگر پول نمیدادند موی جلوی پیشانی اسیر را میبریدند و آنرا در جعبه تیر گزارده اسیر را در میان خودرها میکردند و اسیر مزبور نمیتوانست از میان آنان برود . برده مثل کالا ها جزء ارثیه محسوب میشد ولی‌اگرصاحب برده باو میگفت پس ازمرگ‌من آزادهستی‌برده‌جزءارث‌درنمیآمد برده مهر و شیربهای عروس هم میشد .بشاربن برد شاعر نامی اسلامی‌خود و مادرش برده یك مرد ازدی بودند ، ازدی‌که بابنی عقیل وصلت‌کرد آن مادر و پسررابعنوان مهر بآنان داد و هردو بردهٔ بنی‌عقیل شدند .

شاهان و شاهزادگان برده‌های بسیار داشتند. همینکه ذوالکلاع پادشاه حمیر بدیدن ابوبکر آمد هزار برده همراه داشت و همراهانش نیز بردگانی باخود داشتند هیچیك از بزرگان عرب بی‌برده نبودند و تمام کارهای مردمان بزرگ بدست برده‌ها انجام میگرفت.

عبدالله بن ابی‌ربیعه از بزرگان عرب ده‌ها بنده حبشی داشت و تمام کارهای اورا بنده‌ها انجام میدادند. برده‌ها را کمتر بجنگ میفرستادند، چون بآنان اعتماد نداشتند ولی در جنگها از آنان کمك میگرفتند حتی در اسلام نیز این جریان ادامه یافت. دیه برده نصف دیه آزاد بود، در جنگها ببرده از غنایم سهم نمیدادند و سهم برده از آن صاحبش بود یك نوع از برده‌درمیان عربها بنام (قن) مشهور بود، قن یعنی برده‌ای که بازمین و ملك خریدوفروش میشود. درروم این نوع برده‌هارا سرف Serf میگفتند.

بعضی اوقات در برد و باخت قمار شخص آزاد بنده میشد، مثلاموقعی ابولهب عموی پیغمبر باعاصی‌بن‌هشام بهمین شرط قمار کرد، عاص قمار را باخت و بنده و شتر چران ابولهب شد. بدهکاری که از پرداخت وام در میماند بنده بستانکار میگشت. عربها با کنیزان خود هم بستر میشدند و بچه های خود را نیز برده میگرفتند مگر اینکه آنفرزند خوب از آب در آید، آنوقت اورا فرزند خودمیخواندند. مثلا مادر عنترة‌بن شداد عبسی کنیز بودو همینکه از مادر زائیده شد پدرش شداد او را بنده خواند و بعدها که عنتر رشادت و پهلوانی بخرج دادفرزندشداد گشت. عربهازود زود بنده را آزاد نمیکردند، برده میتوانست بموجب قرار داد با صاحبش خود را بخرد و آزادکند اسلام نظر بپارهٔ جهات سیاسی و اجتماعی که تفصیل آن خواهد آمد آزادی بندگان را آسان ساخت.

موالی درجاهلیت

موالی یعنی چه؟ ـ مولی دارای وضعی بوده که از برده بالاتر و از آزاد پائین‌تر بوده است.

در روم این نوع بنده ها را آزاد شده Libestines مینامیدند، اسیر یا بندهٔ آزاد شده منتسب بقبیله و طایفه صاحبان خود میشد. مثلا اگر کسی مولای عباسیان بود در عین حال مولای بنی‌هاشم و قریش و مضر هم میشد، گاه‌هم مولی بشهری انتساب

میبافت ، مثل مولای مکه یامولای مدینه و مانند آن ـ مولی با اربابان خویش یك نوع قرابت پیدا میکرد و این نوع قرابت را غیر صریح میگفتند ، مولی معنای بسیار داردکه از آنجمله بنده ، آقا ، خویش و قوم ، پسر عمو ، همسایه، هم‌پیمان، میهمان، دوست ، پسر ، داماد و غیره است .البته اینها بطورمجاز گفته میشد ولی معنای‌حقیقی مولی‌که میان عربها معمول بود از سه‌نوع بنده تشکیل میبافت .

مولی عتاقه ، مولی عقد ، مولی رحم .

مولی عتاقه اگر اسیری با ارباب خود قراری میگذارد و بموجب آن عمل میکرد ازاسیری آزاد میشد . چنین‌کسی‌را مولی عتاقه میگفتند و در اسلام نیز این وضع بوده است .

مثلا در سال هشتم هجری مسلمانان شهر طایف را محاصره‌کردند ودر موقع محاصره جارچی بامر حضرت رسول فریاد بر آوردکه هر بنده‌ای خود را تسلیم‌کند آزاد است . عـدهٔ زیادی از بردگان طایف آمدند و تسلیم شدندو آنـان را مولی عتاقه نامیدند .

اسیری‌که موی جلوی سراورا میبریدند و رهایش میکردند مولی‌عتاقه‌میشد . حسان بن ثابت پس ازجنگ‌احد درجواب هبیرةبن‌ابی وهب اشعاری گفته وبموضوع فوق اشاره‌کرده است :

«یادتان‌بیایدکه مابرشما پیروز شدیم وموهای جلوی سراسیران شما رابریده بدون دریافت پول آنها را آزاد ساختیم .»

مکاتبه ـ ارباب و برده‌گاه با هم قرار میگذاشتند که برده پولی فراهم سازد وباقساطیا یکدفعه‌بپردازد وخود را آزادکند ، این نوع عمل را مکاتبه(۱)میگفتند . ابوسعید مقری ازبزرگان تابعان بنده‌بود وبا پرداخت چهل‌هزار(درهم)بطوراقساط خود راآزاد ساخت .

مولی‌که‌آزاد میشدجزء اهل خانه درمیآمد واگرمیمرد ارباب ازاوارث‌میبرد مگرکه غیرازآن باازشرط شده بود ، باینقسم‌که باومیگفتند پس از مرگ‌ارثش از

۱ـ مکاتبه و تدبیر در اسلام هم معمول شد. مترجم

آن کسانش باشد . این نوع عتق را سائبه میگفتند . سالم از اهالی استخر برده بثینه زن ابوحذیفة بن عتبه بود و آنزن ویرا بطور سائبه آزاد ساخت ولی اسلام آنرا نهی کرد چنانکه عایشه میگوید روزی بریره دختر مسعود ثقفی نزد من آمده گفت : کـه با اربابانم قسط بندی کرده‌ام که مرا آزاد سازند تو با من کمك کن که این قسطها زودتر پرداخت شود ، عایشه گفت : برو از اربابانت بپرس اگر من یکجا آن پول را بدهم و تورا آزاد سازم آیا آنان موافقت دارند که ارث تو از آن من باشد ؟ بریره از اربابانش تحقیق کرد و آنان با این شرط موافق نشدند ولی همینکه حضرت رسول آنرا دانست بعایشه فرمود : چنان نیست ، هر کس بنده‌ای را بخرد و بشرط آزاد سازد ارث او از آن کسی است که اورا آزاد ساخته است . اما گاه میشد که برده را یکی دیگر آزاد میساخت و حق ارث اورا دیگری میخرید . ابومعشر از راویان حدیث مولای زنی از بنی مخزوم بود و برای آزادی خود با آنزن مکاتبه کرد اما زن دیگری بنام ام موسی دختر منصور حمیری حق ارث اورا از صاحبش خرید .

دیگر از موجبات عتاقه تدبیر بود یعنی ارباب وصیت میکرد که برده پس از مرگش آزاد باشد .

مولی عقد

مولی عقد یا مولی حلف یا مولی اصطناع چنان بود که فردی یا قومی با افراد واقوام دیگری هم پیمان و هم قسم میشدند که مولای آنان یعنی تحت الحمایه آنها باشند مثلا موقعی که اسلام پدید آمد یهودیان مدینه هم پیمان و تحت الحمایه اوس و خزرج بوده‌اند . این داستان طولانی است وخلاصه‌اش اینکه چند قرن پیش از میلاد یهودیان بمدینه و اطراف مدینه کوچ کرده در آن نواحی اقامت کردند و همینکه قبیله اوس و خزرج بآنجا (بمدینه) آمدند زمین و چراگاه و همه چیز را بدست یهودیان دیدند ، لذا با مالك بن عجلان پادشاه غسان (شام) همدست شده بآزار یهود پرداختند ، یهودیان بجای اینکه دسته جمعی در پناه اوس وخزرج بروند هر فردی از آنان به همسایه خود (ازاوس وخزرج) پناه برده ومولای آنان شد ، بنی نجار دائیهای حضرت رسول و سایر قبایل عرب نیز موالیانـی داشتند . در اسلام نیز این عمل ادامه داشت و اهالی شهرها وده‌ها باعراب فاتح پناه

میبردند و مولای آنها میشدند باینقسم که پناهنده میگفت من تا زنده ام هم پیمان تو هستم و پس ازمرگ ارث من از تو باشد ، پناه دهنده آنرا میپذیرفت و با اجرای این مراسم آن یکی تحت‌الحمایهٔ دیگری میشد .برمکیان با این جریان موالی هرون شدند وبسیاری از ایرانیان با همین مراسم مولای امیران عرب بودند .

درزمان جاهلیت مرد مسیحی و یـا یهودی یا زرتشتی مولای عرب میشد ، حضرت رسول یك مولای حبشی ، یك مولای ایرانی ، یك مولای قطبی ، یك مولای یونانی داشتند . عدس مولای عتبةبن‌ابی ربیعه از مسیحیان نینوا بوده و درجنگ‌بدر (با دین مسیحیت) کشته شد . اما بعداً قرآن مولی گرفتن یهود و نصاری را منع کرده فرمود : « یاایهاالذین آمنوالاتتخذوا الیهود و النصاری اولیاء » سورهٔ مائده آیه ۵۷ ترجمه :

« ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوست (مولای) خود قرار ندهید . »

و پس ازآن یهود و نصاری بجای مولی بودن ذمی شدند .

مولی رحم این قسم مولی شدن چنان بود که مولای یك قبیله با مولای قبیلهٔ دیگرهمسرمیشد و بالطبع‌مولای قبیلهٔدوم بشمارمیآمد و یا بالعکس ـ مثلا سدیف شاعر اوایل عباسیان ازموالی خزاعه بود وچون بازنی‌از موالیان بنی هاشم ازدواج کرد ، خودش هم‌مولای بنی هاشم شد .

بطورکلی‌موالیان تابع‌مقررات عمومی وخصوصی بوده‌اند . اما مقررات‌عمومی آنکه مولی از بنده بالاتر و از آزاد پائین تربود ، مثل بنده خرید و فروش نمیشد ولی مثل‌آزاد ارث نمیبرد ، در ازدواج هم مقید بود ، یعنی مولی نمیتوانست باآزاد همسر شود . دیه مولی‌نصف دیه آزاد بودودراجرای حدودنیز نیمی ازحد بروی‌اجراء میگشت .

مقررات خصوصی مولی با نوع مولی بودن تغییر مییافت . مثلا مولی عتاقه ارث نمیبرد ولی خودش بارث منتقل بدیگری میشد ، مولی‌عقد ارث نمیبرد وخودش هم بارث منتقل بدیگری نمیشد : مولی رحم ،هم ارث میبرد هم بارث‌منتقل‌بدیگری

میشد . هر کس بنده‌ای را آزاد میکرد ارث آن بنده از وی میشد . باین جهت او را مولی نعمة میگفتند ، درروم اگر بنده‌ای وارث نداشت همه ارثش از اربابش بود واگر وارث داشت دوثلث ازوارث ویك ثلث ازمالك بود .

عربهای جاهلیت بموضوع موالی اهمیت میدادند وبرای آنان تعصب میکشیدند واز آنها حمایت می کردند . این موضوع در اسلام نیز بود وکارموالی تا آنجا بالازدکه پاره‌ای از آنان موجب سقوط یك دولت وتأسیس دولت تازه‌ای گشتند .

بیگانگان در میان اعراب (جاهلیت)

بیشتر مردم عربستان از عربهای قحطان و عدنان و موالی و واتباع وحلفای آنان (هم‌پیمانها) تشکیل می‌یافت ولی دسته‌ای از بیگانگان هم میان آنان بودند ، اینها از عراق ، مصر ، شام ، حبشه ، روم ، کلده و غیره مهاجرت کرده بعربستان آمده بودند ، پاره‌ای از آنان مثل کلدانیان و سریانیان باعرب ازدواج کرده جزء عربها محسوب میشدند ، دستهٔ دیگر مانند ایرانیان و هندیان وحبشیان ، موالی یعنی پناهندگان خوانده میشدند .موقع ظهور اسلام یهود بنی قینقاع ـ یهود نضیر و غیره ـ مشتی مسیحی ـ دسته‌ای رومی وعده‌ای ایرانی آزاد (ابناء) جزء بیگانگان مقیم عربستان بشمار میآمدند .

ابناء فرزندان

گروهی ازایرانیان راکه دریمن میزیستند بنام فرزندان فارس (ابناءالفرس) ویا آزادگان (احرار) میخواندند تا ازایرانیان تحت الحمایه ـ موالی ـ مقیم عربستان متمایز باشند . مختصر داستان این دسته از ایرانیان چنین بودکه پس از استیلای حبشیان بریمن سیف بن ذی یزن حمیری از شاهزادگان یمن نزد کسری (انوشیروان) آمده ازوی یاری خواست ، انوشیروان چند هزار سپاهی بسرداری (وهرز) نام همراه سیف روانه کرد . سیف و وهرز باحبشیان جنگیده آنهارا اخراج کردندولی چهارسال پس ازاین پیروزی غلامان حبشی سیف او ـ راکشته بکوه‌ها گریختند . یاران سیف غلامان حبشی را دستگیرساخته کشتندوبعد ازآن کار یمن روبه هرج و مرج گزارد ، سرانجام دوسردار ایرانی یکی همان وهرز و دیگری بنام راذویه بریمن مسلط شده آنجارا مستعمرهٔ ایران کردند . در این اثناء اسلام ظهورکرده مسلمانان یمن را گشودند و هردو سردار ایرانی مسلمانشدند

و سپاهیان ایران و فرزندان آنان نیز اسلام آوردند و اینان همانهائی هستند که آزادگان یا فرزندان ایران (احرار ابناء الفرس) خوانده میشدند و از میان آنان مسلمانان نامداری پدید آمدند از آن جمله :

طاوس بن کیسان از بزرگان تابعین - وهب بن منبه داستان سرا و مورخ نامی - وضاح شاعر مشهور یمنی وغیره .

این قبیل ایرانیان آزاد در شام و عراق و جزیره هم یافت میشدند و در هرجا نام مخصوص داشتند. ایرانیان مقیم صنعاء (پای تخت یمن) را بنی احرار، زادهٔ آزادگان میگفتند، ایرانیان کوفه احامره و ایرانیان بصره اساوره ، و ایرانیان مقیم جزیره حضارمه، و ایرانیان مقیم شام جراجمه خوانده میشدند و در تاریخ اسلام مقام مهمی داشته اند چه که در جنگها همدست اعراب بودند و از ایرانیان موالی (تحت الحمایه) متمایز بودند .

سیاست دولتی عربها در زمان جاهلیت

عربها در ایام جاهلیت دولتی نداشتند که سیاستی داشته باشد، فقط در یمن دولت تابعه حکومت میکرد و آن قسمت مورد گفتگوی ما نیست. اما عربهای جاهلیت تابعه عادات و رسوم و مقرراتی برای معاملات داخلی و امور اجتماعی و روابط سیاسی خود ترتیب داده بودند که بجای قوانین اداری و سیاسی دولت‌های متمدن بکار میرفته است.

مثلا رئیس یا امیر آن کسی بود که از حیث جاه و منزلت و شرافت نسبی برتر بود و اگر چند نفر دارای آن ممیزات میشدند پیر ترین آنان انتخاب میگشت واز آنرو کلمهٔ (شیخ) بمعنای پیرو رئیس هردو میآمد و اگر در سن هم چند نفر برابر بودند باقرعه مشکل حل میشد ، هروقت که چند قبیله برای جنگ باهم متحد میشدند فرمانده کل را از میان رؤسای قوم از روی قرعه تعیین میکردند ، این وضع عربهای بیابان گرد بود .اما رئیس شهر نشینان مکه پرده دار کعبه بود ودر جلد اول این کتاب راجع بآن قسمت گفتگو شد .

در هر یك از قبایل جاهلیت خانواده هائی بود که بر سایر خانواده ها برتری داشتند و ریاست قبیله معمولا در آن خاندان باقی میماند . مثل خاندان هاشمی در قریش و خاندان حذیفة بن بدر فزاری در قبیلهٔ قیس و خاندان زارة بن عدی در

قبیلهٔ تمیم و خاندان ذی‌الجدین بن عبدالله بن حمام در قبیلهٔ شیبان وخاندان ریان در قبیلهٔ حرث بن کلب دریمن . این خاندانرا از آنرو برتر میداشتندکه سه پشت آنها ریاست‌داشتند . مسلمانان هم در تعیین فرمانداران این نکته را رعایت میکردند ، چنانکه ابن عباس در آنمورد بحسن بن‌علی سفارش کرده میگوید :

سران خداندان را بریاست بگمار ، چه‌که بهترازدیگران امورقبیلهٔ خود را اداره میکنند .

رئیس قبیله(بدوی) باآنکه حکومت مطلق داشت کمتر به‌تعدی و خودکامی میپرداخت ودر بیشتر کارها بانزدیکان خود مشورت میکرد .حاجب و دربان‌نداشت و بر افراد قبیله تکبر نمیکرد ، با تمام زیردستان معاشر ودمساز بود . عربها القاب و عنوان نمیدانستند و رئیس‌خودرا باسم صدا میکردند و حق‌خودرا باکمال‌مناعت و غرور(مانند هر بیابانگرد دیگر) مطالبه مینمودند ولی از آنطرف آداب‌ورسومی داشتندکه حاکی از محبت آمیخته باحترام بوده . مثلا رئیس و مرئوس یکدیگر را بتفاوت پدر ـ پسر ـ عمو ـ برادرزاده وغیره می‌خواندند . درصدر اسلام نیز چنان بود، مردم خلیفه را باسم میخواندند ، با او مناظره می‌کردند ولی پس از آنکه متمدن شدند حاجب‌ودربان بهم زدند و میان رئیس‌و مرئوس فاصله‌زیاد شد .

صفات برجستهٔ عرب در جاهلیت وفاء

عربها که دارای صفات برجستهٔ پسندیده‌ای بودند کمتر بحاکم و قاضی محتاج میشدند، زیرا همان مزایای اخلاقی آنانرا از بسیاری کارهای زشت باز میداشت . بزرگترین این ممیزات و صفات برجسته وفاء بود و هرملتی که وفادار باشد طبعاً از قاضی وحاکم بی نیاز میماند و این مسلم است که حکومت و داوری مخصوص مردم بیوفاء میباشد وفاء ازصفات اصلی عربهاست هر قدرکه ازشهر و آبادی دورتر بودند وفاداری آنان‌بیشترمیشد . **چه این طبیعی است که مکرو حیله فقط در کاخ‌های مجلل ودرزیرسایه درختان(باغ)بارور میگردد ونشوونمو میکند .**

وفاداری‌ازصفات‌طبیعی وعادی‌صحرا گردان‌است ،حرفهای آنان ،کارهای آنان

اخلاق و اشعار آنان همه از وفا و مهر و محبت حکایت دارد ولی مردم شهر نشین بخصوص ثروتمندان و بزرگان و اگر هم اظهار وفاداری کنند از روی تکلف و ساختگی است. داستان حنظله طائی و نعمان بن منذر نمونه‌ای از وفاداری عرب است. حنظله به نعمان وعده داد که سال آینده برای کشته شدن حاضر می‌شود. نعمان از او ضامن خواست شریك بن عدی که از وفاداری و درست قولی حنظله بخوبی آگاه بود این ضمانت خطرناك را پذیرفت. حنظله سر موعد برای کشته شدن آمد! نه سر باز اورا جلب کرد و نه ژاندارم اوراتحت الحفظ بقتلگاه کشاند بلکه وفا داری و درست قولی حنظله را بپای خودش تا زیر شمشیر کشانید و نعمان که این صمیمیت را دید از خون او در گذشت و عجیب‌تر از آن، داستان سموئیل بن عادیاست که اموال و اسلحه بسیاری از امرؤالقیس کندی پیش او امانت بود و همینکه امرؤالقیس درروم در گذشت پادشاه کنده اموال امرؤالقیس را از اوخواست. سموئیل تقاضای پادشاه را رد کرده گفت:

«ای پادشاه از وفا داری دوراست که وارث را محروم سازم و امانت دیگران را بتو بدهم این خیانت است و من خیانت نمیتوانم» پادشاه لشکری بجنگ سموئیل فرستاده اورا درقلعه‌اش محاصره کردند و پسرش را اسیر گرفتند. پادشاه کنده بوی پیام داد که اگر اموال امانتی را ندهی پسرت راسر میبرم، سموئیل گفت: «هرچه میخواهی بکن من خلاف امانت کاری نمیتوانم» پادشاه پسر سموئیل را جلوی چشمش سر بدید ولی سموئیل همچنان درحصار ماند!

پادشاه کنده پس ازچندی که ازفتح قلعه نومید شد بشهر خود بر گشت و سموئیل ترکهٔ امرؤالقیس را بورثه‌اش بر گردانید (۱)

آری مردمی که اخلاقشان چنین است کمتر محتاج قانون و مقررات میشوند و بپاسبان و آرتش و ژاندارم نیازندارند بخصوص که اگر علاوه بروفاداری بلند همت ودل پاك و با سخاوت و با گذشت و باعفت هم باشند و کمتر زیر بارزور بروند و این مزایا از صفات برجستهٔ عربهای بیابان گرد است.

۱ـ اگرعرب اینطورکه جرجی زیدان گفته طبعاً وفاداراست پس چرا پادشاه عرب (کنده) آنطور رفتار کرد؟! مترجم

حق همسایگی و پناه دادن(جوار)

دیگراز صفات برجسته عرب‌که مانند وفاء فطری آنان شده حق همسایگی است . عربهای بدوی از همسایه خودشان دفاع میکنند ، این صفت برجسته یکی از اصول همکاری طبیعی میباشد ودرامثال عرب آمده‌که ازهمسایه نزدیکت بیش از برادردورت‌دفاع کن ـ گرچه کلمه (جار) درزبان عربی بمعنای بیداد (جور) و ستم استعمال شده اما عربها آنرا بمعنای مهرو دادبکاربرده پناه گرفتن وپناه دادن (اجاره‌ـاستجاره ـجوار) را درآن وارد ساخته‌اند و دامنه‌اش را توسعه داده‌اند و جوار (همسایگی) را تا حدود پناه بردن و پناه دادن رسانده‌اند و اگرکسی از چیزی یا شخصی میترسید همینقدرکه بدیگری پناه میآورد واز او کمك میخواست آنشخص جان ومال‌خودش را درراه حفظ او فدا میکرد .

مثلا موقعی اعشی،اسود عنبسی را مدح گفت : اسود مقدارزیادی جامه وعنبر وغیره بوی داد،راه بازگشت اعشی ازمیان قبیله بنی عامربوده اعشی ازدستبرد آنان بیم داشت ازآنرو نزد علقمة بن علاثه آمده‌گفت : «مراپناه ده ـ علاثه گفت پناهت دادم گفت : از جن وانس گفت : آری اعشی گفت ازمرگ ، علقمه . گفت : نه آنرا نمیتوانم .» اعشی ازنزدعلقمه پیش عامربن طفیل رفته گفت.«مرا پناه ده عامر گفت: پناه دادم ـ گفت : از جن و انس . گفت :آری . گفت : ازمرگ گفت :آری ـ اعشی پرسیدچگونه‌ازمرگ‌پناه میدهی ؟ عامر گفت : این‌طورکه اگر نزدش بروی‌دیه توزا بوازثانت بدهم ! اعشی گفت : حال دانستم‌که در پناه توهستم .»

چه‌بسا که کسی برای‌پناهندگی بخانه‌ای میرفت و صاحب خانه را نمیدید ولی همینقدرکه گوشهٔ جامه‌اش را بدر خانه می بست و معلوم میشدکه او پناهنده است تمام اهل‌خانه‌بحمایت ودادخواهی‌اوملزم میشدند. ازنمونه‌های مردانگی‌عرب‌درپناه دادن یکی هم داستان عامربن طفیل است‌که پس ازمرگ‌اواهل‌قبیله‌یك‌میل اطراف قبرش را علامت گزاردندکه سواره یا پیاده یا گله یاشتر ازآن محل نگذرد وکسی آنجا گوسفند نچراند و قبراو در حریم باشد . چه‌که عامر در زمان زندگی خود بسیاری راپناه میداد واکنون قبرش باید محترم بماند .

در اسلام هم تا مدتی موضوع پناه محترم بود و بآن عمل میکردند ولی همینکه مسلمانان دولت و تشکیلات پیدا کردند قضیه پناه (بست نشستن) رو بسستی گزارد. چه که مردمان بزرگ (پناه دهندگان) از ارکان دولت شدند و بواسطه حفظ مقام خود کسی را پناه نمیدادند و به پناهندگان میگفتند از دست فرمانروا کسی بست نمی نشیند، بست نشستن برای ستم خواهی از افراد عادی است. مثلا موقعی ابن مفرغ خاندان عبیدالله بن زیاد را هجو گفت و از ترس عبیدالله که آنموقع امیر بصره بود باحنف بن قیس پناه آورد، احنف برای حفظ مقام خود او را رانده گفت اگر میخواهی تو را از آزار قبیلهٔ بنی سعد پناه میدهیم، اما از دستبرد ابن زیاد پناه نمیتوانم بهتر است که بسایر بزرگان عرب مراجعه کنی، ولی احنف پیش هر کس رفت همان جواب سربالا راشنید.

غرور و بلند پروازی (اریحیه)

دیگر از صفات عرب بدوی که او را از حکومت و داوری بی نیاز میساخت همان غرور و بلند پروازی بود که فرنگیان آنرا بمردانگی Chevalerie تعبیر میکنند این صفت بر جسته مولود شجاعت و سخاوت و نیکوکاری میباشد. عربها که مردمان خیال پرور سریع التأثر احساساتی بودند بی اندازه بلند پرواز و مغرور میشدند. چه بسا که عرب بایك شعر بمبارزه برمیخاست و با یك شعر دست از کارزار میکشید و چه بسا که عرب برای شنیدن یك حرف جانش را فدا میکرد و برای نشنیدن یك حرف از همه چیز میگذشت. عربها برای تقویت این صفت برجسته (غرور و مردانگی) در بازارهای مکاره، در اجتماعات و مجالس خویش غالباً مفاخر و یا معایب یکدیگر را شرح میدادند و حس مردانگی و غرور را در اشخاص تقویت مینمودند و در نتیجه همین بلند پروازی و غرور ذاتی به کاری دست نمیزدند که محتاج دادرسی و دادخواهی بشود.

علاوه بر این صفات پسندیده عرب صفات ستودهٔ دیگری هم دارد که از آنجمله مهمان نوازی، سخاوت و بلند همتی است که در اینجا مورد بحث ما نمیباشد.

سیاست دولت اسلام در زمان خلفای راشدین

از سال ۱۱ تا ۴۱ هجری

جامعه اسلامی

گفتیم که عرب تعصب قومی داشت و به‌نیاکان خود میبالید ولی اسلام آنانرا متحد ساخته تعصب قوم و قبیله راازعربها گرفت و آنانرا ازهرجهت یگانه نمود پیش‌از اسلام عرب یمن بعرب حجـاز و عرب حضرمی برعرب حمیری و دیگری بر دیگری فخر میکرد و هرخاندان و خانواده‌ای برای‌خود مزیتی قائل‌میشد. اما حضرت رسول اکرم آنانرا بنام اسلام‌درزیریك‌پرچم درآورد ـ وپیغمبر (اکرم)فرمود : « مسلمانان همه باهم برادر ویکسانند.»و نیز در روز فتح مکه ضمن خطبه‌ای چنین فرمود: « ای‌قریش : خداوند غرورزمان‌جاهلیت را لغو کرد، افتخار به نیاکان را باطل ساخت ،ای قریش همهٔ مردم از نسل آدم‌هستند وآدم هم ازخاك بود . »و نیز ضمن خطبه حجةالوداع چنین فرمود:«ای مردم خدای شما یکی است ، پدر شما یکی است ، پدر شما آدم است و آدم‌از خاك است و هر کس پرهیز گارتر باشد پیش خدا گرامی تر است ، عرب برعجم برتری نداردوا گر برای‌کسی برتری هست درپرهیز گاری است. »

خلفای نخستین از پیغمبر تأسی میکردند ، بخصوص‌عمربن‌خطاب‌درمساوات میان‌مسلمانان بیش ازهر کس‌مقیدبود.داستان‌جبلةبن‌الایهم مشهور است که‌وی‌اسلام آورده بطواف‌کعبه رفت و شخصی از قبیلهٔ فزار جامهٔ‌اورا لگدزد ، جبله‌بامشت‌بینی فزاری را درهم‌کوفت . فزاری نزدعمر شکایت آورد . عمردستورداد که‌فزاری‌ازجبله انتقام بکشد ویا جبله اورا راضی سازد .

جبله ازاین داوری بهراس افتاده گفت : «ای خلیفه این چه داوری است ؟ من پادشاهم‌واومردی‌بازاری‌میباشد.» عمرباخونسردی‌پاسخ داد:« که‌اسلام‌اووتورایکسان ساخته واگر برای‌کسی برتری باشدبواسطهٔ درستکاری ونیکوکاری‌اوخواهدبود .» جبله زیر باراین حکم‌نرفته ازبیم‌عمر بروم گریخت .

از این رومیتوان دانست که جامعهٔ بزرگ همان جامعهٔ اسلامی بوده است ولی درعین حال این هم مسلم است که درزمان خلفای راشدین هم، برای عرب مزایای بیشتری قائل بودند. چه که عرب را پایه گزار اسلام میدانستند چنانکه عمرضمن وصیت خود میگوید: عربهای بیابان را نگاهداری کنید، پایهٔ اسلام آنها هستند و در جای دیگر (عمر) میگوید: از اخلاق ناستودهٔ عجم بپرهیزید، درصورتیکه اسلام عرب وعجم از هم نمیشناخته و هردورا برابر ساخته بود. نخستین خلیفه ای که عرب را بردیگران برتری داد عمر بود، وی میگوید:

«این کار بدی است که عربها یکدیگر را اسیر بگیرند، چه خداوند کشور پهناور عجم را برای اسیر گرفتن عربها آماده ساخته است» عمر اسیر گرفتن ازاعراب رامنع کرد و اسیران جاهلیت واسلام را آزاد ساخت. چه پیغمبر فرموده بود: «مسلمان اسیر مسلمان نمیشود» عمر اجازه نمیداد عجمها درمدینه بمانند، عمر قلعهٔ خیبر (یهود) را میان مسلمانان قسمت کرد. همینقسم وادی القری را بمسلمانان داد و یهود نجران را بکوفه راند تاغیرعرب در عربستان نماند عمر بجامعهٔ عربی علاقمند بود و بحفظ نژاد وتبار اهمیت میداد که از آن نروعصبیت میان آنان باقی بماند، از گفته‌های عمر در آن باب یکی هم این است:

«نسب نیاکان را بفرزندان یادبدهید تامانند نبطیها نباشند که ازهر کدامشان بپرسید فرزند کیستی پاسخ میگوید اهل فلان ده هستم.»

جامعهٔ عربی

با آنکه عمر بحفظ جامعهٔ عربی علاقه‌مند بود ودر عربستان جز عرب کسی را راه نمیداد معذلك عربها را بمهاجرت بشام و عراق تشویق کرده میگفت: در حجاز اقامت نکنید فقط چرا گاه شتران شما حجاز باشد بروید جاهای دیگر را بگیرید خداوعده داده همه جارا بشما بدهد.

عمر میدانست که عربهای شام و عراق با عربهای حجاز همراهی میکنندواقعا هم همینطور بود.

چه عربهای عراق از بدرفتاری ایرانیان بجان آمده بودند و از ایرانیان کینه

داشتند ، عربهای عراق وشام گرچه مسیحی بودند امازبان ونژادشان عرب بودوچون مسلمانان عرب بعراق وشام آمدند عربهای مسیحی ازدین چشم پوشیده بکمک همزبانان وهم نژادان خود برخاستند، بخصوص عربهای عراق که دوش بدوش عربهای مسلمان با ایرانیان جنگیدند وآنانرا به پناهگاههای ایران راهنما شدند .



زن عرب مراکش باکودکش

مثلا ابوزبیدطائی بااینکه مسیحی بودهمراه مسلمانان با ایرانیان میجنگید ودر واقعهٔ جسر میان مسلمانان کشته شد، همینقسم درجنگ بویب، انس بن هلال نمری باعده‌ای ازقبیلهٔ خود که همه مسیحی بودند بکمك عربهای مسلمان آمده گفتند ما بادشمن قوم خودمیجنگیم ، طایفهٔ ثعلب وسایرقبایل مسیحی عرب نیزچنین میکردند .

عربهای مسیحی شام وعراق برادران عرب خود (مسلمانان) رادرجنگها راهنمائی

میکردند ، پندواندرز میدادندوهمینکه ولیدبن‌عقبه‌بجنگ‌رومیان رفت‌ووارد کارزار شد عرب ناشناسی که دین‌نصرانی داشت نزد او آمده گفت : ای مسلمانان من‌مسیحی هستم ولی پیش ازمسیحی بودن‌عرب وهمزبان وهم‌نژاد شما میباشم ، این رومیان تا چاشت باشما میجنگند اگر سستی بکار بردید شما را نابود میسازند ، اگر پایدار ماندید میگریزند .

و این راهنمائی اوبسیار سودمند اتفاق افتاد .

عمر این را بخوبی فهمیده بود و از آنرومسلمانان را بفتح شام وعراق تشویق میکرد وهمینکه مراتب نیکوکاری وهمراهی اعراب مسیحی رادانست ازآنان‌همه‌جور قدردانی کرد .

مثلا موقعیکه مسلمانان میخواستند برمسیحیان جزیه بگذارند عربهای مسیحی ایادوتغلب ونمر،از پرداخت جزیه‌امتناع کردند وهمینکه قضیه را بعمر خبردادندعمر یاران‌خود رابرای مشورت خواست یکی‌ازآنان بعمر گفت :«اینها هرچه باشندعرب هستند وغرورآنان مانع پرداخت جزیه‌است پس‌نباید کاری کرد که‌دوست‌دشمن‌شما بشوند » عمراین گفته را پسندیده نه تنهاآنان رااز پرداخت جزیه معاف داشت‌بلکه دستورداد مانند مسلمانان‌بآنها صدقه بدهند ولی‌باآنان شرط کردکه فرزندان‌خودرا در قبول دین آزاد بگذارند وآنها رابمسیحی شدن مجبور نسازند .

عمر همهٔ این کارها را برای حفظ جامعهٔ عربیت میکرد وآنرا حق واجبی میدانست‌که باید اداء شود . موقعیکه ولیدبن عقبه برای فتح عراق و جزیره مأمور شد تمام عربهای مسیحی جزیره و عراق با او همدست شدند ، فقط قبیلهٔ ایاد بطرف رومیان رفتند . ولیداین واقعه‌را برای عمر نوشت ،عمربپادشاه روم چنین اخطار کرد: «خبررسیده که قبیله‌ای‌ازقبایل‌عرب دیارماراترك کرده‌به دیار توآمدند سوگندبخدا اگرآنعربها را بدیار ما نفرستی تمام مسیحیان را از دیار خود اخراج کرده نزد تو میفرستیم .» پادشاه روم فوری قبیلهٔ ایاد را نزد عربها برگردانید .

پراکنده شدن اعراب

عمر عربها را بفتح شام وعراق تشویق میکرد چون میدانست در آن ممالك عرب زیاد است و با پیوستن عربهای حجاز بآنان جامعهٔ عرب توسعه می یابد وپس ازفتح آن ممالك اجازهٔ جلو رفتن باعراب نداد تا آنکه درسال هفده یا هیجده هجری اصرار سرداران عرب فزونی یافت وعمرخواه ناخواه بآنان اجازهٔ پیش رفتن داد واین همانسالی است که بسال پراکنده شدن روی زمین (الانسیاح فی الارض) مشهور میباشد مسلمانان مزهٔ پیروزی را چشیده بودند و بهرهٔ بسیاری از غنیمت برده بودند لذا می خواستند جلو بروند امـا عمر موافقت نمیکرد، در این میان عمروعـاص که از اوضاع و احوال مصر اطلاع کافی داشت نزد عمر آمده گفت: «ای خلیفه سر زمین مصر جای پر نعمت وبرکتی است اگر آنرا بگشائیم گشایش مهمی در کار مسلمانان خواهد شد ومردمانش از کار زار عاجزند پس چه بهتر که مارا رخصت بدهی تامصررا بگشائیم» عمر بعمروعاص پاسخ نداد عمروعاص بر اصرار خودافزد عمردر آنکار مردد شده گفت: تو برای فتح مصر حرکت کن من هم با خدامشورت میکنم و استخاره میگیرم وبتو مینویسم اگر نامهٔ من هنگامی بتورسید که هنوز مصر رانگشوده بودی و بتو دستور باز گشت داده بودم فوری بر گرد و اگر نامهٔ من دیرتر رسید که البته میروی و از خدا کمك میخواهی. عمروعاص با شتاب فراوان سپاهیان خودرا برداشته رو بمصر رفت که مبادا میان راه نامهٔ عمر برسد ومجبور بمراجعت شود. اتفاقاً نامهٔ عمردر شهری نزدیك العریش در بیرون مرز بعمروعاص رسید اما عمروعاص آن نامه رانگشودتاوارد عریش یعنی خاك مصر شد آنگاه نامه رابازکرد ومتن آن چنین بود. «بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ـ ازخلیفه عمربن خطاب بعمروعاص درودخدابرتواگراین نامه رابیرون خاك مصردریافت کردی فوری بر گرد واگردرخاك مصربتورسید جلوبرومن توراکمك میکنم.» عمروعاص هم پیش رفت ومصررا گشود.

موقعی که مسلمانان اهواز (خوزستان) را گشودند عمر گفت: «ای کاش میان ماوفارس کوهی از آتش بود که نه ما به پارسیان می رسیدیم ونه پارسیان بما میرسیدند.» همینقسم عمر مسلمانها را از عبوراز دریا منع میکرد وهمینکه مسلمانها میخواستند در شهریکه

گشوده‌اند اردو گاهی بسازند عمر اصرار داشت جائی نمانند که میان آنها و مدینه (مرکز خلافت) آب باشد تا هر گاه که لازم شد بتوانند سوار مرکوب خود شوند و به آنان برسد اینها میرساند که عمر تعصب عربی داشت و میخواست مرکز اسلام و اعراب در عربستان محفوظ بماند با این همه چون چاره را ناچار دید بعربها اجازه داد در اطراف متفرق شوند و بسرداران اسلام رخصت کشور گشائی (درجاهای دوردست) داد ولی قریش را در مدینه محصور داشت و بآنها اجازه نداد از آن شهر بیرون بروند و به آنان گفت . چیزی که از آن بیم بسیار دارم پراکنده شدن شما میباشد و اگر مردی از قریش نزد او میآمد و برای شرکت درجهاد اجازه میخواست بوی میگفت : تو با پیغمبر در جنگها شرکت داشته‌ای و همین افتخار برای تو کافی است چه بهتر که دنیارا نبینی و دنیا تورا نه‌بیند . عمر با مهاجرین قریش نیز همین رفتار را داشت . اما همینکه معاویه خلیفه شد آنانرا آزاد گذارد ، بسیاری بشام نزد معاویه رفتند و بقیه در اطراف متفرق گشتند .

آری سیاست نخستین عمر آن بود که عرب را در عربستان و عراق و شام محصور بدارد و قریش را درمدینه جمع کند زیرا مدینه مرکز اسلام بود و قریش اساس و هستهٔ پیدایش اسلام محسوب میشدند . اما فتوحات اسلامی باسرعت انجام گرفت و عمر را خواه نا خواه از تعقیب آن سیاست بازداشت .

از آنرو باید گفت که در آن اوقات جامعهٔ اسلام و عرب دو لفظ و یك معنی بود و بخصوص مللی که تابع اسلام شده بودند چیزی جز آن درك نمیکردند و عرب و مسلمان را یکی میدانستند . چنانکه درزبان سریانی کلمهٔ (طیبوتا) بمعنای عرب و مسلمان میآید . فرق جامعهٔ عرب پیش از اسلام و جامعهٔ عرب بعد از اسلام آن بود که در اولی جامعه عرب ازواحدهای متعدد تشکیل مییافت و هر قبیله و طایفه‌ای برای خود امتیازاتی تصور میکرد . اما پس از اسلام جامعهٔ عرب آن اختلافات را فراموش کرده دارای یك هدف (اسلام) گشتند . در جاهلیت به پدران خود افتخار میکردند و در جامعهٔ اسلام به پرهیز گاری و جهاد در راه خدا مباهات داشتند و از آن جهت جامعه‌های فرعی دیگری از جامعهٔ اسلام پدید آمد که قبلا بی سابقه بوده‌است .

طبقات عربی اسلامی

همینکه پیغمبر بدعوت قیام فرمود طبعاً بکسانی نیازمند شد که اورا یاری کند ودعوتش را بپذیرند، عده‌ای ازاقوام پیغمبر اورا یاری کردند، جمعی از آنها به حبشه و گروهی بمدینه هجرت کردند و به‌مهاجر معروف شدند که قدیمی‌ترین طبقات اسلامی بشمار میآیند. همینکه پیغمبر بمدینه آمد جمعی ازاهل مدینه با او یاری نمودند و بانصار مشهور شدند وهر دو طبقه (مهاجر وانصار) به صحابه (همراهان) معروف گشتند. چه که اینان درسفر و حضر همراه پیغمبر بودند ولی همین طبقهٔ صحابه‌هم بمقتضای حوادثی که در تاریخ اسلام واقع شد بطبقات دیگر تقسیم شدند. مثلا جنگ بدر در پیشرفت اسلام بسیار مؤثر بود وهمراهانی که‌در آن جنگ شرکت کرده بودند بنام بدری‌ها خوانده میشدند و طبعاً برتر ازسایر همراهان محسوب میگشتند، همینقسم جنگ قادسیه که پیش در آمد فتح عراق وایران بوددرتاریخ اسلام اهمیت شایانی یافت وجنگجویان آن میدان بنام اهل قادسیه طبقهٔ مخصوصی راتشکیل دادند. فرمانروایان اسلام برای این طبقه مزایای بسیاری قائل شدند ومقرری وجایزه‌های بیشتری بافراد آن دوطبقه میدادند.

همینقسم کسانی که‌درفتح مکه وغیره شرکت داشتند امتیازاتی بهم زدند، پس از آن هم دسته‌های مختلف اسلامی بهمین ترتیب طبقاتی تشکیل دادند. مثلا شیعیان علی کسانی راکه درجنگ جمل حضور یافتند بردیگران ترجیح میدادندو پیروان معاویه مبارزین صفین را برتر میشناختندو همینکه معاویه بخلافت رسید مقرری دستهٔ اخیر را اضافه کرد. صحابه (همراهان) پیغمبر علاوه برطبقات مذکور به‌طبقات دیگرهم تقسیم میشدند از آن جمله طبقه‌ای که زودتر ازدیگران هجرت کردند ویا دربیعت عقبه حضورداشتندویا با پیغمبر اکرم بغاررفتند، کسانی که دربیعت رضوان بوده‌اند البته بردیگران که بعد آمدندمزیت داشتند، همینقسم طبقات دیگری بوده‌اند که شرح آن مفصل است. علاوه بر آن پاره‌ای مناصب ومشاغل دینی واداری طبقات جداگانه‌ای بوجود آورد. مانند حفاظ (کسانی که‌قرآن راازبرمیخواندند) قراء (قاریان قرآن) مؤلفة قلوبهم (کسانی که از آنان دلجوئی میشد) عمال (استانداران وفرمانداران) قاضیان- تابعان (پیروان صحابه) وتابعان تابعان وغیره.

بااینحال تعصب خانوادگی پس از اسلام تاحدی باقی ماند منتهی بصورت دیگری درآمده رنگ دینی گرفت چنانکه قریش بواسطهٔ قرابت باپیغمبر برتر ازدیگران محسوب میشدند ودر گرفتن مقام ومنصب ومقرری ازسایرین جلوتر بودند بخصوص بعدازاینکه حدیث ذیل میان مردم شایع شد :

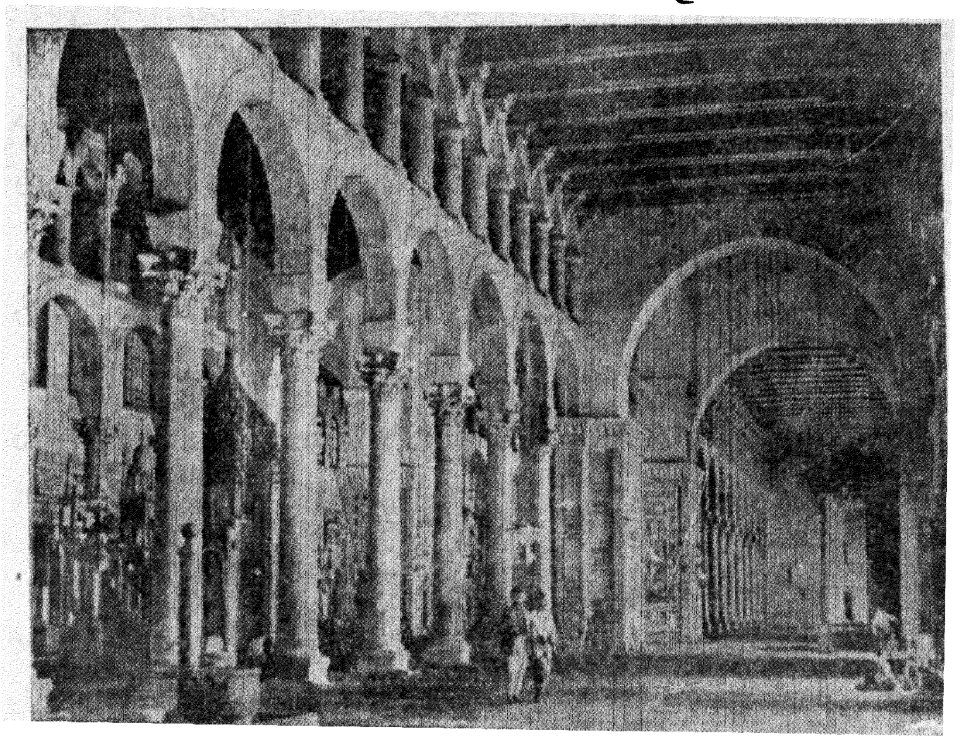

دمشق: داخل مسجد اموی

«الائمة من قریش» - امامها (پیشوایان ازقریش هستند) واین امتیازو برتری بجائی کشید که درامورزندگی وولادت نیز راه یافت . چه که شهرت دادند فقط زنان قریش تاشصت سالگی باربرمیدارند ولی سایرزنان عرب تا پنجاه سالگی حامله میشوند و دیگر اینکه زنان قریش کنیز نمیشوندومردان قریش زندیق نخواهندشد وافرادقبیلهٔ قریش نبایدجز علم واخبارواحادیث بعلم دیگری مشغول شوند وخلاصهٔ کلام اینکه ریاست و برتری برای قریش درسراسرجهان اسلام مستقرشد چنانکه تاچندی پیش نیز برقراربود. طبعاً این طبقات مختلف (صحابه - مهاجر - انصاروغیره) اسلامی هر کدام دسته بندی مخصوص

داشتندوهرچه اززمان پیغمبردورترمیرفتند بایام جاهلیت نزدیك ترمیشدندچنانکه بیاد اختلافات دیرین افتاده اختلافات عدنانی و قحطانی را تجدید نمودندو بمقتضیات روز هردسته‌ای به یکی ازاحزاب اسلامی پیوست ـ انصار که ازاعراب قحطانی (اوس وخزرج) بودند با علی همراه شدند و بیشترمهاجران که ازاعراب عدنانی (مضر) تشکیل میبافتند بمعاویه پیوستند وباهجوومدح ومباحات وابراز تنفر وغیره بجان یکدیگر افتادند.

انصار ازمهاجران دلیرتر بودند حرفشان درمیان ملت پیشرفت داشت، اینان اهل شوری بودند و پیشوا (امام) تعیین میکردندوبا علی وخاندان پیغمبر همراه میشدندوبا معاویه که مدعی خلافت بودبسختی مبارزه میکردند. پیروان معاویه پس از آنکه قدرت یافتند درتحقیر واهانت آنان فروگذاری نداشتند وچه بسا که این عنوان (انصار) رابرای آنان نمی‌شناختند. میگویند: روزی دربان معاویه (موقع خلافت معاویه) نزد او آمده گفت: دسته‌ای ازانصار اجازهٔ ورود میخواهند، عمروعاص که در آنجا بوداز شنیدن کلمهٔ انصار برآشفته گفت:

ای امیر مؤمنان این لقب چی است؟ فرمان ده مردم را بهمان نام خانوادگی سابق بخوانند.

سیاست خلفای راشدین

در زمان خلفای راشدین اسلام دولت نبود که سیاست داشته باشدبلکه یك حکومت (خلافت) دینی مذهبی محسوب میگشت که اساسش برپرهیزگاری، دادخواهی وخوشرفتاری استوار شده بود. بقسمی که درهیچ دوره‌ای چنان حکومت عادلانه سابقه نداشت.

مردم این دوره بلکه بطور مطلق مردآنروز اسلام عمربن خطاب است، زیرا مطالبی که از رفتار واحکام وی نقل میکنند بندرت برای یك فرد جمع شده است. صفات برجسته ومیزات این مردبزرگ در کتابها نوشته شده ومحتاج بتکرار نمیباشد. ابوبکرهم دربزرگی دست کم از عمر ندارد فقط مدت حکمرانی او کوتاه بوده است و مبارزهٔ ابوبکر بامرتدان بزرگترین نشانهٔ کاردانی ولیاقت وی میباشد. چه پس ازرحلت پیغمبر مردم ازاسلام برگشتند ومسلمانان هراسان شدند که مبادا این آئین تازه نابود گردد. ابوبکر دامن همت برکمر بست وبا مرتدان جنگید واسلام را به نیروی بشمشیر

بازگردانید وهمینطوردربارهٔ عثمان وعلی نیز گفته میشود .

ابوبکر

دورهٔ طلائی اسلام واقعاً همان دورهٔ خلفای راشدین میباشد. صفات پسندیدهٔ خلفای راشدین همه‌جا معروف و مشهور است . زهدوتقوی وعدل اساس کار آنها بود . هنگامی که ابوبکر مسلمان شد بازرگانی میکرد وچهل‌هزار سرمایه داشت . این پول در آنروز ثروت هنگفتی بود ابوبکر همهٔ آن پولها رادر راه اسلام صرف کرد و هرچه از درآمد بازرگانی عایدش میشد برای پیشرفت اسلام مصرف مینمود . در بیت‌المال چیزی نگاه نمیداشت و همین که درگذشت ترکهٔ نقدی او یك دینار بود . ابوبکر در «سنخ» اطراف مدینه منزل داشت هرروز صبح پیاده از آنجا بمدینه میآمد وکمتر سوار اسبش میشد ، نماز صبح را در مدینه میخواند وتا نماز عشاء در مدینه بود . سپس پیاده به‌سنخ برمیگشت وهرروز برای خریدو فروش ببازار می‌رفت وبگله‌و گوسفندش سرمیزد . پیش‌ازخلافت عادت داشت برای اهل محلهٔ خود شیر بدوشد وهمینکه خلیفه شد کنیزکی از اهل محله گفت : «افسوس ابوبکر خلیفه شد و دیگر کسی برای ما شیر نمی‌دوشد . » ابوبکر که این‌را شنیدبوی پاسخ‌داد: «ای‌دخترك آسوده‌باش،خلافت دروضع من‌تغییر نمیدهد و همچنان‌برای شما شیر میدوشم » شش‌ماه‌پس‌از خلافت‌ازسنخ بمدینه آمدتابهتر بکار مردم برسد وازتجارت‌دست کشید،مسلمانان‌سالی‌شش‌هزاردرهم‌برای او حقوق معین کردند وهمینکه موقع‌مرگش رسید وصیت‌کرد زمین اورا بفروشندو بهایش‌رابابت پولی‌که ازمسلمانان گرفته ببیت‌المال مسترد دارند .

عمر بن‌خطاب

در زمان عمر مسلمانان ممالك بسیاری گشودند و غنیمتها فراوان‌شدوخزینه‌های کسری وقیصر بدست‌مسلمانان‌افتاد ، بااین همه عمر ذره‌ای‌به‌آن اموال اعتنا نداشت‌بقسمی که‌باقبای وصله‌داربرپامیایستاد وبمردم وعظ میکرد و هرگاه محتاج پول میشد از بیت‌المال قرض میکرد وهمین که پولی ازجائی‌میرسید قرضش‌را میداد برای‌مصرف کردن پول‌مسلمانان‌بسیارسخت میگرفت ، اموردینی‌وسیاسی‌مسلمانان‌راشخصاًمیرسید، از طرفی برای انتشار اسلام میکوشیدوازطرفی‌عربهاراعلم‌دین‌میآموخت،دربازارمیگشت‌وقرآن‌میخواند،مردم‌رابه

تقوی تشویق میکرد و خودش بیش از دیگران پرهیزگار بود. هر کس شراب میخورد عمر او را هشتاد تازیانه میزد بصحرانشینان قرآن میآموخت، سپس کسی را برای امتحان آنان میفرستاد و اگر بدامتحان میدادند آنها را میزد و گاه هم بقدری در کتك زدن آنها تند میرفت که مرد چادرنشین زیر چوب میمرد (الاغانی جلد ۱۶) بمأمورین سخت گیر بود، حساب آنان را بدقت میرسید، از حال آنان جویا میشد و اگر لغزشی از آنان میدید آنها را گوشمال می‌داد. سرداران نامی اسلام مانند خالدبن ولید و غیره از این گوشمالی مستثنی نبودند. چنانکه موقعی خالد را خواسته برای کارخلاف قاعده‌ای اورا سرزنش کرد، تهدید نمود وخالد مانند غلام حلقه بگوش درمقابل عمر ساکت بود. گاه‌هم مأمورین خودرا تازیانه میزد و کسی بوی تعرض نمیکرد. بباده خواران و دزدان اموال دولتی بیش از همه کیفر میداد، معذلك همه او را دوست داشتند. چون رفتارش مثل رفتار پدر نسبت بفرزندان بود، گاه وبیگاه مردم کوچه وبازار رامهمانی میکرد وده تا ده تا آنان را سرسفره مینشانید وغذا میداد. سرداران ومأمورین که ازمدینه‌میرفتندعمر شخصاً سرپرست خاندان آنها بود، عمر نسبت بنا مسلمانان نیز مهربان بود وعدالت‌را بدقت اجراء میکرد. مردم یامسلمان میشدند یابخوشی ورضایت زیرپرچم مسلمانان درمیآمدند. چه عمر بادست آهنین آن امپراطوری بزرگ رااداره میکرد، همینکه عمر کشته شد اوضاع ممالك اسلامی بخصوص خراسان وسیستان وغیره برهم‌خورد.

عثمان بن عفان

عثمان نیز مرد درستکاری بود ولی در مقابل قوم و خویش تسلیم میگشت وهمین نقطهٔضعف وی‌سبب شد که مسلمانان بخصوص مردم مدینه بجهاتی که گفتیم بروی شوریدند و او راکشتند بنی امیه قتل عثمان را بهانه کرده خلافت را برای خود بردند. عثمان اول خلیفه ای است که برای خود پول‌وملك فراهم‌ساخت و همین که کشته شد یك میلیون درهم وپانزده هزار دینار پیش خزانه دار خود پول داشت، علاوه بر پول نقد شتر و گاو و گوسفند زیادی نیز جمع کرده‌بود و املاك خصوصی او در وادی القری و حنین صد هزاردینار میارزید. درزمان عثمان سایر یاران پیغمبر (صحابه) پول وملك و شتر و گاو و گوسفند بهم زدند و در پی جمع آوری ثروت بر آمدند پس از

عثمان علی (ع) آمد وی مانند عمر زاهد و سخت گیر بود بمال دنیا طمع نداشت از آنرو خلافت علی برصحابه گران آمد بخصوص که معاویه در برابر زهد علی همه نوع بذل وبخشش میکرد، چنانکه تفصیل آن بیاید.

(مولای متقیان) علی بن ابی طالب علیه السلام

داستان زهد و پرهیز گاری علی (ع) محتاج به ذکر نیست و هر کس آنرا میداند علی (ع) مرد آزاده‌ای بود، در قول وفکروعمل جز آزاد گی ومردانگی چیزی نمیدانست ازحیله ومکروتزویر بوئی نبرده بود هدفش اسلام، راستی ودرستی بود وفقط بحق و حقیقت توجه داشت. برای نمونه میگوئیم این مردبزرگ همینکه با دختر پیغمبر (حضرت صدیقهٔ کبری سلام‌الله‌علیها) ازدواج کرد، بسترش پوست گوسفندی بود که شبها روی آن میخوابیدند وروزها شتر آبکش خودرا بر آن پوست علف میدادند وکسی جزخودشان خدمت خانه راانجام نمیداد درموقع خلافت اموالی ازاصفهان برای علی آوردند، علی آن اموال رابه هفت قسمت تقسیم کردودر آن میان گردهٔ نانی یافت آن گردهٔ نان را نیز هفت قسمت کرد. در زمستان سرد باپیراهن نازکی راه میرفت ومیلرزید. موقعی یك درهم خرماخرید وتوی عبایش ریخته بمنزل برد، مردم گفتندیا امیرالمؤمنین اجازه بده ماخرما هارا بیاوریم. فرمودند: من پدرخانواده‌ام وبایدخودم خوراك آنها رابخانه ببرم. روزی ازعلی پرسیدندمسلمان واقعی چگونه است؟ درپاسخ گفت: مسلمان واقعی برای رفاه دیگران شکمش گرسنه ولبش تشنه‌است وازبیم خدا چشمش میگرید. موقعی زره خودرانزدمردی دید وبرای محاکمه اورانزدشریح قاضی بردوبا آنکه خودخلیفه بودبرای احترام حق وعدالت ومساوات شانه بشانه مدعی علیه ایستاده دعوی خود را طرح کرد و همینکه سپاهیان رابجنگ میفرستاد بآنان دستور میداد مردم بی آزار وکودکان وزنان رامتعرض نشوند.

مانند عمر دررسیدگی بحساب مأمورین سخت گیر بود. اگرعلی درزمان عمر بخلافت میرسیدالبته مدت خلافتش بطول میانجامید و کارش پیش میرفت. اماعلی موقعی خلیفه شدکه مردم اززمان نبوت دوربودند وبه تقلید عثمان دنبال پول وزندگی آسوده میرفتند. بدتر ازهمه آنکه مدعی علی معاویه مردزیرك مکاروروان شناسی بود، وی پول

پرستی وجاه‌طلبی مردم رادرك کرده آنان راباپول ومقام ومنصب میفریفت، برعکس علی که ذره‌ای ازسخت گیری ودقت وزهدفرو گزار نبود حتی نسبت بنزدیکان واقوام خویش هیچگونه ملاحظه نداشت. از آنرو بزرگان صحابه ازوی رنجیده بطرف معاویه رفتند. از آنجمله عبدالله بن عباس پسرعموی علی که در آنموقع والی بصره بوداز سخت گیری علی به تنگ آمده اورارها کرد باینقسم که ابوالاسود دوئلی ازعبدالله بن عباس مطالب نامناسبی بعلی خبرداد علی موضوع رابابن عباس نوشت ولی اسمی ازابوالاسود نبرد ابن عباس در جواب علی چنین نوشت: « آنچه بتو گفته اند دروغ است آنچه که در دست من است درست ماند ودست نخورده بیخود بد گمان مشو ـ » علی بوی چنین پاسخ داد:

« بنویس بدانم چقدر جزیه گرفتی؟ از کی گرفتی؟ و چه کردی؟ ـ » ابن عباس تا آن نامه را دید بعلی چنین نگاشت: دانستم که در آمد مرا زیادتصور کرده‌ای من این کارتورا نمیپذیرم هر کس رامیخواهی برای بصره بفرست، سپس طایفهٔ هلال بن عامر راکه دائیهای اوبودند دور خود جمع کرد وپول زیادی برداشته گفت این روزی ماست وباآن بطرف مکه آمد وعلی از همراهی پسرعموی خود محروم ماند. البته عمرهم ازاین کارهامیکرد وطوری نمیشدزیرادر آنموقع اخلاق مسلمانان جوردیگری بودو آنقدرها بدنیا پابند نبودند ولی در زمان علی اخلاق مسلمانان تغییر یافته بود ومعاویه مکار عقاید آنها را باپول ومقام خریداری میکرد.

علاوه بر آن همراهان عمر نیز مانند خود اومردان درستکار غیرتمند از خود گذشته‌ای بودند وطبیعت سادهٔ صحرانشینی آنان تغییر نیافته بود وتعلیمات اسلامی در آنان روح نهضت ووحدت دمیده بود.

امابطورکلی سیاست خلفای راشدین با سیاست مملکت داری وعمران سازش نداشت ویك نوع خلافت (حکومت) دینی بود که بدست چند مردبی نظیروبا مقتضیات و محیط بی مانندی اداره میشد. باین معنی که غرورملی عرب، خوی وعادت صحرانشینی تعصب شدید دینی و ایمان و خلوص عقیده جامعه شگفت آوری بنام جامعهٔ اسلامی پدید آورد که در مدت کوتاهی (کمتر ازبیست سال) زمامداران آن جامعه ممالك

وسیعی گشودند ودیانت خودرا درسراسرجهان انتشار دادند و از گردآمدن عوامل وعناصرفوق‌العاده‌ای که نظیر آن درتاریخ کمتر اتفاق افتاده چنین تغییرات عظیمی بنام اسلام دردنیا پدیدآمد. علمای‌علم‌اجتماع معتقدندکه ادامهٔ آن‌نوع حکومت دینی‌جز برای همان مدت کوتاه و جزبدست‌همان‌رجال معدودامکان پذیرنبود وانتقال خلافت دینی‌بحکومت سیاسی‌موضوعی بودکه بموجب قانون‌تکامل‌امری حتمی شمرده‌میشد، سنت دیرین الهی که قابل تغییرنیست و باید ادامه یابد.

پراکنده‌شدن‌عرب درسراسرجهان

پیش گفتیم که عمراصراری‌بحفظ جامعهٔ‌عرب داشت وآنانرا بانواع وسایل به یکدیگر متصل میساخت و ازآنروبه فتح شام وعراق متمایل بودکه درآن دوکشورعده‌ای ازاعراب اقامت داشتند ونظرعمر برآن بودکه عربهای حجاز و شام و عراق را بـا هم متحد سازد واسلام رانیروی تازه‌ای به بخشد و درعین حال آنانرا از مهاجرت به نقاط‌دور دست منع میکرد و اگر مسلمانان میخواستند شهر تازه و یـا اردوگاهی بسازند بآنان یادآور میشدکه‌میان خودشان ومدینه دریا ورودخانه‌ای فاصله نباشد تامبادا شهرمدینه‌که مدفن پیغمبر ومرکزاسلام است از عربهابرکنار بماند ومنافع وعایدات ممالك تابعه بآسانی‌دردسترس مردم حجازقرارنگیرد ازآنرومسلمانان را ازاشتغال بکشاورزی منع کرد و درآن باره سخت میگرفت وبحدیث مشهور تکیه داشت‌کـه اگرخیش درسرائی بیایدخواری نیزدنبال خیش خواهدآمد، چه‌اشتغال‌بکشاورزی مردم را ازجنگ بازمیدارد و نظرعمر برآن بودکه مسلمانان (اعراب) پیوسته بحال آماده‌باش درکشورهای زیردست (مستعمره ها) بمانند ومالیات و جزیه جمع کنند وحکومت عرب را مستقردارند وشهرهای تازه سازمسلمانان درصدر اسلام (بصره ـ کوفه ـ فسطاط) فقط دژها واودوگاه‌هائی بودکه سپاهیان عرب درآنجا میماندند تا از نزدیك ممالك زیردست رااداره‌کنند و بهمین‌جهات عمربدستور پیغمبر عمل‌کرده نامسلمانان راازعربستان بیرون‌کرد تابفرمودهٔ‌حضرت‌رسول دودین درعربستان‌نباشد وهم‌چنین‌عمر مشرکان را از آمدن‌بمکه‌منع کردوآنرااخراج‌نمودکه‌مبادادرآینده اسباب زحمت مسلمانان شوند ویارنامسلمان شوند. چنانکه مسیحیان شام‌وعراق‌با

دولت روم همراه شدند وتفصیل آن خواهد آمد .(۱)

بنابراین سیاست اسلام در آغاز آن بود که مسلمانان (اعراب) در عربستان و اطراف عربستان باقی بمانند ، ولی سردارانی که به آسانی شام و عراق را گشوده بودند و آنهمه سود برده بودند دست ازعمر برنمیداشتند، واصرار میورزیدند که اجازهٔ پیش رفتن بدهد . عمر در مدینه نشسته بود و مردم را بمدینه میکشانید و سرداران اسلام در اطراف عراق و شام خودرا بپیش میبردند .

این کشاکش چندان طول نکشید وعمر ناچار عربها را اجازهٔ پیش رفتن داد و آنان درمدت کوتاهی ایران ومصر و قسمتی ازافریقای شمالی را گشودند، در این میان عمر کشته شد، وعثمان بخلافت رسید وبقوم قریش که بحکم عمر درمدینه محصور بودند اجازه حرکت داد .

قوم قریش وسایر عربها از خانه‌ها و چادرها وقبیله‌ها بیرون ریخته در ممالک تازه گشودهٔ خودمتفرق شدند، درصورتیکه شمارهٔ آنان بیش ازدویست هزار نفر نمی‌شد ، وبرممالکی حکومت داشتند که جمعیت آن بیش ازصدمیلیون بود بعلاوه دولت شکست خوردهٔ روم هم مراقب کار آنان بود .

توالدو تناسل عرب

جمعیت عرب درزمان جاهلیت (نسبت بدورهٔ اسلام) چندان زیاد نبود، بقسمی که بزرگترین سپاهیان آنان درروز صفقه (ایام جاهلیت) ازهشت هزار مرد بیش نمیشد. در آغاز اسلام نیز شمارهٔ آنان بسیار نمیبود، ولی همین که فتوحات اسلامی رو بفزونی گزارد عربها بفکر توالدو تناسل افتادند و این فطری عرب بود که زیادی فرزند رادوست داشت. مثلا موقعیکه قریش برضد عبدالمطلب جد پیغمبر برخاستند وی نذر کرد که اگر خداده پسر باو بدهد که اورادر سختیها یاری کنند یکی از آنانرا درراه خدا قربانی کند ، اتفاقاً ده پسر نصیب اوشد .

مسلمانان (اعراب) که کمی عدهٔ خود را در مقابل مخالفان دیدند ، علاوه بر زنان سابق خود با زنان رومی - قبطی و ایرانی که بدست آنان میافتاد هم بستر شدند

۱- جرجی زیدان در چندصفحهٔ قبل گفت که عربهای مسیحی شام دین خود را فراموش کرده با عربهای مسلمان هم نژاد متحد شدند و اکنون میگوید مسیحیان شام یعنی عربهای مسیحی با دولت روم سازش کردند. مترجم .

و درنتیجه فرزندان زیادی پیدا کردند ، واین طبیعی است که فراخی درزندگی موجب کثرت نسل میشود . عربها تاتوانستند هم بستر گرفتند تا آنجاکه مغیرة بن شعبه علاوه برچهارزن عقدی هفتادو شش کنیز (اسیر) داشت، و از آنرو در مدت کوتاهی یك مرد عرب صد یا بیشتر فرزند پیدا میکرد ، از آنجمله مهلب دارای سیصد فرزند بود و عبدالرحمن بن حکم اموی ۱۵۰ پسر و ۵۰ دختر داشت . وتمیم بن معز فاطمی بیش از صدپسر وشصت دختر داشت . وعمر بن ولید نود پسر داشت ،که شصت تای آن چابك سوار بودند ویك زن ابن سیرین سی پسر وپانزده دختر آورد وهمین قسم سایرین اولاد بسیاری آوردند که شرحش مفصل است وشکی نیست که زیادی قوم وقبیله درپیشرفت کار، و استیلای بر دیگران مؤثر است چنانکه عباسیان و امویان بهمانجهت پیشرفت داشتند .

پراکنده شدن عرب بواسطهٔ فتوحات

عربهای دورهٔ جاهلیت درعربستان ، واطراف (عراق و شام) محصور بودند ، پس از ظهور اسلام بموجب تعلیمات دینی بکشور گشائی برخاستند عمر هم نتوانست آنانرا از پیش رفت باز دارد ، و درمدت کوتاهی از طرف مشرق تارود گانژ وازمغرب تا اقیانوس اطلس پیش رفتند . شهرهای کسری و قیصررا گشودند و شهرهای تازه ای بنا کردند زندگانی فراخ وپرنعمتی دریافتند، باسایرملت هاهم پیوند گشتند وتدریجا تعصب قومی خود راازدست دادندوبا ازدست دادن آن تعصب نیروی خودراباختندوناتوان گشتند. اینك اسامی قبایلی که در فتوحات اسلامی پیشقدم بوده‌اند و در اطراف دنیا متفرق گشته اند:

عربهای عدنانی

مضر	ربیعه
قریش	تغلب بن وائل
کنانه	بکربن وائل
خزاعه	شکر
اسد	خیفه

عربهای قحطانی

کهلان	حمیر
اوس وخزرج	قضاعه و تیره های آن
غسان	کلب
ازد	سلیح
همدان	تنوخ

عربهای عدنانی		عربهای قحطانی	
مضر	ربیعه	کهلان	حمیر
هذیل	عجل	خثعم	بهراء
تمیم	ذهل	بجیله	عذره
غطفان	شیبان	مذحج	
سلیم	تیم‌الله	مراد	و غیره
هوازن	نمر بن قاسط	زبید و نخع	
ثقیف	وغیره	اشعریون	
سعد بن بکر و عامر		لخم و کنده	

این قبیله‌ها در آغاز بده‌ها و شهرها فرود نمیآمدند بلکه در خارج شهرها و ده‌ها درچادرها میزیستند، سپس پراکنده شدند و در نواحی دور افتاده با بیگانگان آمیختند و بواسطهٔ همین آمیزش و دور افتادگی از قوم و قبیلهٔ قریش در دیگران نابود گشتند ورقیبان بمرور زمان کار آنان را ساخته، حکومت وقدرتشان را نابود ساختند.

پراکنده شدن عرب بواسطهٔ مهاجرت

عربها تنها برای کشور گشائی کوچ نمیکردند، بلکه عده‌ای از آنان بکشورهای تازه گشوده میرفتند، تا زندگانی بهتری بیابند. قبیلهٔ خزاعه دچار وبنهٔ خودرا برداشته بهمان منظور بمصر و شام کوچ کردند، چه در آغاز اسلام سرزمین آنان دچار قحطی شده بود و در شام ومصر چراگاه‌های مناسبی در دسترس داشتند، همینطور سایر قبیله‌ها که تا دچار خشکسالی میشدند، به یك طرف کوچ میکردند و بعضی از آنها هر چند سال یك مرتبه چه باران میآمد چه نمیآمد از سرزمین خود بممالك جدید میرفتند و آنرا سال کوچ (جلاء) میگفتند. پیش از اسلام اگر در عربستان خشکسالی میشد، عربها بعراق وایران کوچ میکردند، و ایرانیان خرما وجو بآنها میدادند. عربها هم بدون اینکه مدتی در آن نقاط بمانند بسرزمین خود برمیگشتند چه ماندن در زیر تسلط ایرانیان را ننگ میدانستند اما پس از اسلام چنان نبود، بلکه بخود می‌بالیدند که در

سرزمین (مستعمره) تازه گشوده اقامت کرده‌اند ، جائی که پدران و عموها ودائی‌های آنان فتح کردند ، وپرچم عرب را در آن استوار نمودند ، و آنرا گنجینهٔ قوم عـرب ساخته اند .

بیشتر اوقات خلفاء و امراء برای استفاده از تعصب قومی عرب آنان را بدور و نزدیك کوچ میدادند، بخصوص درزمان بنی امیه که تا حدی تعصب قومی تجدیدشده بود از آنرو هرخلیفه یا امیری قبایل نزدیك خود را بمرکز فرمانروائی خود کوچ میداد تادرموقع لزوم با آنان همکاری کنند مثلاموقعی که ولیدبن رقاعه درزمان خلافت هشام بن عبدالملك والی مصرشدعده‌ای ازقبیلهٔ قیس را بمصر کوچ داد ، چون قبیلهٔ قیس از یاران هشام بودند وباوی همراهی داشتند، و هشام درصدد بود که با آنان کمك کند ، لذااجازه‌داد بمصر کوچ کنند ، ابتداء ابن حبحاب والی مصراین مطلب رابهشام پیشنهاد وهشام موافقت نمود که سه هزار نفر از قبیلهٔ قیس بمصر بروند ، ولی در فسطاط فرود نیایند ، بلکه درحوف شرقی (شرقیه ودقهلیه) بخصوص بلبیس بمانند ودر آنجامشغول زراعت شوند پس از آن عدهٔ دیگری بآنها پیوستندو تدریجاً روبفزونی گزاردند .

قبیلهٔ بنی سلیم و قبیلهٔ بنی هلال

گاه‌هم کوچانیدن قبیله هابرای آن بود که ازشر آنها آسوده شوند ، چنانکه العزیز فاطمی با قبیله های بنی سلیم وبنی هلال آنطور نمود ، مختصر تفصیل آنکه این دوقبیله ازقوم مضر میباشند ، و درزمان العزیز درقرن چهارم هجری بادیه نشین بودند . بنی سلیم دراطراف مدینه وبنی هلال دراطراف طایف میزیستند و زمستان و تابستان بعراق وشام کوچ میکردندوهمینکه قرمطیان(۱) به‌حجاز آمدندبنی سلیم با آنان همدست گشته، خرابیهای بسیار بار آوردند،وقرمطیان باکمك آنها برشام دست یافتند. العزیز خلیفهٔ فاطمی

۱ ــ قرمطیان منتسب به حمدان بن اشعث مشهور بقرمط (مردی که دست و پایش کوتاه باشد او را بعربی قرمط میگویند) ازشیعیان اسماعیلی درقرن چهارم هجری ظهورکردند وبا خلفای عباسی جنگیدند وقریب دویست هزارزن ومردمسلمان راکشتند وموقعی بمکه حمله آورده بیش ازده‌هزار حاجی را درآنجا سربریدند وحجرالاسود راکنده با خود بعراق آوردند وپس از بیست وسه‌سال آنرا برگردانده‌اند . مترجم .

قرمطیان را ازمصر برانداخت ، وآنان را بدهات خودشان (بحرین)باز گردانید ، وبنی‌هلال و بنی‌سلیم راکه از همراهان آنان بودند ، بقسمت شرقی (صعید) مصر کوچ دادند ، آمدن آنان بآن نواحی اسباب زحمت اهالی بومی شد ولی خلفای فاطمی جز مدارا چاره‌ای نداشتند تا آنکه درزمان‌المنتصر بالله خلیفهٔ فاطمی استاندار افریقیه بر المنتصر شورید و نام‌اورا از خطبه‌و سکه وطرازانداخت، ودعوی‌استقلال کرد ، حسن‌بن علی وزیر المنتصر بوی گفت: چه‌بهتر که فرمانروائی‌افریقیه رابطایفه بنی سلیم و طایفه بنی‌هلال واگذاریم، وآنانرا بجنگ والی نافرمان بفرستیم،که هر کدام شکست بخورند بسود ما باشد . خلیفه این پیشنهادرا پذیرفت وقبیله‌بنی‌سلیم وبنی‌هلال بافریقیه کوچ کردند و برقه‌را گشوده درآنجا ماندند ، سپس تیره‌های‌دیاب و زغب نیز به‌آنان پیوستند و افریقیه‌منطقهٔ نفوذ وحکمرانی آن‌قبایل شد .

همینطور بسیاری از قبایل عرب (مقیم شام و غیره) برای زندگانی بهتر به اندلس رفتند ، و هر قبیله‌ای به محلی که با سرزمین آن قبیله شباهت داشت خیمه و خرگاه‌برپاکردند، ودستهٔ دیگری‌برای کمك درجنگ‌هابآن‌نواحی کوچیدندوباین قسم عده‌ای ازقبایل قحطان و عدنان باطراف جهان متفرق شدند .

عبید و موالی در اسلام

عبیدوموالی(بندگان‌وبردگان)درتاریخ‌اسلام‌عامل‌برجسته‌ای محسوب میشوند ، چه‌در سیاست وآرتش و علوم و ادبیات اسلام نفوذ مهمی داشتند ، و بنابراین عجب نیست‌که فصل جداگانه‌ای راجع به عبید وموالی اختصاص دهیم .

بردگی دراسلام

برده‌های دورهٔ جاهلیت باخریدوفروش بدست‌میآمدندولی بردگی اسلام بوسیلهٔ اسارت بود،وهمینکه مسلمانان(اعراب) بر سپاهی غلبه میکردند ، ویا شهری‌را میگشودند ، زنان‌و مردان وکودکان آن را اسیر میگرفتند ، وآنان‌را میان‌خود تقسیم میکردند ، وچه بسا که در یك‌جنگ‌ده‌ها هزار اسیر بدست مسلمانان میافتاد و آنان گردن اسیران را طناب میبستند ، ومیان خویش توزیع میکردند ، وگاه میشدکه دریك جنگ یك سوار عرب صد مرد ، صد زن اسیر سهم میبرد ، ودرظرف چند جنگ قریب هزاراسیر بیش یك‌نفر باقی میماند

البته امیران و سرداران اسلام بخصوص پس از دورهٔ خلفای راشدین بیش از دیگران اسیر داشتند ولی درزمان آنها هم ، شمارهٔ اسیر کم نبود چنانکه عثمان تنها هزار بنده داشت .

غالباً اسیران را پیش از تقسیم کردن یکجا میفروختند، وجارچی میدان جنگ داد میزد ، که هر اسیر بصد درهم یا هزار درهم یا بیشتر و یا کم تر چه بسا که فروش اسیران یك میدان جنگ ماه‌ها طول میکشید، عربها درجنگ اندلس بیش از هر جای دیگر اسیر گرفتند ، چنانکه فروش قسمتی از آن اسیران ششماه طول کشید . درجنگ عموریه بقدری اسیر زیاد بود که آنهارا پنج پنج وده ده میفروختند . در جنگ ارك (اندلس) بواسطهٔ فراوانی غنیمت و اسیر بهای یك اسیر بیك درهم و بهای یك شمشیر به نیم درهم تنزل یافت .

عربها هرجارا که میگشودند زمین و باغ ودرخت ورودخانه ومزرعه وچارپایان محل رادر بست از خود می‌دانستند ، و بیش از دیگران بنی‌امیه در این عمل افراط داشتند ، چنانکه سعیدبن‌عاص میگفت : عراق (سواد) بوستان قریش است . و عمرو عاص بفرماندار خربتا گفته بود که شما وهرچه دارید انبار ماهستید، زیرا کشور مصر را با شمشیر گشوده‌ایم ، وهرچه در آن است از ماست، بنی‌امیه پیوسته میگفتند مصر باشمشیر ما گشوده شد ومردم مصر بندگان ما هستند ، هر چه بخواهیم بر سر آنان می آوریم .

مسلمانان بیشتر اسیران خودرا میفروختند و پول آن را میگرفتند چون از اداره کردن امور اسیران عاجز بودند فقط امیران اسرا را نگاه میداشتند تا کسی پول بدهد و آنان را آزاد سازد ، یا آنکه خود امیر بعلتی اسیر را آزاد کند .

دیگر از راههای تحصیل برده دراسلام آن بود که والیان ممالك اسلامی بخصوص والیان مصر و ترکستان و افریقیه بجای مالیات نقدی برده میدادند ،و بعضی ازمردم ذمی مانند اهل بربر وغیره فرزندان خویش را بعوض جزیه تسلیم میکردند وعلاوه بر آن مسلمانها عده‌ای بنده وبردهٔ اصلی نیز درضمن فتوحات ممالك میشدند.

حکم اسیر دراسلام چنان است که خلیفه یا جانشین او میتواند :

۱ ـ اسیررا بکشد.

۲ـ اسیررا برده‌خود کند .

۳ـ اسیررا باو(یا بدون) گرفتن پول آزاد سازد .

و اگر اسیردرطی اسارت مسلمان میشد، حکم قتل‌از او ساقط میگشت ولی دوحکم دیگرباقی‌میماند، خلیفه یانمایندهٔاو آنچه‌راکه‌درحدود آن‌سه‌موضوع‌مقتضی میدید دربارهٔ اسیر اجراء میداشت .

هرکس اسیری را مالك میشد ، میتوانست اورا بفروشد، یانزدخودنگاهدارد ویاآزاد سازد، درآنصورت بندهٔمزبور(مولی) آزادکرده آن‌شخص میشد.برای آزادی برده مقررات ووسایل بسیاری در اسلام وضع شده‌است و مهم‌ترین آن‌چنان‌است :

۱ ـ اگر برده مسلمان میشد وپرهیزکاری مینمود آزادش میساختند عبدالله بن عمر هزاربنده رابه‌آنطریق آزاد ساخت ومحمدبن‌سلیمان هفتادهزارکنیزوغلام‌را بدان‌وسیله آزاد نمود .

۲ـ اگرکسی‌سوگند دروغ میخوردیك‌بنده‌آزاد میکرد .

۳ـ اگرکسی نذری‌داشت ، و نذرش‌اداء میشد بنده‌آزادمیکرد .

٤ـ برای رضای‌خدا بنده را آزاد میکردند ، و بسیاری از مردم پرهیزکار آن عمل‌نیکوراانجام میدادند. مثلاعمربن ابی ربیعه‌هنگام پیری‌سوگندخوردکه‌برای هربیت شعری‌که سروده یك بنده‌آزادکند وبسوگندخود وفاکرد .

٥ـ درموقع جنگ‌برای‌همراهی درمبارزه‌بندگان راآزادمیساختند.جعفربن عبدالرحمن امری‌والی خراسان‌که درواقعه «الشعب» ،کارراسخت دیدفریاد برآورد ای بندگان هرکدام‌که بامادرکارزارکمك‌کنید ،آزادمیشوید. بردگان‌باشنیدن‌این مژده چنان میدان داری‌کردندکه دشمن شکست خورد .

٦ ـ در موقع جنگ‌با مخالفان آزادکردن بنده‌های دشمن یك نوع تدبیر جنگی سودمندی بود ، مثلا حضرت رسول هنگام محاصره طایف فرمودند : هر بنده‌ای‌که ازحصار بیرون بیاید و تسلیم من بشودآزاد است و در نتیجه بسیاری از بردگان طایف بخدمت پیغمبر رسیده‌آزاد شدند.مسلمانان بعد ازپیغمبرنیز این‌رویه

را داشتند . وبندگان مخالفان را با وعدهٔ آزادی بطرف خود میکشاندند . بندگان باین امید میآمدند که پس ازجنگ دوباره بجایگاه خود برگردند ولی مسلمانان بآنان اجازهٔ بازگشت نمی دادند ، زیرا دراینصورت مرتد بشمار می آمدند (١).

اسلام ببردگان فوق العاده مهربان است ، پیغمبر دربارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده ، از آنجمله میفرماید : «کاری که برده تاب آن را ندارد باو واگذار نکنید وهرچه خودتان میخورید باو بدهید. درجای دیگر میفرماید ببندگان خود کنیز وغلام نگوئید بلکه آنها را پسرم ودخترم خطاب کنید. قرآن نیز دربارهٔ بردگان سفارش کرده میفرماید: خدارا بپرستید برای او انباز نگیرید، با پدرومادر وخویشان ویتیمان وبینوایان وهمسایگان، نزدیك ودور ودوستان وآوارگان وبردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید ، زیرا خداوند از خودپسندان بیزار است(٢) .

اسلام بندگان را بعبادت ، وپرهیز کاری تشویق میکند . وعربها و مسلمانها را ازاسیری وبندگی رهائی داده چنانکه پیغمبر فرموده اند: عرب ومسلمان برده نمیشود، و شخص مسلمان اسیر نخواهد شد . دیگر از احکام بردگان آنکه حدود او نصف حدود آزاد است یعنی اگر بنده وآزاد هر دو شراب خوردند اولی را چهل تازیانه ودومی را هشتاد تازیانه میزنند. اگر بنده کار نیکوئی کرده پاداش آنکار بصاحبش میرسد اسیران اعراب از یهودیان و مسیحیان وصابیان وسامریان وزرتشتیان وغیره تشکیل مییافت واگر کسان آنان آنهارا میخریدند آزاد شده نزد کسان خود میرفتند، وگرنه مسلمانان آنهارا نگاه میداشتند ، یامیفروختند . ودرهرحال آنان را بکار میگماشتند. بردگان کارهای خانه راانجام میدادند ، شتر وگاو وگوسفند میچراندند ، تیر وپیکان میساختند ، درمیدان جنگ تیرهای افتاده را جمع میکردند ، ویاقرآن وشعر وحدیث

---

١ ـ علاوه بر مواردی که جرجی زیدان راجع بآزادی بنده ذکر نموده موارد بسیاری نیز هست که موجبات آزادی بنده طبق مقررات اسلام فراهم میشود که ازآنجمله کفارهٔ روزه خوردن است ودیگر بارآوردن کنیز ازصاحبش میباشد ودیگر ناقص کردن صاحب یکی ازاعضای برده است . مترجم .

٢ ـ متن آیهٔ شریفه (سوره نساآیه ٤١) چنین است واعبدوا الله ولاتشرکوا به شیئا وبالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجارذی القربی و الجارالجنب و الصاحب بالجنب وابن السبیل وماملکت ایمانکم ان الله لایحب من کان مختالا فخوراً. مترجم .

حفظ میکردند و بهمان نسبت بهای آنان بالاوپائین میرفت .مثلا برده عادی صددینار میارزید ، واگر شترچرانی میدانست دویست دینار ارزش داشت و اگر تیرساختن وپیکان تراشیدن میتوانست چهارصد دینارمیارزید واگرشعرحفظداشت ششصددینار خرید وفروش میشد. میزان خرید وفروش بندگان دراواسط دورهٔ امویان چنین است .

نوعی دیگرازبنده راقن میگفتند. وآن بنده‌ای بود که دریک مزرعه‌ای بطور دائم مشغول کاربوده چنین بنده‌ای را مزارع مقیم (کشاورزهمیشگی) هم میگفتند . ومقابل آن فلاح فراری بود، که میتوانست ازاین مزرعه بآن مزرعه برود اماقن چنان نبود واگر کسی مزرعه‌ای را به‌بیع یابه فتح مالك میشد کشاورزان آنمزرعه کشاورز همیشگی(قن) محسوب میشدند قن نه فروخته میشد ، نه آزادمیگشت ،نه‌میتوانست ازآنمزرعه برود . بلکه خودش و فرزندانش باآنزمین خریدوفروش‌میشدند،اما از مزرعه بجای دیگر نمیرفتند ، درفصل جاهلیت راجع باین موضوع بحث شد .

موالی در اسلام

بردگانی که‌پس‌ازاسیری‌اسلام میآوردند عالباً آزادمیشدند، ولی بنام‌مولی درتحت حمایت صاحبان اولیه‌خود میماندند وچون بموجب قانون اسلام‌مسلمان بنده نمیشود، لذا این نوع بندگان آزاد شده‌بین بندگی وآزادی وضع مخصوص پیدا میکردند . بنی‌امیه مسلمانان غیرعرب رامولی میخواندند وگاه هم آنها را قرمز پوست (احمر) میگفتند ودرفرهنگ‌عرب‌هرعجمی احمر لقب وارد .

تدریجاً موالی یك طبقه مخصوص شدند ، واهمیت ونفوذ بسیاری پیدا کردند، وبعضی ازآنان نسبت‌بعرب تعصب میورزیدند، وشاید ازآنروکه پیغمبرفرموده‌مولای هرقومی از خودآنقوم بشمار میآید . ونیز پیغمبرفرمود خداوند و مردم وفرشتگان دوکس‌رانفرین‌میکنند،یکی‌پسری که‌ازپدرش‌بیزاری‌جوید ودیگر کسی که‌مولای‌خود (آزادکرده خود) رابراند عربها موالی را جزء فرزندان و اهل خانهٔ خود محسوب میداشتند، وآنانرا مانند فرزندان محبت‌میکردند وبآنان اعتماد داشتندچه اگرجز این بودآنهارا آزاد نمیساختند.مولی ایل وتبارخودرا ترك میکرد، دنبال ایل وتبار صاحب خود میرفت مثلاابن سریج مولای‌بنی نوفل ـ محرزمولای عبدالدار ـ حکم ـ

الوادی مولای ولیدبن‌عبدالملك ، وابن‌عباد مولای بنی‌مخزوم‌خوانده میشد . وازپدر وخاندان خودمولی ذکری نمیشد ، باین ترتیب صاحب و مولی بهم مربوط میشدند. بخصوص اگرمولی‌درخانه صاحبش‌زندگی‌میکرداماممولاموالی رامرخص‌میکردند که‌دنبال کارشان بروند وهمینکه جنگی درمیگرفت موالی‌زیرپرچم اربابان خوددر میآمدند ، موالی از افراد و طبقات برجستهٔ اسلام بوده‌اند ، بیشتر حافظان قرآن مفسران علمای‌لغت، شعروغیره‌ازمیان موالی‌درآمدند،زیراعربها مشغول‌سیاستمداری و مملکت داری شدند، وغالب موالی ازاسیران ایران وسایرنقاط بودند ، وبطورکلی درکودکی وجوانی اسیرشده ، درجامعهٔ اسلامی تربیت می‌یافتند ، وچه‌بسا که‌نوابغی درمیان آنها پدیدمیآمد.مثلاهمینکه خالدبن ولیدعین التمرراگشود چهل پسر بچه دردیرهای عین‌التمرمشغول فراگرفتن انجیل‌بودند ، خالدآنانرا نزد ابوبکربمدینه فرستاد، ابوبکرآنها رامیان بزرگان‌اسلام تقسیم کرد، واین پسربچه‌ها پس‌ازمسلمان شدن آزادگشتند ودرجامعهٔ اسلامی‌نشو ونمو کردند وفرزندان آنها خدمات‌بزرگی درسیاست وعلم‌وادب انجام دادند. مثلاموسی‌بن نصیرفاتح اندلس وافریقا ازفرزندان همان چهل نفراست. محمدبن سیرین‌مؤلف‌کتاب تعبیرخواب پدرش ازآن عده‌بود . حمران مولای‌عثمان بن‌عفان‌ازآنان است. محمدبن‌اسحق مؤلف‌کتاب‌المغازی والسیر ازنوادگان آنهاست و همینقسم بسیاری ازبزرگان اسلام‌که فرزندان اسیران وموالی دیگر بوده‌اند .

ابوصفرازاسیران ادبا درزمان ابوبکرازرجال نامی اسلام‌میباشد .حماد راویه دیلمی از اسیران مکنف بن زید الخیل بود و جزء دانشوران گشت . سائب خائر اصلش ازخاندان‌کسری است ، مروان بن ابوحفصه شاعر نامی عرب از اسیران‌یهود استخر میباشد. هروی‌زبان‌شناس (لغوی) مشهورعرب ازاسیرانی‌است‌که جزء قسمت عربهای بادیه‌نشین درآمده بود. ابن‌الاعرابی از اسیران سنداست.ابودلامه‌سیاه‌ازاهل کوفه بنده بنی‌اسد بوده وآزاد کرده‌آنهاست ، وهمینقسم علماء و ادبای اسلام بیشتر از اسیران بودند (بجلدسوم این‌کتاب رجوع شود) .

بعضی‌ازموالیان‌که باسارت مسلمانان‌درمیآمدند، شاهزاده وبزرگ‌زاده‌بودند

و چون وسیلهٔ بازخرید (فدیه دادن) آنها فراهم نمیشد بصورت مولی درمیآمدند چنانکه بسیاری از موالی منصور ازفرزندان مرزبانان ایران بودند.ابوعلی بن‌بذیهه (ازرواة مشهور) وابوزهیر جد مطلب‌بن زیاد از شاهزادگان ایرانی بودند ، و روز جنگ مداین اسیر شدند و سعد وقاص سردار اسلام آنها را بسمرة بن جناده (از ـ صحابه) هدیه داد . و جابر پسر ثمره آنها راآزاد ساخت ، ابو موسی اشعری شصت برده ازفرزندان دهاقین (ملاکین ایرانی) ازاسیران (فیروز ـ فارسی) برگزیده،میان مسلمانان تقسیم کرد ، علاوه براین شصت نفر عدهٔ دیگری هم از بزرگزادگان‌اسیر شدند وکسان آنها آنان رابازخریدند .

موالی مورد اعتماد و اطمینان خلفاء و امـراء بودند و بکار هـای مهم گماشته میشدند ، بیشتر حاجبان خلفای راشدین از میان مـوالی انتخاب میشدند و اینان بعضی ایرانی (فارسی) بعضی دیلمی ، وبعضی حبشی یا رومی بودند ، اولین مـولای ابوبکر بلال بن رباح بنده‌سیاه حبشی بود ، ابوبکر اورا درمکه به پنج اوقیه خرید و آزادکرد . بلال نخستین کسی است که درمدینه اذان گفت و مقام بزرگی در اسلام پیداکرده.همینقسم عامربن فهیره ـ ابونافع ـ مرةبن‌ابوعثمان وغیره ازموالی ابوبکر بودند.عمروعثمان وعلی وسایرصحابه نیزموالی . داشتند موالی نسبت بصاحبان خود بسیار صمیمی ووفادار بوده‌اند وبرای آنان همه قسم جانبازی و فداکاری میکردند و برای نمونه داستان زیررا نقل میکنیم :

همینکه میان مأمون و امین جنگ‌در گرفت ، محمدبن یزید مهلبی از طرف امین والی اهواز (خوزستان) بود، طاهربن حسین سردار مأمون باسپاهیان فراوان ناگهان برمحمد تاخت واورامحاصره کرد ، محمدکه خود رادر محاصره دیدموالی خود را جمع کرده گفت :

«چنانکه می‌بینید من غافل گیرشده‌ام وهمراهان من گریخته اند وامیدندارم که بیاری من بیایند ولی من تسلیم دشمن نمیشوم و تصمیم دارم از قلعه فرود آیم وتنها با طاهر وسپاهیان‌او بجنگم تاکشته شوم اما از شما میخواهم که جان خود را دریابید ، وپیش از من تسلیم شوید چه‌که من دوست ندارم ، شما بـرای من کشته

شوید

موالی که اینرا شنیدند، در پاسخ گفتند: زهی نامردی که ترا تنها بگذاریم

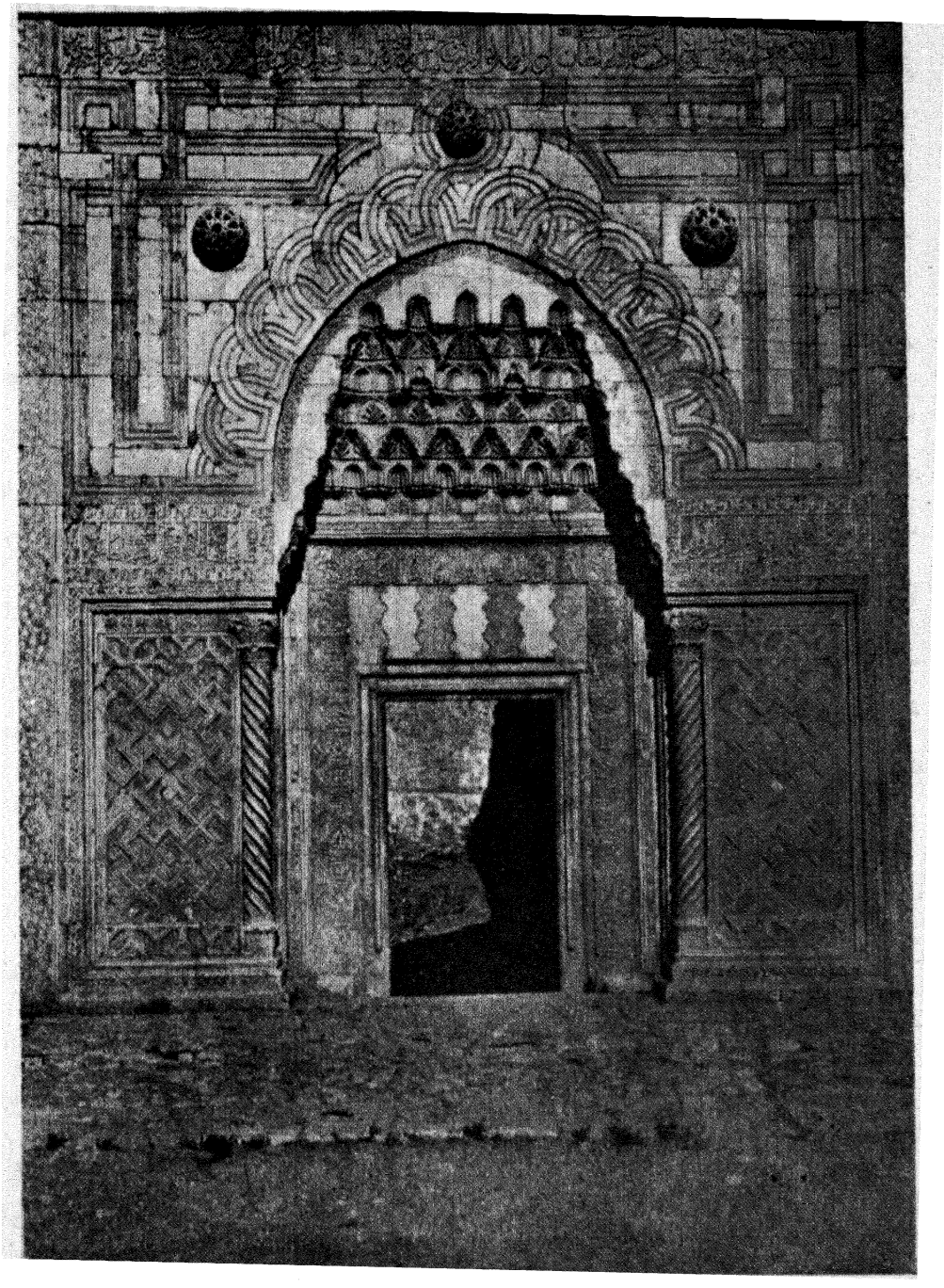

ت ـ قونیه: مدرسه کاراتای

ما آزاد کردهٔ تو هستیم توما راازبندگی نجات دادی ، تو بما جاه و مال و مقام دادی ما بعد ازتو اززندگی بیزاریم .

سپس ستوران خود را پی کرده ، (پاها ودست های آنانرا بریدند) با محمد از قلعه بزیر آمدند ، و بااو کشته شدند .

با این همه مولی همیشه پست ترازعرب بود و در صدر اسلام کارهائی بمولی واگذار میشد که امانت واعتمادلازم داشت ، موالی میتوانست تحصیل علم و ادب کند وحقوق زیاد درمقابل انجام کاردریافت دارد، ولی هیچگاه درصدراسلام مقام مهم مانند داوری (قضاء) بمولی واگذار نمیشد چه بعقیدهٔ اعراب آن قبیل مقامات مخصوص مردم پدر دار و با خانواده بود و همینکه عمربن عبدالعزیز (مکحول) را بداوری (قضاء) معین نمود مکحول آنرا ردکرده گفت .

این کارمن نیست زیرا پیغمبر فرموده قاضی باید از اشراف قوم انتخاب شود وچون مولی هستم نبایدقاضی بشوم .

سیاست دولت درعصر امویان از ۴۱ تا ۱۳۲هجری

ملاحظه شد که سیاست اسلام در زمان خلفای راشدین ، بر اساس جامعهٔ عرب استوار بود و با عدل و مدارا وغرور ممالك معظمی را بتصرف در آوردند و در مدتی کمتر از سی سال دولت معظم اسلامی تشکیل دادند وقسمت عمدهٔ دنیای آباد آنروز رامسخر ساختند. سلاح مسلمانان در آنروزها پرهیزکاری وراستی وعمل بقرآن وسنت پیغمبر بود، و هدفشان درانتشاردیانت اسلام و پاداشهای آخرت محدود میگشت ، وحکومت بوسیلهٔ شوری و انتخابات انجام میبافت ،اما همینکه خلافت به بنی امیه رسید صد درصد برضد روش خلفای راشدین اقدام کردند ، چنانکه شرح آن خواهد آمد.

*

انتقال خلافت بامویان

موقعی بنی امیه بفکر خلافت افتادند که علی داماد و پسر عموی پیغمبر خلیفه بود و مسلمانان معتقد بودند که علی بواسطهٔ نزدیکی با پیغمبر و تقوی و شجاعت وعلم و سابقهٔ در اسلام و مساعدت بـه پیشرفت ، از هرکس دیـگری بـرای آنمقام شایسته تـر میباشد ، واما معاویه که خلافت رابرای خود میخواست ، پدرش وبرادرش وخودش از همه کس بیشتر با پیشرفت اسلام مخالفت کردند وفقط در سال هشتم هجری بعـد از فتح مکه ازروی ناچاری مسلمان شدندچون ازپیروزی دربرابر پیشرفت اسلام نومید گشتند وراهی جز مسلمان شدن نداشتند .

ابوسفیان پدرمعاویه سردسته اهل مکه چندین مرتبه بجنگ پیغمبر آمـد ، وعلناً باپیغمبر مخالفت کرد، ولی همینکه مسلمانان نیرو یافتند، وبفکر فتح مکه افتادند ابوسفیان بابعضی از بزرگان قریش برای تحقیق و تفتیش ازمکه بیرون آمدند ، در راه بعباس عموی پیغمبر برخوردند ، معاویه آنموقع بعباس گفت کار برادرزاده‌ات خیلی بالا گرفته است ، عباس بوی یاد آورشد که هرچه زودتر ازپیغمبر امان بخواهد وابوسفیان از ناچاری چنان کرد، همینکه مکه فتح شد ابوسفیان و فرزندانش از آنجمله معاویه اسلام آوردند وپیغمبر بابذل اموال آنانرا خوشدل داشت که در اسلام پایدار بمانند .

اختلاف امویان وهاشمیان

طمع ورزی معاویه، وچشم داشت بمقام خلافت، ازاختلافات دیرین اموی وهاشمی در زمان جاهلیت سرچشمه میگیرد، باینقسم که خاندان عبدمناف ازقویترین ووالاترین تیره‌های قریش بودند و شمارهٔ آنـان بردیگران فزونی داشت ، امویان و هاشمیان هر دو از شاخه‌های قوم عبدمناف میباشند ولی شمارهٔ امویان از هاشمیان بیش بود ، و رجال برجستهٔ آنان زیادتر ازهاشمیان میشد پیش ازاسلام ببزرگی شهرت داشتند وپیشوای آنان حرب بنی امیه پدرابوسفیان جد معاویه بود. حرب در جنگ الفجار (جاهلیت) سمت فرماندهی داشت ، و برهر دوتیره هاشمی و اموی حکومت میکرد و همینکه پیغمبر ازمیان هاشمیان پدید آمد ، امویان ازاین پیش آمد برآشفته وباپیغمبر ستیزه کردند ، تا جائی که پیغمبر را مجبور به مهاجرت نمودند .

در آنجا عربهای قحطانی بنام انصار با پیغمبر یاری کردند و پس از مرگ ابوطالب پسران وی با پیغمبر بمدینه آمدند و حمزه و عباس عموهای دیگر پیغمبر بوی پیوستند و بنی هاشم بدنبال آنان آمدند و مکه در دست بنی امیه ماند و بدون رقیب فرمانفرما شدند بخصوص پس از جنگ بدر ، تمام قریش زیر پرچم آنان در آمد ، زیرا بسیاری از بزرگان قریش در آن جنگ کشته شده بودند. ابوسفیان پیشوای قریش شد و در جنگ احد و احزاب فرمانده قریش بود ، اما چنانکه گفتیم بنی امیه کاری از پیش نبردند و ابوسفیان از پیغمبر امان گرفت و بعد از فتح مکه اسلام آورد و حضرت رسول از روی کمال تدبیر و حسن سیاست ، نه تنها ابوسفیان بلکه همهٔ قریش را بخشوده ، فرمود : شما آزاد هستید و از آنروا ینان به طلقاء یعنی آزادشدگان معروف گشتند و آنها هم دسته جمعی مسلمان شدند .

پس از رحلت پیغمبر قریش (بیشتر از بنی امیه) نزد ابوبکر آمده گفتند با آنکه ما از نزدیکان و اقوام پیغمبر هستیم در هر چیز از انصار و مهاجرت عقب تریم ، ابوبکر گفت : این برای آنست که شما دیرتر اسلام آوردید ، اکنون بروید و با برادران خود در راه پیشرفت اسلام جهاد کنید ، قریش در جنگ با مرتدان شرکت نمودند ، و در زمان عمر نیز برای جنگ با رومیان بشام رفتند ، چون عمر از ماندن آنان در مدینه بیم داشت و هرطور بود آنها را بخارج میفرستاد ، و پس از فتح شام یزید بن ابوسفیان بامر عمر والی شام شد ، و بعد از مرگ یزید برادرش معاویه بفرمان عمر والی شام شد و عثمان که بخلافت رسید معاویه را در شام نگاهداشت ، باین ترتیب ریاست خاندان اموی مانند پیش از اسلام تجدید گشت و خاندان هاشمی بامور آخرت پرداختند و از دنیا کناره گرفتند .

علی و معاویه

بنی امیه با نگرانی و خشم به هاشمیان مینگریستند ، که چرا بواسطهٔ مقام نبوت دارای جاه و مقام شده‌اند و ضمناً دنبال فرصت میگشتند که حکومت را از دست آنان بربایند . تا اینکه عمر کشته شد و تعیین مقام خلیفه را بشوری واگذارد ، و شوری عثمان را برگزید و تصور میرود که در آن جریان اسباب چینی بنی امیه دخالت داشته بود ، عثمان بوسطهٔ ضعف رأی تحت

نظر اقوام خود (بنی امیه) در آمد و آنان بر همه جا و همه چیز مسلط شدند، مسلمانان از این وضع بر آشفته عثمان را کشتند.

بنی امیه بریاست معاویه والی شام با گروه انبوهی از قریش بخونخواهی عثمان برخاستند و اهل مدینه (انصار) با علی بیعت کردند، و از همان هنگام مسلمانان دو دسته شدند، اول دسته انصار یعنی اهل مدینه که موقع هجرت پیغمبر با او یاری کردند و در این موقع نیز بیاری خاندان او (علی) برخاستند. دوم دستهٔ قریش مقیم شام که خلافت را برای معاویه میخواستند، چه معاویه فرزند پیشوای آنان در زمان جاهلیت بود. در ضمن تمام صحابه (یاران پیغمبر) حق را با علی میدانستند و معاویه که بدون گفتگو زیرک ترین مرد دورهٔ خود بود بفکر آن افتاد که با حیله و تدبیر کار را از پیش ببرد و از آنرو مثل تمام مردمان جاه‌طلب دنیا دوست از دین و تقوی و اخلاق چشم پوشید و تصمیم گرفت بهر وسیله‌ای که ممکن است بخلافت برسد و علی برعکس معاویه جز تقوی، و اخلاق و دیانت نظر دیگری نداشت، و البته این پیش آمد هم کمکی بحال معاویه میشد زیرا مردم و اطرافیان معاویه نیز بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان و رومیان مزهٔ تجمل و خوشگذرانی را چشیده بودند و چون بیم و رعب دوران نبوی پایان یافته بود، آنقدرها بآخرت اعتناء نداشتند و دنبال پول و جاه مقام میرفتند، معاویه هشیار زیرک از فساد اخلاق عمومی استفاده کرده، با کمال سیاست باجرای نقشه خود کوشید، و بنای کار را برحیله و مدارا گذارد چنانکه خود بعمرو عاص میگفت که اگر میان من و مردم، بقدر یك تار موارتباطی باقی بماند همان تار مورا نگاه میدارم و نمیگذارم پاره شود یعنی اگر بکشند رها میسازم و اگر رها کنند میکشم تا آن رابطه قطع نگردد.

نخستین اقدام معاویه آن بود که از هوش و سیاستمداری سه تن از بزرگان صحابه استمداد کرد، و باتفاق آراء تمام تاریخ نویسان این سه مرد از زرنگترین و هشیار ترین مردان عرب بشمار میآمدند، و نیز مورخین مزبور معتقدند که معاویه از هر سه تای، آنان هشیارتر بود، واما آن سه تن که بدون آنان مسلماً کار معاویه پیش نمیرفت عبارتند از عمرو عاص، زیاد ابن ابیه، مغیرة بن شعبه. چنانکه عمرو عاص در واقعهٔ صفین معاویه را از سقوط حتمی نجات بخشید، و همینکه سپاهیان علی نزدیك چادر معاویه رسیدند عمرو

عاص بوی گفت قرآنهارا سرنیزه کنند وحکمیت بخواهندوپس ازحکمیت ابوموسی اشعری‌را فریب‌دادتا علی راازخلافت خلع کند ، ودرمقابل حکومت مصر مادام‌العمر بدست عمروعاص افتاد وزیادبن‌ابیه‌که مردبی‌پدرناشناسی بود ، بواسطهٔ هوش‌وتدبیر مقرب درگاه معاویه‌شد وزیادبی پدررابه‌پدر خودبسته زیادبن ابوسفیان نامید واین اولین خیانت علنی‌بودکه برضد مقررات اسلامی اجراشد .

زیادمدتی والی‌فارس وعراق بود، واین‌دوکشوررا ، برای‌معاویه نگاه‌داشت‌اما مغیرةبن شعبه‌اولین رشوه خوراسلام است ، نخستین‌کسی است‌که پول قلب‌سکه‌زد و اول‌کسی است‌که معاویه را برای ولیعهدی یزید تشویق‌کرد و ازآنموقع خلافت ارثی شد .

آری معاویه این مردان سیاستمدار زیرك را باجاه ومال فریفت ، مغیره راپول داد:عمروعاص‌را والی مصرساخت وحکومت فارس وعراق رابه‌زیاد بخشید ، معاویه نسبت بتمام مأمورین خویش خوشرفتار وسهل انگاربود ، ازطمع کاری وپول‌دوستی آنان بسودخویش استفاده میکرد، واگر علی مختصری ازاین مساعدت ها راباآنان میکرد ، همه گرداو میآمدند ولی او(علی) در حساب سخت گیربود ، استقامت رأی داشت ، برخلاف وجدان اقدامی نمیکرد ، البته‌عمروابوبکرنیز مثل علی بودند وبر مأمورین سخت میگرفتند ، اما مسلمانان زمان ابوبکر غیر از مسلمانان زمان علی‌بودند. در آنوقت مسلمانان‌شوردین وتعصب‌عربی داشتند ، فرمان خلفا رااطاعت میکردند .

اما در زمان علی‌آن شور تعصب ازمیان رفته بود و سخت گیری علی بامزاج آنان سازگار نمیشد ، و آنرا یکنوع ناتوانی می دانستند ، لذا از دور علی رفتند ، بمعاویه پیوستند. نخستین بارمغیرةبن شعبه نزد علی‌آمده باو گفت: فعلامعاویه را از شام برندار وبا اومداراکن تاکم‌کم محیط مناسب بدست‌آید ،آنگاه اورامعزول‌کن اما علی بحرف او اعتناء نکرد ، مغیره مکارروزدیگر نزدعلی‌آمده گفت : واقعاحق‌با تو است ، باید فوری معاویه را معزول‌کنی، مغیره این‌حرفها راگفته نزد معاویه رفت ویکباره ازعلی دست‌کشید .

اما علی بقدری تندرفت (۱) که پسرعمویش عبدالله بن عباس چنانکه گفتیم ازاو جدا شد .

پس از قتل علی پسرش حسن خلیفه شد وچون خودرا دربرابر معاویه ناتوان دید ازخلافت دست کشید. (٤١هجری) و معاویه فرمانروای مطلق گشت، پس ازقتل علی و مرگ معاویه پیروان هر دونفر برویهٔ رهبران خـویش ادامـه دادند و طبعاً مردمان سیاستمدار پیروزشدند، واتباع وکسان علی پراکنده وسرگردان ماندند. بعضی مردند، وبعضی کشته شدند، وچنانکه رسم دیرین روزگار است اهل تقوی وفضیلت ودین مغلوب شدند ، ومردم دنیا پرست زرنگ فایق آمدند و این میرساند که سیاست و دین هیچگاه با هم سازش نمیکنند و اگرهم سازش کنند برای مدت بسیارموقت، مانند زمان خلفای راشدین میباشد که بنام خلافت دینی چندی امورممالك اسلامی را با عدل وتقوی اداره کردند .

جاه‌طلبی بنی امیه

بنی امیه یك هدف ، یك مقصد ، یك منظور داشتند و آن اینکه مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند وبرای رسیدن بآن منظور بهر وسیله‌ای دست میزدند ، و از ارتکاب هیچ عملی خود داری نداشتند و سرانجام هم بمقصود خود رسیدند . درزمان آنان مملکت اسلام وسیع شد و عظمت اسلام به منتهی درجه رسید ، تا آنجاکه درزمان عباسیان هم ممالك اسلامی آنقدر وسیع نبود وتا آن اندازه مسلمانـان قدرت و شوکت نیافتند. امویان قدرت وشوکت را فقط برای خود میخواستند و هیچکس را شریـك و سهیم نمی‌دانستند . عبدالملك بن مروان خلیفه‌اموی مکررمیگفت: دوشیر دریك بیشه نمیتوانند زیست کنند، وکسی جزما نباید درقلمرو اسلام مقتدر بماند . این جاه طلبی بی حد و حصر بنی امیه درمقابل مدعیانی که حـق با آنان بود ، بنی امیه را برای رسیدن بمقصود وادار بکارهائـی کـرد که مورد همه‌نوع ملامت میباشند ، درهرحال دولت بنی امیه با همان وسایل بردشمنان خود فایق آمد ومهمترین عامل مؤثر در موفقیت آنان یکـی

۱ــ نسبت تند روی بحضرت شاه ولایت البته اساءه ادب است ولی چون مؤلف نامسلمان بوده عذرش خواسته است . معذلك خوشبختانه خود مؤلف باشتباه خود پی برده و در چند سطر پائین تر خطای خود را جبران کرده است . مترجم .

تعصب عمومی قریش، ودیگری دسته بندیهای سیاسی بود وچنانکه ملاحظه خواهد شد اساس کار آنان روی این دوموضوع بوده است .

تعصب عربی در زمان بنی امیه عرب وقریش

عربها درجاهلیت تعصب قومی داشتند ، و هر قبیله‌ای برای خود افتخاراتی داشت ، اسلام آن تعصبها را باطل کرد وعرب را درزیرپرچم اسلام متحد ساخت ، جامعهٔ اسلام از قبایل وطوایف مختلف تشکیل یافت ، و این وضع تا پایان خلفای راشدین دوام داشت وهمینکه بنی امیه خلافت را بسلطنت مستبده تبدیل کردند، مجدد تعصب عربی را تقویت نمودند ، و خشونت اخلاقی بدویان را بتمام معنی بکار بردند ، و درعین حال چون شهرنشین شده بودند ،کلیهٔ صفات پسندیدهٔ صحراگردی را از دست دادند وفقط مقید بودندکه قریش را بردیگران و خودشان را برسایرین ترجیح دهند ، طبعا قبیله‌های دیگر که درجاهلیت و اسلام ممیزاتی داشتند ، از بنی امیه رنجیدند بخصوص مردم بصره وکوفه وشام بیش از همه بابنی امیه مخالف بودند زیرا اینان ازعربهای صحراگردی بودندکه بواسطهٔ انتشار اسلام بآن نواحی آمده شهر نشین شدند و چون بشرف مصاحبت حضرت رسول موفق نشده بودند مردمی تند خوولجوج وخشن می بودند وهمان تعصبات دیرین جاهلیت راپیروی میکردند، لذاکشمکشهای دورهٔ جاهلیت دوباره پدید آمد ، قبایل قریش وکنانه و ثقیف وهذیل و مردم حجازویثرب (مهاجر وانصار) زمام اموررا در دست داشتند ، وقبایل بکربن وائل ، عبدالقیس از طایفهٔ ربیعه ، و قبیلهٔ کنده وازد ازیمن و تمیم وقیس از مضرکه از کارهای مهم برکنار بودند ، نسبت بقریش و همدستان آنها کینه ورزی میکردند. خلاصه اینکه تمام عرب بر قریش رشك میبردند ، چه‌که در زمان بنی امیه غیر از قوم قریش کسی مصدر کار مهمی نمیشد ، واز غنیمت ها بهرهٔ فراوانی نمیبرد . فقط معاویه پاره‌ای از قبایل یمن وعدنانرا درزمان خود بالنسبه دلجوئی میکرد . این کشمکش میان قریش وسایر قبایل تقریباً اززمان عثمان آغاز شد ، زیرا درآنموقع عثمان سعیدبن عاص راوالی کوفه کرد . سعید عده‌ای ازاهل قادسیه و قاریان کوفه را برای شب نشینی های خود برگزید ، اینها مرتب نزد سعید میآمدند و با او صحبت

میداشتند . درهمان ایام صحابه وبخصوص بنی امیه که اقوام عثمان بودند برهمه‌چیز استیلا داشتند خانه‌های‌عالی‌می‌ساختند ، وده‌هاومزرعه‌های آباد راتصرف میکردند. در این‌اثناءدریکی از شب نشینیهاصحبت ازکرم‌وسخاوت‌طلحةبن عبیدالله ازبزرگان صحابه بمیان‌آمد.سعید گفت: آری اگرنشاسته ده‌من‌بود بیش ازطلحه بذل وبخشش میکردم ، و شما هم آسوده تر میزیستند و نشاستهٔ یکی از ده‌های آبادکوفه متعلق بکوفیان مقیم حجاز بود و عایدی بسیار داشت طلحه آنرا با املاك خیبر خود معاوضه‌کرد و اصلاحاتی درآن نموده آنراآباد ساخت .

پس ازپایان صحبت سعید جوانکی برخاسته گفت ای کاش ملطاط ازآن‌توبود ملطاط نام‌آبادی‌های دوطرف رودفرات ومتعلق‌به پادشان ایران بوده‌است تاجوانك اینرا گفت مردی‌که ازقریش نبود بوی پرخاش‌کرد ، پدرآن جوان بعذرخواهی برخاست ،که جوانست اورابه‌بخشید ،آنها عذراورا نپذیرفته فریاد زدند این‌چه حرفی است‌که‌آبادی های مارا برای سعید میخواهد، سعید گفت جوانك بد حرفی نزد چه تمام ده‌های‌عراق بوستان قریش میباشد، اشترنخعی از شیعیان علی وازاعراب‌یمن در آنجا حاضر بود و ازحرف سعید برآشفته فریاد زد سعید تو اشتباه میکنی‌این ده‌ها را ما باشمشیر گرفته ایم، هیچگاه ملك‌تو وقوم‌قریش نخواهد شد .

عبدالرحمن اسدی رئیس پلیس (صاحب‌الشرطه) به اشترحمله‌آورد که چرا با امیر خود مجادله میکنی . اشتربدوستان و یاران اشاره‌کرد ، آنها هم بقدری رئیس پلیس رازدندکه ازهوش رفت یاران اشترپاهای وی راگرفته ، اورابـآب انداختند ، رئیس پلیس‌آنگاه بهوش‌آمده گفت: ای‌سعید همنشین های شبانه تو مراکشتند،سعید گفت سوگند بخدا این شب تجدید نخواهد شد .

ازهمان روزها میان قریش و سایر قبایل بخصوص میان یمنی ها و انصا زد وخوردشروع‌شد،انصاربکمك‌خاندان‌نبوت‌برخاستند،همانطورکه‌موقع‌هجرت‌پیغمبر، را برضدقریش‌یاری‌نمودند.درجنگ‌صفین۳۷هجری‌یمنیها(انصار)طرفدارعلی بودندوبا معاویه و قریش جنگ‌میکردند و همینکه میدان کار زار گرم گشت مردی یمنی از یاران علی برخاسته گفت : بیائید خدا را یاری‌کنیم ،آنروزکه قرآن نازل می‌شدبا

اینان جنگیدیم و امروز هم برای تفسیر قرآن با اینان میجنگیم . سپس این اشعار را خواند .

ترجمهٔ شعر :

«ماشما رامیکوبیم تابراه راست بیائید همانطورکه هنگام فرود آمدن قرآن شما راکوبیدیم ، امروز برای تفسیر قرآن باشما میجنگنم . . . . »

قبیله‌ها یمن ومضر

بیشتر یمنی‌ها یارعلی شدند ، معاویه که این را دید دسته‌ای ازآنان را باپول‌خرید ، زیرا فکرمیکرد تنها با قریش کار از پیش نمیرود ، لذا از قبیلهٔ کلب برای پسرخودیزید دختر گرفت ، وچون زن‌عثمان ازآن طایفه بود ، عده‌ای هم برای خونخواهی عثمان بمعاویه پیوستند ، کم کم عدهٔ دیگری‌ازطوایف یمن، و مضر بواسطهٔ پول نزد معاویه آمدند و طایفهٔ کلب که دائی‌های یزید بودند دروفاداری بخاندان معاویه ثابت ماندند .

بعدازمرگ‌یزیدعبدالله‌زبیردرمکه مدعی خلافت بود ، وامویان برای‌جانشینی یزیداختلاف‌داشتندکه‌آیا خالد جوان ویا مروان بن‌حکم اموی پیررا انتخاب‌کنند . طایفهٔ‌کلب از خالد پسرخواهر خود حمایت میکردند ، دسته‌ای ازبنی امیه میگفتند فعلامروان خلیفه‌بشودوبعدازاوخالدجای‌اورابگیرد، سرانجام‌بنی‌امیه با مروان‌بیعت کردند وقبیلهٔ‌کلب (طرفداران اموی) باقبیلهٔ قیس (طرفداران عبدالله بن زبیر) در مرج راهط جنگیدند ، وعبدالله شکست خورده مروان درخلافت پا برجا گشت .پس از مرگ مروان عبدالملك پسر او خلیفه شد ، و بعهد و پیمان با خالد توجهی نکرد . عبدالملك که مرد بسیارسخت گیری بود، باخشونت مشغول فرمانروائی‌شد، وقبیلهٔ‌کلب را باخودهمراه ساخت ، ودراین جریان اختلاف بزرگی درممالك‌اسلامی پدیدآمد ، و میان طایفه‌کلبی وقیسی ومضری ویمنی، و قحطانی و نزاری و غیره کشمکش شدت یافت ، بقسمی که احزاب مخالف و موافق بنی امیه در شام ، وعراق و فارس ومصروخراسان و اندلس و افریقیه بزدوخورد پرداختند ، و درهریك ازاین ممالك دو دسته مخالف و موافق وجود داشت‌که توانائی و ناتوانی آنان نظر بتغییر خلفاء و امراء و والیان زیادوکم میگشت ، مثلا اگر والی مضری بود یمنی‌ها

عقب میرفتند ، وبالعکس . خلاصه اینکه اوضاع سیاسی مملکت و تغییر و تبدیل خلفاء و غیره باموافقت و یا مخالفت این دو دسته انجام میگرفت .

قبیلهٔ قیس گرچه با عبدالملك بن مروان جنگیدند ، اما با پسرش هشام‌همراه شدند ، لذا هشام آنانرا مقرب‌ساخته حقوق ومقرری برای آنها برقرار کرد وهمینکه ولیدبن یزید کشته شد ، قبیلهٔ قیس که دائی‌های او بودند بخونخواهی او برخاستند ، ومحمدبن‌مروان آخرین‌خلیفهٔ اموی برای استحکام کارخود بنام خونخواهی یزید، با قبیلهٔ قیس همراه گشت . وسایر قبایل مضر نیز باقیس متحد گشتند ولی یمنی‌ها بکمك عباسیان قیام کردند و کارامویان پایان یافت .

البته دوحزب مخالف و موافق بنی‌امیه شعبه‌ها و شاخه هـای بسیاری داشتند که آنهاهم بنوبهٔ خود باهم جنگ‌می کردند ولی درهرحال قریش برتمام قبایل‌برتری داشت وهمینکه درشهری‌یا کشوری کار نزاع سخت میشد یك فرماندار یامأمورقریشی بآنجا میفرستادند ، وطرفین ازوی اطاعت کرده ، دنبال کارخود میرفتند .

قریش هم چندین دسته بودند و مهمترین آن دسته‌هادستهٔ بنی‌امیه و بنی هاشم میباشد وهریك ازاین‌دودسته‌مخالفین وموافقینی داشتند که‌درشهرها ، وده‌هاوقبیله‌ها متفرق بودند، وغالبا بایکدیگرجنگ وستیزداشتند و اززدوخورد آنان شورش هابر پا میشد وخونها برزمین میریخت ، بنی‌هاشم درحجازوعراق و بنی‌امیه درشام قویتر بودند وگاه هم این‌حدود برهم میخورد . بنی‌هاشم وبنی‌امیه هریك شاعرانی‌داشتند که مدح آنهارامیگفتند ، ومخالفین راهجومیکردند . مشهورترین شاعران بنی هاشم سدیف و نامی ترین شعرای بنی امیه سیاب است که هردو بیرون شهر مکه مردم را دورخود گردآورده دربدیهای مخالفین وخوبیهای موافقین خود شعرمیسرودند .در نتیجه دو دستهٔ مخالف وموافق بنام سدیفی و سیابی ایجادشده بودکه تا اوایل زمان عباسی نیزدوام داشت وازآن پس بنام خیاطین و جزارین مشهور شد و این سدیف همان شاعـری است کـه بـا گفتن چند شعر سفاح را بقتل سلیمان بـن هشام اموی

برتری عرب برعجم

همانطور که قریش برسایر قبیله‌ها ، مقدم بود عرب نیز برتمام ملل مسلمان، وغیر مسلمان که در کشورهای اسلامی میزیست برتری داشت . اتفاقاً ملل مزبور هم باین جریان اقرار داشتند ، و عرب را صاحب

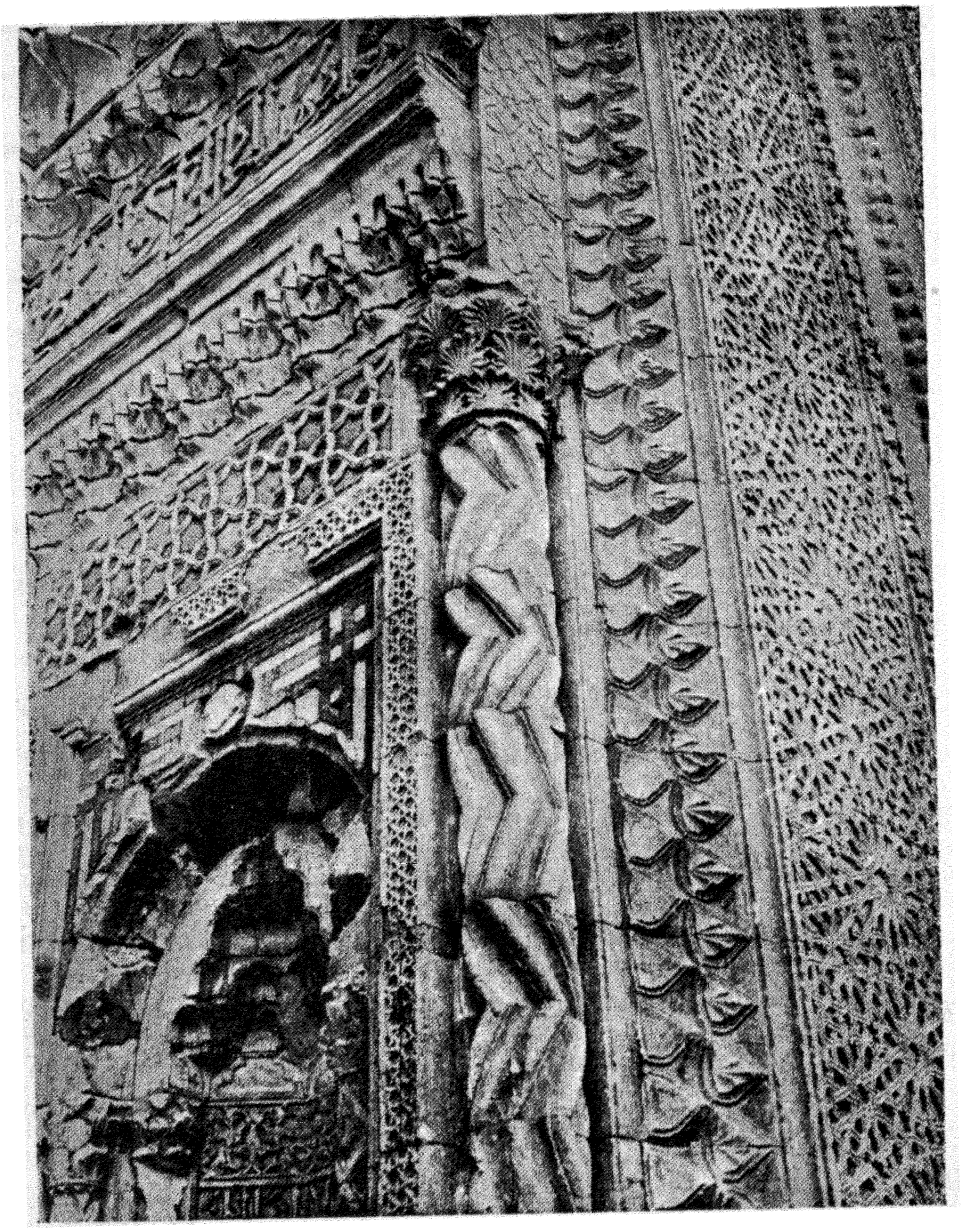

ت ـ آق سرای : مدخل سرای خان

و آقای خود میدانستند، و دوستی عرب را وظیفه خود میشمردند ، چه میگفتند که

اسلام ازعرب پدید آمده وعرب اسلام را منتشر ساخت وپیغمبر فرموده است هرکس عرب ها دشمن بدارد خدادشمن اوست ، وچه بساکه عرب را دلیرترین و بزرگوار-ترین مردم روی زمین میخواندند مثلا عبدالله‌بن مقفع که ازبزرگزادگان ایران بود هنگامی دربصره‌با دسته‌ای ازبزرگان‌ایران صحبت میداشت ، عده‌ای ازاشراف عرب نیز آنجا بودند ، ابن مقفع سخنگوی مجلس بود ، وهرکس ازاو چیزی میپرسید .از آنجمله کسی پرسیدخردمند ترین مردم‌روی زمین کدام‌مردمند؟ وچون‌فکرمیکردند ابن مقفع ایرانیان را خردمندترمیداند خودشان گفتند ایرانیان ازهمه خردمندترند ولی ابن مقفع گفت هرگز، گفتند ،هرگز، هرگز گفتند: رومیان. گفت‌هرگز،هرگز همینطورهرملتی راکه نام‌بردند ابن مقفع آنرا ردکرد . بالاخره خسته شدندو از خودش خواستندکه عقیده‌اش را بگوید

ابن مقفع گفت :

«راستش را بخواهید عربها خردمندترین مردم روی زمین هستند ، وگرچه من افتخار عرب بودن را ندارم ولی این افتخار را دارم‌که آنان رابخوبی میشناسم . ایرانیان اگرچه مملکت بزرگی داشتند ، اما نتیجهٔ فکر وعقل آنان چندان نبود ، ولی خردمندی عرب بی‌مانند وبی سابقه است ، مردمی‌که باشتر و گوسفند در میان چادرهای پشمی‌وپوستی میزیستند ، خوراك خودرا بدیگران میدادند ، و دسترنج خویش را بسایرین می‌بخشودند ، درداراثی و ناداری یارومساعد مردم بودند ،هرچه راکه باخرد وفکرخویش میستودند همان سرمشق میشد و هرکاری انجام میدادند برای دیگران دستور میگشت ، آنچه را نیك میداشتند نیك میشد و آنچه را بد میداشتند بد میشد ، خودشان خودشان را تربیت‌کردند ، همت‌آنان آنها را بلند کرد، دل‌وزبان‌آنان موجب پیشرفت آنها شد ، خداوند بآنان متوجه بود وخودشان مراقب خودشان بودند تاآنکه نامشان برترشد ، آوازهٔ شهرتشان عالمگیر گشت ، ودین خداوندازمیان‌آنان‌درآمدوتا پایان روزگار (۱) بزرگواری وفرمانروائی‌در آنان استوارماند . نیکی درآنان‌و برای‌آنان جاویدان است .»

۱ــ اگر این گفتهٔ جرجی زیدان (مدرکش را ذکر نکرده است) درست باشد باید عربهای ناجوانمرد رانفرین‌کردکه دوستی مانند ابن مقفع را درآتش سوزاندند . مترجم .

عرب و موالی

عربها این حرفهارا میشنیدند وخود را بالاتر ازدیگران می پنداشتند و بخصوص بر ملت های مسلمان (غیر عرب) مباهات میکردند ، وآنانرا موالی میخواندند بآنان چنین میگفتند : «نه تنها ما شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه ازپلیدی کفر و شرك نجات داده مسلمان نمودیم وهمین کافی است که ازشما برتر باشیم ، ماشمارا باشمشیر سعادتمند ساختیم، وبازنجیر به‌بهشت کشاندیم،مابرای راهنمائی شما خود را بکشتن دادیم و چه‌خدمتی از این بالاتر که برای زندگی (باسعادت) شماجان خود را فدا ساختیم ، خدا ما را مأمور نمودتاخود رابرای راهنمائی شمابکشتن بدهیم وشمارااسیر کرده آزاد سازیم ».

عربها ازاقتداء (درنماز) بموالی اکراه داشتند ، واگرهم پشت سر آنان نماز میخواندند میگفتند برای فروتنی نسبت بخدا چنین میکنیم . نافع‌بن‌جبیرشافعی از تابعان‌نامی همینکه جنازه‌ای رامیدید می‌پرسید کی بود ؟ اگرمیگفتند: ازقریش بود میگفت افسوس از قوم من یکی کم شد . واگر میگفتند : عرب بود میگفت: افسوس هم وطنم مرداما اگرمیگفتند : غیرعرب (مولی) بود باخونسردی میگفت کالای خدا است میخواهد میبرد ، و میخواهد میگذارد . عربها میگفتند سه چیز نماز را درهم میشکندسگ. والاغ ، ومولی ـ مولی رابنام ولقب میخواندند و هیچگاه باکنیه آنها را صدا نمیکردند (۱) در یك صف با آنان حرکت نمیکردند هیچگاه آنانرا پیش نمیانداختند ، در هرخوانی بالای سر آنان میایستادند واگرمولی رابرای رعایت‌سن و فضل وتقوی به مهمانی میخواندند او را درسرراه مینشاندند تا مردم بدانندکه او عرب نیست . اگرکسی از عربها میمرد مولی نمیتوانست با دیگران بر جنازهٔ عرب نمازبگذارد، مابزودی دراین باب صحبت خواهیم داشت .

در زمان بنی‌امیه عربها خود را از مسلمانان غیر عرب و مردم ذمی باشرف تر وپسندیده‌تر، می‌دانستندوچنانکه گفتیم،آنانرا(حمراء) میخواندند وچه‌بسا که‌مقصود از حمراء همان موالی بود .

---

۱ ـ کنیه کلمه‌ای است که باباب (پدر) یا (ام) مادر شروع میشود میان عرب رسم است که نام کوچك کسی‌را برای احترام نمیبرند واورابنام پسرش‌یا دخترش (مانند ابوالقاسم ـ ام‌کلثوم) میخوانند . مترجم .

عرب خودرا آقا میدانست ومعتقد بود که‌او برای آقائی ودیگران برای بندگی خلق شده‌اند ، واز آنرودرصدر اسلام، سایر کارها بخصوص صنعت وتجارت وزراعت بدست غیر عرب افتاد ، وعربها فقط وفقط فرمانروا وحکمران بودند ، بامور سیاسی می پرداختند واین مثل‌میان عرب پدیدآمد که معلم وجولا و بافنده احمق است‌ـچه ذمی‌ها بیشتر بآن کارمشغول بودند. روزی عربی باغیرعرب (مولی) برای رفع‌اختلاف نزد عبدالله‌بن عامروالی‌عراق رفتند ، مولی گفت: خداوند امثال ترااز‌میان مابردارد. عرب گفت : خداوند امثال ترامیان مازیادکند وچون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند درپاسخ گفت: چه‌بهتر که امثال آن زیادشود تاکوچه‌های ما راجاروب کنند وچکمه‌های ما رابدوزند وبرای ما پارچه ببافند .

عربهاجزشعروتاریخ بعلم‌دیگری توجه نداشتند وآنرا ازاین جهت‌میآموختند که لازمه سیادت‌و پیروزی‌میدانستند وحساب ودفترداری و نامه نگاری را نیز کار پستی میشمردند وذمیان وموالی رابآن کارمیگماشتند، وبدان جهت درزمان‌بنی‌امیه کاتبان ومحاسبان غیرعرب بودند ، زیرا عربها حساب وکتاب نمیدانستند .

وچون درزمان معاویه ، موالی (مسلمانان غیرعرب) زیاد شدندمعاویه‌ازکثرت آنان بهراس افتاد ،که مبادا تولید زحمت‌کنند ، وبنظرش‌که تمام موالی یا بعضی از آنان را بکشد ، اما پیش ازآنکه فکرخود را عملی سازد با یاران خویش مشورت کرد وبآنان چنین گفت : میبینم که‌شمارهٔ موالی فزونی یافته وبیم آن میرود که برعرب بتازند،اینك پندارم ،که‌بهتر آن‌است بخشی ازآنانرا بکشم وبخشی را برای‌راهسازی وخرید وفروش دربازار نگاهدارم .

سمرة‌ابن‌جندب‌این‌رأی‌معاویه‌راپسندیده،اجازه‌خواست‌خوداین‌وظیفهٔ‌اخلاقی‌را انجام دهد اما احنف بن قیس برخلاف نظرسمره اظهارعقیده‌کرده گفت : « ایـن کار خطاست ،اینها درهمه چیزبا ما شریك شدند وماآنها را با خود شریك ساختـیم برادران مادری ، و دائیهای ماوزادکرده های ماهستند وکشتن آنان روانیست ».

معاویه فکراحنف را پسندید وازکشتن آنان چشم پوشید ـ از همین جریان میتوان نظراعراب‌درانسبت بدیگران دانست که خلیفهٔ مسلمین ناگهان بفکـرمیافـتد

هزاران مردم مسلمان را بگناه عرب نبودن مانند گوسفند سر ببرد وهیچ عیبی دراین عمل نمی بینند .

آری عربها از بادهٔ غرور سرمست شدند چه که درظرف ده بیست سال از شتر چرانی بسلطنت رسیدند ومانند رومیان خود را برتر از دیگران میپنداشتند وتصور کردند ممیزاتی در آنان هست که در دیگران نیست واتفاقاً پاره‌ای از ملل فرمانروای امروز نیز همان پندار را دارند وخود را برترین ملل روی زمین میدانند . بقدری عربها راجع به برتری خویش دچار توهم گشتند که پنداشتند مزاج وبدن آنان واقعاً نیروی فوق العاده دارد واز آنرو میگفتند که زن قرشیه تا شصت سالگی بارور میشود ، وزن عرب تا پنجاه سالگی حمل برمیدارد وزن ومرد عرب ، هیچگاه گرفتار مرض فلج نخواهند شد . فقط اگر فرزندان آنان با زنان رومی وبلغاری ومانند آن هم بستر گردند ممکن است اولادی که از آن زنان ببار آید دچار فلج شوند وبهمین جهت در زمان بنی امیه بحفظ نژاد خود میکوشیدند وبا غیرعرب آمیزش نمیکردند ، وکارهای مهم دینی (مانند :داوری قضاء) رابغیرعرب نمیدادند ، ومیگفتند : که جزعرب کسی شایسته داوری (قضاء) نباشد وخلافت رابرپسر کنیز (غیرعرب) حرام میکردند اگرچه پدرش قرشی باشد وبهمان نظر همینکه یزیدبن علی بن الحسین (۱) دعوی خلافت نمود هشام بوی چنین نگاشت: شنیده‌ام هوای خلافت بسرداری ، تو که مادرت کنیز است ، چگونه میتوانی چنین مقامی را دارا شوی، درصورتیکه مادراوازشاهزادگان ایران بود ؛ با این حال درسال ۱۰۱ هجری یزیدبن ولید اموی باآنکه مادرش کنیز بود ؛ بخلافت رسید ،عربها عربی راکه مادرش عرب نبود هجین (۲) میخواندند وهیچگاه بغیرعرب دختر نمیدادند گرچه طایفهٔ عروس ازپست ترین طایفه‌های عرب وطایفهٔ داماد ازبالاترین طایفه‌های غیرعرب بود، چنانکه موقعی یکی ازدهقانهای (ملاکین) ایران بخواستگاری زنی ازطایفه باهله رفت، آنزن که دریکی ازکاخهای ترکان میزیست پیشنهاد دهقان را نپذیرفت؛درصورتی که قبیله

۱ــ ظاهراً مقصود جرجی زیدان از یزیدبن علی (زید فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام میباشد) چه مادرحضرت سید سجادشاه زنان دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بوده است.

۲ــ هجین درلغات عرب بمعنای نا اصل است. مترجم

باهله ازپست‌ترین قبایل عرب میباشد عربها زن دادن بغیرعربرا یکنوع بردگی میدانستند داستان مسلمه درصدراسلام بهترین دلیل بر آنست که عربها خود را برتر از دیگران میدانستند . خلاصه اینکه کارغروروخود پسندی اعراب درزمان بنی امیه بحدافراط رسید، زیراتأثیرتعلیمات اسلامی راجع بمساوات مسلمانان ازمیان رفته بود وبنی‌امیه درخوارشمردن مسلمانان غیرعرب افراط‌میکردند . آنان نیز بانتقام برخاستند وباآل علی وخوارج وغیره یعنی دشمنان‌بنی‌امیه همدست‌شدند وادعاهای عرب را ردکردند ودرنتیجه‌دسته‌ای بنام شعوبیه پدیدآمدکه آشکارا برضد برتری عرب اقدام میکردند، ودلیل وبرهان میآوردند. البته درزمان بنی‌امیه اقدامات آنان پنهانی بود وپس‌از آن (درزمان عباسیان)علناً بترویج مرام خودکوشیدند بخصوص بعدازجنگ‌امین‌ومأمون که عربها ضعیف گشتند وتفصیل آن خواهدآمد .

آثار بنی امیه در اسلام

دولت‌اموی‌برای‌برتری عرب‌وحفظ‌نژادعرب بسیارمیکوشید ودفترمخصوصی برای ثبت‌نام نوزادان خارج شامات وغیره ترتیب دادند . در زمان خلفای راشدین حکومت اسلام حکومت مذهبی بود ودرزمان امویان دولت سیاسی شد وشمشیر وتعصب بجای‌عدل وپرهیزکاری بمیان‌آمد . بنی امیه برای انتشار زبان عربی درممالك وسیع اسلامی اقدامات مهمی کردند ، از آن‌جمله دیوانهای (دفاتر) دولتی را از قبطی و رومی و فارسی بزبان عربی منتقل‌کردند ، و مصرقبطی و شام رومی و عراق کلدانی یا نبطی را تدریجاً بممالك عرب تبدیل نمودند . بقسمی‌که اکنون‌آن ممالك جزء بلاد عرب محسوب میشودواگرترك یا اروپائی‌یاغیره باین ممالك درآید وفرزندپیداکند نسلش عرب محسوب میشود .

عرب درزمان بنی‌امیه‌بهمان خشونت وسادگی پیشین‌باقی ماند. خلفای‌اموی فرزندان خودرا میان‌اعراب بدوی میفرستادند تازبان‌عربی رانیك بیاموزند،وعادات ورسوم ایلاتی را فراگیرند . بسیاری ازعادات بدوی جاهلیت درزمان بنی امیه‌شایع بود ومثل‌آن ایام با یکدیگر مشاعره ومفاخره و مباهله (یکدیگر را نفرین‌کردن) میکردند ، و درمجامع عمومی اشعار میسرودند ، و راجع بایام جاهلیت ، و جنگها

وصلحها سخنوری داشتند، در بیرون بصره درمحلی موسوم بمربد درمواقع معین برای سخنوری ومشاعره، جمع میشدند ودرحقیقت، آنجاهم مانند بازارعکاظ ایام جاهلیت بود. علماء و شعراء و گویندگان عرب حلقه حلقه درمربد گرد میآمدند واز گذشته خود صحبت میداشتند و همانطور که شترچران ها در آنجا حلقه (محفل) داشتند. (فرزدق شاعر مشهور) و هم نشینان او نیز حلقه‌ای تشکیل میدادند، وهمین نشست و برخاست‌ها و آمد و شدها، و گفتگوها، تعصب آنانرا برروزگار پیش از اسلام برمیگردانید. عربها درزمان بنی امیه به‌منتهای قدرت وبزرگواری رسیدند ودرسراسر جهان پراکنده شدند، و در هیچ دوره‌ای مثل دورهٔ بنی امیه عزت واقتدار نیافتند.

تعصب وطنی در زمان بنی امیه

عرب پیش از اسلام، تعصب وطنی نداشت، چه که دارای وطن معینی نبود تا از آن دفاع کند، ومعمولا با گله و رمه خود از این زمین بآن زمین کوچ میکرد، اما پس ازاسلام عرب ممالکی را فتح کرد و شهرهائی ساخت و در آن اقامت نموده از آن حمایت ودفاع میکرد، واین همان است که ما آنرا تعصب وطنی مینامیم.

شهر نشین شدن عرب پس از فتح

عرب کم کم شهرنشین شد و در آغاز آن قصد رانداشت، اما بمقتضیات طبیعت تدریجاً از بیابان بشهرروآورد. درابتداء عربها مانند چادر نشینان زمان جاهلیت بازن وبچه و گاو و گوسفند، دراطراف شهرهائی که فتح میکردند، خیمه وخرگاه میزدند ومیکوشیدند که ازمدینه دورنشوند، عمر آنان راازکشت و کاربازمیداشت و درواقع آنان را از شهرنشینی منع میکرد، زیرامایل بود همیشه پابرکاب باشندو زندگانی آسوده‌شهری آنها راازکارزار بازندارد لذا عربها دراردوگاهای اطراف شهر میماندند، همانطور که امروزه سپاهیان بیگانه وارد شهرها نمیشوند و در اطراف شهرها بنام پادگان (حامیه ـ رابطه) اقامت میکنند. مسلمانان درزمان راشدین چند دسته بودند و هر دسته‌ای درکنار یکی ازشهرهای بزرگ چادر میزدند، واین دسته‌ها را جند (سپاهی) میگفتند. سپاهیان شام چهاردسته بودند و درکنار چهار شهردمشق ـ حمص ـ اردن فلسطین اقامت داشتند و بهمان جهت آن ممالك را اجناد (جمع جند) میخواندند. سپاهیان عراق در کنار فرات (کرانه مجاور راه‌مدینه) دردو نقطه اقامت داشتند، این

دومحل بعداً بصره و کوفه شد . سپاهیان مصر در دامنه کوه المقطم کنار نیل جاداشتند وبعداً آن محل شهرفسطاط شد. عربها (مسلمانان) بازن وبچه در آن چادرهـا بسر میبردند و با مردم بومی آمیزش نمیکردنـد . هنگام بهار اسبان خود را بچراگاه میفرستادند و دسته‌ای ازبندگان وبردگان باگروهی ازبزرگان رابا ستوران روانه میکردند وپس از چرائیدن ستوران بچادرهای خود بر میگشتند و در واقع بهمان حال سلحشوری وچادرنشینی دورهٔ جاهلیت بودند امادولت وحکومتی ازخودداشتند که مرکز آن مدینه بود وموقع لزوم بآنجا مراجعه میکردند .

تا زمان بنی امیه وضع چنین بوددر آن هنگام بنی امیه شام را برحجاز ترجیح دادند وازمدینه چشم پوشانده درشام وطن کردند . سایرعربهاهم شهرهای دیگررابر گزیدند و سفارش عمررا فراموش کرده زمین وملك وباغ و مزرعه تهیه کردند ، و اردوگاه‌های آنان بشهرهای مهمی مانند: بصره ـ کوفه ـ فسطاط قیروان تبدیل شد . این شهرهـا را خود عرب‌ها ساختند ولی عده‌ای از عربها در شهرهای بومی مصر و شام و عراق وایران وغیره توطن کردند ومانند سایرمردم شهرنشین بزراعت وتجارت وکسب وکار صنعت پرداختند.

اشتغال عرب بکسب و کاروزراعت وتجارت، پس ازمدتی شروع شد، چه که در صدراسلام ازغنیمت‌های جنگی استفاده میکردند و درهرجا بودند سهم آنان ازغنایـم ایصال میگشت، چنانکه اهل مدینه ازغنایم عراق واهل شام ازغنایم جاهای دیگر بهره داشتند . دراواخر دورهٔ راشدین عربها کم کم شهرنشین شدند ومردم هرشهرودیاری درآمد شهرودیار خودرا برای خود میخواستند . این وضع برمردم مدینه گران آمد، زیرا آنهاازدرآمد کشورعراق وغیره زندگی میکردند ، عثمان که شکایت آنانرا شنید زمین‌های حجاز ویمن را بجای اراضی ومزارع عراق بمردم مدینه واگذار کرد.

تعصب ورزیدن شهرهای اسلامی نسبت به یکدیگر

قسمتی ازتعصب سکنهٔ شهرها بواسطهٔ عقاید سیاسی آنان بود ونخستین اختلاف سیاسی که میان مردم دوشهر اسلامی واقع شددرزمان عثمان بود، که اهل کوفه وشام بایکدیگر اختلاف پیدا کردند. پس ازقتل عثمان این اختلاف شدت یافت وعلی

وطلحه وزبیر ومعاویه(مدعیان خلافت) درهر شهری ازشهرهای اسلامی پیروانی داشتند که از آنان دفاع میکردند ، اهل شام بامعاویه بودند چه معاویه وجمعی ازقریش در شام میزیستند ، اهل مدینه(انصار) ومردم مصرهواخواه علی بودند ، مردم کوفه اززبیر و مردم بصره ازطلحه حمایت داشتند ، پس ازجنگ جمل (۳۶هجری) وقتل طلحه وزبیر ومردم عراق نیز باعلی همدست گشتندومردم شام با معاویه ماندند . بعداز جنگ صفین و خدعه عمروعاص (۳۷ هجری) معاویه برمصردست یافت وعمروعاص را والی مصر

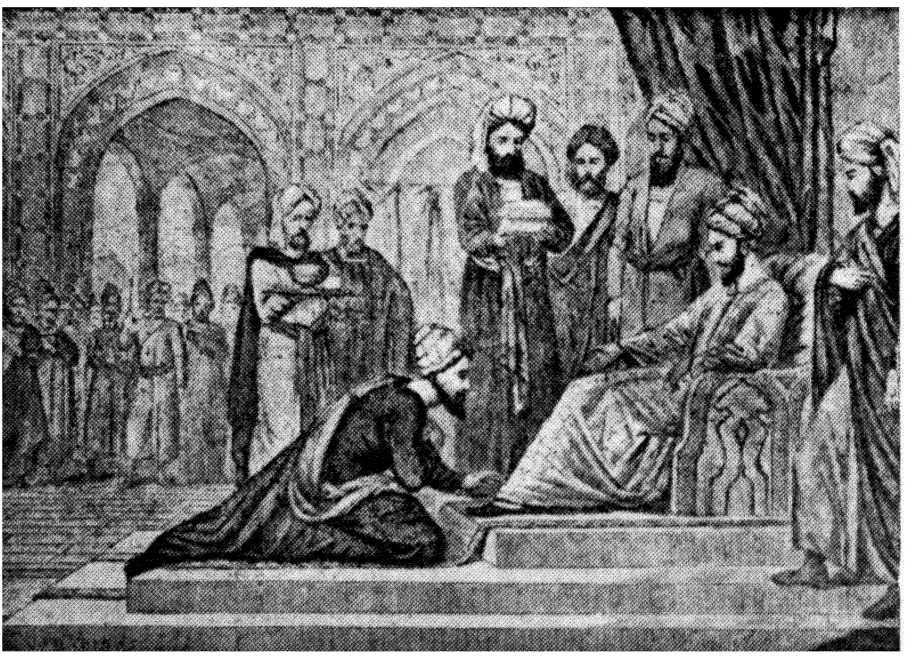

ابن‌سینا درحضور فرماندار اصفهان

ساخت و دست علی ازمصر کوتاه شد . درسال ٤٠ علی کشته شد ، پس ازاندی پسرش حسن در گذشت وفرزنددیگرش حسین(بعدازمرگ معاویه وخلیفه شدن یزید)ازمردم عراق کمك خواسته بدان دیار رهسپارشد . ومردم حجاز باعبدالله بن زبیر بیعت کردند و در نتیجه حجاز طرفدار ابن زبیر و عراق طرفدار حسین و شام و مصرطرفدار معاویه بودند .

همینقسم سایر ممالك وشهرهای اسلامی بنا بمقتضیات هواخواه یك خلیفه یا پیشوا میشدند و بتدریج دارای ممیزات وصفات مخصوصی گشتند، که ازیکدیگر ممتاز بودند. مثلا روزی معاویه از ابن الکواء پرسید که مردم شهرها را بـرای من شرح بده ـ ابن الکواء گفت : مردم مدینه ازمردم هرجای دیگر برای شرارت آماده ترهستندودر این حال از دفع شرعاجزتر ازهمه کس میباشند . کوفیان دسته دسته میآیند تك تك میروند ، مصریان زودتر ازهر کس دنبال شرمیروند و زودتر از هر کس هم پشیمان میشوند ، مردم شام از پیشوای خودبهتر ازسایر مردم شنوائی دارندودیرتر ازهر کس فریب میخورند .

مردم هر شهری هدف مخصوصی داشتند ، که ما آنرا بتعصب وطن تعبیر کردیم ، و البته تعصب وطن غیراز تعصب نسبی میباشد ، چه بسا که مردم چند قبیله دریک شهر مثلا کوفه یا دمشق یا بصره گرد میآمدند و با آنکه ازچندطایفه بودند همگی اهل یک شهرودارای یک مرام سیاسی میشدند واین جریان درزمان بنی امیه شدت داشت، که چندین قبیله ای درشهری جمع گشته هرقبیله ای دریک کوی منزل میکردند . مثلا در شهر بصره پنج قبیله بودند از اینقرار : ازد ـ تمیم ـ بکر ـ عبد القیس ـ اهل عالیه (مقصود ازاهل عالیه تیره های قریش و کنانه وازدوبجیله و خثعم وقیس و تمام عیلان ومزینه است)وشهر بصره از آنرو به پنج قسمت تقسیم میگشت وبا اینوصف تمام اهل بصره دارای یک مرام سیاسی بوده اند وسایر شهرهای دیگر نیزچنان بودند .

همینکه دوشهر بایکدیگر میجنگیدند هرقبیله ای باقبیلهٔ خود که درشهر دیگر بود میجنگید ، مثلادرجنگ جمل که میان بصره و کوفه جنگ بود ، قبایل یمن مقیم بصره با قبائل یمن مقیم کوفه جنگ کردند وقبایل مضر با مضر وربیعه با ربیعه روبرو شدند . درجنگ صفین معاویه سردستهٔ شامیان وعلی پیشوای عراقیان بودوچون کارزار در گرفت علی راجع بسپاهیان شام تحقیقات نموده وهمینکه نام و نشان آنانرا دانست هر قبیله رامقابل قبیلهٔ خودبجنگ فرستاد ازدرابجنگ ازدو خثعم را بجنگ خثعم روانه کرد . اگرقبیله ای درعراق بود . که تیره ای از آن درعراق مقیم نبود ، از اینرومیتوان پی برد که تعصب قومی بکلی ازبین رفته و بتعصب وطنی (شهری) مبدل شده بود زیرا

منافع مادی آنان چنان اقتضاء میکرد که برای آسایش خویش با برادران خود بجنگند والبته شمارهٔ مردم شهرها و شمارهٔ قبایل مقیم آن شهر ، با عزل و نصب و آمد و رفت امراء وخلفاء تغییر میکرد و بیك حال باقی نمی‌ماند ، وهدف ومرام آنان نیز بهمان نسبت عوض و بدل میشد ، همانطور که در گذشته برای پول وجاه ومقام، قبیله‌ها باهم میجنگیدند در دورهٔ بنی‌امیه مردم شهرها بجنگ یکدیگر میرفتند ، مشهور ترین این داستانها در صدر اسلام اختلاف و کشمکش مردم بصره و کوفه است زیرا در زمان علی و خوارج بصره طرفدار عثمان ، و کوفه طرفدار علی ، و شام طرفدار امویان، وجزیره خارجی و حجاز تابع سنت بود و با تغییر اوضاع سیاسی وضع ومرام مردم این شهرها نیز تغییر می‌یافت . در نتیجه اسلام بهیئتها واجتماعات متعدد تقسیم شد از اینقرار :

۱ ـ در ابتداء جامعه نسبی وقومی مانند اعراب مضر و یمن .

۲ ـ جامعه وطن مانند اعراب مصر و عراق و شام .

۳ ـ جامعه مذهب مانند سنی ـ شیعی ومعتزله .

وچه بسا که دو نفر دارای تمام این اختلاف بوده‌اند .

یکی از موجبات پیدایش تعصب وطن آن بود که مردم حجاز بحرمین مکه ومدینه افتخار داشتند ، وعلی از مدینه بود ومسلمانان خواه ناخواه بمکه ومدینه احترام میگذاشتند ، امویان با آنکه مخالف علی بودند چاره‌ای جز احترام حرمین و رعایت حال اهالی آن نداشتند ودر واقع مکه ومدینه سنگ پیش پای بنی میه شده بود ، بخصوص که عبدالله بن زبیر مدعی سرسخت آنان در کعبه پناهنده شد ، و بنی‌امیه و یاران آنها را از حجاز راند ، بنی‌امیه هم که این را دیدند کعبه را با منجنیق کوبیدند و بفکر افتادند که منبر پیغمبر را از مدینه بشام ببرند و رشته دین و سیاست را در دست بگیرند و شاید حجاج بهمان نظر در شهر واسط قبة الخضراء (گنبدسبز) را بنا کرد، همانطور که منصور عباسی برای کوچك ساختن مقام کعبه در بغداد قبة الخضراء ساخت و منظور هردوی آنان این بود که مردم را از حجاز بر گردانند وعلویان را از میان ببرند . ولی چنانکه ملاحظه میشود از این اقدام خودسودی نبردند .

دسته بندیهای سیاسی در زمان بنی امیه (سیاست معاویه)

از چیزهائی که بنی‌امیه‌برای پیشرفت کارخود (رسیدن بمقام خلافت) لازم داشتند ، یکی‌خریداری مردان‌بزرگ و دیگر دسته بندیهای سیاسی بود ، معاویه چنانکه دیدیم‌هوش‌و کاردانی سه مرد بزرگ - عمروعاص - زیادبن‌ابیه و مغیرةبن‌شعبه را با جاه ومقام‌وپول‌خریداری‌کرد. پس‌ازمعاویه‌سایر خلفای‌بنی‌امیه نیز از سیاست‌معاویه پیروی‌کردند وبا خریدن رجال سیاسی ودسته‌بندی برمدعیان‌خویش(فرزندان‌دختر پیغمبر)فائق آمدند، اماباید دانست‌که مردی‌بهوش‌و زیرکی و کاردانی‌معاویه‌درمیان بنی‌امیه پدیدنیامد .این‌کاردانی وزیرکی درادارهٔ امور مملکتی همان چیزی‌است‌که امروز بسیاست تعبیرمیشود ،هرگاه وضع آنروز معاویه وپیشرفتهای او را با وضع و پیشرفت بزرگترین مردان سیاسی امروزمقایسه‌کنیم خواهیم‌دید که معاویه‌ازاغلب رجال سیاسی دنیای متمدن جلوتر بوده است زیرا :

۱- معاویه باکراه اسلام آورد .

۲ - معاویه طلیق بود یعنی ازکسانی بودکه پیغمبر آنها را مثل زر خرید آزاد فرمود .

۳- مدعیان معاویه ، عموی پیغمبر ، پسر عموهای پیغمبر ، فرزندان دختر پیغمبر بودند .

٤ - مسلمانان معتقد بودندکه معاویه حق خلافت‌ندارد .

با تمام این‌مراتب‌معاویه بدون خونریزی زیادمخالفان‌رامغلوب ساخته‌خودش خلیفه شد وخلافت رادرخاندان خودارثی کردومؤثرترین عامل‌پیشرفت‌معاویه‌هوش سیاسی ، گذشت ووسعت صدروبذل‌وبخشش وی‌بود .

معاویه بقدری وسعت صدرواغماض داشت‌که افراداهل بیت (خاندان پیغمبر) حضورا بوی بدمیگفتند ، او بجای اینکه ازآنان انتقام بکشد بآنهاپول‌و ملك‌و مال می‌بخشید، چه‌بسا که مردی ازاهل بیت‌نزد معاویه‌میآمدودرحضوربزرگان‌قوم‌ازعلی تمجید میکرد وازمعاویه بدمیگفت‌وهمینکه‌سخنش پایان‌مییافت‌معاویه‌اموال‌بسیاری باومی‌بخشید وطبعا آن‌شخص ازعلی‌برگشته جزء هواخواهان‌معاویه میشد.میگویند:

عقیل برادر علی در زمان حیات علی نزد معاویه آمد، معاویه از دیدن عقیل خشنود گشت و او را خیر مقدم گفت که برادرش را رها کرده نزد معاویه آمده است. سپس از عقیل پرسید: علی را چگونه وا گذاردی، عقیل پاسخ داد او را بوضعی وا گذاردم که خدا و رسول از آن خشنود بودند و ترا بوضعی که میبینم که خدا و رسول از آن بیزارند. معاویه گفت اگر مهمان ما نبودی پاسخ دردناکی بتو میگفتم، اما چون بر ما وارد شده‌ای جوابت را نمیدهم. سپس معاویه از ترس اینکه کار بجای نازك بکشد، وعقیل چیزهای بدتری بگوید از جا برخاست و دستور داد از عقیل پذیرائی کنند و اموال زیادی بوی تقدیم دارند، فردای آنروز معاویه جلوس کرده دنبال عقیل فرستاد و دوباره همان پرسش را تکرار کرد که برادرت علی را چگونه وا گذاردی؟ عقیل که از مهربانیهای معاویه دلگرم شده بود در پاسخ گفت‌ای معاویه علی برای خودش خوب است و تو برای من بهتر از علی هستی!

داستان مباحثه و رفتار معاویه با صعصعة بن صوحان العبدی و غیره که از مریدان و پیروان علی بودند همگی از بردباری و چشم پوشی و سیاست مداری وی حکایت دارد. معاویه اگر از بردباری و چشم‌پوشی سودی نمیدید، ببذل و بخشش و خدعه وحیله مردم رافریب میداد وچه بسا که اشخاص باشور وخشم برای ستیزه‌جوئی نزد معاویه میآمدند و معاویه آنان را فریب داده وخودرا بنادانی میزدو آنهارا رام میساخت. میگویند پیش از اینکه عبدالله بن زبیر برای خلافت قیام کند از بیداد عبدالرحمن بن ام‌الحکم گریخته نزد معاویه آمد و بوی شکایت و تعرض کرد که عبدالرحمن خانهٔ مرا در کوفه آتش زده است، معاویه از وی پرسید قیمت خانه‌ات چقدر است؟ عبدالله گفت:

صدهزار درهم میارزید، معاویه گفت گواهی هم داری؟ عبدالله پیرمردی از دوستان خود را بگواهی آورد، معاویه دستور داد صد هزار درهم بابت بهای خانه بعبدالله بپردازند. همینکه عبدالله پولهارا گرفته با گواه خود ازمجلس بیرون رفت معاویه به همنشینان خود گفت: بنظر شما کدام از این دو پیرمرد دروغگوتر بودند؟ بخدا من بخوبی میدانم که سرای عبدالله یك کلبهٔ پوشالی بیش نبود ولی چه باید کرد آنها دروغ میگویند

ما هم بنابمصلحت دروغ میشنویم . آنها بگمان خود مارا فریب می‌دهند، ماهم بنا به مصلحت فریب میخوریم - و همین اقدامات عاقلانه عبدالله زبیر ودیگران را از قیام بر



محمد بن زکریای رازی پزشك نامی ایران و اسلام

ضد معاویه بازمیداشت .

این بذل و بخشش‌ها و بردباریهای معاویه کجا ! آن سخت گیریها ودقتهای علی کجا ! معاویه دشمنان سرسخت خویش را با این خوشرفتاریها رام میساخت و علی با آن سختگیریها وموشکافیها کسان و نزدیکان خود را دشمن میساخت چنانکه گفته شد پسر عمویش عبدالله بن عباس در نتیجهٔ یك گزارش بی اساس ازوی دست کشید ، اما معاویه شهرها وممالکت‌ها رایکجا به پیروان خود واگذار میکرد .اگر کسی از آنان نزد معاویه میآمد همه جور بآنان محبت واحترام میکرد چنانکه موقع آمدن معاویة بن خدیج بدمشق دستور داد سرراه وی آذین بندی کنند .

معاویه بیش ازهر کس از رؤسای قبایل و سران احزاب سیاسی واشراف قریش رعایت میکرد وبد گوئی‌ها و ناسزاهای آنانرا تحمل مینمود مثلا احنف بن قیس تمیمی از بزرگان تابعین ومتنفذین قوم باعلی همراه بود وعلی رادرواقعهٔ صفین همراهی کرد واتفاقاً پس ازقتل علی و پیروزی معاویه نزد معاویه آمد. معاویه گفت بخداسوگند هر گاه که بیاد روز صفین میافتم سوزنی بقلبم فرو میرود و هیچگاه آنرا فراموش نمیکنم .احنف که اینرا شنید بمعاویه گفت : بخداسوگند ای معاویه دلهای ما که پرازدشمنی تواست هنوزدرسینه ماجادارد وشمشیرهائی که باتو جنگیده‌ایم هنوزدردست ماست اگر تویك گام بسوی جنگ بروی ،مافرسنگ‌ها بطرف جنگ میشتابیم ،اگر تو پیاده بمیدان روآوری ما دواسبه بآن جامیتازیم .سپس احنف برخاست وازمجلس رفت ومعاویه باکمال بردباری همه آن ناسزاها راشنیده لب ترنکرد . اتفاقاً خواهر معاویه ازپشت پرده این سخنان را میشنید وهمینکه معاویه راتنها دید بوی گفت :ای امیرمؤمنان این که بود که تراچنان تهدید میکرد ؟معاویه گفت: این همان کسی است که اگر بخشم درآید صد هزار نفر از مردم تمیم برای او خشمناك میشوند وخودشان هم نمیدانند چرا بخشم آمده‌اند .

همینکه معاویه نمیتوانست حریف را بازر و زور رام سازد بامکروحیله اورا از پای درمی آوردومسمومش میکرد .عبدالرحمن بن خالدبن ولید ازمخالفان معاویه بود و چون دربلادروم اموال بسیاری داشت پول و مال معاویه اعتنانمیکرد ومردم شام بواسطهٔ رشادت‌های پدرعبدالرحمن (خالدبن ولید) که ازسرداران نامی اسلام بود بوی احترام میگذاشتند وخودش هم همه نوع لیاقت داشت ومعاویه هیچ نوع نمیتوانست اورارام

کند،لذاابن اثال پزشك راخواسته بوی گفت اگر تو عبدالرحمن رازهر بدهی مادام العمر ترااز پرداخت مالیات معاف میدارم، بعلاوه مادام العمر مالیات شهر حمص رابتومی بخشم، ابن اثال شربت زهر آلودی تهیه کرده بوسیله غلامان بعبدالرحمن نوشانیدواورااز پادر آوردومعاویه را راحت ساخت وهمینقسم معاویه مالك اشتررامسموم کرد مالك اشتر نخعی ازسرداران بزرگ علی بودودرجنگ صفین باعلی همراهی کردوهمینکه اوضاع مصر دراثر اسباب چینی های معاویه برهم خورد علی مالك اشتررابفرمانروائی مصر تعیین کردمعاویه کهاینرا دانست سخت بر آشفت ودانست که اگر پای مالك بمصر برسد آنکشور بتصرف علی درمیآید، لذاکسانی نزد تحصیلدار مالیات قلزم فرستادوبوی گفت که مالك ازاینجامیگذرد واگر تو اورا زهر بدهی تامن زنده ام وتوزنده ای ازتومالیات نمیخواهم وآنچه برداشت میکنی ازخودت باشد.مأمور مالیه(تحصیلدار)قلزم سرراه مالك آمده اورا بمنزل خودفرود آورد وخوراکی برای اوتهیه کردوپس ازصرف غذاشربت مسمومی باعسل باونوشانید و مالك همانجا در گذشت معاویه مرتب بمردم شام میگفت که علی مالك را بمصر فرستاده است شمادعا کنید که مالك بمصر نرسدوشامیان همچنان میکردند وهمینکه خبرمرگ مالك بمعاویه رسیدبشامیان گفت آسوده باشید،دعای شمامستجاب شد. علی دودست داشت، یکی عماریاسر که درجنگ صفین آنرا بریدم ودیگرمالك اشتر که در راه مصر قطع شد، و همینکه عمروعاص ازاین دسیسه خبردار گشت بکسان خود گفت آری خداوند سپاهیانی دارد که ازعسل هستند .

عمر بن عاص

معاویه وهمراهانش برای پیشرفت مقاصدخود ازهیچ جنایتی دریغ نداشتند ، اماعلی و همراهانش هیچگاه از راه راست ودفاع ازحق وشرافت تخطی وتجاوز نمیکردند وهمین حقیقت طلبی وحق جوئی علی ویارانش موجب پیشرفت کارهای معاویه شد (۱) مثلا در جنگ صفین پیشرفت علی

۱ــ مقایسه مولای متقیان وشاه مردان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام بامعاویه عیناً مقایسه روشنی وتاریکی ومظهر یزدان واهریمن است واگرحضرت مولی ارواح العالمین له الفداء بحسب ظاهر مغلوب معاویه شدنددرمقابل،فضیلت ــ تقوی ــ عدالت را درجهان اسلام مستقر فرمودند چه اگرامیرالمومنین کارهای معاویه را امضاء میفرمود هیچ مسلمانی بفضیلت و تقوی و عدالت و صفات حسنه دیگر در نمیآورد وتصورمیکرد که تمام این مکارم اخلاقی وفضایل انسانی بی اساس است وبنای دین ومذهب برظلم و شرارت وخباثت است . پس باید اذعان داشت که بعد از پیغمبراکرم علی علیه السلام یگانه پرچمدارعالم اخلاق وفضایل بوده است. ازعلی آموز اخلاص عمل دان مبری شیرحق راازدغل. مترجم

حتمی بود و در آن صورت معاویه و دسته بندیها و حیله بازیهای او بکلی از میان می‌رفت و چیزی که مانع این پیشرفت شد، خدعه و مکر عمر و عاص بود چه پس از آن که معاویه ناتوانی خود را در میدان صفین احساس کرد به عمرو عاص که همراه وی بود رو آورده گفت ما هلاك شدیم، زود باش از انبان مکر و فریب خود چیزی در آور تا فرمانروائی مصر برایت مسلم گردد. عمرو عاص گفت قرآن‌ها را بسر نیزه کنید و بگوئیدای یاران علی، کتاب خدا میان ما و شماحکم باشد اگرما مسلمانان یکدیگر راازپادر آوریم مرزهای شام وعراق راکی حمایت میکند، وکی باروم و ترك و سایر کافران میجنگد؟ یاران علی فریب خورده دست از جنگ برداشتند و موضوع حکمیت بمیان آمد وعمروعاص مکر خودرا کامل کرده علی را خلع نمود و معاویه‌را بجای وی منصوب ساخت وهمچنین اگر حیله بازی عمر وعاص نبود در همان میدان صفین عمروعاص کشته‌میشد و شرحیله‌بازی اومرتفع میگشت چه‌موقعی که عمرو عاص برای جنگجوئی بمیدان آمدعلی شخصاً بمقابلهٔ اوشتافت. عمروعاص که علی را شناخت وشمشیر برهنهٔ اورا دید مرگ خودرا حتمی‌دانست وبرای رهائی ازمرگ تدبیری‌بنظرش‌رسید! عورت خود راگشوده و فریاد برآورد که مرابزور بمیدان فرستادند، من مرد جنگ‌نیستم علی که این ناتوانی و هرزگی او را دید از روی شرافت و عزت نفس چشم از وی پوشیده فرمود ای رسوا! وای بر تو. گرچه عمروعاص با این حیله بازی جان دربرد اما کار زشت وی میان عربها مثل شد که می گفتند:

ترجمهٔ شعر

«زندگی با خواری سودی ندارد، همانطورکه عمر و چند روز زندگی خود را باخواری بدست آورد.» در دورهٔ طلائی اسلام علی و یارانش نمونهٔ کاملی از صفات پسندیدهٔ مسلمانی بودند و بر عکس معاویه و همراهانش درست نقطهٔ مقابل محسوب میشدند. شخص علی مظهر کامل صفات حسنه و خصال پسندیده بود وبر

تمام یاران پیغمبر از آنجهت فزونی داشت . و اگر مختصر سهل‌انگاری وچشم‌پوشی ازلغزش‌های دیگران بکار میبرد حتماً از آن گرفتاریهارهائی میبافت ولی‌علی‌ذره‌ای‌از سختگیری واجرای‌احکام‌اسلام خودداری‌نداشت‌واز آنرو قریش‌میگفتندپسرابوطالب مرد شجاعی است اما تدبیر جنگی ندارد . معاویه باسیاستمداری خلافت را از علی گرفت ودرخاندان‌خود برقرارساخت. پس از وی پسرش‌یزید وپس‌ازاومروان‌خلیفه شد. بااین همه معاویه‌نتوانست مدعیان‌خلافت‌رایکجاازمیان بردارد‌چون‌بیشتر آنان

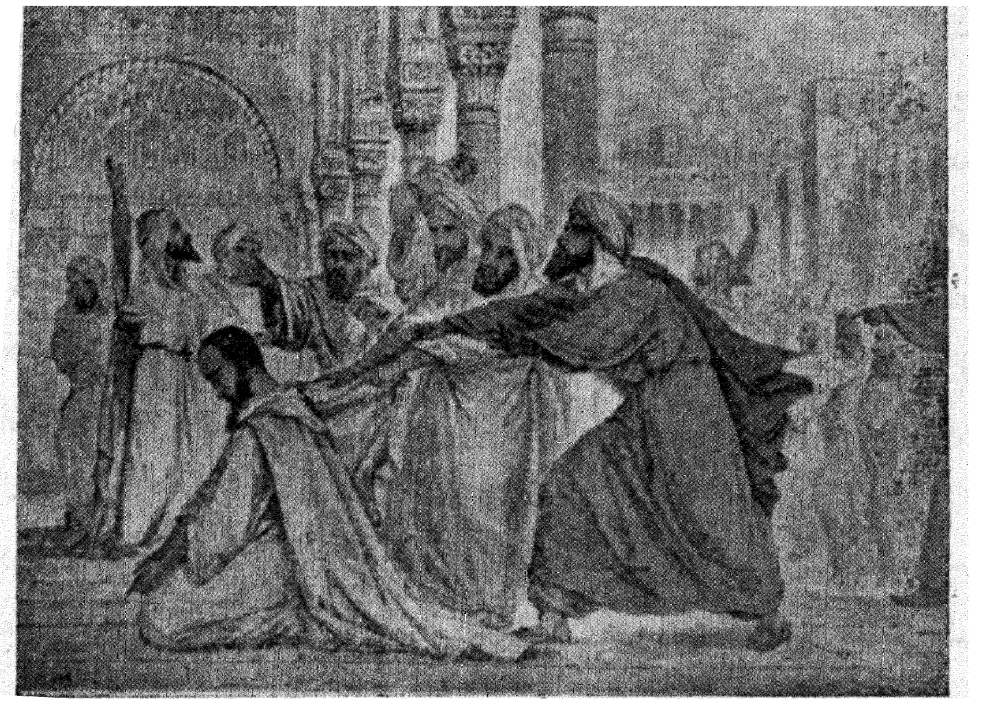

ابن رشد فیلسوف بزرگ اسلام‌را ازمسجدمیرانند

فرزندان علی بودند ، فقط با پول وبردباری آنها رارام میساخت ، آنهاهم در برابر سیاستمداری وابهت معاویه تسلیم میشدند و امیدداشتند پس‌ازمرگ معاویه‌بخلافت برسند وهمینکه داستان ولیعهدی یزید را شنیدند در حجاز وعراق و جاهای‌دیگر قیام‌کردند وهر یك از این مدعیان، خلافت را برای خودمیخواستندبقسمی که‌درسال ۶۸ هجری چهار پرچم مخالف یکدیگر درعرفات برپابود.یکی از آن‌امویان ودیگر

بنام محمدبن حنفیه پیشوای علویان و سومی از عبدالله بن زبیر وچهارم برای همراهی با حروری که از خوارج بود . پس از آن مدعیان دیگر هم نیز افزوده شدند ولی فقط امویان موفق گشتند، زیرا اولا برای عربها تعصب میکشیدند و ثانیاً دسته بندی میداشتند واینك عوامل پیشرفت بنی امیه را (علاوه بر هوش معاویه و ضعف رأی علی «۱») یکایك شرح میدهیم .

بذل و بخشش امویان (دستبرد به بیت المال)

بذل و بخشش امویان بزرگترین عامل پیشرفت آنها و شکست دشمنان آنها بود در فصل مربوط بدیوان (دفتر) دورهٔ عمر گفتیم که آنروز همهٔ مسلمانان سپاهی بودند و هر کدام با رعایت دوری و نزدیکی با پیغمبر و حق تقدم در اسلام ماهانه وسالانه حقوق میگرفتند حتی زنان وفرزندان آنان نیز مقرری داشتند و محل این پرداختها غنیمتهای جنگی بود و دسته‌ای دیگر ازمسلمانان که جنگ کردن نمیتوانستند از درآمد زکوة زندگی می کردند و هر کدام ازاین دو درآمد (غنیمت و زکوة) دفترهای جداگانه‌ای داشتند طبعاً هر کس بیت المال را در دست داشت زمام امور مسلمانان در دست او بود وخواه و ناخواه مردم دور او جمع میشدند تا استفادهٔ بیشتری ببرند و همین که بیت المال بچنگ مرد هوشیاری مانند معاویه افتاد ،بخوبی وظیفهٔ خودرا میدانست که چگونه با پول مردم را بدام بیندازد. و به کی،چی بدهد. معاویه مقرری مردم را بنا بمصلحت خودش کم وزیاد میکرد و هرجا که سودی میدید پول بیشتری میریخت و چون بیش ازهمه از اهل بیت بیم داشت بآنان زیادتر میداد . مثلا بموجب دستور عمر مقرری حسن وحسین سالی پنجهزار درهم بود و معاویه آنرا به یك میلیون درهم یعنی دویست برابر ترقی داد و چون از عبدالله بن عباس پسر عموی پیغمبر واهمه داشت بوی نیز سالی یك میلیون درهم حقوق میداد . عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و سایر بزرگزادگان مدینه بهمین نسبت حقوقهای گزاف میگرفتند. معاویه بااین حسن تدبیر از دو راه استفاده میبرد یکی اینکه سران قوم را بخوشگذرانی وزندگانی راحت معتاد میکرد و آنانرا ازمبارزه

۱ ــ یاللعجب که جرجی زیدان سخت گیری حضرت مولی را در پیروی از حق و حقیقت ضعف وی میخواند او بتاریکی علی را دیده‌است زین سبب غیری بر او بگزیده‌است. مترجم

ومخالفت بازمیداشت ، دیگر اینکه بافرستادن این‌مبالغ هنگفت از مردم مدینه نیز دلجوئی میکرد، چون‌همهٔ این پولهادرمدینه‌خرج میشد ومردم مدینه‌بطورغیرمستقیم ازمعاویه خشنود بودند .

بزرگ‌زادگان‌مدینه‌بخصوص عبدالله‌بن جعفر پسرعموی‌امام حسن‌وامام‌حسین همهٔ این پولها را میان آوازه‌خوانها وشاعران‌و غیره بذل‌و بخشش‌میکردند.عبدالله‌بن جعفر نه تنها از مقرری عادی بهره‌میبرد بلکه هرچندگاه یکبار نزدمعاویه(بدمشق) میرفت واز او پولهائی میگرفت و میان مردم مدینه پخش میکرد.معاویه‌هم که‌این‌را میدانست بیشتر بجعفر پول میداد تامردم مدینه سود زیادتری ببرند.میگویند عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید آمد ، یزید ازاوپرسیدمقرری توچنداست؟عبدالله گفت یك‌میلیون‌درهم ،یزید گفت ازامروزدومیلیون درهم‌بتو میدهم.عبدالله گفت‌پدرومادرم فدای توپیش‌ازتوبهیچکس اینرا نگفته بودم .یزید گفت مجدد آن را دو برابر کردم و همینکه به‌یزید گفتند چرا بیکنفر چهار میلیون درهم مقرری‌دادی‌یزید گفت‌دست عبدالله دست عاریه است. این پول‌را بمردم مدینه می‌دهم چون او مقرری‌خودرامیان مردم مدینه تقسیم میکند .

معاویه با پول قبیله‌های دور را باخودنزدیك می‌ساخت، از آنجمله‌بقبایل‌یمن پولهای فراوان میداد ، زیرا ازنیرومندی آنان بیم‌داشت برعکس به‌قبیلهٔ قیس که بوی نزدیك بودند اهمیت نمیدادچون قبیلهٔ قیس نیرومند نبود وهمینکه مسکین دارمی‌از قبیلهٔقیس‌نزد معاویه آمده کمك‌ومقرری درخواست کردمعاویه اورانومیدبر گردانید، مسکین اشعاری دراین‌باره گفته ازمعاویه‌شکوه کرد. معاویه‌بشعرهای اواعتنائی‌نکرد وچیزی باونداد چون ازمسکین دارمی قیسی وقبیلهٔ قیس بیمی نداشت.

ترجمهٔ اشعار مسکین !

«ای معاویه برادر ونزدیکان خودرا دریاب ، آنها اسلحهٔ تو هستند، بی‌اسلحه بجنگ‌نرو،ماعموزادگان توهستیم، مابرای‌تومانندبال‌عقاب‌میباشیم،ازبال‌بی‌نیازمشو.»

همین طرفداری معاویه ازقبایل یمن سبب شدکه طوایف قیس وعدنان ناتوان گشتند واعراب یمن جلوآمدند تاجائی که بمعاویه گفتند یمنی‌هامیگویندبزودی‌تمام

اعراب مضر را ازشام بیرون میکنیم ویك عرب نزاری در آنسرزمین نمیگذاریم. معاویه ازشنیدن این خبر بهراس افتاد وبرای چهارهزار نفر ازاعراب قیس وعدنان از آنجمله مسکین دارمی مقرری تعیین کرد وبمسکین پیام داد که هرجامیخواهی اقامت کنی مقرری تومرتب خواهد رسید. سیاست معاویه از آن پس چنان شد که اعراب یمن را بجنگ‌های دریائی واعراب قیس را بجنگ‌های صحرائی بفرستد وباتدبیر وحزم ازهردوطایفه استفاده ببرد. معاویه بکسانی که درجنگ‌ها بااو کمك کرده بودند مساعدت‌های شایان میکرد مخصوصاً سپاهیان صفین رابهتر از دیگران مینواخت مانندعمر که ازسپاهیان قادسیه طرفداری بسیار مینمود، سایر خلفای بنی‌امیه نیزهمین روش را داشتند وحتی بشاعران نیز ماهانه میدادند تازبان آنانرا ببرند ویااینکه آنهارا بمدیحه‌سرائی وادارند. مردم پرهیزکار ازاین روش درخشم بودند، زیرا بیت‌المال را از آن مسلمانان میدانستند واین‌نوع تصرفات را غیرمشروع میخواندند عمربن عبدالعزیز که خلیفهٔ دینداری بود ماهانهٔ شاعران راقطع کرد وپس ازمرگ او دوباره مقرری آنها برقرار شد، هرکس روبه‌بنی‌امیه میآورد دست خالی برنمیگشت گرچه عرب بیابان گرد بود، ازآنرو عربهای چادرنشین شتر های خود را فروخته بدمشق میآمدند تا ازبنی‌امیه ماهانه بگیرند. اما مردمانی که عفت‌نفس داشتند وبنی‌امیه را برباطل میدیدند هیچگاه بآنان اعتناء نداشتند.

میگویند انیسه زن‌صهای اشجعی ازعربهای چادرنشین بود، بشوهرش اصرار ورزید شترش را بفروشد و بشهر برود واز بنی‌امیه ماهانه بگیرد صهاشتر خود را برداشته تانزدیك مدینه آمد ودرآنجا بجوی آبی رسیده ازشتر پائین آمده‌اورانزدیك آب برد که آب بیاشامد ناگهان شتر ماده‌ای از آنطرف پدیدآمد، وشترصها دنبال شتر ماده‌رفت صهاکه این‌را دید گفت‌عجب که شترهم‌ازشهر بیزار است‌وروبوطن‌خود بازمیگردد واشعاری درمذمت شهرنشینان ومدح صحراگردان سرود.

ترجمهٔ اشعار:

« انیسه بمن گفت از بیابان بشهر برو وسرای نیکو نهیه نما و مانند مردمان زرنگ مقرری برای خودت درست‌کن، من هم رفتم ولی ناگهان بفکر قوم وقبیله‌ام

افتادم که چگونه ازمن دفاع میکنند ویار ویاور من هستند لذا ازرفتن بشهرمنصرف شدم وبانیسه گفتم شهرجای خوبی نیست همینجا دربیابان میمانم وباشتران وحیوانات

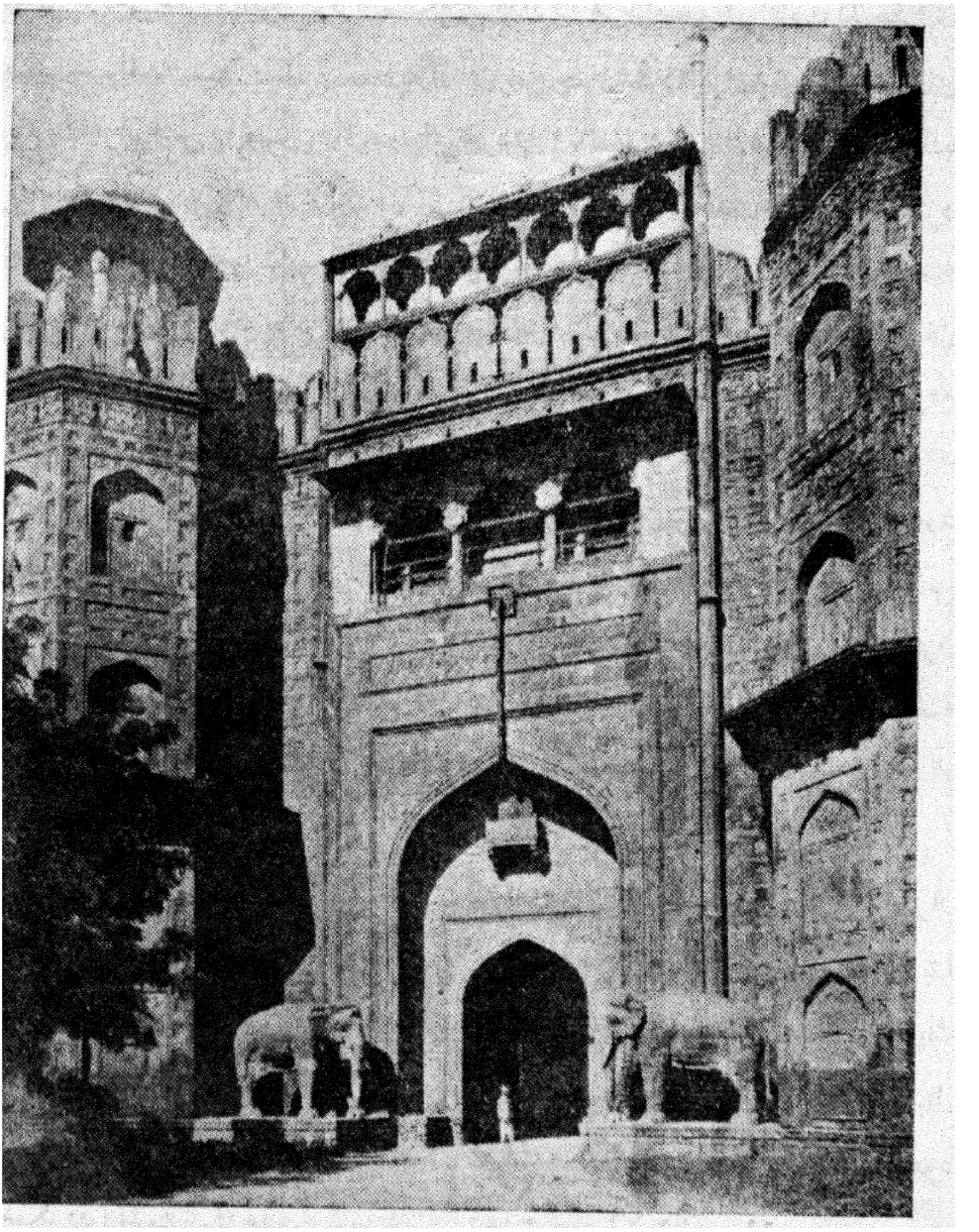

دروازه وقلعه دهلی

وحشی خو میگیرم وباعموزادگان دلیر خود زندگی میکنم که ازما حمایت میکنند ودشمن را ازما میرانند.

بنی‌امیه بیش ازهرجا بمدینه توجه داشتند چون می‌دانستند در آنجا پیروان علی زیادهستند. انصاروبزرگان قریش همه باعلی همراه‌بودند ودرمدینه‌اقامت‌داشتند. حاکم مدینه به‌دستور خلفای اموی مبالغ زیادی ببزرگان قریش وام می‌داد وازآنها سندمیگرفت وآنان‌را بدام میانداخت وهرگاه‌که از وام‌داران خلافی می‌دید وام را مطالبه می‌کرد. این‌اسناد تازمان هرون در دست مأمورین دولت بود وبنا به اشارهٔ عبدالله‌بن‌مصعب هرون آن اسناد را باطل کرد.

هرکس بابنی‌امیه مخالفت میکرد فوری حقوقش قطع میشد وچه‌بساکه‌حقوق مردم یك یادوشهر را برای شورش یکی ازاهالی آنجا قطع میکردند. مثلا موقعی‌که زیدبن علی‌بن الحسین برضد امویان قیام کرد ، بنی‌امیه حقوق مردم مکه ومدینه را قطع کردند.

همینقسم‌ولید حقوق آل‌حزم رابرید ، زیرا قاتلان عثمان از خانه‌های آل‌حزم بخانهٔ عثمان درآمدندواورا کشتند.علاوه‌برقطع‌حقوق‌املاك و اموال آنان‌نیز مصادره گشت وتازمان منصور عباسی چنان بود ودرآنزمان گشایش در کارآنان پدیدآمد بسیاری از انصار فقط برای همدردی بااهل‌بیت بدون حقوق میماندند . بنی‌امیه در اینگونه موارد بخودشان نیزترحم نداشتند وهنگامی‌که‌میان خالدبن یزیدبن‌معاویه باعبدالملك‌بن‌مروان برسر خلافت‌اختلاف درگرفت، عبدالملك پس‌از پیروزشدن، تمام مقرری آل ابوسفیان (خاندان معاویه) راقطع کرد .

بنابراین مردم باآنکه آنانرا ستمگر و برباطل میدانستند برای ادارهٔ امور زندگی بابنی‌امیه میساختند وگاه هم این‌مطالب رامیان خود بازگو میکردند مثلا موقعی‌که معاویه پسرش یزید را بولیعهدی برگزید اورا درکاخ «قبةالحمراء» نشانید ومردم را برای بیعت دعوت کرد. دسته‌دسته همه‌میآمدند وبه‌یزید و معاویه مبارکباد میگفتند. درآنمیان مردی آمده به‌یزید ومعاویه سلام کرد و بمعاویه گفت اگر یزید را ولیعهد نمیکردی کار مسلمانان برهم میخورد. اتفاقاً احنف‌بن قیس‌تمیمی نیز آنجا حاضر بود.معاویه باحنف گفت‌ای ابابحر توچرا چنین‌نمیگوئی؟ احنف گفت اگرراست بگویم ازتو میترسم واگر دروغ بگویم ازخدا میترسم. معاویه گفت همین راهم‌قبول

دارم ودستورداد مبالغی باحنف بپردازند. سپس آنمرد واحنف ازپیش معاویه درآمدند، مردك باحنف گفت ای ابابحر من یقین دارم بدترین مردان روی زمین همین پدروپسر (معاویه ویزید)میباشند ولی چه کنم که پول دردست اینهاست وتاازآن سخنان نشنوند پول نمیدهند.»

دقت علی وخست عبدالله بن زبیر

چون اهل بیت وعبدالله‌بن زبیر از نظر تقوی ویا خست پول زیادی بمردم نمیدادند طبعاً مردم آنانرا رها کرده برای پول دنبال بنی‌امیه میرفتند، چنانکه آن‌ایام بخل اهل بیت وعبدالله‌بن‌زبیردرهمه جا شهرت یافته‌بود وهمین امساك باعث شکست آنها شد. مثلا مصقلة‌بن هبیره شیبانی از طرف علی فرماندار اردشیر خوره(۱) بود ودرهمان موقع یکی ازپیروان علی درآن‌نواحی پانصد اسیر گرفت اما مصقله ازنظر شفقت نسبت باسیران آنهارا به پانصدهزاردرهم از آن شخص خرید وآزادکرد علی پانصد هزار درهم را ازاومطالبه‌نمود، مصقله نصف آن‌پول را داد وبقیه راطمع کرد. مصقله گفت: بخدا اگربجای علی‌پسرهند (معاویه) بود ازمن مطالبه نمیکرد واگر پسرعفان بود همه را بمن می‌بخشید. مصقله همینکه از گذشت علی نومید شد شبانه نزد معاویه گریخت.

عبدالله‌بن‌زبیر بی‌اندازه بخیل بودوهمین بخل کاراوراخراب کرد. مثلاموقعیکه مصعب برادرعبدالله مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی را درعراق کشت و باکمك بزرگان‌عراق سراسر آن کشور رابرای‌عبدالله مسخر کرد آنان (بزرگان‌عراق)را بمکه‌پیش برادرش (که درآنشهر پناهنده بود) آورد و بوی یادآورشد پولی بآنان بدهد، عبدالله گفت این بندگان عراقی را برای‌پول آوردی محال است پول خدارا تفریط کنم. بزرگان عراقی‌ازاین حرف نومیدشده باعبدالملك‌بن مروان ساختند وکار عبدالله و مصعب را یکسره نمودند.

علویان در بذل و بخشش امساك داشتند و جزدر مواردی که بحق میدانستند چیزی بکسی نمیدادند. برعکس بنی‌امیه‌که نه‌تنها بیاران خودکمك میکردندبلکه به یکایك فرزندان آنان نیزماهانه میدادند، مثلاعامرشعبی‌که مردی عادی بود نزد

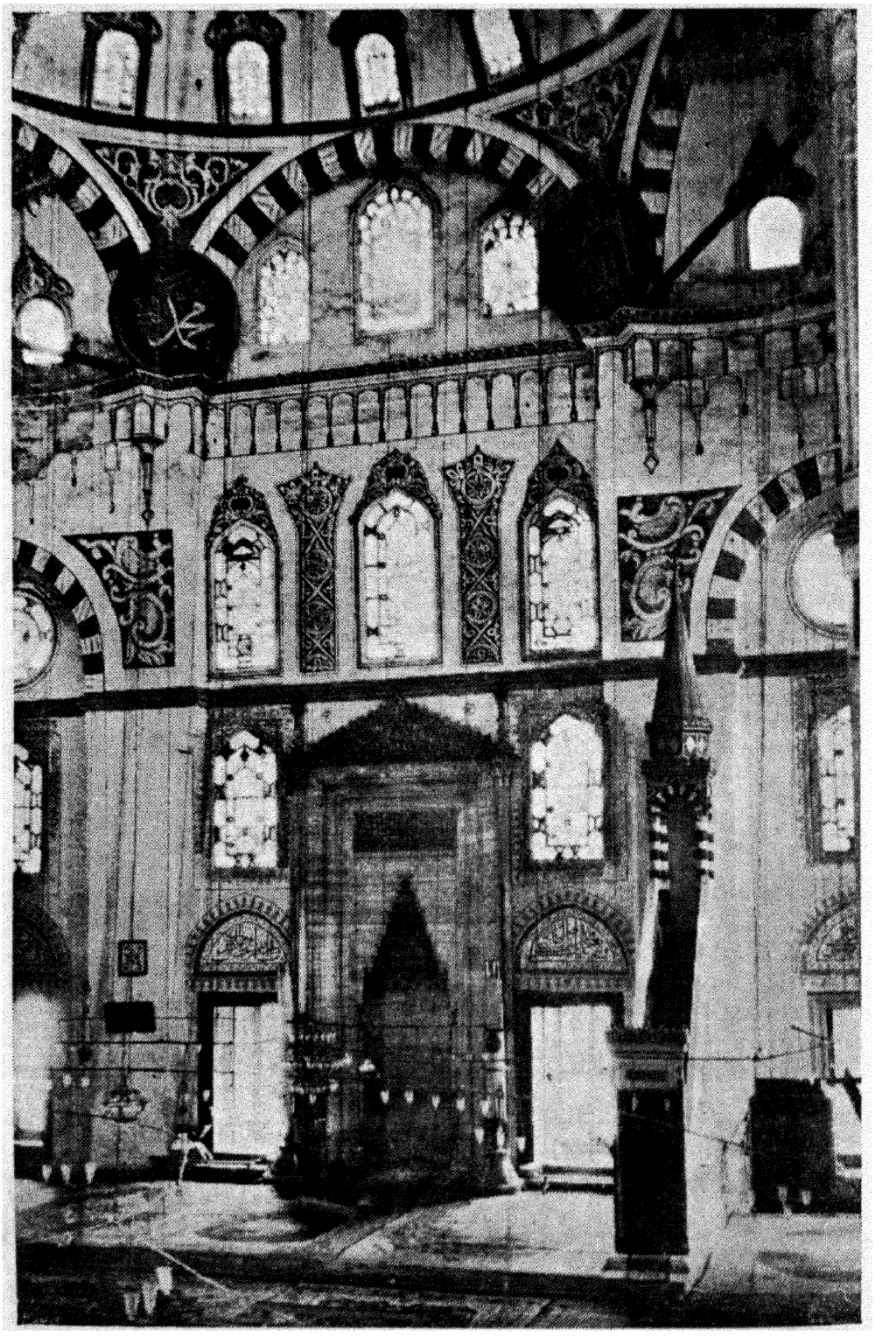

ت ـ استامبول : مسجد شاهزاده

عبدالملك آمد وبرای اوداستانی گفت عبدالملك از آن داستان خوشش آمده بخود آنمرد دوهزاردینارداد وبه هریك ازبیست فرزند وخانوادهٔ او دوهزار دینار بخشید. بنی‌امیه وعمال آنان برای شاعران ماهانه قرارمیگذاردند وهرگاه که شعری درمدح آنها میگفتند علاوه برماهانه صله‌های هنگفتی بآنان می‌دادند در صورتی که خلفای پرهیزکارازبیت‌المال چیزی بشاعران نمیدادند واگرمجبورمیشدند ازمال خودشان (مانندعمربن عبدالعزیز) مختصرصله‌ای می بخشیدند.

خلفای نادرست برعکس هرچه میخواستند بشاعران میدادند و اگرشاعری دشمنان آنهارا میستود حقوق اورا میبریدند. قیس‌الرقیات از شاعـرانی بود که هم عبدالملك وهم مصعب‌بن زبیررا مدح میکرد ولی‌چون مدح مصعب‌را مفصلترازمدح عبدالملك سروده بود عبدالملك مقرری او را برید، اماعمربن خطاب حتی بقاریان قرآن میگفت بروید ازیکجائی زندگی خودرا تأمین کنید وازقرآن خوانی روزی نخورید چه که‌این‌نوع ارتزاق تحمیل برمردم میباشد وبدیهی است که چنین خلیفه‌ای پولی بشاعر نمیدهد.

بنی‌امیه بهروسیله‌ای که ممکن بود پول تهیه میکردند

دسته‌بندی وخریداری افکار وعقایدبنی‌امیه راوادارساخت که‌کلیهٔ قوانین ومقررات اسلامی را زیرپا گزارده وبانواع وسایل پول بدست‌آورند وبمردم بدهند. مطابق قوانین‌اسلام اموال بیت‌المال متعلق بمسلمانان است و خلیفه یا عامل او امانت‌دار مسلمانان میباشد وجز در راه منافع عمومی نباید پولی مصرف‌کند و فقط حقوقی از بیت‌المال برای خودش برداشت میکندکه‌آن را نیز مسلمانان تعیین میکنند و چنانکه دیدیم پس‌از مرگ ابوبکر فقط یك‌دینار از بیت‌المال نزدوی باقی بود، عمرهم حقوق معین خودرا میگرفت‌واگرمحتاج به‌پول میشد ازبیت‌المال وام میگرفت وهمینکه گشایش درکارش پیدا میشد وغنیمتی ازجائی میرسید وام‌خودرا ازبابت سهم‌خود میپرداخت. نظر عمر این‌بودکه پولی درخزانه‌نماند (درجلد دوم گفتیم که این‌نظر عمرنظرعجیبی بوده است.)

عمر مسلمانان را از اشتغال بزراعت و ملك داری منع‌کرد، در عوض مخارج

مسلمانان وخانوادهٔ آنها را مرتب می‌پرداخت . عمر بااجرای این‌فکر تمام‌مسلمانان رابحال خبردار (تحت‌السلاح) نگاه میداشت وهزینهٔ آنان را ازمالیات وجزیه‌وزکوة ممالك فتح‌شده تأمین‌میکرد. جمع آوری وتقسیم این‌درآمدها تابع مقررات و قواعد مخصوصی بودکه شرع اسلام آن را تعیین کرده بود .

مأمورین بنی‌امیه

بنی‌امیه که برای فریفتن رجال‌وخشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرها بپول احتیاج داشتند غالب احکام اسلام را زیرپا میگذاردندومأمورینی بکار میگماشتندکه مانند خودشان بدین و احکام دین اهمیت ندهند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی بهروسیله‌ای متشبث شوند . زیادبن‌ابیه والی معاویه وعبیدالله پسر زیاد والی یزید وحجاج والی عبدالملك ابن‌مروان وخالد قصری والی‌هشام‌بن عبدالملک وغیره ازهمان مأمورینی بودندکه فقط بدرد بنی‌امیه میخوردند. خلیفه بوالی خود دستور میداد ازهرجا وهرطور شده پول بفرست، والی هم ازهرجا وهرطور بود پول زیادی بدمشق میفرستاد . معاویه بزیاد دستور داده بود تامیتوانی زروسیم بفرست ، زیادهم بمأمورین زیردست خود دستور میداد بهیچکس هیچ‌نوع پول ندهند وهرچه جمع میشودبرای خلیفه بفرستند. ازطرف دیگرمأمورین همه‌قسم آزادی عمل‌داشتند وکسی بحساب آنان نمیرسید وقسمتی ازدرآمدهارابرای خود برمیداشتند تاآنجاکه درآمدیکی ازعمال‌بنی‌امیه بسالی‌ده‌میلیون(درهم) رسید وثروتش‌ازصدمیلیون‌زیادتر گشت‌وبقدری‌دستگاه‌پیدا کردندکه‌حقوق‌دولتی‌بهیچ‌جای آنها نمی‌رسید تاحدیکه امیةبن عبدالله بعبدالملك‌بن مروان نوشت‌که تمام درآمد خراسان کفاف مخارج آشپزخانه مرا نمی‌دهد خلفاء که از ثروتمندی مأمورین خود آگاه می‌شدند دارائی آنها را مصادره‌می کردند و مأمورین‌دیگری بجای آنها می گماشتند وهمین قسم، بیت‌المال بغارت میرفت .

عمال بنی‌امیه هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند، چه بعقیدهٔ آنان کشورهای فتح‌شده وهرچه درآنست ملك آنان میباشد وچنانکه قبلا گفتیم یکی از مأمورین بنی‌امیه میگفت عراق بوستان قریش است، هرچه بخواهیم ازآن برمیداریم و هرچه بخواهیم وامیگذاریم. وهمینکه فرماندار «اخنا» (ازولایات مصر) ازعمروعاص‌پرسید

میزان جزیهٔ مردم این شهر چی است ؟ عمروعاص گفت اگر این سرا را پراز طلا کنی پاسخ کافی برای این پرسش ندارم زیرا شما گنجینهٔ ماهستید، اگرزیاد بخواهیم زیاد برمیداریم واگر کم بخواهیم کمتر برمیداریم. عامل دیگری از آنان میگوید : صعید بوستان خلیفه است، هرچه بخواهد از آن برداشت میکند

اسلام وجزیه

نظر بجهات فوق مأمورین بنی‌امیه تامیتوانستند ازمردم پول درمیآوردند . منبع این درآمدها جزیه و مالیات و زکوة وصدقه وده‌یک بود ودر آغاز اسلام درآمد جزیه از همه زیادتر میشد چون ذمیان بسیار بودند. مأمورین بنی‌امیه بذمیان سخت میگرفتند وآنهاناچارمسلمان میشدند ولی باز از شر مأمورین خلیفه رهائی نمییافتند زیرا بعقیدهٔ آنان این اسلام از روی اجبار بوده وازآنرو موجب معافیت ازجزیه نمیشود. حجاج بن یوسف برای نخستین بار ازتازه‌مسلمانها جزیه گرفت وسایرین نیزباو اقتداء کردند ودرخراسان وماوراءالنهر وافریقیه وغیره‌ازتازه‌مسلمانان جزیه گرفتند آنها هم که‌وضع را چنان‌دیدندبدین‌پیشین خود باز گشتند، بخصوص مردم خراسان و ماوراءالنهر که تااواخر حکومت بنی‌امیه بدین سابق خود باقی ماندندزیرا درهرصورت مجبور به‌پرداخت جزیه‌بودند. درسال ۱۱۰ شخصی بنام اشرس‌والی خراسان شدوکسی را بنام ابوالصیداء بسمرقند فرستاد تامردم آنجا را مجدد باسلام دعوت کند ودرصورت مسلمان‌شدن جزیه آنها را ساقط سازد . ابوالصیداء هم همانطور کرد و مردم سمرقند دسته دسته اسلام آوردند ، اما فرماندار سمرقندشرحی بوالی خراسان‌نوشت که بااین اقدام‌درآمدنقصان یافته‌است. والی بفرماندار خود پاسخ داد که چون ظاهراً اسلام اهل سمرقند برای ندادن جزیه بوده بنابراین باید دقت شود هرکس ختنه‌کرده ونمازوروزه بجاآورده وسوره‌ای از قرآن دانسته ازپرداخت جزیه معاف باشد وگرنه جزیه بدهد. مردم آنچه‌راکه والی میخواست انجام دادند وبساختمان مسجدها دست زدند و طبعاً درآمد رو به نقصان گزارد، والی طمع کارکه این‌را دانست بخشم آمده بفرماندار دستورداد هرکس‌پیش ازمسلمان شدن جزیه میداده حالا هم باید بدهد . درنتیجه این‌حکم‌زور ، اهالی‌سغد وبخارا شورش کردند، ویک‌عده هفت‌هزارنفری دراطراف سمرقندقیام نمودندوتاسال

۱۲۱ باین‌وضع باقی ماندند ، در آنموقع نصربن سیاروالی خراسان‌شد واعلام داشت که ازهیچ تازه‌مسلمانی جزیه نمیخواهد ومتعاقب آن اعلامیه، سی‌هزارتازه‌مسلمان نزداو آمدندکه تاآنموقع جزیه میپرداختند.

بنی‌امیه وعمال آنان مالیاتهای گوناگون وضع میکردند وغنایم را بمیل‌خود تقسیم مینمودند و غیرازعمربن عبدالعزیز هیچ یك ازخلفای اموی آن عمل را نهی نکرد، ولی حرف اوهم سودی نبخشید. عمربن‌عبدالعزیز بتمام مأمورین خود نوشت که هرکس مسلمان‌شدجزیه ازاوساقط میشود ، زیرا خداوند محمدرا برای‌راهنمائی بشرونه برای جمع آوری مالیات مبعوث نمود . اما چنانکه میدانیم عمربن‌عبدالعزیز بواسطهٔ همین اقدامات بزودی مسموم شد ویزیدبن ولیدهم که میخواست از اوپیروی کند دنبال اوشتافت. ازجمله مالیاتهای غیر مشروع امویان این بودکه نصف دیات را برای خلیفه برداشت میکردند وعمربن عبدالعزیز آنرا باطل کرد .

صدقه و رشوه

خلفای‌اموی برای تأمین مخارج سیاسی خودبزکوة وصدقه نیزدستبرد زدند وچنانکه میدانیم جزیه وغنایم جنگی باید بمصرف جنگ وسپاهیان برسداماصدقه وزکوة رابایدازدولتمندان (مسلمان)بگیرند وبفقیران بدهند .

بنی‌امیه‌صلهٔ شاعران‌را از زکوة میپرداختند درصورتیکه اسلام چنین اجازه‌ای بآنان نمیداد وفرض‌هم که شعرشاعران را برای‌جامعهٔ اسلامی مفیدمیدانستند ممکن بودازحقوق‌خودشان‌ویاازغنیمتها پرداخت کنند، اگرهم‌شاعران‌راجزءفقراء میدانستند بازهم بموجب‌قوانین اسلامی حق‌نداشتند بآنان‌ازبیت‌المال‌صله بدهندزیراصلهٔ‌مزبور برای مدیحه سرائی خلفاء پرداخت میشد، نه برای اینکه شاعرمستحق میبود.

گاه‌هم برای اهانت بمسلمانان مقرری آنها را از محل صدقه میپرداختند و مسلمانان آن را رد میکردند، ازآن‌جمله موقعی‌که عبدالملك به‌حج آمد فرمان داد اموالی میان مردم مدینه‌تقسیم کنند و چون‌کیسه های پول‌را درآوردند روی‌آن نوشته بود ازمحل صدقه‌است. مردم مدینه آنرانپذیرفته گفتند مقرری ماازمحل‌غنیمت ومالیات ونه‌ازمحل زکوة‌پرداخت میشود. اماعبدالملك بحرف آنان گوش ندادوعمداً

چنان‌کرد تا بآنان بفهماند قتل‌عثمان وواقعهٔ یوم‌الحره فراموش نشده‌است(۱)خلفای بنی‌امیه در مواقع نیازمندی فرمانروائی ممالك را بامـزایده ورشوه بداوطـلبان می‌بخشیدند، بخصوص هنگامیکه کارآنان روبفساد وناتوانی گزارده بود، بیشتر باین عملیات دست میزدند و همینکه ولیدبن یزید خلیفه شد برای دلجوئی مردم برمیزان مقرری وجایزه‌ها افزود وچون‌پول کافی نداشت ومأمورینی‌مانند زیاد وابن‌زیادوغیره سرکارنبودند حکمرانی خراسان و توابع آنرا در مقابل دریافت مـبالغی رشوه به

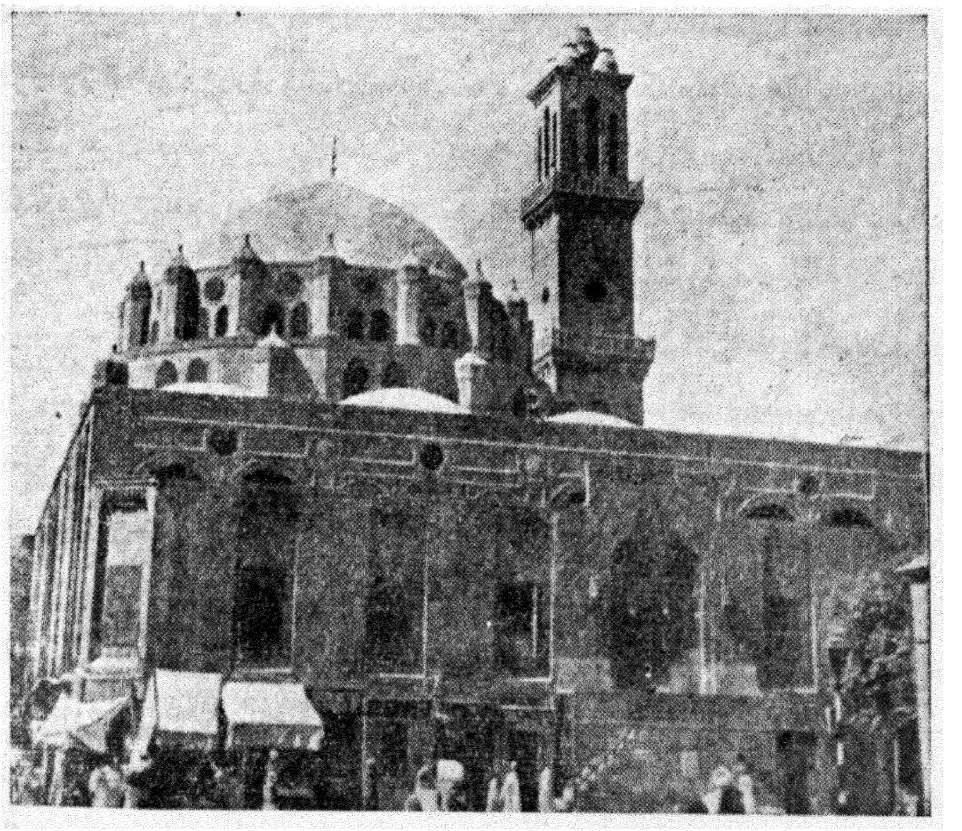

مسجد ابوالذهب قاهره

یوسف‌بن‌عمر تفویض کرد وهرکس هرکاری باخلیفه و عمال خلیفه داشت ناچاربرای

۱ـ اهل‌مدینه پس‌از شهادت حضرت سیدالشهداء بریزید شوریدند ، یزید هم دسته‌ای از سیاهان زنگی را مـأمور ساخت که بمدینه هجوم آورند و آنها هم چنان کردند . بسیاری از مـردان بی‌گناه راکشتند که عده‌ای ازصحابهٔ حضرت‌رسول نیزجزء آنان بودند و بروایت واقدی بیش از دوهزارزن ودخترقریش بطورنامشروع و اجبار ازسیاهان زنگی بارورشدند واین روزسیاه وشوم به یوم‌الحره مشهوراست . مترجم

انجام کارخود مبلغی رشوه میداد ، درصورتیکه خلفای نخستین اموی فقط در مقابل انجام خدمات برجستهٔ مأمورین خود را بکارهای عالی میگماشتند . چنانکه معاویه بهمان نظرعمروعاص را والی مصر کردوتاچندی خلفای دیگرازمعاویه پیروی میکردند، ولی تدریجاً وضع تغییر کرد وپول ورشوه ونفوذ سیاسی جایگزین لیاقت و شایستگی شد، بقسمی که هر کس پول بیشتری میداد یادسته‌بندی زیادتری فراهم میساخت فوری والی میشدودرواقع خلیفه تاپول نمیگرفت کار نمیکرد. میگویندهنگامیکه عبدالملك بن مروان بامصعب بن زبیردر عراق میجنگید کسانی نزد بزرگان کوفه و بصره فرستاد وازآنان یاری خواست ، بزرگان این دوشهردرپاسخ گفتند :

بشرطی باتویاری میکنیم که حکومت بعضی از شهر ها را بما واگذارکنی و هرکدام خواهان حکومت شهری شدند و درضمن چهل نفر حکومت اصفهان را شرط کردند ، عبدالملك که اینراشنید بیاران خود گفت : مگراصفهان چه خبراست که چهل نفرحکومت اصفهان را ازمن میخواهند ؟

توهین بدین واهانت بمردم دیندار

موقعی که امویان بدعوی خلافت برخاستند بهتراز هر کس میدانستند که اهل‌بیت بیش‌ازآنان شایستهٔ خلافت میباشند وبخوبی فهمیده بودند کـه ادعای اهل بیت برمبانی درستی استوار است و اکثرفقهاء و علماء و رجال دین ادعای آنان را تأیید میکنند ولی اینرا هم درك کرده بودند کـه زور و تعصب با آنان است ، با این حـال فقهاء واهل دین تافرصت بدست میآوردند ازاهل بیت رسالت حمایت میکردند و بنی‌امیه رابرای کردارهای زشت وستمگریهانکوهش مینمودند ، وبیاد خدامیآوردند . معاویهٔ بردبارو سیاستمدار سخنان آنانرا میشنید و باصبروحوصله و مدارا وپول زبانشانرا میبرید ، فقهاء واهل‌دین نیزباین خرده گیری واعتراضات معتاد شده بودند ، تااینکه عبدالملك بن مروان خلیفه شد وبرعکس معاویه باخشونت وتندی باآنان رفتار کرد وچون درسال ۷۵ هجری پس ازقتل ابن زبیر برای حج بمکه آمد ازآنجابمدینه رفت ودر حضوریاران اهل بیت چنین گفت :

«بدانید که من خلیفه ناتوان (یعنی عثمان) نیستم و هم چنین خلیفهٔ سهل انگار

(یعنی معاویه) نمیباشم وخلیفه بزدل (یعنی یزید) هم نخواهم بود . من درد این ملت را با شمشیر و نیزه دواء میکنم ، شما گفتار مهاجرین راحفظ دارید ، اما عمل نمیکنید ، شما ما رابپرهیز گاری میخوانید ولی خودتان را فراموش میکنید ، بخدا سوگند از این پس هر کس مرا بپرهیز گاری بخواند بااین شمشیر گردنش رامیزنم.وچنانکه ابن اثیر مینویسد وی نخستین خلیفه ایست که نهی ازمعروف کرد .

دشمنان بنی امیه که اینرا شنیدند ، برای معاویه وبردباری او تأسف خوردند و گفتهٔ ابن زبیر رابخاطر آوردند که پس از شنیدن خبر مرگ معاویه چنین گفت :

خدا معاویه رابیامرزد مااورافریب میدادیم واودانسته وفهمیده فریب میخورد .

اهانت بقرآن وحرمین

عبدالملك بقدری خودرأی وخودکام بود که برای پیشرفت کار خود بهر نوع قوای قهریه متوسل میگشت، اگرچه بااحکام دین مخالف بود. شاید تصور شود که عبدالملك این روش خشن رااز والی تندخوی وستمگر خویش حجاج آموخت ولی این تصور اشتباه است، زیرا عبدالملك پیش از آنکه خلیفه شود تظاهر بدینداری میکرد وهمینکه خلیفه شد پشت پا بدین زد . میگویند موقعی که مژدهٔ خلیفه شدن بعبدالملك رسید وی دراتاق خویش مشغول قرآن خواندن بود و تا آن خبررا شنید قرآن را تاکرده گفت : بعد ازاین دیگر با تو کاری ندارم و تازنده ام از تو جدا هستم .

از آنروجای تعجب نیست که چنین خلیفه ای بوالی خود حجاج دستور دهد که کعبه رابامنجنیق بکوبد ودرمیان مسجد کعبه سرعبدالله بن زبیر را ببرد ! درصورتی که کعبه واطراف آن بموجب قوانین اسلام محل امنی است وکشتار در آن حرام است ولی سپاهیان کعبه سه روز تمام در آنجا کشتار کردند وخانهٔ کعبه را ویران ساخته، پرده-های آنرا آتش زدند واین عمل درتاریخ اسلام بی سابقه بوده است وهمینکه از کار کعبه فارغ شدند بمدینه رو آوردند ومردم آنجا راقتل عام کردند و هردری را بسته دیدند آتش زدند تا آنجا که قبطی ها ونبطیها قرآن را لگد مال کرده شمشیر بدوش برزنان قریش تاختند ، مقنعهٔ آنها رااز سرشان کشیدند وخلخال ازپایشان درآوردند. (بجلد دوم ابن خلکان صفحه ۲۷٤ مراجعه شود .)

سپس برای تقویت کار بنی‌امیه (عبدالملك) بسیاری از صحابه و تابعان و مردم پرهیزکار بی‌اسلحه‌راسر برید ،تاپیروان‌علی‌رابیش ازپیش‌مرعوب‌سازدوفرمان‌دادتاعلی رابرمنبرهالعن کردند ومردم‌رابلعن علی‌وادارساختند وهرکس‌که علی رالعن نمیکرد اورا میکشتند و نخستین‌کسی‌که در آن راه کشته شد حجربن عدی‌کندی (در زمان معاویه) بودوخلاصه اینکه لعن‌علی تازمان عمربن عبدالعزیز ادامه داشت و آن‌خلیفه این کارزشت راموقوف ساخت .

خلافت و نبوت

عده‌ای‌ازمأمورین‌چاپلوس‌ودرعین‌حال‌مستبدوستمگردردستگاه بنی‌امیه پدید آمدند که با انواع تملق گوئی خلفای‌بنی‌امیه‌را پیش‌از آنچه که‌بودند خودکام وستمگر ساختند واولین آنان‌حجاج است که‌خلیفه را (خلیفة الله) خواندوخلافت راازنبوت برترشمرده گفت : زمین و آسمان بخلافت‌پدید آمد ، خلیفه پیش خدا از فرشتگان و پیغمبران برتراست . زیرا خدا آدم را بدست خود ساخت وفرشتگان رابسجده اومأمورکرد و اورادربهشت جاداد ، آنگاه آدم‌را ازآسمان بزیرآورده خلیفهٔ‌خودکرد ، سپس پیغمبران‌رامبعوث نمود ، واگرکسی‌با- او دراین باره گفتگوئی‌داشت ، پاسخ میدادکه‌اگرکسی پیامبرشماباشد وکسی‌دیگر خلیفه یعنی‌جانشین‌شمادرخانوادهٔ شما گردد کدام یك‌ازآن دونزد شمامقرب‌تراست؟ عبدالملك‌که این سخنان‌را میشنید طبعاًخشنودمیشدوکسانی‌که بعداز حجاج آمدند همان‌طور رفتارکردند . خالدقسری والی هشام‌بن عبدا لملك موقعی درمکه‌منبررفته گفت : ای مردم البته خلیفهٔ خدا از پیام‌آور اوبرتراست و چنانکه ابن اثیردرجلد چهارم‌کتاب تاریخ خود توضیح میدهد منظور خالد آن بوده‌که هشام ازپیغمبربرتر میباشد . بسیاری ازچاپلوسان‌که فقط بخاطردنیا مسلمان شده بودند این آتش فساد رادامن زدندوکار رادشوار ساختندوهمانطورکه عمال خلیفه ازخلیفه‌تملق میگفتند سایرین هم از عمال خلیفه تملق میگفتند وآنانرا باهانت براسلام جری میساختند ، میگویند همین خالدقسری (عامل‌هشام) مرد بی‌اطلاعی بودقرآن نمیدانست و اگر آیه‌ای از حفظ میخواند چند جای آن غلط بود ، روزی برای مردم خطابه میخواند ودروسط خطابه چند خطاازاوسرزد بقسمی‌که سراسیمه خطبه را برید . اما در آن

میان یکی ازهمان تملق گویان فریادزد : « ای امیر ازچه هراس داری بی‌جهت نگران مشو ، مردعاقل که قرآن حفظ نمیکند ، قرآن حفظ کردن کار احمقان است » . خالد ازاین سخن جان تازه گرفته گفت: راست گفتی، خدا تورا بیامرزد. (الاغانی جلد۱۹).

با این وضع شنیدن داستان زیر چندان شگفت آور نیست ، که شبی یزیدبن ولید مست و بی‌باك قرآن را برداشت و از آن تفأل زد و این آیه را سرصفحه دید: واستفتحوا وخاب کل جبارعنیدمن ورائه جهنم ویسقی من ماءصدید ـ «سورهٔ ابراهیم آیه۱٤» ترجمه :

« تفأل بقرآن زدند. ولی هرستمگر خود پسند شکست میخورد، بجهنم میرود واز آب جوش مینوشد » یزید که چنان دید دستور داد قرآن را آویخته هدف سازند وتیروکمان گرفته آنرا پاره‌پاره ساخت واشعاری بدین مضمون سرود :

ترجمه:

« آیا مراستمگرخودپسند گفته تهدید میکنی ؟ آری من همان ستمگرخودپسند هستم».

« و هرگاه روز واپسین خدای خودرا دیدی بگو یزید مرا پاره پاره کرد ». (الاغانی جلد ٦ والمسعودی جلد ۲).

بنی امیه با انتشار دین اسلام اهمیت نمیدادند واز پیروزی‌ها غنیمت واموال میخواستند از آنرو درزمان آنان انتشار اسلام درجاهای دوردست مانند ترکستان وسند متوقف ماند ، در صورتی که مردم آن نواحی باسلام تمایل داشتند و بدرفتاری خلفای اموی آنانرا ازاسلام بیزارمیکرد وهمینکه مختصرمحبتی میدیدند مسلمان میشدندوسپس ازبیداد مأمورین متنفرشده مرتد میگشتند . در زمان عمربن عبدالعزیز (همنام عمربن خطاب) که خلیفهٔ پرهیزکاردینداری بودچندروزی وضع تغییر کرد، چه که وی نامه‌هائی بپادشاهان سندوغیره نگاشته بآنان اطلاع داد که اگر مسلمان شوند درهمه‌چیز بامسلمانان برابرخواهند بود ، آنها هم که رفتار نیك عمررا دانستند مسلمان شدند و نامهای عربی برای خودبرگزیدند ،ولی پس ازکشته شدن عمربن عبدالعزیز (۱۰۱) وضع بحال سابق بازگشت وتازه مسلمانان مرتد شدند .

خلفای بنی‌امیه ومأمورین آنها بسیاری ازفرزندان علی‌راکشتند،دارزدند،مثله کردند وعدهٔ زیادی از تابعین راکه مخالف آنان بودند بقتل رساندند و بیش از همه حجاج بن یوسف ثقفی والی‌عراق دراین خونریزیها دست داشته‌است .

شکنجه وسخت‌گیری در زمان بنی امیه

مسلمانها در زمان خلفای راشدین‌اطاعت از پیشوارا‌واجب میدانستند وازآنروادارهٔ کارها محتاج‌بسیاست‌وسخت‌گیری نبود،کسی‌دررفتارو کردارجز راستی‌ودرستی‌پیشه‌ای نداشت، اگرکسی گناه میکرد بگناهش اقرارمیکرد وبپای خود برای حد خوردن نزدخلیفه میآمد و البته محاکمه و گفتگو بـرای اثبات گناه و یا زجـر و سخت‌گیری برای اجرای احکام بیمورد بود وچه بسا که‌کیفر گناهکار بملامت وسرزنش پایان می‌یافت و اگر از خود خلیفه گناهی سرمیزد مانند دیگران بکیفر میرسید . خلفای‌راشدین زندان و زندانی نداشتند ، معاویه برای اولین مرتبه زندان تأسیس‌کرد و برای حفظ خودگارد مسلح ترتیب‌داد. اما خلفای راشدین‌باین‌قبیل وسایل محتاج نبودند ،عمر بزرگترین فرماندهان‌سپاه راکه ازاکابرصحابه بوداحضارمیکرد،اوهم‌بانهایت‌فروتنی میآمد و خودش هم میدانست‌که اگر نیاید خلیفه قدرت جلب او را ندارد معذلك از روی صدق وخلوص امرخلیفه را اطاعت میکرد ، گاه میشدکه بفرمان خلیفه‌یکی‌از صحابه راتازیانه‌میزدند واوهم‌باکمال فروتنی آن رامپذیرفت . عمراز گناهان‌کوچك چشم نمیپوشیدکه مبادا بگناه بزرگ تبدیل شود ، ازآنروبحزم‌واحـتیاط وسخت‌گیری مشهورشده بود .

همینکه معاویه بخلافت‌رسیدعمال کاردان وزیرك‌خودرابعراق و مصر وفارس وغیره‌روانه کرد،مسلمانان‌تاآنموقع‌روح غروروا‌ستقلال خود را ازدست‌نداده بودند . معاویه با پول وبردباری وشکیبائی‌با مسلمانان حجازوشام‌کج دارومریزمیکرد ولی عمال معاویه درسایرنقاط آن سیاست را مناسب نمیدیدند وبیم داشتندکه اگرجلوی مردم را بازگزارند شورش برپا شود ، لذا بسخت گیری وشکنجه و آزار پرداختند . نخستین بارزیادبن ابیه والی معاویه درعراق بعملیات سخت دست زد وبگمان‌خود از عمربن خطاب پیروی میکرد ولی البته‌نتوانست عمرشود ودرسخت گیری افراط نموده

ازحد گذشت . زیادبن ابیه اولین کسی است که برای تقویت کار معاویه دست بشمشیر بجان مردم افتاد و با مختصر بدگمانی اشخاص را دستگیرمیساخت وبدون رسیدگی کیفرمیداد. پس اززیادپسرش عبیدالله درزمان یزید والی عراق شدوهمانموقع حسین بن علی بیعت یزید را نقض کرده برای نیل بمقام خلافت بعراق آمد (۱) یزیدکه این خبر را شنید بابن زیاد چنین نوشت : «هر کس متهم شد اورا دستگیرساز، وبا مختصرسوء ظن کیفرده ، اما تاکسی باتوجنگ نکرده اورا نکش.»

درزمان خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ـ۸۶ هجری) حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق شد واتفاقاً مدعیان خلافت زیاد بودند ، حجاج برای خوش خدمتی بعبدالملک درصدد تقلید از کارهای زیاد وابن زیاد بر آمد ، البته حجاج از آن دو (زیاد وپسرش) ستمکارتر نبود ولی بردباری معاویه ودستورهای یزیدجلوی تندروی زیاد وابن زیادرا میگرفت وچنانکه مشاهده شدیزیدبابن زیاد دستور میداد تاکسی بجنگ نیاید اورا نکش ولی قضیهٔ حجاج برعکس بود ، چه عبدالملک برخلافت معاویه ویزید ازسخت ـ گیریهای حجاج خوشش میآمد ، حجاج هم که فطرتاً مرد ستم پیشه‌ای بود ذره‌ای از جوروبیداد فروگزار نکرد تا آنجاکه مسلمانان برضد عبدالملک قیام کردند واورا خارج ازدین خواندند وباصطلاح آنزمان خوارج زیاد شدند، آنها میگفتند: «بنی امیه مردم ستم پیشه وبیدادگرند ، با سوء ظن مردم را دستگیرمیکنند واز روی هوی وهوس آنان رامحاکمه مینمایند وازروی خشم آنها را میکشند .»

بسر بن ارطاة وقتل اطفال

سیاست بنی امیه چنانکه آنروزمقتضی بود ابتداء با سخت گیری ولی ملاحظه کاری آغازشد وسپس بستم پیشگی وبیداد وآزار وکشتار کشید . خلفای بنی امیه دست عمال خود را برای هر شکنجه وآزاروقتل وزجرباز گزاردند وآنان نیز هرچه میخواستند بسرمردم میآوردند، درصورتیکه زمان خلفای راشدین چنان نبود وخلیفه‌ای که درمدینه اقامت داشت بتمام امورمملکت میرسید ومأمورین خلیفه درحدود مقررات اسلامی با نظر خلیفه

۱ ـ این حرف جرجی زیدان بی اساس است، زیرا حضرت سیدالشهداء علیه السلام هیچوقت بایزید بیعت نفرمودند . مترجم

انجام وظیفه میکردند ، عمر بن عبدالعزیز میخواست همان رویه را تجدید کند ولی جانش را سر این کار گذاشت و بعد از مرگ او جانشینش یزید بن عبدالملك بمأمورین خود نوشت : «که مانند گذشته برمردم سخت گیری کنند .»

خلفای بنی امیه مأمورین خود را بزجر و آزار و کشتار تشویق میکردند و حتی در زمان معاویه (بردبار) نیز این وضع جریان داشت. مثلا پس از قضیهٔ حکمیت که هنوز علی کشته نشده بود معاویه جلادی را بنام بسر بن ارطاة باعده‌ای سپاهی مأمور قتل و آزار پیروان علی ساخت و بآنها تأکید کرد که از کشتن زن و بچه نیز خودداری نکنند ، بسر مطابق دستور معاویه باسپاهیان خونخوار خود ابتداء بمدینه آمده عده‌ای از پیروان علی را کشت و خانه های آنانرا ویران ساخت ، سپس بمکه رفت و در آنجا نیز عده‌ای را کشت و خانه هائی را ویران ساخت ، آنگاه از مکه به یمن آمد ، عبیدالله بن عباس والی یمن از بیم آنان فرار کرد ، اما بسر که عبیدالله را نیافت دو پسر خردسال او را بنام عبدالرحمن و قثم با دست خود مانند دو بره باکارد سر برید . میگویند آن دو کودك در صحرا نزد مردی از قبیلهٔ کنانه پناهنده بودند و همینکه بسر آنان را دستگیر کرد مرد پناه دهنده گفت ای بسر : اگر این دو کودك بیگناه را خواهی کشت مرا هم زنده نگذار ، بسر گفت : مانعی ندارد و هر سه را کشت . زنی که این منظرهٔ هولناك را میدید فریاد زد : ای بی انصاف مردان را کشتی ، چرا بکودکان تاخت آوردی ؟.. در جاهلیت هم چنین رسمی نبود که کودك را سر ببرند . سلطنتی که با کشتن پیرمردان و کودکان و اقوام برپا گردد شوم است ، با این همه بسر بکشتار خود ادامه میداد و باین سخنان توجه نمیکرد . مادر آن دو کودك اشعار سوزناکی در مرثیهٔ فرزندان خود گفته که مطلعش این است . ترجمه :

«کی از دو فرزند من خبر دارد که مانند در و مرجان آنها را از صدف بیرون کشیدند ...»

ولی ما گمان نمیکنیم معاویهٔ بردبار باین نوع ستمکاریها راضی بوده و جلادی خود

بسر این جنایتها را بار آورده است (۱) منتهی معاویه هم در تعیین مأموریت بسرحد وحدودی قایل نبوده‌است ، اوهم‌چنان کرده‌است . دلیل این مدعا (عدم‌رضایت‌معاویه) موضوع زیراست : پس از کشته شدن علی ، زیادبن ابیه درفارس والی بود ومعاویه میترسید که مبادا زیاددر آنجاباغی شود ، لذا به بسرمتوسل شدکه هرطورهست‌زیاد را از فارس بیاورد ، بسر فرزندان زیاد را توقیف کرده بوی نوشت : یا از فارس بیا ویا پسرهایت را سرمیبرم . ولی معاویه که‌این را شنید بسررا از آن کارباز‌داشت.(۲)

حال باید دید که اگردرزمان معاویهٔ بردبارچنین جنایاتی روی میداده پس‌در زمان خلافت عبدالملك ستمکاربیداد گرچه‌میشده است ؟ وبنابراین تعجب ندارد که اگردرروزگارعبدالملك‌صدوبیست‌هزار نفررابطورعادی سربریدند وموقعی که‌حجاج مرد،پنجاه‌هزارمردوسی هزارزن‌درزندان وی بودند ! چون خود عبدالملك‌بمراتب‌از حجاج خونریزتروجانی تربوده است . وی‌اول خلیفه ای است که پس ازامان دادن عهد وپیمان را شکسته ومردمی راکه تسلیم شده بودند هلاك کرد .

عمروبن سعیدالاشدق ازمأمورین عالیرتبهٔ عبدالملك برخلیفه یاغی‌شدوموقعی که خلیفه دردمشق نبود وبرای جنگ‌مصعب‌بن زبیر بعراق رفته بود وی بدمشق آمده جای خلیفه را گرفت، عبدالملك میان راه این را شنیده‌فوری بدمشق برگشت، چند روزبا عمروجنگیدوچون کاری ازپیش نبرد لذا با وی صلح کرد وعهدوپیمانی‌نگاشته بعمروامان داد ، عمروهم مطمئن گشته تسلیم شد وعبدالملك بدمشق آمد وپس از چهارروزعمرورا احضار کرد .عمروشبانه با صد نفرازموالی‌نزد عبدالملك آمدموالی وی بیرون درایستادند وعمروروی تخت‌کنارعبدالملك نشست وعده‌ای از بنی مروان نیزدرآنجا حضورداشتند ،عبدالملك بغلامان خود گفت‌شمشیرعمرورا بگیرید وبخود

۱ــ دراینجاگویا جرجی زیدان دچارفراموشی شده زیرا خودش چند سطر پیش میگوید : معاویه به بسرگفت ازکشتن زنان وکودکان هم دریغ‌مکن ، بعد اظهارمیداردکه قتل فرزندان ابن عباس‌بدون موافقت معاویه بوده است واین مخالف خوانی جرجی‌زیدان یا از فراموشکاری ویا برای ماست‌مالی جنایات معاویه میباشد . مترجم

۲ــ واین مسلم است‌که معاویه زیادبن ابیه را بیش ازعبدالله‌بن عباس مقرب میداشته وراضی بکشتن پسران اونبوده ودلیل برتبرئهٔ معاویه ازقتل‌کودکان ابن عباس نمیشود . مترجم

او گفت شایسته نیست باشمشیر کنارمن بنشینی ، بعد از آن روبعمرو کرده و گفت : ای ابوامیه (کنیهٔ عمروابوامیه بود) هنگامی که توبرمن یاغی شدی قسم خوردم که اگر برتودست یابم تورا زنجیر کنم- بنی‌مروان که حاضر بودند گفتند(وبعداًاورا آزاد کنی) عبدالملك گفت: آری‌غیر ازاین‌چه‌انتظار دارید؟- بنی‌مروان گفتند: بنابراین‌عمرو باید اجازه‌دهد که‌سوگندامیرالمؤمنین‌عملی‌شود،عبدالملك‌زنجیری اززیر تخت خودبیرون آورد وبغلامان گفت عمرورا با زنجیر ببندید وهمینکه اورا بستند عمرو گفت : ای امیرمؤمنان ترا بخدا سوگند مرا با این حال بیرون نفرست ، عبدالملك گفت : ای ابوامیه دم مرگ هم حیله بازی میکنی ؟ مطمئن باش تو را با این حال پیش مردم نمیفرستم،سپس‌عمرورا تکانی داد که ازتخت بزیرافتاده دندانهایش شکست .- عمرو گفت : ای امیرمؤمنان استخوان مرا شکستی ، بالاتراز آن کاری نکن ، -عبدالملك گفت : - اگرمیدانستم که با بودن من وتو کارقریش اصلاح میشود باکی نداشتم‌ولی حتم دارم که ممکن نیست توباشی ومن باشم وکارها روبراه گردد .- عمر که دانست حتماً کشته میشود روبه عبدالملك نموده گفت : پسرزن بدکارمرا فریب دادی . عبدالملك فوری اوراکشت .

از گفتگوی‌عمروو‌عبدالملك‌معلوم‌میگردد که در آنزمان فقط زوروستمگری پیشرفت داشته ومدعیان خلافت جز بزور بچیزدیگری تکیه نداشتند و هر کس مدعی خود راهلاك میساخت ، خودش جای اومینشست ، درصورتیکه زمان‌خلفای‌راشدین پرهیزکاری وداد گستری ومسالمت عامل پیشرفت کارها بوده است .بنی‌امیه وپس از آنان بنی‌عباسی همان رویه مکروحیله وستمگری وقتل آزاررا پیشه‌کردند ، چون آن سیاست را برای تحکیم اساس خویش سودمند دیدند وآخرین موقعی که‌سیاست مزبور(خدعه ومکر) درممالك اسلامی جاری شدسیاستی بود که محمد علی پاشا مؤسس سلسلهٔ والیان‌مصر نسبت‌بممالیك اجراءکرد . بنی‌امیه بهر نحوی که بودمدعیان را دستگیر کرده میکشتند ، چون‌این‌رویه را بهترین وسیلهٔ پیشرفت خود میدانستند زیرا همینکه مدعی کشته میشد هوا خواهانش طبعاً متفرق میشدند و اگر متفرق نمیشدندباپول‌ویاامثال آن آنها را متفرق میساختند .

گنجینه سرها

بنی‌امیه برای مرعوب‌ساختن مردم مخالفین خود را پس ازقتل مثله میکردند . سرشان را میبریدند ودر شهرها میگرداندند وتنشان‌را دراماکن‌عمومی مدتها بدارمیآویختندومخصوصاً نسبت به پیشوایان‌احزاب وعلی‌الاخص نسبت بآل علی همین سیاست را اجراء میکردند .

یعنی مأمورین آنهاسراشخاص را بریده بدمشق‌میفرستادند تا درکوچه‌وبازار بگردانند .

اولین‌سری که‌ازشهری‌بشهری گرداندند ، سرعمربن حمق خزاعی‌یکی‌ازقاتلان عثمان‌بود واول‌سری که‌دربازارها گرداندند ، سرمحمد بن‌ابوبکر بود واول سری که برای خلفا ارسال شدسرهانی‌بن‌عروه ومسلم‌بن‌عقیل ازهواخواهان حسین‌بن علی‌بود وسپس سرخود حسین‌بن‌علی را ابن زیاد ازکربلا بدمشق فرستاد ، آنگاه مختارسر قاتلان حسین را ازکوفه نزد محمدبن حنفیه فرستاد و بعداً حجاج سرعبدالله‌بن زبیر ویارانش را ازمکه بشام‌نزد عبدالملك فرستاد وعبدالملك سرمصب‌بن زبیررااز کوفه بشام‌آورده بدارآویخت .

عجیب اینکه هنگامی که سرمصعب‌بن زبیررا برای عبدالملك آوردند وی زیر طاقی درکوفه نشسته بودوابن عمیرلخمی‌نیزآنجا حضورداشت . ابن‌عمیرتا سرمصعب را دید بلرزه درآمد . عبدالملك گفت : تورا چه شد ؟ ابن عمیر گفت : خداوند امیر مؤمنان‌را حفظ کند ، من باابن‌زیاددرهمین محل‌بودم که سرحسین بن‌علی راآوردند. بازهمینجاپیش مختاربودم وسرابن‌زیاد رانزد اودیدم ودرهمین‌محل سرمختاررا پیش مصعب دیدم واکنون سر مصعب را پیش تومیبینم ، عبدالملك آنرا بفال بدگرفته بر خاست ودستورداد آن محل را خراب کنند .

چنانکه گفته‌شدبنی‌امیه وبنی عباس سرمدعیان خود را شهربشهرمیگرداندند سپس در گنجینهٔ مخصوص درداراالخلافه انبارمیکردند وتن‌آنان را بدار میآویختند ومخصوصا نسبت بآل علی که‌آنانرا خوارج میگفتند این سیاست را ادامه میدادند .

دیگرازسیاستهای ناهنجار بنی‌امیه آنکه مخالفین خود را پیش ازکشتن زجر میدادند وشاید اینرویهٔ زشت ازاختراعات حجاج بوده تا بدانوسیله مخالفان دیگر

را مرعوب سازد ، باینقسم که نی‌رامیبریدند و با تراشه های نی‌تن اشخاص را مجروح میساختند، آنگاه سر که ونمك‌روی زخمهای میریختند و آنها را زجر کش میکردند! حجاج همین معامله را باهمراهان ابن‌اشعث باشدت هرچه تمامتر انجام داد ، اتفاقاً مخالفین هم همین‌رویه را پیش گرفتند و بر هر کس که ازدشمنان خود دست‌یافتند اورا ببدترین طرزی شکنجه دادند و گاه میشد که کودکان مخالفین خود را در دیك آب جوش(برای انتقام یا کینه جوئی‌یاترسانیدن دیگران) آب پزمیکردند .(تاریخ‌مسعودی جلد دوم) .

موالی واحکام آنان‌درزمان امویان فزونی موالی دراواسط قرن‌اول‌هجری که‌بنی‌امیه‌بخلافت‌دست یافتند بواسطهٔ فتوحات اسلامی وزیادی اسیران و بردگانی که بعنوان‌هدیه واردمیشدشمارهٔموالی‌روبفزونی گذاردوالیان‌ممالك‌اسلامی‌صدهاهزارها بردهٔ سفیدوسیاه بعنوان‌هدیه ویابجای مالیات‌برای‌خلفاءمیفرستادندوخلفاء آنانرامیان خواص‌خود تقسیم‌میکردندو آنهاهم‌بزیردستان‌خودمیدادندو یامیفروختندو بردگان‌در میان مردم پراکنده میشدند و آندسته ازبردگان‌که بواسطهٔ کارنیك یا هرچه آزاد میشدند بنام مولی معروف میگشتند از آنرو در زمان بنی‌امیه عدهٔ موالی بسیار شد وعربهاکه‌خود بسیاستمداری و حکمرانی اشتغال داشتند امور زراعتی و تجارتی وصنعتی ودینی را بموالی‌واگذارمیکردند و گروهی از آنان جزء آوازه خوانها وشاعران‌وقاریان‌ودربانان وسازندگان ونویسندگان درآمدند .

گاه میشد که مولی‌ثروتی بهم میزد وبندگانی‌را خریده‌آزاد میساخت و آزاد کردهٔ اونیز آزادکرده بدست میآورد وبا این وصف موالی بچندین طبقه درآمدند ، مثلا عبدالله بن وهب ازفقهای نامی ، مالکی آزادکردهٔ یزید بن رمانه بود و یزید بن رمانه آزاد کرده یزید بن انس فهری بود ، همینقسم حماد بن سامه ولیث بن سعد وابواسامه وغیره‌هم آزادکرده‌بودندوهم آزادکرده داشتند . ابن مناذرشاعر آزادکرده سلیمان قهرمانی وسلیمان آزادکرده عبیدالله بن ابی‌بکره وعبیدالله آزاد کرده پیغمبر بود وعجب آنکه‌عبیدالله‌خود را عرب‌وازطایفهٔ ثقیف میخواند وسلیمان قهرمان‌مدعی

بود که عرب و از طایفهٔ تمیم است و ابن مناذر مدعی بود که عرب و از طایفهٔ جبیر بن یربوع است و بدین طریق ابن مناذر مولای مولی و دعی مولی دعی مولی دعی محسوب میشد. این نوع آزاد شدگان به پنج درجه تقسیم میشدند. مثلا داود بن خالد بن دینار و برادرانش که از راویان حدیث بودند همگی از موالی آل حنین محسوب میشدند و آل حنین خودشان از موالی مثقب بودند و مثقب مولای مسحل و مسحل مولای شماس و شماس مولای عباس عموی پیغمبر بود و با این حساب داود مولای مولای مولای مولای مولی بود و همینقسم موالی از ترکان و دیلمیان و خراسانیان و رومیان و بربریان و سندیان و فارسیان و فرغانیان وغیره زیردست عربها افتاده و امور حرفه و صنعتی و ادبی را اداره کردند.

یک دسته دیگر از موالی فقط بکارهای جنگی اختصاص داشتند. مثلا هر قبیله‌ای عده‌ای موالی داشت و هر گاه بجنگ میرفت موالی را برای کمک همراه خود میبرد و گاه میشد که شمارهٔ موالی از شمارهٔ مردان قبیله بیش بود. گاه نسبت موالی بآزادگان یک بر پنج میشد ولی در زمان امویان شمارهٔ آنان از آزادگان بیشتر شد و با این که موالی عناصر سودمندی بودند بنی‌امیه آنانرا خوار میداشتند و آزار میدادند، آنها هم کینهٔ بنی‌امیه را در دل گرفته از ناچاری تحمل میکردند و پاره‌ای هم باطراف میگریختند. میمون جد ابراهیم موصلی هنرپیشهٔ مشهور از آنانی بود که از ظلم بنی‌امیه به خارج مملکت اسلامی فرار کرد.

موالی از عرب انتقام میکشند

بنی‌امیه نسبت بموالی بسیار سخت میگرفتند و موقع جنگ آنها را پای پیاده با شکم گرسنه بمیدان جنگ میکشیدند و کمترین سهمی از غنیمت ها بآنان نمیدادند و در هر مورد همه جور آنانرا اهانت کرده آزار میرساندند، لذا آنان از این بیدادگری بستوه آمده بشورش برخاستند و هرجا که کسی از علویان یا غیر آنان برضد امویان قیام میکرد موالی یار او بودند و این گروه ستمدیده طبعاً دشمن آن ستمگران بودند و همینکه مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی در سال ٦٥ بخون خواهی حسین بن علی برخاست و بنام محمد حنیفه قیام کرد موالی و عبید (بردگان و آزاد شدگان) با او همدست شدند. مختار بآنان

اجازه دادسواراسب شوند وصف‌بصف باسپاهیان وی کارزار کنند وبا این تدبیرعده‌ای ازبندگان گیریزپا وموالی دورمختارجمع شدند وبعضی از آنان چنان ازبنـی امیـه خشمناك بودندکه اصلا ازاسلام دست کشیدند . شمارهٔ بندگان درسپاهیان مختـار بیش از آزادگان‌بود وبهتراز آزادگان جنگ میکردند زیرا ازصمیم قلب بابنی‌امیه مخالف بودند . عدهٔ کشتگان سپاه مختاردرسال ٦٧ بشش هزاررسیدکه فقط هفتصد نفر آنان‌اعراب(آزادگان)بودوبقیه پنج هزاروسیصد کشتهٔ‌دیگرازموالی بقتل‌رسیدند. مختاربا کمك وهمت موالی پیروزشد وتمام قاتلان حسین راکشت . اهل کوفه ازاین رفتارمختاررنجیده‌بوی پیام دادندکه چرا موالی را با مابرابر کردی وآنان راسواره بمیدان بردی ؟ وازغنیمتهای جنگی بآنان سهم دادی ؟ . مختاربآنان پاسخ داد :کـه اگرمن آنان را رها کنم آیا قول میدهیدکه‌تا دم‌آخر همراه من باشید وبا امویان وعبدالله‌بن زبیرجنگ کنید ؟

مختار نخستین کسی‌است که ازاموالی‌بآنقسم کمك گرفت وآنانرا بخود جلب کرد و آنانرا دل و جرأت داده بروی دولت‌واداشت. از آن به بعد خلفای خردمند برای موالی حق تعیین کردند ورضایت آنـانرا جلب نمودندگر چه پیش از آن نیز معاویه برای هریك از سپاهیان(موالی)۱۵ درهم حقوق تعیین کرده‌بودولی عبدالملك آنرا به‌بیست‌درهم رسانیده سلیمان ۲۵ درهم وهشام۳۰ درهم بآنان‌میداد.بااین‌همه مقرری مزبور اسمی بیش نبود وعمال‌دولتی آنانراگرسنه وبرهنه بمیدان می‌بردند و سهمی ازغنایم بآنان‌نمیدادند .

اگر اتفاقا اربابان نسبت بموالی محبت پیدا میکردندآن ستمدیدگان درراه خدمتگزاری بآقای خود از جـان هم دریغ نمیداشتند و راجع بصاحبان خویش با یکدیگر مباهات‌میکردند . حتی‌پـاره‌ای ازاین موالی که‌از بنی امیه مختصر مهربانی دیده بودند بهمین وضع ازآنان دفاع مینمودند . مشهورترین مولای‌بنی‌هاشم سدیف شاعر و مشهورترین مولای بنی‌امیه سیاب شاعر است و این دو آزادشده در ستایش صاحبان خویش شعرها گفته‌اند وبا یکدیگر راجع ببرتری آقایان‌خویش مناظره‌ها داشته‌اندکه مختصری ازآن سابقاً گفته شد .

با اینکه بنی امیه نهایت سخت گیری را نسبت بموالی روا میداشتند بازهم پاره‌ای از آنان در نتیجهٔ لیاقت شخصی و یا اصالت خانوادگی حتی در دورهٔ بنی امیه بمقامات عالی میرسیدند . مشهورترین آنان فیروز مولای اهل خشخاش است که بسمت فرمانداری رسید و همینکه ابن اشعث بر حجاج شورید فیروز باابن اشعث همراه شد وحجاج اعلام کرد هرکس سر فیروز را بیاورد ده هزار درهم جایزه دارد . فیروز هم اعلام نمود که هرکس سر حجاج را بیاورد صدهزار درهم باو جایزه میدهم ، همینکه ابن

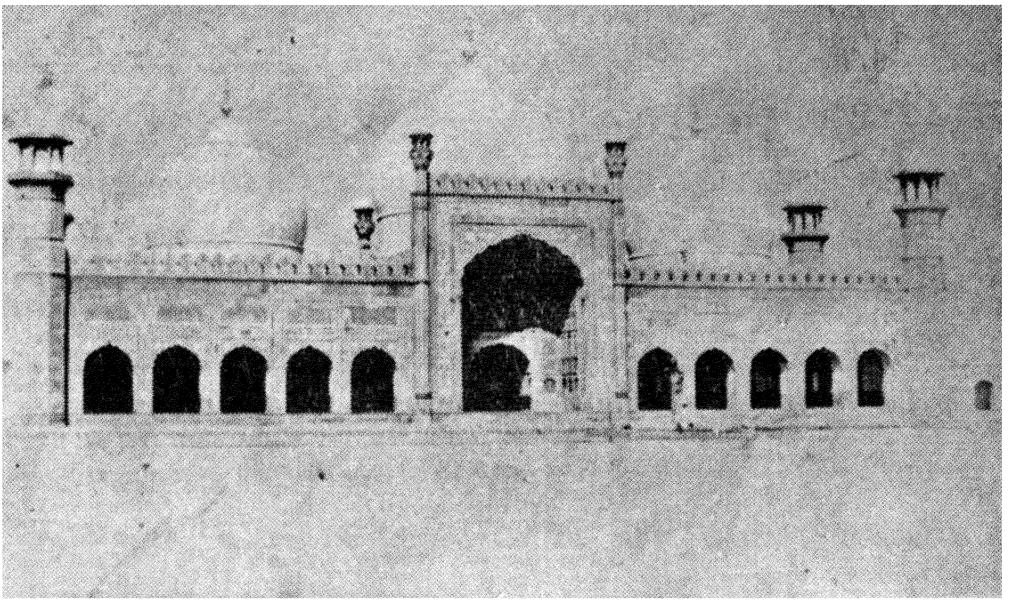

مسجد شاه لاهور

اشعث مغلوب شد ، فیروز بخراسان گریخت وابن مهلب اورا گرفته برای حجاج فرستاد حجاج هم بعداز آنکه تن اورا بانی برید وسر که ونمک روی آن ریخت سرش را از بدن جدا کرد .

زناشوئی موالی بازنان عرب

موالی بطور کلی دشمنان بنی امیه بودند ، چه از آنها همه جور خفت و اهانت می‌دیدند، وزجر و شکنجه میکشیدند و باآنکه پیغمبر فرموده بود مولای هر قومی جزء آن قوم

محسوب میشود بنی‌امیه زناشوئی زنان عرب را بـاموالی قدغن کردند . همان طور که ایرانیان هم پیش از اسلام بعربها دختر نمیدادند ، اگر مولائی جرئت می کرد و زن عرب میگرفت حاکم‌محل آن‌زن را طلاق میداد ، چنانکه برای اعراب‌بنی‌سلیم در روحاء این اتفاق واقع‌شد ، باینقسم که یکی ازموالی دختری‌از بنی‌سلیم خواست و آنان با این ازدواج موافقت کردند ، اماتا والی مدینه (ابوالولید) از این جریـان خبر یافت سروریش وسبیل وابروان دامادرا تراشید واورا دویست تازیانه‌زد وطلاق دختر را از او گرفت . محمدبن بشیرالخارجی شاعر معاصر آن واقعه‌رابشعردر آورد وازکردار والی مدینه ستایش کرد .

ترجمهٔ اشعار :

«ابوالولید شرافت دختران مارا حفظ‌کرد و آنان را از زناشوئی بابندگان»

«منع نمود وسروسبیل وریش و ابروان آنمرد بی ادب را تراشید واوراصد تازیانه»

«زد تا برود وبادختران کسری‌ازدواج کند ، زیرا بنده باید بابنده همسر گردد.»

اگر مولی مرد دانشمند عالی مقامی هم بود معذلك در صورت ازدواج با زن عرب ازاین مجازات‌معاف نمیشد ، مثلاعبدالله‌بن عون ازبزرگان تابعین ومرددیندار دانشمندی بود ، معذلك همینکه بازن عربی ازدواج کرد چون خوداز موالیان‌بود از هلال‌بن ابی‌برده تازیانهٔ مفصلی خورد .

عربها پیش از اسلام نیز بموالی(غیر عرب)دختر نمیدادندوبااینکه‌پیغمبراسلام آن‌را نهی کردبازهم بهمان عادت سابق خویش باقیماندند . سلمان‌فارسی‌ازبزرگان صحابهٔ پیغمبر بود، اسلام را درمواردمتعدد یاری کرد وپس‌از آنکه عمربخلافت‌رسید دختر خلیفه‌را خواستگاری‌نمود ،عمر که دستورپیغمبررا کاملا اجراءمیکردمانعی‌در آن ندید و بسلمان‌قول مساعد داد، اما عبدالله‌پسرعمراز این‌جریان خشمگین گشت واز عمروعاص که مرد باتدبیری بودچاره خواست، عمروعده دادکه‌آنوصلت‌رابرهم بزند ، لذا نزد سلمان آمده گفت : ای اباعبدالله(کنیه سلمان)شنیده‌ام خلیفه از نظر تواضع‌وفروتنی نسبت باحکام الهی حاضرشده است‌بتودختر بدهد . امیدوارم مبارك باشد ، سلمان‌که مرد مغرور و شرافتمندی بود از این حرف رنجیده گفت : حال که

میخواهند برای خدا بمن دختر بدهند ازچنان عروسی چشم میپوشم .

امویان که مردمان متعصب خودخواهی بودند البته دراین باره بیش ازدیگران سخت میگرفتندوحتی ازاینکه عربها زن غیرعرب میگرفتند تا حدی ممانعت داشتند . اما دختردادن بغیر عرب را باسختی هرچه تمامتر منع میکردند در صورتیکه مطابق مقررات دین اسلام هیچ مانعی برای آن کار نبود ومردم پرهیزگار ازاجرای آن اباء نداشتند، مثلا علی بن حسین بن علی معروف بزین العابدین که یکی از امامهای دوازده گانهٔ شیعه میباشند فرزند سلامه دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بودو همینکه پدرش در گذشت مادرخودرا بعقد مولای پدر خود(ثرید)در آورد (۱) کنیزکی که ثرید داشت آزادکرده خود تزویج نمود وعبدالملك بن مروان نامه‌ای بزین العابدین نگاشته اورا برای این جریان ملامت کرد زین العابدین درپاسخ وی چنین نوشت : «من در این کاربه پیغمبر تأسی کردم ، چه که آنحضرت صفیه دخترحی بن اخطب را آزاد فرموده باوی همسرشد وزیدبن حادثه را آزادکرده زینب دخترعمهٔ خود را باوداد. دیانت اسلام بندهٔ آزادکرده (مولی) را با سایر آزادگان ازهرجهت برابرشناخته ولی امویان اورا بگناه عرب نبودن ازهرمزیتی محروم ساختند وهمسری باموالی راعیب میشمردند ، چنانکه مردی ازقبیلهٔ عبدالقیس مقیم بحرین دخترخود را بیکی ازموالی داد وابوبجیرازشعرای آنزمان قبیلهٔ عبدالقیس را باشعارزیرسرزنش کرده که چرا به موالی دختردادهاند . چه کسانی که شغلشان زراعت وتجارت است حق ندارنددختر عرب بگیرند .

ترجمهٔ اشعار:

«آیا مردمیان شماکم بودکه دنبال زارع وتاجررفتید وبه بردگان سفیدوسیاه»
«وورومی دختردادید وبااین عمل بدترین گناه را مرتکب شدید ؟ این برای شماننگ»
«است که زنگی بگوید من از آن قوم هستم .- چرا زنان خود را بدبخت ساختید»

۱ - گرچه دراین عمل چیزی برخلاف شرع وعقل ووجدان واقع نشده بلکه نمونهٔ کاملی ازحسن اخلاق وترك تعصب وخودپسندی میباشد امامطابق روایات معتبرمادرحضرت سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام یعنی شاه زنان دختر یزدگرددرمدینه قبل ازشهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بمرض نفاس درگذشت واین خبری که جرجی زیدان نقل کرده صحت ندارد . مترجم

«ونسب آنانرا برهم زدید ؟ چرا بجوانان خود دختر ندادید ؟ شما که مردمان باشرفی»
«بودید چرا باین عمل ننگین مبادرت کردید ؟ شما که نیاکان با نام داشتید چگونه»
«راضی شدید باترکان، دیلمیان وعجم‌ها وهندی ها ومردمان زرد نژاد وغیره همسر»
«شوید واشخاص گمنام (دعی)وبرده‌وبی نسب‌راجزء قبیلهٔ‌باشرف‌خود وارد سازید؟ ..»

این پندارهاو گفتارها چنان‌درمغزمردم جایگزین ومؤثرواقع گشت که‌تدریجاً خود موالی هم از همسر شدن با زنان عرب امتناع داشتند . میگـویند : نصیب از آوازه‌خوانها وساززنهای نامی‌پسری داشت وخود وپسرش مولی (آزاد شده بودند) اتفاقاً پسر نصیب پس ازمرگ ارباب خود خواستار دختر وی شد وبرادر دختر با آن ازدواج موافقت‌کرد . نصیب که اینرا شنید پسر خود را درحضوربزرگان قوم احضار کرد وبغلامان سیاه خود دستورداد همانجا پاهای پسر را ببندند و چوب مفصلی باو بزنند ، آنگاه به برادر دختر رو کرده گفت : اگر بخاطر پدرت نبود ترا هم چوب میزدم‌ولی‌میل ندارم بتوآزاری برسانم ، سپس آندختر را بیکی ازجوانان قبیلهٔ‌خود داده مخارج عروسی را ازجیب خود پرداخت .

موالی بقدری مقید و محدود بودند که بـدون اجازهٔ اربابان سابق خویش نمی‌توانستند دختران خودرا شوهر بدهند واگر کسی دختر آنها را میخواست نزد مولای آنان رفته خواستگاری می کرد واگر مولی اجازه می داد آن ازدواج عملی میشد واگر بدون اجازهٔ مولی چنین وصلتی واقع میگشت آن عمل‌را عمل‌نامشروع میدانستند وعقد نکاح خود بخود فسخ میشد .

خلاصهٔ مطلب اینکه امویان بقدری نسبت‌بعربها تعصب ورزیدند وغیرعرب را خوار شمردندکه سرانجام مردم غیرعرب بامخالفین آنها همراه شدند وسلطنت رااز دست بنی‌امیه گرفتند .

مردم ذمی و احکام آنان‌درزمان امویان
(پیمان با ذمی‌ها دراوایل اسلام)

ذمه درزبان عرب بمعنای‌امان وپیمان وضمانت است وذمی مردم نامسلمانی هستندکه درممالك اسلامی‌وطن کرده اند وآنانرا ازآنروذمی گفته‌اندکه بموجب عهد و پیمان جان ومال‌وناموس آنان‌درپناه‌اسلام‌درآمده‌است‌ودرمقابل‌سالانه مبلغی‌بحکمرانان مسلمانان میپردازند . بیشترشان یهودی

ومسیحی بوده‌اند و چون پیروان کتاب مقدس انجیل و توراة هستند ، قرآن آنان را اهل کتاب خوانده است وسفارش آنها را نموده و آنان راستوده‌است . احادیث نبوی درسفارش ذمیان بخصوص قبطیان مصر بسیاراست، از آنجمله‌از آن‌حضرت چنین روایت میکنند:همینکه‌مصر را گشودید باقبطیان خوشرفتاری کنید، چه آنان خویشاوند شما ودرپناه‌شمامیباشندومقصودازخویشاوندی آن‌است که‌مادر اسماعیل‌جداعراب‌ازقبطیان بوده است ودرجای دیگر فرموده است شما را بخدا نسبت بذمیان مصر خوشرفتار باشید چه که‌باآنان قرابت سببی و نسبی‌دارید .

خلفای راشدین هر گاه که بجائی قشون میکشیدند راجع بذمیان بخصوص مسیحیان وبخصوص کشیشان سفارش میکردند و اگرمسیحیان خواهان‌صلح بودند با آنان پیمان میبستند و صلح میکردند ، باین شرط که سالانه مبالغی جزیه بدهند . نوع ومقدار جزیه بنا بمقتضیات وقت تغییر میکرده و بسته برضایت طرفین بوده‌است و البته هرپیمانی‌شرایط خاصی‌دارد که طبق‌مقتضیات زمان‌ومکان تدوین میشده‌است ولی اصول کلی این پیمانها تغییر نمیکرده ، یعنی‌اهل کتاب پولی‌میدادند ومسلمانان‌از آنان حمایت میکردند واگرهریك از طرفین در انجام شرط تخلف مینمودند طرف دیگر حق‌الغای قرارداد راداشته است .

در تاریخ فتوحات اسلامی عهدنامه‌های زیادی درج است که میان مسلمانان وذمیان‌منعقد شده وشرایط‌طرفین‌درآن مذکوراست ، وازآنجمله نامهٔ حضرت‌رسول بفرماندار (ایله) (درعقبه) ونامهٔ آنحضرت باهل اذرح درضمن جنگ تبوك‌درسال‌نهم هجری میباشد .

واینك‌متن (ترجمه) نامهٔ حضرت‌رسول‌اکرم بفرماندار ایله :

« بسم‌الله الرحمن الرحیم این امان نامه‌ایست ازخدا و محمد پیغمبرخدا به »
« یحیی‌بن روبة ومردم (ایله) بخودشان‌وکشتی‌هاو کاروانهای آنان دربیابان ودریا »
« آنها درپناه‌خداومحمدپیغمبرخدا هستند وهرکس ازمردم‌شام ویمن ودریانوردان »
« باآنها باشند درپناه هستند و اگرکسی از آنان چیزی ایجادکرده بکار انداخت »
« ازآن خوداوست . وهرکسی هرچه بخواهدمیتواند ازراه دریاویاخشکی‌بآزادی »

« وارد سازد . »

ودیگر نامهٔ آنحضرت باهل (اذرح) و (مقنا).

« بنام خداوند بخشندهٔ مهربان ـ این امان نامه از طرف محمد پیغمبر خدا »
«برای بنی‌حبیبه واهل مقنا فرستاده میشود. بمن خبر داده‌شدکه شما بمنزلهای‌خود»
«برمیگردید، همینکه‌نامهٔ من‌بشما رسیدشما درپناه خدا وپیغمبر خدا هستید. پیغمبر
«خدا همهٔ گناهان شمارا بخشیده است»
«وازهرخونی که ریخته‌اید چشم‌پوشیده»
«است. هیچکس‌درقریهٔ شماشریك شما»
«نخواهدبود مگر پیغمبر خداکه باشما»
«شرکت دارد. هیچ‌کس نمیتواندبرشما»
«ستم روادارد. پیغمبر خدا همانطورکه»
«خود را حفظ میکند شما را نیز حفظ»
«مینماید . اکنون اسلحه‌ها و بردهها»
«ودامهای شما از آن پیغمبر خدا شده»
«مگرآنچه راکه پیغمبرخدا یافرستادهٔ»
«پیغمبر خدا بشما برگرداندوازاین‌پس»
«چهار یك محصول نخلستان های شما»
«وچهار یك‌پشمی که زنان‌شمامیریسند»
«ازآن پیغمبر خدا خواهد بودکه باید»
«بطور جزیه بدهید و اگر بعدها»
«فرمانبردار بودید این جزیه از شما»
«برداشته میشود و پیغمبر خدا ازگناه»
«گناهکاران‌شما میگذردونیکوکاران»



یك دختر مسلمان قفقازی

«شمارا گرامی میدارد . هرفرمانده مسلمانی که بشما بدی کند بخودش بدی کرده»
«واگر خوبی کند بهخودش خوبی کرده است هیچ کس برشما فرمانروا نمیشود مگر
«اینکه ازخود شماباشد ویااز خاندان پیغمبر (اکرم) باشد، این عهدنامه را علی بن»
«ابی طالب درسال نهم هجرت نگاشته است.»

سرداران اسلام پس از رحلت پیغمبر درجنگ‌های شام ومصر وعراق وفارس از رویهٔ آنحضرت پیروی کرده و عهدنامه‌هائی راجع باهل ذمه نگاشته‌اند که از آن جمله عهدنامهٔ خالدبن ولید بمردم شام است .

ترجمهٔ عهدنامه :

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان. بموجب این امان نامه اگر مردم دمشق جزیه»
«بدهند پس از ورود سپاهیان اسلام بآنشهر جانشان و مالشان و کلیساهای آنان»
«وخانه‌هایشان وبرج وباروی شهرشان درپناه مسلمانان میباشد وبآن دست نمیخورد»
«وچیزی از آن ویران نمیگردد وخانه‌های آنان اشغال نمیشود. این امان نامه پیمانی»
«است که خدا وپیغمبر خدا وجانشینان پیغمبر ومسلمانان آنرا قبول کرده‌اند وجز»
«نیکی کاری باهل دمشق ندارند .»

ترجمهٔ نامهٔ ابوعبیده بمردم بعلبك .

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ـ این امان نامه برای فلان پسر فلان ومردم»
«بعلبك است چه رومی، چه ایرانی، چه عرب هر که باشند جان و مال و کلیساها وخانه»
«های آنان وآسیاب‌های آنان درامان است. رومیان میتوانند گله‌های خودرا تاحدود»
«پانزده میل بچرانند ولی نباید به‌هیچ دهی واردشوند وبعدازماه ربیع وجمادی بهرجا»
«که میل دارند بروند. هرکدام از آنان مسلمان شدند باخود ما مسلمانان در تمام»
«حقوق برابرند، بازرگانان آنها میتوانند بهرشهری که بامردم آن صلح کرده‌ایم و (جزیه»
«ومالیات میدهند) مسافرت کنند وخدا بهترین گواه است.»

فاتحین دیگر اسلام مانند عمروبن عاص وسعدبن ابی وقاص وغیره درمصر وعراق وفلسطین وفارس وافریقیه واندلس وغیره چنین پیمانهائی بااهل کتاب منعقدمیکردند ودرهرحال شرط لازم آن بوده که اهل کتاب باخواری بدست خود جزیه بپردازند وچنانچه گفته‌شد شرایط این عهدنامه‌ها بمقتضیات زمان ومکان تغییر میکرده چنانکه صلح

عراق باصلح شام وعهدنامهٔ شام باعهدنامهٔ مصروغیره مختلف بوده است .

عهدة النبویه پیمان پیغمبر

اکنون نسخه هائی ازعهد نامه‌ای دردست‌است که میگویند : پیغمبر آنرا با مسیحیان وکشیشان منعقد نموده و اگرچه متن این نسخه‌ها مختلف است ولی مفادآن یکی میباشد ، میگویند : این عهد نامه درسال دوم هجرت بخط علی‌بن ابیطالب وبامر پیغمبر نوشته شد ، نسخه‌ای ازآن در مسجد پیغمبر ماند و نسخه های دیگر بدیرها ارسال گشت و ازآن جمله نسخه ای بدیرطور سینا برده شد و سلطان سلیم عثمانی که در اوایل قرن شانزده میلادی مصررا گشود، آن‌نسخه‌را از دیر طورسینا باستامبول آوردوآنرا بمحضر شرع تسلیم نمود. فقیهان آن عهدنامه را بترکی ترجمه کردند وترجمه‌را برای حفظ حقوق مسیحیان وعمل بآن‌بدیر طورسینابر گرداندند ومتن‌عربی‌را دراستامبول نگاهداشتند، اینك متن (ترجمه) عهدنامهٔ پیغمبر که ازکتاب منشئات سلاطین تألیف فریدون‌بك نقل شده است .

«پس‌از بسم‌الله»

«این نامه‌ای است که محمد فرزند عبدالله بهمهٔ مردم مینگارد. خداوند اورا» «برای بیم‌رساندن‌ومژده‌دادن بهمهٔ‌مردم فرستاده است. اوامانت خدا را درمیان‌مردم» «نگاه میدارد تاازآن‌پس ایرادی وارد نیاید، وخداوند باعزت وحکیم است. محمد» «این نامه رابملت مسیح‌وکسانی که‌بعدازآن بدین مسیح درآیند. درمشرق ومغرب،» «دورونزدیك،عرب(زبان‌آور) وگنگ(عجم) سرشناس وناشناس آنان مینگارد. این» «پیمانی‌است که بفرمان خدابا آنان‌بسته‌میشود وهرکس آن پیمان‌رابشکندنافرمانی» «بخداکرده است ودین خدارا ریشخندکرده. چه‌پادشاه باشد وچه رعیت ، خداوند» «رالعنت‌کند. هرکس‌راهبی راپناه دهد یامسافری‌رادرکوه ودره وغاروآبادی‌وصحرا» «وریگزار ویادردیر وکلیسا حمایت‌کند . من دنبال او هستم وباجان ومال و یاران» «وکسان وهمراهان خود از آنان دفاع میکنم . چون‌آنها رعیت من‌هستند ودر پناه» «من میباشند. من‌بزوراز آنان چیزی (ازخواربار) نمیخواهم، مگرآنچه که‌خودشان» «بمیل‌ورغبت‌بدهند ، آنها برای پرداخت مالیاتهائی که‌معمولا گرفته میشود هیچ‌نوع» «اکراه‌واجبار ندارند. من‌عهد میکنم که‌کشیش وراهب‌آنانرا تغییر ندهم و اشخاص»

«تارك‌دنیا را ازصومعه نرانم ومسافر را از سفرباز ندارم ونمازخانه‌ها و خانه‌های»
«آنان را خراب نکنم وچیزی از کلیساهای آنان برای ساختمان مسجدها نیاورم»
«وهرکس از مسلمانان چنین کند پیمان خدا را شکسته است . کشیش‌ها و رهبانها»
«جزیه وغرامت نمی‌پردازند، آنها هرجا باشند (شرق، غرب، خشکی، دریا ، جنوب»
«وشمال) درپناه من‌هستندوازهربدی محفوظ میباشند وهرکس از آنان درگوشه‌ای»
«ازکوه‌ها ویااماکن مقدسه برای بندگی‌خداجای گزینند وبرای‌زندگی خودزراعت»
«کند، ازپرداخت ده‌یك ومالیات معاف است و کسی حق ندارد باآنان شرکت کند»
«وآنانرا به‌بیگاری ویاجنگ ببرد و بطورکلی بیش از سالی دوازده درهم نباید از»
«بازرگانان ومتمولین و مالکین گرفته شود و به هیچکس ازآنان‌زورگوئی نشود»
«وباید بامدارا باآنها رفتار شود و آزاری بآنها نرسد وهرجا باشند معزز و محترم»
«خواهند بود . »

«واگرزن مسیحی نزد مسلمانان‌باشد حق دارد بمراسم دینی خود عمل‌کند»
«ودرکلیسا نمازبخواند . هرکس برخلاف این دستورعمل‌کند پیمان خدا راشکسته»
«است . اگر کلیساهای‌آنان محتاج ترمیم باشد مسلمانان باید بآنان کمك کنند »
«ومسیحیان‌درآن‌عملیات‌مطابق دین خود کاملاآزاد هستند ، هیچ یك از مسیحیان»
«الزام ندارند اسلحه بردارند بلکه مسلمانان باید ازآنان دفاع‌کنند تا روزواپسین»
« وتا دنیا دنیاست ، این عهد نامه معتبراست .»

ولی احتمال‌کلی میرودکه اگرهم پیغمبر درآنموقع عهد نامه‌ای با مسیحیان وکشیشان‌منعقدفرموده غیرازعهد نامهٔ فوق بوده است ویا اینکه متن‌آن مختصربوده وبعداً چیزهائی برآن افزوده‌اند ویا اینکه متن‌آن ازبین رفته مفادآنرا باین صورت درآورده‌اند ، یا اینکه خود مسیحیان نظربپارهٔ علل سیاسی‌آنرا جعل کرده‌اند زیرا هیچیك ازمورخین‌اسلامی‌چنین عهد نامه‌ای را ذکرنکرده‌اند،بخصوص که‌اصطلاحات وعبارات مندرج دراین عهد نامه با انشاء واصطلاحات اوایل اسلام آن هم سال دوم هجرت منافات دارد .

عهد نامهٔ عمر

دیگر ازعهد نامه های تاریخی اسلام عهد نامه‌ای است که آنرا بعمر نسبت میدهند و میگویند این پیمان میان عمر و مردم شام منعقد شده است وعده‌ای ازمورخین اسلام متن آنرا نگاشته‌اند ، از آنجمله ابوبکر محمدبن محمدبن ولید فهری طرطوشی مالکی متوفی بسال ۵۲۰ هـجری در کتاب خود (سراج الملوك) از عبدالرحمن بن غنم اشعری متوفی بسال ۷۸ هجری متن آن عهد نامه را چنین نقل کرده است :

هنگامی که عمر رضی الله عنه با مسیحیان شام صلح کرد ما این عهد نامه رابنام وی نگاشتیم :

« بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان . این نامهٔ بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان برای »
«مسیحیان شهر (فلان) همینکه شما (مسلمانان) بشام آمدید ما ازشما خواستار شدیم»
«بخودمان و فرزندانمان واموالمان وهم‌مذهبانمان امان بدهید . با این شرط که از»
«این پس درشهرها واطراف شهرهای خود دیر و کلیسا وصومعه نسازیم و آنچه که خراب»
«شده تجدید ننمائیم و آنچه که درقلمرو مسلمانان بوده بآن وارد نشویم و در های»
«خانه های خود را برای رهگذران باز بگذاریم واگر مسلمانی بما وارد شد سه شب»
«اورا میهمان داریم ، درکلیساها وخانه های خود جاسوسان را پناه ندهیم ، چیز بدی»
«ازمسلمانان پنهان نداریم ، بفرزندان خود قرآن نیاموزیم وبدین خود دعوت نکنیم»
«وکسان خود را ازمسلمان شدن بازنداریم وبمسلمانان احترام بگذاریم وهمینکه»
«آنان بمجلس ما آمدند برای آنان برخیزیم ودرجامه وکلاه (قلنسوه) وعمامه ونعلین»
«وآرایش موو گرفتن لقب وکنیه و طرز صحبت خود را مانند مسلمانان نسازیم ، »
«سواراسب نشویم ، شمشیر یا اسلحهٔ دیگر بر نداریم ، شراب نفروشیم ، مهر های خود را به»
«زبان عربی تهیه نکنیم ، جلوی سرخود را بتراشیم وهمانطور که بودیم باشیم زنار»
«بکمر ببندیم وسر راه وبازار مسلمانان کتابهای مسیحی وصلیب نگذاریم ، آهسته ناقوس»
«بزنیم ، اگر مسلمانان بکلیسای ما آمدند ، درحضور آنان بلند بلند دعا نخوانیم ، »
«اعیاد مذهبی را بیرون نیائیم ، موقع تشییع جنازه مرده های خود بانگ بلند بر نداریم ،»
«درراه وبازار مسلمانان آتش نیفروزیم ، گورستان خود را نزدیك مسلمانان قرار»

«ندهیم ، ازسهمیهٔ مسلمانان بنده و برده نگیریم ، خانه های ما نباید مشرف برخانه‌ـ»
«های مسلمانان باشد .»

وهمینکه این عهد نامه را برای عمر آوردیم عمر این جمله ها را نیز بر آن افزود :

«مسلمانان را اکتک نزنیم ، همه این را از طرف خود و ملت خود پذیرفتیم »
«واگر کوچکترین تخلفی ورزیدیم این پیمان باطل است وبا ما مثل مردم جنگجو »
«رفتار بشود .»

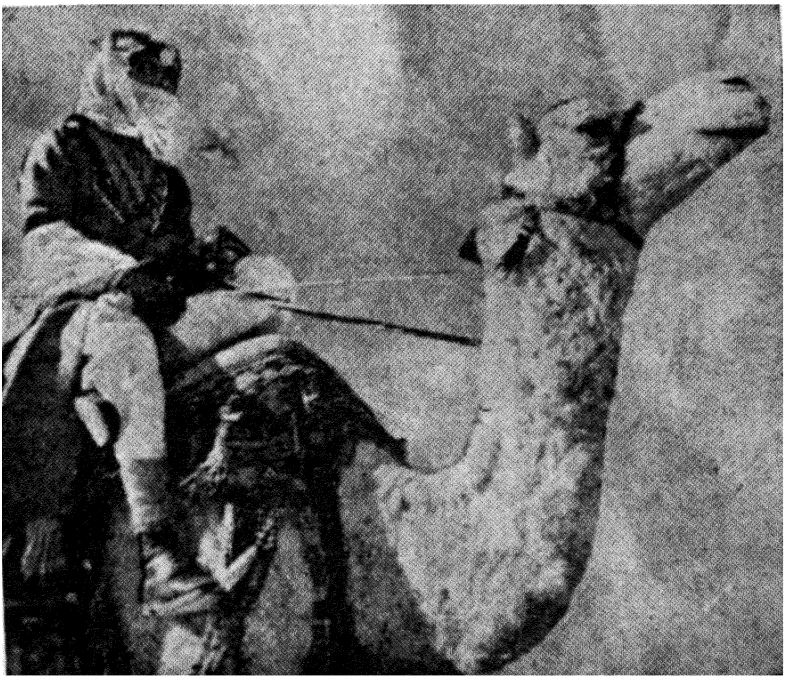

یك عرب شترسوار

سپس عمر گفت : همینطور امضاء شود « بعلاوه شرط شود که مسیحیان حق ندارند اسیران مسلمانان رابخرند واگر یک مسیحی مسلمانی راکتك زداز پناه اسلام خارج میشود .»

ضمیمهٔ پیمان مزبور مطالب دیگری نیز هست که مربوط بکلیساها می باشد

وعمر آنرا وضع کرده است . از آنجمله اینکه «کلیساهائی که بعد ازظهور اسلام باید خراب شود وبعد ازظهوراسلام کلیسای تازه‌ای نباید ساخته شود وایوانی ازتوی کلیسا به‌خارج ساخته نشود و اگر خاجی از بیرون کلیسا نمایان گردد برسر صاحبش خردشود.»

اما درضمن این عهدنامه مطالبی هست که نسبت بمسیحیان توهین آور میباشد. واز آنروتصور نمیرود که عهد نامهٔ مزبورواقعاً ازعمربوده است ، زیرا دراوایل اسلام رفتارمسلمانان با مسیحیان احترام آمیز بوده واینگونه توهینها معمول نمیشده است.

بعلاوه عمرشخصاً کسی نبوده که‌این همه نسبت باهل کتاب توهین وتحقیر کند، بلکه برعکس‌عمر کسی است که بزرگترین‌صحابی را درهمه چیز با مسیحی ذمی برابر میدانسته‌وچنانکه‌دانستیم همینکه‌مردی قبطی (مسیحی)نزد عمرازعمروعاص وپسرش شکایت کرد عمردرصدد قصاص برآمده بعمروعاص گفت :

« ازچه موقع مردم را بندهٔ خود دانسته‌اید ؟ مگرخبر ندارید که بشر آزاد بدنیا میآید .»

با این وصف درنخستین وهله چنین بنظر می رسد که مطالب عهد نامهٔمذکور با ممیزات ومشخصات عمرتفاوت دارد وتصورمیرود که بعداً بنام عمرجعل شده‌باشد.

همانطورکه عهدنامهٔ منتسب به‌حضرت رسول نیزجعلی بنظرمیآید ، ولی‌حدساً عهد نامهٔ منتسب بعمر بپاره‌ای لحاظ درست تر از عهدنامه منتسب به‌حضرت رسول می‌باشد . اینک بررسی عهدنامهٔ عمر از نظرمطالب توهین‌آمیز آن‌وصفات‌برجستهٔ شخص عمر.

انتساب آن عهدنامه بعمر

احتمال‌کلی میرود که‌عمربا مسیحیان شام‌عهد نامه‌ای بسته‌است واگرمتن این عهد نامه متن آن‌پیمان نباشد لااقل با مفادآن چندان تفاوتی ندارد زیرا :

۱ــ عهدنامهٔ مزبور در کتب‌تاریخی مسلمانان ذکر شده گرچه طرطوشی از مردم قرن ششم هجری می باشد ، اما وی مطابق مرسوم تاریخ نویسان اسلام‌سلسله روایت خود را مرتب ذکرنموده ومسلم است که ازیک‌کتاب قدیمی نقل‌کرده است .

۲ـ کتاب سراج‌الملوك که این عهد نامه در آن مندرج است از کتب مهم ادبی وسیاسی اسلامی است وجزء کتابهای فکاهی نمیباشد ومؤلف آن (طرطوشی) ازعلمای بزرگ اندلس است . وی ملازم ابوالولیدالباجی بوده است وازمحضراواستفاده کرده ودربغداد ومصرعلم حساب وادبیات وغیره آموخته و نزد ابوبکرالشاشی و ابواحمد ـ الجرسانی فقه خوانده ومدتی درشام اقامت داشته ومرد دانای پرهیز گار زاهد نیك سیرتی بوده است وبا اینهمه‌نسبت بمسیحیان بد بین بوده وتعصب بخرج میداده‌است مثلا موقعی‌همین طرطوشی‌برافضل شاهنشاه‌پسرامیرالجیوش واردشده ومردی‌مسیحی را نزد اونشسته دید فوری پند دادن آغاز کرده وباگریه گفت :

ترجمهٔ شعر:

«ای کسی که فرمانبرداری توبرما واجب شده این را بدان .»

«از آنروما ترا فرمانبرداریم که پیغمبر، ما را بفرمانبرداری توفرمان داده .»

«ولی آنکه نزد تونشسته همان پیغمبررا دروغگومیداند .»

شاهنشاه دستور داد آنمرد مسیحی را ازمجلس برانند و شاید همان تعصب ، طرطوشی راوادارکرده که‌عهد نامهٔفراموش‌شده‌عمررادرکتاب‌خودبنویسد ، درصورتی که سایرین نامی ازآن نمیبردند . چون مفادآن عهد نامه را با اخلاق عمر مغایر میدیدندوالبته‌نسبت‌جعل‌بطرطوشی خلاف است چه که پرهیز گاری ودرستی اومانع این عمل میشده است .

۳ـ بیشترمواد این عهد نامه درکتابهای فقهی اسلام راجع بذمیان ذکر شده وحتی کلمات آن‌تقریبایکی است وبیشتراین کتابها پیش از طرطوشی تألیف شده است ودرپاره‌ای کتب‌اداری‌وسیاسی‌اسلامی‌باین عهد نامه اشاره شده وبلکه بعضی ازمواد آنرا صریحاًذکرنموده‌اند.مثلا الماوردی متوفی‌بسال۴۵۰(۷۵ سال پیش ازطرطوشی) درکتاب‌الاحکام السلطانیه درفصل جزیه و خراج چنین مینگارد : همینکه بانصاری مصالحه میشد مانند مصالحهٔ عمربا مسیحیان شام مقرر میگردید مسلمانان رهگذر راسه‌روزخوراك‌بدهندولی‌مجبورنباشند برای مسلمانان گوسفند ومرغ بکشند بلکه هرچه خودشان میخورند بآنان نیز بدهند و چهار پایان آنها شب را بدون جو

نگذرانند . این مهمانی اجباری مخصوص مردم ده بود و شهریان چنین تعهدی نداشته‌اند، تا آنجا که میگوید: راجع بذمی شدن دو نوع شرط بوده واجب ومستحب ، شرطهای واجب شش است:

(۱) ـ قرآن را با تحریف و طعنه نام نبرند . (۲) ـ پیغمبر خدا را باستهزاء ودروغگوئی نخوانند . (۳) ـ ازدین اسلام بدگوئی نکنند . (٤) ـ بطورمشروع و غیر مشروع با زن مسلمان هم بستر نشوند . (٥) ـ متعرض جان و مال و دین مسلمانان نشوند . (٦) بدشمنان اسلام کمك نکنند ، آنهارا پناه ندهند. این شش موضوع جزء حقوق مسلمانان است ودرواقع شرط بشمار نمیآید واینکه جزء شرط ذکرشده برای آنست که اگرحق مسلمانان دراین موارد تضییع گردد ذمی بودن اهل کتاب لغومیشود . اما شرایط مستحب نیز شش است.(۱) ـ بایدزنار به بندند وپلاس بپوشندتا ازمسلمانان تمیز داده شوند. (۲) ـ خانه‌هایشان برتر ازخانه‌های مسلمانان نباشد ... (۳) ـ صدای ناقوس آنها نبایدشنیده شود . (٤) ـ نباید آشکارا شراب بنوشندوخاج‌های خودرا نشان بدهند. (٥) ـ مرده‌های خودرا پنهانی خاك کنند. (٦) ـ اسب وشتر ار سوارنشوند...». حالا ملاحظه میشود که نوشته‌های ماوردی عین مندرجات عهدنامهٔ عمر است منتهاماوردی آنها رامرتب ساخته است . بنا براین مسلم میگردد که عهدنامهٔ عمر پیش ازانتشار کتاب سراج الملوك معروف بوده چنانکه ابن اثیر درضمن شرح وقایع سال ٤٨٤ میگوید: دراین سال فرمان خلیفه را درآوردند ونصاری راملزم ساختند که برطبق پیمان امیر مؤمنان عمربن خطاب باید پلاس مخصوص بپوشند » .

٤ ـ پس از عمر نیز خلفائی که باذمیان نصاری پیمان بسته‌اند ویاپیمان آنانرا تجدید کرده‌اند، تغییر لباس را جزء شرایط عهدنامه قرار داده‌اند و این میرساند که عهدنامه‌های اخیر ازروی همان عهدنامهٔ عمر تنظیم میشده است، حتی عمربن عبدالعزیز که خلیفهٔ پرهیزگار درستی بود نصاری رامجبور ساخت که مطابق عهدنامهٔ عمر لباس بپوشند وعمامه سر نگیرند تاازمسلمانان متمایز بشوند و عمامه سر نگذارند وردای مخصوص دربر کنند وهمینقسم خلفای دیگر هر گاه که میخواستند برمسیحیان سختگیری کنند آنانرا باجرای عهدنامهٔ عمر مجبور میساختند واز آنان میخواستند که خودشانرا

درلباس شبیه مسلمانان نسازند.

عهد نامه و صفات پسندیدهٔ عمر

امامناقب عمرومطالب مندرج در این عهدنامه طوری است که باهم سازشی ندارد واینك مختصری ازعادات واخلاق عمر: برجسته‌ترین صفت عمر عدالت بود که آنرا باسختی اجراء میکرد واز آزادی فکر وعقیده جلوگیری نمیکرد ودرعین حال برای پیشرفت اسلام تعصب داشت ودرعین‌حال پرهیزگاری را ازنظر دور نمیساخت. عمر بقدری عادل بود که میتوان اورا عدل مجسم خواند وحکم حق رابرخودش وفرزندانش‌زودتر از هرکس‌اجراء میکرد. مسلمانان تاکنون‌مردی رابعدالت‌خواهی‌عمر نیافته‌اندواز آنرو پیوسته ازاو یاد میکنند. عمربرای پیشرفت اسلام تاب و توان نداشت. هرسخنی که میگفت‌وهرقدمی که برمیداشت برای ترقی وتأیید اسلام‌بود واگر عربها راباهم‌متحد میخواست فقط بمنظور یاری اسلام بود. عدالت‌خواهی و آزادی‌طلبی‌عمر مقتضی‌بود که مسیحیان راآزاد بگذارد، چنانکه عمر بامسیحیان عادلانه رفتارکرد و آنهارادر اجرای مراسم دینی کاملاآزاد گذارد ولی از زیر پرده همین عدالتخواهی مختصری هم تعصب اسلامی نمودار میشود چه عمر درعین حال که‌کلیساهای مسیحیان را باقی گذارد باآنان شرط کردکلیسای تازه‌نسازندکه مبادا مسیحیت براسلام (در ممالك اسلامی) چیره شودوآنرااز میان ببرد. درجای‌دیگرعدالت عمرطوری‌بودکه‌مسیحیان عرب را برای همراهی بامسلمانان درعراق ازجزیه معاف نمود بلکه مانند مسلمانان آنها را در صدقات شریك ساخت، ولی در ضمن از روی تعصب باآنها شرط‌کردکه فرزندان خود را بدین مسیح درنیاورند. خلاصه پیمان عمر در چهار شرط محدود میگردد.

(۱) ـ مسیحیان معبد تازه‌نسازند. (۲) ـ مسلمانی‌که از میان آنان بگذرد سه‌روزمهمان آنهاباشد. (۳) ـ مسیحیان، جاسوسان رادرکلیسا پنهان ندارندو نیرنگی را از مسلمانهاکتمان نکنند. (٤) ـ در سواری و لباس وآموختن قرآن و مهرکندن بزبان عربی از مسلمانها تقلید نکنند و در صورت اجرای این شرایط خودشان،

فرزندانشان واموالشان درپناه مسلمانان خواهند بود .

شرط اول باتعصب عمر برای انتشار اسلام تطبیق می کند. شرط دوم هم از آن بود که مسلمانان در عراق وشام بیگانه بودندوپذیرائی از مهمان غریب برای عرب مسیحی شرط سنگینی نبوده است ودرضمن کمك مؤثری هم بمسلمانهای غریب میشده استوبرای تطبیق شرط سوم و چهارم با اخلاق عمر باید بمقدمهٔ مختصری که ذیلا می‌نویسیم توجه شود.

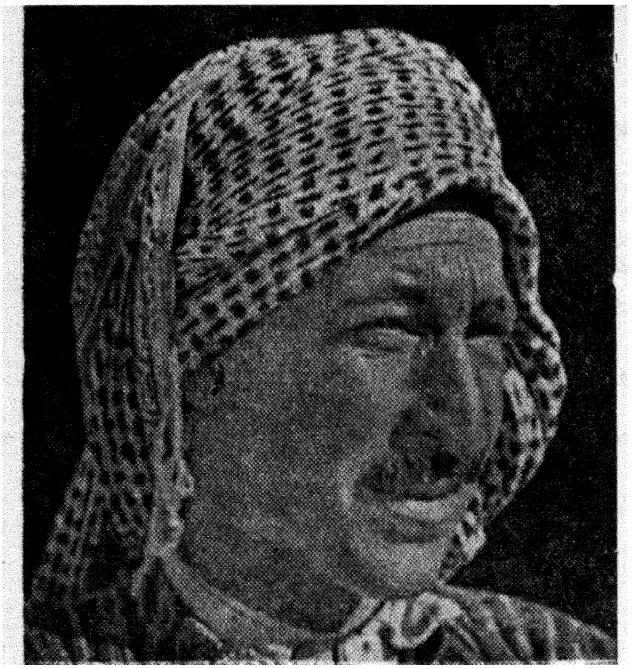

یك مرد عرب

مسیحیان شام و قیصر روم

نخستین نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه عمر این عهد نامه را با مسیحیان شام (نه مسیحیان سایرممالك) منعقد ساخت وحتی‌با سایرذمی‌های مقیم شام چنان عهد و پیمانی نیست ، چه‌که پیمان مزبورشامل حال قبطی‌های مصر، نبطیهای‌عراق، صابئه حران،زرتشتیان فارس ویهودیان شام نمیشده‌است . پس قطعاً علتی‌داشته است که عمرمسیحیان شام‌را بااین‌قیودمقیدساخته‌ونسبت‌بمسیحیان‌سایر نقاط وسایر ذمیان مقیم‌شام آنطور سختگیری نکرده‌است . بعلاوه‌مورخین اسلام عهد نامهٔ دیگری بعمر نسبت میدهندکه بااهل‌ذمه منعقدشده وهیچگونه تحمیل وتضییق در آن دیده نمیشود وازحیث مسامحه‌و مدارا مانند عهدنامهٔ منتسب بحضرت رسول میباشد . نظرماراجع باین‌عهدنامهٔ‌اخیرمنتسب بعمرعیناً همان نظری است که راجع بعهد نامهٔ منتسب بپیغمبر داشته‌ایم زیرا در این

عهدنامهٔ اخیرعمر نیز اصطلاحات ومطالبی است که باوضع صدراسلام مغایرت داردولی در عین حال مفاد و معنای آن کاملا با معنویات صدر اسلام سازگار می باشد و با عهدنامه‌هائی که در آن زمان تدوین شده ازحیث معنی ومفاد تطبیق میکندوازاخلاق و رفتار عمرهم دوره نبود که چنان عهد نامهٔ مودت آمیزی با ذمیان مقیم ممالك اسلام منعقد نماید .

ولی عهدنامهٔ مسیحیان شام عمداً با نظرخاصی تدوین شده است واین سختگیری بعقیدهٔ مابرای آن بوده که مسیحیان عرب مقیم شام بقیصرمسیحی روم توجه داشته‌اند ورابطهٔ دینی از روزگار باستان درشرق بسیار نیرومند بوده است و عمراز بیم آنکه مبادا مسیحیان مقیم شام بسود قیصرمسیحی روم بامسلمانان نفاق کنند ، آن شرایط سنگین را درعهدنامهٔ آنها ذکر نموده است واین دیده‌شده که طوایف شرقی حکمران ستمگرهم دین خود را برحکمران دادگرازغیر دین خود ترجیح میدهند و درزمان خود ما نیز با وجود تسامح و تساهل کامل دینی هنوزهم شرقیان این تعصب مذهبی رانسبت بحکمرانان خویش ابرازمیکنندومسیحیان شرقی فرمانروای مسیحی ومسلمانان فرمانروای مسلمان را برغیر آن ترجیح میدهند ، اگر چه هم دین خودشان ستمگر وآن دیگری دادگرباشد پس اگر روحیه شرقیان امروزه چنین است البته در آنزمان نیزهمچنان وسخت‌تر بوده است .

مسیحیان شام گرچه ظاهراً تحت اطاعت مسلمانان درآمدند وپرداخت جزیه را پذیرفتند ولی زبان آنان زبان رومی ماند و کشیش بزرگ آنها از قسطنطنیه یا انطاکیه میآمد ومراسم دینی آنان مطابق عادات ورسوم مذهبی رومیان اجراءمیشد. سابقاً گفته شدکه مسلمانان صدر اسلام هرجا راکه میگشودند باشغال نظامی قناعت مینمودند ومتعرض دین واخلاق وعادات ورسوم مسیحیان نمیگشتند وآنرادرامور داخلی و اوضاع و احوال شخصی وامور قضائی آزاد میگذاردند و حق سیادت دینی قسطنطنیه رابرمسیحیان مقیم شام می‌پذیرفتند واگر راجع بآنموضوع (سیادت دینی قسطنطنیه) اشکالی پیش میآمد پادشاه روم اعتراض میکرد و بخصوص در بارهٔ ادارهٔ امور کلیساهای شام پادشاهان روم نظارت میکردند و خلفای راشدین رعایت مواد

عهدنامه را فرض میشمردند، اما همینکه بنی امیه حکومت یافتند تمام آن شرایط و مواد عهدنامه را زیرپا گذاردند و مانند کلیهٔ مقررات پسندیدهٔ زمان راشدین این قسمت‌ها را نیز ملغی کردند.

میگویند موقعی عبدالملك صدای ناقوس شنیده پرسید این چه چیز است؟ گفتند ناقوس نمازخانه است، گفت کلیسا را خراب کنید و خودش نیز در خراب کردن قسمتی از آن بنا شرکت کرد و البته مردم هم باوی همدست شدند، نصارای شام به پادشاه قسطنطنیه شکایت بردند، پادشاه روم بعبدالملك نوشت که بقای این کلیسا را خلفای سابق تصویب نمودند حال که تو آنرا خراب کردی یا آنها خطا رفتند و یا تو خطا کرده‌ای. عبدالملك ابدا باین اعتراض پادشاه روم اعتنا نکرد، اما این میرساند که پادشاهان روم از مسیحیان شام حمایت میکردند و یا اینکه قیصر روم را حامی کلیساهای خود میدانستند چنانکه امروز (زمان تألیف کتاب) مسیحیان مقیم شام این تصور را دربارهٔ پاره‌ای از دول اروپا دارند (۱) بعلاوه کشیشان مسیحی روم مقیم شام محبت پادشاهان روم را بمسیحیان مقیم آن ممالك تلقین میکردند.

فرض هم که سابق بر آن مسیحیان شام از نظر مذهبی پاره‌ای اختلافات با قسطنطنیه داشتند البته بعداز استیلای عربهای مسلمان برشام از آن اختلافات داخلی چشم می‌پوشیدند و وضع قدیم را برجدید ترجیح میدادند. روحیهٔ ملل مستعمره و نیم مستقل شرقی عادتا چنان است که از تغییر وضع خوشش میآید و دوست دارد سرپرست خود را عوض کند، فقط از نظر دینی زودتر و بهتر مطیع ملت فاتح میشود، کشیشان و کاهنان رومی طبعاً مسیحیان را از عربهای تازه وارد متنفر میکردند و آنانرا بطرف قیصر رومی

۱ــ شامات که عبارت از سوریه فعلی، لبنان کنونی، فلسطین و اسرائیل و ماوراء اردن بوده بواسطهٔ همین اختلافات مذهبی (یهود و مسیحی و مسلمان سنی و شیعی و دروزی و غیره) از آغاز استیلای مسلمانان بر آن نواحی تا ایام اخیر مرکز دسیسهٔ استعماری اروپائیان بوده است و در قرن گذشته بیش از همه فرانسه و انگلیس در آن نواحی تحریکات داشتند و سرانجام پس از پایان جنگ اول بین‌الملل شامات از دولت سابق عثمانی جداشد و بصورت مستقل و نیم مستقل در آمد و بعداز پایان جنگ دوم که سیاست فرانسه شکست خورد سیاست انگلیس و امریکا در نواحی شامات دست بکار تحریکات شد و چنانکه میبینیم سالی یاماهی نمیگذرد که بواسطهٔ تصادم منافع استعماری انگلیس و امریکا در شامات (سوریه- لبنان- فلسطین- اسرائیل - ماوراء اردن) شورش و انقلاب و خونریزی جدیدی واقع نگردد و البته شوروی‌ها (کمونیست‌ها) نیز در این تحریکات بی‌مداخله نیستند و هیچ بعید نیست که شعلهٔ جنگ سوم از همین مرکز خطر مشتعل شود. مترجم

می‌کشاندند. قیصر هم میکوشید ازاین نارضایتی استفاده کند و دوباره شامات را از مسلمانان بگیرد .

بعضی ازمسیحیان شام بااجرای این نقشه مساعد بودند و اطلاعات مربوط را به‌قسطنطنیه میرساندند واگر ازروم جاسوسانی بشام می‌آمدند آنانرا در خانه‌های خودپنهان می‌ساختندودرانجام وظایف‌جاسوسی باآنها کمك‌میکردند وچه‌بسا که‌یك مسیحی‌باتبدیل لباس‌نصرانی‌بلباس اسلامی وکندن مهرعربی وتبدیل‌نام خویش‌بکنیهٔ عربی وآموختن مختصری ازقرآن برای جاسوسی خودرا میان مسلمانان‌میانداخت وکارخودرا انجام میداد واین در موقعی بودکه سراسر شام فتح نشده بود وعمر بیم آنرا داشت‌که دسیسه‌های قیصر روم‌کار شام رامختل سازد لذا بامسیحیان شام شرط کردکه مثل مسلمانان لباس نپوشند و مانند آنان سوار نشوند ودر منـزلهای خود جاسوسان روم راجاندهند وفریب ومکر ازمسلمانان پنهان ندارند .

وازهمان نظر عمر بعمال خود دستورداد اهل‌کتاب رادردیوان استخدام‌نکنند چه‌آنان اهل رشوه و دوست یکدیگر و دشمنان اسلام بودند و گفته میشودکه این دستور عمر بموجب فرمان پیغمبر بوده‌که درروز بدر فرموده بود ولی اصل‌وفرع آن دستور هرچه بوده عمر از اجـرای آن ناتوان گشت زیرا در صدر اسلام مسلمانان حساب‌دان ودفترنویس نداشتند ، بخصوص‌که آنموقع دفترهای‌محلی بزبانهای‌محلی تنظیم میشد .

بنابرمراتب فوق بعقیدهٔ ما عمرچنان عهدنامه‌ای را بانصارای شام منعقد کرده (ویاآنانرابامضای آن‌وادارساخته) واگر متن عهدنامه مطابق‌نسخهٔ‌موجود نبوده‌مفاد آن نباید غیرازآن باشد و دور نیست‌که در ظرف اینمدت طولانی تغییراتی در متن آن داده باشند. بیشتر بیم عمر از مسیحیان شام برای‌آن شد کـه‌کلیسای آنـان از هرکلیسای‌دیگرشرق بمبانی‌دینی‌قسطنطنیه نزدیکتربود درصورتی‌که کلیسای‌قبطیان مصر باکلیسای قسطنطنیه مخالفت ودشمنی داشتند وبهمان نظربامسلمانان‌دراخراج رومیان ازمصر همدست شدند ودرهرحال عمرآن عهدنامه راچنانکه گفتیم دروضع خاص و بمنظور مخصوصی تدوین‌کرده و نظر تعصب مذهبی و یاعداوت بامسیحیان

وسخت گیری نسبت بآنان نبوده وفقط جهات خاصی تنظیم آن را ایجاب می کردولی مسلمانان بدون رعایت آن اوضاع عهدنامهٔمزبوررا درآینده اساس عقد وپیمان باتمام ذمیان قرار دادند .

ذمیان در زمان بنی امیه

همینکه بنی امیه بخلافت رسید مرکز حکمرانی خود را بشام آوردند و دیگر مثل عمر از نفوذ و مداخلهٔ جاسوسان روم بیم نداشتند. سراسر شام وکرانه‌های مدیترانه دست آنان بود وهرساله ازراه دریا برومیان حمله می آوردند ، اما چون برای دسته‌بندیهای سیاسی وجلب سیاستمداران بپول زیادی احتیاج داشتند بمنظوردریافت جزیه‌وخراج برذمیان فشار وارد می آوردند وحتی ازتازه مسلمانان نیز جزیه میگرفتندوبکسانی که اسلام نیاورده بودند. همه‌جور آزار میرساندند چه آنان نه‌مسلمان ونه‌عرب بودندوامویان که بامسلمانان غیرعرب آنطور بدرفتاری میکردند بنامسلمانان غیرعرب طبعاً سخت‌تر وخشن‌تر بودند. در نظر بنی امیه مردم سه دسته میشدند. اول فرمان‌روایان که خود عربها بودند. دوم موالی یعنی بندگان (مسلمانان آزاد شده) آنان سوم ذمیها چنانکه معاویه راجع بمردم مصر میگوید: « اهل آن کشور سه‌دسته‌اند . ناس (مردمی) شبیه ناس (نیمه‌مردم) نسناس و یالاناس (جانور) طبقه اول ، ناس عربها و دوم موالی وسوم ذمیان یعنی قبطیان هستند.»

همینکه قبطیان دانستند اسلام آنان را از جزیه معاف نمیدارد لباس رهبانان پوشیدند تامگر جزیه نپردازند. مأمورین اموی که وضع راچنان دیدند بخشم آمدند ونه‌تنها برراهبان جزیه گزاردند بلکه‌پاره‌ای از آن مأمورین مقررداشتند جزیه‌مرده‌ها را نیز زنده‌ها بپردازند. نظایر این وقایع درزمان امویان بسیار بوده ومادرجلددوم این کتاب شرح آن‌را نگاشتیم که چگونه امویان بانواع وسایل نامشروع ازذمیان پول میستاندند .

تازمان عمربن عبدالعزیز وضع چنان بودولی آن خلیفه که‌نوادهٔ دختری وهمنام وپیرو عمربن‌خطاب بود بتقلید عمر شرحی بعمال ومأمورین‌خود نوشت که‌عهدوپیمان عمر را مجدد اجراء سازند. از آن جمله نوشته بود که : « نامسلمانان عمامهٔ خود را

بردارند ولباس مخصوص نصاری بپوشند وخودرا شبیه مسلمانان نسازند ومسلمانان رااستخدام نکنندودرادارات دولتی اسلامی مستخدم ذمی نپذیرند» حتی عمر بن عبدالعزیز مسیحیان را از نواختن ناقوس هنگام اذان منع کرد.

بنی امیه کـه نسبت بذمیان سخت گیر بودند برای جمع آوری پول باطلاعات ومعلومات آنان متوسل شده از وجودشان استفاده میکردند چه که مسیحیان بهتر از مسلمانان خواندن و نوشتن وحساب میدانستند وامویان که هدفی جز تحصیل مال و بسط نفوذ نداشتند در این قبیل موارد بطرف ذمیان می رفتند واز آنان کمك می گرفتند مثلا خالدقسری والی عراقین درزمان بنی امیه فرزندیك زن مسیحی رومی بودوپسرش خالد ازوی خواست مسلمان شود، ولی مادرخالد پیشنهاد پسرراردکرد، خالدبرای مادرش پشت مسجد جامع کوفه کلیسای کوچکی ساخت وهرموقع که مؤذن درمسجد جامع اذان می گفت همان هنگام در کلیسای مادر خالد ناقوس میـزدند ودر دورهٔ حکمرانی خالدمسیحیان ازهرجهت مقرب شدند زیرامادر خالد تادم مرگ مسیحی بود وبدستور و خواهش وی پسرش خالد از مسیحیان حمایت میکرد . خالد نه تنها مسیحیان رابکارمیگماشت بلکه برخلاف دستور عمر بن عبدالعزیز زرتشتیان ومسیحیان را فرمانداری میدادو برسر مسلمانها مسلط میساخت و آنها هم تامی توانستند بمسلمانان صدمه میزدند مادر عمر بن ابی ربیعه شاعر نامی اسلام مسیحی بود و تاهنگام مرگ خاج در گردنش ماند. مسیحیان درزمان بنی امیه بمسجد می آمدند و کسی متعرض آنها نمیشد. اخطل شاعر مسیحی عرب بدون اجازه در حال مستی خاج بگردن نزد عبدالملك بن مروان میآمد و کسی هم باوایرادی نمیکرد، زیرا ببهترین طرزی درهجو انصار (یاران پیغمبر) شعر میگفت :

خلفای بنی امیه گاه گاهی بکارمندان وخواص یهودی و مسیحی خود پیشنهاد میکردند که مسلمان شوند، آنهاهم دربعضی موارد می پذیرفتندولی غالبا ردمیکردند ردکردن پیشنهاد خلیفه همیشه تولید زحمت نمیکرد ، فقط موقعی که خلیفه بخشم میآمد وچندان احتیاجی بوجود آن مسیحی نمیدیدبشدت اوراکیفر میداد. مثلاشمعله نام ازمسیحیان ایرانی بود که نزدخلفای بنی امیه آمدوشدمیکرد، موقعی خلیفه باو گفت

شمعله مسلمان‌شو- شمعله پاسخ داد. هرگز، هرگز مسلمان نمیشوم مگر اینکه تومرا وادار بآن کار کنی. خلیفه که احتیاجی بوجود شمعله نمیدید فوری دستور داد تکه‌ای از گوشت ران شمعله ببرند و کباب کنند و بحلقش فرو ببرند. ولی هرگاه بوجود شخص مسیحی نیازمند بودند اگر هم پیشنهاد آنانرا برای مسلمان شدن رد میکرد بازهم بااو مدارا مینمودند. مثلا عبدالملك بن مروان باخطل شاعر گفت بیا و مسلمان‌شو تا ده‌هزار بتو بدهیم وازغنیمت‌های اسلام سهمی برایت معین کنیم، اخطل گفت باشراب چه کنم؟ عبدالملك گفت شراب چیزخوبی نیست، اولش تلخی و آخرش مستی است،



دوظرف لعابی ساخت سوریه متعلق بقرن دوم هجری

اخطل گفت آری: درست گفتی امامیان همان تلخی و مستی عالمی هست که تمام خلافت وقدرت تو درمقابل آن مثل یك قطره آب دربرابر رود فرات میباشد، خلیفه خندید وپاپی او نگشت.

عمال بنی‌امیه برای دریافت جزیه برذمیان سخت میگرفتند و هرکس که پول میداد اورا گرامی میداشتند. در خطط مقریزی مطالب مفصلی راجع باین موضوع درج است، طالبین بآنجا رجوع کنند.

خلاصه خلاصهٔ این فصل آنکه دولت اموی دولتی بود که پایهٔ آن بر تعصب عربی و سیاست آن بر مبانی زور و سخت گیری استوار شده بود و با کمك دسته بندی های سیاسی وجلب سیاستمداران اداره میگشت و بیش از همه نسبت باعراب قریش ابراز تعصب میشد ودر نتیجه قبیله های عرب از آن نظر بدورهٔ جاهلیت بر گشتند و برای قوم وطایفهٔ خویش تعصب کشیدند. سپس تعصب قومی به تعصب وطنی بر گشت. بنی امیه بطور کلی مسلمانان غیر عرب و نا مسلمانان ذمی را آزار میدادند وحقیر میشمردند و برای جلب رجال سیاسی و دسته بندی بپول زیادی احتیاج داشتند و همان نیازمندی به پول زیاد آنانرا بظلم وجور وادار میساخت. بنی امیه بهمان نظر از کلیهٔ مقررات اسلامی مربوط باموور مالی چشم پوشیدند وصدقه وغنیمت و سایر موارد در آمد را بمیل خود صرف کردند وچون دشمنان آنان (علویان) مردم دیندار پرهیز گاری بودند بنی امیه برضد دین اقدام کردند و دین داری را زیر پا گذاردند و بمکر و حیله متوسل شدند ، از مردی و مردانگی دست کشیدند و در بیداد گری و آزار مردم افراط کردند بقسمی که هیچ یك ازمورخین حتی خود مورخین اموی آنرا انکار ندارند، مثلا ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی ازامویان است بیشتر بد کاری های بنی امیه از کتاب ابوالفرج اقتباس ونقل شده است .

پایداری دولت بنی امیه مرهون کاردانی و سیاستمداری سه خلیفه اموی است که هریك با تدبیر وفکر وهوش مدت بیست سال برامپراطوری اسلام حکمروا شدند وبقیهٔ خلفای اموی ازپرتو آنان چندی فرمانروا گشتند. نخستین خلیفهٔ سیاستمدار با تدبیر اموی معاویة بن ابوسفیان مؤسس خاندان اموی است که ازسال ۴۱ تا ۶۰ هجری مدت بیست سال خلافت کرد ، سپس عبدالملك بن مروان از ۶۵ تا ۸۶ هجری خلیفه بود ودیگر هشام بن عبدالملك که ۱۰۵ تا ۱۲۵ خلافت نمود. ومنصور عباسی درمملکت داری ازهشام تقلید میکرد. عمر بن عبدالعزیز از نظر دینداری و پرهیز گاری برتر ازهمهٔ آنان بود اما چون متناسب با وضع محیط نبود ، کارش نگرفت و کشته شد و اگر آن سه خلیفهٔ کاردان میان آنان پدید نمی آمد بزودی خلافت ازدست خلفای عیاش خوش ـ گذران و بی فکر و بی تدبیر بیرون میرفت . نخستین خلیفهٔ عیاش وهرزه وضعیف الرأی

(امویان) یزیدبن معاویه است که درسال ٦٤ در گذشت وی بیش ازهرچیز بشکارعلاقه داشت واز آنروباسگهاوبازهای شکاری ومیمون ویوزپلنك خوش بود. ازمیگساری وبزم آرائی دریغ نمیکرد. عمال ومأمورین وی بوی اقتداء کردند و آشکارا ببادهپیمائی پرداختند. سازو آوازکه تا آن زمان درمکه ومدینه معمول نبود درایام یزیدمعمول شدومسلمانان که تا آنگاه عیش ونوش وتفریحات نمیدانستنددرزمان یزیدبآن کارها دست زدند.

دیگر ازخلفای هرزهٔ اموی یزیدبن عبدالملك است که درسال ۱۰۵ در گذشت واوراخلیفه هرزه میخواندند. یزید بعدازعمربن عبدالعزیزخلیفه شد وبراهی برخلاف وی رهسپارشد، ازمیان زنان حرمسرا بدوکنیزك یکی سلامه ودیگر حبابه متوجه شد وتمام اوقات خودرا باآنان میگذرانید. روزی حبابه این شعررابرای وی خواند.

ترجمهٔ شعر:

«میان استخوانهای سینه وگلو آتش عشق چنان افروخته شده که باهیچچیز آرام نمیگیرد وخنك نمیشود.»

یزیدازشنیدن این شعرچنان بهیجان آمد که فریادکنان بخیال پروازافتاد، حبابه گفت نکن، مابتو کارداریم ای امیرمؤمنان، یزید گفت نه، نه بخداسوگندالان پرواز میکنم، حبابه گفت: مملکت را بکی میسپاری؟

یزید دست حبابه را بوسیده گفت: ملت اسلام ومملکت اسلام را بتو تفویض میکنم. روزی یزیدباحبابه برای گردش باطراف روداردن حرکت کردوهمینکه دربزم باده گساری نشستند وهردواز بادهٔ ناب سرمست شدند یزیدازروی مستی حبهٔ انگوری بطرف حبابه پرت کرد، دانهٔ انگور در گلوی حبابه ماندو اوراخفه نمود. یزیدسه روز تمام لاشهٔ حبابه رابغل گرفته میبوسید ومیگریست ومیبوئید. سرانجام باصرار آن جسد گندیده را پس ازسه روز ازیزید جدا کرده بخاك سپردند. یزید با اندوه بسیاربکاخ خود بازگشت وشبی صدای کنیزکی را شنیدکه بمناسبت مرگ حبابه این شعر را میخواند.

ترجمهٔ شعر :

«چگونه از اندوه جان نسپارم که جای عزیزم را خالی می‌بینم .»

یزید که این بیت را شنید بی‌اختیار شد و بقدری گریست که از حال رفت و در راه معشوقه‌ای که در نتیجهٔ شوخی اوجان داده بوده خود نیز جان سپرد. یزید فقط هفت روز بحال دیوانگی پس ازمرگ معشوقه زنده بود و برادرش مسلمه در آن یك هفته خلیفه را در نظر مردم پنهان میکرد، تامبادا ازجنون عاشقانهٔ وی درفراق معشوقه آگاه شوند. مدت خلافت یزید چهار سال بود .

دیگر ازخلفای هرزه خوشگذران بنی‌امیه ولیدبن یزیدبن عبدالملك است که درسال ۱۲۶ هجری در گذشت وجز شراب وشکارهوسی نداشت بقسمی که حوضهائی پراز شراب فراهم میساخت ودرمیان حوض شراب غوطه میخوردو شراب مینوشید، همینکه یزید خلیفه شد سازندگان و نوازندگان مکه ومدینه وسایر نقاط را بشام آورد وازآنان وسایر اهل عیش ونوش وطرب بزم هائی آراسته بخوشگذرانی و عیاشی پرداخت ، اما بیش ازیکسال خلافت نکرد ودر گذشت .

عربها درزمان یزیدبن معاویه نسبت به بنی‌امیه بدبین شدند والبته ازکارهای ناپسند ولید ویزیدبن عبدالملك وغیره بیشتر رنجیدند ویکی ازشعرای عرب خطاب بخلفای بنی‌امیه چنین می گوید :

«مردم ازسوء سیاست شما بتنگ آمدند بیائید پرهیز گاری ودینداری را پیشه کنید.

تاکی و تاچندباپست ترین افراد دمسازهستید ، اینان شما را نابود میسازند .

تاکی به دست خود شکم خود را می درید ، روزی می آید که پشیمانی سودی ندارد ...»

آری این خلفای هرزه خوشگذران کجا و آن خلفای سیاستمدارظاهرالصلاح (اموی) کجا ؟ که نه شراب میخوردند ونه اجازهٔ شراب خوردن میدادند و نه مانند یزید وولید دنبال خوشگذرانی میرفتند . حتی هشام بن عبدالملك که در اواخر ایام بنی‌امیه آمد، لب بشراب نمی‌زدو کسی درحضور اوشراب نمی‌خورد و مردم رابسختی

از آن کار بازمیداشت .

این هرزگی وعیاشی خلفای اموی ازطرفی و آن سخت گیری نسبت بتازه مسلمانان وذمیان و تحقیر مردم غیرعرب دست بهم دادو کارها رامختل نمود بقسمی که دراواخر دولت اموی سپاهیان اسلام ازهردهی که میگذشتند اموال اهل ده راغارت میکردند ودرنتیجهٔ این پیش آمدها و نارضایتیها ، مخالفان ازاوضاع آشفته استفاده کرده دولت اموی را برانداختندوعباسیان جای آنها را گرفتند .

دورهٔ نخستین نفوذ و استیلای ایرانیان بر ممالک اسلامی

از خلافت سفاح ۱۳۲ هجری تا خلافت متوکل ۲۳۳ هجری

این دوره را دورهٔ ایرانی نامیدیم، زیرا اگرچه خلفاء وزبان ودین آن دوره عرب بوده اما ازحیث سیاست واداره امور مملکتی تحت نظر ایرانیان قرارداشته است چه ایرانیان آندولت رایاری کردند و بپاداشتند و آنرا اداره نمودند. وزیران وامیران و نویسندگان وحاجبان این دولت همه ایرانی بودند وچنانکه گفتیم آزار وتحقیر بنی امیه نسبت بموالیان که بیشترشان ایرانی بودند آنانرا بکمك مخالفان بنی امیه (شیعیان علی وخوارج) برانگیخت، درعین حال ایرانیان به پیروان علی بیش از دیگران متمایل شدند زیرا آنانرا که فرزندان داماد دختر پیغمبر بودند شایسته‌تر ازدیگران میدیدند، علویان درعراق وفارس وخراسان وسایر نقاط دوردست به‌تبلیغ ودعوت میکوشیدند و ایرانیان بامید رهائی ازستم بنی امیه با آنان بیعت میکردند .

سپس بنی عباس قیام کردند و باکمك ابومسلم خراسانی موفق شدند وازتفرقهٔ میان اعراب استفاده کردند ویمنی‌هارا که مخالف بنی امیه بودند باخودهمراه ساختند وفقط قبیلهٔ مضر با بنی امیه ماندند ونظر بمشکلات کار امویان آنها هم پیشرفتی نکردند.

انتقال خلافت بعباسیان
(شیعهٔ علوی)

فرزندان علی بن ابی‌طالب از مخالفان جدی و سرسخت امویان بودند ، نخستین بار حسن بن علی پس از (شهادت) پدرش مدعی خلافت گشت ، ولی بزودی درسال ۴۱ هجری ازخلافت دست کشید . شیعیان علی در کوفه از این وضع برآشفتند و برضد معاویه شوریدند . اما در آنموقع زیاد بن ابیه یعنی آنمرد زبردست چالاك بی باك والی کوفه بودو با آتش وشمشیر، شیعیان علی از آنجمله حجر بن عدی ویارانش راازپادر آوردو بسیاری از آنان راازدم تیغ بیدریغ گذرانید. علویان بانتظار مرگ معاویه نشستند

تا مگر پس‌از او برخیزند وتصور نمیکردند که معاویه پسرخودراولیعهد کند،همینکه یزید ولیعهدشدعلویان‌بیش‌ازپیش کینهٔ امویان رادردل گرفتند، بخصوص که‌میدانستند یزیدبرعکس پدرمردهرزه‌لاقیدخوشگذرانی‌است‌وشایستگی خلافت‌را ندارد.عبدالله بن‌هشام السلولی در آنمورد چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

« بقدری از امویان خشمگین هستیم که اگر خون آنها را بنوشیم خشم ما فرو نمینشیند.»

«مردم ازدست رفتند وبنی‌امیه مشغول شکارخر گوش هستند .»

همینکه معاویه درسال ٦٠هجری مرد سر آمدخاندان علوی حسین‌بن‌علی(ع) بود،وی ازبیعت بایزیدسرباززدو آنمردم پرهیز گاری‌هم که ناچار بایزید بیعت کردند این کار خود را برخلاف موازین مذهبی میدانستند. حسین(ع) برای احتراز ازبیعت اجباری بایزید ازمدینه بمکه آمد وشیعیان وی که درکوفه بودند نامه‌ها بوی‌نوشته ازاوخواستندکه بکوفه‌بیاید،حسین(ع)بطرف کوفه رهسپار گشت‌ولی همینکه‌نزدیك کوفه رسیدکوفیان ازیاری‌اوخود داری‌نمودند. عبیدالله بن زیاد والی کوفه سپاهیان بجنگ‌حسین(ع) فرستاد حسین (ع) مردانه از خود و عقیدهٔ خود و خاندان خود دفاع کرد و در روز دهم‌محرم‌سال٦١هجری (عاشوراء) درکربلاء(بشهادت)رسید.

شیعیان‌پس ازمرگ یزید ازکردهٔ خود پشیمان شدند و ازبیعت با مروان بن حکم سرباز زدند وبخونخواهی حسین برخاسته خود را (توابین) یعنی توبه کاران نامیدند (ـ٦٤ هجری‌ـ) وعبیدالله بن زیاد راکه هم چنان در آنموقع والی کوفه بود بیرون‌کردند و از خود والی تازه‌ای تعیین نمودند ولی ابن زیاد بر آن والی جدید غلبه‌کرد، دراین میان مختار بن ابوعبیده ثقفی که مرد جاه‌طلب وپول دوستی بود از وضع آشفته استفاده‌کرده بنام محمدبن حنیفه برادر پدری حسین بن علی قیام کرد ورو بکوفه آورد و جمعی ازشیعیان علی را پلیس خدا (شرطةالله) نامیده با خود بکوفه‌آورد و ابن‌زیاد رادستگیرساخته بابسیاری ازقاتلان‌حسین‌بقتل رسانید.محمد حنیفه‌که ازاین دعوت وتبلیغات مختار ناراضی بودکسانی نزدوی فرستاد و ازاوتبری

نمود. مختار نام محمد حنیفه را رها کرده بنام عبدالله بن زبیر دعوت آغاز کرد، عبدالله بن زبیر آنموقع درمکه بود ودعوی خلافت داشت وچنانکه گفته شد زبیر پدر عبدالله پس ازقتل عثمان داعیهٔ خلافت داشت . عبدالله بن زبیر بزودی دانست که مختار اورا فریب میدهد واسم اوومحمد حنیفه را بهانه کرده برای خلافت خود میکوشد از آنرو برادر خودمصعب را بعراق فرستادومختار بدست مصعب کشته شد (٦٧ هجری .)

شیعیان علوی پس ازقتل حسین دودسته شدند، دسته‌ای خلافت و امامت را از آن علی بن الحسین ع (زین العابدین) میدانستند ودستهٔ دیگر محمد بن حنیفه برادر پدری حسین راجانشین اومیخواندند واین گروه اخیر را کیسانیه هم می گویند ولی دستهٔ اول زیاد تر و نیرومندتر بودند وپس ازقتل حسین (ع) باعلی بن الحسین وپس ازاو بافرزنداو بیعت کردند(۱) وشیعهٔ اثناعشری همان دسته‌ای هستند که پیرودوازده امام (یعنی علی ـ حسن ـ حسین ـ علی بن الحسین زین العابدین ـ محمد باقر ـ جعفر صادق ـ موسی کاظم علی الرضا ـ محمد التقی ـ علی النقی ـ حسن العسکری ومحمد المهدی (صاحب الزمان علیهم الصلواة والسلام) میباشند. شیعیان علوی شاخه‌های دیگری هم پیدا کردند از آنجمله شیعهٔ زیدیه پیروان زید بن علی بن الحسین (ع) و اسماعیلیه پیروان اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) وغیره که ذکر همهٔ آنان دراینجا مورد ندارد .

همینکه بنی امیه ازقیام علویان خبردار میشدند برای نابود کردن آنان بتمام وسایل دست میزدند ، بعضی‌ها رابا شمشیر میکشتند بعضی هارازهر میدادند بعضی‌ها رادارمیزدند وبه پیروان آنهاهمه جور آزارمیرساندند بقسمی که ازشیعیان علی از تهیهٔ نان و آب برای خانوادهٔ خود درمیماندند و کارشان بگرسنگی میکشید .فقط موقعی که خالدقسری متوفی بسال ۱۲٦ هجری والی عراقین شد باشیعیان علی مساعدت کرد وبآنان مال و ملك بخشید، آنها هم که وضع خود رامناسب دیدند مجدد بمخالفت با امویان برخاستند اخلاق این والی هم (خالدالقسری) طورعجیبی بوده زیرا درعین حال که والی امویان بودبرخلاف نظر آنان باعلویان همراهی داشت وچنانکه گفتیم ذمیان

۱ ـ دراینجا مقصود از بیعت ایمان با امامت ائمه اطهار میباشد. مترجم.

را بکارهای دولتی ورسمی می گماشت .

شیعهٔ عباسی بنی عباس یعنی پسرعمویان پیغمبر نیز پنهانی برای بدست آوردن خلافت تلاش میکردند وطبعاً با علویان که از بنی‌امیه ستم می کشیدند همدست میشدند چه هردو از قبیلهٔ هاشمیان ودشمنان امویان بودند واین طبیعی است که ستمدیدگان باهم نزدیك میشوند .

عباسیان درحمیمه از توابع بلقاء(شام) اقامت گزیده وپنهانی برضدبنی امیه اقدام میکردند و همینکه بنی امیه ناتوان شدند دعوت عباسیان آشکار گشت.همانموقع فرقهٔ کسانیه هم بنام ابوهاشم (پسرمحمد حنفیه)دعوت میکردند . ابوهاشم گاه گاه ازمدینه بشام میآمدودرضمن سری به بنی عباس(درحمیمه) میزد ، دریکی از این آمد وشدها ابوهاشم نزدهشام آمدوهشام که فصاحت ولیاقت ابوهاشم راازنزدیك دید ودانست که وی مدعی خلافت است دستورداد موقع باز گشت اورا باشیرمسموم کنند ابوهاشم میان راه احساس خطر کردلذا باشتاب خودرابه حمیمه نزدمحمدبن علی بن عبدالله بن عباس سر آمدخاندان عباسی رسانید درحضور پیروان خود ازحق خلافت صرف نظر کرده وصیت نمود که پیروان اوپس ازمرگش محمد رابخلافت بشناسند.ابوهاشم در گذشت وفرقهٔ کیسانیه به محمد پیوستند محمد بیش ازپیش برای نیل بمقام خلافت بتلاش افتاد اما پیش ازاینکه دستش بخلافت برسدوفات کردوفرزندش ابراهیم معروف بامام جانشین اوشد.

ابراهیم امام که میدانست مردم خراسان بیش از مردم سایر شهرها بعباسیان توجه دارند باهالی آنجانزدیك شدو کسانی رابرای تبلیغ بخراسان فرستاد اتفاقاشیعیان کیسانی بیش ازهرجا درخراسان وعراق یافت میشدند ومکرر باعلویان همدست شده بودند .مبلغین(دعاة) کیسانی بخراسان رفته وبنام آل محمد بدون اینکه نامی ازعلویان وعباسیان ببرند دعوت نمودند ، خراسانیان که ازستم بنی امیه بجان آمده بودند از نام آل محمد استقبال کردند و مرد دلیر باتدبیر کار دانی بنام ابومسلم خراسانی از خراسان برخاسته بیاری عباسیان شتافت و چنانکه میدانیم خلافت عباسیان را تأسیس کرد

بیعت منصور با علویان و پیمان شکستن منصور

هاشمیان یعنی عباسیان و علویان که سقوط امویان را نزدیک میدیدند در مکه گرد آمدند تا کسی را ازمیان خود برای خلافت برگزینند ، ابوالعباس سفاح و برادرش عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نیز جزء عباسیان در آن جا حاضر شدند و این عبدالله بن محمد همان ابوجعفر مزبور است که بعد ها خلیفه شد . عباسیان وعلویان پس از مشورت وبررسی سرانجام بامحمدبن عبدالله بن‌حسن مثنی بن حسن‌بن علی ابی‌طالب ملقب به‌نفس زکیه بیعت کردند چه که وی در آن موقع ازهرجهت برسایر علویان امتیاز داشت وابوجعفر منصور نیزجزء بیعت کنندگان بود وهمین بیعت با نفس زکیه سبب شد که پیروان عباسی وعلوی با یکدیگر متفق شوند چه تا آن موقع هم صحبت ازخلافت آل محمد بود وتصور میرفت‌علویان و عباسیان باهم خلافت میکنند ولی عباسیان ،علویان را کنارزده خودمستقلاخلافت را عهده دار گشتند .

شیعیان علی درعراق وفارس و خراسان که بنام علویان دعوت میکردند خواه ناخواه ازانتقال‌خلافت‌بعباسیان اظهار رضایت کرده تسلیم شدند، از آن‌جمله‌ابوسلمه خلال ازرجال نامی ثروتمند ایران که درحمام اعین نزدیک کوفه مقیم بود واز حقوق خاندان علی باجدیت دفاع میکرد، همینکه‌ازمکر عباسیان خبردارشد خشم‌خویش را پنهان ساخته منتظر پیش آمدها گشت که بوی خبر رسید ابوابراهیم امام ابومسلم را بخراسان فرستاده وبوی دستور داده که هرکس را متهم بمخالفت دانستی بکش ، ابوسلمه صلاح خودرا درآن دیدکه برخلاف میل قلبی خویش باابومسلم و عباسیان همراه گردد ولی بازهم امید داشت که پس ازاتمام کار بنی‌امیه علویان و عباسیان در موضوع بیعت بایکدیگر مشورت میکنند. دراین میان ابراهیم امام بدست مروان‌بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی کشته‌شد وابوسلمه بفکر افتاد مجدد برای علویان دعوت کند ولی دراین اثناء ابوالعباس سفاح وابوجعفر منصور برادران وکسان ابراهیم‌امام نزد ابوسلمه آمدند وبنام ابوالعباس سفاح ازمردم بیعت گرفتند ابوسلمه‌هم وضع را نامناسب دیده ساکت ماند و باعباسیان همراه گشت، در همین موقع ابومسلم وسایر

نقیبان درخراسان وفارس وعراق باطرفداران بنی‌امیه جنگ‌میکردند وهمینکه آنان را ازپا درآوردند بعراق آمدند وباابوالعباس بیعت کردند و علویان که این پیشرفت وقوت عباسیان رادیدند برجان خود ترسیده ساکت ماندند ولی‌هم‌چنان امیدداشتند که کار خلافت بشوری بکشد وبآنان نیز سهمی برسد.

عباسیان که از تمایل ابوسلمه بعلـویان خبر داشتند از ابومسلم دفع شر اورا خواستند، ابومسلم هم کسی را پنهانی بکوفه فرستاد و آن‌شخص ناگهان ابوسلمه را کشت و اشخاص دیگر نیز که نسبت به عباسیان اخلاص نداشتند بهمان وضع کشته شدند ودرعین‌حال شهرت یافت که اینان راخوارج کشته‌اند.

خلاصه اینکه درسال۱۳۲ خلافت عباسیان رسماً بدست ابوالعباس سفاح‌مستقر گشت و آل حسن‌بن علی که بامحمدبن‌علی (نفس‌زکیه) بیعت کرده بودند بکوفه نزد ابوالعباس آمده یادآور شدند که خود ابوالعباس وبرادرش‌ابوجعفر منصورمانندآنان بانفس زکیه ازخاندان‌حسن‌بن‌علی بیعت کرده‌است واکنون‌چه‌شده که آن عهدوپیمان راشکسته‌است، ابوالعباس اموال‌نقدینه واملاك خالصهٔ بسیاری بآنان واگذاردو آنها راخاموش کرد، اتفاقاً عبدالله‌بن حسن‌مثنی‌پدرمحمد (نفس‌زکیه)نیزجزء سایرخاندان حسن‌بن‌علی بکوفه آمده‌بود وبیش‌ازهرچیز پول‌میخواست. ابوالعباس‌بوی گفت‌چقدر میخواهی که ازحق پسرت صرفنظر کنی. عبدالله گفت یکمیلیون‌درهم بمن بده چون تاکنون چنان پول‌زیادی درعمرم ندیده‌ام ، ابوالعباس یکمیلیون‌درهم موجود نداشت ولی ازصرافی بنام ابی‌مقرن قرض گرفت وبعبدالله داد وعبدالله پولها راگرفته از پیش ابوالعبـاس نرفت تا آنکه سپاهیان عباسی پس‌از شکست دادن مروان آخرین خلیفهٔ اموی باموال‌وجواهرات‌بسیارنزد ابوالعباس آمدند وهمانطورکه ابوالعباس‌جواهرات رازیرورو میکرد عبدالله‌بن‌حسن زار زار میگریست. ابوالعباس ازوی پرسید که‌چرا میگرئی ماکه‌یکمیلیون درهم بتو داده‌ایم عبدالله گفت گریه‌ام برای آنست که تومیان جواهرها غوطه میخوری ودختر عموهای تو در مدینه در حسرت یك‌جامهٔ نو هستند وچنین چیزهائی را ندیده‌اند ابوالعباس آن جواهرات را بعبدالله بخشیدولی‌صرافی‌را نزد اوفرستاد وهمهٔ آن جواهرات را به هشتاد هزار دینار (قریب یك میلیون درهم)

خریدو بااین حال عبدالله از کوفه نمیرفت وابوالعباس با احترام ومهربانی ازوی پذیرائی میکرد . در ضمن جاسوسانی بروی گمارد و همینکه دانست عبدالله مرد طمعکارپول دوستی است مبالغ دیگری پول داد و آنقدر بارش را ازپول سنگین ساخت که عبدالله راضی شده چندین بارطلا ونقره برداشته از کوفه بمدینه آمد ومیان علویان که بسیار تنگدست بودند تقسیم کرد و آنها هم البته بسیارخشنود شدند .

بااین همه عبدالله بخلافت پسرخود امیدداشت وعباسیان این رادانسته دربیم وهراس بودند وسفاح چنانکه دیدیم اووخاندان اورا با پول آرام ساخت تااینکه سفاح بسال ۱۲۶ در گذشت و برادرش ابوجعفرمنصور بجای او خلیفه شد . منصورمرد بی باکی بود و برای سرکوب مدعیان ازهیچ عملی دریغ نداشت وپیش از همه بفکرخاندان حسن افتادچه منصوربا سرخاندان آنها بیعت کرده بود. منصور جاسوسانی درمدینه برای تحقیق عملیات آل حسن تعیین کرد ، سپس بعادت معمول مبالغی برای اهل مدینه فرستاده بعامل خود چنین نوشت :«همینکه این پولها بدستت رسید مردم را خبرکن که بیایندومقرری وجایزه خودرا بگیرند وبرای کسی پول نفرستتا خودش بیاید و بگیرد ، مخصوصاً مراقب هاشمیان باش و بخصوص محمد و ابراهیم ،پسران عبدالله بن حسن مثنی رازیرنظربگیر » والی مدینه مطابق دستور عمل کرد وهمهٔ بنی هاشم بجزمحمد وابراهیم آمدند ومقرری خود را گرفتند . والی مدینه شرح واقعه را بمنصور گزارش داد او هم یقین دانست که محمد و ابراهیم قصد مخالفت دارندو نظر ببذل وبخشش سفاح از آن کارخودداری داشتند درصورتی که خودمنصورقصدنداشت که باآنها مثل سفاح رفتارکند . محمد و ابراهیم بزودی قصد خود را عملی کردند وکسانی بخراسان وجاهای دیگرفرستادند تا مردم را بنام آنان دعوت کنند. منصوراز جریان آگاه شد واشخاص را بدنبال مبلغین ابراهیم ومحمد فرستاد و نامه‌ها واسرار آنان راضبط کرد ودرصددجلب آنها برآمد : عبدالله بن حسن از محل اقامت پسران خویش اظهاربی اطلاعی کرد ، منصوربه‌والی مدینه فرمان دادسران علوی راکه‌مدعی خلافت هستند (بخصوص سران خاندان حسن را) باکند و زنجیر بعراق بفرستد والی مدینه قریب بیست‌نفرازآنهارا بازنجیر وکند سوارشتر برهنه‌کرده نزد منصور

فرستاد ومنصور بیشتر آنهارا کشت.

اما محمد وابراهیم گرفتار منصور نشدند وهم چنان پنهان میزیستند ومنصور بسختی آنان را دنبال میکرد ، محمدکه این سخت گیری را از منصور دید از محل پنهانی در آمد و خود را خلیفه خواند، مردم مدینه هم باو بیعت کردند و از مالك بن انس (سردستهٔ سنیان مالکی) استفتاء کرده گفتند ماکه بامنصور بیعت کرده‌ایم چگونه بیعت اورابشکنیم ، مالك گفت مانعی نداردچون شما قبلا از روی میل ورغبت بامحمد بیعت کرده‌اید این بیعت دومی بامنصور از روی اجبار بوده‌است . ابوحنیفه نیز همین فتوی راداد ومحمد را برحق دانست ، منصور پس از کوشش بسیار محمد ملقب به‌نفس زکیه را مغلوب نموده کشت ۱۴۵ هجری و چون از مالك و ابـاحنیفه بواسطه فتوای آنان کینه در دل داشت‌اولی را به‌بهانه فتوی دادن دربارهٔ طلاق مکره تازیانه زد وابا‌حنیفه را بعذر تمرد از قبول منصب قضاء (داوری) بزندان انداخت .

بیعت شکستن منصور بر آل‌علی بسیار گران آمد تاحدی که از مخالفت‌خود با بنی‌امیه‌پشیمان شدندو بروزگارامویان‌حسرت خورده‌باز گشت آنرا آرزو کردند میگویند هنگامی که محمد برمنصور خروج میکرد اشعار شاعـری بگوشش رسید که برقتل‌ومرگ‌وزوال‌بنی‌امیه مرثیه میگفت . محمد از شنیدن آن اشعار بگریه‌افتاد وعمویش بوی گفت چگونه است که‌برامویان میگریی‌وباعباسیان‌میجنگی؟

محمد گفت : «عموجان‌مابرامویان‌تاختیم وعباسیان‌را کمك کردیم ولی‌افسوس که بنی‌امیه بیش از عباسیان خداترس بودند و دلایل مابرضدعباسیان محکمتراست، بنی‌امیه اخلاق وفضایلی‌داشتند که منصور فاقدآن است» .

*

سیاست عباسیان در پیشرفت کار خودشان

قتل در اثر تهمت

چنانکه دیده شد عباسیان هنگام دعوت مردم برای خلافت خودشان با دو خطر بزرگ مواجه بودند. اول خطر خاندان اموی که حکومت را در دست داشتند، دوم خطر علویان که مانند آنان (عباسیان) داوطلب خلافت بودند. عباسیان از جریان حوادث آموخته بودند که هیچ دولتی بادین و تقوی پایدار نمیماند، چنانکه دولت خلفای راشدین دوام نیافت و خاندان علی نیز نتوانستند با پرهیزکاری برمعاویه فایق آیند چه که علویان با اسلحه دین و شرافت خانوادگی و معاویه با سیاستمداری و حیله بمبارزه برخاستند و سرانجام معاویه پیروز گشت همینقسم اگر عبدالملك بن مروان با پیمان شکستن و آدم کشتن و مکرو زجروشکنجه مجهز نمیشد پیشرفت نمیکرد، از آنرو عباسیان هم از کلیه اصول اخلاقی صرفنظر کرده بتمام معنی سیاستمدار شدند و همینکه ابوهاشم بن محمد بن حنفیه علوی با محمد بن علی عباسی (شرحش گذشت) بیعت کرد خلافت را از علویان گرفته و از آن خود (عباسیان) دانستند و پس از مرگ محمد پسرش ابراهیم امام، خود را خلیفه خواند و موفق بهم کاری با ابومسلم خراسانی شد و چون ابومسلم را مردسخت گیر باتدبیری دید و یرا فرمانده نقیبان و داعیان خویش قرار داد و دستوری برای ابومسلم نگاشت که در آینده محور سیاست عباسیان همان دستور بود.

واینك متن (ترجمه) آندستور:

«ای ابومسلم تواینك از خاندان ماهستی، دستور مرانگاهدار و آنرا»
«بکار بند قبیله‌های عرب یمن را در دست داشته باش، میان آنان اقامت نما، چون»
«بدون یاری آنها کار از پیش نمیرود وقبیلهٔ ربیعه را در کار یمنی‌ها متهم ساز، اما»
«قبیلهٔ مضر دشمن خانگی هستند، هر کس از آنان که مورد بدگمانی شد اورا بکش،»

« اگرممکن باشدیك عرب زبان درخراسان نگذار . هرجوانی که قدش به‌پنج وجب» « رسید ومتهم بدشمنی‌شد اورابکش ...»

ابومسلم بااین دستور ازپیش ابراهیم امام بیرون آمد و کاملا بآن دستورعمل کرد واساس کاررا بر آن دستور استوارساخت ، هر کس که‌متهم میشد یا باوبدگمانی میرفت کشته میشد . تا آنکه ابومسلم برای‌تأسیس خلافت عباسیان درظرف چندسال ششصدهزار نفررا بدون اینکه بااوجنگ کنند ، بقتل رسانید که از آن جمله‌ابوسلمه خلال ازیاران دیرین عباسیان بود، ابوسلمه بقدری نزد عباسیان تقرب داشت که اورا وزیر آل‌محمد میگفتند . همانطورکه ابومسلم را امیر آل محمد میخواندند .

حقیقت مطلب آنست که شمشیرابومسلم وپول ابوسلمه کارعباسیان را روبراه کرد ، بااین‌همه‌چون ازابوسلمه بدگمان‌شدند اورا بدست ابومسلم کشتند و گذشته ازابوسلمه بسیاری ازداعیان ومبلغان ونقبای شیعیان (علوی وعباسی) در نتیجهٔ اتهام یا بدگمانی کشته شدند. ابومسلم بقدری دراجرای دستورابراهیم امام مبالغه‌میورزید که تا سفاح امام بوی گفت : ظاهرا ابوسلمه درصدد انتقال خلافت ازعباسیان‌بعلویان میباشد ابومسلم فوری قتل ابوسلمه‌را تصویب کرد و نه‌تنها خود اوراکشت بلکه‌تمام همدستان و نزدیکان ابوسلمه که دراطراف بودند بقتل رسیدند . سلیمان‌بن‌کثیر نیزاز شیوخ محترمی بود که باجان و دل در راه پیشرفت عباسیان میکوشید اما تامتهم بمخالفت‌شد مانند ابوسلمه بقتل رسید . باین‌قسم که پس ازقتل ابوسلمه گزارشهائی نظیر گزارشهای مربوط بابوسلمه راجع به سلیمان بن کثیر نزد ابومسلم آوردند ، ابومسلم سلیمان راخواسته گفت: آیا دستورابراهیم امام را درنظرداری که‌بمن گفت هرمتهمی را بکش ؟ سلیمان گفت : آری نظرم هست .

ابومسلم گفت : من‌ترامتهم‌میدانم ، سلیمان‌بوحشت افتاده بانگ‌بر آوردکه ای ابامسلم ترا بخدا ..

ابومسلم پاسخ داد بیجهت سوگند مده تومتهم هستی و فوری گردنش را زد. بدیهی است که وقتی باشیعیان ودوستان‌عباسی چنین رفتارشودبا دشمنان چه خواهد شد وبسیاری‌ازامراء وسرداران‌غیرشیعه نیز بشمشیرابومسلم بمجرداتهام ازپادر آمدند.

بعضی از آنانرا بمکروحیله وبعضی‌را باحملهٔ ناگهانی‌از آن‌جمله کرمانی وفرزندانش را بقتل رسانیدند وبقدری ابومسلم درخونریزی افراط کرد که مردم ازبیم تروروی آرام نداشتند وهرکس را ابومسلم احضارمیکرد فوری کفن خودرا آماده میساخت و وصیت میکرد ونزد وی میرفت ، چه امید بباز گشت نداشت . سرانجام عده‌ای از امیران بصدا درآمده گفتند: ما باآل‌محمد یاری کردیم که ازستم وخونریزی‌بنی‌امیه بکاهیم واکنون ابومسلم بدتراز آنان شده است وقریب سی‌هزارنفربرضد ابومسلم‌قیام کردند، ابومسلم سپاهیان انبوهی بجنگ آنان فرستاده آنهارا مغلوب ساخت.

منصور ودولت عباسیان

آری ابومسلم بااجرای این نقشهٔ خونین سلطنت (خلافت) را از دست بنی‌امیه گرفت و بعباسیان سپرد و تنها بقتل مروان‌بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی و بیعت گرفتن برای ابوالعباس‌و کشتار مردم آنهم باتهام اکتفاء نکرد بلکه‌شاعران و گویندگان راوادار ساخت تاخلیفهٔ عباسی رابرقتل و نابودساختن بقایای بنی‌امیه تحریك کنند.

میگویند: ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی سلیمان‌بن‌هشام‌بن‌عبدالملك وبقیهٔ خاندان اموی را امان داده بود و روزی که سلیمان وعده‌ای از امویان بحضور سفاح آمده بودند ابومسلم سدیف شاعر مولای بنی هاشم را امر کرد بآن محضر برود واشعاری در رفتارسابق بنی‌امیه‌وستمگری آنان بخواند و احساسات سفاح را برای قتل سلیمان وکسانش تحریك کنند . سدیف‌نیزچنان‌کرده به مجلس رفت واین اشعار راخواند : ترجمه :

« ای‌خلیفه ازملایمت اینان غره‌مشو ، چون زیراستخوان درد وجراحت‌است.»

« ای خلیفه هر چه زودتر شمشیر و تازیانه بکار بر و یك نفر از بنی امیه را

« زنده مگذار.»

سفاح ازشنیدن آن شعربه هیجان آمده همانجا دستور قتل سلیمان را داد ، آنگاه شاعر دیگری آمده و اشعاری در آن زمینه گفت وسفاح هفتاد نفراز امویان راکه درخدمت وی بودند سر بریـد و دستور داد روی اجساد نیم مردهٔ آنان سفره بگسترانند وخود وهمراهانش کنار آن خوان‌مشغول غذاخوردن شدندو آن‌کشتگان

نیم جان زیر پای آنها ناله می کردند وجان می دادند. روایات دیگری نیز راجع بقتل دسته جمعی این عده از بنی امیه موجوداست ومیگویند عبدالله بن علی عموی سفاح که کینهٔ امویان را در دل داشت بقتل آنان مبادرت کرد ولی این مسلم است که اشخاص مزبور را قبلا سفاح امان داده بود ودر سال ۱۳۲ هجری ازروی حیله و نفاق و پیمان شکنی آنها را بکشتن داد ، همانطور که در اواخر قرن نوزده میلادی همین رفتار باممالیك مصر انجام یافت .

اما غالب مورخین متفق القول هستند که ابومسلم سدیف را بآن مجلس فرستاد و باعث قتل آنان شد تا مانعی برای پیشرفت کار عباسیان نماند . سدیف هم که از شیعیان علوی بود وتا آنموقع تصور می کرد امر خلافت میان علویان و شیعیان وعباسیان بطور شوری اداره میشود از راه دوستی با علویان و دشمنی با امویان آن اقدام را نمود و همین که منصور خلیفه شد وعلویان را بکلی کنار زد سدیف اشعاری در هجو منصور وعباسیان گفت و منصور دستورداد سدیف را زنده بگور کنند وچنان کردند .

همین که عباسیان بنی امیه موجود نزد خودشان را کشتند ، بعمال خویش در تمام ممالك اسلامی امر کردند که هرجا بنی امیه بوداز پادر آورند وفقط عدهٔ کمی از آنان ازاین مرگ حتمی نجات یافتند که منجمله عبدالرحمن بن معاویة بن هشام اموی است. وی بافریقا واز آنجا باندلس رفته و در اندلس حکومت اموی تشکیل داد (تفصیل آن خواهد آمد .) عبدالله بن علی عموی سفاح چنان که گفتیم کینهٔ سختی ازامویان در دل داشت و هم او از طرف سفاح مأمور سرکوب امویان شد. عبدالله کینه جوئی را تا مردگان کشانید و گورهای امویان راشکافته تنشان رااز خاك در آوردوهمانطور که آنان اجساد آل علی (بخصوص زیدبن علی بن الحسین) را بدار میآویختند و مثله میکردند عبدالله نیز بامردگان اموی چنان کردوجسد هشام راکه تا آنروز نپوسیده بوداز گور در آورده هشتاد تازیانه زد سپس آنرا سوزانید .

ابو مسلم که ازنابود ساختن امویان فارغ شددرصدد سرکوب مدعیان خلافت ازخاندان عباسی بر آمد وپیش ازهمه سروقت علی بن عبدالله عموی سفاح رفت، چه که وی خلافت را برای خود میخواست ، ابومسلم بجنگ علی رفت و بر او غلبه کرده کلیهٔ

اموال واسلحه‌ای که در اردوی علی بود بچنگ آورد .

منصور از آن پس متوجه خاندان حسن شد ولی ناگهان از قوت و قدرت ونفوذ ابومسلم بهراس افتاده آنانرا واگذارد ودرصدد قتل ابومسلم برآمد ، واو را بآرزومندی مقام خلافت متهم ساخت تا مطابق دستور ابراهیم امام‌قتلش آسان گردد.

منصور اززمان خلافت برادرش سفاح قتل ابومسلم را لازم میدید ولی چون سفاح با آن موافق نبود نظر منصور اجراء نشد . پس ازمرگ سفاح منصورابومسلم را بجنگ عمویش‌فرستاد تاهر کدام کشته شوندبسودوی‌تمام گرددو همینکه‌ابومسلم از جنگ با علی فارغ شد منصور ویرا بااعزام واکرام ازخراسان‌احضار کردو بعنوان دیدار دوستانه باکمال خوشی واطمینان اورا بارداد ومردانی‌را درپشت پرده‌شمشیر بدست آماده ساخت ، آنگاه شمشیر ابومسلم‌را ازوی گرفته اورانرم،نرم ملامت کرد وکم کم از ملامت به تندی‌پرداخت ، سپس دست‌برهم زد ومردان ازپشت پرده‌بیرون جسته ابو مسلم‌راکشتند ؛ منصوردستور داد جسد ابومسلم‌را در فرش پیچیده کناری گزاردند وخواص‌خودرا احضار کرده گفت :

نظر شما چی است؟ من‌با ابومسلم چکنم؟ یکی ازآنان گفت : اگر تار موئی ازسر ابومسلم بدست توافتاد آنرا رها مکن وکار ابومسلم را بساز ،آنگاه منصور لاشهٔ ابومسلم رابآنان نشان‌داد وآنها بوی گفتند : که امروز نخستین روز خلافت تو محسوب میشود .

منصور میدانست که پس ازقتل ابومسلم یاران ابومسلم شورش‌میکنندو چنان کردند وگروهی بنام‌راوندیه‌برضد منصور برخاستندونزدیك‌بود کارمنصوررا بسازند ولی معن بن زائده بر راوندیان پیروز گشت وآنانرا کشت . منصور پس از شورش راوندیان برجان خودترسید وشهر بغداد را بمانند قلعه‌ای بناکرد تا هنگام سختی بدانجا پناه بردو سپس متوجه خاندان حسن (مدعیان علوی) شده با محمدبن‌عبدالله جنگ کرد واورا کشت. آنگاه‌متوجه‌عمویش عبدالله‌بن‌علی گشت،چون‌اگرچه‌ابومسلم اورا مغلوب نموده‌بود ، اما بازهم بیم نافرمانی اومیرفت ، منصور دوپسرخود را نزد عمو فرستاد واورا امان داده پیش‌خودآورد ولی بمحض ورود عمورابزندان افکند،

بعد از آن از پسر عموی خود عیسی بن موسی والی کوفه بدگمان شد واورا به بغداد آورده با گرمی ومهربانی پذیرفت و مجلس راخلوت کرده باو گفت: ای پسرعمو کاری بتودارم که کسی جز تو آنرا شایسته نیست، تو میدانی که عبدالله عموی من و تو در صدد نافرمانی است ومیخواهد بامن بجنگد من ازتو می‌خواهم او را بقتل برسانی عیسی گفت : من بندهٔ امیر مؤمنان هستم وهرچه بخواهد انجام میدهم. منصور عموی خود عبدالله را تسلیم عیسی کرد تا او را بکشد ، اما عیسی که ازمکرو فریب منصور خبردار بود چنان نکرد وبا همراهان ودوستان خویش مشورت نمود و آنان نیز او را ازاین کار زشت باز داشتند و نظر منصور بر آن بود که پس از قتل عبدالله بدست عیسی ، عیسی رابعنوان قاتل بعموهای دیگرخود (برادران عبدالله) بسپاردو آنان اورا بقصاص بکشند ولی همینکه دانست عیسی عمورا نکشته اورازنده تحویل گرفت واو درخانه‌ای که بنیادش بر نان و نمك بود بقتل رسانید .

این قبیل پیمان‌شکنی‌ها وحیله گریها ازمنصور بسیار است، چنانکه باعموی خود ودیگران چنان رفتار کرد . اساساً منصور پیش ازخلافت هم همین عادت زشت راداشت که بمخالفان امان میداد وپیمان می بست سپس پیمان میشکست و طرف راکه تسلیم شده بود می کشت . مثلا موقعی که مردم بابرادرش سفاح بیعت کردند ابن‌هبیره والی واسط (از طرف امویان) بمخالفت برخاست . سفاح منصور را بجنگ ابن هبیره فرستاد منصور کسانی نزد ابن‌هبیره روانه ساخت و پس از مذاکرات قرار شد ابن‌هبیره تسلیم شود و درامان عباسیان بماندوقرار دادی در آن باب نوشتند ، ابن‌هبیره چهل شب روی آن قرار داد باعلماء گفتگو ومشورت میکرد تااینکه همه صحت آنرا تصدیق کردند و قراردادمزبور یاامان‌نامه‌را برای سفاح فرستادند . سفاح امضاو عمل منصوررا تنفیذ و تصدیق کرد وابن‌هبیره تسلیم گشت وظاهرا هم ابتداقصد قتل اورانداشت، اماابومسلم گفت : این سنگ پیش پاست وباید برداشته‌شود منصورهم فوری اورامتهم ساخته کشت وپس ازابن‌هبیره ابومسلم وعموی خویش رابقتل رسانید وهمهٔ مردم دانستند که امان‌دادن منصور چیزی جزمکروفریب نیست وهمینکه منصور برای محمدبن عبدالله علوی پیام صلح فرستاده ، وعدهٔ امان داد محمد درپاسخ گفت: این کدام امان است؟ همان امانی

که به‌ابن‌هبیره وابومسلم دادی‌یاامانی که بعمویت داده‌بودی ؟

این حیله بازی وغداری ابومسلم و منصوربرای دیگران سرمشق شد ، با این فرق که منصورو ابومسلم بمجرد اتهام متهمی را میکشتند ولی سایر عباسیان پس از اثبات جرم مدعیان خلافت را بقتل میرساندند ، اما درموارد دیگر اساس کارعباسیان بر عدل و درستی بود .(تفصیل آن بیاید) فقط کسانی که مدعی خلافت بودندیابرای خلافت دیگران تلاش میکردندوجزمرگ کیفری نداشتندوهمینکه‌احضارمیشدندکفن خودرا آماده‌ساخته‌نزدخلیفه‌می آمدندزیرامی‌دانستند جزمرگ‌چارهٔ‌دیگری‌ندارند.

اتفاقاً رفتار منصور برای رقیبش عبدالرحمن‌بن معاویه مؤسس سلسلهٔ امویان

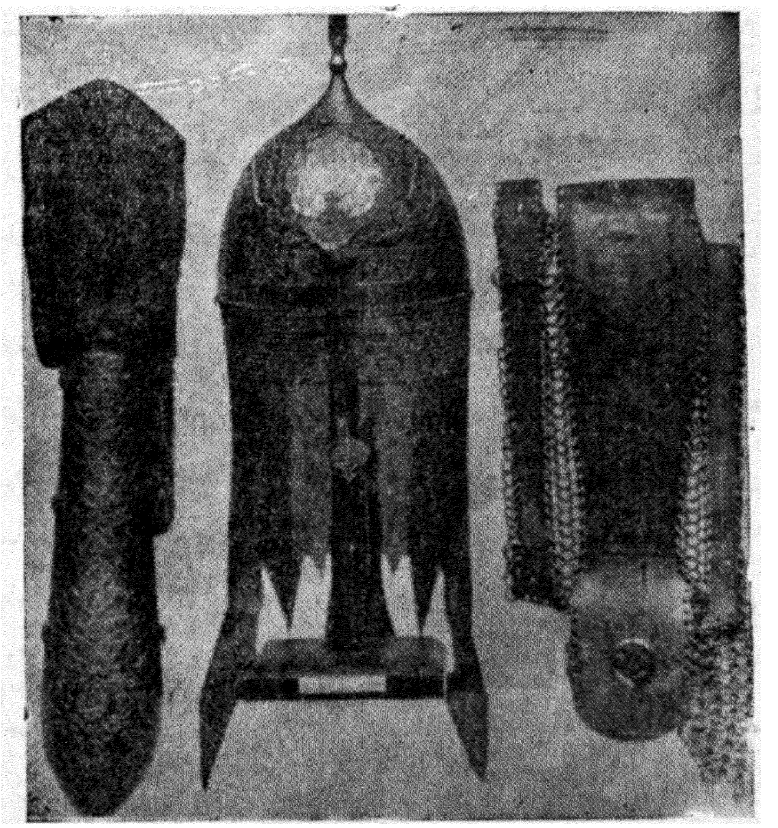

کلاه خود و زرهی که نام شاه عباس در آن نقش است

اندلس نیز سر مشق شد ، چه‌که وی نیز با کمك مولای خود بدر (مانند ابو مسلم) به سلطنت رسید و همینکه کارش محکم شد بدر را بزندان افکندو او را تـا دم

مرگ در زندان و تبعید نگاهداشت، همین قسم کسانی دیگر که باوی همراهی کرده بودند بقتل رسیدند.

غداری و پیمان‌شکنی عباسیان نسبت بخدمتگزاران خودتا آنجا شهرت یافت که خودشان نیز بآن استدلال میکردند. مثلا موقعی که طاهر بن حصین فرماندهٔ سپاهیان خراسان بکمك مأمون برضدامین برخاست امین نامهٔ زیر رابدو نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم، ای طاهر بدان که هر کس باخانوادهٔ ما یاری کردسر-» «انجام باشمشیر، ازمیان رفت. یااین کار راواگذاریا آماده مرگ باش»

اتفاقاً پس از آنکه مأمون باکمك طاهر برامین پیروزشد طاهر را متهم ساخت و یکی از گماشتگان دست پرورده طاهر را نزد او فرستاد وبدست او طاهر را مسموم کرد.

سیاست عباسیان از نظر رفتار با مردم

موالی ایرانی

بطوری که دیده شد خلافت عباسیان باکمك موالیان وذمیان که کینهٔ امویان رادردل داشتند تأسیس گردید و بیشتر این موالیان ازایرانیان بودند.

ایرانی وعرب پیش از اسلام

ایرانیان از روزگار باستان سلطنت وقدرت داشتند ومردم سیاستمداری بودند دولت ایران بقدری نیرومند بود که با یونان وروم می‌جنگید، حکیمان و دانشمندان وسرداران بزرگ از میان آنان برخاسته است. درتاریخ قدیم دنیامقام مهمی رااحراز کرده‌اند، کتابهای علمی و فلسفی رابفارسی نقل وترجمه کردند، علاوه بر خانواده‌های سلطنتی و دهقانان و اسواران خانواده‌های شرافتمندی در ایران بوده‌اند که مشهورترین آنان هفت خانواده می‌باشد. درخرابه‌های استخر پایتخت قدیم ایران آثار مهمی مانند آثار فرعون‌ها و یونانی‌ها و رومی‌ها باقی است که از عظمت و قدرت آنان حکایت می‌کند.

قبیله‌های چندی ازعرب در عراق وجزیره میزیستند و حکومتهای نیم مستقل عربی بنام منذریان درحیره تحت حمایت دولت ایران بوده است. ایرانیان حتی پادشاهان

آنان زبان وشعر عرب می آموختند واز آن ننگ نداشتند ـ می گویند بهرام فرزند یزدگرد فرزند شاپور میان عربها در حیره تربیت یافت و زبان عربی آموخت و بعربی شعرمیگفت ، ایرانیان عربها رابرای ترجمه و کارهای دیگردرادارات خود استخدام می کردند ، ازحجازو یمن ونجد(بخصوص بعد ازاستیلای انوشیروان بریمن) گاه و بیگاه فرستادگانی ازاعراب بایران می آمدند .

آل عدی که از نویسندگان زبر دست قبیلهٔ مضر بودند در ادارات دولتی ایران کار می کردند وبااینکه آنزمان مردم باسواد میان عربها کم بود عدی بن زید و پدرش وجدش خواندن ونوشتن میدانستند . حماز بن زید بن ایوب جد عدی در دفتر نعمان بن منذر پادشاه حیره خدمت میکرد ، حماز فرزند خود زید(پدر عدی) را بیکی از دهقانان سپرد . دهقان زید را فارسی آموخت وهمینکه زید بزرگ شددهقان اورا بکسری معرفی کرد و انوشیروان زید را که فارسی و عربی و خواندن و نوشتن می دانست بکار برید گماشت ،درصورتیکه تاآنروز جز فرزندان مرزبانان کسی عهده دار برید نمی شد . زید بقدری خوش خدمتی کرد که مشیر ومشار کسری گشت.عدی پسر زید در خدمت اسواران وبزرگان علم وادب واسب سواری وچوگان بازی یاد گرفت وپادشاه ایران اورا بمداین آورده دبیرساخت ، عدی در خدمت کسری مقرب شد تاآنجاکه کسری اورا برای سفارت نزد پادشاه روم و دیگران میفرستادوهمینکه عربها یاغی می شدند عدی میانجی میگشت و کارهارا روبراه میساخت واگر پادشاه حیره میمرد جانشین اوبا نظر عدی تعیین میگشت .

پادشاهان حیره که ازعربهای یمن بودند برجاومقام عدی که ازاعراب مضر بود رشك بردند ونزد کسری از عدی سعایت کردند وکسری عدی راکشته پسرش زید را بجای او بدبیری گماشت

مکاتبات کسری باعربها وبسیاری از کارهای مهم دیگر کسری بزیدواگذارشد وکسری مقرری سالانه اعراب راتوسط زید میپرداخت .

خلاصهٔ کلام همانطورکه ایرانیان بعد ازاسلام خدمتگزار خلفای عرب شدند

عربها پیش‌از اسلام درخدمت پادشاهان ایران بودند وهمانطورکه ایرانیان پیش از اسلام خودرا آقا و آزادودیگران را بنده وخدمتگزار میدانستند،عربهاپس‌ازاسلام‌با آنان همین معامله راکردند و این‌طبیعی بشراست‌که پس از پیروزی خـودرا بر تر

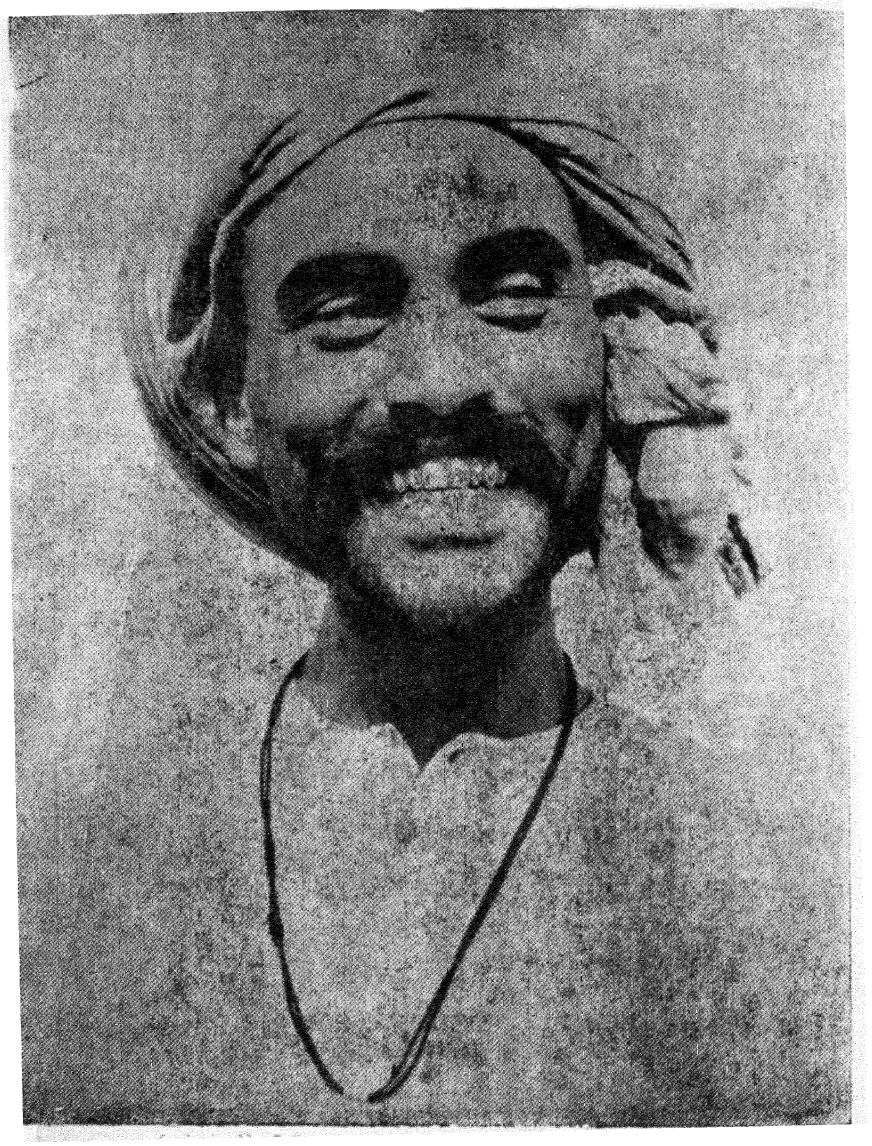

مسلمان بنگالی

ودیگران را پست‌تر میشمارد .

پس از پیدایش‌اسلام وتأسیس دولت عرب‌ایرانیان بسیار آزرده گشتندبویژه‌که

امویان آن‌را خوار می‌داشتند و آزار میرساندند، از آنرو برامویان می‌شوریدند. آنان نیز باسختی ایرانیانرا ازپادرمی آوردند، شهرهایشان‌را بامنجنیق میکوفتندومردم شهرها راکشتار میکردند تا آنجاکه بسیاری ازخاندانهای کهن‌سال‌ایرانی که باستخر پناه برده‌بودندنابود گشتند. بنابراین‌شگفت‌نیست که‌ایرانیان‌بادشمنان‌امویان‌همراه شدند وسر انجام پیروز گشته خلافت‌راازامویان گرفته بعباسیان‌دادندواین‌پیش آمد را طلیعهٔ بازگشت قدرت وشوکت خوددانستند.

استخدام موالیان ایرانی

عباسیان پایتخت خود را بعراق که مرکز شیعیان آنان بود آوردند. نخست درکوفه سپس در هاشمیه ماندند ومنصور شهر بغدادرادرکناردجله ساخته آنجاآمد وموالیان‌ایرانی بخصوص خراسانی‌ها را مقرب نمودوبسیاری‌از ایرانیان بویژه آنان که‌همراه‌ابومسلم برای خلافت‌عباسیان کوشیده بودندجزءمستخدمین درجهٔ اول درآمدندومشهورترین آنان خالدبن برمك جد وزیران برمکی است خالد جزء سرداران سپاه ابومسلم برای خلافت عباسیان درکارزارها شرکت‌کرده و خدمات مهمی انجام داد بر مك پدر خالد از زرتشتیان‌بلخ‌و ازمتصدیان آتشکدهٔ نوبهار (بلخ)واز بزرگان‌ایرانیان بشمار می‌آمد.

خالدکه مرد دانشمند خردمندی بود بزودی اسلام آورد و در سپاه ابومسلم درآمد وبراستی مانند ابومسلم درخدمت بعباسیان‌کوشید سفاح خالدرا پیش کشید و مقام وزارت‌باو داد ومنصور آنمقام رابرای‌وی تأییدکرد پس ازقتل ابومسلم همین که‌کردهادرفارس شورش‌نمودند منصورخالد رابجنگ آنان‌فرستاد پس ازخالدیحیی وپس‌ازیحیی‌پسرش‌جعفربوزارت رسیدندودرزمان اوبجهاتی که‌خواهیم گفت‌برمکیان برافتادندعباسیان‌موالی رابخدمت‌های مهم‌میگماشتند وآنانرابرعربها مقدم‌میداشتند و تاسقوط دولت عرب این وضع دوام‌یافت (تفصیل آن بیاید) منصور موالی وغلامان خود را بامور عمده برگماشت وهنگام مرگ‌وصیت‌کرد ثلث دارائی او رابموالی او بدهندو به‌پسرش‌مهدی‌سفارش آنانرانموده گفت:«نسبت‌بموالی‌خودت‌مهربان‌و نیکوکار

باش زیرا اینان درهنگام سختی پشت وپناه تو هستند .... با مردم خراسان نیکوئی کن آنان درراه استقراردولت عباسی جان ومال دادند بپاداش این فداکاری بآنان مهربان باش و ازبدیهای آنان بگذر وهرکدامشان که مردند شغل او را بفرزندان وکسان او بسپر .....»

البته این مهربانی عباسیان نسبت بخراسانیان بی‌جهت نبود ، چه که آنان در راه عباسیان فداکاری بسیار کردند وازهمه چیزخود گذشتند . عربها ازاین وضع نگران بودند ، چون میدیدند خراسانیان بآسانی نزد خلیفه آمدوشد دارند و عربها بزحمت اجازهٔ ورود مییابند . موقعی ابونخیله شاعرعرب اشعاری تهیه کرده نزد منصورخلیفه عباسی آمد ومدتی پشت درمنتظر اجازهٔ دخول بود واجازه نمی‌یافت. اماخراسانیان مکرر درمکرر ازپیش چشم او گذشته نزدخلیفه میرفتند ومیآمدند وآن پیرمردعربرا مسخره میکردند یکی ازدوستان پیرمردازوی پرسید اوضاع این دولت را چگونه می بینی ؟ ابونخیله این اشعار را بدان مناسبت سرود :

«ای وای بربیت‌المال مسلمانان که ازپول بیت‌المال جامه‌ها و لباسهای فاخر»
«برای بندهٔ بندگان ومولای مولایان خریده میشود .»
«ودودستی بآنان تقدیم میگردد بکسانی که هیچ کس نمیداند آنان چه کسانی» هستند همه چیزمیدهند .»

هرگاه که مهدی بن منصور برای مشورت انجمن میکرد قبل ازهرکس موالی سخن میگفتند و درسایر کارها نیز موالی مقدم بودند ودرنتیجه همهٔ کارهای دولتی بدست ایرانیان افتاد وزیران، سرداران ، حاجبان ، دبیران ، والیان همه موالی وایرانی بودند ومانند مقام خلافت مقام آنها ارثی شده بود وازپدربه پسر ارث میرسید وبسیاری از خاندانهای ایرانی مانند خاندان برمك ، خاندان وهب ، خاندان قحطبه ، خاندان سهل ، خاندان طاهرو غیره سالها دروزارت وامارت باقی ماندند .

کارهای عمدهٔ مملکت درزمان عباسیان بدست وزیران اداره میشدوچون وزیران ایرانی بودند منصب‌های مهم را بایرانیان میسپردند وکم کم ایرانیان باآسایش خاطر بکشاورزی و بازرگانی وهنرپیشگی پرداختند و ستم‌های روزگار اموی را ازیاد

بردند. تعصب خشك عربی رخت بربست وجای آن آزادی گفتار، آزادی پندار(عقیده) جایگزین شد ومردم ازهرراه آسوده گشتند.

اما چنانکه خواهیم گفت پس ازمرگ مأمون ترکان جای ایرانیان راگرفته و بطور کلی موالی (چه ایرانی وچه‌ترك) درکارهای عمومی وخصوصی خلیفه وارد شدند وجهت مشترك آنان (ترکان وایرانیان وغیره) آن بودکه همهٔ آنها را موالی (غیرعرب) میگفتند ودرراه خدمتگزاری بخلیفه وحدت نظر داشتند.

ذمیان در روزگار عباسیان

همینکه ایرانیان کارهای مملکتی را درروزگار عباسیان بدست گرفتند دانستند که باید ازذمیان کمك بگیرند. زیرا نویسنده و حسابدار در میان ذمیان سیار بود وعلاوه براحاطهٔ برعلوم، آنروز درگرفتن مالیات و جمع آوری آن تخصص داشتند لذا ذمیان را پیش آورده برای آنان مقرریها و جایزه‌ها تعیین کردند. ذمیان که این دلجوئی را دیدند ازاطراف ببغداد آمدند و باقلم وفکر خود بدولت عباسی خدمت کردند. چه که دولت عباسی بآنان آزادی عقیده ورفتار وکردار میداد وآنانرا در دفترهای دولتی واملاك وخزانه‌های خویش بکار میگماشت.

صرافهای آنزمان (جهبذیان) بیشتر یهودی ودبیران دولتی مسیحی بودند،حتی دیوان آرتش گاه بدست مسیحیان داده میشد وبقدری این مقام ومنزلت عالی بود که بزرگان اسلام برای دست‌بوسی آنمردمسیحی مسابقه می گذاردند. ازجمله‌مسیحیانی که رئیس دیوان آرتش شد ملك‌بن‌ولید در زمان المعتضدبالله و اسرائیل نصرانی در زمان الناصرلدین الله بودوبعضی از آنان‌مانندابوالعلاء صاعدبن‌ثابت (نصرانی)درزمان المتقی بالله بمقام وزارت ویاکفالت وزارت رسید.

این تسامح دینی و میانه روی از عباسیان بفاطمیان مصر نیز سرایت کرد وبسیاری‌از ذمیان مصر در زمان فاطمیان بمقام وزارت و کتابت (مانند وزارت) نایل شدند.

مثلا مردی نصرانی بنام عیسی‌بن نسطوروس ومردی یهودی‌بنام منشا در زمان خلافت العزیز بالله فاطمی وزیر گشتند ودر نتیجه، یهود و نصاری جاه و جلال بهم رساندند. محمدبن ابراهیم منشی برجوان (مرد مقتدردورهٔ خلفای فاطمی)درزمان خلافت الحاکم بامرالله فاطمی‌درمصرهمه کاره بود. فهدبنام برجوان فرمانهارا امضاء

میکرد ومردم اورا رئیس میخواندند وبقدری بانفوذ واقتدار بود که تقریباً درزمان وی تمام امور دولتی بدست هم کیشان وی (مسیحیان) اداره می گشت . درزمان الحاکم



پشت جلد کتابی که متعلق بناصرالدین شاه است

ودرزمان الحافظ بیشتر کاتبان یهودی و مسیحی بودند و طبعاً همه نوع قدرت ونفوذ داشتند .

خلفاء و امراء بسیاری از ذمیان را بعنوان طبیب مخصوص ، مترجم ومؤلف

استخدام میکردند. بخصوص ذمیان شام که از راه ترجمه‌وتألیف خدمات مهمی به‌تمدن اسلام‌انجام دادند. چنانکه درجلدسوم بتفصیل گفته‌شد اینان (یعنی مسیحیان زرتشتیان ـ صابئیا ن ـ یهودیان وغیره) درمقابل‌محبت و نوازش های خلیفه ازیونانی وفارسی و سریانی وغیره علوم و آداب را بعربی ترجمه کردند. همهٔ آنان بآزادی و آسایش‌میزیستند وازپرتوخلفاء وامراء زندگانی راحتی داشتند وازجان ودل، در پیشرفت علوم وتمدن میکوشیدند.

خلفای اول عباسی کشیشان مسیحی را نوازش میکردند و با آنان نشست وبرخاست داشتند. هادی خلیفهٔ عباسی بیشتر روزها اسقف تیموثارس را نزد خود میآورد وبااودرمسائل‌دینی‌وغیره مناظره میکرد تاآنجاکه اسقف مزبور کتابی‌درآن موضوعها تألیف کرد وهرون ودیگران نیزچنان میکردند وآن عهدنامهٔ سنگین‌عمر را نادیده میگرفتند و آنانرا در اقامهٔ مراسم جشن‌های مذهبی و ساختن کلیساها وپوشیدن هرنوع لباس آزاد میگذاردند وبقدری باآنان مهربان بودندوبمذهب آنها احترام میگذاردندکه مسیحیان تصاویررجال مقدس خود را بخلفاء هدیه میدادند وخلفاءآنرا میپذیرفتند.

سخت‌گیری نسبت بذمیان درزمان عباسیان

اماچون اصولا خلیفه فرمانروای مستبدی‌بود وفرمانروایان مستبدگاه وبیگاه بی‌جهت یا باجهت مهربان‌میشدند، همین خلفای مهربان‌آزادیخواه عباسی نیز بعضی اوقات برذمیان میتاختندوآنانرا آزارمیدادند،چنانکه‌هرون ومتوکل‌چنان‌بودندوچنان کردند،متوکل (۲۴۷هجری درگذشت) برمسیحیان سخت میگرفت وشاید دراین کار ازتمام خلفای عباسی تندتررفت وی دستورداد همه‌کلیساهای تازه ساز (که پس ازاسلام ساخته‌شده بود) راویران‌کنند و ازهمکاری آنان در امور دولتی جلوگیری نمود و قدغن‌کرد مسیحیان درروزهای شعانین (یکشنبه پیش از عیدپاك) خاج ها را بیرون نیاورند ونیزمقررداشت مسیحیان تصویر شیاطین راازچوب‌ساخته درخانه‌های خودبگذارند وطیلسان عسلی رنگ‌برکنند و زنارببندند و درپشت زین اسب خویش دوقرقرهٔ

چوبی بگذارند ومردان روی لباس خود دوتیکه کهنه برنگی غیرازرنگ لباس خود بدوزند و اندازه هرتیکهٔ کهنه بقدر چهارانگشت باشد ورنگ هرکهنه غیراز رنگ دیگری باشد و زنان مسیحی هنگام بیرون آمدن چادر عسلی رنگ سرکنند ومردان

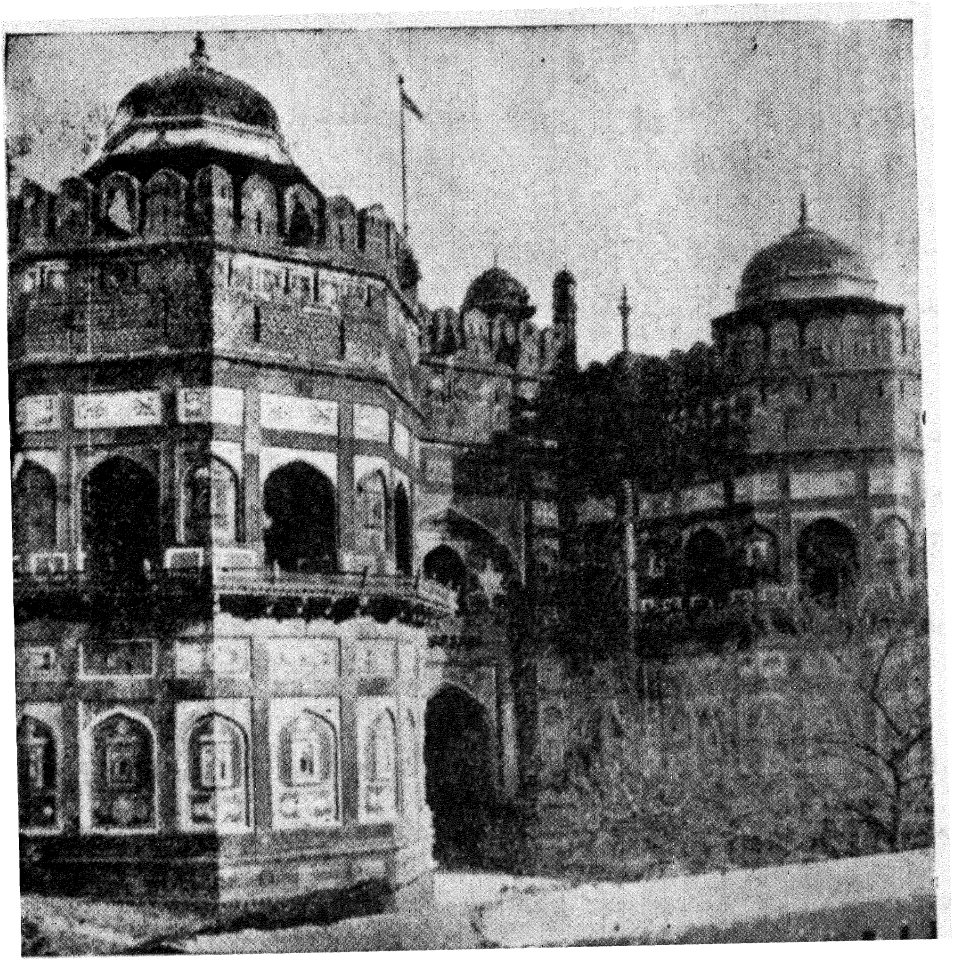

دروازهٔ قلعهٔ آگره ، ازشاهکارهای معماری اسلامی

مسیحی کمربند ببندند و سایر سخت گیری های دیگر که شرحش مفصل است .

این سخت گیری‌ها ازمتوکل نسبت بمسیحیان عجب ندارد، زیرا وی نسبت بعموم کارمندان دولتی وغیر آنان ازشیعیان وسایرین همین قسم سخت گیر بودو گروه بسیاری ازنویسندگان ودانشمندان راهلاك کرد، بخصوص نسبت بشیعیان علی فشارزیادی وارد آورد وآنانرا شکنجه و آزاررسانید وذمیان ازوی رنج بسیار کشیدند ، اما اینراهم

بگوئیم که او بدون جهت باین عملیات ناروادست نزد ، بلکه این اقدامات او در نتیجهٔ همراهی مسیحیان با دشمنان دولت بود . باینقسم که در زمان متوکل (۲۴۱ هجری) مسلمانان حمص برحاکم خودشوریدند ومسیحیان با مسلمانان کمك کردند ، حاکم این موضوع را بمتوکل گزارش داد وی بحاکم نوشت که مسیحیان را از حمص براند و کلیساهای آنانرا ویران سازد واین کارسبب کینه جوئی متوکل نسبت بمسیحیان شد.

راجع بسخت گیری هرون هم تقریبا همین نوع موجبات موجود بود .

باین تفصیل که ظاهرا مسیحیان مقیم مرز (مرزهای ممالك اسلام وروم) هنگام بازگشت هرون ازجنگ روم درهرقله ، بامسیحیان هم کیش خود کمك کردندو آنان را درکلیسای های خود پنهان ساخته ، در جاسوسی با آنان همراه شدند . رشید که اینرادانست به مسیحیان آن محل فشار آورد و دستور داد کلیساهای آنانرا ویران سازند و مقرر داشت که مسیحیان درلباس وشکل وسواری ازمسلمانان متمایز باشند، اما این سخت گیری فقط درهمان محلهای مرزی انجام یافت و بذمیان دیگر سرایت نکرد و درغیر این مورد مهربانیها و نیکوکاری های هرون نسبت بذمیان بسیار بود وی دراین زمینه یکی از بهترین خلفای عباسی میباشد ، مثلا در زمان خلافت هادی (برادرهرون) والی مصر پاره ای از کلیساهای آن کشور را خراب کرد وهمینکه هرون بخلافت رسید دستورداد آن کلیساها راازنو بسازند .

مسیحیان مقیم مصر نیز درزمان فاطمیان دچار این جزرومد میبودند و در عین حال غالب اوقات از آزادی دین وعقیده بهره مند میشدند ، گاه هم گرفتار تضییقات میگشتند و بیش ازهمه وقت درزمان الحاکم بامرالله فاطمی سال ۳۹۵ بزحمت افتادند. زیرا چنانکه گفته شد پیش از آن خلیفه ، مسیحیان پیشرفت زیاد داشتند و بعضی از آنان بمقامی نظیر وزارت نائل گشتند و طبعاً همکیشان خود را جلوبردند و آنان ازکثرت مال و نفوذخویش استفاده کرده درزمان فهدبن ابراهیم و عیسی بن نسطوروس بر مسلمانان تاخت آوردند و این جریانات الحاکم را بخشم آورد و خشم وی چنان بود که نه خودش و نه دیگری جلوگیری از آن دیوانگی نمیتوانست ، و روی همان

دیوانگی ابتداء دستورداد فهدوعیسی رابکشند سپس برمسیحیان سخت گرفت و آنان رابه پوشیدن پلاس مخصوص و بستن زنار مجبور ساخت و ازاجرای مراسم عید شعانین و امثال آن باز داشت و اموال کلیساها را بسود دولت مصادره کرد وبقدری برمسیحیان سخت گرفت که تاآنموقع چنین کاری سابقه نداشت وشاید وی ظالمترین

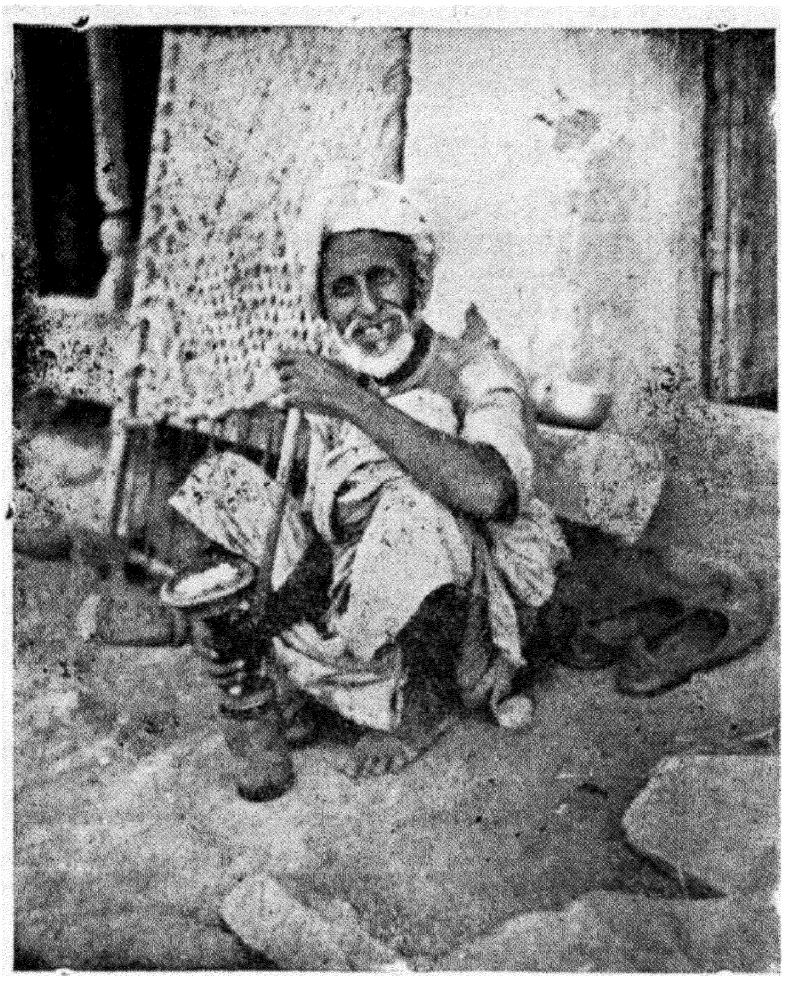

فقیر هندی

حکمران مسلمان نسبت بمسیحیان درتمام دورهٔ تمدن اسلام میباشد ولی این ستم ورنج را نباید ناشی از تمدن اسلام دانست زیرا مرد دیوانهٔ نادانی از پیش خود به آن مبادرت کرد .

حاکم بامرالله برای این عملیات زشت خود بهانه و مجوزی در نظر داشت ، چه آنروزها میان رومیان و مسلمانان جنگ بود . رومیان مساجد اسلامی واقع در قلمرو خود از آن جمله مسجد قسطنطنیه را ویران کردند و حاکم از رومیان انتقام کشیده کلیساهای مسیحیان از آنجمله کلیسای قیامت واقع در بیت المقدس را خراب کرد .

پس از الحاکم، الظاهر خلیفه شد و در سال ۴۱۸ با رومیان صلح کرد و ضمن پیمان صلح مقرر شد که مسجد قسطنطنیه و کلیسای قیامت اورشلیم از نو بنا شود و هر کس از مسیحیان که در زمان الحاکم مسلمان شده اگر بخواهد دوباره بدین خود برگردد و در نتیجه بسیاری از مسیحیان تازه مسلمان مجدد مسیحی شدند .

با این همه موجبی که الحاکم برای آنهمه آزار و کشتار مسیحیان در نظر میگرفت مستلزم چنان سخت گیری‌های ناهنجار نبود ولی باید دانست که آن حکمران دیوانه نسبت برعایای مسلمان خود نیز بهتر از اینها رفتار نمیکرد . مثلا دستور داده بود که مردم مصر پنیرك و تره تیزك نخورند و آبجو (فقاع) نسازند . زنان از سرای خود بیرون نیایند، و مردم ، گذشتگانرا لعن کنند ، و بردیوار مسجدها و دکانها لعننامه بنگارند و پارهٔ امور مشابه دیگر که از اختلال حواس این حکمران حکایت میکرد. اما درهرحال همین فرمانروای مخبط کمتر کاری را بدون جهت اقدام میکرد، منتهی موجباتی که پیش خود تصور مینمود چندان مهم نبود از آنجمله اینکه چون معاویه دشمن شیعیان ، پنیرك دوست داشت لذا الحاکم خوردن آنرا منع کرد و چون تره تیزك منسوب بعایشه بود آنرا نیز دشمن میدانست . خوراك موسوم بمتوکلیه را که منتسب بمتوکل عباسی بود ممنوع میساخت. و چون علی بن ابیطالب (ع) از فقاع بدش میآمد الحاکم ساختن آبجو را منع نمود و همینقسم سایر عملیات او نسبت بمسلمانان و مسیحیان که از حماقت و جنون الحاکم حکایت دارد و دلیل این مطلب آنکه همین خلیفه بواسطهٔ جهات ضعیفی یا بدون هیچ سبب وجهتی با مسیحیان سر مهر آمده اجازه داد کلیساهای خود را مجدد بسازند و اگر مایل هستند بدین خود برگردند . سابقاً گفته شد که این عملیات در زمان پسر او الظاهر انجام پذیرفت. دیگر

از کارهای عجیب او اینکه مدارسی بنا کرده فقیهان و مشایخ را بر آن مؤسسات گماشت ولی پس ازاندی مدارس مزبور راخراب کرد ، فقیهان و مشایخ راکشت



زن سلحشور عرب در زمان خلفای راشدین

و مردم را واداشت که مدت مدیدی روزها بازار را ببندند و شبها بگشایند ، دراین صورت کسی که با مسلمانان چنین کندالبته با غیرمسلمان نیز نیکو کار نخواهد بود

و درهرصورت رفتار اونباید بحساب ملت و دولت اسلام درآید و برای آنان ننگی محسوب شود .

مسیحیان در دوره‌های انحطاط و عقب افتادگی مسلمانان (در قرون وسطی) بیش از هر موقع دیگر از حکمرانان مسلمان رنج دیدند بخصوص بعد ازجنگ‌های صلیبی هر دودسته (مسلمانان و مسیحیان) تعصب بسیاری نسبت به یکدیگر ابراز داشتند . مسیحیان فشار و سخت گیریهای حکمرانان مسلمان را بخاطر آورده با فرنگیان همراه شدند و حکمرانان مسلمان این رفتار آنانرا در نظر گرفته باذیت وآزار مسیحیان دست زدند . مثلا مسیحیان شهرقارا ، واقع میان حمص ودمشق در ایام جنگهای صلیبی مسلمانان را میدزدیدند وبفرنگیان میفروختندو همینکه‌الملك‌الظاهر درسال ٦٦٤ هنگام بازگشت از جنگ بقارا رسید دستور داد مردم آنجا را غارت کردند ، مردانشان را کشتند و کودکان آنهارا بمصر آورده برده ساختند و اینان میان ترکان تربیت یافتند و بمقام امیری و سرداری و سربازی رسیدند ، همانطور که عثمانیان کمی پس از سپاهیان ینی چری را از همان قبیل اشخاص تشکیل دادند .

خلاصه اینکه جنگ های صلیبی کینهٔ سختی میان مسلمانان و مسیحیان ذمی ایجادکرد وچون مسلمانان حکمران بودند البته‌ذمیان مسیحی بیشتر رنج‌میکشیدند مثلا اگریك محله مسلمانان دچارحریق میشد یهود ونصاری را متهم کرده بامردولت معبدهای آنان وخودشان راآتش میزدند واین نوع تعصبات وکینه جوئی‌ازمقتضیات آن دوره‌های تاریك بوده است ، زیرارفتار حکمرانان مسیحی نسبت بمسلمانان‌زیر دست خود بهتر ازاینها نبوده بلکه خیلی هم سخت تربوده است وچه بساکه اسیران مسلمان را تهدید بقتل میکردند تا ناچار مسیحی شوند ؛ وتا یك شهر اسلامی را میگشودند ، در مسجدهای آن شهرناقوس میزدند و پس از پیروزی مسیحیان بر اسپانی (اندلس) مسلمانان را مجبور ساختند مانند یهودیان وزشت کاران علامتی‌با خود بردارند تا شناخته شوند و سرانجام مسلمانان را میان مرگ ومسیحیت‌مخیر ساختند و مسلمانان تغییر دین راترجیح داده همگی مسیحی شدند (نفح الطیب‌جلد

دوم صفحه ۱۲۶۹) .

تعصب ورزی عوام نسبت بمسیحیان

گفتیم که در آغاز پیدایش تمدن اسلام ، مسلمانان (عربها) بکار مملکت داری و سیاستمداری مشغول بودند و برای حساب و کتاب و ترجمه و نقل و انتقال علوم و سایر مظاهر تمدن به مسیحیان احتیاج داشتند ، از آنرو آنها را مقرب ساخته همه قسم مهربانی کردند و بآنان جاه و مال و مقام بخشودند ولی درعین حال همانطور که امویان عرب را در کارهای رسمی بر غیرعرب مقدم میداشتند، عباسیان نیز مسلمانان را درجریانات رسمی بر نامسلمانان برتر میداشتند و در نتیجه میان تودهٔ مسلمانان و تودهٔ مسیحی یك نوع کینه و حسد پدید میآمد و این طبیعی است که اگر دریك مملکتی دو دستهٔ مذهبی موجود باشد برای رسیدن بمقام و بدست آوردن کار باهم ضدیت و حسادت خواهند داشت چنانکه اکنون نیز این وضع درممالك اسلامی جریان دارد .

این حسد ورزی و کینه جوئی ابتداء میان طبقات زیر پدید آمد :

دانشمندان و صنعتگران اطراف خلیفه و امرا، شاعران، سازندگان و نویسندگان و حسابداران و مانند آنان که برای گذران خویش باین قبیل امور اشتغال داشتند و خلفاء و امراء راسر گرم داشته حوائج تفریحی وغیرتفریحی آنانرا برگزارمیکردند. اما طبقات بالا مانند وزیران و بزرگان و امیران کمتر باین آلودگی‌ها دچارمیشدند و بیش ازهرچیز مقامات علمی و خانوادگی یکدیگررا ملحوظ داشته ، بمذهب توجه نمیکردند .

مثلا سید رضی (۱) بخلیفهٔ عباسی القادربالله این اشعار رامینوشت .

ترجمهٔ اشعار :

«ای خلیفه توجه نما ، من وتو ازیك ریشه وساقه هستیم ، هردوی ما از یك »

---

۱ ــ ابوالحسن محمد معروف بسید رضی از بزرگان مذهب شیعه و اجله سادات موسوی میباشد. سید رضی بسال ۳۵۹ متولد شده و در ٤۰٦ در بغداد وفات کرد ابوالقاسم سید مرتضی برادر سید رضی از شعرای بزرگ و دانشمندان عالی قدر مذهب شیعه بسال ۳۵۵ متولد شد ، مدتی نقیب السادات بود و در ٤۳٦ وفات کرد . هردوازشاگردان شیخ مفید میباشند رضوان‌الله‌علیهم اجمعین. مترجم.

«شرافت نسبی و خانوادگی بهره‌مند میشویم ، فقط برتری تو آنست که خلیفه‌هستی» «ومن خلیفه نیستم ، اما درسایر شرافتها وافتخارها باتویکی میباشم .»

درمرگ ابوالحسن صابی (از دانشمندان صابئیان) نیزچنین گفت :

ترجمهٔ شعر :

« دیدی چگونه آن جسد را برروی چوب بردند وازبردن اوشمع انجمن‌علم ودانش خاموش شد ؟ »

البته این گفتارسید رضی پیش مردم ناپسند آمد وهمینکه بعضی‌ها سید را در آن باب ملامت کردند وی پاسخداد که من علم و دانش او را مرثیه گفتم و بدین او کاری ندا رم ، در هرحال تودهٔ مردم و اشخاصی که برای دست یابی بکار های دولتی با مسیحیان رقابت داشتند برای مسیحیان اسباب چینی میکردند ولی اگر فرماندار و حکمران شخص خردمندی بود بخبر چینی آنها توجه نمیکرد . مثلا در سال ۲۸٤ مردم‌بغداد شخص مسیحی‌را متهم‌ساختندکه (بحضرت) رسول ناسزا گفته است ونزد قاسم بن عبدالله وزیرالمعتضد آمده خواستندکه مسیحی را حد بزند ولی مثل اینکه وزیر میدانست سخن آنان بی‌پایه است از آنرو بحرفشان گوش نداد و با نظرخلیفه موضوع را مسکوت گذارد و الحکم خلیفهٔ اموی اندلس در قرن سوم هجری یکی ازفرمانداران خود راکه بذمیان ستم کرده بود بدارمجازات آویخت .

اما همینکه دولت‌های اسلامی روبانحطاط وفسادرفت این تعصب وکینه‌ورزی ازتوده مردم بخواص سرایت کردزیرابزرگان مملکت که ازهرجهت فاسد شده‌بودند درها رابسوی سخن چینان وچاپلوسان باز گزاردند وبسخنان تملق‌آمیز آنان گوش فرا دادند ، آنها هم برای پیشرفت کارخود وتقرب بدستگاه خلافت بدسیسه و توطئه پرداختند و این خود مسلم است که دردولت‌های اسلام بهترین وسیلهٔ فساد موضوع دیانت وتخلف ازاموردینی میباشد . زیرا در ممالك مزبور دین و سیاست با هم توأم میباشد و مردمان مفسده جوی جاه طلب دام دیانت را پیش میکشند و برای فریب مردم اظهار دینداری کرده بنام دین برسایرین میتازند ، و اگر حکمرانان اشخاص بیخردنادانی‌باشند این قبیل مردم را نیرومیدهند و برسایرین که مسلمان نیستندظلم

میکنند و ... مان جهان هر قدر دولت های اسلامی رو بفساد و انحطاط میرفت تعدی



صفحه اول کتاب خطی که خطا اکبرشاه و جهانگیر و شاه جهان بر ان دیده میشود

و تجاوز بذمیان بخصوص مسیحیان افزون میشد . این وضع بعد ازجنگ های صلیبی

شدت یافت و فرمانروایان اسلامی ذمیان را دشمن خود دانسته همه نوع آنانرا اذیت و آزارمیکردند . وطبعاًمسیحیان نیز کینهٔ مسلمانان را دردل گرفته از آنهاتنفرداشتند ومیکوشیدند بهروسیله‌ای که ممکن باشد از دست حکمرانان مسلمان رهائی یابند و همینکه در سال ٦٥٦ تاتار به بغداد آمدند طبعاً ذمیان هوادار آنان گشتند ، این دشمنی و کینه‌توزی مسلمان ومسیحی پیش از نهضت‌های علمی اخیر در ممالك اسلامی صد و بلکه پنجاه سال پیش به منتهی‌درجه رسید ودرمعاملات وجریانات رسمی‌دولتی نیز راه یافت . بخصوص درشهرهای دوردست بیش از جاهای دیگر این وضع آشفته برقراربود ، مثلا دوست دانشمندی ما را ازصورت پروانهٔ دفن یك مرد مسیحی آگاه ساخته که ازطرف‌محضرشرع شریف دیاربکرصادرشده وعیناً برای اطلاع خوانندگان (ازعبارات عجیب آن) ذیلا منتشرمیشود .

ترجمهٔ نامه :

« ازطرف محضرشرع شریف دیاربکر ـ

« بکشیش گروه کافران سریانی: ای ناپسند ! گمان میرود یعقوب نام کافراز »

« گروه شما کافران ناپسند ملعون سقط شده‌وهلاك گشته و برای پنهان داشتن لاشهٔ »

« گندیده او بزیرخاك کدخدای برزن ازما استرحام کرده تا مالیات مقرر دریافت »

« گردد ، گرچه زمین لاشهٔ ناپاك‌او را نمی‌پذیرد ، امابرای اینکه هوای آنجا فاسد »

« نشود بنام محضرشرع شریف اجازه دادیم که اورا مطابق مذهب باطل‌خودتان در »

« گورستان خودتان بخاك بسپارید تا زودتربدوزخیان بپیوندد . این پروانه برای »

« آن‌صادرشده که کسی‌جلوگیری نکند ـ ٢٦ جمادی‌الاولی‌سال ١٣٠٢هجری پایان »

حال باید دید که درعصرحاضر کدام مسلمان ویامسیحی با وجدانی ازخواندن چنین نامه‌ای متأثر نمیشود و آنرا غریب و عجیب نمیشمارد و اگرما بدرستی راوی اعتماد نداشتیم البته منکرصحت آن میشدیم ولی چون راوی را مرد درستی میدانیم قطع داریم که این نامه صحت دارد . از آن گذشته یکی از دوستان ماکه مقیم قاهره است بودن اینگونه پروانه‌ها رادرکشیش خانه قاهره تأکیدکرده گفت ، پروانه های زیادی باهمین عبارات درآن محل موجود میباشد .

خوشبختانه این تعصب‌ها از آغاز نهضت اخیر رو بنیستی میرود و امید است که پس از تکمیل این نهضت جدید کاملا نابود شود .

حسد ورزی مسیحیان با یکدیگر

با مختصر تحقیقی معلوم گردید که بیشتر رنج ومحنت وارده برمسیحیان دردورهٔ تمدن اسلامی بواسطهٔ اختلافات داخلی خود آنان بوده که برای یکدیگر اسباب چینی میکردند از آن جمله طایفهٔ نسطوریان و یعقوبیان عراق که با هم همه نوع دشمنی داشتند وبسیاری از مسیحیان بانفوذ آن روز نسبت بهم کیشان خود بدتر از مسلمانان رفتار میکردند وهمینکه عیسی بن شهلا طبیب مسیحی دارای مقام ومنصبی شد فرصت بدست آورده اموال ودارائی کشیشان ونمازخانه ها رامتصرف شد ونامه‌ای بکشیش بزرگ نصیبین نگاشته مقداری ازاموال کلیسای آنجا را طلب کرد ودرپایان نامه چنین نوشت: « تو مگر نمیدانی فرمانروائی بدست من است اگر بخواهم او را رنجور میسازم واگر بخواهم بهبود میدهم . »

کشیش نصیبین آن نامه را برای ربیع حاجب خلیفه فرستاد و خلیفه طبیب راکیفر داد .

داستان بختیشوع بن جبرائیل پزشك خلیفه با حنین بن اسحق مترجم درباری نیز مشهور است ومختصر آن اینکه بختیشوع از جاه و منزلت حنین نزد متوکل رشك برد واز راه دین برای وی دام گسترد باینقسم که صورتی ازمریم وعیسی مسیح دربغل مریم ترتیب داد وبیکی ازنزدیکان خود دستور داد ،آنرا درموقع معین بخلیفه هدیه کند وخود در آنموقع نزد خلیفه رفت وتا آن شخص تصویرمزبور راآورد بختیشوع از جا برخاست و آن را گرفته پیش خلیفه برد و چندین بار تصویر را بوسید و روی دیده گذارد . خلیفه از آن تصویر تمجید کرد و از بختیشوع پرسید چرا آن رامی بوسی ؟

پزشك گفت اگر تصویر بانوی دوجهان رانبوسم چه چیزرا ببوسم ؟ متوکل گفت آیا همهٔ مسیحیان چنین میکنند ؟ پزشك گفت: بیش ازاین هم میکنند ، و چون من نزد

خلیفه بودم قدری کوتاه آمدم ، اما بد بختانه یك مردی در خدمت خلیفه هست که بخدا و دین و آخرت ایمان ندارد و باین قبیل مقدسات تف میاندازد و آن را خوار میدارد وبا این بی‌دینی از مراحم بیکران خلیفه بهره‌مند میباشد . خلیفه بخشم آمده گفت : او کی است ؟

پزشك گفت حنین مترجم‌است . متوکل گفت : همین حالا اورا میخواهم واگر آنچه تو گفتی راست باشد او را شکنجه و آزار میرسانم . پزشك گفت : پس اجازه بدهید من بروم آنگاه او را احضار کنید . خلیفه این راپذیرفت ، بختیشوع باشتاب ازپیش خلیفه درآمده نزدحنین رفت وباو گفت :که اکنون نزد خلیفه بودم وتصویری ازمریم و عیسی نزد او بود ، خلیفه از من پرسید این چی است ؟ و آیا مسیحیان آنرا گرامی میدارند ؟ من دیدم اگر آنرا گرامی دارم برای مسیحیان خطرناك خواهد بود و چه بسا که این را بهانه کرده میگویند مسیحیان خدای یگانه را نمی‌شناسند و صورت مریم و عیسی را میپرستند وآنان بت پرست هستند . لذا بخلیفه گفتم چیز مهمی نیست ازاین تصویرها در گرمابه‌ها و نمازخانه‌ها فراوان است خلیفه ازمن خواست که بر آن تصویر تف کنم من هم از ناچاری و برای رفع خطر تف کردم . حنین سخنان بختیشوع را پذیرفت وهمان‌قسم که وی گفته بود بر تصویرعیسی ومریم تف کرد خلیفه اورا بزندان انداخت و ثیود و سیوس کشیش بزرگ را خواسته تصویر را بوی نشان داد . ثیودوسیوس تصویررا بوسید و بگریه افتاد و ازجا برخاسته خلیفه را بسیاردعا کرد ولی خلیفه اورا نشانید وکشیش بزرگ ازخلیفه خواست که آن تصویررا بوی بدهد . خلیفه گفت اگر کسی براین تصویر آب‌دهان بیندازد کیفرش چی‌است ؟ کشیش بزرگ گفت اگر آن کس مسیحی فهمیده ای باشد من او را از ورود بنماز خانه باز میدارم و مسیحیان را از آمیزش با او منع میکنم و براوسخت میگیریم . خلیفه آن تصویر را باجایزه بـه کشیش بزرگ داد و حنین را تازیانه زده به بند افکند وخانه‌اش راغارت نمود تا آنکه متوکل بیمار گشت وحنین را برای مشورت وطبابت آزاد ساخت .

آزادی دین

حال اگر متوکل بیداد گر نسبت بمسیحیان آنطور مهربان بوده البته خلفای داد گر بمراتب بهتر ازوی بودند وچنانکه ضمن حالات حنین گفته شد خلفاء مقید بودند که مسیحیان در عقیدهٔ دینی خود ثابت بمانند وهیچگاه کسی را مجبور بمسلمان شدن نمیکردند ودرجشن‌های مذهبی‌مثل عید میلاد مسیح و عید شعانین با آنان شرکت مینمودند و مثل سایرهم کیشان خود با آنان بگردش و تفریح میپردا ختند . این آزادی و مدارا منحصربعراق و شام نبود مسلمانان‌مصر اعیاد مسیحیان‌را مانند خود مسیحیان جشن میگرفتند وخلفای‌فاطمی در روز عید میلاد مسیح و عید خاج شویان بمردم جایزه وهدیه میدادند وهمهٔ مردم مصر آن عیدها را باهم جشن میگرفتند .

و اگر دولت بیمارستان و یا مدرسه ای دایر میکرد ذمیان و مسلمانان بطور متساوی ازآن استفاده میکردند ولی اگریك جا برای مسلمان و ذمی بود مسلمان مقدم میشد .

در دورهٔ تمدن اسلام هیچیك از ملل اقلیت در فشار نبود ند و حتی در زمان امویان‌که آنقدر بغیرعرب برای تحصیل پول سخت میگرفتند بذمیان آزار نمیدادند وچنانکه گفته‌شد یکی ازبزرگترین والیان‌بنی‌امیه‌خالد قسری‌فرزند یك زن‌مسیحی بود ولی عباسیان بیش از امویان آزادی دین را رعایت میکردند و از آنرو در زمان عباسیان فرقه‌های مذهبی‌مجوس وغیره زیاد شد وطبعاً فرقه‌های مذهبی‌اسلامی نیزفزونی گرفت و بیش ازهرخلیفهٔ دیگرمأمون آزادی عقیده را رعایت میکرد. چه خودش شیعی مذهب (۱) ویحیی‌بن اکثم وزیرش سنی مذهب و احمدبن داود وزیر دیگرش معتزلی بود و درعین حال خود مأمون از معتزله راجع بمخلوق بودن قرآن حمایت میکرد . نخستین کسی که آن حرف را زد مردی یهودی بنام لبید اعصم بود که ازقرارمذکوربرای آزار رسانیدن به‌حضرت رسول‌سحر وجادومیکرد.لبید گفت:

تورات و قرآن هردومخلوق است ، طالوت پسرخواهر او این سخن را از وی اقتباس کرد و ابان‌بن سمعان از طالوت وجعدبن درهم آنرا ازابان گرفته بود .

---

۱ ــ شیعی بودن مأمون ودرعین حال زهردادن‌وی بحضرت امام رضا علیه‌السلام از مطالبی است که فقط راویان غیرشیعی میتوانند آنرا باهم تطبیق کنند . مترجم

جعدبن درهم معاصر باهشام بن عبدالملك اموی بود وی میگفت قرآن مخلوق است دیگران میتوانند مانند آن وبهتر از آن بیاورند ، هشام بروی خشمگین شد واو را نزد خالد قسری امیر العراقین روانه کرد و فرمان داد او را به قتل رساند ، خالد او را نکشت و بزندان افکند ولی هشام تأکید کرد که هرچه زودتر جعدرا بکشند .

خالد در روز عید قربان بنماز گاه رفت و پس از نماز گفت : ای مردم امروز میخواهم بجای گوسفند جعدرا سربرم . زیرا او میگوید : خدا باموسی سخن نگفت وابراهیم را بدوستی خود انتخاب نکرد . خداوند بالاتر از این گفته‌هاست . سپس جعد را سربرید ، و از آن موقع تا زمان مأمون صحبت مخلوق بودن قرآن مسکوت ماند و آنموقع ظهور کرد وشاید مأمون این فکررا از مربی خود یحیی بن مبارك دریافته است. پس ازمأمون الواثق نیز گفتهٔ مأمون راپیروی کرد ولی مردم زیر بار آن حرف نرفته واثق راکافر ومأمون را امیر الکافرین خواندند ودرزمان متوکل این موضوع اسباب زحمت مردم شد واز آن پس مردم دو دسته شدند وخلفاء برضد معتزله برخاستند وشاعران و نویسندگان آنانرا ناسزا گفتند از آن جمله ابوخلف المعافری (شاعر) دربد گوئی از معتزله چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« بخدایی که آسمان را برافراشته . قرآن از آسمان فرود آمده وهر کس جز »

«این بگوید کافر است .»

خلاصهٔ مطلب آنکه مردم آنروز از نظر مذهب آزادی کامل داشتند وهیچکس را مجبور بقبول دینی یا مذهبی نمیساختند . وچه بسا که چند برادر دریك سرا با هم میزیستند وافکار وعقاید مختلفی داشتند .

مثلا ازشش پسر ابوالجعد دوتا شیعه دوتا مرجئه (۱) دوتا خارجی بودند وبا هم می‌زیستند .

۱ ــ مرجئه طایفه‌ای بودند که بارجاء یعنی تأخیر عذاب مسلمانان تاروز قیامت اعتقاد داشتند و برضد شیعیان مبارزه میکردند . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی از مرجئه است . فرقهٔ مرجئه در واقع یك دسته از مذهبیان درباری محسوب میشدند که با کمك خلفای بنی امیه پدید آمدند و پس از سقوط بنی امیه ناپدید شدند . مترجم

سیاست دولت عباسی نسبت برعایای خود بر عدل و نیکو کاری استوار بود و در جلد دوم ایـن کتاب نیکوکاری آنان را گفتیم که چسان با ایرانیان و سایر موالی خوشرفتار بودند و دست آنان را در کار های مالی و سپاهی باز میگذاردند. اما هـر گاه از صمیمیت آنـان در شك میشدند . اگر چه این شك و تردید از طریق دسیسه انجام گرفته بود . آنها را از پا در میآوردند همان طور که برمکیان

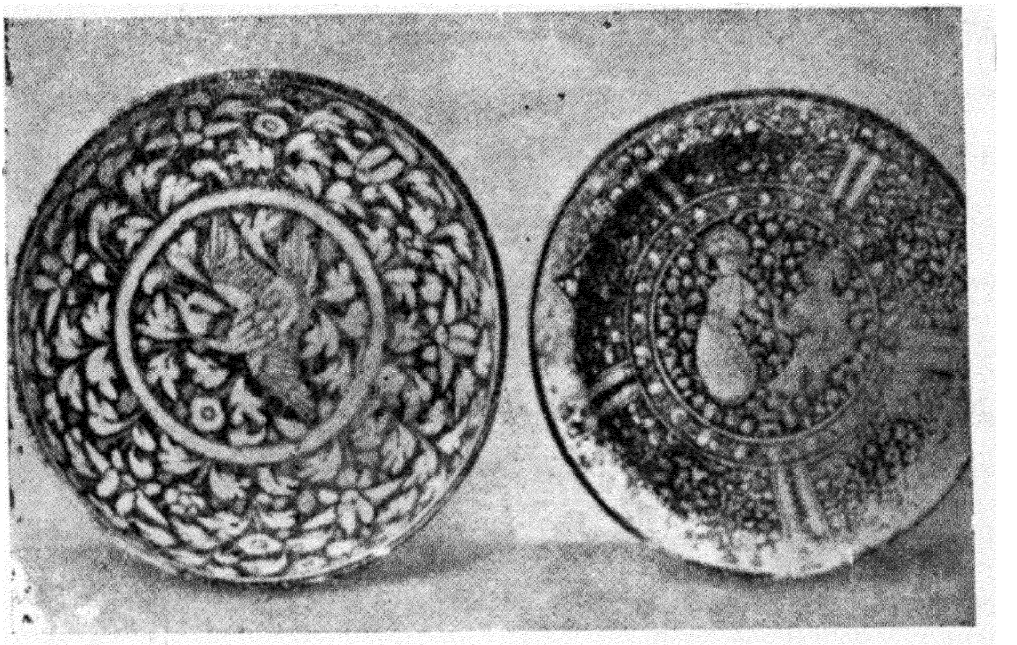

دو ظرف لعابی ساختهٔ سلطان آباد اراك

تعصب عربی در زمان عباسیان

سیاست اختلاف و تفرقه انداختن

منصور بیش از هرجا متوجهٔ اعراب بود . چه میدانست اینان بآسانی زیر بار زور نمیروند و از حق خود نمیگذرند واگر با هم متحد شوند کار های مهمی ازپیش میبرند . منصور که اساس کارش بر مکروغدر و حیله بود حق داشت که از عربها بیندیشد . چه ستمگران از آزادگان بیم و وحشت دارند بخصوص که شکایت وبدگوئی های آنانرا بگوش خویش میشنید و بروی خود نمیآورد ، اما درباطن بفکر سرکوبی آنان بود .

مثلا موقعی که منصور بحج رفت شب هنگام درحین طواف کعبه شکایت مردی راشنید که ببانگ بلند میگوید: ای خدا از بیداد وفساد وخرابی پیش توشکایت آورده‌ام ، ای خدا طمع کاران مانع اجرای حق شده‌اند .

منصور از حرم بمسجد آمد و آنمرد راخواسته مقصودش راجویا شد . مرد از منصور امان خواست و همینکه منصور اورا امان داد بمنصور گفت : مقصودم توهستی که میان حق واهل حق حایل شده‌ای ـ منصور گفت : چسان مراطمع کارمیخوانی در صورتی که سفید وزرد (زرو سیم) وترش وشیرین دراختیار من است وای برتو دروغ میگوئی ـ مرد گفت: من راست گوهستم ، خداوند جان ومال مردم را بدست توامانت داده تو درهای آهنین و دیوارهای آجروسنگ و گچ ساخته‌ای ودربانان مسلح بر آن گماشته‌ای تامیان تو ومردم حایل باشند وجز فلان وفلان کسی دیگر را راه ندهند . توکی گرسنگان وبینوایان وبرهنگان وستمدیدگان را بخود راه دادی ؟ تونمیدانی این حق آنان است که تو گرفته‌ای . .

آری این دلیری های عرب منصور را هراسان میساخت و او را بچاره جوئی وادارمیکرد . لذاهمینکه ازجنگ وکشتارعلویان وخارجیان وغیره فارغ شدواساس کار خود را محکم ساخت و شهر بغداد را بناکرد و سربازخانه ها و دژها در آن ترتیب داده سپاهیان بسیار دراطراف خود گردآورد و ازروی دفاتر دولتی سپاهیان را بررسی کرده دانست که سه دستهٔ یمنی و مضری (عرب) و خراسانی دور او جمع شده‌اند .

اتفاقاًدرسال ۱۵۱ دسته‌ای ازسپاهیان براو شوریده درکاخ باب الذهب بغداد کار را براو سخت گرفتند . منصور حتم کردکه اگر این شورش تکرار شود خلافت از دست اومیرود بخصوص که وی میدانست هردسته ای از ایـن سپاهیان هوا خواه گروهی از مخالفان او(علویان وغیره) میباشند و برای خلافت آنان تلاش دارند .

لذا سرخاندان آنروز عباسیان یعنی قثم بن عبیدالله‌بن عباس را که پیر مرد محترمی بود احضارکرده گفت : می بینی سپاهیان چه میکنند ؟ من از آن بیم دارم که اینان بهم پیوسته کار را برما زار سازند. تو دراین‌باره چه میگوئی؟ـ قثم گفت :

من چاره‌ای اندیشیده‌ام که اگر بگویم تباه میگردد و هر گاه روابداری آنرا بکار بندم وترا برای همیشه از گزند سپاهیان آسوده سازم ـ منصور گفت :این چه سخنی است که میگوئی چگونه بی اجازهٔمن اقدام‌میکنی؟قثم گفت:اگرخلیفه‌مرا امین و دلسوز خود میداند باید این اجازه را بدهد واگر نمیداندکه مشورت باخائن بی مورد است .

منصور درپاسخ گفت : برو آنچه میدانی انجام بده ـ قثم‌بخانه برگشت ویکی از غلامان خود راگفت فردا پیش از آنکه من ببارگاه خلیفه بیایم در سرای خلیفه منتظر من باش وچون‌وارد شدم بطرف من بشتاب و دهانهٔ استر مرا در دست بگیر وبگو مولای من ترا بخداو پیغمبرخدا وجان خلیفه سوگند این پرسش مرا پاسخ‌ده من ترا ناسزا میگویم‌کتك میزنم . اما تو دست بر ندار و سوگندها را تکرار کن و همینکه پاسخ مرا شنیدی از سرا بیرون برو واز آن پس تو آزاد هستی اما سؤالی که باید ازمن بکنی‌این است که یمنی‌ها یا مضری هاکدام برترند ؟ـ غلام چنان کرد وقثم نیزچنان‌که گفته بود . باوی انجام داد و پس از دشنام وناسزا بغلام گفت : البته مضر بالاتر است زیرا پیغمبرخدا ـ کتاب خدا ـ خانهٔ خدا ـ خلیفهٔ خدا همه ازمضر و درمیان قوم مضراست .

یمنی‌ها ازاین سخن‌قثم برآشفتند ویکی ازسرداران یمنی بغلام خود گفت‌برو واستراین پیرمردرارم‌بده اونیزچنان‌کردتا آنجاکه نزدیك بودقثم‌زمین‌بخوردمضریها که این‌رادیدند بخشم درآمدند وبغلام خود گفتند دست آن غلامی که قاطررارم داد جداکن‌اونیز چنان‌کرد وسرانجام مضریان ویمنی‌هابجان هم افتادند.قثم همانساعت نزد منصور رفته جریان را گزارش دادکه از امروز میان سپاهیان تو تفرقه افکندم ودیگرترا بیمی ازآنان نیست وهر گاه‌که دسته‌ای از آنان برتو شوریدند دسته‌های دیگری بیاری تو میآیند .

همان‌اوقات مهدی پسرمنصورازخراسان به بغداد آمد واقوام وکسان‌منصوراز شام‌وکوفه‌وبصره باستقبال اوشتافتند ومهدی‌ومنصورجایزه وخلعت گرفتند قثم‌بمنصور گفت مهدی رابآنطرف بغداد بفرست تا بادسته ای ازسپاهیان تودرآنجا بماند واگر

سپاهیان تویا سپاهیان اوشوریدند با دست آنان یکدیگر را بکوب . منصور این را پذیرفت وپسرش در آن طرف بغداد شهری بنام رصافه ساخته باسپاهیان خود در آنجا ماند و ازسیاست تفرقه استفاده کرد .

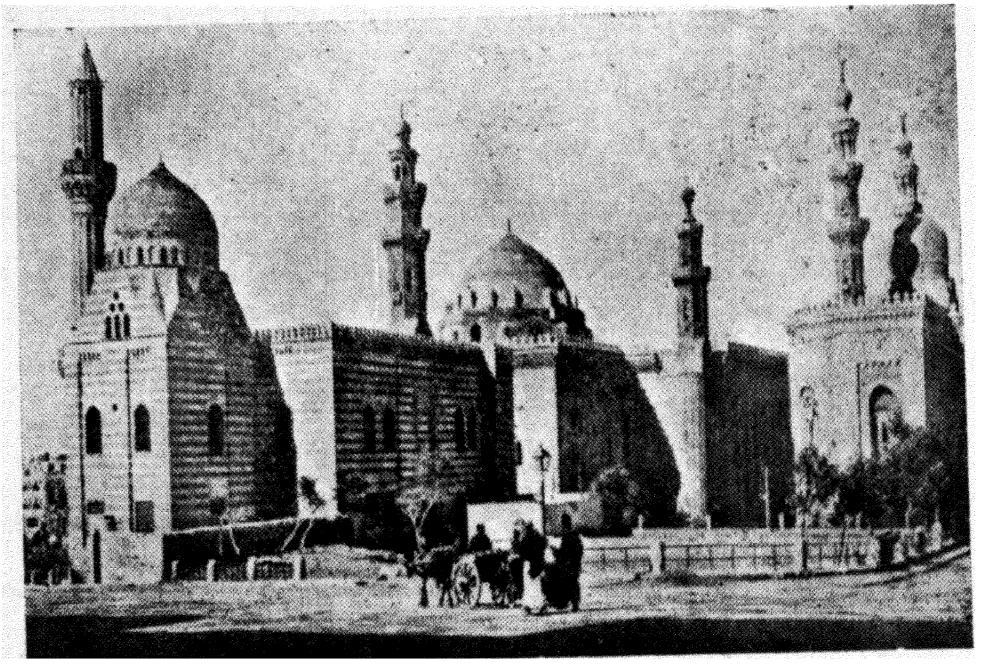

مسجد سلطان حسن در قاهره

ازهمان اوقات سیاست دولت عباسی میان عرب وعجم تقسیم شد و روز بروز ایرانیان جلوافتاده عربهاراعقب زدند ، تازمان هرون که اطرافیان دستگاه خلافت هم دودسته شدند دستهٔ ایرانی که کسان وطرفداران مأمون بودند و دستهٔ عرب که ازامین پسردیگر هرون حمایت میکردند . زیرا مادرمأمون ایرانی ومادرامین عرب وهاشمیه بود . میگویند چون زبیده آبستن نمیشد هرون کنیزکی ایرانی خرید تا ویرا فرزند بیاورد آن کنیزك مأمون را آورد و پس از اندکی زبیده نیز امین را آورد و طبعاً آن دو دستگی ایرانی وعرب پدید آمد وسردستهٔ درباریان عرب خاندان ربیع بن یونس بودند .

خود ربیع از فرزندان کیسان است وکیسان آزادکردهٔ حرث و حرث آزاد کردهٔ عثمان بن عفان میباشد وبنابراین ربیع فرزند غلام غلام محسوب میشد ولی چون

مرد کاردانی بود در خدمت منصور ترقی کرد. ابتداء حاجب و سپس وزیر وی شد، منصور بوی اعتماد و محبت داشت و روزی از ربیع پرسید: آرزویت چی است؟ ربیع گفت آرزو دارم فرزندم فضل را دوست بداری. منصور فایدهٔ آنرا پرسید. ربیع گفت در آنصورت، عمل زشت او اگر بزرگ باشد نزد تو کوچك میگردد و اگر کار نیکش کوچك شود پیش تو بزرگ میگردد. ربیع درسال ۱۷۰ دردورهٔ خلافت هادی مرد و درزمان هرون که برمکیان بوزارت رسیدند فضل بن ربیع با آنان رقابت میکرد وخود را مانند آنان جلوه میداد ولی البته شکست میخورد، سرانجام برای برمکیان توطئه نمود ویکی ازعوامل مؤثر سقوط برمکیان همان دسیسه‌های فضل بود.

عقب افتادن عرب پس از قتل امین

گذشته از اینکه مادر مأمون ایرانی بود اتفاقاً معلم ومربی وی جعفر بن یحیی برمکی شد و مأمون را به مهر و محبت ایرانیان پرورش داد. در مقابل فضل بن ربیع، امین را بدشمنی باایرانیان تشویق میکرد وهمانطور که جعفر برای ولیعهدی مأمون میکوشید فضل برای ولیعهدی امین تلاش داشت پس از کشتار برمکیان هرون در گذشت وفضل بن ربیع امین را به پیمان شکنی بامأمون وادارساخت. مأمون پیش دائیان خوددر خراسان میزیست و امین میان عربها در بغداد بود وبالاخره کار دو برابر بکارزار کشید و در حقیقت ایرانیان وعربها باهم بجنگ در آمدند. فضل بن سهل در خراسان و فضل بن ربیع در بغداد سپاهیان عرب و عجم را در برابر یکدیگر تجهیز کردند و چون عربها بواسطهٔ زندگانی تجملی تن پرور شده بودند و میان خود اتحاد نداشتند کاری از پیش نبردند بخصوص که امین در اثر عیاشی و اسراف، تهی دست شده بود و از سوء تدبیر اواینکه اراذل و اوباش بغداد را بیاری خود طلبید و آنها را مأمور کرد که از مردم بزور پول بستانند وبسپاهیان بدهند و چنانکه خواهیم گفت همین اقدامات باعث شکست امین شد، بالاخره همانطور که خراسانیان خلافت را ازامویان گرفته به نیاکان مأمون دادند در آنموقع نیز امین رابر کنار کرده مأمون را خلیفه نمودند.

طبعاً از آنموقع عرب ناتوان شد و ایرانیان پیش آمدند وکار ناتوانی عرب

بجائی کشید که سر راه بر مأمون گرفته آه و ناله میکردند که ای خلیفه با عرب شام هم مانند عجم خراسان مهربان باش .

تا آنکه خلافت در ۲۱۸ به معتصم رسید و ترکان و فرغانی ها کار عرب را ساختند و معتصم بتمام مأمورین خود در ولایات فرمان داد که نام عربها را از دفتر بیندازند و حقوق آنانرا قطع کنند عربها جز خدا پناه دیگری نداشتند و کاری از پیش نمیبردند . آخرین والی عرب درمصر عنبسة بن اسحق بود که سال ۲۴۲ هجری از کار بر کنار گشت واز آن پس عربها درهیچ جا والی و فرماندار نشدند ، ایرانیانکه ناتوانی عرب رادیدند بیش ازپیش بتلاش افتادندتا برای خود حکومت مستقل ترتیب بدهند ، از آنجمله درسال ۳۲۲ مرداویج در اصفهان برخاست وبفکر تصرف بغداد و انتقال سلطنت از عرب برعجم بر آمد ، اما موفق نشد ، زیرا چنانکه خواهیم گفت نفوذ و قدرت تدریجاً بدست تازیان ودرباریان افتاده بود .

شعوبیان و عربها

اززمان مأمون وپس از آن شعوبیان (دسته‌ای ازایرانیان) آشکارا ببدگوئی از عرب پرداختند. مأمون اینانرا گرامی میداشت و بخود نزدیك میساخت از آنجمله سهل بن هارون متصدی بیت الحکمهٔ مأمون از دشمنان سرسخت عرب بود .

دیگر ابوعبیده از راویان نامی و علان شعوبی و غیره . شعوبیان کتابهائی در ذکر بدی های عرب تألیف کردند و گفتهٔ طرفداران عرب را در آن تألیفات رد کردند.

شعوبیان همهٔ مردم را (از عرب و عجم) یکسان میدانستند ؛ از آنرو آنانرا اهل التسویه میخواندند. آنها میگفتند پیغمبر اسلام میفرماید مسلمانان برادر و برابرند همه دست یکدیگرند ، باید باهم برابر باشند و نیز در خطبهٔ حجة الوداع فرمود «هیچ عربی جز ازراه پرهیز گاری برغیر عرب برتری ندارد ،» و در قرآن است که پرهیز گارترین شما گرامی ترین شما نزدخداوند است . (ان اکرمکم عندالله اتقیکم سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۲) شعوبیان ازتمام ملل غیرعرب درمقابل عربها دفاع میکردند

وهمینکه سخن ازپادشاهان بمیان میآمد فرعونهای مصر ـ اسکندر یونانی ـ پادشاهان ایران ـ قیصرهای روم ـ پادشاهان هند و سلیمان حکیم وامثال آنرا برخ عرب هامیکشیدند و اگر صحبت ازپیغمبران میشد میگفتند : همهٔ پیغمبران جز چهار تن (هود ـ صالح اسماعیل ـ محمد «ص») غیر عرب بودند و در مورد علم و فلسفه از حکمت یونان و اشعار و علوم هندیان و ایرانیان و اسطرلاب و چوگان بازی و شطرنج سخن میگفتند که مردمی غیر ازعرب آنرا دارا بودند . شعوبیان تا آنجا جسور شدند که می گفتند « : عرب حق هیچ نوع افتخاری ندارد ، چون مانند گرگان خونخوار بجان هم می‌افتند ، خون‌هم را میریزند و زنان و مردان خود را به بند بسته اسیر میگیرند و از اشعار شعرای عرب برای صحت گفتار خود دلیل میآوردند که عربها برای بدست آوردن غنیمت برملت و ناموس خودشان ترحم نمیکردند واگر پیغمبری از میان آنان بر نمیخاست هرگز رستگار نمیشدند و همین ننگ برای عربها بس که برای پول یا هرچه ، حرامزاده را بنام استلحقاق بخود میبستند . حسن بن هانی و بشاربن برد ودیگران اشعار بسیاری درنکوهش عرب سروده‌اند . امابشاردرعقیدهٔ خود پایداری نداشت ، گاه برعرب و گاه با عرب بود .

عربها نیز بیکار نمی‌نشستند و برضدشعوبیان کتاب مینوشتند و از آنجمله کتاب تفضیل العرب است که ابـن قتیبه آنرا تألیف کرد و شعوبیه ردیه‌ای بر آن ردیـه نوشتند و مناظره هائی ترتیب دادندکه ذکر همهٔ آن بطول میانجامد و در هر حال آشنائی عـرب با زندگانی شهری و سیاست مخالفان حـکومت را از دست عـرب بیرون آورد .

*

*

بدبختی وزیران ایرانی

وزیران ایرانی پیش از برمکیان

گفتیم که عباسیان موالی (ایرانیان) را مقرب ساخته منصب های بزرگ بآنان واگذاردند، وزیران ووالیان از آنان برگزیدند و در نتیجه ایرانیان بفکر بلند پروازی افتادند تا مگردوران کسری را برگردانند. آنان بخوبی میدانستند تا مسلمان نشوند ودر دستگاه اسلام نیایند کاری ازپیش نمیبرند وتا زیر پرچم خلافت اسلامی گرد نیایند پیروز نمیشوند وچه بساکه همین آرزو آنانرا درروزگار امویان بیاری علویان وادار میکرد، اماهمینکه عباسیان علویان رارانند ومنصورعباسی کار آنهارایکسره ساخت و با آل حسن جنگیده آنها راکشت و ابومسلم وسایرشیعیان را ازپا درآوردایرانیان ازبیم خشم منصور فرمانبردار وی شدند ولی در پنهانی شیعه ماندند وانتظارفرصت داشتند که کی سلطنت را بخودشان برگردانند و یا دست کم یك حکومت شیعی درست کنند.

خلفای عباسی اینرا میدانستندوازایرانیان بیم داشتند وازناچاری بزرگان ایران را بکارهای بزرگ میگماشتند و با هر دو چشم مراقب آنان بودند و همینکه تمایل شیعیگری از آنان میدیدند آنهارا میکشتند یامعزول میساختند. وزیران ایرانی تشیع خودراکتمان میکردند وخلفاء جاسوس هائی در خارج وداخل برای رسیدگی بوضع آنها تعیین میکردند، چنانکه مهدی با وزیرخودیعقوب بن داود چنان میکرد یعقوب ازموالیان عرب بودوابتداء نزدابراهیم بن عبدالله علوی حسنی برادرمحمدبن عبدالله حسنی کتابت میکردوهمینکه محمد برادرابراهیم برمنصور خروج کرد یعقوب هم باوی بود سپس ازمحمد گسیخته نزدمهدی بن منصور آمد. مهدی بقدری یعقوب رامقرب ساخت

ونزدیك خود کرد که ویرا برادر خواند و دستور داد دردفاتر رسمی این موضوع را ثبت کنند .

مسلم خاسر در آنمورد چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«بخلیفهٔ برحق بگوتورا ببرادر خواندگی بایعقوب‌بن‌داود مبارکبادمیگویم.»

خلاصه یعقوب نفوذ زیادی پیدا کردتا آنجاکه مهدی رابکارهای دیگرمشغول داشته خود به مملکت داری پرداخت . عربها از این پیش آمد نگران بودند و گاه وبیگاه برمهدی خرده‌میگرفتند، ولی‌او بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت. گویند موقعی‌مهدی بمکه رفت و روی دیواری این شعررا دید .

ترجمهٔ شعر :

«ای مهدی تو چه خلیفهٔ نیکی هستی، ولی افسوس‌که یعقوب را برگزیده‌ای»

مهدی گفت : زیر آن چنین بنویسند .

«بکوری چشم نویسنده وپدرش وجدش یعقوب را دوست میدارم.»

دشمنان یعقوب که ازآنراه پیروزنگشتند از در دیگر درآمدند و به مهدی گفتند یعقوب‌باعلویان بوده‌واکنون نیزدردل باآنهاست. ـ مهدی ازاین سخن‌باندیشه رفت ودرصدد آزمایش یعقوب برآمد،لذاروزی بساطی از گل وریحان فراهم‌ساخت و لباسی آراسته در برکرده کنیزك ماهروئی را بخدمت گماشت ویعقوب را بآن بزم احضار کرد و ازهرجهت‌اظهار مسرت‌ورضایت نمودوآن‌بزم را با آنچه‌درآن‌بودبوی بخشیده سپس‌اورابخلوت خواسته گفت:مردی‌ازعلویان(نام‌ویرابرد)با من‌دشمنی‌دارد و من از وی بیمناك هستم از تو میخواهم سرش را برایم بیاوری . یعقوب سوگند خوردکه فرمان مهدی رااجراکند ، سپس بخانهٔ خود برگشته مرد علوی راخواست و با اوسخن گفت وچون اورا مرد بی‌گناه بی‌آزاری دید نه تنها او را نکشت بلکه پولی بوی بخشیده فرارش داد . کنیزك مهدی‌که در سرای یعقوب بود همهٔ داستان‌را بـه مهدی گزارش داد ، مهدی فوری آن مرد علوی را دستگیر کرده پنهان ساخت ویعقوب رااحضارنموده بازخواست نمود.یعقوب بآنچه‌که رفته بود اقرارکرد. مهدی

او را بزندان انداخت و تا سال ششم خلافت هرون، وی در بند بود . در آن سال یحیی بن خالد برمکی که هم کیش و هم نژاد یعقوب بود از وی شفاعت کرد و یعقوب پیر ناتوان را از زندان در آورد و هرون او را آزاد گذارد که هر کجا خواهد بماند یعقوب مکه را برگزید و بآنجا رفت و در سال ۱۸۷ در گذشت و این همان سالی است که برمکیان در آن تاریخ سقوط کردند .

وزیران برمکی و مقام و منزلت آنان در دولت عباسی

پس از مرگ مهدی و هادی هرون خلیفه شد . او برمکیان را بوزارت برگزید، زیرا خالد سرخاندان برمك از سرداران ابو مسلم بوده و در راه پیشرفت عباسیان جانفشانی‌ها کرده بود و چنانکه میدانیم سفاح و منصور وی را بوزارت و کارهای مهم دیگر برگماشتند. خالد مردی خردمند و دست و دل باز و گشاده روی بود و کسی از فرزندان وی تا آن درجه عقل و هوش و سخاوت و علم و کمال نداشت . پسرش یحیی نیز از فکر و تدبیر بهره ای میبرد و در دستگاه مهدی تقرب پیدا کرد . اتفاقاً زن یحیی هفت روز پیش از تولد هرون پسری آورد که او را فضل نامیدند و هفتهٔ دیگر خیزران زن مهدی پسری زائید که هرون نام گرفت . خیزران فضل را شیر می داد واز آنرو هرون فضل را برادر رضاعی خود میخواند مسلم خاسر در آن باره چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

« به به ای فضل چه خوشبخت هستی که از پستان بانوی جهانیان شیر خوردی و با هرون خلیفه برادر شدی . »

مهدی تربیت هرون را به یحیی واگذارد و هرون در دامان یحیی تربیت شد و او را پیوسته پدر جان میخواند . مهدی در سال ۱۶۹ در گرگان مرد و آن هنگام یحیی بن خالد و ربیع بن یونس همه کارهٔ دولت بودند . هرون از مرگ پدر هراسید که مبادا کار آنان زار شود و از یحیی چاره خواست ، یحیی او را به طور نیکوئی راهنمائی کرده به بغداد آورد . اتفاقاً در آن جا مردم در هیجان بودند

و خیزران مادر هادی و رشید کس نزد ربیع و یحیی فرستاده از آنان نظر خواست یحیی بگفتهٔ خیزران اعتنا نکرده جوابش را نداد چه که میدانست هادی ازمادرش خیزران نگران میباشد ولی ربیع برعکس با خیزران همراهی کرد . هادی از این رفتار یحیی اظهار رضایت کرده ربیع را سرزنش نمود و از یحیی خواست که همچنان سرپرست هرون بماند .

نخستین فکر هادی آن بود که هرون از ولیعهدی بر کنار سازد و به عادت معمول پادشاهان دیکتاتور، فرزند خویش را ولیعهد سازد تا خلافت درنسل خودش باقی بماند ، لذا پس از مشورت با یاران هرون را از ولیعهدی خلع کرده برای پسرش جعفر بیعت گرفت . بزرگان در باری با وی همکاری کردند و هرون را کنار گذاردند.

در آنزمان رسم بود که عده ای شمشیر دار و نیزه دار در رکاب ولیعهد وقت حرکت میکردند و چون هرون از ولیعهدی خلع شده بود هادی فرمان داد که وی ساده حرکت کند و مردم حتی از سلام کردن بهرون خودداری میکردند . هرون در برابر این پیش آمد ها تسلیم بود فقط یحیی بوی اصرار میورزید که حق خود را باز گیرد و چون این خبر بهادی رسید یحیی را خواسته گفت :

من و تو چه وظیفه‌ای داریم ؟ یحیی گفت : وظیفهٔ شما فرمانروائی و وظیفهٔ من فرمانبرداری است ـ هادی گفت : پس چرا برادرم رابرمن میانگیزی ؟

یحیی گفت : پدرت او را بمن سپرد و تو نیز او را بمن سپردی و من اطاعت پدرت و ترا میکنم . ـ هادی را این سخن خوش آمد . یحیی موقع را مناسب دیده گفت : بعقیدهٔ من مردم را بعهد شکستن عادت مده و بیعت هرون را برهم نزن چه بهتر که فرمان دهی هرون ا مانند گذشته ولیعهد اول و پسرت ولیعهد دوم باشد .

هادی گفت : راست میگوئی اکنون برو .

هادی بایاران خوددربارهٔ برگردانیدن هرون بولیعهدی سخن گفت ولی آنان فکرتازهٔ او را برگردانیدند و هادی را بحبس یحیی وادار ساختند . یحیی اززندان

پیام داد که پندی دارم باید بخلیفه عرض کنم ، هادی یحیی را خواسته گفت : پندت را بگو ، یحیی گفت : اولا از خدا میخواهم همهٔ ما را فدای خلیفه کند ، ثانیاً اگر خدای نخواسته برای خلیفه پیش آمدی کرد ، آیا این مردم از فرزند کوچك وی جعفر اطاعت میکنند ودر نماز وجنگ وحج ازاو پیروی مینمایند؟ هادی گفت : گمان نمیکنم یحیی گفت : در آنصورت بیم آن نمیرود که فلان وفلان قیام کنند وخلافت را از خاندان پدرت بیرون آرند؟ بااین وضع من گمان میکنم اگر هم پدرت ، برادرت را ولیعهد نکرده بود تو میبایستی اورا ولیعهد سازی نه اینکه عهد وپیمان برادرت را برهم بزنی ـ هادی گفتهٔ یحیی را پذیرفت وبآن رفتار نمود .

هادی بیش از یکسال خلیفه نبود و نخستین کسی که هرون را بخلافت مژده داد یحیی بود که مهر خلافت را نزد هرون آورده اورا از بستر خواب بیدار کرد .هرون که میدانست خلافت اودر اثر حسن تدبیر یحیی صورت گرفته بوی گفت:پدرجان تومرا تااینجا رسانیدی همه از برکت اقدامات تواست واکنون این مهر در دست تو باشد وهرچه میخواهی بکن . هرون بقدری از یحیی تجلیل میکرد که اورا پدرجان میخواند وشاعر عرب در آن باره چنین میگوید :

« آفتاب روشنائی نداشت ،همینکه هرون خلیفه شد نور خورشید افزون گشت »

« هرون دست خداست ، وفرمانرواست ویحیی وزیر اوست . »

یحیی فرزندان خردمند کاردانی پیدا کرد از آن جمله فضل که درسخاوت وپاکی طینت معروف است ومحمد که مردی بلند همت بوده است وجعفر که تقریر وتحریرش نیکو بود وموسی که مردی دلیر وبی باك بود و همهٔ آنان مانند پدرشان یحیی بسیار سخاوتمند بودند تا آنجا که عربها هر مرد باسخاوتی را ببرمکیان مانند ساخته میگفتند : (تبرمك الرجل) این مرد برمکی شد .

هرون بپاس احترام و خدمات یحیی امور مملکت را میان دو پسران وی فضل وجعفر تقسیم کرد . یعنی فرمانروائی قسمت غربی از شهرانبار تا شمال افریقا را به جعفر وفرمانروائی قسمت شرقی یعنی از شیروان تا ترکستان را بفضل سپرد . فضل در سال ۱۷۶ بخراسان رفت وآنجا را مرکز حکمرانی خود ساخت وبنیادستم را از آن صفحات

بـر انداخت مسجد هـا و آب انبـار ها و خانقاه ها و کاروانسرا های بسیار بنـا کـرد . دفـاتر بقایای مـالیاتی را اسوزانید و بـر عدهٔ سپاهیان افزود . حقوق لشکریان و کشوریان را اضافه کرد و پس از چندی کسی را جای خود گذارده بعراق آمد . هرون‌او رابسیار گرامی‌داشت ووزارت را باوداد، سپس بفکر افتادجعفر را وزیرسازد . لذا یحیی‌را خواسته گفت : میخواهم جعفررا وزارت دهم وازفضل‌شرم دارم تو با او در این باره صحبت بدار . یحیی بفضل چنین نوشت : « امیرمؤمنان که فرمان او روزبروز برترو والاتر بماناد دستور داده که انگشتروزارت را از آن دست بآن دست بدهی . » ـ فضل درپاسخ پدر اینطوررقم زد : « فرمان امیر مؤمنان را در بارهٔ برادرم بجان منت دارم ، نعمتی که از من بوی منتقل شده بازهم از آن من است ومقامی که ازمن باورسیده همچنان متعلق بخود من است . »

جعفربیش‌ازهر کس نزدهرون‌مقرب شد تا آنجا که‌بدستورهرون جامهٔ گشادی دوختندکه دویخه داشت و درمجالس عیش و نوش هر دو (هرون و جعفر) در آن جامه میرفتند .

جعفر درتمام امورکشور صاحب اختیار بود و هرچه میگفت و میکرد هرون می‌پذیرفت . اگرچه‌جعفر نصف مملکت‌را بکسی میبخشید یا یکی ازدختران هرون را بکسی‌تزویج مینمود . چنانکه داستان جعفرو عبدالملك بن صالح هاشمی بهترین نمونهٔ آن میباشد . باین تفصیل که هرون ازعبدالملك پسرعموی خود خشمگین بود زیرا ویرا مدعی خلافت‌میدانست عبدالملك هنگامی دربزم باده پیمائی برجعفروارد شد وپس ازچند جام اجازهٔ مرخصی خواست .

جعفر گفت : اگرحاجتی داری بگو ، عبدالملك گفت : هرون برمن خشمناك است .

جعفر گفت : اکنون ازتوراضی شد و گذشته گذشت ، عبدالملك گفت : چهار میلیون درهم وام‌دارم، جعفر گفت آن‌وام پرداخت شد، ولی امیرمؤمنان بالاتر وبهتر ازآن بتوداده است .

عبدالملك گفت : آرزو دارم فرزندم ابراهیم بمقام دامادی خلیفه ارتقاء یابد



مسجد حضرت زینب سلام الله علیها در قاهره

جعفر گفت :

امیرمؤمنان عالیه دخترخودرا بابراهیم‌داد ، عبدالملك گفت: آرزودارم داماد خلیفه والی هم‌باشد . جعفر گفت : بفرمان امیرمؤمنان ابراهیم والی مصر شد،وچون عبدالملك ازپیش جعفر رفت حضار ازجرئت وجسارت جعفر دروحشت افتادندکه مبادا خلیفه بروی غضب کند . اما بزودی دانستندکه هرون همهٔ آن مطالب راتصویب کرده و چند احسنت هم بجعفر گفته است . (۱)

در این صورت مسلم است‌که جعفر همه نوع اختیارات داشته و با پول وجان مردم هرچه میخواسته میکرده است ، با این وصف همینکه هرون ازقدرت‌برمکیان اندیشناك گشت آنانرااز پای‌درآورد . مورخان درعلت این واقعه اختلاف دارندولی موجبات واقعی آن جریان همین است‌که ذیلا شرح میدهیم .

چرابرمکیان ازپا درآمدند

هارون‌وشیعیان

برمکیان شیعی بودند ، و جد آنان خالد پیش از آنکه باعباسیان بیعت‌کندباعلویان بیعت‌کرده بود، چنانکه مردم خراسان و فارس نیز ابتداء با علویان بیعت‌کرده بودند اما همینکه خالد پیشرفت عباسیان را دید واز سرنوشت شوم ابوسلمه وابومسلم آگاه گشت ازشیعیان روبرتافت واز جان ودل خدمتگزار سفاح ومنصورشد .پسرخالدیحیی و پسران یحیی نیزهمان روش را پیش گرفتند ولی دردل مهر آل‌علی را پنهان‌میداشتند وبآنان کمك‌های مالی میکردند،اماطوری این کمك‌ها راانجام میدادندکه ازهرون پنهان میماند زیراهرون نسبت بشیعیان علی کینهٔ سختی داشت وهمه جامراقب آنها بوده ازقتل وزجرآنان دریغ نمیکرد . هرون ازکودکی شیعیانرادشمن خودمیدانست وشیعیانرا از خلافت اوبیمناك بودند وموقعیکه خلیفه شد فرمان‌دادهمهٔ فرزندان ابوطالب را یکجا ازبغداد بمدینه تبعیدکنند .

۱ ــ داستان عبدالملك و جعفر مکرر شده است . اما جرجی زیدان میگوید (در مقدمهٔ جلد پنجم)که تکراریك یا چند داستان درچند مورد مانعی ندارد زیرادرهرمورد طوری از آن استفاده میشود ولی بنظرما اولی‌آنکه دریکجا یك موضوعی ذکرشود درموارد دیگر بآن اشاره شود وجرجی زیدان چنان نکرده وما ازنظر امانت در ترجمه همهٔ آن مکررات را بتفصیل ترجمه

هرون بقدری دردشمنی با آل علی شهرت یافت که شاعران برای تقرب بهرون آل علی راهجو میکردند وشاعران علوی هرون راهجو میگفتند، اما درزمان حیات هرون جرئت تظاهر نداشتند، همینکه هرون مرد ودرطوس بخاك رفت دعبل بن علی شاعر علویان قصیده‌ای درمدح اهل بیت گفت ودرطی آن عملیات زشت عباسیان رااز قتل و آزارعلویان شرح داد وهرون راهجو کرد وبقبرهرون وعلی بن موسی الرضا که دریك بقعه واقع شده اشاره نموده میگوید :

ترجمهٔ بعضی از آن اشعار :

« تمام قبایل عرب ازیمن ومضر وبکر شریك خون علویان شدند همانطور که... »
« عباسیان مانند فاتحین دراراضی روم وخزر با علویان رفتار کردند . آنانرا کشتند، اسیر »
« کردند، غارت کردند، سوزاندند . اگر بنی امیه برای ستم کردن بآل علی بهانه داشتند »
« عباسیان چه بهانه‌ای داشتند ؟ در طوس برسر مزار علی آنمرد پاکیزه گذر کن ... »
« دو گوردرطوس است، واین عجیب است که یکی گور بهترین و آن دیگر گور بدترین »
« مردم میباشد. اما از بدی آن باین دیگری زیان نمیرسد و از نیکی آن این دیگری »
« سودی نمیبرد . انسان مختار است که کار نیك یا بد کند وسود وزیان نصیب خودش »
« می گردد . »

برمکیان دشمنی هرون را نسبت بعلویان نمی پسندیدند و آنرا نامشروع میدانستند اما ازبیم هرون دم برنمیآوردند وتا میتوانستند به پنهانی با آنان یاری میکردند وپول میدادند . بزرگان شیعه مخفیانه نزد جعفر میآمدند و جعفر از ترس هرون آنها را محرمانه میپذیرفت و آنان از ستمگریهای هرون نزد وی شکایت میکردند جعفر که پیش هرون ازهر کس مقرب تر بود علویان را پند میداد که ازنزدیك شدن باوی خودداری کنند مبادا خلیفه آگاه شود وازوی مؤاخذه کند، باتمام این احتیاط کاریها مردمان مفسد وحسود از اعراب و هواخواهان آنانکه دردستگاه خلیفه بودند این جریانات را بگوش خلیفه میرساندند و از همه بدتر زبیده زن هرون مادر امین با جعفر و خاندان برمکی عداوت داشت و زیادتر از دیگران بآنان حسد میورزید و برای آنها کارشکنی میکرد، زیرا جعفر وپدرش مأمون پسر هووی زبیده را برتر از امین

میخواستند. مثلا موقعی که خلیفه (هرون) بازبیده و امین ومأمون وجعفر ودیگران بمکه آمدند تاپیمان ولایت عهد را درکعبه بیاویزند امین وارد کعبه شد و مطابق معمول قسم خورد ولی جعفر او را برگردانده گفت:

ای امین اگر به برادرت مأمون خیانت کنی خدا ترا رسوا سازد، سپس ازامین خواست که سه‌بار راجع بآنموضوع سوگند یادکند. زبیده مادر امین از این‌هواداری جعفر بسیار رنجیدو کینهٔ او را در دل گرفت بویژه که آنزن عرب و جعفر ایرانی بود وبهمان‌جهات شب‌وروز برای سرکوب برمکیان میکوشید. سایر امرای‌عرب‌مانندآل ربیع و آل مزید شیبانی که بواسطهٔ نفوذ برمکیان ضعیف شده‌بودندبازبیده‌همدست گشتند و از ایرانیان حتی خود برمکیان مانند محمدبن خالدعموی جعفرنیز برضد جعفر وپدر جعفر تلاش داشتند.

این دشمنان ازچندین راه نزد هرون ازبرمکیان‌بد میگفتند، از طرفی راجع به تشیع آنان و ازطرفی راجع باستبداد برمکیان‌وازطرف‌دیگردربارهٔ‌پول‌اندوختن آنها سعایت میکردند.

هرون همهٔ این سخنان‌رانشنیده میگرفت. چه‌محبت‌های‌یحیی‌را درنظرمیآورد ولیاقت‌آنانرا درادارهٔ امورکشور از خاطر میگذرانید. اماکم کم سخن‌دشمنان اثر کرد و هرون از همراهی‌برمکیان باعلویان خبردارشد بویژه موقعی که‌جعفر مردی علوی رابفرمانروائی‌مصر تعیین کردواز آنروهرون‌در صدد تباه‌کردن‌برمکیان‌برآمده منتظر فرصت شد

شیعهٔ‌علوی‌درخراسان خراسانیان‌ودیلمیان ومردم طبرستان‌پیش‌ازقیام عباسیان از شیعیان علی‌بودند و از نظرمدارا با ابومسلم یا از ترس بـا عباسیان بیعت‌کردند و همینکه خیانت عباسیان را نسبت بابومسلم دیدند بر آنان خشمگین‌شدند وبرای‌خونخواهی‌ابومسلم بایکدیگرهم پیمان‌کشتند وچون منصور راوندیان را از پا در آوردواین‌کینه جوئی شدت یافت زیراراوندیان یاران‌وبرادران ابومسلم بشمار میآمدند. اما منصور شهر بغداد را سنگر کرده در آنجا مانـدو با علویان جنگید و آنهـا را مغلوب ساخت. علویان از بیم منصور بخراسان و شمال

افریقا گریختند و مخفیانه برای خود دعوت و تبلیغ کردند. خراسانیان برای خونخواهی ابومسلم با علویان همراه بودند و بهترین پشتیبان علویان بشمار میآمدند.

عباسیان از مردم خراسان بیم داشتند، چه از نیرومندی آنان باخبر بودند و سایرین نیز از خراسانیان حساب میبردند. زیرا بچشم خود دیده بودند که خراسانیان خلافت را از امویان گرفته بعباسیان سپردند. در زمان هرون سردستهٔ شیعیان یحیی برادر محمدبن عبدالله حسنی که بدست منصور کشته شده بود از حجاز بدیلم گریخت و درسال ۱۷۶ برهرون خروج کرد و کارش بالا گرفت. هرون از وی ترسید و فضل بن یحیی برمکی را نزد اوفرستاد. فضل باپند واندرز یحیی را رام ساخت و برای او از هرون امان نامه‌ای گرفت که بزرگان بنی‌هاشم نیز آنرا امضاء کرده بودند. با این زمینه چینی او را از دیلم به بغداد آورد. هرون هم آنچه را که وعده داده بود وفا کرد ومقرری و جایزه‌های فراوان بوی داد. اما پس ازچندی بفکر محبوس ساختن یحیی بر آمد وشاید دشمنان شیعیان او را باین عمل تشویق میکردند وشایدهم خودش از یحیی میترسید و درهرحال چون به یحیی امان داده بود نمیتوانست علناً اورا آزار برساند، سپس فقیهان راخواست وامان نامه را بآنها نشان داد همه گفتند که شرعاً نباید متعرض یحیی بشوی، فقط ابوالبحتری قاضی گفت نظر بفلان باب فقه این امان نامه باطل است. هرون هم از خدا خواسته آنرا از هم درید ویحیی را دستگیر ساخته بجعفر داد تا او را زندانی سازد. جعفر که بی گناهی آنمرد را میدانست درصدد استخلاص وی بر آمد و تصور میکرد نفوذ او (خودجعفر) ومشغله هرون مانع از تعقیب قضیه میشود، لذا یحیی را از زندان در آورده بااو سخن گفت، یحیی بوی اظهار داشت که ای جعفر از خدا بترس ودستت را بخون من بی گناه آلوده مساز مبادا فردا محمد(ص) دشمن تو گردد. بخدا سوگند من گناهی نکرده ام وبرضد خلیفه قدمی برنداشته ام جعفر دلش بر او سوخت و بوی گفت:

تو آزادی هرجامیخواهی برو، یحیی گفت: کجابروم که راه گریز ندارم وهرجا بروم دستگیر میشوم، جعفر او را با وسایل مطمئن به محل امنی فرارداد.

هرون و جعفر

حسودان از هرسو مراقب جعفر بودند، بخصوص فضل بن ربیع که وزارت را پس از مرگ پدر حق خود میدانست و جاسوسان زبردستی در سرای جعفر گماشته بود.

آن جاسوسان خبر فرار یحیی را بفضل رساندند و اوهم در موقع مخصوصی هرون را از چگونگی آگاه ساخت هرون از این خبر بخشم رفت ولی بفضل برادر جعفر چنان وانمود که جعفر این کار را بدستور و فرمان خود او انجام داده است. سپس جعفر را برای غذا خوردن دعوت کرد و درضمن غذاخوردن که بوی لقمه میداد و سخن میگفت ناگهان از حال یحیی جویا گشت. جعفر گفت: اوهم چنان درزندان است. هرون گفت جان من؟ - جعفر مطلب را دریافته گفت: نه بجان تو، آنگاه جعفر داستان یحیی را باز گفت و بهرون توضیح داد که چون بی گناه بود آزادش ساختم - هرون از روی سیاست گفت: به به چه نیکو کردی و این همان بود که من میخواستم ولی همینکه جعفر بیرون آمد هرون آهسته باخود میگفت خدامرا بکشد اگر تورا نکشم. با این همه چون هرون از نفوذ و قدرت برمکیان آگاه بود دنبال فرصت میگشت که درموقع مناسب کار آنانرا بسازد، چه که بیشتر مردم حتی خود هاشمیان بواسطهٔ سخاوت ونیکوکاری برمکیان با آنان همراهی داشتند.

هرون برای گمراه ساختن جعفر اورا بحکومت خراسان تعیین کرد ومهر وزارت را از اوستانده به پدرش یحیی داد و پرچم بنام جعفر بسته ویرا فرمانفرمای خراسان وسیستان ساخت. اما بعد از بیست روز جعفر را معزول نمود وشاید برای گمراه ساختن جعفر آن کار را نکرده بود بلکه در نظر داشت بدانوسیله اورا ازخود دور سازد. سپس از نیروی جعفر درخراسان واهمه کرده اورا معزول نمود.

علی بن عیسی بن هامان که نیز ازدشمنان برمکیان بودنزد هرون سعایت کرد که موسی برادر جعفر باخراسانیان مکاتبه دارد بآن قصد که بخراسان برود ومردم آنجا رابنافرمانی هرون وادارد. هرون این سخن راپذیرفت وموسی رابزندان افکند. سپس او را رهاساخت. اما بطور کلی نظرش نسبت به برمکیان تغییر یافت و دررفتار با آنان نامهربانی وبددلی ابراز نمود مثلا تا آن ایام یحیی بدون اجازه پیش هرون میرفت ولی

هرون درضمن صحبت از این وضع انتقاد نمود ویحیی هم بی اجازه بحضور نرفت. سابق بر آن هر گاه یحیی پیش خلیفه میآمد، غلامان باحترام اوسرپا میایستادند. هرون به مسرور خادم امر کرد از آن پس برای یحیی کسی برنخیزد. مردم که این اخباررا میشنیدند انتظار بدبختی برمکیان را داشتند وجرئت نمیکردند چیزی بگویند، فقط در مجالس سازو آواز مطالبی میگفتند، از آن جمله ابن بکار گاهگاه دربزم هااین شعررامیخواند.

ترجمهٔ شعر:

«مردم ازجان ماچه میخواهند؟ چراخواب وقرارندارند؟»

«آیا میخواهند آنچه که نهفته است آشکارسازند؟»

هرون ازهواخواهان برمکیان بیم داشت که مبادا پس ازحمله به برمکیان اسباب زحمت شوند. واز آنرومرتب پی جوئی میکرد و ازسازندگان ونوازندگان جسته جسته مطالبی میپرسید، زیرامعمولا سازندگان در بزم های باده پیمائی حضورمییابند وبامستان همنشین میشوند ومشهوراست که مستی وراستی باهم است و کسی که ازبادهٔ ناب سرگرم شد وپای بند خرد ازدست داد رازنهانی راآشکار میسازد، لذا روزی هرون از اسحق موصلی آهنگ نوازخود پرسید:

این روزها مردم ازچه سخن میگویند؟ اسحق گفت: مردم میگویندتو برمکیان رامیاندازی وفضل بن ربیع راجانشین آنان میسازی. هرون ازشنیدن این سخن اظهار خشم کرده فریادزد: ترا باین حرفها چه؟ اوهم خاموش ماند.

هرون جاسوسانی درخانه ودفتر برمکیان گماشته بود که اگر آنان نفس بکشند خبرش رابهرون برسانند، آنها هم سخنان وعملیات آنهارا بزرگتر از آنچه میشدنقل میکردند، از آنجمله دوغلام بچه از نواحی دریای خزر که دست پروردهٔ هرون بودند که هرون آنها را بمنظور جاسوسی بجعفر هدیدکرده بود، جعفر معمولا بزم های شبانه‌ای داشت که هفته‌ای یکباردر کاخ خودش تشکیل می‌یافت وجامه‌های یکرنگ مخصوصی برای آن بزم آماده میشدکه مهمانان وخود میزبان پیش ازحضور دربزم آنرا برمیکردند وبیشتر مهمانان ازبزرگان ایران بودند. شبی دریکی از آن بزم‌ها

سخن ازابومسلم ونیرو وهمت وی بمیان آمد که چگونه دولت اسلامی را از امویان بعباسیان انتقال داد، جعفر گفت : ـ ابومسلم آنقدرها هنر نکرد ، چه که وی ششهزار نفررا (بدون جنگ) قربانی ساخت . هنر آنست که بدون خونریزی چنان انتقالی صورت گیرد، غلام بچه های خزری این سخن را بهرون رساندند و بر آن افزودند که منظور جعفر انتقال خلافت بایرانیان ویا علویان میباشد و طبعاً هرون بیش از پیش اندیشناك شد .

تا آنکه درسال۱۸۷ موقع بازگشت ازحج هرون برای سقوط برمکیان مصمم گشت وچنانکه گفتیم بعنوان حکمرانی خراسان مهروزارت را ازجعفر گرفت ودر نهروان برای وی اردوگاه ترتیب داده پرچم برافراشت . همراهان جعفر در آنجا چادر زده آمادهٔ سفر شدند وخود جعفردربغداد مانده تهیه حرکت میدید .

اسماعیل بن یحیی هاشمی از دوستان صمیمی جعفر که تا حدی ازقصد هرون خبرداشت به منظور اصلاح نزد جعفر آمد و آهسته آهسته بوی گفت: که ای امیرتو اکنون فرمانروای مملکت خراسان شده‌ای و بجائی میروی که هرنوع خیرات وبرکات در آن یافت میشود و دستت بهمه جا گشوده است بهتر آنکه املاك شخصی عراق را بفرزندان امیرالمؤمنین واگذار کنی ـ جعفر ازاین سخن بخشم آمده گفت: ای اسماعیل چه میگوئی بخدا سوگند نانی که پسرعمویت میخورد از دولت سرماست ،اساساً این دولت بوجود ما استوار است او را همینقدر بس که بهیچ کاری نمیرسد . ما کارهای خود او وفرزندان وکسان او را اداره میکنیم و خزانه‌اش را پراز پول ساخته ایم ، اینك کارش بآنجا کشیده که باندوختهٔ ماچشم دوخته و آنچه‌را که برای بازماندگان خود گذارده‌ایم ازما میخواهد وحسد ورزی وطمع کاری را تا این حد رسانیده‌است بخدا اگر چیزی از من بخواهد بدبختی بهره‌اش میگردد . ، جعفرطوری سخن گفت که مثلا رفتن وی بخراسان و شورش برضد هرون تـوأم خواهد شد . اسماعیل که تهدید و خشم جعفر را دید ازنزدوی در آمده بگوشهٔ پنهانی رفت زیرا پیش هرون وجعفر هردومتهم شده بود .

جاسوسان این داستان رانیزبا شاخ وبرگ بهرون گفتند و چیزهائی هم برآن

فزودند بقسمی که تصور میرود تا آن هنگام هرون قصد حبس جعفر را داشت ولی پس ازشنیدن آن تهدید بقتل جعفرو سقوط برمکیان مصمم شد. معذلك با زن‌خود زبیده در آن باب مشورت کرده گفت: میترسم جعفر بخراسان برود وبه‌ما یاغی شود وکار را ازدست ما بستاند، زبیده که با جعفر وبرمکیان دشمنی دیرین داشت نظر هرون را تأییدکرد ومطالبی ازروابط نا مشروع جعفر باعباسه خواهرهرون بگوش او رسانیدکه درکاخ خلیفه چه اتفاقاتی از آن مقوله روی داده است، هرون فرصت را مناسب دیدچه که یاران وکسان جعفردر نهروان اردوزده بودند وخودجعفر تنهادر بغداد بود، ازآنرو مسرورخادم خودرا خواسته گفت: برو سر جعفررا بیاورمسرور نیز فوری آن دستور را اجراء کرد، هرون سپس یحیی پدر جعفر وفضل برادر جعفر وتمام کسان وفرزندان اورا(باستثنای محمد برادر یحیی که برای اوخبرچینی میکرد) دستگیرساخت و اموال واملاك ودارائی آنانرا تصرف کرد و بهمهٔ شهرستانها دستور دادکه برمکیان وهمراهان‌وهواخواهان آنان رابه‌بند اندازند ودارائی آنانرابگیرند و فضل بن ربیع دشمن آنانرا وزارت داد. اما چنانکه انتظار میرفت هرون بزودی ازکرده خود پشیمان شد وهرگاه‌که نام برمکیان بمیان میآمد زارزار میگریست. آری همانطورکه خسرو پرویز بزرگمهر وزیر خود رابه اتهام مزدکی بودن (۱) کشت همانقسم هرون با یحیی و برمکیان رفتارکرد و باز هم مانند پرویز ازکردهٔ خـود پشیمان شد.

پس علت سقوط برمکیان همان‌پیروی از سیاست دیرین عباسی بوده که چون بکسی یا خانواده‌ای بدگمان میشدند آنرا ازپا درمیآوردند ولی همین فرمانروایان عباسی با مردم زیردست (رعایای خود) غالباً مطابق احکام شریعت اسلام یعنی عدل و رحم و احسان وحلم و مدارا رفتار میکردند بخصوص هرون که اگر او را پند

۱ـ خسرو پرویزوزیری بنام بزرگمهر نداشته که اورا بکشد وازکشتن‌او پشیمان شود وظاهر جرجی زیدان میان انوشیروان وخسروپرویز اشتباه کرده‌است. گرچه جرجی زیدان هم‌این اشتب را ازجلد اول مروج الذهب مسعودی صفحه ۱۱۹ نقل‌کرده است. مترجم

میدادند میگریید و اگر از اوطلب عفومیکردندمی‌بخشید و اگر کمك میخواستند بی‌دریغ می‌بخشید تاآنجاکه سخاء و عدلو احسان اوهمه مثل شد ولی همین‌هرون نیکوکار نسبت بعلویان ستمگربی‌نظیری بوده و نه تنها علویان راآزار میدادبلکه هرکس مختصر مساعدتی بآنان میکرد از هرون‌زجروعذاب میکشید.

امین ومأمون
یاعرب وایرانی

خراسانیان‌که از قتل ابومسلم خشمگین بودند از سقوط برمکیان بیش ازپیش برعباسیان خشمناك گشته تصمیم گرفتند که هر طور شده با کمك یکدیگر انتقام بستانند و برای انتقام جوئی دنبال‌فرصت میگشتند تا اینکه متوجه مأمون شدند ، که مادر اوایرانی‌بود و خودش دردامان جعفر برمکی پرورش‌یافته‌بود واز آنرو بشیعیان‌علوی تمایل داشت. آنروزها تشیع مثل امروز مذهب دینی بشمار نمیآمد ، بلکه‌یك‌حزب سیاسی محسوب میشدو مقصود ازشیعیان دسته‌ای ازایرانیان و دیگران بودند که با علویان‌یاری‌می کردند(۱)

بنابراین‌مهرایرانیان‌وشیعیان از کودکی‌در نهادمأمون‌تمکن‌یافت‌ویحیی‌فضل‌بن سهل سرخسی راکه مردی زرتشتی بودبخدمت مأمون گماشته بود. فضل‌تا سال۱۹۰ بدین‌مجوس میزیست وفقطآنموقع بدست مأمون‌اسلام‌آورده بامید پیروزی‌ایرانیان در خراسان شیعه گشت وچون ازخودلیاقت بروزدادیحیی اوراپیش‌آورد وسرپرست مأمون قرارداد . فضل‌که مأمون را شخص خردمند با هوشی تشخیص داد اورابرای خلافت شایسته‌دید ودرآن‌راه بسیارکوشید وهمه‌نوع بمأمون خدمت‌کردمأمون‌فضل رادوست میداشت واحترام بسیار میگذارد، فضل‌هم لااقل مقام وزارت را برای خود پیش‌بینی میکرد. میگویند: یکی ازمعلمان ومربیان‌مأمون‌که مهرومودت‌وی‌رانسبت

۱ــ جرجی‌زیدان میگوید در آنروز شیعه یك حزب سیاسی بود ودسته مذهبی بشمار نمیآمد، باید دانست‌که شیعیان یعنی هواخواهان خاندان رسالت و ولایت چندین فرقه بودند والبته غالب آن دسته‌ها مرام های سیاسی داشته‌اند ولی شیعهٔ جعفری یعنی پیروان حضرت جعفرصادق علیه‌السلام هیچگاه در سیاست مداخله نمیکردند . مترجم .

بفضل مشاهده میکرد هنگامی بفضل گفت: اگر این جوان (مأمون) خلیفه شود یك میلیون درهم بتو میرسد. فضل از این سخن بخشم آمده گفت: بخدا سوگند من او را برای پول خدمت نمی‌کنم. من ملازمت اورا از آن جهت برگزیده‌ام که فرمانم درشرق وغرب مجری گردد.

هرون ازمردم برای پسرانش چنین بیعت گرفت که پس ازوی امین خلیفه شود و پس از امین مأمون بخلافت برسد. آنگاه عراق وشام راتاافریقیه بامین واگزاردوقسمت شرق را تا خراسان بمأمون سپرد وتمام این تقسیم بندیها بانظر یحیی انجام میگرفت والبته فضل بن سهل ودیگران نیزدراین موارد بایحیی همدست بودند. درسال ۱۹۲ هرون عازم خراسان شد وبمأمون فرمان داد که در بغداد بماند. چون در آن موقع هرون بیمار بود. فضل بن سهل اندیشید که مبادا هرون بمیرد و دست مأمون ازهمه جا کوتاه بماند، لذا بمأمون گفت:

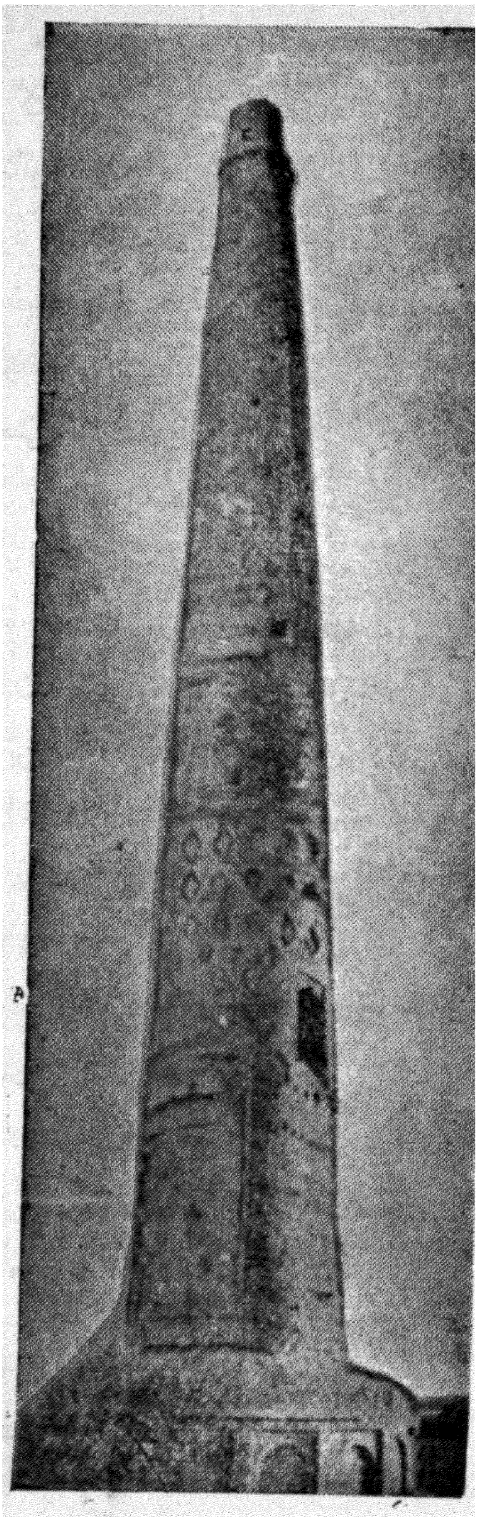

منارهٔ هرات

ماندن تو در بغداد صلاح نیست، چه پدرت بیمار است و شاید در راه بمیرد و پس از مرگ او برادرت پسر زبیده با هاشمیان برتو بتازند و کمترین کاری که پس از مرگ پدر با تو میکنند آنست که ترا از ولیعهدی خلع مینمایند. پس از هرون بخواه که ترا نیز باخود ببرد، مأمون نیز از پدر خواست که همراه وی باشد، هرون در آغاز این خواهش را نپذیرفت ولی بعداً موافقت نمود و شاید امتناع هرون در ابتداء از آن جهت بود که مرگ خود را نزدیك میدید و میدانست فرزندانش مأمور ینی در اطراف او گماشته اند که حتی نفس زدن او را می شمارند و بنابر آن بهتر میدید که از فرزندانش جدا باشد.

سرانجام مأمون و فضل باهرون بطرف خراسان حرکت کردند. فضل درمیان راه از سران سپاه برای مأمون بیعت گرفت و هرون را وادار کرد که اموال موجودی همراه خود را بمأمون واگذارد. مأمون بمرو که مرکز خراسان بود رهسپار شد و هرون در طوس مانده بیماری وی شدت کرد. امین گرچه در بغداد اقامت داشت اما فضل بن ربیع که پس از برمکیان بوزارت رسیده بود پیوسته ملازم هرون بود و همه چیز را مراقبت میکرد، همینکه امین از بیماری خطرناك پدر آگاه شد از فضل بن ربیع خواست که همانجا برای وی بیعت بگیرد، فضل نیز بآن کار دست زد، هرون در سال ۱۹۶ در طوس مرد و فضل بن ربیع از غیبت مأمون در طوس استفاده کرده، سران سپاه و بزرگانرا به بیعت امین واداشت و آنان نیز بامید بازگشت بوطن وملاقات باکسان ونزدیکان بیعتی راکه بامأمون کرده بودند نادیده انگاشتند و بنابه پیشنهاد فضل بن ربیع با امین بیعت کردند. فضل بن ربیع اموال موجودی در طوس را باسران سپاه و رجال برداشته به بغداد باز آمد و امین را وادار نمود که برادر خود مأمون را ازولیعهدی خلع کند.

فضل بن سهل و علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

مأمون در مرو از مرگ پدر و پیمان شکنی سران سپاه آگاه شد و از آنرو برجان خود ترسیده کسان و دوستان را برای مشورت فراخواند و ناتوانی خودرا در برابر زورمندی برادر (امین) اظهار کرد ولی دوستان و یاران وی او را دلداری

و اطمینان دادند و از هرجهت امیدوار ساختند از آن جمله فضل بن سهل گفت : تو اکنون میان دائی های خود اقامت داری و همهٔ آنان بیعت ترا پذیرفته اند کمی صبر کن من کارها را مرتب میسازم. مأمون ازاین نوید دلگرم گشته گفت: من صبر میکنم و اختیارات را بتو میدهم. مأمون سپس فضل را ذوالریاستین خواند وشمشیر و قلم را بوی سپرد

فضل که پیشرفت مأمون را پیشرفت ملت ووطن خود میدید باتمام قوا برای خلافت مأمون بتلاش افتاد و مردم را استمالت کرده بطرف وی کشانید و سرحدات را بنام او متصرف شد کم کم دشمنی دو برادر فزونی گرفت، روابط آنها قطع شد واسم یکدیگر را دربغداد و خراسان از خطبه انداختند و برضد هم لشکر آراسته بجنگ پرداختند.

سپاهیان مأمون که همه ایرانی بودند بسرداری طاهر بن حسین رو ببغداد آوردند و درسال ۱۹۸ هجری امین راکشته سرش را ازبغداد برای برادرش مأمون بخراسان فرستادند و همینکه مأمون صدق گفتار فضل را دید و برادرش را مغلوب و کشته یافت کاملا تسلیم فضل گشت فضل هم دیکتاتور سراسر ممالك اسلامی شده برادر خود حسن بن سهل را بفرمانروائی عراق عجم و عراق عرب وفارس و حجاز ویمن گماشت و مرکز حکمرانی او را در بغداد تعیین کرد، سپس بفکر افتاد که خلافت را بعلویان منتقل سازد و علی بن موسی الرضا راکه در خراسان مریدان بسیارداشت نامزد ولایت عهد ساخت و مأمون را بآن کار تشویق نمود وشاید قبلا مأمون شرط کرده بود که در صورت قبول این پیشنهاد باوی کمك کند و اگر هم قبلا این شرط نشده بود بعداً مأمون را بآن عمل تشویق کرد مأمون هم یا از روی میل و یا از ناچاری یا از روی محبت بعلویان که از کودکی به مهر آنان پرورش یافته بوداظهار تشیع میکرد، حرف فضل را قبول کرد و در سال ۲۰۱ علی بن موسی الرضا راولیعهد ساخت و او را (الرضامن آل محمد) لقب داد و مقرر داشت سپاهیان لباس سیاه را که شعار عباسیان بود برکنده سبز بپوشند و این فرمان درتمام ممالك اسلامی اجراء

گشت اما تااین خبر به بغداد رسید عباسیان به هیجان آمدند وازبیعت باعلی بن‌موسی سربازده گفتند، خلافت باید درخاندان عباس باشد و چون‌میدانستند این کار در اثر دسیسهٔ فضل‌انجام گرفته از اطاعت‌برادرش حسن‌بن سهل (در بغداد)سرپیچی کردند و تصمیم گرفتند مأمون را خلع نموده عمویش ابراهیم بن مهدی را خلیفه سازند وبا وی بیعت‌کرده ابراهیم را المبارك لقب‌دادند وکسانی نزد مأمون‌فرستاده او را تهدید بقتل‌کردند. فضل بن سهل تمام این وقایع را از مأمون پنهان میداشت که مبادا بترسد و پشیمان شود وعلی بن موسی را خلع‌کند.

اماخود علی‌بن موسی ازاین جریانات خبر داشت و نمیخواست‌که مأمون در نتیجهٔ ولیعهدی او دچار آن گرفتاریها بشود، لذا نزد مأمون آمد و همهٔ مطالب‌را بوی گفت. مامون این‌اخبار را باور نکرده گفت: شاید همانطورکه فضل گفته‌مهدی را در غیاب من بحکومت بغداد گماشته اند. اما علی بن موسی بمأمون گفت:

آنچه فضل گزارش داده خلاف واقع است،آنگاه مأمون دانست که‌فضل‌باوی خدعه‌کرده، لذا مردی را بسرخس روانه‌کرد تافضل را در حمام‌کشتند وپس‌ازآن قاتلان را محاکمه نموده بقتل رسانید.

بعد از قتل فضل بفکر علی بن موسی افتاد و چون بیم داشت‌که مبادا اگراو را معزول سازد خراسانیان‌بروی شورش‌کنند، از آنروبسیاست دیرین عباسی‌رجوع کرده در صدد مسموم ساختن وی برآمد و با انگور زهر آلود علی بن موسی را بقتل رسانید.

عباسیان که این را دانستند دوباره بامأمون همراه شدند و ابراهیم بن‌مهدی را خلع‌کرده رو بمأمون آوردند. ابراهیم و فضل بن‌ربیع وهمراهان امین از بغداد گریختند و مأمون در سال ۲۰۴ ببغداد آمده مستقر شد وبرای اینکه جای‌شبهه‌ای باقی نگذارد بر آل علی سخت گرفت و آنانرا وادار ساخت‌که لباس سیاه‌بپوشند.

با این پیش آمدها کار شیعیان دربغداد سستی گرفت و باآنکه ایرانیان در دستگاه خلافت نفوذ داشتند شیعیان از قدرت افتادند و این وضع تاسال ۲۳۲ که

متوکل خلیفه شدهم چنان باقی بود. متوکل که از کودکی میان دشمنان شیعه بزرگ شده بود پس از خلیفه شدن شیعیان را شکنجه و آزار داد و دشمنان آنانرا مقرب ساخت و بدانجهت علی بن الجهم شاعر شامی (از خاندان بنی شامه) و عمرو بن فرخ المرخجی وابوالسمط از فرزندان مروان بن ابی حفصه بمتوکل نزدیك شدند. بخصوص ابوالسمط که پدرش از موالی امویان بود و بواسطهٔ هجو علویان نزد هرون مقرب شده بود. اینان متوکل را از علویان میترساندند و اورا بحبس و تبعید آنها تشویق میکردند ومتوکل را بآزار شیعیان وادار میساختند تا آنجا که متوکل کینهٔ شیعیان را در دل گرفت و حتی از خلفائی مانند مأمون ومعتصم والواثق که با شیعیان بالنسبه خوشرفتار بودند بشدت ابراز تنفر میکرد و همانطور که تربیت برمکیان مأمون را بدوستی شیعه بار آورد تربیت اینان متوکل را بدشمنی شیعه وادار ساخت. متوکل دستور داد قبر حسین بن علی و بناهای اطراف آنرا خراب کنند و مردم را از رفتن بکربلا منع کرد و دردشمنی علی وفرزندان علی افراط نموده باستهزاء (آنحضرت) اقدام نمود. میگویند مرد مخنثی از ندیمان وی بنام عباده بالشی زیر پیراهن خود میگذارد و سر بی موی خود را برهنه ساخته میرقصیدو میگفت: «خلیفهٔ مسلمین ، مرد بی مو وشکم بزرگ آمد .»و متوکل این را میدیدوشراب میخورد ومیخندید از همانروزها سنیان باکمك ترکان بر شیعیان غلبه کردند (تفصیل آن خواهد آمد) و نفوذ ایرانیان وشیعیان از بغداد رخت بربست و باخلافت متوکل دورهٔ اول حکمرانی ایرانیان پایان پذیرفت.

اسرار در دولت عباسی

یکی از خصوصیات دولت عباسی این بود که اسرار دولتی را با جدیت کامل محفوظ میداشتند و آنچه را که در دل پنهان مینمودند باحدی ابراز نمیکردند و نقشهٔ خود را تا ساعت آخر مخفی میگذاردند بخصوص اگر آن نقشه‌ها مربوط بامور سلطنتی وروابط آنان باسرداران ورجال کشور بوده است رفتار منصور باابومسلم وعموهای خودش (منصور)

گواه براین مدعاست. چنانکه هرون با برمکیان ومأمون بافضل بن سهل وعلی بن موسی وطاهر بن حسین همانطور عمل کرد. عباسیان کتمان اسرار و نقشه‌ها را شرط عمدهٔ موفقیت خود میدانستند تا آنجا که قثم بن عباس چنانکه دیدیم نقشه خود را بدون اظهار بمنصور اجراء کرد. عباسیان در اجرای نقشهٔ خود از جاسوسان و خبر-چینان کمك میگرفتند و هریك برای دیگری جاسوس میگماشتند. خلیفه برای وزیران و وزیران برای خلیفه هردو برای سرداران، سرداران برای هرسه جاسوس میگماشتند، این جاسوسان بیشتر ازمیان غلام‌بچه‌هاو کنیز کان‌وهم خوابه هاانتخاب میشدند. خلفاء غالباً برای فرزندان وولیعهدان خویش جاسوس داشتند وآنان هم برای خلیفه‌جاسوس میگماشتند چنانکه مسرور خادم برای‌مأمون نزدهرون‌جاسوسی میکرد، جبرائیل‌بن بختیشوع پزشك هرون جاسوس امین بود و حتی برای هرون چنانکه گفتیم نفس شماری میکردند.

همینکه هرون‌ببغداد بر گشت جاسوسانی برعمویش ابراهیم گماشت که تمام گفته‌های اورا ازشوخی‌وجدی‌خبرمیآوردند، پس ازوی که‌دولت عباسی روبانحطاط رفت بر شمارهٔ جاسوسان چنانکه معمول است افزوده گشت. خلیفه‌ها بر وزیران و وزیران برخلیفه‌هاوهردو برواليان‌مأمورینی‌میگماشتند که‌بنام‌اصحاب‌برید(خبرچینان) مشهوربودند. از آن گذشته کنیزان وغلامان وخدمتگزاران وسازندگان‌ونوازندگان وغیره نیزجاسوسی میکردند. زیرا دستگاه دولتی‌روبفساد وانحطاط میرفت‌وهریك‌از دیگری بیمداشت تا آنجا که‌مأمون برای هریك از مأمورین خودیك یا چند جاسوس گماشته بود وازهر گناهی‌جزسه گناه یعنی تعرض بناموس و اسباب چینی برای امور کشور وکشف اسرارصرف‌نظر میکردولی‌مرتکبین آن سه گناه‌را بسختی کیفرمیداد.

درنتیجه این سیاست (کتمان) حقایق بسیاری‌ازامور درآنموقع (وتاکنون) مخفی‌مانده‌است. مثلا هنوزهم کسی‌نتوانسته است که‌باذکر سند علت سقوط برمکیان راثابت‌کند وآنچه گفته شده ازروی حدسیات است وچه اشخاصی که ظاهرادر اثر

خوردن انگوریاخرما مرده‌اند ودرحقیقت فلان خلیفه یاوزیر یا امیر یاسرداربدست فلان‌طبیب‌یافلان خدمتگزاراورامسموم کرده‌است.

آمیزش نژادها پس از اسلام

دانستیم که عربهابحفظ نژاد خود تاحدتعصب کوشش داشتند وکسی‌را که پدر یا مادرش عرب نبود خوار میداشتند و او را مذرع (دورگه) میخواندند و فرزندان عربی که از مادر



بلوچ مسلمان (پاکستانی)

غیرعرب بدنیا میآمدند هجین (نااصل) میگفتند.

پسران کنیز

پس ازپیدایش اسلام عربها برایران وترکستان و سایر نقاط دست یافتند و ازآنجا زنانی بعربستان آورده بعنوان دایه . پرستار و هم‌خوابه درخانه ها نگاه داشتند و با پاره‌ای ازآنان هم‌بستر شدند ودر آغاز از این کار (هم‌بستر شدن با زنان بیگانه) ننگ داشتند و فرزندانی‌که از آن آمیزش پیدا میشدپست میداشتند بخصوص در حجاز که مرکزجامعهٔ عربی بود واز آمیزش بازنان غیرعرب امتناع میکردند ولی کم کم آن تعصب از میان رفت و سه مردبزرگ‌یعنی‌علی‌بن‌الحسین(زین‌العابدین) قاسم‌بن‌محمد وسالم‌بن‌عبدالله ازمادران غیرعرب بوجود آمدند وازحیث علم وتقوی و اخلاق از تمام مردم برتر گشتند ، از آنرو سایرین نیز بازنان غیرعرب هم بسترشدند .

بااین‌حال‌بنی‌امیه ازروی تعصب عربی چنان فرزندانی راپست میشمردند مثلا موقعی‌که علی‌بن‌الحسین (زین‌العابدین)کنیزخود راآزادکرد و بعقد خود درآورد عبدالملك نامه‌ای باو نگاشت واوراسرزنش نمود . علی‌بن‌الحسین درپاسخ وی‌نوشت که : « خداوندبااسلام این تعصبات را ازمیان بردومسلمان را ازپستی وعاروسرزنش منزه نمود پیغمبراکرم (صلی‌الله علیه واله وسلم) باکنیز خود وزن غلام‌خود ازدواج نمود . » عبدالملك‌که نامه را خواندگفت: عجیب است چیزی که برای مردم اسباب پستی میشود ، برای علی‌بن‌الحسین موجب افتخار میگردد . کم‌کم عرب ها نسبت بکنیززادگان تغییر عقیده دادند و نسب پدری را مهم دانستند . چنانکه شاعر عرب میگوید .

ترجمه شعر :

« مردی‌که مادرش‌رومی‌یا سیاه‌یا عجم است بدندانید.»

«زیرا ما درظرف موقت است ونژاد مربوط به تخمهٔ پدراست . »

با این‌حال بنی امیه تا آخر خلافت خود کنیز زادگان را پست میشمردند وآنان‌را‌ولیعهدی انتخاب نمیکردند وهمینکه زیدبن‌علی‌بن‌الحسین‌مدعی خلافت‌شد

هشام بن عبدالملك او را ننگین خوانده گفت: تو که مادرت کنیز است چطور ادعای خلافت داری ؟ زید در پاسخ وی گفت :

« مادرها که نمیتوانند مردان را از هدف خودشان بر گردانند مگر مادر اسماعیل کنیز (هاجر) نبود ؟ با این همه اسماعیل پیغمبر شد و بهترین مردان ، محمد از فرزندان اسماعیل کنیز زاده در آمد ». علویان از نظر مخالفت با امویان بیشتر با کنیزان ازدواج میکردند و بهمین جهت هم موالیان ازدوستان علویان شدند .

از آنرو در صدر اسلام عربها دودسته شدند یکی آنانکه نسب را از طرف پدر میدانستند و بمادر اهمیت نمیدادند و دستهٔ دیگر که نسبت پدری و مادری را مهم می‌شمردند .

میگویند عبدالملك بن مروان دو پسر خود سلیمان و مسلمه را در اسب دوانی بمسابقه دعوت کرد و سلیمان پیش برد . عبدالملك اشعار را بدان مناسبت گفت :

ترجمهٔ اشعار :

« بشما گفتم که کنیز زادگان را در مسابقه شرکت ندهید »

« این دو هرگز برابر نمیشوند ، آن مادرش بانو و این مادرش کنیز است »

« این بازویش کوتاه و تازیانه‌اش کوچك و پاهایش بی‌حرکت است »

« زیرا بدائی‌هایش مانند شده واصل بد ، سرانجام ظاهر میگردد »

حاتم طائی نیز میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« اینان دختران خود را بخوشی بمانداندند ، ما آنان را با شمشیر بخانه خود »

« آوردیم ، اسیری برای آنان خواری نشد ما آنان را بنان پختن و خوراك پختن وادار »

« نکردیم ، ما آنان را با بهترین زنان خود معاشر ساختیم و آنان فرزندان زیبای دلیری »

« آوردند و چه بسا فرزند کنیزك که در میدان جنگ از شیر شرزه زورمند تر بوده و در »

شب تار مانند ماه میدرخشیده و از نیزه‌اش خون میچکیده .. »

سر انجام قانون طبیعت و پیشرفت تمدن کار خود را کرد و تعصب (بی‌جای) بنی‌امیه در حفظ نژاد از میان رفت تا آنجا که در اواخر کنیززادگان اموی هم بخلافت

رسیدند ، نخستین خلیفه کنیززاده اموی یزیدبن ولیدبن عبدالملک میباشد که مادرش از فرزندان یزدگرد ساسانی است . وقتیبه اورا ازسغداسیر گرفته برای حجاج فرستاد حجاج هم اورا برای ولید فرستاد وبالاخره مادر یزید شد که درسال ۱۲۶ بخلافت رسید میگویند امویان بیشتر از آنرو کنیززادگان راولیعهد نمیساختند که زوال دولت خود رابدست کنیززادگان میدیدند واتفاقاً هم همانطورشد زیرا یزید مزبور که بخلافت رسید امویان سقوط خودرا پیش‌بینی کردند . وی هفت ماه خلافت کرده مرد وپس از او مروان‌بن محمد فرزند یك کنیز کرد بخلافت رسید و او آخرین خلیفهٔ خانـدان اموی میباشد .

خلفای کنیززاده
(هجین یا نااصل)

عباسیان که باکمك موالی روی کار آمدند طبعاً آن تعصب عربی را نـداشتند و در دورهٔ آنان بقدری عربهابازنان غیر عرب آمیزش کرده بودندکه اصلا کسی به‌نسب مادر اهمیت نمیداد چنانکه بیشترخلفای عباسی (ازابراهیم امام تادیگران) ازمادران‌ترك‌وفارس وکرد و بربری و ارمنی‌و رومی وحبشی وزنگی و غیره پدید آمدند .

واینك اسامی پاره‌ای ازخلفـای کنیززادهٔ عباسی

نام خلیفه	جنس مادر
ابراهیم امام	بربری
منصور	بربری
هرون	حرشی
ابراهیم بن مهدی	زنگی

نام خلیفه	جنس مادر
مأمون	ایرانی
المنتصربالله	حبشی رومی
المستعین‌بالله	اهل سیسیل

نام خلیفه	جنس مادر
المعتضد	کنیز
المقتدی	رومی
المقتدر	ترك
المکتفی	ترك
المستضیئی	ارمنی
الناصر	ترك

سایر خلفای اسلام درمصر واندلس نیز بهمین قیاس بودند . مثلا مادر المنتصر فاطمی سودانی ، ومادر عبدالرحمن اموی (اندلس) بربری بود وچه بسا ازفرزندان خلفاء که بخلافت نرسیدند و کنیززاده بودند، از آن جمله مادر محمد حنفیه فرزند علی بن ابی طالب کنیز سیاه سندی بود. حال سایر مردم نیز بهمین قرار بود . یعنی اززمان جاهلیت تا صدر اسلام واواسط امویان نسب عرب ها ازطرف پدر ومادر کاملا عربی خالص بوده ولی بعدا قسمت مادر ازمیان رفت وفرزندانی میان عربها پدید آمدند که مادرهایشان عرب نبودند که عربها در آنموقع بنژاد مادری اهمیت نمیدادند وپدر را اصل میدانستند درصورتی که تحقیقات علمی امروز ثابت داشته که فرزند اخلاق وملکات خود را هم ازپدر وهم ازمادر بطور تساوی ارث میبرد . چه بسا که بمادر شبیه تر ازپدر میشود . ازاین جهت است که پس از پایان قرن اول هجرت خون خالص عرب کمیاب شد وفقط در صحراهای دوردست که بیگانگان آمدوشد نداشتند قبایل خالص عرب باقی ماند .

گذشته ازتغییراتی که درخون عرب بواسطهٔ آمیزش با بیگانگان پدید آمد اقامت آنان درممالك غیر عرب واوضاع واحوال محیط تازه در آنان تغییراتی داد .

پس عرب شهرنشین قرن سوم هجری غیراز عرب صدر اسلام وطبعا غیر ازعرب امروز است چه ازصدر اسلام تاکنون نژاد عرب با بسیاری از نژادها آمیخته شده و سلسله نسب ازمیان رفته وچه بسا مردم غیرعرب که خودرا جزء عرب درآورده اند. ودر نتیجه تعصب نسبی عرب مبدل به تعصب شهری شد وسکنهٔ شام و مصر و عراق

ومغرب (افریقیه واندلس) خودرا عرب خواندند، در صورتی که آنان هم مخلوطی از عرب و کرد وترك وچرکس ودیلم و رومی وفارسی وارمنی و گرجی وغیره میباشند زیرا کسی که ابتداء باین نواحی بیاید بیگانه بشمار میرود ولی همینکه در آنجا ماند وفرزند آورد وچندی گذشت (ازبیخ) عرب میشود.

دورهٔ اول حکومت ترکان
از خلافت متوکل ۲۳۲ تا استیلای دیلمیان ۳۳۴ هجری

منظورما ازدورهٔ اول حکومت ترکان مدت زمانی است که آنان زمام اختیار خلفای عباسی را دردست داشتند. با این فرق که ایرانیان بعنوان وزیر وترکان بعنوان سردار وسپاهی برکار ها مسلط گشتند و حد فاصلی میان دو دوره نبوده است که آن یکی پایان رسیده ودیگری آغازشده باشد. بلکه هردو دوره تامدتی باهم بوده و اولی در دومی و دومی در اولی وارد شده بود.

ترکان پیشین

ترکان از ملت های قدیمی هستند و بطور کوچ نشین در کوههای آلتای (یا کوه های طلائی) دراواسط آسیا میان هندوچین وسیبریه می زیستند واز چندین عشیره وقبیله وقوم تشکیل می یافتند. ترکان مانند رومیان راجع به نیاکان خود عقایدی دارند. رومیان خودرا از اولاد روملس وترکان جدبزرگ خود رابرتزینه میدانند ومیگویند: وی ازپستان گرگ شیرخورده و همینکه بزرگ شده نخستین سردار ترکان گشته وترکان راباچادرها و گله‌ها و رمه‌ها بجنگ برده است وبا همسایگان بویژه چینیان جنگ کرده است برتزینه پسران بسیارداشته است. آنان که شهرهای چین را دیدند بهوس افتادند برای خود شهر بسازند ولی یکی از سرداران آنها آنان را از این کار بازداشته گفت: «ای سرورگرام ماده یك مردم چین نمیشویم و نیرومندی کنونی ما نه ازشماره است بلکه آزادی وبیابان گردی ما را قوی ساخته است وهرگاه که زورمندنباشیم بصحرا برمیگردیم واگرزورمندباشیم حمله میآوریم ولی شهر نشینان درشهرها محبوس هستند و مانند جانورانی میباشند که در قفس مانده‌اند.»

فرزندان برتزینه اینرا پسندیدند وازشهرنشینی دست برداشتند، همانطور که عربها در آغاز پیدایش اسلام بواسطه صحراگردی پیروزشدند، ترکان در نتیجهٔ بیابان گردی نیرومند گشتند و شمارهٔ مردان جنگی آنان به چهار صد هزار رسید. با ایرانیان ورومیان وچینیان پنجاه سال جنگیدند و بیشتراوقات پیروزشدند ودرزمان یوسفیان بارومیان صلح کرده پیمان بستند و تاچندی روابط ترکان و رومیان بموجب آن پیمان نیکوماند و سفیرانی نزد یکدیگر میفرستادند. درزمان خاقان (ترك) دیزابول رومیها کسانی بکوه طلا فرستادند و باترکان برضد انوشیروان پیمان بستند اما بر انوشیروان فایق نیامدند. ترکان کم کم بشهر آمده در نواحی ترکستان اقامت کردند.

ترکان پس از اسلام پس از پیدایش اسلام عربها بجهانگیری برخاستند وازماوراءالنهر گذشته بترکستان رسیدند وشهرهای بخارا، سمرقند، فرغانه، اشروسنه وغیره را درزمان امویان گشودند، درزمان عباسیان این شهرها باج گزار اسلام شدند ومسلمانان غالباً ترك بچه‌هارا بطوراسیر یابنده یابجای جزیه خریدوفروش کرده بداخل ممالك اسلامی میآوردند و آنها را ممالیك (جمع مملوك) میخواندند و در سرای خلفاء و بزرگان بخدمت میگماشتند. ترکان هم مانند سایر ملتهای غیرعرب اسلام آورده جزء عبید و موالی در میآمدند. ممیزات ترکان ازسایر موالی و عبید آن بود که کمتر بعلوم مخصوصاً فلسفه و علوم طبیعی توجه میکردند و در مقابل مردمی نیرومند، بردبار، سلحشور و تیرانداز، چابك سوارودلیری بشمارمیآمدند. ترکان بقدری نسبت بعلم و ادب بیعلاقه بودند که اگر شنیده میشد ترکی به تحصیل پرداخته آن خبرباور نمیشد. چنانکه ابن اثیر درآن باره میگوید:

«عجب اینکه قتلمش ترك باوجودترك بودن از علم نجوم وسایرعلوم بهرهٔ کامل داشت، ترکان بمناسبت تیره‌ها و شعبه‌های خود در ممالك اسلامی بنامهای مختلف مشهورشدند زیرا آنان مانند عربها ازتیره‌های متعددتشکیل می‌یافتند.

سپاهیان ترک در دولت عباسی
(معتصم و ترکان)

نخستین خلیفهٔ عباسی که ترکان را وارد سپاه کرد منصور بود اما عدهٔ آنان در آن روزها آنقدر هازیاد نمیشد و قوت لشکری در دست خراسانیان و اعراب باقی بود و پس از اختلاف عرب و عجم در ایام هرون تدریجاً عجم‌ها پیش افتادند و در دورهٔ مأمون ایرانیان (دائی‌های مأمون) بر همه جا و همه چیز دست گذاردند و دیکتاتور شدند. در آن موقع شهر نشینی مسلمانان را از سلحشوری بازداشته بود و آن دلاوری پیشین را دارا نبودند معتصم پیش از آنکه خلیفه شود باین فکر افتاد که از نیروی ترکان استفاده کند و با آنان نزدیک گردد و بیشتر از آن رو که مادرش ترک بود و از نظر عادات و اخلاق بترکان مانند میشد، همانطور که مأمون برادرش بیشتر شبیه ایرانیان شد معتصم که نیروی ایرانیان را در شکست دادن امین مشاهده کرد از آنان ترسید و در عین حال بعربها امیدوار و مطمئن نبود. چه که آنان بواسطهٔ شهر نشینی و خوشگذرانی آن جوش و خروش و مردانگی گذشته را نداشتند و معتصم سلحشوری و مردانگی و دلیری را فقط در ترکان میدید، بهمان جهت آنچه ترک در عراق یافت دور خود جمع کرد و بعلاوه کسانی را بترکستان فرستاد تا عده‌ای از آنان را خریده بعراق آوردند، معتصم از این ترکان زیبای خوش صورت سپاهیانی فراهم کرد که لباس و ممیزات مخصوص داشتند و جامهٔ حریر تن کرده کمربند زرین می‌بستند و بیشترشان از ترک بچه های فرغانه و اشروسنه بودند.

همینکه معتصم خلیفه شد بقدری ترکان دور او گرد آمدند که بغداد بر آنها تنگ آمد ترکان بر بسیاری از کودکان و ناتوانان در کوچه و بازار اذیت میرساندند و چه بسا که مردم بدست آنان کشته شده توی جاده‌ها میافتادند. اتفاقا یکروز عید که معتصم از میان مردم میگذشت پیر مردی جلو آمده گفت: ای ابواسحق، سپاهیان خواستند اورا بزنند ولی معتصم آنانرا بازداشته پرسید ای پیرمرد چه میگوئی؟ پیرمرد گفت: خدا سزایت را بدهد، تو چه همسایهٔ بدی شده‌ای! این ترکان بی ایمان را به

بغداد آورده‌ای و میان‌ما جاداده‌ای ، اینان پسران‌ما رایتیم و زنان مارابیوه ساختند ومردان مارا کشتند .

معتصم این سخنان راشنیده بخانهٔ خود باز گشت ، ودرروز عید دیگر بیرون آمده به نماز گاه رفت وپس از نمازببغداد مراجعت نکرد ودر بیرون‌شهر بغداد برای یافتن اردو گاه مناسب بجستجو برخاست ، سرانجام بسامراء رسید و آنجا راپسندیده سرمن رای نامید و مطابق نقشه‌شهر و اردو گاه تازه‌ای بنا کرد و هردسته‌ازسپاهیان را بارعایت تناسب آنان از نظر قومی و تیره‌کنارهم جاداد و برای بازرگانان و صنعتگران وغیره نیزجاهای مناسبی تعیین نمود و هردسته‌ای رامحل مخصوصی‌داد .

مردم‌دنبال‌خلیفه بآنجا آمدند ، خانه‌ها و کاخها ساختندو کالاهای گوناگون بآن شهر بردند . بزودی همه‌چیز در سامراء آماده گشت و آن‌شهراز ۲۲۱ تا ۲۷۹ (زمان‌المعتمد) پای تخت بود ودر آن موقع المعتمد سامراء رارها کرده به بغداد باز گشت .

معتصم غلامان ترك (ممالیك) را دسته‌دسته کرده برای‌هردسته‌ای‌مانندسپاهیان سرداری میگماشت .

معتصم نه تنها ازراه خریدن وهدیه گرفتن‌ترکان راجمع کردبلکه امیران‌ترك را از ترکستان بعراق فراخواند . آنان نیز باخانواده‌های خود نزدوی آمدند،ازآن جمله جف‌بن‌البتکین بود که معتصم شرحی از دلیری و نیرومندی‌آن امیرترك‌شنید واورا مانندسایر امیران ترك‌ازفرغانه بعراق آورد ودربارهٔجف و امیران‌دیگرمحبت بسیار کرد وهمینکه شهر سامراء ساخته شد ، معتصم خالصه های زیادی به جف و دیگران دادکه تاچندین قرن آن املاك خالصه‌بنام جف‌مشهوربود .

بیشتر این ترکان بت‌پرست‌ویا (مجوس) زرتشتی‌بودند و همینکه‌جزءسپاهیان خلیفه درآمدند برای نزدیك‌شدن بخلیفه اسلام آوردند وپاره‌ای از آنان در باطن بدین خودمانده تظاهر باسلام کردند . مانندافشین که قلباً مجوس‌ماند، وبرای کسب شهرت وغنیمت اظهار مسلمانی می کرد .

معتصم اصرارداشت که ترکان بحال بدوی بمانند و با مردم شهری آمیزش نیابند تا مبادا مردانگی ودلیری آنان کاسته شود. لذا کنیزان ترک را خریده بعقد آنها درآورد و آنها را از همسر شدن با موالی منع نمود، و برای کنیزان ترک مقرری معین کرد و نامشان را در دفاتر دولتی ثبت نمود بقسمی که هیچیك از ترکان نمیتوانست زن ترک خود را طلاق بدهد و یا از او جدا شود.

سپاهیان ترک و ادارات دولتی

کم کم ترکان نیرومند شدند و بر تمام امور دولتی دست یافتند بخصوص پس از شکست دادن بابک خرمی و فتح عموریه کارشان بالا گرفت و کارهای مملکت از دست وزیران ایرانی درآمده بدست سرداران ترک افتاد و با اینکه سرداران ترک و وزیران ایرانی با یکدیگر بکشمکش افتادند و در نتیجه وضع مملکت رو بخرابی گزارد. ابن وهب، ابن فرات، علی بن عیسی، ابن مقله از وزیران نامی آن دوره اند که برای کسب جاه و مال و مقام با سرداران ترک بمسابقه پرداخته، از هیچ نوع غارت و بیدادخودداری نداشتند (شرح آن خواهد آمد).

دولت عباسی که دورهٔ جوانی و نیرومندی خود را طی کرده بود رو به پیری و سقوط میرفت. خلفای عیاش بعیش و نوش پرداختند از مملکت غافل ماندند تا آنجا که بدون اجازهٔ ترکان حکومت نمیتوانستند و آنان هم جز پول چیز دیگری نمیدانستند دین و وطن و مذهب و ملت همه چیز پول شد. ترکان دلیر پول دوست همه کاره گشتند و زور گوئی و بیدادگری اساس کارها گشت.

در آغاز سپاهیان عباسی از اعراب یمن و مصر و ایرانیان تشکیل میبافت و منظور از ایرانیان مردمی بودند که از عراق تا رود جیحون یعنی خوزستان و فارس و کرمان و مکران و سیستان و کوهستان و خراسان وغیره مسکن آنان بود. اینان برای کینه جوئی از امویان یا برای بدست آوردن سلطنت جنگیده بودند، اینان زرخرید و بنده نبودند و اگر آنها را موالی میگفتند منظور آن بود که مسلمان (غیر عرب) هستند خلفاء آنان را پیش انداختند و از میان آنها وزیران و امیران پدید آمدند و همینکه

بحکمرانی ولایات رفتند کم کم مستقل شدند وتحت نظر خلفای عباسی حکومتهای مستقلی تشکیل دادند . (تفصیل آن خواهد آمد .)

امامعتصم سپاهیانی اززرخریدان وغلامان فراهم ساخت و کاری کرد که خلفای بعد هم محتاج وزیردست آنان گشتند، زیرا آنها را دردربار وحرمسراواطراف دستگاه خلافت بکار گماشتند تا آنجا که بعضی از آنها بمقام سرداری سپاه رسیدند ودیکتاتور مطلق شدندوسیاست دولت اسلام ازدست ایرانیانی که بیشترشان شیعه بودند درآمده بدست ترکان افتاد وچون متوکل (هواخواه ترکان) سنی بودترکان هم سنی شدند همانطور که تا امروز هم ترکان سنی هستند . اززمان خلافت متوکل(۲۳۲)ترکان در دربار خلفاء همه کاره شدند وچون معتصم سنی بود طبعاً ترکها جلوآمدند وبقدری تندرفتند که خود بخیال سلطنت افتادند والمنتصر پسرمعتصم ترکان را یاترکان اورا بقتل معتصم واداشتندومنتصر رابجای او نشاندند. منتصر بیش ازچندماه خلافت نکردوباوجدان ناراحت وخاطر آزرده ازدنیا رفت . پس ازمنتصر در سال ۲۴۸ هجری المستعین بالله وپس ازاودر ۲۵۱ المعتزبالله خلیفه شد ، وآن موقع ترکان دارای قدرت بسیاری شده بودند . مثلا هنگامی که المعتز خلیفه شد منجمان گرد آمدند تا مدت خلافت اورا پیشگوئی کنند ، مردی ازآن میان برخاسته گفت : محتاج به پیشگوئی منجمان نیست مدت خلافت خلیفه بسته بنظر ترکان است و تا هرمدتی که آنان بخواهند خلیفه باقی خواهد ماند ، همهٔ اهل مجلس ازاین حرف خندیدند .

اتفاقاًترکان همین خلیفه(المعتز) رابدترین طرزی کشتند، باینقسم که ناگهان بروی هجوم آورده اوراباپا روی زمین کشیدند وچماق کوبش کردند، آنگاه برهنه اش نموده وبا تن عریان در آفتاب سوزان بپاداشتند . بقسمی که از شدت گرما یك پا برمیداشت و پای دیگر میگذاشت و همانموقع از ترکان سیلی میخورد ، ترکان المستکفی خلیفه را دستگیر ساخته چشمانش را میل کشیدند و او را در زندان افکندند وهمانجا درزندان جان سپرد .

کار گدائی خلفا بجائی کشید که القاهر بالله خودرا درقبای پارهٔ پنبه‌ای‌پیچیده بود و نعلین‌چوبی بپاداشت و بااین فلاکت درحبس ترکان بسرمیبرد ودرنتیجه خلیفه بندهٔ فرمانبردارترکان شد وبجای‌اینکه آنان باخلیفه بیعت کنندوقسم بخورندخلیفه برای آنان‌قسم‌میخورد .

ترکان‌ترکستان که ازپیشرفت‌هم‌شهریهای‌خود آگاه شدند صدتا صدتاوهزار تا هزارتابممالك‌اسلامی وعراق عرب روآوردند وبرای جاه و مال و مقام بمسلمانی تظاهر کردند.

از آن جمله درسال ۳۵۰ دویست هزارخرگاه ترك یکباره اسلام‌آورد واگر دست‌کم‌درهرخرگاه پنج‌ترك بوده در آن سال‌یك‌میلیون‌ترك مسلمان شدندودرسال ٤۳۵ ده هزارخرگاه ازمردم کاشغر وبلاساگون اسلام‌آوردند وبیست هزار گوسفند سربریدند .

سپاهیان ترك‌مانند سپاهیان باشبوزاق‌عثمانی وسپاهیان پروتورین Proetorin رومی‌ها بودندکه هرکس پول بآنان میداد مستخدم وطرفدار او میشدند . چون نه تنها خلفاء بلکه هرامیر ووزیری‌که پول فراوان داشت دسته‌ای ازسپاهیان ترك‌برای حمایت خوداستخدام میکرد وازآنروسپاهیان ترك دسته دسته شده هردسته‌ای‌باسم ارباب خود موسوم‌میشدند . ازآن جمله ساجیه منتسب بابوالساج وصلاحیه‌منتسب بصلاح‌الدین واسدیه ونظامیه ومانندآنان وچه‌بسا که‌این دسته‌هابرای درآوردن‌پول وغیره بجان یکدیگرمی‌افتادند . همینکه دیلمان بربغداد مسلط شدند(زمان آلبویه) نه تنها ترکان باهم‌جنگ‌داشتند بلکه ترکان ودیلمیان یا بندگان خلفاء وموالی‌بهم میریختند وهردولتی (چه شیعی‌وچه سنی)که روی‌کارمیآمد دسته‌ای ازسپاهیان‌ترك استخدام‌می کردوباخود به بغداد می‌آورد واینان دربغداد اقامت نمیکردند واگرهم عربی میدانستند ازتکبربعربی سخنی نمیگفتند وازآنرومردم دیگر برای معاشرت با آنان‌ترکی‌یادگرفتند .

امیران و سرداران بترکها آداب ورسوم دینی و تمرینات نظامی میآموختند ـ وغالبا درخردسالی باآن رسوم و آداب آشنا میشدند .

مثلا دلالی نزدامیر یاسلطان یاشخص پولداری میآمد وغلام بچه های ترك را برای فروش عرضه میداشت . مشتری آن جوانـان رامیخرید وباستادانی که به طاشی یا طواشی موسوم بود میسپرد، اوهم ابتداء قرآن بآنان میآموخت . موقعی که ممالیك بر مصردست یافتندغلامان خودرا بـاینقسم تربیت میکردند که ابتداءقرآن و نمازو آداب ورسوم دینی بیاموزند وکمی بعد فقه بآنها درس میدادند وچون غلام بالغ میشد تیر اندازی و نیزه بازی وسایر کارهای جنگی باویادمیدادندو همینکه ترکان برای تیراندازی و نیزه بازی سوارمیشدندهیچ امیر یا سرداری جرئت نداشت نزدیك آنان بیاید ویابا آنان سخن بگوید . این ترکان کم کم ترقی میکردند ، اگردارای فضایل وکمالات بودند بمقام امیری میرسیدند وگاه هم فقیه وادیب وشاعر و حسابدان از میان آنها پدید میآمد.

درهرحال مردم هرشهری از ترکان میترسیدند چون بهر شهری که ترکان پا میگذاشتند مردم را آزار میدادند و بخانه‌ها ریخته متعرض زنان و پسران میشدند و باینجهت همه از آنان تنفرداشتند .

خدمتگزاران و نفوذ آنان در دولت عباسیان

درمیان خدمتگزاران متنفذ عباسیان بیش ازهمه نام مسرور خادم هرون را میشنویم ولی اوچندان قدرتی نداشته است نخستین خلیفه‌ای که خدمتکاران بسیار گرد آورد و آنان را مقرب ساخت امین بود که چون بخلافت رسید خواجه‌های زیادی خریده آنان را انیس شبانه روزی وسرپرست خوراك و نوشابه وامرونهی خویش قرار داد و دسته‌ای از آنان را جرادیه و دستهٔ دیگری از جواجگان سیاه را غرابیه نامید . امین از نظر سیاسی و یامحافظت شخصی خود این خدمتگزاران را جمع نکرد بلکه منظوری جز خوشگذرانی وعیاشی نداشت تا آنجاکه شاعران دربارهٔ آن وضع شعرها گفتند

و امردبازی امین رابا ذکراسامی پاره‌ای‌ازآن‌امردان بشعردرآورده‌اند وازآن‌جمله این اشعار میباشد :

«ای کسیکه درطوس منزل کرده‌ای‌ظاهراً خبر نداری که خواجگان‌چه‌میکنند»
«نوفل (نام‌خواجه) ومعتصمی (نام‌خواجه) حسن‌صغیر (نام‌خواجه) هریك‌با امین سر»
«وسری دارند. اوباآنان‌میگساری وباده‌پیمائی‌داردزنان ماهروی درانجمن‌امین‌راه»
«ندارند اوباآنان‌عبوس است. وقتیکه‌رئیس وپیشوای ماایطور ناخوش احوال‌باشد»
«چگونه‌حال ماخوش‌میشود. اگرآنکسی که درطوس‌هست این‌رابداند بروی گران»
«خواهد آمد.»

و همین عیاشی امین باعث قتل وسقوطش شد .

سبب نفوذ خدمتگزاران درزمان‌مأمون‌ومعتصم‌والواثق خدمتگزاران‌نفوذی‌نداشتند ولی همینکه‌ترکان (درموقع خلافت متوکل و پس‌ازآن) پیشرفت‌کردند عزل و نصب بلکه قتل خلفاء بدست‌آنان افتاد و ترکان برای انجام آن مقاصد خلفاء را پیش ازآنکه بخلافت برسند تحت نظر نگاه میداشتند و خود خلفاء نیز بی‌میل نبودندکه فرزندان وکسان آنان تحت نظر قرارگیرندکه مبادابا ترکان همدست شده آنها را خلع‌کنند و یا بکشند در نتیجه خلفاء و کسانشان در حرمسراها زیر دست خواجه ها و خدمتگزاران محبوس می‌ماندند و مونس ومعاشر شب و روز آنان بودند . بعلاوه در اثر تجربیات‌دریافته بودندکه جان آنها دردست‌خواجه‌سرایان‌میباشد واگربااین مخلوقات (خواجه ها) مهربان شوندممکن است‌آنان همه‌نوع‌فداکاری‌برای اربابهای‌خویش انجام‌دهند، زیراخواجه‌ای‌که‌فرزند وزن‌ندارد‌کسی راجزارباب خود نمیشناسدواگر اربابش باومهربان شودهمه‌قسم‌در راه‌آسایش‌اوفداکارمیشود،لذاولیعهدان‌بیش‌ازهرکس دست‌بدامان‌خواجه هامیشدند و از ترس ترکان بآنها پناهنده میگشتند و درهرکاری باخواجه‌ها مشورت‌میکردند وآنان را بردیگران مقدم میداشتند تا آنجاکه ترکان بیباك ازخواجه‌هامیترسیدند ویاره‌ای‌ازآن‌خواجه‌ها بمقام‌سرداری سپاه و امارت‌نایل گشتند .

دستهٔ خدمتگزاران و طبقات آنان همینکه شمارهٔ خدمتکاران در دستگاه خلفاء فزونی یافت آنان را بچندین دسته رومی- ترك - حبشی - سندی- بربری سیسیل وغیره تقسیم کردند و تقریباً تشکیلاتی مانند نظامیان برای آنها ترتیب دادند ومقرری و مستمری جهت آنان تعیین کردند.

اساساً استخدام غلامان وممالیك وغیره در سرای خلفاء و امراء بمنظور انجام کارهای خانوادگی بود سپس ازوجود آنان برای حفظ وحمایت خود ومنزلهای خود استفاده کردندو طبعاً بهای چنین غلامان وخدمتگزارانی روزافزون میگشت وازصد دینار تاهزار دینارو بیش از آن و کمتر از آن میبوده چه بساکه امیران بیش از پانصد بلکه هزار غلام داشتند از آنجمله بغاالشرابی یکی از سرداران ترك پانصد غلام داشت ویعقوب بن کلس وزیر فاطمیان مصر بیش از چهار هزار غلام نگاه میداشت.

غلامان دربار خلفاء دسته دسته بودند وهردسته‌ای نامی داشت مانند غلامان کوچك وغلامان سنگی ورجال رکابی ومصائی وغیره. فرق دسته‌های سپاهی ترك با دسته‌های غلامان مملوك آن بود که سپاهیان ترك برای دولت کارمیکردندوازدولت حقوق و مقرری میگرفتند وبعضی از آنان اجیر و پارهٔ دیگر مملوك بودند ولی دسته غلامان برعکس خدمتگزاران شخصی خلیفه یا امیر بودند واز شخص خلیفه یاامیر حقوق میگرفتند و ازخانه و شخص اوحمایت میکردند. گاهم این خدمتگزاران شخصی جزء سپاهیان دولت درمیآمدند و گاه هم بنا بمقتضیات باسپاهیان همکاری مینمودند. بعضی ازخلفاء بندگانی را میخریدند که با دشمنان آنها مبارزه کنند وچه بساکه دسته‌ای از این خدمتگزاران بر خلیفه چیره شده آنان را اذیت میکردند وآنهاهم از دسته های دیگر غلامان استمداد کرده آندستهٔ مخالف را ناگهان نابود می ساختند.

دسته‌ای از خواجه گان که «طواشی» سیاه نام داشتند درحرمسرای خلفاء مشغول خدمت بودند وبغدادیان این خواجه‌های سیاه را درکوچه و بازار مسخره میکردند مثلاهمینکه خواجهٔ سیاهی را میدیدند فریاد میزدند یا عقیق صبماء واطرح دقیق (ای عقیق آب بریزو آرد بیار) یا عاق یا طویل الساق(ای عاق، ای لنگ دراز) این خواجه ها هم از مردم پیش خلفاء شکایت میبردند. در سال ۲۸٤ زمان معتضد

عباسی مردم بغداد متعرض خواجگان سیاه گشته و المعتضد عده‌ای را برای شکایت خواجه‌ها تازیانه زدوبااین‌حال‌بسیاری ازخواجه‌ها بمقام امیری ارتقاء میبافتند.

خدمتگزارانی که سرداروووزیرشدند

نخستین خلیفه‌ای که‌خدمتگزاران بسیار گردآورد وآنانرا مقرب‌ساخت المقتدربالله بودکه در سال۲۹۵ بخلافت رسید ویازده هزار خدمتگزار وخواجهٔ رومی و سیاه جمع آورد واموال‌و جواهرات بسیار فراهم نمود و درمدت ۲۵ سال خلافت خود رسوم وعادات سابق‌را برگردانید. المقتدر خدمتکاران را پیش میانداخت واز آنان یاری میجست وگاه فرماندهی سپاه ومانند آنرا بآنها واگذار میکرد در زمان این خلیفه مونس خادم از تمام رجال دولت پیش افتادو فرمانده سپاه وامیرالامراء وخزانه دار کل گشت و مورد شور خلیفه واقع شده همهٔ کار ها را بدست گرفت ولی نسبت بخلیفه (المقتدر) خدمتگزار صمیمی‌بود و خدمت مهمی بسود خلیفه انجام داد، اما سرانجام میان خلیفه‌و مونس برهم خورد و کار بجنگ کشیده مقتدر به‌قتل رسیدو سراورا برای مونس آوردند، مونس که سر اربابخود را دید بسرو صورت خودزده گریه کردونااله سرداد.

پس اگرخلفاء بخدمتکاران وخواجگان پناه میآوردند برای حفظ جان ویا برای تجدید قدرت ویا ازبیم ترکان میبود واینوضع منحصر بخلفاء عباسی نبوده بلکه بیشتر دولت‌های معاصر اسلامی نیز دچار چنین گرفتاری‌ها میباشند و پیش از اسلام غالب دولت‌های قدیم‌هم‌بهمین پیش آمد ها مبتلی میشدند مثلا سلیمان‌خواجه و استیفان از بنده های آزاد شده در دستگاه دولتی روم قدیم همه قسم استبداد و خود کامی داشتندوقتل‌وعزل ونصب مامورین بدست‌آنان بود.

گروه انبوهی‌از این خواجگان وخدمتگزاران‌دردستگاه‌های‌دولتی‌مسلمانان بمقامات مهم(سرداری سپاه ـ امارت ـ خزانه‌داری کل وغیره) رسیدند مثلا المعتضد بالله خلیفه عباسی غلامی داشت که نام او بدر بود ودر دورهٔ خلافت المعتضد بمقام فرماندهی کل سپاه رسیدو نام خودرا برسپرها وبیرقها نگاشت ونسبت بمولای خود همه نوع اخلاص میورزید وسرانجام در راه یاری المعتضد در سال۲۸۹ کشته شد.

بچکم امیرالامرای دولت عباسی ازغلامان بودو بعالی‌ترین مقام رسید. جوهر سردار فاطمیان یك غلام رومی بیش نبود که در اواسط قرن چهارم هجری مصر را برای فاطمیان گشود وشهر قاهره‌را ساخت وبقدری این غلام رومی محترم و معزز بود که وقتی برای فتح مصر باکشتی از افریقیه حرکت کرد، فرزندان وکسان خلیفهٔ فاطمی (المعز) پیاده شده درکنار او براه افتادند. پیش ازجوهر کافوراخشیدی که غلام زنگی سیاهی بود درسال ۳۵۵ فرمانروای مصر گشت: یاس صقلی‌خود غلام مونس خادم بود اما بقدری ترقی کرد که فرمانفرمای پاره‌ای از ممالك اسلامی شد ودر امورسیاست مداخله نمود برجوان الاستاذ خواجه سفیدی بود که درزمان العزیز بالله والحاکم (از خلفای فاطمی مصر) بمقام وزارت رسیده وبرای نخستین بار امین الدوله لقب یافت قراقوش الطواشی وزیر صلاح الدین ایوبی اول شخص دولت ایوبیان گشت. عمیدالملك سردار سپاهیان ترك از جواجگان بود. شقیر خادم رئیس برید مصر و شام در زمان بنی طولون از خواجه‌ها بود، در دورهٔ فاطمیان خواجهٔ همه کاره‌دولت شد. همینطور در اندلس (خلفای اموی) و در دولت سلجوقیان و آل بویه و غیره خواجگان و خدمتگزاران بمقامات مهمی ارتقاء یافتند.

تأثیر و نفوذ زنان در امورسیاسی

زن درهردوره در کارهای مرد مؤثر بوده وخواهد بود. این تأثیر ممکن است در ادوار مختلف و میان مردم مختلف کم وزیاد گردد ولی هیچگاه بی‌تأثیر نمیشود درحکومت‌های استبدادی ودیکتاتوری زنان عامل مؤثری میشوند، اگرچه اسلام راجع بمشورت بازنان مطالب مفصلی ابراز داشته و نظر زنان را فتنه انگیز دانسته است معذلك زن در حکومت های اسلامی نقش مؤثری عهده دار بوده. کمتر کسی از بزرگان اسلام در بارهٔ احتراز از مشورت و هم فکری بازنان پند و اندرز هائی نداده است و بااین همه زن در حکومت‌های اسلامی کارهای بزرگی دردست گرفته است منصور عباسی به پسرش مهدی میگوید: زنان را در کارها مداخله مده، نخعی میگوید یکی

بزن تکیه کرد خوار شد. علی (علیه السلام) مکرر در مکرر مشورت بازنان رانهی کرد، اما زنان در سیاست اسلامی تأثیر و نفوذ بزرگی داشته اند.

مادران خلفا

در فصل راجع بمادری گفتیم، که تربیت وشیرمادراثرزیادی در فرزند دارد. حال اگرزن مادر خلیفه باشد البته تأثیرش بیشتر خواهد بود بخصوص در اواسط عصر تمدن اسلام که خلفاء در حرمسراها و زیردست نوکرها وکلفتها بودند.

اتفاقاً خلفای نخستین عباسی هم بحرف زنان گوش میدادندو کارها رابانظر زنان تمام میکردند. مادران خلفاء بیش از سایر زنان در کار های مملکت مداخله داشتند و نامی ترین آنزنان از این نظر خیزران مادر هادی و هرون میباشد. این زن حرشیه بقدری نفوذ وقدرت داشت که دو پسرش هادی و هرون با آنکه خلیفه بودند از او میترسیدند و اگر اطاعت او را نمیکردند کشته میشدند. این زن نه تنها در زمان خلافت دو پسرش (هادی وهرون) همه کاره بود بلکه شوهرش هادی (خلیفه) نیز بدون اجازهٔ این زن بااقتدار کارمهمی انجام نمیداد. پس از آنکه مهدی شوهر خیزران‌مرد، هادی بخلافت رسید. اما خیزران هم چنان مملکت‌داری میکرد و هنوز چهار ماه از خلافت هادی نگذشته بود که سران لشکری و کشوری از خلیفه چشم پوشیده متوجه ملکه مادر(خیزران) شدند و هرصبح و شام خیزران آنان را بار داده بنام پسرش هادی هرچه میخواست میکرد وبعداً گزارش کارها را باطلاع خلیفه میرسانید تا اینکه شبی خیزران بخلیفه گفت عبدالله بن مالك کاری از من خواسته که‌باید حتماً انجام‌بدهی. هادی جواب‌داد که آنمردمادر... رامیشناسم و هرگز کارش را انجام نمیدهم، مادر گفت دراینصورت چیزی از تو خواهش‌نمیکنم هادی در پاسخ اظهار داشت مانعی ندارد.خیزران باخشم ازجابرخاست، هادی‌فریاد زد سرجایت بنشین... اگر شنیدم کسی از سرداران وبزرگان کشور نزد تو آمدند گردنشان را میزنم و مالشان را مصادره‌میکنم. اگر نکنم عموزاده پیغمبر نیستم‌تو چکارهٔ مملکت هستی که صبح و شام این رجال و اشراف را می‌پذیری. از این به‌بعد

حق نداری یك نفر مسلمان و یا نا مسلمان را بپذیری، آیا میدانی وظیفهٔ توچی است است؟ تو باید درخانه بنشینی، قرآن بخوانی و برای مشغولیات دوك پشم ریسی بچرخانی. خیزران دیوانه‌وارازجابرخاست و تا هادی زنده بود باوی سخن نگفت. اما هادی رجال درباری را خواسته گفت از شما سؤالی دارم آیا اگر کسی راجع بمادر شما سخن بگوید که چنین کرد وچنان گفت و کجا رفت و کجا آمد آیا پسند خاطرتان خواهد بود؟ همه گفتند نه‌هرگز میل‌نداریم کسی‌دربارهٔ مادرما سخن بگوید. هادی گفت پس دست از سرمادر من بردارید و اورا بحال خود بگذارید و دربارهٔ او صحبت مدارید. رجال درباری از آن پس خیزران را بحال خودگذاردند هادی که این پیروزی‌را دید بفکر افتاد جعفر پسرخود راولیعهدسازد و هرون را از ولیعهدی بیندازد خیزران که ازرفتارفرزند رنجیده بودموقع رامغتنم شمرده نیمه شبی کنیزان خویش رابسرای خلیفه فرستاد و آنان متکاروی دهان‌هادی‌نهاده وی‌راخفه کردند.

پس از کشته شدن هادی هرون پسر دیگر خیزران بخلافت رسید و مجدداً کار مملکت بدست خیزران (ملکه مادر) افتاد، این زن خود کام دیکتاتور بیش از هرچیزبه جمع آوری نقدینه و املاك حرص داشت و بقدری مستغلات و املاك گردآورد که عایدی سالانهٔ وی بصد وشصت‌میلیون درهم رسید و این مبلغ برابر با نصف عایدات سراسر امپراطوری اسلام‌در آنزمان میشد وقتیکه‌خیزران مرددستگاه خلافت (هرون) راگشایش فوق‌العاده روی داد، مادران دیگر خلفاء نیزکم وبیش بهمین اندازه‌ها قدرت و تمول‌داشتند. مادر المقتدربالله زنی ترك بودکه صد درصد کارهای مملکت را خود اداره میکرد ونه تنها وزیران وسرداران از اومی‌ترسیدند بلکه هرگاه نام او را می‌بردند خورخلیفه بوحشت میافتاد.

مادرالمستعین بالله (متوفی بسال ۲۵۱) ازاهل سیسیل بود و امور مملکت‌را باشرکت دوسردار ترك (آتامش وشاهك) اداره می‌کرد و تمام موجودی بیت‌المال میان‌این سه‌نفر تقسیم میگشت از زمان المقتدر که‌حاجبان و خادمان برامورکشور دست یافتند زنان‌ومادران خلفاء اختیاردارشدندوحتی زنان واطرافیان این ملکه‌ها

(ملکه همسر و ملکه مادر خلیفه) بیش ازهروزیر وسرداری قدرت داشتند ویکی دو سه مردرا نیز باخود همدست ساخته بهمه جا وهمه چیز دست میانداختند. سیده مادر مقتدر وخاله، وام موسی قهرمانه هاشمیه سه نفری با همدستی موسی خادم و نصر حاجب مأمورین را در مقابل دریافت رشوه های کلان بکار میگماشتند وسایر کارهای مملکت را نیزبا دریافت پول معامله میکردند.مادر مقتدر بقدری با نفوذ و متمول بودکه مبالغ بسیاری میان‌رجال و سرداران تقسیم نموده خلافت را برای‌یکی از داماد های خود (که آنهم عباسی بود) تثبیت‌کرد اما مقتدر بزودی نقشهٔ مادررا برهم زد و پول گزافی از او گرفت. بهرحال زنـان در کاخهای سلطنتی عباسیان همه نوع نفوذ و قدرت داشتند و بیشترشان ازنژاد غیرعرب بودند.

فساددستگاه عباسیان

(مبارزه برای قدرت ونفوذ)

دورهٔ طلائی عباسیان همانا در روزگار خلفای نخستین بود که با تدبیر وزیران‌ایرانی بخصوص برمکیان کارها روبراه میشد. در زمان‌آن خلفاء وآن وزراء مملکت اسلام توسعه یافت وبرقسمت اعظم دنیای‌آن‌روز دست‌یافت ، بـاین قسم که‌ازطرف مشرق‌به‌هند وازطرف مغرب باوقیانوس‌اطلس‌وازطرف شمال بدریای‌خزر وسیبریه وازطرف جنوب بخلیج فـارس وکشور نوبه رسید (درجلد دوم شرحش را نگـاشتیم) ولـی بعد از سقوط برمکیان و روی کار آمدن تـرکان رشتهٔ امور کشوراز هم گسیخته گشت . ترکان متوکل راکشتند و رعب وبیم خلیفه از دل‌آنان (ترکان) بیرون رفت‌واز آن پس‌خلفاء را «دور و گورو کور» میکردند خلفاء ازادارهٔ امور برکنار شدند وسرداران ووزیران باهمدستی زنان وحاجبان وخادمان برهمه جا وهمه‌چیز استیلاء یافتندوباسم خلیفه هرچه خواستندانجام دادند وهرکس ازاینان که مکارتر و یا قویتر بود خلیفه‌ای را بکار میگماشت و از تـرس اینکه مبادا خلیفه دست نشانده اورا بردارند تـا فرصت داشت غارت میکرد ومال ومنال جمع مینمود که مبادا خودش ویا خلیفهٔ دست نشانده‌اش برکنار شوند وبرای روز مبادا بی‌ذخیره بمانند. سرداران ترك بیشتر باتهدیدویا اسباب چینی خلفاء را عزل ونصب میکردند

وباجرای نقشه‌های خویش می‌پرداختند. خلاصهٔ کلام اینکه وزیران وسرداران برای کسب نفوذ وقدرت ومـال باهم‌مبارزه داشتند ودرعین حال ازهرراهی که‌میتوانستند پول بدست میآوردند و ذخیرهٔ روز مبادا می کردند ، زیرا هیچ‌وزیری بمنصب وجان خویش اعتماد واطمینان نداشت ونمیدانست که‌امروز یافردا از کار برکنار خواهد شد وشایدهم نابود میگردد. لذاهمهٔ آنان بدستور ابن‌فرات وزیربزرگ آنروزعمل میکردند ودستور وی‌چنین بودکه ادارهٔ امور اگرچه بغلط‌باشد بهتراز آن است کـه بخاطردرستی کارهامتوقف گردد.خلفاءهم که‌اینرا میدانستند اموال وزیران رامصادره میکردند (تفصیل آن درجلد دوم گذشت) تدریجاً موضوع مصادره یکی از منابع عایدات شده نه‌تنها اموال وزیران‌بلکه اموال مردم عادی‌نیز مصادره میشد. فرماندار اموال مردم‌را مصادره میکرد . وزیر اموال فرمانداروخلیفه اموال‌وزیران‌را مصادره مینمود بقسمی که دیوان مخصوص در دستگاه دولتی برای مصادره اموال وضع شد ومثل این‌بودکه مصادره یك نوع کسب و کار دولتی میباشد .

انواع مصادره ومقدار آن

ابن‌فرات وزیرمیگویدخلیفه ده‌میلیون‌دینارمال‌مرا مصادره کرد ، من هم ده میلیون‌دینارازحسین‌بن‌عبدالله‌جواهرفروش (ابن‌الجصاص) گرفتم ومثل اینکه ضرری‌بوزیر وارد نیامده بود ومعمولا هرچه مصادره میگرفتند بمصادره پس میدادند. بعضی‌اوقات‌مصادره با مدت‌طولانی انجام‌میگرفت باینقسم که اگرشخص متنفذپول‌نقدوملك قـابلی موجود نداشت کارمهمی باوارجاع‌کرده خـانه‌ودستگاه مجللی برایش فراهم میساختند وچندصباحی‌باومهلت میدادندکه هرچه بیشتر ازمردم پول دربیاورد و بابت مصادره بپردازد و چنانکه گفته شد هرکس و همه‌کس مشمول‌مصادره میشد واینك صورت اموال اشخاصی‌که درزمان خلافت الراضی بالله بدستور ابن‌فرات(وزیر) مصادره‌شده است و ایـن صورت نمونه‌ای از وضع فاسد دستگاه آنروزی و چگونگی مصادره می‌باشد :

	دینار
ازاحمدبن‌محمد بسطامی بابت نصف بقیه مصادره سال ۳۰۰	۷/۳۰۰
ازعلی‌بن حسین بازینی کاتب‌راجع بمأموریت موصل	۱۱/۰۰۰
از محمدبن عبدالله شافعی بابت مداخله در اموال علی‌بن عیسی	۳۰/۰۰۰
ازمحمدبن علی بن مقله بابت مداخلات درامور مالی	۸۰/۰۰۰
از محمدبن حسین معروف بابی‌طاهر	۱۰۰/۰۰۰
ازحسن‌بن عیسی‌الناقد بابت وجه امانت علی‌بن عیسی	۱۳/۰۰۰
ازابراهیم بن احمد مادرائی	۲۰/۰۰۰
ازعبدالواحدبن عبیدالله بابت بقیه مصادره پدرش	۳۶/۳۶۰
ازاحمد بن یحیی بنا بمقتضیات	۱۰/۰۰۰
ازابراهیم بن احمد جهبذ بابت صلح	۶/۰۰۰
ازمحمد بن عبدالسلام بابت امانت نقدی محمد بن علی‌وابراهیم مادرائی	۴/۰۰۰
ازعبدالوهاب بن‌احمد بن ماشاءالله بابت صلح	۴۰/۰۰۰
ازمحمد بن عبدالله بن حرث بابت صلح	۱۰/۰۰۰
ازمحمدبن احمد بابت مأموریت موصل وغیره	۲۵۰/۰۰۰
ازابراهیم مادرائی بابت بقیهٔ مصادره	۱۵/۰۰۰
ازابوعمربن صباح بابت بقیهٔ مصادره علی‌بن‌عباس احمد	۳/۰۰۰
ازعلی‌بن محمد بن جواری (وکشته شد)	۷/۰۰۰
ازهرون بن احمد همدانی	۷/۰۰۰
ازعبدالله بن زیدبن‌ابراهیم	۲/۰۰۰
» » » ایضاً بابت صلح	۱۵/۰۰۰
ازعلی‌بن مأمون اسکافی (وکشته شد)	۶۰/۰۰۰
ازیحیی‌بن عبدالله بابت مأموریت اوباحامد	۷۰/۰۰۰
ازحامد بن عباس (وکشته شد)	۱/۳۰۰/۰۰۰

	دینار
ازمحمد بن حمدون واسطی	۱۵۰/۰۰۰
ازعلی بن عیسی	۴۲/۰۰۰
ازابراهیم جهبذ حامد بن عباس	۱۰/۰۰۰
ازحسن مادرائی	۱/۲۰۰/۰۰۰
» »	۱/۰۰۰/۰۰۰
» » بخط دیگر	۱۰/۰۰۰

	درهم
ازابوالفضل محمد بن احمد بن بسطام	۲۰/۰۰۰
ازعلی بن حسن باذینی بابت مأموریت موصل بطور صلح (وکشته شد)	۵۰۰/۰۰۰
ازابوعمر بن صباح بابت ضمانت بقیه مصادره ابویاسر	۱۰۰/۰۰۰
ازعبیدالله بن احمد یعقوبی	۱۰۰/۰۰۰
ازحسن بن ابراهیم خرائطی بابت آنچه از مال رئیس گرفته بود .	۱۰۰/۰۰۰
ازحسین بن علی بن نصیر	۱۰۰/۰۰۰
ازعلی بن محمد بن احمد سمان بابت ورثه قرقر	۲۰۰
ازابوبکر گرگانی بابت ضیاع بن عیسی	۱۰/۰۰۰
ازحسین بن سعد قطربلی	۲۳۰/۰۰۰
ازمحمد بن احمد	۱/۵۰۰/۰۰۰
ازابوالحسن بن بسطام	۳/۰۰۰/۰۰۰
ازاحمد بن محمد بن حامد بن عباس	۵۰/۰۰۰
ازسلیمان بن حسن بن مخلد	۲۳/۰۰۰

پول درآوردن

مدت وزارت هر وزیری یك یادوسال بود و همینکه عزل میشد یا استعفاء میداد گذشته ازاملاك ومستغلات میلیون‌ها دینارپول نقد فراهم ساخته بود. البته‌این پولها بطور عادی جمع نمیشد. چون وزیر هیچ کس را بهیچ کاری نمیگماشت مگر اینکه پیشکشی نقدی بنام مرافق الوزراء (۱) از وی میگرفت و این وجوهات غالباً بطور خجلت آوری وصول وایصال میگشت. مثلا خاقانی وزیر المقتدر بالله دریك روز ازنوزده نفر نوزده جورپول گرفت و برای همهٔ آنان حکم فرمانداری (نظارت) کوفه را نوشت وهریك از آنان خود را فرماندار کوفه تصورمیکرد اگر مأمور همه مبلغ معهود را موجود نداشت قسمتی‌ازرشوه را نقد میپرداخت و بقیه را مهلت میگرفت و باقساط تأدیه میکرد. خلفاء هم‌این را میدانستند و تعجبی نداشتند و آنرا کار عادی می‌پنداشتند.

مأمور یا فرماندار ناچار برای پرداخت بقیهٔ رشوه هرطور بود مال مردم را می‌چاپید و اصلا برای همان کار(چاپیدن)مأموریت گرفته بود. راههای درآمد آنان (مأمورین) ازاینقرار بود:

مبلغ‌جزئی‌برای‌دولت‌خرج‌میکردندومبلغ کلی‌محسوب‌میداشتند. برای‌درآمدهای دولتی‌حساب‌میساختند، ازمأمورین‌جزء رشوه‌میگرفتند، بربازاریان‌و کسبه‌مالیات‌های غیرقانونی‌تحمیل‌میکردند، دارائی‌دهقانان‌را میربودند، باینقسم که مأموری سرخرمن میفرستادند تامطابق دلخواه‌مالیات بگیردواگردهقان‌اعتراض‌میکرد ریش‌وسبیلش‌را میتراشیدند، کتکش میزدند و محصولش را تماما ضبط میکردند، کار بیداد نسبت

---

۱ ــ ترجمهٔ حقیقی مرافق‌الوزراء باصطلاح امروز خودمان حق‌وحساب‌است. مترجم

بکشاورزان و خرده مالکان بآنجا کشیده بود که آب و ملك آنان را ضبط میکردند ولی مالیات معمولی را ازخود کشاورز میگرفتند، مالك هم باکمال رضایت آن مالیات را میداد باین امید که آن ملك در دفتر دولتی بنام وی ثبت باشد تامگر بعدا دادرسی پیدا شود وملك اورا باز پس بدهد ولی مالکین عمده گاه گاه هیچ مالیات نمیدادند ودر مقابل پرداخت مالیات بدولت رشوه مناسبی بوزیران وبزرگان تأدیه میکردند ویااینکه بنفع آنان اقداماتی مینمودند وازپرداخت مالیات معاف میشدند مثلامالکی بنام ابوزنبور درزمان وزارت ابن فرات بیش از صد فرسخ درصد فرسخ ملك ومزرعه داشت و کمترین مالیاتی بدولت نمی پرداخت و در مقابل نسبت بابن فرات وزیر فداکاری میکرد وچه بسا که ازیك مالك عادی (بی پارتی) درظرف سال چندبار مالیات میگرفتند واگر اعتراضی میکرد عین ملك را تصرف مینمودند. (۱)

جاسوسی وفتوای شرعی برای راهزنی

یکی ازوسایل پول در آوردن چنان بود که وزیران یاجانشین های آنان ازمدیران دفاتر ویا قضاة پولی بعنوان قرض میگرفتند وبآنان اجازه میدادند ازمردم محل بهمان طریق وجوهاتی جمع کنند وطبعا طبقات زیردست آنرا می پرداختند ومردمان بازاری درشهرها و دهقانان درروستاها بسختی دچار میشدند وحقوق اشخاص زیرپامیرفت. هر کس وسیله ویاپشتیبانی داشت بزور حیله و نیرنگ کارخود را اداره میکرد وبقیه یعنی اکثریت مردم دچار بدبختی میگشتند ودر نتیجه دردهادزدان وراهزنان پدیدمیآمدند ودرشهرها جیب برها وچاقوکش ها فراوان میشدند وافراد سپاهیان ومأمورین جزء دولت که درشهرها بی حقوق میماندند خواه ناخواه بخارج شهر رفته بدزدی وغارت دست میزدند واگر دستگیر ومحاکمه میشدند عذرشان این بود که چرا حقوق آنان را نمیپردازند، راهزنان کاروانها را میزدند ومیبردند ومیگفتند که چون بازرگانان زکوة نمیدهند مالشان برما حلال است زیرا زکوة صدقه ای است که باید دولتمندان بفقیران بدهند وچون نمیدهند بزور از آنان میستانیم موضوع زکوة دراسلام بسیارمهم بوده ولی دراواسط حکومت عباسیان بآن

۱- مثل اینکه از وضع فعلی خودمان صحبت میشود. مترجم

توجه نشد و بهانه‌ای برای راهزنی دزدان بدست آمد.

فساد دستگاه‌های دولتی طبعاً موجب گرانی خواربار، سختی زندگانی، دسته بندی و کشمکش احزاب بخصوص زدوخورد شیعه و سنی میشد. اسباب چینی رواج می‌یافت وبیش ازهرچیز جاسوسی شایع میگشت. ازکاخ خلیفه تا دفاتر مهم دولتی وغیره همه جا خبر چینی وجاسوسی وتوطئه بکار میبود. هردسته و هرفردی جاسوس وجاسوسانی داشت که‌مرتب برای طبقات بالاخبرهای‌راست ودروغ‌میبردند واشخاص بی گناه‌را متهم میساختند تاازآنان استفاده کنند ویاآنان را از کاربرکنار سازند. بیشتر راجع بکارمندان معزول توجه داشتند ودرباره آنان راست ودروغ می‌بافتند و اشخاصی راکه نمیخواستند سرکاربیایند بانواع و اقسام متهم میکردند و گزارش‌های‌متوالی درباره آنان ارسال میداشتند وچه بسا که‌درمدت کمی‌صندوقها ازاین گزارشها پرمیشد وخلیفه یا وزیر یاامیرپس ازمطالعه آن اوراق رامیسوزانید چون جای کافی برای آن همه گزارش موجود نبود. دستگاه مرکزی خلافت که‌باین مفاسد دچار گشت متنفذین اطراف هریك بفکراستقلال افتاده قسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام رابرای خود ضبط کردند وتدریجاً ممالك اسلامی (عباسی) تجزیه‌شده ایرانی وترك وکرد وعرب وغیره درهر گوشه‌ای برای‌خود مستقل گشتند

تجزیهٔ مملکت عباسیان

همینکه وزیران ایرانی وسرداران‌ترك وخواجگان وزنان وحاجبان وغیره برای کسب قدرت ونفوذ بجان هم افتادند قدرت ونفوذ خلیفه هیچ شد و عمال (استانداران) ولایات از نظرمالی و سیاسی و اداری‌خودمختاریعنی‌مستقل‌شدندوهرکدام که ازمرکزخلافت دورتر بودندزودتر باین عمل مبادرت کردند وپیش ازهمه‌ابراهیم بن‌اغلب بسال۱۸۴هجری‌درشمال‌افریقا خودمختار شد ولی‌خودمختاری وی مربوط بفساددستگاه‌خلافت نمیباشدزیراابراهیم معاصر با هرون‌بوده وهرون ازمقتدر ترین خلفای عباسی است. فقط چون ابراهیم ازمرکزخلافت (بغداد) دورمیزیست توانست طوری مستقل گردد اما زودتراز همه ایرانیان وپس از آن ترکان وکردان از سوء جریان دستگاه خلافت استفاده کرده

خود مختار گشتند و همانطور که ایرانیان زودتر از سایر اقوام بخلفای عباسی پیوستند همانطور هم زودتر از ترك و کرد خرابی اوضاع را درك کرده مستقل شدند ، باینقسم

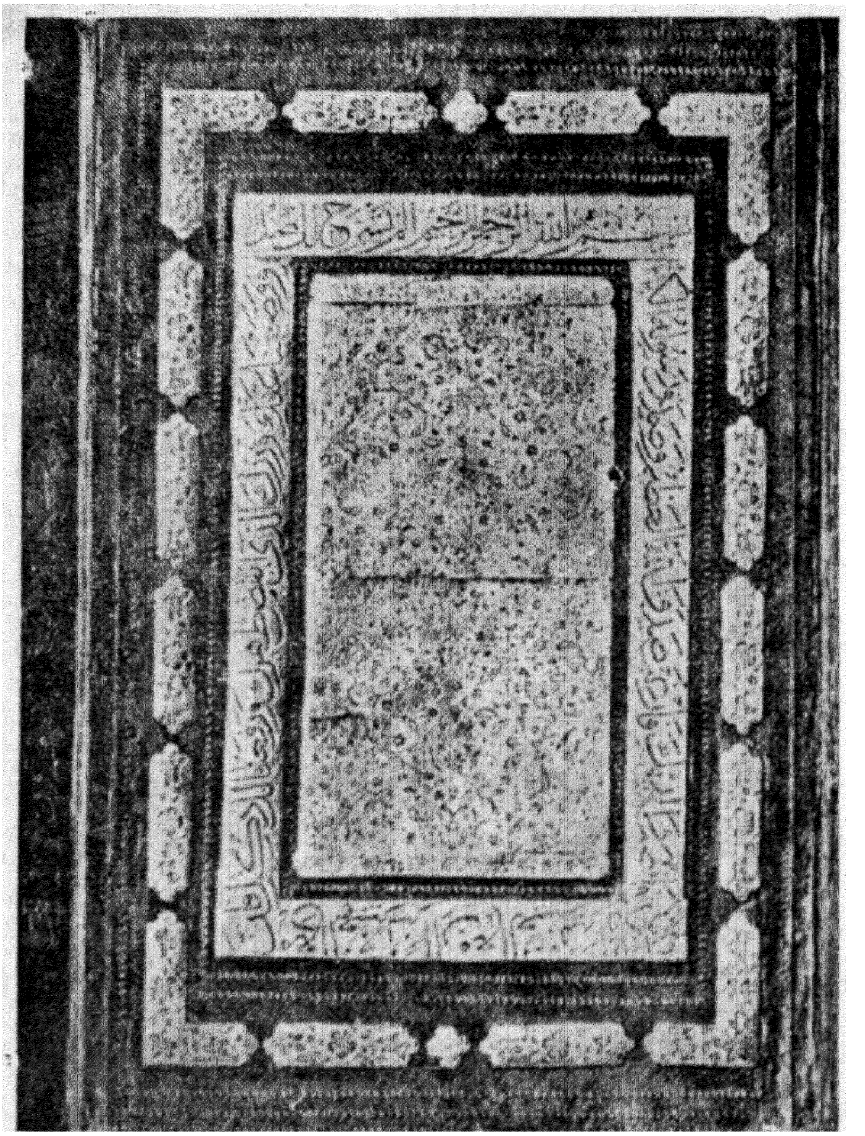

یك جلد قرآن از چرم قهوه‌ای رنگ باطلا

که اینان ابتداء استاندار سپس امیر و بعد پادشاه شدند . نخست ایرانیان آنگاه ترکان و سپس کردان بآن مقامهای عالی نایل آمدند و اینك از دولتهای کوچك ایرانی و ترك و کرد صحبت میداریم و دولتهای مستقل عرب را در دورهٔ دوم عرب ذکر میکنیم

دولتهای کوچك ایرانی که زیر نظر عباسیان پدید آمدند

همینکه مأمون با پشتیبانی ایرانیان بخلافت رسید مردم ایران زود تر از دیگران بقدرت خود پی بردند و در زمان معتصم ترکان متوجه آن موضوع گشته دست خلفا را بستند وقدرت آنان را شکستند ولی ایرانیان بیشتر وزیادتر از ترکان در آن قسمت موفق شدند ، باین معنی که چون ترکان را در مرکز خلافت نیرومند دیدند از بغداد دست کشیده ایالت داخلی ایران را تصرف کردند ولی در ظاهر از خلیفه اطاعت داشتند وخود را اسماً تابع خلیفه معرفی میکردند .

اینك صورت اسامی دولتهای نیم مستقل ایرانی ومدت حکومت آنان واسامی مؤسسین آن:

نام دولت	محل حکومت	مدت حکومت	مؤسس
۱ـ طاهریان	خراسان	۲۰۵ـ۲۵۹	طاهر بن حسین
۲ـ صفاریان	فارس	۲۵٤ـ۲۹۰	یعقوب بن لیث
۳ـ سامانیان	ماوراءالنهر	۲٦۱ـ۳۸۹	نصر بن احمد
٤ـ ساجیان	آذربایجان	۲٦٦ـ۳۱۸	ابوالساج
٥ـ زیاریان	گرگان	۳۱٦ـ٤۳٤	مرداویج ابن زیار

همینکه این امارتهای کوچك ایرانی تشکیل یافت مذهب شیعه نیرو گرفت و ایرانیان بفکر افتادند که با کمك علویان دولت بزرگی مانند دولت ساسانیان تشکیل بدهند ولی این امارتهای کوچك چندان دوام نیافت وبالاخره دولت آل بویه پدید آمد که مهمترین دولتهای شیعی اسلامی آن روز بشمار میآید .

دولت آل بویه

این حکومت از گیلان پدید آمده ومردم آن از این شهرستان می باشند ولی پادشاهان آل بویه درفارس حکومت کردند و نسب آنان بپادشاهان قدیم ایران میرسد . آنان را دیلم هم میگویند زیرا دیلم نام ناحیهٔ گیلان است وعلویان از زمان هرون در آن نواحی مشغول اقدامات بودند

وحسن بن علی الاطروش ازفرزندان (امام) حسین تاحدی درنواحی دیلم موفق گشت و در اواخر قرن سوم هجری عده‌ای ازدیلمیان دورا وجمع شدند .

جدآل بویه موسوم به بویه و ملقب بابوشجاع سه پسرداشت که بعلی و حسن واحمد موسوم بودند،بویه بواسطهٔ تنگدستی سه پسرخودرا بخدمت سپاهی گماشت زیرا درآنروزها سپاهیگری ازوسایل مهم ارتزاق بود علی بخدمت مرداویج مؤسس دولت زیاریان درآمد وتدریجاً پیشرفت کرده از طرف وی بحکومت کرج تعیین شد ورفته رفته کارش بالا گرفت تا آنجاکه ازخلیفهٔ عباسی حکومت فارس را تقاضانمود الراضی بالله خلیفهٔ عباسی (متوفی بسال ۳۲۹) پیشنهاد علی را پذیرفت مشروط بر این که مطابق معمول عباسیان مالیات فارس راسالانه بپردازد و درپیرو این موافقت خلعت حکومت فارس برای علی رسید . حسن برادر علی برخوارزم دست یافت ودو برادر بابرادرسوم احمد متحدشده بشیراز آمدند، وازآنجاعازم بغداد شدندودرزمان المستکفی ۳۳٤ به بغداد رسیدند . خلیفه مقدم آنانرا گرامی داشت وهرسه برادر را خلعت پوشانیده علی راعمادالدوله ، حسن را رکن الدوله واحمد رامعزالدوله لقب داد ومنصب امیرالامرائی را به معزالدوله واگذارد . این سه برادر برسراسرممالك اسلامی مسلط شدند وخلفاء رایکی پس ازدیگری عزل ونصب نمودند وچون شیعی مذهب بودندآن مذهب راترویج کرده ترقی دادند وازنفوذ ترکان کاستند وهمینکه عضدالدوله امیرالامراء شدخودراملك خواند ، وی اول کسی است که درجهان اسلام بعنوان ملك ملقب شده است واول کسی است که مسلمانان اورابااین عنوان خوانده‌اند. مدت حکومت آل بویه از ۳۲۰ تا ٤٤۷ بود .

دولتهای کوچك ترك زیر نظر عباسیان

همانطورکه ایرانیان پس ازبسط نفوذ بفکراستقلال افتادند ترکان نیزمانند آنان در صددبرآمدند در پاره‌ای نقاط خود مختار باشند .

وهمانطورکه ایرانیان درایران استقلال یافتند ترکان درممالك خارج ایران

خودمختار گشتند (۱) واینك نام امارتهای نیم مستقل تـرك در زمان عباسیان و نام مؤسسین آن امارتها وسال پیدایش وقلمروحکمرانی آنان :

اسم حکومت	قلمرو	مدت تأسیس	مؤسس
۱ـ طولونیان	مصر	۲۵٤ـ۲۹۲	احمدبن طولون
۲ـ ایلکیان	ترکستان	۳۲۰ـ٥٦۰	عبدالکریم ستق
۳ـ اخشیدیان	مصر	۳۲۳ـ۳٥۸	محمد اخشید
٤ـ غزنویان	افغانستان وهند	۳٥۱ـ٥۸۲	آلبتکین

تـرکان نیزمانند ایرانیان ابتداء امیر وبعد سلطان شدند ، ترکان ، نخستین حکمران مسلمانی هستندکه خود را سلطان نامیدند ونخستین سلطان آنان سلطان محمود غزنوی است که هند را گشود ودیانت اسلام را درآنجا منتشرساخت.

دولتهای سلجوقی و شاخه‌های آن

ترکان و ایرانیان که از دو نژاد مختلف بودند از حیث مذهب نیز اختلاف داشتند ایرانیان شیعی وترکان سنی در دستگاه خلافت برای بسط نفوذ و قدرت با هم مبارزه ومسابقه داشتند وهرکدام قسمتی ازکشور را تصرف کرده خود مختار میشدند ولی هردودستهخودراتابع خلیفه بغداد میدانستند واز امیران وملوك و سلاطین عباسی محسوب میگشتند .

دراواسط قرن‌چهارم هجری دودولت شیعی‌درداخلهٔ قلمرو عباسیان پدید آمد، اول دولت آل‌بویه درعراق وفارس ودوم دولت فاطمی مصرکه هردو برضد حکومت سنی بغداد اقدام می کردند ولی در اواسط قرن پنجم هجری دولت سنی مهمی بنام دولت سلجوقی پدیدآمد وحکومت سنی بغداد راکه روبتلاشی وفنامیرفت ازسقوط نجات داد وازپیشرفت شیعیان درمصروعراق وشام وفارس وخراسان جلوگیری کرد. پادشاهان سلجوقی ازفرزندان مردی ترك‌بنام سلجوق پیداشدند واز دورترین نقاط

۱ ـ جرجی زیدان در ایـن اظهار دچـار اشتباه است ، زیرا سلاطین غزنوی که ترك بودند برعکس اظهار جرجی‌زیدان مدتها درداخل ایران نیزحکومت داشتند وسلطنت ایرانی‌شیعی آل‌بویه (دباله‌ه) بدست‌سلطان محمود غزنوی ترك منقرض‌شد مترجم

شرق قیام کرده ممالك عباسی را که زیر نظر امیران ترك و کرد و ایرانی و عرب تجزیه شده بود بصورت یك امپراتوری در آوردند.

سلجوق بن یاکاك مؤسس سلسلهٔ سلجوقیان در خدمت یکی از خان های ترك بود و همینکه اوضاع آشفتهٔ ممالك عباسی را دانست بفکر استیلای بر آن ممالك



صحن دانشگاه الازهر

افتاد وچون میدانست بدون قبول اسلام کاری ازپیش نمی‌برد خودش و سپاهیانش وهمراهانش یکجا مسلمان شدند وازترکستان بطرف مغرب عزیمت کرده از جیحون گذشتند وبتدریج تمام ممالك عباسی را مسخر کرده از افغانستان تامدیترانه آمدند وجهان اسلام دارای سه دولت معتبر گردید ازاینقرار:

فاطمیان درمصر، سلجوقیان درشرق، امویان در اندلس.

درهرحال دولت سلجوقی مهم‌تر از سایر امارات مستقل ترك وفارس بود زیرا آنان درداخل قلمرو عباسیان ظهور کردند، اما سلجوقیان ازخارج آمدند وبرهمه جامسلط شدند، اگرچه دولت ایلکیان نیز تاحدی مستقل بودند اما آنطورکه باید

درممالك اسلامی نفوذ نداشته‌اند .

سلجوقیان در تاریخ اسلام مقام مهمی یافتند، درزمان آنان ترکان بفارس و عراق وشام آمده باهم نژادان خویش متحدشدند ودر آنجاها سکونت کردند .

نخستین سلاطین اسلامی که برای مسلمانان مدارس گشودند سلجوقیان بودند و این کار نیك در اواسط قرن پنجم بدست خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی انجام یافت. درجلدسوم موضوع تأسیس مدارس اسلامی را به‌تفصیل نگاشتیم، خواجه نظام‌الملك طوسی که ازفرزند دهقانان(زمین‌داران) ایرانی بودمدارس وتکیه‌ها و کاروانسراها ومسجدها و بیمارستانهای بسیاری بنام سلطان ملکشاه سلجوقی بنا کرد .

سلجوقیان بعدأشاخه‌شاخه شدند وهر کدام درقسمتی ازممالك عباسی حکم فرما گشتند ودرواقع دودسته بزرگ و کوچك بودند از اینقرار :

۱ ـ سلجوقیان بزرگ	از ٤۲۹ تا ٥٥۲	حکومت کردند
۲ ـ سلجوقیان کرمان	از ٤۳۳ تا ٥۸۳	«
۳ ـ سلجوقیان سوریه	از ٤۸۷ تا ٥۱۱	«
٤ ـ « عراق و کردستان	از ٥۱۱ تا ٥۹۰	«
٥ ـ « (روم) آسیای صغیر	از ٤۷۰ تا ۷۰۰	«

خلاصه اینکه سلجوقیان سیصدسال حکمران بودند وقلمرو حکومت آنان از چین تامنتهای شام امتداد داشت .

انتقال حکومت از سلجوقیان باتابکان

سلجوقیان عمال و مأمورینی داشتند که آنانرا اتابك (پدر بزرگ) میخواندند ولی کم کم اتابك بمعنای وزیر وسپس بمعنای پادشاه استعمال شد. اتابکان رفته رفته مستقل شدند وتمام ممالك سلجوقی را میان خود قسمت کردند ، فقط قسمت روم (آسیای صغیر) بدست سلجوقیان باقی ماند و آنرا در قرن هفتم هجری عثمانیان از سلجوقیان گرفتند

اینك صورت اسامی حكومت‌های اتابكان وقلمرو تاریخ وحكومت آنان:

۱ ـ دولت بوریان	دردمشق	از ٤٩٧ تا ٥٤٩
۲ ـ زنگیان	درجزیره وشام	از ٥٢١ تا ٦٤٨
۳ ـ بكتیجیان	در اربل وغیره	از ٥٣٩ تا ٦٣٠
٤ ـ ارتقیان	دردیاربكرومارديين	از٤٩٥ تا ٧١٢
٥ ـ شاهان	در ارمنستان	از٤٩٣ تا ٦٠٤
٦ ـ اتابكان آذربایجان	در آذربایجان	از٥٣١ تا ٦٢٢
۷ ـ سلغریان	در فارس	از٥٤٣ تا ٦٨٦
۸ ـ هزاراسبیان	در لرستان	از٥٤٣ تا ٧٤٠
۹ ـ خوارزمیان	در خوارزم	از٤٧٠ تا ٦٢٨
۱۰ ـ قولتوغیان	در كرمان	از٦١٩ تا ٧٠٣

این ممالك چنانكه مشاهده می‌شود دردست اتابكان وسایر سرداران ومأمورین سلجوقی باقی ماند وسرانجام مغول‌ها آمدند وهمهٔ آنانرا برانداختند.

سلجوقیان روم سلجوقیان آسیای صغیر مشهور بسلاجقهٔ روم تا قرن هفتم هجری باقی ماندند ولی آنان نیز بخانواده‌ها ودسته‌های كوچك تقسیم گشتند از اینقرار:

نام امارت	نام خانوادهٔ امیر
۱ ـ میسیا	آل كراسی
۲ ـ بسیدیا	آل حمید
۳ ـ فریجیا	آل كرمیان
٤ ـ لیسیا	آل تاكة
٥ ـ لیدیا	آل سروخان وایدین
٦ ـ كاریا	آل منتشا

۷ ـ بفلاغونیا آل قزل‌احمدلی

۸ ـ لیکونیان آل قرمان

عثمانیان در اوایل قرن هشتم هجری تمام این امارت‌هارا منقرض کردند .

دولت‌های کوچك کرد تحت حکومت عباسیان

بیشتر کردان مردم چادر نشین خشن تند خوی نیرومندی میباشندوعموماً مردم سرسختی هستندواستعدادشان برای قبول تمدن اسلامی کمتر از ایرانیان و ترکان است و بهمان جهت دیرتر ازایرانی‌هاوترك‌ها بشهر آمدند ودرقسمت عمدهٔ دورهٔ تمدن اسلام کردها صحرا گرد وچادرنشین بودند. محل اقامت آنان کردستان وارمنستان وجزیرهٔ عراق (موصل ـ دیاربکر) است وهنوزهم در آن نقاط مسکن دارند دولت های اسلام درجنگ‌های خارجی از آنان کمك میگرفتند همانطور که ازعربهای صحرا گردنیز کمك میطلبیدند .



ابن‌سینا

کردها تا مدتی از خشونت و صحرا گردی دست بردار نبودند ، بهمین جهت در خدمات دولت‌های اسلامی پذیرفته نشدند. وطبعا مردان باتدبیر سیاستمدار کشوری از میان آنها برنخاست که دارای مقامی بشود و ادعای استقلال کند . فقط در اواسط قرن چهارم هجری برای نخستین مرتبه مردکردی بنام حسنویة بن حسین برزکانی پیشوای کردان کردستان دعوی استقلال نمود و بردینور وهمدان ونهاوند وغیره دست یافت ، خلیفهٔ بغداد هم استقلال اورا برسمیت شناخت وخودش وپسرش راناصرالدوله لقب داد . این امارت کرد چندان دوام نیافت و فقط از ۳۴۸ تا ۴۰۶ باقی ماند .

ابوعلی بن مروان کرد دیگری است که در ۳۸۰ در دیاربکر مستقل شد. و بر

نواحی آمد ، وارزان ومیافارقین دست یافت وجانشین اوبا فاطمیان بیعت کرد و در سال ٤٨٩ این امارت منقرض شد .

ایوبیان کردها تا ظهور صلاح‌الدین ایوبی ، نام ونشانی نداشتند . سلطان‌صلاح الدین ایوبی‌ازرجال باتدبیر ودلیرونامی اسلام میباشد وی براساس فرو ریختهٔ فاطمیان مصر دولت مقتدری تشکیل دادکه از ٥٦٤ تا ٦٤٨ دوام یافت.

صلاح‌الدین با عباسیان بیعت کرد و باصلیبیان جنگید وآنان را ازسوریه‌راند وبیت‌المقدس راازآنها پس گرفت ودارای‌نام ونشان بلندی شد.

درزمان سلطان صلاح‌الدین ایوبی کارکردان بالاگرفت وآنان درمصروشام وکردستان ویمن وخراسان حکومت یافتند. پس ازمرگ صلاح‌الدین کشوراومیان برادرانش‌وفرزندانش و فرزندان برادرش تقسیم شد وهمانطورکه اتابکان سلجوقی وارث ممالک‌سلجوقی شدند ممالیك‌ترك‌هم‌وارث‌حکومت ایوبیان گشتندودرکشور مصردودولت‌بنام‌ممالیك تشکیل یافت . (تفصیل آن بیاید.)

یادآوری ـ نکتهٔ قابل‌توجه اینکه اسلام بطور خاصی درملل شرق تأثیرکرد وتدریجا آنان را وارد حوزهٔ تمدن ساخت وهرملتی‌که زودتر مسلمان شد زودتر بسلطنت رسید، باین معنی‌که عربها اول مسلمان شدند واول حکومت یافتند ،سپس ایرانیان‌که ازهمه نزدیکتر بعربستان بودند ودرنتیجهٔ قبول اسلام بحکومت‌رسیدند آنگاه ترکان بمسلمانان نزدیك شدند و بفرمانروائی نائل گشتند ، سپس‌کردان حکومت یافتند .

و اما اینکه چرا کردها با وجود قرب جوار با مسلمانان دیرتر از ترکان بحکومت وسلطنت رسیدند ، علتش آنست‌که ترکان بیش ازکردان استعداد سیاست مداری‌وشهرنشینی دارند. سپس اسلام ازترکستان گذشته بممالك تاتار ومغول‌رسید واینان بجهانگیری برخاسته وممالك اسلامی را بباد قتل وغارت دادند ولی همان تاتارها ومغولهای وحشی‌پس ازاصطکاك وتماس با تمدن اسلام خواه وناخواه‌درظل

اسلام در آمدند ودولت‌ها وحکومت های بزرگی تشکیل دادند. همین قسم تمدن اسلام درقبایل شمال افریقا (بربرها) تأثیر کرده آنانرا متمدن ساخت و بحکومت وسلطنت رسانید.

خلافت وسلطنت یادین وسیاست

درموقع ظهوراسلام پیغمبر (اکرم) رئیس اموردینی ودنیوی مسلمانان بود، حاکم و سردار و قاضی و مقنن و پیشوای مسلمانان شخص شخیص پیغمبر بود واگر کسی از صحابه بحکومت ویا امارتی (ازطرف پیغمبر)تعیین میشد، هم ازنظر سیاسی و هم از نظر مذهبی حکومت میکرد وپیغمبر باو سفارش میفرمود که بعدالت حکم کند ومردم‌را قرآن بیاموزد ولی ازسال هشتم هجری حضرت رسول مقام دینی وسیاسی را از هم جداساخت وابوزید انصاری وعمروبن عاص‌را مأمور تبلیغ نموده فرمود برویدمردم را باسلام دعوت کنید وهمینکه قومی اسلام آورد عمروبن عاص فرماندار آنان باشد وابوزید امام جماعت بشود ومردم راآداب دین وقرآن بیاموزد. معذلك این‌دستور کلی نشدوپس‌از حضرت پیغمبریك نفرامور دینی وامورسیاسی را باهم اداره میکرد مثلایزیدبن مهلب‌والی عراق (درزمان سلیمان‌بن عبدالملك اموی) هم امام جماعت، هم فرمانده جنگ و هم مأمور وصول مالیات بود، خلاصه اینکه در زمان حضرت رسول امورسیاسی ودینی دردست خودآنحضرت اداره‌میشد وبعدااامور دینی‌وسیاسی چندین قسمت شدکه هرقسمتی را شخصی اداره میکرد، فقط مقام خلافت با قدرت سیاسی ومذهبی باقی ماند، چنانکه تا امروزنیز باقی است (۱)

---

۱ - خلیفه یعنی جانشین، و نخستین خلیفهٔ اسلام ابوبکر است که خود راجانشین پیغمبر میدانست، پس‌از وی مدت چهارده قرن‌عده‌ای از فرمانروایان سنی‌مذهب مسلمان بنام خلیفه خوانده میشدند ودر قرنهای‌اخیر سلاطین عثمانی خودرا خلیفه میخواندند.

پس‌از پایان جنك‌اول‌انگلیسها سراسر ممالك عثمانی‌را تصرف کرده وسلطان عبدالمجید را خلیفه مسلمانان ساختند باین‌شرط‌که فقط درامور مذهبی مداخله‌کند وسیاست ممالك اسلامی بدست خود انگلیس‌ها باشد، دراینموقع مصطفی‌کمال آتاتورك قیام‌کرد وانگلیسها را ازترکیه راند و حکومت جمهوری ترك‌را تأسیس کرد و انگلیسها جناب خلیفه (عبدالمجید) را باخود بردند ودر

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

اساساً خلافت یك منصب دینی است ، خلفای راشدین نیز دارای همان سمت ومنصب بودند یعنی رویهٔ حضرت رسول اکرم راتعقیب می کردند ، با نامسلمانان میجنگیدند، امورسپاهی را دردست داشته مالیات می گرفتند وفرمانداران میگماشتند وتمام این کارها بنام وعنوان دین انجام می یافت . یعنی درراه دین کشور می گشودند و کشور را اداره میکردند . امـا پس از انتشار اسلام و استحکام مبانی آن موضوع جهاد کم کم ازمیان رفت وخلیفه دارای مقام سیاسی ودینی شد، همانطور که در دین مسیح وسایرادیان این ترتیب پیش آمد کرد ولی باید دانست که ارتباط دینی وسیاسی اسلام ومسیحیت باهم فرق دارد . مسیحیت ابتداء میان مردم عادی انتشار یافت ، سپس پادشاهان مسیحی شدند ولی اسلام ابتداء ازمقام فرمانروائی شروع شد وبعداً میان تودهٔ مردم رواج یافت زیرا صحابهٔ پیغمبر که پیش از همه مسلمان شدند خودشـان فرمانده سپاه اسلام وفرمانروای مسلمانان بودند وباشمشیر بیاری اسلام قیام کرده آنرا توسعه دادند وهمینکه دیانت اسلام پیشرفت کرد فرمانروایان برای جلب توجه مردم خودرا بدین واساس دیانت مربوط ساختند تابدانوسیله عامه را بخود نزدیك سازند وجز این راه دیگری نداشتند، چنانکه تاکنون درکلیهٔ ممالك شرقی فرمانروایان بنام دین مردم را بخود جلب می کنند.

در عین حال مسلمانان پرهیز کار ریاست دینی و مذهبی را ازهم جدا ساختند و همینکه معاویه با زور وحیله و تدبیر حکومت را در دست گرفت مسلمانان واقعی

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

هندوستان جاداده دختر خلیفه را برای پسر نظام حیدرآباد تزویج کردند تامگر روزی ازاین مواصلت فرخنده خلیفه تازه‌ای بدست آید: سپس ملك حسین را که دست نشانده خودشان بودخلیفه خواندند، گاهی هم فاروق پادشاه سابق مصر را باین سمت (خلیفه گری) گول زدند یکی دو بارهم سیاست استعماری بریتانیا درمکه وفلسطین وغیره کنگره اسلامی تشکیل دادتا برای مسلمانان (سنی) خلیفه بسازد ولی رستاخیز عظیم شرق تمام این نیرنگها را بی اثر ساخت. ملك حسین خلع شد و پس از اندی درقبرس مرد . سلطان عبدالمجید درگذشت ، هند استقلال یافت ودستگاه نظام برهم خورد و ملك فاروق ساقط شده مصر جمهوری گشت وصحبت خلافت برای همیشه متروك ماند. مترجم

اورا بخلافت نشناختند بلکه ویرا پادشاه خواندند ومثل پادشاه بااو بیعت کردند ودر واقع پس‌ازشهادت (حضرت امیر) وکنار رفتن (امام)حسن مسلمانان باایمان زیربار خلافت معاویه نرفتند ولی‌خود معاویه اصرار داشت که‌هم خلیفه وهم پادشاه باشد . میگویند روزی سعدبن ابی‌وقاص (پس‌از مستقل شدن معاویه) بر معاویه وارد شده گفت : سلام بر تو ای پادشاه معاویه خندیده گفت : چرا مرا امیر مؤمنان نمیگوئی؟ سعد گفت: توخوش وخندان این‌سخن‌را میگوئی ولی‌بخدادوست‌ندارم آنطورکه تو باین‌مقام رسیده‌ای من‌باین‌مقام برسم .-واین میرساند که مسلمانان خلافت‌را ازمکر وسیاست منزه‌میدانستند وعقیده‌داشتند که‌بنی‌امیه‌اسلام‌را ازمقام‌مقدس‌دیانت‌به‌شمشیر وتعصب وسلطنت مطلق برگرداندند .

لازمه خلافت سلطنت مطلق است

مامعتقدیم که حکومت مطلق دیکتاتوری بدون‌عنوان دیانت و یا چیزی شبیه دیانت پایدار نمی‌ماند و نیرو نمی‌یابد و هر حکومت دیکتاتوری که‌تاحدی دوام یافته از رنگ دینی بهره داشته ومردم را بنام دین مطیع ساخته است واگر حکومت بایدپایدار باشد ناچار حکومت دیکتاتوری استبدادی نخواهدبودو بهترین حکومت‌های پایدار همان‌رژیم مشورتی (جمهوری و یا مشروطه) است . چه در حکومتهای دیکتاتوری استبدادی همینکه دیکتاتور برود وزیران و اطرافیان ازضعف فرمانروای‌مستبد نالایق استفاده کرده برهمهٔ کارها مسلط می‌شوند واینکه پاره‌ای از دولت‌های اسلام مدت مدیدی پایدار مانده‌اند برای آن بودکه رنگ‌دینی داشته‌اند وبرعکس حکومت‌هائی مانند حکومت ترکان وکردان وایرانیان درممالك اسلامی‌بدست اشخاص باهوش کاردان پدیدآمده‌اند ولی‌چون‌وجههٔ‌دینی نداشته‌اند پایدار نماندند. برعکس‌خلفای عباسی، خلفای‌فاطمی‌مصر،خلفای‌اموی اندلس بواسطهٔ‌رنگ‌دینی دربرابربسیاری ازمشکلات پایدار شدند ، همینقسم حکومت‌های غیرعرب مانندحکومت عثمانی‌که بصورت دین درآمده بیش‌از سایر حکومتها برقرار بوده است . امویان شام نیز برای خود ریاست دینی‌ترتیب دادند وهمینکه احساس‌کردند مردم آنها را خلیفهٔ پیغمبر نمی‌دانند پای خود را بالا گذارده بکمك همدستان خود عنوان خلافت الهی گرفتند وخود را از

پیغمبر مهم‌تر جلوه دادند وچنانکه گفته شد اظهار داشتند که جانشین هر کس مثل خود آن‌شخص است وما (خلفای اموی) جانشین خدا در روی‌زمین‌هستیم‌واگرچه طبقات بالا این ادعای یاوه آنهارا ردمیکردند ولی عامهٔ مردم‌بزور آنرا قبول‌داشتند. پس ازاینکه عباسیان بخلافت‌رسیدند مردم بیشتربآنها گرویدند زیرا آنهاازخاندان پیغمبر بودند ودرنظر مسلمانان احترام زیادتری داشتند تاآنجاکه میگفتند خلافت عباسیان تـا آمدن مسیح از آسمان دوام می‌یابد و اگر خلافت عباسی منقرض شود آفتاب غروب میکند، باران نمیبارد و گیاه خشك میشود (۱).



اسطرلاب متعلق بسلطان حسین صفوی

خلفای عباسی‌هم این گزافه‌ها را بخودپسندیدند، حتی‌هرون‌که مردچیزفهم بود ودرزمان‌اوفرهنگ اسلامی ترقی‌کرده بود ازاین‌تملق‌هاخوشش میآمدوهمینکه شاعری اورا بعدازپیغمبر، پیغمبر خواند وی‌را جایزه‌داد واگردردورهٔ‌ترقی وعظمه

۱ـ مقصود جرجی‌زیدان از مسلمانان البته سنیان است زیرا شیعیان از ابتدا، خلفای ثلاث واموی و عباسی وعثمانی وغیره را غاصب خلافت میدانستند و بآنان عقیده نداشتند. مترجم

اسلام خلفاء آنقدر تملق‌پسند باشند معلوم است که در دورهٔ فساد و انحطاط تا چه اندازه دنبال‌چاپلوسی وتملق میروند. چه در دوران جهالت و فساد موهومات‌جای حقیقت را میگیرد و متملقان و چاپلوسان پیش میآیند، و فرومانروایان وپادشاهان ازحرف بیش ازعمل خشنود میشوند از آنروست که همین‌چاپلوسان متوکل‌عباسی را سایهٔ خداوند (اعلیحضرت‌ظل‌الله) می‌خواندند، ومی گفتند که‌این‌سایهٔ رحمت‌برای نگهداری مردم از سوزش گرما از طرف آسمان گسترده شده است وشاعر درباری چاپلوس (ابن‌هانی) المعزفاطمی را چنین میستاید.

ماشئت لاماشاء ت الاقدار فاحکم فانت الواحد القهار

(چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)

*

*

خلفا و فقهاء

اگر مردم خلفاء را احترام‌میگذاردند برای مقام دینی آنان‌بود وگرنه بخود خلیفه اهمیت نمی‌دادند خلفاء هم ناچار فقیهان و محدثان و حافظان قرآن رابخود نزدیك میساختند ودرواقع اینان ازخلفاء وخلفاء از آنان نیرومیگرفتند . خلیفه‌خود را مانند پیغمبر فرمانده جنگ ، امام‌جماعت و فرمانروا میدانست وهمینکه ممالك اسلامی توسعه یافت خلیفه برای خود نوابی تعیین کردکه وظایف او را انجام دهند. مثلا والی بجای خلیفه حکومت میکرد وقاضی داوری‌مینمود وسردار فرمانده‌میدان جنگ‌میشدوقاری ومحدث ومفسرهم بنام‌خلیفه‌وبجای اوادای‌وظیفه میکردندوهمان طور که خلیفه برای پیشرفت کارهای دینوی بکمك سرداران ووالیان وقاضیان‌نیاز داشت برای حفظ‌مقام دینی بیاری‌فقیهان‌وقاریان وحدیث گویان محتاج بودبخصوص که فقه وقضاء اساس احکام سیاسی اسلام میباشد وناچار خلیفه‌باید فقیهان وقاضیان را مقرب دارد و در حل مشکلات دینی از محدثان و قاریان کمك بگیرد و چون مسلمانان هر موضوعی را با دین تطبیق میکنند ، لذا خلفاء بدون‌نظرفقیهان‌هیچ کار مهمی انجام نمیدادند واگرفقیهان بیعت خلیفه‌ای را رد میکردند آن خلیفه معزول میشد . در زمان خلفای راشدین که کارها بسادگی و درستی انجام می‌یافت باز هم فقیهان همین‌قدرت را داشتند و اگر فقیهان کاری را منع میکردند خلیفه ویا والی ناچاراز این کارچشم می‌پوشید.

بنی امیه‌که با حیله وحمله وهجوم بخلافت رسیدند این رسم را برانداختند، چون کارهای آنان با نظرفقیهان وفق نمیداد ، ازآنروفقیهان دراوایل دولت بنی‌امیه وحتی از زمان عثمان بزحمت افتادند ، چه اگر مطابق نظر خلیفه حکم نمیدادند

دچار بدبختی وشکنجه میگشتند . داستان اباذرومعاویه درزمان عثمان گواه بر این گفتاراست وچنانکه پیش گفتیم بنی‌امیه اززمان عثمان بجمع آوری مال وبسط نفوذ وقدرت پرداختند وفقیهان وبزرگان دین که بر آنان اعتراض میکردند دچارزحمت میشدند وهمینکه کار برامویان استوارشد زبان‌هارا بستند و آزادی عقیده‌را گرفتند وکسی ازدانشمندان (مگردانشمندان متملق) بمقامی نرسید. امویان، مدینه‌وفقیهان مدینه راکه‌درزمان راشدین مرکزسیاست‌بود فراموش کردند،فقط عمربن عبدالعزیز پس از مدتی‌بیادمدینه افتادولی‌بطورکلی فقیهان واقعی دربیشتردورهٔ بنی‌امیه مهجور ماندند .

عباسیان‌برعکس‌امویان‌مردم راآزاد گزاردند وکجروی‌های بنی‌امیه‌را اصلاح نمودند و درمدت‌کوتاهی فقیهان وزاهدان وعالمان گرد خلفاء جمع شدند وازنو جرئت ودلیری یافتند وبراعمال خلفاء آزادانه انتقادکردند. داستان منصور ومردنقاد را درحرم‌کعبه سابقاً ذکر نمودیم ، نمونهٔ دیگر از آن جریان رفتار سفیان‌ثوری با هرون است‌که هرون ویرابه بغداد احضار نمود تا جزء مقربان وی باشد ، اماسفیان خواهش هرون رانپذیرفته بوی چنین نوشت :

«این نامه را بتو مینویسم تا بدانی‌که با تو قطع رابطه‌کرده‌ام زیراتو خودت بموجب نامه خودت اقرار داری‌که‌بربیت‌المال هجوم‌آوردی و برخلاف حق در آن تصرف‌کردی ، برادران من‌که حاضرمجلس بودند ونامه توراخواندند آنهاهم گواه هستند وپیش‌خدافردای قیامت گواهی میدهند . ای هرون آیا مجاهدین واهل قرآن ودل بدست‌آوردگان (مؤلفه) با این کارهای تو موافقند ؟ یایتیمان وبیوه‌زنان ؟ . . .»

(این داستان واین نامه قبلا شرح داده شده معذلک آنرا ترجمه‌کردیم . مترجم)

روزی همین سفیان ثوری بر مهدی عباسی وارد شده اورا بنام امیرالمؤمنین سلام‌نگفت. مهدی‌ازوی‌نرنجیدبلکه‌دلجوئی کرد،پاره‌ای‌ازخلفای‌عباسی مانندمنصور، مهدی ، هرون ، معتصم ، واثق از فقیهان و زاهدان میخواستند آنان را پند بدهند وقتیکه پندآنانرا میشنیدند چنان میگریستندکه ریششان تر میشد وداستانهائی در این باب از آنان نقل شده‌است .

همانطور که سرداران و والیان ازنظر دنیا میان مردم و خلیفه رابط بودند فقیهان ازنظردین آن‌مقام‌را احراز می‌کردند و گاه‌هم فقیهان‌رابط دین‌ودنیا میشدند ومانند پاپ‌های کاتولیك هردو جنبه‌را اداره می‌کردند . سلاطین وامراء هم مانند خلفاء بهمان‌جهات دینی فقیهان را گرامی می‌داشتندوهردو دسته ازیکدیگر استفاده میکردند یعنی فقیهان ازفرمانروایان (خلفاء وغیره) پول ومقام میگرفتند وآنان بوسیله‌فقیهان‌برمردم‌حکمران میشدند والبته‌استفاده خلفاء مهم‌تروپایدارتر بودوبهمان دلیل خلفاء مقام ومنزلت فقیهان‌را درنزد مردم بزرگ‌می‌ساختند، چه‌هرقدر مردم‌به فقیهان بیشتر میگرائیدند بهمان نسبت نفوذ وقدرت خلفاء محکم‌تر میگشت . خلفاء نه تنها برای حفظ مقام خود دنبال فقها میرفتند بلکه برای استقرار حکومت خود به هراسم ورسم ازدین و شعائر دینی‌تجلیل میکردند ، اگرچه بآن معتقد نبودند. مثلا شخصی نای‌نعلینی نزد مهدی عباسی آورده گفت : این‌از پیغمبر اکرم است . مهدی‌با اینکه‌بدروغگوئی آن‌مردقطع‌داشت نعلین‌رابوسید وپول زیادی بآن‌مرد دادتا بدان‌وسیله خودرا درپیش مردم دیندار جلوه‌دهد .

خلفاء بهمین‌جهات ازانجام فرایض دینی‌بحسب ظاهر خودداری نمی‌کردند . گرچه همه‌نوع فسق وفجور هم‌مرتکب می‌شدند . ولیدبن‌یزید ازخلفای هرزه‌عیاش اموی‌موقع نمازفوری استغفار میکرد ، لباسهای‌تجملی‌را می‌کند ، جامه‌پاك سفیدی برمیکرد . باآداب تمام وضو میساخت وباآداب تمام‌نماز میخواند و رکوع وسجود وقنوت وقیام وهمه‌چیز نمازرا بادقت انجام‌میداد ، سپس آن جامه‌را دور افکنده وبه میگساری وهرزگی می‌پرداخت.

دولتهای اسلامی وخلافت

بهمین‌جهات سلاطین وامرای مستقل اسلامی‌ظاهراً ازخلیفه اطاعت می‌کردند وخود را دست نشانده او میخواندند وبا اینکه همه نوع قدرت داشتند ازخلیفه بغداد فرمان وامضاء و خلعت می‌خواستند و اگر خلیفه تأمل می‌کرد او را بزور مجبور می‌ساختند وفرمانروایان مستقل‌شام وبین‌النهرین وفارس‌وخراسان وترکستان ومصر (باستثنای

خلفای فاطمی) وافریقیه بنام خلیفه بغداد خطبه می‌خواندند ودرمواقع معین پولی برای خلیفه می‌فرستادند واین همه برای آن بود که احترام دینی خلیفه منظور گردد و آنان ازتعرض عامه مردم محفوظ باشند.

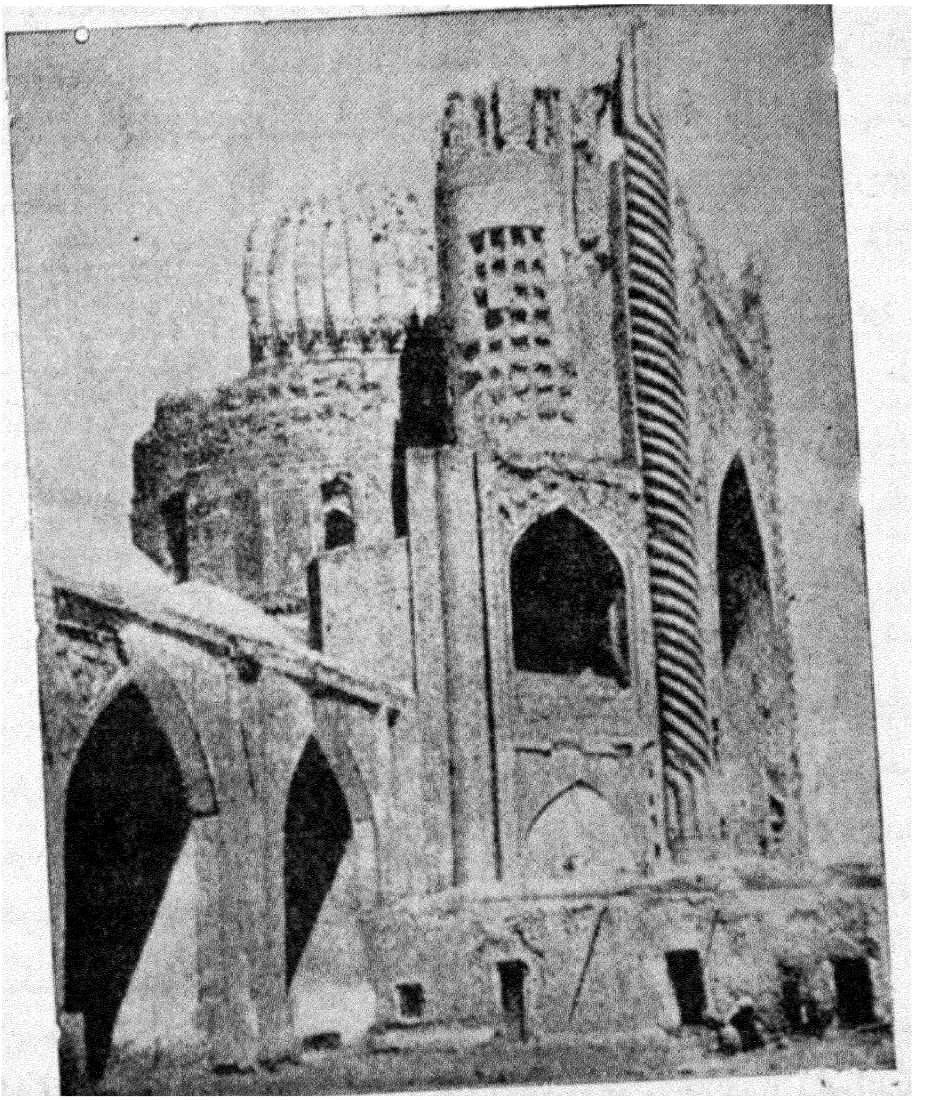

مقبرهٔ خواجه پارسا در بلخ

امیران وسرداران ترک که گاه و بی گاه خلفاء رامیکشتند وعزل میکردند فوری یکی از خاندان عباسی را بجای خلیفه سابق می گماشتند، بقسمی که یك روز هم بی

خلیفه نمی‌ماندند وچه معتقد بودند کار مردم بی خلیفه اداره نمی‌شود سلاطین و پادشاهانی که بربغداد دست میافتند (آل بویه و سلجوقیان) همین سیاست را تعقیب مینمودند یعنی ابتداء باسپاه انبوه بجنگ خلیفه میآمدند، خلیفه را شکست میدادند وسپس با او بیعت کرده خودرا فرمانبردار خلیفه معرفی می‌نمودند. مثلا عضدالدوله دیلمی شیعی مذهب بود و خلفای عباسی را غاصب مقام خلافت می‌دانست وهمه نوع قدرت و نفوذ داشت اما درعین حال برای فریب مردم وحفظ مقام خویش ازخلیفه رعایت میکرد وهمینکه بربغداد استیلا یافت دارالخلافه وعمارات وابستگان خلیفه را تعمیر کرد و دراکرام واعزاز خلیفه بسیار کوشید.

خلفاء هم که اینرا میدانستند امیران وسلاطین را گاه بیگاه باخراج از بغداد (تکفیر سیاسی) تهدید مینمودند و آنها هم ناچار ازخلیفه دلجوئی می‌نمودند که دچار شورش عامه نشوند. اماعده‌ای هم بلباس دین از راه دین برخلیفه می‌تاختند واو را از همان طریقی که خود مدعی بود شکست میدادند. اینان جامهٔ پشمین برمی کردند، قرآن بگردن میآویختند، پابرهنه راه‌میرفتند ومردم‌رابخود متوجه ساخته برخلفاء اعتراض می کردند، خلفاء هم گاه، گاه خودشان زاهدنما میشدند تامردم رابخود جلب کنند. هنگامی که فضل‌بن سهل کار خلافت‌را برای مأمون هموار ساخت وی‌راسفارش نمود که اظهار زهد و تقوی کند و همینکه ابومسلم خراسانی مردم یمن را در مکه دید دست بهم زده گفت:

اگرمرد خوش زبانی‌با چشم گریان نزد اینان‌برود واظهار دینداری کندجنگ جویان دلیری ازمیان آنها پدید میآید وچنانکه گفته شدسلاطین وامراءخواه ناخواه خلیفه‌ای میتراشیدند که با وی بیعت کنند وبنام‌اومقاصدخودرا مجری دارند وبسیاری از آنان که خلیفه بغداد را مناسب نمیدیدند ازخلیفه فاطمی مصر بیعت میستاندند وهمینکه‌صلاح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی مصررا برانداخت فوری بنام خلیفه عباسی خطبه خواند، درصورتیکه آن موقع خلیفه عباسی بی‌نهایت نا توان و درمانده بود وکاری ازپیش نمیبرد.

سلاطین دیگر مصر (ممالیك) که بعدازایوبیان آمدند همانطور بنام خلفای عباسی حکومت میکردند وازبغداد برای آنان خلعت میآمد تا آنکه در سال ٦٥٦ هولاکو ببغداد رفته معتصم را کشت وخلافت را از بغداد برانداخت وفرمانروایان مصر ازخلیفه‌ای که بنام او حکومت کنند محروم ماندند و باتمام قوا بفکر خلیفه تراشی افتادند و سرانجام تنی چند از فراریان خانواده عباسی را بمصر آوردند و برای آنان حقوق و مقرری تعیین کرده وخود را نایب السلطنه آنها خواندند همین قسم پادشاهان (سنی) هندوسایر ممالك دوردست اسلامی پس ازسقوط خلافت بغداد توسط پادشاهان (ممالیك) مصر ازخلیفه عباسی مقیم مصر برای خود اجازه فرمانروائی (بیعت) میگرفتند واگرچه بعضی از آنان این عمل را از نظر مذهبی لازم میدانستند ولی نظر کلی همان فریب دادن مردم بود، که خلافت را یك مقام مذهبی میدانستند.

خلافت در غیر قریش

این موضوع هم شایان دقت وتوجه است که سلاطین وامرای مسلمان چه عرب و چه غیر عرب از ترك و کرد و ایرانی و چرکس و بربر و غیره با آنکه پاره‌ای از آنان همه نوع قدرت و عظمت یافتند هیچگاه مدعی مقام خلافت نشدند و همهٔ آنان اقرار داشتند که خلافت باید ازمیان عرب و قریش باشد ولی بعد ازحمله مغول و آغاز دورهٔ دوم تاریخ اسلام این فکر منسوخ شد و برای اولین مرتبه سلطان سلیم عثمانی که نه عرب و نه قریش بود خود را خلیفه خواند، چنانکه تاکنون (تازمان جرجی زیدان البته) خاندان سلطان سلیم آن مقام را دارا هستند.

پیش از آن اگر امیری یا پادشاهی میخواست خلیفه بشود برای خود نسب نامه دروغی میساخت وخودرا بقریش میرساند. ازآن جمله ابومسلم خراسانی که آن هوس را درسر داشت وخویشتن را فرزند سلیط بن عبدالله بن عباس میخواند. غیرازابومسلم کسی دیگر ازپادشاهان وفرمانروایان (غیرعرب) بفکر خلافت نیفتادند واگرهم در آن صدد برآمدند بزودی منصرف و نومید شدند وبعضی از آنان خواستند بوسیله دامادی (مصاهرة) بخلیفه نزدیك شوند وازآن راه نفوذ دینی بدست آورند، از آن جمله برای

نخستین مرتبه عضدالدوله دیلمی(متوفی بسال۳۷۲) الطائع بالله خلیفه عباسی را وادار ساخت که با دخترش (دختر عضدالدوله) ازدواج کند تامگر پسری از آن دختر پیداشود واوخلیفه باشد، اما این نقشه هم عملی نگشت .

سلجوقیان گامی فراتر نهاده خواستند دختران خلیفه‌را برای خود بستانند و طغرل‌بیك سلجوقی قاضی ری‌را نزدالقائم بامرالله فرستاده دختر خلیفه‌را برای خود خواستگاری کرد ، خلیفه ازشنیدن این‌خبر بوحشت‌افتاد ، چه که تا آن‌روز دختران خلفاء بجزبا بزرگان بنی‌هاشم وقریش همسر نمی گشتند .

خلیفه ناتوان ازطغرل زورمند خواهش وتمنی کرد که اورا ازاین‌تقاضا معاف دارد اماطغرل بآه‌وناله خلیفه‌اعتناء نکرده بانجام‌تقاضا اصرار ورزید وازهرجهت کار برخلیفه‌سخت‌شد وازروی‌اجبار بآن‌وصلت تن‌دردادوخلاصه اینکه پس‌ازکشمکش‌های بسیار که ذکرش طولانی میشود درسال ٤٥٤ هجری این‌امر بی‌سابقه واقع شد ، زیراتاآنموقع چنین‌افتخاری نصیب‌هیچ‌یك ازسلاطین وامراءنشده بود وحتی سلاطین آل‌بویه نیز چنان‌هوسی نداشتند وهمینقدر خشنود بودند که خلیفه‌دختر شیعی مذهب آنانرا بسرای‌خودبرده‌است. بهرحال‌درسال٤٥٥طغرل‌بحجله عروسی‌وارد شد، دختر خلیفه روی تخت طلا نشسته بودوروپوش برصورت داشت، طغرل زمین‌را بوسید ودر برابرعروس ایستاد،عروس‌غضبناك روپوش‌ازصورت‌برنگرفت‌وازجای خودبرنخاست وچندین‌بار تکرار شد وبالاخره طغرل‌بدون‌انجام مقصود درهمانروزها مرد.درمورد بیعت فقط باخلفای عرب‌بیعت میشد ویا لااقل بنام‌آنان بیعت میگرفتند ، اما درسال ۹۲۳هجری سلطان‌سلیم عثمانی که مصررا گشود وآخرین خلیفه عباسی‌راکه ممالیك بنام او حکومت میکردند ازکار برکنار ساخت و بنام خودکه خلیفه غیر عرب بود بیعت گرفت .

دورهٔ دوم عربی

امارتهای کوچك عربی وعنصر عربی

مقصود از دورهٔ دوم عربی آن دوره‌ایست که عربها پس از استیلای ایرانیان وترکان بر امور خلافت دوباره قدرت از دست رفته خود را باز ستاندند وچنانکه گفته شد ایرانیان حکومت اموی را برانداخته عباسیان را سر کار آوردند و تا زمان متوکل همه کاره مملکت بودند ، از آن پس متوکل ترکان را پیش کشیده عربها را بیش از پیش عقب زد، حقوق آنان را برید و آنها را از امور دولتی بر کنار ساخت . عربها که این خواری را دیدند بفکر انتقام بر آمدند و هر کس از هرجا که در عراق و شام و مصر از کرد و عرب وقرمطی وغیره برضد عباسیان برمیخاست اعراب با آنان همراه میشدند ، اما چون ترکان بسیار نیرومند بودند، عربها کاری از پیش نمیبردند ، فقط بعضی از قبایل کوچك عرب توانستند امارت‌های کوچکی درشام و بین‌النهرین تحت نظر عباسیان تشکیل دهند واختلال اوضاع عباسیان ورقابت وزیران ایرانی وسرداران ترك برای آنان مساعد میشد ، از آنجمله آل حمدان ازقبیله تغلب در موصل وحلب وغیره از ۳۱۷ تا ۳۹٤ حکمران شدند و تمام آداب ورسوم عرب را احیاء نمودند ، مشهورترین حکمران آنان سیف‌الدوله است که بواسطهٔ اشعار متنبی (۱) شهرت بسیار یافت .

---

۱ ــ ابوالطیب احمد بن حسین کندی منسوب به کنده یکی از محله های کوفه (این کنده غیر از قبیله کنده است) درسال ۳۰۳ در کوفه بدنیا آمده میگویند پدرش سقا بود، چون شعر نیکو میسرائیده در بادیة السماوه دعوت نبوت کرده بعد توبه نموده ومداح سیف‌الدوله حمدانی شده است . سپس مداح کافور اخشیدی وسرانجام مداح عضدالدوله دیلمی بوده است ودرسال ۳۵٤ موقع بازگشت بکوفه درخارج آنشهر کشته شده‌است دیوان متنبی از مهمترین دیوان اشعارعرب است. مترجم

درهمان قرن درحلب یك دولت (حکومت) عربی دیگری بنام مرداسیه پیدا شدکه مؤسس آن صالح بن مرداس از بنی کلاب مضری میباشد ، صالح وفرزندانش از ٤١٤ تا ٤٧٢ درحلب حکومت کردند، پس ازحمدانیان حکومت بنی عقیل ازقبیلهٔ کعب (مضر) درموصل تأسیس گشت واز ٣٨٦ تا ٤٨٩ دوام یافت. آنگاه حکومت عربی چهارمی بنام مزیدیان ازقبیله مزید شیبانی ازطایفه بنی اسدظاهرشد، اینان در عراق شهرحله را ساختند واز ٤٠٣ تا ٥٤٥ حکومت کردند.

دوحکومت دیگردراوایل دولت عباسیان درممالك غیر عرب تأسیس شد. اول حکومت دلفیان کهابودلف عجلی در کردستان تشکیل دادودوم حکومت علوی طبرستان که حسن بن زید علوی آنرا تأسیس نمود واغلبیان در افریقا حکومت کوچکی پدید آوردند وادریسان درمراکش ظهور کردند وبدین ترتیب پیش ازنهضت دوم عرب هشت حکومت کوچك عربی در نقاط مختلف تأسیس یافت. ازاینقرار:

حکومت	قلمرو	مدت فرمانروائی	نام مؤسس
١ـ ادریسیان	مراکش	١٧٢ـ٣٧٥	ادریس بن عبدالله
٢ـ اغلبیان	تونس وغیره	١٨٤ـ٢٨٩	ابراهیم بن اغلب
٣ـ دلفیان	کردستان	٢١٠ـ٢٨٥	ابودلف عجلی
٤ـ علویان	طبرستان	٢٥٠ـ٣١٦	حسن بن زید
٥ـ حمدانیان	حلب وموصل	٣١٧ـ٣٩٤	آل حمدان
٦ـ مزیدیان	حله	٤٠٣ـ٥٤٥	مزید شیبانی
٧ـ عقیلیان	موصل	٣٨٦ـ٤٨٩	بنی عقیل
٨ـ مرداسیان	حلب	٤١٤ـ٤٧٢	صالح بن مرداس

ونیزدر صنعاء حکومت عربی کوچکی بنام یعفوریه و در زبید (یمن) حکومت عربی دیگری بنام زیادیان وغیره تشکیل یافت .

ولی این حکومت‌ها در تجدید قدرت و نفوذ سابق اعراب تأثیر زیادی نداشتند. زیرا باستثنای علویان و ادریسیان همه تابع عباسیان بودند و عباسیان هم زیر دست ترکان و ایرانیان بسر میبردند و اینان بنام عباسیان سکه میزدند و خطبه میخواندند و در تمام ممالک شرقی اسلام چنان شایع شده بود که اینوضع (حکومت عباسیان) تا باز گشت مسیح از آسمان تغییر نمییابد، لذا عربهائی که آرزوی قدرت و عظمت سابق خود را داشتند از ممالک شرقی اسلامی منصرف گشته متوجه ممالک غربی اسلامی شدند. و چون بنی امیه دشمنان سرسخت ایرانیان و کلیه مردمان غیرعرب در سال ۱۳۸ یك دولت عربی در اندلس تشکیل

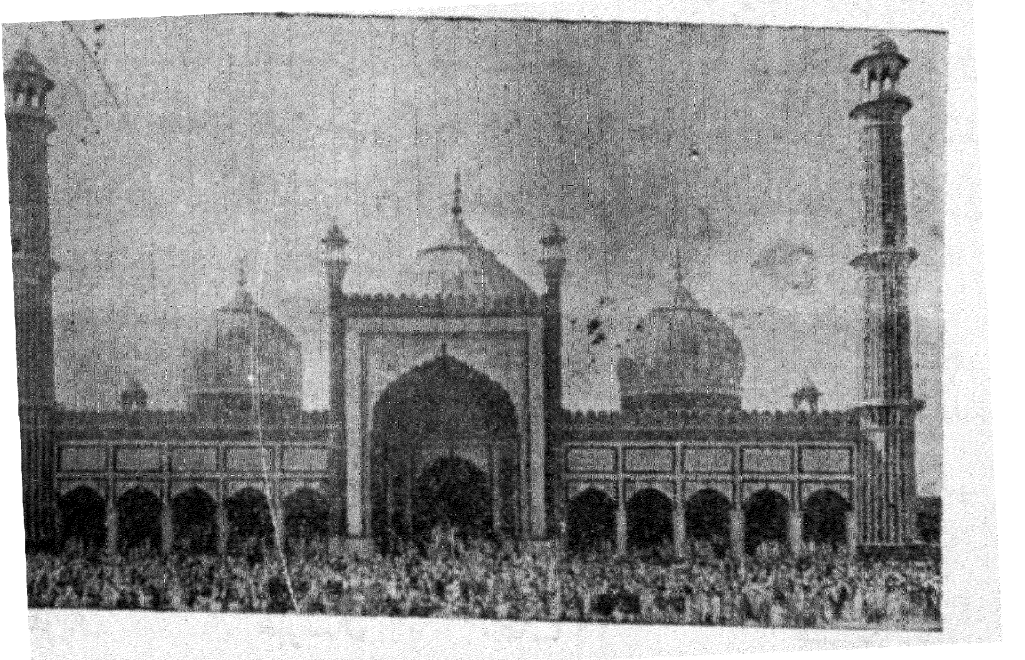

مسجد جامع دهلی

دادند (تفصیل آن بیاید) عربهائی که از عباسیان و توجه آنان بایران ناراضی بودند از ممالک شرقی اسلامی بممالک غربی اسلامی یعنی افریقا و اندلس میرفتند تا از مجاورت عباسیان دور باشند.

همینطور علویان که بیش از بنی امیه از عباسیان متنفر بودند از ممالک شرقی اسلامی مهاجرت کردند و دسته‌ای از آنان بافریقا رفته در آنجا یکدولت عربی بنام دولت ادریسی

تشکیل دادند. زیرا مؤسس آن دولت ادریس بن عبدالله حکمت علوی است. ادریسیان از ۱۷۲ تا ۳۷۵ در افریقا حکومت داشتند ولی هیچگاه خود را خلیفه نخواندند.

امادستهٔ دیگر از علویان که بمغرب مهاجرت نکردند با نومیدی در شرق ماندند زیرا در آغاز بموالی (ایرانیان) امیدوار بودند ولی بعد از مخالفت شدید مأمون با شیعیان و پیش افتادن ترکان از زمان متوکل به بعد امید آنان قطع شد، معذلك بدون نقشه معین در گوشه و کنار با عباسیان مبارزه میکردند و دسته‌ای از ایرانیان یا ترکان یا ستمدیدگان دیگر که بر ضد عباسیان برمیخاستند علویان با آنها همراه میشدند، اما جز حسن بن علی علوی کس دیگر از آنان در مشرق پیشرفتی نکرد. حکومت خاندان حسن هم چنانکه گفتیم مدت کوتاهی در طبرستان باقی بود و از میان رفت.

همانطور که علویان با مردم ستمدیده (دورهٔ عباسیان) همدست میشدند و با عباسیان می جنگیدند همانطور هم طبقات مختلف ستم کش آن دوره بنام علویان بر ضد عباسیان قیام میکردند، از آن جمله شخصی بنام علی بن محمد خود را (البته بدروغ) از فرزندان (امام) حسین دانسته باسم علوی بر ضد عباسیان برخاست و قریب بیست سال سراسر عراق را بر آنان شورانید، و در ظرف آن مدت قریب دو میلیون و نیم نفر کشته شدند و چون علی بن محمد سیاهان را دور خود جمع کرده بود لذا اورا صاحب الزنج (یا رزنگیان) میخواندند. علی بن محمد در نتیجه لیاقت و کاردانی تمام غلامان فراری و غیر فراری اطراف کوفه و بصره و سایر نقاط را بدور خود گرد آورد و چنانکه گفتیم مدت زمانی اسباب زحمت عباسیان بود تا آنکه سرانجام خودش کشته شد و جمعیت سیاهان پراکنده گشت.(۱)

اگر چه خود علویان در ممالك شرقی اسلامی پیشرفت نکردند، اما مذهب شیعه بواسطهٔ فرمانروایان آل بویه در آن ممالك ترقی کرد و آل بویه بر بغداد مسلط

---

۱ ــ علی بن محمد از اهالی ری بوده و با اینکه خود را از فرزندان حضرت زهراء سلام‌الله علیها میدانسته باشیعیان همراهی نداشته و بنام خوارج دعوت میکرده است. مترجم

شده خلفاء را تحت نظر گرفته ، همانموقع یك دولت شیعی دیگر در افریقا تشکیل یافت وطبعاً موجب تقویت مذهب شیعه در شرق شد.(۱)

شیعیان افریقا بنام دولت فاطمی (تفصیل آن خواهد آمد) حکومتی تأسیس کردند وبقصد حمله به شرق وانقراض خلافت عباسی بمصر حمله ور شدند و آنکشور را گشودند و از آن پس بسیار نیرومند گشتند .

عربها وبربریان (که خودرا عرب میدانستند) برای بر انداختن حکومت ضد عرب عباسی با فاطمیان همدست گشتند و بیشتر بزرگان عرب حتی اعراب موصل و کوفه در عراق و بین النهرین که پیش چشم عباسیان میزیستند با فاطمیان بیعت نمودند زیرا امید داشتند که باکمك آنها نفوذ وقدرت عرب مجدد بر گردد ولی این آرزوی آنان عملی نگشت ، زیرا حکومت آل بویه شیعی بر افتاد وبجای آن حکومت سنی سلجوقی ترك با اقتدارات بیشتر در مشرق پدید آمد و ازسقوط خلافت عباسی جلوگیری نمود ودر واقع یك نوع سیاست موازنه میان شرق و غرب (سنیان و شیعیان) بر قرار گشت .

تا آنکه درسال ۵۶۷ صلاح الدین ایوبی از فرمانروایان سنی کرد، برمصر دست یافت وخلافت فاطمی را منقرض نمود ومجدد بنام عباسیان بیعت گرفت .پیش ازحمله صلاح الدین به مصر عنصر عربی در آن کشور ضعیف شده بود وارمنی ها وترك ها زمام امور کشور را دردست داشتند وپس از آمدن صلاح الدین یکباره دست عربها ازمصر وحکومت در ممالك اسلامی کوتاه شد و از آن به بعد دولت مقتدر عرب پدید نیامد ، فقط پاره‌ای امارت کوچك عربی در جزیرة العرب تأسیس شد که هنوز هم باقی می باشد (۲)

---

۱ ــ جرجی زیدان آل بویه و خلفای فاطمی افریقا را شیعه میخواند ولی باید دانست که آل بویه شیعیان اثنا عشری دوازده امامی وشیعیان فاطمی اسمعیلی هفت امامی پیرو اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام میباشند . مترجم

۲ ــ فعلا علاوه بر امارتهای کوچك عربی کویت و شارجه و غیره اسماً قریب هفت، هشت دولت عربی تشکیل شده که مهمترین آن عبارت است ازعربستان سعودی- عراق ــ مصر ــ سوریه - لبنان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بهرحال دورهٔ دوم حکومت عربها که باتأسیس خلافت اموی اندلس و خلافت فاطمی مصر آغاز گشت دیری نپائید و منشأ آثار بزرگ نگشت، از آن پس حکومتی بنام حکومت تشکیل نیافت. فقط پاره‌ای از قبائل عرب بنام دین وسیاست در بعضی موارد قیام کردند وکر وفر موقتی داشتند و نمونهٔ آن نهضتها یکی نهضت وهابیان نجد و دیگر نهضت درویشان سودان است (۱). در اوایل قرن نوزده میلادی محمدعلی پاشا مؤسس سلسله خدیوی مصر در صدد برآمد یك دولت مقتدر اسلامی در مصر تشکیل بدهد و چون در آن اوقات دو عنصر سیاسی ترك و عرب درمصر نفوذ داشتند محمدعلی برای مخالفت بادربار عثمانی ازعنصر عرب تقویت کرد وعربهارا دورخود گرد آورد. عربها آمال ملی خودرا در آن نهضت تشخیص داده با محمدعلی مساعدت نمودند، مخصوصاً بعدازاینکه محمدعلی وهابیان را شکست داد

بقیه پاورقی صفحه پیش

یمن - ماوراء اردن - سودان وغیره ولی ازطرفی مردم این ممالك باستثنای (عربستان سعودی) عرب خالص محسوب نمیشوند وفقط بعربی صحبت میدارند ازطرف دیگر ممالك مزبور مانند غالب ممالك شرقی اسلامی وغیر اسلامی گرفتار نفوذ استعمارچیان میباشند. مترجم

۱ــ محمدبن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی در شهر عینیه ازشهرهای نجددرسال ۱۱۱۵ هجری متولد شده ودر حجاز وعراق واحساء واصفهان به تحصیل علوم مذهبی پرداخته ومذهبی برخلاف مذاهب چهارگانه اهل تسنن و مذاهب شیعیان آورده است که بعقیدهٔ خودشان کاملا بااحکام قرآن وسنت یعنی رفتار حضرت رسول اکرم تطبیق میکند محمدبن عبدالوهاب درسال ۱۲۰۶ هجری درگذشته است و پیش از مرگ او محمدبن مسعود (جد خاندان سلطنتی کنونی سعودی) فرمانروای شهر درعیه (نجد) مذهب وهابی را پذیرفت. وهابیان یکی دوبار برمکه و مدینه تاختن آوردند وقبور ائمه اطهاررا خراب کردند وسرانجام پس از جنگ بین‌الملل اول برسراسرحجاز دست یافتند وخاندان ملك حسین را برانداختند وهم اکنون مذهب رسمی مردم حجاز مذهب وهابی است.

واما داستان دراویش سودان چنان است که درسال ۱۲۷۹ هجری مردی بنام احمد از اهالی سودان خودرا مهدی موعود خواند وعده‌ای را دور خود جمع کرد. پیروان احمد موسوم بدراویش (درویشان) براهنمائی مرشد خود شهر خرطوم پایتخت سودان را فتح کردند. احمد بزودی درگذشت ویکصد و ده زوجه و قریب هفتاد پسر و دختر ازخودباقی گزارد وعبدالله تعایشی جانشین احمد سودانی دوسه سالی کروفر داشت ولی لردکیچنر سردار معروف انگلیسی دراویش راشکست داد وازآنروزتاکنون سودان مستعمره بریتانیا میباشدواخیراً باکمك امریکا اسم استقلال روی سودان گذاشته‌اند. مترجم.

و با شریف مکه ملاقات نمود افکار عربها بیش ازپیش متوجه محمد علی شد ، اما سیاست استعماری فرنگیان از اجرای نقشه محمدعلی درتشکیل دولت اسلامی مقتدر مانع شد. ونهضت سیاسی درنهضت علمی محدود مانده ، مدارس تازه‌ای برای تدریس زبان عربی درمصر افتتاح یافت ونشریاتی بزبان عرب منتشرشد ونهضتی که فعلا (زمان جرجی زیدان) در آن واردیم دنباله همان نهضت ادبی وعلمی زمان محمدعلی میباشد واخباری که این ایام در روزنامه‌ها ازانقلاب یمن ونجد وشورش سایر رؤسای قبایل انتشار می‌یابد چیزی نیست که موردتوجه واقع گردد زیرا موجبات سیاسی وفرهنگی مانع اجرای آن نقشه‌ها می‌شود و در هر حال با موضوع بحث ما در این کتاب ارتباط ندارد . (۱)

گرچه حکومت دورهٔ دوم عربها (فاطمیان مصر وامویان اندلس) چندان دوام نیافت و گرچه هردو حکومت فاطمی و اموی در بسیاری از امور از عباسیان تقلید می‌کردند معذلك ضرر ندارد مختصری ازاوضاع سیاسی واداری آن دو دولت نیز صحبت بداریم .

سیاست امویان در اندلس از ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری

امویان اندلس ازسیاست عباسیان پیروی میکردند، همانطور که همه دولتهای معاصر عباسیان و دولت‌های بعد ازعباسی نیز آن روش را داشتند . مؤسس این سلسله عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان مانند جدش عبدالملك مردسخت گیر باقدرتی بود وازکشتارگاه سفاح ۱۳۲ هجری جان در برده باکمک بنده (مولی) خود بدر، از عراق بمغرب گریخت . بدر همه قسم فداکاری کرد تا ارباب خویش عبدالرحمن را ازمرگ حتمی نجات داد وازتنگهٔ جبل‌الطارق گذرانیده باندلس رسانید. بدیهی است که فرار امیر اموی ازمیان مردمی که کینه بنی‌امیه را دردل داشتند . کاربسیار دشواری بودوفقط باجانفشانی بدر این راه طولانی خطرناك طی گشت . بدرتوانست

۱ ــ چنانکه میدانیم سلطنت خاندان محمدعلی درمصر منقرض شدو یمن هم مثلا امروز مستقل خوانده میشود . مترجم

ازافریقا قریب پانصد مردازموالی بنی‌امیه جمع آوری کند و آنان‌را بیاری‌عبدالرحمن وادار سازد ، این پانصدتن که ازمضری‌ها ویمنیها بودند باغوای‌بدر اختلافات دیرین راکنار گذاشته باهم متحد شدندوالبته این‌اقدام‌نیز چندان آسان نبود و باهمت بدر عملی گشت . عبدالرحمن باهمراهان‌بطرف اندلس‌عزیمت کرد وپس‌از زدوخوردهای بسیار داخل اندلس شده و آن‌کشور را تسخیر کرد و بنام عبدالرحمن داخل، شهرت یافت ـ۱۳۸هجری .

عبدالرحمن‌قریب یکسال دراندلس بنام عباسیان (منصور)خطبه خواند وخود رانماینده آنان معرفی کرد وچون پیغمبریکی‌وخلیفه (جانشین) پیغمبر هم یکی میبود عبدالرحمن جرئت‌نمیکرد خود راخلیفه بخواند. پسرعموی عبدالمرحمن عبدالملك‌ـ بن‌عمربن‌مروان‌مرددلیربی‌باکی‌بود واز آن رووبیراشهاب آل‌مروان‌میگفتند.عبدالملك‌ـ برای خاندان اموی تعصب میورزید وبمنظور استرداد قدرت و نفوذ امویان همه نوع جان فشانی‌داشت ودر ملازمت عبدالرحمن (پسرعموی خود) چندین مرتبه‌بادشمنان جنگید وهمینکه تمام‌اندلس‌بتصرف آنان درآمد ازعبدالرحمن‌خواست که نام‌منصور عباسی راازخطبه بیندازد . عبدالرحمن باز جرئت نمیکرد ، سرانجام عبدالملك بوی اخطار کرد که اگر آن کاررا نکنداو(عبدالملك)خودکشی خواهدکرد . عبدالرحمن خواه ناخواه نام منصوررااز‌خطبه انداخت، اما بازهم جرئت نمی‌کرد خود را خلیفه بخواندو بهمان‌مناسبت‌فرمانروایان اموی اندلس را تاچندی امیرمیگفتند .

اتفاقاً همان‌موقع‌ها مالك بن‌انس(پیشوای مالکیان مدینه) بیعت منصور را رده کرده باعلویان بیعت نمود ومنصورویرا آزاربسیاررسانید امویان ازاین فرصت‌استفاده کرده بطرف مالك متوجه شدند واورا مقرب ساخته اکرام واحترام‌نمودند مالك نیز بآنان نزدیك شدوطرفین ازیکدیگر بهره‌مند گشتندباین معنی که مالك دعوت وخلافت امویان را دراندلس تأیید میکرد و ازعباسیان نکوهش مینمود خلفای اموی اندلس هم مذهب مالك رادراندلس ترویج‌میکردند ومالك ازاین‌راه پیشرفت مینمود ومذهب

اوزاعی (مذهب مردم شام) که تا آنموقع دراندلس رواج داشت جای خود را بمذهب مالکی داد ودرزمان حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل، فتوای مالك درسراسر اندلس رسمیت یافت .

عبدالرحمن درامور سیاسی و کشورداری کاملا ازمنصور پیروی داشت وازجهات زیر ایندو خلیفه باهم مانند بودند .

۱ـ مادران هردو بربری بودند .

۲ـ هردوبا عزم وبااراده وسخت گیرودقیق بودند .

۳ـ هردوبرادرزاده‌های خود راکشتند،منصوربسرسفاح راکشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولیدبن معاویه را بقتل رسانید.

٤ـ منصور ابومسلم خراسانی مؤسس دولت عباسی راکشت و عبدالرحمن هم بدررا که درواقع مؤسس دولت اموی اندلس بود تبعید کرده اموال اورا مصادره نموده آنقدراورا درتبعید نگاهداشت که درسال ۱۵٦ هجری درحال تبعید جان سپردوسوابق جانفشانی وخدمتگزاری آن مرد فداکاررا ملحوظ نداشت .

۵ ـ همانطورکه منصور ابوسلمه وبسیاری از یاران پیشین خود را هلاك کرد عبدالرحمن هم ابوالصباح بن یحیی رئیس اعراب یمن را که برای وی (عبدالرحمن) جانفشانی کرده بود بقتل رسانید وهمینکه یاران ابوالصباح بخونخواهی پیشوای خود برخاستند عبدالرحمن شمشیرمیان آنان نهاد وبسیاری از آنهارا کشت. عربها آن موقع دانستند که عبدالرحمن با مکر و کینه جوئی بر ضد آنها عمل میکند، لذا ازکنار اورفتند، اوهم بجمع آوری مملوك پرداخت تابدان وسیله مقام خود را مستحکم سازد بزرگان کشور دسته دسته مملوکان خود و دیگران را برای عبدالرحمن فرستادند خود عبدالرحمن کسانی رابه (برالعدوه) واقع درکرانه افریقا روانه کرد و از بربریان کمك خواست، بربریها دعوت اورا پذیرفته نزد عبدالرحمن آمدند ودر مدت کوتاهی گروهی از آنان پیش عبدالرحمن جمع شدند و چون ازوی محبت و نوازش دیدند

اقوام و نزدیکان خود را از بربر باندلس آوردند تا آنجا که قریب چهل هزار سپاهی بربر و مملوك برای عبدالرحمن آماده گشت و با آن عده کلیهٔ عربهای مخالف مقیم اندلس سرکوب شدند، همانطور که منصور هم با کمك خراسانیان بر عربها فایق آمد و این نیز وجه تشابه دیگری میان منصور و عبدالرحمن است.

صقالبه

پس از آن امویان اندلس خواجه های صقلبی را استخدام کردند و آنانرا بکار های داخلی شخصی خود گماشتند. خواجه های صقلبی جوانانی بودند که برده فروشان از شمال اروپا باندلس میآوردند و به توانگران می‌فروختند و این خرید وفروش یك بازرگانی رایجی شده بود زیرا در آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمالی دریای سیاه کوچ کرده بودند و از آن نواحی بطرف مغرب و جنوب حرکت کرده تا اواسط اروپا جلو میرفتند، این قبیله‌های کوچ نشین اسلاو - سرب - بوهمین - دیلمات وغیره نام داشتند و هرجا که میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسون ها، هونها جنگ میکردند و از یکدیگر اسیر میگرفتند و اسیران را ببرده فروشان میفروختند و آنان هم اسراء را ازراه فرانسه باسپانیا وافریقا ومصر وشام برده بفروش میرساندند در نتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایج شده بود، بازرگانان فرنگ و غیره این اسیران اسلاو و آلمانی را تاکرانه رود راین و آلپ و رود دانوب ودریای سیاه حمل نموده و دادوستد میکردند. هنوز هم چرکس‌ها و گرجی‌ها فرزندان خود را مانند کالا میفروشند (۱) بازرگانان یعنی برده فروشان این پسران و دختران سفیدپوست ماهرو را مانند گوسفند گله گله اینطرف و آنطرف میکشاندند وتا اندلس نیز میآوردند مسلمانان پسران را برای خدمت ودختران را برای هم بستری می‌خریدند وچون بیشتر آن اسیران به نژاد اسلاو (سکلاف) معروف بودند لذا عربها آن کلمه را معرب کرده صقلب و صقلبی و صقالبه گفتند و بتدریج همهٔ بردگان سفید پوست بآن نام شهرت یافتند.

۱ - البته اکنون چنان نیست زیرا فعلا گرجی‌ها و چرکس‌ها از هرجهت بر مصریان تفوق دارند. مترجم

عبدالرحمن داخل، آنقدرها بخرید صقلب توجه نداشت ولی نوادهٔ او حکم بن هشام

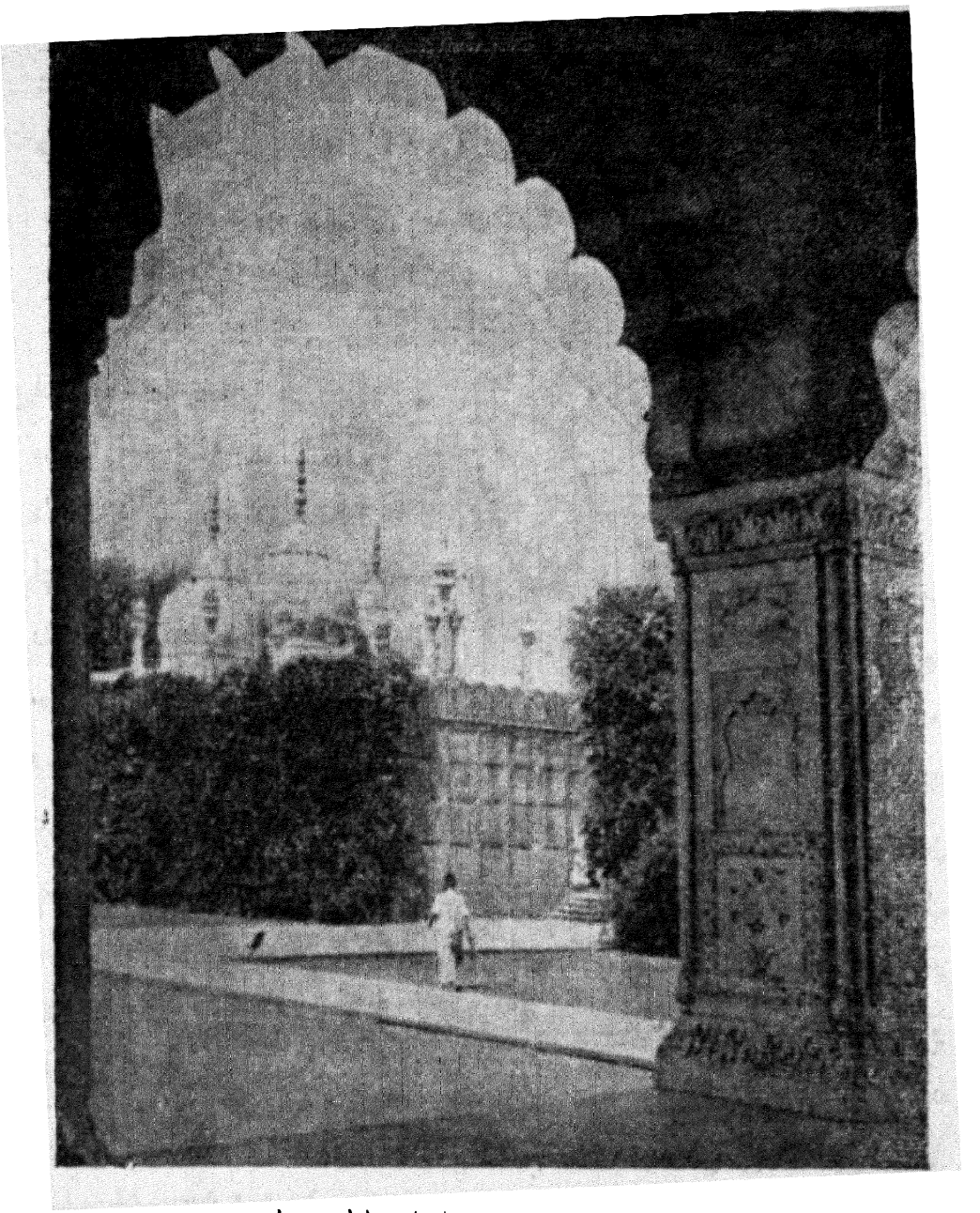

مسجد مروارید مخصوص خاندان سلطنتی دهلی

(۱۸۰ـ۲۰۶) بسیاری از آنان را خرید و اسبان و استران در کاخ خود نگاهداشته دستگاه سلطنتی و دیکتاتوری فراهم کرد . وی نخستین خلیفهٔ اندلس است که دسته‌ای

از بندگان (ممالیك) خصوصی برای خود ترتیب داد و برای آنان ماهانه ومقرری معین کرد .

شمارهٔ افراد این گارد مخصوص به پنجهزار بالغ گشت و آنهارا (اخرس) گنگ میگفتند زیرا عربی نمیدانستند ، کم کم خرید صقالبه بیش از پیش شایع گشت و در زمان عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ ـ ۳۵۰) ملازمان درباری و سپاهیان وی از گروه صقالبه بودند ، همانطور که معتصم عباسی پیش از او ترکان رامقرب خود ساخته بود خلفای اموی اندلس بهمان متصرفات اروپائی خودقناعت کرده باتمام ممالك اسلامی آسیا و افریقا قطع رابطه کردند ، تا آنجا که درزمان خلفای اموی اندلس کسی اجازه حج رفتن نداشت که مبادا از آنراه گرفتار عباسیان گردد ولی همینکه خلافت اموی اندلس بحکومت ملوك الطوایف تبدیل گشت مردم آنجا اجازه یافتند که بحج بروند .

حکومت ملوك الطوایف در اندلس

عبدالرحمن ناصر که درسال ۳۵۰ در گذشت خلیفه دانای دست ودل بازی بود و در زمان وی مانند زمان هرون ثروت خلیفه فزونی یافت وهمینطور که بغداد درزمان هرون غرق ناز و نعمت شده بود پای تخت عبدالرحمن نیز آنموقع دارای همه چیز شد ، حکم پسر عبدالرحمن مانند مأمون پسر هرون خلیفه دانش پرور علم دوستی بود ودر زمان آن دو خلیفه (عبدالرحمن وحکم) کشور اندلس بکمال عزت وقدرت رسیدواز هرجهت ترقی کرد ولی پس ازحکم انحطاط وفساد آغاز گشت و همانقسم که کشمکش ایرانیان وترکان موجب ضعف خلفای عباسی شد اختلافات بربریها وصقلبیها باعث انحطاط خلفای اموی گشت .

امویان که نسبت بعربها متعصب بودند، درابتداء که وارد اندلس شدند عربهارا پیش انداختند و آنانرا در همه کارها مداخله دادند ولی بزودی بربریها و صقلبیها جلوافتادند و عربها را در اندلس عقب زدند تا آنکه در اواخرقرن چهارم هجری در زمان خلافت هشام بن حکم ابن ابی عامر وزیر، نفوذ وقدرت فوق العاده‌ای بدست

آورد وبا مکروحیله میان رجال دولت تفرقه انداخته دسته‌ای‌را بدست دستهٔ دیگر نابود ساخت وخلیفه‌را ازملاقات با وزیران ممنوع نمود وچون ازسپاهیان بیم داشت ابتداء از صقلبی‌ها شروع کرده آنها را از کاخ خلافت راند، آنگاه سپاهیان خارج کاخ را نیزپراکنده ساخت وباآنکه خود اصلاازاعراب یمن بودآخرین گروه‌اعراب راکه مختصرقدرتی داشتند ازکار انداخت و درمقابل بربریان افریقا را پیش کشیده با کمك آنها عربها و صقلبی‌ها را کوبید و ازآن هنگام قدرت عرب در اندلس محو شد.

تدریجاً مملکت روبه تجزیه رفت و همانطورکه ممالك عباسی بدست امرای ترك و فارس تقسیم گشت همینقسم مملکت اندلس میان امرای بربری وغیره تجزیه وتفریق شد بخصوص که مسلمانان بنی‌امیه را غاصب خلافت میدانستند وعباسیان‌را بواسطه قرابت با پیغمبر برای‌خلافت شایسته‌تر میدیدند. خلاصه اینکه در اوایل قرن پنجم هجری کشوراندلس‌قطعه قطعه شده هرقطعه‌ای را یك فرمانروای عرب یابربریا صقلبی وغیره تصرف کرد وهرکس‌هرچه دردستش‌بود صاحب شد وبآن‌جهت آن‌دوره از حکومت اسلامی اندلس‌را حکومت ملوك الطوایف نامیدند.

اینك نام آن فرمانروایان وقلمرو آنها ومدت حکومتشان

نام امارت	نام قلمرو	مدت فرمانروائی
بنی حمود	مالقه‌وجزیره	۴۰۷ ـ ۴۴۹
بنی‌عباد	اشبیلیه	۴۱۴ ـ ۴۸۴
بنی‌زیری	غرناطه	۴۰۳ ـ ۴۸۳
بنی‌جمهور	قرطبه	۴۲۲ ـ ۴۶۱
بنی‌ذوالنون	طلیطله	۴۲۷ ـ ۴۷۸
بنی عامر	بلنسیه	۴۱۲ ـ ۴۷۸
هودوتوجب	سرقوسه	۴۱۰ ـ ۵۳۶

این امارتها دیری نپائید، حکومت‌های مرا بطین و موحدین آنانرا بنوبت از پای درآوردندوتجزیه وتفریق ادامه‌پیداکرد، فرنگیان‌ازضعف واختلاف وکشمکش هـای داخلی مسلمانان استفاده کرده بر آنها تاختند وشهرها را یکی‌پس ازدیگری تصرف نمودند ومسلمانان را بیرون راندند. آخرین‌شهری‌که دردست مسلمانان‌باقی ماند غرناطه بودکه فرمانروایان مسلمان‌آن ناحیه موسوم به بنی نصر (از فرزندان یوسف‌بن‌نصر) از۶۲۹تا۸۹۷درآنجاحکومت داشتند وچندین فرمانرواازآن‌خاندان برخاست، سرانجام فرنگیان برغرناطه تاختند وآخرین فرمانروای مسلمان اندلس ابوعبدالله محمدبن‌علی درسال(۸۹۷) ازاروپابافریقاگریخت‌ودورهٔ‌حکمرانی‌مسلمانان در اندلس پایان پذیرفت.

*

*

دولت فاطمیان
از ۲۹۷ تا ۵۶۷

(شیعیان مغرب) گفتیم که شیعیان شام در زمان بنی امیه دچار تضییقات هولناك بودند و در زمان عباسیان بخصوص در ایام منصور و هرون و متوکل نیز آسوده نزیستند و بسیاری از آنان کشته شده یا در زندان جان سپردند و بقیه باطراف ممالك اسلامی گریخته دسته‌ای راه مشرق و جمعی طریق مغرب را پیش گرفتند، از آنجمله ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی برادر محمد بن عبدالله بن حسن (همان کسی که منصور با او بیعت کرد و سپس بیعت او را شکست) بطرف مصر رفت و از ترس عباسیان در آنجا مخفی ماند و شیعیان مقیم مصر از آن جمله رئیس بریدعباسیان او را درمحل امنی نگاهداشته زمان هرون به مراکش بردند و شیعیان مراکشی اطراف او گرد آمده حکومتی بنام ادریسیان تشکیل دادند که از ۱۷۲ تا ۳۷۵ دوام یافت ولی ادریسیان هیچ کدام خودرا خلیفه نخواندند.

اما دولت نیرومند و مقتدر شیعی افریقا توسط فاطمیان تأسیس گشت.

اینان خود را از آنجهت فاطمی میگفتند که منتسب (بحضرت) فاطمه دختر پیغمبر بودند و هم چنین آنها را عبیدی میخواندند زیرا مؤسس دولت فاطمی عبیدالله مهدی نام داشت. و همانموقع که حکومت شیعی آل بویه در مشرق تأسیس شد حکومت شیعی فاطمی هم در مغرب تشکیل یافت.

موقعیکه آل بویه بر بغداد دست یافتند شیعیان مغرب متوجه مصر شدند تا آنرا از عباسیان باز ستانند. فرمانروایان شیعی آل بویه خلفای عباسی را غاصب خلافت میدانستند و در این عقیده غلو داشتند از آنرو عده‌ای از شیعیان بمعزالدوله دیلمی (آل بویه) پیشنهاد

کردند که خلافت را از عباسیان سنی بگیرد و بخلفای فاطمی شیعی واگذارد ولی دوستان نزدیك معزالدوله بوی یاد آور شدند که اقدام بچنین کاری صلاح نیست، زیرا اکنون شیعیان که همراهان توهستند به بطلان خلافت عباسیان عقیده دارند. واگر تو فرمان قتل آنان را بدهی دستورتورا ازروی عقیده اجراء میکنند ولی اگر خلیفه شیعی روی کار بیاید قضیه برعکس میشود و هرگاه که خلیفه شیعه باتو مخالف شود همین شیعیانی که همراه توهستند ازروی ایمان تورا میکشند، معزالدوله این گفته را پسندید و از انتقال خلافت منصرف شد.

با این همه شیعیان شرق بواسطه نفوذ آل بویه نیرو گرفتند و مراسم مذهبی خود از آن جمله سوگواری روز عاشوراء (قتل حضرت سیدالشهداء) را از آنموقع معمول داشتند و خلیفه عباسی را مجبور ساختند که نام عضدالدوله دیلمی را نیز در خطبه ذکر کند و او هم ناچار چنان کرد و برای اولین بار نام یك امیر شیعه با نام خلیفه در خطبه ذکر شد، ترکان سنی بر ایرانیان (دیلمیان) شیعه رشك بردند و زدوخورد سختی میان آنان در گرفت و ترکان مخصوصاً اهل بغداد را وادار ساختند که بر عکس شیعیان پاره‌ای از روزها را جشن بگیرند.

شیعیان در مصر

فرمانروایان فاطمی ابتداء در افریقیه حکومت داشتند و کرسی نشین قلمرو آنان مهدیه بود وچنانکه گفته شد این فرمانروایان شیعی خودرا از فرزندان حسین (ع) فرزند (حضرت) فاطمه سلام‌الله‌علیها دختر پیغمبر میدانند، اما تاریخ نویسانی که طرفدار بنی‌عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب میکردند ولی ما (مؤلف کتاب) احتمال قوی میدهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده‌ای از تاریخ نویسان در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است.

مصریان از آغاز علی را دوست داشتند و روز قتل عثمان جزء طرفداران علی بودند ولی از آن روز ببعد کمتر بآل علی توجه میکردند و علویان هم چنانکه گفتیم بیشتر بمردم ایران و عراق رومیآوردند تا اینکه منصور عباسی شیعیان علی را آزار

بسیارداد وعده‌ای از آنها راکشت و دسته‌ای را بزندان افکند، از آنجمله محمد بن عبدالله حسنی وچندین نفر ازخاندان حسن‌را بقتل رسانیدولی‌علی بن محمدبن عبدالله موفق شد که خودرا بمصر برساندودر آنجابرای خوددعوت کند. امااقدامات وی بی نتیجه ماند زیرا منصورازتبلیغات علی خبردارشد. اوهم ناچارمخفی گشت.

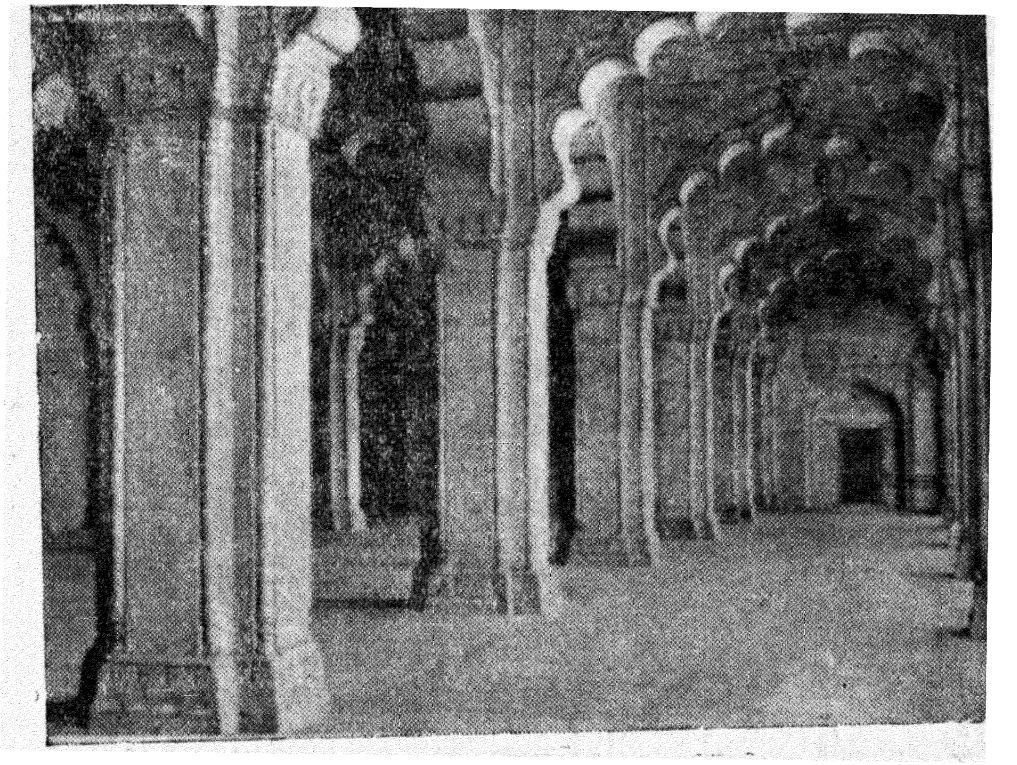

رواق مسجد سلطنتی مروارید هند

از آن به‌بعد وضع شیعیان مقیم مصر با آمدورفت خلفای بغداد تغییرمیکرد واگر خلیفهٔ دوستدار علویان دربغداد پیدا میشد شیعیان مصردر رفاه میزیستند و عکسش عکس می‌شد. مثلامتوکل دشمن سرسخت علویان وشیعیان همینکه بخلافت رسیدشرحی بوالی مصر نوشت که فرزندان ابوطالب راازمصر بعراق تبعید کند (۳۳۶) وسپس آنانرا ازعراق بمدینه تبعید کردند و شیعیان مقیم مصر طبعاً پشت پرده رفتند زیرا مأمورین دولتی مقیم مصر برای خشنودی خلیفه آنها راآزار میدادند. میگویند مردی سپاهی در

آنروزها گناهی کرد که بایستی چند تازیانه بخورد، مرد سپاهی یزید بن عبدالله والی مصررا بحسن وحسین سوگند داد که اورا ببخشند والی دستورداد سی تازیانه بیش از میزان معمول به وی بزنند وهمینکه رئیس برید (کارآگاه) مصرقضیه را به متوکل نوشت، متوکل فرمان داد مرد سپاهی را صد تازیانه دیگر بزنند !! یزید بن عبدالله والی مصربااهتمام فراوان علویان را تعقیب میکرد وبعراق میفرستاد ودوستان آنان را تازیانه میزد .

وچون درسال ۲۴۷ منتصر پسرمتوکل خلیفه شد بوالی مصردستورداد که علویان راازاسب سواری وملك داری ومسافرت ازفسطاط بنقاط دیگر ممنوع دارد وبه هیچ یك از آنان اجازه ندهد که بیش ازیك بنده داشته باشند واگر کسی بر آنان اقامه دعوی کند قول مدعی بدون آوردن گواه پذیرفته شود والبته علویان درنتیجه این دستورها رنج ومشقت بسیارمتحمل شدند .

درسال ۲۵۴ احمدبن طولون که مردی ترك وسنی بود والی مصر گشت و برای خشنودی خلیفه بیش ازپیش بآزاروشکنجهٔ علویان پرداخت و آنها را صدمه زد، اما پس ازظهور آل بویه وضعف خلفای عباسی و خاندان طولون شیعیان مصر کم کم جان گرفتند تا آنجا که پس ازورود جوهر صقلی مملوك وسردارفاطمیان بخاك مصر (۳۵۶) افکارعمومی مردم شیعی هواخواهان علی آماده تسلیم بود وکشور مصر بآسانی برای فاطمیان فتح شد جوهر تمام آثاروشعایرعباسی راازمصر برانداخت و آثاروشعایرفاطمی را بجای آن برقرار داشت، شهر قاهره را بنا کرد ومولای خود المعزلدین الله فاطمی را بمصر آورد و دولت فاطمیان در مصر آغاز گشت . خلفای فاطمی چهارده نفر بودند و از ۲۹۷ تا ۵۶۷ در مصر و افریقیه حکومت کردند . اما خلفای فاطمی فرمانروای مصرده نفر بودند و از ۳۵۶ تا ۵۶۷ علاوه بر افریقیه مصر را نیز در دست داشتند .

سیاست دولت فاطمی

فاطمیان از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و بفتوای ائمه شیعه رفتار کرده کاملا بر خلاف نظر عباسیان عمل میکردند. یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله فاطمی کتابی راجع بفقه اسماعیلی تألیف کرد وی مطالب آن کتاب را از المعز لدین الله و پسرش العزیز بالله فرا گرفته بود. کتاب فقه یعقوب نصف صحیح بخاری میشد و بچندین فصل و باب تقسیم میگشت. خلفای فاطمی برای انتشار آن کتاب همه نوع جد و جهد نمودند تا آنجا که خود وزیر آنرا برای طلاب درس میگفت فقیهان وقاضیان و بزرگان در مجلس درس او حضور می یافتند. کلیه احکام شرعی از روی مندرجات آن کتاب صادر میشد و درجامع عتیق (مسجد عمرو عاص) آنرا تدریس میکردند ومردم را برای خواندن و از برداشتن آن ترغیب مینمودند و هر کس آن فقه را فرا میگرفت جایزه وانعام دریافت میداشت. العزیز بالله برای ۳۵ فقیهی که درمجلس درس وزیر حاضر میشدند ماهانه مقرر داشت، بعلاوه از دارائی خود سالانه بآنها انعام وفوق العاده میداد و برای آنها در نزدیکی جامع ازهر خانه‌هائی بنا کرد و در سال عیدفطر این فقیهان را خلعت پوشانیده سوار بر استر بکاخ خود میآورد تا مردم به آموختن فقه شیعی (اسماعیلی) تشویق شوند وعده زیادی از فقیهان و قاضیان در کاخ خلیفه علوم واخبار اهل بیت را فرا میگرفتند و برای مردم بازمیگفتند، زیرا چنانکه گفتیم سیاست ودیانت باهم مربوط بود وخلفای فاطمی سعی داشتند که ازراه ترویج و تحکیم مذهب شیعه اساس کار خود را استوار سازند و هر کس غیر از کتاب وزیر کتاب فقه دیگر میخواند تعقیب میشد. درهمان اوقات مردی را یافتند که کتاب الموطا مالك را مطالعه میکرد فوراً کتابش را گرفته خودش را تا زیانه زدند و در شهر گرداندند ! اتفاقا یعقوب بن کلس یهودی بود و بعداً مسلمان شد، ولی بفاطمیان صمیمانه خدمت میکرد وهمینکه بیمار شد العزیز بالله ببالین وی آمده گفت: ای یعقوب کاش تندرستی تورا میفروختند ومن همه کشور خود را در بهای آن میدادم و تندرستی را برای تو میخریدم.

سایرخلفای فاطمی نیز بهمین قسم در انتشار مذهب شیعه اهتمام کردند مثلا العزیزوالحاکم برای مطالعه واستنساخ کتب شیعه مؤسساتی‌دایر کردند وهمینکه در ٤١١ هجری الظاهر خلیفه شد فقهای مالکی و غیرمالکی راکه شیعه نبودند از مصر اخراج کرد و مردم مصررا مجبور ساخت کتاب «مختصرالوزیر» و «دعائم‌الاسلام» را بخوانندواز بر کنند وهر کس که آن کتب‌راحفظ‌میکرد جایزه‌میگرفت ومسائل‌قضائی رامطابق نظرخودوفتوای شیعه وسیاست‌شیعیگری‌حل وتسویه‌میکردندباین‌معنی‌که اگر کسی میمرد و فقط یك دختر داشت تمام دارائی او را بآن یك دختر میدادند واین‌برای آن بود که‌خودشان رافرزندان فاطمه (سلام‌الله‌علیها) یگانه دختر و یگانه وارث پیغمبرمیدانستند .

دوره‌های سه‌گانه خلافت‌فاطمیان

دوره‌های سه گانه‌فاطمیان شبیه دوره‌های سه گانه‌عباسیان میباشد باینقسم که در دورهٔ اول‌عباسی‌حکومت میان‌اعراب وایرانیان مشترك بوده سپس ایرانیان تنها حکمران‌شدند وپس از ایرانیان ترکان همه کاره بودند ، خلفای فاطمی هم ابتداء با کمك عرب‌ها وبربرهـا حکومت داشتند ، سپس بربرهـا وبعد از آن ترك‌ها در مصر فرمانروا گشتند .

بربرها مردمی‌سخت گیروخشن هستندکه‌درشمال‌افریقا اقامت‌دارندوهمینطور کـه ایرانیـان درمشرق با علـویان کمك کـردند بربری‌ها در مغرب بیاری علویان برخاستند بربرها مثل‌عرب‌ها ازچندین قبیله‌کوچ‌نشین تشکیل می‌یابند ومسلمانان برای اداره‌کردن این قبایل سلحشور خشن رنج بسیاربردند بربرها درظرف‌نیم‌قرن دوازده‌مرتبه مسلمان شدندو از اسلام‌برگشته با مسلمانان جنگیدند وفقط درزمان موسی بن‌نصیر در اواخر قرن اول در دیانت اسلام ثابت ماندند وهمینکه مسلمانان غیرعرب برای‌کینه جوئی از تعصب امویان (نسبت بعربها) برضد بنی‌امیه بر خاستند بربرها نیزاز آنان بودند وازسقوط بنی‌امیه خشنود شدند . اما ازتأسیس یك دولت اموی در اندلس(همسایه‌بربرها)نگران ودلتنگ شدند و از آنرو برای کینه‌جوئی

از بنی‌امیه اندلس با فاطمیان هم‌دست گشتند ولی امویان اندلس‌هم بیکار ننشستند ودوستی عده‌ای از بربرها را با پول خریدند ، اقوام بربر دیانت اسلام را تا اواسط افریقا منتشرساختند، همانقسم که ترکها این دین را تا هندوچین و آسیای مرکزی انتشار دادند . بربرها چنانکه گفته شد چندین بار اسلام آوردند و مرتد شدند اما همینکه دراسلام‌پایدار گشتند باقوام‌مجاور حمله‌برده آنهارامسلمان‌ساختند.

عبیدالله مهدی نخستین خلیفه‌فاطمی‌دراواخرقرن‌سوم‌هجری‌درافریقا قیام کرد وازهمان‌موقع‌بربرها بکمك وی‌شتافتند وتا دیرزمانی با فاطمیان‌همراهی‌میکردند بخصوص قبایل صنهاجه ،کتامه ، هواره ، که از دوستان فداکار فاطمیان شدند عبیدالله مهدی که‌درسال ۲۹۷ بر مسند حکمرانی استقرار یافت ملازمان خاص‌خود را از بربرها برگزید ، همین قسم‌القائم بامرالله پسرعبیدالله(۳۲۲) والمنصوربنصرالله (۳۳٤) والمعزلدین‌الله (۳٤۱) با کمك بربرها مأمورین عباسی را از افریقا راندند وازهرجهت خلفای‌مزبور راتقویت‌کردند .

در زمان‌المعزلدین‌الله فاطمیان مصررا گشودندوشهرقاهره‌راساخته‌به‌پایتخت تازه خودمنتقل‌شدند .

اما العزیز بالله‌فرزند المعزمانندعباسیان عدهٔ زیادی ترك‌و دیلم استخدام‌کرد و آنان را بملازمت خویش اختصاص‌داد ومثل آن‌بود که برجان خویش‌ازبربرها بیم داشت این پیش‌آمد سبب شدکه میان ترك‌ها و بربرها رقابت پدید آید تا آنکه العزیز بالله‌مردوپسرش الحاکم بامرالله‌درسال۳۸٦بخلافت‌رسید وچون‌به‌بربرهاعلاقمند بود آنان را مجدد پیش‌کشید و مقرر گردید ابن عمار کتامی بربری مقام وساطت (وزارت) داشته باشد .

ابن‌عمار طبعاً ترکان‌ودیلمان‌را اهد و بربرنـای‌هم نژاد خودراکه‌زمان العزیزعقب‌رفته بودند دوباره‌بکارهای مهم گماشت وبقدری درباره ملازمان غیر بربر بیدادکرد که بر جوان ، صقلبی پیشوای ترکان و دیلمان بر ضد ابن‌عمار قیام نمود و اورا برکنار ساخته خودش بمقـام (وساطت) وزارت رسید و ترکان و دیلمان

را بکارهای مهم تعیین کرده ، بربرها را معزول نمود . در این اثناءالحاکم بامرالله در صدد قتل ابن عمار بر آمد وبزودی فکر خودرا عملی ساخت ونه تنها ابن عماربلکه او و بسیاری از سران بربری راکه‌ملازمان پدر وجدش بودند بقتل رسانید وهمین اقدام وی پایهٔ حکمرانی فاطمیان را متزلزل کرد ، و ترکان و دیلمان را بدون رقیب گزارد .

پس از الحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین الله خلیفه شد (٤١١)وی مردی عیاش و ترك دوست بود و درزمان خلافت وی بربرها بیش ازپیش مضمحل شدند ، پس از الظاهر المستنصر در سال ٤٢٧ بخلافت رسید وچون‌مادرش کنیز سیاه زنگی بود غلامان سیاه را دور خود جمع کرد و از آنان هنگ مخصوصی تنظیم نمود که شماره‌اش بهزارمیرسید در عین‌حال‌ترکان را نیز مینواخت ومقرب میساخت وخواه ناخواه میان ترکان و سیاهان اختلاف وزدخورد شدت‌داشت تا آنجاکه خلیفه‌برای آرام‌ساختن آنان ازشام کمك خواست وامیرالجیوش‌بدرالجمالی که‌اصلاارمنی‌بوداز سوریه بمصر آمد ورجال‌دولت‌راکشته عده‌ای‌سپاهی‌ارمنی‌درمصر نگاهداشت‌وازآن به‌بعد ارمنی ها بجای بربری ها سرداران سپاه گشتند ودارای قدرت ونفوذ شدند .

همان‌اوقات‌سلجوقیان برعراق‌وفارس‌دست‌یافتندوحکومت آل بویه را منقرض ساختند و شیعیان شرق را سر کوب نمودند . سلجوقیان دسته‌ای از امراءوسرداران خود را بنام اتابکان‌بفرمانداری ولایات تابعه فرستادند وچنانکه گفتیم‌این‌سرداران تدریجاً در محل فرمانروائی خود مستقل شدند و از آن جمله نورالدین زنگی که بر شام‌دست یافت . نورالدین زنگی والی شام دسته‌ای‌ازسپاهیان‌کردرا برای‌تقویت حکومت خود استخدام کرده بود .

در میان این کردهادومرد دلیر بنام نجم‌الدین‌ایوب‌وبرادرش اسدالدین‌شیرکوه‌بواسطهٔ‌دلیری و مردانگی بسیار از سایرهمگنان بر تر گشتند و در سراسر شام شهرت زیاد یافتند . در آن هنگام (٥٥٥) عاضدبن یوسف فاطمی که‌مرد ناتوان بی اراده‌ای بود درمصرحکومت‌داشت . وزیران و بزرگان کشوراز ضعف خلیفه‌استفاده کرده دست به بیدادزدند ، از طرفی با خود میجنگیدند از طرف دیگر بمردم ستم

میکردند و مملکت رارو بخرابی میکشاندند

درمیان وزیران این خلیفه مردی بنام شاور بود که از همکاران خویش رنج بسیار میدید و برای انتقام و کینه‌جوئی از مصر بشام آمده واز نورالدین زنگی کمك خواست تارقیبان خودرا ازمیان بردارد . نورالدین از موقع استفاده کرده اسدالدین شیرکوه را باعده‌ای از ممالیك به‌مصر فرستاد. وشاور رابوزارت رسانید ، شاورهم متعهدشد که هرساله یك سوم درآمد مصررابرای نورالدین بفرستد .

همان اوقات جنگ‌های صلیبی شدت داشت ونورالدین بیش از پیش در امور مصر مداخله کرده شیرکوه را از طرف خود در مصر مستقر نمود. یوسف بن نجم الدین برادر زاده شیرکوه همان صلاح الدین مشهورایوبی است که باعموی خود به مصر آمدو بعدها یکی از حکمرانان نامی اسلام گشت : شیرکوه در سال ٥٦٤ در مصر مرد و پسر برادرش صلاح الدین جانشین او ونایب نورالدین زنگی گشت .

صلاح الدین ابتداء بنام وزارت خلیفه ونیابت نورالدین در مصر حکومت میکرد ولی چون مردبلندهمت جاه‌طلبی بود ضعف خلیفه‌را غنیمت شمرده بفکر استقلال افتادو پس ازمرگ المعاضد بنام خلیفه عباسی درقاهره خطبه خوانده اسماً خلافت رااز خاندان شیعی فاطمی بخاندان بنی عباس منتقل ساخت ولی درواقع خود حکمران مستقل آنکشور شد. صلاح الدین در جنگ‌های صلیبی فتوحات مهمی انجام داد بقسمی که تاکنون نام او درتاریخ آن جنگ ها معرف ومشهور است. صلاح الدین بیت المقدس راازصلیبیان بازپس گرفت وقلمرو خودرا تاشام وبالاتر از آن امتداد داد ویك حکومت کردی سنی در آن حدود تشکیل داد که اسماً تابع خلفای عباسی ومعناً مستقل بود.

صلاح الدین عده‌ای غلامان ترك وچرکس رامطابق معمول آنزمان بنام مملوك در سپاه خود استخدام کرد وهمینکه خاندان ایوبی ضعیف شدند همین سپاهیان مملوك برسراسر مصردست یافتند ودودولت بنام ممالیك بحری وممالیك برجی تشکیل دادند که اولی از ٦٤٨ تا ٧٩٢ ودومی از ٧٨٤ تا ٩٢٣ هجری حکومت کردند وهردو حکومت (ممالیك) بحسب ظاهر ازخلفای بغداد تبعیت میکردند وهمینکه درسال ٦٥٦ مغولها

ببغداد ریختندومستعصم عباسی‌راکشتندبقیه خاندان‌بنی‌عباس ازبغداد بمصر گریخته وبه‌الملك‌الظاهر بیبرس‌حکمران‌مملوك مصرپناه بردند سلاطین ممالیك اسماًخودرا تابع‌خلفای‌عباسی مقیم‌مصر میدانستند واز آنان برای خود بیعت میگرفتند، سرانجام درسال ۹۲۳سلطان‌سلیم‌مصررافتح کرد والمتوکل‌علی‌الله‌خلیفه‌عباسی آنروزرا باکلیه آثار نبوی ازقاهره‌باستامبول‌بردوباین‌ترتیب‌خلافت ازخاندان عباسی بعثمانیان‌انتقال یافت‌که تاکنون (زمان تألیف کتاب) نیزباقی است .

دورهٔ مغول وتاتار

انحلال ممالك اسلامی
از چنگیز ۶۰۳ تا
تیمور لنگ ۸۰۷ هجری

گفتیم که پس از ضعف وفساد دستگاه خلافت عباسی سپاهیان وخدمتگزاران برامور مملکت مسلط شدند وروابط بغداد با ممالك اطراف روبسستی گزاردودرواقع ممالك اسلامی تجزیه شده بدست ترکان و ایرانیان و کردان و عربها تقسیم گشت و در ظاهر همهٔ آنان ازخلیفهٔ بغداد اطاعت داشتند تا آنکه دولت فاطمی پدید آمد وحتی آن اطاعت ظاهری و بیعت معمولی عباسی را هم درقلمرو خود ازمیان برد و علاوه برمصر تاشام وسایر نقاط پیش آمد ، ولی آن دولت هم مثل دولت عباسی دچارفساد واختلال گشته بپیری وانقراض گرائید وپیش ازعباسیان سقوط کرد وحکومت کردی صلاح الدین ایوبی روی کار آمده ظاهراً بنام عباسیان بیعت گرفت .

امادولت عباسی روز بروز ناتوانتر میشد و سلاطین سلجوقی در شام و عراق وفارس وماوراءالنهر تامدتی حکومت مطلقه داشتند . ولی آنموضوع هم دیری نپائید وممالك سلجوقیان چنانکه گفتیم میان اتابکان تقسیم گشت .

پس از پایان قرن ششم هجری ممالك اسلامی بخصوص درشرق بحال تباهی افتاده بود، چه که سرداران ترك سلاطین سلجوقی برای غلبه بر یکدیگر غالب بلاد اسلامی را عرصه تاخت وتاز قرار دادند وخلافت عباسی در نهایت ناتوانی وبدبختی روزهای آخر خودرا میگذراند ، فقط فرمانروایان ترك وغیره برای استفاده ازنام خلافت صورت ظاهر آن دستگاه پوسیده را نگاه میداشتند ، در واقع سراسر جهان اسلام میان سه طایفهٔ غیر عرب تقسیم شده بود : ترکان سلجوقی و سرداران آنها در مشرق و کردان ایوبی در مصر و شام ـ و بربرها در افریقا و اندلس.

تنها پاره‌ای امارتهای کوچك عرب دریمن و نواحی دیگر برقرار مانده بود. این حکمرانان ترك و بربر و کرد فقط دریك موضوع باهم وحدت نظر داشتند و آن اینکه با وجود ناتوانی و بدبختی خلیفهٔ عباسی بنام وی بیعت بگیرند و در ضمن بمنظور بودن سهم بیشتری از باقیماندهٔ ممالك اسلامی بایکدیگر بجنگند.

دشمنان اسلام که از شمال و مغرب و مشرق این ضعف و ناتوانی و هرج و مرج مسلمانان را دیدند فرصت را برای کینه‌جوئی و انتقام مناسب دانستند و از هرسه طرف بممالك اسلامی حمله آوردند. گرجی‌ها و ارمنی‌ها و لان‌ها از شمال هجوم آورده آنچه توانستند کشتند و بردند و اسیر گرفتند. غالباً این مهاجمین باسپاهیان فراوان (ده‌ها هزار) به آذربایجان و بلاد مجاور آذربایجان حمله می‌آوردند و عدهٔ زیادی را کشته هزاران اسیر میگرفتند، یعنی همان عملی را که عربها در اوایل کار خودشان نسبت بارمنی‌ها و گرجی‌ها انجام داده بودند آنها تکرار میکردند، و با این فرق که ارمنی‌ها و گرجی‌ها نتوانستند مثل عربها در ممالك مورد حمله جای پا درست کنند و فقط بغارت و کشتار اکتفا میکردند.

ازطرف مغرب فرنگیان (صلیبی‌ها) هجوم آور شدند و بعنوان اینکه قبر مقدس در فلسطین است بآن نواحی لشکر کشیده قسمتی ازسوریه و فلسطین را فتح کردند و اگر باهم متحد میشدند قطعاً بیش از آن پیشرفت میکردند، اما اختلافات داخلی خود آنان مانع پیشرفت بیشتری گشت و اتفاقاً مرد دلیر باتدبیری بنام صلاح‌الدین ایوبی ازمیان مسلمانان برخاست و دست صلیبیان را کوتاه کرده باشمشیر و تدبیر آنهارا از بیت‌المقدس راند ـ ۵۸۳ ـ و از آنموقع به‌بعد فرنگیان کاری ازپیش نبردند.

اما ازطرف شرق قوم تاتار یامغول نیرومند وحشی سلحشور برممالك اسلامی تاختند و سردار کاردان دلیری مانند چنگیزخان این قبایل وحشی جنگجورا ازاواسط آسیا دراوایل قرن هفتم هجری بداخله ممالك اسلامی کشانید و چون مسلمانان در آن موقع مردی مثل صلاح‌الدین ایوبی نداشتند چنگیزخان توانست از مرزهای شرقی ممالك اسلامی تاحدود عراق را بگشاید و بعلاوه چین و هند را نیز مسخر سازد بقسمی که مساحت ممالك وی بچهارصدهزار میل مربع رسید.

مغول

مغول یامغل تیره‌ای از تاتار هستندکه در حوالی دریاچه بایکال در جنوب سیبریه‌اقامت دارند و از تاریخ باستانی آنان اطلاعات درستی دردست نیست . زیرا تا ظهور چنگیزخان (اوایل قرن هفتم هجری) نام و نشانی از آنها نبود ومانند سایر ایلات تاتار دور از شهرها ایام خودرا بشکار وجنگهای داخلی و کوچ نشینی‌میگذراندند و میان ملتهای متمدن نام و ننگی از آنان وجودنداشت ، حتی درزمان ظهورچنگیزشمارهٔخیمه‌های آن‌ایل از۴۰۰۰۰ تجاوز نمیکرد و اگر حد اکثر سکنهٔ هرخیمه راده نفر حساب‌کنیم شمارهٔ همهٔ آنان چهار صدهزار نفر میشد . چنگیزخان با این‌عده‌کم (مغولهای‌وحشی) بممالك متمدن مجاور هجوم آوردودرمدتی کمتر از بیست سال تمام آن‌نواحی‌را مسخرنمود، همانطورکه عربهای‌صحرا گرد بر شهرنشین‌ها غلبه نمودند چون مسلمانان در موقع ظهور چنگیز بواسطهٔعیاشی وتن پروری‌ناتوان وبی‌همت‌شده بودندوعیناً حال ایرانیان ورومیان پیش از حملهٔ عرب را داشتند و این حقیقت هم مسلم است که تاریخ تکرار میشود .

چنگیز خان

پدر چنگیزخان رئیس سیزده قبیله مغول بود و تحت نظر خان بزرگ تاتار بر مغولها حکومت میکرد . چنگیز در ۵۴۸هجری بدنیا آمد وابتداء اورا تموچین نامیدند ، تموچین چهارده ساله بودکه پدرش مرد ورؤسای قبایل مغول آن جوان چهارده ساله را خوار شمرده هر کدام برای خود مستقل شدند. اما تموچین بلندهمت‌دلیر با همه آن خانها جنگید و آنها را سرجایشان نشانید و از آن موقع‌رعب تموچین‌در دلها جا گرفت. تموچین‌درعین حال نسبت‌بخان‌بزرگ اظهار اطاعت میکرد، خان هم اورا گرامی‌داشته‌منصب‌پدری را باو واگذارد ودختر خودرا بوی (به‌ـ تموچین) داد .

تموچین اسب‌سواری ، تیراندازی وشمشیرزنی را بخوبی فرا گرفت ومرددلیر وبردباری شد . و میتوانست سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی ودرد ورنج‌را تا مدتی تحمل‌کند . تموچین مردان و یاران خود را نیز باین‌صفات عادت داد و آن مردان جنگجوی بردبار ازجان ودل فرمانبرداروی گشتند.

کم کم نام تموچین سرزبانها افتاد وجاه ومقامش پیش‌خان بزرگ بالا گرفت ، سایر امرای مغول وتاتار از این پیشرفت تموچین حسد بردند ولی تموچین‌خان بزرگ را بسرکوبی آنان وادار کرد . سرانجام امرای مغول برخان بزرگ شوریدند و خان از تموچین کمك خواست . تموچین درمدت کوتاهی همهٔ آنها را دستگیر ساخته بدترین طرزی کیفرداد تا آنجاکه هفتاد نفر از امرای مزبوررا در دیگ آب جوش آب‌پز کرد .

این سخت گیری ودلاوری تموچین پدر زنش را بیمناك ساخت تا آنجاکه با تموچین بمخالفت برخاست . تموچین ابتداء با وی مسالمت‌میکرداما همینکه چاره را ناچار دید برپدر زن خویش تاختن آورده‌اورا مغلوب‌ساخت‌وخودش‌خان‌خانان گشت وبر فراز تخت مغول نشست .

تموچین پس از آن با دیگران نیز جنگیده همه مخالفان را شکست داد ، امیران وسرداران وی بیش ازپیش بفرمانده خود علاقه‌مند شدند و این پیروزی‌های ویرا درکنار رود(سلینکا) جشن گرفتند وتمام امیران و خوانین مغول در آن‌انجمن گرد آمدند وبساطی ازنمد سیاه‌برای تموچین گستردند وفرمانده‌خود راکه ازهمه آنان نیرومند تر بود روی آن بساط بپا داشتند و ازآن ببعد آن بساط جزء آثار مقدس مغولان گشت ، آنگاه یکی ازحاضرین‌که مرد پرهیزکار با نفوذی بود میان جمع برخاسته گفت . «ای تموچین همه نیروی تو از آسمان است ، آسمان دست تورا گرفته وبلندت کرده است ، اگر زیاده‌روی‌کنی مانند این‌نمدسیاه خواهی شد ویارانت تورا مثل هسته دورمیاندازند .»

گفته این‌مغول ساده آزادی و دلیری عربها را در اوایل اسلام بیاد میآورد که‌آنان نیز همینطور ساده و آشکاربزرگان وخلفای خودرا پند میدادند، آنگاه هفت امیر تاتار تموچین‌را از جا بلندکرده روی تخت نشاندند و او را پادشاه مغول خواندند . سپس‌پیرمردی که‌نزدمغولها مقدس ومحترم محسوب میشدپیش‌آمده گفت :

«ای برادران در خواب دیدم خدای آسمان بر تخت آتشین خود نشسته وارواح‌پاکان اطراف اورا احاطه کرده‌اند و خداوند مردم زمین را محاکمه کرده

آنان را ببندگی مولای ما تموچین محکوم ساخت . »ومقرر داشت وی «چنگیزخان» پادشاه روی زمین باشد، بعد رو به تموچین کرده گفت :

« لبیك ای پادشـاه ، تو از این پس بفرمان خداوند چنگیزخان هستی. » .

واز آنروز نام تموچین به‌چنگیزخان تبدیل یافت . همینکه وسایل کار از هر جهت برای چنگیز فراهم آمد وسپاهیان وی منظم گشتند ، فکر جهانگیری بسرش افتاد وابتداء رو بمشرق آورده درچین تاخت وتازکرد ، در آن ایام مغول‌ها سالانه باجی بامپراتورچین می‌پرداختند ولی ناگهان چنگیز ازپرداخت آن‌خودداری نمودواین خود بمنزلهٔ اعلان جنك بود ، سپس‌چنگیز با سپاهیان‌انبوه دیوار عظیم چین رادرهم شکست وشهرهای چین‌را بباد قتل‌وغارت داد . چینی ها که آنروز بیش از هر ملت دیگر وسایل جنگی داشتند ، آتش یونانی‌بکار بردند (همان آتشی که یونانی‌ها در جنك با مسلمانان از آن استفاده کردند) و گلوله‌های باروت بر مغولان افکندند وعجب آنکه مغولها ازباروت و آتش یونانی‌شکست نخوردند،بلکه پیشرفت خودرا تا پکن پایتخت چین ادامه دادند و تمام شهرهای شمالی آنکشور راگشودند . این پیروزی‌ها چنگیزرا دلیر ساخته ، از مشرق کشور خودبطرف مغرب یعنی‌ممالك اسلامی متوجه شد .

چنانکه گفته شد ممالك اسلامی آن روز به‌منتهای ضعف‌وپریشانی رسیده‌بود وبکشورهای کوچك کرد و ترك‌و ایرانی تقسیم میشد و نزدیکترین کشور اسلامی به مغولها بلاد خوارزم بود که علاء الدین خوارزمشاه ازترکان سلجوقی در آن نواحی سلطنت داشت ، قلمرو حکمرانی علاء الدین در اواخـر سلطنت وی تا قسمت عمده عراق عجم ، سیستان ، کرمان ، طبرستان ، گرگان ، بلادجبال ، خراسان ، فارس ، ماوراءالنهر ، قسمتی از هند و قسمتی از افغانستان امتداد داشت . پـای تخت وی شهر خوارزم بود ، بآنجهت خوارزمشاه خوانده میشد . چنگیز با هفتصدهزارسپاهی بطرف ترکستان هجوم آورده کشتار وغارتی راه انداخت که‌ازشنیدن آن بدنها بلرزه می‌افتاد .

چیزی که چنگیز را باین جنایات بزرگ واداشت واقعهٔ ذیل بود که مختصراً

گفته‌میشود .

«همینکه چنگیز بترکستان رسید دسته‌ای از بازرگانان ترك را با مقداری طلابسمرقندوبخارا (ازشهرهای ماوراءالنهر ـ ترکستان) فرستاد تا برای او جامه ـ

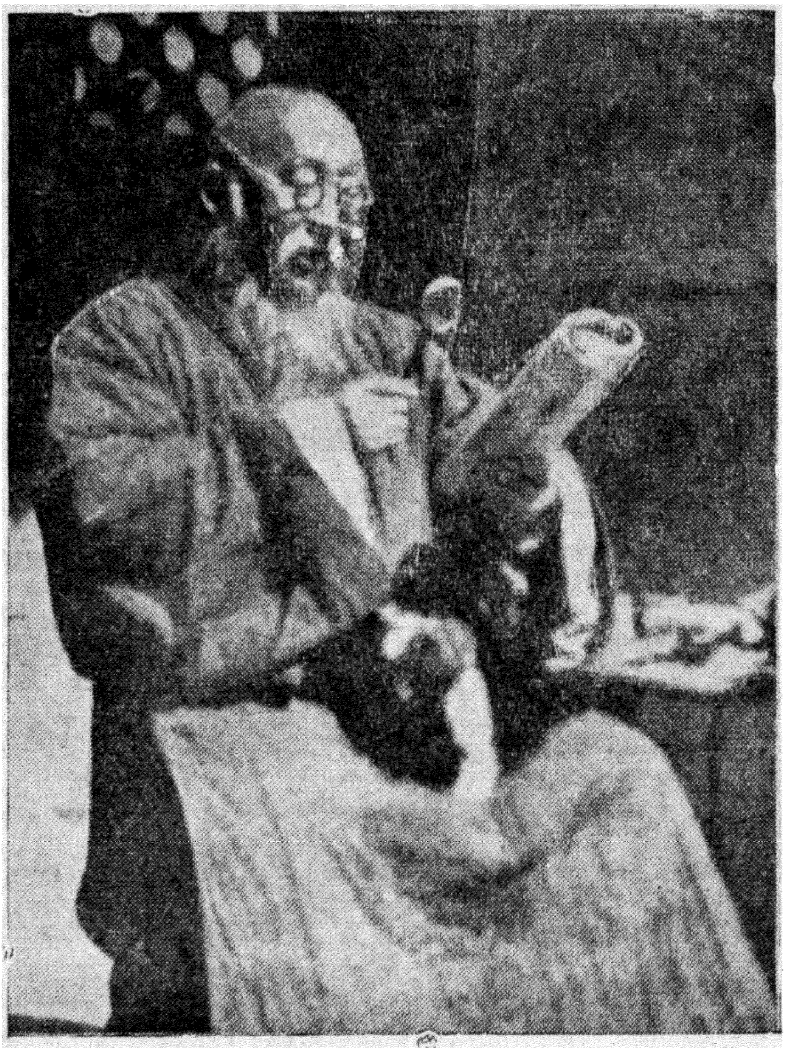

طلبهٔ مسلمان چینی

هائی بخرند ؛ بازرگانان که بشهر آترار (آخرین شهر سرحدی خوارزمیان و چنگیزخان)رسیدند فرماندار آن شهر مراتب را باطلاع خوارزمشاه رسانیدکه بازرگانان مغول با مقداری طلابااینجارسیده‌اند، خوارزمشاه‌هم‌دستورداد‌بازرگانان مغول را بکشند و طلاهای آنان را بردارند ، فرماندار چنان کرد و تجار مغول را

کشته طلاها را نزد خوارزمشاه فرستاد، خوارزمشاه طلاها را میان بازرگانان سمرقند و بخارا تقسیم کرد و بهایش را از آنها گرفت و عذرش آن بود که مغولها کاشغر وبلاساگون و سایر شهرهای ترکستان‌را مسخر ساخته‌اند و با سپاهیان وی (خوارزمشاه جنگیده‌اند ، بنابراین باید با آنها قطع رابطه‌شود.

چنگیز که از کشته‌شدن یاران خود بدست فرماندار خوارزمشاه خبر شد از شدت خشم دیوانه گشت و نامه‌ای بعلاءالدین نوشت که تویاران مراکشتی وطلاهای آنانرا گرفتی آمادهٔ جنگ باش که باسپاهی بیکران سروقتت می آیم ، آماده جنگ باش . خوارزمشاه آورنده نامه راکشت و فرستادگان دیگر چنگیز را ریش وسبیل تراشیده نزد چنگیز فرستاد وبرای او پیام دادکه اگر بآخر دنیا پناه ببری سرانجام خود را بتو میرسانم و تورا مانند یارانت می کشم . فرستادگان چنگیز باریش و سبیل تراشیده نزد چنگیز رفتند وآنچه واقع شده بود گفتند . خلاصه اینکه خوارزمشاه چنگیز ومغول‌را ازروی‌نفهمی وبی‌اطلاعی ناچیزشمرد، همانطور که‌هرقل‌عربها راپست وحقیردانست وبآنان‌توجهی نکرد ونامهٔ مسلمانان‌راکه برای او فرستاده بودند نادیده گرفت .

چنگیز همانطورکه وعده داده‌بود عمل‌کرد وبا تمام سپاهیان خویش بممالك اسلامی حمله آورده ابتداء ترکستان را زیر وزبرکرد و از آنجا بماورای ترکستان بطرف مغرب هجوم برد و بهر شهر وآبادی‌که میرسید مردم آنرا میکشت ، شهر را ویران می‌ساخت وخرابه‌هائی باقی گذارده بشهر دیگر میتاخت .کشتار وغارتگری چنگیز وسپاهیانش طوری بودکه در تاریخ بشریت سابقه نداشته است(۱) و ازهمین جا اختلاف عمدهٔ حملات و فتوحات عرب‌ها و مغولها معلوم میگردد . عربها هر جائی را که فتح میکردند مردم آنجا را در پناه خود نگاه‌میداشتند وتمدن آنان‌را گرفته از خود نیز چیزهائی بر آن میافزودند ولی‌مغولها مانند درندگان جز کشتن وسوزانیدن و غارت کردن هدفی نداشتند و چون فعلا منظور ما گفتگو از اخلاق وصفات چنگیز نیست لذا وارد آن مبحث نمیشویم . همینقدر میگوئیم که

۱ ــ بدبختانه جنگ بین‌الملل اول و جنگ اخیر و بکاربردن بمب اتمی در ژاپون کاری‌کرد که‌چنگیز درمقابل‌جنایات اخیر فرشته آسمانی شده است . (مترجم)

چنگیز درمدت کوتاهی بیش از اسکندر مقدونی وژولیوس قیصر روم ، نادر پادشاه ایران وناپلئون امپراطورفرانسه کشور گشائی کرد وکسی پیش از اوو بعد از اوموفق بچنان فتوحاتی نشد ، باین معنی کـه اقیانوس کبیر تا دریای سیـاه را بتصرف خود درآورد و میلیون‌ها چینی و افغانی و ایرانی وترك و عرب و غیره را مطیع خویش ساخت . چنگیزخان که خواندن ونوشتن نمی‌توانست چنین ممالك‌بزرگی‌را گشود و بیشتر رجال وی مانند خودش بیسواد بودند . اما همانطور که عربهای بی اطلاع برای اداره امور ممالك تازه گشوده‌از ایرانیان ورومیان کمك گرفتند چنگیز هم‌از مسلمانانی که تابع اوشده بودند برای تدوین قوانین ونظامات یاری جست . چنگیز درسال ٦٢٤ بسن ٧٦ سالگی مرد ومدت بیست و دوسال سلطنت کرد .

پس‌ازمرگ‌چنگیزخان ممالك وسیع او مانند ارث پدری‌بعادت معمول مغول میان چهار فرزندش بچهارقسمت تقسیم گشت وهمان چهار قسمت بعدها بقسمت‌های دیگر تجزیه شد ولی چون تقسیمات اخیر مورد بحث‌مانیست ازشرح آن‌صرف نظر نموده فقط تقسیمات چهارگانه اولی راذکرمیکنیم .

١ ـ دولت اکتای	زانگاریا وغیره	از ٦٠٣ تا ١٠٤٣
٢ ـ دولت‌تولی	بلاد مغول	از ٦٥٤ تا٧٥٠
٣ ـ دولت جوجی	قبچاق وغیره	از ٦٢١تا ٩٠٧
٤ ـ دولت جغتای	ماوراءالنهر	از ٦٢٤تا ٧٦٠

در واقع مهمترین حکومت مغول همان حکومت او کتای بود که بدست چنگیز تأسیس شدکه با موضوع کلی ماارتباطی‌ندارد ، فقط‌دولت‌دوم‌مغول‌وفروعات آن یعنی شاخه هولاکو که با تاریخ اسلام مربوط میشود ، موضوع بحث‌خواهد بود . هولاکو پسر تولی پسر چنگیز قسمتی از ممالك پدر را متصرف شده و در ٦٥٤ ممالك ایران را نیز ضمیمهٔ قلمروخود ساخت ودولتی تشکیل داد که بنام ایلخانیان یا مغولان ایران مشهور گشت هولاکو باقی مانده متصرفات خوارزمشاهیان را نیز تصرف کرده سپس بکاری دست زد که پدران او نکرده بودند ، یعنی پس از تصرف ایران‌روبه بغداد آورد.

هولاکو وسقوط بغداد

در اواخر دولت عباسیان جنگ شیعه و سنی در بغداد شدت یافت وسالی نمیگذشت که این دو دسته بجان هم نمی‌افتادند وناچار مأمورین دولت آنها را اصلاح می‌دادند ، اما چون حکومت دردست سنیان بود . شیعیان که در محله کرخ بغداد اقامت داشتند بیشتر صدمه می کشیدند و خواه ناخواه مجبور به تحمل بودند ، با این همه دولت سنی عباسی پاره‌ای از رجال شیعه را بکارهای مهم می گماشت ، از آن جمله در زمان المستعصم آخرین خلیفه عباسی (٦٥٦-٦٤٠) مؤیدبن علقمی شیعی بمقام وزارت رسید و هرقدر مستعصم خلیفه سنی نادان و ناتوان و بی‌خرد بود ابن‌علقمی وزیر شیعی وی تدبیر وحیله ومکرداشت . در همان اوقات مطابق معمول باز هم جنگ سنی وشیعه در گرفت ، ابوبکر پسر خلیفه که ازسنیان معتصب بود (دوادار) سردارسپاه راماًمور ساخت که برشیعیان بتازد. دوادار سپاهیان خلیفه را به محله کرخ فرستاد و آنان نیز نسبت بمردان وزنان شیعه همه نوع جنایت وبیشرفی مرتکب شدند . ابن علقمی از این کار زشت سنیان آزرده خاطر گشت وپنهانی به هولاکو نامه نوشته برادر خودرا پیش وی فرستاد تا هرچه زودتر به بغداد بیاید و کار خلیفه وسنیان را بسازد ، هولاکو هم مطابق نظر ابن‌علقمی باسپاه بسیار عازم بغداد شد ، خلیفه تیره روز (دوادار) سردار خودرا باسپاهیان موجود که بیش از دوهزار نفر نمیشدندبجلوگیری هولاکو فرستاد ، در دو منزلی بغداد میان طرفین جنگی روی‌داده سپاهیان خلیفه مغلوب وپراکنده شدند .

اما هولاکو بطرف شرقی بغداد آمده یکی از سرداران خود را بسمت غربی فرستاد تا مقابل دارالخلافه فرود آید . معتصم تیره‌روز نمی‌دانست که ابن علقمی چه بلائی برسر او آورده است ، ازروی بی‌خبری ابن‌علقمی را نزد هولاکو فرستاد تا در باره صلح باوی گفتگو کند ، ابن‌علقمی برای اغفال خلیفه از نزد هولاکو باز آمده بوی گفت : همانطور که هولاکو سلطان روم را بسلطنت خویش باقی گزارد تو را نیز بخلافت باز می گذارد ومیل دارد دختر خودرا به پسر تو (ابوبکر) بدهد. ابن‌علقمی خلیفه را تشویق نمود که برای اتمام مذاکرات شخصاً نزد هولاکو برود . خلیفه با بزرگان دولت بخدمت هرلاکورفت ودرچادر مخصوصی وارد شد ، سپس ابن‌علقمی فقیهان ورجال مهم بغداد را احضار کرده در چادر دیگر نشانید و همینکه جملگی

گرد آمدند هولاکو فرمانداد همه آنانرا کشتند، سپس بدار الخلافه هجوم آوردند وجز کودکان هر کس را یافتند بقتل رساندند ومدت چهل روز قتل عام بغداد ادامه داشت وپس از آن هولاکو دست از کشتار برداشت وفرمان امان صادر کرد (٦٥٦ هجری) و از آن موقع خلافت عباسی در عراق بدست شیعیان علـوی سقوط کرد و این



هولاکو در اطراف بغداد

همان اندیشه‌ای بود که منصور و مهدی و هرون از وزیران و سرداران شیعه داشتند و آنانرا یکی پس از دیگری نابود ساختند ، پس از اینوقایع باقی مانده عباسیان که ازچنگ جلادان هولاکو رهائی یافته بودند بمصر گریختند و در پناه ممالیك مصر (چنانکه گفته شد) چندی باقی ماندند .

اما هولاکو پس از تصرف پای تخت بزرگ اسلام بطمع افتاد که ازعراق جلوتر برود لذا بطرف شام حمله کرد ، پادشاهان ممالیك که آنموقع بعداز ایوبیان در آن نواحی حکومت داشتند هولاکو را بعقب راندند ، اوهم از فتح شام چشم پوشیده باز

گشت . وسعت ممالك هولاکو ازهند تا شام امتداد داشت ، اما پس از مرگ او آن ممالك وسیع میان فرزندانش تقسیم گشت و در مدتی کم تر از یکقرن حکومت خاندان هولاکو دچار اختلال گشت (٦٥٤ - ٧٥٠) و سر انجام تیمور لنگ تمام متصرفات آنان رابچنگ آورد .

تیمور لنگ

تیمور لنگ گر چه از خاندان چنگیز نیست ولی از همان تیره‌های مغول و تاتار می‌باشد. جد تیمور وزیرجوغتای پسر چنگیز بود تیمور درسال ٧٣٦ بدنیا آمدودرایام جوانی جزء ملازمان دولت اوکتای در ماوراءالنهر مشغول خدمت گشت تا آنکه بمقام وزارت رسیده بفکر جهانگیری افتاده محمود پادشاه ماوراءالنهر رامغلوب ساخت ومانند چنگیز بممالك مجاور حمله آورد، ابتدا فارس راگشود وشهرهای آن نواحی را ببادقتل وغارت گرفت ودرظرف هفت سال خراسان و گرگان ومازندران وسیستان وافغانستان وفارس و آذربایجان و کردستان را مسخر کرد، سپس ببغداد آمده آل‌جلایر را که پس از هولاکو در آنجا فرمانروا بودند از کار برکنار کرد ، آنگاه بطرف مشرق رو آورده به سمت هند رفت و کشمیر و دهلی را گرفت ، بعد بآسیای صغیر متوجه شدوبا ترکان عثمانی که در آنجاحکومت داشتند دست وپنجه نرم کرد وبا یزید پادشاه عثمانی‌را اسیر ومغلوب ساخت . ٨٠٤ و تاشهر آنکارا پیش رفت وآخرین نقاط مرزی شام‌را متصرف شد. پادشاهان مصر با وی صلح کرده مطیع اوشدند ، تیموربعداً عازم فتح چین شد وقبل از آنکه بچین برسد درسال ٨٠٧ میان راه در گذشت وممالکی راکه گشوده بود بعدازمرگ وی بدست فرمانروایان نخستین افتاد، زیراوارثان تیمور لیاقت اداره آن ممالك وسیع را نداشتند وخود تیمور نیز فرصت نیافت که تشکیلاتی برای ممالك وسیع خود بدهد. خاندان وی تاسال ٩٠٦ درماوراءالنهر حکومت داشتند. بامرگ تیمور لنگ دورهٔ حکومت مغول ودوره اول تاریخ اسلام پایان می‌پذیرد .

دورهٔ دوم

ازظهور عثمانیان تاامروز چنانکه ملاحظه شدمغولهانتوانستند درممالك اسلامی دولت‌ثابتی تشکیل بدهند وطبعاً آثاری درتمدن اسلام باقی‌نگذاردند آنهاموقعی بممالك‌اسلامی حمله‌آوردندکه مسلمانان بواسطهٔ حملات فرنگیان ، گـرجیان، ارمنی‌ها ، لان‌ها بمنتهای ضعف رسیده بودند . مغول‌ها درچنان روزگار سیاهی برمسلمانان تاختند وخلافت عباسی‌را دربغداد بر انداختند وممالك اسلامی‌را بحال‌احتضار گزاردند وتاچندی کسی ازمیان مسلمانان برنخاست‌که پراکندگی آنانرا جمع آوری کند تا آنکه سلاطین عثمانی از طرفی وسلاطین صفوی‌ازطرف دیگر ظهور کرده حکومت‌های اسلامی جدیدسنی وشیعی‌را تشکیل‌دادند واز آن‌موقع دورهٔ دوم‌تاریخ اسلام آغاز گردید .

موقعی‌که تاتار دراوایل قرن نهم هجری ازممالك اسلامی بازگشتند سلاطین ممالیك در مصر حکومت داشتند و بـرای بدست آوردن قدرت بیشتربا یکدیگـر کشمکش میکردندودسته‌ای ازایوبیان‌ودسته‌ای ازممالیك‌درپاره‌ای‌نقاط‌شام‌حکومت می‌نمودند ودر واقع هرشهری بدست شخص بانفوذی اداره میشد و امرای ایلخانی، آل جلایر ، مظفریان ، قراقوینلو ، تیموریان ، و غیره در عراق وفارس و بین‌النهرین باهم جنگ داشتند . ماوراءالنهر وافغانستان بدست‌مغلولهای تیموری بود وعثمانیان وبقایای سلجوقیان درآسیای‌صغیر بسرومغز هم‌میکوفتند .

اتابکان وتاتار درقسمت دیگر از ممالك شرق، بجنگ وگریز مشغول بودند شمال افـریقا میان فـرمانروایان حفصی و مرینی تقسیم شده و سراسر اندلس بدست فرنگیان افتاده بود. فقط یك‌حکومت کوچك اسلامی بنام آل نصر در غرناطه وجود

.اشت وخود شبه‌جزیره عربستان بدست عده‌ای ازامرای محلی بطور ملوك‌الطوایف داره میشد وشگفت آنکه تمام این امارت‌های ناتوان وفاسد اسلامی اسماًازخلیفه عباسی مقیم مصر اطاعت داشتند و ظاهراً باوی بیعت میکردند . در چنین موقعی عثمانیان قیام کردند و هنگامی که اسلامیان احتیاج بیك حکومت مرکزی مقتدر داشتند حکومت‌مقتدری برای آنان تشکیل دادند و شهر قسطنطنیه را که مکرر مسلمان بقصد تسخیر آن رو آورده بودند و از پشت دروازه آن نومید بر گشته بودند بنام اسلام گشودند و با بزرگترین پادشاهان اروپا جنگ کرده آنان را تا هنگری راندند و شهر وین پایتخت هنگری را محاصره کردند و از آرشیدوك فردینان جزیه گرفتند و دریای مدیترانه را پیموده تا کرانهٔ اسپانیا رفتند و اروپا را بلرزه در آوردند ، آنگاه بمشرق رو آوردند و عراق را مسخر ساختند و بسمت جنوب غربی حمله آورده شام و مصر را گرفتند و عباسیان را که در مصر بودند بر انداختند و چنانکه گفته شد خلافت اسمی عباسی را نیزملغی نمودند .

درزمان‌سلطان‌سلیمان‌عثمانی وسعت‌ممالك عثمانیان ازبوداپست درکناررود تون تا اسوان و کرانهٔ نیل از رود فرات تا تنگهٔ جبل‌الطارق امتداد یافت (۹۲٦-۹۷٤) تمام ممالك غربی اسلامی بتصرف دولت عثمانی در آمد . عثمانیان خلافت و سلطنت را توأم ساختند و از آنرو دوام وبقای خود را مستحکم نمودندوبرعکس عباسیان شالودهٔ حکومت خویش را به بهترین طرزی استوار کردند و همین‌موضوع توأم ساختن خلافت و سلطنت سبب شد که حکومت عثمانیان بیش ازسایر دولت‌های اسلامی دوام یابد در صورتیکه حکومت عباسیان پس از قرن سوم هجری اسم بی معنی بود.

در همان ایام‌پادشاهان صفوی درایران برخاسته دولت شیعی اسلامی بزرگی تشکیل دادند و تمام شیعیان را درزیر پرچم یك حکومت شیعی در آوردند ، سپس قاجاریه جای آنان را گرفتند که تاکنون نیز باقی هستند و اکنون‌دودولت اسلامی

بزرگ یکی درشمال ومغرب بنام سلاطین سنی عثمانی و دیگری دولت شیعی قاجاردر مشرق ممالك اسلامی وجوددارد وچون مطالعه در سیاست و اوضاع سیاسی این دو دولت موضوع بحث این کتاب نیست چیزی در آن باره نمیگوئیم . (۱)

پایان جلد چهارم

۱ - اوضاع ممالك اسلامی در زمان تألیف کتاب تاریخ تمدن اسلامی (۱۹۰۵ میلادی) چنان بود که جرجی زیدان نگاشته است، ولی از آن تاریخ به بعد که قریب نیم قرن میشود تغییرات مهمی دراوضاع ممالك اسلامی روی داده، سلسله قاجاریه درایران وسلسله عثمانیان درترکیه منقرض گشت و دو امپراتوری سنی و شیعی اسلامی بحال عجزیه و تفکیك افتاد، قسمتی از آن ممالك بصورت مستعمرهٔ سرخ بتصرف روسها باقی ماند (ترکستان و قفقاز) قسمت دیگر مانند پاکستان صورت نیمه استقلال پیدا کرد ، در فلسطین مسلمانان با کمك روس و انگلیس و آمریکا یك دولت یهود تشکیل یافت ، سایر ممالك اسلامی بقطعات کوچك و بزرگ و مستقل و نیمه مستقل و مستعمره و غیرمستعمره در آمد، که یکی از آن ممالك اسلامی شیخ نشین مستقل!! کویت دارای یك شیخ مستقل!! و قریب سیصد هزار جمعیت است! . مترجم

فهرست اعلام

الف

آتراد ۲۸۱
آتامس ۲۲۳
آذربایجان ۲۳۷، ۲۷۷، ۲۸۶
آسیا ۲۷۷
آلپ ۲۶۰
آنکارا ۲۸۶
آبه ۲۳۹
آمنه ۱۷
اباذر ۲۴۶
ابان ۱۷۴
ابن اثال ۸۴
ابن عباس ۲۹
ابن اثیر ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۲۱۱
ابن سیرین ۴۸
ابن ابی عامر ۲۶۳
ابن حبحاب ۵۰
ابن سریج ۵۵
ابن عباد ۶۰
ابن کواء ۷۸
ابن زیاد ۹۸
ابن زبیر ۹۹، ۱۰۰
ابن عمیر ۱۰۸
ابن مناذر ۱۰۹، ۱۱۰
ابن اشعث ۱۰۹، ۱۱۲
ابن مهلب ۱۱۱
ابن قتیبه ۱۸۲
ابن بکار ۱۹۵
ابن وهب ۲۱۴
ابن فرات ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۹
ابن مقله ۲۱۴
ابن جصاص ۲۲۵
ابن هانی ۲۴۴
ابن عمار ۲۷۲ ۲۷۳
ابن اعرابی ۵۶
ابراهیم ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۷۵، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۰
ابوامه ۱۰۷
ابوالاسود ۴۵
ابواسحق ۲۱۲
ابواسامه ۱۰۹
ابواسمط ۲۰۳
ابوبکر ۴۱، ۴۲، ۵۶، ۶۳، ۶۳، ۹۴، ۱۲۴، ۲۲۱، ۲۸۴
ابوحذیفه ۲۵
ابوحنیفه ۱۴۵
ابوجعفر ۱۴۲
ابوزنبور ۲۲۹
ابوزبید ۳۵
ابوزید ۲۴۰
ابودلامه ۵۶

ابوصفر ۵۶
ابوعلی ۵۷
ابوموسی ۵۷
ابونافع ۵۷
ابوسلمه ۱۴۷، ۱۹۰
ابوسفیان ۶۰، ۹۱
ابوطالب ۶۰، ۸۵، ۹۰، ۲۰۸
ابوعبیده ۱۱۸، ۱۸۱
ابوالولید ۱۱۳، ۱۲۴
ابوالفرج ۱۳۴
ابومسلم ۵، ۶، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹
ابومسلمه ۱۴۲
ابوهاشم ۱۴۱، ۱۴۶
ابوالساج ۲۱۶
ابوعلی ۲۳۸
ابوصباح ۲۵۹
ابومریم ۲۰
ابولهب ۲۳
ابومعشر ۲۵
احمد ۱۷۳، ۲۶۸
ازهر ۲۶۹، ۲۰۰
احد ۶۰
اخنف ۳۲، ۷۲، ۹۱
اخطل ۳۲، ۱۳۳
اصفهان ۴۴، ۹۹
اهواز ۳۷
افریقا ۹، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۹۶، ۱۱۸، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶
اندلس ۷، ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶
امین ۶، ۵۷، ۷۵، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱، ۲۱۸
اردن ۷۵، ۱۳۵
انیسه ۸۹، ۹۰
اروپا ۲۶۵، ۲۸۸
اردشیر ۹۲
استامبول ۹۳–۱۱۹، ۲۷۵
اراك ۱۷۶
امیه ۹۵
اشبیلیه ۲۶۴
اشرس ۹۶
انجبل ۱۱۶
ادریس ۲۶۶
اسمعیل ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۸۲، ۲۰۷
انطاکیه ۱۳۸
اسدالدین ۲۷۳
اکبر ۱۶۹
اسکندر ۱۸۲
اسحق ۹۵،
انوشروان ۲۱۱
اشروسنه ۱، ۲۱۱، ۲
اشتر ۶۶
افشین ۲۱۳
استیفان ۲۲۰
امین‌الدوله ۲۰۱
ام‌موسی ۲۵، ۲۲۴
افغانستان ۲۳۵، ۲۸۰، ۲۸۷
اربل ۲۳۷
امرتسار ۱
ارمنستان ۲۳۷، ۲۳۸
ارزان ۲۳۹

استخر ۲۵
اسوان ۲۸۸
اوکتای ۲۸۳
امرؤالقیس ۲۹
ایران ۹، ۱۵، ۴۷، ۴۹، ۷۶، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۶۷، ۲۸۳

ب

بابك ۲۱۵
بالکان ۱۰
باب‌الذهب ۱۷۷
بشینه ۲۵
بخاری ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۲
بحرین ۱۵، ۵۱، ۱۱۴
بختیشوع ۱۷۱، ۱۷۳
بربره ۲۵
بشار ۲۲، ۱۸۲
بزرگ‌مهر ۹۷
بدر ۲۶، ۳۹، ۶۱، ۱۳۰، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۳
برجوان ۲۲۱، ۲۷۲
بعلبك ۱۱۸
بصره ۵، ۲۰، ۲۸، ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۶۵، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۹، ۱۷۸
بغداد ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
بلقیس ۱۲
بین‌النهرین ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۶
بوداپست ۲۸۸
بنی‌سلیم ۵۱
بیت‌المقدس ۱۶۵

ت

تبوك ۱۱۵
ترکستان ۱۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
تموچین ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸
تمیم ۴۸
تهران ۱
توراة ۱۱۵

ج

جبل‌طارق ۲۵۷، ۲۸۸
جبرائیل ۲۰۴
جبیر ۱۱۰
جعفر ۵۳، ۱۳۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۳
جعد ۱۷۴، ۱۷۵
جهانگیر ۱۷۰
جیحون ۴، ۲۱۰، ۲۳۵
جوهر ۲۲۱، ۲۶۸
جوجی ۲۸۳
جوغتای ۲۸۳، ۲۸۶

چ

چنگیز ۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰
چین ۲۱۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸، ۲۸۲، ۲۸۶

ح

حاکم ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
حاتم ۲۰۷
حبابه ۱۳۵
حبشه ۱۲، ۲۲، ۲۷
حجاج ۷۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۰۸

حجة الوداع ۱۸۱
حجاز ۱۰، ۲، ۱۳، ۳۳، ۳۷، ۴۶، ۵۰
۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۱۰۳
۲۰۱، ۲۰۶
حسان ۲۴
حران ۱۲۷
حرث ۱۷۹
حسن ۵۱، ۶۴، ۷۷، ۷۰، ۱۴۰
۱۴۳، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۲۴
حسنویه ۲۳۸
حسین ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۱
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۰۳
۲۲۵، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۸
حنظله ۳۰
حضرموت ۱۲
حکم ۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳
حماد ۵۶
حنین ۴۳
حبس ۷۵، ۸۳، ۱۶۳
حوف ۵۰
حلب ۲۵۲

خ

خالد ۴۳، ۵۶، ۶۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲
۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۷۵
خاقان ۲۱۱، ۲۲۸
خراسان ۴۳، ۵۳، ۶۷، ۹۵، ۹۶
۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۴۱
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰
۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰
۲۰۱، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۸۰
خیبر ۳۴، ۶۶
خزر ۲۲۴
خوزستان ۳۷، ۵۷، ۲۱۴
خسرو ۱۹۷
خیزران ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۲۳
خوارزم ۲۳۷، ۲۸۰
خوارزمشاه ۲۸۱

د

دانوب ۲۶۰
داود ۱۱۰
دانیلوف ۱
دمشق ۷۵، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۱۰۸
دیزابول ۲۱۱
دهلی ۹۰
دیاربکر ۲۳۸
دینور ۲۳۸
دیلم ۱۹۳

ذ

ذکاء الملك ۸
ذوالکلاع ۲۳

ر

راضی ۲۲۵
راذویه ۲۷
رصافه ۱۷۹
رضا ۶
رضی ۶۸، ۱۶۹
ربیع ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۲۶
روم ۲۷، ۳۶، ۸۴، ۱۲۷، ۱۲۸
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۹۰، ۲۳۶
روحاء ۱۱۳
روملس ۲۱۰
ری ۲۵۱

ز

زافکاریا ۲۸۳
زبیده ۱۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰
زبیر ۷۷، ۱۴۰

زینب ۱۸۹
زیاد ۲۰، ۶۲، ۶۳، ۸۰، ۱۰۳
۱۰۴، ۱۳۸
زید ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۶
زین العابدین ۱۱۳

ژ

ژولیوس ۲۸۳

س

سامراء ۶
سباء ۱۲
سعید ۶۶
سعد ۵۷، ۱۱۸، ۲۴۲
سمیه ۲۰
سیاب ۶۷، ۱۰۱
سیستان ۳۰، ۱۴۴، ۲۱۴، ۲۸۶
سالم ۲۰۶
سدیف ۶۸، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۴۹
سفاح ۶۸، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۰، ۲۵۷
۲۵۹
سلیمان ۶۱، ۱۰۹، ۱۴۷، ۴۸، ۲۰۷
۲۴۰، ۲۸۸
سرخس ۲۰۲
سرقوسه ۲۶۴
سمره ۷۲
سمرقند ۲۱۱، ۲۸۱، ۲۸۲
سلمان ۱۰۳
سلانه ۱۱۴، ۱۳۵
سراج الملوک ۱۲۱
سلطان آباد ۱۷۶
سلطان حسن ۱۷۹
سمل ۱۸۱
سیسیل ۲۲۳
سیف الدوله ۲۵۲
سیبریه ۲۲۴، ۲۷۸
سودان ۲۵۷
سلجوق ۲۳۵
سوریه ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۷۳، ۲۷۷
سلیم ۲۵، ۲۵۱، ۲۷۵
سلیط ۲۵۰
شام ۴، ۵، ۱۲، ۲۵، ۴۶، ۴۸
۴۹، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۶
۳۷، ۳۸، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷
۷۹، ۸۳، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۶
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۷۴
۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۲۱
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۲
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴
۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۸
شاور ۲۷۴
شاهک ۲۲۳
شاه جهان ۱۶۹
شاپور ۱۴، ۱۵
شمعله ۱۳۲
شفیر ۲۲۱
شریح ۴۴
شیروان ۱۸۷

ص

صلاح الدین ۸، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۹
۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۷
صیفه ۱۱۴
صنعاء ۱۰، ۲۸
صفین ۳۹، ۶۲، ۶۶، ۸۳، ۸۹
صعصعة ۸۱
صها ۸۹

ط

طالوت ۱۷۴

طائع ۱۵۱
طایف ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۸
طبرستان ۲۵۵
طاهر ۵۷ ، ۲۷۱
طغرل ۲۵۱
طورسینا ۱۱۹
طوس ۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۱۸

ظ

ظاهر ، ۲۷۳ ، ۲۷۵

ع

عبدالقیس ۱۱۴
عالیه ۱۹۰
عامر ۵۷ ، ۹۲
عایشه ۲۵ ، ۱۶۵
عبیدالله ۳۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۹ ، ۱۳۹
عبدالرحمن ۸۱ ، ۸۳ ، ۱۰۵ ، ۱۴۸ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰
عبدالله ۴۵ ، ۵۳ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
عثمان ۱۷ ، ۱۹ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۱۷۹ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶
عبدالمطلب ۴۷
عبدمناف ۶۰
عبدالملك ۶۴ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳
عباس ۱۱۰
عباسه ۱۹۷
عراق ۱۴ ، ۱۲ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۷ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۴ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۳۶ ، ۲۴۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸
علان ۱۸۱
علی ، ۵ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۳۸ ، ۱۴۶ ، ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۶ ، ۲ ، ۹ ، ۲۱۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۷
عمر ۲۰ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۳ ، ۱ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۱۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۰۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۲۴۶
عزیز ۵۰
عنبسه ، ۱۸۱
عمرو ۲۱ ، ۳۷ ، ۴ ، ۱۰ ، ۵۲ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۵ ، ۹۹ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۳ ، ۱۱۸ ، ۱۲۳ ، ۲۴۰ ، ۲۷۰
عقیل ۸۱
عموریه ۵۲
عفان ۹۲
عمار ۸۳
عرفات ۸۵
عقبه ۱۱۶

عیسی ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱
۱۷۲ ، ۱۷۳
عکاظ ۷۵

غ

غرناطه ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۷

ف

فارس ۳۷ ، ۱۰۳ ، ۱۲۷ ، ۱۳۸
۱۴۳ ، ۱۹۰ ، ۲۰۱ ، ۲۱۴ ، ۲۳۵،
۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۶
فاطمه ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳
فسطاط ۴۶ ، ۵۰، ۷۶
فلسطین ۷۵ ، ۲۷۷
فرغانه ۲۱۱ ، ۲۱۲
فریدون ۱۱۹
فرات ۱۳۳ ، ۷۵
فضل ۱۸۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷
۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲، ۲۰۴

ق

قائم ۲۵۱ ، ۲۷۲
قاهره ۹۸ ، ۲۶۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴
قاسم ۱۶۸
قادسیه ۴ ، ۳۹ ، ۸۹
قشم ۱۰۵ ، ۱۷۸
قران ۲۶ ، ۹۴ ، ۱۰۲ ، ۱۱۵
۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۵، ۲۴۹
قونیه ۱۶ ۵۸
قلزم ۸۳
قسطنطنیه ۱۲۹ ، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۸۸

ک

کربلا ۱۰۸ ، ۲۰۳
کعبه ۱۳ ، ۲۸
کلده ۲۷
کوفه ۵ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۴۶ ، ۶۵، ۷۶
۷۷ ، ۷۸، ۸۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱، ۱۳۸
۱۴۲ ، ۱۳۸
کرمان ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۸۰
کردستان ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۸۶

گ

گرگان ۲۸۰ ، ۲۸۶

ل

لاهور ۱۱۲
لیث ۱۰۹

م

مارکلیوث ۱
مازندران ، ۲۸۶
محرز ، ۵۵ ،
مروان ۵۶ ، ۸۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲
۱۴۳ ، ۱۴۸ ، ۲۰۸
مالك ۲۵ ، ۸۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶
۲۵۹ ، ۲۷۰
محمد ۵۳ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۸ ، ۸۷
۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶
۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۳۹، ۱۴۰
۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴، ۱۴۵ ، ۱۴۹
۱۸۲ ، ۱۹۳ ، ۲۰۹
مأمون ۶ ، ۱۷ ، ۵۷ ، ۷۵ ، ۱۷۵
۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۱، ۱۹۲
۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲،
۲۰۳ ، ۲۰۸ ، ۲۱۸ ، ۲۶۳
محمدعلی ۱۰۷ ، ۲۵۷
مسلم ۱۰۸، ۱۸۴
مقریزی ۱۳۳

مداین ۵۷
متوکل ۳، ٤، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷٤، ۱۷۵
۲۰۳، ۲۱۰ ۲۱۵، ۲۱۸، ۲٤٤
۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۶
مصر ۳۷، ٤۷، ٤۹، ۵۰، ۵۲
۶۳، ۶۷، ۷۷، ۸٤، ۹۵، ۹۹
۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷٤، ۱۸۲
۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲٤۲
۲٤۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸
۲۸۷
معاویه ۵، ۲۰، ۳۸، ٤۱، ٤٤، ۶۰
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۷
۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵
۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰
۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۰۵، ۱۰۶
۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۶
۱۶۵، ۲٤۱، ۲٤۲، ۲٤۶
مکه ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۳۳
٤۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۶۸
۷۹، ۹۱۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵
۱۰۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱٤۲
۱۸٤، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۳۶، ۲٤۹
۲۵۷
مکحول ۵۹
مدینه ۱۰، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳٤
۳۸، ۳۹، ٤۲، ٤۳، ٤۶، ٤۷
۵۶، ۵۷، ۶۱، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۸۸
۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰٤
۱۰۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱٤۱، ۱٤۳
۱٤٤، ۲٤۶، ۲۵۹، ۲۶۸
معتصم ۱۷، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۱۲
۲۱۳، ۲۱٤، ۲۱۸، ۲۶۳
منتصر ۵۱، ۲۰۸، ۲۱۵
موسی ۵۶، ۱٤۰، ۲۲٤، ۲۷۱
منصور ۷۹، ۹۱، ۱۳٤، ۱٤۵
۱۵۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۳
۲۰۸، ۲۱۲، ۲٤۶، ۲۵۹، ۲۶۰
۲۶۶، ۲۸۶
مصعب ۹٤، ۹۹، ۱۰۶
ماورا النهر ۹۶، ۲۸۶، ۲۸۷
مختار ۱۰۸، ۱۳۹
مسعودی ۱۰۹
میمون ۱۱۱
مختار ۱۱۰، ۱۱۱
ماوردی ۱۲٤، ۱۲۵
مریم ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
معتضد ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹
۲۲۰
مسیح ۱۷٤، ۲٤۳، ۲۵٤
مهدی ۷۸، ۱۸۳، ۱۸٤
مرداویج ۱۸۰
مرو ۲۰۰
مستعین ۲۰۸، ۲۱۵
مکتفی ۹ ۲
مقتدی ۹ ۲
مقتدر ۶۰۹، ۲۲۰
مکران ۲۱٤
معتز ۲۱۵
مستکفی ۲۱۵
ملکشاه ۲۳۶
مدیترانه ۲۳۵
موصل ۲۳۸، ۲٤۲
میافارقین ۲۳۹
مالقه ۲۶٤

ن

نایله ۱۷

نجد ۱۳ ، ۲۵۷

نینوا ۲۶

نعمان ۳۰

نافع ۷۱

نصر ۹۷ ، ۲۲۴

نوبه ۲۲۴

ناصرالدوله ۲۳۸

نجم‌الدین ۲۷۳

نورالدین ۲۷۳ ، ۲۷۴

ناپلئون ۲۸۳

نادر ۲۸۳

نیل ۲۸۸

نهروان ۱۹۶

و

ولید ۱۹ ، ۵ ، ۶۸ ، ۲۰۸

واسط ۷۹

واثق ۲۰۳

وین ۲۷۸

ه

هادی ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵

۱۸۶ ، ۸۷ ، ۲۲۲

هانی ۱۰۸

هارون ۶ ، ۹۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷

۱۸۸ ، ۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳

۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴

۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۳۰ ، ۲۴۳ ، ۲۶۲

۲۶۳ ، ۲۶۶

هشام ۵۰ ، ۶۸ ، ۹۴ ، ۱۰۱ ، ۱۱۱

۱۳۶ ، ۲۰۷ ، ۲۶۳

هند ۱ ، ۹۲ ، ۲۷۲ ، ۲۷۷ ، ۲۸۰

۲۲۴ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۸۰ ، ۶۸۶

هلال ۴۵ ، ۱۱۳

هود ۱۸۲

هرات ۱۹۹

همدان ۲۳۸

هولاکو ۲۵۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵

هرقل ۲۸۲

هنگری ۲۸۸

ی

یحیی ۱۷۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵

۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹

یمن ۵ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۲۷ ، ۲۸

۳۳ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۸ ، ۸۸ ، ۸۹

۱۴۶ ، ۲۰۱ ، ۲۳۹

یزید ۶۱ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۳ ، ۷۷ ، ۸۸

۹۲ ، ۹۷ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۹

۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۲۰۸ ، ۲۴۰ ، ۲۶۸

یعقوب ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۱۹

یونان ۱۵

یثرب ۶۵

تاریخ تمدّن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام-تاریخ مؤسسات اداری
وسیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالك
اسلامی وتاریخ علوم وادبیات و بازرگانی
وصنعت ونظامات اجتماعی وآداب ورسوم
ممالك وملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد پنجم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه ونگارش

علی جواهرکلام



چاپ دوم دیماه ۱۳۳۶

مشتمل بر تاریخ

نظامات اجتماعی و طبقات مردم وعادات و
رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی وتمدن
وتجمل درممالك اسلامی وآثار عمران در
شهرها ودستگاه وجلال فرمانروایان اسلام

فهرست مطالب

شرح	از صفحه	تا صفحه
۱ ـ مقدمه	۱	٦
۲ ـ نظامات اجتماعی در ممالك اسلامی	۷	۱۷
۳ ـ نظام اجتماعی در دورهٔ خلفای راشدین	۱۸	۳۷
٤ ـ طبقات عامه	۳۸	٦٥
٥ ـ عادات ورسوم اجتماعی در ممالك اسلامی	٦٥	۱۱٥
٦ ـ ثروت وتجمل وتمدن در ممالك اسلامی	۱۱٦	۲۲۲

فهرست تصویر ها

شماره ترتیب	شرح	شماره صفحه
۱	ملای ازبك	۳۰
۲	مسجدسبز- بروسه	٤٦
۳	کاسه لعابی ساخت شهرری	۸۱
٤	کوزه لعابی ساخت شهرری	۹۳
٥	بانوی مسلمان چرکس	۱۰٤
٦	قاشقهای شربت خوری	۱۱۰
۷	مسجد دهلی	۱۳٥
۸	یکی‌ازبانوان حرمسرا	۱٥۱
۹	رقاصه حرمسرا	۱٥۹
۱۰	پیشخدمت حرمسرا	۱۷٥
۱۱	شاهزاده خانم مسلمان	۱۹۳
۱۲	نوازندگان ایرانی	۲۰٤
۱۳	شاهزاده‌ایرانی موقع شکار	۲۱۸

مقدمه

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

این جلدپنجم تاریخ‌تمدن اسلام و آخرین قسمت کتاب است ، سپاس خدایرا که برای اتمام این‌عمل بماتوفیق عنایت فرمود . چون تألیف‌مزبور کار دشواری بود ومشکلات زیادی داشت وبرای تحقیق‌مطالب‌ودقت درصحت مطالب مراجعات‌وتأمل وتفکر بسیاری را ایجاب‌میکرد. بویژه بعد از آنکه در صدد بر آمدیم ، مدارك هر موضوعی را درپای‌صفحه‌هابا ذکر شمارهٔ صفحه وجلد ومؤلف‌کتاب ذکر کنیم‌بعلاوه بهم پیوستن مطالب وتألیف موضوع‌ها، مراقبت و مطالعات مهمی را ایجاب میکرد، گرچه درپاره‌ای‌مواردفقط‌اشاره بموضوع نموده وخواننده‌را باصل‌کتاب (که‌مدرك ما بود) مراجعه دادیم تاکتاب خودمان مفصل نگردد .

ولی‌از طرف دیگر چون موضوعات‌کتاب ما متعدد ودرهم وبرهم است،ناچار یك مطلب را در دو سه‌جلد مکرر نگاشتیم تا اینکه مقدمه وموضوع بانتیجه کاملا تطبیق کند و خواننده از مراجعهٔ بمجلدات دیگر بی نیاز شود ، اما این تکرار مکررات فقط در مواقع بسیار لازم انجام‌یافت ، زیرا نظر عمده برآنست‌که مطالب بسادگی وروانی نگاشته شود و مقابل چشم خواننده مجسم گردد و در بسیاری از جاهاکه ضرورت حتمی ایجاب نمیکرد خواننده را بمجلدات‌گذشته حواله دادیم.

مطالب این مجلد (پنجم) از مطالب سایر مجلدات ، روشن تر و گیرنده تر وبرای خوانندگان شیرین‌تر است‌وهرطبقه از مردم با هرنوع معلومات میتوانندآن را با لذت بخوانند ، زیرا موضوع این جلد عبارت است از عادات ورسوم ونظامات اجتماعی ومسائل عمرانی و خانوادگی‌که مردم‌آن‌را حضاره یا مدنیه (فرهنگ ـ

تمدن) مینامند ، شکی نیست که هر کس از خواندن چنین مطالب شیرین مأنوسی لذت میبرد و بمطالعهٔ آن اشتیاق دارد و گرچه باصطلاح معمولی این قبیل مطالب را مدنیت وحضاره (فرهنگ- تمدن) میخوانند ، اما درمجلدات سابق توضیح دادیم که‌این موضوعات (شرح زندگانی‌اجتماعی وانفرادی ملت‌ها ورسوم آنان) فقطظاهر تمدن است وحقیقت تمدن مطالبی بوده‌که در مجلدات پیش نگاشتیم .

مطالب این‌کتاب هر قدر برای خواننده آسان وشیرین مینماید، جمع آوری و تألیف آن برای مؤلف سخت و سنگین است ، زیرا تاکنون با این اسلوب‌کتابی راجع بتمدن اسلام تألیف نشده است واگر کسی تمام تألیفات علمی‌وادبی وتاریخی گذشتگان را ورق بزند، فصلی و یا جمله‌ای ویا مطلبی در بارهٔ نظامات اجتماعی یا طبقات مردم‌ویا آداب ورسوم اجتماعی ویا وضع تجمل دربارها ودولت‌های‌اسلام نمی یابدفقط در ضمن‌مطالعه پاره‌ای حکایات باشرح حال یا وقایع یا مطالب‌مربوط به پند واندرز، قطعاتی در آن موضوعات دیده میشود وما همان قطعات متفرق را جمع‌آوری‌کرده و از تألیف آن‌ها این مجلد پنجم‌را تنظیم کردیم.

مطالب این‌کتاب بچهارفصل بزرگ تقسیم میگردد :

۱- نظامات اجتماعی ۲- آداب ورسوم اجتماعی ۳- اوضاع تمدن عمومی ممالک اسلامی ٤ - عظمت و تجملات دستگاههای دولتی اسلامی .

وچون اساس نظام اجتماعی شرح حال طبقات مردم است لذا فصل مزبور را بچندین فصل فرعی تقسیم‌کردیم ودربارهٔ طبقات‌مردم درشبه جزیرهٔعربستان پیش‌از اسلام وطبقات مردم در ممالك مجاور عربستان (قبل از اسلام) مانند شام و عراق ومصر وایران و افریقیه صحبت داشتیم ، سپس از طبقات مردم در آن نواحی پس‌از ظهور اسلام در دورهٔ راشدین وامویان و عباسیان گفتگو کردیم و تغییراتی راکه بواسطهٔاسلام ایجاد گشته بود شرح دادیم، و درفصل مربوط به نظامات اجتماعی‌دورهٔ عباسیان‌مردم را بدوطبقهٔ عامه وخاصه تقسیم‌کردیم وطبقهٔ خاصه‌را چهار درجه قرار دادیم . درجهٔ اول خلیفه ، دوم خاندان خلیفه ، سوم کارمندان عالیرتبهٔ دولت، چهارم

خانواده‌های اشرافی ودسته‌ای از اتباع طبقهٔ خاصه را نیز جزءِ خـاصه قرار دادیم که عبارتنداز سپاهیان و کارمندان و خدمتگزاران، یعنی غلامان و کنیزان وخواجگان وشرح حال ووضع هر یك از این طبقات‌را در آن عهد ذکر نمودیم .

طبقهٔ عامه رادودرجه کردیم،اول مقربین یعنی کسانیکه بواسطهٔ لیاقت‌واستعداد شخصی توانسته‌اند بطبقهٔ خاصه مربوط شوند ، مانندهنرپیشگان، ادیبان، شاعران، سازندگان،بازرگانان وصنعتگران ومیزان استفاده این‌اشخاص را از خزانهٔ دولتی بیان‌کردیم . درجهٔ دوم‌عامه (توده) مردم، این اکثریت اهالی را بدودستهٔ شهرنشین وده‌نشین (اکثریت تودهٔ مردم) تقسیم کردیم‌شهرنشینان عبارت بودنداز: کاسب‌کاران، بازاریان، صنعتگران.درجهٔدوم، جیب بران، چاقوکشان (عیاران‌ـشطاران)،مخنثان وغیره و تاریخ هرکدام ازآنهارا شرح دادیم .

برای شرح آداب اجتماعی ، ابتدا مقدمـه‌ای نگاشتیم و تاریخ آنرا از دورهٔ جاهلیت آغازکردیم‌وصفات پسندیدهٔ عرب را در آن دوره بیان‌کردیم‌و آن‌عبارت‌بود از : تعصب، شرف ، وفا داری ، سخاوت، مردانگی ، عفت . سپس گفتیم‌که چگونه با پیشرفت تمدن این صفات‌پسندیده ازمیان عرب رخت بربست وموجبات این تغییرات اززمان‌راشدین‌تاامویان‌وعباسیان ذکرنمودیم، وبهمان مناسبات‌دربارهٔعادات‌ورسوم اجتماعی آن ایام‌شرح‌مبسوطی‌نگاشتیم زیرا موضوع‌عمدهٔ آن فصل‌همان شرح آداب ورسوم اجتماعی آن‌روزها بودولذا راجع‌بخانواده ونظامات‌خانوادگی‌ووضع‌زن‌عرب دراجتماع آنروز مطالب مفصلی‌نوشتیم ویادآور شدیم‌که چگونه زن‌عرب در دورهٔ جاهلیت باعفت وباشرافت‌بود ونمونه هائی اززنان دلیر وخردمند وپاکدامن آنروز را ذکرکردیم. آنگاه تذکر دادیم‌که چگونه تمدن و زندگانی تجملی آن محسنات راازبین‌بردوهمینکه مردان‌وکنیزان وهمخوابه‌ها وخواجه‌ها درحرمسراگماشتنداز غیرتمندی‌کاسته شد وبدگمانی جای‌آن راگرفت، مردان زنان‌را محبوس ساختند وبرآنان‌سخت گرفتند، فصل جداگانه‌ای در بارهٔ ارتزاق مردم از راه سخاوت‌شرح دادیم که‌چطوربعادت‌دیرین عرب‌سخاوتمندی‌بطور مسلسل‌ادامه‌یافت وجماعتی‌ازمردم بدان وسیله‌زندگانی‌خود را تأمین‌میکردندوچندین‌فصل دربارهٔزندگانی‌خانوادگی

از حیث خوراك وپوشاك وخانه ومنزل نگاشتیم وآنرا بازمان جاهلیت ودورهٔ تمدن تطبیق کردیم.

آنگاه بفصل سوم یعنی تمدن عمومی ممالك اسلامی پرداختیم وآنرا بدو قسمت نمودیم. اول عمارت وعمران، دوم ثروت ورفاه وآسایش عمومی. عمارات شهرها را بدو قسمت: کاخ‌های سلطنتی وابنیهٔ عمومی تقسیم کردیم ونمونه‌هائی ازهر کدام در شهرهای دمشق، بغداد، قرطبه، غرناطه وغیره نام بردیم. ودر موضوع ثروت ابتداء ازثروت خلفا و امراء وخوراك وپوشاك وتجمل و آرایش و جواهرات و امثال آن صحبت داشتیم. سپس از خوشگذرانیها وهم خوابه‌ها و بزمها وباده پیمائیها سخن گفتیم، آنگاه در بارهٔ سخاوت بحث کردیم وآنرا از زمان راشدین تا آخر عباسیان شرح دادیم که چگونه موضوع صلهٔ شاعران و انعام وجایزه تغییر و تبدیل میپافت ودر طی همین فصلها مطالبی راجع بسازوآواز وتاریخ از نظر اجتماعی و مشروبات الکلی نگاشتیم وخلاصهٔ آراء علمای اسلام را درباب حلال وحرام بودن آن ذکر کردیم وتاریخ انتشار ورواج آن را بیان نمودیم که چگونه عموم مسلمانان از اشراف تا مردم عادی دچار باده پیمائی وبزم آرائی شدند وچه فحشاء واسراف و تباه کاری از آنراه در میان مسلمانان پدید آمد.

در قسمت تجملات دستگاههای دولتی طبعاً از خلفا و اوضاع زندگانی ودستگاه آنان بحث کردیم وازسادگی خلفای راشدین تاتجمل دستگاه خلفای عباسی بتفصیل گفتگو داشتیم، و این مبحث را بچند فصل تقسیم نموده از مجالس خلفا، جشنهای آنان، موکب آنان، بازی‌های آنان، تفریحات آنان، لباس آنان وروابط آنان با دولت‌های معاصر سخن گفتیم ومجالس خلفاء را بمجالس عمومی، مجالس ادبی، مجالس سازوآواز ومناظره وغیره تقسیم کردیم وفرش واثاث مجلس‌ها ووضع نشست وبرخاست واجازهٔ ورود ومراسم و آداب معاشرت با خلفا (چطور وارد شوند، چطور بروند) وامثال آنرا بیان کردیم. در قسمت تفریحات خلفا از شکار واسب دوانی وگوی وچوگان وتیراندازی ونگاهداری حیوانات درنده صحبت کردیم.

درخاتمهٔ این جلد دوفهرست مفصل نگاشتیم: اول فهرست کتابهائیکه مطالب

این پنج جلد را از آن استخراج نمودیم، و نام کتاب و مؤلف کتاب و تاریخ چاپ کتاب و محل چاپ کتاب را ذکر کردیم. اما فهرست دوم راجع بمطالب مهم پنج جلد کتاب است

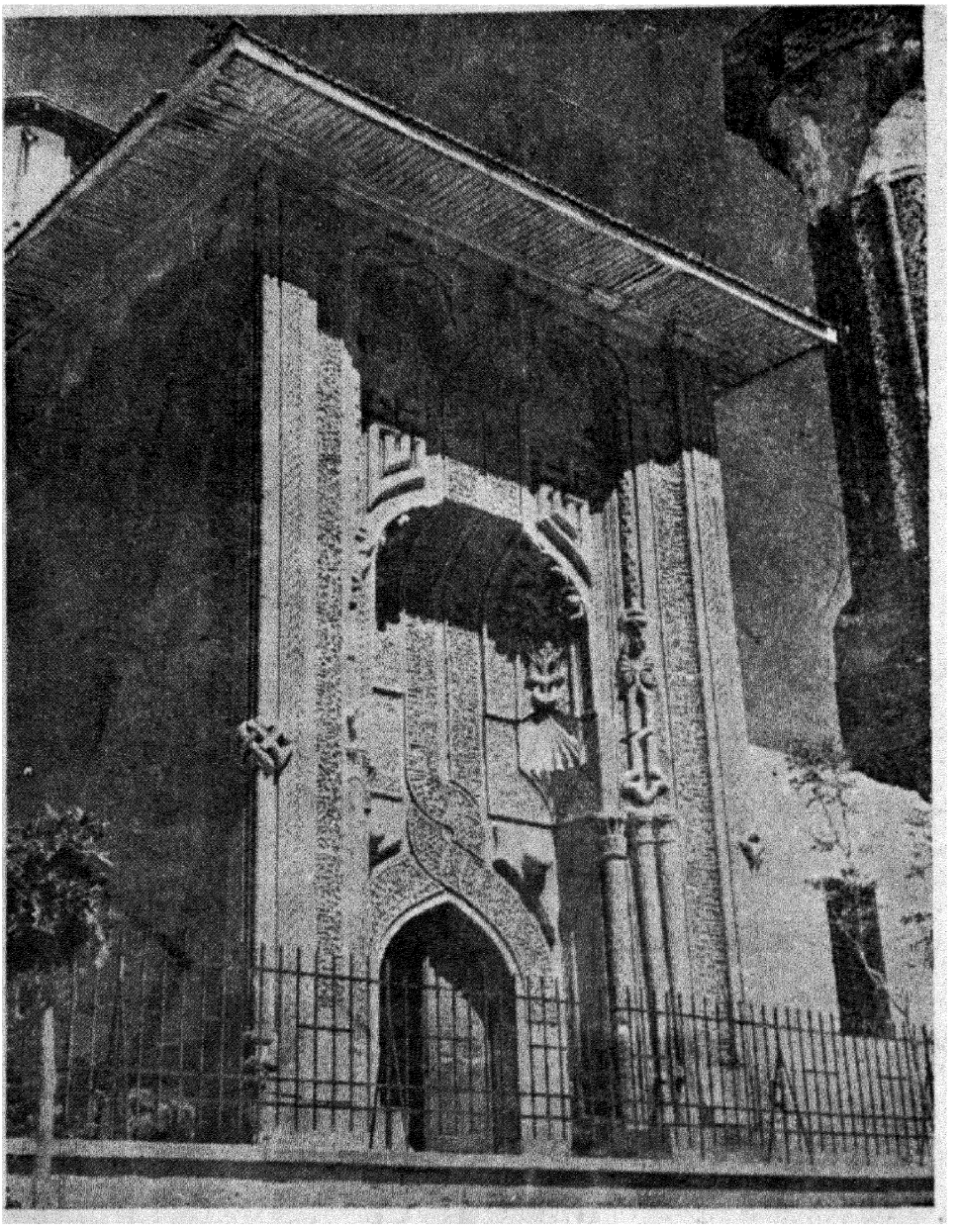

که بترتیب حروف هجاء نگاشته ایم و علاوه بر آن فهرست جداگانه‌ای راجع بمطالب

این مجلد اضافه کردیم . (۱)

آنچه توانستیم برای کشف حقیقت کوشیدیم ، و تاممکن بود انصاف وخلوص راوجههٔخویش قرارادادیم، اینك اگر کارما نیکو درآمده که منتهی آرزوی ماهمان بوده است ، واگر بدشده که قطعاً اشتباه شده وتعمدی نداشتیم و هر کس میداند که گل بی‌عیب خداست .

۱ ـ برای آسانی مراجعهٔ خوانندگان فهرست مطالب و نام اشخاص و تصاویر جداگانه در هرجلد تنظیم شده است. مترجم.

نظامات اجتماعی درممالك اسلامی

موضوع این فصل مطالعه دراوضاع اجتماعی در دورهٔ تمدن اسلامی میباشد ونیز ازطبقاتی که اجتماع مزبور از آن تشکیل می‌یافت صحبت میشود و روابط آن طبقات مختلف را بایکدیگر شرح میدهد،وبرای‌مزید توضیح بطور مقدمه از اوضاع اجتماعی رومیان‌وایرانیان سخن‌میرود وتأثیر اسلام‌را در آن اجتماعات شرح میدهد وچگونگی سیر تکاملی آن نظامات اززمان را شدین تاعباسیان بیان میشود ، سپس بطور تفصیل از اوضاع اجتماعی زمان عباسیان بحث خواهد شد .

نظام اجتماع پیش از اسلام

درتحت عنوان‌فوق راجع بطبقات مردم: ـ۱ـ درشام وعراق ۲ـ در مصر۳ـ درافریقیه ٤ـ در ایران ٥ـ در جزیرةالعرب گفتگو میشود.

۱ ـ طبقات مردم درشام وعراق

مقصود از شام وعراق ، اراضی واقع میـان دجله در شمال شرقی تاآخر حدود شام درجنوب غربی است.
مردم این نواحی ازحیث جنسیت ومذهب وعادات و رسوم

بیش‌از مردم هرجای دیگر مخلوط و درهم برهم هستند ، زیرا از روزگار باستان دولت‌های متعددی دراین دیار آمد وشد داشته‌اند . علمای مربوط راجع بحالات واوضاع این مردم (مردم شام و عراق) آراء و عقاید مختلف داشته‌اندکه شرح آن در اینجا مورد ندارد . وآنچه بطورکلی ازمباحثات و مطالعات دانشمندان برمیآید آنست‌که نخستین سکنهٔ این نواحی مردمی سامی بوده‌اند و مسکن آنان از دجله کنار بین‌النهرین بطرف شمال شرقی تاسوریه والعریش ودریای قرمز بطرف مغرب وکرانه‌های یمن و حضرموت تـا جنوب وخلیج فارس ودریای عمان باطرف مشرق امتداد می‌یافت ، واین نواحی عبارت است ازبین‌النهرین ، عراق ، سوریه ، فلسطین ، جزیرهٔ سینا ، و شبه جزیرهٔ عربستان .

سامیان سکنهٔ این نواحی سه‌دسته بودند :

۱ـ آرامی‌ها یاقبایل سامی شمالی که دربین‌النهرین‌وعراق وسوریه (باستثنای قسمتی ازکرانهٔ سوریه) اقامت داشتند . ۲ـ عبرانی‌ها یاقبایل سامی وسطحی‌که در فلسطین وکرانهٔ سوریه منزل‌کرده بودند . ۳ـ عربها یاقبایل سامی جنوبی‌که درشبه جزیرهٔ عربستان واراضی مجاورآن (ازبادیةالشام وعراق وجزیرهٔ سینا) مقیم بودند.

آرامیان

زبان آرامیان شاخه‌ای اززبان سامیان بود وزبان آرامی خوانده میشد . آرامیان بتوالی ایـام چند دسته شدند ومشهورترین آنها سریانی‌ها هستندکه دربین‌النهرین وعراق وکلده وقسمتهای بالای سوریه مقیم بودند ، وازآنرو زبان آرامی بدوشاخهٔ سریانی وکلدانی تقسیم شده بود . مقصود ازعبرانیان فرزندان ابراهیم میباشندکه درقرن سیزده پیش ازمیلاد در فلسطین مستقر گشتند وفنیقی‌ها نیزجزوآنان محسوب میشوندوزبانشان شبیه‌بزبان عبری بوده است. عربها عربی‌حرف میزدند وزبانهای حبشی وحمیری نیز اززبانهای مشابه عربی میباشد. نزدیکترین قبیلهٔ عرب بشام نبطی‌هابودندکه درهنگام استیلای روم برشام دارای اهمیت خاصی شدند وتفصیل آن بزودی میآید.

بنابرآنچه گفته شد ، در بین‌النهرین ، عراق ، شام ، فلسطین در روزگارهای

پیشین دسته‌ای از اقوام سامی زندگی میکردند ، و این اقوام از حیث نژاد و زبان بایکدیگر نزدیك بودند، ولی پیش ازسامی‌ها مردم دیگری دراین نواحی‌میزیستند که اصل‌ونسب آنان معلوم نیست اما چون سامیان از آنان نیرومندتر بودند ، جای آن اقوام راگرفتند و سکنهٔ قدیمی چند قرن پیش از میلاد منقرض گشتند . اینك منزلگاه سامیان بترتیب ذکر میشود . از شمال تا جنوب ـ سریانی ها ،کلدانی‌ها ، فنیقی‌ها ، عبرانی‌ها ، نبطی‌ها اقامت داشتند . علاوه براقوام باستانی و سکنهٔ بومی این‌نواحی‌دسته‌های مختلف مردم غیرسامی‌نیزمیان این سامی‌ها میزیستندکه بتدریج مانند سکنهٔ اصلی بـومی درسامیان مستهلك شدند و دین وزبان و آداب و رسوم سامی‌ها را فراگرفتند .

وضع جغرافیائی‌این نقاط ومرکزیت‌آن سبب شده بودکه جهانگشایان قدیم ازقبیل فاتحین‌مصری‌که حتی آشوری‌وایرانی باین نواحی‌هجوم آورند وآن‌نواحی را بگشایند یااز آن بگذرند ، و اقوام خود را بآن نواحی‌فرود آورند . ولی جز یونانیان (جانشینان اسکندر)هیچیك ازاین جهانگشایان نتوانستند درسوریه دولتی تشکیل بدهند . اسکندرکبیر در قرن چهارم پیش از میلاد این ممالك را گشود وجانشینهای‌اسکندر آنرامستعمرهٔ یونانی‌کردند، ویونانیان بآن نواحی‌آمده‌مسکن گزیدند وبامردم بومی‌آنجا آمیزش نمودند ، بخصوص بعداز ظهورآئین مسیح‌این آمیزش بیشترشد وآن موقع رومی‌ها درآنجا حکومت میکردند و تاکنون عنصر یونانی درآن بلاد غلبه دارد وبیشتر از هرجا درکرانه‌های مدیترانه دارای اکثریت میباشد وهرقدرکه در داخل آن اراضی جلوبرویم نفوذ یونانی‌کمتر میگردد.

بااین همه آمیزش‌ها سامیان زبان و آداب و رسوم خود را محفوظ داشتند ، بخصوص یهودیان‌که باآن همه فشاروگرفتاری واسارت دین‌خودرا محفوظ داشتند. فقط پس‌از اسارت‌بابلی‌ها زبان یهودبازبان سریانی‌وکلدانی‌مخلوط شدوبزبان‌آرامی وکلدانی شهرت یافت و باهمان زبان‌کتاب تلمود نوشته شد و بنی‌اسرائیل بدودستهٔ

یهود و سامریان تقسیم گشتند . اما بقیهٔ سامیان بخصوص سریانی‌ها مسیحی شدند ودارای آداب ورسوم مخصوصی گشتند، وبیشترشان درعراق وبین‌النهرین و قسمت‌های سوریه تافلسطین مسکن گزیدند.

نبطی‌ها

در آن ایام بیشتر سکنهٔ غربی شام در کرانهٔ مدیترانه یونانی ودرقسمت شرقی مجاور بادیةالعرب اکثریت بااعراب بود ، واز آن جمله درحدود قرن چهارم پیش ازمیلاد گروهی ازعربها بنام نبط یاانباط در جنوب غربی فلسطین درمحل سابق قوم ادوم اقامت داشتند ومسکن این قوم ازجزیره تاحوران امتداد می‌یافت وبنام عربستان سنگلاخ (العربیةالصخریة) ویا **Arabia Petra** مشهور بود. تاکنون آثارشهر پترا باقی است، و آثار حجاری‌ها ومجسمه‌های سنگی آن نمودار میباشد . درسال ۳۱۲ پیش از میلاد آنتی گونوس سردار رومی با آنان جنگید ، و آن هنگام نبطی‌ها ده‌هزار سپاهی داشتند. بنابگفتهٔ دیودوروس نبطی‌ها مردمی کوچ نشین بودند وبه کشاورزی علاقه نداشتند، بیشتر ازهرچیز گوشت وشیر میخوردند واگر کسی از آنان شراب مینوشید کیفرش مرگ بود . بهترین نوشابهٔ آنان آب خالص بود که باترنجبین مخلوط میکردند چون ترنجبین (من) **Manna** میان آنان فراوان بود . نبطی‌ها ازکرانه‌های دریای قرمز ودیارعرب کندر وسایرعطریات بنقاط دیگر برده میفروختند . همینقسم ازکرانهٔ بحرالمیت قیرو مومیا بمصرمیبردند ومصریان آنرا برای مومیائی مرده‌ها بکار می‌زدند. بازرگانی شرق ومصردرانحصار آنان بود، گاه‌هم برکاروانها میتاختند، وبازرگانان‌را غارت‌میکردند. سپس بطلمیوس ها بر آنان غلبه نمودندو آنان ازمرزمصر کوچ کرده بحوران رفتند. درقرن اول پیش از میلاد پادشاهی ازمیان آنان برخاست که یونانیان اورا آرتیاس وعربها (الحارث) مینامند. وی فرماندار دمشق‌را شکست داده آن شهررامتصرف شد. مدت چهل وچندسال تحت نظر رومیان بردمشق ونواحی دمشق حکومت نمود، آنگاه نبطی‌ها بارومیها درقرن اول میلادی هم‌پیمان شدند ودرنتیجه قسمتی ازشبه جزیرهٔ عربستان‌را که مجاور کرانهٔ دریای

قرمز بود تصرف کردند.

شهر پترا تا مدتی مرکز بازرگانی شرق ومصر بود، تا آنکه راه کوتاهتری از قفط (از روی نیل) کشف شد و پترا عقب افتاد، آنموقع نبطی‌ها شهر نشین شده بودند وخشونت سابق را نداشتند وطبعاً ازجنگ وجدال ناتوان گشته بکشاورزی و زندگانی تجملی شهری گرفتار شدند و آن دلیری و سلحشوری پیشین را از دست دادند.

لذا در سال ۱۰۵ میلادی بآسانی مغلوب تراژان رومی شدند، و جزء ملل تابعهٔ روم در آمدند. تعصب آنان رفت وبا سریانی‌ها و آرامی ها مخلوط شده در حدود سوریه وفلسطین مجاور بادیةالعرب،ازجزیرهٔ سینا تاکرانهٔ فرات متفرق‌شدند وازآن ببعد گمنام زیستند.

همینکه مسلمانان‌این‌نواحی‌را گشودند، اینان(نبطیها)رادیدند که بزبان آرامی وسریانی که زبان مردم عراق وبین‌النهرین بود ،سخن‌میگفتند. لذا آنها راباعراقیان یکی‌دانستند وهمهٔ مردم عراق را نبطی گفتند، درصورتیکه مطابق نظر اهل تحقیق نبطی‌های ساکن پترا و اطراف آن‌عرب بودند وچون بعد ازمستعمره شدن بامردم شام وعراق مخلوط گشتند، زبان خود را فراموش‌کرده بزبان آرامی‌سخن میگفتند، علمای توراة پنداشته اندکه‌نبطی‌ها ازنژاد نبایوط ازپدران مذکوردر توراةمیباشند پس از آن‌که نبطیان ضعیف شدند گروه دیگری ازعربها درحدود شام‌وعراق پدید آمدند وایرانیان ورومیان آنها راتحت‌نظر گرفته ،برای‌جلوگیری‌ازغارتگری‌اعراب بادیه و یا برای‌جنگ میان خودشان (ایران‌وروم) از آنان استفاده کردند. عربهای هم‌پیمان روم دراطراف حوران اقامت‌کرده، باعراب‌غسان شهرت‌یافتند وهم پیمانهای ایران‌درکرانهٔ فرات (درحیره)منزل گرفته بمنذریان‌معروف‌شدند وموقع جنگ ایران وروم‌غسانی‌ها ازروم ومنذریها ازایران‌دفاع میکردند. این‌عربها باآنکه مردم سادهٔ بدوی بودند، برای‌ایران‌وروم کمک‌بزرگی‌محسوب میشدند ویکی‌را بردیگری‌پیروز میساختند وبهمین جهت قبایلی ازاعراب (ایاد وربیعه وغیره) در حدود ایران وروم اقامت داشتند.

موقع ظهور اسلام بیشتر مردم شام وعراق ازبقایای آرامی‌های اصلی بودند. یعنی سریانیها درشمال ومشرق ویهودیان وسامریان درجنوب وبقیهٔ نبطی‌ها درمغرب مقیم بودند. آنگاه عربهای غسان و عربهای منذر وقبیله‌های ایاد وربیعه دربین‌النهرین اقامت‌داشتند ودرمیان آنان ملت‌های کوچك دیگری میزیستند، از آنجمله جراجمه درکوه لکام- جرامقه درموصل- مخلوطی ازیونانیان ورومیان درکرانه‌هاومخلوطی ازکردان وایرانیان درشمال.

درآن ایام جامعهٔ دینی برجامعهٔ قومی ولسانی غلبه‌داشت ومردم‌را اززوی‌دین تقسیم میکردند، مثلامسیحیان ویهودیان وسامریان‌هرکدام‌واحدجداگانه‌ای‌بشمار میآمدند. مسیحیان نیزبمذهب‌های متعدد یعقوبی، نسطوری، مارونی وغیره‌تقسیم میگشتند ودین وسیاست باهم‌متصل بوده درخدمت دولت ها بکار میرفت. کلیسای قسطنطنیه برتمام طوایف مسیحی شرق حکومت‌داشت وهمهٔ مسیحیان شرق‌طرفدار قیصرروم مقیم قسطنطنیه بودند وشرح آن‌قضایا بسیارطولانی ومفصل میباشد.

نظام اجتماع در شام‌وعراق

روابط دولت ورعایا درآن ایام طوری بوده‌که امروز بنظر ما بسیار بعید است بخصوص در ممالکی مانند شام وعراق که‌دولت‌های بیگانه درآن حکومت میکردند وزبان‌ودین ونژاد آنان با هم فرق داشت. مثلا رومی‌ها مستعمره های خود را ملك متصرفی خویش میدانستند و مردم‌آن بلاد را مانند برده بشمار میآوردند و هر طور میل داشتند برآنان حکومت‌میکردند، بخصوص روستائیان‌که ازمتعلقات زمین‌محسوب میشدند وباخرید وفروش زمین دست بدست میگشتند وآنان را بنده یعنی سرف (اقنان جمع قن) میخواندند. فقط گروه‌کوچکی‌ازاین روستائیان میتوانستند دراثر سعی‌وکوشش ببازرگانی یا هنرپیشگی وصنعتگری‌دست‌یازیده، مقرب دستگاه های دولتی بشوند وازآن بندگی رهائی یابند. پس مردم شام‌وعراق درآن اوقات بیش از دوطبقه نبودند، طبقهٔ خاصه‌که از هیئت حاکمه وپیشوایان دین تشکیل میبافت وطبقهٔ عامه‌یا اکثریت‌که عبارت ازبومیان بودند وبنام روستا وکارگر (فلاح - اکار) خوانده میشدند.

درزمان رومیان دسته‌ای از اشراف رومی بنام بطریق ازطرف دولت روم در آن نواحی فرمانروا بودند والبته بطریق غیر از بطریرك یا پیشوای دینی میباشند. بطریق‌ها ابتدا در کشور روم میزیستند ونفوذ بسیاری داشتند وهنگامیکه روم بدوقسمت تقسیم شد، این اشراف ناتوان گشتند ،چون قلمرو فرمانروائی آنان بواسطهٔ تجزیهٔ دولت روم از میان رفته بود، اما کم کم دولت روم شرقی قدرت ووسعت بیشتری یافت وبطریق هارا بفرمانروائی مستعمرات (شام ومصر) فرستاد ، آن هنگام مصر بیازده ناحیه تقسیم میشد و در هر ناحیه ای ازمصر یك بطریق بایك دسته ازسپاهیان مانند یك حاکم مستقل حکومت داشت وحدود شام ازنظر حکومت رومیان ازشمال شرقی تا فرات امتداد مییافت وعراق جزء آن نبود واینکه ماعراق وشام را با هم ذکر نمودیم، برای آنست که اهالی هردو کشور ازیك ریشه بودند وتفصیل آن قبلا گفته شد .

۲ـ طبقات مردم در مصر مصریان کمتر از مردم شام وعراق با دیگران مخلوط شدند ولی در آنجا هم اقوام بسیاری حتی پیش از فرعونها آمد وشد کرده اند ، بیشتر فرعونها از خارج بمصر آمده و آن کشور را مسخر کرده اند و سپس اقوام وکسان خود را برای استثمار بمصر آورده اند ، اینان(اقوام وکسان فاتحان) ابتداء بطور موقت بمصر میآمدند تا اموالی گرد آورده بمسکن خود باز گردند ، اما غالباً پس ازمدتی اقامت جا خوش کرده، وطن را ازیادمیبردند ودرمصر میماندند وبعد ازچندی جزء بومیان میگشتند . چنانکه رائیان وایرانیان ویونانیان ورومیان وغیره که پیش ازاسلام مصر را گشودند چنان کردند . اقوام فاتح تاحکمروای مصر بودند، خودرا برتر از بومیان محسوب میداشتند، وپس از آنکه فاتح دیگری حکومت را از آنان میگرفت ، همرنگ بومیان میشدند وجزء آنان در میآمدند . علاوه براقوام فاتح عده‌ای هم بنام بازرگان وغیره برای بهره برداری از آن سرزمین حاصل خیز بکشور مصر میآمدند .

اقوام فاتح غالباً ازبومیان جدا میزیستند ، محل اقامت آنان شهرهای بزرگ بودوامور کشوری ولشکری ودینی وامثال آن بدست آنها اداره میشد. مثلا بطلمیوس‌ها قریب سیصد سال درمصر حکمفرما بودند و درظرف آنمدت گروه انبوهی ازیونانیان

بمصر آمده در اسکندریه و شهرهای بزرگ ماندند و بامور کشوری ولشکری وبازرگانی عمده پرداختند. همینقسم رومیان که ششصد سال درمصر حکمفرما شدند و در تمام آن مدت دین وزبان و آداب ورسوم آنان از مصری‌ها جدا بودو درقلعه‌ها وشهرهای بزرگ میزیستند ودرشام هم بهمین طرز حکومت میکردند.

موقع پیدایش اسلام مردم مصر دوطبقه شدند: ۱ـ رومیان که دراسکندریه میزیستند ورؤسای لشکری وکشوری ومذهبی از آنها بود. ۲ ـ مردم بومی که اکثریت آنان قبطی و مخلوطی ازیونانی‌ها ورومی ها ودیگران بودندو برای تجارت وکسب وکار در مصر میزیستند. بعلاوه عده‌ای دیگر ازمردم شام ویمن و عراق و نوبه و افریقیه که جزء بومیان زندگی میکردند باآنها بودند، گذشته از سایر امتیازات واختلافات طبقهٔ حاکمه بامردم بومی، اختلاف مذهبی نیز داشتند، چه که رومیان مسیحی ملکی وقبطیان مسیحی یعقوبی از پیروان یعقوب برازعی بودند.

۳ ـ طبقات مردم درافریقیه

عربها نواحی شمال افریقا یعنی تونس و طرابلس و الجزایر و مراکش امروز را افریقیه میگفتند. افریقیه درآغاز مستعمرهٔ سامیان بود، زیرا چندین قرن پیش ازمیلاد مسیح فنیقیان بآن نواحی آمده شهر قرطاجه یا قرطجنه (کارتاژ) را بناکردند و دولتی تشکیل دادندکه ازنظر جغرافیائی غربی و از نظر نژادی شرقی محسوب میشد، زیرا مردم آن سامی بودند وبزبانی شبیه بعربی سخن میگفتند. مردم کارتاژ مکرر با رومیان جنگیدند وکار را بر آنها سخت کردند واز راه دریا وکوه آلپ برومیان تاخته شهر روم را محاصره کردند و چیزی نمانده بودکه دولت روم را منقرض سازند واگرچنان میشد تاریخ دنیا غیر ازاین بودکه اکنون هست. سرانجام مردم کارتاژ شکست خورده برگشتند و رومیان بآنان هجوم آورده شهرشان را ویران ساخته، خودشان را سرکوب نمودند. سپس ملت های مختلف دیگر مانند رومیان، فندال ها و ایرانیان وغیره برافریقیه مسلط شدند.

بومیان افریقیه پیش ازبنای کارتاژ دسته‌ای از بربریان بودندکه بکوه‌های هجاور پناهنده شده کاری جزقتل وغارت انجام نمیدادند وپس ازسقوط کارتاژو آمدن

رومیان‌مردم آن نواحی‌دودسته بودند : یکی شهرنشین که درکرانه‌ها اقامت‌داشتند، (یعنی در نقاطی‌که امروز مراکش و الجزایر و تونس خوانده میشود) و بتجارت وکسب و کارمشغول‌بودند ودستهٔ دیگر که درصحرا وکوه میزیستند . اولی‌رالورتیان (شهری) و دومی را (نوماد) کوچ نشین مینامیدند . کوچ نشین‌هاکه مردم‌سلحشور دلیری بودند ، زیر بارحکومت رومیان نمیرفتند وگاه وبیگاه بشهرها وسنگرهای آنان میتاختند وبکوه‌ها باز میگشتند . پس از رفتن رومیان نسبت بفاتحین دیگر افریقیه نیز همین رویه‌را ادامه میدادند . موقعی‌که مسلمانان‌آن نواحی‌راگشودند مردم آنجا مانند سابق‌دودسته بودند ، شهرنشین‌ها یعنی بومیان ومخلوطی‌ازرومیان وفندال‌هاکه از آئین مسیح پیروی میکردند . دیگر کوچ نشین‌هاکه تا اواخر قرن اول هجری درکوهستانهای خود باقی ماندند وعربها آنان را بربرمیخوانند، بربرها درتاریخ اسلام عامل مؤثر ومهمی بشمارمیآیند .

۴ ـ طبقات مردم در ایران

منظورما ازکلمهٔ ایران ممالك واقع‌میان دجله درجنوب‌غربی وجیحون درشمال شرقی است وخوزستان وکرمان ومکران وعراق عجم‌وخراسان و آذربایجان وارمنستان وغیره جزو آن درمیآید . ملل مختلفی در این سرزمین اقامت دارندکه بواسطهٔ طول مدت اقامت تشخیص و تفکیك آن امکان ندارد ودرهرحال‌ازسکنهٔ عراق وشام ازنظرنژاد و زبان ودین متمایزمیباشند ، یعنی نژاد اکثریت آنان آریائی وغیرسامی است وپیش‌ازاسلام زرتشتی یا مجوسی بودند ، در صورتیکه مردم شام وعراق ازآئین موسی و عیسی پیروی داشتند .

پیش ازاسکندر دولت‌های متعددی درایران حکومت کرده‌اند ، درقرن‌چهارم پیش ازمیلاداسکندرایران راگرفت‌وپس‌ازمرگ اسکندر ، ممالك‌اومیان‌سردارانش قسمت شد ، ولی سرداران نتوانستندآن ممالك وسیع را نگاهدارند و هر قطعه ای ازآن بدست یکی افتاد که آنرا حکومت ملوك الطوایف میخوانند (۱) . تا آنکه

۱- پس‌ازمرگ ااسکندر ایران درمدتی کمتر ازیك قرن بدست سلوکیدها فرزندان سلوکوس ازسرداران اسکندر اداره میشد ، ولی بزودی طایفه‌ای ازایرانیان مقیم خراسان قیام‌کرده ، یونانیان (سلوکیدها) را ازایران‌ راندند وامپراطوری باعظمتی تشکیل‌دادند که‌بنام پارت‌ها یااشکانیان مدت‌پنج قرن برسراسرایران حکومت کردند. مترجم

درسال ۲۲٤ میلادی اردشیر ساسانی با شمشیر امپراطوری سابق ایرانرا تشکیل داد وتا آغاز فتوحات اسلام ایران بدست ساسانیان اداره میشد .

هنگام پیدایش اسلام در ایران دو طبقهٔ خاصه وعامه وجود داشت . طبقهٔ عامه ازبومیان تشکیل میبافت وبزراعت وصنعت وکسب وکاروخدمت اشتغال داشتند. این بومیان مخلوطی از آریائیها وترکها وتورانیها ودیلمیها بودندکه بمرورزمان با یکدیگر اختلاط یافته و موقع ظهور اسلام آنها را (طاجیه) میخواندندکه معنای درست آن معلوم نیست (۱) ودرهرحال طاجیه قومی نیرومند وتنومند بودند . طبقهٔ خاصه رجال کشوری و لشکری ومذهبی از باقیماندگان پادشاهان پیشین بودند ، باین معنی که پس ازپادشاه وخاندان سلطنتی شهری گانها یعنی اشراف شهری درجهٔ اول محسوب میگشتند ومانند بتریقهای روم بشمارمیآمدند . پس از شهری گان طبقهٔ دهگان از نژاد پادشاهان پیش میآید . دهگانان زمین دار بودند وطاجیه را استثمار می کردند .

دهگانان به پنج طبقه تقسیم میشدند وگاه هم بمقام امارت میرسیدند ، مانند امیر بخارا که آنرا بخارا خدامیگفتند ودر زمان ظهور اسلام « هرات خدا » درهرات حکومت میکرد . گاه هم دهگانان مانند طاجیان بسادگی میزیستند .

درزمان ظهور اسلام کشورایران تحت نظر پادشاهان ساسانی بدست فرمانروایان متعدد ، بنام مرزبان اداره میشد ومعنای اصلی مرزبان سرحددار میباشد . بعضی از این مرزبانان بخصوص مرزبانان نقاط دور دست استقلال کامل داشتند ودارای القاب مخصوصی بودند . مثلامرزبان سیستان رتبیل ومرزبان سمندگان مرانگان ومرزبان طخارستان (جیگویه) ومرزبان بلخ سپهبد ومرزبان مرو رود باذان ومرزبان طالقان شهرك ومرزبان فرغانه اخشید و غیره لقب داشتند ودرپاره‌ای ازنقاط دیگر مانند : سرخس ، مرو ، طوس مرزبانان بطور عادی حکومت میکردند .

بالاترین وبا نفوذ ترین طبقات ایران مؤبدان یا کاهنان زرتشتی بودندکه حتی بر شهریگانها نیز برتری داشتند و رئیس آنانرا مؤبد مؤبدان میخواندند . مقام

۱ - اما کلمه طاجیه که معنای آن برمؤلف معلوم نشدمظاهراً همان تاجیك است . مترجم

مؤبد مانندمقام کاهن یهود واسقف مسیحی است. مؤبدمؤبدان مانند رئیس اسقف‌های مسیحی میباشد.

با این فرق که نفوذ مؤبدان از نفوذ وقدرت پادشاهان بیش بود وداوران نیز ازمیان مؤبدان انتخاب شده میان مردم داوری میکردند.

درممالك ایران دسته‌ها و گروه‌هائی بودندکه نام ونشان معینی داشتند و در یك شهرمیزیستند ویا ازاین شهر بآن شهرمیرفتند مانند: اسواران، احمران وغیره.

۵. طبقات‌مردم‌در اعراب جاهلیت

گفتیم که مردم شبه‌جزیرهٔ عربستان ازتیرهٔ سامیان و برادران سامیان و آرامیان میباشند، اما چون شبه جزیرهٔ عربستان سرزمین خشك و خطرناك، بی‌آب و علفی بود، عربهای عربستان مانند آرامیان و سامیان دچار حمله و آمد و شد اقوام مختلف نگشتند ونژادشان بادیگران مخلوط نشد. آشوریان ویونانیان ورومیان هر کدام بنوبت‌عازم فتح عربستان شدند، ولی کاری‌ازپیش نبردند. فقط‌درقرن پنجم‌میلاد حبشیان‌قسمت جنوبی عربستان (یمن) راگشودند وازفتح حجاز عاجز ماندند، یمنیها از ایرانیان کمك گرفتند وحبشیان را بیرون کردند، اما خود ایرانیان جای حبشیان‌را گرفتند ودر یمن بنام آزادگان (ابناء الاحرار) شهرت یافتند.

عربستان پناه‌گاه ستمدیدگان شام و مصروعراق بود وهر قومی که از استبداد وجور حکام ستمگر بجان میآمد، روبعربستان میکرد وبیش ازهمه یهود بعربستان آمدند، زیرا قوم یهود ازموقع بیرون آمدن از مصر تا زمان رومیان دردورهٔ تیتوس غالباً درفشار وعذاب میزیستند. بسیاری ازیونانیان و رومیان و ایرانیان وحبشیان وهندیان وغیره بدون جنگ وخونریزی و بدون اینکه تحت فشار باشند بعربستان هجرت کردند. درهرحال‌عربها عادات ورسوم ونژاد خود را محفوظ داشتندوازحیث نژاد ومیهن‌به قحطانی‌ویمنی وعدنانی وحجازی تقسیم میشدند وازنظرلهجه‌بحمیری ومضری قسمت شده اند و درجلد چهارم شرح مفصلی راجع بطبقه‌ها وقبیله‌ها وهم پیمانها وموالی وبندگان عرب نگاشتیم.

نظام اجتماعی دردورهٔ خلفای راشدین

درجلد چهارم گفته‌شدکه اسلام‌تعصب عربی راازمیان برد ، ولی‌طبقات‌تازه‌ای دراسلام پدیدآمدکه پیش ازآن نبود ، مانند طبقهٔ مهاجر وانصار و اهل بدرواهل قادسیه ونژاد هاشمی وقرشی و خاندان اشراف علوی و عباسی و فرزندان انصار ومهاجرین‌که عمر آنان را دردفترمقرری‌ها بشکل تازه‌ای طبقه بندی‌کرد .

پس‌ازاین‌طبقات ، طبقهٔ‌تابعان (پیروان صحابهٔ‌پیغمبر) وتابعان تابعان‌وخاندان صحابه مانندآل زبیر، آل ابوبکر وغیره پیدا شدند واین طبقات جدید البته‌ازنتایج پیدایش اسلام وفتوحات اسلامی میباشد و بالاخره خاندانهای تازه اسلامی غیر از خاندان‌های عرب در میان مسلمانان ظاهر شد .

همینکه مسلمانان بکشور گشائی برخاستند، ابتدا باعربهای مجاور مقیم سرحدات شبه‌جزیرهٔ عربستان برخوردکردند وچون‌باآنان همزبان‌وهم نژاد بودند، طبعاً باآنها انس گرفتند و همینکه بداخلهٔ شام وعراق پیش رفتند با مردم آن بلاد آشنا گشتند، زیرا زبان آن مردم آرامی وسامی بودکه خیلی شبیه بزبان عربی است و با زبان‌رومی وفارسی اختلاف بسیار دارد ویکی از موجبات پیشرفت‌عربهادرآن ممالك، همین هماهنگی در زبان ونژاد با مردم بومی بوده است.

در هر حال بومیان شام وعراق درزمان خلفای راشدین تقریباً بهمان حال‌سابق باقی‌ماندندونظام اجتماع آنان‌فرقی‌نکرد، زیرامسلمانان‌با بومیان‌آمیزش نمیکردندواوضاع واحوال اداری وسیاسی‌ودینی آنانرا متعرض نمیشدند، فقط جزیه ومالیات از آنها میگرفتند واهل‌کتاب را در حمایت خودحفظ میکردند ودرخارج شهرها چادرزده دورازمردم میزیستند،همانطورکه در این ایام در پاره‌ای از ممالك اشغال نظامی انجام میگیرد. ولی‌اسیران وبندگان‌با خود مسلمانان میزیستند،همین قسم موالی‌که آزاد شدگان مسلمانان بودند با آنها بودند با این همه پس از ادامهٔ

فتوحات اسلامی طبقهٔ تازه‌ای در میان مسلمانان پدید آمد که عبارت ازمسلمانان غیر عرب بودند وراجع بآنان در جلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشتیم.

نظام اجتماعی در زمان امویان

در زمان خلفای راشدین مرکز اسلام مدینه درکنار مرقد پیغمبر بود، اما امویان پایتخت اسلام‌را ازمدینه بشام بردند وسپاهیان بسیار آراسته، ممالك زیادی‌راگشودندتا آنجاکه سم اسبان آنان سرزمین ماوراءالنهر (در خاور دور) راکوبید وناوگان آنها از دریای مدیترانه (جبل طارق) گذشته باسپانیا رسید، واز آنجا هم عبور کرده تا رود تورس در بلاد فرنگ پیش رفتند و پرچم خودرا بر فراز بزرگترین شهرهای ایران وروم وترك واسپانیا وفرنگ افراشتند ، وحتی قسطنطنیه را نیز تهدیدکردند و اشغال موقت را بسیادات دائمی مبدل ساختند و اسلام را از وضع دینی بصورت دولتی در آوردند وبا نقل دفاتر دولتی اسلامی از یونانی وقبطی و فارسی(در شام و مصر وعراق) بعربی ، دولت اسلام را نیرومند ساختند و بجای مأمورین محلی (نا مسلمان) کارمندان مسلمان را بکار گماشتند وسکه های ایران وروم راازرواج انداخته سکهٔ اسلامی ضرب کردند ودر عوض تصاویر و علامات دولت ایران و روم آیات قرآن بر روی سکه‌ها نگاشتند وعلائم رسمی یونانی و ایرانی را بشعارهای عربی مبدل کردند ودر نتیجه زبان عربی رواج یافت‌وعنصر عرب برسایر عناصر برتری پیداکرد ودر همه جا عرب‌ها پراکنده گشتند .

ولی این تعصب بنی امیه راجع باعراب سبب شدکه مسلمانان بدو دستهٔ‌عرب وموالی تقسیم شوند، وخود عربها را نیز از نظر نژاد قحطانی و عدنانی بدو قسمت کردند و در زمان آنان عربها بهمان وضع بدوی باقی مانده خشونت ایام جاهلیت ومراسم‌وعادات آنرانگاه داشتند. پس در زمان بنی امیه اختلاف طبقاتی بیشتر شد، یعنی ساکنین ممالك‌اسلامی بدودستهٔ مسلمان وغیرمسلمان تقسیم‌گشت ومسلمانان هم از دوگروه عرب و موالی تشکیل میبافتند . نامسلمانان یعنی قبطی‌ها ونبطی‌ها ورومیهاوزرتشتی‌ها وامثال آنان بهمان‌وضع پیش‌از اسلام باقی‌ماندند ، ولی‌بدولت

اسلام جزیه می‌دادند ، فقط دسته‌ای از همین ذمیان بعنوان نویسنده و پزشک ومترجم درخدمت دولت اسلام واردشدند وطبقهٔ جدیدی از آنان پدید آمدکه قبل از اسلام وجود نداشت . تغییر دیگر آنکه در زمان امویان بمناسبت جنگ های داخلی و خارجی پاره ای اقوام و قبایل از جائی بجای دیگر منتقل گشتند ، چنانکه درایام معاویه زط ها وسیابجه رابکرانهٔ مدیترانه (شام) کوچ دادند وحجاج عده‌ای از زط‌های سندرا بقسمت سفلای کسکر کوچانید وعبیدالله بن زیاداسیران بخارا رادر بصره جا داد و همین که حجاج شهر واسط را بناکرد عده‌ای از آن اسیران را بواسط نقل داد ، بعلاوه سرداران اموی هنگام لشکرکشی بسایر ممالك عده‌ای از بربرها ، نبطی‌ها ، قبطی‌ها ، جرمقی‌ها و جرجمی ها را با خود بجنگ میبردند وهمینکه جائیرافتح میکردند ، اینان در آن جامیماندند وپس ازمدتی با مردم‌بومی آن نواحی توالد وتناسل کرده ، جزء آنان درمی آمدند .

خلاصه این که درزمان امویان ظهور طبقات جدید اسلامی که پیش از اسلام نبوده آغاز گردید ولی این تغییر وضع و ایجاد طبقات تازه فقط در زمان عباسیان تکمیل گشت ، زیرا بنی‌امیه اصراری داشتندکه عرب‌ها بهمانحال بدوی مانده با دیگران مخلوط نشوند ، و با اینکه سپاهیان (عرب) بنی امیه ، تا داخلهٔ فارس و خراسان و ترکستان و مصر و افریقیه و اندلس پیش رفتندکمتر با بومیان آمیزش کردند وکمتر عادات و آداب بیگانگان راپذیرفتند و حتی خود خلیفهٔ دمشق هم بهمین قیود مقید بود و تنها پاره ای تجملات و مؤسسات بیگانه را اقتباس نمودند که از آن جمله نشستن روی تخت واستخدام گارد و برید بودکه تفصیل آن خواهد آمد . اما عباسیان که با کمك موالی و ذمیان بر امویان غالب شده بودند ، مقر حکومت رامیان دوستان ایرانی خودقراردادند وشهر بغداد را در وسط مردم ایرانی وسریانی ، یا آریائی وسامی ، یا زرتشتیان ومسیحیان بناکردند و ایرانیان را مقرب ساخته از میان آنها وزیر و والی و کارمندان عالی رتبه برگزیدند و ادارات دولتی بطرزادارات ساسانیان تشکیل دادند .

نظام اجتماعی در زمان عباسیان

آنچه تاکنون راجع بنظام اجتماعی گذشتگان صحبت داشتیم مقدمهٔ لازمی بـودکه برای شرح نظام اجتماعی دورهٔ عباسیان ضرورت داشته است ، زیرا در زمان عباسیان تمدن اسلامی بحدکمال رسید و طبقات اجتماعی بطور متمایزمطابق تمدن آنروز در شهر بغداد بهترین نمونه ومثال ازاوضاع اجتماعی آنزمان میباشد .

درزمان عباسیان مردم دوطبقه بودند : خاصه وعامه . چنانکه خواهیم دانست هریك از آن دوطبقه‌دسته‌های کوچکتری همراه داشتند .

طبقهٔ خاصه

طبقهٔ خاصه به‌پنج درجه تقسیم میشد . ۱ ـ خلیفه ۲ ـ خاندان خلیفه ۳ ـ رجال دولتی ـ٤ـ خانواده های مهم ـ ٥ ـ اتباع طبقهٔ خاصه .

خلیفه دارای‌قدرت سیاسی‌ومذهبی بود وطبعا همهٔ مردم از وی شنوائی‌داشتند وبرای نزدیکی بوی همه نوع تملق از اومیگفتند و مطابق نظراو رفتار میکردند . بزودی راجع بخلفا ، مجالس خلفا ، موکب خلفا ، آداب مجالست باآنان‌وغیره‌در قسمت مربوط بعظمت دستگاه دولتی اسلامی صحبت خواهیم داشت .

خانوادهٔ خلیفه یعنی هاشمیان پس ازخلیفه عالیترین طبقات محسوب میشدند وآنانرا اشراف وشاهزادگان (ابناءالملوك) میخواندند ، از آنـرو خلیفه در مواقع رسمی روی تخت مینشست وهاشمیان در حضور وی بـر صندلی می نشستند وسایر مردم روی فرش یا توشك و امثال آن جلوس میکردند . هـاشمیان غالباً مستمری ومقرری معینی داشتندکه‌از بیت المال میگرفتند و باآن گذران میکردنـد ، بعلاوه انعام‌ها و جایزه‌هائی نیز از خلیفه دریافت مینمودند ، بخصوص اگر خلیفه از آنان بیم داشت دست وزبان آنها را با هدیه و جایزه می‌بست و از آغاز کار عباسیان این سیاست را شروع نموده وادامه دادند .

هاشمیان درابتدا بزرگترین یار خلیفه بودند ، امور لشکری وکشوری‌بدست

وبا نظر آنان اداره میشد وباکمك آنان اوضاع دولت نیرومییافت ، اما همینکه دولت عباسیان باکمك هاشمیان مقتدر شد ، خلفا ازنیرومندی اقوام خویش نگران گشتند ودست آنها را ازکارهای مهم کوتاه ساخته فقط باپول وملك وامثال آن اقوام خودرا ساکت میکردند واگر کسی از آنان باپول و جایزه قانع نمیشد جانش را میستاندند وازگزندش ایمن میگشتند . منصورعباسی این سیاست را شروع کرد وسایرخلفا هم از او پیروی نمودند ، باین معنی که جایزه‌ها وپولهای بسیار به هاشمیان داده آنهارا بعیش ونوش مشغول میداشتند وازفکرخلافت طلبی منصرف میساختند.

درنتیجه طبقهٔ هاشمیان مردم سعادتمندی بودند ، باینقسم که ازافتخارات واموال دولتی بهره‌مند میشدند وهیچگونه مسئولیتی نداشتند ، اینان هم که وضع را چنان دیدند بمیگساری و خوشگذرانی پرداخته کاخ های عالی بناکردند ، سازندگان ونوازندگان استخدام نمودند ، ادیبان وشاعران را به ندیمی بر گزیدند و کاخ‌ها وباغهای مجلل و با صفا بنا کرده با پریرویان و ماه منظران بعیش و نوش مشغول شدند. هاشمیان بیشتر دربصره می‌ماندند که از دارالخلافه و توطئه های آن برکنار باشند،مگروقتیکه خلیفه آنانرا بسرداری سپاه ویاکارهای مهم میگماشت ، ناچاردر دستگاه دولتی میآمدند . بعضی ازهاشمیان دردورهٔ بنی‌عباس ثروتهای هنگفت برهم زدند ، از آنجمله محمدبن سلیمان هاشمی که باستثنای املاك ومستغلات وکاخ ها پنجاه وچندمیلیون درهم نقدینه داشت و درآمد روزانهٔ وی صدهزار درهم بود . (مسعودی ج۲ ص ۱۸۸) و دارائی خمنه دختر عبدالرحمن هاشمی بقدری‌زیادبود که در دفترها نمی‌گنجید ، با این همه هاشمیان خوشبخت نبودند ، زیرا بمجرد اتهام دستگیر میشدند وچه بسا که جانشان هم هدرمیرفت .

رجال دولت یعنی وزیران و دبیران (منشیان وزیران) و سرداران سپاه وکارمندان عالی رتبهٔ دولت دردورهٔ عباسیان بیشترشان ازموالی بخصوص ازایرانیان بودند . (مانند آل برمك ، آل ربیع ، آل سهل ، آل وهب ، آل‌خاقان ، آل فرات،

آل خصیب ، آل طاهر وغیره) و مقدار و درجهٔ نفوذ آنان بتفاوت زمان و تمایلات خلفا کم وزیاد میگشت وبطور کلی چنانکه درجلد دوم گفته شد ، مقام وزارت ازهمهٔ منصب ها پردخل تر بود .

خانواده‌های غیرهاشمی که ازراهی به پیغمبر اکرم ویابقریش منتسب میشدند، نزدخلفا محترم بودند ومقرری و مستمری میگرفتند و در مجالس خلفا برتر از دیگران مینشستند ، این خانواده‌ها بیشترازهروقت دردورهٔ بنی امیه مورد احترام و توجه بودند ودرزمان عباسیان که موالی روی کار آمدند احترام و مزایای آنان کم شد وپس از قتل امین وسقوط عنصرعرب چندان مزیتی نداشتند،بقسمی که درزمان معتصم مستمری آنان مثل مستمری سایراعراب قطع شد وشاید بعد از معتصم بطور نامرتب دوباره برقرار گردید .

اتباع طبقهٔ خاصه عده ای هم بواسطهٔ وظایف مرجوعه یا بواسطهٔ نزدیکی بخاصه ازطبقهٔ عامه درآمده جزء اتباع خاصه محسوب گشتند و اینان چهاردسته میشدند . ۱ ـ سپاهیان . ۲ ـ ندیمان وهمدستان بزرگان. ۳ ـ موالی . ٤ خدمتگزاران .

سپاهیان دورهٔ عباسی دسته‌های مختلفی بودند وباارتش دولت اسلام که درجلد اول شرح دادیم ، فرق بسیاری داشتند وشاید خواننده چنان تصور کند که سپاهیان خلیفه مانند ارتش امروزه تحت فرمان خلیفه بسر میبردند واورا فرمانده کل میدانستند ولی باید گفت که اگر هم این جریان در آنزمان معمول بوده فقط مشمول قسمتی از سپاهیان میگشته است ، زیرا سپاهیان آن ایام با ارتش امروزه اختلاف داشته‌است، درآن اوقات وزیران وبزرگان برای حمایت شخص خود اشخاص مسلحی استخدام میکردند که جزء سپاهیان خاص آنان بوده است ،گاه هم جوانانی را (غلام بچه ها) میخریدند و تمرین میدادندو دستهٔ سپاهی از آنان بنام خودشان(بنام بزرگان) تهیه میکردند ودرموقع لزوم از آنان کمك میجستند .گاه میشد که یك وزیر یا یك والی

(عامل) میرفت و لشکریانش بدیگری منتقل میشد ، اما باسم همان وزیر یاوالی سابق باقی میماند.درنتیجهٔ این‌وضع دسته‌های سپاهی متعدد با اسامی متنوع‌دربغداد آنروزپیدا شدکه ازآنجمله است : ساجیه ،نارزوکیه ، بلیغیه ، هارونیه وغیره که‌از افراد ایرانی وبربروترك وکرد وحبشی تشکیل میبافتند .

همینقسم دسته‌های لشکری کافوریه ، اخشیدیه، عزیزیه مصر که پاره ای وظیفهٔ سربازی ودسته‌ای مانند شاکریه وظیفهٔ پلیس انجام میدادند وبعضی هم‌فقط‌نگاهبان قصرها بودند .

ندیمان‌وهمدستان بزرگان (اعوان) جزء رفقای‌خلیفه واشراف‌بشمارمیآمدند و از آنان حقوق‌گرفته ، درخانهٔ آنها ودرخدمت آنها میزیستند . دستهٔ دیگرهم‌که جزء اعوان بودند ،بواسطهٔ عقل وفکر وتجربه نزدخلیفه واشراف‌مقرب میشدند .این دستهٔ اخیر از ندیمان وشاعران برتربشمارمیآمدند و در مواقع مهم مورد مشورت واقع می‌گشتند وگاه هم این‌افراد ازخاندان خلیفه وبزرگان‌قوم درمیآمدند.

چون راجع به‌موالی درجلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشته ایم تکرارآن مورد ندارد .

خدمتگزاران

خدمتگزاران آن ایام بیشتر بندگان سیاه وسفید ومردوزن بودند . معمولا بندگان سفید را رق وبندگان سیاه را عبد میخواندند، واینك موضوع مربوط به‌خدمتگزاران را در سه بخش : بندگان سفید- خواجگان- کنیزان (هم‌خوابه) صحبت میداریم :

۱- بندگان سفید

در جلد چهارم راجع بوضع بندهٔ سفید (رق) در جامعهٔ اسلامی صحبت‌داشتیم وتاریخ ومقررات مربوط بآن راشرح دادیم ، همینقسم ، دربارهٔ خدمتگزاران ودرجات ونفوذ آنان در دولت‌های اسلامی گفتگوکردیم و یاد آور شدیم‌که پاره‌ای ازآنان بمقام سرداری ووزارت هم‌رسیده بودند و اکنون‌تحت‌عنوان خدمتگزاران (بندگان سفید) آنچه راکه‌مربوط بنظام

اجتماعی است یادآور میشویم.

درمجلدات سابق گفتیم که پیش ازظهوراسلام سکنهٔ بومی شام ومصروعراق ایران عملا جزء بندگان بودند ودرزیرخیش استثماررنج میبردند بویژه کشاورزان که غالباً با زمین خرید و فروش میشدند. (این دسته از کشاورزان را بعربی قن میگویند).

دیانت اسلام برای این تودهٔ عظیم واقعاً زحمت بود زیـرا آنها را از بندگی آزاد ساخت. اگر اینها (تـودهٔ سکنهٔ مصر وشام و عراق وایران و غیره) مسلمان میشدند، از تمام مزایای یك فرد مسلمان بهره‌مند میگشتند، یعنی بندهٔ سفید طبقهٔ حاکمه نبودند واگر بدین خود باقی میماندند، باپرداخت مختصرمالیات (جزیه) در پناه دولت اسلام از هرگونه تعرض آزاد میزیستند، وهمه نوع آزادی داشتند. امااگر همین‌هابجنگ مسلمانان می آمدندواسیر میشدند بندهٔ آنان میگشتند، ولی کسانیکه بجنگ مسلمانان میرفتند غالباً از توده های مردم نبودند، بلکه سپاهیانیکه شغل وسابقهٔ آنان ایجاب جنگ میکرد، اعزام میگشتند، پس آنانیکه باسارت مسلمانان در میآمدند و جزء بندگـان میشدند، همان افـراد سپاهیان بودند کـه پیش از ظهور اسلام بواسطهٔ شغل سپاهی گری آزاد میزیستند. در واقـع اسلام آن توده عظیم ستمدیده را که در شهرها و دهها بندهٔ طبقهٔ حاکمه بودند، از بندگی آزاد ساخت و آن‌سپاهیان آزاد را بنده نمود. البته درپاره‌ای موارد هم استثنا پیدامیشد، مثلا بنی امیه مسلمانان غیر عرب را موالی میخواندند وبا آنان بطور تساوی رفتار نمیکردند. همینقسم بعضی‌ازامیران دولت اموی پاره‌ای از شهرها را بقوهٔ قهریه‌فتح میکردند وعلاوه بر سپاهیان اهالی آن شهرهارا نیز اسیروبنده محسوب میکردند.

فزونی اسیرو بردهٔ سفید

در اثنای‌فتوحات اسلامی بقدری اسیر زیادشدکه‌هزارهزار شمارش میشد، وده تا ده‌تا بفروش میرفت، بخصوص‌در ایام بنی امیه‌که فتوحات اسلامی بسیار توسعه یافت وتاجاهای دور دست امتداد پیداکرد. مثلا موسی‌بن نصیر در سال ۹۱ هجری ششصد هزار نفر

را در افریقیه اسیر کرد و پنج یك آنرا (شصت هزار نفر) برای خلیفه ولیدبن عبدالملك بدمشق فرستاد و بطوری که ابن اثیر میگوید این شماره بزرگترین شمارهٔ اسیران اسلامی میباشد . میگویند موقعیکه همین موسی بن نصیر از اندلس (اسپانی) باز آمدسی هزاردوشیزه از دختران بزرگان واعیان (گوت‌ها) باخود آورد والبته از ترکستان وسایر نقاطی که زمان بنی امیه فتح میشد بهمین میزان اسیر میآوردند.

ابراهیم فرمانروای غزنین درسال ٤٧٢ هجری از یك قلعهٔ هند صد هزار اسیر آورد وجنگ دیگری که در سال ٤٤٠ بسرداری ابراهیم نیال در روم واقع شد ، مسلمانان غیر از چارپایان صد هزار نفر اسیر گرفتند. سپاهیان اسلام علاوه برمردان جنگی دختران وپسران را نیز باسارت میگرفتند وهمینکه عدهٔ آنان زیاد میشد وحمل ونقلشان مشکل مینمود ، آنهارا ده تا ده‌تا میفروختند . چنانکه درجنگ عموریه سال ۲۲۳ هجری اسیران را پنج‌تا پنج‌تاوده‌تاده‌تافروختند که زیادمعطل نشوند وگاه میشدکه قیمت یك انسان از چند درهم (چند ریال) بیش نمیشد ، میگویند درجنگ ارك (اندلس) انسان را بیك درهم (دهشاهی) وشمشیررابه نیم درهم (پنج شاهی) وشتر رابه‌پنج درهم فروختند وبقدری عرضه زیاد و تقاضاکم بودکه برای فروش آنهمه کالاهای جاندار وبیجان چندین ماه وقت صرف شد .

علاوه بر اسرای جنگی همه ساله فرمانروایان اسلامی از ممالك ترکستان وبربر وغیرمعدهٔ زیادی بندهٔ سفید (زن ومرد) بجای مالیات بدارالخلافه میفرستادند وهمین موجبات سبب شدکه درمدت کمی تعداد زیادی بندهٔ سفید در جامعهٔ اسلامی پیدا شد .

رفتار با اسیران

درصدراسلام فرمانده کل قوای مسلمین غنیمت‌ها رامیان سرداران وسپاهیان تقسیم میکرد و پنج یك آنرا به بیت‌المال میفرستاد وسپس این وضع تغییر نمود . در زمان فاطمیان چنان رسم شدکه موقع بازگشت

ناوگان جنگی ازمیدان کارزار اسیران را درنزدیکی قاهره پیاده میکردند ودرشهر قاهره میگرداندندسپس آنها را به محلی موسوم به مناخ(فعلا درنزدیکی اسماعیلیه است) برده جا میدادند وازهرکدام که بدگمان میشدند او را میکشتند و بطورکلی اسیرانی که وجودشان بی‌ثمر بود سرمیبریدند و لاشهٔ آنها را درچاهی میریختندکه درخرابه‌های شهرقاهره‌بود و آنرابئرالمنامه میگفتند . سپس مردان را درهمان‌محل (مناخ) نگاه میداشتند وزنان وکودکان را میان خلیفه و وزیران و اعیان و اشراف تقسیم میکردند وکودکان را بمربیان و آموزگاران میسپردندکه بآنان خواندن ونوشتن وتیراندازی بیاموزند وپس‌ازتکمیل‌تحصیلات این دسته ازاسیران تربیت‌شده راکه به (ترابی) معروف بودند بکار میگماشتند وگاه هم این اسیران تربیت یافته بمقام وزیری وامیری میرسیدند .

این وضع رفتار با اسیران مخصوص مسلمانان نبود ، سایرین نیزدرآن‌اوقات با اسیران مسلمانان‌چنان میکردند مگراینکه دولت‌های‌اسلام پولی بدهند واسیران خود را بخرند وگرنه سرنوشت اسرای مسلمان هم چنان هولناك بود. فرمانروایان اسلام بخریدن اسیران مسلمان علاقه‌مند بودند و غالباً آنها را با پول یابطور مبادله آزاد میکردند و بیشتر این عملیات در میدان های جنگی روم انجام میبافت زیرا مسلمانان از خشکی و دریا با رومیان جنگ میکردند و از یکدیگر اسیر میگرفتند وخلفا باپول یا مبادله آنهارا آزاد میساختند . خلفای اموی‌کمتر باین کار مبادرت میکردند فقط گاه گاهی در کرانه های شام و اسکندریه و ملطیه و سایر مرزها اسرای مسلمان را با اسرای غیرمسلمان (یکی بجای‌یکی) مبادله میکردند نخستین خریداری منظم اسیران مسلمان در سال ۱۸۹ هجری در زمان هرون واقع گشت و سپس چندین مرتبه در ظرف ۱۵۰ سال بعد این عمل تکرارشد ومسلمانان بیش از پیش بآزادی اسیران خود علاقه‌مند شدند تا آنجاکه ثروتمندان مقداری از اموال خود را برای آزادی اسیران وقف میکردند .

رومیان کمتر اسیران خـود را میخریدند و شاید از آنرو کـه اسیران رومی سپاهیان مزدور بیگانه ویا رعایای غیر رومی بودند و آزادی آنان موردتوجه رومیان واقع نمیشد ، برعکس مسلمانان که بآزادی اسیران خود علاقه داشتند، زیرا در آنروزها رابطهٔ مذهبی میان مسلمانان بسیار قوی بود . نکتهٔ دیگر اینکه مسلمانان کمتر حاضر میشدند اسیران غیر مسلمان را با پـول آزاد سازند بقسمی که درتمام دورهٔ خلافت فاطمیان حتی یکمرتبه هم چنین اتفاقی روی نداد که اسیران فرنگی باپول آزادبشوند وبهمان جهت بندهٔ سفید درجامعهٔ اسلامی فراوان گشت .

با اینوصف عجیب نیست که در میان مسلمانـان بنده واسیر و زرخرید زیاد باشد تا آنجاکه یك مسلمان گاه گاهی ازده، تا صد ،تا هزار ، بنده داشته است ، حتی سپاهیان عادی که از هر جهت تنگدست و بی چیز بودند یك یا دو برده داشتند که کارهای منزل آنها را انجام میداده است . درزمان ایوبیان یك سپاهی سواره ده هـا بنده و گماشته وخدمتگزار داشت ، حتی درصدر اسلام که خلفا باآن زهد و تقوی زندگی میکردند ازنگاهداری بنده و زرخرید خودداری نداشتند تا آنجاکه عثمان هزار بنده داشت (دمیری جلد اول صفحهٔ ٤٩) و البته در زمـان بنی امیه کـه دورهٔ تجمل وشکوه بود بنده‌داری بیشتر رواج یافت و همینکه یك امیری سوار میشد صد یا پانصد و یا هزار بنده در رکاب او راه میافتاد وشمارهٔ بندگان رافع بن هرثمه والی خراسان (۲۷۹هجری) به چهار هزار رسید وتا آنموقع هیچ یك از والیان خراسان چهار هزار بنده نداشتند .

انواع بردگان (ارقاء)

همینکه بردگان زیاد میشدندشخصی را بنام استادبرای تربیت وادارهٔ امور آنان تعیین میکردند وامیران وبزرگان غالباً این بندگان را تیراندازی وفنون جنگی آموخته بجای سپاهی برای حفظ وحمایت خویش بکارمیبردند. اخشیدوالی مصر هشت هزار بندهٔ مسلح داشت که هرشب دوهزار نفر آنان در رکاب او کشیك میدادند. امیران غالباً سپاهیان (برده) را خرید وفروش میکردند وگاه میشدکه بهای یکی از آنها بهزار دینارمیرسید.

دستهٔ دیگر از بندگان سفید (ترك ورومی وایرانی وبربری وزنگی وصقلبی زن ومردخانه‌زاد وزرخریدوغیره) مخصوص انجام امورخانگی بودند وبکارهای آشپزی، دربانی ، فراشی ، انبارداری ، قایق‌رانی، رکابداری وامثال آن میپرداختند. درپاره‌ای موارد عدهٔ بردگان بقدری زیاد بودکه از تعداد لازم انجام خدمات سپاهی گری وخدمات خانگی وپاسبانی نیزبیشتر میشد . در آنموقع اربابان متمول ثروتمند این عده را لباسهای فاخر پوشانیده جزء تجملات و تفریحات بکار میبردند ونخستین بارامین پسرهرون باین عمل اقدام کرد . وی غلامان زیادی (بخصوص خواجگان) خرید ، وآنان را لباس زنانه پوشانیده درکاخ‌های خویش جاداد.

سایرخلفا نیز ازاین‌عمل پیروی کردند وغلام بچه‌های سفید وسیاه گردآوردند شمارهٔ غلام بچه‌هـای سفید و سیاه‌المقتدر ازیازده هزار میگذشت ، غـلام بچه‌های سفید معمولا ایرانی ، دیلمی ، ترك وطبری بودند وغلام بچه‌هـای سیاه بومی‌وغیره‌را ازمکه ومصر وافریقیه میآوردند. این سیاهان زنگی که درفتنهٔ صاحب‌الزنج‌دربصره قیام کردند مخلوقات درندهٔ وحشتناکی بودند، گوشت آدم ومردارا بالذت میخوردند وهرقدر آنها راکیفر میدادند ازاین کارزشت دست برنمیداشتند . این زنگیان‌باسفید پوستان آمیزش نداشتند و تنهامیان خودشان میزیستند . خلفا غالباً ازاین زنگیان گارد مخصوصی جهت حمایت خویش‌تشکیل میدادند .

۲ـخواجـگان اخته کردن مـردان یك عادت شرقی باستانی است . ابتدا میان آشوریان و بابلیان ومصریان معمول‌بوده ویونانیان از آنان ورومیان ازیونانیان وفرنگیان ازرومیان اقتباس کردند. میگویند اولین بار سمیرامیس ملکهٔ آشور درسال ۲۰۰۰ قبل ازمیلاد باین عمل اقدام نمود. قبلا تصور میرفت که‌خواجگان‌پس‌ازاخته شدن فاقدقوای دلیری ومردانگی میشوند ولی‌عده‌ای ازهمین خواجگان جزء اشخاص مهم تاریخی شده‌اند ودر امورکشوری و لشکری مقام مهمی یافته‌اند ، ازآنجمله نارسس سردار رومی زمان یوستنیان در قرن ششم میلادی وهرمیاس فرمانروای آتارنیه از ایالات میسیا ازاشخاص برجسته میباشند . این شخص اخیر بقدری مورد توجه ارسطو بوده‌که فیلسوف بزرگ برای اوقربانی

کرده ونامش‌را درقصیده‌ها ذکر نموده‌است. کافوراخشیدی فرمانروای مصر ازخواجه‌هائی است که درتاریخ اسلام شهرت بسیار دارد. در چین وهند و ایران بسیاری از خواجه‌ها بمقامات مهمی نایل شدند وباخود کامی فرمانروا بوده‌اند.



ملای ازبك

پسران را بجهات بسیاری اخته میکردند، از آن جمله آزادانه در حرمسرا بمانند و رابط میان زنان ومردان باشند. پس‌ازظهور اسلام وشیوع حجاب استخدام خواجه‌ها رواج یافت. اولین خلیفهٔ‌مسلمان که خواجه درحرمسرای خودنگاهداشت

یزیدبن معاویه بود وخواجه‌ای بنام فتح درحرمسرای یزید خدمت میکرد . پس ازیزید سایر خلفا و بزرگان نیز خواجه‌ها را به حرمسرا آوردند ، در صورتیکه مقررات اسلامی بخصوص روایت ابن مطعون عمل اخته کردن را حرام میشمارد .

پیش از اسلام دادوستد برده درارو پا معمول بوده است ویکی ازموجبات رواج آن این بودکه قبایل اسلاوروس درابتدا بکرانه های شمالی دریای سیاه ورودتون آمدند واز آنجا بطرف جنوب غربی تـااواسط اروپاکوچ کـردند و بعداً بنام سلاو (سکلاو) سرب ـ بوهمی ـ دلمات وغیره شهرت یافتند. این کوچ نشینان ناچاربا قبایل ساکسون وهون وغیره که سرراه آنان بودند می‌جنگیدند واسیرداده و اسیرمیگرفتند و بازرگانان این اسیران را از راه فرانسه تا اسپانی و افریقیه وشام ومصر برده میفروختند وهمینکه مسلمانان بر آن ممالك دست یافتندخرید وفروش بردگان مزبور بیش ازپیش شیوع یافت.

بازرگانان فرنگی وغیر فرنگی اسیران اسلاو وژرمن اطراف آلمان را درکنار راین و آلپ تاکرانهٔ دانواب و دریای سیاه برده و بفروش میرساندند ، و هنوزهم گرجی‌ها و چرکس‌ها فرزندان خود را مانندکالا میفروشند . (۱) بازرگـانان این کالاهای زنده را (زنان ومردان و پسران و دختران گلگون ماهرو) از فرانسه به اسپانی انتقال میدادندودر آنجامسلمانان پسران را برای خدمتگزاری و سپاهیگری ودختران را برای همخوابگی میخریدند وچون بیشتراین اسیران وبردگان ازقبیلهٔ سلاو بودند آنها را سکلاف میخواندند وعربها کلمهٔ سکلاف را معرب کرده صقلبی گفتند وتدریجاً کلمهٔ صقلبی بهربردهٔ ماهروی گلگون اطلاق شد. لفظ صقلبی وصقالبه که درتاریخ اسلام وارد شده همان اسیران سفید روی میباشد ، فرنـگیان هم همان اصطلاح را معمول داشتند وبردگان راسکلاو نامیدند،چنانکه اکنون Slave انگلیسی و Esclave فرانسوی و Sklave آلمانی بمعنای برده میآید.

پس از آنکه حجاب در اسلام سخت شد و حرمسرا توسعه یافت ، شمـارهٔ

۱ـ این وضع شایددرزمان جرجی زیدان بوده ولی اکنون گرجی‌ها خیلی جلوتر ازمصری‌ها می‌باشند. مترجم.

خواجگان بیش از پیش فزونی گرفت و بازرگانانی که بیشترشان یهودی بودند به اخته کردن بندگان مشغول شدند و بهای گزافی برای آنان تعیین کردند و کارگاه‌ها ودستگاه هـای متعددی برای اخته کردن تأسیس شد که مشهور ترین آن مؤسسات وردون درایالت لورن (فرانسه) بود . تجار یهودی باکمال بیرحمی کودکان را بآن کشتارگاه برده اخته میکردند و بسیاری از آنان زیرعمل جراحی میمردند و آن عدهٔ معدود که زنده میماند باسپانی برده میشدندودر آنجا به بهای عالی فروش میرفتند گاه‌هم آنها را مانند اسب وظرف وجواهر هدیه میدادند وهریك از پادشاهان فرنگ که بدوستی باخلفای اسلام علاقه داشتند برای آنها خواجه میفرستادند پـادشاه برشلونه (بارسلن) و پادشاه طرکونه در موقع تجدید صلح بیست خواجهٔ صقلبی وبیست قنطار پوست سمور وغیره به المستنصر خلیفهٔ اندلس هدیه دادند. شمارهٔ خواجگان در دربار خلفا بقدری زیادشد که دستهٔ مخصوصی مانند دستهٔ ممالیك وعبید تشکیل یافت وهرگاه که خلیفه برای بیعت و امثال آن جشن میگرفت ، دسته‌های ممالیك وخواجگان را بعنوان تجمل نمایش میدادند.

خرید وفروش صقلبی‌ها در دورهٔ تمدن اسلامی رواج یافت که بیشتر آنهارا از اندلس میآوردند زیرا در آنجا برده زیادتر از هرجا بود . خراسانیهاهم عدهٔ زیادی برده اسیر میگرفتندوبرای فروش بداخلهٔ ممالك اسلامی حمل میکردند خلاصه این که خراسانیها ازطرف مشرق و اندلسی‌ها از طرف مغرب به بلاد سلاو هجوم آورده بندگان صقلبی را اسیرمیگرفتند .

۳ـ کنیزکان (جواری) کنیزکان نیز در تاریخ تمدن اسلام مقام مهمی دارند و کمتر ازموالی وبندگان نیستند. جواری یا کنیزکان (جاریه) زنان و دخترانی بودند کـه درجنگها بـدست مسلمانان اسیر میشدنـد ، اینان کنیزان مسلمانان میگشتند ، گرچه دختر پادشاه ویا اعیان و اشراف (دهگانان) بودند . مسلمانان آنـان را مانند زرخریـد داشتند . باآنـان هـم بستر میشدند ویا بخدمتگذاری میگماشتند ویـا اینـکه آنهـا را مـانـنـد کالاهای بـی‌جان میفروختند و همینکه مسلمانـان بزندگـانی تجملی آشنا شدند کنیزان را مثل

جواهرات وزینت آلات بیکدیگر هدیه میدادند وهر کس میخواست نزدبزرگی تقرب جوید هنری راکه آنشخص دوست داشت بکنیزی میآموخت و آن کنیزرا بآن بزرگ هدیه میداد ، اگر میفهمیدند که بزرگی هوا خواه روی نیکوست کنیز ماهروئی میخریدند وبرایش میفرستادند، اگر میدانستند سازوآواز دوست دارد کنیزسازنده ونوازنده باوتقدیم میکردند، گاه هم چندین کنیز که هرکدام هنری مخصوص داشتند یکجا تقدیم مینمودند . گاه هم این کنیزان دارای فرزند میشدند ، واگر فرزند آن کنیزان بمقامی میرسیدتمام اختیارات بدست آن کنیز میافتاد ، چنانکه بسیاری از خلفای عباسی کنیز زاده بودند ومادرانشان همه نوع نفوذ وقدرت بهم‌زدند.میگویند مردی از اهل مدینه کنیزك گندم گون نمکین خوش صدای‌خوش‌صورتی داشت که ویرا آهنگهای دلنواز آموخته بود ، جعفر برمکی این کنیزك را خرید ونزدخود آورد ، هرون یکمرتبه در منزل جعفر صدای کنیز (دنانیر) را شنید و از جان و دل شیفتهٔ او شد ، بقسمی که تاب جدائی او را نمیآورد وگاه بیگاه برای دیدن روی دنانیر و شنیدن صدای دنانیر به سرای جعفر میآمد و هدیه های گرانبها بوی می‌بخشید ، زبیده زن هرون که اینرا دانست طبعاً به خشم در آمد و نزد عمو های خود از رفتار خلیفه شکایت برد ولی ملامت کسان و نزدیکان از عشق خلیفه چیزی نکاست . زبیده تدبیری بخاطرش رسید و برای مشغول داشتن هرون از فکر دنانیر ده کنیز پری پیکر ، سازنده ونوازنده بخدمت شوهر فرستادکه‌یکی از آنان‌مراجل مادر مأمون ودیگری ماریه مادر معتصم وسومی آنها فارده مادر صالح پسران‌هرون شدند .

وزیران‌و امیران برای خوش آمدخلفاء به همین کارها دست‌میزدندو کنیز کان ماهروی هنرمند بآنان تقدیم میکردند . ابن طاهر در یك روز دویست پسر ودختر خوش صورت برای متوکل فرستاد وسایرین نیز چنان میکردند و در نتیجه در مدت کوتاهی غلام بچه ها و کنیزان خوش صورت ، خوش اندام در دربار خلفاء زیاد شد . این عادت پیش از اسلام هم در دربار های روم وایران مرسوم بوده است‌وبطوری‌که مسعودی (جلد اول صفحه ۱۱۵) مینویسد در دربار پاره‌ای از پادشاهان ایران‌تاشش

هزار کنیز میزیسته است و بعضی از عباسیان تا هزار کنیز هم در حرمسرا داشتند. (بزودی تفصیل آن خواهد آمد)

کنیزان چند طبقه بودند

همینکه نگاهداشتن کنیز معمول شد برده فروشان (نخاسان) این تجارت را توسعه دادند و از دورترین شهرهای هند و گرجستان و ترکستان و چین و ارمنستان و روم و بربر و نوبه و حبشه و زنگبار کنیزان کوچك و بزرگ وارد کردند و هر کدام را از روی مزایائی که داشتند به بهای گزافی خرید و فروش نمودند و هریك را مطابق استعداد هنرهائی آموختند، بعضی از آنان آوازه خوان، بعضی دیگر ساززن، آرایشگر (مشاطه)، دایه، پرستار شدند و پاره‌ای از آنان در امور سیاسی و مملکت داری وارد گشتند. این کنیزان از سیاه پوست و سفید پوست و زرد پوست و سرخ پوست و گندم گون و بربری و زنگی و ایرانی و ترك و رومی و غیره تشکیل می یافتند پاره‌ای از آنان را اسیر گرفته بودند، پاره‌ای را خریده بودند و بعضی‌ها در بصره و کوفه و بغداد میان مسلمانان بدنیا آمده بودند، بعضی از آنان در عین حال که به فارسی و ترکی و رومی و هندی و بربری سخن گفتن میتوانستند، زبان عربی را به نیکوئی میدانستند، تا آنجا که عربی را بهتر از زبان خویش حرف میزدند. کنیزان خانه زاد که در میان مسلمانان دنیا آمده بودند از سایر کنیزان مرغوب‌تر بودند و در هر حال بهای آنان بمیزان جمال و هنر آنان کم و زیاد میشد، همینقسم منظور خریدار نیز در قیمت آنان تأثیر داشت والبته بهای کنیزی که برای خدمت خانه خریده میشد با بهای کنیزی که بمنظور هم خوابگی و یا خوانندگی خریداری میگشت یکسان نبود.

کنیزان اسیر بیشتر مسیحی و یا یهودی و یا زرتشتی بودند و در خانهٔ مسلمانان با آزادی تمام بمراسم دینی خود عمل میکردند و عید های مذهبی خویشرا جشن میگرفتند و میتوانستند خاج و زنار و تصاویر مقدسه با خود نگاهدارند احدبن صدقه میگوید روز عید شعانین (یکشنبه پیش از عید پاك. مترجم) نزد مأمون بودم، بیست کنیز رومی را در خدمت مأمون دیدم که دیبای رومی بر تن داشتند و خاج‌های

طلا بگردن آویخته زنار درکمر بسته بودند وشاخه های زیتون و برگ خرما دردست گرفته بودند ، هر دسته ای از کنیزان بصفات مخصوصی شهرت داشتند از آنجمله چنین میگفتند : دختران (کسری)ایرانی نجابت دارند ، کنیزان رومی (دختران قیصر) خدمتگار خوبی هستند ، دختران بربرو زنگیان وخانه زادان برای سازندگی بکار میخورند ، کنیزان حبشی خزانه داری وانبار داری میدانند ، کنیزان نوبی پخت وپز میتوانند وارمنی ها بدرد بچه داری ودایگی میخورند . دیگر از گفته های آنان در بارهٔ کنیزان آنست که ترکان خوب روی . رومیان خوش اندام ، ترکان ختا وایرانیان بااحساسات وگیرنده وحجازیان خوش چشم وابرو ویمنی ها کمر باریك وخوش هیکل هستند ونیز میگفتند که خانه‌زادان بصره و کوفه شیرین زبان خوش قد و بالا، کمر باریك وپیچیده موی هستند وچشمان جادوئی دارند. برده فروشی بیش از هر جا در بغداد رایج بود وزیبا ترین و هنرمند ترین ودانا ترین کنیزان را بغداد میآوردند. آنجا پول فراوان بود و کنیزان را به بهای گران می‌خریدند.

آموزش و پرورش کنیزان

آموزش و پرورش کنیزان یکی از کار های پر سود آن روز ها بود ،کار شناسان به بازار برده فروشان میرفتند و کنیزك با استعدادی را از میان چندین کنیز برگزیده می‌خریدند و او را تربیت میکردند ، بحفظ کردن قرآن و اشعار وا میداشتند ، علم ونحو عروض میآموختند یا هنر دیگر یاد میدادند و ببهای بسیار میفروختند ، استادان موسیقی مانند ابراهیم وپسرش اسحق موصلی کنیزان را ساز و آواز میآموختند وبقیمت گران تر میفروختند ، چه بسا کنیزی به صد دینار خریده میشد وپس ازفرا- گرفتن ساز و آواز به پانصد یا هزار دینار فروش میرفت . بیشتر زنان سازنده ونوازنده آندوره بهمین طریق در مدینه وبصره وبغداد تربیت یافتند ، گاه هم کنیزان تربیت شده را بخلیفه میدادند تا وسیلهٔ اعمال نفوذ بشوند . بهای این کنیزان تربیت شده (بخصوص اگر نیکو روی بودند وموسیقی و شعر وادبیات میدانستند) تاچندین هزار دینار میرسید و درپاره‌ای موارد بقدری این کنیزان دانشمند وادیب وسخنور میشدند که شاعران و ادب دوستان از دور ونزدیك برای استفاده بخدمت آن

کنیزکان میآمدندو پارهای از آنان در تلاوت قرآن (از حفظ) تخصص داشتند .ام جعفر صد کنیز قرآن خوان داشت که هر یك از آنان قسمتی از قرآن را با آواز نیکو از بر میخواندند و هرگاه کسی از کنار کاخ ام جعفر میگذشت ، صدای این کنیزانرا مثل آهنگ زنبور عسل (ازکندو) میشنید. زنان خلفاء و بزرگان درنگاه‌داری و آرایش کنیـزان بر یکدیگر پیشی میگرفتند و این کار را نوعی تجمل و تشخص میدانستند . همینکه امین پسر هرون‌خـواجگان و غلام بچگان زیادی در کاخ خود گرد آورد ولباس زنانه بآنان پوشانید ، مادرش زبیده (ام جعفر) هم عدهٔ بسیاری کنیز خریده آنانرا لباس مردانه پوشاند ، این کنیزان مانند غلامان عمامه‌وقبا و کمربند داشتند و گیسوان آنان مانند زلفان غلامان پیچ پیچ وطره مانند بود و ام ـ جعفر آنها را مقدودات مینامید . زنان امیران و بزرگان بغداد وسایر نقاط ازام‌جعفر تقلید کرده برای کنیزان خود قبای زربفت و عمامه و کمربند زرین ساخته آنهـا را بلباس مردانه درآوردند و دسته هائی بنام غلامیات ومطمومات وغیره از این کنیزان (غلام نما) در حرمسرا ها پدید آمد .

نفوذوقدرت کنیزان

این طبیعی است که خوبرویان نیرومند میشوند زیرا زیبائی خود نیروی بزرگی است و اسلحه آن عشق میباشدو بهمین‌جهت خلفای‌هوشیار کاردان کنیزان خوبروی نگاه نمیداشتند واگر هم برای آنان هدیهٔ میآوردندرد میکردند ، بخصوص اشخاصی مثل معاویه ومنصور وعبدالرحمن داخل که سر سلسله محسوب میشدند ، بیش از خلفای‌دیگر از کنیزان خوبروی احتراز داشتند . منصور از هر نوع تفریح و عیاشی دوری میجست ، عبدالرحمن اموی هیچگاه کنیز نداشت وهدیه کنیز نمی‌پذیرفت، اما همینکه سر سلسله ها از میان رفتند،عیش و نوش و خوشگذرانی در دستگاه خلفاء شایع شد وکار بجائی رسید که خلفاء در عشق کنیزان همه چیز حتی جان خود را فداکردند . چنانکه یزید بن‌عبدالملك مرگ حبابه را تاب نیاورده وچند رور پس‌از وی مرد ودر زمان حیات نیز تمام کار های مملکت اسلام بدست حبابه اداره‌میشد. کنیزك دیگری‌بنام خجالدار (ذات الخال) چنان بر عقل هـرون (خلیفهٔ دانا و توانای

عباسی) چیره شدکه روزی نزد معشوقه خویش سوگند یادکردکه هر چه بخواهد بوی میدهد ، خالدار گفت میل دارم حمویه هفت سال تمام فرمانروای امور لشکری ومالی وکشوری فارس باشد هرون فوری فرمان مزبوررا امضاء کرد و با ولیعهدخود شرط کردکه اگر پیش از پایان هفت سال هـرون بمیرد ولیعهد حمویه را تا پایان مدت‌معزول نسازد واگر کنیزکان زیبا بودند وساز و آواز میدانستند بزودی اختیار فرمانروائی را از خلفاء میگرفتند و بزرگان و وزیران که اینرا میدانستند کنیزانی با آن ممیزات بخلفاء تقدیم‌میکردند وبوسیلهٔ آنان دارای همه نوع اختیارات‌میشدند. گاه هم این‌کنیزان را برای جاسوسی بحرمسرا میفرستادند . مأمون دسته‌ای از این کنیزان جاسوس را بحرمسرا های مختلف روانه‌کرده بود، همینکه این‌کنیزان‌دارای فرزند میشدندطبعاً نفوذشان بیشتر میشد. چنانکه خیزران مادر هرون پس از آنکه فرزند یافت فرمانروای ممالك اسلامی‌شد(بجلد دوم و چهارم‌این‌کتاب مراجعه‌شود) در فصل مـربوط بزنان‌و مردان سازنده ونوازنده مجدداً دراین باب‌صحبت‌میداریم.

طبقات عامه

اکنون که از ذکر طبقات خاصه و اتباع آنان فارغ شدیم ، بشرح حال طبقات عامه میپردازیم. این طبقات از حیث شمارش بیش از طبقات خاصه و از جهات بسیاری متنوع تر بودند ، زیرا از ملت ها و نژاد های مختلف تشکیل می‌یافتند .مرکز تجمع این اقوام گوناگون بیش از همه جا شهر بغداد در دورهٔ تمدن اسلامی بوده است ومردمان بسیاری از هر گوشه و کنار جهان برای تجارت ، کاسبی، گدائی ، اشتغال بکار- های دولتی وغیره باین شهر بزرگ رومیآوردند وجماعاتی از عرب ، نبطی ،فارس ، خراسانی ، ترك ، سندی ، هندی ، رومی ، دیلمی ، گرجی ، ارمنی ، کرد ، مصری ، بربری ، نوبی ، زنگی ، اندلسی و غیره و غیره در آنجا دیده میشد . بعضی از آنان هنر پیشه وعدهٔ دیگری صنعتگر ، کاسب کار، بازرگان ، برده فروش ، عطار و بقال وغیره بودند ، بعلاوه شاعران ، ادیبان ، حکیمان ، پزشکان ، ندیمان ، فیلسوفان ، دانشمندان وامثال آنان در این دارالخلافهٔ با عظمت اقامت داشتند والبته شرح حال همهٔ آنان وطبقه بندی آنها بسیار دشوار میباشد وناچار از نظر تسهیل در طبقه - بندی عموم آنان را بدو دستهٔ بزرگ تقسیم میکنیم : اول دسته‌ای که بخواص نزدیك بودند ودستهٔ دیگر مانند فروشندگان وصنعتگران و ولگردان و غیره که اکثریت داشتند .

دستهٔ اوم - نزدیکان خواص

مقصود از نزدیکان ، آن دسته از تودهٔ مردم هستند که بواسطهٔ هوش و عقل و کفایت خود به طبقه خواص نزدیك میشدند ، یعنی عملیات آنان بزرگان را خوش میداشت ویا مشغول میکرد و در نتیجه آنها مورد توجه واقع میشدند ویااینکه

دلال معاملات بزرگان بودند و بآنان کالا میفروختند، این دسته نیز بچهار قسمت تقسیم میشدند. هنرپیشگان ـ ادیبان ـ بازرگانان ـ صنعتگران .

۱ـ هنرپیشگان ـ نقاشان عربها هنرهای زیبا را (آداب رفیعه) نامیده و آنرا سه قسمت کرده‌اند : نقاشی ـ شاعری ـ موسیقی .

نقاشی در میان مسلمانان پیشرفت بسیاری نکرد ، زیرا مقررات اسلامی آنرا حرام دانسته است ، فقط در زمان امویان وعباسیان نقاشان مسلمان از نقاشی‌های روم وایران تقلید میکردند ودر دورهٔ سلجوقیان چیز هائی از نقاشی مغول که از اواسط ترکستان رسیده بود اقتباس مینمودند . اما همینکه هولاکو در سال ٦٥٦ دستگاه خلافت را برانداخت وحکومت مستقلی تحت نظر مغول ها در ایران تأسیس گشت ، بتدریج نقاشی در ایران رواج یافته ترقی کرد، زیرا مغول‌ها عده‌ای مهندس و ریاضیدان وهنرپیشه وصنعتگر با خود از چین آوردند وهمان مهندسان چینی در محاصرهٔ شهر بغداد نقش مهمی را عهده دار گشتند . ایرانیان از آن دانشمندان وهنرمندان بخوبی استفاده کردند ، از آن جمله نقاشی را آموخته در سایر ممالك اسلامی انتشار دادند، کتابها و کاخها ومنسوجات ایران وترکستان ومصر وغیره با تصویرهای زیبا و گوناگون آراسته شد بقسمی که اکنون بیشتر موزه ها و کتابخانه های ممالك متمدن امروز با آن تصویر های زیبا تزیین شده است . این تصویر ها که بطـور شگفت آوری رنگ آمیزی شده بسیاری از وقایع تاریخی ومسائل علمی وادبی را مجسم میسازد و نمایش میدهد، بعضی هم حاکی از پارهٔ تصورات خیالی مانند حکایت معراج وامثال آن میباشد در کتابخانهٔ خدیوی مصر تصویر های زیبا و روح پروری است که مربوط بحکایات شاهنامهٔ فردوسی وعجایب المخلوقات قزوینی ومانند آن است ودر هر حال موقع عظمت وترقی وتمدن اسلام صنعت نقاشی نزد خواص رونقی نداشت . فقط نقشه‌ها و تصویرهای مربوط بساختمانها ، آنهم بیشتر در اندلس مورد توجه بود .

برعکس شعر وموسیقی خیلی رواج داشت و شاعران و موسیقی دانان نـزد خلفاء وسایر بزرگان تقرب بسیار یافتند واستفاده‌های زیاد بردند ، درجلد سوم این

کتاب گفتیم که شعر عربی چه بوده واز کجا ریشه گرفته ودرجاهلیت چه مقامی داشته ودر دورهٔ راشدین وامویان و عباسیان و سایر دولتهای اسلامی چه وضعی پیدا کرده است ، وهمچنین راویان شعر وگردآوران اشعار وطبقات شاعران را در اسلام شرح دادیم و تأثیر شعر را دردستگاههای دولتی ذکر کردیم وراجع بروابط خلفاء و امراء با شعروشاعری سخن گفتیم وبزودی راجع باستفادهٔ مالی شاعران صحبت میداریم،پس چیزی که ازهنرهای زیبا باقی میماند ، همان موسیقی است کـه در آن باره بتفصیل سخن میگوئیم .

۲ـ سازندگان ونوازندگان (ساز و آوازپیش ازاسلام)

ساز و آواز (غناء) برای هر ملتی یك امر طبیعی میباشد ، زیرا ساز و آواز زبان دل و مترجم احساسات است . غنای هرملتی متناسب با محیط و عادت وطبیعت آن ملت است . عربهای جاهلیت که مردم گله‌چران وچادرنشین بودند ، جزشعرازهنرهای زیبا چیزی نمی‌دانستند ونخستین بهره ای که از موسیقی می‌بردند آن بود که شعررا بدون ساز وآواز و آهنگ بخوانند و از آن لذت برند ، زیرا موسیقی زائیده و یا همزاد شعر میباشد .

سپس آهنگ (حداء) میان عربها رواج یافت و آن آوازی بود که برای راندن شتر ها بکار میبردند و گاه هم جوانان در خلوتگاه بلحن حداء زمزمه مینمودند ، سپس ترنیم میان آنان معمول شد ، ترنیم عرب ها دو قسم بود : ترنیم غناء یعنی خواندن شعر با آهنگ ، ترنیم تغییر (باغین و باء) بمعنای خواندن مطالب نثر با آهنگ مخصوص .

سپس عناء را بسه قسمت کردند : اول نصب که عبارت از آواز های مربوط به جوانان وسوار کاران بود ونیز مرثیه ها را نصب ویا غنای جنابی میگفتند ،زیرامبتکر آن مردی بنام جناب بن‌عبدالله کلبی بوده است وبعقیدهٔ عربها آهنگ حداء رانیز همین جناب پدید آورد و آهنگ مزبور در علم عروض از بحر طویل استخراج میشود.دوم سنادکه آهنگ سنگین بوده ونوسان ها وترجیعات مکرری داشته وبشش نوع قسمت

میشد : ثقیل اول ، ثقیل دوم ،خفیف‌اول ، خفیف دوم و غیره . سوم هزج که آهنگ سبکی بوده و شنیدن آن شخص را برقص و طرب میآورده و آن را بادف و مزمار میخواندند . پیش‌از اسلام در شهر های مدینه ، طائف نیز غناء معمول بوده و رواج داشته است.

اما آلات موسیقی عرب عبارت بوده است ازدف(دایره)گرد ودراز وکوچك‌و بزرگ‌و دیگرمزمار(نوعی‌نی‌لبك)بسیار ساده . و ازقرارمعلوم جزدف ومزمار و متفرعات آن‌باآلات دیگری‌ازآلات بادی‌و غیره آشنائی نداشتند وآلات موسیقی باپرده مانند عود ، طنبور، کمانچه وامثال آن‌ازساخته های‌ایران و رومیان است وعربها بعداز اسلام با آن‌آشناگشتند.

غناء (سازو آواز دراسلام)

پس از اینکه اسلام آمد و عربها بر سراسر جهان و ممالك روم دست یافتند و ایران را گرفتند ، تا زمان خلفای راشدین بهمان حال بدویت باقی ماندند، بخصوص که از هر جهت بدین پابندی داشتند ودر ساعات بیکاری جز بامور دینی‌و زندگانی ساده بکار دیگری نمی پرداختند ، تا آنجاکه همان آهنگ های‌سادهٔ جاهلیت‌راهم ترك گفتند وچیزی‌که از غناء میدانستند قرآن خواندن وزمزمهٔ اشعاربود .ولی‌دیری نپائیدکه امویان روی‌کار آمدند ودوران خشکی و زهد و تقوی بسر آمده روزگار تجمل و خوشگذرانی فرا رسید . غنیمت های جنگی چنان عربها را بر انگیخت که بفکر استفاده از هر نوع خوشی بر آمدند ، و چرن سازندگان و نوازندگان ایرانی‌و رومی جزء سایرین تحت استیلای عربها در آمدند . عده ای ازآنها را با اسیران‌دیگر بحجاز آوردند وآنها هم سازهای گوناگون خود را برای‌اربابان‌تازه بکار انداختند و عربها را از شنیدن آن نغمه های دلکش مجذوب نمودند . این هنرپیشگان که بیشتر از موالی بودند ، شعر های عربی را با نوا های فارسی تنظیم کرده ، آهنگ های جدید ساختند واز میان آنان هنرپیشگان مهمی در مدینه‌پیدا شد . بقرار مشهور نخستین کسی‌که غنای ایرانی را میان عربها معمول نمودسعیدبن مسجح نام داشت .

هنگامی کـه امویان در زمان عبدالله بن زبیر شهر مکه را محاصره داشتند (اواخر قرن اول هجرت) ابن زبیر دسته‌ای از بنا های ایرانی را برای ترمیم کعبه استخدام کرد، این بنا ها بزبان فارسی اشعاری زیر لب زمزمه میکردند و سعدبن مسجح که مرد سیاه پوست مکی بود آواز بنایان ایـرانی را شنیده بخاطـر سپرد وبهمان آهنگ اشعار عربی را برای عربها خواند، سپس بشام وایران سفر کرده آن هنر را تکمیل نمود وکلیهٔ سازندگان ونوازندگان مـدینه و غیره آهنگ سازی را از سعید آموختند. از آن پس هر قدر عربها با تمدن ایران وروم آشنا ترشدندبهمان نسبت موسیقی بیشتر رایج گشت وسازنده ونوازنده فزونی یافت، بطوریکه در جلد سوم نگاشتیم عده‌ای موسیقی دان ماهر از میان مسلمانان برخاست و ساز و آواز ووسایل آن تکمیل گشت و اکنون موضوع مذاکرهٔ ما مربوط بتاریخ هنر پیشگان ومقام آنان درجامعهٔ اسلامی میباشد.

موسیقی ودین

اگر نگوئیم موسیقی در اسلام حرام بوده لااقل در صدر اسلام مکروه شمرده میشده است و پیشوایان اسلام در باب حرمت وحلیت موسیقی (غناء) اختلاف نظر دارندوپاره‌ای‌از آنان قسمتی از غناء را جایز وقسمت دیگر را ممنوع دانسته اند. به طور خلاصه مردم حجاز آنرا جایز شمرده و مردم عراق آنرا مکروه میدانستند. دلایل‌اهل‌حجاز آنست‌که غناء وموسیقی ازشعر برمیخیزد وپیغمبر(اکرم)شعررادوست داشته ونیکو شمرده ویاران خود را بشعر وشاعری سفارش‌فرموده، از آنجمله بشاعر خود حسان گفته است بااشعارخود برخاندان عبد مناف حمله بیار ،زیرا قسم‌بخدا تأثیر شعر بر آنان از تیر باران شب تاریك دردناکتر میباشد. در صورتیکه قسمت عمدهٔ‌اشعارحسان با آهنگ مخصوص خوانده میشود. ولی عراقیان معتقدندکه غناء (موسیقی)انسان‌را بطرب میآورد،عقل را زایل میکند،آتش دل را میافروزدوشخص‌با وقارراسبك وبی وزن میسازد وبنا بر آن‌ازاصل باطل وحرام است. چنانکه گفته‌شد عده‌ای ازفقهاء قسمتی از غناء راحرام وقسمتی را حلال گفته‌اند، ولی‌مردمان خردمند پرهیزگار از غناء اجتناب میکردند واز آنرو غناء بعد از دورهٔ راشدین در میان

مسلمانان رواج یافت .

معاویه هواخواهان غناء را ملامت میکرد و عیب جوئی مینمود ، مخصوصاً با عبدالله‌بن‌جعفر که از دوستداران غناء بود در این باب مناظره داشت و آنرا برای مردم با شرف با نام عیب میدانست ، اما از ته دل خشنود بود که عبدالله‌بن‌جعفر وسایراهل بیت پیغمبر (ص) بموسیقی سر گرم شوند و دست از خلافت بردارند وبا بذل مال وسایل‌لازم جهت آنان فراهم میساخت .

بعد از اینکه‌هواخواهان موسیقی و مردان خوشگذران بخلاف رسیدند ،غناء (موسیقی) بسرعت رواج گرفت و نخستین خلیفهٔ خوش‌گذران عباسی اسلام یزیدبن معاویه بود که در دوران خلافت وی (٦٤ ـ ٦٠) نه تنها موسیقی بلکه همه نوع تفریحات در حجاز بخصوص مدینه و مکه شیوع یافت. زیرا یزید بآن تفریحات علاقه‌مندبود ولی تا زمان‌ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك (١٢٦ ـ ١٢٥) موسیقی درحجاز محصور ماند و همینکه ولید خلیفه شد سازندگان و نوازندگان را از مدینه به دمشق آورد و از آن به بعد در سراسر ممالك اسلامی موسیقی رواج گرفت ، زیرا خلیفهٔ وقت میگسار و عیاش بود و با نهایت بی باکی همه نوع هرزگی میکرد .

مقاومت خلفاء در برابرانتشارموسیقی

خلفاء و امرای خردمندوبلکه مردم‌عادی دوراندیش از انتشار موسیقی با تمام قوا ممانعت میکردند و حتی‌در خود مدینه (مرکز ساز و آواز) مردمانی بودند که از اولیای امور منع موسیقی را تقاضا داشتند و چه بساکه فرماندار مکه آوازه‌خوانها را از حرم کعبه بیرون میراند ، تا مبادا آواز آنها مردم را از انجام وظایف دینی بازدارد و اشخاص غیرتمند از شنیدن آواز خود داری نموده ، میگفتند آوازه خوانها فرستادگان عشق و شهوت میباشند .

میگویند سلیمان‌بن‌عبدالملك آوازه خوانی را خوش نداشت ، هنگامی در اردوگاه خود آوازی شنید ، فوری دستور داد خواننده‌رابیاورند ،تا در حضور وی آواز بخواند،آوازه خوان تمام سعی خود را بکاربرد و آواز دلنوازی برای‌خلیفه خواند ، همینکه آوازش تمام شد ، سلیمان گفت : بخداسوگند این‌آواز بگوش من

مانند صدای گاونر در موقع ... است و گمان نمیکنم هیچ ماده‌ای این صدا را بشنود و تحریك نشود ، سپس فرمان داد آواز خوانرا همانساعت اخته کنند .

بفرمان همین سلیمان عده‌ای از مخنثان مدینه را برای آوازه خوانی اخته نمودند . میگویند شبی سلیمان در بادیه روی پشت بامی شب نشینی داشت و پس از پایان شب نشینی و رفتن ندیمان آب خواست تا وضوء بگیرد و هنگامیکه کنیزك آب روی دستش میریخت متوجه شد که حواس کنیزك بآوازی متوجه است که در بادیه خوانده میشود . سلیمان آنموقع چیزی نگفت و فردای آنروز نزد یاران خود از آوازه خوانی سخن گفت و خود را دوستدار آن نشان داد ، تا آنجا که صحبت از آوازه‌خوان شب گذشته و حواس پرتی کنیزك بمیان آمد و نام و نشان آوازه خوان بخوبی معلوم شد ، آنگاه سلیمان گفت شتر ماده با آوازشتر نر و میش با آواز گوسفند و کبوتر ماده با آواز کبوتر نر وزن با آواز مرد بطرب درمیآید ، سپس دستور داد آوازه‌خوان بادیه را اخته کنند ، آنگاه پرسید که مرکز غناء کجاست . گفتند عده ای از مخنثان مدینه استاد این کار هستند . سلیمان بوالی مدینه نوشت تمام مخنثان آوازه‌خوانرا خواجه کن ، و او هم چنان کرد .

اما خلفاء و امیران هرزه وعیاش با اینکه معایب غناء را میدانستند و بآن اقرار داشتند ، معذلك از ترویج آن جلوگیری نمیکردند . ولیدبن یزید که نامش را بردیم ، نخستین کسی بود که سازندگان و نوازندگان را بدمشق آورد و هم خود او در بارهٔ معایب غناء چنین میگوید : ازغناء (موسیقی) بپرهیزید ، زیرا غناء آبروحیاء را میبرد . شهوت را میافزاید ، مروت را نابود میسازد و مانند شراب انسان را مست و از خود بیخود میکند ، اگر دنبال ساز و آواز میروید ، زنهارزنان رابر کنار دارید . چون هیچ قوه‌ای مانند غناء مشوق زناء نیست . من این را میگویم اما غناء را از جان بیشتر دوست دارم . غناء برای من بهتراز آب سرد گوارا برای تشنهٔ جگر سوخته میباشد . ولی حق آنست که حقیقت گفته شود .

آری وقتی خلیفهٔ هرزه خوشگذران اینطور از غناء (موسیقی) بد بگوید ، خلفای خردمند پرهیزگار مانند عمربن عبدالعزیز ، اموی و مهتدی عباسی طبعاً از شیوع

موسیقی جلوگیری میکردند و بطوری که گفتیم معاویه ، عبدالله بن جعفر را برای شنیدن ساز و آواز عتاب و خطاب کرد وچون هشام خلیفهٔ اموی مطالبی از اشعب دلقك مقیم مدینه شنید بمنشی مخصوص خود دستور دادشرحی بوالی مدینه بنویسد و اشعب را بدمشق بفرستد ، اما همینکه نامه پایان یافت کمی بفکر رفته گفت :عجبا خلیفهٔ مسلمانان هشام از شهر پیغمبر دلقك می‌طلبد : آنگاه این شعر را خواند .

ترجمهٔ شعر :

« وقتی که اختیارت را بدست هوای نفس بسپری ،بجاهای خطرناك برده میشوی.

و بمنشی گفت نامه را پاره کن . منصور خلیفهٔ عباسی از آل زبیر برای توجه بموسیقی انتقاد میکرد وهمینکه صدای طنبور در خانه‌اش برخاست ،طنبور را بر سر نوازندهٔ آن شکست . موقعی بعمربن عبدالعزیز خبر دادند که یکی از قضاة در مجلس ساز و آواز حضور یافته و در نتیجه سبك مغزی کرده است ، عمربن عبدالعزیز فوری اورا معزول نمود . مهتدی عباسی شبیه بعمربن عبدالعزیز بود و از تفریحات و تجملات احتراز داشت و همینکه در سال ۲۵۵ بخلافت رسید تفریحات و عباشی بسیار رایج بود ، مهتدی فوراً غناء راممنوع ساخت . گاهم خلفاء بنابمقتضیات و برای مصلحت روز بطور موقت غناء را منع میکردند و مجدداً معمول میداشتند ، چنانکه مأمون پس از بازگشت از خراسان مدت ده ماه از تشکیل بزم ساز و آوازخودداری کرد وبکارهای خلافت رسیدگی نمود، اما پس از تسویهٔ امور مجددا بزم عیاشی را دایر ساخت . امیران ووالیان خردمند ، مانند خالد قسری ازانتشارموسیقی وسایرتفریحات ممانعت میکردند ، چنانکه همین خالد برئیس شهربانی عراق دستور داد از هرگونه خوانندگی و نوازندگی ممانعت کند .

خلفاء خود آهنگ ساز شدند

این اقدامات موقت و گاه بگاه پاره‌ای از خلفاء و امرا البته از جریان طبیعی کار ها جلوگیری نمیتوانست ، وموسیقی که‌از لوازم تمدن و تجمل است ، با سرعت در ممالك اسلامی پیشرفت کرد . همینکه مسلمانان متمدن گشته و زندگانی راحت یافتند ، بفکر خوشگذرانی افتادند که یکی از وسایل آن موسیقی بود و چون در

حکومتهای استبدادی مردم از پادشاهان و بزرگان تقلید میکنند و خلفای اسلام نیز غالباً بخوشگذرانی و تفریح (از آن جمله موسیقی) علاقمند بودند، مسلمانان

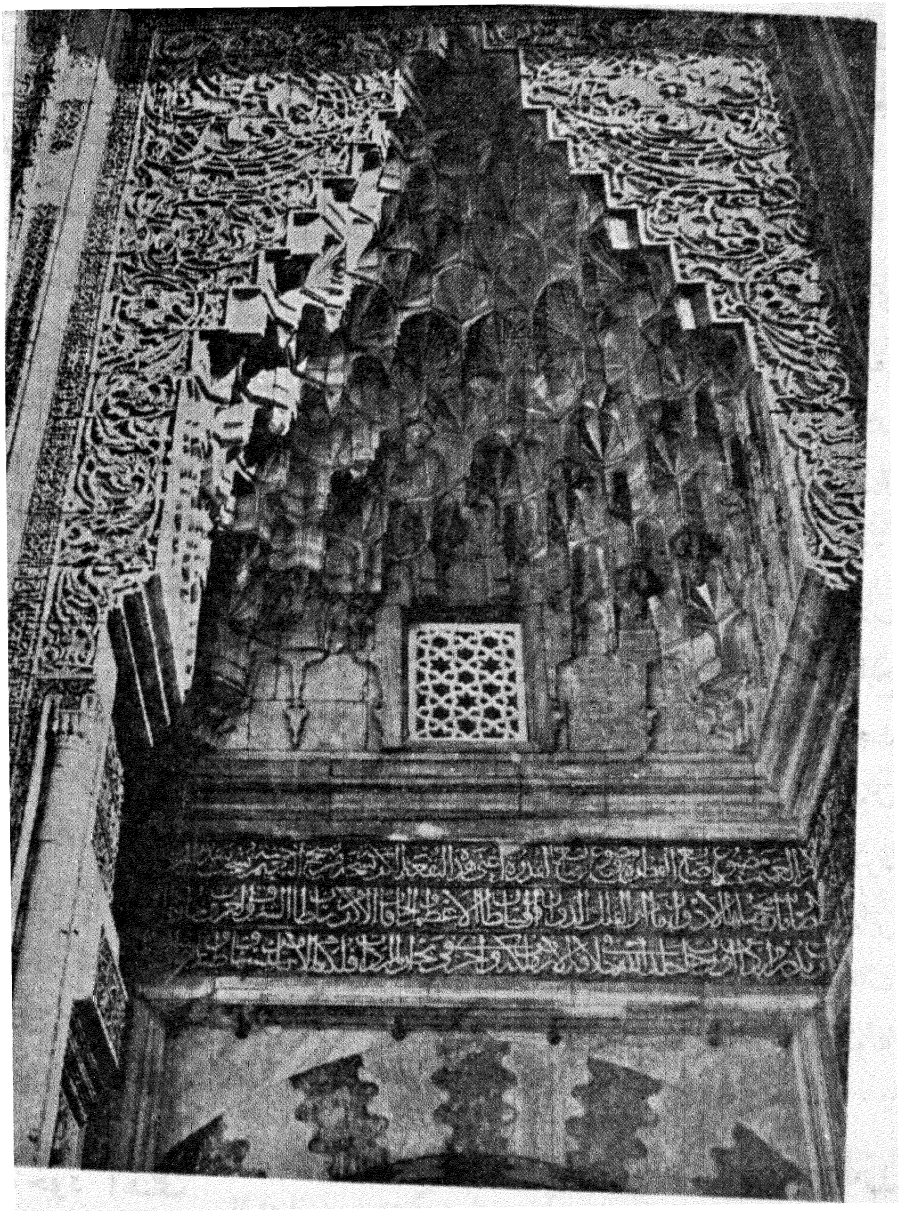

ت ـ بروسه، مدخل مسجدسبز

نیز بتقلید آنان دنبال آن کارها رفتند و در مدت کوتاهی موسیقی رواج یافت وسازندگان وخوانندگان مرد و زن فراوان گشتند، تا آنجا که خود خلفاء نیز بسازندگی و خوانندگی و آهنگ سازی پرداختند و نخستین خلیفه‌ای که بآن عمل

(آهنگ سازی) مبادرت کرد، عمر بن عبدالعزیز بود که قبل از رسیدن بمقام خلافت موقعی که فرمانروای حجاز شد بموسیقی وغناء مشغول گشت آنگاه ولید بن یزید آهنگ هائی ساخت که بنام وی باقی ماند. گروهی از خلفای عباسی آهنگ‌ساز بودند ومشهور ترین این گروه واثق، منتصر، معتز، معتمد ومعتضد است وفرزندان خلفاء نیز مثل پدران آهنگ سازی وخوانندگی و نوازندگی میدانستند و نخستین آنان ابراهیم بن مهدی وخواهرش علیه دختر مهدی عباسی و ابوعیسی پسرهرون وعبدالله پسر موسی پسر هادی و عبدالله پسر محمد امین و ابوعیسی پسر متوکل وعبدالله پسر معتز وغیره میباشند. همینقسم در زمان بنی امیه بخصوص در اواخر سلطنت آنان توجه بموسیقی فزونی یافت و دستگاه خلفاء هیچوقت بی ساز و آواز نمی ماند، تا آنکه در میدان جنگ هم عده ای آواز خوان و سازنده و آلات موسیقی همراه میبردند و بطوری که ابن اثیر (جلد پنجم صفحه ۱۹۰) مینویسد بعد از آنکه عباسیان بنی امیه را در نزدیکی اصفهان شکست دادند صد ها بربط وطنبور ومزمار در اردوگاه امویان یافتند.

پس موسیقی هم از آن چیز هائی بود که عربها از بیگانگان آموختند وپس از کشور گشائی بآن آشنا شدند و کتابهای موسیقی را از فارسی و هندی بعربی ترجمه کردند و زندگانی راحت شهر نشینی آنها را بشنیدن موزیك و آواز وادار ساخت و عده‌ای از طبقهٔ عوام از راه ساز و آواز به بزرگان (طبقهٔ خاصه) نزدیك شدند و میان هم نشینان خلفاء و امراء جایگاه بلندی یافتند. ما دوباره دراین باب صحبت میداریم.

۳ـ علماء، ادباء، فقهاء

علماء و ادباء و فقهاء گروهی از طبقهٔ عامه بودند که بواسطه فضل و کمال مقرب درگاه بزرگان میگشتند واینان برای خلفاء و امیران شعر های نیکو، مطالب تاریخی، قصه های شیرین، مسائل دینی وغیره میگفتند، آنها را مشغول وسرگرم میداشتند. فقیهان، حدیث گویان، علمای علم نحو، تاریخ نویسان وامثال آنها از این طبقه محسوب میشوند. اصمعی، کسائی، فراء، ابوعبیده و غیره از نامداران این

طایفه‌اند . خلفاء اینانرا گرامی میداشتند ، از شنیدن سخنان آنها لذت میبردند ، با آنها نشست و برخاست میکردند ، بآنها مستمری وجایزه و انعام میدادند (در فصل مربوط بعظمت دستگاه های دولتی راجع باین موضوع توضیح میدهیم) و در مورد فقه وفقهیان سابقاً مطالب مفصلی نگاشتیم.

وزیران و امیران وخلفاء مانند برمکیان و آل فرات و غیره نیز باین اشخاص علاقه‌مندبودندوهمه نوع بدانشمندان وفقیهان واتباع آنان مساعدت مالی میکردند، تا آنجا که دانشمندی وسیلهٔ ارتزاق شده بود ومردم برای ادارهٔ امور زندگی دنبال تحصیل علم بر میخاستند . مترجمان غیر مسلمان (سریانیها ، رومی ها ، ایرانی ها وغیره) نیز جزو این طبقه‌محسوب میشوند . اینان دسته‌ای از ذمیان بودند که در زمان عباسیان علوم قدیمه را از زبان های بیگانه بعربی ترجمه کردند و جایزه ها ومستمری‌های گزاف‌از خلفاء وامراء و وزراء گرفتند وازعلم ودانش خویش بهرهٔ‌بسیار بردند . (تفصیل ترجمه ومترجمان در جلد سوم گذشت.)

۴ - بازرگانان

مقصود ما از بازرگانان کسانی هستند که کالا های گران بها مطابق مقتضیات تمدن آنروز ببازار آورده به بزرگان میفروختند ، یعنی اشخاصی که جواهر، زر وزیور،طلاونقره، فرش‌ولباسهای گران بها،ظروف‌قیمتی‌وبرده‌خریدوفروش‌میکردند. خریداران کالا های اینان غالباً خلفاء ورجال دولتی وندیمان و کسان خلیفه و بطور کلی‌طبقهٔ خواص بودند ،این بازرگانان‌بیشتر در بغداد وبصره وسایرشهرهای‌بزرگ اسلامی اقامت داشتند وبیشترشان ایرانی ورومی یعنی از افراد ملل متمدن آنروز بودند . در دورهٔ طلائی اسلام پول مانند ریگ در دارالسلام (بغداد) فراوان شد وبازرگانان از اطراف‌جهان همه نوع کالا بآن پایتخت بزرگ‌میآوردند وازفروش آن سود های هنگفت میبردند .

ازهندیاقوت والماس ، از بحرین مروارید ، از حبشه عاج وعقیق، از نیشابور روغن های عطری ، از شنیز پارچه‌کتان ، از فسا پارچه های پرنقش ونگاروپارچه‌های پشمی بخصوص لباس خلفاء و رجال دولت و پرده های نقاشی و سرا پرده های

ابریشمی ، چرمی ، زیلو ، سجاده ، گلیم و جهازشتر ، از دشتستان پشتی وپرده ، از ارمنستان بند زیر جامه ، پشتی و قالیچه حمل میشد مخصوصاً درارمنستان رنگ قرمزی بکارمیبردند که نظیرنداشت ، از اصفهان انواع پارچه ها و لباسهای حریر ، زری ، جامه‌ها وپارچه‌های شفاف ' از نیشابورو مازندران طبقهای چوبی و ابریشم وعباهای ابریشمی از روسیه پوست روباه سیاه وخزوسموروازبلخ پارچه‌های کتان، از ماوراءالنهر کاغذ ونشادر وکرك وسمور وسنجاب وپوست روباه وهم چنین مشك که ازتبت بماوراءالنهر وازآنجا ببغداد حمل میشد، ازبخارا قالیچه وفرش وپارچه های پشمی ، ازتنیس و دمیاط (مصر) نوعی پارچهٔ ابریشمی. از نمیسا (مصر) پرده وفرش‌مصری ، ازکرمان طیلسان عالی (طیلسان‌نوعی‌پوستین‌ویاردای سبزرنگ بوده که بزرگان ایران دوش میگرفتند) ، ازمصرانواع کاغذ های رنگین وغیره .ازقومس (سمنان ودامغان) دستمال‌های سفیدپرنقش ونگار(وگاه‌بهای یکی ازآن دستمال‌ها بده هزار درهم میرسید) ، ازگرگان و شوشتر روسری ابریشمی (مقنعه) ، از ری شانه وکاسه و پارچه ، از قزوین جوراب وکیسه . از همدان‌کفش و سمور ، ازبصره ظروف شیشه و سفال ، از آبادان حصیر ، از شوشتر پارچه ابریشمی و قالیچه ، از حبشه پوست دباغی شده (از راه یمن) و از چین مشك وعود وکافور حمل‌میکردند.

بردگان سفید پوست را (یا از مغلبی‌ها و یا از ترکهای مجاور دریای خزر وترکستان)ازنواحی‌ترکستان میآوردند وبهترین آنان درسمرقند و خوارزم‌تربیت میشدند و سپس برای فروش ببازارهای‌اسلامی انتقال مییافتند ، از اندلس‌نیز کنیزان و غلامان سفید خوش منظر ببازارهای‌بغدادو غیره حمل‌میشد ، اینان بیشتر اسیران فرنگی ویاروسی‌بودند ، بردگان سفید پوستیکه از راه خراسان‌و ترکستان ببغداد میرسیدند،گرانقیمت بودند وگاه‌بهای یکی ازآنان به‌پنجهزار دینارمیرسید .بردگان سیاه پوست رااز راه‌مصروافریقیه از سودان حمل میکردند .

این کالاهای‌جاندار وبیجان‌باکشتی‌ها وکاروانها از شمال و جنوب و مشرق ومغرب به‌بغداد وشهرهای دیگر اسلامی‌وارد میشدند .بیشتر بازرگانان‌راه‌خشکی ، یهودیان را زانی‌بودندکه‌برای انجام معاملات و دادوستد بسیاری از زبانهای معمول

آنروز را (عربی ، فارسی ،رومی ، فرنگی ، اندلسی ، روسی)آموخته و بتمام نقاط دنیای آنروز آمد وشد میکردند و از اینجهت شبیه فنیقی‌های‌قدیم بودند .

تجارت دریائی بدست سیرافیان انجام میگرفت و بیشتر از هر چیز جواهر و عاج و آبنوس و فلفل وصندل‌و عودو عنبر وکافور و عطریات و ادویه از هندوچین وکرانه‌های افریقاو جزایر هندویمن وغیره به‌بصره‌و بغدادحمل میکردند .

این بازرگانان‌باآنهمه کالاهای گوناگون از راه خشکی و دریا رو به بغداد میآمدند و در بازارهای وسیع و عریض وطویل دارالسلام ،اجناس خود را بدولتیان ودیگران‌بقیمت‌های‌گزاف‌میفروختندوسودهای بسیار میبردند .صرافان‌که بیشترشان یهودی بودند نیز جزء بازرگانان محسوب میشدند و اغلب در بغداد و سایر شهرهای بزرگ‌صرافی داشتند و با ربح‌سنگین بدولتیان وام میدادند . مشهورترین صرافیهای یهودی آنروز بغداد یکی صرافخانهٔ آل فخاس و دیگر صرافی آل عمران بوده است .

بازرگانان مسلمان

همینکه تمدن اسلام تکمیل شد ، مسلمانان در تجارت علمی‌و عملی پیشرفت‌نمودند ، در امور بازرگانی واقتصاد سیاسی کتابهای مفیدی تألیف نمودند . اکنون‌کتابی نزد ما میباشد که نامش (الاشاره الی محاسن التجاره) تألیف شیخ ابوالفضل جعفربن علی دمشقی از مردم قرن پنجم هجری است . مطالبی راجع بامور اقتصادی در این کتاب‌ذکر شده‌که در زمان خودش سابقه نداشته و در حال حاضر نیز بهتر از آن چیزی تنظیم نگشته استو در آنکتاب راجع به پول‌نقد وکالا وعرضه وتقاضا وقیمت وطلا ونقره به تفصیل بحث شده است و این تألیف ثابت میکند که مسلمانان در امور تجاری بسیار ماهر بودند و عدهٔ زیادی از بازرگانان مسلمان از قرن چهارم به بعد شخصاً برای تجارت باطراف دنیا میرفتند و در اقیانوس هند و اقیانوس آرام و اواسط افریقا و آسیا راه‌هائی افتتاح کردند که پیش از آنان کسی از آن خبر نداشته است .

بازرگانان مسلمان‌برهمهٔدریاهامسلط بودند .کشتیهای آنان سراسرمدیترانه

و دریای قرمز و اقیانوس آرام را میپیمود و تاسوماترا و زنگبار و کافرستان و کلکته وجزایر هندوچین و ماداگاسکار و کرانه‌های افریقای شرقی و دریای خزر و روسیه آمد و شد میکردند و از راه خشکی بهندو ترکستان و چین و تبت میرفتند و تا حدود خط استوا در وسط افریقا پیشروی داشتند و این نقاط دوردست را با اکتشاف راههای تازه بهم نزدیك میساختند.

بازرگانان مسلمان در قرن چهارم هجری از راه خشکی و دریا از کرانهٔ خلیج فارس و افریقا و حبشه و یمن تا کرانه هند و چین تجارت میکردند و از خراسان و ترکستان و ارمنستان و افغانستان و شام و مصر و سودان و ممالك شمالی افریقا و اندلس، همه نوع مال‌التجاره حمل و نقل مینمودند و مثل اینکه بازرگانی سراسر روی زمین بدست بازرگانان مسلمان اداره میشد، مرکز بازرگانی شرق بصره و بغداد بود کشتیها به بصره و کاروانها به بغداد میآمد. در قرن چهارم هجری مهمترین بازرگانان دریائی (مسلمان) سیرافیان و عمانیان بودند، کشتیهای آنان در کرانه های هندوچین و زنگبار و یمن آمد و شد داشت. مسعودی آنان را بخوبی شناخته و در تاریخ خود نام برده‌است.

ثروت بازرگانان

اکنونکه بقدر کافی از بازرگانی سخن گفتیم، معلوم و مسلم گردید که بازرگانی (البته بازرگانی عمده) از مشاغل پرفایده آنروز بود و کسانیکه بخت با آنها همراهی میکرد و استعداد و لیاقت داشتند، از طریق بازرگانی بدربار راه می‌یافتند و همه‌نوع استفاده میکردند، تا آنجاکه ثروت آنها به‌میلیونها دینار میرسید. پاره‌ای از مردم عادی و معمولی در نتیجه کوشش درراه تجارت و یا بواسطهٔ شانس و تصادف نه فقط دارای میلیونها ثروت میشدند، بلکه از طبقهٔ عامه و توده ارتقاء یافته، جزء طبقهٔ خاصه در میآمدند. از آن جمله خاندان جصاص (گچ ساز) که سر سلسلهٔ آنها حسن بن عبدالله نام داشت و اقبال و بخت بوی رو آورده، کارش بالا گرفت و همانطور که خاندان روتشیلد در قرن نوزده میلادی و خاندان روکفلر در قرن بیستم میلادی متمول‌ترین خانواده‌های جهان محسوب میباشند. خاندان جصاص در آن موقع متمول ترین مردم آنروز

بودند . حسن بن عبدالله داستان خوش بختی خود را چنین نقل میکند .

«من در سرای ابوالجیش خمارویه بن احمد بن طولون (در قاهره) دلال جواهرات بودم و جواهراتی که در سرای وی خرید و فروش میشد ، توسط من انجام میگرفت و هیچگاه از دالان سرا بیرون نمیآمدم ، روزی گیس سفیدی (قهرمانه) از اندرون (حرمسرا) بیرون آمد و گردن بند مرواریدی آورد که صد مروارید درشت پاك سفید در آن بود که هر دانهٔ آن دست کم صد هزار درهم میارزید ، گیس سفید گفت این مرواریدها خیلی درشت است و برای گوشواره و گردن بند عروسك مناسب نیست ، اینها را کوچك کن تا برای آن کار مناسب باشد . من که اینرا دیدم وشنیدم از شادی بال در آورده گفتم فوری اطاعت میشود سپس ببازار آمدم و بازرگانان را جمع کردم و تا ممکن بود مروارید کوچك خریدم تا آنکه صد مروارید بهمان اندازه‌ای که گیس سفید (قهرمانه) میخواست نزد وی آورده گفتم :

چون تراشیدن و کوچك کـــردن آن مرواریدها وقت لازم دارد ، فعلا این صد مروارید کوچك را آوردم . قهرمانه از مرواریدهای ریز خوشش آمد و آنها را باندرون برد و فردای آنروز صد دانهٔ دیگر مروارید ریز برای قهرمانه بردم و همهٔ اینها بیش از هزار درهم خرج برنداشت ، سپس جواهراتی از آنان گرفتم که دو میلیون درهم ارزش داشت و در همانجا هجره‌ای تهیه کرده ، مشغول تجارت شدم و کم کم کارم بآنجا رسید که میلیونها دارائی بدست آوردم .

همین ابن جصاص در شهر بغداد تجارتخانه و جواهر فروشی عالی داشت و در اوایل قرن چهارم هجری در زمان مقتدر عباسی که مصادره و بدبختی شروع شده بود ، از ابن جصاص شانزده میلیون دینار پول نقد گرفتند ، ولی مقدار زیادی ملك وخانه و باغ و اثاث وفرش وغیره برای او باقی ماند و بهانه مصادره وی آن بود که عبدالله ابن معتز پس از خلیفه شدن دچار طغیان و شورش ترکان و کسان خود شد و بخانه ابن جصاص پناه برده آنجا مخفی گشت ، و یکی از گماشتگان اینرا بگوش مقتدر رسانید ومقتدر اموال او را (ابن جصاص) مصادره نمود . میگویند ابن جصاص با این همه تمول مرد احمق و نفهمی بود ، وطبعاً تجار باهوش چیزفهم متمول تر از وی بوده‌اند .

بازرگانان فرش و اثاث خانه وغیره بیشتر در بصره میماندند واز راه تجارت دریائی استفاده بسیار میبردند و گاه‌میشد که یك تاجر مقیم بصره صدها کشتی داشت که بتمام نقاط دنیا آمد وشدمیکرد.

میگویند تاجری بنام شریف عمر از تجار بصره سالی دومیلیون و نیم درهم استفاده میبردو ثروت یکی از صاحبان کشتی(بصره) به بیست‌میلیون دینار رسیده بود . مرددیگری بنام‌احمدبن عمار دربصره آسیابان بود و در زمان معتصم از بصره به بغداد آمده‌ومشغول‌تجارت‌شد و بقدری کارش بالاگرفت که روزی صد دینار از مال خود به مستحقان صدقه‌میداد ،حال‌اگر مبلغ صدقه را ده یك عایداتش حساب‌کنیم ، عایدات او روزی هزار دینار بوده‌است .این‌تاجر آسیابان نیزمردنفهم وبیخبری‌بوده است ، ولی معتصم او را بواسطهٔ امانت و درستیش و زیر خودکرد .

۵ ـ صنعتگران

همانطور که مسلمانان در بازرگانی جلو رفتند در صنایع نیز ترقی کردند و بتدریج در بسیاری‌از صنایع استاد شدند و چیزهائی ساختندکه بهتر از آن در جاهای دیگر یافت نمیشد . مسلمانان نی‌شکر را از هند بفارس آورده وکارخانهٔ شکر ریزی ساختند و قندوشکرهائی تهیه کردندکه دردنیای آنروز بی‌مانند بود .کاغذسازی‌نیزاز صنایع مخصوص اسلامی است ، باین معنی‌که آنان فن‌کاغذ سازی را تکمیل‌کردند و از راه اندلس‌بفرنگستان منتقل ساختند .در پاره‌ای ازشهرهای اندلس‌کاغذهائی میساختند که در سراسرشرق بی‌نظیر بود . در شهر مرسیه‌کارخانه‌هائی‌بودکه‌در آنجا فرشهای عالی میبافتند و پارچه‌هاولباسهای‌زربفت تهیه میکردند وتخت‌های‌مرصع میساختند در شهر بالغه (اندلس)کارخانه‌های‌شیشه‌سازی‌وفخاری‌و کاشی کاری‌بودکه‌بطرزخاصی ظرفهای سفالین‌را با خاك طلا وکاشی‌ها را با خاك نقره تهیه مینمودند، و شیشه‌گری آنان‌مشهور آفاق بود .میگویند نخستین‌کسی که‌طرزشیشه ساختن‌ازسنگ‌را اختراع کرد . عباس‌بن فرناس حکیم اندلیس میباشد و چنانکه در جلد اول این کتاب‌گفتیم اختراع باروت از مسلمانان است .

مسلمانان ازمکانیکی نیز اطلاع داشتند و کارهای مهمی در آن‌زمینه انجام

داده‌اند که از آنجمله ساعت مشهور مسجد دمشق است وابن‌جبیر که در قرن ششم هجری درطی‌سفرهای خود آن‌ساعت را دیده‌چنین شرح میدهد :

« سمت راست بیرون در جیرون نزدیك دیوار سنگی ، جلوی آن اتاقی است‌که به شکل طاق بزرگ دایره مانند میباشد و در آن اتاق دو طاق مسی است که‌بعدد ساعات روز با هندسه کامل دریچه‌های کوچك در آن کار گذارده‌اند و همین‌که یك ساعت از روز میگذرد دو گلوله (دوسنج) مس از دهان دو باز ـ مسی میافتد این‌دو باز مسی روی دوکاسه مس قرار دارند ، یکی از آنها زیر دریچهٔ اولی و دیگری زیر دریچه دومی میباشد ، ته این دو کاسه سوراخ است‌و همین‌که آندو گلوله مس در آن کاسه‌ها میافتند هر دو بطرف درون غرفه میروند و بازها بطور سحرآسا گردن دراز میکنند و با سرعت و تدبیر شگفت آوری آندوگلوله را برمیدارند و طبعاً همین که دو گلوله در کاسه میافتد صدائی شنیده میشود ودریچه‌ایکه‌مربوط‌بآن ساعت‌از روز است با یك لوحهٔ مسی بسته میشود و همینطور ساعت‌بساعت‌دریچه‌ها بسته میشود وبحال‌اول بر میگردد .

طرز ساعت شماری در شب طور دیگری میباشد ، باین قسم که در قسمت هلالی‌دوطاق‌نام برده بالا دوازده دایره مسی قرار دارد . پشت این دایره‌ها از پس دیوار شیشه گذارده‌اند و پشت شیشه‌ها چراغی است که با آب میگردد و همین که یك ساعت میگذرد ، نور چراغ به شیشه میافتد و آن دایره قرمز مینماید ، سپس در ساعت دیگر دایره دوم سرخ رنگ میشود تا پایان شب که همهٔ دایره‌ها سرخ میگردند ، در توی اتاق کارشناسی هست که دریچه ها و گلوله های مسی وشیشه‌هارا مرتب میکند . »

همینطور مسلمانان چیزهائی برای بلندکردن وزن‌های سنگین و غیره از قرقره و لوله وگلوله و اهرم آلات و افزاری میساختندکه با آب و غیره حرکت میکرد . مسلمانان در علم میکانیك تألیفاتی داشته‌اند که قسمتی از آنرا دست روزگار درهم پیچیده وبیشترش ازیونانی‌ترجمه شده‌است .

از آنجمله کتاب (الحیل الروحانیه و مخانیقاالماء) تألیف فیلون بیزانطی

و کتاب (رفع الاشیاء الثقیله) تألیف هیرون اسکندری که قسطا بن لوقای بعلبکی آنرا بعربی ترجمه کرده است و غیر از این دو کتاب کتابهای دیگری‌هم بوده که فرنگیان آنرا در نهضت علمی اخیر بلاتین ترجمه کردنده‌اند و اصل عربی آن مانند اصل‌یونانی‌مفقود شده است . دراین‌کتاب تصویرها واشکالی هست که‌حرکت ونیروی‌آن‌آلات رابخوبی نشان میدهد.

مسلمانان درعلم مکانیك تتبع‌وتحقیق نموده‌اند وکتابهائی‌در آنخصوص‌تألیف کرده‌اند ، ودوست‌دانشمندهندی شیخ شبلی نعمانی ماراازیك‌کتاب مکانیکی‌اسلامی آگاه ساخت . این‌کتاب تألیف‌رئیس الاعمال بدیع الزمان ابوالعزبن‌اسمعیل‌بن رزاز جزری میباشد و بنام ابوالفتح محمود بن محمد بن قزل ارسلان آل ارتق در اواخر قرن ششم هجری نوشته شده است . و راجع بحرکات میکانیکی و افزار های‌ساعت زمانی و ساعت های مستوی و نقل اجسام و غیره صحبت میدارد و دارای تصویر-های رنگینی است که آلات نقاله و متحرك و اجرانقال و امثال آنرا نشان می دهد و از تتبع و تبحر مسلمانان در مکانیك بخوبی حکایت میکند ، به قسمی که خود موضوع کتاب جداگانه‌ای میگردد .

طبقهٔ دوم از طبقات عامه

منظور از این طبقه بقیهٔ اکثریت ملت است که «سواد اعظم» میباشند واز کشاورزان وصنعتگران و عیاران و دزدان و رنجبران (صعلوك) و مخنثان وامثال آنان تشکیل میبابند، و شماره شان از حد افزون است ولی از نظر سهولت آنان را بدوبخش تقسیم میکنیم:

اول ده نشینان(کشاورزان) دوم شهرنشینان یعنی صنعتگران و فروشندگان و تودهٔ مردم.

۱ ـ ده نشینان کشاورزان

اکثریت‌نفوس ممالك اسلامی آنروز ده‌نشینان بودند، آنها مولد ثروت‌اصلی محسوب میشدند و غالباً بدیانت سابق خویش مانده جزیه میدادندو آنان‌که اسلام‌میآوردند ازده به شهرمیآمدند.

این ده نشینان بزبان بومی (سریانی، آرامی، یونانی) درعراق وشام بزبان قبطی در مصر و بزبان فارسی درایران وبزبان ترکی‌درترکستان‌وماوراء النهرسخن میگفتند. اما تدریجاً زبان و دین عرب (اسلام) در میان آنان شایع گشت و آنان را در خود مستهلك ساخت، بقسمی‌که ممالك واقع در مغرب دجله یعنی‌عراق و شام ومصر و افریقیه و سودان از کشور های عربی محسوب گشت و بیشتر اهالی آن مسلمان شده و زبان بومی خود را فراموش‌کردند، در پاره ای از ده های دور دست شام و عراق عدهٔ کمی بسریانی صحبت میداشتند و در ممالك واقع در مشرق دجله (فارس و ترکستان و هند) گرچه زبان عربی توسعه و انتشار یافت

ودانشمندان آنزبان را بخوبی فراگرفته و اکثریت اهالی مسلمان شدند ، ولی زبان بومی (فارسی ، ترکی ، هندی) هم چنان باقی ماندکه تا کنون نیز بهمان وضع باقی میباشد .

۲ـاهالی شهر ها

مقصود از طبقهٔ عامه شهر نشین مردمی هستند که آن بلند همتی و استعدادلازم را برای پیوستن بطبقهٔ خواص نداشتند ودرشهر ها بکسب و تجارت مختصر و کار های دیگر عادی ،مانندسپاهیگری و غیره میپرداختند ، یعنی اموری را انجام میدادندکه نیازمند فکر بلند و همت عالی نبوده است . مثلا اگر بوضع مردم بغداد آنروز توجه کنیم ، خواهیم دید که عده ای از نژاد ترك و فارس و کرد و گرجی وروميو نبطی وچرکس و دیلم و ارمنی و بربر در آن پای تخت بزرگ گرد آمده بزبان عربی حرف میزدند .

بطور کلی شهر نشین ها دو طبقه بودند ، اول کسانی که از راه صنعت و تجارت زندگی میکردند و آنان نیز دو دسته بودند. ۱ ـ صنعتگران دستی مانند آهنگران بافندگان ـ خیاطان ـ نجاران ـ آرایشگران (سلمانی ها) شکارچیان ـ نانواها ـ آسیابان هاو غیره ۲ ـ فروشندگان مانند بقالان ـ قصابان ـ پارچه فروشان ـ آرد فروشان ـ سبزی فروشان و امثال آنها .

دوم مردمی که با دزدی و جیب‌بری و چاقوکشی زندگی میکردند و پس از فساد و خرابی دستگاه های دولتی شمارهٔ آنان رو بفزونی گذارد تا آنجا که حتی تصور آن برای مردم امروزمشکل مینماید ، آری عده‌ای ازجیب بران وچاقوکشان که تا چندی پیش بنام (زعران) در بیروت بودند ، تا حدی شبیه دزدان و عیاران آنروز بغداد میباشند . ولی دستهٔ زعران بیروت نمونهٔ کوچکی از عیاران بغداداست، زیراعیاران بغدادچندین فرقه و گروه بودند (عیاران ـ شطاران ـ زواقیل ـ صعالیك ـ و غیره) و بقدری اسباب زحمت میشدند که دولت های وقت از عهدهٔ ادارهٔ آنان برنمیآمد .بلکه برای جنگ‌های داخلی وخارجی بآنان متوسل میشدند.

علت پیدایش ونفوذ قدرت آنها این بودکه پس ازپایان دورهٔ طلائی عباسیان،

ترکان سپاهی بر خلفاء مسلط شدند و آنانرا عقب‌زده خود صاحب اختیار گشتند و طبعاً میان خود آنان اختلاف و نفاق بود و هر شخص با نفوذی دسته ای از چاقو کشان وجیب بران را دور خود گرد میآورد . چنانکه تفصیل آنرا در مجلات سابق بخصوص جلد چهارم شرح دادیم ، بدیهی است که ادامهٔ این وضع کار را از هر جهت دشوار میساخت ، مردمان با نفوذ و قدرت ، خوارو بار عمومی را احتکار میکردند و اشخاص زورمند جیب بر بانبارهای تجار حمله میآوردند و چون دولت وقت از ادارهٔ امور عاجز میماند ، هر کس که زوری داشت زور خود را بکار میبرد و بیش از همه جادر شهر بغداد این وضع آشفته در جریان بود و بیش از هر طبقه تودهٔ مردم زیان میبردند ورنج میکشیدند و در نتیجه پایتخت نامی اسلام (بغداد) رو بخرابی و انحطاط گزارده بحال تباه افتاد . اگرچه طبقه بندی همه آن چاقو کشان وجیب بران دشوار میباشد ، ولی نامی‌ترین دسته‌های آنان از اینقرارند :

۱ ـ عیاران

در اواخر قرن دوم هجری طایفه‌ای بنام عیار در بغداد پدید آمد و در جنگ امین و مأمون عامل مؤثری گشتند و همینکه امین در بغداد محاصره شد و سپاهیان وی از مقاومت در برابر سپاهیان مأمون عاجز ماندند ، امین از عیاران کمك گرفت این جنگجویان باتن برهنه بمیدان میرفتند ، فقط لنگی بکمر بسته بودند و کلاهی از پوست درخت خرما و بوریا که باریگ و شن پرشده بود در سر داشتند . عیاران را مانند سپاهیان منظم کرده بودند ، یعنی هر ده نفر آنان زیر نظر یك فرمانده بنام عریف می‌جنگید و هر ده عریف یك نقیب (فرمانده) و هر ده نقیب یك قائد و هر ده قائد یك امیر (فرمانده کل)داشت و به هر فرماندهی بعدهٔ افراد مرکوب میدادند . دستهٔ دیگری از مردان پیاده همراه آنان میرفتند و بگردن خود زنگوله و صدفهای زرد و سرخ آویخته بودند و ریسمان و جارو و ملاقه و امثال آن با خود میکشیدند . شمارهٔ عیاران در آنروز به پنجاه هزار رسید و دشمنان را با سنگ قلاب و فلاخن میزدند . چون در آن قسمت مهارت داشتند . عیاران گرچه خوب جنگیدند و لی در برابر منجنیق و سپاهیان منظم طاقت نیاوردند و با دادن تلفات بسیار شکست خوردند

و شاعر در بارهٔ آنان چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« این سپاهیان از عربهای قحطان و نزار نبودند .»

« اینها بازره‌های حصیری مانند شیران جنگی بمیدان رفتند . »

« اینها از فرار عار داشتند ، اینها یك تنه با هزار نفر می‌جنگیدند . »

« و درجنگ جوانمردی بخرج داده ،بریکدیگر سبقت می جستند . »

در سال ۲۵۱ که مستعین ومعتز (دوخلیفهٔ عباسی)بایکدیگر جنگ داشتند، مستعین از عیاران کمك گرفت و همینکه بغداد بمحاصره افتاد ، سر دستهٔ عیاران بنام (یبنونه) عیاران را جمع کرد و بمیدان فرستاد . این بار آنها کلاه خود حصیری قیر آلود و فلاخن داشتند و بـا آنـوضع با سپاهیان معتز میگنجیدند، هـرگاه که آشوبی درشهر بغداد پدیدمیگشت ،عیاران ازفرصت استفاده کرده، ودکانهاوخانه‌ها راغارت‌مینمودندو بدبختانه‌ازقرن‌سوم‌به‌بعداین‌نوع‌فتنه‌و آشوب در بغداد بسیار واقع میشد و برای عیاران فرصت مناسبی بود .

هرقدر که دولت عباسی ضعیفتر میشد ، عیاران نیرومندتر میشدند و بیشتر برمردم هجوم‌میآوردند . زدوخوردهای مذهبی شیعه و سنی ،حنفی شافعی و امثال آن نیز وسیلهٔ خوبی بدست عیاران میداد . هنوز نیمهٔ اول قرن پنجم هجری پایان نیافته بودکه عیاران‌برسراسربغداد (از مؤسسات دولتی وغیر دولتی) مسلط گشتند و آنچه دولت از مردم میگرفت ، آنها از دولت میستاندند و برای خود پلیس وسپاهی تشکیل میدادند و سرداران وپیشواهائی فراهم آوردند که نامی‌ترین آنان طقطقی ودیگر زیبق‌قهرمان داستان مشهور میباشد (به جلد نهم تاریخ کامل ابن اثیر صفحهٔ ۲۴۶ مراجعه شود).

عیاران‌در شهرهای دیگر اسلامی نیز پیدا شدند و غالباً وزیران‌وسایربزرگان دولت باآنان همدست میشدند و از غارتگری آنان‌سهم‌میبردند و درمقابل تجاوزات آنها بیطرف‌میماندند .

دستهٔ دیگر از این چاقو کشان بنام شطار مشهور گشتند.

شطار

اینان لباس مخصوصی به تن میکردند که از آنجمله پیش سینه‌ای بود که آنرا پیش بند شطار مینامیدند . شطار بیش از عیار در ممالك اسلامی دوام آورد و شمارهٔ آنان زیادتر از عیاران بود ، اتفاقاً شطار در اندلس هم پیدا شد و در آنجا هم مدتی باقی ماند . حکایت‌ها و لطیفه‌ها و داستانهای فراوانی از شطاران نقل میکنند که از هر جهت خنده آور است و چندین کتاب میشود (به جلد یازدهم تاریخ کامل ابن‌اثیر مراجعه شود) شطاران در هر کشوری بنام مخصوصی معروف شدند.درعراق آنهارا شطار میگفتند، در خراسان سربداران نام داشتند در ممالك مغرب اسلامی (افریقا واندلس) آنها را صقوره میخواندند و ابن بطوطه جهانگرد نامی اسلام در قرن هشتم هجری آنان را دیده وشرحی از رفتار آنان در سفرنامهٔ خود میگوید . از آن جمله مینویسد : که سربداران در اطراف سبزوار قیام کرده ، شهر بیهق کرسی نشین آن نواحی را متصرف شدند و از خود سلطانی (فرمانداری)تعیین کردند وولگردان و راهزنان رادور خودجمع آوردند . مخصوصاًغلامان‌راجزءجمعیت‌خویش کشاندند . آنان‌هم‌از خدمت اربابها میگریختند و پیش شطاران میآمدند و سلطان شطاران پول و اسب و همه نوع لوازم غارتگری بآنها میبخشید و هریك از غلامان که‌لیاقتی بروزمیداد ، بمقام امارت میرسید .

شطاران غارتگر و راهزنی را گناه نمیدانستندوآنرا نوعی‌زرنگی میشمردند و متعقد بودند که‌چون بازرگانان وتوانگران زکوة‌نمیدهند ،لذاغارت اموال آنها حلال میباشد و همینکه یکی از آنان پیر میشد و از کار میافتاد ، دولت او را برای کشف دزدیها استخدام میکرد . و عدهٔ زیادی از آنان در خدمت دولت عباسی بودند و آنهاراتوبه‌کار (توابون)میخواندند .غالباًاین توبه‌کاران با دزدان شریك میشدند وعملیات آنها رامخفی میداشتند .

دسته‌های دیگری از چاقو کشان وجیب بران

چنانکه گفته شد علاوه برعیاران وشطاران در دورهٔ انحطاط دسته‌های دیگری از آن قبیل در ممالك عباسی بوجود آمد که آنها را صعالیك ـ زواقیل ـ حرافیش و غیره

میخواندند ، وشمارهٔ هردستهٔ آنان بچندین هزار میرسید ومردمان متنفذ جاه طلب در جنگ با رقیبان از آنها استفاده میکردند و بطوریکه ابن اثیر (جلد ۷) مینویسد تنها ابودلف بیست هزار چاقوکش داشت .

غلامان سیاه را نیز میتوان جزء دسته‌های فوق شمرد ، چه اینان هم برثروت ـ مندان تعدی میکردند و تقریباً هیچ خانه‌ای از آنها خالی نبود و همینکه نیروی دولت ودولتیان ضعیف شد ، این سیاه پوستان هم با شورشیان همدست میشدند وبر اربابان خودمیتاختند و چه بسا که بنام دین ودعوتهای مذهبی بشورش برمیخاستند ، چنانکه در اواسط قرن سوم هجری در نزدیکی بصره فتنهٔ صاحب الزنج (پیشوای زنگیان) بعنوان همراهی از خاندان علی (علیه‌السلام) برپا گشت . درنواحی مزبور عده‌ای ازسیاه پوستان بارنج و زحمت رفتگری میکردند .

صاحب الزنج سیاه پوستان را دور خود جمع میکرد و بآنان وعدهٔ آزادی میداد ، آنها هم که شورش وپیشرفت بردگان سفید پوست (ممالیك ترك) رادیده بودند اطراف صاحب الزنج راگرفتند و برارباب‌های خود شوریده آنها را باتازیانه زدند و صدها هزار غلام‌سیاه درمدت هفده هیجده‌سال بادولت‌عباسی جنگ کردند ، وقریب دومیلیون و نیم مرد و زن و کودك را طوری کشتند که ازشنیدن آن فجایع تن‌انسان میلرزد و سرانجام باکشته شدن پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) آن فتنه خوابید .

در عصرهم دسته ای از شورشیان بنام (بجد) میخواستند مثل زنگیان عراق برخیزند، اما کاری‌ازپیش‌نبردند . حشاشین (۱) هم‌جزء مردمانی بودند که هرج ومرج‌میخواستند و درقرن پنجم هجری پدید آمدند ومنظورشان ازبین بردن طبقهٔ حاکمه بوسیلهٔ‌ترور بود و در تاریخ اسلام فصل مهمی‌مخصوص‌باین‌طایفه میباشد .

مخنثان طبقهٔ دیگری ازعامه هستندکه پیش ازاسلام درحجازمیزیستند وپس ازظهوراسلام وپایان دورهٔ خلفای راشدین درمدینه زیاد شدند وبواسطهٔ‌مشغول‌شدن اهالی مدینه و علاقمندی بخوشگذرانی این طایفه (مخنثان) موردتوجه واقع گشتند و غالباً رابط (جاکش) میان زنان و مردان بودند و زنها را از راه درمیبردندبهترین سازندگان و نوازندگان آن دوره از میان مخنثان برخاستند، و داستان اخته شدن

۱ ـ حشاشین ازکلمهٔ حشیش‌بمعنای‌گیاه بخصوص گیاه شاهدانه میآید وچون‌فرقه‌اسمعیلیه برای ترورمخالفین‌ابتداء حشیش می‌کشیدند وسپس دیوانه واربآدم‌کشی می‌پرداختند .لذا آنها را حشاشین میخواندند .وکلمه Assasin فرنگی‌که بمعنای‌آدم‌کش استعمال میشود از همان حشاشین میآید .مترجم

اینان بامر سلیمان بن عبد الملك سابقاً ذکر شد و تا چندی قبل در قاهره دسته‌ای‌از اشراربودند که آنها را (خول) میگفتند ودرپاره‌ای جهات به مخنثان مدینه شباهت داشتند . همینکه غناء در مکه انتشارپیداکرد . مخنث هم بهمان میزان در مکه‌زیاد شد ، سپس به بغداد و شام و مصر وافریقیه واندلس نیزراه یافتند ودراندلس معمولا بردگان اسلاورا (روس‌نژاد) مخنث میدانستند .

این قبیل چاقو کشان و جیب بران وانگلهای جامعه تنها در بغداد نبودند ، بلکه در تمام شهرهای اسلامی باسامی مختلف مزاحم مردم میشدند و شاید بیش از بیست طبقه بودندکه گذشته ازدسته های مذکورفوق جمعیتهای نامبردهٔ ذیل از آنان بشمار میآیند :

بانوان ـ کاغانی ـ مخطرانی ـ قرسی ـ عواء ـ شعبذ ـ فلور ـ اسطیل ـ مزیدی و غیره .

اخلاق تودهٔ مردم

سکنهٔ شهر ها باستثنای طبقات خاصه مرکب از دسته ها وجماعاتی بود که افراد آنان در نهایت جهالت و بی اطلاعی میزیستند و از ملتهای مختلف تشکیل می‌یافتند و هرکس که نفوذ وقدرت‌میبافت‌این اکثریت‌عظیم‌رادنبال‌خودمیکشانید. آنهاهم بدون اینکه‌میان درست ونادرست دانا و نادان فرقی‌بگذارند،از اشخاص بانفوذ و نیرومند پیروی میکردند .

ازامام‌علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) راجع باخلاف این نوع مردم سؤال شد فرمودند مانند پشه بهر بادی میجنبند و هرکس صدابر آورد بصدای او میرقصند. (همج رعاع اتباع کل ناعق‌یمیلون مع کل‌میله)

فضل بن یحیی دربارهٔ آنان چنین میگوید : مردم چهار دسته‌اند ، اول پادشاهان که ازروی شایستگی دارای آن مقام بلند گشتند ، دوم وزیران که بواسطهٔ هوش وخردمقرب آستان پادشاهان گشتند و بزرگان قوم که ثروت بدست آوردند ، چهارم

مردمی که بواسطهٔ فضل و کمال خودرا بآن دسته‌ها پیوسته‌اند وبقیهٔ توده مانند کف دریا و آب گندیده وچار پای احمق ونادان هستند وجز خواب وخوراك هدفی ندارند .

روزی معاویه باحنف گفت مردم را برای من توصیف و تشریح کن . احنف چنین اظهار داشت : سرانی کـه بخت یاری کرده و آنها را برتر ساخته است ، بازوانیکه به نیروی تدبیر قوی گشته ، اشخاصیکه مال و سیلهٔ شهرت آنان شده ، ادیبان ودانشمندانیکه بوسیلهٔ علم و دانش بآن سه دسته پیوسته‌اند وبقیه مانند چارپایان هستند ، اگر گرسنه شوند دیوانه اند و همینکه سیر میشوند در خوابند . این بود خلاصه‌ای از آراء و افکار سران اسلام راجع به طبقات عامهٔ مسلمانان . (۱)

با این همه سیاستمداران و دولتیان باین طبقه اهمیت میدادنـد و آنـان را خشنود نگاه میداشتند و بوسیلهٔ دین که بهترین و عزیز ترین مطلوب عامه بود از آنان دلجوئی میکردند . چه که دین بزرگترین خوشبختی طبقهٔ عامهٔ بشمار می آید و از آنرو مردم عوام خلفای پرهیزکار را دوست داشتند وبه آنان احترام میگذاردند،مقام خلیفه بواسطهٔ رنگ دینی مورد احترام عموم بود و اگر همین توجه عوام نبود خلافت عباسی پیش ازحمله مغول نابود میشد .

مردم عوام در موارد متعدد بیاری خلفاء برمیخاستند و با وزیران وسرداران و امیران که میخواستند خلفاء را ازکار بیندازند، ستیزه میکردند و درعین حال که باسم و عنوان دین خلیفه را میستائیدند از دین چیزی نمی فهمیدند و بواسطهٔ نادانی و سادگی از همه جابی‌خبر بودند .

ازجمله حکایاتی که در بارهٔ مدارا و حلم و مردم شناسی معاویه میگویند . یکی هم داستان زیراست :

« پس ازواقعهٔ صفین . مردی از اهل کوفه سوار برشتر بدمشق آمد و ناگهان مردی از اهل دمشق بر وی تاخت که این مرد کوفی ناقه (شتر ماده) مرا از صفین

۱ ـ این افکار و عقاید اشرافی توهین آمیز نسبت بطبقهٔ زحمت کش و رنجبر و اکثریت سودمند جامعه (کشاورزان وکارگران) مولود تعلیمات غلط فلاسفهٔ اشرافی یونان میباشد و البته با دیانت مقدس اسلام ارتباط ندارد . زیرا در اسلام ابداً طبقه و درجه نیست و به نص صریح قرآن مجید هرکس پرهیزکار تر است نزد خدا مقرب تر ومعزز تر میباشد . مترجم

ربوده است و کشان کشان او را نزد معاویه برد و پنجاه‌نفر گواهی دادند که‌ناقه متعلق بآن مرد دمشقی میباشد ، معاویه فرمان داد ناقه را از کوفی بگیرند و به دمشقی بدهند ،کوفی که این‌ماجرا را دید فریاد زد که ای امیر اصلا این شتر ناقه (ماده) نیست . این شتر نر (جمل) است . معاویه گفت حکمی صادر شده و باید اجرا گردد .

اما پس از متفرق شدن مردم مرد کوفی را پنهانی خواسته بهای شتر را پرسید و دو برابر آنرا بمرد کوفی داده باو مهربانی بسیار کرد و آهسته بوی گفت که پس از باز گشت بکوفه ، از قول من بعلی بگو که صد هزار نفر از اینان بجنگ تو میآیم که میان شتر نر و شتر ماده فرق نمیگذارند .

آری معاویه در گفتهٔ خود به خطا نمیرفت . زیرا همین مردم عوام معاویه را روی سرخود گذارده ، بمیدان جنگ بردند و گفتهٔ عمر و عاص را پذیرفتند که میگفت‌علی‌قاتل‌عمار به سراست ، زیرا علی‌اورابرای یاری خود بمیدان آورد (۱) ونادانی آنان باندازه ای‌بود که معاویه موقع رفتن بمیدان صفین در روز چهارشنبه برای یارانش نماز جمعه خواند و کسی بوی اعتراض نکرد و بقدری در اغوای آن مردم از همه جا بیخبر کوشید که لعن علی را واجب دانستند و از کهواره تا گور آن عادت زشت را از دست ندادند .

از نادانی و نفهمی مردم بغداد . در دورهٔ تمدن اسلام حکایت میکنند که مردی نزدوالی آمد و راجع به یکی از علمای‌علم کلام سعایت کرده گفت این مرد زندیق (بیدین) است .والی پرسید مگر چه مذهبی دارد ؟ مردك گفت او مرجئی - قدری - اباضی - رافضی‌است ، از معاویة بن‌خطاب بدش میآید . از همان معاویه‌ای که باعلی بن عاص جنگ کرده والی که این‌یاوه‌ها رااز آنمردشنید ،گفت‌واقعاً که‌هم تاریخ میدانی وهم از مذاهب متفرقه اسلام با خبری .

۱ - موضوع گفتهٔ عمروعاص و قتل عمار باسرچنان است که عمار از یاران (صحابه) حضرت رسول اکرم بود و سیدانبیاء مکرر بوی میفرمودند که ای عمار تو راگروه ستمگر و بد نهاد میکشند . این فرمایش حضرت رسول در گوش مردم ماند ، تا آنکه جنگ صفین پیش آمد و عمار بلشربیاری حضرت امیر بمیدان جنگ‌رفت و بدست سپاهیان معاویه شهید شد و مردم متوجه فرمایش پیغمبر شدندکه فرموده بود عماریا سر بدست‌گروه ستمگر بد نهاد کشته میشود . ولی عمر و عاص برای گمراه ساختن‌آنان میگفتند علی و یارانش‌گروه ستمگر هستند که عمار راازخانه‌اش بمیدان جنگ‌آورده بکشتن دادند . مترجم

در آن ایام معمولا دانشمندان گرد هم می نشستند و راجع بعلی و معاویه وابوبکروعمرمناظره میکردند ، ومردم‌عوام هم اطراف آنان را گرفته بحرفهایشان گوش میدادند تا آنکه روزی مرد ریش بلندی ازمیان طبقه عوام برخاسته گفت تا کی راجع بعلی ومعاویه وفلان وفلان سخن میگوئید ؟

ازوی پرسیدند تومیدانی علی کی است ؟

گفت آری میدانم اوپدرفاطمه بود .

گفتند فاطمه را میشناسی ؟

گفت آری فاطمه زوجه پیغمبر علیه‌السلام مادرعایشه وخواهرمعاویه است.

گفتند ازعلی چه میدانی؟

گفت علی در جنگ حنین با پیغمبر بود و در آن جنگ کشته شد ، پسرش عبدالله بن علی بشام رفت و مروان را درشام کشت ، سپس پیر مردانی را از شام نزد ابوالعباس‌سفاح فرستاد . آنها آمدند وبا ابوالعباس سفاح بیعت کردند و خدا را گواه گرفتند که در تمام مدت حکومت بنی امیه کسی را جز بنی امیه وارث خاندان پیغمبر نمیدانستند .

آری توده مردم در هر دوره و هرجا چنین بوده و هستند و مردم جه طلب از آنان استفاده میکنند . زیرا اکثریت با آنان میباشد . ثروت عمومی بدست آنها تولید میگردد و سپاهیان از آنان است وهر کس بتواند دل آنان را بدست آورد بر آنان فرمانروا میشود و هیچ چیز مثل دین عامه مردم را جلب نمیکند و اگر سیاست و دین با هم توام گردد کسیکه ازدیگران زیرکتر باشد و از راه دین مردم را بیشتر جلب کند میتواند فرمانروای مطلق عوام گردد .

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی
در ممالك اسلامی

مقصود ما از آداب اجتماعی مسائل ذیل میباشد :

۱ـ امور جاری مردم در هیئت های اجتماعی ، روابط خانوادگی که مطابق مقتضیات اخلاقی و محیط و عادات بحسب زمان و مکان تغییر میپابد، آداب و رسومی که در هر جامعه‌ای معمول میباشد و چون اساس این قبیل مسائل در دورهٔ تمدن اسلام بر روی صفات و عادات عرب پیش از اسلام استوار است ، لذا مطالبی در باره صفات واخلاق عرب قبل از اسلام، بخصوص طرز رفتار آنان با زنان و سایر مسائل مربوطه را بطور مقدمه شرح میدهیم :

مناقب (صفات پسندیده) عرب در زمان جاهلیت

طبیعت دار وخردمند برای جلوگیری از فنا و انقراض هر قوم وبلکه جلوگیری از ضعف و ناتوانی هر ملتی عادات و رسوم و آدابی بآنان میآموزد که کاملا با محیط و آب و هوا و وضع زندگانی اجتماعی آنها مناسب باشد . از آنرو مشاهده میشود که عادات و رسوم صحرا نشینان غیراز شهری ها و عادات شهری‌ها غیر از آداب و رسوم مردم ده است و مردم نواحی سردسیر رسوم و عادات بخصوصی دارند که با مردم گرمسیر متفاوت میباشد ، صحرانشینان بیش از شهری ها بشجاعت احتیاج دارند چه که آنان دور از سپاهی و برج و بارو و قلعه زندگی میکنند و خودشان باید از خودشان دفاع کنند ، لذا شجاعت در نهاد آنان سرشته میگردد . برعکس شهرنشین‌ها آنقدرها به شجاعت نیازمند نیستند ، زیرا در پناه برج و بارو و قلعه دور از حیوانات درنده و راهزن میباشند وقوای انتظامی نگاهبان آنها هستند . شهری اسلحه را ازمدتی قبل زمین گزارده

ودربستر راحت غنوده، بعیش و نوش مشغول است ، شهری مانند زن و بچه که چشم داشت بمرد خانه دارند ، بسپاهیان و برج وحصار اتکاء کرده طبعاً ترسو بارمیآید . همین قسم سایرصفات پسندیده مانند تعصب، کرم وفا، مردانگی، بلند همتی که لازمه زندگی بدوی است درمیان شهرنشینان کمترپیدا میشود .

۱ـ تعصب برجسته ترین ومهمترین صفت برجسته صحرانشینان تعصب قومی و خانوادگی است که درجلد چهارم علل و موجبات و شرایط ووضع آنرا کاملا تشریح کردیم .

۲ ـ شجاعت بدویان همیشه درحال جنگ ویا آماده جنگ هستند واز آنرو یکی ازشرایط لازم بقای آنان شجاعت است وبالطبع بدویان مردم شجاعی میشوند ، شجاعان را دوست دارند وشجاعت را میستایند وبهمان نظر مردان دلیری پیش ازاسلام ودراوایل اسلام ازمیان آنان پدید آمد ومشهورترین آنها اینانند: عمرو بن معدی کرب، ربیعة بن مکدم، دریدبن صمه ، عمربن ورد ـ عنتره عبسی ملاعب الاسنه ـ عامربن طفیل ـ علی بن ابی طالب (ع) ـ خالدبن ولید ـ مقدادبن اسود سعدبن ابی وقاص ـ عبدالله بن زبیر ـ برادرش مصعب وغیره . حتی پاره ای از زنان بدوی بدلیری و نام آوری شهرت یافتند که شرح حالشان درمورد زنان عرب گفته خواهد شد .

۳ ـ کرم کرم نیزیکی از صفات مخصوص بدویان است ، زیرا وضع زندگی آنها ایجاب میکند که چنین خصلتی میان آنها باشد . مرد بدوی چنانکه گفتیم ناچار برای تلاش معاش این درو آن درمیزند ودربیابان بی آب وعلف میگردد واگر بادیه نشینان مردم کریمی نباشند ، صحراگرد در میان راه از تشنگی و گرسنگی میمیرد، مهمان دوستی ومهمان نوازی ازصفات نمایان عربهاست وهرقوم صحرا نشینی مانند اعراب مهمان نواز و مهمان دوست میشوند . چنانکه ازمن هاهم پیش از آنکه شهرنشین بشوند مهمان نواز بوده اند . عربهای صحرانشین مهمان داری را جزء مفاخرخود می شمردند ودراین کار افراط میکردند وهرشب در اطراف چادرهای خود آتش می افروختند تامهمان بآنجا راه بیابد واین آتش راشعلهٔ

مهمان نوازی میخواندند ، چون کرم ازلوازم حیات آنان بود مردم کریم را ازهرجهت ستایش میکردند ، ومردمان سخاوتمند در بذل وبخشش ذره‌ای دریغ نداشتند و از دوروزنزدیك مهمان می پذیرفتند بقسمی که اگر باد وباران آتش را مینشانید ، سگان رابستون خیمه میبستند که بمحض شنیدن صدای پای مهمان آنانرا آگاه سازد وچون سگ از این راه مهمانان را نزد آنان میآورد ، آن حیوان را میستودند و القاب نیکو برای او میگفتند که از آن جمله داعی یاداعی الضمیر (کسیکه صدای وجدان را برمیآورد) ومتمم النعمه (کسی که نعمت را تکمیل میدارد) و مشیدالذکراست (کسیکه نامرا بلند میسازد) وهر کدام ازعربها که دیگش ازهمه بزرگتروخاکستراجاقش بیشتربود از دیگران مهم‌تر محسوب میشد تا آنجا که بزرگی دیگ یکی از وسایل بلند نامی بوده است از آن جمله عبدالله بن جدعان دیگی داشته که یك مرد درسایه‌او میایستاده است وطبعا صاحب چنان دیگی خیلی محترم میزیسته است .

مردان کریم درجاهلیت بسیار بوده‌اند . از آن جمله حاتم طائی که تاکنون نامش ضرب المثل است، کعب بن امامه ایادی — هرم بن سنان ، خالد بن عبدالله پس ازحاتم طائی ازمردان کریم عرب بوده‌اند . اینان حوائج ضروری مردم را برطرف میساختند وبآنان نان و آب و لباس میدادند زیرا بیش از آن چیزی نداشتند وگاه هم اسب و شتر میبخشیدند . پس ازظهور اسلام وفراوانی مال ونعمت وپول وجواهرات وملك وبنده وبرده نیزمیدادند (بزودی تفصیلش میآید).

۴ — وفا

برای مردم بدوی فرار از مجازات بسیار آسان است، زیرا پنهان شدن در بیابان بی‌پایان کار دشواری نیست . بدوی میتواند با حیله دشمن خود را ازپا درآورد وبگریزد وبدون واهمه ازمأمور وپاسبان وامنیه بهرجابخواهد برود ، بخصوص که در زمان جاهلیت دین وایمانی هم نداشته واز آن بابت خیالش راحت بوده است امابرای این که چنین پیش آمدهای نامناسبی رخ‌ندهد وزندگانی اجتماعی ساده آنان دستخوش فنانگردد طبیعت وفاداری واحترازاز مکر وحیله وخدعه ونفاق را در آنان تثبیت کرده است . بدویان مردم وفادار را میستایند

ومردم مکاروحیله بازرا دشمن میدارند وقوم خود را بوفاداری تشویق میکنند .

۵ ـ استقلال

بدویان بخصوص مردم کوچ نشین استقلال را بالاترین وبرترین نعمتها میدانند زیرا آزاد بدنیا آمده ، آزاد زیسته‌اند ، و آزاد مرده‌اند ، وازهرقیدی برکنار بوده‌اند . بدویان بقدری آزادی را دوست دارند که در یك سرزمین نمی‌مانند و باروبنه خود را بدوش گرفته از اینجا بآنجا کوچ میکنند وهرجاراخوش دیدند چندی در آنجا زیست مینمایند و بعد بجای خوشتری کوچ میکنند . بدویان زیربارزور وظلم نمیروند ومرد مردانه دربرابرستمکاران مقاومت مینمایند . این صفت ازافکاروا قوال آنان معلوم است که با عزت نفس و آزادگی بار آمده‌اند وبطوریکه ملاحظه شد همین عرب های بدوی در صدراسلام با خلفاء مانند مردم عادی سخن میگفتند . خلفاء هم این را شگفت نمیدیدند زیرا باین نوع رفتارعادت داشتند .

۶ ـ یاری ستمدیدگان

گفتیم که مهمان نوازی ازصفات برجسته بدویان است ویاری کردن مظلومان نیز ازلوازم مهمان نوازی میباشد ، اگر کسی ازعرب بدوی یاری بجوید اورا تا پای جان یاری میکند . عربها بیش از هرکس از همسایگان و پناهندگان دفاع میکردند که ما تفصیل آنرادرجلد چهارم نگاشتیم .

۷ـ نجده ـ جوانمردی

درجلدچهارم مختصری راجع باین صفت (جوانمردی) سخن گفتیم و این همان صفتی است که فرنگیان آنراشوالری Chevalrie مینامند واساس آن برفداکاری روی وقایع اتفاقی میباشد چون عربها مردم خیال پرست احساساتی بودند باین صفت اهمیت میدادند وچه بسا که مرد دلیربایك سخن شمشیرمیکشید و یا شمشیر خود را غلاف میکردو چه بسا که برای یك حرف که نسبت بشجاعت ویاکرم ویا جوانمردی آنان توهین آمیز بود جنگهای خونین واقع میشد وبیش از هرچیز ازسخنان زنان متأثرمیشدندوهرچه دردست داشتند برای خوش آیند زنان فداء میکردند تامگر زنها آنهاراستایش کنند ویاازنکوهش آنان دست بردارند . بسیار اتفاق میافتادکه جوانی خود را بکشتن میداد تا زنها اورا فرو مایه نخوانند

و این برای آن بود که عربهای زمان جاهلیت بصفات ناپسند آلوده نبودند . در تاریخ واخبار جاهلیت مطالب بسیاری است که این گفته را گواه میباشد .

۸ ـ خونخواهی همانطور که عرب بیابانی در یاری ستمدیدگان بی‌قرار است برای خونخواهی از ستمگران نیز فداکاری میکند و اگر نسبت بعرب بدی کردی حتماً از تو انتقام میگیرد . اگر مردی از قبیله‌ای کشته میشد ، قبیلهٔ مقتول باقبیلهٔ قاتل آنقدر جنگ میکردند تا قاتل را گرفته بقصاص برسانند و یا آنکه با گرفتن دیه صلح کنند . مشهورترین وقایع خونخواهی دورهٔ جاهلیت واقعه مهلهل بن ربیعه است که چون برادرش کلیب را کشتند مهلهل سوگند خورد که زره از تن در نیاورد و می ننوشد و نزد زنان نرود و سرش را عطر و روغن نزند تا از قاتل برادر کیفر نگیرد و این واقعه در عرب مثل شده که می گویند مانند مهلهل خونخواهی میکند .

۹ ـ احترام پیران عربها برای پیران احترام بسیاری قائل هستند و کلمهٔ شیخ بزبان عربی در عین حال که بمعنای پیراست بمعنای آقا و رئیس هم میآید و اگر کسی از هر جهت با دیگری هم طراز بود آن یك که سالخورده‌تر بود محترم‌تر میزیست ، و چنانکه در جلد اول گفته شد در موقع جنگ نخستین فجار (فجار الاول) طایفه قریش مسن‌ترین افراد قوم را بفرماندهی برگزیدند . پس از ظهور اسلام و تعیین مناقب دینی سن نیز از مناقب بزرگ اسلام محسوب شد باین قسم که اگر چند نفر مسلمان در همه چیز باهم مساوی بودند پیرتر از همه بمقام ریاست میرسید ، زیرا از حضرت رسول اکرم در بارهٔ امامت چنین روایت میکنند : «هر کس از شما که بهتر از دیگران قرآن بداند امام جماعت میشود و اگر چند نفر در این قسمت برابر بودند آنکس که بیش از دیگران بسنت (رفتار پیغمبر اکرم) آگاه‌تر است مقدم است و اگر در این قسمت هم باز چند نفر برابر شدند آنکس که زودتر از دیگران هجرت کرده مقدم است ، و هر گاه باز هم چند نفر برابر بودند آنکس که مسن تر است بر همه آنها مقدم میباشد .

زن در جاهلیت راجع بزن در جاهلیت گفتگو بسیار است و عقاید و آرا مختلف ذکر شده ، اما شکی نیست که بطور کلی زن عرب در آن دوره

مقام مهمی داشته و باعفت بوده است و عفت وی ثمرهٔ آزادی خواهی واستقلال طلبی آن روزعرب میباشد زیرا زنی که با استقلال و آزادی خوگرفته تحمل ننگ وعار نمیتواند وبرعکس زنی که دربسترذلت واسیری غنوده وباقید حجاب وپرده مقیدگشته زودتر تن بخواری میدهد وکاری که برای آنزن آزاد مستقل ننگ مینماید زن بدبختی که درقید اسارت است آنرا چندان عار نمیشمارد و همینقسم مردان عرب نسبت بناموس غیرتمند بودند، زیرا آزادی واستقلال و جوانمردی لازمه‌اش غیرتمندی ودفاع ازناموس میباشد،عربهادراین قسمت تعصب زیادداشتند،وهیچ نوع رفتار ویاکردارخلاف ناموس را تحمل نمیکردند واین در مردان آزاده طبیعی است بخصوص برای مردی که یك زن دارد وغیرازیگانه همسرخود بکسی عشق نمی ورزد ، عربهای بدوی که استطاعت کنیز گرفتن وهمسرمتعدد نداشتند ، همسریگانه خویش را ستایش میکردند ، بویژه که زن بدوی کمك دست مرد وشریك رنج وزحمت او درسفروحضرمی بود .

زنده بگور کردن دختران

عربها بقدری دربارهٔ ناموس تعصب داشتند که دختران خودرا میکشتندیازنده‌زنده بخاك میسپردندتاه‌مبادابدکاره شوند (۱) . البته این عادت درمیان تمام اعراب معمول نبود وچندان سابقه نداشت ، فقط کمی پیش از اسلام پدید آمد ، ودر قبیله بنی تمیم بن مرمنحصرماندو وجهتش چنین بود :

میگویند این قبیله برنعمان پادشاه حیره باج وخراج (جزیه) میداد وچندی

۱ ــ جرجی زیدان از روی تعصب قومی دختر کشی عربها را هم یك نوع غیرتمندی و دفاع از ناموس گفته است . در صورتی که این کار زشت میان درندگان هم بی‌سابقه می‌باشد و حتی شیر و پلنگ هم نوزاد خود را نمیکشند و باین جهت قرآن کریم عربهارا سختی ملامت کرده ومیفرماید واذا المؤنو سئلت بای‌ذنب قتلت . سورهٔ تکویرآیه ۸

(ترجمه : روزی که دختر بدبخت می‌پرسد چرا مرا زنده بگور کردید) نکته مهمتر اینکه عربها برخلاف نوشته جرجی زیدان دختران خود را از روی غیرتمندی نمی‌کشتند . بلکه بواسطهٔ ناداری و بی همتی فرزندان خودراهلاك می‌کردند و قرآن مجید در این باره صریح صفرماید ولاتقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم . . سورهٔ الاسراء آیه ۳۳

ترجمه : فرزندان خود را از ترس بی چیزی نکشید . ما روزی آنها را می‌دهیم ، کشتن فرزند خطای بزرگی است .

آری این خود یکی از معجزات آئین اسلام است که مربی عالم امکان یعنی وجود مبارك خاتم انبیاء از میان چنین درندگانی قیام فرمود ودرپرتو تعلیمات مقدس اسلام این مردم بی‌همه چیز فرمانروای سراسرجهان شدند

مترجم

ازپرداخت جزیه امتناع کرد ، نعمان برسر آنان لشکر کشید وفرزندان آنها را اسیر گرفت واین عمل برقبیلهٔ بنی‌تمیم گران آمد لذا کسانی نزد نعمان فرستاده اموال واولادخودراخواستند، نعمان خواهش آنان را نپذیرفت آنها گفتند پس زنان‌ماراپس بده ، نعمان گفت : دختران شما شوهر کرده‌اند . من آنها را مخیرمیکنم هر کدام خواستندپیش‌شوهرشان بمانندوهر کدام‌نخواستند شوهرخود را رهاکرده پیش‌پدرها برگردند، همه دخترهای‌بنی‌تمیم‌نزد پدرها برگشتند ، فقط دخترشخصی بنام‌قیس‌بن ـ عاصم شوهر خود عمروبن مشرج را رها نکرد ، قیس از رفتار دخترخشمگین شده نذرکرد که از آن به بعد اگر دختری پیداکرد اورا بکشد و چه بسا کـه کسان و اهل قبیله از وی پیروی نمودند و در هرحال خفه‌کـردن بچه‌ها زیاد طول نکشید ومنسوخ گشت زیرا مخالف عقل وعاطفه انسانی بود وبزودی شخصی بنام صعصعة بن ناجیه برخاست وخود را فدای دختران کرد وآن عمل‌متروك شد .

زنان نامی‌عرب درجاهلیت

زنان عرب در دورهٔ جاهلیت از خود استقلال و اراده داشتند ودارای آزادی ومقام‌بودند وعده‌ای‌از آنان درجنگ وسیاست و ادب و شعروتجارت وصنعت بنام‌گشتند ، بخـصوص پس از ظهور اسلام کـه‌استعداد نهفتهٔ آنان پدیدارشد ودراوایل‌اسلام‌زنان مشهوری ازمیان عرب بیرون آمدند که ازحیث عقل‌ورأی وتدبیرودلیری ضرب المثل‌گشته وبیشترشان ازمدینه مرکزاسلام برخاستند .

زنانی‌که در دورهٔ جاهلیت بدلیری و بلند همتی وقوهٔ اراده مشهور شدندکم نبودند ونامی‌ترین آنها اینان هستند ، سلمی دخترعمر اززنان قبیله بنی‌عدی‌بن‌نجار این زن بلند همت با شوهرخـود شرط میکردکـه اختیارهمه چیزدر دست خود او باشد و بمحض اینکه از شوهر خلافی میدید اورا رها میساخت . غالباً مردان عرب دردورهٔ جاهلیت اختیار ازدواج را بدختران وامیگذاردند وبدون رضایت دختران بزناشوئی آنها رضایت نمیدادند . زنان قریش از سایرزنان برشوهر خود مسلط تر بودند وبمردان تحکم‌میکردند ، بسیاری‌از آنها درجنگ شرکت میجستند ومردانه واردمیدان شدند، مثلادرجنگ‌احدپرچم‌قریش‌بزمین‌افتاد وهیچ مردی‌جرئت‌نمیکرد

آنرا برافرازد تا آنکه زنی بنام عمره دخترعلقمه حارثیه قدم پیش نهاد و پرچم را از زمین بلند کرد و مردان را دور خود جمع کرده بکار زار شتافت . هند دخترعتبه زن ابوسفیان مادر معاویه درهمان جنگ کاری کرد که ازمردان هم ساخته نبود ، هند عده‌ای از زنان را بادایره ودمبك گرد آورد و پشت سرمردان قرارداده بآنها امر کرد دایره بزنند و شعر بخوانند ومردان را برای پایداری درجنگ تشویق کنند وهمینکه مسلمانان شکست خوردند هند میان کشتگان راه افتاد ویکی یکی آنها را زیرورو کرد تا آنها را بخوبی بشناسد ، بمحض اینکه جسد حمزه عموی پیغمبررا دید شکم حمزه را با کارد پاره کرد وجگر حمزه را در آورد و آنرا بدهان برد و چون نتوانست بجود ازدهان درآورد، آنگاه بالای سنگی رفت ودربارهٔ شکست مسلمانان اشعارخواند (۱)

زنان عرب دردورهٔ جاهلیت همراه مردان بمیدان میآمدند ، مشك بدوش میگرفتند ، سپاهیان راآب میدادند وزخمی ها رامعالجه میکردند . ام‌عماره انصاریه دختر کعب انصاری و ام حکیم دختر حارث و خنساء شاعره نامی خواهر صخر وبسیاری دیگر اززنان نامی آندوره‌اند.

عده ای از این زنان در حسن تدبیر و ادارهٔ امور شهرت یافتند از آنجمله خدیجه دختر خویلد که زن خردمند کاردان با عفت و با شرافت و ثروتمندی بود و مردان درستکار پاکدامن را برای رسیدگی بکارهای خود و انجام بازرگانی اجیرمیکرد و باآنان قرار داد می‌بست که چقدرازسود تجارت متعلق بآنان وچقدر از آن خود او باشد وهمینکه پیش از بعثت درستی وامانت پیغمبراکرم را شنید و از اخلاق حمیده آنوجود مبارك آگاه شد از آنحضرت خواست که عامل وی باشند وبرای بازرگانی بشام بروند وبیش ازسایر عاملان حق العمل در یافت دارند وچون آنحضرت تجارت را بطورمطلوب و با امانت انجام دادند ، خدیجهٔ کبری بآنحضرت پیشنهاد ازدواج داد و حضرت رسول پیشنهاد آن بانوی بزرگ را پذیرفته و با وی

۱ — باز هم شگفت آور است که جرجی زیدان متمدن این عمل وحشیانه (جگر خوردن وشکم پاره کردن) هند را جزء مفاخر وی میشمارد . واین برای آنست که جرجی زیدان خود عرب بوده ومیان سنان متعصب میزیسته است ولی شیعیان ازروی انصاف هند جگرخوار راکه نسبت به مرده وکشته آنطور رفتارکرده منفور میدارند و این عمل اورا سزاوار نکوهش میدانند والحق که حق با شیعیان است . مترجم

همسر شدند. خدیجه نخستین زنی است که (بسیدانبیاء) ایمان آورد و پیغمبر را در تمام گرفتاری ها یاری کرد و تشویق به پایداری نمود و هرگاه که پیغمبر از هرطرف رنج و آزار میدیدند وسخنان ناپسند میشنیدند نزد خدیجه شکایت میفرمودند وخدیجه با خوشروئی وشیرین زبانی شوهر بزرگوار خود را دلداری میداد ورنج واندوه (حضرت سیدالمرسلین) را تسکین می بخشود وتا پایان زندگی خود این رویه را ادامه داد.

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی در دوره عربی اسلام

این دوره (دورهٔ عربی اسلام) با پایان خلافت بنی امیه در شام بسال ۱۳۲ خاتمه میپذیرد. مادر جلد چهارم سیاست آن دوره را شرح دادیم که از هرجهت عربی بود سرداران و بزرگان همه عرب بودند وعرب بر همه کس و همه جا حکمرانی داشت و آداب اجتماعی ،همان آداب اجتماعی اعراب بدوی محسوب میشد و با اینکه در آن دوره آداب اجتماعی بدوی عرب رفته رفته رو بآداب شهر نشینان انتقال مییافت، بعبارت دیگر عربها میکوشیدند که صفات قدیمی بدوی خود را (وفاداری ، پناه دادن مظلومان ، کرم، یاری کردن درماندگان، شجاعت، عفت وغیره) نگاهدارند اما مقتضیات شهر نشینی وزندگانی راحت با آن صفات جور در نمیآمد وسرانجام قانون طبیعت کار خود را انجام داد وعرب شهر نشین در اواسط دورهٔ عباسی بیشتر صفات برجستهٔ دوره بدویت را فراموش کرد. عصر اسلامی عربی بدو دوره تقسیم میشود: اول عصر خلفای راشدین، دوم دورهٔ بنی امیه واینك تفصیل هریك از آن دو دوره.

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی در زمان خلفای راشدین

در زمان خلفای راشدین تغییر مهمی در صفات بدوی اعراب روی نداد فقط تعصب قومی آنان ضعیف گشت و بر طبق تعلیمات اسلامی همه اعراب (قحطان و عدنان) تحت لوای اسلام متحد شدند دیگر آنکه عدالت خواهی خلفای راشدین (بخصوص عمر) بذل و بخشش بی حساب (کرم) اعراب را محدود ساخت ، چه که عمر مردی سخت گیر وعدالتخواه بود ودر هم ودانق را با مأمورین حساب میکرد واگر خبر میشد که مأموری علاوه بر حقوق خود چیزی در یافت کرده آنرا

مصادره مینمود.

همینقسم علی (علیه‌السلام) که‌درحساب‌مأمورین‌خود بسیار دقت میکرد. در زمان خلفاء پول به‌مستحقان میرسید و کسانیکه استحقاق نداشتند چیزی عایدشان نمیشد صحابه (یاران پیغمبر) نیز در این روش ازخلفاء پیروی میکردند تا آنجاکه آنان را به بخل وامساك متهم میساختند درصورتیکه آنهابخیل نبودند فقط حق را بحقدار میدادند و از بذل وبخشش بیجاخودداری داشتند. سایر صفات عرب (بجز تعصب‌قومی‌وبذل‌و بخشش) سرجای خود ماندبلکه پاره‌ای‌ازآن‌صفات مانندوفا، عفت دستگیری از درماندگان، جوانمردی، شایع تر شد.زیرا اسلام این صفات پسندیده را تشویق میکرد و عدل و تقوای خلفای راشدین‌راتأییدمینمود.

اگر خلیفه یانماینده او وعده‌ای میداد بوعدهٔ خودوفا میکرد واگر پیمان می‌بست آنرا رعایت مینمود و بیم وامید و طمع او را از وفاداری وحفظ عهد باز نمیداشت،تا آنجا که اگر درنتیجهٔ پیش‌آمد ویاگرفتاری از حمایت ذمیان غفلت میکردند فوری‌جزیه‌ای راکه ازآنان (بابت‌حق‌الحمایه) گرفته بودند پس میدادند، در صورتیکه اگرهم‌پس نمیدادند کسی نمیتوانست آنراپس بگیرد.اما آنها ازروی وفاداری‌وحفظ قول وشرافت جزیه‌رامسترد میداشتند شجاعت نیزپس از اسلام تأیید وتقویت شد چون‌لازمه‌جهاد شجاعت است.همینطور سایرصفات پسندیده‌میان عربها تقویت یافت .بخصوص آزادی واستقلال که‌بسیار نیروگرفت، زیرا خلفای راشدین باتمام‌مسلمانان‌ازهرطبقه‌ودرجه که‌بودندبامساوات‌وعدالت‌رفتار میکردند.تاحدی‌که مردم‌عادی‌باخلفابطورمعمول‌سخن‌میگفتندواز آنان‌بیم‌وهراسی‌نداشتندواگرلغزشی‌در آنهامیدیدند آنان‌راتهدیدمیکردندواگرکاربه‌تهدیداصلاح‌نمیشدخلیفه رامیکشتند. همانطورکه‌عثمان‌را ابتداملامت‌وتهدیدنمودندوچون‌خودرااصلاح‌نکرداورا کشتند، چه بسا که اگر امیر (والی‌وجانشین خلیفه)در گفتاروکردار خطامیرفت،مسلمانان او را سنگ میزدند و بر بسیاری از آنان در موقع خطبه خواندن سنگ ریزه می‌انداختند.

زن در دورهٔ خلفای راشدین

در اوایل اسلام تمام همت زن متوجه شعر و ادبیات و استقامت رأی گردید و در عین حال به عفت وعزت نفس سابق باقی‌ماند و زنان بسیاری در آن دوره وجود داشتند که بصفات فوق موصوف‌میباشند از آن جمله : عایشه ام المؤمنین که بانوی دانشمند هوشمند با فکروتدبیری بود تا آنجاکه بریاست دستهٔ بزرگی ازصحابه انتخاب شد وجنگ بزرگی برپا ساخت (مقصود جنگ جمل است که برضد حضرت مولی برپا کرد.مترجم) واحادیث بسیاری ازپیغمبراکرم روایت نمود .

دیگرعایشه دخترطلحةبن‌عبیدالله صحابی که علاوه برعلم‌و کمال، خوش‌صورت هم بود واز تاریخ عرب وعلم نجوم نیزاطلاعاتی داشت وباآنکه بسیارنیکوروی بود ازمردان رونمیگرفت ، زیرا خود را بالا تر از آن میدیدکه ازبیم مردان پشت پرده برود ، عایشه معمولا درکاخ خود جلوس میکرد و تیراندازان‌درحضور او تیراندازی را مسابقه میگذاشتند وازتشویق وتحسین او بر خوردار میگشتند وهمینکه به حج میرفت زنان شاعره ومردان شاعر بحضور او میآمدند وشعرمیخواندند وجایزه های گزاف میگرفتند . موکب عایشه درموقع‌حج‌بقدری باعظمت بودکه تاآنموقع سابقه نداشت مثلایك دستگاه‌برای‌زنان مشاطه اوحرکت میکرد ودستگاه دیگرمخصوص انبارها وتوشه ها ودستگاه دیگرپیشکاران وهمراهان را میآورد و دستگاه شخصی خودش ازسیصد استروشترواسب وچندین تخت روان وهودج تشکیل‌میبافت .

(حضرت) سکینه دخترحسین بن علی (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) با عایشه دخترطلحه هم‌زمان بودند وآنان را دوبانوی بزرگ قریش‌میخواندند حضرت سکینه با مردان محترم‌قریش درنهایت عفت وعصمت مجالست ومعاشرت میفرمود وشاعران رابحضورمی‌پذیرفت وبزرگان‌ودانشمندان را بارعام میداد وخوانهای‌طعام برای آنان تهیه میفرمود ، سپس‌ازدانشمندان وادیبان‌و شاعران سئوالاتی میکرد و از آراء وافکار آنها انتقاد ادبی و عملی مینمود و بهرکدام جایزه وصله و انعام مناسب مرحمت میکرد .

اسماء دختر ابابکر خلیفهٔ اول معروف بذات النطاقین مادر عبدالله‌بن زبیر از

زنان نامی آن روزگار میباشد وهمینکه پسرش (عبدالله بن زبیر) درمکه محاصره شد مادر اورا بپایداری وفداکاری تشویق وترغیب کرد وگفتگوی این مادر دلیرو تشجیع وی از فرزند برای مردن وکشته شدن درراه عقیده ومسلك گواه بزرگی بر بلندهمتی آن بانوی ارجمند میباشد(۱).

همینقسم زنان شاعره معتددی در آن دوره ظهور کردند که از آنجمله لیلی اخیلیه، وخنساء ،وفارعة المریه است .در بادیة العرب شمارهٔ اینزنان شاعرسخنورزیادتر بودند ، اینها باکمال سادگی وبی باکی بامردان نشست و برخاست میکردند . شعر میگفتند وشعرمیشنیدند واگر مختصرانحرافی ازمردان میدیدند، آن هارا ازپیش خود میراندند، از آن جمله عمرة الجمیحیه زن سخنگوی شاعره شعردوستی بود وبامردان برای شعر وشاعری مجلس میآراست وبسیاری از بزرگان قوم به مجلس اوحاضرمیشدند. روزی زنان قبیله بصره گفتند که ابودهبل حمجی تو را دوست دارد وبرای عشق تو به مجلس تو میآیدوگرنه بشعر وشاعری اهمیت نمیدهد، با آنکه ابودهبل حمجی از اشراف قبیله بود عمره او را ازپیش خودراندواز آن به بعد اگرهم مجلسی برای مشاعره میآراست ازپشت پرده با مردان سخن میگفت.

پس از آنکه تمدن اسلام روبه تکامل رفت زنان سیاستمدار، باهوش، کاردان در میان مسلمانان پدید آمدند که شرح حالشان درمجلدات سابق گفته شد .

۲ـ آداب (عادات ورسوم) اجتماعی در زمان بنی امیه

چنانکه میدانیم زمان بنی امیه بازمان خلفای راشدین اختلاف بسیار داشت واز آنرو تغییراتی که در آداب ورسوم عرب در دورهٔ بنی امیه پدید آمد باتغییرات زمان راشدین فرق داشت. هدف بنی امیه آن شد که برتری دورهٔ جاهلیت خودرا دریابند وبنی هاشم را که بواسطه ظهور پیغمبر جلو افتاده بودند عقب بزنندولذا برای رسیدن

۱ـ منظور ازگفتگوی اسماء وعبدالله بن زبیر آنست که پس از محاصره مکه بدست حجاج عبدالله بن زبیر پیش مادر آمده گفت میترسم بنی امیه بر من دست یابند و مرا بکشند و پس از کشتن جسد مرا بدار بیاویزند . مادرش پاسخ داد که فرزند جان وقتیکه گوسفند را سر بریدند کارش تمام میشود واز اینکه پوستش رابکنند ویا تکه تکه اش کنند دردش نمیآید توهم اگر واقعاً در راه عقیده‌ات آماده کشته شدن هستی چه باك از آنکه پس ازمرك تنت را بدار بیاویزند .مترجم

بهدف هرمانعی رازیرپا میگذاردندوهرچه از آداب ورسوم عرب که بدردشان میخورد تشویق میکردند و آنچه که بااغراضشان مخالف بود دور میانداختند، مثلا چون بذل وبخشش رابرای جمع آوری یارویاور لازم میدیدند آنراترویج میکردند ،جایزه‌ها و انعام ها و مقرری های هنگفت میبخشیدند مهمانسراهای متعدد دایر میساختند، کسانیراکه نمیتوانستند بکشند بابذل وبخشش ساکت میکردند، شاعران ورؤسای اعراب راباماال ومنال میخریدند.

ونیز شجاعت را تشویق میکردند زیرا برای مبارزه بامخالفان بمردان دلیر احتیاج داشتند .تعصب قومی را باشدت هرچه تمامتر تشویق میکردند، چنانکه گفتیم پس ازظهور اسلام همهٔ عربها درظل کلمه‌واحده‌اسلام متحد شدند و آن تعصبات قومی وخانوادگی رافراموش نمودند. اما بنی امیه برای مبارزه با هاشمیان تعصب قومی را بوضع پیش ازاسلام در آوردند.

بنی امیه نمیتوانستندمانند اعراب زمان جاهلیت وفادار بمانند ،زیرا وفاداری بامکر وحیله‌وسیاست بازی منافات دارد. آنها بخوبی میدانستند که خلافت حق بنی‌هاشم است والبته وفاداری مستلزم آن بود که دست از خلافت بردارند و یا لااقل مردانه بجنگند ،امااموبان تمام کارهای خودرا باحیله ونیرنگ انجام میدادند،معاویه سرسلسله امویان درپنهانی بامکر وحیله بهرعملی مبادرت میکرد و آن عملیات ناپسند را با حلم و کرم وخوش معاشرتی پرده پوشی مینمود . اما خلفای بعد ازاو (خلفای اموی) آن حلم وخوش رفتاری وتدبیررا نداشتند وعلناً با خیانت وحیله‌بازی مردم‌را بدام میانداختند .عبدالملك بن مروان نخستین خلیفهٔ خیانت پیشه‌ای است که آشکارا پیمان شکست وازهیچ نوع نقض قول ونقض عهد بیم نداشت . عمال ومأمورین بنی‌امیه طبعاً ازرفتارخلفاء تقلید میکردندوبیش از آنان مرتکب اعمال خلاف شرافت میشدند ومشهورترین آنان زیادبن ابیه وپسرش عبیدالله وحجاج میباشند .

ازدست رفتن آزادی در زمان بنی امیه

بنی‌امیه جداً با استقلال و آزادی گفتار وافکارمقاومت داشتند وزبانهارا ازهر راه می‌بستند، کسانی که آزادی دورهٔ خلفای راشدین را درك کرده بودند وبآزادی وحقیقت گوئی خوگرفته

بودند، طبعاً از آنوضع تنفرداشتند و برضد امویان برمیخاستند و بنی‌امیه آنان‌را برای آزادی خواهی واستقلال طلبی به سختی‌عذاب‌میدادند و هر کس‌راکه نمیتوانستندعلناً بکشند بحیله ومکردرپنهانی هلاك میکردند وپیش ازاینکه امویان درشام حکومت یابند ، این‌عملیات را اززمان عثمان آغاز کردند چه‌که آن خلیفه ضعیف الرأی برای خوشنودی کسان واقوام خودکارهای آنان‌را ندیده میگرفت واگر جزاین بود معاویه قدرت‌نداشت اباذرغفاری راآنطور آزاردهد وازشام‌تبعیدکند . گناه ابوذر چیزی‌جز آن‌نبودکه امویان‌را ازتعدی وتجاوز باموال مسلمانان ملامت میکرد .

همینکه‌معاویه‌بخلافت رسیدچاره‌ای‌جزاین ندیدکه آزادی‌خواهان و استقلال طلبان‌را سرکوب سازد ، وی حجربن عدی و عمروبن حمق‌ویاران آن ها راکشت ، زیرا آنان ازروی وجدان پاك لعن علی‌را برسرمنبرها جایزنمیدانستند . پس ازاین فشارها وشکنجه‌ها مسلمانان خواه ناخواه به‌تقلب و نفاق و دروغ‌گوئی و ریاکاری متوسل‌شدند وآن آزادی خواهی واستقلال طلبی صدراسلام را از دست دادند و در قضایای خلاف‌واقع یاساکت ماندند ویا برای استفاده خود به مجازگوئی‌پرداختند، مثلا موقعی‌که معاویه‌بدون مجوزقانونی پسرخودیزیدرا ولیعهدساخت‌پاره‌ای‌ازهمان مسلمانان آزادی خواه وحقیقت‌گوچنان متملق‌شدندکه بمعاویه‌گفتند اگر یزید را ولیعهد نمیکردی اسلام ازدست‌میرفت وکارمسلمانان زارمیشد . با این‌همه بعضی‌از بزرگان‌قوم‌همان روش آزاده‌سابق‌رامحفوظ‌داشتندواینان کسانی‌بودندکه‌دولت‌بآنان محتاج‌بود واز آنان‌بیم‌داشت، مانند احنف‌بن قیس‌تمیمی که‌علناً کارهای ناپسندمعاویه را انتقاد میکرد . وی درجشن ولیعهدی یزید حضورداشت و همینکه آنمرد منافق چاپلوس آنجمله خلاف واقع راگفت احنف سری‌تکان‌داده سکوت‌کرد وچون‌معاویه سبب راپرسید ، درپاسخ‌گفت اگرراست بگویم ازشما میترسم واگردروغ بگویم‌از خدا میترسم این‌است‌که ناچارساکت‌میمانم .

امیران و بزرگان وسایرخلفای بنی‌امیه ازمعاویه پیروی‌کردند وبتدریج گروه تازه‌ای ازاعراب (مسلمانان) پدیدآمدندکه آزادی‌گفتار وکردار نداشتند ودر مقابل عملیات خلاف واقع ساکت مانده بریا وتملق وچاپلوسی خوگرفتند .

جوانمردی و یاری ستمدیدگان (النجده والاریحیه)

این دو صفت برجسته در تمام دورهٔ اسلامی (عربی) هم چنان میان عربها برقرار ماند و باستثنای موارد معینی حتی ظالم ترین و بی باك ترین خلفای اموی این دو موضوع را رعایت میکردند و شواهد بسیاری در آن باب دیده میشود. از آن جمله اینکه در روزجنگ صفین یك اسیرعراقی را نزد معاویه آوردند معاویه گفت خدا را سپاس که تو را گرفتار کرد. اسیر گفت ای معاویه چنین نگو، معاویه گفت چه نعمتی از این بالاتر که قاتل یاران من همین الساعه گرفتار شد! ای غلام گردنش را بزن.

اسیر که این را دید گفت ای خدا گواه باش که معاویه مرا در راه رضای تو نکشت و تو باین کار راضی نبودی. او این عمل را برای پیشرفت امور دنیوی میکند خدایا اگر او این کار را کرد آنچه که او سزاوار است باو بده و اگر چنان نکرد مطابق رفتارش اورا تلافی کن.

معاویه گفت وای برتو ما را به نیکوئی دشنام دادی و بنیکوئی نفرین و دعا کردی... اورا آزاد کنید. موقع دیگر معن بن زائده فرمان داد دسته‌ای از اسیران را بکشند، کوچکترین آنان برخاسته گفت ای معن آیا اسیران را تشنه سرمیبری؟

معن گفت آب بآنها بدهید و همینکه آب نوشیدند همان جوان گفت ای معن آیا میهمانان خودرا میکشی؟ معن فوری همه آنهارا آزاد ساخت.

هنگامی دسته‌ای ازاسرای خوارج را نزد حجاج آوردند حجاج گفت همه را گردن بزنید، جرانی از جا برخاسته گفت: ای حجاج اگر ما بدی کردیم و مرتکب گناه شدیم تو با عفو خود نیکوئی کن. حجاج گفت وای براینان کسی نبود که مانند این جوان سخن بگوید، سپس از کشتن آنها خودداری کرد و امثال این وقایع بسیار است.

چه بسیاری که برای احتراز از ملامت زنان از روی جوان مردی خود را بکشتن میدادند، چنانکه عیسی بن مصعب بن زبیر آنطور کرد، وی با پدرش مصعب درعراق با محمد بن مروان میجنگید (۷۱ هجری) و همینکه مصعب خود را مغلوب

دید به پسرش عیسی گفت تو بگریز عیسی گفت هر گز چنین نکنم و این ننگ‌را نپسندم که زنان قریش بگویند عیسی پدر خود را تسلیم جلاد کرده و خود گریخت . پدرش گفت پس به‌مکه برو و بعمویت عبدالله بگو که مردم کوفه مرا بکشتن دادند، عیسی جواب داد که این کاررا نیز نکنم خبر مرگ‌تو را برای قریش نمیبرم ، اما پدر جان بهتر است به بصره برویم زیرا مردم بصره بـامیرالمؤمنین (عبدالله بن زبیر) وفادارند ، مصعب گفت نه این عمل جایز نیست زیرا میل ندارم زنان قریش از فرارمن صحبت بدارند . آنگاه پدر وپسر در میدان جنگ‌پایداری کردند و هر دو کشته شدند (۱)

مردانگی و گذشت تا اوایل عباسیان نیز باقی ماند، چه‌که هرون بواسطهٔ قصیده‌ای که یکی از افراد بنی ربیعه در مدح هرون گفته و از وی برای قوم خود طلب عفو نموده بود همه‌مقصرین بنی‌ربیعه راکه محکوم بقتل‌بودند بخشیدوهمینکه مأمون در صدد قتل ابراهیم بن مهدی برآمد با احمدبن ابی خالد (وزیر) مشورت کرد وزیر گفت ای امیر مؤمنان اگر او را بکشی کاری عادی انجام داده ای و اگر به بخشی کار فوق‌العاده‌ای کرده ای . مأمون هم با همین حرف از سر خون‌ابراهیم گذشت .

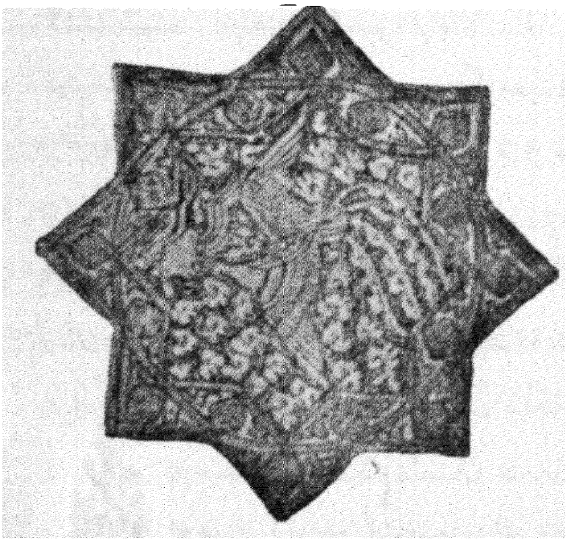

یك کاسه کاشی ـ ساخت شهر ری

ولی بعد از استیلای ترکان بلند همتی وجوانمردی‌ومردانگی ازمیان مردم رخت بربست‌وعنصر عربی ضعیف گشت و چون هدف اصلی جمع آوری مال ومنال بود طبعاً مردانگی و بلنـد همتی رو به‌کاستی گزارد.اما بایددانست که این‌وضع اززمان‌ابومسلم خراسانی آغاز گشت . . . . و چه بسیار اتفاق افتاد که مردم او را بجوانمردی و مردانگی

۱ـ این حکایت مکرر است وسابقاً هم بمناسبتی ذکر شده بود . مترجم

یادآور شده طلب یاری و بخشش میکردند و ابومسلم اهمیتی باین صفات عالی نداده آنچه که مورد نظرش بود اجراء میداشت ، اگر چه آن عمل برخلاف جوانمردی بود.

و اما احترام به پیران در تمام ادوار اموی و عباسی بر قرار مانده و هنوز هم میان عربها باقی و برقرار میباشد .

وضع زن در آن روزگار تغییر بسیار یافت، زیرا عفت و غیرت بسختی

زن در روزگار امویان رو بکاستی رفت. غلام و کنیز زیاد شد، بزم آرائی و باده پیمائی رواج گرفت و بعضی از خلفاء در عیاشی و هرزگی افراط کردند ،

مخنثان در شهرها فزونی یافتند، غزل سرائی و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی غیرت واسطهٔ رسانیدن مردان بزنان (از راه نا مشروع) شدند . طبعاً فساد شیوع پیدا کرد ، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد . پیش گفتیم که در زمان جاهلیت و در اوایل اسلام زن ها با مرد ها نشست و برخاست و سخنوری میکردند و آنرا عیب نمیدانستند ، چون نسبت بزنان چشم بد بین نداشتند و اگر اتفاقاً مردی بزنی بدنگاه میکرد شوهر یا پدر یا برادر یا کس و کار آنزن مرد بدچشم را بمبارزه می طلبید و آنقدر با هم میجنگیدند که یکی از آنان در راه غیرتمندی کشته شوند ، وچه بسا که برای یك نگاه بد نسبت به یك زن میان دو قبیله جنگ های خونین در میگرفت وعلت جنگ فجار دوم ، همان نظر نامناسب نسبت به یکی از زنان بوده است حتی شاعران کمتر غزل میگفتند و اظهار عشق میکردند. میگویند اول کسی که در شعر خود نسبت بزنان اظهار عشق کرد امرؤالقیس بود و گر چه این روایت چندان محکم نیست اما میرساند که عربهای جاهلیت از غزلسرائی در بارهٔ زنان دور بودند و اگر هم غزلی میگفتند در بارهٔ نامزد خود و یا دوست عادی خود غزل میسرودند و اگر کسی برای زن بیگانه ای غزلی میسرود این کار شگفت آور زبانزد مردم میشد ، چنانکه داستان عاشقان دیوانه (مجنون ها) در صدر اسلام ورد زبانها شد . بعضی از شاعران فقط برای تقویت قریحه شعری نسبت بعاشق موهوم غزلبافی میکردند و در هرحال نظر بدی نسبت بزنان نداشتند.

زنان و مردان عرب پیش از روزگار بنی امیه بعفت و پاکدامنی اهمیت بسیار

میدادند وبآن افتخار میکردند و چه بسا که عاشق و معشوق پس از مدتها جدائی در خلوتی بهم میرسیدند ولی با کمال سادگی مشغول صحبت میشدند و از یکدیگر گله وشکایت میکردند وبدون کوچکترین عمل خلاف از هم جدا میشدند. مشهورترین مردمان عرب در این صفت(پاکدامنی) طایفه بنی عذر بودند و اتفاقاً عشاق فراوانی از میان آنان برخاسته است که همه از مرد وزن به پاکبازی شهرت یافتند.

غزلسرائی در بارهٔ زنان

گفتیم که عربهای زمان جاهلیت کمتر در بارهٔ زنان غزل میسرودند و اگر کسی پیش از نامزدی در بارهٔ دختری غزل میسرود همیشه از همسری با او محروم میگشت.

خلفای راشدین که ازمردان دیندار پرهیز کاری بودند ، غزلسرائی در بارهٔ زنان را گناه میشمردند و گوینده او را کیفر میدادند ، مخصوصاً عمر اگر میشنید شاعری برای زنان غزل گفته اورا تازیانه میزد و چون کمتر شاعری جرئت غزلسرائی در بارهٔ دختران داشت اگر کسی آن دلیری را بکار میبرد و برای دختری غزل میگفت ،آندختر شهرت می یافت .ازآنرو بعضی از پدران از شاعران میخواستند که دربارهٔ دختران آنها غزل بسرایند تاآنها شهرت یافته بخانه شوهر بروند .

در هر حال وضع زندگانی عرب ،آب وهوا ومحیط اجتماعی عرب طوری است که زن و مرد عرب طبعاً پاکدامن باشند و در مجالس ومحافل با کمال عفت گرد هم جمع آیند . حتی درکعبه نیز زن ومرد با هم ادای حج میکردند ودرآن کارعیبی نمیدیدند . اما همینکه زندگانی تجملی میان عربها معمول شد و مردان هم خوابه وکنیزو کلفت فراوان بخانه آوردند آن طبیعت وتربیت اولیه تغییر یافت ، مثلا موقعی که خالد قسری از طرف سلیمان بن عبدالملك اموی والی مکه بود شاعری راجع باجتماع زنان ومردان درکعبه این اشعار را سرود :

ترجمه:

«به به کعبه چه جای خوبی است، بخصوص هنگامیکه زنان آنجامیآیندو برای بوسیدن حجرالاسود ما را پس وپیش میزنند .»

خالدکه این شعر را شنید فرمان داد زنان ومردان جداجدا طواف کنند .

در زمان بنی امیه غزلسرائی در بارهٔ زنان (بخصوص در مدینه) شایع گشت، چه‌در آنشهر بیش از شهر های دیگر سازو آواز رایج بود ومردم آنجا بیش‌ازدیگران بعیاشی وخوشگذرانی میپرداختند و همینکه شاعر غزلی میسرائید فوری آن اشعار در بزم عیاشی با ساز و آواز خوانده میشد . نخستین کسی که‌از قریش برای‌زنان‌غزل سرائید ابن‌ابی عتیق از نواده های ابوبکر خلیفه اول‌است وی‌مردپاکدامن‌نیك‌سیرتی بوده وبدون خیال دربارهٔ زنان غزل میسرائید. پس از وی ابن ابی ربیعه قرشی در بارهٔ زنان غزل های بسیاری سرود تا آنجاکه هر کس اشعار او را میشنید ویرا مرد عیاش هرزه‌ای میپنداشت در صورتی‌که بندش بحرام باز نمیشد . العرجی‌شاعرقرشی هم اشعاری در بارهٔ زنان سروده است . کم کم غزلسرائی برای زنان رواج یافت وشاعران‌قریش‌وغیر قریش آنموضوع را تعقیب‌کردند .

خلفای نخستین که طبیعت صحرا نشینی را از دست نداده بودند تا حدی از شیوع فساد و منجمله غزل سرائی در بارهٔ زنان جلوگیری میکـردند ولی در عین حال از شاعران بیم داشتند وغزل سرائی آنان را نشنیده میگرفتند تا از شعر آنها در مبارزهٔ با دشمنان استفاده‌کنند ، ولی اگر غزل سرائی شاعران بناموس خلفاء بر میخورد البته شاعر را کیفر میدادند . با این حال خلفای با هوش با تدبیر قسمت اخیر را هم بروی خود نمیآوردند و بطور مناسبی از شاعر و شعراء دفاع میکـردند که از آنجمله داستان ذیل است :

عبدالرحمن بن‌حسان‌بن ثابت از شعرای زمان معاویه غزلی سرود و اشعاری درباره دختر معاویه گفت ، آنموقع معاویه در نهایت قدرت خلافت میکرد . و همه قسم نیرومندی داشت ، یزید که این وضـع پدر را دید و آن اشعار را شنید ، نـزد معاویه آمده‌گفت ای امیر مؤمنان عبدالرحمن بن‌حسان را بکش .

معاویه پرسید چرا ؟

یزید گفت برای خواهرم غزل گفته است .

معاویه پرسید چه گفته است ؟

یزید گفت حسان گفته است .

ترجمه شعر :

«شب بی‌خواب ماندم واز ماندن در(جیرون) خسته شدم.»

معاویه گفت جهنم که بی‌خواب مانده و جهنم که از ماندن در جیرون خسته شده است به‌من وتوچه ؟

یزید گفت اوشعر دیگر هم گفته است .

ترجمه :

«آنقدر در شام (درغربت) ماندم که کسانم بمن بدگمان شده‌اند.»

معاویه گفت :

پسر جان اگر کسانش باوبدگمان شده‌اند توچرا خشمگین هستی ؟

یزید گفت باز هم شعر دیگری گفته است.

ترجمه :

«دختر معاویه‌مانند مروارید درخشانی است که تازه از صدف درآمده است.»

معاویه گفت واقعاً درست است .

یزید گفت وی میگوید.

ترجمه :

«اگر نسبش را بخواهی کسی عالی تر از وی سراغ ندارم .»

معاویه گفت این هم صحیح است وبرای شاعر گناه نمیشود .

یزید گفت باز هم شعر دیگری دارد .

ترجمه :

«پهلوبپهلو با وی بکاخ سبز رفتیم . . . »

معاویه گفت شاید اینطور نبوده است .

خلاصه آنکه هر چه یزید از اشعار و غزلهای عبدالرحمن در بارهٔ خواهرش میخواند معاویه عذر و بهانه ای میتراشید وطوری وا نمود میکرد که شاعر مستحق مجازات نمیباشد ، تا آنکه بعضی از نزدیکان معاویه وی را ملامت کرده گفتند کار این اشعاربجا های نازك کشیده و سخنان شاعر دربارهٔ دختر تو دهان بدهان افتاده

است و باید عبدالرحمن تنبیه بشود ، معایه هوشیار که نمیخواست عبدالرحمن را برنجاند بنز دیکان خود گفت چاره این کار با من است و بزودی سزای شاعر را میدهم ، آنگاه شاعر رافرا خواند وباخوشروئی ومهربانی از وی پذیرائی کرده گفت: این اشعار توبرای من اسباب درد سرشده است .

تو برای یك دخترم غزل سرودی و از دختر دیگرم نام نبردی و او را بـه جان من انداختی ، عبدالرحمن گفت واقعاً من بدکردم وحق با دختر دوم شماست، اما برای این یکی اشعار بهتری خواهم گفت ، عبدالرحمن همان روزاشعار آبداری در باره دختر دوم معاویه گفت و میان مردم منتشر ساخت و با اینعمل خود رارسوا کرد زیرا معاویه فقط یکدختر داشت ، و همینکه عبدالرحمن راجع بمعاشقه با دختر دوم شعر سرود ، همه فهمیدند که گفته های وی از آغاز پوچ بوده است وتصور کردند شعر های اولی هم بدستور خود معاویه برای مصلحتی گفته شده است

بار دیگر هم ابودهبل جمحی درباره دختر معاویه غزل سرائید ومعاویه زبان او را با پول برید. سایر خلفای اموی و امرای آنـان نیز همینطور ها نسبت بغزل وغزلسرائی رفتارمیکردند، یعنی در عین حال که اخلاق بدوی در طبیعت آنان سرشته شده بود بواسطهٔ معاشرت ومجاورت با شهرنشینان و آلودگی بمیگساری وزن بازی نمیتوانستند از مغازله ومعاشقه بازنان جلوگیری کنند شاعران هم تحت تأثیر همین جریانات در میآمدند ، و گرچه جانشان گاه گاه بخطر میافتاد معذلك دست بردار نبودند ، ولی بیش از همه شاعران قریش متعرض زنان میشدند از آن جمله همان عمر بن ابی ربیعه ای که نامش را بردیم با ابن سریج آوازه خوان سوار اسب میشدنـد و در موقع آمدن حجاج زنان مکه رادنبال میکردندو برای آنـان شعر میساختند ، گر چه دختر یا زن خلیفه میان آنها بود .

ظاهراً این رفتار آنان بیشتر برای خشنودی خودزنان بوده است، زیرازن هر که باشد ازاینکه در بارهٔ اوشعر بگویند وزیبائی او را بستایند خوشنود میشود گر چه بداند کسانش (شوهر و برادر وغیره)از این کارخشمگین میگردند ، مثلا عبدالملك بن مروان دختری داشت که میخواست به حج برود ، وپدر دختر میترسید

که‌عمر بن‌ربیعه دربارهٔ اوغزل بسرایدلذا پیش از حرکت دختر خلیفه بمکه حجاج شرحی بعمربن ربیعه نوشت که‌اگر شعری دربارهٔ دخترخلیفه بسرائی‌هربدی دیدی، ازچشم خودت دیده‌ای ، عمرهم تعهد کرد که‌ساکت بماند ، دختر عبدالملك‌بارسفر بسته بحج آمد و پس ازاتمام مراسم حج مردی ازاهل مکه بوی بر خورد ، دختر خلیفه باو گفت:تو اهل مکه هستی ؟ مرد گفت آری. دختر خلیفه بوی تعرض کرده گفت:لعنت‌بتو وهمشهریهای تو، مردمکی سبب این‌اعتراض‌را جویاگشت،دخترخلیفه گفت: من از دمشق بمکه آمدم وکنیزان پری پیکرماهروئی باخودآوردم که‌چشم روزگار بزیبائی آنان ندیده است ، بااین حال عمربن ابی ربیعه بی همه‌چیزکه‌برای همه‌کس و همه چیز شعر میگویددربارهٔما شعری نگفته‌که‌موقع برگشتن باآن سر گرم بشویم ودر میان‌راه مشغولیات داشته باشیم .

مرد مکی گفت من حتم دارم که‌عمر اشعاری گفته، ولی ازترس‌پنهان داشته است، دختر خلیفه‌گفت : توبرواشعاری‌که درمدح و توصیف‌ما سروده بیاور و برای ما بخوان ، من برای هرشعر ده دینار انعام میدهم ، مرد مکی نزد عمر آمدوماجرا راگفت ، عمراشعاری راکه در بارهٔ کاروان دختر خلیفه سروده بود باز خواند و از مرد مکی خواست که‌آنرا پنهان دارد .

دیگر از شاعرانی که‌آن‌مواقع‌متعرض زنان میشد و برای آنها شعر میگفت اخوص‌است‌که حتی از زنان محترمه مدینه نیزدست بر نمیداشت ، و برای‌آنان شعر میگفت ، و همینکه مردم مدینه ازدست زبان اوبسلیمان‌بن عبدالملك‌شکایت‌بردند سلیمان دستورداد او را تازیانه بزنند وتبعیدکنند وضاح‌الیمن شاعرنامی آنزمان در بارهٔ ام البنین زن ولیدبن عبدالملك غزل میسرائید ، ولید چندین بار در صدد قتل وضاح بر آمد ، اما عبدالعزیز پسر ولید پدررا ازاین‌کار بازداشته‌گفت اگر او را بکشی مردم میگویند هر چه در بارهٔ ام البنین گفته راست بوده است . ولید هم از ناچاری سکوت‌کرد ولی وضاح دست بر نمیداشت ، و علاوه بر ام البنین زن خلیفه متعرض فاطمه خواهر خلیفه همسرعمربن‌العزیز گشته این اشعارسرود .

ترجمه اشعار :

« به به » چه بانوی با عظمتی است ، دختر خلیفه و نوادهٔ خلیفه و خواهر خلیفه و همسر خلیفه است ، و همینکه بدنیا آمد ، قابله‌ها و خانواده‌اش از تولد وی شادمان گشتند .

ولید که این اشعار را شنید از جا در رفت و بانگ بر آورد که کار وضاح بآنجا رسیده که متعرض خواهران و زنان ما می‌شود . آیا کسی نیست شر این سگ را از سرما دور کند ، سپس دستور داد چاهی کندند و وضاح را زنده زنده در آن چاه دفن نمودند .

بنا بر این دورهٔ امویان از نظر عفت و غیرت دوره‌ای بوده که از اخلاق و عادات صحرانشینی تدریجاً بخوی و رفتار شهرنشینی تبدیل میگشته است .

پس از پایان دوره اموی آن سادگی بدوی اعراب بکلی زایل گشت ، و مردم یکباره غرق عیش و نوش شدند ، غیرتمندی کمیاب گشت ، غزل سرائی و تعرض بزنان شیوع یافت ، تا آنجا که شاعران قصیده‌های مدح را بامعاشقه زنها شروع میکردند ، خلفای نخستین عباسی که تا حدی بدورهٔ بدوی نزدیك بودند از این جریان ممانعت داشتند ، مخصوصاً مهدی فرزند منصور بشار شاعر را که در مدح او قصیده‌ای گفته بود واشعار وغزلهائی در باره زنان سروده بود مورد ملامت قرار داد ، و تا زمان هرون غزل سرائی دربارهٔ زنان ناپسند بشمار می‌آمد . اما هرون او را مباح ساخت و اصرار ورزیده که آنطور شعر بگویند ، و در نتیجه غیرتمندی با سرعت رو بکمی و کاستی گزارد .

آداب و رسوم اجتماعی در زمان عباسیان

درفصلهای پیش گفتیم که پس از ظهور اسلام عربها شهرنشین شدند و با تجملات و خوشیهای شهریان آشنا گشتند ، و در خوشگذرانی و عیاشی غرق شدند ، آن اخلاق و عادات بدوی سادهٔ خود را از دست دادند ، و براحت طلبی و تن آسائی پرداختند ، علم و فلسفه و طب آنان را از سادگی و خشونت بدوی بر کنار ساخت ، و در زمان عباسیان این وضع (دوری از زندگانی بدوی) شدت ، گرفت زیرا دولت عباسیان با

کمك ایرانیان تأسیس شد ، وعباسیان از هرجهت متوجه عادات ورسوم ایرانیان گشته ازاعراب و زندگانی ساده آنان دوری جستند . بعلاوه عباسیان برای تحکیم مبانی سلطنت خود نا چار بحیله ومکر و ترور دست زدند . (شرح آن در جلد چهارم گذشت) و درنتیجه از وفا وشجاعت و آزادی خواهی و استقلال و غرور و تعصب وجوانمردی که صفات برجسته عرب بود ، جز آثار بسیار ضعیف چیز مهمی بر قرار نماند .

زن درزمان عباسیان

فزونی کنیز کان و هم خوابه ها از غیرت مردان کاست ، تا آنجا که مردها کنیزان رومی و ترك وایرانی خود را که از زنان عرب زیبا تر و نمکین تر بودند برای یکدیگر هدیه میدادند ، درصورتیکه پیش از آن مرد عرب جز زن خود بزن دیگری توجه نداشت وزن هم ازطرف مرد خود مطمئن بود که جز وی با زن دیگر سروکار ندارد. اما تدریجاً مهر و محبت مرد ازیکزن به چند و یا چندین زن انتقال یافت وطبعاً غیرتمندی او نیز تجزیه وتقسیم گشت. زن هم که مرد را با دیگران سرگرم دید بفکر سرگرمی خود افتاد (مگرزنان باشرفی که در هر حال عفت خود را حفظ کردند) وخلاصه اینکه تاتمدن اسلام در دورهٔ عباسیان کامل گشت ، زن عرب شهرنشین بکلی ازخاطره ها فراموش شد و آزادی خودرا ازدست داد نه کسی برای او تعصب میکشید، نه خودش برای شوهرش تعصب بخرج میداد ، و چه بسا از بانوهای حرم سرا که برای خوش آیند شوهران خود کنیزان زیبائی میخریدند و او را میآراستند و بشوهرخود تقدیم میکردند وابدا ازاین پیش آمد متأثر نمیشدند. یعنی نه زنها ازهوودار ی بدشان میآمد و نه مردان نسبت بزنان غیرتمندی بخرج میدادند در صورتی که سابقاً اگر مردی نسبت بدختری ویا زنی اظهارعلاقه میکرد برای همیشه ازازدواج بااومحروم میماند. دراثراین اوضاع نامطلوب قدروقیمت زن پائین آمد ، عزت نفس واستقلال فکر وآزادی او نابود گشت ، مرد باو بدگمان شد واورا دشمن خویش شمرد وازاعتماد واطمینان بزن احتراز نمود ، معاشرت زن ومرد بجای صفا وصدق برروی مکروحیله ودشمنی استوار شد. مردان زنان را درخانه نگاهداشته، درها وپنجره ها رابروی او

بستند و او را ازسخن گفتن و آمیزش و بیرون آمدن منع کردند چون بزن بدگمان شدندو حقیقت آنکه بدرفتاری زنان در نتیجه بد رفتاری مردان بوده که برای زن خود چندین شریك تهیه کردند. کم کم بدگوئی اززن شروع شد وشعرهاوداستانها ومثل‌ها درمکروحیلهٔ زنان و کجرفتاری آنان رواج یافت و عبارات وجمله های پندواندرز دربارهٔ مکرزنان و دوری از آنان وعدم اطمینان بآنان در همه جاو پیش همه کس معمول گشت . و بهترین نمونهٔ آن داستانهای الف لیله ولیله (هزار و یك شب) که وضع تجملی مسلمانان را دردورهٔ عباسی وپستی وبدبختی زنان آندوره رابخوبی مجسم میسازد ابوالعلاء معری شاعرفیلسوف آن عصرراجع ببدی زنان وبیشرافتی آنها چنین میگوید :

ترجمه شعر :

« بتو سفارش میکنم پسر دهساله را بحرم سراراه‌نده اگر راه دادی خانه »
«خودت‌را بدست خودت خراب کردی.زیرازنان ریسمانهای مکرو فریب هستند و»
«شرف‌مرداهمین‌ریسمانها ازهم میگسلند !! »

اگر دختر کسی میمرد و میخواستند برای پدرش کاغذ سرسلامتی بنویسند ازابوبکرخوارزمی تقلید میکردند . چون وی (ابوبکر) در مرگ‌دختر رئیس بهراه اینطور سرسلامتی‌نوشته بود :

اگر من ازعفت وعصمت دخترشما کاملا مطمئن نبودم بجای سرسلامتی مرگ اورابشما مبارکباد میگفتم، زیرا سترعورت (خاك کردن زن ودختر) از کارهای‌نیکو میباشدومادرروزگاری بسرمیبریم که بهترین حجله عروس قبراست واگرزنی پیش‌از مرد بمیرد اسباب سربلندی آنمرد میباشد چنانکه شاعرمیگوید :

ترجمه :

«چه‌نعمتی بالاترازاینکه عورت درخاك‌پنهان گردد .»

وشاعردیگرمیگوید : ترجمه :

«زن‌من‌میخواهد من‌بمانم،اما من میخواهم‌زن من‌بمیرد، زیرا بهترین مهمان»
«حرمسرا عزرائیل میباشد .»

ودیگری میگوید : ترجمه :

«دختران خود را خیلی دوست دارم واز آنرو آرزو دارم آنها را بدست خود» «درگور بگذارم .»

ودیگری میگوید.

ترجمه :

«چه سعادتی بالاتراز اینکه پسرم بماندودخترم بمیرد .»

ودیگری میگوید : ترجمه :

«ای کاش تا دختردنیا میآید بمیرد ، چون بهترین داماد وحجله گوراست.»

آری درقرن چهارم وپنجم هجری که تمدن اسلام بحد کمال رسیده بود ادیبان وشاعران مسلمان دربارهٔ زن آنطورفکرمیکردند وشعرمیگفتند . بالجمله اینکه در دورهٔ عباسیان ازاخلاق ستوده عرب جزسخاوت چیزی باقی نماند و آنهم از آنرو باقی ماند که برای دوام حکومت وقدرت خلفاء ضرورت داشت ، زیرا در آنروزگاریکی از منابع عمدهٔ درآمد ووسایل زندگی آن بود که ازراه سخاوتمندی زندگی میکردند.

زندگی از طریق سخاوتمندی دیگران

تمدن جدید این ایام بر روی قوانین و مقررات خاصی وضع شده که مبتنی بر اقتصاد عمرانی میباشد ، بقسمی که موازنه قوا و نتایج آن کاملا مراعات میشود ، باین معنی که هر فردی چه زارع، چه تاجر، چه صنعتگر، چه نویسنده، چه غیره بقدر هوش واستعداد وکوشش وجدیت خویش از جامعه بهره‌مند میگردد.(۱) اولیای امور برای هرقسمت مقرراتی وضع کرده سود و زیان آنرا در نظر گرفته و آنرا ارزیابی نموده اند و جزدرموارد بخصوصی (چنانکه این ایام در مصر اتفاق افتاده) آن مقررات تغییر نمییابد، بقسمی که کارگر باندازهٔ کار خود وبازرگان بمقدار سرمایهٔ خود بهره‌میبرد.

اما در دورهٔ تمدن اسلام (زمان عباسیان) این مقررات تقریباً در طبقات پائین

۱ ــ نظری که جرجی زیدان در نیم قرن پیش راجع باوضاع اقتصادی و سیاست اقتصادی اظهار داشته فعلا مورد قبول نیست و بطلان آن واضح شده . چه اگر واقعاً هوش وعلم وعمل وکوشش ملاك بهره‌مندی افراد بود کسانی مانند اینشتین ویا مادام کوری وامثال آنان میبایستی متمول ترین افراد جامعه باشند . درصورتیکه برعکس این قبیل اشخاص باآن همه نبوغ وسعی وعمل وتولید قواء ومواد مفیده اززندگانی عادی ومعمولی هم محرومند، پس فرضیه جرجی زیدان وهم مسلکان آنمرحوم اساس چندانی ندارد . مترجم

(کشاورزان ، فروشندگان ، پیشه‌وران) تطبیق میشد ، ولی طبقات بالا طور دیگر زندگی میکردند وزندگی آنان با زندگانی طبقهٔ عالی امروز شباهت نداشت ، زیرا یگانه وسیلهٔ ارتزاق عده‌ای از طبقات بالا سخاوتمندی دیگران بود باینقسم که خلیفه بوزیران می بخشید، وزیران بزیر دستان ودر باریان بخشش میکردند و آنها بدیگران میدادند. منبع این بخشش ها بیت‌المال بود. بیت‌المال بدست خلیفه ویا قائم‌مقام خلیفه (وزیر ، امیر ، سردار و غیره) اداره میشد و با تغییر اوضاع درجه نفوذ آنان بالا و پائین میرفت. درآمد بیت‌المال ازمالیات‌ها وجزیه‌ها فراهم میگشت. در جلددوم این کتاب گفتیم که مالیات دولت عباسیان بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم میشد وبیش از پنجاه ملیون آن بمصرف مؤسسات دولتی نمیرسیدو بقیه بدست خلیفه میافتاد که هر طور دلش میخواست خرج میکرد. بیشتر این درآمد ها از مالیات زمین بدست میآمد ، مالیات زمین در آن زمان سنگین بود زیرا دولت نصف یا ثلث محصول را میگرفتند . مردم امروز آن نوع مالیات راظلم بزرگی می‌پندارند ولی مردم آنروز سنگینی آنرا احساس نمیکردند بلکه از عباسیان سپاسگزاری داشتند که طرز مساحی را برانداختندوتقسیم بندی رامعمول داشتند، چه که پیش از عباسیان مالك ویاکشاورز از روی مساحت اراضی مالیات میداد ، خواه در آن اراضی زراعت شده‌وخواه نشده باشد ، اما عباسیان آن رسم را برانداختند ومالیات را ازروی محصول تعیین کردند.

راه ورسم عرب در طریقه ارتزاق
(گذران زندگی)

دولت خلفاء قسمتی از درآمد را بابت حقوق کارمندان میدادند ، و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه بعنوان انعام وجایزه و مستمری وغیره بخشش میکردند ، آنها هم برای حفظ مقام خویش آن اموال را بزیر دستان میدادند ، چه که جاه و مقام برای آنان سودمند تر از پول بود ، و باینطریق پول از دست خلیفه بدست وزیران وامیران و از دست آنان بزیردستان وازدست آنها ببازاریان و کارگران وسوداگران میافتاد . ودر واقع پولی که از کیسه مردم درآمده بود ، مجدد بکیسهٔ آنان برمیگشت و مثل این بود که کسی از آنها چیزی نگرفته است . شاید چنین تصور شود که این نوع اقتصاد مخصوص تمدن

اسلام بوده ، امـا در روزگار باستان ، اغلب ملل دنیـا (پیش از اسـلام) همین روش را داشتند .

مثلا اهالی آتن که جزء طبقات خاصه یونان بودند کار معینی انجام نمیدادند ، وکار مهمشان سیاست بازی، حضور وشرکت دراجتماعات رسمی ، جشن‌هاوقدم‌زدن و گردش در باغهای عمومی آتن و شنیدن سخنرانی های فلسفی و سیاسی بود ، ومعاششان‌از مقرری ها وجایزه ها و مستمری هائی میگذشت که دولت یونان‌بآنان میداد ، ودولت هم از راه مالیات ویا غنیمتهای جنگی پرداخت‌آن هزینه ها راتأمین مینمود وبطورکلی مردم سایر شهر های بزرگ نیز همینطور زندگی میکردند . بر عکس در جامعهٔ اسلامی که بواسطهٔ سخاوتمندی طبیعی‌عرب دسته‌ای ازاهالی‌هرشهر کوچك و یا بزرگ‌و حتی ده نشینان‌و ایلات مسلمان ، از راه‌سخاوتمندی دیگران گذران داشتند وپیش از اسلام نیز عربها بهمان‌رویه زندگی میکردند . رئیس‌قبیله بجنگ میرفت وغنیمت واسیر میآورد و بـه بزرگان قبیله میداد ، و آنها هـم میان افراد و اتباع خویش تقسیم می‌نمودند ، و ازآنرو گفته اندکه عربها مردمی یغماگر و بخشنده اند . (نهابون و هابون) ویکی از ممیزات عرب آنکه اندوختن پول را ننگ میشمرد .



کوزه لعابی ساخت شهری

امـا اینکـه چـرا از میـان تمـام صفات پسندیده عـرب فقط این یـك صفت (سخاوتمندی) با تمدن اسلام همزیست شد و از میان نرفت دلیلش آنست که خلفاء بـرای بقای سلطنت خـویش و جلب مردم با نفوذ ، سخاوتمندی را لازم میدیـدنـد ، و همینکه عباسیان بسلطنت رسیدند . اهمیت آنرا درك کردند و برجود و سخاء افزودند، زیرا اگر غیرازآن‌میکردندمردمی که‌ازراه سخاوتمندی گذران داشتند، بر آنها میشوریدند وکارشان

را میساختند .

در زمان خلفای راشدین صحابه (حضرت)رسول اندوختن مال را جایز نمی دانستند ، وشاید مطابق عادت ومعمول عربها از آن کار ابا میکردند ، وشاید هم برای حدیثی بود که از پیغمبر(اکرم) روایت میشد که فرمودند ، چهل تا شصت بدنیست وایوای بر آنانی که صدها دارند . خلفای راشدین پول در بیت المال ذخیره نمیکردند ، مسلمانان بجنگ وفتوحات مشغول بودند . شوردین درسر داشتند ،باخلوص وایمان راه خدارا میپیمودند واعتنائی بدنیا نمیکردند ، واز آن گذشته مالیات آنقدر زیاد نبود که چیزی پس انداز شود . اما بنی امیه برای جلب رضایت رجال دولتی و لشکریان برحقوقها ومستمری‌ها افزودند . و ازهرجا و هر کس پول گرفتند وفرزندان صحابه وبزرگان قریش را با پول وملك ومال مشغول داشتند ،آنهاهم که در آمد خودرا بسیار دیدند قصر ساختند و کنیز و غلام خریدند . به شاعران و ندیمان و حاشیه نشینان انعام وجایزه دادند ، و اموال دولتی ازهمان راهی که گرفته می‌شد از همان راه بکیسه مردم برمیگشت.

عبیدالله بن عباس ، عبدالله بن جعفر ، سعید بن عاص و سایر بزرگ زادگان قریش بهمین طریق زندگی میکردند. سالی یکی دوباره از مدینه بدمشق نزدمعاویه ویزید میآمدند ، پولهای زیادی از آنان میگرفتند وبمدینه باز میگشتند و میان مردم مدینه پخش مینمودند . خلفاء هم این را میدانستند و آنچه بآنان میدادند پای مردم مدینه حساب میکردند . نه تنها مردان (بزرگ زادگان) این رویه راداشتند بلکه بانو های محترمه نیز بهمین طریق زندگی میکردند . مثلا (حضرت) سکینه دختر (حضرت) امام حسین وعایشه دختر طلحه وسایر خانمهای محترمه قریش گاه وبیگاه نزد خلیفه میآمدند ، ازخلیفه پول می گرفتند وبمدینه بازمیگشتند و آن پول رامیان شاعران ومداحان وزیردستان خود تقسیم میکردند . مثلاگاه میشد که عایشه صد هزار درهم میگرفت و آن صد هزار درهم را بیرون شهر مدینه میان صد نفر تقسیم میکرد وخودش دست خالی بشهر میآمد . تا آنجا که بیشتر این بزرگ زادگان بواسطهٔ همین بذل وبخشش هاغالباً وام دار میشدند و نادار میمردند .

عباسیان هم آن روش را ادامه دادند وچون در زمان آنان پول زیاد تر شد ، بذل و بخشش هم بهمان درجه افزایش یافت ومیان طبقات مختلف رواج گرفت . مثلا (حضرت) امام موسی کاظم از مدینه به بغداد نزد مهدی خلیفه میآمد . خلیفه مقدار زیادی پول بآن حضرت می‌داد ، و آن (بزرگوار) پولها رادر کیسه‌ها ریخته میان اهل مدینه تقسیم میفرمود . خلفاء نه تنها به بزرگ زادگان قریش بذل و بخشش میکردند بلکه بعاملان و کاتبان و سازندگان و شاعران و ندیمان نیز پولهای فراوان میدادند ، و آنها هم چیزی نزد خود نگاه نداشته به دیگران می بخشیدند ، و چه بسا که پول مرحمتی خلیفه رادر بارگاه خود خلیفه میان ملازمان خلیفه تقسیم میکردند تا آنانرا بآسانی نزد خلیفه ببرند .

تودهٔ مردم را با مهمانی خشنود میساختند

خلفاء وامراء سخاوتمندی را لازمهٔ بقای خودمیدانستند و تودهٔ مردم را بـا ساده تـرین راه راضی میساختند ، باینقسم که آنها را با ضیافت راضی نگاه میداشتند . خوان ها میگستردند و هـزاران نفررا شب و روز شام و ناهـار میدادند . از زمان خلفای راشدین این رسم معمول بودچه عرب ضیافت را دوست میدارد ، پس ازاسلام نیزاین عادت باقی‌ماند وتوسعه یافت ، زیرا برای جلب افراد قبایل ضیافت آنان بسیار سودمند بود تاآنجاکه توی کوچـه و بازار خوان عمومـی میگستردند ، عبیدالله بن عباس نخستین مردکریمی است که سرکوی و برزن خوان گسترد و توده مردم را خوراك داد . بسیاری از مردمان سخاوتمند اسلام این رویه را داشتند وهمه نوع بذل و بخشش میکردند چنانکه شرحش گذشت .

والیان با تدبیر اموی نیز از این راه مردم داری میکردند و سرکـوچه هـا خوان میگستردند . حجاج درشب های رمضان هرشب هزار خوان ودر سایر روزها روزی پانصد خوان سر راه مردم میگسترد و بر هر خوانی ده نفر مینشاند ، در این خوان ده نفری ، ده قاب شیرین پلو و ده ماهی‌تازه بریان بود ، خود حجاج درتخت روانی می نشست و بـا تخت روان در اطراف خوان ها حرکت نموده و غذا هـا را رسیدگی‌میکرد . روزی موقع بازدید خوانهاقاب‌پلوی‌را دیدکه شکرنداشت ، فوری

دستور داد شکر بیاورند اما خوراك پز قدری دیر کرد و تا شکر رسید مهمان لمو را بی‌شکر خورده بود ، حجاج همان جا خوراك پزرا دویست تازیانه زد . مأمورین زیر دست حجاج در سایر شهرها نیز چنان میکردند و بعضی از آنها روزی دو بار (شام و ناهار) بعامه مردم غذا میدادند . یوسف بن عمر والی هشام بن عبدالملك روزی پانصد خوان عمومی میگسترد، یزید بن هبیره روزی هزار خوان عمومی میگسترد. سایر امراء و بزرگان اسلام همین روش را تعقیب میکردند و همه روزه عده زیادی از طبقات خاص و عام برسر خوان عمومی ابن طولون (درمصر) غذا میخوردند . بعضی ها هم بدون اینکه خوان بگسترند مردم را غذا میدادند . مثلا لؤلؤ حاجب خلفای فاطمی مصر روزی دوازده هزار نان با مقداری گوشت و غیره بمردم میداد و در روز های رمضان این مقدار دو برابر میگشت .

علاوه بر اطعام عمومی از راه صدقه دادن مردم را راضی میساختند و هر یك از خلفاء و امرا ووزراء هر روز مبلغی بعنوان صدقه میان مردم پخش میکردند.(در جلد دوم شرحش گفته شد) بسیاری از آنان برای رضای خدا صدقه میدادند و بعضی هم ازروی جوانمردی باین عمل مبادرت میکردند .

اطعام مردم باین نحواز ابتکارات مسلمانان نیست بلکه ازروزگار باستان معمول بوده است . تودهٔ مردم شهر روم بیشتر از راه اطعام عمومی میزیستند ودولتیان همه روزه مقداری آرد و گوشت میان مردم شهر تقسیم میکردند .بعضی ازپادشاهان ایران روزانه پانصد خوان برای مردم میگستردند وبرهرخوانی نیم گوسفند بریان ، ده گرده نان ، مقداری حلوایا عسل و کاسه های پراز شیر یا شراب وظرفهائی پر از ماهی بریان مینهادند . مسلمانان دراین قسمت از آداب ورسوم اجتماعی مانند بسیاری ازقسمتهای دیگر بایرانیان اقتداء نمودند.

خلفاء برای راضی نگاهداشتن خواص (غیراز کارمندان دولتی) گاه بیگاه پول وملك وخلعت برایشان میفرستادند ویااینکه مقرری بآن ها میدادند .(شرحش گذشت) ولی مردم آزاده از خلفاء دوری میجستند وانعام وجایزه آنها را نمیپذیرفتند والبته بیشتر این قبیل اشخاص ازصحرانشینان بودند ، یعنی اشخاصیکه دچار تجملات

شهری نشده بودند .

پس از بدبختی برمکیان این احساس (دوری از دستگاه های دولتی) شدت یافت و مردم باین عقیده شدند که پول و مال دولتی باعث جوانمرگی و پراکندگی میگردد .میگویند مرد عرب صحرا نشینی بواسطهٔ فقر و تنگدستی مورد ملامت زنش واقع گردید و شب و روز از وی سرزنش میدید که چرا بدستگاه خلافت نزدیك نمیشود و مانند دیگران خانهٔ تازه نمیسازد ، وزر و زیور برای زن و بچه اش تهیه نمیکند وملك نمیخرد . عرب صحرا نشین خطاب بزن خود که ازقبیلهٔ باهله بوده این اشعار را میگوید :

ترجمه :

« باهلیه (زن آن مرد صحرا گرد) مرا ملامت میکند که چرا از بزرگان »
«دوری میجویم و برای خودثروت تهیه نمیکنم، آن زن اطراف خود زنانی را میبیند»
«که درمال وثروت غوطه ورند وگردن بندهای زرین وسیمین بگردن دارند. آیااو»
«میپسندد که عاقبت من مانند عاقبت شوم جعفر و یحیی برمکی باشد و امیرمؤمنان»
« آنطور با من رفتار کند، من میبینم که این جاه و مال دردهان شیرنهفته است ، پس»
«ای همسر عزیز بگذارمن درفقر وفاقه بمانم وبا خاطری آسوده مرگ را استقبال کنم»
«ودچار بیم وهراس نباشم.»

بخشش و دین

فقیهان و پرهیزکاران صدر اسلام و اوایل خلافت بنی امیه انعام و جایزهٔ خلفاء را نوعی رشوه میشمردند و از قبول آن اکراه داشتند ، اما همینکه مزهٔ شیرین آن را چشیدند با منت پذیرفتند و از قبول آن افتخار و مباهات کردند . چنانکه ذوالرمه میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« پولهائی را که من بدست آورده ام ارث کسان من نیست . دیه هم نیست »
ازراه حرام هم نگرفته ام، بلکه خدمت بزرگان رسیده ام واز آنان دریافت داشته ام.»
کم کم همان فقیهان وپرهیزکاران خود را به بزرگان نزدیك ساختند واز آنان پول

وملك ومال تمنی کردند ، بعضی هابنام صله‌پاره‌ای‌باسم جایزه، عده‌ای بطورمقرری‌از آنان پول میگرفتند ودستهٔ اخیر (مستمری خواران) بیشتر از مستمندان‌و یتیمان وبیوه زنان بودند ، بعضی اوقات خلیفه‌یا امیر برای مصلحت‌روزگاریاهرچه ،برؤسای احزاب وقبایل ماهانه ومقرری میدادند وبرای فرزندان انصار ومهاجرین و علویان وطالبیان‌وخاندان‌قریش واعراب یمن و غیره مستمری تعیین میکردند .

علی بن عیسی وزیر مقتدر عباسی بطالبیان وعباسیان وفرزندان انصار مقرری میداد و ابن فرات (وزیر) برای فقیهان و عالمان و مردم خانواده ماهانه ای تعیین کرده بود که مرتباً (از پنج تا صد دینار در ماه) پرداخت میشد . کافوراخشیدی فرمانروای مصر اعتبار مخصوصی برای مخالفان‌خلفای عباسی تعیین کرده‌بودوهرکس از خلیفه بغداد میرنجیدو پیش‌کافور میآمد از آن اعتبار بهره‌مند میگشت .

خلفاء هم بنام مصالح‌عمومی همه‌نوع بذل وبخشش میکردند وصلهٔ شاعران‌را از بیت‌المال بنام مصالح عمومی میپرداختند واگر مورد انتقاد واقع میشدند خرده ـ گیران راهم راضی میساختندویا در مقابل نفوذ دینی آنان ساکت میماندند،همانطور که مهدی‌و هرون‌در مقابل‌انتقادات سفیان‌ثوری بواسطهٔ نفوذ دینی اوساکت ماندند.

استفاده بزرگان اززیردستان

طرز استفاده و جیره خواری زیر دستان از بزرگان (در دورهٔ تمدن اسلام) ذکرشد اینك استفادهٔ بزرگان اززیر ـ دستان را شرح میدهیم این بذل و بخشش هم نوعی از سخاوتمندی محسوب میشد با این فرق که بخشش بزرگان را صله و جایزه وتقدیمی زیر دستان را هدیه‌میخواندند . هدیه دادن در آنزمان بخصوص در دورهٔ عباسیان بسیار شایع بود وهمینکه فرماندار تازه‌ای وارد شهری‌میشد اهالی آنشهر کنیز وغلام ورخت ولباس وپول وگاو وشتر واستر باو هدیه میدادند . فرماندار هم مقداری از آن هدیه‌ها را برای وزیر و یا خلیفه میفرستاد و اگر مدت فرمانداری او طول میکشید این هدیه ها بطور مستمری (سالانه) فرستاده میشد و اگر هدیه‌های سالانه نمیرسید فرماندار متمرد بشمار میآمد (مثل اینکه ما هم در همان دوره هستیم . مترجم)

پس سخاوتمندی باشکال واسامی مختلف در میان تمام طبقات آن ایام معمول بود و مقدار و کیفیت آن تغییر میکرد. در اوایل امویان شتر و گاو و گوسفند هدیه میدادند وخلیفه گاو نر و گاو ماده و ساربان و یاکنیز و اسب و یا پول نقد و جنس بخشش میکرد. در اواسط دولت بنی‌امیه جامه وپارچه وکنیز وامثال آن برپول‌نقد اضافه شد ودرزمان عباسیان بخشش پول زرد وجواهرات وملك وکاخ وپارچه های ابریشمی معمول گشت.

تملق گوئی و چاپلوسی وحیله گری

(بدبختانه) اکنون هم تملق گوئی و چاپلوسی در میان اعراب مسلمان و غیرمسلمان طبیعت دوم شده و تاسرحد کمال رسوخ یافته است. بعضی از علمای علم اجتماع معتقدند که این خوی طبیعی آنان میباشد، در صورتی که چنان نیست واعراب‌تدریجاً باین خصلت نا پسند خوگرفتند. عرب در ابتداء آزاد فکر بوده واستقلال وعزت‌نفس داشته است، وچنانکه ملاحظه شد تا پایان دوره خلفای راشدین همانطور بودند، ولی چون بنی امیه برای پیشرفت کار خود بمکر وحیله وسخت‌گیری منشبث‌شدند، رفته رفته افکار مردم مقید گشت و به تملق گوئی و حیله‌گری آشنا شدند، خلفاء وبزرگان قوم نیز بنام (بردباری - حلم) همان رویه را پیش گرفتند وبامردم‌به‌تقلب وحیله وتملق‌رفتار کردند.

معاویة بن ابی سفیان در این قسمت (حلم دروغی) از همه مشهور تر و از دیگران پیشقدم ترمیباشد. ودرجلد چهارم این کتاب گفتیم که چگونه معاویه ناسزا وانتقاد اهل‌بیت ورؤسای احزاب را دربارهٔ خودش ودولتش میشنید وساکت میماند وچه بسا که بخرده‌گیران نیکوئی میکرد، یا اینکه دشنام دهنده را نادان و گول میخواند چنانکه باشعبة بن غریض همانقسم رفتار کرد.

موقعی معاویه درخانهٔ کعبه شعبة‌بن غریض را دید وکسی را نزد وی فرستاده احضارش کرد، فرستاده معاویه بشعبه گفت: امیرمؤمنان تورا می‌خواهد،شعبدگفت: مدتی‌است امیرمؤمنان (مقصود وی حضرت‌علی‌علیه‌السلام بوده است) شهید شده‌است آنگاه نزد معاویه رفت وبعنوان خلافت بوی سلام نکرد، معاویه گفت:

آنزمینی که درتیماء داشتی چه کردی ؟ شعبه گفت . هنوزهست، از محصول آن برهنه را میپوشانم و به همسایگان کمک میدهم ،معاویه گفت: آنرا میفروشی ، شعبه گفت : آری ، معاویه پرسید چند ؟ شعبه گفت: شصت هزار دینار و اگر بمحصول قبیله آفت نرسیده بود آنرا به هیچ قیمتی نمیفروختم ،معاویه گفت : درهرصورت قیمتش را گران گفتی ، شعبه گفت : اگراین زمین متعلق بیاران خودت بود ، آنرا بششصدهزار دینار میخریدی واهمیت نمیدادی ولی چون مال من است ، اینطور میگوئی . معاویه گفت : حال که بهای زمین را گران گفتی ، اشعار پدرت را که در مرثیهٔ خود گفته برایم بخوان .

شعبه آن اشعار را خواند، معاویه گفت: بسیار نیکو گفته بهتر آنست که راجع بمن باشد ، زیرا من از پدرت اولی هستم. شعبه گفت: هم دروغ میگوئی ، هم پست هستی. معاویه گفت: فرض که دروغ میگویم دیگر چرا پست هستم،شعبه گفت: برای اینکه تو در جاهلیت و اسلام مانند مردار بودی و هستی زیرا در جاهلیت با پیغمبر خدا صلی الله علیه (و آله) وسلم وقر آن جنگیدی تا آنکه خداوند تورا مغلوب ساخت، امادر اسلام فرزندان پیغمبر را از حق خود محروم ساختی،تو آنی که پیغمبر خدا تو و پدرت را مانند بنده آزاد نمود. معاویه گفت: پیرمرد احمق شده ،او را بلند کنید، غلامان شعبه را ازجا بلند کردند.

معاویه ابتداء با بردباری سپس باملا و آنگاه با شمشیر مخالفان را رام میساخت واگر نمیتوانست مخالفان را آشکارا بکشد بمکر و حیله آنها را از بین میبرد، یارانش این را میدانستند و باوی بمکر و حیله رفتار میکردند تا هرچه بیشتر از او استفاده کنند و همین طرز رفتار بزرگان با زیردستان و زیردستان با بزرگان سبب شد که تملق وچاپلوسی معمول گردد واساس سیاست معاویه بر آن استوار شود. معاویه با هوش وکاردانی این خصلت ها را ترویج کرد و آنرا حلم و عفو و اغماض نامید وچون مردم هم معمولا ازپادشاهان خود پیروی میکنند در نتیجه تملق و چاپلوسی و حیله گری بیشتر در میان دولتیان ، شایع گشت، ولی معذلك عزت نفس و آزادیخواهی بکلی از بین نرفت.

پس از آنکه ایرانیان بیاری عباسیان و مخالفت امویان برخاستند ، ابومسلم خراسانی کاری کرد که آن عزت نفس و وفاداری بکلی ناپدید گشت زیرا وی (ابومسلم) مردم را بمجرد تهمت میکشت و هر کس اگر چه بی گناه بود از جان خود امان نداشت و طبعاً اینوضع، چاپلوسی و تملق و حیله گری را شایع ساخت (۱) پس از پیروزی ابومسلم و تسلیم زمام امور بعباسیان میان آنان و علویان اختلاف شدت یافت، منصور برای رهائی از این کشمکش ها ابومسلم و بسیاری از علویان را کشت و طبعاً میان ایرانیان و عباسیان و علویان کینه های سختی پدید آمد ، اما چون عباسیان نمیتوانستند از ایرانیان دست بکشند و برای ادارهٔ امور مملکت بآنان محتاج بودند از روی ناچاری ایرانیان را بکارهای مهم گماشتند و در عین حال جاسوسان و خبرچینان در اطراف آنها تعیین کردند که آشکار و پنهان گفتار و رفتار آنها را مراقب باشند . این جاسوسان و کارآگاهان دو دسته بودند : اول دارودستهٔ (برید) که مأمورین آنها را میشناختند و میدانستند. دستهٔ دوم جاسوسان پنهانی که از میان کنیزان و غلامان و ساقیان و ندیمان و سازندگان و آوازه خوانان انتخاب میشدند. باین قسم که خلیفه کنیزی یا غلامی یا سازنی را بخوبی تربیت میکرد و برای جاسوسی بوزیر یا سردار خود میداد، اتفاقاً وزیران و امیران نیز با خلیفه همانطور معامله داشتند.

جاسوسی ، کینه توزی (پنهانی) حسد و رزی طبعاً حیله گری و تملق و چاپلوسی بار آورد و همینکه عزت نفس و آزادگی و مردانگی از بین رفت، آنصفات نا پسند شایع شد ، بخصوص موقعی که عنصر عرب از کار بر کنار شد و عنصر غیر عرب برای کسب مال و جاه و مقام بهمه نوع تملق و حیله گری دست زد و بدتر از همه استبداد و فساد در دستگاه های دولتی رواج گرفت و امیران و بزرگان غیر عرب که بزبان عربی سخن میگفتند باعرب هامعاشر شدند و سرانجام اعراب (کسانی که بعربی سخن میگویند) بحال کنونی افتادند که جز حیله بازی و تملق و مجاز گوئی چیزی نمیدانند. البته

۱ــ جرجی زیدان از روی تعصب عربی به رادمرد فداکار ایرانی ابومسلم خراسانی نسبت بیوفائی و بی رحمی میدهد چه که وی (ابومسلم) در مقابل ستمکاری بی نظیر عرب ها در مورد ایرانیان قد مردانگی علم کرد و دشمنان ایران را که دشمن آزادی و آبادی بودند از پادرآورد و برای تجدید استقلال و عظمت مملکت و ملت خودجان را فداساخت. وبنظر ما چنین آزاد مردی نه تنها مورد تجلیل و تعظیم ایرانیان میباشد بلکه تمام ملل آزادیخواه جهان چنین قهرمانی را ستایش میکنند. مترجم.

مردمانی که چندین قرن فرمانروا و بانفوذ و مقتدر مانده اند از این وضع مستثنی میباشند.

خانواده در تمدن اسلام

اساس خانواده در اواسط دورهٔ تمدن اسلام مانند امروز زن بود. سابقاً راجع بزن صحبت داشتیم و مجدد چیزی نمیگوئیم، فقط پاره‌ای از ممیزات خانوادهٔ اسلامی را شرح میدهیم و آن عبارت از حجاب و تعدد زوجات و طلاق میباشد.

۱ـ حجاب

اگر مقصود از حجاب پوشانیدن تن و بدن زن است که این وضع پیش از ظهور اسلام و حتی پیش از ظهور دیانت مسیح معمول بوده و دیانت مسیح هم تغییری در آن نداده و تا اواخر قرون وسطی در اروپا معمول بوده و آثار آن هنوز در خود اروپا باقی مانده است.

و اگر مقصود از حجاب زندانی ساختن زن در خانه و جلوگیری از معاشرت وی با مردان است باید گفت که اینوضع میوه‌ای از میوه‌های درخت تمدن اسلامی میباشد و پیش از آن شایع نبوده است، و همینکه مسلمانان کاملا با زندگانی تجملی و عیاشی آشنا شدند قضیهٔ حجاب بیش از پیش شدت یافت و راجع بآن دقتهای فوق‌العاده مبذول گشت. سابقاً گفتیم که زن بدوی عرب در همه چیز با مرد برابر بود و چه بسا که از میان همان چادرهای صحرائی زنانی در آمدند که در امور بازرگانی و ادبی و دلیری و خردمندی و هشیاری و غیره نابغه محسوب میشدند ولی بعد از ظهور اسلام کنیزان و اسیران فراوان گشتند و مردان هم خواجه‌های متعدد یافتند. طبعاً زن و مرد از هم بدگمان شدند و آن غیرت و علاقه مندی سابق را از دست دادند و چون اختیارات مرد بیشتر بود از اوایل سلطنت امویان زنان در خانه محبوس گشتند و خواجگان سفیدوسیاه برای مراقبت رفتار آنان معین شدند.

پرده پوشی سختی که امروز در خانواده‌های اسلامی معمول است موجبش همان بدگمانی مرد از زن و خود کامی نسبت بخانواده است که هر نوع لذت و خوشی را منحصراً برای خود میخواهد، درصورتیکه چنین وضعی با اصول تعالیم اسلام موافقت

ندارد واگر درموضوع حجاب بآیات قرآنی مراجعه شود تفسیر آیات بیشتر بارفع حجاب (البته حجاب غیر معقول که شرعاً وعرفاً مردوداست. مترجم) وفق میدهد ، اما چه میتوان کرد که مردم میل دارند احکام دینی را مطابق فکر و نظر وغرض خودشان تفسیر کنند واین مخصوص مسلمانان نیست بلکه پیروان هر دینی پس ازمتمدن شدن، میل دارند احکام دینی را مطابق میل خودتعبیر نمایند. مثلا در کتب مذهبی مسیحیان راجع بجلوگیری از تعدد زوجات نص صریحی یافت نمیشود ، اما اولیای امور کلیسا تصور کردند که یك زن داشتن موجب سعادت خانواده وجامعه است ولذا از روی پاره‌ای قرائن بعضی آیات راتفسیر و تأویل کردند وتعدد زوجات را حرام دانستند، همینطورموقعیکه کنیز در میان مسلمانان فراوان شدزن ومرد مسلمان از هم بدگمان گشتند ومردان درصدد محبوس ساختن زنان بر آمدند و آیات و احکام را با آن نظر تأویل و تفسیر کردندوزنرا از هر جهت در تنگنا گذاردند تا آنجا که زن گمان برد کارهائی بر مرد حلال است که بروی حلال نمیباشد والبته این اعتقاد از روی ترس وناچاری پدید آمد وبالطبع مهر و دوستی زنان نسبت به مردان مبدل بترس وریاکاری شد. مردهم که از راز زنان آگاه گشت ازمکر وحیلهٔوی اندیشناك شد ، او را پشت پرده گذارد و خودش با کنیزان و مردان و غلامان سر گرم شد ، بندرت با زن خویش هم سفره وهم بستر وهمنشین میبود واورا موجودی مکارو حیله باز می‌دانست وافتخار مردان بر این شد که زنرا از حجله تاگور درخانه حبس کنند!

اما باید دانست که ستمگری نسبت بزنان و خوار و ذلیل داشتن آنان بانص صریح آیات قرآنی مخالف میباشد، زیرا قرآن مردان را مأمور فرموده که با زنان بدوستی و مهربانی رفتار کنند و اینك نص آیهٔ قرآن :

(و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة ورحمة) سورةالروم. آیه:۲۰

ترجمه :

از آیات الهی یکی اینکه برای شما از نوع خودتان جفت آفرید تا بوسیلهٔ

آنان آسایش یابید و خداوند میان شما و آنان دوستی ومهربانی برقرار ساخت واینك آیهٔ دیگر :

(ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف)

سوره البقره آیهٔ ۲۲۸

ترجمه :

همانطور که شما حقی بر زنان دارید زنها هم حقوقی دارند که باید به‌نیکوئی اداء شود و آیهٔ دیگر :

(وعاشر وهن بالمعروف)

سورهٔ نساء آیهٔ ۲۳ .

ترجمه :

بازنان به‌نیکی معاشرت کنید .



یك بانوی مسلمان چرکس

اما مردان جز خودکامی و شهوترانی چیزی نخواستند ،بخصوص بعد از پایان دورهٔ علم وتمدن وشیوع جهل‌وفساد که فقیهان نیز مطابق نظر تودهٔ‌جاهل رأی‌دادند، همانطور که کشیشان مسیحی نیز دردوره‌های تاریك چنان بودند و مطابق فکر کوتاه و نظر پست محیطرأی وفتوی صادر کردند بویژه که ظلم واستبداد در ممالك اسلامی شدت یافت ونتایج شوم آن برزن ستمدیده تحمیل شد ، چه‌که در دورهٔ استبداد ، مرد ظلم حاکم‌را تحمل میکند چون زورش بوی نمیرسد ،ولی همینکه به منزل میآید خودش از هرحاکم ظالمی نسبت باهل خانه‌اش ظالم‌تر میشود و انتقام حاکم ظالم را از زن و بچه‌اش میگیرد . این وضع در تمام اجتماعات حال و گذشته معمول بوده‌که بعد از شیوع ظلم و فساد اوضاع خانواده‌ها نیز تیره میگردد و در هر کشوری‌که دیکتاتوری حکمروا باشد معمولا مرد خانه نیز باهل خانهٔ خود ستم میدارد‌وبرعکس اگر در مملکتی عدل و داد حکومت کند زن میتواند حق خودرا

مطالبه کند و مرد هم از ادای حق زن خود داری نمینماید و چه نیکو گفته‌اند که هرخانواده و خانه‌ای یك دولت کوچکی را میماند.

زنان مسلمان تا اواخر قرن گذشته (قرن نوزده میلادی) چنان بودند و پیشوایان اسلام هم‌خواه ناخواه سکوت‌داشتند، کم کم بعضی از نویسندگان مسلمان در بارهٔ حقوق زنان مطالبی نگاشتند و معایب پرده را بر شمردند و برادران خودرا به مبارزه بر ضد پرده پوشی برانگیختند و تا آنجاکه ما میدانیم نخستین کسیکه راجع بزنان‌مسلمان‌وحقوق آنهامقالاتی انتشار داد مرحوم‌شیخ‌احمدفارس‌الشدیاق‌است که در مجلهٔ الجوائب چاپ استامبول مطالب مفصلی منتشر ساخت. پس از وی نیز بعضیها مطالب مختصری نوشتند و سرانجام قاسم‌بك‌امین دراواخر قرن نوزدهم کتاب مشهور تحریرالمرآةرا تألیف و منتشر نمود وحق مطلب را از هر جهت اداء کرد بقسمی که برای هیچ کس جای سؤال و جواب باقی نماند.

۴ تعدد زوجات

یکی از بدبختی های خانواده های اسلامی تعدد زوجات است، یعنی اینکه مرد هرچه بخواهد زن بگیرد، شریعت اسلام تعدد زوجات را با اجرای شرایط بسیار سخت اجازه داده که تقریباً آنرا (تعدد زوجات) جزء محالات آورده است، مثلا نص آیه تصریح دارد که مرد میتواند از یك تا چهار زن بستاند مشروط بر اینکه با همهٔ آنان عدالت کند و اگرنتواندعدالت کند بیش از یك زن نباید بستاندواینك‌متن آیه:

فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث و رباع‌فان خفتم الاتعدلوافواحدة سورة النساء آیهٔ ۳:

ترجمه:

دو تا و سه تا و چهار تا زن بگیرید، ولی اگر بیم دارید که میان آنان به عدالت رفتار نکنید بیش از یك زن نستانید.

ودر جای دیگر قرآن میفرماید:

(ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه)

سوره النساء آیهٔ ۱۲۸.

ترجمه :

«هرگز نمیتوانید میان زنان عدالت کنید، اگرچه خیلی هم بآن موضوع علاقه‌مند» «باشید ، پس دنبال هوی‌وهوس نروید وزن را سرگردان نگذارید .»

حال اگر مفهوم این دو آیه را بـا هم جمع کنید معلوم میشود که منع تعدد زوجات اقوی از جواز آن میباشد از آنرو مردان خردمند و بـا انصاف به یك زن اکتفاء داشتند و با کنیزان هم بستر میشدند و از قلت نسل هم بیم نمیکردند زیـرا کنیزان فرزند میآوردند و درهر حال تا کنون هم مسلمانان معمولی بیش‌از یك زن دارند بقسمی که پنج ویا منتهی ده در صد مردم‌عادی‌با یك‌زن بسرمیبرند وبقیه‌بیش‌از یك‌زن اختیار میکنند . امـا طبقهٔ خواص چنانکه گفته شد معمولا یك زن میگیرند مگر اینکه موجبات مهمی تعدد زوجات را برای آنان ایجاب کند .

دستهٔ دیگری از مسلمانان موضوع عدالت مصرح در آیهٔ (مبارکه) را بعدالت در نفقه (نه در محبت) تعبیر میکنند و در هـر صورت در اواسط دورهٔ تمدن اسلام مردمان متمکن و با جاه و جلال هم زنان متعدد میگرفتند وهم کنیزان متنوع (سفید وسیاه) نگاه میداشتند. اما زن نخستین غالباً بانوی حرم محسوب میگشت ولی زنان زرنگ و پرهیز کار خودشان کنیزان ماهرو بشوهران هدیه میدادند چنانکه زبیده زن هرون برای اینکه از عشق شوهر خود نسبت به دنـانیر (یکی از کنیزان زیبای حرم) بکاهد چندین کنیز پری پیکر بهرون تقدیم نمود .

گاه هم زنان برای ثواب آخرت زن جوانی برای شوهرپیرخود هدیه میدادند شیخ جبرتی تاریخ نویس مصری میگوید زنان پدر من بسیار خدا ترس بودند ، از آن جمله یکی ازآنها خیلی به پدرم محبت میکرد و از محبت های او اینکه گاه و بیگاه کنیزان ماهروی با پول خود میخرید و آنانرا آرایش میکرد و جامهٔ فاخر میپوشانید وپیش پدرم میفرستاد تا خدا او را (زن پدرم را) پاداش بدهد ، پدرم که اینرا میدید علاوه برکنیزان تقدیمی او زنـان دیگری اختیار میکـرد و این خـانم نیکوکار، بردبار برعکس سایرزنها ابداً بدش نمیآمد وبآن‌عمل اعتراضی نداشت .

۳ - طلاق

در مورد طلاق هم مانند تعدد زوجات میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر هست بعضی ها آنرا (طلاق را) مکروه میدانند، زیرا آیات و احادیث متعددی در مکروه بودن طلاق وارد شده است از آن جمله آیهٔ ذیل :

(وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما) سورهٔ النساء آیهٔ ۳۹.

ترجمه :

«اگر بیم جدائی میان زن و شوهر رفت کسی از خاندان زن و کسی از خاندان» «مرد برگزیده شود و میان آن دو آشتی بدهد، خداوند آنانرا دوست هم میسازد.»

و این آیه :

(فان کرهتموهن فعسی ان تکرهو اشیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً) سورهٔ النساء آیهٔ ۲۴.

ترجمه :

«میشود که زنتان را نمی پسندید ولی باید بدانید که گاه هم چیزی یا» «کسی را نمی پسندید و خداوند در همان چیز یا کس سود بسیار نهفته است».

و این حدیث :

ابغض الحلال عند الله الطلاق - گر چه طلاق حلال است اما خدا آنرا دوست ندارد، با این همه بسیاری از صحابه بطور وفور زن میگرفتند و طلاق میدادند چنانکه (حضرت امام) حسن ۲۵۰ تا ۳۰۰ زن اختیار فرمود و بسیاری را طلاق داد و پدر (بزرگوارش) بالای منبر میفرمود پسر من حسن زنها را زود زود طلاق میدهد باو زن ندهید، مغیرة بن شعبه نیز بهمین تعداد (۲۵۰ - ۳۰۰) زن گرفت و طلاق داد، ولی در هرحال بزرگان اسلام طلاق را مکروه میداشتند چنانکه از فرمایش امام علی (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) نیز همانطور مستفاد میشود و تا یك موجبی کلی پدید نمیآمد طلاق واقع نمیشد و بیشتر در خانواده های عادی طلاق رخ میداد.

یکی ازموجبات کثرت طلاق همانا حجاب میباشد ، زیراجوانی که زن نادیده را میگیرد یگانه امید و راه گریزش طلاق است که اگر اورا دید و نپسندید با طلاق خود را خلاص میسازد ، در صورتیکه مقررات اسلامی صریحاً تأکید کرده که مرد میتواند (و باید) پیش از نامزدی عقد زن خود را به بیند و اگر باین روایات عمل شود البته طلاق کمتر میگردد . این را هم باید گفت که در پاره‌ای موارد طلاق از نظر امور خانوادگی و اجتماعی سود فراوان دارد و ملت هائی که طلاق را تحریم کرده‌اند از آن فواید محروم هستند (۱)

زندگی خانوادگی

۱ــ خوراك

خوراك عرب پیش از اسلام شیر وفرآورده های شیر (کره ــ پنیر و امثال آن) خرما و گوشت بود که بطور ساده وخیلی هم ساده مانند صحرا نشینان امروز میخوردند و بیشتر از شیر و گوشت شتر استفاده میکردند وگاه هم از آن مواد خوراك مرکبی میساختند مانند شرید که از گوشت وشیر ونان تهیه میشد، گاه هم خوراکهائی ازشیر و آرد می‌پختند . و آنرا رغیده یا رهیده یا عصیده میخواندند و گاه از روغن و آرد غذائی میساختند که نامش بکاله بود، ویا آرد وروغن وعسل را باهم مخلوط کرده خوراکی تهیه میکردند که اسمش وضیعه بود ، خلاصه آنکه ازاین ترکیبات قریب چهل جور خوراك آماده میساختند .

البته این خوراك‌ها درمنزل مردمان متمکن و در مهمانی‌ها یافت میشد اما فقیران کمتر گوشت شتر یا گوسفند میخوردند بلکه ازگوشت سوسمار وملخ وسوسك وعقرب خود را سیر میکردند واگر آنهم پیدا نمیشد باخوراك دیگری شکم خودرا

۱ــ دربارهٔ حجاب و تعدد زوجات و طلاق نه تنها میان علمای اسلام بلکه میان علمای علم اجتماع (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) اختلاف است که ازنظر سعادت جامعه و افراد سود وزیان این سه کار تاچه حد میباشد. مثلا راجع به تعدد زوجات. هم اکنون در آلمان هر مردی میتواند قانوناً بیش از یك زن بگیرد زیرا تعداد مرد کم است . و درکلیهٔ ممالك دنیا (عملا) کمتر مردی فقط بایك زن سرمیبرد منتهی مردان غیر مسلمان بطور محرمانه وغیرمشروع با زنانی جز زن خود مربوط میشوند. ودیانت اسلام این عمل مخفی وغیر مشروع را بصورت قانونی در آورده که نسبت بزن تعدی نشود وهمینقسم در بارهٔ حجاب و مضار ومنافع آن گفتگوهائی است که شرح آن موجب تطویل خواهد شد و در هرحال به تصدیق علمای علم اجتماع و حقوق دانهای شرق وغرب شریعت مقدسهٔ اسلام برای زنان حقوق و مزایائی مقرر فرموده که زنان غیر مسلمان از آن محرومند و ازآن جمله الغای مالکیت و شخصیت حقوقی زن بعد ازشوهر کردن است که زن غیر مسلمان بدون اجازهٔ شوهر حق مداخله در اموال شخصی خود ندارد ودیانت اسلام زن شوهردار را کاملا بردارائی خودش مسلط ساخته است. مترجم.

پر مینمودند که عبارت از کرك شتر آلوده بخون بود ، باینقسم که کرك شتر را در خون پخته آنرا میخوردند و این خوراك را علهز میگفتند و بطوریکه ابن خلدون درجلداول کتاب خود صفحهٔ ۱۷۰ مینویسد حال طایفهٔ قریش بهمین قرار ها بوده است وچه بسا که ازپوست بینی شتر وشاخ گاو وگوسفند و سم آنها و کف پای شتر و ناخن آن خوراکی تهیه کرده سد جوع مینمودند ، دیگر از غذاهای اعراب جاهلیت چیزی بنام قره بود یعنی کمی آرد ومقداری پشم وموی شتررا میجوشاندند ومیخوردند وبجای آب خون شتر ویاچکیده شکمبهٔ شترمینوشیدند .

پس ازپیدایش اسلام عراق وفارس (ایران) ومصر بدست عربها فتح شد و عربها از مشاهدهٔ تمدن روم و ایران بوحشت افتادند بقسمی که نمیدانستند چه بکنند ، مثلا موقعی مرد عربی کیسه‌ای پراز کافور یافت و چون تا آنوقت (زمان فتح ایران) کافور ندیده بود گمان کرد نمك است ، لذا قدری از کافور بجای نمك در غذا ریخت ولی آنرا خوشمزه ندید ، و تمام کیسهٔ کافور را بیکنفر ایرانی در برابر در یافت یك جامهٔ کهنه واگذارد در صورتی که بهای آن جامهٔ کهنه بیش از دو درهم نمیشد ، موقع دیگر عربها نان لواش را دیده کاغذ تصور کردند ، اما بزودی با خوراك های بیگانه آشنا شدند وطرز خوراك پختن راآموختند ، و در این مورد بیش ازهمه از ایرانیان (مثل سایر چیزها) تقلید نمودند ، وچون اسلام خورد وخوراك لذیذ رانهی نکرده است عربها از همه‌نوع خوراك بهره‌مند شدند .

از زمان بنی‌امیه مسلمانان بیشترمتوجه تجملات گشتند و نخستین بار معاویه خوراك‌ها وشربت‌های ایرانی را معمول داشت وخلفاء وسایر مردم از او تقلید کردند وهمینکه پول آنان زیاد شد درخوراك وپوشاك هم تفنن کردند ونوعی غذا تهیه نمودند که آن را سکباج میگفتند وعبارت از آب گوشت و سرکه و گوشت کبك بوده که میان عربها سیدالمرق (بهترین خورش) لقب داشته است دیگر ازخوراك های عالی آنروز عربها فالوذج یا پالوده بوده که نوعی شیرینی است، همینقسم لوزینه شیرینی دیگری است که ازبادام وشکر ومغز گردو وگلاب میساختند . کم کم در خوراك‌ـ ـا سبزی و گوشت‌های مختلف وچاشنی ها و ادویه های گوناگون بکار بردند و از

غذاهای متنوع بهره‌مند شدند .

۲ـ لباس ـ پوشاک

لباس عرب در زمان جاهلیت

لباس عرب در زمان جاهلیت مثل همه چیز آن ها ساده بود چنانکه امروز هم عربهای بیابان گرد بهمان حال هستند ، عربهای آنروز قبا و شلوار نمیپوشیدند ، لباس آنان پیراهن بلند سر تاسری ، عمامه وعبا ویا رداء بوده‌است ، سپس شلواروقبا را از ایرانیان گرفتندوبکاربردند ، عربها کفش وچکمه‌نداشتند فقط بعضی ازاشخاص محترم گاه‌گاه کفش میپوشیدند ، پیراهن عربها معمولا کوتاه بوده وتاروی‌زانومیآمده است وشمشیرها را حمایل میگردند .

بهترین نمونهٔ لباس عرب لباس (حضرت) رسول اکرم میباشد، بطوریکه

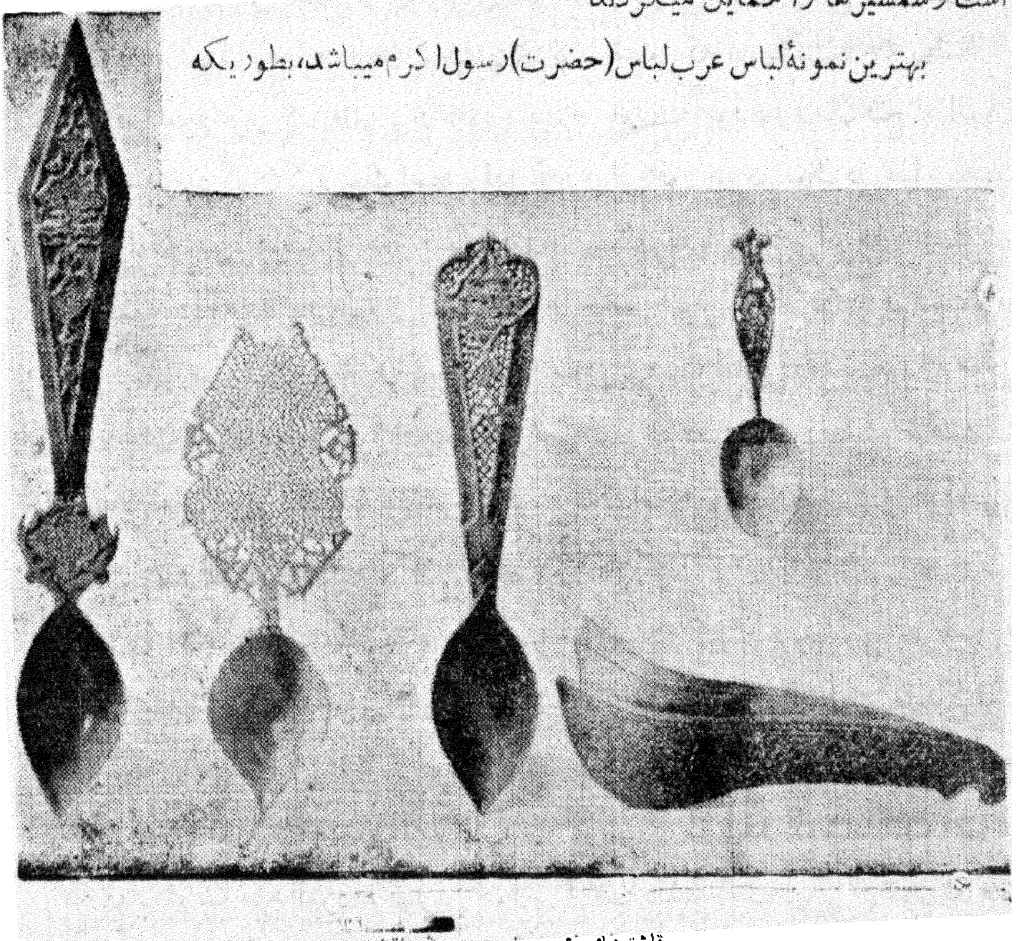

قاشق‌های شربت خوری خوش نقش

مینویسند(سیدانبیاء) برد رادوست داشتند وبردبرمیکردندبخصوص بردی که‌رنگ آن قرمز و آستینش کوتاه بود وتا مچ دست میرسید، گاه هم جامهٔ قرمزرنگ میپوشیدند

وروی آن ردای کوتاهی برمیکردند که تا زانو میرسید وچکمه و کفش پا میکردند پیغمبر (اکرم) پوشیدن جامه بلند را نهی فرموده گفتند : لباسی که روی زمین کشیده شود علامت تکبر وغرور پوشنده است واز فرمایشات آن بزرگوار است که فرمود لباسی که روی زمین کشیده شود باید بآتش بیفتد عربها جز پنبه وپشم مواد دیگری در بافندگی بکار نمیبردند.

فقط آنان که بشام وعراق برای تجارت یا گردش سفر میکردند از جامه های عالی آن بلاد برای خانواده خویش سوغات میآوردند و کسی که چنان کاری میکرد میان قبیله ها شهرت می یافت ودر اوایل اسلام این وضع بسیار معمول شد مشهور است که عبدالله بن عامر نخستین عرب خزپوش است، ومختار بن ابی عبید اولین عربی است که جبهٔ سیاه پوشیده است وجبیر بن مطعم برای اول مرتبه میان عربها طیلسان بر کرد همینقسم لباسهای دیگری که عربهای مسلمان از ایرانیان تقلید کردند.

معمولا بزرگان قوم بپوشیدن لباسهای نو وتازه اقدام میکردند وسایرین پیرو آنها میشدند، وچنانکه گفته شد معاویه وعمال معاویه پیش از دیگران تجملات ایرانیان را معمول ساختند ، زیاد بن ابیه امیر عراق بعادت ورسم ایرانیان قبای حریر میپوشید وچکمه های ساخت بصره پا میکرد .

کم کم سایر امویان جامه های حریر وابریشم پوشیدند و در آن قسمت تفنن کردند ومردم هم در پوشیدن پارچه های گل دار پرنقش ونگار از آنان تقلید نمودند وبسیاری از لباسهای رومی رانیز معمول داشتند اماچون میخواستند ملیت و سادگی خود را نگاهدارند درعین حال برسم دیرین عمامه سر میگذاردند وشمشیر را روی کتف میانداختند ، احنف میگفت مادام که عرب عمامه سر بگیرد وشمشیر را حمایل کند عرب باقی میماند.

لباس عرب در دورهٔ تمدن

در دورهٔ عباسیان که همهٔ کارها بدست ایرانیان افتاد عربها در بسیاری از آداب ورسوم واز آن جمله لباس پوشیدن پیرو ایرانیان شدند وبطور رسمی از اوایل حکومت عباسیان مقرر گردید بطرز ایرانیان جامه بر کنند. منصور در سال ۱۵۳ هجری به رجال دولتی فرمان داد بجای عمامه قلنسوه

(نوعی کلاه ایرانی) سربگذارند قلنسوه کلاه درازی بود که آنرا باچوبهای نازك از تومرتب میساختندواگربعضیهااصراری بعمامه‌سر گذاردن داشتند روی قلنسوه عمامهٔ نازکی می‌بستند، دیگر آنکه‌منصور مقرر داشت عربهامانند ایرانیان شمشیررا بکمر به‌بندندو همانطورکه‌جامهٔ‌سفیدشعارامویان‌بود، عباسیان جامهٔ سیاه‌رنگ راشعارخود قراردادندوهرکس‌برخلیفهٔ عباسی واردمیشد مجبور بودروپوش‌سیاهی برکندکه آنرا (سواد) میگفتند . منصور رجال دولتی را وادار ساخت جبه های سیاهی بپوشند که روی آن این آیه را نوشته بودند : فسیکفیکهم الله و هوالسمیع العلیم . منصور بعمال خود فرمان دادکه در سراسر ممالك اسلامی این نوع لباس پوشیدن مجری گردد.

از آن روز عربها به تقلید ایرانیان لباس برکردند ، بخصوص دولتیان که مثل ایرانی‌ها قبا و شلوار وجوراب وطیلسان وچکمه وغیره می پوشیدند ، اما تودهٔ مردم همان لباس قدیم عرب را به تن داشتند ، سپس هر دسته و طبقه‌ای لباس مخصوصی یافتند ، فقیهان وعالمان عمامهٔ سیاه آستر داری سر میگرفتند، وجبهٔ‌سیاه‌می‌پوشیدند. نخستین کسی که لباس عالمان را باین شکل درآورد ، ابو یوسف قاضی هرون بود ، وی مقرر داشت قاضیان قلنسوه (کلاه بلند) سر بگذارند و جبهٔ نازك بپوشند ، ولی این شکل لباس باختلاف زمان و مکان تغییر می‌کرد، و شرح آن موجب تفصیل خواهد شد .

تودهٔ مردم مطابق کار وزندگی وآب و هوا لباس برمیکردند وخلاصه اینکه مردان عمامه سرمیگذاردند ، لباده وقبا وشلوار و پیراهن و جبه و جوراب و نعلین وکفش‌داشتند ، و لباس آنان شبیه لباس مصریان وسوریان (مردم سوریه) درصد سال قبل ومانند لباس ملاهای امروز بوده است .

جامه بزم و عطر وخضاب

رجال دولت و بزرگان برای بزم عیش ونوش جامه های مخصوصی برمیکردند و آنرا جامهٔ بزم (ثیاب المنادمه) میخواندند که از پارچه های رنگین (زرد ـ سرخ ـ سبز) شفاف تهیه میشد سپس آنرابا عطر ومشك خوشبو میساختند ، لباس‌منزل(مانند پی‌جامه) ولباس سفر نیز جداگانه بود .

عطر زدن و خود را خوشبو ساختن از علامت تمول و اشرافیت بود ، چه که گفتند سه چیز نشانهٔ بزرگی است : « عطر زدن ، سوار اسب شدن ، فصیح سخن گفتن .»

خضاب هم در آن ایام معمول بود و آنرا از ایرانیان و ایرانیان از هندیان آموخته بودند .

میگویند نخستین مرد عربی که ریش خود را خضاب مشکی کرد، عبدالمطلب بود و بعضی آنرا بمغیرة بن شعبه نسبت میدهند ، پس از ظهور اسلام خضاب یعنی رنگ کردن مو شایع ومتنوع گشت . مثلا با زعفران خضاب زرد و با حنا خضاب سرخ یا رنگ خضاب سیاه و با گوگرد خضاب سفید صورت میگرفت . نخستین کسی که ریش خود را با زعفران زرد کرد جریر شاعر بود ، حسان بن ثابت سبیل و موهای اطراف دهان خود را با حنا قرمز میکرد ، و باقی ریش را سفید میگذارد و از دور سبیل شیری مینمود که دهانش خون آلود باشد ، زنان هم خضاب میکردند ، چنانکه امروز نیز خضاب در شرق معمول میباشد وعموماً با رنگ وحنا خضاب میکنند و کمتر بفران بکار میبرند ، در عصر حاضر خضاب با گوگرد دیده نشده است .

عربهای پیش از اسلام در چادر ها میزیستند ، و با شتران و گاو و گوسفند خویش از این صحرا بآن صحرا میرفتند . وعده ای از آنان در شهرهای مکه ومدینه وطایف اقامت داشتند و همین خانه بدوشی و چادر نشینی آنها موجب شد که در جنگها پیروز گردند .

عربها پس از آنکه شهر ها را گشودند، بعادت دیرین در خارج شهر توی چادر زدند ویا در اردوگاه های خویش کوخ هائی از نی بنا کردند وسعی داشتند که میان آن ومدینه آب نباشد ، اما پس از چندی کوخ های نیین آنان آتش گرفت و با اجازهٔ عمر خانه‌هائی در خارج شهر های (تازه گشوده) با آجر ساختند، عمر میترسید که مبادا مسلمانان شهر نشین و تن پرور بشوند ، لذا موقع ساختن کوفه بآنان تأکید کرد که دیوارها را بلند نسازند وهیچ کس بیش از سه اتاق نسازد ، ودر هرحال ساده بسازند

تا دچار اشرافیت و تن‌پروری نگردند. عمر تا آخر دوران خود اجازهٔ زراعت به مسلمانان نداد که مبادا پای‌بند محصولات کشاورزی بشوند، اما تمدن و تجمل بر سخت‌گیری‌های عمر غلبه کرد و در مدت کوتاهی مسلمانان شهرهای تازه‌ای ساختند و در شهرهائی که خود فتح کرده بودند، کاخهای عالی بنا کردند و مانند بزرگان ایران و روم وغیره بناهای عالی بهم زدند.

طرز ساختمان در اسلام

در آنروز هر ملتی با رعایت محیط و مقتضیات خود نوعی ساختمان مخصوص بخود داشت که آنرا خود پدید آورده و یا از دیگران گرفته بود. مهم‌ترین اسلوب‌های ساختمانی آن‌روز اسلوب بیزانس (رومی) در شام و مصر و اسلوب ایرانی در فارس و خراسان و اسلوب گوتیك در اندلس بود. عربها برای ساختمان از مهندسین ایرانی و رومی استفاده کردند و مطابق ذوق شرقی اسلامی خود تغییرات و ابتکاراتی در آن اسلوب‌ها دادند و در نتیجه یکنوع اسلوب اسلامی بخصوصی پدید آمد که آنرا طرز معماری شرقی یا عربی میخوانند و بمناسبت محیط و آب و هوا و حکومت‌ها به سه طرز مختلف در آمد و در سه دوره بزرگ اسلامی معمول بود از اینقرار:

۱ـ دوره عربی رومی ـ قدیمی‌ترین ساختمان‌های اسلامی مربوط باین دوره است که از اسلوب بیزانس (روم) اقتباس شده و در اثر توسعهٔ تمدن اسلامی به پنج شکل در آمده است. اول اسلوب سوری نمونهٔ آن جامع اقصی در بیت‌المقدس و جامع اموی در شام. دوم اسلوب مصری نمونهٔ آن جامع عمرو عاص در فسطاط است. سوم اسلوب افریقائی نمونهٔ آن جامع قیروان میباشد. چهارم اسلوب صقلی که در سیسیل (ایتالی) معمول بوده و نمونهٔ آن در ژهای زیزا و کوبا وغیره است. پنجم اسلوب اندلسی و نمونهٔ آن جامع قرطبه و پاره‌ای آثار اسلامی در شهر طلیطله است که پیش از پایان قرن دهم میلادی ساخته شد.

۲ـ دوره عربی خالص ـ در این دوره ساختمان‌ها دارای اسلوب مخصوصی بوده که فقط ذوق عربی در آن بکار میرفته و از اسلوب رومی کاملا دور میشده است و آن نیز بدو قسمت تقسیم میگردد: اول اسلوب مصری که میان قرن دهم و پانزدهم میلادی

معمول بوده ، جامع الظاهر وجامع سلطان حسن (قاهره) که توسط سلاطین ممالیك ساخته شده ، نمونه‌ای از آن طرز معماری عربی میباشد. دوم: اسلوب عربی اندلسی وعبارت از ساختمانهائی است که بدست اعراب پس از قرن دهم میلادی در اندلس بنا گشته و نمونهٔ آن عمارات غرناطه واشبیلیه است که هنوز هم آثار آن موجود میباشد.

۳ـ دورهٔ مختلط ـ که آن نیز به پنج قسمت تقسیم میشود: اول اسلوب عربی اسپانی میباشد. دوم اسلوب عربی یهودی و نمونهٔ آن کنیسه های یهود در طلیطله است که خرابه‌های آن هنوز باقی میباشد. سوم اسلوب ایرانی وعربی ونمونهٔ آن مسجدهائی است که ایرانیان در شهرهای اسلامی بخصوص در اصفهان بنا کرده‌اند. چهارم اسلوب هندی وعربی ونمونهٔ آن برج کتاب وهیکل بندر ابندو دروازهٔ علاءالدین میباشد. پنجم اسلوب عربی مغولی ونمونهٔ آن عمارت تاج محل و قصر شاه و بسیاری از مساجد هندی است که در زمان استیلای مغول‌های مسلمانان در هند ساخته شده است .

اما جاومنزل مردم از حیث اسلوب ساختمان بمناسبت آب و هوا و دوره‌های تمدن اسلامی فرق میکرده است و البته از نظر فقر و ثروت هم اختلاف بسیار داشته است و از کوخ‌های پست شروع میشده و تا کاخ های بلند پایان می‌یافته است و هنگامی که از تمدن و تجمل مسلمانان صحبت بداریم مختصری هم از کاخ‌ها و سایر ساختمان‌های عالی اسلامی گفتگو میکنیم .

حضاره‌ویا ثروت وتجمل‌وتمدن ممالك‌اسلامی

مقصود از کلمهٔ حضاره درزبان عربی موقع وزمانی‌است که دولتی به منتها درجهٔ عظمت وثروت رسیده‌ملك و ملت از انواع تجملات ونعمت‌ها بهرمندمیگردند ودولت‌های اسلامی از اواسط قرن دوم هجری تااواسط قرن‌چهارم در زمان‌عباسیان (در بغداد) ودرقرن چهارم هجری در اندلس تحت حکومت امویان و ازاواسط قرن چهارم تا اواسط قرن ششم هجری در دورهٔ فاطمیان (مصر) دارای چنان وضع عالی وتمدن وتجمل‌عظیم گشتند.

تجمل وتمدن آنروز ممالك وملل اسلامی بدوقسمت بزرگ تقسیم میگردد. اول‌قسمت مربوط به‌ساختمان‌شهرهاو کارخانه‌هاو کاخ‌ها ومسجدها. دوم قسمت‌مربوط بوسایل‌عیش وخوشگذرانی‌واستراحت وتجمل که‌در نتیجهٔ‌ثروت‌های هنگفت‌بدست میآمده است. اینك ابتداء از شهرهای آن دورهٔ پرافتخار صحبت میداریم، سپس‌از ساختمانهای‌عالی آن زمان‌گفتگومیکنیم ودر پایان ازمقدارثروت وتجملات‌ووسائل استراحت وخوشگذرانی سخن میگوئیم

شهر ها

صدها شهردر آسیاواروپاو آفریقا ازتمدن‌وفرهنگ‌اسلامی‌بهرمند و آباد شد، پاره‌ای از آنان‌را مسلمانان خود ساخته‌اند وپاره‌ای‌هم قبلا ساخته و پرداخته بوده ومسلمانان آنرا گشوده آبادتر نمودند. در جلد دوم این کتاب در قسمت‌مربوط بشهرهای اسلامی وتمدن وثروت وتجمل‌آن بلاد فقط ازبصره‌وکوفه و فسطاط و بغدادگفتگو نمودیم و اینك بقیهٔ آنرا در این فصل میگوئیم.

در مصر

مساحت اراضی مزروع

کشور مصر اکنون (درموقع تألیف کتاب ۱۹۰۵ میلادی) روبه یك نهضت فوق‌العاده اقتصادی پیش میرود تا آنجا که مردم ازعکس‌العمل آن بوحشت افتاده‌اند و آنرا عجیب وغریب میشمارند، زیرا درمدت یك‌قرن مساحت اراضی مزروع شش برابر شده وقیمت هرچیز ترقی کرده است(۱) چه‌که در زمان ممالیك مساحت اراضی مزروع مصریك میلیون کسری (جریب) بوده و اکنون به‌هشت میلیون رسیده است وبهای هرجریب زمین مزروع ازشانزده هفده گینه (لیرهٔ مصری) به‌صد صدو پنجاه گینه وبیشتر تجاوزکرده عجیب آنکه مردم این عصرهشت‌میلیون جریب اراضی مزروع را برای مصر زیاد میدانند درصورتیکه در دورهٔ تمدن اسلام مساحت اراضی مزروع بیست وپنج میلیون جریب بوده است. در جلد اول این کتاب گفتیم که مطابق گفته و نوشتهٔ مورخان معتبر (عرب) اراضی مزروع مصر بیست‌وپنج میلیون‌جریب میشده است. امادانشمندان معاصر مطابق‌عادت معهود خود گفتهٔ‌مورخین‌اسلام‌را دروغ ومبالغه وبی‌اساس‌پنداشته و گفتهٔ‌ماراتکذیب کردند در صورتیکه مسلمانان و عربها در مورد تألیف تاریخ بیش از هر ملت دیگر دقت داشته‌اند و آنرا مانندمسائل دینی باسناد معتبر نقل‌میکرده‌اند.

کسانی که نسبت باخبار فوق اظهار تردید کرده اند مورد ملامت نیستند زیرا معمولا هرچیزی‌ازنظر عامهٔ مردم با چیزهای مشابه آن مقایسه میشود یعنی اگر ثروت عمومی مصر در دو قرن گذشته مقیاس باشد البته تصدیق گفتهٔ مورخان اسلام در بارهٔ ثروت آنروزهای مصر (دورهٔ تمدن‌اسلام) عجیب بنظر میرسد اما اگر بمردم معاصر بگوئیم که پس از ده سال دیگر اراضی مزروع مصر ده‌میلیون جریب خواهد شدگفته مارامی‌پذیرند چراکه خودشان می‌بینند در ظرف ده دوازده سال یك‌میلیون‌اراضی مزروع این‌کشوربه هشت میلیون‌جریب‌بالغ شده ولی اگردر اواسط قرن نوزدهم میلادی چنین سخنی گفته میشد آنرا محال میدانستند

۱ــدرسالهای ۱۳و۱۴ ــ الهلال مقالات مفصلی‌در بارهٔ نهضت مالی مصرنگاشتیم. مؤلف

چون در آنروزها (اواسط قرن نوزده میلادی) حد اکثر اراضی مزروع مصر را تا هفت‌میلیون جریب تصورمیکردند چنانکه دکتر کلوت بك درکتاب خود موسوم به Aperçu sur Legypte چاپ 1840 اراضی مزروع مصررا چنین تشریح میکند.

	اراضی مزروع	اراضی غیرمزروع	جمع کل
مصرپائین	۲/۲۴۹/۰۰۰	۱/۵۵۱/۰۰۰	۳/۸۰۰/۰۰۰
مصرمیانه	۸۵۶/۸۲۶	۷۶۳/۱۷۴	۱/۶۲۰/۰۰۰
مصربالا	۷۵۰/۴۰۰	۸۴۳/۶۰۰	۱/۵۹۴/۰۰۰
	۳/۸۵۶/۲۲۶	۳/۱۵۷/۷۷۴	۷/۰۱۴/۰۰۰

با این حساب کشور مصر حد اکثرمیتواند ۷/۰۱۴/۰۰۰ جریب اراضی‌مزروع داشته باشد والبته کسیکه حساب وعقیده‌اش چنین است باور نمیتواند که پس از ده‌دوازده سال مصر دارای دوازده‌میلیون جریب مزروع خواهد شد.

شمارهٔ‌مردم

همینقسم راجع بشمارهٔ مردم مصر آن تصور غلط پیش میآید یعنی اگر در اواسط قرن نوزدهم میلادی پیش گوئی‌میشد کـه جمعیت مصر بزودی ده یـا دوازده میلیون‌خواهد شد آن حرف را جزء اوهام وخرافات شرقی میگفتند، چنانکه همان دکتر کلوت بك درکتاب خود گفته است که اغراق گوئی‌عادت شرقیان میباشد، دکتر مزبور ازآنروآنرا نوشته‌که در آنموقع جمعیت مصراز سه‌میلیون بیش نبوده است والبته باآن مقیاس تصورچهاربرابرشدن جمعیت برای‌وی مشکل‌مینمود ـ مااین‌سخن را از روی‌گزافه نمیگوئیم، دکتر کلوت بك مورخ فرنگی در سال ۱۸۴۰ جمعیت مصررا سه‌میلیون دیده ولذا دربارهٔ نفوس‌کشور مصرچنین اظهارنظرمیکند:

«مورخین یونانی‌نوشته‌اندکه جمعیت مصر درزمان سیزوسترس وبطلمیوسها قریب هفت‌میلیون نفرمیشده است اما مورخان مسلمان چنان پنداشته‌اند که شمارهٔ مردم مصر در زمان عمروبن عاص به بیست‌میلیون رسیده بود و این حرفی است که اغراق گوئی شرقیان را ثابت میدارد..... در صورتیکه اگر مساحت مصر را با

قابلیت و استعداد آن برای پرورش نفوس با مساحت و قابلیت و استعداد سایر ممالک مقایسه کنیم اغراق گوئی مورخان اسلام ثابت میگردد چه که مساحت مصر یك ششم مساحت فرانسه میباشد با این وصف هر قدرهم در بارهٔ آبادی این کشور حداکثر را قائل شویم وحتی معتقد باشیم که اراضی شن‌زار هم در زمان تمدن اسلام زراعت میشده است معذلك منتهی رقمی که میتوانیم برای سکنهٔ آنروز مصر درنظر بگیریم یك سوم آن عده‌ای است که مورخان اسلام ذکر نموده‌اند (یعنی ۶/۳۳۳/۰۰۰ نفر) آری این نظر دکتر کلوت بك فرانسوی بود که بقول خود حداکثر جمعیت مصر را کمتر ازهفت میلیون فرض میکرد ولی امروز(موقع تألیف کتاب ۱۹۰۵) جمعیت مصر ده میلیون است وتا چند سال دیگر به پانزده میلیون هم میرسد یعنی دو برابر حداکثر که دکتر کلوت بك بقول خود از روی موازین علمی ثابت کرده بود حال که اینرا دانستیم چه‌مانعی دارد که گفتهٔ مورخان اسلام را بپذیریم و یقین کنیم که جمعیت مصر در دورهٔ تمدن اسلام بیست میلیون بوده است . فرنگیان وپیروان آنها اظهار مورخان اسلام را از آنرو نادرست فرض کردند که مورخ وناقل آن مسلمان وشرقی بوده است در صورتیکه اظهارات مورخین مزبور مستند بسرشماری های رسمی است که برای گرفتن جزیه و مالیات باکمال دقت از طرف مأمورین دولتی اسلامی بعمل آمده وهیچگونه حدس وتخمین در آن راه نداشته است . سرشماری اول در زمان عمر برای گرفتن جزیه پس از فتح مصر بعمل آمد . مقریزی میگوید مردان مصر را سرشماری کردند ، هشت میلیون بودند و اگر شمارهٔ مردان را یك سوم مجموع زنان و کودکان فرض کنیم جمعیت آنروز مصر ۲۴ میلیون نفر میشود. سر شماری دوم در سال ۱۱۰ هجری زمان حکومت ولیدبن رفاعه (درمصر) انجام گرفت. این والی برای تعدیل مالیات با عدهٔ زیادی مأمور و نویسنده و آمار گر مشغول گردش وسرشماری در سراسر کشور شد ششماه در آسوان وسه‌ماه در وجه بحری اقامت کرد و جمعیت شهرها و ده‌ها را سرشماری نمود ، ده‌هزار قریه بحساب آمد ودر کوچکترین قریه پانصد مرد بود که می‌بایستی جزیه بپردازند حال اگر حداقل جمعیت هر قریه را پانصد مرد حساب کنیم پنج میلیون مرد در قریه‌ها بوده

وحداقل جمعیت ده‌ها وشهرها از زن ومرد و کودك بیست میلیون نفر میشود (۱)

مساحت زمینهای زراعتی

مسلمانان اراضی زراعتی را برای دریافت مالیات بدقت مساحی میکردند و در سال ۱۰۷ هجری عبدالله بن حبحاب والی مصر پس از مساحی دقیق اراضی مزروع سی میلیون جریب زمین زراعتی تعیین کرد، که مطابق آن رقم مالیات وضع نمود، ودر واقع مساحت زمینهای مزروع مصر در دورهٔ تمدن اسلام چهار برابر امروز بوده است، درصورتیکه فعلا پل‌ها وآب انبارهای بسیاری ساخته شده، ووسایل بهتری برای کشت و درو فراهم گشته است ودولت مصر کمال کوشش را در پیشرفت امور زراعت دارد، معذلك در آن دوره مساحت اراضی مزروع مصر چهار برابر مساحت امروز بوده است. حال اگر خوانندگان گفته‌های فرنگیان رادر بارهٔ اغراق ومبالغه گوئی مورخان سابق اسلام در نظر بگیرند البته تکذیب گفته ونوشتهٔ گذشتگان بسیار آسان مینماید، اما اگر برعکس، گذشته وآینده را با رقم و دلیل ومقایسهٔ منطقی متوجه شوند، بزودی تصدیق خواهند کرد که مورخان اسلام بـ دلیل و مدرك واز روی تحقیق چیز مینوشتند.

مقریزی ودیگران که این سرشماری را نقل کرده‌اند گفتهٔ خود را باذکر سند وبدون تردید بیان داشته‌اند، و در جای دیگر تألیف خود یادآور شده‌اند که زمین‌های زراعتی مصردر زمان ابن مدبر یعنی بعد از یك قرن و نیم روبکاستی گزارد وبه ۲۴ میلیون جریب رسید. وتنها مساحت اراضی را نگفتند، بلکه شمارهٔ کشاورزان را نیز ذکر نموده و یادآور شدند که چون شمارهٔ کشاورز کم شده بود. محصول ومساحت اراضی مزروع نیز کم شده است.

برای کشف حقیقت باید اراضی معمورهٔ آن روزمصر را در نظر گرفت یعنی اگرفرض نمائیم زمینهای آباد مصردر آن ایام مانند امروز محدود به جبلان و بحیره

۱ــ آخرین سر شماری حاکی از آن است که جمعیت مصر از ۲۴ ملیون زیادتر شده است واین خود بهترین گواه صحت گفتار مورخان اسلام در بارهٔ جمعیت مصر میباشد وایکاش فرنگی خواهان باین حقایق یعنی ارقام ریاضی توجه کنند وتمام گفته‌ها ونوشته‌های فرنگیان (امثال دکتر کلوت بك وغیره) را بدون تصور وتحقیق باور ندارند. مترجم

وصحرای شرقیه بوده البته چنان مساحتی بیست میلیون (جریب) اراضی مزروع نداشته است، زیرا مساحت اراضی معمور مصر در حال حاضر بضمیمهٔ العریش ـ و احه‌های متفرقه ـ صحرای واقع میان رود نیل ودریای قرمز جمعاً چهارصدهزار میل مربع میشود وقسمت عمدهٔ آن صحرای خشك می‌باشد و زمین‌های قابل زراعت امروز مصر بیش از ۱۷/۷۲۶ میل مربع نمی گردد واز این مقدار ٤/۷۵۰ میل دریاچه وباتلاق وسطح نیل وامثال آن تفریق می‌شود و بقیه ۱۲/۹۷٦ میل مربع باقی میماند که همان هشت میلیون جریب اراضی مزروع فعلی است (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۵) و راه افزایش هم ندارد.

اما از گفتهٔ مورخان عرب واخبار قدیم مصر چنان برمیآید که زمینهای آباد مصر در دورهٔ تمدن اسلامی خیلی بیش از اینها بوده است. مورخان مزبور مینویسند که زمین‌های آباد مصردر آن ایام از طرف مغرب از صحرای اسکندریه میگذشت وبه برقه میرسید واز مشرق تا سویس (محل سابق کانال سوئز) والعریش میآمد و بیشتر این اراضی اکنون ریگزار شده و در آن ایام محل زراعت زعفران ونی‌شکر و گل خیری بوده و آب فراوان داشته است. وهنوز هم آثار آبادی در آن نواحی دیده میشود و کسانی که زمین را بامیله آزمایش کرده اند زیر ریگ وشن خاك سیاه زراعتی یافته‌اند، در آن ایام تمام اراضی صعید آباد بوده وازطرف مشرق تادریای قرمز واراضی بجه امتدادمی‌یافته است ومزرعه‌های فیوم بمسافت زیادی تا بشت‌العماره میرفته است. حال اگر این گفته‌های مقریزی وامثال اورا معتبر بشماریم وبدانیم که شاخه‌های نیل در آن ایام بیشتر و آبش زیادتر بوده، شمارهٔ نفوس واراضی مزروعی که آنها ذکر نموده‌اند قابل قبول میشود. گرچه تاحدی با وضع امروز بی تناسب میباشد.

اینك می‌بینیم شرکت های متعددی در صدد احیای اراضی اطراف رود نیل برآمده‌اند ومیکوشند زمین‌ها را اززیرشن وریگ بیرون بیاورند و بوسیلهٔ ترعه‌ها آنرا آبیاری کنند ویا با چاههای عمیق (چاه آرتزین) آب بآن زمین ها برسانند. واین نقشه ها مرتب تحت مطالعه واقدام میباشد ودر این صورت چه مانعی دارد که گفتهٔ

مورخان گذشته را نیز دربارهٔ جمعیت مصر واراضی مزروع آن معقول بدانیم .

شهر قاهره

مشهور ترین شهرهای مصر در دورهٔ تمدن اسلام فسطاط و قاهره بوده . در جلد دوم راجع به فسطاط سخن راندیم و اینك میگوئیم در اواسط قرن چهارم هجری جوهر سردارالمعزالدین الله فاطمی شهر قاهره را بنا کرد تا برای المعز وسپاهیانش سنگر باشد . در زمان فاطمیان شهرقاهره وسعت نیافت و بیشترعمارتها در فسطاط والقطایع بوده است . مقریزی میگوید : درالفسطاط والقطایع (باستثنای قاهره) صدهزارخانه بوده ودرپاره‌ای خانه‌ها صدیادویست‌نفرمیزیسته‌اندزیراهرخانه از شش یا هفت طبقه تشکیل میبافته است و با این همه بقول مقریزی بغداد آنروز سه برابر قاهره خانه داشته است . سلطان صلاح الدین که به سلطنت رسید ، بمردم اجازه داد درقاهره نیز اقامت کنند ، واز آن‌موقع فسطاط وقاهره تدریجا بهم وصل شد. فسطاط را در آن روزها (مصر) میگفتند و چون فسطاط و قاهره بهم متصل شدند ، آن دوشهر را مصر والقاهره خواندند ، سپس (واو) را حذف کرده مصر القاهره نامیدند و پس از خرابی فسطاط همان نام القاهره باقی ماند چنانکه امروز نیز بهمان نام میباشد .

اندلس

موقعیکه مسلمانان اندلس را گشودند آن کشور آباد وپرجمعیت بود مسلمانان بر آبادی‌شهرهای اندلس‌افزودند. نامی‌ترین شهرهای آن قرطبه‌بود ، مسلمانان با ساختن کاخ‌های بزرگ‌دراطراف‌قرطبه برعظمت آن‌افزودند زیراکاخ های‌مزبوربه قدری‌باعظمت بود که هرکدام برای‌خود شهر کوچکی‌بشمار میآمد .

قرطبه

شهر قرطبه از توابع اندلس واقع در کنار وادی الکبیر و از آن رود مشروب میشده و پیش از اسلام آباد بوده است . تصور میرود از بناهای مردم کارتاژ باشد . رومی‌ها در ۱۵۲ قبل از میلاد قرطبه را فتح کردند و چندی دست بدست گشت تا مسلمانان آنجا را گشوده و طلیطله فرود آمدند سپس قرطبه را مرکز حکمرانی

خویش ساختند . امویان با ساختن کاخها و پلها ومسجدها بروسعت آن افزودند. مساحت اصلی شهر ۳۳/۰۰۰ذرع بوده وهفت دروازه داشته است ولی مسلمانان ۳۱ کوی تازه دراطراف شهرسابق بنا کردندودرهر کوی مسجدها و گرمابه‌ها وخانه‌ها ودکانهای کافی ساختند، تا آنجاکه طول شهر واطراف آن به ۲٤ میل و عرض آن به شش میل رسید ، یعنی مساحت شهر قرطبه ۱٤٤میل مربع گشت در صورتی که مساحت لندن امروز (۱۹۰۵)۱۱۷ میل مربع است وتمام این مساحت عبارت از خانه‌ها و کاخها وباغها ومسجدها و گرمابه‌ها بوده است ، که کنار وادی الکبیر بنا شده بود.

بناهای قرطبه واطراف آن مکرر سرشماری شده وخلاصهٔ سرشماریها در دورهٔ آبادی شهر مزبور بقرار زیر است:

خانه‌های عادی	۱۱۳۰۰۰
کاخهای بزرگ	٤۳۰
عمارات رجال دولت	٦۳۰۰
مسجدها	۳۸۷۳
گرمابه‌ها	۹۰۰
جمع کل بناها	۱۲٤٥۰۳

بعضی از مورخان صورت ساختمانهای قرطبه را در زمان ابن ابی‌عامر چنین نگاشته‌اند خانه‌های عادی ۲۰۰۰۰۰ ـ خانهٔ رجال دولت ٦۰۳۰۰ ـ دکان ۸۰٤٥٥ وعدهٔ زیادی گرمابه کاروانسراکه اگرمجموع این بناهارا با بناهای امروز قاهره مقایسه کنیم دوبرابر آن میشود وشاید این ارقام اخیر خالی از اغراق نباشد و رقم سابق بیشتر بحقیقت نزدیك است.

ازملاحظهٔ ارقام فوق معلوم میشودکه اشراف واعیان درقرطبه زیاد بوده اند وتقریباً شش درصد عمارت متعلق باشراف بوده است در صورتیکه عمارات اشراف شهر رم در دورهٔ ترقی وعظمت آن از دوهزار خانه بیش نمیشده است . جمعیت

قرطبه در آن روز دو میلیون میشده است . راجع بکاخ های قرطبه بعداً صحبت میداریم

غرناطه

غرناطه را دمشق اندلس میخواندند چه که میوه‌های نیکو و فراوان داشته بخصوص انگور آن زیاد بوده است ، و همانطور که نهر بردی در خانه ها و باغها و کوچه های شهر دمشق جاری میشود در غرناطه هم رودی بهمان وضع جریان داشته و آن شهر را از این نظر بر سایر شهرهای اندلس برتری میداده است . غرناطه در زمان پادشاهان مضری به منتهی درجه رسید ، مشهور ترین پادشاهان آن خاندان ابن الاحمر است که کاخ الحمراء را بنا کرد همانطور که عبدالرحمن ناصر درقرطبه کاخ الزهراء را ساخت وشرح کاخها بزودی خواهد آمد .

کاخها وساختمان‌ها

ابن خلدون میگوید : « ساختمانها و عمارات مسلمانان نسبت بقدرت آنان و نسبت بملت های گذشته کم است . اما اگر آشوبها و جنگهای داخلی و خارجی واقع در ممالك اسلامی را مورد توجه قراردهیم وباقیماندهٔ عمارات اسلامی مصر وشام‌وعراق و ایران و اندلس و هند را در نظر بگیریم و خرابی های ناشی از آن همه جنگ وآشوب‌را نیزبحساب بیاوریم خواهیم دانست که عمارات اسلامی خیلی بیش‌از آنست که فیلسوف ما بخاطر آورده است ، واما گفتهٔ ابن خلدون از آن جهت میباشد که بسیاری‌ازساختمانهای اسلامی پس از زمان ابن خلدون در زمان سلاطین (ممالیك) مصر ساخته شده است ، ودیگر آنکه ابن خلدون ازعمارات اسلامی واقع‌درایران وهند وغیره اطلاعی نداشته است. ودر هر حال خلفاء وامرای اسلامی دولتها وممالك مختلف اسلامی بساختن مسجد ها ، وکاخها وعمارات دیگر توجه بسیار داشتندودر استحکام ومبانی آن دقت فراوان مبذول میداشتند وعلاوه بر آن برای ساختن کاخها و منظره‌ها و باغها پولهای گزاف خرج میکردند و از اطراف و اکناف گل و گیاه ودرخت میآوردند ، وسالونهای خود را با اشعار وابیات وصورت های‌طلاکاری‌زینت میدادند ، وبا نقش ونگار ها وتصاویرچرندگان وپرندگان ومردان و زنان و گلها

وگیاهها میآراستند چنانکه تفصیل آن بزودی بیاید .

۱ ـ ساختمانهای بنی امیه در شام

از ساختمانهای مهم امویان که خبرش بما رسیده فقط جامع اموی دمشق باقی مانده که ولیدبن عبدالملك اموی بنای آنرا تجدید کـرد ، و پیش از اسلام کلیسای یوحنا بوده است و همینکه مسلمانان دمشق را گشودند و با اهل دمشق صلح کردند ، مقرر شد نصف غربی آن کلیسای مسیحیان و نصف دیگر آن مسجد مسلمانان باشد ، وهمینکه خلافت بولیدبن عبدالملك رسید هر دوقسمت را تصرف کرده و آنراتبدیل

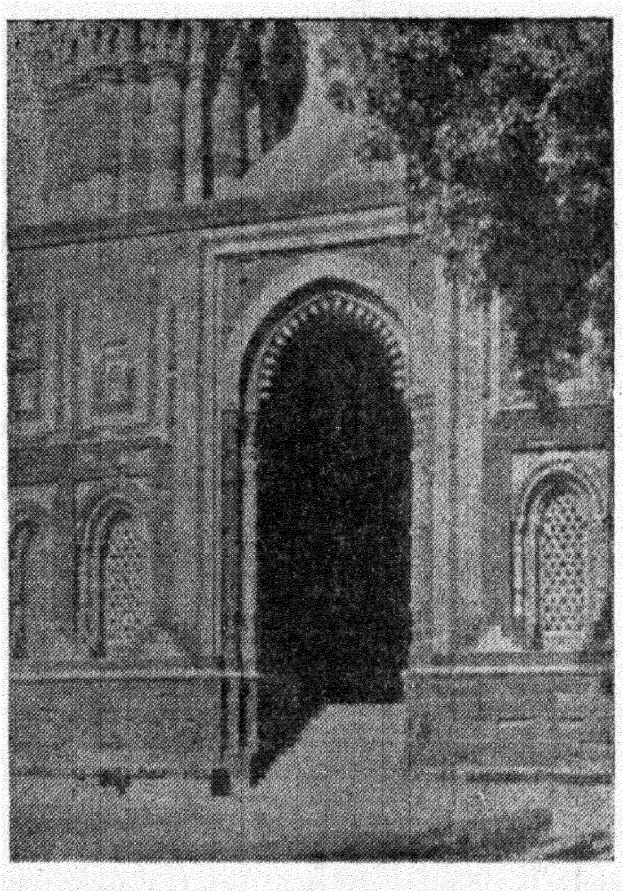

مسجد دهلی (هندوستان)

بجامه نمودو برای انجام این عمل دوازده هزاراستاد هنرمند ازروم بدمشق آوردند ودیوار های جامع را باکاشی های رنگارنگ وگلها وبوته ها ورنگ آمیزی های بدیع تزیین نمودند ، وعبدالملك یازده میلیون و دویست هزار دینار صرف ساختمان

آن جامع نمود . درازی جامع از مشرق بمغرب سیصد ذرع و عرضش دویست ذرع وروی‌شصت وهشت ستون استوار بود . مهمترین قسمت این ساختمان گنبد مس گرد وبلندی است که‌بطور عجیبی بالا رفته . ابن جبیر جهانگرد نامی اندلس درقرن‌ششم هجری این مسجد را دیده وتاریخ آن را تا روزگار خودش (خودابن‌جبیر)نگاشته اما تکرار آن دراین جابطول میانجامد ، این جامعه هنوز بر پاست و از عالی‌ترین ساختمانهای اسلامی بشمارمیآید .

دیگر از عمارات اسلامی دورهٔ بنی‌امیه قبةالاسلام است که حجاج‌بن‌یوسف در شهر واسط بناکرد واز عالی‌ترین بناهای آن زمان بوده . و شاعر در بارهٔ آن چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«قبةالاسلام مانند پیغامبری است که بعد از گمراهی برای راهنمائی مردم ساخته شده »

۲ـ ساختمانهای دورهٔ عباسیان

منصور نخستین خلیفهٔ عباسی است که دست بساختمان زد. وی برای منصرف ساختن‌مردم از زیارت کعبه قبةالخضراء (سبز گنبد) راساخت و کاخها ودژها وجامع‌ها در بغدادبنا کرد .مشهورترین کاخهای‌وی قصرالخلد و قصر باب‌الذهب میباشد . پس از منصور خلفای دیگر عباسی در ساختمان بوی تأسی نمودند وامیران و وزیران از خلفاتقلید نموده، کاخهای‌مجللی بنا کردند که بنام آنان‌شهرت‌یافت مانند کاخهای‌برمکیان‌در شماسیه‌و کاخ‌ابن‌الخصیب‌و کاخ‌ام‌حبیب‌درقسمت‌شرقی بغدادو کاخ‌بنی‌خلف‌در بصره‌و کاخ عیسی‌بن‌علی که اولین‌کاخ هاشمیان‌درزمان‌منصورمیباشدو کاخ‌وضاح منتسب به‌شخصی موسوم بوضاح که آنرابرای‌مهدی عباسی ساخت‌و کاخ‌هرون و کاخ‌امین و کاخ‌ابن‌فرات و کاخ‌ابن‌مقله وغیره. همینقسم در زمان عباسیان عمارت‌ها وباغهائی ساخته شده‌که آنرادار (خانه) میگفتند مانند دارالقرار که کاخ زیبده زن هرون بوده ودارالشجره که‌شرح آن خواهد آمد .هرقدر تمدن وثروت مسلمانان افزون میگشت شوق آنان

بساختن عمارات وقصرها زیادترمیشد . بعضی ازخلفای عباسی بساختن شهرهای تازه علاقه داشتند مانند معتصم که شهر سامراء رابرای ترکان بنا کرد و املاکی در اطراف آن احداث نموده بسپاهیان ترك تیول داد . متوکل نیز بساختمان علاقمند بودو پولهای گزافی در آنراه مصرف کرد واسلوب‌های تازه‌ای درساختمانها ایجادنمود که از آنجمله اسلوب حیره وساختمانهای رواق‌دار بود که پیش‌ازاومعمول نبودمتوکل سه ساختمان مهم کرد که عبارت ازعمارت هارونی جوسق (کوشك) وجعفری است و برای ساختمان این سه بنا بیش‌از صد میلیون درهم مصرف نمود .ازجمله دو میلیون دینار (قریب چهل میلیون درهم)برای ساختن کاخ جعفری صرف شد ، سپس ساختمان کاخ وعمارت میان خلفاء معمول گشت همینطور احداث گردش گاهها متداول شد واسماعیل ابن علی (بقرار نوشتهٔ ابن اثیر جلد ششم کامل)پنجاه میلیون درهم صرف احداث یك گردش گاه کرد

کاخ تاج و کاخ ثریا

المعتضد بالله خلیفهٔ عباسی بساختمان خیلی علاقه‌داشت و کاخی بنام قصر التاج درطرف مشرق بغداد بنا نمود،اماساختمان آن درزمان پسرش المکتفی پایان یافت قصرالتاج درمحلی بناشد که سابقاً کاخ جعفر برمکی در آنجا بود وپس ازوی حسن بن سهل در آنجااقامت نمود وبقصرالحسنی شهرت یافت . همینکه المعتضددر سال ۲۷۹ بخلافت رسید آن کاخ را توسعه داد وخانه‌های اطراف رادر کاخ انداخت وبرج و باروی مهمی برای کاخ ساخت واز صحرای نزدیك میدانی در کنار آن کاخ احداث کرد وچنانکه گفته شدبساختن قصرالتاج دست زد در این بین عازم آمد گشت و هنگام بازگشت ملاحظه کرد که دود بطرف کاخ میرود لذا از اتمام آن کاخ منصرف شده در دومیلی آنجا کاخی بنام قصرالثریا بنا کرد. طول این کاخ سه فرسخ میشدوچهارصدهزار دینار صرف ساختمان آن گشت . معتضد این کاخرا با کاخ حسنی بوسیلهٔ یك سرداب (راهرو) زیر زمینی متصل نمود که طول آن دومیل بود و کنیزان واهل حرم معتضد بدون اینکه بیرون بیایند از آنراه زیر زمینی استفاده کرده از این کاخ بآن کاخ میرفتند . این راهرو تا مدتی باقی بود، وهمینکه برای اولین بارشهر بغداد را سیل زد، آنراه زیر زمینی

خراب شد ابن‌المعتز راجع به کاخ ثریا چنین می گوید:

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان امید وارم پیوسته تندرست بمانی بکاخ ثریا رفته‌ای ای منزل»
«تازه مبارك باشد، قصرت آبادتر بشود، چه باغی وچه درخت‌های انبوهی که شاخه‌ها»
«وبرگهای آن درهم آویخته، پرندگان از این لانه بآن لانه در میان شاخها»
«میپرند و آواز میخوانند چه کاخ وایوان بلند پایهٔ زیبائی ساخته‌ای، درست مانند زنان»
«ماهروئی است که خودرا درجامهٔ حریر پوشانیده اند، جویهای آب مانند زنجیرها»
«بهمه‌جا کشیده شده و مثل دایهٔ مهربان فرزندان گل و شکوفه را سیراب»
«میسازد، خدا این را بتو بخشیده زیرا میداند تو بهتر از هر کس خدا را سپاس»
«گزار هستی.»

پس از مرگ معتضد پسرش المکتفی درسال ۲۸۹ جای او نشست و بنای قصر التاج را باتمام رسانید قصرالتاج پنج قسمت وهر قسمت برده ستون پنج ذرعی استوار میبود.

دارالشجره

المقتدربالله در اول قرن چهارم هجری کاخ و باغ باصفا وزیبائی بنا کرد که آنرا دارالشجره (سرای درخت) میخواندند زیرادر این کاخ درختی از زر وسیم ساخته میان دریاچهٔ بزرگی جلوی ایوان کاخ قرارداده بودند. این درخت هشت شاخه بزرگ از زروسیم داشت وبرهر شاخه آن شاخه‌های کوچك دیگری از زروسیم ساخته بودند وروی شاخه‌های کوچك میوه‌های گوناگون از جواهر رنگارنگ دیده میشد، بعلاوه پرندگانی زرین و سیمین صدای سوت و آواز وچهچه بر میخاست ودر طرف راست دریاچه مجسمه پانزده سوار بود ودرطرف چپ نیز مجسمهٔ پانزده سوار دیده میشد که لباس حریر پوشیده، شمشیر در کمر داشتند ودر دستشان نیزهٔ کوتاه بود وبیك سمت حرکت میکردند وچنین بنظر میرسید که این سواران بجنگ یکدیگر میشتابند.

معزالدوله دیلمی قصری در بغداد ساخت که آنرا دارالمعزیه میگفتند ویك

میلیون دینار بمصرف ساختمان آن رسید وسقف اتاقهای این کاخرا زر اندود کرده بودند . وهمینکه خواستند آن کاخرا ویران سازند هشت‌هزار دینار فقط برای کندن طلاهای‌سقف زرین کاخ خرج کردند واکنون از آنهمه کاخ و عمارت و باغ کوچکترین اثری باقی نمانده است.

۳ـ ساختمانهای بنی‌امیه‌در اندلس

امویان در اندلس کاخ ها و عمارت هائی بنا کردند که شهرتش در سراسر آفاق پیچیده و تاکنون آثار آن بر قرار میباشد و بیشتراین عمارات در قرطبهٔ و غرناطه بوده است وساختمانهای قرطبه ازاینقرارمیباشد .

کاخ بزرك (القصر الکبیر)

این کاخ یکی از شاهکار هـای معماری اسلامی بوده است . عبد الرحمن داخل در اواسط قرن دوم هجری ساختمان آنرا شروع کرد و دیگران‌که پس ازوی‌آمدند آنرا پایان رسانیده وسعت دادند . موقعی‌که از بناهای‌قرطبه صحبت‌میشدبطوراشاره گفتیم‌که این کاخ‌بزرگ‌از ۴۳۰ دستگاه تشکیل می‌یافته‌که بعضی از آنها کاخ های مجللی‌بوده و هر یك نام ویژه ای داشته است . مانند قصرالکامل ـ المجدد ـ الحائر الروضه ـ المعشوق ـ المبارك ـ الرستق ـ السرور ـ البدیع و غیره ـ در تزیین و آرایش‌این کاخ ها نهایت درجهٔ ذوق و سلیقه بکار رفته بود بقسمی‌که با لوله‌های سربی ازراههای دور واز کوه‌های‌بلندباین کاخ‌ها آب‌میآوردند وبدریاچه‌هاواستخر‌ها وحوض‌ها میریختند وفواره‌هائی بشکل حیوانات درنده و یا پرندگان‌زیبا از زر وسیم ناب بطوربدیعی‌ساخته بودندکه از دهان ومنقار آنها آب در حوض های مرمر وارد میشد.

مسجد قرطبه

از آثار اسلامی شگفت قرطبه یکی هم مسجد آن است که بنا بگفتهٔ تاریخ نویسان در سراسر ممالك اسلامی آن زمان مسجدی به بزرگی و قشنگی آن یافت نمیشد . این مسجد پیش از آمدن مسلمانان باندلس کلیسا بوده وپس از فتوحات اسلامی مانندکلیسای دمشق میان مسلمانان ومسیحیان تقسیم گشت ، ولی تدریجاً

مسلمانان تمام کلیسا را تبدیل بمسجد کردند وشگفت تر ازهمه گلدستهٔ آن مسجد است که درهیچ یك ازمساجد اسلامی چنان گلدسته‌ای یافت نمیشود . بلندی این گلدسته تاجای اذان گو به ٥٤ ذرع میرسد وتابالای گلدسته ۷۳ ذرع بوده و در هر چهار گوشه‌عرض آن به۱۸ذرع‌میرسید وتمام آنرا ازسنگهای گران‌قیمت‌ساخته بودند .

کم کم مسجد مزبورتوسعه پیدا کرد ودرزمان الناصر اموی وسعت آن به۲۲٥ ذرع در ۲۰٥ ذرع‌شد و در دورهٔ الحکم صد و پنج ذرع بدرازی آن افزوده شد وطول‌مسجدبه ۳۳۰ ذرع رسید واین عامر هشتاد ذرع بعرض آن اضافه کردوعرضش ۲۸٥ذرع گشت . زمین‌مسجد با یازده تخته سنگ‌فرش شده بودوعرض تخته‌سنگ وسطی ۱٦ ذرع‌میشد وعرض دوتای شرقی وغربی ۱٥ذرع وپهنای شش‌تای دیگر هر کدام یازده ذرع‌بود . سقف شبستان مسجدرا بر۱۲۹۳ ستون مرمراستوار کرده‌بودند دراین‌مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت ، ودر وسط مسجد نیز چیزی مانند تنور مسی گذارده‌بودند وهزارچراغ روی‌آن روشن میشد .

این مسجد ۹ در ازمس زرد (برنج) داشت ، دیوارمحراب ودرمقصورهٔ مسجد را از زرناب ساخته‌بودند وتمام‌کاشیهای‌آن طلاکاری داشت . دوربالای هر گلدسته سه سیب دیده‌میشد که‌دوتای آن طلا ویکی‌نقره بود ودورتادورهرسیبی‌سه‌وجب‌ونیم میشد . زیر هرسیب و بالای‌آن یك‌گل سوسن ویك انارزرین روی یك میلهٔ آهنی قرارداشت . درمنبرخانهٔ مسجد نسخه‌ای ازقرآن مجید بخط عثمان گذارده بودند وجلد آنرابا طلا وجواهر گوناگون تزیین کرده و حریر لطیفی روی آن کشیده بودند . قرآن روی یك چهارچوبهٔ عود قرارداشت و چهار چوبه را با میخهای طلا کوبیده‌بودند. مؤلف کتاب نفح‌الطیب راجع باین‌مسجد وهزینهٔ روشنائی وادارهٔ آن شرح مفصل و مبسوطی نگاشته ، طالبان تفصیل بآن کتاب مراجعه کنند . همیکه فرنگیان قرطبه راگرفتندآن مسجد را کلیسا کردند واکنون هم کلیسا میباشد،ولی آیات و خطوط عربی‌ونقش ونگارهای اسلامی آن بحال سابق باقی‌مانده‌است .

کاخ زهرا
(قصر الزهراء)

از کاخهای مجلل اسلامی قرطبه یکی هم قصر الزهراء میباشد که الناصر خلیفه در سال ۳۲۵ هجری آنرا درچهار میلی شهر بنا کرد و الحکم ساختن آن را باتمام رسانید ودر واقع چهل سال تمام ساختن آن طول کشید، این کاخ شهر کوچکی بوده که درازی آن از مشرق بمغرب ۲۷۰۰ ذرع و عرض آن ۱۵۰۰ ذرع میشد و ۴۳۰۰ ستون در آن دیده میشد که بعضی از آنها را از روم و تونس و قسطنطنیه هدیه داده بودند وهمهٔ ستونها ازمرمر سفید وسبز وپشت گلی وسیاه سفید بود. در این کاخ مانند قصر الکبیر یك مسجد عالی وچندین کاخ وچندین باغ بوده است ودریاچه هائی داشته است که ماهیهای رنگارنگ در آن شناور بودند. دیگر از چیز های تماشائی این کاخ حوضهای مرمر نقاشی طلاکاری وسادهٔ آن بود، از آن جمله حوض مرمری که تصویر ومجسمهٔ مردوزن در آن کار رفته بود و آنرا از قسطنطنیه بقرطبه آورده بودند الناصر خلیفه آن حوض را در خوابگاه خود در قسمت شرقی معروف بمونس کار گزارد و استادان قرطبه دوازده مجسمه از زر سرخ با جواهرات عالی برای این حوض ساختند. این مجسمه‌ها عبارت از شیری بود که کنار آن آهو قرار داشت وپهلوی آن نهنگی دیده میشد که روبروی آن اژدها وعقاب وفیل بود ودر هر دو طرف آن کبوتر وشاهین وطاوس وجوجه ومرغ وخروس وقوش وباز طلائی مرصع گزارده بودند وازدهان ومنقار آنها آب بیرون میریخت.

الناصر تمام این کاخ را بفرزندش الحکم واگذارد. میگویند الناصر یك سوم درآمد کل کشور یعنی سالی دومیلیون دینار خرج ساختمان این کاخ میکرد وچنانکه گفتیم چهل سال طول کشید تا ساختمان این کاخ پایان یافت حال اگر در مدت بیست سال (نصف تمام مدت) سالی دومیلیون دینار ودر نصف مدت دیگر کمتر از آن مبلغ خرج ساختمان کاخ زهراء شده باشد بیش از پنجاه میلیون دینار برای آن عمل مصرف شده است که تصور میرود اغراق آمیز باشد وظاهراً درمدت سه چهار سال اول سالی دومیلیون دینار خرج شده وبعداً خیلی کمتر از آن مبلغ مصرف کرده‌اند.

درجای دیگر گفته شده که الناصر سالی سیصد هـزار دینار صرف ساختمـان آن قصر میکرد ، حال اگر پسرش هم در بقیهٔ مدت همان مبلغ را مصرف میکرده لا اقل در مدت چهل سال بیست میلیون دینار برای آن عمـل خرج شـده است وایـن مبلغ بـا در نظر گرفتن طلاهـا وجواهرات و کاشی کاریهای آن قابل قبول بنظر میرسد چه که از قرار مذکور پاره‌ای از آجرهای آن کاخ طلا بوده است و روزانه ده هزار مرد و هزار و پانصد چارپا برای اتمام این بنا کار میکرده‌اند . شگفت اینکه تمام آن مخارج و زحمـات بخاطر یکی از هم خوابه‌های الناصر (زهراء نام) انجام گرفت چـه کـه وی از نـاصر خواست کاخی و یا شهر کوچکی بنام (زهراء) بنا شود.

الزهراء

المنصور بن ابی عامر در سال ۳۶۸ هجری از الناصر تقلید کرد و کاخی بنام الزهراء بنا کرد که هم منزل و هم سنگر و در شمار میرفت . منصور این کاخ را در کنار رود قرطبه بر پـا ساخت وصنعتگران و کارگران فراوان در اطراف آن بکار انداخت و برج و باروی آنرا برافراشت وساختمانهای بسیار از آن جمله دفترخانه‌ها وانبارها در آن کاخ بنا کرد و حوالـی آن کاخ را بوزیران و نویسندگان و دبیران خویش واگذارد و بزودی کاخ ها و عمارتها و بازارها در آن محل پدید آمد و مردم برای استفاده از رجال دولتی بآنجا هجوم آوردند و آن نواحی را آباد ساختند ، تا آنجا که این کاخ بکاخ زهـراء متصل گشت و شبهـا در مسافت ده میل میـان این دو کـاخ چراغها روشن میشد و مردم براحتی آمد وشد میکردند.

پل قرطبه

بی مناسبت نیست که پل بزرگ قرطبه نیز چند کلمه بگوئیم ، زیرا این پل بدست مسلمانان ساخته شد و پیش از ورود مسلمانان پلی در آن محل وجود داشته . ولی خراب شده بود . مسلمانان بدست عبدالرحمن الغافقی آن پل را مجدد ساختند ، در ازای آن ۸۰۰ ذرع ، پهنای آن بیست ذرع ، بلندی آن شصت ذرع بوده ، ۱۹ برج و ۱۸ چشمه داشته است .

کاخ الحمراء

الحمراء از کاخهای نامی غرطانه است که هنوز هم باقی مانده وجهانگردان از اطراف دنیا بدیدن آن میروند ، این کاخ را ابن الاحمر در اواسط قرن هشتم هجری ساخت ومساحت آن ۳۵ جریب بود و بر تپهٔ وسیعی قرار دارد. میگویند آن را ابدا نجهت الحمراء (قرمز) گفته که از آجر سرخ بنا شده است .

این کاخ دریاچه‌ای بنام دریاچهٔ درندگان داشته ودروسط آن دریاچه مجسمهٔ شیرانی بوده که بطرز زیبائی آب ازدهان آنان بیرون میریخت .

منصور بن الاعلی نیز در بجایه کاخی مجلل بنا کرد ودریاچه‌ای در آن ترتیب داد که فواره‌های آن مجسمه‌های شیر بود واز دهانشان آب بیرون میریخت ودرختان زر وسیم کنار آن دریاچه قرار داشت وبر شاخه های آن درختان پرندگان طلائی ونقره‌ای مانند پرندگان کاخ المقتدر عباسی (شرحش گذشت) دیده میشد . ابن حمدیس شاعر اندلسی در یاچه این کاخ و فواره‌های شیر مانند آن را طی اشعار مفصلی شرح داده است .

ترجمهٔ شعر :

«شیرانی که در کاخ پادشاه منزل کرده‌اند صدای غرش آنان بصدای ریزش آب»
«تبدیل شده است.»

«مثل اینکه تن آنها را با طلا پوشانیده ودردهانشان بلور آب کرده ریخته‌اند،»
«شیرانی که ایستاده‌اند . اما هر کس آنان را می بیند پندارد که حرکت میکنند . این»
«شیران بیادحمله های خود افتاده‌اند وبفکر دریدن اشخاص هستند . وقتی که آفتاب»
«بر آنان میتابد مانند آتش بنظر میآیند ، اما آتشی که ازدهان آنان نور میدرخشد»
«مثل اینکه نهرهای آب شمشیر بوده‌اند وذوب شده‌اند و بدریاچه فرود میآیند »
«ومثل اینکه وزش نسیم برروی آب زره میسازد . . .»

کاخ مأمون بن ذی النون اندلسی نیز از کاخهای مجلل اسلامی بوده است . چه که مأمون بن ذی النون تمام موجودی بیت المال را برای ساختمان آن کاخ بکار

برد وازعجایب آن کاخ یکی دریاچهٔ آن بود که وسط دریاچه برای جلوس مأمورین عمارتی ساخته بودند واز زیر دریاچه باصول هندسی آب را بالای عمارت برده از بالا سرازیر میکردند بقسمی که مأمون در آن عمارت مینشست و ازبالای عمارت آب بدرون دریاچه فرومیریخت .

۴ . ساختمانهای مصر
عمارات آل طولون

خاندان طولون ساختمانهای مجللی درمصر احداث کردند ونامی‌ترین آن مسجدی است که احمدبن طولون ساخته و آثارش فعلادرقاهره باقی میباشد. دیگرقصری که همان احمد درالقطایع بنا کرد ومیدان بزرگی برای آن ساخت ، پس ازمرگ احمدپسرش خمارویه آن میدان را وسعت داده تبدیل بباغ نمود و گلها و گیاههای بسیاردر آنجا کاشت ودرختان خرمای گوناگون در آن محل ببار آمد ، از آن جمله نخلهای کوتاه بارداری که شخص نشسته میتوانست خرمای آن را بچیند و نخل‌های دیگری که ایستاده میوه آن را میچیدند واحتیاجی به بالارفتن ازدرخت نبود. گلها و گیاه‌های پیوندی فراوان در آن باغ کاشته شد که از آن جمله بوتهٔ زعفران بود تنهٔ درختان خرمای آن باغ را با برنج (مس زرد) میپوشانیدند ومیان آن روپوش مسی وتنهٔ درخت خرما لوله‌های سربی کار گزارده بودندودر آن لوله ها بااصول هندسی آب جاری میشد واز بالای درختان خرما مثل ناودان آب میریخت و گلها و گیاه‌ها را سیراب میساخت. باغبانها با گل‌ها و گیاه‌های معطر اشعاری روی زمین نگاشته بودندو هر روز مراقب بودند که حتی یك نقطه بر آن افزوده نشود . نیلوفر زرد وقرمز وبنفش وایتالیائی در آن باغ دیده میشد از خراسان وسایر نقاط درختان میوه عالی برای خمارویه هدیه میفرستادند. مثلا از خراسان درختان زرد آلوئی رسیده بود که پیوند بادام داشت . در این باغ برجی ازچوب ساج بود واطراف آن را مانند قفس سوراخ کرده رنگ آمیزی نموده بودند ، زمین این برج سنگفرش بود و جوی‌های آب ازمیان آن میگذشت و بباغ میآمد ، پرندگان خوش آواز خوش رنگ مانند قمری وامثال آن دراین برج جاداشتند که دروسط برج از آب جویها می نوشیدند وشستشو میکردند . درتوی دیوارهای برج برای پرندگان قوطیهائی بجای لانه ساخته بودند تا پرندگان در آن تخم بگذارند وجوجه

دربیاورند ودرون لانه‌ها چوبهائی بود که پرندگان روی آن مینشستندوچه‌چه‌میزدند. درخودباغ طاوسها وبوقلمون‌ها ومرغان دیگری بآزادی میخرامیدند .

خمارویه درمنزل‌خود طالارزیبائی بنام بیت‌الذهب بناکرد وتمام‌سقف ودیوار-های آنرا بالاجورد وطلاتزیین‌نمودوتصویرخودش وزنهایش وسازندگان‌ونوازندگان راباچوب‌برجسته‌روی دیوارهای آن اتاق قرارداد وبرسر آن‌تصویرها تاجهای‌جواهر نشان اززرناب گزارد . دیگرازچیزهای‌عجیب این‌اتاق یکی‌هم شترهای‌جواهرنشان بود که درگوششان زنگهائی دیده‌میشد وزنگهارا بدیوارمیخ‌کوب کرده‌بودندوشتر-های‌مرصع‌رابطوری‌رنگ‌زده‌بودند که‌هربیننده‌راخیره میساخت و مختصرکلام آنکه خانهٔ مزبور ازساختمانهای شگفت‌دنیا بشمارمیآمد . خمارویه دراین باغ حوضی از زیبق ساخته‌بود وتفصیل‌ساختن آن‌حوض زیبق چنان‌است که وی‌پیش پزشك خود از کم‌خوابی شکوه‌کرد ،پزشك گفت برای رفع بی‌خوابی‌باید تورا مشت ومال بدهند خمارویه‌درپاسخ گفت‌دوست‌ندارم کسی‌دست‌به‌تنم‌بزند پزشك که این‌راشنیدبخمارویه اظهارداشت که در آنصورت باید دریاچه‌ای اززیبق تهیه کنی ودرروی آن بخوابی.این دریاچه‌پنجاه ذرع‌درپنجاه‌ذرع‌بود وتمام آنرا بازیبق پرکرده‌بودند والبته‌مبالغ گزافی برای این کارصرف‌شد. دراطراف دریاچه میله‌هائی‌ازنقره‌ساختند ودرمیله‌هاطنابهای ابریشمی‌محکم باحلقه‌های‌نقره آویختند وتوشکی ازچرم تهیه کردند وهمینکه‌موقع خواب خمارویه‌میرسید توی آن‌توشك را پرازباد میکردند وآنرا باطناب به میله‌ها می‌بستندوروی زیبق‌میانداختندو بسترمزبورباتکان زیبق آهسته آهسته‌حرکت‌مینمود وبطوری‌که مقریزی مینویسد تاآن‌زمان هیچ‌پادشاهی‌چنان بستر و اتاقی برای خود نساخته بود وهمینکه نورماه بزیبق میتابید مثل آن میشدکه دریاچه پر از الماس درخشان‌شده‌است .

ساختمان‌فاطمیان

خلفای فاطمی‌علاوه برجامع ازهرکاخهای مجللی درقاهره بناکردندکه از آن‌جمله کاخ شرقی‌وغربی‌میباشدوتنهابرای ساختمان کاخ‌غربی‌دومیلیون‌دینارمصرف‌شد . همینقسم‌قصر-

های عالی دیگری بنا کردند که آنرا دار (خانه) میخواندند مانند دار الدیباج و دار الفطره ومانند آن که برای ساختن هریك مبالغ بسیاری خرج شده بود و همینکه تمدن و ثروت مصر در دورهٔ فاطمیان فزونی یافت علاوه بر ساختن کاخها گردش گاهها و منظره‌های (چشم انداز) دلکش در کرانه رود نیل بنا کردند از آن جمله منظره های جامع از هر منظرهٔ لؤلؤ در کنار خلیج، منظرهٔ غزاله در پهلوی آن منظرة السکره، منظرة الدکه ، منظرة المقس ، منظرة التاج ، منظرهٔ باب الفتوح ، منظرة البعل ، منظرهٔ دار الملك وغیره که هریك شاهکاری از زیبائی و استحکام بود. یکی از خلفای فاطمی بنام الامر باحکام الله محبوبه‌ای داشت که از زنان صحرا گرد چادر نشین بود و برای آن زن چادر نشین کاخی بسیار عالی بشکل هودج ساخته آنرا کاخ هودج اسم گزارد .

خلفای فاطمی در کاخها و عمارات سلطنتی انواع تزیینات و تجملات بکار میبردند بقسمی که تفنن‌های آنان از یك فرهنگ و تمدن عالی حکایت میکند. مثلا در منظرهٔ برکة الحبش ساختمانی از چوب رنگ و روغن زده وجود داشت که بر دیواره های آن صورت شاعران و مکان آنان نقاشی شده بود و بالای سر شاعر (تصویر شاعر) اشعاری که در وصف آن منظره گفته بود نوشته بودند و کنار آن تاقچهٔ کوچك طلاکاری قرار داشت . معمولا خلیفه بآن ساختمان میآمد و آن اشعار را میخواند ودستور میداد و در هر طاقچه یك کیسه سر به مهر محتوی پنجاه دینار بگذارند و همینکه خلیفه اشعار را میخواند از منظره خارج میشد و شاعر میآمد وصلهٔ خود را برمیداشت ومیرفت و این نوع تجملات برای کمترین پادشاهی فراهم میگشت .

ساختمانهای ایوبیان و ممالیك

همینکه فرمانروائی مصر بایوبیان (کرد) رسید عماراتی ساختند که مهم‌ترین آن در سلطان صلاح الدین ایوبی در قاهره میباشد و سلطان آنرا از بیم گزند شیعیان بنا کرده در آنجا اقامت نمود و تاکنون قلعهٔ مزبور باقی مانده است .

وهرچه تابحال در مصر از ساختمانهای اسلامی موجود است بیشتر از آثار سلاطین مشهور به ممالیك میباشد بخصوص مسجدهای موجود مصر مانند جامع سلطان حسن

وجامع المؤید وجامع قایت بای وجامع قلاوون وغیره از بناهای آن پادشاهان است. دیگر از آثار آن سلاطین گورستان خلیفه‌ها (قبور الخلفاء) است که گرچه باسم خلفاء شهرت یافته ولی متعلق بسلاطین ممالیك میباشد. این سلاطین کاخهای بسیاری ساخته‌اند و در تزیین و آرایش آن از خلفاء تقلید نموده‌اند. غالب آن کاخ ها فعلا ویران شده ومهمترین آن بنام کاخ یلبغا مشهور بود ودر سال ۷۳۸ هجری بامر الملك الناصر محمد بن قلاوون برای مسکن امیر یلبغا ساخته شد. کاخ مزبور روبروی قلعه ودرمحل مدرسهٔ سلطان حسن قرار داشت. و دیگر از ساختمانهای آنان برج اشرف خلیل بن قلاوون میباشد این ساختمان برتمام «جیزه» مشرف بود وگنبد بزرگی داشت که بر ستونهای بلندی استوار شده بود وتصویر تمام امیران وبزرگان آن روز در آن برج دیده میشد وسلطان برای تفریح وتماشای منظره در آنجا جلوس میکرد(۱).

ثروت و تن پروری و آشایش

واضح است که ساختن این کاخها وگردش گاه‌ها ومسجدها واحداث شهرهای تازه بواسطهٔ ثروت سرشار وپول های فراوانی بود که ازاطراف میآمد ودربیت المال جمع میشد وبطوری که درقسمت مربوط بنظامات اجتماعی گفتیم ازبیت المال میان طبقات مختلف تقسیم میگشت، باینقسم که دردرجهٔ اول خود خلیفه بیش از هر کس عایدی داشت زیرا همهٔ پولها بنام اوجمع میشد وبدست اومیرسید. پس ازخلیفه وزیران، کاتبان (منشیان دولتی)، والیان، بنی‌هاشم. اتباع بنی‌هاشم، بازرگانان وغیره از آن پول استفاده میکردند واینك نمونه‌ای از آن:

---

۱ — جرجی زیدان بواسطهٔ عدم اطلاع یاهرچه، ازساختمانهای مهم و معظم اسلامی ایران که از شاهکارهای معماری جهان میباشد نامی نبرده‌است، درصورتی که پادشاهان دیلمی، پادشاهان غزنوی پادشاهان سلجوقی وخوارزمشاهی وحتی سلاطین مغول وتیموریان و پادشاهان صفوی بدست استادان زبردست ایرانی درنقاط مختلف این کشور هنرپرور (ایران) بناهائی پر پا کرده‌اندکه نام ایرانی رادر سراسر دنیا بلند ساخته‌است. برای نمونه بندامیر عضدالدوله دیلمی، بیمارستانها و مدارس خواجه نظام الملك، جامع عتیق اصفهان مدرسه ومسجد گوهر شاد خانم، شهر سلطانیه و مقبره خدابنده درنزدیکی زنجان عمارات و ابنیه و مساجد عظیم اصفهان وغیره و غیره میباشدکه در این مختصر تفصیل آن گنجایش ندارد، مترجم.

ثروت خلیفه و خانواده‌اش

چون خلیفه فرمانروای تام‌الاختیار ممالك اسلامی بود چنانکه گفتیم کلیهٔ درآمدها بدست او میرسید طبعاً از همهٔ مردم متمول‌تر میشد ولی همینکه خلفاء برای خود وزیر معین کردند ثروت بدست وزیران افتاد تا آنجا که پاره‌ای از خلفاء از دست وزیران بروز گدائی افتادند (در جلد دوم این کتاب شرحش داده شد) اصول ثروت بیت‌المال باید صرف مصالح عمومی بشود وخلفاء می‌بایستی از بیت‌المال مخصوص خود بذل وبخشش کنند ولی خلفاء بطور دلخواه اموال بیت‌المال عمومی را مصرف مینمودند وبهر کس هرچه میخواستند میدادند وعذرشان این بود که آن مخارج برای مصالح عمومی مملکت صرف میشود وتدریجاً کار بجائی رسید که مخارج عیاشی وخوشگذرانی خلفاء هم از بیت المال عمومی تأدیه میگردید وبا اینوصف مبالغ زیادی درخزانه میماند. درجلد دوم این کتاب موجودی نقدی واملاك خالصهٔ بعضی از خلفاء عباسی (منصور، مهدی، معتصم، مستکفی، مستعین وغیره) راشرح دادیم وثروت هنگفت مادران آنها بخصوص ثروت خیزران مادر هرون ودارائی قبیحه مادر معتز وغیره را قلمداد نمودیم واکنون آنرا تکرار نمی‌کنیم وفقط برای نمونه صورت ارقام ریز ثروت یکی از خلفای عباسی را (المکتفی) بطور نمونه میگوئیم همینکه المکتفی مرد دارائی شخصی وی بقرار زیر بود:

۱ـ پول نقد از زر وسیم وظروف طلا ونقره	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ دینار
۲ـ فرش (قالی وقالیچه وامثال آن) بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
۳ـ اسلحه واثاث وغلام وکنیز بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
٤ـ باغ ومزرعه ومستغلات بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
٥ـ جواهر وعطریات وامثال آن بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
جمع کل	**۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دینار**

ثروت رجال دولتی وسایرین

در جلد دوم این کتاب شرح دادیم که چگونه وزیران ثروتمند میشدند و مقدار ثروت حسن بن فرات، ماردانی، ابن کلس، افضل، ابن شهید را ذکر نمودیم و اینك نمونه‌های دیگر را مینویسیم.

نخستین دسته از وزیران متمول دورهٔ عباسی برمکیان میباشند که در زمان هرون ثروت هنگفت و تیولها و خالصه‌های بسیاری را متصرف شدند تا آنجا که عایدات یحیی و پسرش جعفر در سال به بیست میلیون رسید و پس از اینکه هرون آنان را از پا در آورد و اموال آنها را مصادره نمود علاوه برخانه‌ها و مزرعه ها و املاك و اثاث و غیره مبلغ ۳۰/۶۷۶/۰۰۰ دینار نقد از اموال آنان بدست آمد. همانطور که وزیران بغداد مردم را میچاپیدند و ثروت بهم میزدند کاتبان (منشیان دولتی) مصر نیز از آن راه استفاده میبردند، خانوادهٔ ماردانی در مصر از همان کاتبانی هستند که فرد فردشان دارای ثروت بیحساب گشتند. مثلا عایدی سالانهٔ محمد بن علی ماردانی (کاتب) سالی چهارصد هزار دینار بود و بهای املاك وی در مصر و شام بسه میلیون دینار میرسید و علاوه بر آن مقدار زیادی اثاث و فرش و جواهر و اشیاء قیمتی داشتند و مقدار زیادی باتباع خود می بخشیدند. با این همه ثروت آنان در برابر ثروت برمکیان بسیار اندك مینمود. دیگر از خانواده‌های متمول مصر که از راه نویسندگی (کاتب دولتی) متمول شدند خاندان مغربی و کثامی و امثال آنان بودند.

والیان و امیران بخصوص آنانیکه اختیارات بسیار داشتند اموال هنگفتی بدست میآوردند، زیرا جمع آوری مالیات با آنان بود و هرچه میخواستند از مردم میگرفتند و هر نوع میل داشتند برمردم تحمیل میکردند. اینان پس از پیدا شدن وزیران (از آغاز سلطنت امویان) دارای ثروت گزاف گشتند و چنانکه مقریزی می‌نویسد پس از مرگ عمرو عاص والی مصر هفتاد بهار دینار طلا از وی باقی ماند (۱) و عایدی خالد قسری والی

---

۱ — راجع باوزان و مقادیر مندرج در این فصل پس از مراجعه بسالنامه‌های مصری و فرهنگها چنین معلوم شد که بهار برابر با ۱۵۰ کیلو و قنطار مساوی باصد رطل و رطل قدری از نیم کیلو کمتر است یعنی یك رطل یا یك پوند ۴۵۴ گرام میباشد. مترجم

عراق بسالی سیزده میلیون درهم رسید . درزمان عباسیان ثروت والیان وامیران افزون گشت . موقعیکه ایرانیان بفکر استقلال میافتادند ثروت زیادتری میاندوختند ، مثلا پس ازمرگ یعقوب بن لیث صفاری پنجاه میلیون درهم وچهار میلیون دینار پول نقد در خزانهٔ وی موجودبود . همینقسم ثروت سلاطین (ممالیك) مصرورجال دولتی آنها که به مبالغ گزاف میرسید بقسمی که جواهرات وزر وزیور آنها را بارطل وقنطار وصندوق وزن میکردند . مثلا ازامیرسیف الدین تنکزشوشتری جواهرات وزر وزیورهای ذیل پس ازمرگ او باقی ماند :

۱ـ زمرد وياقوت ۱۹ رطل :

۲ـ جواهرسواره وپیاده ونگینهای الماس شش صندوق .

۳ـ مروارید درشت گرد بوزن یك درهم تایك مثقال ۱۲۵۰ دانه .

٤ـ طلا ۲٤۰۰۰۰ مثقال .

٥ـ نقره ده میلیون درهم .

٦ـ زیور آلات طلا (گوشواره ـ دستبند ـ گردن بند و غیره) چهار قنطار مصری .

٦ـ ظروف نقره شش قنطارمصری .

۸ـ پول نقد ۱۲۰۰۰۰۰ دینار .

واگرترکه یك امیرمسلمان این مقدارباشد البته ترکه خلفاء و سلاطین اسلام خیلی بیش ازاینها بوده است .

حاشیه نشینان وملازمان خلفاء (ادیبان ، شاعران ، سازندگان ، بازرگانان درباری وامثال آنان) چنانکه پیش گفتیم هرکدام ثروتهای زیادی پیدامیکردند،مثلا ترکه نقدی ابراهیم موصلی آوازه خوان و ساز زن هرون ۲٤/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود و درجلد دوم این کتاب در قسمت حقوق ومستمری دولتیان حقوق نقدی و جنسی جبرائیل بن بختیشوع پزشك هرون را ذکرنمودیم .

نتایج ثروت

این طبیعی بشر است که هر گاه دستش باز شد و پول زیادی بدست آورد زندگانی خودرا توسعه میدهد و در خوراك و نوشابه و پوشاك و فرش و تجمل تفنن میکند و برای شهرت طلبی شاعران و ادیبان را بخود نزدیك میسازد و آنان را مطیع خویش میکند و چنانکه امروز مردمان با نفوذ پول دار نامه‌نگاران را با پول رام میکنند همینکه شخص متمول پوشاك و خوراك خودرا بحد کمال رسانید بفکر چیزهائی میافتد که برای او (برای شخص متمول) لذت معنوی دارد یعنی جواهر و ملك و خدم و حشم گرد میآورد، رجال متمول دورهٔ تمدن اسلام هم مانند دیگران پس از بدست آوردن ثروت بیکران درصدد بر آمدند از لذتهای مادی و معنوی بمقدار ممکن استفاده ببرند یعنی خوب بخورند و خوب بنوشند و خوب بپوشند و با تجمل هرچه تمامتر زندگی کنند و اینك بهره‌مندی آنان را از آن لذات مادی و معنوی در هفت قسمت ذکر میکنیم از اینقرار :

۱ ـ تفنن در خوراك

گفتیم که خوراك عربها پیش از اسلام بسیار ساده بود اما همینکه با بیگانگان بخصوص با ایرانیان آشنا گشتند خوراکهای گوناگون ترتیب دادند . عربها نه فقط ادارهٔ مملکت را از ایرانیان تقلید کردند بلکه قسمت عمدهٔ تمدن خودرا از ایرانیان آموختند ، مثلا هر گاه عربها میخواستند جشنی (عروسی ، ختنه سورانی ، مهمانی) برپا سازند از ایرانیان مراسم و ترتیب آنرا جویا میشدند و از آنها پیروی میکردند و البته این عملیات از زمان بنی امیه آغاز گشت، چون صحابهٔ پیغمبر (اکرم) بخلفای راشدین تأسی نموده از تجمل و تفنن دوری می‌جستند بخصوص که طبعاً بدوی و صحرا گرد بودند و از تجملات شهری خوششان نمیآمد . میلا ابوموسی اشعری تازنده بود گوشت مرغ نمیخورد زیرا عربها گوشت مرغ نمیخوردند . بطور کلی عربهای صدر اسلام مانند گیاه خواران امروز از افراط در گوشت احتراز داشتند ، عمر میگفت کسی که مرتب شب و روز گوشت بخورد

مانند کسی است که بامداد و شام باده بنوشد . ولی امویان مقید بودند که از تمام لذت بهره‌مند شوند ولذا در زندگانی از بزرگان ایران تقلید نمودند. امیران عراق (در زمان بنی امیه) مانند خلفاء از زندگانی تجملی ایرانیان تقلید میکردند ولی گاه هم طبیعت صحرا نشینی آنها غلبه میکرد و بهمان رسوم و عادات بیابانگردی خویش باز میگشتند. میگویند حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق موقعی میخواست برای ختنه سوران یکی از پسرهای خود جشنی بگیرد و مهمانی بدهد لذا یکی از دهگانان (مالکین) ایرانی را خواسته گفت بزرگترین جشن و مهمانی که در عمر خود دیده ای برای من بگو، گفت «ای امیر یکی از مرزبانان کسری جشنی گرفت که من در آن جشن بودم، خوانچه‌های خوراك این مهمانی از نقره و بشقابهایش طلا بود و چهار کنیز آن خوان را می آوردند و چهار نفر سر آن نشسته غذا میخوردند و همینکه از سر غذا برمیخاستند کنیزان و بشقابها و خوان ها را بچهار مهمان میدادند، حجاج که این را شنید طبیعت ساده صحرا نشینی خود را بیاد آورده گفت. ای غلام برو چند شتر بکش و بعادت خودمان مردم را غذا بده .

با این همه سیل تمدن و تجمل و خوی صحراگردی را از سر اعراب بیرون برد و آنان را به تجملات شهر نشینان معتاد ساخت و مردمی که در صدر اسلام کافور را نمك بی‌مزه و برنج را خوراك مسموم و نان لواش را کاغذ می‌پنداشتند پس از خوردن عقرب و سوسك و کرك شتر مخلوط با خون شتر (علهز) و نانی که با آرد جو و مو و پشم و سبوس مخلوط شده بود یکمرتبه بقدری در خوراك تجمل و تفنن کردند که از بزرگان ایران و روم نیز جلو افتادند و از گوشت های چرنده و پرنده و چاشنی‌ها و ترشی‌ها و ادویه‌ها خوراك‌های متنوع لذیذ تهیه کردند . خلفاء و بزرگان عباسی (هاشمیان) همینکه سر سفره می‌نشستند پزشکان بالای سر آنها میایستادند و در زمستان ظرفهائی پر از ادویه‌ها و شربت‌های اشتهاء آور و گرمی بخش بدست گرفته وسط غذا بخلفاء تقدیم میداشتند تا بیشتر سر اشتهاء بیایند و گرم شوند و در تابستان



شربت های خنك و چاشنی های مطابق فصل تقدیم میکردند. سایر بزرگان و امیران نیز بآنان اقتداء نموده و بهمین ترتیب غذاء میخوردند و در هر مورد از طبیبان دستور میگرفتند که چه بخورند و چه نخورند و بیشترشان طبیب مخصوص سر سفره داشتند. مثلا سیف الدوله حمدانی ۲۴ پزشك مخصوص استخدام کرده بود که موقع شام وناهار سر سفره میآمدند و به سیف الدوله در بارهٔ غذا نظر میدادند.

برای خلفاء از جاهای دور دست میوه ها و شکارها و سبزی های گوناگون بازحمت زیاد و مخارج بسیار ارسال میداشتند و این کار بیشتر بعهدهٔ ادارهٔ برید (کار آگاهی) بود خلفاء می پنداشتند که اگر مرغان خانگی را غذای مقوی بدهند گوشت آنان لذیذ میشود و عمل هضم آسان تر میگردد از آنرو جوجه ها را مغز گردو و شیر گاو میدادند. خوراك پزان برای لذیذ شدن خوراك و یا از نظر سهولت هضم آن شاهکارهائی بخرج میدادند و گاه هم ازنظر احترام به مهمانان درتهیه خوراك هنرنمائی میکردند مثلا موقعی ابراهیم بن مهدی هرون را بمنزل خود دعوت کرد، هرون درمیان غذاهای گوناگون چشمش بظرفی افتاد که مقداری گوشت ریز در آن بود، میزبان برای خلیفه توضیح داد که این غذا زبان ماهی است و هزار درهم صرف تهیهٔ آن شده است. همینقسم پالوده ای میخوردند که بسیار گران تمام میشد زیرا خوراك مزبور از مغز بره وروغن پسته وعسل و یاشکر آماده میشد.

طبعاً آشپزخانه خلفاء و امراء توسعه یافت زیرا هر روزه چندین رنگ خوراك وخورش میخواستند و هرقسمتی از آشپزخانه رئیس و زیر دستانی داشت که بکارهای معینی می‌پرداختند ، از آن جمله اداره‌ای برای پرورش مرغان داشتند ومبالغ هنگفتی خرج آن اداره میشد . مثلا در زمان مقتدر عباسی هر ماه سه قفیز (۱) جو برای خوراك مرغان آشپزخانه معین شده بود وسایر تجملات ومتعلقات مطبخ را ازهمین جا میتوان فهمید . آشپز خانه عمر وبن لیث صفاری را ششصد شتر ازاین شهر بآن شهر میبرد و المقتفی خلیفهٔ عباسی هشتاد شتر آب کش داشت که روزانه برای مطبخ وحرمسرای خلیفه آب میآوردند .

آشپزخانهٔ خلفاء وامراء همیشه چند برابر احتیاجات روزانه غذا می‌پختند که مبادا مهمانانی ناگهان برسند وغذا کم بیاید ودر نتیجه هرروز مقدار زیادی غذا زیاد میآمد که ملازمان آن را فروخته پولش را برای خودشان برمیداشتند .

نتیجهٔ این پر خوری وتفنن وتجمل درتهیه غذا آن شد که غالب بزرگان دورهٔ تمدن اسلامی دچار سوء هاضمه وقولنج واسهال خونی وزخم معده میشدند و بواسطه افراط در گوشت خوردن گرفتار رماتیزم و نقرس و امثال آن میگشتند و تند خو وآتشی مزاج می‌بودند وزود زود فرمان زدن وبستن وکشتن مردم بیگناه را صادر میکردند ، چنانکه اخبار زندگانی روزانهٔ آنان گواه بر این مدعاست وپر واضح است که پر خوری وافراط در گوشت وچربی وشیرینی سوء هاضمه بار میآورد وکسی که دوچار سوء هاضمه گردد تند خو وبی حوصله میشود . عده‌ای از خلفاء و امراء به پرخوری مشهور بودند، از آن جمله معاویة بن ابی سفیان و عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف و سلیمان بن عبدالملك و امین عباسی بیش از حد معمول غذا می‌خوردند .

۲ـ تجمل در لباس

مسلمانان صدر اسلام ساده میپوشیدند و ساده میخوردند وساده میزیستند ، خلفای راشدین باجامهٔ کهنه پینه زده که غالباً تا روی زانو میآمد وجنسش از کرباس بود ، توی کوچه

۱ ـ قفیز برابر ۱۴۴ ذرع است . مترجم

و بازار حرکت میکردند و کفشی از پوست خرما پا داشتند و بند شمشیرشان از پوست درخت خرما بود ، تازیانه دردست میگرفتند و گناهکاران را با آن کیفر میدادند.

والیان و امیران نیز مانند خودشان بودند وهمینکه نزد خلیفه میآمدند جبهٔ پشمینه در بروچکمهٔ پوستی بپاوعمامهٔ سیاه برسر داشتند . نخستین کسی که از بزرگان اسلام لباس فاخر پوشید معاویه بود وهمینکه عمر اورا با آن حال دید بروی اعتراض کرده گفت :

معاویه ! مانند کسری (پادشاه ایران) لباس پوشیده‌ای ؟

کم کم مسلمانان با ایرانیان ورومیان معاشر شدند ولباس های فاخر آنان را پسندیده دراین قسمت هم از آنان تقلید کردند و چنانکه گفته‌شد خلفای بنی امیه پارچه‌های حریر گلدار وپرنقش ونگار می پسندیدند و هشام بن عبدالملك بیش از دیگران بآن نوع پارچه علاقه داشت واز آن لباسهای بسیار برای خودتهیه میکرد ، چنانکه دوازده هزار لباس حریر پر نقش ونگار و ده هزاربند زیر جامه حریر در صندوق خانهٔ مخصوص وی بود وهر گاه که به‌حج می رفت هفتصد شتر صندوقخانه وجامه‌های اوراحمل میکردند .

درزمان امویان بافندگی پارچه‌های گلدار وبا نقش ونگار رواج یافته پیشرفت کرد، زیرابنی امیه آن نوع پارچه‌هارامی پسندیدند. درزمان عباسیان پوشیدن لباسهای ابریشمی وپشمی وزربفت معمول گشت وچنانکه در بخش بازرگانی گفتیم بازرگانان از شهرها وممالك مختلف پارچه های ابریشمی گلدار . راه‌راه پارچه‌های پشمی وکرکی، پارچه‌های زربفت جواهرنشان به‌بغداد میآوردند .

از بهترین پارچه‌های معمول آن روز یکی هم خز بود ، خز آن روز از ابریشم وکرك خرگوش نر تهیه میشد . همینقسم پارچه های ابریشمی خالص و دیبای عالی وپارچه‌های ابریشمی که‌روی آن تصویر حیوانات وگل وبوته‌بود، نوعی دیگر از پارچه‌های پنبه که آن‌را بزمیگفتند از منسوجات گران‌قیمت بود، پارچه‌های کتانی وپارچه های مشهور به معلم ، میز ، او داری ، ملحم ، پارچه های موئی ، پارچه‌های کرکی،

سمور ، قاقم و امثال آن در زمان عباسیان رایج بود و از آن پارچه ها قبا و جبه وبردوعمامه‌و پیراهن و شلوار و روپوش و چادر وارخالق و زیرپوش وملافه‌وامثال آن میدوختند .

چون پول زیاد وتقاضا فراوان بود صنعتگران (بافندگان) هم‌درتهیهٔ پارچه‌های عالی‌میکوشیدند وبرای خلیفه ورجال او منسوجات عالی‌می‌بافتند ، آنان‌هم اگر از پارچه‌ای خوششان میآمد بقیمتش اهمیت نمیدادند و هرچه فروشنده میگفت میپرداختندتا آنجاکه بهای یك‌عمامهٔ دیبا به پانصد دینار رسیدو با وجود آن‌خریدار بسیارداشت وچه بساکه یکنفر برای اظهار تجمل ۹ قبا می پوشید که هر کدام یك رنگ‌بود،رجال ومحترمین بخصوص خلفاء صدها وهزارها جامه درصندوقخانه‌داشتند که‌کمترمورد احتیاج واقع میشد .

مثلا پس از مرگ المکتفی خلیفهٔ عباسی ملبوسات ذیل در جامه خانهٔ وی یافت شد .

۱ـ لباسهای دوخته و بریده	٤۰/۰۰۰
۲ـ جامه‌های مروی وخراسانی	٦۳/۰۰۰
۳ـ ملافه وامثال آن	۸/۰۰۰
٤ـ عمامه‌های مروی	۱۳/۰۰۰
٥ـ جامه‌های یمنی زربفت	۱/۸۰۰
٦ـ شالهای کرمانی	۱۸/۰۰۰
۷ـ فرشهای ارمنستان	۱۸/۰۰۰

همینکه ذوالیمینی مرد هزاروسیصد شلوار درجامه خانه‌داشت که هیچ یك‌از آن را نپوشیده بود . بختیشوع طبیب چهار صد شلوار حریر باقی گذارد وپس از قتل بر جوان وزیر (درمصر) هزار شلوار حریر با هزار بند شلوار گلابتون باقی گذارد .

بزرگان اسلام در آنزمان برای اظهار تجمل اسب والاغ واسترخودراجل‌های

حریر ومخمل میپوشانیدند وخلفای فاطمی پارچه‌های حریر زربفت خسروانی روی فیل‌ها میانداختند . درقاهره کارگارحریری‌بود که آنرادارالدیباج میگفتند. فاطمیان جامه خانه ای داشتند که نامش دارالکسوه بود و در آنجا همه نوع لباسهای تابستانی و زمستانی تهیه میشد و میان مردم تقسیم میگشت . مقریزی شرح آن کارگاه و خیاط خانه را در جلد اول کتاب خود به تفصیل نگاشته است ، جزء جهیز قطرالندی دختر خمار ویه (فرمانروای مصر) هزار بند شلوار گلابتون بود که هر یك ده دینار میارزید و بهای سایر ملبوسات عروس نیز بهمین میزان بالا میرفت .

اثاث خانه ولباس وجواهرات

خلفای راشدین مانند همهٔ مردم روی زمین می‌نشستند ، عمال آنان نیز چنان‌میکردند .عمر وعاص در کاخ خود (در مصر) روی زمین می‌نشست . عربها هم با او روی‌زمین می‌نشستند وهمینکه مقوقس (ازاعیان‌قبطی‌مصر) پیش‌عمر وعاص میآمد تخت طلای اورا روی دست میآوردند و بر آن می‌نشست وعمروعاص‌بآن تعرضی نداشت زیرا مطابق پیمانی که با قبطیان بسته شده بود رعایت احترام بزرگان آنان منظورمیشد. اما بزودی این سادگی ودموکراسی ازمیان رفت ومسلمانان (بزرگان اسلام) برای خود صندلی‌ها و تخت های طلا و آبنوس وعاج ساختند وازپادشاهان روم و ایران نیز دراین نوع تجملات جلوافتادند . نخستین فرمانروای مسلمان‌که برتخت نشست معاویه بود ، اما وی پیش ازاقدام بآن عمل بامسلمانان مشورت‌کرده از آنان اجازه خواست‌وعذرش‌این‌بود که‌چون‌پیروفربه شده نمیتواند روی‌زمین‌بنشیند . پس‌ازمعاویه سایر خلفاء و بزرگان بوی تأسی کرده اززمین‌برخاستندوروی‌تخت‌وصندلی‌نشستند

اثاث خانه ولباس ایرانیان

همینکه مسلمانان برای فتوحات از جزیرة العرب درآمدند پیش ازهرجا وبیش‌ازهرجا درایران (مداین) فرشهای عالی وجواهرات‌گرانبها یافتند وطبعاً بهای آن همه اشیاء نفیس را نمیدانستند . میگویندد روز فتح مداین یك‌عرب بیابانی دانه یاقوت‌درشتی پیداکرد

وبرای فروش باین و آن نشان داد و گوهرشناسی آنرا بهزار درهم خرید. یاران عرب که ازاین معامله خبرشدند ویرا ملامت کردندکه بهای آن گوهر بیش از آنها بود عرب بیابانی گفت باور کنید اگرعددی بیش ازهزار میدانستم البته آنرا میگفتم.

ازجمله چیزهائی که عربها درمداین یافتند مقدار زیادی ظروف طلا و نقره ومرصع نشان وتاج کسری وجامه های دیبای زربفت جواهرنشان بود. دسته‌ای از عربها صندوقی یافتندکه درآن اسبی ازطلا وزینی ازنقره دیده میشد و دندان ویال آن اسب‌را ازیاقوت وزمرد برروی‌نقره درست کرده بودند وسواراسب تماماً ازنقره جواهرنشان بود. درصندوق دیگرشتری ازنقره باجل زربفت‌جواهرنشان قرارداشت ازاشیاء نفیسی‌که در مداین بچنگ عربها افتاد یکی بساط کسری است که طول وعرض آن‌شصت ذرع در شصت ذرع بود. زمینهٔ فرش طلا و جویهای آب از انواع جواهرات برروی آن زمینه طلا دیده میشد. درختان وبوته هائی از نقره روی آن فرش ساخته بودندکه شاخه های آن طلا و میوه های آن درختان از جواهرات گرانبهای رنگارنگ بود. عربها این فرش‌را نزد عمر (درمدینه) آوردند وعمر آنرا تکه تکه کرده مانند سایرغنیمت‌ها میان یاران خود قسمت نمود.

هروقت اینگونه جواهرات ویااشیاء جواهرنشان ازایران بمدینه‌میرسید عمر میگریید وگریه‌اش از آن بودکه مبادا مسلمانان نیز مانند ایرانیان باین تجملات بپردازند ومانند ایران دچارخواری گردند. همینطور ابوبکرمانند عمر ازتجملات احترازداشت وکلیه فتوحات اسلامی بدست‌ابوبکر ومطابق نقشه وی آغاز گشت وهمینکه‌مرگش‌نزدیك شد مهاجران را از تجمل برحذر نموده گفت شمارا بخدا هیچگاه پردهٔ حریر ومخده تهیه نکنید. پیش ازابوبکر و عمر (حضرت) رسول (اکرم) نیز مسلمانان را ازتجملات نهی فرمود وپوشیدن لباس ابریشمی (البته برای مردان) و استعمال ظروف طلا ونقره را حرام کرد. اما آن دستورهای حکیمانه بگوش مسلمانان فرونرفت وبمحض اینکه باتمدن روم وایران آشنا شدند درانواع تجملات وتزیینات (لباسها وفرش‌ها وجواهرات وغیره) غوطه‌ور گشتند.

این تجمل پرستی اززمان بنی‌امیه شروع شد، چه‌که آنان خلافت‌را بسلطنت

تبدیل کردند و ازاموردینی چشم پوشیده بطرف دنیا شتافتند و خلفای اسراف کار بنی امیه بخصوص ولیدبن یزید هرچه توانستند جواهر وزروسیم اندوختند و همین ولیدبن یزید بقدری گردن بندجواهرداشت که هرروزمانند لباس یکی را درمیآورد ودیگری را بگردن میانداخت وباندازه‌ای درخریدجواهر تند رفت که بهای جواهر در تمام بازارهای آنروز ترقی کرد ، اما چون بنی امیه طبعاً بزندگانی بدوی علاقه‌مندبودند ازتجملات آندوره فقط بلباس های فاخر وجواهرات اکتفاء نمودند وپرده‌های حریر ساخت مصررا دراتاقها میزدند. این پرده‌ها چنانکه گفته شد بدست قبطیان (مسیحیان مصری) تهیه میشد وروی آن شعارهای دینی مسیحی می بافتند ولی عبدالملك دستور داد روی آن پرده ها آیات قرآنی وکلمات عربی نقش کنند . خلفای اموی علاوه برپرده‌های زربفت مخده‌ها وپشتی‌های حریرجواهرنشان داشتند .

اثاث خانه ولباس عباسیان

همینکه خلافت بعباسیان رسید سفاح ومنصور برای استحکام مبانی دولت خودکوشیدند وپس ازفراغ از آن قسمت مطابق قانون طبیعت به تقلید دولتهای گذشته دست بعیاشی وخود ـ کامی گزاردند . تختهای طلای مرصع نشان و آبنوس وعاج تهیه کردند ، صندلیها وپشتیهاومخده‌ها آماده ساختند ، شمعدانهای طلا فراهم آوردند ودر آن شمعهای عنبر وکافور سوزاندند ، پرده‌های زربفت وحریر آویخته وفرشها وبساطهای ابریشم وطلاکاری ومرصع گستردند . ظروف طلا ونقره درست کردند وازهرکشور وشهری بهترین وگرانترین کالاهارا وارد نمودند . پرده‌های پرنقش ونگارازفسا وسجاده‌ها وقالیچه‌ها ازشوشتر وبخارا وحصیر از آبادان وتوشك ومخده ازدشتستان و بهترین فرشهای زربفت را ازارمنستان آوردند ، باینقسم که یك دست فرش ارمنستان یعنی ده سجاده ومخده وپشتی ومفرش پنج هزار دینار میارزید . وسینی های چوبی را از مازندران وظرفهای شیشه وسفال را ازبصره میآوردند و بصره‌هم بیشترش را ازچین وارد میساخت .

(درمبحث تجارت درهمین جلد مفصلا راجع باین موضوع گفتگوشد) شیشه های ظریف را ازشام میآوردند ونازکی وظریفی شیشه‌های شام ضرب المثل میبود ،

بقسمی که همه میگفتند فلان چیز از شیشه شامی هم ظریف‌تر و لطیف‌تر میباشد . عربها استعمال این ظروف وفرشها و پرده‌ها وامثال آنرا ازایرانیان ورومیان فراگرفتند و آنرا عربی نمودند یعنی امثال واشعار وپند و اندرز هائی بخط و زبان عربی بر آن ترسیم کردند ودروسط آن اشکال حیوانات دریائی وصحرائی نگاشتند واطراف آنرا حاشیه های زرنگار ساختند واشعار نوشتند تا آنجا که دراطراف یك بساط یك قصیدهٔ کامل مینگاشتند و آنقدر در تجمل پیش رفتند کـه روی ظرفهای بلور و سینی ها وبشقاب‌هاوروی‌دیوار تالارها وبالای درها اشعارنوشتند . والبته شکل ومیزان این نوع ریزه کاری‌ها نسبت بطبقات مردم فرق داشت ، بعضی زربفت و بعضی طلا کاری وپاره‌ای‌هم جواهر نشان‌میشد.مثلامادرالمستعین‌فرشی داشت که شکل‌غالب‌چرندگان وپرندگان ودرندگان برروی آن دیده میشد ، این موجودات از طلا و چشمانشان ازیاقوت وجواهرات گوناگون بود وصدوسی‌میلیون درهم میارزید . در زمان هرون فرشها وسراپرده‌هائی معمول گشت که تاآنموقع سابقه نداشت وبعضی اختراع آنرا بزبیده زن هرون نسبت میدهند . میگویند وی اول کسی است که از نقره و آبنوس وصندل‌سراپرده تهیه کرد وقلابهای آنرا اززروسیم‌ساخت وباحریروسمورو پارچه‌های ابریشمی سرخ وزرد وسبز و آبی آنرا پوشانید . عباسیان نوعی بادبیزن‌اختراع کردندکه آنرا مذاب میگفتند وپیش‌ازعباسیان چنان بادبیزنی معمول نبوده است وروی آن اشعار ومطالب مناسبی‌نگاشتندچنانکه‌ابوالعتاهیه‌برای‌درخواست کنیزکی ازهرون‌سه بادبیزن برای خلیفه فرستادواین سه‌شعررا بر آن نگاشت:

ترجمهٔ اشعار :

«وسیلهٔ عرض حاجت من نسیم ملایم است که‌درحضور تومیوزد، کسی‌شفیع»
«من‌شده که‌دست‌وپا وزبان ندارد از آنجهت قدری نومیدهستم ولی باز امیدوارم »
«زیرا شخص کریمی ضامن موفقیت من است » .

ولی باید دانست که نگاشتن شعر برروی بادبیزن درزمان امویان نیز معمول بوده است .

جواهرات در زمان عباسیان

خلفای عباسی جواهرات بسیار گرد آوردند و بمروارید درشت علاقهٔ بسیار داشتند همینقسم یاقوت سرخ را بقیمت خوب میخریدند و آنرا در آنموقع یاقوت



یکی از بانوان حرمسرا

بهرمانی میخواندند. سپس یاقوت رمانی (رنگ دانه‌های انار) ویاقوت کبود وقرمز که

آنرا آسانجونی (آسمانگونی)مینامیدند ، بعدیاقوت زرد وسپس طلائی رواج داشت وهر کدام ازاین یاقوتها باختلاف رنگ وشکل آن قیمتهای جداگانه‌ای پیدامی کرد .

دیگرازجواهرات موردتوجه عباسیان زمرد بود که نوعی از آنرا مگسی (یعنی شبیه برنگ مگس درشت سیاه مایل بزردی)میگفتند . الماس پشت گلی را بیشتراز الماس سفید میپسندیدند و نسبت بفیروزه و مرجان و یشم و عقیق آنقدر ها توجه نمیکردند زیرا این سنگها ارزان وفراوان بود .

بیشترجواهراتی که درصدراسلام بدست عربها افتاد از ایران بود ، چه تمام جواهراتی که ایرانیان درچندین قرن جمع کرده بودند تماماً بدست عربها افتاد، اما عربها ارزش واقعی آن را نمیدانستند . همینقسم از کردهاجواهرات بسیارگرفتند وبمدینه فرستادند . عمر آن‌جواهرات راتقسیم میکرد ومسلمانان آن راببهای‌ارزان میفروختند زیراقیمتش رانمیدانستند . وچه بسا که یك نگین‌رابه‌پنج‌درهم میفروختند درصورتیکه بهای آن بیست هزاردرهم بود .

همینکه عربها شهرنشین گشتند قیمت جواهرات را دانستند و آن را ببهای بسیارگران خرید وفروش کردند ، هرون یك نگین یاقوت‌را بچهل هزاردینارخرید این یاقوت بقدری درشت‌بود که آنراکوه میگفتند وپادشاهان آنرا نگاه میداشتند هرون آنرا خرید واسم خود را برآن نگاشت و نگین دیگری رابصد وبیست هزار درهم خریداری نمود و یکی از جواهر فروشان بغداد جعبهٔ جواهری برای یحیی برمکی آورد وبهای آنرا هفت‌میلیون درهم گفت .

بزرگان اسلام غالباً بجای پول جواهر جمع میکردند و اگرکسی قصد سفر پرمخارجی داشت بجای‌اینکه هزاران دینار باخودببرد یك یا دوقطعه جواهرسنگین قیمت سبك وزن با خود برمیداشت و آنرا درمقصد میفروخت همانطورکه این ایام با اسکناس وحواله های بانکی آنعمل را انجام میدهند .

امویان نیزبجواهر علاقه داشتند وظرفها وزیور آلات را جواهرنشان میکردند مخصوصاً برای خودشان وزنانشان وکنیزانشان گردن بند های جواهر میساختند اما عباسیان بیش از امویان درجواهر غوطه‌ور گشتند تاآنجاکه روسری‌زنان وکفشهای

آنان را جواهرنشان میکردند خواهر هرون یك روسری جواهرنشان وزبیده زن هرون چندکفش جواهرنشان ساختند .

خلفای عباسی مقدری ظرف ولباس وجواهروفرش و اثاث جمع میکردند که مقدار آن‌را کسی جز خدا نمیداند وبرای نمونه مخلفات وترکه‌المکتفی رایادآور شدیم . دراواسط قرن‌پنجم هجری‌فتنه‌ای‌دربغداد پدیدآمد (فتنهٔ‌بساسیری)وپاره‌ای‌از اثاث دارالخلافه بغارت‌رفت ، ازآنجمله ۷۵ هزارتاقه حریروه۱۱هزارکراغنه ؟! وسی هزار شمشیر . حال‌اگر قسمتی از اثاث خانه‌خلیفه آنقدرباشد تمام اثاث آن چقدر است . بااین‌حال خلفای عباسی بغدادنسبت بخلفای فاطمی مصرتجمل‌زیادی‌نداشتند.

ابن‌خلدون (جلداول‌تاریخ ابن‌خلدون) میگوید که چون‌عباسیان طبعاً بدوی وصحراگرد بودند آنقدرها تجمل واثاث‌نداشتند . ابن خلدون برای صدق گفتار خود از مسعودی وطبری گواه میآورد در صورتیکه نه گفتهٔ مسعودی و طبری و نه گفتهٔ خود ابن‌خلدون (البته درجای‌دیگر) بااین ادعا تطبیق میکند زیرا کسی که داستان‌کفش جواهرنشان زبیده‌زن هرون رانقل‌کرده خودمسعودی میباشد، در صورتیکه زبیده نسبت بزنان آن روز زن پرهیزکاری بوده است همین قسم طبری مطالب بسیاری ازتجمل ودستگاه عباسیان درزمان هرون‌نقل میکند وعلاوه براین دومورخ ، عده‌ای از تاریخ‌نویسان معتبر مثل مؤلف الاغانی و مؤلف العقدالفرید ومؤلف‌المبردومؤلف‌المعارف و مؤلف لطایف المعارف وغیره مطالبی نظیر مطالب طبری و مسعودی نوشته‌اند و سایر تاریخ نویسان‌هم آنرا نقل کرده‌اند و آن را مبالغه ندانسته وبآن اعتراض ننموده‌اند . حتی خود ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ‌خود چنین مینویسد :

«مأمون درشب عروسی پوراندخت : هزار دانه یاقوت بوی‌داد و شمعهای عنبری روشن‌کرد که هریك صد من و دو سوم من وزن داشت وبرای او بساطی گستردکه تار و پود آن طلا و جواهر ومروارید نشان بود» وچنین معلوم‌میشودکه عباسیان در آغاز خلافت ازسواری به اسبان زین و برگ‌طلاخودداری میکردند ولی بعدها سوارشدند و نخستین خلیفهٔ عباسی که برچنان‌مرکبی‌سوارشد المعتزبالله بود.

بنابراین مورخ فیلسوف مابیجهت کوشیده که عباسیان رااز تجمل منزه دارد در صورتی که خلفای مزبور بیش ازدیگران گرفتار تجمل وزروزیور شدند .

تجمل و دستگاه فاطمیان

عباسیان در هرچیز واز آن جمله تجمل و دستگاه سرمشق سایر حکمرانان اسلامی شدند ودولت های اسلامی دیگر که در مصر وشام و افریقیه پدید آمدند بآنان تأسی کردند .

موقعی که تمدن اسلامی روبه تکامل گذارد عباسیان دچار انحطاط و فساد گشتند ، در مقابل فاطمیان که تازه روی کار آمده بودند بهتر و بیشتر از عباسیان دستگاه وتجمل بهم زدند و اگرعباسیان کفش وروسری زنان خودرا مرصع میساختندفاطمیان ظروف آشپزخانهٔ خودرا جواهرنشان میکردند و تنگ ها و جـام های طلا را با جواهرات گرانبها مرصع مینمودند و تا حدی در استعمال زیورآلات و ساختن آن تفنن داشتندکه برای تزیین مجالس خویش مجسمه های طلا و نقره جواهر نشان میساختند . مثلا موقعی که خلیفه برای تبدیل لباس باتاقی میرفت ویابرای تفریح در محلی جلوس میکرد سینی های بزرگ طلا بحضورش میآوردند . توی این سینی ها مجسمهٔ فیل و آدم وزرافه و مانند آن از زر و سیم وعنبر جواهر نشان بود ویاقوت ومرواریدوزبرجد آن چشم راخیره میساخت . از آن جمله فیل عنبرین که دندانهایش نقره و چشمانش دو گوهر درخشان و درهرچشم میخی از طلا بجای تخم چشم کار رفته بودروی فیل سواری ازعود دیده میشد که بمتکای نقره وطلا تکیه داشت و چند مرد باکلاه خود وشمشیر برهنه وسپردر اطراف آن فیل میایستادند وهمهٔ اینهارااز نقره ساخته بودند ، سپس مجسمهٔ شیر وببروپلنگ ازعود وعنبروچشمانشان ازیاقوت قرمز و شکارشان در زیر پایشان مشاهده میگشت و انواع و اقسام میوه ها که با مروارید مرصع شده بود .

خلفای فاطمی در قاهره انبارهای متعدد داشتندکه لوازم تجمل در آن انبارها حفظ میشد ، از آن جمله انبارفرش ـ عطریات ـ پرچم هـا ـ اسلحه ها ـ زینها ـ ها لباسها ـ جـم و پوست ـ مشروبات ـ ادویه ـ چادرها . خلیفه گاه ، گاه

برای سرکشی و بازدید این انبارها میرفت ، در آنجا سکو های بلندی برای نشیمن خلیفه ساخته‌بودند و روی آن مخده میگذاردند وچندین فراش آن محل را برای آمدن خلیفه مرتب میساختند . مقریزی راجع باین انبارها شرح مفصلی نگاشته ومحتویات آنرا(ازلباس و جواهر و فرش وعطروغیره) ریز داده است که البته ذکر همهٔ آن‌در این کتاب موردندارد و خوانندگان ممکن‌است بخط مقریزی جلد اول (۴۰۹-۴۲۵) مراجعه کنند . فقط برای‌نمونه یکی دوقسمت آنرا مینویسیم :

جواهرات‌وزر وزیور فاطمیان

در زمان المستنصربالله فاطمی (۴۸۷ در گذشت) قدری کار دشوارگشت و این جواهرات و اثاث را ازانبارهادرآوردند. اول‌هفت مد (۱) زمرد که زرگربهای آن را نمیدانست واظهارمیداشت‌چون‌چیزی مانند نداشته باشد تعیین قیمت او برای ما امکان‌ندارد، دوم یك ویبه (۲) جواهرکه زرگر میگفت بهای اصلی آن هفتصدهزار دینار بوده ولی اکنون خیلی بیش از اینها میارزد ، معذلك آنرا در همان روز به بیست هزار دینار فروختند . سوم مقدارزیادی کاسه های‌بلور با تصویروبشقابهای‌میناکاری که بعضی از آن صدها دینار میارزید . چهارم‌هجده هزار تکه بلورکه‌بهای‌هریك‌از آن از ده تا هزار دینار بود . پنجم سینی‌های طلای میناکاری با نقش ونگار وساده ششم هفده هزار غلاف مرصع نشان . هفتم صدجام پاد زهر که روی بیشترشان نام هرون‌الرشید دیده میشد .

بعلاوه صندوق‌هائی از آن‌انبار درآوردندکه پر ازکاردهای طلاونقره جواهر نشان بود و هم چنین صندوق های زیادی پر از دواتهای طلاونقره و صندل و عود و آبنوس‌وعاج‌مرصع بجواهرات گوناگون‌که از هزار تاچندین‌هزار دینارمیارزید. همینقسم ظرفهائی‌پر از کافور و نافه‌های مشك تبتی و تکه‌های‌بزرگ‌عنبر ودرخت عود وغیره .

ترکه رشیده دخترالمعزخلیفهٔفاطمی که در آن انبارها یافت شد یك میلیون

۱ ــ یك مد برابر با ۱۸ کیلو است . مترجم
۲ ــ یك ویبه ۲۴ مد است . مترجم

وهفتصدهزاردینار میارزید. از آن جمله دوازده هزاردست لباس و صد ظرف پر از کافور قیصوری متعلق بزمان المعز. دیگر خیمه‌ای که هرون در طوس در درون آن مرد و تمامش از خزسیاه بود. ترکهٔ عبده دختر دیگرالمعز نیز از همین قرار ها بوده است انباری پراز سینی های گوناگون که هریك هزار دینار میارزید وفرش زرینی که ۷۶ رطل وزن داشت و شاید همان فرشی که درشب عروسی مأمون و پوراندخت گستردند همین بوده است (شرحش گذشت) وسینی های طلائی که پادشاه روم برای العزیز بالله هدیه داده بود.

انواع و اقسام شطرنج‌ها و تخته نرد های طلا ونقره وعاج و آبنوس جواهر نشان وشمعدانها و ۲۳۰۰۰ مجسمه ازعنبر که کوچکترین آن دوازده من میشد وتعدادزیادی مجسمهٔ خود خلیفه وظرف جواهر نشانی که ۱۷ رطل جواهر داشت وصد وسی هزاردینار میارزید وطاووس طلای جواهر نشان ازیاقوت سرخ که پرش ازشیشه میناکاری ومطلا برنگ پرهای طاوس و آهوی طلای جواهر نشانی که شکمش را از بهترین مروارید ها ساخته بودند ومیز بزرگی ازسنگ مرمر که پایهٔ آنرا بطور زیبائی تراشیده بودند ودرخت خرمائی که ازطلا ساخته وبادر وجواهر تزیین کرده درظرفی از طلا نهاده وغورهٔ خرما ورطب وخرمای رسیده آن رااز جواهر رنگارنگ ساخته بودند. و البته چنین تحفهٔ گران بهائی قیمت نداشت. دیگر تنگ بلوری که ده رطل شراب در آن جا میگرفت و تنگ دیگری که تمامش جواهر نشان بود.

فرش و اثاث فاطمیان

در انبارفرشهاهزاران قالی وقالیچه وامثال آن یافتنداز آن جمله صدهزارتکه فرش خسروانی که بیشترش زربفت بودو قالیهائی که بهای هریك از آن ۳۵۰۰ دینارمیشدوروپوش فیلی ازپارچه خسروانی زربفت وسه‌هزار قطعه فرش خسروانی قرمزباطراز های سفید ریشه‌دار که ازچادرها (خیمه‌ها) جدا نشده بود و تمام لوازم ومتعلقات خیمه در آن یافت میشد ازقبیل پشتی و مخده وپرده وسایرلوازم. همین قسم خیمه‌های بسیاری از مخمل و پارچه های ابریشمی و حریر زربفت که با تصاویر بسیاری مزین بود و هزار پرده حریرزربفت با طول و عرض مختلف وبرهریك از آن نقشه ممالك وصورت پادشاهان ورجال آن ومدت سلطنت

وحکومت آن وشرح حال رجال وعمر آنها نگاشته شده بود و چهار هزار فرش خسروانی زربفت که در هر بسته لوازم فرش ومخده وپشتی یك اتاق باتمام متعلقات آن موجود بود واز چیزهای نفیس آن انبار یکی هم پارچه ای از حریر زمینه آبی شوشتری زربفت بود که نقشه وتصویر دنیای آن روز با شهرها وکوهها ورود ها وخانه ها (شبیه بنقشه جغرافیا) باتار و پودزر وابریشم رنگارنگ بر آن دیده میشد. همین قسم تصویر مکه ومدینه در آن بافته شده بود وحتی راه ها رانیز باتار وپودزروسیم روی آن پارچه طرح کرده بودند ودر آخر چنین نوشته بودند:

«المعزلدین الله از نظر اشتیاق بحرم خدا (کعبه) وانتشار آثار پیغمبر خدا در سال ۳۵۳ به تهیه آن امر فرمود.»

همین شاهکار طبعاً ازیك تمدن وفرهنگ بسیار مهم و عالی حکایت میکند واگر اکنون بدست میآمد البته ملیونها برای خرید آن میپرداختند ودر هر حال مسلم است که در آن ایام علوم وصنایع اسلامی در منتهای عظمت بوده که میتوانستند چنین چیزهائی تهیه کنند.

گذشته ازاین اشیاء نفیس وقیمتی آثار تاریخی مهمی درخزانه فاطمیان موجود بود از آن جمله شمشیر (حضرت سیدالشهداء علیه السلام) حسین بن علی وسپر حمزة بن عبدالمطلب وشمشیر امام جعفر صادق (علیه السلام) وصدها هزار شمشیر وسپر ونیزه وغیره. درانبار زین وبرگ هزاران زین وبرگ بود که هریك آن ازهزار تا هفت هزار دینار میارزید. درچادرخانه انواع چادرها وسراپرده های مخمل وحریر وکتان ارمنی ومکی وخسروانی ومصری وکردی وغیره بود که از آن کاخ وخانه و قلعه و امثال آن تهیه میشد و برروی آن چادر ها تصویر گوناگون مشاهده میگشت وستون چادرها نقره کاری بود. طول بعضی از آن چادرها ۶۵ ذرع میشد وصدشتر آن خیمه و لوازمش را میکشید و برروی هر چادری شکل فیل و شیر و پرنده وحیوانات وآدم وغیره بافته بودند. درانبار پرچم ها همه نوع علم وبیرقهای ساده والوان وزرنگار موجود بود.

دیگر ازعلائم تجمل و اسراف خلفای فاطمی آنکه سیده شریف ست الملك

(بانوی کشور) خواهر الحاکم بامرالله هدیه‌هائی برای برادرخود فرستادکه از آنجمله سی اسب بازین و برگ‌ودهانه مرصع بود وبعضی‌از آن‌زین ها را ازبلورساخته‌بودند دیگر تاج جواهرنشان وباغچه‌ای ازنقره‌که انواع درختان زروسیم وجـواهرنشان در آن دیده میشد .

شاید در ابتداء این مطالب افسانه ومبالغه‌آمیز تصورشود اما باید دانست‌که مصردر دورهٔ تمدن اسلامی ازپرثروت‌ترین کشورهای جهان بودوهنگامی‌که مردم سایرممالك اسلامی ازتنگدستی مینالیدند مصریان غرق نعمت بودند در آن روزها چنین‌میگفتند که هرکس بمصربرود ودارا نشود هیچگاه دارا نخواهد شد . بعلاوه این مطالب در کتب معتبر تاریخ از قول مـورخین موثق نقل شده وبعضیها عیناً آن تجملات رامشاهده کرده‌اند . ازآن‌جمله‌ابن‌اثیر تاریخ‌نویس مشهورضمن‌حوادث‌سال ۵۶۷ که‌صلاح الدین‌ایوبی بنام عباسیان‌درمصرخطبه خوانده‌وبراموال‌وکاخهای‌دولتی فاطمیان دست یافت چنین میگوید :

تمام‌آن اشیاء نفیس رانزد صلاالدین بردند، بقدری زیاد بودکه‌شمارش نمی‌شد وچیزهائی درآن میان بودکه درهیچ جای دیگریافت نمیگشت.ازآن‌جمله‌کوه یاقوت که هفده مثقال ویا هفده‌درهم بود وچون من(ابن اثیر)خودم آنرا دیدم ووزن کردم تردیدی در صحت آن ندارم وهمچنین مروارید درشتی کـه مانند نداشت وتکه‌زمردی‌که طول آن چهارانگشت وعرض آن یك گره میشد .

ضمناً بایدیادآورشدکه آن‌اشیاء نفیس‌موقعی‌بدست‌صلاح‌الدین‌رسیده‌وابن‌اثیر آنرا دیده‌که بسیاری از آن در فتنه مستنصروسایرآشوبهای داخلی ازمیان‌رفته‌بود.

دستگاه وتجملات خلفای اندلس

خلفای اموی اندلس هم از عباسیان در تجملات تقلید کـردند ولی بپای خلفای‌فاطمی مصر نر سیدند ، اما بعضی از خلفای اموی اندلس ریزه‌کاریهائی در تجملات‌بکار بردندکه پیش از آنان سابقه نداشته است . درزمان منصوربن ابوعامر خلیفهٔ‌اموی اندلس(اواخر قرن چهارم هجری)فرستاده‌ای ازپیش پادشاه روم (بزرگترین‌سلاطین

مسیحی آنروز) نزد منصور آمد ، منصور برای نشان دادن دستگاه و تجمل خود دستور



رقاصه حرمسرا

داد در استخر بزرگی نیلوفر آبی بیفشانند و چهار پل طلا و چهار پل نقره بر روی استخر

بزنند و سکه های طلا و نقره آماده ساخته توی گل نیلوفر جادادند، آنگاه پیش از طلوع فجر بکاخ الزهرا رفته فرستاده پادشاه روم را احضار کرد و اورا درجائی نشانید که مشرف بر استخر بود ، نزدیك طلوع آفتاب هزار غلام صقلبی باجامه های زربفت و کمربند های طلا و نقره بحضور آمدند ، پانصد غلام سینی طلا و پانصد غلام سینی نقره دردست داشتند ، فرستاده رومیان از دیدن آن تجمل و دستگاه مات و مبهوت ماند زیرا نمیدانست منظور خلیفه چی است همینکه آفتاب دمید نیلوفر های دریاچه بارنگهای درخشان خود پدیدار گشتند وغلامان بطرف نیلوفرها رفتند ، آنان که سینی نقره داشتند سکه های طلارا از میان نیلوفرها درمیآوردند و آنان که سینی طلا داشتند سکه های نقره را جمع میکردند و همینکه تمام سکه ها را در آوردند آنرا بحضور خلیفه آورده پیش پای خلیفه انبوه کردند . فرستادهٔ روم از این ثروت و تجمل بشگفت آمده تقاضای صلح کرد . همین منصور برای محبوبه خودام هشام قصری از نقره ساخت و کارگران آن را روی سر نهاده نزد محبوبهٔ خلیفه آوردند .

عجیب تر از اینها کار معتمد خلیفه اموی اندلس است . این خلیفه محبوبه ای داشت که مادرچند پسر بوده و اعتماد لقب داشت ، روزی اعتماد زنان دهاتی را دید که شیر در مشك ریخته توی کوچه های اشبیلیه شیر میفروشند و بواسطهٔ گل ولای کوچه ها جامه خودرا بالازده اند . اعتماد از این منظره خوشش آمد و به المعتمد گفت دلم میخواهد مانند آنان بشوم . معتمد دستور داد از گلاب و مشك و کافور در کاخ اعتماد گل بسازند وچندین مشك باطنابهای ابریشمی آماده ساختند ، و آنرا پر از شیر نمودند اعتماد با کنیزان خود آن مشکها را بدوش گرفتند و جامهٔ خود را بالازده میان گلهای کاخ مانند زنان دهاتی شیر فروختند .

سایر پادشاهان و بزرگان اسلام نیز از این دستگاه ها و تجملات داشتند. سنجر پسر ملکشاه ۱۰۳۰ رطل جواهر گوناگون جمع کرده بود تا آن موقع هیچ پادشاهی آنقدر جواهر نداشته است . اسراف وول خرجی این بزرگان را می توان از مصرف روشنائی کاخهای آنان دانست مثلا عزالدوله وابن بقیه هر کدام در ماه هزار من شمع میسوزاندند ، شمعهای کاخ محمد امین بقدری بزرگ بود که تا آنموقع کسی چنان

شمع های بزرگی سراغ نداشت . بزرگان وحاشیه نشینان خلفاء و سلاطین و ملوك اسلام نیز بمناسبت درجه ورتبهٔ خویش همین نوع تجملات و دستگاه ها فراهم میساختند، اما تودهٔ مردم ساکن ممالك اسلامی در نهایت درجهٔ تنگدستی و سختی میزیستند (بجلد دوم این کتاب در قسمت مربوط بثروت و زندگی تودهٔ مردم مراجعه شود) .

۴- هم خوابگی با کنیزان

این عمل را درزبان عربی تسری میگویند که عبارت ازهم-بسترشدن باکنیزان وفرزندآوردن از آنان است . گفتیم که در آندوره کنیزان فراوان گشتند . تجارت و تربیت کنیز بسیاررایج بود وکنیزان را مانند سایرچیزهای گران بها هدیه میدادند . اینك آن موضوع را ازنظرتجمل مورد بحث قرارمیدهیم . بزرگان اسلام با کنیزان هم بستر میشدند واگرازآنان فرزندی پیدا میشد ، با آنها ازدواج میکردند یعنی بزوجیت می پذیرفتند و عربها در ابتداء از ازدواج با کنیزان بدشان میآمد و با اینکه در صدر اسلام کنیزان (اسیران) خیلی زیاد شد هیچ یك ازخلفای راشدین آنانرا بزنی نگرفتند فقط با آنان هم بستر میشدند . حضرت علی (امیرمؤمنان علیه‌السلام)هنگام شهادت چهار زوجه وهفده کنیز داشتند، ابتداء اگر کنیز فرزند میآورد بازهم‌خرید وفروش میشد ولی‌عمر از آن‌کار منع کرد ومقرر داشت کنیزی که از مولایش فرزند بیاورد ازفروش بدیگران معاف باشد . عربها کنیززادگان را پست میشمردند.اماسه مرد بزرگ درمیان عرب پیدا شدندکه مادرانشان کنیزیعنی اسیر و دختران یزدگرد ساسانی بودند و از آن پس کنیززادگان قرب ومنزلت یافتند ومردم از همخوابگی باکنیزان‌عارنداشتند .

هم خوابگی باکنیزان (اسیران) پیش از اسلام‌هم معمول بوده . رومیان نیز هم خوابه های‌کنیز داشتند وگرچه کنیزاز زن پست‌تر بود ولی روابط با او صورت قانونی‌داشت . رومیان مانند عربها ابتداء ازارتباط باکنیزان اکراه داشتندولی‌دونفر از بزرگان آنان مقدم شدند و سایرین بآنان تأسی نمودند .

در دورهٔ تمدن اسلام بزرگان دین ودولت کنیزان را بزنی گرفتند تا آنجاکه

بیشتر فرزندان خلفاء از کنیزان پدید آمدند و بیشتر زنان با نفوذ از کنیزان بودند. رجال محترم و مردم متمول بخلفاء اقتداء کردند و کنیزان را بجای زن برگزیدند وهر کنیزی که فرزند میآورد آزاد میشد ویا بعقد مولای خود در میآمد. گاهی شمارهٔ کنیزان درحرمسرای خلفاء بهزاران میرسید. مسعودی در جلد دوم تاریخ خود مینویسد که درحرمسرای متوکل عباسی چهارهزار کنیز میزیست و متوکل با تمام آن چهار هزار کنیز نزدیکی میکرد. وامیران که این شور وشوق متوکل را دیدند از اطراف برای او کنیز فرستادند، از آن جمله عبدالله بن طاهر چهارصد کنیز برای متوکل هدیه داد ونصر الدوله فرمانروای میافارقین بعدد روز های سال ۳۶۰ هم خوابه داشت وعلاوه بر آن بسیاری از کنیزان سازنده و آوازه خوان در حرمسرای وی می زیستند. در حرمسرای هرون دو هزار کنیز بود، از آن جمله سیصد کنیز که فقط سازمیزدند و آواز میخواندند.

نگاهداری کنیز بقدری شایع شد که زنان نیز برای تجمل کنیزان زیادی میخریدند. مادر جعفر برمکی چهارصد کنیز خدمتگزار داشت وچنانکه گفته شد زبیده زن هرون کنیزان را لباس مردانه میپوشانید. بسیاری از زنان ثروتمند و با اقتدار بزبیده تأسی کرده عدهٔ زیادی کنیز میخریدند ولباس مردانه بآنان میپوشاندند. خلفاء و بزرگان هم کنیزان را بلباس مرد درمیآوردند. القاهر بالله خلیفه عباسی یك هنگ کنیز تشکیل داد که لباس مردانه یعنی قباو کمربند و کیسوان داشتند.

سایر دولتهای اسلامی شرق وغرب نیز از آنان تقلید میکردند. خلفای فاطمی بیش ازسایر خلفاء کنیز وغلام میخریدند، در حرمسرای الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی بیش از ده هزار کنیز وغلام خدمت میکرد و خواهر الحاکم السیدة الشریفه، ست الملك (بانوی کشور) هشت هزار کنیز داشت که ۱۵۰۰ آن دوشیزه بودند وهمینکه صلاح الدین کاخ های خلفای فاطمی را تصرف کرد دوازده هزار زن در آن کاخ ها بودند که جز خلیفه و فرزندانش مرد دیگری نداشتند. علاوه بر کنیزان عدهٔ زیادی نیز غلام و خدمتکار در آن کاخ ها میزیستند و جواهرات و اثاث های فراوانی در آن سراها انباشته شده بود. صلاح الدین دستور داد همهٔ آنرا بفروشند و مدت

دهسال فروش آن بطول انجامید . خلفای اموی اندلس و سلاطین (ممالیك) مصر هم چنین دستگاه‌ها وتجملاتی داشتند و اکنون هم بسیاری ازامیران و پادشاهان مشرق همین دستگاه‌ها وتجملات واسراف کاری را دارند .

بهای کنیزان

درآغازپیدایش اسلام بهای کنیزارزان بود چه شمارهٔ آنان روزبروزافزون‌میشد ولی پس‌ازآنکه تمدن اسلامی رو به‌توسعه و تکامل رفت بهای کنیزان گران می شد بخصوص کنیزانی که جمال و کمال (سازندگی و خوانندگی) داشتند گرانتر از دیگران خرید و فروش میشدند تا آنجا که بهای یك کنیز ازچند صد دینارتا چند هزار دینار میبود وگاه هم بهای یك کنیز بصدهزار دینار میرسد و برای نخستین مرتبه سعیدبرادرسلیمان بن عبدالملك زلفاء کنیزك زیبائی را به یك میلیون‌در هم (قریب هفتادهزاردینار)خریداری کرد .

هرون کنیزی را بصد هزار دینار وکنیز دیگری را به ۳۶۰۰۰دینارخرید و یك شب باوی هم بستر شده فردای آنروز کنیز را به فضل بخشید .

بطوریکه ابوالفرج در جلد پانزدهم اغانی مینویسد : محمدامین به جعفربن هادی پیام داد بذل (نام یك کنیزك زیبا) بمن بفروش ، جعفرگفت نمیفروشم ، امین آنقدر بهای آنرا بالا برد تا جعفر راضی‌شدباینقسم که قایق جعفر رادرمقابل قیمت آن‌کنیز پرازطلا کردند و آن طلابیست میلیون درهم یعنی بیش از یك میلیون‌دینار میارزید واگر این گفته درست باشد قیمت مزبوربزرگترین قیمتی است که برای یك کنیزی پرداخته‌اند .

یزیدبن عبدالملك خلیفهٔ اموی سلامه‌کنیزك آوازه خوان را بمبلغ بیست‌هزار دینارخریدوکنیزك دیگری بنام ضیاء،بمبلغ پنجاه‌هزاردینار فروخته شد.جعفربرمکی کنیزی را به چهل هزار دینار وا لوائق با لله کنیزك خواننده ای را بنام صالحیه بمبلغ ده هزار دینارخرید و همین قسم کنیزانی بکمتر وبیشتر از آن مبلغ ها خرید وفروش می‌شدند واین نکته مهم است که خلفاء وبزرگان اسلام مبالغ بسیار گزافی فقط برای خرید کنیزکان مصرف میکردند .

۵ بذل و بخشش (سخاء)

گفتیم که عربها پیش از اسلام مردم سخاوتمندی بودند و بعد از اسلام نیز بجهاتی بسخاوت خود باقی ماندند تا آنجا که سخاوتمندی بزرگان یکی از منابع درآمد مردم و وسیلهٔ ارتزاق آنها شده بود. همینکه پول نزد خلفاء و بزرگان اسلام فزونی گرفت و از لذتهای مادی بحد کمال بهره بردند بفکر آن افتادند که از لذتهای معنوی نیز استفاده کنند و چون طبعاً مردم بلندهمت مغروری بودند از دستگیری مستمندان خوششان میآمد و بذل و بخشش را یکی از وسائل بهره‌مندی از لذات روحی و معنوی تشخیص دادند و بشاعران و ندیمان و آوازه‌خوانان و تقاضاکنندگان از هرطبقه و دسته اموال زیادی بخشودند چه از آن کار لذت میبردند و یا پاداش اخروی انتظار داشتند.

مقدار بذل و بخشش

درمبحث مربوط بارتزاق از راه بذل و بخشش دیگران اشاره کردیم که بنا بموجباتی (سیاسی وغیره) عربها بعد از اسلام نیز بذل و بخشش داشتند تا آنجا که این عمل یك عادت معمولی آنان گشت و هرقدر که تمدن و ثروت مسلمانان فزونی یافت بهمان نسبت هم مقدار و میزان بذل و بخشش آنها اضافه گشت، مثلا حداکثر بخشش امویان هزار و یا چند هزار درهم بود و چهارپا و یا گاو و یا گوسفند و یا خلعت نیز بر آن میافزودند و اگر مصالح سیاسی ایجاب میکرد از ده هزار تا صدها هزار درهم می بخشیدند چنانکه معاویه برای جلب رضایت هاشمیان و فرزندان صحابه میلیونها درهم بطور مقرری سالیانه می‌پرداخت. معاویه اول خلیفه‌ای است که مقرری سالانه آنهم تا این حد برای بزرگان قریش وغیره تعیین کرد، بعلاوه بیاره‌ای مناسبات (وگاه هم بدون تناسب) وسط سال پول‌هائی غیر از مقرری بآنان میداد از آنجمله موقعیکه عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب پسری پیدا کرد معاویه صد هزار درهم برای عبدالله فرستاد و خواهش کرد نام آن را معاویه بگذارند، عبدالله آن شرط را پذیرفت و صدهزار درهم را بمردی داد که مژده ولادت پسر را برای او آورده بود. امیران و والیان اموی نیز مانند معاویه و خلفای دیگر بذل و بخشش داشتند و مشهور ترین امیران دورهٔ اموی

در آن قسمت خاندان مهلب میباشند همانطور که برمکیان درزمان عباسیان بآنصفت مشهورند. دیگر از والیان سخاوتمند آن دوره خالدقسری وحجاج بن یوسف است که اگرمصلحت وياسياست اقتضاء داشت بذل و بخشش بسیار مینمود مثلا کسی که واسطهٔ ازدواج هند دختر اسماء باحجاج بودسی غلام و سی کنیز مژدگانی گرفت وهر غلامی ده هزار درهم و هر کنیزی مقدار زیادی لباس وزر وزیور همراه بردند. سعیدبن العاص هدیه‌ها را با غلامان برای اشخاص میفرستاد و غلامان‌را با هدیه ها می‌بخشید.

درزمان عباسیان که ثروت وتمول بسیار شد مبلغ ومقدار بخشش بمیلیونها (درهم) رسید واول ازهمه منصورخلیفهٔعباسی با آنرقم (میلیونها)بخشش کرد.عباسیان علاوه برپول، ملك وباغ ومزرعه‌وفرمانروائی‌ولایات وحکومت هم بخشش میکردند ویاکرجیها را پراززر وسیم کرده هدیه میدادند ویاکیسه های پول را بدوش‌غلامان وپشت‌استران نهاده پول‌و آورندهٔ پول را بخشش میکردند وهمینکه‌سرکیف‌میآمدند ویا ازچیزی خوششان میآمد برمیزان بذل وبخشش میافزودند، از آنجمله شخصی درمدح‌سفاح‌خلیفهٔ عباسی قصیده‌ای گفت سفاح بقدری از آن تملق‌گوئی خوشش آمد که استانداری خوزستان را بآن مرد واگذارد. خلفای عباسی غالباًدراین‌بخششها نظر سیاسی بکار میبردند، مثلا منصور در یکروز ده‌میلیون درهم به عموها وسران سپاه خود بخشید والبته این‌برای آن‌بودکه زبان آنها را ببرد وهمینکه مهدی‌پسرش خلیفه شد فرزندان مهاجران وانصار را نام‌نویسی کرد وسه میلیون درهم میان آنان پخش کرد و برای هریك از افراد خاندان عباسی سالی ششهزار درهم مقرری‌تعیین نمود وبه‌مغیرةبن حبیب هزارفرمان مقرری ومستمری دادکه بهرکس میخواهداعطاء کند. هرون دریکروز یك میلیون وسیصد وپنجاه هزار دینار میان مردم‌تقسیم نمود. روز دیگرکه سرکیف وخوش احوال بود شش میلیون درهم میان‌مردم شاباش کرد. هادی برای عبدالملك‌بن مالك رئیس پلیس پدرش چهار صد قاطرفرستادکه بار هر قاطری مقدار زیادی درهم بود. امین بسلمان‌بن ابوجعفر دریکروز یك‌میلیون درهم عطاء کردوهمین محمدامین‌معمولادربالاخانهٔ کاخ خودکه مشرف بردجله بودجلوس

میکرد وشاعران وحاجتمندان باقایق تاپای بالاخانه میآمدند وشعرخودرامیخواندند وحاجت میخواستند واگر امین در آنساعت خوش احوال بود فرمان می دادکرجی شاعرویاحاجت مند را پرازطلا ونقره بنمایند ودرپاره‌ای‌موارد وزیران‌وخزانه داران این فرمان را با مبالغی پول نقد تسعیر میکردند . مثلا روزی ابومحمد تیمی شاعر باقایق تاپای کاخ امین آمد وقصیده‌ای در مدح وی خواند ، امین از آن‌اشعارخوشش آمده گفت کرجی شاعر را پرازپول کنید ، فضل هم بعلامت قبول سرفرود آوردوپس از آنکه مجلس برهم خورد بشاعر گفت مگر دیوانه شده‌ای از کجا اینهمه‌پول بیاوریم که قایق تورا پر کنیم و سرانجام معامله را باصد هزار درهم خاتمه دادند . مأمون به پزشك مخصوص خود در یك روز یك میلیون درهم وهزار کر (۱) گندم بخشید ودر ظرف یك ساعت ۳۶ میلیون درهم میان عده‌ای تقسیم نمود وسی هزار دینار به‌عربی بیابان گرد که درمدح او قصیده‌ای ساخته بود صله داد . متوکل‌بیشتر املاك و مزارع‌رابجای پول بمردم وامیگذاردهمینقسم سایر خلفاء که‌هر کدام‌بهمین اندازه‌ها بذل وبخشش میکردند .

البته این‌بذل‌وبخششها هنگامی‌بود که خلفای عباسی‌پولهای گزافی‌دراختیار داشتند و همینکه دستگاه آنها روبفساد و انحطاطرفت ودرآمد دولتی‌نقصان‌یافت بجای پول‌لقب وعنوان‌هدیه میدادند ، ابوبکر خوارزمی اشعاری در آن مورد گفته و دست‌تنگی خلفاء‌را ضمن آن یادآور شده‌است.

ترجمهٔ اشعار :

«چه شده که عباسیان در انبارلقب ورتبه را گشوده‌اند»

« بیچاره‌ها پول ندارند بجای پول لقب‌ورتبه می‌بخشند .»

«کسی‌راکه‌امروز چنین‌لقب بزرگی‌میدهند دراوایل‌خلافت عباسی‌دربان»

« هم نمیشد .»

۱— یك کر ۴۰ اردب‌ویك‌اردب ۱۵۰ کیلو میشود . مترجم

بذل و بخشش برمکیان

واقعاً رونق و عظمت عباسیان بواسطهٔ برمکیان بود ، اینان خلفای عباسی‌را به بذل و بخشش و همراهی بامردم تشویق میکردند و با اینکه در زمان منصور هنوزثروت دولت عباسی بحد کمال نرسیده بود ، معذلك خالدبن برمك وزیر منصور برای نخستین بار خلیفه را بمردم داری و دست و دل بازی ترغیب نمود. تاآنموقع ارباب رجوع واهل تقاضا را سائل (گدا) میخواندند . خالد گفت : این نام برای‌ارباب رجوع نا مناسب میباشد ، چه بساکه میان ارباب رجوع آزادگان و مردم باشرفی هستند و از بزرگ زادگان میباشند . بنا بر این شایسته نیست‌که آنان را سائلان (گدایان) بنامیم وچه بهترکه آنان را زوار بگوئیم .

بشاربن‌برد شاعر نامی آنزمان‌که حاضر مجلس‌بود اشعارذیل رادر مدح‌خالد برمکی گفت وخالد برای هر شعری هزار درهم بوی صله داد .

ترجمهٔ اشعار :

« خالد مانند پدرش برمك است ، هم خودش . شرافتمند است و هم شرافت »
« خانوادگی دارد ، پیش از خالد مردمان نیازمند راگدا(سائل) میخواندند واین»
« عنوان‌بسیار ناگوار بود . اینها راگدا میگفتنددر صورتی‌که مردمان جلیل‌القدر»
« میان آنهاکم نبود ، خالد آبروی آنان‌را خرید و پرده‌ای بر روی تقاضا های‌آنها»
« کشید . . . »

یحیی پسر خالد موقعی‌که سوار میشد هرکس را در راه میدید ۲۰۰ در هم باو می‌داد. ازبذل وبخشش های خالد چیزهائی می‌گویندکه بیشتر به‌افسانه‌میماند ولی ما یکی ازآن‌خبر ها راکه بطور تواتر در کتب تاریخی و ادبی ذکر شده برای نمونه می‌گوئیم‌داستان مزبوربهترین‌نمونه ازبذل و بخشش‌یحیی‌میباشد .

« همینکه هرون برمکیان را برانداخت فرمان دادکسی آنان را مرثیه‌نگوید ویادشان نکند ، دوستداران برمکیان پنهانی از آنان یاد میکردند ، تا اینکه‌دوران هرون‌پایان یافت. در زمان امین ومأمون هم‌کسی جرئت نداشت‌از برمکیان‌به‌نیکی

یادکند. روزی بمأمون گفتند پیر مردی همه روزه برسر ویرانه های برمکیان میآید ومیگرید ودر مرثیهٔ آنان شعرمیگوید وشامگاهان میرود، مأمون آن پیر مردرافرا خواند و همینکه پیرمرد آمد مأمون اورا تشرزد ونامش را پرسید و علت این گریه و زاری را جویاشد، پیرمرد بدون واهمه گفت من مدیون برمکیان هستم آنها بمن نیکی کرده اند اگر امیرمؤمنان اجازه دهد قسمتی از آن نیکی هارا بازگویم مأمون گفت: اجازه داری بگو ، پیر مرد گفت : من منذر بن مغیرهٔ دمشقی هستم، زندگانی آسوده وخوشی داشتم ولی روزگار با من نساخت و کارم زار شد تا آنجا که خانه‌ام رافروختم وهر چه داشتم خوردم ، آشنایان که حال مرا دیدند گفتند از دمشق به بغداد برو واز برمکیان چیزی بخواه من با بیست وچند زن و کودك از دمشق به بغداد آمدم وچون منزل نداشتم زن وبچه را در مسجد بغداد گذاردم وخود بیرون آمدم تا آنکه بمسجد دیگری رسیدم ومردمان خوش لباسی را در آنجا دیدم که با یکدیگر سخن میگفتند من بر آنان سلام کرده کنارشان نشستم و مکرر در مکرر بفکر افتادم که شرح حال خود را باز گویم ولی برای حفظ آبرو خاموش ماندم تا آنکه غلامی آمدو آنان را بخانهٔ بزرگی دعوت کرد منهم با آنان رفتم. یحیی بن خالد را دیدم که روی نیمکتی در وسط باغ نشسته است ، سایرین کنار او نشسته بودندمنهم نشستم،ماجمعاً صدویکنفر بودیم. پس ازلحظه‌ای صدخدمتگزار آمدندودست هر کدام بخوردان طلا وتکه‌ای عنبر بود ، حضار خود را معطر ساختند آنگاه یحیی بقاضی گفت: دخترم عایشه‌رابرای پسر عمویم عقدکن قاضی خطبهٔ عقد خواند، سپس مشك وعنبر نثار کردند. همه برچیدند منهم برچیدم آنگاه خدمتگاران آمدند ودست هر کدام یك سینی نقره بود که در آن هزار دینارمشك آلوده‌دیده میشد، خدمتگاران جلومیآمدند، مهمانان پولها رابجیب میریختند وسینی را زیربغل میگرفتند ومیرفتند تا آنکه نوبت بمن رسیدمن جرئت نمیکردم چنان کنم ، خدمتگاران با اشاره فهماندند که تو نیز چنان کن وبرخیزوبرو من چنان کردم واز ترس چپ و راست خود را مینگریستم که مبادا پولها را از من بگیرند . یحیی متوجه حال من بود ، من نمیدانستم و همینکه نزدیك پرده رسیدم بفرمان یحیی مرا برگرداندند ، یحیی مرا پیش خود نشانید و حالم را جویا شد

من سرگذشت خودرا گفتم یحیی بحال من گریست ،آنگاه موسی‌راخواسته‌وگفت: فرزند جان این مرد برای خود دستگاهی داشته و اکنون گرفتار حوادث روزگار شده او را ببر ونزد خود نگاه دار ومراقب حال او باش . موسی مرا برد وخلعت فاخری پوشانید وسینی نقره را بمن داد ، چند روزی با کمال خوشی نزد او بسر بردم تا اینکه موقعی برادر موسی عباس نزدما آمد وموسی باوگفت این امانت وزیر است پیش‌تو باشد تامن بخدمت امیرمؤمنان بروم وبر گردم‌عباس بهترازموسی ازمن پذیرائی نمود ولی من برای‌عیال و اطفال نگران بودم و جرئت نمیکردم حال آنانرا بپرسم ، ده‌روز چنین گذشت روزدهم مرا نزد فضل‌بن یحیی بردند یك شبانه‌روزهم درکاخ وی ماندم . بامدادان نوکرها بمن گفتند بر خیز و پیش عیال و اطفالت برومن ازاین‌سخن برآشفتم که‌مبادا سینی‌ونقره وپول از دست من برود . بهرحال نوکرها جلوومن دنبال آنان رفتیم تابخانهٔ مجلل‌و آراسته‌ای رسیدیم زن و بچه من‌لباسهای فاخر حریردر برداشتند ،خدمتگاران صد هزار دینار و ده هزار درهم وقبالهٔ دومزرعه بمن دادند وگفتند این‌خانه واین پولها را یحیی بتو داده‌واین دو مزرعه هم برای مخارج یومیهٔ تواست که از محصول آن بخوشی زندگی کنی ، تابرمکیان بودند من خوش میزیستم اکنون عمروبن مسعده مالیات سنگینی بر آن دومزرعه بسته‌بقسمی که اگر همهٔ دارائی خودرا بدهم بازهم بدهکار میشوم این است‌که خواه‌ناخواه بویرانه‌های برمکیان میآیم وبیاد آنروز میگریم.

مأمون عمروبن مسعده راخواست ومقرر داشت مالیات آن‌املاك را مطابق معمول زمان برمکیان بستانند پیرمرد بازبگریه افتاد مأمون گفت من که کارت را درست کردم گریه برای چی است ؟ پیرمرد گفت‌ای خلیفه برای بر مکیان می‌گریم چه این‌هم ازبرکت‌آل برمك است . مأمون‌گفت‌بسلامت برو وفاداری‌برکت‌میآورد وخوش عهدی ازایمان است .

جعفر وفضل پسران یحیی وسایر برمکیان مانند یحیی‌مردم‌سخاوتمندی‌بودند همه‌نوع بمردم کمك میکردند والبته درآمد زیادی هم داشتند تا آنجا که سود خالص آنان از املاك وغیره در سال بیست میلیون دینار میشد . همینکه‌جعفر کشته

شد ودارائی آنان مصادره گشت درصندوقخانهٔ جعفر دوازده میلیون دینار پول نقد یافتندکه درکیسه‌ها ریخته وروی کیسه نام دریافت کنندهٔ آن دیده میشد و اینان کسانی بودندکه ازبرمکیان ماهانه وسالانه وصله وجایزه‌مرتب‌می گرفتندبرمکیان بانواع مختلف بذل وبخشش میکردند ازآن جمله اینکه فضل‌بن یحیی حواله هائی مینوشت وامضاء میکرد وشب هنگام یابعداز ظهر که‌مردم خواب بودندسوار میشد وتوی‌کوچه‌ها میریخت ورهگذران آن‌حواله‌هارا برمیداشتند و پولش را دریافت میداشتند. روی‌حواله‌ها چنین مرقوم رفته‌بود: « صرافخانهٔ فلان در وجه آورنده این برگ . . . دینارفوری بپردازید . »وهمینکه ازفضل موجب این اقدام پرسیدند پاسخ داد میل دارم بکسانی نیکی‌کنم که‌نه آنها مرا بشناسند و نه من آنها را بشناسم . فضل‌برای رفاه حال گیرندگان پول بازرسی درصرافخانه هاگماشته بود تا مبادا صراف مبلغی ازحواله راکم‌وکسر کندوگیرنده بمبلغ کمتری‌ازآنچه نوشته شده راضی شود . ولی به‌هیچ کس بیش ازیك حواله نمیدادند ونام گیرنده را جویا نمیشدند وچه بساکه یك زن یایك کودك ویایك غیرمسلمان (ذمی)حواله‌را می‌یافت وپول آنرا تمام‌وکمال ازصراف میگرفت .

دیگر ازخانواده‌های سخاوتمند دورهٔ عباسی خـاندان فـرات میباشد : ایـن خاندان هم مانند برمکیان وزیرعباسان بودند ومانند برمکیان دچاربدبختی گشتند ولی شهرت آنان‌بپایهٔ شهرت برمکیان نمیرسید. شهرت‌برامکه درسخاء وجوانمردی هنوزهم زبانزد مردم است‌وارباب حاجات سخاوت آنانرا برخ‌ثروت‌مندان میکشند تامگر همت آنانرا برانگیزند وبقدری از سخاوت برمکیان قصه و مثل گفته‌اند که‌پاره‌ای معتقدند بیشتر این داستانهاساختگی بوده‌ومنظوراز آن تحریك‌احساسات متمولین میباشد ولی مسلماً پایهٔ آن‌حکایات چیزی بوده که‌چیزهائی‌برآن‌افزوده‌اند موقعی درمجلس سلطان العادل ایوبی ازسخاوت برمکیان وداستان بذل و بخشش آنهاصحبت شد سلطان گفت من حتم‌دارم که این داستانهارا مورخان‌و نویسندگان بهم بافته‌اند تااحساسات پادشاهان وثروتمندان را تحریك‌کنند واز آنان پول در بیاورند .

یکی از حاضرین گفت ای آخوند (۱) چرا در باره شما تا کنون چنین دروغهائی نساخته‌اند .

سخاوت نسبت بشاعران و آوازخوانان وسازندگان

چنانکه گفته‌شد ، نظر بپاره‌ای جهات سیاسی و غیره جایزه دادن بشاعران از آغاز اسلام معمول بوده است همانطور که امروز دولتها و رجال سیاسی برای بستن زبان روزنامه نویسان و یا استفاده از قلم آنان بآنها پول میدهند ،منتهی در آنروزها پولی که بشاعران داده میشد نامش صله یا جایزه بود و نامه نگاران کنونی بعنوان وجه اشتراك یا بهای درج مقالات خصوصی پول میگیرند . پاره‌ای ازخلفاء برای شاعران مقرری ماهانه،یاسالانه تعیین مینمودند گاه هم سالی یکبار در روز معین شاعران را میپذیرفتند ومقرری سالانهٔ آنهارا بعنوان صله میدادند راجع بشعروشاعری سابقاً سخن گفتیم واینك ازبذل و بخشش بزرگان اسلام بشاعران ، در دورهٔ تمدن اسلام صحبت میداریم ، خلفای بنی امیه برای اولین مرتبه درتاریخ اسلام بشاعران پول فراوان دادند . ولیدبن یزید بیش ازدیگران صله وجایزه شاعران را می پرداخت ، او نخستین خلیفه ایست که برای هر بیت شعر ، هزار درهم جایزه معین کرد وسایرین هم باو تأسی نمودند . عباسیان مبلغ را افزودند و برای یك قصیده صد هزار درهم جایزه دادند . نخستین کسی که چنین صله‌ای گرفت مروان بن ابی حفصه بود که قصیده‌ای در مدح مهدی سرود و آن صلهٔ گزاف را دریافت داشت ومطلع آن قصیده چنین است :

طرقتك زائرة فحی خیالها

سپس سالم الخاصر قصیده‌ای درمدح مهدی سرود که مطلعش چنین است :

حضر الرحیل و شدت الاحداج .

مهدی خواست مبلغ کمتری باو بدهد ولی سالم سوگند خورد که کمتر از ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم نمیگیرد وچنانکه ابن خلکان درجلداول تذکره خود مینویسد همان مبلغ را بسالم پرداختند. اما تصور میرود که مبلغ صله ۱۰۰/۰۰۰ درهم بوده واشتباهاً

---

۱ — اصل عبارت عربی یاخوند (ای آخوند) است وتصور میرود این همان اصطلاح فارسی خداوندگار باشد که به آن پادشاه کرد (فارسی زبان) خطاب کرده‌اند. مترجم.

چند صفر اضافه شده است. منصور که پیش از مهدی خلیفه بود، نسبت بشاعران سخت میگرفت و همینکه میخواست بشاعر خود، ابودلامه کمك کند از هاشمیان تقاضا نمود هر کدام یکی دو دینار بشاعر بدهند.

هرون مانند مهدی بمروان شاعر صدهزار درهم صله داد و یکبار هم پنجهزار درهم و ده غلام بوی بخشود و بابوالعتاهیه علاوه برانعام و جایزه سالی پنجاه هزار درهم مقرری میپرداخت، متوکل بیش از سایر خلفای عباسی بشاعران کمك میکرد. وی اولین خلیفه‌ای است که برای هرفرد شعر (قصیده) حسین بن ضحاك هزار دینار صله داد اگر معتصم از شعر شاعری خوشش میآمد، فرمان میداد دهان شاعر را پراز جواهر کنند و پیش از او یزید بن عبدالملك نیز چنان میکرد.

وزیران و امیران از خلفاء پیروی میکردند و بشاعران پولهای گزاف میپرداختند خالد قسری والی عراق درروز های معین شاعران را میپذیرفت و بآنان جایزه میداد خاندان مهلب (ازامرای دورهٔ بنی امیه) بشاعران صله و جایزه سالانه و یاماهانه می بخشیدند.

درزمان عباسیان خاندان برمك بیش از هر امیر و وزیر بشاعران کمك کردند بخصوص فضل بن یحیی که مرد شعر دوست شاعرپروری بود و یکی از شاعران عرب در بارهٔ او چنین میگوید.

ترجمه شعر:

«فضل بقدری باشاعران نکوئی کرد که همهٔ مردم شاعر شدند.»

یحیی پدر فضل مانند پسر بشاعران محبت داشت و اگر شاعری رادر کوچه میدید و پولی همراه نداشت ازاسب بزیر میآمد و اسب خود را بشاعر میداد. برای مقایسهٔ بذل و بخشش برمکیان و خلفای عباسی نسبت بشاعران همین یك نمونه کافی است که ابان اللاحقی شاعر برمکیان برای سرودن یك قصیده درمدح آن خاندان جایزه‌ای از آنان گرفت که برابر باتمام جایزه‌ها و صله هائی بود که هرون در تمام مدت عمر بشاعر خود مروان بن ابی حفصه داده بود. سایر وزیران و امیران هم مانند برمکیان پولهای فراوانی بشاعران میدادند مثلا یزید بن مزید نصف دارائی خود را

بیك شاعر بخشید .

سازندگان وخوانندگان مانندشاعران ازسخاوت خلفاء و بزرگان بهره مند میشدند . مهدی عباسی در یك شب پنجاه هزار دینار (بیست وپنج هزار لیره» بآوازه خوان(خودحمان)پرداخت زیرا در آنشب با سازو آواز خویش مهدی را برقص آورده بود . اسحق موصلی ساززن و آوازه‌خوان مشهور دورهٔ عباسی شبی در بزم محمدامین قصیده‌ای درمدح امین سرود واو را بوجد و طرب آورد امین یك‌میلیون درهم بوی جایزه داد ومقررداشت‌چند فراش اسحق راروی دست گرفته بخانه‌اش ببرند . هادی خلیفه ماهی ده‌هزاردرهم بابراهیم موصلی (آوازه خوان) می پرداخت وعلاوه بر آن مبالغی صله وجایزه باوعطامیکرد و هرگاه که هرون از ساز و آواز وشعر سر کیف می آمد دربذل و بخشش بیقرار میگشت چنانکه فرمانروائی کشور مصر رابرای شعر و آوازه‌خوانی اسماعیل بن‌صالح بوی‌واگذارد .

بزرگان‌ورجال‌ممالك‌اسلامی‌هرکدام بنوبهٔ خود پولها وصله هائی بشاعران و آوازه خوانها میدادند ولی هیچکدام‌از آنان دراین قسمت بپای خلفای عباسی وامیران‌ووزیران آنان نرسیدند. اخبار وداستان مربوط بشاعران و آوازه خوانان بسیاراست‌اما برای احترازازطول‌کلام بهمین مختصراکتفاکردیم .

۶ـ مسکرات

نوشابه‌های الکلی پیش ازاسلام درمصروشام وعراق‌وایران وعربستان وغیره صرف میشد . وپادشاهان ایران انواع مسکرات‌استعمال‌میکردند.مشهوراست که‌رومیان‌پس ازفتوحات آسیائی با مسکرات آشناشدند وقبل ازآن ازنوشابه های‌الکلی خبرنداشتند .مردمان‌خردمند چه عرب وچه غیرعرب نوشیدن‌مسکرات‌راجایز نمیدانستند وعده‌ای ازبزرگان عرب‌مسکر را برخودوخانوادهٔ‌خودحرام کردندواگر کسی‌درمیان‌عربهامکرربدمستی‌میکرداورا‌ازمیان خودمیراندند .دیانت‌اسلام‌نوشیدن مسکررا تحریم نمود وبرای کسی‌که نوشابهٔ الکلی‌مینوشید کیفر سخت‌معین‌کرد وحدآنرا تازیانه وزندان‌و تراشیدن سر وریش وسبیل ومحرومیت‌ازحقوق دولتی مقرر داشت وبرای فروشندهٔ نوشابهٔ‌الکلی

مجازاتی بر قرار نمود ، شکستن ظروف مسکر ونابودساختن نوشابهٔ الکلی رااجازه داد.درزمان خلفای راشدین واوایل بنی امیه از استعمال نوشابه های الکلی جلوگیری میشد.موقعی بعمربن خطاب گفتند که خالدبن ولید در حمام تن خود را با شراب شسته ومالش داده عمر آن سردار بزرگ اسلام را برای این عمل توبیخ نموده، گفت چرا شراب به تنت مالیدی مگر نمیدانی که خدا شراب را از هرجهت حرام کرده ودست زدن بآنرا اجازه نفرموده است . با همهٔ این سخت گیری هـا همینکه عربها ممالك روم وایران راگشودند با مردم آن ممالك محشور شدند و عادات و رسوم آنان از آن جمله باده پیمائی را تقلید کردند. تا آنجاکه بنا بروایت ابن قتیبه(مؤلف المعارف) عده‌ای از صحابه و فرزندان صحابه بنوشیدن مسکرات مبادرت کردند وبعضی از آنان بواسطهٔ باده نوشی کیفر دیدند و نخستین کسیکه بموجب مقررات اسلامی برای میگساری مجازات شد وحشی بن حرب قاتل حمزه بود . پس ازاوعدهٔ دیگری از بزرگان اسلام بشرابخوری مشهور شدند وکیفر هم یافتند . از آن جمله ولید بن عقبه ـ یزید بن معاویه ـ عبدالله بن عمربن خطاب ـ عبدالرحمن بن عمربن خطاب ـ عاصم بن عمربن خطاب ـ عباس بن عبدالله بن عباس ـ قدامة بن مظعون ـ عبدالعزیزبن مروان ـ عبدالرحمن بن عبدالله ثقفی قاضی ـ ابو محجن ثقفی و غیره.

پاره‌ای از خلفای اموی مانند یزید بن معاویه ـ عبدالملك بن مروان ـ یزید بن عبدالملك ـ ولید بن یزید، علاقهٔ زیادی بمسکرات داشتند. ولیدبن یزید نخستین خلیفهٔ اسلام است که دربارهٔ شراب غزلهای عالی سروده وبقدری در تعریف وتمجید مسکرات افراط کرده که پس از وی شاعران الفاظ ومعانی شعر های او را دزدیدند ودر اشعار خود جازدند . ولید آنقدر به باده پیمائی و میگساری اشتیاق داشت که روزی با یاران خویش تصمیم گرفت که از دمشق بمکه بروند و روی پشت بام کعبه بزم میگساری دایر کنندو اگر پند و اندرز بعضی از نزدیکان خلیفه مانع این کار نشده بود ، ولید این رسوائی عظیم را بار میآورد و بالای پشت بام کعبه باده پیمائی میکرد . میگویند چون عبدالصمدبن عبدالاعلی مربی ولیدمردفاسدبداخلاقی بود،لذا شاگردوی (ولید) چنان شد ، ولی درهرحال مأمورین حکام درنقاط مختلف اسلامی

از شیوع باده پیمائی ممانعت میکردند، تا آنجاکه فروش عسل را نیز ممنوع میساختند



پیشخدمت حرمسرا

که مبادا از آن شراب بسازند.

در میان خلفای اموی عمربن عبدالعزیز و از خلفای عباسی المهتدی بیش از دیگران ازباده پیمائی جلوگیری مینمودند. با این‌همه هر قدر مردم از زمان‌پیغمبر اکرم دور میشدند وبه تمدن و تجمل نزدیك میگشتند بیش از پیش به میگساری وزن‌بازی وساز وآواز متمایل میگشتند، تا آنجاکه آشکارا و بی پرده بزم‌های عیش ونوش میگستردند وهرنوع پرده دری میکردند و بد تر از همه اینکه خلفای اسلام ورجال دولتی بیش از سایرین مرتکب این عملیات میشدند. فقیهان چاپلوس‌ومتملق که این علاقهٔ خلفاء وبزرگان‌را بمشروبات دیدند برای تجویز باده پیمائی به‌تفسیر وتأویل‌پرداختند. تا مگر راه‌قانونی برای شرابخواری بیابند ولذا نوشیدن نوعی‌از شراب را(نبیذ)مباح ونوعی دیگررا حرام شمردند باینقسم که مردم عراق‌به پیروی از گفتهٔفقیهان‌خویش نوشیدن نبیذراجایز دانستند،ولی‌مردم‌حجاز آنراتحریم کردند(۱).

نبیذ را از انگور و خرما و کشمش و سیب و زرد آلو و ذرت میسازند وطریقهٔ تهیهٔ آن در هرشهری و در هر زمانی فرق میکرده و میکند و در هرحال نبیذ شیره میوه است ویا آبی است‌که میوه درآن خیس خورده باشد ، گاه هم‌عسل ویا شیره بر آن میافزایند ومیجوشانند. در دورهٔ عباسیان نبیذ را صاف میکردندودر جامهای بزرگ ریخته مینوشیدند ، چه بسا کـه از آن شراب تهیه‌کرده در شیشه میریختند وطوری‌آن را تصفیه میکردندکه با آب‌کشمش یا عسل آب کرده و یا شراب ازحیث شکل فرق نداشت وهرکس‌که نبیذ را حلال میدانست،آن‌را بنام‌نبیذ مینوشید ودر هر صورت نوشیدن نبیذ فراوان مستی میآورد وبعضی از فقیهان اسلام میگویند شراب با نبیذ موقعی حرام است‌که مستی بیاورد واگر مستی نیاورد مباح میباشد ، اما اکثر فقیهان اسلام شراب را درهر صورت حرام میدانند. کتب‌فقهی‌در این باب گفتگو های بسیار داردکه ذکرش در اینجا بیمورد است .

پاره ای ازخلفاءکه نبیذ را حلال میدانستند ،آنقدر نبیذ میخوردندکه ازخود

---

۱ ـ فقهای مذهب شیعه امامیه (اثنا عشری) باتفاق آراء تمام نوشابه های الکلی را حرام ونجس میدانند بر عکس فقهای اهل‌تسنن کـه عده ای از آنها مانند ابوحنیفه و غیره نوشابه های کم الکل را مانند (آب جوونبیذ و شراب سیب) پاك ومباح میشمارند .مترجم

بیخود میگشتند یعنی پیمانه های بزرگ و پی درپی میزدند تا مست بشوند . اساساً اگر نبیذ (آب میوه) چندی بماند تخمیر میشود و در آن الکل پدید میآید . گاه گاه بزم باده پیمائی بطول میانجامید وخلیفه و همراهان سرمست شده بعربده میافتادند وچه بسا که در آن حال مستی دیوانه وار مشغول خرابکاری میشدند وداستانهای بسیاری از بدمستی ودیوانگی این بزرگان درتاریخ اسلام مذکوراست ، از آن جمله هروقت ملك الناصر بن ملك المعظم ایوبی فرمانروای مصر مست میشد فریاد میزد دوست دارم فلانی را مانند پرندگان درپرواز به بینم وتااین سخن ازدهان آن مرد دیوانه بیرون میآمد شخص مذکوررا بوسیلهٔ منجنیق در هوا پرتاب میکردند و پادشاه از دیدن آن منظرهٔ هولناك لذت میبرد . آنگاه فریاد میکشید که دوست دارم بوی کباب تن فلانی را بشنوم ، ملازمان فوری گوشت تن مرد تیره روزی راکه پادشاه نام برده بود میبریدند وروی آتش کباب میکردند .

کتب تاریخ و ادبیات اسلامی بسیاری از این وقایع وحشتناك را ذکر نموده است و کمتر خلیفه و یا وزیر و امیری بوده که بزم باده پیمائی نداشته ، و طبعاً بزم میگساری با سازنده وخواننده برگزار میگشته و همه نوع وسایل عیش وعشرت فراهم میشده است . از خلفای عباسی هادی و هرون و امین و مأمون و معتصم و متوکل وواثق ، بیش از سایرین عیاش و باده پیما بودند و خلیفهٔ عباسی یعنی منصور و مهتدی از نوشیدن نوشابه های الکلی امتناع داشتند . از خلفای فاطمی مصر مستنصر دائم الخمر بوده ولی الحاکم بامرالله ازمشروب احتراز داشته تا آنجا که فروش عسل را ممنوع ساخت ودرخرابات را بست .

تودهٔ مسلمانان پس از آمیزش با ایرانیان و رومیان بیش از نامسلمانان آلوده شدند و البته در هرمردم وملتی طبقات پائین زودتر از دیگران باین گرفتاریها دچار میشوند ، بخصوص که بزرگان آنان (مانند غالب خلفای اسلام و امیران و وزیران) این نوع عملیات را ترویج وتشویق نمایند ، مسلمانان غالباً در خانه های خود نبیذ میساختند و آنها هم که درخانه های خود نداشتند ، درمنزل یاران و دوستان لب تر میکردند . ولی غالباً درمیخانه ها می نوشیدند .

میخانه ها بیشتر بدست یهودیان اداره میشد وعده ای هم در دیرهای مسیحیان شراب میخوردند، زیرا در آن روزها شراب (دیر) صاف تر و قوی تر از شرابهای دیگر بود .

۷- بی ناموسی و بی عفتی و اعمال شنیع

این طبیعی است که آسایش و ثروت و تن پروری فحشاء ، وبی ناموسی بارمیآورد گرچه مردم فقیر وصحرا گردهم تا حدی دچار این آلودگی ها هستند ، اما شهرنشینان بیش از دیگران آلوده اند ، چه وسائل عیش و عشرت که لازمه اش فساد و بی ناموسی است درشهرها فراهم ترمیباشد . در زمان جاهلیت دسته ای زنان بدکارمیان عربها بودند که بربام منزلشان پرچم برمیافراشتند، جوانان باین خانه ها آمد وشدمیکردند ودسته ای از بزرگان عرب برای بدست آوردن پول کنیزان خود را وادار بارتکاب فحشاء مینمودند، ولی این جنایات درشهرهای عربستان واقع میشد ومیان صحراگردان معمول نبود ، همینکه عربها شهرنشین شدند و بنوشابه های الکلی و ساز و آواز آشنا گشتند وهمه قسم وسیلهٔ عیش وعشرت برای خود آماده دیدند، بهر نوع فساد وعمل منافی عفت واخلاق دست زدند و در دورهٔ تمدن اسلام شهرهای بغداد و قرطبه وقاهره و فسطاط ، مرکز این کارهای زشت شد ، تا آنجا که ازطرف دولت داروغهٔ مخصوصی برای زناکاران تعیین گردید ، تا درموقع لازم باو مراجعه کنند وکارهای خودرا روبراه سازند (نقل از کتاب الفرج بعدالشدة جلد دوم صفحهٔ ۱۴۳) و برای اینکه مردان را باین کارها تشویق کنند ، تصویر زنان برهنه را بر دیوار گرمابه ها نقاشی میکردند وبزرگان وفرمانروایان مانند ابن طولون وغیره تصویر هم خوابه‌ها ومحبوبه های خویش را بردیوار سالونهای پذیرائی ترسیم مینمودند ، فرمانروایان خردمند البته درابتدا بااین جریانات مخالف بودند وتا میتوانستند ممانعت میکردند اماهمینکه ازمقاومت عاجز ماندند مالیاتی براعمال منافی عفت وضع کرده، آنرا مانند کسبهای دیگر آزاد گذاردند.

بدترین بی ناموسی و بی‌عفتی که درآن دوره ازتمدن اسلام پدید آمد امرد بازی وهم خوابه شدن باجوانان بود، بخصوص درایام امین ومتوکل، این عمل شنیع

درشهرهای اسلامی رواج گرفت ، زیرا جوانان وپسران ماه‌روی رومی وترك در آن روزهازیاد شدند ، دسته‌ای بخرید ودسته‌ای باسیری ازاطراف آمده ، میان‌مسلمانان متفرق گشتند ومسلمانان هم اززنان چشم پوشیده رو بامردان رفتند وهرکس‌امردی را مانند زن برای خودبرمیگزید واو را آرایش میکرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را بحرمسرا ببرند ،آنها را اخته میکردند . در مصر و سایر ممالك اسلامی عشقبازی بازنان منسوخ شده عشقبازی با امردان معـمول گشت وشعرهائی که سابقاً دروصف زیبائی ودلبری زنان میگفتند ، برای امردان سرودند تا آنجاکه زنان بینوا ازناچاری بلباس‌مردانه‌در آمده ، خودراشبیه‌امردان ساختند ، همینکه‌مردان‌بامردان پرداختند وزنان را درحرمسرا واگذاردند . آنان نیز برای رفع حاجت خویش بـا خود مشغول گشتند و یا اینکه امردان خواجه را بجای شوهر برگزیدند، چنان‌کـه کنیزان حرمسرای خمارویه‌فرمانروای مصر بهمین عملیات‌فاسد مشغول بودندودراثر سرگرمی مردان باامردان حتی زنان محترم وشرافتمند نیز ازاین قبیل‌مفاسدبرکنار نماندند. میگویند دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزك زیبائی خرید تاباوی خـوش باشد وهمینکه این‌خبر به‌المعزلدین‌الله فاطمی رسید ، از خوشی فریاد برآوردکـه مدتها درکمین بودم تا مگر مصر رابگشایم ، ولی بیم داشتم که مبادا شکست‌بخورم حال‌که دانستم خاندان سلطنتی اینقسم دچارمفاسد اخلاقی میباشند ، حتم دارم کـه پیروز میشوم .

المعزلدین‌الله جوهر ، سردار خود را مأمور به فتح مصرکرد و فرمانـروایان مصرکه آن قسم آلودهٔ فساد بودندمقاومت‌نتوانستند و بدست فاطمیان سقوط کردند وهرکس میداندکه عفت بهترین نگهبان هرحکومت وسلطنتی است .

عظمت وجلال دولتی اسلامی (ابهت‌الدوله)

مقصود ازعظمت وجلال دولتهای اسلامی ، مظاهر قدرت‌دولت دربهترین‌دوره وعالیترین وضع آن دولت میباشد و آنمراتب عبارت‌است از :

« مجالس خلفاء ـ موکب آنان ـ جشنها و تشریفات آنان ـ چگونگی روابط آنان بادولتهای دیگر ، بازیها ،سرگرمیها ولباس آنان وسایرمطالب مربوط بـاین

قسمت وچون دولت عباسیان بزرگترین وعالی‌ترین نمونه عظمت وجلال دولتهای اسلامی میباشند ، لذا دستگاه آندولت را بطور مثال شرح میدهیم ودرضمن بدستگاه سایردولتهای اسلامی نیز اشاره میکنیم و ابتدا از مجالس خلفاء صحبت میداریم :

مجالس خلفاء

مجالس خلفای اسلامی ازحیث سادگی وتجمل وعظمت، البته یکسان نبوده وباقتضای زمان وحالات خصوصی وعمومی خلفاء وجامعه اسلامی تغییر می‌یافته است . مثلا خلفای راشدین درمسجد روی حصیر یا پوست گوسفند می‌نشستند ، خلیفه بانهایت سادگی عبا یاردائی بخود پیچیده بود . مردم بمسجد می‌آمدند وکارخود را انجام میدادند و خلیفه را با اسم ورسم عادی خطاب میکردند ، خلیفه هم این وضع را بسیار عادی میدانست و هرگاه سرداری از سرداران اسلام برای جهاد از مدینه بیرون میرفت خلیفه مثل همهٔ مردم بدون گارد وطبل وپرچم ازوی مشایعت میکرد واورا به شکیبائی وداد گستری ومهربانی توصیه مینمود . مأمورین خلفاء هم درممالك تابعه اسلام بهمین طرزرفتارمیکردند، اماکم کم عاملانی که درممالك روم وایران اقامت داشتند طبعاً بتجملات بزرگان آن دیار اقتداء مینمودند وبمحض اینکه خلیفه خبردار میشد دستگاه تجمل وعظمت آن عامل را برهم میزد. مثلاسعدبن ابی وقاص امیر کوفه برای خودکاخی ساخت ودربانی قرار داد تاعمر اینرا شنیدکسانی فرستاد تاکاخ سعد راآتش زدند ودرش راکندند.

تدریجاً تمدن وتجمل بروضع سادهٔ مسلمانان غلبه‌یافت خلفاء وامراء دستگاه وتجمل برهم زدند ودربان وپاسبان نگاه داشتند . معاویه نخستین خلیفه ای استکه بچنین عملیاتی مبادرت نمود و نمایندگان وی در مصر وعراق مثل اورفتار کردند ومانند فرمانروایان وپادشاهان آن ممالك اوضاع تجملی واشرافی دایر ساختند،سایر خلفای بنی‌امیه هم ازمعاویه پیروی نمودند ودارای همه نوع تجمل شدند. ولی بازهم مثل خلفای عباسی جنبهٔ اشرافی نداشتند، خلفای اخیر(عباسیان) درمرکزایران اقامت کردند وکارهای مملکتی را بدست اشراف ایرانی سپردند ومانند شاهنشاهان ایران دستگاه درباری خودرا باجلال وعظمت تشکیل دادند ، از آن رو خلفای عباسی برای هرکاری مجلسی داشتند، ازآنجمله مجلس عیش وعشرت ـ مجلس رسیدگی بامور

کشور ـ مجلس مخصوص مذاکرات علمی وادبی ـ مجلس مشورت و غیره ـ عظمت وجلال وشکوه این مجالس طبعاً به مناسبت زمان وشخصیت خلیفه کم وزیاد میشد.

بطور کلی سران هرخاندان مانندمعاویه وابوجعفرمنصور ،کمتر بعیش وعشرت می‌پرداختند وتمام اوقات آنان بادارهٔ امورکشور ومطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی میگذشت ولی بعداز آنکه‌سران خاندان مردند جانشینان آنها اوقات وساعات‌جلوس خود را طبقه بندی‌کردند وبرای هرکاری جلسه ای و ساعتی تعیین نمودند . اینك وضع مجالس رسمی آنانرا شرح میدهیم، یعنی مجالسی‌که رسماً مخصوص رسیدگی بکارهای مملکتی بوده است .

وضع مجلس وفرش واثاث آن گفتیم‌که خلفای راشدین ومأمورین آنان درمسجد مینشستند و بکار مردم میرسیدند ، زیرا در زمان آنان اسلام دین بود و دولت نشد. بود ، اما همینکه امویان خلافت دینی را بسلطنت تبدیل کردند ، در کاخ های سلاطین سابق اقامت گزیدند و یا برای خود کاخ های تازه‌ای ساختند ودر آن تخت و صندلی و قالی وقالیچه و پرده وپشتی ومتکاوتشك گذاردند وحاجب ودربان بردرسراها گماشتند تاکسی بی اجازه بر آنان‌واردنشود، نخستین خلیفه‌ای‌که دستگاه شاهانه برای خود فراهم ساخت معاویه بود که مانند بطریقهای‌رومی ، پرده های حریر بر در اتاقها آویخت و فرشهای عالی‌گسترد و به تقلید مرزبانان ایرانی روی تخت و صندلی نشست و از قرار مشهور ابتداء زیادبن ابیه والی معاویه در فارس ، این رسم را از ایرانیان آموخت و معاویه از وی پیروی نمود وشاید هم خود معاویه تخت وصندلی را از رومیان تقلید کرده است سپس این تجملات، متنوع ومتعدد شد، تختها را از آبنوس و صندل وعاج وطلاونقره می‌ساختند وپرده ها را از حریر و خزتهیه می‌کردند و فرشهای زربفت می‌گستردند و اشعار وتصاویرزیبابر در ودیوار کاخها واتاقها می‌نگاشتند وهمه این تجملات راازایرانیان و رومیان اقتباس نمودند .

در ابتداء همه ادارات دولتی در یك محل بود و بعدکه دستگاه توسعه یافت برای هر رشته کاری ادارهٔ جداگانه تأسیس نمودند وبزرگان دولت مانند خلفاءبرای خود دفتردار و محاسب و پزشك و منشی مخصوص تعیین‌کردند . در زمان عباسیان

خلفاء در دو محل می نشستند، یکی را دارالخاصه ودیگری رادارالعامه میگفتند،در عمارت اولی فقط امیران وسلاطین و وزیران رامی‌پذیرفتند ودر عمارت دوم بارعام میدادند وبکار های جزئی وکلی رسیدگی میکردند.

اینك محل جلوس خلیفه را شرح میدهیم که عبارت از یك سالون (تالار) بسیار بزرگ مجللی بود و روی دیوار هـا و سقف آن اشکال حیوانات و گیاهها و گلها وکوه ها وامثال آن با طلا و لاجوردو رنگهای گوناگون نقاشی‌شده بود، فرش تالار یك یا چند قالی و قالیچه ابریشمی زربفت بود و به پنجره ها و در ها پرده های‌عالی‌حریر میآویختند ، شمعدانها و قندیلهای طلا ونقره با شمعهای کافوری این تالار را منور میساخت و روی پرده‌ها تصاویر و شعارهای دولتی واشعارو کلمات حکیمانه دیده میشد.

خلیفه میان تالار روی تخت عاج یا آبنوس یا صندل طلا کاری مینشست ، خلفای فاطمی برای طلاکاری تخت ، پول زیادی مصرف مینمودند . تا آنجاکه دریك تخت صد وده هزار مثقال طلای خالص صرف میشد ، معمولاچیزی مانندا‌سباب‌بازی روی تخت خلیفه میگذاردندکه باآن سرگرم شود . مثلا روی تخت المعتمد خلیفه اموی اندلسی مجسمه‌هائی از عنبر مینهادند ویکی از آنازمجسمهٔ شتر زیبائی‌بودکه از عنبر ساخته شده ومقداری جواهر ومروارید در آن بکار رفته بود و دیگر شتر بلوری‌که چشمانش از یاقوت وبدنش جواهر نشان بود. معمولامیان خلیفه‌وحاضرین پردهٔ حریر میآویختند یا اینکه حضار پشت پرده می‌نشستند وخلیفه در تالار جلوس میکرد . در زمستان منقلهای آتش در سالون بود و توی آن مشك وعودمیسوزاندند وخلفاء وبزرگان جبه‌های خز وسمور برمیکردند.

نشست‌و برخاست باخلیفه چگونه انجام میگرفت

درزمان خلفای راشدین اینطور رسم‌بودکه‌اشخاص پشت در اتاق آمده میگفتند : سلام‌علیکم اجازه میدهید تو بیائیم ؟ وسه باراین سخن‌راتکرار میکردند و اگر پاسخ مثبت‌نمی‌شنیدند میرفتند. در بسیاری ازاوقات خلفاء دربان میگماشتندکه مردم سرزده وارد نشوند و آنها را ازکار بازندارند. اماچنانکه میدانیم این وضع بزودی سپری‌گشت

وپس از آن آمد وشدنزدخلیفه دشوارشد دربانان وپرده‌داران وملازمان متعدد روی کارآمدند وهمه‌کس را بآسانی اجازهٔ شرفیابی بدست نمیآمد. برای‌شرفیابی‌حضور خلیفه درهرروز وساعتی دستهٔ معینی خدمت میرسیدند. شاعران. عالمان، ادیبان، اهل طرب هرکدام درروز مخصوصی حضورمیرفتند و برای سایرمردم سه‌درجه‌تعیین شده‌بود، باینقسم‌که مردم خانواده درجه اول‌بودند سپس اشخاص مسن و بعد ازآن مردم دانشمند در درجهٔ سوم قرار داشتند. زمان بنی امیه رسم چنان بود که اگر چند نفر اجازه میخواستند، آنان که شرافت نسبی داشتند قبل از دیگران اجازه میبافتند واگرچند نفردرشرافت نسبی یکسان میشدند مسن ترین آنها بار می یافت واگر درشرافت وسن برابرمیشدند آنان که دانشمند بودند حق تقدم داشتند. این قانون درزمان بنی‌امیه مرسوم شد وتا اواخردورهٔ تمدن اسلامی معمول بود.

در زمان بنی‌امیه و در اوایل عباسیان مردم ببارگاه خلیفه میآمدند و اجازهٔ شرفیابی میخواستند، اگراجازه نمیرسید دوبار وسه بارکسب اجازه میکردند، تا آنکه سرانجام اجازه می‌یافتند و یااینکه نومید شده برمیگشتند و این جریان رادر آن ایام اذن اول ودوم وسوم وچهارم ... میخواندند. منصورعباسی برای نخستین‌بار اتاق انتظار ترتیب داد وهمینکه برای خود در بغداد کاخ و تالار پذیرائی ساخت، چندین‌اتاق برای انتظارتعیین کرد. سایرخلفای عباسی نیزاین رسم را معمول‌داشتند وهرکس‌که میخواست خلیفه را ملاقات‌کند ابتداء به اتاق انتظار می رفت و پس از کمی استراحت اجازه می گرفت. گاه هم برای ورود بکاخ خلیفه اجازهٔ مخصوص لازم میشد.

چگونه نزد خلیفه میرفتند و باو سلام میکردند

هرکس اجازه می‌یافت فوری بحضورمی‌رفت وخلیفه راتحیت میگفت. درآغازاین‌تحیت بسیار ساده بود باینقسم‌که شخص وارد بخلیفه یاامیر یاوالی میگفت السلام‌علیك ـ معمولاعلیك السلام نمیگفتند زیراتحیت مزبور مخصوص مرده‌هاست. گاه هم درآغـاز اسلام فقط نام وکنیه امیر ویاخلیفه را ضمن تحیت‌بزبان میآوردند ولی چیزدیگری برآن نمیافزودند. پس از آمیزش با ایرانیان و ملاحظهٔ اختلاف طبقاتی

که میان ایرانیان موجودبود عربها نیز درصدد بر آمدند چنان باشند . نخستین کسی که اینموضوع را ازایرانیان اقتباس کرد مغیرةبن شعبه بود که فرمان داد سایرین اورا بنام امیربخوانند وهرکس براو واردمیشود چنین بگوید، سلام برتو ای امیر ، سلام ورحمت وبرکت خدا برتو . و یا آنکه : سلام و رحمت و برکت خدا بر امیر · مغیره میگفت باید میان رئیس ومرئوس فرق باشد . خلفاء وسایر بزرگان نیز ازمغیره تقلید کردند وهرکدام برای خود تشریفاتی مقررداشتند، مثلا هرکس برخلیفه واردمیشد چنین میگفت : سلام برتوای امیرمؤمنان، سلام ورحمت وبرکت خدا برتو· ویامیگفت· سلام برامیرمؤمنان ورحمت وبرکت خدا·

اما کم کم تمدن اسلامی باتملق وچاپلوسی آلوده گشت و مانند پادشاهان ایران بجای سلام تعظیم را معمول داشتند واز آنرو هیچ کس حق نداشت بخلیفه یا امیر سلام کند چه در آنصورت خلیفه مجبور بجواب میشد ومعمولا خلیفه ویا امیر نباید بکاری مجبور گردد وهرکس نزد آنان میرفت تازانوخم میشد و سرجای خودمیایستاد . فقط سجده را جایزنمیدانستند زیرا سجده مخصوص بخدا بوده ومی باشد. در اوایل اسلام موقع بیعت کردن و یا گرفتن مقرری و یا هنگام وداع ویا وقتی که مورد عفو واقع میشدند دست خلیفه را میبوسیدند صحابه باحضرت پیغمبر نیز چنان می کردند واین رسم دست بوسی را بیشتر خلفاء مجری میداشتند.

سپس ازاینهم بالاتر رفتند ودست خودرا عالی تر از آن دیدند که کسی ببوسد یالمس کند و مردم مجبور ساختند که آستین و یا آستانه آنها را ببوسند و اگر میخواستند بکسی مرحمت کنند اورا از دست بوسی معاف میداشتند ، مثلاموقعی مسلم بن قتیبه که از بزرگان عرب بود برای دست بوسی مهدی خم شد مهدی دست خود را عقب برده گفت تورا ازانجام این وظیفه معاف فرمودیم ولی دیگران معاف نیستند و طبعاً باضعف وقدرت خلیفه این مراسم تغییر میبافت هنگامی که جوهر سردار المعز لدین الله خلیفهٔ فاطمی عازم فتح مصر شد برای خدا حافظی نزد خلیفه آمد خلیفه به پسران وبزرگان درباری فرمان داد ازاسب پیاده شوند وباجوهر وداع کنند ، جوهرهم که این مرحمت خلیفه را دید روی سم اسب خلیفه افتاده آنرا بوسه زد. عبدالله بن مالك موقعی

که رئیس پلیس مهدی بود ازهادی بدمیگفت واورا دشنام میداد، اتفاقاً مهدی مرد وهادی خلیفه شد خلیفهٔ تازه بجای اینکه عبدالله راکیفر دهد از سر تقصیراو گذشت عبدالله هم درمیان کوچه دست وپای خلیفه وسم‌های اسب او را بوسید. موقعی هرون بمنزل ابراهیم موصلی (آوازخوان) رفت واورا بااین تشریف فرمائی سربلند ساخت آوازه‌خوان هم روی‌سمهای اسب خلیفه افتاده وآنرا بوسه زد ولی پیشوایان دینی ومردمان زاهد ازاین تشریفات معاف بودند و با نهایت بی اعتنائی بحضور خلیفه می آمدند.

هرکس به‌مجلس‌خلیفه واردمیشدلحظه‌ای سراپا میایستاد، سپس‌معرف‌یارئیس تشریفات ویرا سرجای‌خودش مینشانید، چون‌هرکس مطابق رتبه ومقام خویش‌جای مخصوصی‌داشت، درزمان‌بنی‌امیه خلیفه‌روی‌تخت‌می نشست‌واطراف او افراد خاندان اموی جا داشتند. آنگاه هاشمیان زیر دست امویان می نشستند. در دورهٔ عباسیان بنی‌هاشم‌مقدم‌شدند ومردم آنها را ملوك واشراف‌خطاب میکردند. درمجالس‌رسمی خلیفه روی‌تخت یاسده (چیزی‌شبیه به‌منبر) جلوس میکرد و بنی‌هاشم روی صندلی دراطراف خلیفه‌می‌نشستند واگر بنی‌امیه میآمدند روی مخده جا داشتند ولی‌امویان کمتر بمجالس عباسیان راه میافتند و درسال ۲۵۰ هجری در زمان خلافت المستعین امویان ازحضور درمجالس رسمی خلفاء محروم گشتند. پس ازهاشمیان‌که خاندان سلطنتی محسوب میشدند سایر رجال‌دولت بتفاوت شأن و مقام خویش می‌ایستادند ویا بااجازه درحضور خلیفه‌مینشستند.

آداب و رسوم هم نشینی با خلفاء

در آغاز پیدایش اسلام هم نشینی با خلفاء (راشدین) موضوع فوق‌العاده‌ای نبود، مردم پیش‌خلیفه میآمدند، اورا باسم‌ورسم میخواندندهای‌عمر ،ای‌معاویه، ای‌علی‌بآنان‌میگفتند و آنها هم این‌را عادی‌میدانستند.هرکس پیش‌خلیفه می آمد بسادگی باوی بحث‌میکرد،مناظره مینمود وچنانکه گفتیم بی‌پرواهمه‌نوع مکالمه‌ومباحثه داشتند. اماهمینکه‌مسلمانان اززمان سعادت (دورهٔ حضرت‌رسول) دورشدند وبدنیا وتجملات آن آشناگشتندطبعاً دنبال جاه وجلال وتجمل‌افتادند. خلفای بنی امیه به‌پادشاهان دیکتاتور شبیه شدند

وامیران وملازمان متملق وچاپلوس مردم را بتعظیم وتجلیل خلفاء مجبور ساختند ومجالس خلفاء را برتر ازسایرمجالس قراردادند. نخستین بار زیادبن ابیه مقرراتی برای هم‌نشینی باخلفاء وضع کرد،از آنجمله اینکه درحضورخلیفه نبایدبکسی سلام کرد؛چون سلام مخصوص خلیفه‌است ودر بودن خلیفه هیچ کس حق سلام و علیك ندارد. سپس عبدالملك بن مروان دستورداد کسی درحضور او بدون اجازه سخن نگوید. خلفائی که بعد ازعبدالملك آمدند دراین قسمت ها از وی جلو افتادند تا آنجا که ولید بن عبدالملك بن مروان برای گفتگوی باخلفاء نظامات واصطلاحاتی قرار داد و سوگند خوردکه اگر کسی از آن دستورها تخلف کند محکوم باعدام است : اتفاقاً مردی از طایفهٔ بنی مره دلیری بخرج داده گفت ، ای ولید از خدابترس و این تشریفات رادور بینداز ، چون جلال و عظمت خاص خداوند میباشد. عبدالملك بملازمان خویش گفت مردك را بزمین انداختند وآنقدر لگد زدندکه زیر چکمهٔ آنان مرد ، از آن پس مردم بیش از پیش مقام‌خلیفه را تجلیل کردند، ولید می گفت : اگر مردم راآزاد بگذاریم بر ما میشورند ، اینها باید بترسند و فرمانبردار باشند وگرنه تولیدزحمت می کنند. ولید نخستین خلیفه‌ای‌است که طرزمکاتبه با خلفاء را تحت‌مراسم‌مخصوصی ترتیب داد .

آنگاه مقرر شدکه در حضور خلیفه برای هیچ‌کس از جا برنخیزند ودربارهٔ کسی جز خلیفه دعا نکنند ، کم کم امیران ورؤسای کوچك وبزرگ هم مانندخلیفه برای خود مراسم و تشریفاتی ترتیب دادند ، از آن جمله اینکه برای هیچ یك از واردین قیام نمیکردند و مردم را با بی اعتنائی میپذیرفتند. معمولا کسی حق‌نداشت با خلیفه سخن بگوید ،باید خلیفه چیزی بگوید تا اشخاص پاسخ او را بدهند این قسم که خلیفه بشخص تازه وارد می گفت : بتو چه مرحمتی بکنم ؟ و آن شخص حاجت خود را بیان می کرد و اگر خلیفه سخن نمی گفت کسی حق گفتگو نداشت .

این عادت تازمان مأمون جاری‌بود ، مأمون آن‌را لغو کرد واجازه‌دادمردم باوی سخن بگویند ومناظره کنند پس ازوی نیز تاحدی رویه مأمون ادامه داشت

در هرحال کسی حق نداشت پیش از خلیفه لب بسخن بگشاید ، ولی احمدبن دایه ووزیر المعتصم آن ترتیب را برهم زد و پیش از خلیفه مبادرت بسخن گفتن نمود تدریجاً سرداران و بزرگان بر خلیفه چیره شدند و از قدرت و شوکت آنان کاستند و بازی و شوخی و مسخرگی را در مجالس خلفاء معمول داشتند و نخستین خلیفه‌ای که با هم‌نشینان خود ببازی و شوخی و تفریح پرداخت متوکل عباسی بود که در اواسط قرن سوم هجرت بخلافت رسید .

دیگر از تشریفات مجلس خلیفه آنکه کسی جز وی در آن مجلس حق امر و نهی نداشت و همینکه برمیخاست همه ازجا بر میخاستند و اگر کسی مخاطب واقع میشد، بایستی بادقت تمام بسخنان خلیفه گوش فرا دهد و بجای دیگر توجه نکند ، میگویند موقعی معاویه با یزیدبن سحره سخن میگفت و در آن اثناء سنگی از جای نامعلومی به پیشانی یزید فرود آمد و پیشانیش راشکست و سروریش و رویش را خون فرا گرفت، اما او همچنان آرام نشسته بود و بسخن معاویه گوش میداد . سرانجام معاویه بوی یادآور شد که برخیز وزخمت را مرهم بگذار ، یزید گفت بخدا سوگند بیانات امیر مؤمنان چنان مرا مشغول داشت که از خود بیخود بودم و احساس درد نمیکردم .

معاویه از این سخن خوشش آمد و مقرری اورا افزود.

اگر مصیبتی برخلیفه وارد میآمد کسی نمیتوانست اوراسر سلامتی بدهد. فقط بایستی اورا دعا کنند و برای اوسعادت و پیروزی بخواهند، احوالپرسی ازخلیفه جایز نبود هیچکس حق نداشت از خلیفه بخواهد یك سخنی را مکرر بگوید ، همچنین نباید با رمز و کنایه با خلیفه صحبت شود و باکسی در حضور خلیفه خدا حافظی (وداع) مجاز نبود واگر تازه واردی در آن مجلس میآمد ، هیچکس نمیتوانست اورا خیر مقدم بگوید ، پرگوئی و تعریف و تمجید زیاد از گفته‌ها و کرده‌ها درحضور خلیفه بی ادبی محسوب میشد، بدتر از همه اینکه گفتن کلمهٔ(نه) درحضور خلیفه مجاز نبود و اگر کسی ناچار میشد بایستی طوردیگر آن کلمه را اداء کند .

از حکایات خوش مزهٔ مربوط بمکاتبهٔ باخلفاء یکی این است که عبدالملك بن

صالح مقدار زیادی میوه های گوناگون درسبد هائی از چوب خیزران نهاده برای پیشکش بخدمت هرون آماده ساخت وهمینکه میخواست عریضه‌ای بهرون بنویسد و میوه‌ها را تقدیم دارد،ناگهان بخاطرش آمدکه نام مادر هرون خیز ران است ومیوه‌ها هم‌در سبدهای خیزران میباشد ،لذانامهٔ خود را اینطور نگاشت : «خداوند امیرمؤمنان را سعادتمند بدارد.ومرا ازبرکت او سعادتمند سازد ، امروز بباغی که امیرمؤمنان بمن مرحمت‌فرموده رفتم و میوه‌های‌گوناگون آن را دیدم اینـها همه ازبرکت الطاف امیرمؤمنان است .لذا بخشی‌از آن میوه‌ها رادر سبدهای نی‌گذارده تقدیم نمودم وهمانطورکه من‌غرق نعمت امیرمؤمنان هستم‌امیدوارم این میوه هاهم در آستان مقدس‌موردقبول واقع‌شوند.»

هرون از آن نامه‌که نام مادرش (خیزران) در آن نبود خوشش آمد و میوه‌ها را پذیرفت.

در آغاز ، خلفاء بزبان عربی فصیح سخن میگفتند و تلفظ نـا درست را عیب میشمردند. خلفای اموی‌فرزندان خود را بصحرا (بادیه) میفرستادند تا میان عربهای چادرنشین بمانند وعربی فصیح بیاموزند ، ولید بن عبدالملك چنان نبود ، چه‌که او درصحرا تربیت نیافت ، پدرش عبدالملك از سخن گفتن ولیدانتقاد میکرد و پیوسته میگفت: صورت آبله‌دار ولباس پاره بهتر ازسخن‌گفتن غلط و تلفظ نادرست میباشد عبدالملك بیاران خویش تأکید میکردکه علم نحو را مانندنماز بیاموزید و بآن‌عمل کنید. بااین همه پسرش ولید زبان عربی‌را نیکو نمیدانست وهر گاه‌که منبر میرفت وخطبه میخواند ازبیم‌غلط گفتن‌برخودمیلرزید، موقعی بوی گفتندکه‌چه زودپیرشدی او در پاسخ گفت :آری منبر رفتن و خطابه خواندن و بیم‌غلط گفتن مـرا پیر کرد . مؤلف عقدالفرید داستان های خنده آوری از غلط‌گوئی های این خلیفهٔ نـادان نقل کرده‌است.

امیران و والیان بنی‌امیه غالباً مردم سخنوری‌بودند وزبان‌عربی را بخوبـی میدانستند، فقط حجاج گاه گاهی‌غلط صحبت‌میکرد، درزمان عباسیان آمیزش عرب‌ها بامردم غیرعرب‌فزونی‌یافت وزبان عربی ازفصاحت و رونق افتاد تا آنجاکه بسیاری

از فقیهان و عالمان مانند ابوحنیفه و ابوعبیده و غیره عربی را غلط صحبت می کردند زیرا اصلا عرب نبودند.

خلفاء پشت پرده میروند

خلفای راشدین بطور معمولی بامردم می نشستند و با آنان سخن میگفتند ولی بعداز آنان خلفاء ازمردم فاصله گرفتند و نخستین خلیفه‌ای که تاحدی درحجاب رفت معاویة بن ابوسفیان بود باین قسم که درسال ۴۰ هجری شخصی بنام برك بن عبدالله خارجی سحرگاه بجامع دمشق رفت وهمینکه معاویه برای نماز آمد شمشیر کشید تااورا بکشد معاویه مجروح شد، ولی نمرد وبعد از آن دیگر میان مردم بمسجد نیامد ودستورداد بالاخانه‌ای درمسجد بسازند تانمازرا در آنجابخواند واز مردم جدا بماند معاویه در خارج مسجد نیز با مردم معاشرت نمیکرد وکسانی که میخواستند او را ببینند باید قبلا اجاره بگیرند. سایر خلفای بنی امیه وخلفای نخستین عباسی نیزچنان میکردند وغالباً ازپشت پرده باوزیران و بزرگان سخن میگفتند و این را نیز از ایرانیان آموختند چه که از زمان اردشیر بابکان پادشاهان ایران کمتر بامردم روبرومیشدند باینقسم که شاه درتالاری روی تخت مینشست وبفاصله ده ذرع پرده میآویختند و وزیران و بزرگان ده ذرع آن طرف پرده میایستادند واوامر شاهانه را میشنیدند خلفای عباسی ازپادشاهان ساسانی تندتر رفته بجای یك پرده دو پرده وسه پرده و چهار پرده برای خود ترتیب دادند وبرمکیان نیزغالباً ازپشت پرده بامردم سخن میگفتند وبرای کاخهای خویش چندین در ودروازه قراردادند.

اززمان سفاح تامتوکل تمام خلفاء بجز هادی همه پرده نشین بودند ولی این پرده نشینی برای پذیرائی عامه مردم وآواز خوانان وندیمان وامثال آبان بود و در مجالس خصوصی بی پرده باوزیران و امیران سخن میگفتند، منصب پرده داری یکی از منصبهای بزرگ دولتی آنزمان محسوب میشد، باینقسم که پرده دار میان خلیفه فاطمی وحضار میایستاد واو امرخلیفه را ازپشت پرده بآنان میرسانید، خلفای فاطمی مصر وخلفای اموی اندلس نیزمانندعباسیان پرده وپرده‌دار داشتند.

تشریفات مرخصی از حضور خلیفه

همینکه خلیفه از پذیرائی کسل میشد ، با علامت مخصوصی حضاررا مرخص میکرد، اتفاقاً این رسم هم ازایرانیان بعربها رسید .

می گویندانوشیروان برای مرخص کردن حضار و برهم زدن مجلس پای خودرا دراز میکرد ، فیروزپادشاه ساسانی چشمان خودرا میمالید وبهرام گور بآسمان نظر میانداخت،خلفای اسلام اززمان بنی امیه این رسم را معمول داشتند . معاویه درپایان مجلس بحضار میگفت (اگرمایل باشید) ویااینکه دستهای خودرا بهم زده ومیگفت العزةلله یزید پسرمعاویه بحضارمیگفت درپناه خدا (علی برکةالله) عبدالملك چوب خیزرانی که دردست داشت بزمین می انداخت وبحضارمیفهمانید که بایدبروند، امرای بنی امیه نیز هریك برای کار علامت مخصوصی داشتند ، مثلا یزیدبن هبیره دستمال میخواست واین علامت آن بودکه باید مجلس برهم بخورد ، رسم سفاح آن بودکه در پایان مجلس خمیازه میکشید واگر بادبیزن دستش بود آنرا بزمین می انداخت ، مأمون انگشت میانه را باانگشت شست بهم می بست ، و دو مرتبه می گفت برق یمان ـ برق یمان ومردم تاآنرا میشنیدند ازجابرمیخاستند والبته بقهقری میرفتند وتا خلیفه پیدا بود پشت بخلیفه نمی کردند.

۲ـ مجالس شعر و ادب اشتیاق خلفاء برای کسب اطلاع

تمام خلفاء (اموی وعباسی وغیره) بشنیدن اخبار ومطالب تاریخی علاقمند بودند ومجالسی مرکب از ادیبان ومورخان و اهل اطلاع تشکیل میدادند، تااز سرگذشت پیشینیان و نکته های ادبی و وقایع تاریخی و اشعار باخبر شوند وآن دسته از خلفاء که زیرکتر بودند ، کسانی را مأمور میکردندکه رفتار و کردار پادشاهان و سرداران ایران و روم ومطالب سیاسی ونظامی را مطالعه کنند وبرای آنان بازبگویند تا بدانوسیله اطلاعات سیاسی و نظامی خودرا کامل سازند و ازتجربهٔ دیگران بهره مندشوند ،چنانکه امروز سیاستمداران شرح حال بزرگان پیشین را بیش ازهرچیزمطالعه می کنند .

منظور غالب خلفاء ازتشکیل مجالس مزبور آن بودکه از نظر تفریح و سر

گرمی استفاده کنند و هر خلیفه‌ای دسته‌ای تاریخ‌دان و قصه گو داشت که در مواقع بیکاری آنان را می‌خواست تا لطیفه‌ها و اشعار و داستانهای مناسب برایش بگویند معمولا این اشخاص نیمه‌های شب (موقعی که مردم خواب بودند) احضار میشدند و آنقدر برای خلیفه قصه ومثل ولطیفه‌میگفتند، تاخلیفه خوابش‌ببرد ویااز گرفتاری و خیالات آسوده شود واگر محفوظات آنان تمام میشد، برای مشغول داشتن خلیفه داستانهائی ازخود میساختند و بهرطریقی که ممکن بود بیخوابی و آشفتگی‌خلیفه‌را برطرف مینمودند.

احترام خلفاء نسبت بدانشمندان

خلفاء بخصوص هرون ومأمون دانشمندان و ادیبان راگرامی میداشتند کمکهای نقدی وجنسی بآنان میکردند ودر مواقع خطر آنهارا درپناه خود میآوردند.

از هرون داستانهای بسیاری نقل‌شده که ازمحبت واحترام او به دانشمندان حکایت دارد، اصمعی یکی از دانشمندان معاصر هرون است، هرون پیوسته بیاران خود میگفت من درپنهانی ازاصمعی درس‌میپرسم ودرآشکارا او را احترام میگذارم وحقیقتاً رفتارهرون بااصمعی همینطور بود وپولهای فراوانی‌بوی میداد.

موقعی ابومعاویه نابینا که ازدانشمندان بود با هرون غذامیخورد، بعد ازغذا هرون آفتابه لگن گرفته روی دست ابو معاویه آب ریخت، مرد نابینا این را نمیدید هرون ازوی پرسید که آیا میدانی کی روی دستت آب میریزد ابو معاویه گفت چشم ندارم که ببینم، هرون گفت این‌منم که آب‌روی دستت میریزم چه‌که میخواهم از مقام علمی‌تو تجلیل کرده باشم.

داستان اختلاف کسائی وسیبویه وامین و مأمون و مسئلهٔ زنبور ومگس عسل را درجلد سوم شرح دادیم، که چگونه آن‌دو دانشمند در حضور هرون با هم مباحثه داشتندوچگونه‌هرون بطرفداری کسائی (که‌عرب‌بود) برخاست.

دیگر از دلایل علاقمندی، خلفاء بعلم و دانش اینکه فرزندان خود را به تحصیل علوم متداوله وادار میساختند و بزرگترین دانشمندان معاصر را بتربیت آنان میگماشتند، منصور، شرقی بن القطامی راکه از دانشمندان نامی بود بمعلمی

فرزند خود مهدی گماشت، تا بوی اشعار واخبارعرب ومکارم اخلاق بیاموزد. هرون احمر نحوی و کسائی را برای تعلیم وتربیت امین و یزیدی و سیبویه را برای آموزش و پرورش فرزند دیگرش مأمون تعیین کرد. هرون دستوری برای تربیت فرزندش امین باحمر نحوی داده که برای پدران امروز بهترین سرمشق میشود. هرون باحمر چنین سفارش کرد:

«ای احمر، امیر مؤمنان نورچشم ومیوهٔ دل خودرا بدست تو سپرده است. دست تورا بر او گشود وفرمانبرداری ترا بروی حتم ساخت، توهم درهمان مقامی که امیر مؤمنان برایت معین کرده استوار باش، بفرزند امیر مؤمنان قرآن بیاموز، شعر وتاریخ باو یاد بده، رفتار نیك گذشتگان را بروی بخوان، اورا بموقع شناسی آشنا کن که کی و کجا وچگونه سخن بگوید و بیجا نخندد، ازوی بخواه که پیران هاشمی را احترام بگذارد وهمنیکه نزد او میآیند آنان را گرامی دارد و سرداران را محبت کند. ای احمر در هرساعتی که تو با او هستی چیزهای سودمند بوی بیاموز ولی آنقدر بر وی فشار میاور، که اندوهگین و خسته شود، آنقدر هم او را بخود مگذار که تن آسا باربیاید، با نرمی و خوشی او را ادب بیاموز و اگر نرمی سودنداد سختی پیشه بگیر.»

مأمون فراء را دستور داده بود که بدو پسرش نحو بیاموزد. روزی فراء برای کاری ازجا برخاست دو پسرمأمون پیش دویدند که کفش اورا بیاورند و هر یك از دیگری برای آوردن کفش پیشی میگرفت وسرانجام چنین صلح کردند که هر کدام یك تای کفش (نعلین) معلم را بیاورد، هرون اینرا شنیده فراء را خواست و از وی پرسید که شخص اول مملکت کیست؟ فراء گفت کسی را جز امیر مؤمنان شخص اول نمیدانم. مأمون گفت: شخص اول کسی است که هرگاه بر خیزد دو ولیعهد عالم اسلام برای آوردن کفش او با هم جنگ می کنند و سر انجام چنین صلح میکنند که هر کدام یکتای آن را بیاورند، فراء گفت: ای امیر مؤمنان میخواستم آنان را از این کار باز دارم حیفم آمد برای کار نیکی که به آن، مبادرت نموده‌اند، دلشان را

آزرده سازم (۱) متوکل ابن سکیت را برای تربیت فرزندانش گماشت و عبدالله بن



شاهزاده خانم مسلمان

۱ - ظاهراً این داستان مربوط بهرون و امین و مأمون است . اشتباهاً بنام مأمون ذکر شده است . مترجم .

معتز ادبیات عرب را نزد مبرد ومثلب واحمدبن سعیددمشقی آموخته بود.

توجه بشاعران

خلفاء عموماً بعلم و ادب توجه داشتند ، شاعران را احترام میگذاردند و آنانرا اجلومیآوردند وچنانکه گفتیم خلفاء روز وساعت معینی برای پذیرائی شاعران تخصیص میدادند وصله ها و انعام های فراوان بشاعران می بخشیدند و برای هر قصیده یا هر شعر مبلغ گزافی جایزه می پرداختند وحقوق سالانه و ماهانه برای شاعران تعیین میکردند ولی این احترامات و توجهات همیشه یکسان نبود و با اختلاف ذوق و سلیقهٔ خلفاء وافکار و هدفهای سیاسی آنان بالاوپائین میرفت . بعضی از خلفاء که مانند عبدالملك بن مروان وپسرش ولید که چندان دست ودل باز نبودند ، بشاعران اهمیت نمیدادند ، عمربن عبدالعزیز معتقد بود که نباید ازبیت المال بشاعر پول داد وبسیاری از فرزندان صحابه مانندعبدالله بن زبیر و غیره نیز همین عقیده را داشتند ، منصور عباسی هم بخیل بودو هم گرفتاری های مملکتی مجال شعر شنیدن باو نمیداد و از آنرو شاعران از منصور بهره ای نبردند و دسته دسته از بغداد در آمده بدمشق رفتند و بر زوال بنی امیه زاری کردند.

باستثنای این چندخلیفه بقیهٔ خلفاء، همه شعر دوست وشاعر پرور بودند، بعضی از آنان شعر میگفتند ونیکو هم میگفتند وعلم عروض میآموختند. شاعران با گزافه گوئی ومبالغه در مدیحه سرائی ، خود را بخلفاء نزدیك میساختند وغالباً دروغ های شرم آوری میسرائیدند، که از هر حیث مخالف واقع بود، فقط عدهٔ معدودی ازشاعران باین کار زشت دست نبردند و بقیه عفت کلام را رعایت نکردند و برای خشنودی خلیفه هر چه توانستند دروغ و یاوه بهم بافتند و بدبختانه همین شاعران یاوه گو بواسطهٔ مجازگوئی مقرب تر از دیگران میشدند وپاره‌ای از آنان دو ضربه میزدند یعنی هم مدح وهم دم میگفتند ودستهٔ دیگر دورقیب را برای کسب وکار میستائیدند واز مخالف گوئی شرم نداشتند . ابن داب در عین حال که (حضرت) امیرالمؤمنین علی را مدح میگفت ، در مدح معاویه هم شعر میسرائید وهیچ نوع ملامت وسرزنش هم بخرجش نمیرفت . موقعی که حطیئه شاعررا برای مخالف خوانی (مدح وذم گفتن)

ملامت نمودند، در پاسخ گفت اگر نکنم زن و بچه‌ام از گرسنگی میمیرند.

همینکه شاعر بحضور خلیفه میآمد ایستاده اشعار خود را بلند بلند میخواند واگر چند شاعر با هم احضار میشدند، پیرترین آنان مقدم بود. خلفاء معانی شعر ونکات ادبی آنرا توجه میکردند و چه بسا که راجع به‌یك کلمه یا یك بیت مدتها مباحثه داشتند و اگر شاعر یا راویه (داستان سرا) نزد آنان نمی‌آمد، با کوشش بسیار احضارش میکردند واورا از حجاز یاعراق یاهرجا که بود میخواستند تامعنای یك قصیده یایك بیت شعررا ازاو بپرسند. موقعی آوازه خوان ولید بن یزید قصیده ای دربزم عیش برای ولیدخواند، چون گویندهٔ قصیده‌رانمیدانست ولیدحمادراویه‌را ازعراق بدمشق خواست تانام گویندهٔ قصیده را حضوراً از وی بپرسد. موقع دیگر معشوقهٔ الواثق خلیفهٔ عباسی باخلیفه بی مهر شد وبروی خشم گرفت، خلیفه ابن ضحاك را با مبلغ گزافی استخدام نمود تاداستان خشم معشوقه‌را بنظم در آورد. توجه وعلاقه‌مندی خلفاء بشاعران چنان بود که اگر کسی شاعر سخنوری برای آنان میآورد، نه‌تنها بشاعر انعام وجایزه میدادند بلکه آورندهٔ شاعر هم مورد مرحمت واقع میشد. مثلا فضل بن ربیع برای اینکه ابن‌جامع شاعر را به مهدی عباسی معرفی کرد ده هزار دینار جایزه گرفت ودربان وپرده‌دار مهدی‌شد.

بعضی از خلفاء بقدری شعر دوست و شاعر پرور بودند، که بشاعران حاضر پای تخت قانع نمیشدند و اشخاصی را مأمور ساختند تا از اطراف ولایات برای دارالخلافه شاعر حمل کنند، درزمان هرون بقدری شاعر در بغداد فراوان‌شد که مردم ازدست شاعران تنگ آمدند و هربی شعوری هم برای تقرب نزد خلیفه‌خود را شاعرمیخواند، ناچار بدستورهرون یحیی برمکی شاعر مخصوص خود ابان‌لاحقی‌را مأمورنمود تاشاعران وشاعرنمایان را امتحان کند وشاعرنمایان را از انجمن‌شاعران برکنار سازد و هرگاه که خلیفه‌میخواست، انجمنی از شاعران برپاسازد وباآنان بنشیند شخص مناسبی را مأمور میساخت تابهترین آنان را برگزیند وبحضور خلیفه بیاورد. درپاره‌ای‌مواقع که‌خلیفه ازیك شعریایك موضوع ادبی خوشش‌میآمد، حاجب یاپیشخدمت خود را نزدشاعران میفرستاد (آنان‌گاه وبیگاه دربارگاه خلیفه جمع

بودند) حاجب یا پیشخدمت ببانگ بلند میگفت: هر کس فلان قصیده یا فلان موضوع ادبی را میداند، بحضور خلیفه بیاید و جایزه او هم فلان مبلغ است که بوی پرداخت خواهد شد، خلفاء از شنیدن اشعار طوری سرکیف میآمدند، که تشریفات رسمی را از یاد برده درمیان مجلس برقص و طرب برمیخاستند و از تخت فرود آمده بزانو راه می رفتند

۳ـ انجمن ها و مباحثات علمی درزمان بنی امیه واوایل بنی عباس انجمن های معمولی بیشتر جنبهٔ ادبی داشت وموضوع مذاکره اشعار وداستان ومطالبی از صرف ونحو عرب میبود، اما همینکه فلسفه وسایر علوم بیگانه بزبان عربی ترجمه شد، انجمن های بغداد وسایر شهرهای اسلامی رنگ علمی پیدا کرد وبیش از هرچیز میان دانشمندان وفقیهان مناظره میشد وعلم کلام از همان اوقات درجامعه اسلامی پدید آمده پیشرفت کرد. برمکیان قبل از سایرین بمناظرات علمی بخصوص مناظرات فلسفی وحکمت وکلام پرداختند. یحیی برمکی در کاخ خویش محافلی تشکیل میداد و دانشمندان و پیشوایان مذهبی را دعوت می کرد، تا درباره حدوث وقدم وکون وظهور ونفی واثبات وسایر مسائل فلسفی مناظره نمایند.

کم کم خود خلفاء نیز باین قبیل مناظره ها علاقه مند شدند، بخصوص بعد از اینکه موضوع مخلوق بودن قرآن طرح شد و مأمون که خود به مخلوق بودن قرآن عقیده داشت. هفته‌ای یکبار روزهای سه شنبه انجمن مناظره ومباحثهٔ فلسفی ترتیب میداد باینقسم که فقیهان ومتکلمین وفیلسوفان بکاخ خلیفه میآمدند و همگی در تالار بزرگی جمع میشدند، آنگاه ملازمان میگفتند هر کس کفشش ناراحت وتنگ است کفشش را درآورد واگر کلاهش سنگین است، کلاه را بردارد سرسفره بیاید وغذا بخورد وتجدید وضو کند. پس ازصرف غذا واستراحت و تجدید وضو بخوردان میآوردند و آنانرا معطر میساختند. سپس بحضور خلیفه (مأمون) می بردند مأمون شخصاً با آنان مناظره ومباحثه میکرد وطرز مباحثهٔ وی بسیارعادی وساده بود وهیچ نوع عظمت وجلال دستگاه خلافت در آن مباحثات تأثیر نداشت، این مباحثات تاشانگاه طول میکشید و دانشمندان وفقیهان شام میخوردند ومیرفتند الواثق نیز

همینقسم مجالسی داشته ومباحثاتی میکرده است گاه هم برای ردویا اثبات مذهب تازه یافکر تازه چنین مجالسی تشکیل می یافت .

پس از تشکیل دولت فاطمی درمصر یعقوب بن کلس وزیر فاطمیان مانند یحیی وزیر عباسیان، انجمن هائی برای مباحثه در موضوع شعر وتاریخ وفقه وکلام و امثال آن ترتیب داد ومنظور ازاین مناظره ها اثبات حقانیت مذهب شیعه (البته تشیع هفت امامی مترجم) بود زیرا سلطنت فاطمیان براساس آن مذهب استوار گشت . الحاکم بامرالله مرکزی بنام دارالحکمه درقاهره تأسیس نمود وفقیهان ودانشمندان رادر آنجا فرا خواند ، تاراجع بمسائل علمی ومذهبی مناظره ومباحثه کنند بعلاوه در مسجدها نیز حلقه هائی تشکیل می یافت و در آن حلقه ها مناظره و مباحثه علمی انجام می گرفت .

دولت های اسلامی دیگر که در زمان عباسیان ویاپس از آنان پدید آمدند تشکیل این قبیل مجالس را ادامه دادند ، صلاح الدین ایوبی - سیف الدوله - نظام الملك - الحکم خلیفه اموی اندلس از فرمانروایانی هستند که بتشکیل انجمن های علمی علاقه داشتند رفته رفته دانشمندان و پزشکان و بزرگان قوم نیز بخلفاء تأسی کرده وانجمن های مناظره ومباحثه ترتیب دادند ونه تنها دربارهٔ امور مذهبی بلکه راجع بهرموضوع علمی وادبی بمباحثه ومذاکره پرداختند وافکار وعقاید موافق ومخالف با آزادی تمام انتشار میبافت ، یکی ازمهمترین انجمن های علمی آنزمان انجمن یوحنا ابن ماسویه «دربغداد» بود که فقیه ومتکلم وفیلسوف وطبیب وادیب وغیره در آنجا جمع میشدند ودرمسائل مختلف بحث میکردند ، دیگر انجمن علمی ابوحامد اسفراینی که درهرجلسه آن سیصد فقیه حاضر میشد (دیگر انجمن علمی ابن المنجم) که در حضور المکتفی خلیفه عباسی تشکیل میبافت .

۴- بزم سازو آواز مقام ومنزلت سازندگان و آوازخوانان

درفصل مربوط بغناء (سازو آواز) تاریخ انتشار واصل ومبداء آنرا شرح دادیم همینکه تمدن اسلامی روبتکامل رفت ومردم آسایش وثروت یافتند ، طبعاً بساز و آواز توجه کردند ، بخصوص خلفا که ازهمه راحت تر ومتمولتر بودند، بیشتر دنبال

ساز و آواز رفتند و برای اهل طرب ماهانه ومقرری تعیین کردند ومانند شاعران اوقات معینی برای ملاقات وراه دادن آنان معین نمودند وعده‌ای ازدرباریان رابرای رسیدگی بکارهای آنان مأمورساختند وهروقت بشکار و گردش میرفتند ، آنان‌را با خود میبردند وجایزه ها وانعام های بسیار بآنان میدادند، سازندگان وخوانندگان بیش از شاعران نزد خلفاء آمدوشد داشتند وزیادترازشاعران پول وجایزمیگرفتند چه‌که سازنده وخواننده از لوازم بزم باده پیمائی بود وپرواضح است که‌بذل‌وبخشش درحال مستی وطرب بیش ازحال عادی می‌باشد .

درمیان خلفای اموی یزیدبن‌عبدالملك بیش ازسایرین بسازندگی وخوانندگی علاقه مند بود وهنگامی حبابه برای او شعری خواند و سازی نواخت وجناب‌خلیفه را طوری برقص آوردکه بی اختیار بانك زد ، ایجان عزیز ازشدت خوشی‌میخواهم بپرم ، حبابه‌گفت ملت را بکی میسپاری ؟ خلیفه دست معشوقه را بوسیده جواب دادکه ملت‌دست تو سپرده است. ولید پسریزیدبن عبدالملك نیز در این قسمت ها بیقراربود مهدی وهرون وامین ومأمون ووائق ومتوکل (ازمیان خلفای عباسی)بیش ازدیگران بساز و آوازتوجه داشتند وطبعاً امیران وبزرگان معاصر آنان نیزاز آنان پیروی می کردند .

بااین حال اگر مشکلی درکارمملکت پیدا می‌شد موقتاً ازسازو آوازبرکنار می‌شدند چنانکه مأمون پس ازبازگشت ازخراسان ، تاچندی بزم بادهٔ پیمائی واهل طرب را ترك کرد و همینکه کارها را روبراه نمود مجدد بساط عیش‌را دایرکرد، سر دستهٔ اهل‌طرب. مانند ابراهیم موصلی وپسرش اسحق وابن جامع دردستگاه دولتی مقام مهمی‌داشتند وکارهای بزرگی‌بوسیلهٔ آنان انجام‌میپافت، میگویندموقعی ابراهیم موصلی این‌شعررا باساز برای امین‌خواند.

ترجمهٔ شعر :

«آن‌پسر بچه‌ای‌که مانندآهو میخرامید، اگرآنقدر ملاحت‌نداشت»

«دنیا ازآشوب وفتنه راحت‌بود.»

امین تا این بیت را شنید از صندلی پائین آمد و بر دوش ابراهیم سوار شد

وسرش را بوسید، ابراهیم ازاین لطف فوق العادهٔ خلیفه چندی مات ومتحیر ماند، آنگاه کف پای امین وجای پای او را بوسه زد امین گفت سی هزار در هم به ابراهیم بدهید، ابراهیم پس از تعظیم و کرنش اظهار داشت که با آن اظهار مرحمت بیست میلیون درهم بمن داده اید، خلیفه با بی اعتنائی پاسخ داد که آن مبلغ چه قابلی دارد، فقط مالیات چند ده ومزرعه است! بااینوصف معلوم است که ابراهیم و اسحق ازخاندان هرون چه مبلغ هنگفتی در یافت نمودند و بعد از مرگ چه اموال فراوانی باقی گزاردند. زریاب مغنی ازخوانندگان ونوازندگان نامی اندلس با دویست غلام سوار و پیاده میشد وسی هزار دینار پول نقد و مقدار زیادی املاك و حشم و خدم و کنیز وغلام واسب واستر داشت.

تقلید چیان و دلقکان خوانندگان و نوازندگان عده ای دلقك و تقلید چی با خود داشتند که در بزم ها همراه میآوردند، مشهور ترین دلقکان زمان بنی امیه اشعب و نامی ترین دلقکهای دورهٔ هرون خلیع دمشقی و معروفترین آنها درزمان متوکل ابوالعبراست معمولا همینکه بزم میگساری دایر میشد، خلیفه وهم پیاله هایش جام های پی درپی میزدند وبسازو آواز گوش میدادند و برای تغییر ذائقه وتنوع، مقلدان ودلقکان را احضار میکردند اینان درپوست خرس ومیمون می رفتند وزنگوله وزنگ وخلخال بخود میآویختند و حرکاتی میکردند که زن بچه مرده را بخنده میانداختند پاره ای ازخلفاء درحال مستی بلائی برسراین دلقکان میآوردند که آنهارا تاپای مرگ میکشانید مثلا المتوکل دلقك خود ابوالعبر را قبای حریری میپوشانید ودرمنجیق نهاده میان استخر پرتاب میکرد دلقك میان زمین و آسمان فریاد میزد راه ـ راه (الطریق ـ الطریق) وبحال خطرناکی میان آب غوطه ور میشد، سپس شناگران اورا نیم مرده از آب درمی آوردند. گاه هم اورا برسرسره نشانیده بدریاچه می انداختند وخلیفه طور ماهیگیری خود را میافکند و دلقك را مانند ماهی باتور بالا می کشید، امین هروقت که سرمست و بیقرار میگشت فریاد میزد کدامتان خرمن میشوید ـ ندیمان بایك آهنگ فریاد میزدند همه خرتوهستیم، امین هم یکی از آنان را برمیگزید وسوارش میشد، سپس باوجایزه وانعام میداد دربزم میگساری ولیدبن یزید

سخنانی گفته میشد و کارهای زشتی انجام میگرفت که ما از نوشتن آن شرم داریم خلاصه اینکه خلفاء بقدری درشهوترانی وعیاشی افراط کردندکه اکثر آنان پیش‌از رسیدن بسن پنجاه سالگی مردند، چون طبعاً عمرشان کوتاه میشد.

۵ ـ موکب خلفاء

مقصود از موکب، تشریفاتی است که هنگام حرکت خلیفه یا امیر یا سلطان در روز های رسمی و یا غیر رسمی اجراء میشود و چنانکه میدانیم این تشریفات از دیر زمانی معمول بوده و اکنون نیز معمول است وحتی پادشاهان عرب در ایام جاهلیت این تشریفات‌را اجراء میکردند، وقتیکه‌معدی کرب‌سوارمیشد؛ عده‌ای سیاه‌پوست‌حبشی با اسلحه جلو وعقب اوراه میافتادند پس‌ازپیدایش اسلام‌در دورهٔ خلفای‌راشدین آن تشریفات ملغی شد وخلیفه مانند مردم‌عادی آمدوشدمیکرد، ابوبکردرآغازخلافت خود درمحلی موسوم به سنخ از نواحی مدینه اقامت‌داشت و هر روز صبح پیاده به مدینه میآمد وپیاده برمیگشت و گاه گاه اسب‌سوار میشد، بگله گوسفند خود سر میزد، دربازار خرید و فروش‌میکرد و چه‌بسا که تنها در کوچه و بازار راه میافتاد عمرهم‌همیشه پیاده‌حرکت میکرد واگرمیشنید والیان و مأمورین اوبه تقلیدایرانیان و رومیان سوار میشدند آنان راگوشمال‌میداد، ابن‌اثیر میگوید عمر چهار بار بشام رفت مرتبه اول سوار اسب ومرتبه دوم سوارشتر ومرتبه سوم سوار استر و مرتبه چهارم سوار خربود، در یکی ازاین سفرها بامیران ومأمورین پیام‌دادکه‌تا«جابیه» پیشواز بیایند، یزیدبن ابوسفیان ـ ابوعبیده و خالدبن ولید با جامه های حریرسوار براسبان تازی به‌پیشواز خلیفه آمدند، خلیفه خرسوارکه آنان را بااین تجملات‌دید از الاغ خود پائین جست وامیران وسرداران خودرا برای تجمل‌پرستی سنگ باران کرد و البته سایر خلفای راشدین‌نیز همینطور ساده حرکت میکردند.

واما دردورهٔ تمدن

ابتداء والیان و امیرانی که در ممالك مصر و شام و ایران بودند، بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان و رومیان برای خود تشریفاتی قایل شدند و طبل و پرچم و پاسبان فراهم ساختندوپس از اینکه‌برك بن‌عبدالله نسبت‌بمعاویه سوءقصدکرد ومعاویه‌عده‌ای گارد

مخصوص استخدام نمود این افراد مسلح شمشیر بدست ، بیرون بالاخانه مسجد کشیك میدادند تا معاویه در آنجا نماز خودرا تمام کند ، عمال و والیان معاویه هم ازاو تقلید کردند و بعضی از آنان مانند، زیادبن ابیه از خود معاویه هم تندتر رفت و هروقت که سوار میشد، عده‌ای باچماق و گرز آهن وحربه (نیزه‌های کوتاه پهن) پیاده دراطرافش رامیافتادند، کم کم این نوع تشریفات جزء لوازم دستگاه خلافت در آمد، سپس ولیعهدها هم حربه دار پیدا کردند. در زمان عباسیان چنین رسم بود که مردی سوار بر اسب حربه بدست میگرفت و پیشاپیش خلیفه یا والی حرکت میکرد .

در زمان متوکل مردی نزد خلیفه آمد وحربه‌ای که متعلق (بحضرت) رسول (ص) بود بوی هدیه داد ! این حربه را عنزه میگفتند و پادشاه حبشه آن را بزبیربن عوام بخشیده بود وزبیر آن حربه را به پیشگاه پیغمبر (اکرم) تقدیم داشت معمولا در موقع نمازعید فطر وعیداضحی آن را در مقدم (مبارك حضرت سیدالمرسلین) میگذاردند. بمرورایام آن حربه بدست آنمردافتاد و آنرا بمتوکل واگذاردوهرگاه که متوکل سوار میشد رئیس پلیس آن حربه را پیشاپیش میبرد .

هرقدر که مسلمانان باتمدن و تجمل آشناتر شدند، بهمان میزان بر جلال ودستگاه موکب افزودند و خلفاء بجای اسب سواری در تخت روان و محمل و قبه حرکت کردند ومردم را پیاده بدنبال خود کشاندند ، اشعث بن قیس پیشوای یمن نخستین فرمانروای عرب است که خود سواره حرکت کرد و جمعی را پیاده بدنبال راه انداخت سپس هادی خلیفه عباسی آن مراسم را تکمیل نمود، باین معنی که هرگاه سوارمیشد عده‌ای را باشمشیر و گرز آهن و تیر و کمان پیاده بدنبال خود میانداخت ،هرون ازاین حد تجاوز کرد و غلام بچه هائی را بنام گروه مورچه برای موکب خویش استخدام نمود که دو طرف جاده راه میافتادند و بمردم سنگریزه (بندق) میزدند که کسی جرئت جلو آمدن نکند وزیران و امیران هم نیزکم و بیش موکب داشتند ، حسن بن علی وزیر المسترشد عباسی نخستین وزیری است که خود سوار میشد وپیاده ها رابدنبال خود میکشانید ، تا چندی زین و برگ اسبان خلیفه نقره وپارچه های ابریشمی بود ، اما المعتز خلیفهٔ عباسی در سال ۲۵۵ برای اولین مرتبه زین و برگ اسب خودراطلا

کرد و سایرین هم از او تقلید نمودند .

موکب خلفای فاطمی مصر از موکب عباسیان مجلل تر بودچه که آنان (فاطمیان) علاوه برشمشیر دار ونیزه‌دار وغیره دسته‌ای چتر دار هم داشتندکه موقع حرکت بالای سرشان چتر میافراشتند و شاید این‌را ازپادشاهان مغرب (افریقا) یاد گرفتند وازقرار مذکور پادشاهان افریقا (پیش ازاسلام) باد بزن‌ها و چترهائی از پرطاوس تهیه‌میکردند و غلامان در موقع سواری آن چتر ها را بالای سرشان نگاه میداشتند . چتر خلفای فاطمی‌از پارچه های ابریشم زربفت و جواهرنشان‌بودبعلاوه پرچم های رنگین گوناگونی هم در جلو و عقب‌خلفای فاطمی میبردند : پادشاهان سلجوقی با طبل وبوق وچتر وعلم‌سوارمیشدند ، چترپادشاهان سلجوقی بشکل گنبد واز پارچه های ابریشمی‌زربفت‌بود و آنرا با نیزه بالای سر سلطان میافراشتندکه‌از آفتاب‌محفوظ باشد.

موکب خلفاء وسلاطین باقتضای زمان‌ومکان ومقصد تغییر میکرد . مثلاموکب خلیفه در موقع عزیمت برای حج یا برای نماز عید و یا برای رژه آرتش و یا برای عزیمت بمیدان جنگ‌یکسان نبود و هرکدام به‌مناسبت روز شکل خاصی داشت. یزیدبن ولید اموی‌نخستین خلیفه‌ای است‌که برای خود دو صف سپاهیان‌مسلح‌ترتیب داد و موقعی‌که برای نمازعید از منزل خارج می‌شد تا عیدگاه از میان دوصف‌سپاه مسلح میگذشت.

خلفاء برای حرکت ازکاخ بجامع ویا جاهای دیگر تشریفات و موکب های گوناگونی‌داشته‌اندکه شرح تمام‌آن در این مختصر نمی‌گنجد، همینقدرمیگوئیم‌که بطورکلی خلیفه سوار بر اسب یا با تخت روان بیرون‌میآمد، سپاهیان وهمراهان‌وی سواره دراطراف اوحرکت میکردند مأمورین پلیس‌پیاده راه می‌افتادند. غلام‌بچه ها باکمربندهای‌زرین‌چماق‌ها وتبرزین‌های‌طلاکوب دست میگرفتند و با پلیس همراه میگشتند . گارد مسلح و یا مردم عادی در دو طرف راه صف میکشیدند ، طول این دوصف به‌تناسب عظمت و جاه وجلال خلیفه و مقصد وی کم و زیاد میشد ، در زمان متوکل طول این دو صف تاچهار میل رسید و در تمام این مسافت‌مردم‌پیاده

حرکت می‌کردند و اگر راه دورتر بود میان راه فاصله بفاصله سراپرده سلطنتی برپا میداشتند و خلیفه پیاده میشد و استراحت میکرد سپس سوار میشد .

خلفای فاطمی روزهای جمعه سواره بجامع ازهر میرفتند وپنج هزار پیاده بدنبال آنان حرکت میکرد. خلیفه طیلسان پوشیده شمشیر می بست و عصای خلافت خود را بدست میگرفت وپیش از نماز مراسم وتشریفات مفصلی انجام می‌یافت و اگر برای گرفتن بیعت یا افتتاح خلیج (نیل) از کاخ بیرون میآمد عمامه جواهر نشان سر میگذارد ولباس زربفت حریر پر نقش و نگاری میپوشید که آن را (بدنه) میگفتند وچتر بالای سر وی نیز از همان پارچه لباس بود . یدك‌های بسیار بازین‌های طلا ونقره وعنبر پیشاپیش وپشت سر خلیفه راه میافتاد وتخت روانهای جواهر نشان باید کها حرکت میکرد ، غلامان ترك ودیلم وعزیزی واخشیدی وکافوری در لباسهای حریر باکمربندهای طلا وچندین فیل وزرافه همراه بودند. چترطلای جواهر نشان را بالای سر خلیفه نگاه میداشتند. خود خلیفه عصای مرصع در دست میگرفت . پیشاپیش خلیفه اول شیپورچیان باشیپور طلا سپس شیپورچیان باشیپور نقره آنگاه با شیپور برنج وبعد از آنها طبالان با طبل‌های نقره (البته دایره طبل نقره بود) وپرچمداران پیاده وسواره می آمدند.

۶ ـ جشن ها
جشن‌های مذهبی

در دورهٔ تمدن اسلام جشن‌های رسمی دوقسم بود یکی دینی مانند جشن تولد پیشوایان دین وعیدفطر وعید اضحی وجشن جامعه پوشانیدن کعبه وامثال آن ودیگر جشن‌های ملی مانند جشن نوروز ـ مهرگان ـ شم‌النسیم وفتح الخلیج (در مصر). مسلمانان مراسم اجرای جشن‌های دینی را از مسیحیان آموختند و آنان نیز از بت‌پرستان آموخته بودند. دراین ایام نیز درعیدهای اسلامی تشریفاتی انجام می‌یابد والبته تشریفات امروز متناسب بااوضاع کنونی وغیر از مراسم وتشریفات آن ایام میباشد. خلفای فاطمی بیش از خلفای دیگر جشن مذهبی داشتند از آن جمله جشن تولد (حضرت) رسول و (حضرت) زهرا و (حضرت) امیرعلی وامام حسن وامام حسین وخلیفه حاضر وشب اول رجب و عید قربان وعیدفطر وعید نوروز وعید گشایش خلیج ومراسم تذکار روز عاشوراء وغیره

وبرای هریك از این روزها مراسم خاصی معمول بود که مقریزی «درخطط» شرح داده وذکر همهٔ آن مراسم دراینجا مورد ندارد وازجمله تشریفات این عیدها آنکه پول



نوازندگان ایرانی

وخلعت وزر وزیور بزیردستان می بخشیدند.

مظفرالدین فرمانروای اربل جشن های مذهبی را با تشریفات مجللی اجراء میکرد. می گویند وی اول کسی است که جشن میلاد نبوی را بقسمی که اکنون معمول است برپا داشت. سلطان ابو حمو فرمانروای تلسمان نیز بجشن های مذهبی اهمیت می‌داد و بانشریفات مجلل آنرا اجرامیکرد .

علاوه بر جشن های ملی و دینی مراسمی هم در عروسی ها و سوگواری ها و ختنه سورانی‌ها انجام می گرفت وبرای تاجگذاری و بیعت گرفتن و خلعت دادن وپذیرفتن نمایندگان خارجی نیز تشریفاتی بوده که نمونه ای از آن مراسم را ذیلا مینگاریم :

جشن عروسی و مانند آن

جشن عروسی مسلمانان بهمین ترتیبی که امروز درمصر معمول است بااختلافات کم و بیش اجراء می‌شد والبته به‌تناسب ثروت وعادات ورسوم محلی فرق می کرد ولی مهم‌ترین جشن های عروسی که در دورهٔ تمدن اسلام انجام یافت دوجشن است که اینك بطور مختصر مینویسیم :

۱ ـ جشن همسری خدیجه دختر حسن‌بن سهل (پوراندخت) با مأمون این مراسم در فم الصلح واقع شد و پدر عروس در این جشن دلمه های مشك میان هاشمیان و رجال و اعیان تقسیم کرد باینقسم که فندقی از مشك ساخته و میان آن نام ملك ـ مزرعه ـ کنیز ـ غلام ـ چارپا و امثال آنرا نوشته بودند و هرکس آن دلمه را می گرفت ومیگشود برك کوچکی در آن می یافت که نام ملك یاکنیز یا هرچه بر آن نگاشته بود و هرکس آن ورقه را نزد خزانه دار حسن می برد آن ملك ویا غلام وکنیز را تحویل‌می گرفت . حسن بن سهل مبالغ زیادی درهم ودینار ومقداری مشك وعنبر میان توده مردم پخش می کرد تا آنجاکه بار بران و ناویان وچارپاداران سهم بسیاری‌بردند . حسن مقداری جواهر گرانبها بمأمون و سرداران بزرگ پیشکش‌داد . بطوری که‌مورخان می نویسند شماره ناویانی که در آن عروسی خدمت‌می کردند سی‌وششهزار بود . دریکی از روزهای جشن هیزم تمام شدوبجای هیزم پارچه های کتان را در نفت خیسانیده زیردیك گذاردند . در شب عروسی‌بساط

زربفتی گستردند وظرف مرصعی پرازمروارید درشت آوردند و مروارید های درشت را روی آن بساط نثار کردند و مـأمون و پوراندخت را برآن بساط مـرصع دست بدست دادند ، زبیده زن هرون وحمدونه خواهر مأمون کنار عروس و داماد ایستاده بودند واعتناء بآن همه جواهر وبساط زرنگار نداشتند . مأمون که اینرادید بزن پدر وخواهر خود گفت مرا مفتخر بفرمائید واز این جواهرات که نثار ما شده بردارید زبیده وحمدونه برای خشنودی مأمون دست دراز کرده وهر کدام یك مروارید برداشتند مرواریدها مانند ستارگان برروی آن فرش طلا میدرخشید . مأمون بیـاد شعر حسن ابن هانی آمده گفت مثل اینکه ابن هانی این بساط را دیده بود که درشعر خود چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

«حبابهای کف کوچك وبزرگ روی جام شراب مانند مرواریدهای سفید»

«خوش رنگ برزمین طلائی میدرخشند.»

همان شب شمعی ازعنبر روشن بود که صد رطل وزن داشت و چون مأمون ازبوی عنبر ودود شمع اظهارتنفر کرد، فوری شمع های مومی به مجلس آوردنـد ودرتمام شب مجلس عیش و عروسی مانند روز روشن شد ، هزینـهٔ آن جشن بقرار نوشتهٔ مورخین معتبر به پنجاه میلیون درهم رسیدوهمینکه مأمون برخاست ده میلیون درهم به حسن بن سهل انعام دادوفم الصلح راتیول وی کرد. حسن هم اموال زیادی میان بزرگان وسرداران پخش نمود ومدت یکسال مالیات ودر آمد فارس وخوزستان به حسن واگذار گردیدودرشب دوم عروسی جده عروس هزار مروارید که درسینی طلای مرصع نشان بود درجلوی پای مأمون نثار کرد ومطالب دیگری هم از آن جشن گفته شده که تصدیق آن دشوار مینماید .

۲ ـ جشن مجلل دیگر جشنی است کـه متوکل در محلی موسوم به برگواز بمناسبت تولد پسرش المعتز برپاساخت. ازجمله تشریفات این جشن یکی آن بود که پس ازصرف غذا دوبساط زربفت گستردند و مهمانان (بزرگـان لشکری و کشوری) رابه نشستن روی آن دو بساط دعوت کردند . سپس مجسمه هائی ازمشك و عنبر برروی

میله‌ها گذارده برای تماشای مهمانان آوردند، آنگاه فراشان با سینی های طلای جواهر نشان پیش آمدند و در هر سینی چندین کیسه پر از درهم و دینار بود. فراشان آن پولها را میان دو بساط میریختند تا آنجا که از زمین بالا می‌آمد، بعد پیشخدمتان بانك بر آوردند که بفرمان امیرمؤمنان هر کس هرقدر پول میخواهد بردارد. مردم مشت مشت درهم و دینار برمیداشتند و بنوکران خود تحویل داده دوباره سر بساط میآمدند و پول جمع میکردند و میبردند و بمحض اینکه مردم پول ها را برمیداشتند فراشان جای خالی را با درهم و دینار پرمیکردند. پس از پایان جشن متوکل هزار بنده آزاد کرد، بهزار نفر خلعت داد و هزار نفر از مهمانان را بر اسب هائی سوار نمود که زین و برك آن اسبان طلا یا نقره بود.

درسال ۴۸۰ که المقتدر خلیفه عباسی دختر سلطان ملکشاه سلجوقی را بعقد خود درآورد جشن مجللی برپا ساخت. درجلد اول این کتاب شمه‌ای از مراسم جشن تاجگذاری و بیعت گرفتن را شرح داده‌ایم ممکن است بآنقسمت مراجعه شود.

خلعت دادن بویزان خلعت دادن بوزیران وسلاطین نیز یکی از قدرت‌نمائی های خلیفه بود و بامراسم وتشریفات مجللی انجام میبافت، نخستین وزیری که از خلیفه خلعت گرفت جعفر برمکی بود که در روز اول خلافت هرون خلعت فاخری پوشید وصد کیسه درهم و دینار از خلیفه دریافت داشت. هرون در آن روز مهر خلافت را برای جعفر فرستاد و رجال دولتی را امر نمود که بمبارکباد جعفر بروند. پس از هرون سایر خلفاء بوزیران و مأمورین عالیرتبه خلعت میدادند. این خلعت‌ها بمقتضیات زمان و مکان تغییر میکرد و در هرحال جامه فاخری ازطرف خلیفه برای وزیر یا امیر ارسال میشد و آن شخص خلعت را برمیکرد. العاضد فاطمی خلیفه مصر همینکه وزارت مصر را بصلاح‌الدین ایوبی واگذارد اورا الملك الناصر لقب داد و خلعت هنگفتی برایش فرستاد که عبارت بود از:

« عمامه سفید زربفت، جامه حریر زربفت پر نقش و نگار، جبه زربفت؛ طیلسان زربفت، گردن‌بند جواهر ببهای ده هزار دینار باروپوش طلاوسرپوش طلای

مرصع نشان و برسر آن دویست دانه جواهر و برچهارپایش چهار بند جواهر بود و تار - هائی ازطلا برسرش پیچیده روی آن پرچم‌های سفید گذارده بودند و چندین بقچه لباس واثاث همراه خلعت میبردند و فرمان وزارت را بر پارچهٔ حریر سفید نگاشته بودند.»

همینکه عباسیان پس از انقراض فاطمیان برمصر دست یافتند خلیفه برای والی مصر السلطان الملك الظاهر خلعتی فرستاد که وی همانموقع برکرد و آن خلعت جبه سیاه وعمامه سیاه وطوق طلا وخلخال طلا وامثال آن بود.

پیشواز و پذیرائی از مهمانان رسمی بیگانه

هرگاه که نمایندگانی ازممالك بیگانه بپای تخت‌های اسلامی میآمدند خلفاء برای نشاندادن قدرت اسلام باتشریفات مجللی ازمهمانان استقبال میکردند و غالباً از هند و روم و ممالك فرنگ این مهمانان ببغداد واردمیشدند. درسال ۳۰۵ درزمان خلافت المقتدر عباسی نمایندگانی ازطرف پادشاه روم ببغداد آمدند و خلیفه نمایندگان را در کاخ معروف (دارالشجره) که شرحش گذشت پذیرفت. کاخ مزبور را در آن روز ببهترین طرزی زینت کردند و آذین بستند، ۱۶۰ هزار سواره و پیاده دو طرف راه نمایندگان صف کشیدند چهارهزار غلام سفید و سه هزار غلام سیاه در داخل کاخ حضور داشتند و هفتصد دربان و پرده‌دار نمایندگان را ازدرها و پرده‌ها گذراندند. صدها کشتی و کرجی روی دجله با پرچم‌ها و زینت‌های گوناگون نمایش میدادند ورژه میرفتند درودیوار شهر بغداد را با ۲۲ هزار قالی و قالیچه و سی و هشت هزار پرده و پارچه‌های رنگارنگ پوشانیده بودند و در آن میان دوازده هزار و پانصد پرده حریرزربفت دیده میشد صدشیر و پلنگ را بهصد شیربان و قلاده های طلا و نقره به استقبال نمایندگان بیرون آوردند. درخت کاخ (الشجره) در آن روز جلوه وشکوه مخصوصی داشت. این درخت مرکب ازهیجده شاخه طلا ونقره بود وروی شاخه‌های آن پرندگان و کنجشك های زرین وسیمین جاداشتند وبطرز بدیعی صدا درمی آوردند (شرح آن گفته شد) خلاصه این که نمایندگان روم در آن جلال وعظمتی دردارالخلافه اسلام مشاهده کردند که شرح آن دراین مختصر نمیگنجد.

۷ ـ خلفاء و دولت های معاصر

هنگامی عربها بکشور گشائی برخاستند که دنیای آنروز و مردمش بی خبر از هر جا وهر چه، در بستر غفلت‌غنوده بودند از آنرو عربها توانستند در مدتی کمتر از بیست سال بامور بی‌سابقه دنیائی را مسخر کنند و همینکه چنان ضربت هولناکی‌بر ممالك روم و ایران و مصر ، و ترکستان و غیره وارد آمد مردمان آن نواحی بخود آمدند وبرای رهائی خودکوشیدند ، ولی کاری از پیش نبردند. عرب ها(مسلمانان) پس ازکشورگشائی بجهانداری پرداختند علوم و صنایع وتجارت وزراعت را ترویج کردند و بعنوان بازرگانی و یاگردش ممالك دور و نزدیك دنیای معلوم را پیمودند وباکشورهای‌غیراسلامی آشناگشتند و آنهاراازعظمت‌وتمدن‌خویش خبردارساختند آنان هم صلاح خود را درآن دیدندکه با فرمانروایان اسلام روابط سیاسی بر قرار سازند . دارالخلافهٔ بغداد مرکز آمد و رفت نمایندگان سیاسی شد ، از هند وچین و ممالك خاوردورتا ممالك اروپای مرکزی وافریقای جنوبی وبلاد واقع در کرانهٔ اوقیانوس هند مرتب فرستاده ونماینده به بغداد میآمد وبرای استقرار روابط‌سیاسی وبازرگانی با دربار خلفاء مذاکره مینمود. بندر بصره مرکز تجارت دریائی شرق‌شد وکشتی دول وملل دور دست ازاطراف جهان به بصره میآمدند .

اسلام درتاریخ‌چین

فرنگیان میگویند اخبار مربوط بظهور و پیشرفت اسلام توسط مورخین مسلمان ضبط شده است حتی رومیان که همسایهٔ نزدیك مسلمانان بودند و از خود تمدن و علومی داشتند چیزی‌راجع‌باسلام ننگاشتند ، ولی تحقیقات اخیر این گفته را تکذیب میکند ، چون مطابق اظهارات دانشمندان معاصر در کتابهای باستانی چین مطالب مفصلی از اسلام مشاهده میشود و در این کتاب ها تاریخ ظهور اسلام تا خلافت معاویه و قیام ابومسلم خراسانی وخلافت‌عباسیان‌نگاشته شده واسامی محمد وقریش و معاویه و ابوالعباس وابوجعفر و غیره بخط چینی خوانده میشود و از جمله مطالب آن کتب اینکه در سال ۷۵۶ میلادی ابا جعفر هیئتی از بغداد نزد امپراطور چین فرستاد و این هیئت اسلامی با هیئتی بر خوردند که از (هوی هو) مغولستان شمالی میآمدند و میان این دو

هیئت کشمکش در گرفت که کدامیك زود تر بحضور امپراطور بروند وسر انجام مقرر شدکه هر دو هیئت‌از دو در، در یك موقع وارد تالار امپراطور بشوند . این مطالب در کتاب تانك شو فصل دهم در بارهٔ شرح حال امپراطور سوتونك نوشته‌شده است . ونیز در آن کتاب است که‌پس از ابوجعفر مهدی و بعد از او هرون‌خلیفه‌شد و در دوران خلافت هرون(۷۸۵ ـ ۸۰۴ میلادی) عرب های سیاه پوش برتوفان(تبت) حمله‌آوردندومردم توفان همه‌ساله باعربها می‌جنگیدندودر سال۷۹۸میلادی‌سه‌سفیر از بغداد بدربار امپراطور آمدند . (۱)

در کتابهای چین مطالب مفصلی از روابط بازرگانی اسلام و چین درقرن‌ده میلادی برابر با قرن سوم هجری ذکر شده ، از جمله اینکه کشتی های بازرگانی تا کرانهٔدریای‌چین میآمدند وشیشه‌وشکربارمیکردند وبازرگانان‌غالباًازکشتی‌پیاده شده بحضور امپراطورمیرفتندوامپراتوراز وضع‌حال ممالك ومردم اسلام‌از آنان‌جویا میشد.همین‌قسم مطالبی دربارهٔ روابط‌چین‌باممالك اسلامی(غیرعرب)هم‌در آن‌کتابها دیده میشود. بااینکه مطالب‌این‌کتاب‌کوتاه ودرهم وبرهم است وتلفظ‌وتحریراسامی اسلامی‌نادرست میباشد، معذلك ازنظرتحقیق‌علمی اهمیت‌دارد،زیرا ازیك‌منبع‌مستقل چینی نقل شده است

عرب ها مطالب بسیاری راجع بمسافرت هند و چین و شرح حال مردم چین وهند ووضع بازرگانی وپادشاهان آن ممالك نوشته‌اند، اما بیشتر آن مطالب‌مورد اعتماد واقع نمیشد ، زیرا خوانندگان (فرنگی) غالب آن مطالب را مانندقصه‌های الف لیله و سند باد دریائی و اسب جادو میپنداشتند وخرافات و افسانه های آن را بیش از حقایق میدیدند ، ولی البته مطالبی‌که توسط خود چینی ها آن هم مورخین چینی نگاشته شده طبعاً قابل اعتماد و تصدیق میباشد بخصوص اگر آن مطالب با نظر انتقادی مطالعه شود واختلاف عصر حاضر وعصر آن ایام منظور گردد .

فرنگیان حق دارند که اخبار مربوط بترقی و تعالی عرب را باور نکنندزیرا

(۱) E. Bretschneider The knowledge Possessed by The Ancient Chinese of the Arabs & Arabian colonies. مؤلف

آنان (فرنگیان) عرب را بحالی می‌بینند که دچار فساد و انحطاط گشته و دست روزگار استخوان وی راکوبیده، همتش را گرفته و سیادت و برتری او را از بین برده و بحال بدبختی و استعمار دچار ساخته است ، از آن رو به سختی باور میتوانند که چنان مردم پست و زبون ، توسری خورده ، دارای آن همه قدرت وعظمت بوده‌اند، اماهمینکه می‌بینیم مورخان چینی در کتب مستقل خوددستگاه جلال و قدرت عرب را بدون طرفداری چندین قرن پیش نگاشته اند ، خواه نا خواه باید بفرنگیان یادآور شویم که گفته های اعراب هم قابل قبول میباشد، قدیم ترین کتابی که بزبان عربی در بارهٔ دریا پیمائی اعراب و مسافرت آنان به هند و چین نگاشته شده کتاب موسوم به (سلسلةالتواریخ) تألیف سلیمان وابوزید حسن از بازرگانان قرن سوم هجری‌میباشد. این کتاب درسال ۱۸۱۱ باترجمهٔ فرانسه آن بچاپ رسیده وترجمه ازخاورشناس نامی فرانسه مسیو رینو است. در این کتاب شرح مسافرت بازرگانان وجهانگردان‌عرب‌وعجم‌به‌ممالك‌چین وهندنوشته‌شده‌است. پس ازآن در مروج الذهب مسعودی وسفر نامه ها وکتابهای تاریخی و جغرافیائی ، مانند کتب استخری ـ ابن‌حوقل‌ـ بلخی ومقدسی‌ـ مطالب مبسوطی راجع بمسافرت بازرگانان وجهانگردان عرب‌به‌ممالك‌دوردست درج‌شده که‌مبنی‌بر‌ه‌شهودات‌حقیقی آن‌مسافرین میباشد وذکر همهٔ آن مطالب دراینجا بیمورداست .

بطور کلی‌باید دانست که میان‌عباسیان وپادشاهان مشرق (چین‌وهند) روابط بازرگانی وسیاسی برقرار بوده ونامه‌ها ونمایندگان و هدیه‌هائی ازاواخر قرن دوم هجری میان بغداد وپکن ودهلی وغیره مبادله میشده است .

اسلام وپادشاهان اروپا

روابط سیاسی وبازرگانی مسلمانان با فرمانروایان اروپای آنروز (روم ـ ژرمن فرانسه ـاسپانی) مرتب تر از روابط با هندو چین بوده است . میان رومیان (قسطنطنیه استامبول) وبغداد برای انعقاد پیمان صلح ویامتارکه و یا مبادلهٔ اسرا روابط عادی بر قرار بود ، بلکه اززمان امویان میان دمشق و قسطنطنیه آمد و شد وجنگ وآشتی

جریان داشت امویان مکرر قسطنطنیه را محاصره کردند ولی نتوانستند آنرا بگشایند اماچون ممالك دیگر اروپا واز آن جمله اسپانی بدست مسلمانان گشوده شد دولتهای اروپا بوحشت افتادندو درزمان عباسیان هم تامدتی برتری مسلمانان مسلم بود، بقسمی که هرون ازایرینی پادشاه روم هم باج میستاند . مبادلهٔ نماینده وارسال ومرسول هدیه وتحفه ازبغداد بقسطنطنیه وسایر پایتختهای اروپا در تواریخ اسلامی و غیر اسلامی ذکرشده که از آن جمله هدیهٔ هرون برای شارلمان پادشاه فرانسه میباشد . هدیه‌های سلاطین روم بطور منظم ازقسطنطنیه به بغداد میآمد و بیشتر از هر چیز شمشیر وپارچه وعطریات وطلا وسگ‌های شکاری برای خلفاء ارسال میگشت .

درزمان خلافت مأمون پادشاه قسطنطنیه (ظاهراً میخائیل دوم) هدیه های نفیس از آن جمله صدرطل مشك و صد پارچه سمور برای خلیفه فرستاد و همچنین تریا دختر او باری (اینطوردر تواریخ اسلام نوشته اند!) ملکهٔ فرانسه در سال ۲۹۳ هجری پنجاه شمشیر، ۵۰ نیزه ، ۲۰ جامه زربفت، ۲۰ غلام (سلاو) ۲۰ کنیز (سلاو) ده سگ بزرگ که باشیر وپلنگ میجنگیدند ، سیزده قوش و باز شکاری ویك سراپردهٔ ابریشمی برنگ قوس وقزح برای المکتفی خلیفهٔ عباسی ارسال داشت .

خلفاء هم فرستادگان و نامه هائی بدربار قسطنطنیه میفرستادند ، از آن جمله در سال ۳۷۱ ابن باقلانی قاضی معروف اشعری از طرف عضدالدوله دیلمی نزد قیصر روم (باسیل دوم) رفت وپاسخ نامه را برد . این فرستادهٔ مسلمان طوری با جلال ومتانت در دربار قیصر حرکت کرد که مقام ومنزلت مسلمانان نزد رومیان یك برهزار گشت .

خلفای اندلس و پادشاهان فرنگ

روابط پادشاهان فرنگ با خلفای اموی اندلس صمیمی و دوستانه بود ، زیرا آنان (پادشاهان فرنگ) میخواستند با کمك خلفای اموی اندلس بر خلفای بغداد بتازند ، تا آنجاکه تیوفیلوس قیصر روم در سال ۲۲۵ نامه ای بعبدالرحمن اوسط خلیفهٔ اموی اندلس نگاشت و هدیه های نفیس برای وی فرستاده از او خواست که به بغداد بتازد وکارخلفای عباسی را بسازد. قیصر روم در آن نامه از مأمون و معتصم بنام

پسران مراجل ومارده بطور تحقیر نام میبرد و آنانرا کنیز زاده میخواند. عبدالرحمن شاعر خود یحیی غزال ویکی ازرجال مهم را باهدیه‌های فراوان نزد قیصر روانه کرد واز آن پس روابط آنان صمیمی ترشد. پس ازعبدالرحمن اوسط الناصر پسرعبدالرحمن سوم بخلافت رسید ودرایام خلافت وی سپاهیان اسلام درممالك اروپا پیشرفت بسیار کردند. پادشاهان رم ـ قسطنطنیه ـ قشتاله ـ نبیلونه (این دو قسمت اخیر جزء اسپانیاست) و مرزهای حموفیه برای درخواست صلح و متارکه فرستادگانی نزد عبدالرحمن ارسال داشتند و شرایط و پیشنهادهای سنگین او را پذیرفتند و بالاتر از همه آنکه پادشاهان نقاط مختلف اسپانی شخصاً پیش عبدالرحمن آمدند و دست اورا بوسیدند واوامر اورا پذیرفتند وجزیه‌های سنگین پرداختند.

پادشاهان برشلوند (بارسلن) وطرکونه (هردوقسمتی ازاسپانیاست) هدیه ها وفرستادگانی نزد عبدالرحمن روانه نموده تقاضای متارکه کردند. پادشاه آلمان (ظاهراً اوتوی کبیر) وپادشاه صقالبه (روسها) موسوم به «ذوفوه» (معلوم نیست تلفظ اصلی کلمه چه بوده است) وپادشاه ماوراء رود رن موسوم به «اوفه» (معلوم نیست تلفظ درست کلمه چه بوده) وپادشاه مشرق اروپاموسوم به «کلده» (ظاهراً کونراد) نمایندگانی برای درخواست صلح ومتارکه بخدمت عبدالرحمن فرستادند، عبدالرحمن آنانرا با تشریفات و مراسم مجللی پذیرفت و اسقف بزرگ اندلس ربیع را همراه نمایندهٔ صقالبه روانه کرد وبطور کلی تمام پادشاهان روم و فرنگ واسپانی و آلمان وروس از در صلح تو آمده، هدیه ها و نماینده ها بخدمت عبدالرحمن سوم گسیل داشتند، چون خلیفهٔ مزبور بسیارمقتدربودو سپاهیانش تا قسمت مهمی ازاروپاپیش رفتند. مطالب مربوط باین وقایع درکتاب نفح الطیب المقری به تفصیل ذکرشده وشرح تشریفات ومراسم پذیرائی آنان که برای نشان دادن قدرت مسلمانان اجراء میگشته درکتاب نفح الطیب مذکوراست وهمینکه عبدالرحمن درصدد برآمد بنام معشوقهٔ خود زهراء کاخ نامی الزهراء را بسازد، پادشاهان اروپا سنگهای مرمر رنگارنگ برای خلیفه فرستادند، وتاریخ ساختمان این کاخ را درفصل‌های گذشته شرح دادیم.

پادشاهان اروپا، بخصوص قیصران روم، با خلفای فاطمی مصر نیزروابط سیاسی

داشتند و برای جلب رضایت آنـان مرتب هدیه‌ها و نامه ها و نمایندگان بقـاهره میفرستادند . درسال ۴۳۷ هجری قسطنطین نهم امپراطور روم هدایائی برای المستنصر خلیفهٔ فاطمی فرستاد که از آن جمله سی قنطار زرسرخ و در هر قنطار ده هزار دینار زر سرخ (سیصد هزار دینار زر سرخ) موجود بود و هرگاه که فرستادهٔ قیصر روم بقاهره میرسید در باب الفتوح پیاده میشد و از آنجا تا پیشگاه خلیفه مرتب زمین را میبوسید وجلومیآمد .

۸ ـ بازیهای خلفاء و سرگرمیهای آنان

ازروزگار باستان، پادشاهان در هردوره و هرکشور یکنوع بازیها وسرگرمی‌ها داشتند که باآن خودرا مشغول میداشتند و از خستگی در میآمدنـد . این بـازیها و سرگرمـی هـای سلاطین تقریباً مثل هـم میباشد چه کـه بازی‌کنند گان (پادشا هان) هم سلیقه وهم‌فکربوده‌وهستند، خلفای اسلام نیزهمه‌نوع مشغولیات‌و سرگرمی داشتند. پاره‌ای از آن بازی‌ها وسرگرمی‌ها مانند شکار واسب دوانی در جاهلیت هم میان عرب ها مرسوم بوده و بعضی دیگر مثل چوگان بازی، شطرنج ، تخته نرد ،گلوله اندازی از پادشاهان ایران بخلفاء رسید. عباسیان پیش ازامویان وهرون قبل‌ازسایرخلفای‌عباسی باین نوع بازی‌های ایرانی‌مشغول‌شد . وی‌نخستین خلیفهٔ مسلمانان است که چوگان بازی‌وشطرنج وتخته نرد ونشان زدن را بدربار اسلامی آورد و برای شطرنج بازان وسایر بازیگران حقوق معین کرد. مهمترین بازیها وسرگرمیهای خلفاء وبزرگـان اسلام دردورهٔ تمدن آنان بقرارزیر بوده‌است.

۱ ـ شکاردرنده‌و چرنده وپرنده

عرب‌ها پیش از اسلام هم شکار میدانستند ، ولی تنها آهو وپرندگان‌راباتیر ودام میگرفتند. دردورهٔ تمدن‌اسلام شکار چرنده وپرنده و درنده معمول شد و مسلمانان از ایرانیان ورومیان چیزهای تازه راجع‌بشکار آموختند. بازوقوش‌وسگ‌وببر نگاهداشتند وبا کمك آنان خوك وآهو وخروحشی شکار میکردند . نخستین خلیفهٔ شکارچی‌یزید بن معاویه است‌که همه‌نوع وسایل تفریح وشکار داشت وسگها و بازها و میمونها و ببرهای فراوان در دربار وی بودند . یزیدگردن بند وجل زربفت‌برای سگ‌های

خود تهیه کرده وبرای هرسگی یك پرستار معین نموده بود. یزید از نگاهداری سگ ومیمون وقوش وغیره بیشتر نظر تفریحی داشته و آنقدر ها بورزش اهمیت نمیداد. سایر خلفای اموی نیز کم وبیش مانند یزید وسایل تفریح وبازی و شکار برای خود فراهم میساختند.

خلفای عباسی که بیش از امویان دستگاه وتجمل داشتند، سرگرمی ها و بازی های بیشتری برای خود آماده کردند وپولهای فراوانی صرف میکردند. اینان شکارچیان وقوشداران و سگان شکاری و پرندگان شکاری گرد آوردند و املاك و مزارعی را بشکارچیان و قوشداران و سگ بازان تیول دادند. خلفاء تا آنجا باینان نزدیك شدند که بدون حاجب و دربان با آنها آمد و شد میکردند. شاعران هم در مدح سگان شکاری وبازهای خلیفه قصیده ها سرودند وچابکی وچالاکی آنانرا ستودند. نویسندگان هم بمنظور استفاده کتابهائی دربارهٔ شکار وطریقهٔ شکار نگاشتند که از آن جمله کتب ذیل است:

«کتاب البزاة والصید ـ کتاب المصائد والمطارد وغیره وغیره».

عباسیان علاوه بر آهو وخر وحشی و پرندگان، درندگان راهم شکار میکردند. مهدی وهرون بیش ازسایر خلفای عباسی وپیش ازهمهٔ آنان بشکار توجه کردند. صالح پسر هرون شکارخوك وامین پسر دیگرش شکار شیر وپلنگ را دوست داشتند وباکمك دسته‌ای ازشکارچیان بنام اصحاب اللبابید بشکار درندگان میرفت، معتصم طرز شکار جرگه را مرسوم کرد، باینقسم که درمحلی موسوم به دجیل نزدیك بغداد دیواری ساخت که طول آن چندین فرسخ میشد. شکارچیان معتصم از راه های دور درندگان را بطرف این دیوار میراندند و همینکه درندگان وارد جرگه میشدند، خود را میان آب دجله ودیوار محصور میدیدند، آنگاه معتصم با پسران و نزدیکان وملازمان میآمدند واطراف درندگان حلقه میزدند، عده‌ای از آنان را میکشتند وعده‌ای را بندمیکردند ویا رهامیساختند.

خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس، پادشاهان سلجوقی، ایوبی، اتابکان و ممالیك وغیره بهمین ترتیب شکارگاه وشکارچی وسگ وباز وقوش وشاهین داشتند

واوقات بیکاری را بتفریح وشکار میرفتند. سلطان ملکشاه سلجوقی شخصاً ده‌هزار چرنده‌وپرنده شکار کرد و از سم خر های وحشی و شاخ آهوانی که او شکار کرده بود چندمنار ساختند. سلطان مسعود سلجوقی تمام‌سگان شکاری‌خودراجل‌اطلس می‌پوشانید وگردن بند های جواهر نشان بگردنشان میآویخت . سلطان ابو عبدالله المستنصر مانندمعتصم برای‌خودشکارگاه‌وقرق گاهی‌در ناحیهٔ بنزرت‌ساخت. بقدری‌این شکارگاه‌وسیع بودکه احتیاجی براندن شکار نداشت و همه نوع چرنده وپرنده در آن محوطه وسیع‌یافت‌میشد. در کتاب الاعتبار تألیف ابن منقذ مطالب مفصلی‌راجع بشکار وراه ورسم شکار یافت‌میشود.

۴ ـ اسب‌تازی و اسب دوانی

ملت‌های جدید وقدیم درهرموقع وزمان بااسب تازی واسب دوانی آشنا بودند، بخصوص یونانیان ورومیان وایرانیان‌قدیم درقسمت اسب‌دوانی واسب‌تازی شهرت‌فراوانی داشتند. عرب های پیش از اسلام آنرا میدانستند و چه بساکه موضوع اسب‌دوانی موجب جنگ قبیله ها میشد . عربها میدان اسب دوانی را (حلبه) میگفتند و این مساحت را ده ده تقسیم‌کرده و برای هر قسمتی بمناسبت جلو یا عقب بودن آن اسمی تعیین میکردند .

پس از ظهور اسلام موضوع اسب‌دوانی واسب تازی میان عربها پیشرفت‌کرد واسبان دوندهٔ بسیاری نگاهداشتند . معاویه میدان مخصوصی برای اسب دوانی ترتیب دادکه سالی چند بار در آنجا اسب دوانی میشد و اسب هرکس پیش میافتاد جایزه‌میگرفت. در آخر میدان نی‌بلندی فرومیکردندکه آنرا قصب‌السبق مینامیدند وهرسواری‌که زودتر آن نی را میربود جایزهٔ اول‌را می‌برد. خوشمزه‌اینکه یزید بن معاویه میمونی داشت‌که آنرا ابوقبیس میگفتند و هرگاه‌که یزید بزم میآراست آن میمون باهوش وزرنگ هم احضارمیشد ومانند سایر هم‌بزمان روی مخده مینشست یزیداین میمون را بریك‌ماده خر وحشی سوار میکرد ، این ماده خر با زین و برك مرصع وجل وپالان اطلس‌ابوقبیس را اینطرف وآنطرف میبرد . در یکی ازروزهای اسب‌دوانی ابوقبیس هم سوار برماده خر بمیدان آمد ، وی قبای‌حریر زرد و سرخی

برتن داشت و کلاه اطلس رنگارنگی بسرش بود ، ابوقبیس پیش از شروع اسب دوانی بی‌پروا بطرف نـی رفت و نی را از جا کنـده بـا خود برد و از میدان اسب دوانی بیرون آمد .

هشام بن عبدالملك چهارهزار اسب جمع کرد و تا آنزمان کسی از پادشاهان عرب آن همه اسب نداشت . یکی از اسبان وی بنام (الزائد) همیشه در میدان اسب دوانی جلو میافتاد . ولید بن یزید هزار اسب خرید و نامی ترین اسب های او بنام (السندی) از همهٔ اسبان جز اسب (الزائد) هشام جلو میافتاد وچه بساکه بـاحترام هشام که آنزمان خلیفه بود اسب ولید عمداً عقب میزد. رصافهٔ دمشق یکی ازمیدانهای مشهور آنزمان است وغیرازرصافه نیز میدانهای اسب دوانـی دیگری در دمشق وسایر جاها بوده‌است. محمد بن یزیدبن عبدالملك بن مروان ضمن یك قصیدهٔ شیرین میدان اسب‌دوانی وشرح اسب دوانی و اصطلاحات آنرا به نیکوئی سروده است . عباسیان برعکس امویان آنقدرها باسب دوانی علاقه نداشتند، معذلك درورقه وشماسیه گاهگاهی اسب‌دوانی میکردند، شاعران درباری قصاید بسیاری درو صف اسب‌دوانی هرون و اسب های برندهٔ او سروده اند . خلفای اموی اندلس میدانهائی بنام الحکم خلیفه احداث کردند ودرمصر بنام ابن طولون وببرس میدانهائی بوده‌است .

گوی وچوگان این بازی ایرانی است و امویان از آن خبر نداشتند . هرون نخستین خلیفهٔ عباسی آنرا معمول ساخت . ترتیب بازی آن چنان است که کره یا گوی را ازچیز نرم سبکی میسازند وباچوگان که عبارت ازعصای سرکجی است بازی میکنند ومعمولا این بازی درحال سواری انجام میابد. معتصم به چوگان بازی خیلی علاقه داشت و روزی در میدان بازی یاران خود را بدو دسته تقسیم کرد ، از آن جمله افشین ترك را جـزء دستهٔ مخالفین خود قرار داد ، افشین از رفتن بآنطرف سرپیچیده گفت در شوخی و جدی هیچگاه مخالف امیرمؤمنان نمی ایستم. معتصم ازاین حرف خوشش آمد وافشین را بدستهٔ خود برد.

۸ ـ گلوله پرانی بندق یا فندق عبارت از گلوله‌های کوچکی است که از گل یا سنگ و یا سرب ومانند آن میسازند واصل کلمه و بازی آن هر دو ایرانی



شاهزاده ایرانی موقع شکار

و آنرا جلاهق (کلاهك) نیز میگویند. ایرانیان این گلوله‌ها را مانند تیر با کمان می‌پراندند.

عربها در اواخر خلافت عثمان آنرا آموختند، ولی مردم مدینه از این بازی خوششان نیامد، اما کم کم گلوله پرانی مورد قبول واقع شد وچنانکه گفتیم هرون دستهٔ گلوله پران داشت که آنرا هنگ مورچه میخواندند وهنگامی که هرون سوار میشد هنگ مورچه برای پراکنده ساختن مردم گلوله می پراندند . در زمان عباسیان گلوله پرانی رایج شد و مردم دسته‌دسته برای شکار پرنده و یا تفریح گلوله پرانی میکردند و آنرا بازی وتفریح جوانمردان (شوالیه) میدانستند وغالباً گلوله پرانها کبوتر باز بودند وشلوار مخصوصی بپا داشتند که آنرا شلوار جوانمردان میگفتند. در اواخر دورهٔ عباسیان عیاران بغداد هم آن شلوار را می پوشیدند . الناصر لدین الله عباسی متوفی بسال ۶۲۲ هجری علاقهٔ زیادی بگلوله‌پرانی و کبوتربازی داشت و کبوترهای پرقیچی انتخاب میکرد. خود شلوار فتوت (جوانمردی) میپوشید و مقررات و نظاماتی برای گلوله‌پرانی تعیین نمود ، از آنجمله اینکه گلوله بازان مانند انجمن های سری تشکیلاتی پیدا کردند و تا کسی جام فتوت نمینوشیدو لباس فتوت نمی پوشید ، در آن انجمن راه نمی‌یافت . خود الناصر (خلیفه) رئیس آن سازمان بود هر کس را میخواست میآورد و هر کس را نمیخواست میراند . در سال ۶۰۷ همین خلیفهٔ کبوتر پران و گلوله‌باز، بخشنامه‌ای به پادشاهان تابع بغداد نگاشت واز آنان تقاضا کرد که آنان هم جامهٔ فتوت بپوشند و جام فتوت بنوشند وخلیفه را سر دستهٔ کبوتربازان بشناسند. آنها هم اینرا پذیرفتند . سپس خلیفه چنین فرمان داد که جامه (شلوار) جوانمردی را خود او باید بیاران و همبازیان بپوشاند ، از آنرو عدهٔ زیادی از جوانمردان خواه ناخواه اخراج شدند ، چون بدست خلیفه شلوار نپوشیده بودند و هر کس که میخواست جزء جوانمردان در آید ازهرجا که بود به‌بغداد میآمد وشلوار جوانمردی را بادست خلیفه بپامیکرد وبشهر خود برمیگشت وهر کسی که‌چنان شلوار(مقدسی) بپانداشت . نمیتوانست گلوله بازی کند . اتفاقاً مردی بنام ابن السفت نه از دست خلیفه شلوار میپوشید و نه از گلوله بازی دست بر میداشت ، مأمورین خلیفه از این شهر بآن شهر او را دنبال میکردند ، او هم با نهایت سختی در بدر میگریخت و همینکه موجب این‌همه زحمت را از وی‌جویا شدند پاسخ‌داد : همین افتخار مرا بس

که خلیفه شلوار بپایم نکرده و آزادانه گلوله میاندازم.

علاوه بربغداد درشهرهای شام ومصر وعراق وایران گلوله بازی خیلی رواج داشت وانواع واقسام گلوله بـازی معمول بود ، یکی اینکه گلوله را از میان لولـه وتی توخالی بافشار هوا پرتاب میکردند ویا بانیزهٔ کوتاه آنرا میپراندند . سر انجام که باروت معمول گشت گلوله و باروت را بوسیلهٔ لولهٔ تو خالی تفنگ پرتاب کردند بهمان مناسبت (بمناسبت کلمهٔ بندق یافندق فارسی) نام عربی تفنگ بندقیه شد . دیگر ازبازیهای شبیه به بندق، نشانه زنی بود که هدفی را در هوا ویا سر نیزه نشان کرده باتیر میزدند . این بازی هم ازایرانیان است وهرون آنرا معمول داشت.

بازی شطرنج اصلا از هند بایران آمـد و از ایرانیان بمسلمانان رسیده است. هرون نخستین خلیفهٔ مسلمانان است که تخته نرد و شطرنج را رواج داد و تاکنون هم این دو بازی میان مسلمانان رایج میباشد.

۹ ـ باغ وحش یکی دیگر ازسرگرمیهای خلفاء و بزرگان اسلام نگاهداری فیل و شیر و پلنگ در محلی موسوم بباغ وحش بود و ایـن اقدام بیشتر برای ترسانیدن مردم ازدستگاه خلفاء وپادشاهان انجام میگرفت. منصور عباسی مانند پادشاهان ایران تعداد زیادی فیل داشت . هرون شیرها و پلنگها رادر قفس نگاه میداشت و بعد از وی سایر خلفاء علاوه بر شیر ، پیل و پلنگ ، سگ ومیمون هم داشتند.

میگویند زبیده زن هرون را میمونی بود که سی غلام زرین کمر اورا خدمت میکردند . این میمون ملکهٔ اسلام لباس زربفت میپوشید و روی صندلی می نشست وهرکس برای اظهار بندگی نزد ملکه میآمد ، نخست باید دست میمون ملکه را ببوسد. اتفاقاً روزی یزیدبن مرثد از بزرگان عرب پیش از عزیمت بسفر برای خدا حافظی بکاخ زبیده آمد ، مأمورین وملازمان بوی گفتند که پیش از شرفیابی بحضور ملکه ، باید دست میمون را ببوسد ، وگرنه شرفیابی میسر نمیشود ، آن مرد عرب غیرتمند شمشیر برآورد و میمون را دو نیم کرده ازکاخ درآمد و طبعاً خلیفه او را خواسته بازخواست نمود ، یزید درپـاسخ گفت که سزاوار نیست بعدازخدمتگذاری

چندین خلیفه بدست بوسی میمون مجبور شوم . خلیفه قدری بفکر رفته او را بخشید. (بتاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار وترجمهٔ انگلیسی آن ازادواردبراون مراجعه شود .)

المهتدی عباسی که‌مانند عمربن‌عبدالعزیزاموی خلیفهٔ پرهیزگاری‌بود، فرمان داد حیوانات باغ وحش را بکشند و سگان‌را برانند ، اما پس از مرگ او دوباره پیلان وشیران وپلنگان بازگشتند وبعضی ازخلفاء وپادشاهان اسلام در مواقع‌رسمی این‌حیوانات‌درنده‌را بازنجیر وقلاده‌ازباغ‌وحش ببارگاه‌خود میآوردند . عضدالدولهٔ دیلمی برای مرعوب ساختن حضار چند شیر و پیل و پلنگ در مجلس خود حاضر می‌کرد .

در مصر و اندلس و سایرممالك اسلامی هم این وضع معمول بود ، احمد بن طولون باغ وحشی (مستطیل) برای شیران وپلنگان ساخته بود و در هر اتاق این باغ وحش یك شیر نرویك شیرماده میزیست. دراین اتاقها از سقف باز وبسته‌میشد، کنار هراتاق حوض مرمری بود واز لولهٔ مسی آب بآن حوض میآمد ؛ در وسط باغ مقدارزیادی شن میریختند وکنارشن‌ها استخر بزرگ پرآبی بودکه ازآنجا بالوله بقفس‌های حیوانات آب میبردند . معمولا روزی دوبار شیربانها ازسقف‌اتاق‌پنجره‌را بازمیکردند ودرندگان‌که باصدای آن آشنابودند باتاق‌مجاورمیریختند. شیربان‌از همان بالا درآهنینی‌که میان این دو اتاق بود می‌بست وخود پائین میآمد؛ اتاق را تمیزمیکرد، شن‌آن را برمیداشت وشن‌تازه میریخت ؛ خوراك‌کافی برای حیوانات میگذارد سپس بالامیرفت وازهمان بالا درآهنی اتاق مجاور را برمیداشت وحیوان درنده باتاق‌خود برگشته، غذا میخورد وآب‌مینوشید. بعضی روزها همهٔ آن‌درندگان را ازاتاقها بیرون آورده بباغ‌میآوردندومدتی آنها راگردش میدادند، سپس‌مأمورین بآنان نهیب میزدند وهردرنده‌ای باجفتش باتاق خود میرفت وهیچ‌کدام‌لانهٔ‌خود را عوض نمیکردند .

خماروبه شیری‌کبود چشم داشت‌که آنرا بهمان جهت زریق میگفتند . این شیر با خماروبه مأنوس بود وهرگاه که خماروبه سر سفره می‌نشست، زریق هم در

برابر او چمباتمه میزد و خمارویه مرغ وجوجه و بره و بزغاله برای وی میانداخت وزریق پشت‌سرهم آن‌را می‌بلعید وهمینکه خمارویه از سرسفره برمیخاست‌زریق‌هم دنبال او میرفت . اگر خمارویه روی‌تخت میخوابید زریق کنار تخت می‌نشست‌واگر روی زمین‌دراز میکشید زریق جلوی اوبود. تمام شب زریق بربالین خمارویه کشیك میداد وکسی را یارای آن نبود که بدون اجازهٔ خمارویه نزدیك بیاید این شیر خیلی‌معزز ومحترم میزیست و طوق طلای‌جواهر نشانی‌درگردن داشت. یك‌شیرماده قوی هیکلی هم در کنار تخت خمارویه میآرمید ولی مثل زریق رام و اهلی نشده بود . پاره ای از بزرگان اسلام علاوه بر درندگان مار و عقرب و رطیل هم نگاه میداشتند و با آنان سرگرم میشدند . جعفربن‌خنذابه‌وزیر مقتدرعباسی‌ازماروعقرب ورطیل وهزار پا خوشش میآمدودر کاخ‌خود در قاهره تالاری‌مخصوص نگاهداری این حشرات ساخته بود . مارگیران انواع مار ها و عقربها و هـزار پاها برای‌وزیر میآوردند و پولهای گزاف از او میگرفتند ، وزیر هم این حشرات گزنده را بدست مأمورین مخصوص میسپرد و هرگاه که فرصت میکرد بمارخانه میآمد و ماربانان وعقربها ورطیل ها را از سبد درآورده خدمت جناب وزیر نمایش میدادند .

دیگراز سرگرمی‌های بزرگان اسلام نگاهداری‌پرندگان‌اهلی‌ووحشی‌وآهو و امثال‌آن بود .

العزیز فاطمی خلیفهٔ مصر پرندگان عجیب و غریبی در کاخ خود جمع کرده بوداز آن جمله پرنده ای‌که او را عنقاء میگفتند و اورا از صعیدمصر برای خلیفه آورده بودند ، عنقاء ریش ولالك داشت و پر های سرش چندین رنگ بود و ازحیث شکل به لك‌لك میماند .

الناصر خلیفهٔ‌اموی در کاخ الزهراء باغ وحش بزرگی ساخت و باغ بزرگتری برای نگاهداری پرندگان احداث نموده بود وتمام اطراف‌وبالای این باغ‌سیم‌کشی مخصوصی داشت که پرندگان بیرون نپرند .

کبوتر پرانی ، قوچ بازی(برای شاخ زدن) ،خروس بازی وامثال‌آن نیز از

سرگرمی های خلفاء وبزرگان اسلام بوده است ، بعضی از آنها به نگاهداری ماهی علاقه داشتند و آنرا درظرفهای بلورین بزرگ می‌پروراندند. موقعی امین ماهی کوچکی از دجله گرفت و دو حلقهٔ مرصع بدو گوش ماهی کرده آنرا در حوض بلورین برای تفریح وتماشا نگاهداشت .

پایان جلد پنجم

فهرست اعلام

الف

آبادان ۴۹-۱۴۹
اباذر ۷۹
ابان‌اللاحقی ۱۷۲-۱۹۵
ابراهیم ۸-۲۶-۳۵-۴۷ ۸۱-۱۴۰
۱۴۳-۱۷۳-۱۸۵-۱۹۸-۱۹۹
ابن ابی‌ربیعه ۸۴-۸۶
ابن‌ابی‌عامر ۱۲۳
ابن‌ابی‌عتیق ۸۴
ابن‌اثیر ۲۶-۴۷-۵۹-۶۰-۶۱-۱۵۸
۲۰۰
ابن‌اسفندیار ۲۲۱
ابن‌الاحمر ۱۲۴-۱۳۳
ابن‌السفت ۲۱۷
ابن‌المنجم ۱۹۷
ابن‌بطوطه ۶۰
ابن‌بقیه ۱۶۰
ابن‌جامع ۱۹۵-۱۹۸
ابن جبیر ۵۴ ۱۲۶
ابن‌جصاص ۵۲
ابن‌حمدیس ۱۳۳
ابن‌حوقل ۲۱۱
ابن‌خلدون ۱۰۹-۱۲۴-۱۵۳
ابن‌خلکان ۱۷۱
ابن‌زبیر ۴۲
ابن‌سریج ۸۶
ابن‌سکیت ۱۹۳
ابن‌شهید ۱۳۹
ابن‌ضحاك ۱۹۵
ابن‌طاهر ۳۳
ابن‌طولون ۹۶-۱۷۸-۲۱۷-۲۲۱
ابن‌عامر ۱۳۰
ابن‌فرات ۹۶-۱۲۶
ابن‌قتیبه ۱۷۴
ابن‌کلس ۱۳۹
ابن ماسویه ۱۹۷
ابن‌مدبر ۱۲۰
ابن مطعون ۳۱
ابن‌معتز ۵۲-۱۲۸
ابن‌مقله ۱۲۶
ابن‌منقذ ۲۱۶
ابوالجیش ۵۲
ابوالعباس ۶۵-۲۰۹
ابوالعبر ۱۹۹
ابوالعتاهیه ۱۵۰-۱۷۲
ابوالعلاء ۹۰
ابوالفتح ۵۵
ابوالفرج ۱۶۳
ابوبکر ۶۵-۷۶-۸۴-۹۰-۱۴۸-۱۶۶
۲۰۰
ابوجعفر ۱۶۵-۲۰۹-۲۱۰
ابوحامد ۱۹۷
ابوحموه ۲۰۵
ابوحنیفه ۱۷۶-۱۸۹
ابو دهبل ۷۷-۸۶
ابودلامه ۱۷۲
ابودلف ۶۱

ابوزید ۲۱۱
ابوسفیان ۷۳-۱۴۴-۱۸۹-۲۰۰
ابوعامر ۱۵۸
ابوعبیده ۴۷-۱۸۹-۲۰۰
ابوعیسی ۴۷-
ابوقبیس ۲۱۶-۲۱۷
ابومحجن-۱۷۴
ابومحمد ۱۶۶
ابومسلم ۸۱-۸۲-۱۰۱-۲۰۹
ابومعاویه ۱۹۱
ابوموسی ۱۴۱
ابویوسف ۱۱۲
ابی‌حفصه ۱۷۱-۱۷۲
ابی‌خالد ۸۱
ابی‌طالب ۶۲-۱۶۴
ابی‌عبید ۱۱۱
ابی‌وقاص ۶۷-۱۸۰
اتارینه ۲۹
آتن ۹۳
احد ۳۴-۷۲
احمد ۵۲-۵۳-۸۱-۱۰۵-۱۳۴-۱۸۷
۱۹۴-۲۲۱
احمر ۱۹۲
احنف ۶۳-۷۹-۱۱۱
اخشید ۲۸-۱۷۹
اخوص ۸۷
ادوارد براون ۲۲۱
آذربایجان ۱۵
اربل ۲۰۵
ارتیاس ۱۰
اردشیر ۱۶-۱۸۹
ارسطو ۲۹
ارمنستان ۱۵-۳۴-۴۹-۵۱-۱۴۹
اسپانیا ۱۹-۲۶-۳۱-۳۲-۱۱۵-۲۱۱
۲۱۲-۲۱۳
استامبول ۲۱۱
اسحق ۳۵-۱۷۳-۱۹۸-۱۹۹
اسکندر ۹
اسکندریه ۱۴-۱۵-۲۷
اسماء ۷۶-۷۷-۱۶۵
اسمعیل ۵۵-۱۲۷-۱۷۳
اسماعیلیه ۲۷
اسوان ۱۱۹
اسود ۶۷
اشبیلیه ۱۱۵-۱۶۰
اشعب ۴۵-۱۹۹
اشعث ۲۰۱
اصفهان ۴۷-۴۹-۱۱۵-۱۳۷
اصمعی ۴۷-۱۹۱
اعتماد ۱۶۰
افریقیه ۲-۷-۱۴-۱۵-۲۰-۲۹-۴۱
۴۹-۵۰-۵۱-۵۶-۶۰-۶۲-۱۵۴
افریقای شرقی ۵۱
افشین ۲۱۷
افضل ۱۳۹
افغانستان ۵۱
اقیانوس آرام ۵۰-۵۱
اقیانوس هند ۵۰
الامر ۱۳۶
البدیع ۱۲۹
الپ ۳۱
الجزائر ۱۴-۱۵
الحائر ۱۲۹
الحارث ۱۰
الحاکم ۱۵۸-۱۶۲-۱۷۷-۱۹۷
الحکم ۱۳۰-۱۳۱-۱۹۷-۲۱۷
الحمراء ۱۲۴-۱۳۳
الرشتق ۱۲۹

الروضه ۱۲۹
الزائد ۲۱۷
الزهراء ۱۲۴-۱۳۲ - ۱۶۰- ۲۱۳
۲۲۲
السرور ۱۲۹
السندی ۲۱۷
الظاهر ۲۰۸
العاضد ۲۰۷
العربیه‌الصخره ۱۰
العرجی ۸۴
العریش ۸-۱۲۱
العزیز ۱۵۶-۲۲۲
العماره ۱۲۱
القاهر ۱۶۲
القطامی ۱۹۱
القطایع ۱۲۲-۱۳۴
الکامل ۱۲۹
الکبیر ۱۳۱
آلمان ۳۱-۱۰۸-۲۱۳
المبارك ۱۲۹
المجدد ۱۲۹
المسترشد ۱۲۹
المستعین ۱۵۰-۱۸۵
المستنصر ۳۲-۱۵۵-۱۵۸ ۲۱۴-۲۱۶
المعتز ۱۵۳ ۲۰۱-۲۰۶
المعتصم ۱۸۷
المعتضد ۱۲۷-۱۲۸
المعتمد ۱۶۰-۱۸۲
المعز ۱۲۲-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۷۹
۱۸۴
المعشوق ۱۲۹
المعظم ۱۷۷
المقتدر ۲۹-۱۲۸-۱۳۳-۲۰۷-۲۰۸
المقتفی ۱۴۴
المکتفی ۱۲۷-۱۲۸-۱۳۸-۱۴۶-۱۵۳
۱۹۷-۲۱۲
المنصور ۱۳۲
المؤید ۱۳۷
المهتدی ۱۷۶-۲۲۱
الناصر ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲- ۱۳۷-۱۷۷
۲۰۷-۲۱۳-۲۱۹-۲۲۲
الواثق ۱۶۳-۱۹۵-۱۹۶
ام‌البنین ۸۷
ام‌جعفر ۳۶
ام‌حکیم ۷۳
ام‌عماره ۷۳
امرؤالقیس ۸۲
امیرسیف‌الدین ۱۴۰
امین ۲۳-۲۹-۳۶-۵۸-۱۲۶- ۱۴۴
۱۶۰-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۳
۱۷۷-۱۷۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸
۱۹۹-۲۱۵-۲۲۳
انتی‌کولوس ۱۰
اندلس ۲۰-۲۶-۳۲-۳۹-۵۱- ۵۳
۶۰-۶۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶
۱۲۹-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۳-۱۸۹-۱۹۷
۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵-۲۲۱
انوشیروان ۱۹۰
اوباری ۲۱۲
اوفه ۲۱۳
ایتالی ۱۱۴
ایران ۲-۷-۱۱-۱۵-۱۶- ۱۹- ۲۵
۳۰-۳۳-۴۱-۴۲-۵۶- ۹۶ - ۱۰۹
۱۱۴-۱۲۴-۱۳۷-۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸
۱۵۲-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۹- ۱۹۰
۲۰۰-۲۰۹-۲۱۴-۲۲۰
ایرینی ۲۱۲
اینشتین ۹۱

ب

باب‌الفتوح ۲۱۴
بادیه ۸-۱۰-۱۱-۲۱۳
بارسلن ۳۲-۲۱۳
باستیل ۲۱۲
بالغه ۵۳
بثرالمنامه ۲۷
ببرس ۲۱۷
بجابه ۱۳۲
بحرالمیت ۱۰
بحرین ۴۸
بحیره ۱۲۰
بخارا ۱۶-۴۹-۱۴۶
بختیشوع ۱۴۰-۱۴۶
بدیع‌الزمان ۵۵
بذل ۱۶۳
بریر ۲۶-۳۴
برج اشرف ۱۳۷
برجوان ۱۴۶
برد ۱۶۷
برشلونه ۳۲-۲۱۳
برکواز ۲۰۶
برك ۱۸۹-۲۰۰
برمك ۱۶۷
بساسیر ۱۵۳
بشاره ۱۶۷
بصره ۲۰-۲۲ -۳۴-۳۵-۴۸-۴۹-۵۰
۵۱-۵۲-۷۷-۸۱-۱۱۱ ۱۱۱۶-۱۲۶
۱۴۹-۲۰۹
بطلمیوس ۱۰-۱۳-۱۱۶
بغداد ۴-۲۰-۲۱-۲۴-۳۴-۳۵-۳۶
۳۸-۳۹-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱- ۵۳-۵۷
۵۸-۵۹-۶۲-۶۴-۹۵-۱۱۶ - ۱۲۲
۱۲۷-۱۲۸-۱۳۹-۱۴۵-۱۵۲ -۱۵۳
۱۶۸-۱۷۸-۱۸۳-۱۹۴-۱۹۵- ۱۹۶
۱۹۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲ -۲۱۵
۲۱۹-۲۲۰
بلخ ۱۶-۴۹
بلخی ۲۱۱
بندامیر ۱۳۷
بنزرت ۲۱۶
بهرام ۱۹۰
بهراه ۹۰
بیت‌المقدس ۱۱۴
بیروت ۵۷
بین‌النهرین ۸-۱۰-۱۱-۱۲
بیهق ۶۰

پ

پترا ۱۰-۱۱
پکن ۲۱۱
پوراندخت ۱۵۳-۱۵۶-۲۰۵-۲۰۶
پیغمبراکرم ۲۳-۶۵-۷۳-۷۴ - ۷۶
۷۷-۹۴-۱۰۰-۱۱۱-۱۴۱-۱۵۷-۱۷۶
۲۰۱

ت

تاج‌محل ۱۱۵
تبت ۴۹-۵۱-۲۱۰
تراژان ۱۱
ترك ۱۹-۱۷۹
ترکستان ۲۰-۲۶-۳۴-۳۹-۴۹-۵۱
۵۶.۲۰۹
تریا ۲۱۲
تلسمان ۲۰۵
تنیس ۴۹
تورس ۱۹
توفان ۲۱۰
تونس ۱۴-۱۵-۱۳۱
تون ۳۱

بیتوس ۱۷
نیماء ۱۰۰
نیوفیلوس ۲۱۲

ث

ثابت ۸۴–۱۱۳

ج

جابیه ۲۰۰
جامع ۱۱۴–۱۱۵–۱۲۵–۱۲۶–۱۳۵
۱۳۶–۱۳۷–۲۰۳
جبرائیل ۱۴۰
جبر ۱۱۱
جبرتی ۱۰۶
جبلان ۱۲۰
جبل‌الطارق ۱۹
جدعان ۶۸
جرجی‌زیدان ۷۱–۷۳–۱۰۱–۱۳۷
جریر ۱۱۳
جزیرةالعرب ۶–۱۰–۱۴۷
جزیره تاحوران ۱۰
جزیره سینا ۸–۱۱
جعفر ۳۳–۴۳–۵۰–۹۴–۹۷–۱۲۷
۱۳۹–۱۵۷–۱۶۲–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۹
۲۰۷–۲۲۲
جعفری ۱۲۷
جناب ۴۰–۴۵
جوسق ۱۲۷
جوهر ۱۷۹–۱۸۴
جیره ۱۳۷

چ

چین ۳۰–۳۴–۳۹–۴۹–۵۰–۵۱–۱۴۹
۲۰۹–۲۱۰–۲۱۱

ح

حاتم ۶۸
حارث ۷۳
حبابه ۳۶
حبحاب ۱۲۰
حبیب ۱۶۵
حبشه ۳۴–۴۸–۵۱–۲۰۱
حجاج ۲۰–۷۷–۷۸–۸۰–۸۷–۹۵–۹۶
۱۲۶–۱۴۲–۱۴۴–۱۶۵–۱۸۸
حجاز ۱۷–۴۱–۴۲–۴۳–۴۷–۶۱
۱۷۶–۱۹۵
حجر ۷۹
حرب ۱۷۴
حسان ۴۲–۸۴–۱۱۳
حسن ۵۱–۵۲–۱۰۷–۱۲۷–۱۳۹
۸۰۱–۲۰۳–۲۰۵–۲۰۶–۲۱۱
حسین ۷۶–۹۴–۱۵۷–۱۷۲–۲۰۳
حضرموت ۸
حطیئه ۱۹۴
حماد ۱۹۵
حمدونه ۲۰۶
حمزه ۷۳–۱۵۷–۱۷۴
حمق ۷۹
حمویه ۳۷
حموفیه ۲۱۳
حوران ۱۰–۱۱
حیره ۱۱–۷۱–۱۲۷

خ

خاتم‌الانبیاء ۷۱
خالد ۴۵–۶۷–۶۸–۸۳–۱۳۹–۱۶۵
۱۶۷–۱۶۸–۱۷۲–۱۷۴–۲۰۰
خالدار ۳۶
ختا ۳۵
خدابنده ۱۳۷
خدیجه ۷۳–۷۴–۲۰۵
خراسان ۱۵–۲۰–۲۸–۴۵–۴۹–۵۱
۶۰–۱۱۴–۱۳۴–۱۹۸
خطاب ۶۴–۱۷۴

خلیج فارس ۸-۵۱
خلیع ۱۹۹
خلیل ۱۳۷
خمارویه ۱۳۴-۱۳۵-۱۴۷-۱۷۹
۲۲۱-۲۲۲
خمند ۲۲
خنذابه ۲۲۲
خنسا ۷۳-۷۷
خوزستان ۱۵-۱۶۵-۲۰۶
خویلد ۷۳
خیزران ۳۷-۱۳۸-۱۸۸

د

دار ۱۳۶
دارالسلام ۵۰
دارالشجره ۲۰۸
دامغان ۴۹
دانوب ۳۱
داود ۱۸۷
دجله ۷-۸-۱۵-۵۶-۱۶۵
دجیل ۲۱۵
دریای خزر ۴۹-۵۱
دریای سیاه ۳۱
دریای عمان ۸
دریای قرمز ۸-۱۰-۵۱-۱۲۱
درید ۶۷
دشتستان ۴۹-۱۴۹
دمشق ۴-۱۰-۲۰-۴۴-۴۵-۵۴-۶۲
۸۷-۹۴-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۹-۱۶۸
۱۷۴-۱۹۵-۲۱۱-۲۱۷
دمیاط ۴۹
دنانیر ۳۳-۱۰۶
دهلی ۲۱۱
دیارعرب ۱۰
دیودوروس ۱۰

ذ

ذات‌الخال ۳۶
ذوالرمه ۹۷
ذوفوه ۲۱۳
ذوالیمین ۱۴۶
ذی‌النون ۱۳۳

ر

رافع‌ابن‌هرثمه ۲۸
راین ۳۱
ربیع ۱۹۵-۲۱۳
ربیعه ۶۷-۷۰-۸۷
رزاز ۵۵
رسول اکرم ۷۰-۱۱۰-۱۴۸-۱۸۵
۲۰۰-۲۰۳
رشید ۱۵۵
رصافه ۲۱۷
رفاعه ۱۱۹
روتشلید ۵۱
روسیه ۴۹-۵۱-۲۱۳
روکفلر ۵۱
روم ۸-۱۱-۱۳-۱۴-۱۶-۱۹-۲۶
۲۷-۳۳-۳۴-۳۹-۴۱-۹۶-۱۱۴
۱۲۳-۱۲۵-۱۳۱-۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸
۱۵۶-۱۵۸-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۰-۱۹۰
۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴
ری ۴۹
رینو ۲۱۱

ز

زائده ۸۰
زبیده ۳۳-۳۶-۱۰۶-۱۲۶-۱۵۰
۱۵۳-۱۶۲-۲۰۶-۲۲۰
زبیر ۴۲-۶۷-۷۶-۷۷-۸۰-۸۱-۱۹۴
زریق ۲۲۱-۲۲۲
زلفا ۱۶۳

زنجان ۱۳۷
زنگبار ۳۴-۵۱
زهرا ۱۳۲-۲۰۳-۲۱۳
زیاد ۷۸-۱۱۱-۱۴۴-۱۸۱-۱۸۶
۲۰۱
زیبق ۵۹
زیزا ۱۱۴

ژ

ژرمن ۲۱۱

س

سالم ۱۷۱
سامرا ۱۲۷
ست‌الملك ۱۵۷-۱۶۲
سحره ۱۸۷
سرخس ۱۶
سعد ۶۷ ۱۸۰
سعید ۴۱-۴۲-۹۴-۱۶۳-۱۶۵-۱۹۴
سفاح ۶۵-۱۴۹-۱۶۵-۱۸۹-۱۹۰
سفیان ۹۸-۹۹
سکینه ۷۶-۹۴
سلامه ۱۶۳
سلطان‌العادل ۱۷۰
سلطان حسن ۱۳۶ ۱۳۷
سلطانیه ۱۳۷
سلمی ۷۲
سلوکوس ۱۵
سلیمان ۴۳-۴۴-۶۲-۸۳-۸۷-۱۴۴
۱۶۳-۱۶۵-۲۱۱
سمنان ۴۹
سمندکان ۱۶
سمرقند ۴۹
سمرامیس ۲۹
سنان ۶۸
سنجر ۱۶۰
سند ۲۰
سنخ ۲۰۰
سوتونك ۲۱۰
سودان ۴۹-۵۱-۵۶
سوریه ۸-۹-۱۱
سوماترا ۵۱
سویس ۱۲۱
سهل ۱۲۷-۲۰۵-۲۶۰
سیدانبیا ۷۴-۱۱۰
سیدالمرسلین ۷۴-۲۰۱
سیدالشهداء ۷۶-۱۵۷
سیده شریف ۱۵۷-۱۶۲
سیبویه ۱۹۱-۱۹۲
سیزوسترس ۱۸۸
سیستان ۱۶
سیسیل ۱۱۴
سیف‌الدوله ۱۴۳-۱۹۷

ش

شارلمان ۲۱۲
شام ۲-۷-۸-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴
۱۵-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۵-۲۷-۳۱
۴۲-۵۶-۶۲-۶۵-۷۳-۷۴-۷۹-۸۵
۱۱۱-۱۱۴-۱۲۴-۱۳۹-۱۴۹-۱۵۴
۱۷۳-۲۰۰-۲۲۰
شماسیه ۲۱۷
شبه‌جزیرهٔ عربستان ۸-۱۷-۱۸
شریف عمر ۵۳
شرقی ۱۳۵-۱۹۱
شعبه ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۳-۱۸۴
شنیز ۴۸
شوشتر ۴۹-۱۴۹
شیخ ابوالفضل جعفر ۵۰
شیخ شبلی ۵۵

ص

صاحب‌الزنج ۲۹-۶۱
صالح ۳۳-۱۷۳-۱۸۸-۲۱۵

صالحیه ۱۶۳
صخر ۷۳
صرافخانهٔ آل فخاس ۵۰
صرافی آل عمران ۵۰
صعصعه ۷۲
صعید ۱۲۱-۲۲۲
صقالبه ۲۱۳
صلاح‌الدین ۱۲۲-۱۳۶-۱۵۸-۱۶۲
۲۰۷
صمد ۶۷

ض

ضحاك ۱۷۲

ط

طالقان ۱۶
طاهر ۱۶۲
طایف ۴۱-۱۱۳
طبری ۱۵۳
طخارستان ۱۶
طرابلس ۱۴
طرکونه ۳۲-۲۱۳
طفیل ۶۷
طفطغی ۵۹
طلحه ۷۶-۹۴
طلیطله ۱۱۴-۱۱۵-۱۲۲
طوس ۱۶-۱۵۶
طولون ۵۲-۱۳۴

ع

عاص ۹۴-۱۶۵
عاصم ۷۲-۱۷۴
عامر ۶۷-۱۱۱
عایشه ۶۵-۷۶-۹۴-۱۶۸
عباس ۵۳-۹۴-۹۵-۱۶۹-۱۷۴
عبدالاعلی ۱۷۴
عبدالرحمن ۳۶-۸۴-۸۵-۸۶-۱۲۴
۱۲۹-۱۷۴-۲۱۲-۲۱۳
عبدالصمد ۱۷۴
عبدالعزیز ۴۷-۸۷-۱۷۴-۱۷۶-۱۹۴
۲۲۱
عبدالمطلب ۱۱۳-۱۵۷
عبدالملك ۳۶-۴۳-۶۲-۷۸-۸۳-۸۶
۸۷-۹۶-۱۲۵-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۹-۱۶۳
۱۶۵-۱۷۲-۱۷۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
۱۹۰-۱۹۴-۱۹۸-۲۱۷
عبدالله ۴۰-۴۲-۴۳-۴۵-۴۷-۵۲
۶۵-۶۸-۷۶-۷۷-۸۱-۹۴-۱۱۱-۱۲۰
۱۶۲-۱۶۴-۱۷۴-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹
۱۹۳-۱۹۴-۲۰۰
عبدمناف ۴۲
عبده ۱۵۶
عبیدالله ۲۰-۷۶-۷۸-۹۴-۹۵-۱۴۴
عبسی ۶۷
عتبه ۷۳
عثمان ۲۸-۷۵-۷۹-۱۳۰-۲۱۹
عدنان ۷۴
عدی ۷۹
عراق ۲-۷-۸-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴
۱۵-۱۷-۱۸-۱۹-۲۵-۴۲-۵۶-۶۰
۶۱-۱۰۹-۱۱۱-۱۲۴-۱۴۰-۱۴۲
۱۷۲-۱۷۶-۱۸۰-۱۹۵-۲۲۰
عربستان سنگلاخ ۱۰
عزالدوله ۱۶۰
عزرائیل ۹۰
عضدالدوله ۱۳۷-۲۱۲-۲۲۱
عقبه ۱۷۴
علاءالدین ۱۱۵
علقمه ۷۳
علی ۵۰-۶۱-۶۲-۶۴-۶۵-۶۷-۷۵
۷۹-۹۸-۹۹-۱۰۶-۱۲۷-۱۳۹-۱۵۷

۱۶۱-۱۸۵-۱۹۴-۲۰۱-۲۰۳
علیه ۴۷
عمار ۵۳-۶۴
عمر ۴۴-۴۵-۴۷-۶۵-۶۷-۷۲-۷۴
۸۳-۸۶-۸۷-۹۶-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۹
۱۴۱-۱۴۵-۱۴۸-۱۵۲-۱۶۱-۱۷۴
۱۸۶-۱۸۰-۱۸۵-۱۹۴-۲۰۰-۲۲۱
عمرو ۶۷-۷۲-۷۹-۱۴۴-۱۶۹
عمره ۷۳-۷۷
عمروعاص ۱۱۴-۱۱۸-۱۳۹-۱۴۷
عنتره ۶۷
عنقا ۲۲۲
عیسی ۱۵-۸۰-۸۱-۹۸

غ

غربی ۱۳۵
غرناطه ۴-۱۱۵-۱۲۴-۱۲۹-۱۳۳
غریض ۹۹
غزال ۲۱۳
غزنین ۲۶

ف

فارده ۳۳
فارس ۲۰-۳۷-۵۳-۵۶-۱۰۹-۱۱۴
۱۸۱-۲۰۶
فارعه ۷۷
فاطمه ۶۵-۸۷
فتح ۳۱
فراء ۴۷-۱۹۲
فرات ۱۱-۱۳-۱۳۹
فرانسه ۳۱-۳۲-۱۱۹-۲۱۱-۲۱۲
فردوسی ۳۹
فرغانه ۱۶
فرنك ۱۹-۵۳-۲۰۸-۲۱۲-۲۱۳
فرناس ۵۳
فسا ۴۸
فسطاط ۱۱۴-۱۱۶-۱۲۲-۱۷۸
فضل ۶۲-۱۶۳-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰
۱۷۲-۱۹۵
فلسطین ۸-۱۰-۱۱
فم‌الصلح ۲۰۵-۲۰۶
فیروزشاه ۱۹۰
فیلون ۵۴
فیوم ۱۲۱

ق

قاسم ۱۰۵
قاهره ۲۷-۵۲-۶۲-۱۱۵-۱۲۲-۱۲۳
۱۳۵-۱۳۶-۱۴۷-۱۵۴-۱۷۸-۱۹۷
۲۱۴-۲۲۲
قایت‌بای ۱۳۷
قبةالاسلام ۱۲۶
قبةالخضراء ۱۲۶
قبورالخلفا ۱۳۷
قبیحه ۱۳۸
قلتیبه ۱۸۴
قحطان ۵۹-۷۴
قدامه ۱۷۴
قرطاجه ۱۴
قرطبه ۴-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۹
۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۷۸
قرطنجه ۱۴
قزل ارسلان ۵۵
قزوین ۴۹
قزوینی ۳۹
قسطا ۵۵
قسطنطین ۲۱۴
قسطنطنیه ۱۲-۱۹-۱۳۱-۲۱۱-۲۱۲
۲۱۳
قلاوون ۱۳۷
قشتاله ۲۱۳
قصرالتاج ۱۲۷

قصرالثریا ۱۲۷
قصرالحسنی ۱۲۷
قصرالخلد ۱۲٦
قصرباب‌الذهب ۱۲٦
قصرشاه ۱۱۵
قصرالندی ۱٤۷
قفط ۱۱
قومس ٤۹
قیس ۷۲-۷۹-۲۰۱
قیصرروم ۱۲-۲۱۲-۲۱۳-۲۱٤

ک

کاخ ابن‌خطیب ۱۲٦
کاخ ام حبیب ۱۲٦
کاخ بنی‌خلف ۱۲٦
کاخ عیسی ۱۲٦
کارتاژ ۱٤-۱۲۲
کافرستان ۵۱
کافور ۹۸
کانال سوئز ۱۲۱
کرمان ۱۵-٤۹
کسائی ٤۷-۱۹۱-۱۹۲
کسری ۱٤۲-۱٤۵-۱٤۸
کسکر ۲۰
کعب ۷۳
کعبه ٤۲-٤۳-۸۳-۹۹-۱۲٦-۱۵۷
۱۷٤-۲۰۳
کلده ۸-۲۱۳
کلس ۱۹۷
کلوت‌بك ۱۱۸-۱۱۹
کلیب ۷۰
کلیسا ۱۲۵-۱۲۹-۱۳۰
کوبا ۱۱٤
کوفه ۳٤-۳۵-٦۳-۸۱-۱۱۳-۱۱٦
کونراد ۲۱۳
کوه الپ ۱٤
کوه لکام ۱۲

گ

گرجستان ۳٤
گرگان ٤۹
گوهرشاد ۱۳۷

ل

لندن ۱۲۳
لؤلؤ ۹٦
لورن ۳۲
لوقا ۵۵
لیث ۱٤۰-۱٤٤
لیلی ۷۷

م

ماداکاسگار ۵۱
مادام کوری ۹۱
ماردانی ۱۳۰
مارده ۲۱۳
ماریه ۳۳
مازندران ٤۹-۱٤۹
مالك ۱٦۵-۱۸٤
مأمون ۳۳-۳٤-۳۷-٤۵-۵۸-۸۱
۱۳۳-۱۳٤-۱۵٦-۱٦٦-۱٦۷-۱٦۸
۱٦٦-۱۷۷-۱۸٦-۱۹۱-۱۹۳-۱۹٦
۱۹۸-۲۰۵-۲۰٦-۲۱۲
ماوراءالنهر ۱۹-٤۹-۵٦
ماوراء رودرن ۲۱۳
مبرد ۱۹٤
متوکل ۳۳-٤۷-۱۲۸-۱٦۲-۱٦٦
۱۷۷-۱۷۸-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۸
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۲-۲۰٦-۲۰۷
مثلب ۱۹٤
محمد ۲۲-٤۷-۵۵-۸۰-۱۳۷-۱۳۹
۲۰۹-۲۱۷
محمود ۵۵

مختار ۱۱۱
مداین ۱۴۷-۱۴۸
مدیترانه ۹-۱۹-۲۰-۵۰
مدینه ۱۹-۳۳-۳۵-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴
۴۵-۶۱-۶۲-۷۲-۷۴-۹۴-۹۵-۱۱۳
۱۴۸-۱۵۲-۱۵۷-۱۸۰-۲۰۰-۲۱۹
مراجل ۳۴-۲۱۳
مراکش ۱۴-۱۵
مرند ۲۲۰
مرسیه ۵۳
مرو ۱۶
مروان ۶۵ - ۷۸-۸۰-۸۶-۱۷۱
۱۷۴-۱۸۶-۱۹۴-۲۱۷
مزید ۱۷۲
مستعین ۵۹-۱۱۸
مستکفی ۱۳۸
مستنصر ۱۷۷
مسجح ۴۱-۴۲
معده ۱۶۹
مسعود ۲۱۶
مسعودی ۲۲ ۳۳-۵۱-۱۵۳ ۱۶۲
۲۱۱
مسلم ۱۸۴
مسیح ۱۴-۱۵ ۱۰۲
مشرج ۷۲
مصر ۲-۷-۱۰-۱۱-۱۳-۱۴-۱۷-۱۹
۲۰-۲۴-۲۵-۲۹-۳۱-۳۹-۴۹-۵۱
۵۶-۶۱-۶۲-۹۱-۹۸-۱۰۹-۱۱۴
۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱
۱۲۲-۱۲۴-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۶
۱۴۷-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۸-۱۶۳-۱۷۳
۱۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۹-۱۹۷
۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۸
۲۰۹-۲۱۳-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۱
۲۲۲
مصعب ۶۷-۸۰-۸۱
مطعم ۱۱۱
مظعون ۱۷۴
مظفرالدین ۲۰۵
معاویه ۲۰-۳۱-۳۶-۴۳-۴۵-۶۳
۶۴-۶۵-۷۳-۷۸-۷۹-۸۰-۸۴-۸۵
۸۶-۹۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۹-۱۱۱-۱۴۴
۱۴۵-۱۴۷-۱۶۴-۱۷۴-۱۸۰-۱۸۱
۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۴-۲۰۰
۲۰۱-۲۰۹-۲۱۴-۲۱۶
معتز ۴۷-۵۹-۱۳۸
معتصم ۲۳-۳۳-۵۳-۱۲۷-۱۳۸-۱۷۷
۲۱۲-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷
معتضد ۴۷-۱۲۷
معتمد ۴۷
معدیکرب ۶۷-۲۰۰
معزالدوله دیلمی ۱۲۸
معن ۸۰
مغولستان ۲۰۹
مغیره ۱۰۷-۱۱۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۸۴
مقدر ۵۲-۱۴۴
مقداد ۶۷
مقدسی ۲۱۱
مقریزی ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲
۱۳۵-۱۳۹-۱۴۷-۱۵۵-۲۰۳
مقوقس ۱۴۷
مکدم ۶۷
مکرام ۱۵
مکه ۲۹-۴۲-۴۳-۶۲-۷۷-۸۱-۸۳
۸۷-۱۱۳-۱۵۷-۱۷۴
ملاعب ۶۷
ملطیه ۲۷
ملکشاه ۱۶۰-۲۰۷-۲۱۶

مناخ ۲۷
منذر ۱۶۸
منصور ۲۲-۳۶-۴۵-۴۷-۸۸- ۱۰۱
۱۱۱-۱۱۲-۱۲۶-۱۳۳-۱۳۸-۱۴۹
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۷-۱۷۲
۱۷۷-۱۸۱-۱۸۳-۱۹۱-۱۹۴- ۲۲۰
موسی ۱۵-۲۵-۲۶-۴۷-۹۵- ۱۶۹
موصل ۱۲
مهتدی ۴۴-۴۵-۱۷۷
مهدی ۴۷-۸۱-۸۸-۹۵-۹۸- ۱۲۶
۱۳۸-۱۴۳-۱۶۵-۱۷۱-۱۷۲- ۱۷۳
۱۸۴-۱۸۵-۱۹۲-۱۹۵-۲۱۵
مهلهل ۷۰
میافارقین ۱۶۲
میخائیل ۲۱۲
می‌سیا ۲۹

ن

ناجیه ۷۲
نارسیس ۲۹
نبایوط ۱۱
نبیلوند ۲۱۳
نزار ۵۹
نصرالدوله ۱۶۲
نعمان ۷۱-۷۲
نمیسا ۴۹
نوبه ۱۴-۳۴
نیشابور ۴۸-۴۹
نیل ۱۱-۱۲۱-۱۳۶

و

واثق ۴۷-۱۷۷-۱۹۸
وادی‌الکبیر ۱۲۲-۱۲۳
واسط ۲۰-۱۲۶
وجه بحری ۱۱۹
وحش ۱۷۴
ورد ۶۷
ورقه ۲۱۷
وضاح ۸۷-۸۸-۱۲۶
ولید ۲۶-۴۳-۴۴-۴۷-۶۷-۸۷-۸۸
۱۱۹-۱۲۵-۱۴۹-۱۷۱-۱۷۴-۱۸۶
۱۸۸-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹- ۲۰۰
۲۰۲-۲۱۷

ه

هادی ۴۷-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۳- ۱۷۷
۱۸۵-۱۸۹-۲۰۱
هارون ۲۷-۲۹-۳۳-۳۶-۳۷-۴۷
۸۱-۸۸-۹۸-۱۰۶-۱۱۲-۱۲۶-۱۳۸
۱۳۹- ۱۴۰-۱۴۳-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۳
۱۵۵-۱۵۶-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۵- ۱۶۷
۱۷۲-۱۷۳-۱۷۷-۱۸۵-۱۸۸- ۱۹۱
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱
۲۰۶-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۵
۲۱۷-۲۱۹-۲۲۰
هارونی ۱۲۷
هانی ۲۰۶
هبیره ۹۶-۱۹۰
هرات ۱۶
هرم ۶۸
هرمیاس ۲۹
هشام ۴۵-۹۶-۱۴۵-۱۶۰
همدان ۴۹
هند ۳۰-۳۴-۴۸-۵۰-۵۱-۵۳-۵۶
۷۳-۱۲۴-۱۶۵-۲۰۸- ۲۰۹-۲۱۰
۲۱۱-۲۲۰
هندوچین ۵۰-۵۱
هودج ۱۳۶
هوی‌هو ۲۰۹

هیرون ۵۵

ی

پینونه ۵۹
یحیی ۶۲-۹۷-۱۳۹-۱۵۲-۱۶۷-۱۶۸
۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷
۲۱۳
یزدگرد ۱۶۱
یزید ۳۱-۳۶-۴۳-۴۴-۴۷-۷۹-۸۴
۸۵-۹۶-۱۴۹-۱۶۳-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴
۱۸۷-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۲
۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۰
یزیدی ۱۹۲
یعقوب ۱۴-۱۴۰-۱۹۷
یلغا ۱۳۷
یمن ۸-۱۴-۱۷-۴۹-۵۰-۵۱-۹۸
۲۰۱
یوستینیان ۲۹
یوسف ۹۶-۱۲۶-۱۴۲-۱۴۴-۱۶۵
یونان ۹۳-

غلطنامه

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۹	۱۰	سیادت	سیادات
۳۱	۳	مطعون	مطلعون
۴۹	۶	صقلبی	مقلبی
۵۸	۳	مجلدات	مجلات
۶۲	۲	مخنثان	مخثان
۶۳	۱۷	اخلاق	اخلاف
۶۴	۷	باصدهزار	صدهزار
۱۰۵	۱۸	مثنی	معنی
۱۴۱	۲۰	مثلا	میلا
۱۴۷	۲	کارگاه	کارگار
۱۵۸	۱۳	صلاح	صلا
۱۸۹	۱۹	آنان	آبان
۱۹۹	۲۲	تور	طور
۲۰۷	۱۷	مبارکباد	مبارکباز